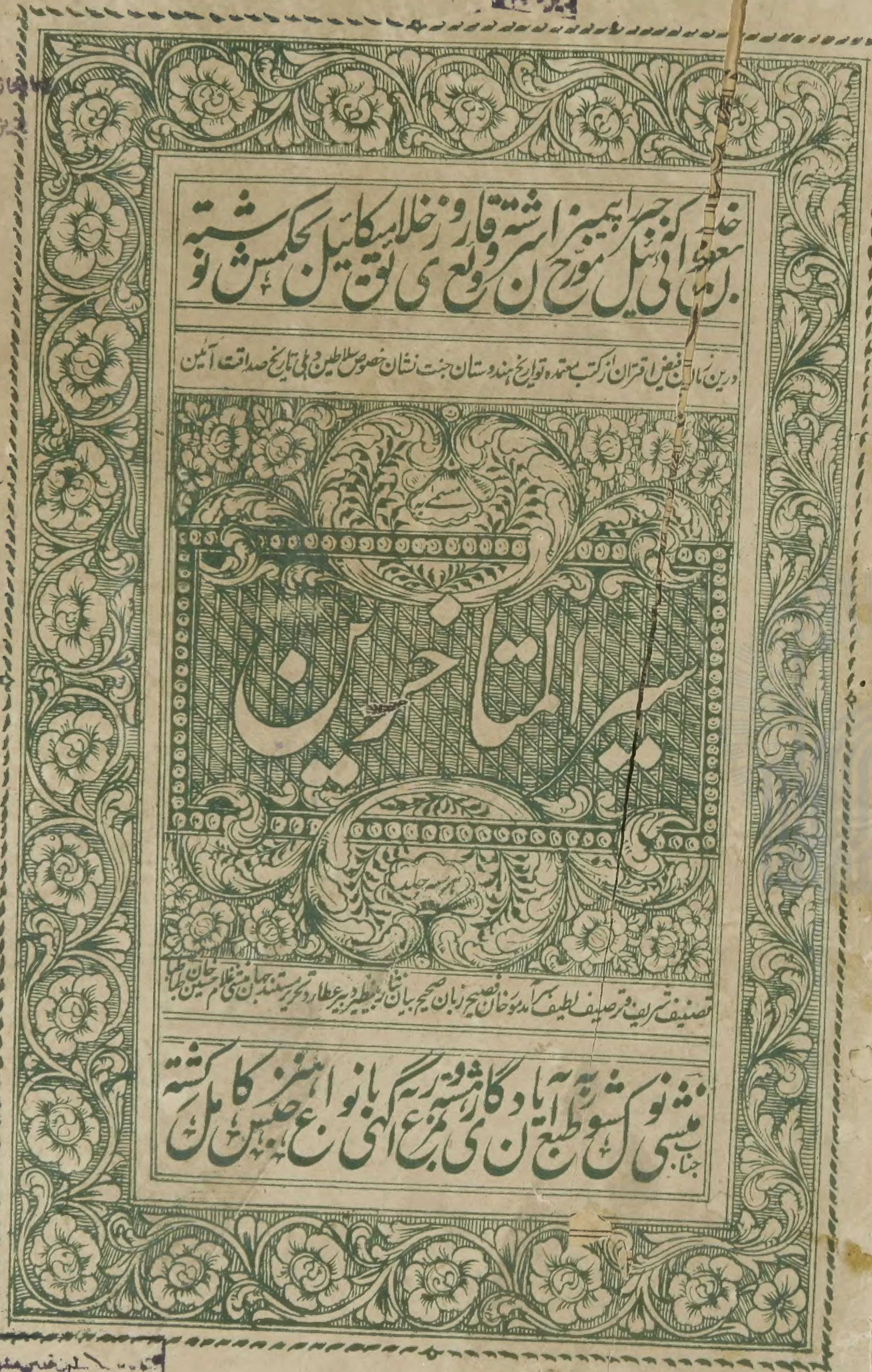
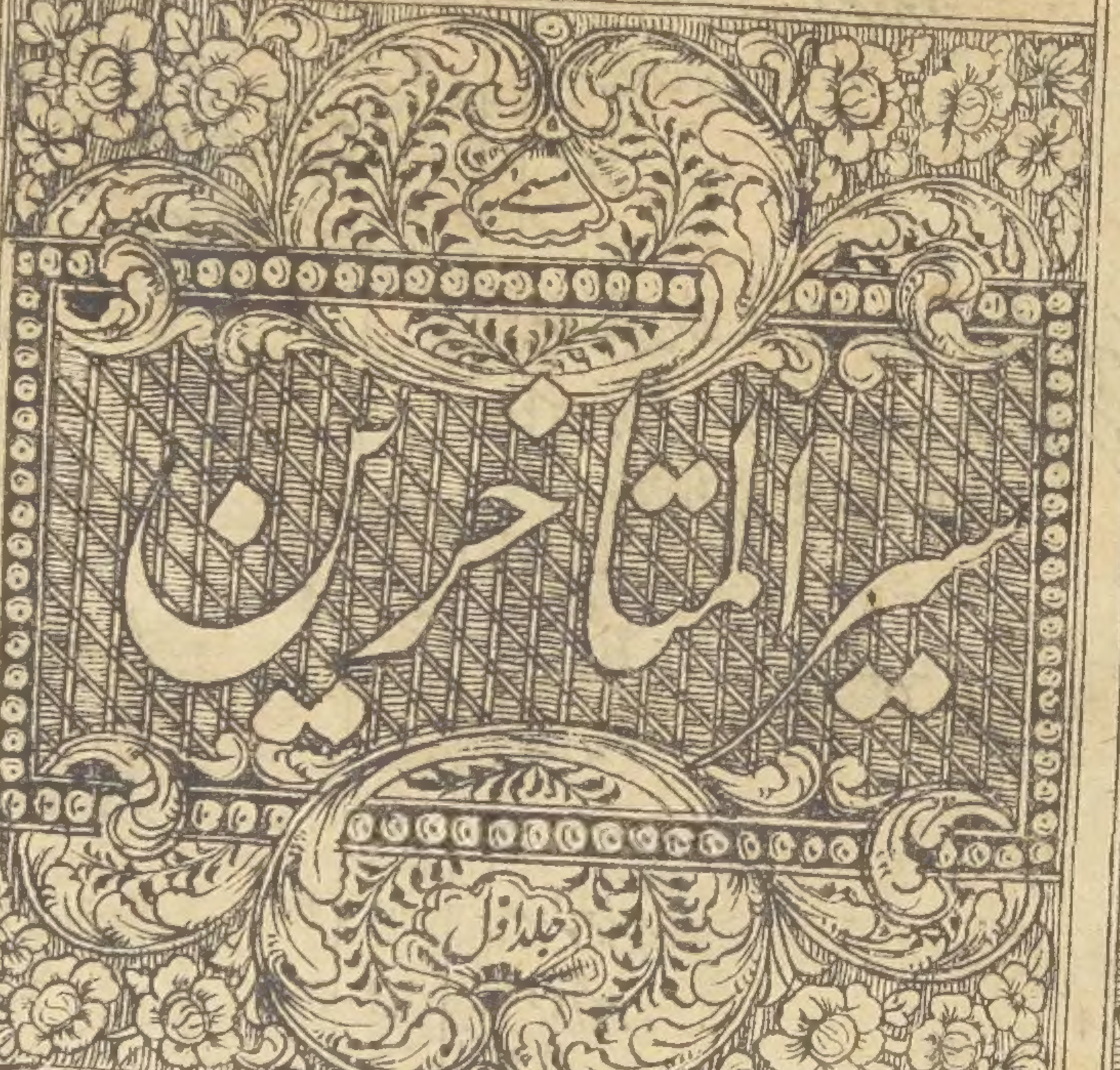

درین رساله فیض اقتران از کتب معتمده تواریخ هندوستان جنت نشان خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آئین
سیر المتاخرین
بهر سه جلد
تصنیف شریف و ترصیف لطیف آمد و خان فصیح زبان صحیح بیان شاه دبیر عطارد تحریر مستند جناب منشی غلام حسین خان طباطبا



خدا کنہ جسی ابیمیز اشتہ قار و زخلا میکا یل محکمش شتہ
بعوا فی سل مورح ن ورع ی لق ن ش نو

درین زمان فیض اقتران از کتب معتمدہ تواریخ ہندوستان جنت نشان خصوص سلاطین دہلی تاریخ صداقت آئین

سیر المتاخرین

جلد اول

تصنیف شریف و ترصیف لطیف آمدہ خان فصیح زبان صحیح بیان شاعر بے نظیر دبیر عطارد تحریر مستند جہان منشی غلام حسین خان طباطبا

جناب منشی نو کشو طبع آیتن آباد گاہی بمزع گہی با نو اہ نع حسین کامل کشتہ

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہی جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہی جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی از زان ہی اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہین اُنمین بعض کتب تواریخ فارسی و اُردو وغیرہ کی مندرج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہی اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانونکو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

فارسی تواریخ شاہان و راجگان

اکبر نامہ - کامل تین دفتر از شیخ ابو الفضل ہر شہنشاہ اکبر صحیح خوشخط -

تاریخ فرشتہ - معروف تاریخ نازمانہ سلطان اکبر -

طبقات اکبری - از ملا نظام الدین -

حدیقۂ اقالیم - ذکر سلاطین و اہل کمال ہر اقلیم -

مفتاح التواریخ - مولفہ مسٹر ٹامس ولیم ابتدا ے اسلام سے فتح پنجاب تک -

ترجمۂ تاریخ طبری - جو عالم سے خلفاے عباسی تک -

شاہنامۂ فردوسی - کامل در دو جلد مع مقدمہ تہ و بر عمدہ کتاب ہی -

شاہنامۂ - قاسم گنابادی تاریخ ہندوستان

ترجمۂ فارسی تاریخ روس - اصل انگریزی مصنفہ ڈاکٹر میکنزی والس بہادر مترجمۂ مولانا ابو الحسن سابق تحصیلدار اودھ پنشن یافتہ جیسے نفیس و دلچسپ حالات سلطنت روس بیان ہوے ویسا ہی سلیس و لاویز ترجمہ ہی دیکھنے سے تعلق رکھتا ہی -

خصائل السعادت - مولف منشی سعادت خان تحقیق نسب افغان -

وقائع نعمت خان عالی - فتوحات سلطان عالمگیر -

آئین اکبری - ہر سہ دفتر آئینی بالتصویرات و نقشجات مختلف رنگ کے حسب موقع سرخ و سبز و سیاہ مصنفہ شیخ ابو الفضل وزیر شہنشاہ اکبر -

ہفت تماشاے قتیل - مولفہ مرزا محمد حسن قتیل -

جنگ نامہ - نعمت خان عالی والا ویز جدل شہزادگان دہلی -

اُردو تواریخ حالات انبیا و اولیا

روضۃ الاصفیا - ترجمۂ قصص الانبیا از مولوی محمد طاہر

عجائب القصص - حالات انبیا و اولیا از آدم تا خاتم الانبیا صلعم مرتبۂ مولوی فخر الدین -

تاریخ حبیب الٰہ - مدینۂ منورہ از مفتی عنایت اللہ

ترجمۂ فوائد سعدیہ - حالات اولیا از مولوی ابو الحسن -

مرآۃ الکونین - مصنفۂ مولوی غلام نبی -

تفریح الاذکیا فی احوال الانبیا - جدید تاریخ مقبول عام از ابتداے آدم علیہ السلام تا ائمہ شہدا علیہم السلام بصحت احادیث و آثار مولفۂ مولانا ابو الحسن حسین کاکوروی کامل در دو جلد

حدیقۃ الاولیا - از مفتی غلام سرور لاہوری

تاریخ مدینۂ منورہ - اُردو ترجمہ جذب القلوب

ترجمۂ مجموعۂ فتوحات واقدی - ہر چہار حصہ یعنی فتوح عرب و شام و مصر و عجم اور حصص متفرق بھی حسب ذیل فروخت ہوتے ہین -

(۱) فتوح عرب یعنی مغازی الرسول -

(۲ و ۳) فتوح الشام مع فتوح المصر -

(۴) فتوح العجم -

منہاج النبوۃ - اُردو ترجمہ مدارج النبوۃ از خواجہ عبد المجید خان -

ترجمۂ سیر الاقطاب - از سید محمد علی مراد آبادی

تاریخ مکۂ معظمہ - مرتبۂ حاجی محمد فخر الدین خان

اُردو تواریخ شاہان و راجگان

ترجمۂ تاریخ فرشتہ - جوکہ ایک مشہور مستند تاریخ شاہان دکن و سلاطین لاہور و بادشاہان دہلی و شاہان گجرات و مالوہ و بنگالہ و ملتان و کشمیر و سندھ وغیرہ ہی کامل دو جلد مین -

ارشاد الملوک - ترجمہ بزبان اُردو تاریخ لفٹیننٹ ولس صاحب بہادر سابق لفٹننٹ گورنر ممالک مغربی و شمالی و اودھ بالقابہ -

ترجمۂ کارنامۂ کالون صاحب - مشتملہ ترجمہ یعنے مجموعہ ارشادات خاص و مختصر تذکرہ کاروائیہاے انتظامی و علمی و ترقیات مقاصد کونسل آف ڈفرن فنڈ ممالک مغربی و شمالی و اودھ عہد حکومت عالیجناب نواب سر آکلینڈ کالون صاحب بہادر بالقابہ -

ترجمۂ تاریخ مصر ملقب بہ تحفۂ مصریہ پوری تاریخ مصر تا زمانۂ بغاوت عربی پاشا ... سرڈی میکنزی والس صاحب بہادر مصنف تاریخ روسیہ مترجمہ سید ابو الحسن منجانب مطبع منشی نولکشور -

فهرست جلد اول کتاب سیر المتاخرین

فهرست جلد دوم سیر المتاخرین

عاجز

تمام شد

[illegible]

درین زمان فیض اقتران از کتب معتمده تواریخ هندوستان جنت نشان خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آیین

سیر المتاخرین

جلد اول

تصنیف شریف و ترصیف لطیف آدمو خان فصیح زبان صحیح بیان بینظیر دبیر عطارد تحریر مستند جناب منشی غلام حسین خان طباطبائی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی نبیه الکریم و آله و صحبه اجمعین **اما بعد** بر رای دانشوران متبحر و متفحصان والاگهر مخفی نماند که بفیض الهی این گم گشته
وادی ملاهی را ذهنی سلیم و طبعی مستقیم که بمنزلهٔ بارقهٔ عنایت و مشعل هدایت تواند بود در بدو فطرت عنایت فرمودند و خلاصهٔ اوقات که سرمایهٔ کسب سعادت است
اگرچه اغلب و اکثر در اختلاط اصحاب غفلت میگذرانید اما برهنمونی همان فیض برخی از احیان را درک شرف حضور بزرگان سعادت نهاد که خضر راه هدایت و
ارشاد بودند می نمود و به تلقین و تذکار آنها اقتباس انوار کرده باقبال همت و سعادت ایشان دل اندوخته تا آنکه بمودای شعر سعدی شیرازی **بیت** تمتع ز هر گوشه یافتم +
ز هر خرمنی خوشه یافتم + فی الجمله پرتو خورشید فیوضات بزرگان در خرابهٔ دل این حیران تابید و گزمزبانی اندکی روشن بیانی گرائید هوسناک دلالت
بتالیف کتابی متضمن اخبار احوال ابنای روزگار و حوادث لیل و نهار زمانی از عهد خود گردید که شاید نقوش چند از قلم این ناپایدار بر صفحهٔ روزگار یادگار ماند اما
نا قدردانی عظمای زمان بلکه خوف همان حق ناشناسان سد راه این اندیشه و مانع این پیشه بود که مبادا اسیر شنیعهٔ خود را فراهم دیده بسم جاهلان بی آزرم
بکینه خواهی برخیزند ناگاه بفرمان قهرمان تقدیر انقلاب عظیمی پدید آمد و بیم ها بامید مبدل گردید صف پیشینیان که ننگ اسلاف بودند زمانه برچید و
اهل عقل اصحاب فضل یعنی سروران انگلیشیه بر بندیار و درین بلاد اقتدار و اختیار یافته چند روز بنا بر عدم اطلاع بر ضوابط و قواعد و استیلای ارجاف و اباطیل
باتقیهٔ دونان مدارا و مواسات نموده زمام ملکداری بدست کافر نعمتان [illegible] دادند و باندک ایام هر مرتبه و مقام آنها نیز منکشف گشته پرده از روی
کار برخاست و نوبت دولت صاحبان والاشان انگلیشیه بانفراد و اقتدار رسید و زمام ریاست انجا بکف خردپرور عدالت مایهٔ نواب همایون معلی جناب
آسمان پایهٔ عالم مدار فلک مقدار جهانگیر کوه وقار منبع عیون محامد و مفاخر مجمع فنون فضایل باطن و ظاهر آرایش رزین خردمندان اتصاف سائش معیار
وسعت فکرتش را ترنج خورشید فلک طلائی دست افشار سلیقهٔ تقریر دلپذیرش غازهٔ تازه روئی محافل نرم بینش منبهای تدبیرش سرمایهٔ استظهار معارک
رزم خفایای اسرار نهانی را رای فلک پیمایش رصد مصطلبه فضایل فلاطونی و ارسطاطالیسی از صیت صابت فکرتش کاسد فروغ فراستش گوهر افروز
وجود انسانی پرتو کیاستش آئینهٔ نقوش مرتسمهٔ صدور و پیشانی صدای کوس دولتش بارتفاع صیت مسکین نوازے بلند آوازه ریاحین چمنستان
شوکتش به نسیم انفاس دعاگوئی عجزه و زیر دستان تازه فرازندهٔ رایات کشور کشائی عقده کشای دقایق خرد آزمائی رافع لوای مملکت ستانی

موسس محکمهٔ عدالت انوشیروانی جمشید آثار فریدون فر ممحی مراسم ارسطو و اسکندر خورشید اعلام عطارد عمل بهرام انتقام کیوان محل مجموعهٔ مکارم شیم
اولوالسیف والقلم عمدهٔ امرای عالیقدر ذیشان مرجع الاماجد و الاعاظم کل هندوستان نوئین صاحب تمکین بارای و فرهنگ امیر الممالک عماد الدوله
گورنر جنرل هستنگس بهادر جلادت جنگ اطال الله تعالی ایام ملکه و حیاته و زاده فی درجاته و توفیقات حسنه مفوض گردید روزگار پیرانه بهار دربر
کرد و قدردانی را روز بازار شد جهان جوانی از سر گرفت و جهانیان را شاهد مراد در بر آمد علم و کمال بالیدن آغاز نهاد و جهل و نقص کاهیدن و نالیدن
بنابر توجهی تام که آنجناب مستغنی عن الالقاب را در تفحص اخبار و تربیت احبار است و دیگر صاحبان عالیشان هم که مرجع امور بزرگ و مصدر کارهای سترگ اند
همه بحلیهٔ جمال و کمال آراسته و بجامعیت فضائل و افضال پیراسته جویای آثار باستانی و خواهان اخبار اسلاف هندوستانی اند هر کس را بقدر استعداد هوس تحصیل در
سر افتاده ابواب قال و قیل کشاده گشت و بیامن توجه و تربیت این گروه خورشید شکوه حقیر کثیر التقصیر نیز ارادهٔ سابقه را تصمیم داده بترقیم احوال سابقین
و لاحقین پرداخت و هرچه را بدستیاری قلم شکسته رقم فراهم ساخت بنام نامی و اسم سامی آن امیر کبیر کامل و شجاع دلیر باذل موشح و مزین گردانید تا صاحب
کمالان حقوق تربیتش شناخته بشکرگزاری و دعای پایداری دولت این خدیو دوران و دانادل القلب لسان موظف و تر زبان باشند بر آراء ضمایر
اولوالالباب اضح و لائح باد که یکی از منتسبان پیشهٔ انشا برخی از اوقات بمطالعهٔ کتب تواریخ فارسی هندی که از زبان سنسکرت بزبان اهل فارس
در زمان بعض سلاطین اسلام ترجمه شده گذرانیده و استفاده از اخبار پیشینیان نموده احوال مرزبانان قدیم و جدید هندوستان از ابتدای کوروان و پانڈوان
تا ابتدای سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر و حروب او با اخوان و ظفر یافتن بر آنها با جمال در چند جزو ضبط نموده این اقل الخلیقه بل لاشی فی الحقیقة **غلام حسین**
بن هدایت علیخان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله عنهم بفضله السنی [illegible] مسطوره اجزای مذکوره را بعد اسقاط
فضول عبارات و اصلاح اغلاط منشآت در ورقی عدیده بسلک تحریر کشید **مقدمهٔ کتاب** نگاشتهٔ خامهٔ شکسته اللسان خود که مسمی به **سیر المتاخرین**
است گردانید حسن اتفاق آنکه این کتاب متضمن است بر احوال عظمای هند از ابتدای کوروان و پانڈوان که در اواخر دورهٔ دواپر بزعم هنود بوده اند
لغایت ابتدای سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر و کتاب سیر المتاخرین که فقیر بسلک تحریر کشیده از ابتدای رحلت عالمگیر مذکور است تا سنه نود و پنجم از مائه دوازدهم
پس بانضمام وقائعی که درین کتاب بود کتاب فقیر حامل احوال قریب پنجهزار ساله است مسلسل و منتظم و بایجازی که استکتاب آن آسان و حصول
فوائدش ارزان باشد نسأل منه التوفیق انه خیر صاحب و رفیق فهرس کتابهائیکه جامع تاریخ مرقوم مطالعهٔ آن نموده خلاصهٔ بعض از آنها با حدود
مملکت هند و توابعش مع چگونگی هر صوبه و طول و عرض و حدود اربعهٔ آنها نگاشته اول رزم نامه ترجمهٔ مهابهارت که در عهد اکبر بادشاه شیخ عبد القادر بدایونی
و شیخ محمد سلطان تهانیسری بفارسی حسب الامر بادشاه نگاشت و دیباجهٔ او شیخ ابوالفضل بکمال ایجاز و اتقان نوشته دوم گل افشان ترجمهٔ
سنگهاسن بتیسی متضمن احوال بکرماجیت سوم پدماوت احوال رانی رتن سین مرزبان چیتور چهارم راجاولی که [illegible] اسامی راجهای هند نوشته و
بناهور ام ترجمهٔ آن بفارسی نموده پنجم راجترنگی که احوال چهار هزار ساله و کسرے از منه کشمیران بار می گوید بحسب الامر اکبر بادشاه ترجمه شده و غیر آن کتب
سیر متضمن احوال محمود غزنوی و ناصر الدین سبکتگین و شهاب الدین غوری که حکومت راجهای هند از ابتدای سلطنت او انقطاع یافت و احوال سلطان علاء الدین خلجی
و سلاطین افاغنه و امیر تیمور گورگانی و احوال سلاطین بابرشاهی تا عالمگیر بن شاهجهان از اولاد امیر تیمور صاحبقران و سیر ملوک گجرات و سنده و ملتان
و مالوه و دولت آباد دکهن و جونپور و بهار و بنگاله و اوڈیسه تا انقضای چهار هزار و هفتصد و نود و هفت سال از ابتدای کلجگ مطابق سال چهل
عالمگیر اورنگ زیب موافق یکهزار و یکصد و هفتم هجرے و دو هزار و هفتصد و پنجاه و سه بکرماجیتی و هزار و ششصد و بیست و هم سالباهن **در تعریف**
کشور هندوستان ولایت هند ملکیست وسیع و عرصه ایست بس فراخ و باوجود وسعت و فسحت همه جا آباد و در هر جانب امصار و بلاد و قصبات و قریات و رباطات و
قلاع مشتمل بر مساجد و معابد و خوانق و صوامع و دیگر عمارات دلکشا و باغات فرح افزا و اشجار دلکش و زراعات سبز و خوش جویبارها روان و در ممالک دیگر
این نوع آبادی و معموری کمتر نشان میدهند در مسالک و شوارع متعارفه بر روی اکثر نهر و دریا چه قنطره استوار و بر دریاهای ذخار کشتیها تیار مهمان بسرا ها

وزراعت وصناعات شریفه را مبین خدمهٔ اینها و اهل حرفهٔ رذیله را شودر قرار داده هر فرقه را باین اسامی گردانید عمل برهمنان تحصیل علم و عبادت و افاده و استفادهٔ علوم و ریاضات و حق پرستی و رهنمائی دیگران براه حق و کار کهتری خراج ستانی و سروری و رعیت پروری و ملکداری و حمایت برهمنان و خدمات ایشان و شغل بیس کشاورزی و تجارت نمودن و صناعات شریفه اختیار فرمودن پیشهٔ شودر صناعات خسیسه و خدمت این هر سه صنف نمودن و اوتار که در فرق هنود مشهور است و چنان شهرت یافته که ایشان اوتاری انجدائی پرستند و فی الواقع عقیدهٔ جمیع هنود الحال همین است مگر بندرت کسی ازین گرداب بر آمده بساحل حقیقت رسیده باشد اما در حقیقت ظاهرا بی اصل و بنا بر اشتباهی است که متاخرین از فهم مرام کلام قدما قوم روی داده و مراد قائل نفهمیده اند احوالش بر سبیل اجمال آنکه در هر دوری از دورهای چارگانه که بآن جُگ نامند و آن ست جگ است و ترتیا و دواپر و کلجگ ده یا نزده تن بصور مختلفه برای کاری خاص بقدرت دادار بیهمال بیدائی گرفته آن امر عظیم بتقدیم رسانیده اند و هر یکی بنامی مناسب صورت موسوم گشته در عهد اقامت خود در پنج ارنا پایدار فرمانروا و دیگر مخلوقات فرمان پذیر و آنها را پرستار بوده اند قول محققین اینجاعه درین خصوص اینست که ایزد بیچون بنا برامری که سود آن بآفریده بازگردد عنصری پیکری را بافاضهٔ وجود خود برگزیند و توجهی تام مبذول حال او داشته مظهر غرائب امور به نیروی خود گرداند و غباری بدامن تقدسش ننشیند و اکثر دانشمندان هند برین گرونده آنرا پورن اوتار گویند و آنکه در برخی از موجودات پرتوی از فروغ قدرت خود اندازد و شگرف نیروئی بخشد آنرا انش اوتار نامند و هیچ موجودی را خالی از فروغ او ندانند انش اوتار بشمار در نیاید و پورن اوتار در همگی چهار جگ ده بار بدانسان جلوه فرماید و تجلی او بصاحب نظران بنماید و درین دوره تا امروز نه تن پدید آمده **اول**

مچهه اوتار یعنی پیکر ماهی مظهر انوار و عجائب آیات و آثار الهی گردید گویند بلک در آور پایان دکن بشهر بهدراوتی در ست جگ ماه بیساکهـ بشکل بچه ته اکادشی راجه منو که دو لک سال دست از همه افشانده ریاضت گری میکرد بر کنار دریای کرت مالا تن شوئی داشت ناگاه ماهی بدستش در آمد و برگفت مرا نگهدار یک شبانه روز در دست بود چون نالید بسبوئی در آورد و از فزونی بالش بخم در انداخت چون از گنجائی او در گذشت در چاه کرد و سپس بگولاوی بزرگ در انگند و از آنجا بدریای گنگ رسانید چون آنرا فرو گرفت بدریای شور جا داد چون در ابرامود راجه دانست که نیرنگی است به نیایش گری در آمد و چه بای آگهی شد پاسخ شنید که در این هنگام این جانور را مظهر آثار خود گردانیده برای رستگاری تو و چندی گزیدگان پس از هفت روز پرتو خواهد شد و جهان را آب فرو گیرد بر فلان کشتی با برخی شائستگان و گرامی تخمهای ایزدی و گزین داروها بنشین و آنرا بدین شاخ که از من نمودارست پیوند بخش هفده لک بیست و هشت هزار سال آب طوفانی بود سپس روی در نقاب نهاد **کورم اوتار** در ست جگ ماه کاتک بشکل بچه ته دوازدهی جهان آفرین بپیکر سنگ پشت را جلوهٔ خود مظهر اثری غریب گردانید گویند دیوتاها بر آن شدند که از دریای شیر روغن آسا آب حیات بر کشند بجای چوبی که بدان مسکه بر آورند مندر که بزرگ ترین کوههاست بکار برداشتند کوه از گرانی بدریا فرو شدی فراوان رنج رسیدی و چون آنصورت را جلوه گاه خود فرمود و آن جانور کوه را بدوش برگرفت دیوتاها کام دل بر گرفتند و بدین شگرف کاری چهارده چیز گرامی بر آمد لچهمن دنیا بصورت عروسی نمودار شد و سرمایهٔ عشرت همگنان سرانجام یافت (کوستهه من) شگرف گوهری فراوان فروغ و از اندازهٔ ارزش بیرون + (پارجاتک برچهه) بوالعجب درختی گلهای او پژمردگی نبیند و بوی خوش او روزگار را در گرفته برخی گویند هر چه خواهند ازو برگیرند و آنرا کلپ برچهه نیز خوانند (سرا) باده (دهنتر) پزشکی که بیمار را تندرست و مرده را زنده ساختی بدست راست او درج بلیله (چندرمان) ماه عالم افروز (کام دهین) ماده گاوی که هر چه خواهش رفتی از پستان بیرون فرستادی (ابراپت) سفید فیل چهار دندان (سنکهه) سفید چهرهٔ غریب آواز که بودی فیروزمند شدی (بکهه) زهر جان گزا (امرت) آب زندگانی (رنبها) زن خوش خوی نیکو روی (آتس) اسپ هفت سر (سارنگ دهنک) کمانی تیر او بهر دو دی سیدی و خطا نرفتی پس از پیدائش این گران مایه جواهر کورم بزیر زمین در شد هنوز زنده پندارند **باراه اوتار** در ست جگ ماه کاتک تته پورن ماشی در شهر مهاورت نزدیک نیم کهار و اوده این جلوهٔ خاص شد یکی از گروه دیت هرناکس نام روزگاری دراز در گدازش تن و پرستش ایزد بیهمال بسر برد

روزی آن ذات مقدس بطور پیمایش او جلوه فرموده از خواهش او پرسید از دل آن دیو گفتار بنالید و بیاری جانوران جانگزا را بر شمرد و از گزند آنها رستگاری طلبید و فرمانروائی همگی عالم درخواست و در اندک زمانی کامروا آمد و حکومت عالم علوی از اندر گرفته یکی از خویشاوندان سپرد و دیوتاها بر سما نزد بشن شتافته چاره برجستند چون دران خواهش گزند بارا فراموش کرده بود پاسخ یافت که من بدان صورت پدید آمده نقش هستی او را خواهم سترد و در اندک زمانی بران تمثال جلوه فرمود و به پاتال درشده بتختگاه او شتافت و بخراشیدن روی زمین گراهید و آنرا از دریک سو روان نشان بند جهان بر آئین پیش برنگاه برآمد و اندر کامیاب فرمانروای عالم بالا شد مدت ظهور او هزار سال بود **نرسنگهه اوتار** پیکری از سر تا کمر شیر آسا و پایان آدمی وش در ست جگ ماه بیساکهـ بشکل بچه ته چتردسی در شهر هرن پور که بهندون زبان زد روزگار نزد دار السلطنهٔ آگره پیدائی گرفت چنان بگزارند هرنکشب از گروه دیت سالهای دراز در گدازش نفس و تن بسر برد تا آنکه ایزد بیهمال بمعلی جلوه فرموده آرزوی او پرسید نخستین عرضداشت که خواهش آنست که مرگ من نه در روز شود و نه در شب پناه از یگان یگان جان شکر طلبید و پس فرمانروائی نشیب و بالا را خواستگار شد خواهش پذیرائی یافت و دیوتاها روی در پرستاری نهادند و عالم از نکوهیدگان بر آمود بزرگان ایشان بسیائی برهما از بشن چاره کار جستند و خواهش این گروه پذیرفته شد گویند او را فرزندی بود پرلاد نام بآئین دیوتاها ایزدی پرستش نمودی و بر خلاف پدر راه حق سپردی هر چند گوناگون آزار کرد او را از آن روش باز نیارست آورد و نشانی از جای پروردگار پرسید و او در همه جا نشان داد و برای فهمانیدن اشارت بستونی نمود که درو نیز ظهور اوست او از سیاه مستی شمشیری بآن حواله کرد از نیرنگ کاری الهی از ان ستون پیکر مذکور پدید آمد و او را بدید در ان هنگام که برزخیت میان روز و شب بود پیدائی پیکر ابداعی کار او سپری شد گویند آن الهی تمثال از پرلاد استدعای خواهش کرد آن عالی فطرت را هیچ چیز سر فرو نیاورد چون مکرر درخواست آن جا پذیرندگی است که دامن آلامی وابستگی نیالاید و پای بند غم و شادی نشود پیدائی این صورت صد سال بود **بامن اوتار** آدم کوته بالا در جگ ترتیا ماه بهادون بشکل بچه ته دوادسی در شهر هون بهدرا بر ساحل نربدا در خانهٔ کشب بن برخ بن برهمای مشهور از شکم آدت آن نوباوهٔ ابداع برآمد و هزار سال کام روائی کرد از گروه دیت بل نام یکی برای سلطنت سه لوگ ریاضتها کشید و دادار کام بخش خواهش او پذیرفت و سر گرد فرمانرهی یافت و اورنگ نشینان دیوتها را ابل ساخته همچنان بفرمان روائی باز گذاشت و گوناگون جگن بجا آورد لیکن آنچه درین روش بایدیوتا ها ایثار کنند بکار برد و دیوتاها بوسیلهٔ برانگیختن او را از بشن التماس نمودند و او از انجام کار آگهی داده آرام بخشید و دران سال و مه چهرهٔ صورت برافروخت چون آن مولود بختی بآگهی در آمد بمقتضای رسم و عادت بدبستان حکیم بروداج برنشاندند بهمراهی آموزگار در جگن که نزد کرکهیت آغاز نهاده بود حاضر شد آئین را اجگی خواهش پرسید او گفت سه برابر قدم خویش از تو جا میخواهم او بر آشفت که از چون من والا شکوهی بزرگ دولتی چرا چنین کمتر چیزی پژوهش میکنی از درازی سخن چون راجه پذیرفت او نخستین قدم چنان پهناور گردانید که طبقهٔ زمین و طبقهٔ پاتال را فرو گرفت و دیگر قدم را چنان فراخ ساخت که طبقهٔ بالا را پر کرد راجه در عوض قدم سوم خویش را بسپرد و از آنجا که نیکوئی در نهاد بود او را از ان خیرگی باز داشته بپاتال پاتال نام زد گردانید **پرسرام اوتار** آدمی پیکر در خانهٔ جمدگن برهمن از شکم رنکا در جگ ترتیا ماه بیساکهـ بشکل بچه ته تر ودسی در موضع رنگتا نزد دار السلطنهٔ آگره پیدائی گرفت کارتبیرج نام بید ست و پائی در قوم دیت بفرمان روائی نشست و از بید ستی خویش بستوه بودی تا آنکه دست از همه باز داشته در کوه کیلاش بریاضت گری در آمد مهادیو او را بر نواخته هزار دست برداد و بخواهش او خدیوی هر سه لوگ باو باز گردانید و در آزار دیوتاها درازدستی نمود و بدان سان انجام کار او درخواستند پذیرش یافت گویند جمدگن از مظاهر مهادیو است و رینکا از ادت مادر دیوتها از پنج پسر شد و نخستین پور او پرسرام بیش مهادیو در کوه کیلاش دبآموزی کردی پدر او جمدگن در صحرا پرستش نمودی کارتبیرج روزی عشرت شکار و دشت گذاره بزاویهٔ آن شد و چاره گرسنگی و تشنگی برجست او دریچه بادشاهان را در خور باشد از خوردنی و پوشیدنی و گوناگون جواهر و نفائس و پیشگاه حضور آورد راجه بشگفت افتاد و گفت دست برین بنا لائیم تا از حقیقت کار آگهی بخشی او گفت اندر فرمان فرمای علوی عالم گاو کام دهین بمن سپرده آنچه میخواهم سرانجام میابد راجه بآن در گرفت و خواهش آن گاو نمود او پاسخ داد که بی فرمان

اندر خواهش نتوان پذیرفت و نشکوه و نیوهی نتوان بدست آورد و او بخشم در شد و به پیکار در آمد چندانکه لشکر فراهم آورد و آویزشها نمود کاری از پیش نبرد آخر شبی پنهانی آمده جمدگنی را از هم گذرانید و از گاو نشانی نیافت زینکا پسر خود پرسرام الطلب داشته رسوم سافران ملک تقدس بجا آورد و خود را بآیین خویش بسوخت و آن فرزند را کین توزی برگماشت پرسرام به نیروی قدرت ابداعی به پیکار راجه رفت و بیست و یکبار عرصه جهان را آراسته گشت آخرها راجه قالب تهی کرد و سلطنت بدیوتاها بازگردید زرهای عالم فراهم آورده در جگن نیرات نمود و پس از همه دست باز داشته به غوله تنهائی برگزید چنین پندارند که هنوز زندگانی دارد و در کوه مهندر از زمین کوکن نشان دهند رام اوتار چنان سرایند که راون نام از گروه راکس بدولشت به برهما پسید خدیو ده سر و بست دست بود بکوه کیلاش ده هزار سال ریاضت گری بر نشست و سرها یکی پس از دیگری درین راه برافشاند و آرزو آنکه فرمانروائی هر سه لوک یابد ذات قدسی خواهشش پذیرفت دیوتاها از فرمان پذیری لستوه آمده به پیشین روش برانگندن او در خواستند پذیرفته آمد و انجام کار برام نام زد شد تا آنکه در جگ تریتا ماه چیت شکل پچهته نومین در شهر اودهه از شکم کوشلیا زن راجه جسرت براد و سر آغاز آگهی فنون شناسائی اندوخت و دست از همه بازداشته دشت نوردی پیش گرفت و بر پای تنگری و پرستش جا ها زندگی را پیرایه دیگر بست فرمانروای جهان گشت و راون را بکوی نیستی فرستاد یازده هزار سال در اورنگ نشین بود و شائسته آیین ها بر نهاد کشن اوتار بیشتر ازین بچهار هزار سال در کسری و کرسین جادون زبانی داشت تهر انگناک گنیش پور او چیره دستی یافت و پدر را از کار باز داشته دست ستمگری برکشود و نیز جراسند و سیسپال و دیگر فرمانروایان دست ستم از اندازه بردند و زمین برنج در شد پیکر گاو گرفته با برهما زد و لش شتافت و برهما ختن ایشان خواهش نمود پذیرفته آمد و کشن حواله شد گویند اختر شناسان به گنیش آگهی دادند که درین دیکی یکی بزاید و کار او سپری گرداند او چار لشکری نوزادگان فرایش نهاد و هر سال خون چندین بیگناه ریخته آمد تا آنکه دیوکی خواهر او را بسدیو جادون کتخدائی کردند درین هنگام آوازی شنید که هشتمین فرزند او آنرا جان بشکرد و هر دو را بزندان در نشاند و هر پسری که زائیدی به نیستی سر از سادی غفلت بر پاسبانان چیره شد و زنجیرها گشاده درها واگردید و نوباده سخن آمد که آن روی آب جون در خانه نند اهیر همین مان دختر شده مردم را خواب برده بردم آنجا گذارد و آن دختر را برگیر بسدیو چون روی بدان کار نهاد دریا پایاب گشت و فرموده بجا آمد نخست ورنه سالگی گنیش را از هم گذرانید و اوگرسین را از بندهای داده بر مسند فرمانروائی نشاند و دیگر ستمگران آویزشها کرده برانداخت و صد و بیست و پنج سال زندگانی کرد شانزده هزار و صد و هشت زن داشت از هر یک ده دختر پدید آمد هر کدام چنین پدید آمد است که همگی شب با او بوده بوده اوتار در کلجگ ماه بیساکه شکل پچهته ستمین در شهر گیا بخانه راجه سدهودهن از شکم مایا بزاد گویند چون جنگها بسیار شد و فراوان کشتش رفت بشن خواست که بانسی پیکر در شده آیین بیدها و جنگها را نکوهش نماید ازین دو دران حال سر بر فراز پیدا ئی برآمد و صد سال زندگانی کرد کلکی اوتار در آخر کلجگ ماه ماگه شکل پچهته ... در شهر سنبهل از خانه بشن جن برهمن از شکم زن او رجسودتی برآمد و صد سال بزید گویند روزگاری آید که فرمانروای دادگر نماند و بدکاری فزونی گیرد و غله گرانی پذیرد و عمرها کوته گردد بیش از سی سال نزیند مرگ فراوان شود ایزد بیهال بهای چاره گزینی بدان انسی پیکر برآید و جهان را بداد آباد گرداند و برخی چهار ده افزوده اوتار را بیست و چهار برگزارند و در احوال هر یکی نامها پرداخته اند و شگرف داستانها برگزارده و گوناگون پیکرانیان از زر و سیم و جز آن بر ساخته محراب پرستش گردانند لیکن چین بوده و بیوه اوتار نگرایند بنابر تلخیص کلام و اعتقاد مردم این مملکت آنکه وسیله ایجاد خلقت برهما است و بالهام و القای الهی کتابی که آنرا بید نامند از زبان برهما موجود شده بعد از آن پی مدگان برهما در تفسیر آن کوشیده شش کتاب آراستند و آنها را کهت درسن یعنی شش قسم علم گویند و هر یکی را شاستر نامند و کتاب بید را بعضی گویند که حکیم بیاس چهار جزو کرده هر یک را نامی جدا گذاشته و آن رگ بید و ججر بید و شام بید و اتهربن بید است و برخی چنین گویند که برهما چهار روی داشت و از هر دهن او هر چهار کتاب مذکور برآمده و مجمع هم بید است و آن هر شش نسخه شاستر را با یکدیگر بعضی از امور اختلاف واقع شده مناقشات بسیار ... کسی بقدر دانائی و فهمید خود کوشیده در تفصیل آن کتابها نوشته نخستین شاستر نیایی است پدید آرنده آن گوتم رکهیسر دوم بیشیکهک شاستر این کتاب تصنیف کناد نامی دانشمند است سومین سانکهه شاستر موجد آن کپل نامی دانشمند است چهارمین پاتنجل شاستر مدون این علم پتنجل نامی از علما است پنجمین بیدانت شاستر که حکیم بیاس آنرا

مدون کرده ششمین میمانسا شاستر که حکیم جیمن آنرا ابجلو کرده غیر ازین شش شاستر شاسترهای دیگر هم هست از انجمله دهرم شاستر که بمنزله فقه جماعه هنود است و اعمال افعال و عبادات و ریاضات و انواع صیام و تصدقات و خیرات و چاره گری عصیان و زلات و انفصال دعاوی و معاملات هر چهار برن که عبارت از برهمن چهتری و بیش و شودر است بران منوط و مربوط و کرم بپاک نیز شاستریست بزعم هنود متضمن علمی که دانائی آن عوارض و آلام بدنی انسانی مانند صرع و جذام و برص و بواسیر و نواسیر و حمیات و اسهالات و فالج و لقوه و امثال ذلک همه را ابدانند و شناسد که اغراض این کس را نتیجه فلان عمل است که در فلان زندگی باعتقاد تناسخی که دارند کرده و چاره اش این عمل است اگر بکند شفا یابد و هیجده پران یعنی تواریخ متضمن بیان حال نفوس قدسیه و عالم ملکوت و شرح پیدائی جهان و جهانبان و وقوع قیامت صغیر و کبیر و گوناگون کردار نیک و سخاوت و عدالت و داستانهای عابدان و فرمانروایان و الانشکوه بیاکرن علمیست مشتمل نحو و صرف در تحقیق کلمه و کلام و ترکیب حروف با همدیگر و چهند در بیان حسن ترکیب الفاظ و نظم حروف و نزاکت معنی و اوزان و بحور اشعار و بیدک یا یعنی علم طبابت مشتمل بر احوال ابدان و صحت و مرض آن و معالجات بیماری و تدبیر ازاله انواع امراض و جوتک بدیا یعنی علم نجوم هندیان استخراج این علم با آفتاب بنسبت ... سامدرک بدیا یعنی علم قیافه و دریافت احوال نیک و بد آدمی را از خطوط دست و چین جبین ها و خط و خال و دیگر اعضا لیلاوتی کتابی است در علم حساب و دقائق آن و آنرا بیاکرن جوتک گویند شکن بدیا از گویائی و آواز وحوش و طیور شگون گرفته از سوانح آینده اطلاع دهند و دانایان این دانش در ممالک میوات و اطراف پانی پت و غیره بسیار است ... بدیا دانندگان این علم از روانی انفاس که هر روز از سوراخ چپ بینی است یا راست در زمانی معین میباشد احوال نیک و بد سائل گزارش نمایند اکم بدیا در گزارش گوناگون افسون و جادو و جلوه حصول منافع و دفع مضار و جن گرفتگان و پری زدگان و غالب آمدن بر جن و معالجه اقسام بیماریها اندرجال علمی است در انواع نیرنجات و طلسمات و سیمیا و ادخال روح در پیکر دیگر و خلع از بدن خود بزعم هنود و دیگر عجائب و غرائب رس بدیا یعنی کشتن سیماب و زر و سیم و مانند آن و ساختن طلا و نقره که کیمیا و اکسیر عبارت از آنست کام رو بدیا دانشی است از افسون مار گزندم و دیگر گزندگان و رهائی دادن از گزند آنها و حاضر ساختن آنها را بافسون و گذارش نسب ها و ستایش آنها تیر بدیا دانائی انواع تیراندازی که از بید استنباط کرده اند رتن پرچهیا شناخت لعل و مروارید و زمرد و دیگر جواهر گوناگون سنگ ریزه و پیدائش خاصیت و ارج هر یک مانک بدیا شناختن خیلها و انواع عمارت و هر گونه خاصیت و برآوردن نهرها و غیر ذلک گج شاستر شناختن فیل و دریافتن عمر طبیعی او و علاج بیماری و حفظ صحت و تندرستی آن گج ساسان و شناخت احوال و عیوب بیماریهای آن و گوناگون معالجات کاتدهرب بدیا که از بید سوم بعرصه ظهور آمده یعنی موسیقی از گفتن و خواندن و نواختن سازها و اصول و فروع گوناگون نغم و سازها و روش رقص که آنرا سنگیت گویند نت بدیا یعنی بازیگری که به نیرنگی شگفت کارها از رسن بازی و غیره ظاهر کنند و شگرف حلق زنند و زنان ایشان نیز به نیروی این علم انواع اعمال نمایند که مردم بحیرت در شوند ... علمی است در دانستن احوال مردان و شناخت گوناگون زنان کام شاستر که آنرا کوک نیز گویند در طرز مقاربت مرد و زن هشتاد و چهار گونه و سود و زیان هر کدام و فنون ساختن زنان بلذت مجامعت

ذکر احوال درویشان هند و انواع ایشان

نخستین صنف سناسیان از آن خاک نشینان جمعی مهر خموشی بر لب نهاده حرف زدن ندارند برخی هر دو دست ساکن بآسمان گذارند و بعضی خود را معکوس بدرخت آویخته تکمیه تن خویشتن بآتش مینهایند و چندی رو بسوی آسمان بر داشته نظر بر آفتاب دوخته دارند و برخی بپا ایستاده شب و روز میگذرانند و درین صنف انواع دیگر هم هستند بهر یک نام معروف و ریاضات شاقه بسیار میکنند اگر تفصیل عادات و اوضاع آنها کرده آید داستان دراز میشود دوم جوگیان و اعتقاد هنود آنکه بعضی ازین طائفه بقوت ریاضت و زور بازوی عبادت در هوا میپرند و بر سطح دریا میخرامند و از حبس نفس عمر دراز یابند و خلع بدن نموده روح خود را در بدن غیری می اندازند علم سیمیا نیز دارند و تسخیر قلوب مردم هم توانند نمود و با شراف بر قلوب تسلط بر اجنه هم میرسانند و بیماران را بنیروی افسون معالجه کنند سحر و جادو را نیز دانند و گویند که در علم سیمیا اگرچه از طائفه سناسیان نیز بعضی دستی دارند اما قوم جوگیان بیشتر درین علم ماهر و مشهور اند سومین بیراگیان درین صنف نیز اقسام اند و هر یکی بنام مقتدای خود معروف اکثری از ینها سرود و نغمه بزبان هند در مدح و ستایش آفریدگار و مقتدایان خود بعبارات عظمی میسرایند و بعضی بوجد و رقص

و بعضی بچله نشستن و مراقبه و گروهی بمطالعهٔ کتب اشتغال می ورزند چهارمین او دای از معتقدان نانک بطریقه و آئین او به نیایش و ستایش آفریدگار می پردازند خلاصهٔ عبادات این گروه مطالعهٔ اشعار مرشد خویش است که بلسبزه و نغمه میگویند و زمزمهٔ دلفریب بسر اینند پنجمین صنف جتی سریوره ریاضت سخت می کشند حتی که چهل روز صائم بوده از اکل و شرب ضروری که قوام بدن بداست احتراز دارند و چهار ماه برسات یکجا مقام کرده حرکت نمیکنند که مبادا در رفتار باعث آزار حشرات گردند و خلاصهٔ عبادات آنها نگاه بانی جاندار است یا افزار ازین جهت نمی پوشند که بجانداری آزار می رسد احداث چاه و باغ مذموم میدانند که مبادا بوسیلهٔ آن بجانداران ریزه آزاری رسد و بهمین اندیشه شبانگاه چراغ روشن نمیسازند و آتش نمی افروزند و طعام های خوردنی نمی پزند و آب از چاه بر نمی آرند آب طعام از خانهٔ مریدان بدریوزه آورده میخورند شبانگاه اصلا چیزی نمیخورند و از خوردن سبزیها احتراز دارند چه اعتقاد آنجماعه آنکه این چیزها در حکم جاندار است و غیر از پارچه لابد چیزی با خود ندارند اما اهل کیش اهره و اتباع آنها این طائفه را دهری و ملحد میشمارند و میگویند که منکر صانع اند ظاهرا بی اصل است اگر منکر باشند ریاضات شاقه را برای که و چه میکنند چون قائل معتقدات برهمه نیستند از روی تعصب چنین میگویند و بجهی تنافر و تناکر دارند که میگویند اگر از طرفی فیل مست آدم کش زنجیر گسل می آمده باشد و از طرف دیگر سرپوره بیاید بر روی آن فیل باید رفت و بطرف سرپوره رو نباید کرد و نیز براهمه هر فرقهٔ دیگر را که از خود مذهبی اختراع کرده قبول نمیکنند بهمان کیش قدیم که موافق بید از آغاز آفرینش رواج یافته معتقد اند اگر شخصی از مخالف کیش خواهد که در براهمه بیاید آنرا هم نمی پذیرند و اگر شخصی از مشرب ایشان گشته مذهب دیگر گیرد و باز خواهد که بمذهب اول رجوع کند آنرا نیز قبول نمیکنند و درین کیش چهار آسرم است یعنی چهار آئین اول برهم چرج یعنی کدخدا نشود و به تحصیل و تکمیل علوم صوری و معنوی پردازد دوم گرهست یعنی کدخدا شده بامور تعلقات اشتغال ورزد سوم بان پرست یعنی چون سن کهولت رسد و بسیری و فرزندی نشود ترک تعلقات نموده مع زوجهٔ خود در صحرا رفته بعبادت الٰهی بگذراند و غیر از میوهٔ صحرائی غذا نکند چهارم سنیاس یعنی خود را از همه امور باز داشته بعبادت شاقه پردازد و نیز مردم نژاد درین آباد و بوم چهار برن اند یعنی چهار فرقه اول برهمن اعمال و بید خواندن و علوم آموختن دوم چهتری کارهای اولو العزمانه فرمانروائی و انتظام ممالک و داب شجاعت و سپاهی گری بسر بردن سوم بیش کردارهای او بسوداگری و دیگر پیشهای شریفه پرداختن چهارم شود در شیوهٔ او پیشهای خسیسه ورزیدن و خدمت هر سه فرقهٔ مذکور نمودن القصه اهل هندوستان در سپاهی گری جهل بسیار دارند و نمیدانند که جانبازی کجا باید و بر اعدا چگونه غالب توان آمد اما قوم چهتری که الحال بعضی از آن براجپوت شهرت دارند و برخی بکهتری مشهور اند بنهایت بیباک و مستعد هلاک و بعضی زنان جمیع هندوان از انها بیباک تر جرأت کیش و وفا اندیش بعد فوت شدن شوهران خویش همت برپاس ناموس و حفظ محبت گماشته به تتمیم مراسم مهر و وفا و تهیهٔ اسباب عقبی و ترتیب مواد همرهی پرداخته رخت عروسی بر خود آراسته جامهٔ تن بغالیه آغشته پروانه وار و مردانه کردار با پیکر بی جان شوی فرخنده خوی با یکی از پارچهای پوشش او خود را در آتش خاکستر ساخته رقم دوام اتحاد بنام خود در دفتر روزگار ثبت می کند **بیت** سوزند بهم ز عشق سیراب * همچون دو فتیله خورد یک تاب * و اکثر زنانی که پس از شوهر زنده میمانند بمقتضای فادر زمی حیا دوستی از لذات خوردن و آشامیدن و متمتعات لباس خوش و زیور پوشیدن خود را باز میدارند و بسان درویشان ریاضت کیش بمجاهدهٔ نفس پرداخته مدلیالی ایام بطاعت و صیام و عبادت خالق انام زندگی باتمام میرسانند و هر چند نوجوان باشد و در همان شب عروسی بیوه شود شوهر دیگر گزیدن و مرهٔ دیگر بر سادهٔ عروسی نشستن موافق آئین خود جائز نمیدانند و از تکاب آزار و سیاهی عقبی و رسوائی دنیا می شمارد تمام هندوستان مع صوبهٔ تلنگانهٔ دکن که تفصیل آن درین نسخه اندراج نیافته مشتمل بر بیست و دو صوبه و یکصد و نود و دو سرکار و چهار هزار و یکصد و پنجاه و دو محال و هشت ارب و شصت و هشت کرور و بیست و شش لک و هشتاد هزار و پانصد و هفتاد و سه دام انقسام هند با پانزده صوبه بحسب تقسیم اکبر است احوال آنها از روی آئین اکبری نگاشته چون بعد اکبر برخی از محالات بعض صوبه علیحده گردیده سه صوبه جداگانه قرار یافت ملتهٔ کشمیر و اڈیسه هیجده شدند و از عهد اورنگ زیب عالمگیر که اکثر دکن مسخر گشت چهار صوبهٔ حیدرآباد و بیجاپور و اورنگ آباد و ارکاٹ افزوده بیست و دو صوبه گردید ازینهمه صوبها احوال سه صوبهٔ حیدرآباد و بیجاپور و ارکاٹ سوام

لهذا به نگارش حالات آنها مبادرت نرفت و احوال احمدنگر در آئین اکبری نبود بنابرین احوال این چهار صوبه درین وجیزه مفصل نگشت از متبحران هر کس آگاه باشد حالات چهار صوبهٔ مذکوره درین اوراق ثبت فرموده برین فقیر منت گذارد و چون اندکی از احوال هندوستان تحریر در آمد تتمیم از هر صوبه نیز بهای سیرابی سخن بقلم در آوردن ضرورست

ذکر احوال ممالک محروسهٔ هند باجمال مطابق تحریر و تقریر شیخ ابوالفضل اکبرشاهی از دفتر سوم اکبرنامه که مسمی بآئین اکبریست تا بسال چهلم جلوس جلال الدین محمد اکبر بادشاه که دارای دین و سال الٰهی است و سالهای سلطنت او را از ابتدای جلوس و سال الٰهی مینوشتند و هزار و هفصد و سی و هفت قصبه از صد و پنج سرکار در قلمرو او بود اکبر بادشاه آزاد وار دوازده بخش برساخته هر بخشی را صوبه نام نهاد و بنام معمورهٔ عمده که دران بخش واقع بود یا خود بادشاه جائی را آباد نموده بنام خود موسوم گردانیده بود روشناس گردانید و چون برار و خاندیس و احمدنگر گشائش یافت پانزده قرار گرفت سخنی از هر کدام برسم نگارد دو داستان فراخ و نهان و سال و مه آنها مگزین قول میگزارد بنگاله بهار اوده اله آباد مالوه احمدآباد برار خاندیس احمدنگر اکبرآباد شاهجهان آباد دهلی اجمیر لاهور ملتان کابل **صوبهٔ بنگاله** از اقلیم دوم است درازا از بندر چاٹگانون تا تلیاگڈهی چهار صد کروه پهنا از شمالی کوه تا پایان سرکار مداران دویست کروه خاور دریای شور شمال و جنوب کوه باختر صوبهٔ بهار بهاٹی نام ولایتی است شمارهٔ این ملک ازین ولایت کنند گویند در انجا درخت انبه بقد آدمی و کمتر شود و نیک بار آورد و پیوست آن فراخ ملکی است اودیسه پتره در انجا بسر برد هر که راجگی آنجا یابد ... خطاب داشت نام امرا و ارکان آن مملکت باضافهٔ ازین شهرت گیرد صاحب دولک پیاده و هزار فیل است اسپ کمیاب شمالی این صوبه ولایتی است آنرا کوچ گویند بزرگ آن سرزمین خداوند هزار سوار و یک لک پیاده کامروپ که آنرا کانرو خوانند و کامتا بدست جادو و خوبروئی آنجا شهرت است در سحرکاری آنجا حکایات غریبه برگزارند اما بعد تحقیق از حکام آنجا که اکثر آشنایان بوده اند معلوم شد که مطلقا اصلی ندارد و در زمان پیشین شاید چیزی بوده باشد و پهلوی این ولایت ملک آشام است از راجه آنجا فراوان شکوه برگزارند چون سپری شود خواص او از مرد و زن لابدست که با او زنده در گور شوند پیوست آن با پایان تبت و چپ آن ختا از و بماچین گزارش رود و عوام ماچین گویند از خان بالغ که دار الملک است تا دریای شور چهل منزل رودی بر به هر دو کنارش سنگ چونه بر آورده اند سکندر رومی ازین حدود بآن دیار شتافت و نیز شهرت دارد که راهی است بچهار شبانه روز توان رفت میان شرق و جنوب بنگاله فراخ ملکی است ارخنگ نام بندر چاٹگانون معروف باسلام آباد برجد او بلکه از و دست فیل بسیار شود و اسپ کم و خر و شتر نیز کمیاب و گران از گاو و گاومیش هم ندارد و جانوریست ابلق که چهره ازین هر دو دارد بگوناگون رنگ بر آید شیر او را بخورند و کیش اینان برخلاف هندو و مسلمان بلکه جمیع ادیان گویند که خواهر خصوص توام را بگیرند تنها از مادر حقیقی پرهیزند دانش اندوز ریاضت کیش را ولی گویند و از صوابدید او بیرون نشوند رسم آنست که در دیوان زنان سیاه حاضر شوند و در ... زنش نیایند بیشتر سیه فام و کوسه نزدیک برین گروه بیگو د آنرا چین خوانند در برخی باستانی نامها دار الملک چین نویسند و فیل و پیاده بسیار و فیل سپید نیز بر آید یکسوی آن ولایت ارخنگ است کان یاقوت و الماس و طلا و نقره و مس و نفط و گوگرد و ران واورا با قوم مگه بر سر کان آویزش رود و با اودیسه پتره نیز کارزار بود نام اصلی بنگاله بنگ فرمان دهان باستانی به پهنائی بیست و بلندی ده گز در همگی الکا ختابانی بسته آن را آل گویند بهمزه و الف و لام از پیوستگی آن بنگال زبان زد آفاق گشت بعد در آخرش حرف ها افزایش یافته به بنگاله شهرت گرفت گرما باعتدال نزدیک و سرما کم میانهٔ ثور آغاز بارش شود و تا آخر میزان ببارد و زمینها اکثر جا بلکه همه آب فرو شود و مدار تردد بر کشتی باشد قبل ازین از زمان پایان باران هوا اشتباه شدی و گزندی بخلق آنجا رسیدی و بیگانه از ورود دران ولایت بکمال احتراز داشت از نجا نصف سال آن شورش فرو نشست رودهای آن مملکت بسیار بلکه بزعم مردم این دیار افزون از حد شمار بوده درین ولا که اصحاب انگلیشیه تسلط یافته ایام حکومت امتداد یافت و نقشه بلاد هند و دکن تا دهلی به تنقیح کشیده اند و دریاهای خرد و بزرگ شمرده اند عدد دریاهای این جا چهار صد و پنجاه و دو دریا کلان و کوچک بحیطهٔ ضبط در آورده

آورده اند و گزین ترین دریای این صوبه گنگا است و سر چشمه اش ناپیدا هندوان گویند که از موی سر مهادیو فرو ریزد و از شمالی کوهسار پدید
آید و بصوبهٔ دهلی و آگره و اله آباد و بهار گذشته بدین صوبه در آید گویند بهگیرت نام شخصی مهادیو را به نیایش گری خوشنود گردانیده برای
رستگاری نیاکان خود گنگ را درخواست و از کیلاش که محل اوست برآورده آن در بار گزیده همراه خود آورد تا بمقصد رسید و رسیدن
آب گنگا تا به استخوان بزرگانش موعود نزدانی معین است تعداد آن مردم از حد سال افزون گویند و شگرف داستانها در خصوص این
حکایت بر گزارند که عقل از قبول آن بحجبه تحاشی می نماید این قسم حکایتهای عجیبه و بالاتر ازین از زبان های ایشان که عبارت از کتب
سیر و تواریخ است منقول هر چند کتب مذکور منتسب با فاضل ایشان باشد اما دانش ناپیمایی اینها این قسم مقالات را اعتباری نه و
محل افسانه پرستی است تا پایان قصبهٔ سوتی که مزار شاه مرتضی اندی در انجاست دو بخش گشته یکی جنوب رویه روان گردد و بهاگیرتی نام
یابد و شعبهٔ کلان که مشرق رویه رود بعد فاصلهٔ سی چهل کروه باز شعبه از ان بطرف جنوب رود و کلنگی نام یابد خادر رویه نزد بندر چاٹگانو
رسیده در شعبه گردد و بدریای شور در شود و آن هر دو شعبهٔ جنوب رویه زیر موضع ندیا باهم پیوندد و یکجا شده از زیر بندر هوگلی و کلکته
گذشته بدریای شور آمیزد در ستایش این دریا دانشوران هند کتابها نگاشته اند و از آغاز تا انجام معبد پرستش نمودند و در بزرگداشت آن
ایزدی پرستش دانند دیگر برهمپتر ... فوقانی ... از ختا یا
کوچ آید از آنجا بسرکار بازو رسیده اراضی ومزارع آنجا را سیراب گردانیده بشور دریا در شود بیشتر کشت کار شالیست و چندین گونه شود اگر
از هر قسم دانه برگیرند سبوئی بر آید و سالی سه بار بکار رند و درو بزراعت آنجا کمتر گزندی رسد چندانکه آب افزاید ته بمالد و خوشه آب در شود
چنانچه تجربه کاران ارتفاع یک تنه را شصت دست اندازه برگرفتند رعیت فرمان پذیر و مالگذار بیشتر خورش مردم آنجا برنج و ماهی
و سبزی است گندم و جو و جز آن کم ... باشند و نیز از لنگ ... خانهانی است و تختی چنان سازند ...
بهزار روپیه و افزون خرج شود و دیر پاید و آمد و شد بر کشتی خاصه هنگام بارش و کشتیها برای جنگ و باربردن و سواری و تیز
روی گوناگون برسازند و سنگهاسن که اکنون معروف بپالکی است برای خشکی بسازند و در ره نوردی نشستن و درازکشیدن و خوابیدن
بهان بشایستگی روی دهد بر فراز آن جهت تابش و بارش گزین پناهی بر سازند و گاه برداشتن و برخی بر فیل سوار شوند و رواج اسپ
نبود در عهد مهابت جنگ مغفور بحد افراط رسید و حصیر آنجا در خوبی بی نظیر نوعی از سیتل پاٹی بابریشمی بافته ها مانند نمک از مجاور رسته شود
دریا بفراوانی حاصل شود و از شیای ولایات دیگر در بنادر این صوبه بکثرت تمام انواع و اقسام مهیا و گل و میوه فراوان و نوفل بسیار رو
مشرق آن بایان تا لاهور تجارت برند سرکار جنت آباد شهر ... باستانی و دار الملک سلاطین این صوبه معروف به لکهنوتی
و گوڑه همایون پادشاه چون برین مملکت تسلط یافت بدین نام روشناس گردانید گزین قلعه پس طول و عرض چنانچه از خشتهای بنیاد
یک دیوار آنجا شهر مرشدآباد و مالده و عمارات پورینه انصرام یافته و هنوز عمارات و مساجد و مقابر باستانی در ان محوطه باست از مقدار
رفتگان مجمر و عبرت افزا سرکار محمودآباد مرزبان این دیار در زمان چیره دستی شیرشاه برادر برخی فیلان خود در جنگل این بوم سر داده از ان با
فراوان فیل و دو در سرکار خلیفت آباد هم بس جنگل و فیل صحرائی سرکار هوگلا هو گلاه بیابانی است عرض بقدر دو سه انگشت و طول
زیاده از دو گز قطعی سرسایه از ان بسازند و برسات شدید در پناه آن بآسایش گذارند صحرا هر دو اخبار و بیدد این سرکار بنام او معروف
بر ساحل دریای بهاگیرتی است گرد شهر درخت نار و در ان دریا جزر و مد هر روز و شب دو بار شود و در زمان اجتماع و استقبال ماه یا دو روز
اطراف که عبارت از سه روز باشد مد بلندی آب که موج از دور مرئی و شور آن موج نا دیده چند دقیقه قبل از مشاهده مسموع شود و یک
موج متصل بهم مثل سلسله در تمام پهنائی دریا بقدر یک گز بلکه افزون در اندک زمان محسوس باشد در ان هنگام کشتیها را از کناره دریا در وسطش برند

تا از صدمهٔ آن بر زمین ساحل رسیده نحو روند شکند از عهد اکبر بادشاه تا زمان صوبه داری شجاع الدوله مغفور که اواسط سلطنت محمد شاه بابری
بوده دو بار سیلابی عظیم آمد اکثر اراضی اطراف آبادی هوگلی و هگلی که نمکسار است و مضافات آن را فرو گرفت ابوالفضل در اکبرنامه مینگارد که
در سال بست و هشتم جلوس اکبری شگرف سیلابی آمد و همگی سرکار را فرو گرفت مرزبان آنجا خود را بر فراز کشتی رسانید و برانندای بور اوبا
برخی بر تنجانه بر آمد و بازرگانی بر تالاری شتافت تا یک و نیم پهر جوش دریا و شورش بر و باد بود خانها و کشتیها فرو شد و تنجانه و تالار مذکور را گزندی
نرسید و دو لک جاندار در ان طوفانی جوشش فرو شد و یکبار از هر دو سیلاب مسطور در عهد محمد شاه بابری مذکور بنوعی طغیان دریا و شدت
ابر و باران روی داد که جهازی را بر خشکی برای مرمت کشیده داشتند سیلاب طغیان آثار بوده بفراسنج برد هنگام تنزل و عود جهاز مذکور
سه کروه دور از ساحل بسر درخت عظیمی از پیل رسیده بند گردید و همانجا ماند باید دید که آب با این ارتفاع تا کجاها رسیده و چقدر مواضع و سکنه
آنجاها تلف و نابود گردیده باشند سرکار گهوراگهاٹ ابریشم و پارچه شائسته و اسپ ٹانگن در انجا فراوان بود و هندی میوه بسیار
خصوص لنگو میوه ایست برابر جوز سبز و انار شیرین با اندک چاشنی و سه دانه تخم در و سرکار باربک آباد پارچه گنگاجل در انجا
گزین با فند میوه کولا هم بسیار سرکار بارو ها طرفه درخت زار بس چوبهای سطبر و دراز پدید آید و از ان تیر کشتی و جهازات بر سازندگان
آئین در آن جا سرکار سنارگانو پارچهٔ خاصه و دستار گزین فراوان شود سرکار سلهٹ میوه کولا که شبیه سنگتره بلی نارنگی
رنگ اما بمراتب از و بالیده تر و در کمال حلاوت و خوش مزگی که با انگور ولایتی دم مساوات میزند بلکه دعوای برتری می نماید در آنجا
بانداز ابهم رسد و دو دستها بهدیه برند اصل آنکه در دامن کوهستان شمالی از سلهٹ تا ترهت که منجملهٔ هشت سرکار صوبهٔ بهار آن طرف گنگا است
اشجار این میوه صحرا صحرا خودرو بهم رسیده فیض بخش صحرائیان کوهستان است و اغنیا ر السبی مردم و خرج زرها میسر می آید اما در خوبی بی
نظیر و همسر میوهای ولایتی است و در نیتهای عود نیز در انجا فراوان در انجام بارش بریده بر زمین اندازند بعد سپری شدن از منهٔ معینه و
اندازهٔ تمام و پختگی ناچار برگیرد چاٹگانو بزرگ شهر ایست بر ساحل دریای شور و در ان درخت زار از گزین بلور است بنگالیان آنجا
اکثر گنج ... و ... با دراک طوف بیت الله سعادت اندوزند شریف آباد نیز سرکاری است گویند گزیده گاوی در انجا بهم رسد سفید فام
شتر آسا نشانده بار کنند پانزده من بکشد سرکار ساٹگانو انبهم از جمله بنادر است و در انجا انار خوب بهم میرسد سرکار مداران
در انجا موضعی است هیره نام ظاهرا کان الماسی داشت و بیشتر ریزه ریزه بهم میرسد اما الحال درین صوبه هیچ جا کان الماس شنیده نمیشود
صوبهٔ اوڈیسه جداگانه ملکی بود و آب و هوای او سازگار صاحب پنج سرکار سرکار جالیسر سرکار بهدرک سرکار کٹک سرکار
کلنگ و مدنات سرکار راج مهندرا بعد از ان تابع صوبهٔ بنگاله گردید اما ناظم آنجا هم از حضور تعین می شد ظاهر اصد و بست و قلعه پخته در ان
مرزبان اور اکجپتی می گفتند موسم برسات زیاده از ایام زمستان و تابستان کمتر از زمستان بیشتر زراعت آنجا شالی و خوراک اهالی
آن دیار برنج و ماهی و بادنجان و بقول دیگر برنج پخته در آب سرد نگاهدارند و دوم روز غذا برسازند مردان زن آسا تن بصندل اندایند و زیور
بربندند و زنان جز عورت نپوشند و بسیاری پوشش از برگ درخت سازند دیوار و محوطه اکثر نی بست و بعضی خانها سنگین و بس بلند
زبان این مرز بنگالیان هم نفهمند و یک زن در کمتر زمان شوهری چند برگیرد بر برگ درخت تاڑ بفولادی قلم نویسند و خامه بمشت
برگیرند کاغذ و سیاهی کمتر بکار رود و داد و ستد بجز مهره یعنی کوڑی نشود و از دریای شور گوها کنده حاصل کنند چهار عدد آن را گنڈه گویند
و پنج گنڈه بوڑی بضم بای موحده و سکون واو و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی و چهار بوڑی را پن نامند بفتح بای فارسی و سکون
نون و شانزده پن را کهاون بفتح کاف و هاو الف و واو مفتوح و نون ساکن و ده کهاون یک روپیه کٹک قلعه ایست سنگین
میان دو رود و جهان ناکه هندوان بدو نیایش کنند و کٹهجوری معروف به قلعه باره بهائی مرزبان نشین و در ان قلعه والا کاخها هنگام

بارش هر سوی او پنج شش کروه آب فرو گیر دو راجه مکند دیو عمارتی نه آشیانه برساخته در نخستین فیل خانه و اصطبل دوم توپخانه و برخی کشتک داران و شاگرد پیشه سوم پیاقداران و دربانان چهارم برخی کارخانه پنجم مطبخ ششم دولت خانهٔ بزرگ هفتم خلوتخانه هشتم حرم سرا نهم آسایش گاه مرزبان در جنوب آن بتخانه ایست از باستان شرقی رود در شهر پرسوتم بر ساحل شور دریا معبد جگن ناته نزد او بیکر کرشن و برادر و خواهر او از صندل برساخته اند افاضل علمای هند گویند که بیشتر ازین بچهار هزار و دو صد سال و کسری راجه اندردمن مرزبان نیکو رویت دانشور برهمنی را انگیزید بدین سرزمینی برای شهر آبادی فرستاد او به تکاپو و پژوهش در آمد کنار شور دریا گزین جائی یافت او را به دیگر جاها سنجید ناگاه زاغی را دید که بدریا در شد و تن شوئی کرده نیایش گری نمود از کار کرد او بشگفت ماند چون زبان جانوران میدانست از حال پرسید پاسخ یافت من از گروه دیوتا ام نفرین ریاضت گری مرا بدین پیکر آورد یکی از رهنمونان آگاه چنین دلالت نمود که ایزد جهان آفرین بدین جا نظری خاص دارد هر که چندی درین سرزمین بسر برد و در آگهی پرستش روی دل آورد زود بمراد گراید چندین سال است که بدین روش دریوزهٔ رهائی میکنم و گاه باشد که خواهش بانجام رسد چون گوهر شایستگی داری نظارگی می باش و شگرفی این بوم برشناس برهمن را در کمتر زمانی شنوده بخشیم در آمد راجه را ازین آگهی داد و بزرگ شهری آباد شد و جائے خاص را عبادت گاه برساخت راجه شبی داد گری نموده بر بستر نیایش گری آسود چنان نمودند که در فلان روز بر ساحل دریا چیزی انبار پیکرنا چوبی بدرازی پنجاه و دو انگشت عرض یک و نیم دست خواهد آمد آن را برگیر و نجانهٔ در بسته هفت روز نگاهدار و هر صورتیکه بر آید در معبد داشته محراب پرستش برساز همچنان در بیداری یافت و آنرا بیاوری الهام جگن ناته نام نهاد و بزر و جواهر در گرفت نیایش گاه کوه دمه گشت فراوان خرق عادت از و برگزارند کالا نهار نام توکر سلیمان گرانی چون برین دیار چیره دستی یافت آن چوب ادر آتش انداخت نسوخت سپس در دریای شور افگند و سیلهٔ معاش طلبان در عهد اکبر بادشاه شهرت دادند که آن چوب را باز بر آوردند و دیو افسانهای هنگامه آرا فراوان برگزارند و آن سه پیکر را هر روز شش بار برشویند و تازه رخت پوشانند پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتگزاری کنند و هر بار شولان بزرگ برکشیده پیش آن صورت ها آورند تا بیست هزار کس از او نوش بهره برگیرد و ارابه شانزده پایه برسازند هندی رته گویند بر و سوار گردانند و پندارند هر که آنرا بکشد از نکوهیدگی پاک گردد و سختی روزگار نه بیند و نیز نزد یک جگناته بتخانه ایست منسوب بآفتاب خراج دوازده سالهٔ این ملک بصرف آن در شد و درمبنان دشوار پسند از دیدار آن بحیرت فرو روند بلندی دیوار صد و پنجاه دست پهنا نوزده سه دروازه دارد شرقی رویه پیکر دو فیل خوش بیخ تراشیده اند هر یکی آدمی را در خرطوم در آورده و بغربی صورت دو سوار پرداخته اند با ساز و پیرایه و جلوه دار شمالی تمثال دو شیر هر یکی فیل را شکار کرده بر فراز آنها نشسته و در پیش ستونے از سنگ سیاه هشت پهلو بدرازی پنجاه گز چون از نه زینه برگذرند صحنی دلگشا و سترگ طاقی از سنگ پدید آید دران خورشید را با دیگر ستارگان برکنده و برگرد آن گوناگون پرستار هر گروهی بشغلی سر برزمین ایستاده نشسته افتاده خندان گریان حیران آگاه سپس نگار رنگ خنیا گر و شگرف جانداران که هستی شان جز در خیال نباشد گویند بیشتر ازین یک هزار و یکصد و چند سال راجه بیر سنگه دیو این بنا بانجام رسانیده سترگ یادگاری گذاشت و بست و هشت بتخانهٔ دیگر دران نزدیکی پیش دروازه شش و در اطراف بست و دو از هر یکے داستان ها برگزارند برخی بران که کبیر موحد آنجا آسوده بسا حقائق از زبان گفت و گرد او امروز در میانست از فراخی مشرب و بلندی نظر مسلمان و هندو دوست داشتی و چون استخوانی خانه و اپرداخت برهمن بسوختن روآورد و مسلمان بگورستان بردن صوبهٔ بنگاله مع اودلیسه بست و چهار سرکار دارد و هفصد و هشتاد و هفت محال جمع پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لک و پنجاه و نه هزار و نوزده دام همه نقدی میداد بیشتر کایته در عهد سلاطین بابری تا نام سلطنت با معنی آن توامان بود در هر صوبهٔ فوجی لائق آنجا متعین و مقرر میبود و عملهٔ سلطانی برای

خبر گیری و انتظام آنجا از حضور مامور و بکار خود مشغول در کمال اقتدار و نفاذ امر می ماندند بهمین ضابطه بست و سه هزار و سه صد و سی سوار شصت لک و یک هزار و صد و پنجاه پیاده هزار و صد و هفتاد فیل چهار هزار و دو بست و شصت توپ چهار هزار و چهار صد کشتی چون حال ملک نگاشته آمد برخی فرماندهان آنرا با سال و مه میگذارد و برای هر فرقه جدولی جداگانه مینگارد و برای آنکه در ترتیب اشتباهی نرود بر نامها نشان هندسه میگذارد

جدول فرمان روایان از قوم کهتری

نام	سال	نام	سال
۱ راجه یدهشت کهتری	دو بست و سیزده	۱۳ اشد هر که	نود و یک
۲ اننگ بهیم	صد و هفتاد و پنج	۱۴ ابد جید هر که	دو صد و ده
۳ رن بهیم	صد و هشت	۱۵ اودی سنگه	هشتاد و پنج
۴ کج بهیم	هشتاد و دو	۱۶ ابنو سنگه	هشتاد و هشت
۵ دیودت	نود و پنج	۱۷ اپنه ماتهه	هفتاد و یک
۶ جگ سنگه	صد و شش	۱۸ ارکهدیو	هشتاد و سه
۷ برده سنگه	نود و هفت	۱۹ ارگهو لیه	هفتاد و نه
۸ موهن دت	صد و دو	۲۰ جگ جیون	صد و هشت
۹ پنو سنگه	نود و هفت	۲۱ کالو دیو	هشتاد و پنج
۱۰ شنکر سین	نود و شش	۲۲ کالو دیو	نود
۱۱ منر جیت	صد و یک	۲۳ بجی کرن	هفتاد و یک
۱۲ بهوپت	نود	۲۴ رشب سنگه	هشتاد و نه

بست و چهار تن کهتری پور بر پور دو هزار و چار صد و نه سال شمع فرمانروائی افروختند

جدول فرمان روایان از قوم کایته

نام	سال	نام	سال
۱ راجه بهوج کوریا	هفتاد و یک	۶ راجه پرتهو	چهل و شش
۲ لال سین	هفتاد	۷ راجه کرر	چهل و نه
۳ راجه مادهو	شصت و هفت	۸ راجه لکهمن	چهل و سه
۴ سمند بهوج	چهل و هشت	۹ راجه بهوج	چهل و نه
۵ راجه جی پت	پنجاه و چهار		

نه تن کایته چهار صد و هشتاد سال پور بر پور کام روائی کردند سپس دولت بقوم دیگر کایته رو آورد

	جدول فرمان روایان از قوم کایتهه دیگر		
نام	سال	نام	سال
۱ راجه آدسور	هشتاد و نه	۷ راجه گردهر	هفتاد و یک
۲ جامنی بجان	شصت و شش	۸ راجه پتهی دهر	شصت سال
۳ راجه انودهر	هفتاد و یک	۹ راجه ششتی دهر	پنجاه و یک
۴ پرتاب رودر	پنجاه و هشت	۱۰ راجه پربهاکر	پنجاه و هشت
۵ راجه بهوونت	شصت و یک	۱۱ راجه جیدهر	بست سال
۶ راجه رگهدیو	پنجاه و دو		

یازده تن ششصد و پنج و هفت سال پور بر پور به سریر فرمان دهی برنشستند پس ازان مرزبانی بخانوادهٔ کالنا بس بازگشت

	جدول فرمان روایان از قوم کایتهه دیگر		
نام	سال	نام	سال
۱ راجه بهوپال	پنجاه و پنج	۶ راجه گمن پال	هفتاد و پنج
۲ راجه دهرپال	نود و پنج	۷ راجه جی پال	نود و هشت
۳ راجه دیوپال	هشتاد و سه	۸ راجه راجپال	نود و هشت
۴ راجه بهوپتی پال	هفتاد سال	۹ راجه بهوگ پال برادر راجپال	پنج سال
۵ راجه دهنپت پال	چهل و پنج	۱۰ راجه جگ پال پسر او	هفتاد و چهار

ده تن ششصد و نود و هشت سال فرمان روائی کردند پس ازان دولت بقوم کایتهه دیگر قرار یافت

	جدول فرمان روایان از قوم کایتهه دیگر		
نام	سال	نام	سال
۱ راجه سکهسین	سه سال	۵ راجه کیشوسین	پانزده سال
۲ راجه بابولسین	پنجاه سال	۶ راجه سداسین	هیجده سال
۳ راجه لکهمن	هفت سال	۷ راجه توجه	سه سال
۴ راجه مادهوسین	ده سال		

این هفت تن یکصد و شش سال پشت بر پشت کار کیانی کردند

شصت و یک نفر از ابتداے جلوس سکهدت کهتری راجه نخستین جد اول بر سریر فرماندهی تا شروع زمان شیوع اسلام در بنگاله و تسلط سلاطین دهلی بران دیار در مدت چهار هزار و سه صد و سی سال فرمان روا گذشتند و این تسلط مسلمانان بر بنگاله و رواج اسلام درین دیار از زمان سلطان قطب الدین ایبک است و در سال پانصد و نود و هشت هجری ازان زمان تا سلطان محمد طغلق شاه هفده نفر

یکصد و پنجاه و شش سال به تبعیت سلاطین دهلی حکم رانی کردند بعد ازان از ابتداے هفتصد و هفتاد و یک هجری ملک فخر الدین سلاح دار خودسرے نموده تسلط یافت ازان زمان تا داؤد خان دو صد و بست و چار سال حکام بنگاله خودسر و پادشاه بوده اند باز از ابتدای نهصد نود و پنج امرای اکبری بنگاله را مسخر نموده داؤد خان را بملک نیستی فرستادند و از ابتدای نهصد و نود و پنج یکصد و هفتاد و نه سال باز تابع سلاطین دهلی ماندند باز از ابتداے یکهزار و یک صد و هفتاد و چار الی یومنا هذا که یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری است بست و سه سال گذشته که در قبضهٔ تصرف کمپنی انگلیش است

	جدول فرمان روایان اهل اسلام		
نام	سال و ماه	نام	سال و ماه
۱ ملک فخر الدین سلاح دار	دو سال و چند ماه	۱۸ فیروز شاه	سه سال
۲ سلطان علاؤ الدین	یک سال و چند ماه	۱۹ محمود شاه پسر فیروز شاه	یک سال
۳ شمس الدین بنکره	شانزده سال و چند ماه	۲۰ مظفر حبشی	سه سال و پنج ماه
۴ سکندر پور شمس الدین	نه سال و چند ماه	۲۱ سلطان علاؤ الدین	بست و هفت سال و چند ماه
۵ غیاث الدین بن سکندر	هفت سال و چند ماه	۲۲ نصیب شاه پسر علاؤ الدین	یازده سال
۶ سلطان السلاطین پور غیاث الدین	ده سال	۲۳ شیر شاه	مدت غیر معلوم
۷ شمس الدین پور سلطان السلاطین	سه سال و چند ماه	۲۴ همایون بادشاه	مدت غیر معلوم
۸ کانسے لوے	هفت سال	۲۵ شیر شاه نوبت دوم	مدت غیر معلوم
۹ سلطان جلال الدین	هفده سال	۲۶ محمد خان	مدت غیر معلوم
۱۰ سلطان احمد پور جلال الدین	شانزده سال	۲۷ بهادر شاه پسر محمد خان	مدت غیر معلوم
۱۱ ناصر غلام او	هفت روز و بقولے نیم روز	۲۸ جلال الدین خان پسر دوم	
۱۲ ناصر از احفاد شمس الدین بنکره	دو سال	محمد خان	مدت غیر معلوم
۱۳ باربک شاه	هفده سال	۲۹ غیاث الدین	مدت غیر معلوم
۱۴ سلطان یوسف	هفت سال و شش ماه	۳۰ تاج شاه	مدت غیر معلوم
۱۵ اسکندر شاه	نیم روز	۳۱ سلیمان	مدت غیر معلوم
۱۶ فتح شاه	هفت سال و پنج ماه	۳۲ بایزید	مدت غیر معلوم
۱۷ باربک شاه	دو و نیم روز	۳۳ داؤد	مدت غیر معلوم

از زمان سلطان قطب الدین ایبک تا داؤد شاه پنجاه نفر سه صد و هشتاد سال فرمان روائی بنگاله نمودند از انجمله از زمان سلطان قطب الدین ایبک تا سلطان محمد طغلق شاه هفده نفر یکصد و پنجاه و شش سال به تبعیت سلاطین دهلی و سے و سه نفر از ابتدای ملک فخر الدین سلاح دار تا زمان داؤد افغان بخودسرے و دعوی سلطنت دو صد و بست و چار سال گذرانیدند بعد از داؤد افغان که امراے جلال الدین محمد اکبر پادشاه داؤد را بکو نیستی فرستاده بنگاله مسخر نمودند تا عالمگیر ثانی بابرے یکصد و هفتاد و نه سال باز حکام بنگاله به تبعیت سلاطین دهلی بسر بردند

بست و دو لک و هفتاد و دو هزار و صد و چهل و هفت دام سیورغال بوسے یازده هزار و چار صد و پانزده سوار و چار لک و چهل و نه هزار و سه صد و پنجاه پیاده و صد کشتی درین کلام که تنقیح جمع صوبها نموده شکی عظیم هست و عجب خبطی در عبارات و بهر که تحقیق شود تصحیح فرماید

صوبهٔ الٰه آباد

از دوم اقلیم دراز از سنجهولی جونپور تا جنوبی کوه صد و شصت کروه پهنا از گذر چونسا تا گهاتم پور صد و بست و دو شرقی بهار شمالی اوده جنوبی باندهو غربی آگره مهین دریای این صوبه گنگا و جمنا و دیگر رودها مثل رند و گین و سرجو و برنه و جز آن آب و هوا سازگار گوناگون میوه و گلهای هندی در دار عهد اکبر بادشاه خربزه و انگور افزایش گرفت کشت کار گزیده بود نام سالقش پیاگ بیای فارسی و یای تحتانی والف و کاف فارسی اکبر الٰه آباس نام نهاد آخر معروف به الٰه آباد گردید قلعهٔ سنگین آنجا با کاخ و ایوانهای دیگر بسعی اکبر بادشاه افراخته آمد آنجا را بادشاه معابد انگارند بنای قلعه در جائی کرده اند که گنگا و جمنا باهم پیوسته و باعتقاد هنود اتصال سه دریا با یکدیگر در انجا شده سومی را سرستی نامند لیکن پیدائی ندارد بنارس بزرگ شهریست میان دو رود برنه و آسی در کهن نامهای هند کاشی نویسند گویند در پیشین زمانها بتخانه بود بآئین کعبه طواف کردندی و لباس اعمال مشابه حاج بجا آوردندی از دیرباز دار العلم هندوستان است گروها گروه مردم از دور رو ستها رسیده و دانش اندوزند بگذارش جان و تن برنشینند ؛ سال چهار صد و دهم هجری سلطان محمود غزنوی آمد بخت در کیش دگرگونگی رفت در چهارصد و سیزدهم بار دیگر درین دیار رسید نخست قلعهٔ گوالیار را گرد گرفت و با آشتی برخاست پس گرفتن قلعه کالنجر پای همت افشرد ؛ نندا نام خدیو و سه صد فیل فرستاده نیایش نمود و شعری هم در ستایش گفته فرستاد چون مضمون آنرا ترجمه کردند سلطان خوشنود گشته پذیرفت و مرزبانی آن قلعه با چهارده جای دیگر بدو سپرد ؛ جونپور بزرگ شهریست سلطان فیروز مرزبان دهلی بنام عمزاده خود فخر الدین جونه اساس نهاده طول صد و نه درجه و شش دقیقه عرض بست و شش درجه یازده دقیقه چنارگڑه سنگین قلعه ایست بر فراز کوه در بلندی استواری کم همتا دریای گنگ از پایان آن گذرد کالنجر سنگین قلعه ایست بر کوهی لیس رفیع سرآغاز کسی باز نگوید فراوان بتخانه دارد در آنجا بتی است کال بهیرون نام بدرازی هیجده دست شگرف داستانها از و برسرایند درین ذرچشمها بر جوشد و فراوان کولاب پیوست آن درخت نار لیست لیس انبوه چوب آبنوس و میوهای خودرو بسیار و کان آهن نیز در ان نزدیکی در بست کروهی او کان الماس راجه کنپ سنگه مرزبان در چند قطعه ازان جواهر بے بهاوث مدانا برهمنی گزین کردار خوش رو ستوده خو وطرطے چنان که انچه ازو پرسیدی پاسخ یافتی و برخی گویند که انچه شنیدی یاد گرفتی خنیاگرے بخشو نام در علم و عمل کم همتا و دیر سال جس افزا نغمه آرا سلطان بهادر گجراتی پیوند دوستی استوار کرده یکی ازین خوانندگان را خواهش نمود راجه از مردمی و آگهی بخشو را فرستاد و شیر شاه آنجا دو نفس را پژوهش نمود چون فرستاده ناکام برگردید قلعه را گرد گرفت و ساباط برساخت کار بدرونیان تنگ شد و از نا امیدی برسم ناموس پرستان هندوستان پردگیان را خاکستر گردانید و از خرد غنودگی بزندگی ناپایدار دل نهاد و تن بخاکساری داده بکام دشمن غبار آلود نیستی شد شیر شاه را چون سگالش چنان بود که قلعه زودتر مفتوح و مسخر گردد بهنگام آتش افروزی حقه نقب شراری بدارو خانه افتاد و خرمن هستی شیر شاه بسوخت در قصبه مهوبا گویند اکثر که و مه را افراد ان حسن چهره برافروزد وده سرکار صد و هفتاد و هفت پرگنه بست و یک کرور و بست و چار لک و بست و هفت هزار و شش صد و نوزده دام و دوازده لک پان ازان میان یکصد و سے و یک ضبطی زمین بیموده سے و نه لک و شصت و هشت هزار و هیجده بگیه و سه بسوه زر آن بست کرور و بست و نه لک و هفتاد و یک هزار و دویست و بست و چار دام چهل و شش پرگنه نقدی خواسته آن نود و چار لک و مبلغ شش هزار و چار صد و هیجده دام سیورغال بوسے یازده هزار و سه صد و هفتاد و پنج سوار و دو لک و سی و هفت هزار و هشت صد و هفتاد پیاده و سه صد و بست و سه فیل

سرکار الٰه آباد پانزده محال سرکار غازی پور شرقی نوزده محال سرکار بنارس شرقی هشت محال سرکار جونپور شمالی چهل و یک محال سرکار مانک پور چارده محال سرکار چنارگڑه جنوبی سیزده محال سرکار بهته گور جنوبی سرکار کالنجر جنوبی سرکار کوڑه غربی سرکار کڑه غربی

اورنگ نشینان جونپور که بسلاطین الشرقی مشهورند تفصیل اسامی و سال و مه آنها ازین جدول ظاهر شود

۱ سلطان الشرقی	شانزده سال
۲ مبارک شاه	چهل سال و کسرے
۳ سلطان ابراهیم	پنج ماه
۴ سلطان محمود	یکسال و کسرے
۵ محمود شاه	بست و یکسال و چند ماه
۶ حسین شاه	نوزده سال

شش تن نود و هفت سال و چند ماه فرمانروائی نمودند پیشتر این دیار بداوگرے فرمانروایان دهلی آباد بود چون فرماندهی بسلطان محمود بن سلطان محمد بن فیروز شاه رسید ملک سرور خواجه سرای را که پیشتر از خطاب خانجهانی داده بود بخطاب سلطان الشرقی بلندپایگی بخشیده بجونپور فرستاد بشناسائی و بردباری و انصاف پژوهی و پردلی روزگار را فرخندگی داد و زاد و سفر واپسین آماده ساخت چون پیمانهٔ هستی او پر شد پسر خواندهٔ داشت مبارک نام بیاوری بزرگان زمانه سر بسروری برداشت و خطبه و سکه بنام خود کرد چون ملوخان که از امرای کبار سلطان محمد بن فیروز شاه بود آگهی رسید لشکر فراهم آورده از دهلی به پیکار او آمد و بر ساحل گنگا هر دو لشکر به سگالش آویزه نشسته آخر کارے نکرده هر دو ناکام برگشتند چون سلطان مبارک شاه درگذشت ابراهیم کهین برادر مبارک شاه را جانشین ساختند و او بقدردانی و کارآگهی و دوده دهش فراخی گرفت و مالش سرکشان زمانه را سرمایهٔ ملک آبادی گردانید و آتش را جویا آمد و شناسندگان هر پیشه را ارادائی شد دانای هند قاضی شهاب الدین المعروف بملک العلما درین روزگار نامور گردید زادگاه او دولت آباد دهلی است و ران موضع جامع عقلی و نقلی علوم را گرد آوری کرد و هنگام رسیدن صاحبقران امیر تیمور گورگان بهمراهی استاد خود مولانا خواجگی که خلیفه نصیر الدین چراغ دهلی است بجونپور آمد و در انجا نشو و نما یافته محسود زمانیان گشت شاه مدار که از اولیای هند است و سرچشمه سلسلهٔ معاصر او بود چنانچه رسم است که دانش منشان ظاهر را دیده وران باطن سرگرانی باشد قاضی را نیز مشرب خیراندیشی تیرگی داشت چون روزگار ابراهیم بسر آمد ؛ بهیکن خان بزرگ پور او را سلطان محمود نام نهاده بگلانی برآوردند چون کردار شایسته نداشت رقم عزل بر وکشیده آمد ؛ سپس حسین شاه برادر او را به مرزبانی برداشتند هنجار روی فزایش نهاد و پیوند لباس اعزیز شمرد زمانه برمراد او خرامش نمود روزگار به شاگری در آمد از افزونی بادهٔ هوش ربای دنیا کالیوه شده با سلطان بهلول لودی کارزارها کرده هزیمت یافت سلطان بهلول باربک پسر خود را در جونپور گذاشت و حکومت آن ملک باو باز گردید و چون بهلول را گردش سپهر بسر آمد و اورنگ نشینی دهلی بسلطان سکندر لودی قرار گرفت سلطان حسین با تغافق باربک لشکرها فراهم آورده چند بار به دهلی آمد و حکومت شرقیان بدو سپری شد

صوبهٔ اوده

از دوم اقلیم دراز از سرکار گورکهپور تا قنوج صد و سی و پنج کروه پهنا از شمالی کوه تا سدهپور صوبهٔ الٰه آباد صد و پانزده خاور رویه بهار شمالے کوه جنوبی مانک پور غربی قنوج آب و هوا اگرچه زمستان و تابستان نزدیک باعتدال بزرگ دریاهای این صوبه سرجو گهاگرا و گومتی و دیگر سے سابق گوناگون آبی جانور پدید آیند و کشت کار خوب شود خاصه برنج سوکهداس و غیره کم همتا ؛ گویند سه ماه پیشتر از همه جای هندوستان بکارند اوده نام قدیم اماجودهیا از بزرگ شهرهای هند بود طول صد و هیجده درجه و شش دقیقه عرض بست و هفت درجه بست و دو دقیقه گویند پیشین زمان به درازی صد و چهل و هشت کروه پهناسی و شش آباد بود و ازین معابد باستانی برشمارند در سواد شهر خاک بیزے کنند و طلا برگیرند بنگاه راجه رام چند پسر راجه دسرت بود که عوام هنود او را بخدائی میپرستند و شگرف داستانها مثل افسانهٔ حمزه بلکه عجب تر ازان برگویند و در تریتاکه هنود بزعم خود پس از ست جگ

میدانند و ایام دوره مذکوره دوازده لک و نود و شش هزار سالست راجه مذکور چه عجب که ریاست ظاهر و باطن داشته باشد احوال او از کتب معتمدهٔ هنود معلوم شده خالی از کیفیتی نیست خداجوئی و حق طلبی و اخلاق شایسته شیوهٔ راسخه او بمرتبهٔ طبیعی بود بیک کروهی شهر دریای گهاگهر البرجو پیوسته پایان قلعه و شهر میگذرد نزدیک این شهر دو قبر بزرگ ساخته اند شش هفت گزی عوام خوابگاه شیث و ایوب پیغمبر دانند برخی برآنکه در رتن پور تربت کبیر موحد در زمان سکندر لودی بود لختی در معنی براه کشایش یافت و از فرسوده رسمهای روزگار برکنار زیست فراوان حقائق بشعر هندی زبان از و یادگار + بهرایچ شهریست بر ساحل دریای سرجو سواد بس دلکشا باغها فراوان سالار مسعود غازی و رجب سالار در آنجا آسوده اند مخدوم الهدیه خیرآبادی و عهد اکبر بادشاه محمد حسین نام که یکی از روشناسان سلطانی بود در سیاله سالار مسعود غازی چه طور کسی بود گفت افغانی بود که شهید شده و عامهٔ مسلمانان هند فراوان اعتقاد بآنها دارند از دور دستها بزیارت آیند علمهای ملون سازند و انجمنها آرایند قول معتمد آنکه نخستین از اقربای محمود غزنوی نقد زندگی بمردانگی سپرد و نو جاوید نام برگذاشت دومین پدر سلطان فیروزه زبان دهلی از آراستگی ظاهر نیکنامی اندوخت نزد این شهر موضعیست دوگن نام از دیر باز دار الفلوس از شمالی کهسار فراوان چیز مثل اسپ کونت و طلا و مس و سرب و مشک و قطاس و عسل و چوک که ترشی است از آب لیموها میسازند بر پشت آدمی و بزم اسپهای مذکور بار کرده آرند زنجبیل خشک و فلفل دراز و رنگ مجیٹھ و تنکار هندی سهاگا نامند و زربادهندی کچور گویند و موم و فروش پشمینه و باز و جره و غیره طیور شکاری نیز بسیار آرند + نیمکهار معرک نامور جائیست بزرگ پرستش جا بر رود گومتی نزد آدگذر و فراوان بتخانه در گرد او حوضیست برهاورت گنڈ نام آب از درونه چنان برجوشد و گردش نماید که آدمی فرو شدن نتواند و هرچه در و اندازند بیرون افتد گویند در ان نزدیکی گو لیست سرچشمهٔ تنگ آبی که بگومتی نه پیوندد و یک گز پهنا و چهار انگشت ژرف برهمنان افسونها برخوانند و پرستش گری نمایند هرچند برنج و غیر آن اندازند اثری از افگندها نماند + لکهنو بزرگ شهریست بر کنار دریای گومتی سواد خوشی دارد شیخ مینا که مردم سالگمان ولایت بدو در آنجا آسوده + بلگرام قصبه ایست خوش هوا بیشتر مردم آنجا خوش فهم در راغب بسرود [illegible] نیکو منظر پنج سرکار صد و سی و هفت پرگنه بدین صوبه گرایند زمین پیموده یک کرور و یک لک و هفتاد و یک هزار و صد و هشتاد بگهه جمع بست کرور و هفده لک و پنجاه و هشت هزار و صد و هفتاد و دو دام از ان میان هشتاد و پنج لک و بیست و یک هزار و شش صد و پنجاه و هشت دام سیورغال بومی هفت هزار و شش صد و چهل سوار و یک لک و شصت و هشت هزار و دو صد و پنجاه پیاده و پنجاه و نه فیل

صوبهٔ اکبرآباد

ماند و دوم اقلیم دراز از گهاٹم پور اله آباد تا پلول دهلی صد و هفتاد و پنج کروه و پهنا از قنوج تا چندیری مالوا شرقی گهاٹم پور شمالی دریای گنگ جنوبی چندیری غربی پلول فراوان رود بار و در گزین ترین دریا جمنا و چنبل نخستین از شمالی کوه آید و پسین از حاصل پور مالوا برجوشد و نزد کالپی بجمنا در شود کوه جنوبی جابجا در خوبی آب و هوا کم همتا کشت کار گزیده گوناگون میوه و گل و روغن خوشبو و برگ تنبول بس شایسته بهمه سد خربزه و انگور نسبت بجاهای دیگر خوبتر + آگره بزرگ شهریست خوش هوا دریای جمنا تا پنج کروه میانه شهر گذرد و بهر دو سو دلکشا کاخها و عمارتهای روح افزا و چمنستان گوناگون انصاف مردم در و آباد اکبر بادشاه قلعه از سنگ سرخ بر ساخت و بعمارتهای عالیه بیاراست نقاشان نادره کار و پیکر نگاران نظر فریب ان عمارات کارنامها ساخته و بر دروازه باختری دو فیل سنگین با فیلبانان نیکو تراشیده اند باستان دهی بود از بیانه سکندر لودی پای تخت گردانید اکبرآباد راست زادگاه ابوالفضل نگارندهٔ اکبرنامه است و مرقد بزرگان او و همین برادرش که فیضی و فیاضی تخلص دارد و ابوالفیض نام در انجا و بزرگان دیگر مثل شیخ علاء الدین مجذوب و میر رفیع الدین صفوی و سید اجل علامه قاضی نور الله المرعشی الشوشتری ره و بسیاری از آگاه دلان در آنجا غنوده آسوده اند نزدیک شهر بر ساحل جمنا دهی است رنگتا نام بزرگ نیایش جای هنود فتح پور دهی بود از بیانه سیکری نام دوازده کروهی دار الخلافه بمساعی اکبر بادشاه شهری شد ... تا ... بیدولتخانه شاهی و بنگاه بسیاری از امرای او بر فراز کوه لیکن دشت و صحرا افراوان منازل و بساتین فرا گرفته

و بیشتر پالیش بادشاه مسجد و مدرسه و خانقاهی بر فراز آن کوه انجام یافته پیوست آبادی بزرگ گولابیست دوازده کروه در کنار آن اکبر بادشاه والا صفا و منارهی و میدان چوگان بازی ساخته تماشای آویزه فیلان باهم نیز در انجا میکرد و دران نزدیکی سنگ سرخ را کانیست بهر اندازه که خواهند ستونها و تختها جدا کنند و بر آرند بیانه در باستانی زمان بزرگ مصری بود و قلعه کلانی داشت بسا آثار کاخ و تهخانه در و پیدا هنوز مردم از انجا آلات حرب آورند ... سیین دریا بند و مناره ایست بس بلند ابنیهٔ گزین پیدائی وارد برخی در روز از یک آثار افزون همه سد و شکر در انجا بس سفید سازند نیل شایسته بهمه سد آسودگاه اکثر نیکان بوده بهم در سه کروهی او غاریست آب آمو زرفائی آن کس نداند کان مس و فیروزه در انجا نشان دهند ظاهرا خرج بر دخل افزونی کند ... متهرا شهریست بزرگ بر ساحل جمنا زادگاه کرشن که او را ... راجه رام چند او تار یعنی مظاهر و اکمل آلهی انند بلکه از او هم کامل تر شناسند و براه پرستش ... بجای ... گونه بتخانه های عالی پرستش گاه های والا درو و از معبد عمده شمارند + کالپی شهریست بر ساحل جمنا نبات آنجا بس گزیده شود و در زمان ... فرا پیش گرفت سلطان ... داده بود باز گذاشت و سلطان محمود شرقی از نصیر خان پور قادر خان بر گرفت قنوج در باستان دار الملک هندوستان بود گوالیار از نامور دژها است و سنگین دو فیل بر دروازهٔ آن دانند درون عمارات عالیه فرماندهان پیشین آب و هوای آنجا سازگار خنیاگران جاو بغض که ملنت هندی ... گونه از ... بر آمده اند تانسین مشهور هم از انجا است ... آهن ... کان مس فراوان سود دهد چنانچه از ... پنج سیر حاصل شود و معدن نقره نیز نشان دهند لیکن فائده در تحصیل آن نیست و نزد کوه نارنول چاهیست مردم بد آنجا نیایش گری نمایند و چون اماوس که عبارت از تحت الشعاع است بروز آدینه افتد هنگام بر آمد آفتاب لبریز گردد و بی رسن آب برگیرند و در سنگهانه و ... و کوٹ پوتلی کان مس و در قصبه کانوری ... سرد و گرم فراوان سیزده سرکار و دویست و سه پرگنه بدو گرایند زمین پیموده دو کرور و هفتاد و هشت لک و شصت و دو هزار و صد و هشتاد و نه بگهه ... جمع پنجاه و چهار کرور و شصت و دو لک و پنجاه هزار و سه صد و چهار دام از ان میان یک کرور و بیست لک و پنج هزار و ... و سه و نیم دام سیورغال بومی پنجاه هزار و شش صد و هشتاد و یک سوار و پنج لک و هفتاد و هفت هزار و پانصد و هفتاد پیاده و دویست و یک فیل

صوبهٔ مالوه

از ... اقلیم دراز از ... تا بانسواره دویست و چهل و پنج کروه و پهنا از چندیری تا ندربار دویست و سی شرقی باندهون شمالی ... و جنوبی بگلانه ... اجمیر کوه جنوبی ... گزین دریا ها نربدا و سپرا و کالی سند پتیه گودی ... هر دو سه کروه رودی بس صاف و بیک کنار آن خودرسته بیدها و گلهای رنگین و خوشبو و پر سیاوشان و سایه دار درخت و کلاها و سبزه زارها فراوان بسا والا کاخ و دلنشین نشیمنها دبستان عبرت بر خواند آب و هوا با اعتدال نزدیک زمستان بجامهٔ پنبه دار در تابستان بآب شوره احتیاج کم شود و چار ماه بارش لختی بسرد گراید و شبها بالاپوش در افتد و زمین اینصوبه بر دیگر مرزها اندکی بلند و همه کشت پذیر هر دو فصل شایسته شود خاصه گندم و خشخاش و نیشکر و انبه و خربزه و انگور در حاصل پور تاک سالی دوبار بر دهد و برگ تنبول بس گزیده باشد و پارچه خوش بافند کشاورزان و بقالان همه با آلات جنگ بباشند اوجین دار الملک آن شهریست بزرگ بر ساحل سپرا گزین پرستشگاه بر شمرند شگفت آنکه گویند گاه گاه موجهٔ شیر بر زند مردم آوندها بر آمایند و بکار برند چون چنین شود با درنگ نشین نیکویها رسد چنانچه ابوالفضل نگارندهٔ اکبرنامه در آئین اکبری که دفتر سوم کتاب اکبرنامه است می نویسد که سال چهل و سوم الهی نگارندهٔ حقیقت نامه بفرمان والا سفر دکن گزیده بود چون بدانجا رسید بیشتر از ان بهفته شانزدهم فروردین ماه چهار گهڑی از شب گذشته این جوش بر زد خرد و بزرگ مسلمان و هندو از ان بر گرفت و دران نزدیکی ... شصت نیایش گاه برهمن کیش و غیر آنها و نزد آن شهر جائیست کالناده نام سرایش دلکشا حوضی بر آمده ... گزین نشیمنها در گرد آن یادگار باستان ... بزرگ ... مهر و پل بر گذارد و از کشت کار آن دکن و گجرات بر آساید + چندیری ... بزرگ شهرهای باستانی قلعه سنگین در و چهارده هزار سنگین خانه بزرگ و سه صد و هشتاد و چهار بازار ... سرا

دوازده هزار مسجد ⁂ نومین قصبه الیست بر ساحل دریای بیتیه گویند آدم آبی ازان نمود ار گردد و بتخانه ایست بزرگ اگر در ولقاره نوازند آواز بیرون نشود و در سرکار بیجاگڈه دشتی فیل فراوان ⁂ و مندو شهریست بزرگ دوازده کروه و دور قلعه او مناره هشت منظری در میان چندگاه حاکم نشین بوده عمارات عالی یادگار پیشینیان تربت سلاطین خلج آنجا ⁂ شگفت آنکه از سقف گنبد سلطان محمود پور هوشنگ... در تابستان آب ادوش نماید ماده لوحان بدو گروند ژرف نگاه داند که حال چیست ⁂ ثمر هندی لبان ناکل شود و مغز او بس سفید ⁂ هندی نژادان نا آگاه گویند که درین دیار سنگی پدید آید که هر فلزی چکش پذیر چون بدو رسد زر گردد آنرا پارس نامند و چنان برگذارند که پیش از زمان بکرماجیت جگدیو راجه بود دادگر زندگانی به نیکوئی آباد داشتی و سان زمان پیدائی گرفت و سرمایه فراوان خرج گشت داس گاه رسی در کارگردش طلا شد و اوبدان رسیده عبث شمرد و نزد ماند طن نام آهنگرے بچاره گری رفت اوشناسا آمد و بدست آورده فراوان زر آماده گردانید و سعادتها اندوخت از نیک کردار سے بخاطر آورد چنین گوهرے بها سزاوار فرمان روای وقت است بدرگاه رفته برگذرانید راجه آنرا دستمایه نیکوکاری بیار ساخت و قلعه ابدانی در دوازده سال بانجام رسانید و بخواهش آهنگر بیشتر سنگهای دیوار قلعه را به پیکر سندان بر تراشیدند روزی بر ساحل نربدا جشنے آراسته قرار داد که هر من خود ما فراوان خواسته بخشش نماید تهی خاطر از دنیا بر گرفته بود و همان سنگ بدو داد او زناشناسائی نرمانگی بخشم در شد و آن گوهر بے بها را در آب انداخت و بجاوید حسرت در افتاد و از زر خالی آنجا دست بدو رسید و امروز هم اندازهٔ آن کس نیارد گرفت ⁂ قصبه و عمار تختگاه راجه بهوج و بسیاری از پیشین اورنگ نشینیان تاک در سالی دوبار بر دهد در سر آغاز حوت و اسد نخستین شیرین تر و در سرکار هندیه صحرائی فیل فراوان و در بندر بار خربزه و انگور بس نیکو شود دوازده سرکار و سه صد و یک پرگنه بدو گراید زمین چهوده جبل دو لک و شصت و شش هزار و دویست و بست و یک بیگه و شش بسوه جمع بست و چهار کرور و شش لک و نود و پنج هزار و پنجاه و دو دام ازان میان یازده لک و پنجاه هزار و چار صد و سه دام سیورغال بوے بست و نه هزار و ششصد و شصت و هشت سوار چار لک و هفتاد هزار و سه صد و شصت و یک پیاده نود فیل ⁂

جدول فرمارو ایان

نام	سال و ماه	
۱- دهتن جی	صد سال	
۲- چندر جیت	هشت سال هفت ماه و سه روز	
۳- سالباهن	هفتاد و نه سال	
۴- نرباهن	صد سال	
۵- ست راج	صد سال	
این پنج کس تا سه صد و هشتاد و هفت سال و هفت ماه و سه روز لوای مانده ی برافراشتند		

جدول فرمان روایان از قوم پنوار

نام	سال و ماه	
۱- ادوت پنوار	هشتاد و شش سال	
۲- برهمراج	سی سال و هفت ماه	
۳- ات برهمه	نود سال	

۴- وشنگ سیدهر	هشتاد سال	
۵- بج چند	ده سال	
۶- همیر بهر	صد سال	
۷- کندهرب	سی و پنج سال	
۸- بکراجیت	صد سال و دو سال	
۹- چندر سین	هشتاد و شش سال	
۱۰- کهرگ سین	هشتاد و پنج سال	
۱۱- چترکوٹ	یک سال	
۱۲- کرم چند	یک سال	
۱۳- کنک سین	هشتاد و سه سال	
۱۴- چندرپال	صد سال	
۱۵- مهندرپال	هفت سال	
۱۶- بجی نند	شصت سال	
۱۷- بهوج	سال	
هفتده کس از قوم پنوار یکهزار و پنجاه و هفت سال فرمان روائی کردند		

جداول فرمان روایان از الوس تونور

نام	سال و مه	
۱- جیت پال	پنج سال	
۲- رانا راجو	پنج سال	
۳- رانا باجو	یک سال و سه روز	
۴- رانارجاجو	بست سال	
۵- رانا جیدهر	سی سال	
۶- رانا بهادر	پنج سال	
۷- رای کنل	پنج سال	
۸- رای سکن پال	پنج سال	
۹- رای کرت پال	پنج سال	
۱۰- رای نیک پال	شصت سال	
۱۱- کنور پال	یک سال	
یازده تن از الوس تونور یکصد و چهل و دو سال و سه روز فرمان روائی کردند		

جدول فرمان روایان از الوس چوهان

نام	سال و مه
۱- راجه جگدیو	ده سال
۲- جگناسته برادر او	ده سال
۳- هردیو	پانزده سال
۴- باسدیو	شانزده سال
۵- سری دیو	پانزده سال
۶- دهرم دیو	چهارده سال
۷- پهل دیو	ده سال
۸- مانک دیو	نه سال
۹- اکیرت دیو	یازده سال
۱۰- سهتور	بست و یکسال
۱۱- مالدیو	نه سال

یازده تن از الوس چوهان صد و چهل سال شمع فرمان روائی افروختند

جدول فرمان روایان از قوم مسلم و هنود

نام	سال و مه
۱- شیخ شاه	هفتاد سال
۲- دهرم راج	بست سال
۳- علاءالدین پور شیخ شاه	بست سال
۴- کمال الدین	سه سال
۵- جیت پال	بست سال
۶- بتمر چند	بست سال
۷- هر چند	بست سال
۸- کیرت چند	بست سال
۹- اوگرسین	سیزده سال
۱۰- سورج نند	دوازده سال
۱۱- بیرسین	یکسال

یازده تن دوصد و نوزده سال فرمان روائی کردند

جدول فرمان روایان

نام	سال و مه
۱- جلال الدین	بست و دو سال
۲- عالم شاه	بست و چهار سال
۳- سکت سنگه	شش سال
۴- بهادر شاه	چندماه
۵- دلاور خان غوری	بست سال
۶- هوشنگ شاه	سی سال
۷- محمد شاه	یک سال
۸- سلطان محمود	سی و چهار سال
۹- قادر شاه	شش سال
۱۰- شجاع دل خان	دوازده سال
۱۱- باز بهادر	غیر معلوم سال و مه

این ده تن از جلال الدین تا شجاع دل خان یکصد و پنجاه و شش سال سلطنت نمودند

گویند قبل ازینکه او اسط ذی قعده سال نهزار و یکصد و نود و هفتم هجرت مقدسه هست بد و نهزار و پانصد و پنجاه و چهار سال و پنج ماه و بست و هفت روز مها باه نام ریاضت گری آتش کده افروخته ایزدی پرستش بآئین خود کردی و در معارضه بالنفس پای همت افشرده داشتی پژوهندگان سعادت طلب بگرد او فراهم و در گداختن بدن خویش گرم دواد و درین میان گروه بوده را که لبسیوره معروف اند دل بدرد آمد بزبان دزگار فریاد بردند که درین آتشکده فراوان جاندار با تشین سیلاب در شود همان بهتر که رسم برهمن بر افتد و بجانداری جهان بانی نماید گفته پذیرائی یافت و مردم را کام و ناکام از ان باز داشت سوختگان آتشین نفس بچاره گری برنشستند و به نیازمندی زبردستی اطلبگار شدند تا بودهیان را از پا در انداز دو کیش ایشان رواج یابد داد ار بهمال از ان آتشکده درین افسرده آدم پیکرے پدید آورد و فر ایزدی گرد و شمشیر آبدار در دست در کمتر فرصتے برفراز فرمان روائی جا یافت و آئین برهمن را از نو روائی بخشید دهنج نام گرفت و از دکهن آمده مالوه را تختگاه ساخت عمر طولانے یافت چون سراج پنجمین پور را در افرزندی نبود بزرگان او ت نام نبواری را جانشین گردانیدند و سر آغاز مرزبانی درین او س شد چون همیرته در آویزه جان سپرد کندهرپ نام گزیده را بسروری بر داشتند چنان پندارند همان همیرته است که او را ایزد بهمال دیگر کندهرپ دیو تاها مد آور دپس از ان انسی قالب در پوشانید و بدین نام شهرهٔ آفاق شد و بداد و دهش عالم را آباد ساخت و را پسری شد بکرماجیت نام نیاکان خود برافروخت و بسیاری از ممالک هند برگرفت هندی نژاد جلوس او را تا امروز سر آغاز تاریخ دهند و شگرف داستانها برگزارد و همانا از طلسم و نیرنج چیزی داشت و ساده دلان را بدام آورده بود چندر پال پایهٔ والاے سلطنت یافت و همگی هند بدست آورد و بے نند عشرت شکار داشت ناگاه نزد بوته سیج نوزادی یافت بفرزندی برگرفت و بدان نام برخواند چون او را هنگام ناگزیر رسید برج حقیقی پور او خردسال بود سیج را جانشین گردانیدند در آویزه دکهن زندگی بسر دو بهوج در سال پانصد و چهل و یک از تاریخ بکرماجیت در رنگ آرا شد بسیارے از عالم برگرفت بداد و دهش روزگار را آباد ساخت و دانش را بر فراز اعتبار بر دگزیده گوهران ار وزبازار شد و خرد پژوهان

چیره دستی یافتند پانصد فروهیده مرد حکمت شناس در بزم او هنگامهٔ آگهی آراستی و مرتبه شناسی و انصاف پژوهی اعیار بر گرفت سرآمد ایشان بزرج بفتح بای موحده و سکون زا و ضمه رای مهمله و سکون جیم دیگر و من پال دلاویز سخنان نگاشته اند و حقیقت جویان کارآگاه را ارمغانی گذاشته چون در مشکو بهوج پسری بزاد اختر شناسان را نغزشی سترگ رفت یا گزارندگان ساعت افراموشی شد ستاره دانان فراهم آمده از نحوست مولود بر گفتند غمخواران ادرا انگیزند جانی بیم افزودند از جان دوستی آن نوبادهٔ اقبال را بجاکستان بیکسی انداختند و بزمین ناشناسائی افگندند و بی میانجی دست امکان پرورش یافت حکیم بزرج که دران هنگام اورا از دانش منشان نشمردندی زایچهٔ طالع نوشته ژرف نگهی نموده بزرگ فرمان روائی مولود و عمر درازنوید رسانید نگاشته بر حکذر راجه انداخت از دیدن مهر پدری بجوش آمد و از شناسندگان انجمن بر ساخت حق پیدائی گرفت و هویدا شد که غلط کجا رفته بود خود رفته او را برداشت و از شگرفی تقدیر چشم آگهی بر گشود برخی گویند در هشت سالگی بهوج را ناتوان بینی کالیوه ساخت و جان شکری آن بیگناه بر اندیشید برخی رازداران را بسپرد تا نهانی او را رهگرای نیستی سازگردانند جانگزایان برو بخشودند و او را پوشیده طرز دیگر وا نمودند هنگام رخصت نامه نوشته بدانها سپرد که چون راجه از من آگهی جوید برو برخوانید * خلاصهٔ مضمون آنکه چگونه آدمی زاد در الطبیعت تیرگی از نورستان خود در انداز د و لسگالش نامزا بخون ریزی بیگناهان دست برآلاید هیچ فرمان روای دانش پژوه ملک و مال با خود نیاراست بر دهانا از کشتن من چنان اندیشیده که دولت تو جاوید خواهد بود و گزندی نخواهد رسید * راجه بشنودن نامه از خواب غفلت برآمد و از کرده بجان گاهی بر نشست فرمانبران چون آثار راستی دیدند سرگذشت را باز نمودند سجود نیایش بجا آوردند و او را بزرگ داشته بجانشینی خود نام زد کرد چون پوراد بهجچند را فرمان روائی بسر آمد در قوم شایسته تاجداری کسی نبود جیت پال تونور را که از زمینداران نامور بود بمرزبانی برگزیدند و از نیرنگی نقشه پرفرمان روائی بدین خانواده باز گردید * چون نوبت کنور پال بسر آمد افسر سلطنت گذاری بر سر گروه چوهان نهادند و در فرماندهی مالدیو چوهان شیخ شاه از غزنین آمده مالوه بر گرفت و زمانی دراز بر نشست چون روزگار او بسر آمد پور او علاء الدین خردسال بود دستور او در حرم راجسود جانشین شد چون علاء الدین بسال آگهی رسید آویزه برخاست و آن ناسپاس را از هم گذرانید و جیت پال از نژاد مالک دیو چوهان نوکر کمال الدین از بدگوهری و زرپرستی بجان گزائی خداوند خود رو آورده در خیال سود مندی زبان جاوید اندوخت در نوبت بیرسین افغانی تباه سرشت چندی بدگوهر را با خود یار گردانید و کمین کرده در شکارگاه گزند جانی رسانید و خود را جلال الدین لقب بر نهاد راجه بیرسین پور خود کهرگ سین را در خانهٔ مرزبان کامرو که خدا کرده بود راجه از نیکو خدمتی فرزند خوانده را ولیعهد خویش گردانید چون درگذشت کهرگ سین مسند آرا شد بکین توزی لشکر بمالوه آورد و عالم شاه را در نبردگاه روزگار سپری شد در زمان سکت سنگه بهادر شاه نام فرمان دهی از دکهن آمد و طومار زندگی او در پیچید و بدهلی لشکر برد و بآویزهٔ سلطان شهاب الدین گرفتار آمد و از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا سلطان محمد پور فیروز شاه فتوری در ان نرفت چون او در گذشت سلطنت دهلی رو در پراگندگی نهاد دلاور خان غوری که از جانب او ایالت مالوه داشت آئین سروری فراپیش گرفت سلطان از آنکه در ناکامی وفاداری نموده بود چهار کس را چهار ملک داد ظفر خان را گجرات خضر خان را ملتان خواجه سرور را جونپور دلاور خان را مالوه پس از وی هر چهار کس سگالش سروری نمودند و زمانه یاور افتاد سپس الپخان پور او را هوشنگ خطاب داده جانشین گردانیدند گویند بغز موده او پدر مسموم رفت و بسر جاوید نفرین اندوخت سلطان مظفر گجراتی با آویزه پیش آمد و دستگیر ساخت و نصیر خان برادر خود را بسرداری گذاشت چون راه ستمگری سپرد و قدر رعیت پروری ندانست موسی ابن عم هوشنگ را بسرداری بر گرفتند سلطان مظفر هوشنگ را از زندان برآورده بدان ملک فرستاد و احمد خان پسر خود را همراه ساخت در اندک فرصتی چیره دستی یافت چون مظفر رخت هستی بر بست از ناسپاسی بگجرات رفت و کار ناکرده برگشت و چند بار با سلطان احمد گجراتی به پیکار برخاست شرمسار هزیمت آمد از دستان سرای بآئین بازرگانان به جاج نگر شتافت مرزبان آن دیار با چندی بآن قافله رسیده او را دستگیر کرده باده پیمائی نمود در اثنای راه برگفت هیچ فیلان را بدین کار دست اگر مردم آویزه در آیند نخست کار تو بانجام رسد شایسته فیلان الطبه اشته بسپرد و رهائی یافت با مبارکشاه بن خضرخان

حاکم دهلی و سلطان ابراهیم شرقی و سلطان احمد دکهنی او را کارزار رفت و چون رخت هستی بر بست امرا بنابر وصیت نصیر خان پور او را محمد شاه لقب نهاده جانشین گردانیدند محمود خان پسر عم سلطان هوشنگ از بی سعادتی ساقی را بفریفت و آن زربندهٔ بدسرشت سلطان را شراب زهرآلوده داد سران لشکر پنهان داشته بخیال آن نشستند که مسعود خان پور او را برگزینند و کس بطلب محمود خان فرستادند او جواب داد و دینار بر دلم سر شده اگر در نگاکش ناگزیر باشم همین جا بپائید از خام طبعی بخانه او رفتند و در بند او افتادند و بیاوری از دوستان بی آزرم بزرگی مالوه قرار گرفت سلطان محمود شهرهٔ آفاق گشت با چنین بدگوهری از نیرنگی روزگار زمانه شکرخندگی نمود و شکوه صورت اقبال بنمودگی برد با سلطان محمد بن مبارک شاه فرمان روای دهلی و سلطان احمد مرزبان گجرات و سلطان حسین شرقی و رانا کونبها کارزارها نمود و خواجه جمال الدین استرآبادی از جانب سلطان ابوسعید میرزا با گزین ارمغانی پیش او آمد و سرمایهٔ افزایش آبروی او شد سلطان محمود دوم باز از دست ستمگری برگزیدگان خویش بناکامی افتاد و بدستگیری سلطان مظفر گجراتی بار دیگر کامیاب آمد و از بی پروائی و طبیعت پرستی و آویزه رانا گرفتار شد و او مردی بجا آورده باز بملک مالوه فرستاد و در پیکار سلطان بهادر گجراتی دستگیر کرده بچانپانیر می بردند در میان راه نقد زندگی سپرد و مالوه بگجرات گرائید تا آنکه همایون پادشاه بران دیار چیره دستی یافت و چون بآگره برگشت ملو نام از خویشان سلطان محمود خود را قادر شاه خطاب کرده مالوه بر گرفت و در زمان شیر شاه آمده پادشاه را دید و پاسبانی آن ملک بشجاعت خان مقرر شد در سلطنت پسرش سلیم شاه شجاعت خان سرکشی نموده در زمان مبارز خان استقلال یافت چون در گذشت بایزید پسر بزرگ او باز بهادر نام نهاده جانشین شد تا آنکه نوبت سلطنت باکبر پادشاه رسید و ملک مالوه بر قلمرو او افزود

صوبهٔ خاندیس

خاندیس نام آوازه دیرین مدت است چون قلعهٔ آسیر در عهد اکبر پادشاه بسعی شیخ ابوالفضل مهر با اکبرنامه گشایش یافت و پادشاه این ملک را بشاهزاده دانیال بخشید بنام وان دیس روشناس آمد از دوم اقلیم درازی پورگانو که بهندیه پیوسته است تا ملیک که متصل بولایت احمدنگر است هفتاد و پنج کروه پهنا از جامود که بپیوست برار است تا تال که بمالوه پیوند و پنجاه کروه و برخی جا البست و پنج خاور سو برار شمالی مالوه جنوبی جالنا باختر سو مالوه کوه جنوبی در و بار فراوان گزین تالی از میان برارد کوند و انبر جوشند و دریای تپتی از همان سو بر خیزد و دادرا پورنی نیز گویند و گهنی نزد چوپره هوایش دلگشا و زمستان معتدل بیشتر کشت کار جواری بعضی جاها شالی سه بار بر دهد و برنج گزیده شود گل و میوه هندی فراوان برگ تنبول بسیار راجه مرزبان نشین و تری است بر کوه آسمان سا سه قلعهٔ دیگر در گرد آن باستواری و بلندی کم همتا پایان آن بزرگ شهری آباد برهان پور سترگ مصری است سه کروهی آن بر ساحل تپتی عرض بست و یک درجه و چهل دقیقه فراوان باغ دارد و صندل نیز شود گوناگون مردم در و آباد پیشه وران را روز بازار تا لبتان گرد بسیار و در بارش گل شود عادل آباد از گزین قصبات نزد آن بزرگ گولا بست گزین پرستش جای هنود گویند لغزش راجه جسرت پدر راجه رام چند معروف برام درین جا چاره پذیر فت همه سال لبالب باشد و فراوان کشت کار از و سیراب جای که دریای تپتی پورنا باهم پیوندد و بزرگ پرستش جا دانند و جنگل تیرتهه نامند در ان نزدیکی پیکر مهادیو چنان بر سرایند که نابینای صورت مهادیو با خود داشتی و هر روز نیایش کردی بدین سر منزل آن پیکر از دست بشد زمانی سراسیمه گشت و از ریگ بدان سان صورتی آراسته و جای بر فراز داشته بدان تخیل نیاز مندی بجای آوردی از نیرنگی تقدیر سنگ شد و تا امروز موجود است نزد آن چشمه بر جوشد و آن را گنگا دانند و دستانها بر گزارند که ریاضت گری از قدر مای هنود با یزدی نیر در این سر منزل هر روز تا گنگا ای معروف رفتی و باز آمدی شبی آن دریا بخوابش آمده بشارت داد که این همه رنج بنا بر کشید در نشاوریه ترا جوشم بامدادان تراوش نمود الحال روانی دارد * جامود گزین پرگنه ایست پلپل ڈول در ان نزدیکی قلعهٔ بر کوه بس بلند * دامرنی قصبه ایست آباد و نزد آن حوضی است از دهواره آب گرم بر جوشد و بدو نیاز مندی بجا آورند * چوپره بزرگ قصبه ایست در ان نزدیکی معبدی است را میسر نام و دریای کرنی و تپتی همان جا باهم پیوند دارد و در دستها بنیایش گری آیند قلعه لنکاند نزد آن تهانیسر نام تختی بنگاه فاروقیان بود قلعه او اگرچه بزمین است اما بس استواری و دو پرگنه دارد از کشت کار کم خالی و لبادهای او

اشهر باندکشا و رزفرمان پذیره و کارگزار از بوم کولی و بهیل و گوند جمع او یک کرور و بست و شش لک و چهل و هفت هزار و شصت و دو تنگه برار چون آسیر کشایش یافت بران ده پانزده افزود و ده هر تنگه او بست و چهار دام اعتبار کردند چهل و پنج کرور و پنجاه و دو لک و نود و چهار هزار و دو دام اکبرے شد در باستان این سرزمین بیشتر خراب بود برخی از سکنه آنجا بر فراز آسیر بسر بردی این اجامی استهامان برگذاردی نیایش گری نمودی گویند ملک راجی نهین نیاک بهادر بگردش ناکامی از بندر بدین حدود آمد و در ده گردید ای تهانیر نگاه ساخت و از ادمیان آرزده بدهلی رفت و بخدمت فیروز شاه سعادت اندوخت در صید افگنی چابک دست بود و فرمان روا الپسندید چون بخشش بر خواهش او باز گذاشتند آن ده را اگرفت و بتدبیر درست دیگر جاها بدست آورد و بسیاری خرابه آباد گردانید سال هفتصد و هشتاد و چهار در تهانیر سر بکلانی بر داشت عادل شاه خطاب نهاد و هفده سال به بزرگی زندگانی بسر برد سپس غزنی خان پور او جانشین شد و نصیر شاه لقب بر نهاد و از ان باز این سرزمین بخاندیس زبان زد شد چهل سال و شش ماه و بست و شش روز فرماندهی کرد چون زندگی او بسر آمد پور او میران شاه بکار ملک پرداخت برخی نام او عادل شاه گویند سه سال و هشت ماه و بست و سه روز کامروا بود سپس پور او مبارک شاه چرکهنڈی سلطان هفده سال و شش ماه و بست و نه روز گذرانید پور او عادل شاه عیسی نام حسن خان چهل و شش سال و هشت ماه و دو روز به نیکوئے بسر برد و برهانپور آمد و آسیر بر گرفت سلطان احمد گجراتی که احمد آباد اساس نهاده او ست ورا داماد ساخت و چون رخت هستی بربست داود شاه برادر او هفت سال و یک ماه و هفده روز کامروائی نمود عادل شاه بن حسن خان بگجرات پناه برد سلطان محمود بنبسکره راجی رقیه دختر سلطان مظفر را بدو داد و بیاوری ملک آمد و بدو سپرده باز گردید سیزده سال داد گری نمود میران محمد شاه از و دو پسر بود داود و مبارک شاه سلطان بهادر برادر انخست پیوند دوستی شد ولیعهد خود گردانید محمود برادر زاده خود و مبارک را بدو سپرد و از مرتبه دانے دور اندیشے گزندے برسانید و بمرزبانی خاندیس خورسندے گزید محمود را کسیل کرد تا بسلطنت گجرات رسید شانزده سال و دو ماه و سه روز سربراهی نمود چون پیمانه زندگی او بر شد سران ملک راجی احمد پور او را بکلانی برگرفتند میران شاه از و لبتد و خود جانشین برادر شد سی و یکسال و شش ماه و پنج روز بکار ملک پرداخت سپس پسر او میران محمد سری یافت نه سال و نه ماه و پانزده روز بسر برد چون کار او سپری شد برادر خرد او راجی علی خان را به بزرگی برگرفتند و عادل شاه خطاب بر نهادند بعقل معاش کار بیش برد و در آویزه دکهن از جانب سپاه اکبر پادشاه کشته شد و در برهانپور مدفون گردید بست و یک سال و سه ماه و بست روز کام دل برگرفت سپس خضر خان پور او جانشین شد و بهادر شاه نام بر نهاد گوهر بخت او تیرگی پذیرفت در سال چهل و پنجم اکبرے ملک از و برگرفتند چنانچه در اکبر نامه مسطور است

صوبه برار

اصلی نام او ورداتٹ در وارودی است و تٹ کنار را گویند از دوم اقلیم دراز از ساله تا بیراگڈه دو بست کروه پهنا از بدر تا هنڈیه صد و هشتاد خاور رویه بیراگڈه پیوست لبستر شمالی هنڈیه جنوبی تلنگانه باختر مهکر آباد ملکیست میان دو کوه جنوبی یکے را بنده گویند کاویل و نرناله و میل گڈه برار و دیگر سهیا ماهور و رام گڈه بر فراز آن آب و هوا و کشت کار گزین و فراوان رود گزیده آن گنگ گوتمی گوداوری نیز خوانند گنگ هندوستان بمهادیو نسبت و هندو شگرف افسانها برگزارند و بس نیایش کنند از کوه سیهانزدتر بر جوشد و از ولایت احمد نگر به برار در آید و به تلنگانه رود و چون مشترے به اسد آید مردم از دور بستها به نیایش گری آیند دیگر تاپی و هشتی بهر دو نیز نیایش کنند دیگر پورنا از نزد دیول گانو تراود و یک رود در ده کروهی بالاتر از چشمه تاپی بر آید و دیگر بینا از نزدیک دیول گانو جوش برزند درین ملک چودهری او بس بکه گویند و قانون گوی اوبس پانده و مقدم را پٹیل و پٹواری را کل کرنے + ایلچ پور بزرگ شهریست پای تخت نغش گلیست در ان جا بس خوشبو نام آن بهوٹین چنبه و در بنگاله هم مے روید اول از زمین در تابستان هند که شروع فصل بهار ایران است گل بر دمد و از یک جا چند بار بر آید چون گل ها تمام انجام برگها بر آید شبیه برگهای زنجبیل تا موسم برسات در نمو و سر سبز باشد و در سرما خشک گشته از روئے زمین مفقود الاثر شود و از در شروع بهار که در هندی بیساکه گویند

همان قسم از زمین بالا بر دمد در هفت کروهی او کاویل بزرگ قلعه ایست کم همتا در چشمه اتیست که بلچه را بد و آب و هند نیاز سلیمن قلعه ایست بر پشته سه طرف او را دو رود گرفته کمبرله سنگین حصاریست بر زمین در میان آن کوچه ایست بدو نیایش کنند در چهار کروهی آن چاهیست استخوان هر جانوری که در وا افتد سنگ شود و آن خرمهره آسا است و نوعی از ان شرفی او زمیندار یست خدیو دو هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و افزون از صد فیل و در گوشه ایشان او زمیندار یست صاحب دو بست سوار و پنجهزار پیاده با او در شمالی نیز بومیست صاحب دو بست سوار و پنج هزار پیاده و بیشتر همه قوم گونڈ نیل صحرائے در زمین ایشان بسیار همواره بر مالوه نیایش کنند نرناله بزرگ قلعه ایست فراز کوه فراوان عمارت در و زمیندار یست در ان نزدیکی صاحب دو صد سوار و پنج هزار پیاده دیگرے صاحب پنجاه سوار و سه هزار پیاده هر دو از اوس گونڈ نزدیک بالانور در رود و حواشے آن گوناگون سنگهاے خوش رنگ پدید آید و در شش گروهے او سلطان مراد پسر اکبر پادشاه بنگاه ساخت گزین شهرے شد نمود شاه پور نام نزدیک میل گڈه چشمه ایست چوب و جز آن هر چه در وافتد سنگ شود کام از گزین شهرهای باستانیست و نزد آن زمیندار یست از اوس گونڈ هزار سوار و چهل هزار پیاده بدو گراید و بیراگڈه که کان الماس دارد و گزین پارچه مصور و غیر آن در انجا بافند در تصرف او ست فیل صحرائی فراوان در و دیگر زمیندار یست او انجاره گویند صد سوار و هزار پیاده با او ماهور گزین قلعه ایست فراز کوه و در ان نزدیکی بتخانه ایست بدرگا منسوب و در ان دیار به بچکند میاره شناس گاومیش خوب در آنجا شود برخے یک من شیر و افزون دهد زمیندار یست صاحب صد سوار و هزار پیاده او را ران گویند مانک درک گزین قلعه ایست بر کوه فراوان جنگل گرد او نزدیک تلنگانه بیشتر با در دست قطب الملک و از دیر باز نخے از ان بتصرف مرزبان برار در آمد و در ان دو رکان فولاد و نیز کان سنگی خوش رنگ آوند هاے مطبوع از ان بر سازند رام گر استوار قلعه بر کوه و بس جنگل و در آن فیل صحرائی در و بسیار لنار ایته ایست از مهکر بزرگ پرستش جا برهمن گیا گوید سه جا ست که هندو خیر کردن در ان سرمایه رستگاری نیاکان خود دانند گیائی بهار به برهما نسبت و هند گیائی که بر دو منسوب سازند نزد ولایت بیجاپور و این حوضیست چشمه دار بس ژرف بدرازو پهنا یک کروه گرد او بلند کوه آب شور و اوند گویند اگر از درون و کناره آن برگیرند آب شیرین دهد مایه آبگینه و صابون و شوره از و پدید آید فراوان محصول بر دهد و بر فراز کوه چشمه ایست دهنه او بیکر گاو ساخته اند انان هرگز آب بدین نرسد چون اماوس و روز دو شنبه افتد آب بدین حوض بزرگ در آید میمون فراوان در ان نزدیکی زمین نیست آن را او ڈله خوانند از گروه راجپوت صد سوار و هزار پیاده با او دیگر سرکتهلوی او صاحب صد سوار و هزار پیاده پٹناله استوار قلعه ایست بر فراز کوه پٹال نگری از مضافات او بست و بهار بتخانه در کمر کوه تراشیده اند و شگرف بلتها و دیگر زمینداران بسیار سیزده سرکار صد و چهل و دو پرگنه بدو گراید چون تنکه این یار هشت تنگه دهلی بود در اصل جمع سه و نیم کرور تنکه بود که پنجاه و شش کرور دام باشد برخے دکهنیان افزوده سه کرور و هفتاد و پنج لک و بست و پنجهزار و سه صد و پنجاه تنکه ساختند و در زمان سلطان مراد بست و شش لک و سی و هفت هزار و چهار صد و پنجاه و چهار تنگه براری شد همگی شصت و چهار کرور و بست و شش لک و سه هزار و دو بست و هفتاد و دو دام

سرکار کاویل سرکار نیاز سرکار کهوله سرکار پرناله سرکار کلم سرکار باسم
سرکار ماهور سرکار مانک درک سرکار ماتهیرے سرکار تلنگانه سرکار رام گر
سرکار مهکر سرکار پٹناله

این ولایت از مرزبان دکهن بود در زمان سلطان محمود که پنج سردار ناسپاسی نموده او را از ندائی گردانیدند بفتح الله که خطاب عماد الملکی داشت قرار گرفت چهار سال زمانه مهلت داد و چون در گذشت پور او علاء الدین آن نام برگرفت و چهل سال بداد گری گذرانید سپس پسر او دریا خان جانشین شد و پانزده سال کام دل برگرفت بعد از و پور او برهان را که خرد سال بود بکلانی بر داشتند و به تنگالی کار ملک

از پیش خود گرفته تا آنکه مرتضی نظام الملک چیره دست آمد و بر ملک احمدنگر افزوده شد

صوبهٔ گجرات

از اقلیم دوم درازا از برهانپور تا جگت سه صد و دو کروه و پهنا از جالور تا بندر دمن دو صد و شصت دیگر از ایدر تا بندر کنبهایت هفتاد
خاور رویه خاندیس شمالی جالور و ایدر جنوب بندر دمن و کهنبایت باختر سو جگت که بر ساحل دریای شور است کوه جنوبی گزین رود بار
شور دریا بر ساختی یا ترک مهندری نربدا و تپتی سرستی و دو چشمه که آن را جمنا گنگا گویند هوا از نکویی با اعتدال از ریگ نمی هنگام بارش گل نشود
بیشتر کشت کار جواری و باجرا و مدار خورش بران و ربیع کمتر شود گندم و برخی جوار مالوا و اجمیر آید و برنج از دکهن گرد کشت کار و پیرامون
باغ زقوم بر نشانند و گزین حصاری گردد از زین رو این ملک بس دشوار گذار از فزونی درخت انبه و غیر آن یک بستان توان برشمرد از پتن
تا بروده صد کروه انبه زار بالیده و شیرین برده و برخی در خامی شیرین آورده و انجیر گزیده پدید آید و خربزه بزمستان و تابستان لذت بخش
اوداق باشد و درین هر دو موسم دو ماه فراوان انگور و گل و میوه بسیار و از انبوهی اشجار شکار جانوران دشوار یوز صحرائی بس افزون سقف خانها
اغلب کهپریل و دیوارها از خشت پخته و چونه و برخی از پیش بینی سنگین بنیادهای نادر و دیوارها میان کاواک برسازند و نهانی راهی آماده دارند
و اکثر سوارهٔ بر جهل باشد نقاشان و خاتم بندان و دیگر هنرپیشگان افزون از حد حصر صدف اخیان کار بندند که خط خوش نمودار گردد و قلمدان و
صندوقچه و جز آن برسازند زرتاری پارچه از چیره و فوطه و جامه وار و مخمل زربفت و خارا گزیده بافند گوناگون قماش روم و فرنگ و ایران التقلید
نمایند عموم اسلحه و تیر و کمان شایسته برسازند خرید و فروخت جواهر بسیار شود و نقره از ولایت روم و عراق و فرنگ آورند نخست پای تخت
پتن بود و چندی جاپانیر امروز احمدآباد بزرگ شهریست بگزین طرح آباد بر کنار سابرمتی عرض بست و سه درجه در خوش هوائی و بیابت کالای
اکثر اقالیم کم همتا قلعه دارد بیرون آن سه صد و شصت معموره بزمطی خاص هریک راپوره نامند و ناگزیر شهرها در هر یکی پیدا امروز تا هشتاد
و چهار آباد و دران هزار سنگین مسجد و در هر کدام مناره و شگرف کتابها در پورهٔ رسول آباد مزار شاه عالم بخاری و بتوه قصبه ایست سه کروهی
احمدآباد خوابگاه قطب عالم پدر شاه عالم و دیگر بزرگان و گزین باغها دران نزدیکی پارچه باندازه دست برگاه قطب عالم افتاده است برخی چوب و برخی
سنگ و پارهٔ آهن گویند و شگرف داستانی ازو برگزارند و نیز سه کروهی موضعی سرکنج در و شیخ احمد کهتو آسوده و سلطان احمد که احمدآباد
بنام اوست و بسیاری سلاطین غنوده اند نیل گزیده بهم رسد و باکثر بومهای دور دست برند دوازده کروهی آن محمودآباد شهریست بنا کردهٔ
سلطان محمود دلنشین کاخها در چهار کروه در چهار کروه پیرامون آن دیواری کشیده اند در هر نیم کروه باغی و سر منزل آهو و گوناگون نخچیر
درو سر داده مرزبان اندر بومی نراین داس نام در عهد اکبر پادشاه بود بس ریاضت گر غله نخست بگاو میداد و دانها از سرگین برمی چید و غذای
خود می ساخت برهمن این عمل البس گزیده شمرد و او را و ادلوس راتهور کلان ترے دانستند با نصد سوار و ده هزار پیاده بدو هم گردید و
بندر لهوکه و کنبهایت بدین سرکار گراید و بس بزرگ و گوناگون بازرگان درود فراوان عمارت و کالای جهاز از لهوکه بماهی شود و در انجا فرود آید
کالا بجور و کشتیها که آنرا نادری نامند در کنبهایت آورند و در گرے گاو گزیده شود جفتی سه صد روپیه و افزون ارزد خوش سنجی و تنومندی
دنکو رفتاری هر چند بیش گران ارزتر خانواره در قدیم ملکی جداگانه بود هزار و دو بست قریه بدو بازگردد درازا هشتاد کروه پهنا چهل و ده هزار سواری
و بهمین شماره پیاده امروز دو هزار سوار و سه هزار پیاده مرزبان او بحاکم گجرات نیایش گری کردی بیشتر او لوس جهاله نشست جاو امروز از
سه کار احمدآباد یک پگنه برشمارند پتن دو قلعه دارد سنگین و خشتی طول صد و هفده درجه و ده دقیقه عرض بست و سه درجه و سی دقیقه
گزیده گاو بتاید گویند نیمه روز پنجاه کروه در نورد در قطنی نیکو بافند و دور دستها برند سله پور قصبه ایست بر کنار سرستی و بزرگ
پرستش جایه نگر بزرگ شهریست باستانی سه صد بتخانه در و نزد هر یک گولابی و فراوان برهمن آباد و چاپانیر گزین دژیست بر کوهی

بس بلند دو نیم کروه انان دشوار گذار چند جا دروازها برنشانده و یکجا قریب شصت گز بریده تخته بند گردانیده اند و بهنگام کار بر دارند میوه
خوب شود سورت از نامور بنادر در دریای تپتی نزد او بگذرد هفت کروهی بدریای شور پیوندد رامیسر آن طرف آب بندریست از توابع او
در قدیم شهری بزرگ بوده و بندر کهدلوی و بسیار نیز از مضافات او میوه خاص اناناس فراوان شود و روغن خوشبو هرگونه گزین پدید آید و زرتشتی
کیش از فارس آمده بنگاه ساخته اند زند و پازند برخوانند و دخمها برسازند * بهروچ گزین قلعه دارد آب نربدا از کنار او شده بشور دریا در شود و از همین بنادر
شمرند و بندر گاودی و گندهار و بهابهوت و بهکور از توابع او نزدیک قصبه بانسوت شکارگاهیست بدرازی بست کروه و پهنا چهار ده فراوان آهو و
دیگر جانور در و دو آن جنگلیست سبز و شاداب ساحل دریای نربدا نشیب و فراز ندارد سرکار سورته ملکی جداگانه بود پنجاه هزار سوار و یک لک پیاده
و بزرگی آنجا قوم کهلوت داشت درازا از بندر لکهو که تا بندر آرام اسی صد و بست و پنج کروه پهنا از سرد هار تا بندر دیو هفتاد و دو شرقی احمدآباد
شمالی ولایت کچه جنوبی و غربی شور دریائی هوا سازگار میوه و گل فراوان انگور و خربزه نیز شود و این سرزمین نه لخت بهر جا الوسی نخستین که سورته
جدید نام از فزونی درخت زار در هم پیچیده کوهستان بدکسی پی بنبردی ناگاه تجرد گزینی را گذاره افتاده و از این آگهی یافتند
سنگین دژیست بچونه گده زبان زد روزگار سلطان محمود پیشین بزور برگرفت و در پایان آن قلعه از سنگ برساخت از تمامه ایست در
هشت کروهی بالای کوه امرور خرابست و سزاوار آبادی و هم دران نزدیکی بر فراز کوه کرنال قلعه ایست فراوان چشمه و دو بزرگ معبد
جین و بندر کوندی گولیات دران نزدیکی دو موضعست بدوری یک کروه بندر بدان منسوب و نیز در عقب چونه گده جزیره ایست سیال کوکه
نام درازا و پهنا چهار کروه پیوست آن جنگلی است سه کروه درسی خودرو میوها درود و برخی گولیان رابنگاه و آن سرزمین را زگر گویند نزد موضع
تونگا کوشا دریای پهنا و ربادریای شور پیوندد و ماهی چنان نازک شود که اگر زمانی با فتاب گذارند بگدازد شتر گزین و اسپ بالیده تازی گوت بهم رسد
و درو و مین آئین قسم * پتن شهریست بر کنار شور دریا سنگین قلعه دارد آنرا پتن سومنات خوانند بندریست بزرگ و قصبه او را نه قلعه از سنگ
برهمن ورسه کروهی دریای شور شمشیر گزین شود و دران نزدیکی چاهیست از آبیاری او در پرورش افزاید * بندر منگلور و دیو بندر و
گورےنار و احمدپور و مظفرآباد درین سرزمین چشمه سرستی از نزد سومنات بر آمده و پرستش کده برهمن فراوان از آن میان سومنات و
بر ابجه و کورےنار را بس سترگ برشمارند و درین نزدیکی میان دریای هرن و سرستی پیش ازین به چهار هزار سال و کسری پنجاه و شش کرور
جادوان بایکدیگر خندان خندان با دیزه افتادند و همه را ازان آشوبگاه روزگار بسر رسید و شگرف داستانها برگذارند و واقعه
ناگزیر کرشن در نیم کروهی پتن سومنات بهانکا تیرته در انجا پسری کرشن رسید در کنار دریای سرستی زیر درخت پیپل فرو شد و این
هر دو جا را بزرگ معبد اندیشند درین سرزمین جوارے سالی سه بار شود و نزد او دو حوض است یکی را جمنا گویند و دیگرے را گنگ آب رون
بر جوشد در روبارے شود همگی ماهیان این دو چشمه سه چشم سوی در پیشانی و میان منگلور و چوراد ار زمینی است که موج دریای شور فرو گیرد
گویند در سالی روز معین آب شیرین آید و چنان برگذارند در باستانی زمان یکه را آب گنگ احتیاج افتاد و تا ضعی اشارت بآن زمین کرد
شیرین آب تراوش نمود ازان باز در همان روز این شگرف نمودار حیرت افزاید در هر دو الوس راجپوت از قوم کهلوت بسر برد کلانی این دیار
بدیشان گراید و جمعی ابیر باشند ایشان را بابریه خوانند و در سومین در پایان کوه سرونچه قلعهٔ ایست بزرگ و فراز آن کوه قلعهٔ تالسنی
اگرچه آبادی ندارد ولیکن سزاوار آن و بزرگ معبد جین و بندر کوکه بدین زمین گراید و جزیره بیرم پیشتر حاکم نشین بود درازی و پهنا نه کروه
کوهیچه الیست در میان دریای میدار قوم کول را در آنجا بنگاه در چارمین بندر مهوه و طلاجا طائفه والی بسر برند در پنجمین جگت آزاد و ار کانیز
گویند کرشن از متهرا آمده آنجا بنگاه ساخت و دران زمین هستی بر بست بزرگ نیایش گاه برهمن * جزیره سنکودهار طول و عرض چهار کروه
داخل این بوم برشمارند و نزدیک آرام رائی جزیره ایست بدرازی سی و پهنا هفتاد کروه مقدار نیم کروه زمینی است بیشتر سنگین اگر او را بکنند

در هر چهار طرف او دریاے شور بگرد ملک ایاز خاصه خیل نخستین محمود گجراتی چهارم بخش از ان برکند بندر آرامرای بر بسیارے بنادر سر کوب قوم باد حل در آنجا بسر برند و در نشیمن برده کهسارلیست بزرگ و درخت زار انبوه و فراخ دره ها در هفتم با کمله باشند و درین لایت کاٹهی داان ذات ایشان اهیر بتار اسپ کنند و برخی آهنار اتازی نژاد پندار ند عیار و دهمان دوست باشند بخته هر کیش خورند حسن فراوان زین کرده چون جاگیر دار از بخت چنین بیان گیرند که ازنا پارسائی زن و مردانه پرسد و نزد کاٹهی کنار آب و ندهی گردهی باشند از اهیر آهنار اپور بچه گویند در هشتم جهانگیر بندرلیست کنار دریای شور قوم واجی بسر برند در نهم قوم جاران بهاٹ و صورت موجود گشتن جارن باظهار هنود آنکه مهادیو از عرق جبین خود جارن نام آدم پیکری آفرید و تیمار گاو سواری خود بدو سپرد گویند شور گفتی و ستایش سرائیدی و از گذشته و آینده آگهی دادی نژاد او را بدان نام خوانند و ستایش بر گویند و نسب نامه بر خوانند در هنگام کارزار داستانهای دلاورے گزارش نمایند و لی برو هند دکهنی سا از غیب گوئی نیز بهره باشند در هندوستان کم بزرگے باشد که چندی از ینها با او نبود و بهاٹ نیز در آفرین خوانی و دلیری و معرکه آرائی و تاریخ گوئی بدینسان هستا اگرچه بهاٹ در اعتبار ازین زیاده باشد لیکن در شمشیر جارن و برخی چنان سرائید که جارن به بحر خواهش ایزدے طراز هستی بر گرفت و بهاٹ از عرق جبین مهادیو وازود استانها گزارش نماید و میان جارنواره از سرکار احمد آباد و پٹن و سورٹه نشست گاه هست بدرازی نود کرده و پهنا از هفت تاسی آن سارن تامند بیشتر از موسم باران شود دریا بجوشد و این سرزمین را فرو گیرد و بارش یاد ر اند و چون ریزش ابر فرو نشیند آب روی در کمین هند بسیاری از جا خشک گردد و نمک فراوان شود و در پرگنه جهالاداره وجه این فراهم گرد و احمد آباد شرق رویه این و مغرب رویه آن ولایتی است بزرگ جداگانه آن را کچه گویند دراز دولیست و پنجاه کرده و پهنا صد کرده مغرب رویه او سند بیشتر دشت و ریگستان است اسپ آنجا گزیده شود تازی نژاد دانند و شتر نیز بسیار و خوب شود بزرگ آن سرزمین از سر گروه جادو نسبت سپاه این او لوس ده هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مردم نکورو و بلند بالا و درازریش حاکم نشین شهر بهج دو قلعه استوار دارد و جانب جنوب میندار لیست بزرگ او را جام گویند بوے مذکور خویشاوند بیشتر از زمان اکبر اول جام را ایس از آدینه دوماه از ولایت بر آورد و او در سورٹه میان ولایت جیتوه بادهل و جارن و توبیل بنگاه ساخت و دیگر نیک زمینها بر گرفت و شهر نوانگر اساس نهاد و این زمین را کچه خرد نامند قصبات و زمین کشتکار بسیار دارد و حاکم نشین نوانگر هفت هزار سوار و هشت هزار پیاده بدومی گرائید شتر و بز خوب شود + میگربخ ولایت است آنرا پاک گویند دریای مهندرے میانه بگذرد حاکمی جداگانه دارد و بنگاه دو نگر پور و مالوه سوبانسواله و آن را نیز مرزبانی جداست متصل سرکار پٹن ولایتیست حاکم نشین قصبه سروهی و قلعه الیست الوگڈه نام دوازده ده در آبادست و آب و علف فراوان و نیز ولایتی است شرقی دریا شمالے مند و جنوبی نادوت غربے جانپانیر دراز شصت کرده پهنا چهل بوے چوهان حاکم نشین قصبه موهان فیل صحراے فراوان میان سرکار سورت و ندربار کوهستانی است آباد آن را بگلانه گویند بوے راٹهور شفتالو و سیب و انگور و انناس و انار و ترنج بس خوب شود هفت قلعه نامور دارد از ان مولیر و سالیر بس گزین میان سرکار نادوت و ندربار کوهستانیست دراز شصت کرده پهنا چهل اولوس کوبل از قوم راجپوت بسر برند آب این سرزمین بس زبون برنج و عسل بس گزین شود سرکار صد و نود و هشت پرگنه بدین صوبه گراید ازین سیزده بندر جمع چهل و سه کرور شصت و هشت لک دو هزار و سه صد و یکدام و یک لک شصت و دو هزار و شش صد و بست و هشت محمودے و سه ربع حاصل بنادر زمین بیوده غیر سورت که نقد بست یک کرور شصت و نه لک و سی و شش هزار و سیصد و هفتاد بگیره و سه بسوه از ان میان چهار لک و بست هزار و دولیست و هفتاد و چهار دام سیورغال بوے شصت و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج سوار هشتاد و هشت هزار و نه صد پیاده

جدول فرمان روایان از قوم سلنکهے

نام	سال و ماه
۱- بسراج	شصت سال

نام	سال و ماه
۲- جوگراج	سی و پنج سال
۳- بهیم راج	بست و پنج سال
۴- بهورديو	بست و نه سال
۵- بجے سنگه	بست و پنج سال
۶- رتنادت	پانزده سال
۷- سامنت	چهار سال

هفت نفر یک صد و نود و سه سال فرمان روائے کردند

جدول دیگر

نام	سال و مه
۱- مولراج	پنجاه و شش سال
۲- جیانند	سیزده سال
۳- درگه	یازده سال و شش ماه
۴- بهیم	چهل و دو سال
۵- سدهراج	پنجاه سال
۶- کمارپال	بست و نه سال
۷- للمول	بست سال

هفت تن دو صد و بست و یک سال پور بر پور فرمان روائی کردند

جدول دیگر

نام	سال
۱- ببیا	شش سال
۲- کرن	سے و یک سال
۳- جے پال	سے سال
۴- هردمول	سے و دو سال
۵- ارجن دیو	ده سال
۶- مکندديو	نوزده سال

شش نفر یک صد و بست و هشت سال از قوم بجکیله کامیابی داشتند

جدول دیگر

نام	سال و مه
۱- سارنگدیو	بست و یکسال
۲- بلدیو	سی و چهار سال
۳- سلطان مظفر نایک	چهار سال
۴- سلطان احمد	سی و دو سال
۵- محمد شاه	بست سال
۶- قطب الدین	هفت سال و شش ماه
۷- داود شاه	شش ماه
۸- محمد	پنجاه و پنج سال
۹- سلطان مظفر	پانزده سال
۱۰- محمد شاه	یک سال و شش ماه
۱۱ سلطان محمود	هیجده سال
۱۲- نصیر خان	چهار ماه
۱۳- سلطان بهادر	یازده سال
۱۴- سلطان احمد	هیجده سال
۱۵- سلطان مظفر	دوازده سال
پانزده نفر دو صد و بست و هفت سال و یازده ماه سلطنت راندند	

هندی نابها جهانان برگزار و سال هشتصد و دوازدهم تاریخ بکرماجیت صد و پنجاه و چهار هجری نخستین بنسراج شمع دولت افروخت
دگجرات جداگانه سلطنت شد راجه سری بهور دیو مرزبان قنوج سامت سنگه پرستاری را از بدگوهری و فتنه اندوزی ادبگونیستی
فرستاد و خان و مان یغمائی ساخت زنش آبستن بود خار ناکامی در باگجرات آمد و در صحرای بکیسی براد بسیل دیو نام راکه راز استگان جهان
بود بر وگذر افتاد و دلش بدرو آمد و به یکی از گرویدگان خود سپرد او برادر حسن پوربرده به تیمارداری همت گماشت چون کلان سال شد
بهم نشینی فرومایگان تباه اندیش دل آزاری و رهزنی پیش گرفت و هنگامه بدکاران فراهم آمد خزینه گجرات که به قنوج میرفت بدست آورد
و از انجاکه سعادت سرشت بود جانباقبال بدو پیوست شمشیر آخر رهنمون آمد و از بدکرداری نکوکرداری گرائید و در پنجاه سالگی زمانه هی
یافت پتن آباد کردهٔ اوست گویند برای تختگاه ژرف نگهی بکار برد و سخت تکاپو نمود انهل نام گاوچرانی گفت شگفت زمین دیده ام
اگر بنام من آن شهر آباد گردد رهنمونی کنم پذیرفتند او بدرخت زاری نشان داد که خرگوشی آویزه سگ در شده بود و به نیر دی بازو
رهائی یافته راجه آن سرزمین آباد گردانید و انهل پور نام برنهاد اختر شناسان برگذارند چون دو هزار و پانصد سال و هفت ماه و نه روز سپری
شود خرابه گردد از زمان فرسودگی و زیان کردی نهرواله گفتندی چون بزبان آن دیار گزیده اپتن گویند بدین نام زبان زد روزگار
راجه سوانگی دختر خویش را به پسر دنک از نژاد راجه دهلی کتخدا کرده بود نزدیک بنادن بود درگذشت شکم دریده فرزند برآوردند ماه دو
شانزدهم منزل بود در اهل هند آن امول گویند بدین جهت مولراج نام نهادند سامت سنگه بفرزندی برگرفت و به تیمارداری همت بست

چون

چون بزرگ شد از دمسازی خراب لسیجان به تباه اندیشی افتاد و راجه در مستی سلطنت بدو نامزد میکرد و در هشیاری باز می گردید آن شوریده مغز
را کالبده ترمی ساخت تا آنکه آن نافرجام جان لشکری و لی نعمت نموده نام بزرگی برخود نهاد در زمان جاسند چهار صد و شانزدهم هجری هزار و شصت
و چهار بکرماجیت سلطان محمود غزنوی برین دیار چیره دستی یافت لیکن در گذاشتن مرزبانی از پیش خود به دید الیست یکی از نژاد راجها
سپرد و هر ساله پیشکش قرار داده از ره سند بازگشت شگفت آنکه سلطان بخواهش راجه دست نشان خود یکی را از همان نژاد پای بند همراه آورد
چون چندی برین گذشت راجه آن مقید را باقتضای همنائی و دوراندیشی از سلطان طلب نمود و چون نزدیک رسید راجه خود پیشتر روانه شد تا بدگوهران بوده
پیوسته هر روز که یکی خواهند شد راجه زیر درختی زمانی لنبود شکاری جانوری چشم او در ربود و دران عهد کور نابینا را فرمانده نساختندی سیاه ناسپاس
همان بندی را بجای وی برگزیدند او راد ستگیر ساختند دکار پال سولنگهی زبیم جان آزاری راه تجرد گرفت چندانکه جیسنگه را پیمانه زندگی پر گشت درین هنگام از صحرای
ناکامی در رسید و جانشین شد بسیاری تاک برگرفت راجه جی پال از بدسرشتی ولی نعمت خود را زهر داد و برای بنیائی پایدار جاوید نفرین اندوخت الکمول الپسری بنود شایسته از
گروه باگهله گزیدند و در فرمانروائی کرن سیاه سلطان علاء الدین گجرات برکشود او هزیمت یافته بدکهن پناه برد اگرچه پیشتر ازین معز الدین سام و
قطب الدین ایبک نیز بدین دیار آمده بودند لیکن از زمان سلطان علاء الدین بسلطنت دهلی باز گردید در زمان محمد بن فیروز شاه نظام مفرح که او را راستی
خوان گفتندی به نیابت حکومت کردی چون بیدادی او دلنشین آمد معزول ساخته ظفر خان پور وجیه الملک نایک را ایالت داد و نخستین
درآویزه رخت هستی بر بست اندازهٔ این مدت از حال فرماندهان دهلی گرفته آید پور ظفر خان تاتار خان نام بدگوهر و تباه سرشت بود دران
هنگام که سلطان محمد درگذشت و اورنگ نشینی دهلی بسلطان محمود رسید روزگار تختی برآشفت و ظفر خان بگوشه نشست تاتار خان اسباب بزرگی فراهم
آورده بدهلی روانه شد و همانا به فرمودهٔ پدر مسموم درگذشت ظفر خان از پیغوله برآمده خطبه و سکه بنام خود ساخت و بسلطان مظفر شهرهٔ آفاق شد باز
سلطنت جداگانه گشت و حکومت آن دیار به نوس نایک قرار گرفت پدر وجیه الملک را از کیش برهمن برآورده بودند پور تاتار خان احمد نام بجان گزائی
بزرگ خود همت بست و بجای جد نشست و زبان زدگی جاوید اندوخت احمد آباد آساس نهادهٔ اوست بابلد فریبی دستان طرازی از دنیا برکناره
میزیست روز جشن که هنگامه ساز خوب غفلت بود دوازده غم خوردار از هم گذرانید سپس بجد پرداخت و بجاوید پشیمانی در شد و تا نفس واپسین
براد گرمی کارسازی پای همت افشرد چون داود را از ناشایستگی بکنج خمول بردند فتح خان را بکلانی برداشتند و سلطان محمود لقب نهادند بپایه
شناسی دادگری نام برآورد و بخشش و بخشایش را احصار خود گردانید ملک شعبان خطاب عماد الملکی داشت شگرف یاوری نمود در عنفوان دولت
زرستان اعتبار گزینی رجان شکری خداوند خویش حیله اندیشیدند و نخستین بر انداختن این فرو هیده مرد اخلاص منش بخاطر آوردند با آئین
سخته کاران سخن ساخته بسلطان سانیدند از انجاکه دنیاداران برخویشتن بلرزند آن یکتای جهان عقیدت را بزندان برنشانیدند در بسیچ جان شکری
شد نزدیک بود که کار او به انجام رسد عبد الله داروغه فیلخانه که بسلطان راه سخن داشت باکدامنی آن سعادت سگال و تباه اندیشی بدگوهران گذارش نمود سلطان
بلطائف الحیل ورا رهائی داد فرومایگان پرده آزرم دریده شد بآویزه برخاستند چندی از خاصه خیلان و غلامان باداره و غنگان فیل پای همت
افشردند و فیلان نیز در مالش بدگوهران یاور آمدند و آبروی ناسپاسان ریخته شد و هر یکی برنگی باد افراه یافت چون روزگار بسر آمد بدستیاری امرا
مظفر خان پور او جانشین گردید و سلطان مظفر خطاب یافت و به نیکوئی بسر برد پادشاه سلیمان جاه شاه اسمعیل صفوی گزیده کالای عراق
بارمغانی فرستاد او نیز بنالش و مردمی بجا آورد و چون درگذشت پسر او سلطان سکندر لقب نهاده مسند آرا شد عماد الملک نام فرجام او را در
کمتر فرصتی از هم گذرانید و نصیر خان برادر او را بسری برنشاند امرا در کمین برنشستند او از بادشاه مددگاری خواست و عضد ثابت اگرچه فیروزی سپاه
بیادری آید بندر و نپ باتوابع و چند کرد رتنگه پیشکش شود چون ناسپاس پوی دپذیرائی نیافت درین هنگام بهادر پور سلطان مظفر بخواهش یاوران
از دهلی بآن دیار رفت امرا بدو گرویدند در زمان پدر از رشک برادر بنارست بود پیش سلطان ابراهیم لودی بدهلی آمد صحبت در نگرفت امرای جونپور

بسری طلبید شتند سگالش آن طرف داشت درین هنگام هواخواهان از گجرات عرایض فرستاده نیایش گری کردند او بخواهش طبیعت بگراهی بنگاه شد و کامیاب آمد بداد و دهش چارچمین دولت را شاداب گردانید و با همایون پادشاه بنابر بعضی جهات آویزه برخاست شکست یافته بناکامی برنشست
و چون هستی او بنیستی انجامید میران محمد مرزبان خاندیس که خواهرزاده سلطان و در زندگی او را جانشین کرده بود دامر اغایبانه بنام او خطبه برخواندند
اما در کمتر زمانی بگجرات نارسیده روزگار او بسر آمد محمود نبیرهٔ سلطان مظفر که در بنادل بند بود بجای جد نشست برهان نام بدگوهری با چندی نزدیکان
او را از هم گذرانید و بهانه طلب سلطانی دوازده امیر را نامه زندگی در پیچید اعتماد خان از پیش بینی نرفت با مدادان بگهبانان او را از هم آورده به پیکار
برآمد و آن شایان نیستی را از هم گذرانید و رضی الملک نام از نژاد سلطان احمد نخستین را سلطان احمد خطاب داده کار فرمانروائی زبیش خود
برگرفت چون سلطان کلان سال شد اعتماد خان را اندیشه دیگر در سر آمد و بخانه یکی از دمسازان خود برده رهگرای نیستی ساخت و دیگر خرد سالی ناشناسا را دست گرفته
سوگندها خورد که پسر سلطان احمد است بدستان سرآمد و نام بزرگ بر نهاد و سلطان مظفر خطاب داد و دستاره حکمرانی گردانید تا آنکه بتصرف اکبر پادشاه در آمد و سلطنت بدلی برگشت

صوبهٔ اجمیر

از دوم اقلیم درازا از موضع بمکر و مضافات انبیر تا بیکانیر جیسلمیر صد و شصت و هشت کروه پهنا از نهایت سرکار اجمیر تا بانسواره صد و
پنجاه خاور رویه اکبر آباد شمالی قصبات دهلی جنوبی گجرات باختر سو دیپالپور ملتان بوم ریگستان آب دور برآید و سرمایه کشت کار بر ریزش
ابر زمستان نزدیک باعتدال تابستان بسیار گرم ربیع کم شود و جواری لهدره و موٹھه فراوان هفتم یا هشتم بخش غله بدیوان گذارند و نقد کم عام
در نفسبت خرگاه آسا لبسر برند و کوه جنوبی و جاهای دشوار گذار در وهمگی سرکار چیتور رانا درازا چهل کروه و سی پهنا سه قلعه لبس نامور چیتور حاکم
نشین کومبهلمیر مانڈل در موضع جاور از مضافات کونده کان جسد و در چیتین پور و جز آن از توابع مانڈل معدن مس فراوان سود دیده سردار
بومی را از پیشتر راول گفتندی و از دیرباز رانا گویند از قوم گہلوت خویشتن را از نژاد نوشیروان عادل بر شمارند بزرگ نیاک ایشان از نیرنگی
روزگار به رعایت برار او فتاده بمرزبانی برماله روشناس گشت پیش ازین ششصد سال برنالہ را غنیم گرفته و بسیاری فرو شدند بانا نام خردسالی
را مادرش از آن آشوبگاه گرفته و براجه مندلیک بھیل پناه برد چون کلان سال شد گاو چرانی و نخچیر افگنی پیشه برساخت چند انچه بجوانمردی نام بر آورد
و از نزدیکان راجه باعتماد و دولت گشت چون راجه سفر واپسین نمود چهار برادرزاده او در جانشینی با یکدیگر گفتگو کردند آخر همه رای برین شد که بانا کلان تر
باشد و از فرموده او نگذرند و سر بازمیز در روزی یکی از چهار تن را خون از انگشت بر آمد بر پیشانی بانا از آن قشقه برکشید و دیگران نیز او را بکلانی برگرفتند
و خود رایت استقلال برافراشت و تا امروز روانی دارد و هر که را رانا سازند قشقه از خون آدمی بر کشند و آن ناسپاس هر چهار را به فراموش خانه نیستی
فرستاد و در صحرانوردی برنج نام ریاضت وری را جالو راند لشیده تیر در کمانخانه نهاد و او را از صفای ضمیر دریافته آگاه ساخت بانا به تنومندی روی
بخدمت گری آورده گاه و بیگاه پرستاری نمودی و زبان ولی در انوید راجگی داد و شگرف داستان برگزارند چون در موضع سیسود ابنگاه ساختند بدان سیسودیه
گفتند و چون در آغاز کار برهمنی به تیمار ایشان پرداخت لبعضی ایشان را گروه دانند و چون رتن سین را روزگار سپری شد ارسین خویشان را دور را به اچکی
برنشانند و رانا خطاب داد و دهم پشت را نائی است که معاصر اکبر پادشاه بود داستان سرایان باستانی چنان برگزارند که سلطان علاء الدین
خلجی فرمانروای دهلی شنید که راول رتن سین مرزبان میوار پدمنی دارد بخواهش او در آمد او سرباز زد و سلطان بمالش او لشکر کشید رتن سین
در چیتور دژنشین آمد سلطان زمانی دراز رنج برد و سود مند نیامد بحیله اندوزی در آشتی و دوستی برزد راجه پذیرفته بفکر مهمانی و اتحاد سلطان
با مخصوصان فراز قلعه برآمد و انجمن یکجهتی گرم شد قابو دیده راجه را برگرفته روانه شد گویند صد کس نامور همراه برده بود و سه صد نامور بسان
خدمتگار تا فراهم شدن مردم راجه را بار و د آورد و غزیه از جهانیان برخاست سیس راجه را در تنگنای بند داشته در طلب مقصود کوشش نمود
کاردیدگان حقیقت منش راجه برگزارند که سلطان راجه را نیاز آورد انچه خواهش رفته با دیگر شایستگان شبستان می آوریم وعده آشتی از جانب

آن عفت پناه بپرساخته گذرانیدند و افسانهٔ غنودگی برخواندند سلطان دلخوش شد دست آزار از و باز داشت و به نیکوئی پیش آمد گویند بمقصد
کیدآوری باین زنان بڈولی نشستند و بسیج درگاه سلطانی پیش گرفتند و چنان وانمودند که رانی بالبیار پرستاران بدرگاه می آید چون بنزدیک
دربار رسیدند بعرض رسانیدند خواهش آنست که رانی راجه را دیده بمشکوی دولت رود از شادخواب بی پروائی راجه را بدین فرستاد در آن
اثنا قابو دیده از آن لباس برآمدند و راجه را برداشته روانه شدند راجپوتان مرتبه بمرتبه ایستاده آویزشهای شگرف می نمودند تا فرو شدن چندی راجه
تخت راه می سپرد و آخر این بار گورا و بادل چوهان ایستاده جان فشانی نمودند و راول بسلامت بچیتور برآمد و عالمی بشگفت زار افتاد و سلطان
چون فراوان محنت دیده بود کار ناساخته بدهلی بازگردید پس از چندگاه باز همان اندیشه در سر گرفت و ناکام برگشت راول ازین محاصره با دل
تنگ شده بود چنان بخاطر آورد که اگر درین هنگام سلطان را به بیند شاید درستی روی دهد و از کشاکش روزگار رهائی یابد برهنمونی یکی از فرومایگان
بهفت کروهی رفته سلطان را دید و از نامردمی راجه را از هم گذرانید و در آشوبگاه راول ارسین خویشاوند او را جانشین گردانید و سلطان بازگشته
بمحاصره روآورد و قلعه را برگرفت او در آویزه فرو شد و زنان همه بسوختند جمیر پوراو در آن کوهستان لبسر می برد سلطان نالدیو چوهان حاکم جالور را
ایالت چیتور داد او چون بآبادی ملک در ماند جمیر را طلب داشته داماد ساخت و بوسیلهٔ او ولایت معمور شد چون در گذشت فرزندان او را نابود
ساخته علم استقلال برافراشت و جمعیت این بوم شانزده هزار سوار و چهل هزار پیاده لیکن بسیاری دیگر زمینها گرفتند چنانچه در وقتی سانگا
را یک لک و هشتاد هزار سوار ملازم بود پیاده فراوان ✤

مارٹواڑ درازا صد کروه پهنا شصت کروه سرکار اجمیر و جودهپور و سروهی ناگور بیکانیر داخل این انده بر بانا و لوس راتهور را بنگاه چون
معزالدین سام از کارزار پتهورا او پرداخت بیکار جی چند راجه قنوج در سر گرفت راجه در گریز پای تنگ در شد و بسیلاب نیستی رفت نژاد او بناکامی
افتاد و سیهابرادرزاده او در شمس آباد می بود او نیز با بسیاری بعدم آباد شتافت و سه پسر او سوتیک و اسوتهاما و اج بسیج گجرات فرا پیش نهادند
دریای نزدیک سوجت دم آسایش برکشیدند درین شهر گروه برهمن لبسر می برد و از دست قوم مینه آزار مند درین هنگام بتاراج آمد این غربت
گزینان بیرون شده داد مردانگی دادند و شکست بر غنیم افتاد و برهمنان ایشان را گرامی داشته بگوناگون نیایشگری نگاه داشتند و گوناگونی سپرده شد
چون اسباب دنیا فراهم آمد تیز دستی نموده ولایت کهیر از قوم گوهل برگرفتند و کارشان بلندی گرای شد سوتیک جدا شده ایدر را از مینه ها
برآورد و اج به بگلانه شتافت آن ملک را از کولی بستد و از آن پس تا امروز نژاد اینها درین ملک و اسوتهاما که در مارٹواڑ ماند رفته رفته کار
فرزندان او بلندی گرفت چنانچه نالدیو که شانزدهم پیر او دست بسیار بزرگ شد شیر خان را نزدیک بود که در آویزهٔ او کار سپری شود این ولایت
فراوان قلاع دارد یکی اجمیر و جودهپور بیکانیر جیسلمیر و امرکوٹ و ابوگڑھ و جالور نس گزیده ها ڈولی سرکار ناگور را گویند قوم هاڈه باشند هفت
سرکار صد و نود و هفت پرگنه بدین صوبه گرایند زمین دو کرور و چارده لک و سی و پنج هزار و نهصد و چهل و یک بیگه و هفت بسوه جمع لبست و هشت کرور
و هشتاد و چهار لک و یکهزار و پانصد و پنجاه و هفت دام از آن میان لبست و سه لک و لبست و شش هزار و سه صد و سی و شش دام سیور
غال بوسه هشتاد و شش هزار و پانصد سوار سه لک و چهل و هفت هزار پیاده راجپوت ✤

صوبهٔ دهلی

از سوم اقلیم درازا از پلول تا لودیانه که بر ساحل دریای ستلج است صد و شصت و پنج کروه پهنا از سرکار ریواری تا کوه کماون صد و چهل دیگر از
حصار تا خضر آباد صد و سی خاور رویه دار الخلافه آگره میان شرق و شمال پیوسته بخیر آباد صوبه اوده شمالی کوهستان جنوبی صوبه
آگره و اجمیر غربی از گزین دریاها این صوبه گنگ و جون آغاز پیدائی این هر دو رود بار کسی نشان ندهد و دیگر رود بارها فراوان
همه از کوه شمالی آب و هوا باعتدال نزدیک زمین بسیار سیلابی و برخی جاکشت کار سه فصلی شود میوه و گلها گوناگون و عمارات عالی از سنگ

وخشت فروغ افزای چشم وعبرت افروز دل ودر پیدائی گزیده کالای هفت اقلیم کم همتا دهلی از همین ودیرین شهرهاست اندرپت نام داشت طول صد وچارده درجه وسی وهشت دقیقه عرض بست وهشت درجه وپانزده دقیقه اگرچه برخی از اقلیم دوم انگارند همانا لغزشی رفته وعرض از حال آگهی بخشد وسر آغاز کوه جنوبی از ان شناسند سلطان قطب الدین وسلطان شمس الدین در قلعه تهور البسری بر دند سلطان غیاث الدین بلبن قلعهٔ دیگر اساس نهاد وآنرا مرزعین اندیشید وعمارتی دلکشائی بر ساخت معز الدین کیقباد بر ساحل دریای جمن شهری دیگر آباد گردانید وآنرا کیلوکهیری گویند امیر خسرو در قران السعدین این شهر وقصر را برسه ستاید والحال مقبرهٔ همایون در انجا سلطان علاء الدین شهر دیگر بنیاد نهاد وقلعهٔ نو بر ساخت آنرا سیری گویند وتغلق آباد از آثار تغلق شاه وسلطان محمد پور او مصری فراهم آورد وبلند ایوانی برافراخت وهزار ستون از سنگ رخام بکار رفت ودیگر منازل دلکشا هم برروی کار آورد وسلطان فیروز بنام خود شهری بزرگ آباد گردانید ودریای جون بریده به نزدیک روانه ساخت وسه کروهی فیروز آباد کوشکی دیگر برافراشت جهان نما نام سه فراخ لقب زده بود بابردگیان سواره برگذشتی لطرف دریا پنج جریب وجهان نما دو کروه وبدهلی قدیم یکگروه همایون قلعه اندرپت را تعمیر نمود ودین پناه نام نهاد وشیر خان دهلی علائی را ویران کرده جدا شهری برآراست وسلیم شاه پسرش در سنه نهصد وپنجاه وسه سلیم گده بنا گذاشت وآن تا حال درمیان دریای جمنا محاذی قلعه شاهجهان آباد قائم است اگرچه برخی از فرماندهان در زمان دولت خود بنائی گذاشته دار السلطنه گردانیدند وهر کدام شهری احداث نموده اما در ممالک دوردست تختگاه فرمانروایان هندوستان دهلی مشهور بود تا آنکه در سنه یکهزار وچهل وهفت هجری مطابق سنه دوازدهم جلوس خود صاحب قران ثانی شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه نزدیک آبادی شیر شاه شهری آباد کرده به شاهجهان آباد موسوم گردانید واز آباد شدن این مصر معظم جمیع شهرهای سلاطین پیشین که اسم آنها مرقوم شده از نام افتاد وشاهجهان آباد معروف گردید قلعه آن از سنگ سرخ تعمیر یافته مشتمل بر اقسام عمارات عالیشان زیبا وانواع قصور روح افزا دریای جمنا جنوب وپایین قلعه میرود وشاه نهر که علیمردان خان ازین دریا از کوه سرمور بریده آورده در کوچها وبازارها رونق افزای شهر وفیض بخش شهریانست ودرون دولتخانه شاهی رسیده تالابها وحوضها را لبالب وباغها را سیراب می سازد * بیت * هر سو نهری دوان گلستان * خیزان افتان چو خیل مستان * حصار شهرپناه از سنگ وساروج اساس یافته مردم هرجا از روم وزنگ وشام وفرنگ وپارس وعراق وعرب وعجم وسائر ولایات هند وغیر آن دران مصر جامع توطن گزیده بکار وپیشه خودها اشتغال داشتند حساب تجملات امارت ازان مصر جامع دریکروز سرانجام می توانست شد اگرچه در هر کوچه وبازار مساجد ومعابد وخوانق ومدارس بسیار بود اما در وسط شهر مسجد جامع پادشاهی در سنه هزار وشصت هجری مطابق سال بست وچهارم شاهجهانی از سنگ سرخ وگنبدهای آن از سنگ سفید وسیاه باستحکام تمام اساس یافته در کمال رفعت ووسعت وبکمال زیبائی وندرت است شاید به ازین مسجد کمتر توان یافت * نظم * زصحنش فیض دیگر میتوان یافت * زحوضش آب کوثر میتوان یافت * زرفعت آسمان یکپایهٔ او * مه وخورشید زیر سایهٔ او * رواقش قبلهٔ اهل یقین است * نظیر مسجد اقصی همین است * القصه شهریست در کمال وسعت وفسحت ومصریست مرکز سلطنت اطراف آن مقابر ومزارات سلاطین پیشین ودرویشان حقیقت آئین بسیار است اما مشهورتر مقبرهٔ نصیر الدین محمد همایون پادشاه است که در کیلوکهیری کیقباد بر ساحل دریای جمنا واقع شده ومقابر امرا ووزرا وعلما وفضلا که هریک در زمان خویش شهرت داشت آنقدر است که بشمار در نیاید از جمله مزارات درویشان که مشهور بولایت ومعروف بتقرب الهی اند شش هفت کروهی شاهجهان آباد خوابگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی بن خواجه کمال الدین احمد اوشی است اگرچه این شهرها حال بانیان باز نماید وهمین اندرزها برخواند لیکن امروز پیشین دهلی بیشتر خراب وگورستان فراوان آباد خواجه قطب الدین اوشی وشیخ نظام الدین معروف باولیا وشیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی وملک یار پران وشیخ صلاح وملک کبیر اولیا

ومولانا محمود وحاجی عبد الوهاب وشیخ عبد الله قریشی وشیخ شمس ترک بیابانی وشیخ شمس اوتاد وامیر خسرو وبسیاری ایزدشناسان حق پرست درین سرزمین خواب واپسین دارند سلطان شهاب الدین غوری وسلطان شمس الدین وسلطان تغلق وسلطان محمد عادل وسلطان محمد فیروز وسلطان بهلول وسلطان سکندر لودی را خوابگاه وبسی زندگان هم برای خواب واپسین دلگزین جاها وباغها برساختند طبیعت پژوهان اسرایه شاد خواب عشرت وخرد بندگان را داروی بیدارے در کوه اسلام آباد چشمه الیست بس ژرف همواره آب گرم بر جوشد آنرا بر بجاس کند گویند وگزین پرستش جا دانند بسوامتر رکهیسر سه بکیه کوه را برژ فاکنده عبادت گاه ساخته بود وامروز برهمان منوال کهنگی این رباط گوید برداون از سترگ شهرهای باستانی است وفراوان اولیا دروآسوده لختے از شمالی کوه این صوبه را کماؤن نامند کان طلا ونقره ومس وآهن ومس وروئین وتنکار دروآهوئے مشکین وگاو قطاس وکرم پیله وباز وشاهین ودیگر شکاری جانور وعسل واسپ کوت بس انبوه ودر سرکار سنبهل فراوان شکار وگرگدن نیز باشد جانوریست خرد فیل بے خرطوم شاخ بر پیشانی بدان جانور شگرد واز پوست او سپر واز شاخ او دسته گیرد دسته خنجر وبیش قبض جز آن بر سازند در شهر سنبهل هر منڈل نام برهمن را پرستش جا گویند نهاد اوهم اوتار هنود که او را کلنکی گویند پدید آید پاسے باستانی شهریست شیخ جمال خلیفه شیخ فرید شکر گنج را خوابگاه نزد قصبه بهنه گولا بیست فراز کوه همواره آب گرم برجوشد همانا نیرنگی کان گوگرد باشد حصار سلطان فیروز آباد ساخته وآب جون بریده بدو نزدیک گردانید آلهی پرستارے نوید فرماندهی داد وبخواهش او این رود آورد شگفت آنکه نزدیک قصبه سرسا گولابی در شده ناپدید گردد وآن حوض را بندیر اگویند شگرف داستانی برگذارند درین بوم رود بار کم بود وآب چاه بس دور برآید سهرند از نامور شهرها وباغ حافظ رخنه نشاط افزاے نظارگیان تهانیسر را بزرگ معبد برشمارند دریاے سرستی نزد او برگذرد وهندی نژاد در افراوان گرایش بود نزدیک آن کولابیست کرکهیت نام از دور دستها به نیایش آیند وتن شوئی کنند وخیرات بر وهند وآویزهٔ مهابهارت درین جای شد در زمینهٔ پیشین وایر در قصبه هستناپور راجه بهرت سریر آرائے بود بداد گرے ورعیت پرورے سعادت می اندوخت واز خیر سگالی فرمانروائی در خاندانش وبر باند وپور بر پور دولت یاوری کرد در هشتمین پشت راجه کر پدید آمد کرکهیت بنام او روشناس وپس از شش واسطه اورا فرزندے بزاد بچتر برج نام از دو پسر شد یکے دهرتراشتر صد ویک پسر از وپدید آمدے گرفت بزرگ ایشان راجه جرجودهن گوروان این گروه را برخوانند دیگر پنڈ اگرچه نخستین بزرگ بود لیکن از نابینائی راجگی به برادر خرد قرار گرفت وپایه والاے سلطنت یافت فرزندان او را پنڈوان گویند پنج تن بودند جدشتر بهیم ارجن سهدیو نکل بود چون راجه پنڈ رخت هستی بر بست حکومت به دهرتراشتر رسید اگرچه نام فرمانروائی داشت اما در معنی جرجودهن مسند آرائی بود انانجا که دشمن گدازی رسم بزرگان دنیاست جرجودهن همواره از پنڈوان بیمناک بودی وچاره جانگزائی در سر گرفتی چون دهرتراشتر آویزهٔ یکدیگر در افزایش وید بنگاه برادر زادگان شهر برناده اندیشیده کار آگهان فرستاده منازل اساس فرمود کارپردازان بدستان سرائی جرجودهن از لاک وقیر خلوت کدهٔ پنهانی برساختند تا هنگام در فرصت شعلهٔ آتش سراپای ایشان خاکستر گرداند جائی که حمایت ایزدی پاسبانی نماید اندیشه ناتوان بینان چه گزند رساند چون در جدائی بدان سرمنزل آرامش گرفتند از ان حیله آرائی آگهی شد قضارا زنی با پنج پسر همسایه بود پنڈوان خانه را آتش زده با مادر خویش راه صحرا برگرفتند ورخت هستی همسایگان خاکستر شد جرجودهن سوختن پنڈوان انگاشته انجمن شادی بیاراست پس از سرگذشت بسیار از خرابه بمصوره آمدند ودر شهر کمپیلا برنشستند ودر اندک زمانی آوازه مردانگی وبخشش وبخشایش وکاراگهی ایشان عالم را فرو گرفت وکسی نام ونژاد اینها نمیدانست تا آنکه جرجودهن از خواب غفلت بیدار شده سوختن پنڈوان حیف برشمرد وچون تردش سنز لعادر نمود اندیشه پیدائی گرفت بلا بر گرے برنشست وبا آئین دوستی پیش خود آورد بوکه بدین روش کام دل برآید دهلی را با نصف ولایت به ایشان داد وهستناپور را با نیمه دیگر خود گرفت از نیک سگالی ودوستی اخترے جدشتر را ایزدے تایید بیاوری برخاست ودولت بجد منگرے آمد گوروان به پرستاری گرائیدند ودر کمتر فرصتی هفت کشور فرمان پذیر شد ودیگر برادران وفرماندهان روزگار را

بخدمت آوردند جرجودهن از دید شکوه فرمانروائی از خودرفت و بیماری حسد کالبوه تر ساخت از حیله اندوزی بزمی آراست پنڈوان را مهمان طلبید و چوپڑ بازی فراپیش گرفت قرعه ناراست در میان آورد بدین دستایه هرچه بود برگرفت آخر گرد برین بسته آمد که اگر این بار پانڈوان برند بجه بجرجودهن داده اند بازستانند و گرنه دوازده سال جهان آباد را گذاشته بلباس فقر در صحرا غربت گزینند و سپس بمعموره در آیند یکسال چنان بسر برند که کس نشناسد اگر بجا نیاید باز بخدمت مذکور در بیابان بسر برند در دغل بازی آگهی نیافتند و از راستکاری بناکامی افتادند از انجاکه مراد در کنار آمدن غرور آورد و جرجودهن بگران خواب بغنود و پنڈوان به بی‌نوائی دادار بهیسال بیان بانجام رسانیدند جرجودهن فراوان بی‌آزرمی پیش گرفت و از او ان گفتگو شد چندانکه پنڈوان به هیچ موضع خرسندی شدند که بی آویزه بدست او فتد جرجودهن از راه نخوت نپذیرفته بکارزار برخاست و نزد کرکهیت نادرد گاه قرار گرفت از آنجا که انجام فریب گزینان ناکامی است جرجودهن با یاوران خویش آواره نیستی سرای گردید و جدشٹر هیزده روز جنگ کرده فیروزی یافت در آخر دواپر از کلجگ صد فرشته و پنج سال مانده بود که این هنگامه حیرت افزود و عبرت نامه یادگار گذاشته تا درین سال یکهزار و یکصد و نود و هشتم هجرت مقدسه پنجهزار و بست و نه سال میشود گویند درین کارزار سترگ یازده کوهنی لشکر از کوروان بود و هفت از پنڈوان و هر کوهنی عبارت است از بست و یکهزار و هشت صد و هفتاد فیل سوار و همین شماره گردون سوار و شصت هزار و سه صد و ده اسپ سوار و یک لک و نه هزار و سه صد و پنجاه پیاده درین کارزار شگرف از هر دو سو یازده کس زنده ماندند چهار از لشکر جرجودهن جان بسلامت برده در پناه جودشٹر آمدند کرپاچارج برهمن که استاد هر دو سو بود و بدانش و مردانگی نامور اسوتهامان او نیز آن صفات داشت و کیرت برمان جادو از آزادمردان نامور سنجی با وجود دانش بچلبانی دهرتراشتر عزت می اندوخت و از جانب پنڈوان هفت کس پنج برادر و ساتک جادو بمردانگی و فرزانگی روشناس و جنجبٹ برادر غیر مادری جرجودهن کشن بسپس سی و شش سال جدشٹر فرمان روائی باستقلال نموده از نیک اختری و سعادت سرشتی بیوفائی دنیا دریافته کناره گرفت و آن عجوزه شوهر کُش را بمردواری بگذاشت و با برادران راه تجرد و لیپرد و هوشمندانه نقد زندگی درباختند آئین سترگ پیکار با هزاران داستان در مهابهارت گذارش یافته بفرموده اکبر پادشاه فارسی ساختند و رزم نامه روشناس شد در هژده پرب نگارش پذیرفته پرب بمنزله باب و فصل +

اول در احوال گوروان و پنڈوان +

دوم فرستادن جدشٹر برادران را بجهان کشائی و سپس جگ راجسو کردن و آراستن گوروان مجلس قمار و جز آن +

سوم در رفتن پنڈوان بصحرا بناکامی و دیگر حوادث +

چهارم در آمدن پنڈوان از صحرا در شهر بیراته و پنهان شدن +

پنجم در آشکارا شدن پنڈوان و میانجی ساختن کشن را و نه پذیرفتن و فراهم شدن در کرکهیت و آرایش فوجها +

ششم در آغاز آویزه هر دو سو و زخمی شدن بهیکهم و کشته شدن بسیار از پسران دهرتراشتر و حال ده روزه جنگ +

هفتم در کشاکش کردن و سردار ساختن درونه چارج و فرو شدن او و دیگر احوال دو روزه +

هشتم در احوال دو روز دیگر از پیکار و سردار ساختن جرجودهن کرن را که ند آوری او و گریختن جدشٹر از پیش او و کشته شدن از دست ارجن روز دوم +

نهم در بیان سردار شدن سیل بهلوانی و فرو شدن او و پنهان شدن جرجودهن در حوض و پیدا شدن روزگار او و بسیارے بیان +

دهم در خاتمه کارزار و آمدن کرت برما و اسوتهاما و کرپاچارج در رزمگاه نزد جرجودهن که مشغنے هوش داشت و سگالش شبخون کردن و جز آن +

یازدهم در گریستن زنان هر دو سوے و نفرین کاندهاری مادر جرجودهن کشن را +

دوازدهم در حال جدشٹر پس از فیروزے و خواهش ترک اسباب نمودن و باندرزگوئی بهیکهم و بپاس گفتن و تسلی شدن بسخن های دلپذیر بهیکهم در خیابانشیع آگهی افروزد و آداب سلطنت دنیوے و معنوی برگذارد +

سیزدهم در صبر کردن بهیکهم بخاطر میرسد که دوازدهم و سیزدهم را یک پرب بالیستی کرد چه هر دو متضمن نصایح بهیکهم است و پرب نهم باد و سیکے در حال سیل دیگر در بیان فرو شدن جرجودهن +

چهاردهم در جگ اسومید +

پانزدهم در دوا رستگی دهرتراشتر و گندهارے و کنتا مادر جدشٹر و رفتن پانڈوان بدیدن آنها پب +

شانزدهم اسل پرب است در بیان پریشانی احوال جادوان و کشتن و مردن آنها بحال بد +

هفدهم راجان پرب است در شرح احوال راجه جدشٹر با برادران و سپردن ملک بمردم و رفتن اینها بکوهها +

هیجدهم پرکاردهن پرب است در ذکر گذاشتن ارواح پانڈوان در کوه هانجل و رفتن جدشٹر ببدن در عالم بالا +

خاتمه مسمی بهرمیس در گزارش حال جادوان +

درین نامه اگرچه فراوان دیو افسانه انگاشته اند و لیسا خالی داستان لیکن بسیارے سخنان دل آویز آگهی و فراوان آزمون را گزین فهرست است هشت سرکار و دو ولیست و سی و دو پرگنه بدو گرایه زمین چهار و دو و گرد و هشتاد و پنج لک و چهل و شش هزار و هشتصد و شانزده بیگه و شانزده بسوه جمع شصت کرور و شانزده لک و پانزده هزار و پانصد و پنجاه و پنج دام از ان میان سه کرور و سی لک و هفتاد و پنجهزار و هفت صد و سے و نه دام سیورغال بوے سے و یکهزار و چهار صد و نود سوار و دو لک و چهل و دو هزار و سه صد و ده پیاده +

جدول

	نام	سال و ماه	
	۱- النگپال	هیجده سال	
	۲- باسدیو	نوزده سال و یک ماه	
	۳- لکهن سنگه	بست و یک سال و سه ماه	
	۴- پرتهی مل	نوزده سال و شش ماه	
	۵- جے دیو	هیجده سال و یک ماه	
	۶- نرپال سنگه	چهارده سال و چهار ماه	
	۷- اوره	بست و شش سال و هفت ماه	
	۸- بجهراج	بست و یک سال و دو ماه	
	۹- انگ پال	بست و دو سال و سه ماه	
	۱۰- سکه پال	بست و یک سال و شش ماه	
	۱۱- پنگ پال	بست و چهار سال	

نام	سال وماه
۱۲- گوپال	ہیجدہ سال وسہ ماہ
۱۳- سنگمن	بست وپنجسال ودوماه
۱۴- جے پال	شانزدہ سال وچہارماه
۱۵- گھوس پال	بست ونہ سال
۱۶- اننگ پال	بست ونہ سال وشش ماه
۱۷- تیج پال	بست وچہار سال ویکماه
۱۸- مہیں پال	بست وپنج سال ودوماه
۱۹- اکرس پال	بست ویک سال ودوماه
۲۰- پر تھی ساج	بست ودو سال وسہ ماه

بست نفر چہار صد وسے وشش سال وہشت ماہ وکسری کامرواسئے نمودند

جدول دیگر

نام	سال وماه
۱- بلدیو چوہان	شش سال ویکماه
۲- امرکہ	پنج سال ودوماه
۳- کھرک پال	بست سال ویک ماه
۴- سومیسر	ہفت سال وچہار ماه
۵- بجے ہر	چہار سال وچہار ماه
۶- ناگدیو	سہ سال ویک ماه
۷- پتھورا	چہل ونہ سال وپنج ماه

ہفت تن نود وپنج سال وشش ماہ شہریارسے کردند

جدول دیگر

نام	سال وماه
۱- معزالدین سام	چہاردہ سال
۲- قطب الدین ایبک	چہار سال
۳- آرام شاه	یک سال
۴- شمس الدین	بست وشش سال
۵- رکن الدین فیروزشاه	بست سال وشش ماه

نام	سال وماه
۶- رضیہ	سہ سال وشش ماه
۷- معزالدین بہرام شاه	دو سال ویک ماه
۸- سلطان الدین مسعود شاه	چہار سال ویک ماه
۹- ناصرالدین	نوزدہ سال
۱۰- غیاث الدین بلبن	بست سال وچند ماه
۱۱- معزالدین کیقباد	سہ سال وچند ماه

یازدہ تن غوریان یک صد وہفتدہ سال وچند ماہ سلطنت نمودند

جدول دیگر

نام	سال وماه
۱- جلال الدین خلجی	ہفت سال وچند ماه
۲- غیاث الدین تغلق شاه	چہار سال وچند ماه
۳- شہاب الدین	سہ ماہ وچند روز
۴- سلطان قطب الدین	چہاردہ سال وچہار ماه
۵- ناصرالدین	شش ماه
۶- محمد تغلق شاه	بست وہشت سال
۷- فیروز شاه	سے وہشت سال وچند ماه
۸- تغلق شاه	پنج ماہ وسہ روز
۹- ابوبکر شاه	یک سال وشش ماه
۱۰- محمود شاه	شش سال وہفت ماه
۱۱- نصرت شاه	یک ماہ وپانزدہ روز
۱۲- سلطان محمود بار دوم	شش سال ودوماه
۱۳- سلطان محمود بار سوم	ہیجدہ سال وہفت ماه

یازدہ نفر خلجیہ یکصد وبست وشش سال وچند ماہ سلطنت کردند

جدول دیگر

نام	سال وماه
۱- رایات اعلی خضر خان	ہفت سال وسہ ماه
۲- مبارک شاہ پور او	سیزدہ سال وسہ ماہ وشانزدہ روز
۳- محمد شاه	دہ سال
۴- علاءالدین	ہفت سال

	۵- بهلول لودے	سے وهشت سال	
	۶- سکندر لودے	بست وهشت سال	
	۷- ابراهیم لودے	هفت سال	
	۸- بابر	پنج سال	
	۹- همایون	سه سال وهشت ماه	
	۱۰- شیر شاه	پنج سال	
	۱۱- اسلام شاه	هشت سال	
	۱۲- فیروز شاه پسر اسلام شاه	سه روز	
	۱۳- علائے	شش ماه	
	۱۴- ابراهیم	پنج ماه	
	۱۵- سکندر	چهار ماه	
	همایون بار دیگر	یک سال وسه ماه	

چهار صد وبست وهفتم بکرماجیت انگ پال از قوم تونور لوائے دادگرے برافراخت ودهلی را آباد گردانید وهشت صد وچهل وهشت ازان سال نزد آن بزرگ شهر میان برهتی راج تونور وبلدیو چوهان هنگامه آویزه گرمے پذیرفت فرمانروائی بدین گروه بازگردید ودر فرماندهی راجه پتهورا معزالدین سام از غزنین چند بار بهند آمد وکاری نکرد هندی نامها برگوید هفت بار بسلطان پیکار آراست وشکست داد پانصد وهشتاد وهشت هجرے نزدیک تهانیسر هشتم بار در نبرد گرفتار شد راجه راجند نامور ملازم بود وهریکے را البسامنت گفتی شگرف کاری ایشان در کالبد گفت درنگنجد وحادثی خرد نه پذیرد گویند درین پیکار ازان ناموران کسی نبود وراجه از طبیعت ودرستی دولت لبر بروی گرامی انفاس را بنابالیست گذرانیدے وبکار ملک نه پرداختی واز حال سپاه خبر نگرفتے چنان برگزار ندراجه جے چند راتهور فرمان روائے هندوستان در قنوج دادگرے کردی ودیگر راجها لختی نیایش بدو نمودی واز فراخی مشرب بسیارے تورانی وایرانی پرستار بودی سگالش جگ راجسو فرا پیش گرفت ودر سرانجام آن شد ناگزیر او آنست که راجها بخدمت گری قیام نمایند تا رنگ شوئی وآتش افروزی بر بهیا بازگردد ونیز دران انجمن گزین دختر خود درابه بهین راجه پیوند بخشد راجه پتهورا نیز سگالش رفتن داشت ناگاه یکی را بر زبان رفت باوجود سلطنت چوهان اندیشه راجسو او را سزاوار نبود راجه را حمیت برافروخت باز ماند راجه جے چند بلشکر کشتے روآورد کاردیدگان درازی کار و نزدیکی ساعت گذارده باز آوردند وبچاره که انجام این جشن پیکر راجه پتهورا از طلا ساخته بدربانی نشاندند راجه ازین آگهی برآشفت وبا پانصد گزیده مرد لطرز ناشناسائی ره نوردیده ناگهانی بدان هنگامه درپیوست آن تمثال را برداشت فراوان مردم را جان شکرده بیاد پیمائی بازگردید دختر راجه جے چند که آماده دیگرے بود از شنیدن داستان مردانگی شیفته پتهورا شد وتن بدان نداد ورنجیده از شبستان بیرون آورد وبجای او منزلے جداگانه برساخت پتهورا ازین آگهی برشوریده بخواهش پیوند او برنشست وبدین قرار گرفت چاندرا با در وش که از دمساز ان او برلیست بعنوان نیایش گرے پیش جے چند رود وراجه با برخے گزیده مردم بآئین ملازمان همراه باشد شوق اندیشه بکردار آورد بدین طلسم هوشمندی وجادوے مردانگی جویاے آرزومند را برگرفت ولشکر شکارے وتیزدستی بملک خود بازگردید آن صد سامنت رنگارنگون لباس همراه داشت یکے پس از دیگرے استاده فوج را برشکست نخستین گویند راے کهلوت بجنگ ایستاده کارنامها بجا آورده فروشد هفت هزار کس

درآویزه او بسیلاب نیستی در شد سپس نرسنگه دیو وچاند ودهند پر وسازد هول سولنکی وبالین دیو کچهواهه بادو برادر اولین روز یکی پس از دیگرے شگرف کار ها کرده نقد زندگی بمردانگی سپردند وآن جوانمردان کارزار همه درراه فرو شدند راجه با چند باد فروش دودو برادر عروس را بدهلی آورد وجهان شگفت زار او شتاد از بخت تیرگے راجه بدان مهین بانو شیفته شد واز همه واپرداخت چون سالی برین گذشت سلطان شهاب الدین با راجه جے چند طرز دوستی پیش نهاد سپس لشکرها فراهم آورده به پیکار آمد وبسیاری جا بر گرفت کس را یارای گذارش چه که سرس بجه چندارا از هفت ڈیوڑهی درگذرانیدند واو بجرم سزاوار شده تختی راجه را بالبشورش وستادرود از غرور فیروزی لسان هر بار قدری لشکر فراهم آورده کارزار پیش نت چون دلار ان ولایسج درین مرتبه نبودند کار سلطنت از رونق افتاده بود وجی چند که همواره کمک میکرد بر خلاف پیشین مددگار دشمن شد ودرین نادر دگاه راجه گرفتار آمد سلطان دستگیر کرده بغزنین برد چند از حقیقت منشی ودفادارے بغزنین شتافت سلطان را ملازمت نمود ونوازش یافت به پخته کاری راجه را دریافت ومسازی نموده گفت چنان بخاطر میرسد که من نزد سلطان تیر اندازی ابراهیم ادیل تماشا خواهد کرد ودران زمان کار او بساز قرار داد بجا آمد سلطان را تیر دوز گردانید هواخواهان راجه چند را از هم گذرانیدند وفارسی نامها بر خلاف این برگذارد وفرو شدن راجه درآویزگاه نشان دهد جهان نیرنگ ساز خزانه دار عجائب است ازین گونه فراوان یاد دارد کو بخبندی که عبرت برگیرد بکار بندد چون سلطنت چوهان سپری شد خلاصه هندوستان بدست سلطان معزالدین غوری درآمد وملک قطب الدین را که از غلامان او بود در موضع کهرام بگذاشت خود شمالی کوه تاراج کنان بغزنین بازگردید واو در همین سال دهلی وبسیاری محال برگرفت وشگرف کار ها نمود وچون سلطان درگذشت غیاث الدین محمود پور سلطان غیاث الدین محمد از فیروزه کوه بجهت ملک قطب الدین چتر وامارات پادشاهی فرستاد وداد لاهور اورنگ آراشد بدادرهی وبخشایش ومردانگی نام برآورد ودر چوگان بازی نقد زندگانی درباخت امرا آرام شاه پور او را بر مسند فرماندهی نشاندند برسخے جیر دوستان ملک التمش را که داماد وپسر خوانده ملک قطب الدین بود برگزیدند آرام شاه شکست یافته بکنج ناکامی شتافت واو سلطان شمس الدین نام برآورد گویند پدر او برسخے قبائل ترکستان را بزرگ بود وبرادر وبرادرزادگان را ناتوانی کالیوه ساخت وآن نوباده آگهی را یوسف دار بفروختند واز نیرنگے گردون بازرگانی اورا بغزنین آورد سلطان معزالدین سام درخریداری شد خداوند او گرم بازاری پیش گرفت وگران نرخ برنهاد سلطان بخشم رفته فرمود که این را کسی نخرد وقطب الدین چون پس از فتح گجرات بغزنین رفت دستوری گرفته بگران مبلغ برخرید وبفرزندی برگرفت خواجه قطب الدین درزمان او فیض رسان صورت ومعنی بود چون درگذشت پور او جانشین شد دولتمندی طبیعت پرستی برشمرد پیوند دلها را آسان دانست وانتظام ملک بمادر او که شاه ترکان گفتندے بازگردید بنیاد اران رو برتافته رضیه دختر سلطان شمس الدین را بفرماندهی برگزیدند سلطان نیز او را ولی عهد ساخته بود وهمانا برسخے نزدیکان پرسیده باشند که باوجود فرزندان این سگالش چگونه باشد چنان پاسخ گزارد پسران به باده پیمائی گرفتار شایان این پایه ندارند ودرزمان معزالدین بهرام شاه سپاه چنگیز خانی لاهور را خراب گردانید تباه اندیشان گوهر معزالدین مذکور را زندانی ساخته از هم گذرانیدند ودر عهد سلطان علاءالدین مسعود شاه لشکر مغول به بنگاله آمد همانا از ختا یا تبت رسیده باشد واو سپاه فرستاده برشکست ونیز از ترکستان با وجه لشکر آمد سلطان بدان صوب نهضت فرمود بر ساحل بیاه خبر برگشتن مخالف آمد بدهلی بازگردید وبهم نشینی فرومایگان خوش آمد گونا هنجارے پیش گرفت وبزندان سرای درگذشت ناصرالدین محمود راه آگهی می سپرد وبرادر او وخویشی بود برنان او بنجیل سه پنجاب آمد واز آوازه کوچ او برگشت طبقات ناصری بنام اوست فراوان شایستگے داشت وغیاث الدین بلبن که غلام وداماد پدر او بود وزارت داد وبخطاب الغ خانی سربلند گردانید او منصب را بگزیدگی رواج داد وبه پاسبانی خلائق حق پژوهی نمود چون ناصرالدین نقد زندگی بسپرد فرزندی نداشت آن وزیر خیر سگال را بکلانی برگرفتند پردبارے وسنگینی را سرمایه افزایش شکوه گردانید گرامی وقت را بنابالیست نفروخت بکار آگهی وقدردانی وآدم شناسی ویردلی چار چمن گیتی را شاداب ساخت بدگوهران نافرجام بکنج خمول نشستند

دینکوان سعادت منش را روز بازار رشد بنجاب را به پسر بزرگ خود محمد داد واز و بجان شهید تعبیر رود از مردانگی و هوشیاری او بنجاب
امنی یافت امیر خسرو و امیر حسن با او بودے بی ساز پیکار از ملازمت بدرے رفت لشکر مغول در رسید و میان دیبالپور و لاهور در آویزه
نقد زندگی بسپرد امیر خسرو به بند افتاد و بلطائف الحیل رهائی یافت و بغرائی خان پسر خرد خود را بنگاله داده بود چون گردش سپهر نیرنگ ساز
بسر آمد امرا کیخسرو بن خان شهید را که ولی عهد ساخته بود به ملتان فرستادند پسر بغرائی خان را معز الدین کیقباد خطاب دادند و سلطنت دهلی
بدو قرار گرفت پدر او از بنگاله ناصر الدین لقب کرده بدهلی روانه شد و ازین طرف کیقباد لشکر کشید و هر دو گروه بر ساحل سرجو نزدیک قصبه اوده
فراهم آمدند واز کوشش بدذاتان تباه سرشت ملاقات کرده به بنگاله رفت و سلطنت دهلی به پسر قرار گرفت عجب که امیر خسرو در ستایش این ملاقات
قران السعدین را برشته نظم در کشیده کار آن ناسپاس بد آزار از باده کشی بجان کاهی نتاد بر نخے پور او شمس الدین خطاب داده بجارد
گزینی نشستند و آن نافرجام ها آب جون سر دادند و شمس الدین را بکنج ناکامی برنشاندند و باتفاق کاردیدگان سلطنت بگروه خلج رسید جلال الدین
که عارض ممالک بود اورنگ نشین آمد و از ساده لوحے نیرنگی بدگوهران نشناخت و ملک علاء الدین برادرزاده و پرورش کرده او از کره بدکهن
رفت و فراوان مال اندوخت و در آن بدمستی سرکشے پیش گرفت سلطان بدستان سرائی نفاق پیشگان بکره شتافت آن نافرجام او را
از هم گذرانید و خود را سلطان علاء الدین لقب برنهاد و از شگرفی تقدیر با چنین تباه کاری سلطنت بزرگ یافت و آیین هاے شگرف
برنهاد و چندبار با مغل آویزه هاے بزرگ کرده فیروز مند آمد امیر خسرو خمسه خود را بنام او ساخته و دیول رانی را بنام پور او خضر خان و از ناساعدی
بخت آخر کار آگهی بگذاشت شیفته خواجه سرائی شد و مدار معاملات برو نهاد و سخن سازے آن بدگوهر خضر خان و شادی خان و مبارک خان پسران
او زندانی شدند و چون درگذشت بسعی او خرد پسر او را سلطان شهاب الدین نام نهاده مسندنشین گردانیدند و میل در چشم برادران کشید
و با یزدے حمایت مبارک خان رهائی یافت روزے چند نگذشته بود که آن تباه نهاد را بنهان خانه نیستی فرستادند و مبارک خان که در بند
بود بوزارت برنشست سپس برادر خرد خود را از قم غزل کشیده زندانی ساخت و خود را سلطان قطب الدین نام نهاد و گجرات و دکهن برگرفت از
ناشناسائی طبیعت دوستی حسن نام کمین ذاتی را بحسن صوت برگزید و خطاب خرد خانی داد هر چند خیراندیشان بدگوهری آن تباه سگالے
او را بعرض رسانیدند حق گزاری اهل دستان ناتوان بینی باز نشناخت تا آنکه کمین یافته بجان شکری ولی نعمت خود چیره دستی نمود و ناصر الدین
لقب نهاده بر جاے او نشست نژاد سلطان علاء الدین برانداخت و بی آزرمے از اندازه گذرانید غازی ملک که از بزرگ امرای علائی
بود نقش هستی او را بستر و بیاوری بزرگان وقت سریر آرا شد و سلطان غیاث الدین تغلق شاه لقب بنا دمهات بنگاله انتظام داده بدهلی
مے آمد محمد خان پور او در سه گروهے دهلی در سه روز کوشکی برساخت و بخواهش سلطان را بدان سر منزل برد سقف خانه فرود آمد کارش
سپری شد اگرچه ضیاء برنی بے گناهی او مے کوشد لیکن منزلے بدان شتابی ساختن و بچنان خواهش عزیزی مهمان بردن باد بدگوهری
و بهر چون سلطان محمد درگذشت فیروز بن رجب عم زاده او بحکم وصیت اورنگ نشین شد و شایستگی و کارآگهی پیش گرفت و نیکوئیها یادگار
گذاشت از و درگذشتن او کار سهند بخته بر آشفت چندے تغلق شاه نبیره او را جانشین ساختند و در کمتر فرصتی از دست ناسپاسان خواب
واپسین نمود ابوبکر نبیره دیگر او را برگرفتند در نوبت سلطان محمود مدار معامله بر ملو خان بود خطاب اقبال خان داشت و از خوابیدگے
خرد و غنودگے بخت شایسته نظامی نتوانست داد شورش و دورنگی برخاست برخے نبیره سلطان فیروز را خطاب نصرت شاهی
داده فتنه افزودند همواره نزد دهلے آویزه و پیکار بود تا آنکه سال هشتصد و یکم امیر تیمور صاحب قران نزول فرمود سلطان محمود
بگجرات رفت و هر کدام بکنجے در شد چون صاحب قران بازگردید خضر خان را که درین آمدن امیر تیمور دیده بود در ملتان و دیبالپور
گذاشت تا دو ماه دهلے ویرانی داشت نصرت شاه که میان دوآب خزیده بود در دهلی آرا شد سپس اقبال خان آمده دهلی را برگرفت

واو گریخته بمیوات شتافت و پس ازین سلطان محمود از گجرات آمد اقبال خان بخدمت گذاری منافقانه رو آورد سلطان بستوه آمده نهانی پیش
سلطان ابراهیم شرقی شتافت او را توفیق مردمی دیادرے نشد بناچار از آن جا برآمد و اقبال خان به پیکار او برخاست و کارے
برنساخت و در جنگ خضر خان گرفتار آمد و بیاسا رسید سلطان محمود آمده دهلی برگرفت و چندگاه در آویزه مردم بسر می برد تا آنکه از بیماری
درگذشت و سلطنت خلجیان بدو انجام پذیرفت روزے چند مردم بدولتخان خاصه خیل گرویدند آخر خضر خان از ملتان آمده دهلی برگرفت
این خضر خان پسر ملک سلیمانست و ملک سلیمان را ملک مردان دولت که از امرای سلطان فیروز است به پسری گرفته بود از ان بازار
ناشناسندگی مارت یافت واز سپاس گذاری بسلطنت رسید و خود را رایات اعلی نامیدی خطبه را بنام صاحبقرانی مزین میداشت و از ان پس
بنام میرزا شاه رخ و آخر بادعای او نیز میکردند و بحکم وصیت مبارک شاه پور او جانشین شد هنگامیکه سلطان ابراهیم شرقی و هوشنگ باهم آویزه
داشتند عزیمت کالپی و آن حدود نمود نزدیک دهلی چندی ناسپاسان کمین جوے از هم گذرانیدند محمد شاه را که بقولی پور فرید بن خضر خانست
و به روایتے پسر مبارک شاه بکلانی برگرفتند سلطان علاء الدین از رشد نصیبه داشت بناشایستگی در شد سلطان بهلول لودی علم بزرگی
برافراشت او برادرزاده سلطان شه لودی است از گروه شاهو خیل بهرام پدر او با پنج پسر در زمان سلطان محمود از حدود بلوت بملتان آمد
و بتجارت روزگار نیک به گذرانید سلطان شه ملازم خضر خان شد خطاب اسلام خان یافت و سهرند در مواجب او دادند بهلول پور برادر زاده
او در سهرند بناکامی رسید و اعتبار یافت و بفرزندے برگرفت مولد او ملتان است و در راهی که امید زادن بود تیر خانه بشکست مادرش
را روزگار بسر آمد شکم دریده برآوردند و زمانه به پرورش برخاست اگرچه ولی نعمت را که آئین گوشه نشینی داشت بحال بگذاشت لیکن بی آزرمی
جاے بزرگان گرفت و روزگار را بشایستگی گذرانید و آگهی و قدردانی بکار بست در هشتاد سالگی به بیماری درگذشت ایزد پرستی
خداشناس را بدو نظر افتاد حقیر خواسته با او بود آن روشن ضمیر بزبان آورد که کیست که سلطنت دهلی را باین مبلغ خرد همراهان طنز بر زدند
و افسوس برگرفتند و او بگشاده پیشانی همگی مبلغ را بدو داده نیایش گرے نمود و کامیاب آمد او را با شرقیان آویزه ها رفت ماجراها گذشت
چندانکه جونپور بدست آمد و سلطنت شرقیان سپری شد و چون خود باربک را بجونپور گذاشته بدهلی بازگردید و در آن هنگام که از یورش گوالیار
بدهلی میرفت نزدیک قصبه سکیت به بیمارے درگذشت پور او نظام خان بیاورے امرا فرمانروائی یافت و سلطان سکندر خطاب قدردانی
و کارآگهی پیش گرفت شهر آگره را دار الخلافه گردانید در نهصد و یازدهم در شهر آگره زلزله عظیم افتاد بناهای عالی فرو نشست بحسن صورت
و سیرت آراسته بود به داد و دهش خرسندے داشت چون پیمانه زندگی پر شد پور او سلطان ابراهیم بر تخت دهلی برآمد و تا حد جونپور بدو باز
گردید و پسر دیگر جلالی خان را سلطنت جونپور دادند و لختے با یکدیگر در افتادند چندان که جلال خان آواره شد و بدژبان گوالیار پناه برد و دانی
تا سازگارے بمالوه شتافت و آنجا هم نیک بر نیامد بجانب گونڈوانه مے رفت هواخواهان درگاه گرفته بدرگاه آوردند و کارش سپری
شد و در زمان او بسیارے از امرا برگشتند چنانچه دریا خان لوحانی حاکم بهار و پور او بهادر خان خطبه و سکه بنام خود ساخت دولت خان
لودے بکابل رفته پناه به بابر بادشاه برد و رهنمونی هندوستان نمود و کارها دلخواه شد

صوبه لاهور

از سوم اقلیم درازا از آب ستلج تا دریاے سندھ صد و هشتاد کروه پهنا از بهتیر تا چوکهنڈے از مضافات سنگیره هشتاد و شش خاور
رویه سهرند شمال کشمیر جنوب بیکانیر اجمیر باختر سو ملتان شش دریا بس گزین همه از شمالی کوه برآمده ستلج سرچشمه آن کوه کهلور و در برو
با چهواره و لودهیانه بر کناره این و درین محل شاه راه و چند گروه بیشتر ازین جا رفته به بیاه پیوندد و پیشین نام بیاسا سر آغاز آن از بیاه کنڈ
نامند نزدیک کوه کلو سلطان پور نزدیک این دریا بازرادی نام آن ایراوتی از بهدرال بر جوشد دار الملک لاهور بر ساحل او چناب نام

چندر بهاگا فراز کوه کهتوار در چشمه کوار جوش بر زند یکی را چندر دوم را بهاگا خوانند و در نزد کهتوار با هم آمیخته بدان نام زبان زد گردد و بر بهول پور دسوده و هزاره گذار کند بهت سر آغاز آن حوضی است از پرگنه ویر کشمیر از میان سری نگر دار الملک کشمیر گذشته بهندوستان در آید و بهیره بر کناره او سنده سر آغاز او میان کشمیر و کاشغر نشان دهند و برخے از حدود سواد اتک بنارس و چوپاره و بلوچستان گذرد اکبر پادشاه میان ستلج و بیاه را بست جالندهر نامید و میان بیاه و راوی را باری و میان راوی و چناب را رچنا و میان چناب و بهت را چهت و میان بهت و سنده را سنده ساگر از ستلج تا بیاه پنجاه و از بیاه تا راوی هفده و از راوی تا چناب سے و از چناب تا بهت بست و از بهت تا سنده شصت و هشت آباد ملکے است آب و هوای آن بس سازگار و در کشت کار کم همتا و بیشتر آن آبیار ے چاه سرسبز سرما اگرچه بسان ایران و توران نیست لیکن از دیگر جاے هندوستان افزون و گزیده کالاے توران و ایران و هندوستان فراهم داشت و خربزه تمام سال باشد نخست در ثور و جوزا و برخی سرطان نشاط افزاید و چون روی در انجام آورد از کشمیر آید سپس از کابل و بدخشان و توران زمین و از شمال کوه همه سال برف آورده عشرت اندوزند اسپ عراقی ماننا شود و بس گزیده بر آید اکنون از تسلط سکهان ازین خصائص کمتر بحال مانده و در بعضی جای ریگ شوئی نمایند طلا و نقره و مس و روی و جسد و برنج و شیشه بر آید و گوناگون هنرمندان نادره کار باشند لاهور سترگ شهری بود میان دو آبه راوی و بیاه در بزرگے و انبوهی مردم کم همال در باستانی ریجات (?) به لهاور تعبیر رود طول صد و نه درجه و بست و دو دقیقه عرض سے و یک درجه و پنجاه دقیقه در دولت سلاطین بابر به قلعه و ارک او از خشت پخته ساخته اند و چون چندگاه پای تخت بود والا کاخها بر افراخته و دلگشا باغها شادابی دیگر بخشیده و گوناگون مردم هر شهر را بنگاه بود و دریا بنوب (?) و بزرگے از اندازه گذشته بر کوه قلعه ایست آن را کوت کانگره گویند فراز بلند کوه نزدیک شهر زیارت گاه جوالا (?) از دور و دست بزیارت آیند شگفت آنکه گویند که بخواهش روائی زبان برند برخے را در چند ساعت و طائفه را در یک دو روز باز درست شود اگرچه حکمت پیشگان زبان را روینده پندارند لیکن بدین زودے بس شگرف او را در افسانها نخواب (?) مهادیو بر گذارند و در اویان این گروه قدرت او تعالی را بدین نام برخوانند گذارش رود که او از دید ناملایم خود را از هم گذرانید و پیکر او بچهار جا افتاد سر و بعضی اعضا در شمالی کوه کشمیر در اطراف کامراج آن را سارده نامند و برخے نزد بیجاپور دکهن آن را تلجا بهوانی گویند و آنچه بجا در رود در رفت نزدیک کانوره به کامهه نام زد و آنچه بر جای خود مانده آن را جالندهری گویند و این سرزمین پندارند در نزدیک چندی جای مشعل آسا شعله بر زند و برخی بسان پیه سوز و مردم بزیارت روند گوناگون اجناس بشعله در دهند و از آن خجستگی چشم دارند بر فراز آن والا گنبدے آساس نهاده اند و هنگامه شگرف فراهم آید همانا معدن گوگرد است و عامه خارق پندارند و میانه سند ساگر نزدیک شمس آباد ریاضت گده بالناته جوگی است آن را بالناته خوانند ریاضت در آن هندوستان آن را بزرگ دارند و بزیارت آیند خاصه جوگیان نمک سنگ نیز در آن نواحے پدید آید بدرازی بست کروه کوهی است از نمک بریده جدا سازند و برخے بر داشته به کنار آورند و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان باشد و یک حصه دست مزد بر آرندگان و بازرگان از نیم دام تا دو دام منی خریده بدور دستها برده و زمیندارے سر مرده دام بر گیرد و بازرگان در هنده من یکروپیه بدیوان بدهد و بسیاری هنر پیشگان از آن طبق و سرپوش و رکابی و چراغدان برتراشند پنج دوآبه و دو و بست و سے و چهار پرگنه بدین صوبه گراید زمین پیموده یک کرور و شصت و یک لک و پنجاه و پنجهزار و سه صد و چهل و سه بیگه سه بسوه جمع پنجاه و پنج کرور و نود و چهار لک پنجاه و پنجهزار و چهار صد و سه دام از آن میان نود و هشت لک پنجهزار و پانصد نود و چهار دام سیورغال بوے پنجاه و چهار هزار و چهار صد و هشتاد سوار و چهار لک و بست و شش هزار و شش پیاده

صوبه ملتان

از اول و دوم و سوم اقلیم فراهم و بیشتر از آن که خطه برین صوبه افزاید درازا از فیروز پور تا سیوستان چهار صد و سه کروه پهنا از چیتور

تا جیسلمیر صد و هشت دیگر سو طول تا کیچ و مکران شش صد و شصت کروه خاور رویه پیوسته بسرکار سهرند شمالی بشور دریا جنوبی بصوبه اجمیر باختر بکیچ و مکران لیکن بنا بر کار آسانی هر دو را جداگانه می نویسند گزین آبها همان شش دریای پیشین بهت نزد پرگنه شور بچناب پیوندد و بست و هفت کروه گذشته نزد ظفرپور براوی رسد و هر سه یک رودبار شود و لشصت کروهی نزد اوچ بسنده رسد و دوازده کروهی نزدیک فیروزپور بیاه و ستلج در آمیزند و از آن پس ناهابر گیرد و هر یارے و مدپور بے نزدیک ملتان بان چهار آمیخته آمیزش یابند و هر دو یکی بسنده در آید سنده نام گیرد و در تهته مهران آن کوه شمالی و هوا بسان صوبه لاهور و بیشتر چیز بدان اند لیکن در ملتان باران کم شود و گرما بسیار او از کهن شهرهای هندوستان است طول صد و هفت درجه و سے و پنج دقیقه عرض بست و نه درجه و پنجاه و دو دقیقه خشتین قلعه بلند مناری حسن افزوده شیخ بهاء الدین ذکریا و بسیاری از اولیا را خوابگاه + بهکر گزین دژ لیست و آن را در کهن نامها منصوره نویسند دو شاخ دریا یکتائی گزیده از ته او گذرد و دو حصه از جانب جنوب قلعه و یک بخش از شمالی روان شود در میوه گزین میان سیوی و بهکر بزرگ دژی است سه ماه تابستان سموم وزد و دریای سنده در هر چند سال از جنوب بشمال گراید و آبادی دهان نیز از پے شتابند ازین ره خانها از چوب و خس سازند سه سرکار و هشتاد و هشت پرگنه بدو گراید همه ضبطی زمین پیموده سے و دو لک و هفتاد و سه هزار نهصد و سے و دو بیگهه و چهار بسوه جمع پانزده کرور و چارده لک و سه هزار شش صد و نود و ده دام از آن میان سے لک پنجاه و نه هزار نهصد و چهل و هشت دام سیورغال بوے هیزده هزار و هفت صد و هشتاد و پنج سوار یک لک شصت و پنجهزار و شش صد و پنجاه پیاده +

جدول

نام	سال
۱- شیخ یوسف	دو سال
۲- سلطان محمود	هفت ده سال
۳- سلطان قطب الدین پور سلطان محمود	شانزده سال
۴- سلطان حسین پور سلطان قطب الدین	سے سال
۵- سلطان فیروز	یکسال
۶- سلطان محمود پور سلطان فیروز	بست و هفت سال
۷- سلطان حسین پور سلطان محمود	یک سال
۸- شاه حق	غیر معلوم
۹- کامران مرزا	غیر معلوم
۱۰- شیر شاه	غیر معلوم
۱۱- سلیم شاه	غیر معلوم
۱۲- سکندر	غیر معلوم

برخے در تصرف فرمان روایان دهلی بود و لختے بزرگان سنده و دست چیرگی می کشودند و چندے غزنویان داشتند آنان باز که این

صوبہ بتصرف سلطان معزالدین سام در آمد پیوستہ بدہلی باج گزاردی در سال ہشت صد و چہل و ہفت کہ سلطنت بسلطان علاء الدین رسید و کار فرمان روائی از رونق افتادہ یکے از زرمستی آرزوے سری درسر گرفت لختی بد گوہران شورافزا شیخ یوسف قریشی را کہ مجاور شیخ بہاء الدین ذکریا بود بسروری گرفتند سپس رقم عزل بر ناصیہ حال او کشیدہ آمد و لسنجیدہ نگاپو خود را بدہلی بپیش سلطان بہلول رسانید و مرزبانی یکی از لنگاہان بازگردید سلطان محمود شاہ لقب نہاد گویند این بوے نخست دختر بدو داد و بدین پیوند گاہ تہا بمیان آمد تا آنکہ شبی بہ بیچنہ کارے چنین شعبدہ بازیے نمود و در ہنگام سلطان قطب الدین سلطان محمود خلجی از مالوہ بہ تسخیر ملتان آمد و کار ناساختہ بازگردید و برخے گویند نخستین لنگاہ کہ سروری یافت قطب الدین بود و در زمان سلطان حسین سلطان بہلول باربک شاہ را باجمعی بیاوری شیخ یوسف فرستاد و بے بہرہ بازگردید چون دست فرسود کہن سالگی گشت پور بزرگ خود را کہ فیروز خان نام داشت سلطان فیروز شاہ لقب نہادہ جانشین گردانید و خود بر کنارہ نشست وزیر او اعتماد الملک بکین پسر او از ہم داد و سلطان حسین بار دیگر بر مسند فرماندہی نشست و محمود خان بن سلطان فیروز خان را ولی عہد گردانید و چون سلطان حسین سی و چہار سال حکومت کردہ در گذشت سلطان کلانی یافت و در زمان او چند بار لشکر مغل گرد شورش برانگیخت و ناکام بازگردید بد گوہران نافرجام از ناتوان بینی میان جام بایزید کہ از دیرباز پایہ وزارت داشت و سلطان غبار دوئی انگیختند و از راہہای دور دست بآئین سخنہ کاران سخنہای غلط انداز برساختند و کار بآویزہ کشید دستور جدائی گزیدہ از ملتان بشور در یار رفت و خطبہ سلطان سکندر لودی برخواند و چون در گذشت پور خرد سال او را سلطان حسین خطاب دادہ بر تخت نشاندند و میرزا شاہ حسین از ٹھٹھہ آمدہ ملتان بر گرفت و بہ لشکر خان سپرد و میرزا کامران از ودر تصرف خویش آورد و پس شیر خان و سلیم خان و سکندر بہ پایہ چیرہ دستی یافتند و چون بفروغ دادگری ہمایون پادشاہ ہندستان نور آگین شد ایمنی افزود از ان زمان باج گزارے آن سلاطین بابریہ مرجوع بود تا آنکہ نادرشاہ از ہندوستان بر آوردہ ضمیمہ ملک ایران گردانید بعد ازان ابدالی دست تطاول بر و دراز داشت اکنون گاہی در دست سکہان و گاہی لگدکوب افواج تیمور شاہ پسر احمد شاہ ابدالی است و دارالملک وکابل

سرکار ٹھٹھہ

از دیرباز صوبہ علیحدہ است درازا از بھکر تا کیچ و مکران دو بست و پنجاہ و ہفت کروہ پہنا از قصبہ بدین تا بندر لاہری صد و بگزار قصبہ چاندو توابع بھکر تا بیکانیر شصت خاور سو گجرات شمال بھکر و بسوے جنوب شور دریا باختر رو مکران از اقلیم دوم طول صد و دو درجہ و سے دقیقہ عرض بست و چہار درجہ و دہ دقیقہ نخست برہمن آباد پای تخت و بزرگ شہری بود قلعہ او ہزار و چہار صد برج داشت و دوری میان ہر رو یک طناب و امروز از برج و بارہ او فراوان نشان بیس دید امروز ٹھٹھہ و دیبل آنرا گویند شمالے کوہ چند شاخ شدہ یکی تا قندہار کشیدہ است و دیگرے از دریای شور تا قصبہ کوہبار و این را رام گر نامند بسیوستان انجامد آنجا را الکھی خوانند الوس رگ آنجا بلوچ است و ایشان را کلماتی گویند بست ہزار خانہ از انجملہ ہزار سوار گزیدہ و شتر از انجا بر خیزد و دیگر از سہوان تا سنوی بکھر نام نود کروہ مردے رابنگاہ سہ صد سوار و ہفت ہزار پیادہ و در پایان این گروہے دیگر از بلوچ اند بطرے زبان زدروزگار ہزار کس گرین اسپ سوار از ینجا بر آید و دیگر کوہی است یک سراو پیوستہ بکیچ و مکران مردم کلماتے آنرا کارہ گویند چار ہزار بلوچ رابنگاہ زمستانش پوستینی است تابستانش بطور سیستان معتدل گوناگون میوہ دہد خاصہ انبہ کہ بس خوب باشد و در صحرای او خرد خربزہ خود رو بہم رسد و گل فراوان شود شتر بسیار و خوب بر آید مدار بر کشتی و بسیار گونہ شود و از خرد و بزرگ چہل ہزار شکار گور خر و خرگوش و کوزہ یا چہ و خوک و ماہی فراوان این ولایت غلہ بخش است سوم حصہ از کشاورز بگیرند و کان نمک و آہن و جز و شالی بسیار و گزین پدید آید و در دشت کہ دہی ٹھٹھہ کان سنگ زرد دراز و کوتاہ نیز اندودر عمارت بکار برند مرا از خورد برنج و ماہی است فاق سازند کشتیہا بر آمودہ بہ بیناور در دیگر شہرہا بودہ سود برگیرند واز در روغن بر کشند و بکار کشتی آید ماہی کہ پلوہ گویند بہ نیکوئی

و خوش مزگی کم ہمتا از دریاے شور بسند آید جوزات گزیدہ شود تا چہار ماہ بیاید نزدیک آن شہر بزرگ گولا بست و دوازدہ راہ آزا نیرا سنجور گویند بر فراز آب زمینہا ساختہ برخے ماہی گیران زندگی بسر برند از شگرف سوانح حال جگر خوار است او آدمی بیت بنظر و افسون جگر رباید برخے چنین گویند گاہ گاہ او را حالتی رود ہر بر ہر کس کہ نظر انداز د بیخود شود در ان ہنگام مانند انار دانہ چیزے از آدمی برباید و لختے درون ساق پاے نگاہدارد درین ایام جگر ربودہ مدہوش باشد و چون از چارہ نومید شوند بر بالای آتش انداز د طبق وارے بہن شود تاہم پیشگان بخش کردہ بخورند و پیمانہ زندگے آن بیخود لبریز گردد ہر کرا خواہد کہ از خود سازد پارہ ازین بخورش دہد و افسونی برآموزد چون گرفتار آید ساق پاے او شگافتہ آن انار دانہ آسا بر آورند و بخورد آن نت رسیدہ دہند بہی پذیرد بیشتر زنان باشند در کمتر زمانے از دور دستہا خبر آورند و اگر سنگہا بستہ بدریا اندازند فرو نشود چون خواہند کہ ازین رد شہا بر آرند بر ہر دو شقیقہ و بندہاے او داغ نہند و چشم نمک انباشتہ در خانہ زیر زمین چہل روز آویختہ دارند و طعام بے نمک بخورش دہند و برسخے افسون برخوانند درین ہنگام او را ڈھچرہ نامند بدال ہندی و ہاے خفی و جیم فارسی و فتح را و ہاے مکتوب اگرچہ آن نیرو نماند لیکن شناسای جگر خوار باشد و بدیدہ ورے او آن جان گزا اگر فتار آید و بخواندن افسون و یا خورانیدن چیزے تندرستی بخشند از شگفت داستانہا گزارش کنند شگفت آورد و پیشتر این ملک چہارم سرکار از صوبہ ملتان بود از حدود ملتان و اوچ تا ٹھٹھہ شمال رویہ کوہہاے بلند خارا و اندر آن الوس بلوچ گروہا گروہ جانب جنوب از اوچ تا گجرات کوہہاے ریگ از احشام بختی و جز آن گوناگون از بھکر تا نصیرپور و امرکوٹ مردم سودہ و جارنجہ و دیگران را بنگاہ پنج سرکار و پنجاہ و سہ پرگنہ بدو گراید جمع شش کرور و نصت و یک لک و پنجاہ و دو ہزار سہ صد و نود دام +

جدول فرمان روایان

نام	سال
ا-سی و شش نفر سومرکان یعنی	پانصد سال
ا-لوش سومرہ	
۲-جام آزار	سہ سال و شش ماہ
۳-جام حرا	چار سال
۴-جام ماہنہ	پانزدہ سال
۵-جام سماجے	سیزدہ سال و چند ماہ
۶-جام صلاح الدین	پانزدہ سال و چند ماہ
۷-جام نظام الدین	دو سال و کسرے
پور صلاح الدین	
۸-جام علی شیر سماجے	شش سال و چند ماہ
۹-جام کران بن کاجے	یک روز و دو پاس
۱۰-فتح خان اسکندر	یازدہ سال و چند ماہ
۱۱-تغلق برادر فتح خان	ہیجدہ سال
۱۲-مبارک پردہ دار	سہ روز

	۱۳- سکندر فتح خان	یک سال و شش ماه	
	۱۴- سنجر عرف رادهن	هشت سال و چند ماه	
	۱۵- جام نظام الدین	شصت سال و چند ماه	
	۱۶- جام فیروز پور نظام الدین	دوازده سال	
	۱۷- جام صلاح الدین	غیر معلوم	
	۱۸- باز جام فیروز	غیر معلوم	

در باستان راجه بود سهیرس نام پای تخت او ادیور خاور رویه تا کشمیر داشت و باختر سونا مکران و جنوب تا دریای شور و شمال تا کوه از فارس لشکرے بیورناد مے آمد او را در ان آویزه روزگار سپرے شده آن گروه لختے آن ولایت را یغمائی ساخته بازگردید و پور راجه بشاهی جانشین شد و بر دشنی خرد و یاورے وزیر آگاه دل رام نام داد گرے روائی یافت در روزگار آرامش گرفت برهمنی چچ نام از جمرستان بدان وزیر پیوست و بچرب زبانی و حرف سرائی خود را انگران ارزش فروخت بکمتر زمانی دالا پایگی یافت و چون وزیر را پیمانه هستے پر شد بجاے او برگزیده و از بدگوهرے و تباه سرشتی بازن راجه پیوند دوستی بست هر چند او لیاے دولت رسانیدند باور نکرد و در هنگام بیمارے راجه آن بے آزرم تباه سرشت باتفاق آن ناپارسا زن سران لشکر را بعنوان کنگاش یک یک طلبداشته بگوشه برنشاند و دشمنان هر یک را بدلاویز دعده با بجان گزائی برگماشت چون پنهان خانه نیستی فرو شدند و راجه نیز رخت هستی بربست بسرے برخاست زر بندگان بدو گرویدند و را نے را بزنی برگرفت و زبان زدگی جاوید اندوخت لیکن در آباد سے ملک و افزونی آن کوشش نمود بر کیج و مکران و کرمان چیره دستی یافت در زمان عمر خطاب مغیره ابو العاص از راه بحرین بدهلی آمد سپاه آنجا بجنگ ایستادند مغیره در ان نادر دگاه فرو شد و در خلافت عثمانؓ آگاه خروے را بپژوهش احوال هند فرستادند و در سر انجام لشکر شد فرستاده چنان آگهی رسانید اگر لشکر بسیار رود آزوقه کم رسد کاری نسازد و فراوان عذرها برگزارد حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوٰۃ و السلام لشکری فرستاد لختے سرحد بیل را برگرفتند بعد از آگهی یافتن بر شهادت آن حضرت لشکر بازگردیده بگران شتافت و معاویه دوبار لشکر بسنده فرستاد و هر دو بار بیشترے در آویزش فرو شدند و چچ چهل سال کامرانے نموده خواب و اپسین کرد پس از او پسر خرد و چچ بر مسند بزرگی نشست و در زمان ولید بن عبد الملک چون حجاج امارت عراق یافت از جانب خود محمد قاسم را که هم ابن عم و هم داماد او بود بسنده فرستاد و چند بار بداہر آویزشها سے سترگ نمود آخر روز پنجشنبه ماه رمضان نود و نه هجرے درنا و ردگاه نقد زندگی بسپرد و ملک ٹھٹھہ در تصرف آن گروه در آمد و دو دختر راے داهر را که در بند افتاده بود با دیگر نفایس نزد خلیفه فرستاد آن حیله اندوزان بکین توزے پیش خلیفه نمودند که محمد قاسم دست تصرف بر گشاده است خلیفه از زود یکے پرهیز نموده بخشم رفت فرمان فرستاد که پوست خام کرده بدرگاه فرستند هنگامی که هیچ است بر سر راهی هر چند والی قنوج دست برد سے نماید منشور خلیفه رسید از فرمان پذیرے تن درداد و چون بدان آئین بدار الخلافه بردند خلیفه بدان دختران نمود برگفتند کام یافتیم کشنده پدر خویش را بدین حال دیدیم و برراے خلیفه شگفت آید که چگونه بی ژرف نگهی چنین فرماید آئین بزرگان داد گرانست که بگفته از جاے نروند و در پژوهش دور بینی بکار برند راستی بس کمیاب و نادرستی فراوان خاصه در باب برگزیدگان خود که عالمیان بے دشمنی بابانیان جوش ناتوان بینی نمایند و از آباد یژوهان خاب درون بسیار اندیشند که بسا بدگوهران شور انگیز بچرب زبانی خود را انگران ارزی بفروشند و بدستان سرائی بخرابی نیکوکاران سر کشند پس از محمد قاسم چندگاه بزرگی این ناحیت و را اولادی تیم نهاری

بود بعد از ان انوس سومره فرمان روائی کردند پس بقوم سمه بازگردید خود را از اولاد جمشید شمرند و هر یکے خود را جام نامد و در عهد جام بانبه سلطان فیروز شاه سه بار لشکر از دهلی بر سر او برده شایسته پیکارها نمود بار سیم او را برگرفت و بدهلی آورد و سند را بملازمان خود بسپرد چون نیک ذاتی و کاروانی از پیشانی او برخواند بایالت آن دیار فرستاد و چون جام تغلق درگذشت پرده داری مبارک نام بهادری بهره ای شور افزا انجای او نشست و پس سکندر بن فتح خان مسند آرا شد و در زمان سنداشاه بیگ ارغون از قندهار آمده سیوے برگرفت و سلطان محمد برادر خود را آنجا گذاشته بقندهار بازگردید جام مذکور بربست او لشکر فرستاد و در ان آویزه فرد شد شاه بیگ بار دیگر بدین ولایت آمد شهسوان بسیارے سند بدست آورد و بمردم خود سپرده برگشت و در عهد جام فیروز صلاح الدین نام از خویشان او دیره برخاست و چون کارے از پیش نرفت پناه بسلطان محمود گجراتی برد سلطان مقدم او را گرامی داشته لشکر همراه ساخت دریاخان وزیر جام فیروز ازین حقیقی بدو هم داستان شد و ملک سند بے جنگ بدست جام صلاح الدین افتاد پس از چندگاه دریاخان مذکور بدستگیری جام فیروز که خمول گزیده بود همت گماشت و باز حکومت بدو رسید صلاح الدین بار دیگر از گجرات رفته از سلطان لشکر آورده ملک برگرفت و فیروز بقندهار رفت و شاه بیگ لشکر همراه گردانید و نزد سیوان جنگ پیوست و صلاح الدین را با پسر پیمانه زندگی برگشت و بزرگی بجام فیروز قرار گرفت در سال نهصد و بست و نه شاه بیگ آمده همگی سند را بدست آورد و جام فیروز بگجرات رفت و دختر خود را بسلطان بهادر داد و در سلک امرای او در آمد و حکومت سند بشاه بیگ بازگردید و پسر امیر ذوالنون بیگ سپه سالار سلطان حسین میرزا است قندهار در اقطاع او بود چون شیبک خان ازبک به پسران سلطان حسین میرزا جنگ کرد او در ان نادر دگاه مردانه فرو شد حکومت قندهار به پسر شید او رسید در مردانگی یکتاے و با علم رسمی آشنائی داشت و چون درگذشت پور او سلطان شاه حسن بجاے او نشست و ملتان را از سلطان محمد برگرفت پس از وی میرزا عیسی پسر عبد العلی ترخان پاینده محمد چون ربودگی داشت بکار ملک نه پرداخت میرزا جانی بیگ پسر او انتظام ده آن دیار بود تا آنکه عساکر اکبر شاهی بآن دیار رفته معدلت آرا شد میرزا جانی بیگ در سلک بندگان اکبری در آمده +

صوبه کابل

از سوم و چهارم اقلیم فراهم کشمیر پکلی بنیر سواد بجور قندهار زابلستان که پاے تخت غزنه بود و امروز کابل ازین صوبه کشمیر از سوم و چهارم اقلیم دراز از قمبر و بیز تا کشن گنگ صد و بست کروه پهنا از ده تا بست و پنج شهر سے بیرا ستان و دریای چناب شرقی جنوبی بالمال و کوه جمو شرقی شمالی تبت کلان مغربی پکلی و دریاے کشن گنگ مغربی و جنوبی ولایت ککهر مغربی شمالی تبت خرد هر چارسوی شمالی کوه از هندوستان بست و شش راه رود لیکن راه بنیر و پکلی گزیده بیشتر سواره توان رفت نخستین نزدیک تر و چند شعبه دارد سه گزین بهتی و بنیر بیشتر در آمد لشکرها از راه بیر پنجال اکبر سه بار بگلشن سراے کشمیر ازین راه در آمد اگر بر ان کهسار گاوے یا اسپی بکشند در ساعت ابر و باد بر جوشد و برف و باران ریزد تنگ تله دلکشا ملکی است اگر یک باغ همیشه بهار یا یک قلعه آسمان پایه برخوانند سزاوار و اگر عشرتگاه سبک روحان و خلوتکده گوشه نشینان برگویند در خور آبهاے خوشگوار و آبشارها ے سامعه افروز و هوا سازگار برف باران بسان توران و ایران و هنگام بارش هندوستان نیز ریزش ابر شود زمین آبی و دللی جنگلها سے روح افزا بنفشه گل سرخ نرگس خودرو صحرا صحرا اشماره و گلها اندازه بر نتابد بهار و خزانش بس شگرف خانها همه چوبین چهار آشیانه و افزون سازند دیوار بند رسم نباشد بر فراز سقف لاله کارند و در بهار شگفت نمایش دهد در آشیانه پائین چارداد برخے اسباب و دوم آسایش جا و سومین و چهارمین برخی رخت خانه و از بسیاری چوب و فراوانی جنبش زمین کار خ سنگین و خشتی نسازند لیکن باستانی خانهاے سنگین شگفت آورد امروز بسیاری خراب گوناگون پشمینه پشالپینگی انجام گیرد خاصه شال که بهفت کشور ارمغانی گیرند و زبون ترین این مرز آدمی شگفت آنکه با وجود بسیاری

مردم دکمی سرمایه زندگے وزوے ودر یوزه گرے کم بغیر شاه آلو شاه توت فراوان میوه شود وخربزه وسیب وشفتالو و زردآلو
بس نیک انگور اگرچه بسیار است لیکن گزیده کم بیشتر بر درخت توت بر دمد توت را کم خورند بزرگ او برائے کرم پیله بکار آید وتخم از کلکت
وتبت خرد آورند وازنخستین افزون وگزین بر آید بیشتر خورش برنج وشراب وماهی گوناگون سبزے پسین خشک کرده نگاه دارند برنج
پخته را شب گذارده بخورند با انبوهے شالی گزیده بهم نرسد گندم ریزه وسیاه فام وکم بود مونگ کم خورند نخود وجو بس نا پدید بز کوهے
آسا گوسفندے بود آن را هند وگو بند بس نازک وخوش مزه وگوارا بیشتر پوشش پشمین یک جامه را چند سال بکار برند یبزه اسپان
زورآور کریوه گذار بسیار فیل وشتر نباشد گاو سیاه رنگ بدشخی لیکن شیر وروغن بس شایسته گوناگون هنرپیشه که شهرهای بزرگ را سزاوار
پیدا رسم بازار کمتر در بنگاه خویش هنگامه خرید وفروخت گرم دارند مار وکژدم ودیگر جان آزار در شهر نبود کوهے است مهادیو نام هر جا که قله
او دیده شود مار پیدائی نگیرد کبک وسیش دلپشه دمگس فراوان از فرسنگ گردهه یعنی غلیل کمان گنجشک ناپدید وآنرا یکتنه برسازند
برز در تها سوار شده بگو لا بها چالش نماید شکارے جانوران مرغابی را از هوا بر داشته برکشتیها آورند وگاه زیر پاے خود در میان آب
داشته بر فراز آن نشینند وبس شگفت نماید شکار کبک وگوزن نیز شود ودو پلنگ را هم لشکر ندمدار بارکشی بر کشتی وآدم گران بار بر پشت
گرفته کریوه روی نماید ملاح ودرود گر رادکان بس گرم برهمن فراوان اگرچه آن ملک را زبانی است خاص لیکن دانشنامها بزبان سنسکرت
ونیز خط جداگانه دارند بدان کتابها نویسند وبیشتر بر توز که پوست درختے است باندک کارکرد ورق بر سازند بنگارند سالها بماند همگے
کهن نامها بران نوشته وسیاهی چنان سرانجام یابد که لشست وشوے نرود واگرچه در باستانی زبان هندی دانش روائی داشت
لیکن امروز گوناگون دانش روزگار در آنجا پزشکے واخترشناسی هند آسا جاماندگان چار دیوار تقلید بیشتر سنی وبرخے امامی وبه نخشی
آویزه دشمنی میان ایمان بیشتر از نورانی وایرانے خنیاگر فراوان لیکن بیگ آهنگ سرایند وبا هر یک ناله ایست که ناخن بر جگر زند و
شایسته کردار این بوم گروه ریشے اگرچه از تقلید پیشگی گزینی وعادت پرستی رهائی نیافتند لیکن بے ساختگی با نزوے نیایش پردازند وبر
مخالف کیش زبان بیچاره برنگشایند وزبان خواهش وپاے نگاپوندارند ودرختان میوه دار برنشانند وسرمایه روزی مردم شود گوشت
نخورند وزن نکنند ونزدیک دو هزار کس ازین گروه باشند وتوجه را درین ملک شانزده ماشه اعتبار کنند هر ماشه شش سرخ مهر طلا
بوزن شانزده دانگ هر دانگ شش سرخ از مهرهای متعارف دهلی چهار سرخ افزون رب ساسنو سیمین نقدیست نه ماشگی وچهار یکی
چهار نخش دام وآنرا کسیره گویند باره کانی نیمه این سکه چهار نخش او چهار کسیره را ساسنو ویک نیم ساسنو را تنگه وصد ساسنو را
یک لک بشماره شاهنشاهی یعنی اکبر بادشاه یکهزار دام شود دهگی ولایت را هندسے حکیم پرستش جا انداشید از ان خیل دو پنج را خاص مهادیو
شمارد وشصت وچهار را به بشن وبست ونه به برهما ودو بیست بدرگا مقصد جا بسیارها از کشیده اند وبدان نیایش کنند وشگرف دستانها بر گزارند

سری نگر

دار الملک وراز چهار فرسنگ دریای بهت وماز وچهه کل از میان گذرند پسین خشک شود ودرین چندی کم شود وکشتی نگردد واز دیرباز
این شهر آباد وگوناگون صنعت گر را بنگاه وشال گزین بافتند دنقلاب از پشم برسازند بس ملائم درمه وپٹو ودیگر پشمینه آماده گردد لیکن
گزیده از تبت آورند میر سید علی همدانی روزے چند دران شهر بودند خانقاهی از ایشان یادگار شرقی بلند کوهچه ایست بکوه سلیمان
مشهور وپیوست شهر دو گولاب بزرگ همه ساله پر آب شگفت آنکه با لطافت وگوارائی آب او بروزگاران گنده نشود ونزد قصبه بریک
دراز دره ایست ودران حوضی است بطول وعرض هفت گز ژرف بقد آدم بزرگ پرستشگاه انگارند شگرف آنکه یازده ماه خشک
باشد در اردے بهشت ماه الٰهی از دو جا آب بر جوشد نخست در یک کنج آن بلطه زهادن کوهی است سنده برار سے گویند

چون بر گردد آغاز تراوش از کنج دیگر شود واین را سهر لبتی گویند آن حوض ازین دو چشمه لبریز گردد وگاه یک پهر بر جوشد وگاه لحظه پس
روی در کمی نهد چنانکه قطرهٔ نماند ودر روز از سه بار نیفزاید صبح نیم روز شام رنگارنگ گل بنام هر دو چشمه جدا جدا اندازند پس از فرو شدن آب
گلهای هر کدام بدانجا در شود همانا بسان جام عدل ساخته پاستانیان گشت ودوام نیایش گری ساده لوحان ونیز دران نزدیکی چشمه ایست
شش ماه خشک باشد روز معین کشاورزان بدان سرزمین به نیایش روند گوسفند وبزر بسیاری گزاری بکار برند آب بر جوشد وکشت کاریند ده
سیراب گردد وچون بزیادتی گراید بآئین پیش نیازمندی نمایند آب خوانشتن را کاشته ویکو را انجا چشمه ایست گوگرناک مند آب بس سرد وسبک گوارا
اگر گرسنه بنوشد سیر گردد ودر سیرے اشتها آرد ونیز هفت چشمه باندک دوری عشرت افزاید ودر میانه شگرف تجانه سنگین ریاضت کیشان
جان گداز ورتابش گرما گرد خود فراوان آتش افروزند ومردانه خاکستر شوند وآن را سرمایه آبروے تقرب انگارند ونیز چشمه ایست
که آنجا سنگ برآید بر شمال او کوهیست بس بلند کان آهن درد موضع پنج برارد از مضافات این سرگ پرستش جا انگارند در پیشین
زمان بزرگ شهرے بود تجانها داشت همواره آن سرزمین بازگوید باخوبے سبزه وریاحین او سراید یا آب وهواے او برگذار دریا
فیض بخشی آنرا نحتی نویسد در موضع پن پور از مضافات دیهی ده دوازده هزار بیگه زمین زعفران زار ونظر فریب دشوار پسندان آخر
ماه فروردی وهگی اردیبهشت هنگام کشتکاران زمین را قلبه رانده نرم گردانند وبه کلند قطعه قطعه زمین آماده کشت گردانند وپیازهاے
زعفران آنجا کشت در نشانند بیک ماه سبز گردد ودر اواخر مهر ماه الٰهی بکمال رسد وازیک وجب زیاده نبالد ته سفید فام ملبند وچون یک
انگشت بالش نماید آغاز گل کند ویکے پس از دیگرے تا هشت گل عشرت آرد وشش برگ سوسنی دارد وبیشترے را در میان شش تار
سه زرد گون وسه لعل فام وزعفران عبارت از سه پسین وچون گل سپرے گردد سبزے برته پدید آید از یکبار کشتن شش سال گل برده
در سال اول کم شود ودوم ره سه آید ودر سوم بکمال رسد تا شش سال ویپازه بجا بکند اگر همانجا نگاه دارند پایه پایه کمی پذیرد لیکن بر آورده
بدیگر جاے بکارند ودر موضع ریون چشمه وحوضی است آنرا معبد شمرند چنان پندارند که تخم زعفران ازان چشمه پدید آید در آغاز کشتکار
بدان چشمه نیایش نمایند وشیر گاو درو ریزند اگر این ریخته آب فرو نشیند فال نیکو بر گیرند وزعفران دلخواه شود واگر بر روی آب ماند نیجان ودر موضع
کهیر پور سه صد وشصت چشمه عشرت افزاید وهر یک را دستانیه ایزدے پرستش دانند وکان آهن نزد آن ❋

مرداودن

به تبت کلان پیوسته ودر آنجا هند وگزیده بالیده پدید آید وبسیار بار گشد نزد او کوهے است چیترکوٹ خوانند فراوان مار بر فراز او وکس
بدانجا نتواند شد ونیز کوهیست بلند دشوار بر آنزد او حوضی است بزرگ هر کس بدو راه نیابد وبسا هنگام از چشم ناپدید شود ودر پرچندگاه
بلور آسا پیکرهاے مهادیو در راه ودامنه این کوه بیابند وسرمایه شگفت آید ودر نزدیکے اچه ول از مضافات کهسار چشمه ایست
تا یکدست بالا بر جوشد بسردی وسبکی وگوارائے کم همتا بیماران چون ازان آب خورند وتختی مداومت نمایند تندرستی باز آورد ودر موضع
گوشتر خشیرهٔ ایست بس ژرف گرداو سنگین تجانها وچون آب کمی پذیرد وصورت مهادیو ظاهر گردد ودر درے نزود ودر نزدیکی او نیز کوهیست
بس بلند گوزن فراوان باشد ونکین چشمه درو ❋

میتین

بر تلے آباد تجانه بزرگ داشت بر فراز آن خرد حوضے آب او گمے نه پذیرد برسخے در آنجا چاه بابل پندارند وامروز سنجر کوهے ازان
نشانی نے در پیشگاه آن چشمه ایست وحوض بر سر آن ساخته اند فراوان ماهی درو از بزرگ داغت کس گزندی نرساند وپهلوے او
غاریست پایان او ناپدید ❋

کهاور باره

دران چشمه الیست آب سراشیب آید و غریو شگرف دهد و در موضع اش خلوتکدهٔ بابا زین الدین ریشی است در کمر کوه واقع گویند در باستانی زمان این کوه آب نداشت چون نشیمن الیشان شد آن چشمه تراوش نمود و دوازده سال درین خلوتکده بودند آخر گران سنگی بر در غارے نهاده بیرون نیامدند هیچکس نشان نیافت +

قصبهٔ دچهن باره

پیوسته به تبت کلان در دامنه کوه واقع و همان چشمه بتیین آب دهد در میان تبت کلان و پرگنه مذکور غاریست و دران از برف پیکریست امرناتهه نام بزرگ پرستش جا انگارند و چون ماه از تحت الشعاع برآید دران غار حباب واری پدیدار گردد و هر روز قدرے افزاید تا پانزده روز زیاده به گزآلهی رسد و چون ماه بکمی گراید آن صورت نیز کاستن گیرد چنانچه انجام ماه اثرے نماند پیکر مهادیو انگارند و برآمد کار ها را دستاویه گردانند نزد آن غار جوے آبیست امراوتی نام گل او بس سفید و بس خجسته دانند و تن اندایند برف آن کوهستان هیچگاه کمی نه پذیرد و از فزونی سرما تنگی راه و دشوارے گریوه مردم رنج زده برآیند +

و در موضع واکمساموں چشمه الیست هرگاه آب بجوشد و تیره شود و خس و خاشاک برآورد دران ملک گرد خلاف برخیزد و کان سنگ سلیمان در نزدیکی او واز و آوندها برسازند +

پرگنه سهاک گوناگون رستنی دارد پیوست آن کولیست بزرگ یکطرف آن بشهر پیوسته و دران کول زمینها ساخته فراوان کشتکار نمایند و برخی بدگوهران لختے از ان بریده بگوشهٔ دیگر برند سلطان زین العابدین میان این تال ز شهر تابدان پرگنه از گل و سنگ سدے برلبسته بطول یک کروه +

و نیز دران نزدیک چشمه الیست رنجوران ازو بنوشند تندرستی یابند در موضع تمند هفت چشمه یکجا برآمیز و بس دلکشا اطراف آن نشیمنهای سنگین یادگار باستانیان +

و نیز چشمهٔ الیست در زمستان گرم و در تابستان فراوان سرد و در قریه بازدال پور البشارے از کوتل شاه کوت بشگرف شورشی فرود آید آنرا شاله مار گویند شکار ماهی فراوان بود و در جوی آب از دو طرف پنجرها بنهند چون آب نماند ماهی بدست او فتد و در ایشبازے چشمه الیست پرستش جای اهل هند نام آن سوز لیسر اطراف آن سنگین بتخانها سگرتال چشمه الیست همه سال خشک باشد ماهی که تاریخ نهم آور روز جمعه او فتد دران روز برجوشد و از صباح تا شام روان باشد و برای تیمن فراوان مردم فراهم آیند و در موضع دیل چشمه و حوضی است حاجتمندان جوز را دران اندازند اگر بروے آب ماند فال کامروائی برگیرند و اگر فرو نشیند نکوهیده شمرند بتخانه الیست درگا نام هر کسے که از حال خود و دشمن خود آگهی طلبد از برنج پخته دو آوند پر سازد یکے بنام خود و دیگری بنام مخالف و درون آن نهد و در آن را بربند و روز دیگر نیایش کنان پژوهش حال نماید از هر که بگل و زعفران آموده بود کار او بشایستگی گراید آنکه پر خس و خاشاک باشد حال او بتباه گردد و شگفت آنکه در خصوصیتی که شناسائی حق دشوار باشد هر دو کس دو مرغ یاد و پردار بدین معبد فرستند و هر دو جانداران را مسموم گردانند هر کدام دست بران برمالد هر که حق با اوست زهر آلود بزید و دیگرے بمیرد +

دیزه

دران زمین سرچشمه دریاے بهت حوضی است یکجریب بشگرف آواز برجوشد ژرفنا ناپدید آنرا ویرناگ گویند اطراف به سنگ گرفته اند خاور رویه آن سنگین بتخانها +

موضع قیسر

دران چشمه الیست نوق سنده نام در فصل بهار دو ماه برجوشد زمان زمان پر شود و کمی پذیرد و در بالو حوضی است بهلو نام بست گز دیست آب از درون او برجوشد گرد او سبزه زار های چشم افروز و درختان سایه دار هر کس از آبادی سال و از نیک و بد حال خویش آگهی جوید دیگ سفالین پر از برنج کرده نام خود بکنار آن نویسد و سربسته درون چشمه اندازد و پس از چند گاه آن دیگ خودی خود بروے آب آید آنرا بگشایند اگر برنج گرم و خوشبو برآید آن سال شایسته و حال خجسته باشد و اگر گل ولای و خس و خاشاک انباشته بود حال دگرگون شود

و بکرمتی نام جوئیست که از دهنه کوه برمے آید و نشاط بخشد و نیز آنجا فرازگاهیست از دویست گز بلندے آب بشگرف خورشی فرو ریزد ریاضت وران هند خود را از بالاے آن به پایان اندازند و نقد زندگانی را مردانه وار بسپرند و آن را دستایه برآمد خواهش اندیشند +

در کوتهار چشمه الیست یازده سال خشک باشد هرگاه شترے باسد آید روز پنجشنبه بجوشد در هفت روز خشک گردد و در پنجشنبه دیگر باز پر آب اند تا یکسال چنین باشد +

و در موضع مهلهامه درخت زاریست عقار بران نشیند و پر کلگی از نجار برگیرند و همواره خورش بدان جانوران معرز +

و نزد شکرده کوهیست بر فراز آن چشمه سار آب برجوشد و زیارتگاه خدا پرستان و ریزش برف بدان کهسار نشود +

و در ناکامو چشمه الیست نیله ناک نام حوض او چل بگیه آب بغایت صاف کبودی نماید و آنرا نیایشگاه انگارند و در گرد آن درخت هستی بسیاری با آتش در دهند و شگفت آنکه ازو فال برگیرند جوز را چار بخش کرده دران اندازند اگر طاق برفراز ماند نیکو شمرند ورنه تباه شمارند و همچنین شیر اگر فرو شود درخے بار آور و گرنه نکوهیده پندارند در پیشین زمان کتابے از ان پدید آمد آنرا نیل مته خوانند چگونگی کشمیر و احوال و خواص معابد به تفصیل در و چنین گویند در زیر آن آب شهریست آباد و عمارات عالی دارد و در زمان بدشاه برهمنی در رفته بعد از در سه روز بدر می آمد و تحفهامی آورد و چیزها میداد +

در موضع پاردا چشمه الیست که مبروصان روز یکشنبه سحرگاه بآب او تن شویند و تندرستی یابند +

و دران نزدیکی النکیست چراگاه ستوران و کاه آنجا فربه بخش در پرگنه انچه سو ضع پل تهل درخت لرزان هر ضعیف شاخی از وکه بجنبانند همه بلرزه در آید لار کهسار تبت کلان پیوسته شمال او کوهیست بس بلند بر همگی ملک مشرف فراز آن آسان نتوان شد و در دامنه آن دو چشمه دو گز از یکدیگر دور و یکے فراوان سرد و دیگرے بس گرم آنرا پرستش جا شمرند و استخوانے کالبد را در انجا خاکستر گردانند میان کوه کولابیست بزرگ استخوان و خاکستر مرده آنجا اندازند و آنرا وسیله تقرب آلهی پندارند اگر در گوشت جانوری افتد برف و باران سخت درگیرد و نیز رود باریست بس گوارا آشناسنده برخوانند از تبت جوش برزند و از صفائی آب ماهی نمودار باشند با آهنی سیخها بشکرند و دیگر روشها نیز بکار رود +

شهاب الدین پور کنار آب بهت نزد آن سترگ چنارها و بس جای تنزه آن رود بدریای بهت درینجا پیوندد و در تیله موله قطعه زمینی است نزدیک صد بگهه بهنگام بارش سیلابے دران فرونشیند و چون بخشکی گراید تختی ترے در و ماند مردم چوب یک گزی کم و بیش فرو برده جنبش دهند و سپش دست بآن سوراخ برده ماهی دو سیرے وافزون برآورند و بشیتر خرد برآید و در شیب پور حوضی است کس ژرفانی او را نیارد گرفت و را بس گرامی دارند و نیایش نمایند دیگر سهو بیسر نام معبدیست منسوب بمهادیو هر که بزیارت گری

روده آواز آلات پرستش بگوش رسد وکس نداند که از کجاست و در کموه یه هالوکه پیوست به تبت خرد است گولا بیست بزرگ او لیسر نام
دوره بیست و هشت کروه دریاے بهت درو بریزد و سختی ناپدید گردد و در میان جا سلطان زین العابدین دالانشیمنی برافراخته و آنرا زین
لنک گویند کشتیها پر از سنگ و شاخهای درخت بزیر آب فرو برند چون سه چهار ماه بگذرد ریسمان کشیده برآورند فراوان ماهی که خانه ساخته باشد
از و برآید شکار مرغابی بس شایان شود و در موضع احس بسیاری گوزن بسوی کول برآیند و بشکرند و نزدیک جاموخربزه بروز هر گاه درختان
از باد بجنبش در آیند خربزه نیز بلرزد و در پس پور نیز زعفران شود و بلند تبخانه دشت سکندر پدر سلطان زین العابدین ویران ساخته مسین لوح
پدید آمد بهندی نگارش یافته که پس از سپرے شدن هزار و صد سال سکندر نامی براندازد فراوان وبال اندوزد و در پرگنه کمراج موضع
راه کانو بنگاه چکانست چشمهٔ ایست جرناک نام بس گوارا و در میان سنگین خانه و هر سال ماهی بزرگ پیدا شود و هر که بشکرد بگزندی بیلا
گردد نزدیک گر کانو دره ایست سوم نام در انجا ده جریب زمینی است چون مشتری به اسد آید تا یکماه چنان گرم باشد که درخت بسوزد
دو یک پر کروه بر زمین گذارند بپزد و در قصبچه ایست آباد از کمراج دره او یکسو بکاشغر پیوندد و باختر رویه تبت کلی در انجا طلا یابند در
گذرهای آب پوست بز بلند صو بگیرند بر اطراف آن سنگ نهند تا آب نبرد پس از دو سه روز بر داشته بآفتاب گذارند چون خشک
شود بر فشانند از ین ریزهاے طلا تا سه تولچگی برآید و دره دیگر بدو پیوسته کلکت نام این نیز بکاشغر پیوند و در آنجا طلا بخاک شوئی
بدست آورند دو روزه راه از راه [illegible] که از ولایت وارد ی آید بدین شوئی آن هم بقدر طلائی بر ستانند و بر کنار آن سنگین تبخانه
ایست آنرا ساروا گویند بدرگا منسوب [illegible] و در ترتیه اشتمین شکل بیچه بجنبش و آید و بس شگفت آورد و در همگی بوم نسق غله بخش ضبط
زمین و داد و ستد زر و سیم رسم نباشد و جزوے از سائر جهات نقدینه از جز درسے قاضی علی که چندین ساله نرخ آنجا را بدست آورده
و فراهم ساخته قسمت نموده جمع دامی اکبرشاهی مطابق آن درست کرد بدین صورت جمع مبلغ هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد
هزار و چهار صد و یازده دام از ابتداے اوا و کهد تا ابهمن پانزده شانزده نفر یکهزار و بیست و شصت و شش سال کامروائی کردند
بعد ایشان از راجه گهنند تا جد شتر پیر بر پور بیست و دو تن یکهزار و پانصد سال و بیست و نه روز فرمانروائی نمودند از پرادت تا ادویراج
شش کس یکصد و نود و دو سال حکومت کرده درگذشتند باز از بیکر تا بالادت ده نفر پانصد و نود و دو سال و ده ماه سلطنت کردند باز از
پرتادت تا ابهانند دوازده نفر دو بیست و پنجاه و هفت سال و پنجاه و بیست روز باز از [illegible] دیگر هفده نفر هشتاد و نه سال و
یک ماه و هفتده روز فرمانروائی نمودند باز از جس کردیو تا دیورانی مادر راجه آخرین نه نفر شصت و چهار سال و سه ماه و چارده روز حکومت
کردند باز از سنکرام تا رانی کوتا بیست و هفت نفر نه صد و پنجاه و یک سال و شش ماه و هفتده روز حکومت کردند از رانی مذکور حکومت هنود از کشمیر
منقطع و بمسلمانان مرجوع گشت نام سلاطین اسلام آنجا بدین تفصیل است سلطان شمس الدین سلطان جمشید سلطان علاء الدین سلطان شهاب الدین
سلطان قطب الدین سلطان سکندر علیشاه پور او سلطان زین العابدین سلطان حیدرشاه سلطان حسن خان سلطان محمد شاه فتح شاه پور او سلطان
محمد شاه بار دیگر سلطان فتح شاه بار دیگر سلطان ابرا سلطان باربک شاه اسمعیل شاه میرزا حیدر غازیخان حسن چک علی چک یوسف شاه
سید مبارک لوهر چک باز یوسف شاه یعقوب شاه بیست و پنج نفر دو بیست و هشتاد و دو سال و پنج ماه و یکروز کامروائی نموده درگذشتند چون رایات اکبری
بار اول در این سرابستان همیشه بهار برافراخته آمد کتابے هندے زبان راج ترنگی نام در پیشگاه حضور رسش آوردند که احوال چهار هزار
ساله و کسرے از مسندنشینان باز گوید در آن دیار رسم بود که پاسبانان ملک چندے از فرهیده مردم را تاریخ نویسی برگماشتندے
شهریار آگهی جوے زبان دان هشیار مغزی به ترجمهٔ آن برگماشت و بکمتر زمانے حسن انجام گرفت در چنان بگذارند که این کهسار را آب
فرو گرفته بود و آن را ستی سر گفتندے ستی بفتح سین و کسر تاے فوقانی و سکون یاے تحتانی نام زن مهادیو و سر بفتح سین و سکون را

حوض گویند در هر روز بر هما چهارده منوتر بسر آید و در سال چهلم اکبرے از منوتر هفتم که زمان آغاز آبادی کشمیر است بیست و هفت بار چهار دور مذکور
گذشته از بیست و هشتم سه دور واز چهارم چهار هزار و هفت صد و یکسال منتهی شده بداستانی که برگذارده تا زمان تحریر این کتاب از دورهٔ چهارم چهار
هزار و هشت صد و شصت و پنجسال سپرے گشته چون تختی از آب برآمد نخست کشپ بفتح کاف و کسر شین منقوط و فتح بای فارسی که از نامور ریاضت
گران برشمرند برهمنان را آورده در ین نو زمین آباد میساخت چون مردم فراوان شدند به فرمانروائی داد گر آرزومند گشتند کار آگهان خیر سگال
انجمن برساختند و یکی را که در آگهی و فراخی حوصله و مهربانی عام و شجاعت ذاتی یکتا بود بسرے برگرفتند و از ان پس آئین فرماندهی پدید آمد
چندانکه نوبت فرمانروائی باو کهد رسید و او در آویزه که جرا سند راجه بهار در متهرا با کشن نموده بدست بلبهدر بزرگ برادر کشن به نیستی سرا
در شد برخے خویشاوندان کشن به بزم عروسے بقندهارے شتافتند دامودر پسر او کهد بکین توزے لشکر بدان صوب کشید و بر ساحل
سند کارزار نموده فرو شد و چون زن او آبستن بود آخر شناسان از پسر آگهی دادند کشن مرزبانے را نامزد او گردانید و بسیسے در مجلس
مسندآرای دولت گشتند از ستمگارے نام و نشانی از ایشان نماند گویند در کامراج بزرگ شهرے بود آباد کردهٔ یکی از راجهاے
سلف و امروز نشان از و پیدا چنین برگزارند هشتاد و چهار کرور خانه داشت نظم بام بر بام گر شدے خواهان + گر به از ری شدے
باسپاهان + گر یقین از منت بگفتن نیست + عهده بر راوی است بر من نیست + و چون فرماندهے به اسوک پسر عم راجه جنک باز گردید
کیش برهمن بر انداخته آئین جین پیش گرفت و شایسته کردارے پیرایه حال او بود و پور او راجه جلوک بمعدلت گستری نام برآورد تا کنار دریای
شور برگرفت و در بازگشت از قنوج دار الملک هندوستان دانش شناسان آگاه دل آورده از دیده وری پایه شناسی هفت کس را برگزید
نخستین را بدادگری برگماشت دوم را بدیوان برساخت سوم خزانه بسپرد چهارم را به تیمار سپاه نامزد فرمود پنجم را بدبیری قرار داد ششم را
میر سامان گردانید هفتم را براز گزارے اختر برنشاند از کیمیا آگهی داشت گویند بزرگ مارے فرمانپذیر ساخته بود و برو سوار شدی در آب
زمانی دراز فرو رفتی و گه پیروگاه برناپدید آمدے شگرف کارها از و برگویند و آئین بوده و در ان فرمانروائی یانت امو در را گر هی ززنادا سو
پرستارند و برخی بیگانه عبادت گزین بیا لشکر بود و بنفرین ریاضت گری به پیکر مار برآمد در زمان راجه نیز برهمنان هر قوم بوده چیره دست
آمدند و پرستش جای آنان خاک توده گشت راجه مهرکل ستمگاره دبے آزرم بود از نیرنگے سرنوشت بسیاری جهان بگرفت چون بگرلو به ستی
رفت بازگردید فیلی لغزش یافت او را آواز و طرز فیل افتادن خوش آمد صد فیل را بگو نیستی فرستاد و از ان باز آن پنج زار بدان نام اختصاص
یافته چه هستی فیل را گویند و نیز زنان را در زمان او سنگی سترگ گذرگاه رود بارے بر گرفت هر قدر که مے بریدند شب باز بدستور پیش
درست شدے چاره سگالان در ماندند آواز آمد اگر زنے پارساگوهر دست رساند سنگ برخیزد مرتبه مرتبه زنان همی آمدند چون نشانے
از ان ظاهر نمے شد زنان را به تهمت بدکاری و پسران را بحرامزادگی و شوهران را بروا داری گزند جانی میرسانید گویند سه کرور آدم را بگو نیستی
فرستاد تا آنکه از دست پارسا زنی کوزه گر ان کار شگرف برآمد و سرمایهٔ شگفت افزائی شد و کار او بگوناگون بخورے کشید و خود را بآتش انداخت
راجه گوپادت فراوان آگهی داشت بدست آویز دادگرے بسیاری جهان برگرفت در قلمرو او تسلیخ نمے شد که دمه از گوشت پرهیز کردے
تبخانه که امروز بر کوه سلیمان ست اساس نهادهٔ دستور او ست راجه جدشر سخنی در عنوان فرمانروائی بداد گری نشست در کمتر زمانی از طبیعت
پرستارے و هنر بانی بدگوهران مردم از و دور شدند و فرمانده هندوستان و تبت آهنگ ملک او نمودند کشمیر او را بزندان نشانیدند
در زمان راجه پنجبر زاشد برف بارید و کشتکار نابود شد و قحطے شگرف شورش آورد راجه چندر وزپری داشت دانش در درستی اخلاص
پارساگوهر لابه گرے ندانستی همسران چوش ناتوان بینی برزدند و خراب درونان ظاهر آباد و بکین او روی آوردند و از در و دست
سخنان برساختند از انجا که بزرگان را در ین هنگام لغزش رود و راجه ژرف نگهی بکار نبرد و عهدنامهای پیشین بیاد نیاورد آن فرهیده مرد

برا از پاے در انداخت و آوارهٔ دشت ناکامی شد چون از نیرنگی تقدیر یحتی آگهی داشت غم پیرامون خاطر او نمی گشت و دلشاد بانی چهره زندگانی مے افروخت بدسگالان نافرجام چنان نموده که او در سر اندیشه سرے دارد و راجه از ناشناسائے او را بر دار کشید پس از روزگارے بر سر او گذاره افتاد و از استخوان پیشانی چنان برخواند بناکامی گراید و بزندان رود و بر فراز دار جان سپرد و پس زنده شود و بسلطنت رسد از ین آگاهی در شگفت افتاد و او را بر گرفته بگوشه نگاه داشت و بایزدے نیایش پرداخت شبی روحانیان نزد او فراهم شدند و با افسون سرائی جان بر دمیدند و در کمتر فرصتی بر سریر فرماندهی بر نشست و از کار آگهی خود را بر کناره کشیده میداشت سنگر ور دهن به نیکوئی بلند نامے گرفت و هندوستان را تا کنار شور دریا آسایش جا ساخت راجه هرن را چون پیمانهٔ زندگی لبریز شد از و فرزندی نماند سران کشمیر راجه بکرماجیت مرزبان هندوستان گرویدند. راجه ماترگپت کشمیرے برهمنی بود دانشور بکرماجیت والا دانش او را بر خرید او بکار دنیاوے او نیز پرداخت هنگام رخصت اندک خرجی داده گسیل نموده و نوشته سر بمهر بدو سپرد که به کشمیر رساند بدل شکسته گراه می سپرد چون بدان دیار رسید و نامه را برگشودند نوشته بودند که نامه بر بسیارے خدمت درگاه کرده است و ناکامی بسیار دیده بمجرد آگاهی بزرگی آن دیار بدو سپارند و از مهر پادشاهی اندیشیده فرمان پذیر گردند کارآگهان انجمن بر ساختند و فرمان پذیر شدند راجه پرورسین غربت گزیده بهندوستان پیغوله گزین بود یکے از ایزدے بندگان آگاه دل بدو مژدهٔ فرمانروائی داد از ین رو بجد و دنگرکوٹ آمد و آنرا بر گرفت چون بکرماجیت مرده بود ماترگپت از ین آگاهی ترک سلطنت نموده بنارس شتافت و کنج خمول برگزیده بعدل و داد جهان را بگرفت سری نگر که امروز دار الملک آن دیار است اساس نهادهٔ اوست دران هنگام سے و شش لک خانه در و آباد بود راجه پرورسین از و الاهمتی یازده ساله محصول کشمیر را بماترگپت فرستاد و او برآرزومندان بخشش کرد راجه رنادت دادگرے نموده عالم بگرفت و در نواحے کشوار نزد آب چناب بازه ورزاد و بسیارے خواسته خود لغارے درشد و ناپدید گشت از و داستانهاے شگفت افزا گویند راجه بالادت بر هندوستان چیره دستی نموده تا شور دریا قلمرو خود گردانید. در زمان راجه چندرا مانند برهمن زنی داد خواه آمد که شوے مرا کشته اند و جان شکر ناپیدا پاسخ داد هیچ کس گمان وارے گفت شوهر من خوے گزیده داشت کسی را با دو دشمنی نبود لیکن در پژوهش حکمت با یکے گفتگو شد او را چون حاضر کردند خویشتن را لبس دور کشید و با آتش و آب سوگند داد ن را مدعی نه پذیرفت که مبادا از نیروے افسون کار پیش برد راجه خویشتن را از خواب و خور باز گرفت یکے از دانش منشان آگاه دل در شالی نمایش افسونے بیاموخت که به آرد برنج خوانده بهن سازد و با هر که گمان باشد او را بر او بر گذراند اگر در هنگام گذشتن نقش دو پای کس پدید آمد دست از دهن او باز ندارد بدین آگاهی شناسائی حال آمده جادو افراه سرانجام شد و چون برهمن را جان نشکر ندانسی پیکرے بے سر از آهن ساخته بپیشانی قاتل را آن نشان مند گردانیدند راجه للتادت بملک آبادی برنشست و به نیروی ایزدے تا بید ایران و توران و فارس و هندوستان و خطا همگی معموره بر گرفت و داد گری غرا پیش نهاد و در شمالے کوه درگذشت گویند بنفرین مرتاضی سنگ شد و برنخے طرز دیگر سرایند راجه جیانند بزرگی سترگ یافت و بسیاری عالم بر گرفت در بنارس نود و نه هزار و نهصد و نود و نه اسپ خیرات کرد و همچنین فراوان خواستها به آرزومند بخشید و از کهن سالان پرسید که لشکر للتادت جد من بیشتر بود یا از من پاسخ دادند در لشکر او هشتاد هزار سکهپال است و دران معرکه یک لک و لبست و پنجهزار بود و دیگر حشم را از ین اندازه برگیر. چون راجه دور تر رفت چج خسر بوره او در کشمیر آمیخ سرے پیش گرفت امراے راجه بمحبت پیوند زن و فرزند راه بیوفائے سپردند و عرض صوری بر بے ناموسی حقیقی گزیدند راجه بآئین تجرد به بنگاله شتافت و به سپاه آنجا بنگاه خود را بر گرفت و چج در آویزه فرو شد راجه للتانند فرومایگان را بنواخت و هزل سرایان اعتبار گرفتند و کاردانان دانش منش کنج خمول برگزیدند و دستور چون از اندرز گوئی کاری بر نساخت ترک دنیا نمود راجه سنگر ور تا گجرات و سند بر گرفت و

بر دکهن چیره دستی یافت و بمرزبان آنجا باز گذاشت اگر چه از عنفوان دولت راه نیکوئی لبسیر و لیکن نتوانست لبسر برد بدمستی دنیا او را به تباه خوئی شیفته گردانید در زبان راجه جس گردیو برهمنی را همیان صد اشرفی گم شد از خشمناکی بجان شکری خود دست نشست و زد از ین آگهی گفت اگر پیدا سازم چند بر گیرے گفت هر چه تو خواهی او ده اشرفی پیش آورد برهمن دل آزرده بهاد خواهی پیش راجه آمد و حقیقت حال گزارش نموده راجه او را طلبداشته بدادن نود اشرفے اشاره فرمود و مقصود از ین سخن آنست که هر چه ترا بر سے خود خواهش بود بخشش او باشد. در زمان سهدیو شاه میر نامے احمدے کیش که نسب خود را بارجن پانڈو میرسانید ملازم شد هدرین زمان ذبخشی مرزبان قندهار و دلچو نام دست برد نموده ملک را یغمائی ساخت راجه به تنگنائے کوهستان پناه برد و از رعایا نذرها بزور گرفت و آن را بدو فرستاده لابه گرے نمود از بمیناکے سرها باز گردید و لبسیارے با شوبگاه برفت در شدند هم دران ایام رنجن دیو نام پسر مرزبان تبت تاخت آورد و ملک ویرانی یافت چون راجه درگذشت سلطنت آن دیار به رنجن دیو قرار گرفت بدادو دهش نام بر آورد شاه میر مذکور را وزیر خود گردانید بهم نشینی و دمسازی کیش او بر گرفت چون راجه اودل دیو بار روزگار بسر آمد شاه میر مذکور بدستان سرائی و حیله سازی زن راجه را بزنی برگرفت در مقصود جهل و دوم هجرے خطبه و سکه بنام خود گردانید و شمس الدین لقب نهاد و خراج بخشش و یک بر سند پیش از آنکه بکشمیر در آید در عالم امثال نموده بودند که سلطنت کشمیر بدو خواهد رسید و چون از ین عالم ارتحال نمود سلطان علاء الدین حکم فرمود که زن نا پارسا میراث شوهر نیابد سلطان شهاب الدین چراغ آگهی افروخت و لواے معدلت افراشته بر تبت و نگرکوٹ و دیگر بلاد چیره دستی نمود و بر روزگار سلطان قطب الدین میر سید علی همدانے بکشمیر آمد سلطان لبس گرامے داشت سلطان سکندر تقلید دوست و تعصب پیشه بود و بزرگ بتخانها برانداخت و مخالف کیشان را بناکامی بر نشاند و در زمان صاحبقرانی که گشایش هندوستان فرموده دو فیل بدو فرستاد و او داعیهٔ ملازمت در سر گرفت میانه راه آگهی آمد در هایون محفل مذکور می شود که مرزبان کشمیر سے هزار اسپ پیشکش خواهد آورد از ین ناشناسائی باز گردید دلپوزش خواست و علی شاه زین العابدین را جانشین خود ساخته سفر راه حجاز گزید از همزبانی هرزه لایان نافرجام نا استواری عزیمت بنگالش کشمیر باز گردید و به یاورے مرزبان جمو بر آن ملک چیره دستی یافت زین العابدین به پنجاب آمد و بجسرت کهوکهر پیوست علیشاه فراوان لشکر فراهم آورده به پنجاب شتافت و آویزه سترگ روے داد آخر گرد آلود هزیمت شده پیغوله نشین آمد و حکومت کشمیر بزین العابدین باز گردید و جسرت از کشمیر رخصت گرفته آهنگ دهلی فرا پیش نهاد و از سلطان بهلول لودی شکست خورده بکشمیر رفت و بیاوری لشکر سلطان زین العابدین ولایت پنجاب را بر گرفت و سلطان بر تبت و سند چیره دست آمد و دانش منش خرد پژوه بود از صلح کل فراوان نصیبه داشت هر که و مه او را از ایزدی بندگان خاص بر شمارند و بولایت یاد کنند و نیروے خلع بدن بدو نسبت دهند میگفت در زمان چکان مرزبانی کشمیر از ین گروه بر آید و بدست فرمانرواے هندوستان در آید پس از چندین سال گزارده پیدائی گرفت از مهر افزونی در رعیت پروری جزیه دگا و کشی را بر انداخت رسم جرمانه و پیشکش و مانند آن بر داشت جریب الختی برافزود و خرج خاصه از کان مس بود و دادرسی بیشتر خود کردے و دشوار سوانح را بآسانی گشادے و زندان را در زنجیر داشته بعمارت فرستادی و از مهربان دلی مردم را از بیکار باز داشت و گوشت نخوردے و فراوان نامه را از عربی و فارسی و کشمیری و هندی ترجمه کرد و در زمان او سازندهاے ایران و توران بکشمیر آمدند از ان میان ملا عودی شاگرد خواجه عبد القادر مشهور از خراسان آمد ملا جمیل را که در خوانندگی و نقش بستن یکتاے روزگار بود سلطان ابوسعید میرزا مع اسپان تازی و شتران بختی از خراسان به ارمغانی فرستاد و سلطان بهلول لودی حاکم دهلی و سلطان محمود گجراتی بدو پیوند دوستی کردند و سلطان حسن لشکر فراهم آورده به پنجاب آمد و با تاتار خان آویزش نمود و تاخت و تاراج آن ملک را خراب ساخت. در عهد فتح شاه بمیر شمس الدین از مریدان شاه قاسم انوار از عراق آمد و آئین نوربخشی رواج داد و از ان پس

شورش سنی وشیعه درین دیار هنگامه افروخت ✦ و در ایام محمد شاه بار سوم ملک سلطان سکندر فیروزے یافت بابر پادشاه فتح هندوستان نموده در نوبت سلطان ابراهیم ابدال ماگری بعرض بابر پادشاه رسانید که بکمتر کوشش کشمیر بدست می آید شیخ محمد و علی بیگ و محمد خان و محمود خان را در آن دیار فرستادند و چیره دستی یافتند لیکن بحیله سازی آن بومی نتوانستند بود پیشکش گرفته بر آمدند و سلطنت به تبارک شاه قرار گرفت و در نوبت چهارم محمد شاه جنت آشیانی سر برآرای بود و هنگامیکه میرزا کامران در لاهور بود پیشین فتنگان دلنشین کردند که کشمیر بکمتر توجهی گرفته خواهد شد میرزا محرم کوکه را با آن گروه بدان دیار گسیل نمود و کشمیر بدگرفتند و فراوان کشتها شد و از ستم ناهنجار رعایا برجوشید و پاستانیان امان گرفته باز آمدند و در سال نهصد و سی نه مودهٔ سلطان سعید خان کاشغرے سکندر خان پور او و میرزا حیدر با ده هزار کس از راه تبت و لار بکشمیر در آمدند و فراوان غنیمت گرفته با آشتی در کمتر زمانی باز گردیدند ✦ و در سال نهصد و چهل و هشت هجرے میرزا حیدر بار دوم بفرمودهٔ جنت آشیانے همایون پادشاه برهنمونی برخے بومی بکشمیر در آمد چنانچه در پیشین داستان گزارده شد و تختی تبت بزرگ را بر گرفت کاچے حپک بهندوستان آمد و از شیر خان کمک برد و با میرزا حیدر آویزش نموده شکست یافت میرزا کشمیریان را با آشتی و دوستی از خود ساخت چنانچه کشمیریان خطبه تبارک شاه همدران روز میخواندند میرزا حیدر بنام همایون پادشاه منبر و سکه را بر آراست و از آن باز در دست سلاطین بابریه بود تا آنکه احمد شاه ابدالی بر گرفت و الحال از دست اتباع او بدر رفته کشمیریان بطور خود میگذرانند و احوال آنها مفصل معلوم نیست ✦

سرکار پکلی

درازا سے و پنج کروه پهنا بست و پنج کروه خاور رویه کشمیر شمالی کتور جنوبی بنکاولوس کهکر باختر سواتک بنارس امیر تیمور صاحبقران چندے را در آنجا بپاسبانی گذاشته بود نژاد آنها امروز فراوان بر کوهستان او همواره برف بار در گاه گاه سرما از گرما افزون و زمین بیشتر هند آسا از سه دریا فیض برگیرند کشن گنگ بهت سنده زمین و دریانه بکشمیر مانند و نه بهندوستان و نه بزابلستان نخود و جو بیشتر شود زرد آلو و چهار مغز خودرو باشد و میوه کشمش و لیشم نبود جانور شکاری و اشتر گاو و گاو میش میانه بز و خروس فراوان بیشتر مرزبانان اینجا بکشمیر نیایش گرے کوندی در روسه ولایت نبیر سواد بجور نخستین دراز شانزده کروه پهنا دوازده شرقی پکلی شمالی کتور و کاشغر جنوبے اتک بنارس غربی سواد هندوستان دو راه رود کریوه سرخابی کوتل هندو اگر چه هر دو دشوار گذار لیکن اولین سخت تر دوم دراز چهل کروه پهنا از پنج تا پانزده بر آمد آفتاب نبیر شمال کتور و کاشغر جنوب بگرام فرو شدن بجور فراوان دره دارد بنزدیک دره دمغار که به کاشغر پیوندد قصبه منگلور حاکم نشین از هند دو راه رود گریوه ملکند پنج بیشتر جا کمتر گرما سرما بسیار شود برف بارد لیکن در دشت زیاده از سه چهار روز نبود و در کوهسار همه سال زمستان و بهار و هنگام بارش هندوستان ریزش ابر شود و بهار و خزان او بس شگفت آور گلهاے ایران و توران و هندوستان درو بفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا کوه کوه میوه خود رسته شفتالو و ناشپاتی خوب شود باز و جره و شاهین گزیده بهم رسد و کان آهن در دراز بست و پنج کروه پهنا از پنج تا ده خاور سواد شمال و دریا شور و کاشغر جنوبی بگرام باختر کر و نور گل از کابل فراوان زرد آلو و ناشپاتی خوب قلعه استوار دارد حاکم نشین گویند امیر سید علی همدانے در ینجا رخت هستی بر بست وا و را الحکم وصیت بختلان بردند هواے او سواد آسا لیکن سردی و گرمی لختے افزون بیش از سه راه ندارد یکے از هندوستان رود آزاد الش کول نامند و دو از کابل یکے راه لبسج و دیگر گز و نور گل و آسان ترین الش کول پیوست این دشتی است میان کوه و دریاے کابل و سنده دراز سے کروه پهنا از بست تا بست پنج همگی این سرکار در کریوه و دشت میان کوه یوسف زئی را بنگاه در زمان میرزا الغ بیگ کابلے از کابل بدین سرزمین رسیده از داؤد سلطان که خود را دختر زاد سلطان سکندر

ذو القرنین میگیرند بر گرفتند گویند سلطان برخے ابنای خود را با لختی فوج و خویشان درین بلاد گذاشته بود و هنوز چندے ازین گروه درین کوهستان بسر برند و نسب نامه سکندری در دست دارند در زمان دولت اکبر بد گوهران این مرز برخے به نیکی گاه سرنگون افتادند و جوقی با سیرے رفتند و گروهی بملازمت او سعادت اندوختند ✦

سرکار قندهار

از سوم اقلیم دراز از قلات بخارا تا غور و غرجستان سه صد کروه پهنا از سند تا قره دویست و شصت بر آمد آفتاب سنده شمال غور و غرجستان و جنوب سوی و نشیب گاه آفتاب قره کابل و غزنین میان شرق و شمال اگر چه در شهر برف کمتر بارد لیکن در کهسار پیوسته بود شهر ده دینار را تومان گویند سر تومان هشتصد دام و تومان خراسان سے روپیه تومان عراق چهل بیشتر حبوب را بخروار بر گذارند و آن چهل من قندهار و ده من هندوستان ✦ قندهار ردار الملک طول صد و شصت درجه و چهل دقیقه و عرض سے و سه درجه دو قلعه دارد سخت گرما شود و سرما کم لیکن در دی و بهمن یخ و انهار آماید پس از سه چهار سال ریزش برف نشاط آورد گل و میوه فراوان گندم و جو سفید بد ر دستها از مخانی برند و در پنج کروهے کوهیست آن را از در کوه گویند و شگرف غاری در و مشهور بغار جمشید چراغها افروخته در شوند از گرفتگی هوا اندازه نیارند گرفت و در هشت کروهے خلات بزرگ کوهیست در کمر آن شگرف غاری آن را غار ساه میگویند دران میان دو ستون خدا آفرین یکی پیوسته سقف غار بلندی سی گز آب از بالای و پایان آید و در خیکه نزدیک اوست برید و دیگرے یازده گز ے پیشین زمان کاریز بسیار داشت خربزه فراوان و خوب شود و شاداب چشمها ازین کوه بر جوشد و کان آهن آنجا در دامنه آن آهنین تنورے بهای یکتن آهن ساخته پیشینیان ✦

غزنین قندهار گرمسیر ملکیست طولانی آب هیرمند از میانه بگذرد یکطرف پیوسته بزمین داور و دیگر به سیستان هر دو جانب آب فراوان گوناگون کشتکار دران نزدیکی بزرگ شهرے بود سلاطین غور را بنگاه و از عمارات فرمان روایان پیشین بس نشان پیدا میان هیرمند و قندهار ✦ میمند از بلاد مشهوره روزگار کهن زیجات حال او باز گوید گندم و جو را سفید پرے گویند زمین داور از سوم و چهارم اقلیم فراهم دراز از اتک بنارس که بر ساحل سنده هست تا هندو کوه صد و پنجاه کروه پهنا از قراباغ قندهار تا چغان سرا صد خاور رویه هندوستان غربی و شمالی هندو کوه و غور و در میان شمالی اندر آب بدخشان و هندو کوه در میانه جنوبی فرمل و نغز ستایش آب و هوا نیروی قلم بر نتابد با آنکه زمستان بیرون از اعتدال گزندے نرساند گرم سیر و سرد سیر بد النسان که در یک روز از عالمی بعالمی گذاره افتد بدین نزدیکی ایلاق و قشلاق در معموره کم نشان و هند و در دشت و کوه ریزش برف شود در نخستین از قوس و در پسین از میزان زراعت نیز نیکو بالد هر چهار سو کوه بلند در ورود و در آمدن غنیم بس دشوار میان کابل و بدخشان و بلخ و هند و کوه و اسطه و هفت راه است که تورانیان آمد و شد نمایند اما همه دشوار گذار این هر دو جا که عبارت از قندهار و زمین داور است اغلب در دست سلاطین صفویه انار الله براهینهم الجلیه بود گاه گاهے بنا بر بعض حوادث بدست بابریه افتاده و سلاطین ایران به غلبه و قهر باز گرفتند و راهیکه از خراسان می آید و قندهار میرسد این راه درست است کوتل ندارد و در هندوستان پنج راه گریوه بیش از نوردیدن دو کوتل گذار بجبال آباد افتد بابر پادشاه این راه را برنگاشته هماناد ران ایام روائی نداشت راه خیبر بیشتر دشواری داشت به فرمایش جلال الدین اکبر بادشاه چنان شد که ارابه به آسانی رود امروز آمد و شد تورانی و هندی بدین راه بفرمودهٔ نادرشاه افشار بعد ضبط کابل وغیره افاغنهٔ آنجا راه خیبر را چنان وسیع و مصفا گردانیدند که چهل سوار پهلوے همراه روند در عهد او و راه مذکور را همیشه بجاروب چنان میرفتند که سنگریزه و خار بپاے رهروان نخلید سے یازده زبان را گویه این دیار و هر طائفه زبان خویش بسر آید ترکے مغلی فارسی هندے افغانی ببراجی گبرے ترسائی لمغانی عربی ایاتی بزرگ

اولوس اینجا ہا ہزارہ و افغان و علف زار این دیار بدست این دو گروه + ہزارہ لشکر چغتائیست منکوقا آن بیاوری ہلاکو خان فرستاده بود او این جماعه را ہمراه پسر خود نکودر اوغلان بدین حدود نامزد کرد از غزنین تا قندہار و از ہرات تا نواحی بلخ بنگاه اینان زیاده از صد ہزار خانه و سوم بخش و سوار اسپ و گوسفند و بز دارند و ہر جا بی در بنداراند گروه گروه شده اند و با ہم تردد دوری و ترک آشتی نمایند افغان خود را بنی اسرائیل شمرده افغان نام بزرگ نیاک دانند گویند او را سه پسر بود یکی سربن اولس سربنی منسوب بدو دوم غرغشت طائفه غرغشتی نسبت باو درست سازند سوم بتنی گروه بتنی سلسله خود را باو رسانند و ازین سه شاخ که پدید آمد قبیله ها شد ہر یکی بنام یکی از نیاکان خود در و شناس اولس ترین بتریچ میانه خرشبون شیرانی اوتر کاسی محمد خویشگی کلانی خلیل مهمند زئی داودزئی یوسف زئی کلیانی ترکلیانی به سربن پیوندند سورانی جلیم ورگ زئی آفریدی جلکیانی خٹگی گرانی او بر منسوب کاکر ناغر سوانی بیبی بارن بغرغشت گراید غلزی لودهی تیازی لوحانی سور سروانی کلیوری بتنی نسبت دهند بر گذارند دست علی غوری که از افغانان متی ست گفتی یکی از فرزندان بتی دامن آلوده عصیان شد چون ساز سر بسته نزدیک آمد که گشوده گردد او را بدو پیوند بیوگانی داده پرده ناموس بر آراستند و از وسه پسر شد غلزی لودهی سروانی و برخی افغانان را قبطی پندارند در ان زمان که بنی اسرائیل از بیت المقدس باز گردید و بمصر آمد این طائفه را گذاره بهندوستان افتاد این داستان دراز تر از آنکه در تنگنای گذارش گنجد لیکن لختی بپاس شادابی سخن گذارده آمد خواجه خضری قاقشال سیدانی اورنگ کلکی الیسر ایچی بل بورجی نکدری بهودی سیدی بائی تفک انداز عرب گله بان فوق بای و دیگر صحرانشینان زاد ان لیکن نه بدان انبوهی و در عهد اکبر بادشاه بیشتری جاکری در آمده

شهر کابل

از چهارم اقلیم طول صد و چهار درجه و چهل دقیقه عرض سی و چهار درجه و سی دقیقه از گزین مصرهای باستانیست گویند در زمان اشنگ آساک یافته دو کلین قلعه استوار دارد و مغرب رویه آن قلعه کوهچه ایست فیض بخش همانا یکی از فرمانروایان پیش عمارتی آساس نهاده بود بدان نسبت آن کوهچه را شاه کابل گویند ارک این معموره بر فراز آنست و بیتی گاهی از جهر اشد و انرا عقابین نامند برخی از ین مشرف بر قلعه بود بخبسر دی فرمایش در آوردند و در دامنه آن کشکهای دلفریب … باغهای … آل و زیر خاصه شهر آباد و جوی شادابی درین شهر عشرت افزاید یکی از للندر آید و بشهر آراسته از شهر بگذرد و آن را جوی سلیمان خوانند و دیگر از تنگی دیعقوب از پیش دروازه دهلی بده معموره شتابد آنرا جوی پل مستان گویند گوارا و صاف تر از اولین و نیز در ان نزدیکی ماهم انکاجوی بر آورده بس سود مند پیوست آن محله ایست کلکته نام دیه و دل از ان فیض برگیرد از کوه سرچشمه بسوی شهر رود و بر سر یکی خواجه سمونام مزاریست و در دیگر قدم گاه خواجه خضر به پندار عامه و دیگر روبروی خواجه عبدالصمد خواجه روشنائی نامند خرد پژوهان باستانی کابل و قندهار را دو دروازه هندوستان برشمارند از یکی بتوران روند و از دیگری بایران و از نگاهبانی این در فراخنای هندوستان از بیگانه ایمنی یابد و نیز جهان نوردی بدین دو راه سزاوار و درین دیار لبهان سمرقند و بخارا پرگنه متضمن پنجاب و قربات را لومان گویند بغیر آن را پرساد رخوانند بهارش بس نشاط انگیز درینجا معبدیست بزرگ گورکهتری نام مردم خاصه جوگیان از دور دست به نیایش آیند لومان یک ننگنهار از لمغانات دار و غه نشین در زمان پیشین ادینه پور بود امروز جلال آباد برف نه بارد و سرما بدان شدت نبود کشتکار را سر سبز داد و انار بیدانه شود نزد جلال آباد باغ صفا یادگار بابر شاه نزدیک ادینه پور باغ وفا نیز از یادگاران خدیو آگاه جنوب کوه سفید که حیرت افزاید و برف هیچگاه کم نشود و از ینجهت بدان نام ره شناس و در بخید و دو کوهچه ایست هرگاه در کابل برف بارد باران نیز بیزرش شود لومان مندر ود و میون فراوان رود علی سنگ در مد النگار یک جا شده باب باران پیوند دو آب جهان سرای بیان شرق

و شمال گذشته بکتور در آید در گرد کوه های بزرگ برف آمود و در چشمه رود علی سنگ بو میان آثار کافر گویند درانجا قبریست مردم بر آنکه از لام پدر نوح است و ملک نیز گویند و بیشتر مردم اینجا کاف راغین بر خوانند و لمغان ازین جهت گزارش یابد و کوهستان نیز پر از کافرست مردم بجای چراغ چلغوزه سوزند در روشنی افزاید جانوریست ادار و به پران گویند از نشیب گاه یک گز انداز پرواز کند و نیز موشی باشد که بوی مشک از و آید چرخ موضعیست از لومان لوگر مولانا یعقوب چرخی بدان منسوب و سجاوند نیز از قربات مشهور او در کوهستان بنگاه کافر و صحرانشین هزاره و افغان لومان الیسا واسطه ایست میان گرمسیر و سردسیر اول بهار گذر جانوران درانجا شود و مردم عشرت شکار کنند لومان بنگش هفت هزار سوار و هفتاد و هفت هزار پیاده مهمند هزار کس از ان پانصد سوار خلیل پانصد سوار و شش هزار و پانصد پیاده داودزئی سه هزار سوار و سی و هفت هزار پیاده کلیانی پانصد سوار و چار هزار و پانصد پیاده محمدزئی چهار صد سوار و چهار هزار پیاده مهمندی سه سوار و نهصد و پنجاه پیاده صافی صد سوار و یک هزار و چار صد پیاده فیل پنجاه سوار و هشتصد پنجاه پیاده غلزئی صد سوار و دو هزار و نهصد پیاده خضرخیل سه سوار و نهصد و پنجاه پیاده شیرزاد بست سوار و هزار و چار صد پیاده خرشبنی ده سوار و دویست پیاده خٹکی دویست سوار و چار هزار پیاده عبدالرحمانی صد سوار و ده هزار و پانصد پیاده آفریدی پانصد سوار و دو هزار و پانصد پیاده ورک زئی پانصد سوار و پنج هزار و پانصد پیاده لومان کرویز قلعه استوار دارد و بیشتری عمارات سه طبقه و چهار طبقه +

غزنین

از سوم اقلیم پایه تخت سلطان محمود و سلطان شهاب الدین برخی این ولایت را زابلستان گفتندی و برخی قندهار را داخل این بلاد شمرند حکیم سنائی و بسیاری اولیا را خوابگاه زمستان او برابر سمرقند و تبریز تابستان دهند رود از شمال بجنوب میرود کشتکار بدان سرسبز و شاداب و کشاورزان رنج بسیار برند هر سال خاک نو آورند تا کشت پذیره شود بیشتر از اراضی کابل بر دهند و میوه فراوان شود ازینجا بهندوستان برند و در زمان برابر قبری بود که چون درود بر و خواندی در جنبش آمدی از پژوهش دیده وران آگاه روشن شد که دستان سرائی و کارندار ان استخوان فروش ست و نیز چشمه ایست که اگر قاذورات در ان افتد شورش ابر و برف بارندگی پدید آید فراوان گل و بهار و خزان بی همتا صانع در رنگ آمیزی ریاحین از گفتار بیرون سی و سه گونه لاله بر دیده و از قسمت بوی گل نیز آید آن را لاله گلابی خوانند و کان نقره و لاجورد در و نزدیک کوه ریگ زاریست آنرا خواجه ریگ روان گویند در تابستان آواز نقاره و دهل ازین ریگ زار شنوند +

لومان ضحاک و بامیان

قلعه ضحاک از آثار پیشینیان آباد حصار بامیان خراب دوازده هزار سمج در انجا در میان کوهستان چاهها کنده اند و هر یک گچ و نقاشی کرده بدان نام خوانند و در باستانی زمانه موسم زمستان مردم آنجا بسردی و سه تب متگرف در انجا یکی صورت مردیست بقد هشتاد گز دیگر تمثال زنی به بلندی پنجاه گز و پیکر خردسالی ست بقامت پانزده گز شگفت آنکه در سمجی قبریست در میان آن تابوتی نهاده اند دران پیکری از غنودگان خواب واپسین کهن سالان آگاه دل سر آغاز آن ندانند لیکن بزرگ برشمرند در زمان باستانی برخی دارو ها سلخته و بدن را بدان اندودی و بزمین های سخت بخاک سپردی ساده لوحان ازین فریفته شدی و ارادت آوردی بست لومان بدین ولایت گراید جمع این را اپا بر بادشاه در واقعات خود باد جود … هشت لک شرخی نگاشته که سه لک بیست هزار روپیه اکبر شاهی شود روپیه به نرخ چهل دام یک کرور و بست و هشت لک دام در عهد اکبر بادشاه جمع شش کرور و هفتاد و سه لک و شش هزار و نهصد و هشتاد و سه دام قرار گرفته همانا دگرگونگی از ان شب که آبادی بدان پایه نبود و نیز پشاور و برخی دیگر را در ان نشمرده اند

دکاردانان عمل پردازهم بدینسان طراز شایستگی نداشته باشند +

تذکره

عبدالملک بن مروان سال هفتاد وهفت هجرے امیه بن عبدالله را از حکومت خراسان باز داشته بحجاج بن یوسف ثقفی داد وعبیدالله بن ابی بکر را بسیستان فرستاد وازانجا لشکر باسرانجام داده باویزه رن بهیل مرزبان کابل شد چون توانائی پیکار نداشت گرلوه بارسنگ چین ساخته راه برگرفتند کار برلشکر عرب دشوار شد وازنایابی خورش بعجزگرائیدند ناگزیر از تنگنا بهفتصدهزار درم کیسه کالے ویرچال باشند داده عبدالله برآمد وشریح بن هانے برآشفته باآنکه کهن سال بود شتافت ومردانه فرد شد حجاج ازین آگهی سرزنش نمود وامارت بازگرفت ودر سال هشتادم عبدالرحمن بن محمد اشعث را باویزه رن بهیل نامزد فرمود وسیستان وآن نواحی بدو داد عبدالرحمن چون بحدود کابل آمد طرز پیشین برگزیده واز کارشناسی بر تنگناے برخی از مبارزان را برگذاشت وچیره دستی های شگرف نمود وغنائم غنیمت بدست آورد وازدشوارکارے آن ملک را نتوانست نگاه داشت بازگشتن را حجاج نه پسندیده بعتاب نامه نکوهش نمود چنان برنوشت هرچند درین سال تردد فراوان شد لیکن سزاے این برگشتن ناهنجار آنکه بمجرد رسیدن نامه بازگردد وآن ملک را بتصرف درآورد واگر از خودرائی وخویشتن دوستی بدین نگراید وکار را بسال دیگر اندازد او را معزول فرمودیم عموم لشکرے اسحق بن محمد ما سردار خود دانسته بفرموده او گرائید عبدالرحمن از زرستی وبدگوهرے بایران لشکر یکتادل شده از حجاج روے برتافت وبحاکم کابل آشتی کرده بجنگ حجاج شد چنان قرار یافت اگر فیروزمندے یابد بهیچ وجه پیرامون کابل نگردد وهیچ وجه تکلیف نکند واگر درین کار ناکام بازگردد پناه دهد ودستگیری نماید حجاج ازین شورش برآشفت ودر ظاهر تستر ناوردگاه آراسته گشت عبدالرحمن فیروزے یافت حجاج ببصره بازگردید وبار دیگر هنگامه کارزار برآراست وآن ناسپاس را آبرو ریخته شد وبه قلعه بست که گماشته او داشت پناه برد وآن خسران زده دین ودنیا باندیشه نصرت حجاج عبدالرحمن را دستگیر گردانید وخواست که او را پیش حجاج فرستد مرزبان کابل ازین آگهی تیزدستی نمود عبدالرحمن را خلاص ساخته بملک خود آورد وچند بار دیگر بیاوری او آویزش نمود وکاری برنساخت در هشتاد وچهار حالی رن بهیل بسخن شیرین ووعده های دل آویز فریفته شده او را البته پیش او فرستاد او از غیرتے که داشت در اثنای راه خود را از فراز گاهے انداخته سفر نیستی اقلیم گزید ودر سال صد وهفت هجرے در حکومت هشام بن عبدالملک امیه عبدالله قسرے حاکم خراسان وغور وغرجستان وملک نیم روز کابل را بدست آورد وحاکم نشین خود ساخت وازان پس همواره در زمان بنی امیه وبنی عباس حاکم خراسان در داشت تا آنکه در زمان سامانیان الپتگین غلام آن خاندان جدا شده غزنین وکابل را متصرف شد ودم استقلال زد وچون درگذشت سبکتگین پدر سلطان محمود بکلانی این دیار قرار گرفت وهم چنین در تحت تصرف غزنویان بود وپس بغوریان وپس ازان بغلامان ایشان که یکے ازان تاج الدین یلدوز بود وپس ازان بخوارزمیان وپس لشکر قاآن بزرگ چنگیزخان استیلا یافت وازانجا بامیرتیمور صاحبقران باز گردید وپس زندان او سریر آرا شدند زمانی چند در تصرف نادرشاه واکنون دارالملک تیمورشاه بن احمدشاه ابدالی است +

چون اندکے از کم وکیف هندوستان وصوبجات آن نگاشته آمد اکنون شمه از احوال فرمانروایان این دیار را از ابتدای پانڈوان بقلم سوانح نگار درآوردن وبانبساط جویان ارمغانی گزاردن ضرور است +

ذکر احوال فرمانروایان هندوستان از ابتداے راجه جدشتر پانڈوان

از کتب تواریخ هند خصوص مهابهارت که تاریخیست بزرگ واز کتب دیگر معتبر ترچنان ظاهر می شود که سلطنت هندوستان

از پایان زمان دواپر در خاندان پانڈوان وکوروان بوده سلسلهٔ اسلاف ایشان علی التعاقب خلفاً عن سلف فرمانروائی وملکت کشائی نموده اند چون نوبت سلطنت براجه بچتربرج جد پانڈوان رسید بدستور نیاکان خویش بعدالت گستری ورعیت پروری جهانبانی نموده جهان گذران را پدرود نمود وازو اولادش کسے نماند که زمام جهانداری بدست تواند آورد اعیان دولت باهم مشورت نموده رجوع به بیاس که نزد هنود خلقت ونشو ونما وطول البقای او از عجائب قدرت آلهی است نموده بوسیلهٔ او از عورات راجه سه پسر بهم رسانیدند گویند که چون ان اولین راجه تاب دیدن پیکر بهیب او نیاورد چشم خود پوشیده داشت ازین جهت ازو پسری نابینا بوجود آمد نام وی دهرتراشت نهادند وزن دوین را از مشاهده طلعت او رنگ زرد گشت ازو پسرے که رنگ تمام بدنش زرد بود پیدا شد نامش پانڈ گذاشتند یعنی زرد رنگ وپسر سوم بدر نامے از پرستاری ولادت یافت چون دهرتراشت پسر کلان نابینا دید وکنیز زاده بود ازین جهت امر سلطنت به پسر میانی که پانڈ بود قرار گرفته چراغ مردهٔ خاندان بچتربرج بانیصورت باز روشن گردید راجه پانڈ بقوت سرپنجه شجاعت بر مخالفان غالب آمده اطراف ممالک به تسخیر درآورد وچون شکاردوست وعشرت طلب بود اکثر اوقات در صحرا رفته بشکار اشتغال داشتی روزی بعادت معهود بقصد صید افگنی در بیابان بود ناگهان دو آهو نر وماده باهم جمع میشدند راجه چنان تیرے زد که آهو از ماده جدا شده بر زمین افتاد امّا فی الحقیقه آهو نبود عابدے مرتاض باین پیکر درآمده با زن خویش مباشرت میکرد در حالت نزع زبان آورد که از ایزد تعالی میخواهم که چنانچه مرا در استحصال این لذت بجان کردهٔ تو هم در همین وقت بخواب مرگ در شوی راجه از وقوع این واقعه غمناک گردید ودود تحیر بدماغ او پیچید اما چکند که تیر از شست جسته وکار از دست رفته بود از دعاے بد آن عابد مردن خود در مباشرت زن بیقین دانسته ترک جهانبانی نمود ودر صحرا رفته بعبادت وریاضت اشتغال ورزید روزے بزوجه سابقه خود که کنتی نام داشت گفت که هرکس بے اولاد میرد در دوزخ میرود ودرین مادرست وجائز است که اگر شخصے اولاد نداشته باشد با قادر بر پیدا کردن اولاد نشود از برهمن فرزند حاصل نماید چنانچه پدر من بے اولاد رحلت نمود بصلاح بزرگان تولد من وبرادران من از بیاس دیو گردید آن عورت پاسخ داد که اگر بر سر من تیغ آبدار بیارد ممکن نیست که با مرد بیگانه صحبت دارم امّا چون افسونے از عابدی مرتاض آموخته ام که از عالم ملکوت هر کس را خواهم طلب داشته فرزند حاصل نمایم اگر رضای تو باشد باین صورت تحصیل اولاد توانم نمود راجه ازین سخن خوشوقت شد ودرین باب اجازت داده آن عورت را در خلوت فرستاد وخود بر دروازه بپاسداری قیام داشته آنچنان احتیاط برد که مظنه رسیدن آدم در آنجا نباشد بقدرت آلهی آن زن از درون خانه آبستن گشته بیرون آمد وراجه را مژده داد وبعد از نه ماه پسری زائید نام او جدشتر گذاشتند نوبت دوم همین آئین آبستن شده پسری بغایت بردست وقوی هیکل زائید نام او بهیم سین گذاشتند ودر ولادت او نوادر غرائب آبستن شدن مادرش از غیب علی التواتر واقعه غیر معقول دیگر هم منقول است که ناگهان دران صحرا شیری مهیب بر آمد مردم از خوف او فریاد برداشتند کنتی ترسناک شده بی اختیار بگریختن برخواست بهیم سین از بغل او جدا گشته بر سنگ کلانی افتاد از ضرب آن طفل سنگ لخت لخت گردید واینمعنی باعث تعجب تماشائیان گشت راجه پانڈ دانست که این طفل بغایت زورمند خواهد شد نوبت سوم همین نمط ارجن ولادت یافت در آن وقت آواز از آسمان برآمد که چنانچه در عالم علوی فرمانروا است در جهان سفلی این پسر حکمران خواهد گردید ودر محاربات هیچکس حریف او نخواهد شد واز زوجه دوم راجه پانڈ بهمین عنوان نکل وسهدیو بطریق توامان بوجود آمدند واین هر پنج برادر در حسن صورت وخوبی معنوی وقوت ودلاوری نظیر نداشتند وراجه با این پسران در صحرا میبود وامور سلطنت دهرتراشت برادر کلان راجه که نابینا بود در هستناپور سرانجام میداد چون زوجه دهرتراشت آبستن شد بعد از دو سال مضغهٔ گوشت از شکم او بدر آمد که از آهن هم سخت بود زن دهرتراشت حیران شده میخواست که آن مضغه را دور اندازد در آنحال بیاس دیو حاضر شده فرمود که ازان پسران نامدار خواهند برآمد زنهار آن گوشت را ضائع نسازی بعد ازان بموجب امر بیاس دیو آب سرد بران پاشیدند صد لخت شد

هر لخت را در کوزه روغن جدا جدا انداخته باحتیاط نگاه داشتند و بعد دو سال دیگر آن کوزه‌ها را وا کردند از هر کوزه پسرے برآمد و از همه کلانتر درجودهن بود گویند وقتیکه درجودهن از کوزه بیرون آمد زمین را کافته بسان خر بانگ برداشت از ان آواز خروشغالان و کرگسان و زاغان بر زمین و در هوا فریاد برآوردند و در هوا غبار پیدا شد ظهور اینحالت موجب حیرت نظارگیان گشت سوای صد پسر گو بچه نامی از زوجه دیگر ولادت یافت که همگی یکصد و یک پسر بوده باشد و خلف بزرگ او درجودهن رویین تن بود که تیر و سنان و شمشیر بر وکارگر نمیشد در شجاعت و قوت دعوے انفراد داشت چون راجه پانڈ در ان صحرا بموجب دعای عابد در عین صحبت داشتن با زن خود رخت هستی بربست زن خودش همراه او سوخت عابدان و زاهدان که در بیابان همسایه بودند هر پنج پسر و زن کلان راجه پانڈ را در هستناپور رسانیدند اکثر مردم آن پسران را قبول کردند و بعضے قبول نمیکردند خصوص درجودهن پسر کلان دهرتراشت میگفت که چون راجه پانڈ بسبب نفرین عابد ترک صحبت زنان کرده بود ایشان را چگونه پسران راجه تصور توان کرد در آنوقت سروش غیب آواز داد که اینها پانڈوان هستند یعنے پسران راجه پانڈ که بنمط بدیع و بذریعهٔ ملائکه بعالم وجود آمده اند و با این آواز گل از هوا بر سر ایشان بارید و صدای نقاره و بوق و غوغاے عظیم از جانب آسمان برخاست تمامی مردم هستناپور از استماع این آواز حیران شده پانڈوان را قبول کردند و بحکم بهیکم پتامه که عم پدر ایشان بود سایهٔ مرحمت و تربیت بر سر آنها انداخته معلمان دانشور و اساتذهٔ فرخ سیر برای تربیت مقرر نمود پانڈوان بمقتضای استعداد خداداد و خرد مادرزاد در اندک فرصتے اکثر صحف بید و دانشنامها برخواندند و تمامی علوم تیراندازی و کمانداری و قواعد نیزه بازے و تیغ گزاری آموخته بحد کمال رسانیدند جدهشتر که از همه کلانتر بود در محامد اوصاف و محاسن اخلاق مشهور گردید **ابیات** نکو روے و نیک اختر و نیکخو ❊ بدل راست بازو به نیت نکو ❊ نه رائیش به تدبیر محتاج غیر ❊ نه امضای رائش بجز محض خیر ❊ بگیتی نه دیده کسی رنج ازو ❊ ز شادی دل دوستان گنج ازو ❊ بآن دانش و رای و تمکین و فر ❊ نیاید گمان کو بود از بشر ❊ و بهیم سین از جدهشتر خورد تر و پر قوت و زورمند بود که درختان قوی را از جا برمے کند و فیلان کوه پیکر را برداشته بر زمین می افگند و در علم گرز بازی و رزم سازی و با دشمن آویختن و کشتی گرفتن نظیر نداشت **ابیات** بدان زور هرگز نباشد هژبر ❊ دو بازوش بخاک اندر و سر به ابر ❊ چو او خشم گیرد بروز نبرد ❊ به پیشش چه پیل و چه شیر و چه مرد ❊ چو آوردے آهنگ بر کارزار ❊ نکردے بر و تیغ فولاد کار ❊ نبود آدمی بود شیر عرین ❊ که باد ابران شیر مرد آفرین ❊ و ارجن که از بهیم سین خرد بود در کمانداری و تیراندازی از اوستادان روزگار و تیراندازان فرسوده کار درگذشت و این علم را بچندین نوع باکمال رسانید باین حد که میگویند اگر یک تیر انداختے هزاران تیر از و بهم رسیده جانگزای اعدا نمودی و اگر خواستی تیرهای مستخرج از هوا بهم پیوسته و سرسایه گشته سد راه باد و باران شدے و همچنین طوفان باد و خاک و آب و آتش از تیر برانگیخته اعدا را بآن هلاک میکرد و به تیر خود سهام اعدا را اگرچه هزاران بیاید در عین هوا بریدے و نیز در رزمگاه بقوت افسون و زور باطنی گاهی بلندی نمود و گاهی پستی و همچنین زمانی فربه و زمانی لاغر و وقتی محجوب و ساعتے مهیب بنظر در سے آمد و اگر خواستی از نظرها غائب شدے و همچنین نکل و سهدیو برادران غیر مادرے ایشان در سوارے اسپ و فیل و ارابه و در قواعد نیزه بازے و تیغ زنے و سائر لوازم سپهدارے بی همتا بودند و بکمال اتفاق باهم بسر میبردند و چنان بودند که گویا یک روح از پنج قالب سر بر آورده و جدهشتر برادر کلان خود را هر چهار برادر خرد مخدوم و ولی نعمت و خداوند مجازے تصور نموده سر موی از امتثال امرش تجاوز روا نمی داشتند **ابیات** چه نیک اختر کسی کز بخت فیروز ❊ شود پیش بزرگان خدمت اندوز ❊ کسے کش بخت دولت پایه گیرد ❊ بچشم بختیاران جای گیرد ❊ و درجودهن پسر کلان دهرتراشت از مشاهده محامد پانڈوان بر آنها حسدے برده و از زور و قوت بهیم سین اندیشه ناک بوده آتش عناد در کانون سینه او مشتعل میگشت و بمقتضای آیین سلطنت بمدافعه پانڈوان و انقطاع رشتهٔ زندگے آنها قاصد گشته بارها بقصد هلاک بهیم سین که آنرا از همه زبردست و زور آور میدانست در سیر

و شکار که باتفاق یکدیگر در صحرا میرفتند زهر داد و چندمرتبه او را در خواب یافته دست و پا محکم بسته در دریاے گنگ انداخت اما چون حراست آلهی شامل حال او بوده اراده اش پیش نرفت و در هر مرتبه بهیم سین سلامت ماند چون دهرتراشت جدهشتر را بهمه صورت قابل دانسته ولی عهد نمود و مدار کار جهانبانی در قبضهٔ اقتدار او گذاشت درجودهن زیاده تر حسد برده به پدر پیغام کرد که مرا از سلطنت محروم کرده اید من تاب اطاعت جدهشتر ندارم همین زمان خود را هلاک میکنم دهرتراشت خاطر داشت پسر منظور داشته مقرر کرد که نصف ولایت بعهدهٔ درجودهن باشد و جدهشتر مع برادران خویش در شهر برناوه برود و پیش از آنکه جدهشتر در ان بلده برسد درجودهن کسان خود را تلقین کرده بود که عمارت از صمغ و قیر و کاه و امثال ذلک تعمیر کنند و بعد از آنکه پانڈوان در انجا رسیده طرح اقامت اندازند قابو یافته آنرا آتش در دهند تا پانڈوان سوخته خاکستر شوند فرمان بران حسب الامر بعمل آورده عمارات صمغ و قیر تحتی تعمیر نمودند پانڈوان بعد رسیدن در مکان از دغابازے و حیله پردازے معاندان واقف گشته نقبی در آنجا درست کرده شبی بدست خود آن عمارات را آتش داده از راه نقب بدر رفتند و بهیل زنی با پنج پسر خود که اتفاقاً در انجا آمده بود سوخته خاکستر گردید کسان درهلاک درجودهن سوختن بهیل زنی مع پسرانش هلاکت پانڈوان مع مادر شان تصور نموده مژده آنها بدرجودهن رسانیدند و او بسے شادمان شد و پانڈوان بعد برآمدن از ان مهلکه در صحرا رسیده بلباس زاهدان در معابد و اماکن متبرکه هندوستان سیر میکردند و در هر دیار رسیده سیر بودند دیوان و عفاریت را مے کشتند و شیر و کرگدن را شکار میکردند تا آنکه در شهر کنپله رسیدند راجه درو پد مرزبان آنجا دخترے صاحب جمال و در حسن و خوبی بیمثال داشت و در ان ایام آن دختر بحد بلوغ رسیده بود راجه درو پد بآیین نیاکان خویش فرمان روایان روی زمین را طلبداشته جشن عالی ترتیب داده بود تا هر کس آن دختر پسند کند و عقد زوجیت او در آورد و آنرا در زبان هند سوئمبر گویند و راجه مسطور چوبے کلان بسان تبق در میدان استاده کرده ماهی طلا بران بسته و دیگ کلان از روغن پر کرده زیر چوب بر دیگدان گذاشته و کمانی در غایت بزرگی و سختی نهاده شرط نمود که هر کس این کمان را زه کرده ماهی را از بالاے چوب به تیر زده در ان دیگ اندازد آن دختر در مناکحت او در آید روز دیگر تمامی راجها در ان عرصه در آمده بتقدیم شرط معهود بقدر مقدور سعیها نمودند احدے از عهدهٔ آن بر آمدن نتوانست پانڈوان بصورت گدایان در گوشه تماشائی بودند در ان وقت ارجن بر آمده کمان را که در غایت سختی بود زه کرد و آنچنان تیر زد که ماهی طلا از بالاے تبق جدا شده در دیگ روغن افتاد آنگاه دخت راجه درو پد را که دروپدی نام داشت از میان چندین راجهای والاشکوه بزور بازوے قوت گرفت نظارگیان از وقوع این قوت و جسارت آن گدا وش حیران ماندند و احدی را یاراے آن نشد که با او مقاومت تواند کرد تقدیر ازلی بران رفته بود که آن دختر را پنج شوهر شود لهذا پانڈوان هر پنج برادر بموجب امر مادر خویش آنرا در زوجیت خودها در آوردند هر یک هفتاد روز نوبت مقرر کرد چون در هستناپور خبر رسید که پانڈوان زنده هستند و دخت راجه درو پد را بزور گرفته اند دهرتراشت کسان خود فرستاده ایشان را نزد خود طلبید و شفقت پدرانه بجا آورده باز ولایت را منقسم نموده نصف بدرجودهن پسر خود بحال داشت و نصف به پانڈوان داد و با ایشان عهود و مواثیق ربط احلاف در میان آورده پانڈوان را رخصت داد که در شهر اندرپت بر ساحل دریای جمنا که ثانی الحال آن شهر بدهلی مشهور گردید رفته اقامت ورزید راجه جدهشتر در ان شهر رسیده با جراے احکام حکومت مقید شد بزور شمشیر و قوت مردانگی اکثر ممالک به تسخیر در آورده فرمان روایان گیتی را زمان پذیر گردانید چون دولت و مکنت بسیار بهم رسید جگ راج سو بوجه احسن که اجداد او را میسر نشده بود باتمام رسانید جگ راج سو باصطلاح هند عبارت از عبادت عظمی است که انواع اطعمه بچندین هزار برهمن میدهند و ظروف طلا و نقره با تجماعه خیرات می کنند و افسونها خوانده اقسام اغذیه و عطریات و اجناس نفیسه در ام العناصر انداخته خاکستر میسازند و عمده ترین شرائط این جگ آنست که راجهای روی زمین جمع آمده تمامے امور و خدمات حتی که آب کشی و طعام پزے و آوند شوئی و دیگر جزویات بذات خود بجا می آرند و این عبادت آنرا میسر شود

که حکمش بر جمیع بلاد جاری باشد چون راجه جدشتر را فرمان روایان هند و بزعم هنود حکام تمام عالم مطیع و منقاد بودند این جگ حسب المدعا بانجام رسید درجودهن نیز درین جگ آمده شریک کار بود از دیدن شوکت و دولت راجه جدشتر عداوت کین و حسد در زمین بتازگی دل او راخراشید چون رخصت شده در هستناپور رسید این درد دل را با رفیقان خویش ظاهر کرده در بر انداختن بنیاد دولت راجه جدشتر مشورت کرد و صلاح همگنان بران افتاد که مجلس قمار آراسته و در آن عمل و غل بازی بکار برده ملک و مال از و در قمار باید گرفت چون این بنا گذاشته آمد راجه جدشتر را از اندرپت در هستناپور طلبداشته بعد در بازی سخن مجلس قمار ترتیب یافت پاسه های نا راست ساخته بکار داشتند چون تقدیر بران رفته بود که راجه جدشتر با برادران سرگشته بادیه ادبار و آبله پای بیابان افتقار گردد با وجود عقل و دانش فریب و غل بازان خورده جمیع خزائن و دفائن و مال و ملک و اسباب تجملات سلطنت در باخت و از جمیع ما یطلق علیه الملک و المال دست خود را خالی ساخت **ابیات** شد هر دو ز دست فتنه پامال ✤ نے ملک باو بماند و نے مال ✤ بد باخت باو سپهر بد ساز ✤ کج باخت باو حریف کج باز ✤ بنشست بلا بخانه روبی ✤ برخاست عدو بپائے کوبی ✤ چون از ملک و مال چیزے نماند آنچنان مسلوب العقل گردید که هر چهار برادر و بعد برادران خود را پس ازان دروپدی را که زوجه هر پنج برادر بود نوبت بنوبت در باخت وقوع این امر موجب حیرانی نظارگیان و باعث بدنامی او گردید دوساسن برادر درجودهن بے آزرمی نموده دروپدی را موکشان و برهنه گویان دران انجمن آورد و حسب الامر درجودهن خواست که برهنه سازد دران وقت آن ضعیفه حائض بود بجناب ایزد تعالی که ستار العیوب است مناجات کرده استدعاے حفظ ستر خویش نمود تضرع او بدرگاه مجیب الدعوات مستجاب گشت چون دوساسن بے آزرم پارچه از بدن او برگرفت بقدرت الٰهی پارچه دیگر برو ظاهر شد باز دوساسن رخت او از بدنش کشید تا در میان انجمن دروپدی برهنه و شرمنده شود باز بقدرت الٰهی پارچه دیگر برو ظاهر شد بهمین آئین دوساسن لباس او برمے آورد و از غیب کسوت دیگر با و مرحمت میشد چندانکه دوساسن از بر آوردن پارچه ها مانده شد و آنقدر پارچه از بدنش بر آمد که از حد قیاس افزون بود بالضرور دوساسن دست از و باز کشید در انحال حاضران انجمن از دیدن اینحال چشم بر بستند و بر درجودهن و دوساسن و رفیقان آنها زبان لعنت بر کشادند و درجودهن ازین سخنان هیچ بخاطر نیاورده با وجود گرفتن ملک و مال چنان قرار داد که یک بازی دیگر باید باخت اگر جدشتر ببرد هر چه از ملک و مال باخته است باز از آن او باشد و اگر درین مرتبه هم بباخت دوازده سال مع برادران در صحرا بگذراند و سال سیزدهم در معموره بطریق اختفا بسر برد و اگر دران سال ظاهر شود باز دوازده سال در بیابان بوده باشد جدشتر که عقل او رفته و بخت او خفته بود بدین شرط بازبازی را درباخت و با ایفای عهد و شرط مع برادران و دروپدی راه صحرا در پیش گرفت در آنحال کرن که عمده بدخواهان پاندوان بود از روی استهزا گفت که ای دروپدے همراه پاندوان چرا میروی بملازمت راجه درجودهن باش او در زوجیت تو مردے مقرر خواهد کرد که آمزد تراالقمار نبازد و نیز دوساسن بر زبان آورد که پاندوان حکم خواجه سرایان دارند همراه آنها چه خواهی کرد یکے از انها بشوهریت خود قبول کن تا با آسودگی بگذرانی همچنان بدگویان دیگر سخنان رکیک بطعن و کنایه می گفتند و خنده میکردند پاندوان شرمنده و سر افگنده بودند بهیم سین میخواست که بزور بازوی خود انتقام ازان هرزه گویان بگیرد اما راجه جدشتر درین باب اجازت نداد بموجب شرط از هستناپور بر آمده مع برادران رو بصحرا نهادند گویند که چون پاندوان ازان شهر بر آمدند تا گاه آن زمین بلرزه در آمد و برق و صاعقه بدون ابر ظاهر شده غریدن و با آنکه روز گرفتن آفتاب نبود تمام منکسف گشت و در روز ستاره از بالا بکمال مهابت افتاد و بر کنار هستناپور گرگ دیده و جانوران صحرائے بجانب آبادے آمدند و شغالان در روز بیابان از شهر رسیده فریاد کردند و کرگسان بالاے دروازه نشسته آواز نمودند و گل نیلوفری بر درختان و بیابان بشگفت و آب دریا سر بالا جاری گشت

و درختان میوه بے موسم بار داوند و ماده گاو خر کره و دیگر حیوانات غیر جنس زائیدند و دیگر امور و آیات که باعث مهابت و لهاتو اند شد نمودار گردید دانایان گفتند که وقوع این قسم خوارق عادات دلالت میکند بر آنکه در اندک زمانی بشامت اعمال پسران دهرتراشت آفات و بلیات عظیمه پدید خواهد گشت و خودشان هم بنتیجه بدکاریها نیست و نابود خواهند گردید بالجمله پاندوان در صحرا رفته طرح اقامت انداختند پس از چند سال ارجن بقوت ریاضت خویش در اندرلوک که عبارت از عالم ملکوت باشد بهمین پیکر عنصری رفته تماشائی آنجا گشت و راجه جدشتر با برادران دیگر تمامی امکنه شریفه و بقاعے متبرکه که عبارت از تیرتها باشد طواف کرده سیر ممالک هند نمود ارجن پنج سال در اندرلوک بوده اقسام فنون تیراندازی از ملائک آموخته با اسباب و تجملات بسیار آمده به برادران ملحق گردید پاندوان دوازده سال در بیابان تحمل مشاق بے پایان بوده گذرانیدند و وقائع غریب و سوانح عجیب آنها زیاده نمود سال سیزدهم در شهر بیراٹه رسیده بتبدیل نامهای خود نوکر راجه بیراٹه شدند کسان درجودهن هر چند جست و جو نمودند ایشان را هرگز نیافتند چون سیزده سال بانقضا رسید ظاهر گشته پیغام به درجودهن فرستادند که حصه ولایت ما را مرحمت فرمایند او از رعونت قبول نکرد باز پیغام نمودند که اگر حصه نباشد برائے احتیاج ضروری و قوت لایموت ما هر پنج برادر را پنج موضع کیتهل و کرنال و اندرپے و برناده و اندرپت عنایت نمایند تا بران قناعت کنیم و کار با جنگ و جدل نکشد درجودهن بنا بر جهالتی که داشت و اجلش هم نزدیک رسیده بود با آنکه پاندوان به پنج موضع قناعت میکردند صلح نکرده اراده جنگ را تصمیم داد و از اطراف راجها و رایان والاشان که با او محبت و اتحاد با طاعت و انقیاد داشتند باعانت و امداد طلبداشت و راجه جدشتر نیز از خویشان و منتسبان و اخلاص منشان خود که فرمان روائی بعض ممالک بودند استمداد و اعانت نمود در اندک زمانی اعوان و انصار طرفین جمع آمده کارطلب شدند بمرتبه که اجتماع اینقدر عساکر در هیچ معرکه نشان نمید هند چون ساحت کورکهیت موافق عقائد هنود که اکنون بنام تهانیسر شهرت دارد شریفترین اماکن و بزرگترین معابد واقع شده و بقول دانشمندان هند برهما که ذریعه آفرینش اوست دران مکان باراده الٰهی موجود گشته حسب الامر بارے جل مجده هانجا بایجاد آفرینش پرداخت اعتقاد آنجماعه آنکه هر کس از اهل نفوس دران محل قالب تهی کند از آمدن دوباره در دنیا که عبارت از تناسخ بوده باشد نجات یابد و در عقبی بهشت مقربان نصیب او شود لهذا آن مکان عرصه کارزار قرار یافته معرکه پیکار رجل و هشت کرده معین گردید طرفین چون امواج دریاے مواج از پی هم میرسیدند و از کثرت گرد و غبار مواکب روی زمین و آسمان ناپیدا و از بسیارے جوش و خروش نمونه شور یوم النشور هویدا بود و صدای نقاره و نای و لوله در زمین و زمان انداخت و هاے و هوی لشکریان گوش فلک کر ساخت **ابیات** بر آمد هر دو سپه بوق و کوس ✤ زمین آهنی شد سپهر آبنوس ✤ بلرزید کوه و بجنبید دشت ✤ غریو از نهم آسمان در گذشت ✤ در تائی جگر تاب و فریاد و رنگ ✤ ز سر مغز مے برد و از روے رنگ ✤ ز فریاد خرمهره و گاو دم ✤ هژبران بصحرا ره کرده گم ✤ ز غریدن کوس خارا شگاف ✤ بر افگند سیمرغ در کوه قاف ✤ تبیره بغرید چون تند شیر ✤ در آمد برقص اژدهای دلیر ✤ ز غریدن کوس خالی دماغ ✤ زمین لرزه افتاد در کوه و راغ ✤ خروشیدن کوس روئینه کاس ✤ بنوشنده را داد در جان هراس ✤ ز شوریدن ناله کرنائے ✤ در افتاده تب لرزه بر دست و پائے ✤ تو گوئی که باد قیامت وزید ✤ زمین پاره شد آسمان بر درید ✤

ذکر شروع جنگ پانڈوان

پاندوان لشکر خود را هفت بخش کرده رو به پیکار آوردند نخستین بهیم سین در میدان در آمده از نعره مهیب لرزه عجیب در میدان انگند و ازان آواز هولناک فیلان و اسپان خود را بر هم گریختند و دیگر مخالفان ترسان و لرزان گریختند و گرز گران در دست گرفته بیک ضرب چندین ارابه را با سواران بخاک میدان هموار ساخت و فیل و اسپ را بر داشته بر زمین انداخت و آدمی را بر آدمی

از ده بکشت وبسیاری را از مشت استخوانها برشکست ونیز ارجن بهمطلی که شیر زیان بگله گوسفندان درآید در افواج مخالف درآمده سلک
جمعیت اعدا از هم گسیخت واز تیر خار اشگاف خون هزاران هزار کس بر زمین ریخت وگروه گروه مخالفان برخاک هلاک انداخت و از شجاعت
خود آثار قیامت نمودار ساخت همچنین درجودهن افواج خود را ترتیب وتسویه نموده حلقه‌های فیلان با تجیم وبرگستوان آراسته عقب هر فیل
پنجاه سوار وپس هر سوار هفت پیاده برگماشت تا هرگاه فیلان را بر معاندان بگذرانند سواران وپیاده‌ها از دنبال آنها برآمده کار پرداز
نمایند وعساکر خود را البسالارے واسپهدی بهیکم تپامه ودرونه اچارج وکرن ودوساسن وشکن پنج بخش گردانید بهادران مذکور در میدان
وغا وعرصهٔ هیجا درآمده بهمطلی که شیران رمهٔ آهو یا بازان صفوف کلنگ را پریشان سازند صفوف پانڈوان را متفرق گردانیدند وکثیرے
را به تیر خار اگزار وشمشیر آبدار برخاک انداخته جوهاے خون روان ساختند بهیکم تپامه کار پرداز هیجا نموده نوعے جنگ کرد که احدے
را تاب مقاومت با او نماند گویند که هر روز ده هزار کس را القوت سرپنجه شهامت وزور بازوے شجاعت برخاک هلاک می انداخت
ود ه روز علی التواتر آنچنان مرد آزمائی بروے نمود که زیاده از یک لک صاحب ارابه وفیل نشین واسپ سوار از دست او کشته شد
بهمین آئین بهادران رزم آزما ودلاوران عرصهٔ وغا مبارز خود خواسته وامتیاز بیگانه وآشنا برداشته باهم گرآویختند وخون هم
میریختند وبنوعے گرم کارزار وآمادهٔ پیکار بودند که گویا مستانند یا رستم دستان وافلاک با عیون کواکب نظارگی بود وزبان
سیف وسنان مدح سرائی مبارزان می نمود بیت ﴿ز مردانه بد بر سپهر جای مهر ✤ همه منتظر تا چه آرد سپهر ✤﴾ القصه تا هیجده
روز علی الاتصال محاربه صعب از هر دو طرف چنان روے داد که شرح آن از کتاب مهابهارت باید جست بیان جانفشانی
مردان آن میدان در دفترها گنجایش ندارد از آنجا که در لوح تقدیر فتح ونصرت بنام راجه جدشتر ثبت گشته بود وبزور بازوے
اقبال وقوت سرپنجه طالع بے زوال بر درجودهن ودیگر مخالفان ظفر یافته غالب آمد در روز هیجدهم درجودهن از ضرب گرز کوه شکن
بهیم سین با قبح حال قالب تهی کرده بمکافات اعمال شنیعهٔ خود رسید ونیز برادران وخویشان ودشمنان او که با او در نا هنجاریها
رفیق بودند بجزاے افعال رسیده رخت هستی بربستند ودرین جنگ هیجده چهونی که باصطلاح اهل هند عبارتست از بیست ویک هزار
وسه صد وهفتاد فیل سوار وهمین عدد مبارزان ارابه سوار ویک لک ونود وشش هزار وسه صد وسے اسپ سوار وسه لک و
هشت هزار وپنجاه پیاده وعدد یک چهونی بجمهم پنج لک وچهل وهفت هزار ویکصد وبیست نفر باشد وباین حساب از لشکریان
طرفین نود ویک لک وبیست وهشت هزار ویکصد وشصت نفر آدمے سواے فیل واسپ وغیره حیوانات که بعرصه پیکار رجمع آمده
بودند در هیجده روز همه ها تلف گشته راه پیماے مراحل عدم شدند غیر از یازده کس که زنده ماندند از انجمله بود کشن وهر پنج برادر پانڈوان
وسانگ جادو وهفت کس از طرف پانڈوان وکرپاچارج برهمن که استاد طرفین وصاحب سیف وقلم بود واسوتهاما پسر درونه چارج
که نیز استاد طرفین بود وکیرت براجادو که از جلهٔ ابطال رجال رسنخے ودانشمند بود وججش برادر غیر مادرے درجودهن چار کس
از طرف کوروان ملخص آنکه کارزارے بروی کار آمد که بعد از ان تا حال که چهار هزار وهشت صد وشصت وپنج سال منقضی میشود بدینگونه
پیکارے نشان نمید هند بالجمله راجه جدشتر اگرچه فتح ونصرت یافت اما از فرو شدن عالم عالم ذیحیات علی الخصوص کشته گشتن
برادران وخویشان ودوستان ومنتسبان واز انهم زیاده تر استیصال مربیان ومرشدان واستادان مثل بهیکم تپامه ودرونه
چارج وغیرهم بنهایت متاسف گشته نظر به بے بقائی دنیا وشوهر کشے این بیوهٔ عروس نما انداخته دل از تعلقات برگرفت وخواست
که ترک علائق نموده تلافی وتدارک پیرویهای نفس اماره بعبادات شاق وریاضات مالایطاق نماید لیکن بهیکم تپامه که در رزمگاه
افتاده رمقے از حیات داشت بنصائح دلپذیر ومواعظ بے نظیر او را از ان داعیه باز داشته ترغیب بامور سلطنت

وجهانداری ودلالت بعدالت وغمخوارے رعیت وانواع تصدقات وخیرات که تفصیلش در کتب مطوله هنود خصوص مهابهارت است فرمود
بلکه از سر نو رهنمون گردید راجه جدشتر بموجب حکم او دل بنهاد امر سلطنت گشته از هستنا پور که دار السلطنت بود بملازمت هرتراشت عم خود رسیده در کشته
شدن درجودهن ودیگر پسرانش عذرها خواست وبعد اجازت یافتن بتمشیت امور جهانبانی پرداخت وباتفاق هر چهار برادر خود که کارنامهٔ آنها
در کتب هنود مسطور واوصاف هر یک مشهور است اکثر ممالک دادر حوزهٔ تصرف خود درآورده ودیگر فرمانروایان را فرمان پذیر خویش گردانید
چون بیاس دیو براجه جدشتر گفته بود که اگر جگ اسومیده بتقدیم رساند تشویشات خاطر او که از کشته شدن برادران وخویشان دارد رفع خواهد
ونیز کفارهٔ جرائم متحققه وموهومه او ست وباصطلاح هندوان این جگ عبارت است از عمل مخصوص وآن برین نمط است که اسپی موصوف
به بعضے اوصاف که آنهم چون عنقا غیر از نام نشانی ندارد وبهم رسانیده مطلق العنان گردانند وفوجی عظیم از بهادران صف شکن ودلاوران
تیغ زن بدنبال آن تعین میکنند وآن اسپ باراده خویش در تمام عالم سیر کند هر جا رسد حکام آنجا خبر یافته باستقبال شتابند وخدمتگاریها
نمایند هر که انحراف ورزد با آن اسپ را بربندد عساکر متعینه دنباله اسپ باستیصال وگوشمال او برداخته او را البسزا رسانند وآن ملک را
مسخر گردانند وبهمین آئین فرمانروایان عالم را مطیع ومنقاد نموده بجاے خود برگردد واین جگ کسی را میسر تواند شد که حکم او بر تمام عالم جاری
باشد وهنود را در حق راجه جدشتر همین عقیده است که بر حکام اقالیم سبعه غالب آمده حسب الامر بیاس دیو بتقدیم جگ اسومیده مقید شد ومصالح
مطلوبه فراهم آورد واسپ موصوف باین صفت که نقره خنگ باشد وگوش راست آن سیاه بود بهم رسانیده بقاعدهٔ معین سرداد وارجن
برادر خود را با افواج قاهره دنبال او تعین کرد اسپ مذکور در هر ولایت که میرسید حاکم آنجا باستقبال برآمده اطاعت می نمود احدی را یارا نبود که تخلف
وانحراف تواند ورزید تا آنکه ارجن دنبال اسپ سیر اکناف عالم نموده فرمانروایان هفت کشور را مطیع ومنقاد کرد ونقود واجناس بیرون از حد
قیاس از هر دیار برسم پیشکش بدست آورده بعد از یکسال بملازمت راجه جدشتر رسیده مورد تحسین وآفرین گردید راجه این جگ را چنانچه گذشت
بتقدیم رسانیده آنقدر خیرات داد که برهمنان اطراف ممالک وفقرا ومساکین از آز بی نیاز شدند بعد الفراغ ازین جگ بامور جهانبانی پرداخت
عرصهٔ عالم را باشعهٔ عدالت خود پرنور ومعمور ساخت در عهد او بارانها بروقت وبروفق خواهش مردم می بارید آفت قحط ووبا رو نمید اد زمین
همه کشت پذیر وخرابه تمام وکمال مزروع مے شد زراعات ودانه هاے زراعت بالیده تر میشد ند باغ وراغ سرسبز وشاداب بود وحوش
وطیور در کمال فربهی وخوشدلے سیر وطیر میکردند اهل حرفه وصنائع از مکاسب خود ها سود مند وبطاعات وعبادات مشغول می بودند خبر
وزدی در انهر نی کسی نمی شنید عالمیان در حصار امن وامان کامران بودند بیت ﴿ز عدل او شده باز سفید جفت کلنگ ✤ ز امن او شده
شیر سیه رفیق شغال ✤ نه این دراز کند در زمین ببر ونجه ✤ نه آن فراز برد در هوا بدو چنگال ✤﴾ گویند هر روز هشتاد هزار برهمن از مایدهٔ افضال
او بهره می یافت ودیگر محتاجان نیز بقدر قسمت کامیاب بودند راستی وراست گوئی چنان داشت که در تمام عمر زبانرا بلوث کذب نیالوده غیر از
راستی حرفی بر زبان نمی آورد وبتقدیم خدمت دهرتراشت عم خود نصب العین خود گردانید حصول رضامندے او را بر جمیع امور مقدم
میداشت وامور جهانبانی بموجب حکمش سرانجام میداد وکلید جمیع خزائن وکارخانجات بدست او داده مختار گردانیده بود ودهرتراشت
نوعے زندگے میکرد که در زمان سلطنت پسران خود این قسم حکومت وفراغت میسرش نبود چون شانزده سال بدین منوال گذشت روزے
بهیم برادر خرد او که دهرتراشت را اصلا نمیخواست بزور تمام آنچنان بر بازوے خود دست زد که آواز آن دور رفت وبر زبان آورد که این
بازوے من همانست که یک صد پسر دهرتراشت را با لشکر آنها بکشت دهرتراشت از استماع این سخن غمناک گشت وزیاده بران تاب بودن
آنها نیاورد واز جهت ترک تعلقات نموده مع زوجهٔ خود کندهارے وکنتی مادر پانڈوان وبدر برادر خویش در صحرا رفته بعبادت وریاضت
اشتغال ورزید بعد سه سال برکنار تالاب تهانیسر بقولے در هردوار گنگ جهان گذران ابدرود نمود چنانچه بیاس دیو همه حقیقت د

احوال پانڈوان وکوروان و دیگر حکایات بدیعه مفصل تحریر آورده کتاب مهابهارت متضمن هژده باب مشعر بر یک لک اشلوک درست کرده اند انجمله هشتاد و شش هزار اشلوک در شرح حقیقت و طریقت و آئین خداجوئی و خداطلبی و ضوابط ایزد پرستی و عدالت و نصائح و سخاوت و کیفیت کهنگی عالم و وجود عالمیان و بست و چهار هزار اشلوک مشتمل بر محاربات وجه تسمیهٔ این کتاب بمهابهارت آنکه معنی مها بزرگ و معنی بهارت جنگ است چون مذکور جنگهای عظیمه دران کتاب اندراج یافته ازینجهت بمهابهارت موسوم گردید بیاس دیو درین کتاب ولادت والده خویش و زادن خود بطرز غریب نیز آورده تفصیل این بطریق اجمال آنکه راجهٔ عظیم الشان در چندبری بود روزی در صحرا العشرت شکار اشتغال داشت در ان حال او را از خیال زوجهٔ خویش که با او اخلاص بسیار داشت شهوت غالب آمده انزال شد در راجه آن آب منی را در برگ درختی گذاشته حواله شاهین که بآن شکار میکرد نموده فرمود که در حرم سرا رفته بزوجهٔ او برساند شاهین که شعور آدمیان داشت حسب الامر راجه آن برگ را بمنقار گرفته به پرواز در آمد در اثنای راه شاهین دیگر او را دیده دانست که طعمه در منقار اوست ازینجهت با او رسیده در آویخت اتفاقاً در آویزهٔ هر دو شاهین بالای دریای جمنا بوده از شورش آن جانوران آب منی از ان برگ ریخته در دهان ماهی افتاد بارادت ایزدی ماهی حامله گشت و بعد از ده ماه ماهی بدام صیاد آمد چون صیاد شکم ماهی بشگافت پسری و دختری بطریق توامان بدر آمدند ماهی گیر حیران شده آن پسر و دختر را بملازمت راجه برده حقیقت بعرض رسانید راجه پسر را بفرزندی خود گرفته مین که در سنسکرت ماهی را گویند نام نهاد چون کلان شد ولایت کنار دریای ستلج بجاگیرش مرحمت ساخت و آن ولایت بنام ماچهی داده بمناسبت اسمی آن پسر مذکور شهرت گرفت و راجه آن دختر را قبول نکرده ماهی گیر آنرا بفرزندی خود پرورش نمود چون بوی ماهی از بدنش می آمد ازینجهت او را مچهودری گفتندی و چون گندها نیز گفته اند و او کشتی خردی گرفته صادر و وارد را از دریا گذرانیدی و از هیچکس چیزی نگرفتی چون مدتی گذشت و آن دختر بحد بلوغ رسید روزی پاراسر بن میکیت بن لشبت بن برهما که از تناسخین و بزعم اهل هند منجمله باریافتگان درگاه ایزدی بود بر دریا عبور نمود و دختر را دیده قاصد مباشرت با او شد و دختر از صلابت و مهابت عابد ترسیده التماس نمود که مرا از تقدیم امر شریف انحراف نیست اما از مردمیکه استاده اند شرم دارم پاراسر بقوت باطنی خود عملی بکار برد که ابر سیاه پیدا گشته عالم را چنان تیره و تار ساخت که هیچکس انگشت دست بنظر نمی آمد دران حال با آن زن صحبت داشت چون فارغ شد همان زمان پسری ولادت یافت و همان وقت آن پسر بسان جوانان چارده ساله گردید و پدر و مادر را تعظیم کرده رخصت حاصل نموده در جنگل رفته بعبادت معبود حقیقی مشغول گشت پدر نام او بیاس دیو گذاشت و از تصرفات باطنی پاراسر هیچکس از صحبت این مرتاض با آن دختر و ولادت او آگهی نیافت و غنچهٔ بکارت همچنان ناشگفته ماند و بوی ماهی که از بدنش می آمد ببوی خوش مبدل گشت و این همه مقدمات را که بتحریر در آمده زیاده از کیاس نکشید و ثانی الحال آن دختر در عقد زوجیت راجه سنتن در آمد و بزعم علمای هند آنکه بیاس دیو بعد ولادت در صحرا رفته بعبادت اشتغال ورزیده از واصلان درگاه و باریافتگان آگاه گردید از موهبت الهی باطن او نوعی انجلا پذیرفت که جمیع علوم ظاهری و باطنی مثل الهیات و طبیعی و ریاضی و منطق و مناظره و سائر علوم متعارفه بر او منکشف بود اگرچه در بدایت ظهور عالم و عالمیان بموجب الهام الهی بید را برهما که ذریعهٔ آفرینش مخلوقات او را میدانند ظاهر گردانید اما بیاس او آنرا چهار لخت ساخته هر یک را باسمی موسوم گردانید یعنی رگ بید و سام بید و یجر بید و اتهربن بید و هر چهار بید را در عالمیان شائع ساخت و کتب دیگر که پران و پسر زادهای برهما از بید استنباط کرده مرتب نموده بودند و از انقلاب ادوار و ازمان مندرس و منعدم گردیده بود مجدد آنها را پیرایهٔ ظهور و بروز داد و کتاب مهابهارت که حقیقت آفرینش اهل افلاک و اهل خاک و ظهور عالم و عالمیان و احوال پانڈوان و کوروان و حکایات بدیعهٔ دیگر در و مندرج است از تصانیف او و نیز بید انت شاستر که در علم الهی و طبیعی و مناظره و منطق و ریاضی

نظیر ندارد از و بظهور آورده و وحدت وجود را به براهین و تمثیلات بسیار اثبات نموده و اعتقاد دانشمندان این دیار آنست که از صحف حقه که آنرا سمرت گویند و نسخ تواریخ که پوران نامند و صحائف حکمت و نجوم و دیگر دانشنامها آنچه بیاس دیو رواج داده منظور و معتبر و عمل بران عبادت و نتیجهٔ اجر در آخرت است و سوای آن آنچه بزم آرایان سخن و نکته طرازان هر فن کتب و رسائل و اقوال و مسائل اختراع کرده اند لائق اعتبار و مفید دار قرار نیست و نیز اعتقاد آنجماعه آنکه بیاس دیو خلعت هستی جاوید بدوش گرفته تا حال در عالم علوی و سفلی سیار است و بر خفایای امور ماضی و استقبال و اسرار حال و مآل آگهی دارد آنچه منتج است بعرصهٔ ظهور می آورد چنانچه غرائب حکایات و عجائب خوارق عادات از و در کتب معتبرهٔ هند مندرج است و همچنین از سری کرشن و بهیم و ارجن و کرن و درجودهن و دیگر بهادران فیل افگن کارهای بزرگ و امور سترگ منقول است که هرگز عقل در قبول آن اقبال نمی کند و مستمعان از شنیدن آن در گرداب تعجب و ورطهٔ تحیر فرو میروند و شرذمهٔ از آنها در کتاب مهابهارت بتفصیل مذکور علمای هند قائل اند که مدار گردش روزگار بر چهار دور است +

اول ست جگ هفتده لک و بیست و هشت هزار سال و اهل آن دور از غنی و فقیر و صغیر و کبیر بصفات راستی و درست کرداری و دیانت و پرهیزگاری و بکمال زور و قوت می باشند و عمر طبیعی آن مردم یک لک سال است +

دوم تریتا دوازده لک و نود و شش هزار سال و درین دور عمر و قوت و قامت و صفات حسنه نسبت بدور اول چهارم حصه باقی میماند و عمر طبیعی مردم ده هزار سال +

سوم دواپر هشت لک و شصت و چهار هزار سال و درین دور نیز از عمر و قوت و نیکوکاری نسبت بدوم نصف زائل میگردد و عمر طبیعی هزار سال می شود +

چهارم کلجگ چهار لک و سی و دو هزار سال و درین دور هم از عمر و قوت و اوصاف نیک بدستوری که نوشته شد دهم حصه باقی میماند و عمر طبیعی صد سال است و این دور از جمیع ادوار زبون و فاسد قرار داده اند و اهل این زمانه از صفات حسنه دور و بملکات ذمیمه نزدیک می باشند + ازینجهت است که اهل ادوار سابقه قدرت بسیار داشته موافق آن از منه مصدر امور عظیمه می شدند و اهل این زمانه که قادر بران کردار و اعمال نمی توانند شد آنرا از طاقت بشری زیاده تصور نموده در لجهٔ حیرت فرو میروند و این ادوار تا انقطاع رشتهٔ عالم که امتداد آن بیرون از حیطهٔ شمار و افزون از حد قیاس نشان میدهند مانند گردش چرخ علی التواتر میرسد و در وقت رسیدن دور دیگر بسان تبدل بهار و خزان وضع و اطوار مردم از محاسن صفات بقبائح ملکات به روشی که بقلم آمده تبدیل می یابد و اوضاع مردم مطابق دور یکه میرسد میگردد چون پانڈوان در آخر دور دواپر بودند در اندک مدت آن دور بانقضا رسید که شروع دور کلجگ گردید اوضاع و اطوار زمانیان برگشت و علامات فساد نمودار گشت چنانچه قصهٔ نقل میکنند که پیش از شروع دور کلجگ شخصی در هستناپور که مصری عظیم بود خانهٔ سنگینی از شخصی خریده و شروع عمارت نمود قضارا بسیاری نقود از زیر زمین دران خانه بر آمد چون هنوز زمان حق شناسی بود آن شخص بفروشندهٔ خانه اظهار نمود که من خانهٔ که از تو خریده ام خزینهٔ مدفونه داخل بیع نبود نقودی که از ان بر آمده تعلق بتو دارد آنمرد پاسخ داد که من خانه را بانچه در دست بدست تو فروخته ام نقود یا هر چیز از انخانه بر آید مارا در ان حقی نیست اگر این زر نصیب من بودی دران روز ظاهر شدی که در دست تصرف من بود امروز که آن خانه ملک تست این نقود نیز از آن تو باشد آن هر دو شخص درین گفتگو باهم پیچیده و احدی دست تصرف دران نیالوده این سانحه را در دار العداله راجه جدشتر آوردند راجه که دانای احوال بود بخاطر آورد که عنقریب دور کلجگ میرسد نیت مردم باین طور نخواهد ماند بآن هر دو شخص فرمود که بالفعل این نقود بطریق امانت بوده باشد بعد چند روز قصه را شنیده فیصله کرده خواهد شد چون دور کلجگ در رسید طرز و وضع مردم دگرگون گردید بائع و مشتری بر نقود مسطور بر خلاف گفتگوی سابق باهم در مناقشه نموده بائع

دعوا میکرد کہ من خانہ را فروختہ ام نہ نقود و دفینہ مشتری میگفت کہ من خانہ را با عملہ آن خریدہ قیمت دادہ ام این نقود تعلق بمن دارد چون
این مقدمہ باز در محکمہ عدالت راجہ رجوع گشت و دعواے طرفین بر عکس و منسخ متین بظہور پیوست دانست کہ برگشتگی اوضاع مردم بنابر اثر
دور کلجگ است ازین جہت دل از تعلقات برداشت والیضا دران ایام خبر ہلاکت تمامے جادوان و رفتن سری کرشن و بلبھدر ازین جہان
بشر جنیکہ در مہابھارت مرقوم است بسمع راجہ جدشٹر رسید قبای حیات در برش تنگ آمد و عالم در نظرش تاریک گردید و باخود قرار داد کہ
ترک سلطنت نمودہ توشۂ آخرت بسازد ✤

ذکر سلطنت پریچھت بن ابھمن بن ارجن و ترک تعلقات پانڈوان

لہذا پریچھت بن ابھمن بن ارجن را کہ از اولاد ہر پنج برادر غیر از و وارث نبود قشقۂ فرمانروائی بر پیشانی کشیدہ و چھچہ بن دہر راشت
را زیر مدار علیہ گردانیدہ ترک جہانبانی نمود و گوشوارہ از گوش و حمائل جواہر از گردن و بازو و لباس شاہی از تن بر آوردہ پوست درخت
پوشید و برادرانش نیز متابعت او کردند ہمہ باتفاق یکدیگر از شہر بر آمدہ رو بصحرا نہادند مردان و زنان عقب ایشان میرفتند و بی اختیار
گریہ میکردند راجہ ہمہ را دلاسا نمودہ وداع کرد و ہر پنج برادر و دروپدی زوجۂ ایشان بجانب مشرق روان شدہ سیر ولایت بنگالہ
و آن حدود نمودہ در دکن آمدند و تمام آن ممالک را گشتہ بگجرات رسیدند و از انجا بدوارکا آمدہ پیاد ہری کرشن و بلبھدر گریہ ہا کردند و از انجا
سیر ولایت ٹھٹھہ و ملتان و پنجاب نمودہ در کوہ بدری رفتہ ریاضات شاقہ کشیدند و بکفارت عصیان و ابراز گناہان کہ برادران و خویشان
را کشتہ بودند خود ہا را در کوہ برف کہ آنرا ہماچل گویند فرو ہشتند و ابدان خود را کشادہ پیشانی مانند برف گداختہ در دنیا نیکنامے و در
آخرت رتبۂ بلند یافتند مگر راجہ جدشٹر در برف گداختہ نشد بابدن عنصرے بہ بہشت رفت **ابیات** بمردند و بردند نیکی بسے ✤
چنین نیکنامے نبردہ کسے ✤ زہی نیکنامی کہ تا این زمان ✤ چو خورشید روشن بود نام شان ✤ ایام سلطنت گوروان و پانڈوان باتفاق
ہمدیگر ہفتاد و شش سال و در جودھن پسر دہرتراشٹ بتنہائی سیزدہ سال و راجہ جدشٹر بعد جنگ مہابھارت و کشتہ شدن درجودھن سی
و شش سال است و مجموع یکصد و بیست و پنج سال مے شود در زمانیکہ پانڈوان را با گوروان محاربہ رو داد پسران ہر پنج برادر تمامی
در رزمگاہ کشتہ شدند پانڈوان بسبب بی اولادے گسستہ خاطر و شکستہ دل گردیدہ تخم ہزاران غم در مزرعۂ دل کاشتہ محض از عنایات
ایزدے امیدی داشتند چون تقدیر بران رفتہ بود کہ مدت متمادی فرمانروائی در نسل پانڈوان باشد لہذا **بعضے** از زنہای ابھمن بن ارجن
دران وقت کہ ابھمن در جنگ چکابوہ کشتہ شد حاملہ بود و بعد انقضاے مدت معہود از بطن او پسرے سعادت اثر ولادت یافت نام آن را
پریچھت نہادند پانڈوان کہ از نسل ناامید بودند بوجود این مولود زندگی از سر گرفتند و امیدوار بقای نام و نشان گردیدند و انواع شادمانی کردند ✤
بیت بعد نومیدے بسی امیدہاست ✤ در پس ظلمت بسے خورشید ہاست ✤ القصہ پریچھت در صورت و سیرت زیادہ در زور و
قوت بے ہمتا بود بعد از ان کہ پانڈوان رخت ہستی بربستند سریر آرای جہانبانی گشتہ باحیای مراسم معدلت و جہانداری کوشیدہ بفیض
داد گسترے و رعیت پروری نام خود و آبائے خویشتن را روشن کرد **بیت** آسود جہان بدولت او ✤ افروخت نظر بطلعت او ✤
راجہ پریچھت ہم مانند نیاکان خود شکار دوست بود اکثر اوقات در صحرا رفتہ بدان کار اشتغال داشتی و از احوال رعایا خبر گرفتی و محافظت
عابدان کہ در بیابان بعبادت مشغول بودند نمودے چون مدتے بدین نمط گذشت روزے بعادت معہود بعزم شکار بیرون راند
و آہوئے تیر از دست راجہ خوردہ برمید و صحرا نورد گردید راجہ تعاقب او کردہ آن قدر راہ برید کہ از لشکر خویش جدا افتاد و از بسیاری
تگ و دو خستہ و تشنہ گشت بہای آب بہر طرف میدوید قضارا گذارش بر درویشے ریاضت کیش افتاد او بر سادۂ طاعت معتکف زاویہ
ریاضت بودہ اوقات عزیز را در یاد رب العباد بسر می برد فر خدا آگہی از جبین او لامع و شکوہ عرفان و بناہی از پیشانی نورانی او لائح بود

محاسن سپید برگرد چہرۂ نورانیش مانند خط شعاعی از نور خورشید ظاہر و فروغ حقیقت از ناصیۂ خاکسترآلودش بسان آتش بلہر ✤
ابیات در خاک نگفتہ بوستانی ✤ در گرد نہفتہ آسمانی ✤ از خلق زشتہ برکنارے ✤ وز دلق گسستہ ہچو تارے ✤ راجہ آن
عابد نیک کیش را دیدہ از اسپ فرود آمد و طلب آب نمود درویش از بسکہ مستغرق عبادت بود ندانست کیست و چہ میگوید راجہ کہ از
آتش تشنگی برشتہ بود نائرۂ غضبش شعلہ در کشیدہ مردہ مارے را کہ دران حوالی افتادہ بود بگوشۂ کمان برداشتہ در گلوے آن زاہد
انداخت و ازان مکان بمسکن خویش راہی گردید درویش ہمچنان بکار خود مشغول و مار در گلویش آویزان بود پسر آن عابد کہ از مدتی
در گوشۂ بعبادت مشغول بود و آن را سرنگی گفتندے اتفاقا دران روز از عبادتے کہ دہشت الفزاع یافتہ شادان و فرحان بقصد ملازمت
پدر مے آمد کسے باو گفت کہ راجہ پریچھت مار مردہ در گردن پدرت انداختہ رفت سرنگی شنیدہ خشمناک گشت و بر کنار آب رفتہ بعد
غسل بجناب احدیت مناجات نمود کہ ہر کس مار در گردن پدر من انداختہ بعد ہفت روز تچھک مارا و را گزیدہ بر خاک ہلاک اندازد
دعای او مستجاب گشت چون از مناجات فارغ گشتہ بخدمت پدر رسید دید کہ بہمان نمط در ریاضت مستغرق است و مار مردہ در گردنش
آویختہ از دیدن اینحال باواز بلند آنقدر گریست کہ پدرش از انحال باز آمد سرنگی گفت ای پدر ہر کس کہ در گردن تو مار انداختہ من
او را دعاے بد کردم پدر آزردہ گشت و گفت بسیار بد کردی کہ بر ہمچو راجہ عادل رعیت پرور کہ بندگان خدا در سایہ دولت او آسودہ اند
دعاے بد نمودے یکی از خدمۂ خویش نزد راجہ فرستادہ او را بر نفرین پسر خود آگہی داد راجہ باستماع این خبر مبتلای ہم و غم گردید یکی آنکہ در خدمت
عابد سو ادبے از و بعمل آمد دوم آنکہ نفرین مستجاب الدعواتی بعد ہفت روز جان گذران را پدرود باید نمود و فرستادۂ درویش را
رخصت کردہ بمشورت ارکان دولت و اعیان مملکت ستونی در میان دریای گنگ ایستادہ کردہ پارہ عمارت کہ رسیدن مار در انجا
متصور نباشد بران احداث نمود و با مصاحبان دانش پیشہ و خردمندان درست اندیشہ دران مکان تحصن جست و خواست کہ رد
قضا او دعا نماید و در حواشے آن جمعی کثیر از افسون خوانان و مارگیران و دیگر مستحفظان مقرر کردہ قدغن نمود کہ بدون امر کسے انگذارند
کہ دران مکان تواند رسید و دار و ہائیکہ در دفع سم مار مجرب بود نزد خود موجود داشت و دران ایام غیر از یاد رب العباد ہیچ کار نہ پرداخت
و اصلا چیزے نخورد تا شش روز بدین آئین گذشت چون روز ہفتم در رسید تچھک مار بحکم آفریدگار بصورت آدم گشتہ بقصد ہلاک
راجہ از مکان خویش راہی گشت در اثنای راہ دہنتر نام حکیم کہ باعتقاد ہنود گویا معجزۂ مسیحائی داشت با تچھک ملاقی گردید مار از و پرسید
کہ کیستے و کجا میروے حکیم گفت شنیدہ ام کہ راجہ را مارے بنفرین ریاضت کیشے خواہد گزید میروم تا آن راجہ را کہ از فیض عدالتش
زیر دستان در مہد امن و امان ہستند بعد از ان کہ مار بگزد بدرو او افسون چارہ گرے نمایم افعی گفت آن مار کہ راجہ را خواہد گزید منم
اگر ترا این قدر قدرت است کہ گزیدہ مار را زندہ گردانی بالفعل این درخت را بزہر خویش خاکستر میسازم تو افسون خود را با متحان
در آر این بگفت و درختی را کہ مانند چتر سلاطین بر ور و بر خلائق سایہ گستر بود و از غایت بلندے شاخش تا بطوبی رسیدہ و بیخ او تا شاخ گاو
زمین دویدہ **ابیات** گذشتہ شاخ زین فیروزہ کاخش ✤ ملائک گشتہ گنجشکان شاخش ✤ چو سکان صوامع سبز پوشے ✤ ز جنبش
تیز وجدے پر خروشی ✤ ستادہ در مقام استقامت ✤ فگندہ بر زمین ظل کرامت ✤ پی تسبیح ہر برگش زبانی ✤ بنام ایزد عجب
تسبیح خوانی ✤ فی الفور بآتش زہر خویش خاکستر ساخت حکیم دہنتر بلا اہمال بہیامن افسونی کہ میدانست باز آن درخت را بطرزے
کہ استادہ بود درست نمود حتے آدمی چند کہ بر شاخہاے او ہیزم مے بریدند و انواع طیور کہ بران آشیان داشتند و تمام
حشرات مثل مور و مگس و عنکبوت و غیرہم کہ بالاے او مے دویدند و ہمہ خاکستر شدہ بودند خلعت ہستی تبازگی پوشانید تچھک
اژدہا از مشاہدۂ این کار در گرداب حیرت فرو رفتہ باخود گفت کہ راجہ را باقتضاے اجابت دعای بدعابد بہ نہان خانۂ عدم

باید فرستاد اگر این حکیم پیش راجه برسد هلاک او دشوار است فکری باید کرد که حکیم نزد راجه نرسد آنگاه دهنتر را ستوده گفت که تو نزد راجه بغرض میروی که چاره زهر من نموده زری بگیری هرچه خواهی همین جا از من بگیر و بجای خود برگرد دهنتر با خود گفت که اگر اجل راجه رسیده است افسون من سودی نخواهد داد اگر منفعت هم رسد چه دانم که چه خواهد داد نقدی را که تچهک خاطر خواه من میدهد گذاشتن و در نسیه محنت کشیدن ابلهی است و مغلوب حرص و طمع گردیده با تچهک گفت چه میدهی بده تا بجای خود برگردم تچهک خوشوقت شده جوهری بی بها باو داد و گفت خاصیت این جوهر آنست که هرچه از و خواهی بتو حاصل شود دیگر با تو شرط می کنم که هرگاه مرا طلب کنی نزد تو حاضر شوم و خدمتی که بفرمائی بتقدیم آن منت کشم دهنتر آن جوهر را گرفته برگشت تچهک بجمعیت خاطر در هستناپور رسیده دید که راجه در جای محفوظ اقامت ورزیده مارگیران و افسون گران و اطبا و حکما بر دور آن نشسته اند و نوعی احتیاط بکار می برند که احدی گرد آن نمیتواند گردید برهمنان بید خوان را دید که نزد راجه آمد و رفت داشتند تچهک فرزندان خود را طلبداشته هر یک را بصورت برهمن آراسته بدست هر یکی میوه داد چون برهمنان ممنوع نبودند از دربانان و نگاهبانان اجازت گرفته اندرون رفتند و خود بصورت کرمک خردی بر آمده در میان یکی از میوه‌ها که بدست فرزندان خود داده بود نشسته پنهان گشت چون فرزندانش که بصورت برهمنان متمثل شده بودند نزد راجه رسیده دعا کردند و میوه‌ها بالطریق تحفه گذرانیدند راجه میوه‌ها را با امرا و وزرا بخشید منجمله آن یک میوه آخرین که در آن تچهک پنهان بود برای خود برداشت تچهک بصورت کرمک خردی بر آمد راجه کرمک را دیده بحاضران گفت که هفت روز که درویش زاده گفته بود گذشت و اکنون آفتاب فرو میرود و خلاف گفته آن برهمن عابد دروغ نشود چه عجب که همین کرمک تچهک باشد و بر انگیزد و کرمک را برداشته بگردن خود نهاد در آن وقت تچهک خود را در غایت عظمت و مهابت ظاهر کرده بر راجه پیچید و گردن خود را بلند برداشت و سر خود را بگردن راجه نهاده بگزید و متوجه هوا گشت و از تاثیر زهر آن مار در آن مکان آتش گرفت و برهمنان که در صحبت راجه بودند به تعجیل از آن جا بگریختند و تمام آن خانه با راجه بسوخت و ستونی که بر آن جائی برای بودن راجه عمارت کرده بودند بصدمه افتاد که آواز مهیبی مانند صدای صاعقه از و بر آمد و در آن شب ساکنان هستناپور از کمال دهشت خواب نکردند و روز دیگر جثه سوخته راجه را بر آورده در آب گنگ انداختند چند روز که راجه در انجا متحصن بود باستماع ماجرای احوال اسلاف خویش و بیدهت شاستر که بزعم هنود استماع آن مثمر نجات از تعلقات است و منتج رستگاری از عذاب عقبی و کتاب بهاگوت که مشتمل بر جلائل علوم و متضمن احوال سری کشن و نزد ارباب هند معتبر و بزرگتر ست اشتغال میداشت و جاتک آن سکهدیو بن بیاسدیو در همان ایام ست که در آن مکان انیس صحبت و رفیق انجمن بود و از آن زمان در هندوستان و هندوان مشهور گشته مدت سلطنت راجه پرکهیت شصت سال +

ذکر سلطنت راجه جنمی جی پسر راجه پرکهیت

بعد از آنکه راجه پرکهیت بنوعی که نوشته شد رخت هستی بر بست امرا و وزرا باتفاق راجه جنمی جی را که خلف بزرگ او بود جانشین پدر گردانیده کمر خدمت بر میان بستند و اطاعت او را سعادت شمردند این راجه باوجود خردسالی آنچنان ضبط و ربط احکام سلطنت و بندوبست اطراف مملکت کرد که احدی را یارای تخلف و انحراف نماند و رعایا و برایا در مهد امن و امان آسودند گویند بعد چندگاه راجه در ولایت شمال لشکر کشیده فرمان روایان آن دیار را بعد محاربه مطیع و منقاد خود گردانید و ممالک مقبوضه آنها در قبضه خویش آورده مراجعت بدار السلطنه هستناپور نمود درین ایام جرنکار نام عابدی که در زمان خویش بفضل و کمال مشهور بود بمجلس راجه در آمد راجه ورود آن عابد از سعادت خود شمرده کمال احترام بجا آورد عابد گفت که ای راجه راجهای را که با تو هیچ بدی نکرده اند رنجانیدن و ولایت آنها گرفتن و محاربات کرده بنده های خدا را کشتن و ممالک را پایمال حوادث نموده مظلمه دنیا و آخرت اندوختن چه خوبی دارد که بر خود می پسندی و امری که بر ذمه همت تو لازم و تقدیم آن وسیله نیکنامی دنیا

و از جمله سعادات عقبی است بخاطرت نمیرسد راجه پرسید آن کار ضروری کدام است که مرا باید کرد عابد فرمود پدر ترا که بغایت نیکو کار و عدالت شعار بود تچهک مار کشته و تو باوجود قدرت و قوت انتقام خون پدر بخاطر نمی آری اگر عوض خون پدر تچهک را بالقصاص رسانی نام نیک تو تا انقراض زمان پایدار خواهد ماند راجه را گفتار عابد اثر کرد و آب از دیده‌های او فرو ریخت و خون غیرت در دلش جوشید انتقام پدر بخاطر آورد که تچهک مع ماران خاکستر گرداند بلکه تخم ماران را از مزرعه هستی بر اندازد و بنابرین با اندیشه دانایان زمان و برهمنان بیدخوان که در افسون دانی و بیدخوانی نظیر و عدیل نداشتند و بزعم هنود بقوت افسون ساکنان عالم علوی را بر زمین آوردن می توانستند بلکه آفتاب و ماهتاب را مسخر کردن میدانستند بدرگاه خویش حاضر آورده مصالح و اسباب کشتن ماران آنچه مطلوب بود همه را موجود کرد باتفاق وزرا و برهمنان افسون دان آتشی عظیم ترتیب یافته افسون خوانی آغاز گردید از تاثیرات افسون و طلسمات ماران از جا بی اختیار از سوراخهای زمین و مغارهای کوه بلکه از عالم بالا و تحت الثری بر آمده پروانه وار خود را بر آن آتش بی زینهار زده هلاک میشدند اول بیست هزار مار آمده سوخت بعد یک لک پس از آن یازده لک پس یک کرور بعد از آن نوبت بنوبت ده کرور بعد از آن مارهای بی شمار رسیده خاکستر میشدند از انجمله جمعی بچهره اسپ بودند و فریقی بسان فیل خرطوم داشتند و گروهی را مانند آدمیان گوش و بینی و دهن بود اکثری دو سر و سه سر و چهار سر بودند و بعضی بمقدار یک کروه و دو کروه و سه کروه دراز بودند بعضی بهر صورت و شکل که میخواستند بر می آمدند و هرجا که اراده میکردند میرفتند ازین قبیل طوائف ماران آن قدر سوختند که از روغن بدن ایشان جوها روان شد و دود از آتش بغایت بلند گردید و دود آن بگردون گردان پیچید و از تصرف افسون برهمنان ارکان جمعیت سیکه ناگ که بقول براهمه هنود کره زمین بر یک سر از هزار سر خود گرفته است اختلال افتاد و آن حامل غبرا خواست که دوش خود را از بار زمین سبک ساخته پهلو تهی گرداند و خود را با اصناف خود در آن آتش سوزان اندازد و لیکن چون اراده ایزد جهان آرا بران رفته بود که ارض غبرا یکبارگی متزلزل و تخم ماران بالمره مستاصل نگردد سیکه ناگ بمکان خویش متمکن ماند در آن وقت استیک نام درویشی برهمن که صاحب فضل و کمال بود در انجمن راجه وارد گشته بعد از ادای دعا و ثنا شفاعت ماران نموده عفو تقصیرات بزرگ آنها نمود و بالتماس و دعای آن درویش شعله آتش غضب راجه فرو نشست و بقیه ماران از آن آتش جان ستان بسلامت ماندند برخی برانند که تچهک مار نیز که اینهمه آتش انتقام برای او افروخته شده بود و اصناف ماران به طفیل او خاکستر گردیده بشفاعت عابد نجات یافت و اکثر برانند که تچهک با ماران دیگر هلاک شد راجه بعد انصرام این کار مجلسی عالی ترتیب داده چندین هزار برهمن را طعام و خلاع و نقود و ظروف طلا و نقره مرحمت ساخت و حکام اطراف را که درین جشن حاضر شده بودند لوازم ضیافت در خور حال هر کدام بجا آورده خوشنود و مرخص فرمود القصه بعد الفراغ این امر راجه بانتظام مهام جهانبانی اشتغال ورزید و بآبیاری عدالت بوستان عالم را رونق و طراوت بخشید پس از انقضای مدتی متمادی بیاسدیو وارد انجمن او گشت راجه از آن دانای اسرار سوال کرد که اجداد من یعنی پاندوان باوجود دانش خداداد و بی بقائی عمر و دولت دانسته چرا عزم محاربه مهابهارت جزم نموده باعث خونریزی برادران و اقارب و قاصد هلاک اکثر ذوی حیات گشتند بیاسدیو بپاسخ برگشاد که بارادت ایزدی انچه شدنی بود بمنصه ظهور رسید راجه گفت که آنها باوجود آن همه کمال و قدرت این شدنی را چرا چاره نکردند بیاسدیو جواب داد که از آفریدها کیست که تقدیر آفریدگار را تدارک تواند نمود هرگاه از امر خداوند مجازی مجال نیست از اراده خداوند حقیقی کرا یارا ست که عدول تواند کرد بالفعل امری از پرده غیب بر دست تو ظاهر شدنیست و تو بآن گناه ماخوذ خواهی گشت من علاج آن بتو میگویم اگر میتوانی آن امر را که درباره تو تقدیر بران رفته است چاره گری کن راجه در گرداب حیرت فرو رفته پرسید که آن چیست خدا را بر حال من ترحم کن

وعلاج آن بفرمانا در تدارک آن بذل جهد خود نمایم **بیت** علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد + دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست +
بیاسدیو بمقتضاے آگهی گفت که در فلان تاریخ سوداگرے اسپ زیبا منظر خوشخرام بر درگاه تو خواهد آورد و باید که تو آن اسپ را منظر
خویش در نیاری و بر تقدیر دیدن آنرا خریده نکنی و در صورت خریدن بران سوار نشوی اگر سوار خواهی شد آن اسپ ترا بلا توقف
در بیابانی خواهد برد و دران بیابان عورتی صاحب جمال بنظر تو خواهد آمد باید که مبتلاے حسن او نشوے و او را از دواج خود نیاری
و بر تقدیر تزویج و آوردنش بخانه محکوم حکم او نشوی در صورتیکه آن عورت را در خانه آورده مامور امرش خواهی گردید گناهی عظیم از تو بمنصهٔ
ظهور خواهد رسید بیاسدیو بعد اظهار این معنی از نظر غائب شد قضارا در روز معهود تاجرے اسپ موصوف بر درگاه راجه حاضر ساخت
ابیات چو وحشی گور در صحرا تگاور + چو آبے مرغ در دریا شناور + بوقت حمله برق آسا جهنده + بگاه پویه چون صرصر دونده + اگر
سایه فگندے تازیانه + برون جستی ز میدان زمانه + طوائف انام از خاص و عام بواسطهٔ دیدنش ازدحام آوردند و این خبر براجه رسید
چون امرے از پردهٔ غیب ظاهر شدنی بود قضا نقابی بر دیدهٔ عقل و دانش راجه انداخته بران داشت که بی اختیار برای دیدن اسپ
از حرم سراے خود بیرون آمد اسپی دید در غایت خوبے و زیبائی و بدون تامل بران سوار گردید بمجرد آنکه راجه بر اسپ بر آمد آن ابر برق رفتار
راجه را در بیابانی بے پایان رسانید راجه دران بیابان هولناک رسیده متعجب شد و برخود لرزیده چپ و راست دید ناگهان نازنینی چهارده
ساله که رشک ماه چهارده توان گفت بنظرش در آمد راجه بمجرد دیدن بیخود گردید و بمشاهدهٔ اداهاے نازنین و گفتار شیرین او زیاده تر مبتلا
گشته بها بجا بآئین خود با او عقد زوجیت بسته آن خرمن گل را حمائل وار کشیده جیست بر گرفت و بعد تقدیم مراسم زفاف بدار السلطنت آورده
از جمیع نسوان حرم سرا رتبه او عالی تر ساخته در انی ساخته بکامرانی پرداخت و چنان محکوم او گردید که سر مو خلاف امرش نمی آورد اتفاقاً روزی
جماعهٔ برهمنان بر مائدهٔ راجه انواع مطعومات شیرین و خوش و نمکین و ترش بقصد حصول ثواب پیش آن جماعه حاضر آورد **بیت** خورشهای
الوان نه اندازه بیش + بخوانهای زرین نهادند پیش + آنجماعه از هر جنس لقمه بکام خواهش میرسانیدند در اثنای این حال همان رانی که
باعث صدگونه بلا و سرمایهٔ آفت بود با هزاران کرشمه و ناز از پردهٔ بیرون آمده بر برهمنان جلوه گری نمود جماعهٔ برهمنان بمجرد نظارهٔ
آن ماه پاره فریفته جمال او گشته دست از طعام باز کشیدند و مانند صورت بی جان در تماشای حسن او حیران ماندند راجه از مشاهدهٔ آن
حال خشمناک و قاصد هلاک آنها گردیده تمامی برهمنان را در طرفة العین با خاک برابر و مفقود العین والاثر گردانیده بآن خون ناحق وبال و نکال دنیا
و عقبی اندوخت سعدی **بیت** چو خشم آیدت بر گناه کسی + تامل کنش در عقوبت بسے + به تندی سبک دست بردن به تیغ + بدندان
گزد پشت دست دریغ + بعد از وقوع این امر راجه متنبه گشته افسوس بسیار و گریه و زارے آغاز کرد و تخم ندامت در مزرعهٔ دل میکاشت
و پشیمانی او سودے نداشت دران حال بیاس دیو حاضر گشته گفت ای راجه با آنکه من ترا ازین امر آگهی داده بودم چرا مرتکب این
امر شدی راجه زبان بعذر خواهی کشود و بخضوع و خشوع التماس نمود که الحال توجه فرموده راه تدارکی باید نمود که بوسیلهٔ آن در آخرت
به عقوبتی ماخوذ نشوم بیاسدیو گفت چاره این است که تصدق بسیار نموده کتاب مهابهارت را که مشتمل اسرار حقائق و ایزد پرستی و شرح
بر احوال پانڈوان و حکایات بدائع دیگر است بسمع دل اصغا کنی راجه حسب الامر بیاسدیو خزائن و دفائن و اسباب و اموال بفقرا و محتاجین خیرات
کرده کتاب مذکور را از زبان ساتن که شاگرد رشید بیاسدیو بود بگوش دل استماع نموده از معاصی برائت جست از آن زمان کتاب مهابهارت در عالمیان
مشهور و شائع گردید راجه بعد الفراغ از مامورات بیاسدیو بانتظام مهام جهانداری قیام ورزیده بعد انقضاے اجل موعود ارتحال نمود مدت سلطنتش هشتاد و چهار سال

ذکر سلطنت راجه آسمند وغیره اولاد پانڈوان بطریق اجمال

راجه آسمند بن راجه جنمی جی چون از ابتداے راجه آسمند احوال نسل پانڈوان از کتب هنود مفصل معلوم نمی شود اسامی هر یکے

از اظهار ایام قید زمان سلطنت که از بعضی نسخ بنظر در آمده ضمیمهٔ این مجموعه نمودن و منتظر آن اخبار سلاطین ماضی آگهی دادن مناسب دانست +
القصه بعد رحلت راجه جنمی جے خلف بزرگ او راجه آسمند جانشین گشته جهان آرا گردید و بسان نیاکان خویش طریقهٔ رعیت پروری
و دادگستری در پیش نمود مدت سلطنت او هشتاد و دو سال و دو ماه راجه آدهن بن راجه آسمند مدت هشتاد و هشت سال و دو ماه زیب
اورنگ جهانبانی و زینت سریر کشورستانی بود راجه مهاجے بن راجه آدهن مدت هشتاد و یک سال و یازده ماه بر تخت فرمان روائی
تکیه داد راجه جسرتهه بن راجه مهاجے مدت هفتاد و پنج سال و دو ماه اورنگ نشینی کرد راجه دشت وان بن راجه جسرتهه مدت هفتاد و
شش سال و سه ماه کوس سلطنت نواخت راجه اوگرسین بن راجه دشت وان مدت هفتاد و هشت سال و هشت ماه شور جهانگیرے در
سر داشت راجه سورسین بن راجه اوگرسین مدت هشتاد سال رایت فرمانروائی برافراشت راجه سدشت سین بن راجه سورسین مدت شصت
و پنج سال و دو ماه اعلام جهانبانی برپا داشت راجه رسمی بن راجه سودشت سین مدت شصت و نه سال و پنج ماه تاجور بود راجه پرجهل بن
راجه رسمی مدت شصت و چهار سال و هفت ماه جهانبانے کرد راجه سونبهه پال بن راجه پرجهل شصت و دو سال و یک ماه سربلکداری برآورد
راجه نرهر دیو بن راجه سونبهه پال مدت پنجاه و یک سال و یازده ماه در مهام سلطنت کوشید راجه سوچرتهه بن راجه نرهر دیو مدت چهل و دو سال
و یازده ماه راه سرورے نوردید راجه بهوپ بن راجه سوچرتهه مدت پنجاه و هشت سال و سه ماه تاج جهاندارے بر سر گذاشت راجه سوبن
بن راجه بهوپ مدت پنجاه و پنجسال و هشت ماه زمام فرمانروائی در کف داشت راجه میدهاوے بن راجه سوبن مدت پنجاه و دو سال صاحب
چتر و علم بود راجه سرون چر بن راجه میدهاوی مدت پنجاه سال و هشت ماه راجه بهیکم بن راجه سرون چر مدت چهل و هفت سال و نه ماه راجه
بدارتهه بن راجه بهیکم مدت چهل و پنجسال و یازده ماه راجه دسوان بن راجه بدارتهه مدت چهل و چهار سال و نه ماه راجه اودی بن راجه دسوان
مدت چهل و چهار سال و دو ماه راجه امنی بر بن راجه اودی مدت پنجاه و یک سال راجه دند پال بن راجه امنی بر مدت سی و هشت سال و نه ماه راجه
درسال بن راجه دند پال مدت چهل سال و سه ماه راجه شیباک بن راجه درسال مدت سی و شش سال راجه کهیم بن شیباک مدت پنجاه و هشت
سال و پنج ماه سرورے نموده چون نوبت به پسر او راجه کهیمن بن راجه کهیم رسید او در سرانجام مهام سلطنت سستی ورزیده بتقدیم امور
مملکت نمی پرداخت و لاابالی میزیست چون سلطنت را غفلت و بے پروائی دشمنی قویست پادشاهی که غفلت ورزد و بے پروا زید هر آئینه
سلطنتش دیر نپاید بلکه زندگانیش زود بسر آید **بیت** چو شه باز ماند ز پروای ملک + بود هر سری را تمنای ملک + امرا و وزرا
سر از اطاعت او تافته بوزیرش که دست تصدی در امور جهانبانی و خزائن و دفائن و دیگر کارخانجات قبضے داشت در ساختند وزیر بطمع
سلطنت و حب دنیا سالک مسالک بی حقیقتے و بیوفائی گشته راجه کهیمن را کشته سریر آراے فرمانروائی گردید مدت سلطنت راجه کهیمن
چهل و هشت سال و یازده ماه بود از ینجا نسل پانڈوان که از ابتداے راجه جدهشتر لغایت راجه کهیمن مدت یکهزار و هشت صد و شصت و
چهار سال سی تن بطناً بعد بطن فرمان روائی کرده بودند منقطع گردید و امور جهانبانی بر قوم دیگر منتقل گردید +

ذکر انقطاع سلسلهٔ پانڈوان و رجوع سلطنت براجه بسرو و اولادش

راجه بسرو که از پایهٔ وزارت بدرجهٔ سلطنت رسید بعد اتمام کار راجه کهیمن بر تخت جهاندارے جلوس نموده بسرانجام مهام سلطنت
اشتغال داشت چون احوال نسب این راجه و اولادش نیز مفصل ظاهر نیست اسم هر یک از اولاد او و زمان سلطنت آنها نگاشته آمد
راجه بسرو هفده سال و چهار ماه راجه سورسین بن راجه بسرو العد بدر چهل و دو سال و هشت ماه راجه بیرساه بن راجه سورسین پنجاه و دو
سال و دو ماه راجه اننگ ساه بن بیرساه چهل و هفت سال و نه ماه راجه برجیت بن راجه اننگ ساه سی و پنجسال و یازده ماه راجه دربهه
بن راجه برجیت چهل و چهار سال و سه ماه راجه سود پال بن راجه دربهه سی سال و نه ماه راجه برت بن راجه سود پال چهل و دو سال

و دو ماه راجه سنخی بن راجه پورست سی و دو سال و سه ماه راجه امرجوده بن راجه سنخی بست و هفت سال و چهار ماه راجه نین پال بن راجه امر جوده بست و دو سال یازده ماه راجه سردی بن راجه نین پال چهل و هفت سال و هفت ماه راجه بیدارتهه بن راجه سردی بست و پنج سال و پنج ماه راجه بدهمل بن راجه بیدارتهه بعد جلوس براورنگ جهانبانی بعیش و کامرانی پرداخته از امور ملکی غافل گردید بنگ خوردن و بدخوئی و بدگوئی شعار خود نموده از کثرت بنگ بیهوش بوده با امرا و وزرا سلوک ناهنجار پیش گرفت بالجمله راجه مذکور از افراط بنگ به ارکان دولت طریقه که نباید سلوک داشته از مهام جهانبانی نهایت غفلت ورزید و بریاه وزیرش تا بوی وقت یافته کارش بانجام رسانیده مالک مملکت گردید مدت سلطنت راجه بدهمل سی و یک سال و هشت ماه از ابتدای راجه بسر داکه بعد نسل پانڈوان بسلطنت رسید لغایت راجه بدهمل چهارده تن مدت پانصد و یک سال فرمانروائی نموده جهان گذران را پدرود کردند ازینجا نسل راجه بسر وا منقطع گشته امر سلطنت بقوم دیگر انتقال یافت **بیت** نیک و بد روزگار دیدیم وگذشت * افسانه این و آن شنیدیم وگذشت *

ذکر انتقال سلطنت از نسل راجه بسر وا و زیر راجه بریاه وزیر راجه بدهمل

راجه بریاه که از پایهٔ وزارت بسلطنت رسید زمان دولت او سی و پنج سال راجه جنجاب سنگه بن راجه بریاه مدت سلطنت بست و هفت سال و هفت ماه راجه شترکمن بن راجه جنجاب سنگه مدت سلطنت او بست و یک سال راجه هیبت بن راجه شترکمن مدت سلطنت او بست و پنج سال و چهار ماه راجه بهارمل بن راجه هیبت مدت سلطنت او سی و چهار سال و هشت ماه راجه سروپ دت بن راجه بهارمل مدت سلطنت او بست و هشت سال و سه ماه راجه مترسین بن سروپ دت مدت سلطنت او سی و چهار سال و سه ماه راجه سکهدان بن راجه مترسین مدت سلطنت او بست و هفت سال و دو ماه راجه جیل بن راجه سکهدان مدت سلطنت او بیست و هشت سال و دو ماه راجه کلنگ بن راجه جیل مدت سلطنت او سی و نه سال و چهار ماه راجه کلمن بن راجه کلنگ مدت سلطنت او چهل و شش سال راجه شرمردن بن راجه کلمن مدت سلطنت او هشت سال و یازده ماه راجه جیون جات مدت سلطنت او بست و شش سال و نه ماه راجه مری چک بن راجه جیون مدت سلطنت او سیزده سال و دو ماه راجه بیرسین بن راجه مری چک مدت سلطنت او بست و شش سال و دو ماه راجه آدهت بن راجه بیرسین چون برتخت جهانبانی نشست باقتضاے مستی برنائی و غرور فرمانروائی غفلت را کار فرما گشته بعیش و عشرت پرداخت و دائما در حرم سرا بودن شعار خود ساخت چون بے پروائی راجه خاطرنشان عالمیان گردید تسلط وزرای اجداے سلف و عروج آنها بمعارج سلطنت نیز مشهور گشته از معمولات بود وزیر پر تزویرش بشوکت استیلائی که داشت راجه آدهت سارهگرای ملک نیستی گردانیده بر وسادهٔ سلطنت تکیه گردید مدت سلطنت راجه آدهت بست و نه سال و یازده ماه از ابتدای راجه بریاه لغایت راجه آدهت شانزده تن مدت چهار صد و چهل و شش سال بامور سلطنت پرداختند ازینجا نسل راجه بریاه منقطع گردید **بیت** سرانجام گیتی همین است و بس * وفائی نکرد است با هیچکس *

ذکر انتقال سلطنت از اولاد راجه بریاه به دندهر وزیر و اولادش

راجه دندهر از پایهٔ وزارت بمرتبهٔ سلطنت رسیده مدت چهل و یک سال و شش ماه جهانبانی نمود بعد ازان کوس رحلت نواخت راجه سین وهوج بن راجه دندهر مدت چهل و پنج سال و سه ماه بسلطنت پرداخته ازین جهان رفت راجه سیگنگ بن راجه سین دهوج مدت چهل و یک سال و دو ماه کامروائی جهانبانی بوده دنیا را پدرود نمود راجه مهاجوده بن راجه مهاگنگ مدت سی و سه سال جهانداری نموده رخت هستی بربست راجه ناتهه بن راجه مهاجوده مدت بست و هشت سال بامر سلطنت اشتغال ورزیده پیمانهٔ زندگی لبریز کرد راجه جیون راج بن راجه ناتهه مدت چهل و پنج سال و هفت ماه بجاے پدر نشسته ودیعت حیات بجان آفرین سپرد راجه اودی سین

بن راجه جیون راج مدت سی و هفت سال و پنجاه وارائی نموده رحلت کرد راجه انندجل بن راجه اودے سین مدت پنجاه و یک سال فرمانروائی نموده راه آن جهان گرفت راجه راجپال بن راجه انندجل بعد جلوس اورنگ جهانبانی کمرهمت به مملکت ستانی بربست و بسرپنجهٔ شجاعت اکثر ولایات مسخر کرده فرمانروایان را فرمان پذیر خویش گردانید ازانجا که دنیا بادهٔ ایست پر زور و شور و نشه او سراسر نخوت و غرور راجه مذکور بوفور لشکر و تسلط بر اجاے اطراف زندگی ببدمستی کردن آغاز نهاد و کسی را بخاطر خود نیاورده با همه کس بنخوت پیش می آمد رفقا و اعیان دولت از دست او بجان آمده آه و فغان مے گذرانیدند و با هر صاحب ثروتی توسل جسته او را دلالت به تمرد و انحراف می نمودند تا آنکه سکونت نامے که قلیلی از ملک دامنه کوه کماؤن در دست داشت و از خراج گذاران راجه بود باغواے امرای دولت و وزرای مملکت بر سر راجه لشکر کشید و باقتضای ارادات ایزدی سکونت غالب آمد و راجه راجپال در رزمگاه کشته شد **ابیات** چو نیرو فرستد خداوند پاک * بمورے زمارے برآرد هلاک * که در جنگ فیروزے از اختر است * نه از گنج و بسیارے لشکر است * مدت سلطنت راجه راجپال بست و شش سال و از ابتدای راجه دندهر لغایت راجه راجپال نه تن سه صد و چهل سال فرمانروائی کردند و ازینجا سلسلهٔ راجه دندهر منقطع گردید و امر سلطنت براجه سکونت انتقال یافت سعدی **بیت** بس نامور بزیر زمین دفن کرده اند * کز هستیش بروے زمین یک نشان نماند *

ذکر رجوع سلطنت از سلسلهٔ راجه دندهر براجه سکونت و از راجه سکونت براجه بکرماجیت

راجه سکونت چون والی سلطنت و مالک ممالک گردید مغرور گشته با امرا و وزرا سلوک ناهنجار پیش گرفت و بادهٔ سلطنت او را گوارا نیفتاده بروز و رآورده از خودش برد ازانجا که جهانبانی وابسته باخلاق حمیده و صفات پسندیده و حوصلهٔ فراخ و همت عالی و نیت درست و شجاعت فطرے و سخاوت جبلی و عدالت راسخه و عواطف لائقه است و راجه مذکور ازین صفات خالی و نهایت پست فطرت کم همت و تنگ حوصله کم ظرف بود کارهائیکه شایان فرمانروایان و سزای سلاطین نباشد بعمل مے آورد و با این حال بافیون معتاد بوده اکثار می نمود در نشهٔ آن سر از پا نشناخته غافل و عاطل مے گذرانید و از روے بیخردی بارعایا و برایا راه معدلت نسپرده طریقهٔ جور و جفا پیش گرفت **بیت** ملکدارے بعدل و داد بود * ظلم و شاه بے چراغ باد بود * ارکان دولت و اعیان مملکت که از سلوک ناهنجارش خوش نبودند در اندک فرصتے از و منحرف شدند حکام نواحے بدین احوال پے برده راجه بکرماجیت والی اوجین بالشکر ظفر اثر و عساکر نصرت فر متوجه اندرپت گردید راجه سکونت از استماع این خبر صفوف پیکار آراسته آمادهٔ مدافعه گشت هر دو لشکر باهم پیوسته آتش کارزار برافروختند راجه سکونت در رزمگاه کشته شد و راجه بکرماجیت مظفر و منصور گشت **بیت** غزالیکه جوید نبرد پلنگ * شود خاک از خون او لاله رنگ * نه روے که برنے سراید جهان * به پیکار شاهنیش آید گمان * مدت سلطنت راجه سکونت چهارده سال *

دربیان ولادت راجه بکرماجیت

در شرح احوال او اختلافات بسیار مسموع شده در اکبرنامه و بعض تواریخ دیگر مرقوم است که ابا عن جد فرمانروائی اوجین بود پدرش گندهرپ سین نام داشت اما آنچه صاحب ترجمه سنگهاسن بتیسی که مشتمل بر احوال آن راجه قوی اقبال است بقلم آورده اینست که وقتی اندر فرمانروائی عالم ملکوت در مکان خویش بزم طرب و نشاط آراسته داد عیش و نشاط میداد در ان محفل گندهرپ سین پسر و یکے از حوران که بزبان هندوان آن را اپچهرا گویند در ان انجمن رقص مے کرد مبتلا گشته بنگاه عاشقانه نمود اندر ازین جهت که آن حور منظور نظرش بود از معاینهٔ این حال برآشفت بفرمان قهرمان جلال درباره پسر خود دعاے بد کرد که از عالم علوی فرو افتاده

بجهان سفلی در آید در زنانه بصورت خر و شبانه آدمی پیکر بوده باشد هرگاه راجه از راجهاسے سفلی جثه خرے او را در آتش بسوزاند بصورت اصلی خود عود آمده از عالم ناسوت بعالم ملکوت که مسکن مالوف اوست در آید همان زمان گندهرپ سین از جای خود افتاده بصورت خری در تالابے متصل دهار انگرے دکهن که راجه دهار امرزبان آنجا بود افتاد و در آب آن اقامت ورزید و بخاطر آورد که دختر راجه این شهر را باید خواست تا بوسیله او جثه مذکور سوخته گردد و ازین عالم انتقال بملک خود کرده آید درین فکر بود که برهمنی بقصد غسل بر کنار تالاب در رسید گندهرپ سین آواز کرد که اے برهمن من گندهرپ سین پسر اندر ام و درین آب اقامت دارم براجه این ولایت پیغام کن که دختر خود را بمن دهد و هر مقصد یکه خواسته باشد بانجام رسانم و اگر ازین امر انحراف نماید این شهر را زیر و زبر گردانم برهمن در ان روز برین آواز اعتماد نکرد چون دو سه روز علی الاتصال همین آواز از ان تالاب شنید ناگزیر راجه را برین امر غریب اطلاع داد راجه متعجب گشته خود بر کنار تالاب آمده این آواز را بیواسطه بگوش خود شنید و گفت اگر فی الواقع تو گندهرپ سین پسر اندری و قدرت بر سر انجام مرام من داری فی الفور حصار آهنی در دور این شهر درست ساز تا بر قول تو اعتماد کرده دختر خود را با تو تزویج کنم گندهرپ سین قبول کرده بدون وساطت معمار جدار و حصار رویین باستحکام تمام در دور شهر پدید آورد و شنوح این سانحه غریبه باعث تعجب خلائق گردید و راجه حیران مانده بموجب قرارداد دختر خود را در زوجیت گندهرپ سین داد و ایفای وعده نمودن ناچار دانست و بر کنار تالاب آمده آواز داد که اے گندهرپ سین از ظهور این خرق عادت گفتار ترا تصدیق کردم از آب بیرون بیا تا بر طبق وعده دختر را در عقد تو در آورم گندهرپ سین باستماع این آواز بصورت خری از آب بیرون آمده خود را نمود راجه از دیدن او در گرداب حیرت افتاد و غرق عرق خجالت گشته با خود گفت اگر دختر را باین خر بپیوندم کنم از شماتت و بدگوئی امثال و اقران اندیشه دارم و اگر انحراف ورزم این اندر پسر قدرتی دارد که مرا و اهل شهر را بر خاک هلاک خواهد انگند گندهرپ سین بر مافی الضمیر راجه مشرف گشته گفت مرا در پیکر خرے دیده غم مخور حکمت آفریدگار بران رفته که روزانه بدین هیئت باشم و شبانه بصورت آدمی بر آیم بالضرور راجه از امر شدنی یارای عدول نیافته دختر خود را بعقد زوجیت او در آورد و گندهرپ سین روزانه با پیکر خر در طویله گاه میخورد و شب بجسم انسانی در آمده بحرم سرای راجه رفته با زوجه خود عیش و عشرت میکرد اما راجه دهار از شماتت طاعنان بجان آمده خجل و منفعل میبود و همیشه در چاره آن میکوشید تا شبی گندهرپ سین بطریق معمول وقت شب جثه خرے گذاشته درون حرم سرا رفته بود راجه قابو یافته در طویله آمده جثه خری او را بدست آورده در آتش سوخته خاکستر گردانید گندهرپ سین همان وقت از حرم سرا بیرون آمده گفت که ای راجه وقت تو خوش باد که بر من احسان کردی و ازین بلیه نجات بخشیدی اندر بمن دعای بد وقتیکه کرده بود و چنین گفته که هرگاه این کسوت خری را راجه بسوزاند من ازین عالم رستگاری یافته بجای اصلی خود بر گردم پیش ازین پسر من بهرتری نام از پرستاری ولادت یافته اکنون دختر تو حامله است بکرماجیت نام پسری از وبوجود خواهد آمد که قوت هزار فیل داشته باشد و نام این هر دو پسر بر صفحه روزگار تا انقراض زمان خواهد ماند چون نفرین پدر که در حق من کرده بود آخر شد مرا در عالم علوی بجای خویش باید رفت از شما رخصت میشوم این را بگفت و بجانب آسمان روان گشته از نظر غائب گردید راجه از وقوع این ماجرا حیران گشته خوفی هم بخاطر او راه یافت که اگر چنین پسری ازین دختر پیدا شود و درین ملک تسلط یابد سلطنت مرا خللی عظیم خواهد بود و مقاومت با او مشکل پس نگاهبانان تعین فرمود که هرگاه دخترش بزاید پسر را حاضر گردانند تا کارش باتمام رساند دختر که در فراق شوهر میسوخت باستماع این خبر غمش دو بالا گردید و تاب احزان و انده پے در پے نیاورده شکم خود را از کارد بر درید و تار و پود هستی از هم گسیخت چون ایام وضع حمل نزدیک رسید اراده الهی بران بود که بکرماجیت بعرصه وجود در آمده کارهاے شایسته بظهور رساند از شکم آن عورت پسر زنده بر آمد و بلسان نوزادان گریه آغاز نهاد

نگاهبانان هماوقت آن پسر را نزد راجه آورده حقیقت مردن مادرش و بر آمدن آن پسر زنده از شکم او ظاهر نمودند راجه بر احوال آن طفل مادر مرده رحم آورده نظر تربیت برو انداخته به دایهای مرضعه مهربان دلسوز سپرد و آنرا بکرماجیت نام نهاد و در پرورش و تربیت بهرتری برادر غیر مادرے بکرماجیت هم توجهی میگماشت چون هر دو کلان شدند بدین جهت که علامات رشد و کاردانی از ناصیه حال سعادت اشتمال بکرماجیت پیدا و امارات سلطنت از سیماے او هویدا و دختر زاده او هم بود راجه در حق او زیاده شفقت می نمود و بعد از انکه بحد بلوغ رسید ولایت مالوه باقطاع او مقرر گردانید بکرماجیت التماس کرد که برادر کلان من بهرتری است با وجود او امر حکومت بنام من سزاوار نیست مسئول آنکه ایالت آنجا بنام برادر کلان من مقرر شود و من بوزارت او خواهم پرداخت راجه التماس او پسندیده حکومت مالوه به بهرتری داد و هر دو برادران ولایت رخصت نمود بهرتری در ان ولایت رسیده شهر اوجین را دار الایاله مقرر نموده حکومت میکرد و بکرماجیت بامر وزارت قیام داشته انتظام مهمات آنجا چنانچه باید می نمود و آخر هر دو برادر بزور پنجه مردانگی و قوت و فرزانگی اکثر ولایات قرب جوار در حیطه تصرف خود در آوردند و حکم آنها باکثر ممالک جاری گشت و شهر اوجین آن قدر وسعت یافت که در طول سیزده کروه و پهنا نه کروه بود راجه بهرتری با اهلیه خویش که انگ سینا نام داشت و آنرا پنگلا نیز گفتندی الفت بسیار بهم رسانیده اکثر اوقات درون حرم سرا ماندی و با رانی بعیش و کامرانی گذرانده بامور مالی و ملکی کمتر پرداختی و بار کارهاے فرمانروائی تمام بر دوش همت بکرماجیت انداخته التفاتے بان نداشت بکرماجیت به برادر بزرگ خود از راه مهربانی نصیحت کردی که علی الدوام در حرم سرا بسر بردن و از مهمات جهانداری غفلت ورزیدن مناسب نیست رانی از راه جهالت و عناد کینه بکرماجیت بهم رسانیده راجه را برین صرافت آورد که بکرماجیت را از پیش خود اخراج نماید راجه مسلوب العقل مغلوب فرمان زن خانه برانداز گردیده حقوق خدمتگذاری چنان برادر مهربان را بر طاق نسیان نهاد و باستصواب رانی بکرماجیت را اخراج نمود بیت عزیزان الحذر از کید زنان خور + بکید زن شود دانا گرفتار + ز کید زن دل مردان دو نیم است + زنان را کیدهاے بس عظیم است + زن از پهلوی چپ شد آفریده + کس از چپ راستی هرگز ندیده + چون مدتی باخراج بکرماجیت گذشت زناردارے بقوت ریاضت ثمرے از جائی بدست آورد که بخوردن آن زندگانی جاودانی حاصل گردد و ثمر مذکور را بمشورت زن خود بامید تحصیل وجه معیشت راجه بهرتری را بطریق هدیه رسانید و بمراد خویش فائز گردید راجه را بوفور محبتی که با زوجه خود بود آن میوه جان بخش را ارزانی داشت چون رانی در دام محبت میرآخور سرکار گرفتار بود بار رسانید میرآخور بقحبه لاکها بیسوا که پابند زنجیر عشق او بود گذرانید او بخاطر آورد که حیات ابدی را باید که نکوکار و پرهیزگار بوده باشد مرا همین قدر زندگانی که در بته کارے و بدکرداری گذشته و مے گذرد وبال است این قسم هدایا سزاوار راجه است که بطفیل آنها رعایا و برایا در کنف امن و امان زندگی می کنند همان بهتر که این ثمر را براجه بهرتری برسانم چون بنظر راجه گذرانید راجه آنرا شناخته در لجه حیرت فرو رفت چون به تحقیق پرداخت راز نهانی رانی بر ملا افتاد و رانی مغلوب یاس و هراس گشته خود را از بام بلند فرو انداخت و بدرکات سقر شتافت و راجه بر ابتلاے محبت آن فاجره ندامت کشیده بر عمر گذشته و اخراج برادر بسی تاسف نمود و در بعضی نسخ مقدمه رانی غیر این صورت مرقوم است و زن مذکور را از جمله صاحب عصمتان شمرده مردن آنرا بدین روش نوشته اند که روزی راجه بهرتری بقصد شکار سوار شده بود در نزدیکے موضعی دید که عورتے با پیکر بیجان شوهر خود حسرت نموده خود را در آتش سوزان انداخته خاکستر گردید راجه از مشاهده این حال بر همت مردانه آن زن آفرین کرد و بمسکن خویش رسیده ماجرای او پیش رانی گذارش نمود رانی بر زبان آورد که ثبات محبت و فرط عصمت زنان پارسا گوهر اقتضای آن دارد که بعد مردن شوهر بلا علل قالب تهی نمایند راجه این سخن در خاطر داشته برای امتحان دعوای رانی تدبیرے برانگیخت روزی کسان راجه بموجب ایمای او از شکارگاه نالان و گریان تند و تیز در شهر آمده

برلب اظهار آوردند که راجه را با دیو قوی دستی محاربه روداد و دیو غالب آمده راجه را بر خاک هلاک انداخت و بنا بر تصدیق قول خود کسوت
خاصه راجه را که بخون آلوده بودند بنظر رانی گذرانیدند رانی که در محبت راجه ثابت قدم و راسخ دم بود امتیاز صدق و کذب خبر نکرده بمجرد
استماع قالب تهی کرد و دعوی خود را که در محبت او داشت باثبات رسانیده نیکنامی جاوید یافت بیت خوش آنکه براه عشق جان داد
عشق است که جان بار تو ان داد + و در بعضی نسخ چنان نوشته اند که راجه بهرتری دو زوجه داشت و در دام عشق هر دو گرفتار بود و عورتیکه
از تقریب محبت میر آخور از بام افتاده قالب تهی کرد انگ سیتا نام داشت و فاجره بدکردار بود و انیکه از بهر مردن راجه بی توقف جان بجان
آفرین داد نام او پنگلا بود و در عشق راجه ثابت قدم القصه راجه بهرتری از مردن آن زن فاجره بپاس ناموس و غیرت یا از وفات
این زن صالحه بنا بر غیرت ترک سلطنت گفته بادیه پیمای تجرد گردید و بعبادت رب العباد اشتغال ورزیده ریاضت شاقه کشید و
بدستیاری نور توفیق شمع حقیقت در شبستان باطنش روشن گشت و از نتیجه شریکه ذکر آن گذشت یا از کثرت ریاضت زندگانی جاوید
که بقول اهل هند ممکن است یافته تا حال او را خلعت هستی در بر و بطریق اختفا درین عالم سیار است بالجمله چون راجه بهرتری بدر رفت
و ولایت از فرمانروائی که حراست خلائق از شر ظلمه و جنیان زبردست که گویند دران زمان غالب بودند توانند نمود خالی گردید در اطراف
ممالک جنیان و عفاریت دست تطاول بر خلق خدا دراز کردند و در شهر اوجین سرپال نام دیو که سر حلقه دیوان مردم در بود آمده و عفریتان
آدمی خور بود در رسیده بدل آزاری و جان شکری خلائق پرداخت برخی از باشندگان آن شهر از آزار او هلاک شدند و بعضی
رو بفرار نهاده جان خود بسلامت بردند و شهر اوجین که در آبادی و معموری نظیر نداشت بی رونق گردید آری ولایت بی والی
حکم تن بی سر دارد بیت جهان بی جهانبان تن بی سر است + تن بی سر از خاک ره کمتر است + چون بسیاری از اهل اوجین طعمه
آن دیو گردیدند اعیان و ارکان بمشورت یکدیگر با و التماس نمودند که یک کس را بنوبت برای خوردن خود بگیرد و آن شخص معین در آن روز
وسیله آسایش دیگران گردد عفریت مذکور قبول نموده فرمود که هر روز یکی از شهریان بنوبت خود بمکان حاکم نشین رسیده بر تخت
سلطنت جلوس نماید و تجملات جهانبانی با و رجوع یافته تمام آن روز را اجرای احکام بسر برد و امرا و وزرا و طوائف انام در اطاعت
او باشند چون روز بآخر رسد در وقت شب آن فرمانروائی یکروزه خوراک من بوده باشد همگنان بحسب ضرور قبول این امر نموده
نوبت بر همه گر قرار دادند هر روز یک کس نوبت بنوبت پادشاه یک روز شده طعمه دیو میشد و جمیع شهر یار بزبان الحال حیوانات مصرف
مطبخ محبوس حصار بوده هر کدام آماده مرگ بنوبت بود الله الله اگر بنظر امعان احوال جهانیان دیده آید بهمین آئین تمامی ذیحیات
که در عرصه شهود جمع آمده اند هر یکی را بنوبت خویش در پنجه عفریت اجل گرفتار باید شد بحکم اجال اقامت ابدی در دائره امکان
نداده اند خرم آن والا نظری که دل برین عاریت سرا و حیات سست بنا نبسته خود را آماده مرگ دارد و اوقات عزیز را که متاع
بی بدلی است صرف یاد و عبادت رب العباد گرداند سعدی بیت جهان ای برادر نماند بکس + دل اندر جهان آفرین
بند و بس + مکن تکیه بر ملک و دنیا و پشت + که بسیار کس چون تو پرورد و کشت + القصه چون مدتی بهمین آئین منقضی گردید
روزی جماعتی از غله فروشان که بزبان عرف بنجاره گویند از جانب گجرات در نزدیکی اوجین رسیده برلب دریا منزل ساخت
و بکرماجیت برادر راجه بهرتری که باغوای رانی اخراج یافت بطرف گجرات رفته درین سفر رفیق آنجماعه بود چون شب در آمد
شغالان بعادت خویش فریاد نمودند از انجمله شغالی بزبان خود گفت که بعد دو ساعت آدم مرده درین دریا می آید چهار لعل گران بها
و یک فیروزه قیمتی در انگشت اوست هر کس که آن مرده را بر آورده بخوردن من برد سلطنت روی زمین نصیب او شود بکرماجیت
زبان جانوران می فهمید آواز شغال شنیده برلب دریا آمده منتظر بود بعد دو ساعت دید که مرده در آب می آید شنا کرده لعل و

فیروزه را مطابق قول شغال نزد آن مرده یافته بصدق مقال او مطمئن و حصول سلطنت را متیقن گشت و مرده مذکور را بر کنار دریا انداخته
طعمه شغال مذکور گردانید روز دیگر برای تماشای شهر اوجین که وطن مالوف او بود در هر کوچه و بازار گشت تا آنکه سیر کنان بر دروازه کلالی
در رسید دید که تجملات پادشاهی بر درگاه او حاضر و ارکان دولت مع طبقات خلائق بر در او ازدحام دارند و میخواهند که پسر کلال را
بموجب وعده که با آن عفریت نموده اند و امروز نوبت اوست بر فیل سوار کرده برسم معهود بدار السلطنه ببرند پدر و مادرش گریان
و نوحه کنان خاک بر سر بر در خود ایستاده اند بکرماجیت از مشاهده اینحال حیران گشت که آیا رجوع تجملات سلطانی برای کیست
و در چنین شادی گریه و زاری برای چیست بعد استفسار و اطلاع احوال برسوز دل پدر و مادر پسر و عجز و بیچارگی آن جوان حیران ترحم
نموده گفت که ای پیر مرد زنهار غم مخور که بجای پسر تو من پیش دیو خواهم رفت و بتائید الهی او را می کشم کلال مذکور و دیگران گفتند که
ما را چه لائق است که مسافری مهمان را بناحق طعمه دیو سنگین دل گردانیم و بر تقدیریکه راضی باین کم حیائی گردیم در عوض کلال زاده ترا بفرستیم
فردا برای دیگری کرا خواهیم فرستاد بکرماجیت درین باب مبالغه از حد گذرانیده این نوبت بر خود گرفت و بآئین مقرر کسوت بادشاهانه
در بر نمود و عطریات استعمال نموده سلاح و یراق بر خود بیاراست و بر فیل کوه شکوه سوار شده بتوزک و تجمل تمام شادیانه دولت نواخته
بدار السلطنه رفت و بر سریر جهانبانی جلوس نمود اعیان دولت و ارکان سلطنت کمر اطاعت بسته هر کدام بقدر مراتب بجای خود ایستاد
و در تقدیم اوامر کوشیده حسب الحکم انواع خوردنیها از حلویات وغیرها بر دروازهای قلعه که راه آمدن عفریت بود آماده و مهیا
گردانید بنده الوار پادشاهی از ناصیه احوال او معاینه کرده تمام روز بوظائف خیر طلبی و سلامتی ذات فرخنده صفات او موظف بودند
عفریت [illegible] معهود در وقت شب در قلعه آمده اقسام خوردنیها را بیل تمام خورد و از لذت آن خوشوقت گردید بعد اندرون رفته دید
که جوانی زیبا منظر بر تخت نشسته است بکرماجیت بمجرد دیدن عفریت از تخت برخاسته بپیکار او مستعد گردید و بدلاوری تمام با او
آویخته [illegible] چون در کشتی دیو را مغلوب دید خواست که بشمشیر آبدار کار آن نابکار باتمام رساند عفریت او را دلاور و قوی دست دانسته
[illegible] آغاز نهاد و از در چاپلوسی در آمده گفت که ای جوان همان بهتر که صلح کرده شود و راه نجات جسته آید درینصورت دست از
[illegible] باید داشت و نیز بزبان آورد که نسبت بدیگران تو ضیافت من خوب بجا آوردی بجلدوی آن جان بخشی تو کرده
[illegible] تو دست از تمام سکنه این شهر برداشته جان گزائی مردم می گذارم و با تو عقد محبت بسته بجای دیگر میروم سلطنت این
[illegible] ارزانی باد که غیر از تو دیگری را لائق اینکار نمی دانم و عهد میکنم که هر گاه مهمی ترا رو دهد و مرا یاد کنی بلا توقف حاضر شده
[illegible] رفاقت بتقدیم رسانم بکرماجیت گفت که عوض خون مردم بقصد هلاک تو داشتم اکنون که سلسله محبت جنبانیدی و عذر آوردی
از اجل [illegible] گردم از اینجا بیرون شو هر گاه ضرورت داعی شود ترا طلبیده خواهد شد عفریت از آنجا بدر رفت سحرگاه که مردم درون قلعه آمدند
بکرماجیت را دیده حیران ماندند و بر زندگانی آن مسافر شادمانی کرده شهریان را اطلاع دادند امرا و وزرا نیز رسیده بر سلامت او
شکر الهی بجا آورده با خود اندیشیدند که اینهمه شوکت و قوت از اندازه حال مردم این زمان زیاده است همانا این جوان از نژاد بکرماجیت
برادر راجه بهرتری خواهد بود چون استفسار کردند ظاهر گشت که خود بکرماجیت است بسبب تمادی ایام شناخته نشده از این بشارت
زیاده تر خوشوقت گشته حمد و سپاس الهی بجا آوردند و شادمانیها نمودند که هم از استیلای عفریت جان گزا رهائی یافتند و هم ولی نعمت قدیم وارث
[illegible] دولت برادرنگ جهانبانی متمکن گردید ارکان دولت و اعیان مملکت و جمهور سکنه اوجین کمر اطاعت و عبودیت بر میان جان
بسته در تقدیم اوامر و امتثال فرامین مطاعه قیام ورزیدند و دران خطه دلکشا و معموره فرح افزا هر خانه و هر جا بزم عیش آراسته
صدای تهنیت و مبارک باد از هر سرائی بلند آوازه گردید + نظم زمانه بزم عشرت ساز کرده + فلک درهای بهجت باز کرده + نوا سازان

نواها ساز کردند + سرود و نغمه آغاز کردند + ز بس عیش و نشاط و شادمانی + جهان را تازه شد عهد جوانی + خروش کوس و بانگ نای برخاست + زمین چون آسمان از جای خاست + جهان گردید یکسر خرمی دوست + فلک برخود دریداز خرمی پوست + چون ایام هولی بود که از اعیاد مشهوره هنود است جشن آن عید مثل گلال افشانی و رنگ پاشی بهمین آئین انجام یافته مشام جان ازدحام طلبان معطر ساخت و روی زمانه رنگی شایسته یافت + بیت ز بس نکهت بزم میرفت دور + فلک نافه مشک بود از بخور + القصه بعد از انکه سریر فرمانروائی بفر وجود جلوس بکرماجیت رفعت پذیرفت اکابر و اعیان و ضعفا و تهی دستان بکام دل رسیده آرمیدند گوهر شناسی را روز بازار گردید و معدلت را معیار بهم رسید بنا بر حسن نیت او در زمانش باران بروقت باریدی و کسی در هیچگاه روی قحط و با ندیدی راه تعدی مسدود و طریق عاجز پروری مسلوک گشت بیت امان در زمانش بحدی رسید + که منسوخ شد رسم قفل و کلید + و آن پاکیزه گوهر بمقتضای فراست و فرزانگی بر دقائق جمیع صناعات و اکثر علوم وقوف و آگاهی داشت و بلغات مختلفه آشنا بود گویند که منطق الطیر هم می فهمید و از صفائی باطن هم بهره مند بود مصرع مو بمویش هنر و حرف بحرفش خردی + چون دانشمند کامل و شجاع بی بدل بود ببازوی مردانگی و بهلوی فرزانگی و زورمندی فطری تمامی ممالک وسیعه دکن و اوڈیسه و بنگ و بهار و گجرات و سومنات را مسخر کرده فرمانروایان آن ممالک را فرمان پذیر خویش گردانید و در آخر ولایت اندرپت که اکنون بدهلی شهرت دارد بتسخیر در آورده راجه سکونت را در عین معرکه کشت و تا کابل در حیطهٔ تسخیر خویش در آورد چون تائید یزدانی و عنایات سبحانی قرین حال او بود نیت بخیر و همت عالی داشت حاجات ارباب احتیاج و مقاصد ارباب مطلب بشگفته روئی و خوشخوئی انجام داده کسی را از بارگاه خود محروم و مایوس نمیگردانید و در انصرام مرام مردم هرچند از مشکلات امور بود و در ظاهر متعذر می نمود سعی بلیغ نموده بنوعی سرانجام میداد که موجب حیرت و تعجب تماشائیان میشد و عوام آنرا از کرامتش شمرده خرق عادت میدانستند چنانچه بسیاری از حکایات غریبه و مقدمات عجیبه در حاجت روائی محتاجین و کامبخشی مساکین بر زبان اهل روزگار ازو مذکور و در بعض صحف هم مسطور است خصوص نسخهٔ سنگهاسن بتیسی که مشهور و معروف است متعهد بیان همه آنهاست سبب تالیف این نسخه هندوان چنین نگاشته اند که چون راجه بکرماجیت ازین جهان درگذشت بعد تمادی ایام در سنه یکصد و چهل و دو بکرماجیتی راجه بهوج که او را هم بمحاسن صفات و مکارم آیات می ستایند بر حکومت ولایت مالوه اقامت داشت وزیر او برنج پنڈت نام از فرط دانش کلید عقل راجه و مدار علیه ملک او بود و حکایات بذریعهٔ بکرماجیت دران زمان شهرت تمام داشت اتفاقاً راجه بهوج بقصد شکار بصحرا رفته بود بیرون شهر دید که جمعی از طفلان خردسال کودکی را پادشاه و یکی را وزیر و دیگری را کوتوال و سایر عمله و فعلهٔ سلطنت قرار داده بازی طفلانه میکرد آن سریر آرای بزم بازی باجرای احکام عدالت می پرداز و چند روز قبل ازین ماجرا ازان طفل در همان مکان در امری که متنازع فیه بعض اکابر بود و راجه بهوج از انفصال آن عاجز گشته جواب داده بود بنوعی فیصله یافت که موجب حیرت همگنان خصوص راجه بهوج گردید و راجه بهوج آنرا شنیده لب حیرت بدندان گزیده بود و در انوقت هم بادیکه بران پشته اقامت داشت استماع عجائب هراس راجه بهوج بیرامون خاطرش نمیگشت راجه متعجب گشته او را پیش خود خواند چون ازان پشته فرود آورد شکوه راجه برو غالب آمد و طفلانه در گریه و زاری افتاد حسب الامر راجه باز او را بران پشته بردند بدستور اول آثار حکومت درو هویدا و هراس راجه از دلش ناپدید گردید راجه دانست که همانا وقوع این امر از تاثیرات این پشته است بر طبق حکم او چون آن پشته را کندند تختی مرصع در غایت زیبائی بر آمد راجه را یقین شد که از تاثیر آن اورنگ جهانبانی طفلی بدین خردسالی دانائی عدالت و حکمرانی میکرد و تخت را با خود بدار السلطنة آورده خواست که بران جلوس نماید بگویند که سی و دو صورت زیبا از طلسم دران تخت ساخته بودند

از جمله آن لعبتها متکلم گشته گفت که ای راجه بهوج این سریر سلطنت از راجه بکرماجیت است تا برین کرسی نشستن وقتی سزاوار است که مانند او مصدر امور سترگ توانی شد راجه بهوج بمشاهدهٔ این احوال حیران گشته استفسار نمود که کدام کار غریب از راجه بکرماجیت بظهور رسیده که مرا لیاقت آن نیست لعبت مذکور قصه از معاملات راجه بکرماجیت که در حاجت روائی مردم مظهر امر شگرف شده بود بیان کرد بهمین عنوان هر یک ازان لعبتهای بیجان سی و دو حکایت نادر گذارش نموده حیرت افزای راجه بهوج شد و برنج پنڈت وزیر راجه بهوج که در فضائل و دانشمندی مشهور وقت خویش بود آن حکایات غریبه را بزبان سنسکرت بتحریر در آورده مسمی به سنگهاسن بتیسی گردانید و ازان زمانه آن حکایات غریبه در اطراف ممالک مشهور گشته اما بمرتبهٔ غرابت دارد که عقل سلیم در قبول آن متحیر است چون بنای تجدید تاریخ بر امری عظیم رائج شده و راجه بکرماجیت هم در ملک هند صاحب خروج مملکت ستان گشته مصدر ظهور سوانح عظیمه شد و بعد ازو در فرقهٔ هنود مثل او الی الآن کسی بهم نرسید لهذا در تقادیم خود که تیره عبارت ازوست و در مصنفات خود سال تاریخ جلوس او را اعتبار کرده ی انکار ندو تاریخ سلطنت پانڈوان هم بنا بر اشتراک شروع دورهٔ کلجگ که هنود بآن قائلند نیز اندک اعتباری دارد و گاه گاهی مذکور می شود تاریخ بکرماجیتی بقول بعضی از شروع زمان جلوس او بر اورنگ فرمانروائی و بقولی از روز تسخیر دهلی و کشتن راجه سکونت که در سنه سه هزار و چهل و چهار جلوس راجه جدشتر در دفاتر اهل هند و تقادیم ایشان مرقوم است تا تسوید این نسخه یکهزار و هشتصد و چهل سال منقضی میگردد و نام بهرتری و بکرماجیت تا حال بر زبان مردم این دیار مذکور است سعدی

بیت دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست + کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را +

ذکر احوال انتقال راجه بکرماجیت و اختلاف اقوال درین مقال و رجوع سلطنت بسمندرپال جوگی و اختلاف و

احوال انتقال او در اکبرنامه چنین می نویسد که راجه بکرماجیت را در حینیکه عمر قریب بانقضا رسیده بود در ملک دکن باسالباهن نام صاحب خروجی محاربه روی داده اسیر او گردید سالباهن پرسید که درین پایان زندگانی اگر آرزوی مانده باشد از من باز خواه که مضائقه نخواهم کرد التماس نمود اکنون که مرا بقتل میرسانی اینقدر مردمی کن که تاریخ من در دفاتر روزگار بیادگار ثبت باشد او قبول کرده بکرماجیت را بقتل رسانید و تاریخ او را بدستور مروج و مسلم داشت و تا حال در دفاتر هنود رائج است و سال تاریخ جلوس سالباهن هم از پهلوی بکرماجیت است که چنین سلطان مقتدری اسیر پنجهٔ او گردیده ره نورد بیدای عدم گشت و در نسخهٔ راجاولی و راج ترنگنی مردن راجه بکرماجیت از دست سمندرپال جوگی نوشته بدین صورت که چون مدتها راجه بکرماجیت کامیاب دولت و کامران جوانی ماند آخر باقتضای طبیعت دنیا آثار هرم و پیری نمایان و تیر قامتش چون کمان گردید و از زندگی غیر از نامی نماند بیت چه خوش باغیست باغ زندگانی + گر ایمن بودی از باد خزانی + درینحال سمندرپال جوگی که در سحر و جادو و طلسم و نیرنجات دستی تمام و قدرت بر خلع و تصرف در بدن دیگران داشت و بفنون ندیمی و مصاحبت راجه را مفتون خود کرده بود و در لباس امرا و وزرا نیز مسخر او نوعیکه تجاوز از فرمان او جائز نداشتندی روزی از روی تزویر راجه را گفت که بدن عنصری تو از پیری مندرس و نهایت نحیف گردیده خلع بدن از من بیاموز و این کهن پیکر را گذاشته در پیکر تازه جوانی بی روح متصرف شو و از سر نو تمتعات جوانی و لذات جسمانی برخوردار باش راجه با آن همه دانش فریب جوگی خورده خلع بدن ازو آموخت بعد مهارت روح خود را در پیکر جوانی که تازه مرده بود داخل کرد جوگی بلا توقف روح خود در قالب راجه داخل کرده آن جوان را که روح راجه دران رفته بود بقتل رسانید و خود سریر آرای فرمانروائی گشت هرچند از کتب هنود این قسم اخبار بیگانه نیست که بنای اقوال ایشان در هر باب همین نوع خرافات است و بندرت دو سه کلمه معقول از صحف ایشان گاه گاهی بنظر می آید باز هم این نقل لیاقت اعتماد ندارد بهر صورت چون سمندرپال جوگی بنا بر کمال قرب و اقتداری که

در حضور راجه داشت برامرا و وزرا مسلط بود و درویش پرستی در کیش اینها لازم افتاده لهذا از انکه راجه بمرگ طبیعی رگذشت باو راسالباهن گشت باتفاق ارکان دولت سریر آرا گشت مدت عمر راجه یکهزار و یکصد سال نوشته اند از انجمله سلطان دهلی نود و سه سال بود و راجه سمندرپال که از جهیر گدائی بپادشاهی رسید در بدایت حال بحسب صورت لعبادت شاق و ریاضات مالایطاق قیام ورزیدا تا در عالم معنی بهره از خداشناسی ایزد پرستی نداشت و غیر از اسم درویشی با او چیز دیگر نبود برهنگی و عریانی نه برای عبادت یزدانی بلکه از روی یاد اغراض نفسانی بود چنانچه ظاهر پرتش بخاکستر آلوده میداشت باطنش هم غبار اندوده بهوای نفسانی نوعیکه در صورت خراب حال بود در معنی نیز خراب تر ابیات در لباس ظاهری شیخ بزرگ + در طریق باطنی بدتر ز گرگ + بر زبان صد ذکر در دل صد دغا + باند و در دعوی لعید از مدعا + سمندرپالی جوگی اگرچه بهر صورت پا بر سریر سلطنت گذاشته بپادشاهی رسید آخر الامر ره نورد ملک عدم بناکامی گردید نظم + داد اول آن عز و مابه شاد + که از بهر دنیا دهد دین بباد + بجا عقل با شرع فتوا دهد + که اهل خرد دین بدنیا دهد + خداوند دانش غم دین خورد + که دنیا بهر حال می بگذرد + مدت سلطنت او بست و چهار سال و دو ماه راجه چیندرپال بن راجه سمندرپال مدت چهل سال و پنجاه ماه بسلطنت پرداخت راجه نین پال بن راجه چیندرپال مدت پنجاه و یکسال و پنجاه کوس جهانبانی نواخت راجه دیس پال بن راجه نین پال مدت چهل و هفت سال و دو ماه بفرمانروائی قیام ورزید راجه نرسنگه پال بن راجه دیس پال مدت چهل و هشت سال و سه ماه کامیاب جهانبانی گردید راجه سوبه پال بن راجه نرسنگه پال مدت سی و هفت سال و یازده ماه طریق ملکداری پیمود راجه لکهه پال بن راجه سوبه پال مدت سی و هشت سال و سه ماه فرمان دهی نمود راجه ابرت پال بن راجه لکهه پال مدت بست و هفت سال و شش ماه سلطنت نمود راجه مهی پال بن راجه ابرت پال مدت پنجاه و پنجسال و پنجماه کوس جهان کشائی [illegible] راجه بهیم پال بن راجه مهی پال مدت چهل و هشت سال و شش ماه هوس اندوز [illegible] راجه گوبند پال بن راجه بهیم پال مدت سی و هفت سال و نه ماه دارائی کرد راجه هنی پال بن راجه گوبند پال مدت سی و نه سال و دو ماه کشور آرا گشت راجه هر پال بن راجه هنی پال مدت بست و چهار سال و نه ماه بر سریر جهانبانی نشست راجه مدن پال بن راجه هر پال مدت سی و یکسال و دو ماه پادشاه بود راجه کرم پال بن راجه مدن پال مدت چهل و پنج سال و پنجاه کامیاب ماند راجه بکرم پال بن راجه کرم پال بجای پدر نشسته مملکت ستانی شعار خود داشت و حکام اطراف الحکوم کرده خراج و باج می گرفت مدتی همین آئین گذرانید چون ایام زندگانیش باخر رسید و ارادت الهی بران شد که سلطنت بقوم دیگر منتقل گردد راجه مذکور بمقتضای تسلطیکه داشت در غزنیکه در دو منزلی بود بر سر راجه تلوک چند نیز لشکر کشیده بمقابله در آمد و بعد از کشش و کوشش بسیار راجه بکرم پال در معرکه کشته گشت مدت سلطنت او چهل و چهار سال و سه ماه و از ابتدای راجه سمندرپال لغایت راجه بکرم پال شانزده تن مدت سه صد و چهل و سه سال فرمانروائی کردند +

ذکر رجوع سلطنت از راجه بکرم پال آخرین خلف جوگی براجه تلوک چند والی ملک بهرائچ و خلاف او

دار نچاب سلسله جوگی منقطع و سلطنت بدیگران منتقل گردید راجه تلوک چند [illegible] رسا آمد و فرمانروا گشت و او به قبیلی زد و لایت بهرائچ حلو [illegible] دوگاه گاهی به فرمان روایان اندرپت خراج میداد در ینولا که کوکب بخشش از افق اقبال طلوع نمود بر سر بکرم پال فرمانروا صاحب اقتدار لشکر کشی ظفر یافته و به اندرپت رسیده بجای او سریر آرا گشت و رایت حکمرانی برافراشته کوس دارائی در عرصه روزگار نواخت لیکن اجلش امان نداد و در اندک مدتی بعالم آخرت شتافت مدت سلطنت او دو سال راجه کرم چند بن راجه تلوک چند مدت بست و دو سال و هفت ماه راجه کان چند بن راجه کرم چند مدت چهار سال و سه ماه راجه رام چند بن راجه کان چند مدت چهارده سال و یازده ماه راجه ادهر چند بن راجه رام چند مدت هیجده سال و دو ماه راجه کلیان چند بن راجه ادهر چند مدت پانزده سال و هفت ماه راجه بهیم چند بن راجه کلیان چند مدت هیجده سال و سه ماه راجه گوبند چند بن راجه بهیم چند مدت بست و دو سال و دو ماه بعد او زنش مسماة رانی پیم پری سلطنت کرد بسبب آنکه پسری که قائم مقامش تواند بود نداشت و در رای نیک بنا دوام امرای خوش اعتقاد

باقتضای وفاداری و حق نمک شناسی مخدومه خود را بر سریر سلطنت اجلاس فرموده در انقیاد و امتثال اوامر او کمر خدمت بر بستند تا آنکه در اندک مدتی زن مذکوره هم در نقاب عدم شد مدت سلطنت او یکسال از ابتدای راجه تلوک چند تا پیم دیوی ده تن مدت یک صد و چهل و پنج سال سلطنت کردند +

ذکر راجه هر پریم که از درویشی بشاهی رسید

چون مملکت از فرمانروا خالی گردید و احدی از وارثان راجه گوبند چند و رانی پیم دیوی نماند ارکان دولت و اعیان مملکت باهم گر مشورت نمودند که برای نظام مهام مملکت و فراهم آوردن پراگندگیهای ولایت از وجود فرمانروائی ناگزیر است هر پریم درویش حق اندیش را که ردای آزادگی بر دوش و کلاه وارستگی بر تارک دارد بریاضت و عبادت مشهور و اکثر خلائق مرید و معتقد اویند و بسیاری از ارکان دولت با او اعتقاد دارند برای این کار لائق چون رایها بر سلطنت او قرار یافت او را از لباس پارسائی بر آورده بخلعت پادشاهی مخلع کردند و بجای کلاه درویشی تاج شاهی بر سر نهاده عوض پوست تخت درویشی برای او سریر سلطنت حاضر آوردند او از گدائی بجهان آرائی رسیده سلطان مطاع گردید و بمرگ طبیعی درگذشت مدت فرمانروائی او هفت سال و پنج ماه راجه گوبند پریم بن راجه هر پریم بعد پدر سریر آرا گشته مسافر ملک عدم گردید مدت سلطنت او بست سال و سه ماه بعد او راجه گوپال پریم بن راجه گوبند پریم اورنگ نشین گردیده ودیعت حیات بمحی حقیقی سپرد مدت سلطنت او پانزده سال و سه ماه راجه مهاپریم بن راجه گوپال پریم بعد پدر بر تخت جهانداری اگرچه بحسب ظاهر نشست و بامور سلطنت و کاروبار مملکت پرداخت لیکن در باطن متوجه حقیقت بوده از تعلقات و بیوی از جاره داشت و او همیشه با درویشان ریاضت کیش که پیشه آنها وارستگی بود صحبت داشته ذیل خاطر حقائق مظاهر خود را بلوث دنیا آلوده نمی ساخت و بسکه بوارستگی مفطور و بآزادگی مجبول بود محاسن دنیا در نظرش هیچ می نمود در کرشمه های دلفریب این عاریت سرا دام راه او نبود آخر الامر بدعوت توفیقات خداداد و وارستگی مادرزاد کسوت سلطنت از بر افگند و ردای آزادگی بر دوش گرفته رو بصحرا نهاد مدت سلطنت راجه مهاپریم شش سال و هشت ماه و از ابتدای راجه هر پریم لغایت راجه مهاپریم چهار تن پنجاه و سه سال سلطنت نمودند +

ذکر راجه دیبی سین که از بنگاله آمده سریر آرا گردید

چون در اکناف عالم شهرت گرفت که فرمانروائی اندرپت ترک تعلقات نموده گوشه انزوا گرفت و اورنگ جهانبانی خالی افتاده هر کدام از حکام بقصد تسخیر آن ولایت کمر سعی بر بست و در صدد فراهم آوردن عساکر گردید راجه دیبی سین والی ولایت بنگاله بهم تقدم جسته با لشکر گران و سپاه بیکران بجناح استعجال طی منازل نموده در اندرپت رسید و بی مزاحمت و بدون منازعت غیری بر تخت جهانبانی جلوس نموده امرا و وزرا باو رجوع آورده کمر اطاعت بر بستند بیت جهان را اندازند بی کدخدا + یکی میرود دیگر آید بجا + راجه بلاول سین بن راجه دیبی سین مدت دوازده سال و چهار ماه جهانداری نموده رحلت کرد راجه کیشو سین بن راجه بلاول سین مدت پانزده سال و هشت ماه راجه مادهو سین بن راجه کیشو سین مدت یازده سال و چهار ماه راجه سور سین بن راجه مادهو سین مدت بست سال و دو ماه راجه بهیم سین بن راجه سور سین مدت پنجسال و دو ماه راجه کانگ سین بن راجه بهیم سین مدت چهار سال و نه ماه راجه هر سین بن راجه کانگ سین مدت دوازده سال و دو ماه راجه لکهمن سین بن راجه هر سین مدت بست سال و یازده ماه راجه نراین سین بن راجه لکهمن سین مدت دو سال و سه ماه راجه لکهمن سین بن نراین سین مدت بست و شش سال و یازده ماه راجه مادهو سین بن راجه لکهمن سین چون بر تخت سلطنت جلوس نموده استقلال یافت بمقتضای بدمستی جوانی و نشه نادانی از آئین عقلای اسلاف انحراف ورزیده از جاده قدیم عدل و انصاف برگشت و طریقه ظلم و اعتساف در پیش گرفت و در مجلس او

اشهرار بدکردار و اراذل ناخوش اطوار راه یافته رهنمای کردار نکوهیده و اعمال ناسنجیده شدند راجه مذکور از بدی ذاتی و دلالت
بدذاتان دیگر افعال قبیحه پیش نهاد همت زشت خود گردانیده ملازمان دولت خواه و منتسبان درگاه را حبس و بندی نمود و استخفاف
و هتک حرمت آنها می کرد و باین صورت همه را از خود آزرده گردانیده زیردستان و خراج گزاران را به بیداد و ستمگاری رنجانید
ارباب فساد و اهالی بیداد نظر بر اوضاع و اطوار رئیس خود نموده ره سپر طریق جفا کاری و مردم آزاری گردیدند و دست تطاول
بر مال ضعفا و غربا و ارباب حرفه دراز کردند سعدی **ابیات** اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی + بر آورند غلامان او درخت از بیخ +
به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد + زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ + بجهات مذکوره معموره مملکت او خراب و بی رونق گشت و حاصل
ولایات نقصان کلی پذیرفت مظلومان آواره دیار غربت گشته حکام اطراف را دلالت و رهنمونی بانتزاع سلطنت از دست او
نمودند آخر الامر بسزای اعمال او کوکب بختش باحتراق و زوال افتاد و راجه کوهستان سوالک بر سر او تاخته کارش تمام ساخت
مدت سلطنت او یازده سال و سه ماه از ابتدای راجه دیپ سین لغایت راجه دهور سین و ده تن مدت یکصد و پنجاه سال جهانبانی نمودند +

ذکر راجه دیپ سنگه کوهی

دران ایام والی ولایت کوهستان سوالک بود سپاه بسیار و لعدالت اشتهار داشت ارکان دولت و اعیان ولایت دهور سین
که از بدسلوکی و مردم آزاری والی خویش تنگ آمده بودند در کوهستان رفته حقیقت احوال و تمدیدگی رعایا و برایا و سراسیمگی
و بی اتفاقی اعیان دولت گزارش نموده راجه دیپ سنگه را ترغیب و تحریص فرمانروائی اندرپت نمودند او بمجرد ادراک این نوید
طبل شادی نواخته مانند شاهباز بلند پرواز بطمع طعمه سلطنت بالشکر انبوه از فراز کوه بران سرزمین رسیده آن کبوتر آشیان
غفلت و عطلت را صید چنگال اقبال نموده در قفس حبس در آورد و در ساعت سعید بر سریر جهانداری جلوس نموده گلزار روزگار
را که از خزان بیداد او بی آب بود بجویبار عدالت خویش طراوت و نضارت بخشید مدت سلطنت بست و هفت سال و دو ماه
راجه رن سنگه بعد پدر جهاندار گشته رخت هستی بر بست مدت سلطنت بست و دو سال و دو ماه راجه راج سنگه بن راجه رن سنگه
بجای پدر جلوس نموده سپاه و رعیت را از خود خوشنود داشت مدت سلطنت ده سال و هشت ماه راجه هر سنگه بن راجه راج سنگه در
جهانداری نیکنامی گذرانید مدت سلطنت چهل و شش سال و یک ماه راجه نر سنگه بن راجه هر سنگه در شهریاری خود رعایا را
مسرور و ملک را معمور داشت مدت سلطنت بست و پنج سال و سه ماه راجه جیون سنگه بن راجه نر سنگه بر اورنگ سلطنت نشسته
بدمست باده جوانی و سلطانی گشت و لاابالی زیستن اختیار نموده چون سلطنت باغفلت نمی آمیزد در اندک مدتی زمام جهانبانی
از دست او بدر رفته آواره دشت ادبار گشته درگذشت مدت سلطنت او هشت سال و پنج ماه + **بیت** شاهی و جوانی
آن دو مستی است + کآتش زن دودمان هستی است + خوش آنکه ازین فراز و پستی + هشیار بود درین دو مستی + از ابتدای
راجه دیپ سنگه تا راجه جیون سنگه شش کس مدت یکصد و سی و ده سال جهانبانی نمودند +

ذکر راجه پرتهی راج المشهور برای پتهورا

چون ارادت فرمانروائی حقیقی برین شد که رای پتهورا مرزبان ولایت بیراٹه که براجه جیون سنگه نیایش داشت بسلطنت
عظمی کامیاب گردد راجه جیون سنگه از روی بیخبری یا بضرورتی که او را روی داد تمامی ارکان دولت را با لشکر فراوان
در کوهستان که مسکن اجداد او بود فرستاده خود با چندی از حواشی در دار السلطنه مانده بغفلت میگذرانید پتهورا باستماع
تنهائی راجه بالشکر جرار ناگهانی رسیده رایت کارزار برافراشت راجه جیون سنگه که لشکر و سامان پیکار نداشت تاب نیاورده

رو بفرار نهاد و خود را در کوهستان دشوار گذار کشیده آخر الامر بالطرفها پیمانه هستی از مستی او لبریز گشت و رای پتهورا کوس نصرت نواخته
سریر آرای فرمانروائی گردید **بیت** چو بیند که از اژدها نیست رنج + خردمند نگذارد از دست گنج + چون پانزده سال از فرمانروائی
او درگذشت سلطان شهاب الدین غوری از غزنین آمده بدفعات محاربه نمود و آخر کار در موضع نراین عرف تلاوری او را مسافر
ملک آخرت نموده اورنگ آرای خلافت هندوستان گشت احوال این راجه که پیرایه ارتسام و ارقام یافت مطابق است با کتاب
راجاولی و راج ترنگی که در هنود مشهور و معروف است اما از دفتر سوم اکبر نامه که مسمی بآئین اکبری است و از بعضی نسخ هندی غیر راجاولی
و راج ترنگی چنین می نگارد که در سنه چهار صد و بست و نهم بکرماجیتی راجه اننگ پال از قوم تونور رایت فرمانروائی برافراخت و
در نزدیکی اندرپت شهر دهلی آباد ساخت او و اولادش بست تن مدت چهار صد و نوزده سال و یکماه و بست و شش روز کامرانی کردند
بالآخره راجه پرتهی رام ولد بیستم او را بالدیو چوهان محاربه روی داد و دران کارزار کشته شد و در سنه هشتصد و چهل و هشت بکرماجیتی
فرمانروائی از قوم تونور بقوم چوهان منتقل شد و راجه بالدیو و اولادش هفت تن مدت سه صد و هشتاد و پنج سال و هفت ماه سلطنت کردند
چون نوبت حکومت به رای پتهورا نبیره هفتم رای بالدیو چوهان رسید سلطان شهاب الدین غوری هفت مرتبه یورش کرده هنگامه پیکار
آراست و هر مرتبه شکست خورده بدر رفت اما داعیه تسخیر این ملک در پیش داشت گویند راجه جی چندراتهور مرزبان قنوج بر اکثر راجها
غالب آمده سگالش جگ راجسو که ذکر آن قبل ازین کرده آمد پیش گرفته در فکر سامان آن گردید و اراده کرد که دران انجمن دختر خود
را به یکی از راجهای پیوند دهد بدین تقریب راجهای اطراف ممالک را طلب داشت رای پتهورا نیز حسب الطلب او داعیه آن سمت نمود
ناگهان بر زبان یکی از نوکرانش گذشت که باوجود رای پتهورا این جگ از جی چند بدیع است و چه گنجایش که رای خود دران جگ
تشریف فرماید از استماع این سخن رای پتهورا را آتش غیرت در دل افروخته شد و فسخ عزیمت آن سمت نمود راجه جی چند ازین
خبر برآشفته اراده محاربه نمود اما بنابر نزدیکی ساعت جگ توقف کرده بصلاح دانش وران بنابر سرانجام این جشن پیکر رای پتهورا را
از طلا درست ساخته بدربانی برنشاند رای پتهورا ازین آگهی مانند مار بر خود پیچید و با پانصد مرد گزیده ایلغار کرده ناگهانی بدان معرکه
رسید و تمثال خود را از دروازه برداشت و کارزار کرده بسیاری را کشت و برگشت راجه جی چند بهر صورت جگ باتمام رسانید
اما دخترش احدی را از راجها که دران انجمن از اطراف ممالک آمده بودند قبول نکرد و باستماع و مشاهده مردانگی و جوانمردی رای پتهورا
آرزومند زنی او گردید پدرش از همین رنجید و از خانه خود بدر کرده برای او منزلی جدا ساخت پتهورا این خبر شنیده مشتاق
او گردید و مشورتی اندیشیده چاندا باد فروش را به نیایش گری پیش راجه جی چند معین ساخت و خود با برخی گزیده مردم
با تمین ملازمان همراه چاندا شد و بعد رسیدن در قنوج به چستی و مردانگی دختر راجه بدست آورده بایلغار خود را بدهلی رسانید و راجه
جی چند آگاه گشته بقصد پیکار فوجها آراسته در پیش دوید ملازمان رای پای همت در میدان محکم گذاشته محاربه عظیم کردند هفت هزار کس
دران کارزار از طرفین کشته شد **القصه** رای پتهورا چون آن دختر را بدست آورد و گردش فلک بمراد خویش انگاشت
دبا او چنان محبت ورزید که اکثر اوقات در حرم سرا بسر بردی و گرامی انفاس زندگی را به تبعیت او در نابایست گذرانیدی و بکار
ملک و سپاه کمتر پرداختی چون سالی برین حال بگذشت سلطان شهاب الدین غوری برین حال وقوف یافته با راجه جی چند
طرح دوستی انداخت و بمرتبه هشتم در سنه هزار و دو صد و سی و سه بکرماجیتی مطابق پانصد و هشتاد و هشت هجری که چهل و
نه سال از فرمانروائی پتهورا منقضی شده بود لشکر فراهم آورده بقصد ملک ستانی برآمد و بسیاری از بلاد هند برگرفت مقربان را
از انهماک راجه در عیش و مصاحبت بارانی یارای آن نبود که خبر آمدن سلطان برای پتهورا برگذارند آخر الامر ارکان دولت بمشورت

یکدیگر چاندا باد فروش را درون حرم سرا فرستاده آن غفلت منش را از حقیقت کار آگهی دادند رای از غرور آنکه بارها سلطان را شکست
داده برو نصرت یافته بود از رسیدن سلطان پروائی نکرده وقدرے لشکر فراہم آورده به پیکار بر آمد سلطان صفوف آراسته رو برو گردید
و راجه جی چند که ہر بار کمک تیتهورا میکرد بقصد انتقامیکه در خاطر داشت این مرتبه بالشکر خود مددگار سلطان گشت و آتش محاربه اشتعال
گرفت و دران رزمگاه راے تیتهورا بدست کسان سلطان گرفتار شد و سلطان او را دستگیر کرده بغزنین برد چاندا باد فروش از حقیقت
مطلع شده و وفاداری بغزنین شتافت و بملازمت سلطان رسیده نوازش یافت و بار ای تیتهورا ملاقات کرده در زندان ہمراز سے نمود
و بمشورت او صاف تیراندازی تیتهورا نزد سلطان ظاہر نمود و سلطان را میل تماشاے آن راسخ گشته راے تیتهورا را از قید و
حبس بر آورده و براسپ سوار کرده تیر و کمان بدستش داد تیتهورا بموجب مصلحتی که با چاندا درمیان آورده بود کار سلطان از تیر با تمام
رسانید اما ملازمان سلطان ای تیتهورا و چاندا را نیز از ہم گذرانیدند لیکن تواریخ فارسی کشته شدن راے تیتهورا در رزمگاه تلاوری
می سراید و مطابقست بار اجا دلی و راج ترنگی و بقتل رسیدن سلطان شهاب الدین بعد مدت از دست فدائی کھوکھر نوشته اند
چنانچه در صفحات سابقه و ذیل احوال صوبه دہلی اشعارے باجمال نموده آمده والله اعلم بحقیقة الحال بالجمله بعد کشته شدن رای تیتهورا
حکومت ہنود از ہندوستان منقطع گشته بسلاطین اسلام انتقال یافت از ابتداے راجه جد ہشتر پانڈو و لغایت رای تیتهورا بموجب نسخه
راج ترنگی یکصد و بست تن از اقوام ہنود مدت چہار ہزار و چہار صد و ہشت سال فرمان روائی نموده مرحله پیمای طریق عدم شدند
نظم آنکه اوج فلک نشیمن ساخت ✦ عاقبت زیر خاک مسکن ساخت ✦ آنکه بر فرق تاج از زر کرد ✦ در لحد رفت و خاک بر سر کرد ✦
آنکه گہواره ساخت مسکن خویش ✦ رفت و تابوت کرد مامن خویش ✦ ہیچکس در جہان قدم نزند ✦ که قدم جانب عدم نزند ✦ ناتوانی
دل از جہان بگسل ✦ رشته از مہر این و آن بگسل ✦ جاودان نیست عالم فانی ✦ تو درین جاودان کجا مانی ✦ روی در مکمن جاودانی
کن ✦ ترک این کنج دیر فانی کن ✦ پاے در دام ہیچ ہیچ منه ✦ ہمه ہیچند دل بہیچ منه ✦

دستان سرائی بلبل قلم در گلزار ذکر سلاطین اسلام صاحب حشم

چون مشیت حضرت الہی جل جلاله اقتضاے آن کرد که سلسله فرمانروائی ہندوستان از فرقه ہنود که دیرگاه درین بلاد فرمان فرما
و حکمران بوده اند منقطع گردد و در ہندوستان ہم بوئی از اسلام مشام جہانیان رسد اول سلاطین غور و غزنین رایت جہانگیری
کشوده بقدم جرأت مسالک این ممالک پیمودند و نقش تسلط ہنود را که اباعن جد مسندآرای حکومت و سلطنت بودند بآب
شمشیر آبدار از صفحه روزگار پاک شستند نظم سر رشته قدرت خدائی ✦ ہر کس نکند گره کشائی ✦ بی جنبش امداد بدستان ✦
برگی نجهد درین گلستان ✦ ہمان بہتر که زبان بیان ازین گفتگو باز داشته عنان خامه مدعا نگار در عرصه اظہار مطلبی که پیش دارد
منعطف گرداند مجملی از احوال سلاطین اسلام که کتب معتبره سیر آن ناطقست آنکه اگرچه سلطان شہاب الدین رای تیتهورا را کشته سلطنت
ہندوستان باو رجوع گشته اما چون در ہند ابتداے ظہور اسلام از سلطان ناصرالدین است شروع بذکر او کرده مے آید سلطان
ناصرالدین سبکتگین از غلامان نصیر دقیقی فرمانروائی خراسان بود و بعد نصیر بخدمت منصور بن نوح سامانی باقتضاے آثار رشد
و کار طلبی که از ناصیه حال او لائح بود بمرتبه امیرالامرائی و سپه سالاری رسیده مصدر امور سترگ و کارہاے بزرگ گردید در آخر حال
از جانب ابو اسحق والی بخارا بحکومت غزنین منصوب گشت بعد از آنکه ستاره زندگانی ابو اسحق بہبوط ارتحال در آمد آفتاب بخت
ناصرالدین از بیت الشرف اقبال طلوع نموده اوج گراے جہانبانی گردید تفصیل این اجمال آنکه ابو اسحق غیر از و وارثے که
قائم مقامش تواند بود نداشت و از امراے او صاحب شوکتی که نظم امور مملکت تواند نمود جز او دیگرے نبود سپاه و رعیت

بضرورت چار و ناچار رجوع باو نموده کمر اطاعت بر بستند او در سنه سه صد و شصت و ہفت ہجری بر سریر سلطنت جلوس نموده با ہمابت
فکر و سلامت رای مہام جہانداری را کما ینبغی انتظام داده باحیاے مراسم عدل و داد و دفع مآثر فتن و فساد پرداخته رایت جہانگشائی
در معارک دلاوری برافراخته اکثر ممالک بزور بازوے خود مسخر ساخت اما چون این نسخه مشتمل بر حقیقت فرمانروایان ہندست بنا بر علی ہذا
از ارقام ماجرای ولایت ایران و توران که سلطان در فتوحات این ممالک کارنامہا بظہور رسانیده عنان خامه بیان برتافته بتحریر
حالات ہندوستان مے پردازد سلطان مکرر از غزنین بسمت ہند تاخت آورده در سنه سی صد و ہفتاد و یک اکثر بلاد مسخر گردانید
اول کسیکه در ہندوستان رواج اسلام داده بنیاد مساجد نہاد او بود چون از نژاد ترک بود ہنود ازین سبب مسلمانان را ترک گفتند سے
القصه سلطان ہمواره در بلاد ہند ترک تازے میکرد و سکنه این دیار از تاختہای متواترش عاجز بودند مال و متاع و زن و بچه
آنہا بغارت میرفت گویند که دران زمان راجه جی پال بر ممالک ہند حکومت داشت اگرچه مورخان ہنود راجه جے پال را در زمره فرمانروایان
دہلی ذکر نکرده اند اما ازین جہت که دارالایالت او در کتب فارسی قلعه بلده نگاشته اند چه عجب که در ملک سامانه و پنجاب و اطراف
آن غیر دہلی در تصرف او خواہد بود ظاہرا در ان ایام ہندوستان محل ملوک طوائف شده بود سلطان ظاہر مستقلی بانفراد نداشت
القصه راجه جے پال بقصد مدافعه با بسیارے از لشکر بر سر غزنین رفت سلطان باستماع این جسارت بالشکر و استعداد در حدود
ولایت خویش رسیده آماده پیکار گشت و قتال صعب روی داد دلاوران جنگجو و متہوران پرخاش خو کارزار مردانه نمودند نظم
چنان گشت رزمی که بالا و پست ✦ فتاده یلان ہمچو از باده مست ✦ تن پر دلان چاک از پیش و پس ✦ در رو دل نمایان چو مرغ
از قفس ✦ اکثری از طرفین جنگ مردانه کرده بر خاک ہلاک افتادند گویند که سلطان چون آثار غلبه از طرف دشمن دید بعضی از چشمہا در ان
نواحی بود که اگر اتفاقاً از قاذورات چیزے دران افتادی برف عظیم باریدے سلطان فرمود تا دران چشمه اندکی از قاذورات
بیندازند چون حسب الامر بعمل آمد باد و برف سخت پیدا گردید از وزیدن باد تند و غریدن رعد و باریدن برف بسیار لشکریان راجه
جے پال را دل از دست رفت و بسبب قلت طاقت احتمال این صدمات بنابر عدم اعتیاد مضطرب و اکثرے از انجماعه نابود و
ہلاک و باقی ماندگان خود را مشرف بر تلف دیده مغلوب و از فتح و ظفر مایوس گردیدند ✦ نظم دست کشیده ہمه در آستین ✦
پاے کسان شد ہمه در پوستین ✦ گرم شده از مدد جامه مرد ✦ مردم بے جامه بجا ماند سرد ✦ گوکه زسر مانش رہاند خدای ✦ لرزه
گرفته ہمه زر دست و پاے ✦ ولگ دندان برہنه تنان ✦ چون شغف چه بک چوبک زنان ✦ القصه سلطان بدین تدبیر غالب
و راجه جے پال مغلوب گشت و احوال لشکریان خود بدین منوال دیده از روے اضطرار ناچار در مصالحت زد و قرار آنکه پنجاه زنجیر فیل
با نقد فراوان بطریق پیشکش بخدمت بفرستد و چند کس از معتبران خود را برسم یرغمال پیش سلطان گذاشته معتمدان سلطان را براے
تسلیم وجه معین ہمراه گرفته باو داے خود رسید و بعد رسیدن بمسکن خویش قول و قرار را بر طاق نسیان گذاشته کلاه نخوت کج نہاد کسان
سلطان را که براے سپردن مال و فیل ہمراه آورده بود بعوض مردم خود که نزد سلطان گذاشته بود مقید داشت سلطان باستماع این خبر
بعزم انتقام و پاداش بدعہدے راجه بر ہندوستان لشکر کشید جے پال ہالک سوار و پیاده بیشمار و فیلان بسیار بمقابله شتافت
و ہر دو لشکر با ہم پیوسته جنگ عظیم کردند آخر کار سلطان رایت فتح برافراخته غنیمت بسیار از مال و فیل و سر اپرده آورده بغزنین
مراجعت کرد و جی پال ہزیمت خورده بہندوستان آمد و تا انقلابات بتصرف سلطان در آمده سکه و خطبه او رواج یافت بعد چندے
سلطان بجنگ اجل گرفتار آمده راه آخرت سپرد مدت سلطنت او بست سال بود ✦

ذکر سلطنت سلطان محمود بن ناصرالدین سبکتگین

بعد از ان که سلطان ناصر الدین ودیعت حیات بخالق کائنات سپرد امیر اسمعیل پسر بزرگ بر تخت جهانبانی جلوس نموده سلطان محمود را از میراث پدر محروم گردانید سلطان تاب جفای برادر کلان نیاورده و یاورے بخت بیدار آماده پیکار گشته بر امیر اسمعیل غالب آمد و در سنه سه صد و هشتاد و هفت هجرے در خطه عشرت آگین غزنین زینت افزای اورنگ جهانبانی گشت سلطان بتائید دل قوی و نیروی بخت مسعود و تیغ عالمگیرے بر میان بسته رایت جهان ستانی بر کشاد و بر بلخ و بخارا و اورگنج و خوارزم و ترکستان و عراق و خراسان لشکر کشیده مظفر و منصور گشت و عرصه روزگار از خس و خاشاک مخالفان پاک گردانید چون طنطنه جهانگیری او در اطراف گیتی مشهور گشت خلیفه بغداد او باستماع حالات او خلعت فاخره با خطاب یمین الملة و یمین الدوله برای سلطان فرستاد سلطان برای استرضای خلیفه و ازدیاد شوکت و نام در عوام + و اظهار اعلای اسلام و شهرت جهاد کمر همت به تسخیر هندوستان بر بست + مرتبه اول در سنه سه صد و نود و هم هجری باراده یورش بر سر راجه جی پال لشکر کشید او نیز بعزم مقابله رهگرا گشته در پیشاور که در کتب اسلاف هنود پرشاور و پرشاور نوشته اند رسیده معرکه کارزار بیاراست هر دو لشکر با هم گرد در آویختند و داد مردانگی دادند بیت دلیران ستادند با کر و سخت + ستادن در آموخت زایشان درخت + از درخشیدن برق شمشیر آتش بار و باریدن تیر شعله کردار اکثری از طرفین باتش غیرت سوخته غریق بحر فنا گشتند بالآخر سلطان مظفر و منصور گشته پنجهزار هندو در ان کارزار علف تیغ خون خوار نمود و راجه جی پال با پانزده نفر از پسر و برادر و خویش اسیر گشته بقتل رسید گویند در گردن راجه حمائلی بود که بزبان هند مالا نامند مرصع بجواهر زواهر گران بها و مکلل بدرر غرر یکتا بصران جوهر شناس و مقیمان خرد اساس قیمت آنرا یکصد و هشتاد هزار دینار کرده بودند و همچنین در گردن پسران و برادرانش حمائلهای مرصع قیمتی بود همه آن در جمله غنائم بخزانه سلطان رسید از انجا بعد فتح رو بهندوستان کرده اکثر بلاد به تسخیر در آورد و به بلده که دار الحکومت راجه جی پال بود رسیده مسخر کرد و در اکثر اماکن تعمیر مساجد نموده ترویج مراسم اسلام پرداخت چندگاه دران نواحی بعیش و عشرت پرداخته چون موسم بهار در رسید سلطان از قلعه بهنده برآمده بغزنین مراجعت نمود و تمام ایام بهار بعیش و کامرانی و مسرت و شادمانی دران تختگاه گذرانید چون موسم بهار منقضی گردید و زمان خزان در رسید سلطان بمرتبه دوم قصد هندوستان نموده از راه ملتان بحوالی بهتنیر رسید راجه بجی راے با وجود کثرت لشکر و فیلان صفدر و متانت قلعه بصعوبت جا از بی تدبیرے لشکر خود را بمقابله سلطان گذاشته بجانب سند روان شد لشکریان سلطان باستماع این خبر تعاقب کرده او را دستگیر نموده بخنجر آبدار بر خاک هلاک انداختند سعدے سخت است پس از جاه تحکم بردن + خو کرده بناز جور مردم بردن + دستار او را از تن جدا کرده پیش سلطان آوردند سلطان از بیمعی خوشحالیها نموده تیغ بیدریغ بر توابع و لواحق او راند و خلق کثیر را بقتل رسانیده غنیمت فراوان از نفائس و نوادر هندوستان بدست آورده از انجا بسمت غزنین معاودت نمود از جمله غنائم دویست و هشتاد زنجیر فیل بود چون در ملتان داود بن نصیر از رئیس ملاحده حکومت داشت سلطان را حمیت دین بران داشت که براه ملتان متوجه شده آن ملک را از دانتزاع نماید در ینصورت بعزیمت ملتان از بهتنیر راه راست از دست داده براه مخالف بناءبر آنکه حاکم آنجا خبردار نشود و ناگهان بر سر او برسد سواری کرد راجه انندپال بن راجه جی پال که بر سر راه بود در مقام ممانعت شد از طرفین صفوف آراسته گشت و نبردآزمائی روی داد از انجا که سلطان را اقبال قوی بود بهر طرف که روی عزیمت می آورد فتح و نصرت استقبال مے نمود راجه انندپال تاب صدمات لشکر سلطان نیاورده منهزم شد و خود را در کوهستان کشمیر کشید چون بسبب جبال مرتفعه و محال مشکله و تراکم اشجار و تزاحم گریوه دشوار گذار رسیدن لشکر در انجا متعذر بود سلطان دست از تعاقبش کشیده در ملتان رسید و حاکم آنجا را ایل و منقاد و بست هزار درم هر سال برو مقرر کرده احکام شرعیه را رواج داد چون موسم تابستان در رسید شدت حرارت و حدت آفتاب رو باشتداد نهاد لشکریان سلطان تاب هوای گرم ملتان نیاورده والتماس مراجعت نمودند لضرورت سلطان از انجا

بغزنین شده تمام ایام بهار بعیش و عشرت دران مکان بهشت نشان گذرانید چون ایام زمستان در رسید در سنه سه صد و نود و نه مرتبه سوم باز بهندوستان آمده با راجه انندپال کارزار نموده او را شکست داده سے زنجیر فیل غنیمت بدست آورده از انجا بقلعه بهیم نگر رسیده انتزاع نمود چند تخت طلا و نقره و خزانه فراوان و الماس گران بها و دیگر نوادر و نفائس که از ان قلعه بدست آمده بود همه را در میدان وسیع بفرموده سلطان چیدند و سپاه و رعیت از تفرج آن انبساط اندوختند در زمان بودن دران قلعه بزم جشن آراسته برای چراغ افروزے حکم عالی بصدور پیوست و حسب الامر سرانجام یافت و نیز اوستادان نادره کار صنعت شعار انواع آتشبازی حاضر آورده هنگامه تماشا گرم کردند سلطان بعد فتح قلعه مسطور و حصول هزاران طرب و سرور بغزنین مراجعت نمود مرتبه چهارم در سنه چهار صد هجری قصد ملتان نموده تمامے آن ولایت را بتصرف در آورد و قرامطه ملاحده که دران ولایت بودند دستگیر شدند و بعضے را دست در گردن بسته در پاے فیلان کوه پیکر انداختند و جمعے را که دست رد بر احکام شرعیه نهادند بیدست و پا ساختند و جمعے را که سر از حکم شرع مے پیچیدند سر از تن جدا کردند و فریقے را که از خود بینی گوش بر اوامر سلطان نداشتند گوش و بینی بریدند داود بن نصیر حاکم آنجا را اسیر کرده در قلعه غورک محبوس نمودند او همانجا بمرگ طبیعی درگذشت و سلطان بعد فتح آن ولایت بغزنین رجعت نموده مرتبه پنجم در سنه چهار صد و دو هجرے سلطان شنید که در هندوستان تهانیسر نام شهریست قدیم و در نزدیکی آن کولابیست بس عظیم که باعتقاد اهل هند آغاز آفرینش در انجا شده و آنرا از اماکن شریفه دانسته گسیختن پیوند عنصرے دران مکان نتیجه رستگاری عقبے میدانند و بتخانه کلان و جگرسوم نام بت در انست و هنود آنرا بکمال اهتمام می پرستند در ینصورت بقصد جهاد لشکر فراهم آورده متوجه تهانیسر گردید راجه نروجن پال حاکم آنجا ازین حال واقف گشته ایلچی فرستاد و پیغام نمود که اگر سلطان ازین عزیمت بازگردد پنجاه زنجیر فیل پیشکش بدهد سلطان بران التفات نکرده در تهانیسر رسید راجه مذکور تاب مقاومت نیاورد و بے جنگ رو بفرار نهاده شهر را خالی ساخت لشکریان سلطان در شهر خالی رسیده آنچه یافتند غارت کردند و بتها شکستند و بتخانه ها بر انداختند و بت جگرسوم بغزنین برده بفرموده سلطان بر درگاه نهادند تا پے سپر خلائق گردد سعدے بتی چون بر آرد مهمات کس + که نتواند از خود براندن مگس + و نیز دو دستش نه رفتار پاے + و گر بفگنی بر نخیزد ز جاے + مرتبه ششم بر قلعه نندنه که بر کوه بالناته است لشکر کشید راجه نروجن پال مردان کارے بمحافظت قلعه گذاشته خود در کهسار دشوار گذار کشمیر در آمد سلطان قلعه نندنه را محاصره کرده در نقب و ساباط کوب و سائر اسباب قلعه گیرے شروع نمود اهل قلعه عاجز و امان خواه گشته مقالید قلعه سپردند بعد تسخیر قلعه و بدست آوردن اسباب و اموال رو بدره کشمیر بتعاقب راجه نروجن پال نهاد بسبب مضائق طرق و دشوارے عبور دست سلطان براجه مذکور نرسید اما غنیمت فراوان بدست آورده و بسیارے از هنود را رهنمائی دین اسلام نمود و رواج احکام شرعیه دران دیار داده مراجعت فرمود مرتبه هفتم در سنه چهار صد و نه بعزم تسخیر قنوج هفت دریاے هولناک درگذشت چون بسرحد قنوج رسید کوره نام حاکم آنجا اطاعت قبول نموده پیشکش داد از انجا در برن رسید هردت والے آنجا قلعه را بقوم خویش سپرده بگوشه خزید اهل قلعه تاب مقاومت نیاورده هزار درم که یک لک و پنجاه هزار روپیه بوده باشد و چند فیل پیشکش داده امان یافتند سلطان از انجا به قلعه مهابن بر کنار دریای جمنا رسید گلچند نام حاکم آنجا فیل سواره میخواست که از آب بگذرد لشکریان سلطان رسیده او را دستگیر کردند او خود را بخنجر آبدار هلاک گردانید بیت مولف چون بکام خصم بودن + مردن از زیستن بسے بهتر + بعد تسخیر قلعه مهابن بشهر متهرا که شهریست بزرگ مشتمل بر چندین بتخانهای عظیم و مولد کرشن بن بسدیو که باعتقاد هنود امجد خلیفه ایزد تعالی است و آن مکان را از اماکن دیگر شریف تر میدانند رسید هیچکس بجنگ پیش نیامد تمام آن شهر را غارت کرده بتخانه ها را سوختند و انداختند و مال فراوان به غارت بردند و یک بت زرین را شکستند که در وزن

تو دو هشت هزار و سه صد مثقال زر پخته بود و دو یکپاره یاقوت یافتند که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشت گویند که چندر رای حاکم آن نواحی فیلی داشت بغایت قوی هیکل عظیم الجثه عربده جو تند خو صفدر عفریت پیکر اگر در بالا بلندی بکوه نسبت کرده شود لائق و اگر به تندی تیز روی بباد تشبیه داده آید بنفس الامر موافق در پردلی و صف شکنی و دلاوری و جنگ آوری انگشت نمای روزگار بود نظم تیز رو و تیز دو و تیز گام + خوش روش و خوش منش و خوش خرام + هم حرکاتش متناسب بهم + هم خطواتش متقارب بهم + سلطان آنرا القیمت گران خریداری میکرد میسر نمیشد بحسب اتفاق آن فیل شبی از فیلبانان رای گریخته بسراپرده سلطان قریب شد آنرا بدست آورده خوشحالیها نموده خداداد نام نهاد چون بغزنین رسید و غنائم سفر قنوج بشمار آورد بیست هزار درم و پنجاه و سه هزار برده و ششصد و پنجاه فیل بقلم درآمد مرتبه هشتم چون سلطان شنید که راجه نندا حاکم کالنجر کوره حاکم قنوج را بنابر آنکه او سلطان را اطاعت و انقیاد نموده بود بقتل رسانید سلطان را این سخن ناپسند آمده بقصد استیصال نندا مصمم ساخته و در سنه چهار صد و ده هجری متوجه هندوستان گردید چون بآب جمنا رسید راجه نرو جیپال که چندمرتبه از صدمه لشکر سلطان گریخته بود بامداد و اعانت راجه نندا سد راه گشته بمقابله سلطان برآمد چون آب عمیق در میان بود بی حکم سلطان نتوانست کسی از آب گذشت اتفاقاً هشت نفر غلام یکبار آب بازی کرده از دریا گذشتند و لشکر راجه نرو جیپال را از روی جرات و دلاوری درهم شکستند بعقب آنها بسیاری دیگر عبور کرده جنگ نمودند راجه نرو جیپال هزیمت خورده با چندکس بدر رفت و غلامان سلطان بشهری که دران نواحی بود درآمده دست بغارت دراز کردند و بتخانها را مسمار نمودند سلطان بعد فتح ازانجا بولایت نندا آورد گویند سی و شش هزار سوار و صد و چهل و پنجهزار پیاده و سه صد و چهل فیل پیش نندا بود سلطان با تزک و تجمل برابر او نزول نموده پیغام اطاعت و اسلام کرد راجه نندا گردن از فرمان برتافته بجنگ قرار داد سلطان بر بلندی ایستاده کثرت خصم بنظر درآورد و در خود تاب مقاومت ندیده از آمدن پشیمان گردید و جبین نیاز بر زمین خشوع نهاده از حضرت ایزدی بنیاز و دادرسی ابتهال و زاری درخواست فتح و نصرت نمود اتفاقاً بدرگاه مجیب الدعوات عجز و خشوع سلطان باجابت مقرون گشت و بمشیت ایزدی همان شب خوفی عظیم بخاطر راجه نندا راه یافت تمام اسباب و آلات را بجا گذاشته بی جنگ با مخصوصان خویش راه فرار پیش گرفت روز دیگر سلطان بر حقیقت کار اطلاع یافته سوار شد و لشکر او را ملاحظه کرده از مکر و خدیعت او خاطر جمع نموده در شهر رفت و دست بغارت و تاراج کشاده عالم عالم غنیمت بدست آورد و در بیشه پانصد و هشتاد و نه زنجیر فیل از فیلان لشکر راجه نندا یافت ضمیمه غنائم نموده بغزنین رفت مرتبه نهم در سنه چهار صد و دوازده هجری سلطان قصد کشمیر نموده قلعه لوه کوت را محاصره کرد چون بسبب استحکام و ارتفاع دست بتسخیر آن نرسید بجانب لاهور و باگر روان شد غنیمت فراوان بدست آورده با فتح و ظفر معاودت نمود مرتبه دهم باز قصد ولایت راجه نندا کرد بعد رسیدن بقلعه گوالیار برای تسخیر آن محاصره نمود ازانجا که قلعه گوالیار در استواری و محکمی کارنامه ایست از فرمانروایان پیشین و یادگاریست از کارآگهان متقدمین ظاهرا ولی انجه قیاس برگرد شرفات آن نتواند رسید و سمند تیز رو خیال در فضای ارتفاع آن نمی تواند دوید **ابیات**

یکی قلعه بر روی آن کوهسار + برآورده تا بچرخ چهار + بر و مرغ اندیشه را راه نیست + کس از کار و کردارش آگاه نیست +

بالضرور بحاکم آنجا مصالحه کرده سی و پنج فیل پیشکش گرفته متوجه قلعه کالنجر مسکن راجه نندا گردید بعد رسیدن درانجا قلعه کالنجر را از لشکر محیط گردانید قلعه مسطور بمتانت و استحکام در هندوستان نظیر ندارد و تسخیر آن غیر از نیروی بازوی اقبال صورت نه بندد **ابیات**

حصاری چو گردون گردان بلند + که رفعت ز برجش بود بهره مند + ده قلعه وارش بگردون جواب + کند دیدبانی او آفتاب +

چون محاصره بامتداد کشید راجه نندا با وجود محکمی عاجز شده سه صد زنجیر فیل پیشکش قبول کرده زنهار خواست و فیلان پیشکش را بی فیلبانان از اندرون سر داده بفرموده سلطان ترکان شهامت نشان به چستی و چالاکی بران فیلان سوار شده ایل کردند از نظاره این جرات و جسارت ترکان اهل قلعه تعجب نمودند و عبرت پذیر گشتند راجه نندا شعر هندی بعبارت متین و استعارات رنگین که پسندیده شعرفهمان خرده گزین بوده باشد در مدح سلطان نوشته ارسال داشت زبان دانان هند مضمون آنرا بعرض رسانیدند

سلطان

سلطان مسرت اندوز گشته تحسین نمود و در جلدوی آن منشور حکومت پانزده قلعه ضمیمه کالنجر نموده با تحف دیگر مرحمت فرمود راجه نندا نیز مال بسیار و جواهر بیشمار در عوض آن بخدمت سلطان ارسال نمود سلطان بعد صلح بغزنین معاودت کرد مرتبه یازدهم باز لشکر بهندوستان کشید بقصد تسخیر سومنات لوای توجه برافراخت این سومنات شهریست بزرگ بر ساحل دریای محیط و بتخانه مشهور معبد براهمه بتان زرین و سیمین دران بتخانه بسیار و بزرگترین بت را سومنات نامند در کتب سلف اهل هند مرقوم است که آن بت از چهار هزار سال و کسری معبود و مقبول براهمه است بالجمله از غزنین روانه شده قطع منازل و طی مراحل در پیش نمود و در اثنای راه حکم بعرض لشکر بصدور پیوست بتقدیم این امر بساولان جد کار متعین شدند و بآئین پسندیده عرض لشکر بنظر عالی درآوردند ازان منزل سلطان کوچ بکوچ راهی گردیده بعد از طی مسافت در شهر نهرواله که از طنطنه موکب سلطان سکنه آنجا فرار کرده بودند رسید شهر را خالی یافته غله ها ازانجا برداشته راه سومنات پیش گرفت چون دران سرزمین نزول لشکر ظفر اثر اتفاق افتاد اهل آن شهر دروازه سومنات بر روی سلطان بسته آماده جنگ شدند بهادران لشکر دیلمان صفدر بقدم همت و علم جرات بر معارج قلعه کشائی طریقه عروج پیش گرفته داخل قلعه شدند بجنگ و تردد بسیار ابواب قلعه کشاده یافت و لوازم غارت و تاراج بعمل آمد و خلق کثیر قتیل و اسیر گشت بتخانه ها از بنیاد برکندند و سنگ سومنات را بجنسه ریسمانها بسته و بدست اسرای هندکشان کشان بغزنین برده در زینه های مستراح مدرسه و مسجد جامع بکار بردند هنگام معاودت سلطان از سومنات پرم دیو راجه عظیم الشان بر سر راه واز آمدن سلطان آگاه بوده سد راه گشت و انواع دست برد نمود اکثری را کشته و خسته حال و امتعه فراوان تاراج نمود چون لشکر سلطان از مسافت بعید آمده بنابر امتداد ایام سفر و بسیاری جنگ که در سومنات و دیگر جا رو داده خسته گشته بود سلطان بمقتضای وقت صلاح در جنگ ندیده طرح داد و براه ریگستان متوجه ملتان گردید و در راه صحرای پرتاب بی آب پیش آمد بسبب بی آبی و بی علفی لشکریان سلطان تعب بسیار کشیده اکثری از تشنگی و گرسنگی رهگرای صحرای عدم گردیدند و بفراوان محنت و رنج سلطان بغزنین رسید مرتبه دوازدهم در اواخر سنه چهار صد و هفده هجری بعزیمت مالش جتی که در وقت مراجعت از سومنات بر کنار دریای سند بلشکریان سلطان بی ادبی کرده آزار و اضرار رسانیده بودند لشکر عظیم بجانب ملتان و سند کشیده فرمان داد تا هزار کشتی ساختند و بر هر کشتی سه شاخ آهن در کمال قوت و حدت مضبوط کرده یکی بر پیشانی و دو بهر دو پهلو نصب کردند بنوعیکه هرچه مقابل این شاخها آمدی خود بشکستی آن کشتیها را در آب سر داده سپاهیان را با تیر و کمان و دیگر سامان حرب دران کشتیها نشانیده رو باستیصال معاندان آوردند آن مردم خبردار شده اهل و عیال خود را بجزائر فرستاده جریده بمقابل شتافتند و جنگ عظیم درپیوست اکثری از آن جماعه که بمقابله کشتیها آمدند کشته شدند یا غرق بحر فنا گشتند سلطان بعد استیصال و گوشمال آن جماعه بدمآل بغزنین معاودت کرد القصه سلطان باخلاق حمیده موصوف و بشجاعت فطری و کسبی معروف بود ممالک ستانی و جهانگیری نموده بیاوری بخت و اقبال و سلیقه سپهداری و تیغ گزاری مخالفان را منکوب و مقهور میکرد و برعیت پروری و دادگستری عالم را رونقی بخشیده و بعدالت ورزی و انصاف پژوهی ستمگاران را بسزا و ستمدیدگان را بمدعا میرسانید تعصب دینی و طمع دنیوی هر دو در ضمیرش قوی بود بنابرین بقصد حصول ثواب و هم بامید ادخار مال و اسباب دوازده نوبت بر هندوستان یورش نموده لوای فتح و نصرت برافراخت و جد و جهد فراوان بظهور رسانید بدین جهت خلفای عباسی بغداد اورا امین الملة و یمین الدوله غازی لقب بخشیده مورد الطاف و عنایت میداشتند چون بخت بلند و طالع ارجمند داشت بهر طرف که رو آورد ظفر و فیروزی بطریق استقبال پیش آمد **بیت**

هرجا که جنیبتش رسیده + اقبال برهنه پا دویده + شیران جهان شکار کرده + وز مورچگان کنار کرده +

در سخندانی و نکته فهمی و لطیفه گوئی و مدعاشناسی بهره تمام داشت فضلا و شعرا را اعزاز و احترام میکرد و با آنجماعه رعایت و احسان مینمود سرآمد شعرای نامدار مولانا حسن بود که در شعر فردوسی تخلص مینمود وجه این تخلص آنکه در شهر طوس حاکم آنجا باغی

ترتیب داده فردوس نام نهاده پدر مولانا باغبانی آن باغ داشت بدین تقریب مولانا در شعر خود فردوسی می نوشت چون در غزنین رسید حقیقت کمال او بسلطان ظاهر گردید او را در صحبت خود جای داده پایهٔ قدرش از شعرای آن عصر بلند ساخت و مولانا حسب الامر سلطان بنگارش شاهنامه مشتمل بر احوال سلاطین کیان و فرمانروایان ممالک ایران و لشکرکشی و اسپهبدی رستم و اسفندیار و افراسیاب و سهراب و دیگر پهلوانان نامدار مامور گشته شصت هزار بیت در مدت سی سال درست کرد اگر در عهد سلطان کتب بسیار از نظم و نثر تصنیف شده یادگار شعرای نامدار است اما شاهنامه بهترین آن کتب و در کمال متانت مرغوب طبائع سلاطین عظام و محبوب قلوب طوائف انام است سلطان اگرچه چندین هزار غلام داشت اما سرآمد ایشان ملک ایاز بود در کمند عشق او گرفتاری داشت گویند که این ایاز خلف والی کشمیر بود در خردی همراه پدر خویش در شکارگاه رسید جمعی از عیاران آدم دزد به قابوئی که یافتند ایاز را بدست آورده از ان ولایت بدر رفتند و در بدخشان رسیده آن لعل درج شاهی را بدست سوداگری بقیمت خاطرخواه فروختند از تقدیرات الهی شاهزاده بغلامی نامزد گشت و آن سوداگر اگرچه اقسام اجناس نفیسه و انواع اشیای غریبه با خود داشت اما نظر بر حسن و جمال ایاز او را از جمیع اسباب و اشیای گران بها شمرده از جان خود عزیزتر میداشت و در ترتیب و پرورش او توجهی گماشت بقصد تجارت از بدخشان در غزنین رسیده رحل اقامت انداخت تا آنکه صیت حسن و خوبی آن سرو بوستان محبوبی در گوش سلطان رسید سوداگر را طلبداشت و بمجرد مشاهده مبتلای عشق او گشته عنان اختیار از دست داد و بقیمت گران خریده انیس انجمن خاص و جلیس مجلس اختصاص گردانید شیفتهٔ حسن صورت خود بود فریفتهٔ خوی نیکوئی او نیز گشت **بیت** این عشق که هست بی خود از خویش ÷ نی شاه شناسد و نه درویش ÷ القصه سلطان او را بر تمامی خدم و حشم برگزیده مامور امر و محکوم حکمش گشت چنانچه قصهٔ نیاز سلطان و حسن و ناز ایاز مشهور است و در اکثر کتب مسطور خصوص ملا زلالی این داستان را به بهین آئین و مضامین رنگین تحریر بر در آورده بعضی نوشته اند که ایاز اگرچه حسن صورت و جمال ظاهری چندان نداشت لیکن در اخلاق پسندیده یکتا و در صفات حمیده بی همتا **نظم** هر که در سیرت نیکو بود ÷ آدمی از آدمیان او بود ÷ نیکی مردم نه نکوروئی است ÷ خوی نکو مایهٔ نیکوئی است ÷ القصه بعد از انکه سلطان را ایام شباب درگذشت و زمان شیب پدیدار گردید در سنه چارصد و بست و یک هجری بعلت دق و زحمت ضیق النفس اورنگ خلافت خالی کرده سمند تیزگام عمر در جولانگاه آخرت تاخت و از شهرستان وجود بصحرای ناپیدای عدم نقاره رحلت نواخت گویند در زمان سکرات موت از بس که دلش در بند سلاسل دنیا بود در حلتش دشواری نمود خردمندان حقیقت شناس اندوخته های او را که انبارهای نقود و جواهر و اسباب بود روبرو چیدند سلطان نظر بران انداخته حسرت خورد و جان بجان آفرین سپرد سعدی **نظم** زر و نعمت اکنون بده کان تست ÷ که بعد از تو بیرون فرمان تست ÷ پریشان کن امروز گنجینه چست ÷ که فردا کلیدش نه در دست تست ÷ کسی گوی دولت ز دنیا برد ÷ که با خود نصیبی بعقبی برد ÷ تو با خود ببر توشهٔ خویشتن ÷ که شفقت نیاید ز فرزند و زن ÷ غم خویش در زندگی خور که خویش ÷ بمرده نپردازد از حرص خویش ÷ بغمخوارگی چون سرانگشت من ÷ نخارد کسی در جهان پشت من ÷ مدت سلطنت او سی و پنج سال ÷

ذکر امیر مسعود بن سلطان محمود و اخلاف و اولادش

امیر مسعود بن سلطان محمود بعد رحلت پدر والاقدر زینت افزای اورنگ خلافت گردید اما بر هندوستان یورش نتوانست کرد امیر ابوسعید بن امیر مسعود از شش برادر کلان تر بود و بعد پدر سریر آرای فرمانروائی گشته عدالت و نصفت را رواج داد و دو مرتبه بر هندوستان یورش آورد لیکن چندان دست نیافت بجز انهدام بتخانه بعضی اماکن معاودت کرد و بهرام شاه برادر امیر ابوسعید

پس از برادر کلان اورنگ نشین جهانبانی گشته بر هندوستان یورش آورد و بعضی بلاد و امصار که پدر و برادر کلانش مسخر نکرده بود بزور شمشیر بتسخیر درآورده امرای خویش را در ان اماکن گذاشته مروج قوانین اسلام گردید اما سلطنت او در هندوستان بقا نیافت در ضبط ممالک ایران و توران و محاربه بسلاطین آن دیار بسر برد کتاب مخزن اسرار تصنیف مولانا نظام الدین گنجوی و کلیله و دمنه تالیف ملا نصیرای مستوفی در عهد او ست در سنه پانصد و هفت هجری ازین جهان فانی درگذشت ÷ خسرو شاه بن بهرام شاه چون اورنگ آرای فرمانروائی گشت سلطان علاء الدین حسین غوری بر او غالب آمد و غزنین را از و متخلص نموده در تصرف خویش آورد خسرو شاه بعد هزیمت از ممالک موروثی خویش برآمده رو بهندوستان آورد و لاهور را بتسخیر درآورده تا آخر عمر بحکومت پنجاب قیام ورزید در سنه پانصد و پنج هجری در خطهٔ لاهور چراغ زندگانی او از تندباد اجل خاموش شد مدت سلطنت پنجاه و هشت سال ÷ سلطان خسرو ملک بن خسرو شاه بعد رحلت پدر بر مسند حکومت پنجاب متمکن گشت چون سلطان شهاب الدین برادر غیاث الدین بن سلطان علاء الدین حسین غوری از جانب برادر کلان خویش نیابةً در غزنین می بود بمقتضای کارطلبی بر اطراف ممالک لشکر کشیده کمر همت بتسخیر هندوستان بست و علی التواتر بر لاهور یورش کرده خسرو ملک را بمحاربه و مجادله عاجز گردانید آخر الامر خسرو ملک تاب نیاورده در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری نزد سلطان شهاب الدین در غزنین رفته همان طرف ودیعت حیات سپرد مدت حکومت او در لاهور بست و هشت سال از ابتدای سلطان ناصر الدین سبکتگین تا خسرو ملک هفت تن مدت دو صد و هفتده سال سلطنت غزنین و بلاد هندوستان کردند ÷

ذکر سلطان شهاب الدین غوری عرف معز الدین محمد سام و لشکرکشی او بهند

سلطان شهاب الدین عرف معز الدین محمد سام برادر کلانش سلطان شمس الدین مشهور بغیاث الدین ولد سلطان علاء الدین حسین سلطنت غور داشت سلطان شهاب الدین از طرف برادر کلان خود بر سر غزنین لشکر کشیده در سنه پانصد و شصت و نه هجری فتح نمود و نیابةً بحکومت آن ولایت قیام ورزید چون شجاع کارطلب و دلاور صاحب اقبال بود کمر ترود بر بسته قصد جهانگیری و ممالک ستانی نمود ÷ مرتبهٔ اول ولایت ملتان از تصرف قرامطه و اوچه را از قوم بهاتیه بتسخیر درآورده نائب خود گذاشته بغزنین مراجعت کرد ÷ مرتبهٔ دوم در سنه پانصد و هفتاد و چهار هجری باز در ملتان و اوچه آمده براه ریگستان عزیمت گجرات نمود راجه بهیم دیو مرزبان آن ولایت لشکر فراهم آورده صفوف مصاف آراست و جنگ عظیم رو داد و چون لشکر سلطان بنابر قطع مسافت بعیده خستگی داشت و بسبب عبور مسالک ریگستان رنج بی آبی و تعب بی علفی هم کشیده و لشکر راجه بهیم دیو فراوان و تازه دم بود جنود سلطان را خسته و مغلوب گردانید و راجه بهیم دیو غالب آمده فتح یافت بسیاری از لشکریان سلطان علف تیغ بیدریغ گردیدند و سلطان هزیمت خورده بهزاران رنج و تعب بغزنین رسید ÷ مرتبهٔ سوم در سنه پانصد و هفتاد و پنج هجری لوای توجه بسمت لاهور برافراشت سلطان خسرو ملک از نبائر سلطان محمود غزنوی که شمهٔ از احوال او بتحریر درآمده حکومت لاهور داشت بعد محاصره و محاربه خسرو ملک عاجز شده پسر خود را با یک زنجیر فیل بطریق پیشکش فرستاده صلح نمود و سلطان پیشکش هر ساله مقرر کرده بغزنین معاودت نمود ÷ مرتبهٔ چهارم در سنه پانصد و هفتاد و هفت بر سر دیول که به ٹھٹه مشهور است رفته تمام ولایت کنار دریای سند بضبط درآورد و نفائس و نوادر آن دیار با مال بسیار گرفته برگشت ÷ مرتبهٔ پنجم در سنه پانصد و هشتاد باز بولایت لاهور آمده محاصره و مجادله نمود خسرو ملک تاب نیاورده متحصن گردید سلطان آن نواحی را غارت کرده درمیان دریای راوی و چناب قلعهٔ سیالکوٹ را که بنای آن از قدیم و شکست و ریخت در ارکان آن راه یافته بود بتجدید ترمیم و تعمیر نمود و نائب خود گذاشته برگشت

خسرو ملک باتفاق کهوکهران مدتی محاصرهٔ قلعه سیالکوت نموده بی نیل مقصود بلاهور عود کرد + مرتبهٔ ششم در سنه پانصد و هشتاد و سه باز از غزنین بلاهور آمد خسرو ملک بعد تحصن چون عاجز شد غیر از آمدن بحضور چاره ندیده بملازمت رسید سلطان او را با خود در غزنین برده در لاهور نائب خود نصب کرد خسرو ملک در همان طرف مرحلهٔ زندگی بسپرد + مرتبهٔ هفتم در سنه پانصد و هشتاد و هفت سلطان باز بهندوستان آمده قلعه سهرند را که دران زمان دار الایالهٔ راجهای عظیم الشان بود بدست آورد و یکهزار و دو بیست سوار در آنجا گذاشته در موضع تراین که الحال آن را تلاوری گویند رسید رای پتهورا فرمانروای هندوستان بالشکر گران بران سرزمین آمده صفوف آراست و هر دو لشکر بهم مقابل گشته داد مردانگی و دلاوری دادند اگرچه درین محاربه سلطان جلادتها کرده مراتب تهور بجا آورد اما بمشیت ایزدی فتح و نصرت بر وقت دیگر موقوف بود درین مرتبه بر لشکر سلطان شکست افتاد و کهانده رای برادر رای پتهورا که حاکم دهلی بود غالب آمد و فیل سوار حمله آورده با سلطان درآویخت و بازوی سلطان را بضرب نیزه مجروح ساخت نزدیک بود که سلطان از شدت درد زخم بیهوش شده از اسپ فرو افتد درین وقت غلامی خلج بچه در رسید و عقب سلطان بر اسپ نشسته از رزمگاه بیرون برده سلطان را بسلامت بمنزل رسانید سلطان زیاده ازان صلاح در جنگ ندیده از انجا معاودت کرد و بهزاران تعب و محنت در غزنین رسید و رای پتهورا بعد فتح در سهرند آمد و قلعه را از کسان سلطان بعد محاصرهٔ یکساله و یکماه تسخیر نموده بکسان خود سپرد مرتبهٔ هشتم در سنه پانصد و هشتاد و هشت هجری باز سلطان بالشکر گران متوجه هندوستان گردیده و همان موضع تراین که سابقاً جنگ شده بود نزول عساکر طرفین اتفاق افتاد و هنگام صبح بهادران پرخاش جو باهم دیگر پیوستند گاهی ترکان جلادت کیش جرات و جسارت نموده بر هندوستانیان غالب می شدند و گاهی هندوان تهور اندیش از دلاوری و دلیری بر ترکان نعره می آوردند +

ذکر ظفر یافتن سلطان شهاب الدین معروف بمعز الدین سام بر رای پتهورا

چون مشیت قادر حکیم بران شد که سلسلهٔ جهانبانی هندوستان از فرقهٔ هنود منقطع گردد و زمام مهام این مملکت در قبضهٔ اقتدار سلاطین اسلام درآید و مراسم اسلام درین بلاد ظهور و شیوع یابد نسیم نصرت الهی بر پرچم اعلام سلطان وزیده نهال دولت رای پتهورا الصدمات عواصف ادبار از بیخ و بن برافتاد رای پتهورا در رزمگاه دستگیر گشته بقتل رسید و لشکریانش اکثری علف تیغ خون آشام مبارزان ظفر فرجام گردیدند و خلقی انبوه بدست شجاعت کیشان جلادت پیشه گرفتار گشتند و گهانده رای برادر رای پتهورا که سپه سالار بود هزیمت را غنیمت دانسته بهزاران سعی و تلاش ازان مهلکه سلامت بدر رفت **بیت** چنان بیمناک و هراسان گریخت + که زنار را از گرانی گسیخت + قلعه سرستی که عبارت از تلاوری بوده باشد و هانسی و اجمیر که دار الملک رای پتهورا بود بتصرف کسان سلطان درآمد و مال و امتعهٔ آن قلاع بدست افتاد +

ذکر نائب گذاشتن معز الدین سام ملک قطب الدین ایبک را در هند و فتوحات نائب مذکور

سلطان بعد فتح چند روز در همان سرزمین اقامت ورزیده در فراهم آوردن پراگندگیهای ممالک و امن و امان مشارع و مسالک و نشانیدن مرهم الطاف بر جراحتهای قلوب رعایا و برایا و تالیف دلهای کافهٔ خلائق و انتظام مهام ملکی و مالی مساعی جمیله بکار برد و پس از حصول اطمینان از سرانجام امور مملکت و دلجوئی سپاه و رعیت ملک قطب الدین ایبک را که غلام و برگزیدهٔ او بود در قصبه کهرام هفتاد کروهی دهلی نائب سلطنت گذاشته خود براه سوالک روان گشت و اکثر محال کوهستان را غارت کرده و غنیمت فراوان بدست آورده بغزنین رفت بعد معاودت سلطان ملک قطب الدین نیابة در سرانجام مهمات جهانبانی و داعیهٔ ملکستانی سرگرم گردیده در اسرع اوقات

قلعه دهلی و میرته تسخیر نموده در جاهای مناسب حکام از طرف خود نشانید و در سال دوم قلعه کول نیز مسخر کرد و قلعه گوالیار و بداون و دیگر قلاع فتح کرده بر سر گجرات رفت و انتقام شکست سلطان که سابقاً بتحریر درآمده از رای بهیم دیو گجراتی گرفت و آن ولایت را تاخت و تاراج نموده بفتح و نصرت بدهلی مراجعت کرد و خطبه و سکه بنام سلطان رواج داد و دهلی ازین تاریخ دار الخلافهٔ سلاطین مسلمین گردید + مرتبهٔ نهم در سنه پانصد و نود و شش باز سلطان از غزنین در هند آمده ولایت قنوج را مفتوح کرد و سه صد زنجیر فیل و دیگر اموال غنیمت گرفته برگشت چون سلطان غیاث الدین برادر کلان سلطان که اسم سلطنت برو بود جهان گذران را پدرود کرد سلطان از روی حق امرزی ولایت غور و ترکستان و خوارزم و دیگر ممالک بوارثان قسمت کرده خود بر ولایت غزنین قناعت نمود +

ذکر رحلت معز الدین سام ازین جهان

مرتبهٔ دهم چون سلطان شنید که در نواحی لاهور طائفه کهوکهران عصیان ورزیده فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارت برافروخته اند لهذا برای تادیب آن گروه از غزنین رو بلاهور آورد و ملک قطب الدین نیز از دهلی بخدمت سلطان رسیده باتفاق یکدیگر گوشمال آن جماعهٔ بی اعتدال کردند سلطان بعد تنبیه آن فرقه و انتظام امور ملکیه از لاهور معاودت بغزنین نمود چون نزدیک رسید در دهی از دهات غزنین از دست فدائی کهوکهر که بر کاب سلطان رفته بود باتفاقی که رو داد در درجهٔ شهادت یافت گویند خزانهٔ بسیار از طلا و نقره و جواهر از و ماند از انجمله پانصد من الماس که از جواهر نفیسه است بقلم درآمد و دیگر اموال را از همین حال قیاس باید کرد **بیت** دریاب کنون که نعمتت هست بدست + کین دولت و ملک می رود دست بدست + یازده نوبت بر هندوستان یورش کرد دو مرتبه شکست خورده و دیگر هر مرتبه بفتح و نصرت کامیاب گشت چنانچه تفصیل آن بقلم درآمد تا آخر عمر سی و دو سال سلطنت نمود از انجمله فرمانروائی هندوستان پانزده سال +

ذکر جلوس نمودن سلطان قطب الدین ایبک اصالةً بر سریر جهانبانی و مجمل احوال او

سلطان قطب الدین ایبک غلام زرخریدهٔ سلطان شهاب الدین نیابةً حکومت هندوستان داشت بعد ازانکه سلطان شهاب الدین مقتول گشت سلطان قطب الدین از دهلی برآمد و در لاهور رسیده اصالةً سریرآرای سلطنت گشت و یازدهم ربیع الاول سنه شش صد و سه هجری سکه و خطبه بنام خود کرد چون انگشت خنصر او شکسته بود از نجهت او را ایبک گفتندی سلطان غیاث الدین محمود برادرزاده شهاب الدین از فیروزه کوه چتر و تجملات پادشاهی برای قطب الدین فرستاده بخطاب سلطانی مخاطب ساخت این سلطان در حروب واحسان داد شجاعت و جوانمردی دادی متکبران مغرور را از بیخ و بن برکندی و باستین کرم گرد افلاس از چهرهٔ مفلسان مستحق برافشاندی دست سخاایش دامن و جیب آرزومندان برآمودی و فیض عطایش ارباب عسرت را از آز بی نیاز فرمودی **بیت** با جهت او حوصلهٔ دریا تنگ + با رفعت او مرتبهٔ گردون پست + چون لکها با هل احتیاج انعام دادی از نجهت او را لک بخش گفتندی در میان او و تاج الدین که یکی از بندهای خاص سلطان شهاب الدین و بعد سلطان در غزنین اسم سلطنت بر و اطلاق یافته بود بر سر لاهور مخاصمت و منازعت روی داد قصد یکدیگر کرده آتش محاربه برافروختند تاج الدین تاب مقاومت نیاورده منهزم گشت و در کرمان رفته اقامت ورزید سلطان مظفر و منصور شده باستقلال کمال بسلطنت پرداخت +

ذکر رحلت سلطان قطب الدین ایبک و سلطنت یافتن آرام شاه پسر خواندهٔ اش

سلطان در سنه شش صد و هفت در چوگان بازی از اسپ افتاده گوی زندگانی بجولانگاه آخرت رسانید بیست سال حکومت هند نمود از انجمله چهار سال سلطنت فرمود سلطان آرام شاه پسر خواندهٔ سلطان قطب الدین است چون سلطان مرحوم خلف صلبی که سزاوار جهانبانی تواند بود نداشت ارکان دولت باتفاق یکدیگر آرام بخش پسر خواندهٔ سلطان را که سوای او

وارثی نمود در سنه شش صد و هفت هجری در خطه لاهور بر اورنگ فرماندهی اجلاس داده سلطان آرام شاه خطاب کرد و باطراف ممالک احکام و مناشیر صادر گشت و نوید امن و عدالت بخلائق رسید درین اثنا امیر علی اسمعیل حاکم دهلی باتفاق جمعی از امرا ملک التمش را از بداؤن طلبداشت و ملک در دهلی رسیده قلعه را بتصرف خویش آورد سلطان آرام شاه باستماع این خبر از لاهور در حوالی دهلی آمده صف آرا گشت و باندک محاربه بفرار نمود مدت سلطنت یکسال +

ذکر رجوع سلطنت بسلطان شمس الدین التمش داماد و زر خریدهٔ قطب الدین ایبک و بقیهٔ احوال او

سلطان شمس الدین عرف ملک التمش اورا سلطان قطب الدین ایبک خرید و بفرزندی گرفته دختر خود در ادر مناکحت او در آورده بعد فتح گوالیار امارت آنجا با وارزانی داشت پس از ان ملک آن نواحی بدو تفویض نموده بتدریج ولایت بداؤن ضمیمه حکومت او گردانید چون علامات شجاعت و مردانگی و آیات فراست و فرزانگی از و بمنصهٔ ظهور میرسید و بارها در حضور ترددات مردانه بجا آورد آخرکار بپایهٔ امیر الامرائی رسیده خط آزادی از سلطان یافت بعد ازانکه سلطان قطب الدین درگذشت و از سلطان آرام شاه امور خلافت تمشیت نیافت باتفاق امیر علی اسمعیل سپه سالار و دیگر ارکان دولت از بداؤن آمده در سنه شش صد و هشت بر تخت جهانبانی جلوس نمود و بخطاب شمس الدین مخاطب گشت و التمش آنرا گویند که در شب خسوف متولد شود چون صاحب تردد و شجاع بود بزور شمشیر اکثر ممالک در حیطهٔ تصرف خود در آورده باستقلال تمام فرمانروائی نمود و دران زمان خلف سلطان محمد خوارزم شاه سلطان جلال الدین از چنگیز خان منهزم گشته در ملتان رسید و بعد چند روز بلاهور آمده قلعه آنجا را محاصره نمود سلطان بالشکر بسیار بلاهور رسیده مقابله نمود سلطان جلال الدین تاب نیاورده بطرف سند و سیرستان بدر رفت در سنه شش صد و شانزده هجری ایلچی خلفای عباسی بغدادی خلعتی از پیشگاه خلافت جهت سلطان شمس الدین آورد سلطان مراسم اطاعت بجا آورد و فرحت و شادمانی بسیار نمود و چند روز شهر را آرایش داده کوس شادی نواخت در سنه شش صد و سی هجری بر ولایت مالوه یورش نموده مظفر گشت و بتخانهٔ مهاکاک که از مدت شش صد سال تعمیر یافته در غایت متانت و رصانت بود از بنیاد برانداخت و تمثال راجه بکرماجیت و دیگر بتها را بر در مسجد جامع دهلی در زمین فرو برد تا لگد کوب خلائق گردد القصه در طاعت و عبادت مولع بود و در هر جمعه بمسجد جامع رفته باداء فرائض و نوافل قیام ورزیدے و وعظ شنیدی و رقت کردے و در هر باب خدا پرستی بکار بردی روزی ملحدان دهلی اتفاق کرده روز جمعه ناگهان تیغها بکف در مسجد هجوم آورده قصد سلطان نمودند و چند کس را بقتل رسانیدند سلطان ازانجا بسلامت برآمد آن ناعاقبت اندیشان تعاقب کرده نتوانستند که دست اذیت بسلطان رسانند و خلق کثیر بر بامها و دروازها برآمده آن طائفه را بزخم تیر و تفنگ و سنگ هلاک نمودند سلطان در دو لشکر رسیده بانتقام بے اندامیهای آن جماعهٔ اکثری را علف تیغ بیدریغ نمود سلطانی باستقلال کرده بعدالت و نصفت زندگانی نمود و رعایا و برایا را خوشنود داشته باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او بست و هشت سال +

ذکر سلطنت سلطان رکن الدین فیروز بن سلطان شمس الدین

سلطان رکن الدین فیروز بن سلطان شمس الدین بعد پدر والا قدر در سنه شش صد و سی و شش هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چون بهرهٔ از عقل و قابلیت نداشت رغبت لذات نفسانی بافراط و انهماک در حظوظ جسمانی و عشرت و کامرانی اورا از امور جهانبانی باز داشت و خزانه در انعام مسخرگان و اراذل صرف کرده لاابالی منش زیست خبرے از احوال سپاه و رعیت نمیگرفت دائم الخمر بوده شرب مدام علی الدوام می نمود تنها اسم سلطنت بر سلطان بود و بی بی شاه ترکان والدهٔ او که کنیزک ترکی بود نظر بر بی پروائی و عدم لیاقت پسر خود داشته سرانجام مهام ملکی و مالی مے نمود او نیز بمقتضای کوته اندیشی که در سرشت زنان مخمر است حرمهای سلطان شمس الدین را که هم چشم او بودند آزار

و اضرار رسانید و پسران سلطان قطب الدین و اتباع آنها را بیگناه قتل نمود و بعضے امور ناشایسته که سزاوار خاندان پادشاهان نبود از و بظهور رسید ارکان دولت نظر بر بے پروائی و نارسائی پادشاه و تسلط و استیلای مادرش داشته باخود اتفاق کرده از و برگشتند و ملک اعز الدین ایاز حاکم ملتان را بتخریب سلطنت دهلی نموده طلبداشتند و از ملتان لشکر گران فراهم آورده جانب دهلی گشت سلطان نیز بقصد مقابله از دهلے برآمده در کهرام رسید پیش ازانکه ملک اعز الدین ایاز برسد امرا از سلطان انحراف ورزیده در دهلی رفته بی بی رضیه بنت سلطان شمس الدین را بر تخت نشانده سکه و خطبه بنام او کردند و بی بی شاه ترکان را مقید ساختند سلطان باستماع این خبر از کهرام رجعت نموده در کیلوکهرے رسیده آمادهٔ جنگ گردید و بی بی رضیه فوجے از بهادران شجاعت پیشه بر سر او از دهلے متعین نمود و در اندک جنگ سلطان دستگیر گشت و بعد چندگاه سلطان و مادرش در زندان خانه فوت شدند ایام سلطنت یکسال و شش ماه و هشت روز +

ذکر سلطنت رضیه دختر مرضیهٔ سلطان شمس الدین التمش

سلطان بی بی رضیه بنت سلطان شمس الدین در سنه شش صد و سی و هفت هجری باتفاق امرا و وزرا اورنگ آرای خلافت گشته خطبه و سکه بنام خود درواج داد و تدابیر صائبه و افکار ثاقبه بنظم امور جهانداری و تنسیق مهام سلطنت و شهریاری بعنوانیکه لائق هوشمندان و الاخرد بوده باشد بعمل آورده لباس مردانه پوشیدی و از پرده بیرون آمده بر تخت نشستی و بار عام دادی به تمشیت امور سپاه و رعیت پرداختی و باجرای مراسم عدالت و نصفت تقید بلیغ ورزیدی بالجمله این ملکه روزگار باخلاق ستوده متخلق و بصفات پسندیده موصوف بود آثار فراست و فرزانگی و اطوار شجاعت و مردانگی از و بظهور میرسید در زمان حیات پدر والا قدر در مهمات ملکی و مالی دخل تمام داشت و پدر بر دانش و عقل او اعتماد نموده ولی عهد خود کرده بود و انتظام مهام بدون صلاح او نمی کرد روزے وزرا التماس کردند که باوجود پسران دختر را ولیعهد کردن مناسب نیست سلطان فرمود که پسران ناقابل و دائم الخمرند و باقسام ملاهی و ملاعب اشتغال ورزیده احدے از آنها قابلیت ولے عهدی ندارد و این دختر فرخنده اختر اگرچه بصورت زنست اما در معنے از ستودگی اخلاق و فرزونی دانش بهتر از مردانست بیت

همچو مهتاب مونث در نام + لیک در نور خرد مرد تمام +

مجملاً آن شیر زن در اخلاق حمیده و صفات پسندیده در امثال و اقران ممتاز بود و در بدایت حال که بعضے امرا مخالفت ورزیده بودند آن ملکهٔ زمان هنگامه آنها به تدابیر صائبه درهم انداخت چون ملک اعز الدین ایاز حاکم ملتان سر از اطاعت پیچیده بغی ورزید و لاهور را از کسان ملکهٔ زمان متخلص نموده متصرف شد ملکهٔ زمان نیز بقصد پیکار و دفع شورش او از دهلی برامده در سهرند رسید امرای نمک حرام از کور نمکی و بیوفائی سر از اطاعت و انقیاد پیچیده ملکه را مقید کردند و بدهلے رسیده معز الدین بهرام شاه بن شمس الدین را از قید برآورده بسلطانی برگرفتند و رضیه سلطان قابو یافته برآمد و با ملک اختیار الدین عقد مزاوجت بسته و لشکر جاتان و کهوکهران فراهم نموده دو مرتبه بر سر بهرام شاه رفته جنگ کرد آخر الامر ملک اختیار الدین و رضیه سلطان شکست یافته دستگیر شدند روز دیگر بقتل رسیدند ایام سلطنت او سه سال و شش ماه و شش روز +

ذکر مقتول شدن سلطان رضیه و رجوع سلطنت بمعز الدین بهرام شاه

سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان شمس الدین التمش را امرای عظام و وزرای ممالک نظام اتفاق کرده بر تخت جهانبانی نشانده در سنه شش صد و چهل و یک سکه و خطبه بنام او رواج دادند نظام الملک مهذب الدین که همشیرهٔ سلطان در حبالهٔ ازدواج او بود صاحب مدار گردیده امور مالی و ملکی باختیار خود گرفت و اکثر مهمات بدون امر سلطان پیش مے کرد

چون دران زمان مقرر بود که غیر از پادشاه هیچکس بر دروازه خود فیل نگاه ندارد نظام الملک دائما یک فیل بر در خانه خویش نگاه میداشت و این معنی خلاف حکم و موجب بیم سلطان مے بود چون بعد چندگاه افواج مغول چنگیزے آمده لاهور را محاصره نمود و دست نهب و غارت دراز کرده بسیاری از خلائق آندیار می کشت سلطان بعد اطلاع برین معنی نظام الملک را با امرای نامدار و خوانین عالیمقدار که قوت بازوی سلطنت و صاحب حشمت و شوکت بودند بدفع لشکر چنگیز خانی متعین کرد +

ذکر بغی ورزیدن نظام الملک و مقتول شدن بهرام شاه و مکافات یافتن نظام الملک و رجوع سلطنت بسلطان علاء الدین

چو او از اصل بدگهر و بدسیر بود از اصالت جز اسم نصیبه نداشت از حصول اسباب دنیا و هجوم معاونان فرومایه مغرور شد و حقوق نعمت بر طاق نسیان نهاده طریق بغی و کفران پیمود و بعد رسیدن بر دریای بیاه از روی فریب و خدیعت عرضداشت نمود که همراهیان من همه منافق و ناموافق و امرا یکدل نیستند که باعتماد آنها باین مهم پرداخته آید سلطان بدولت خود متوجه پنجاب شوند تا دفع فتنه و فساد بآسانی میسر آید سلطان ساده لوح که از کار جهانبانی ذاهل و از مکر و دغای او غافل بود در جواب نوشت که آن جماعه کشتنی و سیاست کردنی اند بالفعل چندگاه بمدارا و چاپلوسی گذرانیده مهمی که در پیش است بانجام رساند در وقت مناسب جماعه مذکوره را جزا و سزا داده خواهد شد نظام الملک کور نمک رقم مذکور را بجمیع امرا نموده تمامی را بحیله سازی و دغابازی بجانب خود کشید و از طرف سلطان منحرف گردانیده علانیه لوای بغی برافراخت چون سلطان بر حقیقت حال مطلع شد خواجه قطب الدین بختیار اوشی را برای تسکین شورش امرا و دفع فتنه و فساد فرستاد نظام الملک و امرا تسلی نگشته از بغی و عناد باز نیامدند شیخ از انجا مراجعت کرده احوال باز نمود و نظام الملک با تفاق امرا آمده دهلی را محاصره کرد چون مردم شهر متفق بودند بی جنگ قلعه دهلی بتصرف در آورد و سلطان دستگیر شده بقتل رسید مدت سلطنت او دو سال و یکماه سلطان علاء الدین مسعود بن رکن الدین فیروز شاه بن سلطان شمس الدین التمش چون بهرام شاه را نظام الملک بقتل در آورد ملک عز الدین اسمعیل امیر الامرا از روی تسلطے که داشت بر تخت سلطنت جلوس نمود ارکان دولت بر سلطنت او راضی نشده سلطان علاء الدین را که آثار رشد از ناصیه او ظاهر بود از قید برآورده در سنه شش صد و چهل و سه هجری بر سریر جهانبانی اجلاس فرمودند و ناصر الدین و جلال الدین پسر سلطان شمس الدین را که در زندان حبس محبوس بودند خلاص کرده ناصر الدین را بولایت بهرائچ و جلال الدین را بولایت قنوج نامزد کرده رخصت دادند و ملک نظام الملک را که در امور سلطنت کلیه دخیل بود قتل نموده بکیفر کافر نعمتی رسانیدند نظم بچشم خویش دیدم در گذرگاه + که زد مرغے بجان مورکے راه + هنوز از صید منقارش نپرداخت + که مرغے دیگر آمد کار او ساخت + چو بد کردے مباش ایمن ز آفات + که واجب شد طبیعت را مکافات + درین فیروزه ایوان پر آفات + بدے را هم بدے باشد مکافات + ز نیکی نیک بینی وز بدے غم + ز جو جو روید و گندم ز گندم +

ذکر رجوع سلطنت بسلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین التمش

بعد چندگاه چون سلطان از طریقه عدالت و نصفت انحراف ورزیده آئین اخذ و قتل پیش گرفت جمیع امرا ازو برگشتند و باخود اتفاق کرده ناصر الدین را که آثار قابلیت و حق شناسی از ناصیه احوال او ظاهر بود از بهرائچ طلبداشته بر تخت فرماندهی اجلاس دادند و سلطان علاء الدین را مسلسل در قید نگاه داشتند چندانکه در زندان خانه مرغ روح او از قفس بدن خلاصی یافت مدت سلطنت او چهار سال و یک ماه و یک روز +

ذکر سلطان ناصر الدین

سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین التمش در سنه ششصد و چهل و هفت هجرے از بهرائچ آمده تاج جهانبانی بر سر نهاده سکه و خطبه بنام خود رواج داد ملک غیاث الدین بلبن را که بنده و داماد سلطان شمس الدین بود منصب وزارت داده بخطاب الغخانی و عطاے

چتر دورباش سرافراز گردانید و انتظام مهام سلطنت برای رزین او تفویض نمود و صدف گوش او را بلآلی نصائح و مواعظ هوش افزا در باب رعیت پرورے و عدالت گستری برآموده فرمود که اختیار مهام جهانبانی و مدار نظام امور ملک رانی بدست تو دادم کاری مکنی که فردای قیامت بدرگاه پادشاه حقیقی مرا و ترا سرمایه شرمساری و انفعال گردد ملک بلبن بمقتضای فراست خداداد و عقل مستفاد قواعد نیابت و شرائط وکالت نوعی بتقدیم رسانید که رعایا و برایا در مهاد امن و امان کامران بودند شخص سلطنت و جهانبانی زندگانے از سر نو گرفت و خودسران را مجال دخل و تصرف در امور مملکت و سلطنت نماند و سلطان نیز بعدالت گسترے و رعیت پرورے بسر مجد درویش نهاد و ملکی اخلاق بود و در عهد سلطنت او ملک آباد و رعایا دلشاد زندگانی کردند و صیت نیکنامے و رعیت پروری بادشاه و وزیر در اکناف گیتی انتشار یافت بیت وزیرے چنین شهریاری چنان + جهان چون نگیرد قرارے چنان + از بسکه سلطان حق پرست و ایزدشناس بود خراج و باج ممالک در مواجب سپاه و نذر درویشان خداآگاه و وظائف و ارباب فضلا و ارباب استحقاق و دلجوئی مسکینان و زیردستان و عمارات مساجد و چاه و خانقاه و مهمان سرا و اجرای انهار و غیر ذلک الخ از آثار خیر و اسباب ذکر جمیل تواند بود خرج کردی و برای ذات خود تصرف نمودی در سالی دو مصحف بخط خود نوشته آنرا قوت ساختی نوبتی یکی از نوکران سرکار مصحف که بخط سلطان بود از روے خوشامد بقیمت گران خرید چون این خبر بگوش سلطان رسید منع کرد که آینده مصحف الخط من اظهار نکنند بلکه بطور اخفا که احدی بر تحریر من وقوف نیابد میفروخته باشند تا در حلت این وجه اختلالی روی ندهد و ازین رو که درویش نهاد و فرخنده نژاد هیچ کنیزے و خادمه سوای منکوحه خود نداشت و او برای سلطان طعام می پخت روزے آن ملکه جهان التماس نمود که بسبب پختن طعام دست من آزار مے یابد و تصدیع مالایطاق مے شود اگر کنیزے خریده شود و او به پختن طعام قیام ورزد تا مرا از بعض خدمات تخفیفی میسر آید چه عجب که ممنوع نخواهد بود سلطان جواب داد که نقود بیت المال حق سپاه و مساکین و خط مستحقین و مستضعفین است روا نیست که برائے آرام نفس خود دران تصرفے کرده آید صبر کن تا خدا ابتعالی ترا در آخرت نتیجه شائسته دهد ابیات ترا با نفس کافرکیش کاریست + بدام آور که آن طرفه شکاریست + اگر مار سیه در آستین است + بر از نفسی که با تو همنشین است + بالجمله سلطان بکمال عدالت و رافت زندگانی و جهانبانی نموده بمرگ طبیعی درگذشت و به بهشت برین واصل گشت مدت سلطنت نوزده سال و سه ماه و هفت روز +

ذکر رجوع سلطنت بسلطان غیاث الدین بلبن

سلطان غیاث الدین بلبن بنده و داماد سلطان شمس الدین پدر سلطان ناصر الدین بود چون سلطان ناصر الدین ودیعت حیات بخالق کائنات سپرد از اولاد وارثی که جانشین سریر خلافت تواند بود نداشت امرای حضور باتفاق غیاث الدین بلبن را که مدار الملک بود سلطنت برداشته بسلطان غیاث الدین مخاطب کردند و در سنه شش صد و شصت و شش هجری صدرنشین سریر فرمانروائی و سایه گزین چتر گیتی کشائی گشته سکه خطبه بار رواج داد و بغایت دانا و پخته کار و صاحب جرأت و وقار بود کارها بمشوره خرد دوربین کردی با آگاهی و هوشیاری بسر بردی ابیات چه نیکو متاعیست کار آگهی + مبادا ازین نقد عالم تهی + کسی سر برآرد بعالم بلند + که در کار عالم بود هوشمند + کار ممالک جز بمردم اکابر نفرمودے مخاذیل اشرار و اباطیل ارذال را بکارها دخل ندادے تا حقیقت نقویلی و صلاح کسے متحقق نشدی او را عمل نفرمودے و در تنقیح نسب و حسب مبالغه نمودے بعد تفویض عمل در کسے اگر نقص ذاتی یا صفاتی ظاهر گشتی فی الحال تغییر فرمودے نظم جز بخردمند مفرما عمل + گرچه عمل کار خردمند نیست + نه هر هوشمند روشن رائے + بفرومایه کارهائے خطیر + بوریا باف گرچه بافنده است + نبرندش بکارگاه حریر + و میفرمود که جمله مردم را بیک نظر نباید دید موازنه حال هر یک نگاه باید داشت

اگر اعزه ونجبا را خوار داشته فرومایگان بدگهر را نوازش کرده آید جهان خواهد بود که پیرایه پا بر سر بستن وحله بر دوش در پا کردن بیت
بود پا از برای ره سپردن + نباید دیده را چون پا شمردن + بالجمله تا آخر عمر پاسبانهای امام همزبانی نگذاراذل وهزال را در مجلس
خود راه نداد گویند فخر انامی رئیس بازار که سالها در خدمت درگاه بود بمقربان بارگاه التجا آورد که اگر سلطان یکبار با وهمزبانی نماید
بسیاری از نقد وجنس پیشکش کند چون آنمعنی بعرض رسید پذیرائی نیافت وفرمود که همزبانی با میر بازار مهابت سلطانی از دل عوام
زائل میکند القصه مظهر اوصاف پسندیده ومنشار اخلاق گزیده بود دائم ازادر سزاے تقصیرات تازیانه زدی وبقصاص رسانیدی
صلابت وهیبت او در دل امرا قوی بود ارکان دولت وادانی رعیت در محکمه عدالت او مساوے بودند در جمیع امور عدل را
کار فرمودے واز بطش وسطوت او احدے را قدرت نبود که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهد در صحبت اهل وعظ حاضر شدی
وموعظت شنیدی ورقت کردی واوامر ونواهی الهی را در همه امور رعایت نمودے وضوابط وقوانین مملکت را که در زمان
فرمانروائی پسران سلطان شمس الدین مختل ومندرس شده بود تجدید استحکام واستقامت داد ومبانی عدل ورافت را اساس نهاد
وقتیکه سلطان برسر آبی وقنطرهٔ رسیدی امرای بزرگ را فرمودی تا چوبها در دست گرفته اهتمام نمودندی ما اول مریضان وپیران
را بی مزاحمت گذراندی وعورات واطفال ودواب لاغر وضعیف را کذلک ودر مواقع چنین چند روز توقف کردی تا مردم بسهولت
گذشتندی در ایام جوانی اگرچه بخوردن شراب وصحبت ارباب طرب ولهو ولعب رغبت تمام داشت اما بعد از آنکه سر پر آرای سلطنت
گشت از تمام ملاهی تائب گردیده با دای فرائض ونماز نوافل وجمعه وجماعات قیام نمودی بی وضو گاهی نمی بود ودر خانهای بزرگان
میرفت وبعد از نماز جمعه زیارت قبورے نمود بر جنازهٔ اکابر حاضر مے شد وبه تعزیت اهل مصیبت مے پرداخت اخلاف
میت را انعام میفرمود ووظائف آنها بحال میداشت نظم بدانش بزرگ وبهمت بلند + ببازو دلیر وبدل هوشمند + نه زالیش
بتدبیر محتاج غیر + نه امضاے رایش بجز محض خیر + نه در شهر گمره نه در کوه ودشت + خیانت در اندیشهٔ کس نگشت + امان در زمانش
بجدے رسید + که منسوخ شد رسم قفل وکلید + به نیروے مردی وفرهنگ خویش + بگردون برافراشت اورنگ خویش +
باین دانش ورای وآئین وفر + گمان در نیابد که باشد بشر + با وجود این همه اعمال ومحاسن افعال درباب ارباب بغی وطغیان
لطف ومرحمت بیک کنار گذاشته همت بجباری وقهاری میگماشت سر سوزن از رسوم جبابرهٔ قاهر فرو نمی گذاشت بواسطه
یک کس لشکرے وملکی را بر انداختی ومصالح ملکی بر همه مقدم شناختی نظم اگر آتش قهر افروختے + بیک شعله زان کشوری سوختے +
بکوه از کمین سایه انداختی + چو تیغ بیش خورشید بگداختی + بخشم ار بسوے چرخ کردی نگاه + شدی تیره رخسار خورشید وماه +
وسلطان را با جانوران رنگین زیبا وخوش خوانان نغمه سرا وطیور شکارے ویوز وسیاه گوش وامثال ذلک رغبت بسیار بود
واین جنس حیوانات نادره بسی بهم رسانیده قوشچیان وبازداران وقراولان ومیر شکاران را هم مرتبه تقربے بقدر لیاقت
بود وشوق شکار هم بسیار داشت بنابرین عمله وفعله این مشغله را نزد سلطان رتبه بزرگ بود بست کروهے حوالی دهلی محافظت
شکار کردندے ودران بیشه نخچیر فراهم آوردندے هزار سوار تیرانداز برای تقدیم مراسم شکار دائما در رکاب بودندی طعام
از مائده خاص یافتندے سلطان در ایام زمستان سحرگاهان سوار شدی وتا قصبه پوالی وبیشتر کے رفته شکار کرده شامگاه بشهر
معاودت نمودی چون خبر اهتمام سلطان در شغل شکار بهلاکو خان رسید گفت سلطان بلبن پخته کار است در ظاهر می نماید که
بشکار میرود ودر حقیقت بممارست آداب سواری وسپهبدی وملکداری واطلاع وآگاهی بر احوال رعیت وسپاهی
همت مے گمارد سلطان از استماع این سخن خوشوقت شد وبر فراست هلاکو خان آفرین کرد وفرمود که قواعد ملکداری

کسانی دانند که ملک گیرے وجهانبانی کرده باشند چون سلطان را اسباب ملک ستانی مهیا گردید امرا ووزرا التماس کردند که با وجود این همه
قدرت واستطاعت تسخیر ولایت گجرات ومالوه ودیگر بلاد لائق است سلطان جواب داد که چون مغول همیشه بر ولایت پنجاب تاخت
مے نماید از دهلی بولایت دور دست رفتن مناسب سلاطین خرداساس گفته اند ملک خود را مضبوط داشتن بهتر از انست که بملک
دیگران تاختن سابقا از غفلت وبی پروائی پسران شمس الدین در امور جهانبانی اختلالی عظیم روی داد وضوابط سلطنت را اثرے
ورونقے نمانده بود حتی که جماعهٔ میواتیان در حوالے شهر بسبب جنگلهای انبوه پیشه بتمرد وفساد پیش گرفته رهزنی مینمودند ومسالک
اطراف مسدود گشته سوداگران را مجال آمد وشد نبود ودروازهای شهر از خوف آنها بوقت نماز عصر مے بستند بعد نماز دیگر هیچکس
را یارای بر آمدن از شهر نبود بارها میواتیان بر سر حوض سلطانی آمده سقایان آب کش را مزاحمت میرسانیدند وپسران شمس الدین
از بے پروائی وغفلت تادیب آنجماعه واجب التنبیه نکرده اغماض نمودند واین معنی موجب خیرگی ودلیری آنجماعهٔ ضاله گردیده درینوقت
سلطان قطع وقمع آنها بر مهمات دیگر مقدم دانسته جنگلها را بتمام منقطع ساخته آن بدنهادان را علف تیغ بیدریغ گردانید وحصار شهر
محکم بنانهاده در حوالے شهر تهانجات نصب ساخت وزمین منقسم نمود که هرکس از تهانه خود خبردار بوده درگوشمال رهزنان ودزدان
مساعی جمیله بکار برد نظم ببر دست دزد وسر راهزن + که ایمن شود راه بر مرد وزن + هر آنکس که بر دزد رحمت کند + ببازوے
خود کاروان میزند + چو رهگشت ایمن شود کاروان + ز بهر تجارت بهر سو دوان + چو رهزن خرد وستائی برد + ملک باج وده یک
چه امید برد + چون قوم کاتهر بجانب امروهه وبداون مصدر فتنه وفساد شدند سلطان خود در ان سمت تشریف ارزانی داشته حکم
قتل وغارت کرد از جنس مرد هر که بهشت سالگی رسیده بود علف تیغ بیدریغ نموده غیر از زنان وطفلان خرد سال زنده نگذاشتند سعدی
بیت گنه بود مرد ستمگاره را + چه تاوان زن وطفل بیچاره را + روزی وزرا وکار پردازان امور دفتر خانه بعرض رسانیدند که در مواضع
جاگیر سپاه باب الخلاف بسیار است سلطان فرمود کسانیکه پیر هستند واز کار وامانده جاگیر آنها باز یافت کرده مدد معاش مقرر کنند
آنجماعه بخدمت امیر الامرا فخر الدین التجا آوردند وتحفه بردند که جاگیر بدستور سابق بحال بوده باشد امیر الامرا تحفه قبول نکرده گفت
اگر رشوت بگیرم درسخن والتماس من برکت نخواهد بود وفی الحال بخدمت سلطان رفته متحیر لفکر بایستاد سلطان باعث اندوهناکے
استفسار فرمود التماس نمود که پیران را که سلطان برطرف کرده جاگیر باز یافت نموده اند در فکر شده ام که اگر در قیامت پیران را
کنند حال ما چه خواهد بود سلطان ترحم کرده فرمود که بحسب استدعاے امیر الامرا جاگیر آن مردم بحال دارند شاهزاده محمد سلطان که
بصفات حمیده واخلاق پسندیده متصف وولی عهد سلطنت بود مملکت سند با توابع ولواحق ومضافات در جاگیر او مقرر گردید وباجمعی
از امرا مردم دانا باستعداد تمام برای انتظام مهام ملتان متعین شد واو بمقتضاے سنجیدگی اوضاع واطوار نسبت به برادران نزد سلطان
عزیز بود وهمه وقت با اهل فضل وکمال صحبت داشتی وهمت بتحصیل وتکمیل اخلاق حسنه گماشتی بیت بسال خرد ولیکن بجود وفضل بزرگ +
بفضل پیر ولیکن بروزگار جوان + مجمع الفضائل امیر خسرو دهلوے وامیر حسن در ملتان بخدمت شاهزاده بودند ودر سلک ندما
مواجب وانعام می یافتند چون صیت فضائل کاشف رموز حقیقی ومجازے شیخ مصلح الدین محمد سعدے شیرازی رحمة الله بگوش
شاهزاده رسید دو نوبت از ملتان کسان خود را بطلب شیخ در شیراز با زاد لائق ارسال نمود وخواست که در ملتان برای شیخ خانقاهی
ساخته مواضع چند براے مصارفش وقف نماید شیخ بنا بر ضعف پیری عذر خواست ویک نوبت سفینهٔ متضمن اشعار دلپذیر
خود ودو نوبت دیگر کتاب گلستان وبوستان بخط خویش نزد شاهزاده فرستاد وسفارش امیر خسرو ضمیمه آن نمود از ان وقت هر دو
کتاب در هندوستان رواج یافت گویند یکے از دختران سلطان شمس الدین مرحوم در حباله مزاوجت شاهزاده بود اتفاقاً در

حالت مستی طلاق بر زبان شاهزاده رفت از انجا که بنابر انقیاد امر شریعت غرا رجعت ممکن نبود آن عفیفه را العقد سر خیل اہل یقین
شیخ صدر الدین بن شیخ بہاء الدین زکریا قدس الله روحهما در آوردند قرار آنکه بعد زمانی ہمین شیخ ہم او را طلاق دہد تا بحسب شرع شاہزاده
را بار دیگر عقد ازدواج با او صحیح تواند بود شیخ آن گوہر درج سلطنت را بخانه آورده با او صحبت داشت بیت گوہر که فتد بدست حکاک
از سفتن آن کے آیدش باک ✤ بموجب قرارداد چون شیخ را تکلیف طلاق ملکه آفاق نمودند خاتون عفاف سرشت گفت که از پہلوی
آن بے حمیت بے وفا بر آمده بخدمت حق شناس دل آگاه رو آورده ام خدا یار وا مدار که باز بدست او گرفتار شوم شیخ چون این
گفتگو شنید گفت که در وفا و ہمت کمتر ازین عورت نتوان بود و ہر چند شاہزاده درخواست شیخ او را طلاق نداده در تصرف خویش
نگاہداشت شاہزاده ازین معنی بر آشفت و در مقام انتقام نشست بمقتضاے مصرع مشہور مصرع با دردکشان ہر که در افتاد بر افتاد
عداوت با شیخ باعث انقطاع رشتهٔ بقای او گردید و درہمین نزدیکی لشکر مغل بنواحی لاہور و ملتان رسیده دست بقتل و غارت خلائق
کشاد شاہزاده بالضرور از ملتان برای مدافعه شتافت و در ان جنگ بخنگ اجل گرفتار گشت امیر خسرو دہلوی که ہمراه شاہزاده بود
بدست مغل اسیر گردید و در بلخ رفته از انجا باز بہندوستان آمد القصه چون خبر شہادت شاہزاده بسلطان رسید بسبب الفت بسیار که
با او داشت غم و اندوه بسیار در دل سلطان رسوخ یافت و درین وقت عمر سلطان از ہشتاد گذشته و ضعف پیری قوی گشته بود حادثه
رحلت فرزند دلبند علاوهٔ آن گردید اگرچه برای انتظام سلطنت در اظہار قوت و توانائی تکلف می نمود اما آثار زبونی و شکستگی که درین مصیبت
بحال سلطان راه یافته ظاہر بود و روز بروز کارش در تنزل خسرو پوره شاه زاده را بانتظام مہام در ملتان متعین کرده چتر دور باش
مرحمت فرمود و ناصر الدین بغراخان خلف خرد خود را از لکہنوتی عرف بنگاله در دہلی طلبداشته گفت که فراق برادر بزرگ تو مرا رنجور و ضعیف
ساخته می بینم که وقت ارتحال نزدیک رسیده درینوقت جدائی تو از من قرین مصلحت نیست پسر تو کیقباد و پسر برادر مرحوم تو کیخسرو خردسال
و از تجارت دنیا بیگانه اند اگر ملک بدست ایشان افتد بنابر غلبهٔ جوانی و ہوا پرستی از عہدهٔ محافظت ملک و قوانین جہانبانی نتوانند بر آمد
دہمه که در دہلی بر تخت سلطنت جلوس نماید ترا اطاعت او بضرورت باید نمود و اگر تو بر تخت موروثی جلوس کنی ہمه مطیع و منقاد تو خواہند بود
چون سلطان را اندک افاقه پدید آمد ناصر الدین بغراخان بسفاہت و نادانی نصیحت پدر مہربان را گوش نکرده به بہانهٔ شکار بی رخصت
سلطان روانه لکہنوتی گردید ہنوز ناصر الدین بلکہنوتی نرسیده بود که سلطان برحمت حق پیوست و برای سلطنت باسم کیخسرو خلف شاہزاده
محمد سلطان مرحوم بامرا وصیت کرده بود مدت سلطنت بست سال و نه ماه ✤

ذکر رحلت سلطان غیاث الدین بلبن و رجوع سلطنت بمعز الدین کیقباد نبیرهٔ او

سلطان معز الدین کیقباد بن ناصر الدین بغراخان بن سلطان غیاث الدین بلبن اگرچه سلطان بلبن مرحوم وصیت کرده بود که
کیخسرو نبیرهٔ سلطان پسر شاه زاده محمد را که در ملتان قیام میداشت و در ینولا بحضور آمده بود سریر آرای سلطنت سازند حسب الوصیة
بعمل آید اما چون امیر الامرا فخر الدین با او سوء مزاج داشت او را بحیله بازے روانه ملتان کرد و ناصر الدین بغراخان خلف سلطان
مغفور در لکہنوتی بعیش و عشرت اشتغال داشت امیر الامرا که خیلی مسلط بود بصلاح امرای دیگر معز الدین کیقباد ولد ناصر الدین بغراخان
را که ہجده ساله بود در سنه ششصد و ہشتاد و شش ہجرے بر سریر فرمانروائی اجلاس فرموده امور جہانبانی باختیار خود گرفت و کار
بجائی رسید که حل و عقد جمیع معاملات و عزل و نصب حکام و تعیین مواجب سپاه با و باز گشت و سلطان تمامی مہام سلطنت بامیر الامرا
حواله کرده خود بعیش و کامرانی پرداخت و از دار الملک دہلی بر آمده در کیلوکہرے بر کنار دریای جمنا عمارات دلکشا و بساتین فرح افزا احداث
نموده دار السلطنه خود گردانید چون سلطان معز الدین کیقباد بر اورنگ جہانبانی جلوس نموده مطلق العنان گردید از غلبهٔ شہوات جوانی

بعیش و کامرانی چنان مشغول گشت که روز و شب جز لہو و لعب نمی گذرانید و ہیچ بازی نبود که در وقتی از اوقات معینه بآن اشتغال نورزد
و به نقد زندگانی که سرمایهٔ الست بی بدل اجناس ہزل و رذل نخرد با این حال علی الدوام مست و لایعقل بسر می برد و زوال عقل و خرد را
نتیجهٔ زندگانی و سرمایهٔ عیش و کامرانی می شمرد القصه سلطان بمقتضاے جوانی بغفلت و کامرانی پرداخته خزانه که اساس سلطنت بآن
قبضه — وابسته است در انعام اہل ہزل و رذل خالی ساخت و بجہل و نادانی کارہای جہانبانی بقبضهٔ اختیار امیر الامرا فخر الدین گذاشت و ہم باغوای
او کیخسرو بنی عم خود را از ملتان طلبداشت چون او انقیاد نموده عازم درگاه گردید در قصبهٔ رہتک آن بیگناه را ناحق بقتل رسانید بعد
مدتے لسیر فوج مغل چنگیزی در نواحی لاہور رسیده دست بغارت و تاراج دراز کرده و دود از نہاد مردم بر آورد سلطان باستماع این خبر
باربک خان جہان را که از امرای بزرگ بود با لشکر گران بدفع این فتنه متعین کرد عساکر منصوره در نواحی لاہور رسیده با مغل محاربهٔ سخت
نمود بالآخره شکست بر لشکر مغل افتاده بسیارے بقتل رسیدند و جماعهٔ کثیر اسیر شدند فوج سلطان مظفر و منصور بدہلی مراجعت نمود امراے
مغول باغواے امیر الامرا فخر الدین و اتباع او به سیاست رسیدند بعد این سانحه امیر الامراے مذکور التماس نمود که اکثر امراے سرکار از
قوم مغل ہستند آمدن مغل از ولایت باغواے این مردم است اگر با خودہا اتفاق کرده مکرے و غدرے اندیشند تدارک آن مشکل خواہد شد
بنا بر امثال این مقال مزاج سلطان از امراے مغل منحرف گشت و رخصت بقتل آنہا داد و امیر الامرا چند کس را یکروز بقتل رسانید و خانمان
آن بیچارگان بتاراج برد و بعضے ملوک بلبن را که با امراے مغل قرابت و صداقت داشتند محبوس ساخته در قلعجات فرستاد خواجه خطیر
بغرای — را که از جمله وزرا بود بگناه دروغ متہم کرده بر خر نشانده تشہیر نمود بدین جہت امیر الامرا را بر جمیع امرا تسلط زیاده از حد میسر آمد چون سلطان
ناصر الدین بغراخان در لکہنوتی ہوا پرستی سلطان که خلف او بود و تسلط امیر الامرا شنید مکتوبے مشتمل بر شوق ملاقات به پسر خود نگاشت
برداشت — چون این نامه در کیلوکہرے نزد سلطان رسید او ہم آرزومند لقاے پدر بزرگوار خویش گشت و مکتوب را بر سر و دیده نہاده جواب
باصواب متضمن قبول مسئول و تعیین موعد دیدار نوشته فرستاد و بعد تشخیص موعد و تعیین وقت پدر از لکہنوتی و پسر از دہلی عازم شده بر دریای
سرجو رسید و لشکر ہر دو سلطان بر ہر دو کنار دریا اقامت ورزید سه روز در مشورهٔ تعیین وضع ملاقات و ارسال مکاتب و سفرا گذشت
آخر الامر قرار یافت که پسر بر تخت نشیند و پدر شرائط تعظیم بجا آورده ملاقات نماید چنانچه سلطان ناصر الدین بغراخان بموجب قرارداد از دریا عبور
نموده در جلوگاه از اسپ فرود آمده بتقبیل قوائم سریر سلطنت رفت و آداب بندگی بتقدیم رسانید سلطان معز الدین کیقباد از اطاعت
پدر رویه و انفعال کشید چون پدر پیشتر آمد سلطان بے تاب گردیده بتعظیم برخاست و استقبال نموده در پاے پدر افتاد پدر سر پسر
برداشته از کمال شفقت در آغوش مرحمت کشید و یکدیگر را در کنار گرفته بے اختیار گریستند حاضران نیز از مشاہدهٔ این حال گریه ہا
کردند پدر دست پسر گرفته بر تخت نشانید و خواست که پیش تخت بایستد پسر بمقتضاے سعادت مندے و اہلیت پدر را با خود بر تخت
نشانید و با ادب پیش پدر نشست و لوازم استکانت و نیاز و مراسم سرور و انبساط مرعی گشت بہمین اسلوب چند روز متواتر پدر بخانه
پسر آمد و ہر دو پادشاه با ہمدگر صحبت داشته مجلسہا آراستند چون روز وداع نزدیک رسید پدر بزرگوار گفت اگر پادشاه را آنقدر
خزانه نباشد که در زمان غلبهٔ دشمن لشکریان را بآن اعانت نماید یا در ہنگام قحط و غلا غربا و رعایا را عنایت فرماید او را پادشاه نتوان گفت
و دیگر نصائح خرد افزا و مواعیظ عقده کشا در باب معمورے بلاد و امصار و آبادے رعایاے مالگزار و قدردانی مخلصان جان نثار
و استیصال متمردان صاحب استکبار و امتیاز فرمودن فیما بین مخلصان سرتاسر وفا و دشمنان دوست نما و مصاحبت خردمندان
حق گذار و اجتناب از صحبت نااہلان سفلگی شعار و دیگر در کلمات پسندیده آویزهٔ گوش ہوش او گردانیده پسر را در کنار
گرفت و ہنگام وداع آہسته در بارهٔ دفع امیر الامرا نصیحت کرده گریان مرخص شد و بر زبان راند بیت کاش ابرے دو سه روزی و صالی

تا نشدے دیدہ اسیر خیال ؛ اگرچہ از سیر دیگر معلوم مے شود کہ آمدن پدر و پسر بر دریاے سرجو بقصد ملاقات بود امّا از کتاب قران السعدین کہ امیر خسرو دہلوے در ذکر تلاقے این ہر دو پادشاہ بسلک نظم کشیدہ ظاہر مے شود کہ پدر بقصد تسخیر دہلی از لکھنوتی عرف بنگالہ آمدہ بود و پسر بمدافعۂ او از دہلی عازم گشتہ بعد رسیدن بران دریا باہدگر صلح و ملاقات نمودہ ہر دو بمراکز دولت خود معاودت کردند بہر صورت سلطان بعد انصراف بدار السلطنۃ رسیدہ بموجب نصائح و مواعظ پدر کہ بقلم آمدہ چندر وز خود را از لہو و لعب باز داشت امّا چون بحسب فطرت بچنین امور راغب و معتاد بود روزے بسیر و شکار سوار شدہ میر فتے یکی از زمرۂ رقاصان کہ صاحب جمال و حلاوت مقال داشت درین سوارے برخوردہ بعد وعادثناے سلطان این بیت سرائید **بیت** سرو سیمینا بصحرا میروے ؛ سخت بیمہرے کہ بے ما میروے ؛ سلطان از نظارۂ جمال و استماع نغمۂ و تقریب او نصائح پدر بر طاق نسیان نہادہ متاع صبر و شکیب بر باد داد و او را ہمراہ گرفتہ در صحراے فرح افزا خیمہ ہا برپا کردہ بشرب مدام و سماع صوت و مقام اشتغال ورزیدہ از امور سلطنت غافل و عاطل گردید **بیت** ہر خدنگی کہ زد آن شوخ باواز ہر نازہ ؛ سینہ را خورچہ جگر کیست کہ از جان نگذشت ؛ چون کوکب عمر و دولت سلطان نزدیک بغروب رسید تغیرے در اوضاع او بہم رسیدہ در ہتک حرمت امرا و خونریزی مردم کوشیدن گرفت **بیت** چو بخت بد کسی را پیش آید ؛ کند کارے کہ کردن را نشاید ؛ القصہ فخر الدین امیر الامرا را سلطان بزہر کشت و ملک جلال الدین خیسہ وزرا کہ عارض ممالک بود از سامانہ طلبداشتہ مدار علیہ امور سلطنت ساخت درین اثنا سلطان را از افراط شراب مرض لقوہ و فالج بہم رسیدہ عارض گشت کہ از کار رفت امرا باتفاق کیومرث پسر سلطان را کہ خرد سال بود از حرم سرا برآوردہ بسلطنت برداشتند و سلطان شمس الدین خطاب دادند ملک جلال الدین بمقتضاے صلاح چندر وز اطاعت آن طفلک دست نشان نمودہ آخر الامر باتفاق ارکان دولت طفل مذکور را مقید کرد و شخصے را کہ پدر او بتقریبے حسب الامر سلطان بقتل رسیدہ بود براے انتقام برداشتہ در کیلوگھرے فرستاد او رفتہ سلطان را کہ رمقے از حیات داشت لگدے چند زدہ در دریاے جمنا انداخت مدت سلطنت سہ سال و سہ ماہ از سلطان شہاب الدین غورے لغایت سلطان معز الدین کیقباد یازدہ کس از اتباع سلاطین غورے مدت یکصد و یکسال و یازدہ ماہ و ہفت روز سر آراى سلطنت بودند؛

ذکر رجوع سلطنت بسلطان جلال الدین فیروز خلجی و انتقال پادشاہی از اتباع غوریان

سلطان جلال الدین فیروز خلجی گویند از نسل خالج خان داماد چنگیز خان است و عقل در قبول این نسبت متوقف چہ دران زمان شوکت دودمان چنگیزے نہ چنان بود کہ بنا بر او نوکرے سلاطین ہند سر فرود آرند بہر حال او عارض ممالک بود کہ بزبان عرف بخشی گویند بخطاب شایستہ خانی سرفرازے داشت بمقتضاے رشد و کاروانی مدار علیہ امور سلطنت گردید روز بروز رتبۂ او بلند گشت آخر تسلط عظیم پیدا کردہ باتفاق جمیع امرا سلطان معز الدین کیقباد را از میان برداشتہ در سنہ ششصد و نود ہجرے برتبۂ رفیعۂ سلطنت رسید امراے موافق و مخالف طوعاً و کرہاً انقیاد ورزیدند چون اعیان شہر و عامہ رعایا از و راغب بودند داخل شہر نگشت و بر تختے کہ سلاطین پیشین جلوس میکردند ننشست و در کیلوگھرے بودن اختیار کردہ شہر نو و قلعہ از سنگ بتازگے احداث نمود بعد از انکہ کمال استقلال یافت و صیت نیکذاتی و خدا ترسے او در اکناف گیتی مشہور گشت مردم شہر از خرد و بزرگ بجمعہم آمدہ بیعت کردند و استدعاى نزول در شہر دہلی نمودند چون عازم شد کار پردازان امور سلطنت شہر را آئین بستند و بتزئین رستہ بازار ہا پردا ختہ رشک نگار خانۂ چین ساختند سلطان بکمال شوکت و حشمت و باتزک و تجمل تمام بر فیل کوہ شکوہ سوار گردیدہ با امراے نامدار و لشکر بیرون از حد شمار از کیلوگھرے روانہ شہر دہلی گشت و بر اطراف بازار چون ابر بہار زر افشان و دُر بار گذشت **بیت** درم

ریختند از کران تا کران ؛ ہوا گشت ابر جواہر فشان ؛ بدین نمط و آئین سلطان داخل دولتخانہ گشت و دو رکعت نماز شکر ادا نمودہ بر تخت سلاطین سابق جلوس نمود و گفت سالہا پیش این تخت سجدہ کردہ ایم و امروز پاے خود برین مے نہیم از عہدۂ شکر ایزد وے چگونہ توانیم بر آمد برنا و پیر و صغیر و کبیر لوازم نذر و نیاز معمول داشتہ آداب تہنیت و مبارکباد بجا آوردند کوس شادی بلند آوازہ شد و ہنگام شب ہمچنان چراغان بکمال اکثار و آتش بازے بسیار دل افروز تماشائیان گشت بالجملہ بعد تقدیم مراسم جشن بانتظام ممالک پرداخت و از عدالت گسترے و رعیت پرورے رعایا و برایا را از خود خوشنود ساخت خرد و بزرگ از حسن معاشرت او راضی و شاکر گشتہ کمر خدمت بر میان بستند و ہمگنان بقدر حال مواجب و جاگیر یافتند ہر کرا جاگیر مقرر گشت ہر چند او مصدر تقصیرات شد تغییر و تبدیلی دران راہ نیافت امیر خسرو دہلوے بخدمت مصحف دارے سلطان قیام داشتی و ہر روز قرآن تازہ آوردہ انعام یافتی چون ملک چھجو برادر زادۂ سلطان غیاث الدین بلبن را ولایت کڑہ بدستور سابق نامزد شدہ بود دران ولایت قیام داشت سال دوم لواے بغی برافراختہ سکہ و خطبہ بنام خود کرد و بالشکر گران بجانب دہلی رو آورد و سلطان باصغاے این خبر خانخانان پسر خود را با عساکر بیشمار و امراے نامدار بدفع این شورش فرستاد و ملک چھجو شکست یافتہ با امراے بلبن کہ رفیق او بودند بدست لشکر منصور افتاد چون اسیران را بنظر سلطان گذرانیدند بموجب حکم آن جماعہ را بجام بردہ سر و ریش شستند و خلعتہاے خاص پوشانیدہ در مجلس آوردہ نشانیدند و ملک چھجو را در محفہ نشانیدہ بملتان فرستاد و فرمود کہ در خانۂ نیکو او را بحرمت نگاہداشتہ اسباب عیش و عشرت براے او مہیا دارند وزرا ازین نوازش در حق آن جمع واجب القمع حیران ماندہ سخنے درین خصوص بعرض سلطان رسانیدند جواب داد کہ ہفتاد سال گذشتہ خون مسلمانی ریختہ نشدہ الحال کہ پیر شدہ ام و ایام زندگانی باخر رسیدہ چگونہ بریختن خون مسلمانان اجازت دہم و چون سالہا نوکرے سلطان بلبن کردہ حقوق نعمت او بر گردن است امروز کہ ملک او را متصرفم اگر اعوان و انصار او را بکشم کمال بے انصافے و بیمروتے باشد خصوص کہ باین صورت بستہ پیش من آوردہ باشند القصہ سلطان خیلے خدا ترس و رقیق القلب بود و دل مہربان داشت بآزار مورے ہم رضامند او میگفت اگرچہ در معارک جنگ لشکرے را می توانیم کشت امّا چون کسے را گرفتہ و بستہ پیش من آرند بقتل او نمی توانم اقدام کرد در تمام ایام سلطنت خود یکے را کشتہ و آن چنین بود کہ سیدے مولانام درویشے در دہلی آمدہ اقامت ورزید و خانقاہ عظیمی بنا نمودہ مبلغے کلے بر تعمیر آن صرف کرد و ابواب اطعام و انفاق بر روے مردم کشودہ ہر روز ہزار من میدہ و پانصد من لوح و سیصد من شکر و دو صد من روغن و بہمین دستور دیگر مصالح خرج کردے و در روزے دو نوبت مائدہ کشیدے خاص و عام بران مائدہ حاضر شدندے و خود غیر از نان خشک تناول نکردی و از کسی چیزے نگرفتے از کثرت خرج و مہماندارے و عدم دخل مردم برو حمل کیمیاگرے مے نمودند اکثر امرا مرید او شدند حتے خانخانان پسر بزرگ سلطان ہم مرید و معتقد او گردید سلطان بمشاہدہ این حال و از دحام مردم بر سر او و اشارۂ مخلصان بدگمان داعیۂ سلطنت برو بردہ اول امراے معتقد و مخلصانش را بہانہ دور تر فرستاد بعد ازان او را گرفتہ زیر پاے فیل بعقوبت کشت اتفاقاً دران روز بحکم حکیم علیم ابر سیاہ و باد تند برخاست و طوفان گرد و خاک آشکار و عالم تیرہ و تار گردیدہ موجب تعجب عالمیان گشت و دران سال باران ہم نشد و در دہلی قحط عظیم رو دادہ غربا از تہیدستی دگر سنگے در بازار ہا و کوچہا قالب تہی مے کردند اکثرے از فرط جوع خود را در دریاے جمنا انداختہ غریق بحر فنا گشتند و از فقدان غلا اکثرے سگ و گربہ را بر خود حلال دانستند بلکہ از شدت اشتہا گوشت آدم را ہم مباح مے انگاشتند عبادت کیشان را پاے ثبات از جادۂ ورع و پرہیز بلغزید و طاعت اندیشان را امتیاز حلال و حرام متعذر گردید **بیت** خون خوردہ ہمہ قصبان شمشیر ؛ از گرسنگے شدہ ز جان سیر ؛ در سنہ ششصد و نود و سہ مغول چنگیزے

بالشکر گران عازم پنجاب گشت سلطان باستماع این خبر باعساکر بسیار بدفع آن طائفه متوجه گردید چون طرفین بهم پیوستند مغل غلبه سلطان معائنه کرده صلح نمود و سردار ایشان که از اقربای هلاکوخان بود آمده ملاقات کرد و با چند امرای دیگر مسلمان گردید سلطان او را پسر خوانده بدامادی خود گرفت و غیاث پور مسکن ایشان مقرر گردانید چنانچه آن معموره را مغلپوره و مغلان را نومسلم خوانند بعد چندگاه ملک علاءالدین را که برادرزاده و پرورده نعمت سلطان بود بولایت کره رخصت نمود او در کره رسیده باطراف ممالک می تاخت و در حدود دیوگده آمده فتح نموده چهل زنجیر فیل و هزار اسپ و بسیاری از طلا و نقره و مروارید و اقسام امتعه و اقمشه و غیر ذلک آنقدر غنیمت گرفت که عقل از حصر و ضبط آن عاجز روز بروز قوت و شوکت او زیاده گشته آثار بغی و انحراف از وی بظهور رسید هر چند وزرا بسلطان گفتند که علاج واقعه پیش از وقوع گفته اند تا حال که علاءالدین استقلال نیافته فکر او باید کرد سعدی **ابیات** سر چشمه شاید

گرفتن به بیل * چو پر شد نشاید گذشتن به پیل * کنون کوش کآب از کمر در گذشت * نه آنگه که سیلاب از سر گذشت *

ذکر مقتول شدن سلطان جلال الدین خلجی بر دست سلطان علاءالدین بمکر و حیله آن کافر نعمت ناحق شناس بی سپاس

سلطان از بسکه علاءالدین را دوست میداشت التماس وزرا باجابت مقرون نگشت و میگفت که علاءالدین فرزند و پرورده منست هرگز بغی و عناد از و نیاید چون سلطان را اجل موعود نزدیک رسید با چندی از خواص و یک هزار سوار بجانب کره از راه دریا بر کشتی روان شد ملک علاءالدین خبر نهضت سلطان شنیده مابین کره و مانکپور فرود آمد چون سلطان نزدیک رسید برادر خود را باستقبال فرستاد او در حضور رسیده بحیله و عذر التماس نمود که علاءالدین هراسان و بیمناک گشته میخواهد که آواره دشت تنهائی گردد من او را ازین اراده باز آورده ام الحال که سلطان تشریف آورده اند اگر در رکاب لشکریان را مسلح خواهد دید اغلب که بدر رود سلطان بگفته او چند کس را همراه گرفته و سلاح از تن آنها دور کرده در کشتی نشسته مصحف میخواند تا کشتی بکنار آب رسید سلطان از کشتی فرود آمد ملک علاءالدین آمده ملازمت کرده در پای سلطان افتاد و سلطان از روی شفقت و مرحمت طپانچه بر روی او زده فرمود که من این همه تربیت تو نموده ترا بزرگ گردانیدم و همواره در نظر من از فرزندان عزیزتر بوده اکنون چه شد که این همه اندیشه و وهم از من بهم رسانیده این بگفت و دست ملک علاءالدین گرفته بجانب کشتی کشید درین اثنا محمود سالم که از اجلاف سامانه و بشرارت و بدنفسی مشهور بود باشارت علاءالدین سلطان را زخمی ساخت سلطان زخم خورده بجانب کشتی شتافت اختیارالدین که پرورده نعمت سلطان بود از عقب در آمده سلطان را بر زمین زده سرش برید * علاءالدین آن را بر نیزه کرده در مانکپور گردانید و چند کس را از مخصوصان سلطان که در کشتی بودند بقتل رسانید و چتر سلطانی بر سر خود برافراشته ندای سلطنت در داد از انجا که ایزد تعالی منتقم حقیقی است قاتلان سلطان در اندک زمان ببلای عظیم گرفتار شدند محمود سالم بعد کمتر مدتی مجذوم شد و اندامش جوشیده از هم پاشید و نیز اختیارالدین دیوانه شده بمکافات بدکرداری ماخوذ گردید علاءالدین کافر نعمت اگرچه بر تخت فرمانروائی نشست اما بپاداش این کردار ذمیمه گرفتار گشته نسل و اولاد و نام و نشان او نماند مدت سلطنت او هفت سال و یک ماه و بیست روز *

ذکر رجوع سلطنت بسلطان علاءالدین خلجی برادرزاده و داماد سلطان جلال الدین

سلطان علاءالدین برادرزاده و داماد سلطان جلال الدین خلجی بعد از آنکه سلطان جلال الدین بقتل رسید سلطان با شصت هزار سوار راهی گشته در دهلی رسید امرای خرد و بزرگ اطاعت کردند در سنه ششصد و نود و هفت هجری سریر سلطنت و فرمانروائی بجلوس خود بیاراست و کوشک لعل را دارالسلطنت گردانید و دست بذل و نوال کشاده امرا و غیره مردم را بقدر حال هر یک مورد عنایت گردانید و در عهد و هر کوچه و بازار سیل شراب سرمایه خرابی مردم بود و بعد چندگاه چهل هزار سوار بسرداری الغ خان و ظفر خان برای دفع رکن الدین ابراهیم

پسران سلطان جلال الدین که بعد قضیه پدر از دهلی گریخته بملتان رفته بودند متعین ساخت **بیت** سر وارث ملک تا بر تن است * تن ملک را فتنه پیراهن است * امرای مذکور رفته ملتان را محاصره کردند پسران سلطان مرحوم تاب نیاورده بوساطت درویش حقیقت اندیش شیخ رکن الدین قدس الله سره آمده ملاقات کردند الغ خان بمقتضای اهلیت و مردمی شرائط تعظیم تقدیم رسانیده آنها را همراه خود بدهلی آورد و سلطان ناحق شناس بی رحمی کرده در چشم هر دو مرحوم زاده خود و همراهیان آنها میل کشیده محبوس گردانید بعد از ان بر سر گجرات لشکر عظیم متعین فرموده بمجادله بسیار آن ولایت را مفتوح ساخت و بت سومنات در دهلی آورده در زمین فرو برده پی سپر خلائق گردید و در سال دوم لشکر مغل از ماوراءالنهر در حوالی دهلی رسیده شهر را محاصره کرد خلائق کثیر از قصبات و قریات در شهر آمده هجوم کردند در مساجد و محلات و کوچه و بازار جای نشستن نماند و راه کوچها مسدود شد و همه چیز گرانی گرفت سلطان مستعد شده بجنگ پیش آمد و بعد مقابله و مقاتله مغل منهزم گشت و آتش فتنه و فساد منطفی گردید چون سلطان از اطراف ممالک خاطر جمع نمود و شریکی در سلطنت و خزائن ندید و اکثر بلاد هم بتسخیر در آمده قوت و مکنت کمال بهم رسید خیالات فاسده بخاطرش راه یافته قاصد آن شد که دین و شرعی از پیش خود اختراع نماید و بعضی از امرای خود را چیده چار یار گرداند و نیز میخواست که دهلی را بیکی از معتقدان خود سپرده مانند سلطان سکندر رومی بتسخیر اقالیم سبعه پردازد و فرمود تا او را اسکندر ثانی در خطبه خوانند و در سکه نیز همین لفظ داخل کردند مصاحبان و مقربان مجلس را یارای آن نبود که حرفی خلاف مرضی او بر زبان توانند آورد و همگنان بملاحظه درشت خوئی و خشن مزاجی او سخنان واهی او را تصدیق نموده بر علو همت و بلند پروازی او تحسین می نمودند ملک علاءالملک که از امرای بزرگ بود و پیش سلطان اعتبار تمام و درست کرداری و راست گفتاری شعار داشت سخنان سنجیده بتقریرات عقلی و نقلی پیش او بیان کرده اجتناب از احداث شریعت و دین و خرابی ملک و سلطنت و ندامت دنیا و آخرت بسبب این خاطرنشان او کرد چون فهمید که این کار بدون اعانت پروردگار صورت نمی تواند گرفت ازین اراده فاسده تجنب نمود ملک مذکور در باب تسخیر اقالیم گفت که اگر سلطان دهلی را گذاشته باقلیم دیگر برود و مدتی دران طرفها بگذرد یا به ناکامی مراجعت روی دهد معلوم نیست کسانیکه نائب باشند اطاعت نمایند یا تمرد ورزند این زمانه را با زمانه سلطان سکندر رومی برابر نتوان سنجید اول مثل ارسطاطالیس وزیری باید بهم رسانید بعد از ان بکار دیگر باید پرداخت بالفعل بلاد هندوستان مثل رنتهنبور و چتور و چندیری و جانب شرقیه تا آب سرجو و سوالک تا ملتان که مامن متمردان و کهف دزدان و راهزنان است تسخیر باید کرد و سامانه و دیبالپور و ملتان که راه در آمد مغل است مستحکم باید نمود از مداومت شراب و شکار اجتناب باید ورزید چون قول ملک علاءالدین ملک فروغ راستی داشت در دل سلطان اثر کرد و سخنان او را پسندیده بر عقل و دانش او آفرین کرده از اراده احداث دین و تسخیر اقالیم سبعه منصرف گردید و بانتزاع ممالک هند توجه نمود چون دران زمانه همیر دیو از نسل رای پتهورا لوای تکبر در رنتهنبور می افراخت سلطان بجانب او نهضت فرمود روزی در اثنای راه بشکار قمرغه اشتغال ورزید اکتسائی خان برادرزاده سلطان قصد عم خود کرده دو سه تیر زد سلطان مجروح گشته بر زمین افتاد سلطان را که بر زمین افتاده بود مرده انگاشته در لشکر رسیده بر تخت نشست و آوازه انداخت که سلطان را بقتل رسانیده ام سلطان که از کثرت درد زخم بیهوش شده بود در ساعت بافاقه آمده زخم خود بست و جانب لشکر شتافته چون بسراپرده خود در آمد امرا بر سر کار خود متعین کرد آنها رفته سر او را بریده آوردند و نیز دو برادرزاده دیگر سلطان که در بداون بودند و حاجی مولا نامی هر سه کس در دهلی بغی ورزیدند افواج باستیصال شان رخصت کرد آنها بعد جنگ و جدل دستگیر شدند برادرزاده ها را میل در چشم کشیده و حاجی مولا را بقتل رسانیدند القصه سلطان در رنتهنبور رسیده قلعه را محاصره نمود بعد مدت آن قلعه مفتوح گردید و همیر دیو را که با قوم

وقبیلهٔ او بقتل در آورده بدهلی بازگشت بعد ازان قصد تامهٔ چیتور مصمم نمود چون سلطان شنید که راے رتن سین مرزبان چیتور پدماوت نام زنے نازنین معروف به پدمنی در مشکوے خود دارد باستماع خصائص حسن و صورت و سیرت او فریفته گشت ؞

بیت نه تنها عشق از دیدار خیزد ؞ بسا کین دولت از گفتار خیزد ؞ در آید جلوهٔ حسن از ره گوش ؞ ز جان آرام برباید ز دل هوش ؞

بالجمله سلطان از وفور آرزو کسان خود بطلب آن نازنین ماه رو نزد راے رتن سین فرستاد رای مذکور که نیز بهمین طور بر دعاشق گشته بجست و جوے بسیار و تحمل رنج اسفار و آوارگے از یار و دیار او را بدست آورده نرد عشق با او می باخت چنانکه از حسن و جمال پدماوت و عشق و نیاز رتن چند درین جزو زمان هم بر السنه و افواه مردم افسانه ایست از استماع پیغام سلطان چون آتش برافروخت و خرمن صبر و تحمل او پاک بسوخت فرستادهاے سلطان را استخفاف بسیار نموده منصرف ساخت چون کسان سلطان بے نیل مقصود مراجعت کرده حقیقت حال او را بعرض رسانیدند سلطان از سرتابی راے رتن سین غضب ناک گشته بقصد استیصال رتن چند و تحصیل و تسخیر قلعهٔ چیتور و پدماوت بر سر رای مذکور شتافت چون قلعهٔ چیتور در حصانت و رصانت مشهور است رتن سین باستظهار قلعه و لشکر آمادهٔ جنگ گردید و سلطان در پایان حصار رسیده مرکز وار فرو گرفت و تدابیر قلعه گیرے آنچه بالقوه سلطان بود بتقدیم رسانید اما فایده بران مترتب نگشت چون محاصره بامتداد کشید و محاربات سخت درمیان آمده لشکر بسیار از طرفین تلف گشت بالضرور در صلحے درمیان آمد و بنا بر ملاقات یکدگر گذاشته شد اول سلطان در قلعه رفته مهمان رانی گشت و از فرط جرأت و جلادت راجه را از جا او برداشته بچستی و چالاکی در معسکر خود آورد چنانچه سابقاً اشاره بآن شد و بروایتی ضعیف بعد آن راے بموجب قرار داد پیش سلطان آمد بمجرد آنکه راے در مجلس رسید سلطان از عهود و مواثیق برگشته راے را مقید کرده نزد خود داشت و رهائے او بآمدن پدماوت منحصر گردانید آن زن که باصابت راے بر شوهر خود رتن سین تفوق داشت باستماع اینخبر در باب استخلاص شوهر فکرے اندیشیده سلطان را نوید وصال خود فرستاد و یک هزار و ششصد محفه مرتب ساخته در هر محفه دو نفر از مردان نبرد آزما راجاے داده یراق و سلاح آنها را نیز همراهشان محفه ها پنهان گذاشت و با هر محفه بجاے دو خدمتگار همین قسم مردان کارگذار تعین نموده دو هزار سوار بطریق بدرقه همراه محفه ها مقرر گردانید که همگی هشت هزار و چهار صد بهادران جان نثار معدود شدند و محفه خاصے به تکلف تمام که سوارے پدماوت مظنون خواند بود درمیان محفه ها کرده روانه لشکر نمود و خود در شبستان عفت خود آرمیده منتظر بشارت غیبی نشست سلطان که مالامال آرزوے وصال متعطش این زلال بود باستماع مژدهٔ مقدم بهجت توام آن ماه جبین منبسط و فرحناک گشته از هر منزل و و مقام خبر ها می طلبید تا آنکه محفه هاے جبلی قطع مراحل نموده در حوالی معسکر رسید سرداران لشکر بتلقین آن زن پرفن و فراست از زبان او بسلطان پیغام کردند که چون در عقد مناکحت رای رتن سین و مدتے در تصرف او بوده ام الحال که سلطان خواستگارے من نموده برین ضعیفه لازم است که از راے بے راے خود بهر صورت خفتے حاصل کرده در خدمت سلطان حاضر شوم امیدوارم که براے دو سه ساعت رتن چند نزد یک محفه این مستمنه آید تا با او کلمه چند متضمن بهبود حال و مآل خود و آن بے خبر دگفته بشرف حضور مشرف گردم چون سلطان آرزومند این روزها بود بلا تامل راے را از مضیق زندان تا محفهٔ جعلی پدماوت همراه کسان خود فرستاد چون راے به لشکر خود ملحق گردید جوانان شجاعت نشان بکسان سلطان بجنگ پیش آمده اکثرے را بقتل در آوردند سلطان برانیمعنے آگاه گشته سوارے نمود و آتش کارزار مشتعل شد بسیارے از طرفین علف تیغ آتشبار گشتند و رای رتن سین قابو یافته از جنگگاه برآمده بمسکن خویش راهی گشته بخیریت و سلامت در چیتور رسید القصه سلطان بعد وقوع این امر در خود قوت ندید که از راے رتن سین انتقام بگیرد و به تسخیر چیتور لشکر کشد یا باوجود قدرت عمداً تغافل کرد و بعد زمانے بسیر باز لشکر کشیده کار ناساخته برگردید چون باز

عازم شد رتن سین از محاربات متواتره بستوه آمده بار سوم خواست که راه آشتی کشاید بهفت کروهے قلعه آمده سلطان را دید پادشاه او را از هم گذرانید و راول ارسین یکی از خویشاوندان او بسرے بر نشست و سلطان قلعه را فرو گرفت ارسین درین جنگ کشته شد و قلعه مفتوح گردید پدماوت با دیگر زنها بضابطهٔ هنود از فرط غیرت خود را سوخته خاکستر گردانید بعد تسخیر این قلعه در انفراغ بال روزے از علما پرسید که باعث آفات و حوادث در ملک چه باشد التماس کردند که سبب ظهور آفات چهار چیز است اول بیخبرے پادشاه از نیک و بد احوال خلائق دوم شرب مدام علی الدوام نیز بعین غفلت و بے خبری ست سوم سازش امرا با یکدگر چهارم مکنت و ثروت اراذل سلطان ازین سخنان متاثر گشته فی الحال از شراب توبه و تاکید کرد که از تمام ولایت رواج شراب برخاست از مردم کسیکه باوجود منع جرأت بر خوردن شراب می نمود بقتل میرسید مال و ملک مردم اراذل در خالصه گرفت تا رفع فساد گردید و امرا را از اختلاط یکدگر باز داشت و خود بامور جهانبانی پرداخته مراسم خبردارے بجا آورده ضابطهٔ چند در باب بازیافت محصول بحکم مساوات و کاغذ پتواری و عدم خیانت اهل قلم و عمال اختراع نمود چودهریان و مقدمان را که مال ریزه رعایا تصرف می نمودند آنچنان ضبط کرد که دامے از رعایا نے توانستند گرفت بلکه نوعے خراب شدند که زنان شان در خانهٔ مردم مزدورے کرده قوت حاصل میکردند نرخ غلات بحضور خود بنوعے مقرر کرد که در عهد سلطنت او همیشه یک نرخ ماند و کمی و زیادتی دران روی نداد نرخ و قیمت پارچه و اسپ و غیر ذلک بروشے تقرر یافت که بائع و مشترے خسارتے نرسد داغ اسپ و ڈاک چوکی و واقعه نگارے اختراع کرد و چند مرتبه لشکر چنگیزخانے که از ماوراء النهر در نواحی دهلی آمده شکست خورده میرفت اما مردم را ایذا و اضرار آنها میرسید یک دو بار در زمان او هم چنین رو نداد بالآخره سلطان تنهجی تهانجات بر سرحدود و معابر لشکر مغول بوضع شایسته نشانید که از آن زمان باز افواج مغول تعرضے بمملکت هندوستان نتوانست نمود؞ شیخ نظام الدین معروف باولیا در زمان او بود اگرچه سلطان در ظاهر با شیخ ملاقاتے نکرد اما بار سال رسل و رسائل و تحائف و هدایه رسم اخلاص می سپرد و فتوحاتیکه در اطراف ممالک هند و دکن سلطان را میسر آمد و احداث عمارات و ادخار خزائن در کمال وفور که در عهد او صورت گرفت هیچیک از سلاطین هند را دست نداد و نظم و نسق سلطنت و ضوابط و قوانین آن را بنوعیکه او استحکام و تشیید داد دیگرے را از امثال و اقران او میسر نبود و وزرای روشن ضمیر بلند فطرت و امراے قوے دست صاحب شوکت و شعراے صاحب سخن و مورخان خبیر و منجمان روشن ضمیر و رمالان دقیقه رس و طبیبان مسیحا نفس و ندیمان آداب دان و مصاحبان روشن بیان و اصحاب غنا و نغمه و دیگر هنرمندان هر فن در عهد او فراهم بودند شیخ قطب الدین و شیخ نظام الدین معروف باولیا و شیخ صدر الدین عارف و شیخ رکن الدین ملتانی در زمان او بودند و ملک الشعراء هند دران زمان امیر خسرو دهلوے بود هزار تنگه مواجب از سرکار پادشاهے مے یافت و خمسه بنام سلطان در سلک نظم کشید ملک نائب وزیر مدار علیه و وکیل السلطنة و منظور نظر سلطان بود گویند قابو یافته سلطان را مسموم گردانید و بعضے گفته اند که بزحمت استسقا انتقال نمود مدت سلطنت او بیست و سه سال و سه ماه ؞

ذکر رحلت سلطان علاء الدین و رجوع سلطنت بشهاب الدین پسر اصغر او

سلطان شهاب الدین بن سلطان علاء الدین چون ملک نائب مسلط بود از تمامے پسران سلطان شهاب الدین را که خردسال بود برگزیده در سنه هفتصد و بیست بر تخت سلطنت اجلاس فرمود هر روز از حرم سرا بیرون آورده بالاے بام هزار ستونے بر تخت نشانده بار دادے و خود بانتظام مهام قیام ورزیدے بعد انفراغ آن طفل را اندرون نزد مادرش فرستادے چون بدسرشت بود در فکر برانداختن خاندان سلطان علاء الدین درآمده با خاصان خویش مشورت نمود و خضر خان و شادی خان

را که برادر غیر مادری سلطان بود ند میل در چشم کشید و مادر خضر خان را در قید کرده نقد و جنس او را خود متصرف گشت و مبارک خان برادر حقیقی سلطان را در قید نگاهداشت ارادهٔ قتل او با میل کشیدن در چشم نیز داشت چون ارادهٔ آلهی بر ان رفته بود که او سریر آرای سلطنت گردد داعیهٔ آن بداندیش پیش نرفت بنا بر تسلطے که داشت سلطنت را از خود دانسته غیرے را بخاطر نمی آورد و در اشغال زشت صرف اوقات می نمود از جمله آنکه دائم الخمر بوده شراب را با فراط رسانید اگر چه می خواران هوا پرست و نفس پرستان بدمست برای شراب عدید فوائدے گفته در وصف آن دفتر ها نوشته اند اما فی الحقیقه آبی است آتش افروز در بوستان هستی و آتشیست شعله فروز مدهوشی و بدمستی کارفرمائے خونریزے و جفا کاریست چمن آرای بوالهوسے و بدکرداری برهمزن معرکهٔ عقل و دانائی انجمن آرای بدگوئی و هرزه درائی پرده برانداز حیا و شرم نگونسار ساز رایت مدارا و آزرم بنیاد زندگی را آب ست و خرمن هستی را آتش چراغ خرد را باد ست و چشمهٔ دولت را خاک آتش اشتها را فرو مے نشاند و جویبار زندگی را خشک میگرداند در دنیا بدنام و در آخرت ناکام میسازد و از کار دنیا باز میدارد و عقوبت عقبی بار مے آرد اگر باده پیمائی نیک است اهل ارتکاب چرا با خفا می نوشند و اگر بد است در استعمال آن چرا مے کوشند و همچنان در قمار بازی که مذموم ترین کارهاست تضیع اوقات نمودی و بشطرنج بازی شاد بودی کاردانان دانشور و هوشیاران خردپرور ملاهے و ملاعب چنین را هنگامیکه طبیعت از امور مرجوعه ملال و کلال گیرد و ماندگے پذیرد برای تهیج و استعداد مزاج بکارها یکه باید تجویز نموده اند ابلهان آنرا مشاغل لذیذهٔ عظیمه دانسته گرامی اوقات خود برایگان در آن مصروف میدارند خصوص بقمار سولهی که یکی از اعمال اراذل است بر بام هزار ستون با خواجه سرایان درگاه بیشتر اشتغال داشتے چون امرا از دست ملک نائب بجان آمده بودند باهم اتفاق کرده او را بقتل رسانیدند و سلطان را دستگیر کرده در گوالیار محبوس گردانیدند

مدت سلطنت او که محض برای گفتن بود سه ماه و چند روز

ذکر رجوع سلطنت بسلطان قطب الدین مبارک شاه برادر کلان شهاب الدین

سلطان قطب الدین مبارک شاه عرف مبارک خان برادر حقیقی سلطان شهاب الدین بن سلطان علاء الدین که باغوای ملک نائب در زندان بود امرا باتفاق یکدیگر بعد قتل ملک نائب و حبس سلطان شهاب الدین او را از زندان بر آورده در سنه هفتصد و هشت سریر آرای سلطنت گردانیدند سلطان از نجبت که چندگاه در زندان بود بمجرد جلوس بر اورنگ جهانبانے بمودای احسن کما احسن الله الیک تمام زندانیان را که در دهلی و قلعجات دور و نزدیک ممالک محروسهٔ او محبوس بودند حکم خلاصے داده مناشیر مطاعه بنام حکام اطراف درین خصوص فرستاد چون نوجوان و ناتجربه کار بود کامیابی سلطنت و مستی دولت و سیلاب شراب و تند باد نفس خوش آمدگویان چراغ خرد او را فرو نشانیده و دیده حقیقت بین او را تاریک و بے نور گردانید بمقتضائے هوا پرستی حسن نامی خدمتگار بچه را که در حسن صورت و جمال ظاهر نظیر نداشت منظور نظر خود ساخته شیفته و فریفتهٔ او گردید ساعتے بے او نمی بود و او را خسرو خان خطاب داده بمنصب و امارت سرفراز گردانید این پایهٔ بلند و رتبهٔ رفیعهٔ ارجمند چنان نیست که اجلاف و اراذل را در ان نصیبی باشد بلکه عموماً اشراف و اعالی هم سزاوار انیکار نتوانند بود اقتدار آن نابکار اساس دولت سلطان را از پا افگند بلکه بنیاد خاندانش بر کند و سلطان بمشورهٔ آن بدگهر خضر خان و شادیخان برادران علاتی خود را که ملک نائب میل در چشم آنها کشیده در گوالیار محبوس نموده بود مع سلطان شهاب الدین برادر حقیقے خود که او نیز همانجا قید بود بقتل رسانید و از نجبت که خضر خان مرید شیخ نظام الدین معروف باولیا بود زبان طعن در حق شیخ مذکور هم برکشود و عداوت او نصب العین خود گردانید مردم را از آمدن بمنزل شیخ منع کرد شیخ زاده جام را که با شیخ نظام الدین مخالفت داشت بتقرب خود اختصاص داده بار یافتهٔ درگاه ساخته شیخ رکن الدین ملتانے را علی الرغم شیخ نزد خود

طلبداشت از غرور جوانی با کس مشورت و سخن احدی گوش نمیکرد اگر کسے سخنے متضمن دولت خواهی و خیراندیشی گفتی بدشنام معاتب شدے و امرا را باندک گناه بلکه بعضے را بیگناه تعزیر و تعذیب نموده بقتل رسانیدے و لباس و زیور زنان پوشیده در مجلس آمدے و اراذل تجیز پیشه را بالاے کوشک هزار ستون طلبیده با امرای کبار بطریق هزل و مطائبه اهانت و استخفاف کردی و دائم الخمر بوده از پس و پیش خود خبر نداشتی بعد چندے ظفر خان حاکم گجرات را که از امرای جلیل القدر بود در حضور طلبداشته باغوای خسرو خان بقتل رسانید و بجاے او خسرو خان را حکومت گجرات که وطن قدیم او بود داده رخصت نمود او در گجرات رفت چون استقلال کمال بهم رسانید بمقتضاے سفله منشی و تنگظرفے اراده بغی نمود امرای معتبر درین باب با او همداستان نشدند خسرو خان نظر برآنکه مبادا پرده از روی کار او برخیزد باستعجال از گجرات در دهلی آمده شکایت امرا بحضور سلطان نمود سلطان احمق رضاجوئی او نموده اکثرے از امرا را مکمی موجب و عزل از خدمت معاتب ساخت اگر کسے از مصاحبان سلطان حرفے نا ملائم در بارهٔ خسرو خان بعرض سلطان میرسانید پذیرائی نمیافت و سخن مذکور پیش خسرو خان گفته گوینده را از جر و ملامت سے کرد و معاتب می ساخت بدین سبب تمامے امرا اصحاب خسرو خان گشته در حصول مراتب گرم تر گردید روزے از راه مکر و غدر بعرض رسانید که چون همه وقت در حضور خدمت قیام مینمایم و شبها در آتش خانه مے گذرانم بعضے از اقارب من که بامید مراحم سلطانی و ارادهٔ ملاقات با کمترین از گجرات آمده اند در بانان دولت خانه شبها نے گذارند که اندرون آیند سلطان فرمان داد تا کلید هاے دولت خانه حوالهٔ خسرو خان کردند و فرمود که از تو و برادران تو معتمد تر کیست اهتمام دولت خانه بعهدهٔ تو باشد القصه چون بیرون و درون درگاه سلطانے بتصرف او در آمد برادران او فوج فوج و جوق جوق با یراق و اسلحه شب و روز بے محابا در دولت خانه آمد و رفت داشتند و قابوی وقت مے طلبیدند تا آنکه بر همه کس ظاهر شد که آن سیه درون در چه کار ست اما جرأت آنکه اگر التماس نمایند سلطان گوینده را گرفته باد خواه سپرد و کارش تمام خواهد شد هیچکس دم نمیتوانست زد روزے قاضی خان که در نویسانیدن استاد سلطان بود از جان گذشته و چون خود دست شسته نیکوخواهی و سلامتی جان سلطان و خیریت بلاد و عباد در اطلاع دانسته ارادهاے فاسد او بعرض سلطان رسانید لیکن سودے بران مترتب نشد بلکه معاتب گشته جوابے درشت شنید و سلطان خسرو خان را بر مسعایت او آگاه گردانید آن مکار تنکار گریان گشته گفت بسکه سلطان بحال من عنایت دارند نزدیکان درگاه بر من حسد می برند و وجود مرا نمی خواهند امروز یا فردا متهم ساخته بکشتن خواهند داد سلطان را گریه او اثر کرد و او را در کنار گرفته گریه ها نمود و تسلی او بسیار نمود و فرمود که اگر تمام عالم یک زبان گشته بدگوئی تو نماید پذیرائی سخنے تواند یافت بعد چندگاه چون ربعے از شب گذشت قاضی خان که محافظت درگاه بعهدهٔ او بود از بام هزار ستون فرود آمده در تفحص حال دروازه ها گردید خسرو خان از پیش سلطان آمده قاضی خان را بسخن مشغول ساخت درین وقت جاهز نام برادر خسرو خان رسیده قاضی خان را بزخم خنجر بر خاک هلاک انداخت و غریو از مردم برخاست چون غلغله بگوش سلطان رسید سبب غوغا پرسید خسرو خان آمده بعرض رسانید که اسپان طویلهٔ خاص واشده باهم جنگیده اند این غوغاے اوست درینحال جاهز مذکور با جمعیت تمام متوجه هزار ستون شده پاسبانان را بقتل رسانید سلطان بر حقیقت واقف گشته بجانب حرم شتافت خسرو خان از عقب او دویده موے سر سلطان را گرفت و باهم در آویختند در آن وقت جاهز مذکور رسید و پهلوے سلطان را بخنجر شگافته بر زمین انداخت و سر آن مظلوم را از تن جدا کرده از بام هزار ستون بزیر افگندند و اندرون حرم رفته شاهزاده فرید خان و منگو خان پسران علاء الدین را که صغیر بودند بجبر و ستم از مادران جدا کرده گردن زدند و دست بتاراج کشاده آنچه یافتند گرفتند و بعضے امرا و ملازمان سلطان را که مخالف بودند همان وقت بدست آورده بقتل رسانیدند و اکثر برادر همان شب طلبداشته بر بام هزار ستون نگاه داشت ابیات سرنگهانها برافراشتن

وز ایشان امید بهی داشتن ٭ سر رشتهٔ خویش گم کردن است ٭ بجیب اندرون مار پروردن است ٭ وگر زندگانی توقع مدار ٭ که در جیب دامن دہی جاے مار ٭ وران حال یکی از علما گفت که سلطان علاء الدین خاندان عم و ولی نعمت خود جلال الدین را بر انداخت الحال اگر خاندان او ہم بر افتد محل تعجب نیست بیت نکو را نیک بد را بد شمار است ٭ بپاداش عمل گیتی بکار است ٭ مدت سلطنت چهار سال و چهار ماه از سلطان جلال الدین تا سلطان قطب الدین چهار تن مدت سے و چهار سال و یازده ماه جهانبانی کردند ٭

ذکر رجوع سلطنت به خرو خان حرام نمک الملقب بسلطان ناصر الدین

سلطان ناصر الدین عرف خرو خان مشهور به حسن بعد قتل سلطان قطب الدین مبارک شاه سکه و خطبه بنام خود کرده بسلطان ناصر الدین ملقب گشت و حرمهاے سلطان را در میان برادران قسمت نموده منکوحهٔ سلطان را در نکاح خود در آورد و چون اکثر برادران او ہنود بودند شعار اسلام تنزل نمود و رسوم ہنود رونق و رواج یافت بیت چو باد خزانے در آید بباغ ٭ زمانه دہد جای بلبل بزاغ ٭ غازی الملک که از امراے کبار سلطان علاء الدین و صاحب الوس و جمعیت بود و حکومت دیبالپور داشت فخر الدین پسر او که در حضور بود بانواع حیل از دست خرو خان رہائی یافته نزد پدر رسید و او را بر ماجراے حرام نمکی خرو خان و کشته شدن سلطان واقف گردانید غازی الملک باتفاق ملک بهرام حاکم ملتان و اوچ کمر انتقام محکم بسته با لشکر بیکران متوجه دہلی گشته نزدیک رسید خرو خان افواج آراسته آماده جنگ گردید و آتش محاربه مشتعل گشت خرو خان مع کسانیکه در قسمت حرمهاے سلطان قطب الدین شریک بودند همه بقتل در آمدند و غازی الملک باتفاق ملک بهرام حاکم ملتان و اوچ بعد از فتح در کوشک ہزار ستون رسیده تعزیت سلطان قطب الدین و برادرانش پرداخت بعد انفراغ فاتحه خوانده مجلس ماتم را بانجام رسانید چنانچه امیر خسرو بزبان پنجاب معامله جنگ ملک غازی الملک با ناصر الدین گفته و آنرا بزبان ہند وار گویند مدت سلطنت ناصر الدین خرو خان چهار ماه و چند روز ٭

ذکر سلطان غیاث الدین غازی الملک

سلطان غیاث الدین غازی الملک پدر سلطان ترک نژاد باسم ملک تغلق از غلامان سلطان غیاث الدین است و مادرش از قوم جت پنجاب چون بخت او بیدار بود بقوت شجاعت و مردانگی و فراست و فرزانگی در جرگه امراے نامدار سرافرازے یافته در عهد سلطنت سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین پیش آمد و رفته رفته بمقتضاے ولا و رے و سپاس گزارے نعمت خرو خان نمک حرام را بقتل رسانیده انتقام خون ولی نعمت گرفت بعد انفراغ از مراسم تعزیت در همان مجلس بآواز بلند گفت که من پرورده نعمت سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین ام بجهت اداے حقوق نمک کافر نعمتان را کشته ام از فرزندان و اولاد آن هر دو پادشاه هر کس که مانده باشد حاضر سازند تا او را بر تخت نشانده با این همه کس که اجتماع دارند کمر خدمت بر بندم و رو صدر تیکه از اولاد آن هر دو پادشاه هیچکس نمانده باشد هر کرا لائق دانند بسلطنت بردارند حاضران یکدل و یکزبان گشته بعرض رسانیدند که از اولاد آن هر دو پادشاه احدے نمانده و تو حق نعمت بجا آوردی و انتقام خون ولی نعمت گرفتی الحال لائق پادشاهی غیر از تو دیگرے نیست و تمامی امرا باتفاق بیعت کرده مراسم تهنیت و مبارکباد بجا آوردند و بر سریر خلافت اجلاس داده زمین خدمت بوسیدند القصه در سنه هفتصد و بست و پنج هجرے سلطان بر سریر سلطانی جلوس نموده چیغه جهانبانے بر سر و سکهٔ پادشاہے بر سیم و زر زد و خطبه بنام خود خوانده در کوشک لعل بودن قرار داده صلاے عدل و انصاف در داد فتنه هاے بیدار شده باز در خواب رفت و کار جهاندارے را رونق تازه پدید آمد بیت

انتظام حال زمانه قوام کار جهان ٭ تمام گشت باقبال شهریار زمان ٭ از بقیهٔ عیال و اقرباے سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین هر کس که هر جا بود تفقد احوال او نموده وظائف و ادرارات براے او مقرر گردانید و امرا را مناسب حال هر کدام اقطاع

مرحمت کرد و اکثرے را رخصت نشستن در حضور داد و زرهائی که خرو خان در حالت سکر و اضطرار بمردم ایثار فرموده بود باز یافت کرده داخل خزانه ساخت هر که زر الیصال این قسم زر بقادن نمودے بشدت تعذیب گرفتار آمدے و آنچه خرو خان به لشکریان داده بود یکساله در مواجب ایشان وضع نموده باقی را در دفتر فاضلات بنام آن جماعه نوشتند و در سنوات مستقبله بتدریج در علوفه آنها حساب کردند در مواجب مردم که در زمان سلطان قطب الدین تفاوت راه یافته بود در نیولا بمقتضاے عدل و انصاف سویت پدید آمد و در داغ اسپ و قسمت جاگیر هم که لک و نام تردد بیغی از ممالکیت برافتاده راه آمد مغل نوعے مسدود گشت که در عهد سلطان اصلا خلل ره بهندوستان نکرد و بساختن عمارات رغبت داشت قلعه تغلق آباد در نزدیکی دہلی باستحکام تمام بنا کرد خیلی نیک ذات و ملکی ملکات بود بیشتر اوقات بعبادات صرف نمودی و گرد منکرات نگشتے در رفاهیت رعایا و برایا و آبادے بلاد و امصار و امنیت مسالک و مشارع و عبور و مرور تاجر و مسافر و ارزانی نرخ غلات و ضبط حاصلات موافق عهد و قرار و تادیب مفسدان و متمردان و تنبیه دزدان و رہزنان مساعی جمیله بکار بردے بعد از چندگاه سلطان بر سر لکهنوتے عرف بنگاله رفت و ران ولایت ناصر الدین ولد سلطان غیاث الدین بلبن پدر معز الدین کیقباد حکومت داشت چنانچه مذکور شد سلطان حقوق نمک آن خاندان بجا آورده از روے قدردانی آن ولایت را بدستور سابق بر ناصر الدین مسلم داشت و از انجا بجانب سنارگام نهضت نموده بر بهادر شاه حاکم آنجا که از بسیارے خیل و حشم دم استقلال میزد بعد محاربه سخت فتح و ظفر یافت و بهادر شاه را دستگیر کرده از انجا بجانب ترہت رفت و مظفر برگشت و قلعه ترہت که بغایت متین بود بتسخیر در آورد القصه سلطان بفتح و فیروزے از آن سمت مراجعت بدار الملک دہلی نمود شاهزاده الغ خان عرف فخر الدین جونا که در تختگاه نائب مانده بود در سه کروہے تغلق آباد قصرے مطبوع براے ضیافت سلطان عجالةً احداث نموده لوازم ضیافت مهیا کرد سلطان بعد رسیدن دران قصر فرود آمده مجلس آراست و گوناگون طعام و رنگارنگ نعمت بر مائده کشیدند چون از تناول انفراغ حاصل شد مردم براے دست شستن بسرعت بر آمدند سلطان دران قصر نشسته دست مے شست که سقف آن خانه فرو نشست و سلطان با پنجکس دیگر دست از جان شست بعض ارباب سیر نوشته اند که الغ خان عمارت آن قصر را که ضرور نبود عمداً چنین ساخته و تعمیه دران بکار برده بود تا کار سلطان باتمام رسد و صدر جهان گجراتے در تاریخ خود می نویسد که الغ خان آن عمارت از طلسم برپا داشت چون طلسم را بعد ورود سلطان بشکست آن عمارت از پا افتاد و حاجے قندهارے نوشته که در وقت دست شستن سلطان ناگاه برق افتاد و آن قصر فرو نشست و بعضی نگاشته اند که سلطان فیلان کوه شکوه از بنگاله آورده بود براے تمردان بشاهزادهٔ الغ خان حکم کرد که آن فیلان را بدوانند چون عمارت قصر تازه بود از صدمه دویدن فیلان از پا در آمد بعضے می نویسند که در انوقت زلزلهٔ عظیم آمد و آن قصر افتاد بهر صورت شیخ رکن الدین ملتانی براے ملاقات سلطان دران قصر رفته بود برمز و ایما در برخاستن سلطان استعجال می نمود اما سلطان فهم نکرد چون شیخ برخاست قصر بر سر سلطان فرو نشست والله تعالی اعلم بالحق والصواب و نیز میگویند که چون سلطان از شیخ نظام الدین معروف باولیا بسیار آزرده بود بعد نزول دران منزل بشیخ پیغام کرد که هر گاه من داخل دہلی شوم شیخ از ان شهر بدر رود او در جواب گفت که هنوز دہلی دور است و این لفظ در میان اهل هند مشهور در همین حال شیخ نظام الدین مذکور و امیر خسرو دهلوے از عالم جسمانی بعالم جاودانی شتافتند مدت سلطنت سلطان چهار سال و دو ماه ٭

ذکر سلطان محمود شاه الغ خان عرف فخر الدین جونا

سلطان محمد شاه الغ خان عرف فخر الدین جونا بن غیاث الدین تغلق شاه بعد رحلت پدر والاگهر در سنه هفتصد و بست و پنج بر سریر فرمانروائی تمکن گزیده کوس سرورے بلند آوازه ساخت سلطان اعجوبهٔ روزگار و جامع اضداد بود گاه خواستے که

چون سکندر رومی اقالیم سبعه را تسخیر نماید و گاه همت گماشتی که مانند حضرت سلیمان جن و انس در دائرهٔ اطاعت او در آیند
و گاه آرزوی آن کردی که سلطنت را با نبوت جمع کرده احکام شرعیه و ملکیه از پیش خود اختراع فرماید و گاه در نماز و روزه
و ترویج احکام شریعت قیام نموده در اجتناب از ملاهی و مسکرات و سائر مناهی کوشش بلیغ نموده به تعصب میرسانید و در اکثر
علوم خصوص تاریخ و معقولات و نظم و انشا و غیرهم مهارت تمام داشت و در تسخیر و ضبط ممالک سعی بلیغ بکار بردی چنانچه ولایت
گجرات و مالوه و دیوگیر و کنپله و دهورسمندر و ترهت و لکهنوتی و ستارگام در اندک مدت بتسخیر در آورد و نوعی حکم داشت
که احدی را مجال تخلف نبود و در داد و دهش نهایت عالی همت تمام خزانه را خواستی که بیک کس انعام کند بخشش تمام عمر حاتم را
بسخاوت مشهور است کمترین عطایای یکروزهٔ او بود و در پیش دست عطای او غنی و فقیر مقیم و مسافر مسلم و کافر یگانه و بیگانه
برابر بود تاتار خان حاکم ستارگام را بهرام خان خطاب داده در یک روز صد فیل و هزار اسپ و کرور تنگه زر سرخ بخشید و ملک سنجر بدخشی را
هشتاد لک تنگه و ملک الملوک را هفتاد لک تنگه و ملک عز الدین را چهل لک تنگه و ملک غزنوی را هر سال کرور تنگه
میداد روزی یکی از امرای خود را بطرفی رخصت میکرد فرمود که آنچه در خزانه موجود است همه را باو بدهند همچنان کردند و در خزانه
چیزی نگذاشتند روزی مولانا جلال الدین حسام قصیده در مدح سلطان آورد چون مطلع آنرا خواند چندین هزار صره انعام
داده فرمود که زیاده ازین نخواند که من از عهدهٔ صلهٔ آن نمی توانم بر آمد القصه چنانچه در سخاوت بی نظیر بود همچنان در ظلم و ستم
نیز ثانی نداشت موجد انواع ظلم و ستم و مخترع اقسام جور و جفا بود هر گونه تعذیب و تعزیر و ایذا و اضرار که کسی ندیده و نشنیده باشد
در خزانهٔ بیداد خود مهیا داشت بیت ز ظلمش همچنین عالم نجسته ٭ کدامی سینه کان ظالم نخسته ٭ طبیعت او بر قتل مردم
و هدم بنیاد انسان مجبول و مفطور بود هر گاه عواصف قهر و نائرهٔ غضب قیامت انگیز او زبانه میزد غیر از ریختن خون و سوختن
قصر هستی بشر اطفائی نپذیرفت هنگامیکه در بار عام می‌نشست تا انواع تعدیات مثال بریدن دست و پا و گوش
و بینی و میل کشیدن در چشم و گرفتن استخوان ها بمیخ کوب و سوختن اندام ذی حیات بآتش و کشیدن پوست بدن و دوپاره
ساختن آدمی و بستن و انداختن در پای فیل و بر دار کشیدن بعمل نمی‌آورد از جای خود بر نمی‌خاست و مردم هر طائفه
از صوفی و قلندر و لشکری و نویسنده و عمال و رعیت و تاجر را باندک تقصیر و کمتر لغزش سیاست عظیم کردی شیخ زاده جام
را که یک کلمه در انصراف او از ظلم بزبان آورده بود بناحق کشت و همچنین مردم بسیاری را بی صدور تقصیر بمحض ستمگاری
بقتل رسانید بیت نه بینی کس از وزخمی نخورده ٭ ز صد کس بیکی رحمی نکرده ٭ میخواست که ضوابط سلاطین پیشین منسوخ
ساخته قواعد مجدد اختراع نماید بنا برین هر روز ضابطهٔ تازه و حکمی جدید اصدار میفرمود احکام آن بد انجام چون بیگانه از آئین عدالت
و انصاف بود موجب تنفر عام و خاص گشته امضائی یافت و بدین سبب عمال بیچاره بانواع عقوبت ماخوذ میشدند
و اگر احیاناً چیزی اجرائی یافت عامه مستاصل می شدند و خلل عظیم در کار مملکت می افتاد از انجمله یکی آنکه خراج تمام ولایت
میان دوآب یکی بده قرار داد این امر باعث استیصال رعایا گردید و کار زراعت معطل ماند بیت خرابی ز بیداد بیند جهان ٭
چو بستان خرم ز باد خزان ٭ ز بیداد ظالم جایگه گرد و ساز ٭ نه بینی لب مردم از خنده باز ٭ روزی از وزرای خود پرسید که باید دار السلطنة
در وسط الارض ممالک باشد کدام جا این قسم خواهد بود بعضی گزارش نمودند که بکرماجیت تمام مملکت هند در تصرف داشت
شهر اجین را وسط جمیع ولایات خویش دانسته تختگاه نموده بود و بعضی گفتند که دیوگیر را دار السلطنة باید کرد چون هوای دکن بامزاج
سلطان موافقت کرده بود دیوگیر را که در زمان راجه بهوج دهارانگری گفتندی دولت آباد نام نهاده تختگاه

خود مقرر گردانید و از دهلی تا دولت آباد سراها در باطها احداث کرده غلهٔ خام برای مسافران هنود و طعام پخته بجهت مسلمین از سرکار خود
مقرر ساخت و دو طرف راسته درختان در راه نشانید تا مترددین بر فاهیت قطع مسافت کنند و فرمود که باشندگان دهلی که در معموری
و کثرت آبادی و وفور رونق رشک افزای اکثر بلاد بود جلای وطن اختیار کرده با اهل و عیال خود تا دولت آباد انتقال نمایند و دهلی را
ویران کرده سکنهٔ آنجا و اکثر امصار و قصبات دیگر را بسوی دولت آباد راندند خرچ راه از خزانهٔ سرکار داد و مبلغ کلی درین کار صرف شد این
نقل و تحویل تفرقهٔ تمام باحوال مردم راه یافت دیگر آنکه فرمود تا مس را مانند طلا و نقره در دار الضرب سکه زنند و فلوس مس را بدستور تنگهٔ زر
رواج دهند و در خرید و فروخت معمول دارند تاجران هر دیار مس بدار الضرب آورده مسکوک میگردانیدند و امتعه و اسلحه بآن خریده
در اطراف عالم می فرستادند و در مبایعت بزر و نقره در انجا میفروختند و بدین حیله زرهای بسیار اندوختند اما مردم دار السلطنة بخاک
سیاه برابر شدند بیت نه هر که آئینه سازد سکندری داند ٭ نه هر که چهره برافروخت دلبری داند ٭ دیگر اندیشهٔ باطل او این بود که خراسان
و عراق و ترکستان و خوارزم بلکه سائر ولایات ربع مسکون را تسخیر نماید باین تقریب سه لک و هفتاد هزار سوار نوکر کرد در سال اول جیب
سپاه بوصول رسید سال دوم چون زر خزانه در علوفهٔ لشکر وفا نکرد و فرصت آن نشد که مردم را کار فرماید تا بتسخیر ولایات دیگر چه رسد
و دیگر ارادهٔ نخوت آن بود که کوه هماچل را تا دیار چین ضبط نماید بنا برین امرای نامدار و خوانین بلند اقتدار را مامور کرد که مع افواج همراهی
خود درون کوه رفته سعی موفوره بکار برند آنها حسب الامر رفته بفتحات کارزار و پیکار نمودند اما بسبب صعوبت راه و استواری قلاع و
کثرت سپاه مخالف کاری از پیش نرفت کوهیان غالب آمده بسیاری از لشکریان سلطانی را کشته غارت نمودند قلیلی که سلامت
مانده بناکامی برگشتند آنهارا بیاسا رسانید بیت پادشاهی که طرح ظلم فگند ٭ پای دیوار ملک خویش بکند ٭ چون سلطان مرتکب
چنین امور نا ملائم میگردید در مملکت او کمال اختلال راه یافته هر طرف فتنهٔ خفته بیدار گشت و کار بجائی رسید که اکثر ولایت مضبوط
از قبضهٔ تصرف او بدر رفت بلکه در عین دهلی که تختگاه بود تمرد و عصیان شائع گردید آمدن زر خراج از اطراف ممالک منقطع گشت
در ملتان بهرام نام که برادر خواندهٔ تغلق شاه بود بغی ورزید سلطان باستماع این خبر از دولت آباد بملتان آمد ملک بهرام صفوف آراسته
آمادهٔ پیکار گردید باندک جنگ دستگیر گشت سلطان بعد ظفر بدهلی مراجعت نمود درهمین ایام تمام ولایت میان دوآب از شدت طلب
خراج ما فوق الطاقة خراب گشته اکثر رعایا خرمنها را آتش داده مال و مواشی که توانستند گرفته بدر رفتند سلطان فرمان داد هر کرا یابند
بکشند و آن ولایت را تاراج برند عمال بامر مامور اشتغال ورزیدند سلطان بآن قدر راضی نگشته باراده استیصال آن
بیچارگان خود هم بنام شکار بیرون رفت و تمام آن نواحی را تاراج و سکنهٔ آنجا را علف تیغ بیدریغ گردانید و سرهای مردم را بر
کنگرهٔ قلعه برن آویخت از انجا بطرف قنوج رفته آن دیار را هم بدستور ملک دوآبه تاراج کرده عالم عالم مردم آنجا را بقتل رسانید
از انجا بترهت رسیده آن ولایت را نیز خراب ساخت و از انجا بطرف دهلی برگشت در اثنای راه تمام قصبات و دهات را
بسبب قحط سال و ظلم عمال خراب حال دیده و از مردم ڈاک چوکی در راه نشانی ندیده آثار آبادی را بالمره زائل یافت
چون نزدیک بدهلی رسید ویران تر دید سکنهٔ آنجا را پریشان تر بیت آن مصر و مملکت که تو دیدی خراب شد ٭ وان فر و کرمت که شنیدی
خراب شد ٭ سلطان اندکی نادم گشته بآبادی رعیت و افزونی زراعت توجه گماشت و رعایا را از خزانهٔ سرکار تقاوی داده بکاشت
زراعت تاکید فرمود بنا بر فساد نیتی که داشت باران نشد و سعی مزارعان بیچاره سودی نداد رعایا که زر از خزانهٔ سرکار گرفته زراعت
کرده بودند بقتل رسیدند و بشومی نیت زشت آن بدسرشت قحط عظیم روی داد گندم قیمت آدم پیدا کرد و برنج همسنگ طلا
گردید غله کیمیا چه که نایاب گشت هندوستان بگرسنگی مردند و متوسطین هم جان بحق تسلیم کردند در چنین وقت سلطان بیرحم

سپاه و درون دروازهاے شهر بند کرد تا هیچکس از شهریان بیرون نرود عامهٔ خلائق بدین سبب زیاده از حد احصا بگرداب فنا فرو شدند چون قلیلی نیم جان باقی ماندند حکم کرد که دروازها وا کنند تا هر که هر جا خواهد برود کسانیکه طاقت بر آمدن داشتند بجانب بنگاله و اطراف آن که ارزانی غله دران جاها شنیده بودند بدر رفتند و حکایات ستمگارے و مردم آزاری سلطان بولایات دور و نزدیک بردند با وجود آن همه شقاوت از راه حماقت خاطر نشان او چنین شده بود که بدون اجازت اخلاف آل عباس سلطنت روا نیست و از آنجا که آن حرامست بارها عرضداشت بخدمت خلیفهٔ مصر که تا آن زمان از فتنهٔ هلاکو خان محروس و مصئون مانده بود متضمن بیعت و اطاعت خود ارسال نمود و در سنه هفتصد و چهل و دو هجرے حاکم مصر منشور حکومت براے سلطان حماقت نشان فرستاد آن ابلهٔ بےخرد با جمیع امرا و اعیان مشائخ باستقبال رفت و پیاده پاگشته منشور مصرے بر سر نهاده بر پاے حاجی خرخرے که رسول مصری بود بوسها داد و نهایت تواضع بجا آورده همراه رسول و منشور پیاده پا روان شد و در شهر قبها بستند و لوازم شادمانی بظهور رسانیده بر منشور زرها نثار کردند و خطبه بنام خلیفه خوانده شد و فرمود که در جامهاے زربافت و تسرفات عمارات نام خلیفه بنگارند بعد دو سال دیگر باز منشور نیابت و خلعت و لواے خاص حاکم مصر براے سلطان آمد پیاده پا باستقبال رفته منشور بر سر و لوا بر گردن گذاشته بشهر در آمد و دائما مصحف و کتب احادیث و منشور خلیفه پیش رو نهاده هر حکم که اصدار کرد بخلیفه منسوب می ساخت و می گفت که امیر المومنین چنین حکم کرده مال فراوان و جواهر گران بها و دیگر اشیا بطریق پیش کش بخدمت خلیفه چند بار ارسال داشت مرتبهٔ سوم نیز منشور رسید سلطان مراتب تعظیم و تکریم بجا آورد و یکی از پیرزادهاے بغداد بطریق سیر در هندوستان آمد سلطان تا قصبهٔ بالم بیکروهی دهلی استقبال کرده در شهر آورد و دو لک تنکه و یک پرگنه و کوشک سبز و حوضها و باغها در انعام مقرر کرد و هرگاه پیرزاده آمدے سلطان از تخت فرود آمده چند گام پیش رفته او را در پهلوے خود بر تخت جا دادے القصه بعد از آنکه سند و اذن سلطنت از خلیفهٔ عباسی حاصل کرد سلطنت خود را طلال و دفع اختلال از ان واجب دانسته مجددا در انتظام آن جد و جهد موفور ورزید و در ولایت گجرات و دیوگیر و بهروچ و سرتال و دیگر ممالک که منبع فتنه و فساد عظیم گشته بود رفته قریب دو سال آن دیار بسر برده شورش فتنه هاے آنجا ها را تسکین داد روزے از وزرا و ندما پرسید که در کتب سیر و تواریخ چگونه نوشته اند هرگاه در عهد پادشاهی چنین فتنه ها روے داده تدارک آن بچه صورت نموده اند التماس کردند که تدارک این قسم امور بهمین صورت میشود که پسرے یا برادرے که لیاقت امر خطیر سلطنت داشته باشد بجاے خود نصب نموده ترک سلطنت باید کرد و یا از اعمالی که باعث تنفر جهانیانست احتراز باید فرمود سلطان گفت که پسر و برادری چنین ندارم و ترک سیاست نیز نمیتوانم بالجمله بعد تسکین فتنهٔ گجرات بطرف تهته رو نهاد و بعد رسیدن بچهار کروهی تهته از هجوم امراض و غلبهٔ انحراف مزاج از اعتدال ودیعت حیات بخالق کائنات سپرد و مخلوقات را از ظلم او نجات میسر آمد مدت سلطنت او بیست و شش سال ـ

ذکر سلطان فیروز شاه پسر عم سلطان محمد تغلق

سلطان فیروز شاه عرف ملک فیروز باربک بنی عم سلطان محمد شاه تغلق چون محمد شاه رحلت نمود از پسر و برادرانش کسے وارث نبود که بر تخت جهانبانے جلوس نماید ارکان دولت داعیان سلطنت باتفاق یکدیگر ملک فیروز باربک را که برادرزاده سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود و پدرش رجب سالار ترک تعلقات نموده مرتبهٔ بلند درویشے حاصل کرده چنانچه در هندوستان تا حال نام او مشهور است و اکثر عوام از معتقدان او هستند در عمر پنجاه سالگی سنه هفتصد و پنجاه و پنج هجرے برکنار دریاے سند بر سریر فرمانروائی جلوس داده بسلطان فیروز شاه ملقب ساختند سلطان با افغان آن نواحے صلح کرده از انجا بسمت دهلی روانه گردید و در اثناے راه بعرض رسید که احمد ایاز عرف خواجه جهان که از مقربان سلطان محمد شاه بود باستماع رحلت سلطان در دهلی بر تخت سلطنت

جلوس نموده سلطان غیاث الدین محمود خطاب خود کرد و فیروز شاه حمل بر حماقت او کرده فرمان عفو تقصیرات بنام او نوشته فرستاد او از اطاعت سر باز زد چون امراے آن نواحے با او اتفاق نکردند ندامت کشیده عرضداشت متضمن عجز و نیاز ارسال نموده چون سلطان در نواحے هانسے رسید احمد ایاز مع توابع خود سر برهنه کرده و دست در گردن بسته ملازمت کرد سلطان بمقتضاے عطوفت قلم عفو بر جرائد جرائم او کشیده بجاگیر لائق سرفراز گردانید و از انجا بفرخے و فیروزے در دار الملک دهلی رسیده نوید عدل و انصاف بجهانیان در داد و امرا را بخطاب لائقه و جاگیر مناسب سربلند ساخت و شیخ صدر الدین را که از اولاد شیخ بهاء الدین زکریا بود خطاب شیخ الاسلامے بخشیده بتقرب خویش اختصاص داد در همین اثنا منشور ابو الفتح خلیفهٔ مصر در رسید سلطان وصول منشور مذکور را سرمایهٔ افتخار خود دانسته شادیها نمود و بامور جهانبانی قیام ورزید و سهرند را از سامانه جدا کرده تا ده کروهے داخل آن نموده پرگنهٔ جداگانه مقرر ساخت و بر لب آب دریاے ستلج و بیاه که یکجا میرود فیروز آباد نام معموره بنا نهاد و در نواحے هانسے قلعه احداث کرده بحصار فیروزه موسوم گردانید و نهرے از دریاے جمنا حواله سرمور برآورده بآن حصار رسانید همچنین چند نهر از دریای مذکور و دیگر دریا ها بر آورد تا موجب نفع خلائق بوده باشد چون نهر ستلج بر آوردند سلطان بجهت دیدن آن سواری فرمود و پنجاه هزار بیلداران بکندن اشتغال داشتند از میان پشته استخوان آدم و فیل بر آمد اگرچه فرسوده بود اما بغایت سطبر و بیست درعه طول و استخوان دست آدمی سه درعه طول داشت احتمال میرود که در جنگ پانڈوان و کوروان این آدم و فیل کشته شده باشد و استخوانها تا آن زمان زیر خاک مانده بالجمله چون سلطان داعیهٔ ملک گیرے در سر داشت اکثر ممالک بزور شمشیر گرفت و بجانب نگرکوٹ لواے عزیمت بر افراشته مسالک دشوار گذار طے نمود و پایان قلعهٔ کانگڑه نزول فرموده مرکز وار فرو گرفت راجه آنجا متحصن گشته بجنگ پیش آمد چون محاصره بامتداد کشید و کارے از پیش نرفت صلحے درمیان آمده راجه بملازمت رسید و پیشکش گذرانیده مورد عنایت و نوازش گردید و نگرکوٹ بمحمد آباد موسوم گشت می گویند کانگڑه مکانیست خوش آب و هوا و مسرت افزا و نشاط بخش و لهذا تمام کوه و صحرا مالامال از انواع ریاحین و میوهاے حلاوت آگین و در پایان قلعه مکانیست منسوب به بهوانی پرستش گاه اهل هند در سالی دو مرتبه یکے در ایام نوروزے در اوائل یا در اواسط اسفندار ماه دوم بعد انقضاے ایام برسات او اخر شهریور یا اوائل ماه مهر درویشان ریاضت کش و مرتاضان باکش و فش و طبقات خلائق از ذکور و اناث طے مسافت بعیده نموده بقصد زیارت مے آیند القصه در ایام مذکور مجمع عظیمے میشود و پرستشگاه را واسطه نذورات بسیار بعمل می آید در انوقت که سلطان با راجه صلح نموده قصد مراجعت داشت کسی گفت که اسکندر رومے در زمان ورود خود در نیمکان صورت نوشابه درست کرده درینجا گذاشته بود اهل هند بعد مرور دهور آن را بهوانی نامیده پرستش مینمایند سلطان این مقدمه را استفسار نموده براهمه انکار این قول نموده معروض داشتند که از کتب اسلاف ما که ابتداے تصنیف آن معلوم نیست ظاهر مے شود که این مکان از آغاز آفرینش معبد طوائف هنود است سلطان بعد نهضت در مکان جوالا مکهی دوازده کروهے کانگڑه رسیده مکانے دید که در انجا حجرهٔ از سنگ ترتیب یافته و از دیوارهای آن شب و روز نوائر آتش زبانه میزند و سواے آن در دو سه جای دیگر نیز از زمین شعله ها موجود و نیز دران مکان کتب بسیارے از براهمه سلف یافتند سلطان علمای آن طائفه را بحضور خویش طلبداشته مضامین آن را شنیده محظوظ گردید و فرمود که بعضے از ان کتب را بفارسے ترجمه کنند تا مطالب آن درست و باسانی فهمیده آید مولانا عز الدین حسب الامر کتابے در حکمت طبیعے از ان کتب چیده مطالب آن را در سلک نظم کشیده و بکتاب فیروز شاهے موسوم گردانید سلطان بغایت پسندیده در صلهٔ آن نقود بسیارے از طلا و نقره با اضافهٔ جاگیر مرحمت کرد و مضمون آن کتاب اکثر اوقات مذکور محفل سلطانی مے شد القصه سلطان بعد فتح نگرکوٹ بجانب تهته نهضت نمود و جام حاکم آنجا بقوت و کثرت آب دریاے سند پناه برده مدتے محاربه نمود و کاری

از پیش رفت بالضرور سلطان این مهم را ملتوی گذاشته بگجرات رفت وایام برسات در آن دیار گذرانیده باز بطرف ٹھٹه نهضت نمود وجام بعد محاربه بسیار چون تاب نیاورد امان خواسته ملازمت نمود و پیشکش هر ساله قبول کرد سلطان بعد نظم ونسق مهمات آن دیار بدهلی مراجعت نمود و بانتظام جهانبانی اشتغال ورزیده بمقتضاے نیکذاتی وحسن فطرت سلطنت بعدالت کرده ضوابط عدل واحسان وقواعد امن وامان درمیان جهانیان گذاشت از جمله آنکه خراج ممالک موافق حاصلات وبقدر طاقت رعایا طلب کردے اضافه وتوفیر نفرمودے وسخن کسے در حق رعایا گوش نکردے ودر انچه آبادے ملک ومعمورے رعیت بودے بعمل آوردے وبکسے آسیبے نرسانیدے واز اخذ محصول ادنی حرفه مثل گلفروشے وماهی فروشے وندافے وقمارخانه وقصابے وکوره خشت پزے ودکاه چرائے وکوتوالی وامثال ذٰلک که باعث آزار غربا وعامهٔ برایاست اجتناب داشت **بیت** دل بندگان جمع بهتر ز گنج ⁂ خزینه تهی به که مردم بر نج ⁂ بجهت اشتغال بامور حکومت ممالک ومحالات امناے متدین خداترس کارگزار متعین کردی وبد نفسان اشرار را خدمت نفرمودے وبمؤداے الناس علیٰ دین ملوکهم حکام پیروے سلطان فرخنده فرجام نموده قواعد عدالت وانصاف معمول داشتندی واحدی را مجال نبود که مرتکب ظلمی تواند گشت **نظم** خداترس را بر رعیت گمار ⁂ که معمار ملکست وپرهیزگار ⁂ خدارا بران بنده بخشایش است ⁂ که خلق از وجودش در آسایش است ⁂ مراعات دهقان کن از بهر خویش ⁂ که مزدور خوشدل کند کار بیش ⁂ رعیت چو بیخست سلطان درخت ⁂ درخت ای پسر باشد از بیخ سخت ⁂ سیاست را مطلق ترک گفته هیچ مسلمانے را آزار نداد واز فیض تربیت وتادیب او واصلاح حال مردم احدے محتاج سیاست نشد واز برکات عدالتش راه ظلم وتعدے مسدود گشت و هیچ آفریده در عهد سلطنت او آزار نیافت **بیت** لطفش بکرم چارهٔ بیچاره کند ⁂ عدلش ستم از زمانه آواره کند ⁂ فرزندان ووارثان کسانے را که سلطان محمد شاه تغلق بناحق کشته وقطع اعضا نموده بود بانعام ووظیفه خوشنود کرده خط برائت ذمه سلطان از انجماعه گرفته بمهرا کابر واشراف رسانیده در مقبره سلطان گذاشت تا وسیلهٔ رستگارے او در عقبیٰ گردد وبمقتضاے نیک ذاتے ونیک نیتی عورات مسلمه وکافره را از رفتن بر مزارات وتجانها منع کرد واساس فسق وفجور مثل میکده وبنگ خانه ودیگر ملاهی منهدم گردانید وبقصد تحصیل سعادات مساجد ومقابر ومدارس ومهمانسرا ودار الشفاء وغیر ذٰلک آن قدر تعمیر فرمود که سلطان بلبن اسم نکرده بود ودر بعض تواریخ نوشته اند که فیروزآباد وغیره سے شهر وچهل مسجد جامع پخته وسے مدرسه وبست خانقاه ودویست رباط وصد نهر وصد کوشک وصد وپنجاه ودو حمام وپنج دار الشفاء وصد مقبره ودو مناره کلان وباغات بیشمار بدست همت آن بادشاه احداث یافته از انجمله است جونپور که بنام بنی عم خود سلطان محمد شاه الغ خان که مشهور بود بفخر الدین جونا آباد نمود واکثرے از آن آثار تاحال که زیاده از سه صد سال منقضے مے شود بر جاست چنانچه بر کوچهٔ متصل دهلی علامات وآثار عمودے موسوم بجهان نما موجود وعوام الناس آنرا لاٹهه فیروز شاه گویند قریب شصت ذرعه ارتفاع وقطرش سه ذرعه گویا از یک سنگ ساخته اند وبنیاد آن چنان مستحکم که تا حال قائم است ومدت مدید دیگر برپا خواهد بود **بیت** جزاے حسن عمل بین که روزگار هنوز ⁂ خراب می نکند بارگاه کسرے را ⁂ چون سلطان بکبر سن رسید ضعف شیب غالب وتوانائی شباب مغلوب گشت درین وقت که سلطان را قواے بدنی وحواس ظاهرے سست شده بود در سنه هفتصد وهشتاد ونه شاهزاده محمد خان را سلطان ناصر الدین والدنیا محمد شاه خطاب داده وکیل السلطنة ومؤتمن الخلافه گردانید وخزائن وافیال وحشم وخدم وجمیع اسباب جهانبانی حواله نمود وخود بعبادت وطاعت که شعار حق پرستان فرخنده انجام است اشتغال ورزید ودر جمعه خطبه بنام هر دو پادشاه خوانده مے شد بعد چندگاه ملک مفرح المخاطب براستے خان که حاکم گجرات بود بعجله وافواج آن ولایت اتفاق کرد وسکندر خان را که بتازگے بحکومت آن دیار متعین شده بود بقتل رسانید چون

سلطان محمد شاه بانتقام آن نپرداخت از نجیبت خلل تمام در امور ملکے راه یافت لشکریان فیروز شاه ازینمعنی آزرده گشته وتمامی سلطان محمد شاه یقین دانسته مخالفت ورزیدند سلطان محمد شاه باینها آماده جنگ گردید ودر دهلی هنگامه کارزار گرم گشت چون سلطان فیروز شاه نیز در جنگ گاه تشریف آورد سلطان محمد شاه تاب مقاومت نیاورده فرار نمود وبجانب کوه سرمور رفت **بیت** دو جان هرگز بیک پیکر نگنجد ⁂ دو فرمان ده بیک کشور نگنجد ⁂ القصه سلطان فیروز شاه از محمد شاه پسر خود رنجیده او را از ولایت عهد خویش بر آورد وشاهزاده تغلق شاه بن شاهزاده فتح خان نبیرهٔ خود را که پدرش مرده بود ولی خود گردانیده بسلطنت برداشت وبعد زمانی پیسیر در عمر نود سالگی بمرگ طبیعی برحمت حق پیوست ونام نیک خود در عالمیان گذاشت **بیت** بر آخر دنیکنامی بر ده ⁂ زهی زندگانی که نامش نمرد ⁂ از لفظ وفات فیروز شاه تاریخ رحلتش بر مے آید با امیر تیمور گورکان هم عصر بود مدت سلطنت او سے وهشت سال

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق

سلطان غیاث الدین تغلق شاه بن شاهزاده فتح خان بن فیروز شاه بعد رحلت جد بزرگوار در سنه هفتصد ونود وسه هجرے در قصبه فیروزآباد بر سریر فرمانروائی متمکن گشت وبر سر شاهزاده محمد شاه که در کوه سرمور بود لشکر گران متعین نمود شاهزاده تاب نیاورده از سرمور بر آمده بطرف نگرکوٹ رفت ولشکر سلطان از تعاقبش دست کشیده مراجعت نمود سلطان از بسکه نوجوان بود وناآزموده کار باغواے بعضے امرا شاهزاده ابوبکر برادر حقیقی خود را مقید گردانیده شروع بعیش وعشرت نمود وکار سلطنت مهمل گذاشت وبغفلت کمال میگذرانید درینصورت ملک رکن الدین ودیگر امرا باغواے شاهزاده ابوبکر برادر حقیقی او که محبوس بود خروج نموده ملک مبارک را که وزیر ومدار السلطنة بود بر دروازهٔ دولتخانه کشتند سلطان ازین سانحه واقف شده از دروازهٔ دیگر بدر رفت امرا تعاقب کرده سلطان را مع خانجهان که از جملهٔ مصاحبان بود بدست آورده بقتل رسانیدند وسر ایشان را بر همان دروازه آویختند وشاهزاده ابوبکر را از قید بر آورده بسلطنت برداشتند ازین وادی شورشے که در دهلی رو داده زیاده از یک روز نکشید وفتنه فرونشست ومنیت دا بظهور رسید مدت سلطنت او پنجاه وسه روز ⁂

ذکر ابوبکر سلطان برادر سلطان غیاث الدین

سلطان ابوبکر بن شاهزاده فتح خان بن سلطان فیروز شاه باتفاق اعیان دولت در سنه هفتصد ونود وسه بر تخت سلطنت جلوس نمود بعد چندے در سلطان ظاهر گشت که ملک رکن الدین وزیر از قتل سلطان غیاث الدین تغلق شاه دلیر شده خیال سلطنت در سر دارد او را دستگیر نموده بر دار کشید ورفقاے او را علف تیغ بیدریغ گردانید همدرین اثنا میر صدهاے سامانه بغی ورزیده ملک شه خوشدل حاکم آنجا را بر کنار حوض سنام کشتند وسر او را پیش شاهزاده محمد شاه عم سلطان ابوبکر در نگرکوٹ فرستاده او را تحریک آمدن نمودند شاهزاده از نگرکوٹ براه جالندهر بسامانه رسیده سکه وخطبه بنام خود کرد ومیر صدها وزمینداران آن نواحی تبعیت او نمودند قریب بست هزار سوار وپیاده جمع کرده رو بدهلی آورد تا رسیدن بدهلی پنجاه هزار سوار جمع گردید چون لشکر شاهزاده ناآزموده کار وزمینداران غارتگر اوباش وعیار بودند وسلیقهٔ جنگ وکارزار نمے دانستند باندک جنگ منهزم شدند وشاهزاده شکست خورده با دو هزار سوار بولایت میان دوآب رفت بار دیگر پنجاه هزار کس فراهم آورده بامداد واعانت حاکم قنوج وکنپله مستظهر گشته باراده مجادله مراجعت کرد وباهل ملتان ولاهور ودیگر امصار وبلاد فرامین نوشت که هر جا بندهاے فیروز شاهی یابند بکشند ودر اکثر جا قتل عام وغارت تام گردید وطرفه هرج ومرج بخلائق رو داده راهها مسدود گشت وخانها خراب شد واکثر رعایا از اداے خراج انحراف ورزید وفتنه وفساد باطراف ممالک برخاست بالضرور سلطان بقصد استیصال شاهزاده ودفع شورش وفساد بجانب جالندهر روان گردید

وشاهزاده ازانجا براه دیگر در دهلی آمد و شاهزاده همایون خان بن شاهزاده محمد شاه از سامانه و سنام لشکر فراهم آورده بقصد دهلی عازم گشت درین اثنا سلطان از طرف جالندهر در دهلی رسید شاهزاده محمد شاه تاب نیاورده از دهلی برآمده باز در جالندهر رفت بعد چندگاه بتحریک غلامان فیروزشاهی شاهزاده باز از جالندهر در دهلی آمد درین مرتبه سلطان بیدست و پا گشت و تاب جنگ نیاورده از دهلی بطرف کوتله میوات رفت و فرمانروائی او منقطع گردید مدت سلطنت او یک سال و شش ماه

ذکر سلطان محمد شاه بن فیروز شاه

سلطان محمد شاه بن فیروز شاه چون بموجب طلب غلامان فیروزشاهی از جالندهر روانه گشت پیش ازانکه در دهلی برسد امرای نظام شاهزاده خانخانان پسر وسطے سلطان را در دهلی فیل سوار کرده چتر بر سر او گردانیدند پس از چند روز سلطان بدولت و اقبال در دهلی نزول اجلال نمود در سنه هفتصد و نود و پنج مرتبه ثانی بر تخت جهانبانی جلوس نموده سکه و خطبه بتجدید بنام خود نمود و در اندک زمان غلامان فیروزشاهی که مامور بودند از سلطان رنجیده پیش سلطان ابوبکر در کوتله میوات رفتند سلطان محمد شاه نظر بر بیوفائی و کوته اندیشے آنجماعه حکم کرد که از غلامان فیروزشاهے هرکس که در دهلی بوده باشد بدر رود تا سه روز مهلت است والا القتل خواهد رسید هر که بدر رفت سلامت ماند و هرکس که نتوانست رفت بقتل رسید و مشهور است که بعضے ازان مردم میگفتند که ما اصیل غلامیم سلطان فرمود هر که از شما کهوکهری درست بگوید اصیل است چون تلفظ نتوانستند کرد و در زبان پورب و بنگاله سخن میگفتند بدین جهت کشته می شدند باین سبب اکثر مردم که فی الواقع غلام بودند و زبان پورب داشتند ناحق کشته شدند شاهزاده همایون خان از سامانه آمده برخصت سلطان بالشکر گران بر سر سلطان ابوبکر شاه رفت و در نزدیکی کوتله میوات محاربه روی داد و بعد از جنگ و جدل سلطان ابوبکر شاه بقید در آمد و در قلعه میرٹه محبوس گردیده همانجا بمرگ طبیعی درگذشت بعد از چندگاه سلطان از دهلی برآمده بجانب قنوج و دلمؤ لشکر کشید و سرکشان آن دیار را مالش داده بجالیسر رسید و در آنجا قلعه باستحکام تمام احداث نموده بمحمد آباد موسوم گردانیده بدهلی آمد در سنه هفتصد و نود و نه شاهزاده همایون خان را بر سر شیخا کهوکهر که لاهور را متصرف شده بود با بسیاری از امرا متعین کرد در اثنای راه خبر رسید که سلطان بمرگ طبیعی درگذشت و مدت سلطنت او شش سال و هفت ماه بود

ذکر سلطان علاء الدین سکندر شاه عرف همایون خان

سلطان علاء الدین سکندر شاه عرف همایون خان بن محمد شاه بعد استماع خبر رحلت پدر فسخ عزیمت لاهور کرده مهم شیخا کهوکهر بر وقت دیگر موقوف داشت و از راه برگشته در دهلی سریر آرای سلطنت گشت و باندک مدت باجل خود درگذشت مدت سلطنت او یکماه و شانزده روز

ذکر سلطان ناصر الدین محمود شاه برادر سلطان علاء الدین سکندر

سلطان ناصر الدین محمود شاه بن سلطان محمد شاه برادر خرد سلطان علاء الدین سکندر شاه بعد رحلت برادر تخت نشین فرمانروائے گشت و در سنه هشتصد و یک هجرے سکه و خطبه بنام او شد مواجب و جاگیر سپاه بدستور سابق بحال داشت و خواجه سرور مخاطب بخواجه جهان را سلطان الشرق خطاب داده ولایت جونپور بجاگیرش مقرر کرد و از قنوج تا بهار ضمیمه جاگیر او نمود او استیلا یافته زمینداران آن دیار را مطیع و منقاد گردانید و شناسائی و بردبارے و انصاف پژوہے و پردلی روزگار را فرخندگے داد چون سلطنت سلطان ناصر الدین محمود شاه اختلال پذیرفت و امراے حضور چیره دست شدند سکه و خطبه بنام خود کرد و سلاطین شرقیه اتباع او هستند و همدرین سال لشکر گران بدفع شیخا کهوکهر که لاهور را متصرف شده بود رخصت گشت و شیخا در دوازده کروهے لاهور محاربه عظیم نمود و شکست خورده در کوه جمون رفت و از نواحے لاهور رفع فساد گردید درین ایام سلطان بجانب گوالیار حرکت کرد و مقرب خان و ملو خان که از امراے کبار بودند در دهلی لواے مخالفت برافراشتند سلطان باستماع

این خبر رجعت نموده در حوالے شهر رسیده محاصره کرد تا سه ماه جنگ درمیان ماند و حصار دهلی بتصرف سلطان در آمد جماعه باغیه نصرت شاه بن فتح خان بن فیروز شاه را از میوات طلب داشته در فیروزآباد بر تخت نشانیدند فضل الله بلخی عرف ملو خان که سر حلقه باغیان بود بخطاب اقبال خان مخاطب گشت درمیان دهلی و فیروزآباد جنگ میشد بمساوات می گذشت پرگنات میان دوآب و پانی پت و جهجر و رهتک تابست کروہے شهر در تصرف نصرت شاه در آمد و غیر از حصار دهلی و خزانه دیگر چیزے در دست سلطان نماند امرای ملازم این هر دو پادشاه هر یک ولایتی متصرف شده دم استقلال زد و بطور خود حاکم و فرمانروا و کار بار ممالک پراگنده و ابتر بود مصرع پریشان شود کار ملک از دو شاه ٭ اقبالخان بخدمت نصرت شاه اظهار ارادت خود نموده بر مزار خواجه قطب الدین بختیار کاکی کلام مجید درمیان آورده از طرفین عهد موافقت بستند روز سوم اقبال خان از روے مکر و غدر خواست که نصرت شاه را دستگیر نماید نصرت شاه بالضرور از حصار برآمده خود را بامعدودے پیش تاتار خان وزیر در پانی پت رسانید و فیروزآباد در تصرف اقبالخان در آمد و مقرب خان که هم چشم او بود بخدمت سلطان رسیده ملازمت نمود و سلطان را بهانه ساخته خود سلطنت مے کرد و اقبالخان بر سر تاتار خان رفته او را شکست داد او پیش اعظم همایون ظفر خان پدر خود که حاکم گجرات بود در رفت فیل و حشم و اسباب ریاست تاتار خان بدست اقبال خان در آمد و ازانجا بدهلی مراجعت کرده تسلط یافت چون در هندوستان از بدطینتی او هرج و مرج روے داد و امور سلطنت اختلال پذیرفت میرزا پیر محمد نبیره صاحبقران امیر تیمور گورکان از جانب خراسان آمده از آب سند گذشت و حصار اوچ و ملتان بتصرف در آورده چند روز در ملتان توقف ورزید و امیر تیمور صاحبقران نیز از کابل بطرف هندوستان نهضت فرموده در سنه هشتصد و یک هجرے بر بهتنه تاخت آورده بملتان نزول اجلال فرمود و امراے میرزا پیر محمد را بقتل رسانید این خبر چون در دهلی رسید اقبال خان بیمناک و در فراهم آوردن سپاه و سامان حرب مشغول گشت صاحبقران از ملتان نهضت فرموده براه ریگستان متوجه شد و به بهتنه رسیده قلعه را محاصره نمود و پس از مجادله و محاربه تسخیر در آورد و مرزبان آنجا با بسیارے از همراهان خود اسیر گشته بیاسا رسید صاحبقران پس از تسخیر بهتنه در قصبه سامانه رسید و بعرض سپاه فرمان داد و طول قیال که جای ایستادن نوکر است شش فرسنگ بود و بتحقیق بتجربه کاران هر فرسخ دوازده هزار سوار حاطه میکند باین حساب عدد سوار ملازم که نوکر سرکارش بوده اند هفتاد و دو هزار سوار مے شود و عرض محل ایستادن نوکر نوکر است کثرت لشکر و فراوانے سپاه ازینجا قیاس باید کرد القصه بعد قطع مراحل نزدیک بدهلی نزول اجلال فرمود و در راه هر کرا یافتند زیر تیغ کشیدند و بسیارے را دستگیر کردند تا رسیدن بقرب دهلی قریب پنجاه هزار کس اسیر شده بود چون اقبال خان از شهر برآمده براے جنگ آماده شد از حال و مقال اسیران بشاشت بسیار ظاهر گشته بعرض رسید که اسیرانے که در لشکر ظفر اثر هستند خبر قرب وصول اقبال خان شنیده شادیها مے کنند در عین جنگ نگاهبانے پنجاه هزار کس خالے از صعوبت نیست آتش غضب پادشاهے شعله ور گشته حکم بقتل آنها اصدار یافت تنفسے را زنده نگذاشتند بالجمله اقبالخان را از شهر برآمده حرکت مذبوحے نموده در حمله اولی بگریخت و بشهر در آمده در حصار بر روے صاحبقران بست بهادران شهامت کیش تعاقب نموده خلق کثیر را کشتند و اکثر فیلان و اموال اقبال خان بدست سپاهیان لشکر منصور افتاد چون اقبال خان صورت حال بدین منوال دید تاب مقاومت نیاورده بوقت شب ترک عیال و اطفال کرده بدر رفت و در قصبه برن رسید و اقامت ورزید و سلطان ناصر الدین محمود شاه که از سلطنت فقط نامی داشت با قلیلی از نزدیکان خود راه گجرات پیش گرفت روز دیگر صاحبقران شهریان را امان داده جمعے از ملازمان خود را بتحصیل اموال از اهالی آن شهر متعین فرمود بعضے از مردم شهر تاب سخت گیرے تحصیلداران نیاورده در مقام انکار در آمدند

وبعضے از ہندیان چند کس از مغلان را کشتند این معنی باعث التہاب نائرہ قہر سلطانی گشتہ حکم قتل عام بعمل در پیوست و خلق بیحساب زیر تیغ بیدریغ رہ سپر صحراے عدم گشتہ دہلی آن چنان خراب شد کہ گویا آبادے نداشت و عدد اسرا و ہندیان از مرد و زن علام الغیوب داند و بس صاحب قران بعد از قتل عام در عمارات سلطانی نزول اجلال فرمودہ بار عام داد و حسب الحکم خطیب بر سر منبر رفتہ خطبہ بنام او خواند و دراہم و دنانیر بسکہ صاحبقرانی زینت یافت بعد قتل عام دہلی بطرف میرٹھ رفتہ میان دوآب ہم حکم بقتل و غارت داد و اہل و عیال خلق کثیر اسیر گردید و از انجا بہردوار گنگا رفتہ و این ہردوار مکانیست کہ دریاے گنگ از کوہ سوالک ہمانجا بیرون مے آید اہل ہند آنجا را از معابد بزرگ دانستہ در ایام معہود بقصد غسل و زیارت آنجا آمدہ ازدحام میکنند و در بعضے از اوقات در انجا مجمعے عظیم میشود اتفاقاً دران آوان کہ صاحبقران در ہردوار نزول نمود وقت ازدحام مردم بود حکم قتل عام بعمل در پیوست اکثرے علف تیغ لشکر منصور و بقیۃ السیف گریختہ داخل کوہ گشتند از انجا کوچ فرمودہ براہ دامن کوہ سوالک در جمون رسیدہ راجہ جمون را دستگیر نمودہ مسلمان ساخت از ہردوار تا جمون بست و دو جا جنگیدہ غالب آمد دران نواحے خضر خان و دیگر امراے ہندوستان آمدہ ملازمت نمودند غیر از خضر خان کہ سید زادہ و نیک مرد بود ہمہ را قید فرمود و خضر خان را از روے عنایت ایالت لاہور و ملتان و دیبالپور مرحمت فرمود و بر زبان گذرانید کہ من سلطنت بخضر خان بخشیدم چون موسم تابستان در رسید شدت حرارت آفتاب ہند خصوص ملتان کہ حدیدتر از اماکن دیگرست ملائم طبع لشکریان صاحب قرانے کہ خوکردہ سردسیرات ولایت بودہ اند نیفتادہ تاب گرما نیاوردند بالضرور امیر تیمور صاحبقران کوچ فرمودہ از راہ کابل متوجہ دار السلطنۃ سمرقند شد و دہلی تا دو ماہ بعد از کوچ صاحبقران خراب مطلق بود بعد ازان فراریان بتدریج آمدہ ساکن شدند و صورت آبادے گرفت چون صاحبقران از حدود ہندوستان بدر رفت سلطان نصرت شاہ کہ تاب صدمات عساکر منصورہ نیاوردہ بجانب میوات گریختہ بود جمعیت فراہم آوردہ باز در دہلی آمد و بامور جہانبانے پرداخت بعد رسیدن در دہلی فوجے بر سر اقبال خان کہ در برن بود تعین کرد اقبال خان شبخون آوردہ آن فوج را شکست داد و بکمال زور و قوت رو بدہلے آورد سلطان تاب نیاوردہ فیروزآباد را ہم گذاشتہ بجانب میوات رفت از دہلی تا بہ فیروزآباد بتصرف اقبال خان در آمدہ ملک میان دوآب و محال حواے شہر بضرب شمشیر متصرف گشت و سائر بلاد ہندوستان در تصرف امراے دیگر ماند چنانچہ ولایت گجرات در تصرف اعظم ہمایون خان و تاتار خان پسرش بود و لاہور و ملتان و دیبالپور تا نواحی سند را خضر خان داشت و مہوبہ و کالپی محمود خان پسر ملکزادہ فیروز و قنوج و اودہ و دلمؤ و سندیلہ و بہرائچ و بہار و جونپور را سلطان الشرق عرف خواجہ جہان و در بلاد مالوہ دلاور خان و سامانہ غالبخان و بیانہ شمس الدین اوحدی متصرف بودند و ہر کدام دم استقلال میزد و اطاعت یکدیگر نمے کردند در سنہ ہشتصد و سہ سلطان ناصر الدین محمود شاہ کہ از خوف صاحبقران بگجرات رفتہ بود با جمعیت و اطمینان بدہلی آمد اقبال خان استقبال نمودہ در قصر ہمایون جہانپناہ فرود آورد اما چون عنان اختیار حکومت بدست اقبال خان بود وقتیکہ بر سر سلطان ابراہیم پسر خواندہ سلطان الشرق بجانب اودہ لشکر کشید سلطان ناصر الدین محمود شاہ را ہمراہ برد چون بر سلطان ابراہیم تسلط نیافت ناچار بدہلے برگشت دران وقت سلطان ناصر الدین محمود شاہ کہ گویا در قید اقبال خان بود فرصت یافتہ بہانہ شکار برآمدہ نزد سلطان ابراہیم رفت کہ شاید باعانت او کارے از پیش برد او اصلا معاونت نکرد بلکہ مراسم مہمانداری ہم نپرداخت سلطان ناصر الدین محمود شاہ از نزد او مایوس در قنوج آمد و نائب سلطان ابراہیم را کہ در انجا بود شکست دادہ قلعہ قنوج را متصرف شد و علم سرورے برافراشت اقبال خان از استماع این خبر بر سر سلطان ناصر الدین محمود رفت چون قلعہ استحکام داشت نتوانست بر دست یافت از انجا معاودت نمودہ باتفاق بہرام خان حاکم سامانہ کہ از غلامان فیروز شاہے بود و بست ہزار

سوار موجود داشت بر سر خضر خان بجانب دیبالپور و ملتان لشکر کشید بعد رسیدن در تلوندی زمینداران آنجا را کہ براے ملاقات آمدہ بودند قید کرد و بلطائف الحیل بہرام خان را نیز محبوس گردانیدہ بمقابلہ خضر خان روانہ شد خضر خان نیز لشکر فراہم آوردہ بعزیمت محاربہ از دیبالپور بر آمدہ طرفین را باہمدیگر کارزار رو داد از انجا کہ اقبال خان را بخت و اقبال پشت دادہ بود در اندک زد و خورد دستگیر شدہ بقتل رسید و نتیجۂ حرام نمکی و عہد شکنی عائد حال او گشت **بیت** بنقض عہد دلیرے مکن کہ چرخ فلک ؛ نتیجۂ عملت زود در کنار نہد ؛ چون خبر کشتہ شدن اقبال خان در دہلی رسید دولتخان و اختیار خان و دیگر امرا کہ در دہلی بودند سلطان ناصر الدین محمود شاہ را از قنوج طلبداشتہ در ماہ جمادی الاولی سنہ ہشتصد و نہ تجدید بر سریر خلافت نشانیدند دولتخان بالشکر فراوان بر سر بیرام خان کہ بعد بہرام خان در سامانہ دم استقلال زدہ بود رفت درین اثنا خضر خان از ملتان بالشکر کثیر در سامانہ و سہرند رسید دولت خان تاب مقاومت نیاوردہ پیش سلطان در دہلی رسید سلطان فکر خضر خان ہیچ نمودہ بطرف سنبھل برآمدہ از تاتار خان انتزاع نمود و اسد خان لودی را در انجا گذاشت بعد آن در حصار فیروزہ آمدہ بر قوام خان گماشتۂ ظفر خان مظفر گشتہ بدہلی مراجعت کرد خضر خان سہ مرتبہ از ملتان لشکر فراہم آوردہ بر دہلی آمدہ با سلطان ناصر الدین محاربہ کردہ برگشتہ رفت چون درین ایام ملوک طوائف شدہ بود و ہر طرف امرا دم استقلال میزدند غیر از رہتک و بعضے محال ملک میان دوآب در تصرف سلطان نبود روزے برسم شکار بجانب کیتھل رفتہ بدار السلطنۃ مراجعت کرد و در راہ بیمارے صعب رو داد و در اندک ایام بہمان بیمارے در گذشت مدت سلطنت کہ غیر از نام نبود بست سال و دو ماہ از ابتداے سلطان غیاث الدین تغلق شاہ عرف غازی الملک تا سلطان ناصر الدین محمود شاہ ہشت تن مدت نود و شش سال و دو ماہ و یازدہ روز جہانبانی نمودند بعد او نسل و سلطنت سلسلۂ ترکان کہ فرزند و خویشان و غلامان سلطان شہاب الدین غورے بودند و بست و چہار تن دو صد و سہ سال جہانداری کردند آخر شد ؛

ذکر سلطنت رایات اعلی خضر خان بن ملک سلیمان

رایات اعلی خضر خان بن ملک سلیمان پسر خواندۂ ملک مردان از امراے کبار فیروز شاہی بود چون سلطان ناصر الدین محمود شاہ رحلت نمود امرا باہمدگر اتفاق نمودہ دولت خان را کہ از امراے کبار بود بسلطنت برداشتند خضر خان از استماع این خبر لشکر فراوان بہم رسانیدہ از فتحپور ملتان کہ دار الایالۃ او بود روانہ شد و بدہلی رسیدہ آنرا محاصرہ کرد تا چار ماہ محاربہ درمیان بود اگرچہ دولت خان مراسم قلعہ بضرورت بیرون آمدہ خضر خان را دید خضر خان او را قید نمودہ در حصار فیروزآباد فرستاد و ہمانجا روح او از حصار بدن بدر رفت بالجملہ خضر خان مظفر و منصور گشتہ داخل قلعہ دہلی گردید و در سنہ ہشتصد و بست و یک ہجرے سمات جہانبانی بعہدۂ خود گرفت چون صاحبقران ہنگام نزول ہندوستان او را سزاوار فرمودہ بشارت سلطنت یاد دادہ بود خضر خان کشایش کارہاے خود و عروج بمعارج حکمرانی بیامن توجہات صاحبقرانی دانستہ اول سکہ و خطبہ بنام صاحبقران بعد ازو بنام شاہرخ میرزا خلف امیر تیمور صاحبقران رائج گردانید و مراسم وفادارے بظہور رسانید آخر کار سکہ و خطبہ بنام خود کردہ بر اکثر ممالک تصرف نمود و حکومت باستقلال کردہ جمیع امرا را مطیع و منقاد گردانید جمعی کہ در فترت نزول صاحبقران بے خانمان شدہ بودند در حکومت او آمدہ آباد گشتند و مرفہ الحال شدہ دعاے خلود سلطنت و بقاے عمر و دولت او مے کردند و بکار و پیشۂ خود اشتغال داشتند این خضر خان سید صادق القول پسندیدہ اطوار پاکیزہ طینت عالی ہمت و فراخ حوصلہ بود شجاعت و سخاوت جبلی داشت و باقتضای عدالت در ترفیہ احوال رعایا و برایا می کوشید حسب الامراد دلیل پاکیزگے نسب با وجود استعداد سلطنت و اسباب ملک گیرے اسم سلطنت بر خود اطلاق نکردہ برآیات اعلی مخاطب گردید باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او ہفت سال و سہ ماہ بود سلطان مبارک

بن رایات اعلی خضر خان بعد رحلت پدر والاگهر در سنه هشت صد و بست و هشت بر تخت سلطنت جلوس نموده سکه و خطبه بنام خود کرد امرای عظام و وزرای کرام مراسم تهنیت و مبارکباد و اطاعت و انقیاد بتقدیم رسانیدند هر یک را مواجب و جاگیر بدستور سابق بحال داشته بعضی را بقدر حالت اضافه مرحمت کرد و چون شیخا کهوکهر بر سلطان شاه علی مردان مرزبان کشمیر که بهٹه ظفر یافته غنیمت فراوان آورده بود تسلط یافته دستگیر نمود و مال و اسباب بسیار بهم رسانیده قوت و مکنت پیدا کرد و بنابر کثرت زر و فراوانی لشکر غروری بهم رسانیده بجرأت و دلیری اراده دهلی نمود و از آب ستلج گذشته تا رویڑ متصرف گشت و از انجا در سهرند آمده با سلطان شه لودی حاکم آنجا جنگ نمود سلطان مبارک باستماع این خبر از دهلی برآمده در بوانه رسید شیخا کهوکهر از آب گذشته بمقابل سلطان بر لب دریا لشکرگاه ساخت تا چهل روز جنگ درمیان ماند آخر الامر شیخا تاب نیاورده گریخت و سلطان تا آب چناب تعاقب نموده بسیاری را از سوار و پیاده بقتل رسانید راجه بهیم زمیندار جمون بملازمت سلطان رسیده مراسم نیکوخواهی بتقدیم رسانید و لشکر بر سر مسکن شیخا برده خراب گردانید سلطان از انجا معاودت نموده در لاهور نزول اجلال فرموده همانجا طرح اقامت افگند و آوارگان آن دیار را بدلاسا و استمالت آباد ساخت و بآبادی شهر توجه گماشت ترمیم و تعمیر قلعه فرموده از انجا بدهلی مراجعت کرد و شیخا فرصت یافته باز لاهور را محاصره نمود چون کاری از پیش نرفت از انجا به کلانور رسیده متصرف گشت و از انجا بطرف جمون رفته با راجه بهیم زمیندار آنجا که برای کومک حاکم لاهور برآمده بود درآویخت و غالب آمده داخل کوه گردید باز درمیان راجه بهیم و شیخا کارزار سخت رو داد و باراده الهی راجه مسطور کشته شد و شیخا مال فراوان بدست آورده قوت و مکنت بهم رسانید و بر لاهور و دیبالپور تاخته آن ولایت میوات و بیانه وغیره ممالک لشکر کشیده بود بعد فتح این ممالک بدهلی مراجعت نموده لشکر عظیم بر سر جسرته متعین کرد و در نواحی جالندهر جنگ درمیان آمد جسرته شکست یافته بمسکن خویش کرهکر لو در رفت چون سلطان برخلاف قاعده پدر خود خضر خان از اطاعت شاهرخ میرزا خلف امیر تیمور انحراف داشت ازین جهت شیخ علی که از جانب شاهرخ میرزا حکومت کابل داشت بموجب امر بر هندوستان می تاخت در سنه هشت صد و سی و چهار شیخ علی بموجب طلب فولاد که یکی از امرای سلطان بود و از اطاعت انحراف می ورزید در هند آمده دست تاخت و تاراج برگشاد و در نواحی جالندهر رسیده بقتل و غارت و اسر و نهب پرداخته بسیاری را اسیر کرده در لاهور آورد و از انجا به تلواره بعد آن در چیتور رفته از آب رودی گذشت و تا آب جهلم پرگنات را خراب ساخته متوجه ملتان گردید و ملک شاه لودی عم سلطان بهلول لودی که حاکم دیبالپور بود با شیخ علی جنگ کرده کشته شد سلطان مبارک باستماع این خبر لشکر گران از دهلی متعین کرد و در نواحی ملتان محاربه رو داد و شیخ علی شکست خورده منهزم گشت بار دیگر باز جنگ شده و باز شکست بر شیخ علی افتاد و اسباب و اموال او بتاراج رفت و با معدودی از معرکه برآمده رو بکابل نهاد و نیز سلطان مبارک را با سلطان هوشنگ خدیو مالوه مصافها مکرر روی داده و هر بار مظفر و منصور گشت درین حیض و بیض جسرت کهوکهر قوت بهم رسانیده از آب جهلم و چناب و راوی و بیاه گذشته در جالندهر رسید ملک سکندر که از جانب سلطان بر سر او متعین شده بود در اندک مجادله شکست یافته گرفتار گشت جسرته کهوکهر فتح یافته از جالندهر بلاهور آمده محاصره نمود و همدرین اثنا شیخ علی باز از کابل آمده حوالی لاهور و ملتان را تاخت و تا حدود سهرند خیر کهیا نموده برگشت و انواع خرابی بحال متوطنه آن دیار راه یافت سلطان از استماع این حوادث بطرف لاهور و ملتان عزیمت نمود ملک سرور وزیر خود را مقدمه لشکر ساخت چون ملک سرور بسامانه رسید جسرته کهوکهر محاصره لاهور گذاشته بمسکن خویش شتافت و ملک سکندر را که در جنگ جالندهر دستگیر شده بود همراه برد و باز دو مرتبه از کوه برآمده در جالندهر و بجواره رسیده فتنه و فساد بر انگیخت و قوت او روز بروز زیاده گشت درینوقت شیخ علی از کابل نهضت نموده مملکت کنار و بیاه تاراج کرد و خلق کثیر را اسیر نموده بلاهور آمد و قلعه را متصرف گشت و دوازده هزار سوار ایلغانی برای محافظت گذاشته بتسخیر دیبالپور رفته فتح نمود

سلطان از استماع این خبر از دهلی بسرعت آمده مستعد جنگ گردید شیخ علی تاب نیاورده بجانب کابل روانه شد و سلطان از سه دریای راوی گذشته قلعه پشاور را که برادرزاده شیخ علی در تصرف داشت محاصره کرد او تاب نیاورده عاجز شده دختر خود را به پسر سلطان داده صلح نمود سلطان از مهم پشاور و لاهور و نواحی آن خاطر جمع نموده بدهلی رجعت کرد چون از ملک سرور وزیر وقت محاربه و مجادله با شیخ علی آثار اخلاص و جانفشانی بظهور نرسید ملک کمال الدین را در امور وزارت شریک او نمود و پایه ملک سرور روز بروز نازل و مرتبه ملک کمال الدین پیوسته در ترقی بود ملک سرور آزرده خاطر گشته باتفاق بعضی امرا که از سلطان منحرف و بطرف او مائل بودند قابو یافته سلطان را در وقتیکه بمسجد جامع مبارک آباد برای نماز رفته بود بقتل رسانید مدت سلطنت او سیزده سال و شانزده روز بود سلطان محمد شاه بن سلطان مبارک شاه بن رایات اعلی خضر خان در اصل این پسر خلف شاهزاده فرید الدین بن رایات اعلی است چون مبارک شاه فرزند نداشت برادرزاده را بفرزندی خویش گرفته پرورش نمود در سنه هشتصد و چهل و یک هجری در مبارک آباد بر اورنگ فرمانروائی جلوس نموده سکه و خطبه بنام خود کرد و ملک سرور اگرچه بظاهر اطاعت نمود اما اسباب سلطنت مثل خزائن و سلاح خانه و توپخانه و فیلخانه و دیگر کارخانجات در تصرف او بود و خطاب خانجهانی داشت درینوقت تسلط شدید پیدا کرده بعضی از امرای مبارک شاهی را بقتل رسانید و بعضی را در قیدنگاه داشت و اکثر پرگنات را بتصرف در آورده کسان را به تحصیل مال واجب متعین کرد و از استیلای او امرا بستوه آمده نزد ملک کمال الدین که کمال الملک خطاب یافته از امرای بزرگ در امور وزارت شریک بود تظلم نمودند او با امرا اتفاق کرده بر سر ملک سرور آمده آویزش روی داد ملک سرور در قلعه دهلی متحصن گردید تا سه ماه محاربه نموده خود را محفوظ داشت روزی شمشیرها علم کرده بر سر اپرده سلطان بجرأت و دلیری تمام ریخت و جنگ سخت درمیان آمد چون اجل ملک سرور رسیده بود دران معرکه کشته شد و رفقائش بقتل و اسیر شدند و سلطان انتقام خون پدر خود گرفته در سنه هشت صد و چهل و پنج بملتان رسیده مزارات مشائخ را طواف نموده فوجی بر سر جسرته کهوکهر متعین کرده بدهلی رجعت کرد و درین ایام جماعه لنگاه در ملتان بغی ورزیده لوای سروری برافراشتند و نیز سلطان محمود والی مالوه باغوای میواتیان بر سر دهلی آمد سلطان پسر خود را مع ملک بهلول لودی بجنگ او فرستاد و پسر سلطان بموجب اشاره پدر صلح درمیان آورد و سلطان محمود بالکای خود مراجعت نمود و این صلح باعث زبونی و بدنفسی سلطان گردید بیت

بجائیکه بدخواه خونی بود ٭ تواضع نمودن زبونی بود ٭

ملک بهلول بمقتضای شجاعت و مردانگی که در نهاد او متمکن بود این صلح پسند نکرد و تعاقب سلطان محمود کرده مال و اسباب او غارت نمود سلطان را این جرأت و جسارت ملک بهلول پسند آمد و او را از روی نوازش و مهربانی فرزند خوانده بخطاب خانخانان سرفراز کرد و ولایت لاهور و دیبالپور با وارزانی داشت و برای دفع شورش جسرته کهوکهر متعین نمود جسرته با ملک بهلول صلح نموده نوید سلطنت مژده داد از همین روز ملک بهلول را نظر بر زبونی سلطان و اتفاق جسرته هوای پادشاهی در سر افتاده در مقام فراهم آوردن لشکر گردید افاغنه را از اطراف و جوانب طلبیداشته نگاهداشت چون در مدت یسیر افاغنه کثیر جمع آمدند شوکت خود دیده بعضی پرگنات را سوای جاگیر خود متصرف گشت سلطان کراندک تهدیدی باو نوشت ظاهرا مخالفت ورزیده باکمال شوکت و مکنت بر سر دهلی آمد و مدتی محاصره نموده بی نیل مقصود برگشت و کار سلطان روز بروز زبونی و سستی پذیرفته بجائی رسید که امرا که در بیست کروهی دار السلطنة دهلی بودند سر از اطاعت پیچیده دم استقلال زدند اطراف ممالک اختلال پذیرفته خلل عظیم در تحصیل خراج افتاد بالآخره سلطان باجل طبیعی در گذشت مدت سلطنت او یازده سال و یکماه و چند روز بود

ذکر سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه بن سلطان مبارک بن رایات اعلی خضر خان ٭

سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه بن سلطان مبارک شاه بن رایات اعلی خضر خان در سنه هشت صد و پنجاه و دو هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود ملک بهلول المخاطب بخانخانان و دیگر ارکان دولت اطاعت گونه کرده در اندک زمانی از وضع

واطوار سلطان دریافتند که از پدر هم سست تر است واز سستی عمل سلطان تمامی کردن کشان و واقعه طلبان نزدیک و دور جاده پیمای تمرد گشته از ادای مالواجب سر باز زدند وامرای هر صوبه و فوجداران هر مکان علم مخالفت برافراشته ملوک طوائف گردید سلاطین دکن ومالوه وگجرات وجونپور وبنگاله تسخیر دهلی کمر بربستند درلاهور ودیپالپور وسهرند تا پانی پت ملک بهلول دم استقلال میزد ودر خواشی دهلی تا سرای لاڈو احمد خان میواتی در تصرف داشت وسنبهل تا تواح گذر خواجه خضر که از دهلی نزدیک است در ید تصرف بهادر خان لودے بود وکول وجالیسر ودیگر قصبات راعلی خان وچند وار را قطب خان لودے وبهونگانو وکنپله را راے پرتاب وبیانه را داؤد خان قابض بودند وهمچنین هرکس در هر جائے که بود خود را مالک آنجاے شمرد وغیر از دهلی وبداؤن جاے دیگر در تصرف سلطان نبود بعد چندگاه سلطان بجانب بیانه سوارے کرد ودر اثناے راه خبر رسید که والی جونپور بقصد دهلی مے آید سلطان بے آنکه به تحقیق صدق وکذب خبر پرداز دازراه معاودت کرده در دهلی آمد حسام خان عرف حاجی شرقے وزیر بعرض رسانید که بمجرد آوازه دروغ مراجعت لائق حال نبود سلطان از وآزرده خاطر گشت بعد آن بجانب بداؤن نهضت فرموده مدتے در انجا اقامت ورزیده باز بدهلے آمد بداؤن را خوش کرده خواست که آنرا دار السلطنة مقرر کرده علی الدوام همانجا بگذراند حسام خان از روے اخلاص ودولت خواهے بعرض رسانید که دهلی را گذاشتن وبداؤن را تختگاه کردن صلاح دولت نیست سلطان زیاده تر رنجیده او را از خود جدا گردانید ودر دهلی گذاشته از هر دو برادران خود یکے را شحنه ودیگرے را امیر کوے مقرر کرده متعین دهلی نمود بالجمله در سنه هشت صد وپنجاه وسه هجرے سلطان بجانب بداؤن رفته باندک ولایت قناعت کرده بعیش وعشرت اشتغال ورزید بعد چندگاه درمیان هر دو برادران سلطان که در دهلی بودند مخالفت روے داد وبایکدیگر جنگیدند یکے از انها کشته شد روز دوم مردم شهر هجوم آورده باغواے حسام خان دیگرے را بقصاص کشتند سلطان درینوقت بسخن بداندیشان فساد پیشه قصد حمید خان که او را وزیر الممالک گردانیده بود نمود واو از بداؤن فرار نموده بدهلے آمد وباتفاق حسام خان شهر را متصرف گشت ودر حرم سرای سلطانی درآمده زنان ودختران سلطان ودیگر پردگیان را که در دهلے بودند بانواع فضیحت وخوارے سر برهنه از شهر بدر نمود وتمامے خزائن ودفائن را متصرف گشت سلطان باوجود استماع این خبر باقتضاے جبن وبے غیرتے بهانه برسات نموده از انتقام اغماض کرد حمید خان بادراک انیمعنے که اسم سرورے وسلطنت بر دیگرے باشد وخود مدار علیه کرد وتوقف سلطان را مغتنم شمرده ملک بهلول را برای سلطنت طلب داشت ملک بهلول از دیپالپور در دهلی آمده قابض گشت وفوجے از خود در دهلی گذاشته باز بدیپالپور رفته در مقام اجتماع عساکر درآمده بسلطان عرضداشت که چون حمید خان بے اعتدالے نموده بانتقام آن بر سراوے رفتم وبدولتخواہے سلطان تردد مینمایم سلطان درجواب نوشت که چون پدر من ترا پسر خوانده است تو مرا بجاے برادرے دمن سر وبرگ تردد ندارم بیک پرگنه بداؤن قناعت کرده سلطنت را بتو واگذاشتم ملک بهلول روز بروز قوت بهم رسانیده وقباے بادشاہے بر قامت خود راست گردانید واز دیپالپور در دهلی آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود بعد مدتے مدید سلطان در بداؤن باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت که محض براے اسم بود هشت سال وسه ماه مع حکومت بداؤن از ابتدای رایات اعلی خضر خان تا سلطان علاء الدین چهار تن مدت سی ونه سال وهفت ماه وشانزده روز سلطنت وجهانبانے نمودند.

ذکر سلطان بهلول افغان لودے

سلطان بهلول افغان لودے المخاطب بخانخانان ملک بهرام جد بزرگوار سلطان بهلول مردے از ثقات بود ودر عهد سلطان فیروزشاه از برادران رنجیده در ملتان آمده نوکر ملک مردان حاکم آنجا که از امراے فیروزشاہے بود گردید واو را

پنج پسر بود ملک شه وملک کالا وملک فیروز وملک محمد وملک خواجه این پنج برادر بعد رحلت پدر در ملتان سکونت داشتند ملک شه که از همه کلان بود نوکر خضر خان گردید ودر جنگ اقبال خان که با خضر خان روی داد تردد نمایان کرده اقبال خان را کشت وبجلدوے این خدمت خطاب اسلام خانی یافته روز بروز ترقی نموده بمرتبه عظیمه فائز گردید وآخر کار بحکومت سهرند سرفرازے یافت وبرادران دیگر که همراه او بودند ملک کالا پدر سلطان بهلول از جانب اسلام خان برادر خرد حاکم دوراله تابع سهرند گردید وبا افغانان نیازی بتقریبی جنگ کرده کشته شد درانوقت سلطان در شکم مادر بود باراده الهی در ایام نزدیکے وضع حمل ناگهان سقف خانه افتاده مادرش جان بحق تسلیم کرد چون حمل از هشت ماه گذشته بود شکم او را شگافته سلطان بهلول را که رمقی از حیات داشت زنده برآوردند بعد ازان که یکماه شد پیش اسلام خان در سهرند آوردند چون سلطنت هندوستان نصیب آن طفل وانتظام بخشان قضا وقدر در تربیت وپرورش او بودند اسلام خان نظر عنایت براو انداخته در پرورش او اهتمام نمود وبه بهلول موسوم گردانید افغانان از روے حقارت او را بلوگفتندی چون بحد رشد وبلوغ رسید آثار عقل وکاردانی از ناصیه حال او آشکار بود اسلام خان او را بفرزندے خود برگرفت ودختر خود را در عقد مناکحت او درآورد وروز بروز رتبه اوے افزود گویند روزے ملک بهلول با بعضے از رفقاے خود لباسانه رسید درانجا بنیدا این نام درویشے صاحب حال اقامت داشت بسوے ملک بهلول نگاه لطفی کرده بر زبان آورد که از شما کسے هست که پادشاہے دهلے بدو هزار تنگه بخرد ملک بهلول توفیق یافته مبلغ معلوم پیشکش نمود درویش تهنیت گفته فرمود که سلطنت هندوستان بتو مبارک باشد همراهانش تمسخر واستهزا نمودند ملک بهلول درجواب گفت که اگر این خبر وقوعے است سوداے مفت است والا خدمت درویشے بجا آوردم
بیت سالکان رهمت چوارادت بینند ⁂ ملک کاؤس وفریدون بگداے بدهند ⁂ القصه ملک را بموجب بشارت درویش که از صغر سن بخاطر داشت واغواد اشارت حسرت کهوکهر چنانچه مرقوم شد هواے سلطنت در سرافتاد چون در عهد سلطان مبارک شاه اسلام خان عرف ملک شه در جنگ شیخ علی کابلی کشته شد ومجملی از ان گزارش یافت ملک بهلول قائم مقام عم خود گردیده نائج معاج دولت گشت وآخر کار بمرتبه امیر الامرائی رسید چون سلطان محمد شاه بر سریر جهانبانے نشست ملک بهلول را شجاع ودلاور دانسته بطلبید تمام آورد والتفات پیش آورده خانخانان خطاب داده فرزند خوانداو وراندک مدت بسببے از سلطان محمد شاه آزرده شده روگردان گردید قطب خان ولد اسلام خان که خود را هم چشم ملک بهلول میدانست وسبب عم هم بودند از متابعت ملک بهلول انحراف ورزیده ونزد سلطان محمد شاه رفته بسردارے حسام خان عرف حاجی شرقے لشکر گران بر سر ملک بهلول آورده در موضعی از توابع بوڑیه دستاد پور فیمابین فریقین جنگ واقع شد بتائیدات الٰهی ملک بهلول فتح نمود وحسام خان شکست یافته بدهلی رفت وکوکب طالع ملک بهلول اوج گرای ترقیات گشت وبخدمت سلطان محمد شاه نوشت که اگر حسام خان را بقتل رسانند ومنصب وزارت بحمید خان دهند فرمانبرداری وخدمتگزاری بجاے آرم سلطان بے آنکه تامل نماید حسام خان را برطرف نموده حمید خان را برتبه وزارت سرفراز گردانید این معنی موجب ازدیاد خیرگی ملک بهلول گردید وقوت ومکنت بهم رسانیده بتدریج سهرند وسنام ولاهور ودیپالپور وحصار فیروزه ودیگر اماکن بزور وغلبه متصرف گردید وخود را قوے دیده بقصد تسخیر دهلی رفت چون میسر نشد بسهرند مراجعت کرده خود را سلطان بهلول خطاب داد اما سکه وخطبه موقوف بر انتزاع دهلی گذاشت وبشارت درویش را متذکر بوده مسرور وخوشوقت می گذرانید درین وقت که سلطان محمد شاه خواب واپسین نمود سلطان علاء الدین بر تخت جهانبانے نشست وبسبب سستی ونارسائے او سلطنت ملوک طوائف گشت وخود بر بداؤن اکتفا کرده همانجا میگذرانید وچنانچه سبق ارقام یافت حمید خان وزیر را باغوای امرا رنجانیده قصد او کرد واو بحیله از بداؤن برآمده در دهلی رسیده زنان ودختران سلطان را بے حرمت کرده سر برهنه از حصار دهلی بدر نمود وخزاین واسباب سلطنت را متصرف گشت وسلطان از بے حمیتے انتقام آن

نگرفت حمید خان بعد رسیدن در دهلی سلطان بهلول را بسوی سلطنت دعوت نموده از سهرند طلب داشت چون سلطان بدهلی آمد حمید خان بعد از عهد و پیمان مقالید حصار حوالهٔ او کرد حمید خان چون تمکنت و قوت بسیار داشت سلطان بهلول بنابر صلاح وقت با او مدارا نموده هر روز بسلام رفتی روزی حمید خان در خانهٔ سلطان مهمان شد افغانان باشارهٔ سلطان دران مجلس بعضی حرکاتی که از عقل دور و بروئیه نجروی نزدیک باشد بظهور رسانیدند تا مردم آنها را خفیف العقل پنداشته از کید آنها مطمئن گردند چنانچه بعضی کفش خود را بکمر بستند و بعضی کفشها را در طاق بالای سر خود گذاشتند حمید خان گفت این چه عمل است گفتند که از ملاحظهٔ دزد محافظت می نمائیم بعد آن بحمید خان گفتند که بساط شما خوب رنگها دار داگر یک گلیم عنایت کنید کلاه و طاقیه برای فرزندان خود ساخته تحفه فرستیم حمید خان تبسم نموده گفت که قماشهای خوب برای فرزندان شما انعام خواهم داد چون خوانهای خوشبو بمجلس آوردند بعضی افغانان از گجه و چووه را لیسیدند و گلها را خوردند بعضی بیره پان بی آنکه وا کنند با برگهای موز خوردند و بعضی بیره را واکرده تنها آهک را خوردند چون دهن سوخت بیره را از دست انداختند حمید خان فرمود چرا چنین کردند سلطان بهلول گفت که این مردم روستائی صحرانشین انداز آدمیت دور غیر از خوردن و مردن دیگر کاری نمی دانند روز دیگر سلطان بخانهٔ حمید خان مهمان شد قرار داد چنان بود که هر گاه سلطان پیش خان بیاید چند کس همراه شوند و اکثری از رفقای او بیرون باشند درین مرتبه بموجب اشارهٔ سلطان بر دربانان تعدی نموده بغلبه و زور در اندرون در آمدند و گفتند که ما نیز مثل بهلول نوکر خان هستیم از سلام چرا محروم باشیم چون غوغا بلند گردید حمید خان از حقیقت حال پرسید گفتند که افغانان سلطان را دشنام دهان می آیند و می گویند که ما هم نوکر خان هستیم بهلول اندرون رفته ما چرا بیرون باشیم و سلام نکنیم خان فرمود همه را بگذارند تا اندرون بیایند افغانان هجوم کرده در آمدند و در پهلوی هر خدمتگار حمید خان دو نفر ایستادند چون سلطان دید که افغانان بسیار آمدند و می توانند از عهدهٔ کار بر آمد اشاره نمود درین وقت قطب الدین بنی عم سلطان زنجیر از بغل بر آورده حمید خان را محبوس نمود و بکسان خود سپرد و سلطان بهلول دهلی را با خزاین و دفائن و جمیع کارخانجات سلطنت و جهانداری بی مزاحمت و مخالفت دیگری متصرف شد و در سنه هشت صد و شصت هجری سکه و خطبه بنام خود کرده بسلطان علاءالدین که در بداؤن بود عرضداشت نمود که سکهٔ خود رواج میدهم و نام شما را از خطبه نمی اندازم سلطان در جواب نوشت که پدر من ترا فرزند گفته بود و تو مرا بجای برادری سلطنت را بتو گذاشته به بداؤن قناعت نموده ام بالجمله سلطان بهلول کامیاب گشته بانتظام مهام جهانبانی پرداخت بعضی امرا که بسلطنت او راضی نبودند سلطان محمود والی جونپور را طلبداشته بر تسخیر دهلی تحریص نمودند او با لشکر گران و سامان بیکران آمده دهلی را محاصره کرد و سلطان بهلول بجانب ملتان راهی شده بود باستماع این خبر از دیبالپور معاودت نمود چون نزدیک رسید با سلطان محمود اتفاق کارزار افتاد و سلطان محمود شکست یافته بجانب جونپور رفت مرتبهٔ دوم باز سلطان محمود بر دهلی لشکر کشیده بعد مقابله و مقاتله قرار یافت که از محالات آنچه در تصرف سلطان مبارک شاه پادشاه دهلی بود متعلق سلطان بهلول و غیر آن اماکن مع آنچه سلطان ابراهیم والی جونپور در تصرف داشت سلطان محمود متصرف شد بعد انعقاد این صلح هر دو پادشاه باماکن خویشتن برگشتند و بشروط مسطوره تیغ کارزار در نیام خزید چون سلطان محمود در گذشت سلطان حسین خلف او بحکومت جونپور متمکن گشت با سلطان بهلول محاربات در میان آمده از طرفین بمساوات می گذشت نوبتی سلطان حسین باغوای ملکهٔ جهان بنت سلطان علاءالدین که در حبالهٔ نکاح او بود با یک لک سوار و چهل هزار پیاده و چهار صد فیل و توپخانهٔ فراوان بر دهلی سواری کرد سلطان بهلول بنابر پاس حق نمک هر چند بملکهٔ جهان عجز و نیاز کرد که نیابةً از طرف والد بزرگوار شما می باشم و اطاعت قبول می نمایم بر من سواری نکنید ملکهٔ جهان بگوش اجابت اصغا نکرد و سلطان حسین را طوعاً و کرهاً آمادهٔ جنگ گردانید بالضرور سلطان بهلول با پانزده هزار سوار آمده صفوف مصاف آراسته کارزار مردانه و پیکار رستمانه نمود انا آنجا که قوت اقبال و بیدار بخت بود

با وجود اندک لشکر مظفر و منصور گشت سلطان حسین شکست یافته منهزم گردید ملکهٔ جهان دستگیر گشت سلطان بهلول از روی مردمی و مروت آن بانو را با عزاز و احترام پیش سلطان حسین فرستاد بعد آن هفت مرتبه سلطان را با سلطان حسین محاربات روی داد و چند مرتبه صلح در میان آمد دو بار سلطان حسین شکست یافته بطرف جونپور و پتنه رفت بمرتبهٔ آخرین شکست فاحش خورده باماکن دور دست رفت سلطان بهلول در شهر جونپور رسیده سکه و خطبه بنام خود و آن ولایت را بمبارک خان لوهانی که از امرای بزرگ او بود داده بدهلی معاودت کرد درین اثنا سلطان علاءالدین که در بداؤن گوشه اختیار کرده بود بعد بیست سال از سکونت آنجا باجل طبیعی در گذشت سلطان بهلول که بمقابلهٔ سلطان حسین در اتاوه بود برای تعزیت سلطان علاءالدین در بداؤن رسیده بعد ادای مراسم ماتم پرسی بداؤن را از دست پسران سلطان بر آورده بکسان خود سپرد و این بی مروتی و بیوفائی را بر خود روا داشت از انجا بدهلی آمده روز بروز قوت و تمکنت بهم رسانید و سلطنت خاطر خواه کرد ظاهر و باطن آراسته بود پیروی شرع شریف نمودی و در عدل و داد مبالغه فرمودی بیشتر اوقات بمصاحبت علما و مجالست فقرا گذرانیدی و تفقد احوال ایشان کردی بالآخره در موضع ملاوری بمرگ طبیعی جهان را پدرود کرد و بیت هشت صد و نود و هشت رفت از عالم ؛ خدیو ملک ستان جهان کشا بهلول ؛ مدت سلطنت او سی و هشت سال و هشت ماه و هفت روز بود ؛

ذکر سلطان سکندر لودی پسر سلطان بهلول

سلطان سکندر عرف شاهزاده نظام خان بن سلطان بهلول بعضی امرای خواستند که شاهزاده باربک خلف کلان سلطان بهلول را سریر آرا گردانیده برخی بر سلطنت اعظم همایون نبیرهٔ سلطان رضامند بودند والدهٔ سلطان سکندر که زرگرزاده بود و نزدیک سلطان مرحوم از جمیع خواتین قوت و منزلت زیاده داشت و اکثر امرا در حکم او بودند در باب پسر خود پیغام نمود عیسی خان لودی پسر عم سلطان بهلول که بحسب ظاهر چون شیر و شکر موافق و در باطن بسان آب و آتش مخالف بود دشنامها داده گفت که پسر زرگرزاده را چگونه بسلطنت بر دارم و باربک شاه را که اصالت و نجابت دارد فرو گذارم خانخانان فرملی که از امرای نامدار بود گفت دو روز از رحلت سلطان گذشته مناسب نیست که با حلیلهٔ سلطان دشنام دهی عیسی خان گفت تو نوکر هستی ترا چه میرسد که در سخنان خویش و اقارب دخل کنی خانخانان بر آشفت و این سخن کز نوکر سلطان نظام خان هستم گفته از انجا برخاست و جمیع امرا را با خود متفق کرده شاهزاده نظام خان را بسلطان سکندر مخاطب ساخته در سنه هشتصد و نود و هشت بتعبیهٔ جلالی بر تخت سلطنت نشانیده سکه و خطبه بنام او کرد و سلطان از انجا بر باربک شاه برادر کلان خود که در جونپور بود رفته پس از محاربه فتح نمود و آن ولایت را بدستور سابق بر برادر بحال داشته سکه و خطبه بنام خود کرد و نیز با سلطان حسین والی جونپور که از سلطان بهلول شکست خورده دور دست رفته بود و اکثر اوقات با باربک شاه مجادله می نمود جنگ متواتر نموده مظفر و منصور گشت آورده اند که چون نوبت سلطنت دهلی بسلطان محمد شاه بن سلطان فیروز شاه رسید ملک سرور خواجه سرا را که خطاب خواجه جهان داشت بسلطان الشرق مخاطب کرده جونپور و آن حدود بجاگیرش مقرر گردانید ؛

ذکر سلاطین شرقیه

چون سلطان محمد شاه را شوکت و صلابت نماند سلطان الشرق استیلا یافته پرگنه کول و اتاوه و کنپله و بهرائج و رابری و بهار و ترهت وغیره از جانب دهلی در تصرف خود آورده حکومت باستقلال کرد و در سنه هشت صد و نود و شش هجری سکه و خطبه بنام خود نموده آن ولایت را رونقی تازه داد و باجل طبیعی در گذشت مدت سلطنت او شانزده سال بود ؛

ذکر سلطان مبارک متبنای سلطان الشرق خواجه سرور مخاطب بخواجه جهان

سلطان مبارک شاه پسر خواندهٔ سلطان الشرق مدت سلطنتش یک سال و چند ماه ؛

ذکر سلطان ابراہیم شرقی بن مبارک شاہ شرقی وغیرہ انہا

سلطان ابراہیم شرقی بن سلطان مبارک شاہ چہل سال وچند ماہ سلطنت کرد سلطان محمود شاہ بن سلطان ابراہیم شرقی سے ویک سال حکمرانی کرد سلطان محمد شاہ بن سلطان محمود شاہ سہ سال وپنج ماہ سلطنت داشت سلطان حسین خان بن سلطان محمد شاہ یازدہ سال حکومت کرد وازین سلطان حسین سلسلہ سلطنت شرقیان اختتام یافت اگرچہ قبل ازین سلطان بہلول بر شرقیان غالب آمدہ مملکت جونپور بکسان خود سپردہ بود لیکن ضبط آن بواقعی نشدہ بود در عہد سلطان سکندر مظفر ومنصور گشتہ بالکلیہ آن ولایت را بضبط واقعی در آورد ومملکت شرقی کہ از تصرف سلاطین دہلی بدر رفتہ بود بعد یکصد ودو سال ضمیمہ ولایت دہلی گردید القصہ سلطان سکندر سلطنت باستقلال کرد ومراسم عدل وداد بتقدیم رسانید در عہد او نرخ غلات ارزان ماند ورعایا وبرایا بامنیت وجمعیت بکار وپیشہ خود اشتغال داشتند وبر ترویج امور شرعیہ وتنفیذ احکام اسلام بسیار مقید بود وتعصب دینی نہایت داشت از اکثر اماکن بتخانہا منہدم ساختہ مساجد ومدارس تعمیر نمود ودر متھرا ودیگر معابد اہل ہندوان را از غسل واعمال آنہا مثل سر وریش تراشیدن وغیر ذلک ممنوع داشت ومیخواست کہ بتخانہ تھانیسر را منہدم سازد وبعضے از مقربین وعلمائے طمع پیشہ گفتند کہ برانداختن بتخانہ ہای قدیم جائز نیست تا کفار را از اغتسال وازدحام باز باید داشت سلطان برآشفت کہ طرف کفار مے گیرند بالجملہ سلطان خیلے متعصب بود وہنود را سببے اہانت وذلت مے نمود ومقرر کردہ بود کہ ہندوان اندکے پارچہ نیلگون بر جامہ خود متصل کتف پیوند کنند تا اطاعت اسلام بظہور رسد وعلامت ہنود ظاہر باشد وکتب ہندوان را ہر جا ہر کس کہ مے یافت مے سوخت ہر کس کہ از کفار دستارے بست جزیہ بقرار اسلاف از وی میگرفت ازین جہت اکثر ہندوان اندک پارچہ بر سر مے بستند وترک بستن دستار نمودند ودر خفت وخوارے بقوت روزمرہ عاجز بودند زنار دارے را بتہمت اجرائے کلمہ اسلام بر زبان او گرفتہ آوردند سلطان تمامے علما وفضلائے ممالک محروسہ جمع کردہ دعوای خود ابرا ثابت نمود چون او اسلام قبول نکرد او را بقتل رسانید اول کسیکہ از سلاطین ہند ہندوان را خوار داشتہ بدعوای اسلام برہمن را کشت او بود ورعایت اہل اسلام بسیار کردے ودر روز عاشورا واعیاد خیرات بسیار نمودی ودر مساجد ومدارس امام ومؤذن وخطیب ومدرس مقرر کردہ وظائف آنجماعہ از سرکار مرحمت کردی خبرداری احوال رعیت وسپاہ بجائی رسانید کہ خبر خصوصیات خانہ مردم باو رسیدے وبعضے از اوقات ہنگام شب لباس سلطنت از بر انداختہ تنہا در کوچہ وبازار گشتی واز حقیقت حال امرا ودیگر خلائق نوعے مطلع شدی کہ مردم گمان می بردند کہ سلطان بجن آشناست واین اخبار مخفی میرساند وبعضے میگفتند کہ چراغے از طلسمات بدست سلطان افتادہ بود کہ از افروختن آن اجنہ ظاہر میشدند وکیفیت روئے زمین واحوال روزمرہ سلاطین ممالک ودیگر جنایائے عالم وعالمیان بے کم وکاست اظہار میکردند وخزاین زیر زمین ودیگر اشیای دور دست بموجب طلب سلطان حاضر می نمودند بالجملہ سلطان خیلی ہوشیار وصاحب دانش وبر امرا ضابطہ بود اگر جائے لشکر متعین میکرد ہر روز فرمان متضمن تدبیر وترتیب عساکر وآراستن صفوف وملاحظہ زمین کارزار وحملہ بر مخالف ومحاصرہ قلعہ بنام سردار فوج میفرستاد ونوکرانش را مجال نبود کہ از احکام او تخلف توانند ورزید اسباب ڈاک چوکی وایلام موجود داشت بامرای سرحد کہ فرمان صادر مے شد دو سہ کروہ استقبال میکردند وحامل فرمان بر بلندی مثل تخت یا از خاک کہ آراستہ فرشی بران می گستردند استادہ بامیر مامور فرمان میداد او بہر دو دست فرمان گرفتہ بر سر مے نہاد وبہمانجا یا در مسجد جامع بر سر منبر ہر جا حکم صادر میشد میخواند واقعات ہر ملک ہر روز باو رسیدے واز سوانح ممالک مطلع شدے آخر بمرض خناق کہ بشدت عارض گشت وآب از حلق فرو نمے شد راہ نفس مسدود گردیدہ سفر عقبیٰ نمود مدت سلطنت او بست وشش سال وپنج ماہ۔

ذکر سلطان ابراہیم بن سلطان سکندر لودے

سلطان ابراہیم بن سلطان سکندر بن سلطان بہلول لودی در سنہ نہصد ونود وپنج ہجری بر تختی کہ بانواع جواہر گران بہا ترصیع کردہ بودند جلوس نمودہ سکہ وخطبہ بنام خود کرد ونقش ضبط وتسلط او برامرا از پدر ہم زیادہ تر درست نشستہ بود واحدی را از ارکان دولت مجال نبود کہ سر مو از امر او تجاوز تواند نمود از انجا کہ واقعہ طلبان سیہ باطن برای گرمی ہنگامہ خویش نمی خواہند کہ یک کس فرمان روای مستقل ومسلط بودہ باشد لہذا سلطان ابراہیم را برین مبادرت آوردند کہ برادر خرد جلال الدین را بحکومت جونپور وتوابع آن مقرر کردہ رخصت ساخت بعد رخصت شاہزادہ بسمت جونپور این مصلحت را وزرای نیک محضر نپسندیدند سلطان کس بطلب شاہزادہ فرستادہ پیغام داد کہ بعضے مشورتہا ضرور در پیش کار دربر کردہ آید باید کہ روزے باید برگشت شاہزادہ در جواب گفت کہ چون بساعت نیک برآمدہ ام بالفعل بمنزل مقصود روانہ میشوم بعد ازان حاضر خواہم شد وراضی بآمدن نگشتہ عذرہا در میان آوردہ راہی گشت وقطع منازل کردہ در جونپور مسند آرای حکومت شد سلطان امرای آن دیار را امید وار الطاف خود نمودہ از شاہزادہ برگردانید شاہزادہ جلال الدین ناچار پردہ از روے کار برداشتہ علانیہ کوس مخالفت زد ودران ولایت سکہ وخطبہ بنام خود کردہ لشکر فراہم آورد وباعظم ہمایون سروانے کہ از امرای کبار سلطان سکندر بود اتفاق نمودہ آمادہ پیکار گشت چون سلطان بدفع این شورش یورش نمود اعظم ہمایون تاب نیاوردہ عاجز گشتہ ملازمت سلطان ابراہیم اختیار نمود وشاہزادہ جلال الدین نیز نادم شدہ می خواست کہ بملازمت آید لیکن سلطان قبول نکرد وشاہزادہ جلال الدین براجہ بکرماجیت ولد راجہ مان حاکم گوالیار پناہ برد واعظم ہمایون سروانی باسی ہزار سوار وسیصد زنجیر فیل وتوپخانہ بسیار بر سر گوالیار متعین شد شاہزادہ تاب نیاوردہ از گوالیار بطرف مالوہ رفت واز انجا بطرف گوندوانہ در آمد وباشارہ سلطان گوندوانیان از روی بے رحمی شاہزادہ جلال الدین را مقتول ساختند چون سلطان نوجوان بود کاریکہ پسندیدہ خردمندان ولائق پادشاہان نباشد بے مشورت وزرا می نمود واعیان دولت را باندک تقصیر سیاست بسیار می نمود وبسہل لغزش قید وبندے فرمود بدین جہت مردم بجان آمدہ خواہان زوال دولت او شدند ودر امور سلطنت خللہا راہ یافت القصہ میان بہوا را کہ از سادات عظام ووزرائے کرام بود بے تقصیر مقید ساخت وبدون استحقاق آن بیگناہ را باغوای بد اندیشان بقتل رسانید گویند روزے سلطان سکندر دانہ غلہ موٹھ کہ در مسجد جامع بنظرش درآمدہ بود برداشتہ بدست میان بہوا داد واو کورنشات بجا آوردہ بخاطر آوردہ کہ چون این دانہ سعادت دستبوس پادشاہان یافتہ فکرے باید کرد کہ حیات ابدے یابد آن را در باغچہ نشیمن خود کاشتہ مراسم تخم واحتیاط بکار برد واز وچند خوشہ برآمد چون پختہ شد زیادہ از دو صد دانہ بہم رسید بہمچنین چند سال علی التواتر کاشتہ حاصلات آن سال بسال بہم رسانیدہ مبلغے فراوان پیدا کرد واز ان مبلغہا در شہر دہلی مسجدے بکمال متانت احداث نمودہ معروض داشت سلطان بر عقل ودانش او آفرین کردہ بعنایات خسروانہ وافزایش مواجب سرفراز گردانید وآن مسجد باسم موٹھ موسوم گشتہ تاحال در دہلی قائم وبہمان نام مشہور است بالجملہ سلطان ابراہیم وزیر صائب تدبیر را بناحق کشت واعظم ہمایون سروانی را کہ محاصرہ گوالیار داشت در آگرہ طلبداشتہ قید کرد اسلام خان پسر او کہ حاکم مانکپور بود سر بہ بغی وفساد برداشتہ چہل ہزار سوار وپانصد زنجیر فیل یکجا کردہ آمادہ پیکار شد وپیغام نمود کہ اگر اعظم ہمایون را از قید خلاص سازند دست از مخالفت برداشتہ شود سلطان این معنے قبول نکرد ولشکر بر سر او تعین نمود ومقابلہ در میان آمدہ اسلام خان در معرکہ کشتہ شد واعظم ہمایون در زندان خانہ وفات یافت بہار خان پسر دریا خان در بہار بغی ورزیدہ قریب یک لک سوار یکجا کردہ تا ولایت سنبھل متصرف شد وخود را سلطان محمد خطاب کردہ سکہ وخطبہ بنام خود نمود وہمچنین بہر طرف افغانان روگردان شدہ علم مخالفت برافراشتند ودولتخان لودی مخالفت نمودہ از لاہور گریخت وپیش ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ در کابل رفتہ پناہ برد واعانت [illegible] ہندوستان نمود وبابر بادشاہ بہندوستان آمدہ در مقام پانی پت جنگ کردہ مظفر ومنصور شد سلطان ابراہیم دران کارزار کشتہ گردید ایام سلطنت

و هشت سال از ابتدای سلطان بهلول تا نهایت سلطان ابراهیم سه تن مدت هفتاد و یکسال و پنج ماه و هشت روز جهانبانی کردند از ینجا سلسلهٔ لودیان منقطع شد بیت بیا بگو که پرویز از زمانه چه خورد ؛ بروبپرس که کسری ز روزگار چه برد ؛ گر او گرفت ممالک به دیگری بگذاشت ؛ ور او نهاد خزائن بدیگرے بسپرد ؛

ذکر سلطنت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه سرچشمهٔ سلاطین چغتائی هندوستان و مجملی از آبای او

ظهیر الدین محمد بابر شاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن جلال الدین میران شاه میرزا بن صاحب قران امیر تیمور گورگان بر متتبعان احوال و اخبار سلاطین و متصدیان آثار صداقت دثار خواقین مخفی و پوشیده نماند که چون کارفرمایان قضا و قدر سلطنت اکثر اقلیم در وجود مسعود صاحب قران امیر تیمور گورگان ودیعت نهاده بودند و در ایام رضاعت انوار سرداری و سروری از پیشانی حال و استقبال او واضح بود در عیت پروری از آثار و افعال او لائح بود بعد از انکه بسن تمیز رسید از حرکات و سکنات او آثار سلطنت و جهاندارے مے تراوید و از مجازے گفتار و کردار او بارقهٔ جهانبانی می درخشید اگر با همزادان و همسران در بازی می بود غیر از حکایات حکمرانی و فرمانروائی نمی فرمود و در سواری سیر و شکار هم لشکرکشی و صف آرائی منظور میبود بیت به بازی اگر در سر آهنگ بود ؛ حدیثش ز تیغ و ز نگ بود ؛ القصه در خدمت شیرین خان والی توران از نسل چنگیز خان که همدم و همجلیس او بسر می برد و بمقتضای شجاعت ذاتی و دلاورے فطرے روز بروز برتبهٔ عالی ترقی می شد حتی که پایهٔ قدر او از جمیع امرا عالی تر گشت و بدرجهٔ امیر الامرائی رسید امیر طراغان پدرش ترک امارت کرده در گوشهٔ قناعت بیاد رب الارباب اشتغال داشت چون در گذشت صاحبقران در بیست و پنج سالگی بود پس از انکه یازده سال از رحلت پدرش در گذشت در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجرے بیاوری بخت بیدار بعد فوت شیرین خان والی توران در خطهٔ بلخ بر سریر فرمانروائی و تخت سعادت جهانبانی جلوس فرموده سکه و خطبه بنام خود کرده و سمرقند را دار السلطنة قرار داده لوای عالمگیرے و گیتی کشائے برافراشت و کوس مملکت ستانی و جهان آرائی بلند آوازه ساخت و در اندک زمانے ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و کابلستان و زابلستان و گرجستان و هندوستان و دیگر ولایات مفتوح ساخته اکثر ممالک را در حوزهٔ تسخیر خود در آورد و در کس منابر و وجوه دنانیر بنام نامی خود مزین و فرمانروایان روی زمین را فرمان پذیر خویش گردانید نظم ولایت ضبط کرد از قاف تا قاف ؛ ستمگاران فرو مردند از اطراف ؛ نماند اندر جهان صاحب کلاهے ؛ که در پیشش نرفت از دیده راهی ؛ کله داری که سرکش بود بی باک ؛ سرش را بی کله افگند بر خاک ؛ جهان را پاک رفت از هر دیاری ؛ بگلزار زمین نگذاشت خارے ؛ مدت سی و پنجسال بکمال استقلال سلطنت کرده در سنه هشتصد و هفت در مکان اهواز هفتاد فرسخی سمرقند که متوجه فتح خطا بود در هفتاد و یک سالگی به بیمارے سخت رحلت نمود نظم سلطان تیمر که مثل او شاه نبود ؛ در هفتصد و سی و شش در آمد بوجود ؛ در هفتصد و هفتاد و دوم کرد جلوس ؛ در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود ؛ جلال الدین بن میران شاه میرزا پسر سوم صاحب قران حکومت عراقین و آذربایجان و دیار بکر داشت در سنه هشت صد و ده هجری با قرا یوسف ترکمان در حوالے تبریز جنگ کرده در میدان آن کشته شد سلطان محمد میرزا ابن جلال الدین میران شاه میرزا در خدمت خلیل سلطان میرزا برادر کلان خود که فرمانروائے این بود به سپهدارے و سردارے میگذرانید باجل طبیعی در گذشت سلطان ابو سعید میرزا ولد سلطان محمد میرزا در عمر بیست و پنج سالگی سریر آرای سلطنت گردید هجده سال حکومت ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و بعض حدود هندوستان نمود در آخر عمر عراق بر گرفت در سنه هشتصد و هفتاد و سه هجری از اتفاقات ... و در قید آزرمن حسن ولد قرا یوسف حاکم آذربایجان افتاد یادگار میرزا نبیرهٔ شاهرخ میرزا که نوکر او بود سلطان را بقتل رسانید عمر شیخ میرزا پسر چهارم ابو سعید میرزا حکومت

فرغانه و ولایت اورکند و خجند داشت در خطهٔ اندجان که تختگاه فرغانه است بسبب شکستن جبر که عمارات سلطانی بر ان بود در سنه هشت صد و نود و نه هجرے در عمر سے و نه سالگی راه نورد عقبی گشت الغ بیگ میرزا هم برادر عمر شیخ میرزا خلف ابو سعید میرزا است در علم نجوم کمال مهارت داشت همت به بستن رصد بر گماشت و بانجام رسانید چنانچه اکثر ارباب تنجیم الیوم استخراج تقادیم از روے آن مے نمایند مگر بعضے که بر رصد راجه جیسنگه سوائی که در هندوستان بسعی و اهتمام میرزا خیر الله بیگ مهندس انصرام یافته بزیچ جدید سعید محمد شاهے شهرت دارد وقوف یافته اند التفاتے بزیچ الغ بیگ نمی نمایند بعد انتقال عمر شیخ میرزا سلطان احمد میرزا برادر کلان او که سلطنت سمرقند داشت بر سر اندجان لشکر کشیده مدتے محاصره نمود از ارادت الهی لشکر سر بابر لشکر یانش غلبه آورد و اکثر مردم و چار پایه تلف گردید از نجبت از اینجا خائب و خاسر برگشت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا در دوازده سالگی سنه هشتصد و نود و نه هجرے در اندجان بر سریر سلطنت جلوس نموده یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین چغتا و ازبک محاربات سخت نمود و سه نوبت بر سر سلطان احمد میرزا عموے خود غالب آمده فتح سمرقند کرد و از انجا که مشیت ازلے بر ان رفته بود که کشور هندوستان به پرتو اقبال بابر به فروغ گیرد نقش تسلط بابر پادشاه در ممالک توران درست ننشست ناچار از سمرقند برگشته با معدودے در بدخشان رسید و با خسرو شاه جنگ نموده فتح یافت و از انجا بکابل آمده از محمد مقیم ولد ذو النون ارغون که او بر عبد الرزاق میرزا ابن الغ میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا عمزادهٔ بابر پادشاه ظفر یافته مملکت کابل در تصرف داشت انتزاع نمود و محمد مقیم شکست خورده از کابل پیش شاه بیگ برادر خود که حکومت قندهار داشت رفت و بابر باستقلالے یافته مسند آرائے کابل و بدخشان گردیده روزگارے گذرانید اولاد صاحب قران امیر تیمور گورگان را پیش ازین میرزا گفتندے از زمان بابر لقب پادشاهے درین سلسله رائج گشت ایام بهار کابل لفرح و سر در گذشت و هوای آن خطهٔ دلکشا با مزاج او سازگارے نمود و فواکه و آب گوارا افتاد کابل شهریست بزرگ و بازار لطور ولایت ایران مسقف خوش آب و هوا با وجود شدت سرما برف آنجا چندان گزنده نیست و فواکه و اثمار بسیار و بهارش نهایت پسندیده حین اقامت بابر پادشاه در کابل سنه نهصد و یازده هجرے زلزلهٔ عظیم واقع شد فصیلهاے قلعه و اکثر منازل پادشاه بالاے حصار و عمارات شهر از شدت زلزله از پا افتاد و خانه هاے بعض مواقع بالتمام انهدام یافت و سے و نه مرتبه در یکروز زمین در جنبش آمد و اساس عمر بسیارے مردم و دیگر ذیحیات فرو ریخت و تا یکماه در شبانه روز یکمرتبه زمین متزلزل میشد و بعضے جا پارچه زمینے که عرض آن یک گز و طول شصت ذرعه باشد بریده بقدر یک تیر انداز فرو رفت و از انجا چشمه پیدا شد و در جائی قریب بشبش فرسخ نوعے شگافت که بعضے از اطراف او برابر قامت فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد و باد بشدتے بر خاست که آثار قیامت می نمود در همین سال در هندوستان هم زلزلهٔ عظیم شده بود بالجمله بابر در کابل بود که خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل صفوی بگوشمال محمد خان شیبانی که به شیبک خان اشتهار داشت فروغ افزاے مملکت خراسان گردید و شیبک خان را که بلند پرواز مهیاے نمود مع فوج نیسارش طعمهٔ تیغ آبدار ذو الفقار آثار و خراسان را ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ خود گردانید بابر میرزا با زوال دولت آن پادشاه بیهمال توسل جسته بامداد فوج ظفر موج مستظهر گشت و تسخیر بلخ و بخارا کمر همت البته مفتوح ساخت و خطبهٔ امامیه بنا بر رعب و سطوت سلطان مرتضوے نسب در بخارا خوانده شد اما بنا بر نفاقے که با امیر نجم سالار فوج قزلباش و بابر پادشاه بهم رسید بعد چندے در یکے از حروب که با والیان توران اتفاق افتاد و امیر نجم تغافل در جنگ نمود برافواج بابر پادشاه شکست افتاده امیر نجم در میدان کشته شد و بابر را مجال پایدارے در بخارا نماند بنا چارے برگشته باز قناعت به بدخشان و کابل و برخے از ممالک بلخ نمود و بعد چندے که فوجے آراست و جمعیتی بهم رسانید بر سر اوضاع هند شنیده قاصد استخلاص آن شد بعد استیذان از پادشاه مصطفوے نژاد و ماذون شدن از آن بارگاه سلاطین سجده گاه از کابل قاصد

یورش گردیده اول مرتبه در سنه نهصد و دوازده هجری تا زهله از توابع ملتان مرتبه دوم در سنه نهصد و سیزده براه خرد کابل تا نواحی ادل عرف لمغان مرتبه سوم در سنه نهصد و بست و پنج تا بهیرهٔ پنجاب مرتبه چهارم در سنه نهصد و سی تا لاهور و دیپالپور مرتبه پنجم در سنه نهصد و سی و سه چون از بد سلوکی و بیداد سلطان ابراهیم لودی اکثر امرا برگشته در اکناف بلاد هند لوای فتنه و فساد برافراشتند و برخی از نوکران سلطان ابراهیم بنجی در زیدند دولت خان لودی از لاهور بکابل رسیده ترغیب نهضت بسمت دهلی نمود بابر پادشاه قصد هندوستان فرموده بعضی امرا را پیش از خود بلاهور و اطراف آن دیار فرستاد و خود بقائدی بخت و اقبال نهضت فرموده برکنار آب سندر رسید بعد ملاحظه شان عدد سوار و پیاده از سپاهی و سوداگر و اکابر و مسافر به ده هزار رسید درین اثنا خبر آمد که دولت خان و غازی خان از عهود و مواثیق برگشته چهل هزار سوار و پیاده جمع کرده حصار کلانور را متصرف شدند و بامرای پادشاهی که پیشتر در لاهور رسیده بودند قاصد جنگ اند و از مردم پادشاهی سیال کوت نیز انتزاع نمود بابر باستماع این خبر بسرعت متوجه گشته برکنار آب چناب حوالی قصبهٔ بهلول پور نزول اجلال فرمود و فرمان داد که سیال کوت را خراب کرده ساکنان آنجا را در بهلول پور آباد گردانند و از آنجا روانهٔ پیشتر شد بحسب ارادهٔ ازلی روزی چند قبل ازین عالم خان و دیگر امرا از سلطان ابراهیم لودی منحرف گشته لوای مخالفت برافراشتند و قریب چهل هزار سوار باراده جنگ با سلطان ابراهیم فراهم آورده بر سر سلطان بطرف دهلی رفتند چون سلطان بمقابله آنها برآمد فرقه در جنگ میدان ندیده شبخون زدند و روز دیگر در میدان محاربه سخت نموده منهزم گردیدند و بسهرند رسیده خبر نزول رایات بابر شاهی شنیدند باستماع این خبر مستبشر گشته ادراک دولت ملازمتش مغتنم شمردند بعد وصول باین آستان مورد الطاف بیکران گردیدند بابر پادشاه از سیال کوت متوجه پیشتر شده براه پرسرور بکلانور رسید و از آنجا کوچیده قلعه ملوت تسخیر در آورد و دولت خان که از عهد برگشته بود از روی خجالت بحضور نمی آمد چون نادم گشته رسید بر وفق صلاح خیرخواهان دولت خان با رفیقانش در قلعه ملوت محبوس شد و در همان حبس مرغ روحش از قفس بدن او پرواز نمود و بابر پادشاه بانباله رسیده شاهزاده همایون میرزا را بتسخیر حصار فیروزه رخصت فرموده شاهزاده آن نواحی را مسخر گردانیده بملازمت رسید و در جلدوی این خدمت حصار فیروزه و یک کرور تنگه نقد بشاهزاده مرحمت شد در منزل انباله خبر رسید که سلطان ابراهیم بایک لک سوار و توپخانه بسیار و هزار فیل کوه شکوه بقصد جنگ از دهلی برآمده منزل بمنزل می آید بابر در انباله راضی باقامت نگشته در حوالی شهر پانی پت نزول اجلال فرمود سلطان ابراهیم نیز در نواحی آن شهر رسیده مستعد پیکار گردید هر روز از طرفین جنگ قراولی میشد و یکه تازان لشکر بابری بتائیدات الهی غالب آمده مورد تحسین و آفرین میشدند سلطان ابراهیم با شوکت تمام بقصد جنگ بر فیل سوار گشته رو بمعرکه آورد افغانان دران کارزار فیلان کوه کردار انتخاب کرده بگجیم و دیگر یراق و سلاح آراسته بر لشکر بابری راندند عفریت پیکران مذکور از تند خوئی دغدغه جوئی بهر طرف کرمی دویدند صفوف مغلیه از هم می شگافت و تزوک فوج ولایت از انتظام می افتاد اسپهای مغلان که هرگز چنین جانور مهیب ندیده بودند رم خورده پیش نمی توانستند رفت و اگر سواری دلیری نموده پیش میرفت از خرطوم فیلان در چنگ اجل گرفتار شده بخاک هلاک برابر میشد درین وقت بابر پادشاه بیدلی لشکریان دیده کلمات ترغیب و تهدید متضمن بیم و امید بر زبان آورده تاکید و تحریض بر یورش نمود جانفشانان را دل قوی ترگشته بر مخالفان حمله آوردند چون مشیت قادر توانا بران رفته بود که رشته لودیان منقطع گردد و ممالک هندوستان در ظل رافت خاندان بابری در آید بعد کشش و کوشش بسیار نسیم فتح و ظفر از مهب اقبال وزیده و غنچه مراد در گلبن آمال بابری شگفته گردید و سلطان ابراهیم در میدان کشته شد و لشکریانش نیز علف تیغ بیدریغ گشته پنج شش هزار آدم نزدیک نعش سلطان مقتول افتاد و بقیة السیف منهزم گشتند بالجمله بتائیدات ایزدی نخست که مقدمه فتوحات تمام هندوستان بود چهرهٔ ظهور برافروخت در برق بارقه تیغ افواج بابری خرمن عمر و دولت سلطان ابراهیم

لودی پاک بسوخت بعد فتح پادشاه جبین نیاز بر زمین عجز نهاده سجدات شکر و سپاس بدرگاه بی نیاز حقیقی بجا آورد و در دهلی که تختگاه سلاطین هند است رسیده سکه و خطبه بنام خویشتن کرد و در های خزائنی که اندوختهٔ چندین سلاطین بود کشوده هفتاد لک تنگه سکندری بشاهزادهٔ همایون میرزا و یک خانه پادشاهی بی آنکه تحقیق شود ضمیمهٔ آن انعام فرموده ده لک تنگه بامرا مرحمت شد و تمامی یکه جوانان بلکه مردم اردو از انعام کامیاب شدند و بشاهزادهای کامگار که در کابل بودند و به پردگیان شبستان اقبال بقدر تفاوت درجات و حال نقد و جنس روانه گردید بعد انتظام امور دهلی متوجه آگره گشت و دران معموره که دار السلطنه بود بنا بر بند و بست مالی و ملکی طرح اقامت افگند غیر از دهلی و آگره که در ید تصرف ملازمان بابری بود در جمیع ممالک اطراف افغانان لوای مخالفت برافراشتند آخر الامر بتدابیر صائبه و افکار ثاقبه پادشاه بمرور ایام اکثر مخالفان سر بر خط اطاعت و انقیاد نهادند و هر کس بقدر مراتب مشمول عواطف گردید و امرای قدیم و جدید را در خور لیاقت اقطاع مرحمت شد والده و فرزندان و وابستگان سلطان ابراهیم را مشمول عواطف فرموده اموال و خزاین خاصه الیشان بایشان مرحمت نمود و اضافه آن هفت لک تنگه بوالدهٔ سلطان بطریق سیورغال مقرر گشت والدهٔ سلطان ممنون عنایت گردیده یک قطعهٔ الماس که هشت مثقال وزن داشت و مبصران جوهر شناس قیمت آن زیاده از حد قیاس می گفتند از خزینه سلطان علاء الدین خلجی بود و او را از اولاد راجه بکرماجیت بدست آمده پیشکش بابر پادشاه نمود القصه بابر در آگره نزول فرموده بانتظام مهام پرداخت و تمام ایام برسات بعیش و عشرت گذرانید و بفیض عدل گستری و رعیت پروری بلاد را آباد و سکنهٔ آنجا را خشنود گردانید چون ایام برسات بانقضا انجامید بابر پادشاه بعد دسهره که از اعیاد هنود است باستیصال مخالفان متوجه شد همدرین اثنا رانا سانکا که از راجه های عظیم الشان هندوستان بود باغوای حسن خان میواتی با لشکر فراوان بجرأت و بیباکی تمام از جای خود جنبیده در بیانه که متصل آگره واقعست بقصد محاربه با بابر در رسید و نیز جمعی از امرای افاغنه که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت داشتند با پنجاه هزار سوار و فیلان بسیار در نواح قنوج خروج کرده بهار خان ولد دریا خان را بسلطنت برداشته سلطان محمد لقب نمودند و شورش عظیم از هر طرف برخاست امرای کابلی که خو پذیر دیار سردسیر بودند بستوه آمده بعضی از ریخ گرما و حرارت متواتره عظیمه و برخی از بیدلی و خوف مخالفت رانا سانکا و افاغنه معاودت را مرجح شمرده در زمان گلگایش بعرض رسانیدند که چون مخالفان از هر طرف هجوم آورده اند و ملک تا حال بضبط واقعی در نیامده بهتر آنکه درینجا قلعه چند احداث فرموده خود در ملک پنجاب اقامت باید ورزید و مترصد لطیفهٔ غیبی باید بود پادشاه فرمود که چنین مملکتی وسیع را که بمشقت تمام گرفته و خلق کثیری از قوم خود بکشتن داده باشم امروز از بیم هندوئی که بدون جنگ بر دم پادشاهان زمان مرا چه گویند و نام من در محافل ملوک بچه صورت مذکور شود بیهات وقت آنست که عزیمت را با شجاعت همدوش داشته کارزاری باید نمود که بیادگار ماند اگر بتائید الهی فتح میکنم غازیم و اگر کشته میشوم در زمرهٔ شهدا محسوب خواهم شد و دیگر سخنان مردانه شجاعت افزا بر زبان آورده آن جماعه را دلدهی نمود دیگران همه ریزان کشیده از آگره بر آمد رفقا باتفاق دل بر مرگ نهاده صفوف مصاف آراستند از آن طرف رانا سانکا نیز آماده پیکار گشت بهادران قوی دل چون شیران زنجیر گسل برزمگاه در آمده کششی و کوششی نمودند که نظارگیان بیدل را بمشاهدهٔ آن زهره از بیم آب گشت و ذکر حروب رستم و افراسیاب افسانهٔ خواب

نظم

بجنبش در آمد دو لشکر چو کوه ٭ از آن جنبش آمد زمین در ستوه ٭ ز پولاد پوشان لشکرشکن ٭ تن کوه لرزید بر خویشتن ٭ ز باریدن تیر همچون تگرگ ٭ بهر گوشه برخاست طوفان مرگ ٭ ز زهر جادلیران زور آوران ٭ کشیدند شمشیر کین از میان ٭ ز خون جوی ها شد بسیکتر روان ٭ یکی جان فشان و یکی جان ستان ٭

چون تائیدات الهی قرین حال اولیای دولت بابری بود صبح اقبال از مطلع فیروزی دمید و رانا سانکا مضطرب الاحوال رو بهزیمت نهاده بعد محنت و مشقت

افغانان و خیران به بیوت خود رسید و لشکر یانش علف تیغ بیدریغ شدند بابر پادشاه بعد این فتح سجدات شکر نعماے بیکران ایزد منان بدرگاه واهب العطایا بتقدیم رسانیده بآگره معاودت نمود و تدبیرات درست خس و خاشاک وجود ارباب خلاف و طغیان از عرصهٔ ممالک پاک رفت و اطراف و اکناف دهلی و آگره در حیطهٔ تصرف اولیاے دولتش درآمد و هنگامهٔ افغانان طرف قنوج نیز برهم خورده و در هم شکسته فرونشست امرای کابلی از ظهور چنین فتوحات دل بنهاد خدمت شده حسب المدعا اقطاع یافتند و دل از ارادهٔ انصراف کابل برگرفته در هندوستان سکنی اختیار افتاد و برهم خوردگیها انتظام یافت و مهام سلطنت بنظام آمد شاهزاده همایون میرزا را برای انتظام پرگنه گیهای سنبهل فرستاد و شاهزادهٔ کامران میرزا را لاهور و ملتان در جاگیر مرحمت فرموده از کابل طلب داشت شاهزاده از کابل بلاهور آمده ولایت ملتان را که مدتے از تصرف سلاطین دهلی بدر رفته بود بحسن تدبیر و شمشیر همت خود و اقبال بابرے به تسخیر درآورد و بر مستخبران آثار پوشیده نماند که بعضے تاریخها چنین وا می نمایند که آغاز ظهور اسلام در ملتان در سنه نود و نه هجری بسعی محمد قاسم در زمان حجاج بن یوسف است بعد از آن سلطان محمود غزنوے آن ولایت را از تصرف ملاحده قرامطه برآورده رواج اسلام داد پس سلطان شهاب الدین غوری بر هندوستان ظفر یافته ولایت ملتان را نیز متصرف شد و از ابتداے سنه پانصد و هشتاد و هشت هجری تا نهایت سنه هشت صد و پنجاه و هفت آن ولایت در تصرف سلاطین دهلی ماند بسبب سستی سلطان محمد شاه که از نژاد و رایات اعلی خضر خان و فرمان روای دهلی بود در هندوستان ملوک طوائف گردید و در اطراف امرا سر از اطاعت برتافتند حاکم ملتان نیز از اطاعت سر باز زده از حکم سلطان محمد شاه انحراف ورزید چون نوبت سلطنت بسلطان علاء الدین ولد محمد شاه رسید اوضاع بدرهم سست تر برآمده اوضاع ممالک را زیاده تر مختل ساخت و نقش امیرے که از طرف محمد شاه و پسر ش علاء الدین در آنجا بود درست نشسته مخذول و منکوب گردید:

ذکر سلاطین ملتان و شیخ یوسف که بحسب قسمت بسلطنت رسید

اعیان و اکابر ملتان مجلس مشوره آراستند و از هم دیگر استشاره نمودند که وجود حاکم سائس قاهر براے انتظام امور جهانبانے ضرور و بدون چنین کسے اوضاع این دیار مختل و حفظ عرض و ناموس مردم مشکل است صلاح در چیست و لائق این مرتبه کیست اتفاق رایها برین شد که در نواح شیخ یوسف قریشے که مخدوم این ولایت است و لیاقت ریاست ظاهر و باطن دارد دیگرے را نمیدانیم چون این سخن متحقق گشت شیخ مذکور را بسلطنت برداشته سکه و خطبه بنام او کردند و امور فرمان روائی را رار و نقی و رواجے تازه بهم رسید و بعد چندگاه راے سنهره که سردار جماعهٔ لنگاهان بود و قصبهٔ سیوی باو تعلق داشت بشیخ یوسف پیغام نمود که سلطان بهلول لودی غالب آمده سکه و خطبه بنام خود کرده و بر تخت دهلی نشسته بر اطراف نیز تسلطے بهم رسانیده مبادا بر ملتان لشکر کشد در چنین وقت هوشیارے و حراست ملک ضرور است اگر ما را از جمله دولتخواهان و لشکریان خود دانند و جماعهٔ لنگاهان را که خدمت طلب و سپاهی اند پیش آرند بتقدیم خدمات بجان کوشیده شود شیخ این معنی را قبول کرده مشار الیه را پیش آورد و با نتظام امور جهانبانے رفیق گردانید راے سنهره کمر خدمت بر میان جان بسته برای اظهار و استحکام نیک اندیشے و دولت خواهے دختر خود را در نکاح شیخ درآورد و همیشه اتحاف لائقه بدختر ارسال می نمود و گاه گاهے براے دیدن دختر خود در شبستان شیخ میرفت نوبتے جمیع مردم را در ملتان آورده التماس کرد که جمعیت مرا بنظر قدسے درآورده فراخور آن خدمت و رعایت فرمایند شیخ ساده لوح از مکر و خدع او غافل گشته تفقدات بسیار نمود راے سنهره بعد از آن که مردم خود را بنظر شیخ درآورد و با یک خدمتگار بجهت ملاقات دختر آمده نشست خدمتگار بموجب اشارهٔ او بزغاله را تنها در گوشه بکار و ذبح کرده خون گرم آنرا در پیاله پنهان آورد و آن مکار پیالهٔ خون مذبوح درکشید و بعد از زمانی از روے فریب فریاد برآورده اظهار درد شکم نمود زمان زمان جزع و فزع زیاده مے کرد قریب نیم شب ملازمان شیخ یوسف را بقصد وصایا حاضر ساخته در حضور این جماعه خون استفراغ نمود

و باین فریب خویشان و برادران خود را بجهت وداع و وصیت از بیرون شهر و درون قلعه طلب داشت چون ملازمان شیخ یوسف او را بدین منوال دیدند از آمدن مردم او در درون قلعه مضائقه نکردند بدین تقریب اکثر مردم او بقلعه درآمدند و بعد از زمانے سر از بستر بیماری برداشته منتسبان خود را بجا کرده معتمدان را بحراست هر چهار دروازه تعین کرد تا نگذارند که نوکران شیخ یوسف از قلعه شهر در ارک توانند آمد آنگاه در خلوت سرای شیخ رفته کسان خود به هر طرف نشانید و شیخ را مقید کرده سر بسلطنت برداشت و سلطان قطب الدین خطاب کرده سکه و خطبه بنام خود رائج ساخت مدت سلطنت شیخ یوسف دو سال:

ذکر سلطان قطب الدین لنگاه

سلطان قطب الدین عرف سنهره لنگاه در سنه هشتصد و پنجاه و نه سکه و خطبه بنام خود کرده بامور فرمان روائی پرداخت و شیخ یوسف بعد بسے که یافت از قید فرار نموده پیش سلطان بهلول بدهلی رفت سلطان بهلول رسیدن شیخ مغتنم دانسته خوشوقت گردید و کمال احترام بجا آورده دختر خود را در عقد مناکحت شیخ عبد الله خلف شیخ مذکور درآورد القصه سلطان قطب الدین فرمان روائی باستقلال تمام حسب المدعا نموده باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او شانزده سال بود:

ذکر سلطان حسین بن سلطان قطب الدین لنگاه

سلطان حسین بن سلطان قطب الدین در سنه هشت صد و هفتاد و شش هجری قائم مقام پدر گشت چون دلاور بود بقوت و شجاعت و مردانگی قلعه شور را از تصرف غازی خان بعد چندگاه چیوت را نیز از ملک ماچهی کوکهر گماشتهٔ سید خان گرفت و در اسرع اوقات ماکرور کوٹ و دهنکوٹ را هم متصرف شد سلطان لودے بتحریک شیخ یوسف باربک شاه پسر خود را با تاتار خان حاکم پنجاب بر سر سلطان حسین فرستاد و همدرین اثنا برادر حقیقی سلطان حسین یعنی ورزیده خود را سلطان شهاب الدین خطاب کرده سر بشورش برداشت سلطان بمقابله برآمده بعد محاربه برادر خود را دستگیر گردانید باربک شاه و تاتار خان در روزے که بملتان رسیده صفوف پیکار آراستند سلطان حسین با ده هزار سوار و پیاده آماده کارزار گردید و هر یک از لشکریانش سه سه تیر بر غنیم زد یکبارگے سه هزار تیر بر لشکر باربک شاه رسید تاب نیاورده روبفرار نهاد و تا قصبهٔ چیوت اصلا عنان نکشید و گماشتهٔ سلطان حسین را که در چیوت بود بعد جنگ بدست آورده بعدم خانه فرستاد درین ایام ملک سهراب داؤدزئی پدر اسمٰعیل خان و فتح خان با قوم و قبیله خود از نواحی کچ مکران بخدمت سلطان حسین آمد سلطان مقدم او را مغتنم دانسته از کرور کوٹ تا دهنکوٹ بملک سهراب جاگیر داد از شنیدن این معنی بلوچ بسیار از کچ مکران بخدمت سلطان حسین رسیدند و بقیهٔ ولایت دریاے سند به بلوچان مقرر گردید رفته رفته از سیت پور تا دهنکوٹ بلوچان قرار یافت چنانچه از آن ایام آن ولایت در تصرف اولاد ملک سهراب است چون صیت نیکنامے سلطان حسین باکناف ممالک مشهور گشت جام بایزید و جام ابراهیم از جام نندا حاکم ولایت ٹهٹه رنجیده بخدمت سلطان حسین پیوستند سلطان آنها را پیش آورده رعایتها نمود و فراخور حال هر یکے جاگیر مقرر کرد که طرفین بر ولایت خود قانع بوده بر حدود یکدیگر یورش نکنند چون پیر و ضعیف شد پسر خود را سلطان فیروز شاه خطاب کرده خطبه بنام او کرد و ازین جهت که خلق آزار و ستمگار بود عماد الملک وزیر او را زهر داده کشت و زین صورت سلطان حسین باز خطبه بنام خود کرده سلطان محمود پسر سلطان فیروز شاه را ولی عهد گردانید و عماد الملک را بانتقام خون پسر خود باتفاق جام بایزید بعدم خانه فرستاد بعد چند روز سلطان حسین باجل طبیعی برحمت حق پیوست ایام سلطنت او سی و دو سال بوده:

ذکر سلطان محمود

سلطان محمود بن فیروز شاه بن سلطان حسین در سنه هشتصد و نود و نه هجرے قائم مقام جد خود گردید چون خرد سال بود از اول پرست

شد او باش و اجلاف گرد او فراهم آمدند و اوقات او بلهو لعب و حرکات سفیهانه سبک مصروف میشد ازین جهت اشراف و اکابر از صحبت او دوری جستند هنگامیکه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بقصد تسخیر هندوستان از کابل نهضت نمود بعد رسیدن در پنجاب بمیرزا شاه حسین ارغون حاکم ٹھٹہ منشورے نوشت که ملتان در جاگیر او مرحمت شد آنرا بتصرف در آورده در آبادی ملک و رفاه رعایا کوشد میرزا شاه حسین ارغون از ٹھٹہ آمده با سلطان محمود جنگید و چندگاه در طرفین مقابله و محاربه ماند درین اثنا سلطان محمود درگذشت و مدت سلطنت او بیست و هفت سال بود٭

ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود

سلطان حسین بن سلطان محمود سه ساله بود امرای دولتخواه آن طفلک را در سنه نهصد و بست و پنج هجرے بر مسند حکومت نشانیدند و مراسم اطاعت بجا آوردند بعد چند روز قوام خان و لشکر خان لنگاه که سردار قوم و صاحب جمعیت بودند تخلف ورزیده اکثر محال ملتان را متصرف شدند و بمیرزا شاه حسین ارغون ملحق گشته با سلطان حسین جنگ کرده لواے فتح برافراشتند و ملتان به تسخیر در آورده شهر را غارت نمودند و شهریان از هفت ساله تا هفتاد ساله در بند افتاده سلطان حسین نیز محبوس گشت و بعد چندگاه بدار آخرت شتافت و ملتان آنچنان خراب شد که بخاطر هیچکس نبود که باز آباد خواهد شد و مدت سلطنت سلطان حسین که محض براے اسم بود هشت سال میرزا شاه حسین ارغون در سنه نهصد و سے و دو هجرے فتح نموده شمس الدین نام نوکر خود را بجراست ملتان مقرر کرده لشکر خان لنگاه را پیش او گذاشت لشکر خان در کار مالی و ملکی از پیش برده غالب آمد بعد چندگاه شمس الدین را از میان برداشت و لواے حکومت برافراشته دم استقلال زد درینولا که لاهور و ملتان بجاگیر شاهزاده کامران میرزا مقرر گشت شاهزاده بعد رسیدن در لاهور لشکر خان را از ملتان طلبداشته جاگیر دیگر مرحمت کرد و ملتان را بکسان خود سپرده چهار سال زمان حکومت میرزا شاه حسین ارغون بود بالجمله از ابتداے سنه هشتصد و پنجاه و هفت تا غایت سنه نهصد و سے و هفت مدت هشتاد سال ملک ملتان از تصرف فرمانروایان دهلی بیرون بود درینولا باز شامل ممالک محروسه فرمانروایان دهلی گردید و شاهزاده کامران میرزا بران مکان تسلط یافت درین ایام بعرض بابر رسید که شاهزاده همایون میرزا را که بنظم و نسق دیار سنبهل مامور شده بود بیمارے صعب لاحق گشته فرمان داد که از انجا براه دریا بحضور والا برسد شاهزاده بموجب حکم بعمل آورده در آگره رسید امراض مختلفه و اعراض متضاده که معالجه یکی باعث ازدیاد دیگرے میشد لاحق بود و طبیبان حاذق هرچند در مداوا کوشیدند سودے ندیدند و کار از معالجه درگذشته عوارض اشتداد یافت چون مدت بامتداد کشید و آثار یاس ظاهر گردید مخلصان خیر اندیش معروض داشتند که درچنین اوقات که کار از مداوا گذشته باشد چاره منحصر بر تصدق و دعاست و او تعالے قادر و توانا و تصدق و فدیه نفس همایونے چیزی باید که بهاے آن در خزاین سلطانی نتوان یافت بالفعل الماسے که والدهٔ سلطان ابراهیم گذرانیده هیچ چیز با آن برابرے نمیکند مناسب است که تصدق شاهزاده کرده آید تا ایزد تعالے او را شفا بخشد بابر در جواب گفت که جان همایون چنان عزیز است که هیچ مال و منال فدیهٔ او نمی تواند شد من جان خود فداے او میگردانم و مصلّے گسترده نمازے خواند و عرض حاجت نمود که خداوندا من جان خود را فدیهٔ جان همایون گردانیده رو بدرگاه تو آورده ام امیدوارم که پذیرائی یافته همایون را شفا کرامت کنی همان وقت اثر خفت و سبکی در مرض همایون ظاهر گشته گرانے بدن و مرض بیمارے در بدن بابر پدیدار گردید و موجب حیرت مردم گشته و مبدم مرض همایون در تنزل و عارضه بابر در ترقے بود تا آنکه در کمتر زمانے که شاید زیاده از پنج شش روز نخواهد بود همایون شفا یافت و بابر در سن چهل و نه سالگی بعالم آخرت شتافت و نعش او را بکابل برده درگذرگاه بر لب آبجوئے بخاک سپردند

مدت سلطنت سے و هشت سال از انجمله در هندوستان پنج سال و نهم روزه

ذکر احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه باجمال

میر نظام الدین میر خلیفه ناظم امور سلطنت و مدار علیه مملکت از شاهزاده محمد همایون میرزا بیمناک و هراسان بود نمی خواست که بوجود او سریر سلطنت زینت پذیرد و مافی الضمیرش آنکه خواجه مهدے داماد بابر پادشاه را که سخی و باذل و صاحب همت دریادل بود و با میر خلیفه و بعضے امرا اتفاق داشت بسلطنت بردارد و خواجه مذکور بامید این معنے طمطراق بسیار بروے کار آورده بامید دارجلوس اورنگ جهانبانے بتوقع امداد و مهربانے امراے موافق بود اما چون کارها وابسته بمشیت ازلے و عنایت الهی است کارکنان قضا و قدر هر که را لائق سریر و افسر دانند باین عطیه سرافرازے فرمایند بنابرین اعانت امیر خلیفه و اتباع او و خواجه مهدے را سودے نداد و امرای عظام باتفاق در سنه نهصد و سے و هفت هجرے همایون پادشاه را در سن بست و چهار سالگی زینت افروز سریر جهانبانی نمودند مواجب سپاه بدستور سابق بحال داشته اکثرے را باضافه سرافراز فرمود و ولایت کابل و بدخشان و ملتان باقطاع برادران قسمت یافت بعد انتظام امور بجانب کالنجر نهضت شد راجه آنجا تاب نیاورده مراسم انقیاد بجا آورده دوازده من طلا پیشکش گذرانید چون سلطان محمود بن سلطان سکندر لودے بسمت جونپور علم خودسرے برافراشته بود لشکر باستیصال او نامزد فرموده تا گره معاودت کرد و سلطان محمود تاب صدمات عساکر نیاورده بسمت پٹنه و بنگاله رفت و بعد چند سال در همان طرف بمرگ طبیعی درگذشت چون محمد زمان میرزا داماد بابر پادشاه اراده بغی داشت او را بدست آورده در قلعهٔ بیانه محبوس نمود و حکم فرمود که میل در چشم او بکشند چون تقدیر برین رفته بود که بمکفوف البصر گردد فرمان لباسے ظاهر کرده ازین بلیه محفوظ ماند و قابو یافته از قید گریخت و پیش سلطان بهادر والی گجرات رفت همایون باستماع این خبر مکتوبے متضمن وداد و اتحاد بسلطان بهادر نوشته اشعار نمود که او را بحضور بفرستد یا از حدود خویش بدر سازد و سلطان بهادر گجراتے از بیخردے جواب نا ملایم برنگاشت و خود با غواے سلطان علاء الدین ولد سلطان بهلول لودی و تاتار خان پسرش که نوکر سلطان بهادر بودند بر قلعه چیتور رهم کرد و تاتار خان را با لشکر گران بطرف ملک پادشاهے فرستاد او جسارت نموده قلعهٔ بیانه بتسخیر در آورده زد تا آگره رسید همایون براے دفع این شورش هندال میرزا برادر خرد خود را با لشکر گران و بهادران جانستان متعین کرد و هر دو لشکر باهم پیوسته کارزار نمودند باقبال همایونے تاتار خان با اکثرے از رفقاے خویش در معرکه کشته شد سلطان بهادر که از سفاهت جوابهاے نا ملایم نوشته بود همایون پادشاه باقتضاے غیرت ملوکانه گوشمال او لازم دانسته از آگره نهضت نمود سلطان بهادر هم از محاصرهٔ قلعه چیتور برخاسته بقصد پیکار عازم گشت هر دو لشکر در ساحت مندسور بهم پیوستند و محاربات متواتر روے داد سلطان بهادر تاب نیاورده منهزم گشت و اکثر گجراتیان دران روز کشته و خسته شدند همایون قصد استیصال او مصمم کرده تعاقب نمود سلطان بهادر هیچ جا در مملکت خود اقامت نتوانست کرد و در جزیره از جزائر دریاے شور رفته پنهان شد و همایون تا کهنبایت رفته تمامے بلاد آن ولایت را بضبط خود در آورد و هر محالے را به یکی از معتمدان خود سپرده بعد الفراغ و اطمینان ازین امور قلعه چانپانیر را که در رصانت و متانت مشهور است گرد گرفت کسان سلطان بهادر در حراست قلعه و پایدار بیمار دانی نمودند چون محاصره بامتداد کشید روزے همایون به بهانه شکار با معدودے برآمده دور آن قلعه مشاهده فرمود ناگهان از گوشه نزدیک قلعه رسیده میخهاے فولادے بر دیوار نصب کرده بنفس نفیس خویش با چندے از دلاوران بر قلعه صعود نموده و اندرون رفته دروازه را بر روے لشکریان خود کشود و جمعے از لشکر هم داخل قلعه گشته اهل قلعه را علف تیغ بیدریغ نمودند و آن حصن حصین بعد محاربه سخت بتسخیر در آمد و نقد و خزانه و اموال بدست لشکریان پادشاهے افتاد که تا یک سال محتاج حاصل جاگیر

عود نمودند همایون بعد فتح آن حصار بمندسور رسیده ولایت گجرات را جاگیر عسکری میرزا برادر حقیقی خود مرحمت فرمود عسکری میرزا دران ولایت رفته بعیش وعشرت درساخت وبرتق وفتق مهمات ملکی نپرداخت سلطان بهادر قابو یافته از جزیره برآمده باز در گجرات رسید عسکری میرزا با وجود بسیاری لشکر وسامان سلطنت عظمی را که بتردوات موفوره بدست آمده بود بمحض بی همتی مفت از دست داده بدون جنگ رو بسمت آگره نهاد سخن سازان بعرض رسانیدند که میرزا خیال سلطنت درسر دارد لهذا همایون از مندسور نهضت نموده روگرای آگره شد میرزا عسکری که از جانب گجرات می آمد قبل از ورود خبر ناگهان در راه ملازمت نمود همایون بمقتضای اهلیت ازین مقوله چیزی بروی او نیاورد ومحمد زمان میرزا باشاره سلطان بهادر از گجرات براه ریگستان بجانب لاهور آمده شورانگیز گردیده بود عساکر قاهره برسر او متعین شد میرزا تاب نیاورده باز بگجرات رجعت نمود همایون بار دیگر باستیصال سلطان بهادر جازم گشته نهضت فرمود وعساکر منصوره پیشتر متعین گردید ومکرر مصاف فهاروی داد سلطان بهادر شکستهای فاحش یافته در جزیره نزد فرنگیان رفت چون نقش غدر وخداع از ناصیه حال آنها برخوانده میخواست که بگریزد در وقت سواری برغراب بدریای شور افتاده غریق لجهٔ فنا گشت وولایت گجرات بتصرف اولیای دولت همایونی درآمد وآن حضرت ازان دیار خاطر جمع نموده مهر حال عملهٔ کارگزار وسپه سالار با فوج مناسب منصوب نموده بآگره برگشت چون شیرخان افغان بسبب بودن رایات همایونی بسمت گجرات قابو یافت ملک جونپور وبهار ورهتاس وچنارگڑه را متصرف گشته قوت ومکنت بهم رسانید وبر ملک پادشاهی تاخت روز بروز لشکر گرد او جمع میگشت لهذا اطفای فتنه او لازم دانسته متوجه ممالک شرقیه شد وقلعه چنارگڑه را باندک محاصره از کسان شیرخان انتزاع نموده متوجه پیشتر گشت شیرخان قبل از نهضت همایونی بسمت بنگاله رفت وبحاکم آنجا جنگ کرده او را شکست داد وبنگاله را متصرف گشته در آنجا اقامت ورزید نصیب شاه والی بنگاله زخمی گشته از شیرخان هزیمت خورده بدرگاه والا رسیده استغاثه نمود همایون پادشاه تسخیر بهار وبنگاله مصمم نموده کوچ بکوچ قطع منازل کرده در بنگاله نزول اجلال فرمود شیرخان تاب سطوت او نیاورده جلال خان پسر خود را در نواح بنگاله گذاشته خود به جهارکهند رفت پسرش نیز تاب تصادم افواج پادشاهی نیاورده پیش پدر برگشت همایون هوای بنگاله را خوش نموده طرح اقامت انداخت وبعیش وعشرت پرداخته غافل وبی پروا میگذرانید تا آنکه حکم کرد که احدی خبر ناخوش بعرض نرساند وعمدهٔ اسباب ادبار او همین بود شیرخان باستماع این احوال فرصت غنیمت شمرده لشکر گران فراهم آورده واطراف ممالک بتصرف درآورده خلل عظیم برپا کرد وبعضی امرا از غفلت پادشاه بی رخصت بآگره آمدند وباغوای آنها هندال میرزا برادر همایون در آگره بغی ورزیده خطبه بنام خود کرد وچون اخبار اختلال ممالک وبغی میرزا در لشکر رسید هیچکس را یارای آن نبود که بعرض همایون رساند آخر خیراندیشان ضرور دانسته حقیقت شیرخان وبغی میرزا هندال واختلال مملکت واحوال نرسیدن غلات دربار دو مفصل التماس کردند بعد اصغای این اخبار در عین برسات از بنگاله نهضت نمود اما از طغیان دریاها وشدت سیلاب وکثرت آب در راه حرج عظیم برلشکریان ودواب واسباب گذشت واکثر پردل در آنها غرق شده بسیاری از چارپا در راه تلف گشت چون در بهوجپور منزل بهیه رسید شیرخان بالشکر بسیار واستعداد شایسته رسیده نزدیک لشکر پادشاهی اقامت ورزید واز روی مکر وخدیعت پیام اطاعت وانقیاد می فرستاد چند گاه همین آئین در قیل وقال گذشت از انجا که بسبب نارسیدن غلات ودیگر اجناس واتلاف اسپان ودیگر چارپایان سپاهیان پادشاهی بی سامان شده استعداد پیکار نداشتند با این حال در غفلت میگذشت شیرخان بر احوال لشکر پادشاهی وقوف یافته وصورت غلبهٔ خود از ناصیهٔ احوال طرفین معاینه کرده بی خبر صبح باستعداد تمام بر لشکر همایون تاخت آورد ولشکریان پادشاهی را فرصت آن نشد که اسپان را زین کنند تا به پیکار وپرداختن بکارزار چه رسد اکثری علف تیغ بیدریغ شدند وبسیاری در دریا غرق گردیدند وبقیه سر در بیابان نهاده بهر صورت که میسر آمد از آب گذشتند

جان بسلامت بردند همایون حال بدین منوال دیده ناچار اسپ را در دریای گنگ انداخت چون دریا در طغیان وآب تند بود برکنار دریا از اسپ جدا شد بسبب بلندی کناره وعمق وتندی آب رسیدن بکنار وبیرون برآمدن ازان دریای زخار دشوار گشته گاهی غوطه خورده درآب فرو میرفت وگاهی سرش برآمده برروی آب می بود دران حال سقائی ملازم سرکار رسیده دست او گرفته برآورد وفرمود چه نام داری گفت نظام ونوکر سرکارم تفاول نموده فرمود که انشاء الله تعالی کار من نظام خواهد گرفت القصه بدستیاری آن سقا ازان بلا برآمده بکنار رسید وپرسید که چه میخواهی گفت چون بدار السلطنه آگره نزول اقبال شود نیم روز بر تخت سلطنت مامور بجلوس شوم قبول نموده بهزاران تعب وعنا در آگره رسید وخلاصه مخدرات استار سلطنت حاجی بیگم حرم خاص همایون پادشاه در قید شیرخان افتاد او رعایت وآدمیت بجا آورده باعزاز واکرام تمام بعد مرور برخی از ایام ومعاودت از عراق بکابل بخدمت همایون رسانید این واقعه در سنه نهصد وچهل وشش برکنار گنگا در بهیه بهوجپور روی داد اندک غفلت وبیخبری که در بنگاله اختیار افتاد این بلیه ودیگر حوادث عظیمه که مجملی ازان مذکور خواهد شد نتیجه داد همایون در آگره رسیده بفراهم آوردن لشکر وانتظام پراگندگیهای احوال اشتغال ورزید دران وقت سقای مذکور آمده حاضر گشت همایون ایفای عهد لازم دانسته بموجب قراریکه با او درمیان آمده بود بر تخت سلطنت اجلاس داده سلطان نیم روز گردانید و حسب الامر تمامی امرا حاضر شده مراسم فرمان پذیری بتقدیم رسانیدند او در زمان جلوس بر تخت هرچه بخاطر داشت احکام خویش جاری کرد گویند که از چرم مشک خود دراهم ودنانیر بریده بآب طلا ونقره اسم خویش بران نگاشته رائج گردانید واین سخن تاحال زبانزد مردم است هندال میرزا که بتحریک بعضی از امرا بغی ورزیده بود شرمنده وسرافگنده ملازمت نمود عسکری میرزا نیز از بیانه بخدمت رسید وکامران میرزا هم باستماع این چنین فترت از لاهور آمده چار وناچار دوچار گردید چون مجلس گنگایش آراسته گشت کامران میرزا که حسد وعداوت جبلی داشت اجلاس سقا را بر تخت دست آویز شکایت وشماتت گردانیده تعریض بسیار نمود وآخرانه جار از صحبت ظاهر کرده روانه لاهور گشت واز جمله بیست هزار سوار که همراه داشت سه هزار سوار بخدمت همایون گذاشت ودر چنین وقت که دشمنی قوی چون شیرخان چیره دستی داشت وبایستی که مراسم اتفاق ویکدلی بظهور رسد توفیق رفاقت نیافت همایون باز در سنه نهصد وچهل وهفت خود را آراسته با فواج بسیار از آگره بدفع فتنه شیرشاهی متوجه شد او نیز با پنجاه هزار سوار وتوزک وتجمل بسیار ودیگر اسباب پیکار ازان طرف دررسید در حوالی قنوج هردو لشکر باهم پیوست دریای گنگا مانع وصول هردو لشکر بایکدیگر بود آخر شیرشاه پیغام کرد که هردو لشکر مقابل هم نشسته در انتظار انفصال دل تنگ گردیده یا پادشاه راه دهد واین لشکر عبور نماید یا مرا امر شود که از سر معبر برخیزم وآن حضرت مع عساکر فرود آیند تا آنچه در پردهٔ تقدیر پنهانست آشکارا وعیان گردد همایون از غیرت سلطنت راضی ببرگشتن نشده شیرخان را پیغام داد که پس تر رود او قبول نموده از معبر دورتر نشست وهمایون با فوج خود عبور نموده محاربه سخت روی داد جوانان کار ومردان کارگزار داد مردی وجلادت دادند باراده ازل وپادشاه لم یزل شکست بر لشکر همایون افتاده انتظام افواج از هم ریخت همایون بذات خود دو سه بار نیزه در کف بر صف اعدا تاخت ودر هیجا برانگیخت اما چون بخت یاور نبود سودی ندیده ناچار از کارزار برگشت وفیل سواره از آب دریای گنگ عبور کرده بکنار رسید چون کناره بلند بود بدستیاری میر شمس الدین محمد غزنوی که از جمله نوکران کامران میرزا همراه بود بالا برآمد ودر جلدوی همین خدمت میر مذکور به اتکگی شاهزاده محمد اکبر سرافرازی یافت ودر عهد سلطنت شاهزادهٔ مذکور سید مرقوم با تمام قبیله خود بدولت عظیم کامیاب گشت ودر جای خویش گذارش خواهد یافت بالجمله همایون پادشاه با هزاران محن ومشاق در آگره رسید ودر انجا توقف صلاح ندانسته راهی شد و بعد قطع مسافت در لاهور رسید وبا برادران مجلس مشوره آراست وهرگونه گنگایش درمیان آمد هریک از برادران موافق رای خود برخلاف رضای همایون سخنان دور از کار مذکور کردند همایون فرمود که فردوس مکانی یعنی بابر پادشاه هندوستان را بمشقت تسخیر کرده اگر از بی اتفاقی

شما امروز از حیطهٔ تصرف برآید پادشاهان روی زمین شمارا چه خواهند گفت و من هر گاه تنها بر سر غنیم بردم اگر بعنایت الهی فتح و نصرت روی دهد شما بچه رو مرا خواهید دید و اگر عیاذاً بالله معامله بطور دیگر شود شمارا در کنج هندوستان بسر بردن نهایت مشکلست چون کامران میرزا را شیر خان از راه خدعت امیدوار کرده بود که ولایت لاهور بدو مسلم داشته باشد ایله مذکور از معاونت همایون پادشاه اجتناب ورزیده صلاح جنگ نداد بلکه باتفاق عسکری میرزا روانهٔ کابل گردید بعد رسیدن بکابل غزنین و قندهار و بدخشان را متصرف گشته سکه و خطبه بنام خود کرده و بزم کامرانی آراست و میرزا حیدر کاشغری خاله زادهٔ همایون که در عهد بابر پادشاه از کاشغر آمده در آگره بملازمت فائز گشته بود رخصت گرفته بکشمیر رفت و آن ولایت را بزور شمشیر و قوت شجاعت مسخر گردانید اولاً بصلاح کشمیریان سکه و خطبه بنام نازک شاه والی آنجا بحال داشت و بعد چند سال که همایون از عراق معاودت نمود رؤس منابر کشمیر و وجوه دراهم و دنانیر بخطبه و سکه همایونی مزین ساخت بالجمله چون همایون دید که برادران ترک یاری کردند و نوکران مسلک بیوفائی پیمودند توقف در لاهور صلاح ندیده بر کنار آب چناب رسید در انجا هندال میرزا مع ناصر میرزا پسر عم خود رسیده ادراک دولت حضور نمود و همایون پادشاه باتفاق اینها متوجه شده براه ملتان در بهکر رسید خواص خان غلام شیر خان باعساکر گران تا ملتان و اوچ تعاقب همایون نموده برگشت بعد ازانکه همایون در بهکر نزول فرمود هندال میرزا بے رخصت بر خاسته رفت و همایون مدتے در نواحی بهکر طرح اقامت انداخته منشور عنایت بسلطان محمود مرزبان آنجا نوشته رهنمون موافقت گشت او توفیق ادراک این فتوت نیافت و بلطایف الحیل گذرانید ناچار بسمت ٹھٹه متوجه شد بعد رسیدن نزدیکی ٹھٹه مدتے بادشاه حسین میرزاے ارغون والی آنجا جنگ در میان ماند ارغونیان راه رسیدن غله در لشکر پادشاهی مسدود ساختند و بر مردم پادشاهی چنان کار تنگ شد که اکثر بر گوشت حیوانات مے گذرانیدند درین ضمن والی ٹھٹه از روی فریب و فسون بیادگار ناصر میرزا نوشت که چون پیر و ضعیف شده ام و سوای دختر وارثے ندارم چه خوش باشد که صبیهٔ من در حبالهٔ مناکحت تو درآید و درین وقت عصاے پیرے من باشے میرزاے ساده لوح که عقل معامله شناس نداشت باین امید باطل خاک بر فرق اعتبار خود انداخته از همایون جدائے ورزید و بجهات مذکوره در انجا هم کارے از پیش نرفت بالضرور از ٹھٹه عنان عزیمت بجانب راے مالدیو که از راجهاے هندوستان بکثرت جمعیت و وسعت ولایت ممتاز بود بر تافت و از راه اوچ و بیکانیر متوجه جودهپور که دار الایالت راے مالدیو بود شد چون بده کروهے جودهپور رسید معلوم شد که راے مالدیو بمقتضاے پست فطرتے و خوف شیر خان خیال فاسد در سر دارد لهذا پیش او رفتن از حزم بعید دانسته کسان معتبر براے تحقیق مافی الضمیر او بطریق اخفا فرستاد خبر آوردند که فی الواقع ارادهٔ باطل دارد بالضرور از انجا معاودت نمود چون راه ریگستان طے بایستے کرد شتر سوار براه جیسلمیر روانه گشت در راه سه روز و شب آب میسر نشد از بے آبے و فقدان غله اکثر مردم تلف شدند بهزاران تعب در حصار امرکوٹ نزول واقع شد رانا پرشاد حاکم آنجا مقدم همایون مغتنم دانسته شرایط خدمت بتقدیم رسانید بعد رسیدن دران حصار بتاریخ پنجم رجب سنه نهصد و چهل و نه هجری اختر برج کامگارے از مطلع امید و میدهٔ شاهزاده جلال الدین محمد اکبر از بطن حمیده بانو بیگم که نسب آن عفیفه بزبدهٔ اولیاے کرام حضرت زنده فیل احمد جام میرسد و همایون پادشاه بعد رسیدن بنواحی ٹھٹه در عقد ازدواج خود در آورده بود متولد شد منجمان صحیح نظر و ستاره شناسان نیک اختر بمشاهدهٔ زایچهٔ او بر بیدارے بخت و بلندے طالع و ظهور سلطنت و ارتقاے جاه و دولت و ازدیاد عمر و شوکت مستبشر گشته همایون را بشارت داده اند آن حضرت مراسم حمد و سپاس بدرگاه واهب العطایا بتقدیم رسانید و چندگاه دران سرزمین بسر برده دل را ازان حدود بر کند و داعیه نمود که بقندهار رفته پردگیان را در انجا گذارد و خود قدم آرزو در راه تجرد نهاده روانهٔ مکهٔ معظمه گردد بنابرین با حاکم ٹھٹه صلح کرده راهی شد چون در حوالی قندهار رسید میرزا عسکرے که از جانب کامران میرزا در انجا بود

قلعه دارے کوشیده آمادهٔ جنگ گردیده و نظر بر قلت استعداد همایون نموده خواست که او را دستگیر نماید همایون بمقتضاے وقت صلاح در جنگ ندیده متوجه پیشتر شد چون یک منزل از قندهار دورتر رفت میرزا عسکرے از قلعه بر آمده قصد همایون نمود او باستماع این خبر بسرعت رانده بابعض متعلقان حرم سرا بدر رفت میرزا عسکرے برخیمه گاه او رسیده اردو را غارت کرد و شاهزاده محمد اکبر را که بدست آن بد سرشت افتاده بود در قندهار آورده بعد چندگاه پیش کامران میرزا بکابل فرستاد چون در استار حکمتهای الهی انواع مصالح و در پردهٔ نامرادی مهامرادات بسیار مستورے باشد درین انقلاب عیار مردم از اقارب و اخوان و ندما و ملازمان گرفته آمد همایون دل تنگ گردیده خواست که قدم در بادیهٔ ترک و تجرید گذارد و دامن مقصود حقیقی بدست آرد یا گوشهٔ عزلتے بهم رسانیده از دیدهٔ ابناے زمان بر کران باشد لیکن بالحاح و سماجت همرهان و استرضاے خاطر رفاقت کیشان که درین سفر پر خطر مراسم اخلاص و جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند فسخ این اراده نموده متوجه خراسان و عراق شد چون در حدود خراسان رسید بامیر الامراے هرات از ورود خود خبر داد او در جواب نگاشت که درین حدود بکام و آرام آسوده نامه بپادشاه سلیمان جاه شاه طهماسپ صفوی بنگارند بعد ورود جواب هرگونه مرضی او باشد بعمل باید آورد همایون بقلم خاص خود عریضه بآن پادشاه سلاطین پناه متضمن حوادثے که روی داد باجمال نگاشته استمزاج نمود و این بیت هم دران مندرج فرمود بیت بگذشت از سر ما آنچه گذشت ؛ چه بکوه و چه بصحرا چه بدشت ؛ چون کتابت همایون بآن سالار خاندان شرف و سیادت رسید بمقتضاے جوان مردے جبلے و عطوفت فطرے فرمانے بامیر الامراے خراسان و جمیع حکام آن دیار و ملازمان در بارهٔ ضیافت و مهماندارے همایون باکمال احترام و عزت و احتشام بتاکید تمام نگاشته جمیع جزویات امور مهماندارے را دران مندرج فرموده تاکید نمود که در هر جا خدمت کنان همایون پادشاه را از خود راضی داشته نزدیک بکام و آرام رسانند و چنان کنند که بهیچ وجه غبار ملالے بر خاطر عاطرش ننشیند و به همایون پادشاه نیز نامه در جواب متضمن تشریف آوردن و آرزوے ملاقات در نهایت دلجوئے و مروت قلمی فرمود و این بیت حافظ شیراز را عنوان نامه گردانید بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد ؛ اگر ترا گذرے در مقام ما افتد ؛ و باتالیق شاه زاده که جانشین و حاکم خراسان بود نوشت که چون همایون بدار السلطنهٔ هرات رسد شاهزاده را باستقبال برده بادب پدرے و پسرے بآن پادشاه والاجاه ملاقات بکنانند و هنگام دخول شهر و در راه رفتن شاهزاده بضابطهٔ پسران هم رکاب پادشاه راه رود و پادشاه اگر نظر بحال وقت در ملاقات و راه رفتن تواضع نماید بخوبے عرض نموده ازان قسم سلوکها باز دارد و همایون بعد وصول جواب باصواب غرهٔ ذی قعده سنه نهصد و پنجاه هجرے در هرات رسید محمد خان حاکم هرات بموجب فرمان عالیشان شاه طهماسپ قهرمان ایران مراسم مهماندارے و لوازم خدمتگزارے بجا آورد و حسب الامر شاهے شاهزاده مراد میرزا را باستقبال برد و لوازم بزرگ داشت و تجلیل و احترام بظهور رسانیده با همایون پادشاه ملاقات نمود و جمیع اسباب سلطنت و هرگونه مایحتاج سفر سرانجام کرد که تا محل ملاقات شاه والاجاه هیچ احتیاج نماند همایون چندگاه در هرات مقام فرموده بسیر تمامی باغها و زیارت مرقد خواجه عبد الله انصارے و دیگر مراقد اولیاے عظام کوچ کرده در جام زیارت مزار حضرت زنده فیل احمد جام نمود و از انجا در مشهد مقدس طوس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه علی مشرفها السلام والتحیة فائز گشت شاه قلیخان استجلو حاکم آنجا بقدر مناسب در لوازم خدمت گزارے سعی نمود و هم چنین بموجب حکم شاهے حکام امصار و بلاد و قصبات که در راه بودند هر یکے در وسع امکان و مقدور خود خدمت می نمودند و در نیشاپور سیر کان فیروزه نمود و دران خاک چشمه ایست خاصه اش آنکه اگر چیزے پلید درون آن افتد در هوا طوفان پیدا شود و از شورش باد و خاک هوا تیره گردد و این تماشا را نیز بچشم خود مشاهده کرد و بعد سیر اماکن مرقومه متوجه پیشتر شد چون نزدیک بدار السلطنه رسید اهل اردو و ارکان و اعیان دولت و امراے نامدار و وزراے ذوی الاقتدار

و اکابر و اهالی حسب الامر عالی شاهی باستقبال برآمدند چون همایون نزدیک رسید شاه سلیمان مرتبت نیز از شهر برآمده در میان ابهریه و سلطانیه ملاقات نمود و از روی مروت و مروت در تعظیم و تکریم دقیقه فرو نگذاشت و طوی عظیم ترتیب داده لوازم ضیافت و مهمانداری بنوعیکه سزاوار طرفین تواند بود بوقوع آمد و هر روز مجلس تازه آراسته وداد و اتحاد می افزود و داد عیش و عشرت بنابر دلجوئی و خاطرداشت مهمان عزیز میداد و انواع تحف و هدایا از اسپان عراقی انتخابی با زینهای طلا و غاشیهای مرصع و دوکدکیای فاخره و استرهای مرتب و شترهای صبار قتار بدیع پیکر ماده و نر و چندین شمشیر و خنجر و کمر مرصع بجواهر و همیانهای نقود و قماشهای نفیس و پوستین های لائقه از قاقم و سمور و سنجاب و خز و غیر ذلک و جامهای پوشیدنی از جنس زربافت و مخمل و اطلس و متجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع به یواقیت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین و بساطهای عالی که در کلانی و خوبی نادره روزگار بود و سائر اسباب پادشاهانه تواضع فرمود و جمیع ملازمان رکاب همایونی را باعطای نقد و جنس بقدر حال هر یک جدا جدا تفقد فرمود و هر یکی را رعایت بقدر حال نمود همایون پادشاه هم دران جشن عالی دویست و پنجاه لعل گران بهای بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاه والاجاه بنوعی گذرانید که موجب مسرت طرفین گردید و مجالس متعدده بعیش و عشرت گذشت ابیات دو صاحبقران در یکی بزم گاه ۞ قران کرده باهم چو خورشید و ماه ۞ دو سعد فلک را یکی برج جا ۞ دو والا گهر را یکی درج جا ۞ دو کوکب کز ایشان فلک راست زین ۞ بهم در یکی عرصه چون فرقدین ۞ دو چشم جهان بین بهم هم عنان ۞ بهم چون دو ابرو تواضع کنان ۞ دو نور بصر چشم اقبال را ۞ دو عید مبارک مه و سال را ۞ در اثنای مکالمه شاه والاجاه پرسید که سبب شکست و برآمدن از هندوستان چه شد همایون گفت که بیوفائی همرهان و نفاق برادران بهرام میرزا برادر حقیقی شاه طهماسپ صفوی ازین سخن آزرده خاطر گشته خواست که برهمزن معامله همایون پادشاه گردد سلطان سلیمان شان بعید از مهمان نوازی و غریب پروری دانسته التفاتی بکلماتش نفرمود و به فخامت بزم نشاط و انبساط که لائق شان پادشاهان والاقدر بوده باشد آراسته آمده به نمودن تماشای شکار قمرغه چندین بار زنگ زدای دل گرفته و خاطر شکسته مهمان گردید قریب سه سال همایون پادشاه دران سرزمین بعیش و عشرت گذرانید چون این مدت منقضی گشت شاه والاهمت بعد ادای مراسم اخلاص و مهمانداری فرمود که مارا برادر خود تصور نموده مهیای امداد و اعانت دانند و آنچه مطلوب باشد بی تکلف اظهار نمایند تا آنقدر کمک که درکار و سزاوار باشد سرانجام داده آید و اگر مارا باید رفت همراهی کنیم همایون پادشاه شکر الطاف بجا آورده استدعای کمک نمود شاه سلیمان جاه اسباب سلطنت جمله مهیا ساخته شاهزاده سلطان مراد میرزا خلف خود را با دوازده هزار سوار جرار به کمک همایون مقرر کرده بمنزل او تشریف آورده وداع فرمود و همایون از انجا روانه شده سیر اردبیل و زیارت مزار بزرگان آن دیار کرده بعد قطع مراحل و طی منازل با لشکر کمکی شاهی در حوالی قندهار نزول اجلال فرمود میرزا عسکری در قلعه تحصن جسته براسم قلعه داری سعی بلیغ نمود و بعد سه ماه عاجز گشته بوسیله خانزاده بیگم همشیره بابر پادشاه که کامران میرزا او را برای سفارش از کابل در قندهار فرستاده بود ملازمت نموده مقالید قلعه بنظر گذرانید همایون قلعه را متصرف شده عسکری را بسه زاراو قید نگاه داشت چون از پادشاه طهماسپ قرار یافته بود که بعد فتح قندهار را بکارسان شاهی سپارند بنابر اظهار ایفای عهد قلعه را به بداغ خان که از امرای کمکی بود سپرد و حسب تقدیر شاهزاده سلطان مراد میرزا پسر شاه برحمت حق پیوست همایون تهمت ستمگاری و مردم آزاری بر بداغ خان بسته قلعه قندهار را بمکر و حیله از دست او انتزاع نمود و بکسان خود سپرده درین خصوص معذرت نامه بشاه سلاطین پناه نوشت و آن والاهمت از راه فتوت پذیرفت همایون بعد تنظیم و تنسیق مهمات قندهار متوجه کابل شد و کامران میرزا

از قلعه کابل برآمد و باندک جنگ رو بهزیمت نهاده بطرف غزنین رفت و از انجا پیش شاه حسین میرزا حاکم ٹھٹه رسید همایون بفتح و فیروزی داخل قلعه کابل گشته بدیدار فرزند دلبند خود شاهزاده محمد اکبر که پیش کامران میرزا در قلعه کابل مقید بود و میرزا وقت زمان برآمدن برای جنگ او را همانجا گذاشته بود کامیاب بهجت و مسرت گردید و جشن شادمانی ترتیب داده بامتحان شعور نور دیده خود والده او را درمیان عفائف دیگر ایستاده کرده فرمود که والده خود را بشناس با آنکه از مبادی ولادت تا آن زمان چهار سال از عمر او گذشته و درین مدت از والده خود جدا بود بمقتضای شعور خداداد و جذبیت و عینیت خلقی در چندین نسوان بکنار والده خود در آمد از مشاهده اینحال که خالی از غرابتی نبود غریو از عصائم حرم برخاست و همایون در شگفت مانده الطاف ایزدی را شامل حال آن تازه نهال چمن اقبال تصور کرد القصه چندگاه در کابل داد عشرت داده شاهزاده را در کابل گذاشته متوجه بدخشان گردید و با میرزا سلیمان حاکم آنجا جنگ کرده مظفر و منصور گشت دران حدود طبیعت همایون از مرکز اعتدال منحرف گشته بعارضه صعب مبتلا گردید چند روز غشی و بیهوشی روی داد و خبرهای ناخوش بر زبانها جاری گردید بعد چند روز افاقتی عاید حال او گردیده آشفتگی تسکین یافت و بهم انتظام پذیرفت اما کامران میرزا برادر همایون که دل سراسر کین و نفاق داشت باستماع همان اخبار اولین مسرور گشته از حاکم ٹھٹه کمک گرفت و بجناح استعجال راهی گشته و بی خبر در کابل رسیده قلعه را تسخیر در آورد و انواع ظلم و ستم بر مردم نموده اکثری را بناحق کشت چون این خبر بسمع همایون رسید از بدخشان متوجه کابل گشته قلعه را محاصره کرد و کار بر متحصنان تنگ ساخت کامران میرزا دست جور و جفا بر عیال امرای پادشاهی که درون قلعه مانده امرای مذکور در رکاب همایون بودند دراز کرده زنان را پستان بسته از کنگره قلعه در آویخت و بچگان صغیر را سر از تن جدا کرده در مورچلهای پادشاهی انداخت بزعم غلطش آنکه شاید امرا از دیدن این حال از رکاب همایونی جدا شوند و نفهمید که این کار باعث ازدیاد عناد و رسوخ عداوت او در دلهای امرای غیرت شعار خواهد شد امرای مخلص وفا پیشه حمیت کیش اعتنائی به بیحیائی او نکرده در محاصره قلعه ثبات ورزیده داد مردانگی میدادند چون کامران میرزا دید که باین صورت هم کار از پیش نمیرود و نهایت بیرحمی و سنگدلی را کار فرما گشته شاهزاده محمد اکبر برادرزاده خود را که در قلعه کابل مانده بدست میرزا در آمده بود محاذی توپخانه پادشاهی از کنگره قلعه در آویخت عون و صون ایزدی شامل حال فرخنده مآلش گردیده اصلاً آسیبی و گزندی باو نرسید نظم آنرا که خدا نگاهدارد ۞ گر سنگ ز آسمان ببارد ۞ حاشاکه باو رسد گزندی ۞ آزرده شود ز ناپسندی ۞ کامران میرزا بوبال اعمال خود کاری از پیش نتوانست برد آخر الامر دست و پا چه گشته از قلعه برآمد و رو بهزیمت نهاد همایون بفتح و فیروزی داخل قلعه گشته شاهزاده محمد اکبر را در آغوش رافت گرفت و بزم شادمانی بر آراست کامران میرزا بعد هزیمت در بلخ رفته به پیر محمد خان والی توران التجا آورد و پیر محمد خان بدخشان را از میرزا سلیمان مستخلص نموده کامران میرزا را در انجا نصب کرده بجای خویش برگشت بعضی امرای نفاق سرشت واقعه طلب از استماع تسلط کامران میرزا در بدخشان از همایون جدائی جسته قریب سه هزار سوار از کابل فرار نموده به بدخشان رفت همایون بعد فرار آن جماعه بدمآل برای رفع شورش کامران میرزا و تادیب امرای کافر نعمت از کابل روانه شد و در وقت عزیمت آن سمت یادگار ناصر میرزا را که سر حلقه فتنه انگیزان در قلعه کابل محبوس بود مسافر ملک عدم گردانید بیت آتشی را که خلق را سوزد ۞ جز بکشتن علاج نتوان کرد ۞ بعد قطع مراحل در نزدیکی طالقان رسیده بر کامران میرزا مظفر و منصور شد و میرزا گریخته در قلعه طالقان متحصن گشت و همایون محاصره قلعه نموده کار بر او تنگ کرد و میرزا عاجز شده قبول اطاعت نمود و درخواست رخصت مکه معظمه کرد و از قلعه برآمده عازم شد و امرائی که از کابل فرار نموده بودند همه را دستگیر نموده شمشیر و ترکش در گردن هر کدام

انداخته بحضور آوردند همایون بنا بر حقوق رفاقت وازروے رحمت قلم عفو بر جرائم آن جماعه کشیده هر کدام را بعنایت سرفراز فرمود و بعد چندروز کامران میرزا که عازم کعبه بود از راه معاودت نمود و بملازمت همایون استسعاد جسته مورد هزاران عنایت گشت همایون او را بآداب سلطنت میرزا را دریافته بعد ازان برادرانه ملاقات نمود و در کنار گرفته گریه بسیار کرد و چون ازان باز کر در نواحی لاهور از هم جدا شده بودند مفارقت درمیان بود و بعد از نه سال ملاقات هم روی داد و بزم عیش و عشرت آراسته شد و داد انتعاش و مسرت داده آمد چون مجلس آخر شد گولاب و بعضے از ولایت بدخشان بکامران میرزا مرحمت فرموده عسکرے میرزا را که تا حال در قندهار بزندان مکافات گرفتار بود خلاص نموده حواله میرزا کرد و در همان طرف جاگیر داده بفتح و فیروزے بکابل معاودت فرمود و بعد انتظام مهام کابل و حصول عیش و کامرانی در سنه نهصد و پنجاه و شش هجرے بتسخیر بلخ یورش فرموده با جمعیت شایسته متوجه آن سمت شده منشورے متضمن طلب کامران میرزا و دیگر میرزایان که دران حدود بودند صادر گشت میرزایان و امرا با لشکر شایسته آمده ملازمت کردند مگر کامران میرزا بلطائف الحیل گذرانیده و همایون کوچ بکوچ روانه شد بعد رسیدن دران ملک باندک جنگ قلعه را انتزاع نمود بعد آن در نواحی بلخ نزول اقبال اتفاق افتاد پیر محمد خان والی آنجا صفوف آراسته آماده مصاف گشت و جنگ عظیم در پیوست آخر شکست بر لشکر مخالف افتاد و پیر محمد خان از معرکه برآمده منهزم گشت همایون داعیه تعاقب مخالف و تسخیر بلخ مصمم داشت اما از بے اتفاقی امرا و اشتهار مخالفت کامران میرزا و عزیمت او بسمت کابل این اراده بظهور نرسید و کار صورت گرفته انجام نیافت و بضرورت وقت تسخیر بلخ موقوف داشته روانه کابل شد و داخل قلعه کابل گشته بعیش و عشرت اشتغال ورزید کامران میرزا از گولاب بر سر بدخشان و آن نواحی لشکر کشیده با میرزا سلیمان و میرزا هندال جنگ نمود و ازانجا کارے نساخته رو بکابل آورد و همایون باستماع این خبر متوجه دفع او گشته در قبچاق متصل غوربند هر دو لشکر باهم پیوست و آتش کارزار مشتعل گشت همایون با فوج قول بر پشته ایستاده حال نوکران خود سنجید دید که اکثر امرا خاک ادبار بر فرق روزگار خود ریخته بجانب کامران میرزا روانه شدند و بعضی در استعداد رفتن هستند و معامله دگرگون گردید بمشاهده اینحال از سر قهر و غضب و غلبه غیرت سنان جانستان بدست خود گرفته بر فوج مخالف تاخت ناگهان تیرے بر اسپ خاصه رسید و لشکر غنیم غالب آمد و لشکریان همایون مغلوب شده رو بفرار نهادند بیت چو بینے که لشکر همه پشت داد ٭ تو تنها مده جان شیرین بباد ٭ چو بینے که یاران نباشند یار ٭ هزیمت ز میدان غنیمت شمار ٭ بالضرور عنان تاب گشته بجانب ضحاک روان شد و بنا بر ضعف که از بسیارے ترددعارض شد جیبه خاصه از بالاے والاے خود فرود آورده یکی از خدمتگاران سپرد و از ساده لوحے جیبه را در راه انداخته راهی گشت چون نزدیک کهمرد رسیده نزول اقبال واقع شد شخصے ازانطرف آواز داد که ای کاروانیان درمیان شما هیچ خبر پادشاه است همایون خود فرمود که چه میگوئے و درمیان شما خبر پادشاه چگونه است که پادشاه زخمے از معرکه برآمد و دیگر کسے ایشان را ندیده همایون روے خود باو نمود و دیدن روی پادشاه باعث تسلیه او گرد و دید مردم کامران میرزا جیبه همایون را که در راه بدست آنها آمد پیش میرزا آورده و نداد در گذشتن همایون ازین جهان تصور نموده شادمانها کرد و ازانجا رو بکابل آورده قلعه را تسخیر در آورد و شاهزاده محمد اکبر را مقید ساخت بعد سه ماه همایون باز سامان لشکر کرده متوجه کابل شد و کامران میرزا باستماع این خبر کسان خود را در قلعه گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را مقید با خود گرفته بقصد پیکار برآمد همایون ازروے رافت منشورے متضمن نصائح ارجمند که گوشواره گوش هوش او تواند بود اصدار فرمود میرزا در جواب نوشت که چنانچه قندهار بشما تعلق دارد و کابل بمن باشد باین شرط مصالحه مے تواند شد باز همایون نوشت که اگر راستے و درستے را آهنگ مستقیم است همشیره خود را در عقد مناکحت

شاهزاده محمد اکبر در آرد تا کابل را با شما عنایت فرموده در تسخیر هندوستان کمر همت بر بندیم میرزا میخواست که این معنے را قبول نماید امرا منافق نگذاشتند و بمحاربه انجامیده در نزدیکے چاریکاران محاربه عظیم روی داد و میرزا کامران تاب نیاورده رو بهزیمت نهاد و خود را در افغانستان کشید و میرزا عسکرے باز در قید آمد بیت ز فیروزے شاه لشکر شکن ٭ سپه را دگر جان در آمد بتن ٭ شاهزاده محمد اکبر که در قید کامران میرزا بود بملازمت همایون مشرف گشت و موجب هزاران شادکامی گردید و مقرر شد که من بعد شاهزاده از رکاب اعلی جدا نشود و ازآنجا روانه کابل شد و میرزا عسکرے را مسلسل نزد میرزا سلیمان در بدخشان فرستاد که براه بلخ روانه مکه معظمه گرداند میرزا عسکری در نهایت خجلت روانه کعبة الله گردید و در سنه نهصد و شصت و پنج هجرے درمیان مکه و شام ایام حیاتش بشام ممات رسید کامران میرزا بعد هزیمت خود را براه تجرد زده قلندرانه از ده سیر بطرف جوی شاهی که الحال بجلال آباد موسوم است رو نهاد و باعانت افاغنه خلیل و مهمند دو سه مرتبه جمعیت بهم کرده با افواج پادشاهے که بر سر او متعین شده بود کارزار نموده شکست یافت همایون برای دفع شورش از کابل نهضت فرمود چون نزدیک گندهک رسید کامران میرزا بامداد و ابرام افاغنه شبخون آورد و کارے ناساخته بدر رفت اما میرزا هندال دران شبخون از دست افغانے نادانسته بقتل رسید و همایون را باعث غم فراوان گشت و به نزدیک مزار پدر خود بابر پادشاه در گذرگاه کابل مدفون گردید بالجمله همایون در موضع بهسود از توابع ملک بهار تا انقضاے ایام زمستان اقامت فرمود چون بآخر رسید وصولت سرما و برف کمی آورد و بر سر افاغنه که کامران میرزا در پناه آنها رفته بود یورش نمود و در پیش ملاع پاسے از شب گذشته جنگ کرده داد اکثر افغانان بوحشت آباد عدم رفتند کامران میرزا ازانجا گریخته بدر رفت بعد ولجمعی از فتنه میرزا بکابل معاودت فرمود کامران میرزا لستوه آمده رو بهندوستان نهاد و پیش سلیم شاه ولد شیر شاه که بعد از فوت پدر تخت نشین هندوستان شده بود و دران وقت در پنجاب بمهم جمون اشتغال داشت در مقام قصبه بن رسید سلیم شاه پسر خود آواز خان و مولانا عبدالله سلطان پورے و دیگر امرا را باستقبال فرستاده نزد خود طلبید بعد انفراغ از مهم جمون میرزا را همراه گرفته عازم دهلی گشت و میخواست که او را دستگیر نماید میرزا برین معنے آگاه گشته در منزل ماچهی واره فرصت یافته یوسف آفتابچی را در جامه خواب خود گذاشته فرار نمود و براجه بکهاٹ که نسبت کوه سرهند واقعست پناه برد و ازانجا نزد راجه کهلور که از راجه هاے کوهستان بکثرت جمعیت و ولایت ممتاز بود رفت چون او هم برد دست پاچه گشته به نگرکوٹ رسید و ازانجا در جمون آمده در انجا هم نتوانست اقامت ورزید بمشقت بسیار پیش سلطان آدم گکهر رفت دران زمان با پادشاهان نیایش نداشت و بطور خود حکومت میکرد رسید سلطان آدم میرزا را نگاه داشته عرضداشت متضمن استدعاے قدم همایون نمود و مع شاهزاده اکبر براه بنگشات متوجه شده از آب سند گذشت سلطان شرائط دولت خواهی بجا آورده کامران میرزا را همراه گرفته در مقام پرهاله بخدمت همایون آورد و چون میرزا مصدر تقصیرات عظیمه شده بود و همایون از بے اعتدالی و نفاقهای متوالی او دلتنگ و حیران و لشکریان هم بجان بودند و محمد بابر پادشاه بهمایون وقت مردن وصیت کرده بود که برادران با تو هر چند بدی نمایند قصد جان آنها نکنی بنا بر امتثال امر پدر قصد جان میرزا نکرده میل در چشم او کشید و از نور بینش عاطل و بمکه معظمه راهی گردانید میرزا دران مکان شریف و موضع منیف رسیده بعد ادراک سه حج در سنه نهصد و شصت و چهار هجری همان طرفها ودیعت حیات بخالق کائنات سپرد و همایون بعد رخصت میرزا بطرف مکه در کابل رسیده بعیش و عشرت پرداخت دامن دولت همایونی که غبار آلود حوادث بود بسرچشمه افضال الهی شست و شو یافت ٭ اکنون شمه از احوال شیر شاه تحریر در آوردن و برای مترصدان اخبار سلاطین از معانی گذاشتن ضرورت شمرده مے نگارد ٭

ذکر شیر شاه نامش فرید خان سور از اولوس افاغنه

در زمانیکه سلطان بهلول لودی فرمانروای هندوستان بود ابراهیم خان جد او که سوداگرے اسپان کردے از ولایت روه آمده بموضع نمله تابع نارنول توطن گزید در عهد سلطان سکندر بن بهلول لودی پیش جمال خان حاکم جونپور نوکر گشت بعد فوت او حسن خان خلف او که پدر فرید خان است در خدمت جمال خان رشد و کاردانی خود ظاهر کرده ترقی یافت و پرگنه سهسرام و ٹانده از توابع رهتاس بجاگیر او و پانصد سوار همراهش مقرر گشت حسن خان برکنیزے مائل گشته اولاد او را عزیز میداشت و فرید خان و برادر او را از نظر انداخت فرید خان از فرط غیرت در شروع جوانی ترک مصاحبت پدر نموده بجونپور رفت و با جمال خان بسر برده در غیبتی به تحصیل علم عربیت نموده مقدمات نحو و صرف یاد گرفت پدر هر چند طلبید رجوع بسهسرام ننموده بے اتفاقی او بجال خود و استیلای کنیز و اولادش با جمال خان ظاهر نمود تا آنکه پدر اندیشیده بجونپور رفت و بعد از قال و مقال و نصیحت اقوام و اخوان فرید خان را مدار علیه معاملات جاگیر خود گردانیده بسهسرام مرخص فرمود فرید خان که از اصابت فکر و انوار عقل بهره ور بود نظم و نسق مهمات آنجا بواقعی کرده در تادیب و تخریب گردنکشان و قلع و قمع متمردان کوشید و رعایا را خوشنود و آباد گردانید و چنان مساعی جمیله بکار برد که در اندک وقتی جاگیر آبادان و محصول فراوان گشت و سرکشان از بیم او بر خود لرزیده تن بمالگذارے و رعیت گری در دادند بعد از آنکه حسن خان باز بجونپور آمد کنیز که معشوقه او بود بلابه گرے چنان کرد که باز کار جاگیر از دست فرید خان بر آمده بدست پسر کلان آن کنیز سپرده آمد و فرید خان آزرده گشته باز بجونپور رفت چون حسن خان بمبر در یاست با وجود تسلط کنیز زادگان بفرید خان رسید اما برادران علاقی با او نفاق ورزیده قابو می طلبیدند دران زمان هم از فرید خان جبار تمهانظهور رسیده مورد تحسین آشنا و بیگانه میشد تا آنکه ظهیر الدین محمد بابر اورنگ آرای سلطنت هندوستان گردید و سلطان ابراهیم لودے در کارزار کشته شد فرید خان بحاکم بهار که یکے از امرای لودیان و دران زمان اسم سلطنت بر خود بسته خطاب سلطان محمد داشت رفته نوکر گردید و مصدر خدمات پسندیده گشت نوبتے در حضور سلطان محمد در شکارگاه از روی جرأت و دلاورے شیرے را به شمشیر زد داد فرید خان را شیر خان خطاب داده پیش آورد و روز بروز رتبه او بلند گردانید بعد چندگاه بوکالت پسر خود مقرر کرد بعد چندے بنا بر بعض جهات شیر خان را سوے ظن از و بهم رسیده نزد سلطان جنید برلاس که از اعاظم امرای بابری و خواهر پادشاه در حباله نکاح او بود در مانکپور رفته نوکر گردید اتفاقاً سلطان جنید برلاس از مانکپور بملازمت پادشاه آمد شیر خان همراه او بود وضع و اطوار پادشاهی دیده با یاران خود میگفت که مغل را از هندوستان بر آوردن آسان است چه مغل خود بمعاملات نمیرسد بعیش و عشرت مشغول می باشد و مدار معاملات بر وزرا میگذارد و عیب افغانان همین است که با خود اتفاق ندارند اگر مرا اتفاق قوم دست دهد بآسانی مغل را بدر توانم کرد یاران او ازین معنی در غیبت استخفاف او میکردند دران روزها بابر پادشاه اطعام و انعام ملازمان ملحوظ فرموده نوبت بنوبت هر امیرے را با رفقاے او بر مائده خاص احضار می فرمود روزی که نوبت سلطان جنید بود بر مائده پادشاهی حسب الامر حاضر شد شیر خان نیز دران مجلس حاضر بود طبق آش ماهیچه پیش شیر خان گذاشتند چون گاهے ندیده و نخورده بود خود را از خوردن آن عاجز یافته کارد کشیده پاره پاره کرده و بقاشقی خوردن گرفت چون نظر پادشاه بران افتاد ازین حال تعجب نموده بتامل در و نگریست و پرسید که از همراهیان کیست سلطان جنید برگذارد که همراه فدویست پادشاه گفت از چشم این افغان فتنه می بارد بهتر آنکه مقید دارند جنید برلاس عرض داشت که راه رجوع افاغنه باستان دولت مسدود خواهد شد باین سبب در تاخیر افتاد و شیر خان صدور حکم پادشاهی تنفرس دریافته پیش از آنکه قید شود بدر رفت و باز بملازمت حاکم بهار شتافته صاحب اعتبار گشت چون او بمرد و پسرش بجای او نشست چون طفلی بی رشادت و از پیرایه لیاقت سروری عاری شیر خان مدار علیه امور او از حین حیات پدر بود بعد فوت پدرش کمال استقلال یافته همت به تسخیر اطراف و اکناف گماشت و هم درین احیان تاج خان افغان که قلعه چنارگده متصرف بود درگذشت او غیر از زن وارثے نداشت پنج برادر از افاغنه کارپرداز خانه او بودند یکی را از انها با شیر خان آشنائی

دیکتادلی بود شیر خان درباره دادن قلعه استمزاج او نموده او بر نوشت درین زودے که کار باختیار ماست اگر بزنی ممکن است شیر خان بدانجا شتافته قلعه مذکور را بقبضه خود در آورد و زن مسطوره را هم بحباله نکاح خود گرفت و نیز درین نزدیکی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه ملک بقا پیمود و نصیر الدین محمد همایون پادشاه سریر آرای سلطنت گشت سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی به پٹنه رسیده مسند آرای حکومت گشت شیر خان متابعت او اختیار کرده باتفاق یکدگر به جونپور رفته آن نواحے را از امرای پادشاهی مستخلص گردانید بعد چندگاه لشکر پادشاهی جونپور را از دست افاغنه باز گرفت چون سلطان محمود در سنه نهصد و چهل و پنج هجری درگذشت شیر خان بلا مشارکت غیر بر پٹنه و بنگاله تسلط یافته قوت و مکنت بهم رسانید و بر ملک همایون تاختن شروع نمود بعد از آنکه همایون بدفع او متوجه شد شیر شاه صلح جوئے نموده پسر خود را با فوج در ملازمت گذاشت که در خدمت حاضر باشد چون همایون به تسخیر گجرات شتافت پسر شیر شاه از انجا گریخته پیش پدر آمد و همایون را در مهم گجرات درنگی روی داد و شیر خان فرصت یافته باز تمرد و برخاست چون از گجرات معاودت شد اول افواج پادشاهی بر سر شیر خان متعین گردیده متعاقب آن همایون نیز متوجه شد دران زمان شیر شاه در نواح قلعه رهتاس سرگرم تدبیر تسخیر قلعه مذکوره و متوجه تاخت و تاراج اطرافش بود و براجه چنتامن حاکم قلعه رهتاس بوساطت برهمنی پیغام کرد که چون مغل در پی من است اگر از روے مردمی و مروت اهل و عیال مرا درون قلعه جای دهی احسانی عظیم تا باقی عمر بر گردن خواهد بود و برهمن را بانعام زر و سخن سازی چنان فریفته خود گردانید که او با راجه سماجت نموده آخرها بضایع کردن خود ترسانید راجه بپاس مذهب ناچار گشته با آنکه راضی نبود قبول نمود که اهل و عیال او در قلعه در آیند آنگاه شیر خان چند صد ڈولی ترتیب داده باهر ڈولے دو نفر افغان بهادر را بنابر حفظ ناموس همراه فرستاد و راجه را که منتظر و دولتش نزدیک بغروب بود از ساده لوحے فرمود که مزاحمت نکنند چون ڈولیها بقلعه در آمد راجه خود با عده دیگر برای مهمان نوازے و دلدارے بر دروازه جائیکه مقرر شده بود آمده تهنیت بحرم سرای شیر شاهی گفته فرستاد افاغنه توے چنگ بکرما شمشیر ها علم کرده راجه را مع همراهیان بزیر تیغ بیدریغ گرفتند و غریو و غلغله عظیم از قلعه برخاست شیر خان نیز با فوج مسلح خود را بدروازه رسانید افاغنه در را بروے او کشوده اندرون گرفتند اتباع راجه همه بقتل و تاراج رفته قلعه چنان مستحکم در کمال سهولت و آسانی بدست آمد شیر خان این قلعه را بدست آورده اهل و عیال خود را دران جا گذاشت درین ضمن خبر مفتوح شدن قلعه چنارگده بر دست اولیاے دولت همایونی بشیر خان رسید اگرچه ملول شد اما گفت که الحمد الله ایزد تعالے مرا این حصار رفعت اساس رهتاس به ازان بخشید چون همایون پیش آمد شیر شاه هم قاصد بنگاله گردیده پیش پیش میرفت آخر تاب مقاومت نیاورده خود را بکوهستان جهارکهند کشید و احوال بر آمدنش از کوهستان مذکور و غالب آمدن بر همایون در شرح احوال همایون مفصل شده شیر شاه بعد فتح ثانی بر همایون تا لاهور تعاقب کرده از انجا خواصخان غلام خود را که مقدمة الجیش و قوت بازوی او بود با لشکر گران بتعاقب پادشاه فرستاد و تا ملتان و اوچ تعاقب نموده معاودت کرد و شیر شاه خود هم در پی او تا تعلقه گهکران رفته برگشت و متصل کوه بال هم قلعه بنیاد نهاده برهتاس موسوم گردانید و ده هزار سوار برای سد راه لشکر پادشاهی و مالش گهکران دران جا گذاشت و اسلام شاه آن قلعه را با تمام رسانید القصه شیر شاه بعد تنظیم و تنسیق مهمات آن دیار بآگره رسیده در سنه نهصد و چهل و هفت هجرے سکه و خطبه بنام خود نمود و شیر شاه لقب یافت بعد ازان بر سر راجه پورن مل که شوکتے بهم رسانیده تمردے ورزیده و دو هزار زن مسلمه و هندیه در زمره پاتران و رقصان گذاشته و در حرم سرای خود داشت تاخته باقتضاے حمیت اسلام و آئین سلطنت بتادیب او همت گماشت و قلعه را محاصره نمود و پورن مل را عاجز ساخت راجه استدعاے مصالحه نموده بعد اخذ پیمان بیرون بر آمد علماے افغانی که غولان بیابانی اند فتواے بی ایمانی بدین روش دادند که هر چند عهد و پیمان بعمل آمده چون این کافر زنان مسلمه در خانه دارد قتال با او برابر بجها داست بیچاره شیر شاه بایمای آن بدلان

بقصد ثواب بجنگ برخاست همراهیان او دست از جان شسته کارزار صعب نمودند و زنان و اطفال خود را باصطلاح هند جوهر نموده خود هم در دنبال آنها شتافتند و لنبه نامی بیادگار گذاشتند شیر شاه بعد این ماجرا در آگره رسیده بیمار گشت و عارضه صعب کشید بعد حصول صحت برای مالدیو حاکم اجمیر و جودهپور و میرته که پنجاه هزار سوار در ظل رایت او بود یورش آورد و بکر رنجگها نمود چون دید که کار بجنگ پیش نمی رود تدبیرے اندیشیده مکاتیب چند در جواب راجپوتان که اعیان عساکر مالدیو بودند متضمن اطاعت پادشاهے و انحراف از رای مالدیو و تحسین آنها درین خصوص و مواعید عنایات و فرمان محبوس کردن رای مزبور بساختگی نوشته عمداً آن خطوط را بنحوے فرستاد که بدست مالدیو افتاد و باین حیله دل رای مالدیو را از اعیان دولتش بدگمان گردانیده خللی عظیم در لشکر او انداخت و علی التواتر جنگ ها کرده فتح یافت و اجمیر را بتسخیر در آورده بدهلی مراجعت نمود چون حاجی بیگم حرم خاص همایون پادشاه در جنگ بهوجپور بعید بدست شیر شاه آمده بود و شیر شاه از روی نیکذاتی آن عفیفه را با عزاز و حرمت محفوظ و مصون میداشت بعد ازانکه خبر معاودت همایون پادشاه از عراق و خراسان بکابل شنید آن عفت قباب را باحترام تمام پیش همایون فرستاد و در نیک ذاتی و صفات حمیده و عقل و تدبیر ملک گیری و جهانداری کم همتا بود خصوص در قوم افاغنه نظیر نداشت و در رفاه رعایا و آسودگی خلائق همت بسیاری گماشت در محکمه عدالت خویش و بیگانه را بیک نظر میدید گویند روزی شاهزاده عادل خان که از همه کلان بود بر فیل سوار از کوچه آگره میگذشت بقال زنے در خانه خود که دیوار هایش پست بود برهنه غسل میکرد چون نظر شاهزاده بران زن افتاد بیرهٔ پان بسوے او انداخت و نگاهے کرده ازان کوچه گذشت ازانجا که آن عورت صاحب عصمت و زن عفیفه بود ازین حرکت که بیگانه او را برهنه دید خواست که خود را هلاک کند شوهرش واقف گشته مانع شد و او را از هلاک باز داشته آن بیرهٔ پان را بدست گرفته در جرگهٔ فریادیان رفت و حقیقت حال بعرض شیر شاه رسانید آن پادشاه معدلت پناه بر ماجرای بقال واقف گشته بر احوال پسر بسی تاسف کرد و بمقتضای معدلت کیشی حکم کرد که این بقال را بر فیل آن کرده زن عادل خان را پیش او حاضر سازند تا مستغیث همین بیرهٔ پان را که بدست دارد بسوے او اندازد وزرا و امرا هر چند در استعفای این امر التماس کردند پذیرائی نیافت و گفت که نزدیک من در عدالت فرزند و رعیت برابر است آخر الامر بقال راضی شده عرض نمود که بحق خود رسیدم و از تظلم باز آمدم و در زمان سلطنت خود اکثر اختراعات شایسته در مهام جهانبانی نمود و برخی قوانین سلطان علاء الدین خلجی که تاریخ فیروز شاهی بآن مشعر است پسندیده مدار کارهای خود بر آن ضوابط گذاشت داغ اسپ را که پیش ازین سلطان علاء الدین مقرر کرده اما رواج نیافته بود رائج گردانید در هزار و پانصد کروه از بنگاله تا رهتاس پنجاب بمفاصله دو کروه مهمان سراها آباد کرده در هر سرائی دو اسپ و یک نقاره گذاشته ڈاکچوکی نام نهاد و در سه روز خبر بنگاله برهتاس مذکور میرسید و نیز مقرر کرد هر گاه برای او دستر خوان بگسترند نقاره نوازند و بمجرد استماع آواز نقاره دار السلطنه چون سراها نزدیک بود غریو نقاره از هر سرای بلند گشته از مقام بادشاه تا منتهای ممالک قلمرو او هر جا سرا بود در ساعت واحد صدای نقارها بمحل بادشاهی رسیدگاهے دست میداد و در همانوقت از سرکار پادشاهی بمسافرین مسلمین طعام و هنود دان آرد و روغن وغیره مایحتاج رسید کلام خواهش جمیع مترددین و مسافرین از مائده افضال آن پادشاه دریانوال بر آسودے و مترددین تهیدست هر یکی از فیض او بیاسودے در عهد سلطنت او امنیت بحدے بود که اگر مسافرین متمول در صحراها نزول کردندے حاجت پاسبانے نبود **ابیات** اگر یکتن برد چون مهر انور ٭ ز مشرق تا بمغرب طشتی از زر ٭ نیارد هیچ عو ز راز ورع و پرهیز ٭ که در طشت زر او نگرد تیز ٭ گویند چون آئینه دیدی تاسف کردے که نماز شام بمقصد رسیدم چون اجلش بسر آمد شیر شاه را داعیه تسخیر کالنجر در دل رسوخ یافته قلعه را محاصره نمود و جاهاے رفیعه که سرکوب قلعه تواند بود از تودهاے گل و خاک آراست و حقه هاے باروت را آتش داده درون قلعه انداختن آغاز نهاد اتفاقاً حقه بدیوار قلعه خورده برگشت و در دیگر حقه ها افتاده آتش در گرفت بسیارے از لشکریان نابود شدند و شیر شاه هم چون نزدیک بود همان

آتش سوخت اما تا رمقی داشت تاکید در تسخیر قلعه میکرد و آخر همان روز قلعه مفتوح و روح شیر شاه نیز از حصار بدن بیرون شد سال تاریخ او ازین قطعه ظاهر میشود **ابیات** شیر شاه آنکه از صلابت او ٭ شیر و بز آب را بهم میخورد ٭ چونکه رفت از جهان بدار بقا ٭ یافت تاریخ او ز آتش مرد ٭ مدت حکومت او بست سال و کسرے از انجمله پانزده سال در امارت و ملازمت پادشاهان و پنج سال سلطنت هندوستان

ذکر اسلام شاه پسر شیر شاه که معروف بسلیم شاه است

اسلام شاه پسر شیر شاه معروف به سلیم شاه نام او قبل از سلطنت جلال خان بود چون واقعه ناگزیر شیر شاه روی داد ارکان دولت و اعیان حضرت مشورت کردند که شاهزاده عادل خان خلف بزرگ در قلعه رنتهنبور دور دست است و وجود پادشاهی برای پاسبانی سپاه و رعیت ضرور و الا فتنه عظیم برخاسته اختلال کلی درین دولت راه می یابد ناگزیر شاهزاده جلال خان خلف خرد او را که در بعضے از مضافات پٹنه بود طلب داشتند او بجناح استعجال بقلعه کالنجر رسیده در سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و سکه و خطبه بنام او جاری شد خود را اسلام شاه خطاب داده به برادر بزرگ بر نگاشت که برای تسکین فتنه و آشوب و محافظت سپاه برین جرأت اقدام نموده ام و در حقیقت بجز اطاعت امرے دیگر منظور نیست شاهزاده عادل خان در جواب نوشت که اگر این گفتار فروغ راستی دارد خواص خان وغیره چهار امیر کبیر را بفرستند تا در اینجا رسیده و خاطر مرا مطمئن گردانیده برند اسلام شاه امرای مذکور را فرستاد که تسلیه خاطر شاهزاده نموده بیارند بعد ازانکه از کالنجر تا آگره رسید شاهزاده عادل خان نیز از رنتهنبور آمد و قرار بر ملاقات طرفین افتاد اسلام شاه را اراده دگرگون گشت و عذرے در باطن اندیشیده مقرر کرد که زیاده از دو سه کس در قلعه همراه شاهزاده نیایند چون تقدیر نرفته بود که این اندیشه باین زودی ظهور یابد در وقت آمدن شاهزاده جمعی کثیر درون قلعه رفتند اسلام شاه بالضرور اظهار ایفاے عهد نموده گفت که تا حال افغانان را از تفرقه نگاهداشته شد اکنون بشماے سپارم برادر کلان ازین کار انکار کرده دست اسلام شاه را گرفته بر تخت نشاند و اول خود سلام مبارکباد گفت بعد ازان دیگران کورنش و تهنیت تقدیم رسانیدند و شاهزاده عادل خان همان وقت رخصت شده در بیانه رفت اسلام شاه با وجود این همه اطاعت که از برادر کلان بوقوع آمد مطمئن خاطر نشد و از بے اتفاقی بعضے امرا ترسناک و اندیشه مند می بود بنا بران زنجیر طلا بدست غازی خان محلی فرستاد که شاهزاده را مقید کرده بیارد شاهزاده بعد اطلاع برین معنی نزد خواص خان در میوات رفته از نقض عهد اسلام شاه او را مطلع گردانید خواص خان ازین معنی بر آشفت و رفیق او گشته با لشکر بسیار روانه آگره گردید قطب خان و دیگر امرا که در عهد رفیق بودند از اسلام شاه رنجیده شاهزاده عادل خان را ترغیب سلطنت نمودند اسلام شاه تدارک این شورش پرداخته قطب خان وغیره را با خود متفق گردانید شاهزاده عادل خان باتفاق خواص خان و دیگر امرا در نواحے آگره آمده صفوف پیکار آراست بارادت الهی شاهزاده عادلخان شکست یافته بطرفے در رفت بعد ازان احوال او کسے را معلوم نشد خواص خان و عیسی خان هزیمت خورده بجانب کوه کماؤن رفتند اکثر اوقات از کوه بر آمده دامنه کوه که تعلق بپادشاه داشت تاراج میکردند بعد چندگاه قطب خان با عساکر گران بر سر آنها متعین گردید چون قطب خان هم در ترغیب آمدن شاهزاده عادل خان شریک بود بدین سبب همیشه از اسلام شاه هراس میداشت از انجا راه لاهور گرفته پیش اعظم همایون رسید و او قطب خان را بموجب حکم اعلی قید کرده در حضور فرستاد اسلام شاه او را با چهار کس دیگر در قلعه گوالیار محبوس گردانید اگر چه رعیت پرورے و عدالت گسترے داشت و در بعض صفات حمیده و دیگر هم با پدر همسان بود اما امراے سپاه پیشه را نهایت دلتنگ و آزرده میداشت یکی از ستم طریقه هاے او آن بود که از هر که آزرده میشد علوفه او موقوف داشته و جاگیر تغیر کرده فرمان می داد که با جمعیت خود حاضر بوده بدستور خدمات پادشاهی کرده باشد و در صورت تقاعد بلکه ادنے تهاون مورد عتاب بے حساب گشته مع فرزندان بسیاست می رسید **نظم** سپه را هر آسودگے خوش بدار ٭ که در حالت سختے

آید بکار ٭ سپاهی که کارش نباشد برگ ٭ بکجا دل نهند روز بیجا مرگ ٭ نبهای سر خویشتن می خورد ٭ نه انصاف باشد که سختی برد ٭ چو دارند گنج از سپاهی دریغ ٭ دریغ آیدش دست بردن به تیغ ٭ همان به که لشکر بجان پرورے ٭ که سلطان بلشکر کند سروری ٭ از وقوع چنین امور بعضے امرا منحرف شدند و اعظم همایون عرف هیبت خان نیز در لاهور رایت اعتلا برافراشت و خواص خان و عیسی خان از طرف کماؤن و رانبال متصل سهرند رسیده مشورت کردند که شاهزاده عادل خان را طلبداشته بسلطنت باید برداشت اعظم همایون که خود اراده سلطنت داشت قبول نکرد خواص خان رنجیده بے جنگ برخاسته رفت و عیسی خان خود را پیش اسلام شاه رسانید اعظم همایون و دیگر نیازیان متصل انباله صفوف آراسته با اسلام شاه آماده پیکار و باندک جنگ منهزم گشته آواره دشت ادبار شدند سعید خان برادر اعظم همایون خواست در مردانگی مبارکباد فتح میداد در رفته قصد اسلام شاه نماید فیلبان از نیمنی واقف گشت و کاری از پیش نرفت القصه نیازیان گریخته در دهنکوت نزدیک روه اقامت ورزیدند و اسلام شاه تا رهتاس تعاقب کرده معاودت نموده بگوالیار رسید و درین شجاعت خان را شخصے ناگمان زخم زده بود او سنوح این واقعه را باشاره اسلام شاه تصور نموده متوهم گردیده از حضور گریخته بمالوه رفت عیسی خان با بست هزار سوار بتعاقب او تعین شد و محاربات متواتر نموده شجاعت خان را عاجز ساخت بالضرور شجاعت خان اطاعت کرده در حضور آمد بعد چندگاه مورد عنایت گشته باز بحکومت مالوه سرفرازی یافت چون ظاهر شد که اعظم همایون در دهنکوت اقامت ورزیده در آن نواحے مصدر فتنه و فساد است بنابر رفع این شورش خواجه ویس را که از عمده امرای والاشان بود با بست هزار سوار تعین نمود خواجه در جنگ شکست یافته رو بفرار نهاد اعظم همایون بعد فتح تا سهرند تعاقب خواجه ویس نمود و لشکریانش بر قصبات و دهات پنجاب دست تطاول دراز کرده مال و مواشی سکنه آن دیار غارت نمودند شورشے عظیم و حالتی غریب بر ساکنان آنجا روی داد بنابرین اسلام شاه با لشکر گران و توپ خانه فراوان از دهلی برآمده عازم دفع نیازیان گردید اعظم همایون که رئیس آن جماعه بود تاب مقابله نیاورده در دهنکوت متحصن گشت و لشکر اسلام شاهی قلعه را گرد گرفته اسباب قلعه گیرے مهیا کردند و شکست بر مخالفان افتاد اعظم همایون گریخته در کوهستان کهکران رفت و بسلطان آدم کهکر پناه برد و اهل و عیال و مادرش در دست مردم پادشاهی اسیر شد بعد آن اسلام شاه بر کهکران لشکر کشید سلطان آدم آماده پیکار گشته بارها مصاف داد و آخر الامر سلطان آدم عاجز شده عذرها خواست و اعظم همایون را از پیش خود بدر کرد او فرار نموده بطرف کشمیر رفت اسلام شاه اندکے تعاقب نموده برگشت در آن سفر از راه تنگی اتفاق عبور افتاد شخصے کمین کرده شمشیرے بر سر اسلام شاه انداخت اما کارگر نشد پادشاه چستی و چالاکی نموده برو غالب آمد و بدست خود او را بقتل رسانید بالجمله اسلام شاه از آن نواحی خاطر جمع نموده براه دامنه کوه روانه دهلی گردید چون نزدیکے جمون بقصبه بن رسید خبر آمد که کامران میرزا برادر خرد همایون پادشاه در کابل از برادر شکست یافته باستدعاے کمک آمده نزدیک خیمه گاه پادشاهے رسیده است اسلام شاه آواز خان پسر خود را مع مولانا عبد الله سلطانپوری باستقبال فرستاد آنها رفته میرزا را آوردند چون میرزا در حضور رسید ایستاده اسلام شاه از روی رعونت استخفاف او منظور داشته عمداً تغافل کرد حسب الایما میر توزک بآواز بلند گفت که قبله عالم مقدم زاده کابل مجرا می کند و این لفظ سه مرتبه تکرار یافته موجب بے آبروئے میرزا گردید آخر الامر اسلام شاه نیم قد برخاسته با میرزا ملاقات کرد و این حرکت زیاده تر باعث خفت کامران میرزا شد چون از آنجا نهضت واقع شد میرزا از نظربند همراه بود و قابو یافته از راه گریخت و براه کوه سوالک تحمل مشاق ما لا یطاق پیش سلطان آدم کهکر رسید سلطان او را دستگیر کرده به نزد همایون پادشاه رسانید القصه چون اسلام شاه در دهلے رسید شهرت یافت که همایون پادشاه برای دستگیر کردن کامران میرزا از آب سند گذشته باستماع این خبر اسلام شاه از دهلی متوجه لاهور گردید گاوان توپخانه برای چرا باماکن بعیده رفته بودند بنابر عجلت برای کشیدن ارابه هاے توپخانه آدمیان مقرر شدند هزار آ

کالان را دو هزار آدم مے کشید بعد رسیدن بلاهور خبر یافت که پادشاه بعد گرفتن کامران میرزا از دریاے سند باز بکابل مراجعت کرد اسلام شاه از آن دیار معاودت نموده بخاطر داشت که لاهور شهریست بزرگ در اندک فرصت تجملات پادشاهی و سامان لشکرها و سپاهی بزودے از و حاصل می تواند شد و طریق در آمد مغل از کابل همین راه است باید شهر را خراب کرده مانکوت را که در عین راه واقع و قلعه استوار کرده او ست دار السلطنت گرداند و آن قلعه ایست متضمن چهار قلعه استوار بر فراز کوه و کوهها متقارن هم و هیئت مجموع آن قلاع آسمانی ارتفاع بنظر نظارگیان از یک قلعه زیاده نمی نماید و وصول لشکرها بآن قلاع مشکل و بر تقدیر وصول بر سکنه آنجا دست یافتن بسے دشوار آبهاے گوارا فراوان وارد و آذوقه چندانکه خواهند میسر لیکن این اراده او پیرایه ظهور نیافت چون بگوالیار رسید در آنجا مقامات اتفاق افتاد محرر تاریخ شیر شاهی که او هم از افاغنه است می نگارد که فقیرے در زمان اسلام شاه پدید آمد که نامقید بود و لاابالیانه میزیست احتراز از منکرات چندان نمی کرد و بصورت افغانی و صحبت منهمکان لذات جوانی رغبت داشت اسلام شاه که پاس ظواهر شرع بسیارے نمود بارے او را پیغام ممانعت از چنین مجالس داد و جام کرد او نشنید پیش خود بعنف طلبیده تهدید کرد و گفت که اگر باز بر سر این کارها روی بسزا خواهی رسید و ترا خواهم سوزانید فقیر بکمال بی پروائی گفت که اول تو خود را از سوختن باز رهان بعد از آن ما را بسوزان و برفت قضا را همان روز یار و زر و دیگر دانه نزدیک مقعد اسلام شاه بهم رسید و حدتے داشت که اسلام شاه مے غلطید و مے گفت که سوختم بهمین حال بعد یک دو سه روز رخت هستی از دنیا بربست گویند در تشیید قوانین عدالت و قواعد سلطنت مانند پدر بذل جهد سعی میداشت در عهد او دست اقویا بضعفا نمی رسید از نیلاب تا بنگاله در میان سراها که شیر شاه احداث کرده بود یک یک سرای دیگر تعمیر نموده بدستور پدر برای مسافران طعام از سرکار خویش مقرر کرد و قانونگویان پرگنات برای نگاهداشت سررشته کاغذ از تغیر و تطمیر و بیان حال رعایا در تدبیر آبادی و افزونی زراعات و دیده بانی ضبط حاصلات و گزارش نیک و بد هر جا اختراع او ست ملک گیرے و جهانداری و مراسم معدلت و انصاف و انتظام مهام در اقل ایام بنوعیکه ازین پدر و پسر بظهور رسیده از سلاطین گذشته هند کمتر نشان مے دهند مدت سلطنت او هشت سال و ده ماه و هشت روز ٭

ذکر فیروز شاه بن اسلام شاه بن شیر شاه

بعد رحلت اسلام شاه ارکان دولت و اعیان سلطنت فیروز خان را که در عمر ده سالگی بود بر تخت نشاندند اسلام شاه در حین حیات بار وجه خود بی بی بائی میگفت که مرگ این فرزند تو بر دست مبارز خان برادر تست اگر سلامتی پسر خود را میخواهی دست ازین برادر خود بردار و بگذار که من او را از میان بردارم او جواب میداد که برادر من در دولت تو بعیش و عشرت مے گذراند او را به پادشاهی کار نیست من یک برادر دارم اگر او هم نباشد در سلطنت تو مرا چه لذت زندگی خواهد بود آخر آنچه اسلام شاه بنظر دوربین دیده بود زن او را نیز مشاهد گشت و بعد سه روز از جلوس فیروز خان بر تخت سلطنت مبارز خان بطمع سلطنت قصد خواهرزاده خود کرده اندرون حرم سرا بنوعیکه همیشه میرفت در آمد بی بی بائی آثار شرارت از ناصیه حال او دیده هر چند عجز و الحاح و گریه و زاری نمود که دست از قتل پسر من بردار و حقوق احسانهاے مرا که از دست اسلام شاه مکرر ترا رهانیده جان بخشی تو کنانیده ام فراموش مکن و طفل مرا بخش که من دست او گرفته بهر جا که گوئے بروم آن بے حیاے سنگین دل قبول نکرده فیروز شاه را باقبح ترین وجوه کشت و خسران دنیا و آخرت برای خود اندوخت مدت سلطنت آن طفل مظلوم سه روز ٭

ذکر سلطان محمد عادل شاه معروف بمبارز خان برادر زن اسلام شاه

سلطان محمد عادل شاه عرف مبارز خان عدلی بن نظام خان برادر شیر شاه در سنه نهصد و شصت هجرے بر تخت سلطنت جلوس نموده

سکه و خطبه بنام خود کرده بسلطان محمد عادل مخاطب گشت اما در افاغنه بلفظ عدلی شهرت یافت ابواب خزاین کشوده مانند سلطان تغلق دست ببذل اموال کشاده شمشیر خان برادر خرد خواص خان را که غلام زاده شیر شاه بود وزیر اعظم و مدار علیه ممالک ساخت و هیمون بقال ساکن ریواڑے پیش او اعتبار یافت این هیمون در ابتداء الیش کوچه بهازاران بی نکی نمک شور فروختی بعد آن در اردوی اسلام شاه دکاندارے میکرد و بعد چندے بلطائف الحیل مودی سرکار اسلام شاه گردید چون طالع او امداد کرد اعتبارے یافته از معتمدان گشت و در اکثر امور ملکی و مالی دخل یافته بعد از آنکه سلطان محمد عادل پادشاه شد هیمون معتمد علیه گردید و رفته رفته جمیع مهمات ملکی و مالی باو رجوع شد چندگاه بخطاب بسنت راے مخاطب شد بعد آن راجه بکرماجیت خطاب یافته کار سلطنت از پیش برد اگرچه اسم سلطنت بر عدلی بود اما کار و بار جهانبانی به هیمون تعلق داشت نظم و نسق مملکت و عزل و نصب حکام و اعطای جاگیرها و انتظام عساکر باختیار او بود و فیلخانه و خزانه شیر شاه و اسلام شاه در قبضه او گویند بد قیافه و کریه منظر و کوتاه قد و دراز اندیشه بود سواری اسپ نمیدانست و شمشیر در کمر نه بست همیشه سواری فیل میکرد اما شجاعت و دلاورے بمرتبه داشت که از طرف سلطان محمد عدلے با افغانیکه مدعی سلطنت بود بست و دو جنگ نموده مظفر و منصور گشت و از عقل و دانش همچنان بهره داشت که تدبیر فرمانروائے و کشورکشائی انچه از و بظهور رسیده از رؤساے افاغنه کسے نکرده جمیع افاغنه را بنحوے مطیع و منقاد خود نموده بود که احدے را مجال سرتابی و سر از خط اطاعت او بیرون بردن میسر نبود القصه بعد چندگاه افاغنه از سلطان محمد عدلے برگشته هر یکے بهر ناحیتے بغی ورزید و فتنهٔ عظیم برخاست شاه محمد قرملے و سکندر خان پسرش پیش روی سلطان محمد عادل گفتگوے ناهموار کرده بسیارے را کشتند و خود نیز کشته شدند تاج خان برادر سلیمان کرانے در دیوان خانهٔ سلطان عدلی از اطاعت نموده از گوالیار بر کنار دریاے گنگ رفت و جمعیت فراهم آورده لواے مخالفت برافراشت هیمون با لشکر بسیار رفته او را شکست داد ابراهیم خان سور که خواهر او در عقد نکاح عدلے و از بنے اعمام شیر شاه بود مخالفت ورزیده اکثر پرگنات نواحی دهلی را متصرف گشت و امرای بسیاری با خود متفق گردانید عدلے تاب نیاورده بطرف قلعه چنارگڑه رفت احمد خان سور که برادرزاده و داماد شیر شاه و خواهر دیگر عدلے نیز در خانه او بود خود را سلطان سکندر ملقب ساخته بر سر ابراهیم خان رفت لشکر ابراهیم خان هفتاد هزار سوار بود و سکندر خان ده هزار سوار داشت بتاییدات سبحانی سکندر خان غالب آمد آگره و دهلی را متصرف گشت و از سند تا دریاے گنگ تصرف او در آمد میخواست که بشرق رویه رفته مدعیان حکومت را از میان بردارد بسبب شهرت توجه پادشاه از کابل بسمت هندوستان در آگره متوقف گردید هیمون از جانب عدلے با لشکر بسیار و پانصد فیل نامدار و توپخانه بیشمار با ابراهیم خان جنگ کرده مظفر گردید و بعد اطمینان از طرف او بسمت چنارگڑه رفته رفیق سلطان محمد علی که ولی نعمتش بود گردید و از پیش او بر سر محمد خان سور حاکم بنگاله که علم مخالفت برافراشته عازم جونپور و کالپی و آگره بود رفت و در موضع چیرکهته دوازده کروهے کالپی مجادلهٔ عظیم نموده مخالف را شکست داد و محمد خان در رزمگاه کشته شد و کار هیمون بلندے پذیرفت اما بنابر تسلط سکندر بر آگره و غیره ارادهٔ اینطرف با مقرون بصواب ندیده بجانب بهار و بنگاله راهے گشت بقیهٔ حال عدلے و هیمون در ضمن سوانح ایام اکبر پادشاه گزارش خواهد یافت الکنون ذکر آمدن همایون پادشاه بتسخیر هندوستان و مظفر و منصور شدن او بر سکندر و انقطاع رشتهٔ سلطنت افاغنه از هند مناسب تر است مدت حکومت عدلے قریب دو سال و از ابتداے شیر شاه تا عدلی مذکور شانزده سال

ذکر آمدن همایون پادشاه به تسخیر هندوستان و ظفر یافتن بر افاغنه و رحلت نمودن ازین جهان

چون همایون در کابل شنید که در هندوستان بهر قطرے از اقطار افاغنے لواے حکومت برافراشته دم استقلال میزنند و ملوک طوائف شده نهضت تسخیر این مملکت عین مصلحت دیده در سنه نهصد و شصت و دو هجرے منعم خان را بحکومت و حراست کابل گذاشته

بطرف هندوستان نهضت نمود روزے که میخواست روانه شود دیوان حضرت حافظ شیرازی که بے شبهه لسان الغیب و سروش بے عیب است طلبیده تفاؤل نمود باین بیت بشر گشت **بیت** دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او ٭ زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود ٭ شاهزاده محمد اکبر را همراه گرفته با سه هزار سوار براه کهوپه روانه شد و کوچ بکوچ قطع مسافت نموده بلاهور رسید افاغنه آنجا باستماع صیت سطوت مرکب همایونے پراگنده شدند و لاهور بے جنگ بتصرف اولیاے دولت همایون در آمد بعد رسیدن بلاهور افواج قاهره بسرکردگی بیرام خان خانخانان بجانب جالندهر و غیره تعیین فرمود و دربته وران نواحی جنگ درمیان آمد و خانخانان مظفر و منصور گردید بعد آن خانخانان از دریای ستلج عبور نموده در حوالی ماچهی واڑه بطور شبخون بر افاغنه ریخت و جنگی عظیم نموده بتایید الهی افاغنه را شکست داد فیل و اسپ و دیگر اسباب بدست بهادران فیروزمند آمد خانخانان بعد فتح در سهرند رسید درین وقت سلطان سکندر را از استماع خبر غلبهٔ لشکر منصور و شکست یافتن نوکران خود از آگره کوچ کرده با هشتاد هزار سوار و فیل و توپخانه بسیار در نزدیکے سهرند آمد و گرد معسکر خود خندق کنده مستعد کارزار نشست خانخانان شهر را محکم کرده بمقدور در دافعه کوشید و عرایض متضمن روداد بهمایون نگاشته استدعای مقدم او نمود همایون با وجود عارضهٔ قولنج از لاهور نهضت فرموده بعد قطع مراحل در سهرند نزول اجلال فرموده صفوف پیکار آراسته بمقابل غنیم که اضعاف مضاعف لشکر او بود نشسته هر روز جنگ توپ و تفنگ درمیان مے آمد بعد چهل روز یورش را تسمیم داده بر سر فوج مخالف ریخت بتایید و نصرت ایزدے فتح و ظفر نصیب اولیاے دولت همایونے گردید و شکست بر افاغنه افتاد و سکندر از ان معرکه برآمده روی فرار در کوه سوالک گذاشته بقلعه مانکوٹ اقامت ورزید همایون شاه ابو المعالے را با لشکر گران از سهرند بجانب لاهور متعین نموده فرمود که اگر سکندر از کوه برآید مدافعه او نماید و نیز مهمات ولایت پنجاب را تمشیت دهد و خود بفتح و فیروزے از سهرند روانه شده بدار السلطنه دهلی نزول اجلال فرمود و از سر نو اکثر بلاد هندوستان بقبضهٔ تصرف او در آمد امرائے که درین مهم مصدر ترددات شایسته شده بودند بجاگیرهاے لائقه سرفرازے یافتند و سکه و خطبه بنام همایون رایج گردید آب رفته در جو آمد بخت خفته بیدار شد بستگیها کشاد یافت و خستگیها مداوا پذیرفت بقیه این سال بعیش و عشرت در دار الملک دهلی گذرانید درین اثنا بعرض رسید که سلطان سکندر از کوهستان برآمده بر پرگنات پنجاب دست تصرف دراز کرده تا پرگنه جمارے و پتیاله شروع تحصیل مال نمود شاه ابو المعالے از نخوت که با سپاه همراهی سلوک ناهنجار داشت مدافعهٔ غنیم از دست او سرانجام نتوانست شد همایون تفرس این معنے نموده براے رفع این شورش شاهزاده کامگار فرخنده اختر محمد اکبر را با بیرام خان خانخانان روانه فرمود و هنگام رخصت انواع الطاف پدرے نسبت بحال شاهزاده مصروف داشته این قطعه بر زبان آورد **ابیات** چراغ چون تو اندر دودمانم ٭ چراغ روشن نباشد چشم جانم ٭ بهر کارے ز یزدان یاریت باد ٭ ز عمر و ملک برخورداریت باد ٭ شاهزاده جوان بخت بعد رخصت از حضور قطع مراحل نموده در قصبه کلانور نزول اجلال فرمود سکندر از آوازهٔ انتهاض مرکب منصور دست از تصرف باز کشیده در قلعه مانکوٹ که مامن او بود در رفته متحصن گردید

ذکر رحلت همایون پادشاه

چون بتقاضاے خاصهٔ آفریدگار و ممکنات را روزے چند در دنیا برلے کارهائے که باید بهره از وجود داده بدار آخرت طلبیده اند همایون را هم زمان زندگے بسر آمد با علم نجوم و معرفت کواکب شوقے داشت روزیکه مظنه طلوع مسائی زهره بود وقت شام بعزم دیدن آن کوکب بر بالاے سقف کتابخانه برآمد و لحظه ایستاده اراده فرود آمدن نمود موذن شروع بانگ نماز کرد او تعظیم اذان بر زینه دوم ارادهٔ نشستن کرد درجات زینه از شدت صفا لغزیدگے داشت سر عصا لغزید و همایون بسر در آمده غلطان غلطان بر زمین رسید و از غلبهٔ

و مفاصل کوفته شده و ضرب عظیمی بشقیقه راست رسیده به بیهوشی منجر گشت هر چند اطبا و حکما بمعالجه پرداختند فائده بر آن مترتب نگردید بالآخره داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم باقی خرامید و نعش او در کیلوگهری معز الدین کیقباد مدفون گردید و عمارت عالی بر و احداث یافته اکنون بزبان حال داستان عبرت میخواند شعرای عصر در تاریخ وفات او اگرچه اشعار بسیار گفته داد سخن داده اند اما این قطعه نادر افتاده **بیت**

همایون پادشاه آن شاه عادل
که فیض خاص او بر عام افتاد
بنای دولتش چون یافت رفعت
اساس عمرش از انجام افتاد
چو خورشید جهان تاب از بلندی
به پایان در نماز شام افتاد
جهان تاریک شد در چشم مردم
خلل در کار خاص و عام افتاد
قضا از بهر تاریخش رقم کرد
همایون پادشاه از بام افتاد ؛ مدت سلطنت او مرتبهٔ اول ده سال و مرتبهٔ دوم ده ماه ؛

ذکر ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون پادشاه

اگرچه احوال عجائب اشتمال آن پادشاه قوی اقبال محرران سوانح ایام مثل خواجه عطای قزوینی در تاریخ اکبر شاهی و خواجه نظام الدین احمد در طبقات اکبری و شیخ عبد القادر بداونی و شیخ الهداد و شیخ فرید مخاطب بمرتضی خان و شیخ ابو الفضل بن مبارک و محمد شریف معتمد خان در اقبالنامهٔ جهانگیری مفصل نگاشته یادگار گذاشته اند خصوص مجموعهٔ فضائل صورت و معنی شیخ ابو الفضل بن مبارک که یمنی الاصل هندی زاد و دانش داده که کتابی مشتمل بر سه دفتر متضمن حالات و واقعات آن پادشاه والاجاه بکمال شرح و بسط و احوال بزرگان سلسلهٔ تیموریه از پدر اکبر تا حضرت ابو البشر علیه السلام با جمال مناسب تحریر در آورده کتابی موسوم باکبرنامه درست نموده و دفتر سومی را بآئین اکبری مسمی گردانیده و نصف دفتر اول متضمن احوال نیاکان اکبری و نصف آخرش محتوی جلوس اکبر با اورنگ جهانبانی و واقعات هفده ساله که بانوکران خود محاربات نموده آنها را گوشمال بسزا داده و دفتر دوم مشعر بر تسخیر ولایت مالوه و گجرات و پتنه و بنگاله و اوڈیسه و کشمیر و بهکر و ٹھٹه و قندهار و برهانپور و خاندیس و ممالک دیگر و استیصال و فرمان پذیری حکام آن ولایات و واقعات از ابتدای سال هیجدهم تا نهایت سال چهل و دوم جلوس احوال پنجاه و پنج سالهٔ اکبر و دفتر سوم که مسمی بآئین اکبری است مشتمل بر خصوصیات عقائد و ضوابط و قواعد پادشاه و چگونگی صوبهای بلاد هندوستان با قید حد و دواوین و جمع آنها و اسامی اصناف ملازمان و بهره یابان از سرکار پادشاهی و درویشان و ریاضت کیشان آن عصر و تفصیل مزار و بتخانه و معابد بلاد هند و ارباب نغمه و ساز و پیشه وران هنرپرداز و تعریف اوضاع و اطوار هندوستان و آئین و ادیان هندیان و عقائد و دقائق کتب و علوم هنود و الحق این کتاب متضمن فوائد بسیار است بشرط تصحیح و توضیح مطالبش با این حال حاجت بذکر احوال اکبر نیست اما بنا بر انتظام سلسلهٔ ذکر سلاطین سلف سطری از خلاصهٔ واقعات عظمی البعید تسطیر در آورده منتظران وقائع و اخبار را ارمغانی ساز کرده آمد القصه هنگامیکه همایون پادشاه سمند زندگانی را در عرصهٔ آنجهانی جولان داد شاهزاده محمد اکبر باستیصال سکندر که از قلعهٔ مان کوٹ برآمده بطرف لاهور آتش افروخته بود با لشکر گران در نواح پنجاب بقصبهٔ کلانور بود چون این واقعهٔ ناگزیر باو رسید بعد تقدیم مراسم تعزیت در نصف النهار روز جمعه سوم ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه هجری اورنگ سلطنت را بفر قدوم خود مانند پایگی بخشید در آن ایام عمر اکبر پادشاه سیزده سال و هشت ماه و بیست و هشت روز بود و بیرام خان خانخانان مدار الملک وکیل السلطنت گردید حل و عقد مهمات و قبض و بسط معاملات در قبضهٔ اقتدار و کف اختیار او باز گشت بعد انجام لوازم جشن جلوس برای قطع و قمع سکندر از کلانور نهضت نموده کوچ بکوچ پایان قلعهٔ مان کوٹ رسید بنا بر رسیدن برسات دید که تدبیر قلعه ستانی بآسانی پیش نیرود مراعات حال سپاه منظور فرموده انصرام این مهم تا چند روز موقوف داشت و از آنجا معاودت نموده حدود جالندهر منزل گزید ؛

در بیان آمدن هیمون بقال بقصد محاربهٔ اکبر و دستگیر گردیدن او و بقتل رسیدن

چون هیمون که سپه سالار و مدار علیه سلطان محمد عدلی بود با ابراهیم خان سور و با سلطان محمد حاکم بنگاله و دیگر افاغنه که هر یک دعوی پادشاهی در بعضی از بلاد و تسلط داشت محاربات نموده ظفر یافت و در اندک مدتی کارنامها بظهور رسانیده لوای استکبار برافراشت باستماع خبر ارتحال همایون انتزاع سلطنت از دست اکبر و اتباع او آسان شمرده عدلی را در پتنه گذاشته عازم آگره و دهلی گردید چون بآگره رسید با سکندر خان و قیا خان گنگ و دیگر امرای پادشاهی مصاف سهلی داده آگره را متصرف گشت و از آنجا بدلیری و دلاوری تمام در دهلی رسیده تردی بیگ خان را مع دیگر امرای پادشاهی باندک جنگی از پیش روی خود برداشته گریزانید و با پنجاه هزار سوار و هزار و پانصد فیل و پنجاه و یک توپ کلان و پانصد ضرب زن و دیگر توپ خانهٔ گران پای ثبات و استقلال در دهلی افشرد این خبر در مقام جالندهر بعرض اکبر رسید چون دانش بزرگانه با وجود خوردسالی عنایت ایزدی داشت باستماع این خبر مهم سکندر ملتوی داشته بقصد استیصال هیمون بقال نهضت فرمود امرای پادشاهی از اطراف و جوانب حسب الطلب حاضر شدند تردی بیگ خان که از هیمون شکست یافته بود در ساحت سهرند بملازمت رسید بیرام خان خانخانان که بنا بر همچشمی وجود او نمی خواست درین سانحه او را سبک دانسته بمنزل خود برد و تقصیر فرار از بقالی بر او اثبات نموده بقتل رسانید و بعرض اکبر رسانید که هزیمت امرا و فتح هیمون از تغافل تردی بیگ خان روی داد و کشتن او برای عبرت دیگران صلاح دولت بود اکبر بهوشیاری اقتضای وقت اغماض فرموده چیزی بروی او نیاورد و از آنجا متوجه پیشتر گشته بعضی از عساکر منصوره بسرکردگی سکندر خان اوزبک برسم منقلا دستوری یافت اگرچند گروه پیشتر میرفته باشد هیمون که از هزیمت امرا و تسخیر آگره و دهلی خیره و دلیرتر شده بود باستماع نهضت اکبر از دهلی روانه گشت و توپخانه را بفرط غرور پیشتر از خود در حوالی پانی پت فرستاد تا در آن نواح در مکان مناسبی نصب کرده آماده پیکار باشد فوج اکبر که برسم منقلا متعین شده بود جسارت نموده توپخانه را از دست فوج هیمون انتزاع نموده بقابوی خود در آورد و این امر موجب دلشکنی بقال و دلاوری لشکر اقبال گردید همدرین اثنا هیمون دل قوی داشته به پانی پت رسید و هنگامهٔ کارزار گرم ساخت فوج منقلا با اقبال پادشاهی مستظهر گشته پای ثبات افشرده بهادران قوی دل چون شیران زنجیر گسل از طرفین داد مردانگی دادند آثار غلبه از فوج هیمون بظهور رسیده بر فوج پادشاهی شکست افتاد و اکثری راه فرار پیمودند هیمون از هودج فیل سر برآورده در صدد اجتماع فوج خود و تعاقب فراریان گردید چون خواهش ایزدی باستیلای اکبر و اولاد او بر بلاد هند رفته بود قضا را تیری از شست یکی از اولاد و لان غلبه کرد در آن وقت پای استقلال فشرده داشت جسته در حدقه چشم هیمون نشست و از کاسهٔ سر او درگذشت او از غایت درد سر خود بر تکیه گذاشت همراهیان هودج را خالی دیده راه فرار در کمال اضطرار پیمودند و شکست بعد از فتح بر لشکر او افتاد و عساکر پادشاهی که مغلوب گشته سراسیمه حال بود بمشاهدهٔ این عطیهٔ غیبی عطف عنان نموده بتاراج اسباب و اسلحه و اسپ و فیل لشکر غنیم پرداخت ناگهان شاه قلی خان نزدیک فیلی که بران هیمون پنهان افتاده بود رسیده خواست که فیلبان را کشته فیل را که با ساز نقره بود بدست آرد فیلبان از بیم جان امان طلبیده هیمون را در حوضهٔ فیل نشان داد شاه قلیخان ازین بشارت شادمان شده فیلبان را مهربانی نمود و آن فیل را با فیلان دیگر گرفته روانهٔ حضور گردید رایات خاص اکبری از سواسکر دو سه کوچ فرموده هنوز به لشکر منقلا نپیوسته بود که نوید فتح و ظفر بعرض رسید و بعد از زمانی شاه قلیخان هیمون را دست بر گردن بسته حاضر آورد هیمون بنا بر نصرتهای متواتره که بر افواج و رؤسای افاغنه یافته بود نهایت خیرگی و دلیری داشت و باستکباری می گفت که هرگاه بر چنین لشکرهای بیکران افغان مظفر باشم این پادشاه خردسال با این قلت لشکر کجا تاب مقاومت تواند آورد و نخوت او باعث زوال و ادبار او گشت بعد آمدنش در حضور هر چند از و سخن پرسیدند جواب دادن نتوانست بعضی زاهدان التماس نمودند که پادشاه بدست خود بعقیدهٔ آنها بقصد غزا و نتیجهٔ ثواب آن شمشیری بر او اندازد اکبر جواب داد که تیغ بخون اسیری آلودن از آئین مردمی نیست بیرام خان پاس

عرضه پادشاه کرده بعرض رسانید **بیت** چه حاجت تیغ شاهی را بخون هر کس آلودن ؛ تو بنشین و اشارت کن بچشمی یا بابروی
این بگفت و پیش دستی نموده بصمصام خون آشام تن او را از بار سر سبک ساخت سر او بکابل و تنش بدهلی فرستاده بر دار کشیدند
بعد از قتل هیمون باستعجال روانه شده در دار الملک دهلی نزول اجلال فرمود و جشن شادمانی ترتیب داده بر سریر جهانبانی
تجدید جلوس کرده در فراهم آوردن پراگندگیهای امور سلطنت تقیید ورزید سواد اعظم هندوستان از فروغ معدلت شاهی
رونقی تازه پذیرفت امرائی که مصدر ترددات نمایان و محاربات شایان شده بودند بخطاب لائق و جاگیر مناسب سرفراز گشته
برای انتظام اطراف ممالک دستوری یافتند مولانا ناصر الملک عرف پیر خان بضبط ولایت میوات متعین گشته پدر هیمون را که پیر
هشتاد ساله بود از قصبه ریواری مسکن او بدست آورده رهنمائی دین اسلام کرد او جواب داد که هشتاد سال عمر گرانمایه درین کیش
بسر برده با آئین خود آفریدگار را پرستش نموده ام اکنون دمی بیش نیست چگونه ترک دین خود نموده اختیار دین دیگر نمایم ناصر الملک
جواب آن بزبان شمشیر داده بیچاره را از هم گذرانید؛

دربیان فتح مانکوت و اخراج سلطان سکندر و انقطاع سررشته افغانان

چون بعرض اکبر رسید که سلطان سکندر از کوهستان برآمده در پنجاب شروع بشورش و تحصیل مال بعض پرگنات نموده دران دیار فتنه
برپاست قلع و قمع او ضرور دانسته از دار الملک دهلی بسمت پنجاب نهضت نمود بعد قطع مراحل در قصبه دهیری که اکنون منور پور
مشهور است نزول اجلال نمود راجه رام چند مرزبان نگرکوت و دیگر راجها و رایان کوهستان بملازمت رسیده کمر خدمت بربستند
دران وقت اکبر از کتاب جناب حافظ شیراز رحمة الله تعالی تفاؤل نمود این بیت برآمد **بیت** سکندر را نمی بخشند آبی
بزور و زر میسر نیست این کار ؛ ازین بشارت خوشوقت شده متوجه پیشتر شده و پایان قلعه مانکوت که سلطان سکندر دران
تحصن بود نزول نموده محاصره فرمود جنگ تفنگ بمیان آمد سلطان سکندر باستماع خبر کشته شدن هیمون بقال و فتح عساکر اقبال
گسسته خاطر و شکسته بال بود و درینولا شنید که عدلی که در نواحی چنارگده اقامت داشت خضر خان ولد سلطان محمد خان سور سکه
و خطبه بنام خود کرده و سلطان بهادر خطاب خود مقرر نموده بانتقام خون پدر خویش که در جنگ هیمون کشته شده بود با عدلی جنگ کرده
غالب آمد و عدلی در رزمگاه کشته شد سکندر با ادراک چنین اخبار افاغنه را عارضه از اقبال شمرده بیدست و پا گردید و عنان جرأت
از دست داده زبان عجز و انکسار برگشود و واسطه نمود که یکی از بندهای درگاه والا جاه دست گرفته مرا در حضور رساند حسب الالتماس
میر شمس الدین محمد اتکه خان و مولانا ناصر الملک برای اطمینان خاطر او و آوردنش در حضور رخصت یافتند سکندر فرستاده ها را
باعزاز دریافته التماس نمود که مصدر تقصیرات عظیمه شده ام روی آن ندارم که در حضور رسیده عذر خواهی نمایم بالفعل پسر خود را
بعتبه فلک رتبه میفرستم بعد چندگاه خود هم بجناب والا رسیده ناصیه سای عبودیت خواهم شد التماس او در حضور باجابت مقرون گشت و
حکم شد که سکندر بطرف پتنه رفته آن ولایت را از افغانان برآورده متصرف شود و پسرش در حضور والا رسیده خدمت بجا آرد و سلطان
سکندر پسر خود را بدرگاه فرستاده بسمت پتنه رفت و بعد دو سال در همان حدود مسافر ملک نیستی گردید و در شروع سال دوم از جلوس
فتح قلعه مانکوت و اخراج سکندر و اطفای شوب فتن ملک پنجاب صورت گرفت.

دربیان بی اعتدالی های بیرام خان و انجام عمر و اقبال او

چون اکبر پادشاه بتقاضای عمر در امور جهانبانی کمتر اشتغال ورزید و سرانجام مهمات مالی و ملکی به بیرام خان خانخانان
از عهد همایون پادشاه مفوض بود اقتدار و شوکت خان خانان از مرتبه نوکری و درجه وکالت و امیر الامرائی درگذشت و دست تصرف

او بر جمیع کارخانجات و تمامی معاملات نوعی قوی گشت که بالاتر از آن متصور نیست مستی دولت و اقتدار زور آورده مثل بیرام خان
کسی را مغلوب و مسلوب العقل گردانید و بعضی امور نالائقه ازو بظهور پیوست از جمله آنکه باقتضای شیم شریکی مناصب عالیه و جاگیرهای
آبادان سیر حاصل برای رفقای خود گرفته با بندهای پادشاهی سلوک های ناپسندیده می نمود و اکبر را خرد سال تصور نموده غلبه و
ظفر بر مخالفان و نظم امور جهانبانی بزور عقل و بازوی خود میدانست از گستاخی و بیباکی های عظیمه او آنکه تردی بیگ خان
را که از امرای کبار بود بی حکم اکبر بقتل رسانید و مصاحب بیگ را که از ملازمان والا بود نیز بی اطلاع اکبر کشت و مولانا ناصر الملک
را که از وابستگان او بود و بنابر خدمات پسندیده مورد عنایات اکبر گشته مقبول بارگاه بود معزول المنصب کرده روانه کعبة الله گردانید و همچنین با اکثر
مخلصان اکبری درشتی پیش می آمد روزی فیلی از فیلخانه سرکار والا به اختیار فیلبانان به فیل بیرام خان دویده فیلبان او را
کشت خان مراعات ادب ملحوظ نداشته فیلبان پادشاهی را بقتل رسانید و نیز روزی بیرام خان در کشتی نشسته سیر دریای جمنا نمود
یکی از فیلهای سرکار والا در جوش و خروش مستی بدریا در آمد و سرکشی آغاز کرد و چون کشتی نزدیک رسید فیل بجانب کشتی دوید اگرچه
فیلبان آن فیل را بزور نگاهداشت اما بیرام خان ازین حرکت واهمه از طرف اکبر بهم رسیده آزرده خاطر گشت اکبر باستماع
این احوال فیلبان را بسته نزد خانخانان فرستاد و اظهار عنایات بسیار فرمود چون ایام ادبار او نزدیک رسیده بود پاس ادب
آدمیت را از دست داده فیلبان بیگناه را بناحق کشت و ازین قبیل اکثر بار مصدر بی ادبیها گردید از سنوح چنین امور غیر مستحسن
مزاج اکبر برآشفت و ترک مدارا نموده در تدبیر مدافعه افتاد و بعد اندک زمانی با چندی از امرا بهانه شکار از آگره برآمده در دهلی
رسید و شهاب الدین احمد خان صوبه دار دهلی این راز سربسته درمیان آورد و فرامین مطاعه بامرائی که در اطراف بودند اصدار
یافت متضمن آنکه خاطر اقدس از بیرام خان متغیر گشته تمشیت امور سلطنت بر ذمت همت خود گرفته ایم هر کس اراده بندگی
دارد بدرگاه آمده حاضر شود و میر شمس الدین محمد خان اتکه را از سهرند طلبداشته علم و نقاره و تمن طوغ و منصب بیرام خان باو مرحمت
فرمود اکثر امرا از اطراف آمده حاضر شدند و امرائیکه نزد بیرام خان بودند نیز ازو جدا شده در حضور رسیدند بیرام خان باستماع این خبر
عجز و نیاز بسیار و معاذیر بیشمار نوشت اکبر جواب داد آمدن او در حضور مناسب نیست بهتر آنکه روانه مکه معظمه شود و بعد از آن که مراجعت
نماید مورد الطاف خواهد شد بیرام خان چون رخصت سفر حجاز یافت از آگره برآمده بعد رسیدن در میوات پسر سلطان سکندر افغان
و غازیخان سور را که با او بودند رخص کرد و گویند که وقت رخصت ایمائی کرد که در ممالک محروسه خلل اندازند و خود اراده پنجاب
نمود اکبر باستماع این خبر فرمانی متضمن مواعظ پسندیده اصدار فرمود بیرام خان باغوای فتنه پردازان و حب جاه و توقع
نخوت اقتدار که داشت در بیکانیر رفت و چندگاه پیش رای کلیان مل زمیندار آنجا آسوده بسمت پنجاب روی آورد و پرده
از روی کار برداشته بغی صریح ورزید و براه مهند و تهاره در پنجاب رسید اکبر میر شمس الدین محمد خان اتکه را با امرای دیگر بجدا فوج
او تعیین فرمود و خود نیز در پی او از دهلی نهضت نمود اتکه خان گرم و چست شتافته در رسید و درمیان دریای ستلج و بیاه در حوالی
موضع کوماحور تابع پرگنه داروک تلاقی عسکرین اتفاق افتاده محاربه عظیم روی داد بیرام خان غالب آمده بر لشکر پادشاهی حمله
آورد چون زمین شالی زار و گل و لای بسیار بود پای لشکر بیرام خان در گل فرو رفت و لشکریان اتکه خان حال مخالفان بدینمنوال
دیده اکثری را به تیر دوختند و بسیاری را علف تیغ بیدریغ نمودند و برخی را اسیر گرفتند بیرام خان بمشاهده این احوال تاب نیاورده
منهزم گشت و در پناه راجه گنیش زمیندار و امارپور که در کوه سوالک واقعست رفته در تلواره اقامت ورزید خبر این فتح در منزل
سهرند بعرض اکبر رسید پادشاه بعد ادراک این نوید بلاهور تشریف برده بعد چندروز از آنجا مراجعت نمود و در حوالی تلواره نزول

اقبال فرمود کوهیان هجوم آورده بعد جنگ بسیار رو بهزیمت نهادند بیرام خان چون صورت ادبار در آئینهٔ احوال خود مشاهده کرد عذر تقصیرات و ندامت بسیار بحضور پادشاه معروض داشت و استدعا نمود که معتمدی از حضور آید و دست مرا گرفته بآستان والا حاضر سازد اولا مولانا عبد الله سلطانپوری المشهور بمخدوم الملک بعد آن منعم خان متعین شدند فرستادها بانواع ولاسا و دلدهی بیرام خان را آورده رومال در گردن انداخته حاضر کردند او بحضور رسیده گریهٔ بسیار کرد و اکبر از روی عنایت رو پاک از گردنش دور نموده بدستور سابق حکم نشستن کرد و در آخر مجلس بخوشنودی رخصت سفر حجاز داد و بعد اتمام این مهم رایات عالی متوجه دهلی و بیرام خان روانهٔ مکهٔ معظمه گردید این مقدمه در سال ششم جلوس روی داد القصه بیرام خان بعد قطع مسافت در شهر پتن از مضافات احمد آباد گجرات رسیده روزی چند بنابر رفع ماندگی مقام نمود مبارک خان نامی افغان لوحانی که پدرش در جنگ ماچهی واره که افغانان را با بیرام خان در رفاقت همایون پادشاه روی داده بود کشته شده نزد موسی خان حاکم آنجا قیام داشت بانتقام خون پدر خود قصد بیرام خان بخاطر آورد اتفاقا روزی بیرام خان بسیر کولابی بزرگ که در میان آن نشیمنی بود بکشتی نشسته رفت هنگام مراجعت چون از کشتی برآمد مبارک خان مذکور با چهل افغان دیگر رسیده چنان نمود که بقصد ملاقات میرود همین که نزدیک رسید جمدهری بر پشت بیرام خان زد که از سینه برآمد و دیگری شمشیر زده کارش تمام کرد و جمعی از فقرا قالب خونین او را که درجهٔ شهادت یافته بود برداشته درحوالی مقبرهٔ شیخ نظام الدین بخاک سپردند بعد ازان استخوانش بمشهد مقدس رسید شاعری این رباعی در تاریخ شهادت او گفته رباعی

بیرام بطوف کعبه چون بست احرام ؛ نارسیده بکعبه کار او گشت تمام ؛ تاریخ وفات او بجستم از عقل ؛ گفتا که شهید شد محمد بیرام ؛

میرزا عبد الرحیم پسر بیرام خان که سه ساله بود در حضور اقدس رسیده مورد الطاف گشت اکبر دست نوازش بر فرق او گذاشته بخطاب میرزا خانی می خواند چون بسن رشد و تمیز رسید و مصدر خدمات پسندیده گردید بخطاب فرزند برخوردار خان خانان سپه سالار و منصب پنج هزاری که در ان زمان زیاده ازان منصب و خطاب نبود سر عزت برافراخت چنانچه فتح ولایت گجرات و ٹھٹه و دکن او کرده بعد فوت راجه تودرمل نظم و نسق امور وزارت اعلی باو تعلق یافت و خان خانانی که بموزونی و لطافت طبع و همت عالی و شجاعت فطری وجودهای نمایان در هندوستان شهرت دارد همین خانخانانست القصه چون بیرام خان ازمیان رفت اکبر بنفس خود در سرانجام مهام سلطنت و جهانداری و قلع و قمع مخالفان و اعادی متوجه شد ؛

در بیان تسخیر ولایت مالوه

چون باز بهادر ولد شجاعت خان المشهور بشجاع دل خان افغان که از امرای شیر شاهی بود در ولایت مالوه حکومت باستقلال داشت از مستی می و خواهش مستلذات نفسانی در صحبت زنان و مجالست نسوان بسر بردی و بسیاری از اناث صاحب جمال و دلبران با غنج و دلال فراهم آورده اوقات در مشتهیات نفس گذرانیدی از جمله آنها روپ متی نام معشوقه داشت که از آوازهٔ حسن نغمه و جمال او عالم مالامال بود نظم

بخنده از ثریا نور میریخت ؛ نمک از خندهٔ پر شور میریخت ؛ بگلزار رخش از مشک داغی ؛ گرفته آشیان زاغی بباغی ؛ المحل نرگسش از سرمهٔ ناز ؛ ز مژگان بر جگرها ناوک انداز ؛ دو لعلش از تبسم در شکر ریز ؛ دهانش در تکلم شکر آمیز ؛ بزیر چرخ کس بیدا نگردد ؛ که زلفش بیند و شیدا نگردد ؛

باز بهادر نقد دل و جان در محبتش فدا کرده گرفتار دام عشق او گشته بود نقشهای بی نظیر و سرود که بزبان هندوی بنسبت نام خود و روپ متی راگهای آورد و شبان روز باستماع نغمه و سرود اوقات عزیز را ضایع مینمود و در شرب مدام صبح و شام گذرانیده روز از شب نمی شناخت و اوقات حیات را بنا بالبیت مصروف میساخت بیت

بنای دولت خود آن کس خراب کند ؛ که شام می خورد و صبحگاه خواب کند ؛

چون بدمستی های او پراگندگیهای ولایت

بعرض اکبر رسید عساکر منصوره بسرکردگی ادهم خان بنابر استیصال آن بدمآل و تسخیر ولایت مالوه متعین فرمود ادهم خان بعد طی مراحل در حوالی شهر سارنگپور که دار الایالت او بود رسید باز بهادر که بغفلت و بدمستی زندگانی میکرد وقتی مطلع گردید که جیوش فیروزی شهر او را محاصره کرد ناچار صفوف آراسته آمادهٔ پیکار گردید و باندک زد و خورد راه فرار گرفت ادهم خان بعد هزیمت او بشهر در آمده بفراهم آوردن خزاین و دفاین گرم گردید خصوصا در بهم رسانیدن زنان سراینده و رقاصه گرم ترگشت بعد ضبط نقد و جنس در بدست آوردن اکثر زنان کسان را بجست و جوی روپ متی برگماشت چون باز بهادر در هنگام انهزام کسان خود را برای قتل زنهای محبوبهٔ خود برسم هندوستان که در پایان حوادث عظیم عورات را بتیغ بیدریغ میگذرانند و آنرا جوهر نامند فرستاده بود و آن سنگین دلان دیو نژاد اکثر پری پیکران را از هم گذرانیده خون بیگناهان چند را بخاک ریخته بودند و نوبت بقتل روپ متی رسیده ظلمهٔ بیباک زخمی چند باو هم زده هنوز کارش تمام نکرده بودند که لشکر منصور در رسید و آنها را آن قدر فرصت نشد که کار روپ متی باتمام رسانند او را هم پیش ادهم خان حاضر آوردند آن نخچه کار التماس نمود که زخمهای کاری دارم بالفعل مرا در خانهٔ شخصی نگاه دارند بعد به شدن بخدمت حاضر میتوانم شد ادهم خان او را در خانهٔ شیخ عمر نام درویشی که به تقوی در ان دیار مشهور بود گذاشت روپ متی در عورات درویش بسر برده معالجه خود نمود تا آنکه به شد لیکن زخم فراق باز بهادر که در دلش بود به نمی شد مصرع زخم هجران نشود به زدوای حکیم ؛ ادهم خان از غایت شوق پیوسته خبر او میگرفت چون روپ متی صحت یافته غسل نمود و جای عذری نماند التماس مشک و عنبر و کافور و دیگر خوشبوییهای نمود تا خود را آراسته و تعطیر کرده بخدمت شتابد ادهم خان که فریفتهٔ او بود فی الفور با خوشبوییهای مطلوبه کافور را هم چون خواسته بود فرستاد او در ادای حقوق عشق باز بهادر یک کف دست کافور خورده و چادر بر سر کشیده چنان خوابید که دیگر بیدار نگردید ابیات

زن ز آتش عشق بیش سوزد ؛ خاشاک ضعیف بیش سوزد ؛
خوش آنکه براه عشق جان داد ؛ عشق است که جان باو توان داد ؛

ذکر احوال سلاطین مالوه

بر متر صدان اخبار پوشیده نماند که بلاد مالوه ملکیست وسیع و ولاتیست فراخ و آباد و همه وقت حکام ذی شان دران دیار بوده اند و راجهای کبار و رایان نامدار مثل راجه بکرماجیت و راجه بهوج و امثال ذلک که تا حال حکایات عجیبه و اوصاف حمیدهٔ آنها بر زبان عالمیان جاریست بحکومت آن ولایت نام و نشان شایان گذاشته اند و از زمان سلطان محمود غزنوی ظهور اسلام دران دیار شده از سلاطین دهلی سلطان غیاث الدین بلبن بران استیلا یافته ازان زمان در تصرف سلاطین دهلی در آمده چون سلطان محمد شاه بن سلطان فیروز شاه جمعی را که در ایام ادبارش رفاقت و همراهی کرده بودند بعد جلوس براورنگ جهانبانی رعایت کرده چهار کس را چهار ولایت داد و آن چهار کس بسلطنت رسیدند اعظم همایون ظفر خان بگجرات و خضر خان بملتان و دیبالپور و خواجه سرور خواجه جهان که خطاب سلطان الشرق یافته بود بجونپور و دلاور خان بمالوه از ابتدای سنه هفتصد و نود و شش هجری دلاور خان بحکومت مالوه قیام داشت چون سلطان محمد شاه رحلت نمود و در هندوستان هرج و مرج روی داده هر یکی از امرا بهر ناحیت لوای حکومت برافراشت دلاور خان نیز از والی دهلی انحراف ورزیده بطریق سلاطین ملکداری خود نمود مدت حکومت او بیست و پنج سال سلطان هوشنگ بن دلاور خان سیزده سال سلطان محمود بن سلطان هوشنگ یکسال و چند ماه سلطان محمود خلجی امیر الامرای سلطان هوشنگ شاه بود و خواهر او در حبالهٔ نکاح سلطان محمود سلطان را از ساغر زهر رهانیده بر مسند حکومت تمکن یافت و تمام ولایت بوندی و مارواڑ بزور شمشیر برگرفت ایام حکومت او سی و دو سال سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی سی سال سلطان ناصر الدین بن سلطان غیاث الدین چهار سال و چهار ماه و سه روز سلطان محمود بن سلطان ناصر الدین بیست و دو سال و دو ماه سلطان بهادر شاه

والی گجرات سلطان محمود را دیر گرفته ولایت مالوه تبصرف خود در آورد ایام حکومت او شش سال ملوقادر شاه از امراے کبار سلاطین آن دیار بود و بعد فوت سلطان بهادر شاه چون ولایت مالوه فرمانروائی نداشت غالب آمده سکه و خطبه بنام خود کرد در زمانیکه نصیر الدین محمد همایون پادشاه بطرف مالوه نهضت فرمود شیر شاه دران ایام که آغاز خروج او بود به ملوقادر شاه نوشت که بطرف آگره خلل انداز و مهر بر روی نامه نمود او نیز جواب آنرا نوشته مهر بر روی جواب زد شیر شاه بدینجهت برآشفت و بعد استیلا بر سلطنت بمنازعت او برخاست قادر شاه تاب مقاومت نیاورده ملاقات کرد عوض مالوه ولایت لکهنوتی باو مقرر گشت روزے از منزل خود سوار شده بملاقات میرفت جمعی از مغل که در معارک بدست کسان شیر شاه اسیر شده بودند به تعمیر گوالیار بیلداری میکردند قادر شاه ترسید که مبادا شیر شاه با من همچنین سلوک کند ازین هراس گریخته بدر رفت ایام حکومت او شش سال و پنج ماه شجاعت خان عرف شجاول خان افغان نائب شیر شاه دوازده سال و یک ماه باز بهادر عرف بازید خان بن شجاعت خان دو سال و دو ماه و بست و سه روز از ابتداے سنه هفتصد و نود و شش لغایت سنه نهصد و شصت و هفت هجرے مدت یک صد و هفتاد و یک سال حکومت ولایت مالوه از تبعیت سلاطین دهلی بیرون مانده اما درین مدت اکثر اشخاص اغلب زمان اصالة و برخی در بعض احیان وکالة دران ولایت حکومت کردند چون ادهم خان کامیاب فتح و فیروزے گشت و خزاین فراوان باچنین ولایت وسیع بدست او افتاد مغرور گشته سر از اطاعت بادشاهے برتافت و آنچه از نقد و جنس و فیل خانه و توپخانه و زنهاے باز بهادر بدست آورد همه را متصرف گشته از انجمله چیزے بدرگاه والا ارسال نداشت و حق نعمت پروردگی را بر طاق نسیان نهاده راه پیمای بغی و انحراف گردید لاجرم پادشاه خود متوجه مالوه شده نزدیک قلعه کاگرون که تا آن زمان مفتوح نشده بود رسیده در طرفة العین آن قلعه را تسخیر در آورده متوجه پیشتر گردید ادهم خان که از نهضت موکب والا بے خبر بقصد تسخیر قلعه مذکور از شهر سارنگپور بر آمده بود ناگهان طلیعه رایات اکبرے نظرش در آمده عجالة تنها پیشتر رفته از اسپ فرود آمده و بشرف پای بوس مشرف گشت اکبر در سارنگپور نزول اقبال فرموده شب در منزل ادهم خان بسر برد و لوازم پیشکش و نیاز تقدیم رسانید روزی چند دراینجا اقامت ورزید و بعد جمعیت خاطر از نظم و نسق آن ولایت ادهم خان را بدستور سابق بحال داشته معاودت بمستقر الخلافة آگره فرمود بعد چندے عبد الله خان بحکومت آنولایت متعین گردید و ادهم خان در حضور رسید چون مست باده دولت و جوانے و مدهوش می نادانی بود روزے در محل دیوان عام پادشاہے با شمس الدین محمد خان اتکه گفتگو کرده او را بقتل رسانید و بقصد پادشاه عازم حرم سرا گردید پادشاه در استراحت بود از شور و غوغا بیدار گشته بیرون مے آمد در راه ادهم خان روبرو و خنجر تیغ برهنه خون آلوده در دست داشت اکبر از تفرس دریافته بانگ بروی زد و گفت ای بچه لاده اتکه ما را چرا کشتے و چنان مشتی بر سرش زد که او بے هوش افتاد حاضران بموجب حکم آن بے باک را بسته از کنگره قلعه بزیر انداختند او در دم قالب تهی کرد

در بیان تسخیر ولایت گکهران

این ولایت مابین دریاے سند و بهت واقعست مرزبانان آنجا از همه جماعه بطور خود بوده گاهے اطاعت فرمانروایان دهلی نکرده بودند در بعضے از سیر نوشته اند که آن ولایت از قدیم داخل کشمیر بود سلطان محمود غزنوی بتسخیر در آورده یکی از امراے خویش که از نژاد کیان گکهر نام داشت سپرد از آن زمان نسل او بگکهران معروف دران ملک قابض بوده حکومت باستقلال میکردند شیر شاه و اسلام شاه مدتے به تسخیر آن ولایت کوشیدند و قلعه رهتاس نام بر سر حد احداث کردند تا جماعه گکهران عاجز شده مطیع شوند اصلا کارے از پیش نرفت و مصالحه درمیان آمد سلطان سارنگ حاکم آنجا مع پسر خود کمال خان باراده ملاقات پیش اسلام شاه آمد او هر دو را دستگیر کرده بقلعه گوالیار فرستاد سلطان آدم برادر سلطان سارنگ بر مسند حکومت نشسته متواتر

جنگ هاے مردانه نمود و بزور شجاعت ولایت خود نگاه داشت و اسلام شاه بے نیل مقصود برگشت نوبتی اسلام شاه فرمان داد که زندان خانه گوالیار را کاواک کرده و از باروت انباشته آتش زنند فرمان پذیران حسب الامر بعمل آوردند سلطان سارنگ با تمامی زندانیان در آتش باروت پریده بعالم نیستی شتافت و بحفظ الهی کمال خان پسر سلطان سارنگ در گوشه زندان خانه از چنان بلای بی زنهار سلامت ماند بعد انقطاع رشته دولت افغانان کمال خان از قلعه گوالیار خلاص یافته شامل ملازمان درگاه اکبرے گردید در جنگ هیمون و دیگر محاربات ترددات نمایان کرده مورد الطاف پادشاهی گشت چون پادشاه را بحال خود متوجه یافت استدعاے ولایت موروثی خویش نمود فرمان والا بنام سلطان آدم صادر گشت که چون او در دستگیر کردن کامران میرزا بحضور همایون پادشاه جنت آرامگاه نیکو خدمتها بظهور رسانیده و دم اطاعت اینخاندان میزند بنابرین از روے فضل و کرم نصف ولایت برو مسلم داشته شد باید که نصف ولایت بعهده کمال خان که نیز وارث آن ملک است و خدمات شایسته بجا آورده واگذارد سلطان آدم بمقتضاے برگشتگی بخت سر از حکم بر تافته بموجب فرمان عالیشان بعمل نیاورد لهذا امیر محمد خان برادر کلان اتکه خان و دیگر امراے متعین پنجاب باستیصال سلطان آدم و اعانت کمال خان مامور شدند سلطان آدم قدم جرأت از اندازه خود بیرون نهاده تا قصبه هیلان این طرف آب بهت رسیده و بعساکر پادشاه جنگ کرده منهزم گشت امیر محمد خان متعاقب او رفت و تمام آن ولایت را بالضبط خود در آورده داخل ممالک محروسه خود نمود اکبر از روے عنایت تمام آن ملک بکمال خان مرحمت فرمود و سلطان آدم اخراج یافت

در بیان رسیدن زخم تیر باکبر پادشاه

روزے پادشاه بزیارت روضه شاه نظام الدین معروف باولیا تشریف برده هنگام مراجعت چون بچوک رسید یکی از خون گرفتها در کمین گاه بوده تیرے بسوے او انداخت و بر کتف راست رسیده قریب یک وجب فرو نشست غریو از نهاد حاضران برخاست آن بی باک را دستگیر کرده حاضر آوردند مردم در پے تفحص شدند حکم شد که تفتیش نکنند مبادا این بیچاره مردم را ناحق در بلا اندازد و جهان را از لوث هستی او زود پاک سازند بموجب فرمان همان دم او را بقتل رسانیدند و اکبر با وجود چنین زخم منکر همان طور بتمکین و قرار اسپ سوار بدولتخانه آمده بمعالجه پرداخت و در عرض هفت روز زخم اندمال یافت بعد از ان ظاهر گشت که آن کس قتلق نام غلام شرف الدین حسین میرزا بود او تیر باکبر براے آن زد که میرزاے مذکور او را از عداوت بقصد پادشاه فرستاده بود

در بیان کشته شدن شاه ابو المعالے

او در زمان همایون پادشاه بوسیله جمال ظاهرے از مقربان درگاه شده بود و خود را از فرزندان پادشاه مے شمرد اگر چه حسن صورت داشت اما بدخو و بد سیر بود **بیت** حیف باشد که نکو روے نکو خو نبود ؛ رنگ آن گل بچه ارزد که در و بو نبود ؛ وقتیکه در خطه کلانور سریر جهانبانی بوجود اکبر پادشاه زیب و زینت یافت جمیع امرا در مجمع جشن حاضر شدند ابو المعالے بعضے سخنان دراز کار بر زبان آورده از آمدن حضور عذرها جست بیرام خان خانخانان مهر صورت او را لاسا داده طلب داشت و در همان انجمن بموجب حکم محبوس گشته بلاهور رفت از غفلت کوتوال قلعه از لاهور گریخته بعد مدت باز دستگیر گردیده و در قلعه بیانه زندانی بود زمانیکه بیرام خان روگردان شده دران نواحے رسید او را باز ندائیان دیگر سر داد او بمکه رفته بعد چند سال باز بهندوستان آمده گرد شورش برانگیخت چون کارے پیش بردن نتوانست در کابل رفته ماه جوجک بیگم والده محمد حکیم میرزا را بافسون و فسانه بطرف خود کشیده و دختر او را که همشیره میرزا بود در عقد نکاح خود در آورده در کابل مدار علیه جمیع کار گشت و مردم را نحو دگر دیده وقت قابو بیگم را بقتل رسانیده دم استقلال زده بمدد ایام اکثر امراے بیگم را بنهان خانه عدم فرستاد میرزا سلیمان حاکم بدخشان بر حقیقت حال واقف شده بر دفع استدعاے محمد حکیم میرزا

بکابل لشکر کشید ازین طرف شاہ ابو المعالی فوج آراستہ بقصد پیکار روانہ گردید و برکنار آب غور بند دو لشکر بہم پیوستہ آمادۂ کارزار شدند محمد حکیم میرزا کہ از دبنایت تنگ بود در عین جنگ خود را جلو ریز بمیرزا سلیمان رسانید شاہ ابو المعالی از مشاہدۂ این حال سراسیمہ شدہ رو بفرار نہاد و بدخشیان تعاقب کردہ در موضع چاریکاران رسیدہ دستگیر نمودند میرزا سلیمان بعد فتح در کابل رسیدہ بعضی از محال کابل امرای خود جاگیر دادہ صبیہ رضیہ خود را در حبالۂ محمد حکیم میرزا در آوردہ معاودت بہ بدخشان نمود شاہ ابو المعالی را زنجیر کردہ نزد میرزا فرستاد زانجا کہ او حق نعمت فراموش کردہ مصدر امور ناشایستہ شدہ بود میرزا او را بقصاص خون والدۂ خود بحلق کشید **بیت**

نہ ہرگز شنیدیم در عمر خویش ٭ کہ بد مرد را نیکی آید بہ پیش ٭

دربیان تسخیر ولایت گرکہ آنرا گوندواڑہ گویند

قبل ازین ہیچکس از خواقین اسلام بران دست نیافتہ و سم خیول سلاطین مسلمین دران دیار نرسیدہ در ینولا چون راجہ دلیپ حاکم آنجا فوت شد ہر زاین پسر بیچبالا او قائم مقام گردید رانی درگاوتی والدۂ او بسبب خرد سالگی پسر حکومت آن ولایت میکرد آن عورت در شجاعت و فراست یکتا بود و ہنگام کارزار مردانہ وار کارنامہ بظہور رسانیدے و در شکارگاہ شیر را بر خاک ہلاک انداختے و بار عام دادہ امور حکومت را بآئین مردان عالی فطرت صورت انجام دادے و در لوازم ملکدارے و مراسم سردارے تدابیر صائبہ بجا آوردے چون حقیقت آن ولایت بعرض اکبر رسید آصفخان و عبد المجید وزیر خان برادرش از اولاد شیخ زین الدین خوافی کہ امیر تیمور باو اعتقاد تمام داشت بہ تسخیر آن ملک متعین شدند آنہا در انجا رسیدہ صفوف مصاف آراستند رانی درگاوتی مسلح گشتہ فیل سوار در معرکہ آمد و جنگ مردانہ نمودہ از دست خود تیر و تفنگ زد و بسیارے را کشت و کارہای نمایان بظہور رسانید بالآخر آصفخان غالب آمدہ فیروزمند گردید و لشکریان رانی اکثرے کشتہ و خستہ شدند و بقیۃ السیف بیابان گرد و ہزیمت گشتند رانی احوال خویش بدین منوال دیدہ بفیلبان سوار کہ بر فیل او بجای فیلبان نشستہ بود گفت کہ از خنجر آبدار کار مرا تمام کن او جواب داد کہ از من بر مخدومۂ خود جرأت نمی تواند شد آن عورت کہ ہمت مردانہ داشت بر زبان آورد کہ مردن بہ نیکنامی بہ از زیستن بعار است این را بگفت و بدست خود بخنجر بران کار خود تمام ساخت و آن ولایت بشمشیر ہمت آصفخان و وزیر خان ہمہ مسخر گشت صد و یک صندوق اشرفی طلا سوای زر سفید و نقرہ آلات و طلا آلات و اقسام ہیاکل و تماثیل و اقسام طلا و دیگر انواع اجناس بیرون از حد شمار و قیاس و ہزار فیل نامی بضبط در آمد آصف خان ہمہ را بتصرف خود در آوردہ چیزے از انجملہ بدرگاہ اکبر فرستاد و از ظفر یافتن بر چنین ملک وسیع و بدست آمدن اینقدر دولت مغرور گشتہ بغی ورزید آخر کار چارہ و ناچار بدرگاہ والا رسیدہ در مہم چیتور و دیگر مہمات مصدر خدمات شایستہ گشت و آن ولایت بتصرف اولیای دولت در آمد ٭

دربیان تعمیر قلعہ اکبر آباد

در سال دہم جلوس والا مطابق سنہ نہصد و ہفتاد و سہ ہجری اساس نہادہ آمد ہر روز چہار ہزار استاد کار از سنگ تراش و معمار و آہنگر و نجار و مزدوران بکار پرداختہ بعرض سی درعہ بر آوردند و بنیاد آن از آب درگذشت و ارتفاع بشصت درعہ رسید تا سر کنگرہ از سنگ تراشیدہ بنا نہادہ اند ہمچنین بنایان چابکدست و خارا تراشان قوی پنجہ و آہنگران و نجاران عمارات دلکشا و منازل فرح افزا در و دولتخانہ والا ترتیب بر آراستند نقاشان جادو کار و مصوران سحر طراز در تصویر گلہا و غیرہ تماثیل ید بیضا نمودہ گویا نگار خانہ چین و گلزار بہشت آئین بر روی کار آوردند و در عرض ہشت سال قلعہ متین و شہرے عظیم صورت نمایش یافتہ باکبر آباد موسوم گردید این شہر در وسط ممالک محروسۂ ہند واقعست و آب و ہوای او خوش و سیر دریا دلکش ٭

دربیان قتل علی قلی خان و بہادر خان

در زمانیکہ غفران پناہ ہمایون پادشاہ از عراق معاودت فرمود از جملہ لشکر ہای عراق کہ شاہ طہماسپ بکمک وامداد متعین فرمودہ حیدر سلطان مع ہر دو پسر خود علی قلیخان و بہادر خان نیز بود حیدر سلطان بعد فتح قندہار در وقت ہزیمت ہمایون از کامران میرزا در اثنای راہ برحمت حق پیوست علی قلی و بہادر پسران او در رکاب ہمایون بودہ مصدر خدمات پسندیدہ شدند و خطاب خانی یافتند بعد رخصت ہمایون چون اورنگ سلطنت بجلوس اکبر رفعت پذیر گشت و ہیمون بقال و دیگر مخالفان بہ مآل متاصل شدند علی قلیخان بخطاب خانزمانے سرفرازی یافت و سرکار سنبھل بجاگیر او مقرر گشت باقتضای شجاعتے کہ داشت بزور شمشیر از سنبھل تا اودہ بتصرف خود در آورد و بہادر خان برادرش نیز خدمات شایستہ بجا آوردہ وکیل السلطنۃ و مدار المہام گردید خانزمان بمصاحبت سفلہ طبعان و غرور شجاعت سر از اطاعت پادشاہی بر تافت و آثار بغی و نافرمانے از و بروز نمودہ بعض امورے کہ خلاف مرضی پادشاہ بودہ بظہور میرسید از جملۂ آنکہ شاہم بیگ نام ساربان پسرے کہ حسن صورت داشت و در سلک قورچیان ہمایون پادشاہ منسلک بود خانزمان باو تعلق خاطر بہم رسانیدہ بعد رحلت ہمایون او را بملاحظۂ مدار البسوی خود کشید و شیفتگی بسیار ظاہر ساختہ کار بجائے رسانید کہ پیش او کورنش کردہ پادشاہم میگفت چون اینمعنے بعرض اکبر رسید فرمانی متضمن نصائح بسیار نوشتہ حکم فرمود کہ ساربان پسر را بدرگاہ والا بفرستد آن مست غرور متنبہ نگشتہ آثار بد سیرتہا زیادہ تر ظاہر ساخت و مزاج پادشاہ انحراف بسیار از و بہم رسانید بعد مبالغہ بسیار ساربان پسر مذکور را بظاہر از پیش خود راند چون خانزمان آرام جان نام لولی در حرم خود داشت و باستدعای شاہم بیگ آن زن نکاحے را باو بخشیدہ مدتے زیر ران شاہم بیگ ہم بود او نیز آن زنکہ را بعبد الرحمن نامے کہ از مخلصانش بود و باو لولی مذکور تعلق خاطر داشت بخشید درینولا کہ شاہم بیگ از خان زمان بظاہر جدا گشتہ پیش عبد الرحمن مذکور در پرگنہ سرہرپور کہ جاگیرش بود آمدہ روزگار مے گذرانید روزے در حالت مستی از عبد الرحمن طلب لولی مسطور نمود و او عذر در میان آورد شاہم بیگ بعنف و تعدے پیش آمدہ عبد الرحمن را مقید ساخت و لولی از خانۂ او بدر آوردہ متصرف گشت برادران عبد الرحمن رسیدہ بمقتضای حمیت جنگ کردہ شاہم بیگ را بقتل رسانیدند این خبر بخانزمان رسیدہ موجب آشفتگی خاطرش گشت چون بقوت شجاعت بر سر افاغنہ غالب آمدہ تا ولایت اودہ در تصرف داشت و مبارز خان پسر سلطان محمد عدلی را کہ افاغنہ او را شیر شاہ خطاب کردہ سر بشورش برداشتہ بودند نیز شکست دادہ فیروزمند گشتہ بود زیادہ تر مغرور گشتہ قتل شاہم بیگ را باشارہ پادشاہ تصور نمودہ بغی ورزید و صراحۃً سر از اطاعت بر تافت و بہادر خان برادرش نیز رفتہ باو ملحق شد و این ہر دو برادر مصدر شورش گردیدہ باعث اختلال ممالک محروسہ گشتند پادشاہ چند مرتبہ بنفس خویش بر سر آنہا رفت و جنگ ہا در میان آمد اما بوساطت امرای بزرگ تقصیرات آنہا معاف مے گشت چون قدر عنایت ندانستہ باوجود عفو جرائم متواترہ مصدر حرکات ناشایستہ شدند بالضرور اکبر باستیصال آن بدمآلان جازم گشتہ از اکبر آباد ایلغار فرمود و چند روز و شب قطع راہ نمودہ در حوالی پرگنہ سکرور ناگہان بر سر مخالفان رسید و محاربہ سخت روی داد آن ہر دو برادر دل بر مرگ نہادہ جنگ رستمانہ کردند دران وقت اگرچہ ہمگی پانصد سوار و چندین فیل در ظل رایت اکبر بود اما ہزاران لشکر تائید آلہی ہمراہ داشت قضا را در عین جنگ اسپ بہادر خان چراغ پا گشت و او از خانہ زین بر زمین افتاد بہادران لشکر منصور رسیدہ او را دستگیر کردند و دست بر گردنش بستہ بحضور آوردند اکبر پرسید کہ اے بہادر در حق تو از ما چہ بد واقع شدہ کہ مصدر این ہمہ فتنہ و فساد شدے او ہیچ جواب نداد بعد مبالغہ بسیار بر زبانش رفت الحمد للہ علی کل حال درین اثنا شہباز خان بموجب حکم والا او را از بار سر سبکدوش گردانید پس از ساعتے یکے از ہمراہیان خانزمان را گرفتہ آوردند و او ظاہر کرد کہ فیل یک دندان سر کار پادشاہے خانزمان را کشتہ و او در معرکہ افتادہ است حکم شد کہ ہر کس سرہای

حرام نمکان بیارد بحساب سر غول یک اشرفی و هر سر هندو دهقانی یک روپیه انعام یابد مردم سرهاے لشکریان مخالف را بریده می آوردند واشرفی و روپیه می یافتند تا آنکه سر خانزمان آوردند اکبر از پشت زین بر زمین آمده جبهه نیاز را بسجدات شکر بے نیاز بر زمین سائید و سران هر دو نمک حرام را بجانب اکبرآباد فرستاد از ابتدای سال سوم جلوس تا غایت سال یازدهم خللها ازین هر دو برادر در ممالک محروسه بود در مبادی سال دوازدهم فتنه و آشوب آنها فرونشست **نظم** حق صاحب نمک بته کردن ؛ بشکند شخص را سر و گردن ؛ بادلی نعمت از برون آئی ؛ گر کهیرے که سرنگون آئی ؛

ذکر در بیان شورش میرزایان و تادیب و تخریب آنها و تسخیر ولایت گجرات

ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و مسعود حسین میرزا و عاقل حسین میرزا پسران محمد سلطان میرزا که سلسله او بصاحبقران امیر تیمور گورگان میرسید بمقتضاے بدطینتی و سفاه خوئے مصدر شورشهاے شدند و بخانزمان و بهادرخان یکدل بوده در ممالک محروسه خللے انداختند و محمد سلطان پدر آنها که پیرے کهن سال بود در پرگنه اعظم پور سرکار سنبهل جاگیر خود مے گذرانید در نیولا که خانزمان و بهادرخان بمکافات کردار خود رسیدند میرزایان فتنه و فساد بر ذمه خود گرفته هنگامه پردازے را بجد گرفتند چون رایات عالیات بسمت پنجاب نهضت فرمود از سنبهل برآمده دست بتاخت و تاراج کشادند و بعضے از جاگیرداران را کشته مال و متاع آنها مع جاگیر متصرف شدند و در دهلی رسیده قلعه را محاصره نمودند و باعث آزار و اضرار خلائق و شورش عظیم گردیدند اکبر باستماع این سانحه از پنجاب بسمت دهلی برگشت میرزایان از خبر نهضت موکب عالی دست از محاصره دهلی برداشته بطرف مالوه رفتند و آن ولایت را از محمد قلی برلاس که یکے از امراے پادشاهی بود گرفته تا هندیه بتصرف خود درآوردند بعد نزول رایات اقبال در دهلی جنود منصوره باستیصال میرزایان بدآل متعین گردید دران زمان سلطان محمود در گجرات فوت شده بود و چنگیزخان غلام سلطان محمود دران ولایت علم ریاست برافراشت میرزایان تاب مقاومت عساکر پادشاهی نیاوردند و بودن خود در ولایت مالوه از حیز تاب و توان خود بیرون دانسته بچنگیزخان پناه بردند از انجا که اعتمادخان گجراتی که او هم از امراے سلطان محمود بود بر سر احمدآباد با چنگیزخان محاربه داشت چنگیزخان رسیدن میرزایان غنیمت دانسته بهرّوچ جاگیر ایشان مقرر کرد چون جبلت خوش نداشتند آنجا نیز صحبت در نگرفت و با چنگیزخان هم جنگیده بطرف خاندیس رفتند و از انجا باز بمالوه آمدند بعد ازآنکه جهازخان حبشی چنگیزخان را کشت و در ولایت گجرات خللی روے داد میرزایان از مالوه باز بسمت گجرات رفته قلعه چانپانیر و سورت بے جنگ گرفتند پس ازان قلعه بهرّوچ را متصرف شده قوت و مکنت بهم رسانیدند چون این مقدمه بعرض اکبر رسید تسخیر ولایت گجرات و تادیب میرزایان در خاطر خود مصمم نموده بدولت و اقبال متوجه آن سمت شد بعد رسیدن در حوالی گجرات سلطان مظفر عرف نهو والی آن ولایت را که از اولاد سلطان بهادر طفل خردسال بود بسبب نمود امراے خود و خلل اندازی میرزایان سراسیمه می گشت دستگیر کرده آوردند اکبر او را در قید نگاه داشت او بعد چندگاه قابو یافته گریخت اعتمادخان خواجه سرا که مدار علیه آن ولایت بود و دیگر امراے آن دیار آمده ملازمت کردند و گجرات بی جنگ مسخر گردید احمدآباد که مصر جامعیست بقدوم اکبر رونق تازه یافت میرزا عزیز کوکلتاش ولد خان اعظم شمس الدین محمد اتکه را بخطاب خان اعظم که موروثے او بود سرافراز فرموده بصوبه داری گجرات مقرر کرد و بعد انتظام مهام آنجا در بندر کهنبایت سیر دریاے شور نمود و از انجا معاودت فرموده باستیصال میرزایان متوجه شد و در قصبه سرنال بنفس نفیس خود با میرزایان جنگ عظیم نمود آن فتنه کیشان تاب سطوت

پادشاهی نیاورده منهزم شدند و هر یکے بطرفے روانه شد اکبر بعد فتح بسمت سورت نهضت نمود درینوقت راجه علیخان برادر محمد حاکم خاندیس ملازمت نموده مصدر خدمات و مورد عنایات گشت در حوالے سورت روزی از شجاعت و مردانگی راجپوتان سخن درمیان آمد که جان در پیش این گروه قدرے و قیمتی ندارد چنانچه بعضے راجپوتان نیزه را که هر دو طرف سنان داشته باشد بدست یکی میدهند که محکم گرفته بایستد و دو کس ازین جماعه که هم پله یکدیگر باشند از هر دو سو آمده نوکهاے سنان بر سینه خود گرفته دزدر کرده برروے هم مے دوند و سنانها از پشت هر دو کس بیرون میرد و باین صورت باهم گرآویخته تلاشهاے نمایند اکبر بمجرد استماع این سخن فی الفور سیف خود را علم کرده قبضه بدیوار نهاده نوک تیغ بر سینه خود داشت و گفت ما خود همسرے نداریم که بروش راجپوتان بعمل آوریم بر نوک همین سیف زور کرده حمله بر دیوارے کنیم حاضران را غریب حالتے عارض گشت و کسے را مجال دم زدن نبود راجه مان سنگه از روے اخلاص چالاکے نموده چنان دستے بر شمشیر زد که از دست اکبر بر زمین افتاد قدرے مابین انگشت و سبابه پادشاه مجروح شد اکبر از روے خشم راجه مان سنگه را بر زمین انداخته بر سینه اش نشست مظفر سلطان گستاخانه دست مجروح را تاب داده راجه را خلاص گردانید و درین کشاکش زخم زیادتے پذیرفت امّا در اندک ایام بمعالجات جراحان اندمال یافت بعد فتح قلعه سورت و جمعیت خاطر از سرانجام امور آن نواحے در احمدآباد نزول اقبال اتفاق افتاد آب و هواے آن شهر بامزاج اکبر ناگوار آمد فرمود در حیرتم که بانے این شهر را کدام لطافت و خوبی بوم ملحوظ گشته که درچنین سرزمین بی فیض بدیهه چنین شهرے باین عظمت اساس نهاد و بعد از و دیگران را چه فائده بنظر آمد که عمر گرانمایه درین خاکدان گذرانیده اند هوالیش با جمیع طبائع مخالف آلبش بهر ذائقه ناگوار زمینش همه ریگستان کم آب گرد و غبار بحدے که در شدت باد نزدیکان همدگر را نتوانند دید رود خانه متصل شهر غیر از ایام بارش همه اوقات خشک چاهها اکثر شور و تلخ تالابهاے سواد شهر بصابون گازران دوغ آب مے نماید مردم صاحب بضاعت در ته خانهاے خود برکه تیار نموده تمام عمارات را از چونه و گچ مصفا ساخته چنان تعبیه مے کنند که آب باران پاک و صاف از تمام مواضع دران برکه میرسد و تمام سال ازان برکه آب مے خورند مضرت آبے که هرگز هوا نخورده و مدفع بخار نداشته باشد ظاهر است در فضاے شهر بجاے سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است هوائے که بر صحراے زقوم وزیده ببدن انسان رسد و ازان استنشاق نماید فائده اش معلوم که چگونه است گویا قلعه دوزخے است که برروے زمین آورده اند عجب آنکه با این حال تمام آن مرزبوم از شدت حسن گویا جنتے است حور آشیان و اهالے آن دیار همه دولتمند فرخنده اطوار خوش معاش از اندیشه افلاس و تنگدستے بر کنار **القصه** هنگامیکه اکبر در احمدآباد نزول داشت ابراهیم حسین میرزا و مسعود حسین میرزا فرصت یافته بسمت اکبرآباد آمده رو بدهلے آوردند و از انجا بسنبهل رفتند پادشاه باستماع این خبر از احمدآباد بجانب اکبرآباد نهضت فرمود ابراهیم حسین میرزا و مسعود حسین میرزا آوازه نهضت موکب والا از سنبهل روانه شده براه دیبالپور رو به پنجاب آوردند حاکم پنجاب که مهم نگرکوٹ داشت و کار آنجا نزدیک باتمام رسانیده بود بضرورت بارامه آنجا صلح نموده باستیصال میرزایان روانه گشت و در حوالے ٹهٹه تابع ملتان محاربه نمود و باندک جنگ مسعود حسین میرزا دستگیر گردید و ابراهیم حسین میرزا گریخته بطرف ملتان در خانه بلوچے متوارے گشت بلوچان او را بدست آورده بسعیدخان حاکم ملتان سپردند و او بزخمے که در جنگ ٹهٹه رسیده بود قالب تهی کرد و مسعود حسین میرزا را خان جهان بحضور مقدس فرستاد اکبر جان بخشے او نموده محبوس فرمود بعد چندگاه بزندان مرگ گرفتار شد و محمد حسین میرزا که در جنگ قصبه سرنال منهزم شده بطرف دولت آباد دکهن رفته بود ازان سمت باز در گجرات رسیده شورش نموده باتفاق اختیارالملک گجراتے که از امرای آن ملک بود

محاصره قلعه احمدآباد کرد خان اعظم کوکلتاش تاب مقاومت نیاورده متحصن گردید چون این خبر بعرض اکبر رسید نظر بصلاح ملکی رسیدن بایلغار ضرور و لازم دانسته بر جمازه های باد رفتار سوار شد و چندے از فدائیان راهمراه گرفته براه فتح پور بایلغار روانه گردید نظم چو کوے روان گشت بر پشت باد ٭ عجب بین که بر باد کوه ایستاد ٭ یلان بر شتر ترکش اندر کمر ٭ شتر چون شترمرغ در زیر پر ٭ با اینهمه مسافت بعید در عرصهٔ نه روز نور دیده قبل از وصول خبر ناگهان در حوالے احمدآباد رسید مخالف که محاصره احمدآباد داشت اصلا از وصول موکب والا آگاه نبود ناگهان خروش نقارهٔ رعد جوش پادشاهی پردهٔ گوش و مغز هوش محمد حسین میرزا را مع همراهیان بر درید و با ضطرار دست از محاصره قلعه احمدآباد باز کشیده آماده پیکار گردید و آتش کارزار اشتعال یافت پادشاه از فرط غیرت و شجاعت و وفور دلاورے و همت بنفس نفیس خود در معارک و مهالک در آمده کارهائیکه پادشاهان را بدون ضرورت و لا علاجے مباشر آن گشتن روا نباشد بنوعے نمود و بنحوے با اعادے در آویخت که باعث حیرت تماشائیان و عبرت معاندان گشت یکی از دشمنان قوی چنگ در عین جنگ نزدیک رسیده شمشیرے بر اسپ سواری خاصه زد و اسپ چراغ پا شد اکبر بدست هوشیارے و جرأت اسپ را در دست داشته بر ان بیباک نیزه نیزه زد که از بدن و سلاحش در گذشت از پے او دیگرے رسیده نیزه حواله اکبر نمود حاضران کار او را تمام کردند دشمن بست هزار سوار بود و عساکر منصوره هشت هزار لشکر غنیم دلیر ترے آمد قضارا از جانب مخالف بانے بطرف لشکر فیروزے می آمد بزقوم زارے تصادم نموده بلشکر خود باز گشت و خرمن بسیارے از لشکریان میرزا سوخت و فیلی از ان طرف بر مردم پادشاهی حملے آورد و از صدمه همان بان رم خورده برگشت و انتظام لشکر خود بر شکست بتائیدات الٰهی این هر دو امر باعث انکسار مخالفان و فتح و نصرت اولیاے دولت پادشاهے گردید و محمد حسین میرزا زخمے از معرکه برآمده رو بفرار نهاد و بدست یکے از مبارزان لشکر منصور گرفتار گردید او دست برگردن بسته در حضور آورد و از کثرت درد زخم و بسیارے ترود و خجالت تاب سخن گفتن نداشت و از غلبهٔ عطش نزدیک بود که قالب تهی کند اکبر ترحم نموده آب خاصه مرحمت فرمود و میخواست که در قلعه محبوس نگهدارد و بسپرد راجه بهگونت داس بیاسا رسید و نیز اختیار الملک که منشاء فساد او بود بعد فرار از اسپ افتاده اسیر گشت سر او را جدا کرده آوردند و عاقل حسین میرزا و دیگر لشکریان مخالف پراگنده گشتند و اکبر بفتح و فیروزی داخل احمدآباد شد و مجدداً انتظام پراگندگیهاے آن ولایت نموده بعد یازده روز معاودت نمود و مدت چهل روز درین رفتن و آمدن و نظم و نسق مهمات و رسیدن بدار السلطنه فتح پور کشید بعد چند سال گلرخ بیگم صبیهٔ کامران میرزا که در حبالهٔ نکاح ابراهیم حسین میرزا بود و در تفرقهٔ میرزایان پسر خود مظفر حسین میرزا را همراه گرفته بطرف دکن رفته بود بگجرات آمده مصدر شورش گردید راجه تودرمل که براے تشخیص جمع صوبه گجرات رفته بود جنگ نمایان کرده فیروز گشت و مخالف شکست خورده براه کهنبایت بدر رفت اکثر مردان غنیم و عوراتیکه در لباس مردان بوده جنگ مے کردند دستگیر شدند مظفر حسین میرزا بطرف دکن مے رفت راجه علی خان او را دستگیر کرده بحضور اکبر فرستاد مدتے در قید ماند بعد سه سال از قید برآورده صبیه خود در عقد ازدواج او در آورد و از ابتداے سال یازدهم جلوس تا نهایت سال بست و سوم بمیرزایان جنگ در میان بود و بعد دستگیر شدن مظفر حسین میرزا بالکل رفع فساد گردید بعد چند سال که خان اعظم تغیر گشته اعتماد خان گجراتے بحکومت آن ولایت سرفراز شد سلطان مظفر عرف نتهو از اولاد سلطان بهادر که سابقاً از قید اکبر گریخته بود تا بو یافته سر بشورش برداشت و جمعیتے فراهم آورد و باشان فتنه ساز را دست آویز فتنه پردازے گردید و با اعتماد خان جنگ کرده غالب آمد و شهر احمدآباد را غارت نمود و بران ولایت تسلط یافته سکه و خطبه بنام خود کرد چون این خبر بعرض رسید میرزا خان ولد بیرم خان خانخانان را بحکومت آن ولایت متعین فرمود پیش ازان که میرزا خان در آنجا در رسد سلطان مظفر استیلا یافته تمامی آن ملک را متصرف شد و قطب الدین محمد خان که در بهروچ بود چون عاجز شد قول گرفته سلطان

را دید سلطان بد قولے را کار فرما گشته قطب الدین محمد خان و جلال الدین مسعود خواهرزاده او را مسافر ملک نیستی نمود و خزانه و اسباب امارت و بسیارے از افیال بدست آورده در استکبار افزود میرزا خان بر سر او رفته ظفر یافت و سلطان شکست خورده بهزیمت رفت در کهنبایت رسیده باز لشکر فراهم آورد و میرزا خان بر سر او در کهنبایت رفت و محاربه سخت نموده نصرت یافت سلطان مظفر بطرف دکن گریخت در جلدوے این فتح میرزا خان بخطاب پدر خود خانخانان و منصب پنجهزارے که در ان زمان زیاده ازین منصب نبود سرافراز گشت و بعد هشت سال سلطان مظفر بامداد و اعانت جام که عمده زمینداران آن ولایت بود و بمعاونت دولت خان زمیندار سورت و راجه کنهکار سے هزار سوار فراهم آورده باز بطرف احمدآباد آمده شورش نمود دران وقت خان اعظم کوکلتاش از تغیر خانخانان بصوبه دارے احمدآباد مرتبه دوم سرفرازے یافته بود که بمدافعهٔ این فتنه و فساد کمر بست و جنگ عظیم در پیوست هزار کس از مخالف و دو صد کس از خان اعظم در معرکه بقتل رسید و پانصد کس از کوکلتاش زخم برداشتند و هفت صد اسپ بر زمین افتاد بالاخر سلطان مظفر تاب نیاورده مع جام رو بفرار نهاد و سال دیگر قلعه جوناگڈه و سومنات و دوارکا و بنادر ان طرف بشمشیر همت خان اعظم مفتوح گشت و از انجا متوجه کچه گردید مرزبان آنجا زبان عجز و نیاز برکشوده اطاعت پادشاهے قبول کرد و جائیکه سلطان مظفر پنهان شده بود بکسان خان اعظم نشان داد سلطان مظفر را از انجا دستگیر کرده آوردند خان اعظم مے خواست که او را بحضور روانه سازد صبح سلطان مظفر بهانه وضو زیر درختے رفته استره که در زیر جامه خود نهان داشت برآورده بر گلوے خود راند و جان بداد بعد پنج شش سال دیگر بهادر نام پسر کلان سلطان مظفر دران طرف آمده سر بشورش برداشته بود در اندک فرصت خود را در زاویهٔ خمول کشید **بیت**

بلے هر جا شود خور آشکارا ٭ سها را جز نهان بودن چه یارا ٭

ذکر سلاطین گجرات

پوشیده نماند که سلطان فیروز شاه در ایام سلطنت سلطان غیاث الدین تغلق شاه عم خود نوبتے بطریق شکار از دهلی برآمده در پے صید از لشکر جدا افتاد تنها اسپ سواره در دهے از دهات تهو در متصل تهانیسر رسید چون آثار سردارے و سرورے از ناصیه او ظاهر بود سندا مقدم او مغتنم شمرده مراسم خدمتگزارے و مهماندارے بجا آورد و فیروز شاه شب باسایش گزرانیده از سندای مذکور بسے راضے گشت چون بسلطنت رسید سنداے مذکور را بشرف اسلام مشرف ساخت و وجیه الملک خطاب داده پیش آورد رفته رفته وجیه الملک از امراے بزرگ گردید بعد سلطان فیروز شاه چون سلطان محمد شاه پسرش تخت نشین سلطنت گشت ظفر خان بن وجیه الملک را خطاب اعظم همایون داده بحکومت گجرات سرافراز کرد و چتر و بارگاه سرخ که مخصوص سلاطین است مرحمت کرد ظفر خان دران ولایت رسیده به نظام مفرح المخاطب براستے خان حاکم انجا که از ظلم او مردم دادخواه بودند جنگ کرد و نظام مفرح در عرصه کارزار گشته شد ظفر خان بعد فتح تمامے بلاد گجرات بتصرف در آورده و دلهاے جمهور سکنه آنجا را از خود راضی کرد در سنه هفتصد و نود و نه هجرے چون محمد شاه رحلت کرد و امور سلطنت اختلال پذیرفت تاتار خان بن ظفر خان که بوزارت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان محمد شاه مقرر شده بود بسبب غلبه اقبال خان از دهلے فرار نموده پیش پدر بگجرات رسید ظفر خان و تاتار خان در استعداد فراهم آوردن لشکر براے انتقام کشیدن از اقبال خان بودند درین اثنا خبر رسید که صاحبقران امیر تیمور گورگان در نواحے دهلے نزول فرموده و فتور عظیمے دران دیار راه یافته و خلق کثیر ازین حادثه گریخته بجانب گجرات میرسد مقارن این حال سلطان ناصر الدین محمود نیز از دهلی فرار نموده بگجرات رسید اما مایوس گشته از انجا بطرف مالوا رفت بعد آن بقنوج آمده صاحبقران بعد قتل و غارت هندوستان متوجه سمرقند شد و اقبال خان دهلی را متصرف گشت تاتار خان به پدر خود گفت که بعنایت الٰهی لشکر فراوان داریم بهتر است که از اقبال خان انتقام گیریم و دهلے را از و متخلص گردانیم سلطنت میراث کسے نیست

مظفر خان این معنی قبول کرده خود را از حکومت باز داشته گوشه اختیار کرد و حشم و خدم و اسباب حکومت و ولایت به پسر خود داد سلطان محمد عرف تاتار خان خلعت اعظم همایون ظفر خان در سنه هشتصد و نه هجری سکه و خطبه بنام خود کرده بر تخت سلطنت جلوس نمود و شمس الدین برادر اعظم همایون را وزارت بخشید او سلطان را زهر داده کشت مدت سلطنت دو ماه چند روز سلطان مظفر شاه عرف اعظم همایون بعد مسموم گشتن پسر خویش سکه و خطبه بنام خود کرد ایام حکومت سه سال و هشت ماه و بیست روز سلطان احمد شاه بن سلطان محمد تاتار خان بن سلطان مظفر شاه که احمد آباد بنا کرده اوست سی و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطان محمد شاه بن احمد شاه هفت سال و چهار ماه سلطان قطب الدین احمد شاه بن سلطان محمد شاه هفت سال و شش ماه و سیزده روز سلطان داؤد شاه بن قطب الدین احمد شاه هفت روز سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه پنجاه و پنج سال و یازده روز سلطان مظفر شاه بن سلطان محمد شاه چهارده سال و نه ماه سلطان سکندر شاه بن سلطان مظفر دو ماه و شانزده روز سلطان محمود شاه بن سلطان مظفر شاه چارده ماه سلطان بهادر شاه بن سلطان مظفر شاه از نصیر الدین محمد همایون پادشاه شکست یافته در جزیره دریای شور پیش فرنگیان رفته بود فرنگیان میخواستند که او را دستگیر کنند از انجا گریخته در غراب نشسته میخواست که بجهاز در آید قضا را در دریای شور افتاده غریق بحر فنا گردید مدت سلطنت یازده سال و یازده روز سلطان میران محمد شاه خواهرزادهٔ سلطان بهادر شاه که از جانب سلطان حاکم آسیر و برهانپور بود چون از اولاد سلطان بهادر شاه هیچکس نماند او غالب آمده بر مسند حکومت یکماه و یازده روز نشست سلطان محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه هیجده سال و چند روز سلطان احمد شاه عرف رضی الملک از اولاد سلطان احمد شاه بانی احمد آباد باتفاق امرا بر مسند حکومت نشسته سکه و خطبه بنام خود کرد مدت حکومت سه سال و چند ماه و بقولے هشت سال سلطان مظفر شاه بن سلطان محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه چون از اولاد سلاطین مذکور که قابلیت سلطنت داشته باشد احدے نماند اعتماد خان خواجه سرا که مدار علیه سلطنت بود نتهو نام طفل خرد را در مجلس آورده قسم یاد کرد که این پسر سلطان محمود شاه است مادر او جاریه بود چون حامله گردید برای اسقاط حمل حواله من کردند حمل او از پنجماه زیاده شده بود لهذا اسقاط آن نشد و این طفل زائید من این را پنهانی پرورش میکردم الحال که سوای این طفل وارثے نیست متابعت ناگزیر است همه کس قبول کرده او در السلطنت بر داشته سلطان مظفر خطاب دادند عاقبت الامر بدست کسان خان اعظم کوکلتاش گرفتار آمده خود را خود کشت چنانچه گذشت ایام حکومت شانزده سال و چند ماه از ابتدای سنه هشتصد و هشتاد و یک هجرے لغایت نهصد و هشتاد و سه ولایت گجرات یکصد و هفتاد و چهار سال از تصرف سلاطین دهلے بیرون بود در عهد اکبر داخل ممالک محروسه گردید و بتصرف اولیای دولت بابرے در آمد

دربیان روانه شدن خان اعظم بمکۂ معظمه

خان اعظم کوکلتاش با وجود تقدیم خدمات لائقه و شمول عنایات پادشاهے بموجب از اکبر آزرده خاطرے بود و با شیخ ابو الفضل خصومت بسیار داشت اکبر امرے خلاف خواهش او در حضور سر بسته نزاع و در اندازے شیخ تصور نموده بسیار آشفتگے کرد تا آنکه درین ایام بموجب آزرده خاطر گشته بعزم طواف بیت الله از گجرات روانه شد و با جام و بهارا که عمدهٔ زمینداران آن ولایت بودند ظاهر ساخت که داعیه آنست که از راه سند بدرگاه آسمان جاه شتابم چون بسومنات رسید دیوان و بخشی سرکار والا که دران صوبه بودند محبوس ساخت و بر لب آب دریای شور رسیده با فرزندان و اهل و اتباع خود بر جهاز نشست این خبر بعرض رسیده باعث آزردگے خاطر اکبر گردید و فرمان عطوفت بنیان صادر گشت خان اعظم از بسکه شوق طواف بود در آنوقت شدت انحراف داشت نصیحت پذیر نگشته روانه بیت الله گردید بعد ادای این سعادت سال دوم معاودت نموده بگجرات رسید و بموجب حکم بآستان سلطنت رسیده

شرف ملازمت اندوخت اکبر از کمال عنایت و نوازش که برادو داشت در آغوش گرفت و در اندک مدت بمنصب عالی و وکالت سرافراز فرمود و مهر خود حواله کرد و در آخرها بمنصب هفت هزاری سرفراز گشت در انوقت منصب امرا زیاده از پنجهزاری ضابطه نبود و اول شخصیکه بمنصب هفت هزاری سرافرازی یافت خان اعظم بود و اینهمه عنایات بحال او از ان جهت مصروف بود که جیجی آنکه والده او و دایهٔ مرضعه پادشاه بود پاس خاطر آن عفیفه اکبر بسیار میکرد و خان اعظم نیز از دانش و فرزانگی و شجاعت و مردانگی بهره وافر داشت **بیت** بدانش بزرگ و بهمت بلند ٭ بباز و دلیر و بدل هوشمند ٭٭٭

ذکر دربیان تسخیر قلعه چیتور

در زمانیکه میرزایان در مالوا شورش داشتند و اکبر بدفع فتنهٔ آنها متوجه بود در منزل دهولپور تابع اکبر آباد بر زبان او گذشت که غیر از رانا تمامے زمینداران هندوستان بملازمت رسیده اند بخاطر میرسد که نخستین استیصال رانا نموده بعد از ان بطرف مالوا نهضت فرمایم سکت سنگه پسر رانا دران زمان بحضور بود بخاطر آورد که نهضت رایات پادشاهی اگر بآنطرف شود پدر من این یورش بسبب من خواهد دانست باین داعیه از لشکر فیروزے گریخت چون فرار نمودن او بعرض رسید تادیب و تخریب رانا بطریق اولی لازم آمده از دهولپور بسمت ملک رانا متوجه شد در حوالی قلعه چیتور رسیده آن حصار را که در حصانت و متانت شهرهٔ آفاق است محاصره کرد و چند ماه علی التواتر جنگ توپ و تفنگ در میان ماند روزے اکبر برای دیدن مورچها سوار شد بعرض رسید که ازین روزن قلعه چندمرتبه شخصے بندوق سر داده و هر بار آسیبے باهل مورچل رسیده پادشاه بندوق خاصه بدست خود گرفته بسوی آن روزن سر داد و بر زبان او گذشت که چنانچه در شکار هرگاه بندوق بشکار میرسد بدست من احساس میکند که به نشانه رسید الحال همچنین احساس شده میدانم که تیر بندوق به نشان رسیده بعد چندے خبر رسید که برادرزادهٔ رانا جمیل از ان بندوق کشته شد و گوے تفنگ بر نشانه رسید **قطعه** در معرکه این تفنگ فریادرس است ٭ خصم افگن و گرم خوی و آتش نفس است ٭ موقوف اشاره ایست در کشتن خصم ٭ سوی کش نگهی ز گوشهٔ چشم بس است ٭ چون محاصره بامتداد کشید و کارے از پیش نرفت بموجب حکم والا دو نقب درون قلعه رسانیدند هر دو را از باروت پر کرده یکی را آتش دادند و دیگرے موقوف بر حکم بود چون سرهای هر دو نقب پایان قلعه باهم اتصال داشت قضارا در هر دو نقب آتش در گرفت و لشکر پادشاهی که طرف نقب دوم نزدیک قلعه غافل بود بسیار کسان از آنها ضائع شدند آما باقبال پادشاهے قلعه مفتوح گردید بعد جنگ بسیار و تردد بیشمار رانا جی مل مع پتا که از امرای بزرگ او بود کشته شد اکبر بعد فتح و نصب قلعه بفرخے و فیروزے از انجا معاودت نموده بخطهٔ دلکشای اجمیر نزول اجلال فرمود از ابتدای نصف شهریور ماه لغایت اواسط اسفندار ماه الٰهی که همگی شش ماه بوده باشد این مهم انصرام یافت ٭

ذکر دربیان معاف کردن جزیه و طریقهٔ صلح کل ورزیدن در مملکت هندوستان و اختراع دین الٰهی

شیخ عبد الله بن شیخ شمس الدین سلطانپورے در عهد شیرشاه بصدر الاسلام و در زمان همایون بشیخ الاسلام و در وقت اکبر بمخدوم الملک ملقب و بنهایت جاه طلب متعصب و بنادوست بود چنانچه شیخ عبد القادر بداؤنے با وجود اتحاد مذهب و مناسبت تمام در عمل و طبیعت در کتاب خود مے نگارد که چون مخدوم الملک معاتب پادشاه گشته در گذشت خزاین و دفاین بسیار از و پدید آمد از الجمله چندین صندوق خشت طلا بود که از گورستان خانه او که بهانهٔ اموات خود دفن کرده بود بر آوردند و این همه با جمیع اموال و کتب اندوخته او داخل خزانهٔ عامرهٔ پادشاه گشت و شیخ عبد النبے صدر که نک مردے متعصب جاه طلب از اولاد ابو حنیفه کوفی در اوائل عهد اکبر اقتدارش بجائے رسیده بود که یک دو بار پادشاه خود کفش او را پیش او گذاشت و افاغنهٔ خود بلاپرست و در ظاهر اسلام بنهایت صلب بکمال تعصب می باشند و همایون مرتبه ثانے بمجرد تسلط بر بلاد هند از بام افتاده بمرد و اکبر بنهایت جوان

و در طفلی سلطنت یافته انفصال دعاوے عظیمه بلکه اکثر امور سلطانی برائے ورد به همین هر دو کس واشباه و اتباع اینها سپرده خود بعیش و طرب و لهو و لعب مے گذرانید اینها بنابر حب جاه و نفس پرستی و شدت تعصب هر کرا اندک مورد التفات پادشاه و از مسلک و مشرب خود بیگانه میدیدند بهر حیله و بهانه که میتوانستند بنام حراست و حمایت شرع و اسلام بقتل او کمر بسته نے گذاشتند که سرے بر افراز و خصوص با کسانے که اینها برهم پیشه اینها بوده در باطن نسبتے بآنها داشته اند نهایت عنادے ورزیدند چنانچه شیخ ابو الفضل و پدرش شیخ مبارک و شیخ فیضی نیز بدام اینها افتاده بتائید الٰهی ازان بلائے ناگهان بهزار دشوارے و جگر خوارے نجات یافته بادج عزت و اختصاص رسیدند و در ضمن احوال شیخ ابو الفضل این ماجرا پیرایه ایضاح خواهد یافت و کار بجائے رسیده بود که خلق زیاده از حد حصر را بدستیاری این بے دینان خون ناحق ریخته شد و آنچه از مجموع حکایات و تقریرات نقله اخبار آن عصر مستفاد میشود هر دو مقتدائے مذکور نهایت متعصب و اظهار تصلب آنها در ظواهر و دیندارے فقط برائے حب جاه و نفس و هوا پرستے بوده بوئے از ایمان بمشام جان اینها و اتباعش مثل عبد القادر بداؤنے وغیر ذلک نرسیده بود و از شدت تعصب و خود رائے فتواهائے عجیبه میدادند چنانچه شیخ عبد القادر بداؤنے مے نویسد که مخدوم الملک فتوے داد که درین ایام بحج رفتن فرض نیست چون پرسیدند گفت راه مکه منحصر در عراق است یا دریا در راه عراق ناسزا از قزلباشان باید شنید و در راه دریا عهد و قول از فرنگے گرفته زبونے باید کشید و دران عهد نامه صورت حضرت مریم و حضرت عیسیٰ مصور کرده اند حکم بت پرستے دارد و پس مهر و صورت سفر ممنوع است ارباب ذهن و ذکا ازین مقوله مرتبه اجتهاد آن مدعے فقاهت و دیندارے توانند فهمید و بداؤنے در احوال خود مے نویسد که هر چند شیخ مبارک را بحسب استادے بر من حق عظیم است لیکن چون او و پسرانش غلو در انحراف از مذهب حنفی داشتند مرا آن جهت سابق نماند و نیز برائے استشهاد و استحکام قول خود از مخدوم الملک نقل میکند که او هر گاه شیخ ابو الفضل را در اوائل عهد اکبر میدیدے گفت که چه خللها که ازین مرد در دین بخیزد و سببش جز این نبود که شیخ ابو الفضل و پدرش شیخ مبارک بنابر عقل و تدین مثل اینها مولع در قتل بندگان خدا بلکه مجوز قتل مردم بمحض گمان تشیع یا پیروے عقل در مسائل مختلف فیها نبودند و بطفیل آن هر دو مرائے دنیا پرست مرتبه تعصب عوام بحدے رسیده بود که در میادے سال سے و سوم اکبر فولاد برلاس نام منصبدار متعصبے ملا احمد ٹھٹھے را که شیعے مذهب بود بعداوت کیش تشیع از ور نجیده شبے بهانه ملا را از خانه اش بر آورده بزخم خنجر مجروح ساخت و اکبر که دران ایام دین الٰهی اختراع نموده از قید عصبیت بر آمده بود برلاس مذکور را بپائے فیل بسته در شهر لاهور گردانید تا هلاک شد و ملائے مقتول بعد از قاتل بسه روز درگذشت و بعد از دفن ملا احمد شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل بر قبرش مستحفظان برگماشتند با وجود اینهمه اهتمام مردم لاهور بعد نهضت اردوے پادشاه بکشمیر جثه ملا را بر آورده بآتش تعصب و عناد سوختند و برائے خود ذخیره اندوختند القصه چون موتمن الدوله شیخ ابو الفضل بنهایت مرتبه تقرب اکبر پادشاه مخصوص گشت و علامه زمان حکیم فتح الله شیرازے و دیگر امراء و علمائے عراق و شیراز بدربار اکبر فراهم آمدند شیخ ابو الفضل با علامه مرقوم و دیگر دانشوران همرائے و همزبان گشته در تدارک ستمگارے و خونریزے متعصبان معاند مذکور کمر همت محکم بست چون بچاره گری نشست دید که پادشاه خود پرست و علمائے جاه پرست از مذهب خود برگشته و بنا بر روئے نخواهد کرد و با این مذهبے که دارد بنائیکه از مدتها استحکام یافته علمائے بباد فنا خواهد رفت ناچار اکبر را ستوده و فوق مرتبه که داشت وانموده ولالت بجوهرے و احداث مذهب جدید مسمے بدین الٰهی نموده از قید تعصب بر آورد و بمعنے ظل اللٰهی که صلح کل نتیجه آنست آگهے داده بندگان خدا را از چنگال سفاکے بے باکان مذکور و اتباع آنها نجات در ستگارے بخشید و بنائے آن بدین نمط گذاشتند که پادشاه را اول آهسته آهسته بر خبث نیت آنها در جمع مال و طلب جاهے که در دل داشتند آگهی داده چنین وانمودند که پادشاه ازین برخود بستگان

تمام ریاست اسلام بهمه وجوه لائق تر و مستحق این مرتبه و مقام است چون این سخن دلنشین پادشاه شد در شروع سال بست و چهارم جلوس روزے در حضور پادشاه با قضات و علما گفتگوے مسئله که مختلف فیه مجتهدین شے باشد در میان آورده سخن بدینجا رسانیدند که سلطان را هم مجتهدے میتوان گفت یا نه و شیخ مبارک پدر موتمن الدوله ابو الفضل که اعلم علمائے زمان خود بود حسب الامر تذکره درین خصوص نگاشته و بمهر خود مختوم گردانیده بعلمائے عصر که در ارود حاضر بوده اند سپرده فتوئے خواست علماء رضے پادشاه از فحوای سؤال دریافته بعد تامل و امعان نظر در معانئے آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولے الامر منکم و دیگر احادیث و اقوال که درین باب ورود یافته حکم کردند که مرتبه سلطان عادل عند الله زیاده از مجتهد است چه نص اولے الامر مؤید وجوب اطاعت سلاطین است علی رائهم نه معاضد مجتهدین حضرت پادشاه اعدل و افضل و اعلم بالله است اگر در مسائل دین که مختلف فیه علما است یکطرف را از جانبین اختلاف جهت تسهیل معاش بنی آدم و صلاح حال اهل عالم اختیار نموده بآنجانب حکم فرماید اطاعتش بر کافه انام لازم و اینها اگر باجتهاد خود حکمے از احکام که مخالف نص نباشد بنابر مصلحت عام قرار دهد مخالفت ازان حکم موجب سخط الٰهی و عذاب اخروے و خسران دینے و دنیوے است و همه بابران تذکره مهرهای خود زدند بعد ازان مخدوم الملک و عبد النبی صدر را احضار نموده مامور بمهر و دستخط گردانیدند آنها نیز طوعاً و کرهاً مهر و دستخط خود نمودند و کان ذلک فی شهر رجب سنه سبع و ثمانین و تسعمائه من الهجرة المقدسه چون محضر درست شد و احکام خاطر خواه پادشاه که مطابق بصلاح خیر طلبان جمیع خلق الله بود شیئاً فشیئاً اجرا یافت مخدوم الملک و شیخ عبد النبے مامور بگزاردن حج گشته اخراج یافتند و علمای تعصب پیشه دیگر بهمین نهج بتعین قضائے ولایات دور دست از حضور مهجور گشته از دار السلطنة دور افتادند و خیر طلبان خلق خدا اصلاح حال عالم و ابقائے جان و مال و عرض و ناموس ابنائے آدم در افنا و عقیده سلطان زمان دانسته اکبر را واضع و محدث دین الٰهی گردانیدند و دین الٰهی عبارت است از صلح کل و جاے دادن جمیع عباد در کنف حمایت خود باقتضائے معنے ظل الٰهی و حاصلش آن که باحدے تعصب و نفاق نباشد و هر کسے در سایه رافت او بر آساید بدین تدبیر جهانیان از دست ایذا و اضرار اشرار خلق آسودند و فارغ البال راه زندگے پیمودند و مخدوم الملک که بمکه معظمه رسید شیخ ابن حجر مکے صاحب صواعق محرقه دران زمان زنده و مقیم مکه بود باعتبار مناسبت تعصب استقبال مخدوم الملک نموده احترام او بسیار نمود و درون شهر آورده در کعبه را در غیر موسم برائے او کشود تا زیارت نمود و آن جو فروش گندم نما که در صورت دیندارے طالب دنیا بود چون از پادشاه و امرائے موافق نهایت کبیده بود در مجالس و محافل نسبت بپادشاه و امرا سخنان ناخوش مثل ارتداد از دین و رغبت بکفر که اکثر افترا بود ذکر مے نمود و این سخنان او بگوش پادشاه رسیده باعث کمال انزجار خاطرش مے شد و شیخ عبد النبے صدر هم کذلک بعد اندک مدت که خبر بغے محمد حکیم میرزا برادر اکبر شنیدند و خبر مسخر شدن لاهور بدست میرزائے مذکور نیز رسید بطمع ریاست و حب جاهیکه داشتند بے تاب گردیده هر دو معاودت بهند نموده باحمد آباد گجرات رسیدند درین اثنا بعضے بیگمات محل اکبر پادشاه که بحج رفته بودند نیز ادراک سعادت طواف نموده برگشتند و به بلدهٔ مذکوره رسیدند و آن هر دو بعد ورود در هند اکبر را باقتدار دیده بر خود ترسیدند بضرورت و ناچارے رجوع به بیگمات مذکور نموده در استشفاع جرائم خود توسل بآنها جستند و زنهائے مسطوره بعد ورود سفارش آنها کردند اکبر که نهایت از آنها آزرده و انتقام الٰهی نیز بر آنها لازم افتاده بود در ظاهر پاس زنها داشته مردم خود فرستاد که آنها را مخفی ازان نسوان مسلسل کرده بیارند مخدوم الملک از کمال خوف و بیم در راه قالب تهی کرد و دوستانش نعش او را مخفی در جالندهر آورده دفن نمودند و مال بسیار از خانه او بر آمده بخزانه پادشاه رسید و عبد النبے را بعد ورود بپائے محاسبه در آورده حواله شیخ ابو الفضل نموده در قید بمرد چون او را با شیخ عداوت دیرینه بود و شیخ ابو الفضل متهم شد که عمداً او را کشته است و این مذهب الٰهی که آسایش غیر متناهے خلق خدا دران بود تا عهد جهانگیر رواج داشت باز از عهد شاهجهان تعصب مذهب

شروع شده در عهد عالمگیر شدت پذیرفت از تقریر شیخ ابوالفضل در ذکر احوال خودش و محافظت قبر ملا احمد بگماشتن مستحفظان از شیخ ابوالفضل و برادرش که بعمل آمده و در ذکر گذشته شد نعش بدست فولاد برلاس گذشت دلالت بر تشیع او و پدرش می نماید والعلم عند الله و احوال ملا احمد ٹھٹھے عبدالقادر بداؤنی در تاریخ خود چنین نگاشته که او فاروقی نسب بود و پدران او در ملک سند حنفی مذهب بودند او در عهد شاه طهماسپ صفوی بولایت عراق ایران افتاد و مذهب تشیع اختیار نموده و درین مذهب غلو داشت چون شاه اسمعیل ثانی پسر شاه طهماسپ از سنیت افیون سازش باردی و تورانی میخواست و برعکس پدر اندک طرفداری تسنن ظاهر می نمود ولتنگ گردیده بمکه رفت و از انجا بدکن بعد ازان در سال بست و هفتم جلوس از دکن بهند آمده ملازمت اکبر پادشاه نمود روزی اورا در بازار دیدم و بعض عراقیان تعریف من کردند گفت که نور رفض در جبین ایشان عیان می نماید گفتم چنانچه نور تسنن در چهرهٔ شما ملای مذکور حسب الامر اکبر تحریر تاریخ هزار ساله از ابتدای هجرت تا زمان اکبر اشتغال ورزیده تا زمان چنگیز خان جمیع وقایع را در دو جلد با تمام رسانیده و در سال سی و دوم بتقریبی که مذکور شد کشته گردید بقیهٔ احوال را آصفخان تا سال نهصد و نود و هفت نوشت و آن کتاب بتاریخ الفی موسوم گشت و نیز بسبب اختیار نمودن همین مذهب الٰهی و بلندی همت مبلغی خطیر که بطور جزیه بعرض وصول درمی آمد پادشاه خواست که تحصیل وجه مذکور موقوف گرداند بر زبان گذرانید که مقرر کردن جزیه بجهت آن بوده که همواره مبلغ معتد به در خزانه موجود بوده پشت سپاه اسلام بآن قوی باشد هرگاه بیمامن اقبال روزافزون هزاران گنجینه مملو از زر سرخ و سفید در سرکار والا فراهم باشد و راجها و رایان هندوستان سر بر خط اطاعت نهاده باشند چه مناسب است که زیردستان و مسکینان هند را آزار داده زری اندوخته آید گویا ملاشیری در زمانیکه راجه مانسنگه به تسخیر ولایت کوهستان پنجاب و تادیب راجه های آن دیار تعیین شده بود این قطعه خاطرخواه پادشاه بسلک نظم کشیده و باستماع مضمون همین قطعه دل پادشاه بر غایت هنود مائل گردیده **قطعه** شها فرمان فرستادی براجه ؛ که سازد هندوان کوه را رام ؛ چنان رونق گرفت از عدل تو دین ؛ که هندو میزند شمشیر اسلام ؛ پادشاهان پیشین بفتوای علمای تعصب آئین ایذا و اضرار مخالفان مذهب صواب و مستنتج هزاران اجر و ثواب میدانستند و اخذ و جر زر و اموال و عیال و اطفال بیگانگان که فی الحقیقة اطاعت نفس و هوا پرستی است از پهلوی فتوای همین جهالت کیشان از جملهٔ اعاظم عبادات رب الارباب می شمردند اکبر که عقل خداداد و نور شعور در طریقهٔ معاش و معاد داشت بساط صلح کل گسترد و طوائف انام و طبقات خلائق را یکسان شمرد و گفت که خالق جهان آرا بر مخلوقات مختلف المشارب و متنوع المذاهب در فیض کشوده لطف عام او همه را شامل است پس بر پادشاهان والاشکوه که ظلال ایزد متعال اند نیز واجب و لازم است که تخالف و تنازع دینی منظور نداشته بندهای خدا را بیک نظر بینند و پرتو عنایت خود را مانند نور آفتاب که بر نیک و بد می تابد بر همگنان یکسان انداز و بعد این دلاویز گفتار حکم فرمود که از تاریخ امروز هیچکس از حکام ممالک محروسه بعلت طلب جزیه که هشت سال با آئین سلاطین پیشین بضبط در آمد مزاحم زیردستان نشود و با هندو و مسلم و گبر و ترسا و دیگر اهل مذاهب در مقام صلح کل بوده با احدی در دین و آئین تعرضی نکند و واگذارد تا بروش پیشینیان خود هرکس پرستار آفریدگار باشد **بیت** در حیرتم که دشمنی کفر و دین چراست ؛ از یک چراغ کعبه و بتخانه روشن است ؛ و در همین اوقات اوائل سال بست و سوم جلوس دوازدهم ربیع الاول مطابق استمرار مجلس مولود حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله منعقد نمود و با حضار سادات و علما و مشائخ و امرا صلای عام داده طعام کشید و در ان روز تمام اهل شهر از موائد احسان بهره یاب شدند چون بعرض رسیده بود که جناب سید المرسلین و خلفای راشدین و اموی و عباسی خطبه میخواندند و بعض سلاطین مثل امیر تیمور صاحبقران و الغ بیگ میرزا نیز خوانده اند بخاطر اکبر آمد که در یکی از جمعات باین سنت خود هم عمل نماید بنا برین روز جمعه در مسجد جامع

فتحپور بر بعضی از زینه های منبر برآمده قاصد خطبه خواندن شد و بیکبار حصر واقع شده بلرزه افتاد و بهزاران تشویش این ابیات شیخ فیضی **نظم** خداوندی که مارا خسروی داد ؛ دل دانا و بازوی قوی داد ؛ بعدل و داد مارا رهنمون کرد ؛ بجز عدل از خیال ما برون کرد ؛ بود وصفش ز حد فهم برتر ؛ تعالی شانه الله اکبر ؛ ادا کرده همین ابیات اختصار نمود و از منبر فرود آمده نماز جمعه ادا فرمود و همین صلح کل را مذهب الٰهی نام نهاده مقرر کرد که در هر شب جمعه دانشوران جمیع ادیان و فضلای انحای ملل از سنی و شیعه و یهود و نصاری و گبر و هنود و ارمنی و ملحد و دهری و براهمه و سیوڑه و دیگر اهل مشارب و مذاهب در چهار ایوان که بهمین قصد تعمیر یافته بود فراهم آمده مذاکره و مناظره نمایند و پادشاه منصفانه بلاتعصب مقالات آنها شنیده عیار گفتار هریکی بمحک خرد برسنجد و در هر جا نکتهٔ مناسبی بخاطر رسد بحسن بیان خاطرنشان منکران نماید **بیت** جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ؛ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ؛ و برای دریافت حقیقت آئین هنود کتاب مهابهارت را که متضمن بر بیشی مقالات و اکثر اعتقادات و حالات و مواعظ این جماعت است و درین کشور از کتب تواریخ کتابی بزرگتر و معتبرتر ازان نیست حسب الحکم اکبر باهتمام غیاث الدین علی نقیب خان و سعی ملا محمد سلطان تھانیسری و شیخ عبدالقادر بداؤنی بفارسی مترجم گشته برزم نامه موسوم گردید و شیخ ابوالفضل دیباچه آنرا در کمال اتقان نگاشته همچنین دیگر کتب هندوی نیز بموجب امر ترجمه گردید و بارها بر زبان اکبر میگذشت که از وزیدن تند باد تقلید چراغ خرد خاموش شده و همه کس بی آنکه غور و امتیاز در حقیقت نمایند هرچه از پدر و استاد و آشنا و همسایه و خویش و اقارب شنیده بآن گرویده تعصبی ورزند و عداوت و کین بایکدیگر مذهب گشته بنظر تحقیق اقوال مخالف خود نمی شنوند و امتیاز حق و باطل در عقائد خود و دیگران نمی نمایند با آنکه از همه اهم تر همین است **بیت** گفتگوی کفر و دین آخر بیکجا می کشد ؛ خواب یک خوابست باشد مختلف تعبیرها ؛ و مقرر فرمود که در هر سال دو مرتبه یکی پنجم رجب که روز ولادت اکبر بود و دیگر دوم ماه امرداد خود را ببعض جواهر و طلا و نقره و انواع اقمشه و گوناگون اجناس سنجیده اشیای موزون به فقرا و اصحاب احتیاج قسمت کنند و نیز قرار یافت که از تاریخ ولادت خود چند روز بحساب عدد روزهای ماه شمسی مرتکب غذای گوشت حیوانی نشود و هر سال بعد وزن آن قدر روز که موافق عدد سنین عمر او باشد گوشت تناول نکند و دران ایام در ممالک محروسه جانداری را نیازارند و بدین تقریب گاوکشی نیز از ممالک محروسه منع گردید و مکرر میگفت که ترک گوشت بارها بخاطر میرسد چه گوشت از شاخ درخت برنمی آید و مانند نباتات از زمین برنمی خیزد و از بدن جاندار است با وجود انواع اغذیه و اقسام نعما که از خانهٔ انعام الٰهی به آدمی عطا شده برای اندک لذت که زیاده از آنی بر زبان نمی ماند قصد جانداران نمودن نهایت سخت جانی و سنگ دلی است و صدر خود را که مخزن اسرار ایزدیست قبور حیوانات گردانیدن کمال نادانی و بی عقلی و نیز می فرمود که شکار کار بیکاران و نمونهٔ جلادی و بیدادیست ناخدا ترسان هلاک جانداران بیچاره را تماشا قرار داده بیگناهان چند را ناحق از جان می گذرانند و نمی دانند که این صور غریبهٔ عجیبه از بدائع صنائع الٰهی و ساخته دست قدرت اوست و سعی در انهدام آنها نمودن کمال نادانی و شقاوت **بیت** میازار موری که دانه کش است ؛ که جان دارد و جان شیرین خوش است ؛ بنا بر همه در امثال این امور بعضی از مسلمانان متعصب اکبر را به برگشتگی از دین منسوب ساخته غائبانه ملامتش می نمودند خصوصاً ملا عبدالله سلطانپوری که در عهد اسلام شاه افغان خطاب شیخ الاسلامی داشت و در زمان اکبر بمخدوم الملک مخاطب شده بود و شیخ عبدالنبی صدر کل زیاده تر از دیگران سخنان ناصواب می گفتند و احوال آنها مذکور شد

ذکر در بیان دختر گرفتن اکبر از راجه های هندوستان

بنابر امتحان و اظہار تسلط و اقتدار خود بعد چند مدت از جلوس و غلبہ بر اعادی و انتزاع قلعہ چیتور از دست رانا و استیصال او خواست
کہ دختران راجہاے عمدۂ این ممالک بزنی خود و اولاد بگیرد اول چون حسن خان میواتی عمدۂ زمینداران جوار دار الملک بود دختر
برادر را در خواست او بمناسبت اسلام قبول نمودہ عقیقۂ مسطورہ را بحرم سرای سلطانی فرستاد بعد آن براجہ بہارا مل کچھواہہ کہ
عمدہ ترین راجہاے ہنود بود ہمین حکم شد او بسبب مخالفت مذہب قبول نکرد آخر الامر ناچار گشتہ تن در داد و صبیۂ خود را در عقد ازدواج اکبر در آورد

نظم
بروز یکہ طالع برومند بود * نظر با سزاوار پیوند بود * جہاندار بر رسم آباے خویش * پری چہرہ را کرد ہمتای خویش *

ذکر ولادت شاہزادہ سلیم یعنی جہانگیر پادشاہ و رفتن اکبر در اجمیر بایفاے نذر

چون اکبر را آرزوے فرزند سعادت پیوند بسیار بود و صورت نگرفت زنہا حاملہ شدند و اسقاطے یافت اگرے زائیدند چند روز ماندہ مے مرد باشتیاق دولت خواہان بامید وصول این مامول رجوع بخدمت شیخ سلیم کہ دران زمان از نزدیکان درگاہ کبریا و مستجاب الدعا مشہور بود نمود او در قصبۂ سیکرے اقامت داشت حسب الاشعار شیخ در نزدیکی قصبۂ مسطور عمارات شاہانہ احداث فرمود و فتح پور موسوم کردہ دار السلطنۃ قرار داد و بوسیلہ دعای آن درویش عنایت الٰہی یاور شد و در سال چہاردہم جلوس والا مطابق سنہ نہصد و ہفتاد و ہفت ہجرے از بطن عفت سرشت صبیۂ راجہ بہارا مل پسر فرخندہ اختر ولادت یافت بیت
یکی غنچہ از باغ دولت دمید * کہ انسان گلی چشم گیتی ندید * نام آن مولود بمناسب اسم درویش داعی سلطان سلیم گذاشت آخر بعد پدر چون پادشاہ گشت بجہانگیر پادشاہ موسوم شد چون اکبر را اعتقادے راسخ با خواجہ معین الدین چشتی بود و مزار آن بزرگوار متصل بشہر اجمیر است اکبر عہد کردہ بود کہ ہرگاہ ایزد تعالے او را فرزندے عطا فرماید بزیارت مزارش پیادہ پا قطع مسافت نماید بعد ولادت شاہزادہ سلیم اکبر بایفاے عہد از فتحپور سیکرے تا اجمیر کہ ہفت منزل و ہر منزلے دوازدہ کروہ است پای پیادہ طے مسافت نمودہ مراسم زیارت بتقدیم رسانید اصل آنکہ اکبر با دل قوی قوت بدنے ہم بسیار داشت و جرأتہاے او آنچہ مرقوم و مشہور است اکثرے خارج از حد شجاعت و نزدیک بمرتبۂ تہور است و از قانون خرد بیرون شیخ ابو الفضل در اکبرنامہ مے نویسد کہ روزے بقصد شکار و زور آزمائی پیادہ پا از متہرا روانہ شدہ آخر روز باکبرآباد کہ ہیجدہ کروہ فاصلہ دارد رسید و از نزدیکان غیر از دو سہ کس دیگرے ہمپائے نگردید بہ نگارد کہ در سوارے فیل نوعے ماہر و بیباک بود کہ احدے از فیلبانان کار آزمودہ آنقدر مہارت نداشت ہنگامیکہ فیل مست عربدہ کردہ و فیلبان را کشتہ باعث آشوب شہرے شد پادشاہ رو بروی فیل بے اندیشہ پاے جرأت بہ دندانش گذاشتہ سوار میشد و آنرا با فیل دیگر کہ ہمسر او بود بجنگ می انداخت و بارہا در عین جنگ فیلان ازین فیل جستہ بر فیل دیگر بنوعے میرفت کہ موجب حیرت نظارگیان مے گردید *

ذکر ازدواج شاہزادہ سلیم با صبیۂ مونہ راجہ و ولادت سلطان خرم یعنی شاہجہان پادشاہ

چون اکبر روابط انتساب با راجہا را رواج داد و باوجود مخالفت مذہب بدین نسبتہا افتخار میجستند بعد وصول شاہزادہ سلیم بحد بلوغ اگرچہ اول دختر راجہ بہگونت ولد بہارا مل کچھواہہ در حبالۂ نکاح شاہزادہ بود مرتبۂ ثانیہ با دختر مونہ راجہ ولد راجہ مالدیو مرزبان جودہ پور میرٹھ کہ بوسعت ملک و کثرت لشکر سر آمد اکثر راجہاے عمدہ بود در عقد ازدواج شاہزادہ مذکور در آورد و اتاوہ درین کتخدائی راجہ براے ازدیاد آبروے خود مجلس عالے ترتیب دادہ التماس مقدم پادشاہ نمود اکبر پاس عزت او فرمودہ التماس او را باجابت مقرون گردانید و بمنزل او رفتہ سر افتخار او را باوج اعتبار رسانید و راجہ مراسم نیاز و پیشکش بتقدیم رسانیدہ

فہرس جمیع ہمراہیان پادشاہ درست نمودہ از لشکریان تا شاگرد پیشہ ہمہ را خلاع فاخرہ پوشانید و امرای عظام را باداے رسم ضیافت و گذرانیدن تحائف خوشنود گردانید و فیلان کوہ پیکر و اسپان صبا رفتار و پرستاران و غلامان بسیار و انواع اقمشہ و اجناس و ظروف و اثاث البیت و جواہر گران بہا بطریق جہیز سر انجام داد و بہمین آئین پادشاہ زادہ دختر را داماد رخص نمود قبل ازین سلطان سلیم را از دختر راجہ بھگونت داس پسری سلطان خسرو نام بہم رسیدہ بود و بعد از و از بطن صبیۂ مونہ راجہ در سنہ سی و شش جلوس اکبر و ہزار ہجری سلطان خرم کہ بشاہجہان نامور گشت ولادت یافت بزم عیش و عشرت و انجمن انبساط و مسرت آراستہ شد دست بذل و عطا کشادہ داد جود و سخا دادہ آمد

نظم
گلی بشگفت جان پرور درین باغ * کہ بویش صد گلستان را کند داغ * ازین شمشاد بن کازاد بر خاست * زہفت اختر مبارکباد بر خاست *
نشاط آویخت با تار ترانہ * نوا پیچید در مغز زمانہ *

در بیان عجائب سوانح کہ در زمان اکبر بوقوع آمدہ

در موضع بکسر راوت ٹیکا نام مقدم بود شخصے کہ با او عداوت داشت قابو یافتہ زخمے بر پشت و زخمے دیگر بر بناگوش او زد و بہمان زخمہا راوت مذکور قالب تہی کرد و بعد چندگاہ رام داس خویش او را پسرے بوجود آمد کہ بر پشت و بناگوش او نشان ہمان زخمہا بود و شہرت شد کہ راوت ٹیکا کہ از زخمہا مردہ بود باز بطریق تناسخ درین عالم بوجود آمد و آن پسر نیز بعد رسیدن بحد شعور میگفت کہ من راوت ٹیکا ام و نشانہاے صحیح میداد چون این سانحۂ غریبہ بعرض اکبر رسید او را بحضور خود طلبیدہ بر احوال او وقوف یافت و گویند تصدیق اظہار او نمود و دیگر نابینائے را آوردند ہرچہ مردم بزبان میگفتند او دست زیر بغل خود نہادہ بدست و بغل جواب میداد و ہمین طور شعرہا میخواند مردم احتمالات می دادند لیکن آواز کثرت ورزش کار باین حد رسانیدہ بود و دیگر شخصے را آوردند کہ نہ گوش داشت و نہ سوراخ گوش و ہرچہ مردم میگفتند بے کم و کاست مے شنید * دیگر شخصے را آوردند کہ از یک زوجۂ خود بست و یک پسر داشت و ہمہ زندہ بودند * دیگر دران ایام کوکبے ذو ذنب نمودار شد از نحوست آن در عراق و خراسان شور عظیم رو یداد * دیگر از سانحۂ غریبہ کہ رو دادہ این است کہ فوجی از ملازمان سرکار والا براے مالش سرتابان نواحی اکبرآباد متعین شدہ بود با متمردان محاربہ در میان آمد دران فوج دو برادر از قوم کہمرے تردد بسیار کردند یکے از ان ہر دو برادر دران کارزار کشتہ شد نعش او را در خانہ او باکبرآباد آوردند برادر دوم دران ہنگام بکار خود مستعد ماند چون ہر دو برادر توامان زادہ و ہر دو باہم کمال مشابہت داشتند کہ امتیاز در انہا متعسر بل متعذر بود بعد رسیدن نعش مذکور در خانہ چون تحقیق نمی شد کہ کدام یک از ان برادر کشتہ شد زنہاے ہر دو برادر مستعد سوختن گشتہ باہمدگر منازعہ نمودند ہر یکے مے گفت کہ شوہر منست ہمراہ او در سوختن مراے باید این مقدمہ بکوتوال شہر رجوع شد و از و بپادشاہ رسید حسب الطلب در حضور آمدند چون استفسار رفت زن برادر کلان کہ نیم ساعت قبل از دیگرے بوجود آمدہ بود گذارش نمود کہ البتہ شوہر من است و شاہد صدق مقال من آنکہ یک سال منقضے مے شود کہ پسر دہ سالہ من فوت شدہ و باین ہمہ غم فرزند بسیار بود سینہ این را چاک سازند اگر بر جگر داغ فرزند داشتہ باشد شوہر من است بموجب حکم والا براے امتحان جراحان سینۂ آن میت را شگافتند شگافے مانند زخم تیر بر جگرش ظاہر گشت چون این معنی بعرض رسید باعث تعجب گردید اکبر آن زن را ستودہ فرمود کہ حق بجانب اوست سوختن و نہ سوختن را اختیار دارد و آن زن مردانہ وار با پیکر بیجان شوہر خویش ہمراہ نمودہ در آتش عشق او خاکستر گردید *

در بیان تسخیر ولایت پٹنہ و بنگالہ

دران وقت سلیمان کلیانے کہ از امراے بزرگ شیر شاہ و اسلام شاہ بود حکومت آن ولایت داشت و تا عہد اکبر مسلط بود

چون منعم خان خانخانان بحکومت آن دیار معین گشت چند بار باسلیمان مذکور جنگ ها در میان آمد و سلیمان عاجز گشته اطاعت پادشاهی قبول کرد و با خانخانان ملاقات نموده تا زندگی خود سر از انقیاد بر نتافت چون او قالب تهی کرد بایزید پسر کلانش بر مسند حکومت نشست و بعد چندی رخت هستی بر بست پس از و داؤد پسر دوم سلیمان حاکم گشت و دم استقلال زده سر از بندگی پادشاهی بر تافت منعم خان آماده جنگ شد و قلعه پتنه را محاصره کرده باکبر عرضداشت نمود و استدعای مقدم او نیز کرد پادشاه در عین برسات که از کثرت آب راه ها مسدود بود رایات منفعت برافراشته در حوالی پتنه نزول اجلال نمود او در خود تاب مقاومت ندیده بتحریک سلسله صلح ایلچی فرستاد چون ایلچی باستلام عتبه سرافرازی یافت حکم شد که داؤد ازین شقوق یکی را اختیار کند اول داؤد تنها در رزمگاه آید و ازین طرف ما برسم ایم با هم گرم بازی نمائیم هر که فیروزمند شود ملک از و باشد و اگر دل براین نه نهد از رفقای خود یکی را که بمزید شجاعت معلوم باشد برگزیند تا ما یکی را از بهادران در برابر او بفرستیم از ان هر دو هر کس که ظفر یابد فتح از جانب او و اگر این را هم قبول نکند یکی از فیلان نامی خود را که بوفور جرأت و عظمت جثه و توانائی ممتاز بوده باشد در معرکه بفرستد ما نیز فیلی را انتخاب کرده بجنگ او فرستیم هر کدام غالب آید فیروزی همان طرف باشد او هیچ یکی را پذیرفتن نتوانست مقارن این حال حاجی پور که آن طرف آب گنگ محاذی پتنه است بسعی بهادران پادشاهی مفتوح و مسخر گردید و محاصره قلعه پتنه نیز بشدت انجامید افغانان نقش ادبار در آئینه احوال خود دیده داؤد را که مست سرکشی و شراب بود طوعاً و کرهاً در کشتی انداخته بوقت شب روانه بنگاله شدند و شورشی و وحشتی عظیم در قلعه پدید آمد بعضی افغانان از اضطراب دران تاریکی دریا را از کشتی نتوانسته غریق بحر فنا شدند و فریقی که خود را در کشتی انداختند از فرط هجوم مردم کشتیها غرق گشتند و جمعی از کثرت انبوه بتلاش بر آمدن پامال گردیدند و زمرهٔ که راه بیرون بر آمدن نیافتند خود را از بروج و دیوار قلعه در خندق افگنده بگونیستی در شدند سحرگاه اکبر وقوف یافته قلعه را با اولیای دولت سپرده خود در تعاقب بسواری اسپ از دریای پن پن گذشته تا سی کروه راه قطع کرد درین تک و دو حسین خان پسر سلطان محمد عدلی گرفتار گشته بقتل رسید و دیگر مخالفان نیز دران راه دستگیر گردیده بصحرای عدم شتافتند و اکثری گریخته جان بسلامت بردند ابیات

مخالف گریزان به راه گریز ٭ سپه در عقب رانده با تیغ تیز ٭ گریزان شدند آن دلیران همه ٭ چو از شیر غرنده آهو رمه ٭

چون افاغنه هزیمت یافتند سپاه پادشاه از دولت غنیمت بی نیاز شد ازانجا منعم خان خانخانان را بالشکر گران باستیصال داؤد افغان و تسخیر بنگاله متعین فرموده در پتنه معاودت نمود و راجه تودرمل که درین مهم خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود بعنایت علم و نقاره سرافراز گشته برفاقت منعم خان مقرر گردید پادشاه بعد تنسیق امور آن دیار مراجعت کرده از راه اجمیر بزیارت مزار خواجه معین الدین بتبرک جسته بدار السلطنة فتحپور نزول اجلال نمود و حکم کرد که از اجمیر تا فتحپور در هر کروه چاهی پخته و مناره بلند احداث کنند در اندک فرصتی چاه و مناره بر طبق حکم مرتب گردید القصه منعم خان در بنگاله رسید و با داؤد جنگ نمایان کرده زخمی گشت اکثر امرا جان نثاری کردند آنا داؤد مغلوب گشته بندگی درگاه والا قبول کرد و پیشکشهای لائقه و فیلان نیکو منظر مصحوب پسر خود بحضور اکبر ارسال داشت و راجه تودرمل از مهم بنگاله خاطر جمع نموده بحضور رسید و بمنصب اشرف دیوانی سرافرازی یافت بعد چندگاه چون منعم خان خانخانان بمرگ خود درگذشت داؤد قابو یافته از عهد برگشت و سر بشورش بر داشت باز از حضور خانجهان و راجه تودرمل بر سر او متعین شدند ایشان به بنگاله رسیده بدفعات محاربات نمایان کرده مظفر و منصور گشتند داؤد دستگیر گشته بقتل رسید سر او را بدرگاه قدسی فرستاده مورد عنایات شدند و ازان وقت فتنه بنگاله فرو نشست پوشیده نماند که در بنگاله آغاز ظهور اسلام از ملک محمد بختیار که از امرای بزرگ سلطان ایبک بود دگر دیده اند از ان زمان آن ولایت در تصرف سلاطین دهلی در آمد و در سنه هفتصد و چهل و هفت هجری قدرخان را که از جانب سلطان محمد شاه فخر الدین جونا بن سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود فخر الدین سلاحدار بقابوئیکه یافت کشته بر مسند حکومت

نشست و بسلطان فخر الدین ملقب گشت مدت حکومت او دوازده سال سلطان علاء الدین عرف ملک علی که بخشی لشکر قدرخان بود با سلطان فخر الدین جنگ کرده غالب آمد و او را بقتل رسانیده لوای حکومت برافراشت چهار سال و چند ماه سلطان شمس الدین عرف حاجی الیاس نوکر سلطان علاء الدین سردار لشکر گردید و بر سر لکهنوتی رفته تمامی سپاه را بحسن تدبیر با خود متفق نموده از راه برگشت و بر علاء الدین آمد بعد جنگ آقای خود را کشته بر مسند حکومت متمکن شد و دران زمان سلطان فیروزشاه اورنگ آرای سلطنت دهلی بود لشکر به بنگاله متعین کرد اما کاری از پیش نرفت مدت حکومت بست و یک سال سلطان سکندر بن شمس الدین دوازده سلطان غیاث الدین بن سلطان سکندر پانزده سال و چند ماه سلطان السلاطین بن غیاث الدین یازده سال سلطان شمس الدین بن سلطان السلاطین پنج سال راجه کانس از زمینداران آن ولایت بود چون شمس الدین رحلت نمود و وارثی از و نماند راجه مذکور بران بلاد چیرگی یافته بر مسند حکومت نشست و پنج سال و چند ماه حکومت راند سلطان جلال الدین بن راجه کانس برای سلطنت اسلام قبول نموده خطبه و سکه بنام خود کرد نوزده سال و چند ماه سلطان احمد شاه بن سلطان جلال الدین هفده سال سلطان ناصر الدین بن سلطان احمد شاه هفت روز سلطان ناصر شاه از احفاد سلطان شمس الدین دو سال سلطان باربک شاه عرف ناصر غلام او قابو یافته سلطان ناصر را کشته مسند نشین حکومت گشت دیگران اتفاق کرده او را کشتند مدت حکومت نوزده سال یوسف شاه برادر زاده باربک شاه هشت سال سلطان سکندر بعد چند روز امرا اتفاق کرده او را معزول کردند فتح شاه نه سال و چند ماه نازک شاه خواجه سرا فتح شاه را کشته بر مسند حکومت نشست هر جا خواجه سرا بود طلب داشته پیش آورد دو ماه و پانزده روز فیروزشاه سه سال و چند ماه محمود شاه بن فیروزشاه یک سال و چند روز مظفر شاه حبشی خواجه سرا محمود شاه را کشته بر مسند حکومت نشست یک سال و پنج ماه سلطان علاء الدین که از نوکران مظفر شاه بود بقابوئیکه یافت آقای خود را کشته بحکومت رسید بست سال نصیب شاه بن سلطان علاء الدین بعد پدر بر مسند حکومت قرار یافت چهارده سال هنگامیکه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه فتح هندوستان نمود و سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم لودی به نصیب شاه پناه برد و بعد مدت چون شیر شاه غالب آمد بنگاله را از تصرف نصیب شاه بر آورد و جهانگیر قلی خان از امرای کبار همایون پادشاه بود و پادشاه آن ولایت را از شیر شاه بر آورده باو داد شیر شاه بعد فتح بر همایون جهانگیر قلی خان را به پیمان نزد خود طلبیده بکونیستی فرستاد و محمد خان مخاطب به بهادر خان که از امرای شیر شاه و اسلام شاه بود حکومت بنگاله یافت نوکری با دادگری همدوش داشت چون در آویزه مبارز خان در گذشت پسر او خضر خان حکومت یافته به بهادر شاه ملقب شد در جنگ او مبارز خان نقد زندگی سپرد بعد خضر خان تاج خان حکمرانی کرد پس برادر خرد او سلیمان کالیانی که از امرای مشهور اسلام شاه بود حکومت باستقلال یافت اگرچه سکه و خطبه بنام خود نکرده اما خود را حضرت اعلی خطاب کرده بود بایزید بن سلیمان بعد پدر قائم مقام گردید سیزده روز داؤد پسر دوم سلیمان دو سال در سنه نهصد و هشتاد و سه هجری خان جهان و راجه تودرمل داؤد را بقتل رسانیدند و بنگاله داخل ممالک محروسه اکبری گردید از ابتدای سنه هفتصد و چهل و هشت هجری لغایت سنه مذکوره که دو صد و سی و هفت سال بوده باشد ولایت بنگاله از تصرف سلاطین دهلی بیرون ماند القصه راجه تودرمل بعد اطمینان از مهمات بنگاله بحضور رسید و بعد از آمدن راجه در اندک مدت خان جهان برحمت حق رفت مظفر خان دیوان اعلی از حضور بصوبه داری بنگاله متعین گشت این مظفر خان که بخواجه مظفر مشهور بود در ابتدای حال نوکر بیرام خان بود و بعد تفرقه بیرام خان که در پرگنه پسرور تابع پنجاب گردید چون حقیقت قابلیت و کاردانی او بر اکبر انکشاف یافت بحضور خود طلبداشته دیوان بیوتات فرمود و بمقتضای کاردانی در اسرع اوقات بپایه دیوانی اعلی سرفرازی یافت و مدتی باین درجه رفیعه ممتاز بود درین آوان بصوبه داری بنگاله مامور گشت و در آن ولایت رسیده بنظم و نسق امور آنجا پرداخت بعد چندگاه معصوم خان کابلی جاگیردار بهار در مقدمه داغ اسپ

که دران نزدیکی مقرر شده بود از فرمان عدول نموده شورشے برپا کرد و با دیوان و بخشی سرکار والا گفتگو نموده سوار شد و خانه هر دو تتل کرده بغارت در آورد و سر بغی برافراشت و همچنین در بنگاله بسبب بازیافت زوائد جاگیر ریزه منصب داران بالبعضے آقسقالان یکدل و یک زبان گشته با مظفر خان صوبه دار آنجا به بغی و مخاصمت برخاستند و با معصوم خان کابلی هم داستان گشته جمعیت فراهم آوردند و بسی امرای دیگر هم از مظفر خان آزرده گشته بمخالفان متفق گشتند و میرزا شرف الدین حسین بزه اکبر که با پادشاه مخالفت داشت و بقصبه مکه معظمه روانه شده بود نیز خبر شورش بنگاله شنیده از راه برگشته آمده بمخالفان ملحق گشت باغیان قلعه را محاصره نموده محصوران را عاجز ساختند و مظفر خان پیغام دادند که آمده ملاقات نماید والا روانه مکه معظمه شود مظفر خان شق ثانی قبول کرد و چون دید که دیر رسیده است پیغام داد که سوم حصه از اموال خود بر آورده بگیرد و تتمه بر جا گذارد و مظفر خان نهانے هشت هزار اشرفی نزد معصوم خان فرستاد تا از عرض و ناموس او دست باز دارد و مخالفان ازین معنی دلیر تر شده در محاصره تنگ گرفتند و قلعه ٹانڈه مفتوح شد مظفر خان را بدست آورده بقتل رسانیدند و اموال او را هر یک از مخالفان بدست آورده متصرف شدند و بر تمام آن ملک استیلا یافته هر کدام خطابے و منصبے براے خود مقرر کرد و انجمن آراسته خواستند که خطبه بنام محمد حکیم میرزا برادر عم زاد اکبر که در کابل بود بخوانند دران وقت ناگهان بادی بشدت وزید و باران سخت باریده بساط انبساط آن جماعه را در نوردید و انجمن بتفرقه و پراگندگے گرائید و آنچه مخالفان اندیشیده بودند بمنصهٔ ظهور نرسید همچنین در بهار معاور نامے پسر سید بدخشی علم بغی برافراشته سکه و خطبه بنام خود کرد و چون این مقدمات بعرض اکبر رسید راجه تودرمل را که بعد مظفر خان دیوان اعلی مقرر شده بود با امراے دیگر تعیین فرمود راجه بجناح استعجال رسیده بدفع شورش پرداخت و باصلاح دولتخواهان در حوالے مونگیر حصار گلین احداث نموده منزل گردانید و حقیقت حال معروض داشت خان اعظم کوکلتاش با لشکر گران رخصت گشت و بعقب او شهباز خان نیز متعین گردید از آوازهٔ آمدن خان اعظم و شهباز خان در جمعیت مخالفان تفرقه افتاد و دست از محاصرهٔ حصار گلین که راجه تودرمل ساخته بود برداشتند معصوم خان با دیگر باغیان بطرف بهار رفت افواج قاهره در بهار رسیده باستیصال باغیان کمر همت بربست و همدرین اثنا معصوم خان فرنخودے و ثابت خان عرب بهادر که بطرف جونپور رواده بغی ورزیده بودند بدست آنها شهباز خان شکست خورده رو بفرار نهاد اما همانوقت در عوام شهرت یافت که معصوم خان فرنخودے در معرکه کشته شد لشکریانش ازین شهرت پراگنده شدند شهباز خان ازین خبر خود را جمع ساخته و جمعیت فراهم آورده در نزدیکی اوده رسید و باز با معصوم خان فرنخودے جنگ کرده غالب آمد و بعد چنان شکست چنین ظفر یافته رفع شورش نمود و معصوم خان شکست یافته با صد کس بدر رفت و بعد چندے بموجب التماس جرائم معصوم خان بسفارش شاهزاده معاف گشته جاگیر لائق یافت راجه تودرمل بعد دل جمعی از مهمات آن دیار بحضور رسیده مورد الطاف فراوان گردید و بعد چندگاه خان اعظم نیز از بنگاله در حضور آمد شهباز خان تنها باستیصال معصوم خان کابلی و دیگر مخالفان مقرر ماند چون بعرض والا رسید که مخالفان بدسرشت بدفعات با شهباز خان جنگ کرده غالب آمدند و ازان نواح رفع شورش نمیشود بلکه روز بروز در افزونی است لهذا بقصد استیصال آن جماعهٔ بد مآل اکبر خود متوجه دیار شرقیه شد و شکار کنان و نخچیر افگنان قطع منازل میفرمود و درهمین سفر راجه بیربل جشن عالی ترتیب داده دعوت پادشاه نمود و اکبر دران مجلس تشریف برده پایه قدر او افزود و نیز در منزل راجه تودرمل وزیر تشریف ارزانی فرموده سرفرازی بخش او شد بعد رسیدن در مکانیکه دریای گنگا و جمنا باهم اتصال یافته بیشتر یک جا مے روند و باعتقاد اهل هند از اماکن شریفه است بجای اتصال هر دو دریا قلعه محکم اساس نهاد و شهرے بتازگی احداث فرموده اله باس نام گذاشت و بندی مستحکم در طول یک کروه و عرض چهل گز در ارتفاع چهار درعه مقرر گشت و این عمارات در سال بست و هشتم جلوس اکبر باتمام رسید درین مکان بعرض همایون رسید که شهباز خان به تقویت نهضت موکب همایون با مخالفان جنگ مردانه نموده مظفر و منصور شد و معصوم خان کابلی و بهادر و دیگر مفسدان برجیم العاقبه هزیمت خورده از ملک پادشاهی

بدر رفته خود ها را در کنج خمول کشیدند بنابر آن معاودت فرموده بقصد دفع فتنه محمد حکیم میرزا بسمت پنجاب روانه شد ؛

در بیان بغی محمد حکیم میرزا برادر عم زاد اکبر پادشاه

او در کابل بغی ورزید و بارها از آب سند گذشته باعث آزار و اضرار اهل پنجاب می گردید و از صدمات عساکر منصوره منهزم گشته باز رو بکابل می آورد و نوبتے بلاهور رسیده بست و دو روز قلعه را محاصره نمود و راجه بهگونت داس صوبه دار لاهور پاے همت افشرده قلعه را محکم داشت و کنور مان سنگه خلف راجه مذکور که فوجدار سیالکوٹ بود احشام کوهے فراهم آورده با جمعیت فراوان ناگهان رسید و با میرزا جنگ نموده غالب آمد میرزا بدست و پا گشته از دور قلعه برخاسته بے نیل مقصود راهی گشت و براه جلالپور مضول حافظ آباد از دریاے چناب گذشته در بهیره رسید و آن شهر را غارت و ویران ساخته از راه کهیب دریای سند عبور نموده بکابل رفت و کنور مان سنگه تا دریاے سند تعاقب نموده برگشت چون این جرأت و جسارت کنور مان سنگه بعرض والا رسید مورد الطاف بیکران گردید و یکبارگے بمنصب پنجهزارے سرفراز گشت ؛ درینولا میرزا از استماع خبر شورش امرای بنگاله که سکه و خطبه بنام او مے خواستند بکنند دلیر گشته و لشکر آراسته از کابل به پنجاب رسید و باعث فتنه و فساد گردید و اهالے آن دیار را آزار و ایذا رسانید اکبر از اله آباس کوچ کرده تصمیم این اراده نمود که این مرتبه در کابل رسیده بمیرزا چنان تادیب نماید که آتش فتنه او بالمره منطفی گردد و فوجے برسم منقلای رخصت نمود میرزا از طنطنهٔ موکب پادشاهی اقامت خود در پنجاب متعذر دیده روانه کابل گردید افواج قاهره که از عقب میرزا شتافته بود با شادمان خان که از امراے میرزا بود جنگ نمود و شادمان خان شکست یافته گریخت و مال و منال لشکریانش اکثر بدست بهادران لشکر فیروزے اثر در آمد و نوشته چند بخط منشی میرزا از بغل هاے شادمان خان نیز بدست سردار فوج منصور افتاده بود و آن نوشتجات را بجنسه بحضور والا ارسال داشت از انجمله نوشته بنام خواجه شاه منصور وزیر بود که در جواب او نگارش یافته اکبر از روے فراخ حوصلگی و نیک ذاتے بر زبان نیاورد و بنظر پرسش رسید که درچنین وقت مخالفان بحیث هم اساس اعتماد دولتخواهان این چنین نوشتجات مے فرستند بار دیگر بعرض رسید که کسان شاه منصور که در پرگنه فیروزپور جاگیر او مے باشند اراده دارند که بمحمد حکیم میرزا ملحق شوند چون این معنے از خواجه استفسار یافت او انکار نموده از طلب ضامن که در دادن ضامن نیز عذر نمود و شک بظن غالب مبدل شد که فی الواقع قصد خواجه بطور دیگر است بنا برین حبات بصلاح دولتخواهان متصل کوٹ کچهونیه که مابین شاه آباد و انباله است خواجه را بحلق کشیدند این خواجه شاه منصور از اعیان شیراز بود خدمت خوشبوئے خانه داشت و اکبر بمقتضاے آدم شناسے نظر بر قابلیت او داشته بسیار دوست میداشت و مظفر خان دیوان اعلی نظر بکاردانے و وفور دانش او حسد می برد ناگزیر ترک نوکرے نموده پیش منعم خان خانخانان رفته نوکر گردید نوبتے منعم خان او را براے عرض مطالب بنگاله بحضور فرستاده بود در تقریر مطالب نقش کاردانے او زیاده تر بخاطر پادشاه درست نشست بعد فوت منعم خان طلب حضور فرموده به نیابت منصب اعلاے وزارت سرفراز فرمود و در کمتر زمان اصالة باین پایه رفیع رسید چون در معاملات مردم را تنگ میگرفت بدین جهت چندے روز تغیر گشته مقید بود باز بهمان پایه سرفرازے یافت درینولا باقتضاے تقدیر باین حالت رسید بعد ده روز از کشته شدن بے تقصیرے او ظاهر گشته باعث تاسف خاطر گردید لیکن مردم از سخت گیرے او نجات یافته مسرور شدند **نظم** بناشے بکار جهان سخت گیر ؛ که هر سخت گیرے بود سخت میر ؛ بآسان گذاری دمے میگذار ؛ که آسان زید مرد آسان گذار ؛ بالجمله بعد طے منازل بر ساحل دریاے سند اتفاق نزول افتاد در مکانیکه دریاے سند و نیلاب رود کابل باهم پیوند حکم والا باحداث قلعه متین صادر شد و بر لب دریا بسر قلعه کوهچه اساس قلعه گذاشته عمارت

حصار و بروج از سنگ مقرر گشت خاراتراشان چابکدست و بنایان هوشیار سال بست و ششم جلوس والا شروع این بنا نموده باهتمام شمس الدین خوافی در دو سال حصاری رفیع و شهری وسیع صورت انجام یافته باتک بنارس موسوم گردید خندقش دریای سند و رهای او برروی مخالفان بند گویا برزخیست درمیان هند و خراسان پایان آن قلعه معبر دریا متردین رابدون وصول دران قلعه راه عبور از دریا میسر نیست بعد گذاشتن بنای این قلعه متوجه پیشتر شده وازین منزل فرمانی متضمن نصح و پند بمحمد حکیم میرزا صدور یافته خلاصه مضمون آنکه وسعت آباد هندوستان جای چندین سلاطین صاحب سکه بود تمام در قبضه تصرف اولیای دولت درآمد سران روزگار روی نیاز بدین درگاه آورده اند وامرای این دودمان بجای سلاطین پیشین نشسته حکومت میکنند آن برادر از چنین دولت چرا بی نصیب باشد اگرچه بزرگان سلف کهین برادر را بمنزله فرزند شمرده اند اما حق آنست که وجود پسر ممکن است و برادر بهم نمی تواند رسید لائق عقل و دانش آن برادر آنکه از خواب غفلت بیدار گشته بملاقات خویش مسرور سازد و زیاده برین ما را از دولت دیدار محروم ندارد محمد حکیم میرزا با غوای خوشامدگویان خانه برانداز فرمان پذیر نگشته با خود قرار داد که گریوه های راه از خیبر تا کابل مستحکم کرده آماده پیکار گردد یا براه بنگش رفته در هندوستان شورش انداز د میرزا درین اندیشه بود گنگاش ها درمیان داشت که شاهزاده سلطان مراد برسم منقلا در نواحی کابل رسیده با میرزا جنگ درمیان آمده میرزا شکست یافت و بطرف غوربند شتافت وارادهٔ آن کرد که بوالی توران پناه برده استمداد و استعانت نماید مقارن این حال اکبر هم بکابل رسیده بسیر منازل قلعه و باغ شهرآرا نموده مسرت اندوخت و باآنکه محمد حکیم میرزا مصدر چندین تقصیرات شده لیکن دار از روی کمال تلطف باز کابل را بمیرزا مرحمت فرموده بهندوستان معاودت نموده میرزا در کابل رسیده بحکومت آن ولایت قیام ورزید چون دائم الخمر بود از فرط باده پیمائی به بیماری مبتلا گردید تو انست که خود را از شراب باز دارد و بنابرین اسباب درانک فرصت ساغر حیاتش لبریز گشت فرزندانش اراده داشتند که پیش عبدالله خان اوزبک والی توران روند اکبر پاس صلهٔ ارحام نموده فرمان استمالت نگاشته راجه مان سنگه را برای تعزیت و تسلی پس ماندگان میرزا متعین فرمود و رایات عالیات نیز بسمت کابل در حرکت آمد چون عرصه راولپنڈی مورد سرادقات اقبال گردید راجه مان سنگه که پیشتر بکابل رفته بود کیقباد میرزا وافراسیاب میرزا پسران محمد حکیم میرزا را که نخستین یازده ساله و دومین چهار ساله بود همراه خود گرفته در حضور آورد پادشاه نوازش فرموده الطاف بیکران در حق آنها مبذول داشته نظر توجه بتربیت برگماشت و امرای کابل نیز بعز بساط بوس رسیده مورد عنایت شدند و راجه مان سنگه بصوبه داری کابل سرفرازی یافت

ذکر در بیان کشته شدن راجه بیربل

چون ساحل دریای سند مخیم خیام اجلال گشت زین خان کوکه با لشکر گران باستیصال الوس یوسف زئی و تسخیر ولایت سواد و بجور متعین گردید و شیخ فرید بخاری بخشی برای تاخت قبایل افغانان که در دشت بودند رخصت یافت شیخ بعد از تاخت و تاراج معاودت نمود زین خان تقاع و قمع افغانان کمر بسته داخل کوهستان شد بعرض رسید که تا فوج دیگر باعانت زین خان متعین نشود استیصال افاغنه ممکن نیست راجه بیربل و شیخ ابوالفضل استدعای این خدمت نمودند اکبر قرعه بنام هردو انداخت قضا را قرعه بنام راجه بیربل برآمد لهذا راجه مذکور و حکیم ابوالفتح را بامداد زین خان رخصت فرمود زین خان باتفاق واستصواب راجه تسخیر بجور کرد همت بربست کلان تران آنجا ربقهٔ اطاعت در گردن انداخته پیشه رعیت گری اختیار کردند بعد از آن بر سر سواد لشکر کشیده شد افغانان بر سر کوه هجوم آورده ژاله صفت تیر و سنگ می باریدند زین خان بزور شمشیر از گریوه گذشته قلعه بنا کرده باستیصال آن جماعه بی تامل پرداخت همدرین اثنا درمیان زین خان و راجه بیربل مخالفتی روداده شعلهٔ مخاصمت بلند شد و گفتگوها ی منازعت درمیان آمد هرچند زین خان خواست که جمعی در قلعه گذاشته پیشتر روانه گردد و راجه برین معنی راضی نگشت و قرار یافت که از راهیکه آمده اند مراجعت کنند بضرورت معاودت روی داد راجه پیشتر آمده جائیکه قرار یافته بود فرود نیامده از آنجا هم

پیشتر روانه شد کسانیکه اول رسیده خیمه ها زده بودند ناگزیر به برداشتن خیام و بستن پرتال مشغول شدند زین خان از عقب آمده صورت حال برین منوال دیده او هم ناچار براه نهادا افغانان سراسیمگی لشکر معائنه کرده از هر طرف هجوم آوردند و غریبت شور رستخیز پدید آمد راه بمرتبه تنگ بود که دو سوار پهلوی هم نمی توانستند گذشت فیل واسپ وآدم بریکدیگر می افتاد گویا نمونهٔ روز رستخیز بود چون افغانان از هر طرف ریخته غالب آمدند زین خان از فرط غیرت و وفور شجاعت خواست که جان خود برآبرو دربازد اما خیرخواهان جلو گرفته او را از آن آشوبگاه برآوردند دران تنگنای چند فیل واسپ و شتر وآدم برروی همدیگر افتاده راه عبور سوار مسدود گشته بود ناچار زین خان پیاده شده ببراهه شتافت به هزاران دشواری جان بمنزل رسانید و بسیاری از لشکریان را افغانان اسیر کرده بودند وآن قدر مال واسباب بدست آوردند که از برداشتن آن عاجز شدند دران روز چندین هزار کس کشته شد و دران زد و خورد راجه بیربل از بلندی افتاده پیکر عنصریش درهم شکست واکثر راجهای متعین و دیگر بندگان روشناس پادشاهی بکار آمدند راجه بیربل در شعر هندی وحدت فهم وجودت طبع و مزاجدانی و خوش بیانی و سخن سنجی و بذله گوئی بی نظیر بود و نوادر گفتار و نکات دل آویزاد که باعث انبساط خاطرها تواند بود تا حال زبان زد روزگار است همتی عالی داشت گویند اونی عطایای او پانصد مهر و هزار مهر بود چون از عمدهٔ مصاحبان بزم خاص و زبدهٔ محرمان انجمن اخلاص بود بمنصب سه هزاری سرفرازی داشت و قرب و منزلتیکه با کبر داشت دیگران را میسر نبود از کشته شدن او عیش محفل اکبر منغص گشت و بر خاطر پادشاه سنوح این سانحه سخت گران آمد مجبرد استماع این خبر بی اختیار آب از دیده فرو ریخت وآه دردناک بآواز بلند برکشید تا دو روز و شب بلا بدیات توجه نفرموده و بر زبانش رفت که از ابتدای جلوس تا حال که سال سی ام است غبار کدورتی باین حد بر خاطر ننشسته روز سوم شاهزاده سلطان مراد و راجه تودرمل را با بسیاری از بهادران شهامت کیش برای قلع و قمع افاغنه یوسف زئی تعین فرمود چون اینخدمت درخور شان شاهزادهٔ رفیع مکان نبود از منزل دوم شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود و راجه تودرمل بتخریب آنجماعه مقرر شد و راجه مان سنگه باستیصال افغانان تا نزدیکی در خیبر رسیده بود بر فاقت او متعین گردید و زین خان و حکیم ابوالفتح بحضور رسیده روز چند رخصت کورنش نیافته مورد عتاب گشتند آخرالامر بشفاعت شاهزاده عفو تقصیرات آنها شده باریاب شدند هرچند تلاش نعش راجه بیربل حسب الامر نمودند بدست نیامد چون او را بسیار دوست میداشت تاسف بسیار کرد همدرین اثنا میر قریش ایلچی عبدالله خان پادشاه توران رسید چون خاطر پادشاه از واقعهٔ راجه بیربل مکدر بود ایلچی مذکور دو سه روز باریافت بعد چند روز بحضور رسیده نامهٔ عبدالله خان از نظر گذرانید میر قریش را بانعام لائق سرفراز فرموده رخصت انصراف داد حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را همراه میر قریش نزد عبدالله خان بسفارت و خواجه محمد را به تحویلداری تحائف و هدایا و میر صدر جهان را برای پرسش واقعه اسکندر خان پدر عبدالله خان فرستاد بعد انتظام مهام آن دیار و تنبیه سرکشان بدکردار از ساحل دریای سند معاودت بهندوستان گردید و راجه تودرمل را بحضور خود طلبداشته راجه مانسنگه را این کابل کرده باستیصال افغانان یوسف زئی اسمعیل قلیخان متعین گشت او بواقعی تادیب آن جماعه نمود

ذکر در بیان رسیدن میرزا سلیمان والی بدخشان در حضور پرنور و تفرقهٔ بدخشان

سلسلهٔ او بصاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد حکومت بدخشان باستقلال داشت و بارها از بدخشان لشکر بکابل کشیده و هربار شکست خورده رفت ابراهیم میرزا خلف او در شجاعت و دلاوری و فراست و دانشوری یکتا بود درگذشت سلیمان میرزا ازین جهت که بسیار دوست می داشت از فوت او غم جانکاه روداد و این رباعی مناسب حال اوست رباعی ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ⁂ در سایهٔ خورشید درخشان رفتی ⁂ در دهر چو خاتم سلیمان بودی ⁂ افسوس که از دست سلیمان رفتی ⁂ بعد فوت

ابراهیم میرزا چون شاهرخ میرزا پسر او کلان شد میرزا سلیمان را با شاهرخ میرزا نبیرهٔ خود صحبت در نگرفت و کار به پرخاش کشید و بدفعات جنگ درمیان آمد آخر الامر سلیمان میرزا هزیمت خورده در کابل رسید چندگاه پیش محمد حکیم میرزا که دران وقت زنده بود گذرانیده بدرگاه اکبر التجا آورد و پنجاه هزار روپیه نقد و سامان سفر از حضور مرحمت گشت و فرمان متضمن استمالت بصدور پیوست میرزا بجمعیت خاطر از کابل روانه گردید چون نزدیک دار السلطنه فتح پور رسید حکم شد که امرای کبار باستقبال روند و نیز حسب الامر تا سه کروهی فتحپور فیلان کوه شکوه بسلاسل طلا و نقره و جلهای دیبا و زربفت آراسته استاده کردند و درمیان دو فیل ارابه یوزها با پوشش مخمل و زربفت و زنجیرهای طلا و قلادهٔ مرصع باز داشتند و عقب فیلان در دو رویه سواران خوش اسپ و یراق با لباس و ساز شایسته صفوف آراستند و بیساولان صاحب اهتمام برگماشتند که احدی از صف بیرون نتواند شد و کوچهای شهر را جاروب زده و آب پاشیده مصفا کردند و دکاکین رستهٔ بازار را آیین بستند و از زربافت و اقمشهٔ متنوعه در گرفتند و طوائف انام از شهر و نواحی در کوچه و بازار و طاقها و درواقها و بامها برای تماشا هجوم آوردند پادشاه خود هم با شاهزادهای والاشان بکمال جاه و جلال بقصد ملاقات از شهر بر آمد چون نزدیک رسیدند اول سلیمان میرزا پیاده شده کورنش بجا آورد و بعد ازان اکبر از اسپ فرود آمده میرزا را در بغل گرفت و بمنزل آورده ضیافت و مهمانداری نمود و بشارت کمک در تسخیر بدخشان خرسند فرمود بعد چندی روز صوبه داری بنگاله تجویز شده بود میرزا قبول نکرد و بقصد مکهٔ معظمه رخصت گرفت هفتاد هزار روپیه خرج راه یافت میرزا بعد ادراک سعادت حج بهمان راه باز در بدخشان رسیده با شاهرخ میرزا جنگ کرده هزیمت خورد و بعبد الله خان پادشاه توران پناه برد و عبد الله خان طماع بمشاهدهٔ نفاق ایشان لشکرها فرستاده ولایت بدخشان از تصرف شاهرخ بر آورده حوالهٔ کسان خود نمود و سلیمان میرزا و شاهرخ میرزا هردو محروم گشته بکابل رسیدند بیت دولت همه ز اتفاق خیزد * بیدولتی از نفاق خیزد * دران وقت محمد حکیم میرزا زنده بود چند موضع از تومان لمغان بسیورغال میرزا مقرر کرد و شاهرخ میرزا بودن در کابل اختیار نکرده نزد اکبر رسیده مورد انواع عواطف گردید پس از چندی سلیمان میرزا نیز بوساطت راجه مان سنگه بخدمت اکبر رسید و بعد سه سال مسافر ملک آخرت گردید اگرچه سلیمان میرزا در زمان بودن کابل باعانت محمد حکیم میرزا لشکر فراهم آورده بدفعات قصد بدخشان نمود اما کاری از پیش نرفت در سال سی و چهارم جلوس محمد زمان نامی خود را فرزند شاهرخ میرزا وانموده در بدخشان گرد شورش بر انگیخت و او را با عبد المومن پسر عبد الله خان والی توران بدفعات جنگ رو داد و هر دفع فتح نموده بدخشان را متصرف شد و مدتی حکومت آن ولایت نمود و آخر الامر عبد الله خان لشکر گران متعین کرده محمد زمان را از بدخشان اخراج نمود و آن ولایت را بتصرف خویش در آورد محمد زمان از بدخشان بر آمده در کابل رسید بحسب ظاهر میخواست که روانهٔ حضور شود و در باطن قصد فساد داشت دران وقت قاسم خان صوبه دار کابل در حضور بود محمد هاشم پسر قاسم خان که به نیابت پدر در کابل بود از قصد او واقف شده باندک جنگ او را دستگیر کرد و همدرین اثنا قاسم خان از حضور بکابل رسیده با محمد زمان مدارا نموده تملقات بسیار میکرد و او را نظربند میداشت و میخواست که روانهٔ حضور سازد محمد زمان بتکاپو نیکه یافت قاسم خان را بقتل رسانیده در صدد کشتن محمد هاشم گردید او از قتل پدر واقف گشته کسان خود را فراهم آورده محمد زمان را بقصاص پدر خود بسیاست تمام کشت و تمامی بدخشیان که در کابل بودند علف تیغ بیدریغ شدند و رفع شورش محمد زمان ازان دیار گردید و در بدخشان عبد المومن خان پسر عبد الله خان حاکم مستقل گشت بعد تسلط بر بدخشان خواهش وصلت در خانهٔ اکبر نموده بدرخواست صبیهٔ او ایلچی فرستاد چون ایلچی از دریای مهت میگذشت کشتی از تموج دریا غرق شد و نامه که درین خصوص نوشته بود از نظر اکبر نگذشت بر زبان مردم افتاد که باشارهٔ اکبر بود و چه عجب که همین قسم بوقوع آمده باشد عبد الله خان باستماع این خبر مکتوبی متضمن معاذیر دل پذیر مصحوب مولانا حسینی برای اکبر ارسال داشت اگرچه مولانا حسینی بعد رسیدن در حضور بابتلای امتلا در گذشت اما جواب مکتوب عبد الله خان بآیین شایسته قلمی فرموده ارسال نمود و اساس دوستی را استحکام داد

دربیان تسخیر ولایت کشمیر

یوسف خان والی آنجا همواره اظهار اطاعت و انقیاد نموده پیشکشهای لائقه ارسال میداشت در سال سوم جلوس والا یعقوب نامی پسر خود را با پیشکش فراوان بدرگاه والا فرستاد او چندگاه در حضور قیام داشت بنابر وحشتیکه بخاطر داشت بی رخصت از حضور گریخته بکشمیر رفت چون اینمعنی بعرض رسید فرمانی بنام یوسف خان صادر شد که خیریت ذات و امنیت ولایت تو درین است که خود آمده بملازمت مشرف شود یا پسر خود را باستان والا بفرستد او عذرهای زمیندارانه پیش آورده عرضداشت نمود لهذا قصد کشمیر بخاطر اکبر مصمم گشت شاهرخ میرزا و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و دیگر امرا باین خدمت متعین شده باصلاح راه بران دولتخواه روانه شدند و بسختی و عسرت تمام قطع مراحل نموده نزدیک کشمیر رسیدند یوسف خان در خود تاب مقاومت ندیده اراده داشت که بامرای پادشاهی ملاقات نماید اما از بیم کشمیریان نمی توانست آخر الامر به بهانهٔ دیدن مکان مجادله بر آمده بامرای پادشاهی ملاقی شد کشمیریان باطلاع اینمعنی حسین چک را بحکومت برداشته آمادهٔ جنگ شدند درین اثنا یعقوب پسر یوسف خان از پدر جدا شده بکشمیریان همراهی حسین چک گذاشته بر یعقوب جمع آمدند و او را شاه اسمعیل خطاب داده در کوهها مستحکم ساخته بقصد محاربه با لشکر پادشاهی صفوف آراستند چون اینمعنی بعرض اکبر رسید فرمان والاشان بنام شاهرخ میرزا و راجه بهگونت داس بصدور پیوست که اگرچه یوسف خان ملاقات کرده اما تا کشمیر بتسخیر در نیاید دست از وغا و هیجا باز ندارند بنابران لشکر فیروزی اثر کمر همت بسته متوجه کشمیر شد چون نزدیک رسید محاربهٔ سخت درمیان آمد کشمیریان مغلوب آمده ملاقات کردند و سکه و خطبه بنام اکبر جاری گردید و زعفران و ابریشم و جانوران شکاری که خلاصهٔ محصول آن ولایت است تحفه در سرکار والا مقرر گردید *

ذکر سلاطین کشمیر

یوسف بوساطت شاهرخ میرزا و راجه بهگونت داس بعد ازین باستان رسید و ادراک ملازمت نموده مورد عنایات گردید بر متتبعان اخبار مستور نماند که در سنه هفتصد و پانزده هجری ساهو نامی که خود را از آل گرشاسپ بن نیکروز میگفت نوکر راجه سهدیو که از نسل ارجن پانڈوان بود گردید بمدت مدید خدمات لائقه بجا آورده اعتبار یافت چون راجه سهدیو درگذشت پسر او راجه رینچن بحکومت متمکن گشت شاه میر بن ساهوی مذکور را وکیل السلطنه و صاحب مدار گردانید و هر دو پسر او را که یکی جمشید و دیگری علیشیر نام داشت پیش آورده در کارها دخیل ساخت و شاه میرزا دو پسر دیگر بود یکی اشتر انگ و دیگر هندال نام و این هر دو صاحب داعیه بودند چون شاه میر و پسرانش اعتبار تمام یافتند غلبه پیدا کرده سپاه و رعیت را بجانب خود کشیدند و بی تقریب از راجه رنجیدند و راجه آنها را از آمدن بخانه خود منع کرد شاه میر و پسرانش از روی تسلط و استیلای تمام پرگنات کشمیر را متصرف شده اکثر نوکران راجه را با خود متفق گردانیدند و روز بروز قوت و مکنت آنها زیاده گردید و راجه زبون و مغلوب گشته در سنه هفتصد و چهل و هفت هجری بمرگ طبیعی درگذشت زوجهٔ او کوتادیوی نام قائم مقام گشته خواست که باستقلال حکومت نماید و بشاه میر پیغام کرد که چند پسر مارا بحکومت بر دارد شاه میر قبول نکرد و رانی بر سر او لشکر کشیده جنگ کرد چون ارادت الهی بران رفته بود که حکومت هنود منقطع گردد و دین اسلام رواج یابد قضارا رانی کوتادیوی در جنگ مغلوب شده بدست کسان شاه میر گرفتار گشت و بضرورت اسلام قبول نموده در عقد نکاح شاه میر در آمد و شاه میر مظفر و منصور شده دران ولایت سکه و خطبه بنام خود کرده سلطان شمس الدین خطاب یافت و از ابتدای سنه هفتصد و چهل و هفت هجری در انجا اسلام رائج شد مدت سلطنت او سه سال و چند ماه سلطان جمشید بن شمس الدین عرف شاه میر بحکومت آن ولایت بعد پدر متمکن شد

سه سال و دو ماه سلطان شهاب الدین عرف میراشاتک بن شمس الدین هشت سال سلطان قطب الدین عرف هندال بن سلطان شمس الدین
یازده سال و پنجاه سلطان سکندر بت شکن عرف شیر شکار بن قطب الدین در سنه هفتصد و هشتاد هجری بر مسند فرمان روائی متمکن گردید
و شکستن بت و انداختن تبخانه شغل عظیم داشت نوشته تبخانهٔ مها دیو را که در نزدیکی کشمیر بود انداخت لوحی ازان بر آمد و خط هندی
بر ان ظاهر گشت نوشته بودند که بعد یک هزار و یکصد سال سکندر نامی این تبخانه را خواهد انداخت سلطان بعد اطلاع برین معنی افسوس
بسیار کرد و گفت کاشکی این لوح بر دروازه می بود تا من تبخانه را نمی انداختم و قول بانی باطل شدی القصه سلطان خیلی متعصب
بود و اکثر برهمنان را لبد بر انداختن تبخانها بز و ر مسلمان کرد و بسبب شکستن تبها او را سکندر بت شکن گفتندی و قتیکه صاحبقران امیر تیمور
گورگان در هندوستان نزول اقبال فرمود فیلی برای سلطان فرستاده بود او سرمایهٔ شرف خود دانسته مراسم اطاعت و انقیاد
بجا آورد و پیشکشهای لائق ارسال داشت مدت حکومت بست و دو سال و سه ماه سلطان علی شاه عرف میرانخان بن سلطان سکندر بت شکن
بعد پدر بر مسند حکومت نشست و شاهین خان برادر خود را مدار علیه نموده بوزارت خویش مقرر گردانید بعد چندی شاهین خان را ولیعهد
کرده در کشمیر گذاشت و خود بر سر راجه جمون که خسر او بود لشکر کشید بعد روانه شدن باغوای بعضی مردم از ولی عهد کردن برادر خود
پشیمان شده معاودت نمود و باعانت راجه راجوری در کشمیر رسیده متصرف گشت و شاهین خان برادرش از کشمیر بر آمده بسیالکوٹ
رسید دران ایام جسرتھ کھوکھر از خوف صاحب قران گریخته در پنجاب رسیده بود و نوبتی که علی شاه بعد فتح کھٹہ مراجعت کرده بکشمیر
میرفت جسرتھ سر راه گرفته بعد محاربه او را دستگیر کرده مال و امتعه و اسباب و اشیا بدست آورده بود شاهین خان بعد رسیدن سیالکوٹ
با جسرتھ ملحق گشته باتفاق بر سر علیشاه رفت علی شاه بالشکر انبوه بر آمده جنگ عظیم کرد و از طرفین خلائق بسیار کشته شد بالآخر علی شاه
شکست خورده گریخت ایام حکومت او شش سال و چند ماه سلطان زین العابدین عرف شاهین خان مظفر و منصور گشته مسند آرای
حکومت گردید محمد خان برادر خود را بوزارت مقرر کرد و چون عدالت پیشه و انصاف دوست بود سپاه و رعیت از و خوشنود شدند
براهمه که در زمان حکومت سلطان سکندر پدر او جلای وطن اختیار کرده بودند در عهد او باز آمده آباد گشتند سلطان به براهمه تاکید
کرد که انچه آئین ایشان باشد بعمل آرند و جمعی از براهمه که در زمان سکندر بجبر و اکراه مسلمان شده بودند باز بآئین خود رجوع نمودند
بالآخر بمرگ طبعی در گذشت مدت حکومت او چهل و هشت سال سلطان حیدر عرف حاجی خان بن زین العابدین چهار سال
و دو ماه سلطان حسین بن سلطان حیدر دو سال و چند روز سلطان محمد شاه بن سلطان حسین بعد پدر مسند آرای حکومت
گشت بعد چندی بعضی امرا باتفاق پرسرام راجه جمون که از خوف تاتار خان نایب سلطان بهلول لودی حاکم پنجاب
در کشمیر رفته بود وزیر سلطان را کشتند سلطان از تاتار خان کمک طلب داشته خائنان را تادیب نمود چون ده سال و هفت ماه
از حکومت سلطان گذشت سلطان فتح شاه بن آدم خان بن زین العابدین از تاتار خان کمک آورده با سلطان محمد شاه
جنگ کرده نصرت یافت و کشمیر را در تصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود کرد و سلطان محمد شاه هزیمت خورده در هندوستان
آمد بعد نه سال سلطان محمد شاه باز در کشمیر رسیده بر سلطان فتح شاه فتح یافته مجددا بر حکومت نشست و فتح شاه بجانب
هندوستان آمد و پس از دوازده سال باز در کشمیر رسیده بر سلطان محمد شاه ظفر یافت و سه سال و یک ماه حکومت کرد و سلطان
محمد شاه باز لشکر فراهم آورده کشمیر را بتسخیر خود در آورد و سلطان فتح شاه بطرف لاهور آمده همانجا ودیعت حیات سپرده در سنه هشت
صد و هشتاد و نه که سلطان بهلول لودی رحلت نمود و سلطان سکندر خلف او اورنگ آرای هندوستان گردید نوکران سلطان
فتح شاه سکندر خان پسر فتح شاه را در کشمیر آورده مدعی سلطنت شدند آخر الامراو شکست خورده بدر رفت بعد آن در سنه نهصد و سی

و سه از ظهیر الدین محمد بابر پادشاه کمک آورده باز در کشمیر رسید و باندک زمان اسیر گردید سلطان محمد شاه او را میل در چشم کشیده مقید نگهداشت
ایام حکومت محمد شاه مرتبهٔ اول ده سال و هفت ماه و مرتبهٔ دوم دوازده سال و یک ماه و مرتبهٔ سوم یازده سال و یازده ماه و بست و
دو روز که همگی سی و چهار سال و هفت ماه باشد و مدت حکومت سلطان فتح شاه مرتبهٔ اول نه سال و مرتبهٔ دوم سه سال و یک ماه که همگی دوازده
سال و یک ماه میشود و مدت سلطنت هر دو چهل و شش سال و هشت ماه سلطان ابراهیم خان بن سلطان محمد شاه بعد پدر بر مسند حکومت
جا گرفت پس از چندگاه ابدال ماکری که از امرای بزرگ آن ولایت بود از سلطان رنجیده بملازمت بابر پادشاه در هندوستان آمده
ظاهر ساخت که ولایت کشمیر بسهل ترین وجهی تسخیر می توان نمود آخر الامر بابر حسب الطلب او کمک مرحمت فرمود او نزدیک بکشمیر رسیده
بسلطان پیغام کرد که شوکت و سطوت پادشاهی بجدیست که سلطان ابراهیم لودی پادشاه هندوستان را با صد هزار کس بخاک برابر
ساخت توجه خواهی بود بهتر آنکه اطاعت کنی او قبول نکرد و جنگ درمیان آمد سلطان در معرکه کشته شد ابدال ماکری بعد از فتح و ظفر
نازک شاه برادر او را بر مسند حکومت متمکن گردانید مدت حکومت هشت سال و پنج روز سلطان نازک شاه بن سلطان محمد شاه بعد کشته
شدن برادر خود باتفاق ابدال ماکری حکومت یافت چون بابر پادشاه ازین جهان رحلت کرد و همایون پادشاه اورنگ آرای سلطنت
گشت کامران میرزا برادر همایون پادشاه از پنجاب بر کشمیر لشکر کشید و محاربه روی داده اکثر کشمیریان علف تیغ بیدریغ شدند و عساکر کامران میرزا
اکثر مال و اسباب کشمیریان را تاراج کرده معاودت نمود و در سنه نهصد و سی و نه سلطان ابو سعید والی کاشغر سکندر خان خلف خود را مع حیدر میرزا
کاشغری با دوازده هزار سوار همراه کرده بر کشمیر فرستاد و تا سه ماه کشمیر و مواضع آن را غارت و تاراج کردند و عمارات قدیم بر انداختند هرج و مرج
تمام دران ولایت روی داد و اکثر مردم کشته شدند عاقبة الامر سکندر خان مصالحه نموده برگشت و بعد چندگاه سلطان نازک شاه را ایام حیات
بسر آمد مدت حکومت پانزده سال سلطان شمس الدین بن نازک شاه و ایام حکومت او ظاهر نیست سلطان نازک شاه بن شمس الدین بن
نازک شاه شش ماه میرزا حیدر کاشغری خالو زاده بابر پادشاه از کاشغر بملازمت همایون پادشاه در آگره رسیده بود هنگامیکه همایون
از شیر شاه شکست یافته بلاهور رسید حیدر میرزا بتحریک ابدال ماکری و حاجی چک و رنگی چک و دیگر امرای کشمیر از همایون رخصت
گرفته در سنه نهصد و چهل و هشت در کشمیر رفته بتسخیر در آورد و از الصلاح کشمیریان سکه و خطبه بنام نازک شاه بحال داشت بعد ازان که
همایون از عراق معاودت کرده فتح قندهار و کابل نمود حیدر میرزا بنابر حسن اخلاصیکه با همایون داشت در کشمیر سکه و خطبه بنام او کرد و نوبتی
شیر شاه فوجی بر سر کشمیر فرستاده بود بعد جنگ از لشکر حیدر میرزا شکست یافته برگشت چون حیدر میرزا دران ولایت استیلا یافته حکومت
باستقلال کرد و کشمیریان را مغلوب داشته بخاطر نمی آورد و بعضی از اهل کشمیر که فریب و تزویر جبلی آنها است بمکر و خدیعه در لباس دوستی
دشمنی کرده لشکر میرزا بطرف تبت و پکهلی و راجور متفرق کردند و با خود اتفاق نموده بر سر میرزا شبخون آوردند دران زد و خوردی
میرزا رسیده عمرش بسر آمد مدت حکومت ده سال سلطان نازک شاه مرتبهٔ دوم مسند آرای حکومت گشت دراندک ایام بعوارض
بدنی پیمانهٔ زندگی او لبریز گردید مدت حکومت دو ماه سلطان ابراهیم شاه بن محمد شاه برادر نازک شاه پنج ماه سلطان اسمعیل شاه برادر
ابراهیم شاه در سنه نهصد و پنجاه و نه بسلطنت رسید اگرچه حکومت بنام او بود اما غازی خان چک استیلا داشت ایام حکومت دو سال
سلطان حبیب شاه بن شاه اسمعیل شاه بعد پدر بر مسند حکومت نشست غازی خان چک از روی تسلطیکه داشت او را در گوشه نشانید و
خود لوای حکومت بر افراشت ایام حکومت حبیب شاه دو سال و چند ماه سلطان غازی شاه عرف غازی خان چک در سنه نهصد و
شصت و چهار سکه و خطبه بنام خود کرد و چهار سال و چند ماه سلطان حسین خان برادر غازی خان چون غازی شاه را آزار جذام روی داد
برادرش غالب آمده پسران او را نابینا کرده خود مسند نشین حکومت گشت غازی خان ازین درد که ضمیمهٔ آزار بدنی او گشت قالب تهی کرد

حسین خان دختر خود را با تحف و هدایای لائقه در خدمت اکبر فرستاد مولانا کمال که دران زمان بفضیلت و درویشی مشهور بود در ایام حکومت حسین خان از کشمیر بر آمده در سیالکوٹ رسید و بدرس و تدریس اشتغال ورزید ایام حکومت حسین خان ده سال و چند ماه سلطان علی شاه برادر حسین خان پس از برادر خود مرزبان آن ولایت گشته بعد چندگاه سکه و خطبه بنام نامی اکبر مقرر کرد و بامید ازدیاد اتحاد و سد عناد و لداد دختر خود را در خدمت شاهزاده سلیم با تحف و هدایا فرستاد و اظهار ارادت و بندگی خود نمود بعد چندگاه در عرصهٔ چوگان از اسپ افتاده گوی زندگانی بجولانگاه آخرت برد مدت حکومت نه سال سلطان یوسف شاه بن علیشاه بعد پدر مسند آرای حکومت گردید بعد اندک زمان سید مبارک خان که از امرای بزرگ آن ولایت بود غالب آمده بر مسند حکومت نشست یوسف شاه از و گریخته از راه جمون پیش میرزا یوسف خان حاکم پنجاب آمد و باتفاق میرزا و راجه مان سنگه در فتح پور سیکری رسیده بملازمت اکبر مشرف گردید و در سنه نهصد و هشتاد و هفت هجری میرزا یوسف خان و راجه مان سنگه بکمک او مقرر شدند و او با امرای پادشاهی در کشمیر رسیده باندک جنگ فتح نموده حکومت باستقلال یافته امرای پادشاهی را رخصت ساخت در سنه نهصد و هشتاد و نه هجری اکبر پادشاه در وقت مراجعت از کابل از مقام جلال آباد ایلچی متعین کرده فرمانی بنام یوسف خان اصدار فرمود او باستقبال فرمان گیتی مطاع سعادت اندوز گشته حیدر خان عرف یعقوب پسر خود را با تحف و هدایا بدرگاه آسمان جاه فرستاد پسر او یکسال در حضور والا بوده بدون رخصت گریخته بکشمیر رفت چون این خبر بعرض مقدس رسید میرزا شاهرخ و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس چنانچه گذشت بتسخیر کشمیر متعین شدند یوسف خان عاجز شده همراه امرای پادشاهی در حضور پرنور رسید و از سنه نهصد و نود و سه ولایت کشمیر داخل ممالک محروسه گردید مدت حکومت یوسف خان هشت سال بعد رسیدن یوسف خان بدرگاه والا یعقوب پسرش در کشمیر بوده مراسم انقیاد چنانچه باید بجا نمی آورد باستیصال او قاسم خان با امرای دیگر متعین گردیده براه کابل شتافت دران نواح تالابی است که هرگاه دران مکان آواز نقاره یا کرنا شود برف و باران عظیم بارد هنگام نزول لشکر چون آواز نقاره شد برف و باران و تگرگ بسیار بارید و آسیب سرما بلشکریان رسیده جانداران بسیار تلف شدند از وقوع این معنی کشمیریان که آمادهٔ پیکار بودند غالب آمدند و تفرقه در لشکر پادشاهی روی داد دران حال قاسم خان خود را درست کرده پیش رفت یعقوب از دلیری قاسم خان هراسان گشته تاب جنگ نیاورد و بطرف کشتوار گریخت و شمس چک را که در قید او بود خلاص نمود کشمیریان بعد رفتن یعقوب شمس مذکور را بحکومت برداشته آمادهٔ کارزار شدند و بر سر کوتل جنگ در پیوست باقبال پادشاهی قاسم خان فیروزمند گشته در شهر سری نگر که دار الایالهٔ کشمیر است در آمده تجدید سکه و خطبه بنام اکبر جاری گردانید بعد چندگاه کشمیریان یعقوب را از کشتوار آورده بر سر قاسم خان در شهر سری نگر شبخون آوردند بهادران لشکر پای همت افشرده جنگ مردانه نمودند غنیم تاب نیاورده بی نیل مقصود راه فرار پیش گرفت مرتبهٔ ثانی باز یعقوب باتفاق کشمیریان از شعاب جبال بر آمده مصدر شورش شد و ناگهان شبخون آورده بیجان و تیره بازگشت چون یعقوب خائب و خاسر گردید و کاری از پیش نتوانست برد اکثر امرای کشمیر آمده قاسم خان را دیدند و خان آن جماعه را استمالت نموده بحضور پادشاه فرستاد آنها بعد ادراک دولت حضور مشمول عنایات شدند و یعقوب باز باتفاق شمس چک از کوه بر آمده بدفعات با قاسم خان جنگ کرد چون قاسم خان از محاربات متواتره تنگ آمد استمداد و استعانت از حضور نمود میرزا یوسف خان بایالت کشمیر متعین گشت و حکم شد که هرگاه میرزا یوسف خان از نظم و نسق آن ولایت خاطر جمع نماید و بنیاد فتنه و فساد برکنده گردد قاسم خان برخصت میرزا بقدسی آستان شتابد میرزا یوسف خان بجناح استعجال در کشمیر رسیده بشجاعت جبلی که داشت و دانش علاوهٔ آن نظم و نسق آنجا بواقعی نمود و شمس چک ندامت کشیده ملازمت میرزا اختیار نمود و میرزا او را استمالت نموده بدرگاه والا فرستاد و در رفع

شورش از آن ولایت گردید و قاسم خان برخصت میرزا بحضور رسیده بصوبه داری کابل سرفرازی یافت و چنانچه نگارش یافت آخر الامر از دست محمد زمان میرزا در کابل بقتل رسید ۞

ذکر نهضت اکبر پادشاه بسیر کشمیر

در سال سی و چهارم جلوس اکبر پادشاه بسیر کشمیر متوجه شد دشواری راه کشمیر از ارتفاع جبال و مغاره های خطرناک و گریوه های دشوار گذار و انبوهی جنگل از کثرت اشجار و سختی سنگ لاخها و ضیق مسالک بحدیست که اندیشه بدشواری می گذرد و در اثنای راه رتن پنجال و پیری بل کوهیست که از غایت ارتفاع سر بفلک کشیده و از نهایت بلندی باوج آسمان رسیده بر فراز آن تماشای عالم بالا توان نمود و صوت صوامع ملکوت توان شنود ساکنهٔ آنجا افلاکیان را بهمسایگی می بینند و مرغانش از خوشهٔ پروین دانه می چینند بموجب حکم مطاع چندین هزار خاراتراش قوی دست و تبرداران چابک و چست در قلع احجار و قطع اشجار ید بیضا نموده آن مسالک را آراستند و از لاهور تا کشمیر نود و هفت کروه بجریب در آمد اکبر بعد قطع مراحل و منازل در خطهٔ دلکشای کشمیر نزول اقبال فرمود و تماشای سیرگاههای آنجا بسی مسرت اندوخت فی الحقیقة که کشمیر از تعریف و توصیف مستغنی است و عیبی غیر از کشمیریان ندارد نظم چه کشمیر انتخاب هفت کشور ۞ قسم خورده بخاکش آب کوثر ۞ چه کشمیر آب و رنگی باغ و بستان ۞ اسیر هر نهالش صد گلستان ۞ نظر چندانکه بر دشتش گماری ۞ بجز آب زمرد نیست جاری ۞ درین گلشن ز جوش خندهٔ گل ۞ نمی آید بگوش آواز بلبل ۞ دریایی بهت که از میان شهر و بازار جاریست از عجائب تماشاست اطراف آن عمارات دلکشا و در عین ڈل نیز مزارع و باغها غرض از خوبی هر چه باید دارد امّا کشمیریان نهایت بدمعاش و بدبو نی زیست را بند خورش دائمی آنها خشکه ازم بی نمک برنج گرم خوردن رسم نیست شبانگاه برنج پخته نگاه میدارند و روز دیگر می خورند و پوشش پیرهن پشمین است که عبارت از پٹو باشد تا شسته از خانه بافنده می آرند و آنرا دوخته می پوشند تا پاره شدن آب نمی رود و از بدن بدر نمی کشند بیت نفاق فطری شان همچو نیش با کژدم ۞ نزاع خلقی شان همچو زهر لازم مار ۞ القصه اکبر از سیر کشمیر بنهایت خوشوقت شده عید رمضان المبارک همانجا نمود و دران روز باستشفاع میرزا یوسف خان حاکم آنجا تقصیرات پسرش یعقوب خان بخشیده کفش پای خود مرحمت نمود او شرف خود دانسته آن کفش را بر سر بست و بحضور رسیده مورد عنایات گشت و اکبر بعد تفرج براه پکلی و دهنتور که بسی دشوار گذار است با جمیع حشم و خدم قطع منازل نموده در حسن ابدال نزول اقبال نمود دران روز امیر فتح الله شیرازی و پس از آن حکیم ابوالفتح گیلانی که مقرب پادشاه بودند هر دو رخت هستی بر بستند و در حسن ابدال مدفون شدند درانجا چندگاه رایات اقبال اقامت ورزیده طرح باغ دلکشا ریخته آمد و از آنجا نهضت فرموده بخطهٔ فرح افزای کابل نزول اجلال نمود قاسم خان صوبه دار آنجا که دران وقت زنده بود بموجب حکم اعلی در گذرگاه متصل شهر که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و هندال میرزا و محمد حکیم میرزا در آنجا مدفونند باغ و عمارات عالیه احداث نمود چون پریشانی حال رعایای کابل بعرض رسید حکم شد که تا هشت سال هشتم حصه از خراج مقرری بر عایا معاف کرده تتمه بازیافت میکرده باشند و بعد سیر و شکار کابل معاودت بهندوستان شد قضارا در منزل ڈهکه اکبر از اسپ افتاد و رخساره اش خراشیده شد شش روز صاحب فراش بود و پس از حصول صحت از انجا روانه شد بعد رسیدن در رهتاس بر فیل خاص که در جوش مستی بود سوار میشد پیش از انکه پای او در قلاوه مضبوط شود فیل مذکور بقصد ماده فیلی دوید اکبر بر زمین افتاده زمانی دراز بیهوش بود و بعد دیری بهوش آمد ظاهرا اندک آسیبی در طحال رسیده بود یا بنا بر احتیاط بصلاح حکما رگ هفت اندام دست راست بر کشاد و در اندک فرصتی تندرستی یافت از سنوح این سانحه خبرهای ناخوش در اطراف ممالک بر زبانها افتاد و بتقریب شورشی برخاست و رعیت از مالگزاری دست باز کشیده

درملامات ممالک اختلال روی داد چون لاهور مخیم سرادقات گشت این شورش فرو نشست وطرق ومسالک که ناامن شده بود
امنیت گرفت همدرین نزدیکی بشب مهتاب تماشاے جنگ میدید قضارا آهو [illegible] را گذاشته دوید و شاخی درمیان هر دو ران
اکبر زد زخمے رسید و آماس کرد و درد باشتداد کشید بصواب دید شیخ ابوالفضل ومقرب خان معروف بشیخ بهنیا جراح بمعالجه پرداخت
بعد یکماه و هفت روز صحت رو یداد شیخ ابوالفضل ومقرب خان که دران ایام خدمت بسیار کرده بودند مورد عنایات شدند ؛

دربیان حال راجه تودرمل ورحلت او

درزمان نهضت رایات عالیات بکشمیر رخصت شده درلاهور مانده بود بعوارض بدنی درگذشت و در وقت مراجعت از کابل در اثنای
راه خبر رحلت او بعرض رسید چون مزاج شناس و وزیر اعظم وسپه سالار بود پادشاه از فوت او تاسف بسیار نمود تودرمل صغیر بود که
پدرش مرد مادرش بیوه زن درکمال افلاس وتهیدستی بود بمحنت تمام پرورش نمود اما در صغر سن آثار رشد وکاردانی وعلامات
طالعمندی وبخت بلندی از ناصیهٔ حال او می تابید بحسب قسمت درجرگهٔ نویسندهاے سرکار پادشاهی نوکر شد بمقتضاے وفور دانش و
کارگزاری روز بروز پایه قدر او افزود چنانچه صاحب تدبیر وقلم بود صاحب کوس و علم نیز گشت دراکثر معارک ترددات شایسته
ومحاربات مردانه نمود ونقش مردانگی ودلاوری او در دل پادشاه درست نشست درملک گجرات وبنگاله کارزارهاے عظیم نمود و
فیروزمند آمد رفته رفته بپایهٔ اعلاے وزارت سرفرازی یافت و در سال بست و پنجم جلوس وزیر اعظم گردید دیانت گزین سیرچشم
تونگر دل هوشیار مغز پرهیزگار نیک محضر بود اصابت فکر وهمت بلند داشت باخویش وبیگانه یک جهت ویکرو بود دوست ودشمن یکسان
میگذرانید آداب شناس سلطنت ورازدار مملکت ودر دقائق حساب وسیاقت تحریر بے نظیر بود پیش ازو در ممالک هند متصدیان
بقانون هنود دفتر می نوشتند راجه تودرمل از نویسندگان ایران اخذ ضوابط نموده دفتر را بطور ولایت درست کرد تا حال اهل قلم مطابق
آن بعمل مے آرند تمام اراضی ممالک محروسه بجد موفور پیموده رقبهٔ هر دهی از دهات منقح نمود و جمع دامی قرار یافته حدود صوبه ها معین
گشت فی روپیه چهل دام قرار یافته در دفاتر ثبت گردید و بر هر کرور دام عاملی مقرر گشته بزبان عرف کروری نام یافت ونیز داغ اسپ
شاهی مابین امرا و منصبداران ریزه واحدیان قرار یافت تا نوکر پادشاهی پیش چند کس نوکر نتوانند شد و مجال خیانت در نوکری نماند
ومنصبداران واحدیان را نیز یاراے عذر نباشد و هر سال تصحیحه اسپان داغ مقرر گشت تا اشتباه نماند در زمان سابق سلطان علاءالدین
خلجی و بعد او شیر شاه داغ اسپ مقرر کرده بود اما رواج نیافت در عهد اکبر چنانچه باید رائج گردید ونیز پادشاه نوکران خود را هفت بخش نموده
چوکی هر دره مقرر ساخت و هفت چوکی نام یافت برای هر چوکی علحده چوکی نویسی متعین گردید که در نوبت هر یکے ملاحظه مردم نموده مجال غائب
بودن ندهند و براے هر روز هفته هفت واقعه نویس مقرر گشت تا احکام حضور را مضبوط داشته دفتری جداگانه مقرر دارند تا عند الحاجه معلوم
توانند شد که فلان روز وفلان تاریخ این حکم اصدار یافته و چندین هزار غلام زرخرید وغیر زرخرید که از دارالحرب آمده در بندگی پادشاه قیام داشتند
آنها را آزاد کرده بخطاب چیله روشناس گردانید ومیگفت که بندهای خدا را بندهٔ خود گردانیدن سزاوار نیست بعد مردن راجه تودرمل عبدالرحیم خان
خانخانان بوالا منصب وکالت سرفراز گردید او بمقتضاے فراست وکاردانی احکام وزارت وامور وکالت را بوجه احسن امضا داده
رونق بخش این کار و مورد تحسین شهریار گشت

نهضت موکب مقدس مرتبهٔ دوم بسیر کشمیر

در سال سی و هفتم جلوس والا باز عزیمت سیر وگلگشت کشمیر در ضمیر اکبر سر بر زد و ناگهان در عین برسات از لاهور نهضت فرمود.

و در وقت عبور از دریای راوی بر زبان پادشاه گذشت که این بیت در باب کدام گل گفته اند بیت کلاه خسروی وتاج شاهی ؛
بهر کل کی رسد حاشا وکلا ؛ قضارا درهمین روز یادگار میرزا که بنی عم میرزا یوسف خان درکشمیر مصدر شورش شده بود از پیغمی اصلا در حضور اطلاع
شد و باعث این شورش آنکه قاضی نورالله را برای تشخیص جمع محال کشمیر از حضور فرستاده بودند چون کشمیریان دانستند که تغلب ظاهر میشود و جمع
افزون میگردد بنابر خلل اندازی درین امر یادگار را که میرزا یوسف خان هنگام عزیمت حضور نایب خود درکشمیر گذاشته بود از راه برده مرتکب فساد شدند
و خاطر نشان او کردند که بسبب دشواری مسالک کشمیر نچنان جائیست که یکبارگی دست افواج پادشاهی بآن تواند رسید آن بد اختر باین هرزه
گوییها مغرور شده سکه و خطبه بنام خود نمود چون موکب والا بر لب دریای چناب رسید خبر این شورش معروض شد و بر زبان پادشاه گذشت بیت
ولد الزناست حاسد منم آنکه طالع من ؛ ولد الزنا کش آمد چو ستارهٔ یمانی ؛ چون یادگار را از شکم [illegible] نام لولی بود که هر روز بخانه و هر شب بجای
بسر می برد فرمود که آن لولی بچه بمجرد برآمدن سهیل کشته خواهد شد درین ایام میرزا یوسف خان در حضور بود بنابر مزید احتیاط او را حواله شیخ
ابوالفضل نمود تا در قید نگاه دارد چون بے تقصیری او بعرض رسید بعد چند روز نجات یافت شیخ ابوالفضل دران روزها از دیوان حافظ شیراز
رحمة الله تعالے علیه تفاول کرد سر صفحه این بیت برآمد بیت آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد ؛ تا جان فشانمش چو زر وسیم در قدم ؛
از غرائب آنکه چون یادگار سکه و خطبه بنام خود کرد او را تپ لرزه در گرفت و مهر کن را که خاتم او میکند ریزهٔ فولاد در حدقهٔ چشم افتاد چون یادگار علم
بغی برافراشت لشکر آراسته بر کوه کرتل بانوکران پادشاهی که درانجا بودند آماده پیکار گشت و باندک جنگ فرار نمود در بیر پور کسان میرزا یوسف خان
که بحسب ضرورت رفیق او شده بودند نیم شب قابو یافته بر و تاختند او از خیمه بدر رفت آخر الامر آن بد سرشت بدست کسان میرزا یوسف خان
اسیر گردید سر او از تن جدا کردند و در منزل هیسر سر آن وخیم العاقبة بحضور اکبر رسید چنانچه بر زبان پادشاه رفته بود بمجرد برآمدن سهیل که ستاره یمانی
عبارت از وست آن ناعاقبت اندیش کشته شد وکشمیریان که با او رفیق بودند نیز بمکافات کردار خود رسیدند و رفع شورش ازان دیار گردید
بالجمله اکبر بعد قطع مراحل بخطهٔ کشمیر نزول اقبال نموده از سیر منازل دلکشا و سیرگاه های مقرری آن دیار و گلگشت زعفران زار که خلاصهٔ آن
سرزمین واقع شده و تماشای چراغان در کشتی های آب ڈل که دریای پایان شهر کشمیر است حظ وافر و مسرت زادان برگرفته معاودت
هندوستان فرمود و بموجب التماس شاهزاده ایالت کشمیر بدستور پیشین بمیرزا یوسف خان بحال ماند و جمع صوبهٔ کشمیر سے ویک لک خروار

نهضت موکب والا بسیر کشمیر مرتبهٔ سوم

درسال چهل و دوم بسیر کشمیر نهضت فرمود شخصی از مردم غور در شهر کشمیر ظاهر گشته خود را بنام عمر شیخ میرزا پسر سلیمان میرزا وانموده مصدر شورش شده بود
کسان محمد قلی او را دستگیر کرده در منزل آباد آورده بنظر پادشاه در آوردند و همانجا بیاسا رسید بعد عبور از دریای چناب رعایای توابع سیالکوٹ
از ستمگاری محمد بیگ کروری استغاثه نمودند او را برای عبرت عمال ستمگار جفا پیشه بحلق کشید چون ازانجا نهضت فرمود و در خطهٔ دلکشای
کشمیر نزول اقبال شد تمام ایام بعیش وعشرت دران سرزمین گذرانید و در آب ڈل جشن چراغان ترتیب داده دو هزار کشتی بانواع و اقسام
شموع و چراغان آراسته درون آب سر دادند ونیز بر دولتخانهٔ شاهی وبرکنار آب وعمارات وباغات واشجار محاذی دولتخانه چراغان کردند بعد سیر و
شکار در ایام آغاز زمستان نهضت فرموده بدار الملک لاهور نزول نمود

ذکر دربیان تسخیر ولایت اوڈیسه

آن ولایت قتلو در تصرف داشت چون او بمرگ طبیعی درگذشت افغانان باتفاق یکدیگر عین خان پسر او را بسرداری برداشته متابعت
او قبول کردند حسب الامر راجه مانسنگه بتسخیر آن ولایت رفت افغانان بکرات جنگ وجدل کردند بالآخر عاجز شده بعد گذشتن قتلو

نشستن پسرش بر مسند حکومت با راجه مانسنگه صلح کرده سکه و خطبه بنام اکبر مقرر کرده جگناتهه را داخل ممالک محروسه و یک صد و پنجاه فیل و دیگر نفائس آن دیار حواله راجه مان سنگه نمودند که بدرگاه مقدس ارسال دارد و در سال سی و هفتم جلوس والا مطابق سنه هزار هجری ملک اوڈیسه که بر ساحل دریاے شور است بتمامه داخل ممالک محروسه گردید

ذکر در بیان تسخیر قندهار

بعرض والا رسید که مظفر حسین میرزا و رستم میرزا ابن بهرام میرزا برادر شاه طهماسپ که در قندهار قیام داشتند و بنابر سنوح حوادث و فتن که در عهد سلطان محمد پدر شاه عباس اول روی داد و از طرف اوزبکیه نیز مطمئن نبودند لبساط سلطنت گستردند و بعد تسلط شاه عباس از سطوت او ترسیده حیران ماندند که چه کنند و کجا راه برند اکبر باستماع این خبر خوش وقت گشته میرزا خان خانان را با لشکر گران از حضور خود بتسخیر قندهار بهر صورتیکه میسر آید تعین نمود و حکم شد که براه بلوچستان رهگرا گردد و اگر کلان تران بلوچان لوازم انقیاد بجا آرند آنها را درین مهم همراه گیرد و الا بسزاے لائق برساند و بنابر دلجوئی و از دیاد آبروی او در منزل اول بخیمهٔ خانخانان تشریف برده نصائح سودمند فرمود و موجب سرفرازی او بین الاقران گردید خانخانان بعد قطع منازل در میان ملتان و بهکر که جاگیر او بود رسیده چندگاه براے سامان سپاه و تهیهٔ راه اقامت ورزید درین اثنا رستم میرزا از مظفر حسین میرزا در قندهار شکست خورده از انجا برآمد و روی نیاز باکبر آورد فرامین مطاعه با مرائیکه در راه بودند اصدار یافت که خدمتگاری و مهمانداری نمایند امرا بموجب امر بعمل آوردند چون میرزا به یک منزل از لاهور رسید و اکبر پادشاه هم آنجا بود امراے عالی شان و خوانین بلند مکان حسب الحکم پادشاه باستقبال رفته میرزا را در حضور آوردند اکبر باعزاز و اکرام تمام ملاقات نمود و میرزا با چهار پسر بملازمت رسیده بعنایت منصب پنج هزاری زیر بار منت نوکری گردید و ولایت ملتان و بلوچستان بجاگیر او مرحمت گشت بعد ابو سعید میرزا برادر رستم میرزا پس ازان بهرام میرزا ابن مظفر حسین میرزا و سپس مظفر حسین میرزا هم رسیده هر یکی درخور حالت خویش کامیاب گشت و ازان تاریخ قندهار داخل ممالک محروسهٔ هند گردید و خان دوران عرف شاه بیگ خان که ایالت صوبه کابل داشت بصوبه داری قندهار سرفرازے یافت.

در بیان تسخیر ولایت ٹھٹھه و آمدن میرزا جانے بیگ

هنگامیکه خان خانان تسخیر قندهار دستورے یافت پس از رسیدنش در نواحی ملتان فرمان والا شان صادر گشت که نخستین انتزاع ولایت ٹھٹھه پیش نهاد همت سازد و بعد ازان بتسخیر قندهار پردازد خانخانان بموجب حکم مطاع متوجه ٹھٹھه گردید راول بهیم مرزبان جیسلمیر و دلپت پسر راے راے سنگه بیکانیرے ملحق شده کمر خدمت بر میان عبودیت بستند او لاسهوان را مفتوح نموده روانه پیشتر شدند میرزا جانے بیگ والے ٹھٹھه بجمعیت بسیار آمده در نصیر پور که یک جانب دریاے سند و جانب دیگر رود خانها داشت قلعهٔ گلین اساس نهاده متحصن گشت و خانخانان در انجا رسیده بمحاصرهٔ آن پرداخت چون محاصره با متداد کشید و لشکر پادشاهے را از تعسر غله حال بدرماندگی کشید باضطرار صورت حال بدرگاه آسمان جاه معروض داشتند بموجب حکم محکم کشتیهاے غله از لاهور بلشکر خانخانان بملتان رسانیدند و راے سنگه بیکانیرے و دیگر امرا بکمک متعین شدند خانخانان از رسیدن غلات و امراے کمکی قوی دل گشته بر سر ٹھٹھه و افواج دیگر باطراف متعین کرد و خود در قصبه جام معسکر ساخت و هر روز جنگ بمیان می آمد دهار دلپسر راجه تودرمل که در تهور و جلادت کم همال بود درین جنگها جرأتی نمایان کرده بزخم نیزه که بر پیشانے او رسید جانبازی نمود بعد محاربات متوالی میرزا جانی بیگ شکست خورده گریخت و خانخانان قلعه ساختهٔ میرزا را منهدم گردانید و دران نواحی وباے عظیم روے داد گویند بعضے صاف درونان در خواب دیدند که بنابر زشتی نیت و اعمال عمال و حکام این دیار مردم باین بلیه مبتلا شده اند هرگاه عمل و سکهٔ اکبر درین جا جارے شود بلاے وبا مرتفع خواهد شد باشتهار این خبر هر کسے دعاگوے فتح اکبر گشته عهد و تدبر

بستند که بعد از فتح پادشاهی بمقدور خود وفا نمایند و خانخانان با امراے کمکی بذل جهد خود نموده بمحاربات شدیده متواتره میرزا جانی بیگ را عاجز گردانید چون او در خود تاب مقاومت ندید ناچار در صلح کوفته ولایت تهسوان را داخل ممالک محروسه گردانید و صبیهٔ خود را بمیرزا ایرج خلف خانخانان داده خود آمده ملاقات نمود و بندگی درگاه پادشاهی قبول کرده مقرر ساخت که بعد برسات روانه حضور گردد و بر وفق عهد و را او اسط سال سی و هشتم مطابق هزار و یک هجری همراه خانخانان بملازمت پادشاه آمد و براحم خسروانی سرفراز گشته سه هزارے منصب و ٹھٹھه جاگیر یافت و الا بر اے بندر که بطرف ٹھٹھه واقع است بخالصه شریفه مقرر گشت و درین مهم خانخانان متحمل انواع مشاق و محن گردیده مورد الطاف بی اکناف شاهی و ممدوح اکابر و اصاغر گردید احوال سلاطین سابق این دیار در ضمن چگونگی ٹھٹھه مفصل گشته حاجت بتکرار نیست

ذکر تسخیر بهکر

پیش ازان که ٹھٹھه مفتوح گردد در سال نوزدهم جلوس محب قلیخان و مجاهد خان بتسخیر بهکر متعین شده بودند آنها رفته محاصره کردند و بامتداد کشید قحط عظیم و وباے بسیار در قلعه روی داد و بسیاری از محصوران تلف شدند هر که پوست درخت رس جوشانیده می خورد از وبا بسلامت می ماند سلطان محمود عاجز شده عرضداشت نمود که اگر محب قلیخان از دور قلعه برخیزد قلعه را پیشکش شاهزادهٔ والا گهری نمایم پیش ازان که از حضور جواب برسد سلطان محمود باجل خود در گذشت و محب قلیخان و مجاهد خان در سنه ۹۸۲ نهصد و هشتاد و دو هجرے بهکر را داخل ممالک محروسه نمودند

در بیان جشن نوروز و شروع ضابطه آراستن حجرات دیوان عام باهتمام امرا

چون موسم بهار در رسید و ابواب عیش و عشرت بر روی عالمیان گشاده گردید نسیم نوروزے مزاج وارستگان دنیا را منشرح و شمیم نوبهارے مشام آزادگان گیتی را معطر گردانید **نظم** درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند ٭ جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند ٭ بساط سبزه لگدکوب شد بپاے نشاط ٭ ز بسکه عارف و عامے برقص برجستند ٭ حکم شد که دولتخانه خاص و عام که صد و ایوان داشت بامراے عظام قسمت شود و ضلعه جهروکه را متصدیان بیوتات زینت دهند و سهامندل را که دولتخانهٔ خاص است باقسام زینت آئین بندے نمایند و اندک زمانے کارپردازان بارگاه خلافت و امراے والامرتبت بموجب حکم تمام دولتخانه را بتکلفات گوناگون آراستند و بآرایش رنگارنگ آئین بستند درین بزم جشن مناصب امرا بعرض رسید و هر یک درخور حال باضافه سرفرازے یافت و فهرست اهل خدمت ملحوظ گشته هر کس که مصدر اخلاص و نیکوخدمتی شده بود بالطاف و عنایت سرفراز گشت و آنکه مرتکب غدر و نادولتخواهے گشته بود بعزل خدمت و کمی منصب معاتب گردید و حکم جهان مطاع بصدور پیوست که تا رسیدن روز شرف هر یک از نوئینان و امراے عظام ضیافت پادشاه کند تا منزل او بمقدم عالے پایهٔ برترے گیرد و او بین الاقران سر افتخار برافرازد و حوضے که بیست در بیست در عرض و طول داشت و دران مبلغی خطیر بے کیسه و همیان گذاشته بودند روز شرف آفتاب بامرا و خورد منصب و بفقرا و مساکین و سائر الناس انعام فرمود در عین این تیارے بارگاه شاهے را که ده دوازده هزار کس در سایهٔ آن توانند گنجید آتش در گرفت و تا سه روز بساط جشن و بعضے از عمارات حرم سرا سوخته خاکستر گردید اندازهٔ مبلغ این نقصان هیچ محاسبے نتواند یافت بعد اطفاے التهاب آتش مذکور حکم شد که بجهت بزم شرف که نزدیک رسیده بود از سر نو بارگاه والا درست گردد و در اندک روز بارگاه فلک اشتباه بتجدید صورت انجام یافت و از غرائب آنکه همدرین روز در دکن بدولت سراے شاهزاده سلطان مراد نیز آتش در گرفت ٭

دربیان رحلت میان تانسین و مولانا عرفی شیرازی و شیخ ابو الفیض فیضی ؛

سرآمد نغمه سرایان خوش آهنگ و پیش خرام نوا پردازان دلکش رنگارنگ میان تانسین کلانوت که در عهد خود نظیر نداشت و چند بعد
قبل از و و بعد هم الی الآن مثل او نشان نمیدهند و مهره این فن او را مقتدای خود دانسته نام او بی تعظیم بر زبان نمی آرند در سال هفتم
جلوس والا راجه رام چند مرزبان باندهو میان تانسین را خال رخساره پیشکش هاے خود خیال کرده بخدمت پادشاه فرستاد چون
پادشاه در فهم موسیقی مهارتے تام داشت و تانسین درین کار ید بیضا داشت صحبت او در گرفت و بمصاحبت او اختصاص یافته سرمایه نشاط خاطر
پادشاه می بود در سال سی و چهارم جلوس رخت هستی بربست و موجب تاسف بے اندازه خاطر پادشاه گردید و در سال سے و ششم مولانا عرفی
شیرازی که غنچه استعداد او نکهت افلاطونے بمشام ارباب هوش رساننده مست و مدهوش سخن طرازے میداشت بشگفته پژمرده گلزار
خاطر نخچه مغزان بیدار دل بروائح انفاس پاکیزه او خط آگین نگشته افسرده در عمر سے و دو سالگی عاریت سراے دنیا را وداع
گفته در عالم آخرت رسید و بهشت برین را رنگ و بوے تازه بخشید و در سال چهلم جلوس اکبر شیخ ابوالفیض فیضی نیز رخت زندگانی
بعالم جاودانی کشید شیخ در سال دوازدهم جلوس بخدمت اکبر رسیده مورد عنایات گشت هنگام ملازمت چون شیخ را بیرون پنجره
فقره استاده کردند این قطعه به بدیهه گفت قطعه پادشاها درون پنجره ام ؛ از سر لطف خود مرا جاده ؛ زانکه من طوطی شکر خوارم ؛ جای
طوطی درون پنجره به ؛ پسند خاطر پادشاه افتاد و همان روز در سلک ملازمان خاص اختصاص یافت و چون اخلاق حمیده و طبع سنجیده
داشت روز بروز پایه قدرش افزود و در سال سے و سوم بخطاب ملک الشعراء سرفراز گردید و در سال سے و نهم تفسیر قرآن بی نقط
و کتاب نل دمن و مرکز ادوار در بحر مخزن اسرار تصنیف نموده از نظر اکبر گذرانیده مورد تحسین گردید و این کتابها محمدت او بر گوید همچنان
سلیمان بلقیس بوزن خسرو شیرین و هفت کشور در برابر هفت پیکر و اکبر نامه مقابل سکندر نامه پیش نهاد همت داشت این کتابها
باتمام نرسیده بود که زندگی او انجام یافت چون حسن اخلاص و رسوخ او در بندگی هامرتسم خاطر پادشاه بود و شاهزادگان نیز از و استفاده
می نمودند اکبر بمقتضای قدردانی و حقوق شناسی در بیماری که مرد دو روز قبل از ارتحال مع شاهزادگان بعیادت او رفت دران وقت این
رباعی گفت رباعی دیدی که فلک بمن چه نیرنگی کرد ؛ مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد ؛ آن سینه که عالمی درو میگنجید ؛ تا نیم نفس برآوردم تنگی کرد ؛

ذکر دربیان رسیدن برهان الملک بدرگاه والا و مرحمت شدن کمک باو برای مهم دکن

او از اسمعیل نظام الملک حاکم احمدنگر که عم او بود آزرده شده بوساطت قطب الدین خان غزنوے بملازمت اکبر رسیده بمنصب شش صدی
سرافرازے یافت پس از سهل مدت بمنصب هزارے رسیده متعین محالات نبگش گردید بعد چند سال در حضور رسیده استدعای
کمک براے تسخیر احمدنگر کرد لهذا امرای متعینه صوبه مالوه و راجی علی خان حاکم خاندیس بامداد او متعین شدند باعانت اولیاے
دولت قاهره در احمدنگر رفته با اسمعیل نظام الملک عم خود جنگ کرده مظفر و منصور گشت و بملک موروثی تسلط یافت چون سفله بد نهاد
بود دست باده دولت و حکومت گشته حقوق پرورش و امداد بر طاق نسیان گذاشته سر از اطاعت اکبر برتافت پادشاه ملک الشعرا
شیخ ابوالفیض فیضی را که دران وقت زنده بود پیش راجی علی خان فرستاد که برهان را بشاهراه اطاعت منحرف گردانند هر چند
راجی علی خان او را دلالت بانقیاد نمود فائده ندیده بپاداش آن گرفتار آمده به ترغیب شخصے سیماب کشته خورد و بدان سبب در
بیمارے صعب مبتلا گشته راه آخرت سپرد و چاند بے بے خواهر او باتفاق امرا برادر زاده خود ابراهیم را که پسر برهان الملک بود بسریر
برداشته انتظام مهام بر ذمه همت خود گرفت چون احوال آن حدود بعرض رسید شاهزاده سلطان مراد با لشکر گران متعین گشت

شاهزاده چندگاه بجهت سامان سپاه در مالوا بوده عازم پیشتر گردید و از دریای نربدا عبور نموده در اندک فرصت ولایت برار از میر مرتضی
دکنی انتزاع نمود و افواج قاهره بر سر احمدنگر رخصت فرمود لشکر منصور بکره مصاف داده غالب گشت آما راجی علیخان حاکم خاندیس درین هم
در رکاب شاهزاده بود جان نثاری کرد و نیز با افواج عادل شاهی حاکم بیجاپور و قطب شاه حاکم گولکنده محاربات متواتره درمیان آمده اولیاے
دولت اکبری فیروزمند شدند لیکن چون شاهزاده در دکن بشرب مدام اشتغال ورزیده از کثرت شراب خواری نحیف و نزار گشت و بمهمات
آن ولایت نمیتوانست پرداخت بنابرآن از حضور شیخ ابوالفضل متعین گردید و حکم شد که شاهزاده را بنصائح ارجمند رهنمون سعادت گشته بملازمت
بیارد و امرای متعینه آن حدود را سرگرم خدمت گرداند و اگر بودن خود را بنابر انتظام مهام در آنجا ضرور داند خود در آنجا بوده بکار پردازد و شاهزاده
را روانه حضور سازد شیخ بعد رخصت از حضور قطع مراحل نموده بخدمت شاهزاده رسید حسب مشیت شاهزاده هم بامراض مزمنه سابقه بعالم
آخرت شتافت و غریب شورشی در لشکر رو داد شیخ ابوالفضل بحسن تقریر و زرپاشی خاطرهای آشفته را مجموع و مطمئن گردانید و دشمنان که باستماع
رحلت شاهزاده جری و دلیر شده بودند بتدابیر صائبه شیخ باز مغلوب و مایوس شدند چون این سانحه بعرض اکبر رسید موجب صدگونه کدورت
پادشاه گردید آخر الامر بصبر پرداخته شاهزاده دانیال را بتسخیر دکن رخصت فرموده خود نیز به تسخیر آن ولایت نهضت فرمود ؛ ؛ ؛

ذکر نهضت موکب مقدس از لاهور بجانب دکن

چون از لاهور انتهاض الویه عالیه بسمت دکن رو داد و در حوالی قصبه پتیاله بعرض رسید که در مکان اجل فقرای مسلمین و طائفه سناسیان
باهم جنگ کرده فقراے مسلمین بعد غالب آمدن بر سناسیان تبخانه آنجا را بتعدی برانداخته اند اکبر که مذهب الٰهی ایجاد و اختیار کرده همه ادیان را
یکسان می شمرد اکثر فقرای مسلمان را بزندان فرستاد و حکم کرد تبخانه را که بتعدی مسلمانان مسمار شده بود بتجدید تعمیر و ترمیم کنند بعد نهضت
از انجا از دریای بیاسا گذشته بمنزل گوروارجن سجاده نشین نانک شاه تشریف برده بملاقات او و استماع اشعار هندی نانک شاه که مضامین
ابیات موحدین اسلام و صوفیه والامقام ترجمه نموده خوشوقت شد و گوروارجن سرفرازی خویش دانسته پیشکش لائق گذرانید و التماس
کرد که از نزول عساکر منصوره در پنجاب نرخ غله گران بود از ین جهت جمع پرگنات زیاده شده الحال از انتهاض لشکر فیروزی نرخ بگردد
به ارزانی آورده رعایا از عهده ادای این جمع نمی توانند برآمد عرض او پذیرفته بدیوانیان سرکار حکم شد که بحساب ده دوازده از جمع رعایا تخفیف
دهند و تاکید کنند که عمال همین حساب از رعایا گرفته زیاده طلبی نه نمایند مثنوے چشم رعایت ز رعیت مگیر ؛ تا بودت ملک عمارت پذیر ؛
کار رعیت برعایت سپار ؛ دست رعیت ز رعیت مدار ؛ چون عرصه تهانیسر مورد خیام گشت رعایا از ظلم سلطان نام کروڑے استغاثه
نمودند و بیدادی او به تحقیق پیوست حسب الحکم والا او را بحلق کشیدند مثنوے حکومت بدست کسانے خطاست ؛ که از دستشان
دستها بر خداست ؛ مکن صبر بر عامل ظلم دوست ؛ که از فربهی بایدش کند پوست ؛ بعد رسیدن باکبرآباد چندگاه اتفاق اقامت افتاد
و بموجب عرضداشت شیخ ابوالفضل از انجا بسمت برهانپور نهضت روی داد و در زمان عبور از دریاے نربدا فیل خاصه که زنجیر آهن در
پا داشت از همان دریا میگذشت چون برکنار رسید فیلبانان زنجیر آهن را تمام از طلا دیدند و متحیر شده بداروغه فیلخانه اظهار کردند داد
زنجیر را بچشم خود دیده حقیقت را بعرض والا رسانید اکبر بجنس در حضور خود طلبید بعد مشاهده صدق خبر بر عجائب قدرت ایزدے اعتراف
نموده فرمود که همانا درین دریا سنگے که مردم هند آنرا پارس گویند خواهد بود و بموجب حکم فیلهاے دیگر را با زنجیرهای آهن دران دریا انداختند
و ملاحان نیز جست و جوے آن سنگ کردند لیکن بهم نرسید و زنجیر دیگر طلا نگشت ابیات بقدر طاقت خود غوطها زدم بسیار ؛ دریکے
طلسم آن هیچ در یافت نیست ؛ این سخن باورت گر از من نیست ؛ عهده بر راویست و بر من نیست ؛ القصه اکبر بعد قطع مراحل

در خطهٔ دارالسرور برهان پور نزول اقبال فرمود از اکبرآباد تا برهان پور دو صد و بست و هفت کروه بجریب درآمد و دران خطهٔ دلکشا جشن نوروزے ترتیب یافت مطربان خوش ادا و مغنیان نغمه سرا نواهاے دلفریب و سرودهاے دلکش باعث انبساط مجلسیان و نشاط خاطر پادشاه شدند دران بزم شادکامی شیخ ابوالفضل که بانصرام مهمات دکن همان طرف ها بود حسب الحکم از احمدنگر آمده بعز بساط بوسی معزز گشت چون وقت شب بود و انجمن در ماهتاب کمال آراستگی داشت پادشاه از نهایت عنایت این بیت بر روی شیخ برخواند **بیت** فرخنده شبے باید و خوش مهتابے ؛ تا با تو حکایت کنم از هر بابے ؛ شیخ بمشاهدهٔ این عنایات کورنشات شکر بجا آورد و ایالت برهان پور نیز بعهدهٔ شیخ مقرر گشت و حکم شد که چون امرا در یساق عسرت کشیده اند تا بودن رایات عالی درین حدود بحسب تفاوت مناصب برهان پور در انعام امرا مقرر باشد و شیخ را بمنصب چار هزارے سرفراز فرموده بتسخیر قلعهٔ آسیر که بهادر نبیرهٔ راجی علی خان حاکم آنجا تمرد ورزیده بود رخصت نمود

ذکر در بیان تسخیر آسیر و ولایت احمدنگر

شیخ ابوالفضل بعد رخصت از حضور در پایان آن قلعهٔ آسمان ارتفاع رسیده محاصره نمود و متواتر محاربات سخت درمیان آمد چون محاصره بامتداد کشید شیخ بمقتضاے شجاعت فطرے طناب برکنگرهٔ نصب کرده بر فراز قلعه برآمد و خود را درون حصار انداخت و جمع کثیر همین نمط با شیخ همپاے نموده کارنامهٔ مردی و مردانگی بظهور رسانیدند و بقوت سرپنجه دلاورے شیخ این عقده کشوده چنین قلعهٔ آسمانے ارتفاع که تسخیر آن دشوار بود مفتوح گشت و بهادر حاکم آنجا عاجز آمده ملاقات نمود و بوساطت شیخ ابوالفضل بملازمت پادشاه سعادت اندوخته مورد عنایات شد قلعهٔ آسیر باولیاے دولت تفویض یافت و شیخ ابوالفضل در جلدوے این خدمت بعنایت علم و نقاره و اسپ و خلعت خاصه سرفرازی یافته بتسخیر ناسک رخصت یافت و در اندک زمانے بمنصب پنج هزارے سرافتخار برافراشته معمور رفعت عظیمه گشت و بمقابلهٔ عنایات خداوندے در جانفشانے و خدمتگزارے دریغ نمیکرد حکم شد که تسخیر احمدنگر و دفع راجو رے و دیگر مفسدان بعهدهٔ شیخ ابوالفضل و ضبط ولایت برار و نواحے آن بر ذمهٔ عبدالرحیم خانخانان باشد چون آسیر و احمدنگر و تمام ولایت نظام الملک بشمشیر همت شیخ ابوالفضل مفتوح گردید و ولایت تلنگانه را شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل تسخیر کرد و همدرین قرب بهادر نظام الملک نبیرهٔ برهان نظام الملک بحضور آمد و عادل شاه حاکم بیجاپور و قطب شاه مسندنشین گولکنده عرائض نیاز و پیشکشهاے لائقه ارسال داشتند و اکبر همه وجوه از ان طرف و از کارهاے دکن خاطر پرداخت و دران حدود چنان کارے نماند شاهزاده دانیال را درانجا گذاشته خاندیس را داندیس نام نهاده بشاهزاده مرحمت فرمود و خانخانان را در خدمت شاهزاده و شیخ ابوالفضل را در احمدنگر مقرر فرموده از برهانپور معاودت کرد و بعد قطع منازل و طے مراحل در دارالخلافه اکبرآباد نزول نمود و امرائیکه درین مهم خدمت بجا آورده بودند باضافه ممتاز شدند ؛ ؛

ذکر سلاطین سابق دکن

از بعض کتب سیر و تواریخ چنان مستفاد مے شود که در زمان سابق تمام دکن زیر فرمان سلاطین دهلی بود خصوص محمد شاه فخرالدین جونا بن سلطان غیاث الدین تغلق شاه آن ملک را بواقعی ضبط کرده دیوگیر را دولت آباد نام نهاده دارالسلطنه خویش مقرر کرده بود چون آفتاب دولت او قریب بغروب رسید و بسبب افراط ظلم قلوب سپاه و رعیت نیز از و برگشت و در جمیع اقطار اختلال بسیار پدیدار شد سلطان محمد بدفع فتنه و آشوب متوجه گجرات شد و از انجا ملک لاچین را از دولت آباد برفاقت خود طلبید یاغیان ملک لاچین را کشته زیاده تر تمرد ورزیدند و علاءالدین حسن کهسن کانگو مشهور و از جملهٔ سپاهیان ملک لاچین بود باتفاق جماعهٔ اوباش در دولت آباد لواے حکومت برافراشته خود را سلطان محمد علاءالدین خطاب کرد و چون این معنی بسلطان محمد شاه ظاهر گشت بسبب مهم گجرات فرصت دفع او

نیافت و در اسرع اوقات در نواحی ٹھٹھه درگذشت و حسن کانگو که از نسل بهمن بن اسفندیار بن گشتاسپ بود از نجابت او را بهمنی گفتندے در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری دکن را متصرف شده سکه و خطبه بنام خود کرد ایام حکومت او یازده سال و یازده ماه و هفت روز سلطان محمد شاه بن سلطان محمد علاءالدین هیجده سال و یک ماه و هفت روز سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه یکسال و یک ماه و نه روز سلطان داؤد شاه ابن عم سلطان مجاهد شاه یکماه و سه روز سلطان محمد شاه بن محمود شاه بن سلطان علاءالدین نوزده سال و نه ماه و هشت روز سلطان غیاث الدین بن محمد شاه یک ماه و بست روز سلطان شمس الدین بن سلطان محمد شاه یک ماه و بست و هفت روز سلطان فیروز شاه بن سلطان محمد شاه بست و پنج سال و هفت ماه و یازده روز سلطان احمد شاه بن سلطان محمد شاه دوازده سال و نه ماه و بست و چهار روز سلطان علاءالدین بن سلطان احمد شاه بست و نه سال و نه ماه و بست و دو روز سلطان همایون شاه بن سلطان علاءالدین سه سال و شش ماه و پنج روز سلطان نظام شاه بن همایون شاه در هفت سالگی پادشاه شده سلطنت او یک سال و یازده روز سلطان محمد لشکرے بن سلطان همایون شاه در ده سالگی جلوس نموده سلطنت او هیجده سال و چهار ماه و یازده روز سلطان شهاب الدین محمود شاه بن سلطان محمد شاه لشکرے سے و هفت سال و دو ماه و سه روز سلطان احمد شاه بن سلطان شهاب الدین بن محمود شاه دو سال و یک ماه سلطان علاءالدین بن شهاب الدین محمود شاه یک سال و یازده ماه سلطان ولے الله بن سلطان شهاب الدین محمود شاه سه سال و یک ماه و بست و هفت روز مجموع ایام سلطنت سلطان علاءالدین عرف حسن کانگو بهمنے و اولادش هفده نفر یکصد و هفتاد و هفت سال است لیکن در عهد سلطان نظام شاه ولد یازدهم حسن کانگو که در هفت سالگی سریرآراے جهانبانی گردید یزید نامے که از جملهٔ عمدهٔ امرا بود نظر بر خردسالے سلطان داشته خود متعهد مهمات سلطنت گردید چون یزید تسلط پیدا کرد و بعد سلطان نظام شاه نیز غالب ماند و اولادش نیز استیلا داشتند بنابرین چهل و هشت سال اگرچه اسم سلطنت بر اولاد حسن کانگو بود اما در حقیقت یزید و اولادش جهانبانی میکردند و در سنه نهصد و سے و پنج هجرے عمادالملک کابلی اطاعت سلطان بهادر شاه والے گجرات قبول کرده در دکن سکه و خطبه بنام او کرد دران زمان سلطان ولے الله را در شهر بیدر یزید بن یزید محبوس داشته خود سلطنت مے کرد القصه در سنه نهصد و سے و پنج هجرے امرائیکه رکن الدول سلاطین بهمنیه بودند ملک دکن را باخودها قسمت کرده متصرف شدند و هر کس دم استقلال زده سکه و خطبه بنام خود کرد عادل شاهیان حاکم ولایت بیجاپور یوسف عادل شاه که مبدا رسلسلهٔ اینهاست غلام گرجے بود خواجه محمود گرجستانے بدست سلطان شهاب الدین محمود بهمنی فروخته و سلطان ولایت شولاپور باو تفویض کرده بود او بزور شمشیر و قوت شجاعت خود بیجاپور را متصرف شده تا آب کشنه گرفته دم استقلال زد ایام حکومت او هفت سال اسمعیل عادل شاه بن یوسف عادل شاه ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه برادرزادهٔ او علی عادل شاه تا زمان اورنگ زیب عالمگیر سلطنت عادل شاهیان بود از سلطان سکندر عادل شاه عالمگیر انتزاع نموده بسلطنت بابریه گرائید قطب شاهیان را دارالملک گولکنده بود مبدا این سلسله سلطان قلی قطب الملک وزیر بهمنیه است چون سلطان محمود بهمنے غلامان را بسیار دوست میداشت سلطان قلی خود را خود فروخته داخل غلامان گردید روز بروز پایهٔ قدر او بلند گشت و بین الاقران و الامثال سرفراز شده بحکومت ولایت گلکنده تقرر یافت قضا را در سال اول بمرگ طبیعی درگذشت جمشید قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه بست سال ابراهیم قطب شاه بعد گذشتن برادر بر مسند حکومت و جهانداری متمکن شده سے و پنج سال پادشاهی کرد محمد قلی قطب شاه بن ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب الملک هزار فاحشه رقاصه نوکر کرده دائما ملازم رکاب داشت و مستلذات جسمانے و حظوظ نفسانے اشتغال مے ورزید بزنے از انها بهاگمتی نام عاشق گشته مطیع او گردید و شهر بهاگ نگر بنام او بنا کرد در نهایت سنه هزار و دو هجرے یازده سال حکومت او بود تا آنکه سلطان عبدالله قطب شاه بعد شصت ساله سلطنت درگذشت چون پسر نداشت

واما داو سلطان ابو الحسن پادشاه شد واورنگ زیب از دست او انتزاع سلطنت نموده بممالک محروسه خود ملحق ساخت نظام الملکیان حاکم ولایت احمد نگر مبدا این سلسله احمد بحری نظام الملک است پدرا و غلام برهمن نژاد بود شهر احمد نگر را او بنا کرده ایام حکومت چهار سال برهان نظام الملک بن احمد بحری بست وهشت سال حسین نظام الملک بن برهان نظام الملک سیزده سال مرتضی نظام الملک بن حسین هشت سال حسین نظام الملک بن مرتضی ده سال اسمعیل نظام الملک بن برهان برادر مرتضی نظام الملک دو سال برهان نظام الملک از عم خود اسمعیل نظام الملک آزرده شده در حضور اکبر رسیده در سنه نهصد ونود ونه هجری کمک همراه گرفته با اسمعیل نظام الملک جنگ کرده فیروز گردید وبعد تسلط بغرور جاه ودولت از اطاعت اکبر انحراف ورزید چون او بمرد چاند بی بی خواهرش ابراهیم نظام الملک پسر خرد سال برهان نظام الملک را بحکومت برداشته خود کافل نظام مهام گردید وافواج پادشاهی بتسخیر آن ولایت متعین گشته بدفعات محاربات درمیان آمد آخر الامر بشمشیر همت شیخ ابو الفضل همگی آن ولایت مفتوح شده داخل ممالک محروسه اکبری گردید وقبل ازین سمت تحریر یافت از ابتدای سنه نهصد وسی وپنج هجری تا نهایت سنه هزار ودوم هجری شصت وهفت سال آن ولایت در تصرف نظام الملکیان ماند॰

ذکر در بیان کشته شدن شیخ ابو الفضل وآشفتگی خاطر اکبر ازین ممر॰

اکبر در دار الخلافه اکبرآباد اقامت داشت بنابر بعضی مصالح ملکی شیخ ابو الفضل را طلبیدن ضرور دیده فرمانی باو نوشت که شیخ عبد الرحمن پسر خود را بر مهام مرجوعه نصب کرده جمیع افواج وخدم وحشم را همانجا گذاشته خود جریده روانه حضور گردد شیخ بموجب حکم پسر خود را باحشم واسباب امارت وافواج در احمد نگر گذاشته بامعدودی روانه درگاه شاهی گردید ودران ایام سلطان سلیم شاه یعنی جهانگیر در الهآباس بسر تابی وناز فرمانی می گذرانید واز طرف شیخ ابو الفضل آزردگی بسیار داشت ویقین خاطر داشت که چون شیخ از دکن بحضور رسد خاطر پدر را از من زیاده تر منحرف خواهد ساخت باستماع این خبر که شیخ جریده می آید قابو دیده راز سربسته خود براجه نرسنگه دیو ولد مدهکر که مسکن او در راه دکن وشریک ورفیق شاهزاده در تمرد ونافرمان برداری بود درمیان آورده گفت که سر را شیخ گرفته کارش باتمام رساند نرسنگه دیو برین کار مستعد گشته متعهد این خدمت شد وبمهالک خود روانه گردید وخود را بر جناح استعجال بمسکن خویش رسانید وشیخ ابو الفضل دراجین رسید بعضی هوشیاران آمدن راجه نرسنگه دیو بموجب حکم شاهزاده باراده فاسد ظاهر کردند چون قضای شیخ رسیده بود برین خبر التفاتی نکرده از انجا روانه پیشتر شد **بیت** قضا ز آسمان چون فرو هشت پر॰ همه عاقلان کور گشتند وکر॰ غره ربیع الاول سنه چهل وهفت جلوس اکبر سنه یکهزار ویازده هجری مابین قصبه آنتری وسرای راجه نرسنگه دیو با فوج راجپوتان از کمین گاه برآمد وقصد او ظاهر شد همراهان شیخ گزارش نمودند که مارا جمعیت قلیل است وغنیم لشکر بسیار دارد در قصبه آنتری رفته باید نشست وبعد حصول جمعیت بیشتر روانه باید شد شیخ گفت که پادشاه مثل من فقیرزاده را سرفراز فرموده از حضیض خمول باوج عروج رسانیده اگر ازین دزد گریخته خود را بنامردی موسوم سازم پس بکدام آبرو بحضور خواهم رفت وبهم چشمان چه رو خواهم نمود آنچه در تقدیر است لمنصه ظهور خواهد رسید این را بگفت واسپ برانگیخت مخالفان نیز اسپان را عنان دادند وجنگ واقع شد چون همراه شیخ مردم معدود بودند وغنیم جمعیت فراوان داشت غالب آمد اما شیخ بمقتضای شجاعت وجوان مردی ثبات قدم ورزیده داد مردانگی داد وحمله ها نمود جمعی کثیر از راجپوتان هجوم آوردند وشیخ ابو الفضل بزخم نیزه بر زمین افتاده بآخرت شتافت وهمراهانش نیز کشته شدند- **بیت** مزن با سپاهی ز خود بیشتر॰ که نتوان زدن مشت بر نیشتر॰ راجه نرسنگه دیو سر شیخ جدا کرده بخدمت شاهزاده در الهآباس فرستاد وشاهزاده بنهایت خوشوقت شده در جای نالائق انداخت ومدتی همانجا ماند چون اکبر را کمال

محبت باشیخ بود باستماع این سانحه از خود رفت ودست بی تابی بر روی وسینه خود زد ونوعی آثار بیتابی وبیقراری از وبظهور رسید که لائق شان او نبود **بیت** شهنشاه جهان را در وفاتش॰ دیده پرنم شد॰ سکندر را اشک حسرت ریخت کافلاطون زعالم شد॰ رای رایان پترداس که بمنصب سه هزاری سرفرازی داشت وفوجدار آن حدود بود وشیخ عبد الرحمن ولد شیخ ابو الفضل با امرای دیگر باستیصال راجه نرسنگه دیو قاتل شیخ متعین شدند وحکم شد که تاسر آن بد اختر نیارند دست از کارزار باز ندارند باز بر زبان پادشاه گذشت که در بدل سر شیخ سر آن بدگهر چه مقدار داشته باشد زن وبچه او را بدار باید کشید وملک او را بتمامه قاعا صفصفا باید ساخت حق آنست که شیخ ابو الفضل بن شیخ مبارک در زمان خود کم همتا بود ومفصل احوال او بعبارتیکه خود نگاشته در آخر احوال این پادشاه انشاء الله تعالی بجنسه استنساخ کرده آید چون حقیقت دانشمندی شیخ مبارک واولاد او بر اکبر ظاهر شد باقتضای قدرشناسی احضار آنها فرمود در سال دوازدهم جلوس ابو الفیض که در اشعار فیضی تخلص داشت وبزرگترین اولاد شیخ مبارک بود بملازمت پادشاه فیض اندوز گردید ودر سال نوزدهم شیخ ابو الفضل را که از فیضی خرد بود پادشاه پیش خود خواند او تفسیر آیة الکرسی بنام اکبر نوشته بشرف حضور مشرف شد وپسند خاطر پادشاه افتاد چون بمزید هوش واکثر علوم اختصاص داشت روز بروز مورد الطاف بیکران ومشمول اعطاف بی پایان گشته پایه قدر او از امرای عظام ووزرای کرام درگذشت ومقرب ومستشار پادشاه گشت برتبه که محسود جمیع مقربان درگاه گردید وشاهزادگان باتفاق ارکان دولت درصدد آن شدند که قابو یافته او را از بیخ براندازند تاآنکه چنین اتفاق افتاد که شیخ مبارک پدر او در زمان حیات خود تفسیری برای قرآن مجید درست تصنیف کرده بود وبنام پادشاه وران نیاورده شیخ بعد رحلت پدر بی آنکه موافق رسم ونیا عنوان کتاب را بنام پادشاه موشح گرداند نسخه های بسیار نویسانیده باکثر ولایات وبلاد اسلام فرستاد چون این معنی بعرض اکبر رسید از غروریکه داشت سخت برآشفت وشیخ ابو الفضل را مورد عتاب گردانید شاهزاده سلیم که از شیخ آزرده خاطر می بود وامرای دیگر که از خودرائی وبی پروائی او جراحتها در دل داشتند قابو یافته رنجهای بیهوده رنجش پادشاه افزودند وشیخ ابو الفضل از کورنش منع گردید اما شیخ در زمان تقرب مکرر بعرض میرسانید که من غیر از حضرت پادشاه دیگری را نمی دانم وشاهزادها نیز التجائی آرم از نجهت همگنان از من آزرده می باشند واکبر انمعنی را نیک میدانست وشیخ را بسیار میخواست واز مصاحبت او بسیار محظوظ بود وبعد چندروز تقصیرش معاف کرده باز مشمول عنایت فرمود وجدائی او از حضور تاضرور نمی دید جائز نمیداشت تاآنکه بحسب قضا بتقدیم خدمات دکن مامور وچنانچه مسطور شد بعداوت شاهزاده سلیم بی جهت ظاهر مقتول گشت مقالات او حکایت کمالاتش میکند **بیت** درین باغ سروی نیامد بلند॰ که باد اجل بیخش از بن نکند॰ ॰ ॰

ذکر در بیان بغی شاهزاده سلیم پسر بزرگ اکبر

در زمانیکه اکبر بتسخیر دکن نهضت فرمود شاهزاده سلیم برای استیصال رانا متعین شده بود در خطه دلکشای اجمیر اقامت ورزیده تدبیر تخریب ملک رانا در پیش داشت وراجه مان سنگه در خدمت شاهزاده بسپه سالاری مامور بود واز نوشتجات امرای بنگاله ظاهر گشت که افاغنه قابو یافته بسبب نبودن سردار عمده دران دیار مصدر شورش شده اند وفتنه وفساد برپا گشته وکنور مها سنگه ولد راجه مان سنگه که به نیابت پدر دران ولایت بود در اندک جنگ شکست یافت راجه مان سنگه باستماع این خبر بخدمت شاهزاده التماس نمود که چون پادشاه بتسخیر دکن متوجه است اگر شاهزاده از اجمیر نهضت فرموده در الهآباس تشریف ارزانی فرماید شورش بنگاله رفع میشود شاهزاده حسب الالتماس راجه وصلاح ملکی از اجمیر کوچ کرده باله آباس نزول نمود وجاگیر ملازمان خود را که در حوالی آگره بود بطور خود گماشته محال صوبه الهآباس که بجاگیر آصف خان جعفر تعلق داشت نیز بسرکار خویش گرفت وسی لک روپیه خزانه صوبه بهار وآن حدود که کنوردا

دلوان فراهم آورده بود فوج سرکار فرستاده ازانجا طلب داشت بمشاهدهٔ این قسم اعمال بدون حکم حضور آثار بغی و سرتابی شاهزاده بظهور پیوست و دراندازان سخنان چند از پیش خود نیز تراشیده بعرض پادشاه رسانیدند فرمان عطوفت عنوان مشتمل بر نصائح سودمند مصحوب محمد شریف ولد عبدالصمد شیرین قلم صادر گشت لیکن اثرے بران مترتب نگشت بعد ازان که اکبر از دکن معاودت فرموده بدار السلطنة اکبر آباد نزول نمود و قضیهٔ شیخ ابوالفضل بنوعیکه مذکور شد نیز رویداد شاهزاده با سی هزار سوار از الهٰ آباس متوجه آستان پدر گردید و دولتخواهان بعرض رسانیدند که آمدن شاهزاده با این کثرت سپاه در حضور صلاح دولت نیست لهذا فرمان عالیشان بنام شاهزاده صادر گشت که آمدن آن فرزند باین روش پسندیده نیست اگر مطلب اظهار جمعیت سپاه است مجرای او بظهور پیوست باید که مردم خود را بمحالات جاگیر رخصت کرده جریده بملازمت آید و در صورتیکه ازینطرف واهمه در خاطر داشته باشد باز عنان بصوب الهٰ آباس برتابد بعد ازان که خاطر آن فرزند اطمینان پذیر اراده ملازمت نماید شاهزاده در جواب فرمان عرضداشت مشتمل بر عجز و نیاز و عقیدت خویش ارسال داشته بصوب الهٰ آباس عطف عنان نموده بود فرمان والاشان صادر گشت که صوبه بنگاله واودیسه بآن فرزند مرحمت شده بدان صوب شتابد شاهزاده رفتن بدان سمت قبول نکرد بدین جهت نیز مردم سخنان وحشت افزا از جانب شاهزاده بعرض رسانیدند و موجب برهمزدگی طبیعت پادشاه گردید سلیمه سلطان بیگم را برای دلجوئی شاهزاده فرستادند آن عصمت قباب در الهٰ آباس رفته بهر طور خاطر رمیدهٔ شاهزاده را تسکین داده همراه خود بحضور آورد چون یک منزل از اکبر آباد رسید باستدعای شاهزاده مریم مکانی والدهٔ پادشاه رفته شاهزاده را بخانهٔ خود آورد و پادشاه بموجب امر مریم مکانی همانجا تشریف ارزانی داشت و شاهزاده بوساطت جدهٔ خود مریم مکانی ملازمت نموده سر بر پای پدر گذاشت و یک هزار مهر طلا بصیغهٔ نذر و نهصد و هفتاد و هفت زنجیر فیل پیشکش گذرانید پادشاه از روی عنایت شاهزاده را در آغوش گرفته از ملاقات فرزند بسے خرسند شد و دستار از سر خود برگرفته بر سر شاهزاده نهاد و حکم شد که کوس شادمانی بلند آوازه گردانند در سال چهل و هشتم جلوس این واقعه رویداد بعد چندگاه شاهزاده را باستیصال رانا رخصت فرمودند شاهزاده بواسطهٔ بعضے موانع یا از روی سرتابی ترک مهم رانا نموده بے رخصت و بے اذن پدر باز بطرف الهٰ آباس رفت و باعث آزردگی خاطر پدر گردید چون در سال چهل و نهم مادر اکبر که مریم مکانی خطاب داشت نقاب اجل بر رو کشید اکبر بآئین قدمای آبای خویش سر و ریش تراشیده لباس ماتمی پوشید و نعش والدهٔ خود بر دوش گرفته قدمی چند مشایعت نموده روانهٔ دهلی کرده با دل بریان و دیدهٔ گریان معاودت کرد شاهزاده سلیم باستماع این واقعه از الهٰ آباس در حضور پدر رسیده سعادت اندوز حضور گردید ❊

ذکر در بیان رحلت شاهزادهٔ دانیال در دکن

سلطان دانیال در شرب مدام مثل برادر خود سلطان مراد مولع بود هر چند از پیشگاه پدر احکام نصائح صادر می گشت و معتمدان باندرزگوئے متعین میشدند خویشتن داری نمی توانست یک چند خانخانان عبدالرحیم و خواجه ابوالحسن بموجب حکم پادشاه در خلا و ملا در بانان گذاشته احتیاط بلیغ کردند تقریبات شکار انگیخته بصحرا رفتی و قراولان شراب در نال بندوق انداخته میرسانیدند گاه رودهٔ گوسفند پر از شراب کرده در زیر دستار پنهان آوردندی آخر افراط میکشی بدن شاهزاده را از لیاقت زندگی دور انگند و قوای بدنی ضعیف گردید و بیمار بیماری سخت ردی آورد و تا چهل روز صاحب فراش بود هر چند اطبا بتدبیر کوشیدند سودی ندیدند بیت نمی دانند اهل غفلت انجام ❊ شراب آخر ❊ بآتش میروند این غافلان از راه آب آخر ❊ بالآخر در سنه پنجاه جلوس اکبر مطابق سنه هزار و سیزده هجری در عمر سی و سه سال و شش ماه ازین منزل دل فریب دنیا رحلت نمود ❊

ذکر در بیان رحلت اکبر پادشاه

اکبر از قضیهٔ ارتحال سلطان مراد غمناک و اندوهگین می بود چون این حادثهٔ جانکاه روی نمود داغ بر بالای داغ گردید تا آن که رفته رفته ناتوانی تن و جان اکبر را فرو گرفت و مزاج او از مرکز اعتدال منحرف گشته آخر ها از کسوت صحت عاری و بر بستر بیماری افتاده صاحب فراش گردید خیرخواهان برای شفای بمزارات کرام و اماکن عظام صدقات و صلات فرستادند و بفقرا و صلحا فراوان خیرات و مبرات دادند حکیم علی که سرآمد حکمای دربار بود متصدی معالجه گردید تا هشت روز دست تصرف باز داشته طبیعت را بحال خود گذاشت که شاید بقوت خود دفع عارضه تواند نمود چون بیماری باشتداد انجامید روز نهم بمداوا پرداخت تا ده روز هر چند تدبیرات و معالجات بکار برد فائده نکرده باسهال منجر گردید و دواهای این مرض هم هر چند بکار رفت سودمند نیفتاد و امراض مختلفهٔ متضاده جمع شد که معالجهٔ یکے موجب ازدیاد دیگرے میشد ابیات چو آمد قضا از ما و اچه ❊ چه جای پزشک از مسیحا چه سود ❊ چو از اندازه بگذشت سوء المزاج ❊ فرو ماند عاجز طبیب از علاج ❊ و درین مدت آن شیر دل قوی همت با وجود کمال ضعف خود را از بار عام دادن و با مقربان صحبت داشتن باز نگرفت چون پادشاه بحالت نزع رسید روز دهم حکیم علی علاج را سودمند ندیده دست از معالجه باز کشید و از بیم جان خود در روپوش گردیده در کنج ایمنی خزید شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهاردهم مطابق پنجاه و دوم جلوس که عمر پادشاه بشصت و پنج سال قمری رسیده بود در شهر اکبر آباد رهگرای عالم بقا و روز دیگر بعد از تجهیز و تکفین در باغ سکندره مضاف اکبر آباد مدفون گردید اکثرے از قافیه سنجان و منشیان زمان تاریخ وفات را در سلسلهٔ عبارات نظم و نثر کشیده اند از انجمله آصف خان جعفر چنین گفته بیت فوت اکبر شه از قضای اله ❊ گشت تاریخ فوت اکبر شاه ❊ مدت سلطنت پنجاه و یک سال و دو ماه و نه روز بود ❊ ❊ ❊ ❊

ذکر احوال موتمن الدوله شیخ ابوالفضل بعبارت او که خود در پایان کتاب آئین اکبری نوشته

راقم شگرفنامه را چنان در سر بود که بآموزشے از حال آبای قدسی و نختی از نیرنگی اطراف خود نوشته رسالهٔ جداگانه سرانجام دهد و مایهٔ عبرت دیده وران و دریاب گرداند لیکن شغل گوناگون خاصه نوشتن این کتاب آگهی مرا از همه باز داشت درین اثنا پیام آرای غیبے چنان گزارش نمود که هنجار روزگار تاب این ندارد که فهرست جرائد شگرف اطوار بر فراز تحریر شتابد سزاوار وقت آنست که لختے ازان درین اقبال نامه برگوید و در چند جا بندے گزارده گزیده پندے نگارد و بدین نوید قدسے برخی ازان بر نوشت و ولی خانه کرد از انجا که نسب سرا شدن از تهی دستی باستخوان نیاکان بازرگانی نمودن و کالای نادانی ببازار آوردن و از شورش مغزے بهنر دیگران نازش نمودن و آهوے خویش نادیدن نخے خواست ازان سطرے بر طراز دو افسانه گزارے کند درین بادیه دیولاخ پابند سلسله بجائے نرسد و آبیارے انتساب صورے در نزهتگاه معنی بکار نیاید مثنوی چو نادانان نه در بند پدر باش ❊ پدر بگذار و فرزند هنر باش ❊ چو دود از روشنے نبود نشانند ❊ چه حاصل زان که آتش راست فرزند ❊ در محاورات روزگار نسب را تخمه و نژاد و ذات و امثال آن تعبیر نمایند و آنرا بجاے و سافل بند گردانند هشیار آگاه دل داند که این بدان بازگردد که از آبای میانے او یکے بفزونے ثروت ظاهر یا بشناسائے حقیقت چیره دستے یافته و بنام یا لقب یا حرفه یا مسکن شهرت گرفته و گرنه عامه که مردم زاد از فرزندان آدم صفے شمرند و بگفتگوے داستان گزاران دل نهاده احتمالے دیگر راه نه دهند پر ظاهر که درین معامله از روے راه خود را از پا اندازند و جان گوهر گرامے اعتبار نگیرند پس چرا سعادت گزین بیدار دل بدین افسانه بخواب رود و بران تکیه زده از حقیقت پژوهے دست باز گیرد پسر نوح را از ایزد شناسی پدر چه سود و ابراهیم خلیل را از بت پرستی اصل کدام زیان بیت بندهٔ عشق شو و ترک نسب کن جامی ❊ که درین راه فلان ابن فلان چیزے نیست ❊ لیکن بسر نوشت آسمانی در رسمیان صورت پرست افتاده و با طائفه بر آمیخته که نسب را بر حسب گزینند ناگزیر لختے ازان برگوید و مائده برای آن گروه گسترد ❊

ذکر نسبت

شمارهٔ آبای کرام داستان درازاست چگونه گرامی انفاس رابنا بایست وقت لفر وشد برخی در لباس ولایت وگروهے در علوم رسمے
وطائفه در زیے امارت وجمعی در معامله گزارے وطبقه در تجرد وتنهائی بسر برده انداز دیرگاه زمین یمن وطنگاه این والانژادان بیدار دل بوده
شیخ موسی پنجمین جد او در مبادے حال رسیدگے از خلق روے داد ترک خان ومان کرده غربت گزید وبهرے علم وعمل معمورهٔ جهان
را بپاے غربت درنوشت درمایهٔ تامه در قصبهٔ ریل کر زنهتگاهیست از سیوستان بسر نوشت آسمانے عزلت گزید واز پیوند دستے
خداکیشان حقیقت پژوه کدخدا شد اگرچه از صحرا بمدینه آمد لیکن از تجرد به تعلق نشتافت بر همان نطع آگهی بوده انفاس گرامے درآویزش
خویش بکار بردے وزندگے بے بدل راه پیراستن نفس بوقلمون مصروف گرداندے وفرزندان وبنائر سعادت پیرا پیرو آئین
او بوده خرسندے داشتند ودانش عیانی وبیانے مے اندوختند درعنفوان مایهٔ عاشر شیخ خضر را آرزوے دیدن برخی اولیای هند و
رفتن بدیار و دیدن الوس خود بسفر درآورد وبا چندے از خویشان ودوستان بهند آمد بشهر ناگور میر سید یحیی بخاری اچی کر جانشین مخدوم
جهانیان بودند واز ولایت معنوی بهرهٔ وافر داشتند وشیخ عبدالرزاق قادری بغدادی از اولاد گرامی اسوهٔ اولیای بزرگ سید عبدالقادر
جیلی وشیخ یوسف سندی کر سیر صورت ومعنی فرموده بودند وبسا کمالات حقیقی فراهم آورده درگذرگاه وراهنمائی خلق بسر بردی وجهانیان از
راه آورد او ذخیره ها برگرفتی از گرم خوئے ودلجوئے این بزرگان کارآگاه واز خاک دامن گیر نبگاه روزگار خورده رهگرای غربت
توطن گزید در سال نهصد ویازدهم هجری شیخ مبارک از نزهتگاه علم بعین آمد وطیلسان هستی بردوش گرفت به نیروی دم گیر او در چهار سالگی
لوامع آگهی پرتو انداخت انوار الهی روزافزون چهره افروخت ودر نه سالگی سرمایهٔ سترگ پیدا کرد در چهارده سالگی علوم متداوله اندوخت
ودر هر علمی متنی یاد گرفت اگرچه عنایت ایزد قافله سالار آن بیداربخت بود وبکدے بسیاری بزرگان دریوزه فرمودی لیکن درملازمت
شیخ علی مشتبر بسر بردی وتشنگی باطن از آموزش او افزودی شیخ ترک نژاد است صد وبیست ساله عمر یافت در زمان سکندر لودی دران شهر
دلنگاه ساخت ودرخدمت شیخ سالار ناگورے پایهٔ والاے شناخت بدست آورد شیخ در توران وایران دانش اکتساب فرموده بود القصه
شیخ خضر بصوب سند بازگردید همگی اندیشه آن بود که برخے نزدیکان را از ان بلاد رخت باین دیار آورد روزگار درسفر سپرے شد در حدود
ناگور قحطی سترگ افتاد وبای عام نفرت انگیخت غیر از مادر ووالد همه را روزگار سپرے شد پدر بزرگوار را همواره عزیمت جهان گردے
از خاطر نور آگین سر بر زدے ودیدن بزرگان هر سرزمین ودریوزهٔ فیض ایزدے نمودن برجوشیدے لیکن آن کهبانوے خاندان
عفت رخصت نمیدادے سرکشی در خاطر سعادت منش نبود درین کشاکش باطن بملازمت شیخ فیاضے بخارے قدس سرهٔ پیوستند
وشورش دل افزایش گرفت آن پیر نورانے را آغاز آگهی نظر بیگانه بنداپزے افتاد ودرشتے دل وسعادت جاوید روزے شد
دریوزهٔ ارادت وگزیدن روشنے مین نمود پاسخ یافت درین نزدیکے یکے را بر فراز هدایت برے آرند وبرهنمائے جویندگان آگهی
نام زد میکنند عبدالله نام دارد گرامے لقب او خواجه احرار خواهد بود انتظار آن هنگام نماید وآئین او برگزیند خواجه دران هنگام
آبله پاے عرصهٔ تکاپو بودند ودرجست وجوے جان وارد دے حقیقت ودادود داشتند چون وقت کار رسید وبدان پایهٔ والا سرفرازی
یافت تلقین خداپژوهی از وبرگرفت گناے را خلوت او فرمودند وبے نیفتے پیشهٔ او مقرر شد در سخنان خواجه هرجا که بدرویشے
تعبیر میرود این یگانه آفاق را مے خواهند قریب چهل سال در دیار خطا بسر برد ودر دشت وکوه عشرت تنهائے اندوخت صد و
بیست سال عمر گرامے رسیده بود وآثار گرے درونے هم چنان افزایش داشت شبے پدر بزرگوار با چندے دران مصر ولادت

بچندی از خدائیان سعادت پذیر داستان حقیقت میگفت ولبیانکات دل افروز بر فراز ظهور می آمد ناگاه آوازهٔ آهی بگوش رسید
بارقهٔ الهی بدرخشید هرچند اندیشه رفت نشان نیافتند روز دیگر تکاپوی سخت وجستجو بسیار روشن شد که درخانهٔ کلاے آن بزرگ معنوی
عزلت گزین است از نور ارادت او زمانی برآسود وخاطر از هرزه گرائی باز آمد پیوسته چهار ماه سعادت مے افزودند وبنظر اکسیر او رونه
افزون عیارے میگرفتند دران نزدیکی سفر تقدس پدید آمد ودل را بگوناگون حقائق برآمود وبرهنمائے جویندگان حقیقت اشارت
رفت دلجو شدے وفراغ بالی رخت هستی بربستند ودران نزدیکی نقاوهٔ دودمان عصمت که تربیت پدر بزرگوار فرمودے ازین خاکیان
فنائی رو درپوشید وحادثهٔ مانند یوفرت انداخت پدر بزرگوار بآئین تجرد بصوب دریاے شور گام همت برداشت همگی بسیج آن بود
کز راه چهار دیوار معمورهٔ عالم بیموده آید واز گروه ها گروه مردم بخشی فیض برگرفته شود ودر احمدآباد گجرات بوالا پایهٔ بخاری پیوستند ودانشهای
تازه آگهی آورد ودر هرفن بزرگ سند عالے بدست آمد ودر آئین مالک وشافعے وابوحنیفه وحنبل واماے گوناگون دریافت
اصول وفروع ابهم آوردند وتکاپوے سخت پایهٔ اجتهاد درنمود اگرچه باقتضای نیاکان بزرگ بروش ابوحنیفه انتساب داشتند
لیکن همواره کردار را باحوطه آرایش دادی واز تقلید برکناره بندکے دلیل کروے وبدانچه نفس را دشوار آید برگرفتے واز سعادت
منشے وروشن ستارگی از علم ظاهر بحقائق معنوے گذاره شد ودرنزهتگاه صورت رهنماے مالک حقیقت گشت اسالیب تصوف
واشراق برخواندند وفراوان کتاب نظر وتالا دیده شد خاصه حقائق شیخ عربے وشیخ بن فارض وشیخ صدرالدین قرینوے وبسیاری
اصحاب عیانے وبیانے نظر عاطفت انداختند ونصرتهاے بے اندازه روے داد وروشهاے بوالعجب روشنے افزود واز جلائل نعم الهی
آن که بملازمت خطیب ابوالفضل گازرونے شرف اختصاص یافتند واز قدردانے وآدم شناسے بفرزندے برداشت وبآموزگارے
گوناگون دانش همت گماشت مراتب تجرید وبسیارے غوامض شفا واشارات ودقائق تذکره ومجسطی را تذکار فرمود ودر بستان
حکمت را طراوتے دیگر پدید آمد وزهاب بینش را روان پایهٔ دیگر افزود وآن فرخنده مرد خرد پژوه بسے فرمان روایان گجرات
از شیراز بدین دیار آمد وبستان شناسائی را فروغے تازه آورد کز گروها گروه دانشوران روزگار دریوزهٔ آگهی کرده بود لیکن
در علوم حقیقے وعقلی شاگرد مولانا جلال الدین دوانے است جناب مولوے نخست نزد والد خود اوائل مقدمات را اندوخت وپس
ازان درشیراز بدرس مولانا محی الدین اشکبار وخواجه حسن شاه بقال بدانش آموزے نشست واین دو بزرگ از سرآمد تلامذهٔ
سید شریف جرجانی اند ونخستین در دبستان مولانا همام الدین گلنارے که بر طوالع حاشیهٔ مفید دارد آمد ورفت نمود وچراغ دریافت
افروخت واز بخت رهنمونے اورا کشایشهای غریب روی داد وکتب حکمت را بمغز رسیده مطالب آنرا البشیواز بانے آرایش داد
چنانچه تصانیف او بران دلالت کند ومحمدت برگوید وهمدران مدینه فیض پدر بزرگوار را بشیخ عمر تتوے که از اکابر اولیاے زمانه بود
سعادت ملازمت روے داد وآن گوهر شب افروز دستگاه عیارمندے تمام یافته آئین بزرگ منشی وسترگ دانائے را الطرز
کردیه تلقین فرمود وبسیارے باستانے سلاسل را از شطاریه وطیفوریه وچشتیه وسهروردیه دریافته فیض پذیر آمدند وهمدران شهر
مبارک بصحبت وهم نشینے شیخ یوسف که از هشیاران سرمست دربودگان آگاه دل بود رسیدند وسرمایهٔ دیگر آگهی اندوختند همواره مستهلک
دریاے شهود بودے وهرگز ادبے از آداب عبودیت از دست نرفتے از برکات گرامے صحبت درآرزوے آن شدند
کز نقوش علمی از ساخت ضمیر سترده آید ودست از رسمیات بازداشته محو جمال مطلق گردند آن خوانائے رموز صفوتکدهٔ دل شناسا شده
ازان عزیمت بازداشت وبرزبان گوهربار گزارش نمود سفر دریا را دربسته اند بصوب دارالخلافه آگره گام طلب باید زد واگر درانجا
کار بر نگشاید قدم بصوب توران وایران برداشت وهرجا که اشارت رود فرمان درسلهٔ رحل اقامت انداخت وعلم رسمی طیلسان

احوال خود گردانید بدین اشارت همایون غرهٔ اردی بهشت سال چهارصد و شصت و پنج جلالی مطابق چهارشنبه ششم محرم نهصد و پنجاه
در مصر سعادت دارالخلافهٔ آگره حرسها الله تعالی عما یکره نزول صوری فرمودند دران معمورهٔ دولت شیخ علاء الدین مجذوب که بر صفائح قلوب
و خفایای قبور آگاهی داشت اتفاق صحبت افتاد ایشان ازان مستی بهشیاری آمده فرمودند فرمان ایزدی چنانست که درین شهر اقبال
توقف افتد و ترک گردش نماید و گزین نوید بار سانیدند و خاطر سفرگوار آرامش بخشیدند بر ساحل دریای جون در جوار میر رفیع الدین صفوی
ایجی فرود آمدند و از دودمان قریش که با علم و عمل آراستگی داشت نسبت تاهل روی داد و بدان مرزبان محله آشنائی بر دستی کشید و آن
دانای حقیقت آمود مقدم این نوبادهٔ شناسائی را مغتنم شمرده بگرم خوئی و کشاده پیشانی پیش آمد چون اسباب ثروت فراوان داشت چنان
خواهش فرمود که بدان لباس در آیند از رهنمونی ستاره و یاوری توفیق نه پذیرفتند و آستانهٔ توکل و خدایگان همت بی نیاز برگزیده بمراقبه
درونی و مباحثهٔ بیرونی پای سعادت افشردند میر از سادات بزرگ حسنی الحسینی اند تحقیق حال نیاکان او در مصنفات شیخ سخاوی مذکور
اگرچه وطنگاه ایشان قریهٔ ایک شیراز است و از دیرباز سیر حجاز نمایند و همواره یکچندی درین دو جای بسر برند و هنگامهٔ افاضت
و استفاضت گرم دارند اگرچه معقول و منقول را در پیش نیاکان قدسی نهاد اندوخت لیکن تلمذ مولانا جلال الدین دوانی جلای
دیگر یافت و در جزیرهٔ عرب انواع علوم نقلی از شیخ سخاوی مصری قاهری تلمیذ شیخ ابن حجر عسقلانی برگرفت و چون در نهصد
و پنجاه و چهار رخت بمنزل قدس کشید والد بزرگوار ملتزم زاویهٔ خود شد همواره بشست و شوی باطن و پاکیزه داشتن گوهر ظاهر همت گماشت
و بکار ساز حقیقی روی نیاز آورد و بدرس گوناگون علوم اشتغال فرمود و گفت گوی باستانی را روپوش حال گردانید و خواهش را از بان
اثر و هاوش برید از اهل ارادت گروهی احتیاط گزین سعادت آمود اگر معلومی برسم اخلاص آوردی لختی پذیرفتی و قدر در بایست
برگرفتی و دیگر مردم را معذرت گفتی و دست همت بدان نیالودی کمتر مدتی نشستگاه او پناه دانش وران و جای بازگشت بزرگ
و کوچک آمد از حسد انجمنها برساختند و از دوستی خلوتها آراستند نه از نخستین اندوه راه یافتی و نه از پسین شادی شیر خان و سلیم خان و
دیگر بزرگان در مقام آن شدند که از وجوه سلطانی چیزی برگیرند و توی در خور قرار یابد از انجا که همت بلند بود و نظر عالی سر باز زد
و پیرایهٔ افزایش منزلت گشت چون رهنمائی مردم در نهاد سرشته بود نه از درگاه فرمان راست گزاری داشت و اشاره اولیای
زمان یاور و مهربانی هواداران روز افزون همواره تابندگان مجلس و جویندگان آگهی بدهگوئی فرمودی و بر خواهی پناه مردم
سرزنش کردی ظاهر پرستان خویشتن دوست رنج زده گشتی و اندیشهای نا سزا نمودی چون هیچ هنگامه آرائی در سویدای
ضمیر نبود عزیمت معرکه گیری دکان داری پیرامون خاطر نگشتی نه در حق سرائی و نکوهش بدکاران تخفیف رفتی و نه بچاره سگالی
رمیدگان پرخاش جوی توجه برگماشتی و با این معنی ایزد بهمال دوستان حقیقت منش و فرزندان سعادت گزین کرامت فرمود اگرچه
همواره در گفتگوی علمی گرامی اوقات گذارش یافتی لیکن در زمان افغانان دانشهای حقیقی کمتر به بیان آمدی و چون ماهچه رایات
جهانبانی جنت آشیانی تازگی هندوستان را فروغ بخشید چندی تورانی و ایرانی بدبستان آن شناسای رموز انفسی و آفاقی
پیوستند و انجمن دانائی را رونقی دیگر پدید آمد و تشنگان خشک سال تمیز را میرزا بها لبریز شد و ره سپاران اندیشه گداز نزهتگاه
آرامش جا گرفتند هنوز هنگامهٔ گرمی نه پذیرفته بود که چشم زخمی رسید و همایون دست چیرگی برگشاد و نیکان روزگار بگوشهٔ خمول
در شدند و سفر ناکامی پیش گرفتند پدر بزرگوار از نیروی دل در همان زاویهٔ عزلت ثبات پای فرمود از تائید ایزدی
همیون کاردیدگان را فرستاده معذرت خواست و از سفارش آن حق سگال بسیاری از تنگنای غم به نزهتگاه شادی در آمدند
نخستین در سال جلوس شاهنشاهی برادرنگ خلافت چنانچه سپند بر دولت افروزند و دفع عین الکمال انکار نه قحط سالی سترگ

پدید آمد و گرو تفرقه بلندی گرفت آن معموره خراب شد و غیر از خانه چند اثری نماند و بای عام سر باری آن و شورشی بی اندازه بر جهانیان
آسیب رسانید در اکثر بلاد هندوستان این تنگدستی و جان گزائی بود آن پیر روشن ضمیر در همان زاویهٔ قدسی پای همت افشرد و گرد فتوری
بران صفوت کده نه نشست راقم شگرف نامه دران هنگام در سال پنجم بود و نیز آگهی چنان پیش طاق بینش می تافت که شرح آن بکالبد
گفت درنگنجد و اگر در آید به تنگنای شنوائی زمانیان در نشود و این سانحه نیک بخاطر دارد و آگهی دید دران دیگر معاوضه آن سختی روزگار
خاندانها بر افگند و گروها گروه مردم فرو شدند دران کاشانه هفتاد کس از ذکور و اناث و خرد و بزرگ مانده باشند اخوان روزگار را از فراخی
حال و نشاط درویشان چیره تها افزودی و کیمیاگری و سحر طرازی گمان بردی گاه یک سیر غله بهم رسیدی آنرا بدیگهای سفالین
جوشانیدی و آب تفیده بدین مردم قسمت یافتی و شگفت تر آنکه غم روزی دران منزل نبود و بجز اندیشهٔ پرستش ایزدی چیزی
بخاطر راه نیافتی و جز محاسبهٔ نفسانی و مطالعهٔ اسفار حقیقت شغل دیگر نبود تا آنکه رحمت ایزدی بر همگنان تافت و در غائی سترگ چهرهٔ
شادمانی بر افروخت ماهچه رایت شاهنشاهی پرتو انداخت و جهان را بدولت روز افزون روشنائی بخشید بارگاه خرد در بالش آمد
کالای آگهی را بهای بزرگ نهادند فنون حکمت و انواع دانش در میان شد و بیانهای تازه روی راست دید های بلند و دریافتهای
گزیده پیدائی گرفت و گوناگون مردم از خزینهٔ عقل فوائد بیکران برداشتند و خلوتکدهٔ آن نورانی سرشت مجمع دانایان هفت کشور آمد
و سخن بلندی گرائید حسدهای افسرده برافروخت و ناتوان بینی بدگوهران افزایش یافت و او بر آئین خویش سرگرم بوده راه و رسم
سپردی و بر در نخواست نشسته راه در بایست نشتافتی و مردم کم گذار کوتاه بین بیتاب شده راه افترا سپردند بیشتری بگروه
مهدویه پیوند دادی و از گفتار پریشان داستانها پرداختی و ساده لوحان روزگار را برا غالیدی و بخیال تباه بدل آزاری تکاپو
نمودی همگی دست آویز تباه سیچی اینان شیخ علائی است گروهی در هند باشند میرسید محمد جونپوری را مهدی موعود شمرند
و دران مبالغه نمایند با علم و عمل و تهذیب اخلاق چندین نصوص را فراموش کرده درین مذهب غور نمایند و در زمان سلیم خان
شیخ علائی نام جوانی با آراستگی ظاهر و باطن بدین ورطه افتاد و دران مصر سعادت نخستین بمناسبت از و ادا اختیار تجرد بدیدن
پدر بزرگوار آمد فتنه اندوزان بهانه جو را زبان هرزه سرائی دراز شد و سرمایهٔ گفتگو پدید آمد علمای زمان که نادان دانش فروش
و زهر گیاهش نماند لیکن او بر خاستند و بر گسیختن پیوند عنصری هنگامها آراستند و محضرها درست کردند پدر بزرگوار بدیشان موافقت نمود و
عقل و نقل را معاضد ایشان نیافت در پیشگاه مرزبان هندوستان معرکه آراستند و باندیشهٔ تباه خویش راه کوششها سپردند مسند آرای
حکومت دانش منشان روزگار را فراهم آورد و در حسبت وجوی حکم شرعی تکاپو نمود و پدر بزرگوار را نیز دران انجمن طلب داشتند چون
سخن از ایشان پرسید خلاف حرف سرایان جاه طلب پاسخ دادند از ان روز کرکین بسته بدین آئین متهم گردانیدند و در هر چنین معامله که وجود
مهدی از خبر آحاد است بمحض عناد چندان کوشش نمودند که کار او سپری شد و برخی بدگوهران آئین شیعه را اکنون ضمیر پنداشته
راه نکوهش سپردند و ندانستند که شناسائی دیگر است و پذیرائی دیگر درین هنگام یکی را از سادات عراق که یگانهٔ زمانه بود و علم را با عمل
همقرون داشتی و گفت را با کردار یکتائی بخشیدی دامن آلوده تهمت گردانیدند و از توجه شاهنشاهی دست بدامن او نمیرسید روزی در محل
همایون گزارش یافت که پیش نمازی میر روا نیست چه هر گاه گواهی او مردود باشد اقتدا او چگونه سزاوار بود در روایتی چند از حنفی نامهای
باستانی باستشهاد آورد که اشراف عراق را شهادت نتوان شنود و کار بر میر دشوار شد چون رابطهٔ اخوت داشت حقیقت را باز نمود پدر بزرگوار
بسا سخنان هوش افزا فرموده تسلی دادند و بر گفتگوی بدسگالان دلیر گردانیدند و پاسخ آن نقل چنان بر زبان گوهر آمود گذشت که
معنی آن روایت نفهمیده اند آنچه در کتب حنفی ازین باب در نقل آورده اند عراق عرب مراد است نه عراق عجم چندین جا بدین معنی تصریح

رفته و نیز تمیز نکرده اند در میان اشراف و اشراف اشرات و آن عبارت از امرا و کشاورزان و امثال آن باشند سوم اوساط و آن را در محترفه
و اهل بازار منحصر دانند چهارم ادانے کہ بپایه اینان نرسند مانند پاجیان و هرزه گردان و هریک را با دا فراه جدا گانه نگاشته اند تا هنگام نیکوئی
چسان سلوک رود و کیفر بدکرداری هرکدام چگونه بود و الحق اگر هر بدکننده را یکسان مالش نمایند از شاه و راه معدلت یکسو کرده باشند
سیر از ین آگهی ببالید و گوناگون نشاط اندوخت و از برای پاکدامنی خود و ناشناسائی حال بدگوهران نگاشته شیخ بنظر در آورد و آن خیره
رویان هرزه سرا در گو حیرانے افتادند و چون معلوم شد که از کجا بر گرفته اند در زینه حسد ساختند و مثل این یا در میها چند بار بر ملا افتاد و سرمایه غرور
و سرمایه شورش ناشناسندگان شد سبحان الله با آنکه گروها گروه مردم یقین دارند و رین که هیچ کیشے نه آنچنانست که یک امر خلاف واقع ندارد
و نه این چنین بطلان آمود و با این معنی اگر یکے از شناسائے در مسئله بر خلاف آئین خویشتن تحسین نماید لبر آن نرسند و بکین آن برخیزند
و پس از درازے سخن از ان نکوهش باز بتشیع منصوب گردانیدند لیکن از حمایت الهی بدگو را پیوسته گر و شرمسارے بر دشنے و تشویر
رده پایمال غم گشته و از بدگوهرے و نابینائے عبرت نگرفته و بر همان بدسگالے حیله اندوخته تا آنکه نیرنگے زمانه و بوالعجبی روزگار نفشی
نشگرف در میان آورد و تفرقه سترگ چهرهٔ عبرت افروخت سال چهاردهم الٰهی مطابق نهصد و هفتاد و هفت هلالے پدر بزرگوار از گوشه
انزوا بر آمد و سختیهاے غریب روے آورد و لختے از ان برنویسد و عبرت نامه برگوید اگرچه همواره از زنبور خانه حسد شورش داشت و مار سوراخ
دشمنے در جوش و شب چراغ دوستے بے فروغ و نیکان روزگار دل در بدے بسته و در بیگانگے باز کرده بودند چنانچه ایمائی گزارش
یافت لیکن درین هنگام که پایه دانش بلندے پذیرفت و بزرگان روزگار در تملق پا افشردند و هنگامه مردم گرمے پذیرفت و پدر بزرگوار
بر آئین خویش خواهے نکوهیده بر شمردے و دوستان و نکوخواهان را از ان باز داشتے علماے زمانه و مشایخ روزگار که ذات
خجسته را مرآت عیوب خود دانستے به تباه سگالے و چاره اندوزے نشستند و خود را بیمار هیچ اندیشهاے تباه یافتند و با خود در میان
آوردند اگر انموذجے دلنشین شهریار عدالت پژوه گردد کمن اعتبار هاے مارا چه آبرو خواهد ماند و انجام کار بر کدام حال نکوهیده
قرار یابد پایمال غم واندوه شده بکین توزے نشستند و به لختان سرائے گام فراخ بر داشتند و بدستان گزارے و حیله اندوزی بسیاری
نزدیکان عتبه همایون را بگفتار هاے فربه آلود از راه بر دند بعضے بدگوهر را بپیرایه تعصب دینے فروخته بشورش در آوردند اگرچه از دیرباز
طور ناستوده همین بود لیکن در هر زمانے بیاورے حق گزاران سعادت آمود بازار جوش بدگوهران پراگنده شدے درین هنگام
آن گروه راستے پیشه درست پیوند و ورتر شدند و سرآمد حرف سرایان بزم همایونے بکین آرائے نشست تباه سرشتان بی آزرم
و دیو نژادان ناپارسا گوهر قابو یافتند پدر بزرگوار بمنزل دوستے اسکے تشریف برده بود و من سعادت همراهے داشتم آن رعونت
فروش غرور را فزاینده در ان انجمن حاضر شد و حرف سرائے پیش گرفت مراستی دانش و شتاب در سر بود از مدرسه بمجادله جاگاهے بر نداشته
در بے صرفه گوئی او را زبان کشود و سخن را بجائے رسانید که او بخجالت رفت و نظارگیان بحیرت فرو شدند از ان روز بانتقام بیدا اندیشی
همت گماشت و آن گروه گسسته امید را تیزتر گردانید و پدر بزرگوار از کید اینان فارغ و من در مستی آگهی بیخبر نخستین آن بیدینان دنیاپرست
بآئین سالوسیان هوشیار بحق گزارے و دین آرائے نشسته انجمنها ساختند و درون آزرم منشان شب خور گروه بسیارے را به پیغوله جاے
بسیته فرستادند هرگاه خدیو عالم از خیرسگالے و نیک اندیشے معامله کیش و دانش و داد را اگر وجهے نیکو ظاهر گذاشته باشند و خود طیلسان
بیتوجهی بر دوش گرفته حق گویان راستی منش را بازار کاسد باشد و دیوکیاران دانش ناراست رو و بزرگان دولت با آن مشتی حیله
یار باشند و تعصب را روز بازار جاے آنست که خاندانها بر اوفتد و ناموسها تمام تباه گردد درچنین نا هنگام که بدگوهران تباه کار بنیکوئی
نام بر داشته مانند عربدہ که بدوشیزگے فرو شسته و غرزن بر آید و دنیاداران بے آزرم در چیره دستی و تنگ چشمان دل کیدریک روبین

و دوستداران هواخواه دور و ست در است گزاران کنج نشین و هنگامه کشش سبک و نیان گرم و زن با یکدیگر انجمن رازگوئی ساختند و پیمان
دل آزاری تازه گردانیدند یکی از دوردیان ده دله و هاروت سیه حال افسون نیرنگ را که از رو باه بازی در دانشگاه پدر بزرگوار بنیکوئی
خریده بودند و با آن گروه ناراست یکروئے و یکتائی داشت پیدا کردند و افسون خدا آزاری و افسانه بیهوشی برخوانده نیم شبے فرستادند آن
شعبده کار نیرنگ ساز دران تاریک شب با دے لرزان و چشمی گریان و رنگی شکسته و روئے دژم بخلوت کده همین برادر شتافت و بطلسمات
آن ساده لوح را بی آرام ساخت و آن ناشناس مکر و فن را از جا برده خلاصه سخن آنکه بزرگان زمانه از دیرگاه دشمنی دارند و کم عیاران ناسپاس
بے آزرمے امروز قابو یافته هجوم نموده اند و بسیارے از ارباب علم را شهود و برخی را مدعی قرار داده و برای تشخیص مفتریات بیا بهلے
ناشایسته بر انگیخته همه دانند این مردم را در بارگاه مقدس چگونه محل اعتبار است و برائے گرم بازارے خود چه سر فراز مردم را از میان
بر داشتند و چه ستمگاریهای زبردست نمودند محرمی در خلوت ایشان داشتم درین نیم شب مرا آگهی داد و من بتیا بانه نشتابان رسانیدم مبادا روز
شود و کار از علاج گذرد اکنون رای آنست که همین زمان شیخ را بی آنکه کسی آگهی یابد بگوشه برند در چند بکناره باشند تا دوستان فراهم آیند
و حقیقت حال بعرض همایون رسد آن نیک ذات را واهمه فرو گرفت و لعه بے تابی بخلوتگاه شیخ رفت و ماجرا گزارش نمود فرمودند هرچند
دشمنان چیره دستے دارند ایزد بیهمال آگاه و پادشاه عادل بر سر دانایان هفت کشور حاضر اگر مشتے گروه بے دین و دیانت را بدمستے
حسد بے آرام داشته باشد درست پیمائی بر جای خود داست و پرسش را در نه بسته اند و نیز اگر سرنوشت ایزدی بآزار ما رفته است اگر همه
بر آیند آسیبے نتوانند رسانید و شاه کارے تیارند باخت و هیچ گونه گزندے باز رسد و اگر خواهش آن جهان آفرین برین ست ما نیز بکشاده
پیشانے و تازه روئے نقد زندگے را بی سپاریم و دست از جان سختی باز میداریم چون عقل ربوده بود و غم افزوده حقیقت طرازے
را افسانه سرائے و شور انگیزے را سوگوارے دانسته حرب برکشاد که کار معامله دیگر است و داستان تصرف دیگر اگر نمے روند من خویشتن
را همین زمان قصه میکنم و دیگر شما دانید من خود بارے روز ناکامی را نه بینم از پیوند پدرے و عاطفت ابوت پذیرائے خواهش شدند
بفرمودهٔ آن پیر نور اسے من نیز بیدار شدم ناگزیر دران تاریک شب این سه تن پیاده بر آمدند نه راهبرے معین و نه رفتار را پائے
استوار پدر بزرگوار در نیرنگے تقدیر بوده خموشے داشت و میان من و برادر که در کار ملک و شغل معامله دران هنگام نادان ترے
از خود گمان نداشت گفت و گو شد و در پناه جا سخن رفت هر کرا او پیدا میساخت من ناخن میزدم و هر کرا من برے شمردم او دست
ے فشاند ابیات دشمنان دست کین بر آوردند ؛ دوستے مهربان نمے یابم ؛ یک جهان آدمے همے بینم ؛ مردمے در میان
نمے یابم ؛ هم بدشمن درون گریزم زانکه ؛ یارے از دوستان نمے یابم ؛ ناگزیر بهزاران تکاپو بخانه یکے از مردم که حقیقت منشی
او یقین برادرم بود و من ناشناسائے صحیح وجود و زیان کار عنصرے بازار ترکیب را گمانے همتے در رسیده شد او را از دیدن
این بزرگان آسوده روزگار دل از جا رفت و از بر آمدن پشیمان شد و بر ردو در ماند ناگزیر جائے بہاے بودن اختیار کرد چون
دران شوریده مکان رفته شد پریشان تر از خاطر او بود شگرف جائے پیش آمد و طرفه اندوہے سراپاے دل گرفت همین برادر درمن
آویخت که با وجود فزدن شناسائے غلط رفت و تو بدان کم اختلاطے درست اندیشیدے اکنون چارهٔ کار چیست و راه اندیشه
کدام و دوم آسایش کجا توان بر گرفت چنان پاسخ دادم هنوز هیچ نرفته است برگشته بزاویهٔ خود باید رفت و مرا نائب سخن گردانید
امید که طیلسان زنانیان بر داشته آید و کار سر بسته کشوده گردد پدرم آفرین نموده بدین سخن گرویده و برادر بر همان آئین سر باز زد
و گفت ازین سرگذشت ترا خبرے نیست و از مکر اندوزے و هاروت منشی این گروه آگهی ندارے ازین وادے بگذر و سخن در رام
بگو با آنکه بادیه آزمون نه پیموده بود و سود و زیان مردم بر نگرفته بالقاے الٰهی یکے را نخاطر آورده گزارش نمود چنان بر پیشگاه باطن

نے افتد کہ اگر کار دشوار نشود ہمانا یاورے تواند نمود لیکن ہنگام سخت گیرے بس دشوار کہ ہم پائے نماید چون زمانہ تنگی داشت
دخاطر پریشان بصوب او گام برداشتہ آمد آبلہ پائی در گلزارہای لزج خراش میشد واز شگرفکارے روزگار عبرت می اندوخت
بردہ ونقاب توکل از دست رفتہ راہ بیدلی پیش گرفتہ عالم را جوپای خود انگاشتہ گامی بدشوارے برداشتہ میشد ونفسی بسختجانی
میزد وغریب دل نگرانے ونزدیکی روز رستاخیز بدگوہران روبرو صبح صادق بردر او رسیدہ شد ازین آگہی گرم خوئے پیش گرفت
دشایستہ خلوتکدہ معین گردانید غمہاے گوناگون لختی برکنارہ شد دران آرام کدہ پس از دو روز آگہی آمد کہ تفسیدہ دلان حسد بردہ
آزرم برداشتہ مکنون خاطر خبث آگین خود را برملا انداختند وآئین نختہ کاران صباح آن شب بعرض ہمایون رسانیدند وخاطر اقدس
راشوریدہ گردانیدند از بارگاہ خلافت فرمان شد کہ مہمات ملک ومال بے استصواب ایشان صورت نمی یابد این خود کار مذہب
وملت است انجام آن خاص بدیشان بازمیگردد درمحکمہ عدالت بازطلبند وانچہ شریعت غرا فرماید داکابر روزگار قرار دہند لعمل آورند
چاؤشان شاہنشاہے را با غالیدہ بطلب فرستادند وچون بر حقیقت کار آگہے داشتند در پیدا ساختن کوششہا نمودند
بدکاران شرارت اندیش را ہمراہ ساختند چون بخانہ نیافتند گفتار بیفروغ را درست اندیشیدہ خانہ گرد گرفتند وشیخ ابوالخیر برادر را
دران منزل یافتہ بعتبہ اقبال بردند ولعبد آب وتاب داستان پنہان شدن را باز نمودند وآنرا حجت سخنان بے آزرم اندیشیدند
واز بدائع تائیدات آسمانے ازان ہجوم بدگویان وطرز ہرزہ سرائے شہریار دیدہ ور شناسائے پذیرفتہ پاسخ داد کہ این ہمہ
سخت گیرے درکار درویشہ گوشہ نشین ودانش منشی ریاضت کیش چراست وچندین آویزش بیہودہ براے چہ مے کنند
شیخ ہموارہ بسیر میرود واکنون تماشا رفتہ باشد آن خرد را براے چہ آوردہ اند ومنزل را چرا قورق کردہ در ساعت آن خرد سال
را رہا کردند واز گرد خانہ برخاستند نسیم عافیتی بدان سرمنزل آمد از انجاکہ قدرے ناکامے در راہ بود واہمہ چیرہ دستی داشت وخبرہاے
مختلف نقیض آن میرسید باور نداشتہ در اخفا کوشیدند وبدگوہران فرومایہ خجلت زدہ درین خیال افتادند امروز کہ اینجا نہان شدہ اند
چارہ انکار باید ساخت وسیہ درونان تیرہ راے را باید گماشت تا ہر جا کہ نشان یابند از ہم گذرانند مبادا ازین حال آگہی
یافتہ خود را بعتبہ ہمایون رسانند وہنگامہ داد را بفروغ دانش خویش بیارایند پاسخ شاہنشاہے پنہان کردہ سخنان وحشت
افزاے دہشت انگیز از زبان مقدس درمیان انداختند آشنایان سادہ لوح ودوستان روزگار را بیم مے افزودند
ودست آویزہاے رنگین برمے بافتند ومردم در اندیشہ درازے افتادند ودست از یاورے تخیل بازمیداشتند ہفتہ
چون سپرے شد صاحب خانہ نیز از دست رفتہ راہ بے آزرمے گرفت وملازمان او آئین آشنائے برگردانیدند عقل زیردست
واہمہ آمد وخاطر ہراسیمہ را یقین شد کہ آن حکایات نخستین اصلے ندارد وپادشاہ در پژوہش وعالم در تگاپوے جستجو
است ہمانا صاحب خانہ گرفتہ مے سپارد واندوہے بوالعجب سراپاے خاطر گرفت واندیشہ سترگ در دل راہ یافت گفتم
کہ از ماجراے دریار خود این قدر دانم کہ حکایت نخست راستے وارد وگرنہ برادر را رہا نمے کردند ومردم از گرد خانہ ہرگز ہرگز
برنمی خاستند این ہمہ سختے کہ بخاطر میرسد ظاہرا بنا شد ہرگاہ در زمان اینے سرزہ سرائے بگوش میرسید گزیدہ مردم فریب زدہ
لیکن برنمے خاستند امروز اگر شل خدیو خانہ درہم زار افتد چہ دور باشد واگر در مقام گرفت وگیرے شد تغیرے در سلوک
ظاہر نمی رفت وتوقفے درین کار نمی نمود ہمانا افسانہ سازے تباہ سگالان بدگوہر او را کالیوہ ساختہ است ومردم را برین
داشتہ تا از دید خوے نکوہیدہ منزل او را ہیلیم واو را ازان بار خاطر برآوریم لختے بحال آمدہ بچارہ گرے روآوردیم ودشوار
تر از شب اول سیاہ روزے پدید آمد ودوم روزگارے رو نمود بران شناسائے نخستین وداستان حال من نخستین نمودند

دمراستشار موتمن اندیشیدند واز خرد ساگے چشم پوشیدہ عہد بستند کہ دیگر خلاف راے نشود چون شام در آمد با دمے
ہزار بخش ودمغزے شوریدہ وسینہ زخم اندوز وخاطرے گرانبار غم ازان غمکدہ وحشت افزا پا بیرون نہادیم نہ یاورے
درنظر ونہ پائے استوار ونہ پناہ جائے پیدا نہ زمانہ آرمیدہ ناگاہ دران دیو کاخ ظلمت آمود برقے بدرخشید یکے از تلامذہ را
منزل پدیدار شد ولختے دم آسایش گرفتہ آمد ہرچند خانہ او تنگ تر از دل او بود ودل او سیاہ تر از شب نخستین لیکن قدرے
برآسودیم واز سرگردانے بے سروبن باز آمدیم ودر انجام کار وزاویہ خمول فکر در دواد وشد در اہیا بسگالش گام فراخ
برداشت چون آسایش جا پدید نیامد واطمینانے روی ننمود پاسخ آراست حال بہترین دوستان ودیرین ترین شاگردان و
محکم ترین مریدان درہمین چند روز پرتو انداخت اکنون صلاح دید وقت آنست کہ ازین شہر پر نفاق کہ وبال خانہ دانش گزندگاہ
کمال است رخت بیرون کشیم وازین آشنایان دور ودوستان ناپا برجا کہ پایہ وفادارے شان بر باد بہار است ورخت
پایدارے بر سیل تندرو برکنارہ شویم باشد کہ کنج خلوتے پدید آید وبیگانہ سعادت آمود بزنہار خود گیرد ودر انجا بر حال خدیو روزگار
شناسائے بدست او فتد واندازہ لطف وقہر گرفتہ آید اگر گنجائے داشتہ باشد با برخے از خیر اندیشان انصاف طراز درمیان
آوردہ شود ودانستہ شود ازمزاج زمانہ نمودہ آید اگر وقت یاورے نماید وزمانہ نجتیارے دہد باز رجوع بخیر شود وگرنہ فراخناے
عالم را تنگ نساختہ اند ہر مرغ را سر شاخی وکنج آشیانے ہست وبراہ اقامت دائمی بدین مصر نکال نیامدہ در حوالی شہر فلان امیر
رخصت اقطاع یافتہ فرود آمدہ لختی نور راستے از روزنامچہ احوال او خواندہ مے شود وبوے محبتی از ومشام عقل دور اندیش
میرسد اکنون دست از ہمہ باز داشتہ بدو پناہ بریم باشد کہ لختے دران جاے بے نشان آسایشے یافتہ شود اگرچہ آشنائی دنیاداران
را مدارے وثباتے نباشد اینقدر ہست کہ او را آمیزشے دیگر بدان مردم نمی شود برادر گرامے تغییر لباس نمودہ قدم در راہ نہاد
وبدانصوب بسرعت نمود واو ازین آگہے شادمانے اندوخت وبکشادہ پیشانی مقدم را غنیمت شمرد وازانجاکہ روز بازار بیم بود ترکے
چند را ہمراہ آورد کہ در راہ گزندے نرسد وپاے بند پژوہندگان بدگوہر نگردیم در نیم شب ناامیدے آن تیزدست آگاہ دل رسید
ونوید آسودگے رسانید وپیام آرامش آورد ہمان لباس گردانیدہ قدم در راہ نہادہ آمد وبطریق مختلف باتاق او رسیدہ شد شادباشی
سترگ وخدمتے گزین بجا آورد وآرامشی بزرگ خردہ سعادت در دادہ روز بدان سرمنزل آرامیدگے بود وازعربدہ ناکے روزگار
درپناہ کہ یکبارگے پریشانے سخت تر ازانچہ روے دادہ بود از آسمان تقدیر فرو بارید ہمانا آن مرد را بدربار طلب داشتند وازان
بادیہ کردو مین مرد بیہوش شد در کار این سادہ لوح نیز کردند دمہوش تر از نخستین گشت ورق آشنائی یکبارگے در نوردید شبے از انجا
برآمدہ بدوستے پیوستہ شد او مقدم گرامے را البس مغتنم شمرد وازانجاکہ درہمسایگے بدگوہرے شورش منشی جا داشت سراسیمگی سترگ
روآورد وحیرتے بے اندازہ کالیوہ ساخت چون مردم بخواب در شدند بمقصد گاہ نامتعین قدم جسارت برداشتہ آمد ہرچند اندیشہ
بکار رفت وتامل بجا آمد آرامگاہے پدید نیامد ناچار بادے پر آشوب وخاطرے غم آمود باز بدان سرمنزل رفتہ شد وشگفت
تر آنکہ مردم آن زاویہ از رفتن آگہی نداشتند زہانیکہ این گسستہ رشتہ توکل آسایش گرفتند روازان پراگندگے برکنارہ شدند راے
برادر آنکہ برآمدن ازینجا بکلم واہمہ بود بلغربان خود ہرچند گزارش رفت کہ بوقلمونے احوال رہنمونے است روشن واختلاف اوضاع
پرستاران دلیلی است پیدا سود مند نیامد ہرچند علامات گرانے افزایش داشت چارہ دیگر بدست نمے آمد چون آن بیکسر کوتاہ
عقل دراز سودا دید کہ این قباحت نافہمان متنبہ نمے شوند وخیمہ او را خالے نمے سازند روز روشن بے آنکہ خلا گونہ زند وحرف
آشنائے بر زبان راند کوچ نمود زر بندگان خیمہ باز کردہ روانہ شدند ماسہ کس دران صحرا کہ نزدیک او نخاس آراستہ بود نشستہ ماندیم

دشگرف حالتی پدید آمد نه جاے بودن و نه راى رفتن و نه پرده درمیان از هر طرف آشنایان دور و دشمنان صد رنگ و دیدگان
سخت پیشانی و عهد گزاران ناپایدار در تگاپو و ما در دشت بے پناه بخاک بیچارگی نشسته بار دزگار سے دژم و روے کار پراگنده
بدراز نا سے اندوه در شدیم بهر حال بر خاستن و بجائے گام برداشتن ناگزیر بود دران هنگامه بد سگالان راه سپردیم حراست
آلهی پرده بر چشم مردم فرو هشت بیاورے پاسبانی ایزوے ازان بیم گاه بر آمده و حشت خانه همراهی و دمسازی همگنان بسیل گاه
نهاده واز نکوهش بیگانگان و خیر باد آشنایان رستگار بباغچهٔ اتفاق افتاد و پناهی روے نمود و نیروے رفته باز آمد و دل
را قوتی سترگ روے داد ناگاه پدید گشت که چندے از تیره و هندگان نافرجام گذاره دارند از تگاپو لستوه آمده زمانکے آسایش
گزیده آمد بادے شرحه شرحه و ظاهرے پراگنده بیرون شدیم و هر جا که رفته مے شد بلاے ناگهانی سیاهی مے کرد و گم
ناکرده جاے رهگراسے بادیه خطرناک مے گشتیم تا آنکه دران دو داد و بے تابے در وار دکورانه باغبانی نشناخت و حال دگرگون
گشت نزدیک بود که قالب تهی گردد و نقد زندگانی سپرده آید آن سعادت سرشت بگوناگون مهربانی دل رفته را باز آورد
واز راه نیکوئی بخانه خود برد و غمخوارگی برگشست اگر چه گرامی برادر ان نکوهیده حال بیرون نشد وزمان زمان رنگ دگرگون
شدے لیکن برابر خلاف آن مسرت افزودے و آثار درستی از ناصیهٔ احوال آن لایه گرے برخواندے پدر بزرگوار خود باایزد
بهیمال بوده بر نطع آگهی خواهش فرمودے و نیرنگی تقدیر را تماشا کردے تحے از شب گذشته بود که خداوند خانه بدل دستی آمد
وزبان بنجاره دراز کرد که باوجود مثل من دوستی درین شورش گاه کجا بسر برده مے شد دامن ازین چرا بر گرفته بودند و آنچه بخاطر
نمے رسید بخاطر این برگزیده مرد بود پاسخ گزاردم که درین طوفان دشمن کامی از همه آشنایان یکرنگ و هواخواهان یکدل دوری
جسته آمد که مبادا ازین رهگذر آزارے بدیشان رسد تختے بشگفتگی در آمد و گفت اگر گوشه مرا خوش نمے کنند اندیشه بکار میفرمود
بنا نخانهاے امن رانشان داد آثار دوستی از گفتار او پدید آمد خواهش او را پذیرفته بجو لجائے گزیده فرود آمدیم چنانچه
دل مے خواست صفوت گاهے بدست افتاد انان سر منزل نامهاے حقیقت طراز بسادات نشان انصاف گزین و آشنایان
راستے اندوزارسال یافت و هر یک شناسائے حال شده بچاره گرے در آمد و اعراق را اطمینانی روے داد و یک ماه و
کسرے دران آرامش جا بسر برده شد و آن برادر گرامی از آگره بفتح پور شتافت تا دران ارو دوے بزرگ چاره گرایان
دل سوز را اگر متر گرداند صبحی آن تمام مهر دور اندیش باهنر اران در دو غم آمد و پیام روزگار سخت آورد و همانا یکے از بزرگان
دولت داق سقالوے بارگاه خلافت از آگهی دستان حاسدان بدگوهر لشورش در شد و بے آنکه آئین نیازمندے پیش گیرد
و آداب بندگی بسپرد بتجدیو عالم بدرشتی پیش آمد و تندے نمود که اگر دوره سپهر آخر مے شود و روز رستخیز نزدیک که درین دولت
بدکاران شوریده مغز فراغت ها دارند و مردم نیک سر گردانے این چه آئین است که بجاے آید چه ناسپاسی است که روے
سید هد آن برو بار آزرم دوست بر نیکوئی او نخشوده گزارش فرمود که اے گوئی واز این چه کس خواهی خواب دیده
یا بمغز هوشمندے شولیدگی راه یافته چون نام بر حضرت برکج گرائی او آشفتند و بر زبان آوردند همگی اکابر وقت بدسگالی
و جان گرائی او همت بسته اند و فتوا ها درست کرده زمانی مرا آسایش نمید هند و با آنکه سید الم که شیخ در فلان جاست و نشان
این خلوت داده دیده و دانسته تغافل میرود و هر یکے را بپاسخے فرو مینشانم تو نادانسته میغرد وشے و یا از اندازه بیرون مے نهی
صباح کس برود و شیخ را حاضر گرداند و هنگامهٔ علما فراهم آید برادر گرامی همان زمان این شورش شنیده شبا شب
بایلغار خود را رسانید بے آگهی مردم باز با آئین پیش بر لباس دیگر بر آمده راهی شدیم و آشفتگی و دشوار تر از همه ایام ناکامی شورش

در باطن افزود و اگر چه سختے روشن شد که مردم تا کجا چهره اند و با شهریار ادگر تا چها گزارش نموده اند و غیب دان را چگونه بر حال آگهی ست لیکن
پریشانی سخت تر شورش آورد بے آگاهی یافتن آن مردم نگاه سر آوارگی گرفته آمد نورستان آفتاب و تاریکیهاے بدگوهران و هجوم
مسالک شهر و هنگامه تیره و هندگان نافرجام و یاوه نادید و بار اندازنا یافت قلم چه بین راچه یارا که قدرے ازان حال گزارد و هر زبان
فصیح را الکنی رود بدراین شگافته زبان را که ام نیرو ناگزیر با هر ایستگی گوناگون بخرابه رو آورده شد تختے از شورش شهر و دیدهٔ دشمنان برآسودم
از انجا که نوازش گیهان خدیو تازگی معلوم شده بود رایها بران قرار یافت که اسپی چند سامان نموده آید و ازین خرابه بدان
مصر اقبال شتافته شود و بر خست گاه خلافے که راست بازی و دیرینی درمیانست رفته آید باشد که این غوغا فرونشیند و پادشاه دست
بخشایش بر گشاید ناگزیر با آئین تختیگان سامان راه نموده شبے تیره تر از درون حسد سگالان و در از اطراف فضاهاے بهود و سرایان براه
در آمدیم با خام کاریهاے قلاوزو کجروی های او در نور گاه سحری بران تیره جا رسیده شد آن ناشناسا اگر چه از جا لمغزید اما چندان راستان
هم برنخواند که بگفت در نیاید و از راه مهربانی بر زبان آورد اکنون وقت گذشته است و خاطر اقدس قدرے آزرده اگر پیشتر ازین آمدن
مے شد گزندے نمیرسید و بآسانی کار دشوار ساخته میشد درین نزدیکی و هی نشان دارم روزے چند دران خمول گاه باید بسر برد
تا خاطر مقدس شاهنشاهی بنوازش گراید در گرد و نے فشانده روانه آنصوب گردانید بگوناگون اندوه هم آغوشی دست داده چون بدانجا
رسیدیم همانا کشاورزے که بامید او فرستاده بود غیبت داشت دران خرابه صورت بجا فرو شدیم داروغه را بخواهدن نامه احتیاج افتاد
و آثار دانائی در نوامے نایافته طلب داشت از انجا که تنگی وقت بود و براه انکار شتافته شد و در کمتر زمانی پدید آمد که این قریه
منسوب بیکے از سنگین دلان شوریده مغز است و از ساده لوحی بدینجا فرستاده بصد بیتابی و اندوه ناکی خود را ازان مرحله
بیرون انداختیم و رهبرے ناشناسا گرفته بدہے از دار الخلافه آگره که بوئے آشنائی از انجا مے آمد ره نوردیم آن روزے کرده
براه شتافته بدان عزیمت گاه پیوستیم آن نیکو خصال مردمیها بظهور آورد لیکن پیدا شد در انجا نیز یکے از باطل ستیزان کشت و کار
دارد و در چند گاه بدین صوب گذاره نماید دست ازان بازداشته در نیم شبے با دلی نژند ره نوردگشتیم و سحری بدار الخلافه آگره در آمده
بزاویهٔ دوستی بدست آورده شد و لختے درین خاکدان نامردمی و خواب گاه فراموشی و دیو سار نا اهلی و تنگنا بکم بینی دم آسایش
گرفته آمد لیکن زمانی نگذشته بود که ازان خیره رویان خدا آزار و کام گزاران بے آزرم نام بر زبان رفت همانا که در همسایگی چنین راستی
آشفته رائی و شوریده کارے پریشان مغزے باشد ساحت ضمیر را غمی تازه گرفت و سر گردانی شگرف روے آورد و از انجا
که قدم از تگاپو و سر از آهنگ شبگیر و گوش از بانگ درا و چشم از نشان بیخوابی فرسوده شده بود بوالعجب در دے دل را
فرو گرفت دگران بار غم پیشکار دل آمد ناگزیر در فکرهاے دیگر اندیشه بر آمد و خدیو خانه نیز به پیدائی جا گام همت برداشت دو روز
بدین کشاکش و روئے بسر بردیم و هر زمان و اپسین انفاس دانسته روزگار سپرے می شد تا آنکه سعادت منشی بخاطر آن پیر نورانی
گذشت بکوشش صاحب خانه وجب وجوے سخت او پیدا گشت و هزاران مژدهٔ عافیت آورد و در ساعت بدان صفوت گاه رفته
شد و از شگفتگی دل و کشادگی پیشانی خدیو خانه گوناگون مسرت روے داد نسیم کامیابی بر گلبن آمال وزید و آبے دیگر بر روے
کار آمد اگر چه از ارباب یقین بود و از سعادت بهره داشت و در گمنامی بیکنامی میزیست و در کم مایگی تونگرے مے بود و دژ نگاه بستی
گشادگی و با پیرزاده برنائی از ناصیهٔ حال او مے تابید خلوتے دل گزین بدست افتاد و بازار سرمایه نویسی بنیاد شد و چاره گرائی
پیش آمد دو ماه درین آسایش جای اقامت شد و در مقصود کشایش یافت خیر سگالان حق پیچ بیاورے برخاستند و کار دانان بخت بیدار
بهروزگارے نشستند نخستین بسخنان مهر افزاے دوستی و بگفتار دل آویز آشنائی فتنه سازان حیله اندوز و کم عیاران ناسنجیده کار را

چاره فرمودند وپس ازان داستان نیکوئی شیخ را به پیشگاه خلافت رسانیدند وبطرز دلکشا وآئین عاطفت فزا عرضه داشتند او دیگر نشین اقبال آرائی بمقتضای دوربینی وقدرشناسی پاسخهای مهرآمود گزارش نمود وازراه مردمی وبزرگی طلب داشت چون مرا سر بتعلق فرونیامدی همرهی نگزیدم آن پیر نورانی باهمین برادری نیاز بدرگاه همایون آورد وبگوناگون نوازش پادشاهانه پایه والا یافت ویکبارگی زنبورخانه ناسپاسان خموشید وعالم برهم خورده آرام گرفت وهنگامه درس وخلوت گاه تقدس را آئین بستند و زمانه آئین نیکوان پیش آورد رباعی ای شب نکنی آن همه پرخاش که دوش ؛ راز دل من مکن چنان فاش که دوش ؛ دیدی چه دراز بود دوشینه شبم ؛ هان ای شب وصل آن چنان باش که دوش ؛ وهم درین نزدیکی پدر بزرگوار بمطاف حضرت دهلی توجه فرمود ومرا با برخی مستفیدان محفل قدسی همراه گرفت ازان سال که بدارالخلافه آگره رحل اقامت انداخت دران زاویه نورانی چندان تماشای عالم علوی بود که نوبت نگاه کردن ببدائع سفلی نمی رسید یکبارگی این خواهش گریبان دل را برگرفت ودامن همت برکشاده مرا که بجز نسب ظنی ابوت پیوندهای معنوی بود بیگانه نوازش اختصاص داده بارکشای رازگشتند وتفصیل این اجمال آنست در لوامع سحری که دل بآسمان پیوسته بود وبرنطع نیایش گری نیازمندی میرفت درمیان خواب وبیداری خواجه قطب الدین اوشی وشیخ نظام الدین اولیا نمودار گشتند وبسیاری بزرگان را انجمن شد وبزم مصالحت آراسته آمد اکنون بعذرخواهی برسر تربت ایشان رفته می شود ودران سرزمین لختی بآئین ایشان پرداخته آید پدر بزرگوار برطرز نیاکان سعادت فرجام حفظ ظاهری فرمود وباستماع اغانی وبیرنگی ابریشم نمی پرداخت ووجد وسماعی که درمیان صوفیه شیوع دارد نمی پسندید وخداوندان آن طرز را طعنه زدی وهمواره برزبان گوهرآمود گذشتی بر تقدیر برابری غنی وفقیر وستایش ونکوهش وخاک وطلا که از شرائط روائی این کار راست سکرسی تلوین باخود دار ودلغزشگاه گاه دلان شمردی وپرهیز سخت فرمودی وکناره گرفتی ودوستان را بازداشتی همانا درین شب این غنودگان شبستان آگهی که بدین کردار سفر واپسین نموده اند از درستی نیت وراستی کردار چنین شکوهش فرمودند ودل این پیر ایزد پرست را ربودند دران سفر سعادت بربسیاری از خفتگان آن گل زمین عبور افتاد ونورها در دل تابید وفیضها رسید اگر سرگذشت را تفصیل دهد جانیان افسانه پندارند وبه بدگمانی دامن آلای عصیان آلایند تا آنکه مرا از زاویه تجرد ببارگاه تعلق بردند ودر دولت کشودند پایه والای اعتبار یافت حال مدهوشان حرص وره زدگان حسد کالیوه شد مرا دل بدرد آمد وبر پراگندگی ایشان خاطر بخشوع وبا ایزد بیمال پیمان درست بربست وباخود قرار داد که زیان کاری این نابینایان که چراغ بی نور نشان بی نشانند از رسته خاطر درست کار برخیزد ودر برابر آن بجز نیکوئی بدل رونیابد بیاوری توفیق ایزدی برین اندیشه چیره دستی یافت ومرا انشاط دیگر پدید آمد وهمت را نیروی تازه ومردم از تباه کاری عبرت گزیدند ودم آسایش برگرفتند پدر بزرگوار باندرز گوئی برنشست وبآزرم ستیزی وکج گرائی وناحق وناراستی مردم گزارش نمود ودر سزای بدکاران اهتمام فرمود لختی در افشای راز سربسته کشیده عنان بود واز پاسخ آن ولی نعمت شرمندگی داشت آخرالامر ناگزیر سرگذشت خویش بموقف عرض رسانید وجوشش درون واو را چاره گر شد وصد گره خاطر کشود وناسور کهن فراهم آمد القصه بطول انجامید چون رایات همایون در دارالسلطنه لاهور بحیث مصالح ملکی توقف فرموده خاطر از جدائی آن پیر حقیقت سراسیمگی داشت درسال سی ودوم الهی مطابق نهصد ونود وپنج هلالی التماس مقدم گرامی نمود آن شناسای انفس وآفاق آرزو پذیرفته بست وسوم خورداد الهی سال سی ودوم موافق شنبه ششم رجب سال مذکور سایه عاطفت برین کثرت آرای وحدت گزین انداخت وبگوناگون نوازش سربلندی بخشید همواره در گوشه انزوا اخرسندی فزودی ودست از همه بازداشته بآوارگی روزگار خود پیرایه نفس ابوالبدائع روزگذرانیدی اگرچه بعلوم ظاهر کمتر پرداختی لیکن

همواره در ذات وصفات ایزدی سخن فرمودی وعبرت را مایه برگرفتی وبرکنار آزادی نشستی ودامن رستگاری گرفتی تا آنکه مزاج قدسی لختی از اعتدال آخشیجی دگرگونگی پذیرفت هرچند ازین قسم رنجوری بسیار شدی این بار از سفر واپسین آگهی پذیرفتند واین شوریده را طلبداشته سخنان هوش افزا برزبان رفت ولوازم وداع بظهور آمد چون همه در پرده سخن میرفت ودلی درمن گمان برده راز دار گردانیده بودند پس خون دل فروخورده وخویشتن را بصد جتیابی قدری نگاهداشت وبنفس گیرای آن پیشوای ملک تقدس لختی آرمید وپس از هفت روز در کمال آگهی وعین حضور بیست وچهارم امرداد ماه الهی هفتده ذیقعده هزار ویک هجرت بر پایش قدس خرامید نیر سپهر شناسائی در حجاب شد ودیده عقل ایزد شناس تاریک گشت پشت دانش دوتائی گرفت دانائی را روزگار بسر آمد مشتری ردا از سر نهاد وعطارد قلم درشکست **قطعه** رفت آنکه فیلسوف جهان بود درجهان ؛ درهای آسمان معانی کشوده بود ؛ بی او یتیم مرده دلند اقربای او ؛ کو آدم قبائل وعیلی دوده بود ؛ چنانچه لختی درجای خود گزارده آمد چون برخی از حال گرامی نیاکان خود را نگاشت لختی از خود می گوید ودلی خالی میکند وسخن را آبی میدهد وزبان را بندی می کشاید ؛

ذکر قائل

نفس قدسی مرا بابدن عنصری درسال چهارصد ومفتاد ودوم جلالی مطابق نهصد وپنجاه وهفت هلالی از مشیمه بشری به نزهت گاه دنیا خرامش شد دریک سال وکسری شیوا زبانی کرامت فرمودند درپنج سالگی آگاهی های غیرمتعارف روآورد ودریچه سواد کشودند در پانزده سالگی خزائن دانش پدر بزرگوار را گنجور آمد جواهر معانی را پاسدار امین شد وطلب بر سر گنج نشست وشگفت تر آنکه از گردش سپهر بوقلمون همواره خاطر از علوم مکتبی ورسوم زمانی دل زده وخواهش رمیده وطبع درگریز بود وبیشتری اوقات کمتر فهمید پدر بمنظ خویش افسون آگهی دمیدی ودرهرفنی مختصری تالیف فرمود ویاد دادی ومرا اگرچه هوش افزودی از دبستان علم چیزی دلنشین نیامدی گاه مطلقا در نیافتی وزمانی اشتباه ها پیش راه گرفتی وزبان یاوری نکردی که آن را برگوید حجاب الکنی روآوردی یا تنومندی سخن گزاری نداشت دران انجمن بگریه افتادمی وبه نکوهش خود درشدمی درین اثنا مرا بیکی از مظاهر کونی علاقه خاطری پدید آمد ودل ازان کم بینی وکوتهی شناخت بازماند روزی چند برین نگذشته بود که همزبانی وهم نشینی او جویای مدرسه گردانید وخاطر سرتاب رمیده را ابدا انجا فرود آوردند واز نیرنگی تقدیر یکبارگی مرا بوزندودیگری آوردند **رباعی** در دیر شدم ماحضری آوردند ؛ یعنی زشراب ساغری آوردند ؛ کیفیت او مرا از خود بیخود کرد ؛ بردند مرا ودیگری آوردند ؛ وحقائق حکمی ودقائق دبستانی پرتو ظهور انداخت وکتابی که بنظر نظر آمده بود روشن تر از خوانده نمایش داد اگرچه موهبتی خاص بود که از عرش تقدس نزول صعودی فرمود لیکن انفاس گرامی پدر بزرگوار وبیاد دادن نقاوه های هر علم وناگسسته شدن این سلسله یاوری سترگ نمود وگزین اسباب کشایش گشت ده سال دیگر بروا گویه خویش وافادت مردم شب از روز نشناخت وگرسنگی از سیری جدا نیارست کرد وخلوت را از صحبت متمیز نتوانست گردانید و یارای جدا کردن غم از شادی نداشت غیر از نسبت شهودی ورابطه علمی دیگر نفهمید آشنایان طبیعت از نیکه دو روز وسه روز سیری می شد وغذا وارد نمی آمد ونفس دانش اندوز رابدو میلی نمی شد بحیرت درمی افتادند واعتقاد می افزودند چنان پاسخ میداد که استبعاد از الف وعادت برخاسته بیمار را طبیعت او بمعارضه مرض چگونه از خوردن دست باز میدارد وهیچکس را شگفت نمی آید اگر توجه معنوی بفراموشی برد چرا عجب نماید اکثر متداولات از بسیار گفتن وشنودن از برگشت ومطالب والا از کهن اوراق تباه صفحه دل آورد پیشتر از انکه کشایش یابد واز حضیض بیدانشی براوج شناسائی برآید سخنان برپیشینیان می یافت ومردم خرد سالی را دریافته سربازی زدند وخاطر بشوریدی ودل ناآزمودن برجوشیدی یکبارگی در مبادی حال حاشیه خواجه ابوالقاسم

برسطول آورند و آنچه بر طاو میر سگیفت و برخی دوستان مسوده گروهی در انجا یافته شد حیرانی افزای نظارگیان آمد دست
ازان افکار باز داشتند و بنظر دیگر دیدن گرفتند در وزن نایافت بر آورند و در شناسائی کشادند در نخستین هنگام تدریس حاشیه بر
اصفهانی بنظر در آمد که از نصف بیشتر کرم خورده بود و در دم از استغاده نا امید کرم زده دور ساختم و کاغذ سفید پیوند دادم در نورستان
سحری باندک تاملی مبدا و منتهای هر کدام دریافته باندازه آن مسوده مربوط نگاشته به بیاض بردم درین اثنا آن کتاب درست
پدید آمد چون مقابله شد دو جا تغیر بالمرادف و سه چهار جا ایزاد بالمتقارب شده بود همگنان بشگفت زار افتادند هر چند آن نسبت فوادی
افزودی فروغ دیگر باطن را افروختی در بیست سالگی نوید اطلاق رسید دل را از اولین پیوند بر گرفت و سرایگی نخستین آورده آراستگی
فنون بانو باده جوانی شورش افزاد دامن داعیه فراخ و جهان نمای دانش و بینش در دست ططنه جنون تازه بگوش رسیدن گرفت
و دست از همه باز داشتن آویزش نمود دران هنگام شهنشاه فرهنگ آرا یاد فرمود و از گوشه خمول بر گرفت چنانچه در خوانیم و برخی بتقاریب آورده
نیایش گری نمود اینجا نقد مراعیار بر گرفتند و گران سنجی را بازار پدید آمد و زبانیان بنظر دیگر نگریستند و چه گفتگوها روداد و چه نفرتها
چهره فروخت امروز که اواخر سال چهل و دوم الٰهی است باز دل پیوندی گسلانده شورش نو در باطن پا فشرده **بیت** مرغ دل من نغمه
داد ندانم : آزاد کنیدش که نه مرغ قفس است این : بینم که کار کجا خواهد انجامید و در کدام بار انداز سفر واپسین خواهد شد
لیکن از آغاز هستی تا حال تواتر آلای الٰهی مراد کنف حمایت خود گرفته است گرانبار امید هست که آخر این نفس در رضامندی مصروف گردد و
سبکدوشش خود را بآرامگاه جاوید رساند : از انجا که شماره نعم ایزدی یک گونه سپاس گزاری ست لختی ازان می نویسد و دل نیروی می بخشد
نخست نعمتی که در خود یافت نژاد بزرگ بود که تردامنی این کس را بپاکی نیاکان چاره شود و گزین مداوای علاج شورش درونی آید چنانکه
در دلبدار دآتش را آب و گرم را ابسرد و عاشق را بدیدار : دوم سعادت روزگار و امنی زبان بر گاه بزرگان باستانی بدولت بیگانگان تفاخر نماید
من اگر به نیروی پادشاه صورت و معنی نازش کنم چرا شگفت نماید : سوم طالع مسعود که مراد رچنین خجسته روزگار از مشیمه تقدیر بر آورد و ظلال
قدسی سلطنت بر من افتاد : چهارم شرائف الطرفین از هر لختی گزارش نمود و ازان دودمان عفت چه نویسد مکارم رجال را فراهم داشت و همواره
وقت گرامی بستودگی اعمال آرایش دادی آزرم را با نیروی دل کجا کرده بود و گردار را با گفتار پیوند یکجهتی داده : پنجم سلامتی اعضا و اعتدال و
تناسب آن : ششم متنداد ملازمت این گرامی ذات قدسی حصاری بود از آفتهای درونی و برونی و پناهی از حوادث انفسی و آفاقی :
هفتم بسیاری صحت و نوش داروی تندرستی : هشتم منزلت شایسته : نهم بهی از روزی و خرسندی بحال : دهم شوق روز افزون رضا
جوئی والدین : یازدهم عاطفت پدرش از حوصله روزگار بنهایتهای گوناگون نواختی و بابوالآبائی دودمان و الاختصاص دادی :
دوازدهم نیازمندی درگاه ایزدی : سیزدهم دریوزه زاویه نشینان حق گزین و خرد پژوهان درست عیار : چهاردهم توفیق بردوام :
پانزدهم فراهم آمدن کتب در اقسام علوم بی مذلت خواهش راز دان هر کیش آمده دل از بسیاری واسوخت : شانزدهم پیوسته تحریص نمودن
پدر بر شناسائی و مرا بخیالات پریشان نگذاشتن : هفدهم همنشینان سعادت افزا : هیجدهم عشق صوری که شورش خانمانها و زمین لرزا بسته
باشد مرا هر منزل گاه کمال آمد و از نیرنگی بوالعجب لحظه شگفتگی نو بر اندوزد و زمان زمان تجرد فروشود : نوزدهم ملازمت گیهان خدیو که
ولادتی دیگر بود و سعادتی تازه : بستم بر آمدن از رعونت بمیامن ملازمت گیتی خداوند : بست و یکم رسیدن بصلح کل به برکات التفات قدسی
لختی از گفت بخموشی آمد و به نیکان هر طائفه آشتی نمود و بدان را عذر پذیرفت طرح مصالحت انداخت الله تعالی از لوامع آگهی نقش بدی دور ساز د :
بست و دوم ارادت خدیو خدا آگاهان : بست و سوم بر گرفتن اعتبار بخشودن از گم نشین فرهنگ آرای بی سفارش دیگران و تگاپوی من :
بست و چهارم : ادراک دانش آموز سعادت گزین رضا جو می نگو کهراز همین برادر خود چه گویدکه با آن کمالات صوری و معنوی بی رضای خاطر

من شوید و حالی قدمی بر نداشت و خود را وقف بجوئی من کرده سرکردگی راپای مرد بودی و نیک اندیشی را دست مرد و در تصانیف
خود چنان سپاه مرا یه که مرا تا توانائی سپاس نیست چنانچه در قصیده فخریه میفرماید **ابیات** جائیکه از بلندی و پستی سخن رود : از آسمان
سر آمده و از خاک کمترم : با این چنین پدر که نوشتم مکارمش : در فضل مفتخر ز گرامی برادرم : برهان عقل و فضل ابوالفضل کز دمش : دارد
زمانه مغز معانی معطرم : صد ساله ره میان من و اوست در کمال : در عمر گر ز دو سه سالی فزونترم : در چشم باغبان نشود قدر او
بلند : گر از درخت گل گذرد شاخ عرعرم : ولادت او در سال چهار صد و شصت و نه جلالی مطابق نهصد و پنجاه و چهار هجری بیست محرم ست
و ابجد ام زبان نویسد نحیف : این نامه نگاشته و در دوا بیرون داده و آتشکده آب بیان فرونشانده و سیلاب اندیشه شکسته و ناشکیبائی
را پای مرد شده و تصانیف او که ترازوی گویائی و بینائی هست و مرغزار مرغان داستان زن مدحت سرائی کنند و خبر کمال او گویند و یاد شمایل
او نمایند دیگر شیخ ابوالبرکات ولادت او در شب هفتم مه ماه جلالی سال چهار صد و هفتاد و پنج موافق شب هفدهم شوال نهصد و شصت قمری
اگر چه پایه والا بآگهی نمیده و هنوز لیکن بهره فراوان دارد و در معامله دانی و شمشیر آزمائی و کار شناسی از بیش قدمان شمارند و در نیک ذاتی
و درویش پرستی و خیر سگالی امتیاز تمام دارد دیگر شیخ ابوالخیر ولادت او روز آبان دهم اسفندار سال چهارم الٰهی نهصد و شصت
بست و دوم جمادی الاولی سال نهصد و شصت و هفتم هلالی مکارم اخلاق و شرائف اوصاف خوی ستوده اوست مزاج زمانه را نیک
شناسد و زبان را لبان سار اعضا بفرمان خود دارد دیگر شیخ ابوالمکارم ولادت او در شب آذر مروغره اردی بهشت سال چهارم الٰهی
مطابق دو شنبه بیست و سوم شوال نهصد و هفتاد و ششش اگر چه در مبادی حال لختی بشورش در شد نفس گیرای پدر بزرگوار او را بجاده
درستی و همنجار آورد و بسیاری از معقول و منقول پیش آن دانای رموز انفسی و آفاقی تعلیم یافت و لختی پیش تذکره حکمای پیشین امیر
فتح الله شیرازی تلمذ نمود و دل را در دامید که بساحل مقصود کامیاب گردد دیگر شیخ ابوتراب ولادت او روز هیجدهم بهمن ماه سال بست
و پنجم الٰهی موافق جمعه بیست و سوم ذی حجه نهصد و هشتاد و هشت قمری اگر چه والده او دیگر است لیکن سعادت در انداز دو بکسب کمالات
مشغول است دیگر شیخ ابوالحامد ولادت او روز خورداد دو ششم دی ماه سال سی و هشت الٰهی موافق دو شنبه سوم ربیع الآخر هزار و دوم دیگر
شیخ ابوراشد ولادت او روز اسفندار پنجم بهمن ماه الٰهی سال سی و هشت مطابق دو شنبه غره جمادی الاول سال مذکور این دو نوباده
خاندان سعادت اگر چه از قم اند لیکن آثار اصالت از جبین ایشان پیداست و آن پیر نورانی از مقدم ایشان خبر داده نام مقرر گردانیده بود
و پیشتر از ظهور آنها رخت هستی بر بست امید که با نفاس گرامی آن منشین دولت نیک روزی گردند تا نیکوئیهای گوناگون فراهم آید بر ادر نخستین رخت
هستی بر بست و عالمی را در غم انداخت امید که دیگر نونهالان برومند را در نشاط کامرانی و سعادت دوجهانی و دراز عمر گردانا و بخیرات صوری
و معنوی سر بلندی بخشاد : بیست و پنجم پیوند کد خدائی بخاندان آزرم شده و دودمان دانش و خاندان اعتبار پذیرفت کاشانه ظاهر ارونق
و نفس کج گرا راهای پدید آمد و هندی و ایرانی و کشمیری نشاط خاطر گشتند : بیست و ششم گرامی فرزند سعادت افزا روزی گشت و در
او در شب رشن هیجدهم دی ماه سال شانزدهم الٰهی موافق شب دو شنبه دوازدهم شعبان نهصد و هفتاد و نهم پدر بزرگوار او را بنام عبد الرحمن موسوم
گردانید اگر چه هندوستان نژاد است اما مشرب یونانی دارد و دانش می اندوزد و از سود و زیان روزگار فراوان آگهی اندوخته و آثار نیکبختی
از ناصیه او پیداست و خدیو والا قدر او را بکو کهای خود منتسب گردانید : بیست و هفتم دیدار نبیره شب ایران سی ام امرداد ماه الٰهی سال سی و ششش
مطابق جمعه سوم ذیقعده نهصد و نود و نه هلالی در ساعت سعادت افزا فرزندی نیک اختر پدید آمد عنایت ایزدی روی آورد گیتی
خدا وند آن نونهال بهارستان سعادت را بشوتن نام نهاد امید که بجامع کمالات دینی و دنیاوی فائز گردد و بسعادت جاوید نشاط اندوزد
بیست و هشتم دوستی مطالعه کتب اخلاق : بیست و نهم آگهی یافتن از نفس ناطقه سالهای دراز بمقدمات بیانی و عیانی طلبگار بود و با صاحبان

این دوروش آمیزش بسیار شد و دلائل ذوقی و شهودی و اکتسابی و نظرے بنظر در آمد راه شبهه‌بستگی نیافت و خاطر آرام گرفت بمیامن
عقیدت این گره کشوده و دلنشین آمد که نفس ناطقه لطیفه ایست ربانی سوائے بدن او راست تعلق خاص باین هیکل عنصرے ست ام
آنکه از پارسا گوهرے شکوه بزرگان صورت مرا از گفتار حق باز نداشت و دانش و بینش امروز را از بزرن نیامدم گزند مالی و جانے
و ناموسی تفرقه درین عزیمت نینداخت و رفتار آب کردار جو یارے کردتی و کیم بے جهل دل با اعتبارات دنیاتی و قوم توفیق نگاشتن
این گرامی نامه اگرچه عنفوان این کتاب آلی محمدت ایزدیست که بزبان نیرنگ اقبال روز افزون مے سراید و سپاس نعمت رسیدگی
بزرگان قلم می گزارد لیکن هرگونه آگهی را چشمه سار نیست و گروها گروه دانش را معدن جدیشگان کارگزار از ضمون و منزل سرایان خنده
فروش را از و نصیبه خردان را مطربه نشاط و جوان را اسباب عونت و پیران تجارت روزگاران یکجا یابند و بخشندگان زر و سیم عالم آئین
مروت از و شناسند گوهر بینائی را روزنگاه خرم گیان آزادی را زمین پرورده صبح سعادت را روزن نظر کارگاه هنر ژرف دریائے
گوهر آفرینش ناموس آرایان سعادت نما و روش از و آموزند و دین داران حق پژوه بدید بانی نامهٔ اعمال عشرت اندوز بازرگانان
هر متاع آئین سود برگیرند و جان نثاران عرصه کند آوارے لوح همت آموزے از و برخوانند تن گدازان نفس آرائے آئین نکوکاری
از و بردارند اخلاص طرازان نکبت آورازه و ذخائر بے همتا فراهم آورند آرامش گزینان نزهتگاه حقیقت بیادوری آن کامیاب خواهش
گردند **ابیات** یکے نامه ساختم بر شگفت ؛ که هر دانشی زو توان برگرفت ؛ چنان گفتم این نامهٔ نغز را ؛ که روشن کند خواندنش
مغز را ؛ ازین نعمتهاے گوناگون مژدهٔ آن مے رسد و دل سامعه افروز مے شود که خاتمه کار بر نیکوئے شود و ابدی سعادت یاوری
نماید اگرچه پور مبارک امروز مورد اضداد و عبرت نامهٔ جهانیان است و هنگامهاے مهر و کین در شورش آفتاب ایزد پرستان حقیقت
پژوه ابوالوحدة گویند و یگانه بندهٔ دادار بیهمال شمارند و کند آوران عرصه دلاورے ابوالمیة نام نهند و از یکتائیان هستی دشمن اندیشند
و خود همواره با بوالفطرة بسر آید و از گزیده مردم این دودمان عالی شناسند در دفاتر عوام که آشوبخانهٔ بے تمیزیست برخے به پرستارے
دینی نسبت دهند و از فرو رفتگان این گرداب پندارند و طائفه از منهمکان کفر و الحاد انکار زند و از نکوهش و سرزنش کمینها بر سازند ؛
بیت صد داستان بوالعجب آید بروے کار ؛ حیران شوند گر دو سه حرفے رقم کنم ؛ و لله الحمد که ازین مراتب از تماشای شگرف نگاری
روزگار بیرون نے شود و بر نکوهندگان و مدحت سرایان از خیرسگالے بیرون نمی رود و زبان و دل را بنفرین و آفرین نمی آلاید
ابیات شناسنده گر نیست شوریده مغز ؛ بهره شناسد ز دینار نغز ؛ هنر تابد از مردم گوهری ؛ چو نور از مه و تابش از مشتری ؛

اولیاے هند

از آنجا که دریوزه گر الٰهی بندگان است و دوستی این گروه در سرشت بگزارش برخے از ایشان که زاد بود یا خوابگاه درین آباد بوم
دارند این نامه بانجام میرساند بو که سرمایهٔ پذیرائی دلها گردد و دست آویز جاوید سعادت فراهم آید از گلشن سراے حقیقت بوئے برشنود
و دولت مزد فراوان بسنج بر گیرد **لغت** اولیا جمع ولی است آن را از ولی بمعنی نزدیکی برگرفته اند بهمانا معنوی قربت مے خواهند
و گروهے ولایت بکسر واو و دیتا و بن برگزارند و بفتح در تمکین و جمعے نخستین را پایهٔ عاشقے اندیشند و پسین حال معشوقے خداوند دین
ولی باشد خدیو دومین والی و برخے بفتح از قرب انبیا برگوید و بکسر از اولیا و در کمین نامها فراوان معنی برنگاشته اند و گزیده
آنکه شناسای دادار بیهمال باشد و بزرگ همت بجز او نگراید مرا حیرت فرو گرفته که خاک ذرهٔ امکان را با آفتاب وجوب چه نسبت و نهایت
پذیر را با غیر منتهی چه پیوند و ولی نزد من آنست که چهار خوے گرامی اندوزد و از هشت نکوهیده بپرهیزد و همواره از کار آگهی با نفس هزار
فتنه آویزش فیروزی کند و مے از دستان سرائی او نغنود و این پایهٔ والا با یزدی تائید و رهنمونی بخت بدست او فتد لیکن گاه بدم

گیراے میانجی شود گاه بے او پسین را اویسی خوانند از ان حال اویس قرن و برخے برگوید نخستین را صاحب کشف المحجوب دوازده
سلسله برگزارد و از ان دو را نا سره پندارد ۱ محاسبیان ۲ قصاریان ۳ طیفوریان ۴ جنیدیان ۵ ثوریان ۶ سهیلیان
۷ حکیمیان ۸ خرازیان ۹ خفیفیان ۱۰ سیاریان ۱۱ حلولیان ۱۲ حلاجیان نخستین گروه را سر چشمهٔ فیض ابی عبد الله
حارث بن اسد محاسبے بصریست علم ظاهر و باطن اندوخته بود و نشیب و فراز راه نیکو میدانست استاد وقت بود و خسے از تصانیف
سال دویست و چهل و سه هجری در بغداد رخت هستی بر بست و از ان رو که همواره اماره روزگار خویش درست میگرفت بدین نام
برخوانند دومین به حمدون پور احمد بن عمارهٔ قصار گروند کنیت ابو صالح پیش ثورے دانش آموخت و از سلم بن حسین بارُوسے
و ابو تراب نخشبی و علی نصرآبادی فیضها اندوخت و با ابوحفص حداد مے بود و پایهٔ کمال یافت جهانیان زبان پیغاره بر گشوده میداشتند
سال دویست و هفتاد و یک در نیشاپور روپسین سفر نمود سومین به طیفور بن عیسے بسطامی نیایش گرے نمایند کنیت بایزید بزرگ
نیاک او سروشان نام مجوس بود از بزرگان در عنفوان شناسائی فنون علم اندوخت و به پایهٔ اجتهاد بر آمد پیش از رسمی دانش
برگذشت و بوالا مرتبهٔ آلی رسید با احمد خضرویه و ابوحفص و یحیے معاذ همسر بود و شقیق بلخی را دریافته سال دویست و شصت و یک و
بگزارشی دویست و سی و چهار بعلوی عالم شتافت چهارمین پیرو جنید بغدادی کنیت ابوالقاسم لقب قواریرے و زجاج و خزاز است
پدر او آبگینه فروختے و خود خز بافتے نیاکان او از نهاوند و زاد و بالش او در بغداد از سرے سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب نخی حقیقت
اندوخت و خزاز و رویم و نورے و شبلے و بسیاری برگزیدگان حق بوے نسبت درست کنند شیخ ابوجعفر حداد گوید اگر عقل
مرد بودے بصورت جنید بر آمدے سال دویست و نود و هفت یا هشت یا نه رخت هستی بربست پنجمین انتاب بنورے سیراب دل
نام او احمد بن محمد و گویند محمد بن محمد مشهور با بن لغوے پدر او خراسانیست و مولد و منشا بغداد او از بزرگان والا شناخت و
گرد اوست با سرے سقطے و محمد قصاب و احمد ابوالحواری صحبت داشته و ذوالنون مصری را دیده بود و از همسران جنید پندارهم
لیکن نخی تیزتر در سال دویست و هشتاد و شش ازین سپنجی سرا در گذشت ششمین بسهل بن عبد الله تستری باز گردند شاگرد ذوالنون
مصریست از والایگان این شگرف راه است و از اقران جنید هشتاد سال عمر یافت و در محرم دویست و هشتاد و سه زندگے بسر آمد
هفتمین به محمد بن علی حکیم ترمذی بازگشت نمایند کنیت ابو عبد الله با ابوتراب نخشبی و احمد خضرویه و ابن جلا صحبت داشت و در علم ظاهر
و باطن چیره دست بود فراوان تصنیف و خارق عادت از و برگزارند هشتمین رو با بوسعید خراز دارند نام او احمد بن عیسی بغدادیست
بدوستی صوفیان بمصر رفت و در مکه مجاور شد و موزه دوزے میکرد و شاگرد محمد بن منصور طوسی است و با ذوالنون مصرے و
سری سقطی و ابو عبید بسرے بشر حافی صحبت داشت و سعادت اندوخت چهار صد تصنیف بر نوشت و ناشناسندگان او را کافر پنداشتی در
سال دویست و هشتاد و شش از عالم بشد خواجه عبد الله انصاری گوید که هیچکس از مشائخ به از وی نشناسم در علم توحید نهمین دریوزه از
ابو عبد الله محمد بن خفیف کنند پدر او شیرازیست شاگرد شیخ ابوطالب خداوند علم صورت و معنی بود خرزج بغدادی و رویم را دیده و کتانی
و یوسف بن حسین رازی و ابوحسین مالکی و ابوحسین مزین و ابوحسین دراج و بسیاری بزرگان را دریافته بود و فراوان تصنیف از
و در سال سه صد و سی و یک خواب واپسین نمود دهمین با بو العباس سیاری باز گردند نام قاسم دخت زادهٔ احمد بن سیار مروزیست شاگرد ابوبکر
واسطی علوم ظاهر و باطن اندوخت و والا پایگی در کردار بدست آورد سال سه صد و چهل و دو ساغر زندگے او لبریز گشت یازدهمین سر گروه
اینان حلمان دمشقیست دوازدهمین سرچشمهٔ این طائفه فارس است از اصحاب حسین بن منصور حلاج بغدادی و او غیر حسین منصور مشهور
برین دو زبان طنز برگشاید در هندوستان چهارده سلسله برگزارند و آنرا چهارده خانواده نامند و از ان دوازده جز طیفوریان و جنیدیان

مذکور ۱ حبیبیان ۲ طیفوریان ۳ کرخیان ۴ سقطیان ۵ جنیدیان ۶ گازرونیان ۷ طوسیان ۸ فردوسیان
۹ سہروردیان ۱۰ زیدیان ۱۱ عیاضیان ۱۲ ادھمیان ۱۳ ہبیریان ۱۴ چشتیان گویند امیر المؤمنین علی را چہار
خلیفہ بود حسن حسین کمیل حسن بصری سرچشمۂ سلاسل حسن بصری را دانند و او دو خلیفہ داشت حبیب عجمی نخست از و جوشش
معرفت ... دیگر عبد الواحد ... ازو ... شدند مادر حسن بصری از کنیزان ام سلمہ است نام او عمر خطاب
بر نہاد یتیم ماندہ بود ... آغاز ... ہر ... نتی از روشن ستارگے راہ تجرید گزید و خویشتن را در ریاضت گرمی بگداخت و فرہی
معنوی اندوخت ہر ہفتہ وعظ ... مجلس آراستی چون رابعہ حاضر نشدی بدان نپرداختے گفتند از نیامدن پیرزنے چرا دست از ان
باز کشی گفت غذائے کہ بفیلان آمادہ باشد بکار موران نیاید آول بحبیب عجمی نسبت درست کنند او از مالداران بود و روزگار بربا
گذراندے از بہروزی لختی چشم بینش کشودہ شد از حسن بصری راہ یافت و فراوان مردم از و سعادت اندوختند روزے حسن
بصری از چاوشان حجاج بگریخت و بصومعۂ حبیب در شد سرہنگان از و پرسیدند حسن کجاست گفت درون صومعہ چون پژوہش
رفت او را نیافتند حبیب را سرزنش کردند و گفتند ... حجاج بشما ... گفت من جز راست نگفتہ ام اگر شما ندیدید جرم
من چیست باز در شدہ شرف نگہی بکار بردند و نیافتند خشمناک بازگشتند و طنز گویان رفتند حسن بیرون آمد و گفت ای حبیب عجب حق
استاد نگاہداشتی گفت ای آستاد از راست گوئی رہائی یافتی اگر دروغ گفتمی ہر دو ہلاک شدمے شبی او را در تاریک خانہ سوزن
از دست افتاد از غیب روشنی بدرخشید دست بر چشم نہاد و گفت نے نے ما سوزن جز بچراغ ندانیم جست سوم فیض از معروف کرخے
برگیرد ... راہ ... او بود ... امام رضا علیہ السلام ... بر ... و اینہ و بدر ... سربلندی یافت و بصحبت داود طائی رسید و ریاضتگرے
بجب آورد بنیروے درست نیتی ولایت کردارے پیشوا گشت سری سقطے و بسیاری از و فیض برگرفتند سال دویست ہجری
بعلوے عالم شتافت و درین ہنگام گبر و ترسا و یہودی ... گرویدند و ہر یکے خواست با آئین خویش بر و پردازد صورت نبست ہمانا در
انہنگام صلح کل جا داشت چہارم سری سقطے را در ... کنیت ابو الحسن از بزرگ کاران آگہان گزین کردار است و بسیاری سیدگان را
استاد از اقران حارث محاسبی ... شاگرد ... معروف کرخی ... او از نیروے ... سال دویست و پنجاہ و
سہ از خاکدان ... ششم ابو اسحٰق بن شہریار گرد ... زردشتی بیرون شد ... اسلام پیش گرفت از شیخ ابو علی
فیروز آبادی فیض اندوخت و بسیاری بزرگان را دریافت و دانش ظاہر و باطن بدست آورد سال چہار صد و بیست و شش از آشوبگاہ
... یافت ہفتم ... علاء الدین طوسی است او شیخ نجم الدین کبرے عقیدہ برادری داشت ہشتم شیخ نجم الدین کبری نیایش نمایند
کنیت ابو الجناب و ابو القاسم و نام احمد بن عمر خیوقی و لقب کبری از شیخ اسمٰعیل قصری و عمار یاسر ... و روزبہان فیضہا برگرفت و دشناسائے
صوریت و معنی پایہ والا یافت شیخ مجد الدین بغدادی شیخ سعد الدین حمویہ شیخ رضی الدین علی لالا بابا کمال خجندی شیخ سیف الدین
باخرزی و بسیارے از دم گیراے او جاوید سعادت اندوختند سال ششصد و ہجدہ بشمشیر درگذشت نہم از شیخ ضیاء الدین
ابو النجیب عبد القاہر سہروردی بہرہ ور در علم ظاہر و باطن والا پایگی داشت بہ دوازدہ واسطہ بابو بکر صدیق رسد و در طریقت
بشیخ احمد غزالی نسبت درست کند فراوان تصنیف از و یادگار ... و آداب المریدین از وست سال پانصد و شصت و سہ ہجری ...
سرای شتافت دہم ... شیخ واحد بن زید اقتدا کنند یازدہم بفضیل بن عیاض گرایند کنیت ابو علی او کوفی است و نزد برخی بخاری و جز
آن میان مرد ... با آئین درویشان بسر بردے و راہزنی از نیک سرشتی بیدار شد و بگزین کار کرد سعادت اندوخت سال ...
و ہشتاد و ہفت ... از جہان درکشید دوازدہم ابراہیم ادہم بلخی را پیش رو دانند کنیت ابو اسحٰق نیاکان او سری داشتند در جوانی ستارہ

بخت مندے درخشید دست از ہمہ باز داشت با سفیان ثورے و فضیل عیاض و ابو یوسف غسولے ہم صحبت و باے علے بگار و حنیفہ
مرعشے و سلم خواص یار بود سال صد و شصت و یک یا دو بشام درگذشت سیزدہم بشیخ ہبیرۂ بصری رسند چہاردہم بابو اسحٰق شامی
پیوندند او مرید شیخ علو دینوری است چون شیخ بقصبۂ چشت رسید خواجہ ابو احمد ابدال کہ مقدم مشائخ چشت است از وی تربیت یافت
و سپس پسر او محمد چراغ ولایت برافروخت و ابعد از و خواجہ سمعانی خواہرزادہ او آگہی پیش گرفت پس از ان پور او خواجہ مودود چشتی
والا پایگی یافت و پسر او خواجہ احمد نیز بس بزرگ شد ہمانا ہر دو شما ... اگرچہ این دست آویزی پیدا نیست و برگزیدہ کہ در کاہش نفس
دو فنون و پرستش ایزد بیہمال لختی تازگے پدید آورد دو معنوی فرزندان یکے پس از دیگرے چراغ آگہی افروخت و او را سلسلہ جدا گانہ برگرفتند
ورنہ جز آن دوازدہ و چہاردہ فراوان سلسلہ زبان زد روزگار۔

قادرے

شیخ محی الدین عبد القادر جیلی پردے نمایند لید ... است و جیل دیہی است بغداد ... دیک و برخے گیلانی پندارند در رسمے و حقیقی
علوم یگانۂ زمان بود از ابو سعید مبارک خرقہ پوشید و بچہار واسطہ بشبلی رسد بزرگے حال و شگرفی کرامات او جہان را فرو گرفتہ
در چہار صد و ہفتاد و یک بدنیا آمد در پانصد و شصت و یک پدرود کرد۔

یسوے

نیازمندان خواجہ احمد یسوے در خرد سالی از بابا ارسلان کہ از کار آگہان ترک است نظر یافت چون درگذشت از خواجہ یوسف ہمدانے
کمال اندوخت ترکان او را اتا یسوی خوانند اتا در ترکے پدر است و اولیا ابدان نامند بفرمودۂ خواجہ ترکستان باز گردید و برہنمونی مردم نقد زندگے
بسپرد فراوان کرامات از و برگویند و چہار خلیفہ برہنمونے نامور شدند منصور اتا سعید اتا سلیمان اتا حکیم اتا و یسی معمورہ ایست از ترکستان مولد و منشاء شیخ در آنجا ست

نقشبندے

از خواجہ بہاء الدین نقشبند جاوید دولت یافتند نام او محمد بن محمد بخارے از خواجہ محمد بابا سماسے نظر برگرفت و تعلیم آداب طریقت
... از امیر کلال خلیفۂ او خواجہ سماسے خواجہ علی رامتینی کہ بعزیزان زبان زد روزگار بارہا بر قصر ہندوان مے فرمودند کہ ازین خاک
بوے مردے مے آید زود قصر عارفان شود تا روزے از خانہ امیر کلال بدان قصر گذشتند فرمودند کہ آن نکہت افزونی گرفتہ ہمانا آن مرد
بزاد چون پژوہش رفت از ولادت خواجہ سہ روز گذشتہ بود پدر بزرگوار نزد بابا برد فرمود کہ ما این را بفرزندے برگفتہ ایم و
رو بیاران کردہ گفتند ہمانست کہ ما بوے او شنیدہ بودیم پیشواے جہان گردد امیر کلال را فرمودند کہ از فرزند من بہاء الدین
پرورش و مہربانی دریغ نداری و فرمایش کاربستہ آمد چون لختے بلندے گرای شد فرمودند ہمت شما بلند پرواز است بدریوزہ گری
دیگر دلہا دستوری است ازین رو بخدمت قثم شیخ رفتند و فیض اندوختند و از خلیل اتا نیز بہرہ برگرفتند و از یاورے روحانیت خواجہ عبد الخالق
غجدوانی بکمال رسیدند و فیض پذیرے در معنی از خضر بود ارادت و صحبت از خواجہ محمد یوسف ہمدانی خواجہ چہار خلیفہ داشت خواجہ عبد اللہ
برقی خواجہ حسن اندقی خواجہ احمد یسوے خواجہ عبد الخالق غجدوانی خواجہ یوسف از شیخ ابو علی فارمدی فیض برگرفت و او از شیخ ابو القاسم
گرگانی او از دو کس بہرہ مندے یافت جنید و شیخ ابو الحسن خرقانے و ایشان از بایزید بسطامی او از امام جعفر صادق علیہ او از
دو جا فیض برگرفت یکے از پدر خود امام باقر و او از پدر خود امام زین العابدین او از پدر بزرگوار خود امام حسین علیہم السلام دیگر از پدر مادر خود قاسم
بن محمد بن ابی بکر و قاسم از سلمان فارسے و او از ابا بکر گویند خواجہ بہاء الدین را غلام و کنیز نبود چون پرسش رفت فرمودند کہ با خواجگی
راست نیاید یکے پرسید سلسلۂ شما بکجا میرسد فرمودکہ از سلسلہ بجائے نمیرسد شب دوشنبہ سوم ربیع الاول ہفتصد و نود و یک از بازار ...

سبکدوش گشت ہمانا داستان سلاسل حال مذاہب چارگانہ دارد ہر کہ پایۂ اجتہاد گرفت پیشروی را در خور باشد و چارگونہ بودن آن خستگی نگیرد ہمان بہتر کہ ازین سخن خامہ باز گرفتہ بگزارش اولیا ایزدی رحمت در یوزہ کند شمارۂ لفظ اولیای چل وہشت تن از ہزاران برگرفت و دستمایۂ سعادت پژوہی خویش گردانید ؛

بابا رتن

پور نصیر ہتر ندے کنیت ابو الرضا در زمان جاہلیت در ہتر ندہ بزاد و بحجاز شد و پیغمبر را دریافت و جہان نور دیدہ بہند باز گردید بسیار گزارہ پذیرفتہ و برخے از دراز عمرے گفتہاے او را باور نکردند در سال ہفتصد ہجرے در ہتر ندہ فرو شد و ہمانجا آسود و شیخ ابن حجر عسقلانے و مجد الدین فیروز آبادی و شیخ علاء الدولہ سمنانے و خواجہ محمد پارسا و بسیارے نیکوان پذیرندہ و ستایشگر او ؛

خواجہ معین الدین حسن

پور غیاث حسن از سادات حسینی حسنے است در سال پانصد و سی و ہفت در قصبۂ سنجر از دار سجستان بزاد در پانزدہ سالگی پدر او آنجہانے شد و ابراہیم قلندرے را کہ از آگہی بودگان بود بر و نظر افتاد و برق و اسوختگے در خرمن وابستگی ہا در زد و در جستجوے رہنمون شد در ہرون کہ دہیست از نیشاپور بصحبت خواجہ عثمان چشتی رسید و بریاضت گرے برنشست و خرقۂ خلافت یافت سپس در بگداد و بجلی برآمد و از شیخ عبد القادر جیلی و بسیارے بزرگان فیض اندوخت و در سالے کہ معز الدین سام دہلی را گرفت بدانجا رسید و بگالش عزلت گزینے باجمیر شد و فراوان چراغ برافروخت و از دم گیراے او گروہا گروہ مردم بہرہ برگرفتند روز شنبہ ششم ماہ رجب سال ششصد و سے و سہ بملک تقدس خرامش نمود و در دامنۂ کہساران خوابگاہ شد و امروز زیارتگاہ خرد و بزرگ است ؛

شیخ علی غزنوے ہجویرے

کنیت ابو الحسن پدر او عثمان بن ابو علی جلابے از رسوم برکنارہ زیستی و پایۂ والاے آگہی داشت و کتاب کشف المحجوب از و یادگار و دران بر نگاشتہ پیروے من درین راہ بشیخ ابو الفضل بن حسن ختلے است خوابگاہ در لاہور ؛

شیخ حسین زنجانے

فراوان آگہی داشت خواجہ معین الدین در لاہور بصحبت او رسید و خوابگاہ درانجاست و بسیاری بزیارت گری او سعادت اندوزند

شیخ بہاء الدین زکریا

پور وجیہ الدین محمد بن کمال الدین علی شاہ قریشے بسال پانصد و شصت و پنج در کوت کرور ملتان بزاد و در خرد سالے پدر او از جہان رفت و او بدانش اندوزے برآمد و در توران و ایران شناسائی اندوخت و در بغداد بشیخ شہاب الدین سہروردے ارادت آورد و دو بار خلافت یافت و با شیخ فرید شکر گنج دوستی داشت و روزگارے باہم بودند شیخ عراقے و میر حسینی از و فیض برگرفتند ہفتم ماہ صفر ششصد و شصت و پنج نورانے پیرے نامۂ سر بمہر بدست شیخ صدر الدین پور او درون فرستاد بخواند و جان بسپرد و از چار کنج آواز بلند شد کہ دوست بدوست پیوست و خوابگاہ در ملتان ۔

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی

بن کمال الدین احمد موسے از اوش فرغانہ است از پدر خورد ماند و نظر از خضر برگرفت و جویاے رہنمون کالیوہ داشت کہ خواجہ معین الدین باوش گذارہ کرد در ہیجدہ سالگی از و ارادت یافت و خلافت برگرفت و سفر گزید در بغداد و جز آن از بسیارے اولیا فیض اندوخت و بآرزوے دیدار پیر بہند آمد یک چندے بشیخ بہاء الدین زکریا پیوست و در زمان فرمان رواے شمس الدین التمش

بدہلی آمد خواجہ بدیدن او بدانجا رسید و پس از چندے او را گذاشتہ باز گردید و از فراوان فیض بجالیان رسانید بامداد چہارشنبہ ربیع الاول سال ششصد و سے و سہ رخت ہستی بربست و خوابگاہ در دہلی است و زیارت جای کہ و مہ ؛

شیخ فرید الدین گنج شکر

پور جمال الدین سلیمان از نژاد فرخ شاہ کابلے است زاد بوم او قصبۂ کہتوال نزدیک ملتان در سر آغاز برنائی برسم دانش سرگرم بود در ملتان خواجہ قطب الدین را دریافت و بدہلی ہمراہ او آمد و بارادت کام دل برگرفت و برخے برآنند کہ ہمراہ نیامد و از راہ دستوری گرفتہ اقتدار و سیستان شتافت و بدانائی اندوختن پرداخت سپس بدہلی آمدہ ارادت اندوخت و ریاضت آویزشہا بانفس رفت و قیر و زمند آمد خواجہ قطب الدین ہنگامیکہ رخت ہستی بربست قاضی حمید الدین ناگورے و شیخ بدر الدین غزنوے و بسا بزرگان دران انجمن بودند فرمود خرقہ و جز آن کہ از پیر رسیدہ بود بشیخ بسپارند از قصبۂ ہانسی بدین آگہی بدہلی آمد و امانت برگرفتہ باز گردید و فراوان کس از و بہرہ برداشت روز شنبہ پنجم محرم ششصد و ہشت در پٹن پنجاب کہ دران زمان باجودہن نام زد بود جہان ناپائدار را پدرود کرد و ہمانجا خوابگاہ شد ؛

شیخ صدر الدین عارف

پور شیخ بہاء الدین زکریا پیش پدر بپایۂ کمال برآمد و فخر الدین عراقی و میر حسینی سادات از و فیض برگرفتند در سال ہفتصد و نہ در ملتان رہ گراے واپسین سفر شد و خوابگاہ ہمانجا ؛

شیخ نظام الدین اولیا

نام محمد پور احمد دانیال از غزنین بہ بداؤن آمد و شیخ در ششصد و سے و دو در انجا بزاد و لختے برسمے علوم اندوخت و از انجام بحاث و محفل شکن ہمے گفتند در بیست سالگی باجودہن رفتہ بشیخ فرید گنج شکر ارادت آورد و او کلید گنجینۂ معنے بدست او کرد سپس برہنمونے مردم بدہلی فرستاد و بسا کس از و بوالا پایگے رسید شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلے و میر خسرو و شیخ علاء الحق و شیخ اخے سراج در بنگالہ و شیخ وجیہ الدین یوسف در چندیرے شیخ کمال در مالوہ و مولانا غیاث در دہار و مولانا مغیث در اوجین شیخ یعقوب و شیخ حسام در گجرات شیخ برہان الدین غریب و شیخ منتخب و خواجہ حسن در دکن ہر سہ از مریدان او ہیجدہم ربیع الآخر ہفتصد و بیست و پنج از جہان رفت و خوابگاہ در دہلے ؛

شیخ رکن الدین

پور شیخ صدر الدین عارف جانشین بزرگ نیاک است چون سلطان قطب الدین بشیخ نظام الدین اولیا سرگران بود شیخ را از ملتان طلب داشت کہ در ہنگامۂ او شکستی رود چون نزدیک دہلی رسید شیخ نظام پذیرہ شدہ قطب الدین شیخ را دریافتہ پرسید کہ از مردم شہر در پیشوا از رفتن کہ تیز دستی نمود گفت بہترین روزگار ما و بدین دل آویز گفتار سلطان را از سر گرانی برآورد خوابگاہ ملتان ؛

شیخ جلال الدین تبریزے

مرید شیخ سعید تبریزے است پس از سفر گزیدن او در خدمت شیخ شہاب الدین سہروردے افتاد و از شگرف پرستاری بخلافت رسید و بخواجہ قطب الدین و شیخ بہاء الدین زکریا فراوان دوستی داشت شیخ نجم الدین صغرا کہ شیخ الاسلام دہلی بود بکین او برخاست و از ناتوان بینی ناپارسائی بران داشت کہ شیخ را دامن آلود تہمت گردانید و از دم گیرای شیخ بہاء الدین زکریا نادرستی گفتار پیدا ئے گرفت از انجا بہ بنگالہ شتافت و خوابگاہ او در بندر دیو محل ؛

شیخ صوفی بدہنی

نزادگاه او او ده شگرف وارستگی داشت بجز ایزد نپرداختے چنان برگزارند که خواجه قطب الدین وا وبا گروہا گروه مردم بدست مغل گرفتار شدند گرسنگی وتشنگی این مردم را کالیوه ساخت دران هنگام خواجه به نیروے یزدانی سبوے گرم کاسه از زنبیل برآورده میداد وصوفی ازکوزهٔ شکسته خود همه را آب گردانید ازان بار خواجه را کاکی وا ورا بدهنی برگفتند خوابگاه کیتهل ؎

خواجه کرگ

از مهین وارستگانست از رسمها برکناره زیستی وپیوسته در خرابات نشستی قطب الدین براے او خرقه فرستاد او برگرفته بآتش انداخت بزبنده بیش خواجه قطب الدین زبان بیغاره برگشاد فرمود که برو آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدائی گیرد چون درخواست خواجه کرگ گفت برو از ان آتشکاه برگیر لیکن از آن خود چون نه نگریست آن خرقه را با چندین دلق دریافت وشرمسار گردید خوابگاه کڑه مانکپور

شیخ نظام الدین ابو المؤید

بخال خود شیخ عبد الواحد بن شیخ شهاب الدین احمد غزنوے پیوند ارادت دارد ودر زمان سلطان شمس الدین التمش بود خواجه قطب الدین اوشی وشیخ نظام دیدار او را بس فرخ میداشتند ؎

شیخ نجیب الدین محمد

مرید شیخ بدر الدین فردوسی سمرقندے که خلیفه شیخ سیف الدین باخرزے است واو خلیفه شیخ نجم الدین کبری است از بخارا بدہلے آمده روزگاری رهنماے مردم بود ونها بخارا آسوده برخے بران که او وشیخ عماد الدین طوسے مرید وخلیفه شیخ رکن الدین فردوسی اند

قاضی حمید الدین ناگوری

پور عطاء الله بخاریست در بخارا نزاد ودر زمان معز الدین سام با پدر بدہلی آمد سال نهفت سے ناگور پرداخت یکبارگی اندیشه از کلی دامن دل برگرفت از همه پرداخته ببغداد شد وبشیخ شهاب الدین سهروردی ارادت آورد وخلافت یافت ودر انجا بخواجه قطب الدین پیوند دوستی گزید وسیر حجاز کرده بدہلی آمد شب نهم رمضان ششصد وچهل وچهار بے رنجورے بعلوی عالم شتافت خوابگاه دہلی ؎

شیخ حمید الدین سوالی ناگوری

پور شیخ احمد در سر آغاز نسب نکورده نخواسته دار بود در بنیاد دهش حق دست از همه باز کشید وبریاضت گرے یای آهسته اندوخته در خدمت خواجه معین الدین طیلسان ارادت بردوش گرفت وبپایه والا رسید وسلطان التارکین برخواندند بیست ونهم ربیع الآخر ششصد وهفتاد وسه در ناگور بساط زندگی در نوردیده آسود خوابگاه همانجا شد ؎

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر ومرید شیخ فرید گنج شکر است شیخ نظام الدین اولیاے گفت چون از بداؤن بملازمت گنج شکر آمدم در دہلی شیخ نجیب الدین را دریافتم وفیضها برگرفتم نهم رمضان ششصد وشصت دل از جهان برگرفت خوابگاه دہلے۔

شیخ بدر الدین

نژاد بوم غزنه در خواب بخواجه قطب الدین اوشی ارادت آورد ودست از همه بازکشیده بجایگاه پیر قدم فرسا گشت ودر دہلی بکام دل رسیده خلافت یافت قاضی حمید الدین وشیخ فرید گنج شکر وسید مبارک غزنوے ومولانا مجد الدین حرجانی وضیاء الدین هادے ودیگر بزرگان اندوه برگرفتند درکمن سالگی که نیارست جنبید از شنو نغمه برجوشیدی وجوانانه رقصیدے پرسیدند که با چنین ناتوانی مندے شیخ چگونه

برقص در شود گفت شیخ کجاست عشق است تا ... خوابگاه بایان آسایش گاه پیر خویش۔

مولانا بدر الدین اسحاق

پور منهاج الدین بخاری دبرش بر آنکه پسر علی بن اسحاق دهلوی نزاد بوم او دہلی است رسمی دانش اندوخت وچون مشکلات او درین دیار کشوده آمد آهنگ بخارا نمود در اجودهن بصحبت گنج شکر بستگیها کشایش یافت وارادت آورده وبخویشتن گذاری بر نشست وشیخ بخلافت ودامادی برنواخت وهمانجا خوابگاه شد۔

شیخ نصیر الدین چراغ دہلے

نام محمود نزادگاه او ده مرید وخلیفه شیخ نظام الدین اولیاست هیجدهم رمضان هفتصد وپنجاه وهفت از این جهان گذاشتنی درگذشت ؎

شیخ شرف الدین پانی پتی

کنیت ابو علی قلندر وارسته زیستی در یکی از نهگاشته ... بالهی آمدم وبزیارت کرسی خواجه قطب الدین سعادت اندوختم ومولانا وجیه الدین پاسبلی ومولانا صدر الدین ومولانا فخر الدین ناقله ومولانا ناصر الدین ومولانا معین الدین دولت آبادی ومولانا نجیب الدین سمرقندی ومولانا قطب الدین کی ومولانا احمد خوانساری ودیگر دانشوران روزگار دستوری درس وفتوی دادند وبیست سال درین کار بسر بردم ناگاه ایزدی کشش درربود همگی دانش نا بها را بآب جون سردادم وسفر گزیدم ودر روم شمس تبریزے ومولانا جلال الدین رومی را دریافتم جبه ودستار وفراوان کتاب بمن دادند در پیش اینان همه را بآب دادم پس دریانی پت آمده عزلت گزیدم خوابگاه او درانجاست ؎

شیخ احمد نهر واله

نژاد بوم نهر واله که امروز به پتن زبان زد روزگار بقاضی حمید الدین ناگورے ارادت آورده وبوالا پایه خلافت برآمد شیخ بهاء الدین زکریا دشوار پسندی خویش ادرابس ستودی خوابگاه بداؤن۔

سید جلال

پور سید محمود بن سید جلال بخاری مخدوم جهانیان زبان زد روزگار شب برات هفتصد وهفت بزاد مرید پدر خود است واز شیخ رکن الدین ابو الفتح خلافت یافت گویند جهان نوردی پیش گرفت ام یافعی وبسیاری را دریافت ودر دہلی شیخ نصیر الدین چراغ دہلی را دید در خانوادهٔ چشت خلیفهٔ او گشت چهارشنبه عید قربان هفتصد وهشتاد وپنج آتش پیکر برانداخت خوابگاه اوچه ملتان

شیخ شرف منیرے

پور یحیی بن اسرائیل که سرآمد چشتیان بود واز گنج شکر فیض برگرفت واز خردی بازور کهسار ریاضت کردی وآرزوے دیدن شیخ نظام الدین اولیا داشتی برادر خود شیخ جلال الدین محمد به دہلے آمد شیخ درگذشته بود برخی بر آنکه دریافت وبفرمودهٔ او بپیش شیخ نجیب الدین فردوسی رفت وارادت آورده خلافت یافت شیخ شمس الدین مظفر بلخی وشیخ جمال الدین اودهی که جمال قتال نیز خوانند از وخلافت دارند وفراوان تصنیف یادگار ازان میان مکتوبات او در شکستن نفس آزمون دارد خوابگاه بهار ؎

شیخ جمال هانسوی

از نژاد ابو حنیفه کوفی است ... دست ازان بازداشته از شیخ فرید گنج شکر ارادت برگرفت وبلند پایه شد هر گرا شیخ خلافت داده نزد او فرستادی واز پذیرفتگی او روائی یافتی واگر نه پذیرفتی شیخ را بر زبان رفتی پاره کرده جمال فرید نتواند بردوخت خوابگاه هانسی

شاه مدار

لقب بدیع الدین که و مہ ہندے بوم بدو گرد ووالا پایگی او برگزار دگویند مرید شیخ محمد طیفور بسطامی است ہرگز جامہ او شو نکن نشدی و باناق نیا میختے ہر روزہ و شنبہ در خانقاہ کشادہ گشتی و فراوان حاجت خواه فراہم آمدے و آئین چنان بود که چون مردم از آمدن باز ماندی و استان برسرائیدی دران میان جویندگان را پاسخ آمادہ شدی و ہرکہ جواب خود شنیدے نیایش کنان برخاستے وشگرف داستانہا ازو برگزارند و سلسلہ مداریہ را او سرآغاز خوابگاہ مکن پور د ہر سال روز افزون شدن او گروہا گروہ مردم از دور دست بدانجا رسند و ہر یکے رنگارنگ علم با خود برده نیایشہا بجاے آرد قاضی شہاب الدین در زمان سلطان ابراہیم شرقی بدو آویختے و شرمساری اندوختی -

شیخ نور قطب عالم

پور شیخ علاء الحق اصلے نام شیخ نور الدین احمد بن شیخ عمر اسعد است زادگاه لاہور مرید و خلیفہ پدر بزرگوار خود است که او خلاف از شیخ اخی سراج داشت لختے بسر یافت رسید و در سوختگی والا پایگی اندوخت چنانچہ مکتوبات و لختے رسائل او از درون باز گوید شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفہ او ست ہشتصد و ہشت رہ گراے عالم علوے شد خوابگاه پنڈوہ

بابا اسحق مغربی

زاد جاد ہلے مرید جانے شیخ محمد یحیی است او بچند واسطہ بجنید میرسد شیخ احمد کہتو چنان برگزارد که ہمراه او بدہلے شدم کمن نگاه خود را بمن واننود و گفت در دوازده سالگی بدریوزہ گرے دلمابرآمدم وراه وارستگی فراپیش گرفتم و از بسیاری بزرگان فیض گردآوردم و در مغرب زمین بشہر کیم از صحبت شیخ محمد حلاج کام دل بر داشتم و خلافت اندوختم و در زمان سلطان محمد بدہلے باز گردید و فراوان بزرگ داشت او بجا آوردو خواجہ معین الدین او را بخواب فرمودکہ در کہتو عزلت گزیند و ہمچنان کرد ؛

شیخ احمد کہتو

لقب جمال الدین در دہلے سال ہفتصد و سے و ہفت ہزاد و او از بزرگ زادگان آنجاست مرید و خلیفہ بابا اسحق مغربی نام او نصیر الدین از نیرنگی نیلی سپہر در طوفان باد از بنگاہ خود جدا شد پس از روزگارے بخدمت بابا اسحق مغربی سعادت اندوخت و دانش صورے و معنوے گرد آورد و در زمان سلطان احمد بگجرات رفت و خرد و بزرگ پذیرفتہ بنیایش گرے برخاستند سپس سفر عرب عجم نمود و بسے بزرگان را دریافت خوابگاه سرکہنج احمد آباد ؛

شیخ صدر الدین

پور سید احمد کبیر بن سید جلال بخاری که براجو قتال زبان زد روزگار مرید و خلیفہ پدر خود است و از برادر خود مخدوم جہانیان و شیخ رکن الدین ابو الفتح نیز خلافت یافتہ و سلطان فیروز او را فراوان بزرگ داشتی در ہشت صد و شش واپسین خواب نمود ؛

شیخ علاء الدین محمد

نبیرہ شیخ فرید گنج شکر پور شیخ بدر الدین سلیمان بس گزیدہ خود پسندیدہ درویش بود در ایزد شناسے والا پایگی اندوخت چون درگذشت سلطان محمد گنبدے برساخت ؛

سید محمد گیسو دراز

مرید خلیفہ شیخ نصیر الدین چراغ دہلی است صورے و معنوے آگہی اندوخت و بفرمودہ پیر از دہلے بدکن آمد و کہ و مہ پذیرفتند سال ہشت صد و بیست و پنج از تنگناے دنیا برون شد خوابگاه گلبرگہ ؛

قطب عالم

کنیت ابو محمد لقب برہان الدین پور شاه محمود بن سید جلال مخدوم جہانیان در مغتہم ونو بزاد مرید و خلیفہ پسر بزرگوار خود و از شیخ احمد کہتو نیز خلافت دارد در زمان سلطان محمد که بدو واسطہ پور سلطان مظفر است بفرمودہ پدر بگجرات آمد و بزرگی صورت و معنی یافت در ہشتصد و پنجاه و ہفت رخت ہستی بر بست خوابگاه ہتوہ احمد آباد او یازده پسر بوده

شاه عالم

نام سید محمد پور قطب عالم شب نہم ذیقعدہ ہشت صد و ہفتده بزاد از پدر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت بو الا پایۂ ولایت برآمد و شگرف خارق عادتہا ازو برگزارند بست جمادی الثانیہ ہشت صد و ہشتاد روزگار بسر آمد خوابگاه رسول آباد احمد آباد ؛

شیخ قطب الدین

پور شیخ برہان الدین بن شیخ جمال ہانسوے مرید و خلیفہ شیخ نظام اولیاست بمردم نیا میختے و از ملوک ہیچ نستدے سلطان محمد خود بہانسے رفتہ بدہلی آورد خوابگاه ہانسے ؛

شیخ علے پیرو

پور مولانا احمد مہایمی بصورت و معنی شناسا آمد و حقائق را بروش شیخ محی الدین مے گزارد و فراوان نامہ آگہی ازو یادگار شیرے فرو رفتہ بودے -

سید محمد جونپورے

پور سید بڈہ اویسی است از فراوان روحانیہ فیض برگرفتہ و بر صورے و معنوے علم چیرہ دست از شوریدگی دعوی مہدویہ کرد و بسیارے مردم برو گرویدند بسا خارق ازو برگزارند و سرچشمہ مہدویہ او از جونپور بگجرات شد و سلطان محمود کلان بنیایش او برخاست و از تنگ چشمی ملیان بہند نیارست بود بارش ایران زمین نمود و در فره درگذشت و ہمانجا آسوده

قاضی خان

یوسف نام زاد بوم ظفر آباد مرید و خلیفہ شیخ حسن طاہر که لقب وی کمال الحق است او مرید راجے حامد شد که خلیفہ شیخ حسام مانکپوری است و علم ظاہر و باطن اندوخت پیر او در زندگی خلفاے خویشش را بدو حوالہ کرده بود ہنگام فرو شدن پور خود عبد العزیز را بدو سپرد و پانزدہم صفر نہصد از آشوبگاه گیتی برکنار رہ شد

امیر سید علی قوام

زاد بوم سوانہ مرید و خلیفہ شیخ بہاء الدین جونپورے شطاری است و برخے گویند از شیخ قاضا شطارے فیض برگرفت و چندے برانند که او را بابہمہ خانوادہا درست نسبتی است در سال نہصد و پنج از کشاکش آخشیجان دارست خوابگاه جونپور ؛

قاضی محمود

پور شیخ جالیدہ بن محمد گجراتی در بیرپور بزاد مرید پدر خود است و خرقۂ خلافت از شاه عالم داشت عشق او را گوارا شده بود و لبادل سوز سخنان او برتراویدی از یازده سالگی فروغ آگہی در گرفت و شگرف داستانہا ازو برسرایند و دران سال که جنت آشیانی ہمایون بر بلوز گجراتی چیره دست آمد بیستم ربیع الآخر آنجہانی شد

شیخ محمد مودود لارے

مرید بابا نظام ابدال است نزد مولانا عبدالغفور لارے تحصیل رسمی دانش اندوخت و از فراوان دلہا دریوزہ گری نمودہ مراتب عیانی و بیانی نیکو میدانست و بر غرائب علوم آگاہ و شاہ نعمۃ اللہ ولی و شاہ قاسم انوار را دریافتہ رمضان نہصد و سی و ہفت و اپسین خواب در گرفت خوابگاہ پانی پت

شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری

شیخ جلال بخارے را دو پسر بود مخدوم جہانیان از سید محمود است و او از نژاد سید احمد مرید و شاگرد سید صدرالدین بخاری از ظاہر و باطن آگاہ در نہصد و سے و دو نقد زندگی بسپرد خوابگاہ دہلے

شیخ عبدالرزاق

زادگاہ جہنجہانہ مرید و خلیفہ شیخ شاہ محمد حسن است فرزند شیخ حسن ظاہر تحصیل رسمی دانش ہست آورد از ان فرا ترک شد و پی بمقصود برد در نہصد و چہل و نہ رخت ہستی بربست خوابگاہ جہنجہانہ

شیخ عبدالقدوس

خود را از نژاد ابو حنیفہ برشمرد مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق است دانش صوری و معنوے اندوخت و درایزد شناسے والا پایہ شد فراوان حقائق از و برگویند جنت آشیانے با برخے کار آگہان بزاویۂ او در شدے و انجمن آگہی گرم ساختے در سال نہصد و پنجاہ بساط زندگی در نوشت و در گنگوہ نزد دہلے خوابگاہ

سید ابراہیم

پور معین بن عبدالقادر حسینی زاد جاے ایرج مرید شیخ بہاء الدین قادری شطاری از ہر دانش فراوان بہرہ داشت و در گزیدہ کردارے کم ہمتا جہان نوردیدہ در زمان سکندر لودی بدہلے آمد شیخ عبداللہ دہلوی و میان لادن و مولانا عبدالقادر صابون گر و دیگر کار آگہان نامور بہ بزرگے او گرائیدند و نہصد و پنجاہ و سہ یا ہشت جان بسپنجے باز سپرد خوابگاہ دہلے

شیخ امان

نام عبدالملک پور عبدالغفور مرید شیخ محمد حسن و باشارت پیر از شیخ محمد مودود لاری گوناگون دانش اندوخت دوازدہم ربیع الآخر نہصد پنجاہ و ہشت دل از زندگے برگرفت خوابگاہ پانی پت

شیخ جمال

پسر شیخ حمزہ زاد بوم دہر سو مرید پدر خود بیشتر خلوت در کثرت داشتی خوابگاہ دہر سو
اکنون انجام این داستان بیاد کرد خضر و الیاس سزاوار میداند دریوزہ گرے جاوید نامے کند

خضر

نام او بلیان است پور کلیان بن قانع بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح و برخے نام او کلیان بن ملکان گویند و ملکان بن بلیان بن کلیان بن سمعان بن سام بن نوح برگزارند و کنیت ابوالعباس و خضر برائے آن خوانند کہ بر پوستین سفید نشست از خجستگے پاے او سبز شد در دو فرسنگے شیراز در زمان موسے بنا او نزد برخے در زمان ابراہیم و بگزارش لختے پس از فراوان مدت و شیخ علاء الدولہ در عروہ چنان برگزارد کہ فراوان پیوند زناشوئے کند و از و فرزندان پدید آید و ناپہا بیند و کس او را بے بزد صد سال ہفت ماہ است ترک ہمہ گرفتہ و از و فرزندے نماندہ و بعنوان دلالے خرید و فروخت نماید و سود اندوزد و دام گیرد و گرو گزارد و از کیمیا گرے

آگاہ و بر گنجینہاے عالم شناسا و بایزدے فرمایش در کار بندگان خرج کند و برای خود ہرگز کار نبندد و از نغمہ خوش قت شود و بقص آید و لباس ہنگام شبا روزے مدہوش باشد و پیشتر از ین ہزار سال از سر پناے گرفتی و از ان پس در سہ صد و بست سال و ہم شیخ گوید کہ امسال ہنگام تازگی اوست و از زمان ہجرت تا امروز ہفت نوبت تازگی پذیرفتہ و با قطب و ابدال صحبت دارد و نیایش کند گویند کہ در مدینہ روزے شتربانان با یکدیگر آویزہ سنگ داشتند پارچہ سنگی بسر خضر رسید و لب شکست و سر باززد و آماسید تا سہ ماہ رنجورے کشید و در پیغمبرے او خلاف رود بسیاری بدان گروند و در آن پژوہش ذوالقرنین آب حیات رسید و دراز زندگے یافت و برخے گویند الیاس و خضر ہر دو آب حیات اندوختند و گروہے او را روحانے برگزارند کہ بہ پیکرہا برآید و انسی ندانند

الیاس

بن سام بن نوح عم جد خضر و چندے نام پدر او یسین برسرایند و لختے لنسے و جز آن برگویند و بعضے نسب او را چنان برگزارند کہ پسر فنحاص بن عیزار بن ہارون موسیٰ و در پیغمبرے او نیز خلاف دارند و قطب و ابدال و خضر پیش او بسان شاگرد نیایش گری کنند دراز قامت بزرگ سر کم گوے بسیار اندیشہ فراوان وقار و ہیبت و بر حقائق اشیا آگاہ گویند باوری دین موسیٰ برانگیختہ آمد و برنہونی باشندگان بعلبک نامزد گردید و چون اندرز گزارے او سودمند نیامد رہائی خود از کارساز حقیقے درخواست پذیرائی گرفت روزے با الیسع بن خطوب بکہسارے رفتہ بود آتشین اسپے با سازو پیرایہ نمودار شد الیسع را بجانشینی خویش گذاشتہ بر فراز آن برآمد و از نظرہا ناپدید گشت پس شگرفیہا از ین دو کس برگزارند بیشتر نخستین بخشک زمین جالش نماید و گم شدگان را براہ دارد و پسین بساحلہا و بعضے برعکس سرایند و ہر یک را دہ گزیدہ مردیا و رو ہر دو فراوان سال زندہ باشند و صحبت دارند و برخے کار آگہان بہستی این دو نگرایند از الیاس فیض و از خضر بسط خواہند

ذکر ابوالمظفر نورالدین محمد جہانگیر پادشاہ

شاہزادہ سلیم بن جلال الدین محمد اکبر پادشاہ در سن سی و ہفت سالگی بتاریخ چہاردہم جمادی الثانیہ روز پنجشنبہ سنہ یکہزار و چہاردہ ہجری بساعت مختار در قلعہ دارالخلافہ اکبرآباد بر اورنگ سلطنت جلوس فرمود در ان جشن فرخندہ محمد شریف ولد خواجہ عبدالصمد شیرین قلم را بخطاب امیرالامرائی و منصب جلیل القدر وکالت سرفراز فرمودہ مہر اشرف بجواہر قیمتی آراستہ مبست خود پیرایہ گرانش ساخت و میرزا غیاث بیگ را بخطاب اعتماد الدولہ و میرزا جان بیگ را کہ در زمان شاہزادگی دیوان بود بخطاب وزیرالممالک اختصاص بخشید و ہر دو را بخدمت دیوانی شریک گردانید و زمانہ بیگ را کہ در ایام شاہزادگی خدمات شایستہ بتقدیم رسانیدہ بود بخطاب مہابت خانی و پیر خان لودی را بخطاب صلابت خانی نواخت و بعد چند سال صلابت خان بخانجہان مخاطب گشت و شیخ فرید بخارے کہ از سادات عظام موسوے و تربیت یافتہ اکبر بود و در حضور خدمت بخشی گرے داشت بمنصب پنج ہزاری ذات و بپایۂ بلند میر بخشی سر افتخار برافراخت و راجہ مانسنگہ را خلعت چارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصہ مرحمت نمودہ بصوبہ دارے بنگالہ رخصت فرمود و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و آصف خان جعفر را کہ از صوبہ بہار در حضور رسیدہ بود بانواع عواطف سرفراز فرمودہ در حضور داشت و امراے دیگر بقدر مراتب بعنایات مناصب شرف امتیاز یافتند

ذکر در بیان بغی شاہزادہ سلطان خسرو خلف بزرگ و ہزیمت یافتن بعد از جنگ

سلطان خسرو پور بزرگ جہانگیر پادشاہ گفتگوی خوش آمد گویان ہرزہ درا خیال سلطنت در سر داشت سببش آنکہ اکبر در زمان رحلت فرمودہ بود کہ شاہزادہ سلیم عیش دوست است قابلیت سلطنت ندارد و سلطان خسرو پسرش بجمیع خوبیہا آراستہ و قابل سلطنت است

باین صورت مرض مالیخولیا در دماغش جا گرفته همیشه از خدمت پدر متوحش و رمیده می بود بعد شش ماه از جلوس شب یکشنبه هشتم ذی الحجه با معدودی از محرمان راز معتمدان خانه برانداز از اکبرآباد برآمده فرار اختیار نمود امیر الامرا خبر یافته بلاتوقف بعرض پادشاه رسانید همان ساعت بخشی الممالک شیخ فرید بخاری را با اکثری از امرا برسم منقلا رخصت فرموده در آخر شب پادشاه خود نیز رایت توجه برافراشت در سواد شهر چون صبح بر دمید میرزا حسن پسر شاهرخ میرزا را که رفیق طریق بغی شاهزاده بود و در ظلمت شب راه مقصود گم کرده سرگشتهٔ بادیه ادبار می گشت اولیای دولت گرفته آوردند بموجب حکم والا حواله اهتمام خان کوتوال گردید که در زندان مکافات گرفتار باشد القصه چون شاهزاده در متهرا رسید حسن بیگ بدخشی که از کابل می آمد بشاهزاده ملاقات نموده رفیق ادبار او گشت در اثنای راه هر کس را می یافت غارت میکرد و سرا ها را آتش میزد و اسپان مسافران و سوداگران و طویله های سرکار پادشاهی که در اکثر اماکن سر راه بود گرفته به پیاده های همراهی می بخشید تا آنکه بلاهور رسید عبد الرحیم دیوان از بخت برگشتگی آمده رفاقت کرد دلاور خان صوبه دار لاهور ملاقات نکرده و در استحکام قلعه اهتمام نمود شاهزاده هر چند سعی کرد قلعه لاهور بدست نیامد درین ضمن چون خبر آمدن شیخ فرید بخاری با لشکر گران در نواحی سلطان پور شهرت پذیرفت شاهزاده دست از قلعه لاهور باز داشته رو بجانب شیخ فرید آورد و در حوالی گوئندوال هر دو لشکر بهم پیوستند و اکثری از طرفین کشته شدند درین اثنا خبر نزول رایات اقبال در رسید و شیخ فرید در محاربه گرم تر گردید شاهزاده تاب جنگ نیاورده با حسن بیگ بدخشی و دیگر رفیقان رو بفرار نهاد مقارن این حال پادشاه نیز دران عرصه نزول اقبال فرمود و از غایت عنایت شیخ فرید را که بر شاهزاده مظفر شده بود در آغوش عاطفت کشید و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه لاهور شد شاهزاده میخواست که بجانب اکبرآباد روانه شود حسن بیگ بدخشی صلاح داد که جهانگیر من و راه است از انجا سامان نموده بکابل رویم و از انجا جمعیت فراهم آورده باز رو بهندوستان آوریم چه بابر و همایون پادشاه هر دو بتقویت کابل هندوستان را گرفته بودند و دیگر سخنان دور از کار در میان آورد ناگزیر شاهزاده بحسب صلاح آن برگشته بخت روانه بسمت کابل گردید چون بدریای چناب رسید خواست که از گذر شاهپور بگذرد کشتی بهم نرسید از انجا برگشته بگذر سودهره آمد وقت شب به تردد بسیار یک کشتی بهم رسیده میخواست که از دریا عبور نماید از شور و غوغا چودهری سودهره وقف گشته ملاحان را بر گذرانیدن مانع شد چون صبح بر دمید و اشتهار گردید که این شاهزاده است میر ابو القاسم و بلال خان خواجه سرا که در حدود گجرات شاه دوله بودند ازین معنی اطلاع یافته در رسیدند و شاهزاده را با حسن بیگ بدخشی و عبد الرحیم گرفته در گجرات بردند و حقیقت را به پادشاه عرضداشت نمودند و روز دوشنبه سلخ محرم سنه یکهزار و پانزده در لاهور که پادشاه بباغ کامران میرزا مقام داشت بعرض رسید بموجب حکم امیر الامرا بسمت گجرات شتافته شاهزاده را مع رفقا گرفته در حضور آمد و شاهزاده را دست بسته و زنجیر در پا انداخته بروش چنگیز خانی از طرف چپ حاضر آورد و حسن بیگ بدخشی را دست راست و عبد الرحیم را دست چپ استاده نمود حکم شد که خسرو خسران زده را مسلسل محبوس دارند و حسن بیگ بدخشی را در پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده و از گون بر دراز گوش نشانیده تشهیر نمایند چنانچه کار پردازان همچنان بعمل آوردند پوست گاو زود خشک شد حسن بیگ بدخشی زیاده از چهار پهر زنده نماند و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بودند از اشتداد حرارت که بر وستهنی بود خیار و تربز و امثال ذالک انچه می یافت می خورد و روز و شب زنده ماند روز دیگر بالتماس باریابان حضور حکم شد که از پوست برآرند چون برآوردند کرم بسیار در پوست افتاده بود اما بصورت جان بر دست الحکم از باغ کامران میرزا تا دروازه دولتخانه والا جمعی را که با شاهزاده رفاقت کرده بودند دو رویه بر دار کشیدند و شاهزاده را بر فیل سوار کرده از میان دار ها گذرانیدند و بجای موعود رسیده در زندان تادیب محبوس شد بعد چند سال که پادشاه را با چندروپ سنیاسی ملاقات گردید او در باب تخلیص شاهزاده سفارش

نمود چندگاه اگرچه بار یاب مجرا شد اما خلاصی از زندان نیافت ابد از ان هنگامیکه پادشاه بزم جشن نوروزی آراست بالتماس سلطان پرویز برادر خود خلاصی یافته بود باز محبوس گردید آخر زمانیکه پادشاهزاده خرم مخاطب بشاهجهان بمهم دکن رخصت یافت شاهزاده خسرو را مسلسل حواله او کردند چنانچه در سال پانزدهم جلوس همان طرف در زندان خانه جان داد بر زبانها افتاد که شاهجهان او را آنجا تنگ کرد که در زندان بمرد القصه شیخ فرید بخاری بخشی که در آوردگاه بر سلطان خسرو فتح یافته بود بجلدوی این خدمت بخطاب مرتضی خانی سرفراز گشت و بموجب التماس شیخ مذکور در پرگنه بیروال بمکانیکه شیخ مسطور ظفر یافت شهری آباد و سرای وسیع تعمیر شده و بفتح آباد موسوم گردید و آن پرگنه بجاگیر مرتضی خان مرحمت گشت ؛

توجه موکب والا بسیر کابل و سوانح آنجا

در آغاز سال دوم پادشاه از لاهور متوجه سیر و شکار کابل شد بعد قطع منازل چون علی مسجد مخیم خیام عالی گردید عنکبوتی بنظر جهانگیر در آمد که بکلانی خرچنگ بود و گلوی ماری که بدرازی دو دره باشد گرفته می فشارد تا آنکه مار جان داد پادشاه تماشای آن نمود از انجا منزل بمنزل طی مسافت نموده بدار الملک کابل نزول فرمود و از سیر اماکن آنجا بهره وافر برداشت بموجب حکم والا متصل باغ شهرآرا که احداث کردهٔ بابر پادشاه بود باغی دلکشا مسمی بباغ جهان آرا آراست و نهری را که از گذرگاه می آمد از وسط خیابان آن باغ جاری ساخت و هر دو باغ مذکور بشاه لالان مشهور در زمان بودن کابل بعرض رسید که در میان ضحاک و بامیان که جانب بلخ بر سرحد کابل کوهی واقع شده در آن شعبی است مشهور بخواجه سر تابوت و مدت چهار صد سال از تاریخ فوت او خبر می دهند هنوز اعضایش از هم نریخته و اکثر مردم رفته زیارت می کنند بر گردنش زخمیست که چون پنبه را از بالای آن بر می گیرند خون جاری می شود و تا همان پنبه بالای زخم نه نشد خون از جریان باز نمی ایستد برای تحقیق این مقدمه معتمد خان محرر اقبال نامه جهانگیری متعین گشت و جراحی همراهش رخصت یافت که زخم او را بچشم خود دیده بحضور آید و حقیقت را بعرض رساند معتمد خان بآن سرزمین رفته و براهبری مردم آن حدود راهی یافته بر کوهی که متصل بامیان واقعست رفت در بی نمود ارگشت مقدار دو نیم ذرع از زمین بلندی را بر فراز آن بر آورده بوسیله دستگیری او بالا برآمد و با چند کس دیگر درون آن رفت ایوانی دید به دره طول و یک دره عرض و درون ایوان خانه مربعی چهار دره در چهار دره بود و دران تابوتی چون مشعل روشن کرده تخته از بالای تابوت برگرفتند همگنان میت را دیدند که بآئین اهل اسلام رو بقبله خوابیده و دست چپ بر سر عورت دراز کرده مقدار نیم گز کرباس بالای ستر مانده از اعضایش انچه بر زمین پیوسته بوسیده و از هم ریخته است و بقیه درست و چشم برهم زده و دو دندان یکی از بالا و یکی از پایان در لبها نمایان و گوشی که بر زمین پیوسته بالکلی از گردن خاک خورده و ناخنهای دست و پا درست داشت لیکن زخم معلوم نگشت و از کهن سالان آنجا یاد چنان بظهور پیوست که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین در سنه شش صد و ده هجری آن مرد شهید شد و از همان مدت درین جا همین طور افتاده معتمد خان بعد تحقیق این مقدمه در حضور رسیده حقیقت را بعرض رسانید پادشاه بعد انتظام و شکار آن دیار و سیر گلگشت آن گلزار معاودت بهندوستان نمود ؛

ذکر در بیان در آمدن نور جهان بیگم زوجه شیر افگن خان بحرم سرای شاهی

شیر افگن خان علی قلی نام داشت در قوم استجلو و سفرچی اسمعیل میرزا خلف شاه طهماسپ صفوی پادشاه ایران بود و بعد از انکه اسمعیل میرزا برحمت حق پیوست علی قلی مذکور از راه قندهار در زمان سلطنت اکبر پادشاه بهندوستان آمد هنگام رسیدن بملتان اول با خانخانان عبد الرحیم که متوجه مهم ٹھٹه بود ملاقات نمود و خانخانان حقیقت او را بحضور پادشاه عرضداشت نموده غائبانه در سلک بندهای پادشاهی منسلک گردانید و رفیق خود داشت او دران مهم ترددات نمایان بظهور آورد و بعد فتح ٹھٹه که در حضور

اکبر پادشاه رسید بموجب التماس خانخانان بمنصب شایان سرفراز گردید و هم دران وقت بشیر افگن خان مخاطب گشته در صوبه بنگاله جاگیر یافت و در همان ایام نورجهان بیگم در عقد ازدواج او در آمده با او بود چون طبعش غیور بود و جهانگیر در عهد جوانی نورجهان بیگم را در حرم سرای اکبر که بتقریبی با مادر خود رفته بود دیده با او تعشق داشت بعد جلوس بر تخت سلطنت و اطمینان از امور ضروریه قطب الدین کوکلتاش خان را که نوه شیخ سلیم چشتی بود بصوبه داری بنگاله مقرر نموده مخفی گفت که نورجهان بیگم را از شیر افگن خان طلاق بدهاند اگر طلاق ندهد او را بهر حیله از هم بگذرانند و نورجهان را بحضور بفرستند قطب الدین خان در بنگاله رسیده بعد چندگاه روانه بردوان گردید شیر افگن خان که دران حدود جاگیر داشت باستقبال شتافت و بعد ملاقات قطب الدین خان کوکلتاش از خوف جرأت و غیرت او اول ایمای مطلب خود گفت چون شیر افگن خان نفهمید تصریح نمود شیر افگن خان چون فهمید که کار ازان گذشته که تدارک توان نمود ناچار از فرط غیرت و شجاعت جان بازی خود و کشتن نورجهان بیگم مصمم نموده اول قطب الدین خان را بضربه تیغ دو نیم زد مردم قطب الدین خان براو هجوم آوردند او داد غیرت و دلاوری داده چندکس را کشته و خود مجروح گشته برآمده راه خانه گرفت تا نورجهان را نیز بگذراند نورجهان از فراست فهمیده در بر روی او بست تا آنکه مردم قطب الدین خان رسیده کار او تمام نمودند نورجهان صبیه غیاث بیگ مخاطب باعتماد الدوله است و او پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال دیوان محمد خان تکلو حاکم هرات بود که در وقت رفتن همایون پادشاه از صدمه شیرشاه بعراق بموجب امر شاه طهماسپ خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و فرمان شاه طهماسپ در باب ضیافت و مهمانداری که در اکبرنامه داخل است بنام همین محمد خانست بعد فوت محمد خان مذکور خواجه محمد شریف بخدمت شاه طهماسپ رسیده بوزارت سرفرازی یافت چون فوت شد غیاث بیگ و محمد طاهر بیگ هر دو پسر او بهندوستان آمدند غیاث بیگ دو پسر و یک دختر همراه داشت بعد رسیدن در قندهار دختر دیگر که عبارت از نورجهان بیگم است تولد شد و ازانجا روانه شده در فتحپور سیکری بملازمت اکبر پادشاه نمود و بمقتضای استعداد نویسندگی و خوشنویسی و شاعری در اندک فرصتی دیوان بیوتات گردید چون جامع هرگونه علوم بود روز بروز مرتبه اش می افزود و در همین ایام نورجهان را با شیر افگن خان وصلت نمود القصه عمله حضور که در بنگاله بود حسب الامر جهانگیر نورجهان را روانه دار السلطنه نمودند و جهانگیر چون اکثر لایعقل و غرق نشه شراب می ماند با وجود آنهمه تعشق از معشوق خود غافل و بی خبر بود تا آنکه مادرش مع دختر خود بخدمت زوجه اکبر که جهانگیر را پرورده بود شتافت و جهانگیر در انجا دیده شناخت و نرد عشق با او از سر باخت و در سال ششم از جلوس داخل حرم سرای پادشاهی شد نخستین نور محل خطاب یافت بعد ازان بنورجهان بیگم مخاطب گشت و آخر کار بجائی رسید که پادشاه دل از دست داده در پی او از خود رفت و زمام مهام سلطنت بکف او گذاشت **ابیات** ز جام محبت چنان مست شد ؛ که سر رشته کارش از دست شد ؛ فرو بست چشم خرد دست عشق ؛ خرد را چه کار است با مست عشق ؛ دلش بود مشغول محبوب و بس ؛ نه فکر جهان و نه پروای کس ؛ بجان بود در بند پیمان او ؛ نمی زد نفس جز بفرمان او ؛ نورجهان بیگم در زنها ممتاز و در اکثر صفات بی شریک و انباز بود و از فرط شعور بر مردان از خرد در تفوق داشت طبعش موزون و بعضی از اشعار او زبان زد روزگار رفته رفته کار بجائی رسید که از پادشاه جز نامی نماند و پادشاه اکثر می گفت که سلطنت بنورجهان بیگم ارزانی باد و مرا صراحی شراب و اندک قوتی کافیست دیگر هیچ نمی باید نورجهان بیگم در جهروکه می نشست و امرا حاضر گشته کورنش و مراتب بندگی بجا می آوردند بنام امرای متعینه ممالک محروسه فرامین که نوشته میشد توقیع طغرای آن چنین مرقوم میگشت حکم علیه عالیه مهد علیا نورجهان پادشاه و سجع مهرش این بود **بیت** نورجهان گشت بحکم اله ؛ همدم و همراز جهانگیر شاه ؛ اگرچه خطبه بنام بیگم نبود اما سکه بنام او میزدند و نقوش سکه این بود **بیت** بحکم شاه جهانگیر یافت

صد زیور بنام نورجهان پادشاه بیگم زر ؛ پدرش خطاب اعتماد الدوله و منصب الاهی و وکالت کل سرفرازی داشت و ابوالحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتماد خانی مباهی و بخدمت میر سامانی مامور بود و بعد چندگاه بخطاب آصف خانی ممتاز گردید و جمیع خویشان و منتسبان او بمناصب بلند و مراتب ارجمند اختصاص یافتند بلکه غلامان و خواجه سرایان او بخطاب خانی و ترخانی مخاطب گشته بین الامثال و الاقران سر خوارگی افراختند

ذکر در بیان باز آمدن خان عالم از ایلچی گری ایران

در سال دهم جلوس پادشاه خان عالم از ایران معاودت نموده بادراک دولت حضور معزز گردید و زنبیل بیگ ایلچی فرستاده شاه عباس مازوای ایران برفاقت خان عالم در حضور رسیده سرفراز گشت چون معلوم پادشاه شده که شاه ایران با خان عالم التفات بسیار کرده گاهی بجان عالم خطاب می فرمود و از مصاحبت او خوشنود بود تا آنکه گاهی بخانه او نیز غرنز دل می بخشید و بعد رخصت انصراف که خان عالم متصل شهر منزل نموده شاه عباس در آنجا آمده مراسم وداع بجا آورد و گویند از ابتدا الی یومنا هذا هیچ ایلچی هند مراسم سفارت باین خوبی بجا نیاورده بدین جهت جهانگیر پادشاه و نورجهان بیگم خان عالم را بفراوان عنایت و الطاف سرفرازی بخشیده و باضافه منصب و دیگر عنایات شایسته خوشنود گردانیدند

ذکر نهضت موکب جهانگیر بسیر و شکار احمدآباد گجرات

در سال دوازدهم جلوس پادشاه بسیر احمدآباد گجرات برآمده بعد قطع مسافت در بلده مذکوره نزول فرمود اگرچه آب و هوای آن ملک بر مزاج ناگوار آمد و از سیر آن ولایت مکدر گشت اما تفرج دریای شور که سه کروهی احمدآباد واقعست باعث رفع این همه کدورت و انبساط خاطر او گشت خیر النسا بیگم بنت خانخانان التماس کرد که باغ خانخانان متصل گجرات واقع است آرزوی این ضعیفه آنکه در ان باغ ضیافت پادشاه نموده سرفرازی حاصل نمایم ملتمس او باجابت مقرون گشت چون موسم خزان بود تمام برگ درختان ریخته و اشجار از سر تا پا برهنه بود **مثنوی** هر شجر باغ ز سر تا بنه ؛ ماند ز بی برگی خود برهنه ؛ ریختگی کرد درختان ز سر ؛ گشت زمین پر زر در جای زر ؛ آن عفت سرشت در آراستن باغ چنان جد موفور نمود که کارگران هوشیار و هنروران بدیع کار هر درختی را که دران باغ بود برگ و گل آن را از کاغذ رنگارنگ و میوه آن از موم بهمان لون و شکل و اندام پخته و خام و نیم خام آراستند و اقسام میوه از نارنج و لیمو و سیب و انار و شفتالو و غیر ذلک بر اشجار درست ساختند و همچنان انواع شقائق و ریاحین و اقسام گلهای رنگین با برگ و شاخ از کاغذ و پارچهای رنگین درست نمودند که در عین خزان بهار بروی کار آمد و گلهای نگاری بر روی شگوفه بهاری می خندید و دست هوس از شاخسار ثمار و ازهار می چید حتی بر پادشاه هم در بادی النظر مشتبه گشته خواست که گلی بر چیند بعد ازان متنبه شده بر حسن سلیقه آن ضعیفه عفیفه و کارگران جادوفن آفرین و تحسین نمود و ازانجا معاودت بدار الخلافه کرد ؛

ذکر ولادت شاهزاده محمد اورنگزیب ولد شاهزاده خرم مشهور بشاهجهان

پیش ازین در حرم سرای شاهزاده از عفت قباب ممتاز محل بنت آصف خان نوزدهم صفر سال دهم جلوس سلطان دارا شکوه چهارم جمادی الاولی سال یازدهم سلطان شجاع متولد شده بودند هنگام مراجعت پادشاه از گجرات در مقام حوالی موضع دهود شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه الهی مطابق یازدهم شهر ذی القعده سال سیزدهم جلوس میمنت مانوس موافق سنه یکهزار و بیست و هفت هجری محمد اورنگزیب ولادت یافت آفتاب عالمتاب تاریخ تولد اوست ؛

ذکر در بیان مقرر شدن مناره و چاه و درختان در شاهراه و عمارات جهانگیرآباد در لاهور

بسال چهاردهم جلوس حکم شد که از اکبرآباد تا لاهور در شاه راه بمسافت هر کروهی مناره بلند و در دو کروهی چاه پخته که تشنگان ازان سیراب شوند تیار نمایند و در دو رویه رسته درختان سایه گستر باردار بر فشانند تا راه روان در سایه آن بیاسایند و از ثمار آن بکام خواهش

رسانند اگرچه نشاندن درختان در شاهراه اختراع شیرشاه افغان است اما در عهد جهانگیر پادشاه نیز تجدید یافت فرمان پذیران در اندک زمان بعمل آوردند پادشاه در ایام شاهزادگی در پنجاب شیخوپور نام دهے متصل سامو سیلے بنام خود آباد کرده بود وجه تسمیه شیخوپور آنکه جهانگیر را در طفلی بمناسبت اسم شیخ سلیم چشتی که گویند بدعای او پیدا شده سلطان شیخو می‌گفتند و مختصر عمارتی هم در آنجا اساس نهاده حوالی آنرا شکارگاه مقرر کرده بود در زمان سلطنت خود آنرا پرگنه علحده کرده بجهانگیرآباد موسوم نمود و از پرگنه هاے جوار دهات برآورده دران پرگنه داخل نموده و بجاگیر سکندر قراول مرحمت گشت و او بموجب حکم پادشاه عمارات عظیم الشان و تالاب کلان و منارهٔ بلند نشان اساس نهاد و بعد از سکندر بجاگیر ارادت خان مقرر شد و سرپراسے عمارات بعهدهٔ او قرار یافت و بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف گردید و هم دران سال دولت خانه دار السلطنه لاهور مشتمل بر اقسام نشیمن دلکشا و انواع اماکن فرح افزا بکمال متانت آراسته گردید و هشت لک روپیه خرج گردید +

ذکر دربیان احوال تنباکو و منع دود کشیدن آن

اگرچه آغاز برآمدن تنباکو از جزائر فرنگستان و اطبا بتجویز و تشخیص احوال او نموده دود کشی آن بطور معهود برای بعضے امراض مناسب شمردند رفته رفته مرغوب جمیع طبائع گشت اما از فرنگ کمترے آوردند بعد چندے روز تخم آنرا آوردند و در ممالک هند کشاورزان صحرا کاشته منتفع شدند و حاصلات آن بر اجناس دیگر تفوق جست خصوص در عهد جهانگیر پادشاه زیاده تر رواج یافت و بکشیدن دود آن هرکس آرزومند گشت حتے بر تمامے ماکولات و مشروبات تقدم یافته گزین ما حضر مهمانان و بهترین تحفهٔ اخلاص مندان گشت و شدت اعتیاد آن بمرتبهٔ میرسد که طالبش ترک اکل تواند کرد اما تجنب از تنباکو بسے دشوار هرچند تلخیش بیشتر در مذاق طالبان گوارا تر و ترشش گرانتر بیت بسیار کسیکه خواهشش از دل و جان + کمیاب کسے بود که اورا کم خواست + نفع و ضررش از شدت اشتهار محتاج باظهار نیست بالجمله چون رواج بسیار یافت جهانگیر با متناع آن کوشید و بناظمان ممالک مناشیر مطاعه دربارهٔ دفع و منع بیع و شرائیش بصدور پیوست و بنا بر مزید تاکید و پاس حکم خود اکثرے را که با وجود صدور حکم جرأت بکشیدن آن نمودند در شهر لاهور تشهیر نمود بلکه بعضے را لبها برید اما بسکه مردم معتاد و راغب بآن بوده اند سودے ندید و کسے اجتناب نورزید ❊

ذکر دربیان بعضے از بدائع سوانح

بعرض جهانگیر پادشاه رسید که در اکبرآباد عورتے سه دختر یکبار که ندرت بر تو امان دارد و قبل ازین زائیده بود داکنون باز یک پسر و دو دختر بیک دفعه آورده همه در قید حیات هستند و نیز معروض گشت که عورت زرگرے اول مرتبه حامله گردید بعد دوازده ماه زائید و از حمل دوم پس از هیجده ماه و مرتبه سوم بعد از دو سال فرزند آورد و درین مدت کاروبار خانه چنانچه رسم مردم نامراد هست می کرد و هیچ وجه بروو شوار و مشکل نبود نوبتے دختر باغبانے بنظر پادشاه درآمد بارِیش و بروت انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریش او از یک وجب زیاده و درمیان سینه هم موها انبوه اما پستان نداشت بزنے حکم شد که او را در گوشه برده کشف ستر نموده حقیقت را بعرض رساند که مبادا خنثے باشد انکشاف یافت که محض عورت است و نیز درهمین ایام قلندرے شیرے قوی هیکل پرورده و او را با خود آشنا ساخته بلعل خان موسوم کرده بود بنظر جهانگیر پادشاه گذرانید پادشاه فرمود که با او بجنگد خلق کثیر برای تماشا هجوم آورد جمعے از جوگیان نیز محو تماشا بودند شیر دویده بایک جوگے که برهنه بود بطریق ملاعبت نه بطرز غضب چنانچه با ماده خود جفت مے شود بحرکت درآمد و بعد انزال گذاشت حکم شد که آن شیر را قلاده و زنجیر واکرده زیر جهروکه بگذرانند همچنین قریب پانزده شیر نر و ماده زیر جهروکه گذاشتند و شیران هیچکس را آزارے نرسانیدند و ازان شیران بچها بوجود آمد و نیز چندے یوز در باغ جهروکه گذاشته بودند ازانها نیز توالد و تناسل میشد

بعرض رسید که حکیم علی بخانه خود حوضے احداث نموده و در یکے از کنجهای آن زیر آب خانه ساخته بغایت روشن و دران خانه رختی چند و کتابها گذاشته و تدبیرے بکار برده که هوا آب را بانی گذارد که در انجا داخل شود و هرکس مے خواهد که بتماشاے آن خانه برود برهنه شده لنگ بسته در آب فرو میرود و درانخانه رفته لنگ تر گذاشته رخت خشک که در انجا گذاشته اند مے پوشد و در آنخانه جای دوازده کس است که باهم نشسته صحبت میدارند جهانگیر بتماشای آن خانه تشریف برده بروشیکه گزارش یافت دران خانه رفت و نوعیکه شنیده بود دیده محظوظ شد و حکیم علے بمنصب دو هزاری سرفرازی یافت نوبتے در دهی از دهات جالندهر تعلقه پنجاب برق بر زمین افتاد دوازده درعه در طول و عرض نوعے سوخته شد که نشانی از رستنی و سبزه نماند محمد سعید حاکم جالندهر بر سر آن زمین رفته حکم بکندن آنجا نمود هرچند مے کندند اثر حرارت بیشتر ظاهر مے شد بعد کندن پنج شش درعه زمین پارچه مانند آهن تفته برآمد بحدے گرم بود که گویا همین زمان از کرهٔ آتش برآمده هرگاه باد و هوا رسید سرد گردید آنرا بجنسه بحضور پادشاه ارسال داشت چون از نظر گذشت حواله داود آهنگر گردید او سه حصه ازان و یک حصه از آهن دیگر آمیخته دو شمشیر و یک خنجر و یک کارد درست ساخته گذرانید پسند افتاد و العلم عنده تعالے که آهنگر ازان قطعه آهن نما با آمیزش آهن دیگر این چیزها ساخت یا برای رضاجوئی پادشاه از آهن دیگر ساخته پادشاه را خوشنود گردانید و الا آنچه معلوم است آن قطعه آهن نیست که چنین چیزها ازو آراسته شود نوبتے پادشاه در قصبه متهرا برای دیدن درویشے خدا اندیش که بعضی مردم او را از باریافتگان درگاه الوهیت میدانستند و خوارق عادات ازو بیان مے کردند و بعضے اعمال او را بسحر و جادو نسبت میدادند متوجه شد چون وقت نماز شام بود بعد ازان که درویش از نماز فارغ شد پنج درویش دیگر برابر آن درویش که او مرشد آنها بود ایستاده دست مناجات بجناب قاضی الحاجات برداشتند ناگهان از هوا بر سر ایشان بطریق زر پاشے هفتصد اشرفے طلا مرتبه بمرتبه بارید درویش نصف اشرفیها بپادشاه داده گفت که در خزانه بگذارید گاهی بکار خواهد شد و نصف بحواشی خود قسمت کرد و پادشاه متعجب شده رخصت گشت در راه بخاطر گذرانید حیف که با درویش دست بوس نکردم همدرین اثنا خادم آن درویش آمده گفت که دست بوس شما بدرویش رسید این معنی موجب مزید تعجب گردید و گفت که این قسم امور آیا کرامت است یا ساحرے یا از عوالم جن و پرے و به استکشاف راز برنشست بظهور پیوست که از صفائی باطن و حسن اخلاص اعمال او ست

نظم کاملے ار خاک گیرد زر شود ❊ ناقصے را سیم خاکستر شود ❊ سنگ گر خارا و گر مرمر بود ❊ چون بصاحب دل رسد گوهر بود ❊

ذکر دربیان رسیدن بازیگران بنگاله بحضور و تماشای انواع بازیهای حیرت افزا

بازیگران اول تخم اقسام اشجار مثمره بر زمین ریخته صد بار گرد آن گردیدند و افسونها خواندند بلیا را زمینه جا شروع بدمیدن درختان گردید و در طرفة العین درخت توت و سیب و نارجیل و انبه و اناناس و انجیر و خربا و بیخک و غیرهم که درین بلاد وجود دارد نمودار گشت و آهسته آهسته بلند شده بحد کمال رسید و برگها برآورده گل کرد و بار بسته پخته گردید بازیگران التماس نمودند که اگر حکم شود میوه این درختان چیده بخورانیم حکم شد که بکنند بر گرد درختان گردیدند و افسونها خوانده انبه و سیب و توت و اناناس و انجیر و غیر ذلک چیده در حضور آوردند حاضران بحسب حکم خوردند و لذتها یافتند بعد آن مرغے چند بکمال زیبائی خوش رنگ و نغمه سنج درمیان آن درختان ظاهر گردید و آن همه مرغان بر آن اشجار نواسنج و نغمه سرا بودند بعد از ساعتی دران بستان بے بو خزان روی نمود و برگها زرد و خشک گردیده در زمین فرو رفت و از نظرها غائب گشت و دیگر دران شب که نهایت سیاه و تاریک بود یکے از بازیگران برهنه شد و غیر از ستر عورت چیزے با خود نداشت چرخے چند زد بعد آن چادر گرفت و آئینه حلبی درمیان چادر آورد بشعاع آن برنگ روز روشن گشت و آنقدر نور و ضو بهم رسید که از دو روزه راه هرکس آمده ظاهر کرد که در خلال شب عجبی نمود و از آسمان چنان نورے ظاهر گشت که هرگز بدان روشنی روز ندیده ایم

دیگر هفت نفر باهم استاده شروع بگویائی و خوانندگی بنوعی نمودند که امتیاز نمی شد که یکی میخواند یا هر هفت کس دیگر قریب بصد تیر سه میداد ند
و معلق در هوا نگاه داشته می گفتند که هر گاه امر شود یکی از تیرها را آتش دهیم و حسب الامر شمع در دست گرفته تیر هوائی را که بر سر
آنها قریب بصد گز بلکه افزون بود آتش میزدند و هر قدر تیر را حکم میشد در هما نقدر آتش میگرفت دیگر پنجاه تیر پیکاندار و کمانی حاضر ساختند
یکی از ایشان کمان بدست گرفت و تیر انداخت در هوا بلند رفته همانجا ایستاد تیر دیگر سر داد با تیر اول بند شد همچنین چهل و نه تیر
باهم بند کردند تیر آخرین از شست رها شد دیگر تیرها را از هم جدا ساخت دیگر بیست من گوشت و برنج و مصالح در دیگ انداخته آب نیز در آن کردند و هلا آتش در
زیر اجاغ نبود دیگ خود بخود در جوش آمد و بعد از ساعتی سر دیگ را وا کردند قریب بصد لنگری طعام برآوردند و بخورش مردم دادند دیگر
فواره بزمین خشک نصب کرده سبا بر روی آن گشتند فواره بیکبار بجوش آمده قریب بده درعه بلند شد و هر لحظه برنگی دیگر آب از فواره می جوشید و گل افشان
نیز میشد و آب فواره که بزمین می ریخت زمین تر نمیشد قریب یکساعت بنحوی فواره در جوش بود چون فواره برداشتند اثر آب هیچ جا پیدا نبود و باز
فواره بزمین نصب کردند درین مرتبه از یک سر فواره آب میریخت و از سر دیگرش شرار افشان میشد قریب دو گهری تماشا کردند دیگر یکنفر از آنها ایستاده شد و نفر دیگر بالای
آن بر کتف او ایستاده همین قسم شصت نفر بالای هم ایستادند یکی آمده پای شخص اولین را مع دیگران برداشته چسپید و نفر اولین قوت
کرده خود را از دست او رهانید و پنجاه و نه نفر را برداشته درمیان گردید دیگر آدمی آوردند و یک یک اعضای آن را جدا کرده برزمین انداختند
اعضای او افتاده بود با چادر برو کشیده یکی از بازیگران اندرون چادر رفته بعد از ساعتی برآمد چون پارچه را برداشتند آن شخص
صحیح و سالم اعضا برخاست گویا هرگز زخم بر بدن نبود دیگر کلاوهٔ ریسمان آورده سر ریسمان گرفته کلاوه را در هوا بلند افگند کلاوه از نظرها ناپدید
گشت و تاری بنظر می آمد یک نفر از آنها یراق بسته حاضر آمد و گفت دشمنان من آمده در هوا ایستاده و سر ریسمانی که اینطرف نمایان
بود گرفته براه ریسمان بر آسمان عروج کرد چندانکه از نظر تماشائیان غائب گشت بعد ساعتی از تار ریسمان قطرهای خون چکید و بعده
بدفعات تمام اعضای بدن و سر او و یراق بزمین افتاد درین حال زنش از پرده بیرون آمده اعضای شوهر را جدا جدا دیده
نوحه و گریه کنان اجازت ستی شدن یعنی سوختن بالاش شوهر مرده خود گرفت و آتش افروخته با اعضای شوهر خاکستر گردید ساعتی نگذشته بود
که آن شخص بهمان طرز با یراق از بالای آسمان براه تار ریسمان فرود آمده کورنش بجا آورد و گفت باقبال پادشاه بر دشمنان ظفر یافته
آمده ام و اعضا که فرو ریخته از دشمن بود چون بحقیقت زوجه خود اطلاع یافت ناله و فریاد بنیاد نهاد و بیاران گفت زن مرا پیدا کنید والا
خود را در آتش انداخته سوخته خاکستر میشوم و برای سوختن مستعد گردید درین اثنا زن او حاضر آمده گفت ای شوهر خود را مکش که
من زنده ام دیگر کیسه آورده افشاندند هیچ چیز در آن نبود و بعد آن دست درون کرده دو خروس برآوردند خوش رنگ و کلان و هر دو
خروس را بجنگ در آوردند هر گاه این خروسها بال بهم میزدند از بال آنها شور افشان میشد و یک ساعت بنحوی باهم بجنگ
بودند چون پرده بر روی خروس کشیده برداشتند کبک رنگین نمودار شده بنیاد خوشخوانی و قهقهه بنوعی نمود که گویا در دامن کوهستان
باز پرده درمیان گذاشته چون برداشتند دو مار سیاه کفچه دار بودند پشت آنها قرمز دهنها باز و کفچه سر از زمین برداشته
بهمدگر پیچیده دست شده افتادند بعده غائب شدند دیگر برزمین حوضی کندند و گفتند که سقایان از آب پر سازند چون پر گشت
پرده بر روی آن کشیده برداشتند آب بمرتبه یخ بسته بود که فیلان بران گذشتند و هرگز شکسته نشد دیگر دو خیمه روبروی هم بفاصله
یک تیر انداز ایستاده کردند اولا دامن خیمه برچیدند و گفتند ببینید که در خیمه چیزی نیست و خیمه خالیست بعد از ان یکی در خیمه رفت و در دیگر
داخل خیمهٔ دیگر شد و گفتند که از جانوران چرنده و پرنده هر چه بفرمایند ازین خیمه بیرون آورده بجنگانیم حکم شد که شتر مرغ را برآرند
فی الفور از ان خیمه ها دو شتر مرغ بیرون آمدند و با یکدیگر جنگ کردند مجملا ازین هر دو خیمه هر جانوری را که نام می بردند بازیگران حاضر میساختند

دیگر طشت بزرگ از آب پر ساختند و برزمین گذاشتند از انها گلی در دست داشت گفت که هر رنگ بفرمائید بهمان رنگ در آب فرو برده
برآورم گل زرد بود در آب انداخته برآوردند ارغوانی شده بود یک گل را در آب انداخته هر بار برنگ تازه ظاهر ساخت همچنین کلاوهٔ ریسمان
سفید را در آب فرو برده سرخ شده دیگر باره که برآوردند چندان مرتبه که آن ریسمان در آب انداخت هر بار برنگ دیگر برآورد دیگر
قفس چار پهلو آوردند که یکطرف که نمود داشت بلبل خوشش آواز در آن قفس نمود و طرف دیگر قفس که نمودند درین مرتبه جفت طوطی نمود از طرف
سوم جانوری سرخ رنگ از طرف چهارم جفت کبک مشاهده گشت دیگر قالی کلان بیست درعی گستردند خوش طرح و رنگین
چون آن قالی بر گردانیدند پشت او روی شد و روی پشت اما رنگ و طرح دیگر اگر صد بار می گردانیدند هر بار پشت و روی
و روی پشت و طرح دیگر نمودار می گشت دیگر آفتابه کلان پر آب کرده آبش را تمام و کمال ریختند چون باز آن را دست راست
واژون نمودند از دهنهٔ آن آتش ریخت همچنین چند مرتبه آب و آتش از ان برآوردند دیگر جوال کلانی آوردند آن جوال دو سر
داشت تربوز کلان برآوردند و ازین سر جوال تربوز اندرون انداختند و از ان سر انگور و بهی و کشمش برآوردند همچنین چند
مرتبه انواع میوه ازین سر جوال انداختند و از سر دیگر میوهٔ دیگر برآوردند دیگر از انجماعه نفری ایستاده دهن باز کرد و سر ماری از
دهن او بیرون آمده نفر دیگر سر مار گرفته برکشید قریب بچهار و نیم گز مار از دهن او برآورد همین آئین تا الحال مار از دهن او برآورد دو مار را
برزمین رها کرد و آن مارها با یکدیگر جنگ نمودند و باهم پیچیدند دیگر آئینه برآوردند و یک گل در دست گرفتند آن گل در آئینه هر بار رنگ
دیگر می نمود دیگر ده مرتبان خالی برآوردند و همه کس مشاهده کرد که مرتبانها خالیست بعد یک گهری مرتبانها برداشتند یکی پر از
عسل و دیگری پر از شکر و همچنان از هر یکی شیرینی دیگر و آن شیرینیها را اهل مجلس خوردند بعد از ساعتیکه باز مرتبانها آوردند همه خالی
بنوعی بود که گویا کسی آنها را پاک شسته دیگر کلیات سعدی شیرازی آوردند و بکیسه گذاشته چون برآوردند دیوان حافظ
برآمد آنرا چون بکیسه کردند دیوان سلمان ساوجی برآمد باز چون در کیسه نمودند دیوان انوری برآمد همچنان چند مرتبه کتاب را در کیسه کردند
و هر مرتبه دیوان دیگر برآوردند دیگر زنجیر مقدار پنجاه درعه آورده بهوا انداختند آن زنجیر در هوا راست ایستاد که گویا زنجیر بجائی بند است
و سگی آوردند آن سگ زنجیر گرفته بالا رفته ناپدید گردید همچنین پلنگ و شیر و بعضی جانوران دیگر زنجیر را گرفته بالا رفتند و ناپدید شدند
بعد آن زنجیر بزیر آورده در کیسه کردند از ان سگ و جانوران اثری ظاهر نگشت که کجا رفتند و چه شدند دیگر لنگری آوردند
پر از لیمون و گوشت لذیذ بود و باز سرپوشش بر سر لنگری گذاشتند چون برداشتند لنگری پر از قبولی پر کشمش و بادام و قیمه
بود و باز سرپوشش بران نهادند این مرتبه پر از کله پاچه بود همچنین چند مرتبه سرپوش گذاشتند و برداشتند هر بار خوردنی تازه بنظر
می آمد یکی از انها انگشتری یاقوتی آورده در انگشت کوچک خود کرد و باز از انگشت کوچک برآورده بانگشت دیگر کرد الماس
گردید بانگشت دیگر انداخت نگین فیروزه گشت دیگر بیاضی تمام از کاغذ سفید حاضر کردند و بدست پادشاه دادند غیر از کاغذ سفید
ساده بنظر در نیامد و بعد آنکه باز دیدا اول ورق سرخ افشان و لوح پر کار بران ساخته نمودار گشت ورق دیگر باز کردند رنگ کاغذ
آسمانی افشان کرده و بر صفحه صورت مرد و زن برابر هم کشیده بودند بسیار پاکیزه ورق دیگر باز کردند رنگ زرد در کمال همواری افشان
کرده نمونهٔ شیر و گاو بنظر در آمد ورق دیگر که باز کردند رنگ سبز افشان کرده نمونه باغی و درختان سرو بسیار و گلهای بیشمار شگفته
و عمارتی درمیان باغ بود ورق دیگر که برآوردند رنگ کاغذ سفید و مجلس رزمی کشیده بودند که دو سردار با یکدیگر در جنگ و جدال
اند مجملا در هر ورقی که باز میکردند رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد القصه دو روز و شب بازیگران جادو کار
و نادره کاران سحر کردار انبساط پیرای خاطر پادشاه بودند پنجاه هزار روپیه و خلاع فاخره مرحمت گردید و همچنین شاهزاده خرم شاهجهان

و دیگر شاهزادها و امرا انعامها نموده بجمعه قریب دو لک ... بتفصیل احوال ... جهانگیر خود هم در کتاب جهانگیرنامه که بقلم و انشای خود نگاشته مفصل مرقوم ساخته فقیر از کتابیکه ... بین نوشته اند اگر معقول نیست والعهدة علی الراوی ❋

ذکر در بیان تسخیر کانگره که مقدمهٔ فتح کوهستان پنجاب است

در اوائل سال سیزدهم جلوس شیخ فرید مرتضی خان میربخشی با لشکر گران براه تسخیر قلعه کانگره تعیین شد و راجه سورجمل پسر راجه باسو که بعد فوت پدرش بمنصب دو هزاری سرفراز گشته بود همراه میربخشی تعینات گردید راجه سورجمل بنابر ناسازی و فتنه پردازی در آمده با شیخ طریق مخالفت و منازعت پیمود و شیخ صورت حال او بدرگاه نگاشت و راجه بخدمت شاهزاده خرم ملتجی گشته سوء مزاجی شیخ نسبت بحال خود معروض داشت مقارن اینحال مرتضی خان بقضای الهی فوت نمود و راجه سورجمل بحضور طلب شده همرکاب شاهزاده بمهم دکن رخصت یافت و مهم کانگره موقوف ماند بعد ازان که ممالک دکن مفتوح گشت و شاهزاده ازان طرف معاودت فرمود راجه سورجمل بوسائل امرا بخدمت شاهزاده متعهد تسخیر قلعهٔ کانگره گردید و شاهزاده از پادشاه اذن گرفته لشکر گران بسرکردگی راجه سورجمل متعین فرمود و محمد تقی بخشی سرکار خود را نیز همراه او کرد و بعد رسیدن در کوهستان راجه را با محمد تقی نیز صحبت درنگرفت چون این معنی بسمع شاهزاده رسید محمد تقی بخشی را طلب داشته عوض آن راجه بکرماجیت برهمن را که یکی از عمده های سرکار شاهزاده و دلاور بی همتا بود با مردم دیگر متعین فرمود از طلبیدن محمد تقی و متعین شدن راجه بکرماجیت راجه سورجمل فرصت را غنیمت دانسته بصراحت بغی ورزید و با لشکر شاهزاده جنگ کرده سید صفی بارهه را که از عمده ها بود مع چندی از برادرانش بکشت و دست تعدی دراز کرده پرگنه های دامن کوه و محالات خالصه شریفه که در پرگنه پتیاله و کلانور است غارت کرد درین اثنا چون راجه بکرماجیت نزدیک در رسید راجه سورجمل تاب نیاورده متحصن گشت و باندک زد و خورد قلعه نیز مفتوح شد راجه سورجمل راه فرار گرفته خود را در شعاب جبال و گریوهای دشوار گذار کشید جگت سنگه برادر خرد راجه سورجمل بمنصب چهارصدی تعینات بنگاله بود چون راجه سورجمل مصدر چنین حرکت گردید مطابق تجویز راجه بکرماجیت شاهزاده در خدمت پادشاه التماس کرده جگت سنگه را از بنگاله طلبداشت و بعد از آمدن او را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار و خطاب راجگی سرفراز فرموده بملک موروثی رخصت نمود و بموجب حکم پادشاه در متهرا که مسکن راجه سورجمل است شهری موسوم بنورپور بنام نورجهان بیگم آباد گشت و راجه جگت سنگه بمهم تسخیر کانگره بمرافقت راجه بکرماجیت متعین شد کانگره قلعهٔ ایست قدیم بسمت شمالی لاهور در میان کوهستان بیست و سه برج و هفت دروازه دارد درون آن یک کروه و پانزده طناب طول است و دو کروه و دو طناب ارتفاع و یکصد و چهار درعه عرض و دو حوض یعنی تالاب کلان درون اوست تاریخ اساس آن قلعه هیچکس نمیداند و در هیچ نسخه هم نوشته اند و هیچ یکی از فرمانروایان دهلی تا عهد اکبر پادشاه با وصف یورشهای متواتر مفتوح نکرده القصه راجه بکرماجیت محاصره نموده راه رسد غله و جمیع مایحتاج مسدود ساخت و مشیت ایزدی بتسخیرش رفته بود ذخائر قلعه بآخر رسید و انده کی که ماند دران کرم افتاده از کار رفت قلعه نشینان چهار ماه علف های خشک جوشانیده خوردند چون نهایت عسرت روی نمود و کار بهلاکت کشید ناچار راجه تلوک چند امان خواسته مقالید قلعه پیش راجه بکرماجیت فرستاد و بوساطت راجه جگت سنگه بعد اخذ عهد و پیمان آمده ملازمت کرد و غرهٔ محرم سنه پانزدهم جلوس مطابق سنه یکهزار و سی و یک هجری روز شنبه در عهد سلطنت جهانگیر مفتوح گشت و راجه بکرماجیت مورد اقسام عنایات پادشاهی گردید ❋

ذکر در بیان نهضت موکب والا بعد سیر کانگره بکشمیر دلپذیر

جهانگیر پادشاه

جهانگیر پادشاه از دار الخلافه اکبرآباد نهضت نموده چون متصل موضع تاواره رسید اعتماد الدوله برحمت حق پیوست و قریب بموضع مذکور برلب دریای بیاه مدفون گردید و عمارت عالی بر مزارش تعمیر یافت و محال جاگیر و اسباب امارت و تمامی نقد و جنس آن مغفور بدختر او نورجهان بیگم مرحمت گشت و پادشاه از انجا متوجه کشمیر شد چون راه کشمیر ... دشوار گذار بود اردوی بزرگ را در نواحی ... گذاشته با بعضی از مخصوصان و اهل حرم متوجه سیر کانگره گشت و از سه چهار منزل ساحل دریای گنگا مضرب خیام والا گشت راجه ... پنج کروهی کانگره واقعست در کوهستان عمده ترین زمینداران است ... بفرمان روا ... فرستاد ... پادشاه برفراز قلعه کانگره تشریف برده تماشا فرمود و بانگ نماز ... مسجدی عالی تعمیر نماید بعد مشاهده قلعه دربهون که پایان قلعه واقعست آمد و در زیر چتر کلانی که بربت بندی از زمان پدران انشان میدمند و معلوم نیست از کدام فلز است و میگویند که چنان تعبیه بکار رفته که آن چتر خود بخود دائم برگرد سر آن پیکر بیجان در حرکت و سرگردانست چتری خود از طلا استاده کرد و چند روز بسیر و شکار آن زمین اشتغال داشته از انجا بتماشای جوالامکهی توجه نمود آن مکانیست دوازده کروهی کانگره زیر کوهی کلان که سر بفلک کشیده دارد و دران مکان شعله ها روز از زمین و دیوار ها آتش خود بخود زبانه میزند بعضی گمان کردند که در انجا کان گوگرد است و شعله های آتش اثر آن پادشاه قلیل الادراک در تحقیق نشسته حکم بکندن زمین نمود و آبها پاشید چون بوی گوگرد نشنید و آتش منطفی نگشت از عجائب و کرامت شمرد و جابجا در حجرات که بکندن منهدم شده بود تعمیر نمود و به از اول بمتانت آراست و در حواشی آن مکان عمارات دلنشین درست کرد گویند سلطان فیروز شاه نیز در ایام سلطنت خویش بتسخیر کانگره متوجه شده بود در جوالامکهی رفته زمین کاوید و بلی نبرد که چیست همانا قصه معادن نفت بگوش این البهان نرسیده تا بداند که این شعله ها پیش او حکم شراری دارد و معهذا محل تعجب و مظنهٔ کرامت بمردم آنجا و ارباب عقول نمیشود بلکه اگر شعله نزند جای تعجب و حیرت است و لکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم خلاصه پادشاه از سیر و شکار آن سرزمین و تماشای آن امکنه بنهایت مسرور شده متوجه کشمیر گشت اگرچه در راه کشمیر بسبب نشیب و فراز راهها صعوبتی کشید و دشواری گذار جبال و گریوها بر طبیعت آسایش طلب او دشوار آمد اما بعد نزول در کشمیر و مشاهده بهار آنجا که کوه و صحرا پر از شقائق و ریاحین و هر طرف جوی های دجو و آبشار و چشمه های شیرین بود بنهایت محظوظ شد در زمان بودن آن خطه دلپذیر روزی سلطان شجاع پسر شاهزاده خرم در دولتخانه بازی طفلانه میکرد اتفاقاً بازی کنان بطرف دریچه جانب دریا رفته بمجرد رسیدن سرنگون بزیر افتاد قضارا پلاسی ته کرده در زیر دیوار ها نهاده بودند و فراشی متصل آن نشسته سر سلطان بپلاس رسید و پا ها بر پشت فراش خورده بر زمین افتاد با آنکه از هفت درعه بزیر افتاد آسیبی ببدنش نرسید پیش ازان چهار ماه جوتک رای منجم گفته بود که سلطان از جای بلند خواهد افتاد اما آسیبی باو نخواهد رسید از وقوع این معنی صدقات و خیرات بسیار عمل آمد و جوتک رای مورد آفرین گشته باضافه مواجب و انعام سرفراز گردید پادشاه بعد سیر کشمیر معاودت بهندوستان فرمود چون اثر مرض ضیق النفس بپادشاه ظاهر گشت و رفته رفته باشتداد کشید هوای هندوستان را با مزاج خود سازگار ندید النت بنابران از سنه شانزدهم جلوس هر سال اوائل بهار بکشمیر میرفت و در ایام زمستان معاودت بهندوستان میکرد ❋

ذکر در بیان بغی شاهزاده شاهجهان

با جرای احوال شاهزاده خرم ملقب بشاهجهان برین نمط است که در سال دوم جلوس جهانگیر پادشاه بمنصب هشت هزاری ذات

وچهار هزار سوار سرفراز گشت بعد از ان که در سال هشتم صبیهٔ میرزا ابوالحسن مخاطب بآصف خان پسر اعتماد الدوله در عقد نکاح
شاهزاده در آمد و به ممتاز محل مخاطب گشت بمنصب ده هزاری ذات و شش هزار سوار ترقی نمود و پس از چندگاه منصب پانزده
هزاری ذات و هشت هزار سوار عطا گردید و هرگاه فتح مهم ولایت رانا نموده پسرش را بحضور آورد منصب بیست هزاری ذات
و ده هزار سوار و شاه خرم خطاب یافت پس از ان که بر مهم دکن متعین شد خطاب شاه جهان و منصب سی هزاری و بیست هزار
یافته همیشه مورد عنایات پدر بود و نورجهان بیگم بپاس خاطر پادشاه و هم بنا بر رضا جوئی برادر خود آصف خان که شاه جهان داماد
او بود در ازدیاد مدارج شاه جهان می کوشید بعد از ان که صبیهٔ نورجهان بیگم که از صلب شیرافگن خان بود در حباله ازدواج سلطان
شهریار برادرزادهٔ جهانگیر پسر شاهزاده دانیال در آمد نورجهان بیگم که جمیع مهام سلطنت بقبضهٔ اختیار او بود ... اماد خود سلطان
شهریار پیش نهاد خاطر ساخت شاهزاده شاه جهان بعد از انکه از مهم دکن معاودت نموده بماندو رسید باعتماد اوضاع سابقه پرگنهٔ
دهولپور بجاگیر خود خواسته گماشتهٔ خود متعین کرد اتفاقاً پیش از رسیدن عرضداشت شاه جهان نورجهان بیگم آن پرگنه را بجاگیر
سلطان شهریار تنخواه کرده شریف الملک گماشتهٔ سلطان شهریار را بران پرگنه متعین نموده بود هر دو گماشته در آن پرگنه بایکدیگر
در آویختند و شریف الملک بزخم تیر از یک چشم کور گشت بدینجهت طرفه آشوبی در سلسلهٔ سلطانی برخاست و منجر بفسادهای عظیم گردید
شاهزاده عرضداشت متضمن عجز و نیاز بحضور ارسال داشته افضل خان دیوان خود را فرستاد که بهر وجه غبار شورش فرو نشانده بداندیشان
نخواستند که رفع فساد گردد بلکه در انچه شورش افزاید پیش نهاد همت ساخته خاطر بیگم را از برادری مثل آصف خان با تهام آنکه جانب
دار شاه جهان است بر گردانیدند و برین صرافت آوردند که مهابت خان را که با آصف خان دشمن و از شاه جهان نیز انحراف دارد از
کابل طلبیده ... آصف خان را پست و ذلیل باید گردانید بنا برین تمهید مهابت خان را بجلدی طلبیدند ... مطالعه درین
خصوص بنام او صدور یافت او هر بار تعذرات معروضداشته بحضور نیامد در آخر صریح نگاشت که تا آصف خان در حضور است آمدن
من نمی تواند شد اگر فی الواقع بر انداختن شاه جهان منظور است آصف خان را بصوبه بنگاله بفرستند تا من بحضور رسیده بتقدیم حکم
پادشاهی بپردازم پادشاه برطبق عرضداشت مهابت خان آصف خان را ... خزانه بطرف اکبرآباد متعین نمود و ...
مهابت خان را ... هزاری ذات و ده هزار سوار سرفراز فرموده فرمان فرستاد که ... بکابل گذاشته خود متوجه آستانه
بوس گردد و بعد این فرمان مهابت خان از کابل در حضور رسید و محال جاگیرات شاهجهان از میان دوآب و غیره تغییر گشته بجاگیر
سلطان شهریار تنخواه گردید شاه جهان باستماع چنین اخبار از ماندو بعزم حضور برگشت و پادشاه بمجرد اطلاع این عزیمت
از لاهور باکبرآباد نهضت فرمود و از فتنه سازی کوته اندیشان و اغوای نورجهان بیگم در حین کبرسن و ضعف بیماری با چنان
فرزند اقبالمند غیر از اطاعت و فرمان برداری امری دیگر در خاطر نداشت بستیزه آمد درین حال اکثر امرای حضور باهتمام ارسال
رسل و رسائل بطرف شاهجهان ماخوذ شدند و بعضی منصب و جاگیر معاتب گشتند و درین مهم مهابت خان مدار المهام بود و بعد نهضت از لاهور افواج
قاهره بر شاه جهان متعین گردید و شاهجهان بعد رسیدن در اکبرآباد از استماع خبر آمد آمد پادشاه بکوه میوات شتافت و از آنجا پسر خانخانان
و راجه بکرماجیت و دیگر امرای خود را برو بروی افواج پادشاهی که بر و متعین شده بود فرستاده خود نیز مستعد شد عساکر طرفین باهم آویختند و
هنگامهٔ جدال و قتال گرم گردید لشکر شاهزاده غالب آمده صورت ظفر روی نموده بود اتفاقاً در عرصهٔ کارزار بندوقچی نیم جان افتاده بندوق
تیربند و فتیلهٔ آتش افروز در دست داشت راجه بکرماجیت که جنگ مردانه کرده دلیرانه بر لشکر پادشاهی حمله آورده بود نزدیک آن بندوقچی
نیم جان رسید قضارا فتیله بر بندوق رسید و تیر آن از سینهٔ راجه بکرماجیت گذشته او را از جان گذرانید بمجرد هلاکت او لشکریان

را اول از دست رفت و شکست بر لشکر شاهزاده افتاد شاه جهان بمشاهدهٔ این حال پای ثبات افشردن محض جهالت و سفاهت شمرده
ناچاری از میدان عطف عنان نمود و بجانب ماندو روان گردید پادشاه باستماع این فتح متوجه اجمیر شده سلطان پرویز را که
درین نزدیکی از پتنه در حضور رسیده بود با مهابت خان و راجه نرسنگ دیو بوندیله و راجه گج سنگ راتهور و راجه جی سنگه کچهواهه و دیگر
امرا که همگی چهل هزار سوار و فوج بود بر سر شاهجهان متعین فرمود و اتالیقی شاهزاده پرویز و مدار این مهم بر مهابت خان مقرر گشت چون
افواج پادشاهی نزدیک بقلعه ماندو رسید شاه جهان رستم خان را با افواج خویش بمقابلهٔ مخالفان فرستاد و رستم خان طریق
بیوفائی پیموده خود را بمهابت خان رسانید از این معنی توزک جمعیت شاه جهان زیاده تر برهم شد و ماندن در ماندو صلاح ندیده
از آب نربدا گذشته بآسیر رسید دران وقت خانخانان که همراه شاهجهان بود ظاهر گشت که مهابت خان مکاتیب می نویسد
و اراده رفتن دارد او را با داراب خان پسرش قید کرد و در آسیر بعضی حرم و اسباب زیادتی گذاشته به برهانپور آمد خانخانان
که نظربند بود به بهانهٔ صلح و آشتی از شاه جهان رخصت گرفته بمهابت خان پیوست و نیز اکثر مردم جدائی گزیدند بحسب ضرور شاه جهان
در عین شدت باران از برهانپور روانه شده براه گولکنده و بندر مچهلی پتن بطرف اوڑیسه و بنگاله راهی گردید چند منزل که
در حدود گولکنده میرفت قطب الملک والی آن ولایت از راه مردمی پیشکش نقد و جنس و غله و میوه فرستاد و سلطان پرویز
چند منزل تعاقب نموده به برهانپور برگشت چون خبر رفتن شاه جهان بطرف بنگاله بپادشاه رسید شاهزاده سلطان پرویز و
مهابت خان را حکم رفت که با جمعیت خود بطرف پتنه بروند و سد راه شاه جهان شوند و خانخانان را باکبرآباد مقرر نموده
خود بدولت متوجه کشمیر شد و شاه جهان بعد رسیدن در اوڑیسه و آنچه در آن بود باندک جنگ اولا قلعه بردوان گرفت بعد آن قلعه
اکبرنگر را محاصره نموده جنگ بسیار کرد و ابراهیم خان صوبه دار و عابد خان دیوان و دیگر بندهای پادشاهی کشته شدند شاه جهان آن
قلعه را کشاده متوجه ڈهاکه گردید و چهل لک روپیه نقد سوای اقمشه و فیل و دیگر اجناس از اموال ابراهیم خان بضبط در آمد و احمد بیگ خان
برادرزادهٔ ابراهیم خان که در ڈهاکه بود بیچاره شده بملازمت شاهجهان رسید تا این مدت داراب خان پسر خانخانان در قید بود دریولا
شاه جهان او را سوگند داده از قید خلاص کرد و صوبه داری بنگاله باو مرحمت نموده خود به پتنه رسید و از انجا عبدالله خان را باله آباد
و دریا خان را باودہ رخصت کرد عبدالله خان بزور شمشیر و قوت مردانگی الهآباد را متصرف شد چون زمینداران بنگاله نواره همراه
شاه جهان آورده بودند بعد رسیدن در پتنه مع نواره گریخته رفتند شاه جهان در جنگل حصاری از گل ساخته استحکام داد و درین اثنا
شاهزاده پرویز و مهابت خان با لشکر بسیار در رسیدند و دفعات جنگ روی داد راجه بهیم پسر رانا گرن که سردار لشکر شاه جهان
بود در معرکه کشته شد ازین جهت هزیمت در لشکر شاه جهان افتاد و غیر از قوریان و عبدالله خان هیچکس نماند شاه جهان بمقتضای
شجاعت ذاتی دل بر مرگ نهاده و اسپ برانگیخت اسپ سواری چون زخمی گشت عبدالله خان جلو گرفته شاه جهان را از معرکه
برآورده و از ان اسپ فرود آورده بر اسپ خود سوار کرده بجانب پتنه برد چون افواج پادشاهی نزدیک پتنه رسید شاهجهان
بودن دران دیار صلاح ندیده در اکبرنگر آمد چون دران سال که نوزدهم از جلوس پادشاه بود سلطان مرادبخش قدم در عالم وجود
نهاد او را با والدهٔ او در رهتاس گذاشته متوجه پیشتر شد و داراب خان پسر خانخانان را که سوگند داده از قید خلاص و بصوبه داری
بنگاله اختصاص داده بود هر چند طلب داشت عذرها در میان آورده نیامد زن و پسر او را که بطریق یرغمال با خود داشته بود بسبب
ظهور این عذر زنش را در قلعه رهتاس فرستاد و پسر جوان او را بقتل رسانید و بسبب غلبه لشکر پادشاهی بودن در
ولایت بنگاله صلاح وقت ندانسته براهیکه آمده بود از بنگاله باز بدکن برگشت و در اثنای راه پیمودن شاه جهان سلطان مرادبخش

مع والده اش بحضور شاه جهان رسید چون رسیدن شاه جهان از بنگاله در دکن معروض پادشاه گشت حکم رفت که شاهزاده پرویز و مهابتخان با لشکر همراهی بدفع شورش شاه جهان باز بدکن روند هر دو کس حسب الامر از پتنه روانه دکن شدند و داراب خان پسر خانخانان که از شاه جهان جدا گشته بلشکر پادشاهے ملحق شده بود بموجب حکم بقتل رسید و خانخانان خود مقید گردید شاهزاده پرویز و مهابتخان قطع مراحل نموده هرگاه در مالوه رسیدند شاهجهان بسبب رسیدن افواج قاهره بودن خود در دکن مناسب ندیده باجمیر رفت و در اینجا هم توقف نا کرده از راه جیسلمیر بصوب تهته آمده قصد ایران کرد و هر سه پسر خود سلطان داراشکوه و سلطان شجاع و سلطان اورنگ زیب را بدرگاه پدر فرستاد چون در تهته شریف الملک نوکر شاهزاده شهریار قیام داشت باستماع خبر آمدن شاهجهان جمعیت فراهم آورده توپ و تفنگ بر قلعه نصب کرده متحصن گردید شاهزاده بدور قلعه منزل نموده چندروز بجنگ پرداخت و چندے از مردان کاری بکار آمدند و چون کاری از پیش نرفت بخاطرش گذشت که تسخیر تهته پرداختن سودے ندارد و چنان فائده در آن نه هم درین اثنا خبر رسد که شاهزاده پرویز در دکن مرد و مهابت خان بحضور رفته فقط خانجهان لودی در دکن قیام دارد بعد ازین آگاهی دکن را خالی دانسته بخاطر آورد که پیش از آنکه مهابت خان باز بمهم او تعیین شود از راه ولایت بهاره او گجرات متوجه دکن باید شد بعد تصمیم این اراده قطع مراحل نموده در ناسک ترنبک از مضافات احمدنگر که بنگاه خویش در اینجا گذاشته بود نزول فرموده رحل اقامت نمود و در اینجا بود تا قصد اخراج خانجهان لودے از دکن گردید ۞

ذکر رسیدن مهابت خان درحضور و مصدر گستاخی گردیدن و آصفخان را مقید کردن

چون ارادت الٰهی بران شد که چشم زخمے بپادشاه برسد امرے که از صلاح دور و بفساد اقرب بود بمنصه ظهور رسید یعنی مهابت خان که مصدر چنین خدمات نمایان و ترددات شایان شده بود بموجب التماس نورجهان بیگم و آصف خان بے موجب مورد عتاب گشت و فدائی خان از حضور مامور گردید که مهابت خان را از شاهزاده پرویز جدا کرده بطرف بنگاله روانه سازد و اگر مهابت خان برفتن بنگاله راضی نباشد جریده بحضور آید و حکم شد که خانجهان لودے از گجرات آمده بجای مهابت خان اتالیق شاهزاده باشد و نیز حکم شد که زر خطیر مطالبه سرکار بر ذمه مهابت خان طلب است آنرا مع مبلغیکه از محال جاگیر امرا بزور و تعدی متصرف شده و وکلاے آنها در حضور استغاثه دارند و هم فیلان نامے که از بنگاله و آن حدود بدست آورده از و باز خواست نمایند در صورتیکه عذر دیوان پسند داشته باشد بحضور رسیده خاطرنشان دیوانیان نماید چون فدائے خان از حضور دستورے یافته در مالوه رسیده احکام الٰهیه رسانید مهابت خان از شاهزاده پرویز رخصت گشته عازم حضور گردید و خانجهان لودے از گجرات بخدمت شاهزاده پرویز رسید مهابت خان بعد قطع منازل دریافت که پادشاه برلب دریاے بهت متوجه سیر و شکار کابل بود نزدیک اردوے معلی منزل نمود مهابت خان چون مے دانست که طلب او بتحریک آصف خان و اراده او آنست که بهر صورت این را ذلیل گرداند و قبل از ورود او برخوردار ولد خواجه عمر نقشبندے را که داماد مهابت خان بود پادشاه حسب الالتماس آصف خان زیر تازیانه هاے شدید کشیده و سر برهنه دست بر گردن بسته بے آبرو گردانید و آنچه مهابت خان باو داده باز یافت نموده بود و محمد محسن برادر زن مهابت خان که کروری پرگنه پتیاله بود مقید گردیده زرهاے خطیر ازو هم باز یافت شد مهابت خان باستماع این حالات بنابر حفظ آبروے خود چهار هزار سوار جرار اکثر از قوم راجپوت و غیره همراه آورده بود تا اگر کار به بے آبروئے او کشد جان خود مردانگی در بازد بسبب آمدن او باین صورت دهم باهم گرسنها داشتند پادشاه از خود بیخبر بلا تامل مجبور و در و داو را معاتب فرموده پیغام فرستاد که تا مطالبات پادشاهے بدیوان اعلی فیصل نکند و مدعیان خود را خوشنود نگرداند و فیلان بنگاله بحضور نرساند باریاب کورنش نخواهد شد و آصف خان بنابر فرط غرور از شعور دور افتاده با وجود احداث عداوت با چنین

مقتدر روقوی جنگ و رکن السلطنه رفعت آهنگ بے حزمے را کار فرما گشته مآل این آمدنش را ندید و پادشاه را تنها این طرف آب گذاشته خود با عیال و اطفال و احمال و اثقال و جمیع خدم و حشم براه جسر کشتیها از آب گذشته آنطرف دریا رفت و دیگر امراهم باتفاق آصف خان همان طرف آب رفته خیمه ها زدند و گرد خیمه پادشاهے غیر از شاگرد پیشه و خدمه ضرورے کسی نماند مهابت خان این احوال شنیده قابو یافت و فوراً مع چهار هزار سوار از معسکر خود سوار گشته بر سر پل آمده معتمدان خود را بر معبر با دو هزار سوار گذاشت و پل را آتش داده تاکید کرد که احدے از امراے آن طرف را بدین سمت عبور کردن ندهند و خود بر دروازه دولتخانه رسیده از اسپ پیاده گشت و با دو صد راجپوت درون غسل خانه شتافت و تخته غسل خانه را شکسته باندرون رفت پرستاران حرم سرا این حقیقت را بالعرض رسانیدند پادشاه از درون خرگاه برآمده بر پالکی نشست مهابتخان پیشتر آمده کورنش بجا آورده و برگرد پالکی قربان گردیده معروضداشت که چون یقین کردم که از دست آصف خان خلاصی من ممکن نیست دلیرے کرده خود را در پناه حضرت پادشاه انداخته ام اگر مستوجب قتل و سیاستم همان به که در حضور لبنز اسم و راجپوتان مسلح و در سراپرده پادشاهے را فراگرفتند و غیر از چند کس خدمتگار در حضور حاضر نماند پادشاه بے ادبی هاے مهابت خان دیده دو مرتبه دست بقبضه شمشیر کرده خواست که آن بے باک را بزند حاضران حضور التماس کردند که وقت حوصله آزمائیست ازین جهت خودداری نمود و در اندک فرصت راجپوتان او اندرون و بیرون دولتخانه پادشاهے را فرا گرفتند مهابت خان بعرض رسانید که خود بدولت بر اسپ سوار شوند و غلام در رکاب والا باشد و در آن وقت اسپ خود را پیش آورد و پادشاه را غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سوار شود اسپ سوارے خاصه طلب داشته سوار شد چون دو تیر انداز راه از دولتخانه اسپ سواره رفت مهابت خان فیل حوضه در پیش آورده التماس کرد که درچنین شورش سوار شدن بر فیل صلاح دولت بالضرور بر فیل سوار شد مهابت خان یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت عقب حوضه نشاند و هر کس از خواصان و خدمتگاران پادشاهے نزدیک مے آمد بقتل میرسید تا آنکه داخل خیمه مهابت خان شد در اینجا مهابت خان فرزندان خود را بر دور پادشاه تصدیق گردانید و خود دست بسته ایستاد و التماس مے کرد که هر چه حکم شود بجا آورد از اینجا که شاه بے غم مست باده عشق و اسیر دام محبت نورجهان بیگم بود و لمحه بے او نمی آسود درینحال هم دمبدم یاد داشت و همت بوصال او مے گماشت مهابت خان بخیال اینکه نورجهان بیگم را نیز باختیار خود آرد پادشاه را باز بسراپرده شاهے آورد اما نورجهان بیگم در زمان رفتن پادشاه بخانه مهابت خان فرصت یافته آنطرف آب بمنزل آصف خان رفته بود و مهابت خان ازین سهو خود تاسف میکرد بهر کیف آن روز و شب خاقان و خان بمنزل شاهزاده شهریار گذرانیدند چون نورجهان آن طرف دریا صفوف آراسته تدارک هامے اندیشید پادشاه مقرب خان را نزد آصفخان فرستاده پیغام داد که جنگیدن از نیک اندیشی نیست و بجهت اعتماد انگشتری خاصه بدست او داد و روز دیگر آصف خان و خواجه ابوالحسن فوجها آراسته قرار بجنگ دادند و چون پل را کسان مهابت خان آتش داده بودند راه پایاب جستند ابو طالب پسر آصف خان با چند کسان بهر حال از آب گذشت و اکثر همراهانش غرق بحر فنا شدند آصف خان در میان آب رسیده بود که ابوطالب پسرش باندک جنگ هزیمت خورده برگشت و آصف خان بمشاهده حال پسر نیز از میان آب راه فرا پیمود نورجهان فیل سواره از دریا گذشته بردم تاکید عبور مے کرد و جنگ درمیان بود در آن ضمن تیرے بر بازوی یکی از پرستاران بیگم که در عماری فیل با او نشسته بود رسید و بیگم بدست خود تیر از بازوی او برآورد و نزدیک فیل بیگم بسیاری از مردم بقتل رسیدند و فیل سوارے بیگم زخم چند برداشته برگشت و شنا کرده از دریا گذشت ناگزیر بیگم بعد از گذشتن دریا در خیمه فرود آمده و آصف خان با ابوطالب

پسر خود و دو صد کس دیگر از نجبا راهے شده و شمار ورز قطع مراحل نموده در قلعه اتک بنارس که بجاگیر او بود رفته متحصن گردید چون سطوت مهابت خان در دل امرا غالب آمد خواجه ابوالحسن و دیگر امرا سوگند غلاظ و شداد از مهابت خان گرفته ملاقات کردند بعد از سه روز نورجهان بیگم در حضور پادشاه رسید و پادشاه از ملاقات او خوشوقت شده از لب دریای بهت کوچ کرده با مهابت خان روانه کابل شد مهابت خان از بس تسلط و استیلا داشت همین که در اتک بنارس رسید درون قلعه رفته آصف خان و ابو طالب پسرش و میر خلیل الله ولد میران را با دوازده کس دیگر بدست آورده قید نمود و یکے از مصاحبان آصف خان را دستگیر کرده بقتل رسانید و پادشاه چیزے نتوانست کرد بالجمله بعد قطع مسافت بدار الملک کابل نزول واقع شد راجپوتان که مایه استظهار فتنه سازے مهابت خان بودند دلیر گشته طریق بغی و بی باکی مے پیمودند روزے جماعه راجپوتان با احدیان پادشاهے گفتگو کردند و کار بجدے رسید که احدیان همه یکجا شده جنگ مردانه نمودند و قریب نهصد راجپوت علف تیغ گردیده هلاک شدند و اینمعنی موجب کسر شان و رعونت مهابت خان شد بنا برین بعرض رسانید که باعث این فساد خواجه قاسم برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او شده چون رعایت مهابتخان درمیان بود شاه آنها را دستگیر کرده حواله کرد و مهابت خان آن هر دو را سر برهنه کرده در بازار کابل بخوارے و بے عزتے گردانیده در قید نگاهداشت و از وقتے که با پادشاه اینهمه گستاخے کرد بر همه کس چیرگے داشت و پادشاه بهر صورت رعایت خاطر مهابت خان میفرمود و هر چه نورجهان بیگم در خلوت میگفت پادشاه نادان بے کم و کاست با مهابت خان اظهار مے نمود و صریح میگفت که بیگم و صبیه شاهنواز خان ولد خانخانان عبد الرحیم که در عقد میرزا ابو طالب مخاطب بشایسته خان ولد آصف خان است قصد تو دارند غافل مباش و نورجهان بیگم در فراهم آوردن جمعیت سعے داشت تا آنکه از کابل معاودت بهندوستان شد چون در حوالی رهتاس نزول واقع و در انجا اجتماع ملازمان پادشاهی شد پادشاه مهابت خان را بزبانی خواجه ابوالحسن عنایت خان پیغام فرستاد که پیشتر روانه گردد و الا کار بجنگ خواهد کشید بالضرور مهابت خان پیشتر راهی گشت بعد از آنکه از دریاے بهت عبور کرد بزبانے افضل خان چهار حکم اصدار یافت اول آن که شاهزاده شاهجهان بصوب ٹھٹه رفته است بتعاقب شتافته مهم او بانصرام رساند دوم آن که آصف خان را با همراهانش از قید بر آورده بحضور بفرستد سوم آن که طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را که باو حواله شده بودند روانه حضور نماید چهارم آن که لشکری پسر مخلص خان را که ضامن اوست و تا حال بملازمت نرسیده حاضر گرداند در صورتیکه از فرستادن آصف خان و دیگر احکام عدول نماید فوج بسر او متعین شده بسزا خواهد رسانید افضل خان رفته احکام مطاعه بمهابت خان یک یک گزارش نمود مهابت خان پسران سلطان دانیال را حواله نموده اظهار کرد که بموجب حکم والا روانه ٹھٹه مے شوم و آصف خان را خلاص نمایم اما خوف دارم که بعد خلاص آصف خان مبادا بیگم از روے عداوتیکه دارد فوجے بر سر من متعین کند درین صورت امیدوار مهلت ام که هرگاه از لاهور بگذرم آصف خان را خلاص کرده روانه حضور نمایم افضل خان از پیش مهابت خان آمده پسران شاهزاده دانیال را از نظر گذرانید و آنچه مهابت خان گفته بود مفصل بعرض رسانید چون مکرر بزبانے افضل خان حکم شد که خیریت تو درین است که آصف خان را خلاص کنے و الا ندامت خواهی کشید ناچار مهابت خان بموجب حکم والا بعمل آورده آصف خان را طلب داشته معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر خود را مطمئن ساخته با همراهانش بحضور فرستاد لیکن ابوطالب پسر او را بسبب مصلحت روزے چند نگاهداشته روانه ٹھٹه گردید از جمله محاسن اتفاق آنکه شورش مهابت خان بر ساحل دریاے بهت واقع شده بود و خلاصے آصف خان و روانه گردیدن مهابتخان بسمت ٹھٹه نیز بر همین کنار دریا اتفاق افتاد بعد چندروز ابو طالب و خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان داماد او را عذرها خواسته روانه حضور نمود و منزل بمنزل روانه ٹھٹه گشت پیش از رسیدن او در انجا و

پادشاهزاده شاه جهان از ٹھٹه کوچ کرده بطرف دکن معاودت نموده بود چنانچه سابقاً مذکور شد و مهابت خان بعد رسیدن در ٹھٹه چون حکم پادشاه رو بهندوستان آورد و آثار بغی از و بظهور پیوست پادشاه فوجے بسر او متعین نمود و خانخانان عبد الرحیم که از دست مهابت خان زخمهاے کاری بر جگر داشت بالحاح و افتراح فهم او بر ذمه خود گرفته رخصت شد و محال جاگیر مهابت خان و صوبه داری اجمیر بخانخانان مرحمت گشت خانخانان بعد قطع مراحل در اجمیر رسیده و مهابت خان که بعد معاودت از ٹھٹه بسمت اجمیر رسیده و تاب جنگ نیاورده در شعاب جبال ملک رانا اقامت ورزید خانخانان دران سمت در سنه بیست و یکم جلوس بعمر هفتاد و دو سالگی بجوار رحمت ایزدی پیوست و مهابت خان از انجا عرایض نیاز مشتمل بر عقیدت و اخلاص بخدمت شاه جهان ارسال داشت و بموجب منشورے که در جواب متضمن طلب او صادر گشت بجناح استعجال در جویر رسید و بملازمت شاه جهان مشرف گشته مورد انواع عواطف گردید این معنے بعرض پادشاه رسید خانجهان لودی بخطاب سپه سالارے و صوبه داری دکن سرفرازی یافت و مدتے او را با شاهزاده شاه جهان محاربه و مجادله ماند ؛

در بیان رحلت جهانگیر پادشاه بعالم بقا

در سال بیست و دوم جلوس جهانگیر پادشاه مطابق عادات متوجه کشمیر شد و بعد از رسیدن آنجا بیمارے ضیق که لازم ذات بود استیلا یافت و ضعف و ناتوانی روز بروز زیاده شد در اوائل زمستان رایت مراجعت برافراشته چون در منزل بیرم کله بنشاط شکار اشتغال ورزید دران سرزمین در ته کوه نشیمنے بجهت بندوق اندازے ترتیب یافته مقرر بود که چون زمینداران آهوان را رانده بر تیغ کوه بر آورند و بنظر در آید پادشاه خود بندوق بر و اندازد و همین که زخم بآهو میرسید از سر کوه جدا شده معلق زنان بر زمین مے افتاد درین روز یکے از پیادهاے آن هرزه دم آهو را رانده آورد آهو بر پارچه سنگے ایستاد اما خوب بنظر در نمے آمد پیاده مذکور خواست که پیشتر آمده آهو را از ان مکان پیشتر راند بمجرد رسیدن در انجا پایش لغزید دست بهوا زد قضا را بوته کنده شد و آن پیاده اجل گرفته از ان کوه عالے معلق زنان بر زمین افتاد و استخوانش خرد شکست و اعضایش از هم گسیخته جان بحق تسلیم کرد بمشاهده این حال مزاج پادشاه نهایت ملول و خاطرش بسے مکدر گردید ترک شکار کرده بدولتخانه آمد از ان ساعت قرار و آرام از خاطرش برخاست از بیرم کله کوچ کرده در ٹهنه و از انجا براجورے نزول واقع شد و از انجا بدستور معهود یک پهر روز مانده کوچ فرمود در اثناے راه پیاله خواست همین که بر لب گذاشت گوارا نیفتاد آخر شب حال دگرگون گردید و هنگام صبح نفسے چند بسختی کشیده وقت چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه یکهزار و سی و شش هجری مطابق پانزدهم آبان ماه در عمر شصت و دو سالگی طائر روح او از آشیان کالبد عنصرے پرید و نورجهان بیگم خروش دل خراش و ناله جان تراش بر آسمان رسانید و گل رخساره از خار ناخن غم خراشید و هاے هاے گویان چون مرغ نیم بسمل بر خاک و خون مے طپید بیت بسینه از تف این سنگ میزد ؛ طپانچه بر رخ گلرنگ میزد ؛ و بی اختیار میخواند نظم دریغا زین دل آزارے دریغا ؛ دریغا زین جگر خوارے دریغا ؛ نخواهم بے جمالش زندگے را ؛ بملک جاودان پاینده گے را ؛ نهال عمر بے برگ است بے او ؛ حیات جاودان مرگ است بے او ؛ بقا لون وفاینکو نباشد ؛ که من باشم بگیتی او نباشد ؛ نمیخواهم گر و یک سو نشینم ؛ جهان را بے جمال او نه بینم ؛ چه آسایش دران گلزار ماند ؛ که زو گل رخت بند و خار ماند ؛ و در چنین وقت هر چند برادر خود آصف خان را طلب داشت او عذرها در میان آورده نیامد و نعش جهانگیر پادشاه از انجا مصحوب مقصود خان بلاهور رسید و بر لب دریاے راوے متصل شاهدره در باغ قاسم خان که نورجهان بیگم رونق افزاے آن باغ بود مدفون گردید و عمارات عالیه بران تعمیر یافت این یک بیت آخر از قطعه تاریخ رحلت اوست ملا کشفی گفته بیت چو تاریخ وفاتش جست کشفی ؛ خرد

گفتا جهان گیر از جهان رفت ؛

ذکر سلطنت ابو المظفر شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه صاحبقران ثانی

بعد رحلت جهانگیر آصف خان با ارادت خان همداستان گشت و داور بخش پسر خسرو را بنوید سلطنت مطمئن گردانیده روانه پیشتر شد و بنارسی نام هندوی را که در چابک روی از باد صبا گروی برد نزد شاهجهان فرستاده از خبر رحلت جهانگیر آگاه ساخت و جسد جهانگیر را مصحوب مقصود خان روانه ساخت و روز جمعه در باغ اساس نهاده نور جهان بیگم بر لب آب راوی در سواد لاهور جسد مذکور مدفون گشت چون امرای عظام میدانستند که آصف خان بنابر استحکام مبانی دولت شاهجهان این توطیه و تمهید نموده همه با آصف خان دم موافقت زدند و آصف خان که از نور جهان خواهر خود مطمئن نبود بدین جهت او را نظر بند داشته احتیاط می نمود که نزد او کسی آمد و رفت نمی نمود و نور جهان بیگم می خواست که داماد او شهریار سلطان پادشاه شود و شهریار مرقوم بتحریک زن خود دست تصرف بخزائن پادشاهی دراز کرده و سائر کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرصهٔ یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصبداران قدیم و جدید داد و ازانجمله بعد استقرار یافتن سلطنت بشاهجهان چهل و پنج لک روپیه بخزانه مسترد گردید شهریار بایسنقر پسر سلطان دانیال را که بعد رحلت جهانگیر گریخته بلاهور نزد او آمده بود بجای خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید و در سه کروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در حملهٔ اول انتظام افواج شهریار از هم گسیخت و هر کدام براهی شتافت و شهریار که با دو هزار سوار قدیم خود در ظاهر شهر لاهور استاده بود برگشته بقلعه در آمد شبانگاه ارادت خان درون قلعه رفته او را بقابوی خود آورد و صبح امرای عظام بدرون ارک شتافته داور بخش را بر سریر نشانیدند و شهریار را دست بسته بکورنش او آوردند و بعد از دو روز مکحول گردانیدند و پس از چند روز طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز مقید کردند و شاهجهان برسیدن خبر از زبان بنارسی در مقام جنیر سرحد نظام الملک از راه گجرات عازم مستقر الخلافة اکبرآباد گردید و جان نثار خان را با فرمان متضمن عواطف و احسان نزد خان جهان لودی افغان که در آن وقت صاحب صوبهٔ دکن حسب الامر جهانگیر و نور جهان بیگم بنابر استیصال شاه جهان بود فرستاده و دلالت باطاعت نمود او سررشتهٔ صواب از دست داده با نظام الملک سلطان دکن ساخته بعد عهود و مواثیق تمام ولایت بالاگهات باو واگذاشت و خود برهانپور آمد مقارن این حال دریا خان روهیله که پیش از رحلت جهانگیر از شاهجهان جدا گشته در ولایت نظام الملک بسر میبرد بمناسبت طبیعت افغانی بخانجهان ملحق گشت و محرک سلسلهٔ فتنه و فساد گردید و جان نثار خان را بدون عرضه داشت در جواب فرمان رخصت انصراف داد شاهجهان باحمدآباد رسیده ناهر خان را که خطاب شیر خوانی داشت بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه داری گجرات سرفراز نمود و میرزا عیسی ترخان را منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و ایالت ملک تهته داده رخصت فرمود و خدمت پرست خان را نزد آصف خان بلاهور فرستاد و بدستخط خود فرمان نوشت که درینوقت که احتمال فتنه هاست اگر داور بخش پسر خسرو و برادر او و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را آوارهٔ صحرای عدم سر دهند بصلاح و صواب دید اقرب خواهد بود و بعد ورود این حکم روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سال هزار و سی و هفت باتفاق دولتخواهان در ایوان خاص و عام لاهور خطبه بنام شاه جهان خوانده شد و داور بخش را که روزی چند بمصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشهٔ محبوس داشتند و شب چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره او را با گرشاسپ برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال را بجاویهٔ نیستی فشانیدند و درینوقت که موکب شاهجهان بحدود ملک اناپور مع سپه سالار مهابت خان کوچ بکوچ از راه اجمیر طی مراحل نموده در باغ نور ظاهر اکبرآباد منزل فرمود و صباح آن بسواری فیل داخل حویلی که در شاهزادگی باو تعلق داشت بنا بر

انتظار

انتظار ساعت مختار جلوس اقامت گزید و بتاریخ هشتم جمادی الثانیه روز دوشنبه سال هزار و سی و هفتم هجری که سن [illegible] سال شمسی و هفت سال و دو ماه قمری و هشت روز رسیده بود در مستقر الخلافة اکبرآباد بر تخت فرماندهی و سلطنت در قلعه اکبرآباد جلوس نمود و حکیم رکنای مسیح تخلص تاریخ جلوس چنین یافته شعر بهر سال جلوس او گفتم ؛ در جهان باد تا جهان باشد ؛ و شیخ عبد المجید شاهنامه نویس او دوشنبه بیست و پنجم بهمن یافته بعد جلوس فرمان عاطفت عنوان بنام آصف خان برادر نور جهان بیگم متضمن طلب او در حضور و آوردن شاهزادها از لاهور که همراه اردوی جهانگیری بودند اصدار یافت و در القاب خان مرقوم این فقرات مندرج گشت عضد الخلافة یمین الدوله عموی دانا آصف خان و نیز دران فرمان نسبت سرو پائی که روز جلوس میمنت مانوس پوشیده بودیم برای آن عضد الخلافة فرستادیم و هر چند که بآن عمو عنایت فرمائیم زیاده ازان گنجایش دارد بالفعل منصب هشت هزاری ذات و سوار دو اسپه و سه اسپه عنایت نمودیم و سوای آن بندر لاهری بطریق انعام مرحمت فرمودیم و مهابت خان بخطاب خانخانان سپه سالار و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبه داری اجمیر و خلعت خاصه با چارقب طلائی و خنجر و شمشیر مرصع با علم و نقاره و تومان طوغ و دیگر عنایات سرفرازی یافت و خانجهان لودی با وجود تمرد و سرتابی بعطای منصب هفت هزاری و بعضی عنایات دیگر مستمال گشته بصوبه داری دکن بحال ماند و برین نمط هر یکی از امرا بقدر مراتب و اقتضای صلاح وقت مورد الطاف و مراحم گردید و اول حکمیکه اصدار یافت منع سجده بود فرمود که سزاوار این تعظیم ذات معبود حقیقی است مهابت خان بعرض رسانید که اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد سررشتهٔ امتیاز خادم و مخدوم می ماند و سجده هم برطرف می شود ملتمس او پذیرائی یافت متعین شد که هر دو دست را بر زمین گذاشته پشت دست را ببوسند و سادات و علما و مشائخ و درویشان را منع ازین صنع نموده هنگام ملاقات بسلام و زبان رخصت بفاتحه مامور فرمود و پس از چند سال زمین بوس هم ممنوع شده تسلیم چهارم بجای آن قرار یافت ساعتی پیش از بامداد بیدار گشته بعد تخلی و طهارت ادای صلوة مفروضه و نوافل نموده اغلب اوقات باوضو بود و در فن موسیقی نیز مهارت تمام داشت و باستماع آن راغب بختاور خان خواجه سرای صاحب تاریخ مرآة العالم می نگارد که بعضی از صوفیه در بزم او در حالت وجد جان بحق تسلیم کرده اند و هم درین سال اول جلوس نذر محمد خان برادر خرد امام قلی خان والی توران رحلت جهانگیر شنیده لشکر بکابل کشید و مهابت خان بمدافعه مامور شد و طالب کلیم تاریخ رخصت فوج لشکر فتح یافته خانزمان پسر مهابت خان بمنصب پنجهزاری سرافراز شد و نذر محمد خان قلعهٔ کابل را تا دو سه ماه محاصره نموده بی نیل مقصود برگشت و مهابت خان باستماع عود او در سرهند توقف نموده لشکر خان صوبه دار کابل که پیش از مهابت خان رخصت شده بود انتظار مهابت خان نکرده داخل کابل گشت و حقیقت حال بعرض داشت هر دو انکشاف یافت چون برخی از سکنهٔ کابل بسبب ورود عساکر توران نقصان و خساره بسیار کشیده بودند لک روپیه از خزانهٔ کابل بتجویز قاضی شهر محمد زاهد بغارت زدگان حسب الحکم انعام شده انقسام یافت و غرهٔ رجب همین سال شاهزادگان والاگهر محمد دارا شکوه و شجاع و اورنگ زیب که پیش جهانگیر بودند مع یمین الدوله آصف خان و دیگر امرای عظام و خوانین و حشم و عبید و خدم از لاهور باکبرآباد رسیده ادراک دولت ملازمت نمودند پسران را در آغوش عاطفت کشیده و تقبیل جبین ناصیهٔ آنها نور آگین نمود بعد ازان سر یمین الدوله را که برپای پادشاه گذاشته بود بهر دو دست برداشته در آغوش عنایت گرفت و خلعت خاصه با چارقب مرصع و خنجر و شمشیر مرصع با پردلهٔ جواهر دوزده علم و نقاره و تومان توغ و دو اسپ از طویلهٔ خاص یکی با زین مرصع و دیگر با زین مینا کار طلائی و فیل از حلقهٔ خاصه با ساز طلا و ماده فیل مرحمت نموده سر عزتش را باوج افتخار رسانید و مرتبهٔ وکالت مفوض فرموده مهر اوزک که نزد ممتاز محل صبیهٔ او زوجهٔ پادشاه والدهٔ شاهزادگان می بود بالتماس ممتاز محل بآن

عضد السلطنة سپردو در مخاطبه بلفظ عمو مے خواند وشایسته خان همین پسر او بخلعت فاخره وخنجر وشمشیر مرصع واضافه هزار وپانصد سوار منصب
پنجهزاری چهار هزار سوار وعلم ونقاره واسپ با زین طلا وفیل امتیاز یافت ودوازدهم رجب سنه هزار وسی وهفتم بهالے جشن نوروز
ترتیب یافت دریا خان روهیله که بے وفائی نموده بخانجهان لودی پیوسته بود درین جشن بدرگاه رسیده مورد عفو گردید
ومنصب چهار هزاری یافت ومیرزا رستم صفوی که از بهار رسیده شرف کورنش دریافت چون کبرسن او را دریافته بود بعنایت
یک لک وبیست هزار روپیه سالیانه مایهٔ اطمینان خاطر یافت پانزدهم ماه رمضان مهابت خان بصوبه داری دکن وخاندیس بجای
خان جهان مقرر شد وخلف او خانزمان صوبه دار مالوه بانتظام دکن مامور شده خانجهان لودی صوبه داری مالوه یافت ودرین
سال ججهار سنگه پسر راجه نرسنگه دیو بندیله قاتل شیخ ابوالفضل بتوهم گریخت ومهابت خان بتنبیه او نامزد گردید وشاه جهان بشکار
بازے وتماشاے حصار گوالیار توجه نمود ججهار سنگه چون طاقت گریز وستیز در خود ندید بمهابت خان نوشت که اگر عفو تقصیرات
من شود تلافی جرائم سابقه بصدق عقیدت مے نمایم وحسب التماس مهابت خان آثم او بخشیده هزار اشرفی وپانزده لک
روپیه وچهل فیل بطور جریمه بر او مقرر شد وبوسیلهٔ مهابت خان ادراک کورنش نمود ودرهمین سال نظام الملک از محالات
بالاگهات که خانجهان لودے از کوتاه بینی باو گذاشته بود دست باز داشته ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانید ودرین جشن نوروزی
یک کرور وهشتاد لک روپیه نقد وجنس وچهار لک بیگه زمین ویک صد وبیست موضع در وجه تصدق وانعام شد ❊

احوال سال دوم مطابق سنه هزار وسی وهشت هجری

جشن وزن قمرے روز دوشنبه سلخ ربیع الاول که آغاز سال سی ونهم از سنین عمر او بود بعمل آمد یکبار بطلا ونقره وشش بار
باجناس هکر پادشاه سنجیده بارباب احتیاج اتفاق شد وبعد سه ماه وهفت روز بسرزمین گوالیار بشکار پسر رفته معاودت باکبرآباد
شد وخانجهان لودے که در اثنای روان شدن از مالوه بزمین بوس رسیده بتنبیه ججهار سنگه مامور شده بود باز شرف کورنش
اندوخت سوم رجب این سال مهابت خان بصاحب صوبگی دهلے سربلند گشت وبیست چهارم رجب نوروز شد وجشن آن بدستور آراستگی
یافت وسالیانه ممتاز محل ده لک روپیه مقرر گشت وبجرے بیگ ایلچی شاه عباس که در زمان شاهزادگی خود برائے تهنیت فرستاده بود وبعد از ان
رحلت نمود ادراک صحبت شاه جهان کرده بیست هزار روپیه انعام یافت وارادت خان بتغیر مهابت خان صوبه داری دکن
یافته بعنایت خلعت با چارقب طلا دوزی وشمشیر مرصع ودو اسپ وفیل با ساز طلا ومطلا سرافراز شد وانتغیر او دیوانی کل بافضل خان
شیرازی که در ایام شاهزادگی دیوان بود مفوض گشت وتاریخ وزارتش ع شد فلاطون وزیر اسکندر ❊ گفته اند همدرین ایام
یمین الدوله آصف خان دو برهمن را که ده بیت هندی بیک شنیدن یاد میکردند وده دیگر بهمان وزن ومضمون منظوم ساخته هر
بیست بیت را بترتیب می خواندند بحضور آورد وخانجهان لودے که همواره از کردارهای ناشایستهٔ سابق خود در توهم بود واندیشهای
باطل بر توهمهای خود افزوده انزوا گزید پادشاه اسلام خان را که از امرائے مقتدر ومعتمد او بود نزد خانجهان فرستاده استکشاف
حال نمود وخانجهان بیم ناکے واندیشه مندے خود اظهار نموده معروض داشت که اگر رقم امانی بخط پادشاه یافته در نوکری وانزوا
مختار ومجاز باشم رفع توهم من ممکن است پادشاه از خوش نهادی امان نامه بقلم خود در کمال عطوفت نگاشته باو سپرد باز هم
آن افغان سست پیمان بدگمان بوده شبی بے خبر از اکبرآباد مراه فرار واد بار پیش گرفت بعد خبر خواجه ابوالحسن با خانزمان وبرخے
از امرا بتعاقب او مامور شدند چندے از انها مثل سید مظفر خان وخدمت پرست خان وبهلداس وغیرهم بر سبیل تعجیل تعاقب
نموده در حوالے دهولپور باو رسیده نبرد آراشدند خدمت پرست خان بزخم کاری روانه ملک رستگارے شد وحسین و

عظمت پسران خان جهان وده ماه وشش بیبارے از عمرهای او بقتل رسیدند وخانجهان با دو پسر خود که باقی مانده بودند وچندی دیگر
از رفقاے خود را بجنگل انداخته داخل گوندوانه شد واز انجا براه برار بولایت نظام الملک که با خانجهان در مقام مدارا ومماشات بود
در آمد بهلول وسکندر افغان بتوهم تقصیرات خود ومجانست افغانی گریخته بخانجهان ملحق شدند ومقرر شد که برائے تنبیه نظام الملک
اردوے گیهان پوے شاهی بصوب دکن نهضت نماید اسلام خان را بحراست دار السلطنة اکبرآباد گذاشته روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی
اعلام فیروزے در حرکت آمد ونامه متضمن تعزیت انتقال شاه عباس ماضی وتهنیت جلوس شاه صفی نبیرهٔ او مصحوب میر برکه
باتفاق بجرے بیگ ایلچی شاه عباس که رخصت انصراف یافت ارسال شد وهم درینولا جشن وزن قمرے اختتام سال سی ونهم
وشروع سال چهلم از عمر پادشاه ترتیب یافت ❊

احوال سال سوم مطابق سنه هزار وسی ونه هجری

ششم شعبان که روز جشن نوروز بود سالیانه نواب ممتاز محل زوجه پادشاه صبیهٔ آصف خان از اصل واضافه دوازده لک
روپیه مقرر گردید ودیگر امرا نیز باضافه مناصب سربلندی یافتند وبطرف خاندیس بنابر مالش نظام الملک وگوشمال خانجهان لودی نهضت
نموده بعد ورود دران دیار سه فوج بسرکردگی سه سردار مقرر گردید یکے ارادت خان ناظم صوبه دکن دوم راجه گج سنگه سوم
شایسته خان همین پسر آصف خان وارادت خان را خطاب اعظم خانی بخشیده تا شایسته خان وگج سنگه ودیگر امرا را حکم فرمود
که از صوابدید اعظم خان بیرون نروند بیست وششم رجب شهر برهانپور مرکز رایات ظفر آثار شد ودریا روهیله باوجود آن همه عنایات
وعفو تقصیرات کفران نعمت نموده بعد از بیجا فرار ورزید ونزد خانجهان لودے رفت چون با ارادت خان وشایسته خان
صحبت در نمی گرفت شایسته خان را بحضور طلبیده بسرکردگی آن فوج عبد الله خان بهادر را رخصت نمود ودرینولا اعظم خان را
با خانجهان جنگی روے داد وخانجهان از جنگ گریز نموده جمعی را بکشتن داد اتفاقاً در اثناے تلاش ملتفت خان ولد اعظم خان
با فوج چنداول از قول بدو گروه دور مانده بود خانجهان وبهلول ومقرب خان با بهادر رسیده وغافل دیده درآویختند وچندے
از مغول وراجپوت جان خود در باختند درین ایام جادو راے کافر نعمت که مع پسران ودیگر منتسبان بیست وچهار هزارے
ذات وپانزده هزار سوار منصب داشت با جمیع فرزندان وخویشان خود گریخته نزد نظام الملک رفت واو بیوفائی را لازم ماهیت
آن مدبر دانسته خواست مقید سازد آن خون گرفته دست وپا زده با دو پسر ونبیره کشته شد باقی اولاد واقارب وملتجی بهمین درگاه
گشته بوسیلهٔ اعظم خان مناصب مناسب یافتند ویک لک وسی هزار روپیه مدد خرج بآنها عنایت شد وهمدرین ایام کمال الدین دهیله
که در عهد جهانگیر خطاب شیر خانی داشت بنوشتهٔ خانجهان در پیشاور کمر بغی بسته از دست سعید خان مع همراهان بسزا رسید وبعد برسات
یمین الدوله آصف خان که ریاست او در همه باب بر همه کس مسلم بود بسرداری کل عساکر بالاگهات سرافرازی یافت ونهم ربیع الثانی جشن
وزن قمری اختتام سال چهلم وابتدائے چهل ویکم آراسته شد چون مقرب خان وبهلول از جالنا پور روبه پاتهری نهادند اعظم خان
برفرار ایشان اطلاع یافته تعاقب نمود وخانجهان در دهاگانون انتظار آن هر دو میکشید که ناگهان لشکر پادشاهی رسید خانجهان راه
فرار مسدود یافته بجنگ ایستاد چون معرکه کارزار گرم شد بهادر خان روهیله داد شجاعت داده دو زخم تیر برداشت ونیز پرداس جهالا
چپقلشهاے مردانه جان خود در باخت درینوقت اعظم خان رسیده وهنگامه گیر ودار گرمی پذیرفت خانجهان عرصه بر خود تنگ دیده
رو بفرار نهاد ودرینوقت تفنگی به بهادر برادرزادهٔ خانجهان رسیده در میدان نشست پرسرام نامی از سپاهیان راجه بهار سنگه بدو رسیده
با او در آویخت بهادر از فرط بهادری جمدهری به پرسرام زد پرسرام نیز جمدهری بحلقش زده رهگرائے آخرت ساخت وخانجهان بکوهستان

درآمد واولیاے دولت پادشاہے در تعاقب او رسے سپردہ برگردیدند و اعظم خان درجائے براے آرام سپاہ اند کے آسودہ حقیقت حال به پادشاه نگاشت و در جلدوے آن اسپ و فیل وخلعت و شمشیر ارسال یافت چون خانجهان اراده دولت آباد نمود اعظم خان از انجا کوچیده بسبب قحطی که در اطراف دولت آباد شنید رفتن بآن طرف مصلحت ندید و بقصد استیصال بهلول و مقرب خان بدهارور رفت درین ایام ساهوجے بهوسله که سرخیل هنود لشکر نظام الملک بود بلشکر پادشاهی پیوست و بمنصب پنجهزارے بلند پایه گردید و دیگر اقارب او نیز فراخور لیاقت منصبها یافتند و سید مظفر خان باضافه هزارے ذات بمنصب پنجهزارے سرفراز شد و میرجمله باضافهٔ مذکور چارهزارے شد و قلعه منصورگده بسعے باقرخان صوبه دار اوڈیسه مفتوح گردید ؛

احوال سال چهارم مطابق سنه هزار و چهل هجرے

چون بشومے خانجهان لودے ولایت نظام الملک لگدکوب نوائب گشت و داعیهٔ نظام الملک صورت نگرفت خان جهان را اعتماد بر دوستی نظام الملک نماند و ترسید که مبادا براے مصلحت حال خود با او غدرے کند بنا برین رو بمالوه نهاد و عبدالله خان بهادر که در بالا گهات بود بتعاقب نمود و سید مظفر خان بارهه و جمعی دیگر بانصرام مهم لودے از حضور رخصت یافته باو ملحق شدند و در سرونج رسیده آگهی یافتند که مقاهیر از نواح شهر پنجاه فیل سرکار خالصه شریفه برده اند و خواجه عبدالهادے پسر صفدر خان که به نیابت پدر در انجا بود محافظت شهر نموده سکنهٔ آنجا را از شر آنها حراست کرد و خانجهان از دست راست سرونج بملک بوندیله درآمده از کالپے سر برآورد و بکرماجیت پسر جهجهار سنگه بتعاقب مخاذیل درآمده خود را بدیار روهیله که چنداول خانجهان بود رسانید و دریا بے محابا بر تاخت و بجنگ رستمانه پرداخته حمله هاے برو و رفقاے او نیز سرباخته دیوانه وار عرصه کارزار گرم ساختند و چهار صد افغان و دو صد بوندیله درین معرکه رهگراے آن سرا شدند در اثناے زد و خورد تفنگے بدریا رسیده کارش انجام یافت و سپاه بوندیله دریا را خانجهان و سپاه دانسته بر و هجوم آوردند و خان جهان فرصت یافته جان خود بپاے گریز بیرون برد و بکرماجیت بوندیله بخطاب جگراج و باضافه هزارے ذات و هزار سوار دو هزارے دو هزار سوار شد و از وقایع این سال فتح قلعه دهارور است بسعے اعظم خان و بدست آمدن قلعه دار و اهل و عیال سمن غم ملک بدن جدهٔ مادرے نظام الملک که در قلعه بودند و اعظم خان در جلدوے این خدمت باضافه هزارے ذات و سوار شش هزارے شش هزار سوار شد و دیگر ملازمان آن لشکر هریکے در خور مرتبه مشمول مراحم خسروانے و قلعه بفتح آباد موسوم شد چون خان جهان از گشته شدن دریا راه فرار پیمود اولیاے دولت شاهی در تعاقب او شدند روزے دورتر رانده صبح دیگر از ماندگے راه دیرتر روانه شد و زخمیان و سست قدمان را پیشتر روانه گردانید سید مظفر بارهه از جمیع افواج هراول پیشتر بخان جهان لودے رسید او نیز با شش صد جوان جلادت نشان عطف عنان نموده بمقابله پرداخت و جنگے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را آب بشمشیر شست و شود او و اکثر رفقاے او شربت مرگ چشیدند و برخے مجروح از معرکه برآمده راه بریدند از سرداران طرف فوج پادشاهے یکے خویش خان عالم و دومے در گا نبیرهٔ راے سال بعد کشش و کوشش بسیار جان نثارے نمودند و محمد خان روهیله که مایهٔ استظهار لودے بود مع دو پسر خان جهان در میدان نقد جان با اکثر رفقا در باخت خان جهان بملاحظهٔ این حال بار و بنه و اکثر فیلان او مع زوائد در راه ماند درین فرار و مرور عبورش بطرف کالنجر اتفاق افتاد حاکم آنجا نیاز خان خبر یافته بتادیب او برآمد و رینجا بار صف آراگشته محاربه صعبی نمود و حسن خان پسرش گرفتار گشت بضرورت طبل و علم و غیره اسباب دولت و نشان حشمت و شوکت بجا مانده از معرکه برآمد و تا بیت کرده عنان تگاور باز نکشیده شام بر تالاب منزل گزید و با رفیقان خود گفت که الحال عزم پیشتر رفتن

از ینجا ندارم قضا کار خود کرده و عمر بپایان رسیده امداد و اعانت شما درین هنگام سودمند نیست در آتش من خود را مسوزید لیک سپاه از عقب میرسد بشما الفرص کردم تا فرصت است راه خود بگیرید آخر به تیغ هلاک از بهد گر جدا خواهیم شد بهتر آنکه الحال جدا شوید کسانے را که زندگے عزیز بود جدائے گزیدند و گروهی که وفا سرشت بودند مهیاے مرگ گردیده دست از جان شستند چون سید مظفر رسید و گرد سپاه نمودار گشت خانجهان لودے مع عزیز خان پسر خود بکمال ثبات و استقلال بمقابله برخاسته با رفقاے باقی باراده تلافی استقبال فوج دشمن نمود و هریکے از انها که شرارهٔ آتش شجاعت بود با دشمن درآویخته نام و نشان خویشتن روشن ساخت و خانجهان عرصه بکام دشمنان دیده از اسپ فرود آمد و دشمنان از چار سو محیط شدند تا دسترسی بر تیر و کمان داشت با دشمنان در کشاکش بود بعد از ان ما دامیکه در دست و بازو تاب و توان بود از حمله بردن بر مخالف نیاسود تا آنکه پیکرش ریزه ریزه و سر عزیز خان پسرش و راے مل به تیغ تیز از بدن جدا گردید چون کار خانجهان به نهایت انجامید عبدالله خان فیروز جنگ که قلب و رئیس لشکر پادشاهے بود نیز از پے رسید و سر هر سه کس مذکور به حضور پادشاه فرستاد در جلدوے این خدمت عبدالله خان باضافه هزارے هزار سوار شش هزارے شش هزار سوار و بخطاب فیروز جنگ مشمول عواطف شد. و سید مظفر خان باضافه هزار سوار منصب پنجهزارے ذات و پنجهزار سوار و بخطاب خانجهانے مفتخر گردید طالبا ے کلیم در کشته شدن خانجهان لودے که پیر انام داشت و دیار روهیله نیز عمدهٔ او این رباعے گفته حسن شناسے یافت رباعی این مژدهٔ فتح از پے هم زیبا بود ؛ این کیف دوبالا چه نشاط افزا بود ؛ در رفتن دریا سر پیر اهم یافت ؛ گویا سر او حباب این دریا بود ؛ درین سال باران بملک دکن و گجرات و اطراف آن بالمره انقطاع یافته قطره نبارید و قحط عظیم روے داد پادشاه هفتاد لک روپیه بغلاء دیدگان مرحمت فرمود و در هشتاد کرور دام محالات خالصه شریفه که یازدهم حصه ممالک محروسه است تخفیف داد و هیجدهم شعبان محمد علی بیگ سفیر ایران که نامه شاه صفی مشتمل بر تهنیت جلوس آورده بود در برهانپور ادراک کورنش نمود و ارمغان پادشاه ایران بنظر گذرانید چهار لک روپیه قیمت داشت و آنچه از طرف خود گذرانید متاع پنجاه هزار روپیه بود و سفیر مذکور را از ابتداے ورود تا روز رخصت سه لک و شانزده هزار روپیه نقد و قریب یک لک روپیه جنس با و مرحمت شد و اعظم خان در تعاقب افواج نظام الملکیه و عادل خانیه و در تسخیر قلعه بربنده مساعے عظیمه بجا آورد و بموجب التماس او مقرب خان غلام ترک نظام الملک که معتمد و رئیس لشکر و میر شمشیر ش بود و از سلوک نامناسب اولیاے نعم خود دل برکنده داعیه بندگے شاهجهان تصمیم داده بود بمنصب پنجهزارے پنجهزار سوار استمالت یافت و باین آستان رسیده مورد انواع مراحم شد و هم درین سال فتح خان پسر کلان ملک عنبر سپه سالار نظام الملک که مقید بود نظام الملک او را اخلاص گردانید او چون دانست که هرگاه نظام الملک را خاطر مطمئن گردد باز محبوس خواهد نمود پیش دستی کرده بدستورے که پدرش نظام الملک را نظربند میداشت مقید کرده حقیقت بدرگاه نوشت شاهجهان این حرکت از نوکر درباره ولے نعمتش نه پسندیده حکم کرد که واگذارد فتح خان به این حکم آگهی یافته قبل از ورود فرمان نظام الملک را خفا کرده بکشت و شهرت داد که بمرگ خود درگذشت و حسین نام پسر ده ساله او را بجایش نشانید و نیز بسعے نصیرے خان درین سال قلعه قندهار که از مشاهیر قلاع تلنگانه است مفتوح گردید و نواب ممتاز محل که ارجمند بانو بیگم نام داشت و صبیهٔ مرضیه یمین الدوله آصف خان زوجه پادشاه بود در حلت نموده درباغ زین آباد برهانپور بطور امانت مدفون گردید و بعد چندے شاه شجاع مع وزیر خان و ستی خانم نعش را بمستقر الخلافه اکبرآباد آورده حسب الحکم بر کنار دریاے جمنا بخاک سپردند و مقبرهٔ رفیعه بر سرش بنا گذاشتند بے بدل خان تاریخ رحلت او ع جای ممتاز محل جنت باد ؛ یافته و پادشاه تا دو سال از اقسام مستلذات خصوصاً استماع

ساز و نعمات و تزئین بجواهر و لبس اقمشهٔ گرانمایه اجتناب نمودی و هشت سال و دو ماه عمر داشت و نوزده سال و یک ماه و شش روز بانوی مشکوی اقبال بود چهارده فرزند از آن مرحومه بوجود آمد هشت پسر و شش دختر اگرچه میرزا مظفر حسین صفوی که بقندهاری محل موسوم و دختر شاهنواز خان پسر خانخانان عبدالرحیم هر دو در عقد ازدواج پادشاه مرقوم نیز بودند اما در اتحاد و اختصاص کسی بمنزلت ممتاز محل نرسید متروکات آن مرحومه از نقد و جنس بریک کرور روپیه زیاده بود نصف بدختر کلان او جهان آرا بیگم که به بیگم صاحب معروف بود مرحمت شد و نصف در باقی اولاد انقسام یافت و چهار لک روپیه سالیانه بیگم صاحب افزود و در نیولا جشن وزن قمری انتهای سال چهل و یکم و ابتدای سال چهل و دوم عمر پادشاه ترتیب یافت

احوال سال پنجم مطابق سنه هزار و چهل و یک هجری

جشن وزن شمسی که در هر سال از سنین عمر دوبار سنجیدن سلاطین بزر و اجناس مطابق حساب شمسی و قمری معمول بود ترتیب یافت و از عمر پادشاه چهل سال بحساب شمسی انقضا یافته چهل و یکم شروع شد چون فتح خان پسر ملک عنبر در فرستادن پیشکش تعویق نمود پادشاه وزیر خان را با ده هزار سوار بتسخیر قلعه دولت آباد مامور نموده راهی گردانید وکیل او بعد روانه شدن فوج بعرض رسانید که فتح خان پسر خود را با پیشکش بدرگاه فرستاده و درین نزدیکی میرسد بوزیر خان فرمان رفت که بهر جا که رسیده از همانجا برگردد و عبدالرسول پسر فتح خان پیشکش بیست لک روپیه آورده بنظر گذرانید و هم درین سال یمین الدوله آصف خان برای رهنمونی محمد عادل شاه والی بیجاپور با فوج عظیم مامور شد که اگر عادل شاه اطاعت نموده قلعه بزنده باخراج مقرری تسلیم نماید یمین الدوله اکتفا بهمین قدر نموده معاودت کند و الا سزای لائق در کنارش نهد و اعظم خان و سید مظفر خانجهان و جگ سنگه و خانزمان و عبدالله خان بهادر ظفر جنگ و خواجه ابوالحسن و غیرهم از امرای عمده بهمراهی آن امیر کبیر متعین شدند و ازین تاریخ جهاوزک که پیش یمین الدوله که می بود به بیگم صاحب یعنی دختر پادشاه مفوض شد و آصف خان بطرف بیجاپور نهضت نموده نخست قلعهٔ پالکی را محاصره نمود و قرار یافت که در ظلمت شب یورش نمایند اهل حصار ترسیده اول شب در پردهٔ تاریکی از سیاه اخچه بود ریخت او بار بطرفی کشید و سکنه و رعایا ناچار بجا ماندند سید خان جهان بر همه سبقت گرفته خود را در قلعه ریخت و بعد فتح الباب درون قلعه تخت چوبین دیده بر روی آن نشست قضا را زیر آن تخت حقهای باروت بود از آتش حرب و قتال بنوعی شراری بآن حقه ها رسید که همه را آتش در گرفت و بزور آنها تخت چون ابر بسوی آسمان بلند شد و هنگام رجعت از هوا بر ارض غبار حفظ الٰهی صیانت آن سید نموده تخت را بر زمین گاهی افگند اگرچه دست و موی روی سید سوخت اما جان سید خانجهان بحفظ حافظ زمین و آسمان از هلاک محروس و مصون ماند بعد از آن چون بقلعه بیجاپور رسید عادل شاهیان مجال جنگ میدان در خود ندیده متحصن شدند و گاهی بر آمده جنگی می نمودند آخر الامر بلای غلا در قلعه و لشکر بالا گرفت اما در لشکر پادشاهی زیاده تر از قلعه بیجاپوریان بجان آمده خواهان مصالحه گردیدند مصطفی خان مع خیریت خان حبشی از قلعه نزد آصف خان آمد و مقرر شد که عادل شاه چهل لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و فیل بدرگاه فرستد و پا از جادهٔ فرمان برداری بیرون نگذارد و بعد از آن که عهدنامه مرقوم گشت و برای مهر عادل شاه با یکی از لشکریان پادشاهی بقلعه بردند احوال غلای لشکر دریافته عذر کردند و شخص رفته برگشته علت عذر ظاهر ساخت آصف خان بسبب مشاهدهٔ عسرت در احوال دواب و انسان ترک محاصره نموده بتاخت و تاراج بلاد بیجاپور پرداخت و تنعم و رفاه لشکریان را چنانچه باید میسر آمد و زر و مال بسیار از هر بلده و قصبه بضبط سرکار بهم در آمد و تا شروع موسم برشکال همین آتش در کاسه بود چون برسات نزدیک رسید یمین الدوله با غنیمت بسیار از فیل و اسپ و شتران محمول زر و زیور و اسباب و اقمشه وافر مراجعت بخاندیس نمود و دوم رمضان این سال موکب پادشاهی از برهانپور جنبیده باکبرآباد معاودت نمود و ملتفت خان پسر اعظم خان صوبه دار دکن را به نیابت پدرش در برهانپور گذاشت

و اعظم خان از صوبه داری دکن تغیر گردیده مهابت خان بجای او مقرر شد و بیمین الدوله آصف خان حکم رفت که مع اعظم خان و دیگر امرای همراهی بحضور آید و آصف خان از دکن رسیده و شرف ملازمت دریافت و حاجی وقاص ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بحضور رسیده و اسپ و شتر و دیگر امتعهٔ بلخ که پانزده هزار روپیه ارزش داشت از نظر گذرانید چون یک سال از انتقال ممتاز محل منقضی شد مجلس عرس آراسته یک لک روپیه بصلحا و عفائف صالحات داد و هم درین سال بندر هوگلی بعد جنگ بسیار از قوم پرتکیس که بغی و تمرد ورزیده بودند بدست قاسم خان صوبه دار بنگاله منتزع گردید و چهار هزار و چهار صد کس از آن قوم زن و مرد بقید آمدند در نیولا جشن وزن قمری انجام سال چهل و دوم و آغاز سال چهل و سوم ترتیب یافت و قلعهٔ کالنه دکن مفتوح شد و چون قاسم خان بعد از آن فتح رخت هستی بربست اعظم خان بجای او صوبه دار بنگاله مقرر شد و حاجی محمد جان قدسی تخلص از وطن خود که مشهد مقدس بود رسیده بملازمت مستسعد شد و قصیدهٔ که در مدح پادشاه گفته بود در حضور خوانده بعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه کامیاب گشت در همین سال روزی در مجلس پادشاه مذکور سکندر شد یمین الدوله گفت تا امروز کسی بر سخنان اسکندر انگشت اعتراض ننهاده پادشاه گفت اگر نبوت او ثبوت پیوسته جای حرف زدن نیست و الا مارا بر وی دو اعتراض است اول آنکه چنین پادشاه خردمند مقتدر را بسفارت بر نوشابه رفتن چه مناسب بود دوم در جواب رسول دارا ایدر را مرغ خواندن چنانچه شیخ نظامی بآن اشعار نموده مصرع شد آن مرغ کو بیضهٔ زرین نهاد ؛ چه معنی دارد و کجا لائق شان سلاطین تواند بود ؛

احوال سال ششم مطابق سنه هزار و چهل و دو هجری

قلعه لتا تاکهیری من توابع صوبه مالوه بسعی نصیری خان درین سال مفتوح شد و جشن وزن شمسی انتهای سال چهل و یکم و ابتدای چهل و دوم ترتیب یافت و درین سال شادی ازدواج شاهزاده دارا شکوه با نادره بانو بیگم بنت جهان بانو بیگم که دختر سلطان مراد زوجه سلطان پرویز بود منعقد شد و میرزا ابو طالب کلیم تاریخش چنین یافته مصرع قران کرده سعدین برج جلال ؛ و درین جشن سوریسی و دو لک روپیه خرج شد شش لک از سرکار خالصهٔ شریفه و شانزده لک روپیه از سرکار بیگم صاحب دختر کلان پادشاه و ده لک روپیه از سرکار شاهزاده دارا شکوه و مادر عروس دو لک روپیه از نقد و جنس ساچق فرستاد و پنج لک روپیه کابین مقرر شد و بعد بیست و دو روز کدخدائی شاهزاده شجاع با صبیهٔ مرضیهٔ شرف دودمان نجابت میرزا رستم صفوی انعقاد یافت و تاریخش چنین گفته اند مصرع مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد ؛ یک لک و شصت هزار روپیه برسم ساچق فرستادند و ده لک روپیه را جواهر ثمینه و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات وغیرها با میر بیگم صاحب و سرکار ستی خانم بمنزل شاهزاده رسید و چهار لک روپیه کابین قرار یافت و هم درین سال هفتاد و شش بتخانه در بنارس منهدم گردانیدند و بعد آمدن ایلچی نذر محمد خان والی بلخ هم درین سال تربیت خان با تحائف هندوستان که در قیمت یک لک روپیه ارزش داشت بسفارت بلخ روانه شد و هم درین سال بعد از جنگ و جدال و طول محاصره تبدابیر صائبه و ترددات شایسته مهابت خان و پسرش خانزمان و نصیری خان فتح خان پسر ملک عنبر حبشی سپه سالار دکن امان خواسته از قلعه دولت آباد بر آمد و مقالید قلعه باولیای دولت شاهجهانی سپرد و خانخانان حسین را که بجای ملک نظام الملک و فتح خان که از صغر سن امتیاز نیک و بد نداشتند بر گماشت چون هر دو را بحضور آوردند نظام الملک در قلعه گوالیار محبوس شد و فتح خان بعنایت خلعت و دو لک روپیه سالیانه امتیاز یافت قلعه دولت آباد در متانت و رصانت بی نظیر و شهرهٔ آفاق است و تفصیل اوضاع و استحکام آن در سلاطین ناحیه مندرج بیت حصاری که مثلش ندیده است کس ؛ بود قلعه دولت آباد و بس ؛ چون خبر فتح این قلعه بیست و ششم ذی الحجه بسمع شاهی رسید خانخانان مع خانزمان پسرش بانواع عنایات امتیاز

یافت و نصیر خان بخطاب خاندوران مخاطب گشته از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری سربلند شد و ظفرخان احسن تخلص پسر خواجه ابوالحسن که به نیابت پدر صوبه داری کشمیر میکرد بانتقال پدر بهمدرین سال اصالةً بهمین کار سرفرازی یافت و صفدرخان با تنسوقات هند که چار لک روپیه ارزش داشت بسفارت ایران رفت و بهمدرین سال از وقائع کابل بعرض رسید که زنی دختری زائید که دو سر داشت یکی بجای خود و دومین بر ناف درین سر نیز دو چشم و دو ابرو و دو گوش و یک بینی و دهن بود و بعد ساعتی درگذشت و درین سال شاهزاده اورنگ زیب بسن پانزده سالگی با فیل جنگید و تفصیلش آنکه در جنگ فیلان هر سه شاهزاده مامور شدند تا اسپ سوار زیر جهروکه رفته فارغ البال تماشا نمایند چون حسب الامر بعمل آمد فیلی از حریف خود رم کرده بطرف اجتماع مردم دوید مردم حیران گریختند شاهزادها نیز با تباع و مستحفظان خود راه امنی رسانیدند مگر اورنگ زیب بجای خود ماند و چون فیل بسوی او دوید رخش همت جهانده نیزه بر پیشانی فیل زد فیل اسپ را در خرطوم پیچیده برداشته بر زمین زد و اورنگ زیب از خانه زین جسته و شمشیر کشیده بر فیل حمله برد درین اثنا فیل دیگر که حریف او بود رسیده با او درآویخت و از پی هم روان گشته دورتر رفتند شاهجهان بمشاهده این جرأت اورنگ زیب را مشمول انواع نوازش و عواطف فرموده خطاب بهادری داد و به زر سرخ سنجیده این مبلغ که پنجهزار اشرفی بود بمستحقین بخشید میرزا ابوطالب کلیم این حکایت را بکمال آب و تاب در سلک نظم کشیده و بیست و دوم صفر حسب الالتماس خانخانان شاهزاده شجاع را بمنصب ده هزاری ذات و پنج هزار سوار و انعام شش لک روپیه سرفراز کرده بصوب دکن با خزانه و لشکر بسیار رخصت فرمود درینولا صادق خان بزنه یمین الدوله آصف خان رحلت نمود و تاریخ رحلتش ع دیگر نشود سفید صبح صادق ؛ یافته اند شاهجهان بنابر پاس قرابت و افتخار اخلاقش خصوص جعفر خان که نسبت دامادی با یمین الدوله داشت و هم زلف پادشاه بود اورنگ زیب را بتعزیه اش فرستاد و جعفر خان بعطای خلعت خاصه و باضافه هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چار هزاری ذات و دو هزار سوار سرفرازی یافت و دیگر اولاد او نیز باضافه و عطایا مبتلی شدند و هم درین ایام جشن وزن قمری اختتام سال چهل و سوم و آغاز چهل و چهارم ترتیب یافت چون مقرر گشته بود که تا شاهزادگان بخدمتی مامور نگردند منصب نیابند و شاهزاده شجاع بنابر دستوری یافتن مهم دکن منصب یافت و شاهزاده دارا شکوه بنابر ضابطه مذکوره تا این زمان هزار روپیه یومیه یافت و پادشاه از فرط محبتی که با او داشت رضا بدوری او نمیداد و بی منصبی کسر شان او دانسته دوازدهم ربیع الثانی بمنصب دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و اصناف عنایات دیگر شاهزاده مذکور را سرفراز ساخت و سرکار حصار که بهمین پور سلطنت درین سلسله همیشه بطور استمرار تنخواه میشود در تیول او مقرر فرمود و نیز درهمین سال اسلام خان بمیر بخشی گری سرفرازی یافت و کلمه بخشی ممالک گزارش تاریخ مینماید

احوال سال هفتم مطابق سنه هزار و چهل و سه هجری

سوم شعبان از دار السلطنه اکبرآباد بصوب پنجاب نهضت شد و ششم شوال دولتخانه لاهور منزل گردید سعید خان صوبه دار کابل که بعد جلوس بملازمت نرسیده بود و قلیچ خان صاحب صوبه ملتان ادراک دولت حضور نمودند چون پادشاه با درویشان سرارادت داشت هفدهم ماه شوال بکلبه درویش حقیقت اندیش میان میر رفته بنابر انقطاع او از علائق دنیا غیر از تسبیح و دستار سفید چیز دیگر نگذرانید و نوزدهم بمنزل شیخ بلاول رفته دو هزار روپیه رسانید و حسب الالتماس یمین الدوله آصف خان بمنزل او رفته برافتخار او افزود و بیست و چهارم از دار السلطنه بسیر کشمیر نهضت شد و طی مراحل از راه پیر پنجال مقرر شد و هیجدهم ذی الحجه دولتخانه کشمیر منزل گشت و درین سال شاهزاده شجاع با لشکر دکن بتسخیر پرینده نهضت نمود و بپای قلعه رسیده باهتمام محاصره پرداخت و هر چند مساعی موفوره بعمل آمد سودی بران مترتب نشد آخرکار باستصواب مهابت خان که در جمیع امور

او مامور بود به برهانپور معاودت نمود چون این خبر بمسامع جاه و جلال رسید مهابت خان را که با دیگر بندهای پادشاهی یکدلی نداشت و شاهزاده را بی تسخیر قلعه برگردانیده بود معاتب گردانیده و شاهزاده را با دیگر بندگان بحضور طلبید و دو نیولا جشن وزن قمری انجام سال چهل و چهارم و آغاز چهل و پنجم انعقاد یافت و بیست و سوم ربیع الاول بصوب ویرناک رفته ششم ربیع الثانی بدار السلطنه لاهور توجه نمود و هم درین ایام مهابت خان رخت هستی بربست نام او زمانه بیگ بود و معتمد خان تاریخ فوت او چنین یافته (زمانه آرام گرفت) هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب و خطاب خانخانان سپه سالار داشت نعش او را از دکن بدهلی آورده مدفون کردند

احوال سال هشتم

پنجم جمادی الثانیه دار السلطنه لاهور منزل شد درین سال صوبه داری بالاگهات که عبارت است از سرکار دولت آباد و احمدنگر و پتن و مرد جالناپور و چنیر و سنگمیر و فتح آباد با توابع و مضافات و لختی از محال برار و تمامی تلنگانه و جمعش نظام هزار و ان وقت دیک ارب و بیست کرور دام بود بخانزمان پسر خانخانان تفویض یافت و صوبه داری پایان گهات بعهده خاندوران مسلم شد و از تغیر او الله وردی خان قراول بیگی بصوبه داری مالوه سرفراز شد هفتم جمادی الثانیه شاه شجاع از دکن آمده شرف پابوس پدر دریافت و سوم رجب شاهزاده اورنگ زیب بمنصب ده هزاری ذات و چار هزاری سوار سربلندی یافت و چهارم رجب تربیت خان که برسم سفارت نزد ندر محمد خان والی بلخ رفته بود ادراک آستانه بوسی نمود و پیشکشها که آورده بود از نظر گذرانید از آن جمله چیزی که باعث کمال انبساط خاطر پادشاه گردید مصحفی بود بخط ملک شاد خانم بنت محمد سلطان میرزا بن جهانگیر میرزا بن صاحب قران امیر تیمور گورگان که بخط ریحان در کمال متانت نوشته در خاتمه اسم و نسب خود برقاع نگاشته و خان مذکور در بلخ آن را بدست آورده هفتم شعبان رایات اقبال بسمت اکبرآباد برافراشته آمد و بیست و ششم ماه رمضان از بطن دختر سلطان پرویز در مقام پاول بخانه دارا شکوه پسری بوجود آمد و بسلیمان شکوه که بتکرار یکبار تاریخ ولادت مولود هم می شود مسمی فرمود سوم شوال در اکبرآباد نزول اجلال نمود و در جشن نوروز این سال بر تخت مرصع که طول آن سه گز و ربعی و عرض دو و نیم گز و ارتفاع پنج گز تازه انجام پذیرفته بود جلوس نمود قیمت تخت صد لک روپیه است و در مدت هفت سال صورت اتمام یافته و تخته میانه طرف پشت که پادشاه بآن تکیه کرده می نشست ده لک روپیه قیمت داشت از جمله جواهر که درین تخت منصوب بود لعلی است در وسط آن بقیمت یک لک روپیه که شاه عباس صفوی مصحوب زنبیل بیگ برسم ارمغان بجهانگیر فرستاده و جهانگیر در جلدوی فتوح دکن بشاهجهان مصحوب افضل خان بدکن فرستاده بود و نخست آن بدست امیر تیمور افتاده نام او و نام میرزا شاهرخ و میرزا الغ بیگ پسر و نبیره اش بران کنده بودند چون بدست شاه عباس آمد نام نامی او بران کنده شد و بعد از ان که آن شاه والاجاه بجهانگیر فرستاد نام او و پدرش جلال الدین محمد اکبر بران کنند آخر نام شاهجهان بران نبت و دران تخته منصوب گردید و تاریخ اتمام تخت مذکور حاجی محمد جان قدسی چنین یافته بیت چو تاریخش زبان پرسید از دل ؛ بگفت اورنگ شاهنشاه عادل ؛ و دیگری یافته ع سریر همایون صاحبقرانی ؛ هم درین سال یمین الدوله آصف خان بخطاب خانخانانی و سپه سالاری و اصناف عنایات دیگر فرق مباهات برافراخت و پادشاه بمنزل یمین الدوله تشریف برده سر افتخار او را بکیوان رسانید و درین جشن پیشکش پنج لک روپیه از طرف آصف خان یمین الدوله و دیگر پیشکشهای عظیم از طرف شاهزادگان و خوانین حضور رود و بنظر گذشت و عنایات پادشاهانه نیز بوقوع پیوست و درین سال نجابت خان قلعه شیر گدهه را که سرحد ولایت سری نگر است مفتوح گردانید و حصار کالبی بدست آورده قلعه سانتور را هم متصرف شد چون از گنگا دهر دوار عبور نمود شنید که جمعی راه در آمد تنگ سد کرده مستعد پیکار شده بی محابا بر سر آنها ریخت و جمعی کثیر را اسیر نمود هر دار آنها ترسیده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا و لک روپیه برای خان قبول نمود مشروط آنکه تا حصول این زر همانجا اقامت ورزد و درین امر خدعی ملحوظ داشت که بسبب امتداد مدت اقامت آذوقه لشکر کم و شروع برسات خواهد شد

بدین سبب تزلزل در حال لشکر بهم رسیده پای داری نتوانستند نمود آخر همه شده خان از عدم تدبیر ناکامی برگشته خلقی را بکشتن داد و جمعی بگرسنگی مرد چون این ماجرا بعرض پادشاه رسید خان را بتغییر منصب تادیب فرمود و فوجداری بمیرزا خان نبیرهٔ خانخانان عبدالرحیم داد و درهمین سال ججهار سنگه بندیله و بکرماجیت پسر او بار دیگر عصیان ورزیدند و عبدالله خان بهادر و سید خانجهان و خاندوران بهادر باستیصال آنها متعین شدند و باندیشه آنکه مبادا باهم نساخته کار پادشاهی ضایع کنند شاهزاده اورنگ زیب را بسرداری این فوج معین نمود درینولا جشن وزن قمری انجام سال چهل و پنجم و آغاز چهل و ششم منعقد گردید و برای دریافت کیفیت ملک خصوص آنچه بتازگی در حیطهٔ تسخیر درآمده بود هجدهم ربیع الثانی بسواری رتهه عازم دولت آباد گردید ع بیا شاه جهان این سفر مبارک باد تاریخ این نهضت شد و سرداران افواج که بگوشمال بوندیله معین شده بودند ججهار سنگه و بکرماجیت را بعد تردد بسیار در جنگلی که گریخته بودند نشان یافته بقتل آوردند و سر هر دو را در منزل سیهور که معسکر اقبال بود بدرگاه سلطنت پناه آوردند کرور روپیه نقد اندوخته آنها و ملک پنجاه لک روپیه حاصل بضبط اولیای دولت درآمد چون از عرائض اورنگ زیب کیفیت آبادی آنجا و سیر جاهای دلکشا و وجود صناف نخچیر بظهور پیوست پانزدهم جمادی الاولی از موضع باری بدان صوب توجه فرمودند

احوال سال نهم مطابق سنه هزار و چهل و پنج هجری

بیست و پنجم ماه جمادی الاولی نواحی اندوچه معسکر شاهی شد و بتخانه ساخته نرسنگه دیو جد بکرماجیت پدر ججهار سنگه قاتل شیخ ابوالفضل از بیخ برانداختند و سوم رجب شاهزاده اورنگ زیب از ناحیه دهامونی معاودت نموده شرف ملازمت دریافت و پنجم شعبان اردوی گیهان پوی از آب نربدا عبور نمود و بیست و دوم شعبان از شکارگاه حوالی برهانپور متوجه بالاگهات شد و در نواحی دولت آباد خانزمان پسر مهابت خان صوبه دار آنجا ادراک کورنش نمود چون عادل شاه در ادای پیشکش تعللی ورزید و قطب شاه نیز با او موافقت می نمود مکرمت خان را که نامش ملا مرشد و مدتی با مهابت خان بسر برده بود با فرامین متضمن وعد و وعید به بیجاپور و شیخ عبداللطیف دیوان تن را بگلکنده رخصت فرمود و ساهو بهوسله با آنکه آقای او نظام شاه در قلعهٔ گوالیار محبوس بود طفلی را از قبیلهٔ او برداشته نظام شاه نام کرده بعضی از حصون ملک نظام شاهیه را متصرف گشت درینولا که پادشاه در حوالی دولت آباد بود عساکر منصوره مامور شد که رفته تنبیه او نمایند و شایسته خان بفتح قلعه جنیر و سنگمیر و ناسک و ترنک مامور شد و چون معروض شد که شش قلعه را مردم ساهو و دو قلعه را بهوجبل و شش قلعه را دیگر فتنه جویان متصرف شده زیر دستان نواحی را ایذا میرسانند الله وردی خان را حکم شد که قلاع مذکوره را تسخیر نماید و ظاهر شد که عادل خان در استمالت ساهو هست لهذا سید خان جهان را با ده هزار سوار رخصت نمود که زندوله را که باعانت ساهو از جانب عادل خان آمده از میان بردارد و بتاختهای پی در پی ملک بیجاپور را ویران سازد الله وردی خان و شایسته خان حسب الحکم مطابق بعضی جا بجنگ و برخی قلاع را بحسن تدبیر در حیطهٔ تسخیر در آوردند آنچه می بایست معروض داشتند و ملتمسات آنها پذیرائی یافت و قلاع بدست اولیای دولت درآمد شایسته خان به سنگمیر رسیده پرگنات آنرا از تصرف پسر ساهو و دیگران برآورده شیخ فرید ولد قطب الدین خان را به تهانه داری ناسک و احمد خان را به دندوری و احمد مهند را به انگوله و باقر سر کرده تابینان یمین الدوله را بجنیر فرستاد و بشایسته خان حکم شد که باحمدنگر جاید هنگامیکه قاصد حضور بود در اثنای راه معلوم کرد که پسر ساهو بجنیر رفته پانصد کس فرستاد و ایشان رفته شهر را از دست پسر او برآورده متصرف شدند چون عیال ساهو در حصار جنیر بود جمعی را از مردم پدر خود همراه گرفته باز بجنیر آمد و هنگامهٔ جنگ گرم شد شایسته خان بسرعت هرچه تمامتر خود را رسانیده مقاهیر را مغلوب ساخت و سنگمیر و جنیر با هفتده پرگنه داخل ممالک محروسه شد و شایسته خان

روانهٔ حضور گردید و خاندوران چون قریب باودگیر رسید حکم شد که از طرف بیدر در ملک عادل خان درآمده بغارت پردازد و سید خانجهان را نیز حکم شده بود که از شولاپور درآمده باین کار پردازد خاندوران مطابق حکم بنهب و غارت پرداخته بفیروز آباد که دوازده کروهی بیجاپور است رفت درین ضمن نوشته مکرمت خان رسید و انقیاد عادل خان بظهور پیوست و حسب الامر دست از خرابی ملکش برداشته آمد و مامور شد که بکشایش قلعهٔ اوسه و اودگیر بپردازد و سید خانجهان قلعه شولاپور مفتوح ساخت و در وقت مراجعت با سنبهاجی مقابله شد و او زخمی از کارزار برگشت و خان زمان از احمدنگر بجنیر روانه شد و شاه بیگ خان را به تسخیر جمارگونده متعین فرمود اهل آن امان طلبیده حصار بخان سپردند و بخانجهان حکم رسید که در ولایت عادلشاه درآمده در ویرانی آنجا و تادیب ساهو سعی بلیغ نماید حسب الامر بتقدیم رسانیده قلعهٔ و قصبهٔ لوکاپور را گرفت و با ساهو درآویخته او را شکست داد چون بر دریای بهیره معسکر شد بخانزمان فرمان رفت که عادل خان اطاعت نموده بدرگاه بیاید تا بالمشافه در باب تسخیر جنیر و غیر آن ارشاد یابد و عهدنامه حسب الالتماس عادل خان مزین بنقش پنجه پادشاه مصحوب محمد حسین سلدوز ارسال یافت و همدرین ایام شیخ عبداللطیف سفیر گلکنده مراجعت نموده مبلغ چهار لک روپیه از نقد و جنس مع شیخ طاهر نوکر قطب الملک آورده و هرچه در مدت اقامت خود یافته بود بطور پیشکش گذرانید و درین سال در ملک گلکنده خطبه بنام شاهجهان خواندند و سکه نیز باسم پادشاه زدند و هفتدهم صفر الویه ظفر طراز بنابر انقضای ایام برسات بطرف ماندو برافراشته گشت مکرمت خان از بیجاپور آمده ادراک شرف کورنش نمود و پیشکش عادل خان بنظر گذرانید و ایالت ولایت دکن بشاهزاده اورنگ زیب مفوض شده از حوالی دولت آباد شاهزاده را مرخص نمود و درینولا جشن وزن قمری انقضای سال چهل و ششم و ابتدای چهل و هفتم آراستگی یافت و چون موسم بارش منقضی شد شانزدهم جمادی الاولی از راه اومین وگهاتی چاندا بدار الخلافه نهضت شد و درین سال قلعهٔ اوسه و اودگیر بسعی خاندوران مفتوح گردید

نقل عنوان فرمان بنام قطب الملک

ایالت و امارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ اماجد کرام سلالهٔ اکارم عظام نقاوهٔ خاندان عز و علا عضادهٔ دودمان مجد و اعتلا زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش خلاصهٔ متخصصان سعادت کیش مورد الطاف شاهنشاهی مصدر ارباب خیرخواهی جوهر مرات صفا و صفوت فروغ ناصیهٔ دولت و رفعت سزاوار عاطفت بیکران المخصوص بعنایة الملک المنان قطب الملک بشمول عنایت پادشاهانه مستظهر بوده بداند

نقل عنوان عهدنامه که بعادلخان ارسال یافت

ایالت و شوکت پناه عدالت و نصفت دستگاه زبدهٔ ارباب دول عمدهٔ اصحاب ملل خلاصهٔ مریدان عادل خان بوفور عنایات پادشاهانه مفتخر و مستظهر بوده بداند

احوال سال دهم مطابق سنه هزار و چهل و شش هجری

هفتم رجب پادشاه بنهضت باجمیر نموده در دولتخانهٔ ساحل تالاب انا ساگر نزول اجلال فرمود و از دولتخانه تا مزار خواجه معین الدین پیاده رفته مراسم زیارت بتقدیم رسانیده ده هزار روپیه بخدمهٔ مزار عنایت شد و مسجدی که در ایام مراجعت از جنیر عقیدت ... حسب الحکم بنای آن گذاشته بودند و پس از جلوس بصرف چهل هزار روپیه باتمام رسید تشریف ارزانی داشت مصرع قبلهٔ اهل زمان گشته مسجد شاه جهان تاریخ بنای آن یافته اند درین سال خاندوران و سید خانجهان هر دو باضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار عز افتخار یافتند هجدهم شعبان بدار الخلافه اکبرآباد ورود فیض آمود شد

وبیست ونهم ماه مذکور ساچق یک لک وشصت هزار روپیه بمنزل شاه نوازخان صفوی که دختر نیک اخترش برای شاهزاده اورنگ زیب خواستگاری نموده بود فرستاد و سلخ ذی القعده که شاهزاده اورنگ زیب برای کتخدائی از دولت آباد روانه حضور شده ببلغ نور منزل رسیده بود دیده روالا گوهر شش شاه جهان پادشاه از کمال عواطف ربانی مطالبای آمده مرقوم نموده نزد او فرستاد رباعی

بامروه اگر زود رسد آئی چه شود :: با تاخته پیش از خبر آئی چه شود :: زود آمدنت نظر بشوقم دیراست :: از زود اگر زودتر آئی چه شود ::

غره ذی الحجه شاهزاده مرادبخش و یمین الدوله آصف خان وخاندوران بهادر و علامه افضل خان و دیگر نوئینان حسب الحکم باستقبال شتافته شاهزاده اورنگ زیب را بکورنش پدر رسانیدند وحسینی بسفارت ایران مرخص شد و شمشیر مرصع وجمدهر مرصع که پنجاه هزار روپیه قیمت آن بود با برخی از تحائف دیگر بشاه صفی پادشاه ایران مصحوب او فرستاد چون ساعت ازدواج شاهزاده اورنگ زیب نزدیک رسید برخلاف شادی هر دو شاهزاده مبلغ ده لک روپیه نقد بشاهزاده اورنگ زیب انعام شد تا اسباب طوی آماده نماید و بیست و دوم از خانه شاه نوازخان حنا آوردند و بزم حنابندی در دولت خانه خاص منعقد گشت شب سه شنبه بیست وسوم ماه مذکور که ساعت عقد بود حسب الامر شاهزاده مرادبخش و یمین الدوله آصف خان و جمیع امرای عظام در خدمت شاهزاده بمنزل شاه نوازخان رفتند و اواخر شب پادشاه خود بخانه شاه نوازخان رفته مجلس سور و سرور را پایه برتر نهاد و این بسبب احترام شاه نوازخان بود که نسب همایون او بحضرت سید البشر و در امور اعتباریه دنیا بسلطان سلیمان شان شاه اسمعیل صفوی قهرمان ایران منتهی می شد و دل جوئی پسر هم که ارشد و اشجع اولاد بود نیز در نظر داشت و بحضور پادشاه عقد ازدواج خوانده شد و چهار لک روپیه کابین قرار یافت میرزا ابوطالب کلیم تاریخ این شادی چنین یافته مصرع ع دو گوهر بیک عقد دوران کشیده :: بیست ونهم شاهجهان بمنزل اورنگ زیب که خانه پادشاه در عهد شاهزادگی بود و بعد جلوس باین پسر خود بخشیده تشریف آورد و اورنگ زیب پیشکش لائق بنظر گذرانید و درین ایام پرتهویت زمیندار جمو که پادشاه قلیخان فوجدار آنجا در مقام غدر بوده می خواست بحیله از میان بردارد پرده از روی کار او برخاست و در جنگ بر دست مردم فوجدار مقتول و شاه قلی خان بعنایات پادشاهی مباهی گردید و درین اوقات عبدالله خان را حکم شد که پرتاب اوجینیه را مالش دهد پرتاب در قلعه بهوجپور متحصن گشت و در اندک زمانی آن قلعه با قلاع دیگر مفتوح شد و او گریخته با منی خزید چون کارش بسختی گرائید رجوع آورده مقتول شد ودهم ربیع الثانی اورنگ زیب رخصت دولت آباد یافت و درین سال بسعی ظفرخان احسن چند قلعه از تبت کشایش یافت ::

احوال سال یازدهم مطابق سنه هزار و چهل و هفت هجری

لال خان کلاونت که سرآمد امثال در آن عهد و داماد بلاس خان پسر تانسین است مورد عنایت گشته بعطای خلعت و خطاب گن سمندر سرفرازی یافت چهار پسر داشت بهترین اینها خوشحال خان و بسرام خان بود چون قندهار بنابر رجوع واضطرار میرزا مظفر حسین صفوی برادرزاده شاه طهماسپ دارای ایران بدست جلال الدین محمد اکبر پادشاه افتاد و شاه عباس زمانی چند بنابر فترتی عظیم که در ایران روی داده بود متوجه انتزاع آن از دست هندوستانیان نشد اینها قندهار را از ملک خود شمرده بر سر آن بسی کوشیدند اما شاه عباس بعد الفراغ از انتظام ممالک محروسه خود بر سر قندهار آمده در محاصره چهل و پنج روز مفتوح ساخت و قلعه مذکور را بگنج علی خان سپرده او را سردار قندهار گردانید و خود بر گزدولت برگشت همیشه سلاطین این جا را انتهای آن بود که بجوی ملک و قلعه مذکور را باز بدست آید و میسر نشد تا آنکه شاهجهان سال یازدهم جلوس خود بسعید خان صوبه دار کابل نگاشت که تدبیری درست در تسخیر آنجا بکار برد چون او انتزاع آنجا را از حیز قدرت خود بیرون می دانست بلابه گری در آمد و ذوالقدر خان را نزد

علی مردان خان پسر گنج علی خان که بعد پدر حاکم و فرمانروای آنجا بود فرستاده خواست که بتطمیع چاره گری نماید علی مردان خان شاه صفی را از اراده شاهجهان آگهی داد شاه ایران عرض علی مردان خان را بر گرمی بازار او حمل نموده خان مرقوم را معاتب گردانید و در مجلس خود بامردم گفت که چنین کسی را با عیال و اطفال بیاسا باید رسانید و بدین عزیمت سیاوش قوللر آقاسی را بصوب قندهار متعین نمود علی مردان خان با رقام و اظهار هواخواهان بر این امر اطلاع یافته باستعجال تمام بشاهجهان عرضداشت کرد که میخواهم قندهار را باولیای دولت سپرده در سلک بندگان سرکار منسلک گردم و بسعید خان صوبه دار کابل نوشت که انتظار جواب حضور نه نموده بدین صوب راهی شود سعید خان این بشارت را غنیمت غیر مترقب و از تائید بخت شمرده عرضداشت را نزد شاهجهان و عوض خان و محمد شیخ پسر خود را بالعجلت هر چه تمامتر پیشتر فرستاد و متعاقب با فوج بسیار خود هم رهگرا شد پادشاه بعد استماع قلیج خان را با اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار سوار گردانیده بصوبه داری قندهار فرستاد و باندیشه تعین یافتن افواج گران از ایران شاهزاده شجاع را با فواج عظیم نیز از پی اینها بامداد و اعانت راهی ساخت سعید خان بعد وصول بقندهار و بدست آوردن قلعه باشعار علی مردان خان فهمید که تا فتنه سیاوش قوللر آقاسی که بجمعیت قلیل برای بستن علی مردان خان از حضور قهرمان ایران دستوری یافته در این سرزمین رسیده فرو ننشیند جمعیتش از هم نپاشد رعایای این ولایت اطاعت و انقیاد نخواهند نمود بنابر آن باتفاق و اعانت علی مردان خان اراده مقابله با سیاوش تصمیم داده با هشت هزار سوار بر سر موضع سحری که لشکرگاه او نزدیک بقندهار بود روانه شد سیاوش نیز با قلیل مردی که داشت صف آرا گشته بقدر تاب و توان جنگیده انهزام یافت اما بنابر استحفاظ قلعه داری پسرش سلطان را با جماعه تفنگچیان در حصار زمینداور گذاشت و سعید خان در جلدوی این خدمت از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب بهادر ظفر جنگ و دیگر عنایات امتیاز یافت و فرمان رفت که در قندهار توقف نموده همت بر کشایش آن قلاع برگمارد و هرگاه قلیچ خان برسد قلعه قندهار باو سپرده علی مردان خان را با محمد شیخ پسر خود که خطاب خانه زاد خانی یافته روانه حضور گرداند پس از ورود فرمان و رسیدن قلیچ خان علی مردان خان روانه کابل گردید و پیش از رسیدن شاهزاده شجاع بکابل رسید و بعد رسیدن شاهزاده شجاع مورد عواطف و بسی دلجوئیها گردیده بعد چندی عازم درگاه شاهجهان پادشاه گشت و قلیچ خان بسرعت خود را رسانیده حصار زمینداور را مسخر گردانید و بعد ضبط مداخل و مخارجش تسخیر قلعه بست پیش نهاد خاطر گردانید چون بر محراب خان قلعه دار عرصه تنگ گردید امان نامه طلبید و بعد بدست آوردن امان نامه روانه عراق گردید و تمام قلاع ولایت قندهار مفتوح گردید و درین سال آشامیان بر حصون عسکر شبخون آورده دو قلعه را متصرف گشتند سران لشکر بر این ماجرا وقوف یافته رو بقلاع آنها نهادند و در عرصه دو پهر پانزده حصار آنها گرفتند و زیاده از چهار هزار آشامی کشته شد و داماد مرزبان آشام که سرگروه آنها بود با جمعی اسیر گشت و بعد حصول این فتح قریب پانصد کشتی جنگی بدست آمد و تمامی محال کوچ هاجو بتصرف در آمد و بلدیو راجه آنجا که خود را در اماکن صعب کشیده بود بامراض مبتلا گشته مع پسر همانجا بناکامی مرد و اسلام خان صوبه دار بنگاله بعنایات اضافه منصب و خلعت مورد الطاف شد چهارم ذی قعده نوروز شد و امرا باضافه مناصب مفتخر شدند چنانچه علامه افضل خان هفت هزاری شد و علی مردان خان که در زمره دولت خواهان منسلک گشته بکابل رسیده بود بمنصب پنجهزاری و ارسال علم و نقاره سرفرازی یافت و درین ایام راجه گج سنگه راتهور که در دولت و مراتب دولت خواهی از جمیع راجهای هند ممتاز بود رخت هستی بربست و خلف او جسونت سنگه بر طبق التماس پدر بمنصب چهار هزاری و خطاب راجگی سربلند شد و امر سنگه برادر کلان او سه هزاری منصب و خطاب رائی یافت و این امر بر عکس ضابطه بنابر فرط محبت گج سنگه با مادر جسونت سنگه بود

و درین سال تبت بسعے ظفر خان احسن داخل ممالک محروسه گردید و همدرین سال یادگار بیگ سفیر ایران که قبل از سانحه قندهار روانه شده بود رسید و از روز ورود تا یوم عود یک لک و سی و دو هزار روپیه انعام با دیگر عنایات یافت و همدرین ایام بسعی شاهزاده اورنگ زیب ولایت بگلانه و حصون آن دیار مفتوح شد و هفتدهم ربیع الثانی از اکبرآباد بدار السلطنة لاهور نهضت شد

احوال سال دوازدهم مطابق سنه هزار و چهل و هشت هجری

پانزدهم رجب دولت خانه دار السلطنة لاهور منزل شد و همان روز حسب الحکم معتمد خان میر بخشی و تربیت خان بخشی دوم تا بیرون در دیوان عام استقبال نموده علی مردان خان را با دراک کورنش حضور آوردند و خان بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوز و جیقه و خنجر مرصع و شمشیر خاصه مرصع و منصب شش هزاری ذات و سوار و دو اسپ و چهار فیل خاصه و ایالت صوبه کشمیر مورد الطاف شد و همدرین سال صفدر خان که بسفارت ایران رفته بود برگشته بملازمت رسید و پیشکش صفدر خان پانصد اسپ عراقی و دیگر نفائس اقمشه و امتعه ایران از نظر گذشت از انجمله اسپان چارصد اسپ پذیرائی یافت و قیمت اصناف اقمشه پیشکش که قبول افتاد پنج لک روپیه شد و خدمت سفارت ایران بوجه احسن بتقدیم رسانید چنانچه از حسن خدمت او شاه صفی پادشاه ایران بخانه او رفته عنایتها نمود و نه هزار تومان نقد و هشتاد سر اسپ بدفعات او را بخشید و درین سال شاهزاده دارا شکوه باضافه پنجهزاری ذات بیست هزاری ده هزار سوار و شاهزاده شجاع باضافه سه هزاری پانزده هزاری و بهمین اضافه شاهزاده اورنگ زیب و شاهزاده مراد بخش که تا آن زمان پانصد روپیه یومیه می یافت بمنصب ده هزاری چار هزار سوار سربلندی یافتند و سیف خان حارس اکبرآباد را فرمان صادر شد که از طرف شاهزاده شجاع به بنگاله که در تیول او مقرر گشته برود و راجه جسونت سنگه باضافه هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری بلند پایه شد و یادگار بیگ سفیر ایران که رخصت یافته بود بواسطه سرانجام سفر در لاهور متوقف بود بار ملازمت نمود و از روز ملازمت تا روز رخصت دو لک و پنجاه هزار روپیه از نقد و جنس با و مرحمت شد و مصحوب او جهت شاه صفی دارای ایران صراحی و پیاله و رکابی مرصع که قیمتش پنجاه هزار روپیه بود ابلاغ یافت و همدرین ایام شایسته خان بصوبه داری پتنه از تغیر عبد الله خان و خان مسطور باستیصال بوندیله های متمرد تعین شد و علامه افضل خان که دیوان اعلی و وزیر الممالک بود بیمار شد و پادشاه بعیادت او رفت و دوازدهم ماه رمضان در لاهور ازین جهان انتقال نمود جامع فضائل و کمالات و شیرازی الاصل بود خواص پادشاه از زبان سلطان ناقل اند که کمتر میفرمود که از افضل خان در باره هیچ یکی سخن بد شنیده نشد عمرش هفتاد سال مدت ملازمت شده سلاطین بیست و هشت سال فرزندی از و نماند برادرزاده خود عنایت الله خان را که آخر بعاقل خان مخاطب شد بفرزندی برداشته بود تاریخ رحلتش چنین یافته اند مصرع

از خوبی بردگوئے نیک نامی ۞ دعا می

از دهر نیز گفته اند مقبره او بر لب آب جمنا مقابل شهر واقع است بعد ازین واقعه به اسلام خان فرمان رفت که بعد رسیدن سیف خان خود را زود بحضور رساند نهم صفر شاه شجاع از کابل رسیده ادراک کورنش نمود و چون زنش دختر میرزا رستم صفوی درگذشته بود دختر اعظم خان برای او خواستگاری نمودند و سلخ ماه شاهزاده شجاع بانتظام بنگاله مرخص گشت و ازدواج همانجا واقع شد و هم درین سال از لاهور بکابل نهضت شد و بیست و پنجم محرم بکابل رسیده سعید خان صوبه دار آنجا را بمالش هزارجات مامور فرمود و بیست و پنجم ربیع الثانی از کابل بلاهور معاودت شد

احوال سال سیزدهم مطابق سنه هزار و چهل و نهم هجری

بیست و یکم جمادی الثانیه بدار السلطنة لاهور نزول اجلال شد و علی مردان خان از کشمیر آمده سعادت ملازمت دریافت و اصل

و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفراز شد و با صوبه کشمیر صوبه داری لاهور علاوه آن شد و والده ممتاز محل درین سال رو در نقاب عدم کشید و پادشاه بنا بر تعزیت بخانه آصف خان تشریف برده دلجوئی او نمود و بیست و ششم رجب اسلام خان از بنگاله بحضور رسیده دیوانی کل یافت و دران زمان پنج هزاری بود غره شعبان شاه شجاع را در اکبرنگر پسری کرامت شد و بسلطان زین الدین مسمی گشت و درین سال کهلوجی نوکر نظام الملک که در زمره ملازمان درآمده بود روگردان شد و پیش عادل خان رفت و در انجا ماوا نیافت و بسعی شاهزاده اورنگ زیب بقتل رسید از غرائب سوانح آنکه از درشت گوئی عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار میان عبد الرحیم بیگ اوزبک و خان مرقوم ناسازگاری شد عبد الرحیم مصاحبت با او موجب مضرت خود دانسته پس از تمارض روزی چند خود را اکم نمود و تا یک سال در خلا و ملا گنگی نمود و حتی زن های او هم بالی الضمیر پی نبرده او را فی الحقیقة گنگ میدانستند تا آنکه این ماجرا از وقائع آن صوبه بعرض رسید و حکم بطلب او صدور یافت بعد رسیدن بحضور گویا گشته سبب گنگی خود معروض داشت و همگنان را بحیرت انداخت نهم شعبان عرضداشت اورنگ زیب از انتهای راه که قاصد حضور از دولت آباد بود مشتمل بر تولد پسری بنظر گذشت آن پسر را بسلطان محمد موسوم ساختند و هم درین سال حمزه که از طرف حکام خراسان حکومت سیستان داشت جمعی را بسر قلعه بست فرستاده بدست آورد و باز عمله و افواج هند از حکام نمود و بسعی بسیار قلعه را از مردم حمزه که قلیل جماعتی بود بدست آوردند و عیدل نامی که اندک ریاست قندهار داشت و نزد مردم هند متهم بدوستی حمزه بود حسب الامر پادشاه بیاسا رسید پانزدهم ماه رمضان شاهزاده اورنگ زیب بحضور رسیده ادراک سعادت کورنش نمود و همدرین سال آتش عظیمی به ارک اکبرنگر درگرفت و تمام کارخانجات شاهزاده شجاع و هفتاد و پنج کس از خدمه محل سوخته خاکستر شدند و بیست و پنجم شوال شاهجهان پادشاه از لاهور بسیر کشمیر توجه فرمود و هشتم ذی قعده شاهزاده اورنگ زیب بدولت آباد دکن مرخص شد و نهم ذی الحجه دولت خانه کشمیر بفر نزول پادشاه رونق پذیرفت و طرائف که برای ابتیاع اسپان بصوب عربستان روم شتافته بسلطان مراد قیصر روم با هدایا و الا دکر مرصع گران بها برده بود رسانیده مع ارسلان آقا سفیر روم بعتبه سلطنت رسید و پنجاه سر اسپ بابت خرید و دو راس اسپ از طرف خود و نه اسپ پیشکش محمد پادشاه عالم کسا بنظر گذرانید و فدائی خان خطاب یافت و ارسلان آقا نامه قیصر روم و اسپی سبب نام که با زین مرصع و عباسی مروارید دوز از جانب قیصر آورده بود از نظر گذرانید و پادشاه از سیر بساتین کشمیر انبساط اندوخته بتماشای ییلاق سنگ سفید نهضت نمود و هنگام مراجعت باران غیر وقت در نهایت شدت باریده راهها بمرتبه گل ولای رسانید که عبور متعذر شد و از دشوار گذاری کار مردم بجان رسیده بود و پادشاه خود در شش پهر چهار کروه راه بصعوبت تمام طی کرده بعد دو پاس شب بمنزل رسید و سه شبانروز متصل باران می بارید و آبها بمرتبه طغیان کرد که قریب چار هزار خانه بر کنار ڈل و بهت انهدام یافت و ده بسیاری را آب برد و از عرضداشت جان سپار خان فوجدار بهیره و بلطف پیوست که از چارصد و سی و هشت موضع پرگنه مذکور سی و هشت سالم مانده باقی همه در آب فرو شد و از پرگنه خوشاب جزو و موضع دامنه کوه ازین آفت محفوظ نماند

احوال سال چهاردهم مطابق سنه هزار و پنجاه هجری

پادشاه هفتم جمادی الثانیه بسیر شرقی سوی کشمیر و از انجا بلاهور توجه نمود ارسلان آقا سفیر روم از ابتدای ورود تا روز رخصت سی هزار روپیه و یک مهر صد توله و یک روپیه بهمان وزن و دیگر عنایات یافت و پیشکش اعظم خان صوبه دار گجرات جواهر اقمشه و سی سر اسپ از نظر گذشت و او چنانچه باید در نظم و نسق آن صوبه سعی نمود و تادیب جام و بهارا که هر دو عمده بومیان آنجا بوده اند

همت گماشته مطیع و منقاد ساخت و جام دار الضرب را که دران سکه محمود سے می زدند موقوف نموده پیشکشها قبول نموده حاضر شده خان را دید و ظفر خان که بنا بر جهتے دو سال بے منصب شده بود درین سال بار کورنش یافته بمنصب سابق بحالے یافت و ملکه بانو بیگم مهین دختر آصف خان خواهر ممتاز محل که زوجه سیف خان بود رحلت نمود و شاهجهان بخانۀ آصف خان رفته تعزیه او گفت و دختر سوم آصف خان بزرگ خانم نام در خانۀ ظفر خان بود و هم درین ایام شاهزاده مرادبخش باستیصال جگت سنگه ولد راجه باسو مامور شد او از اول امان خواسته شاهزاده را دید و عوض مطالب نمود چون زیاده بر مرتبه خویش میخواست در حضور پذیرائی نیافت رخصت گرفته بوطن رفت و سر بشورش برداشت و عساکر منصوره بقلع و قمع ریشه مفاسد او پرداخته او را عاجز گردانید بناچارے دست بدامن عجز و استعفا زده عفو تقصیرات خواست باشد عاے شاهزاده بخشوده آمد و حکم شد که تاراگڑه که مایۀ نخوت و تمرد او است به بندهاے پادشاهے سپارد جگت سنگه امتثال فرمان نموده بحضور شاهزاده آمد و سید خان جهان بقلعۀ مذکوره در آمده حصارش را مع عمارات از بیخ برانداخت و حسب الحکم ضبط کوهستان آنجا به نجابت خان تعلق گرفت و هم درین سال ملا اسعد الله که موطن او جنبوت و منشاش لاهور است بوساطت موسوی خان بملازمت سدۀ سلطانی فائز و بپایۀ اعتبار او بعنایت خلعت خاصه و اسپ از طویلۀ خاصه او ... و در عرض یک سال بمنصب هزاری و خطاب خانی و داروغگی دولت خانۀ خاص سرافراز شد و علی مردان خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبه دارے کابل از تغیر سعید خان بهادر ظفر جنگ عز اختصاص یافت و صوبه کشمیر که علی مردان خان داشت بشاه قلی خان تفویض شد و در راه از دنیا در گذشت تربیت خان بجاے او قرار یافت ؛

احوال سال پانزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و یکم هجرے

درین سال شایسته خان خلف یمین الدوله آصف خان صوبه دار بهار مرزبان پلاؤن را که تمرد مے ورزید تنبیه نموده هشتاد هزار روپیه پیشکش هر ساله مقرر کرده و هفتم هم شعبان یمین الدوله آصف خان خانخانان سپه سالار بمرض استسقا رگراے آخرت شد پادشاه بمکر منزل او رفته کمال احترامش مے نمود نه هزارے نه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه منصب داشت مقبرهٔ او بر لب آب راوی محاذی شهر لاهور واقع شد و شایسته خان مهین خلف او را پادشاه خلعت ماتمے فرستاده عنایتها بحال او فرمود و بدیگر اولاد او نیز مراعات و دلجوئے نمود باین منصب و مرتبه و نسبت و دولت هیچ امیرے در عهد هیچ پادشاهے از سلاطین هند نرسیده بعد رحلتش سواے حویلے که در وطن خود لاهور بنا نموده و بیست لک روپیه بران خرج شده و جمله ملوکات او در هند نقد و جنس مبلغ ده کرور و پنجاه لک روپیه مخلف شد با آنکه وصیت کرده بود که اندوختهایش همه بخزانۀ عامره برسانند پادشاه از انجمله بیست لک روپیه نقد و جنس بسه پسر و پنج دختر او بخشیده و باقی را بشاهزاده داراشکوه پسر خود که نواسه آصف خان هم بود عنایت نمود و نیز درهمین سال میرزا رستم صفوے قندهارے که شش هزاری پنج هزار سوار منصب داشت و از سنۀ دوم جلوس بسبب کبر سن ترک منصب و نوکرے نموده انزوا اختیار کرده بود دو لک روپیه سالیانه وظیفه مے یافت جهان را پدرود کرد هشتاد و دو سال عمر داشت و طبعیتش بنظم اشعار رغبت داشت فدائی تخلص میکرد چهار پسر داشت اولین مرزا مراد طبع او نیز مائل بشعر گفتن بود دوم میرزا مسیح در عین جوانے و حیات پدر بدریاے بہٹ غرق شد سوم میرزا حسن چارم میرزا بدیع الزمان مخاطب بشاه نواز خان و درین سال قلاع متعلقه جگت سنگه که شاهزادهٔ مرادبخش به تنبیه او مامور بود به سعی بلیغ سید خان جهان و راجه جے سنگه و بهادر خان واله وردی خان مفتوح شد و حسب الحکم با زمین هموار گردید شاهزاده استعفاے جرائمش نموده با پسرش بحضور آورد و شاهزاده اورنگ زیب بعتبۀ سلطنت رسیده ادراک سعادت قدمبوس نمود چون در کشمیر بنا بر طغیان آب ڈل و بہٹ چنانچه سابق مذکور شد مزارع بسیار خراب گردید

دران شهر قحط افتاد و رعایا و سکنه آنجا زیاده از سے هزار کس بلاهور رسیده زیر جهرو که درسن فراهم شده اظهار بے برگے نمودند مبلغ یک لک روپیه خیرات مرحمت شد و حکم شد که تا این جماعه در لاهور باشند هر روز چند جا طعام مبلغ دویست روپیه از سرکار والا مے داده باشند و سی هزار روپیه نزد تربیت خان فرستاد که در کشمیر بمردم آنجا قسمت نماید و طعام صد روپیه هر روز پخته نیز بگرسنگان آنجا رساند چون خان مذکور باحوال آن جماعه خوب نه پرداخت صوبه دارے کشمیر از تغیر او بظفر خان تفویض یافت و مبلغ بست هزار روپیه مصحوب او بجهت خیرات ارسال یافت و میرزا عیسے ترخان که بنظم سرکار سورٹه مامور بود از تغیر اعظم خان که بحال رعایاے آنجا نمی پرداخت بحکومت صوبه گجرات سرفرازی یافت و از اصل و اضافه بپایۀ منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه رسید و ضبط مهام سورٹه بعنایت الله پسرش مفوض شد و بنا بر شهرت توجه دارے ایران بجانب قندهار شاهزاده داراشکوه بعنایت بسیار و انعام دوازده لک روپیه نقد سرفرازے یافته با پنجاه هزار سوار رخصت یافت و شاهزاده مرادبخش نیز مرخص گشت که درین طرف نیلاب اقامت گزیند و عند الحاجت نزد برادر برسد چون عساکر از نیلاب گذشت و خبر رحلت شاه صفی بمسامع شاهجهان پادشاه رسید بشاهزاده حکم شد که در غزنین توقف نماید و صدق و کذب خبر دریافته اگر راست باشد معاودت نماید و گرنه بمدافعه پردازد خبر رحلت او واقعی بود داراشکوه برگشته بحضور رسید و چون بنا بر رحلت شاه صفی بمحض حرکت شاهزاده بدون جنگ و جدال قلعه در دست اولیاے دولت هند ماند داراشکوه بشاهزاده بلند اقبال مخاطب گردید و درینولا جشن قمری رو داد و درهمین ایام شاهزاده مرادبخش از حسن ابدال برگشته بدرگاه والا رسید و ازدواج او با دختر نیک اختر شاهنواز خان صفوے واقع شد و پنج لک روپیه براے سرانجام این جشن بشاهزاده مرحمت شد و یک لک و چهل هزار روپیه از نقد و جنس برسم ساچق بخانه شاهنواز خان فرستادند و چهار لک روپیه کابین مقرر شد ؛

احوال سال شانزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و دو هجرے

چون بعرض پادشاه رسید که درین سفر قندهار از اله وردے خان بعض حرکات خلاف آئین نمک خوارگے بظهور رسیده ز نهش در اختیار او نیست منصب جاگیر او تغیر شد و جاگیر او که در متهرا بود باعظم خان بعد از تغیر صوبه گجرات مرحمت شد و ملا عبد الحکیم سیالکوٹی را پادشاه به نقد سنجیده شش هزار و پانصد روپیه که هم سنگ او بود بدو عطا فرمود و شاهزاده مرادبخش بصوبه ملتان که در تیول او مقرر بود رخصت یافت و خلعت خاصه با پهنچے مرصع آلات و دو اسپ خاصه با ساز طلا و میناکار و آفتاب گیر باو عنایت شد و بعرض رسید که باغ لاهور که در سال چهاردهم جلوس حکم عمارت آن و حفر نهر اول باهتمام علی مردان خان شده بود و بعد باهتمام خلیل الله خان صوبه دار آنجا تفویض یافته بصورت انجام پذیرفت و شوق تماشایش از خاطر فیض مظاهر پادشاه سر بر زد و بفیض قدوم خود رونق او افزود و هشت لک روپیه در عمارت باغ موصوف و تیارے نهر مذکور صرف شد چون خاطر از نظم مهمات صوبه پنجاب و کابل و قندهار وا پرداخت هیجدهم شعبان این سال از دار السلطنت لاهور بدار الخلافه اکبرآباد نهضت نمود و علی مردان خان بموجب حکم از کابل بحضور رسیده بخطاب امیر الامرائے سر برافراشته رخصت انصراف بکابل یافت و مقبره ممتاز محل که تا قریب دوازده سال باهتمام مکرمت خان و میر عبد الکریم تعمیرے شد صورت اتمام یافت خرج این عمارات پنجاه لک است پادشاه در آنجا رفته پسندیدو سے موضع از مضافات پرگنه حویلے اکبرآباد و نگر چند که حاصلش یک لک روپیه است با محصول دکاکین و سراهاے معمورهٔ دیگر که تعلق بآن مقبره دارد و دو لک روپیه بداخل آنهم هست وقف این مقبره نمود ؛

احوال سال هفتدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و سوم هجرے

در شروع این سال عرضه داشت شاهزاده اورنگ زیب مشتمل بر خبر ولادت پسرے در سلخ رجب رسید پادشاه آن مولود مسعود را
بمحمد معظم مسمی گردانید و دخترے پاکیزه گوهر از بطن دختر شاهنواز خان نیز بوجود آمده بود بزینة النسا بیگم موسوم ساخت وچون در
دار الخلافه اکبرآباد علامات وبا شیوع یافته بود بدولتخانه فتح پور آمده اقامت فرمود و یک چندی بصوب سوگر بهیر و شکار گذرانید
هم درین اثنا شاهزاده دارا شکوه را عارضه روے داد و پادشاه از فرط محبت هشت بار بمنزل او برائے عیادت رفت و مرضش بصحت مبدل
گشت و درین ایام صوبه قندهار از تغیر صفدر خان به سعید خان بهادر و صوبه پنجاب بتغیر او بقلیچ خان مقرر گشت چون هوا باعتدال آمد
پانزدهم شوال باکبرآباد تشریف آورد و سعد الله خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری پانصد سوار سر اعتبار برافراشت دهم محرم سال هزار و
پنجاه و چارم هجری نوروز شد و بشیخ عبد الصمد سفیر شریف مکه معظمه پاندان طلا و ارگجه با پیاله و سرپوش طلا و چار هزار روپیه نقد عنایت شد و بعد اندک زمانی
شیخ مرقوم رخصت انصراف بمکه یافت از اول ورود تا وقت عود بمه جهت بیست هزار روپیه از سرکار و همین قدر از شاهزادگان و امرا
حسب الامر یافت و درین سال شبے بیگم صاحب کلان پادشاه از خدمت پدر برخاسته بخوابگاه خود میرفت ناگاه گوشه ولطف دامنش
بشمعے رسید و تمام لباس بدن را آتش درگرفت و پشت و هر دو دست و پهلو بسوخت و پادشاه از حدوث این واقعه نهایت اندوهگین گشته
برخلاف ضابطه مقرره فردائے آن شب از مشکوی اقبال برنیامد روز دوم چون شرف آفتاب بود بضرورت بعد دو پهر دربار عام
برآمده بیش از یک گهڑے نه نشست و از روز نخستین تا سه روز پنجهزار روپیه بمحتاجین تصدق فرمود و بیست و دوم صفر که روز
ولادت آن دختر بود نیز همین قدر مبلغ بارباب احتیاج بخشید و در ماه اول این سانحه شصت هزار روپیه بدفعات بمساکین تقسیم نمود
و از شروع ماه دوم مقرر کرد که هر روز هزار روپیه تصدق باهل استحقاق میرسیده باشد وجمعے را که بنا بر مطالبات عظیمه و خیانات
جسیمه در زندان مکافات بودند آزاد فرمود و جرائم آنها بخشود و مبلغ هفت لک روپیه از عین المال سرکار والا بخشیده آمد و هم درین
ایام حکیم محمد داؤد را که از ایران آمده بود باتفاق حکیم مسیح الزمان بمداواے بیگم صاحب متعین فرمود و شاهزاده اورنگ زیب از
دکن و مراد بخش از ملتان بدیدن خواهر بحضور آمده شرف کورنش دریافتند و شاهزاده اورنگ زیب بنا بر بعض رنجشها بگوشه
نشینی بدون رضای پادشاه درساخت و دست از کارهاے دنیوی باز کشید بنا برین خدمت انتظام ممالک دکن بخاندوران
بهادر نصرت جنگ از تغیر مالوه مقرر شد و منصب او بهفت هزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه گردیده یک کرور دام انعام
یافت و هادراز نکس بیمارے صاحبه زمان خاطر پادشاه مکدر شد هم درین اثنا راو امرسنگه پسر راجه گج سنگه راٹهور که روزے
چند از ادراک کورنش محروم و ممنوع بود آخر روز پنجشنبه سلخ جمادی الاولے بدرگاه آسمان جاه رسید و صلابت خان میر بخشی
او را در خلوت خانه منزل شاهزاده دارا شکوه که پادشاه همانجا تشریف داشت بشرف زمین بوس رسانید راو مذکور در صف دست
چپ بجای خود رفته ایستاد و صلابت خان بطرف دست راست سریر سلطانی استاده بود در زمانیکه پادشاه بعد ادائے نماز شام
بنام یکے از امرا بخط خاص منشورے می نوشت خان مرقوم برای امرے از فراز ایوان پایان آمده نزد شمعدان چار شاخه با یکے از
بندگان حضور گرم سخن بود ناگاه امرسنگه بطور دیوانگان جمدهر کشیده دوید و بر طرف چپ سینه اش زد به مجرد همان زخم زدن
کار صلابت خان بپایان رسید خلیل الله خان و ارجن ولد راجه بیٹهلداس گور و سید سالار بارهه و شش هفت کس از منصب
داران و گرزداران از یمین و یسار دویده یکبارگے به شمشیر آبدار کارش بانجام رسانید و بحکم پادشاه میرخان میر توزک و ملوک
چند مشرف غسل خانه جسد او را برداشته بردند تا بمردم او سپارند مردم او دست از جان شسته هر دو را القتل رسانیده خود نیز کشته شدند

احوال سال هیجدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و چارم هجرے

درین سال اصالت خان را میر بخشی و خلیل الله خان برادرش را بخشی دوم گردانید و درین سال علی مردان خان فرهاد و فریدون غلامان
خود را با گروهے از تابینان کابل به تنبیه علی قطغان اتالیق پسر سبحان قلی ولد نذر محمد خان که بر احشام بلوچان تاخت آورده بود فرستاد
و آنها بعد جنگے و زد و خورد بسیار بر مخالفان غالب آمده ظفر یافتند و اکثرے از همراهیان مخالف مقتول و مخذول شدند و فراوان اسپ
و شتر و گوسفند آنها فرهاد و فریدون غنیمت آوردند و هم درین سال انتهاض اعلام پادشاه از اکبرآباد بطرف لاهور و از انجا بکشمیر اتفاق افتاد
و شب پنجشنبه یازدهم شعبان در خانه دارا شکوه از بطن دختر سلطان پرویز پسرے متولد شد و بسپهر شکوه مسمی گردید و خاندوران ناظم
دکن حسب الطلب بحضور آمد و راجه جے سنگه که کمکی او بود بمحافظت ملک دکن مامور شد و هم درین سال جشن حصول صحت بیگم صاحب دختر کلان
پادشاه مقرر شد ایوان بار عام را بکمال آرایش تزئین نموده اقسام جواهر و نقود بران عفیفه نثار شد و شاهزادگان و امرا هر یک در خور مرتبه
خود بعنایات انعام و اضافه سرافرازی یافتند و حسب الالتماس آن ملکه ملکی خصال شاهزاده اورنگ زیب را پادشاه از گوشه نشینی
برآورده مورد الطاف نامتناهی گردانید و حکیم محمد داؤد را که معالج بیگم صاحب بود بعنایت خلعت خاصه و منصب دو هزاری
و دویست سوار و اسپ خاصه از طویله خاص با زین طلا و فیل و یک اشرفی پانصد توله و یک روپیه بهمین وزن نوازش فرمود و عارف
خدمتگار را که خدمت معالجه جراحت بدنی که بسبب سوختن بهم رسیده بود بکمال دلسوزی و محنت بتقدیم رسانیده بود به نقره سکوک
سنجیده هفت هزار روپیه هم سنگ او با خلعت و اسپ و فیل مرحمت شد و پنج لک روپیه که برای حصول صحت او پادشاه نذر کرده بود
بمصرف رسید بعضے ازین زرها بمکه معظمه و برخے با قندیل مرصع که حسب الامر ملکه مذکوره مهیا شده بود بمدینه طیبه ارسال یافت و مامون
نام بینوائی را که بعضے جراحات متعذره بمداواے او به شده بود نیز به نقره سنجیده مبلغ هم سنگش با خلعت و اسپ و فیل و دهی در وطن
بالتمغا مرحمت شد و از بیگم و شاهزادگان نیز انعام وافی یافت و چون محمد علی فوجدار حصار آن فقیر را آورده بود مورد عنایت گشته
خطاب خانی یافت و هیچ جشنی بخوبی و فیض رسانی این جشن گاهے بعمل نیامده بود و ملکه مذکوره بشکرانه آنکه از پدر مهربان درین
بطور رسید متکفل وزن جشن شمسی درین سال گشته نثار و پیشکش بسیار گذرانید و صد کس از امراے نامدار و ارکان دولت را
خلاع فاخره بخشید و هم درین سال شاهزاده اورنگ زیب را بمرحمت خلعت با نادرے و دو اسپ خاصه با زین طلا مینا کار و طلاے ساده
و فیل با یراق نقره سرافراز نموده بانتظام صوبه گجرات مرخص گردانید و درین سال بعد ورود در کشمیر رضامندی رعایا و سائر اهالے
آن بلده از سلوک پسندیده ظفر خان معلوم گشته موجب خوشنودے خاطر خدیو روزگار شد و یک لک روپیه انعام یافت و طالبائے
کلیم قصیده در تهنیت مقدم پادشاه در کشمیر معروض داشته بمرحمت خلعت و انعام دو بیست اشرفی مباهی و مسرور شد خاندوران
نصرت جنگ که از حضور بصوبه دکن می رفت در دو کروهے لاهور آخر شب شنبه ششم جمادی الاولی خدمتگارے زخم جمدهر بر
شکم او کارے زد بعد انقضاے یکروز از دنیا درگذشت فرزندانش بموجب وصیت از متروکات او یافته باقی مبلغ که مبلغ
شصت لک روپیه نقد بود بسرکار پادشاه باز گردید مدفن او در روآبایش گوالیار است هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه
سه اسپه منصب داشت:

احوال سال نوزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه پنج هجری

غره جمادی الثانیه اسلام خان بخلعت خاصه و شمشیر و جمدهر مرصع و دو اسپ از طویله خاصه با زین طلا و مطلا و فیل با یراق نقره
مع ماده فیل و اضافه هزاری هزار سوار منصب شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه و سه اسپه و دیگر عنایات سرفرازی
یافته بخدمت انتظام هر چهار صوبه دکن مامور شد و سعد الله خان بعنایت خلعت خاصه و خدمت دیوانی خالصه شریفه از تغیر اسلام خان

وازاصل واضافه بمنصب چهار هزاری هزار سوار و بعطای قلمدان مرصع سربلند گردید چون از فرط کاردانی بنوازشهای روزافزون اختصاص داشت بستم رجب بدرجهٔ رفیعهٔ وزارت اعظم و عنایت خلعت خاصه مع اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و هزار و پانصد سوار رسیده و درین سال بسعی امیرالامرا علیمردانخان قلعه کهمرد مفتوح شد و خود از کابل پیشتر رفته رو بتسخیر بدخشان نهاد درین فرصت علی مردان بکهمرد شتافت و بی آنکه کار بر حصاریان تنگ کند آنها امان طلبیده برآمدند و امیرالامرا رفتن بآنطرف مصلحت ندیده برگشت و پادشاه برگشتن امیرالامرا درینوقت که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده بود نه پسندید و درهمین سال جان نثار خان ولد پرست خان را بتعزیت شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس ثانی روانه ایران نمود یک فقرهٔ نامه مرسله این بود بمبارکباد جلوس میمنت مانوس آن فرزندزاده برخوردار کامگار نامدار بلند مقدار بهین گوهر درج دولت و عظمت مهین اختر برج شوکت و سلطنت نقاوهٔ اصلاب طیبین سلالهٔ اسلاف طاهرین پرداخته می شود و نفائس امتعه هندوستان را که سه لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت مصحوب او ارسال فرمود چهارم شعبان رایات اقبال از کشمیر بطرف لاهور در اهتزاز آمد و پانزدهم ماه رمضان در لاهور نزول اجلال شد و شاهزاده مرادبخش از ملتان رسیده شرف کورنش دریافت و بیست و نهم نورجهان بیگم رحلت نموده در لاهور متصل مرقد برادر خود آصف خان مدفون گشت و علی مردانخان از پیشاور آمده ملازمت نمود و سعدالله خان از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری دو هزار سوار سربلندی یافت و درین سال بخانه شاهزاده شجاع پسری بوجود آمده بزین العابدین موسوم گردید و چون پادشاه به تسخیر ولایت بلخ و بدخشان و سمرقند که دارالملک امیر تیمور صاحب قران بود بسیار رغبت داشت خصوص از زمانیکه نذر محمد خان باراده تاخت کابل اول سال جلوس لشکر کشیده برگشت و بعد چند مدت از تطاول او در بلخ هرج و مرج پدید آمد سرانجام این مهم اهم دانسته رایات افواج مملکت ستانی بطرف کابل نهضت نمود و شاهزاده مرادبخش را بامید اعانت علی مردان خان امیرالامرا که فوجی از اولوس ولایتی خود همراه و معرفت تمام ازان طرفها و ایلات آنجاها داشت حسب الطلب نذر محمد خان که بسفاهت از دشمن استمداد نموده بود با جمعیت پنجاه هزار سوار پیشتر از حرکت خود برسم منقلا فرستاد خسرو پسر دوم نذر محمد خان که از فساد و غارت قوم المانان ملجا و پناهی غیر از درگاه شاه جهان نداشت آمده شاهزاده مرادبخش را دیده بود شاهزاده هنگام ملاقات تا سر بساط رفته معانقه نمود و بپهلوی مسند خود نشانیده بعد دلجوئی بسیار بحضور پدر فرستاد و او بحضور آمده دو لک روپیه نقد و جنس یافت چون شاهزاده مرادبخش بحوالی بلخ رسید نذر محمد خان بهرام و سبحان قلی پسران خود را باستقبال فرستاد و مرادبخش اعزاز آنها نموده بنابر اطمینان خاطر شان فرمود که بخان بگوید که از هند لشکر بیشمار رسیده است هرگونه مددی که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد روز دیگر نزدیک حصار رسیده فرمان داد که بضبط حصار بپردازند نذر محمد خان را بمشاهدهٔ این حال دل از دست رفته بطرف ایران گریخت و پناه بشاه عباس برد شاهزاده مرادبخش گروهی را به تعاقب او روانه کرد آنها بقدر طاقت تعاقب نموده مراجعت کردند و خلیل الله خان را با ملتفت خان وغیرهما برای گردآوری اموال او فرستاد دوازده لک روپیه از مرصع آلات و طلا آلات و جز آن و قریب دو هزار و پانصد اسپ و مادیان و سه صد شتر نر و ماده بضبط درآمد و از متصدیان جهات و تحویلداران ظاهر شد که همگی اندوختهای او هفتاد لک روپیه بود ازانجمله افزون از دوازده لک روپیه بسرکار شاهزاده درآمد و قریب پانزده لک روپیه در بخارا هنگام فرار او از قرشی ببلخ بتاراج رفت و قلیلی را عبدالعزیز خان متصرف گشت و بیشتر لشکریان والی آن و دیگر غارتگران بردند از انچه باقی ماند پاره در وقت اضطراب بسپاه خود داد و اکثر اوزبکیه و المسانیه و قلماقان و روسان غارت نمودند و نذر محمد خان بعد هزیمت از شبرغان با قتلق محمد و پسر خود قلیلی از اوزبکان نزد خود براه

چون

چون از مشهد مقدس گذشته باصفاهان نزد شاه عباس رفت و پسران و متعلقان و سه دختر او ببدهٔ شاهجهانی رسیدند بهرام بمرحمت خلعت خاصه با چارقب زردوزی و جیغهٔ مرصع و منصب پنجهزاری هزار سوار و یک لک شاهی مباهی شد و عبدالرحمن را بشاهزاده دارا شکوه سپرد که تربیت فرماید و یومیهٔ او صد روپیه مقرر گردید مستورات را بیگم صاحب نزد خود طلب داشته مورد انواع اعطاف نمود و شاهزاده مرادبخش را اندیشها از افواج اوزبکیه وغیره و ایلات آن دیار و عدم مناسبت هوا و اوضاع آنجا بهم رسیده مکرر عرضداشتها فرستاده اذن معاودت خواست و حکم نارسیده بحضور شتافت این حرکت شاهزاده بر مزاج پادشاه ناگوار آمد و شاهزاده را بعزل منصب و تیول ملتان تادیب فرمود و چون نزدیک بکابل رسید از کورنش ممنوع گشته فرمان شد که بشهر درنیامده به پشاور رفته بنشینند و سعدالله خان بنظم و نسق بلخ و دلدهی سپاه دستوری یافته در عرض یازده روز به بلخ رسید ؛

احوال سال بستم مطابق سنه هزار و پنجاه و شش هجری

درین سال پادشاه میر عزیز را با نامهٔ متضمن اظهار عواطف و آنکه پیش نهاد خاطر چه بود نزد نذر محمد خان برسم رسالت بایران فرستاد درین اثنا نذر محمد خان باصفهان رسیده باز بخراسان برگشته بود چون میر عزیز باصفاهان رسید خبر رجوع او شنیده خواست که او هر جا باشد رسیده نامه را برساند دارای ایران این معنی را نه پسندید مشارالیه توقف نموده حقیقت را بدرگاه عرضداشت حکم رفت که در پی او نرود و از شاه ایران رخصت گرفته روانه حضور شود سعدالله خان از بلخ عود نموده درهمین سال شرف عتبه بوسی یافت و فتح نامهٔ بلخ و بدخشان مصحوب ارسلان بیگ بدارای ایران نیز درین سال ارسال یافت و رایات پادشاهی از کابل بدارالسلطنة لاهور سایهٔ نزول افگند و در جشن وزن شمسی این سال پادشاه عفو تقصیرات مرادبخش نموده بعطای منصب سابق سرافراز فرمود و شاهزاده اورنگ زیب حسب الطلب بحضور رسیده شرف کورنش دریافت و پادشاه اورا برای تسخیر بدخشان و بلخ مقرر نموده بدان صوب رخصت فرمود و سعید خان بهادر که از ملتان آمده بود تعینات شاهزاده اورنگ زیب شد و از استماع خبر درگذشتن اصالت خان چون نوکر مزاجدان بود پادشاه بسی متاسف گشت و میرزا نوذر صفوی از بلخ رسیده طیور شکاری نذر محمد خان که دران میان پنج باز طویغون بود از نظر گذرانید و باصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار نوازش یافت و پادشاه خود هم عازم کابل شد تا پشت شاهزاده اورنگ زیب باستظهار او قوی باشد و همدرین سال ستی خانم رخت هستی بربست پادشاه از استماع این حادثه بسی تاسف نمود او همشیرهٔ طالبای آملی بود با حکیم مسیح الزمان قرابت و قدم خدمت از وقت ممتاز محل داشت مهردار خاص بود و رسوم خانه داری و آداب بندگی نیکو می دانست از فن طب و علم قرائت آگاه بود و ملکه جهان آرا بیگم صاحب نزد او تلمذ نموده بود و ازین جهت که فرزندی نداشت دو دختر طالبا را بفرزندی خود برداشت کلان در ازدواج عاقل خان و خرد در حبالهٔ نکاح مرحمت خان بود و شاهزاده اورنگ زیب غرهٔ جمادی الاولی به بلخ رسید و بشهر درنیامده یک کروهی آن شهر نزدیک مکانیکه بهادر خان خیمه داشت معسکر ساخت روز دیگر درون حصار درآمد و قلعه اندرون و حصار بیرون را ملاحظه نموده بعد بند و بست شهر هر کس از اکابر اهالی آنجا را در خور یکی باکرام و انعام کامیاب گردانید و مادهو سنگه هاذا را بحراست قلعه و شمشیر خان ترین را با جمعی از منصب داران و احدیان و تفنگچیان به نگاهبانی شهر گذاشت و ترتیب لشکر بصواب دید خیر اندیشان چنین مقرر شد که فوج قول بوجود شاهزاده استظهار یابد و بهادر خان با تمام سپاهی که با او در بلخ بود هراول و امیرالامرا علی مردان خان برانغار و سعید خان بهادر ظفر جنگ در

جز الغار چون بموضع تیمور آباد فرود آمدند و اوزبکیه از اطراف هجوم آورده هر کس بهر طرفی فرود آمده بود با فوج مخالف گرم پیکار شد چون اورنگ زیب هجوم اوزبکیه بر امیر الامرا علی مردان خان دید فوجی را بکمک فرستاد قبل ازان که فوج کمک برسد امیر الامرا مخالفان خود را منهزم ساخت و سعید خان بهادر ظفر جنگ که هنوز ضعف بیماری لاحق داشت خود در بنگاه مانده و لشکر خود را بموجب ترتیب بطرف چپ شاهزاده گذاشته بود چون فوج مخالف برلشکرش ریخت و کار بر آنها تنگ شد خان مذکور با جماعهٔ که با خود داشت سوار شده بسرعت برق و باد در رسید و باوجود ضعف بیماری بسواری اسپ خود بر اعدا تاخته چنان کوشش نمود که بدست خود دو کس را مجروح گردانید و نه زخم بر بدن خود برداشت آخر از اسپ بزمین افتاد و پسران او لطف الله خان و خانه زاد خان بزخمهای کاری جانسپاری نمودند شاهزاده قصد پیکار مخالفان نموده اردو را از چهار طرف در میان گرفته روانه شد و اوزبکان گروهی را در یمین و یسار لشکر نمودار گذاشته باقی بجمعهم بر فوج هراول ریختند چون مردم توپخانه و بهادر خان در مدافعه آنها مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند اوزبکان روگردان شده به بنگاه خود شتافتند درین ضمن بیگ اوغلی پیش آمده اوزبکان را از فرار برگردانیدند و جوقی را مقابل هراول گذاشته خود با سائر لشکر بر فوج امیر الامرا ریخت امیر الامرا علی مردان خان پایداری مردانه نموده با آنها در آویخت و شاهزاده هم کمک در رسید اوزبکان شکست خورده منهزم شدند و تمام خیام و اسباب و شتر و دواب که در بنگاه مقاهیر بودند بدست افواج شاهزاده افتاد

احوال سال بیست و یکم مطابق سنه هزار و پنجاه و هفت هجری

چون معلوم شد که گروه اوزبکیه می خواهند به بدخشان رفته گرد فتور برانگیزند شاهزاده مراد بخش بمدافعه بسوی بدخشان رخصت یافته بجای کار رسید درین اثنا فسخ عزیمت اوزبکان معلوم شده فرمان معاودت بمراد بخش رسید و او حسب الامر برگردید و بانتظام صوبه کشمیر رخصت یافت چاردهم شوال این سال اسلام خان ناظم چار صوبه دکن که هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود رخت هستی بربست و در اورنگ آباد مدفون گشت و پسرانش بعنایات و اضافه مناصب سرافرازی یافتند و درین سال نذر محمد خان نامه مشعر بر اخلاص و انقیاد بشاهزاده اورنگ زیب فرستاده خواست که بوسیله او تدارک مافات و اختلال احوال خود نماید شاهزاده نامهٔ او با عرضداشت خود بحضور پدر فرستاد فرمان رفت که آن فرزند بعد ملاقات خان بلخ را باز داده روانه حضور شود و شاهزاده شجاع را بکابل رخصت نموده مقرر فرمود که هرگاه اورنگ زیب از هندوکوه بگذرد او از کابل عازم آستان دولت گردد چون فوج هند را اقامت در بلخ از متعذرات است و لشکر او کوشش علی مردان خان با چند کس تا کجا مقاومت تواند نمود شاهزاده اورنگ زیب مصلحت در مدارا دیده حصار بلخ را که همین قدر در تصرف بود به نذر محمد خان اصلح امور شمرد و نذر محمد خان تمارض نموده نیامد قاسم ولد خسرو نبیرهٔ خود را بحضور شاهزاده اورنگ زیب فرستاد شاهزاده همین قدر را غنیمت دانسته حصار شهر بلخ باو سپرد و جنس غله همراه انچه در لشکر و شهر و قلعه بود به نرخ آن وقت در آنجا پنج لک روپیه می ارزید به نذر محمد خان داد و بقدر راه همراه گرفته معاودت نمود و سعید خان از بلخ پیشتر بحضور رسیده مشمول عواطف گردید و از تغیر اعظم خان بصاحب صوبگی بهار سرفراز شد و اعظم خان بحراست سرکار جونپور مامور گشت و زریکه درین لیساق بمصرف رسید چار کرور روپیه است که قریب بیست کرور خانی بود و چار ده لک تومان عراقی و حاصل بلخ و بدخشان بشرط موافقت سال و ماه بیست و پنج لک روپیه که قریب چهل لک خانی است در حساب تفاوت بسیار است نمیدانم خطا در کجا شده چون حسابهای ولایت و مقدار نقود آنجا غیر معلوم تصحیح آن

نتوانست و بادشاه به لاهور آمد و بعد ازان باکبر آباد و شاهزاده شجاع از کابل در اکبر آباد رسیده مجدداً بعنایت ولایت بنگاله مشمول عواطف شد و رخصت رفتن بملک عنایتی یافت و حکم شد که شاهزاده اورنگ زیب بملتان رود و درین سال چون عمارات قلعه شاه جهان آباد باتمام رسید الویه سلطنت بطرف شاه جهان آباد برافراشته آمد نهم ذی حجه سنه هزار و چهل و هشت هجری حفر بنیان قلعه مذکور نموده شب جمعه نهم محرم بعد از پنج ساعت و دوازده دقیقهٔ نجومی اساس آن گذاشتند و شصت لک روپیه درین تعمیر بکار رفت و در سنه هزار و پنجاه و یک هجری باتمام رسید و پادشاه بیست چهارم ربیع الاول سال مذکور از دروازه کنار دریا که بشاه محل راه دارد داخل قلعه گشته بدولت خانه در آمد و در ایوان دولت خانه بار عام بر تخت مرصع جلوس نمود و پیشکشهای لائق از نظر گذشت از جمله پیشکشها جنس مبلغ دوازده لک روپیه پذیرائی یافت و چار لک روپیه به بیگم صاحب انعام شد و شاهزاده دارا شکوه باضافه ده هزاری سی هزاری شد و صد کس بعنایت خلاع فاخره امتیاز اندوختند و همچنین ازان روز تا جشن وزن قمری نه روز بود حکم شد که جشن نه روز نموده هر روز صد کس خلعت یافته باشند و میر یحیی کاشی تاریخ اتمام عمارات این شهر چنین یافته بود ع شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد و هزار روپیه صله یافت و یک قندیل بروضهٔ مطهره سرور کائنات که دو لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت مصحوب سید احمد سعید ابلاغ شد و حکم رفت که متاع یک لک و شصت هزار روپیه باب عرب متصدیان گجرات خریده حواله اش نمایند تا او ازان میان متاع پنجاه هزار روپیه مع رخش بشریف مکه رساند و جنس شصت هزار روپیه فروخته بانفعش باهل استحقاق مکهٔ معظمه و زر جنس پنجاه هزار روپیه با فائده اش بمستحقان مدینهٔ منوره قسمت نماید

احوال سال بیست و دوم مطابق سنه هزار و پنجاه و هشت هجری

چون از شایسته خان نظم صوبه گجرات خاطر خواه بادشاه صورت نگرفت صوبه مذکوره بشاهزاده دارا شکوه عنایت شد و بانی بیگ که از طرف شاهزاده صوبه اله آباد داشت بحضور آمده با اصل و اضافه دو هزاری منصب ذات و پانصد سوار با خطاب غیرتخان یافته بگجرات شتافت و صوبه اوڈیسه بتغیر معتقد خان از قبل شاهزاده شجاع بجان بیگ هروی ملازم شان تفویض یافت و شیخ عبد الحمید لاهوری شاگرد موتمن الدوله شیخ ابو الفضل چون سوانح ده ساله بانجام رسانیده ده هزار روپیه انعام یافت و درین سال پادشاه باز به لاهور رفت و سعد الله خان بمنصب هفت هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازی یافت و هم درین سال زبدهٔ نوئینان اعظم خان که مولد و منشاء آن سلالهٔ دودمان سیادت بلدهٔ ساده و اسمش میر محمد باقر و از اعیان دیار خود بود بعد تقدیم خدمات بایسته و صدور کارهای شایسته که در اقبال نامه جهانگیری و پادشاه نامه شاهجهانی و انموذجی در این اوراق مذکور و بکارهای عمده مثل میربخشیگری و دیوانی اعلی و نظم صوبه های دکن و بنگاله و احمد آباد و اله آباد و اکبر آباد و کشمیر و اسلام آباد و متهرا و بهار و در آخر عمر بخدمت دار العلم جونپور سرافراز و مامور بود و ششش هزاری منصب داشت بعد طی هفتاد و شش مرحله از عمر سبک خرام در بلدهٔ مسطوره جهان فانی را پدرود نمود و در باغی که بر لب دریای جونپور احداث نموده بود مدفون گشت تاریخ رحلتش از کلمهٔ اعظم اولیا و سال بنای باغ بهشت نهم بر لب آب جو مستفاد می شود اللهم اغفر له وارحمه پادشاه از استماع فوت او بسی متاثر گشت و اولادش را که یکی ازانها ملتفت خان و دومی میرخلیل الله و سومی میر اسحق بود باضافه های منصب و مزید عنایت دلجوئی و تسلیه فرمود و شاهزاده مراد بخش را که از کشمیر حسب الطلب آمده بود بنظم صوبه دکن از انتقال اسلام خان رخصت نمود و شاه نواز خان که بصیانت ملک دکن معین شده بود اتالیق شاهزاده گردید

وهمدرین سال عرضه داشت دولت خان قلعه دار قندهار رسید که شاه عباس ثانی قهرمان ایران قلعه مذکور را محاصره نمود بنابران سعدالله خان و دیگر امرا این یساق مقرر شدند و باورنگ زیب نیز فرمان رفت که از ملتان بدان سمت رود و لشکرهاے تعینه باو پیوندد و خود پادشاه نیز متوجه کابل گردید چون محاصره بدو ماه کشید و افواج ایران بفرمان پادشاه خود بر بروج عروج نمود دولت خان قلعه دار امان خواسته با شادخان و قبچاق خان و نورالحسن و عبداللطیف دیوان و دیگر همراهیان بیرون آمده شاه را دید و رخصت گرفته رو به هندوستان آورد و محراب خان که به تسخیر قلعه بست رفته بود تا پنجاه و پنج روز محاصره داشت پردل خان قلعه دار آنجا نیز امان خواسته محراب خان را دید و او قلعه دار را همراه خود بحضور پادشاه آورد و سید اسدالله خان و سید باقر مستحفظان زمین داور و ریه سارو خان که آنرا محاصره داشت پیغام دادند که تا یکسو شدن معامله قندهار خونها عبث ریخته نشود و بعد رسیدن خبر فتح قندهار و بست هر دو کس بر آمده بدولت خان قلعه دار قندهار پیوستند پردل خان لشوق خود بایران زمین رفت و دولتخان چون بحضور شاه جهان آمد بنا بر قدم خدمت از سر جان او گذشته برطرف و بعزل منصب خطاب معاتب گردانید پادشاه ایران رسیدن فوج هند بعد عود خود یقین دانسته محراب خان را با ده هزار تفنگچی در قندهار و دولت اوغلی زنگنه را با جمعے در قلعه بست گذاشته خود بهرات معاودت کرد و در همانجا مانده باصفهان نرفت:

احوال سال بست و سوم مطابق سنه هزار و پنجاه و نهم هجرے

درین سال شاهزاده اورنگ زیب مع سعدالله خان وزیر بقندهار رسیده قلعه را محاصره کرد و مورچالها تقسیم یافت و مدت سه و نیم ماه در گرد حصار نشسته بذل جهد خود نمودند و اثری بران مترتب نشد محرران شاه نامهاے هند باقتضاے رضاجوئی پادشاهان خود برگشتن افواج هند بنا بر فقدان غلات و کاه و دو آب سرمای شدید حسب الامر شاهجهان می نگارند او در حقیقت آنچنان نیست بلکه چون شاه عباس بسعی شاهجهان در انتزاع قندهار باقصے الغایات متیقن گشت بعد تسخیر قلعه مذکور و سپردن باولیاے دولت خود باصفهان نرفته براے هرگونه امدادے که بکار رسانی قلعه حاجت شود در هرات که دارالملک خراسانست رحل قامت افگنده بود چون عرایض محراب خان قلعه دار قندهار مشتمل بر احوال ورود شاهجهان در کابل و وصول شاهزاده اورنگ زیب مع سعدالله خان وزیر و جمعے کثیر و جم غفیر دیگر و بہ انبوه و فیلان کوه شکوه بقندهار به پایه سریر خلافت مصیر قهرمان ایران رسید فرمان قضاجریان عز صدور یافت که نظر علی خان سوکلن حاکم اردبیل و نجف قلی بیگ زنگنه میرآخور باشی پیشتر از سپه سالار بر سم منقلا روانه شده بممانعت قلیج خان و قباد خان و خنجر خان واله قلی خان که آنها را بمحاصره قلعه بست فرستاده اند بپردازند و مرتضی قلی خان سپه سالار و سیاوش خان قوللر آقاسے و مرتضی قلی خان قورچی باشی بسرکردگی عساکر منصوره روانه شده کنفس واحده بسرکردگی سپاه ظفرپناه قیام نمایند و حاجی منوچهر برادر محراب خان که از شجعان زمان بود استدعا نمود که باجمعے از بهادران پیشتر روانه گردد پذیرائی یافته باجمعے از غلامان خاصه روانه گردید و در مسارعت بر اقران مسابقت جسته باپنجاه کس پیشتر از جمیع لشکر روانه شد اتفاقاً درحینیکه قلیج خان و خنجر خان برادرزادهٔ او را با قباد خان واله قلیخان و سه هزار سوار بتاخت کرشک زمین داور فرستاده بودند وارد کرشک گشته دوچار جماعهٔ مزبوره میشود از طرفین دست جلاوت از آستین جرأت برآورده باستعمال آلات حرب مپردازند حاجی منوچهر مع رفقا پشت بر حصار کرشک داده داد مبارزت مے دهد خنجر خان را مع همرهان راے بران قرار می یابد که روانه زمین داور شده بعد تاخت و تاراج آن عنداللعود با سپاه قزلباش مقاومت نمایند بعد عود از زمین داور که روانه کرشک می شوند درینوقت نجف قلی بیگ میرآخور باشی با پانصد سوار وارد کرشک مے گردد و باتفاق حاجی منوچهر و رفقا استقبال خنجر خان نموده آتش محاربه را اشتعال مے دهند امیرآخور باشی پای

ثبات افشرده از گروه مخالف بعضے را بآتش تیغ حریق و جمعے را غریق آب نهر هیرمند مے گرداند و قلیج خان را باصغای این خبر ارکان قرار و اصطبار متزلزل گشته متوجه قندهار مے گردد نظر علی خان که میرسد حسب الامر انتظار ورود افواج قزلباش نموده بموجب فرمان پادشاه ایران صفی قلی بیگ شرے باشی و روشن سلطان لزگی را باندک فوجے از شجاعان بتاخت اطراف لشکر شاهزاده اورنگ زیب متعین مے نماید مردم مرقوم با دوے که کنار اردوے چغتائیه بود رفته علم جرأت مے افرازند بعد رسیدن این اخبار رقم شاهی بنام امراے عظام ایران صادر گردید که عساکر تصرف مآثر را باتفاق سیاوش خان روانه سازند و سپه سالار و قورچی باشی تا ورود افواج در کنار هیرمند یا ملکے که مناسب دانند توقف نمایند شاهزاده اورنگ زیب بعد ملاحظه جرأت و جسارت ایرانیان رستم خان دکهنی را بسپه سالارے سرفراز نموده قلیج خان و جمعے از امراے عظام را با فیلان کوه بنیان و توپخانه شایان بجنگ امراے ایران روانه مے نماید و علمه پادشاه ایران بموجب فرمان سیاوش خان را با فوجے گران روانه مے نمایند مرتضی قلی خان سپه سالار و قورچی باشی را که باندک فوجے قبل از سیاوش خان و جمیع افواج پیشتر روانه شده بودند اتشکبارے بخاطر گذشت که عنقریب لشکر گران میرسد و بنیان ثبات و قرار لشکر چغتائیه منهدم خواهد شد بهتر آنکه توقف نه نموده خود را با جمعیت همراه بزودے بعسکر ظفر اثر مے باید رسانید تا این فتح باسم دیگران منتشر نگردد و تصمیم عزیمت نموده بنظر علی خان ملحق گشته به تسویه صفوف مے پردازند امیرالامرا با قورچی باشی در قلب لشکر ایستاده نظر علی خان را که بچرچچے گرے متعین بود پیش فرستاده میرآخور باشے را به کمک او متعین مے کنند و سرداق خان برتاگ بگلربگی آذربایجان را با برخے از امرا و قورچیان عظام بطرف راست و غلامان خاصه شریفه را با جمعے از امرا بجانب چپ مقرر میسازند اتفاقاً در آخر همان روز تلاقی فریقین واقع شده و بین الجانبین آتش محاربه اشتعال مے یابد امیرآخور باشے باتفاق شاهین آقا و قراداش بیگ و جانی بیگ یوزباشے غلامان خاصه و نجف قلی بیگ ولد قرداق خان و سائر جماعه بر سپاه غنیم حمله آور گشته نقد جلاوت و مردانگی را به سکهٔ ثبوت مسکوک مے سازند و در اثناے گیرودار اسپ سرداق خان بضرب سهام مخالفین از پای در آمد گروه مخالفان هجوم کرده دست تهور برے آورند سرداق خان پاے ثبات افشرده با جمعے از بهادران کفایت شر ایشان کرده سوار اسپے که در کتل داشت میگردد و درین اثنا برادر سرداق خان طالش با جمعے از طالشان بکمک سرداق خان سبک عنان گشته بحملات متواتره عقد جمعیت غنیم را پراگنده میسازد بالآخر بمیان جی شب دیجور طرفین دست از جدال باز داشته بآرام جای رجوع مے نمایند جماعهٔ چغتائے عنان تافته بعسکر شاهزاده اورنگ زیب ملحق مے شوند بعد ورود جماعهٔ مزبوره شاهزاده اورنگ زیب طبل رحیل کوفته مراجعت مے نمایند و امراے ایران بعد طلوع صبح بر حقیقت حال وقوف یافته سیاوش خان را با جمعے از دلیران بتعاقب شاهزاده اورنگ زیب و عساکر ایشان از دنبال فرستاده حقیقت بدرگاه پادشاه خود معروض داشتند و حسب الامر اصلاح حفر و نقب نموده و قلاع سرحد و در استحکام داده عازم حضور شدند و شاه عباس بزیارت مشهد مقدس مشرف گشته عازم اصفهان گردید در جلدوے همین خدمتی که مذکور شد شاهجهان پادشاه متوسلان خود را در خور پایه هریکے نوازشها فرمود از ان جمله اورنگ زیب را از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزارے دوازده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و سعدالله خان وزیر را از اصل و اضافه بمنصب هفت هزارے هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و رستم خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزارے پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب فرزندی فیروز جنگ و قلیج خان را با اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم صوبه کابل اختصاص بخشید و بدار السلطنة لاهور و از انجا باکبرآباد نهضت فرمود چون بواسطهٔ

عدم آمیزش شاهزاده مراد بخش با شاه نواز خان که به اتالیقی او مامور بود مهام صوبه هاے دکن چنانچه باید مشیت نمی یافت فرمان طلب شاهزاده اصدار یافت و شایسته خان بنظم هر چهار صوبه دکن سرفراز شد و شاهنواز خان صوبه داری مالوه یافت و درین سال نذر محمد خان نامه مشعر بر تنگدستی و استدعاے مدد خرج و طلب اهل و فرزندان خود نمود شاهجهان بعلی مردان خان امیر الامرا فرمان داد که صد هزار روپیه مصحوب یکے از کمکیان معتمد صوبه بنذر محمد خان در بلخ بفرستد و از سه پسر خان که ملتزم رکاب دولت شاه جهانی بودند خسرو که پیش از تسخیر بلخ بآزردگی از پدر جدائی گزیده آمده بود و پدر هم او را نطلبید و او هم بر رفتن راضی نبود همین جا ماند و بهرام را مستلذات هند فریفته داشت عبدالرحمن دو سال و دو ماه در خدمت پادشاه بود وقت رخصتی سی هزار روپیه یافته راهی شد و متعلقان نذر محمد خان از جماعهٔ نسوان از آغاز آمدن تا رفتن سه لک روپیه از زر و زیور یافته مرخص شدند و شاهزادهٔ داراشکوه که به تربیت عبدالرحمن مامور بود حسب الامر بده جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و اقمشه بیست هزار روپیه نیز بدو داد یادگار چولاق سفیر نذر محمد خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و پنجهزار روپیه سربلند گشته بهمراهی ایشان رخصت انصراف یافت و صد هزار روپیه دیگر به نذر محمد خان مرسل شد و یک قبضه شمشیر مرصع و پنجهزار روپیه بسبحان قلیخان فرستاده شد و ملا علاء الملک میرسامان خطاب فاضل خانی یافت سعدالله خان از کابل در هشت روز بحضور رسید و شاهزادهٔ داراشکوه و اورنگ زیب نیز از کابل رسیده ادراک کورنش نمودند شاهزاده اورنگ زیب که صاحب صوبگی ملتان داشت صوبه ٹهٹه نیز باو مفوض و سرکار بهکر و سیوستان در تیول او مرحمت گردیده دستوری آنجا یافت و شاهزاده مراد بخش بصوبه داری کابل سرفراز شد خلیل الله خان میر بخشی شد امیر الامرا علی مردان خان از کابل آمده بجاگیر داری صوبه کشمیر سرافرازی یافت و حکم شد که عبدالنبی بیگ را به نیابت فرستاده خود چندی در لاهور آسوده بحضور برسد داراشکوه در جشن وزن شمسی خلعت مکلل بجواهر و چهار لک روپیه انعام یافت و سعدالله خان که بنوازشهاے متواتر مدارج منصب امارت همگی طی نموده مرتبه باقی نمانده بود که بدان رتبه ترقی کند به تنخواه دو کرور دام که مطابق دوازده ماهه سے لک روپیه حاصلش باشد عز اختصاص یافت و علی مردان خان بعنایت وافر اختصاص یافته بصوبه کشمیر که در جاگیر یافته بود مرخص شد ؛

احوال سال بیست و چهارم مطابق سنه هزار و شصت هجری

درین سال مسجد اکبرآبادی محل باتمام رسید و پادشاه بپاس خاطر بیگم بسواری اسپ بمسجد مرقوم رفته دوگانه تحیت ادا فرمود و بانیه مسجد پیشکشها از جواهر و مرصع آلات و سجده خوان مملو از زر و سیم بطور نثار از نظر گذرانید بخرج مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه در عرصه دو سال صورت انجام یافت درین سال نامه نذر محمد خان متضمن شکر عواطف و استدعاے مزید عنایت رسید و ازین طرف صد هزار روپیه نقد و جنس و دو صد هزار روپیه مصحوب خواجه خاوند محمود و لبقیه آنچه بعد از فتح بلخ از اموال نذر محمد خان بضبط سرکار عائد شده بود و ده هزار روپیه نقد بعبدالرحمن ابلاغ یافت چون سنین عمر پادشاه از ستین تجاوز نموده بود با فتاے مفتیان زمان افطار صیام ماه رمضان نموده مبلغ شصت هزار روپیه فدیه داد و هر شبے از لیالی ماه مبارک نیازمندان از خوان نوال جاه و جلال بگوناگون اطعمه و انواع اشربه متمتع می شدند و مقرر شد که در هر ماه رمضان همین قسم معمول باشد و درین سال عبدالرحمن خان که از طرف پدر بحکومت ولایت غورے داشت سبحان قلی خان قلماقان را متعین نمود تا او را در راه سیر و شکار کمین کرده بگرفتند و بحضور سبحان قلی رفته محبوس شد او بقلماقان گفت که اگر مرا به پادشاه هند رسانید بعطایای سلطانی سرفرازی خواهید یافت جماعهٔ مذکوره او را آوردند و اختیار ملازمت نموده چار هزاری پانصد سوار منصب یافت ؛

احوال سال بیست و پنجم مطابق سنه هزار و شصت و یک هجرے

درین سال محی الدین سفیر سلطان روم که از اولاد شیخ عبدالقادر جیلے بود رسید و حاجی احمد سعید ازین طرف بسفارت روم معین شد و جیغه مرصع و شمشیر با پردله مرصع که قیمت مجموع یک لک روپیه شد بطریق ارمغان مع نامه که سعدالله خان مسوده نموده بود بقیصر ارسال یافت و بمتصدیان بندر سورت حکم رفت که متاع یک لک روپیه باب عرب فریده حواله نمایند تا بمستحقین مکه معظمه و مدینه منوره قسمت نمایند و از آغاز جلوس تا این تاریخ متاع ده لک روپیه سواے نقد که قیمتش مضاعف در انجا مے شد بآن دو بقعه شریفه مرسل شده و سفیر قیصر بانعام پانزده هزار روپیه کامیاب گشته همراه حاجی احمد سعید رخصت یافت و از ابتداے ورود تا روز رخصت شصت هزار روپیه نقد سواے جنس عطایا باو رسید چون سعید خان بهادر ظفر جنگ که خانه زاده پشت این دودمان و بمنصب هفت هزارے هفت هزار سوار بود ازین جهان در گذشت موجب ملال خاطر پادشاه گردید لهراسپ خان پسر مهابت خان از اصل و اضافه پنجهزارے پنج هزار سوار منصب و مهابت خان خطاب یافته بنظم صوبه کابل سر اعتبار برافراشت و لطف الله خان و عنایت الله خان پسران سعدالله خان وزیر بشرف ملازمت دریافته نخستین تسبیح مروارید و دومین سرپیچ مرصع یافت و شب دوشنبه شانزدهم ربیع الاول پادشاه از لاهور بطرف کابل بقصد استرداد قندهار نهضت شد و شاهزاده اورنگ زیب را فرمان رفت که از ملتان روانهٔ قندهار شود و نیز سعدالله خان با پنجاه هزار سوار کارزار آزموده مرخص شد که از راه کابل و غزنین بقندهار رود و باتفاق شاهزاده اورنگ زیب بمحاصره قندهار و تسخیر آن پرداز و دو سه هزار شتر همراه این لشکر داد از آن جمله پانصد شتر خزانه و پانصد شتر اسلحه بود و قریب ده هزار شتر لوازم توپخانه مثل سرب و باروت و گولهاے آهنے داشت و چهارم جمادی الاولی پادشاه بر گلگون سبک خرام سوار گشته رونق بخش دولتخانهٔ کابل گردید شاهزاده اورنگ زیب با اصل و اضافه بیست هزاری منصب یافت و شاهزاده شجاع حسب الطلب از بنگاله شتافته در خدمت پدر بکابل رسید

احوال سال بیست و ششم موافق سنه هزار و شصت و دو هجرے

درین ایام جان بیگ ملازم شاهزاده شجاع با هزار سوار سرکار او و هزار سوار ملازم پادشاهے دستورے یافت که مبلغ پانزده لک روپیه بنابر مصارف عساکر متعینه قندهار برساند و شاهزاده اورنگ زیب بقندهار رسیده دو ماه و هشت روز بمقدور در خود در تسخیر قلعه اهتمام داشت چون خبر ورود شاهزاده اورنگ زیب بقندهار از عریضهٔ اوتار خان بگلربیگی قندهار معلوم شاه عباس پادشاه ایران شد باجتماع عساکر فرمان داده از دار السلطنة اصفهان در باغ مینو نظام عباس آباد نقل مکان فرمود و اندک توجه را برسم منقلا پیشتر فرستاد شاهزاده اورنگ زیب و فوج متعینهٔ هند را بنابر ورود خبر وصول فوج ایران عنقریب رعب و هراس بقیاس مستولے گشته کوس مراجعت نواخت و چون شاهزاده داراشکوه تعهد نظم صوبهٔ کابل نمود از اصل و اضافه بمنصب سے هزارے بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه و پنج کرور دام انعام سرفرازے یافت و صوبهٔ ملتان نیز باو تفویض شد و سلطان سلیمان شکوه مهین پسر داراشکوه را بمنصب هشت هزارے چار هزار سوار و عنایت فیل از حلقهٔ خاصه با ساز نقره و ماده فیل و علم و نقاره سرفراز گردانیده بصاحب صوبگی کابل مامور فرمود و خیمهٔ سرخ که مخصوص پادشاه و شاهزادگان بود نیز باو عنایت شد و بداراشکوه حکم شد که بعد نظم و نسق صوبهٔ کابل بدار السلطنة معاودت نماید و خود در همین سال از کابل نهضت نموده بلاهور و از انجا باکبرآباد آمد و شاهزاده اورنگ زیب را بانعام ولایت بگلانه سرفراز نموده عوض صوبهٔ ملتان بصوبه دارے هر چهار صوبهٔ دکن مرخص نمود و صوبه دارے احمدآباد گجرات بشایسته خان تفویض شد و شاهزاده شجاع بصوبهٔ بنگاله

رخصت انصراف یافت چون پادشاهزاده داراشکوه از کابل بدار السلطنه رسیده بآرزوی تمام التماس تسخیر قندهار نمود بنابرین بسرانجام مواد این سیاق بانعام مبلغ بیست لک روپیه نقد و جنس مورد الطاف شده به تسخیر قندهار مقرر گردید و راجه جسونت سنگه باضافه هزاری ذات بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار بلند پایه شد

احوال سال بیست و هفتم مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری

راج سنگه و لد رانا جگت سنگه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب رانا سرافراز گردید و شاهزاده داراشکوه بر طبق وعده با افواج بیشمار و توپهای اژدر شعار صاعقه کردار و فیلان کوه بنیان و آلات و ادوات حرب و ساز و سرانجام طعن و ضرب همدرین سال بقندهار رسیده در مراسم محاصره و تسخیر قلعه جهد بلیغ بتقدیم رسانید دولت افغان که دیرینه نوکر پادشاه ایران و حاکم الکای روکی و حوسای بود با فواج هند پیوسته اطاعت داراشکوه در فاقت او و به همت خود گردانید داراشکوه را بدین جهت پشت امید مستحکم و اراده تسخیر قندهار مصمم شد و دارای ایران باستماع این خبر از عرضه داشت اوتار خان بگلربیگی قندهار در فکر تدارک افتاده فرمان باسم سخنان بیگ غلام خاصه شریفه اصدار فرمود که باتفاق جمعی از عساکر که بسرکردگی موسی الیه در هرات قشلاق نموده بود و بعضی از امرای خراسان روانه مقصد شده رعایا و احشامات اطراف را از تعرض سپاه مخالف صیانت نماید و منوچهر خان بگلربیگی استرآباد نیز مامور شد که قبل از علی قلیخان سپه سالار روانه شود و سپه سالار نیز برفتن مامور گشته ارقام مطاعه باطراف الکای محروسه باجتماع عساکر ارسال یافت و پادشاه از مازندران متوجه فیروزه کوه گشته متوجه بسطام گردید چون اوتار خان لکر حقیقت بد سلوکی و بی سرانجامی مهدی قلی خان سلطان حاکم بست را معروض بارگاه نموده بود امام قلی سلطان حاکم اسفراین را در عوض مهدی قلی خان مرقوم بامارت بست سرفراز نموده مقرر داشت که او بر جناح استعجال رفته بمحافظت قلعه مذکوره بپردازد و داراشکوه باستماع این اخبار خبر دار گشته رستم خان دکهنی را با فوج انبوه و فیلان کوه شکوه که روانه بست شده بود برنگاشت که از طرق و شوارع خبردار بوده باشد و چون سپاه ایران در رسد بمقام مدافعه در آید و اگر تواند قلعه بست را نیز بدست آرد رستم خان قبل از ورود امام قلی سلطان بمحاصره بست قیام نمود و مهدی قلی خان که در مرآت سلوک ناهموار خود چهره بازخواست پادشاهی بعین الیقین میدید اهل لشکر چغتائی گردیده قلعه بست را برستم خان تفویض نموده داراشکوه از وقوع این امر بیش از پیش سرگرم کار خویش گردید و اوتار خان بضابطه فدویان صداقت نشان پای اصطبار در دامن وقار کشیده دست جرأت از آستین همت بر آورد و مراد بیگ توپچی باشی در برق اندازی و آتشباری نیل خجلت بر جبین ابر مطیر میکشید و افواج هند چند بار از چند جا یورش نموده هر بار خاسر و ناکام بر میگردید نهم شوال جرأت را از حد خود بدر برده برخی رو شناسان فوج هند بهزار جان کندن به شیر حاجی رسیده خود را در اندرون افکنده زهر هلاکت چشیدند و بقیه مردم بناکام برگردیدند سخنان بیگ با دو سه هزار سوار که بسرکردگی او مامور بودند باستعجال رسیده چون صرفه در جنگ صف ندانست هر روز تاخت اطراف و جوانب اردوی شاهزاده کرده سد شوارع و قطع آمد و شد آذوقه هندیان مینمود و هر ایشان هر که را میافتند سر بریده میبردند رستم خان بر قلت فوج سخنان بیگ آگهی یافته بکثرت لشکر خود تکیه نموده متوجه اردوی سخنان بیگ گردید او صلاح در مقابله ندیده از جای خود متوجه فولاد شد رستم خان همین قدر کار را اعظم شمرده برگشت و بر کنار آب بیرمند اقامت گزید و درین اثنا منوچهر خان حاکم استرآباد با دو سه هزار سوار همراهی خود رسید و به سخنان بیگ ملحق شده روانه مقصد شد و علی قلیخان سپه سالار نیز دار دگر دیا فواج چون امواج از پی هم میرسید

رستم خان باستماع این خبر روزی چند در میان خوف در جا گذرانیده عرض حال بداراشکوه نمود و منوچهر خان از کثرت دشمنان حسابی برنگرفت و روانه شده در نیم فرسنگی اردوی رستم خان نزول نمود داراشکوه باستماع تاخت هر روز فوج ایران بر رستم خان ترسید او را نزد خود طلبید مشار الیه آتش در قلعه بست زده روانه اردوی شاهزاده شد و فوج ایران به تعاقب او روان گردید شاهزاده داراشکوه بعد رسیدن رستم خان و خبر آمدن منوچهر خان و علی قلیخان سپه سالار طبل رحیل فرو کوفته روانه هندوستان گردید و علی قلیخان سپه سالار جمعی را بتعاقب شاهزاده برگماشت و دو زنجیر فیل و برخی اسباب داشته فوج تعاقب بدست آورده مراجعت نمود و از عرضه داشت شاهزاده اورنگ زیب مژده تولد پسری در خانه او از بطن دختر شاهنواز خان صفوی دوازدهم شعبان همین سال رسید و آن مولود مسعود بمحمد اعظم موسوم گردید و همدرین سال عمارت مسجدی از سنگ رخام بصرف مبلغ سه لک روپیه در عرض هفت سال بانجام رسید و همدرین سال پادشاه از اکبرآباد بشاهجهان آباد آمد و داراشکوه از قندهار برگشته ملازمت نمود و همدرین سال شاهزاده مرادبخش بصوبه داری گجرات و شایسته خان بصوبه داری مالوه سرافراز شده و در جشن نوروز ذو الفقار آقا سفیر روم رسید اعتقاد خان و بعض امرای دیگر پذیره شده سفیر مذکور را بحضور آوردند و سفیر مذکور در اثنای راه از هر صوبه که در حدود آن میگذشت حسب الامر مبلغی یافته تا روز ورود پنجاه هزار روپیه یافت و محمد ابراهیم اسد خان خطاب یافته تغییر ارادت خان اخته بیگی شد و ارادت خان بخشیگری دوم یافت و محمد اشرف و محمد صفی پسران اسلام خان یکی بخطاب اعتماد خان و دومی صفی خان سرافرازی یافتند

احوال سال بیست و هشتم مطابق سنه هزار و شصت و چهار هجری

درین سال بخطه فیض آباد اجمیر نهضت رایات شاهی شد و چون در عهد جهانگیر پادشاه وقتی که کرن پسر امر سنگه بدرگاه والا آمد چنین مقرر شده بود که رانا دیگر از اعقاب او بر انابت رسد قلعه چیتور را استحکام ندهد و درینولا بعرض رسید که قلعه مزبور در نهایت رصانت ترمیم یافته وی یا بد جملة الملک سعد الله خان وزیر با سی هزار سوار جهت هدم قلعه مذکوره روانه آن صوب شد و او در عرض چهارده پانزده روز قلعه را منهدم ساخت و چون رانا متنبه گشت برجوع بداراشکوه نموده بوسیله او عذر تقصیرات خواست و پذیرائی یافت و ذو الفقار آقا سفیر روم التماس دیدن شاهزاده داراشکوه نموده دستوری یافت و بعد ملاقات بیست هزار روپیه از داراشکوه و پنجهزار روپیه از سلیمان شکوه پسرش گرفته دهم جمادی الثانیه سی هزار روپیه انعام از پادشاه یافت و چون بدیدن جملة الملک سعد الله خان وزیر هم رفته بود بتاریخ بیستم رجب حسب الامر او نیز پانزده هزار روپیه تواضع نمود و سوم شعبان به ذو الفقار آقا یک اشرفی بوزن چار صد تولد و یک روپیه بهمین وزن انعام شد و مصحوب قاسم بیگ که بسفارت روم متعین شده بود نامه که سعد الله خان مسوده آن نموده و یک قبضه خنجر مرصع بقیمت یک لک روپیه با کمر مرصع بالماس و یاقوت که چهل هزار روپیه ثمن آن بود و یک شیشه بلورین از عطر اگر جهانگیری و دو هزار تهان از نفائس گجرات و کشمیر که یک لک روپیه ارزش داشت بقیصر فرستاد و هشت قطعه یاقوت و چهار زمرد و سه دانه مروارید حواله ذو الفقار آقا برای قیصر گردید که برساند و ذو الفقار آقا وقت انصراف یافته رخصت شد از روز ورود تا یوم عود از نقد و جنس دو لک و هفتاد و پنج هزار روپیه از سرکار پادشاهی و غیره یافت و در جشن وزن قمری همین سال شاهزاده داراشکوه را بعنایت خلعت خاصه با ساوری اطلسی زرنگار که برگلهای آن قرص مرصع بالماس های گران بها در کمال زیبائی تعبیه بود و زه و گریبان و دور آستین و دامان به لآلی بیش بها مطرز و قیمت آن دو لک و پنجاه هزار روپیه بود و سر بندی از یک قطعه لعل و دو دانه مروارید بقیمت یک لک و هفتاد هزار روپیه و سی لک روپیه نقد

سر بلند گردانیده بخطاب شاه بلند اقبال سرافراز فرمود و بر کرسی طلا کہ متصل بہ تخت مرصع سلطنت گذاشته بودند حکم نشستن داد و حکم شد کہ امرا بمنزل شاهزاده رفته رسم مبارک باد بتقدیم رسانند و در جشن نوروز از ورود ریحان کہ باهتمام غلام رضا کہ خطے جلے از طرف خان ساخته بقلا آقاسی پادشاه ایران سی برد و در سورت گرفتار شده معزول المنصب شده بود درینولا برارت ذمۂ او بوضوح انجامیده بجاے منصب سابق و بتول سرکار جونپور سرافرازے یافت و شیخ عبد الحمید شاهجهان نامه نویس رحلت کرد

احوال سال بیست و نهم مطابق سنه هزار و شصت و پنج هجرے

سید محمد سعید اردستانی مخاطب بمیر جمله رائق و فاتق مهمات عبد الله قطب شاه والی گلکنڈہ بود و چندین حصن و ملک بسیر حاصل از کرناٹک برای آقاے خود مسخر نموده ضمیمه ملک او گردانیده بود و بہ تردد ات شایسته و فتوح پے درپے ثروت و مکنت او افزوده پنجهزار سوار نوکر داشت در انداز ان مزاج قطب شاه مذکور را از و منحرف نمودند او بضرورت و ناچاری توسل بہ شاهزاده اورنگ زیب نموده ارادۂ توسل خود باین آستان ظاهر نمود بموجب التماس شاهزاده درین سال بہ ارسال خلعت فاخره با منشوری متضمن عواطف و عنایات و نوید منصب پنجهزارے پنجهزار سوار بمیر جمله مذکور و منصب دو هزارے دو هزار سوار بمحمد امین پسرش رسیده مستمال گردید و یرلیغ بنام قطب شاه متضمن عدم ممانعت میر جمله مصحوب قاضے عارف کشمیرے اصدار یافت

احوال سال سی ام مطابق سنه هزار و شصت و شش هجرے

درین سال بیست و دوم جمادے الثانیه سعد الله خان وزیر بعارضۂ قولنج کہ از مدتے داشت و تقربخان علاجے نمود در سن چهل و هفت سالگی رخت هستے بر بست پادشاه مع شاهزاده دارا شکوه یک بار براے عیادت او رفته لطف الله پسر کلانش را بمنصب هفتصدے صد سوار نوازش فرمود چون پیش از رسیدن قاضے عارف قطب شاه محمد امین پسر میر جمله را مقید کرده اموال او را متصرف شده بود یرلیغ دیگر بنام او بتهدید در باب اطلاق محمد امین صدور یافت و باورنگ زیب حکم شد کہ اگر قطب شاه انقیاد نکند بتادیب او بر آید و مناشیر مطاعه بشایسته خان صوبه دار مالوه و دیگر امراے تعیناتے صوبهاے دکن رفت کہ بخدمت شاهزاده اورنگ زیب حاضر شوند شاهزاده اورنگ زیب سلطان محمد مهین پسر خود را بدان صوب روانه نموده متعاقب خود نیز بر آمد و قطب شاه متنبه گشته محمد امین را با توابع او فرستاد و محمد امین بملازمت سلطان محمد رسید چون اموال او انچه گرفته بود باز پس نداد سلطان محمد عازم حیدر آباد شد قطب شاه از هراس بقلعه متحصن گردید و محمد ناصر را با صندوق جواهر و مرصع آلات فرستاد گویند در وقت ملازمت محمد ناصر شوخے از همرهانش ظاهر شد بنا برین مقید گردید و همراهان سلطان محمد اورا گریزانیده بحیدر آباد در آمدند و مال بسیار غارت نموده اند و ختند و شاهزاده اورنگ زیب عازم قلعه گولکنڈہ گشته از سعید آباد کہ هشت کروهے حیدر آباد است کوچ نموده یک کروهے قلعه رسید و محمد سلطان را امر کرد کہ با فوج خود جانب چپ توقف نماید درین هنگام پنج شش هزار سوار و دوازده هزار پیاده دشمن در برابر آمده و آتش حرب در گرفت و بسیارے از دکهنیان مقتول شدند و قطب شاه رہائے خود در اداے پیشکش سنوات سابق و حال دیده سخن انتساب صبیۂ خود با سلطان محمد در میان آورد و التماس او پذیرفته آمد و همدرین سال ازدواج وقوع یافت و محمد سلطان بمنصب هفت هزاری و ده هزار سوار سرافرازے یافت و میر عبد اللطیف حاجب اورنگ زیب کہ براے آوردن میر جمله رفته بود خبر آمدن او بنواحے گولکنڈہ رسانید قاضے عارف حسب الاشعار اورنگ زیب فرمان شاهجهان و خلعت مرسله باو رسانید داو مراسم تسلیم و کورنش بجا آورده در ساعت معین بعد ادراک کورنش اورنگ زیب مع پسر خود بعتبه بوسے پادشاه

راهی گشت و همدران جا فرمان عطوفت عنوان متضمن خطاب معظم خان مع خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکٹاره و علم و نقاره باو رسید داورنگ زیب چون بفتح و فیروزی باورنگ آباد رسید از اصل و اضافه بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند مرتبه شد و شایسته خان باضافه هزاری هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و خطاب خانجهانی مرتقی شد و معظم خان بدرگاه رسیده بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و وزارت اعظم و مرحمت قلمدان مرصع و دو بیست اسپ و یک فیل با ماده و پنج لک روپیه نقد مباهی گردید و جملة الملک معظم خان جواهر ثمینه کہ از ان جمله الماسی بود بوزن نه ٹانک کہ دو صد و شانزده سرخ باشد و قیمت آن دو لک و شانزده هزار روپیه شد و شصت فیل نر و چهار ماده با ساز طلا و شانزده با ساز نقره بطریق پیشکش گذرانید و قیمت مجموع مع جواهر پانزده لک روپیه شد و در جشن وزن شمسی این سال شاه بلند اقبال دارا شکوه را پنج کرور دام بطریق انعام مرحمت شد و جمیع تنخواه او از سابق و لاحق با طلب منصب شصت کرور دام کہ موافق دوازده ماهه یک کرور و پنجاه لک روپیه باشد حاصلش مے شد و دارا شکوه پیشکش یک لک و پنجاه هزار روپیه از نظر گذرانید از انجمله پلنگے بود بقیمت شصت و هشت هزار کہ پایها و سر تکیه آن از سنگ یشم مرصع بالماس و یاقوت و زمرد بود و درین سال مسجد جامع شاهجهان آباد کہ در سنه بیست و چهارم جلوس اساس یافته صورت اتمام یافت و اهتمام این عمارت قریب پنجاه بجعفر خان مفوض بود و قریب دو سال بخلیل الله خان و مدت سه سال و پنج ماه بسعد الله خان ساعے بود و پس از انتقال او ازین عالم بروح الله داروغۂ عمارت حکم شد کہ بتتمیم او پردازد و بالجمله در عرض شش سال انجام یافت و تاریخ اتمام آن مصرع مسجد شاه جهان قبلۂ حاجات آمد ؛ اگرچه تفاوت یک سال دارد نظر بجودت تاریخ پسند پادشاه آمد و مبلغ ده لک روپیه در طیارے آن صرف گشت هر سه گنبد بالاے آن از سنگ مرمر و سنگ موسی و صحن آنها نیز از مرمر و صورت مصلے بطور محراب از سنگ موسے است و فرش صحن مسجد از سنگ سرخ و طول عمارت ذات مسجد نود و دو عرض سے و دو درع در وسط صحن حوضے است پانزده درع در دوازده درع لبهاے حوض از سنگ مرمر و موسے تیار شده میر محمد امین پسر معظم خان کہ از کثرت بارش در برهانپور مانده بود بسدۂ سلطنت رسید و بعنایت خلعت و خطاب خانے سر بر افراشت از عرضه داشت اورنگ زیب بوضوح پیوست کہ عادل شاه والے بیجاپور بیست و ششم محرم درگذشت غلامانش مجهول النسبی را کہ بنا بر عقم پسر زنده بر داشته بود بجای او نشانیده اند حکم شد کہ شاهزاده با لشکر متعینه دکن بدان صوب شتابد و آنجا را تسخیر نماید و بخانجهان شایسته خان حکم شد کہ بسرعت خود را بدولت آباد رسانیده تا معاودت اورنگ زیب در آنجا باشد و معظم خان و شاهنواز خان و مهابت خان و نجابت خان و دیگر جنود فیروزے آمود کہ مجموع بیست هزار سوار باشد از حضور دستورے یافت کہ همرکاب شاهزاده در تسخیر بیجاپور مساعے موفوره نماید و محمد امین خان پسر معظم خان بجهت تمشیت معاملات دیوانے بہ نیابت پدر مقرر شد و باضافۂ هزارے ذات منصب او سه هزارے هزار سوار شد چهارم ربیع الاول بسبب شیوع طاعون در شاهجهان آباد بشکار گڈه مکتیسر بر کنار دریاے گنگا توجه نمود چون و بار دبکے نهاد بیست و نهم ماه مذکور بشهر مرقوم برگشت و رستم خان بهادر فیروز جنگ از تغیر بهادر خان بنظم صوبۂ کابل مامور شد و باضافه هزار سوار شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بر افراشت و امیر الامرا علی مردان خان حسب الطلب از کشمیر آمده ملازمت نمود ؛؛

احوال سال سی و یکم مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجرے

درین سال نهضت رایات عالیات بصوب فیض آباد کہ عمارت و معمورے آنجا باهتمام حسین بیگ خان و غضنفر خان

بصرف مبلغ پنج لک روپیه انجام یافته بود روییداد سید مظفر پسر سید شجاعت خان بارهه بحراست آنجا که اول بزمیندار سرے نگر تعلق بود و از چندے بسعی خلیل الله خان ضمیمهٔ ممالک محروسه گشته بود معین و بخطاب همت خان مخاطب گردید و زمیندار از طنطنهٔ قرب عساکر شاهے ترسیده بارسال پیشکش و عرائض نیاز حفظ عرض و ناموس خود نمود و راجه جمو باستلام عتبهٔ سلطنت مباهی گشت و پادشاه تا یکماه دران نزهتگاه مسند آراے کامرانے بوده سوم رجب بشاهجهان آباد برگشت و بیست و دوم داخل شهر مرقوم شد و یک راس اسپ عربے که شاهزاده اورنگ زیب برسم پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و ده هزار روپیه قیمت آن شد و هم درینولا بعرض رسید که علی مردان خان امیر الامرا چون هواے کشمیر ساز گار بود و بنا بر عرض مرض اسهال رخصت آنجا گرفته میرفت در منزل ماچهی واره رهگراے ملک عقبی گردید و نعش او را بلاهور برده در جنب مرقد والدهٔ او مدفون کردند چون عمدهٔ دولت و دوست مخلص بود پادشاه خیلی تاسف نمود و ابراهیم خان مهین پسر او را با برخے از رفقاے او در حضور از لاهور طلبیده باضافهٔ منصب چار هزاری سه هزار سوار گردانید و دیگر برادران و رفقاے او را در خور هر یکے باعطاے مناسب شادکام ساخت و ضبط متروکاتش که از نقد و جنس یک کرور روپیه شده بود نصف آن را بورثه بخشیده نصف دیگر را حکم ضبطے داد و لشکر خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری و پانصدی دو هزار سوار رسیده بنظم صوبهٔ کشمیر سرفرازے یافت و هم درین ایام کشایش قلعه بیدر و تنبیه حبشیان و تسخیر قلعه کلیان روے داد شرحش آنکه چون شاهزاده اورنگ زیب به تسخیر ملک بیجاپور چنانچه مذکور شد مامور شده بود با میر جمله معظم خان و جمیع افواج تعیناتے متوجه آن دیار گردیده بیست و چهارم ربیع الثانی نزدیک قلعه بیدر نزول نموده بمحاصره اش پرداخت و بیست و سوم جمادی الثانیه برجے که محاذی مورچل معظم خان بود از صدمات توپ فرو ریخت مرجان نام حبشی که غلام خاصهٔ عادل شاهیان و معتمد علیه آنها و از مدت سی و هشت سال بحراست قلعهٔ مذکوره میپرداخت و قریب هزار سوار و چار هزار پیاده تفنگچی همراه او بود شکست برج مذکور را متیقن شمرده عقب برج حرے کنده بباروت و بان و حقهٔ آتشین پر کرده بود که هرگاه مخالفان یورش نمایند در آنها آتش داده باعث هلاک جان عارجان برج گردد چون بر برج ریخته راهے براے برآمدن اهل یورش پدید آمد مردم شاهزاده اورنگ زیب و معظم خان بران برج برآمدند مرجان با هشت پسر خود و اکثر جمعیت نزدیک برج مذکور آمده مستعد مدافعه ایستاد قضا را از بانے که بطرف مخالفان مے انداخت شرارے دران ذخیرهٔ باروت و بان و حقه افتاد و آتش همه را در گرفت و گروهے از رفقاے او بآتش حسد و سوختند و از خود هم با دو پسر سوخته مشرف بر هلاکت شد و را بدرون ارک بردند و مردم بران برج و از جاهاے دیگر راه جسته درون حصار در آمدند و درهاے ارک نیز بدست آمد درین وقت شاهزاده خود هم شادیانهٔ فتح نواخته در رسید قلعه داران زینهار خواسته امان یافتند و قلعه مفتوح شد شاهزاده مهابتخان را مع برخے از بندگان دیگر در قلعه گذاشته خود بمعسکر برگشت و صباح آن مرجان درگذشت روز دیگر شاهزاده درون حصار رفته در مسجدے که پیش ازین بچند سال سلاطین بهمنیه آراسته بودند خطبه بنام صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه بلند آوازه گردانید و نقد و جنس بسیار بضبط در آمد و این قلعه از قلاع مشهورهٔ دکن و بیدر شهریست در نهایت وسعت و نزهت و سر حد صوبهٔ تلنگانه سابقاً حاکم نشین رایان دکن بود و همواره راجه کرناتک و مرهته و تلنگ اطاعت راے بیدر مے نمود و دمن معشوقهٔ راجه نل که شیخ فیضے قصهٔ او منظوم نموده دختر بهیم سین مرزبان بیدر است نخست سلطان محمد پسر تغلق بران چیرگی یافت پس ازان بسلاطین بهمنیه منتقل شد پس ازان بتصرف حکام بیجاپور در آمد تا آنکه درین عهد بدست بابریه افتاد حالیاً ظاهر او در دست اولیاے دولت برهانان کوکن اولاد بالاجے را واست که باناناجے مشهور بود چون تسخیر قلعه

کلیان و کلبرگه و تخریب و کشایش ملک بیجاپور وجه همت شاهزاده بود و سیاجی برادر مانوجی و سیوا بهوسلا سے مشهور و دیگر فتنه پردازان شوخیها نموده پرگنهاے راسین و چارگونده و دیگر محالات نواحے احمدنگر را تاخته بودند بنابرین به تنبیه آنها نصیری خان را با سه هزار سوار بدانسو تعین نمود و سلطان محمد معظم و افتخار خان را در قلعه بیدر گذاشته بیست و سوم رجب خود بطرف قلعه کلیان راهے گشت و بیست و نهم در آنجا رسیده بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکوره پرداخت و بعد جنگ و جدال و حرب و قتال که هم در میدان با مددگاران اهالے آن قلعه روے میداد و رسیدن آذوقه و جنس غلات متعسر بلکه متعذر گشته بود و هم جد و جهد بسیار در استفتاح قلعه که دلاور حبشی از طرف عادل شاه با دو هزار و پانصد بندوقچی و توپ و تفنگ و سامان جنگ قلعه داری بحراست می پرداخت بتقدیم رسید و آخر حبشی مذکور ملتجی گشته امان خواست و ملتمس او پذیراے یافته غره ذیقعده ادراک کورنش نمود و رخصت یافته به بیجاپور رفت این قلعه در رضانت و متانت از قلاع والا مراتب ازو دون است چون از عرائض شاهزاده اورنگ زیب متضمن خبر این فتح با فتوحات دیگر بپادشاه رسید تمام ولایت بیدر با مضافات آن و قلعه رام گده باورنگ زیب بطریق انعام مرحمت فرمود و تنخواه او از سابق و لاحق دوازده کرور دام شد و عنایات دیگر نیز بعمل آمد و بیدر بظفرآباد موسوم گردید و معظم خان و شاه نواز خان و مهابت خان و نجابت خان و دیگر امراے تعیناتے که درین یساق مصدر جانفشانے و ترددات شایسته شده بودند نیز باضافه منصب و عطاے خلاع فاخره سرافراز گردیدند چون عادل شاه و دیگر سرکشان به یقین دانستند که عنقریب بدام ناکامے افتند و چاره غیر از اطاعت نیست ابراهیم بجتر خان را که از معتمدان آن دولت بود بخدمت شاهزاده اورنگ زیب فرستاده امان طلبیدند و مقرر شد که یک کرور و پنجاه لک روپیه از نقد و جواهر و افیال بطریق پیشکش واصل سازند و قلعه پرینده بالواحق و قلاع ملک کوکن و محالات دیگر بتصرف گماشتگان پادشاهے واگذارند چون این ماجرا اورنگ زیب بمعروض پیشگاه پادشاه بر عجز و درماندگے آنها بخشوده من جمله پیشکش پنجاه لک روپیه معاف فرمود و بشاهزاده فرمان نوشت که قاضی نظاما را براے وصول پیشکش فرستاده خود با عساکر فیروزی مراجعت نماید و معظم خان از ضبط قلاع دلجمعی نموده بعد مراجعت قاضی نظاما مع پیشکش روانهٔ عتبهٔ سلطنت گردد هفتم ذی حجه پادشاه را عارضهٔ حبس البول ظاهر شد چون حکما تشخیص نمودند که از مواد بواسیر است رزق الله پسر مقرب خان فصد نمود و تخفیفے نشد باتفاق آراز لوچسپانیده دیگر خون گرفتند ازین هم شدت حبس و حرقت روبکمے ننهاد ناگزیر به تبریدات دیگر پرداختند و تا شش روز ضعف مزاج در ازدیاد بود آخر بتجویز مقرب خان شیرخشت فی الجمله نافع آمد و مبلغ هفت لک و پنجاه هزار روپیه زکوة شاهجهان آباد معاف نموده فرمان رفت که در تمام ممالک محروسه زکوة معاف باشد مبلغ پنج هزار روپیه با یک زنجیر فیل و یک اسپ عراقے باهل استحقاق تصدق داده شد و زندانیان رهائے یافتند و پادشاهزاده داراشکوه باضافه ده هزارے ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنجاه هزارے سے هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام یک کرور دام که از سابق و لاحق بیست و یک کرور دام باشد نوازش یافت و از عرضه داشت اورنگ زیب خبر تولد شاهزاده محمد اکبر و از دهم ذی حجه معروض شد و دران ایام معظم خان را بسبب توسل او باورنگ زیب بتحریک داراشکوه از وزارت عزل نموده خان مذکور و مهابت خان و دیگر امرا را طلب حضور نمود و محمد امین خان از نیابت پدر ممنوع و راجه رایان تا تعین وزیر به انجام امور دیوانے مامور شد چون پادشاه مغلوب مرض و شاهزاده داراشکوه که ولیعهد بود مدار علیه سلطنت گشت و از برادران اندیشه مند بود اکبرآباد در اوسط ممالک محروسه فهمیده پدر را تحریک بآمدن بلدهٔ مذکوره نمود و پادشاه بپاس افراط محبت که با او داشت مدارا اگرچه

موجب تقویت امید انست بالتماس او بابدون التماس بعمل مے آورد وبنابرین حسب الالتماس او ہشتم محرم لبسواری کشتے متوجه اکبر آباد شد ودانشمند خان که استعفاے میر بخشی گرے نموده بود محمد امین خان پسر میر جمله معظم خان بجاے او مقرر شد وہشتم صفر بعمارت گهات سامے رسیده نه روز درانجا مقام شد وبیمارے درین منزل رو بانحطاط آورده بعد از دو ماه وکسرے بے مدد دوا طبیعت اجابت نمود وروز بروز اثر صحت رو بافزایش داشت چون قرار یافته بود که تا غره ربیع الثانی که ساعت داخل شدن قلعه اکبر آباد است در منزل داراشکوه اقامت فرمایند نوزدهم دران مکان تشریف آورده به حکیم تقرب خان ده هزار روپیه از جواهر وطلا ونقره عنایت شد وآخراین ماه از نوشته وقائع دکن بعرض رسید که شاهزاده اورنگ زیب بسر انجام مهام آن طرفها نموده باورنگ آباد رسید ودل رس بانو بیگم دختر شاهنواز خان که بشاهزاده منسوب بود در حلت کرد ومهابت خان وغیره امراے متعین دکن بحضور رسیده مورد عنایت گردیدند وشاهزاده داراشکوه در جلدوے خدماتیکه درایام مرض تبقدیم رسانیده بود بعنایت جواهر آلات سیزده لک ونود هزار روپیه واز اصل واضافه بمنصب شصت هزارے سی هزار سوار دواسپه سه اسپه از سابق ولاحق بانعام بیست وسه کرور دام که مجموع طلب موافق دوازده ماهه دو کرور ده وهفت لک وپنجاه هزار روپیه مے شود وسواے آن یک کرور روپیه نقد وصد راس اسپ مورد مرحمت گردید وتفویض صوبه بهار ضمیمه دیگر مراحم شد وجعفر خان بخدمت وزارت اعظم سرافرازے یافت وپانزدهم جمادے الاولے مهابت خان بصوبه دارے کابل سرافرازے یافته رخصت شد وبعرض رسید که دوازدهم ربیع الاول ملا عبد الحکیم سیالکوتے رهگراے راه آخرت گشت چون بعرض رسید که هرچند وکیل شاهزاده شجاع خبر صحت مزاج والا نگاشت او مجبول بر سازش باهمین برادر خود نموده نوشته اورا واقعے نفهمید واز بنگاله بالشکرے گران بقصد اکبر آباد روانه شده است سلطان سلیمان شکوه را باراجه جیسنگه وبهادر خان ودیگر لشکر که مجموع بیست هزار سوارے شدند بدفع شورش آن طرف متعین نمود وهنگام رخصت سلطان را باضافه سه هزاری وراجه جیسنگه را باضافه هزارے ذات وهزار سوار دواسپه سه اسپه بمنصب شش هزارے پنج هزار سوار ویک لک روپیه نوازش فرموده رخصت نمود وحکم شد که اگر شجاع از قباحت ناقهمے وعدم تدبیر بجاے خود برنگردد بجنگ او پرداخته تادیب نمایند ومهاراجه جسونت سنگه راتهور را بفزودنے هزارے ذات هفت هزارے هفت هزار سوار وانعام یک لک روپیه ودیگر عطایا نواخته بصوبه دارے مالوه در ظاهر وبباطن بنابر ممانعت اورنگ زیب مامور نموده ودیگر امرا ومنصبداران را نیز کمکے او معین نمود وسید قاسم ملازم داراشکوه از طرف او بحراست قلعه اله آباد وصوبه دارے آنجا رخص شد وغره ربیع الثانی بادشاه بدولتخانه خود در قلعه اکبر آباد نزول نمود وچون بعرض رسید که شاهزاده مرادبخش باستماع بیمارے مزاج والا سکه وخطبه بنام خود خوانده سید علی نقی دیوان پادشاهے گجرات را که باصلاح مفاسد او مامور بود بدون تحقیق جرم وخیانتے بدست خود ناحق کشته دست تعدے بخزانه پادشاهے وبخزانه بیگم صاحب ومال رعایا وتجار آنجا دراز کرده قاسم خان میر آتش را بصوبه دارے احمدآباد واز تغیرے او رخصت نمود باقے احوال این سال وایام حیات شاهجهان پادشاه انشاء الله تعالے در ضمن ذکر وقائع شاهزاده اورنگ زیب عالمگیر سمت تحریر خواهد یافت

تفصیل اولاد شاه جهان پادشاه

چهار پسر وسه دختر نیک اختر از بطن نواب ممتاز محل صبیه یمین الدوله آصف خان داینها از آغاز شاهزادگے وانجام سلطنت

پدر زنده بودند؛

اول شاهزاده داراشکوه ولادتش در سنه هزار وبیست وچار فرزندانش از بطن صبیه سلطان پرویز سلیمان شکوه سپهر شکوه جانی بیگم اسم دختر دوسے غیر معلوم؛

دوم شاهزاده شجاع تولدش در سنه هزار وبیست وپنج فرزندانش زین الدین بلند اختر زین العابدین دل پسند بانو بیگم گلرخ بانو بیگم خردمند بانو بیگم خیر النسا بیگم از امهات متعدده؛

سوم شاهزاده اورنگ زیب شب یک شنبه پانزدهم ذی قعده سنه یک هزار وبیست وهفت از تاریخ ولادتش کلمه آفتاب عالمتاب خبر میدهد واسامی اولادش در آخر احوال او انشاء الله تعالی ثبت شود؛

چهارم مرادبخش ولادتش در سنه یکهزار وسی وسه فرزندانش ایزدبخش ودست دار بانو بیگم آسایش بانو بیگم همراز بانو بیگم؛

بنات شاهجهان اول نواب علیة العالیه جهان آرا بیگم مشهور به بیگم صاحب تولدش در ماه صفر سنه هزار وبیست ودو نهایت عزیز پدر بود واز جمیع فرزندان معزز ومکرم وشصت لک روپیه سالیانه براے مصارفش مقرر بود ونهایت جود واحسان با مردم می نمود؛

نواب روشن آرا بیگم ولادتش در سنه هزار وبیست وشش؛

نواب گوهر آرا بیگم ولادتش در سنه یک هزار وچهل؛

نواب پرهیز بانو بیگم از بطن قندهارے محل صبیه میرزا مظفر حسین صفوے بحسب سن از جمیع فرزندان کلان ولادتش در سنه هزار وبیست واز محل نوکه دختر شاه نواز خان خلف خان خانان بود فرزندے نماند؛

ذکر برخی از عجائب زمان شاهجهان و عالمگیر

ملا خواجه مرید میان میر مرشد ملا شاه بدخشے بود مولدش بهار ونشو ونما در لاهور یافته نهایت وارسته لبسر میبرد ودر کمال بے نصیبے بسے تعیّنے مے زیست خواجه بختاور خان عالمگیرے مؤلف تاریخ مرآة العالم که از خواجه سرایان مشهور پادشاهے واز جمله مقربان دولت بود در کتاب خود مے نگارد که خواجه دربار خان ناظر که در عهد شاهجهان وعالمگیر منصب نظارت داشت با من نقل کرد که شاهجهان نوبتے در لاهور بمنزل داراشکوه رفت ودر آنجا این بنده درگاه فرمود که هنگام معاودت ملا را در زاویه اش دیده بدولتخانه خواهیم رفت تو پیشتر رفته خبرے بگیر من بمنزل ملا که حجره شکسته بیش نبود رسیده شنیدم که او همین زمان بیرون رفته وسے چند توقف نمودم که سوارے پادشاه نمایان شد پیش رفته ماجرا بعرض رسانیدم فرمود اینجا باش هرگاه ملا بیاید سلام ما گفته این مصرعه برخوان مصرع طاقت مهمان نداشت خانه بمهمان گذاشت؛ چون ملا آمده مصرع شنید در جواب گفت که حضرت غریب نوازے فرمودند لیکن من عمداً خود را کنار کشیدم تا حضرت تصدیع نکشند واز دست مردم موے ریش من لبسلامت ماند فردا جواب این پیغام خواهم داد روز دیگر ملا تنها پیاده رفته زیر هدف که دران اوقات درصحن دیوان عام نصب کرده بودند ایستاده شد من ملا را شناخته بعرض پادشاه رسانیدم پادشاه خوش وقت شده زود از ایوان بار عام برخاست ودرخلوت رفته با ملا صحبت مستوفے داشت ونیز مے نگارد که سعد الله خان درآوان افلاس وپریشانے وکسب علوم بخدمت ملا آمد ورفت داشت روزے ملا برزبان راند که وزیر پادشاه هند را الطلبه حاضران متحیر گشته ندانستند که کرا مے خواند ملا گفت ملا سعد الله را مے گویم وآخر وزیر شاه جهان شد ونیز مے نویسد که از ثقات مسموع شده که روزے جماعه درویشان ودیگر

حقیقت کیشان نشسته بودند ذکر مسئله وحدت وجود درمیان آمد هرکس بقدر لیاقت و استعداد خود سخنے گفت ملا خواجه درمیان نشسته سکوت داشت ناگهان برخاسته درمیان آتشے که درانجا افروخته بود نشست و اندک زمانے توقف گزید بعد از ان بیرون آمده گفت جوابش همین است مردمان چون تفحص نمودند هرگز پارچه اش هم از آتش متاثر نشده بود در اوائل جلوس عالمگیر سنه هزار و شصت و هشت مطابق سال اول جلوس ملائے مرقوم روزے بسیر باغ فیض بخش لاهور رفته بود در انجا دو سه مرتبه گفت رامی طلبند و همدران زمان داعی حق را لبیک اجابت گفته متصل مقبره پیر خود مدفون گردید ۞ ۞

ملا شاه بدخشی نیز از مریدان میان شاه میر و بحسب ارادت گویا برادر ملا خواجه است چه هر دو مرید یک مرشد اند رباعی الیشان کیفیتے دارد و این عزیز هم مرجع مردم و میگویند پیر و مرشد داراشکوه بود بهر صورت چون رباعی خالی از اثرے نیست درین کتاب ثبت افتاد رباعی اے بند پیاے قفل بر دل هشدار ؛ وے دوخته چشم پاے در گل هشدار ؛ عزم سفر مشرق درود مغرب ؛ اے راه روپشت بمنزل هشدار ؛ حکایت قاضی ابراهیم بهتی که از افاضل عهد خود بود بختاور خان نقل مے کند که روزے قاضی با من حکایت کرد که من بمنزل میرک شیخ که اواخر عمر در عهد عالمگیر صدارت کل داشت وارد شدم مجلس از علماے اعلام پر بود ناگاه شخصے لباس حقیر خفیف در بر و عمامه ابتر بر سر وارد شد میرک شیخ در اکرام و احترام او افراط نمود و او ساعتے نشسته مرخص شد وقت رخصت نیز بکمال تواضع وداعش فرمود حضار مبالغه میرک در باره احترام او زیاده از مرتبه او دیدند و استفسار احوالش نموده پاسخ شنیدند که این عزیز در غرائب علوم عظیم دستے دارد و جنیان مسخر او من این سخن شنیده زود برخاستم و در پے او شتافته در راه باو برخوردم و نیازمندیها بامید مشاهده امرے از عجائب بسیار نمودم منزل خود نشان داده گفت که اگر بفقیر خانه قدم رنجه فرمائید صحبت بفراغبال داشته آید رخصت گشته بعد سه چهار روز بخانه اش رفتم خبر فقیر شنیده از بالاخانه که خلوتش بود فرود آمده بگرمے دریافت و گفت که کارے ضرور دارم بر بالاخانه بنشینید تا من بخدمت برسم فقیر بر چند زینه که برآمد دید که جمعے از ارباب عمائم نشسته و صحبت مذاکره درپیوسته بتعظیم من برخاستند و استقبال کرده باکرام تمام در صدر مجلس نشانیدند از انجماعه دو سه کس کتابها در دست داشتند یکے از انها کتاب مطول بر کشود اتفاقاً دران دو سه روز طالب علمے که پیش فقیر درس مطول مے گرفت با ملا سعد الدین بحث و اعتراض قوے میکرد شخص مذکور همان مقام برآورده مذکور همان اعتراض نمود دیگرے از انها مجیب او شده سخن بطول کشید فقیر نیز مناسب مقام سخنان گفت و از هر علم سخنهاے دقیق و نکات بلند و تحقیقات ارجمند از انجماعه مسموع شد و قریب یکپاس امتداد مجلس رسید درین ضمن صاحبخانه پیدا شد و این جماعه بتعظیم او برخاستند فقیر از نیازمندے در استقبال برهمه پیشے گرفت عذر خواهے آغاز کرده گفت خیلے تصدیع کشیده رنج انتظار دیدید گفتم بفیض صحبت این بزرگان حظے عظیم برگرفتم گفت کدام بزرگان فقیر که برگشته خواست باو نماید کسے را ندید و اهمه چنان استیلا یافت که بلرزه افتادم خندیده فقیر را در آغوش عاطفت کشید و اندک آبے طلبیده و بران نفس خود دمیده بر سر و روے فقیر پاشید و از وساوس نجات بخشید حکایت هم قاضی مذکور حکایت با بختاور خان نمود که دران زمان که فقیر بتعلیم سلطان سلیمان شکوه نبیره شاه جهان مامور بودم روزے شیخ ناظر که اعجوبه زمان بود بمکتب آمد فقیر بسلطان اشاره کرد که از شیخ چیزے بطلبید سلطان به نیازمندے التماس تبرک نمود شیخ تبسمے کرده دست در زیر فرش برده سنگ ریزه خشت و چند عدد بر داشته بهر دو دست خود گرفته دو سه مرتبه گردانید چون دست بکشاد بعضے از انها عقیق خوش رنگ و چندے لعل گران بها و برخے مرجان و بعضے لآلے غلطان شده بودند و غریب تر

آنکه ازانها را لبسر موے ریش خود سفته بسلطان داد و ابواب حیرت بر روے تماشائیان کشاد حکایت سنه نهم جلوس شاهجهان که پادشاه از دولت آباد عازم اکبرآباد بود معتمد خان محرر تاریخ اقبال نامه جهانگیرے که درین عهد خدمت بخشی گرے داشت نه ساله دخترے زیبا منظر باپسرے غریب شکل از نظر پادشاه گذرانیده بعرض رسانید که این زن اعجوبه ایست در و نیم سالگی پستان برآورده و در هفت سالگی بے آنکه مردے باو مقاربت کند حامله گردید و در هشت سالگی این پسر زائید حاضران مستغرق دریاے حیرت گشته بر قدرت الٰهی در آفرینش بدائع اقرار و اعتراف به تجدید نمودند حکایت در سنه دوم جلوس شاه جهان بعرض پادشاه رسید که در موضع املایون عمله پرگنه گوالیار در یکے از مزارع شخصے طویل القامت کشته افتاده و سرش بریده برده اند پادشاه معتمدے را فرستاده بملاحظه نموده برگشت و التماس نمود که طول قامت سه و نیم درع پادشاهی و عرض یک و نیم درع است و در مزرعه کشته افتاده و سرش پیدا نیست و در زمینے که آن لاش افتاده قریب یک بیگهه زمین نوعی پست و بلند شده که گویا دو فیل باهم جنگیده اند حکایت سیدے پریشان حال کثیر العیال در یکے از مواضع پانی پت توفیق توکل و انزوا یافته دروازه تردد و تحصیل معاش بر روے خود بست و در کنج فراغت پا بر گنج قناعت نشست و با عیال و اطفال در نهایت عسرت میگذرانید اتفاقاً در عشره اول محرم عسرت بالا گرفت و تا چهار روز از جنس ماکول بکام آن والامقام و صغار اولاد و اتباع او چیزے نرسید روز عاشورا آن ثابت قدم بماتم جد بزرگوار خود با حالے که دل از آتش جوع کباب و خانه صبر و طاقت از بے برگی خراب داشت ملول و بتلاوت کلام الٰهی مشغول بود دخترش از فرط بے تابی پیش پدر آمده از گرسنگی نالید و چون نور نظر بخود پیچیده در پهلوے او غلطید بیک ناگاه دید که از گوشه چادر پدر بخارے برخاسته بوے طعام مشام جان میرساند پدر را آگاه کرده حال پرسید سید بعد وقوف چون درنگریست چهار طبق پلاؤ گرم دید که از مطبخ کرم الٰهی باو رسانیده اند شکر نعماے حضرت ذو الاحسان والانعام بجا آورده هر یکے را بخشے رسانید و خود نیز حظ خویشتن برگرفت از ان روز پنج و نیم آثار برنج سفید پنج استار گندم از عالم بالا در خانه اوے بارید و اوقات سید بفراغبال مے گذشت جملة الملک جعفر خان وزیر برین ماجرا وقوف یافته بعرض اورنگ زیب عالمگیر پادشاه رسانید حکم شد که محمد اسحق چیله که معتمد علیه و باریاب دولت حضور است در انجا رفته برأی العین انچه مشاهده نماید بعرض رساند چیله مذکور بکار مامور شتافته و بچشم خود دیده آمده معروض داشت عالمگیر بعد استماع بانعام مبلغے و تعین یومیه بحال سید عنایتے فرمود غریب آنکه بعد تعین این وجوه مائده آسمانی انقطاع یافت سبحانک اللهم تحکم بانتشار و تفعل ما ترید ۞

ذکر نهضت عالمگیر اورنگ زیب از دکن

چون اخبار شدت کوفت و بیمارے شاهجهان و بے اختیارے او و اقتدار داراشکوه در امور سلطنت و جهانبانی بگوش هوش اورنگ زیب رسید مصلحت در اهمال و امهال ندیده باشتهار عزم ملازمت پدر از خطه اورنگ آباد کوچ کرده او و مرکز دولتش بود روانه گردید و مراد بخش برادر خرد خود را ببهانه بردن همراه و استشفاع جرائم او از خدمت پدر نیز طلبیده با خود متفق و خاطر او را بهمه وجوه مطمئن گردانیده باخود رفیق ساخت و چون مے دانست که افواج عظیمه پادشاهی بسرداری مهاراجه جسونت و قاسم خان در اوجین که عبور او بهمین راه خواهد بود سد راه است حزم پادشاهانه مقتضی آن شد که موکبے در خور این عزیمت ملازم رکاب باشد و داراشکوه باقتضاے خوفے که از اورنگ زیب داشت امراے کمکی دکن که بنابر همه

بیجاپور متعین گشته ملازم رکاب او بودند احکام پادشاهی بنام هر یکی فرستاده چنانچه مذکور شد همه را پیش خود خواند و امرا در مین یورش که فتح بیجاپور نزدیک شده بود برخاسته بحضور رفتند و از عظمای امرای کلی غیر از معظم خان و شاهنواز خان و نجابت خان کسی در دکن نماند بضرورت پرتو التفات باجتماع عساکر انداخته در اندک زمانی سرداران شجاعت پیشه خرد اندیشه و سپاه جرار غیرت شعار بقدری که بایست و میتوانست فراهم آورده و لشکری نمایان و توپخانه شایان ترتیب داده و سران سپاه ظفر طراز و سرداران جانباز را بمناصب عالیه و خطابهای شایسته و انواع مراحم و مکارم سرفراز فرموده و علوفه و مواجب افزوده و از ملازمان پادشاهی که همراهی کرد اد را هم بعواطف خسروانه تفقدات فرموده و پسر بزرگ خود سلطان محمد را با نجابت خان و فوجی از عساکر منصوره مقدمه جنود خود گردانیده غره جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت هجری برسم منقلا پیشتر روانه برهانپور نموده همراهیانش را بمرحمت طوغ و علم و نقاره و دیگر عنایات سرفراز فرموده و سلطان معظم را بصوبه داری دکن متعین کرده و سلطان اکبر برادر خرد سلطان اعظم را که تازه بوجود آمده بود با اکثر پردگیان سرادق سلطنت در قلعه دولت آباد گذاشت و منشور عطوفت طراز بنام مرادبخش نگاشت که از گجرات متوجه مالوه گشته در انجا ملحق گردد و محمد اعظم شاهزاده را با اقبال اساس همراه گرفت و روز جمعه دوازدهم جمادی الاولی از اورنگ آباد بصوب برهانپور نهضت نمود و بیست و پنجم ماه مذکور بساحت بلده مسطور نزول فرمود و محمد طاهر صوبه دار خاندیس باتفاق جمعی از ملازمان پادشاهی که در برهانپور بودند همراه سلطان محمد ادراک زمین بوس نمودند و یکماه در انجا گذرانیده و در خلال این احوال عیسی بیگ وکیل که از حبس رهائی یافته مرخص شده بود دولت زمین بوس یافته بشرح احوال دربار پرداخت وانکشاف یافت که روز بروز اقتدار دارا شکوه در افزایش و بی اختیاری پادشاه رو بازدیاد دارد و مهاراجه جسونت نیز بمناسبت عقائد هنود بجهود دارا شکوه خواسته در پی بی باکی و بدخواهی اصرار و ابرام می نماید و زیاده برین تحمل مخل مرام و مبطل اراده است بنابرین مقدمات عزیمتی که پیش نهاد خاطر اورنگ زیب بود تصمیم یافته نهضت پیشتر لازم و متحتم گشت و روز دوشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر لوای جهان کشائی از برهانپور بصوب اکبرآباد برافراشت و درین نهضت هم امرا و جمیع رفقا بانواع تفقدات و مراحم ذخیره اندوز عواطف شدند چون شاهنواز خان صفوی باقتضای تقدیر و سوء تدبیر از همراهی تعلل نموده در برهانپور رفع الوقت میکرد شاهزاده سلطان محمد را باعمده فدویان صاحب تدبیر شیخ میر به برهانپور فرستاد آن خلاف اندیش را مقید نموده در قلعه بلده مذکوره محبوس نگهداشت و خود کوچ کرده بعد قطع مراحل بکنار آب نربدا رسید و دهم ماه مذکور در گذر اکبرپور از آب نربدا پایاب عبور نموده منزل ساخت و باز کوچهای متواتر نموده به دیالپور رسید بیست و یکم که از دیالپور کوچ نمود مرادبخش که عازم مرافقت او گشته از گجرات نهضت نموده بود ادراک دولت ملاقات نمود و از انجا بموضع دهرمات پور که هفت کروهی اوجین واقع ست و راجه جسونت و قاسم خان و سائر جنود پادشاهی از اوجین جنبیده بقصد محاربه سکونت داشت و از احوال مرادبخش در تجسس بود و خبر نهضت عالمگیر بنابر ضبط گذرها و معابر که بدانائی و هوشیاری کما ینبغی نموده بود مطلق باو نمیرسید خبر برگشتن مرادبخش که از راه برگشت شنیده سبب این را نمی فهمید و خبری از عالمگیر و پیوستن مرادبخش بلشکر آن صاحب اقبال و تدبیر نداشت درین ضمن خطی از راجه شیورام که در ماندو بود متکفل عبور جنود اورنگ زیب عالمگیر از آب نربدا باو رسید و جمعی از نوکران دارا شکوه که در قلعه دهار بودند از بیم لشکر منصور گریخته بمهاراجه ملحق شدند و ورود جنود اورنگ زیب ظاهر گشت و از انطرف معاودت نموده بسمت لشکر عالمگیر راه پیما گشته متصل بدهرمات پور بفاصله یک کروه معسکر ساخت چون اورنگ زیب بهره از دانش داشت بنابر اتمام حجت و گذشتن بسهولت پنج شش روز قبل از وصول بدهرمات پور کب رای را که از برهمنان فهیم بود نزد راجه جسونت فرستاده نصیحت های صلاح آمیز که مانع از کار بستیز تواند بود نموده پیغام کرده بود که چون ما را اراده جنگ نیست ملازمت و عیادت

پذیرد پیش نهاد خاطر است اگر توفیق یابد بملازمت مستسعد گردد یا از راه موکب ظفر پناه برخاسته بوطن خود که جوده پور است برود و الا پایمال جنود منصور گشته غیر از خسران و نکال فائده نخواهد دید چون کاخ دماغ او ظلمت آمود دود غرور و خالی از پرتو دانش و شعور بود از امتثال سر باز زده بکثرت اعوان و انصار و اجتماع راجپوتان شورشعار که فراهم بودند استکبار نموده آماده جنگ و پیکار شد و کب رای باز آمده اظهار مخالفت او نمود اورنگ زیب قرب عسکر مخالفان دیده بترتیب لوازم رزم و پیکار پرداخت و تقسیم افواج و تسویه و تعیین صفوف نموده دران روز و شب رعایت مراتب حزم و احتیاط که مناط مبارزت سپاهگری و اساس سرداری و سروریست بجای آورده تدبیر جنگ و توزک سپاه فرمود

ذکر محاربه اورنگ زیب با راجه جسونت و ظفر یافتن بتایید ایزد قدیر

روز بیست و دوم رجب سنه هزار و شصت و هشت هجری هنگام صبح بقصد مدافعه جیش عناد بگمان غزا و جهاد و آراستن فوج و بیاری فیلان کوه پیکر خصم افگن و پیش بردن توپخانه دشمن سوز صف شکن فرمان داد و دل بر عنایت و عون ایزد نصرت بخش نهاده حکم نواختن کوس جنگ و برافراختن لوای رزم که زهره گداز بیدلان عرصه نبرد و عبرت افزای مردان مرد است فرمود و خود بر فیل کوه پیکر بلند با بخت ارجمند سوار شده بتوزکی شایسته و آئین خجسته رو بعرصه کارزار آورده فوج هراول برایت اقتدار شاهزاده کامگار محمد سلطان و نجابت خان استوار کرده شجاعت خان پسر خان مذکور و سید مظفر خان بارهه و دیگر سرداران بایشان متعین شدند ذوالفقار خان که از جان نثاران قدیم بود با برخی از اهل توپخانه و بهادران دیگر همراه وی شاهزاده لوای مبارزت برافراشتند و اهتمام توپخانه به عهده شجاعت و کاردانی و کوشش و جانفشانی مرشد قلی خان که از فدویان راسخ العقیدت بود مقرر گردید و مرادبخش با سپاه و حشم خود در برانغار قرار یافت و سرداری جرانغار نامزد قره باصره دولت غره ناصیه شوکت شاهزاده سعادت توام محمد اعظم نموده ملتفت خان و همت خان و کارطلب خان و سپهدار خان و غیره امراء بهادران یکتا را بمبارزت و کمک آوری آن طرف گماشت و سرداری التمش بشهامت مرتضی خان تفویض یافت و سید بهادر و حمید الدین و ملازمان چوکی خاص با و تعلق گرفت و زبده فدویان اخلاص منش شیخ میر که جوهر شمشیرش بگوهر تدبیر آراستگی داشت با سید میر برادر او و دیگر دلاوران شجاعت آئین بطرف یمین موکب نصرت قرین طرح فرمود و صف شکن خان با جمعی از اهل توپخانه و دیگر فدویان طرح طرف چپ مقرر گشت و قراولی جنود بعهده تردد و کارطلبی خواجه عبد الله و دوست بیگ برادر او و جمعی دیگر از کارآزمودگان و زمره قراولان سرکار معین گشت و خود در قلب لشکر جا گرفته جمعی از بندهای خاص و دلاوران ثابت قدم درست اخلاص مثل اصالت خان و مخلص خان و تهور خان و قلیج خان و دیگر مخلصان را همرکاب خود ساخت چون راجه جسونت خبر اهتزاز موکب منصور بعزم قتال شنید و صدمه سطوت عالمگیری تزلزل در بنای صبر و ثباتش افگنده خواست که بدستیاری نیرنگ دفع الوقتی نموده توقفی در جنگ نماید باین خیال خام وکیل خود بخدمت فرستاده اظهار عجز و بندگی کرده پیغام نمود که مرا داعیه رزم و پیکار و یارای حرب و کارزار با ملازمان سرکار نیست اگر برین بنده عقیدت آئین بخشوده فسخ عزیمت فرمایند تقبیل سده سلطنت سرمایه شرف و عزت می شمارم عالمگیر اورنگ زیب بحیله گری او متفطن گشته جواب داد که چون اکنون سوار شده ایم توقف صورتی ندارد اگر گفتار او فروغ صدقی داشته باشد باید از لشکر خود جدا شده تنها پیش نجابت خان بیاید و خان مذکور او را بخدمت سلطان محمد آورده و شاهزاده او را بحضور آورده استعفای جرائم نماید پذیرائی خواهد یافت چون بمحض حیله وری بود اثری از التماس ظاهر نشد و آماده جنگ و طالب نبرد گردیده میر آتش

قاسم خان را سر دار هراول ساخت و برخے رؤساے راجپوتیه زاشل مکند سنگه هاڈا و سجان سنگه بندیله و امر سنگه چندراوت
و رتن سنگه راٹهور و ارجن گور و دیال داس جهالا و دیگر راجپوتان عمده جلادت شعار و خوشحال بیگ کاشغرے و سلطان ولد
اصالت خان و دیگر ملازمان معتبر پادشاهے دران فوج متعین کرده بهادر بیگ بخشے لشکر را که داروغه توپخانه هم بود با تمام
توپخانه پادشاهے و جانے بیگ خویش قاسم خان و جمعے دیگر در پیش صف لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ و یادگار بیگ
را که از بهادران نامے توران بودند بقراولے گماشت و بیس داس و گوردهن راٹهور را با جمعے از مردم کارزدیده و راجپوتان جلادت
شعار در التمش مقرر کرده خود با راجپوتان تهورکیش خویش که از دو هزار بیش بودند و برخے از راجپوتان پادشاهے مثل بهیم و راجه
جهلداس گور و امثال آن در قول قرار گرفت و راجه رایسنگه سیسودیه با جمعے از راجپوتان قوم او در میمنه قول و افتخار خان با سید
شمشیر خان بارهه و سید سالار بارهه و یادگار مسعود و محمد مقیم و گروهے از منصبداران را در میسره جاے داد و راجه دیبی سنگه بندیله و مانوجی
دهسوجی را بمحافظت اردو که نزدیک عرصه نبرد بود گذاشت و بعد از تسویهٔ صفوف با لشکر گران و سپاه بیکران متوجه معرکه ستیز و آویز گردید پنجشش
گهڑے روز بر آمده تلاقے فریقین اتفاق افتاد و شررخ جنگ باند اختن بان و توپ و تفنگ که آتش افروز رزم است بعمل آمده رفته
رفته نیران قتال اشتعال یافت کار کشش و کوشش بالا گرفت محمد اورنگ زیب عساکر اقبال بتوزک تمام آراسته و یسال بسته
بقانون رزم آزمائے و سپه آرائے آهسته آهسته پیش مے آمد و بضرب تیر و بندوق و بان رخنه در بناے عزم مخالفان مے افگند
درین اثنا از هراول موکب مهاراجه جسونت راجه مکند سنگه هاڈا و رتن سنگه راٹهور و دیال داس جهالا و ارجن گور و دیگر سرداران
قوم جلادت کیش با تمام اتباع و سپاه خویش دست تعلق از دامن جان برداشته و علم شجاعت برافراشته بیکبار جلو انداخته
و نخست بر توپخانه اورنگ زیب ریخته بستیز پرداختند مرشد قلے خان و ذوالفقار خان با آنکه در خور کثرت راجپوتان نبود بصبر یک
تمنسیر سیده نو دست بدامن غیرت زده و پاے ثبات افشرده از جا نرفتند بعد گیرو دار بسیار و سعے و تلاش بے شمار که اقصی الغایت
سپاهگریست مرشد قلے خان مردوار نقد جان نثار نموده گلگونهٔ شجاعت چهرهٔ ارادت برافروخت و ذوالفقار خان با آئین
ناموس طلبان هند که در ضیق مجال پیاده شده و دل بر مرگ نهند از اسپ فرود آمده با معدودے پاے همت در میدان وغا
افشرده داد شجاعت و دلیرے داده دران معرکه مردآزما گوے ثبات و استقلال از اقران و امثال برد اگرچه گل زخمے از شاخسار
مردانگے چید اما بحفظ الهے کار بهلاکت او نرسید راجپوتان را بمشاهدهٔ این غلبه و چیرگے نخوت و خیرگے افزوده بهمان هیئت
مجموعے از توپخانه اورنگ زیب گذشته بر هراول تاختند و جمعے دیگر از هراول آن گروه جهالت منش و جهتے از قول و التمش
بکمک و امداد پیش رفتگان خود حمله ها آوردند و جنگے عظیم درپیوست سلطان محمد و نجابت خان و سائر بهادران هراول مانند کوه
از سیلاب آن گروه از جا نرفته پاے قرار استوار داشتند و بدستیارے بازوے همت و نیروے جرات بمقابله و مقاتله
اعادے پرداختند اگرچه غنیم در کثرت و انبوه اضعاف مضاعف بود اما افواج این طرف را از فرط استقلال و تائید اقبال
آن قدر دل قوے بود که این همه ازدحام در نظر بهادران هیچ مے نمود و ناوک جانستان از دست انها چون تیر قضاے بے خطا
از شست مے جست و گرزگران سبک دستان از خود کاسه بر سر اعداے شکست ابیات شدے تیر چون سوے
هندوان ❊ همه صندل جبهه گروے نشان ❊ وگر در کف تیغ در کار بود ❊ زدے بر همان جا که زنار بود ❊ درین این کشش
و کوشش که نائرهٔ حرب در کمال التهاب و اشتعال بود شیخ میر با سائر دلاوران طرح دست راست خود را بر کمرگاه آن خیل
ادبار زده و مرتضے خان با دلیران التمش نیز رسیده مصدر ترددات نمایان گشت و همچنین صف شکن خان با بهادران طرح دست چپ ❊

رخش شجاعت انگیخته بر مخالفان حمله کرد و کوششهاے مردانه نمود درین وقت محمد اورنگ زیب که احوال جنگ و هجوم اعادی
و چیره دستے آنها ملاحظه نمود عرق حمیت ملوکانه اش در حرکت آمد و جوهر شجاعت ذاتے را کار فرما گشته با ملازمان رکاب
نصرت قرین متوجه کمک و امداد بهادران جان نثار گردید مبارزان دلاور و کنداوران بهادر را که در عرصه کارزار با دشمنان
سرگرم گیرودار بودند باعانت و امداد قوت بخشیده چنان نزدیک رسید که قول خاص بهراول پیوست بیت بجائے
که او رخش کین رانده بود ❊ تهورچو گرد از قفا مانده بود ❊ بمشاهدهٔ آثار اقبال و عظمت و جلال او ملازمان را دل قوے
گشت و اعدا را پشت همت شکست و دست جرات از کار رفت ملازمان جان باز بازوے دلیرے فراز کرده بهر دشمنان
ریختند و خون مخالفان را با خاک میدان برآمیختند بقیة السیف مجال اقامت در خود ندیده عار فرار اختیار نمودند و درین عرصه
رستخیز و معرکه ستیز و آویز مکند سنگه هاڈا و سجان سنگه سیسودهیه و رتن سنگه راٹهور و ارجن گور و دیال داس جهالا و
موهن سنگه هاڈا که از سرداران معتبر و عمده و اعیان آن لشکر بودند مردانه سر در جیب عدم کشیدند و جمعے کثیر و گروهے
انبوه همراهے آنها سالک مسالک فنا گردیدند و راجه رایسنگه سیسودهیه از قول مخالف و راجه سجان سنگه بندیله و امر سنگه
چندراوت از هراول غنیم با فیل و حشم و طبل و نقاره عین نبرد و کارزار بمشاهدهٔ شوکت و اقتدار اورنگ زیب گریخته بجانب
اوطان خود شتافتند و مراد بخش که در برانغار بود بجانب یمین راجه جسونت تاخت و با مردم قول راجه آویزش
نموده داد شجاعت داد افتخار خان و مردم دیگر از ملازمان پادشاهے که در میسره راجه بودند بمقابله و مدافعه مراد بخش پرداخته
بتیر کتاز رفقاے او دو اسپه بصحراے عدم تاختند و این جرات بموقع او راجه را خیلے مضطرب و متزلزل ساخت و برخلاف
داب راجهاے بزرگ تبار و راجپوتان جلادت شعار ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهرهٔ اعتبار خود کشیده با معدودے
از راجپوتان که زخمی و نیم کشته و بقیة السیف عساکر فیروزے آثر بودند راه وطن پیش گرفت بیت چنان بیمناک و هراسان گریخت ❊
که زنار را از گرانے گسیخت ❊ و قاسم خان میر آتش و سائر لشکر پادشاهے بکام ناکامے راه فرار سپردند و مراد بخش از یمین راجه
جسونت پیشتر رفته بر بنگاه راجه رسید از افواج راجه که بحراست بنگاه مامور بود انوجے و هرسوجے تاب مقاومت نیاورده رو بر تافتند
و راجه بینے سنگه باقتضاے دانش از راه انقیاد در آمده پیش مراد بخش رسید و او را شفیع عفو جرائم و وسیلهٔ صفح مآثم خویش
گردانید مجموع توپخانه و فیلان و خزانهٔ غنیم بقید ضبط و تصرف اولیاے دولت اورنگ زیب در آمد و اردو و بنگاه مخالفان
تاراج لشکر گردید ابیات بدست اندر آمد بسے بادپا ❊ زخون جمله را دست و پا در حنا ❊ به بند آمد از هر طرف فیل مست ❊
چو مستے که افتد عسس را بدست ❊ و مهاراجه جسونت شکست فاحشے خورده سزاے جسارت و بے ادبے و پاداش
جهالت و محال طلبی یافت و اورنگ زیب عالمگیر که فطانت و تدبیر داشت تعاقب فراریان مناسب ندیده رسم گاه پیشے
که فی الحقیقة عاجز کشے است منع فرمود و بعد ورود در رزمگاه فرمان داد که احاد کشتگان تعداد در آید چون بر شمردند
قریب شش هزار کس از مقتولان خیل مخالف بشمار آمد و سرداران نامے آن گروه نیز بسیارے بکار آمدند و از سرداران
لشکر منصور سواے مرشد قلے خان دیگر احدے تلف نگشت و غیر از ذوالفقار خان و سکندر روهیله و شیخ عبد العزیز
و رگهناته سنگه راٹهور دیگر از عمده ها آسیب زخم نیز نرسید ازین فدویان شیخ عبد العزیز بکثرت سے و دو جانفشانی
بیست و یک زخم برداشته آخر صحت یافت و زخمهاے مجروحان بالتیام گرائیده نیش بنوش و جراحت
براحت مبدل گردید القصه بعد وقوع این فتح دست نیاز بدرگاه خداوند چاره ساز بر آورده شکر الهے و سپاس عطایاے

تا تنها بے بتقدیم رسانید و بنواختن کوس شادیانه ایما نمود و در موضع لشکر غنیم خیمه مختصری که در جنگ همراه بود بر پا کرده بعد نزول درانجا
با ملازمان رکاب نماز ظهر بجماعت گزارده پس از ادای فرض و نوافل شکرانه این موهبت کبرے از روی نیاز دوگانه ادا کرد
بعد ادای صلوات مراد بخش بعز بساط بوس رسیده تسلیمات مبارکباد فتح بجا آورد و راجه دیبی سنگه بندیله را که باخود برده بود استشفاع
جرائم او نموده بملازمت فائز گردانید و اورنگ زیب تا شام در همان مکان بسر برده بعد نماز مغرب چون خبر ورود او در برافراشتن
دولتخانهٔ والا بعرض رسید با عساکر ظفر طراز سوار شده بعسکر خود که بمسافت یک کروه از انجا واقع شده بود شرف نزول ارزانی
داشت و مراد بخش را بجلدوی حسن خدمت و جبارتے که نمود بانعام پانزده هزار اشرفی و چهار زنجیر فیل کوه تمثیل و دیگر عطایای عز
اختصاص بخشید و سلطان محمد پسر کلان خود را باضافه پنجهزاری پنجهزار سوار بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار مشمول عواطف
ساخت روز دوم بتاریخ بیست و سوم ماه مذکور ظاهر بلده اوجین منزل شد گروهے از بندگان عقیدت سگال که مصدر ترددات
وجان فشانی شده بودند کامیاب نوازش خسروانه گردیدند از انجمله نجابت خان بمرحمت خلعت خاصه و دو زنجیر فیل و انعام یک
لک روپیه مطرح انوار عنایت گشته بخانخانان بهادر سپه سالار مخاطب شد و ملتفت خان بخطاب اعظم خانی و خدمت جلیل
القدر دیوانی و خلعت خاص و اسپ با ساز طلا و طوغ نقاره و باصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و دیگران ازین
قبیل بسیار مایه اندوز اعتبار شدند و بعد از سه مقام بیست و هفتم از اوجین نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم
شعبان بچه و دگوالیار رسید و درین ایام نصرت خان ولد خاندوران بهادر مرحوم که بحراست قلعه رائے سین قیام داشت
حسب الطلب اورنگ زیب بخدمت رسید و بعنایت خلعت و اسپ خاصه و فیل و خطاب خاندورانی مشمول عواطف
خسروانے گردید چون داراشکوه با لشکرے انبوه بدهولپور آمده در منع عبور موکب اورنگ زیب از آب چنبل بانواع تدابیر و حیل
میکوشید و اکثر گذرهاے مشهور را مقرر ضبط کرده به بستن مورچال و نصب ادوات توپخانه استحکام تمام داده بود لاجرم بعد اطلاع
بر انیخنے در تفتیش و تحقیق گذر و تدبیر عبور از دریاے مذکور افتاد بعد استکشافات و تفحص از زمینداران آن مرز و بوم بظهور پیوست
که گذرے هست که از سمت گوالیار بر دست راست دهولپور بمسافت بیست کروه واقع است قابل عبور موکب نصرت مآب به پایاب است
و چون عساکر منصور از کنار آب دور و گذر مذکور غیر مشهور است داراشکوه مغرور از کوتاه بینے بضبط آن نپرداخته بنابرین روز دیگر در انجا
مقام داشت خانخانان سپه سالار و ذوالفقار خان و صف شکن خان را با بهادران توپخانه و جمعی دیگر از فوج متعین نمود که بر جناح
استعجال روان گشته بآن گذار از آب بگذرند و تا وصول رایت شاهی از مخالفان صیانت نمایند بموجب امر بندهاے مخلص سلخ
شعبان بکنار چنبل رسیدند و بے توقف از آب گذشته آن طرف منزل گزیدند و در همان روز اورنگ زیب از گوالیار کوچ نموده به
دو روز در کمال استعجال بانجا رسید روز دیگر که غرهٔ ماه مبارک رمضان بود از آب مذکور عبور نمود و عساکر نصرت مآثر فوج فوج
مانند موج بسهولت از آب گذشته آن طرف چنبل منزل گزید اکنون ذکر شمه از احوال شاهجهان و داراشکوه بنابر انتظام اخبار
ضرور و ناچار است ؛

ذکر احوال داراشکوه و شاه جهان

شاهجهان را اگرچه در مستقر الخلافه اکبرآباد فے الجمله صحتے و خفتے از مرض بهم رسید اما ضعف و ناتوانے بسیار داشت و فصل
تابستان نزدیک رسید اطبا بنابر خوف عود مرض گذرانیدن موسم صیف دران بلده که هوایش گرم تر از شاه جهان آباد

و منازل عمارات آن نیز از سنگ ست تجویز نموده بودن پادشاه در شاهجهان آباد که ببرکت روح و هوا در تابستان و تسلسل نهر کوثر مثال و ترویح
هبوب شمال و وسعت مساکن دلپذیر از اکثر بلاد ممتاز است مناسب دانستند پادشاه را آرزوے صحت عزم نهضت بطرف شاهجهان آباد
تصمیم یافت و داراشکوه اگرچه رفتن پادشاه آن طرف منافی مصلحت و غرض خود میدانست اما بنابر اعتماد بدعویهاے بلند که
مهاراجه جسونت در تعهد کفایت مهم اورنگ زیب مے نمود مغرور بوده میدانست که فی الواقع راجه مذکور با آن همه فوج
و سامان موفور از عهده ارادهاے اورنگ زیب برآمده تدارک تواند کرد و انحراف از مرضی پدر با آن همه ابرام مستوجب
انواع ملام شمرده بنهضت پادشاه راضی گشت و هیجدهم رجب که بیست و دوم آن محاربه اورنگ زیب با جسونت سنگه در حوالی
اوجین انجام یافت شاهجهان مع داراشکوه روانه شاهجهان آباد گردید و دوم شعبان که موضع ملوج پور مخیم و نزول گردید رستم بیگ
گرزدار و ساقی بیگ یساول که از پیشگاه سلطنت هنگام اقامت در اکبرآباد نزد راجه جسونت رفته بودند معاودت نموده خبر انهزام
او و توجه اورنگ زیب بعزم حضور رسانیدند داراشکوه باستماع این خبر مضطر شده سررشته رای و تدبیر باقتضاے تقدیر از کف
فرو هشت و اراده مراجعت باکبرآباد نمود پادشاه اصلا راضی باین امر نبود و کمال استنکاف از برگشتن می نمود داراشکوه
بعجز و الحاح پدر را مضطر ساخته عنان عزیمت باکبرآباد گردانید و موکب پادشاهی از ملوج پور رایت مراجعت برافراشته
نهم شعبان بمرکز سلطنت نزول نمود و داراشکوه بجمیع سپاه و لشکر و سرانجام اسباب نبرد پرداخته جمیع امرا و منصبداران و ملازمان
پادشاهی را که ممکن بود طلبیده در تسلیهٔ خواطر و قلوب آنها کوشیده با خود همداستان و متفق ساخت و در اندک فرصتی از
سپاه قدیم و جدید خود لشکرے بی شمار قریب شصت هزار سوار فراهم آورده اسلحه و ادوات انچه خواست از قورخانه پادشاهی
گرفته بر لشکریان قسمت نمود شاهجهان چون جرأت و اصابت راے اورنگ زیب و ناتجربه کاری و نازپروردی داراشکوه
چنانچه باید میدانست یقین داشت که در صورت محاربه داراشکوه از عهده برنیامده خائب و خاسر خواهد گشت بنابرین راضی باین
جنگ نبود و باقتضاے شفقت بحال داراشکوه دلالت بمصالحه می نمود و داراشکوه نظر باقتدار خود راضی نمی شد و شاهجهان بنابر
رضاجوئی او و ضعف بیماری و پیرے خود بزجر قادر نبود و ناچار بمدارا مے پرداخت چون داراشکوه عزیمت حرب مصمم نموده
ست از دهم شعبان خلیل الله خان را با برخے از امرا و جمعے از سپاه برسم منقلا پیشتر مرخص نمود و فرمود که تا ورود آرد و در
دهولپور اقامت نموده گذرهاے چنبل بقید ضبط در آورده محافظت کند و خود با سپهر شکوه پسر کهتر خود و سائر افواج و توپخانه
و اسباب شایسته بیست و پنجم ماه مذکور از اکبرآباد برآمده به پنج منزل بدهولپور رسید و چند روز آنجا اقامت ورزیده معابر
و گذرها را چنانچه باید مضبوط ساخت و انتظار سلیمان شکوه پسر کلان خود و افواج همراهے او که گروهے انبوه بودی کشید
و میخواست تا آمدن او اورنگ زیب عبور ننماید تا آن لشکرها هم باو به پیوندد القصه بعد استماع عبور عساکر اورنگ زیب
از آب مذکور بصورت مسطور که خارج از گمان او بود اندیشه مند گشته با لشکر فراهم آورده از دهولپور متوجه مقابله گردید و در
موضع راجپوره که ده کروهے اکبرآباد بکنار آب جمناست زمینی براے جنگ خوش کرده معسکر ساخت و بتوزک لشکر و ترتیب
افواج پرداخت درین اوقات هم شاهجهان از راه ترحم بحال داراشکوه مکرر مناشیر دلپذیر در منع جنگ و ساز کردن آهنگ صلح فرستاد
لیکن مفید نیفتاد تا آنکه شاهجهان با وجود کمال ضعف و بقیهٔ بیماری بداعیه اطفاے نائره فساد در عین صورت گرما و شدت حرارت
هوا خواست که بجشم حرکت نموده از راه دریا بلشکرگاه تشریف ارزانی دارد و بمیامن تدبیر و لطائف دانش
سد باب قتال و جدال نموده بملاعبت و مصالحت رفع آن منازعت فرماید و باین عزم صواب پیش خانه بیرون فرستاده

حکم نمود که در میان هر دو لشکر سراپردات شاهی برافرازند و خود نیز متعاقب اراده سواری داشت داراشکوه آمدن پادشاه مخل مرام خود دانسته راضی نمود و بانواع حیله در تاخیر و تعویق کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجیل نمود ✣

ذکر محاربهٔ داراشکوه با اورنگ زیب و هزیمت یافتن باقتضای قسمت و نصیب

چون غرهٔ ماه مبارک رمضان محمد اورنگ زیب مع افواج از آب چنبل گذشت دو روز این طرف آب بجهت ترفیه سپاه و لشکریان که مسافتی بعید پیموده بودند مقام نمود و چون خبر پیش آمدن داراشکوه از دهولپور بعزم مقابله بسمع او رسید سه کوچ متواتر نموده هشتم ماه مبارک نزدیک لشکر داراشکوه بفاصلهٔ یک و نیم کروه توقف نمود تا کیفیت حال جنود مخالف و عزیمت او معلوم نماید داراشکوه در همین روز بعد اطلاع بر قرب وصول موکب منصور ترتیب افواج و تسویهٔ صفوف نموده با عساکر موفوره خود بعزم پیکار سوار شد و از نگاه خویش قدری راه پیش آمده بسال بسته ایستاد لیکن از اندیشهٔ مخالف با ناتجربه کاری و سوء تدبیر تمام روز با افواج مسلح در چنین گرما و هوای سوزان بسر برده لشکریان را تعذیب عظیم کرد چنانچه جمعی کثیر از فرط حرارت و شدت عطش و قلت آب بسراب عدم رسیدند و پیمانهٔ هلاک درکشیدند و هنگام غروب آفتاب که شام ادبارش نزدیک رسیده بود رخ از آن عرصه تافته بمنزلگاه خویش برگشت و هوشیاران دانا دل این حرکت را نشان بخت برگشتگی دانستند و شگون فرار و ادبارش گرفتند اورنگ زیب باقتضای دانش و هوشیاری و صواب دید دولتخواهان چون پنج کروه طی مسافت در عرصهٔ کم آب نموده بودند حرکت مناسب ندید توقف بجای خود مصلحت دانست و چون اثر جنبشی از فوج مخالف ظاهر نشد و آن روز جنگ بتعویق افتاد حکم مطاع بنفاذ پیوست که جنود قاهره همانجا منزل نموده خیمها برپا کنند و مورچالها بجهت خبرداری و گشتک لشکر بر دور معسکر تقسیم نموده شرائط محافظت بجا آرند و آن شب از طرفین بلوازم احتیاط و بیداری و تیقظ و هوشیاری قیام ورزیدند اورنگ زیب باهتزاز لشکر ظفر طراز و به ترتیب و تسویهٔ افواج پرداخت و فرمود که توپخانه را پیش برده مهیای حد و سوزی و آتش افروزی دارند و حسب الحکم فیلان مست جنگی بانواع برگستوان آراسته اسلحه و ادوات حرب بر خرطوم دیگر آنها تعبیه شد و شاهزاده محمد سلطان را با خانخانان سپه سالار هراول ساخت و ذوالفقار خان و صف شکن خان را فرمود که هر دو با توپخانه که باهتمام آنها بود در پیش صف هراول آمادهٔ خصم افگنی باشند و سرداری برانغار بشاهزاده محمد اعظم نامزد گشته اسلام خان و اعظم خان و خانزمان و مختار خان و دیگر امرای جانفشان دران طرف متعین شدند و مراد بخش را با فوج او در جرانغار گذاشت و سرداری التمش بعمده امرای جانفشان شیخ میر و سید میر برادرش و شمس زه خان و دیگر بهادران مفوض گشت و بهادر خان با جوقی از دلاوران طرح دست راست و خانه دوران با فوجی از دلیران رزم جو طرح دست چپ معین شدند و خواجه عبدالله قراول بیگی با دولت بیگ برادر او و عبدالله خان تیراهی و بهرام ولد ذوالفقار خان و گروهی دیگر از بندگان کار طلب و جمعی از قراولان بقراولی کمر همت بر میان پردلی بست و خود بر فیل کوه پیکر فرخ منظر سوار شده شاهزاده سعادت شیم محمد اعظم را دران جنگ بر فیل خود گرفته قول خاص بفر وجود خود زینت بخشید و جمعی از مخلصان خالص جانفشان را بهمراهی رکاب خود اختصاص بخشیده لوای عزیمت بمقابله داراشکوه برافراشت داراشکوه هم صبح همین روز که نهم ماه مبارک بود چون طنطنهٔ تیاری عساکر جنود اورنگ زیب شنید با لشکر آراسته خویش بدستور پیش سوار شده در زمینی که روز گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد و ترتیب افواج باین صورت بود که توپخانه خود را بسرداری برق انداز خان میر آتش خود از دست راست و توپخانه پادشاهی که باهتمام حسین بیگ خان بود از طرف چپ در پیش صف لشکر جا داد و از امرای پادشاهی راو ستر سال هاذا که از راجپوتان عمدهٔ هندوستان بمزید شجاعت و دلاوری و فنون سپه داری

و سپاهگری امتیاز داشت و ثبات قدم و استقلالش در معارک رزم و قتال نزد مسلمان و راجپوت مسلم الثبوت بود با سائر عمدها و رؤسای راجپوتیه مثل راجه روپ سنگه راتهور عم زاده راجه جسونت سنگه که با او سر همسری خارید دادرا بنظر بخشی مسید و سریدیو سیسودیه و راجه گرد هر برادر زاده راجه بتهلداس و کور بهیم پسر راجه مذکور و راجه سیوا رام گور و دیگر راجپوتان نامی جلادت نشان را هراول ساخت و از مردم خود داؤد خان قریشی را با زیاده از چار هزار سوار برگزیده و جعفر خان میر بخشی خود را با سه هزار کس از نوکران عمدهٔ قدیم و مردم چیده ضمیمهٔ آن فوج گردانید و سرداری برانغار بخلیل الله خان که از عمدهای سلطنت و میر بخشی لشکر پادشاهی بود مفوض داشته ابراهیم خان خلف علیمردان خان را با دو برادر دیگرش اسمعیل بیگ و اسحق بیگ و طاهر خان و قباد خان و سائر تورانیان و رام سنگه راتهور و غضنفر خان و سلطان حسین ولد اصالت خان مرحوم و میر خان ولد خلیل الله خان و راجه کشن سنگه تونور و پرتهی راج و دیگر امرا و منصبداران پادشاهی را دران فوج متعین نمود و سپهر شکوه پسر خود را با رستم خان که بخطاب بهادری و فیروز جنگی نامور و در سلک اعاظم امرای معتبر و سپاهی مقرر بود در جرانغار باز داشته قاسم خان و سربلند خان و سید شیر خان بارهه و ما نوجی و هر سوجی دکنی و سید بهادر بهکری و مهابت بهدوریه و عبدالنبی خان و سید نجابت خان و سید منور بارهه و سید نور العیان و سید مقبول عالم را با جمیع سادات و اهل جلو و گرز داران پادشاهی دران فوج معین ساخت و خود با سه هزار سوار از عمدگان و خاصان و مخلصان و مقربان خود و جمعی از مردم پادشاهی مثل فیض الله خان و خوشحال بیگ کاشغری در قول قرار گرفته کنور رام سنگه مهین خلف راجه جی سنگه را با کیرت سنگه برادرش و شیخ معظم فتحپوری و جمعی از راجپوتان و سید ناهر خان نوکر خود را با ده هزار سوار التمش کرد و دو فوج دیگر بر یمین و یسار قول قرار داده ظفر خان و فیروز میواتی نوکر خویش را بسرداری فوج میمنه گماشت و نگاهداشت میسره بعمدهٔ امرا فاخر خان نجم ثانی که بتقرب و مصاحبت او اختصاص داشت گذاشت **القصه** بعد گذشتن یکپاس روز از کوته اندیشی و بیخردی عزیمت حرب و قتال مصمم کرده بقصد کینه توزی استقبال عساکر اورنگ زیب نمود در منتصف نهار چون ماهچهٔ رایت اقبال اورنگ زیب از دور نمایان شد نخست بانداختن بان و تفنگ آتش جنگ افروخت اورنگ زیب بعد ابتدای قتال از طرف دشمن و مشاهدهٔ آن حال فرمان داد که عملهٔ توپخانه او و دلاوران شعله خو آتش افروز رزم و پیکار شوند باستعمال آلات توپخانه طرفین روی هوا از دود باروت تیره و تار گشت و نهیب صدای صاعقه توپ و آمد شد تیر شهاب بان زلزله در زمین و زمان افگند و جنگ گرمی پذیرفت رفته رفته نیران حرب و قتال التهاب و اشتعال گرفت و افواج داراشکوه نزدیک رسیده از طرفین تیغ پیکار علم و اژدهای سنان شعله فشان گردید کار خونریزی و قیامت بلا بالا گرفت **ابیات** بلا باز هنگامه آرای شد ✣ دگر سیل خون دشت پیمای شد ✣ سر از دو سو تیغ در هم نهاد ✣ زره دیده از بیم بر هم نهاد ✣ و جرانغار لشکر داراشکوه که سپهر شکوه و رستم خان بودند خیرگی نموده اول بر توپخانه اورنگ زیب حمله آوردند تفنگچیانش پای همت استوار داشته دست بمدافعه گشودند درین اثنا یکی از فیلان سرهٔ رستم خان از صدمهٔ توپخانه غلطید و بضرب توپ و تفنگ و بان رخنه در بنای ثبات آنها افتاد و دیدند که درآمدن ازین طرف میسر نیست ناچار بسمت برانغار اورنگ زیب تاخته بفوج بهادر خان که طرح دست راست و از غایت دلاوری بجنب هراول پیوسته بود برخورده بجنگ و پیکار پرداختند خان مذکور بمدافعهٔ آنها درآمده نهایت جلادت بتقدیم رسانید و زخمی برداشت و سید دلاور خان و هادی داد خان از آن فوج قدم جرأت فشرده چهرهٔ رفاقت بگلگونهٔ شجاعت پیراسته

راه آخرت گرفتند و بعد زد و خورد بسیار چون فوج داراشکوه انبوه بود دفع آن بسعی و کوشش این گروه صورت نه بست و نزدیک بود که پای ثبات اینها بلغزد درین اثنا اسلام خان با بهادران فوج برانغار از جانب یمین در آمده بجنگ پیوست و شیخ میر نیز با فوج التمش خود را رسانیده بزور بازوی شجاعت و شهامت جمعیت اعدا را از هم گسیخت و خاک معرکه بخون جسارت کیشان آن طرف برآمیخت درین آویزش مردانه و گیرودار رستمانه رستم خان هدف تیر قضا گشته راه آخرت گرفت و سپهر شکوه با لبقیة السیف رو بفرار نهاد و از سرداران فوج برانغار که همراه اسلام خان متعین بودند سید حسن بحسن اخلاص مصدر ترددات نمایان شد و سیف خان و غیرت بیگ و محمد صادق و میر مهند کوشش های پسندیده بظهور رسانیده نقد شجاعت و مردمی بسکهٔ زخم کامل عیار ساختند داراشکوه که جنگ نادیده و امور محاربه به تجربه نرسانیده بود بمشاهدهٔ تیز جلدی رستم خان و سپهر شکوه خود نیز بتعاقب آنها با فوج قول و التمش بسرعت تمام رو بروی توپخانه و هراول اورنگ زیب روان شد و هراول خود را زیر کرده از توپخانه خود نیز در گذشت و چون توپخانه اورنگ زیب نزدیک از سد آتشین گذشتن دشوار دیده بطرف راست خود میل نمود ازین جهت هراول طرفین را در اول جنگ باهم گر که در عقب توپخانه بودند اتفاق آویزش نشد و داراشکوه با مرادبخش که مع فوج خود سردار جرانغار اورنگ زیب بود رو برو شد و خلیل الله خان نیز با سپاه برانغار داراشکوه بمدد آقا رسیده حمله آورد و جنود اوزبکیه که با او بودند دست جرأت بجنگ تیر کشودند مرادبخش قدم ثبات افشرده بمدافعه و کارزار در آمد و بعد کوشش بسیار و آویزش بی شمار که مرادبخش نیز چند زخم خود برداشته بود پای قرارش لغزیده بعقب رفت مقارن این حال اورنگ زیب روی فیل خود بطرف داراشکوه گردانید عساکر او و فوج قول خاص نیز همان طرف سیل نمود درین اثنا راجپوتان جلادت کیش که مرادبخش را هزیمت داده بودند رخش بتهور برانگیخته و رشتهٔ پیوند تعلق از گوهر جان گسیخته بر قلب لشکر اورنگ زیب تاختند دلاوران لشکر و جان فشانان عسکر او بحسن ثبات ولی نعمت خود پشت همت قوی دیده دست جلادت برآوردند و بصدمهٔ تیر و تفنگ و بان و ضرب تیغ و طعن سنان بدفع مخالفان پرداختند و به نیروی دلدهی خداوند صاحب اقبال خود پای جلادت افشرده مخالفان را آوارهٔ صحرای عدم ساختند درین نبرد مردآزما مرتضی خان و ذوالفقار خان و غیرت خان و اله یار بیگ میر توزک زخمها برداشتند و دیگر فدویان شهامت بسالت را کار فرما گشته تلاشهای سپاهیانه و چپقلشهای بهادرانه بظهور رسانیدند اگرچه ملازمان رکاب اورنگ زیب داد مردی و دلاوری دادند لیکن از راجپوتان جلادت پیشه نیز تهورهای عظیم و جراتهای غریب بوقوع پیوست چنانچه راو ستر سال هاڈا و رام سنگه راتهور و بهیم پسر راجه بتهلداس گور و راجه شیورام برادرزاده راجه مذکور و جمعی دیگر از دلیران و نام آوران آن گروه راه جسارت پیموده بپای مردی جرأت نزدیک اورنگ زیب رسیده در عین قول خاص بر خاک میدان افتادند راجه روپ سنگه راتهور از کمال جلادت و بی باکی برهمه همچشمان خود سبقت گرفته تا نزدیک فیل اورنگ زیب رسید پیاده گردید و زیر پای فیل آثار تهور و پردلی بظهور رسانیده ریسمانهای بند هودج برید و اورنگ زیب جرأتهای او پسندیده دران وقت خواست که او زنده بدست آید و در زمرهٔ مخلصان گراید لیکن صورت نگرفت و بر دست ملازمان او کشته شد بالجمله داراشکوه بعد مشاهدهٔ این حال و کشته شدن رستم خان و راو ستر سال و دیگر عمده های راجپوتیه که در ارتکاب این جسارت و امتناع از نصیحت پدر معتقد و استظهارش با آنها بود بی ایستاده بقدر کوششی نمود درین ضمن محمد صالح دیوانش که او را خطاب وزیرخانی داده بود و جمعی دیگر از مردم عمدهٔ او مثل سید ناهر خان بارهه و یوسف خان برادر دلیر خان که در شجاعت ثانی اثنین مبین برادرش می شمردند و از سرداران خوب او بودند نیز شربت هلاکت چشیدند و مقارن این حال بانی چند متواتر از توپخانه رکاب اورنگ زیب بفوج قول خاص و اطراف فیل سواری او

رسید بدین جهت پای ثباتش متزلزل گشته با آنکه هنوز جمعی با او بودند و کار نبرد و پیکار بآخر نرسیده بود از فیل سواری خدای داند بکدام داعیه فرود آمده بر اسب سوار شد ازین حرکت و اضطراب بی هنگام دور از صواب لشکرش نیز مضطرب گشته پراگنده و پریشان و براه فرار روان شد همدرین اثنا یکی از خدمتگاران نزدیک داراشکوه که ترکش برمیانش می بست هدف تیر قضا گشته از پا در افتاد حال بدین منوال دیده ناچار به کام ناکامی راه ادبار پیش گرفت و سپهر شکوه در اثنای راه گریز باو پیوست و نسائم نصرت و تائید از مهب عنایت و اعزاز بر آشفته رایت ظفر طراز اورنگ زیب وزید و از مردم داراشکوه و پادشاهی بعد ازین سانحه هم اکثر عمده های روشناس کاس اجل نوشیدند و با آنکه اورنگ زیب فوج خود را از تعاقب باز داشت و از گریختگان در هر چند گام تنی چند از زخمیان و برخی از غلبه حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده بخاک هلاک افتادند و جمعی کثیر رسیده براه صحرای عدم گرفتند و از سرداران و نوکران نامی او کم کسی بود که زخمی برنداشته تا به نابینان آنها و سائر الناس چه رسد و از آیات بینات الهی آن که درچنین جنگی عظیم با وجود مقاتله با چنان بهادران جانباز و سرداران بی انباز از عساکر اورنگ زیب غیر اعظم خان که بعد فتح از غلبه حرارت هوا و شدت گرما بمرد و سزاوار خان و هادی داد خان و سید دلاور خان کسی در عرصه تلف نشد و آسیب زخم جز به بهادر خان و ذوالفقار خان و مرتضی خان و دیندار خان و غیرت بیگ و محمد صادق و میر مهند از عمده ها نرسید و دو سه کس از فوج مرادبخش نقد جان درباختند و خود زخمهای منکر بر رو پیکر برداشت و داراشکوه مع پسر خود و بعضی ملازمان سراسیمه و حیران وقت شام عاجز و ناکام در اکبرآباد رسیده بمنزل خود نزول نمود و از فرط شرمساری در بروی مردم بسته بملاقات پدر هم نرفت و تا سه پاس شب در نهایت تشویش در آنجا گذرانیده اواخر شب زوجه خود را با بعضی پرستاران و پردگیان رفیق آوارگی گردانیده برخی از جواهر و مرصع آلات و پارهٔ اشرفی و طلا که دران اضطراب و سراسیمگی دست قدرتش بآن رسید همراه برداشته با سپهر شکوه و معدودی از نوکران که تخمیناً دو هزار سوار بودند راهی سمت دهلی گردید و صباح آن پارهٔ مردم دیگر با برخی از مایحتاج باو رسیدند و تا دو سه روز دیگر جمعی از سپاه و لشکریانش متعاقب رفته باو پیوستند تا آنکه قریب پنج هزار سوار باو ملحق شد و بعض کارخانجاتش نیز رسید و بیشتری از نوکرانش پهلو از رفاقت او خالی کرده باورنگ زیب پیوستند و اورنگ زیب آنها را باضافه مواجب و مناصب استماله نمود و همچنین اکثر خزانه و جواهر و مرصع آلات و کارخانجات و فیلان و اسپان در اکبرآباد مانده باو نرسید **بیت** از دو دولت عاریت تافته رو + فلک دادهٔ خویش بگرفت از او + و پارهٔ در جنگ گاه اند که در شهر بتاراج حادثه رفت دیگر سوانح و ماجرای او بعد ازین ارقام خواهد یافت القصه اورنگ زیب نصرت نصیب سجدات شکر الهی بجا آورده با فواج ظفر اعتصام بآرمیدگی و تزک تمام در پی مخالفان روان گشته بمنزل گاه اعادی که بجاروب غارت و تاراج حوادث رفت و روبا فته اما هنوز خیمه داراشکوه برپا بود نزول نموده تا رسیدن اردوی خود در دولتخانهٔ خاص دران خیمه بسر برد و امرای رکاب و سائر عمده ها و ارکان دولت تسلیم مبارکباد نموده آداب تهنیت بتقدیم رسانیدند و اورنگ زیب تفقد بسیار بحال مرادبخش نموده بچرب و نرمی زبان و الطاف و نوازش بیان بر جراحتهای او که درین جنگ برداشته بود مرهم ها گذاشت و جراحان ماهر و اطبای حاذق بمداوا گماشت و بعد رسیدن اردو و برپا شدن خیمه خود درانجا منزل گزیده نظر توجه و مرحمت باحوال امرا و ملازمان افگند جمعی را که درین معرکه مصدر کوششهای لائق و در رهٔ جانفشانی از دیگران فائق برآمدند بشرائف عواطف و جلائل الطاف بادشاهانه نواخت و هر یکی را در خور مرتبه و قدرش کامیاب مواهب و مکارم ساخت و روز دیگر لشکرگاه سموگر رسیده عرضداشتی متضمن بر عذرخواهی و صورت ماجرای و اعتذار جنگ که بادی آن داراشکوه بود و مجبوری و معذوری خود درین کار نگاشته بخدمت پدر خود شاهجهان فرستاد و در همین روز محمد امین خان

پسر معظم خان که اورنگ زیب پدرش را در اورنگ آباد بحسب مصلحت مقید ساخته بود بر سائر امرای سلطنت سبقت جسته بدولت آستانبوس مورد عنایت شد و بمرحمت خلعت خاص و اضافه هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سربلندی یافت و روز دیگر که در انجا مقام بود اعتقاد خان ولد یمین الدوله آصف خان و برخی از امرای سلطنت رسیده مورد عنایت شدند و دهم ماه رمضان باغ نور منزل که در ظاهر اکبر آباد واقع است منزل شد و شاه جهان غلبه و استیلای اورنگ زیب دیده بمماشات و مدارا پرداخت و در جواب عرضداشت صحیفه بقلم خود نگاشته مصحوب فاضل خان میر سامان فرستاد و سید هدایت الله صدر را نیز برفاقتش دستوری داد آنها حسب الحکم بادشاه رسیده بعد ادراک ملازمت و گذرانیدن صحیفه و ابلاغ پیغامهای زبانی که بآن مامور بودند بعنایت خلعت سرفرازی یافته معاودت نمودند و فردای آن بار دگر فاضل خان و صدر مذکور رسیده پیغامهای عاطفت رسانیدند و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر که شاهجهان فرستاده بود باورنگ زیب گذرانیدند بدست آمدن این شمشیر که بادشاه فرستاد اورنگ زیب و اولیای دولتش تفاول نموده در باطن شادمانیها و خود را بهمین لقب ملقب گردانید و درین تاریخ طاهر خان و قباد خان و فیض الله خان و سربلند خان و نوازش خان با برخی از امرای دیگر رسیده دست توسل بدامن دولت اورنگ زیب زدند و بعنایت خلاع مباهی شدند چون درین وقت که انتظام سلطنت مختل و عساکر دو شاهزاده که مدعی سلطنت بودند نزدیک شهر بود سکنه آنجا فی الجمله تذبذبی بحال خود داشتند و همراهیان مراد بخش بخودسری آقا و غفلت او مستظهر بوده هر جا دست تعدی دراز می نمودند و اورنگ زیب بنا بر تقاضای مصلحت وقت اغماض میکرد بدین جهت از جسارت پیشگی طریق خلاف حکم بیهوده بشهر در آمده بی اعتدالیهای نمودند و نیز اورنگ زیب در باطن قاصد تسلط خود بر شهر و قلعه و کارخانجات بود مصلحت در آن دید که شاهزاده محمد سلطان را با خانخانان سپه سالار بشهر فرستد تا بضبط و ربط آن که مرکز سلطنت بود قیام نماید بنا برین دوازدهم ماه مذکور بفرمان همایون شاهزاده و سپه سالار با فوجی از جنود قاهره داخل شهر شدند و هم درین تاریخ جمعی از امرای سلطنت رسیده بملازمت اورنگ زیب مستسعد شدند و بعنایت خلاع مهربانی مستمال گردیدند و چهاردهم عمده امرای بلند مکان خان جهان مهین خلف یمین الدوله آصف خان که شاه جهان بعد استماع خبر هزیمت دارا شکوه باغوای شاهزاده مذکور بجمعی از ارباب غرض او را دستگیر کرده مقید ساخته بود و بعد دو روز بی گناهی او وقوف یافته و هم بنا بر استرضای اورنگ زیب عالمگیر از قید رهائی داد آمده ادراک دولت حضور نمود عمدة الملک خلیل الله خان که شاه جهان او را با فاضل خان برای سطلبی و گذارش پیغامی فرستاده بود و بعد ادای رسالت جواب بوساطت فاضل خان فرستاد خلیل الله خان را بمقتضای مصالح سلطنت خود در حضور نگهداشت و میر میران پسرش و جمعی از امرا که بملازمت آمده بودند خلعت مهربانی یافتند و همین قسم هر روز جمعی رسیده مورد مهربانی و شریک ملازمان و اولیای دولت عالمگیری شدند چون مهمات چکله متهرا که در اقطاع دارا شکوه مقرر بود درین وقت از تفرقه و اختلال پذیرفت عالمگیر فوجداری در انجا فرستاده بانتظام آنجا پرداخت هفدهم بعد دیدن جمعی از اموری که منظور بود سلطان محمد را بملازمت شاهجهان فرستاد و داد حسب الامر داخل قلعه شده از روی تورهٔ و آداب چنانچه از حضور پدر خود عالمگیر مستر شد گشته بود کامیاب ملازمت جد خود گردید و نوزدهم خواهر عالمگیر که در سن و سال کلان تر از برادر بود حسب الامر پدر بباغ نور منزل آمده موعظتها فرمود و دلالت بملازمت و اطاعت پدر کرد و عالمگیر صلاح حال خود ندیده بحسن تقریر عذرها آورده و بهر بهانه پهلوتهی کرد و همین روز زبدهٔ امرای رفیع الشان جعفر خان

وزیر اعظم خان و تقرب خان که در پیشگاه سلطنت قرب و منزلت داشتند شرف اندوز ملازمت گشته بعطای خلعت خاص اختصاص یافتند و همچنین کل امرای سلطنت و منصبداران بآستان عالمگیر شتافته روی نیاز بدین درگاه آوردند چون که و مه فراهم آمده ازدحام نمودند عالمگیر باقتضای حزم و تدبیر جلوس بر تخت مناسب ندیده و بر مسند عظمت و شان نشسته بار عام داد و طوائف انام بوسیله بخشیان عظام آداب ملازمت و رسوم تهنیت بجا آورده باشاره میر توزکان مرتبه دان و یساولان پایه شناس بر وفق درجات و مراتب بحسب تفاوت مناصب هر کدام در مقام مناسب خود جای یافت و همه آنها در خور لیاقت خود مورد الطاف شدند و رایان که سر دفتر اهل دیوان بود با جمیع متصدیان در زمرهٔ اهل قلم و ارباب محاسبه جبهه سای عتبه عالیه گشته بانتظام انواع اختلال و فتور که در امور ملک و دولت درین اوان راه یافته بود مامور گردید و بیستم ماه مبارک عزم دخول مستقر الخلافه اکبر آباد از باغ نور منزل نموده مراد بخش را بهانه بقیهٔ آزار و استیصال بعضی از جراحات مامور بودن همانجا نمود و خود در کمال آرایش و جاه و جلال بر فیل کوه تمثال ابر خرام سوار گشته در حویلی دارا شکوه که باشاره او کروبی رونقی رفته مبسط بساط سعادت آراسته بودند نزول اجلال نمود و در انجا نشسته باضافه مناصب و مراتب استمالهٔ امرا و تالیف قلوب ملازمان بادشاهی فرموده با خود متفق ساخت و تربیت خان را باضافه هزار و پانصدی و دو هزار سوار چار هزاری چار هزار سوار گردانیده بصوبه داری اجمیر متعین نمود

ذکر شمهٔ از حال دارا شکوه خسران مآل

دارا شکوه بعد فرار از اکبر آباد خود را با پنج هزار سوار بدهلی رسانیده چاردهم ماه رمضان در قلعه شهر کهنه فرود آمد و توقف عالمگیر در اکبر آباد مغتنم شمرده در آراستن فوج و اندوختن زر و سپاه و اسباب حرب اشتغال نمود و دست تعرض بامتعه و اموال و اسپان و افیال سرکار بادشاهی و نقود و اجناس و ذخائر امرا دراز نموده در هر جا هر چه یافت متصرف میشد و چون بسلیمان شکوه مهین پسر خود با سائر امرای همراهی او نوشته بود که از ان طرف رو بسمت دهلی آورده بر جناح استعجال با و ملحق شوند انتظار آمدن آنها نیز میکشید که باتفاق آنها چون شوکت بافزاید باز مقابله نماید و نهانی بارسال رقائم متضمن انواع مواعید و ترغیب رفاقت خود و منع انقیاد از فرمان عالمگیر قاصد اغوا و انحراف امرا ازین بارگاه بود و عالمگیر از اوضاع بعض کسان می فهمید که منتظر اقتدار دارا شکوه اند و شاه جهان بافراط محبت که با دارا شکوه داشت و درین هنگام عجز نالیهای نگاشت ناچار توجه خاطر بادشاه بر خلاف مقصد عالمگیر مصروف بود اگرچه بظاهر مدارا و مماشات می فرمود عالمگیر میخواست که برای رفع تشنیع بملازمت پدر رفته زبان طعن مردم بر بندد و کار سلطنت بعهدهٔ خود گیرد و رفع غبار کدورت نماید شاهجهان بعد ملاحظه بی اختیاری خود اظهار انزجار و بیزاری نموده ترک خواهش ملاقات نمود اگرچه اول خاطر خواه خود می خواست چون صورت نگرفت تن بقضا داده از مدارا دست برداشت و عالمگیر با این صورت ملاقات پدر محل مقصد و مرام خود ندانسته راندن دارا شکوه از دهلی اقرب بصلاح دانسته دیده عازم شاه جهان آباد گردید

ذکر نهضت عالمگیر بطرف شاهجهان آباد و سوانحی که درین سفر روی داد

چون عالمگیر بقصد استیصال دارا شکوه عازم دهلی گشت شاهزاده محمد سلطان را با جمعی از جنود قاهره به اکبر آباد گذاشته با عساکر همراهی متوجه مقصد گردید و اسلام خان بخدمت اتالیقی شاهزاده مقرر گشت و فاضل خان میر سامان بادشاه را بخدمت سرانجام فرمایشات و بند و بست کارخانجات پدر محبوس خود مامور فرمود و ذوالفقار خان را بحراست قلعه اکبر آباد و شاهجهان مع اتباع و نسوان او گذاشت و تقرب خان که در معالجهٔ شاهجهان مساعی جمیله بظهور رسانیده مزاج را باصلاح آورده بود

بعلاج بقیهٔ بیماری و تدبیر صحت مزاج مامور شد و سه هزار اشرفی و خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید انعام یافت و بیست و دوم ماه مبارک رمضان بعزم شاهجهان آباد کوچ نموده موضع بهادرپور را مخیم سرادقات گردانید و درین روز شاهزاده محمد اعظم حسب الامر بدر بملازمت جد بزرگوار خود رسیده معاودت نمود بیست و چهارم که گهات سامی منزل گشت خبر فرار دارا شکوه از شاهجهان آباد بسمت لاهور شنیده سببش آنکه دارا شکوه انتظار ورود پسر خود سلیمان شکوه با بقیهٔ عساکر همراهی او میکشید چون او بزودی نرسیده و عالمگیر از اکبر آباد بقصد او جنبید بودن خود در شاهجهان آباد مصلحت ندیده چون موسم برسات هم رسیده بود بخوف طغیان آبها و گل و لای که مبادا سد عبور و مرور او شود زودتر کوچیده اقامت بلاهور که در اقطاع او بود و آنرا محل امن و دم رسیدن با یاران بید النست مناسب شمرد و بسلیمان شکوه و بهادر خان که اتالیق او بود نوشته اعلام نمود که اگر توانند ازان طرف جنا براه سهارن پور بوریه خود را بسرعت هر چه تمامتر در لاهور رسانند انجام احوالش بعد ازین گذارش خواهد یافت چون اکبر آباد در تصرف دارا شکوه و از طرف او سید قاسم باره بحکومت آن صوبه و قلعه داری آنجا قیام داشت با وجود شکست و هزیمت دارا شکوه تن باطاعت نمیداد بنابرین عالمگیر خاندوران را بمهم تسخیر آن صوبه و قلعهٔ مذکوره مامور گردانیده مرخص فرمود و ارادت خان را بصوبه داری اوده و قاسم خان را به فوجداری مراد آباد مرخص کرد و دیگران را نیز بفوجداریها و خدمات دیگر منسوب نموده و پیشینیان را معزول گردانید و درین ایام به مرادبخش بنابر دلجوئی دو صد و سی راس اسپ بخشید و هر یک از امرای ملازم خود و بادشاهی را بانعام و الطاف و اضافهٔ مناصب و مراتب درخور آنها شمول عواطف گردانید تا آنکه سلخ ماه مبارک که در سلیم پور منزل داشت بهادر خان را با گروهی از افواج بتعاقب دارا شکوه متعین نمود و خلاع فاخره بشاهزاده معظم که در دکن ناظم بود و به مهابت خان صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار خاندیس و سیادت خان ناظم شاهجهان آباد و سعادت خان قلعه دار کابل فرستاد و پسر رانا راج سنگ که بحضور رسیده بود بمرحمت خلعت و یک عقد مروارید معزز گردید و پدرش رانا بارسال سرپیچ مرصع سرفراز گشت و روز عید که از سلیم پور کوچ بود در اول وقت مراسم تهنیت و مبارکباد بتقدیم رسیده تهنیت واقع شد و همین روز دلاور خان افغان از سلیمان تخلف ورزیده بعتبهٔ عالمگیری رسید و بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید نوازش یافت و باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار والا رتبه گشت و اکثر همراهیان سلیمان شکوه درینجا رسیده در سلک ملازمان عالمگیر منسلک گردیدند و خان جهان شایسته خان را که شاهجهان باغوای دارا شکوه از منصب و جاگیر عزل نموده بود بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای خلعت خاص و جمدهر مرصع و شمشیر خاصه سرفرازی یافته بخطاب امیر الامرا بلند نامی اندوخت و شصت هزار روپیه نقد و دو کرور دام انعام یافت

ذکر اسیر شدن مرادبخش بحسن تدبیر و تدویر عالمگیر

چون مرادبخش از نقد شعور تهیدست و از لکد کوب نخوت و غرور کاخ دماغش پست بود بامید فرزندی شاه جهان و ابلهٔ فریبی عالمگیر از خام طمعی در سر داشت که بعد شاه جهان سریرآرای هندوستان باو خواهد رسید لاجرم از مبادی سنوح عارضه و استماع خبرهای ناخوش شاه جهانی بی تحقیق حال و اندیشهٔ مآل از تنگ حوصلگی و کم ظرفی خود سری را کارفرما گشته لوای استقلال برافراشت و لقب خود مروج الدین گردانیده بر تخت نشست و اسم سلطنت بر خود بسته سکه و خطبه بنام خود کرد و قلعهٔ بندر سورت را که دران وقت باقطاع همشیرهٔ کلانش جهان آرا بیگم که به بیگم صاحب شهرت داشت

مقرر بود فوج خود فرستاده مسخر نمود و اموال و اشیای سرکار او را متصرف گشت و دست تعرض باموال مردم دراز کرده تعدی پیش گرفت و محمد شریف پسر اسلام خان را که از خانه زادان بادشاهی و متصدی مهمات بندر مذکور بود با دیگر متصدیان خالصهٔ شریفه محبوس ساخت و علی نقی دیوان خود را که مخلص او و از عمده های روشناس بارگاه سلطنت بود و بموجب امر پدرش شاه جهان بادشاه بشغل دیوانی و کفایت مهمات سرکار او قیام داشت بی صدور جرمی و وقوع زلتی بتوهم نفاق و مظنهٔ عدم یکجهتی باتهام محض که معاندان او نموده بودند بدست خویش بیچاره را به قتل رسانید و از سفاهت و نادانی با وجود آنکه عالمگیر برادر بزرگ او در قرب جوار با کمال اقتدار که نسبت باو داشت از فرط دانائی و بلند فطرتی اصلا تغیر وضعی ننموده بطور شاهزادگی بود مرتکب این جسارت گشته بعد از بی اصل برآمدن خبر مردن پدر هم اوضاع ناپسندیدهٔ خود را تغیر نداد و عجب تر آنکه بامید استشفاع در حضور پدر بعالمگیر پیوست و همراهی او اختیار نموده میخواست که بوساطت او در حضور پدر عذر اداهای ناهنجار خود در خواهد و تدارک کجروی های خود نماید و می دید که همین برادر عالمگیر ازین امور چیزی با خود در ظاهر نه دارد از غایت حماقت ترک اوضاع نکوهیدهٔ خود نموده تخت و چتر و سائر لوازم سلطنت همچنان با خود داشت و عالمگیر باقتضای مصلحت وقت بمدارا و مماشات می گذرانید تا آنکه بعد از جنگ دارا شکوه و وقوع سوانحی که مذکور شد چون دید که امر سلطنت و فرمانروائی بعالمگیر رجوع شده زمام حل و عقد بکف اقتدار او درآمد عرق حسد و حماقت او حرکت نموده اغوای خوش آمد گویان و تحریک فتنه جویان ضمیمهٔ سودای غرور و پندار او گشت و هوای سلطنت در سرش افتاده سر مهری خاریدن آغاز نهاد و با وجود قلت خزانه و وجه تنخواه سپاه در صدد توفیر لشکر شده امرا و برخی ملازمان بادشاهی را بانواع تالیف استمالت ساخته بسوی خود دعوت می نمود و جمعی از بیخردان باو پیوسته مناصب و خطابها یافتند چون عالمگیر از اکبر آباد نهضت نمود تخت در رفاقت تعلل و اهمال ورزیده عذرها آورد و آخر که همراهی قرار یافت چند روز بعد از کوچ نموده همه جا عقب لشکر می آمد و بفاصله چند کروه دور از اردوی عالمگیر فرود آمده بزعم خود در انتهاز فرصت بود و شروع فتنه بر این شد که بعد فتح به عالمگیر پیغام داد که وعده چنین بود که ملک و دولت بالمناصفه تقسیم یابد اکنون ایفای آن باید نمود عالمگیر باستماع این تقریر در تدبیر مقید گردیدن او افتاده جواب فرستاد که هنوز جنگ باقی و پادشاه زنده و توجه او بطرف دارا شکوه بافراط محل این گفتگوها نیست بعد دفع مهمی البته آنچه وعده است وفا کرده خواهد شد چهارم ماه شوال که موضع متهرا آن طرف آب اقامت داشت و از ابتدای فتح ثانی مرادبخش بحضور عالمگیر نیامده بود و همیشه بلطائف الحیل عالمگیر او را می طلبید آن ابله بآن قسم حرکات و پیغامها به نهایت بیخردی و سفاهت کار فرما گشته اول روز مذکور به ملازمت برادر بزرگوار و ادای رسوم تهنیت آمد عالمگیر بحسن تقریر دلجوئی ها نموده او را بعد غافل ساختن در نهایت آسانی مقید کرد و بعد از دو پاس شب آن تیره روز را العمده فدویان دولت خواه خود شیخ میر سپرد و دلیر خان را با جمعی همراه داده بقلعه شاهجهان آباد فرستاد و روز دوم از وقوع این قضیه که در متهرا مقام بود راجه جی سنگه که او از همراهی سلیمان شکوه تخلف ورزیده بزمین بوس سدهٔ عالمگیری فائز گشت و بعنایت خلعت خاص و شمشیر مرصع و فیل با ماده شرف اختصاص یافت و کیرت سنگه ولد راجه امر سنگه راتهور و ابراهیم خان خلف علیمردان خان که با مرادبخش ساخته بود باستان بوس رسیده با دیگر راجهای و رفقای مرادبخش بعنایت خلاع و جواهر سرفرازی یافتند و ازانجا ششم ماه کوچ نموده پنج کوچ متواتر نمود و درین روزها پسران امیر الامرا شایسته خان ابو طالب و ابو الفتح و بزرگ امید نام اصحاب شایسته و دیگر امرا هم سرفرازی یافتند چهارم به حضور آباد متصل شاه جهان آباد رسیده شنید که دارا شکوه در تهیهٔ افزایش ثروت

وسامان واندوختن زر و مال اشتغال دارد و در هنگام اقامت سهرند خانه راجه تودرمل که متصدی انتظام آن چکله بود در هنگام استماع خبر وصول آن برگشته بخت از پیش مینی سرراه او گذاشته به لکهی جنگل رفته نشست ضبط نموده به تفحص تمام قریب بیست لک روپیه از مال او که در بعض مواضع مدفون بود برآورده متصرف شد و از انجا عازم لاهور گشته چون بکنار ستلج رسید کشتی ها را فراهم آورده بعد عبور برخی را شکست و پاره غرق نمود و داود خان را که از سرداران عمدهٔ او بود با برخی از لشکر در گذر تلون که گذر متعارف و مقرر آنست گذاشت که شاید درین برسات سد عساکر عالمگیر از عبور دریای ستلج تواند بود و خود تا برسات در لاهور که از خزائن پادشاهی و اموال خودش یک کرور روپیه نقد با توپخانه و قورخانه و جمیع کارخانجات و اسباب تجمل و ادوات هردو پیکار در انجا مهیا و موجود است باصلاح حال خود پرداخته لشکر دیگر تواند آراست بنابرین عالمگیر را تدبیر برانداختن او از بیخ و بن پیش نهاد همت گشته خواست که خود هم در عقب افواجی که بمهم او مامور بودند نهضت نماید اگرچه بنابر کثرت گل و لای برشکال این عزیمت را فدویان دولتخواه مقرون بصلاح ندیده مانع بودند اما عالمگیر ملتمسات ملازمان نشنیده برای خود عمل نمود لیکن چون ساعت جلوس بر سریر سروری بحسب تجویز ارباب تنجیم غره ذی قعده مقرر بود و فرصت چندان نبود که این جشن بقانون معمول دودمان گورگانی بعمل تواند آمد لهذا مقرر نمود که داخل قلعه شاهجهان آباد نگشته در باغ اعزآباد چندی روز اقامت ورزیده در ساعت مذکور جلوس نماید و از مراتب جشن و نشاط و لوازم این بزم انبساط انچه سعت وقت و فرصت اقتضا کند بهمان اکتفا نموده بزودی متوجه مقصد گردد و بعد الفراغ از امور عظیمه که در پیش داشت کرهٔ ثانیه جشن جلوس بضابطه که شایان آن سلطنت تواند بود بعمل آورد بنا برین علی هذا شانزدهم شوال از خضرآباد کوچیده در باغ شدرباڑے که بمسافت یک کروه از شاهجهان آباد بطرف لاهور واقعست منزل نمود و نوزدهم از باغ سندرباڑے کوچ کرده در باغ اعزآباد فر نزول ارزانی داشت و خواست قبل از حرکت خود که ده روز دیگر باید فوجی از جنود اقبال در پی فوج سابق فرستد تا بالاتفاق کنارهٔ ستلج رسیده رحل اقامت افگنند و تا وصول پادشاه بتدبیر و سرانجام عبور از آب مذکور پردازند بنابران عمدة الملک خلیل الله خان میر بخشی را بعطای خلعت خاص و فیل و شمشیر نوازش فرموده رخصت نمود و میر خان و روح الله خان پسران او برحمت خلعت و اسپ با ساز طلا و علم نوازش یافته با پدر خود رخصت یافتند و همدرین اثنا بعرض رسید که سلیمان شکوه با جمعی از همراهیان از ان طرف گنگا عازم حضور پدر خود است برای امتناع او از عبور آب گنگا در اطراف هردوار عمده امرای عالی مقدار شایسته خان امیر الامرا را با فوجی از عساکر حضور مرخص کرد و خود تا رسیدن تاریخ جلوس در باغ اعزآباد مقامات ورزید و درین عرصه اکثر امرا العنایات خدمات و اضافه و اعتلای مناصب و درجات کامیاب شدند

جلوس عالمگیر بار اول بر تخت سلطنت بنابر رعایت ساعت

روز جمعه غره ذی قعده سال هزار و شصت و هشت هجری دبشارت دلپذیر اعزآباد بفرمان واجب الاذعان عمله پیشگاه سلطنت بساط انبساط گسترده جشنی والا و مجلسی دلکشا ترتیب داده ابواب عیش و سور و طرب و سرور بر روی عالمیان کشادند و بعد انقضای پانزده گهڑی و بیست و دو پل از روز که مطابق شش ساعت و نه دقیقه و ده ثانیه نجومی است محمد اورنگ زیب عالمگیر بتائید رب قدیر بر سریر فرماندهی و تخت شاهنشهی جلوس اجلال نموده رفعت افزای اورنگ و سرافرازی پیرای اکلیل و دیهیم گردید و صدای نقارهٔ شادیانه و نوای سرنای طرب ترانه از چپ و راست برخاست و آهنگ زمزمهٔ تهنیت و گلبانگ ترانهٔ دعا از حضاران انجمن و ملازمان عقیدت باطن گوش منتظران این روز را گوهر آمود نمود امرای نامدار و نوئینان ارادت شعار به تسلیمات تهنیت تارک آرای عبودیت گشته در خور مرتبه و منزلت در ان

محفل دولت براطراف سریر گیتی خدیو عالمگیر صف کشیدند و از نثار طبق طبق زر و سیم که بر سر و افسر صاحب دیهیم ریخته آمد دامن دامن گلهای مراد و گوهر امید چیدند و از خلعت خانه جود و افضال پادشاهی جامهای رنگارنگ و خلعتهای گوناگون گروهاگروه مردم را زیب قامت افتخار گشت و خازن مکرمت و احسان نامتناهی دست بخشش کشوده دامن آرزوی کامجویان مالامال نقد مراد کرد و سخن سنجان نادره کار و شعرای بلاغت شعار تواریخ بدیعه برای این جلوس بهم رسانیده اند از ان جمله آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در کمال ندرت و غرابت است که سید عبد الرشید تتوی یافته اما لوازم این جشن نوعی که باید بنابر تعاقب مخالف و انتظام سلطنت و پرداختن از اغیار مثل شجاع و دارا شکوه چنانچه گذارش یافت مختصر قرار داده اکثر مراتب و رسومیکه لازمهٔ چنین سریر آرائیست بجلوس ثانی حواله نمود و خطبه و سکه و تعین لقب نیز برهمان جلوس مفوض شد شاهزاده محمد اعظم که تا حال منصب نداشت بمنصب ده هزاری چار هزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان و طوغ و آفتاب گیر و دهکدهکے الماس گران بها و ده سر اسپ سربلندی یافت و دیگر امرا هم بقدر حاجت و اقتضای وقت بعنایت خلاع و انعامات مورد مراحم خسروانه گشتند و روز دوم حسب الحکم پیش خانه بطرف پنجاب برآمده سراپردهٔ دولت برافراشته شد و فوجی دیگر برای مزاحمت سلیمان شکوه بسرکردگی شیخ میر با دلیر خان و صف شکن خان و دیگران چهارم ذی قعده روانه شدند و هفتم ذی قعده خود متوجه بسمت پنجاب شد چون نسبت بشاه راه طرف یمین آن گل و لای کم نشان میدادند بنابران یازدهم که از نواحی کرنال کوچ شد بسمت اندری منحرف شده متوجه روپڑ گردید و بعد از طی سه مرحله عرضداشت بهادرخان متضمن بر عبور او از دریای ستلج بجستی و چالاکی قبل از رسیدن خلیل الله خان و لشکر همراهیش و غالب آمدن بر مستحفظان داراشکوه رسید و فراریان همه باهم جمع گشته در سلطانپور اقامت کردند و حقیقت حال بداراشکوه نوشتند و خلیل الله خان این خبر شنیده ایلغار کرده به بهادرخان ملحق شد و سلیمان شکوه درین احیان بانواع بلایا و ادبار گرفتار گردیده آلاخر الامر به کمال ناکامی مرتبه دوم بسری نگر رفته در پناه زمینداران انجا آرمید و بقیهٔ احوال او بعد ازین گذارش خواهد یافت و داراشکوه دوازدهم شوال به لاهور رسیده چهاردهم داخل شهر شده هفتدهم بقلعه نقل کرد و هنگام فرار از اکبرآباد بسید عرب خان که از قبل او صوبه دار لاهور بود نوشته بود که بسرانجام لشکر و سامان و لوازم توپخانه چندان که تواند بکوشد و خود نیز به اطراف و اکناف استمالت نامهای ملاطفت آمیز مبنی بر مواعید الطاف و احسان فرستاده سپاه آن مرز و بوم را از هر قوم ترغیب نوکری کرد و امرای تعیناتی و زمینداران را نیز بانواع عواطف امیدوار ساخته طلبید و زر وافر که در انجا داشت به انعام و اعطا بتالیف قلوب مردم پرداخت بنابرین در عرصهٔ اندک مدت بیست هزار سوار فراهم شد و از امرای پادشاهی نیز جمعی بر سر او گرد آمدند و راجه راجروپ زمیندار جمون که حسب الطلب شاهجهان بکمک او می آمد و خنجر خان فوجدار بهیره و خوشاب هم با راجه متفق گشته رفیق و شریک او گردیدند و داراشکوه در لاهور بوده مخفی خطوط استماله به امرای پادشاهی در راجپوتان اجمیر نوشته دعوت به رفاقت خودمی نمود و بعد وصول بلاهور چار پنجهزار سوار به کمک مستحفظان سابق و حفاظت گذرهای ستلج فرستاد و بعد استماع توجه عالمگیر بصوب پنجاب بتازگی جمعی دیگر را با سید عرب خان و مصاحب بیگ و دیگر نوکران خود بسمت گذر روپڑ فرستاده جابجا در کنار آن آب لشکرها متعین کرده بود اما چنانچه گذارش یافت که بهادر خان دلیری نموده از معبر تلون گذشت و مستحفظان داراشکوه گریخته در سلطانپور فراهم آمده صورت حال باو نگاشتند داراشکوه داود خان را که برای گرفتن فوج دیگر پیشتر رفته بود بموجبی داده به حراست و ضبط معابر دریای بیاه رخصت کرد و فوجهای

متعاقب نیز باد یک جا شدند معبر بیاه را ضبط نموده مستعد مزاحمت نشستند دارا. بتدای فرار با شجاع که شکست خوردهٔ جیش
عناد و دل آزردهٔ کین و افساد او بود خبر اختلال حال خود کرده بنابر ضرورت و صلاح وقت در مصادقت و مصالحه زده سخنان
دوستی و التیام درمیان آورده مکاتب آمیزش اسالیب مشعر باظهار مواخات و موالات نوشته بود و او را ترغیب و دلالت
حرکت از بنگاله و تکلیف لشکرکشی با عالمگیر نموده باهم معهود گشته بود که چون خود در پنجاب تهیه اسباب نموده شورش نماید شجاع
نیز لوای عزیمت بطرف الٰه‌آباد افرازد و باهم عهود مؤکد بایمان درمیان آورده بودند که بعد حصول مرام ملک و مال باهم
بمساوات قسمت نمایند و عالمگیر نیز بعد فتح تالیف قلب شجاع نموده صوبه بهار و پٹنه را باو داده فرمان سند بمهر شاه جهان
بنام او فرستاده بود و شجاع هم در ظاهر دم دوستی و مواخات با عالمگیر زده مراسم اتحاد بتقدیم میرسانید اما چون خبر نهضت
عالمگیر بطرف پنجاب و ملتان به تعاقب داراشکوه شنیده پا از حد خود بیرون گذاشته داعیهٔ تسلط بالفراد از سر نو پیش نهاد
خاطر ساخت و ذکرش آید اما داراشکوه که ضرب دست عالمگیر باوجود کمال اقتدار و اجماع امرای کبار و فوج و توپخانه بسیار
خورده صولت و بطش جیوش قاهره‌اش در دل او جا گرفته بود اگرچه بظاهر در سرانجام اسباب پیکار اشتغال داشت در
باطن مرکوز خاطرش داعیه فرار و رفتن بجانب ملتان و قندهار بود و به تهیه اسباب این عزیمت کشتیها و باربردار و غیر آن مع میمود
و رفقا الفرس این معنی نموده دریافتند که عزمش ثبات نه دارد بدین سبب ترک امید ازو و ضایع او نموده آهنگ جدائی
کردند چنانچه راجه راج روپ بهانه سرانجام اسباب رخصت وطن گرفته رفت بعد چندی پسرش که پیش داراشکوه بود نیز
گریخت و بیست و پنجم ذی قعده رایات عالمگیر ظل ورود بکنار آب ستلج انگند و راجه جسونت که از نربدا شکست خورده گریخته بود
بالتماس امرای حضور عفو تقصیرات او شده درین منزل شرف کورنش دریافت و بمرحمت خلعت و یک زنجیر فیل مزین بجل
زربفت و ساز نقره با ماده فیل و شمشیر مرصع گران بها نوازش یافت درین منزل از عرضداشت خلیل الله خان بوضوح پیوست
که افواج داراشکوه که بر سر معبر بیاه فراهم بودند داؤد خان با دیگر سرداران داراشکوه از لاهور آمده بآن پیوسته و سپهرشکوه نیز با لشکر
دیگر و توپخانه تازه بایشان ملحق شده و داراشکوه خود هم عرض برآمدن از لاهور کرده عنقریب بآنها خواهد پیوست عالمگیر بعد اطلاع راجه جیسنگه
و دلیرخان را با فوجی از دلاوران بکمک خلیل الله خان رخصت فرموده روز دیگر صف شکن خان میرآتش را با توپخانه ضمیمهٔ آنها نمود
بیست و نهم ذیقعده که راجه جیسنگه و دلیرخان به خلیل الله خان ملحق شدند بعد روزی چند بتحقیق پیوست که داراشکوه داعیه پیکار بعزم
فرار مبدل ساخت و سپهرشکوه را بتعجیل تمام برگردانیده بیست و نهم ماه مذکور از لاهور رخت او بار بسته بجانب ملتان روان شد داؤد خان را
مامور نمود که کشتیها را سوخته بعد از قرب وصول جنود منصور برخاسته باو پیوندد و این مقدمه را بحضور معروض داشته طاهر خان
باهمراهان بر جناح استعجال دویده ششم ذی الحجه بلاهور رسیده بضبط شهر پرداخت و راجه راج روپ زمیندار جمو نزد جیسنگه
برلب دریای بیاه رسیده بخلیل الله خان برخورد و بوساطت آنها عازم حضور گردید و عالمگیر راجه جسونت را به شاه جهان آباد
رخصت نموده تا معاودت خود باقامت آنجا مامور فرمود و بشاهزاده معظم نگاشت که احال معظم خان را که بمصلحت مقید بود از حبس
برآورده تلافی آن بکمال دلجوئی‌ها نماید و در انعام نقود وافره و انواع اجناس و امتعه و احترام و نیکو داشت او دقیقه فروگذاشت
ننماید و پنجم ذی الحجه از آب عبور نموده مصلحت درآن دید که خود با اسباب سبک داراشکوه را تعاقب نماید و بعد دلجمعی معاودت نموده بانتظام
مهام سلطنت پردازد بنابرین درمنزل بیت پورمتی شاهزاده محمد اعظم را با زرد اندلشکر و اردوی بزرگ و کارخانجات بلاهور رخصت نموده با اسباب
خفیف ضروری و خلاصه لشکر بیست و ششم ماه مذکور را ایلغار زده و راجه جیسنگه چون مدتی از خانه خود دور و در مشاق سفر بود رخصت وطن یافت

درین اثنا شنید که داراشکوه در ملتان هم اقامت نتوانسته بسمت بهکر رفت و سلک جمعیتش بیشتر از پیشتر از هم گسیخته غیر ازین که بزحمت
بسیار و پای مردی فرار خود را بجائی رساند کاری دیگر نمی‌تواند ساخت لاجرم استعجال در قطع منازل موقوف نموده
منازل کوتاه مقرر کرده فرمان داد که صف شکن خان در پی او شتافته از ممالک محروسه رهگرای آوارگی سازد چهارم محرم
فرمان بصف شکن خان رسید او همان روز بتعاقب شتافت و عالمگیر بسهولت طی منازل نموده تا ظاهر ملتان هیچ جا نیاسود
و محمد باقر میر سامان بفوجداری بهکر و خطاب باقرخان و مع اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار نوازش یافت
هفتم محرم کنار آب راوی دو سه کروهی ملتان خلیل الله خان و بهادرخان وغیره ملازمان ادراک دولت حضور نمودند و سید
عرب خان که نوکر عمده داراشکوه بود از همراهی او تخلف ورزیده و شیخ موسی گیلانی که نیز از طرف داراشکوه به حکومت
ملتان قیام داشت و سید مسعود بارهه باستلام سدهٔ بادشاهی چهره افروخت و بعنایت خلاع و مناصب مشمول مراحم
شدند هرچند صف شکن خان بتعاقب مامور بود بنابر مزید احتیاط عمدهٔ رفقای صاحب تدبیر شیخ میر نیز برای همین کار
مامور شد تا اگر حاجت بجنگ هم شود تدارکش آسان باشد و ششم محرم بعطای خنجر با علاقهٔ مروارید و انعام یک لک روپیه نوازش
یافته مرخص شد و روز دیگر بزیارت مزار شیخ بهاء الدین قدس سره داخل شهر ملتان گشته فیض اندوز زیارت مزار آن بزرگوار
گردیده یک هزار روپیه بشیخ بهاء الدین صاحب سجاده که از اولاد آن بزرگ بود و هزار روپیه بخدمه و مجاوران آن مقام لازم الاحترام
انعام فرمود و بهنگام ذهاب و ایاب از زرافشانی دست جود شاهی خلقی را نقد مراد بدامن آز و آرزو افتاد و هم درین ایام شاه
نواز خان صفوی که از اعاظم امرا و پدر زن هر دو شاهزاده یعنی محمد اورنگ زیب و مراد بخش بود عالمگیر بنابر مصلحت وقت و
عدم اعتماد برو در قلعهٔ برهان پور محبوس نموده عازم اکبرآباد از دکن شده بود مورد الطاف و از حبس رها گشت و بارسال
خلعت خاص و با اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و سه اسپه نوازش یافته بصوبه داری گجرات مامور گشت

ذکر معاودت عالمگیر از ملتان به شاهجهان آباد بنابر فتنهٔ شجاع و برخی از سوانح آن زمان ❖

باآن که عالمگیر بمقتضای تدبیر با شجاع رنگ آشتی ریخته برای تسکین فتنهٔ او صوبه بهار علاوه بنگاله در اقطاع او داده سند
فرمان به مهر شاه جهان فرستاده بود و شجاع نیز شکرگذاری بجا آورده در ظاهر دم دوستی میزد اما به تحریک داراشکوه و بطمع سلطنت
کل هندوستان عالمگیر را در تعاقب داراشکوه دور از مرکز سلطنت و شاه جهان پادشاه را محبوس دیده عازم تسخیر اکبرآباد
و اعانت پدر و برادر مغلوب خود داراشکوه گردید چون این خبر به سمع عالمگیر رسید دوازدهم محرم الحرام رایات ظفر آیات
از ملتان برافراشته بیست و چهارم محرم در ظاهر لاهور رسید و امر کرد که اردو داخل شهر نگشته اهالی آن بیرون بیرون راه پیمایند
متصل باغ فیض بخش که بطرف دهلی واقع است منزلگاه کردد و روز دیگر بتاریخ بیست و پنجم شاهزاده محمد اعظم بقدمبوس پدر
مستعد گشت و عالمگیر بسواری فیل از عین شهر بر سبیل عبور مرور نمود و لمحه سواره توقف نموده قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه
کرد و از آنجا عطف عنان نموده در اثنای راه بمسجد وزیرخان فرود آمده نماز ظهر با جماعت گزارد و وقت عصر در باغ
فیض بخش منزل نمود و صوبه داری پنجاب به خلیل الله خان داده سلخ محرم بصوب شاه جهان آباد نهضت فرمود و قباد خان
بصوبه داری ٹھٹه متعین گشت و بر دریای ستلج رسیده معظم خان را که از قید رهائی یافته در قلعه دولت آباد میگذرانید
بصوبه داری برهان پور خاندیس مباهی گردانید بعد طی منازل بیست و سوم صفر باغ اعزآباد ظاهر شاه جهان آباد مخیم
جاه و جلال شد و راجه جسونت و سیادت خان صوبه دار شاه جهان آباد مع دیگر ملازمان عتبهٔ سلطنت کامیاب کورنش گردیدند

و داؤد خان که در نواحی بهکر از داراشکوه جدا شده از راه جیسلمیر بحصار فیروزه که وطن او ست رفته بود بعنایت ارسال خلعت نوازش یافت چون سلطان شجاع چنانچه ارقام یافت صوبه بهار هم یافت از اکبرنگر که دار الملک او بود به پټنه آمده از انجا بهمین گمان که عالمگیر مع افواج دور افتاده شاید بستی و چالاکی کاری تواند نمود بعد اندک توقفی در پټنه بالشکرهای آن حدود و توپخانه و نواره عظیم بنگاله اواسط سفر که عالمگیر بطرف پنجاب بود دانسته از فرصت نموده بسمت اله آباد نهضت نمود چون بنواحی رهتاس رسید رام سنگه نوکر داراشکوه که از جانب او بحراست آن حصن رفعت اساس قیام داشت دیابهای آنجا بخود که بعد فرار از اکبرآباد با دیگر قلعه داران سمت اله آباد نوشته بود که تلاع آن نواحی بشجاع وهند رفته با وی پیوست و قلعه را سپرد و همچنین سید عبد الجلیل بارهه هم که از طرف داراشکوه حارس قلعه چناڈه بود قلعه مذکور بملازمان او سپرد در خلال این احوال سید قاسم قلعه دار اله آباد باوی نوشت که من هم مامورم اگر خود بانصوب آیند قلعه را تسلیم نمایم سنوح این مقدمات نیز باعث دلیری شجاع گشته قدم جرات پیش نهاد و عالمگیر باستماع این احوال می خواست که بحسن تقریر کفایت این مهم نماید و خطوط متضمن مواخات و منع معادات مکرر نوشت اما باقتضای هوشیاری دید که خاندوران باعساکر کمکی اله آباد تاب مقاومت او ندارد و چندی از امرا و فوجی از مواکب نصرت پیرا نزد شاهزاده سلطان محمد باید فرستاد تا سد راه شجاع بوده حقیقت حال او بعرض رسانیده باشند بنا بر آن فرمان لازم الاذعان بطغرای نفاذ پیوست که شاهزاده نظم مهام اکبرآباد بامیر الامرا شایسته خان گذاشته با توپخانه و لشکر اکبرآباد هفتم ربیع الاول لوای نهضت بطرف اله آباد برافرازد و حکم نوشت که چون شجاع به اله آباد نزدیک شود خاندوران دست از محاصره قلعه برداشته بجنود شاهزاده پیوندد در چهارم ربیع الاول عالمگیر از باغ اغرآباد بارادهٔ دخول شاهجهان آباد حرکت نمود و بگرو فر بسیار آخر روز داخل شهر گشته دو نیم گهڑی روز مانده داخل قلعه شهر مذکور گردید و داؤد خان قریشی صاحب داؤد نگر که در وطن خود حصار آمده و خلعت و عنایت با ورفته بود درین ایام رسیده روز مرقوم بعطای خلعت و شمشیر با ساز مینا کار و منصب چار هزاری سه هزار سوار کامیاب عنایت شد و درین هنگام میر تیغ گیتی مطاع بنام زبدهٔ امرای عظام معظم خان صادر گردید که نظم مهمات خاندیس به نیابت خود بیکی از کمکیان صوبه مذکور که مناسب داند مفوض داشته برخی از تابینان خود آنجا بگذارد و بر جناح استعجال روانهٔ پیشگاه حضور شود

ذکر تهیهٔ نهضت عالمگیر با رایات ظفر شعاع بقصد فرونشانیدن غبار آشوب شجاع

چون به ثبوت پیوست که سلطان شجاع با وجود استماع معاودت عالمگیر از ملتان و وصول بشاهجهان آباد از اندیشه سلطنت برنگشته بکام جسارت بحدود بنارس نزدیک رسیده قصد اله آباد دارد بنا بر آن قرار گرفت که عالمگیر از انجا نهضت نموده بسمت شکارگاه سورون توجه فرماید و بعد تحقیق حال شجاع اگر از بنارس به پټنه برگردد شاهزاده محمد را با لشکر منقلا برگردانیده خود نیز معاودت کند و الا آهنگ جنگ او نموده بتدارک پردازد و هفتدهم ربیع الاول باین اراده داخل خیمه گردید و خبر داری مراد بخش که در شاه جهان آباد محبوس بود بدستور سابق با میر خان مفوض ماند و سوم ربیع الثانی در نواحی قصبه سورون رسیده خطی متضمن نصائح بلیغ و منع از ارتکاب حرب نگاشته بشجاع فرستاد چون بورود اخبار متواتره متیقن شد که شجاع از ارادهٔ خود باز نمی آید پنجم ماه مذکور از سورون بنوای مدافعه او برافراخته بشاهزاده محمد سلطان حکم نوشت که در جنگ تعجیل نکرده انتظار وصول موکب پادشاهی نماید و بعد از طی دو سه مرحله بوضوح انجامید که شجاع به اله آباد رسیده و سید قاسم

قلعه حوالهٔ او نموده با او شریک گردید و شجاع از بنارس سه لک روپیه از اهل آنجا بجبر و عنف گرفته خلاصی داد و اتباع و وسائط جهانگرفته باشند و فوجی را بتسخیر جونپور فرستاد و مکرم خان صفوی تاب نیاورده بعد اندختن چند توپ از قلعه برآمده بلشکر شجاع پیوست و هفتم ربیع الثانی که شجاع به اله آباد رسید سید قاسم بارهه از قلعه برآمده با او ملاقی شد و شجاع به نصرت او واگذاشت سید قاسم تاج الدین نام سیدی را ناتمام خود به نیابت خویش در قلعه گذاشته با جمعی که داشت ضمیمه لشکرش شد و شجاع بعد نه روز از آب گذشته قدم جسارت پیش گذاشت و بتاریخ هفتدهم که شجاع بقصبه کجوه رسید و به فاصله چهار کروه از لشکر شاهزاده محمد سلطان معسکر نموده توپخانه در برابر خود چیده عزم صف آرائی داشت عالمگیر نیز منزل بمنزل بکوچهای متواتر در ظاهر قصبه کوڑه وارد گشته منزل گزید و زبدهٔ امرای عظام معظم خان که حسب الحکم از خاندیس عازم گشته بود درین تاریخ بموکب عالمگیر پیوسته بعطای خلعت خاص با نادری سرفرازی یافت و روز دیگر دران منزل اقامت گزیده بتقسیم افواج و ترتیب لوازم رزم و پیکار پرداخت و دران روز شاهزاده محمد سلطان بعنایت خنجر خاصه با علاقه مروارید و یک صد اسپ از انجمله ده راس عربی و عراقی به معظم خان بعطای جمدهر مرصع با علاقه مروارید و یک صد اسپ از انجمله پنج راس عربی و عراقی یکی با زین و ساز طلا و برخی از ملازمان عتبه سلطنت مورد الطاف و عنایت گردیدند و روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی عزم رزم مصمم گشته فرمان عالمگیر صادر شد که توپخانه برق نشان را پیش برده در برابر فوج غنیم صاعقه بار و آتش فشان گردانند بعد صد و رام دریای لشکر بجوش آمد و نهنگان شیرافگن بدن بجبه و جوشن آراسته فوج فوج مانند موج از پی هم برخاستند و صفوف قتال آراسته گشت هراول برایت اقتدار شاهزاده سلطان محمد شوکت یافت و ذو الفقار خان با توپخانه و اکثر برق اندازان و جمعی از دلیران و ثابت قدمان معرکه معین توپخانه شدند و راجه جسونت سنگه راتهور را با سپاه و راجپوتان او در برانغار حکم صف آرائی شد و مهیس داس راتهور و محمد حسین و میر عزیز بدخشی و بلدی چوهان و رام سنگه و بهر رام راتهور ضمیمهٔ فوج او گردیدند و اسلام خان وغیره امرا بهراولی این فوج مقرر شد و سرداری جرانغار بنام شاهزاده محمد اعظم گشته سپاه این طرف خاندوران و راجه رای سنگه سیسودیه و میرزا خان و بیرم دیو و سبل سنگه سیسودیه و راجه چترمن جادون و سید شمس الدین بارهه و جمعی دیگر از منصبداران مقرر شدند و کنور رام سنگه کچهواهه پسر راجه جی سنگه مع راو امرا و سنگه چندراوت و جگت سنگه هاڈا و علی قلی خان و دیگر راجه ها و منصبداران بهراولی این فوج مامور شد و هر کوک التمش به جرات و کوشش بهادر خان آغولیقی یافت اکثر افاغنه جلادت نشان و دیگر امرای شهامت منش تعین آن فوج گردیدند و در دست راست قول خاص داؤد خان با جمعی از دلیران عرصهٔ نبرد مثل راجه اندرمن و راجه دیبی سنگه بندیله و یکه تاز خان و سادات خان و سید شجاع خان و دیگر بندگان مخلص قرار یافته فوج طرح متعین گشت و راجه سبحان سنگه با سید فیروز خان و هزبر خان وغیره سادات و دیگر امرا و فدویان در دست چپ فوج طرح مقرر شد و چتر هما آسا از اوج قول سایهٔ سعادت بر فرق فدویان افگند و قلب لشکر بفر و شوکت بادشاهی قوت گرفت و جمعی از بندهای اخلاص منش جان نشان مثل عابد خان و اسد خان بخشی دوم و امثال ایشان را کامیاب ملازمت رکاب گردانیده شاهزادهٔ سعادت توام محمد اعظم را بدستور معارک سابقه همراه خود در حوضهٔ فیل خاصه نشانید و عمده امرای عظام معظم خان را با جمعی قلیل که درین ایلغار رسیده بود در حوضهٔ فیل خاصه جا داده حکم فرمود که فیل سواری او در جنب فیل سواری خاص باشد و یمین و یسار قول خاص که دو بازوی نصرت و ظفر تواند بود فوج دیگر قرار یافته سرداری میمنه به جوهر شهامت و کارفرمائی محمد امین خان میر بخشی مقرر گردید و ریاست میسره به بسالت و جانفشانی

مرتضی خان تفویض یافت و عبد الله خان و بجمعی دیگر از دلیران کارطلب و قراولی توسن جلادت برانگیخته و چنداولی بخواص خان و اخلاصخان و دیگر منصبداران و گروهی از احدیان مفوض گشت و فیلان جنگی بانواع اسلحه و یراق آراسته برق افگنان قوی بازو و تفنگچیان موشگاف شعله خو بر پشته پشت آنها جا گرفتند و در هر فوجی چندی از آنها متعین شدند القصه نود هزار سوار کمل مسلح آراسته که بکم وقتی در ظل رایت سلاطین مقتدر فراهم آمده باشد آمادهٔ نبرد و پیکار گردیده وار دو جائی که بود حسب الحکم همانجا ماند و شجاع نیز به ترتیب و تسویهٔ افواج خود پرداخته خود با اله وردی خان و عبد الرحمن بن نذر محمد خان در قول قرار گرفت و بلند اختر پسر خرد خود را با سید قاسم بارهه قلعه دار اکبرآباد و سید عالم و سنجر و سیف الله پسران اله وردی خان را با فوج خان مذکور و قشونی دیگر از مردم کاری هراول کرد و شیخ ولی فرملی با جمعی همراهی آنها متعین نمود و زین الدین پسر بزرگ را با فوجی لایق در برانغار باز داشت و حسن خویشگی را با جمعی هراول او کرد و مکرم خان صفوی را با سید راجی و چندی دیگر از سرداران و گروهی انبوه در جرانغار مقرر نمود و شیخ ظریف را با فوجی طرح ساخته اسفندیار معموری را در التمش مقرر داشت و اهتمام توپخانه با بو المعالی میر آتش گذاشته میر علاء الدوله دیوان خود را با جماعهٔ بخشی و سید قلی اوزبک را با جوقی بقراولی گماشت عالمگیر بعد تسویهٔ صفوف چهار گهری روز برآمده رو بسپاه شجاع آورد و لشکر جرار چون دریای زخار جنبیده موج زن شد و در کمال آرام و آهستگی بنوعیکه ترتیب صفوف و تسویهٔ افواج برهم نخورد مسافتی که تا لشکرگاه غنیم بود بکام جرات پیموده ربعی از روز باقی مانده بفاصلهٔ نیم کروه از عسکر شجاع در سرزمینی که توپخانهٔ بادشاهی را نصب کرده قزاولان موکب اقبال میدان جنگ در انجا دیده بودند برابر اعدا صف آرا گردید شجاع آن روز قدم جسارت از جائی که بود پیش نگذاشته برخی از توپخانه را با سید عالم بارهه و سید مرتضی و شیخ ظریف قرملی و سید راجی از لشکرگاه پیش فرستاد که آمده در برابر جنود عالمگیر بتوپ و تفنگ آتش جنگ برافروزند حسب الامر عالمگیر کارفرمایان توپخانه اش نیز شعله افروز پیکار گشته اژدهای آتش فشان بان و نهنگ خون آشام توپ و تفنگ را سر بجان مخالفان دادند و تا شام از طرفین هنگامهٔ جدال گرم بود چون شب در رسید و ظلمت لیل پرده فرو هشت شجاع توپخانهٔ خود را با فوجی که همراه او کرده بود پس طلبیده سپاه خود را جمع نمود چون سرزمینی که توپخانه شجاع بیش آمده بود مکانی مرتفع بود و بر عسکر عالمگیر اشراف داشت معظم خان باقتضای اصابت رای چهل توپ از توپخانه پادشاهی برده بر سرزمین مذکور و بالشکر شجاع نصب نمود و عالمگیر فرمان داد که جمیع عساکر ظفر قرین بهمان ترتیب و آئین که صف بسته استاده بودند از اسپان فرود آمده با جوشن و سلاح شب را پاس دارند و سرداران فیروزی نشان هر یک در پیش فوج خود مورچال بسته از عذر و کید اعدا غافل نباشند و بموجب امر معظم خان تا پاسی از شب بر اطراف لشکر گشته باهتمام مورچالها و تاکید مراتب خبرداری و کشکک قیام داشت و آن شب حسب الحکم مبارزان سلاح از بر نیفگنده زین از پشت اسپان برنداشتند و عالمگیر بعد فراغ از مراسم حزم و احتیاط از فیل فرود آمده بدولت خانهٔ مختصری که در نبردگاه برای او برافراشته بودند نزول نموده بعد ادای نماز مغرب و عشا و طلب نصرت و فیروزی از خالق مالیشان باجبت بیدار بر بستر استراحت تکیه فرمود در اواخر این شب سانحهٔ عظمی شورش افزا الظهور پیوست و اختلال کلی در انتظام افواج روی داده بیدلان ناتوان پیشه را پای قرار و ثبات لغزیده راه فرار کشاده گشت و عنان استقلال و اصطبار از دست رفت اما مخلصان غیرت مند شجاعت کیش وفا اندیش پای ثبات و قرار افشرده از جا نرفتند و تزلزلی در اساس اخلاص شان راه نیافت سنوح واقعهٔ آنکه راجه جسونت سنگه ضلالت کیش بی عار و ننگ با وجود عفو تقصیرات کهٔ عالمگیر نموده بعنایات وافره او را

اختصاص داده بود در ظاهر سر بر خط بندگی نهاده اظهار دولتخواهی می نمود بدین جهت درین یورش بر او اعتماد فرموده شرف همراهی و سرداری برانغار او بخشیده بود چون طینت فتنت سرشت و از حمیت مردانه بی بهرگی داشت بعزم فتنه پردازی از معرکهٔ کارزار آخر همین شب فرار نموده شباشب کس نزد شجاع فرستاد و از داعیهٔ فاسد خود او را آگاه گردانیده خود با تمام لشکر و سپاه و دیگر راجپوتان که همراه او متعین شده بودند مثل مهیس داس و رام سنگه و هر رام راتهور و بلدی چوهان و جمعی دیگر از سست عقیدتان که باغوای آن غول جهول روگردان شدند عنان اقتدار بصحرای ادبار تافت و نخست باردوی شاهزادهٔ محمد سلطان که بر سر راه او بود گذشت مردم ناقص دست جسارت بغارت کشودند و هر چه توانستند تاراج نمودند و چون بعسکر عالمگیر رسید دست انداز نهبی عظیم نمود و بهر جا میگذشت هر چه و هر کس بر سر راه می آمد دست خوش تاراج و پایمال تطاول راجپوتان می گشت ازین جهت انقلابی عظیم در اردو راه یافته مردم بهم برآمدند و خبرهای موحش لشکر آشوب شایع شد و مفسدان اردو سر بفساد برداشته دست جرات بخزانه و کارخانجات بادشاهی و امتعه و اموال امرا و منصبدار و سپاهی دراز کرده سر بغارتگری برافراشتند و نزدیک بصبح این خبر وحشت اثر بلشکر ظفر طراز رسیده باعث اضطراب و برهم خوردگی لشکر و سپاهیان گردید و بسیاری از مردم پست فطرت کم حوصله و احاد لشکر و سپاه برای خبرگیری بنگاه به کمال اضطرار و سراسیمگی بعسکر شتافتند و باین تقریب رو از عرصهٔ کارزار برتافتند و جمعی از سفله نهادان کوته اندیش بخیالات باطله احتمال غلبه مخالف داده شباشب بلشکر شجاع پیوستند و گروهی از بیدلان سلامت طلب پای جرات پس کشیده از همراهی باز ماندند و گوشهٔ عافیت را غنیمت شمردند چون این خبر بعالمگیر رسید از فرط شجاعت و وقار اصلا بوقوع این سانحه از جا نرفته تزلزلی در بنای استقلال او راه نیافت و از سراپردهٔ اقبال بیرون خرامیده بر تخت روان سواره ایستاد و بخواص امرا و ملازمان حاضر خطاب کرده فرمود که سنوح این فتنه از متممات اسباب فتح و ظفر میدانیم چه هر گاه آن مفسد را داعیهٔ بدخواهی و خلاف اندیشی در خاطر بود رفتن او عین مصلحت شد و عنقریب سزا خواهد یافت و بجبر برهم خوردگی صفوف و تجدید توزک افواج پرداخته اسلام خان را که هراول برانغار بود بجای آن مدبر مقرر کرده و سیف خان و اکرام خان را با جمعی از دلیران پیکار جو هراول او ساخت و دیگر باره صفوف نصرت و فیروزی آراسته لوای دولت برافراشت و چون ترک ترکش بند آفتاب بر خنگ نیله کبود افلاک برآمد و هندوی تیره شب فرو نشست شاه عالمگیر بعزم رزم و پیکار بدستور روز پیش بر فیل کوه شکوه سوار شد اگرچه از لشکری که روز گذشته در ظل رایتش مجتمع بود بسنوح آشوب انگیزی راجه جسونت درین روز قریب نصف متفرق گشته از موکب عالمگیر تخلف ورزیده بود اما از فرط شجاعت باستظهار دل توی و اعتضاد جنود غیبی بالبقیه عساکر فیروزی اثر متوجه میدان رزم و عرصهٔ قتال گردید و شجاع صف آرائی دیروز را تغییر داده مجموع لشکر خویش یک صف کرده در عقب توپخانه باز داشت و خود با بلند اختر پسر خرد در وسط فوج قرار گرفت و زین الدین پسر بزرگ او و سید عالم و شیخ ظریف قرملی و حسن خویشگی در دست راست و سید قاسم و مکرم خان و عبد الرحمن بن نذر محمد خان در دست چپ صف آرا گشتند چون عسکرین چهار گهری از روز گذشته نزدیک بهم رسیدند نخست از طرفین بان اندازی و جنگ توپ و تفنگ شروع شده آتش جدال اشتعال یافت درین حال از توپخانهٔ عالمگیر گولهٔ توپی به فیل مرکوب زین الدین پسر شجاع رسیده یکپای فیلبان و یک پای شخصی که در خواصی او نشسته بود پرانید لیکن بشاهزاده و فیل آسیبی نرسید رفته رفته آتش حرب افروخت و نوبت از توپ و بندوق گذشته آتش تیر و سنان خرمن عمر بهادران افواج هراول طرفین سوخت درین زد و خورد سید عالم بارهه که از سرداران عمدهٔ شجاع و رکن اعظم آن جیش بود با فوجی عظیم از دلیران

کار طلب جلادت نشان وسه فیل مست جنگی کوه توان که هر یک آشوب کشورے و بر هم زن لشکرے بود از دست راست شجاع بر جرانغار عالمگیر حمله کرد و بصدمه فیلان مذکور افواج دست چپ برهم خورد و پاے ثبات اکثر مردم آن طرف لغزیده توفیق مدافعه و محاربه نیافتند و هزیمت خورده براه بے ناموسے شتافتند از وقوع این حال تفرقه و فتور موفور در عساکر عالمگیر راه یافته تمام افواج بهم برآمد و مردمے که نه آبروے غیرت داشتند و نه بهره از گوهر اخلاص و فدویت راه ادبار پیموده بوادی گریز سپردند و سلک جمعیت قول خاص نیز از هم گسسته زیاده از دو هزار سوار در رکاب عالمگیر نماند بالجمله مخالفان از مشاهده تزلزل افواج چیره ترگشته بهمان هیئت اجتماعی با فیلان مذکور روے جسارت بقلب لشکر ظفر اثر آوردند و درین هنگام از بهادران رکاب بادشاه مرتضی خان از میسرهٔ قول و بهادر خان از التمش و حسن علیخان از طرح دست چپ با معدودی از همراهان بنیروے همت رخش شجاعت برانگیخته سر راه دشمنان گرفتند و درهمین وقت عالمگیر روے سوارے بسمت اعدا گردانیده متوجه دفع آنها گشت بنوعے که پشت قول خاص بجانب برانغار گردید و ملازمان رکاب حمله بر اعادے بردند و به تقویت جرأت بادشاه و پشت گرمے آقا مخالفان را از پیش روبرداشتند و به تیغ تیر و سنان خون ریز بسیاری از ان برگشته بختان را برخاک هلاک افگنده لواے غلبه و استیلا برافراشتند سید عالم را مشاهدهٔ شهامت و دلاورے بهادران بازوے همت شکسته گشته بگام فرار وادبار براهے که آمده بود بازگشته لیکن آن سه فیل مست عربده جو که پیش پیش فوج او بودند بدفع و منع بهادران دلیر و ضرب تفنگ و تیر رو نه تافته بهمان و تیره خیره و چیره مے آمدند بلکه از بارش قطره هاے پیکان و صدمهٔ بندوق و بان بسان سیل دمان از ریزش ابر تند ترشده روے قهر و صولت بطرف قول خاص عالمگیر آوردند و از ان سه کوه پیکر مفریت منظر یکے پیشتر آمده بفیل مرکوب بادشاه قریب و چون ابر تیره بخورشید نزدیک رسید شهنشاه گران قدر کوه وقار بحمله آن سیه مست از جا نرفته سر رشتهٔ ثبات و استقلال از کف نداد ابیات

بروے ز جا یک سر مو نشد * ز راه چنان سیل یکسو نشد *
تمکین سررشته زبس جوهرش * بجنبید جز نبض از پیکرش *

و بقراولے که در حوضهٔ یکے از فیلان همراه نشسته بود اشاره نمود که فیلبان را که بران فیل سوار و باشاره گجک محرک آن مست دیوانه خو بود به تفنگ بزند و او به چالاکے و تیز دستے بندوقے انداخت و بمساعدت اقبال برنشان آمد و فیلبان فرود افتاد و فیلبان بادشاه رسیده بر فیل برآمده آن را مطیع خود گردانید و آن دو فیل دیگر از قول خاص گذاره شده بجانب دست راست قول عالمگیرے شتافته حمله در شدند و درین اثنا بلند اختر پسر شجاع و چندے دیگر از سرداران او مثل شیخ ولی محمد قرولی و شیخ ظریف و حسن خویشگی و خواجه خسرو هر یک با فوجے روی جسارت بسمت برانغار موکب عالمگیر آوردند بدین سبب درین وقت که عالمگیر مخالفان را از جرانغار دفع کرده بود عقب قول خاص که بطرف برانغار گشته بود آثار برهم خوردگی و انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که دشمن بدان سمت حمله آورد بادشاه خواست که روے توجه بآن سو آورده بدفع اعادے پردازد اما چون شمشیر او بجوهر تدبیر آمیخته بود و درمیں مهالک حرکات مضطربانه نے نمود بخاطر گذرانید که چون روے فیل سوارے بنا بر رجوع جنگ و کارزار بسمت جرانغار گشته هجوم افواج مخالف درین طرف ست و بدین جهت هراول فوج منصور هم همین طرف میل نموده مبادا از انحراف قول خاص بسمت برانغار شاهزاده محمد سلطان و ذوالفقار خان که مقدمة الجیش ظفر بودند تذبذبے بخاطر راه داده حرکت قول خاص را بر چیزے دیگر حمل کنند و فتور و تزلزلے عظیم در فوج هراول بهم رسد و باعث مزید خیرگی اعدا و غلبهٔ دشمنان گردد لهذا باقتضاے دور اندیشی و پیش بینی کس نزد شاهزاده و ذوالفقار خان فرستاده حقیقت حال باز نموده پیغام فرمود که شما بخاطر جمع و دل قوے

در مقابل غنیم بوده سررشتهٔ کوشش و پایدارے از کف ندهید ما بسطوت اقبال دشمنان طرف برانغار را دفع نموده کمک خواهیم رسید بعد رعایت این دقیقهٔ حزم به نیروے شجاعت دلی روی فیل بجانب دست راست گردانیده بمدافعهٔ مخالفان توجه نمود در خلال این حال فیلے که اسلام خان سردار برانغار بران سوار بود بصدمه بانے که باو رسید رم کرد و افواج آن طرف برهم خورد و اکثر مردم آن طرف از جاے رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند اما سیف خان و اکرام خان که هراول اسلام خان بودند با معدودے قدم همت افشرده کوششهاے مردانه نمودند و سبحان بیگ روزبهانی که کارفرماے توپخانهٔ برانغار و پیش روے سیف خان و اکرام خان بود درین پیکار جان نثارے نموده سرخ روی عرصهٔ کارزار گشت درمیں این اختلال پادشاه فیروزے سپاه پشت فدویان اخلاص منش را که درین وقت نازک دندان صبوری بر جگر افشرده با دشمنان گرم ستیز و آویز بودند قوے گردانید و ملازمان رکاب و جانفشانان سابق دست جلادت از آستین سعے برآورده با اعدا درآویختند و بکوششهاے مردانه سلک جمعیت مخالفان از هم گسیختند درین گیر و دار شیخ ولی فرملی هراول بلند اختر بآب تیغ مبارزان لشکر ظفر پیکر غریق بحر فنا گردید و حسن خویشگی زخمی شده در عرصهٔ رزمگاه غلطید و برخے از افواج آنها را به برق تیغ دلاوران آتش در خرمن عمر و بقا افتاده متاع زندگے پاک بسوخت و بلند اختر راجع گشته با معدودے به پدر رسید عالمگیر بعد غلبه و استیلاے همت بدفع شجاع افراخت قدمے چند پیش رفته بود که کرم خان صفوی فوجدار جونپور که ناچار و مجبور با شجاع بود بداعیهٔ حضور عالمگیر باین جانب مے آمد از دور برسم زینهاریان نمایان شد و امان یافته ملحق موکب منصور گشت و حسب الامر بر حوضهٔ فیلے جاے یافته محفوظ ماند بعد از وعبدالرحمن بن نذر محمد خان که در زمان شاه جهان از کمکیان بنگاله بود و سنجر پسر اله وردی خان جدائی پدر گزیده روے ارادت باین درگاه آورده ملازمت نمودند درین اثنا یکے از قراولان خبر فرار شجاع رسانید و نقارهٔ شادیانه از پشت فیلان و اسپان بنوازش آمده نواے دلکشاے شادمانی بلند گردید و فی الحقیقة با وجود تفرقه و انتشار لشکر و برهم زدگی افواج و ظهور انواع نفاق و شقاق منافقان و قالب طلبان و فتور و چشم زخم عظیم که عساکر اقبال را درین مصاف روے داد عجب فتح نمایانی نصیب عالمگیر گردید و شجاع با هزاران اندوه و ناکامی با پسران و اله وردی خان و باقی جنود ادبار توامان راه فرار پیش گرفت و اردوی بنگاه و اکثر اسباب تجمل و جاه او دست خوش تاراج افواج منصوره گشت و یکصد و چارده توپ و یکصد و یازده فیل بقید ضبط درآمد و عالمگیر بعد فتح شکر و سپاس الٰهی بتقدیم رسانیده از لشکرگاه شجاع که نزدیک به تالاب موضع کجهوه بود گذشته منزل گزید و بنابر مآل اندیشی تا شجاع فرصت اجتماع اسباب منازعت نیابد فوجی بسرکردگی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب او مامور گردید و همان روز با جمعی که در رکاب شاهزاده حاضر بودند بآن مهم برآمده بیشتر منزل گزید و همانجا انتظار رسیدن امرای کمکی و جمعیت افواج کشید و شاهزاده را عجالةً بعطاے یک عقد مروارید گران بها که در گردن و دو پته که بر کتف داشت نوازش نموده مرخص کرد و تا بیست و ششم شش روز در ان منزل مقام نموده امرا را مشمول عواطف گردانید از ان جمله معظم خان را که بعد رهائی از قید تا این وقت به بحالی منصب سر بلندے نیافته بود بمنصب والاے هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه و عطاے خلعت خاص با پوستین سمور و فیل خاصه با ساز نقره و جل زربفت و شمشیر و سپر با ساز مرصع مورد مراحم گوناگون گردانید و راجه جے سنگه همین روز از وطن رسیده جبهه ساے عقیدت گشت بیست و هفتم از نواحی کجهوه کوچ گشته ساحل رود گنگ منزل شد و تا سلخ اقامت بود و پس از نزول این منزل معظم خان با ذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رام سنگه و داود خان و فدائی خان

و راؤ بهاؤ سنگه و اخلاص خان خویشگی و احتشام خان و فتح جنگ خان و رشید خان و لودی خان و راؤ بهاؤ سنگه هاڑا و دیگر
گروهی از مردم کارآمدنی تعین یافت که بپادشاهزاده محمد سلطان ملحق گشته بتعاقب شجاع بپردازند

ذکر انواجی که بسرکردگی شیخ میر و صف شکن خان در تعاقب داراشکوه متعین بود

پوشیده نماند که صف شکن خان چهارم محرم که ده روز قبل از ان داراشکوه از ملتان بهکر راهی فرار گشته بود از بلده مذکوره
بتعاقبش شتافت چون به بهکر رسید ظاهر شد که داراشکوه احمال و اثقال و بعضی پردگیان را با برخی از خزانه و طلا آلات
و نقره آلات سنگین بقلعه بهکر گذاشته بنسبت خواجه سرا و سید عبد الرزاق نام شخصی را که از معتمدان او بود بحراست قلعه نگهداشت
و چند توپ بزرگ که با خود داشته با دیگر لوازم توپخانه و گروهی از تیر اندازان و بندوقچیهای معتمد دران حصار استوار گذاشته
سلخ محرم از بهکر بلحکام پاس و حرمان بیشتر رفت و بقیه خزانه و احمالش در کشتیها و خود براه بیشه و جنگل درخت بریده میرود
و اکثر نوکران عمده اش مثل داؤد خان و شیخ نظام و میر عزیز و میر رستم قریب بچهار هزار سوار در نواحی بهکر از و جدا شده راه
مفارقت پیمودند و قریب سه هزار سوار با او مانده اند شیخ میر پس از یک روز اقامت بهکر معلوم نمود که از جا بیست و پنج کروه پیشتر
راهی بجانب قندهار جدا می شود داراشکوه بعد ورود بآنجا می خواست که بقندهار رود چون دید که نوکران همراهی نخواهند کرد
داخل حرمش نیز راضی بآن عزیمت نبودند ناچار بسمت ٹھٹه برگشت باستماع این اخبار جماعه برق اندازان در بهکر متعین نمود
که از مداخل و مخارج قلعه خبردار بوده تا معاودت لشکر منصور بتوپ و تفنگ با قلعه در جنگ باشند و بر متحصنان کار
تنگ سازند و خود کوچ کرده در پی داراشکوه شتافت و صف شکن خان را مع محمد معصوم خویش خود با هزار سوار برق انداز
و چاره ده شترنال پیشتر فرستاد که بهر صورت راه های عبور کشتی داراشکوه بربندد و خود هم در پی دویده رسید و سعی ها
نمود اما بنابر عرض دریا از اندازی فائده ندیده و بغیر از دو کشتی که یکی از گوله شکست و دیگری در گل نشست انقصائی
بآنها نرسید و مجموع کشتی ها بسلامت گذشت و شیخ میر و صف شکن خان شنیدند که داراشکوه بیست و نهم صفر از دریا عبور
کرده بصوب گجرات شتافت و درین اثنا فرمان بنام مشار الیهما رسید که ترک تعاقب نموده بحضور آیند چون این فوج
درین تعاقب نهایت مشقت کشیده بود وصول این حکم غنیمت شمرده برگشت

ذکر معاودت عالمگیر از ساحل گنگ بمستقر الخلافه اکبرآباد

چون خبر رفتن داراشکوه بگجرات گوش زد عالمگیر گردید و از طرف شجاع اطمینانی بهم رسید تنبیه و تادیب راجه جسونت
که چنان نفاق نمایان از و ظاهر شد و نیز تدبیر استیصال داراشکوه پیش نهاد خاطر گردانیده علم معاودت از ساحل گنگ
بسمت اکبرآباد برافراشت و در قصبه کوڑه خبر تسخیر الهآباد و کهٹه سید قاسم بحضور از عرضه داشت شاهزاده محمد سلطان معلوم
نموده فرمان سند صوبه داری الهآباد بخاندوران که قبل از جنگ شجاع بمحاصره قلعه الهآباد مامور بود و فرمان سند
صوبه داری پٹنه بداؤد خان که همراه معظم خان رفته بود صادر شد که بعد رسیدن بپٹنه بصوبه داری آنجا منصوب باشد
و مکرم خان بدستور سابق بفوجداری جونپور مامور شد و از فتحپور گذشته محمد امین خان میر بخشی را با فوجی از امرا و منصبداران
باستیصال راجه جسونت متعین نموده رای سنگه راٹهور را که برادرزاده راجه جسونت سنگه بود بخطاب راجگی سرفراز
بعنایت خلعت و فیل با ماده و شمشیر مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه و باصل و اضافه بمنصب چار هزاری
چار هزار سوار پایه قدرش افزوده همراه فوج مذکور نمود تا بعد مستاصل شدن جسونت راجگی او لوس راٹهور و مرزبانی

جودهپور باو مفوض باشد و حکم شد که امیر خان حارس قلعه شاه جهان آباد مراد بخش را که در انجا مقید است همراه شیخ میر که از تعاقب
داراشکوه حسب الطلب برگشته می آید آورده بقلعه گوالیار زندانی گرداند و خود در حضور باشد چون تنبیه و استیصال راجه جسونت
و داراشکوه پیش نهاد خاطر عالمگیر بود داخل اکبرآباد نگشته عزم اجمیر جزم نمود امیر الامرا شایسته خان و دیگر امرا و ارکان آنجا
در ظاهر شهر دو سه منزل پیش آمده ملازمت نمودند و شیخ میر و دلیر خان نیز ملحق اردو شدند الحال بنابر انتظام اخبار باجرای
احوال داراشکوه نگاشتن ضرور مینماید مخفی نماند که داراشکوه عود افواجیکه در تعاقب او بود غنیمت شمرده ولایت گجرات را که خالی از اغیار
بود برای اقامت خود آراستن اسباب و افواج مناسب شمرده برهنمائی بعض زمینداران از راه کنار دریای شور که طریقی
غیر مسلوک و دشوار گذار بود پی سپر گشته چون بولایت کچه رسید مرزبان آنجا استقبال او نموده به مردمی و مروت
پیش آمد و دختر خود را نامزد سپهر شکوه پسر شکوه پرستش گردانید و از انجا با سه هزار سوار و مردمی که با او بوده اند روی عزیمت بگجرات
نهاد شاه نواز خان صفوی هر چند با داراشکوه بیگانه و با عالمگیر نسبتی داشت چه پدر زن او بود اما بنابر بدسلوکی عالمگیر که
وقت نهضت از برهانپور او را مقید کرده بعد غلبه بر هر سه برادران خود که مدعی سلطنت بودند از قید بر آورده صوبه داری گجرات
داد از بادشاه کبیده خاطر و منزجر بود مزاحمت و ممانعت ننموده داعیه گردیدن بداراشکوه کرده با رحمت خان دیوان
آنجا و جمیع کمکیان آن صوبه باستقبال او رفت و در موضع شه گنج که دو کروهی شهر است او را دریافت و از روی هواخواهی
و خیراندیشی پیش آمد و داراشکوه داخل احمدآباد گجرات گردیده اموال و اسباب و جمیع کارخانجات مراد بخش را
که در انجا مانده بود متصرف شد چون بدین جهت مکنتی بهم رسانید درصدد فراهم آوردن لشکر و سپاه شد و کمکیان آن صوبه
را بداد و دهش و استمالهٔ بسیار با خود یار ساخت و در عرصهٔ یکماه و هفت روز با فوجی آراسته و لشکری شایسته که بیست و دو هزار
سوار بود فراهم آورده گاهی عزم دکن می نمود که از سلاطین آنجا استمداد نموده کاری از پیش برد و گاهی ارادهٔ اجمیر
می کرد تا آنکه خبر جنگ الهآباد بطریق غیر واقع باو رسید و بنابر نفاق راجه جسونت چشم زخمی چند که بموکب عالمگیر رو داد
و اخبار موحشه از گریختگان وقت اضطرار انتشار یافت برعکس انچه روی نمود بداراشکوه معلوم گردید بمجرد شنیدن بدون
توقف و تحقیق عزم اجمیر جزم نموده غرهٔ جمادی الاخری از گجرات بر آمد و شاه نواز خان را با جمیع اتباع و لواحق از پسران
و خویشان و کوچ مراد بخش که آنجا بود و اکثر کمکیان آن صوبه مثل رحمت خان دیوان آنجا و غیر او را همراه گرفت و سید
احمد نامی را صوبه دار گجرات کرده کسی از نوکران خود در انجا بگذاشت چون سه منزل از گجرات بر آمد برعکس انچه شنیده بود
متحقق و بدین جهت کار خود متردد گشت درین ضمن نوشته راجه جسونت مشعر بر چگونگی حال خودش و تحریص بر آمدن اجمیر
باو رسیده محرک و مزید عزم او گردید و باستظهار جمعیت او لوس راٹهور و دیگر راجپوتان که اوطان همه در نواحی اجمیر
بود دلیر شد و در هر منزل نوشته مبنی بر مزید ترغیب و تاکید از راجه جسونت باو می رسید تا آنکه بمنزلی جودهپور رسید
باقی احوال او بعد ازین نوشته خواهد شد اکنون احوال عالمگیر بنابر انتظام اخبار نگاشته خامه وقایع نگار می شود عالمگیر
بیست و هفتم جمادی الاولی بشکارگاه باڑی منزل فرمود و درین منزل شاهزاده محمد اکبر مع جمیع پردگیان حرم سرای
شاهی که از دولت آباد طلب شده بودند رسیده شرف اندوز ملازمت گردید پردگیان حرم شاهی را در اکبرآباد گذاشته
خود عازم پیشتر گردید سیزدهم ماه جمادی الاخری تربیت خان صوبه دار اجمیر رسیده خبر داراشکوه مفصل رسانید چون معلوم
شد که داراشکوه در اجمیر رسیده آمادهٔ رزم و پیکار است شانزدهم جمادی الاخری طاهر خانه العنایت ترکش نوازش

فرموده با جمعے دیگر برسم تمیز ویے رخصت نمود تا متواتر اخبار طرف مخالف رسیده باشد بیست و چهارم شش کروہے تالاب رامیسر محل نزول عساکر گشت و درین منزل عالمگیر به ترتیب و توزک لشکر و تقسیم افواج پرداخته سرکردگے ہراول بجوہر شجاعت دلاورے راجه جے سنگه مقرر شد و صف شکن خان میر آتش با توپخانه و زمرهٔ برق اندازان در پیش صف ہراول قرار یافت و سرداری التمش بشیخ میر مفوض شد و برانغار بسرداری امیر الامرا شایسته خان مقرر شد و سرداری جرانغار نامزد شاہزادهٔ محمد معظم گردید و حکم شد که سپاه ایشان با بهادر خان وغیره باشد و محمد امین خان میر بخشی با جوقے از بهادران در دست راست موکب جلال بطریق طرح تعین یافت و هوشدار خان با جمعے از فدویان طرح دست چپ مقرر گشت و در قول خاص جمعے از بندگان مخلص مقرر شدند محافظت میمنهٔ قول خاص با صالحخان و نگاہبانی میسره بخدمتگزاری تربیت خان تفویض یافت و با ہر کدام قشونے از مبارزان همراه شدند و حکم شد که بعد ازین افواج بهمین توزک و آئین راه سپردآنحال تتمهٔ احوال راجه جسونت و دارا شکوه نگاهداشتن ضرورے نماید مخفے نماند که راجه جسونت از تقصیر ثانیے که علانیه کوس مخالفت نواخته و نفاق پنهان خود آشکارا ساخته رفته بود به یقین میدانست که عالمگیر در استیصال او تقصیر نخواهد کرد ناچار چارهٔ کار خود در رفاقت دارا شکوه دیده بترغیب و تحریص او را بسوے خود کشید و دارا و لوس خود و دیگر راجپوتان لشکرے فراوان گرد آورده بعد رسیدن به جودهپور در سرانجام سپاه و لشکر کوشیده منتظر رسیدن دارا شکوه نشست و عالمگیر براے انتشار جمعیت و شکست کار دارا شکوه میخواست که درمیان هر دو تفرقه اندازد راجه جے سنگه که منظور نظر اعتبار و عمده راجهاے ذوی الاقتدار بود دلتفرس اجمعنی نموده استعفاے جرائم به همین آئین نمود پراگنده منشورے متضمن بشارت عفو و صفح و ممانعت از مرافقت دارا شکوه بنام او صادر شد و راجه جے سنگه مفصل نگاشته دلالت بترک رفاقت دارا شکوه نمود آن بے حمیت فتنه کیش بوصول این خبر فسخ عزیمت سابقه نموده از بیست کروہے جودهپور که بعزم آمدن اجمیر برآمده بود مراجعت کرده گوشهٔ عافیت مغتنم شمرد دارا شکوه بے نصیب بازنے او خورده از اراده هاے دیگر باز ماند و به میرٹه که سه منزلے جودهپور است رسیده چون اثرے از رفاقت جسونت و آمدن او ندید مترددگشته در انجا توقف نمود دنیچند هندوے معتمد خود را فرستاده طالب ایفاے وعده گردید فرستاده در پنج کروہے جودهپور که به بهانهٔ استجماع عساکر در انجا مقام نموده تعلل مے ورزید باو برخورده پیغام رسانید او بحیله گرے جواب داد که بنابر انتظار جمعیت فوج نشسته ام صلاح من آن است که دارا شکوه پیشتر رفته در اجمیر که مرکز اوطان راجپوتیه است اقامت نماید تا اقوام راجپوت از همه سو رو باو آورند و من نیز سپاه و اتباع خود را جمع نموده عنقریب میرسم و فرستاده را رخصت نمود دارا شکوه ناچار باجمیر آمد و باز دونیچند را فرستاد بعد جواب سوال از سیماے حال و فحواے مقال او حیله وری فهمیده قطع امید نموده مراجعت کرد و راجه برگشته روانه جودهپور شد دارا شکوه ناچار باضطرار پسر خود سپهر شکوه را با پانصد سوار نزد راجه فرستاد شاهزاده بر جناح سرعت شتافته در نواحے جودهپور براجه رسید و نهایت سماجت در معاذیرت و مشارکت نمود اما سودے ندیده مایوس برگشت

ذکر جنگیدن عالمگیر با دارا شکوه مرتبهٔ ثانی و ظفر یافتن بتقدیر آسمانے

چون دارا شکوه ازان حیله سرشت ناجوانمرد قطع امید نمود و عساکر عالمگیر نزدیک باجمیر رسید بالضرور صلاح در ارتکاب آویزش دیده دل بر محاربه نهاد اما چون جمعیت او بسیار کم و عالمگیر در کمال اقتدار بود ناچار مصلحت دران دیده که درهٔ کوهستان اجمیر را که از دو جانب به جبال فلک مثال محدود است گرفته سرتاسر عرض آن را مورچال بندد و

سپهها ساخته بتوپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ استحکام داده روزے چند بگذراند و ببیند که چه رخ بنماید و شروع در بستن مورچال نموده سپها بر مردم بخش کرده هر سیکے را بعهدهٔ اهتمام و محافظت یکی از عمده ها سپرده با آلات توپخانه استحکام داده از زمین خویش نخستین مورچال که متصل بگڈه بیٹهلی بود بکار فرمائے سید ابراهیم مصطفی خان سپرده عسکر خان و جان بیگ پسر شش را که میر آتش بود همین طرف مقرر نمود و مورچال پهلوی آن بفیروز میواتی که معتمد او بود سپرد و در جنب آن چند توپ کلان به فراز پشته که مشرف به دره بود نصب کرده نزدیک بآن جاے بودن خویش قرار داد و از جانب چپ خود مورچالی دیگر بسته شاهنواز خانی را با پسران و سائر اتباع خان مذکور و محمد شریف که مخاطب بقلیچ خان و میر بخشے او بود و جمعے دیگر مع برق اندازان بضبط و حراست آن گماشت و ازان گذشته مورچالی دیگر که بکوه معروف بکوکله پهاڑی متصل بود نامزد سپهر شکوه کرده مردم او را با مغول خان بیر کتاق خان در انجا گذاشت و عالمگیر بیست و ششم جمادے الاخری نزدیک بموضع ریواره که از انجا تا اجمیر سه کروه است و از مورچال اندک مسافتے داشت رسید و منزل گزید و حکم نمود که صف شکن خان میر آتش توپخانه را برده مقابل مورچال دارا شکوه در مکانے مناسب نصب نماید و شروع بآتش افروزے و دشمن سوزے کند و جمعے از سرداران کارطلب و فا پیشه را همراه داد میر آتش بفاصله یک توپ انداز از موکب پادشاهی پیش برده در جاے لائق باز داشت روز دیگر عساکر پادشاهی نیم کروه پیش آمده منزل نمود و توپخانه نیز پیشتر رفته بفاصلهٔ کمتر از یک توپ انداز نصب گردید چون توپخانه نهایت نزدیک گشت عالمگیر از دوربینے و حزم عمده مخلصان باتدبیر شیخ میر را با لشکر التمش که سردار آن بود مع دلیر خان و جمعے دیگر از لشکر پیشتر فرستاد که نزدیک توپخانه مهیاے رزم و از کید اعدا خبردار باشد و حکم فرمود که امیر الامرا با جنود برانغار و راجه جے سنگه با فوج هراول بر دست راست لشکر محاذے کوکله پهاڑی و جوش جرانغار در دست چپ برابر گڈه بیٹهلی خیمه زنند و سائر فوج با لشکر قول بر اطراف و حواشے دولت خانه نموده دائره وار بر مرکز اقبال احاطه کنند حسب الحکم بعمل آمده آتش افروزی جدال و قتال و توپ اندازے از طرفین شروع گشته نائرهٔ حرب اشتعال یافت و علی الاتصال گوله هاے توپ می بارید لیکن چون مورچال بکمال استحکام بنا یافته بود و آن طرف هم نوبے که حراست مورچال تواند نمود چنانچه باید بود لهذا فوج عالمگیر عنان باکانه تاختن نمے توانست بلکه گاهے مردم مورچال برآمده عند الفرصه تیرگی می نمودند و بنابر سد شدید و حائل محکم که در پیش داشتند و جابجا توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ نصب نموده بجمعیت خاطر در پناه حمایت دیوار همت بمدافعه و محاربه میگماشتند شیخ میر و دلیر خان باندیشهای پیش بین مصلحت دیورش نمی دیدند که مبادا فتنه بزرگے از پهلوے کمتر لغزشے روے نماید تا سه روز بهمین قسم جنگ توپ از طرفین قائم بود و تدبیرے که مفتاح قفل الابواب سد مورچال تواند بود بخاطر کسے نمی رسید ناگهان راجه راج روپ زمیندار کوهستان جمو که پیاده هاے او در کوه گردی و کریوه نوردی بے نظیر بودند بعرض رسانید که مردم من از عقب کوکله پهاڑی راه برآمدن بران کوه دیده اند عالمگیر فرمود که درکمین فرصت بوده هرگاه قابو یابد پیاده هاے کوهے خود را با جمعے از بندوقچیان توپخانه سرکار ازان راه بفرستد که اگر توانند آن کوه را از مردم دارا شکوه بگیرند و اول روز عالمگیر سرداران سپاه را بحضور طلب داشته درباره یورش تاکیدات پادشاهانه و مواعظ همت بخش غیرت افزا نموده بود و بهادران فوج را دل دریا مثال از تندباد تحریص و تشجیع موج خیز تهور گشته عنان اختیار از کف رفته بود راجه مذکور آخر همین روز گروهے از پیاده های خود را بسمت کوکله پهاڑے فرستاده خود نیز با فوج خویش سوار شده محاذی آن کوه کمک آنها مستعد استاد و عمله توپخانه پادشاهے بنابر آرام ساعتے دست از جنگ کشیده و توپ و تفنگ نمی انداختند مخالفان انتهاز فرصت نموده قریب هزار سوار

ازلشکر داراشکوه بقصد مدافعت وممانعت راجه راجروپ ازمورچال برآمده دلیرانه قدم جرأت پیش گذاشتند وبه فوج
راجه نزدیک رسیده بجنگ درآویختند بمشاهدهٔ این حال عرق حمیت سرداران لشکر عالمگیر درحرکت آمده نخست دلیرخان
از دست راست توپخانه بافوج خود سوار شده لوای جرأت برافراشت وبجانب آن جسارت کیشان شتافت و
بعد ازو زبدهٔ امرای عقیدت نشان شیخ میر باهمراهیان خود از دست چپ برآمده باو پیوست وهمچنین راجه جی سنگه بافواج
خود وامیرالامرا باعساکر برالغار واسد خان وهوشدار خان باجنود جرانغار از دو طرف سوار شده بعزم رزم وآهنگ یورش وجنگ
صفوف آراستند لیکن ازین همه فوج اول کسیکه مصدر ترددات گشته یورش بر مورچال نمود دلیرخان وشیخ میر بود وبعد از غلبه وقرب
اتمام جنگ که آثار ظفر هویدا گشته اقدام ثبات اهل مورچال لغزش پذیرفته بود راجه جی سنگه از عقب رسیده ضمیمه آن فوج گردید بالجمله
شیخ میر ودلیرخان بیامن تائید اخلاص همت مردانه باتفاق دیگر بر مورچال شاه نوازخان که بسمت کوکله پهاڑی بود حمله بردند وعلم
توپخانه پادشاهی نیز آتش افروز گشته علی الاتصال بجابکی وتیزدستی توپ وبان بر مورچال ها انداخته مخالفان را فرصت دیده گشودن
نمی دادند چنانکه از هر مورچال جمعی که بقصد کمک میخواستند که خود را بمورچال شاهنوازخان رسانند بصدمات بارش گوله ها ابر بلا وبرق
اجل را براء العین مشاهده کرده قدم همت بازپس می نهادند ودر مغوله های مورچال می خزیدند درین وقت که
افواج ظفر امواج نزدیک مورچال رسیده آثار تسلط واستیلا ظاهر شده بود مردم راجه راجروپ دلیر شده جمعی بر بالای
کوکله پهاڑی برآمده علم او را برفراز آن نصب نمودند ودیدن این علم باعث تزلزل ارکان استقلال مردم داراشکوه
گردید ومقارن این حال شیخ میر ودلیرخان باعساکر خود بر مورچال شاهنوازخان ریخته جلادت را بنهایت رسانیدند
اگرچه ازان طرف در ممانعت ومدافعت قصوری نرفت وغایت کوشش بظهور رسانیدند وازین طرف هم کمکی نرسید
لیکن آن هر دو سرداران جلادت منش وهمراهیان خاصی از غش ریزش گوله توپ وتفنگ وبارش ناوک و
خدنگ قطرات امطار که از ابر بهار ریزد وسرمایهٔ آب ورنگ چمن شجاعت گردد شمرده روی همت ازان معرکه که
محک نقد اخلاص بود برنتافتند وبتلاش بسیار داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد اعدا از نیام کشیدند اهل مورچال
نیز پای تجلد استوار داشته بقدر طاقت وتوانائی کوشیدند های وهوی دلاوران بگوش بهرام خون آشام رسید و
از صدمات زد وخورد پردلان شیر فلک چون شیر علم بر خویشتن لرزید وداراشکوه هر دم جمعی را از نزد خود بکمک متعین
می کرد چنانچه شاهنوازخان را هم که نزد او بود فرستاد که بمورچال خود رفته در مدارج مدافعه کوشش نماید وخان مذکور
در عین جنگ رسیده با دیزش وجدال وتحریض مردم بر حرب وقتال پرداخت ودرین نبرد مرد آزما روز باخر
رسیده خورشید چون کوکب اقبال داراشکوه فرونشست ودران رستخیز بلا انگیز شاه نوازخان مغفور که مرد غیوری بود
بهدف تیر تقدیر گشته از پا درافتاد وسیادت خان پسر آن والا دودمان صفوی نژاد نیز چند زخم برداشته داد مردمی
داد ومحمد شریف بخشی داراشکوه را از دست دلیرخان تیری بر سینه رسیده از پشت او درگذشت وابابکر خویشگی
که نیز از عمده های آن لشکر بود کشته گشت واز سرداران عمدهٔ عالمگیر شیخ میر شربت ناگوار مرگ بگوارائی نوشیده
که برحوضهٔ فیلی سوار مردانه وار سرگرم کوشش وپیکار بود بضرب گوله بندوق که بسینه اش رسیده ره نورد فنا
گردید درین وقت سیدی هاشم نام از قوم خان مذکور که عقب سر او بر حوضهٔ فیل نشسته بود حسن تدبیری بکار برد که آن
امیر دلیر را بوضعی که بود نگاهداشت تا جنگ باخر رسید وفتح وظفر نصیب اولیای دولت عالمگیر گردید ودلیرخان کوششهای

مردانه کرده زخم تیری بدست راست برداشت وبسیاری از طرفین داد مردی داده برخاک هلاک افتادند درین اثنا
راجه جی سنگه بافوج خود رسیده تائید جنود منصور نمود ومردم مورچال را پشت همت شکسته پای ثبات وقرار برجا نماند داراشکوه
چون از اوضاع روزگار وقلت اعوان وانصار خود وکثرت اسباب واقتدار عالمگیر یقین داشت که فتح وظفر یافتن از متعذرات است
بنابرین باقتضای مآل اندیشی در اول جنگ دیکار مقرر کرده بود که پردگیان او را سوار کرده وخزانه وکارخانجات ضروری
بار نموده آماده دارند تا اگر شکستی رو دنماید در بدر رفتن اشکال واضطراری عارض نشود وخود با سپهرشکوه بر فراز بلندی
ایستاده تماشای کوشش طرفین می نمود ومیدید که چه روی می نماید تا آنکه تزلزل مورچال شاهنوازخان و
سپهرشکوه که بنابر اتصال ورا نمانده بهم خوردگی آشکار شد ملاحظه نموده طاقت مقاومت در خود ندید وهرچند هنوز مورچال های
دیگر قایم بود وقریب سه چهار هزار سوار همراه داشت بنابر قطع امید ظفر باسبابی ناچار رای فرار بر قرار اختیار فرمود وچون
پردهٔ ظلمت لیل بر خیل موافق ومخالف فرو هشته گشت وسپاه همراه شیخ میر بنابر کشته شدن سردار خود مطلق العنان گشته
مشغول نهب وغارت بود داراشکوه فرصت نموده با سپهرشکوه وفیروز میواتی وگروهی از سپاه براه فرار سپرده ودران
ظلمت لیل ازان عرصهٔ هولناک جان بیرون برد واموال وعیال واطفال اکثر عمده همراهیان او که در قلعه اجمیر بود همانجا
مانده از سرداران سوای فیروز میواتی کسی با او رفیق طریق نگشته ومجموع اثاث واسباب شوکتش بتاراج حادثه رفته بسیاری
از خزائن واسباب براجپوتان ومردم بی سروپا که درین مدت بر سر او گرد آمده بودند دران آشوب غارت نمودند ولغیر
جواهر پوشیدنی وقلیلی از اشرفی که در عماریهای اهالی حرمش برفیلان بود از امتعه واموال چیزی با او نرسید ودر نهایت
ناکامی وبی سرانجامی عازم گجرات گردید وبطرف کڈه بهیلی بعضی از سپاه مورچال هنوز بسبب بیخبری مشغول
مدافعه بودند واواخر شب بعد اطلاع سرداران نامی رجوع بصف شکن خان نموده مستعفی آمدند ومحمد شریف میر بخشی
آن لشکر چون زخم کاری داشت همان شب در همانجا بساط حیات در نوردید دیگر امرا صبح بوسائط به دربارگاه پادشاه
آورده مورد عفو وعنایت گشتند وعالمگیر شکر خداوند قدیر بجا آورده از کشته شدن شیخ میر که بنهایت مخلص بود بسی
دلگیر شد وحسب الامر نعش او وشاه نوازخان مرحوم باعزاز واحترام برداشته در مزار خواجه معین الدین چشتی مدفون کردند وسلخ
جمادی الاخری بطواف مزار مذکور رفته پنجهزار روپیه بعلهٔ آنجا انعام فرمود ودر تالاب اناساگر در عمارات بادشاهی منزل نموده
راجه جیسنگه وبهادرخان را با فوجی مناسب در تعاقب داراشکوه متعین کرد وراجه جسونت سنگه را بعطای منصب هفت هزاری
هفت هزار سوار وصوبه داری گجرات سرفراز نمود وخلعت وفرمان سند فرستاد وحکم نمود که بصوبه خود رفته انتظام آنجا نماید
وکنور پرتهی سنگه پسر خود را روانه حضور کند واولاد شاه نوازخان را که خسرپوره او بودند وامیرخان بهادر شیخ میر را بعنایت
خلاع ماتمی وتفقدات پادشاهی از کلفت ماتم برآورده چهارم رجب معاودت بشاهجهان آباد نمود ودر اثنای راه از عرایض
معظم خان خانخانان معلوم شد که شجاع در مونگیر باستظهار دیوار مورچالی که در عهد شیرشاه پیش روی آن بلده کشیده اند
میخواست که آن را استحکام داده چندی پای همت درانجا فشارد اما از سطوات افواج قاهره ترسیده بیست ویکم جمادی الاولی
از مونگیر بطرف جهانگیرنگر رفت وبیست وچهارم شهر مذکور خانخانان وشاهزاده محمد سلطان داخل قلعه مونگیر
شدند وپنجم شعبان در فتح پور سیکری مقامات نموده بانتظام مهام سلطنت اشتغال ورزید ودرهمین ایام پیشکش عادل شاه
پادشاه بیجاپور از نفائس جواهر ومرصع آلات رسیده پذیرائی یافت ششم شعبان از فتح پور کوچیده بعزم شاهجهان آباد

نهضت نموده در موضع چندا وے معسکر شد و درین روز از عرضے محمد سلطان وخان خانان معلوم شد که شجاع در اکبر نگر راج محل اراده اقامت داشت از قرب موکب منصور ترسیده عبور گنگا نمود و اکبر نگر هم بتصرف اولیاے دولت درآمد نوزدهم شعبان نزدیک شاه جهان آباد رسیده خضرآباد مخیم بادشاهی ودر سلخ ماه شعبان باکمال تجمل وشان از بازار شهر کهنه گذشته براه دروازه لاهورے داخل قلعه شاه جهان آباد شد ونخست در ایوان خاص وعام وبعد ازان بغسل خانه سراپا حشمت وکامرانی گردید وامرا رسم تصدق ونثار بتقدیم رسانیدند درین ایام معروض شد که قلعه چنالوه که بعد برهم خوردگی دارا شکوه بتصرف شجاع آمده بود وسید ابو محمد نام یکے از نوکران او بحراست او قیام داشت اوائل ماه مبارک رمضان بے جنگ وجدل به تصرف اولیاے دولت درآمد وسید مذکور بندگے سرکار والا اختیار نموده عازم درگاه است

ذکر تمهید جلوس ثانے

چون جلوس نخستین بنابر پاس حسن ساعت بعمل آمده وتبرزین وآئین سلاطین صاحب اقتدار که شایسته چنان بادشاهے باشد باقتضاے وقت بفعل نیامده بود وخطبه وسکه وتعیین لقب نیز موقوف بر اطمینان از معاودات اخوان بود درینولا که بفتح وفیروزی وغلبه وبهروزی معاودت بشاه جهان آباد که مرکز دولت است میسر آمد حکم نمود که ساعتے براے این کار منجمان هوشیار اختیار نمایند وبیست وچهارم ماه مبارک معین شد حکم مطاع صدور یافت که ناظمان مهام دولت تا ساعت مذکور تهیه لوازم جشن وسرانجام آن نمایند وبارگاه حشمت وجاه باسباب تجمل وزینت بیارایند کارپردازان بامتثال کمر برمیان جان بسته بآرایش این بزم دست کوشش وپاے سعی وتردد کشودند وبموجب حکم سقف وستونهاے ایوان چهل ستون دیوان عام بزربافت ومخمل زردوزے وزربفت هاے طلائی وطاقهاے گجراتی نظر فریب درگرفته وآئین بسته رشک نگارخانه چین ساختند وکوکب هاے مرصع ومیناکار مانند انجم رخشان از طاقهاے آن ایوان بسلاسل زرین درآویختند ودر وسط ایوان تختگاهے مربع ساخته اطراف آن بمحجر طلا مزین گردانیدند وتخت مرصع طاؤسے را بر روے آن جا دادند ودر پیش تخت شامیانه لولو نگار که حاصل عمان صرف آن شده ومسلسل [illegible] ازمرواید گران بها ترتیب یافته بچهار ستون مرصع برپا کردند وبر جانبین تختگاه دو چتر خورشید مثال باسلسل لآلے کواکب تمثال باوج اقبال برافراشتند وبهردو بازوے تخت مرصع دو زرین سرپیه میناکار گذاشته عقب تخت سندلیهاے طلا نهادند وتور خاصه را که مشتمل است بر شمشیرهاے مرصع ساز با پردلهاے جواهر طراز وسپرها وبرچهاے مرصع کار جواهر نگار که در ترصیع آن انواع جواهر ثمینه گران بها بکار رفته بر روے سندلیهاے گذاشتند ودر پیش ایوان مذکور بر فراز صحن آن که محاطه است بمحجر سرخ شادروانی عظمت نشان که با سایبان فلک دست وگریبان تواند بود بستونهاے سیمین بیضا ضیا برافراشته بر دور آن شامیانهاے مخمل زربفت ومخمل زردوزے بستونهاے نقره برپا کردند وفرشهاے رنگارنگ وبساطهاے گوناگون گسترده محجر نقره دیگر درمیان محجر سرخ نصب کرده هردو طرف خرگاههاے عالی با پوششهاے زرنگار برپا گردید ودر ودیوار خاص وعام بمخمل زربافت ومخمل کلابتون دوزے وپردهاے فرنگی ودیباهاے رومی وچینی گرفته زینت دادند وحجرات دور صحن دیوان عام نیز بنفائس اقمشه باهتمام هریک از امرا آرایش یافت وشامیانهای زربافی ومخمل زردوزی بر فراز صحن حجرات برپا کرده فرشهاے ملون وبساطهاے مزین گستردند وهمچنین عمارت غسل خانه که انجمن خاص است بانواع زینت آراسته اسپک مخمل زربفتی که نمونه فلک

اطلسی تواند بود وستونهاے عظیم الشان نقره که باکهکشان تواند همبود در پیش ایوان باوج کیوان برافراشتند ودر اطراف دامن اسپک مذکور محجر نقره بر زمین نصب کرده درون آن قالی هاے نفیس کرمانی وبساطهاے رنگین خسروانی فرش کردند واندرونش که از نهایت صنعت گرے وآرایش اصلی نگارخانه چین بود بحال خود گذاشته کمال حسن ادا محتاج تکلفی ندانستند وتخت کوچک میناکار را که مخصوص جلوس این انجمن بود در پیش ایوان قرار داده زرین تخت کلان مثمن سقف بنگله دار در وسط ایوان گذاشتند وایوانهاے اطراف غسل خانه را بزربفتهاے نفیس ثمین مزین نموده در پیش آن شامیانهاے زربافت ومخمل زردوزے بستونهاے نقره برپا کردند ودر ایوانهاے انواع اوانی طلا وظروف نقره که از لوازم آرایش این قسم بزمهاے دولت آئین است بر کرسیهاے زرین وسیمین چیده شد که نگاه نظارگیان از تماشاے آن بازنے گشت مثنوے چو خلد برین محفلے ساز شد + بنظاره چشم فلک باز شد + مزین بصد نقش خاطر فریب + همه آشناے دل اما غریب + به رنگینی باغ در نوبهار + بزیبائی خلوت وصل یار + هویدا درو نقش هر صنعتے + ز هر معنی جلوه گر صورتے + ز نظاره اش دیده رنگین چنان + که شد بال طاؤس مژگان ازان + بعد ازان که دولتخانه بادشاهے بنوعیکه گذارش یافت آرایش پذیرفت روز یکشنبه بیست وچهارم ماه مبارک رمضان سال هزار وشصت ونه هجرے که عمر عالمگیر بحساب شمسی به چهل سال وهفت ماه وسیزده روز وبقمرے چهل ویک سال ودو ماه وده روز رسیده بود بعد انقضاے هشت گهڑی وهفت پل از روز [illegible] ساعت وپانزده دقیقه نجومے باشد بر تخت سلطنت وجهانبانے مرتبه ثانے جلوس نمود وامرا موافق ضابطه آداب تهنیت ومبارکباد بجا آورده رسم نذور ونثار بتقدیم رسانیدند وبعنایت خلاع واضافه مناصب وعطاے خطابها وانعامات سر عزت باوج رفعت برافراشتند وامیر الامرا شایسته خان برخصت نوازش نوبت در حضور بعد نواختن نوبت بادشاهے بطوریکه پدر او یمین الدوله عضد السلطنه آصف خان خانخانان مرحوم در عهد جهانگیر وشاه جهان باین عنایت از جمیع امرا واعیان واقران امتیاز داشت وغیر او احدے را از امراے عظام ونوئینان والا احتشام دستوری آن نبود مامور وسرفراز گردیده سرمایه مباهات یافت وخطیب حسب الامر بر منبر رفیع برآمده خطبه بلیغے که انشا کرده بود شروع بخواندن نمود وبعد حمد وثناے الهی ودرود بر حضرت رسالت پناهے صلعم چون شروع بذکر آباے عالمگیر نمود ونغمه محامد انها سرود مقارن نام بردن هریکے از امیر تیمور صاحبقران تا شهاب الدین محمد شاه جهان لطائفے تشریفے از خلعت خانه جود واحسان قامت مباهات برافراخت چون نام بادشاه زمان بر زبان برد وعاکرده ثناها وثمرد گران بها خلعتے زرنگار که کسوت شرف وافتخار او تواند بود پوشید ودامن امیدش بنقد مقصود مملو گردید چندان طبقهاے سیم وزر وخوانهاے در وگوهر بر تارک بادشاه افشاندند که از نثار چینے آن بزم کیسه فراخ اهل حضار پر شد ودست گشاده ارباب احتیاج پر درگردید وامرا وحضار بانعام واحسان وتشریفات گران بهاے اقسام والوان مایه شرف وشادمانی اندوختند ومخلصان از سویداے دل سپند اخلاص بر مجمر عقیدت سوختند وعالمگیر لقب مقرر گشت چون در عهد شاهجهان بر یک روے اشرفی وروپیه کلمه طیبه ونام چاریار وبر روے دیگر نام بادشاه وسکه وسنه [illegible] عالمگیر این نقوش را از ادب دور دانسته سکه خود در اشرفے وروپیه بتلاوت لفظ مهر وبدر این بیت مقرر کرد بیت سکه زد در جهان چو مهر منیر + شاه اورنگ زیب عالمگیر + ودر روپیه چو بدر منیر وطرف ثانے

سال جلوس ونام بلده دارالضرب وپیشانے مناشیر بطغراے ابوالظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی قرین گشت تا هفت گهڑے در دیوان عام وخاص بر سریر مرصع جلوس اجلال نموده به مشکوے پادشاهی رفت و بیگمات را با عطاء انعام مبالغ بسیار شادمان ساخت وازانجا بدولت کدهٔ غسلخانه پرتو جلوس افگنده سریر آرا گشت و درانجا نیز بدستور مجلس بار عام انجمن آراست و آئین کام بخشی وکامرانی گرمی پذیرفت واز سحاب فیض بادشاهی نخل مراتب ومناصب بالیدن گرفت بادشاهزادها بانعام لکوک وعنایات دیگر مشمول عواطف شدند وهر کدام از امرا و نوئینان عالی مقدار وسران وسپهداران جنود وسائر ملازمان آستان دولت بقدر لیاقت وشایستگی عواطف نمایان وعنایت شایان سمت ظهور یافت وزمرهٔ صلحا ومستحقین وشعرا وارباب طرب ونشاط وسرود سرایان انجمن انبساط الغامات لائقه وصلات گرانمایه مرحمت شد و دو گهڑی درانجا مجلس افروز ماند وتا دو ماه وشانزده روز هنگامهٔ این جشن امتداد یافته هر روز ابواب بذل وعطا بر روے خلائق مفتوح بود وعمده هاے آستان سلطنت هر یکے بنوبت اداے مراسم پیشکش ونثار مے نمودند و سید محمد علی سفیر عادل شاه ومحمد ناصر حاجب قطب شاه سلاطین دکهن براے اداے مراسم تهنیت با پیشکشها که آمده بودند بشرف حضور رسیده بعطاے خلعت سرفراز گردیدند و پیشکشها از نظر گذرانیدند پیشکش عادل شاه هشت لک روپیه وپیشکش قطبشاه از اقسام جواهر ومرصع آلات بده لک روپیه قیمت شد علما وشعراے حضور تاریخها بسیار گفته اند لیکن از نوادر آن تاریخیست که ملا عزیز الله خلف ملا محمد تقی مجلسی اصفهانے بالقاے سروش وامداد الهام غیبی از انوار کلام الٰهی اقتباس نموده وحروف ملفوظے که در تلفظ آید منظور فرموده وآن کلمه اینکه ان الملک لله یؤتیه من یشاء وعید نوروز را که از اعیاد عظیمهٔ ملوک عجم وفی الحقیقه عید عالم است زیراکه تمام ثمار واشجار بلکه جمیع نباتات ومعادن وحیوانات را در ظاهر وباطن اهتزاز روح نباتی ومعدنی وحیوانی جلوه گر است چنانچه در حدیث وارد است اغتنموا برد الربیع الی آخره ودرضمن آن اشعارے آن شده ومولوی معنوی رحمة الله تعالی در مثنوی شرح حدیث نموده وفرموده **ابیات** گفت پیغمبر به اصحاب کبار ✻ تن مپوشانید از باد بهار ✻ آنچه با برگ درختان مے کند ✻ با تن وجان شما آن میکند ✻ واز کلام معصومین علیهم السلام نیز مدح و بزرگی این روز بپیرایهٔ وضوح مے یابد از شدت عصبیت موقوف نموده روز جلوس خود را نوروز مقرر کرده عوض غرهٔ فروردین غرهٔ ماه مبارک رمضان را مبداء جشن نوروزے معین فرمود واین جشن را تا بعید فطر اتصال میداد واین قسم اعمال را دین پرورے دانسته خود را محی دین مے شمرد و نمے فهمید که جشن وعیش را با ماه مبارک ربطے ونسبتی نیست ماه مبارک رمضان براے عبادت وچشیدن مرارت جوع وعطش وصیام وقیام وتحمل اقسام ریاضات شاقه ورنج وتعب براے رضاے رب است نه براے زینت وآراستگی وسماع والواع نغم وسرود وجمیع لهو ولعب و نشاط وطرب ودر هندوستان اجراے احتساب ومحتسب نیز از مخترعات اوست اگرچه منع منهیات ومسکرات سلاطین سلف هم مے نمودند اما محتسب واحتساب درمیان نبود

ذکر دستگیر شدن داراشکوه وکشته شدن آن عاجز بیچاره هراسانده

داراشکوه را بعد شکست ثانے نهایت بدحالی وپریشانی روے داد وبامید یاوری عمله خود در کمال بے بردبالے رو براه گجرات آورده بآن طرف شتافت درین وقت غیر از فیروز میواتے باده دوازده هزار سوار کسے با و نبود

اگرچه دران روز که شب هزیمت یافت بنابر پیش بینے عیال خود را بر عماریهای فیلان سوار کرده با خزانه وطلا ونقره آلات و کارخانهاے ضروری که بر فیلان وشتران واشترها بار کرده او واسطهٔ روز بر کنار تالاب اناساگر دور از جنگگاه باز داشته بود وجمعے از سوار وپیاده بآنها گذاشته تا اگر شکست رو دهد خود را بآنها رسانیده بجمعیت وسامان راه فرار سپارد لیکن دران وقت باریک وشب تاریک از غایت دهشت وخوف ووحشت بطرفے بدر رفت ومعقول خواجه سراے معتمد قدیم او که ناظر حرمش بود بعد استماع هاے وهوے اضطرار لشکریان آثار شکست لشکر آقاے خود دریافته بخوف آنکه مبادا حرمش بذل اسیری گرفتار گردند پردگیان را ازان مهلکه بدر بردن صلاح دانسته رو بکوهستان نهاد واز میان کوه ودرهٔ راهے سر کرده دوازده فیل را که زوجه وصبیه وسائر مستورات در عماری ها بودند بصد سعے وتعب با معدودی از خواجه سرایان وپیاده ها بدر برد وجمعے که بحراست آنها مامور بودند متفرق گشته هیچکس همراهی نکرد وبانگ نخست همان دافعه طلبان آشوب جو دست جسارت به نهب وغارت بر آوردند وراجپوتیے راکه به محافظت گماشته بود وقطارهاے اشتران کلاشترفے بر آنها بار بود پیش انداخته باوطان خود که در نواحے اجمیر بود شتافتند حاصل که از خزانه واسباب وکارخانجات ودواب هیچ باو نرسید واکثر بتاراج رفت واهل حرمش بعد هشت پهر باو ملحق شدند ساعتے توقف کرده باز بهمان سرعت رو گردان گردید ودر عرصهٔ هشت روز بگجرات رسید چون امرا وکوکیان آنصوبه خبر شکست او شنیده قطع امید از و نموده دل بدولتخواهے عالمگیر نهاده بودند بنابران سردارخان که در سلک کوکیان آنصوبه بود وجمعے را با خود متفق ساخته سید احمد بخاری را که داراشکوه بصوبه دارے گجرات گذاشته بود مقید ساخت وبندوبست قلعه نموده آمادهٔ مخالفت گردید داراشکوه باستماع این خبر از راه گجرات برگشته بپرگنهٔ کرے که هشت کروهی گجرات است رفت وبه کانهوجے کولی التجا برده استعانت نمود کانهوجی جوانمردی کرده با اتباع خود همراهے او گزیده تا ولایت کچه رسانیده از انجا مراجعت نمود درین وقت بیکسی گل محمد نامے که از نوکرانش که او را فوجدار بندر سورت کرده بود با این پنجاه سوار ودو صد پیاده بند وسپهے باو ملحق گشته همراه شد چون بکچه رسید راجه آنجا که مرتبه اول درهنگام آمدن بگجرات مسافت بعیدے استقبال نموده انواع خدمت بظهور رسانیده بود ودختر خود نامزد پسرش کرده تن نوبت روے ورق برگردانید وکمال بیگانگی ها کرده بیچاره دو روز درانجا توقف کرده بعزم حدود بهکر روانه پیشتر شد چون بکنار دریاے سند رسید فیروز میواتی هم جدائی گزید چون از دریاے سند گذشته بملک چاندیان رسید آنها بمخالفت پیش آمده تا صد غارت واسیرے او شدند بسعے وکوشش بهادرانه گل وهمراهیانش از دست آنها رهائی یافته بحدود گمیان رسید ومرزاے گکسی که مرزبان آنجا بود او را استقبال کرده وجوانمردی را کار فرموده بوطن خود که از انجا تا قندهار دوازده منزل است برد وقدومش را باحترام تلقی نموده وهواخواهے ولقبول امداد وهمراهے کرده متعهد شد که او را بدرقگی کرده بسرحد قندهار رساند چون ایام عمر او قریب بانجام رسیده بود قبول این امر نموده بنابر سابقه احسان عظیمی که بر ملک جیون زمیندار دهادهر داشت واو را در عهد شاه جهان از زیر پاے فیل رهانیده گمان مردے ومردمے بآن افغان بے ایمان مے برد وے عزیمت بسوی دهادهر نهاد بامید آنکه چندے درانجا از محنت سفر وتعب راه آسوده بدرقهٔ امداد وهمراهے او خود را بقندهار رساند چون یک کروهی وطن او رسید ملک برآمده باو ملاقی گشت ودام دغا در راه او گسترد وحسب تقدیر بعد فرار از اجمیر زوجه او عارضه سل بهم رسانیده درین مدت بیمار بود وروز بروز کوفت او مے افزود ودرین وقت که هنوز داخل وطن آن سیه باطن نشده بود آن ضعیفه عفیفه جهان فانی را بدرود کرد داراشکوه را که بازن خود نهایت الفت داشت کمال کدورت وکلفت روے نمود نعش او را

باهزاران سوگوارے به لاهور فرستاد تا در مقبرهٔ ملا میر بدخشی که نسبت ارادت باو داشت دفن نمایند واز سفاهت ونادانی خواجه معقول ناظر و گل محمد را که جوانے سپاهی کار آمدنے ورفیق چنین روزهاے محنت اندوز بود با قریب هفتاد سوار با وجود امتناع او بساجت تمام همراه نعش مذکور فرستاده بعد ازان لشکرے نداشت باستظهار همان مردم معدود تا بانجا رسیده بود وخود با چندے از خواجه سرایان وخدمتگاران آنجا مانده با خود قرار داد که چندے درانجا بوده از ماتم برآید بعد ازان متوجه قندهار شود ملک جیون ملعون بحیله وافسون اورا خوشنود داشته صلاح خود در قید آن مظلوم دید بنابرین انتهاز فرصت نموده از صبح بیست ونهم ماه مبارک همان سال که دارا شکوه عازم سمت قندهار شد آن مفسد با اتباع خود بر سر راه او آمد وآن مهمان بیچاره آواره را با سپهر شکوه پسرش دستگیر نموده حقیقت حال براجه جے سنگه وبهادر خان که با افواج تا بهره راه تعاقبش مے سپردند وبه باقر خان فوجدار بهکر نگاشت باقر خان بمجرد ورود نوشته او بپادشاه عرضداشت نموده بار قیمه ملک جیون مصحوب مسرعان بعتبه سلطنت فرستاد بیست ویکم ماه شوال این خبر بعالمگیر رسید بعد چند روز دیگر که خبر گرفتار آمدن دارا شکوه بدست بهادر خان ورسیدن او به دهلی رسید حکم نواختن شادیانه نمود وراجه راجروپ زمیندار جمون را بکوهستان سری نگر فرستاد که سلیمان شکوه مهین پسر دارا شکوه را بهر صورت که تواند بدست آرد وملک جیون را درجلدوے این عمل زشت که هیچکس نه پسندد بعنایت ارسال خلعت ومنصب هزارے دوصد سوار وخطاب بختیار خانے کامیاب گردانید هم درین ایام بهادر خان که دارا شکوه را با سپهر شکوه کهین پسرش از بختیار خان گرفته مقید بسلاسل بآئین ناسزا حسب الامر آقاے آورد بظاهر دار الخلافه رسید ونظر بیگ چیله از فرط خوشی معین شد که پیش رفته دارا شکوه را بصورتے که عالمگیر مے خواست دیده بیاید شانزدهم ذی الحجه چیله مذکور برگشته بدولت زمین بوس دریافت وحقیقت حال آن بیچاره باز نموده باز مرخص شد وسه شنبه هفدهم حکم فرمود که دارا شکوه را مسلسل با پسرش در حوضه سرکشاده بر ماده فیل نشانیده بیارید ونظر بیگ چیله درعقب فیل نشسته باشد وبهادر خان با افواج همراه گشته داخل شهر سازند واز میان شهر وبازار دهلی کهنه بخضر آباد رسانند ودرجاے محفوظے درعمارات خواص پوره که براے بودنش قرار یافته نگهدارند وبموجب حکم بعمل آمد روز دوم که بختیار خان سیه روی بدبخت داخل شهر شد بعضے از نوکران شاه جهان آن تبه کار بے ایمان را دیده از خود رفتند وبازاریان شهر نیز از عمل او نفرت نموده شوریدند وبے اختیار بر سر او وافاغنه همراهش ریخته بزیر چوب وسنگ گرفتند تا آنکه چندکس ازان سیه رویان از پاے درآمدند وبرخے مجروح وخسته وسر وگردن شکسته گشتند ونزدیک بود که فتنه عظیمے بلند شود کوتوال شهر با جمعیت خود رسیده آشوب را فرو نشانید وبختیار نابکار را با همراهیانش بقلعه رسانید پادشاه حق پرست معدلت کیش از علماے مذهب خویش فتوی طلبید علماے او حکم نمودند که خون چنین ملحد وکسانیکه خوبے او بر خلاف رضاے خلیفه خواهند بمذهب حنفی درست است پادشاه دین پرور حق شناس استحکام اساس سلطنت خود در قتل آن بیچاره سراسر پاس دیده حکم بقتل او ودوستدارانش که بر سر بختیار خان ریخته بودند داد ودارا شکوه آخر روز چهار شنبه بیست ویکم ذی الحجه مقتول گشت ولاش اورا بعد تشهیر در مقبره همایون دفن کردند وسپهر شکوه را برده در قلعه گوالیار محبوس داشتند وبعض احدیان پادشاهے که باوے فتنه شورش بختیار خان شده بود در پیشگاه عدالت رسیده حسب الامر علماے دیندار از دنیاے ناپایدار رهائی یافت

ذکر رفتن شاهزاده محمد سلطان نزد شجاع

چون درین مدت شجاع با رسال رسل ورسائل ووعده تزویج صبیه خود سلطان محمد را بسوے خود میکشید ودیگر افسونهاے دلفریب بروے میدمید وبعضے احمقان واقعه طلب میانه شاهزاده ومعظم خان سپه سالار بنابر کمال اختیار واقتدار که عالمگیر در سرداری عساکر باو داده بود غبار نقار برانگیخته همواره بنمامی وغمازے فتنه سازی ورنجش افزائی مے نمودند محمد سلطان درین وقت اندیشهاے فاسد بخاطر خود جاے داده بیست وهفتم ماه رمضان سال دوم از جلوس پدر با امیر قلے داروغه توپخانه وقاسم علے میر توزک که محرم راز او بودند ودوسه کس دیگر از خدمتگاران برکشتی نشسته از آب گذشت شجاع باستماع این خبر انبساط عظیم نموده بلند اختر کتر پسر خود را با جان بیگ که سرخیل عمده هاے او بود باستقبال فرستاده قدوم اورا باعزاز واحترام تلقے نمود وازین سانحه کمال فتور واختلال بجنود عالمگیر راه یافته سپاه بهم برآمد وملازمان پادشاهے را دل از جا رفته بازوے همت بستی گرائید وشجاع لشکرے با برخے نواره بدونچی فرستاد که از اشیا واموال وکارخانه لشکر شاهزاده هرچه توانند بآن طرف آب برند ومعظم خان همان شب ازین سوانح این قضیه آگهی یافته بحسن همت ودیروے تدبیر عنان ثبات وسکون از دست نداده مغلوب تزلزل وهراس نگشت ودر فرداے آن بقصد تدارک واطفاے این آشوب ازروی کمال سرداری وهوشیاری جریده از سوتے بدونچی رسید ولشکر را که از وقوع این سانحه سررشته استقلال از کف داده بود ضبط ونسق نموده باستماله ودلدهی همت بخشید وگروه مخالفان را که چیرگی وخیرگی نموده با نواره بعزم بردن کارخانجات ولشکر شاهزاده باین طرف آب آمده بودند دفع نموده خائب ومنهزم گردانید وبعد این مقدمه چون موسم طغیان آبها بود از طرفین مورچالها برخاست وخانخانان معظم در موضع معصومه بازار که زمین مرتفع واز اکبرنگر بمسافت سی کروه بعد بساط اقامت گسترد وبرخے از افواج را که در اکبرنگر گذاشت وعالمگیر در دفع واستیصال شجاع تدبیرے مناسب اندیشیده خواست که هردو طرف گنگا فوج او بوده عرصه بر شجاع تنگ تر گرداند بنابرین برلیغ مطاع بنام داؤد خان قریشے صوبه دار بهار اصدار فرمود که کمر همت بتقدیم اینخدمت بندد وبا تابینان خود وکومکیان آن صوبه هرجا مناسب داند از آب گنگ گذشته بر سر تانده برد وخان مذکور بعد از ورود منشور شیخ محمد حیات برادرزاده خود را با هزار وپانصد سوار ودو هزار پیاده به نیابت خود در پتنه گذاشته بموجب فرمان غره ماه مبارک رمضان با سائر کومکیان صوبه دار بهار در بلده پتنه از گنگ گذشت وچون موسم برشکال رسیده آب دریاچهاے کوچک طغیان داشت وهرجا بدون کشتی وجسر عبور ازانها متعذر بود ومردم شجاع بنابر کثرت نواره وباستظهار آن هرجا مورچال بسته در مدافعه میکوشیدند طے مسافت تا رسیدن بهاگلپور بطول کشید ودرین میان جنگها روے داده همه جا غلبه واستیلا افواج عالمگیری را بوده چون بموضع قاضی کریه محاذے بهاگلپور رسید بنابر شدت طغیان آب که زمین همه جا ناپدید ودریاے کوسی نهایت عمیق وتند میگذرد براے گذرانیدن زمان برشکال وفرونشستن آبها همانجا اقامت ورزید وچون شجاع بار دیگر چنانچه عنقریب گذارش مے یابد اکبرنگر را متصرف گشته باینطرف آب آمد داؤد خان نیز بصوابدید جرأت خود از گنگ عبور کرده در حدود بهاگلپور دکهل کانو گذرانید چون آب کمی پذیرفت وبا خانخانان معظم وشجاع مصاف روی داد دگر باره داؤد خان از آب گذشته بطرف شمالی گنگا روانه مقصد گردید

ذکر برگشتن سلطان محمد شاهزاده بلشکرگاه معظم خان خانان

القصه شجاع بجهت گذرانیدن برسات در تانده طرح اقامت افگنده لشکر خود را در انجا جمع کرد چون شنید که رشید خان پسر افتخار خان که شجاع اورا حاکم جهانگیر کرده بود زمینداران آنجا را با خود گردیده در صدد دولتخواهے عالمگیر است ومجموع

زمینداران آن حدود باد موافق گشته دم مخالفت با شجاع میزدند و منور خان پسر معصوم خان زمیندار جهان گیر نگر باشارهٔ
او اکثر نواره را ضبط خود در آورده عنقریب با جمیع نواره به معظم خان می پیوندد باستماع این خبر زین الدین پسر بزرگ خود را
با خواجه خسرو که نوکر عمده اش بود و لشکر مناسب بجهانگیر نگر فرستاد تا بضبط و نسق آن حدود و استمالت قلوب رعایا و زمینداران
پردازد و تا رشید خان اراده خود بفعل نتواند آورد بلکه اگر قابو یابد او را بقتل رساند زین الدین بعد وصول بجهان گیر نگر تمهید
کشتن رشید خان نموده در بار عام طلبید و باشارهٔ اش حاضران او را از پای در آوردند سبب متصرف شدن شجاع باکبر نگر
راجمحل آنکه چون یک طرف آن بلده کوهستان و یک طرف گنگاست و زمین های اطراف او در موسم برسات زیر آب
می باشد و شجاع نوارهٔ بسیار داشت بمردم اکبر نگر که از طرف عالمگیر بودند بسبب قلت کشتی آذوقه نمیرسید و راجه هر چند زمیندار
آنجا با شجاع اتفاق داشت کوهستانیان را شورانیده بیچاره ها را میزد و بدین جهت غله معسکر عالمگیر نمیرسید و مردم لشکر متفرق هر جا
زمین مرتفعی بود درخت اقامت افگنده منتظر انقضای موسم برشکال بودند و بنابر قلت غله کار بصعوبت کشیده اکثر مراکب
و دواب تلف شد شجاع بر این حال وقوف یافته قاصد بدست آوردن اکبر نگر گشته نخست میر بحر خود را با چارصد سوار و
برق اندازان فرستاد که آن طرف دریای گنگ بزمین مرتفعی اقامت ورزیده دست بردی عند الفرصة نموده باشد چون
ادبشت کروهی اکبر نگر قائم شد و مردم به نوارهٔ آمده را اکبر نگر تاخت و تاراجی کرده برگشتند شجاع تهیهٔ اسباب شادی
دختر خود با شاهزاده محمد سلطان در ٹانڈه نموده سراج الدین ملازم خود را با فوجی مناسب و میر علاء الدوله دیوان و محمد باقر
سرسامان در ٹانڈه بمحافظت بنگاه و اهل حرم گذاشته فرمان داد که شادی را بانصرام رسانند تا بعد از ازدواج شاهزاده بخاطر
جمع دلها در رفاقت او گردد و خود جائیکه میر بحر او اقامت داشت آمده شاهزاده محمد را بٹانڈه فرستاد تا کتخدا شود
و سیزدهم ماه مبارک رمضان قصد اکبر نگر کرده بآنجا آمد و ذو الفقار خان میر آتش عالمگیر با اکثر لشکر در زمین بلندی از دامن کوه که
مابین شهر نو و قد بیست اقامت داشت و راجه اندرمن بوندیله در منازل و عمارات شجاع مقیم بود ذو الفقار خان چون بیمار
بود سوار نتوانست شد و اسلام خان و فدائی خان با سائر عساکر بادشاهی سوار شده بقصد مدافعه براه خیابانی که از دامن کوه
ما شهر نو است بجانب مخالفان روانه شدند قبل از رسیدن این گروه راجه اندرمن با همراهان خود بمدافعه حق المقدور کوششی و آویزشی
با مخالفان نمود لیکن بنابر قلت جمعیت تاب مقاومت نیاورد و اسلام خان و فدائی خان بنابر اغراض باطله نفسانی
توفیق جلادت نیافتند و با آن که چندان غلبه و استیلا از مخالفان روی ننمود و شوکت و کثرت فوج عالمگیر را بود بی کوشش
و جانفشانی قدم باز پس گذاشته رخ از عرصه مقابله برتافتند و در آن سرزمین که محل اقامت بود نیز از عدم اتفاق استقلال
نیافتند ذو الفقار خان چون حال بدین منوال دید با مجموع عساکر او اخر همان شب کوچ کرده براه دامن کوه بجانب
معصوم بازار شتافته بخان خانان معظم ملحق گشت و بعضی از بندگان بادشاهی از پستی فطرت راه بیوفائی بیموده روگردان
شدند و بشجاع پیوستند و اکثر نوکران شاهزاده محمد سلطان از فرقهٔ سپاه و خدمه بآن طرف رفته ببعضی کارخانجات و فیلان
و اسپان شاهزاده و هر که در آنجا بود بتصرفش در آمد و شجاع را از وقوع این قضیه نخوت و جرأتی تازه و قوت و شوکتی شایسته
بهم رسیده در اکبر نگر بپای جسارت فشرد چون برسات منقضی گشت و آبها فرو نشست معظم خان اسلام خان را در میمنه و
فدائی خان و راجه سجان سنگه بندیله و گروهی دیگر را در میسره جای داد و فتح جنگ خان را با لودی خان و زبردست خان
و فریقی دیگر از افاغنه که همگی دو هزار سوار بودند بهراولی مقرر کرد و اخلاص خان خویشگی را با جمعی از دلاوران فوج طرح نمود و باهتمام

اقبال عالمگیر و جرأت و تدبیر خود بتوزک لائق در عقب مخالف که سه سردار تورده داشت و بادشاهزاده محمد سلطان با آن
مایه جرأت و دلاوری و تربیت عالمگیر مقدمة الجیش بود روان گردید چون بکنار بهاگیرتی رسید چنڈاول شجاع که سردار آن اسفندیار
معموری بود از آن طرف نمودار شد باشارهٔ خان سپه سالار از توپخانهٔ بادشاهی دست باندختن بان و گجنال و شترنال
کشوده نیران قتال برافروختند و قشونی از افاغنه فوج هراول و برخی از تابینان معظم خان و گروهی دیگر از مبارزان
از آب گذشته با دشمنان درآویختند و بیک حمله پای مخالفان از جای رفت و اکثری از آن جامه گریبان بچنگ اجل داده
سر بجیب عدم در کشیدند و اسفندیار زخمهای بسیار خورده در میدان افتاد و نور الحسن از عمده های لشکر شجاع چهار زخم برداشته
از عرصهٔ کارزار عنان برتافت و گروه هر اٹھور که نیز عمدهٔ آن لشکر و با راجه جسونت خویشی داشت بعالم دیگر شتافت شجاع باستماع
این خبر فوجی را بر جسر گذاشته بمقابلهٔ معظم خان رفت و بعد انقضای سه پاس مقابله میسر آمد معظم خان خواست که بهیئت
مجموعی بر مخالفان حمله کند امرای همراهی خود سری آغاز نهاده و فی الجمله نفاقی ورزیده خودداری و کوتاهی نمودند معظم خان
بمشاهدهٔ این حال و قلت اعوان بجنگ توپ و بندوق و بان گذرانیده روز بانجام رسانید و از خودداری همراهان تعجیل در
جنگ کوتهٔ یراق صلاح ندیده چون میدانست که داؤد خان از مونگیر عبور گنگا نموده عازم ٹانڈه است و بنگاه شجاع در آنجا
بمجرد استماع خبر قرب او بقصبهٔ ٹانڈه شجاع خود بخود خواهد برگشت و نیز شنیده بود که دلیر خان از حضور بکمک او معین شده
انتظار ورود او هم می کشید و بمقتضای اصالت رای با چنین رفقای منافق صف آرائی و نبرد آزمائی صلاح ندیده قاصد
مخصوص آباد که از زمان جعفر خان بمرشد آباد شهرت گرفت گردید شجاع بمشاهدهٔ این حال گمان ضعف و وهن در لشکر اقبال و
اختلالی در جرأت خانخانان معظم خیال کرده خود هم از طرف دیگر بهاگیرتی عازم مخصوص آباد گشت در گذر نصیر پور پایاب یافته
ارادهٔ گذشتن از آن و آویختن با خانخانان مقابل لشکر فرود آمد خان سپه سالار تا دوازده روز بجنگ توپ و تفنگ گذرانیده
مجال عبور نداد تا آنکه شب دوشنبه بیست و یکم ربیع الثانی که شجاع جازم عزم عبور بود خبر باو رسید که داؤد خان مورچال متعینه
دریای کوسی را که بهمت و کوشش شکسته از دریای مذکور عبور نمود و عنقریب به ٹانڈه که بنگاه او ست میرسد باستماع
این خبر مغلوب جنود خوف و هراس گردیده آنچه معظم خان اندیشیده بود بظهور رسید و شجاع عزم پیکار را بباد داده و بار از آنجا
برسیدن باهل حرم و استحفاظ اموال و ناموس بدل نموده کوس معاودت نواخت و او اخر همان شب از کنار آب بهاگیرتی
کوچیده قاصد سوتی گردید تا در آنجا از گنگ گذشته خود را به ٹانڈه رساند معظم خان که بدیدهٔ پیش بین این منصوبه را دیده بود
انتهاز فرصت نموده کمر خدمت بر میان بست و بقصد تعاقب شجاع بعد یکپاس روز سوار شده از دریای بهاگیرتی که
پایاب بود عبور نمود لیکن چون تمام اردو و احمال و اثقال لشکر بایستی از آب بگذرد و سه دریاچهٔ دیگر نیز تا معسکر مخالف
در میان بود آن روز یک و نیم کروه طی شد و شجاع بر کنار ناله که سه طرف دلدل داشت توپخانه چیده خود با فوج سواره
در عقب آن ایستاد معظم خان نیز روبرو همین قسم چون شام شد هر دو بجاهای خود منزل نمودند و همین شب فوج دیگر از
حضور مع توپخانه و خزانه بکمک معظم خان رسید و شجاع سه پاس شب گذشته کوچ نمود و سلطان محمد را چنڈاول خود ساخت و
معظم خان نیز صبح سوار شده و توپخانه را با احتیاط از گل و لای گذرانیده تعاقب نمود و از سوتی اندکی گذشته هر دو
لشکر نزدیک همدگر گردید و تا سه روز جنگ توپ و تفنگ در میان ماند روزی آخر شام گروهی از طرفین بر همدگر حمله برده
برخی مجروح و مقتول شدند تا آنکه او اخر شب بیست و هفتم ربیع الثانی شجاع بطرف دونا پور کوچ نمود و معظم خان هم

سوار شده در پی او رفت در اثنای راه شنید که شجاع که باستعجال سیر و داشتن انتظام لشکر رهی پذیر رفته فتح جنگ خان از فوج هراول و اسلام خان با فوج برانغار تیز عنانی کرده پیشتر راندند و چندانکه معظم خان کس فرستاده منع نمود سودی نکرد تا آنکه کنار دریاچه دوگچهی رسیدند آن طرف ناله فوج شجاع ایستاده بود و توپخانه پیش رو چیده فتح جنگ خان و اسلام خان مجال گذشتن نیافته بجانب خان کشیدند معظم خان هم ناچار در پی اینها با جمیع افواج رسیده به پیش قدمان گفته فرستاد که چون آن تیز جلوی رافع شده دکهال صلاح درین است که مورچال وسیبهٔ مخالف را وقعی نهاده بتلاش جلادت و دلیری بگذریم و همت بگرفتن شجاع برگماریم و او را مجال عبور از دریای گنگ ندهیم لیکن چندانکه درین باب امرا و سرداران را تحریک و تکلیف این جرأت نمود کوتاهی و خود داری نموده بفرمان آن نوئین اخلاص آئین کار نه بستند و شجاع چون داعیهٔ گذشتن از گنگ اهم امور میدانست خندقی گرد لشکر خود در نهایت عمق کنده مورچال را استحکام داد تا بفراغبال لشکر و اسبابش از آب گنگا عبور نماید چون خندق و مورچال خاطر خواه درست شد شروع بگذرانیدن لشکر نموده اول سلطان محمد را از آب گذرانیده به ٹانڈه فرستاد و باستحکام و ضبط مورچال پرداخته تا عبور لشکر بمدافعهٔ اعدا کوشش داشت چون جمیع لشکر گذشت آخر شب خود هم عبور نمود چون راه تیلیا گڈهی بسبب بودن شجاع درین طرف گنگا مسدود بود دلیر خان که بکمک سپه سالار آمده بود ناچار از مونگیر عبور نموده بداؤد خان پیوست و معظم خان فرهاد خان را با فوجی مناسب و توپخانهٔ لائق بجانب اکبرنگر برای کشادن راه گڈهی فرستاده کوتوالی اکبرنگر ملتعین کرد و بعد رسیدن نواره که داؤد خان مصحوب شیخ حمید پسر خود فرستاده بود اسلام خان با ده هزار سوار حسب الامر بادشاه بنظم و نسق این طرف گنگا گذاشته چون دریای گنگا در سه شعبه بود دو شعبه را گذاشته برکنار شعبهٔ سوم خیمه کرد و داؤد خان و دلیر خان ازان طرف گنگا جریده پیش خان معظم آمدند و کنکاش نموده بعد یکپاس شب بلشکرگاه خود رفتند و بعد قال و مقال بسیار لودی خان و فدائی خان را با ذوالفقار خان بجهت محافظت اردو گذاشته خود با مخلص خان و جمعی دیگر عساکر اقبال توان از شعبهٔ سوم گنگ عبور نمود و ازان طرف داؤد خان و دلیر خان و سائر کمکیان همراه شده باتفاق روانهٔ مقصد گردیدند غرهٔ جمادی الاخری خبر آمد که فوج مخالف که بر نهانده مورچال بسته در مقام مزاحمت بودند بسببی غیر معلوم برخاسته نزد شجاع رفتند و داؤد خان و دلیر خان در انجا رفته فرود آمدند و خبر آمد که سید عالم با قریب یکهزار و پانصد سوار و پیاده فرستاده زین الدین پسر شجاع مع دو صد توپ آمده به شجاع پیوست پنجشنبه [illegible] معظم خان از نهانده بکشتی عبور نموده بکنار ناله که آنرا هم عبور باید کرد رسیده بر ان پل بست و یک گروه پیشتر رفته آن سرزمین را بنظر احتیاط دیده مراجعت نمود و فوجی را بالاده فرستاده مردم شجاع را از انجا بدر کرد

ذکر برگشتن سلطان محمد شاه به لشکرگاه معظم خانخانان

چون محمد سلطان ازین حرکت لغو که بعمل آورده بود متنبه گشته اقامت خود در رفاقت شجاع متضمن انواع خرابیها دید بهانهٔ دیدن زوجهٔ خود که دران زمان عارضهٔ بیماری داشت به ٹانڈه آمد و اسلام خان را که با فوجی از عساکر قاهره در اکبرنگر حسب الامر مرتش بود از داعیهٔ خود آگهی داده پنهانی نوشتهای مکرر باو فرستاده اشعار نمود که با جنود خود در دوگچهی منتظر ورود او باشد و ششم جمادی الاخری اواخر روز بهانهٔ شکار سوار شده بکنار دریا رسید و خود در کشتی نشسته یازده کس از نوکران روشناس و برخی از خواجه سرایان دفینه و یک اسپ سواری در چهار کشتی دیگر در آورده از گذر ٹانڈه بگذرد و کچهی که اسلام خان با افواج در انجا مترصد بود متوجه شد درین اثنا مردم شجاع که

و ثمانه شده مے بودند آگهی یافته بسواری کشتی راه تعاقب سپرده نزدیک رسیدند مقارن این حال اسلام خان که منتظر قدوم شاهزاده بود خبردار شده خود را با همراهان بکنار دریا رسانید متعاقبان جمعیت لشکر و قریب بساحل رسیدن کشتی شاهزاده مشاهده نموده ناکام برگشتند و شاهزاده قرین سلامت بساحل مقصود رسید خانخانان معظم این خبر شنیده شاهزاده را نزد خود خواند و هم بادشاهزاده از گذر سده باز عبور گنگا نموده بعسکر خانخانان سپه سالار متوجه شد معظم خان با جمیع ملازمان شاهی استقبال نموده شاهزاده را آوردند و بخیمه که برای او برپا شده بود فرود آوردند ذوالفقار خان را که عارضهٔ بیماری بامتداد کشیده طاقت سواری جنگ نداشت حسب الحکم از لشکر جدا شده عازم حضور گردید و در قرب بنگله گهاٹ بفاصلهٔ پنج کروه از مالده پایابی مسموع گشته بود که صلاحیت عبور لشکر متصور دارد معظم خان جمعی را فرستاد که برکنار آن مورچال بسته بضبط خود نگهدارد و شجاع برین حال اطلاع یافته بلند اختر پسر خود را بهمان طرف فرستاده مامور نمود که هرجا پایاب یابند مورچالها بسته مانع عبور اعادی باشند و خود با کمتر فوجی باعتماد نواره برابر لشکر داؤد خان پاسی متجلد فشرد معظم خان کثرت مردم دشمن بطرف مدد و مالده شنیده فوج دیگر بسرکردگی دلیر خان در انجا فرستاد و شاهزاده محمد سلطان را حسب الحکم بادشاه همراه فدائی خان با فوجی از سپاه و ارادت خان را هم که از سابق در خدمت شاهزاده معین بود با چندی از نوکران قدیمی او بحراست و خبرداریش مقرر نموده روانهٔ حضور نمود و به ذوالفقار خان که سابق مرخص شده بود نیز نوشت که هرجا نوشته برسد توقف گزیند و در خدمت سلطان محمد بوده لوازم حراست و محافظت بجا آرد شاهزاده غرهٔ رجب اواخر سال دوم جلوس روانهٔ حضور شد چون نزدیک بشاه جهان آباد رسید بموجب حکم الهیار خان داروغهٔ گرزداران لشکر پور صبح بیست و پنجم شعبان رفته سلطان محمد را از راه دریا بسلیم گڈه که برای بودن او مقرر شده بود رسانیده و حراستش بمعتمد خان خواجه سرا تفویض یافت و شروع سال سوم از جلوس که مجلس جشن مهیا و آماده بود خبر رسید که شجاع ششم ماه رمضان از جهانگیرنگر بولایت رخنگ ره سپر ناکامی گردید و مملکت بنگاله سرتاسر مسخر و از لوث وجود مخالفان مصفا گشته نهم ماه مذکور خانخانان سپه سالار معظم در جهانگیرنگر نزول نمود تفصیل جنگ شجاع در عالمگیرنامه بشرح و بسط تمام ست درین مقام با یجازیکه مخل مرام نباشد قناعت نموده می نگارد چون گذر پایابی چنانچه مذکور شد بدست آمده بود معظم خان چندروز در تدبیر گذرانیده درخواست که فوجی سعی و تردد بکار برد که زیاده درنگ در اهتمام این جنگ روی داده بر ساعت آینده مخل مقصد نگردد و جنود قاهره را برارادهٔ خود آگاه گردانیده چهارم شعبان سال دوم جلوس پاسی از شب مانده باین عزیمت با مخلص خان و اخلاص خان خویشگی و دیگر مبارزان فیروزی شعار سوار شد و در اثنای راه دلیر خان و سید مظفر خان و دیگر سرداران شهامت نشان که بگذر واقع بودند با سپاه خود از مورچالها برخاسته رفیق طریق نصرت گردیدند و بهیئت مجموعی اول روز بگذر مذکور که دو کروه پائین بنگله گهاٹ بود رسیدند و شجاع قبل ازین پسر خود را با فوج شائسته بمحافظت آنجا فرستاده و استحکام آن مقام نموده بود و آنها آمادهٔ مدافعت بودند بمجرد ورود این جنود دست بانداختن توپ و تفنگ کشودند معظم خان توقف و درنگ صلاح ندیده مردم را تاکید و تحریص بر عبور نمود شجاعت پیشگان جلادت منش ازدحام اعادی را وقعی ننهاده باتفاق کمر همت بر عبور بستند نخست دلیر خان و مخلص خان و اخلاص خان خویشگی فیل سوار بآب زدند و بعد سید مظفر خان و دیگر بهادران بآن ناله در آمده از چپ و راست و پیش و پس موج موج فوج مانند موج در آب روان گشتند درین وقت مخالفان مقابل بجد و کوشش تمام آتش پیکار برافروختند فوج عالمگیر لوازم مقاومت بظهور رسانیده

چندے از سپاه هدف ناوک بلا گشته سر بجیب عدم فرو بردند و برخے مجروح شدند و جمعے مغلوب هراس گشته بر گردیدند و بسالت کیشان شهامت جو که حفظ ناموس سپاهگری و آبروی اهتمام‌گیرشان بود روی همت بر تافتند چون هر دو طرف گذر آب عمیق بود و درمیان دریا چه سنے های قلم برای نشان منصوب بود تا مردم در غرقاب نیفتند درین وقت از عبور فوج آب بتلاطم آمده ریگ زمین از ته بدر رفت و بعضے مواضع پایاب هم غرق آب شد و نشانها نیز بر جا نماند بدین سبب از سوار و پیاده قریب هزار کس غریق گرداب فنا گردیدند از انجمله بود فتح خان پسر دلیر خان مشهور بمجرد بر آمدن از دریا با اعدا در آویختند و معظم خان نیز از پے اینها رسید و باتفاق برمورچال ریختند آنها نیز پای جلادت فشرده بحسب طاقت کوشیدند در خلال این حال بلند اختر و سید عالم بکمک رسیده از دور نمایان شدند ... ل از ورود آنها پاے ثبات و استقلال مستحفظان مورچال لغزیده راه فرار در نوردیده بودند بلند اختر با سید قلی اوزبک از سراسیمگی به تانڈه شتافت و سید عالم با دیگر جنود شجاع برگشته روزگار پیوست و خان معظم چون دید که کشتی وافی بدست آمده بر کنار دریا چه نشسته جسر بست و بقیهٔ جنود را فرود آورده آن روز همانجا مقام نمود و شجاع باستماع این خبر وحشت اثر دل از سلطنت و اقامت بنگاله و دولت چندین ساله برگرفته از میرداد پور رحل اقامت برداشته در بنگاه خود که در تانڈه است شتافت که از انجا بسیچ راه آوارگی نموده بجهانگیر نگر رود و معظم خان روز دیگر با جمیع افواج بجانب تانڈه روان گردید بعد طے اندک مسافت خبر رسید که تمامی نواره نزدیک برمے پور که از گذر مذکور هشت کروه است جمع شده و شجاع خود نیز با آن راه آمده لهذا سپه سالار با جمعے از لشکر جدا شده بر جناح استعجال بهمان جانب شتافت و باقی جنود نیز از پے او روان گردید و یکپاس روز مانده خانخانان معظم به برمے پور رسید و چار صد کشتی از نواره شجاع بعضے از ان مشحون باموال و اسباب که در انجا منتظر او بود بتصرف در آمد و معظم خان میر عزیز دیوان لشکر را با واقعه نویس و جمعے از سپاه و سه صد پیاده بندوقچی برای ضبط آن اموال در انجا گذاشته خود برسم ایلغار روانه شد و با چار صد سوار قریب بنصف النهار به تانڈه رسید شجاع که شب پنجم شعبان چنانچه مذکور شد از چوکی میرداد پور روانهٔ تانڈه شده بود صباح ورود بانجا رسیده بعزم فرار و ساز راه ادبار بیرون تانڈه بکنار دریا فرود آمد و با اهتمام تمام دو غراب که اعتماد بر استحکام آن داشت از نفائس اموال مثل اشرفی و طلا و جواهر و مرصع آلات پر کرده و دیگر اشیا و کارخانجات که در انجا داشت بر دو غراب دیگر بار کرده آنها را روانه ساخت و بعد فراغ از سر انجام این امور از تانڈه پیشتر رفته در درخت زارے فرود آمده ساعتے چند توقف گزیده درین اثنا قراولے باو خبر رسانید که افواج قاهره نزدیک رسیده باستماع این خبر در کمال اضطرار سوار شده دو ساعت از روز باقی مانده بکنار دریا رسیده با بلند اختر و زین العابدین پسران خود و جان بیگ و سید عالم و رشید قلی بیگ اوزبک و میرزا بیگ و معدودے از سپاه و خدمه و خواجه سرایان که همگی سه صد کس بودند در کشتی نشسته با قریب شصت کوسه پنجم شعبان سال دوم جلوس عالمگیر بجانب جهانگیر نگر شتافت و دیگر نوکران عمده او باقتضاے صلاح وقت خود را یکسو کشیده مفارقت گزیدند و اعوان و خودسران لشکرش دست بغارت گشوده باخذ اموال ولی نعمت خود جسارت نمودند و معظم خان روز دوم به تانڈه رسیده بضبط و گرد آوری مالے که مانده بود و استرداد آنچه اوباشان بغارت برده بودند ساعی شد و عورات و پردگیان که در انجا مانده بودند با احتیاط شایسته حراست کرده جمعے را برای نگاهبانی آنها بر اطراف حرمگاه گماشت و ناظران و خواجه سرایان را تاکید بلیغ نموده مقرر ساخت که بدستور سابق بکار خود قیام نموده هوشیاری و خبرداری بیشتر از پیشتر بظهور رسانند

داؤد خان بمجرد دریافتن خبر فرار شجاع بر آب مهانندا که نشسته بود جسر بر دریا بسته گذشت و آخر همین روز بمعظم خان ملحق شد چون غرابهاے مالامال از نقود و نفائس اموال محاذی برمے پور رسیدند برخے از بندگان بادشاهی که معظم خان در انجا گذاشته آمده بود بر کشتیهای خود نشسته بودند و هر دو غراب اول را که جمیع وجوه اموال او در آنها بود بدست آورده بکنار آوردند مجموع اشرفی و طلا آلات و جواهر گرانبها و دیگر نفائسے که در آنها بود بحیطهٔ ضبط و تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و معظم خان مخلص خان را با جمعے از افواج در اکبر نگر و تانڈه وغیره بنا بر انتظام این جاها گذاشته خود با دلیر خان و داؤد خان قریشی و داغر خان و دیگر جنود منصور بعد دوازده روز بتاریخ نوزدهم شعبان بتعاقب شجاع شتافت تا او را مجال اقامت در جهانگیر نگر میسر نیامده زودتر ره سپر آوارگی گردد و یازدهم شعبان شجاع بجهانگیر نگر رسید و درین مدت که زین الدین پسر کلان شجاع در جهانگیر نگر بود حسب الامر پدر و نظر بشکسته حالی خود با راجه رخنگ راه رسل و رسائل و سلوک داشته راه اتحاد و وفاق بهم رسانید و یکبار برای دفع منور خان زمیندار جهانگیر نگر کمک طلبیده او فوجے فرستاده منور خان را باتفاق شکست داده بود و بعضے از نقد و جنس در جلدوے این اعانت برخنگیان داده راجه را با خود رفیق و همداستان گردانیده بود و چنین قرار یافته که هرگاه پدرش مضطر و برفتن رخنگ ملتجی شود دگرباره جمعے بکمک فرستاده اعانتے که باید بعمل آرد و راجه بحاکم چاټگام که سرحد رخنگ است تاکید کرده بود که هرگاه شجاع اشعارے نماید بے توقف گروهے را نزد او فرستد و شجاع بمجرد ورود جهانگیر نگر کسان خود را با نوشتها نزد راجه رخنگ فرستاده درخواست نمود که جمعے از مردم خود بفرستد تا رفیق طریق بوده لوازم اعانت و راهنمائی بعمل آرند و هنوز فرستادها معاودت نکرده بودند که شجاع از قلت انصار و اسباب روز یکشنبه ششم رمضان باضطراب تمام در آغاز سنهٔ ثالث عالمگیر رخت ادبار بر سفینهٔ اضطرار نهاده با هر سه پسر خود زین الدین و زین العابدین و بلند اختر و چندے از عمدها که تا آن وقت در رفاقت بودند و جمعے از سپاه و خدمه و معدودے از خواجه سرایان و نسوان از جهانگیر نگر بر آمده بچهار کروهی شهر که جاے تهانه بهت منزل نموده و از انجا جمعے از ملاحان و سپاهیان برگشته بشهر آمدند و بعضے از کشتیبانان بنا بر فقدان ملاح همانجا ماند فرداے آن از انجا روانه شده در سری پور که از تهانهاے عمده و دوازده کروهی شهر است منزل نمود و یحیی جان بیگ که از پروردهاے عمده و قدیمی او بود با چندے از روشناسان و گروهے از عملهٔ نواره و ملاحان ترک رفاقت نموده مفارقت کردند و فرداے آن از انجا روانه شد و درین روز در عین ره سپری فرستادهاے زین الدین و شجاع با پنجاه و یک منزل جلیه رخنگی و فرنگی مشحون مردان کار و ادوات حرب و پیکار که حاکم چاټگام بامر راجه سامان کرده برسم کمک فرستاده بود با شجاع ملاقی شدند و نوشتهاے راجه و حاکم چاټگام رسانیدند و روکشاے رخنگیان که آمده بودند ظاهر نمودند که راجه اگرچه ما را برای امداد فرستاده و قرار داده که خود بر آمده در چاټگام نشیند و متعاقب نوارهٔ عظیم بفرستد و جمعے را براه خشکی نیز متعین نماید لیکن این مراتب در صورتے مقرر بود که شما در جهانگیر نگر قدم ثبات فشرده استقامت میکردید چون اضطراب کرده بر آمدید ماموریم که شما را برخنگ بریم شجاع گفت که ما باین عزیمت از جهانگیر نگر بر آمده ایم که در موضع بهلوه که سرحد ملک بادشاهی است رحل ثبات افگنده تمکن و اقامت نمائیم و قلعهٔ آنرا با دیگر تهانجات استحکام دهیم و بامداد و اعانت شما هرچه باید کرد از قوه بفعل آوریم بنا برین رخنگیان بمرافقت راضی گشته همراه شدند روز دوم با نوارهٔ رخنگی در بکانی که تا آن قلعه براه خشکی چهار کروه مسافت بود منزل نمود و در انجا امام قلی خویش حسین بیگ که عامل قلعهٔ بهلوه بود با شاه قلی برادرزن حسین بیگ آمده با شجاع ملاقی شد شجاع او را استمالت ساخته پیش آورده و دیگر حسین بیگ نیز آمده شجاع را دید شجاع هر دو را نزد خود

نگاه داشته تکلیف دادن قلعه نمود و میرزا بیگ را با ده کس فرستاد که رفته قلعه را متصرف شود میرزا بیگ نوشته حسین بیگ نزد گماشته های او فرستاد آنها شجاع را بدحال دیده طرف معظم خان راجح شمردند و بظاهر پیغام دادن قلعه نموده غافل ساختند و پس از ساعتی مظفر نام با دیوان آنجا دو هشتاد سوار و چهارصد برق انداز و دو فیل بکنار دریا رسیده بجنگ پیوستند و فیلان را آب زده بر سر کشتیها آمدند و میرزا بیگ را با ده کس دستگیر نمودند و ده کس گریخته خود را بشجاع رسانیدند و از سنوح این سانحه آگهی دادند شجاع خواست که باستمداد رنگیان و نواره آنجا قلعه را بعنف بگیرد و رنگیان را باین امر تکلیف نمود و درین روز سردارے دیگر از رنگیان با سه کشتی از چاٹگام رسیده ملحق شد و رنگیان اصلاح حال شجاع از حیز سعی خود بیرون دیده جواب دادند که داب و آئین ما نیست که از کشتی برآمده جنگ کنیم بر روی آب آتش کارزار میتوانیم افروخت و حسین بیگ قلعه دار بجلوه را از و بازخواسته او را با امام قلی خویش او پیش خود برانند و با شجاع گفتند که اگر بجلوه بتصرف می آید شما را در آنجا متمکن گردانیده یکی از پسران شما را برنگ مے بریم و آنچه را بتقریبی کرده عمل مے آوریم اکنون چون نقش تدبیر درست نه نشست و بجلوه بدست نیامد صلاح درین است که بے توقف و درنگ روانه رنگ شوید شجاع قبول نموده قرار داد که با آنها رفت ناکامی بدان ناحیت گشته چون مردم شجاع ازین عزیمت آگهی یافتند اکثر سپاهیان و خدمه و ملازمان متفرق شده هر یک بطرفے بدر رفت صبح که از انجا روانه می شد سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید قلی اوزبک با دوازده مغول و معدودے دیگر که همگی چهل کس نکشیدند با او مانده بودند ناچار روانه رنگ گردید و قریب بهمین روزها راجه پرتهی سنگه زمیندار سری نگر که بر خود ترسیده دست از حمایت سلیمان شکوه همین پسر دارا شکوه باز کشیده بوساطت راجه جی سنگه استعفای جرائم خود نموده و التماس کرد تا کسی از بنده های حضور آمده سلیمان شکوه را ببرد حسب الالتماس راجه جی سنگه پادشاه عفو تقصیر زمیندار سری نگر نموده کنور رام سنگه ولد جی سنگه را بآوردن سلیمان شکوه مامور فرمود نوزدهم ربیع الثانی کنور مرقوم روانه سری نگر شد پرتهی سنگه زمیندار سری نگر این خبر شنیده جمعی را فرستاد که سلیمان شکوه را در جائی که بود محبوس نمایند سلیمان شکوه با وجود هراس انبوه با مردم آن بے حمیت بجنگ پیش آمد و محمد شاکر کوکه او با چندے از همراهان مقتول و خود اسیر پنجه تقدیر گردید و پنجم جمادی الاولی آن بیچاره همراه میدنی سنگه پسر پرتهی سنگه از کوه فرود آمده بدست کنور رام سنگه و تربیت خان و رعد انداز خان که از سابق متعین آن سمت بودند گرفتار گشت و بیست و هفتم ماه مذکور بسمع پادشاه رسیده حسب الامر شادیانه اقبال نواخته شد و بیست و هشتم بشاهجهان آباد رسیده در سلیم گده با شاهزاده محمد سلطان محبوس گردید چهارم حسب الحکم بحضور آمده بار کورنش یافت به تفضلات پادشاهی مستمال و مطمئن خاطر شد بعد چندی روز شاهزاده سلطان محمد و سلیمان شکوه را مرتضی خان حسب الحکم بقلعه گوالیار که مراد بخش با پسرش درانجا مقید بود برده هر چهار شاهزاده را یکجا نگهداشت و معتمد خان خواجه سرا که معتمد علیه پادشاه بود بخبرگیری عبدالله خان قلعه دار گوالیار گردیده حسب الحکم بحراست قلعه و قیدیان مذکور هشت و چهاردهم جمادی الاولی روانه شد

ذکر اجرای لنگر در ممالک محروسه

چون در عهد بیماری شاهجهان که هنگام فتوت بود گشت و زرع و ضبط و عمل چنانچه باید صورت نه بست و مزروعات اکثر محال پایمال نهب و غارت گشت و درین چند سال از سوے اعمال پسران شاهجهان هم حوادث اختلال و اختلاف شیوع داشت و هم باران بنابر سوء نیت و بدی اعمال حکام بر وقت و مقام نمی بارید بعض دهات در اوائل و بعض اوقات در اواخر کمی میکرد و در بلاد هندوستان آثار قحط و غلا شائع گشته چهره حال فقرا و مساکین و وجوه معیشت

بینوایان خاک نشین غبار آلود کدورت گشت تهیدستان بے برگ و نوا گرفتار فقر و عنا گردیده ذل سوال و رنج طلب میکشیدند خصوص در شاه جهان آباد که مجمع طوائف امم و مسکن اصناف خلائق عالم بود با وجود فقرای شهر گدایان قری و قصبات رسیده از غایت اضطرار با اهل و عیال بدریوزه و گدائی اشتغال داشتند از وظائف خیرات سلطانی و وجوه اتفاقات جهانبانی نائره جوع محتاجین تسکین نمی یافت بنابران حکم جهان مطاع بطغرای نفاذ پیوست که بغیر از لنگرهای مقرر از سرکار خاصه شریفه لنگر دیگر در شهر و دوازده لنگر در قصبات نواحی شاه جهان آباد و همچنین در لاهور و اکبرآباد ترتیب داده اهتمام این خیر عام بعهده معتمدان متدین مقرر دارند و جابجا داروغه های مؤتمن متعین شدند و با مرای حضور و صوبه داران نزدیک و دور و فوجداران و از جمله منصب داران تا هزاری منصب حکم شد که بقدر تفاوت مراتب و مقدار از جانب خود هم لنگرها مقرر داشته رواتب خیر و موائد انفاق مرتب دارند و قدغن بلیغ شد که درین خصوص اهمال نورزند و چون عساکر بسیار و لشکر بیشمار در شاه جهان آباد فراهم آمده بود باعث ازدیاد قحط و غلا گشته فرمان شد که نوئینان والا احتشام و شاهزاده های سپهر مقام و امرای عالیجاه نصف لشکر و سپاه همراه خود در حضور داشته نصف دیگر را بجاگیر و اقطاعات خویش فرستند تا هم در حضور صورت ارزانی روی نماید و هم حال مردم متعین بوسعت و رفاه گراید

ذکر ورود بوداق بیگ سفیر شاه عباس ثانی

در آخر سال سوم جلوس بوداق بیگ سفیر شاه عباس ثانی فرمانروای ایران بهشت نشان سلخ ماه شعبان داخل بلده ملتان گردید تربیت خان صوبه دار آنجا در خور مقدور خویش ضیافت نموده پنجهزار روپیه نقد و نه خوان از نفائس اقمشه تواضع نمود چون بلاهور رسید خلیل الله خان بهادر صوبه دار لاهور ضیافت پسندیده و مهمانداری سنجیده نمود چون ایرانی بود انواع تکلفات بکار برده چهارصد قاب طعام و هفتصد خوان از اقسام حلاوی و تنقلات و عطریات کشیده بست هزار روپیه و یک قبضه خنجر و شمشیر مرصع با ساز میناکار و هفت خوان پارچه نفیسه هندوستان تواضع نمود و عرضی بوداق بیگ متضمن روانه شدن او از لاهور با برخی از جانوران شکاری مثل باز و جره و شاهین و چرغ مصحوب مردم او بحضور رسیده حاملان عریضه و موصلان طیور بعنایت خلاع سرفرازی یافتند بیست و هشتم ماه رمضان بوداق بیگ بسرای باولی رسیده نزول کرده بعنایت اولش خاص معمور و نوازش گشت و حکم شد که سوم ماه شوال که ساعت مختار و از جمله ایام جشن جلوس بود ادراک شرف حضور نماید و باسد خان وصفی خان و ملتفت خان میر توزک حکم شد که باستقبال ایلچی رفته بملازمت حضور آرند نامبرده ها حسب الامر بتقدیم رسانیدند و بوداق بیگ در ایوان بارعام که پادشاه در کمال تجمل سریرآرای عظمت بود رسیده با آدابے که معمول بود شرف اندوز حضور گردید و نامه پادشاه ایران گذرانید و بعاطفت خسروانه او را بعطای خلعت فاخره و جیغه و خنجر مرصع مشمول نوازش گردانید و از بجه جشن با پیاله و خوانچه طلا و پاندان و خوان طلا مرحمت شد و پس از انقضای مجلس در خانه رستم خان که منزلی عالی بر لب دریای جون و فروش و اسباب منزل از سرکار خاصه شریفه بود فرود آوردند و میر عزیز بدخشی بمهمانداری او متعین گردید روز دیگر باز بوداق بیگ را طلبیده بعطای یک قبضه شمشیر با ساز مرصع سرفراز ساختند و همراهانش مثل نظر قلی میر آخور اصفهان سوغات و محمد حسین تحویلدار امتعه تنسوقات و احمد بیگ خویش ایلچی مذکور و میرزین العابدین فاضل بمرحمت خلعت کسوت امتیاز پوشیدند و هنگام شب که بزم چراغان و شموع افروزی بود و باهتمام شاهزادگان عالیشان و امرای رفیع بنیان در کمال نظر فریبی سامان یافته بود بوداق بیگ و همراهیان او را احضار فرموده شریک این تماشا

گردانید هفتم شوال دگرباره سفیر صافی ضمیر ادراک دولت حضور نموده سوغات پادشاه ایران از نظر گذرانید ازان جمله شصت وشش سر اسپ عراقی برق تک صبا رفتار ویک دانه مروارید غلطان آبدار که بوزن سی وهفت قیراط بود واکثر چنین لطفه گوهر از صلب ابر نیسان در صدف امکان کمتر قرار یافته ودر دانه باین گونه ولون بطریق ندرت از بحر صنع بساحل ظهور شتافته جوهریان هندوستان بشصت هزار روپیه قیمت نمودند ومجموع آن ارمغان بچهار لک وبیست ودو هزار روپیه قیمت شد وبوداق بیگ از طرف خود نیز اسپان وشتران بختی ودیگر نفائس ایران پیشکش شایسته بنظر پادشاه گذرانید وخلعت پادشاهانه اورا با نعام شصت هزار روپیه وعطای ماده فیل با حوضه نقره وجل زربفت وماهی ساخت محمد حسین تحویلدار با نعام پنجهزار روپیه ونظر قلی میرآخور ومیرزین العابدین هریک با نعام سه هزار روپیه واحد بیگ خویش ایلچی با نعام دو هزار روپیه سرفرازی یافتند ودر شروع سال چهارم جلوس تا لغایت اختتام سال پنجم بسعی خانخانان معظم کوچ بهار مفتوح گشته ملک آسام نیز بتسخیر در آمد اما بنابر شورا عراض اعراض مهلکه بخانخانان بمصالحه انجامید وآخر از کف اتباع سلاطین بار بیرون رفت لیکن حق آنست که درین مهم خانخانان معظم داد مردی ومردانگی داده گوی سبقت بر جمیع شجاعان امرای عالمگیری ربوده تفصیل آن حوالهٔ بتن عالمگیرنامه ست من شاء فلینظر الیه چون مهم سیوا مرهته از امیر الامرا شایسته خان بهادر خاطرخواه پادشاه انصرام نیافت واز مهاراجه جسونت که کمکی این مهم بود نیز عقده نه کشود ودر حادثه شبخون که از کمال غفلت وی دا وابو الفتح خان پسر امیر الامرا در ان شبخون کشته شد پادشاه امیر الامرا را از صوبه داری دکن تغییر نموده مهین پسر خود سلطان معظم را صوبه دار دکن گردانید وراجه جی سنگه راج ودلیر خان وداود خان در شروع سال هفتم از جلوس بمهم سیوا مرهته متعین نمود جی سنگه درین مهم بجسارت وتدبیر خود امرای کمکی سیوا را ایل ومنقاد گردانیده مع پسرش سنبهاجی بحضور فرستاد ودرینجا بنابر غرور ونادانی سیوا صحبت ناچاق گشته در زندان ادب گرفتار آمد واز غفلت مستحفظان هر دو گریخته بمسکن خود رسیدند وبعد اندک اعانت از سلاطین دکن کار سیوا چنان بالا گرفت که عالمگیر مع شاهزادگان خود بدکن رفته تمام عمر در دکن گذرانید اما امتداد این همه مدت درین مهم از تنگ گیری پادشاه بود ودل آزردگی امرای قدیمی ازو واگر امید وار عنایت بوده مورد التفات وتحسین می بودند چندان دشوار نبود وآخر از شومی حرص وشره پادشاه از دست همان مرهته ها تمام هندوستان ویران وخاندان سلطنت بابریه باد وانی رعایای هندوستان همیان گردید ودرین سال هفتم زمیندار تبت اطاعت پادشاهی قبول نموده مسلمان گردید ودرین سال شاه جهان پادشاه که در قلعهٔ اکبرآباد محبوس بود بدار آخرت شتافت ونیز درهمین سال قلعهٔ چاتگام مفتوح شده آن ملک ضمیمهٔ ملک پادشاهی گردید وباسلام آباد موسوم گشت اینی از توابع رخنگست ورخنگیان درعوام بقوم مگه مشهور وتفصیل آن در عالمگیرنامه مذکور محمد هاشم خافی درکتاب تاریخ خود می نگارد که عالمگیر پادشاه بعد انقضای ده سال منع بلیغ نمود که احدی متوجه ضبط احوال آن پادشاه والا جاه نگردد وسببش ظاهرا غیر ازین نخواهد بود که چون معجونی بود از شجاعت وفطنت وعناد ولداد وعصبیت شجاعت وفطنت او بر کارهای عمده که سزاوار سلاطین عالی مقدار تواند بود میداشت وعصبیت وعناد ولالت بامورے که بشان سلطنت زیبایی نمود وفطنت ودانشمندی تمیز افعال او گشته بر خاطرش ظاهر میکرد که این کارها سزاوار تذکار نیست خاصه انتساب آن بحال سلاطین عالی قدر نهایت نادیبا بنابراین مانع بود تا ماجرای افعال واحوال او بجمیع اوراق کتب ارتسام وانتقاش نیابد وبرصفحهٔ روزگار یادگار نماند والا چنین پادشاه جاه طلب صاحب اقتدار

از ارتسام محاربات ومعاملات خود که مستوجب بقای نام ونشان وحیات پایدار ونیاست مانع چرا باشد بهر صورت چون هیچ عملی از اعمال بزرگان صاحب نام از غیر مشهر مخفی ومستتر نتواند ماند احوال عالمگیر هم از راویان وتحریر ارباب قلم مثل هاشم علیخان خافی وغیره ذالک محجوب ومستور نماند آخر بر زبانها آمد ودر صحائف ودر اوراق ارتسام یافت همین قسم مجملی احوال پادشاه زمان ما هرچند قابل نگارش نبود وبضرورت اخبار نویسی اعصار در آخر کتاب نگاشته خامه وقائع نگار گشت بخاطر گذشت که مجملی از غرائب اوضاع واطوار جد بزرگوارش اورنگ زیب عالمگیر که بمنزلهٔ فاتحه این سلسله وسرو سرگروه این مردمست درین کتاب هم نگاشته آید هرچند اورنگ زیب انسبتی باین عالی گهر نیکنام کهن جد وپدر نیستوان واو چه مهره با بارهٔ گل را با خار نمیتوان سنجید چه مناسبت وخزف را با زر کدام مشابهت اما بمقتضای کلام کل شی یرجع الی اصله شاه عالم در عجوبه بودن از عالمگیر پایی کم ندارد وهردو اعجوبه روزگار موافق مقتضای ادوار خود وندا ورنگ زیب که شجاع وهوشیار وصاحب جربزه ودر کارها عیار بود اکثر اوضاع سنجیده کم داشت اما حرکاتی چند با آنهمه کشش وفش او وبظهور رسیده که هنوز شاه عالم با وفی مرتبه از مراتب او نمیتواند رسید فرق در صدور حرکات عجیب هر دو بقدر لیاقت وطاقت همدیگرست اما در بوالعجبی برابر چنانچه اندکی از بسیار ویکی از هزار در ذیل صفحات آینده پیرایهٔ وضوح وظهور می یابد ووقائع حیدرآباد که قلمت خان عالی در نهایت شوخی بکمال آب وتاب نگاشته محملے از ان هم میتوان فهمید خلاصه آنکه درین سرای ناپایدار هر کرا بار داده اند گریزے ندارد ازین که یکبار رباط عاریتی ناچاری بار سفر بربندد واز حطام فانی ودنیوی هرچه اندوخته همه را انداخته بردو چیزے که ازو درو دنیا وبااو در عقبی میماند نام او واعمال ست اگر نیکی کرده اجرش با او ودرین عاریت سرا نام نیکوا ز بیادگار خواهد ماند وکذا بالعکس نه غالب می ماند ونه مغلوب نه مقتدر مبارز در دنیا مخلدست ونه ضعیف عاجز در اسلاف هر دو نوع مردم بوده اند که ذکر بعضی از انها در ذیل این صفحات مفصل شد گذشتند ورفتند نه از نیکان اثری پیداست ونه از بدان خبری هویدا انام هرکدام ازان دو گروه بطوریکه استحقاق آن دارند بر السنه وافواه مذکور وهریکی بجزای اعمال خود معاقبست یا مغفور باید بازماندگان وآیندگان به تتبع آثار واخبار پیشینیان عبرت گیرند وموعظت پذیرند حالیا گذشتگان را اینها متذکر ندارد از منه آتیه خود هم بر زبان دیگران مذکور وبا اعمال وافعال خود محشور خواهند بود وفقیر برای همین بعض حالات اورنگ زیب عالمگیر که گریزے سراسر تزویر وشدید الحرص لئیم بود واحوال معاصران او از ملوک وامرا ونوکران وتبعهٔ آنها از خلاصه کتابیکه مولف آن محمد هاشم خافی ست چیده ذخیرهٔ ضیافت گوش ارباب هوش می سازد ومیخواهد که محامد ومناقب نیکوکاران وقساوت ومعائب ارباب خسران انداس یافته سرمایهٔ عبرت عابرین این کهن سرای سست بنا گردد محمد هاشم خافی ویدرش در مدهٔ باز زمان مرادبخش برادر عالمگیر وبعد ناکامی او از متوسلان اذیال دولت عالمگیر پادشاه گشته واقعاتیکه نوشته میشود مشاهدهٔ اوست نه استماع که احتمال کذب وافترا درو تواند بود وهرچند احوال معاملاتی که فیمابین عالمگیر ومرادبخش برادر حقیقی خود روی داده وسلوکی که با پدر وبرادر بزرگ خود دارا شکوه نموده در اوراق سابقه مفصلاً نمط ارتسام یافت ودرینجا بنابر مزید تذکر باجمال نوشته می آید عالمگیر بعد فیروزی وظفر بر برادر خود دارا شکوه پدر خود صاحبقران ثانی شاه جهان را زندانی ساخت وتا هشت سال مقید داشت بیچاره در همان قید از زندان بدن خلاصی یافت ورخت سفر آخرت بربست وقت مردن هرچند دختر ش خواهر اورنگ زیب استعفای جرائم برادر نمود قبول نفرموده ناخوش درگذشت وبعد چندروز از ظفر بر دارا شکوه برادر حقیقی خود مرادبخش را که باعانت عالمگیر حسب الطلب او از گجرات رسیده در جنگ مهاراجه جسونت را ٹھور بعد عبور از آب نربدا در حوالی

او مبین و هم در جنگ دارا شکوه جانفشانیها نموده زخمهای منکر بآرایش چهرهٔ شجاعت خود برداشت و عالمگیر به تزویر تا انفصال هنگامهٔ جنگ دارا شکوه باظهار تصمیم ارادهٔ حرمین شریفین و مبارکبادیهای سلطنت و کامرانی برادر ابله خود را امیدوار پادشاهت و جهانبانی داشته خوشنود و مطمئن خاطر میداشت و آن ساده لوح فریب برادر مکار غدار خورده بی هراس و وسواس حضور او آمد و رفت می نمود و دولتخواهان او از چنین آمد و رفت بی موقع مانع آمده اشد مزاحمت می نمودند او هرگز گمان بدی باعتبار آن همه قول و قرار از آن مزور مکار نکرده نمی شنید بعد شکست یافتن دارا شکوه و سفر تعاقب او آن ابله بی نصیب را نیز مقید نموده در قلعه گوالیار نگهداشت بعد از آن که داعیهٔ برآمدن از آن قید بدستیاری بعض مخلصانش مسموع آن زشت سرگشت از راه قساوت قلب قاصد قتلش گردیده یکی از نوکرزادهای او را بدعوی خون پدرش که مراد بخش او را در ایام اقتدار و شروع خروج خود از گجرات بداعیهٔ جنگ دارا شکوه بنابر بدگمانی و سوء ادبی که از او در گفتگو بظهور رسیده کشته بود برانگیخت و بحیلهٔ شرعی در قصاص بکشت و دارا شکوه را نیز بعد اسیر آمدنش اول بنده در سلاسل کرده در تمام شاهجهان آباد تشهیر کرد و بعد از آن بیچاره را ببهانه الحاد و تصوف ذبح نموده روز دیگر لاشش را بر فیل انداخته مانند روز اول در کوچه و بازارهای شاهجهان آباد و دهلی کهنه تشهیر گردانید

ذکر اسیر آمدن دارا شکوه و مذبوح شدن آن سرا سر اندوه چنانچه قبل ازین هم مذکور شده

دارا شکوه بعد برگشتن روزگار و پیش آمدن ادبار از جنگ ثانی که در اجمیر با عالمگیر نمود بسبب بدعهدی و بیوفائی مهاراجه جسونت شکست عظیم خورده با زن و دختر صغیر خود و قلیلی از مؤنث گریخته بهزار خرابی و خسران باز بطرف احمدآباد گجرات شتافت سید احمد صوبه دار آنجا که دست نشان دارا شکوه بود ارادهٔ موافقت و ملازمت ولی نعمت خود نموده دیگر عملهٔ سلطانی از بیم عالمگیر سید احمد را اسیر نموده در امیدواری بر روی آن آوارهٔ صحاری بسته بمانعت از دخول بشهر گجرات برخاستند دارا شکوه ناچار بجانب جیو رئیس کولیان که در آن نواح قطاع الطریق مشهور بود رجوع نمود او کمر خدمتگاری بسته بعد تقدیم ضیافت بقدر طاقت جمعی از کولیان همراه داده بسرحد ولایت کچه رسانید درین وقت یکی از قدیمان حلال نمک گل محمد نام که دارا شکوه او را حاکم بندر سورت ساخته بود باقدری دادو پنجاه سوار و دو صد پیاده دست از جان شسته و از سرگذشته رفیق روز بیکسی او گردید زمیندار کچه که در سفر اول بامید بهبود ملازمت دارا شکوه نموده دختر خود را با سپهر شکوه پسرش نامزد کرده بود درین سفر محنت اثر به بی التفاتی پیش آمده جواب صاف داد و دارا شکوه از آنجا راه بهکر گرفت چون بکنار سنده رسید در ملک چاندیان صحرانشینان آن دیار قاصد اسیر نمودنش شدند بزور سعی همراهیان گل محمد از چنگال آنها رهائی یافته بسرحد تعلقهٔ مگسیان رسید میرزا مگسی که سرور آن طائفه بود باستقبال و مهمان نوازی پیش آمده باعزاز و اکرام تواضعات متعارفه بعمل آورده اشاره برفتن ایران نمود و خواست که خدمتهای شایسته او نماید درین باب مبالغه نمود دارا شکوه باقتضای بیت مشهور بیت چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار * باصلاح بعض خیراندیشان خفیف العقل بامید اعانت ملک جیون افغان زمیندار معتقد رها ندیر که مغضوب شاهجهان گشته در معرض سیاست بستن بپای فیل آمده بود و دارا شکوه در حضور پدر استشفای جرائمش نموده او را ممنون احسان جان بخشی فرموده بود و نیز بنابر ورود عرائض او که متضمن رسوخ عقیدت و بندگی و استدعای نزول ورود در قلمرو او بود دارا شکوه کمر مسیر قاصد آن طرف گردید بتوقع آن که شاید سببی او آبی بر روی کار آید آن ملعون بدسیر بخدع و دغا پیش آمده اسیر نمودن محسن خود سرمایهٔ تقرب درحضور عالمگیر دانست و از شدت شقاوت ارادهٔ سپردن دارا شکوه که جان بخشش او بود بدست دشمن و قاتلش نموده کمر باین قساوت بست و ابلیس آسا تلبیس استقبال نموده بیچاره را بلابخانهٔ خود آورد و بخفا

کمر خدمت بسته غافل ساخت و درین ضمن زن دیرینهٔ دارا شکوه از عوارض جسمانی و آلام روحانی بعالم جاودانی شتافت چون زن و شوهر را باهم الفتی در نهایت مرتبه بود کوههای غم بر دل ناتوان دارا شکوه نشسته عقل و هوشی که درین اوقات و قبل ازین هم کمتر داشت در باخت و ملک جیون را صدیق مخلص شمرده گل محمد را که رفیق شفیق روز بیکسی و سپاهی عقیدت کیش بود با جمعی از همراهیان معتمد و مقبول خواجه سرا که از بیر بهادر جان نثار بود همراه تابوت بیگم بلاهور فرستاده از خود جدا ساخت تا نعش او را در مقبرهٔ ملا شاه میر بدخشی که پیر دارا شکوه بود دفن کنند سپرده باز آیند و خود با معدودی از خواجه سرایان و خدمتگاران ناکاره تنها در دست دشمن ماند بمجرد اندک بعد فاصله که از گل محمد میسر آمد بوی نفاق افغان بی ایمان اندک اندک بمشام هوش پریدهٔ دارا شکوه رسیدن گرفت و امیدها انقطاع پذیرفته به بیم مبدل گردید از در و بود در خانهٔ آن نشناس حق ناشناس پشیمان گشته قاصد رفتن بسمت قندهار شد و کافر نعمت مرقوم را بر داعیهٔ خود آگاه ساخت او در ظاهر قبول مسئول شاهزاده نموده همراه برآمد و بمنزل رسانیده ببهانه سرانجام بعض ضروریات رخصت چند روز خواسته بجای خود برگشت و یکی از برادران خود را همراه داده مامور نمود که او را مقید کرده بیارد آن ناپاک بی مروت دو سه کروه راه رفته دست بیباکی دراز نموده براق همراهان شاهزاده گرفته دارا شکوه را مع صبیهٔ او و دیگر خادمه محل مقید ساخته مهمان محسن ناخبر بیچاره آواره را نزد میزبان مهمان کش بدسرشت زشت کاره آورد و آن بدبخت سیه نامه مهمان مقید را در مکانی محفوظ محبوس داشته حقیقت حال براجه جی سنگه و بهادر خان که در تعاقب او مامور بودند نگاشت و باقر خان فوجدار بهکر را نیز برین ماجرا آگاهی داد و همان وقت عرضداشت بعالمگیر نوشته مع خط ملک جیون مصحوب قاصدان سریع السیر فرستاد و عرضداشت جی سنگه و بهادر خان مع عرضی ملک جیون نیز رسید عالمگیر شادمانیها نموده حکم بنواختن شادیانه فرمود بیغرضان و ارباب غرض زبان بالطعن و تشنیع و فحش و نفرین ملک جیون برگشاده و مُرد پادشاه دین پرور قدرشناس فرمان خلعت عنایت مع عطایای منصب هزاری دو صد سوار و خطاب بختیار خان مصحوب گرزدار و فرمان متضمن آوردن دارا شکوه بحضور بنام بهادر خان نوشته روانه نمود چون بهادر خان دارا شکوه را آورد و خبر بعالمگیر رسید حسب الحکم او طوق و زنجیر در گردن و دست و پا کرده از راه لاهوری دروازه داخل شاهجهان آباد نموده از رستهٔ چاندنی چوک و پیش هر دو دروازهٔ قلعه گذرانیده و از چوک و بازار سعد الله خان در نظر مردم جلوه داده بشهر کهنه دهلی برده در خواص پوره خضرآباد مقید ساختند و بهادر خان بملازمت رسیده مورد الطاف و عنایات بی پایان گردید روز دوم که بختیار خان بدبخت عرف ملک جیون بامید ملازمت داخل شهر شد همین که برستهٔ چاندنی چوک نزدیک رسید بعضی از هواخواهان و دلسوختهٔ دارا شکوه با جمعی از اصناف اهل حرفه و بازاریان و بچه‌های بیباک فراهم آمده بر سر ملک جیون بهیأت مجموعی ریخته آنقدر خس و خاشاک نجاست آلود و سنگ و خشت و کلوخ بر سر او و افاغنهٔ همراهیش زدند که باعث هلاک چند نفر گردید و تماشائیان همه جا از در و بام زبان بنفرین و دشنام آن بدانجام بیدین دراز نمودند و غلغلهٔ عظیم برپا گشته صورت بلوای عامی روی داد و نزدیک بود که فتنهٔ بزرگی حادث شود کوتوال آگهی یافته با جمعی از بندگان پادشاهی شتافته افغان مذکور را سالم از ضرر جانی بقلعه رسانیده فتنهٔ بیدار شده را خوابانید روز دوم موجب حکم بعد تحقیقات بظهور رسید که یکی از احدیان و چند نفر عملهٔ دارا شکوهی بانی این فساد و منشاء این جسارت شده اند پادشاه دیندار از علمای زمان استفتا نمود که درباره مجرمان چنین مفتیان دین چه می فرمایند فتوی دادند که چون شر قلیل برای خیر کثیر جائز است خاصه درباره کسانیکه مخالف امور رضای خلیفه بعمل آورده باشند قتل چنین کسان مضائقه ندارد دل سوختگان بفتوی و محبت مقتول شدند بعد چند روز احضار و اجماع علما فرموده رسائل مولفهٔ دارا شکوه را که متضمن

مقالات صوفیه و تحقیق و توفیق کلمات محققین ممزوج با اقوال ارباب حال نموده بر آورده بدست آویز آنکه دارا شکوه کفر و اسلام را برادر توام خوانده و گفته مبنی کفر و اسلام در رهش پویان * وحده لاشریک له گویان * اثبات نمودند که پا از احاطهٔ شرع بیرون گذاشته و علم الحاد برافراشته است لهذا قتل او مباح بلکه از اعاظم صلاحست چون توطیه و تمهید مذکور قرار یافت و دینداران بهر خود محضرش آراسته‌اند دارا شکوه بیچاره در سال هزار و شصت و نه هجری اول سال جلوس ثانی عالمگیر در اواخر ذی الحجه مذبوح و سرمایهٔ عبرت جاه طلبان ناپایدار گشت و لاش او را بر هودج فیل انداخته دو بار زنده و مرده اش را از رسته بازار شهر کهنه و نو به تشهیر گردانیده در مقبرهٔ همایون بادشاه بخاک سپردند درویش دلریش شاه سرمد حقیقت کیش نیز بجرم رواداری و اخلاص دارا شکوه از جملهٔ ملحدان محسوب گشته بفتوای علمای جاه طلب تقرب خواه مقتول و در جوار مسجد جامع شاه جهان آباد مدفون گردید اعمال و حکام دست نشان عالمگیر و زمینداران با وجود معافی و ممانعت از اخذ بعض وجوه که مکرر پادشاه تهدیدات دران باب نمود از گرفتن وجوه مذکوره باز نیامده عالمی را رنجانیده از دنیا گذرانیدند و پادشاه دیندار مجاهد دران باب بنا بر اتقا و تبعیت شرع متین بر کسی سیاست نکرده وزر و وبال عالمی بر دوش جرأت خود برداشته بعقبی برد چنانچه هاشم علیخان بن خواجه میر محرر تاریخ که رفیق و شریک سفر و حضر و اغلب اوقات اصالة و نیابة صاحب بعضی خدمات و بر جمیع احوال ناظر بود این مدارج را با وجود احتیاط و پاسداریها در مسودات خود مفصل نگاشته فقیر بقدر ضرورت از کتاب او التقاط نموده بعض فقرات او را بنا بر استشهاد بعینه حق نگارد از انجمله این عبارتست هر چند از طرف پادشاه اکثر ابواب معاف و مرفوع القلم گشت لیکن حکام بدانجام بدستور سابق علانیه و خفیه تا حال میگیرند سبب عمده این عبارت آنکه بعد ظهور چنین نافرمانیها مکرر رعایا از تعدی فوجداران و حکام غافل از بازپرس روز جزا جوق جوق بحضور گرد فریاد و واویلا می نمودند سوای حکم تحقیقات و ابلاغ احکام تهدید آمیز ازراه متابعت شریعت غرا سیاست ظالمان که باعث عبرت دیگران گردد بعمل نمی آمد مگر بعد ثبوت بعضی یکی منصب و عزل خدمت مغضوب گشته بعد چند روز بوسیله مربیان باز بحال میشد و ظلم راهداری که زمینداران بتقلید حکام زیاده از آنچه باحاطهٔ بیان توان آورد با مسافرین و مترددین و تجار می نمایند بجائی رسید که باعث قتل جمعی کثیر از مردم قافله و تاراج تمام مال و عرض و ناموس آنها گردیده خصوص کسانی که از سفر بیت الله برگشته می آیند زن و مرد در کمال عسرت راه می سپارند و گماشتهای حکام نزدیک بندر سورت تا دار الخلافه دو روز و سه روز آن بیچاره ها را نگاه داشته هر گاه چیزی نیابند بزجر و خواری رخت بدن آنها را کشیده میگیرند محرر اوراق مکرر مشاهده کرده که بر سر گذرهای راهداری مردم عزیز را که طرف مدینه و حج و بیت الله برگشته عازم اوطان خود بودند ما بین راه بندر سورت بندر بازگشته و زخمیان را عماری از لباس ساخته در غارهای سر راه انداختند و بغیر از حق تعالی کسی بشنود فریاد آن مسافران مظلوم نرسید انتهی کلامه شاید کشته شدن اینهمه مظلومان و بغارت رفتن جان و مال و ناموس مسافران بحضور او و مفتیان عهدش مشروع بود که برای اصلاح چنین فساد عظیم ظاهر شر قلیلی برای خیر کثیر بعمل نیاورده بعضی از احکام بدانجام را در قصاص مسافران مظلوم قتل و سیاست نفرموده و قتل و اسر اخوان و اولاد و پدر از ضروریات دین بوده که بلا تامل دران مضائقه ننموده و مفتیان هم در فتوی و موعظت کذلک و برای حفظ ظاهر و اشتهار صفت دین پروری بمبالغه بجائی رسانیده که از استماع سرود توبه نموده کلاونتان و قوالان را که دیرینه ملازم سرکار شاهی بودند اضافه منصب داده بحال و ملازم داشت اما از خوانندگی توبه داده شعرا و منجمین را برطرف ساخت و سررشتهٔ حساب و معرفت وصول و تنخواه جاگیرداران که منحصر بر تقاویم بود و در دفتر دیوانی میداشتند بربست مشهور بیت * لاولالب لا ولا لاشش بهت * للک کهد و کهد لل شهور کو تست * گذاشته *

از دیدن تقدیم و نگهداشتن در خاتر منع نموده بپاسے سفر بر در پنجشنبه و دوشنبه گذاشت و ترک آرایش با لباس زر دوزی و نگین و جواهر نموده امرا نیز مانع بود که رنگهای خام و بادله و زر تارے پوشیده بحضور بیایند ارباب نغمه روزے باهم اتفاق نموده جنازه ساخته گل بسیارے بران انداخته بکمال آرایش دادوعام از زیر نشیمن پادشاه گذرانیدند چون پرسید عرض شد که نغمهٔ سرود مرده است کلاونتان او را برای دفن می برند در جواب گفت که چنان دفن نمایند که خلاف عادت الهی صحیح آمرده مدفون بر نیاید و نشستن در سن که از زمان پیشین معمول سلاطین دهلی بود بنوعیکه بالا ناخنه گو بنا بر هجوم مشاغل عظیمه کاه اعدام باشد در غرفهٔ شرف کنار دریای جمن نشسته عالمی را که چندین هزار مسلم و هندو حاضری آمدند از دیدار خود بهره ور می ساختند و جمعی از هنود بوده اند که آنها را درشنی می خواندند باین معنی که بدون دیدن پادشاه چیزے نمی خوردند و این معنی از جمله طاعت بیهودهٔ خود میدانستند موقوف نموده عبث عبث عالمی را آزرده خاطر ساخت برای او نقصانی نداشت گو این عقیدهٔ دیدار طلبان جاهل بیکی از جملهٔ دیگر عقائد باطلهٔ آنها بوده باشد و قضات عصات را بمحض خودرائی چنان مستقل ساخته بود که موجب برهمی بند و بست صوبه داران و عمال و حکام هر فوجداری و چکله و سرکارات گردیده و کل امرا و عمله و فعله آزرده خاطر گشته اختلال کلی در جمیع ضوابط و انتظام ملک داری راه یافته بود هاشم علیخان خافی در تاریخ خود می نویسد که عبد الوهاب نام شخصی از متوطنان احمد آباد قاضی القضاة نموده در کل معاملات مالی و ملکی همه را تابع او گردانیده بمرتبه تسلط داد که ارکان سلطنت از وی اعتبار تمام بهم رسانیدند و بانواع حیل و تدابیر سعی بکار بردند که خفت بدو رسانند و مرتشی بودنش و فراهم آوردن او زرها را بثبوت ثابت نمایند فائده نداد و مختارخان بنی مختار که با پادشاهان هند و ایران سررشتهٔ قرابت داشت صوبه داری برهانپور داشت و محمد صالح نام مرد کرپوری قاضی بلدهٔ مذکوره و نهایت مرتشی بود بنا بر رضای خاطر و پاس امر پادشاه چنان تسلط و استقلال در خدمت قضا یافت که روزے در دعوی حویلی که بر بطالت مدعی و دعوی او صوبه دار و عالمی مطلع بود بحجت گذشتن دو شاهد مجهول الطباع با صوبه دار و اکثر کبار طرف شده اثبات دعوی مدعی نمود و مختارخان با قاضی طرف شدن نتوانست اما آزرده خاطر گشته بعد چندروز به تمهید همان هر دو گواه را در مقدمهٔ دیگر آورده نزد قاضی حاضر ساخت بعد از آن که قاضی بگواهی آنها اثبات مدعی نمود شاهدین مذکورین خود بلا جبر و اکراه اقرار نمودند که ما دروغ شهادت داده ایم چون این کار باشاره مختارخان شده بود خان مرقوم قاضی را مخاطب ساخته گفت که این هر دو همان گواهند که در بارهٔ دعوی حویلی با آنکه عالمی بر بطلان دعوی آن مدعی مطلع بود شما حکم باثبات آن نمودید قاضی مقصد مختارخان فهمیده بر آشفت و بدرشتی گفت که شما را تصور آنکه در اثبات نمودید و میدانید که در اهانت شرع و حاکمش واجب التعزیر شده اید اگر همین هر دو شاهد مذکور بر شرب خمر شما گواهی دهند حکم تعزیر شما می نمایم و باز که شاهدان از شهادت رجوع نمایند گواهان را تشهیر میکنم و میدانم هر دو شاهد مذکور را سر و ریش تراشیده بانواع زشتی بر خر سوار گردانیده در شهر تشهیر نموده محبوس ساخت یکی از آن هر دو خود را مسموم ساخت و قاضی باظهار استعفای قضا منزوی گشت مختارخان چاره غیر از استرضای او بنا بر پاس خاطر پادشاه ندیده قاضی را استمالت ساخته باز سرگرم کار خویش داشت و فائده غیر از ندامت بر نداشت انتهی کلامه با وجود آنکه از عهدهٔ سیوا و سنبها بر نیامده بدون جرع سهو بود که متعهد جازدار و راجه های مقتدر بودند کارش از پیش نمیرفت از شدت عصبیت با مطیعان فرقهٔ مذکوره که فرمان بردار بوده اند باخذ جزیه و محصول زیاده و دیگر احکام خنک که دشمنها از حد بدر برده ندامتها میکشید چه این قسم احکام را نهایت نفاذ امر سیاه حکام آن کس یکسان بر اعالی و ادانی اجرا یابد نه آنکه عجزه را برنجانند و از عهدهٔ اقویا بر نیایند با آنکه سلاطین ظل الله اند باید بتخلق

با خلاق الهی بوده با هیچ فرقه و قومی بد نباشند و با احدی کینه و عداوت نورزند تا خلق خدا بیگانه و آشنا در کنف عواطف اینها بکام و آرام بوده سلاطین را به از پدر شفیق دانند و در حجر تربیت فارغ البال بگذرانند سعدی ای کریمی که از خزانهٔ غیب ٭ گبر و ترسا وظیفه خور داری ٭ و اگر منظور هدایت و تکمیل خلق باشد در اشفاق و الطاف زیاده از عناد و نفاق میسر می آید و در آثار نبوی باید دید که سید الانبیا و المرسلین صلی الله علیه و سلم با مستأمنین و دیگر بیگانگان از دین چه برآتی و رافت سلوک می نمود و عقدهای دل شان را بمفتاح عطوفت و اکرام چگونه می کشود و اینکه جهاد فرموده هر یکی خود را صاحب وحی و مامور بامر یکه آن سرور بوده نداند و خود را با آنجناب برابر نگرداند بیت کار پاکان را قیاس از خود مگیر ٭ گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ٭ سلطان محمد پسر بزرگ خود را که از جهل جوانی و نادانی اندک انحرافی نموده چندروز بهوس دامادی عم خود سلطان شجاع در جنگهای بنگاله باو پیوست و آخر ندامت کشیده برگشت سالها مقید نگهداشت تا براه آخرت شتافت و همین قسم بهادرشاه پسر دوم خود را با تمام سازش و اتفاق با سلطان ابو الحسن تانا شاه بادشاه حیدرآباد مع پسران و زوجه عاقله فاضله محبوبه او نور النسا بیگم و بعض خواجه سرایان و مقربان در کمال ذلت و هوان مدتی ممتد مقید داشت و خواجه سرایان و غیرهم را در تفتیش و تحقیق تهمتی که بر بهادرشاه بود تعذیب و تعزیر بسیار نموده چون به ثبوت نه پیوست بغرض آنکه باید ندامت کشیده از ایذای آنها باز می آمد تا بر خجالتی که ماند حال او گشت بر آشفته به بهادرشاه پیغام فرستاد که بتقصیرات خود اعتراف نموده از آن جرائم استغفار کند تا وسیلهٔ رستگاری او در دنیا و عقبی گردد بهادرشاه در جواب گفته فرستاد که اگرچه فی الحقیقه انسان نظر بحقوق و احسانهای بی پایان رب و اب سراپا مقصر ست اما در ظاهر تقصیری که موجب عتاب باشد از خود نمیدانم تا بآن اعتراف و از آن استغفا نمایم بعد صفای چنین جواب همه صواب آتش غضب آن متعصب دور از ثواب التهاب یافته در شدائد قید پسر افزود و سرتراشی و قصر لحیه و اخذ شارب و ناخن و لبس جامهای لائق و اکل غذاهای موافق منع فرمود و بیچارگان را مدتها بانواع عقوبت و ایذا مستاذ داشت بحسب اتفاق بنابر تربیت و پرورش شاه جهان پادشاه و تفحص و امرا و منصبداران بهادر و لائق کار زیاده از حد شمار و در شجاعت و دلیری و ندرت اکثری نادرهٔ روزگار بودند و جوهر جلادت خود بظهور رسانیده بر صفحهٔ روزگار کارنامها یادگار گذاشته اند آنها هم از ناقدردانی و بیهوده رنجی او همیشه دلتنگ بوده گاهی بکام دل بقدر استحقاق نرسیدند بلکه بر عکس اکثر مورد طعن و ملامت بکنایه و صراحه بودند از ین جهت ست که کارهای او حسب المرام انجام نیافت بلکه بعض احیان با غماض ملازمان خجالتها فاشی کشید و هر چه دید از دست خود دید تاریخ نوشتهٔ هاشم علیخان خافی بر بعضی سفاهتهای او اشعاری تفصیل وارد من شاء فلیرجع الیه سلاطین صفویه انار الله براهینهم الجلیه اگرچه شیوهٔ مروت و مهمانداری و فتوت و غریب نوازی را بر طاق بلندی گذاشته اند که دست سلف و خلف بآنها نرسد و از غایت ظهور کالنور علی شاهق الطور از القا و اظهار بی نیاز ست و سلوکیکه با ملوک و ملوک زادهای اقالیم مختلفه نموده اند کتب تواریخ و سیر از آن مشحون و عنایات و مراعاتیکه با بابر و همایون فرموده اند نیز مشهور و معروف شاه سلیمان صفوی پدر شاه سلطان حسین با آنکه بمستی مدام و شرب علی الدوام و غفلت و بیباکی و نهایت سفاکی شهرت دارد و در اخبار مروی و مروتی که در بارهٔ اکبر پسر عالمگیر بعمل آورده و شقاوت و دنائتی که از پدرش و خارج مسقطی بظهور رسیده و هاشم علیخان خافی بآن اشعاری نموده بگوش مستمعان هنر نیوش می کشد مهاراجه جسونت راتهور که همیشه تخم عناد با عالمگیر در دل خود می کاشت و پادشاه هم با او از هنود دیگر زیاده تر غرضمند بود اما هنگام آمدن دارا شکوه از گجرات باجمیر حسب الاشعار مهاراجه مذکور و جنگ ثانی نمودن با عالمگیر بوساطت راجه جی سنگ

مهاراجه مذکور را عالمگیر پادشاه بترغیب ترک رفاقت و اعانت دارا شکوه و عفو تقصیرات مهاراج موصوف نموده منصب هفت هزاری با صوبه داری گجرات بشروط مذکوره عطا فرموده از تکلیف آمدن حضور نیز معاف داشته بود و مهاراجه جسونت سنگه بعد تعیناتی بمهمات و محاربات دکن و معزولی از انجا متعین صوبهٔ کابل بود و هم در انجا برد اتباع او که سرداران راجپوتیه جهالت کیش جلادت پیشه بودند زنها و فرزندان او را که دو پسر بوده اند یکی اجیت سنگه و دومی دل تهمن سنگه از کابل بی اذن صوبه دار آنجا و بدون اخذ دستک برداشته عازم وطن شدند به عبر اتک میر بحر مزاحم شد بجهالت خانه جنگی نموده مقابله عبور نموده چون بدار الخلافه شاه جهان آباد که بر سر راه ست ناچار وارد شده منزل نمودند عالمگیر باستماع این حرکات و کینه های دیرینه بر آشفته حکم بتوقیف نمود و گرد لشکر اینها کوتوال بحراست مامور شده مردم خود را بمحافظت و پاسبانی گذاشت بعد چندی رؤسای آن لشکر بهانه رخصت وطن خواستند عالمگیر رفتن آنها برای مقهور بودن عیال و اطفال مهاراجه مذکور صلاح دانسته مرخص نمود آنها اطفال را بطور غلامان و رانی ها را بلباس مردانه ساخته و دیگر جلادت کیشان را در خیمه های مهاراج نشانیده و بعضی کنیزان را بصورت رانیان و دو غلام مجهول الاحوال را بکسوت اطفال مهاراج در انجا گذاشته سفارش نمودند که اگر کشف راز شود در حراست این اطفال و رانیهای مجهول پایداری بعمل آورده چندان مزاحمت و استقامت ورزید که فاصله پنج شش ساعت از زمان نهضت ما مع رانی ها شود چه عجب که استشمام بی سیرتی رانیها و داعیه بغلامی گرفتن اطفال راجه نموده این داعیه کرده باشند چنانچه در افواه عوام چنین شهرت دارد علی ای حال بعد برفتن آنها باندک فاصله خبر بپادشاه رسید تا باستفسار و کشف اسرار ساعتی چند نیز درگذشت چون متحقق شد افواج برای آوردن اطفال مجهول و اسباب بازمانده و تعاقب رفتگان متعین شد راجپوتان متعین خیمه داد جلادت و مردانگی داده پایداری خارج از معتاد نمودند بعد قتل آنها اطفال و نسوان داخل حرم سرای سلطانی گشته اطفال حواله پرستاران حرم برای پرورش شدند و شرف اسلام جبراً و قهراً دریافتند زنها نیز به پرستاری پرستاران حرم سلطانی در آمدند و چون بر خاطر متیقن بود که اولاد مهاراجه جسونت همین اطفال اند و راجپوتیه اطفال مجهول را برای ابقای نام مهاراجه اولاد او قرار داده اند پادشاه مجاهد دین پرور از کمال غیظ و غلظت قلب مهم جودهپور وطن دیرینه راجهای راتهوری آبای مهاراجه جسونت سنگه بر دوش جرات خویش گرفته باراده تسخیر دیار نهضت نمود و رانا راجه اودی پور اعانت زنها و اطفال مهاراجه مرقوم وجه همت خود ساخته علم تمرد برافراشت پادشاه فرمان ادای جزیه و برآوردن فرزندان و زنهای مهاراجه جسونت از حد و خود برانا نوشته ارسال داشت اول رانا ترسیده بقبول فرمان پیش آمد و وکلا فرستاده پادشاه را خوشنود گردانید و خانجهان بهادر برای وصول زر مهم و بندوبست ضلع اودی پور مامور گشت و پادشاه بدار الخلافه برگشت بعد چندی باز تمرد و عصیان رانا بعرض رسید و آتش غضب سلطانی شعله ور گردیده عنان توجه کرهٔ ثانیه بطرف اجمیر انعطاف یافت و شاهزاده معظم بهادر شاه از دکن و اعظم شاه از بنگاله که صوبه داران آنجا بودند حسب الطلب بایلغار رسیدند و شاهزاده محمد اکبر که حاضر در حین شتاب بود و بتنبیه و تادیب رانا مامور گشته شاه قلی خان آتالیق او بعطای اضافه منصب خطاب تهورخان سرفرازی یافت و با جمعی از امرای نامدار کارزار طلب هراول شاهزاده و سپاه سالار فوج مقرر گشته و در جنگ و قتال قبیله راجپوتان جانها و تها نموده عرصه بر آن جماعه تنگ ساخت و بهادر شاه از دکن باجین رسیده و از انجا حسب الحکم [illegible] که فاصله هشتاد کروه از اجمیر و معسکر شاهی داشت متوقف گشت و شاهزاده اعظم شاه نیز بتخریب طرفی از ملک رانا مامور گردید رانا و دیگر راجپوتیه با تهور خان و شاهزاده محمد اکبر ساخته او را ترغیب بغی باید نموده سی هزار سوار راتهور شریک لشکرش

شد محمد اکبر خروج بر پدر از پدر آموخته این کار را سهل شمرد بهادر شاہ بوئے ازین مشورہ شنیده بمحمد اکبر که با او اندک محبتے داشت
و کلمه نصیحت نوشته به پدر خود هم عرضه داشت که از مکر راجپوتان در اغوای شاهزاده که جوان ناتجربه کار است غافل نباید بود
عالمگیر که از طرف اکبر مطمئن خاطر بود در جواب نوشت که بذا ابهتان عظیم حق تعالے همیشه شما را بصراط مستقیم رہبر بود
از آلائش سخن شنوی بدخواهان محفوظ دارد چون خبر جلوس محمد اکبر و سکه بنام خود زدن و منصب هفت هزاری نمودن
تهور خان و اضافه منصب دیگر امرای همراهی بنا بر تالیف قلوب آنها انتشار یافته بر عالمگیر متحقق گشت و در لشکر
غیر از اسد خان و مهره مند خان و معدودے متصدیان و فاتر زیاده از هشتصد سوار نبودند مضطر گردیده بهادر شاه را بتاکید تمام
نزد خود بایلغار خواند چون آن بیچاره اهل و عیال را بحفظ الهی سپرده در کمال استعجاب جریده مع ده هزار سوار رسید پادشاه
دین پناه قیاس بعمل خود که باید نموده بود کرده ترسید و روئے توپخانه بسوی معسکر او نموده حکم فرستاد که خود را تنها مع هر دو پسر
بحضور رساند بهادر شاه حسب الامر بجا آورد و عالمگیر اندکے مطمئن خاطر گشته شروع بوعده و وعید رفقاے اکبر نموده اکثری را
بسوے خود خواند بیاوری طالع مردم اطاعت نموده اکثرے برخاسته آمدند و تزلزل در احوال و ارکان اکبر
بهم رسیده ناچار راه فرار داد و بار پیش گرفت چون احوال او بدینجا رسید بحکام اطراف فرمان در باب اسیر نمودن او نوشته
اکبر را مضطر ساخت او از دست دشمنان همه جا گریزان بوده خود را بهزار خرابی تا به سنبها خلف سیوا مرهٹه رسانید سنبها
اگرچه مدد خرجے برای او مهیا داشت اما از تنگ ظرفی در سلوک حرکاتیکه لائق بشان شاهزادگی نبود می نمود و اکبر کبیده خاطر
میگذرانید عالمگیر چون خبر ورود اکبر نزد سنبها شنیده و قدری او نیز همیشه بگوش پادشاه میرسید بداعیه گرفتن اکبر و تنبیه
سنبهاے ابتر سال بست و پنجم جلوس مطابق هزار و نود و دو هجری بنام نذا دجها و قاصد تسخیر بلاد دکن گردیده دوران ولایت
رسیده و بعد سرانجام مهام بسیار اعتقاد خان پسر اسد خان را با فوج جرار و سامان بسیار به تنبیه سنبها و گرفته آوردن
اکبر روانه نمود اکبر باستماع این خبر بر جان خود ترسیده سعی بسیار در کمال اخفا تا حبشیان خبر یافته مزاحم نشوند جهازے
بهم رسانیده در کمال خوف و هراس با دل پر از یاس با دو صد و چند نفر که همراهش مانده بودند بران جهاز سوار گشته عازم
ایران گشت و در دریا صدمات تباهی و طوفان کشیده بهزار مشقت بمسقط رسید امام مسقط اول اعزاز و اکرامش نموده آخر
مقید ساخت و بعالمگیر عریضه نگاشته از ورود او اخبار کرده اشعار نمود که اگر در جلدوے این حسن خدمت پنج لک روپیه
نقد و فرمان سند معافی محصول جهازات که همیشه به بنادر هند میروند و دو سه مطلب دیگر پذیرائی یافته مرحمت شود معتمدے
برای آوردن محمد اکبر برسد او را بحضور بفرستد جمیع ملتمسات خارجے از فرط دینداری با شدت عداوت و دنیاداری پذیرفت
و بنام متصدی بندر سورت حکم محکم رفت که یکے از ملازمان مزاجدان دریا نورد مع فرمان عواطف عنوان که بنام
امام مسقط صدور یافته زود ارسال نماید متصدی سورت حسب الامر مرشد معنوی حاجی فاضل را که از ناخدایان معروف
پادشاهی و عارف بلغت اکثر زبانها بود باین کار روانه ساخت ناخدا در اول منزل خبر جوانمردی و فتوت سلطان سلیمان شان
شاه سلیمان صفوی انار الله برهانه در بارهٔ مهمان نوازی و چاره سازی گرفتار مضطر شاهزاده محمد اکبر شنیده بجای خود برگشت
تفصیل این اجمال آنکه باجرای امام خارجی زشت افعال با اکبر از خارج مسمع همایون پادشاه مالک رقاب
مهمان نواز رسید که اکبر پسر عالمگیر از خوف پدر بر جان خود ترسیده بعد هزاران مصائب و محن از قلمرو هند برآمده
با نواع امیدواری عازم آستان سلاطین سجدگاه بود و جهاز تباهی خورده بمسقط رسید امام خوارج بنا جوانمردے

و بے دینی و دنیاپرستی را قبله همت خود ساخته بطمع مبلغ پنج لک روپیه و معافی محصول جهازات و حصول دو سه مطالب دیگر میخواهد که
اکبر را بحضور پدر مقید فرستد این معنی بعالمگیر نگاشته در صورت پذیرائی معتمدے را از ملازمان او بنا بر سپردن اکبر درخواسته
بمجرد استماع این خبر آتش غضب جهان سوز آن پادشاه سلیمان جاه زبانه زدن گرفت و فرمان واجب الاذعان در کمال
تهدید بوالی مسقط نوشته ابلاغ داشت که مهمان ما را بعزت و احترام نزد ما اگر نفرستادی افواج بحر امواج که آماده بکار دارند برای
خرابی دیار خود و قتل عام صغار و کبار آنجا رسیده دان مستقلی هوش از سر باخته بلا تامل در کمال شان و تجمل شاهزاده محمد اکبر را
بیارگاه آسمان جاه سلیمان زمان فرستاد اکبر به بندر عباسی رسیده محمد ابراهیم با زم معتمد هوشیار خود را برای شکر رستگاری
بدستیاری عنایت و اعانت شاهی بدار السلطنه اصفهان فرستاد و شاه مهمان نواز محمد هاشم تبریزی را بمهمانداری همراه
ابراهیم متعین نموده در سرانجام ضیافتها و فرمان برداری و خدمتگزاری و رضاجوئی مهمان نهایت تاکیدات فرموده و اشعار
نمود که بعضے تحائف از ثمار و نبات هند مثل انبه و اناناس و ادراک پان که در سواحل بندر عباسی و قرب جوارش بنارت بهم میرسد
شاهزاده اکبر متواتر رساند و بهر صورت خوشنود نگهدارد و مصور جادو رقم صورت نگار را که در شبیه کشی سحر طراز و نادرهٔ روزگار
بود مخفی همراه داده فرمان داد که شبیه اکبر بدون اطلاعش درست کشیده قبل از ورود او بحضور بفرستد تا لیاقت او را از قیافهٔ او
بمشاهدهٔ تصویر قبل از ملاقات دریابد حسب الامر این کار بتقدیم رسید و محمد هاشم شاهزاده را در راه نهایت خوشنود داشته چون
به کردهی اصفهان رسید در یکے از باغهای پادشاهی فرود آورد و شاه مهمان نواز برعایت سرفرازی اکبر خود تا باغ مذکور
باستقبال آمد شاهزاده تا در باغ باستقبال پادشاه شتافته ملاقات نمود و سه قطعه جواهر یکے الماس دیگی زمرد و یکی یاقوت
گران بها بطور ارمغان در راه آورد گذرانید شاه بنا بر دلجوئی و آبروبخشی او هر سه جواهر گرفته در دستار خود گذاشت و بشوق
و شغف بسیار معانقه نموده و پرسش احوال بے تکلفانه فرموده و از باغ تا خانه که برای اکبر مقرر شده بود پای انداز زربافت و مخمل
دارائی کاشان و چهینٹ بندری که قدرش در انجا زیاده تر از نیست گستره بودند اسپ سواری شاه ایران و شاهزاده محمد اکبر
بالای آن راه میرفت اسپ پادشاه هموار بار سیدگی میرفت و اسپ اکبر تندی نموده مضطربانه پا می گذاشت جلودار اکبر
پادشاه آقای خود جلدی اسپ دیگر آورد و اکبر بچستی و چابکی تبدیل سواری بنوعے نمود که شاه و دیگر مقربان تحسین و آفرین نمودند
بعد ورود و بردر اوبه شاه سلیمان عنان اسپ کشیده اکبر را بجائیکه برای او مقرر شده بود مرخص ساخت و مایحتاج شاهزاده
آن مکان هرچه می بایست مهیا داشت روز دیگر باز شاه مهمان نواز قدم رنجه فرموده اکبر را همراه خود بدولتخانه آورد و مسند علیحده
برای او گسترده باعزاز و اکرام نشانید و لازمهٔ مهمانداری و غریب نوازی را بنهایت مرتبه رسانیده وجهی لائق برای مصارفش
معین فرمود بعد مرور ایام چون اکبر اظهار امداد و اعانت و طلب رخصت بهند نمود شاه گفت تا پدر شما زنده است شما مهمان عزیز ما
هستید و تا آن زمان اعانت در فاقت از ما بعمل نخواهد آمد بعد انتقال او که کار بمقابلهٔ برادران افتد در تقدیم خدمات خود را
معاف و مقصر نخواهیم داشت ارباب تمیز و انصاف ازین حکایات و برخے از مقالات دیگر که بعد ازین نقل میشود احوال عالمگیر
و والی مسقط و شاه سلیمان پادشاه ایران و دیگران شرافت و خساست هر یکے ازین اشخاص و فضائل و رذائل اخلاق دریافته
هرچه را محامد شناسند اختیار نمایند و آنچه را رذالت شمارند اجتناب و احتراز ازان واجب دانند ز انجمله زنهاے مهاراجه جسونت
مع هر دو طفل بجلادت راجپوتان غیرت شعار بحیله و جرأت چنانچه گذشت از دار الخلافت شاه جهان آباد برآمده بملک خود رسیدند
و رانا حمایت آنها نمود و عصیان ورزید و عالمگیر قاصد استیصال آنها گشته عازم اجمیر گشت از راه عنادیکه با مهاراجه جسونت و رانا که ادی پور داشت

حکم اخذ جزیه از هنود فرمودند فرامین درین باب بنگاشته بجمیع صوبجات فرستادند و درهمه جا حکم جزیه گرفتن جاری شد چون در شاهجهان آباد هنود زیاده از لکوک در عدد محسوب شدند هزاران هزار از جزیه مذکوره مقدور ادای آن وجه نداشتند لهذا چند لک از آن فرقه زیر نشیمن خاص شاهی که معروف به جهروکه بود هجوم آورده ضعیف نالی را از حد بدر بردند عالمگیر اصلا ملتفت باستماع ناله و فریاد آنها نشد تا به پذیرائی چه رسد تا آنکه روز جمعه که پادشاه به نماز میرفت هنود از در قلعه تا مسجد جامع آنقدر ازدحام نمودند که راه تردد بر مردم مسدود بود و از چار سوبازار و مهوی تظلم و استغاثه بلند گردیده در گنبد افلاک پیچید و کار بجائی رسید که باوجود اهتمام شدید که بسر و دست مردم مجروح گشته اکثری راه راست و چپ از کار رفته تخت روان پادشاه دو قدم راه رفته بازمی ایستاد آخر گذشتن و پیش رفتن از جا یکه استاده بود دستند گشته جنبیدن دشوار بود و هر دم کثرت و ازدحام می افزود لمحه توقف فرموده آخر فرمان داد که فیلان کوه شکوه نشانهای شاهی و افیال سواری وغیره طلبیده گفت که صف فیلان بسته بر مزدحمین برانند چون حسب الامر بعمل آمد و جمعے پامال افیال و اسپان رم خورده گشتند باقی ماندگان مایوس و محروم گریخته در خانهای خود خزیدند و چار ناچار تن باداے جزیه در دادند بسبب عصبیتهاے مذکور و دیگر زود رنجیهاے عبث بعد و روکن کارهائیکه خانجهان بهادر کوکلتاش و منعم خان نان و سید عبدالله خان معروف بسید میان و دلیر خان افغان و آغر خان و داود خان قریشی و دیگر امرای صاحب جرأت و ارباب عزم او بمبادرت و اهتمام در باره دکن و بنگاله و آسام و دهنگ وغیره ها انصرام داده و حروب و مهام عظیمه را بانجام رسانیده اند از عالمگیر بظهور نرسیده و اکثر جا در کارهای بسیار بنابر ناشایسته خاطری و نفاقهای امرا که دل بری از پادشاه نومید داشتند فوجهای پادشاهی بنام آوران فوج و سپهسالاران عمده راه خفتها دید عظیم چنانچه رو میداد که لائق ذکر و تحریر نبود برای همین بعد از ده سال محرران تاریخ را از تحریر سوانح ایام دولت خود ممنوع داشته و کسی احوال او مفصل ننگاشت چنانچه بعض فقرات هاشم علیخان خافی اشعار بآن دارد و فقیر بنابر استشهاد فقرات مذکوره را بعینه مینگارد و هی هذه بعد انقضاے ده سال مورخان از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستر دین پرور ممنوع گشتند مگر بعض مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخے از احوال مهمات دکن مجملاً بانتکار نکرد بهات فقط فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده تاریخے که احوال چهل سال باقی در آن درج باشد دیده و یافت نشده کاتب حروف تجسس و سعی تمام در فراهم آوردن باقی احوال نمود و آنچه را برای العین مشاهده کرد مسوده نموده اوراق نگاشته متفرق خود را جمع ساخت امید که انشاء الله تعالی توفیق اتمام آن یابد چون بعد ده سال از جلوس همایون حضرت عالمگیر غازی خلد مکان بر احوال حکمرانی عشر ثانی آن خسرو عدیم المثال بضبط ماه و سال اطلاع نیافته سوانح هر سال بقید تاریخ بگزارش نتوانست آورد اما از بعض وقائع حضور و صوبجات آنچه راقم حروف برای العین مشاهده کرد و از راویان ثقه بعرض مسموع نمود لغایت سنه نوزده از بسیار کمے بزبان خامه داده باز آغاز سال بستم بر هر سوانحے که علم حاصل نمود بقید سال انشاء الله تعالی بتذکار خواهد آورد و خانجهان بهادر بعد مهم حیدرآباد که انشاء الله تعالی بگزارش مے آید مدتے مغضوب و بے جاگیر ماند تا وفات یافت اما قبل از آن که رایات ظفر آیات پادشاه در ممالک دکن سایه افگن گردد و بند و بستی که از خانجهان بهادر در تنبیه مرهٹه بظهور آمده بود بعد تشریف آوردن پادشاه خلد مکان عالمگیر غازی بدکن باوجود بیست و شش سال در استیصال مقهوران کوشیدن و چندین کرور روپیه صرف نمودن و قلعجات غنیم بسعی و تردد تمام مسخر فرمودن از نفاق امرا و تقاضای ایام میسر نشد بلکه روز بروز سوختی غنیم و در آمدن او بملک قدیم بطریق توطن زیاده گردید و صدمات چند بامرای رکاب و اطراف

رسید که از اندازه تحریر بیرون است و سخنان جهان بهادر هرگز صدمه بے آبروئی نرسید سوای جنگهای مشهور او که با امرای سلاطین بیجاپوری و حیدرآبادی نموده و شجاعت و جانفشانیها که خارج از حد قیاس بظهور آورده باوجود اهتمام سازش باغنیم تاختهای رستمانه بر فوج اشقیاے مذکور آورده از آنجمله حروب دو جنگ او بزبان قلم مے دهد خانجهان بهادر بقصد تادیب مرهٹه شتافته از خجسته بنیاد مسافت چهل و پنجاه کروه دور تر تاخته بود سه چهار سردار سنبهائی نابکار با سی هزار سوار باراده غارت خجسته بنیاد بطریق ایلغار نزدیک به اورنگ آباد رسیده تا ماهی پوره دست اندازی نمودند و تزلزل تمام در خجسته بنیاد روی داد خانجهان بهادر بمجرد استماع این خبر خود را بایلغار رسانید وقت مقابله زیاده از دو هزار سوار با او نبود در میدان هرسول قتال عظیم و محاربه صعب روے داد تا رسیدن باقی فوج کارزار رستمانه نموده قیامتے برپا ساخت هرسو مے تاخت از کشته پشته ها برمے افراشت هرچند مرهٹه بسیار هلاک شدند اما نظر بقلت فوج خانجهان بهادر نموده چنان حملهاے صعب آوردند که از جمله دو هزار سوار زیاده از پنجاه شصت سوار همراه آن شهسوار عرصه جلادت نماند از آنجمله بود اغر خان با دو سه برادر و پسر خود و آن بهادر شیر دل داد مردی داده می جوشید و می خروشید و گریختگان را دلدهی نموده و سخنان غیرت افزا فرموده بسوی خود دعوتے نمود و چندان پایداری ورزید که فوج متعاقب رسید و هزیمت خوردگان هم برگشته باز خود را باو رسانیدند و آن جنگ الی الآن بجنگ هرسول شهرت دارد و در آن روز آنقدر در میدان هرسول سه کروهی خجسته بنیاد سر مرهٹه ها از بدن جدا کرد که چندین هزار سر زینت افزای کله منار اطراف خجسته بنیاد گردید و چندین ارابه پر از نیزه و چهتری و آفتاب گیر مع اودیان بشمار روانه قلعه خجسته بنیاد ساخت محل جنگ دوم آنکه بفاصله سی کروه از خجسته بنیاد با سرداران مرهٹه جنگ و مقابله داشت خبر رسید که فوجے بسیار گران باراده تاراج خجسته بنیاد نزدیک بلده مذکوره رسیده قریب بیست هزار سوار بسرداری یکے از پسران خود مقابل دشمن گذاشته یکے از راجهاے ملکی را با خود گرفته سی کروه راه را در پنج پهر ایلغار نموده پاسے از شب مانده بفاصله دو کروه از فوج مرهٹه رسید چون زیاده از هفتصد سوار با او نرسیده بود راجه را فرمود که اگر صبح دمد و مرهٹه قلت فوج ما را برای العین ببیند دلیر گشته جسارتها خواهد نمود مصلحت آنکه نشانها و نقارخانه مرا نزد خود داشته همین جا با چندے از راجپوتیه که همراه شما رسیده توقف نمائید و فوجے را که از عقب برسد توقیف نموده آسایش دهید و من همین وقت در آنها تاخته شبخون میزنم و تا دسترس باشد مخالفان را می کشم بعد طلوع صبح اگر آنها سرشخی نموده زور آرند من آنها را بطرف خود کشیده این طرف مے آرم باید که شما دران وقت اعلام را کشاده نقاره و کرنا بلند آواز ساخته هر طرف که هجوم آن قوم شوم باشد یورش نمائید بعد ازین تمهید خود را بر لشکر مخالف زد تا آنها خبردار گشته جمع آیند مردم بیشمار بقتل آورد و از چار سو صدای بگیر و بکش بلند گردید چون صبح دمید و کمیت فوج با نشانهاے راجه بر مرهٹه ظاهر گردید شاهزاده هزار سوار که در شب تیار گشته خود را بیک کنار محفوظ داشته بود بر خانجهان بهادر یورش آورد و آن بهادر دلیر موافق مشوره عنان گردانید و فوج مذکور را بسوی خود کشیده بمیدان آورد با آنکه تا آنوقت نزد راجه مذکور زیاده از هزار سوار جمع نشده بود اما راجه حسب الامر نشانهای خانجهان بهادر کشاده و صدای نقارخانه و کرنا بلند ساخته بیکبارگی حمله آورد همین که علامت لشکر خان جهان بهادر ظاهر گشت مرهٹه ها دست و پا گم کرده بفریاد آمدند که خانجهان بهادر رسید و بے اختیار رو بفرار نهادند درینوقت سه چهار هزار سوار دیگر از افواج عقب مانده خانجهان بهادر مقابل مرهٹه هاے فراری و یمین و یسار آنها رسیده صدای بگیر و بزن بلند گردانیدند مسوده اوراق در آن روزها برای تشخیص در جاگیر والد در آن پرگنه رسیده محصور غنیم گردیده امید جان بدر بردن نداشت قابو یافته خود را بفوج ظفر موج پادشاهی

انداخت تا هر طرف نظر کار میکرد و از کشته پشتها بنظر می آمد کار بجائے رسید که مرهٹه ها خود را از مادیان انداخته باظهار عجز و زبونی بجانهاے مزارعان و رعایا پناه می بردند و آنها بسنگ و چوب سر آنها نرم می نمودند و غنیمت بسیار که از اطراف غارت نموده آورده بودند بدست غازیان افتاد و بعد فتح تا دو سه روز حسب الامر خاکروبها سر افتادگان میدان را بریده چهل پنجاه ارابه از سر بریده آن جماعه و نیزه و آفتاب گیر با اسباب دیگر پر کرده روانه خجسته بنیاد میساختند بهمین دستور در اکثر محاربات که سررشته تدبیر از دست نمیداد باقبال عالمگیر فتح و ظفر نصیب او می گردید انتهی کلامه این قسم امیر کبیر و شجاع دلیر و امثال او ملازمان جان نثار کارگزار را بمحض اتهام بعض تنگ ظرفان حسد پیشه یا بمجرد قضات و مشائخ باطن کور معزول المنصب نمودن و ضبط جاگیرات فرمودن همان نتائج داد که سالها صرف اوقات نموده و کرورها برایگان داده انتظام دکن اصلا میسر نیامد و سرمایه فساد و عناد مرهٹه با مسلمانان بیچاره دیگر گشته آخر تمام هندوستان جولانگاه عساکر مرهٹه و باعث هلاکی اطفال و نسوان مسلمانان و بے پیرقی آنها از دست سکهان و مرهٹه و دیگر هنودان بقدر گردید و اجراے این مفاسده عائد حال عالمگیر گشته قرون بسیار و اعصار بیشمار ثواب آن بروح کثیر الفتوح او رسیده و خواهد رسید اطاعت اوامر و نواهی الهی در اغراض و اهواے نفسانی خود چنان بود که انچه ازان درباره پدر و برادران و پسران خویش بمعرض بیان در آمد و تبعیت شرع و قاضی که ازو شهرت دارد در کارهائے که خلاف رضاے او بود این قسم که محرر تاریخ مذکور می نگارد صورت خطه ازان که پادشاه عالمستان کمر همت بتسخیر بیجاپور و حیدرآباد بسته بود روزے از قاضی شیخ الاسلام در خلوت فتواے جواز این مهم خواست قاضی برخلاف مرضی و اراده خلد مکان جواب داده بعد چندروز بعد دیگر هواخواهان رخصت بیت الله خواسته و بجد گشته حاصل نمود و روانه کعبه مقصود گردید انتهی این عبارت او دلالت میکند که از قاضی نهایت رنجیده او بر جان خود ترسیده بدر رفتن بهانه حج بیت الله فوز عظیم دید و قاضی عبد الله در جنگ حیدرآباد قاضی حضور بود اتلاف مسلمانان از طرفین هر روز دیده تنگ آمد روزے عرض نمود که ابو الحسن و همراهانش همه مسلمانند و ازین طرف هم اکثرے اهل اسلام جدال و قتال خلاف آئین و منافی شرع متین است اگر بمقتضاے الصلح خیر مصالحه فرمایند هر آئینه بجا و موجب ترحم بر عجزه و غربا خواهد بود چنان مورد عتاب گردید که قریب بود قضا متوجه قاضی گردد و بسفارش برخے از مقربان تادیب قاضی از لوح خاطر محو نموده جزاے محرومی از شرف حضور و امتناع از باریابی مجراے او اثبات فرموده مدتے ممتد از ادراک کورنش ممنوع بود و فضائح و قبائح چند از پادشاه مجاهد بظهور رسید که ادنی هوشیار را ازان قسم کارها تجنب و احتراز لازم می شمرد برخے ازان در وقائع حیدرآباد که نعمت خان عالی بطور شوخی باکمال [illegible] نگاشته بپیرایه ایضاح می باید اکنون لازم افتاد که بعضے از سوانح جنگ حیدرآباد درین صفحات ارتسام یابد تا وسیله عبرت ناظران کرام گردد

ذکر مجملے از حیل عالمگیر که در تسخیر حیدرآباد و بیجاپور نمود

چون عالمگیر در شدت حرص و شره بے نظیر بود تسخیر سلطنت بیجاپور از آخر سلاطین عادل شاهیه که مسمی بسکندر عادل شاه بود و انتزاع حیدرآباد از خاتم سلاطین قطب شاهیه سلطان ابو الحسن تانا شاه در خاطر خود مصمم نموده شروع ببهانه جوئی فرمود درخواست که [illegible] آورد اول نامه متضمن بر طرف نمودن مادنا برهمن که بوزارت او بنا بر بعضے جهات فرو[illegible] مامور بود و فرستاد سلطان ابو الحسن در امتثال فرمان مذکور عذرے خواست درین ضمن شنید که ابو الحسن الماسے دارد که درین ایام در وزن و قیمت در جواهر خانه هیچ پادشاهے نتوان یافت در طمع افتاده میرزا محمد مشرف دیوان خاص را که از خانه زادان

و تربیت کرده او بود بطلب آن الماس رخصت نموده در خلوت فهمانید که مطلب از فرستادن تو فقط طلب آن [illegible] نسبت بکه مقصد آنست که در هر دو صورت قبول و انکار از ارسال آن جوهر بدستور فرستادهاے دیگر نظر بطمع و ضرر خود [illegible] خود را بر کنار داشته عمداً در گفتگو بیباکی و درشتی نموده گستاخانه سخن بر خاشش نمائی شاید [illegible] تقصیر نافرمانی بر او ثابت گشته دست آویز نازعت میسر شود چون آن میرزا محمد نزدیک بحیدرآباد رسید ابو الحسن [illegible] سرکار خود را باستقبال او فرستاده باعزاز و احترام طلبید بعد تقدیم مراسم ضیافت [illegible] مرقوم [illegible] الماس معلوم نمود فرمود که جمیع الماسهاے جواهر خانه مع کاغذ سیاهه جواهر خانه و متصدی سررشته داران پیش میرزا محمد حاضر آورند و بلقبهاے غلاظ و شداد برائت ذمه خود از اخفاے الماس غیر از الماسهاے حاضر حاصل نمود از جمله آن الماسها جوهرے که از وزن و شفافی و رنگ به از و نمود مع تحف و هدایاے لائقه دیگر بطور پیشکش حواله اش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت هاشم علیخان خافی محرر تاریخ عالمگیری می نگارد صورت خط محرر اوراق بعد عود از زبان او شنیده نقل مینماید که در سر مقدمه در مجلس ابو الحسن گرے که می آمد موافق حکم و مرضی پادشاه گستاخانه و بیباکانه سوال و جواب نموده او را ملزم میکردم اما در یک سخن ملزم گشته نتوانستم که جوابی بگویم و آن اینکه بتقریبے ابو الحسن گفت اگرچه ما هم پادشاهیم اما خود را در جرگه نوکران عالمگیر میدانیم من ازین سخن برآشفته گفتم که در مقابل عالمگیر پادشاه غازی شما را نرسد که نام پادشاهی بر خود اطلاق نمائید ابو الحسن در جواب گفت میرزا محمد غلط میگوئی اگر نام پادشاهی بر ما اطلاق نشود پادشاه شما را شاه الشاهان چه قسم خواهند گفت انتهی کلامه بعد ورود برهان پور که گویا سرحد دکن است در سال بیست و پنجم از جلوس شهاب الدین خان پسر قلیچ خان را که آخر مخاطب بغازی الدین خان فیروز جنگ شد در ان ایام منظور نظر تربیت عالمگیر گشته اضافه هاے متوالی می یافت براے تسخیر بعضے قلاع تعلقه سنبها مع اسباب قلعه گیری با فوج شایسته مرخص نموده مامور ساخت که قلعه راسیج چون از قلاع متینه نامی نیست و شاهجهان پادشاه هم وقت اراده تسخیر بلاد و قلاع دکن ابتداء بهمان قلعه نموده بآسانی مسخر ساخته بود خان مذکور هم ابتدا بهمان قلعه نماید و نیکنام خان را قلعه دار ظهر و فوجدار سرکار بگلانه گردانیده مخفی تاکید نمود که قلعه سالیر را که از قلاع مستحکمه معروفه است باحتیال شایسته سعی موفور نماید تا بدون جنگ و جدال بدست آید و در سنه بیست و ششم بعد انقضاے برشکال از خجسته بنیاد کوچیده متوجه احمد نگر گشت و شاهزاده محمد اعظم را براے تسخیر قلعه سالیر و دیگر قلاع نواح گلشن آباد متعین نموده شاهزاده معظم را براے تنبیه مفسدان رام دره متصل کوکن عادل شاهیه مامور فرمود چون اعظم شاه متوجه تسخیر قلاع گردید نیکنام خان که حسب الامر از سابق با قلعه دار سالیر راه سازش باز کرده ارسال رسل و رسائل مے نمود زیاده تر سر گرم کار مذکور گشته بقلعه دار پیغام نمود که آخر این قلعه باقبال و اقتدار عالمگیر مفتوح خواهد شد اگر محنت مرا ضائع نگردانی حق خدمت تو در حضور اثبات نموده پنجهزاری خواهم گردانید و هم رفاه خود در قبول نصائح نیکنام خان دیده اطاعت کرده قبل از ورود اعظم شاه بسعی نیکنام خان تسخیر قلعه مذکوره میسر آمده کلید طلا مرسله خان مرقوم بحضور رسید و نیکنام خان مورد عنایت و قلعه دار بحضور رسیده بپنجهزاری سه هزار سوار گردید هاشم علیخان خافی می نگارد که از ابتداے سلطنت عالمگیر بعد تحقیق نام و نشان فراخور حال خانه زادان موروثی و نو ملازمان بمناصب و اضافه ها سرافرازی مے یافتند و آبروے منصب و نوکران پادشاه در وقتیکه پادشاه داخل احمد نگر دکن گشت بحال بود و از جاگیرات و نقدی کامیاب و زندگانی بخوبی مے نمودند و پادشاه در پیش آوردن افغانان و راجپوت احتیاط می نمود و قوم کشمیری خصوص فرقه چکک کمتر بمنصب سرافرازی می یافت بعد ازان که جلب قلوب دکنیان خصوص ملازمان سنبهای مرهٹه و سلاطین بیجاپور و حیدرآباد بنا بر عرض استیصال آنها

وتسخیر ممالک دکن پیش نهاد خاطر گشت هر کس بوسیله هر که رجوع بدین آستان می آورد زیاده از مرتبه و حوصله خود بمناصب عظیمه وعطاهای خلاع وجواهر و اسپ و فیل و خطاب سربلندی می یافت هر چند برای استماله آنها مناصب عظیمه بخشیده جاگیر بالقدر هر چه بود زیاده از سه ماهه یا چار ماهه تنخواه نمی شد و در دادن جاگیر دغاهض بسیار بعمل می آمد باز هم بر و ایام کار بجائی رسید که تمام ملک به تنخواه نو آمدهای دکن رفت و وکلای آنها بایصال رشوت و کارسازیها محالات سیر حاصل برای موکلان خود می گرفتند هر قدر که در مراتب و مناصب عمده جدیدان بی نام و نشان افزود روز بروز در اعتبار واقف ار منصبداران و ملازمان قدیم کاسته کار بجائی رسید و عرصه چنان تنگ گردید که بعضی از خانه زادان روشناس از راه قدردانی پرورش می یافتند لیکن جمع کثیری از منصبداران کم پایه که چنان مربی و زر خرج مهم سازی نداشتند بی جاگیر محض شدند و ماهها پای باقی معدوم الوجود گردید چنانچه مکرر بر طومار ارباب طلب پادشاه دستخط نمود که یک انار و صد بیمار و در اوقات تعیین افواج و عزل و نصب خدمات عمده های واجب الرعایة را نظر بر قلت پای باقی از روی آوارجه جاگیر مردم کم پایه تغییر نموده تنخواه عمده های مذکور فرموده عالمی را زیر تیغ بیدریغ قلم می کشید این عمده نوازی علاوه دیگر خرابیهای بیچارگان بی بضاعت می گشت انتهی کلامه شهاب الدین خان که به تسخیر قلعه رامسیج مامور شده بود نظر بشجاعت او و اسباب قلعه ستانی که همراه او معین شده بود بایستی سرسواری آن قلعه مفتوح می گشت از حزم و هوشیاری قلعه دار سنبها که بحراست آن قلعه مامور بود فتح قلعه مذکوره دشوار گشت با آنکه آن قلعه دو سه توپ آهنی کهنه شکسته داشت اما قلعه دار بکاردانی خود توپهای چوبی بسیار تراشیده و از چرم پیچیده تیار نمود و تا ضرورت نمی شد و مردم پادشاهی بر پای آن نمی آمدند توپ نمیزد چه آن توپها زیاده از یکبار بکار نمی آمد و نوعی پایداری و حراست نموده که شهاب الدین خان و فوج پادشاهی مجال تسخیر آن نیافت و ایام محاصره بامتداد کشید بعد از آن قاسم خان که از امرای مبارزت پیشه مدبر و کار طلب مشهور بود بتسخیر قلعه مذکور مامور شد و از کلیه سعی و یورشهای متوالی آن بهادر هم مفتوح نشد بعد از آن خانجهان بهادر کوکلتاش متعین گشت و آنچه لازمه سعی و تلاش بود بتقدیم رسانید سودی نداد ناچار روزی منصوبه درستی دیده عوام سپاه و بازاریان را بطرفی مقرر ساخت که شور یورش از حد بدر برند تا مردم قلعه آن طرف بمدافعه آنها پردازند و از طرف مقابلش که قابل کمند انداختن و زینه گذاشتن بود سه چهار صد کس شجاعان مقدر را مقرر و بمواعید اضافه و انعامات مستعد ساخت که چون حارسان قلعه بطرف یورش مشغول شوند بهادران مذکور دامن همت بر کمر جرأت زده در کمال اخفای شور و غوغا بالا برایند اتفاقاً این خبر از جواسیس بحارس قلعه بعینه رسید او هم همین قسم تدارک پرداخته عوام قلعه را بطرف عوام اهل یورش و ارباب غوغا و شورش مقرر ساخته شجاعان آبرو طلب را بطرف کمند افگنان پلنگ خصلت گذاشت و آنها پنجه های آهنین که در دکن رائج و آنرا بزبان هندی بگه نوهه میگویند در دستها کرده و سیوف و دیگر حربه های جان ستان گرفته مستعد مدافعه عارجان فصیل قلعه استادند اما نوعی خاموش بودند که کسی گمان بودن مردم بدان طرف نمی برد از جمله یاران قلعه کشا دو نفر پیش آهنگ بر زینه ها بر آمده خود را بسر دیوار قلعه رسانیدند و پیروان آنها در راه بودند همین که پیش قدمان بر فراز حصار بر آمدند حارسان قلعه که پنهان نشسته بودند یکبار از کمین جسته اول دستار بالا بر آمدگان در ربودند بعد از آن به پنجه های آهنی سر و روی آنها چنان خراشیدند که چشم و لب و رخسارهای هر دو زخمی گشته بزشت ترین صورت معیوب گردیدند و بصدمات پی در پی از بالای آن کوه سرنگون گردانیده پایین افگندند و از پی بر آمدگان نیز بصدمه افتادگان پیروی پیش قدمان گزیده سر فرو شکسته دست و پا و بزمین رسیدند و بعد روزی چند

مزوری که در علم تکسیر و تسخیر جن شهرت داشت مزخرفی چند بخانجهان بهادر گفته ماری از طلا بوزن صد توله درست کنانید و لباس چرم بو بدار حلوا از پنبه پوشیده مار طلائی در دست گرفته بر کنگره چوب بالای دمدمه نشسته فوج را مامور به یورش گردانید و خود آن مار را بانواع مختلفه حرکت داده شروع بخواندن بعضی از اسمای عجیبه نموده وعده او بخانجهان بهادر آن بود که بدین صورت قلعه مفتوح خواهد شد ناگهان ضربتی از سنگ یا گوله سر و بآن مرد مزور رسیده از بالای آن بلندی گردیده دست و پا شکسته بر زمین غلطید و کاری ساخته نشد آخر الامر سرداران متعین مثل خان جهان بهادر و قاسم خان و غیره دست افسوس مالان از محاصره دلتنگ و از تسخیر مایوس گشته روزیکه داعیه برخاستن از پای آن قلعه نمودند فرمودند که لکهر و غیره آلات چوبی که برای تسخیر قلعه ساخته بودند آتش دهند وقت سوار شدن تغییر لباس نموده کوچ کردند تا مخالفان سردار را نشناسند حارسان قلعه فریاد میزدند که اندکی صبر کنید تا آتش لکهر سرد شود و خاکستر آن بر رویهای خود مالیده برگردید و سنبها باستماع این خبر برای قلعه دار خلعت فاخره و حلقه های طلائی که آنرا در هندی کهره میگویند بوزن نیم آثار تیار کرده برای هر دو دستهای او فرستاد و از قلعه داری آنجا تغییر نموده حارس یکی از قلاع متینه گردانیده صوبه بیجاپور را نوشته است که زیاده از سه چار ماهه راه طول و عرض کمتر از دو صد کروه واقع نشده حاصل صوبه مذکور در عهد سلطان محمد عادل شاه جد سکندر عادل شاه که از دست او عالمگیر انتزاع نموده دو کرور هون که عبارت از هفت کرور روپیه باشد بود و از سستی سکندر شاه که اکثر ممالک از تصرفش بدر رفت ملک بیست لکهه هون در ید تصرف او مانده بود که عالمگیر پادشاه در سال هزار و نود و شش هجری سنه بست و نهم جلوس خود از احمد نگر باراده تسخیر بیجاپور نهضت نمود و مهم آنجا را بالجاه اعظم شاه پسر خود نامزد نموده روح الله خان را با چندی از امرای جلادت شعار با بیست هزار سوار و سید عبدالله خان بارهه را که از قدیم الخدمتان محمد معظم بهادر شاه ولیعهد بود با دو هزار سوار و دیگر اسباب قلعه ستانی بهراولی اعظم شاه قرار داده پیشتر روانه نمود و خانجهان بهادر را با افواج و اسباب بتسخیر قلاع و بلاد حدود حیدر آباد در راهی ساخت و حیدر آباد را دار الجهاد نام نهاد از سید عبدالله خان بعد جنگهای راه هنگام محاصره ناک تهانه متعلقه بیجاپور ترددات نمایان تا رسیدن اعظم شاه بظهور رسید چون فیما بین اعظم شاه و بهادر شاه نفاق و شقاق بود اعظم شاه نمی خواست که نام تردد رفقای بهادر شاه بر زبان مذکور شود و سید عبدالله خان را از جانبازان بی نیاز میدانست لهذا اول بوساطت مصطفی خان کاشی که معتمد علیه او بود دلالت برفاقت خود نموده فرمود که نام مورچال بهادر شاه از میان باید برداشت و چون بدلیری روح الله خان سید عبدالله خان اختیار رفاقت درین سفر نموده بود اعظم شاه روح الله خان را هم در میان داده تکلیف امر مذکور کرد سید عبدالله خان صلاحیت بقبول این امر نداده اعظم شاه با افواج بیجاپوری اشعار رنجش بر مورچال سید عبدالله خان در ایام کمی نیز نموده در کمک و اعانت او تغافل و اهمال می نمود و در روز یورش نیز سبقت بر جمیع افواج پادشاهی از سید عبدالله خان بظهور رسید و از قلعه روی توپها و هر نوع آتشبازی بطرف سید عبدالله خان زیاده بود و در آن یورش قریب دو صد و پنجاه نفر که اکثری مردمان تهور پیشه و شناسان بهادر شاه و دلاوران بارهه بودند مع دو فیل کشته و زخمی گردیدند و سید عبدالله خان بهادری شایان نموده تزلزل تمام در دل هوش باختگان قلعه انداخت و قریب بود که متحصنان امان خواه آیند در همین اثنا و در بروج دوباره بهم رسد اعظم شاه در ظاهر روح الله خان را باعانت و باطناً بمخالفت این جلادت علی الرغم نام بهادر شاه به پیامهای وعده وعید آمیز فرستاد و روح الله خان رسیده بپاس خاطر شاهزاده و باقتضای وقت از طرف خود هم کلمه چند

بطور نصیحت گفته سید عبد الله خان را باز داشت و خان مرقوم طوعاً و کرهاً ناچار خود را یکبار رکشید و بجای خود رفته فرود آمد چون آثار
خبر جلادت و جانفشانی سید عبد الله خان بپادشاه رسید بر سید بهادر رند که بتحسین و آفرین بسیار گفته بشاه عالم بهادر شاه مبارکباد
گفت روز دیگر که قبر معاودت سید مذکور مع فوج بناکامی و بناچاری رسید بنهایت آزرده خاطر از سید عبد الله خان و شاه عالم گشته
اعتراضها و خفگی بے محل نمود بعد ازان که بر اصل حقیقت آگهی یافت بتقاضاے مصلحت روح الله خان و سید عبد الله خان را
بحضور طلبید و سید عبد الله خان را ناحق بمرتبه مغضوب گردانید که اگر روح الله خان شفیع جرائم ناکرده او نمی گشت کمال
خفت و بے آبروئی باو میرسید ملخص کلام هاشم علیخان خافی ست که نگاشته خامه حقیقت نگار گشت و تهی قدردانی و سلیقه
سلطانی و اعظم شاه در محاصره قلعه مذکور از ملازمان سکندر بیجاپوری چنان محصور بود که اگر شهاب الدین خان پسر عابد خان و برادرش
مجاهد خان و دیگر امرای متعین این هر دو برادر رسد غله و بنجاره از غارت افواج سنبها و سکندر بیجاپوری محفوظ داشته بلشکر
اعظم شاه نمیرسانیدند اثرے از اعظم شاه و لشکر او کسی نمییافت هاشم علیخان خافی می نگارد که کار لشکر اعظم شاه بجائی رسیده بود که حیوانات
و دواب فاقه های غیر معدود می کشیدند و آدمی زادگان بخوردن آرد و پوست درختها و تخم املی که بآرد استخوان چارپاهاے مرده
ممزوج بوده میخوردند و آنهم میسر نمیشد و عالمے از گرسنگی و خوردن چنین ماکولات غیر لائقه شربت ممات چشیده جانی بیگم دختر
دارا شکوه زوجه اعظم شاه که در اردو دوراز لشکر شاهزاده میماند که بےگاه غلبه فوج و کهنیان در محاصره اردو روے داده خود
سوار شده از محفه و عماری تیر براعداده امرا و نوکران را تحریض بر جانفشانی و پایداری مے نمود تا کمک از لشکر اعظم شاه
میرسید و در ان حین که شهاب الدین خان رسد غله براے اعظم شاه و لشکرش مے برد در راه افواج بیجاپوری که
اضعاف مضاعف فوجش بود ممانعت نموده عرصه چنان تنگ ساخته بود که قریب بود آفتے عظیم بفوج پادشاهی و
اجناس غله برسد شهاب الدین خان و برادرش مع سرداران همراهی فاتحه فیر خوانده و دست از جان شسته خود را بران
سپاه بے قیاس زده کارزار رستانه نموده مخالفان را شکست داد و غله و بنجاره را صحیح و سالم باعظم شاه و لشکرش رسانید
شاهزاده و شهاب الدین خان را آفرین گویان در بغل گرفت و ملبوس خاصه که پوشیده بود خلعت داده مورد عنایات دیگر
ساخت و چون این خبر بعالمگیر رسید بے اختیار بر زبانش گذشت که چنانچه آبروے چغتائیه و حمایت نمود شهاب الدین خان
بحال ماند حق سبحانه آبروے او را و فرزندان تا آخر زمان از آفات دوران در حفظ و امان خود نگهدارد و
بر مراتب منصب هزاری با هزار سوار افزوده بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب فرمود و فرمان الطاف آمیز
براے او و دیگر عطایا براے برادر و همراهیانش فرستاد و بعد انقضاے زمانے بسیر چون محاصره بیجاپور بامتداد
کشید عالمگیر چهارم ماه شعبان سال بیست و نهم از جلوس خود بدان طرف رایات عزیمت برافراشت چون
در قرب و جوار بیجاپور رسید شاه عالم بهادر شاه و روح الله خان و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امراے
رزم آزما را بنابر کمک و اعانت محمد اعظم شاه و محاصره و تسخیر بیجاپور فرستاد و هر یکے باراده اظهار جوهر جلادت و
جانفشانی و کارگزاری و کاروانی خود کمر همت بسته خواست که حسن خدمت خود بظهور رساند شاه عالم بهادر شاه
از طرف دست راست مقابل دروازه شاه پور مورچال داشته مے خواست که به پیغام استمالت و جان بخشی
یا بجرأت و جلادت هر قسم اتفاق افتد بوساطت او قلعه مفتوح گردد محمد اعظم شاهزاده این اسرار پی برده خبر
سازش بهادر شاه با سکندر پادشاه بیجاپور بعالمگیر رسانید و دیگر بدخواهان نیز با اعظم شاه همداستان شدند

روح الله خان بنابر موافقت با اعظم شاه نیز گواهی داد و سردار خان کوتوال هم بشهادت زبان کشاد و شاه قلی نام شخصے از ملازمان
بهادر شاه که آمد و رفت در قلعه داشت حسب الامر عالمگیر از بیرون قلعه بیجاپور سوسان گشته بحضور رسید پادشاه اول بملایمت استفسار
احوال نمود او انکار کرد چون حکم اشکنجه بعمل در شده چوب و کتک خورد بفریاد و اقرار آمده پرده از روے کار برداشت و چندکس دیگر را
شریک بدنامی خود ساخت از انجمله مومن خان نجم و محمد صادق و بنده را بن دیوان بهادر شاه و سید عبد الله خان بارهه
را نام برد عالمگیر بهادر شاه را طلبیده گله بسیار ازین ناهنجاریها در میان آورده تغافل ساخت اگرچه بهادر شاه انکار
نوکری او نمود مودے نداد و سید عبد الله خان را بے جهت با وجود جانفشانیهاے او که در جنگ بیجاپور مذکور شد و هم
در جنگ حیدرآباد که ذکرش آمده بتقدیم رسانیده بود قید نمود و دیگران را اخراج فرمود اگرچه در ظاهر انعدام
ولیعهدی و مراتب منصب بهادر شاه کم نمود اما بر آثار بے التفاتی روز بروز مے افزود روح الله خان چون بکرر شفیع
جرائم سید عبد الله خان گردید بطریق لنفرین حواله او فرمود و شروع سال سی ام مطابق هزار و نود و هفت هجرے
چون عرصه بر محصوران بیجاپور تنگ گردیده از نایابی غله و کاه اسپ و آدم بے شمار تلف شدند شرزه خان که عمده سرداران
سکندر عادل شاه بود از زبان پادشاه خود امان خواسته اوائل ذی قعده کلید قلعه بخدمت عالمگیر آورد و سکندر مقید گردید
تاریخ تسخیر بیجاپور مصرع سه سکندر گرفت ❊ بعرض عالمگیر رسید بشیخ هدایت کیش واقعه نگار کل براے داخل واقعه نمودن
این فقره نوشته عنایت شد بسیاری خرد مدار حبذا بے ریو رنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین
مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل نیز درج گردید ❊

ذکر مجملے از وقائع جنگ حیدرآباد و لشکر کشیدن عالمگیر به سلطان ابوالحسن بادشاه آنجا بحفظ خداداد

بعد فتح بیجاپور عالمگیر قاصد تسخیر حیدرآباد بنفس خود گردید اگرچه افواج او از ابتداے اراده تسخیر بیجاپور براے خرابی و قتل
و ویرانی حدود حیدرآباد متعین بود باقتضاے صلاح وقت و طبیعت خود تغییر و تبدیل افواج و سرداران سپاه می نمود
چنانچه مجملے ازان بزبان قلم خواهد داد و بعد تسخیر بیجاپور ازان طرف مطمئن خاطر گشته همگی همت به تسخیر حیدرآباد گماشت
و حیدرآباد را دارالجهاد نام گذاشته با جمعیت مسلمانان و کفار پادشاه مجاهد و بیدار بدان طرف نهضت نمود احوال
قبل از نهضت بسبیل اجمال آنکه در هنگامیکه اعظم شاه را به تسخیر بیجاپور مامور نمود خانجهان بهادر را مع ایرج خان و صفدر خان
پسر فدائی خان برادرزاده خانجهان بهادر و محکم سنگه وغیره براے تسخیر بعضے قلاع و ماموره هاے نواح و سرحد حیدرآباد روانه
فرمود سلطان ابوالحسن بشنیدن خبر تعین شدن خانجهان بهادر محمد ابراهیم خان سپه سالار خود را با چند سردار دیگر بمقابله او
فرستاد چون خانجهان بهادر نزدیک ملکهر رسیده با جان نثار خان و پرویز خان که از سابق در آنجا بوده با افواج حیدرآبادی
ستیز و آویز داشتند متفق شد محمد ابراهیم خان سپه سالار حیدرآبادی با برخے از سرداران دیگر و سی هزار سوار باستقبال
شتافته معرکه گیرودار گرم ساخت و هر روز مقابله و مقاتله روی میداد و چون مدد محمد ابراهیم متواتر میرسید جمعیت او
همیشه مے افزود تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار با او فراهم آمد و اطراف خانجهان بهادر را فرو گرفت چنان یورشها آورد
که احوال فوج خانجهان بهادر قریب بمغلوبی رسید و خانجهان بهادر بنابر احتیاط گرد لشکر حفر خندق نموده مورچال آراست
و تا یک ماه هنگامه جنگهاے سبک و گاهے بشدت هم میشد بعد یک ماه محمد ابراهیم خان دو روز ظفره داده روز سوم که فوج
خانجهان بهادر غافل و سردار مشغول بازی چوپر بود باگروهے انبوه نمایان گردیده چو آسیب خبر بخانجهان بهادر رسانیدند

که افواج دکن اطراف مورچال را فرو گرفت خانجهان بهادر همت خان و سپهدار خان پسران خورد او و ایرج خان که او نیز از اقربایش بود
باتفاق جگت سنگه هاڑه از طرف راست بدفع اعادی مامور شده بود و دیگر سرداران راجپوتیه و افاغنه را بطرف چپ
مامور نموده خود نیز مهیای سواری گشت تا سواری او تیار شود افواج دکن مورچال را شکسته و از خندق گذشته
بر افواج عالمگیری ریخت و مردم مقابل آمده را مجروح و مقتول ساخته زنجیرهٔ توپخانهٔ پادشاهی را شکسته رستخیز قیامت
برانگیخت شیخ منهاج مقابل سپهدار خان پسر خانجهان بهادر و جگت سنگه هاڑه و شرزه خان لودی و رستم خان برابر
همت خان پسر دوم خانجهان بهادر و محمد ابراهیم خان سپه سالار مع بری خان هاٹ بهیر با فوج دریا موج روبروی
خانجهان بهادر و ایرج خان رسیده ولولهٔ عجیب و غلغلهٔ غریب در افگندند فوجی دیگر بمقابل راجپوتیه رسیده بحملات مردانه راجپوتان
را بی دست و پا ساخت و شیخ نظام بر سر بهیر ریخته هنگامهٔ دار و گیر بکرهٔ اثیر رسانید افواج عالمگیری و روسای لشکرش
پایداری نموده هر طرف کشته و زخمی گردیدند همت خان پسر خانجهان بهادر و صفدر خان برادرزادهٔ خانجهان بهادر
پسر فدائی خان و جسونت بوندیله زخمهای کاری برداشتند و عاری همت خان و دیگر سرداران از شدت تیر باران
گنبدهای آراسته اقدام می نمود اما همت خان با وجود زخمی شدن همت نباخته حملات متواتر می نمود و از پدر مدد می طلبید
خانجهان بهادر که خود نگین وار گرفتار حلقهٔ اعدا بود تسلی بمدد و فضل ایزدی می نمود درین ضمن ٹهری هاٹ خان بهادر با جمعی
از یکه تازان دلاور اسپها تاخته بر خانجهان بهادر و سرداران یورش آورد و تیری بر خانجهان بهادر انداخت
خانجهان بهادر هم تیر بحلقهٔ کمان در آورده چنان بر بری خان زد که یک دست او از کار رفت اما عرصهٔ کارزار بر فوج عالمگیر
چنان تنگ گردید که احدی را امید حیات و نجات نماند درین ضمن از افیال راجه های لکی که نهایت مست و بطرفی
از ریسمانها و زنجیر آهنی محکم بسته بودند فیلبانان صلاح در اطلاق آن دیده مطلق العنان ساخت و زنجیر سه چهار منی در
خرطومش داد آن بلای سیاه بحسب اتفاق مقابل بری خان رسید خان مرقوم بفرط شجاعت خودداری نکرده بر فیل حمله
آورد فیل زنجیری را که در خرطوم داشت چنان بر سواران زد که اسپها چراغ پا گشته سواران را بر زمین زدند و کار بری خان
باتمام رسید و فیل چند کس دیگر را از دلاوران دکن را زیر پا و خرطوم فرو آورده مسمار ساخت و رفقای خانجهان بهادر فرصت
یافته باقی ماندگان مقابل را از پیش رو برداشته پس دوانیدند دیگران هم از صدمات فیل مضطرب گشته کنار جستند و
افواج عالمگیری تا بو یافته حملات متواتر آورد و بحسب قسمت شکست بر فوج دکن افتاده فتح و ظفر نصیب خانجهان بهادر گردید
خانجهان بهادر حقیقت فتح خداداد و غلبهٔ اعدا معروض داشته از پادشاه استدعا نمود عالمگیر محمد معظم بهادر شاه را با فوج
شایسته مع اعتقاد خان خاطب جملة الملک اسدخان و رحمت خان میر نامدار خان و دیگر سرداران رزم آزما بمدد
خانجهان بهادر فرستاد و بعد یکجا شدن هر دو فوج بصلاح خانجهان بهادر روز دوم از ورود قبل از طلوع آفتاب باتفاق
سوار شد چون دو سه گروه از لشکر و مورچال برآمدند افواج دکن با دبدبه تمام نمایان شد و بعد تقارب بر سر شاهزاده
معزالدین و خانجهان بهادر که هراول بهادر شاه بودند ریخته در اول یورش چنان جرأت بکار بردند که سه فیل با چهار صد نفر
سوار و پیاده ازپا در آمد و از توپخانهٔ آتشبار پادشاهی گذشته آشوب غریب در لشکر پادشاهی افگند سید عبدالله خان
بارهه و خواجه ابوالمکارم باتفاق راجه مان سنگه تبه و هراول رسیده مبارزت بهادرانه نمودند و تا سه روز آتش
پیکار در التهاب بود و از طرفین سوار و پیاده کشته و زخمی گردیدند آخر از مدافعهٔ بهادران عالمگیری افواج دکن را

مجال پایداری نماند و عطف عنان به بنگاه خود نمود سید عبدالله خان و دیگر شجاعان بهادر شاهی داعیهٔ تعاقب تا بنگاه نموده
جازم بودند که امروز آنچه شدنی ست بشود خانجهان بهادر این رای را مقرون بصلاح ندانسته به بنگاه خود مراجعت نمود و یکپاس
شب گذشته بمعسکر خود رسیده آرمیدند و احوال این فتح بحضور عرض نموده داشته شاهزاده و خانجهان بهادر متوقع تحسین و آفرین
بودند و فی الواقع بجا بود و لیکن بعرض بسبب معاودت و بازماندن از تعاقب توقعات عنایت بعتاب مبدل گشته فرمان والا شان
متضمن غضب و طیش تمام بنام شاهزاده و خانجهان بهادر صادر گشت و این معنی موجب ملال خاطر هر دو گردید اگرچه از آن روز
افواج ابوالحسن بقصد مقابله و مقاتله سوار نشد اما گاه گاهی روزانه از دور نمایان و هنگام شب بطور شبخون شورشی افگنده
چند بان و بندوق زده بجای خود می رفتند خانجهان بهادر و شاهزاده هم از فرط کلال و ملال قاصد جنگ آنها نمی شدند و ترک
سواری نموده تا چهار ماه در انجا نشسته گذرانیدند و این معنی موجب از دیاد دلتنگی پادشاه گشته فرمانی به دستخط خاص در کمال
اعتراض و سرزنش نگارش یافته مرسل شد و پادشاه بخانجهان بهادر نوشت مصرع ای باد صبا این همه آوردهٔ تست
شاهزاده بعد مطالعه صبح آن روز دیوان نموده خانجهان بهادر را مع دیگر امرای صاحب رای جمع آورده درین باب
کنگاش میان آورد و چون خانجهان بهادر و بعضی راجهای دیگر کبیده خاطر بودند رضا بجنگ ندادند و سید عبدالله خان
و دو سه راجهای دیگر ترغیب بمقابله و مقاتله می نمودند بنابر اختلاف رایها آن روز مشوره ناتمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان
در خلوت التماس نمود که خانجهان بهادر از سرداران کهنه کارآزموده و هواخواه پادشاه هست اما صلاح دولت آنست که
زیاده برین خلاف مرضی حضرت پادشاه عمل نماید و بداعیهٔ گوشمال مخالفان که بنابر دفع الوقت التماس صلح می نمایند سوار باید شد
اگر خانجهان بهادر هراولی نمایند فدوی راه چنداول مقرر فرمایند والا بنده در هراولی شرط جانفشانیها بتقدیم خواهد رسانید
و در رکاب یکی از شاهزادها که بسرداری هراولی مقرر شود جوهر ترددات و فدویت ظاهر خواهد کرد و بعد ازین گفتگو شاه
بهادر شاه به سپه سالار لشکر حیدرآبادی پیام داد که بنابر اغماض از جنگ مورد عتاب پادشاه شده ام لیکن نظر باصلاح
طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی ابوالحسن و شما باصلاح در آن میدانم که اگر شما از قصبهٔ گدهی سرم و دیگر محال سرحدی که تصرف
بندهای پادشاهی در آمده دست برداشته برگشته روید این معنی را وسیلهٔ التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابوالحسن ساخته
بحضور عرض کرده آید محمد ابراهیم که خواهان مصالحه بود راضی گشته با سرداران دیگر استشاره نمود شیخ منهاج و رستم راو
زناردار و دیگر جلادت کیشان جهالت پیشه باتفاق جواب دادند که قلعهٔ سرم و ملک سرحد بر نوک سنان و دم شمشیرها
وابسته است و در آن روز بخلاف ایام ماضی ارزدن بآنها آنقدر شوخی نمودند که وقت آوردن خوانهای خاصه بیگیان
اندرون سراچهٔ حرم سرا رسیده خوان طعام از سر خواص افتاد و چون توپخانهٔ تازه از حیدرآباد رسیده آوازهٔ ٹپاک آن بچرخ برین
رسانیدند و بر مردمکی پادشاهی نیز چیره دستیها نمودند عرق حمیت بهادر شاه بحرکت آمد تهیهٔ آراستن صفوف پرداخت و بدستور
سابق شاهزاده معزالدین و خانجهان بهادر را هراول و سید عبدالله خان را چنداول و دیگر امرا را در جرانغار و برانغار قرار
داده خواجه ابوالمکارم وغیره را در قول با خود گرفته بقصد مقاتله سوار گشته پا در عرصهٔ کارزار گذاشت و سرداران ابوالحسن بهیر را
سبکبار کرده از جائیکه بود دست رهت فرستاده توپهای بزرگ را در گودالها افگنده بعضی از آنها زیر خاک پنهان ساختند و
فوج را سه حصه نموده یکی را مقابل هراول و یکی را روبروی التمش و یک فوج سنگین را با دو سردار شیر پیکار کارزار دیده
بمقابلهٔ سید عبدالله خان قرار دادند چون دریای بلا جوشان و خروشان رو بفوج بهادر شاه آوردند و هنگامهٔ دار و گیر بلند گردید

وکوشش و کشش زیاده از حد بظهور رسید سرداران دکن جرأتها نموده عرصه بر افواج پادشاهی تنگ ساختند از شاهزاده معزالدین
وهمت خان پسر خانجهان بهادر و اعتقاد خان پسر جملة الملک اسدخان ترددات نمایان بظهور رسید و سید عبدالله خان بعد
جرأتهای بی پایان فوج مقابل را برداشته بدو سرداران میمین و یسار پرداخت و تا دو پهر معرکه کارزار گرم بود بعد زوال
فوج دکنیان رو بفرار گذاشت و بهادرشاه مع افواج در تعاقب خصم تا بنگاه آنها شتافت و غلغله عظیم در لشکر دکن افتاد و
شیخ منهاج دو سوار زبان دراز نزد شاهزاده فرستاده به پادشاهزاده و سرداران هراول پیغام داد که سلاطین و امرای سلطنت را
حفظ ناموس طرفین ملحوظ و منظور بود مقاتله فیما بین مردان ست آنقدر توقف باید نمود که ناموس از اینجا محفوظ بگذرد
معزالدین بعد از اذن پدر عنان کشیده مردم را از غارت معسکر باز داشت و دکنیان ناموس را بر آنجا و فیل سوار کرده
در مکان محفوظ رسانیدند و بعد جمعی از طرف ناموس اول عصر باز بهیأت مجموعی هجوم آورده معرکه کارزار را اول گرمتر ساختند
حق آنست که از هر دو طرف آنچه سزای ناموس طلبان عرصه رزم ست بظهور رسانیده داد مردی و مردانگی دادند و جمعی کثیر از طرفین
مع دو فیل فوج شاهزاده معظم از پا در آمدند و از افواج ابوالحسن شیخ منهاج و رستم راو برهمن زخم برداشتند و چار پنج سردار دیگر
بزخمهای کاری مجروح شدند و جلادت کیشان دکن بندرابن دیوان بهادرشاه را مجروح ساخته و فیل سواری او پیش انداخته
روانه شدند سید عبدالله خان با آنکه در همان حالت بدهن او صدمه دسته بان رسیده بود یکی از راجها را همراه خود گرفته در تعاقب
فوج مذکور که دیوان شاهزاده را می بردند شتافته و جبار تها نموده بندرابن را از دست آنها رهانیده باز آورد و وزن غیرت خان
میربخشی شاهزاده در عماری فیل سواری مع یک خادمه که همراهش بود کشته گردید و مردم بی نام و نشان جمعی کثیر از
طرفین سر بصحرای عدم دادند افواج دکن تا شام ثبات قدم ورزیده چون سیاهی شب ساتر نظر بازگشت راه ادبار
گرفته بحیدرآباد شتافتند اما وقت شام سرداران دکن به بهادرشاه پیغام داده بودند که درین جنگها خلق خدا بسیار
تلف می شود و سرداران هر دو فوج بطور مبارزان بر آمده فن سپاهگری و جوهر شجاعت خود ها بظهور رسانند هر کرا
بخت یاری کند ظفر خواهد یافت شاهزاده بنا بر ممارست آداب حرب که دکنیان دارند قبول ننمود هنگام صبح که خبر
در رفتن افواج دکن معلوم گردید شاهزاده شادیانه فتح نواخته در تعاقب آنها بحیدرآباد شتافت چون نزدیک بحیدرآباد
رسید مادنا برهمن که مدار علیه سلطنت ابوالحسن و وزیر او بود از طرف خلیل الله خان معروف بمحمد ابراهیم که سپه سالار
افواج دکن بود پادشاه خود را بدگمان ساخت که محمد ابراهیم با بهادرشاه سازش دارد و آن بی نصیب تر غیب او در صدد
قید و قتل خلیل الله خان گشت خلیل الله خان این معنی دریافته بخدمت بهادرشاه آمده مورد عنایات گردید چون این خبر
بابوالحسن رسید خود را باخته بی آنکه بامرا و رفقای خود مصلحت نماید و عیال و ناموس خود و مردم همراهی خود بر دارد یک ناگاه
با بعضی از خدمه محل و صنادیق جواهر و چون پاسی از شب گذشته راه قلعه گلکنده که نزدیک بشهر حیدرآباد بود گرفته خود را
بدانجا رسانید مردم شهر از سپاهی و رعایا بحال خود درمانده عاجز و حیران شدند و بهادرشاه مع فوج در رسید و در حیدرآباد
رستخیز قیامت و شور یوم النشور هویدا گردید چندین هزار شرفا فرصت سواری و بار برداری نیافته دست زن و فرزند
گرفته بی آنکه برقعی یا چادری بر سر مستورات کشند سراسیمه و مضطر رو بقلعه آوردند و کارخانجات سلطان ابوالحسن
و مال مردم تجار و غیر تجار در ان شهر معمور که عمرها روی فتنه و آشوب ندیده بود بجا مانده کسی را مجال برداشتن پرکاهی
میسر نشد صاحب تاریخ می نگارد که اموال نامحصور که در ارزش زیاده از پنج شش کرور خواهد بدست غارتگران

افتاد

افتاد قبل از ان که خبر لشکر شاهزاده رسد اوباش و لچه های شهر بر خانهای مردم ریخته دست تطاول دراز ساختند
و ارباب ناموس تمام شب از مال و عیال آنقدر که توانستند بقلعه رسانیدند و صبح تا شده مردم لشکر بر شهر تاختند و چون در همه
بازار زر نقد لکوک و اقسام اموال و اقمشه سرکار پادشاهی و امرا و تجار افتاده و فراشخانه و چینی خانه و اصطبل و فیلخانه شاهی همه
بجای خود بود وقت غارت یاد از هول قیامت میداد آنقدر زن و فرزند هنود و مسلم باسیری در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و
ضعفا برباد فنا رفت که علام الغیوب میداند و قلم را یارای احاطه آن نیست اعاذنا الله و جمیع عباده عن ذلک الآفات بعد از آمد
فرستادهای ابوالحسن باظهار عجز و نیاز و استعفای جرائم ناکرده بحضور بهادرشاه رسیده ادای رسالت نمودند بهادرشاه
در منع غارتگران بمبالغه تمام اهتمام نمود و شعله فتنه اندکی فرو نشست اما بر خلق خدا گذشت آنچه گذشت و بر گردن عالمگیر باد
وزیر سلطان ابوالحسن وزر و وبال آن پایدار ماند و در دفاتر احوالش ثبت افتاد و بهادرشاه بر حال ابوالحسن و خلق آن دیار ترحم
نموده بقبول پیشکش مبلغ یک کرور و بیست لک روپیه سوای وجه مقرری هر سال و بعد عزل و معزول نمودن مادنا وزیر و اکنا برادر او
که سرمایه فساد و خرابی سکنه حیدرآباد بودند و انضمام قلعه سرم و کهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف افواج عالمگیری در آمده بود بممالک
محروسه عالمگیر شفیع جرائم ناکرده ابوالحسن پیش پدر گردید چون ابوالحسن بنا بر اقتدار مادنا درین عرصه جواب و سوال و آمد و شد
سفرا و مقید نمودن او و برادرش تامل داشت بعض سرداران عمده و خدمه صاحب اختیار محل نظر بانکه این همه خرابیها بنحوست
آن هر دو برهمن روی داده نزد ماه جانی صاحب زن سلطان ابوالحسن که تسلط تمام داشت رجوع نموده باتفاق لعبتی که
با ابوالحسن خبری شود زبانی بعض محرم رازیها کران فدویت کیش که همراه آن هر دو برهمن می بودند پیغام و اذن قتل آنها دادند
و آن هر دو برادر مقتول گشته سر آنها مصحوب معتمدان فهمیده نزد شاهزاده فرستادند چون عمده امرای عالمگیر بتقدیم رسیده بود بهادرشاه
عرضداشت متضمن اقرار صلح با ابوالحسن بعد اطاعت او در جمیع امور و فرستادن سرهای مادنا و برادرش بحضور عالمگیر فرستاد آن
شهید الحرص سراسر تزویر اگرچه در ظاهر پذیرفت و سعادت خان را که دیوان خانجهان بهادر و از جمله تربیت کردهای خود
بود برای وصول زرهای پیشکش سابق و حال مقرر کرده تاکید بلیغ نگاشت که زود بعرض وصول در آرد تا قبل از ورود
خودش این زرها بحیله و تزویر بدست آمده باشد اما مخفی بهادرشاه و خانجهان بهادر را مطعون و مغضوب ساخت و خفگی را
از حد برده خانجهان بهادر را طلب بحضور نمود و با وجود آنهمه جانفشانیهای او محض ترحمی که بر حال ابوالحسن و خلق حیدرآباد
بعمل آورده ملامتها نگاشت و چون نوجوانان امرازادها خصوص اعتقاد خان خلف جملة الملک اسدخان و دو سه امیرزاده دیگر
در اطاعت فرمان و جانفشانیها مبالغه می نمودند و عالمگیر در تربیت و پیش آوردن آنها می کوشید مکرر در فرمان عتاب آمیز که
بخانجهان بهادر نگاشت تعریف آنها و تعریض از خانجهان بهادر باین عبارت نوشت که خانه زادانیکه هنوز بوی شیر از دهن آنها
می آید نسبت بآن پیر سالخورده زیاده شرط فدویت و جانفشانی بجا می آرند خانجهان بهادر ازین قسم قدردانیها نهایت دلتنگ
و کبیده خاطری گذرانید و میخواست که امیرزادهای مذکور در حروب و کروب اهانتی یابند و در جنگ دشمنان اهمال می نمود
و نیز درین ضمن امرای نمک بحرام ابوالحسن بتطمیع عالمگیر و دلگیری از آقا بحضور عالمگیر رسیده و دلالت بتسخیر حیدرآباد می نمودند
عالمگیر افواج معتبر را بمعاونی آنها برفاقت و اعانت بهادرشاه فرستاد و افواج ابوالحسن تا تنقیح صلح و جنگ بسر کردگی
عبدالرزاق خان لاری و غیره برای مقابله کمک افواج عالمگیری تعین شده بر فوج تازه رسیده عالمگیری زد چون آنها غافل بودند
از لشکر بهادرشاه بنا بر بعد مسافت نیز مددی نرسید و دو سه سردار از افواج عالمگیری زخمی و اسیر فوج حیدرآبادی شدند و بهادرشاه

تا انفصال و تحقیق صلح و جنگ او کنار حیدرآباد بشهرت گرانی غله کرچه نموده بکهر آمده استقامت ورزید اینهمه مدارج جرأت و دلیری
که با افواج حیدرآباد مع تسخیر ملک های تازه درین حرب روی داد و جانفشانیهای سابق که از خان جهان بهادر و سید
عبدالله خان قبل از فتح بیجاپور بظهور رسیده هر دو امیر مذکور و بهادر شاه بیچاره باوجود جرأت و جانفشانی بمحض اندک ترحم
بر ابوالحسن و خلق حیدرآباد و استعفای جرائم ناکرده او مورد عتاب و مغضوب و معزول المنصب شدند عیاذاً بالله و جمیع المؤمنین
من الحرص الشدید چون محاصرهٔ بیجاپور بطول انجامید و از بهادر شاه و خان جهان بهادر ترحم غیر مرضی بظهور رسید بعوض خان جهان بهادر
عابد خان پدر غازی الدین خان فیروز جنگ را بشهرت تحصیل زر پیشکش نزد بهادر شاه فرستاده اول خانجهان بهادر را طلب
حضور نمود و بعد از آن بهادر شاه را هم برفاقت خود طلبید چون خان جهان بهادر بحضور رسید میان مردم معظم خان پدر زن شاهزاده
کام بخش و خان جهان بهادر در جلوخانهٔ پادشاهی بر سر گذاشتن پالکی سواری هردو خانه جنگی و هنگامهٔ عظیم برپا گردید پادشاه
خان جهان بهادر را برای اسکات و افهام مردم او و حیله های حضور را برای ممانعت مردم معظم خان و جهال طرفین بیرون فرستاد
خانجهان بهادر که نهایت ملول و از نا قدردانیهای پادشاه بغایت آزرده خاطر بود از دربار برآمده چون معظم خان را در جنب
عمدگی و فدویت و بهادری خود هیچ می شمرد فرمود که بازار معظم خان را غارت نمایند پادشاه ازین حرکت آزرده تر گشته خانجهان
بهادر را بمهم قلعهٔ سنسنی متعلقه جات از دکن باکبرآباد فرستاد و بعد تمشیت آن مهم چون باز بحضور آمد باز حیله برآورده از منصب معزول
و جاگیرات خان جهان بهادر در تغییر نمود بیچاره بهمین حال از دار رنج و ملال درگذشت احوال پادشاه خجسته خصال دیندار
و قدردانی و سلیقهٔ او در امور سلطنت و جهانبانی مردم هوشیار ازینجا و این کارها که مشتی نمونه از خروارے بقلم آمد دریابند
که تا چه مرتبه و چگونه بود و در محاصرهٔ بیجاپور از بهادر شاه و سید عبدالله خان بارها چنانچه ذکرش گذشت عبث عبث بموجب
بمحض افترا و بهتان آن قسم کاوشها نموده مقید داشت و ایذا ها رسانید

ذکر نهضت عالمگیر به تسخیر حیدرآباد و نام نهادن دار الجهاد

بعد فتح بیجاپور فرستادن فتح نامه ها در اطراف پیش خیمهٔ عالمگیر بشهرت زیارت مزار سید محمد گیسو دراز روانه گردید در اواخر محرم
بسعادت خان سزاول وصول زر پیشکش نوشته فرستاد که ما بدولت عزم جزم در تسخیر حیدرآباد داریم درین زودے
رایات جهان کشا باین طرف متوجه خواهد شد زرهای پیشکش هر قدر که تواند و بهر صورت که میسر آید قبل از انتشار خبر ارادهٔ ما
بدست آورده سرمایهٔ ظهور نیکو خدمتی های خود در حضور نماند و دو سه ماهے قبل ازین که بهادر شاه استدعای مصالحه و استعداد
و استعفای تقصیرات ناکردهٔ ابوالحسن باظهار هرگونه اطاعت نموده بود در آن زمان اگرچه خلعتی و جواهر برای
فریب دادن آن بیچاره ارسال یافته بود اما خاص و عام میدانستند که محض ابله فریبیست و حرص پادشاه قناعت بزرهای
پیشکش نمیکند و در آن وقت هم بنام سعادت خان همین حکم مخفی رفته بود چون سعادت خان حسب الامر حضور در اخذ و جر زرها تقید
زیاده نمود سلطان ابوالحسن را در صورتها اطاعت و ستایش عالمگیر امیدوار امان از صدمات آن صاحب ایمان گردانید بیچاره
اظهار نمود که زر نقد بالفعل متعذر است عوض زر از جواهرهای گرانبها آنچه موجود دارم جیده حواله می نمایم و چند خوانچه جواهر اعلی مع افراد
نقد او بلا تعیین قیمت و تحریر چهره بطریق امانت در پارچه های باریک پیچیده و مهر خود نموده فرستاد و پیغام داد که دو سه روز نگهدارد
تا آن زمان آنچه نقد میسر آید رسانیده مقیم جواهر را با سررشته و از جواهر خانه فرستاده خواهد شد بعد تعیین قیمت سعادت خان نقد و

و جواهر بحضور عالمگیر مع عرضداشت مشتمل بر اظهار فرمانبرداری ابوالحسن ارسال نماید و سلطان ابوالحسن قبض الوصول نوشته داد
و در روز دوم چند بهنگی میوه برای عالمگیر ارسال داشت سعادت خان که ترتیب یافتهٔ عالمگیر و مرید مخلص مهر استرزوری بود جواهر که ابوالحسن
نزد او امانت داشته بود ببهانهٔ فرستادن چند بهنگی میوه را با پادشاه خود خوانچه های جواهر هم در سبد میوه ها گذاشته از طرف خود
بحضور ارسال داشت دو سه روز بران نگذشته بود که خبر تعلق عالمگیر از انجمله با رادهٔ تسخیر گلکنده با بوالحسن رسیده زبانزد
خاص و عام گردید ابوالحسن از رأفت و عنایت ساختهٔ خویش مأیوس گشته بسعادت خان پیغام داد که غرض ما از اطاعت فرستادن
زیور ناموس خود استرضای عالمگیر بامید مراحم و عواطف بود هرگاه تصمیم ارادهٔ او باستیصال این شکسته بال بثبوت پیوست
و امید الطاف و عطوفت نماند خوانچه های امانت جواهر واپس باید داد سعادت خان جواب فرستاد که چون بر من موجب ارتقام
پادشاه داعیهٔ نهضت او باین طرف معلوم و متیقن بود نظر بپاس نمک و خانه زادی آن آستان خوانچه ها را سر بمهر شما در سبد
میوه ها گذاشته همراه بهنگی های مرسلهٔ شما بحضور فرستادم و اکنون در عوضش سر و جان من حاضر و فدای کار عالمگیر است درین
گفتگو طول کشید و بعضے از مردم مامور شدند که رفته جواهر مذکور را بعنف گرفته بیارند و یک دو روز شورش ماند بعد از آن سعادت خان
پیغام داد که درین باب حق بجانب شماست اما من حسب الامر آقای خود تزویری نموده جواهر شما که گرانبها بود گرفته فدای
خود و خوشنودی آقا در ارسال آن دانسته راه رضا پیموده ام الحال که ناچار گشته باید شد و برای کار ولی نعمت خود جان نثاری
باید نمود عالمگیر که از مدتها برای استیصال شما حجتی می خواست از کشتن من دست آویز محکمی بدست او خواهد آمد و الا تا من زنده ام
احتمال انصراف او از داعیه که دارد باقیست و بشرط حیات من هم در رستگاری شما کمر خدمت محکم البته بسته در خود قاصر نخواهم بود و
ابوالحسن را جانفشانی او برضای آقا و حده راین تقصیر نظر بعواقب امور خود معقول افتاده دست از مراجعت برداشت بلکه
او را طلبیده مورد مراحم و تحسین گردانید و خلعت و جیغهٔ مرصع الماس و دیگر اشیا عنایت نمود درهمین ایام روزے
افاضل حیدرآباد نزد سلطان ابوالحسن حاضر بودند احوال عالمگیر و اشتهار دین پروری او مذکور شد علمای مجلس گفتند که
اسپهای فرستادهٔ پادشاه ایران که عالمگیر از عصبیت ذبح نموده بفقرا قسمت نمود با اینهمه اظهار تبعیت شرع و دعوی اتقا از
مناهی و اقدام بچنین اسراف بیجا و توفیق نیافتن بدهی غیر از اطاعت نفس سرکش محمول بر امر دیگر نتوان نمود اسپها را اگر بفقرا و
مساکین و ارباب استحقاق میداد فیضیابی خلق خدا بیشتر بود سعادت خان متصدی جواب از طرف پادشاه خود گشته و بیـ
شایسته نمود اگرچه بنا بر عدم تحقیق بسمع خاطر ارباب خرد منتوا اند شد و آن اینکه پادشاه دیندار را بسبب بدباغی از قهرمان ایران
اسپان را ذبح فرمود فساخته غلطیست که بزبانها جاری گشته حقیقت این است که اسپها را چون بوقت معین برای ملاحظه آوردند پادشاه
در تلاوت کلام الله بود بنابر ملاحظهٔ اسپان از تلاوتی که معتاد بود خواست که قدرے کم نموده تلاوتش را به روز دیگر گذارد
در آن حالت آیهٔ کریمه که در شان سلیمان نبی علی نبینا و علیه السلام متضمن اشتغال ورزیدن بملاحظهٔ اسپان و مشغول گشتن از نماز
سنتی و بروایتی از نماز واجبی بسبب انهماک در دیدن آنها و بعد تنبه امر بذبح اسپان مذکور فرمودند نازل شده از نظر گذشت
آیهٔ مذکوره تلاوت نموده حسب حال خود دانست و بنابر تنبیه نفس بسنت حضرت سلیمان عمل نموده امر بذبح آن فرمود و مردم بنا
هرچه خواهند بگویند علما این جواب شنیده گفتند که اگر چنین بود اسپان را بر دروازه های امرای ایران فرستاده
ذبح نمودن چه معنی داشته خواهد بود سعادت خان جواب داد که این نیز غلطیست که شهرت یافته بر السنهٔ مردم جاریست و آنچه
این ست که چون شاه جهان آباد تازه احداث یافته بود و هر امیری که از ایرانیان در هر محله از محلات آن شهر خانهٔ خود ساخته

بنام او شهرت داشت و اسپها اگر یکجا ذبح میشدند از زحام لبیا میشد و اکثر ضعفای محلهای دور دست که آنها را رسیدن در انجا
متعذر بود محروم می ماندند و برخی را اگر سے رسید بتضییع و حرج بسیار ربتعے ازان گوشت میسر می آمد بنابراین حکم فرمودند که در هر محله
یک دو اسپ برده ذبح نمایند از روی اخبار وقائع نگار حیدرآباد چون خبر این تقریر و توجه بعالمگیر رسید شادمان گردیده بر سعادت خان
تحسین و آفرین بسیار نمود و از گلبرگه پیش خیمه را بطرف حیدرآباد روانه فرمود و سلطان ابوالحسن بیچاره باستماع این اخبار سوخته عریضه
مشتمل بر پشیمان والتماس اطاعت و استعفای جرائم ناکرده و اظهار فرمان برداریها و باز آمدن از آنچه ممنوع شود مصحوب بلا زبان سخندان
فرستاده ضعیف نالی و عجز و مسکنت آنقدر که باید نمود اما از قساوت قلبی که عالمگیر داشت مطلقاً نه پذیرفته جوابش را حواله بزبان سیف
و سنان فرمود و سیئات عظیمه نمود باشد مقید نمودن پدر و پسران فرمان بردار و مقتول ساختن برادران عاجز و گرفتار و درویش
حقیقت کیش شاه سرمد و ارتش و دیگر تزویرات باقتضای طبع دنیا پرست نمودن و آنرا کسوت دین پروری پوشانیده ابله فریبها
فرمودن فراموش ساخته و مصداق آیه وافی هدایه (اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم) گردیده فرمانی متضمن اثبات تقصیرات
ابوالحسن اصدار نمود و شرحش آنکه اگرچه اعمال قبیحه آن بدعاقبت از احاطه تحریر بیرون است اما از صد یکے و از بسیار اندکے شمرده می آید
اولاً اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشائخ و فضلاء را منکوب و مغلوب ساختن و در رواج
فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن و خود را از باده پرستی و بدمستی و در انواع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر و اسلام و ظلم و
عدل و فسق از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کافر حربی یعنی سنبهای جهنمی دقیقه نامرعی نداشتن و خود را بسبب معاونت دار
حربی کرینض کلام الهی و منع آن واقع شده پیش خلق و خالق مطعون گردانیدن و باوجود ارسال فرامین نصیحت آمیز مصحوب
مردم آداب دان مزاج گرفته حضور پنبه غفلت از گوش نکشیده درین تازگی یک لک هون برای سنبهای بدکردار فرستادن
و با اینهمه اعمال مغرور و سرمست باده غفلت بوده نظر بر افعال خود ننمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن مصرع
زهے تصور باطل زهے خیال محال ◦ القصه ابوالحسن مایوس محض گردیده بفکر محاربه و تعیین افواج برای استقبال خصم افتاد
و شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان معروف بعبدالرزاق لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه را مرخص نمود عالمگیر چون بده
منزلے حیدرآباد رسید بعض سرداران حیدرآباد را نمودار گشته دست و پای جنبانیده دور از لشکر منزل گزیدند چون افواج
عالمگیر ده برابر افواج دکن و اسباب حرب علی هذا القیاس بود سعی آن بیچارگان سودے نمیداد غازی الدین خان فیروز جنگ
که بعد فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گڈه مامور بود کلید طلا مع عرضداشت مژده فتح قلعه مذکور مرسله او رسیده و روادشدن
خان مذکور بطریق ایلغار حسب الطلب حضور معروض گردید عالمگیر بفاصله یک کروه از قلعه گلکنده رسیده معسکر ساخت و افواج
دکن ازدحام نموده شورش افزا گشت بعض امرای رکاب بجنگ آن مامور شد بعد زد و خورد که در خور طاقتش بود و لغزار نهاد و
در جاییکه مناسب دانست منزل گزید و بعد رسیدن فیروز جنگ تعیین مورچال بنام هریکی از امرا نموده حکم بکندن نقب و بستن دمدمه
و تقسیم افواج فرمود و مهیای جدال و قتال گردید در همین روز عابد خان پدر خان فیروز جنگ که بجرأت سواری که در یکی از مساجد
حیدرآباد و بنام یکی اسدالله الغالب نموده بنوک نیزه خود میخواست محو نماید رسیده دست راست او از ضرب گوله توپ پرید و بعد
دو روز راهی صحرای عدم گردید سلطان ابوالحسن چون بهادر شاه را با احوال خود متوجه و رحیم میدانست رجوع باو نموده بوساطت
همدمان محرم پیغامهای محبت مع تحف و هدایا فرستاد و التماس سعی در عفو تاثم نا کرده خود و استدعای امان می نمود بهادرشاه هم
میخواست که در هر دو صورت فتح و جنگ علی الرغم اعظم شاه و فیروز جنگ معامله با ابوالحسن بدست تا مه از دست او انجام یابد بنابرین

باب گفتگو با سلطان ابوالحسن مفتوح داشت اعظم شاه و دیگر غمازان فتنه انگیز این احوال را بنا خوش وجهی در حضور عالمگیر
آب و تاب تمام ظاهر ساخته عالمگیر را از بهادرشاه و زوجه او نورالنسا بیگم و دیگر رفقای محرم شاهزاده بدگمان ساخته بودند درین ضمن
داروغه پالکی خانه و دیگر کارخانجات بهادرشاه بعرض شاهزاده رسانیدند که سواریهاے حرم از دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه
برآمده گاه بیگاه بر مورچال میریزند مبادا چشم زخمے بناموس سلطانی رسد بهادرشاه فرمود که خیمه و سواریهای زنانه را نزدیک دولتخانه
آرند محمد اعظم شاه و فیروز جنگ و دیگر مخلصان اعظم شاه بعالمگیر خبر رسانیدند که بهادرشاه در مقام عذر پیوستن بسلطان ابوالحسن و قاصد رفتن
بقلعه است عالمگیر باوجود دعواے عقل و شعور نفهمید که اگر سازش با ابوالحسن هم باشد محصور شدن چه فائده دارد و چرا افواج او را نزد
خود طلبیده برسرش نریزد که خود هم اندرون قلعه محصور و مقید گردد و آتش خشم و کین او شراره بار گردیده حیات خان داروغه غسل خانه
بهادرشاه و خواجه ابوالمکارم را که باوجود رفاقت شاهزاده هر دو را از جمله مریدان صادق خود مے شمرد طلبیده استکشاف احوال نمود
و بانواع تهدید و تهدیدات علحده علحده از هر دو کس پرسید هر دو همین معروض داشتند که بهادرشاه را اراده غیر ازین نیست که بالتماس
و قلم عفو بر جرائد اعمال ابوالحسن کشیده گرد یا قلعه گلکنده طبعی و اهتمام او به تسخیر در آید و هرگز اراده فاسد پیرامون خاطرش
نگذشته چگونه سخن غیرواقع عرض نموده زبان باتهام مرشدزاده خود کشائیم و هرچند بدلائل موجه بجیهے بهادرشاه خاطرنشان نمودند
سوء ظن ازلی آن بدباطن بیرون نرفت و بهادرشاه را چنانچه سابقاً اشاره بآن رفت طلبیده بناحق مقید نمود و نورالنسا و فرزندان
شاهزاده و خواجه سرایان و دیگر همدمان محرم او را انواع خفت و اهانت و ایذا و تعدیات رسانیده مدتها محبوس داشت
و جمیع کارخانجات بهادرشاه را ضبط نموده بسرکار خود انضمام داد و از منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار سه اسپه
دو اسپه بود ده کرور دام انعام برطرف ساخته جاگیرات او را بابت طلب تنخواه داد و در روز اول نورالنسا زوجه بهادرشاه را
فرمود که بدون ضبط اموال او را مقید سازند و روز سوم خواجه سراے زشت فرتوت یاقوت نام که آخر خطاب محرم خان یافت
و در درشت گوئی و بیرحمے مشهور بود مامور گردید که نورالنسا را بار سختے که در بدن دارد بمکانے که خیمه و فروش قابل زندانیان
داشته باشد برده بخفت مقید سازد و کارخانجات او را با زیوریکه در گوش و گردن و بدن او باشد بضبط سرکار در آورد خواجه سرا
با نورالنسا بدرشتے متکلم شد نورالنسا هم از جا درآمده زبان بدشنام کشاد و گفت که پادشاه پدر منست و عزت و آبرو و دولت من
بخشیده او حالا اگر بگیرد عذرے ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین گفتگو نمائے از استماع این خبر در عنفش افزود همشیره بهادرشاه
زبان بشفاعت او کشاد سودے نداده فرمود که از طرف غذا و دیگر مایحتاج ضرورے بخفت نگهدارند و همچنین روز بروز بهادرشاه
هم سختے زیاده بکار میرفت بعد مدتے پیغام داد که اقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از سر تقصیرات بے پایان او درگذریم
بهادرشاه از قبول و اعتراف بتقصیر ابا نموده معروض داشت که اگرچه فی الحقیقة بدرگاه الٰهی و پدر که رب مجازیست بانواع
تقصیرات آلوده ام اما در ظاهر امریکه قابل استغفار از من سرزده باشد نسبت بخود گمان نے کنم تا زبان باعتراف و استغفار
آن کشائیم ازین جواب سرتاسر صواب آتش غضب آن دور از ثواب زیاده تر التهاب یافته بهادرشاه را از سرتاسے
و اخذ ناخن و شارب و نان گرم و آب سرد و لباس لائق منع نمود و نوید خواجه سراے نورالنسا را هم مقید ساخته خانه او ضبط نمود
و برائے تحقیق تهمتے که بهادرشاه و نورالنسا را بآن متهم نموده بودند حکم بشکنجه نمودن خواجه سراے مذکور نموده فرمود که بسیاست
هرچه تمامتر از و استفسار نمائید چندانکه او را بانواع زجر و توبیخ و انواع عقوبات ایذا رسانیدند سواے رسوخ عقیدت
شاهزاده و بهبودے و ارادت نورالنسا از زبان او چیز دیگر بروز و ظهور نیافت بعد ازان کار نزدیک بهلاکت او رسید

دست از و برداشت و میرزا شکر الله عموی نور النسا را که مخاطب بلشکر خان و شریک تهمت بود نیز بخفت مقید ساخت و سه چار
خواجه سرای دیگر را هم مقید نموده انواع ایذا و اضرار مثل شکنجه و دیگر تعذیبات در تحقیق افترا بر آنها کرده رهائی داد اما جرم بهادر شاه
و نور النسا هیچ باثبات نرسید دیگر مکاره و آلامی که بهادر شاه بیچاره و محرمان او کشیدند تا کجا نگاشته آید محمد ابراهیم سپه سالار سلطان
ابوالحسن که بیشتر از همه ملازمان او بید نهادی مادنا ابوالحسن از و بدگمان گشته هنگام رسیدن بهادر شاه و خان جهان بهادر بحیدر آباد
قاصد قتل و قیدش شده بود و او بناچاری و اندک طمع اقتدار رجوع به بهادر شاه آورده معرفت او ملازمت عالمگیر اختیار نمود
در منصب هفت هزاری هفت هزار سوار گشته عزت وافر و خطاب مهابت خانی یافت و مورچالها بسعی و اهتمام خان فیروز جنگ
و دیگر رزم جویان توپ چنگ همیشه کم کم پیش میرفت و در یکی از روزها که غازی الدین خان در فکر پیش بردن مورچال بود شیخ نظام
و مصطفی خان معروف بعبد الرزاق لاری و غیرهما برآمده مقابل فوج پادشاهی بجرأت پیش آمدند و دار و گیر عظیم بمیان آمده کشور سنگ
هاره زخم کاری برداشته از اسپ افتاد و جمعی از راجپوتان تا او را از دست دکنیان برآرند مقتول گشتند چند نفر دکنیان نامی نیز مجروح
و نابود شدند اما آنقدر هجوم دکنیان بغلبهٔ آنها بود که هرچند مردم فوج پادشاهی جلادتها بکار بردند تا لاش یکی از آنها را بدست آرند میسر نشد
و آنها لاشهای رفقای خود را با لاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخر بهزار سماجت دستی بهادران ایران و توران و جلادت و
شجاعت سادات و افغان و راجپوتیه و غیرهم افواج ابوالحسن برگشته بقلعهٔ خود در آمده در ایام محاصرهٔ گلکنده و اغلب اوقات از متحصنان
جرأتها بظهور رسیده که محمول بر مبالغه توان نمود لیکن مبالغه نیست از انجماعه همین قسم جانفشانیها ظاهر شد اما چون بخت یاور نبود فائده
که باید بران ترددات مترتب نشد و عالمگیر بوسایل و وسائط روز و شب در تالیف قلوب رفقای سلطان ابوالحسن کوشیده بمواعید انعامات
و اضافه های منصب و ازدیاد تقرب بطرف خود مائل گردانید و آنها بحرص و امید دنیا و یاس بقای عمر و دولت سلطان ابوالحسن
توسل باذیال دولت عالمگیر جستند مگر معدودی با او شریک و رفیق ماندند و آخر همه برگشتند چنانچه شیخ نظام بعد ملازمت عالمگیر بخطاب
تقرب خان شش هزاری پنجهزار سوار منصب و جاگیر یافت و همین قسم شیخ منهاج و غیره رجوع بعالمگیر نموده مناصب و اقتدار عظیمه یافتند از
نوکران سلطان ابوالحسن عبد الله خان افغان و عبد الرزاق لاری تا پایان کار با او ماندند اگرچه آخر عبد الله خان هم برگشت بلی از جمله ملازمان
کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابوالحسن روی رفاقت برنتافت بلکه روز فتح قلعه هم ترددی که از حیز قبول عقل بیرونست از و بظهور آمد و مجملی
گزارش خواهد آمد عبد الرزاق لاری است و کارنامهای مردم ابوالحسن که با وجود مغلوبی و تحصن بقلعه بظهور رسانیده اند و سفاهت و سبکی ها
که از عالمگیر و اتباع خاص او بروز یافته از وقائع حیدر آباد نگاشتهٔ قلم بدائع رقم نعمت خان عالی بی کم و کاست و از تاریخ هاشم علیخان
خافی باندک پاسداری پادشاه او پیرایهٔ وضوح می یابد بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از شدت توپخانه و ذخیرهٔ باروت و آتشبازی
عمله قلعه که لاینقطع شبانه روز گولهٔ توپ و تفنگ و بان و قنباره های آتشبار در کار بودند مردم مورچال اردوی عالمگیر
را زندگی دشوار بود و از هجوم و تراکم دود باروت روز از شب کمتر ممتاز میشد و هیچ روز نبود که ملازمان کار طلب عالمگیری
تلف نشوند و زخمی نگردند بعد مساعی موفوره در عرصهٔ یک ماه و چند روز مورچال کنار خندق رسید عالمگیر عجیب الافعال حکم بپر کردن
خندق نموده اول خود وضو فرموده کیسه که پاس برای پر کردن از خاک بدست مبارک خود دوخت و دمدمه ها تیار شده توپها بالای آن
برده محاذی قلعه بستند اما گرانی و کمیابی غله و کاه بجائی رسید که صاحب ثروتان طاقت باختند و آنچه بر کم بضاعتان
سقیم الاحوال گذشت بیان آن امکان ندارد خلق بیرون از حساب درگذشت بلای و بامقتضای حسن نیت پادشاه
علاوهٔ صدمات قحط غلبه بود بسیار مردم تاب گرسنگی و بی برگی نیاورده نزد ابوالحسن رفتند و بعضی مخفی نفاق ورزیده براسی

اغراض

اغراض خود با عانت محصوران کوشیده آخر رسوا شدند و بخبر او بسزا رسیدند و چون کاری از پیش نمیرفت اعظم شاه را که بسبب
اتفاق بهادر شاه عالمگیر برای بند و بست اوجین و اکبر آباد مرخص کرده بود و شاهزاده تا به برهانپور رسیده بود باز طلبداشت
روح الله خان را که از عمده های کار طلب و مشیر سلطنت و برای بند و بست بیجاپور گذاشته بود نیز بحضور طلبید بعد از سه ماه که خان بهادر
فیروز جنگ در پردهٔ سیاه شب قریب بسحر کمین نموده دلاوران معتمد را باستیاری کمند و زینه ها بالای فصیل قلعه برآورد حارسان خبردار
گشته قطع رشتهٔ حیات آنها نمودند وقت بالا برآمدن مردان کار حاجب محراب که یکی از مقربان عالمگیر و در آنجا حاضر و بر جانفشانیهای
خان فیروز جنگ بنا بر استشهاد ناظر بود بی آنکه پایان کار تماشا کند بمجرد عروج بر بروج گمان فتح قلعه نموده بحضور پادشاه دوان
دوان رسید و پادشاه بر سر سجاده بود که از دور شروع به بجا آوردن آداب مبارکباد نموده زبانی فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال
نیز پیغام مبارکباد فتح قلعه معروض داشت پادشاه سراسر وقار هم بمقتضای الصاحب علی قدر صاحبه بدون تحقق خبر شعوف
گشته اشاره بنواختن شادیانهٔ نوبت فرموده و حکم بطلب سواری و پوشاک خاص داده مستعد تماشا گردیدند ندمای حضور بدست
و زبان آداب تهنیت بجا آوردند بعد آنی خبر رسید که قضیه منعکس ست و چشم زخم عظیمی بدلاوران ملازم سرکار رسیده خان فیروز جنگ
ناکام برگشت و این حرکت موجب استهزا و خجالت پادشاه و حاجب محراب گشت و جاسوسان خبر آوردند که چون باعث بیداری
حارسان قلعه سگی گشته بود ابوالحسن آن سگ را قلادهٔ مرصع طلائی و جل زربفت عطا فرموده بر نوکران نمک بحرام خود تفوق
داد بوسط ماه شعبان بارانی بشدت باریده بلای جان لشکریان خصوص اهل مورچال شد و سلامت کوچه و دمدمه و دیگر
ساختهای فیروز جنگ باطل و نابود محض گردید و در عین شدت طغیان نهرهای اطراف قلعه و طوفان باد و باران متحصنان
خصوص عبد الرزاق لاری بیرون برآمده داد بهادری داد سلیم خان حبشی که از جملهٔ سرابر شجاعان محسوب می شد دست و پای
زده خود را در مغاکی پنهان ساخت و صف شکن خان که نسبت بدیگران سعی بسیار در تسخیر قلعه داشت قبل از رسیدن مصطفی خان
عبد الرزاق لاری دو زخم کاری خورده بود بر جان خود ترسیده در میان زخمیها آب و گل آغشته خود را انداخت
جمشید خان بکوچهٔ سلامت خزیده امید رستگاری داشت بگرفتاری در آمد جلال حبلهٔ خاص و از جملهٔ محرمان قدیم الخدمه عالمگیر
که مخاطب بسربراه خان بود با ده دوازده منصبدار دیگر اسیر مردم ابوالحسن گردید بعد استماع این خبر حکم شد که حیات خان داروغه
فیلخانه با هفتاد و هشتاد فیل کوه پیکر بهادران لشکر را همراه برده از نالهای که طغیان نموده اند بگذرانند و بمدد اهل مورچال رسانند
هرچند حسب الامر اقبال بر سر نالهها رسیدند اما از شدت طغیان احدی از بهادران را عبور و وصول تا مورچال میسر نیامد
و تا ثلث شب حیات خان مع فوج تعیناتی در گرداب حیرت معطل و سرگردان مانده نصف شب بخیمه های خود برگشت و بهادران
قلعه اسرا را القلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند سلطان مذکور سه چار روز جمیع آنها را مهمان نوازی فرموده غیرت خان و سربراه خان
را خلعت مع اسپ و دیگران را فقط خلعت داده باعزاز و احترام مرخص ساخت اما سربراه خان را اول بتماشای انبار خانهای انبار
غله و باروت خانه و غیره مایحتاج اسباب قلعه داری فرستاده گنج های سر بفلک کشیده غله و غیره نموده عریضه مع پیغام زبانی
که مضمون هر دو واحد بود باو داده و جلال ربالعزت و جلال خالق العباد و سر مبارک پادشاه قسم داده روانه نمود
تا در ابلاغ پیغام و گذرانیدن عریضه قصوری نکند چون اسرا برگشته آمدند غیرت خان را که هزاری دو صد سوار بود پانصدی
منصب بی خطاب بحال داشته تعیناتی بنگاله نمود و درباب سربراه خان فرمود که گریختن کار غلامان نیست بعزل خطاب
معاتب ساخته گفت که منصب ذات آن کم ذات که چار صدیست بحال دارند و عرض داشت ابوالحسن را از غایت

غرور پیش خان فیروز جنگ فرستاده گفت که انتخاب نموده آنچه قابل عرض باشد معروض دارد و جلال چون برای پیغام زبانی
عرض کرد ارشاد شد که ثلثی از شب رفته پس پردهٔ خلوت خاص خوابگاه آمده عرض نماید ملخص مضمون عرضداشت و پیغام زبانی
جلال سرراه خان آنکه من خود را از جملهٔ بندگان جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار سر زده باشد بسبب
خود رسیدم از شیم کریمهٔ سلطانی الحال امید وار افضالم که عفو فرمایند در صورتیکه قلعه مفتوح شود و مراجعت بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد
فرمایند البته بیکی از بندهاے درگاه آسمان جاه این ملک برهم خورده پامال گشته را خواهند سپرد و همانا آن بنده من باشم هر کرا
در اینجا مقرر خواهند فرمود زیاده از محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهیان خواهد خواست و دیگر زرها برای اخراجات
ضروری از سرکار خواهد گرفت تا از عهدهٔ آباد نمودن این مرز بوم که از ورود عساکر ساکن چند و بوم گردیده برآید و هفت هشت سال باید که صورت
آبادی روی نماید و بنده هر آنچه بوکلای درگاه سلاطین سجده گاه میرسانیدم خواهم رسانید علاوه آن بعد پذیرائی ملتمسات هرگاه
معاودت فرمایند در هر منزلی که هنگام عود در حدود این الکه مضرب خیام سپهر احتشام گردد بعد و هر گروهی از منازل مذکوره معدود
شود لکه روپیه تسلیم دیوانیان سرکار نمایم و نیز بعد هر یورشی که قدم مبارک بپای حصار رسیده نزدی بطریق نثار و پا اندازی گذرانم
و این همه خدمات برای آن بجای آرم که زیاده برین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر پیکر بیشتر ازین مدت محروم از اهل
و عیال و بیوت و اموال خود نباشند هذا اگر التماس بنده بنظر قبول امتیاز نیابد و خواهند که مدت دیگر هم بندگان حضور تضییع اوقات
نمایند نظر بر رفاه حال سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیله سرکار در انبار خانهٔ ذخائر غلات وغیره دیده رفته بحضور ارسال
دارم چون این مضمون زبانی جلال بسمع جاه و جلال رسید در جواب کلمات سراسر صواب ابوالحسن نوعی چند ادا فرمود که بعض از آن
اینست اگر ابوالحسن از فرمودهٔ ما بیرون نیست دست بسته حاضر شود یا بگذارد که سرو گردن او را بسته بیارند بعده آنچه تقاضای
مروت ما باشد بعمل خواهد آمد و صبح آن شب علی الرغم ابوالحسن تمام متصدیان صوبه برار احکام مع گرز داران صادر شد که پنجاه هزار
کیسه که پاس بطول دو ذرعه و عرض یک ذرعه دوخته بادیگر مصالح قلعه گیری روانهٔ حضور نمایند که از سر نو خندق انباشته آید از شنیدن
این خبر بر زبان عجزهٔ مضطر بے اختیار گذشت که این کلام عقل و دانائی و چه مسلمانان کشی و رسوائیست که کیسه ها آینده و خندق انباشته
گردد چه التماس ابوالحسن در ارسال غله شرف پذیرائی نیافت تا هم وسیلهٔ بقای حیات ما میگردید و همان جوالهای غله بکار پر نمودن
مغاک و انباشتن خندق هم می آمد نوزدهم شعبان بعرض رسید که نقابات نقار خود با نجام و نقب را با تمام رسانیده باروت در آن
پر کرده اند و آتش دادن را چشم براه فرمان اند حکم محکم صادر گردید که اول امرای مورچال بشهرت یورش هاے و هوے بها در انه
بلند سازند تا محصوران باراده مدافعهٔ بالای فصیل حصار جمع آیند بعده در نقب آتش زنند اما عبد الرزاق لاری از شدت
فدویت و هوشیاری از ماجرای نقب کنی خبر یافته مقابل هر سه نقب از اندرون بدستیاری سنگ تراشان چابکدست
نقب ها کنده باروت یک نقب را مع فتیلهٔ آن بریده بر دو از دو نقب دیگر قدری از باروت برداشته باقی را بآب آمیخته
ضائع و نابود ساخت چون آوازهٔ یورش بلند گردید و مردم بالای حصار فراهم آمدند عملهٔ نقب که منتظر همین از دحام بودند در یک
نقب آتش زدند چون باروت آن طرف از آب ضائع شده قدری این طرف باقی بود بمجرد آتش در گرفتن حدت باروت
همین طرف برگشته مردم مورچال که مسلح و مستعد یورش بودند و دیگر تماشائیان و سپاهیان عالمگیری را سوخت و بقدر زور
باروت زمین بالای آن پرید سنگ و کلوخ انجا سر و روی مردم این طرف را شکسته جمع کثیری را بعدم و سال هجرت
در آن زمان که عبارت از سنه هزار و نود و هفت است مطابق بود آوارهٔ صحرای عدم ساخت از آنجمله جماعتی از

مردم نامی بناکامی در گذشتند بعد فرونشستن دود باروت سستدان یورش را در قلعه رخنه بنظر نیامد تا ارادهٔ عروج و صعود نمایند
بلکه بسبب هلاک شدن مردم بسیار اضطراب و اضطرار عجیب لاحق حال این طرفیان و دود باروت پردهٔ بصارت نظارگیان بود
متحصنان قوی دل فرصت را غنیمت شمرده چون بلای آسمان بر مورچال نشینان ریخته آفت جان باقی ماندگان گردیدند بعد عرض
حکم تنبیه متغلبان صدور یافت و پس از سعی بسیار که جماعتی این بار هم بکار آمد مورچالهای قائم ماند مردم پادشاهی هنوز جا گرم نکرده تحقیق تعداد
جانبازان در میان بود که نقب دوم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون حجارهٔ ابابیل از اوج آسمان بر سر مردم پادشاهی
از طرف الهی نزول یافته شور و فریاد زخمیان و ناله واویلای ورثهٔ کشتگان سر بعیوق کشید و مضاعف شمار کشتگان سابق که تعداد
آنها بعد و غوغا مطابق ست نمود تلف گردیدند و باز محصوران از قلعه برآمده خواستند که مورچالهای اطراف حصار که بسبب بسیار ورت
شش ماه تیار گشته محل اقامت ملازمان شاهی شده بود انتزاع نموده قابض و متصرف شوند خان فیروز جنگ مع فوج به تنبیه
آن جماعهٔ بیباک رسیده و جشنی عظیم برپا نمود و شمار کشتگان این جنگ نیز بعد و خرگاه مساوی آمد و هر چند فیروز جنگ چپقلشهای
دلیرانه نمود تدارک شوخیهای مخالفان بعمل نیامد رسیدن این خبر آتش غضب جهانسوز شاهی شعله ور گردید و عالمگیر سواری
خاص طلب داشته مع فوج قاهره پا بر رکاب گذاشته با امرای جلادت شعار عرصهٔ کارزار را بفر وجود خود زینت داد و تخت روان را در
مکان کور رس توقیف فرموده حکم یورش نمود با آنکه دست یکی از خواص که متصل تخت روان استاده بود از گوله پرید پادشاه هراس و
دسواسی نکرده دست از تاکید یورش بر نمیداشت درین ضمن باران بے محل مخل عزیمت پادشاه دین پناه گردیده سعی
شناوران بحر و غا را چون حباب دریا موج ساخت و هیچکاری ساخته نشد و از ملازمان پادشاهی کسی را مجال تردد
نماند از شدت بارش و صدمهٔ سیلاب پای دمدمهای فلک ارتفاع بگل فرو رفت و کار بجائی رسید که سواری خاص
پادشاهی مع مردم همراهی برگشت و قلعه نشینان خیره تر گشته و فرصت را غنیمت شمرده از قلعه بر آمدند و بر مورچالها ریخته توپهای
از دها پیکر را که بسعی بیشمار و خرج مبلغهای بسیار بالای دمدمه برده بودند باسانی و بلا خرج بدست آورده هر چه توانستند
برداشته بردند و آنچه را بردن متعذر بود میخهازده معیوب و ناقص ساختند و چندین هزار جوال پر از خاک که از انجمله کیسه پاک
باوضو دوخته دست مبارک حضرت قدر قدرت بود و بخرج مبالغ خطیر و مشقت بیکران که ثانیه در خندق انداخته بودند مال غنیمت
شمرده دست بدست بردند و مصالح انسداد فرجه های قلعه که از گوله وغیره شده بود و هر چند فیروز جنگ دست و پا زده کاری
از پیش نبرد فیل خاصهٔ پادشاهی که قیمتش چهل هزار روپیه محسوب می شد و همراه سواری خاص بود از رسیدن ضرب
گوله و صدمات باد و باران از پا در آمد و آن روز هم کاری نشده بشام انجامید روز دوم باز پادشاه عالیجاه خود سوار شده
حکم باتش دادن در نقب سوم فرمود چون فتیله را آتش دادند در نگرفت هر چند تفحص می نمودند سبب آن در ست فهمیده نشد
تا جاسوس صادق الخبر بر سبب آن پی برده ظاهر نمود که محصوران از اندرون قلعه راهی بهر سانیده باروت آن نقب
پاک رفته فتیله آنرا بریده برده اند لهذا پادشاه دین پناه را انفعالی از ارادهٔ یورش روی داده براوقات دیگر موقوف فرمود
و به دولتخانه معاودت نمود چون درین ترددات دو زخم تیر بفیروز جنگ رسیده و جمعی دیگر از روسا و متوسلین مجروح گردیده
بودند فیروز جنگ چند روز از سرداری فوج ممنوع گشته اختیار تردد و تسخیر قلعه بشاهزاده محمد اعظم گذاشته آمد و وجود و عدم سلطان
ابوالحسن یکسان پنداشته و اوراد وجودی نگذاشته دیوانیان کفایت شعار و حکام آبادان کار و ارباب عدالت و احتساب
جابجا منصوب فرمود و حکم داد که حیدرآباد را در دفاتر دار الجهادی نوشته باشند و عبد الرحیم خان بیوتات را برای احتساب

شهر مقرر نموده مامور گردانید که بعض رسوم کفار و بدمذهبان که ابو الحسن رواج داده از شهر بردارد و بتخانها را مسمار نموده مساجد بنیاد کند
از عجائب حکایات آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان خلاف دیگر امرای ایرانی در قلعه ستانی جد و جهد تمام داشت روزی از
فضلای ایران یکی از همدم و مصاحبش بود گفت که جمعی کثیر از مومنین و صلحا و سادات صحیح النسب و علما درین قلعه محصورند این همه سعی تمام
تو در تسخیر قلعه و اتلاف و خرابی محصوران و بی ناموسی عیال و فرزندان آنها از چه باب تواند بود آن بدبخت سیاه رو در جواب گفت که اگر
امام حسین علیه السلام خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید این کلمه شهرت یافته خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معهذا
بشومی آن مقوله کفر ستم بالتفاق با محصورین و دیگر جرائم گردیده مغضوب عالمگیر گشت و از نظر اعتبار افتاده مقید شد و اموال او مضبط سرکار
پادشاه در آمد و بعد چندی عالمگیر قلم عفو بر جریدهٔ زلات او کشیده نظر به بیباکیهای او بخدمت میر آتشی که بصلابت خان
دیگران تجویز شده بود آنها از جن و بدو سے اباد اشتند و کار توپ خانه ابتر بود مامور نمود و چون همیشه در تالیف قلوب ملازمان و سرداران
ابو الحسن عالمگیر بوسایل و وسائط سعی داشت و رفیق روزهای به کمتر کسی می باشد اکثر نوکران ابو الحسن بمرور ایام رجوع
بعالمگیر نموده بمناصب جلیله و خطابهای عمده و نقاره و فیل و اسپ و جواهر و جاگیرات اختصاص یافتند و شیخ منهاج
بنابر شهرت آنکه او نیز اراده رجوع به لشکر عالمگیر دارد مقید گشته غیر از عبد الرزاق لاری و عبد الله خان ترین افغان با سلطان
ابو الحسن از سرداران کسی نماند و مدت محاصره بهشت ماه انجامید عبد الرزاق رحمة الله و عبد الله خان ترین درین همه مدت بدل و جان
در کار ولی نعمت خود میکوشیدند و شرط وفاداری و جان نثاری بتقدیم میرسانیدند مکرر برای عبد الرزاق لاری
فرمان عنایت و استمالت مع قول منصب شش هزاری شش هزار سوار با عنایات دیگر رفت آن وفاکیش حقیقت اندیش ملاحظ
جان و آبروی خویش بفرموده از قبول ابا نمود و فرمان مرسلهٔ عالمگیر را بر سر برج علاقه خود و فصیل قلعه بر آمده بمردم لشکر
عالمگیری نموده از کمال اهانت و استخفاف پاره کرده پائین انداخت و زبانی کسیکه حامل فرمان و پیغام بر استمالت و مواعید عنایت بود جواب
داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا می ماند عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس بازپسین در زمرهٔ بیست و دو هزار نامرد کربلا با امام حسین
علیه السلام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید مظلوم کشیدند در دنیا بل که منجمله هفتاد و دو تن شهدا بوده سرخ روئی دنیا و
آخرت حاصل نماید عالمگیر بعد استماع جواب در ظاهر آزرده شده گفت زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر به ثبات قدم
در وفاداری و پاس نمکخواری تحسین و آفرین کرد اگرچه باقتضای تقدیرات الهی قلعه گلکنده آخر مفتوح گشت اما محک امتحان
دین و ایمان و شجاعت و وفا و حیا و مروت و دیگر فضائل و رذائل مردم طرفین گردیده پایه و مقدار همه خلق آن زمان سنجیده آمد
و ترددات بیهوده بهادران عالمگیری و کیسه دوزی پادشاه دین پناه با وضو و طهارت و صرف مبالغ خطیر در سرانجام تسخیر قلعه
مذکوره و تلف شدن هزاران سوار و پیاده در اکب و مرکوب و یورشهای مکرر عقدهٔ نکشود مگر به تطمیع و ترغیب نوکران ابو الحسن
و انحراف آنها از ایمان و نمک حلالی بدون تحریک سیف و سنان و جان بازی مبارزان بمکر و تزویر آن قلعه بتصرف عالمگیر در آمد

ذکر مفتوح شدن قلعهٔ گلکنده و پایان احوال سلطان ابو الحسن خدابنده

اواخر ماه ذی قعده در سنه هزار و نود و هشت هجری نسبی روح الله خان و وساطت رستم خان افغان پنی و رسل و رسائل
او عبد الله خان ترین نوکر معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازه معروف کهڑکی بود و نیز در طمع جاه و اقتدار افتاده با افواج
و سرداران لشکر عالمگیر همراز و دمساز گشت و پاسی از شب مانده دروازه بر روی روح الله خان و مختار خان و رستم خان و
صف شکن خان محروم از ایمان و خواجه مکارم که جان نثار خان خطاب یافته بود کشاد و مردم هم از دروازه و هم از اطراف فصیل

که جا بجا شکست و رخنه یافته لیاقت در آمدن داشت بنفاق و پردهداری آن افغان نمک بحرام بی ایمان داخل حصار شدند
شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه آمده منتظر فتح الباب استاد چون سیلاب مردم پادشاهی داخل قلعه گردید هر کجا
هر جا برای حراست استاد غلغله مفتوح شدن قلعه و شور یوم النشور از حرم سرای سلطان ابو الحسن و دیگر اهل ناموس برخاست
مصطفی خان معروف بعبد الرزاق لاری مطلع گشته چون فرصت مسلح شدن نیافت بمقتضای شجاعت ذاتی و ادای حق نمک
ولی نعمت سپر و شمشیر در دست گرفته و بر اسپ چارجامه کشیده سوار گشته با دوازده نفر مقابل فوج عالمگیر و بر در دولت سرای ابو الحسن دوید
تا آنوقت دروازه مفتوح و هجوم افواج عالمگیری در تمام قلعه شده بود آن شیر دل بلا اندیشه و تامل خود را بر آن سپاه بیقیاس زد
دران ازدحام رفقای او نیز متفرق شدند و او تن تنها بمقابل هزارها شمشیر میزد و نعره میکشید که تا جان دارم در رفاقت ابو الحسن
خواهم کوشید و هر نفس قدم پیشتر میگذاشت و با خون خویش بازی می نمود و از چار سو نامردان برا و زخم ها میزدند و از فرق
سر تا ناخن پا از کثرت جراحت نخل شگوفه رنگین گشته زخمهای کاری بی شمار بر بدن برداشت و بتهور و جلادتی بظهور رسانید
که بعقل و نقل راست نیاید اگر خبر این جرأت بگوش رستم و سهراب میرسید هر یک بی اختیار غاشیه بندگی او بر دوش ارادت گرفته
در رکاب او میدوید و جنگ کنان و شمشیر زنان تا سر دروازهٔ ارگ و دولتخانهٔ آقای خود رسید دران حین دوازده زخم منکر بر چهره
آن بهادر دلاور رسیده بود آخر پوست جبین و بینی او بر چشم پا افتاده از دیدن عاجز شد و بر یک چشم هم زخم کاری رسید چون از
بینش عاطل گشت و طاقت هم از کثرت جراحت و ریختن خون در بدن نماند و اسپ هم زخمهای بی شمار برداشته می لرزید
اما از نجابت استاده خودداری می نمود آن وقت عنان اسپ باختیار او سپرده بخودداری بسیار بر اسپ قائم ماند اسپ
او را بجانب ناش رسانید و مردمش او را فرود آورده بر بستر انگندند هاشم علیخان خافی صاحب تاریخ که دران وقت در لشکر
عالمگیر حاضر و برین ماجرا ناظر بوده می نگارد که این شمه ایست از شجاعت و بهادری آن بی بهاگوهر بحر دلاوری و مردانگی باید
مردان کارنامه او را سرمشق حق گزاری و خدمتگاری اولیای نعم گردانیده خود را محبوب قلوب خلق و مورد الطاف خفیه
و جلیه خالق گردانند بالجمله پادشاه ظاهر و باطن سلطان ابو الحسن چون از پایان این محن آگهی یافت و نالهای جانکاه و جزع
و فزع پردگیان حرم و مقربان محرم از اندرون و بیرون بلند گردید بتسلی و استمالت خدمه محل کوشیده و از همه با بجلی طلبیده
وداع خواست و بعد استوداع سر رشتهٔ صبر و وقار از دست نداده بدیوان خاص خود بر آمده بر مسند تمکین خوش نشست و
چشم براه مهمانان ناخوانده دوخته چون وقت طعام خوردنش قریب بود تاکید در طعام کشیدن نمود زمانیکه روح الله خان و مختار خان
با دیگر امرای مذکور رسیدند سبقت در سلام علیک نموده دست بر سر بنابر پاس سلطنت نگذاشت و سر رشتهٔ وقار پادشاهی
را نگهداشت و خودداری فرموده در گفتگو کمال فصاحت و گرم جوشی باداب ریاست نموده با هر کس بخوشی و گرم جوشی
متکلم گردید رباعی با تیر قضا سپر بجوید هشیار ؛ با حملهٔ تقدیر چه صحرا چه حصار ؛ خفتان رضا گزین و خود از تسلیم ؛ با خیل
حوادثت چه افتد پیکار ؛ تا روشن شدن روز صحبت داشته چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد از حاضران اذن چیز خوردن
خواست و آنها را هم تکلیف هم سفره شدن نمود بعضی اشتغال مضائقه نمودند مغلیه ایران مضائقه نکرده مرخص فرمودند و مختار خان
با دو سه کس دیگر تبرک چیز خوردن گردید روح الله خان از روی تعجب پرسید که این چه وقت طعام خوردن است ابو الحسن
فرمود که وقت چیز خوردن من همین ست روح الله خان گفت میدانم اما با این حال چگونه رغبت بطعام می نماید جواب داد که
موافق رویه جمهور چنین است که میگویند اما اعتقاد من بخدای که مراد شاه و گدا را آفریده اینست که در هیچ وقتی از اوقات نظر لطف

از بنده خود بازنمی دارد و رزق مقسوم میرساند اگرچه جد پدرے و مادرے بزرگانم برفاه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضاے مصلحت پروردگار من در این بود که بلباس درویشے دفتر گذرانیدم باز که نظر تفضل بر من عاجز نمود بے آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد یا دیگرے را گمان آن خطور کرده باشد در ساعت واحد باده سلطنت براے من آماده ساخت والحمدلله که هیچگونه هوسے و آرزوئے در دلم نگذاشت که در هاء دست آورده مرفه نمودم و ملوک بخشیدم الحال هم که مراد مکافات بعض اعمال ناشائسته که در ایام سلطنت از من سرزده بنابر تنبیه و تادیب آن زمام پادشاهے را از دست من باز گرفت شکر میکنم که عنان اختیار امور مرا تا ایام معدودے که از حیات باقی مانده باشد بدست پادشاه دیندار داده بعد اکل طعام اسپ سوارے طلبید و شادمان باشوکت ملوکانه مالهای مروارید در گردن باتفاق امراے عالمگیر سوار شده راهی شد چون اعظم شاه بر دروازه قلعه خیمه مختصرے زده فرود آمده انتظارے کشید نزد او بردند حین ملاقات مالاے مروارید از گلوے خود برآورده شاهزاده را هدیه گذرانید شاهزاده استمالت او نموده بحضور عالمگیر برد آن وافر الطمع نیز سلوکے مناسب نموده باحترام نگهداشت و یومیه بقدر معاش ضرورے از خوراک و پوشاک و خوشبوئے وغیره مقرر ساخته بعد چندے روز روانه قلعه دولت آباد نموده در انجا مقید نگهداشت بعد ازان روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط و تفحص اموال او و ملازمانش مامور گشته بکارهاے مرجوعه پرداختند در حقیقت عبدالرزاق لارے خبر یافته طلبیداشتند او در حالتی که از خود خبر و غیر رمقے از حیات نداشت بر چارپایه که افتاده بود بر داشته نزد روح الله خان آوردند صف شکنخان شمر خصلت را همین که نظر برو افتاد بفریاد آمد که این همان لاری ناپاک بے ادب است سر او را برید و نزد پادشاه باید برد و بر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر مرده که اصلا امید حیات او نیست بی حکم پادشاه بریدن از مروت و مردمی دور است و احوال او را نوشته معروض داشت چون عالمگیر جسارت در رفاقت و نهایت نمک حلالی و شجاعت او را شنید حکم نمود که دو جراح هندی و فرنگی برای علاج او مقرر دارند و حقیقت زخمهاے او و امید بقاے حیات هر روز بعرض رسانند روح الله خان را طلبیده گفت که اگر ابوالحسن یک نوکر نمک حلال دیگر مثل عبدالرزاق میداشت تسخیر قلعه مدتهاے ممتد از متعذرات بود جراحان زخمهاے او را دیده و شمرده بعرض رسانیدند که هفتاد زخم بخیه طلب و علاج خواه بشمار در آمده اند سواے این زخمها بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد و یک چشم او اگرچه از جراحت محفوظ مانده اما شاید آفت بنور او هم از صدمات جراحت هاے دیگر رسیده قابل دیدن نماند باز براے علاج او بیماردارے او تاکید فرمود بعد انقضاے سیزده روز بعرض رسید که عبدالرزاق چشم وا کرده و بلکنت زبان حرف میزند و روح بهی دارد امید حیات او هم رسیده حکم نمود که پیغام ما باو رسانند که تقصیرات ترا بخشیدیم بپسر کلان خود عبدالقادر نام را با پسران دیگر که لائق ملازمت باشند بحضور بفرستند تا بمنصب سرافرازے یابند و از طرف پدر نیز که نشانات عفو تقصیر و عطاے منصب و دیگر عنایات بجا آرند چون این پیغام عالمگیر بآن بهادر نمک حلال دلیر رسید به لکنت زبان بعد اداے شکر قدردانی خوب داد که این جان سخت سمج هر چند اے الآن از بدن برنیامده اما بدین حال امید حیات از محالاتست معهذا او تعالی شانه که قادر بر احیاے اموات ست محض اظهار کمال قدرت خود اگر حیات دوباره باین ناکاره عطا نماید باین دست و پاهاے باخته بتقدیم کدام مراسم نوکرے توانم پرداخت بعد ازین که نوکرے هم توانم نمود کسیکه نمک ابوالحسن گوشت و پوست بدن او پرورده باشد نوکری عالمگیر پادشاه نے تواند نمود بعد رسیدن این جواب اگرچه اثر ملال و عتاب بر چهره او معلوم شد اما از راه انصاف آفرین گفته فرزند بعد صحت احوال او بعرض رسانند و از جمله اموال او که بیشتر بتاراج رفت و قدرے بتصرف متغلبان در آمد باقی مانده را بدو بخشید و از اموال ابوالحسن بعد تفرقه آنچه بضبط در آمد شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه که تخمیناً

شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه باشد سواے جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره که بعرض رسید از تشخیص و تخمین هاشم علیخان معلوم میشود که نرخ هونهاے مذکور دران وقت هفت روپیه و وزن آنها مضاعف و طلاے ادنی غش نسبت باین زمانه ما خواهد بود والا بانرخ و اوزان هون که درین اوان ست اینقدر مبلغ نمیتواند شد جمع دامی یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسرے در دفاتر ثبت گردید ملتفت خان که آخر خطاب امیرخان یافت و نام اصلی او میر عبدالکریم است از مستعدان بود تاریخ تسخیر این چنین فتح قلعه گلکنده مبارکباد گفته گذرانید پس استحکام قلعه گلکنده و خوبی شهر حیدرآباد و لطافت آب و هواے آن سرزمین و حسن تمکین آنجا و سیر حاصلی آن مرز و بوم زیاده ازانست که درین وجیزه توان نگاشت قلعه خام گلکنده ابتدا بنا کرده آباے راجه دیورای است سلاطین بهمنیه بتصرف اهل اسلام در آوردند در زمان انقراض دولت بهمنیه سلطان قلی نام مخاطب بقطب الملک از امراے سلطان محمود بهمنی که حاکم گلکنده بود چون کار بطوائف الملوک کشید مسلط و فرمانروای آنجا گردید قلعه خام احداث کرده آبادی دیوراے را پخته ساخت بعد ازان که اولاد او سالها تسلط یافته فرمان رواے آنجا و همه ملقب بقطب الملک میشدند در استحکام آن کوشیده نهایت متانت آراستند چون نوبت سلطنت بمحمد قلی قطب الملک رسید بر بهاگ متی نام پاترے عاشق شد و تعلق بسیار بهم رسانید بموجب خواهش او بفاصله دو کروهے قلعه و شهرے بنام او آباد ساخته نامش بهاگ نگر گذاشت و بسبب آنکه آن زن فاحشه بود دران شهر رواج خرابات خانها و مسکرات بیشتر بود و سلاطین آنجا علانیه و فاحشه عیاشے مے نمودند بانواع فسق و فجور اهالے آن شهر بدنام بودند یکے از سلاطین بر قباحت اشتهار بنام آن زن مطلع شده بحیدرآباد مسمی گردانید چون ابوالحسن زیاده از دیگران بلهو و لعب و عیش و طرب رغبت داشت رواج آلات داد و ضاع فسوق زیاده تر شد و عالمگیر که در ظاهر خود را بکسوت اهل صلاح و سداد می آراست و تشبه بتارکین دنیا للدنیاے جست شهر مذکور را بدار الجهاد موسوم ساخته بقتل و غارت اهالے آنجا و خرابی شهر مذکور پرداخت و غرض اصلی تحصیل خزائن نقود و جواهر که در سرکار ابوالحسن شهرت و حقیقت هم میداشت و استیصال اکابر علماے شیعه و انقیاد عامه مومنین که دران شهر بسیار بوده اند نیز منظور و مقصودش بود و در زمان بهادر شاه شهر مذکور بفرخنده آباد موسوم گردید اما اشتهار آن شهر باسم حیدرآباد چنانچه بود الحال هم هست و سعی او سودے نه بخشید بعد از فتح قلعه گلکنده عالمگیر بطرف بیجاپور رفت چون خبر صحت یافتن عبدالرزاق لارے بآن سرمایه دل آزارے رسید بصوبه دار حیدرآباد نگاشت که عبدالرزاق را استمالت ساخته روانه حضور نماید عبدالرزاق عذر خواسته التماس نمود که امیدوارم مراعی اطفال روانه بیت الله فرمایند تا بعد حصول طواف حرمین بوطن رفته بدعاے ازدیاد عمر و دولت پادشاه مشغول باشم بعد عرض این خبر برآشفته فرمود که مقید ساخته روانه حضور نمایند فیروز جنگ شفاعت نموده نزد خود بدلاسائی بسیار طلبیده چندگاه باخود داشت و بدلیرے بے شمار بقبول منصب چار هزارے سه هزار سوار بجرگه ملازمان پادشاهے درآورد این برآشفتن بدتر محض عناد و لدات است والا بایستے نظر بخوبے هاے آن یگانه عصر و وحید دهر بسلنے خطیر باو میداد و چنانچه مے خواست بوطن مالوف رخصتش مے نمود و اگر نگهداشتن و دلش کافتن واجب بود قدردانے مقتضے آن بود که از راه ضعیف پرورے خود بخانه اش میرفت یا شاهزاده را از اولاد یا مثل روح الله خان وغیره عمده از ملازمان را فرستاده بهر صورت دلجوئی و تالیف او نموده زیاده از مناصبے که بنوکران نمک حرام ابوالحسن مثل محمد ابراهیم و شیخ نظام و اشباه اینها داده بود براے او مقرر کرده در عزت و احترام او زیاده از همه میکوشید تا هم حق قدردانے بتقدیم میرسید و هم دلالت دیگر نوکران و رفقا بوفادارے و نیکو کارے بود نه آنکه نمک حرامان را هفت هزارے نمودن و عبدالرزاق را حکم مقید فرستادن بعمل آید و بعد ازان که بیچاره بضرورت نوکرے کند چار هزارے منصبش دهد و همین قسم بمقتضاے دنیا طلبی و تحصیل کار خود

ملک جیون افغان ملعون را که ممنون احسان جان‌بخشی داراشکوه بود مهربانی نموده و منصب بخشوده اگر تالیف قلب و تطبیع او
ضرور بود بایستی بعد بدست آوردن داراشکوه آن ولدالحرام را مقید و ناکام میداشت بلکه همراه داراشکوه گردنش میزد تا دیگران عبرت
یافته ازین سجیهٔ غیرمرضیه الواح خاطر خود را شست و شو میدادند نه آنکه مراعات‌ها نموده دلالت و ترغیب باین کارها نماید و از جملهٔ عجائب اخلاقش
که اکثر ازین مقوله بوده اینکه آنکه سعادت خان را که حاجب ابوالحسن گردانیده بود داد جا بناز بها نموده آن قسم جواب و سوال با سلطان ابوالحسن نموده
و خوانچهٔ جواهر قیمت چهل و پنجاه لکه روپیه حسب‌الامر بخشش تزویر دست از جان شسته بدست آورده فرستاده همین قدر که در آتش افروزی و دراندازی
اندک قصوری نموده بعض اقوال و احوال را معروض نداشته بود و ممکن است که باو اطلاع نشده باشد بعد فتح مورد عتاب نموده دو صدی
منصب ذات و صد سوار او کم نموده و از خطاب برطرف ساخته هشتاد هزار روپیه که ابوالحسن باو رعایت کرده او بعرض رسانیده ظاهر نموده بود
باز یافت فرموده تا یکسال در پایهٔ عتاب درآورد و احوالش چنین بود که هاشم علی خان می‌نگارد من همراه سعادت خان بودم و خوانچه‌ها
جواهر ابوالحسن با عفو تقصیرات در تحویل او هر چند مخلصانش گفتند که فرد دستخط ابوالحسن درین جواهر و چهره و قیمت آنها نیست عدد اجمال
داشته برخی ازان جمله جواهر که در قیمت اعلی باشد گرفته عوض آن جواهر کم قیمت دران نگهدارند و آن عزیز بپاس امانت داری راضی
باین عمل نشده از علاوه دران تصرفی نکرد غرض فقیر از التقاط بعض فقرات از کتاب هاشم علی خان خافی در تساهش درین اوراق
فقط بنابر ابقای تذکار مدارج رضا و تسلیم و ثبات و استقلال مزاج ابوالحسن است در انقلابات و تغییر احوال بمرتبه که در درویشان را حصول
و استکمال آن خالی از دشواری نیست اللهم اغفر له وارحمه فی الحقیقة در لباس سلطنت درویشی بود حقیقت کیش و ذکر مراتب شجاعت
و وفا و اخلاص که مصطفی خان عبدالرزاق را ایزد تعالی داده در خلقت او بجنس عنایت و ودیعت نهاده بود قیاس باید کرد که در حالت
یاس محض که مطلقاً امید ظفر و رستگاری نباشد باین حد در پاس نمک و وفا و اخلاص و صفا کوشیدن و در کمال خواهش شربت تلخ
جراحات و اجل نوشیدن از متعذرات است و اظهار عناد و لجاج و کینهٔ عالمگیر و شدت مکر و تزویر و رسوخ در کینه وری و تعصب و تبعیت
نفس و هوای تغلب بر ابنای جنس و قساوت قلب و وفور حرص و شرهٔ او باین حق پرستان احوال ابوالحسن و عبدالرزاق را
در کسب اخلاق حمیده که از نهانند که رشد سرمشق خود گردانند و تجنب و احتراز از شیم رذیله که در عالمگیر جمع بود واجب دانند چه دنیا
بهرصورت درگذار است و جزا و پاداش اعمال در دنیا و عقبی باقی و پایدار ابوالحسن و عبدالرزاق هم نماندند و عالمگیر هم درگذشت که دار
همه دو بر صفحهٔ روزگار بیادگار ماند هر چند بمکر و حیل و منع تاریخ نویسی عیوب خود را پوشید و کوشید که بر مردم ظاهر نشود فایده
نبخشیده فاشی تر شد و اگر بفرض محال از بعض کسان یا جمیع مردم مخفی ماند از عالم السرائر که بر ضمائر عباد واقف و آگاه است
چگونه مخفی و محتجب تواند ماند الحال بر سبیل اختصار و اجمال احوال عروج و وصول سلطان ابوالحسن بپایهٔ رفیعهٔ سریرآرائی
و فرمان روائی که ایزد تعالی بیک آن او را از کنج زوایای تنزل برآورده باوج کامرانی رسانید و آخر بر تخت سلطنت
حیدرآباد متمکن گردانید مناسب نمود تا طالبان اخبار را سرمایهٔ حیرت و انتظار نباشد که ابوالحسن چنانچه خود بروح الله خان اشعار نموده
چگونه در آن واحد از ابتلای فلاکت برآمده باعلای ریاست مترقی گردید مخفی نماند عبدالله قطب شاه که قریب شصت سال
فرمانروائی نمود چون پسر نداشت از جملهٔ سه دختر که حق تعالی باو داده بود یکی را بسید نظام الدین احمد الحسینی که از سادات صحیح النسب
مدینهٔ طیبه و خلف سلسلهٔ علیهٔ غوث العلما امیر غیاث الدین منصور شیرازی قدس الله روحه العزیز بود منسوب ساخت احوال افاضل
اعلام این سلسله چون امیر مبرور مذکور که ملقب شده باستاد البشر و هو من الشمس اظهر و صدر الحکما امیر صدرالدین محمد
دستگی شیرازی و سید مبارک شاه و میر جلیل الدین و میر جمال الدین محدث و غیرهم بر ارباب بصایر مستور نیست موطن اصلی

ایشان مدینهٔ طیبه و ازانجا بدارالعلم شیراز آمده سکنی اختیار نموده و صاحب ضیاع و عقار گردیده باعزاز و احتشام روزگاری دراز
بسر برده‌اند تا آنکه سید نظام الدین احمد باز ساکن حجاز و سید علیخان پسرش همانجا متولد گردید بعد ازان مع پسر بحیدرآباد و دکن ارتحال
نموده چنانچه اشعاری بآن شد داماد پادشاه گشت و عبدالله قطب شاه سید نظام الدین احمد داماد خود را برتبهٔ رفیعهٔ امارت
رسانیده اختیار اکثر امور ملکی بدو مرجوع داشت بعد چندی سید سلطان که او هم از سادات مشهور عرب و از جملهٔ تلامذهٔ پدر بزرگوار
سید احمد بود وارد گشت و در خدمت پادشاه تقرب بهم رسانیده دختر دوم بادو نامزد گردید و روز بروز عزت و احترام او افزایش
یافت تا آنکه در میان سید احمد و سید سلطان مادهٔ رشک و حسد بهم رسید روزی قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما از حقیقت
احوال بزرگان سید احمد اطلاعی هست او گفت آری فاضل و پسر فاضل و استادزادهٔ من است چون این سخن راست
بصورت اهانت گفت سید احمد شنیده با او بد گردید و بوسیلهٔ در اندازان درمیان ایشان روز بروز مواد عناد و فساد ازدیاد یافت
تا آنکه مجلس شادی وصلت سید سلطان با دختر عبدالله قطب شاه انعقاد یافت و هنگامهٔ عیش و نشاط و آرایش در و بام بازار
حیدرآباد روزی چند سرمایهٔ نضارت و شگفتگی خاطر تماشائیان بلاد بود و در همین روز شادی که امشب سید سلطان را بدامادی
خواهند برد حرکتی دیگر ازو بظهور رسیده کار بجائی رسانید که سید نظام الدین احمد قسم شدید خورده بعبدالله قطب شاه گفت که اگر شما دختر
بسید سلطان میدهید مرا مرخص فرمایید و بفکر برآمدن از حیدرآباد افتاد هر چند قطب شاه و دیگر اعیان سلطنت خواستند که این
فساد باصلاح گراید فایده نداد چون تسلط سید احمد از مدتها در اندرون محل و بیرون دربار درست نشسته بود و سروماه که مدارعلیهای
محل بود و دیگر محرمان معاون سید احمد گشته پادشاه را مانع آمدند عبدالله قطب شاه حیران گشته از محرمان و همدمان چاره‌جو گردید
و صلاح برین قرار یافت که سلطان ابوالحسن را که از طرف مادر با پادشاه قرابتی قریبه داشت بدامادی بجای
سید سلطان بگیرند اما سلطان ابوالحسن از شروع ایام شباب در صحبت فقرای آزاد نامقید خرابات وضع بسر میبرد و
اوضاع سبک اختیار نموده از نظر پادشاه بنوعی افتاده بود که بهیچ وجه التفاتی بحال او نداشت لهذا ابوالحسن بلباس درویشان
در حلقهٔ ایشان میگذرانید و درین ایام در خانقاه سید راجو که بمرشدی او اشتهار داشت اوقات گذاری میکرد حسب‌الامر پادشاه سلطان
ابوالحسن را تفحص بالغ بهم رسانیده بحمام برده و مخلع ساخته سهرهٔ مروارید بر سرش بستند و بر اسپ عراقی با ساز مرصع الماس سوار
نموده تجمل و تزئینی که برای سید سلطان مهیا شده بود بمجلس دارالسلطنة بشان و شوکت سلاطین حاضر ساخته عقد دختر عبدالله قطب شاه را
با او بسته حواله‌اش نمودند و روز بروز در جاه و اقتدارش افزود و سید نظام الدین احمد نظر بعلو نسب و ازانکه شوهر دختر بزرگ پادشاه است
هیچ امیری را از امرا و ارکان دولت بخاطر نیاورده سید مرتضی را که از سلسلهٔ سلاطین زادگان مازندران و عمدهٔ امرای قطب شاه و صاحب
فوج حیدرآباد بود نیز با همه کس برابری شمرد ارکان دولت همه ازو کشیده خاطر بودند و برخی از خدمهٔ محل هم متنفر و بخلاف
ادا ابوالحسن که با همه کس برفق و مدارا سلوک برادرانه و مخلصانه می‌نمود همه راضی و خوشنود بوده‌اند بعد رحلت عبدالله قطب شاه
در تعیین سلطنت اختلاف بهم رسید بیرون حرم سرا سید نظام الدین احمد با سپاه خود مستعد جنگ و اندرون حرم سرای
سلطانی سروماه صاحب کلان زن سید احمد با کنیزان حبشیه و ترکیه خود شمشیر برهنه در دست گرفته آمادهٔ فتنه پردازی
گشت و از هر گوشه و کنار نائرهٔ جدال و قتال اشتعال یافت آخر باعانت سید مرتضی و حسن مساعی و تدابیر او ناداکناکه
هر دو برادر برهمن مدارالمهام سید مرتضی بوده‌اند نوکران عمدهٔ پادشاهی رفیق ابوالحسن گشته سید احمد مغلوب و
سلطان ابوالحسن پادشاه گشت اما آخر میان ابوالحسن و سید مرتضی بسبب غرور و تحکم با وجود سررشتهٔ نوکری بنابر

اعانتی کہ در جلوس ابوالحسن بر تخت سلطنت نموده بود برہم خورد و ابوالحسن تحمل خودسرے و نافرمانی بری سید مرتضے
نتوانست و کار بمنازعہ کشیده صورت حدوث فتنۂ تازه نمایان گردید دران وقت مادنا پنڈت کہ از پیشکاران مستقل و معتمد
علیہ سید مرتضے بود بمساعی جمیلہ و منصوبہ و تدابیر خود بدون جنگ و جدال جماعہ داران عمده سید مرتضے را بجانفۂ اطاعت
ابوالحسن درآورد و سید مرتضے را بے پر و بال گردانید در جلد وے این خدمت گزارے ابوالحسن قلمدان وزارت بمادنا داده
کارہاے سابق او را بہ برادرا و اکنا مقرر نمود و جہت اقتدار ادنا حقوق ہمین بندگی و نیکو خدمتہاے او بود فقط

تمام شد جلد اول

بعون خدای [illegible]

درین زمان فیض اقتران از کتب معتمده تواریخ ہندوستان جنت نشان خصوص سلاطین دہلی تاریخ صداقت آئین

سیر المتاخرین

جلد دوم

تصنیف شریف و ترصیف لطیف سرآمد مورخان فصیح زبان صحیح بیان شاعر بینظیر دبیر عطارد تحریر مستند جہان منشی غلام حسین خان طباطبائی

جناب منشی نولکشور [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس وستایش سرمدے اساس نثار بارگاه عظمت وجلال واردیهیم جلالت کہ گوناگون عوالم بلسان حال وزبان مقال براداے شهادت بتفرد او دربقا وابداع مترنم است وبوقلمونی روزگار تبدل اوضاع واطوار واختلاف لیل ونهار برعزت ساحت کبریایش ازتطرق حوادث تغیر وتبدل ممبرّ ومتکلم ؛ ودرود وافرے البدا ابدے الانتهاسزای هدیه عتبات عالیات سید الانبیا وآل واصحاب آن جناب است کہ علت غائی ایجاد ووسیلۂ انتظام سلسلۂ معاش ومعاد اند علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام الی یوم التناد ؛ اما بعد برنگرندگان صحائف روزگار ودفاتر لیل ونهار ظاهر وآشکار است کہ کتب تواریخ وسیر بحسب تفاوت طبقات امم فوائد بسیار وعوائد بیشمار وارد گو یا مطالعۂ هر صفحه از کتب مذکور ملاحظه روزنامچه آثار قدرت کاملۂ کردگار ومشاهدهٔ بدائع صنائع آفریدگار علت عظمت است ونیز اطلاع تام براحوال واخلاق طوائف انام ومحامد سنن وآداب برگزیدگان ومدارج اتباع وپیروی مقلدان آن زمرهٔ عالیشان واشتباه بر شقاوت اشقیاے سابق وندامت در والت طاغیان لاحق کہ واسطۂ تیقظ وآگاهی ورجوع از غفلت وگراهی است سعادتمندان وانادل وهوشیاران کامل را بسهولت وآسانی میسرے تواند شد لهذا انجا طرقاصر اقل الخلیقه بل لاشے فی الحقیقه غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله عنهم بالنبی واٰلہ الاوے درغرهٔ ماه صفر ختمه الله بالخیر والظفر روز سه شنبه سنه ۱۱۹۴ هجرے نبوے علی هاجرها الصلوٰة والسلام من الله العزیز العلام مرتسم گشت کہ چون احوال عظماے هند را بعد از رحلت محمد اورنگ زیب عالمگیر ظاهرا احدے متعرض نوشتن نگردیده هر قدر معلوم او از معتمدان مقبول القول مسموع افتاده باشد مجملا بزبان قلم داده آید تا اگر دانشورے محرر بعد ازین زمان متصدے نقل وبیان احوال پیشینیان شود سررشتۂ اخبار اعصار واز مان از هم نگسلد بنا برین تشبثا بعون الله وتائیده شروع درنسلیم نموده برخود التزام کرد کہ آنچه از ناقلان معتبر شنیده بعبارت صاف از تکلفات دور در سلک تحریر کشد اگر غلطے ظاهر شود عذر ظاهر است

العهدة علی الراوی دهرگاه کہ بمونه تعاے انجام یابد به سیر المتاخرین من ثمانیة عشر الی خمس وتسعین من المائة الثانیة عشر من الهجرة المقدسة مسمے خواهد بود ؛

ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه وجلوس اولادش بر سریر سلطنت ومقبول شدن محمد اعظم شاه مغفور ومحمد کام بخش در جنگ وقرار یافتن سلطنت به محمد معظم خلف اکبر محمد اورنگ زیب ؛

عالمگیر پادشاه را کہ مشغول تسخیر وتنسیق ممالک دکن بود واطمینان کلی ازان امور میسر نیامده عطف عنان بشاهجهان آباد کہ مرکز دولت سلاطین بابریه وسواد اعظم بلاد هندوستان است میسر نگشت بحسب فرمان قضا در سال پنجاه ودوم از جلوس وسن نود ویک سالگی در بلدهٔ احمد نگر سنه ۱۱۱۸ هجرے نبوے عوارض آلام جسمانے بر مزاجش هجوم آورده از زندگی مایوس گردیده دران وقت محمد کام بخش پسر کهتر خود را کہ بسیار دوست میداشت بروز دوشنبه هفتم ذی القعدة الحرام چار ساعت روز برآمده صوبه بیجاپور مرحمت فرموده حکم نمود کہ از دولت سرای شاهی با تجمل ملوکانه سوار گردد ونوبت نواخته راهی شود وکوچه های طولانی نموده در راه توقف ننماید سببش آنکه مبادا از دست اعظم شاه عجالة بادآسیبے رسد ودر روز پنجشنبه بستم ماه مذکور چهار ساعت از روز بر آمده محمد اعظم شاه پسر وسطے را کہ در حضور حاضر بود رخصت کرده حکم نمود کہ بصوبه مالوا انصرفت کند اما تانے در قطع منازل نموده هر روز پنج کروه مسافت طی نماید ودو روز در منزل مقام کرده روز سوم باز راهی شود همانا غرض ازین امر آن بود کہ اگر سانحهٔ ناگزیر رو نماید بسبب نزدیکے شاهزاده مذکور کہ شجاع بافرهنگ وجویای تام ونگ است درآر ووآشوبی برنخیزد وعلت کوچانیدنش آنکه مبادا در ضعف بیماری کار کہ خود با پدرش کرده بود با پسرش با او کند القصه اعظم شاه حسب الامر بجا آورده فرسخے چند رفته بود کہ عالمگیر پادشاه روز جمعه ۲۸ ماه وسال مذکور یکپاس وسه گهڑی روز کہ تقریباً پنج ساعت نجومی باشد برآمده داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم بقا شتافت ؛

ذکر آمدن اعظم شاه به اردوے پادشاهے وجلوس نمودن بر تخت سلطنت

اعظم شاه بمجرد اطلاع کہ در ساعتے چند دست داد بسرعت معاودت نموده روز شنبه ۲۹ ماه مذکور ربع ساعت از روز مانده داخل دولت خانه پادشاهے گردید ودر روز دوشنبه دوم ذی الحجة الحرام دو ساعت روز بر آمده تابوت محمد اورنگ زیب عالمگیر را مشایعت نموده چند قدم بر دوش خود برداشت وروانه اورنگ آباد کرد وصبح روز یکشنبه هشتم ذی الحجه حکم به نواختن نوبت فرمود وروز سه شنبه دهم ماه کہ عید الضحی بود در بلدهٔ احمد نگر بر تخت سلطنت موروثے جلوس نموده باستمالت رعایا وبرایا پرداخت وخزائن واسباب موجوده را متصرف ومتصرف گردیده امرا واعیان مملکت وعظما وارکان سلطنت را بار عام وادو هر یکے را در خور مرتبه او بنواخت آصف الدوله اسد خان بهادر بدستور بوزارت مقرر وپسرش ذوالفقار خان نصرت جنگ بهادر را بر سالار بجا واقتدار یکه داشت مسلم ماند علی هذا القیاس هر کس به امر یکه مامور ومناسب او بود مشغوے یافت چون خبر بیمارے عالمگیر در ممالک محروسه منتشر گشته بود هر کہ هر جا اقامت داشت بفکر کار خود افتاده در خور لیاقت خود مشغول چاره سازے گردید همین ابو در سلطنت سلطان معظم کہ بلقب بهادر شاهے در ایام سلطنت خود داشت دران اوان حسب الامر پدر در صوبه کابل

مع دو پسر کهتر خود یکی خجسته اختر جهان شاه و دویمی رفیع القدر بر سر حد ایران اقامت داشت پسر کلانش محمد معز الدین جهاندار شاه در ملتان بصوبه داری آنجا اشتغال ‌‌‌داشت و پسر دویمش عظیم الشان که ارشد اولاد و منظور نظر التفات جد خود عالمگیر پادشاه بود صوبه داری ملک بنگاله داشت و محمد کام بخش مذکور حسب الامر پدر خود عالمگیر پادشاه در بیجاپور راتق و فاتق مهمات بود گویا از عم خود عالمگیر پادشاه هندوستان را بسلطان معظم بهادر شاه و ممالک دکن به محمد اعظم شاه و سلطنت بیجاپور بکام بخش داده خواهش داشت که این هر سه در سه جای مسطور بطور خود کامیاب و کامروای خلق خدا باشند اما حرص دنیا کرا بحال خود گذاشته که اینها را بگذارد محمد کام بخش بعد استماع رحلت پدر در مقر جای که با و متعلق بود بفکر کار خود افتاد و پا از حد خویش بیرون نگذاشته مشغول خود داری گشت ظاهرا محمد اعظم شاه بنوید عطای صوبه دیگر اضافه صوبه بیجاپور کام بخش و مادرش را خوشنود نموده حکم کرده بود که کام بخش در آن حدود سکه خود زند و خطبه بنام خود خواند؛

ذکر نهضت سلطان معظم بهادر شاه از صوبه کابل و جلوس نمودن بر تخت سلطنت در اثنای راه و سوانح دیگر که درین ضمن روی داد

سلطان معظم از کابل و عظیم الشان پسر کلانش از بنگاله باستماع شدت بیماری عالمگیر پادشاه لسبامانیکه میسر بود حرکت نموده روانه سمت اکبرآباد که بر سر راه دکن واقع است گردیده و در اثنای راه خبر رحلت پدر شنیده روز سه شنبه سلخ محرم الحرام سنه ۱۱۱۹ هجری بوقت نصف النهار که ساعت مختار منجمین بود بطالع اسد بر تخت سلطنت جلوس نموده بمحمد اعظم شاه نوشت که اگر بر وفق اراده پدر شما بسلطنت دکن که ملک وسیع است اکتفا نموده سلطنت هند بمن واگذارید بمقتضای الصلح خیر مقرون بخیر و صلاح بسیار و منتج فوائد بی شمار خواهد بود اعظم شاه که بهادر را هیچ باب با خود برابر نمیدانست در جواب کلمه مشهوره که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند گفته سخنش را نشنید آخر دید آنچه دید و بهادر شاه طی منازل نموده بلاهور رسید محمد معز الدین که از ملتان حسب الطلب پدر خود در هنگامی شده بود با سامان میسور بلشکر ملحق گردیده شرف بساط بوسی پدر دریافت و زبان بدعا و تهنیت بر گشاده باتفاق روانه اکبرآباد شد و از طرف بنگاله عظیم الشان که با سامان مناسب حرکت کرده بود نیز تا باکبرآباد رسیده خزانه صوبه بنگاله که چند لک زیاده بر یک کرور مرسله دیوان صوبه مذکور بود در اثنای راه بقبضه خود در آورده برای پدر امانت نگاهداشت و مختار خان صوبه دار اکبرآباد را که پدر زن شاهزاده بیدار بخت و دولت خواه اعظم شاه بود گرفته مقید ساخت و خزائن و اسباب سلطنت که در اکبرآباد به افراط بسیار موجود بود بدست آورده در افزایش فوج و تالیف قلوب حکام و عمال پادشاهی و عموم رعایا و سپاهی کوشیده زر بر زر بر کثرت جاه و حشم می افزود از قلعه دار اکبرآباد درخواست قلعه مذکوره نموده قلعه دار باین عذر که بالفعل سه برادر وارث سلطنت باهم داعیه جدال و قتال دارند بنده نوکر فرمان بردار است بدون یکسو شدن معامله و تسلط یکی بر مسند سلطنت قلعه بکسی نمی تواند داد و تمسک شده در سامان قلعه داری کوشید عظیم الشان صرفه در محاصره قلعه ندانسته بیکارها بیک باید اشتغال داشت تا آنکه پدرش در رسید و اتفاق عسکرین دست بهم داد عظیم الشان ملازمت پدر نموده شرف کورنش دریافت و تهنیت سلطنت گفته خزانه مقبوضه را پیش کش نمود چون در سرکار بهادر شاه قلت زر بسیار و لشکریان خراب و پریشان حال بودند وصول این نقد مقدمه حصول اموالات دیگر شمرده شکرانه تقدیم رسانیدند و زرها بمردم بقدر مناسب تقسیم یافته پریشانی اندک بجمعیت گرائید؛

ذکر نهضت نمودن محمد اعظم شاه از دکهن بمقابله بهادر شاه و محاربه هر دو برادر در میدان جاجو

محمد اعظم شاه نیز چند روز در اردوی پادشاهی صبر نموده با جمیع اسباب و سامان و لشکر قدیم خود و جدید پادشاهی که فراوان بود بدانصوب بهادر شاه که حریف معظمش میشمرد نهضت نمود و خبر وصولش تا باکبرآباد شنیده در قطع مسافت عجلتی که مناسب نبود بعمل آورده بایلغار می آمد ازین سبب اکثر لشکریان و کم اسباب حروب مثل توپ خانه و غیره عقب می ماند روز یکشنبه یازدهم ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ هجری بقلعه گوالیار رسید و بنگاه را در گوالیار گذاشته خود بیشتر روانه گردید و بعد هم ماه مذکور که روز یکشنبه بود در میدان جاجو متصل باکبرآباد تلاقی فریقین روی داد مقدمة الجیش لشکر اعظم شاهی به پیش خیمه سلطان معظم بهادر شاه رسیده خیمه ها را آتش داوند و اندک فوجی که با پیش خیمه بود بهزیمت رفت عظیم الشان که هراول پدر خود بود اندک پیش قدمی نموده زیاده جسارت در خور طاقت خود ندید و منتظر وصول موکب بهادر شاهی استاد بهادر شاه که در شکار بود و آن روز احتمال جنگ نداشت بمجرد شنیدن این خبر استمال نموده بکمک پسر خود عظیم الشان با محمد معز الدین و دیگر همراهیان رسید درین اثنا چون اراده ربانی و قضای آسمانی مقتضی سلطنت بهادر شاه و زوال عمر و دولت اعظم شاه بود هوای تند که یاد از صرصر قوم عاد میداد مقابل روی فوج اعظم شاهی و پشت سر جنود بهادر شاهی وزیده شروع باشتداد نمود و اعظم شاه لشکر مرتب نموده شاهزاده بیدار بخت پسر اکبر خود را هراول و شاهزاده والا جاه را در میمنه قرار داده عالی تبار را که صغیر السن بود همراه خود بر فیل داشت و مستعد مقاتله مقابل بهادر شاهی آمد و آصف الدوله اسد خان بهادر جملة الملک را که وزیر اعظم او و پدرش بود در گوالیار بر بنه گذاشته خود مع جمیع افواج بمقاتله شتافته بود ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ که از عهد عالمگیر پادشاه سپه سالار و به کمال اقتدار بود از راه دولت خواهی بعرض رسانید که چون آفتاب بسیار بلند شده و هوا مقابل تند و اکثر توپها و عمله توپخانه وغیره مع عامه سپاه متعاقب مانده جنگ سلطانی درین وقت مقرون حزم و هوشیاری نیست همین قدر که پیش خیمه مخالف را آتش داده همراهیانش را هزیمت داده اند مقدمه فتح و نصرت شمرده نزول اجلال باید فرمود و علی الصباح که لشکر بجمعیت گراید و اسباب عقب مانده هم بیاید بهمعنانی اقبال و ظفر پا در رکاب سعادت گذاشته بر خصم باید تاخت اعظم شاه که بر شجاعت خود و رفقای دیرینه غرور موفور داشت التفاتی بالتماس او نکرده جواب درشتی داد سپه سالار دانا دل هوشیار تاب جوابش نیاورده معروض داشت که هر گاه سخن دولت خواه بسمع قبول اصغا نمی شود فدوی مرخص است اعظم شاه جواب تلخ و تند داده روی خود چون بخت خویش از و بر گردانید و ذو الفقار خان عطف عنان نموده به پدر خود وزیر الممالک بهادر که در بنگاه مانده بود ملحق گردید اعظم شاه همان قسم بر ستیز و آویز اصرار نموده عنان ریز خود را بر سر دشمن رسانید و از مقابله به مقاتله انجامیده پردلان طرفین داد مردی و مردانگی می دادند اما از شدت هوای مقابل و کثرت گرد و غبار عرصه کارزار در چشم مردم تیره و تار گشته از عرصه قریب حریف و رفیق ممتاز نمی شد از حاضران عرصه مذکور مسموع شده که سنگ ریزه دشت بر چشم و روی مردم بنوعی میخورد که تحمل آن بر اکثر کسان و جستن تیر از کمان زیاده از چند قدم دشوار و گران بود با این حال همراهیان اعظم شاه دشمنان خود را زبون و تباه کرده بودند و کوششهای نمودند بمرتبه که الی لو سناها جنگ مسطور در شجاعت عظمت بسیار مشهور و بر السنه و افواه مذکور است درین وقت منور خان بهادر و خان عالم بهادر دکهنی که رئیس قوم خود و در شجاعت و قوت بین الجمهور مشهور بودند و در آن روز باین کلام متکلم گشته که میدان رزم مجلس شادی و بزم کتخدائی ماست لباس

زرتار مستعد بود که پنجهزار کس از همراهیان آنها با تباع سردار و ستاره زر تار با دلهٔ پر مهر چسپیده مستعد خون افشانی خود و جان نثاری اعدا بودند بحضور اعظم شاه آمده التماس نمودند که غلامان را حکم سواری اسپ شود و تا با همراهیان خود در راه در رزم میدان از فیل را اسپ تا تختن و جانستانی اعدا از سر باختن در راه ولی النعمت بدو سبب دو دشمن نخواهیم و کار پادشاه ساخته چنانکه شنون تا ظفر وا از هم از دست فدویان برآید چون اعظم شاه بسعایت مخالفان از چنین فدویان جان فشان بدگمان بود قبولی نمود بر فیل قبلهٔ که از سرکار خود مقرر کرده بود سوار داشت سرداران مذکور لا علاج و مجبور بسواری فیل مع همراهیان فرد پیش رفته بر لشکر عظیم الشان که هراول بود تاختند از آن طرف حسین علی خان وغیره اولاد و احفاد سید میان که مصاحب عبد الله خان بود با جمعیت خود برو برو ایشان آمدند و جنگی صعب روی نمود همراهیان هر دو عالم اکثری مقتول و مجروح شد حسین علی خان با برادر و همراهیان زخمهای گران برداشته در میدان افتاد و خان عالم با معدودی خود را بعظیم الشان رسانیده بنیزه که بر هیچ هودج بود بهم است جان زد که سنان نیزه از تخته عقب هودج فیل عظیم الشان بر آمد عظیم الشان بضرب تیر که زده سفوط ماند و جان عالم مع قلیل همراهیانش بسعی رفقای عظیم الشان تا عالم جاودانی شتافت همدرین عرصه شاهزادهٔ بیدار بخت که هراول اعظم شاه بود کشته شد و متعاقب او برادرش شاهزاده والاجاه هم شربت ناگوار مرگ چشید اعظم شاه چون خبر کشته شدن پسران خصوص بیدار بخت که زیاده ترش دوست میداشت شنید نفس سرد کشیده گفت الحال فتح و زندگی در کار نیست میگویند که بعماری سواری خاص اعظم شاه که یک ذبزش میگویند تیر هاے بسیار بنوعی که گویا از آسمان باریده نشسته بودند که جای ناخن خالی نماند و بهیچ اشر سالم ماند باین حال اعظم شاه با دل قوی و ناظر مطمئن فیل خود بطرف دشمنان میراند و تیر میزد و شاهزاده عالی تبار را که اصغر اولادش بود در فیل همراه داشت از فرط شفقت در سایهٔ سپر خود خوابانیده بود آخر وقت که یک ساعت و نیم از روز باقی ماند بیدار بخت و والاجاه و تربیت خان و امان الله خان و مطلب خان و خان عالم مع برادر خود منور خان و راجه رام سنگه و راجه دلپت وغیره امرا و سرداران کشته شده جنگ اختتام پذیرفت و اعظم شاه خود هم زخمهای گولهٔ تفنگ خورده بیهوش افتاد و دران وقت نامردی رستم دل خان نام از همراهیان بهادر شاه بر فیل برآمده سر اعظم شاه را بریده عالی تبار را از نزد پیش بهادر شاه برد شنیده شد که بهادر شاه سر برادر دیده گریست و تاسف بسیار کرد و بر شاهزادهٔ عالی تبار ترحم نموده مورد التفات و مهربانی ساخت و مادام الحیات مثل پسران خود بعزت و احترام مطلق العنان میداشت تا آنکه پسران در قالب مصلحت ممانعت نمودند جواب داد که اگر اندیشهٔ دشمنی برای سلطنت است شما با دشمن ترید داد سلامتی مرا از شما زیاده تر خواهد خواست

ذکر استقلال یافتن سلطنت بهادر شاه و منازعت با کام بخش و کشته شدن او

زمانه چون بکام بهادر شاه گشت و بر اعظم شاه ظفر یافت ارکان سلطنت و اعیان مملکت سوای نوکران اعظم شاه باتفاق جملة الملک اسد خان و نصرت جنگ سپه سالار روز دیگر از استماع خبر بملازمت بهادر شاه شتافتند آصف الدوله و پسر نیکنفس ذو الفقار خان هر دو دستهای خود بدستمالی بسته ادراک کورنش نمودند بهادر شاه مهربانی فرموده پیش طلبید و از جای خود جنبید دستهای بسته آصف الدوله را بدست خود کشاده و پسر خود محمد معز الدین را فرمود که بند دستهای ذو الفقار خان بهادر را کشود و بار غم از دل پدر و پسر هر دو بالطاف ملوکانه بزدود و خلعت ملبوس خاص طلبداشته برایشان پوشانید و سر افتخار شان بکیوان رسانید و آصف الدوله اسد خان را بشرف معانقه مشرف نموده اجازت نشستن در حضور داد و منصب نه هزاری هفت هزار سوار دو اسپه و کرور دام انعام عطا نموده مقرر شد که پالکی سوارش تا در دولتخانه جائیکه نالکی شاهزادگان می آمد باشد

بود در حضور نوبت بنوازد و منصب جلیل القدر وکالت مطلق عنایت شد منعم خان خطاب جملة الملکی و وزارت اعظم یافت و صوبه داری اکبرآباد ضمیمهٔ وزارت او عطا شد و مامور شد که در کچهری دست راست آصف الدوله نشسته بر کاغذها پائین مهر آصف الدوله مهر خود ثبت نموده باشد و چون جی سنگه زمیندار انبیر همراه اعظم شاه و بجی سنگه برادرش همراه ایشان مصدر ترددات نمایان گردیده بود بنابر آن ... عنایت فرمود و اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راتهور زمیندار جودهپور هم سر از اطاعت بیرون نهاده بود بنابرین شروع سال سلطنت خود از مستقر الملک اکبرآباد بجانب انبیر و جودهپور نهضت نموده تدارک راجهای مذکور فرموده براه راست بندهای بادشاهی نمود و اجیت سنگه و جی سنگه را همراه رکاب گرفته آصف الدوله را بدار الخلافت شاهجهان آباد فرستاد که در آنجا بوده از نظم و نسق آن ضلع خبردار باشد و همگی مردم متمال گردیده قوائم سلطنت بهادر شاهی تقویت یافت محمد کام بخش که خبر کشته شدن اعظم شاه شنیده شکسته دل و مضمحل گشته آشفته و ناتیاد بهادر شاه از حوصلهٔ خود بیرون دیده در میانهٔ جنگ و مستعد تهیج جدال گردید بهادر شاه که پادشاه سلیم النفس کم آزار بود باستماع این اخبار هر چند بمواعظ و نصائح دلالت بر مصالحه نمود سودی نه بخشید و جوابهای خشونت آمیز مشتمل ... بنابرین بر تادیب پسران و دو تخواهان اراده مدافعه او قرار داده روز یکشنبه هفدهم شعبان سنه ۱۱۱۹ هجری ... در لعنت انهار باقی مانده از راه بهره پور اجمیر قلعه بیجاپور گشت و روز سه شنبه سوم ذی القعده سنه ۱۱۲۰ هجری در مضافات صوبه حیدرآباد که کام بخش در آنجا متصرف گشته بود تلاقی فریقین و مقابله فئتین رو داد و بعد کشش و کوشش بسیار ... از نصف انهار باقیمانده لشکر بهادر شاهی غلبه نمود و رفقای اخلاص کیش محمد کام بخش جانفشانی نموده بقیة السیف راه فرار اختیار افتاد محمد کام بخش جسارت های ملوکانه بکار برد و زخمهای گران برداشته بیهوش افتاد و مردم بهادر شاه درین احوال هجوم آوردند و بحالیکه رمقی از حیات باقی و اثری از هوش و حواس نداشت مع پسران بر فیل سوار خود اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده بحضور بهادر شاه رسید بهادر شاه محمد معز الدین مهین پور خود را باستقبال فرستاد که کام بخش را با اعزاز و اکرام بیارد چون آوردند در خیمه دوتخانه خود بجای مناسب فرود آورده و خود بملاقات برادر رفته رقت نمود و گفت نمیخواستم که شما را چنین بینیم و هم در جواب همین کلمه گفت و جان بجان آفرین سپرد و بهادر شاه اولاد او را هم مثل عالی تبار پسر اعظم شاه بی قید و بند معزز و محترم نگهداشت و سعایت اولاد خود در بارهٔ آنها اصغا نمی نمود

ذکر رفتن اسد خان بکبر سن و کنارهٔ وکالت مطلق و تفویض شدن وزارت به محمد منعم خان خانخانان و بعض سوانح ایام سلطنت بهادر شاهی

بر دانشوران چون سلطنت ممالک محروسهٔ هندوستان ورثهٔ بهادر شاه را بانفراد میسر و مسلم گردید بوجه تسلط و اقتدار آنچه مکنون خاطر داشت اظهار آن مناسب دیده با اسد خان که وزارت اعظم داشت و پسرش ذو الفقار خان بهادر سپه سالار بحسن بیان ظاهر کرد که منعم خان رفیق دیرینه و مخلص دولتخواه این درگاه است در عهد شاهزادگی ما را با او معهود بود که هرگاه بر تخت سلطنت جلوس نمائیم وزارت باو مفوض باشد چون پاس خاطر شما هم ضرور و در گذشتن از عهود نیز از طریقهٔ پادشاهی و حق شناسی دور است درین باب صلاحیکه بصدق و امانت مقرون باشد معروض باید داشت آصف الدوله و نصرت جنگ سپه سالار مرضی پادشاه دریافته التماس نمودند که پادشاهان را ایفای وعده و عهد البته ضرور است اما آبروی خانه زادان هم که نمک خوار دیرینهٔ این خاندانیم بر باد نرود و بهادر شاه آصف الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق که نیابت پادشاه و مافوق از مرتبهٔ وزارت است

اختصاص بخشید منعم خان را که در شاهزادگی وکیل دربار و گاهی دیوان سرکارش بود بخطاب خانخانانی و عطای قلمدان وزارت سرفرازی داد و حکم کرد که آصف الدوله بر مسند وکالت زیر شامیانه وزارت نشیند و محمد منعم خان خانخانان رفته بآداب نوکری کاغذها را بدستخط آصف الدوله مزین گرداند حسب فرمان والاشان بعمل آمده هر دو کس را از افزودن مرتبه خویش ارتقا بمدارج علیات که نهایت اعتلای مرتبه نوکریست میسور و مرزوق گردید و ذوالفقار خان را بمنصب جلیل القدر امیر الامرائی با صوبه داری جمیع صوبجات دکهن از امثال و اقران ممتاز فرمود الحق لیاقت اینکارها داشت و دیگری را مجال نبود که دران ایام بند و بست صوبجات دکهن سرانجام تواند داد بعد از تنسیق معاملات و دستی از امور مالی و ملکی عطف عنان بممالک هندوستان نمود و ذوالفقار خان بهادر داؤد خان را که افغانی از قوم پنی و از مشاهیر امرای دکهن بود و در شجاعت و شهامت سهیم و شریک خود نداشت به نیابت صوبجات دکهن اختصاص داده رائق و فائق مهمات آنجا ساخت و زمام حل و عقد مهام ممالک مذکوره بکف کفایت او گذاشته خود همراه پادشاه بجهت انتظام امور سلطنت گماشت و صوبجات بنگاله و اوڈیسه و عظیم آباد و اله آباد که از پیشتر هم بعظیم الشان تعلق داشت اکال هم باختیار او ماند شاهزاده در جلدوی جانفشانی که از اولاد سید میان در جنگ اعظم شاه بعمل آمده بود صوبه اله آباد بعبدالله خان پسر کلان سید میان و صوبه عظیم آباد به حسین علیخان برادر عبدالله خان داد و بنگاله و اوڈیسه را بجعفر خان سپرده خود باقتدار وافر در حضور پدر حاضر ماند بهادر شاه چون با پادشاه علی الاطلاق و خالق نفس و آفاق عهد کرده بود که اگر او سبحانه زمام مهام عباد بدست او سپارد رد سوال هیچ سائلی نه نماید لهذا هر که هر چه میخواست مبذول بود و منعم خان مامور و مختار که امتیاز حسن و قبح هر کار فهمیده آنچه برای انتظام سلطنت الیق داند بعمل آرد از نجیب از عهد او خطابهای عمده و مناصب عظیمه بحد ابتذال رسیده امتیازی نماند واقعی واداتی هند و مسلم بمناصب شش هزاری و هفت هزاری و خطاب جنگی و ملکی و رائی و راجگی سربرآورده مدارج مناصب و خطاب از درجه اعتبار ساقط و هابط گشت چنانچه یکی از پیشکاران بعض خدمات عظیمه درخواست خطاب رائی بوساطت داروغه آن خدمت نمود و عظیم الشان که از طرف پدر صاحب دستخط بود توقیع نمود که خانی در هر خانه و رائی در هر بازار بپاس خاطر شما این گیدی هم رائی باشد و او بهمین خطاب اشتهار یافته انگشت نمای عالم گشت و هر یک اندرون نزدیک باشاره و دیگری را نموده میگفت که گیدی رای همین است او از دست و زبان مردم بجان آمده مبلغی پیشکش میداد که ازین فضیحت رستگاری یابد آسوده نبود تا بود بهمین خطاب شهرت داشت و در همین نهضت بطرف دکهن کر کوچ بکوچ در موسم برسات طی مسافت میشد غازی الدین خان که از عهد اورنگ زیب صوبه دار برار بود صوبه گجرات عنایت نموده قبل از ملازمت بدانصوب فرستادند و راجه جی سنگه کچواهه و اجیت سنگه راٹهور پسر مهاراجه جسونت از آب نربدا بی رخصت از رکاب جدا گردیده باوطان خود رسیدند و بندهای پادشاهی را بعد مجادله و مقاتله از قلاع خود برآورده قابض و متصرف شدند بهادر شاه چند روز در حیدرآباد توقف نموده معاودت بهندوستان فرمود و در ماه شوال از آب نربدا عبور نموده باراده تنبیه راجپوتیه متوجه اجمیر شده و اجیت سنگه و جی سنگه که در غیبت پادشاه سر بشورش برداشته احمد سعید خان و حسین خان و غیرت خان هر سه برادر را که سادات بارهه بودند در مقابله و مقاتله بسعادت شهادت رسانیده بودند ازین جهت پادشاه را نهایت کینه با راجهای مذکور و آثار اندیشه وافر از حضور بود و در اثنای همین سفر که پادشاه عازم و جازم تنبیه راجپوتیه بود خبر فساد گورو گوبند بورمن رسید از نیم مهم این جماعت درگیج دار و مریز افتاده صلح گونه در میان و سر سواری ملازمت هر دو راجه و رخصت آنها باقامت اوطان بعمل آمد و پادشاه متوجه اطفای نائره گورو گردید و گوروی مذکور مصدر فساد گردید

با وزیر خان فوجدار سهرند مصاف داده غالب آمد و وزیر خان کشته گردید بعد ورود پادشاه در دامن کوهستان ملک راجه برنی مخیم سرادقات پادشاهی گردید و خانخانان رفیع القدر حسب الحکم سوار شده از سه طرف قلعه گورو را محاصره نمودند قریب بشام آنجماعه راه فرار بسمت راجه برفی پیدا نموده گریختند و چند کس از انها بقتل رسیدند خانخانان فی الجمله مورد عتاب گردید که چرا اول راه فرار او را نه بست و رستم دل خان را در انجا گذاشته رایات عالیات متوجه لاهور گردید درین اثنا خانخانان پدرود جهان فانی نمود و هدایت خان پسر عنایت الله خان خلعت بنیابت وزارت یافت و غازی الدین خان فیروز جنگ نیز در احمد آباد گجرات درگذشت و بیست و ششم ربیع الاول کنار دریای راوی مخیم سرادقات پادشاهی گردید و رستم دل خان بنابر شوم طمعی از قلعه گورو بی حکم حضور برخاسته آمده معزول المنصب و مال و جاگیرش ضبط شد و او مقید شده در قلعه لاهور رفت و محمد امین خان به تنبیه گورو مامور گشت پادشاه مذکور خود فاضل و محدث و با صحبت اهل فضل و کمال راغب و شائق و در تبحر فنون علوم خصوص فقه و حدیث از جمیع سلاطین تیموریه فائق بود و با ارباب علم صحبت میداشت و علم مناظره افراشت و چون به تحقیق خود مذهب شیعه امامیه راحق میدانست همین مسلک اختیار نموده هنگامیکه وارد دار السلطنة لاهور بود علمای آنجا را که اکثری ناصبی مذهب بوده اند جمع نموده بر حقیت و وصایت جناب ولایت مآب حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام حجت بر آنها تمام نمود و بعد از اقرار و اعتراف آنها برین کلمه خواست که کلمه علی ولی الله و وصی رسول الله در خطبه اجرا نماید چون اینکار نفاذ بسیار در اوامر و نواهی میخواهد و سلاطین هند خصوص متاخرین تیموریه را کمتر میسر بود و دو پسر او یکی عظیم الشان و دیگری خجسته اختر جهان شاه که مقتدر و دلاور بودند و در تسنن و اشعریت نهایت عصبیت داشتند و بلوای عام آمد یار که اکثر ناصبی شعار ند مانع گشته این اراده از پیش نرفت یکبار برای اظهار این کلمه خطیبی را در مسجد جامع همراه عظیم الشان فرستاد چون شاهزاده خود خواهان اینکار نبود و در رضاجوئی پدر بظاهری نمود تحریک و اشاره باطنی او خطیب بیچاره قبل ازینکه تلفظ باین کلمه نماید بی تقصیر طعمه شمشیر مردم گردید اعاظم مذهب حنفی دعوتها و ختمها برای دفع بهادر شاه و استمداد از هر بر و فاجر و مسلم و کافر می نمودند و بهادر شاه بدستور اصرار بر اینکار داشته در ترویج و تقویت مذهب شیعه میکوشید و مدتهای دراز در مباحثه با علما باز بود اما فائده بران مترتب نیشد بلی اگر ترویج مذاهب منحصر بر اقامت بینه و برهان می بود سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم که افصح عرب و عجم و اعلم اهل عالم بود و خالق عباد را مامور بجهاد نمی فرمود

ذکر رحلت بهادر شاه از دار رنج و عنا بعالم بقا و مقابله هر چهار پسرش با همدگر و ظفر یافتن محمد معز الدین جهاندار شاه بر هر سه برادر و بعض سوانح ایام دولت او

چون پنج سال کامل از سلطنت بهادر شاه گذشت در هنگامیکه لاهور مورد و معسکر پادشاهی با کل امرای عالیشان و شهزادگان سپهر مکان بود شروع سال سنه ۱۱۲۴ هجری در اواسط ماه محرم اختلالی در حواس و مزاج بهادر شاه بهم رسیده حکم بکشتن کلاب اردو و شهر لاهور در داد این حرکت از چنان پادشاه صاحب شعور بر دور بود احتمال دارد که به اثر سحر ساحران و دعوت خوانان حاسدی روی داد و مقتضی چنین حرکت گردیده باشد علی ای حال هنگامه سگ کشی نوعی بالا گرفت که سگها از شهر وارد و مفقود گشته تمام روز هیچ جا سگی بنظر نمی آمد و هنگام شب چون وقت خواب مردم میشد در پناه ظلمت سگها پیدا گشته آواز نمیکردند و بجای صاحبان و منعمان خود و جاهائیکه به آن مانوس بودند می رفتند و قبل از دمیدن صبح و انتشار نور آفتاب در آب افتاده دریای راوی را شنا کرده عبور می نمودند و در صحراها می آسودند این احوال و احوال جنگ عظیم الشان از روی مکتوب امین الدوله سنبهلی

سیر توزک اول که بوالد خود نوشته و به تقریبی در منشآت منشی ملازم او دیده ام صورت تحریر یافت و ملایان پنجاب چون با خطیب و الی دیگر
نموده بغضب سلطانی گرفتار گردیدند بعضی در قلعه گوالیار و برخی بزندان عسس گرفتار آمده در قید افتادند ناگاه سهل عارضه لاحق مزاج
بهادر شاه گردیده در سن هفتاد و دو سالگی نوزدهم محرم الحرام دو ساعت از روز مانده به یک ناگاه بجوار رحمت پروردگار شتافت محمد عظیم الشان
در ان دم که جان کندن بهادر شاه روی داد در حضور بود مضطرب الاحوال بر آمده به لشکر خود رفت و امین الدوله را فرمان داد که ساعتی چند
درینجا بوده و پایان کار دیده خواهی آمد چون پادشاه برحمت الهی رفت آمده معروض داشت که آنچه مقدر بود شد عظیم الشان گریست
دادو بر دامن خاص اشکش پاک کرده بعرض رسانید که وقت تاخیر نیست جلوس فرمایند حکم بنواختن نقارهٔ شادیانه جلوس نمود و مخلصان
حاضر موافق رسم و ضابطه نذور تهنیت گذرانیدند و همین وقت امین الدوله و نعمت الله خان بهادر و دیگران عرض نمودند که مخالفت
ذو الفقار خان ظاهر است فرصت را غنیمت شمرده اورا که مع حمید الدین خان و محفوظ خان مشغول تجهیز و تکفین پادشاه و جریده درمیان جالی
کلال باڑه است بدست باید آورد عظیم الشان گفت که ناموس پادشاهی بغارت خواهد رفت ذو الفقار خان چه می تواند کرد ما را نظر
بر فضل الهی است مشیران خاموش مانده زیر لب گفتند خدا خیر کند اول بسم الله غلط شد اما نعمت الله خان با وجود منع ممتنع نشده و بعد رخصت
از حضور با فوجی گران شتافت ذو الفقار خان بخیمه خود در رفته بود بی نیل مقصود برگشته آمد عظیم الشان که نیابت پدر در دستخط وغیره
امور مرجوعه می نمود و بر کارخانجات شاهی تسلط و اقتدار از ایام حیاتش داشت قابض و متصرف جمیع اسباب گشته بر تخت سلطنت
جلوس نمود و آشفتگی و سراسیمگی اندکی در لشکر روی داده تا آل اندیشان کم جرأت کسی که عیال همراه داشت و کسیکه نداشت فکر باربردار
نموده شبا شب خود را بشهر رسانیدند و بعضی گرد کلال باڑه رفته سکونت ورزیدند حکیم الملک و حکیم صادق خان و مهابت خان و شاه نواز خان
و حمید الدین خان و اکثر بندهای پادشاهی بعظیم الشان ملحق شدند و رستم دل خان و بعضی دیگر با جهان شاه پیوستند ذو الفقار خان
بهادر سپه سالار که عظیم الشان با او نقار و غبار داشت رجوع نکرده پیش معز الدین شتافت و استفسار نمود که مرکوز خاطر چیست گفت
که اسباب و زر همراه نیاورده آنچه میسر و مقدور است در صوبه ملتان متعلق بمن دارد گذاشته ام و جریده برای ملاقات پدر آمده میخواهم
که بدر روم و از انجا سر انجام مرام نموده آنچه از دست بر آید بعمل آرم ذو الفقار خان مانع آمده زر و اسباب را از سرکار خود متعهد
گردید و صلاح داد که رفیع القدر و جهان شاه و خجسته اختر را حالیا بمشوره رفیق و شریک خود نموده بعد استیلا بر عظیم الشان آنچه
مناسب باشد بعمل آرند معز الدین جهاندار شاه این امر را نعمت غیر مترقب شمرده که همت بقوت خان سپه سالار بر لسبت و هم برای
تالیف برادران به ذو الفقار خان التماس نمود خان مذکور بلشکر خود آمده اسباب و زر که بایست بمعز الدین رسانید و رفیع القدر
و خجسته اختر را هم بجا نهای شان رفته بوعده تقسیم دولت و سلطنت علی السویه راضی و متفق ساخت و عظیم الشان مع عمله سلطنت
و امرای موافق در لشکر خود و هم استقلال زده مترصد نشست که هر که بر سر من بیاید با او مقابله کنم و در دور لشکر خندق کنده توپخانه را
چار سو چید و توقف چند روز را صلح دید بگمان آنکه دیگران خزانه ندارند سپاه خود بخود در عرصه قلیل متفرق خواهد شد چون بخت یاور نبود نتیجه
برعکس آن بظهور رسید ذو الفقار خان بعد کارسازیی که در حوصله طاقت بشری نگنجد بشاهزادگان پیغام داد که یکجا باید شد خان
سپه سالار مع هر دو شاهزاده مذکور از جای خود جنبیده بلشکر جهاندار شاه معز الدین پیوست و جمعیت لائقی که باید حاصل آمد
و این لشکر در ماه صفر سنه ۱۱۲۴ هجری بهیأت مجموعی بر سر عظیم الشان رفت و بجنگ سلطانی در پیوست چون تقدیر عظیم الشان
را نصیر و ظهیر نبود در اندک زمانی جنگ اختتام پذیرفت و از لاش عظیم الشان اثری پیدا نگشت تفصیل این اجمال آنکه اول
جنگ سهلی روی داده تا هفت روز از طرفین جنگ توپ بود نعمت الله خان و عزیز خان و دو یا بهادر ناگر و راجه محکم سنگه کهتری و

راجه راج سنگه بهادر و شاه نواز خان یک زبان گشته عرض کردند که هنوز جمعیت اعدا چندان نیست بیک حمله بر میداریم جواب شد که
اندک باشید آنها را غیر از خاموشی چاره نبود و عظیم الشان بزعم آنکه چورامن جاٹ و نجاره ها متکفل ارزانی غله شده اند و مخالفان مفلس
و مغلوک اند از گرسنگی هلاک خواهند شد درنگ در جنگ اصلح می شمرد و بداد و دهش سپاه هم بخل و امساک ورزیده زر اندوخته را میخواست
با خود بسرای آخرت ببرد هر گاه مردم بیورش میگفتند جواب همان بود که اندک باشید روز هشتم ذو الفقار خان با هر سه شاهزاده
بفاصله قریبی توپهای کلان که از قلعه لاهور آورده بود بر مکان بلندی نصب کرده بریزش گولها عرصه برین لشکر تنگ ساخت
چون راه لاهور برای همین روز کشاده داشته بود مردم لشکر عظیم الشان جان بسلامت بردن غنیمت شمرده راه عافیت گرفتند راجه
و دیا بهادر ناگر و راجه محکم سنگه بهادر با فوج خود روبروی عظیم الشان آمده بدل سوختگی تمام فریاد کردند که ما را الحال طاقت خفتها نمانده
میر دیم و بر مخالفان میزنیم حضرت اگر خبر گرفتن مناسب دانند بعمل آرند و الا اخیر توقعی نداریم باز همان اندک باشید جواب ناصواب بود
هر دو بهادر بهر لیست و بلندیکه بر زبان شان آمد بی ملاحظه گفته بر مخالفان زدند و اعدا را شکست داده و بران بلندی رفته توپها را گرفتند
شاه بی نصیب را توفیق اعانت رفیق نشده و نه کسی را بکمک آنها فرستاد بلکه بعضی میخواستند که بدوا آنها پیش روند قراولان را فرستاده
ممانعت از حرکت نمود ذو الفقار خان و رستم دل خان و جانی خان دیدند که کسی مدد آنها نمیکند بر آنها تاختند و زد و خوردی سخت
درمیان آمد چون عظیم الشانیان کم و اینها بسیار بودند غالب آمدند و هر دو راجه مذکور بزخمهای کاری از کار رفتند و همراهیان شان بسیاری
مجروح و مقتول گشته بقیة السیف راه لاهور گرفتند سلیمان خان برادر داؤد خان پنی بعد مغلوبی هر دو راجه با فوجی قریب هزار سوار در انجا
رسیده بگوله بندوق نقد جان در باخت همراهان جسم بیجانش را بشهر بردند و پیش و پس فیل عظیم الشان از جمله شصت و هفتاد هزار سوار
ده دوازده هزار سوار باقی ماند شام چون از لشکر برگشته بفرودگاه رسیدند و عظیم الشان داخل خیمه گشت از انها هم اکثری راه شهر گرفته زیاده از
دو سه هزار کس نماند صبح که عظیم الشان اراده سواری نمود فیل خاصه را فیلبان هر چند خواست تن بسواری نداد بر فیل دیگر سوار شد
نعمت الله خان با ده سوار و امین الدوله با بیست سوار و راجه راج سنگه با هزار سوار بهیئت مجموعی دو هزار سوار حاضر بودند که بزرمگاه
رسید قضا را باد تندی برخاست و ریگ دریای راوی پریدن گرفت و غبار مانع نظر و چشم کشودن گشته غیر آواز توپ صدائی بگوش
نمیرسید و غیر از چشم بستن چاره نبود فوجی از مردم مغول رسیده و تیر باران کردند و زخم پوست مال به بعضی رسید چون عظیم الشان را
نشناختند بیشتر برای غارت خزانه رفته بودند گذشتن آنها گوله بیک ڈبر سواری عظیم الشان رسیده تکیه را آتش در گرفت و دودش
مانع دید نها شده آن بالش را عظیم الشان بر زمین زد امین الدوله رسید خیر است عظیم الشان گفت بخیر گذشت امین الدوله در ان وقت
رقت زور آورد گریه و فغان شروع نمود عظیم الشان درچنین وقت بکمال استقلال دلداری نموده فرمود اینقدر بیقراری
و بی صبری چرا امین الدوله گفت که کشتی مراد ما مردم تباهی بنظر می آید اگر سر بر سنگ و بر سر سنگ نزنیم دیگر چه کنیم بیشتر
هر چه عرض کردیم قبول نیفتاد هر قدر بندگان بجلدی و یورش التماس می نمودند در جواب آن از زبان عالی اندک باشید
بر می آمد حضرت چه کنند تقدیر و خواهش ایزدی چنین بود حالا صلاح آنست که خود بدولت بر اسپ سوار شوند و در ملک بنگاله شهزاده ها
هستند و در دکهن داؤد خان پنی از فدویان سرکار است هر جا بخاطر بگذرد رسیده و پر و بال درست کرده متوجه تدارک باید شد
فرمودگار از دارا شکوه و شجاع بعد هزیمت چه شد اگر سلطنت مقدر است بمصداق کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة فتح یافتن بعید نیست
باز امین الدوله عرض نمود که بیست و دو سوار همراه فدوی مانده اند دیگر همه هار رفتند عظیم الشان گفت ده سوار همراه من و بیست تا بر معز الدین
بتازم دشمنا با دوازده سوار بر نا خجسته اختر روان شوید امین الدوله تحریر شد خواجه عاصم خاندوران در انوقت با امین الدوله گفت

به بنگاه میروم بیائید تا همراه رویم امین الدوله گفت تا عظیم الشان زنده است جدا نخواهم شد و خاندوران راه سلطان پور گرفته در رفت همان ساعت گلولهٔ توپ کلانی به خرطوم فیل عظیم الشان رسید فیل روی از میدان بگردانید و بسرعت برق و باد بطرف آب راوی روان گردید فیلبان بزمین افتاد و جلال خان لودی که در خواصی بود ریسمان فیل گرفته بزمین آمد و راه خود گرفت چندکس در عقب فیل می دویدند اما بفیل نمیرسیدند ازان جمله امین الدوله هم بود ناگاه دید که فیل از ساحل بلند خود را در آب افگند و بگردابی درافتاد چنان فرو رفت که باز بر نیامد چون باندک فاصله در انجا رسید دید که گل و لای ته نشین دریا ببالای آید و صدای موجهای از حرکت عنیف آب بر میخیزد معلوم نمود که عظیم الشان مع فیل غرق گرداب فنا گردید بمشاهده این حال راه رستگاری خود جست لیکن امین الدوله گرفتار آمده تا رسیدن فرخ سیر و شکست یافتن معز الدین و ذوالفقار خان مقید بود و بعد ورود شقهٔ فرخ سیر بمحمد یار خان قلعه دار شاه جهان آباد رهائی یافت و بمدارج علیا ترقی نمود بعد ازین فتح خداداد نوزدهم ماه مذکور جهان شاه که اندک مایهٔ استعداد و جرأتی هم داشت جویای ایفای وعدهٔ تقسیم ملک و دولت گشته علم منازعت برافراشت و اتفاق بافتراق گرائیده مکالمه بمجادله و مقاتله انجامید سببش همانا آنکه یکصد و هشتاد ارابه خزانه که ازانجمله هشتاد ارابه اشرفی و صد ارابه روپیه یا برعکس بود بدست جهانشاه افتاد خواست که سه حصه علی السویه نماید ذوالفقار خان در تقسیم محتجا برآورده بحیله های چند از پنج حصه سه حصه بطرف معز الدین میخواست و دو حصه هر دو برادر دیگر را میداد آخر مصالحه برهم خورده باهمدگر آمادهٔ محاربه گشتند چندی از امرا مثل مرحمت خان و امیر خان و رستم دل خان وغیرهم رفیق جهانشاه گردیده صفوف قتال آراسته شد تمام روز جنگ قائم بماند چون سلطان سیارگان تسخیر ممالک مغرب دیار پیرفت و ظلمت شب دیجور عالم را فرو میگرفت طرفین پاس احتیاط را مرعی داشته باشتعال مشاعل و مهتابی اشتغال نموده جهان شاه مع امرا و رفقای خود و معز الدین مع ذوالفقار خان و دیگر همراهیان بدستور با سامان موفور پاسداری کرده حراست می نمودند تا آنکه سه روز بدین منوال گذشت روز چهارم آفتاب عمر و دولت جهان شاه پذیرای زوال گردیده آخر روز که فرمود که مرا ملاحظهٔ مورچال منظور است افواج داخل سنگر گشته همه سوار مستعد و تیار باشند و هرکاره‌ها را فرمود که هرگاه معز الدین و افواج او برگشته داخل سنگر شوند و زینها از پشت اسپان خود فرود آرند همانوقت مرا خبر باید رسانید هرکاره‌ها حسب الامر بجا آورده چون لشکریان معز الدین در خیام خود فرود آمدند و بفکر دانه و کاه و آب و طعام خود وا فتادند جهان شاه بهیأت مجموعی بر لشکر معز الدین حملهٔ مردانه نموده بر قلب معز الدین ریخت و از صدمات حملات او رفقای معز الدین را پای ثبات بر جا نمانده تزلزلی تمام در ازدحام آنها رو داد و اکثری پراگنده شدند حتی لال کنور که سایه وار ملازم سواری او بود همراه امرای پادشاهی سراسیمه و آشفته حال گردیده در دست رستم دل خان افتاد و شدهٔ مروارید که در بند ازارش بود خان مذکور در ربود درین انقلاب معز الدین خود را در عماری دیگر غیر میگ ڈنبر که مخصوص ملوک اینجا است کشیده بچاندنی سفید محفوف گردانید و فیلبان را گفت که بهانهٔ سواری زنانه پا ابری مقتول اگر مسئول گردد مرا ازین مهلکه بیرون برده تا بذوالفقار خان باید رسانید او حسب الامر بجا آورده معز الدین را تا به خان سپه سالار رسانید و شادیانهٔ فتح از لشکر جهان شاه بلند آوازه گشت ذوالفقار خان بمشاهدهٔ این حال مضطرب گردید چون شام شده بود برقندازان خاصهٔ خود را طلبداشته مشت مشت اشرفی در دست آنها ریخت و گفت همین قدر از شما توقع دارم که بهانهٔ گذراندن نذر مبارکباد تا بجهان شاه رسیده هرگاه متصل شوید یک شلک بر فیل او بکنید بعد ازین انچه مقدر باشد بظهور خواهد رسید آنها حسب الامر سه چهار صد کس مع سردار بهیئت مجموعی بحضور جهان شاه که با دو سه صد کس استاده و دیگر افواج او مشغول غارت لشکر معز الدین بود رسیدند و برفق اشعار ذوالفقار خان بریزش گولهای بندوق کار جهان شاه

باتمام رسانیدند و فتح و نصرت نصیب معز الدین گردید معز الدین جهاندار شاه خبر فتح و ظفر شنیده بدولتخانهٔ خود نزول نمود و بلال کنور که معشوقه اش بود بصحبت عیش و عشرت داشته بشرب خمر اشتغال ورزید و لشکر هم جابجا آرمید چون صبح دمید رفیع القدر خواجه سرای محلی خود را برای تهنیت پیش معز الدین فرستاد او که تمام شب بیدار و سرشار بادهٔ خوشگوار بود استراحت می نمود خواجه سرایان پادشاهی با خواجه سرای رفیع القدر در مقام استهزا در آمده گفتند ای احمق دیدی که بر سر عظیم الشان و جهان شاه چه رفت آقای تو در سلطنت چه توقع دارد او هم رنگ دربار دیده متنبه گردیده معاودت نمود و انچه از خواجه سرایان معز الدین شنیده بود بعرض رسانید رفیع القدر از خواب غفلت جسته حکم بنواختن نقارهٔ جنگ نمود و خود مسلح گشته و دست از جان شسته سوار شد همراهیان مخلص هم مستعد شده هر یکی سواره بدربار حاضر گردید ذوالفقار خان بر حقیقت حال آگاهی یافته امر بتیاری لشکر و سواری فرمود و خواجه سرای معتمد خود را فرستاده تاکید نمود که بهر صورتیکه هست پادشاه را برآورده سوار نماید معز الدین در عین خمار آشفته سر و دستار بر فیل سوار شده رو بمیدان نهاد و ذوالفقار خان مع امرا و افواج مقابل رفیع القدر استاد رفیع القدر با قلیل فوجی که همراه داشت در کمال دلاوری بر سر این همه جمع کثیر و جم غفیر آمده داد مردی و مردانگی داد بعد ازانکه همراهیان هدف ناوک جانستان گشته بخاک هلاک افتادند و خود تنها ماند سپر و شمشیر در دست گرفته دلیرانه از فیل جست و چقلشهای مردانه نموده شربت ناگوار مرگ بکمال گوارائی نوشید ٭

ذکر استقلال یافتن معز الدین بسلطنت و بعضی سوانح ایام دولت او و انقلاب طالعش باندک مدت

محمد معز الدین جهاندار شاه ظفر یافته منشور مطاعه باقطار و اطراف ممالک محروسه نگاشت و خود با فتح و فیروزی از لاهور کوچیده بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه مذکور سه ساعت از روز مانده غفران پناه محمد یار خان صوبه دار شاهجهان آباد که از عهد اورنگ زیب تا آن وقت بود از قلعهٔ شهر مذکور بر آمده برای ملازمت و استقبال معز الدین تا به باولی پیش رفته روز دوشنبه پانزدهم سر سواری ملازمت حاصل نمود روز پنجشنبه هیجدهم قبل از نصف النهار معز الدین جهاندار شاه داخل قلعهٔ دار الخلافهٔ مسطور گردید آصف الدوله بدستور وکیل مطلق ماند و ذوالفقار خان را وزارت اعظم علاوهٔ اقتدارهای دیگر گردید سلطان کریم الدین پسر بزرگتر عظیم الشان بسعی هدایت کیش خان از شهر لاهور دستگیر گشته بحضور رسید و در همان مقام بفرمان پادشاه زمان مقتول گشت و دیگر شاهزادگان اولاد اعظم شاه و محمد کام بخش که فارغ البال بکام و آرام بودند بیچاره‌ها بدام قید افتادند تفصیل نام آنها ثبت افتاد عالی تبار پسر اعظم شاه و پسران محمد کام بخش محمد محی السنه و محمد فیروزمند و سومی نامش منقح معلوم نشده معز الدین در تربیت و تقویت برادر رضاعی خود کوشیده خطاب کوکلتاش خانی که داشت بخان جهان بهادر تبدیل داد و بدیگر بندگان مناصب و خدمات مرحمت گشت و اکثر عمله و فعله زیر و زبر گردید لال کنور خطاب امتیاز محل بیگم یافت و حکم شد که همراه سواری او چتر بر فیل بطور سواری پادشاهان میرفته باشد و کوکلتاش خان را معتمد علیه ساخته منصب امیر الامرائی باو عطا فرمود در روز بروز بر جاه و قدرش می افزود این امر باعث ملال خاطر ذوالفقار خان میگردید و معز الدین اعتماد وافر بر کوکلتاش خان نموده براز دیاد اقتدارش ساعی بود و هم محکوم عشق لال کنور گشته در خوشنودی خاطرش دقیقه فوت و فرو گذاشت نمی کرد تا آنکه خوشحال خان برادر حقیقی او را هفت هزاری و نعمت خان برادر دیگرش را که ابن عم لال کنور بود پنجهزاری کرده و ارادهٔ دادن صوبه داری اکبرآباد بخوشحال خان نمود ذوالفقار خان سندش را جاری نکرد و باستهزا درخواست حق التحریر نمود چند هزار طنبور و دهل طلبید خوشحال خان بوساطت خواهر خود لال کنور شکایت این استهزا بپادشاه رسانید پادشاه سفارش

بذوالفقار خان کرده گفت که در خواست دہل وطنبور ظاہر الشوخی خواہد بود وزیر الممالک جواب داد که شوخی نیست حقیقتی دارد بعد استکشاف التماس کرد که بنده نسبت صوبه داری وسرانجام دیگر مہام پادشاہی کار خانه زادان موروثی بود ور عایت خوانندگان ورقصان بانعام ووجوه دیگر بعمل می آمد ہرگاه قوالان وفرقه کلاونت بصوبه داری اشتغال نمایند خانه زادان باید پیشه آنها بگیرند تا راه معاشی برای آنها ہم کشاده باشد طلب ساز ہا برای ہمین بود که بر خانه زادان تقسیم یابد معزالدین خجالت کشیده خاموش ماند وعلی ہذا القیاس زنی سبزی فروش که زہره نام داشت وباصطلاح ہند بالال کنور دوگانه بود نیز عروج یافته بر ماده فیل سوار شده بقلعه پادشاہی ودرون حرم سرا پیش لال کنور آمد ورفت می نمود ودر اثنای راه بر عجزه وزیر دستان ہمراہیان وملازمانش که در رکاب او می رفتند دلیریہای نمودند اقتدار اجلاف موجب آزار واستخفاف نجبا گشته بر طبائع کرام داعیان بسی دشوار وگران بود روزی چین قلیچ خان خلف غازی الدین خان فیروز جنگ تورانی که در اول سپه سالار اورنگ زیب عالمگیر ودر کمال جاه واقتدار بسر برد چین قلیچ خان مورد الطاف ومنظور انظار پادشاه مذکور بود وغیر از ذوالفقار خان دیگری را ہم چشم خود نمی انگاشت بعد رحلت محمد اورنگ زیب زمانه را با خود موافق ندیده انزوا گزیده آمد ورفت بدربار نداشت مگر بدیدن درویشان وعلمای خلوت گزین رغبت نموده گاه گاہی بملاقات ایشان می شتافت روزی برای دیدن یکی از فرقه مذکوره میرفت در اثنای راه با سواری زہره مسطوره غیر مستوره دوچار شد از کمال حزم وتامل اندیشی مردم سواری خود را که اقل قلیل بوده انداشاره نمود که مقابل سواریش نرفته طرف دیگر بازار را اختیار نمایند چون او وہمراہیانش کم ظرف وسفله منش بودند علی الرغم وعمداً مردم چین قلیچ خان را زیر اہتمام گرفته شوخیها نمودند تا مقدور اغماض فرمود چون ماده فیل سواری زہره برابر سواری چین قلیچ خان رسید از مردم پرسید که سواری کیست گفتند چین قلیچ خان پرده را برداشته گفت که چین قلیچ خان پسر کور توئی از بیبای اوکه از حد گذشت حوصله اش تنگی کرده اشاره نمود که آن یگانه هرزه را مع ہمراہیان بسزا رسانند مردم خان مرقوم ہمراہیان زہره را لتک معقول کرده وزہره را نیز از فیل کشیده زیر لگد ومشت گرفتند بعد ازین زد وخورد فہمید که پادشاه خفیف العقل محکوم زن ناقص خطر تیست شاید فتنه سرکشد بنا برین علی ہذا باآنکه از ابتدای رحلت عالمگیر آمد ورفت بخانه ذوالفقار خان بہادر نداشت بنا چاری سواری را گردانیده بخانه اش رفت ذوالفقار خان متحیر گشته سبب آمدن پرسید چین قلیچ خان ماجرا را مشروحاً ظاہر گردانید ذوالفقار خان بطوریکه باید وشاید استمالت نموده بر این جرأت تحسین کرده خوشنود نموده مرخص فرمود وپادشاه را پیغام فرستاد که آبروی خانه زادان واحداست وفدوی با چین قلیچ خان بہادر متحد در ان جا زہره پیش لال کنور رسیده خاک بسر بر زمین می غلطید ولال کنور مزاج پادشاه را مستعد انتقام گردانیده قریب بود که درین خصوص امری صدور یابد وزود پیغام ذوالفقار خان مانع این فضیحت گردید ودر ہمین عرصه خوشحال خان برادر لال کنور ہم که بمقتضای تنک ظرفی می جوشید در ہمسایه او زن نجیبی بود از غرفه ہای خانه خود در نگریسته عاشق گردیده می خواست بقہر وغلبه رخنه در ناموسش کند شوہر او استغاثه نزد ذوالفقار خان برد خان عادل وشجاع باذل از جا در آمده بی اختیار فرمود که مردم رفته خوشحال خان را کشان کشان بیارند چون حاضر شد زیر چوب گرفته بمرتبه زد که ہوش در سرش نماند وچون خلق خدا از دست آن ناکس بی حیا بجان آمده بودند مقیدش نموده بسلیم گڈه فرستاد واموال او ضبط شده بسرکار والا رسید بنا بر حالات مرقومة الصدر صحبت میان پادشاه ووزیر صائب تدبیر منغص گشته روز بروز ملالت می افزود وپادشاه را بسبب اقتدار وپاس حقوق واحسان او چاره غیر از رضا جوئی نبوده

ذکر خروج نمودن محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان باعانت حسن علی خان وظفر

یافتن در میدان بر محمد معزالدین به تقدیر خداوند آسمان و زمین

چون صوبه بنگاله تمام خالصه شریفه است خدمت دیوانی صوبه مذکور بسبب مرقوم عمده ترین دیوانیهای ممالک محروسه وجعفر خان از عہد اورنگ زیب عالمگیر بدیوانی صوبه مسطوره اختصاص داشت وعظیم الشان دران ایام ناظم صوبه بنگاله وسالار فوج ومختار صلح وجنگ با سرکشان ومتمردان بلاد شرقی بود ودر سلطنت پدر خود بہادر شاه مالک ہر چہار صوبه اوڈیسه وبنگاله وعظیم آباد واله آباد گشته چنانچه سبق ذکر یافت صوبه داری اله آباد وعظیم آباد بعبدالله خان وحسین علی خان داد وصوبه داری بنگاله واوڈیسه علاوه دیوانی آنجا به جعفر خان سپرد ووقت رحلت عالمگیر که بکمک پدر خود میرفت محمد فرخ سیر پسر خود را با بعضی نسوان حرم واسباب خانه مع معدود منصبداران وملازمان خود در اکبر نگر معروف براج محل در منازل بنا کرده شاه شجاع پسر شہاب الدین محمد شاه جہان گذاشته بود وبعد از فتح پدر ومدت سلطنت او بنا بر بعضی جہات طلبداشتن فرخ سیر مناسب ندیده ہمینجا گذاشت تا آنکه در لاہور ایام عمر ودولتش انقراض یافته بآخرت شتافت ومحمد معزالدین بعنوانیکه رقمزده قلم وقائع نگار گشت سلطنت یافته احکام مطاعه برای مقید فرستادن فرخ سیر بجعفر خان نگاشت خان مرقوم بپاس حقوق عظیم الشان مخفی مصحوب معتمدی بفرخ سیر پیغام داد که چاره خود جوید وراہی که برای خویشتن مناسب داند پوید باراده قید او نمود وفرخ سیر بر مکنون خاطرش اطلاع یافت علی کلا التقدیرین بودن خود در راج محل مناسب ندیده چون می دانست که حسین علی خان ناظم صوبه عظیم آباد از خاندان نجابت وسیادت است وبجوانمردی وفتوت وشجاعت ومروت موصوف بامید اعانت او با اہل وعیال از اکبر نگر شکسته خاطر وپریشان حال نہضت نموده در عظیم آباد رسیده ومتصل بباغ جعفر خان که بر لب دریا طرف مشرقی شہر واقعست در سرا پرده ها منزل گزیده وبحسین علی خان بہادر بعجز والحاح پیغام نموده بیکسی وبی یاری خود ظاہر کرد چون رفاقت فرخ سیر ومقابل گشتن با پادشاه ہندوستان مع جمیع امرا خاصه مثل ذوالفقار خان زیاده از قدر تاب وتوان حسین علی خان بود اول سرباز زده از امر مذکور استنکاف کرد وگفت که حکم پادشاه درباره شما بطور دیگر رسیده من بنا بر پاس حقوق پدر شما نمیخواہم که نسبت بشما از دست من آزاری برسد صلاح آنکه زود خود را بطرفی کشید تا عذری برای خود بہم رساینده از بطش وسطوت سلطانی ایمن توانم بود وبروایت دیگر بطور آخر نیز ہیته اسباب جلوس فرخ سیر وجلوس او بر تخت سلطنت معلوم شده بعد ازین مذکور خواہد شد بروایت اول احمد بیگ مخاطب بغازی الدین خان کوسه درمیان آمده بحسن بیان حسین علی خان را بیک ملاقات وآمدن نزد فرخ سیر راضی نموده آورد وفرخ سیر سلوکیکه ہیچ آقا وپادشاہی از امرا ونوکران نکرده بعمل آورد وحکم به نشستن حسین علی خان نموده بالحاح تمام بیکسی وبی یاری وحیرت وگرفتاری خود ومقتول شدن مثل سلطان کریم الدین که برادر او بود بعد اسیری وبہر صورت ناامیدی خود از زندگی ظاہر نمود واز پس پرده که اہل حرم را در آنجا نشاینده بود ملکه زمانی دختر صغیر السن او برآمده برزانوی حسین علی خان نشست وبروفق تلقین وتعلیم بشیرین زبانی استمداد پدر خود نموده ستایش حسین علی خان آغاز کرده گفت که شما از خاندان نبوت وولایت وبجمیع مناقب ومفاخر لائق اید وحقی هم از عظیم الشان بر گردن دارید اگر دستگیری پدر من نموده انچه شایان سیادت وشجاعت بعمل آرید سزاوار اید واگر نکنید برما انچه رفتنی است خواہد رفت لیکن شما را ببینید که خلق عالم چه خواہد گفت محرمان بیرون وپرده نشینان اندرون در گفتگو موافقت باو نموده استغاثه واستعانت را از جا بدر بردند فرخ سیر که اول خلعت خاصه خود بر قامت لیاقت حسین علیخان

پوشانیده بود بر خاسته بدست خود شمشیر در کمر حسین علی خان بستن گرفت حسین علی خان سر جرأت از بحر تفکر بر آورده التماس نمود که آنچه با بندهٔ کمترین بعمل آمد کاربندگانست نه لائق خداوندان و بنده در تدارکش غیر از سر چیز دیگر ندارد که در بازد اگر بر فاقت عالی بستم دو دست از سر و جان خود بشستم الحال شروع به نگهداشتن فوج و آراستن اسباب حرب باید نمود و جلوس بر تخت سلطنت فرموده دشمن را فرصت نباید داد تا آنچه مقدر گشته میسر آید **بیت** * ببینیم که تا کردگار جهان * درین آشکارا چه دارد نهان * چون نقش مراد فرخ سیر درست نشست حسین علی خان بهر که دم فرمان داد که بملازمت فرخ سیر شتابد و از مال و جان و اسباب و توان هر چه بالقوه بر که باشد در اعانت فرخ سیر در بازد و بمشاهده این احوال بر منجم و رمال و مشائخ صوبه بهار هجوم آورده بشارت سلطنت بفرخ سیر میدادند و هم بهر کسے رجوع آورده استمداد و استعانت پایان کار خود مے نمود مردم و لجوئے او نموده سخنے بر وفق خواهش او گفتن برائے خود مصلحت مے شمردند چنانچه فی الواقع بعد استیلائے او بر سلطنت هر یکے بکام خود رسیده و معزز و ارجمند گشت و حسین علی خان به تهیه اسباب و سامان پرداخته بسید عبد الله خان برادر کلان خود که ناظم اله آباد بود خطے متضمن اراده در فاقت خود با فرخ سیر نگاشت و مصحوب مستعجلی ابلاغ داشت عبد الله خان بر اراده برادر متحیر گشته در جواب منع و نصیحتے نوشت که این چه اراده است و بچه استعداد قاصد امداد شده و اید ناموس داکثر اخوان و منتسبان در قبضه جهاندار شاه و اتباع اوست همه بر باد فنا خواهند رفت حسین علی خان در جواب نوشت که شما بزرگید رفاقت معز الدین نمائید و من خود الحال ازین اراده انصراف نمے توانم کرد و سید عبد الله خان به رسوخ برادر خود درین عزم آگہے یافته مرقوم ساخت که دراخیر فیما وقع الحال که کمر بر اینکار بسته اید هر چه مے توانید مهیا کرده زود برسید که افواج پادشاه و اتباع او بمن نزدیک ترند یکجا شده کوشش کرده آید روایت دوم آنکه بهادر شاه صوبه بنگاله به اعز الدوله خان جهان بهادر مقرر نموده فرخ سیر را طلب حضور نمود لیکن چون او را نسبت با خوان او سلطان کریم الدین و همایون بخت نزد جد و پدر چندان اعتبار نبود رفتن حضور بر او شاق مے نمود بنا برین بعد ورود عظیم آباد پٹنه بهانه قریب رسیدن ایام وضع حمل زوجه خود و ایام برشکال طرح اقامت دران بلده انداخته بحضور عرضداشت درین ضمن بعض منجمین و درویشان باتفاق محمد رفیع نام حکیمے فرخ سیر را بشارت جلوس بر تخت سلطنت درین سرزمین رسانیده زیاده تر شائق با قامت بلده مذکور و وسیله پیش آمد خود ساختند و در همان ایام محمد رضا نام مخاطب بر عایت خان که از مغضوبان بهادر شاه بود آواره گردیده خود را باین صوبه رسانید و فرمان سند قلعه رهتاس جعل آراسته در قلعه مذکوره بحیله و تزویر دخل یافته مستقل گشت و علی الفور ذخائر اجناس غله وغیره ما یحتاج در قلعه کشیده استعداد اقامت در قلعه مهیا ساخت و به پادشاه نوشت که ازین خبرے عمله سلطنت فدوے این مکان را متصرف گشت و از نوشتهائے سوانح و وقائع نگاران نیز ظاهر گردید بنا برین فرمان بهادر شاه و حکم عظیم الشان در باره تنبیه آن متغلب بنام فرخ سیر رسید چون دست یافتن بران قلعه از جمله متعذرات است فرخ سیر از همراهیان خود استشاره درین خصوص مے نمود لاچین بیگ قلماق که نوکر فرخ سیر و بے باک متهور و دران وقت از جمله مغضوبان آقا و محروم از مجرا بود بوسیله بعض مقربان مخفے از همه کس بفرخ سیر پیغام نمود که اگر شاهزاده رسیدن فرمان سند بنام آن محیل مشتهر و عفو جرائم او از حضور مشهور نموده خلعت و نشان همراه بنده داده رخصت فرماید اغلب که بمدد طالع و اقبال شاهے وقت سپردن نشان کار آن بدسگال بسازم و در جلدوی آن سرافرازے یابم و اگر درکار وے نعمت جان خود در بازم فهو زهے مراد وسیله کامیابے از افضال و احسان پادشاہے خواهد بود باین مصلحت پسندیدهٔ ارکان دولت آمده حسب المشوره شهرت کاذبه ورود فرمان شائع گشت

و خلعت و نشان فرخ سیر مصحوب قلماق مذکور برائے رعایت خان ارسال یافت چون در پایه کوه قلعه رسید متغلب مذکور بخوف خیانت راضی بآمدن لاچین بیگ بجماعت نگشته دو کس را حکم داد که مع خلعت و فرمان بیایند قلماق مذکور با یک کس بالای قلعه رفته هنگام رسیدن قلعه دار بگرفتن سند و نشان کارد از کمر کشیده بجراحات پے در پے از پایش در آورد و از دست همراهیانش خود مع رفیق زخمے گردید هزاریان وغیره ملازمان پادشاہے حمایت قلماق نموده رفقائے متغلب را مجروح و مخذول ساختند و سر مقتول را با قلماق مذکور بحضور فرخ سیر فرستادند لاچین بیگ مورد الطاف فرخ سیر گردید و درهمین ایام خبر رحلت بهادر شاه رسید و حسین علیخان بهادر دران آوان از شهر عظیم آباد بیرون رفته به بند و بست پرگنهائے متعلق مشغول بود فرخ سیر بدون آنکه خبر دیگر از انجام معامله اولاد بهادر شاه رسد و سلطنت بیکی تقرر یابد خطبه بنام پدر خود عظیم الشان خواند و جلوس و تسلط او بر تخت سلطنت شهرت داده شادیانه تهنیت بنواخت بعد اینکار از حرکت بے تامل خود اندیشها نموده از سطوت حسین علیخان نیز بترسید و خطوط معذرت آمیز و پیغامهائے محبت انگیز مصحوب معتمدان فرستاده حسین علیخان را نزد خود طلبید و والده فرخ سیر التجا به حسین علیخان برده از طرف فرخ سیر قول و عهد مدار المهامے سلطنت برای او بکفالت و ضامنے خدا و رسول درمیان آورده با خود متفق ساخت درهمین زودے خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و مقرر گشتن سلطنت بجهاندار شاه معز الدین رسید چون حسین علی خان قبل ازین با فرخ سیر همداستان گشته بود سکه و خطبه بنام او خواند و علم منازعت با معز الدین برافراشت فرخ سیر روز بروز در استحکام قول و قرار با حسین علی خان و استقلال و اقتدار او مے افزود *

ذکر جلوس فرخ سیر بر تخت سلطنت و نهضت نمودن از عظیم آباد باتفاق حسین علی خان بهادر و بدست آمدن خزانهٔ بنگاله از تائید ایزد قادر ذو الجلال *

حسین علیخان بهادر فرخ سیر را بتاریخ مختار بر تخت سلطنت جلوس فرموده از مهاجن وغیره هر کس که مایه دار بود زر یکه از و سر انجام مے شد قرض و دستگار گرفته تمسک بوعده تسلط بر دشمن نوشته داد و سعی الحیله تهیهٔ اسباب نموده بساعت سعید مع پادشاه دست نشان خود عازم پیشتر گردید و غیرتخان خواهر زاده خود را به نیابت صوبه عظیم آباد مقرر ساخته مرخص فرمود و بسید عبد الله خان خود هم نوشت و حکم فرخ سیر نیز فرستاد که خزانهٔ صوبه بنگاله مرسله جعفر خان داماد و شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ بدار الخلافه شاهجهان آباد مے برد باله آباد رسیده بضبط خود در آورد و بقدر ضرور بمصرف رسانیده باقی را امانت نگهدارد عبد الله خان بهادر حسب الحکم بعمل آورده بعضے را خود متصرف گشته بکار پادشاہے صرف نمود و بعض را برائے پادشاه برادر خود نگهداشت و از توپهائے صوبه و قلعه اله آباد بقدرے که ضرور دانست و توانست قابل جنگ میدان آراسته بهمراهی خود گرفت

ذکر رسیدن سید عبد الغفار گردیزی به اله آباد بامر معز الدین و شکست یافتن او از دست برادران عبد الله خان بتقدیر خداوند آسمان و زمین

هنوز حسین علی خان مع فرخ سیر باله آباد نرسیده بود که سید عبد الغفار خان گردیزی به نیابت راجه محمد خان که بتغیرے عبد الله خان صوبه دار اله آباد از طرف معز الدین گشته بود با جمعیت ده دوازده هزار سوار وغیره سامان شایان بمحاربه عبد الله خان مامور گشته در رسید عبد الله خان انتظار برادر و فرخ سیر کشیده قلعه دارے را مناسب دید و پیغامهائے تالیف و ترغیب رفاقت

بعبد الغفار مذکور فرستاد انعز ببرای افزایش جاه و اعتبار خود اتفاقی بگفته او نموده در محاربه اهتمام تمام داشت عبد الله خان برادران خرد خود سراج الدین علیخان و نجم الدین علیخان و سیف الدین علیخان را مع ابوالمحسن خان بخشی که اصل او از سادات نجف اشرف و او خود از ساکنان بیجاپور داز شجاعان با تمکین بود مع نصف فوج که در حساب قریب سه و نیم هزار سوار و همین قدر پیاده مے کشید بمقابله او فرستاد و سید عبد الغفار که سرشار بادهٔ نخوت بود هر سه برادران عبد الله خان را مع فوج بر سر راه دید اما کارزار با اینها عار خود شمرده راه قلعه گرفت و گفته فرستاد که با اطفال بازی نمیکنم اینها ناچار خود بطرف او تاخته جنگ در انداختند چون جمعیت قلیل و اسباب نیز چندان نبود داد دل مقابله و کشش و کوشش اکثر مردم همراهی اینها مغلوب گشته بعضے مقتول و بعضے فرارے شدند برادران عبد الله خان با سادات دیگر که اولوس الیشان بود مع ابوالمحسن خان و رفقاے معتمد قدیم پاے جلادت در میدان فشرده و دست از جان شسته در ان جمع کثیر مانند شیران دلیر استاده داد مردے و مردانگی دادند بنصرت ایزدے بار تند وزیده چشم مخالفان را بخوے تیره ساخت که کسے حریف و ردیف را نشناخته هر یکے حواس خود در باخت پر دلان بارهه دران وقت حملات مردانه و کوششهاے رستمانه دشمنان را مع برادر عبد الغفار از پا در آوردند و آوازهٔ کشته شدن عبد الغفار خان دران معرکه انتشار یافت همراهیانش که در غارت بهیر و زد و خورد دلیر بودند بے اختیار رو بفرار نهاده از میدان کارزار با ننگ و عار بسیار بدر رفتند و شکست فاحش بر عبد الغفار افتاده چون بخت معزالدین بحال تباه برگشت و از برادران عبد الله خان سراج الدین علے خان جام سرشار مرد آزماے شهادت نوشیده و با آباے بزرگوار خود پیوست و در عنفوان جوانے دست از آب زندگانے شست سید عبد الله خان بعد اطلاع نذر و مبارکباد گرفته شادیانهٔ فتح هم نواخت و در ماتم برادر خود اشک حسرت ریخته بعزاے او نیز پرداخت مصرع زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است؛ معزالدین باستماع این خبر بمصلحت در استمالت عبد الله خان شمر و سند صوبه دارے اله آباد بالاصالة بسید عبد الله خان فرستاده تحسین و آفرین باو نوشت و خلعت و عنایت فرستاده بتالیف قلب سید عبد الله خان پرداخت متعاقب این سانحه فرخ سیر با لشکر تازه فراهم آمده مع حسین علی خان بهادر و صف شکن خان نائب صوبه دار اوڈیسه و احمد بیگ کوکه معزالدین مخاطب بنوازے الدین خان بهادر غالب جنگ کوسه و خواجه عاصم خاندوران و غیره همراهیان رسیده و عساکر فرخ سیر و هر دو برادر مجمع گردید سادات تکیه بر الطاف نامتناهی الهی و استمداد از ارواح اجداد امجاد خود نموده عازم پیشتر گردیدند

۲ در نسخهٔ بجای سراج الدین نورالدین است

آمدن سلطان اعزالدین با فوج بسیار و خائب و خاسر برگشتن بقدرت کامله کردگار

چون خبر نهضت فرخ سیر از عظیم آباد انتشار یافته بمعزالدین رسید پسر خود اعزالدین را مع پنجاه هزار سوار بتادیب عبد الله خان و تسخیر اله آباد رخصت کرده خواجه احسن خان برادر کوکلتاش خان را که پنجهزارے بود هفت هزارے و مخاطب بخاندوران نموده زمام اختیار فوج و شاهزاده و تدبیرات جنگ باو سپرده با توپخانهٔ سنگین و دیگر اسباب حرب روانه ساخت و چین قلیچ خان را هم متعاقب آنها مستمال ساخته بدو شاهزاده فرستاد اعزالدین از اکبرآباد گذشته تا بکهجوار رسیده بود که خبر یکجا شدن فرخ سیر و حسین علی خان مع فوج با عبد الله خان شنیده از راه بد دے همانجا طرح اقامت افگنده و بکندن خندق و بستن مورچال و آراستن سنگر فرمان داد و با وجود فوج سنگین و توپخانهٔ گران بمجرد استماع خبر نزدیک رسیدن فرخ سیر که هنوز بفاصله بعید بود و هراس بقیاس در دلش راه یافت و بحرکات ناشایسته مذکور خصم را بر خود دلیر ساخت تا آنکه فرخ سیر در رسید و عبد الله خان که هراول بود دیوارهاے اطراف دیه و مورچال را فرو گرفته از آخر روز تا سه پهر شب توپ اندازے نمود شهزاده و مدار المهام

فوج دل باخته باهمدگر قرار فرار در میان آوردند و هر دو کس مغلوب هراس بیقیاس گشته اشرفی و جواهر بقدریکه توانستند همراه گرفته و باقی خزانه و توشک خانه و جمیع کارخانجات را همانجا گذاشته پاسے از شب باقی بود که هر دو باتفاق راه فرار پیش گرفتند لشکر باطلاع این احوال غرق حیرت و ملال گردیده عظما و معتبرین لشکر مبتلای آوارگے بکمال اضطرار شدند لشکریان فرخ سیر باستماع این بشارت بے اختیار دویده تاراج خاطر خواه نمودند جمعے که قادر بر قوت یکروزه نبودند ذخیره اندوز و متنعم گردیدند و بعد تاراج مال وافرے بضبط سرکار فرخ سیر نیز در آمد چین قلیچ خان که مستمال گشته متعاقب اعزالدین باعانت او مے آمد در اکبرآباد رسیده شاهزاده را باین فضیحت ادراک نموده بجبر و عنف توقیف او نموده منتظر فرمان معزالدین گشت چون خبر شکست اعزالدین بدار الخلافه رسید امید معزالدین مبدل بیاس گردیده مهیاے حرکت مع ارکان سلطنت گردید؛

کوچ نمودن معزالدین مع ذوالفقار خان و کوکلتاش خان و جمیع ارکان پادشاهے و رسیدن باکبرآباد و سوانحے که درین عرصه روے داد

محمد معزالدین جهاندار شاه دوازدهم ذے قعده شب دوشنبه بعد مرور سه و نیم ساعت سنه ۱۱۲۴ هجرے باراده مدافعهٔ فرخ سیر از شاهجهان آباد برآمده با شان بے پایان و همراوے ذوالفقار خان و معاضدت کوکلتاش خان و اعظم خان و جانے خان و محمد امین خان وغیره سرداران توران و ایران و دیگر امراے رزم جو و مردان پلنگ خو و توپ و توپخانهٔ جهان آشوب با هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده بیشمار متوجه اکبرآباد گردید در اثناے راه سربلند خان که از فوجدارے کثرت زرے بدستش آمده بود از رفاقت فرخ سیر مستنکف گشته خود را مع زر بمعزالدین رسانید و مورد آفرین و تحسین گشته بصوبه دارے احمدآباد گجرات مرخص گردید و چهبیله رام فوجدار کوڑه و علے اصغر خان پسر کار طلب خان فوجدار اٹاوه چندے همراه اعزالدین بوده بلشکر فرخ سیر پیوستند چون معزالدین بقصبه سموگڑ متصل اکبرآباد رسید اعلام و خیام سادات و فرخ سیر مع رفقاے دیگر که ازین طرف نیز متصل همان قصبه رسیده بودند جلوه گر گردید چون از اوضاع زشت معزالدین اکثر امرا و عوام خلق خدا خصوص امراے تورانیه غیر عبد الصمد خان متنفر و منزجر بودند نوشتهاے اکثرے متضمن آمیزش بلشکر فرخ سیر رسید اگرچه نسبت باقتدار معزالدین احدے را امید فتح و ظفر فرخ سیر نبود لیکن عمده ارکان دولت معزالدین که عبارت از کوکلتاش خان و ذوالفقار خان باشد باهم نهایت منافق و معاند بودند و بسبب نفاق اینها داعوجاج کوکلتاش خان که نهایت معتمد علیه معزالدین بود عدم اصابت راے سفیقه غیر مستقیمه او در کارهاے پادشاهے بسیار ضائع و تدبیرات همه درهمی و برهمے داشت از نحوست نقش هیچ منصوبه درست نمے نشست حتے در مشوره عبور از آب جمنا و جنگ با فرخ سیر هیچ امر متعین نمے شد و هر دو ضد همدیگر صلاح میدادند و پادشاه خود مبهوت و مالیخولیاے عشق لال کنور داشت سید عبد الله خان معبرے پایاب بهم رسانیده از مقابل لشکر معزالدین چند کروه پیشتر بطرف شاهجهان آباد کنارهٔ جمنا وقت شب رفته از دریا گذشت و متصل بسراے روز بهانے که چهار کروه از اکبرآباد بطرف شاهجهان آباد واقع است منزل گزید و باندک فاصله فرخ سیر هم با همراهیان از آب گذشته بعبد الله خان رسید و براے سر راه گرفتن بر لشکر معزالدین و محافظه دشمن حسین علی خان بهادر جائیکه بود مقابل خصم مانده چون تمام روز گذشت و شب دوم رسید مع فوج و راه چهبیله رام ناگر از آب گذشت پرده دارے کارکنان تقدیر تماشا باید کرد که معزالدین و کل امراے آنطرف وقتے خبردار شدند که طلیعهٔ لشکر فرخ سیر از عقب لشکرش نمایان گردید و ترتیب فوج که اول مقرر شده بود بحال نمانده از سر نو بترتیب فوج در پیش بردن

توپخانه حاجت رویداد و انقلاب عجبی روی نموده

جنگ نمودن سادات و فرخ سیر با معزالدین و ظفر یافتن بتایید احکم الحاکمین ؛

بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه مذکوره مقابله فئتین رویداد و معزالدین خود با افواج و توپخانه مع تجملات ملوکانه باقتدار در قول جا گرفت و ذوالفقار خان که معتمد علیه سلطنت و در افواج و احتشام قائم مقام پادشاه بود اگرچه غبار خاطر بسیار از اوضاع و اطوار پادشاه در دل داشت لیکن برای آبروی خود با فوجی شایسته و سامانی بایسته و کرنا و کوس (کانهم بنیان مرصوص) بهراولی و پردلی استاد و کوکلتاش خان مع اعظم خان و جانی خان و دیگر همراهیان بطرف راست و محمد امین خان و عبدالصمد خان و چین قلیچ خان و جان نثار خان و دیگر سپه داران توران بجانب چپ و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و دیگر افواج بطور التمش و رضا قلیخان داروغه توپخانه باهتمام کار خود و دیگر افواج بوضعی که مناسب و میسر بود جابجا قیام ورزیده و ازین طرف فرخ سیر با مردم همراهی خود [illegible] سلاطین در قول و عبدالله خان در هراول و حسین علی خان و صف شکن خان معروف بحسین بیگ در دست راست مقابل ذوالفقار خان و خانزمان علی اصغر و چهبیله رام ناگر با معدودی دیگر از مبارزان مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشت عبدالله خان تا راستگی و اطمینان اول مقابل توپخانیان رفته بعد ازان خود را بر توپخانه جهاندار شاه معزالدین زده تردد نمایان نموده از توپخانه گذشته خود را نزدیک قول رسانید و حسین علیخان مع صف شکن خان و فتح علی خان داروغه توپخانه فرخ سیر که برادرزاده حسین علیخان بود و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر مشرف و برادر او میر اشرف بطرف ذوالفقار خان تاخت درین حمله صف شکن خان و فتح علیخان و زین الدین خان و میر اشرف و جمعی دیگر از بهادران رفقای حسین علی خان نقد حیات در باختند و چهبیله رام و خانزمان بهیئت مجموعی استاده انتظار قابو و شعبده بازی فلک می نمودند حسین علی خان عرصه بر رفقای خود تنگ دیده بمقتضای غیرت و آئین بهادران هندوستان از فیل جست مع همراهیان ترددی رستمانه بظهور رسانید و زخمهای شمشیر و تیر و گوی برداشته از خود بیخبر در معرکه افتاد و سید عبدالله خان که در وسط فوج معزالدین و از صدمات تیر بارانیان تورانیان و دیگر جنگهای گران تفرقه بر رفقایش افتاده هریکی بدیگری آویخته در زد و خورد بود و فیل نشانش با اکثری از جماعه داران ملازمش جدا افتاده زیاده از صد سوار همراه نداشت دران حالت سید عبدالغفار مذکور روبروی فیلش آمده و نام خود را گفته تیری بسوی عبدالله خان انداخت همراهیان عبدالله خان براو تاختند و عبدالله خان تیری براو انداخته زخمی ساخت و سید غفار زخم برداشته جان بسلامت برد و سید عبدالله خان بنابر ازدحام و کثرت فوج مخالف ندیدانست که کجا میرود و کارش بکجا خواهد کشید درینوقت جمعی از رفقا باو پیوسته تقویت یافت و بمکانی مرتفع رسیده معزالدین را مع همراهیان با خود متصل و نهایت غافل یافت فرصت غنیمت شمرده بهیئت مجموعی بر سر فیلان سواری زنانه ریخته زیر تیرباران گرفت و طرفه آشوبی دران عرصه هویدا گردید هنوز معزالدین خود را درست نکرده بود که فیلان سواری زنانه اش برهم گرافتاده رستخیز قیامت برخاست و فیل سواری لال کنور و همراهیان او و خواجه سرایان از صدمه تیرباران درهم جوشیده و خروشیده گریزان دویدند و همرکابان او مغلوب هراس و متحیر گردیدند معزالدین اراده مدافعه نمود و فیل سواریش سرکشی آغاز نهاده از اختیار فیلبانان بدر رفت و عبدالله خان که رفقای او پی هم می رسیدند دلیرانه قدم جرات پیش گذاشت و خلل در لشکر معزالدین پدید آمده بهم برآمد با آنکه شادیانه فتح در لشکرش نواخته بودند که فوج رو بگریز نهاد کوکلتاش خان از مشاهده آنحال خواست که خود را بمعزالدین رساند خانزمان و چهبیله رام که درکمین بوده قابو میدیدند بر کوکلتاش خان تاخته بزخمهای متنوعه از پا ایش درآوردند و رضا قلی خان داروغه توپخانه نیز بکار آمد جانی خان و مختار خان

قبل ازین در مقابله حسین علی خان کشته گشتند اعظم خان برادر کوکلتاش خان مجروح بمعزالدین رسید معزالدین عرصه بر خود تنگ دیده خود را بسواری لال کنور رسانید و نزدیک بآخر روز براه اکبرآباد پیش گرفت ذوالفقار خان باوجود هجوم اعادی از چهار سو تا یکپاس شب در میدان استقامت ورزیده مردم را بتفحص جهاندار شاه و اعزالدین گماشته جویای پادشاه و پسرش گردید و کسان را بمواعید و مراعاتها امیدوار گردانیده در تلاش اینها می دوانید تا اگر بهم رسند بنام یکی ازان دو بی نصیب آبی بر روی کار و شجر اقبال آنها را بار آرد چندانکه جستند نشانی ازان برگشته بختان پیدا نشد و شادیانه فتح و ظفر در لشکر فرخ سیر بلند آوازه گردید و هریکی از رفقایش بتهنیت و مبارکباد دوید فرخ سیر از استقامت ذوالفقار خان پریشان خاطر و مستفسر بود که اگر فتح ما شده پایداری ذوالفقار خان چیست بعد تحقق فرار مدعیان سلطنت بذوالفقار خان پیغام فرستاد که دعویدار سلطنت خود گریخت شما راچه دعویست اگر سلطنت می خواهید امریست جدا و اگر از نسل عالمگیر پادشاهی می باید معزالدین نباشد من باشم ذوالفقار خان باستماع این پیغام و مایوسی از طرف معزالدین و اعزالدین ناچار از میدان کارزار باستقلال و اقتدار برگشته راه دارالخلافه پیش گرفت و جهاندار شاه شب در اکبرآباد بسر برده و ریش تراشیده هیئت خود را تغییر داد و آخر شب لال کنور را همراه گرفته با چند نفر معتمد روانه شاهجهان آباد گردید و نزد آصف الدوله رسیده مقید گردید متعاقب او ذوالفقار خان هم بدارالخلافه آمد و عبدالله خان بعد فتح جویای برادر گردیده ملازمان خود را [illegible] و خواص او شتافته حسین علی خان را در لاشها مجروح و بیهوش یافته یکی همانجا ماند و یکی خبر بعبدالله خان رسانیده بعطای لباس و جواهر تکیه بر سر و در بر داشت مفتخر گردید از بعضی کسان مسموع شده که شکرالله خان و ماهیار خان ملازمان حسین علی خان مع همراهیان خود بر سرش استاده بحراستش قیام داشتند و بروایت محمد هاشم بن خواجه میر خافی که او نیز احوال سلاطین تیموریه تا ایام انها را نگاشته مستفاد می شود که تنها در میدان رزم مجروح و بیخبر از خود افتاده و لچه ها لباسش را بغارت برده بودند علی ای حال عبدالله خان برادران معتمد خود را فرستاده حسین علیخان را پیش خود طلبید بعد رسیدن جویندگان حسین علیخان را باستماع ظفر فرخ سیر جان رفته از بر و هوش رمیده از سر باز آمد و مردم او را برداشته نزد عبدالله خان آوردند عبدالله خان برادر را زنده و خود را مع پادشاه مظفر منصور دیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و ذوالفقار خان با پدر استشاره نموده قاصد بود که باز معزالدین را برآرد و تدارکی نماید زیراکه از فرخ سیر بنابر عداوتهائی که ذوالفقار خان با او و پدرش داشت و معزالدین را حمایت نموده بسلطنت نشانیده بود اطمینان خاطر نداشت آصف الدوله مبالغه در ترک این اراده نمود ذوالفقار خان ناچار اراده رفتن بصوبه خود که دکهن بود ظاهر کرد پدر این رای راهم قبول نکرده در ملازمت و ترک منازعت فرخ سیر سماجت از حد بدر برد خلاصه چون زمان اقبال اسدخان و ذوالفقار خان باختتام رسیده اجل موعود ذوالفقار خان انجامیده بود باوجود عدم اطمینان و تیقن زوال آبرو و جان آصف الدوله ذوالفقار خان را باعتماد حقوق خدمت خود که در خاندان اورنگ زیب متحقق داشت و حفظ قدر و مرتبه او را که عالمگیر و بهادر شاه می نمودند همراه خود گرفته عازم ملازمت فرخ سیر و استعفای جرائم پسر گردید

ذکر اقتدار یافتن فرخ سیر در سلطنت و فرستادن عبدالله خان به بند و بست دارالخلافه و قلعه مبارک که دولتخانه پادشاهی ست و ملازمت امرا و ارتقای بعضی از انها بمدارج علیا

بعد ازان که فرخ سیر بمامول خود رسید و زمانه بکام گردید روز دوم از جنگ که یوم الخمیس پانزدهم ذی الحجه بود اول صبح بجاه و دولت برآمده بارعام داد اول چین قلیچ خان و عبدالصمد خان و محمد امین خان و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان

کورنش دریافته تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات وعنوزلات گردیدند و عبد الله خان مع لطف الله خان صادق و دیگر امرای موافق برای بندوبست دار الخلافه وحفاظت دولتخانه شاهی و سلاطین محبوس رخصت یافته بمقصد شتافت و فرخ سیر بعد یک هفته خود هم عازم شاه جهان آباد گردیده دهم محرم در باره پله متصل سواد دار الخلافه نزول اجلال نموده سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفرازی بخشیده بمرتبه رفیعه وزارت اعظم سربلند گردانید وحسین علیخان بهادر خطاب امام الملکی ومنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ورتبه علیه امیر الامرائی یافته بخشی الممالک اول گردید محمد امین خان بخشی گری دوم باضافه هزاری منصب دو هزار سوار وخطاب اعتماد الدوله یافت وچین قلیچ خان را که پنجهزاری بود هفت هزاری هفت هزار سوار کرده خطاب نظام الملکی مع صوبه داری دکهن بتغییر داود خان که نائب ذو الفقار خان بود مرحمت شد وصوبه داری برهان پور که داود خان باصالت داشت صوبه داری احمد آباد گجرات یافت وخواجه عاصم بخطاب صمصام الدوله خاندوران ومنصب هفت هزاری وشش هزار سوار بلند پایه گردید واحمد بیگ کوکه معز الدین را در جلدوی رفاقت ونیکو خدمتیها مخاطب بغازی الدین خان بهادر غالب جنگ فرموده منصب شش هزاری پنجهزار سوار مع بخشی گری سوم عنایت نمود وقاضی عبید الله تورانی را که قضای جهانگیر نگر ڈهاکه داشت وقبل از نهضت بدار الخلافه برای تالیف سرداران توران ومصالح دیگر روانه شده بود مخاطب بخانخانان میر جمله وبمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرافراز نموده همدم ومحرم راز خود ساخت واختیار دستخط خاص خود بدست او گذاشت اما بظاهر داروغگی خواص وڈاک داشت ومحمد جعفر منشی که بعضی خدمات از سابق باو مفوض بود بخطاب تقربخانی وخدمت خانسامانی ودار الانشا امتیاز افزود وسیف الله خان بخدمت بیوتاتی مامور گشت وسیف الدین علی خان ونجم الدین علی خان برادران قطب الملک ودیگران از رفقای پادشاهی وسادات بارهه که حق خدمت آنها ثابت گشته بود هر یک بقدر قسمت ولیاقت خود بعطای مناصب واضافه وخطاب امتیاز یافت وقطب الملک به نظم ونسق ارکان سلطنت ومعاملات وزارت وبندوبست ملکی پرداخت،

ذکر ملازمت آصف الدوله وذو الفقار خان با فرخ سیر وانقراض یافتن عمر ودولت ذو الفقار خان بمقتضای قضا وقدر

آصف الدوله اسد خان وذو الفقار خان بهادر بر باره پله رسیده خواهان ملازمت فرخ سیر بودند میر جمله عبید الله خانخانان که دخل تمام در مزاج فرخ سیر بهم رسانیده داعیه آن داشت که از جمیع امرای حال وسابق مرتبه ار گذشته بر همه ها فائق آید ودر آمد کار مردم وتصلب در امور مرجوعه خود وحمایت متوسلان وبر انداختن عمده ها از بیخ وبن بمقدور ساضی به قصور نبود بنابرین اول اراده استیصال نهال عمر واقبال ذو الفقار خان نموده فرخ سیر را درین کار مستعد تر ساخت امیر الامرا حسین علیخان بهادر بر مشوره پادشاه ومیر جمله آگاهی یافته بذو الفقار خان پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نماید کسی را مجال نخواهد بود که سر موی از شما کم تواند نمود میر جمله براین معنی مطلع گشته دانست که فی الواقع در اتفاق چنین دو کس هوسی که مراد در سر است میسر نمی آید تقربخان را که از اهالی ایران بود بنسبت هم جنسی نزد ذو الفقار خان فرستاده نهایت اطمینان واستماله اش نمود وقسم کلام الهی بخدع ودغا در میان آورده خاطر نشان نمود که چون پادشاه در باطن با سادات خوش نیست ملازمت شما معرفت امیر الامرا غیر از ندامت وخسارت جان ومال دیگر ثمره نداشته خواهد بود وشما را چه حاجت رجوع بدیگر انست بعد ملازمت ورفع ملال

مرجع کل امرا وخداوندان دولت واقبال زیاده از سابق خواهید گشت ودیگران با شما توسل خواهند جست پادشاه را از دست شما امید حصول کارهاست این قسم سخنان که ملائم مزاج ومرتبه آصف الدوله وذو الفقار خان بود در نظر آنها بیگانه ننمود وقسم کلام الهی تائیدش نموده تیقن گشت خاطر آصف الدوله را خود اطمینان واقعی بهم رسید وذو الفقار خان دغدغه باقی بود میر جمله خود رفته وعهود ومواثیق مجدد ومکرر نموده آورد وقت بردن بحضور فرخ سیر دست ذو الفقار خان بیالا بند لسته روبرو برد وآصف الدوله کلمه چند مشتمل بر عذر تقصیرات پسر واستعفای جرائمش عرض نمود فرخ سیر در ظاهر مهربانی بیحد ومر نموده دستش را کشود وخلعت فاخره وجواهر لائق عطا فرموده آصف الدوله را ببهانه ضعف کبر سن مرخص نمود وگفت که ذو الفقار خان ساعتی در خیمه بیرون بنا بسایند که استشاره بعضی امور ضروریه از ایشان منظور است آصف الدوله متوهم مرخص گشت وذو الفقار خان متردد در قتل خود بجای مامور مشوش نشست مردم مامور حضور اطراف اورا فرو گرفتند وفرخ سیر پیغامهای خشونت آمیز متضمن دعوی قتل عظیم الشان وسلطان کریم الدین فرستاد ذو الفقار خان که امیر غیوری بود قتل خود را مشاهده دیده دست از جان شست اما اول برات ذمه خود نموده اعمال بد را نسبت بپادشاه داد وبی جرمی خود وظاهر کرده حکایت واقعات را بطور نفس الامریه بیان فرمود چون دید که فرخ سیر در مقام کینه جوئی وبدخوئی است از فرط غیرت عجز ومسکنت را در دل خود راه نداده وضعیف نالی ننموده جوابهای درشت داد درین ضمن لاچین قلماق مخاطب به بهادر دل خان که ذکر او قبل ازین در ضمن قتل محمد رضا مخاطب برعایت خان که قلعه رهتاس را بخدع ودغا متصرف گشته بود گذشت از پشت سرش غافل تسمه در گردنش انداخته کشید ومردم اطراف هجوم آورده بضرب کارد وخنجر کارش تمام کردند ودور عمرش به انجام رسید همان روز که یکشنبه شانزدهم محرم بود مردم لفر موده فرخ سیر اندرون قلعه شاهجهان آباد رفته معز الدین را هم به تسمه خفه نموده روانه شهرستان عدم نمودند وفرخ سیر روز دوشنبه هفدهم ماه مذکور سنه ۱۱۲۵ هجری به تجمل سلطنت ونهایت کر وفر داخل قلعه مبارک شاهجهان آباد گشت وفرمان داد که سر معز الدین را بر نیزه کرده ولاشش بر فیل انداخته لاش ذو الفقار خان را واژون باذم همان فیل بسته عقب سوار لیش در شهر بگردانند ولاشها را بعد تشهیر آورده بر دروازه قلعه بینداختند وآصف الدوله را بر پالکی او مع سواریهای زنانه اش متعاقب لاش ها سوار آورده با رخت ولباسی که در بر داد در حویلی خانجهان بهادر محبوس نگهدارند وجمیع اموال پدر وپسر بقید ضبط در آورند وراجه سبها چند دیوان ذو الفقار خان را که ظاهرا زبان درازی بمردم می نمود حکم بقطع لسان وضبط اموال او شد میگویند باوجود زبان بریدن در سخن گفتن قاصر نبود بیت از مکافات عمل غافل مشو + گندم از گندم بروید جو ز جو + واکثر امرا ومتوسلین بظن وتهمت بسیاست تسمه رهگرای بیدای عدم گردیدند واعز الدین پسر معز الدین وعالی تبار پسر اعظم شاه وهمایون بخت برادر خرد فرخ سیر را نیز حسب الحکم میل در چشم کشیده از نور بینش عاری وعاطل نمودند بسبب ناحق کشی وسیاست بی جرم وتقصیر بیم وهراس بیقیاس در دل صغیر وکبیر جای گیر گشته خوف هلاکت هر یکی را بحدی رسیده بود که وقت آمدن بدربار مردم از عیال واطفال بحلیت خواسته مترصد قتل خود می آمدند وبعد رسیدن در خانه خود لنیابت نذور وصدقات بفقرا ومساکین میرسانیدند +

ذکر شروع منازعت در میان فرخ سیر وسادات وفرستادن پادشاه حسین علی خان را برای تادیب راجه اجیت سنگه بخدع وتلبیسات

اول منازعت که میان پادشاه وقطب الملک افتاد وآخر بطول انجامیده باعث برهمی واختلال سلطنت وخرابی تمام

هندوستان گردید این است که چون قطب الملک را فرخ سیر بنابر بند و بست شهر و قلعه بدار الخلافه فرستاد لطف الله خان صادق را همراه داد قطب الملک بشهر رسیده دیوانی خالصه بنام لطف الله خان و صدارت کل بنام سید امجد خان که در عهد بهادر شاه نیز باین خدمت مامور بود مقرر نمود و فرخ سیر بعد رفتن قطب الملک بدار الخلافه دیوانی خالصه و تن بجهبیله رام ناگر و افضل خان استاد خود را صدر الصدور مقرر نمود بعد داخل شدن پادشاه در شهر و توجه نمودن بامور سلطنت در تعین صدارت و دیوانی میان وزیر و پادشاه مکابره رویداده مبالغه ها درمیان آمد قطب الملک میگفت که اگر در ابتدای کار سخن من مسلّم نماند وزارت را چه اعتبار و مراکه ام اقتدار خواهد ماند و میر جمله خاطرنشان پادشاه مے نمود که هر چند سلاطین نوکران را مختار و مطلق العنان سازند بندگان باید که حد خود دانسته خدمات عظیمه را بطور خود بے امر حضور باحدے مقرر ننمایند **بیت** خواجه گر لطف بے عدد راند + بنده باید که حد خود داند + القصه اگرچه منازعه مذکوره باین صورت انفصال یافت که دیوانی خالصه بلطف الله خان ماند و صدارت بافضل خان اما در خاطر طرفین عقده ها محکم گردید اصل سبب آشفتگی در اوضاع و ارکان سلطنت و بدنامی که عاید احوال قطب الملک حسین علی خان امیر الامرا و جماعهٔ سادات بارهه گردید آنکه فرخ سیر عقل سلطنت و فراست و کیاست نداشت و پست فطرت و جبان بود مگر اندک همتے بموقع داشت و باراذل و ادانے و مردم فرومایه بے استعداد که بجوهر ذاتے سلیقهٔ هیچ کارے نداشتند بخششهاے بیجا نموده عطاهای غیر لائقه میرسانید وجود سخفے است که هر چند طرف اسراف داشته باشد خالے از سود ے نیست سفهاے طمع پیشه چنین کسے را بسیار مے ستانید و ذکر جمیلے براے او در عالم ناپایدار مے ماند بهمین جهت فرخ سیر نزد لچه هاے بازار و اعتقاد خان و امثال او ممدوح بود و فی الحقیقه لیاقت سلطنت بلکه ادنی ریاست نداشت و میر جمله بنابر وفور طمع و حسد و عناد با عدم لیاقت و استعداد سروری از کل امرا برتری می جست و دولت صد و پنجاه ساله اسد خان و ذو الفقار خان برباد داده در پی سادات افتاده میخواست که مرجع خلائق و معتمد السلطنه باشند و قطب الملک هم بنابر میل بسیار به نسوان و شوق عیش و طرب آرام طلب گشته زمام اختیار خود را براجه رتن چند که دیوان او و بقال وطنش بود سپرده مطلق العنانش کرده بود و او مرد که متعصب در کفر و طاقت تمشیت مهام وزارت که پایهٔ بس رفیع ست نداشت بنابر جهات مذکوره روز بروز عداوتها افزوده هم سلطنت خاندان چارصد ساله تیموریه برباد رفت و هم بدنامی عظیم عائد روزگار سادات بارهه گردیده عالمی ازین نفاق و شقاق مستاصل و نظام مملکت هندوستان مختل گردید القصه میر جمله و پادشاه و بعض هواخواهان او تدبیرے در افتراق هر دو برادر و ازالهٔ اقتدار حسین علیخان بهادر اندیشیده امیر الامرا حسین علی خان بهادر را براے تنبیه راجه اجیت سنگه راتهور که بعد مردن اورنگ زیب عالمگیر کردار ناهموار مثل تخریب مساجد و تعمیر بتخانه در جودهپور وطن خود بظهور رسانیده بود و بهادر شاه بنابر مجادله با برادران خود و بعد ازان بنابر اشتغال بتدابیر قلع و قمع جماعهٔ سکهان که در حدود صوبهٔ لاهور سر بطغیان برآورده بودند فرصت تادیب او نیافت مقرر نمودند امیر الامرا حسین علی خان با بعض امرا و فوج شایسته و سامان لائق بگوشمال آن بدسگال نهضت نمود اجیت سنگه از سطوت امیر الامرا مغلوب هراس گردیده مال و عیال خود را بکوهستان و مکانهای صعب المسالک کشیده ملک خود خالی نمود و باوجود تحریک بجدال و استیصال حسین علیخان که از حضور بعمل آمده بود وکلای معتبر مع هدایاے لائق نزد امیر الامرا فرستاد ملتمس امان و مستعفی جرائم گردید درین ضمن چون در حضور برهم کاران حسد پیشهٔ نفاق کیش میان فرخ سیر و قطب الملک اشتعال نوائر عناد ولداد نموده تدابیر دستگیر نمودن عبد الله خان کرده بودند نوشته های او متواتر بامیر الامرا مشعر بزودی رسیدن رسید حسین علی خان ناچار گردیده بحسن تدبیر اجیت سنگه را

اطاعت و ارسال پیشکش مع دختر برای فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت خود مستعد ساخت و بعد تمهید این امور خود را بحضور رسانید

ذکر افزایش منازعات و مشاجرات میان فرخ سیر و سادات

چون قطب الملک وزیر اعظم و حسین علیخان امیر الامرا بود هر امری از امور سلطنت مثل منصب و اضافهٔ آن و خدمات بدون تجویز و مرضی ایشان متعذر بود که بعمل آید و میخواستند که بی رضای آنها هیچ کاری تمشیت نیابد و میر جمله که از طرف پادشاه صاحب دستخط گشته بود و فرخ سیر مکرر در بار عام میگفت که زبان و دستخط میر جمله زبان و دستخط من است لهذا مردم برای اغراض خود رجوع باو نموده سر صاد دستخط می کنانیدند و او مصاحت در برآوردن مرام انام دانسته نیک نام می شد و راجه رتن چند دیوان قطب الملک بکینه آنکه چرا رجوع بمیر جمله مے نمایند جارے نمی نمود و هر که بارتن چند رجوع مے نمودند نذرانه برای خود و خاوند گرفته کارش سرانجام میداد ازین سبب بدنام و هدف سهام ملام پادشاه و میر جمله و عوام میگشت و به حمایت قطب الملک غرور موفورے بهم رسانیده زیاده رو بهانیزت نمود و کامروائی خلق که میر جمله مے نمود بر خاطر قطب الملک و امیر الامرا گران بود و میر جمله در حضور فرخ سیر مکرر بانواع شتی کلمات شکایت آیات سادات سرمایهٔ خیرخواهی دانسته اطوار اینها را ناهموارے شمرد و خاطرنشان پادشاه می نمود که آثار نمک حرامے از ناصیهٔ احوال و افعال ایشان پیدا و عدم لیاقت مناصب عمده که بآن مامورند هویداست بنابرین فرخ سیر را وسواس زیاده از اندازهٔ قیاس در دلش جای گرفته مکرر تدبیر دستگیر ساختن عبد الله خان نمود گاہے قصد شکار و گاہی سیر باغ محسن خان بهانهٔ حصول مقصود کرده برمے آمد و هر چند تمهیدات مختلفه پیش مے آورد بمقتضای حماقت و جبن فطری کاری از پیش نمی برد و سودی غیر افزایش عداوت و نفاق نبود و حسد بر حسد و کینه بر کینه مے افزود بلکه شهرت دارد که مادر پادشاه بنابر عهدیکه با سادات بکفالت و ضامنی کلام الٰهی نموده بود بعضے اوقات از ارادهای فاسد پسر امیر الامرا و قطب الملک را خبردار مے نمود درین ضمن امیر الامرا استدعای صوبه داریهای کل ممالک دکن درمیان آورده میخواست که بعد حصول مامول داؤد خان را بدستور ذو الفقار خان نائب خود کند و مبلغی معتد به از محاصل آنجا سال بسال برای خود از خان مرقوم معین کنانیده خود از حضور دور نه شود و مرضی پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود بدکهن رود بر سر قبول این صورت که امیر الامرا نظر بر سلوک پادشاه و میر جمله تنها گذاشتن قطب الملک مناسب نمی دید گفتگوے خشونت آمیز از طرفین بمیان آمده کار بجائے کشید که هر دو برادر از رفتن دربار پاکشیده بحفاظت خود و فراهم کردن سپاه و لبستن مورچال باطراف خانهای خود مشغول گردیدند و پادشاه امرای خیراندیش خود مثل میر جمله و محمد امین خان و خاندوران را طلبیده در خلوت مشورتهای نمود و هر روز بسبب تلون و نامردی تبدیل تدابیر رویداده هیچ امرے قرار نمیگرفت و از اشتهار و انتشار این خبر گرانی اجناس غله و جمیع ماکولات بافراط بهم رسیده حرج عظیم بر مسافر و مقیم میگذشت و آمد و رفت پیغام برآن و ابواب مراسلات فیمابین پادشاه و وزیر مفتوح بود لیکن عقده نمی کشود چون صورت مذکوره امتداد یافت مادر پادشاه بخانهٔ قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخت و قرار برین یافت که در قلعه بند و بست سادات شود بعد ازان هر دو برادر نزد پادشاه حاضر شوند چنانچه همین قسم بعمل آمد و قطب الملک و امیر الامرا بحضور پادشاه آمده عذر تقصیرات خود خواستند و شکایت سوء ظن که پادشاه باظهار وسوسهٔ فتنه انگیزان از سادات بهم رسانیده بود درمیان آوردند و شمشیرها از کمر خود برآورده پیش پادشاه گذاشتند و گفتند که اگر مقصریم اینک سر و شمشیر و اگر بنابر حقوق خدمت قتل ما مردم گران باشد معزول المنصب نموده رخصت فرمایند که بحج بیت الله الحرام و زیارت سید انام و آبای کرام خود علیهم السلام سعادت اندوزیم و اگر منظور خدمت گرفتن و همراه داشتن باشد برسخن در اندازان تمامے پیشه و غمازان دغل کردار

روادار ایذا و استخفاف جانفشانان و فاسرشت بودن بعید از طریقهٔ سلاطین حق‌شناس و خلاف قانون خردمندان محکم اساس است آخر بنابر معامله و رفع مناقشه بدین صورت گذاشته آمد که میرجمله بصوبه‌داری عظیم‌آباد سرفرازی یافته از حضور محروم و مهجور گردد و امیرالامرا به بندوبست صوبه‌های دکهن نهضت فرماید چون استرضای طرفین به صورت مرقومه بعمل آمد در همان ایام میرجمله بصوبه‌داری عظیم‌آباد مامور گشته راهی گردید در ظاهر خود خاطرداری سادات بعمل آمد و در باطن گویا افزایش استعداد میرجمله و تهیهٔ ازدیاد مواد فساد منظور بود فرمان سند امیرالامرا برای صوبه‌داری صوبه‌های دکهن و احکام مطاعه بنام نوکران و قلعه‌داران و غیره عملهٔ پادشاهی که متعین ممالک دکهن و هر یکی بکاری مامور بود شروع به تیاری و نگارش آن شد و رقم عزل بنام نظام‌الملک از دکهن و داؤد خان از احمدآباد گجرات نوشته گشته حکم حضور صدور یافت که نظام‌الملک بحضور آید و داؤد خان نبی به برهانپور رفته انتظار امیرالامرا نماید و بعد رسیدنش در ان دیار باری که حسین علی خان فرماید قیام نماید و در باطن بداؤد خان حکم محکم رفت که در برهانپور رسیده باستعداد حرب کوشد و هرگاه حسین علیخان در انجا رسد سعی تمام در استیصال او نماید که بعد ظفریابی برادر ناظم جمیع صوبه‌های دکهن و مورد الطاف و اعطاف پادشاهی خواهد بود و هم درین عرصه شادی کتخدائی فرخ سیر پادشاه با دختر اجیت سنگ انجام یافت چنانچه عنقریب ذکر آن نموده می‌آید بنابر اطلاع بر احوال و مزاج داؤد خان فتنه که بمقتضای عدم تدین او در گجرات بر مسلمانان روی نمود چون ذکرش ضرور بود به نگارش آن مبادرت رفت

ذکر حدوث فتنهٔ عظیم میان مسلم و هنود در بلدهٔ احمدآباد گجرات بنابر عدم تدین داؤد خان افغان

در سنه اند فرخ سیر که داؤد خان ناظم گجرات بود آخر سال از ایام حکومتش شبی که هنود هولی را برغم خود می‌سوزانید یکی از هنود در صحن خانه خود که آن صحن مشارکت با خانه‌های مسلمانی چند داشت ارادهٔ سوختن هولی نمود مسلمانان مانع آمدند و بجهت آنکه اختیار خانهٔ خود دارم آتشی برافروخت و برغم خود هولی را بسوخت روز دیگر مسلمانان علی‌الرغم هنود همان جهت بر بهند و گرفته گاوی را آورده بر ارادهٔ پختن طعام روز وفات سرور کائنات بکشتند هنود تمام محله هجوم بر مسلمانان نمودند مسلمانان چون کم بودند تاب نیاورده در خانها پنهان شدند هنود تعصب را از حد بدر برده پسر قصابی را که چارده پانزده ساله بود بدست آورده عوض گاو بکشتند مسلمانان شهر بمشاهدهٔ این احوال چون حق بجانب خود داشتند ندای عام در دادند چند هزار افغان که ملازم داؤد خان بودند با جمیع سکنهٔ شهر ازدحام نموده بی استرضای آقا بر خانهٔ قاضی آمدند قاضی بخوف داؤد خان که رعایت هنود منظور داشت در بردی مردم نسبت مسلمانان بمشورهٔ قاضی یا بشوق خود در خانهٔ قاضی را شکسته خانه‌اش را آتش دادند و شریعت‌پناه را همراه گرفته شروع بسوختن دکانهای مانک چوک و دیگر جاهای هنود نمودند و بر سر خانهٔ کپور چند نام جوهری که مصاحب داؤد خان و شدید التعصب با مسلمانان بود هجوم آوردند او دروازهٔ محل خود را بسته و برقنداز آن بر آن گذاشته بجنگ پیش آمد و جمعی از هنود و مسلم کشته گشت و از شدت فساد چند روز دکانهای شهر بند بود چون تدارک خاطرخواه مسلمانان صورت نگرفت عبدالعزیز و عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ که بحلیهٔ فضل و صلاح آراسته بودند با جمعی از مسلمانان بهره و غیره برای استغاثه عازم دارالخلافه گشتند داؤد خان به کپور چند بهره‌ور و قاضی و دیگر حکام و عملهٔ پادشاهی محضری متضمن بیجرمی هنود و قصور مسلمانان نوشته داده روانهٔ حضور نمود بعد ورود دولتشاه جهان‌آباد راجه رتن چند بحمایت هم‌کیشان خود برداخته مسلمانان را مقید گردانید و فریاد آن بیچارها بجائی نرسید خواجه محمد جعفر درویش که برادر حقیقی صمصام‌الدوله خاندوران و بزرگ حقیقت‌کیش عاشق خدا و تارک دنیا بود بر احوال مذکور مطلع گردیده بوساطت خاندوران در استخلاص مسلمانان مقید

بیگناه قربةً الی الله کوشیده بیچارگان را از آن بلای بیگمان رهائی دهانید شیخ محمد علی واعظ ممنون احسان آن بزرگ گردیده رابطهٔ اتحاد و اخلاص با خواجه محمد جعفر بهم رسانید و در خانه و مجلس خواجه مذکور در حالت وجد و سماع اشعار متضمن مدح و نعت سرور کائنات و ائمه اهل البیت قوالان از استادان خود یاد گرفته میخواندند و خواجه باستماع آنها نهایت رغبت داشت شیخ محمد علی واعظ نیز در خانقاه خواجه مرحوم گاه گاهی در وقت وعظ بعد حمد و نعت فقره چند در مناقب ائمه اثنا عشر بر زبان بیان جاری می‌نمود و باین سبب مفسده در شاهجهان آباد هم میخواست که بلند شود اما نشد ذکر آن بعد ازین خواهد آمد چون اجیت سنگه سفارش دختر خود بمرتبهٔ اتم و اکمل نموده شقه‌های پادشاه که متضمن قتل امیرالامرا بود نمود امیرالامرا شقه‌های پادشاهی بدست آورده احترام و آبروی رانی را متعهد گشته بود هنگام تجدید عهود که بوساطت مادر پادشاه بعمل آمد شقه‌های مذکور نیز بپادشاه نمود و عذرخواهی آن هم در میان آمد چون رفع کدورت‌ها رو داد و جمیع جواب و سوال انفصال یافته میرجمله هم از حضور بیرون رفت شادی فرخ سیر با رانی تقرر یافته مصمم شد که امیرالامرا بعد الفراغ از انعقاد این بزم عازم سفر دکن گردد

ذکر شادی کتخدائی فرخ سیر با رانی

محمد فرخ سیر حکم به تیاری سامان شادی کتخدائی نمود و باندک فرصتی انچه بالبست مهیا گردید از آن طرف امیرالامرا لوازم و اسباب شادی دختر موافق ضابطهٔ هندوستان آماده ساخت و شادی این عروس و دامادی بخوبی و زینتی بعمل آمد که در هند و دکهن از ابتدای عهد رایان و راجهای کهن و سلاطین اسلام در هیچ اوقات و ایام کسی ندیده و کسی از کسی نشنیده بر تجملات سلطنت تکلفات بسیار افزایش یافت چراغان گوی سبقت از کواکب آسمان ربوده زبان ملامت بدرخشانی ثوابت دراز داشت و چمنستان آرایش گلستان ارم را خوشه‌چین نضارت خود انگاشت از وفور سرور بهرهٔ عشرت و کامرانی باقاصی و ادانی میرسید و مسرت و شادمانی چون روح حیوانی در رگ و پی مردم میدوید باز دحام تماشائیان و ملازمان فضای شهر و بازار از دل عاشقان تنگتر و بمشاهدهٔ تازه روئی و بشاشت چهرهٔ حاضران و دوستان گلهای بوستان را خار حسرت در جگر القصه شب پنجشنبه بیست و دوم ذوالحجه ۱۱۲۷ هجری مجلس انعقاد اختتام یافت و پادشاه بخانهٔ امیرالامرا آمده صیغهٔ عقد خوانده رانی را چون عروس در غلغلهٔ کرنا و کوس همراه گرفته بدولت سرای خود شتافت

ذکر مناقشه که شیخ عبیدالله ملتانی را با خواجه محمد جعفر روی داد

در همین آوان شیخ عبیدالله نامی از ملتان بدارالخلافه برای کاری آمده در مسجد جامع وعظ میگفت معرکه او رونق گرفت روزی برای دیدن خواجه محمد جعفر مرحوم رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمود که بعض مریدان و معتقدان زمین بوس می‌نمایند و قوالان بخواندن ابیات منقبت عترت طاهرهٔ پیغمبر علیه و علیهم السلام اشتغال می‌نمایند شیخ عبیدالله را استماع ابیات مناقب گران آمده شروع بموعظت نمود که سجده بغیر خدا دیگری را روا نیست و شنیدن سرود در شریعت ممنوع و مردود است و قناعت باستماع مناقب اهل بیت پیغمبر صلعم که بدون ذکر اسامی و مفاخر اصحاب کبار آن سرور باشد خلاف آئین اسلام است خواجه در جواب فرمود که درویشان و پیروان ایشان بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمیدانند چگونه راضی بسجدهٔ اغیار و روادار چنین کار توانند بود و کسانیکه از فرط عشق همه جا محبوب و معبود خود را موجود دانسته بزمین بوس می‌پردازند از گفته کسی ممنوع نمیشوند ما را چه گناه رباعی

ہمسایہ و ہمنشین و ہمرہ ہمہ اوست * در دلق گدا و اطلس شہ ہمہ اوست * در انجمن فرق و نہانخانہ جمع * باللہ ہمہ اوست ثم باللہ ہمہ اوست *
و قوالان انچہ از استادان خود یاد گرفتہ اند میخوانند منع آن ما را لازم نیست اگر شما اشعار مناقب صحابہ یاد دارید تلقین نمائید آنہا بخوانند
آن ابیات ہر جا و ہر گاہ خواہند اشتغال نمایند شیخ عبید اللہ از شنیدن این جواب میل خواجہ بمذہب تشیع گمان کردہ آزردہ برخاست و در
مسجد جامع در وعظ خود علی الرغم خواجہ اقوال متاخرین متعصب مثل آنکہ جناب امیر المومنین علی مرتضی علیہ التحیۃ و الثناء افضل آل عبا نیست
و علوی را سید نباید گفت و پنج تن پاک کہ میگویند خلاف عقیدۂ اہل سنت است چہ صحابۂ دیگر پاک نبودہ اند و دیگر مذمتہای مذہب
امامیہ را نصب العین خود نمودہ راضی بتقصیر در ان باب نبود خواجہ برین افادات او مطلع گردیدہ پیغام داد کہ این چنین مقالات در وعظ
خارج از طریقہ دین مبین و بیرون از رویۂ اہل سنت و جماعت است بلکہ محض آئین خوارج اگر بفقیر خانہ بیائید یا جائی مقرر نمائید کہ بحضور
دیگر فضلای منصف متدین در تحقیق اقوالیکہ می گوئید بدلائل عقلی و نقلی مناظرہ کردہ آید یا انچہ دعوے می نمائید از روی کتب
معتمدہ فقہای اہل سنت و صحاح احادیث خاطر نشان نمائید تصدیع بیجا نخواہد بود شیخ عبید اللہ در جواب کلمات درشت و پریشان
گفتہ فرستادہ اتفاقاً در ہمین زودی روز جمعہ وقت وعظ چندی از مغل زادہای اوباش وضع مع سبحہ ہای خاک کربلا در گردن و بازو
بہیاٴت مجموعے در مجلس وعظ آمدہ نگہ ہای تند بشیخ عبید اللہ نمودند و سہ ہزار کس از پیروانش کہ سماع وعظ مے نمودند
گمان آنکہ اینہا فرستادۂ خواجہ برای قتل واعظ آمدہ اند کلمات تشنیع رفضہ بر زبان راندند مغل زادہا تاب شنیدنش نیاوردہ از
مسجد بر آمدند عقب آنہا ہندوی اجل رسیدہ سپاہی وضع بہوس شنیدن وعظ آمدہ برگردید یکے از خدمۂ مسجد با جمعی دیگر بتوہم آنکہ
او ہم از ان جماعہ است بقصد گرفتن و کشتنش دوید ہندوے مذکور برگشتہ موذن را بکشت و خود ہم کشتہ شد تا دو سہ روز لاش او را اہل
تحقیق و اثبات آنکہ فرستادۂ کیست نگذاشتند کہ برداشتہ شود و بعضے از متعصبان و ہوا خواہان شیخ عبید اللہ زیادہ گو بوسیلۂ بعضے مقربان
درگاہ حضور بادشاہ استغاثہ نمودند کہ خواجہ میخواہد در دین اہل بیت خلل اندازد در عہد بہادر شاہ نوای تلفظ بکلمۂ وصی آن ہنگامہ شد
الحال احتمال زیادہ بر انست بہتر آنکہ خواجہ را از شہر بیرون کنند و در معارک و بازار شاہجہان آباد کہ اشعار مناقب ائمہ طاہرین
خواندہ فضائل آنہا مذکور میشد بعد روی نمودن اینصورت ورق گردانیدہ غیر دم روافض بر زبان نمی آید فرخ سیر با شریعت خان کہ قاضی
حضور بود درین خصوص سوال نمود قاضی گفت کہ بد اعتقادی خواجہ شرعاً ثابت نمی شود و انچہ شیخ عبید اللہ میگوید مطابق کتب معتبرہ
عقائد اہل سنت و جماعت نیست اما بنا بر رفع گفتگو خواجہ اگر تبدیل مکانی نماید مضائقہ ندارد و خاندوران درین باب انچہ بایست بجانب خواجہ
التماس نمودہ صلاح داد کہ چندی در مزار خواجہ نظام الدین رفتہ زبان معاندان باید بست و شیخ عبید اللہ را طلبیدہ گفت کہ بچہ مطلب
درین شہر آمدۂ مطالب او را بعد اظہار در سہ چہار روز سرانجام دادہ روانہ ملتان نمودہ و فتنہ را خوابانید

ذکر ظفر یافتن عبد الصمد خان بر بندا مقتدای فرقۂ سکہان و مجمل احوال آن فرقہ و مقتدایان ایشان

و ہم درین عرصہ کہ سال پنجم از جلوس فرخ سیر مطابق سنہ ۱۱۲۸ ہجری بود بنیروے بازوے عبد الصمد خان بہادر دلیر جنگ بندہ از خدا دور
و بہمین نام بندا در قوم خود مدعو و مشہور و در ان وقت بریاست سکہان و نصرت آنہا مغرور و مردکہ سفاک بے باک بود و خود را
بسلطنت برداشتہ ظلمہای بے پایان بر خلق خدا می نمود بپاداش اعمال خود رسید تفصیل این اجمال آنکہ فرقۂ سکہ کہ پیروے مسلک گورو گوبند
نمودہ موے ریش و بروت و سر از ابتدای تولد مطلقاً نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیدہ با سلاح و یراق مے گردند و ہر چند از
فرق مملو باشند ہر گاہ این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از ہمدیگر بضابطۂ مستمرہ و قاعدہ دیرینۂ ہنود نمی کنند اگرچہ

المہ فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عہد عالمگیر اورنگ زیب اتفاق افتادہ موجد این طریقہ گورو گوبند است کہ از خلفای نانک شاہ
فقیر مشہور بودہ و مجمل احوال نانک آنکہ پدرش ابقال از قوم کہتری بود و در عہد طفلی حسنی و صلاحیتی با اندک مایۂ استعداد و ولیاقتے
خداداد داشت و سید حسن نام درویشے صاحب حال و مقال بر نانک مذکور منظر توجہ داشتہ ہمت بر تربیت او گماشت بفیض صحبت
درویش حقیقت کیش فی الجملہ شعور و دانش ہم رسانیدہ بر حقائق و معارف کہ کتب فقرای اسلام و صوفیۂ ذوی الاحترام بآن مشحون است
اطلاعے حاصل نمود و از تعصب کیش آبائی خود درگذشتہ مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابے کہ داشت در بحور اشعار ہندی
موزون مے نمود اشعار و کلمات او فراہم آمدہ صورت کتابے گرفت و نام آن گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عہد بابر بادشاہ
او را میسر آمد و الی الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شہرت داشتہ مشہور و معروف است و بخواندن آن اشتغال
داشتہ احترام بسیار برای آن کتاب می کنند و کلامش چون مانند ہیچہ دارد و خالی از کیفیتے و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای
او مشابہ اوضاع فقرای مسلمانان ہند بود و الحال ہم فقرایش بہمین صورتند و اکثر جا بلکہ ہمہ شہرہا و دہات تکایا کہ باصطلاح آن ہا سنگت
گویند و در ان سنگتہا یکی سرگروہ و دیگر مریدانش میباشند و اولاد نانک منحصر در دو پسر بود یکے سری چند نام دوم لکہمی چند دنیا اندوخت
و پسر و شکار بسر برد و اولادش ہم الی الآن کذلک و صاحبزادگے در خاندان آنہاست و سری چند صورت درویشے اختیار نمود در
و فرزند نداشت اما بجای پدر ہم نہ نشست و سجادہ نشینی نکرد و فقرای نانک شاہے کہ در لباس و اوضاع مشابہت تمام بفقرای
مسلمین ہند دارند اخلاف و پیروان او و یکے از خدمۂ نانک کہ انگد نام داشت سجادہ نشین نانک گشتہ بجای او نشست
و سیزدہ سال سجادہ نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجادہ نشین خود نمود او بیست و دو سال بجای پیر خود نشستہ
قالب عنصری را پدرود نمودہ با وجود اولاد او ہم رامداس نام داماد خود را بجای خود نشاند او ہفت سال زندگی کرد بعد او گورو ارجن
پسرش سجادہ نشین پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا درگذشت بعد او گورو ہرگوبند پسرش سی و ہشت سال سجادہ
نشینی نمود بعد او گورو ہررای نبیرۂ ہرگوبند کہ پدرش حضور پدر خود مردہ بود بجای جد خود نشست و ہفدہ سال رہنمائی اتباع خود
نمود بعد او گورو ہرکشن پسرش با در خردسالی بر سجادۂ پدر نشست و سہ سال زندگی کرد بعد او تیغ بہادر پسر خود گورو ہرگوبند یازدہ
سال سجادہ نشینی نمودہ در قید امرای عالمگیر افتاد و در سنہ ہجری مطابق سنہ عالمگیری حسب الحکم بادشاہ کشتہ شد و گورو گوبند
پسر تیغ بہادر بجای پدر نشستہ مدت ہا ریاست نمود سجادہ نشین ہشتم نانک کہ تیغ بہادر نام داشت پیروان انبوہ بہم رسانیدہ صاحب
اقتدار گشت و چندین ہزار کس ہمراہ او میگردیدند و معاصر او حافظ آدم نام فقیرے از فرقۂ مریدان شیخ احمد سرہندی جماعۂ کثیر بمریدی
و پیروی خود بہم رسانیدہ ہر دو کس شیوۂ اخذ و جبر و تعدی اختیار نمودہ در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بہادر از ہندوان زر ہا
میگرفت و حافظ آدم از مسلمانان و وقائع نگاران بادشاہے بعالمگیر نگاشتند کہ دو فقیر یکے ہندو و یکی مسلمان فلان و فلان بہم رسیدہ
این شیوہ را برگزیدہ اند و چہ عجب کہ اگر اقتدار شان بیفزاید خروج ہم نمایند عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاہور نوشت کہ ہر دو را گرفتہ
حافظ آدم را از ممالک محروسہ بدر کردہ در مواطن افاغنہ آن طرف اٹک و پیشاور سر دہند و نگارند کہ باز این طرف عود نتوانند نمود و
تیغ بہادر را گرفتہ مقید و محبوس دارند چنانچہ حسب الحکم بعمل آمد و بعد چند روز حکم دیگر در بارۂ تیغ بہادر رسید کہ او را کشتہ و جسدش
را چند حصہ نمودہ اطراف شہر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما ہمراہیان تیغ بہادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق و پوشیدن
در میان شان معمول نبود بعد از ان کہ عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت بہ بہادر شاہ رسید و بقولے در اواخر عہد عالمگیر گورو گوبند
بجای پدر خود تیغ بہادر نشستہ منتشران فرقۂ خود را آہستہ آہستہ جمع نمود و سلاح و اسپ و یراق بہم رسانیدہ بر ہمراہیان خود

قسمت کرد و اندک اندک دست و پای خود دراز و شروع تنگ دماز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران حضور بتادیب او پرداختند آن مدبر خود گرنجیه بمامنی رسید و دو پسر او اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده کشته شدند چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبورش از لشکر حکام سهرند وغیره دشوار بود به بعضی از افاغنه وعده رسانیدن مبلغی گران بشرط رسانیدن دران مکان نمود آنها او را لباس نیلگون بطور افاغنه روهیله پوشانیده و موی سر و ریش او بلند گردانیده همراه خود گرفتند و در راه باحترام می آوردند هر که از احوال آدمی پرسید میگفتند که پیر زادهٔ او چه است چون بجای معهود رسید در پریشانی بجمعیت گرائید بهمان هیات رجال آشفته تغیری دران نمود و پسران خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند و آشفتگی در حواس او بهم رسیده هوشی نداشت بهمین حال در رغم انتقام پسران خود بمرد بعد او بندا بجای گورو گوبند نشست او اقتدار بسیار بهم رسانیده چون کینهای دیرینه قتل تیغ بهادر و پسران گورو گوبند در دل داشت بر دهات و آبادی اهل اسلام بر جا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا هر کرا مییافت ابقا نمیکرد و هر چند اطفال صغیر السن باشند حتی زنهای حاملهٔ مسلمانان را شکم دریده و جنین را بیرون کشیده میکشتند بهادر شاه باستماع شورش او نموده افواج به تنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان با سی هزار سوار او را در کوه گره محصور نموده و او از انجا بحیله و جرات بدر رفت کرهٔ ثانیه محمد امین خان و اغر خان و رستم دل خان وغیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما مهمش انجام نیافت بندای مذکور کمتر مقابل افواج بادشاهی میگشت اکثر بطور چپاولی و قطاع الطریقی در اطراف و جوانب دویده یکجا نمی آسود و هر جا قابو می یافت در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصوری نمی نمود و بهمین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود که بهادر شاه رحلت نمود و در لاهور مقاتله بادشاه زادگان باهمدگر چنانچه مذکور شد رو داده کسی بحال سکهان نپرداخت ازینجهت اقتدار بندا بنهایت زیاده شد چون معز الدین کشته گردید و نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید حکم تنبیه بندا باسلم خان صوبه دار لاهور شرف صدور یافت اسلم خان بجنگ بندا بر آمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خائب و خاسر بلاهور برگشت و بندا را نخوت بسیار بهم رسیده دست تعدیش بر مسلمانان از پیشتر هم بیشتر کشاده گشته آنچه ناشایست بعمل آورد و بهمدرین عرصه بایزید خان نام فوجدار سهرند باراده مدافعه بندا از قصبهٔ مذبوره بر آمده در لشکر خود اقامت داشت و وقت نماز مغرب با معدودی در خیمه علیحده نماز میکرد که سکهی از اتباع بندای خدا ناترس مثل فدائیان حسن صباح در غفلت بیکناگاه بخیمه مذکور در آمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید بعبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسر بندا مع سند صوبه داری لاهور برای پسر او زکریا خان اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان و اغر خان و دیگر فوج مغلیه در ساله والا شاهی و احدیان و توپ و توپخانه به مدد و کمک او متعین شدند عبد الصمد خان بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیلهٔ خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاد و خود با فوج جرار بر سر آن بدترین اشرار رفت چون فوج ولایتی همراه داشت با تاختهای متواتر بندای متمرد را مضمحل ساخت و متوالی در تعاقبش بود آن سیاه درون چندین جنگ صعب با عبد الصمد خان نمود در قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدی شکستهای پی در پی خورده در قصبه گورداس پور که مسکن و موطن آنها و آباد معمور بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور گردید عبد الصمد خان مشغول محاصره گردیده نگذاشت که یک دانه از جنس غله باندرون قلعه تواند رسید چون محاصره امتداد یافت ذخیره و انبار تمام یافته ماکولات بدست نمی و مردم محصور که خلق کثیری بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و هر چه در مذهب شان ممنوع و محترم بود بناچار میخوردند اما بنابر خوف و تعصب که بدل داشتند راضی به تذلل و انقیاد نمی شدند هر گاه بی طاقتی از حد گذشت و ماکول مطلقا مفقود گردید بسیاری

از ان فرقه بگرسنگی و مرض زحیر و اسهال هلاک شده باقی التماس امان و استدعای آمدن بلشکر نمودند عبد الصمد خان نشانی در میدان نصب نموده فرمان داد که سلاح و یراق زیر علم مذکور گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند بنابر عجز و اضطرار بچار و ناچار قبول نموده حسب الحکم بعمل آوردند بعد اجتماع آنها عبد الصمد خان همه را دستگیر نموده جمع کثیری را بسر کرده های لشکر خود سپرد که بر لب بهان دریا که پایین گورداس پور میگذرد گردن زدند و رؤسا و مشاهیر فرقهٔ مذکوره را بشترهای بی پالان و خرهای عریان کلاه کاغذ بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیات قاصد لاهور گردید بصورت مستور آن جماعهٔ مغرور را پیش پیش سواری خود گذاشته داخل شهر گردید مادر بایزید خان که در شهر لاهور بود باستماع این خبر شادمان گشته بر سقفی در بازار سر راه سواری عبد الصمد خان نشست و مردم را گفت که هر گاه قاتل پسر من که در قوم خود بسبب کشتن بایزید خان باز سنگه نام یافته بود برسد مرا نشان خواهید داد چون آن نابکار غدار بر خر سوار در رسید مردم آن شنیعه را خبر داده شناسانیدند عفیفه مذکوره بکینه خواهی و انتقام پسر خود آن سگ سر را چون نزدیک رسید سنگ گرانی از بالای بام بر سرش افگنده از جان بکشت عبد الصمد خان باستماع این خبر سکهان را جلهای اسپ و خر پوشانیده از نظر مردم مستور ساخت تا اکثری کشته نشوند و بردن بحضور فرخ سیر که منظور داشت میسر آید و بعد چندروز آنها را بدستور مسطور از لاهور کوچانیده همراه قمر الدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان بدار الخلافه فرستاد چون نزدیک بشاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بندای مذکور را تختهٔ کلاه در بر و سیاه نموده بسواری فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها را بر نیزها کرده بشهر در آرد بعد آوردن بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر را از آن گروه رو بروی چبوتره کوتوالی در رسته بازار ها بقتل رسانند حسب الحکم عمل آمد اما عجب تصلبی از انجماعه مسموع شده که در کشته شدن یکی بر دیگری سبقت می جست و منت جلاد و سعی می نمود که اول او را بکشند چون تمامی آن جماعهٔ بپاداش اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر بندا را بر زانوی او بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر بزنبورهای آهنی تاب داده پارهای گوشت او را از بدنش کشیدند و بجزای اعمالیکه با خلق خدا نموده بود مجازاً گردانیده بجائیکه مستحق آن بود رسانیدند گویند محمد امین خان از بندای بدین پرسید که آثار عقل و رشادت از چهرهٔ تو پیدا است ترا چه چیز بر این داشت که خود را مبتلای چندین وزر و وبال در دنیا و آخرت گردانیدی و در مکافات اعمال خود باین حد رسیدی در جواب گفت که اجماع جمیع ملل و مذاهب است که هر گاه تمرد و عصیان خلائق از حد بیرون رود منتقم حقیقی در مکافات اعمال آنها چون من ظالمی را می گمارد تا جزای هر یکی در کنارش نهد بعد ازان مثل شما مقتدران را برو تسلط داده او را بسزای کردارش میرساند بیت این جوش و خروش ظالمان چیست + گر چوب خدا صدا ندارد +

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر به دکن و ظفر یافتن بر داؤد خان پنی و رو نمودن دیگر حوادث و فتن

قبل ازین نگاشتهٔ خامهٔ وقائع نگار گردیده که امیر الامرا بعد بر آمدن میر جمله از حضور تصمیم ارادهٔ دکن نموده بنابر انصرام بعضی مرام چندروز متوقف بود بعد الفراغ از جمیع کارسازیها بطرف دکن عازم گردید و بخدمت بادشاه معروض داشت که در صورت مخالفت عهود و مواثیق و بروز ارادهٔ فاسدی نسبت بقطب الملک در بیست روز بنده را رسیده دانند بعد نهضت امیر الامرا بادشاه بداؤد خان که صوبه دار احمد آباد و افغان صاحب الرس شجاع مشهور بود و با سرداران مرهٹه دکن نهایت

ربط واتحاد داشت صوبه داری برهانپور مقرر نموده مخفی و متواتر احکام میفرستاد که در برهانپور آمده اطاعت امیر الامرا حسین علیخان ننماید و بدفع و استیصال او کوشیده امیدوار عنایات و صوبه داری کل دکهن باشد داؤدخان به برهانپور رسیده دم از صوبه داری باستقلال زد امیر الامرا بر این ماجرا اطلاع یافته بداؤدخان فرستاد که چون کل صوبه جات دکهن بمن تعلق گرفته است باید که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال شتابد و الا خود را نزد پادشاه رساند و باعث فساد نگشته خلل انداز نباشد داؤدخان از قبول این هر دو امر ابا نموده از برهانپور برآمد و بیرون شهر خیمه نموده از اطاعت امیر الامرا سر باز زد و سرداران مرهته را که یکی از آنها از عهد بهادرشاه نوکر سلطنت و هفت هزاری بود و نیماجی سندهیه نام داشت و پرگنات سیر حاصل اورنگ آباد در جاگیر او تنخواه بود بمدد خود طلبید و آنها حاضر آمده گرد برهانپور فرود آمدند تا آنکه اوائل شهر رمضان المبارک سنه چهارم جلوس امیر الامرا حسین علیخان بهادر رسیده هر چند سخنان سودمند بآن افغان جهالت شعار گفته فرستاد در نگرفت و پایان کار بجنگ انجامید امیر الامرا با بیست و چند هزار سوار که در رکاب نصرت انتساب موجود داشت صفوف حرب آراسته سوار شد و از آن طرف داؤدخان با همراهیان که هر یکی بزعم خود رستم دستان بود فوج خود آراسته باراده مدافعه نمودار و معرکه کارزار نمایان گردید زد و خوردی عظیم و دست بردی قوی رو داد بهادران طرفین رستخیز عجیبی برپا کرده دست از قتال یکدیگر وا نداشتند سرها چون تگرگ از ابر جو نبار شمشیر آبدار میریخت و دست مبارزان خاک معرکه را با خون مردان مقابل می آمیخت چه بدنهای نازپرور که بر بستر خاک نخفت و کدام گلها که از سرهای خون چکان بر شاخسار نیزها نشگفت از صدمه غریدن توپهای گران زمین چون آسمان متحرک گردید و آسمان از حیرت تماشای رزم دلیران خون آشام مانند کرهٔ خاک از حرکت آرمید داؤدخان بداعیهٔ مقابله با حسین علی خان فیلبان خود را تاکید کرده بود که فیل او را بفیل سواری امیر الامرا رساند بنابرین با وجود کشته شدن بیرامن هراول داؤدخان که در شروع جنگ خود را با بسیاری از همراهیان بر توپخانه امیر الامرا ریخته و ولوله محشر در لشکر حسین علیخان برانگیخته علف تیغ بیدریغ سادات عالی درجات گشته و اکثر رفیقانش کشته و زخمی شده بودند داؤدخان با معدودی از فیل نشینان برنگ اصحاب فیل با جمعیت قلیل جویای حسین علی خان بوده و حملات متواتر نموده دمی در جائی نمی آسود و با دو سه صد افغان جانفشان تیر زبان می آمد و قاصد آن بود که بهر صورت خود را بحسین علیخان رساند لهذا تزلزل عظیمی در لشکر امیر الامرا افتاده رستم بیگ و محمد یوسف داروغه توپخانه و بسالت خان و جمعی کثیر شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و جانباز خان و عالم علیخان با عمده های دیگر زخمی گردیدند درین گیر و دار میرمشرف که سردار عمده و رفیق قدیم امیر الامرا و دران روز غرق آهن از سر تا پا بود مقابل داؤدخان آمد داؤدخان سوفار تیر در چلهٔ کمان گذاشته بانگ بر میرمشرف زد که مثل زنان روی خود چه پوشانیده جامه بردار تا روی ترا ببینم و تیر را از شست خود رها کرد این سخن کنایه برای آن بود که خود در حرب زره و سلاح دیگر نپوشیده اکتفا بجامهای سفید می نمود تیر مذکور متصل بگلوی میرمشرف چنان محکم و کاری نشست که بدشواری برآمد و میر مذکور بر تختهٔ هودج بر رو بیفتاد فیلبان داؤدخان دو سه ضرب کجک بر پشت میرمشرف بچابکی و چستی چنان زد که مادام الحیوة همیشه یاد کرده در مجالس ذکر آن می نمود و فیلبان میرمشرف فیل خود را از فیل داؤدخان جدا ساخت از مشاهدهٔ این صدمهٔ عظیمه که بمیرمشرف رسید تمام فوج امیر الامرا را گمان فارغ گردیدن میر مشرف مرتسم خاطر گشته چون داؤدخان متصل بامیر الامرا رسیده بود بیم و هراس بقیاس فرو گرفت و نزدیک بود که لشکر از هم پاشد و شکست فاحش روی نماید بلکه اکثری خود را بکنار کشیده پای استقامت جمع کثیری بغیر از سرداران و روشناسان

جانبازی

جان نثار لغزیده بود درین زد و کوب قیامت آشوب گلولهٔ بندوق جانستان بداؤدخان رسیده کار او باتمام و صبح عمر و دولتش بشام رسید فیلبانان برگشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه برگردانیده و لقیة السیف را نیز ناچار فرار اختیار آمد امیر الامرا حکم بنواختن شادیانهٔ فتح و ظفر نموده فیل سواری داؤدخان باز طلبید چون آوردند جسد او را بادم فیل بسته در شهر گردانیده و نیماجی سیندهیه که از میدان پایش لغزیده انتظار ظفر احد الطرفین می کشید خود را بمبارکباد امیر الامرا رسانیده نذر و تهنیت بتقدیم رسانید و همراهیانش بتاراج بنه و اموال داؤدخان و غارت اسباب سپاهانش برداختند افیال و اسپان او بضبط سرکار امیر الامرا در آمد

از آن جمله بعد مدتی چند فیل ارسال حضور گردید

نقلی عجیب متضمن استقلالی غریب

گویند در ایام صوبه داری احمدآباد گجرات دختر یکی از زمینداران موافق ضابطه صوبه مذکور مسلمه گشته بعقد داؤدخان در آمد و حامله هفت ماهه بود که داؤدخان بقصد مقابله حسین علیخان نهضت نمود زن مذکور جمدهر داؤدخان باذن و اطلاع او نزد خود نگهداشت چون خبر کشته شدن داؤدخان شنید شکم خود را بهمان جمدهر باحتیاط چاک نموده طفل را امانت برآورد و خود بعد از آن که خبر فتح و ظفر یافتن امیر الامرا بهادر بفرخ سیر رسید اثر حزن و اندوه بر روی او ظاهر گشته بقطب الملک گفت که چنان سردار شجاع نامی صاحب اقتدار را بیجا کشتند قطب الملک در جواب گفت که اگر برادرم از دست آن افغان کشته میشد

موافق مرضی مبارک و بجا می بود

ذکر گریختن میر جمله از صوبهٔ عظیم آباد بسبب جبن و بی عقلی و هجوم آشوبهای دیگر و شدت پذیرفتن نفاق با سادات از سفاهت فرخ سیر

محمد فرخ سیر در اوائل سال پنجم از جلوس خود حکم نگهداشتن هشت هزار سوار کرده بود که اکثری ازان دو بیستی تا نه صدی بودند و تا برآمدن جاگیر قرار یافته بود که پنجاه روپیه در ماهه نقدی می گرفته باشند و این جماعت دوازده ماهه طلب در سرکار داشتند و جمعی فقط بامید جاگیر خدمت می نمودند که ناگهان حکم برطرفی آنها صدور یافت و بخشیان جماعهٔ مذکوره را جواب دادند و در همان ایام میر جمله که صوبه دار عظیم آباد بود و از بدنسقی او و نگهداشتن لشکر بسیار از مغلیه وغیره بی انتظامی صوبه طلب سپاه نرسید و جماعهٔ مغلیه تعدی بر رعایا عموم برایای شهر عظیم آباد بسیار نمودند و نهایت بدنامی عائد حال میر جمله گردید هدف سهام ملامت سکنهٔ صوبه و مردم حضور و مطعون ملازمان خود گشت با آنکه زر بسیار از خزانه پادشاهی صرف نمود باز هم از عهدهٔ ادای طلب سپاه کینه خواه بر نیامده بی خبر از ملازمان خود مخفی در محفهٔ نشسته بدار الخلافه گریخت و از عظیم آباد در عرصهٔ پانزده روز دفعةً وقت شب بدروازه قلعه پادشاهی رسید اتفاقاً دران ایام اخبار مختلفه بانواع مشتمله متضمن گرفتن قطب الملک اشتهار می یافت و فی الحقیقة پادشاه ارادهٔ بدی با سادات مرتسم خاطر داشت و در عوام شهرت بود که میر جمله را نیز برای همین تدبیر بشاهجهان آباد طلبیده است که ناگهان در ورود میر جمله باین صورت اتفاق افتاد این معنی موجب مزید بدنامی میر جمله و ازدیاد اتهام پادشاه گردید هر چند میر جمله ازین حرکت بیموقع مورد عتاب پادشاه گشته در حضور روی نیافت و نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار و اطاعت و تذلل التماس عفو جرائم خود باستعفای زلات از حضور نمود لیکن اینهمه امور محمول بر مکر و تزویر و تدبیر پری زیر شیشه

هشت هزار سوار برطرف مذکور و دیگر مغلیه که برای تنخواه خود فراهم آمده بخانه محمد امین خان بخشی و خاندوران نائب امیر الامرا و میر جمله رفته تقاضای طلب خود و نالشهای نمودند هجوم این مردم با اسلحه و یراق و محاصره و اژدحام بر حویلی امرای مذکور مظنون مردم میگشت که بسازش فتنه جویانست و غرض آنکه عند الحاجة علی الغفلة برخانهٔ قطب الملک بریزند ازین شهرت قطب الملک مشوش گشته در فکر اجتماع فوج افتاد و شروع به نگهداشت نمود و غیرتخان همشیره زاده او که دران آوان بفوجداری نارنول سرفراز گشته برآمده بود با مردم بارهه که تازه فراهم آمده بودند فوج نونگهداشت دیگر خود را بقطب الملک رسانید تا پنج شش روز اژدحام برطرف شدگان مذکور و دیگر افواج مغلیه در بازارها بود و دسته دسته مسلح و مکمل میگشتند و سرداران طرف قطب الملک نیز از صبح تا شام بر فیلها سوار مع جمعیت خود مستعد و تیار می بودند و میر جمله سراسیمه گشته و خود را گم کرده پناه بخانه محمد امین خان برده هدف سهام مطاعن گردیده نمیدانست که چه کند با این چک وچانه دعوی همسری بلکه برتری با امیر الامرا ذو الفقار خان بهادر و حسین علیخان بهادر و قطب الملک می جست آخر کار چار و ناچار فرخ سیر بضرورت بنابر رفع فساد و برائت از اتهام میر جمله را معاتب و کم منصب و از صوبهٔ پتنه عظیم آباد تغیر نموده سربلند خان را صوبه دار عظیم آباد و میر جمله را بطرف پنجاب رخصت داد چون باطنها صاف نبود معهذا احتمال سازش و تزویر از ضمیر اصحاب تدبیر بیرون نمی رفت و هرگاه پادشاه بسیر و شکار سیر میرفت یا ادنی حرکتی روی میداد غلغلهٔ گرفتن قطب الملک در افواه می افتاد و قطب الملک متوهم بوده نگهداشت سپاه علی الدوام می نمود +

ذکر رحلت امیر کبیر عمدة الوزرا جملة الملک اسدخان آصف الدوله وزیر عالمگیر

در سال ششم از جلوس فرخ سیر مطابق سال ۱۱۲۹ اسدخان آصف الدوله پدر ذو الفقار خان بهادر زمانیکه مرحله نود و چهارم از مراحل عمر سپری طی نموده بود برحمت ایزدی پیوست گویا در هند خاتم الامرا بود چه از صفات حمیده و شیم پسندیده و مکارم اخلاق و مراحم اشفاق و علو قدر و منزلت و سمو جاه و رتبت آنچه باید داشت تا آخر عمر برای هیچ یک از امرا دست بهم نشد و رافت تمام برکل انام داشته کامروای عالم و بامرجعیت طوائف امم ممدوح و مشکور اهل زمانه و موصوف و معروف بفیض رسانی آشنا و بیگانه بود بیت نیک و بد چون همی بباید مرد + خنک آن کس که گوی نیکی برد + اللهم اغفرله وارحمه مشهور است که ذو الفقار خان امیر الامرا بملازمت فرخ سیر راغب نبود بلکه اراده جنگیدن بار دیگر با فرخ سیر باتفاق معز الدین یا شاهزاده دیگر یا بدر رفتن بطرف دکهن که صوبه های او بود داشت بعد مبالغه پدر ناچار تن بملازمت در داد چون باعث ملازمت ذو الفقار خان با فرخ سیر اسدخان بود و از ناقدردانی فرخ سیر و بدنهادی میر جمله ذو الفقار خان مقتول شد و نام ذو الفقار خان اسمعیل و نام اسدخان ابراهیم بود تاریخ قتل پسر خود چنین موزون نمود بیت هاتف شام غریبان با دو چشم خونفشان + گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود + گویند در مرض الموت اسدخان فرخ سیر که از سفاهت و نادانی خود حیران بود معتمدی را برای عیادت و معذرت فرستاده پیغام نمود که افسوس قدر شما را ندانسته آنچه نبایست بعمل آوردیم و الحال ندامت میکشیم لیکن سودی ندارد اگر مصلحتی درباره سادات بدهید از اشفاق شما بیگانه نیست جواب داد که غلطی عظیم از شما بسبب قضا و قدر واقع شد چنانچه خاندان ما را برباد دادید در مکافات آن افتاده اید و خلل در ارکان سلطنت تیموریه راه یافته الاکنون که زمام اختیار ملک و دولت بدست سادات داده اید تا مقدور در استرضای آنها کوشیده کار بجائی نرسانید که منازعات زیاده از حد مایهٔ عناد و فساد دیگر گردیده بالمره

مجبور

مجبور شوید و عنان اختیار از دست شما مطلقاً بدر رود

ذکر افزایش منازعات فیما بین پادشاه و سادات

فرخ سیر بتجویز مصاحبان هوا خواه هر گرامی خواست بخدمتی از خدمات ممالک دکهن مامور سازد و سند نوشته میداد و امیر الامرا آنرا موجب وهن خود شمرده بلطائف الحیل دخل نمیداد و بران خدمات همراهیان خود را مقرر مینمود و این امور باعث افزایش عنادی شد و در حضور هم با قطب الملک پادشاه همین آتش در کاسه بود و راجه رتن چند دیوان قطب الملک بحمایت آقای خود از غرور موفور دخل در جمیع دفاتر پادشاهی نموده متصدیان حضور را در هیچ کار اختیار و اقتدار نمیداد و در مقدمات مالی و ملکی دیوان خالصه و تن معطل محض گشته اجاره محالات خالصه بتجویز رتن چند رواج یافته بود معاملات لکوک بوساطت رتن چند انفصال می یافت و اعتصام خان را که بتجویز خاندوران دیوان خالصه شده بود و رای رایان جهان شاهی را که دیوان تن کرده بودند هر دو ناچار بودند که رضا جوی پادشاه و قطب الملک هر دو باشند اعتصام خان را اندک طرف پادشاه و رای رایان را طرف قطب الملک اندکی زیاده مطلوب بود ازین جهت هر دو معاتب و استعفای خدمتین مذکورتین بر هر دو واجب عقلی گشته بود ناگهان عنایت الله خان که در سنه احد فرخ سیر بعد کشته شدن پسرش هدایت الله خان معاتب گشته بکعبه معظمه رفته بود معاودت نمود و فرخ سیر از بیتهی اوضاع سلطنت و حماقت هوا خواهان خود مثل میر جمله وغیره ندامت داشت و برانداختن امرای بهادر شاهی و عالمگیری غلط فاحش می انگاشت ورود عنایت الله خان را که از زمرهٔ عالمگیریان و متصدی پخته کار کفایت اندیش بود مغتنم دانسته ارادهٔ تفویض خدمات حضور بانموده بسر افرازی مناصب و اضافه اش مستمال و بسر گرم کارها ساخت درین ضمن اعتصام خان که از پاسداری طرفین و خجالتها که از ارباب طلب می کشید استعفای خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان شد خان مرقوم نظر باقتدار قطب الملک اجتناب می نمود و قطب الملک از سختگیریهای او که در عهد عالمگیر مشاهده نموده راضی نمی گشت اخلاص خان نومسلم بهادر شاهی که فاضل دانشمند و با وجود کمال اخلاص با سادات نظر بمنازعتها تارک خدمات بوده بنوشتن تاریخ فرخ سیری حسب الامر اشتغال داشت و مصاحبت با قطب الملک می نمود در میان آمده باصلاح جانبین کوشیده طرفین را باین صورت راضی ساخت که عنایت الله خان بدون اطلاع عبد الله خان چیزی بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات ننماید و راجه رتن چند در محالات خالصه پادشاهی دخل نکند چون قطب الملک بسبب بیدماغی از پادشاه و رغبت بعیاشی برای اجرای امور وزارت و دستخط بکچهری نمی نشست و کار خلق خدا جاری نمیشد عنایت الله خان درین باب التماس نمود که دو بار نهایت یکبار بقلعه آمده جلوس در کچهری و اجرای مرام انام می فرموده باشند ملتمس او پذیرائی یافت لیکن چند روز باین آئین گذشته باز برهمی پذیرفت چنانچه مذکور خواهد شد عنایت الله خان با وجود شعوریکه با و نسبت میدهند ملاحظهٔ احوال روزگار نکرده برای اخذ جزیه خلاف مرضی رتن چند عرض نموده از پادشاه امداد حکمش نمود و نیز چون خواجه سرایان و کشمیریان و هنود بسازش و تغلب و زبردستی مناصب زیاده از حد مرتبه و دامهای سیر حاصل جاگیرات در تصرف خود آورده عرصهٔ جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردانیده بودند خواست که از روی اوراجه و توجیه منصب هنود وغیره متغلبان ضبط و کم نماید و این امر بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق گذشته بقطب الملک رجوع آوردند عبد الله خان راضی باجرای این حکم نگردید و جمیع هنود و مردم متغلب کمر عداوت عنایت الله خان محکم بستند ازین کاوشها قراریکه در میان قطب الملک

رعنایت الله خان بود بحال نمانده رنجشها درمیان آمد و کج دار و مریزی گذشت که ناگهان یکی از عمال محال خالصه متوسل رتن چند بپای حساب دیوانی آمده مبلغ کلی بذمه او برآمد عنایت الله خان برای وصول زر را مقید ساخت و مکرر رتن چند متخلص او گردید اما سودی نبخشید عامل مذکور قابو یافته روزی گریخت و پناه بخانه رتن چند برد رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانیده چیلهٔ برای گرفتن عامل از خانهٔ رتن چند تعین کنانید و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید پادشاه از روی غضب بقطب الملک در برطرف نمودن رتن چند فرمان داد اما اثری بران مترتب نشد و عمده ترین منازعات که سرمایهٔ فساد کلی گردید و سررشتهٔ اختیار از دست فرخ سیر بیرون رفت آن بود که چورامن جات زمیندار عمدهٔ صوبه اکبرآباد که آبا و اجداد او و خود از همیشه مفسد و مکرر مصدر شوخیها گشته قابل تادیب و تنبیه بود و در زمان سابق سلاطین بمهم آنجا مامور گشته بجزا و سزای زمینداران می‌پرداختند در اوائل شوال سنه هجری راجه جی سنگه سوائی بخطاب راجه دهیراج و اضافه و عطای جواهر و فیل و چند لکه روپیه نقد سرافرازی یافته بمهم چورامن و تنبیه او مامور گردید و سید خانجهان خالوی قطب الملک از عقب جی سنگه سرفوج علحده بطور کمکی مقرر گشته بکمال اقتدار مرخص شد جی سنگه بر مهم مامور خود را رسانیده بمحاصرهٔ قلعهٔ چورامن و پیش بردن مورچال پرداخته ترددهای نمایان نمود و سید خانجهان نیز بعد چند ماه رسیده مصدر جسارتها گردید و مکرر ریزش و یورش با درمیان آمد و مردم از طرفین کشته و زخمی گردیدند و در مدت محاصرهٔ یکسال عرصه بر چورامن محصور تنگ گردیده زمان فتح و ظفر قریب رسید چورامن وکیل خود پیش قطب الملک رجوع نموده استدعای مصالحه بقبول پیشکش و بودن خود در حضور بشرط عفو جرائم و سرفرازی بمنصب بدون آنکه جی سنگه اطلاع یابد و پای او درمیان باشد نمود بسعی قطب الملک پذیرائی یافت جی سنگه شکسته خاطر گردید و نهایت ناخوشی بحضور آمد و پادشاه هم بشدت آزرده خاطر شد و چورامن بشاهجهان آباد رسیده مکانی نزدیک بجوار قطب الملک گرفته فرود آمد یکبار بنهایت استکراه ملازمت چورامن میسر گشت اما بسبب ملال وافر که پادشاه ازین مصالحه و معامله داشت بجرای ثانی او راضی نگردید درین ضمن اخبار تنافره بسیار از دکن بپادشاه رسیده باعث مزید فتنه و فساد جهان آشوب گردید

ذکر برخی از احوال امیر الامرا حسین علی خان بهادر که در دکن سانح گشت و بهم رسیدن مواد مهیج فساد که بمرور تمام مملکت هندوستان را فرو گرفته اقتدار سلاطین تیموریه بالمره بباد فنا رفت

بعد ازان که امیر الامرا بر داؤد خان ظفر یافته خود در الخجسته بنیاد اورنگ آباد رسانید و به بند و بست ملک دکن پرداخت اطلاع یافت که کهندو دهاریه سپه سالار عمدهٔ راجه ساهو بضابطهٔ آنکه در هر صوبه دکن یکی از سرداران مرهته بدستور صوبه دار پادشاهی برای تحصیل چوتهه از مدت ده دوازده سال بعد انتقال عالمگیر پادشاه بسبب دور بودن پادشاه و هجوم مرهته و وجود دیگر رائج گشته بود می ماند و صوبه خاندیس در تصرف دارد و مابین راه بندر سورت قلعچه‌های گلی ساخته تهانها قائم نموده هر قافله که ازان راه می‌گذرد اگر چوتهه از اموال خود داد سلامت گذشت والا بتاراج رفته و مردم قافله اسیر شده بعد دادن مبلغی سر هر نفر خلاصی می‌یابند امیر الامرا ذو الفقار بیگ بخشی خود را با سه چهار هزار سوار و همین قدر برقنداز به تنبیه او مرخص ساخت چون ذو الفقار بیگ از کوتل مابین اورنگ آباد و خاندیس گذشت کهندو دهاریه خبر او شنیده با هشت هزار سوار جنگی و سپاهی پانزده شانزده هزار سوار نزدیک سرحد بگلانه و کالنه که بمسافت هفتاد کروه بطرف غربی اورنگ آباد واقع است نمایان گردید ذو الفقار بیگ خواست که برو بتازد کهندو فرار نموده بخشی مذکور را

بطرف جنگلهای صعب المسالک کشید و هر چند سرکارها ظاهر کردند که این مکان قابل مقابله و تعاقب غنیم نیست ذو الفقار بیگ بغرور شجاعت خود و جهالت دیگر سادات بارهه همراهی نشنیده با جوانان یکه تاز خود را بسر کهندو رسانید کهندو در اول مقابله که جمعی ازان جماعت بدار البوار رفته بودند موافق آئین دکهنیان رو بفرار نهاده فوج امیر الامرا را بنمودن جمعیت چهار صد پانصد کس باطراف خود کشیده پراگنده ساخت روز دیگر بهیأت مجموعی بر ذو الفقار بیگ هجوم آورده راه کمک سواران متفرقه بسته عرصه بر ذو الفقار بیگ چنان تنگ نمود که با معدودی دران معرکه کشته گشت و بقیة السیف از اوج نخوت بزیر آمده زنهار جو و عاری از لباس و یراق و اسیر آن شریر گردیدند بعد این ماجرا امیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مقتدر خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین علیخان برادر خود را که صوبه دار برهانپور بود امر بتادیب کهندو نموده فرمان داد که هر دو سردار سزای او را در کنار نهند کهندو برین خبر آگاه گشته خود را نزد راجه ساهو که در قلاع متینه و دشوار گذار می‌بود رسانید و تهانهای او هر گاه فوج بر سر شان می‌رفت مکان را خالی میگذاشتند و بعد باز آمده بجای خود می‌نشستند هر چند با افواج مرهته‌های دیگر که از اطراف احمدنگر بتاخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مصافها رو داد و مرهته‌ها هزیمت یافته تا پای قلعه ستاره رسیدند اما تلافی کشته شدن ذو الفقار بیگ با کهندو بعمل نه آمد و بسبب انتشار یافتن اخبار نفاق فیمابین فرخ سیر و سادات بلکه بقول مشهور رسیدن فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمده طرف کرناتک وغیره در باب عدم اطاعت امیر الامرا و استیصال او سرتابیها می‌نمودند و اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدرآباد که امیر عمده و مبارز مشهور بود باورنگ آباد آمده با امیر الامرا ملاقات نمود و باز بجای خود رخصت یافته رفت اما چنانچه باید بند و بست واقعی در حیدرآباد و بیجاپور و هر دو کرناتک نشد امیر الامرا در یافت حالات مذکوره صوبه دار و دیوانیان و قلعه داران که از حضور مامور شده می‌رسیدند اکثری را دخل ناداده بلیت و لعل میگذرانید

ذکر مصالحه نمودن امیر الامرا با جماعهٔ غنیم بسبب همکاری ارکان حضور و بهم رسیدن اسباب فتور

عالمگیر پادشاه بسعی بسیار و صرف خزاین صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه قریب سی چهل قلاع متینه مرهته را مسخر و منتزع و آن جماعه را بی خانمان ساخته بود بعد مردن عالمگیر و فترت که بسبب منازعه و مجادلهٔ اولادش رو داد و بهادر شاه در لاهور دور افتاده بود مرهته‌ها مکانها را خالی و پادشاه را دور دیده بیش از بیش سعی در تسخیر مساکن خود نموده مصدر شوخیها و باعث قتل و غارت ملک پادشاهی می‌شدند جائیکه قابو می‌یافتند اگر کسی چوتهه که چهارم حصه حاصل است میداد از دست شان رهائی می‌یافت والا تاخت و تاراج آنجا می‌نمودند و جائیکه از جماعهٔ مذکوره چیزی پیش نمی‌رفت چند روز محاصرهٔ آنجا نموده خائب و خاسر بر می‌گشتند و در عهد عالمگیر که تدان رام راجه تارا بائی نام رانی تا ده دوازده سال دم مخالفت زده با پادشاه بوساطت وکلا بمنت التماس می‌کرد که بشرط عطا فرمودن دیس مکهی شش صوبه دکهن بدستور سر صدی ده روپیه بکلی کسر رجوع آرد و فساد بگذارد اورنگزیب از حمیت اسلام و سلطنت یا از طمع و خشنت قبول ننمود و در عهد بهادر شاه وکلای راجه ساهو و رانی مذکور رجوع آورده مامول مذکور بحصول رسانیدند اما بسبب منازعت مابین راجه ساهو و رانی مذکور بند و بستی که منظور بهادر شاه منظور بود بظهور نرسید و در صوبه داری داؤد خان میان مرهته و او عهد اخوت و قرار موافقت بعمل آمده شرط آنکه در جاگیر شاهزادگان و امرا و مرهته مزاحمت نرساند و از باقی محالات امرا و ارکان هیرامن نائب داؤد خان با استصواب خود

چوتهه برباند و مرهته با لقوافل و مردم دیگر آزارے نرسانند باین صورت کج دار و مریزے بعمل سے آمد و در صوبه داری نظام الملک که همگی آن مدت یک سال و پنج ماه کشید در اوائل بصلح و در اواخر بفوج کشے و حرب برار و مدار گذشت یکبار در اواخر گو شمالے بواقعے داده دو سه فیل و مادیان بسیار از انها غنیمت گرفته فیلان را مصحوب مرزا بیگ بحضور فرستاده بعد از آن تا دو سال از صوبه داری امیر الامرا که در فساد و عناد با بادشاه گذشت امیر الامرا دانست که بسبب بر همکارے فرخ سیر و بدخواهان خفیف العقل او هر روز نوشتجات مشعر بر تمرد براجه ساهو و دیگر سرکشان و حکام حضور میرسد بدین جهت بندوبست آنجا را چنانچه باید بعمل نمے تواند آورد و اطمینانے از طرف آقا در القاے برادر و سلامتے خود نیز نداشت بنا بر این ناچار برای بسر رسانیدن استعداد مدافعهٔ اعدا بناے مصالحه با مرهته گذاشت و از انچه در عهد داؤد خان پنے مقرر بود باضافه دیس مکهی که هر صد ده روپیه باشد قبول نموده مرهته ها را با خود متفق ساخت و مقرر نمود که لشو ناته و چمنا با جمعیت شایسته بطور نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد اورنگ آباد بحضور امیر الامرا حاضر باشند و چوتهه از عمال بادشاهے و جاگیرداران چنانچه مقرر بود بگیرند و دیس مکهی که سه صد ده روپیه باشد از رعایا بستانند بانفصال این صورت منازعه و مشاجرت و قتل و غارت که در بلاد دکهن شایع و رایج بود فرو نشست و اطمینانے لعامهٔ خلائق میسر آمد اما عمال و حکام و مالگزاران را از لبودن سه عامل یکے عامل حضور دوم عامل چوتهه سوم عامل دیس مکهی رنجے تازه دانز جارے سبے اندازه روے داد بعد نوشته دادن سند انفصال نامه و دخیل نمودن گماشته هاے مرهته عرضداشت امیر الامرا متضمن درخواست فرمان سند مطابق دست آویز خود بحضور رسید فرخ سیر بر طبق فهمانیدن دولتخواهان معتمد خود ازین ممر هم آزرده گشت اول براے آنکه سته اکت غنیم در ملک بادشاهی خوب نشد دوم آنکه بے استیذان او بعمل آمد در همین ایام جان نثار خان را که امیر قدیم و بهادر و دانا و با عبد الله خان مرحوم پدر حسین علی خان برادر خواندگے که عبارت از صیغهٔ اخوت باشد داشت به نیابت امیر الامرا صوبه برهان پور مع خلعت و فیل و سرپیچ مرصع عنایت فرموده مرخص نمودند و در خلوت پند و نصائح بحسین علی خان پیغام فرموده دند بامید آنکه جان نثار خان بمنزلهٔ عموے حسین علی خان است داد و هم عزت جان نثار خان بسیار نموده عزیز و شفیق خود میدانند شاید به نصیحت او خاطر خواه فرخ سیر بعمل آرد و هم درین آوان اعتماد الدوله محمد امین خان را در ماه ذی قعده سنه شش جلوس مطابق سال ۱۱۳۰ هجرے بصوبهٔ مالوا مرخص نمودند و مقرر شد که بعد رسیدن به صوبهٔ مالوا فرمان صوبه داری از تغییر راجه جے سنگه سوائی نیز عطا خواهد شد و موافق مشهور آنکه خفیه فرمان صوبه داری با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعده که جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید با آنکه از راه حزم و هوشیاری و پخته کاری بنابر تذبذب کار خود و دخل و عدم دخل در صوبه که یافته اصلا جمعیت سوار و پیاده با خود نگاه نداشته بود و نیز محمد امین خان به وجه که تعلقهٔ مالوا است دارد گردید خبر ورود این هر دو باورنگ آباد خجسته بنیاد انتشار یافته بر زبان هرزه درایان در هر محفلے رسیدن محمد امین خان با شصت هزار سوار مع امراے کارزار دیده و همراهی جان نثار خان مع هفت هشت هزار سوار باراده پیکار حسین علی خان مذکور مے شد بمرتبه که حسین علی خان را هم اندک تردد در خاطر هم رسید بعد تحقیق بے اصلی این اخبار ظاهر شده خطوط جان نثار خان متضمن طلب قلیل جمعیتے بطور بدرقه رسید دران خطوط مرقوم بود که سنتا نام غنیمی غیر از منتسبان راجه ساهو بطرف هند با علم سرکشے بر داشته سر راه مرا گرفته است بعد رسیدن خط جان نثار خان اندک مردمی بر اے آوردن جان نثار خان متعین شدند و جان نثار خان رسیده بملاقات امیر الامرا کامیاب گشت اما بنابر احتیاط صوبه برهانپور که لب حد واقع ست نیافته عواطف ظاهر و سلوک بزرگانه باو مبذول و مسلوک بود در همین ایام ضیاء الدین خان که از شرفاے دیار خراسان

بود بدیوانے دکهن از تغییرے دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مقرر گشته با جلال الدین خان که بدیوانے برهان پور مامور گشته و فیض الله خان تبعلقه بخشی گرے دکهن منصوب گردیده بود به خجسته بنیاد اورنگ آباد رسیدند ضیاء الدین خان به سبب سفارشش قطب الملک که بسیار نوشته بود دخل در دیوانے یافت اما همه کارها به تبعیت عملهٔ امیر الامرا می نمود و امیر الامرا را خشنود میداشت و فیض الله خان بخشے را امیر الامرا جواب صاف داده باز سلام هم نداد و جلال الدین خان عوض دیوانی برهانپور چند روز دیوانی برار یافت ورود این اخبار هم موجب افراط ملال فرخ سیر گردید

ذکر اقتدار یافتن رکن الدوله اعتقاد خان و بر افتادن بنیاد دولت فرخ سیر بحماقت او و دیگر بدخواهان نادان

درهمین عرصه محمد مراد نام شخصے کشمیری الاصل که در تمام انام بمعائب عظیمه بدنام و بدنام افعال اشتغال داشت بوسیله اسم و وطنے با صاحبه نسوان مادر فرخ سیر تقرب همکلامے با بادشاه در خلوت یافته خاطرنشان بادشاه نمود که به تدبیرات صائبه قلع و قمع سادات بدون آنکه حاجت بجدال و قتال افتد توانم نمود فرخ سیر چون کینهٔ دیرینه با سادات مع جبن و بیدلی داشت این سخن نهایت خوشش آمد و میگویند که بعلت مشارکت مرض ابنه نهایت موافقت با اعتقاد خان بهم رسانیده خان مرقوم در اندک زمانے بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاہے و بمرتبهٔ هفت هزاری ده هزار سوار ارتقا نموده در خلا و ملا محرم و همراز و همدم و دمساز گردیده شریک مصلحت بر انداختن سادات گردید و هیچ روزے نبود که مرصع آلات گران بها و جواهر از اقسام اعلے و پوشاک خاص انعام باو نه شود و بعنایات وافر دیگر زیاده از حوصلهٔ خود کامیاب و سرفراز نگردد و چنین قرار یافت که سربلند خان را از پتنه عظیم آباد و نظام الملک فتح جنگ را از مراد آباد که بعد معزولے از صوبه دارے دکهن بفوجداری مراد آباد قناعت نموده بود و راجه اجیت سنگه را از احمد آباد طلبیده و هر یکے را امیدوار خدمات عمده حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی در بر انداختن بنیاد دولت سادات باربه نمایند و از غرائب آنکه بعد رسیدن نظام الملک بحضور هنوز او را بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجدارے سرکار مراد آباد و محال جاگیر که دران سرکار داشت از و تغییر نموده مراد آباد را مسمے برکن آباد ساخته صوبه علیحده قرار داده صوبه داری آنجا و جاگیر نظام الملک برکن الدوله اعتقاد خان بطریق التمغا عنایت شد و چون اجتماع راجه اجیت سنگه و سربلند خان و نظام الملک دست بهم داد اجیت سنگ بخطاب مهاراجگی و عنایات دیگر بامید اعانت در قتل سادات سرفراز شد لیکن او ازین کار سر باز زده نظر بتباهی وهن بادشاه و اقتدار دنے جرمی سادات با قطب الملک همدم و همداستان گردید و نظام الملک و سربلند خان که بامید وزارت و میر بخشے گری بشرط قلع و قمع سادات رسیده در ابتدا بمناصب مذکوره موعود و خوشنود بودند آخر اثرے از ان بظهور نرسید بلکه بدنامیکه داشتند از ان هم محروم و ممنوع افتاده بودند که بطمع وجرائیکه در کار موعود داشتند التماس مے نمودند که قلمدان وزارت بهر یکے ازین دو بنده که در نظر دولتخواهان حضور لائق این کار بنظر آید مرحمت فرمایند تا اقتدار و استقلال قطب الملک اختلال پذیرد و بعد از ان اگر دم از نافرمانے زند به سزا خواهد رسید در جواب آن از فرخ سیر این کلمهٔ رنگین اصدار می یافت که برای وزارت به از اعتقاد خان دیگرے را نمیدانیم و از هر امیر عمدهٔ ایرانی و تورانی که مشاوره در امر خطیر استیصال سادات بعمل مے آید اگر غیرتے و شجاعتے میداشت اختیار آن نموده در تفویض وزارت استمزاج می نمود از فرخ سیر استماع همان نغمهٔ خارج آهنگ که به از اعتقاد خان دیگرے را نمی شناسم شنیده دل تنگ میگردید و در اصل باین حماقت و مذلت اطاعت چنان سفله بدنهاد و حیز تاخیر نمیشد در همین گرمی راه

مقهور و مقید ساختن قطب الملک و ترغیب و تطمیع نمودن امرا این کار آمدن عید فطر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هشتاد هزار سوار مع همراهیان راجها و امرا و فوج خاصهٔ پادشاهی در رکاب فرخ سیر حاضر و همراه قطب الملک زیاده از چهار پنجهزار سوار نبود و غلغلهٔ عظیم در عوام و خواص بود که امروز البته قطب الملک کشته می شود یا مقید خواهد شد با وجود اینهمه شهرت و رسوائی از ارادهٔ مشهور مذکور از هیچ جا صدائی برنخاست و قطب الملک از انتشار این اخبار بر خود ترسیده شروع به نگهداشتن سپاه نمود سابق سوای مردم بارهه که بر آنها اعتماد داشت دیگران را اکثر نوکر میگذاشت درین هنگامه از تخصیص گذشته بتعمیم پرداخت و فرمود تا بیست هزار سوار از هر قوم که باشد نگهدارند چون اخبار فتنه بار حضور بامیر الامرا حسین علیخان بهادر رسید از طرف برادر و مآل احوال خود مشوش گشته باراده حمایت برادر و برانداختن معاندان داعیهٔ آمدن خود بشاه جهان آباد نمود و قبل ازین معین الدین نام مجهول النسب را که بشهرت پسر محمد اکبر بن اورنگ زیب اسیر راجه ساهو گشته بود اندک مردمے فرستاده بشان و شوکت اما بطوریکه کسے صورتش نه بیند پیش خود طلبید و احوالش را بحضور نگاشته جواب آن طلبداشت و عرضداشتے متضمن بر اراده و آرزوے ملازمت و ناموافقت آب و هواے دکهن نیز نگاشته ابلاغ داشت فرخ سیر از نگهداشتن فوج که قطب الملک شروع نموده و ورود اخبار دکهن و عرائض حسین علی خان متضمن ارادهٔ حضور ترسیده قاصد مصالحه و عذرخواهی از قطب الملک گردید مهاراجه اجیت سنگه که بامداد و رعایت عبدالله خان سرفراز بیا یافته همدم و همراز و صاحب عهد و پیمان رفاقت و ایفاے عهد تا نفس بازپسین با قطب الملک گردیده بود واسطهٔ صلح میان وزیر و پادشاه گشت و در اواخر ماه شوال فرخ سیر باتفاق اعتقاد خان و خاندوران و دیگر امرای مخلص بخانهٔ قطب الملک آمده باهم عهد موافقت بسته قسم عدم مخالفت درمیان آورد و از طرفین عذر خطاهای سابق و ارادهاے فاسد ایام ماضی خواسته فرخ سیر بدولتخانهٔ قلعهٔ پادشاهے مراجعت نمود لیکن از آنکه عزم و راے پادشاه بر یک حال و قرار نمی ماند گاه بصلح و مدارا میساخت و گاه بفکر رفع و دفع سادات بشورانیدن مخلصان خود که بنابر مناسبت مزاج همه هیچ و بے جرأت و سبکسر و پست فطرت بوده اند مے پرداخت و با این اراده کسانیکه مصدر چنین کارے توانستند شد تبعیت راے آنها نکرده اطاعت نامردان که مصاحب او بوده اندے نمود و از کسانیکه توقع جرأت و طاقت مقابله سادات داشت آنها را خوار و پریشان حال گردانیده باقتدار سفلگان سراپا ننگ و عارے افزود و مردان کار را بعزل مناصب و خدمات آزرده و بیدل میساخت چنانچه از سلوکیکه با سربلند خان مبارز الملک و نظام الملک نموده و بزبان قلم داده آمد مبین است راجه جے سنگه سوائی و مبارز الملک سربلند خان می گفتند که اگر پرده از روی کار بردارند و کمر همت محکم بسته قطب الملک را معزول فرمایند تاب و توان در اینها نمانده مضمحل مے شوند و دران وقت ناچارند که تن باطاعت و فرمان بردارے دهند یا بسزاے جسارت و گستاخی خود رسند لیکن سخن اینها نشنید بلکه متوقع منصب جلیل وزارت و امیر الامرائے که نموده بود بعمل نیاورده انچه در دست آنها بود مثل فوجداری مرادآباد و جاگیرش از نظام الملک گرفته و چیزے بران افزوده باعتقاد خان داد و سربلند خان را از صوبهٔ عظیم آباد بوعدهٔ مذکوره طلبداشته کارے در عوض آن نداده جاگیرات سیر حاصل او را تغیر نموده بمیر جمله مزور جهان که خاندان اسدخان بلکه سلطنت هندوستان بر باد دادهٔ اوست بخشید و بعد ازان که بخانهٔ قطب الملک آمده عهد و پیمانے نموده بود اخلاص خان بهادر شاهی را که از مخلصان سادات بود برای مطمئن نمودن امیر الامرا و باز داشتن از ارادهٔ فاسد و منع نهضت از دکن بشاه جهان آباد مرخص نمود و تاکید کرد که بعجلت و هرچه تمامتر خود را بحسین علیخان که باستماع اخبار سابقه ارادهٔ بشاه جهان آباد نموده بود و سیف الدین علیخان برادر خود را با چهار پنجهزار سوار برای مهیا نمودن سرانجام توپخانه وغیره اسباب ناسب روانهٔ صوبهٔ برهانپور کرده بود از استماع خبر آمدن فرخ سیر بخانهٔ قطب الملک و نمودن عهد و پیمان کوچ نمودن خود صباحے ۶۰

چند در حیز تاخیر و تعویق انتظار خبر ثانی داشت که باز اخبار موحشه و نوشتهٔ قطب الملک مشعر بطلب موکد رسید و خبر تنگ گردیدن عرصه بر سید عبدالله خان نقل مجلس هر صغیر و کبیر و خجسته بنیاد گردیده هم جواب عرضداشت حسین علیخان باین مضمون صادر گشت که اگر خواهد باحمدآباد گجرات رفته بتبدیل آب و هوا نماید والا مارا هم مشتاق دانسته خود را بحضور رساند و حکم طلب معین الدین بے جعلے اکبر نژاد صدور یافت و فوج والاشاهے و توپخانهٔ پادشاهے و دیگر افواج سلطانی در نهایت پریشانی هشت نه ماهه قرضی طلبداشتند و از اغماض قطب الملک و عمال او داسے و درسنے نمی یافتند و سر از کار نیز باهم برداشتند نگهداشت قطب الملک قریب به بیست هزار سوار رسیده بود و سربلند خان که بسبب تغیرے جاگیر و عسرت اخراجات و تقاضای طلب سپاه و قرضخواهان میخواست اسباب خانه و افیال و اسپان به تقاضائیان داده خود خرقهٔ درویشے در بر کند و نظام الملک نیز قدر دانے پادشاه که بوعدهٔ وزارت طلبید و خدمت سابق مع جاگیر تغیر نموده باعتقاد خان بخشید و هم اینهمه از دست روزگار سفله نواز مشاهده نموده بیدماغ و سوختهٔ ناقدر شناسیها گردیده انزوا گزید قطب الملک بخانهٔ هر دو امیر مذکور رفته و استمالت آنها نموده بخانهٔ خود بر داشته آورد و عوض سربلند خان زرهاے متقاضیان از خانهٔ خود داده صوبه داری کابل بنام او مقرر ساخته مرهون احسان خود کرد و به تسلے نظام الملک پرداخته امید دار صوبه داری مالوا نموده و هم درین اثنا که محمد امین خان اعتماد الدوله باستماع ارادهٔ نهضت امیر الامرا بطرف شاهجهان آباد و رسیدن سند موعود صوبهٔ مالوا از حضور مجبور گشته بے طلب فرخ سیر برخاسته آمده بود مغضوب سلطانی و معزول المنصب از راه نادانی گشت قطب الملک او را هم مطمئن خاطر و بالطاف خود مستظهر ساخت و بمقدور در تفقد احوال جمیع بدخواهان خودے پرداخت و خاندوران را که از ابتدا باتفاق میر جمله آتش افروز عناد و نفاق بود همدم و محرم خود گردانید روزے فرخ سیر برای شکار سوار شده با همرازان خود قرار داده بود که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک آید و چون خانهٔ مهاراجه اجیت سنگه نزدیک بخانهٔ قطب الملک است و بر سر راه واقع شده وقت رسیدن سوارے پادشاه راجه مذکور بر در خانهٔ خود البته براے گذرانیدن نذر و نمودن مجرا خواهد آمد و باهتمام مبالغه نمود منظر باتفاقے که با قطب الملک دارد اسیر و دستگیرش باید نمود ملخص آنکه این معنی با فرخ سیر را مظنون نباشد او بظن گمان خود بالجزم و الیقین بینا بر استماع از معتمدین قبل از مراجعت پادشاه خود را بخانهٔ عبدالله خان رسانید و پادشاه باستماع این خبر بیدماغ گشته با وجودیکه اکثر لوازم همراهے شاهے بخانهٔ قطب الملک آمده و قطب الملک باراده استقبال بر کنار دریا رسیده منتظر بود متوجه بوزیر الممالک نگشته فسخ عزیمت نمود و ملاحان را فرمود تا کشتی را در دریا نموده تند براندند و داخل دولتخانهٔ خود گردید

نقل معدلت افزا متضمن بعضے از اوصاف امیر الامرا

از معتمدے مقبول القول مسموع شده که در سفر امیر الامرا از دکهن چون لشکر بسیار و مردم همراهے بیشمار بودند وقت ورود معسکر چند موضع از دهات درمیان لشکر مے افتاد و کسے را طاقت نبود که دست تعدی بر سکنهٔ مواضع دراز نموده ضررے تواند رسانید روزے در دهی درهین لشکر واقع بود دخترے بالغه رسیده از بیوه زنے عفیفه که در نهایت فلاکت گذارد تحصیل قوت عاجز و ناچار بود پیش سپاهیے از لشکریان متصل به بگدائی آمد او چیزے داده پرسید که اگر نگاهداریم خواهی ماند چون دختر از شدت احتیاج لاعلاج بود قبول نمود آنکس بے آنکه دراو تصرفے کند در خیمهٔ خود داشته صبح بربار بردار خود سوا

ساخته همراه بنگاه راهی ساخت، مادرش تمام شب در اضطراب بسر برده صبح بر سر راه ایستاد چون سواری امیر الامرا رسید زن مذکور التماس کرد که دختر این ضعیفه بگدائی در لشکر آمده بود کسی از لشکریان او را همراه خود گرفته رفته است و من باعتماد عدل گستری و ضعیف پروری شما در اینجا استاده امیدوارم که بار این الم از دل پرغم این ضعیفه بردارید و دختر مرا بمن رسانید امیر الامرا چون استماع تظلم او نمود استاده و فرمان داد که دختر این ضعیفه را همین جا حاضر آرند و بدست او سپارند تا او نیاید تمام لشکر همین جا باید و بر من آب و دانه حرام است تا دخترش را باو نه سپارم و این کلمه را موکد بایمان ساخت بخشیان فوج و نقبا مضطر گشته دویدند و هر یک از جماعه داران یکی از سواران معتمد خود را نیز بتجسس فرستاد از انجا که ارادهٔ اقبالمندان را کارکنان ملاء اعلی معین میباشند به تفحص سهلی از چنین انبوه محشر شکوه دختر مذکور را ماموران باکسیکه همراه گرفته بود بهم رسانیده بحضورش آوردند امیر الامرا خود متوجه استفسار گشته پرسید که انکس با توچه کرده و چه قسم همراه برده دختر معروض داشت که قصوری بملازم سرکار عائد نیست نه بزبردستی مرا همراه برده و نه دست خیانت بدامن عصمت من رسانیده به علت شدت احتیاج همراهی او را برضای خود قبول نموده بودم امیر الامرا باستماع این ماجرا شکر الهی بنابر حفظ عصمت او از دست ملازم و خوشنودی مادرش بسبب بهم رسیدن او بتقدیم رسانیده دخترش را مع اشرفی چند که آنوقت در جیب داشت برآورده بدست او سپرد و یکی از ملازمان را فرمود که همراه شفه بخانه اش رساند و تا گذشتن لشکر ازین ده همانجا بوده بعد برگشته بیاید تا کسی از همراهیان باو ضرری نرساند

نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر از دکهن بشاهجهان آباد و روی دادن حوادث و فتن

قبل ازین نگاشتهٔ قلم وقائع نگار شد که امیر الامرا حسین علیخان بهادر برادر خود سیف الدین علی خان را با چار پنجهزار سوار بنا بر تهیهٔ سرانجام توپخانه و دیگر اسباب بتاریخ پانزدهم شوال سال ۱۱۳۰ هجری بصوبهٔ برهانپور که بر سر راه واقع است فرستاده انتظار خبرهائی میکشید بعد رسیدن اخبار فتنه بار و خطوط متواتره قطب الملک اواخر ذی الحجه سنه مذکوره از اورنگ آباد برآمده یک هفته توقف برای امور ضروری نمود و اوائل محرم ۱۱۳۱ هجری سال هفتم جلوس فرخ سیر باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا پسر عمهٔ خود مع پسران او و جان نثار خان و عوض خان نائب صوبه برار و اسد علیخان یکدست علی مردان خانی و دل دلیر خان بانی پتی برادر خان صادق و اختصاص خان نبیرهٔ خانعالم و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکهن و فیروز علیخان بخشی که از سادات نامی بارهه بود و راجه بوبتیت سنگه بندیله و راجه محکم سنگه که نوکر عمدهٔ امیر الامرا بود و غیر اینها بیست و دو نفر نوکران بادشاهی که بعضی در رفاقت مجبور و بعضی باختیار و خواهش بوده اند مع فوج دریا موج که قریب بسی هزار سوار همراه داشت در حرکت آمد از ان جمله ده دوازده هزار سوار مرهته بود و باقی ملازم سرکار امیر الامرا و علی هذا القیاس پیاده هاسی برقنداز و اکثر منصبداران دکهن که همراه هیچ امیر و شاهزاده از ان بلاد برنیامده بودند بضرورت چار و ناچار همراهی گزیدند و در قلعه احمد نگر و غیره قلاع دکهن قلعه داران خود نشانید و بعضی را بتصرف مرهته واگذاشت بعد رسیدن به برهانپور برسی سرانجام بعضی مهام ضروری چار پنج مقام واقع شد و بیست و دوم محرم از برهانپور کوچ نموده منزل بمنزل راه با بریده از آب گذر اکبرپور عبور نمود درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگردانیدن امیر الامرا از حضور روانه شده بود اوائل صفر نزدیک ماندو رسید و در خلوت بعد ملاقات مذکور صلح بی ثبات و جمیع هنگامه و آشوبی که در شاهجهان آباد بود بنیاد و اسباب فسادی که مهیا و آماده بود و فراهم آمدن امراد در دار الخلافه و پاس خاطر اعتقاد خان بمرتبهٔ که در حضور منظور بود و موجب دل شدن مراتب الملک نظام الملک و اعتماد الدوله مذکور ساخته

سرگرم رسیدن دار الخلافه بزودی ساخت و مرحمت خان پسر امیر خان کلان صوبه دار کابل که در بندوبست للک پانزور و تنبیه و تادیب مفسدان فوجداری مذکور و کوه نشینان مغرور آنجا واقعی کوشیده ملک مذکور را انتظام بخشیده بود بنابر اطلاع بر ملاقی الضمیر امیر الامرا ببهانه تمارض ملاقات ننمود و اینمعنی موجب ملال خاطر امیر الامرا گردید چاردهم صفر که کنار دار الفتح اجین نزول لشکر شد از نوشتهٔ وکیل حضور ظاهر گشت که فرخ سیر باستماع و اشتهار خبر نهضت امیر الامرا بیست و پنجم محرم الحرام بخانهٔ قطب الملک باتفاق بعضی امرا آمده عهود و مواثیق بر عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی نموده مبانی وداد و اتحاد مستحکم ساخت و دستار از سر خود برداشته بر سر وزیر الممالک عبد الله خان بهادر گذاشت و روز دوم عبد الله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده به تجدید تشیید بنیان اخوت و اتفاق مبرا از نفاق پرداخت و درین باب باعتقاد خان و دیگر امرای فتنه انگیز در اندازی پیشه بمبالغه تاکید فرمود که من بعد الیوم باصلاح کار و رفع مواد منازعت کوشید امیر الامرا بعد اطلاع بر این مضمون در بار عام ببانگ بلند فرمود که اگر واقعی بادشاه را با ما عداوتی نماند و از در اخلاص درآید ما را هم غیر از اطاعت و فرمانبرداری ارادهٔ دیگر در سر نیست و بعد ملازمت عما قریب مراجعت بدکهن خواهم نمود از استماع این سخن کسانی را که متوطنین دکهن بوده اند مسرتی عظیم روی نمود اما از زبان ثقات محرمان راز امیر الامرا روایت کرده اند که در خلوت میگفت که این همه افسانه و افسون است و اصل اینست که اگر بادشاه بر ما قابو یابد رهائی از چنگال او و محفوظ بودن بجان و آبرو خیال محالست و ما اگر بر او دست یابیم کذلک بعد ورود در حدود ملک مالوا قبل از رسیدن وکیل او بعضی دهات بتاراج لشکریان رفت چون وکیل مع پیشکش رسید امیر الامرا قرق فرمود و دیگر دست تعدی لشکریان کوتاه گردید اما چون بملک راجه جی سنگه نزول رایات ظفر آیات اتفاق افتاد بنابر عداوتی که از وظاهر بود محالات متعلقهٔ او که در راه واقع میشد همه بمعرض تلف در آمد هر چند یکی از نوکران عمدهٔ او با پیشکشهای لائق رسید پذیرائی نیافته زراعت و مواشی بسیار و زنان و اطفال خلق آن دیار بدست سپاه افتاده باز پرسی نشد بعد رسیدن بقرب جوار دار الخلافه که سه چار منزلی بیش نمانده بود روشن الدوله ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای حضور و متصدیان سلطنت و اعیان مملکت جوق جوق باستقبال امیر الامرا شتافته ادراک خدمتش نمودند چون ظفر خان روشن الدوله در سواری توزک خود را نمود و خودنمائی را کار فرمود امیر الامرا با ناخوش آمده در اهتمام خفتی باو رسانید و هرزه درایان واقعه طلب فتنه انگیزان هنگامه جو سخنان اصل و بی اصل از ارادهای بادشاه و مخالفان هر دو برادر بنای بیان نمودن سرمایهٔ تقرب خود دانسته قصوری نکردند خصوص رتن چند که نهایت کینه کیش و ناآل اندیش بدخواه سلطنت و اکثر اهل اسلام بود کلمات عداوت افزا و سخنان فتنه زا خاطر نشان حسین علیخان زیاده از دیگران نمود و امیر الامرا از سابق کبیده ترگشته در اواخر ربیع الاول بکنار شهر شاهجهان آباد طرف منارهٔ فیروز شاه رسیده معسکر ساخت روزیکه داخل خیمه در مکان مذکور میشد بخلاف ضابطه و آداب در سواری وقت نزول حکم بنواختن نوبت نموده تجمل ملوکانه داخل خیمه و خرگاه گردید و گفت که من الحال خود را در زمرهٔ نوکران بادشاه نمیدانم و اندیشهٔ سطوت سلطانی ندارم که ضوابط آداب بجا آرم با وجود اطلاع بر این حالات تردد بادشاه بهر دو طرف دوستی و عناد از غرابت خالی نیست گاه اظهار شوکت و قدرت سلطانی و عزم تدارک و تنبیه اینها می نمود و گاه بتجرد الحاح در آشتی زده طالب اتحاد و موافقت بود و راجه جی سنگه صلاح بیرون برآمدن و تصمیم عزم تنبیه و تادیب میداد و میگفت که هرگاه کمر باین اراده محکم بسته برآیند نوکران بادشاهی که اضعاف و مضاعف جمعیت هر دو برادر اند اتفاق نموده سرای غرور وزیر و امیر الامرا بکنار شان می توانند نهاد بلکه همراهیان آنها بعد تیقن ارادهٔ بادشاه بانکار ترک رفاقت آنها نموده

توسل باذیال دولت سلطانی خواهند جست و هر دو برادر عاجز و مضطر خواهند گشت امرای عقیدت کیش مآل اندیش خصوص جماعت مغلیه از تلون بادشاه و سبکی اوضاع ندیمان و مصاحبانش بسر حلقه راز کشودن و رهبری باین مصلحت نمودن دور از قانون حزم و احتیاط می شمردند لیکن نه مصلحت جی سنگه پذیرائی یافت و نه طریقهٔ آشتی و یکروئی بهبوده گشت غرض سخن دولتخواهان دانشمند فرخ سیر خود پسند و مصاحبان ابله سبکسر او شنیدند و آخر دیدند آنچه دیدند امرای معتقد دانشور از ملاحظه این صورتها خون جگر میخوردند و بیچاره کاری از پیش نمی بردند بلکه بفرمان بادشاه راه ملازمت و اطاعت امیر الامرا پیموده مشاهدهٔ استکبار و اقتدار او لبریز شکایت و مالامال حسرت در امید معاودت می نمودند تا آنکه قطب الملک از زبان برادر پیغام داد که اگر جی سنگه که مخالف مجاهر ماست رخصت بوطن او فرمایند و خدمات حضور مثل توپخانه و داروغگی دیوان خاص و خواصان بمتوسلان ما مرحمت نمایند و در قلعه بندوبست ما شود بدون وسواس آمده حصول ملازمت و بخاطر جمع آمد و رفت حضور توانیم نمود فرخ سیر جواب داد که بالفعل خدمات مذکوره را متعلق بنام قطب الملک دیگر سادات و همراهان بر دو مدار المهام مقرر می نمائیم و به نیابت اعتقادخان باشد امید چنین بود در جشن نوروز که قریب رسیده پردهٔ نیابت هم از میان برداشته خواهد شد دهم ماه ربیع الثانی جی سنگه بی فرصت یکرو نیافته حسب الحکم از شاهجهان آباد برآمده بروانه وطن خود آنبیر گردید

ذکر آمدن حسین علیخان بملازمت فرخ سیر و مقید شدن بادشاه بحکم قضا و قدر و انتشار یافتن حوادث و فتن بقبضهٔ آن خداوند ذو المنن

چون فرخ سیر در اصل فطرت مطلقاً جرأت نداشت با وجود نهایت عداوت با سادات و اراده استیصال آنها و دلالت مخلصان جلادت کیش خیراندیش بنابر استیلای بیم و هراس بمقاومت و مقاومت حسین علیخان نیافته اراده برآمدن به پیکار و آراستن معرکه کارزار نتوانست نمود و بنابراین چار و ناچار راضی به بندوبست سادات در قلعه گشته بقطب الملک اذن انیکار داد و قطب الملک پنجم ماه ربیع الثانی سنه مذکور باتفاق مهاراجه اجیت سنگه مع مردم معتمد خود در قلعه داخل گشته مردم بادشاهی را از سر دروازه ها برخیزانید و جابجا بندوبست خود نموده رفقای معتمد را نشانید از مردم عمده بادشاهی بغیر از اعتقادخان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص و ظفرخان روشن الدوله که وجود و عدم آنها مساوی بود و چندی از خواجه و خواجه سرایان هیچ کاره دیگری در قلعه و نزد بادشاه نماند و امیر الامرا بشان شاهانه و شکوه ملوکانه با لشکر آراسته که قبل وافر که اطراف قلعه را لشکر او و سپاه مرهته فرو گرفته بود آخر روز داخل قلعه گردید و بعد ملازمت کلمهٔ چند ملال آمیز گفته از خلعت و اسپ و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را بعذر خواست و در تقدیم آداب نیز سهل انگاری نموده بمعسکر خود مراجعت نمود معهذا بادشاه متنبه نگشته بفکری که باید نه پرداخت و سلطنت خود را ضایع ساخت باز بتاریخ هشتم روز سه شنبه قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود بقلعه درآمده به بندوبست آنجا پرداخت و بدستور روز اول مردم بادشاهی را از آن محوطه برآورده دروازها قلعه بمعتمدین خود سپرد و کلیدهای دروازهای دیوان خاص و خوابگاه و عدالت حضور خود طلبیده نگهداشت بعد دو گهری چون خبر حسین علیخان رسید بهمان دبدبه و شوکت سابقه از لشکر خود اراده آمدن نمود و افواج ظفر امواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن اطراف قلعه نموده چون ثلثی از روز باقی ماند خود سوار گشته

سعین الدین

سعین الدین مجهول مشهور بپسر اکبر را که همراه آورده بود بر فیل در عماری محفوف سوار ساخت و با خود گرفته در خانه که نزدیک بقلعه و مشهور به باره دری شایسته خانست فرود آمد و قطب الملک نزد فرخ سیر رفته باتفاق اجیت سنگه التماس پذیرائی خدمات مطلوبه و اظهار شکوه بسیار از زبان برادر خود نمود مشعر برینکه در عوض جانفشانیها که بهنگام پاس و نیکو خدمتها با شما و جد و پدر شما از ما بندها بعمل آمده از بادشاه غیر بدگمانی و اراده های فاسد در بارهٔ ما فدویان مشاهده نگشت چنانچه شاهد صدق و گواه عدل ما درین مقال این فرمانست که متضمن بر حکم دخل ندادن و قتل نمودن بنده بی تقصیر بنام داودخان بی ایمان و دیگر سرکشان بدین آن سرزمین و صاحبمداران ممالک ها در گذشته الحال اطمینان ما از دربار منحصر بتفویض خدمات حضور بما بندهاست بدون قید نیابت بیگانگان و در اندازان مدد و این صورت آمد و رفت ما در حضور و تقدیم مدارج نوکری و آقائی امکان ندارد بادشاه جاهل مغرور با وجود مشاهده حالات مذکوره و تسلط سادات براه همان عدهٔ پوچ ایام جشن می نمود تا آنکه از رفتن گفتگو بطول کشیده بکلمات سخت و درشت منجر گشت فرخ سیر تنگ ظرف سبکسر تاب نیاورده اعتقادخان و قطب الملک را باشتمال مخاطب ساخته کلمات نامناسب بر زبان راند دران حال اعتقادخان خواست که بسخنان ابله فریب در اصلاح کوشد قطب الملک دشنامهای فحش باو داده فرمود که از قلعه او را بدر نمایند اعتقادخان حواس باخته و سر از پا نشناخته جان بدر بردن غنیمت شمرده به پالکی خود رسیدن نتوانسته بر پالکی سواری امتیاز خان مشرف سوار شده راه خانه خود گرفت و رفت که رفت دران زمان از هر گوشه و کنار آن حصار آثار فتنه آشکار و صدای آشوب بلند گردید و بادشاه برگشتگی طالع خود در آئینه احوال دیده خود را باندرون محل رسانید و فحوای هدایت پیرای اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده از لوح خاطرش محو و نسی گردید درین قال و مقال و اختلال احوال چادر ظلمانی شب از ایوان افلاک فرو هشته گشت و آفتاب عالمتاب چون کوکب اقبال فرخ سیر خاک بر سر کرده زیر زمین فرو نشست درهای قلعه مانند ابواب امن و امان بر روی عالمیان بر بستند قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه اندرون و هواخواهان فرخ سیر با دل پر خون برون نشستند بیت

بسر برد هر یک درین انتظار + نهان تا چه بازی کند روزگار +

دران شب پر شور و شر آشوب محشر و شور یوم النشور تمام شهر را فرو گرفته عجیب ولوله و غریب غلغله بود کسی نمیدانست که در قلعه چه گذشته و چه می گذرد افواج امیر الامرا بر سر هر رسته بازار و درهای شهر پناه مستعد و تیار تمام شب ایستاد و مرهته ها مع سرداران بر اسپان خود سوار انتظار می کشیدند که چه خواهد روی داد چون صبح دمید هر کس به بیم و امید سر از خواب برداشت و آفتاب جهانتاب علم زرنگار بیاری بخت سادات برافراشت خبرهای مختلف بی اصل کشته گشتن قطب الملک بر زبان عوام جاری و شور و شر مردم بازاری ظاهر گردید درین اثنا بعضی از امرای فدویت کیش بمقتضای حق گزاری خویش مثل سادات خان پدر زن فرخ سیر و غازی الدین خان کوسه غالب جنگ و اعزخان بهادر ترک جنگ باراده نصرت فرخ سیر از آل احوال بیخبر از خانه خود ها باستعدادی که میسر بود سوار شدند و نظام الملک و صمصام الدوله باقتضای دانش دوربین خانه نشین بودند اعتماد الدوله محمد امین خان بقصد رفاقت حسین علیخان سوار شد اتفاقاً چند سوار از رفقای صمصام الدوله معروف بکمبل پوش بخانه آقای خود می آمدند مرهته ها در راه مزاحمتی نمودند آنها تیرها در کمان گذاشته بطرف مرهته ها سر دادند متصل باینحال نشانهای سواری اعتماد الدوله نمایان گردید مرهته ها که بجنگ شهر آشنا نبودند دل از دست داده و هراس بیقیاس بانها افتاده رو بگریز نهادند مردم بازار و مغلیه و غیره سپاه بیکار و ملازم سرکار که از آن جماعت بیزار بودند قابو یافته شروع بتاراج و قتل آنها نمودند و مرهته ها بی اختیار افتان و خیزان بعضی بلشکرگاه خود رسیدند و برخی مع سنتا نام سردار و دو سه جماعه دار همراهی او قریب هزار و پانصد سوار مقتول و جمعی زخمی شده زر بسیاری

از نمد زین و خرجین آنها بدست غارتگران ولچه های هند افتاد و محمد امین خان نزد حسین علی خان رسیده حسن خدمتش دلنشین امیر الامرا گردید و از یکطرف غازی الدین خان و سادات خان مع پسران خود باتفاق همدیگر بحضرت پادشاه رسیدند از طرف دیگر اعتقاد خان و سید صلابت خان داروغه معزول توپخانهٔ پادشاه و منوهر بزارے پادشاهی با دو سه هزار نفر احشام طرف بازار سعد الله خان معرکه آرا گشتند افواج و رفقای امیر الامرا از اشتهار خبر قتل عبد الله خان و مغلوبی مرهٹه ها نیز مضطرب گشته قریب بود که متفرق شوند تا آنکه حیات قطب الملک متحقق گشت و حسب الامر امیر الامرا رفقاے دلاور او مقابل سادات خان و غازی الدین خان در چاندنی چوک رفته شروع بمقاتله نمودند و در اول حمله از ضرب بان فیل غازی الدینخان روے گردان و همراهیانش گریزان شدند و سادات خان مع پسر زخم کاری برداشته از میدان برگشت و اعتقاد خان حرکت مذبوحی نموده جرأت پیش قدمی نیافت و نزدیک خانه خود مورچال البته بجاے خود نشست از شامت حماقت او چند دکان رسته بازار چوک سعد الله خان بتاراج رفت افغان مع جمعیت خود و یکه تازان مغلیه که مے آمد رو بروے دروازهٔ لاهورے نمایان شد مردم حسین علی خان در بروی او البته مستعد مزاحمت ایشان و ندا و نیز بناچارے برگشت هنوز همین قسم بازار گیر و دار اندک گرمے داشت که فرخ سیر بگیر آمده صداے شادیانه جلوس رفیع الدرجات بگوش منتظران و نواے امان بسمع جان دل باختگان آن معرکه رسید و فتنه برخاسته اندکی آرمید

ذکر اسیر شدن فرخ سیر نکوهیده صفات و جلوس نمودن شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات

تبیین این مقال و شرح این احوال آنکه هر چند قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه خواست که فرخ سیر برآید تا انفصال جواب و سوال نموده و او را بقابو آورده بجائیکه بود بگذارند و فتنه های برخاسته را فرو نشانند صورت نگرفت و فتنهٔ جدال و قتال بالاتر گشت امیر الامرا به قطب الملک پیغام فرستاد که ازدحام عظیمے روے نموده عنقریب بلواے عام و فتنه بزرگ حادث مے شود مقدمه را زود یکسو باید نمود که الحال مجال توقف نمانده چون در برآمدن فرخ سیر درنگ بسیار رو داد و هیچ صورت بر نیامد آخر الامر ناچار فدائیان قطب الملک از قوم افغان وغیره و جیله ها به پشت گرمے نجم الدین علی خان برادر قطب الملک بحرم سرا در آمدند کنیزان حبشیه و ترکیه و گرجیه را که بر سر دروازه بمدافعه استاده بودند دور نموده بعد جستجو و تفحص از زنها که بزجر و توبیخ بسیار نشان دادند فرخ سیر را به بجبر ستی تمام برآوردند والده و زوجه و صبیهٔ او و دیگر بیگمات اطراف او را گرفته منت و الحاح مے نمودند لیکن در چنین اوقات ازین حرکات چه مے آید و کدام عقده مے کشاید خلاصه از میان انبوه زنان بنهایت مذلت و خوارے کشان کشان آورده بر بالاے ترپولیه اندرون قلعه که جائے بس تنگ و تاریک بود محبوس نمودند ایام سلطنت او سواے ایام حکم رانی معز الدین شش سال و چهار ماه و کسرے بود و بعضے از ارباب دانش تاریخ این سانحه کلمهٔ فاعتبروا یا اولی الابصار یافته و فقیر در کتابے نوشته دیده مرقوم ساخت

ذکر جلوس شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات بر سریر سلطنت

بعد خاطر جمع نمودن از امر فرخ سیر هماندم که شور و شر در تمام شهر بود نهم ربیع الثانی المثنی از روز چارشنبه گذشته ۱۱۳۱ هجری

شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خورد رفیع القدر نبیرهٔ بهادر شاه را که از بطن دختر اکبر خلف عالمگیر و بیست ساله بود از حبس برآورده بسبب شورش عام که نهایت انتشار داشت بے آنکه بحمام فرستد و تبدیل رخت و تزئین نماید همان لباسے که در بر داشت عقد مروارید در گلویش انداخته بر تخت نشاندند و صداے شادیانه از نقار خانهٔ شاهے بلند گردیده فتنه و آشوب باطمینان گرائید قطب الملک با همدمان خاص و رفقاے معتمد ماندن در قلعه قرار داد و بر دروازهاے قلعه و اطراف دیوان عام و خاص و غیره جابجا معتمدین خود را نگهداشته خواجه سرایان و خواص و دیگر عمله کارخانها از معتمدان خود مقرر ساخت در دیوان روز اول بحسب آرزوے اجیت سنگه و رتن چند حکم معافی جزیه صادر شد و احکام امن و امان و بحالی حکام و صوبه داران بممالک محروسه روانه گشت و اعتقاد خان را بخفت و خوارے مقید کرده جاگیر و خانه او را که با وجود متفرق ساختن اموال و اسباب از نقد و جواهر و طلا آلات و مرصع آلات و ظروف و اوانی طلا و نقره مالامال بود ضبط نمودند و بنا بر تحقیق و تفتیش دیگر جواهر و ادارے بیش بها که عطایاے فرخ سیر بود بنهایت خفتها و شدائد بسیار بر او مے گذشت و همچنین جاگیرات دیگر هواخواهان فرخ سیر غیر از مراتب و جاگیر والدهٔ زوجه او که بپاس دلجوئی اجیت سنگه بحال ماند همه بضبط در آمد منصبداران والا شاهے را که برخے بقرار در ماهه پنجاه روپیه و بعضے زیاده جمعے جاگیر یافته ملازم بودند و اکثرے بامید نقدے یا جاگیر در آن زمره بسر مے بردند حکم شد که هر کس ارادهٔ نوکرے دارد در سرکار حسین علی خان اسپ خود بداغ رسانیده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سرکارے میگرفته باشد و بخشی گرے دوم باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بحال داشتند و بتغیر سیف الله خان بخشی سوم ظفر خان را مقرر ساختند و صوبه دارے مالوا بنظام الملک هر چند نظر باوضاع روزگار او قبول نمے نمود لد زانے شد و سربلند خان را که قبل ازین انقلاب بکابل مرخص شده پانزده کروه رفته بود و انتظار انجام کار سلطنت میکشید باز طلبیده از سر نو خلعت استقلال و بحالی صوبه مذکور داده رخصت نمودند فوجدارے مرادآباد بنام سیف الدین علیخان برادر خود مقرر فرمودند و محمد رضا نام را قاضی القضاة حضور و میر خان عالمگیری را که صوبه داری اکبرآباد داشت صدر الصدور نمودند و دیانت خان خوافی دیوان خالصه و راجه بخت مل دیوان تن شد لیکن جمیع متصدیان ملکی و مالی حتی ارباب عدالت گویا نائب رتن چند بودند و همت خان که محرم و همدم قطب الملک بود مشرفی دیوان خاص و اتالیقی پادشاه و خدمت مناسبهٔ دیگر یافت در خدمات دیگر و صوبه هاے دور دست بنا بر اینکه نظم و نسق برهم نخورد تغییر و تبدیل راه نیافت مگر قلعه دارے ماندو را از مرحمت خان پسر امیر خان صوبه دار کابل بنا بر اشتکافی که در ملاقات حسین علی خان هنگام آمدن از دکن نموده بود تغیر نموده بخواجم قلی خان تورانی مقرر ساختند و راجه اجیت سنگه را که بصوبه دارے احمدآباد بحال بود میخواست مرخص شود تا از طعن مردم شهر رهائی یابد میسر نشد

ذکر مردن فرخ سیر و رخت بر بستن او ازین سرای دو در

ذکر انتقال فرخ سیر باختلاف اقوال مسموع و معلوم شده بهر دو صورت مے نگارد صدق و کذب اخبار بر عهدهٔ راوی است فقیر را از معتمدان مقبول القول استماع افتاده که فرخ سیر را سادات غیر از مقید نمودن ضرر جسمانے و جانے نرسانیده افغانه را که از معتمد الشان بوده عنان اختیار حبس فرخ سیر بدست او سپرده بودند و او روز و شب در حراست اشتغال داشت شبے فرخ سیر آن افغان از راه بامها که باهمدگر متصل بودند خود را میخواست بطرفے بیرون برد و چند قدم راه رفته

بربامے دور از مکانے کہ مقید بود رسید افغان بعد آگاہے دست از جان خود شستہ حیران استادہ ہر طرفے نگریست
از دور شخصے را دید کہ در ستر دیوارے پنہان گردید ہمان سود دیدہ فرخ سیر را یافت آن ناکس بمقتضاے سبعیت کہ
در اکثر طباع افاغنہ مے باشد دستش را کشیدہ آورد و وقت نشاندن او طپانچہ بر رویش زد فرخ سیر احتمال این مذلت
نکردہ سر خود را بر دیوار چنان زد کہ از ہم شگافت و ہمان صدمہ بعالم آخرت شتافت و محمد ہاشم بن خواجہ میر مورخ
موت فرخ سیر را بعلت کشتہ شدنش بامر سادات نسبت نمودہ اگرچہ از فحواے عبارت او بچندین جہات او را
نہایت انزجار و نفار ازان فرقۂ والا تبار ظاہر مے شود فقیر بنا بر احتیاط عبارت کتاب او را بعد اصلاح از بے ربطی کلام
کہ بہ تصحیف کاتبان یا عدم استعداد محرر داشت مے نگارد تا محمول بر حمایت و پاس طرف سادات نگردد العہدۃ علے الراوی

صورت عبارت محمد ہاشم بن خواجہ میر محرر تاریخ کہ خوافی الاول از زمرۂ نمک پروردگان صاحبقران ثانے شاہ جہان پادشاہ و او و پدرش رفیق سلطان مراد بخش بود و تاریخے متضمن احوال اکثر سلاطین ہند عموماً و خصوصاً پادشاہان تیموریہ نگاشتہ تا ابتداے عہد محمد شاہ بن جہان شاہ بن بہادر شاہ بحیطۂ تحریر در آوردہ

درین ضمن چون دو ماہ از حبس پادشاہ مظلوم کہ دران مکان تنگ بانواع عذاب مبتلا بود گذشت و بروایت مشہور
با وجود میل کشیدن نور باصرہ اش کلیۃً زائل نشدہ بود از راہ سادہ لوحی و حب ریاست کہ دشمن جان و ایمان عاقبت
گاہ بمدعیان پیغام معاذیر قصورات ایام گذشتہ فرستادہ استدعاے نشاندن خود بر تخت و مختار بودن ہر دو
برادر در امور سلطنت مے نمود و گاہ بعبد اللہ خان افغان کہ بہ نگاہبانے آن پادشاہ زندہ بگور معتمد بود
تعلقات نمودہ امیدوار مناصب عظیمہ فرمودہ اشعارے نمود کہ مرا تا براجہ دہیراج جے سنگہ سوائی باید رسانید
و افغان مذکور بر مافی الضمیر او اطلاع یافتہ بہر دو برادر خبر میداد تا آنکہ سادات بر ہنمائی مخلصان در فکر قطع رشتۂ حیات
آن پادشاہ سادہ لوح افتادہ دو بار مسمومش ساختند کارگر نیفتاد دفعہ ثانی یا ثالث کہ اثر کرد چون جان کندن بر و
اشتداد نمودہ بود بر نمک حرامی ہر دو برادر و کفالت قسم الٰہی کہ در میان بود تاب صبر نیاوردہ کلمات درشت نسبت
بہر دو نمک حرام و کلام اللہ کہ چرا جزاے خاطر خواہ بسادات علی الفور نمیدہد و جناب اقدس الٰہی را نیز مخاطب کردہ
سخنہاے ناگفتنی میگفت امیر الامرا و قطب الملک استماع این احوال نمودہ حکم دادند کہ تسمہ کشیدہ زود فارغش سازند
وقت تسمہ کشیدن بہر دو دست تسمہ را گرفتہ دست و پاے بیفائدہ زدن گرفت محصلان جلاد پیشہ بضرب چوب
و غیرہ دستہاے او را از کار عاطل ساختند **بیت** برخوان دہر دست ارادت مکن دراز ✤ کالودہ کردہ اند
بزہر این نوالہ را ✤ تا ازین جہان فانے بصد حسرت و ناکامے در گذشت اگرچہ بر السنۂ عوام شہرت دارد کہ دران
حالت اضطراب بر کارد و خنجر بیدن او نیز رسانیدند اما انچہ از زبان صاحب اہتمام شہادت پادشاہ مغفور محرر سوانح استماع
نمودہ و او رقت کنان باظہار ندامت و مجبور بودن نقل میکرد و کارد زدن خنجر و کارد نکشید بہر حال بعد دوازدہ پہر کہ
عبارت از یکروز و دو شب یا بر عکس باشد بہ تجہیز و تکفین پرداختہ تابوتش را بمقبرۂ ہمایون بردند و سہ ہزار زن و مرد

از لچہ ہای شہر کہ از و فیضیاب بودہ اند پیش پیش تابوت گریان و بر اعدالیش نفرین کنان و دشنام دہان گریبان چاک و بر سر خاک
میرفتند دلاور علی خان بخشے حسین علی خان و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک کہ ہمراہ تابوت حسب الامر بودند آنہا نیز با اعیان
شہر رقت کنان ہمراہ میرفتند و مردم سنگ و کلوخ بر سواری اینہا انداختہ زبان بنا سزا می کشودند و نان و فلوس خیرات از اینہا کسے
نمیگرفت روز سوم جمعے از لچہ ہای گدا پیشہ بر سر چبوترہ کہ لاش فرخ سیر را بران غسل دادہ بودند فراہم آمدہ و طعام دا فرپختہ و
مولودیان را طلبداشتہ بفقرا طعام خورانیدند و مجلس مولود نمودہ تا صبح احیای شب بجا آوردند سبحان اللہ انتقام الٰہی در معاملات
فرخ سیر چہ بظہور رسیدہ با وجود چندین عداوت بایستے روز اول کہ مقیدش نمودہ بودند ازین سرا چہ فانی میگذرانیدند اما چون فرخ سیر
در ایام اقتدار خود برادران معصوم خود و دیگر بیگناہان را بہ تسمہ و سر بریدن مقتول و چشمہای بینا را بے نور گردانیدہ باید خود ہم لذت
این ہمہ ظلم و ستمہا را بچشد و انچہ دیگران از دست او کشیدہ بودند باید از دست دیگران او ہم بکشد و سادات نیز در عرصۂ قریب
مکافات اعمالیکہ با او و دیگران نمودند یافتند انتہے کلامہ القصہ بعد تسلط بر خزاین سلطنت از نقد و جواہر و اسباب و فیلان
و اسپان پادشاہے انچہ خواستند انتخاب کردہ شامل کارخانہاے خود ساختند و بنوعیکہ مناسب دانستند ہر دو برادر باہم
تقسیم نمودہ گرفتند بلکہ قطب الملک کہ رغبت بسیار بنسوان داشت میگویند بعضے از پرستاران حرم سرای شاہے را ہم کہ در
حسن و جمال عدیم المثال بودند بتصرف خود در آورد و العلم عند اللہ تعالے ابدا این حال برادران را نیز با ہمہ گیر بجب جاہ و آرزوے
ترفع چندان صفائے نماند اگرچہ در ظاہر نے نمود اما محرمان مزاجدان را اندک اطلاعے بر این راز بہم رسیدہ از بعضے حالات
استنباط این معنے نمودند و امیر الامرا بمقتضاے افراط فراست و شجاعت کہ در ذات او از عطایاے الٰہی ودیعت بود در
جمیع محامد و اوصاف بر برادر بزرگ خود تفوق مے جست و اقتدار او در ہمہ امور از اقران بلکہ از فرماندہان زمان گذشتہ سلطنت بخش
و مملکت ستان گشت افسوس کہ عمر و دولتش وفا ننمود و الا احوال روزگار باین فلاکت و ادبار نمے کشید و آبروے ہندوستان
چنین برباد نرفتے حالت نجبا و اشراف ہند باین حد نمے رسید چون اعمال خلق مقتضی تادیب و تنبیہات الٰہی گشتہ بود عمر و دولت
چنین امرا بزودے منقرض گردید یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر رحلت رفیع الدرجات و جلوس برادر در رفیع الدولہ بر سریر سلطنت و بزودے در گذشتن ازین جہان و خروج نمودن نیکو سیر در اکبر آباد در ہمین زمان ✤ ✤

چون رفیع الدرجات مسلول بود در ماہ چہارم از جلوس خود سہ ماہ و چند روز متہم بسلطنت بودہ روز شنبہ بست و یکم رجب
رحلت نمود و ہر دو برادر کہ مدار المہام سلطنت بودند رفیع الدولہ را کہ برادر رفیع الدرجات بود بسلطنت برداشتہ پادشاہ
ساختند و بانتظام مہام سلطنت مے پرداختند چون احوال ایام سلطنت این دو برادر کہ متعاقب ہمدیگر مسمے بپادشاہ گردیدہ
در مدتے یسیر بجسب تقدیر رہگراے عالم بقا شدند فقیر را مفصل معلوم نبود و در زمان رفیع الدولہ خروج نیکو سیر خلف محمد اکبر پسر
اورنگ زیب عالمگیر در قلعہ اکبر آباد کہ ہمانجا محبوس بود اتفاق افتادہ لہذا باجمال ذکر این ہر سہ نفر از سلاطین تیموریہ بنا بر انتظام
سوانح ایام بزبان قلم داد و غرض اصلے ہم درین مسودات ایجاز و اختصار احوال دار قام انچہ بدانست خود محقق داند ہست
لہذا با طناب کلام و نگارش اخبار عوام نپرداخت ملخص آنکہ بعد اندک زمانے از جلوس رفیع الدولہ شاہزادہ نیکو سیر ولد
اصغر محمد اکبر در قلعہ اکبر آباد کہ ہم آنجا مقید بود باو رسے قلعہ دار و دیگر ہزاریان احشام متعینہ قلعہ مذکورہ و منصبداران متعینہ

صوبه اکبرآباد نظر بمشاهده آشوبے که در سلطنت افتاده بود خروج نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و مردم اکبرآباد بر سر او اژدحام نموده صورت بلوائے عامے رویداد امیرالامرا مع قطب الملک رفیع الدوله را همراه گرفته با جمیع امرا و ارکان دولت واعیان سلطنت به اکبرآباد رسیده قلعه را محصور ساخت نیکوسیر با اعوان و انصار خود هرچه از دست شان بر می آید مضائقه نمی نمود بعد چند روز قلعه مفتوح و نیکوسیر مغلوب و محبوس گردید هزاریان قلعه وغیره که مایهٔ فساد و مادهٔ استکبار و عناد او شده بودند لبنز ارسیده قلعه دار و احشام مستحفظین تبدیل یافتند درین ضمن مرض اسهال که لاحق احوال رفیع الدوله گشته بود اشتداد یافت و هرچند قطب الملک در تداوی و غمخواری کوشید و حکما در معالجه اهتمامها نمودند چون اجل موعودش رسیده بود سودے نه بخشید و هنوز ایام سلطنت او بحد مساوات با اوقات پادشاهی برادرش نرسیده بود که آثار درگذشتن او ازین علالت سرا هویدا گردید قطب الملک و امیرالامرا از حیات او مایوس گشته اواخر ماه شوال بروایتی نجم الدین علیخان برادر خود را و بروایتے غلام علیخان پسر سید خانجهان را برای آوردن روشن اختر خلف خجسته اختر جهان شاه پسر بهادر شاه که هیجده ساله عمر داشت فرستادند و ممکن است که غلام علیخان همراه نجم الدین علیخان رفته باشد و امکان دارد که نجم الدین علیخان صوبه دار شاهجهان آباد و در برآوردن شاهزاده مذکور بقلعهٔ سلیم گڈه باتفاق غلام علیخان رفته باشد علی ای حال شاهزادهٔ مذکور از عهد معزالدین با والدهٔ خود در قلعه شاهجهان آباد بسر مے برد جوانے بود زیبا و نوخط باندک ذهن و ذکا آثار رشادت و فهم و فراست از ناصیهٔ او پیدا قبل از رسیدن روشن اختر از دارالخلافه با کبرآباد بلکه قبل از برآمدن او از شاهجهان آباد رفیع الدوله باجل موعود درگذشت و رخت هستی از جهان فانی بربست تا رسیدن شاهزادهٔ مذکور مردن رفیع الدوله کیفیته و بروایتی ده روز مخفے بود بعد رسیدن روشن اختر تابوت رفیع الدوله برآورده در جوار خواجه قطب الدین فرستاده چنانچه برادرش مدفون شده بود دفن نمودند

ذکر جلوس ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه باقبال طالع بیزوال و عروج نمودن او بمعارج جاه و جلال

بتاریخ یازدهم ذی قعده روشن اختر باقبال رونق افزای سواد فتح پور گردید و بتاریخ پانزدهم شهر مذکور سنه ۱۱۳۱ هجری نبوی روز شنبه بعد مرور چار ساعت نجومی از اول صبح در ساعت مسعود و طالع محمود سریرآرای دارائے هند گردید زینه های منابر بفیض خطبهٔ نام نامے و اسم و لقب گرامے او پایهٔ بلند و زر سرخ و سفید از یمن سکهٔ او سرمایهٔ ارجمند یافت و به القاب مستطاب ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه ملقب گشت و از میامن نام مبارکش نرخ غله ارزانی گرفت نواب قدسیه که مادر مهرپرور آن آفتاب اوج حشمت و نهایت باشعور و صاحب فطنت بود سر رشتهٔ اقتضائے وقت را از دست نداده در همه امور رعایت خاطر و پاس مرضی هردو برادر که مدار المهام سلطنت بودند از دست نمیداد چنانچه بعد از یکماه که برای همراهے پسر و مشاهده دیدار آن گرامی گوهر از دارالخلافه بلشکر رسید مردم قدیم جهان شاهی را که ملازم شوهرش بوده ارادهٔ استقبال او داشتند مطلع بر عزم آنها گشته ممانعت نمود که باستقبال نیایند بلکه بملازمت هم ننمایند و بارادهٔ کورنش بر در حرم سرا نیز نیایند و مقرر شد که ابتدای سال سلطنت محمد شاه بعد از عزل فرخ سیر نویسند و ایام فطرت که هفت هشت ماه زمان سلطنت رفیع الدرجات و رفیع الدوله و خروج نیکوسیر بود اعتبار ننمایند و پانزده هزار روپیه در ماهه برائے مصارف ضروریه نواب قدسیه و خدمه محل مقرر شد و بند و بست کلال باڑه و نظارت و عهده داران بدستور هردو پادشاهزادهای مغفور مذکور باختیار معتمدین سادات مقرر ماند و خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلو روز سوارے و باورچی و رکابدار و فراشش وغیره

عمله از نوکران سید عبدالله خان بر هر امرے و کاری منصوب بوده اند و همت خان بر اتالیقی پادشاه چار پنج خدمت حضور و صاحب اختیارے دیوان خاص و عام از طرف سادات مقرر بود و محمد شاه از راه هوشیاری برفق و مدارا با او سلوک نموده هیچ امرے بے استرضای او بعمل نمے آورد و در سواری معتمدان سادات پادشاه را محیط بوده دور او را نمی گذاشتند دگاه گاه در یکدو ماه بطور سیر و شکار و تماشای باغ یک کروه دو کروه برده باز بدولتخانه می آوردند القصه چون از طرف چهبیله رام ناگر صوبه دار اله آباد که اطاعت نمی نمود بلکه بعضے اطوار ناهموار نسبت بهر دو برادر صاحب اختیار سلطنت بظهور میرسانید دلجمعی نبود امیرالامرا ارادهٔ تنبیه او نموده حکم به برآوردن پیش خیمه بطرف اله آباد فرمود در همان آوان خبر فوت چهبیله رام بغتةً رسید حسین علی خان اگرچه رسیدن این خبر از بخت و طالع خود دانست لیکن فرمود که افسوس مردم سر پر غرور او را بر نوک سنان ندیدند متعاقب این خبر معلوم شد که گردهر بهادر پسر دیا بهادر برادرزادهٔ چهبیله رام که بهر شمشیر چهبیله رام بود بعد فوت عموے خود بجای او نشسته در فراهم آوردن سپاه و استحکام بروج و باره قلعه اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر اواخر ذی قعده محمد شاه را از فتح پور بنواح مستقر الخلافه اکبرآباد آورده و شهرت مهم تسخیر قلعه اله آباد داده حکم بستن پل بر آب جمنا و تعیین فوجے بطریق هراول فرمودند و درین ایام میر جمله را صدر الصدور نمودند اما رتن چند در جمیع امور مالی و ملکی بلکه شرعی هم بمرتبهٔ استقلال و اقتدار داشت که متصدیان پادشاهی جزو و کل معطل بودند و غیر از آنکه سند بمهر آنها میرسید دیگر دخلے نداشتند حتی تعیین قضات بلاد و ارباب عدالت هم بے تجویز رتن چند متعذر بود گویند روزے رتن چند شخصے را نزد قطب الملک آورده قضائے بلده فرمود قطب الملک رو به یکے از ندما تبسم کنان گفت که رتن چند ما قضات را هم مقرر و تجویز می نماید او گستاخانه در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور دنیوے فراغت حاصل کرده الحال بانتظام امور دینی پرداخته اند الحاصل وکیل گردهر باشتهار تعیین افواج بر موکل خود استدعائے عفو تقصیر و اظهار اطاعت نموده امیدوارے او در بحال داشتن صوبه اله آباد و اعطا فرمودن صوبه اوده با بعضے خطاب و مناصب و اقرار برآمدن از قلعه اله آباد بعد فراغ از مراسم تعزیت چهبیله رام ظاهر ساخته مهلت خواست مسئولات او بدیرائے یافته فرمان صوبه دارے اوده با دیگر عنایات و خطاب بهادری بنام گردهر صادر گردید

متعین شدن دلاور علی خان باعانت راجه بهیم بوندے و حیدر قلی خان بتادیب و اخراج گردهر بهادر از قلعه اله آباد بشرط تمرد او

چون بر سر ملک بوندے راجه بدهه سنگه و راجه بهیم که ملک موروثے نام برده ها بود منازعت داشتند بدهه سنگه بر راج تسلط یافته بهیم سنگه را اخراج نمود و بهیم سنگه توسل باذیال دولت امیرالامرا نموده امیدوار بود حسین علی خان بهادر سید دلاور علی خان بخشی خود را با شش هزار سوار رزم جو که اکثرے از الوس سادات بارهه بوده اند باعانت راجه بهیم سنگه مقرر نموده مرخص ساخته و فرمود که بعد فراغ از تنبیه بدهه سنگه باتفاق راجه بهیم سنگه و گج سنگه بسرحد صوبه مالوا رفته منتظر حکم مجدد باشد و ازینجهت که بر اظهار و التماس گردهر بهادر دلجمعے نبود حیدر قلی خان بهادر را با جمعے دیگر و فوج شایسته بصوبهٔ اله آباد رخصت نمود تا اگر گردهر در وفا بعهد و وعده نکند بمهم او پردازد حیدر قلی خان بهادر بعد رسیدن به اکبرآباد لازمه جرأت و تدبیرات انچه بود مبذول نموده قصورے نکرد اما چون در انصرام این امر منفرد نبود

انجام نمی یافت و گردهر بهادر نیز بنا بر عدم اطمینان چندروز بقول و اقرار خالی کردن قلعه می گذرانید و چندروز بجنگ و قلعه داری
می پرداخت تا آنکه مقدمه بطول انجامید و حسین علیخان خود از آب جمنا عبور نمود و شهرهٔ برآمدن او بطرف اکبرآباد اشتهار یافت
و گردهر بهادر زیاده تردد در توفیر ذخیره غله و غیره کوشیده چاره غیر از تحصن بآن قلعه نمی دید و از پایداری او در اکثر محالات
خالصه و جاگیرداران عمده خللها پذیرفت امیر الامرا بملاحظهٔ آنکه قلعه اله آباد را از هر سه طرف آب گنگا و جمنا محیط و گردهر بهادر خالی
از نشهٔ شجاعت نیست اگر پایداری نماید و محاصره بطول انجامد برامر سهلی مدت مدید کوشش خواهد شد و این امر باعث
برهمی در امور عظیمه و مایهٔ هراس دیگر معاندان می تواند گشت متوقف بود و همدرین ایام بر حطام دنیا میان هردو برادر
صاحب مدار که از نقد و جنس اکبرآباد بدست آمده بود نقار و غباری برخاسته پیغام و کلام رنجش آمیز از جانبین بعمل آمد
اما در اخفای آن کوشیده رتن چند نگذاشت که صدائی از آن برخیزد +

ذکر رفتن رتن چند باله آباد حسب التماس گردهر بهادر و فرو نشستن اختلال آن دیار

درین عرصه نوشته های متواتر از گردهر بهادر رسید که اگر راجه رتن چند آمده با من عهد و پیمان نماید و مطالب مرا
پذیرائی میسر آید من بخاطر جمع و دل مطمئن تبعیت امر و اطاعت فرمان را حاضرم لهذا هر دو برادر اطفای فتنه اصلح شمرده
رتن چند را مرخص نمودند و رتن چند اواخر ربیع الثانی با فوج لائق روانه اله آباد گردید و بعد رسیدن در انجا و حصول ملاقات
هر دو با هم عهد ایفای اقوال همدیگر بکفالت آب گنگ که از اقسام غلاظ هنود است بمیان آمده استحکام یافت صوبه داری
اوده با فوجداری ضمیمه قدیمه صوبه مذکوره و دو سه فوجداری دیگر بران افزوده بگردهر بهادر مفوض گشت و اوائل
ماه جمادی الثانیه سنه دو جلوس محمد شاه قلعه اله آباد خالی گشته بدست متوسلان دامن دولت پادشاه و سادات
آمد و رتن چند معاودت نموده بملازمت خداوندان نعمت خود شرف اندوز گردید +

ذکر شروع فتنهٔ آصف جاه و حدوث منازعت میان او و سادات

نظام الملک بر صوبهٔ مالوا چنانچه سابقاً مذکور شد رفته بانتظام آن مکان پرداخت و تادیب مفسدان آنجا نموده ملک را
مصفا ساخت چون امیر الامرا حسین علی خان را بنا بر نمودن ملاقات وقت آمدن از دکهن با مرحمت خان ملالی بود
بعد اقتدار یافتن بر سلطنت مرحمت خان را از قلعه داری ماندو معزول نموده و خواجم قلی خان تورانی را بآن کار مامور
فرموده فرستاد مرحمت خان بعذر انقلاب سلطنت و گردش روزگار مستمسک گشته در سپردن قلعه تعلل ورزید خواجم قلی خان
شکوه او را بحضور نوشت سادات وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلیخان به نظام الملک
نوشتند نظام الملک مرحمت خان را فهمانیده خواجم قلیخان را عمل دهانید اما چون مرحمت خان را بنا بر خوشی امیر الامرا ایدی
آمدن در حضور نبود و نظام الملک عمدگی و نجابت خاندان و قدر دلاوری و هوشیاری مرحمت خان میدانست
نزد خود طلبیده باعزاز و اکرام تمام نگهداشت قلعه رات گڈه تعلق صوبهٔ مالوا را که چند سال زمیندار فساد پیشه بتصرف خود
آورده بود و درهمان ایام حکم برآوردن قلعه مذکور از دست آن متغلب بنام فتح جنگ رسیده بود فتح جنگ نظام الملک
مرحمت خان را با فوج شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان بران کار رفته و ترددات نمایان نموده قلعه را

مسخر ساخت با وجود این حسن خدمت عفو جرائم او نگردید فتح جنگ مراعات بزرگانه بکار برده اختیار بندوبست صوبه داری مالوا
باو گذاشت و مرحمت خان در نظم و نسق صوبه داری و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان چنانچه باید کوشیده بمواضع
چند از پرگنه چناپری که مسکن مفسدان بود بتاخت بعد از ان حقیقت فراهم نمودن مرحمت خان جمعیت بسیار و تاختن دیهات
چندپری از روی نوشته اخبارنویسان بسید عبدالله خان رسید و بروایات مشهوره متواتره با بیای اعتماد الدوله که با محمد شاه
گاه گاه بزبان ترکی گفتگوی نمود سپاه زیاده از حاجت نزد نظام الملک و مرحمت خان جمع آمده بود و بقول بعضی
درهمین ایام نوشتهٔ حسین علیخان بنظام الملک رسید بدین مضمون که ما میخواهیم برای بندوبست صوبه های دکهن
و اطراف آن مکان ماندن خود در صوبهٔ مالوا مقرر نمائیم از چهار صوبه اکبرآباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هرجا خواهند بنام شما
مقرر کرده آید نظام الملک بسببی از اسباب مذکوره و رسیدن دلاور علیخان با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گج سنگ
بسرحد صوبهٔ مالوا که قریب لشکرش بباعث اختلال بعض نواح آنجا و اضطراب سکنه آن دیار گشته بود مکدر گشته در جواب
امیر الامرا کلمات رعونت نوشت و در عنوان آن خط این بیت هم نگاشت بیت من بیوفا نیم بوفا میخورم قسم +
من چون شما نیم بشما میخورم قسم + امیر الامرا و قطب الملک نوشتهٔ مذکور دیده مضمونش را فهمیده وکیل معتبر نظام الملک
را در خلوت طلب داشته کلمات غیر مناسبه در فتح در باب آن با او برزبان آوردند +

برخاستن غبار عناد و فساد درمیان نظام الملک و سادات و ظهور آثار و اختتام عمر و اقبال قطب الملک و امیر الامرا بلکه اتمام انتظام سلطنت و بعرصه آمدن امرای نفاق پیشه کم جرات

بعد رسیدن خبر گفتگوی سادات بنظام الملک و تحریک نهانی پادشاه بوساطت محمد امین خان او را مشار الیه جاه و اقتدار
و آبروی خود و جمیع امرای مغلیه و غیرهم منحصر در انفاد اعدام امیر الامرا و قطب الملک دیده و از تسلط سادات و رتن چند
و راجه اجیت سنگه دل تنگ گردیده بصلاح همدمان صاحب راز و رفیقان جانباز چاره کار منحصر دران دانست که توکل بر
نصرت بخت و طالع نموده علم منازعت برافرازد و عزم مذکور را جزم ساخته مطابق آن دو کلمه به قطب الملک و امیر الامرا نگاشت
و برفاقت عبدالرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و جمعی دیگر از هواخواهان قدیم و جدید با دوازده هزار سوار در وسط
جمادی الثانیه سنه ۱۱۳۲ مطابق از جلوس محمد شاه از نواح سرونج که برای بندوبست و نظم و نسق آن ضلع خانه کوچ
برآمده بود متوجه وسعت آباد دکهن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر بسادات رسیده در لشکر پادشاهی انتشار یافت
امیر الامرا بدلاور علی خان و هر دو راجه همراهیش برای تعاقب نظام الملک نگاشت و نیز نوشت که افاغنه صاحب لوس
آن طرف ها را بنوکری و مواعید مناصب و حصول مقاصد با خود رفیق ساخته با تمام این فتنه پردازد +

رسیدن خبر فتح و ظفر عبدالصمد خان بر حسین خان خویشگی از افاغنهٔ مشهوره قصور در صوبهٔ لاهور

حسین خان افغان خویشگی رئیس قصبه قصور از مدت چند سال طریقهٔ تمرد ورزیده پرگنه های سیر حاصل نواح قصور و
لاهور بتصرف خود درآورد و علم مخالفت افراشته دم از عصیان و طغیان میزد و از ابتدای صوبه داری عبدالصمد خان
بهادر دلیر جنگ گردنکشی اختیار کرده عمال منصوب او و دیگر نوکران پادشاهی را بیدخل ساخته بشوخی تمام پیش می آمد

قطب الدین نام عامل صوبه دار برار که صاحب فوج بود در میدان گشته فوج خزانه او را غارت نمود و با هشت نه هزار سوار بقصد تاخت
و تاراج پرگنه های قرب و جوار برآمد عبد الصمد خان نگهداشت نموده و هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بعزم تنبیه و تادیب او نهضت نمود
و نزدیک چهونی کر از لاهور سی کروه مسافت دارد هر دو فوج بهم رسیده صفوف بیاراستند عبد الصمد خان کریم قلی خان
بخشی خود را هراول نمود و دست راست جانی خان و خواجه رحمت الله را که اقربای نزدیک او بوده اند مقرر ساخت و
حفیظ علی خان برادر خان مرزا را هراول اینها با هزار سوار روهیله که دشمن حسین خان بودند مقرر نمود و طرف چپ آغر خان باتفاق
عارف خان نائب خود نگهداشت و برای طرح نیز فوجی معین ساخت حسین خان نیز از فور غرور مصطفی خان برادر زادهٔ خود را
هراولی داده مع رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان با نام و نشان که همه فیل سواران شجاع بیباک بوده اند صف آرا
گشت و بمجرد شروع جنگ و برخاستن آواز توپ و تفنگ خود را بیباکانه بر توپخانه ریخت و از توپخانه هم گذشته کریم قلی خان
هراول را از پای در آورد و فوج همراهی کریم قلی خان هزیمت خورده گریخت حسین خان با دو سه هزار جوان یکه تاز بمقابله
آغر خان پرداخت و عجب زد و خوردی درمیان آمد همراهیان تو نگهداشت آغر خان تاب صدمات حمله افاغنه نیاورده
رو بفرار نهادند اما آغر خان با شصت هفتاد کس که قدمای رفقایش بودند و اکثری از آنها مغل و مغلزاده و همه تیرانداز و یکه تاز پایداری
نموده افغانان را بزیر تیر باران گرفتند و آغر خان خود بانگ بر فیلبانان زده فیل را بمقابلهٔ دشمن راند و بهر تیر یکی از
مخالفان را افگند تا آنکه مصطفی خان هراول حسین خان با جمعی از افغانان نامی کشته گردید و بعضی از آن جماعه مجروح گشتند
حسین خان چندان التفات بآغر خان نکرده مقابل عبد الصمد خان چنان بجرأت و دلاوری رسید که عرصهٔ
بر او تنگ گردید و اکثری از همراهیان او رو بفرار نهاده تزلزلی عظیم در ارکان لشکرش رو داد میگویند عبد الصمد خان
ریش خود می کند و میگفت که ای خواجه آخر تو از شاه بهنگ که پیر حسین خان بود کمتر شدهٔ درین عرصه جانی خان و
حفیظ علی خان تردد نمایان نمودند و آغر خان در آن وقت بر کمرش زد در آن حال فیلبان حسین خان مع پیر و مرشد
او شاه بهنگ نام که بر فیل با او همنشین بود کشته گردید و همان وقت گولی تفنگ از دست حفیظ علیخان بر سینه حسین خان
رسید و جان بجان آفرین سپرده و آتش در هودج فیل او گرفته بشعله کشید عبد الصمد خان مظفر و منصور گردیده شادمان شد
و مراعات شایسته با همراهیان خود نمود و با آغر خان بتواضع فیل و خنجر و شمشیر مع تجویز اضافه پانصدی دو صد سوار پیش آمد بعد از آن
که خبر بقطب الملک و امیر الامرا رسید عبد الصمد خان را مورد تحسین و آفرین بسیار نموده خطاب سیف الدوله علاوه خطابهای سابق فرمود +

رسیدن نظام الملک در حدود دکهن و عبور نمودن از آب نربدا و بدست آوردن قلعهٔ آسیر و قلعه برهانپور +

نظام الملک بعد تصمیم اراده منازعت با سادات عازم ملک دکهن گردیده از آب نربدا عبور نمود چون اقبال یاور او گشته بود بمجرد
عبور از گذر اکبرپور هزاریان قلعهٔ آسیر که از قلاع متینهٔ مشهوره سرحد است و اکبر پادشاه بمحاصره سالها آن را مسخر کرده بود بصلاح
طالب خان قلعه دار آنجا که نشانده و منصوب کرده امیر الامرا بود باستقبال نظام الملک بنابر تطمیع او رسیده و طلب دو ساله
خود و دیگر انعامات از نظام الملک گرفته قلعه مذکوره را بتفویض او نمود و قلعه ارک برهانپور نیز بهمین دستور بدست نظام الملک
افتاد و عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک قرابت قریبه داشت و در شجاعت و اصابت رای از مشهوران بود
با فوج شایسته و سامان بایسته بمدد با نظام الملک رسیده باو ملحق گردید و در همان ایام سه دار مرهته که باراجه
ساهو و اتباع او مخالف بود و هزار سوار نیز بنظام الملک فتح جنگ پیوست و بعضی زمینداران و سرداران و افاغنه

آن نواح نیز بهمین دستور بحضور نظام الملک رسیده باو اتفاق ورزیدند انور خان صوبه دار برهانپور که از دست گرفته های
قطب الملک و پیش آورده های او بود چندین حقوق دیرینه را فراموش نموده با آنکه پیش عالم علی خان برادر زادهٔ امیر الامرا
صاحب صوبه کل ممالک دکهن اقامت داشت خبر اقتدار یافتن نظام الملک شنیده ببهانه حراست حصار شهر پناه برهانپور
رخصت حاصل نموده خود را بخدمت نظام الملک رسانید و مرهته که بنابر مصالحه باراجه ساهو در اکثر جاها بتحصیل چوته نشسته
بودند از قرب لشکر آصف جاه گریخته بسرداران خود پیوستند درین ضمن والده سیف الدین علیخان که مع اطفال صغیر باراده
رفتن نزد پسر خود به برهانپور رسیده بود براراده نظام الملک اطلاع یافته راضی بدادن جواهر و اسبابیکه همراه داشت گشته پیغام
حفظ آبروی خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک جوانمردی نموده اصلا طمع در مال و آبروی او نفرمود و محمد علی نام را که این پیغام
آورده بود بعطای خلعت شادکام و مطمئن خاطر رخصت نمود و میوه برای اطفال فرستاده دو صد سوار بدرقه همراه داده تا فوج دلاور علیخان
رسانید بعد رسیدن این اخبار امیر الامرا بدلاور علیخان متواتر تاکید مقابله و مقاتله با نظام الملک نوشت و خود امیر الامرا جازم عزم سفر دکهن
گردید و انتظار خبر دلاور علیخان میکشید و رتن چند بانحای مختلفه دلالت بصلح با نظام الملک و دادن صوبه داری دکهن ادمی نمود
اما حسین علیخان بهادر راضی بمصالحه نگشته سعی رتن چند سودی نه بخشید ++

ذکر آشوبی که لبشومی کردار محتویخان در آن آوان بکشمیر روی داد عالمی به بلای بی زینهار آن کافر بنام دیندار گرفتار آمد

ملا عبد النبی کشمیری مخاطب بمحتوی خان که از مدت با هنود آنجا از نهایت حماقت تعصب و عداوت داشت نظر
بانقلابی که در روزگار مشاهده نمود عرق شرارت او در حرکت آمده اجامره و اوباش مسلمانان احمق و مفسد آنجا را با خود
متفق ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه کشمیر و قاضی آنجا رفته تکلیف نمود که هنود را از سواری اسپ و پوشیدن
جامه و بستن دستار و یراق و سیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوصهٔ آنها مانع آیند و درین باب سماجت زیاده از حد بکار برد
آنها در جواب گفتند که هر حکمی که پادشاه و ارباب شرع حضور درین ماده بجمیع هنود ممالک محروسه نمایند ما نیز مطابق آن حکم
در اینجا توانیم نمود محتوی خان فتنه پرداز بدماغ برخاسته باعانت سفله ها که با او جمع بوده اند هر جا هندوی را میدید
بانواع شرارت پیش آمده مجوز خفت و ایذای آن بیچارگان می گشت روزی صاحب رای نام که از هنود معتبر
کشمیر بود بسیر باغی رفته برهمنان را طعامی میخورانید آن مفسد فتنه انگیز علی الغفله بر سر آنها رسیده باعانت
شیاطین الانس که اعوان و اخوان او بودند بیچاره ها را شروع بزدن و کشتن و بستن نمود صاحب رای با چند نفر گریخته خود را
بمیر احمد خان رسانید محتوی خان با جماعت خود بر سر خانهٔ صاحب رای رسیده خانهٔ او و محلهٔ هنودان را فرو گرفته و آتش
داده شروع بتاراج نمود جمعی از هنود و مسلم که بممانعت پیش آمدند مجروح و مقتول شدند بعد از آن بهمان هیأت بر خانهٔ
میر احمد خان آمده اطراف خانهٔ او فرو گرفت و شروع بجنگ و زدن سنگ و خشت و تیر و تفنگ نمود و هر کرا یافت گرفته انواع
بی حرمتی باو رسانید و بر سنجی را کشت و جمعی را بتاراج و زخمی ساخت میر احمد خان آن روز و شب قادر بر آمدن از
خانه و دفع شر آنها نگشته بصد حیله از دست آن جهلهٔ بیباک نجات یافت روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر
شاهپور خان بخشی پادشاهی و دیگر عمله و متصدیان و منصبداران سوار گشته بر سر محتوی خان مفسد رفت

آن مفسد کینه جو بدستور روز گذشته اعیان خود را فراهم آورده به مقابله میر احمد خان ایستاد و جمعی ازان شورنجتان عقب میر احمد خان در آمده پلی را که گذشته پیشتر آمده بود سوختند و هر دو طرف رسته بازار را تا جائیکه میر احمد خان رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالای بامها و دیوارها بزدن تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و اطفال و نسوان آنها از اطراف نجاسات و کلوخ و هر چه یافتند مے انداختند جنگی عظیم در پیوست و دران هنگامه سید ولی خواهرزاده میر احمد خان و ذو الفقار بیگ نائب چبوتره کوتوالی و جمعی دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بر میر احمد خان که راه بازگشت و نیروی پیش رفتن نداشت بمرتبه تنگ ساخت که ناچار بعجز و الحاح پیش آمده بصد مشقت و دشواری و خفت و خواری ازان مهلکه نجات یافت و محتوی خان بار دیگر بر سر خانه نائب رفته صاحب رای را با جمعی که در خانه او متوازی بودند بخفت تمام کشیده آورده گوش و بینی آنها برید و ختنه بلکه قطع آلت تناسل بعضی نموده مقید ساخت و روز دیگر با همان هنگامه در مسجد جامع آمده میر احمد خان را از نیابت صوبه داری معزول ساخته خود را مخاطب بدیندار خان و حاکم مسلمانان قرار داد و مقرر ساخت که تا رسیدن نائب دیگر از حضور اجرای احکام شرعی و تنقیح قضایا مے نموده باشد و پنج ماه میر احمد خان بیچاره بیدخل و منزوی بود و دیندار خان حاکم مستقل گشته در مسجد نشسته اجرای امور ملکی و انفصال معاملات می نمود بعد رسیدن خبر در حضور مومن خان نجم الثانی را به نیابت عنایت الله خان صوبه دار کشمیر روانه ساختند او در اواخر شوال بسه کروهی کشمیر رسید محتوی خان دیندار که از کارهای ناصواب خود خائف و منفعل بود بخواجه عبد الله که او هم از مشاهیر شهر بود و بآن مفسد رابطه اخلاص داشت رجوع نموده دو پسر خردسال خود را همراه برداشته بخانه او رفت و بعجز التماس نمود که برفاقت او و جمعی از فضلا و اعیان باستقبال نائب صوبه رود خواجه مذکور صلاح داد که شما را رفتن بخانه میر شاه پور خان بخشی و عذر خواهی از حرکات گذشته ضرور است بعده برفاقت هم برای آوردن مومن خان نائب خواهیم رفت محتوی خان باشعار خواجه عبد الله بخانه بخشی رفت و بخشی مذکور بصلاح خواجه مسطور جمعی از مردم محله جدی بل را طلبیده در خانه خود پنهان ساخته بود چون محتوی خان رسید و دو سه کلمه مذکور گردید میر شاه پور خان بهانه امر ضروری برخاست مردم پنهان که منتظر محتوی خان مترصد ایماء و اشاره بخشی بودند از گوشه و کنار برآمده اول در حضور او پسرانش را شکم دریدند و آخر دیندار غدار را بپاداش اعمال او بعذاب و عقوبت کشتند روز دیگر پیروان او اجتماع نموده بدعوی خون مقتدای خود بر سر محله جدی بل غلو و ازدحام کرده شروع بردن و لبستن و کشتن مردم آنجا و سوختن خانها نمودند قریب دو سه هزار کس ازان محله که جمع کثیر از مغلیه مسافر نیز دار و آنجا بودند بزیر تیغ بیدریغ جماعه مذکوره آمدند و اعیال و اطفال سکنه محله نیز اسیر بلای آن سفاکان شدند و اموال لکوک بغارت برده بدسلوکیها که با مردم آنجا نمودند شرح نتوان داد بعد فراغ ازین جهاد بزعم خود بر سر خانه قاضی و بخشی هجوم آورده جهاد ثانی شمردند بخشی دست و پای زده روپوش گردید و قاضی تغییر لباس نموده بدر رفت خانه او را از پا در آورده خشت خشت حویلی را دست بدست بردند مومن خان نائب حضور رسیده میر احمد خان را بدرقه داده بقصبه امین آباد روانه نمود و با مردم کشمیر که اشرار خلقند طوعاً و کرهاً بمدارا و مدارا ساخت

ذکر مقاتله دلاور علی خان بخشی امیر الامرا حسین علی خان با نظام الملک فتح جنگ و یاوری اقبال تورانیان و کشته شدن دلاور علی خان

بعد رسیدن دلاور علیخان به چار ده کروهی برهانپور نظام الملک بعضی از سرداران لشکر خود را مع فوج عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت پیشه دیگر بسرداری محمد غیاث خان مع توپ و توپخانه لائق بمقابله دلاور علیخان رخصت نمود و خود باتفاق عوض خان و دیگر همدمان از برهانپور برآمده بتفاوتیکه عند الحاجه بمدد محمد غیاث خان توان رسید اقامت گزید چون مقابله با دلاور علیخان نزدیک شد غیاث خان صفوف را آراسته حسب الامر نظام الملک توپخانه دستی و توپهای پر از گولی تفنگ که باصطلاح هند چهره گویند همراه مردم معتمد و بهادر خود که وقت کار هوش نباخته باستقلال تمام بکار مامور پردازند در پناه نهر خشک طولانی که ناله اش میگویند بطور مناسب چیده در کمین نشانیدند و دلاور علی خان بمقتضای شجاعت ذاتی و جهالت جبلی که در طباع مردم بارهه است با یازده هزار سوار همراهی خود و فوج راجپوتیه همراه راجه بهیم سنگه و راجه گج سنگه و دوست محمد خان افغان مسلح گشته و صفوف آراسته فیلان جنگی را عقب توپخانه گذاشته مستانه وار قدم بمعرکه کارزار گذاشت و غیاث خان عقب مردم کمین منتظر پیش آمدن دلاور علی خان استاده و از طرفین آتش افروزی بان و توپ شروع گردید دلاور علی خان از فرط تهور تامل و صبر نکرده قدم پیشتر گذاشت چند قدم بوقار و سکون رفته چون از کمین گاه آگاه نبود دفعةً حمله نمود در یورشها که انتظام صفوف باقی نمے ماند خود با همراهیان نامنتظم بر دم توپخانه کمین گاه رسید مردم کمین با دل پرکین باندازے نموده بیکبار توپها و بندوق دستی و بانها را آتش داده فوج دلاور علی خان را هدف گوله های شلک ساختند و بیک شلک جمع کثیر از پیش قدمان دلاور و رفقای بهادر بر خاک هلاک افتادند عقب ماندگان بمشاهده این حال متزلزل گشته دود باروت را پرده خفت خویش شمردند و عار فرار اختیار نموده از کارزار برگشتند دلاور علی خان و هر دو راجه با چند جماعه دار که زیاده از چار صد و پانصد سوار نبودند پای ثبات فشرده سینه های خود را هدف تفنگ بلاگردانیدند چون راه ناهموار و پیش رو توپخانه آتش بار بود اسپ تاختن و فیل راندن میسر نمے آمد درین عرصه اکثر دلاوران بارهه و متهوران راجپوتیه و دوست محمد خان افغان که صاحب الوس و از سرداران با نام و نشان نامی بودند ننگ فرار بر خود گوارا ساخته بدر رفتند و بهر حال چون بخت و اقبال سادات برگشته نصیب یاور نبود دلاور علی خان مع راجه ها با جمعیتی که مانده بود دلیریها نموده نشانه تیر و گوله تقدیر گردیده جان در میدان دادند و هیچ یک از سرداران لشکر نظام الملک آفت جانی نرسید و صدای شادیانه از طرف جنود نظام الملک بلند گردید و توپخانه و بان و کارخانهای دلاور علی خان انچه از حادثات تاراج محفوظ ماند بضبط نظام الملک در آمد و قرین فتح و ظفر مراجعت بشهر نموده به تسلی رعایای صوبه خاندیس و استماله سپاه پرداخت بعضی از همراهیان را که زخمها برداشته بودند بمراحم الطاف و عنایات اسپ و فیل و خلعت ملتئم ساخت و استماع این اخبار موجب خوشنودی پادشاه و محمد امین خان اعتماد الدوله و دیگر ارکان امیدوار در باطن گردید و شکرانه ها بتقدیم رسید قطب الملک امیر الامرا را نهایت ملال عارض گردید و بفکر چاره کار خود افتاده اکثر اوقات صرف تدابیر مے شد گاه اراده همراه بردن پادشاه و رفتن هر دو برادر باتفاق به تنبیه نظام الملک مے شد و گاه فرستادن پادشاه مع قطب الملک بدار الخلافه و تنها رفتن امیر الامرا به دکن مرکوز خاطر مے گشت گاه آنکه پادشاه همراه امیر الامرا شریک محاربه باشد گاه اینکه اول مصالحه را کار فرما شده متعلقان امیر الامرا را از دکن باید طلبید بعد ازان تدارک مهم نظام الملک باید کوشید و در باره محمد امین خان نیز مشوره ها میرفت او نیز در مرگ و زیست خود متردد بود گاه شهره قتل و اسیری او بسعی سادات روی میداد و باز برفع و مدارا انجامید گویند امیر الامرا میخواست که محمد امین خان

راکشند قطب الملک چون عهد و پیمان با او داشت و مناسب هم نمیدانست نهایت ممانعت می نمود بلکه روزے گفت که جان من وابسته جان اوست اگر شما او را بکشید من خود را خواهم کشت بهر صورت چون او قاتل حسین علیخان بود چه طور کشته مے شد و درهمین ایام بیست و دوم ماه مبارک رمضان ۱۱۳۲ روز جمعه بعد از زوال که مردم در مساجد مشغول استماع خطبه و اشتغال بنماز داشتند زلزله وحشت افزائے روے نمود که ان زلزلة الساعة شئ عظیم یاد میداد و اکثر عمارات در شاهجهان آباد و دهلے کهنه از هم پاشیده افتاد و بعضے مردم از صدمه آن مرده اکثرے مجروح شدند و از صدائے که از زیر زمین بسمع ساکنان روے زمین میرسید خلقے در حیرت و اضطراب بود و نه بار عمارات و زمین بحرکت آمده جنبید و مدت زلزله امتداد یافته تا چهل روز کشید هر روز و شب مکرر زمین و عمارات بجنبش مے آمد و صدائے ظاهر مے گشت و در دلهای مردم خوف بسیار جای کرده خوابیدن زیر سقف متروک بود بعد از ان مدت که مذکور شد اگرچه زلزله تخفیف یافت امّا تا چار پنج ماه گاه گاه زمین و عمارتها بلرزه مے آمد و اثر آن زلزله باقی بود القصه قرار یافته بود که غره ماه ذی قعده پیش خیمه پادشاه و قطب الملک بطرف شاهجهان آباد به برند و حسین علے خان با جمعے از امرای رزم آزما روانه دکهن گردد درین عرصه باز با محمد امین خان بجهت در اندازان و نمامان چون تو ہمے از تورانیان بود منازعتی در میان آمد و چندروز گفتگوی مختلفه که استشمام فساد از ان مے شد زبان زد خاص و عام بود و بمرتبه رسید که اعتماد الدوله با بهادران توران شب و روز کمر بسته مترصد قتل خود نشسته مے ماند تا آنکه رفع کدورتها در میان آمد و عهد رفاقت با فقدان نفاق بعمل آمده عهود و مواثیق باقسام و ایمان غلاظ و شداد موکد و مستحکم گردید و وفای آن از محمد امین خان چنانچه بظهور رسید انشاء الله تعالی عنقریب مرقوم خواهد شد گویند بقیة السیف فوج دلاور علے خان که دو سه هزار کس خواهند بود شکسته حال بعالم علے خان بهادر پیوستند و نظام الملک به تهیه اسباب و تیارے سامان جنگ و مرهم نهے خستگان همراہے و تالیف قلوب سپاه خود و افواج اطراف و در غلانیدن رفقاے عالم علے خان پرداخت و انور خان ناحق شناس که حقوق پرورش سادات فراموش نموده بنظام الملک پیوسته بود بنابر خبث طینت قناعت بیک خیانت نکرده از نزد نظام الملک خطے بعالم علے خان نوشت مشعر براینکه نظام الملک هنوز قوت زیاده نگرفته بپرداخت احوال همراهان مشغول است تا بوی وقت از دست نداده خود را زود باید رسانید آن خط بدست نظام الملک افتاده عزت انور خان بمذلت مبدل گردید و بپاداش اعمال خود زود رسید و عالم علیخان اوائل ماه رمضان با فوج مناسب قریب بیست و پنج هزار سوار که از ان جمله دوازده سیزده هزار سوار مرهٹه ملازم راجه ساهو بسرداری کهنڈو دهاریا و سنکراجے ملهار و دیگر سرداران نامی مرهٹه که همه ها خود را از جان نثاران امیر الامراے گرفتند و مرهون احسان او بودند و بعضے از امراے مشهور دکهن برضے بدل و اکثرے مجبور بظاهر داری رفیق بوده اند و باقی فوج ملازم سرکار خود از کتل فردا پور که وسط حقیقے صوبه خاندیس و بالاگهاٹ اورنگ آباد واقع است فرود آمد و فوج مرهٹه بضابطه خود منتشر گشته دست بغارت و تاراج دهات کشاد و نظام الملک اسباب زیاده و ناموس خود را ابتدا به آسیر فرستاده از حوالے برهانپور متوجه جنگ عالم علے خان گردید چون دریاے پورنا که از برهانپور هفده کروه واقع شده در طغیان بود در عبور توقف روی نمود و نظام الملک برهنمائی یونس خان هیجده کروه بطرف چپ پایاب بهم رسانیده بدلالت زمینداران واقف کار ملغار نموده تا خبردار شدن عالم علے خان از آب گذشت عالم علیخان بر عبور نظام الملک آگهی یافته بمقابله او حرکت نمود و مرهٹه براے دست برد سبقت کرده پیشتر راند لشکر نظام الملک را محصور ساخته شوخیهامی نمودند چون باران متصل می بارید و مرهٹه هم احاطه داشت غله در لشکر

نظام الملک چندروز کم یاب و گران بود و اطراف بنگاه را مرهٹه فرو گرفته بطور چپاولے مے جنگید عوض خان و رنبها مرهٹه که رفیق نظام الملک و با حسین علیخان مخالف بود برآمده تدارک مے نمودند و نظام الملک بتامل و تانی جنگ کنان راه می پیمود و براے حرب با عالم علے خان مکان مناسبے میخواست تا آنکه نزدیک بقصبه بالاپور رسید و مکان خاطر خواه یافته معسکر ساخت

مقابله نمودن عالم علیخان با نظام الملک در کمال دلاوری و راه آخرت پیمودن با نهایت بهادرے

عالم علیخان بهادر پنجم شوال مقابل نظام الملک رسیده بترتیب فوج و تهیه قتال پرداخت متهور خان و غالب خان پسر رستم خان دکهنی را هراول کرده بهمراهے امین خان برادر خان عالم و عمر خان بنی عم داؤد خان و شمشیر خان و محمد اشرف خان بخشے و فدوی خان دیوان و مٹھے خان و محمدے بیگ که هر دو جماعه دار عمده و بهادر مشهور بودند مستظهر ساخت و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله و دیگر دلاوران و سرداران دکهن و مرهٹه را یمین و یسار فوج طرح مقرر ساخته هر یکے بجائیکه مناسب بود تعین نموده خود در قول قرار گرفت و غیاث الدین خان را با خود در هودج فیل شریک سوارے ساخت و توپخانه را باسلوب شایسته باده دوازده هزار پیاده کرناٹکی پیش روے خود داشته فیلان مست جنگے را غرق آهن نموده عقب توپخانه جاداد و بادل قوی و خاطر مطمئن اراده کارزار مصمم ساخت لیکن چون جوان نو رسیده ناتجربه کار بود با آنکه احوال جنگ دلاور علی خان شنیده بود که نظام الملک مردم خود در کمین نشانیده دلاور علے خان را بدم توپخانه آنها کشید و از ان جهت شکست بر فوج دلاور علیخان افتاد و حزم و احتیاط درین خصوص نیز نکرده خود هم درهمین بلا گرفتار گردید و جان شیرین بمردانگی درباخت اصل خود آنست که چارهٔ تقدیر بهیچ اندیشه و تدبیر نه جوان مے تواند و نه پیر شمه از مذکور بترتیبیکه رقم پذیر خامه وقائع نگار گشت با سی چهل فیل سوار پاے جلادت در عرصهٔ کارزار گذاشت و نظام الملک بقائدے بخت و اقبال مرحمت خان بهادر را هراول خود ساخته غازی الدین خان پسر خود را همراه او داد و عبد الرحیم خان و رعایت خان و سعد الدین خان و داراب خان و کامیاب خان و غیاث خان و قادر داد خان و اختصاص خان و دلیر خان و روح الله خان و انور خان و چندے از راجه ها و دیگر بهادران همراهی خود را که همه کینه خواه و رزم جو بوده اند جا بجا در میمنه و میسره قرار داده خود مع عوض خان در قول جا گرفت و رنبها مرهٹه را با بعضے از زمینداران بر بنگاه گذاشته بمدافعه شورش مرهٹه های مخالف متعین نمود و توپخانه و بانها انچه از خود داشت و آنچه از قلعه آسیر و برهانپور و لشکر دلاور علے خان بدست آورده بود اول روز بطوریکه چیده بود شب آنرا تغییر داده در گوشه هاے مخفی بیمین و یسار چیده و دلاوران معتمد را با توپهاے چهره دار و جزائر و بان در کمین نشانید و خود در پناه آنها ایستاد دلاوران فوج عالم علے خان در حرکت و هیجان در آمده متهور خان هراول با فوج خود که ده دوازده هزار سوار خواهند بود بر توپخانه شرربار نظام الملک حمله نمود همین که در شلک اول چندے از جانبازان بارهه و دکهن بخاک هلاک افتادند مبارزان مغلیه نظام الملکے دلیرے کرده قدم پیشتر گذاشتند و مقابل هراول رسیده چپقلشهاے نمایان نمودند و تزلزلے در فوج هراول عالم علی خان بهم رسید بهادر مذکور با دراک این احوال از راه جرأت فطرے مع غیاث خان که همنشین و قرین او بود و دیگر سرداران و سربازان فوج فیل سوارے پیش رانده مدد هراول خود نمود و بجملات مردانه پے درپے عرصه بر فوج نظام الملک تنگ ساخته از پیش روی خود برداشت فوج مقهور رو گردان و عالم علے خان مع همراهان متعاقب او روان گردید و عنان حزم و احتیاط را از دست داده

بی ملاحظهٔ پس و پیش بعجلت میراند تا آنکه بر بهیر بے تقدیر برروے توپخانهٔ کمین دفوج مغلان پرکین که بران توپخانه متعین بود رسید
وناگهان بیکبار توپهاے جهره دار و بانهاے بسیار و جزائر بے شمار را بر روے او سر دادند رستخیز قیامت برخاست
و دود توپخانه عالمے را سیاه ساخت چون دود که همسر نار نمرود بود فرو نشست منهور خان هراول و غالب خان
و شمشیر خان و محمد اشرف خان و خواجه رحمت الله و مشهی خان و محمدے بیگ و بسیارے از جانبازان مقتول و مجروح و اکثر
سواران و پیادگان برخاک هلاک غلطان بنظر در آمدند و عالم علے خان بهادر با وجود برداشتن زخمها مع معدودے از
جان نثاران که هر یکے شرزه شیر و مبارز دلیر جنان عرصهٔ خون خوار و معرکه گیر و دار بود استقامت ورزیده داد تهور
و شجاعت میداد و دمبدم قدم پیشتر مے نهاد درین حالت اختصاص خان نبیرهٔ خان عالم و محمد غیاث خان که یک چشم
او از زخم تیر درهمین دار و گیر از کار رفته بود پاے جسارت پیش گذاشته بمقابل حملات رستمانهٔ عالم علے خان گردید
و دیگر سرداران همراهے نظام الملک مع عوض خان که از اقرباے قریب او بود بمدد آن هر دو رسیدند زد و خورد عجیب و ستیز
و آویز غریب روے داد آخر الامر از ضرب شمشیر اختصاص خان دست عالم علے خان از حرکت افتاد و از یورش فوج
نظام الملک که از پے هم میرسید آن نوجوان رستم نشان مع همراهیان که نوزده فیل سوار و دیگر فارسیان وفاکردار
و پیاده هاے شجاعت شعار بشمار آمدند سرخ رو بآبای کرام خود ملحق گردید سنکراجے ملهار زخم برداشته با چند مرهته دیگر
اسیر گردید و عمر خان برادر زادهٔ داود خان و امین خان برادر خان عالم که از منافقانه رفیق عالم علے خان بوده دو سه لک روپیه و سه
چار فیل درین عرصه از خان مرحوم مذکور بدست آورده بودند وقت مقابله پهلو از جنگ و فی الحقیقه از نام و ننگ تهی نموده
باتفاق بعض نفاق پیشهٔ دیگر بلشکر نظام الملک پیوستند و خیمه و فیلان و توپخانه و جمیع کارخانه هاے سرکار عالم علے خان همراهیان
او انچه از دست برد تاراجیان محفوظ ماند بتصرف نظام الملک در آمد و درین جنگ نیز بهیچ یک از همراهیان نامی نظام الملک
آفت جانی نرسید چند کس از اعیان که زخمها برداشته بودند از مرهم لطف و احسان نظام الملک جراحت آنها التیام
یافت لهذا استماع این خبر بلا لیکه بقطب الملک و امیر الامرا گذشت بیانی نیست خصوص امیر الامرا که از افراط غم و غصه بر آتش
بیقرارے مے طپید و اندیشهٔ ناموس و خانهٔ خود که در دکهن داشت نیز بخاطرش میخلید بعد هفته خبر رسید که قبایل حسین علیخان
را مع مال و اسباب قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج نظام الملک اندرون قلعه گرفته لازمهٔ غم خوارے
مرعی داشت و با وجود آنکه کمال آزردگے از حسین علے خان داشت جوانمردے را کار فرما شده منت احسان
بر سادات گذاشت بیت بدے را بدے سهل باشد جزا ✽ اگر مردے احسن الے من اسا ✽ از استماع
خبر اندک تسلے دل غمدیدهٔ امیر الامرا بهادر گردید و نیز درهمین زودے خبر رسید که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد و دلاور خان
که هم زلف یکدیگر بودند بهفت هشت هزار سوار آمده بنظام الملک پیوستند و عهد رفاقت باو بستند

نهضت نمودن امیر الامرا بسمت دکهن و مرخص شدن قطب الملک بطرف دار الخلافه شاهجهان آباد و اجمال ذکر انچه درین عرصه روی داد

بعد کنگاش بسیار راے ها براین قرار یافت که قطب الملک به نیابت پادشاه دار الخلافه شاهجهان آباد استقامت
ورزد و حسین علے خان در خدمت پادشاه بدکهن رفته تنبیه و تادیب نظام الملک نماید چون این عزم جزم گردید امیر الامرا

در تهیهٔ فراهم آوردن سپاه و سرانجام سامان جنگ افتاده مصحوب سید محمد خان پسر اسد الله خان و دیگران زر و پروانه ها براے
طلب جماعه داران عمده بارهه و افغانان صاحب الوس فرستاد تا آنکه قریب بنجاه هزار سوار قدیم و جدید نگهداشته مع پادشاه
و افواج شاهی و راجه ها و غیرهم هرکه اطاعت و رفاقت نمود با توپهای جهان آشوب و تفنگچی های قدر انداز اسباب سفر ساز کرده
او اخر ماه شوال پیش خانه بطرف دکهن بر آورد و خود امیر الامرا نیز کوچ نموده بده کروهے اکبر آباد نزول فرمود چون اجل موعود
حسین علیخان رسیده بود بعض امور که صریح در حق او مناسب نبود قهرمان تقدیر از دست او بر می آورد چنانچه در اوائل ذی قعده
خدمت میر آتشے که بند و بست خانهٔ پادشاهے وابستهٔ اوست از سید خان جهان که از جملهٔ اقربای حسین علی خان بود انتقال یافته
بنام حیدر قلیخان مفوض گشت و نهم ذی قعده سنه ۱۱۳۲ هجری محمد شاه از سواد مستقر الخلافه اکبر آباد کوچ نموده بسه کروهے بلدهٔ
مذکوره شرف نزول ارزانی داشت و سید عبد الله خان بطریق مشایعت و حصول رخصت رفاقت نمود چون پانزدهم ذی قعده
روز جلوس و جشن پادشاه بود قطب الملک میخواست که بعد انفراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علیخان راضی نشده از چهار
کروهے اکبر آباد مرخص نمود و چهاردهم ماه مذکور پادشاه را حسین علیخان همراه خود گرفته بمنزلے نزدیک فتح پور معسکر ساخت و سه
چهار روز برای جشن جلوس پادشاهی توقف نموده بسمت دکهن نهضت فرمود و قطب الملک مع حامد خان عموی نظام الملک و
حمید الدین خان و غازی الدینخان غالب جنگ و بیرام خان و نعمت الله خان و میر خان و سید صلابت خان و چند امیر بے پر و بال در انجا مانده
نوزدهم ذی قعده بطرف شاه جهان آباد کوچ نمود در راه محمد خان بنگش با قطب الملک ملاقات نموده داعیهٔ رفتن خود بلشکر پادشاه
برابر رفاقت امیر الامرا و تمهیدے خود ظاهر نمود و پنجاه هزار روپیه علاوهٔ مبلغ چند لک روپیه که حسین علیخان بامید رفاقت خود باو
داده بود از قطب الملک گرفته بدروغ راست نما که بلشکر پادشاه میروم رخصت حاصل نمود قطب الملک راهی شاه جهان آباد
و امیر الامرا منزل بمنزل روانهٔ دکهن گردید

کشته شدن امیر الامرا حسین علے خان بهادر در راه دکهن از تزویر و احتیال امراے کینه کوش پرفن و اتمام پذیرفتن شوکت و قوت سلطنت کهن خاندان بابریه ✽

بعد ازان که قطب الملک بچهل کروهے شاهجهان آباد رسید بر کشته شدن امیر الامرا حسین علیخان بهادر و غیرت خان بهادر
خواهر زادهٔ او و نور الدین علی خان برادر امیر الامرا از شقهٔ رتن چند که در اضطرار نوشته مصحوب شتر سواری فرستاده بود مطلع
گردید شرح این واقعه آنکه چون پادشاه را چندانکه اختیاری نمانده دست نشان سادات گردید از امرای کهن نظام الملک و محمد امین خان
اعتماد الدوله را خار خار رشک در جگر می خلید و همه وقت در فکر و تدبیر استیصال سادات بدل میکوشیدند و محمد امین خان با محمد شاه
فرصت یافته دو سه کلمه ترسے گفته اذن او حاصل نمود و نظام الملک را شورانید و بطفیل سعی و اهتمام او بر عالم علیخان و دلاور علیخان
اگرچه بتقدیر ربعه گذشت انچه گذشت چون محمد امین خان ارادهٔ حسین علیخان بر استیصال نظام برای العین دید نهایت مذلت خود و جمیع
تورانیه در فنای نظام الملک بیقین میدانست و بر ظن غالب بود که هرگاه کار نظام الملک بمقابلهٔ امیر الامرا کشد البته فتح و
ظفر امیر الامرا میسر خواهد شد بنابرین روز و شب درهمین فکر بود که اگر بنوعے تواند شد بخدع و دغا امیر الامرا را در راه علے الغفله
باید کشت اما بدون اعانت رفیقے تشفیق اقدام براین امر خطیر زیاده از حیز تاب و توان مے شمرد و بناءً علے هذا میگویند سید
محمد امین معروف بسعادت خان که از سادات نیشاپور خراسان و در اول منصبداری والا شاهے در عهد فرخ سیر حاصل نمود

بعد ازان بخدمت فوجداری هندون بیانه که از محالات عمده مستقر الخلافه اکبرآباد است مامور گشته در انجا سپاه زیاده نگهداشته واز سید عبد الله خان استمداد نموده بعد امداد بنظم ونسق آن محال پرداخت وبجوهر تدبیر وشجاعت خود تادیب سرکشان آنجا نموده باضافه پانصدی سرافرازی یافت وازجمله مشاهیر دربار وصاحب نام واعتبار گشته درین سفر برای آوردن بعض مطالب خود همراه لشکر محمد شاه بود محمد امین خان اورا همدم وهمراز ورفیق جانباز خود بمناسبت مغلیت ساخت واین هردو میر حیدر خان کاشغری راکه از قوم چغتا وبسبب میر شمشیر بودن لقب میری دارند انتخاب نموده درین باب امتزاج او نمودند میر حیدر مذکور که شجاع بیباک وجوان دلاور سفاک بود قبول نمود وآن بی نصیب بطمع دنیا وتعصب مذهب قتل سید حسین علیخان بهادر راکه در وهم وتصور احدی نمی گنجید قبول نمود وهر سه بار دنیا طلب محرم راز گشته قدم ارادت برین جسارت ثابت کرده باهم گرم مشوره بودند که چسان وکدام کس براینکار مبادرت نماید تا آنکه قرعه این فال بنام میر حیدر محروم از دنیا وآخرت افتاد وآن اجل رسیده عرضی متضمن شکایت محمد امین خان نوشته ویکی دیگر از همراهان خود راکه بر او اعتماد شجاعت وبیباکی داشت رفیق خود گردانیده براین اراده آگاه ساخت روز چهارشنبه ششم ذی الحجه ۱۱۳۲ هجری مطابق سنه دو از جلوس محمد شاه که در منزل قریب سی وپنج کروه از فتح پور معسکر پادشاهی بود محمد امین خان بعد رسیدن پادشاه نزدیک ولنخانه بر بهانه مزاج وتموج ظاهر کرده خود را به پیش خانه حیدر قلی خان رسانید واورا نیز ازین راز آگاه ساخته با خود متفق داشت امیر الامرا بهادر بعد ازان که پادشاه را بخیمه رسانیده داخل محلسرا گردانید از خیمه پادشاه برآمده عازم لشکر خود که بضابطه هراوسلی بمسافت یک کروه کبیری کم وبیش میشد گردید چون نزدیک دروازه گلال باره رسید میر حیدر خان از دور نمایان شده کاغذ التماس را بلند ساخت چیله ها وچوبداران مانع پیش آمدن شدند قضا وقدر در دل امیر الامرا انداخت که حکم پیش آمدن داد وچوبداران را از مزاحمت ممانعت نمود میر حیدر خان ایمای امیر الامرا بکام خود دیده دوید وعرضی را گذرانیده متصل به پالکی امیر الامرا پایه آنرا گرفته احوال خود عرض کنان میرفت همین که امیر الامرا متوجه ملاحظه عرضی گشت میر حیدر خان پیش قبض از کمر خود کشیده چنان بر جگر آن سید دلاور زد که از طرف مقابلش بیرون شد وبهمان ضربت واحد بسعادت شهادت فائز گشت اما در همان جلدی امیر الامرا لگدی بر سینه پرکینه قاتل خود زد وقریب که پادشاه را بکشید پالکی سواریش از صدمه لگد زدن غلطید ولاش بیجان امیر الامرا بر زمین افتاد متصل باین جسارت نور الله خان پسر سید الله خان که عمه زاده امیر الامرا بوده همراه پالکی میرفت بضرب شمشیر خود قاتل امیر الامرا را بسزا رسانیده روانه بوادی عدم ساخت وبرادر میر مشرف هم رسیده شریک گردید ومغل دوم که نور الله خان را کشت میر مشرف او را کشته وخود زخم برداشته جان بسلامت بدر برد مغلان دیگر هجوم آورده سر امیر الامرا ونور الله خان را از تن جدا کرده پیش پادشاه بردند وخواجه مقبول خان ناظر امیر الامرا جان نثاری ووفاکرداری را بکار فرما شده ترددی نمود وخود چند زخم منکر برداشته بعد سه چار روز از همان جراحتها بعالم آخرت شتافت سفادخاکروب امیر الامرا نیز حق رفاقت وتهوری بجا آورده باشمشیرهای برهنه خود را بر هجوم خلائق که محافظین پادشاه بوده اند زدند وصفوف را دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده از ضرب دست مغلیه وبعضی گفته اند که از ضرب دست برهان الملک از پا درآمدند وجمعی از همراهیان محکم سنگه دیوان امیر الامرا بدروازه گلال باره رسیده راه را مسدود یافته سراچه دیوان خاص را دریده باشمشیرهای برهنه زبان را راست کرده درآمدند ودو سه کس زخم ها برداشته وامیر الامرا را کشته یافته برگشتند وبعضی مردم برق انداز حسین علیخان بهادر نیز به برق اندازی پرداخته کاری نساخته پریشان ومتفرق شدند

رسیدن خبر مقتول شدن امیر الامرا به غیرت خان بهادر وآمدن او بلا تامل بر سر پادشاه وملحق شدن بآبای خود در رزمگاه

چون خبر کشته شدن امیر الامرا به غیرت خان بهادر خواهرزاده امیر الامرا رسید مطلق التفات بآراستن فوج وهمراه گرفتن توپ وتوپخانه وطلبیدن رفقا نموده وانتظار تیاری وحاضر آمدن آنها نکشیده از حاضرین کسی که خورد دست کشید وبرومال دست خود پاک نموده بر فیل سوار شد وبلا تامل بمقابله پادشاه وقتال خالوی خود شتافت بقدر دو سه هزار سوار که همراهی او رفاقت نمود بکمال شجاعت ودلاوری بسرعت برق وباد بر لشکر پادشاه رسید وسعادت خان دران وقت برهنمونی محمد امین خان وحیدر قلی خان بر در حرم سرای شاهی رسیده ازدحام بعضی رفقای امیر الامرا که دران وقت بر دروازه بود بجرأت خود دور نمود وهر چند مادر پادشاه از شفقت مادری راضی به بیرون برآمدن پسر خود نبود سعادت خان باقتضای فدویت ودولت خواهی قدم جرأت پیش گذاشته بمبالغه تمام ونهایت الحاح وابرام دست پادشاه را گرفته از محل برآورد واعتماد الدوله را بر فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست چون افواج ورساله های پادشاهی وامرای موافق بدستور هر روز بجاهای خود شتافته بودند دران وقت قلیل جمعیتی از مغلیه همراهی محمد امین خان واندک مایه مردم سعادت خان در رکاب پادشاه حاضر بود حیدر قلیخان که بحسن سلیقه برای همین روز مردم توپخانه را مستعد ومشغول میداشت درعین آشوب ورستخیز آمد آمد غیرت خان بهادر که ظاهرا با دو هزار سوار نهایت نزدیک رسیده بود باهتمام اجماع واحضار مردم وتوپخانه وافراس وافیال پادشاهی وسرکار خود پرداخت ودرعین اضطراب بانتظام وترتیب فوج وتوپخانه ید بیضا نمود مستعد هراولی استاد وغیرت خان چون شیر ژیان وببر بیان دست از جان شسته بر هودج فیل مانند سپند در مجمر نشسته از نهایت بیقراری دمی نمی آسود گویا در خانه گمان نقل مکان نموده عازم سفر آخرت بود وآن بهادر دلیر درین دار وگیر همت بر دفع قتله خال خود امیر الامرا بهادر گماشته نظر بر پادشاه ومحمد امین خان وحیدر قلیخان داشت وبحسن اهتمام حیدر قلیخان وسلیقه کارفرمائی او گوله چون تگرگ میریخت وحیدر قلیخان معرکه رزم را چنان بگرمی آراست که صدای احسنت احسنت از چار سو برخاست امرای پادشاهی علی التواتر مدد رسیده در تقویت وجمعیت پادشاهی می افزود وکم کم مردم همراهی غیرت خان نیز بکمک او رسیده ازدحامی روی نمود خلاصه غیرت خان پر متصل بحیدر قلی خان وپادشاه گشت وتیر از شست غیرت خان رهائی یافته چون اجل حیدر قلی خان نرسیده بود به پشت کمانش چنان ترازو نشست که بعد فتح بدشواری برآمد وقمر الدین خان وسعادت خان بمدد حیدر قلی خان رسیده شرط وفاق ووفا با پادشاه بتقدیم رسانیدند وپادشاه بدست خود نیز تیرها میزد ودرهمین عرصه تاراجیان آتش بخیمه امیر الامرا وسادات داده دست بغارت اموال وکارخانه هایش کشاده خزانه عامره او را که از کرور درحساب گذشته بود بیغما بردند وصمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ بمدد پادشاه رسید وغیرت خان بعد ازان که دو زخم کاری تیر برداشته بود بزخم گولی حبشی که در خواصی حیدر قلی خان بود رهگرای عالم بقا ورفیق وهمنشین ملأ اعلی گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین خزانه لشکر امیر الامرا بتاراج رفت وانچه در راه عقب مانده بود از تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاه درآمد

ذکر سوانحی که بعد قتل امیر الامرا بر همراهیان او روی داد وارتقای مدارج دولت امرای خالص الوداد

بعد فتح ونصرت حیدر قلی خان محکم سنگه پیغام امان جان وآبرو از طرف پادشاه داده نزد خود طلبید وکورنش عفو تقصیرات وعطای منصب شش هزاری از اصل واضافه کنانید ورتن چند را از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید او بخیال آنکه ماندن جان وآبرو از محالات است شقه متضمن ماجرا بقطب الملک نوشته مصحوب شتر سواری فرستاد وخود بسواری پالکی راه خانه خویش گرفته روان گردید جمعی از مغلیه ولچه هاسی بازار که اکثری از اطوار ناشایسته او

مسنکره وبیزار بوده اند بر سرش ریختند و از پاے کشیده بزیر لکد ومشت گرفتند وعریان وخسته احوال نزد محمد امین خان آوردند
بعجز وگریه التماس امان جان نمود محمد امین خان لباسے باو پوشانیده بطوق وزنجیرش مقید ساخت راسے سرومنداس
وکیل قطب الملک احوال وقت دیده ریش وبروت خود تراشیده قشقهٔ خاکستر بر پیشانی کشید واسباب خانه برخی بتاراج
داد وقدرے نقد وجنس با خود گرفته چندے در خیمهٔ آشنایان بسر برد وقابو یافته بدر رفت وخود را بسید عبد الله خان
رسانید میر علی خان خدمتگار مقرب حسین علی خان که صاحب فیل ومکنت وداروغه داغ وتصحیحه در روز جنگ رفاقت غیرت خان
نموده بود دو سه روز از آفت تاراج وبے آبروئی باو نرسید آخر مال وآبرویش بر باد رفته مقید گردید ومیر مشرف با وجود
استمالت وعطاے اضافه ورعایت نقد که بعمل مے آید پاس نمکخوارگی منظور داشته از قبول عنایت ابا نمود وزمانی چند
به بیکاری گذرانیده بعد مدتے رفیق پادشاه گشت ومحمد امین خان بنابر رفع تشنیع عوام جنازهٔ امیر الامرا وغیرت خان پسر نواب
اولیا را بزرباف گرفت ونماز بران خواند وبنابر اظهار حسن تردد وشجاعت خود مردم را مخاطب ساخته گفت که یاران اینها شیر اند
که خوابیده اند بعد از ان جنائز را روانهٔ اجمیر ساخت که اجساد مذکوره را در جوار عبد الله خان کلان پدر حسین علیخان بخاک سپارند
وغرض از تزئین جنائز آن بود که در راه قطاع الطریق بطمع زرباف وغیره غارت نمایند ودر نظر عوام اهانتے عائد
احوال سادات گردد اما نشد هرجا این تابوت ها میرسید مردم باحترام میکوشیدند وتا باجمیر نعش رسانیده اجساد را بخاک
سپردند سعدے جهان اے پسر ملک جاوید نیست + ز دنیا وفادارے امید نیست + نه بر باد رفتی سحرگاه وشام +
سریر سلیمان علیه السلام + در آخر ندیدی که بر باد رفت + خنک آنکه با دانش وداد رفت + الحمد لله که متواتر از معتمدین
مسموع شد که این هر دو صفت در امیر الامرا چنانچه باید بود وآنچه با فرخ سیر وبعضے بدخواهان دیگر بعمل آمد از فحواے اخبار
نقله آثار معلوم شد که بناچاری بود چه حفظ جان وآبرو کیست که نخواهد ودنیا طلبان را در گذشتن از آبرو وجان باوجود مقدور
از احدی مسموع نشده بلکه از تابعان خدا ورسول هم در خصوص این امور کم کسے بود که خالص عیار برآمده باشد حال آنکه اطاعت
در اینجا از واجبات وسرمایهٔ وصول باعلا درجات اخروی بود واطاعت امثال خود در دنیا تا این حد ثمره وسودے ندارد
چه طور میتواند شد که مثل قطب الملک وحسین علیخان امیر الامرا با وجود آن همه جانفشانیها تن باطاعت وتبعیت فرخ سیر
برای افزایش جاه واقتدار اعتقاد خان ومیر جمله که از اراذل ناس وبانواع عیوب مبتلا بوده اند درداده جان وآبروے
خود را بر باد دهند واسد الله خان معروف بنواب اولیا پسر عمهٔ امیر الامرا که اسباب ثروت ومکنت او بر باد رفته عاری
از اعتبار گشته بود رخصت بیت الله حاصل نموده روانه مقصد گردید وغلام علیخان نظر بحق خدمتے که وقت آوردن پادشاه
از دار الخلافه بفتحپور نموده بود از آفت بی آبروئی محفوظ ماند وفرصت یافته خود را بعبد الله خان رسانید نصرت یار خان
که از سادات نامی بارهه بود وبا عبد الله خان غبار خاطری بوفور داشت بموجب طلب حسین علیخان بلشکرے آمد سکرده
مفاصله بود که خبر امیر الامرا شنید چون با صمصام الدوله رابطهٔ اتحاد واخلاص داشت اطلاع نمود صمصام الدوله او را طلبداشته
بملازمت پادشاه رسانید وباضافه دو هزاری بمنصب پنجهزاری سرفراز گردانید واعتماد الدوله محمد امین خان را پادشاه
از اصل واضافه هشت هزارے سوار دو اسپه گردانیده یک کرور وپنجاه لک دام انعام وخدمت وزارت بالقاب وزیر الممالک
بهادر ظفر جنگ مرحمت نمود وخدمت میر بخشی گرے بصمصام الدوله مقرر نموده منصب هشت هزارے
وخطاب امیر الامرا داد وقمر الدین خان پسر محمد امین خان بخشی دوم وداروغه غسل خانه وصاحب خدمات دیگر گردید

وباضافه هزاری صاحب منصب هفت هزاری شد وحیدر قلیخان منصب هفت هزاری وشش هزار سوار دو اسپه ویک اسپه
یافته مخاطب بناصر جنگ گردید وسعادت خان باصل واضافه پنجهزاری گردید وبخطاب بهادری وعطای نقاره سرافرازے
یافت وهمچنین ظفر خان ودیگر ملازمان ومتوسلان دولت نوکران قدیم وجدید والاشاهی وغیره موافق حسن خدمت وسعی
وسائل ووسائط مورد عنایات گردیدند

ذکر رسیدن خبر بقطب الملک واحوال او وسوانح عبرت افزای جنگ عبد الله خان با پادشاه واختتام آن همه دولت واقتدار سادات بیک ناگاه

سید عبد الله خان بچهل کروهے شاهجهان آباد رسیده بود که شتر سوار غیرت خان بهادر باشقه نوشته خطر تن چند متضمن
سانحه جانگاه کشته شدن امیر الامرا بدغای اعدا ورود نموده چشم جهان بین او را تیره وتار وزندگانی بر او ناگوار ساخت
بعد اطلاع بر ماجرا چاره جز صبر وشکیبائی ندیده وبا هزاران کوه غم وچشم پرنم مصلحت در توقف ندیده متوجه شاه جهان آباد
گردید بعضے از مشیران ترغیب مے نمودند که هنوز افواج اطراف به پادشاه نه پیوسته ولشکر حسین علیخان باو نگردیده درین
حیص وبیص خود را باید رسانید قطب الملک این راے را نه پسندیده ومصلحت در ان دید که چون پادشاه مستقل و
امراے همراه او یکدل شده فوج ما شکسته خاطر گردیده است بدون همراهی شاهزاده از اولاد اورنگزیب عالمگیر
مقابله مقرون بصواب نیست رسیدن بدار الخلافه وبرآوردن یکے از سلاطین وجذب قلوب امرای کهن که در اینجا سکونت
دارند وفراهم آوردن افواج واسباب ضروری السمه کوچ بکوچ مرحله پیما گردید از انتشار این خبر گنواران مفسد ومیواتیان
قطاع الطریق فراهم گشته وقابو یافته باز ماندهاے سپاه وبنگاه را بغارت می نمودند وهرچند افواج تادیب آنها میکرد
از پیشهٔ خود دست آسوده نمیشدند روزے جماعه داری از همراهیان پیش خیمه با جماعه خود مقتول گشت وقافله از طرف شاهجهان آباد
که همراه بعضے از اسباب حسین علیخان پسراے چاته بفاصله دو سه کروه از لشکر قطب الملک رسیده بود تمام وکمال مع اسباب
بتاراج رفت وعمال محالات جاگیر سادات را زمینداران مفسد [illegible] ساخته مشغول حریف را تا انتظام سلطنت متصرف
شدند وسید عبد الله خان برای برآوردن یکے از شاهزادها شجاعت الله خان را مع مرتضی خان بشاهجهان آباد فرستاده
با برادر خود نجم الدین علیخان صوبه دار شاهجهان آباد خطے درین خصوص ودرباب نگهداشتن فوج وآراستن آلات کارزار
نگاشت آخر روز تاریخ هشتم ذی الحجه خبر به نجم الدین خان رسید قبل از انکه بر زبانها این خبر انتشار یابد اول خلاف آنچه خبر رسیده
بود اشتهار داده جمعے را همراه کوتوال بر خانه محمد امین خان فرستاد وتا ثلثی از شب هنگامه محاصره اطراف حویلی خان مرقوم
در میان بود ومردم او یا بنابر اطلاع احوال یا بپاس وفا بر جاهای خود مستقل بوده ابواب را پاسدارے مے نمودند آخر
حکم عبد الله خان بممانعت این کار رسید یا خود متنبه گشته ازین حرکت نامناسب باز آمده مردم را برگردانید ونجم الدین علیخان
روز عید قربان با وجود انبوه اندوه بعیدگاه رفته نماز خوانده برگشت بعد از ان فرستادهای عبد الله خان بدر خانه پسران
معز الدین رفته درخواست برآمدن نمودند آنها قبول نکرده رد مسئول بعمل آوردند وشاید با نیکوسیر هم همین معامله شد بعده
نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع القدر نبیرهٔ بهادر شاه آمده واو را راضی ساخته برآوردند

جلوس نمودن سلطان ابراهیم برای چند روز

یازدهم ذی الحجه سنه ۱۱۳۲ سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانیده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بعد دو روز داخل شهر شاهجهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود غازی الدین خان را منصب هشت هزاری و خطاب امیر الامرائی و خدمت میر بخشیگری مقرر نمود و نجم الدین علیخان را بخشی دوم و سید صلابت خان را بخشی سوم و بیرم خان بخشی چهارم کرده بر مراتب هر یک از رفقا و امرا افزود و در استمالت امرای قدیم کوشیده جمعی ازین مردم که از عهد رفیع الدرجات از مناصب معزول و از ترقی مایوس و منزوی بودند هر یکی را طلبیده با عطای مناصب و عنایت مدد خرج خوشنود نمود و اکثری را مامور به نگهداشتن رساله بقرار هشتاد روپیه در ماهه نمود و بالبعض ازین مردم امداد مساعدت از چهل پنجاه هزار روپیه تا لک روپیه بعمل آمد و حامد خان عموی نظام الملک را به بحال نمودن جاگیر و مبلغ نقد دادن تسلی نمود بعض امرای فرخ سیری را مثل اعتقاد خان و شایسته خان و سیف الله خان و اسلام خان و صفی خان که بومیه داشتند نیز طلبیده دلیر پیما نمود و امیدوار بسی مکارم ساخته دلالت برفاقت کرد اسلام خان و صفی خان و محمد یار خان بمعاذیر انعدام سرانجام و ناسازی مزاج بنابر اندیشهٔ مآل کار از رفاقت پهلو تهی نمودند اعتقاد خان و سیف خان قبول مناصب نموده مبلغی برای مدد خرج گرفتند اما اعتقاد خان و دیگر منصبداران پادشاهی و والا شاهی خیانت را کار فرما شده یکدو منزل همراهی نموده برگشتند و با منصبداران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفت صدی و هزاری قدیم و جدید بانحای مختلفه و مقادیر متعدده مثل انعام و مساعدت و مراعات ها بعمل آورد و نوکران قدیم که بر ماهی پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه شد اما ازینجهت که هشتاد روپیه سرا سری تعمیم یافته جدیدان و یابو سواران هم شریک بودند بر دل قدما و خوش اسپه و خوش یراقان گران می آمد و موجب ملال خاطر آنها گشت چون در نگهداشتن فوج مبالغه بود وقت اقتضای تعین و تشخیص نجابت و رذالت نمی کرد از هر قوم هر کس که اسپی داشت آمده نوکر می شد نود هزار سوار ملازم سرکار قطب الملک گردید و تخمین را مبلغ یک کرور روپیه بصرف این سپاه در آمد

ذکر نهضت نمودن قطب الملک مع سلطان ابراهیم باراده مقابلهٔ محمد شاه از دار الخلافه شاه جهان آباد و سوانحی که درین عرصه روی داد

هفتدهم ذو الحجة الحرام سنه مذکوره قطب الملک سلطان ابراهیم را با تجمل ملوکانه بنوعیکه درین عجلت میسر آمد همراه خود گرفته از شاه جهان آباد بر آمد و طرف عیدگاه نزول فرمود درینجا غلام علی خان از لشکر محمد شاه و تهور علی خان از اکبر آباد رسیده بلشکر قطب الملک ملحق گردیدند غلام علی خان را بنجابت علی خان که برادر زاده و متبنای قطب الملک و بسن چارده سالگی رسیده بود برای بند و بست قلعهٔ شاهجهان آباد مع قلیل جمعیتی مرخص نمود چون اول خبر رسیده بود که محمد شاه از راه ملک راجپوتیه متوجه دار الخلافه است قطب الملک در کوچ سوم بدرگاه خواجه قطب الدین معسکر ساخت بعد ازان شنید که از راه اکبر آباد می آید لهذا راه را بر گردانیده بفرید آباد رسید و بانتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذو الفقار علیخان و دیگر افواج و رؤسای بارهه بتوقف و تلف سطی منازل می نمود و در هر منزل جوق جوق فوج بارهه و افاغنه صاحب الوس اطراف و زمینداران مقتدر صاحب فیل و فوج آمده بلشکر ملحق می شدند و علی هذا القیاس از نوکران حسین علیخان که در خانهٔ پادشاه نوکر شده بودند دکمایه گرفته فرصت یافته بر می آمدند هر روز صد دو صد سوار ازین مردم میرسیدند بعد ازان که موضع بلول منزل لشکر قطب الملک گردید سیف الدین علیخان و شهامت خان و سید

محمد خان

محمد خان پسر اسد الله خان معروف بنواب دلیا با دیگر سرداران و افواج بارهه که مجموع قریب بده دوازده هزار سوار خواهد بود و صد و پنجاه ارابه پر از سادات بارهه که هر یک خود را رستم عصر میدانست بامید وصول بمراتب امارت داد ای حقوق اخوت رسیده بهمراهی فیل سواری قطب الملک مقرر شدند بعد ورود اینها چورامن جات پدر بدل سنگه جد برجنید رمهندر سورج مل که زمیندار عمدهٔ اکبر آباد و متهرا بود مع محکم سنگه و برخی از جماعه داران همراه حسین علیخان و زمینداران اطراف ملحق گردیده علاوه افواج سابقه گردید و تا نظر کار میکرد عرصهٔ زمین زیر سم اسپان و پای پیادگان ناپدید و غیر مرئی بود و همان روز چورامن با برادر خود سه زنجیر فیل و چند قطار شتر که از لشکر محمد شاه ربوده و پیش انداخته آورده بود بطریق ره آورد تسلیم قطب الملک نمود قطب الملک افیال و شتران را باو انعام نمود ملخص آنکه نهم محرم الحرام که فوج محمد شاه از موضع شاهپور گذشته مقرب خیام و معسکر ساخت و مفاصله بین العسکرین کمتر ماند محمد شاه هر چند انتظار عبد الصمد خان سیف الدوله بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جیسنگه داشت نامبرده بالسبب بُعد راه و موانع دیگر نرسیدند مگر محمد خان بنگش با سه هزار سوار و عزیز خان روهیله و بایزید خان میواتی با جمعیتی از همراهان همعنان ملازمان پادشاهی شد و قریب چار هزار سوار از نزد جیسنگه نیز رسیده رفیق لشکر محمد شاهی گشت

ذکر صفوف آراستن از جانبین و بهم آمیختن عسکرین و بر انگیختن سپاه گرد هیجا و مقابله قطب الملک با محمد شاه پادشاه و ظفر یابی محمد شاه بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات و شروع شکستی پذیرفتن ارکان سلطنت خاندان بابریه باقتضای تقدیرات

اگر چه از نهم و دهم محرم بنابر قرب عساکر بهمدیگر طرفین حزم را کار فرما گشته بترتیب جنگ راه می پیمودند و چورامن حسب الحکم قطب الملک سعی بسیار نمود که آتش بباروت خانهٔ پادشاهی و بدیاگاوان توپ کشی را بنحوی کشیده به برد از خبرداری و هوشیاری حیدر قلی خان میر آتش میسر نشد و هراول لشکر محمد شاه حیدر قلیخان مقرر شد و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش الطرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان مع برخی از مردم دیگر در یسار قرار یافتند و اعظم خان را با جمعی از جنگ دیدگان فوج طرح مقرر ساختند و اعتماد الدوله محمد امین خان مع هادی خان و قمر الدین خان و عظیم الله خان و طالع یار خان و جمعی دیگر فوج التمش قرار یافت و شیر افگن خان و تربیت خان و دیگر فدویان در رکاب پادشاه جا گرفتند و میر جمله و عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و دیگران برای محافظت بهیر و بنگاه و اسد علیخان و سیف الله خان و حامد خان و امین الدین خان و جمعی از دلاوران دیگر مع فوج راجه دهیراج بمدد جرانغار و برانغار و سواری خدمه محل تقویت افزای فوج گشتند و فیلان کوه شکوه را با اسلحه و یراق جنگ و یکه تازان رزم آهنگ در عقب توپخانه لشکر آشوب جای دادند و قطب الملک بعد ورود در منزل حسن پور که از لشکر پادشاه بفاصله سه کروه بود مقام نموده بتاریخ دوازدهم محرم الحرام بترتیب فوج خود پرداخت سرداران بارهه بنابر خودسری و رعونت چنانچه باید اطاعت نمیکردند لهذا ترتیب چند بار تقرر یافت و باز بر هم میشد بهر صورت نجم الدین علی خان و سیف الدین علی خان و غالب جنگ بهادر غازی الدین خان و سید محمد خان و شهامت خان مع پسر و برادران و تهور علیخان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علیخان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که همه با رستم و افراسیاب عهد خود را می شمردند بهراولی مقرر شدند و حامد خان و سیف خان و بیرام خان و نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان

وعبد القدیر خان وصبغة الله خان وغلام محی الدین خان ودلیر خان وشجاع خان بلول وعبد الله خان ترین و دیگر افاغنه
صاحب اولوس و زمینداران فیل سوار مع انبوه خود زیاده از هشتاد فیل سوار دران عرصه کارزار درین دلیار قطب الملک
وسلطان ابراهیم صف آرا گردیدند وابو الحسن خان بخشی سائر وسید علی خان بخشی رساله و بیرامن بخشی مردم بارهه با بست
و پنجهزار سوار قدیم وجدید خانه قطب الملک همرکاب او و پیادگان بارهه گرد پیش فیل سوارش مقرر شدند شب سیزدهم بیاسداری
گذشت و درهمین شب راجه محکم سنگه مع خداداد خان وخان مرزا با هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه گسسته بقطب الملک
پیوستند چون صبح صادق دمید وصدای کرنای بگوش مردم رسید منادیان ندای (الجرأة خیر من الجبن) در دادند و مجادلان
بسفیر تفنگ و تیر پیغام هل من مبارز بیکدیگر فرستادند محمد شاه پادشاه ترتیب فوج نوعی که مذکور شد بر عماری خاصه سوار فیل گردیده
فرمود تا سر رتن چند از بیکر پیش جدا ساخته پیش پلی فیلش انداختند و فوج دریا موج به پیش آهنگی توپخانه دشمن کوب چون
سیل بلا برای از پا در آوردن بنیاد اعدا از جای جنبید و بشور و آوای کرنا و کوس گوش مستمعان آن میدان از
استماع نوای امن و امان مایوس گردید غریدن توپها پیغام اجل بدلیران اجل پیر سانید و بآن آتش بیان زبان لاف
دلاوران را کوتاه میگردانید حیدر قلی خان که در انتظام توپخانه و دلهی توپ اندازان اهتمام تمام نموده بود بحسن ترددات
خود در آتش افروزی ید بیضای نمود و از ان طرف افسرده دلان اثر دردم و فدائیان ثابت قدم خود را بدم توپهای
صاعقه کردار و توپخانه آتش بار داده دمبدم قدم بر قدم پیشتر می آمدند و سبکسران بیدل مستزلزل گشته عار فرار را اختیار
نموده از هر گوشه و کنار بدر میرفتند خصوص نجم الدین علی خان بهادر باده دوازده هزار سوار و توپخانه برق آثار در سایه
درختان که بالای تلی کنار ده واقع شده بود رسیده در مقابل چنان صفوف آتش بار که طائر وهم وخیال را بال و پری سوخت
نظر همت بمدافعه اعدا دوخته مایه بلند نامی در انبوه محشر شکوه جانبازان می اندوخت و عرصهٔ تردد بر فوج پادشاهی چنان
تنگ ساخت که گلبرگ رخسارهٔ بهادران با نام و ننگ رنگ باخت و تزلزل بسیار در ارکان ثبات قدم دلباختگان بی شرم
و عار راه یافته سر از قدم نشناختند و از اضطرار و بیقراری باستقلال و پایداری نپرداختند حیدر قلیخان مع صمصام الدوله
بمشاهدهٔ این احوال بهراولی نصرت یار خان بارهه و ثابت خان و دیگر پردلان پای جلادت پیش گذاشته بصدمات
توپ افگنیها تزلزلی در مورچال نجم الدین علی خان افگندند و بعضی رهکله ها و سایهٔ درختان از دست کسان نجم الدین علیخان
که در انجا فراهم آمده بودند بدر رفته مورچال مذکور در تصرف آنها نماند نزدیک بغروب آفتاب قطب الملک فرمود که خیمهٔ
مختصری برای آسایش شب بر پا کنند چون آسایش دنیا برای او اختتام یافته بود مفرون بصلاح نشمرده موقوف نمود
هرگاه شب اندکی گذشت حیدر قلیخان در پیش بردن توپخانه کوشیده گوله زنان پیش قدمیها نمود و آهسته آهسته
از جائیکه استاده بود بیشتر راند و تمام شب بر فوج قطب الملک آتش توپخانه می بارید و اکثر همراهیان مجروح و برخی مقتول
می شدند ملخص آنکه عجب تحملی درین صدمه از ان مردم بظهور رسید و فوج بسیاری تاب صدمات آتشبار سی نیاورده
راه بنگاه مامن و پناه دور دست جسته خود را بکنار کشیدند و اکثر فیل نشینان و جماعه داران معتبر عار فرار بر خود گوارا ساخته مبتلای
حوادث تاراج گنواران و دهقانان گردیدند و نزدیک بآخر شب که گوله بفیل سواری راجه محکم سنگه رسید محکم سنگه از فیل خود را
بر پشت اسپ کشیده چنان بدر رفت که تا مدتی خبر از موت و حیات او معلوم احدی نبود تا آنکه صبح روز جمعه تاریخ چهاردهم محرم الحرام
سنه ۱۱۳۳ هجری دمید پانزده شانزده هزار سوار از جمله لک سوار که تمام شب بیدار و هشت پهر مقابل توپخانه آتش بار

که عبارت از یک روز و یک شب باشد گرسنه تشنه بسبب محرومی از آب که پردرد در تصرف جات بود بنا بر پاس عار و آبروی خود با قطب الملک
و غازی الدینخان و دیگر سرداران بارهه و حامد خان عموی نظام الملک و سیف خان و امیر خان و روح الله خان و نعمت الله خان
و بیرام خان و بعضی صاحب الوسان و چند جماعهٔ دار قدیم الخدمة مثل صبغة الله خان و شیخ هیبلا مانده بودند محمد شاه پادشاه
بر فیل سواری خاصهٔ خود که پادشاه پسند نام داشت سوار گشته با مراد و رفقا تمام روز و شب در فوج خود زینت افزا بود ناگهان
نجم الدین علی خان با دیگر سرداران بارهه قدم جرأت بیباکانه و دست از جان شسته پیش گذاشت و با آن صدمه های
جوع و عطش و شررهای آتش که از توپخانه بر سر او و جمیع رفقای قطب الملک تمام روز و شب گذشته بود پروائی ننموده با شجاعت
ارثی که آبا عن جد داشت رستخیز قیامت برانگیخت در رفقای محمد شاه خصوص حیدر قلیخان و صمصام الدوله بیاری نصرت یار خان
که او نیز سید بارهه بود و دعوی همچشمی با نجم الدین علی خان و قطب الملک داشت علم شهامت برافراشته و سینه سپر ساخته با آب
شمشیر غبار خاطر همدیگر را شستند و شور میدادند و از هر دو سو نهنگان دریای وغا و شیران بیشهٔ هیجا بر یکدیگر افتادند شوری
برخاست که یوم النشور از یاد رفت و برای خانمان سوزی پردلان از آهن تیر و شمشیر و سنگ صلابت سخت کوشی بهادران دلیر
آتش صاعقه تاثیر بالا گرفت سعادت خان بنا بر تحصیل نام و نشان چون پیل دمان بمدد جان نثاران پادشاه رسیده حملات
بهادرانه می نمود و شیر افگن خان حسب الامر پادشاه باعانت انصار و اعوان محمد شاهی خصمای مقابل را بکمند پیچان و نوک
سنان چون بریان می ربود درویش علیخان داروغه توپخانه صمصام الدوله و عبد الغنی داروغهٔ توپخانه حیدر قلیخان و میارام بخشی
او و محمد جعفر نبیرهٔ حسین خان با چند کس دیگر جانهای خود در باختند و نصرت یار خان بدو زخم تیر مجروح گشت و دوست علیخان
با جمعی دیگر زخمهای شمشیر و سنان برداشت و از طرف قطب الملک شهامت خان که عمدهٔ ... و نشان ابد مع فتح یار خان و اوش
و یک پسر و تهور علی خان عبد القدیر خان برادر قاضی میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان عالمگیری و
غلام محی الدین خان و صبغة الله خان عرف شیخا که هر سه جماعهٔ داران عمده قطب الملک بودند مع پسر شجاع خان بلولی
دران عرصه مرد آزما داد شجاعت و رفاقت داده جرعهٔ ناگوار مرگ را بکمال گوارائی نوشیدند و تا جان در بدن بود بجان ستانی
اعدا کوشیدند و جمعی کثیر از همراهان این سروران جان شیرین نطلب ننگ و نام دران عرصه خون آشام در باخته بعالم آخرت
شتافتند نجم الدین علیخان بهادر که گرمی بازار معرکه از او بود چند زخم کاری بر بدن خود خرید و از رسیدن تیرهای پیاپی
چشم جهان بین او از لباس نور عاری گردید قطب الملک عرصه بر برادر بهادر خود تنگ دیده با جمعی از دلاوران بارهه که با او
مانده بودند بمدد نجم الدین علی خان پیش راند و درین وقت چورامن جات نیز بعقب لشکر پادشاه تاخته شور و ولوله در انداخت
و قریب بهزار گاو و شتران پرتل که بر کنار جا جمع بودند مع چند شتر بار لنگر خانه و دفتر بتاراج برده مقابل فوج پادشاهی که بحراست
بنگاه مامور و مستعد بود نمایان شد پادشاه هم از دور تیری بدان جانب انداخت و محمد امین خان مع هادی خان داروغه
برقندازان خاص بدفع او پرداخت و از پشت گرمی قطب الملک بقیة السیف فوج بارهه و رفقای نجم الدین علی خان
را نیم جانی که باقی بود تقویت گرفت و باوجود پایداری صمصام الدوله و دیگر امرا تزلزلی در ارکان لشکر محمد شاه راه یافته
حیدر قلیخان و سعادت خان و محمد خان بنگش بمشاهدهٔ این حال خواستند که باستعجال رسیده بر گرد قطب الملک ... نند
قطب الملک این اراده را دریافته بمقابل حیدر قلی خان شتافت و حیدر قلیخان مع دیگران دست بقبضه کمان برده دم
تیر اندازی و برق اندازی نهایت اهتمام بکار برد درین دار و گیر اخیر سید علیخان برادر ابو الحسن خان بخشی زخمی و اسیر

وشیخ ہیلادار وغہ توپخانہ قطب الملک بسعی طالع یارخان وہمراہیان او از پای درآمد حیدر قلی خان با فوج آراستہ وسامان برابر بر قطب الملک باتفاق صمصام الدولہ و رفیقانش ہجوم آورد قطب الملک با آنکہ بارہا در حروب سابقہ عرصہ براو تنگ گشتہ اما بطور عجولان مشہور ہندوستان گاہی خود را از فیل پائین نہ انداختہ وآئین سروران شجاعت پیشہ صاحب تمکین از دست نداده باقتدار ووقار در مدافعہ میکوشید وعالمے داب انتہای شجاعت و پردلی ازان شرزہ شیر معاینہ نمودہ صبر وتحمل او را بر مکارہ و آشوب جنگ بیقین میدانست این بار کہ بخت ودولت یار نبود بے آنکہ کار باین حد رسد حواس باختہ در تدبیر خطا نمود وباوجود بودن دو سہ ہزار سوار بیباک درچنین وقت خطرناک بامید آنکہ اغلب ہمراہان شرط رفاقت بجاے آوردہ واز اسپان پیادہ گشتہ راہ جانبازی بتقدیم خواہند رسانید از فیل سواری مع سپر وشمشیر بزیر آمد چون تقدیر برعکس امید او رفتہ بود بمجرد فرود آمدن از فیل سیف الدین علیخان وشجاعت اللہ خان وذوالفقار علی خان وعبداللہ خان ترین وابوالمحسن خان بخشی فوج باچندین فیل سوار دیگر وسر فوجہاے بارہہ بگمان کشتہ شدن عبداللہ خان یا بنابر مشاہدہ این حال استشمام یاس از ظفر نمودہ مثل قطب الملک سپہ سالاری را دران کارزار تنہا گذاشتہ راہ فرار پیمودند وبقولے قبل از فرود آمدن قطب الملک از فیل سیف الدین علی خان ابتدا باختیار این عار نمود ودیگران بر اثر او پے سپر گردیدند علے ای حال قطب الملک حیران نیرنگے تقدیر وبہ تن تنہا دلیرانہ ایستاده چون از فرق سرتا ناخن باغرق آہن بود دران دار وگیر زخم تیر بر پیشانے وجراحت شمشیر بر دست برداشتہ اسیر پنجہ تقدیر گردید دران حال حیدر قلیخان قطب الملک را شناختہ بر برادرش سید نجم الدین علی خان نیز شریک حال برادر گردید وزبان حال آن برج بزرگوار باین مقال مترنم بود سعدی من آنم کہ چون حملہ آوردمے + بر مح از کف انگشترے بردمے + ولے چون نگردا اخترم یاورے + گرفتند گردم چو انگشتری + چہ یارے کند مغفر وجوشنم + چو یارے نگرد اختر روشنم + کلید ظفر چون نباشد بدست + ببازو در فتح نتوان شکست + حیدر قلے خان ہر دو برادر را بر فیل علیحدہ سوار ساختہ بحضور بادشاہ آورد چون در جبلت محمد شاہ ترحم بسیار بود بنظر شفقت بحال شان نگریست وحوالہ حیدر قلے خان نمودہ حکم بنواختن شادیانہ فتح وظفر نمود بعضے از افواج مغلوب شامل لشکر پادشاہے گشتہ محفوظ ماندند وغازی الدین خان بہادر غالب جنگ بعد این ماجرا برگشتہ در بنگاہ قطب الملک توقفے نمود و بنگاہ را کہ از دست برد تاراج مصئون ماندہ بود پیش روی خود گرفتہ راہے شد وامراے حضور بالازمان مظفر ومنصور ادای کورنش ونذور مبارکباد بجا آوردہ سجدات شکر اسے بحصول این فتح غیر مترقب بتقدیم رسانیدند وتمام اسباب ودولت انچہ از تاراج محفوظ ماند بضبط سرکار شاہی درآمد

ذکر حروف جفر کہ بعد سوال از بزرگے مشعر مآل احوال امیر الامرا برآمد

از معتمدین مسموع افتاد کہ چون با امیر الامرا و قطب الملک جماعۂ تورانیہ را منازعت رویداد کسے از دولتخواہان سادات با بزرگی عارف مقدس کہ در علم جفر ہم دستی لائق داشت از مآل احوال امیر الامرا سوال نمود آن بزرگ بقاعدۂ جفر از حروف سوال سائل استخراج نمود این حروف برآمد د ن غ ل ب ع د و ک م ہرگاہ مرتب کنند کلمہ غلب عدوک واگر برگردانند دلبغ وعدک بر آیۂ فی الحقیقۃ خالے از غرابتے نیست چہ بانیصورت کمتر استخراجے رویدادہ باشد چون سلطان ابراہیم بعد فرار از میدان گرفتار آمد بضابطہ سلاطین مقید ماند آخر روز جمعہ چہاردہم محرم الحرام این خبر بدار الخلافہ رسیدہ جمعے را سرمایۂ شادمانی وبرخے را وسیلۂ اضطراب وحیرانی گردید نظم ماقیل شہرت اگر نہ در دکسے سے شود دوائے کسے + چہ راشکست

کسے فتح شد برای کسے + وابستگان اذیال دولت پادشاہی وہواخواہان سلطنت سازہای مسرت نواختند ومتوسلان خاندان سادات بتجدید عزای محرم پرداختند عورات ومستورات خانہای نجم الدین علی خان وقطب الملک واتباع ایشان مضطرب الاحوال وپریشان خاطر گشتہ بعضے فرصت را غنیمت شمردہ تا رسیدن مردم پادشاہی ہرچہ توانستند زیر چادرہاے کہنہ گرفتہ بدر رفتند برخے سلامت ماندند وجمعے بدست مردم کوتوال گرفتار آمدند ونسوان سیدہ نجیبہ چادر صبر وشکیبائے برسر کشیدہ از حصار عفت پا بیرون نگذاشتند عبداللہ خان کاشی کہ از نوکران قدیم ومعتمد قطب الملک برای محافظت حرم سرا وناموس متعین بود باتفاق بگمریہا دست خیانت دراز کردہ معاملہ حرص وآز گرم ساخت او وبگمریہا ہرچہ توانستند از میان ربودہ بیرون تاختند وخود را مطعون خلق ومردود خلائق ساختند غلام علیخان ونجابت علی خان کہ برادرزادۂ قطب الملک ومتبناے او بود تغیر وضع ولباس نمودہ عازم قصبۂ جانسٹھ کہ موطن امیر الامرا واجداد ایشانست شدند وبمنزل مقصود نرسیدہ درراه بدست مردم پادشاہ اسیر گردیدند

ذکر شروع اقتدار سلطنت محمد شاہ وارتفاع درجات امرای دولتخواہ

بعد حصول اطمینان محمد شاہ فارغ البال بجاہ وجلال خود پرداخت ونظر عواطف واشفاق بحال امرا وفدویان صاحب وفاق انداختہ کسانیکہ طلای طبیعت وارادت آنہا در گداز آتش این حروب دکروب خالص عیار برآمد وجوہر فدویت وجانفشانے بظہور رسانیدہ بودند ہریکے را درخور مرتبۂ او بعطایای مناصب ومواجب ودیگر مواہب سرافرازی بخشید واز ان مکان مسرت بخش شانزدہم محرم الحرام بفتح وفیروزی بر رخش نصرت سوار گشتہ ہمعنان دولت واقبال بصوب دار الخلافہ لوای نہضت برافراشتہ وبہ تعجیل طے منازل وقطع مراحل نمودہ نوزدہم ماہ مذکور نزدیک مزار خواجہ نظام الدین نزول نمود وزیارت آن مزار کردہ خدمۂ آنجا را باعطاء وانعام شادکام فرمود وبعد بنا بر تعیین ساعت مختار مقام نمودہ ہزار سوار بر مراتب حیدر قلیخان افزودہ ہفت ہزاری ہشت ہزار سوار گردانید وسعادت خان بہادر را ملقب بہ بہادر جنگ نمودہ بعطای ماہی ومراتب سربلندی بخشید ودیگران نیز مورد عنایات شدند نجابت علیخان مقید بحضور رسیدہ حوالۂ حیدر قلے خان شد کہ با عبداللہ خان نگہدارد وبتاریخ بیست ودوم ماہ مذکور روز شنبہ سنہ ۱۱۳۳ ہجری پادشاہ باکوکبۂ حشمت وجاہ کہ صدای کوس وکرنا غلغلہ در مہر وماہ افگندہ بود در نہایت شان وشوکت با فیلان مزین بزیورہای طلا ونقرہ وپاکہر وجلہاے کلابتون ونشانہای زرافشان وتخت روانہای طلاکار زرنگار وپوشش ہاے زربافت وبادلہ کہ چشم تماشائیان در پرتو آفتاب از مشاہدۂ آن خیرگے نمود ودستہ بدستہ فوج پادشاہے وامرای ہمراہی مسلح ومزین با ساز ویراق نوساختہ وزیبے وزینت پرداختہ جابجا تزک تمام میرفتند واسپان کوتل پری چہرۂ خوش اندام باسازہاے مرصع ومیناکار پیش پیش سواری میکشیدند ودیگر لوازم آرایش جابجا بانواع حسن وبہا مہیا بود بسواری فیل کوہ شکوہ بر عماریے طلاکہ بہزاران زینت در عنایتے از راہ اجمیری دروازۂ شہرپناہ داخل شہر دار الخلافہ گردیدہ بہ نثار وتصدق بسیار فقرا ومحتاجین را کہ چشم انتظار دو چار این روز داشتند شادکام ومقضی المرام ساخت وبساعت نیجم بقدم میمنت توام داخل قلعہ دولت خانۂ مبارک شد و نواب قدسیہ مادر مہربیدپادشاہ ودیگر پردگیان حرم طبقہاے طلا ونقرہ پر از زر سرخ وسفید با جواہر آمیختہ نثار تارک وافسر محمد شاہ نمودہ وظائف تہنیت ومبارکباد بتقدیم رسانیدند

رسیدن بعضی امرای دور بحضور و سرافرازی یافتن برخی از امرا و غیره بخدمات لائقه و عنایات فائقه

اواخر ماه مذکور سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ و زکریا خان پسر عبد الصمد خان و آغر خان و دیگران که حسب الطلب از دار السلطنه لاهور عازم حضور بودند و از بعد مسافت بروقت نرسیدند بعتبهٔ سلطنت رسیده شرفیاب ملازمت و بعطای خلعت و خنجر و سرپیچ مرصع و دیگر عطیهٔ افتخار یافتند زکریا خان اضافهٔ هزاری به پنجهزاری یافت و نیز راجه جےسنگه در اجهٔ گرد هر بهادر صوبه دار اوده بروقت نرسیده اوائل ماه صفر ادراک زمین بوس نموده مورد مراحم گردیدند حکم گرفتن جزیهٔ شرعیه صدور یافته حسب الالتماس جےسنگه که عذرهای رنگین نمود معاف شد عرضه داشت نظام الملک در جواب فرمان الطاف آمود متضمن مبارکباد و تهنیت از نظر گذشت و عرضی مرشد قلی خان صوبه دار بنگاله مبنی بر تهنیت فتح و ارسال خزانه و مبلغی بطریق نثار رسید حیدر قلی خان خطاب معز الدوله علاوه ناصر جنگ عطا شد و ظفر خان بهادر روشن الدوله یافت و داروغگی خواصان بسعادت خان بهادر بهادر جنگ مفوض گشت و زکریا خان بتغییر عنایت الله خان صوبه دار کشمیر شد روز سه شنبه بیست و دوم ربیع الاول پادشاه برای شکار نیله گاو سوار گشته بود که از زبانی هرکاره بعرض رسید که اعتماد الدوله بسبب عارضهٔ بدنی از همه کار بی محروم مانده روز دیگر مرض او نهایت شدت پذیرفته تغیر تمام بحال او راه یافت و لحظه فلحظه بالمنظمه ایلاوس اشتداد یافته کار بجائی رسید که معالجهٔ اطبا و دوای حکما سودی نبخشید تا آنکه فضلات از دهنش برآمد و رخت هستی بصحرای عدم کشیده روز سه شنبه بیست و نهم شهر مذکور بدرود این عالم نمود سه ماه و بیست و دو روز ایام وزارتش بود اموال مخلفه او از ضبطی خانه امیر الامرا حسین علیخان و تاراج خزاین او و اندوخته و جوهات دیگر که بکرورها میرسید بورثهٔ او معاف گردید و خلق خدای از ایذای او آرمید میگویند بقصد خانه در جوار و همسایهٔ او زمانیکه میخواست خانهٔ خود را بیفزاید دو سه ده در یک حکم خالی گشته و مردم قفل بر درهای خانهٔ خود زده بیرون رفتند و عمله او از مالکان بستاندند اما بعد انتقال او قمر الدین خان پسرش متنبه گشته خانها را بصاحبانش رد نمود و خوشنودی خلق و خالق بدست آورد محمد شاه اگرچه مشهور بنجل و امساک بود اما از بعضی حالات او ظاهر میشود که بخیلان نبود که اشتهار یافت چنانچه درین وقت که محمد امین خان مرد چندان خزانه در سرکار پادشاهی نبود بلکه از لشکرکشی های قطب الملک و امیر الامرا چون قابض و متصرف بر جمیع امور سلطنت بوده اند زرهای بسیار بصرف در آمده آنچه در خزاین سادات مذکور باقی بود نهب و تاراج رفت و بدست پادشاه چیزی نیفتاد و خزائن که خالی افتاده بود حتی بنجرهای عمارت دیوان عام و خاص که نقرئی و طلائی بود در آن آشوبها مسکوک گشته مصروف شد و دیگر کارخانها نیز بی رونق محض شده بودند تعمیر آنها ضرورت داشت و مخبران اموال محمد امین خان از نقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اسباب و اجناس نفیسه مبلغی خطیر وانموده بودند محمد شاه التفاتی بآن نکرده بوارثانش بخشید با آنکه معمول سلاطین بابریه بلکه تیموریه بود که اموال امرا و ملازمان خود را بعد مردنش ضبط نموده وارثانش را محروم میداشتند بعد مشاهدهٔ لیاقت وارثان اگر چیزی از آن می بخشیدند بار منت و احسان خود بر سر آنها می گذاشتند و الحق این عمل از ذمائم صفات اینها بود که بهیچ عقل و شرعی پسند چه طور عقلیست که شخصی تمام عمر خود صرف محنت و خدمت نماید بلکه اکثری جان خود در کار خداوند آن نعمت در بازند و بعد جانفشانی و خدمت گزاری تمام عمر که بحج و تصدیعات فرمان برداری گذرانده باشند اولاد و نسوان جمیع

منتسبان ایشان در تشویش معاش مرگ مربی خود را فراموش کرده باخفای انتشار اموال لاعلاج و مضطر باشند میگویند درین زمره محمد اعظم شاه با وجود اقتدار و طاقت انیکار از عمل مذکور نهایت تجنب و انزجار داشت کسی از عمله او موافق ضابطهٔ مستمره بعد مرگ یکی از ملازمان عمده اش تحقیق اموال او نموده دلالت باین امر کرد و کثرت نقد و جنس خانهٔ او ظاهر ساخت اعظم شاه نفرت خود ازین عمل و از آن شخص ظاهر کرده ممانعت تهدید نمود که باز در حضور او احدی چنین مذکور نکند

ذکر میر محمد حسین معروف بنمود و انمود و احداث مذهب باطلی که او اختراع نموده بود و فتنه ها که درین مردم برانگیخته باضلال جماعتی پرداخت و دین خود بحب جاه و ریاست درباخت

میر محمد حسین نامی از سکنهٔ مشهد مقدس رضوی علی مشرفه السلام ظاهر اسید بوده باشد باشتهار اقتدار عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل که با اهل ایران افضال و احسان او نهایت شهرت داشت بامید رفاه و افزایش جاه خود از وطن مالوف برآمده به کابل رسید چون در علوم عربیت و منطق و غیرها بی بهره نبود بعد از ورود و لیاقتش اشتهاری یافت و پسر منشی امیر خان بشاگردی او رغبت نموده شروع باستفاده نمود ازین سبب ذکر استعداد علمی او در مجلس امیر خان بتقریبی مذکور شد و امیر خان بدین جهت بر احوال او اطلاع تام بهم رسانیده صاحب جی زوجهٔ خود را که دختر علی مردان خان بود از مقدم او آگهی داد سببش آنکه چون صاحب جی اولاد نداشت دختری از خانواده سیدی مشهور که پدر آن دختر نوکر شوهرش بود بفرزندی گرفته پرورش او می نمود و اراده داشت که اگر نجیبی لائق از دیار ایران وارد اینجا شود دختر مذکور را با او وصلت نماید و شوهر خود را باین معنی اطلاع داده متوقع بود که اگر چنین کسی برسد او را آگهی دهد تا ارادهٔ خود را بانجام رساند صاحب جی این خبر شنیده امیر خان را به تفتیش احوال او فرمود بنا برین امیر خان او را طلبداشته بچشم خود معائنه دید و آداب و لیاقتش را بمیزان خود سنجیده پسندیدند و زن خود صاحب جی را بر احوال او آگاه ساخت و بذکر محامد او پرداخت صاحب جی بتجویز شوهر رضا داده سر انجام تزویج آن دختر بطوریکه بایست علی الفور مهیا ساخته با محمد حسین مذکور کدخدا کرد و بوسیلهٔ آن سر اسر حیا یار رفاقت امیر خان دست داده محرمیت با مردم دربار و اندک مایه جاه و اعتبار میسر گردید بعد مردن صاحب جی حسب الاستدعای عمدة الملک داروغگی خوشبوئی خانه پادشاهی بنام آن ذلیل مقرر گردید و بعضی از اولاد عمدة الملک که از بطن نسوان دیگر غیر صاحب جی بودند با او اتحاد و آشنائی بهم رسید و این شخص مرد عیار جاه طلب بود بنمودن بعضی شعبدها چندی از پسران امیر خان مثل هادی علی خان و دو سه دیگر از برادرانش را اندکی معتقد خود گردانید هادی علی خان زیاده از دیگران در خدمتش ارادت بهم رسانید درین اثنا امیر خان برحمت ایزدی پیوست و اهل و عیال او از صوبهٔ کابل بحضور آمدند میر محمد حسین مذکور بعلاقهٔ کار پادشاهی همانجا ماند بعد از مدتی عطر و گلاب پیشاور و غیره برای سرکار پادشاهی و عمله و ارکان حضور بوفور سرانجام نموده قاصد ملازمت پادشاه و طالب بهم رسانیدن عزت و جاه گردید به تصمیم این عزم در لاهور رسیده بود که خبر رحلت عالمگیر پادشاه شنید و توقعاتیکه در افزایش جاه و اقتدار از عالمگیر پادشاه داشت منقطع دیده عطر مذکور و غیره اموال را در آن بلده بقیمت عالی فروخته مبلغ شصت هفتاد هزار روپیه بهم رسانید و همان زر را مایهٔ توکل خود ساخته لباس فقیری در پوشید چون مرد جاه طلبی بود و سر پر غروری داشت تبعیت در دنباله روی سابقین نپسندیده عازم اختراع مسلکی جدید که تا آن زمان کسی از کسی نشنیده بود گردید و همان منشی زاده شاگرد خود را که صاحب شورش دریافته بود با خود متفق ساخت

و با او مشوره نمود که اگر ما و شما باتفاق بنای تجدید مذهبی گذاشته قواعد مجدده بهم رسانیم و زبانی هم که تازگی داشته غیر معروف بود ایجاد کنیم و دعوی الهام و نزول کلام از حضرت ملک علام دران زبان نموده اظهار مرتبه که بین بین نبوت و امامت بوده لیاقت مقابله باشان انبیا و اوصیا داشته باشد برای خود ثابت نمائیم و دابلهٔ فریبی نموده اول عوام را بدام خود آریم منتج جاه و اقتدار فراوان و محاصل و انتفاع بی پایان خواهد بود و هرگاه اژدحام عام صورت بست هم از کسی کاری نتوانند جست باین حال مرجع انام و مطاع خاص و عام خواهیم بود و محاصل هم برتبه که مافوق آن متصور نباشد روی خواهد نمود چون طبیعت هر دو از یک جنس بود شاگرد را گفتهٔ استاد دلنهاد گردیده درین کار باهم اتفاق ورزیدند و شروع بایجاد زبان و قواعد آن و انشای عبارات عجیبه و فقرات غریبه نموده بحک و اصلاح همدیگر بتالیف کتابی پرداخته آوزه مقدسه نامش گذاشتند و ابواب سعادت بگل دلای شقاوت بر خود انباشتند چون اندک مایهٔ علمی داشت الفاظ غیر مانوسه فارسی قدیم را که کمتر بگوش مردم خورده بود به ترجمات و غیره قواعد عربی که کم کم مشابهتی بتعلیلات صرف و ضوابط نحو داشت کسوتی غریب پوشانیده صورتی عجیب بآن بخشید و دعوی مرتبه بیگوکیت نموده گفت که این مرتبه ایست مابین نبوت و امامت و برای هر پیغمبر اولوالعزم نه بیگوک بوده اند و برای خاتم الانبیا کذلک اول بیگوک حضرت ختمی پناه سید اوصیا و شاه اولیا علی ابن ابیطالب است و هشتم امام رضا و تا امام ثامن ضامن امامت و بیگوکیت هر دو باهم جمع بود بعد ازان بیگوکیت بمن انتقال یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی تا حضرت صاحب الامر علیه السلام و من خاتم البیگوکیت ام ترتیب تعداد بیگوکین بروشیکه مرقوم شد پیش امامیه می شمرد و هرگاه پیش اهل سنت و جماعت شمردن میخواست خلفای اربعه و چهار کس دیگر را از خلفای امویه و عباسیه که اندکی معروف به نیکی و از اقران خود بمحامد صفات امتیاز داشتند شمرده بیگوک نهم خود را حساب میکرد و میگفت که ما را بمذهبی کسی کار نیست ما روشن کنندهٔ چراغ هر ملت و داعی الی المشرب ایم و بیگوک نهم که ختم بیگوکیت باو می شود صاحب کتاب و صاحب دعوت و محی مراسم شریعت و مجدد بعضی ضوابط و طریقت می باشد لهذا من هم وحی و الهام می شود و ضوابط چند اختراع کرده بعضی ایام را مثل اعیاد اسلام که در دین محمدی و ملت بیضای احمدیست محترم می شمرد و برگزیدگان خود که آنها را افرود می نامید لازم کرده بود که ضوابط دریم یافتهٔ او بجا آرند و حرمت روزهای مخترعهٔ او را نگاه دارند و چنانچه در آثار نبوی آمده که وحی بران حضرت دو قسم نزول می یافت خود هم تشبه باین حال جسته میگفت که یک وحی بر او این قسم می شود که قرص نورانی چون آفتاب مشاهد گشته دران قرص کلماتی که می یافت منقش بنظرش می آمد و آن قرص نورانی آخر محیط او شده از هوشش می برد و تفتیش بسیار بود که تحمل آن غیر او را دشوار دیگر وحی باین قسم که آوازی می آمد و همان کلمات مزخرف می شنید که بحضور مردم می چاوید و در سلام بضابطهٔ السلام السلام علیک گفته کلمه خفشان نمود بود دال می افزود از ان روز هر روزی را که باظهار او اول مرتبه دران روز وحی براو نازل شد روز جشن نام نهاده اجتماع و اژدحام عام مردم بعمل می آورد و عبیر خوشبو را مت او بر روی همدگر می افشاندند و شادیها میکردند و دو علم همراه گرفته و خود کلاهی شبیه بکلاه ارامنه اما اندکی بلندتر ازان بر سر گذاشته مع فرزندهای خود بطرف کوهستانی که عمارات دیول رلنی که مشهور بمحلهای دهوبی بهتیاری است میرفت و اظهارش اینکه اول نزول وحی براو در همان کوهستان بلا تشبیه بطور غار حرا شده و شش روز قبل از روز جشن از غرهٔ ذی الحجه روزه میگرفت و خاموش میماند شبیه بصیام صمت که در شرائع سابقه مثل زمان حضرت زکریا و غیره بود و حضرت مریم وقت تولد حضرت عیسی برای ترک جواب سوالهای قوم بهمین صوم مامور شده با کسی سخن

نمی گفت و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در مهد و عهد صبا قوم را جواب داده تطهیر مادر طاهر خود از تهمت و اظهار نبوت خویش اعجاز میفرمود و هفتم ماه مذکور جشن بعمل آمده اختتام می یافت و همین قسم روزی را یاد نمانده که کدام ماه و تاریخ بود و وجه تسمیه اش نیز معلوم نشد روز سولان نام نهاده بود دران روز هم اجتماع و اژدحام می شد

ذکر اوقات و آداب عملی که بمنزلهٔ نماز قرار داده

هر روز سوای نماز پنجگانه مفروضه سه بار دیگر مقرر کرده بود که بعمل آید و اوقاتش اول وقت طلوع آفتاب بعد نماز صبح دوم بعد ارتفاع آفتاب در وسط آسمان باشد سوم وقت غروب آفتاب که هنوز سرخی شفق در مشرق باشد و آداب بعمل آوردن دیگر آنکه او خود با خلیفه او در میان می ایستاد و هر قدر مردم که حاضر می بودند چار صف مربع مثل چار دیوار خانه متصل هم شده و هر صف رو بطرف مقابل نود کرده می ایستاد و کلمات چند که بافتهٔ زبان اختراعی او بود میخواندند بعد اتمام آن کلمات سر را بهمان طرف فرود آورده بطرف دست چپ خود میگردیدند بطوریکه صف شمال رویه مغرب رویه شود و صف مغرب رویه جنوب رویه و صف جنوب رویه مشرق رویه و صف مشرق رویه شمال رویه شود چون مقابله چهار سمت هر چهار صف را بانجام میرسید بطرف زمین می نگریستند بعد ازان سر برداشته بسوی آسمان و هر بار همان کلمات را تکرار می نمودند بعد ملاحظه شش جهت و بدتمام میشد و معیت منتشر میگردید و دعوای دیگر این میکرد که من عیاذاً بالله همان مجسم که از شکم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها اسقاط حمل شده و دیگر کفر و زندقه ها داشته خواهد بود که فقیر را بران اطلاعی حاصل نشده اینقدر خود در وقت ورود شاهجهان آباد که اواخر محمد شاه و اوائل احمد شاه دو بار اتفاق افتاد از پسرانش که شاه غفار الله و شاه و [illegible] نام داشتند و دیگر پیروانش که کرر با آنها ملاقات و اختلاط شده بوساطت دیگری اطلاع بهم رسانیده و برای خود چهار خلیفه بمقابل خلفای اربعه که در اسلام شهرت دارند مقرر کرده بود خلیفهٔ اول همان شاگرد نارشید شیر شش که دو جی بار نام بزبان مخترع خودش داشت و دوم میر لطف خسرو پورهٔ او و دو تا دیگر بودند و نام خود نمود الله و نمود دانمود مقرر کرده و همین قسم نام اولاد و اقارب خود بزبان مخترع خود میگذاشت و هر که با و میگروید سوای نام متعری او از پیش خود نامی مقرر کرده آنرا نشان میگفت پسرانش سه نفر اول نما نمود و دوم غفار سوم وید و دو دختر نماخه کلان و نماخه خرده و دیگر از اقربای طرف زنش حق نما اوست و نما یار و نمود یار و نما فرد و نمود فرد و نام پسر غفار نمود وید و امثال ذلک القصه آن کذاب محروم از ثواب از لاهور بشاهجهان آباد آمده نشست و چون بهادر شاه در لاهور بود کم کم دام ابله فریبی نهاده سفیهان بیخرد را بکمند خود میکشید و استغنائی خود را بنا بر وجه معاشی که داشت بر همه کس ظاهر میساخت و از کسی مطلقاً چیزی نمیخواست عوام ازین کار بسیار خوش آمده زیاده از سر پا باعتبار او میشدند و آهسته آهسته بترغیب گرویدگان دیگران هم در دام او می افتادند تا آنکه کثرتی در اتباع او پدید آمد و درین ضمن بهادر شاه در لاهور مرد و اختلافی در شاهزادگان پدید آمده موجب اختلال در هر شهر و بلاد گشت و آن مزور را فرصتی بدست آمده دام گسترده خود را بهن تر ساخت و بی پرده گشته مولفات و مخترعات خود را در نظر مردم جلوه داده از اخفا باظهار و اعلان پرداخت و از عامیان اگر کسی با او مناظره می نمود چون خود اندک مایهٔ استعداد در معقول و منقول داشت بیچاره را بمجادله و مکابره قائل میساخت بمشاهده این احوال اعتقاد عوام در بارهٔ او اشتداد می یافت تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید او خود ابلهی نادان بود امیر الامرا حسین علی خان بهادر را اکثر اوقات بحروب و اسفار گذاشت و قطب الملک نیز مشغول عیش و طرب و گاه گاهی از نفاق پادشاه در فکر کار خود بود

بنابرین متعرض اقوال کاذبه و افعال باطلهٔ او کسے نمیشد و هادی علیخان پسر امیرخان مرد عمده با نام و نشان نیز از جملهٔ گرویدگان بود عوام را مشاهدهٔ انقیاد عظما بمرتبه دلیل قوی میباشد که بالاتر از ان متصور نیست گرویدن خان نادان مذکور و چندکس دیگر مثل او نهایت تقویت مسلک مختلق اوی نمود تا آنکه قریب به بیست و چند هزار کس باآن نابکار ناکس گرویده شهرت و اقتدار تمام یافت

ذکر ملاقات فرخ سیر با نمود و اشتداد یافتن بنای اضلال آن مدبر

برهنمونی بعضی خوانین بیدین شبی فرخ سیر هم با بعضی از خواجه سرایان محلی مخفی از نظر اغیار بملاقات این مکار آمد و نمود در دو رسوخ نیازمندی پادشاه سفیه ادراک نموده دروازهٔ حجرهٔ خود را از اندرون بست و اندکی مکث نمود فرخ سیر اقراح والحاح می نمود و اولاد و فریدان آن بی ایمان نیز منت ها کردند تا در را بر روی او کشود و پادشاه بتواضع و فروتنی سلام کرده پیش رفت او پوست تخت آهو برای پادشاه افگنده گفت بیت پوست تخت گدائی و شاهی + همه داریم انچه میخواهی + فرخ سیر که از عقل بی بهره بود استغنای زور او را پسندیده بیشتر معتقد گردید و چند هزار روپیه و اشرفی که به نذر او برده بود گذرانید نقود مذکوره را هم آن مدبر قبول نمود بهزار سماجت مصحف نوشتهٔ خود را بپادشاه داده وجه اجرت کتابتش که هفتاد روپیه مقرر بود گرفت و پادشاه بتعظیم قرآن برخاسته و بر سر گرفته مرخص شد و برگشت بعد بیرون آمدن از حجره زر مذکور را بر عاکفان سدهٔ آن مکار سراسر زر تقسیم نمود این حرکت زیاده تر موجب ازدیاد اعتقاد احمقان گشت و بنیاد اضلال او نهایت متانت و رصانت گرفت و در روز اعیاد که خود قرار داده بود با جاه و حشم و کثرت اتباع و خدم بجائیکه معهود بود و قبل ازین مذکور شد میان شهر و بازار در کثرت ناس بی بیم و هراس میرفت و اعمال مخترعه خود را علی رؤس الاشهاد او و پیروانش بعمل می آوردند و اقاویل باطله مهملهٔ مختلفهٔ او را ببانگ بلند می گفتند +

ذکر اراده نمودن محمد امین خان تادیب آن مضل و مردن خان مرقوم ناگهان بتقدیر حق عز و جل و افتادن مردم در افتتان باقتضای گردش آسمان و اعانت شیطان

چون سلطنت فرخ سیر و زمان دولت حسین علیخان و عبدالله خان انقراض پذیرفته نوبت سلطنت بمحمد شاه رسید و وزارت بمحمد امین خان منتقل گردید محمد امین خان بعد دو ماه و چند روز از وزارت خود روزیکه شروع بیماریش بود احوال این فرو بر هنکار شنیده از جا در آمد و حکم کرد که از فرقهٔ سپاه چندکس که درینوقت بر دروازه حاضر اند رفته این قرمساق را گرفته بیارند و اگر ایستادگی کند هم آنجا بکشند چون قریب بدو پهر رسیده بود مردم کم بر دروازه اش حاضر بودند بموجب امر بخانه اش رفته برای کاریکه آمده بودند ظاهر نمودند دران وقت خفتان نمود هم در خانه خود چیزی میخورد و مجرد استماع این خبر هوش از سرش رفته حیران گردید اما چون کمال استقلال داشت حواس خود را جمع نموده پسر کهتر خود را که نام او دید و جمال و صباحتی بر مرید داشت مع چند قرص نان جو و گندم و بعضی از نان خورش فقیرانه که مهیا داشت بیرون فرستاد و پیغام داد که یاران چون بخانهٔ فقیر آمده اید چیزی بخورید تا فقیر هم برسد مردم صورت زیبا و حسن دوان تکلیف این پسر دیده ترحم بحال او نموده توقفی کردند محمد امین خان را که مرض قولنج عارض شده بود ناگهان دران وقت اشتداد یافته انجر بمردم متعین که بر در نمود مردود بوده اند رسید باستماع خبر مذکور متحیر گشته بر در آقای خود معاودت نمودند محمد امین خان را که مبتلای بدترین اقسام قولنج مسمی

بایلاوس و بیهوش بود همین که اندک افاقه اش رو داد خبر آوردن نمود برسید حاضران عذر تشویش بیماریش گفته التماس کردند که توقف درگرفته آوردنش بسبب بیماری شماره داده آزرده خاطر گشته تاکید کرد که فردا صبح او را البته گرفته بیارند شب بیماری محمد امین خان آناً فاناً ازدیاد پذیرفته صبح مشرف بر هلاکت گشت و نمود را که هادی علیخان وغیره پیروان و دوستدارانش متواتر خبر محمد امین خان میرسانیدند اول اراده بدر رفتن داشت چون آثار مردن او از اخبار مردم دریافت مستعد شده فقرای بند و اتباع خود را احضار نمود و صبح که اشراف محمد امین خان بر هلاک شنید بخاطر جمع و دل شاد از خانه بیرون آمده در مسجدیکه بر سر دروازه اش بود نشست و فقرا و اتباع او اژدحام داشتند قمرالدین خان پسر محمد امین خان احوال پدر را دگرگون دیده بتخویف نسوان و مردان کم از زن مضطرب گشته دیوان خود را با پنجهزار روپیه نذر پیش نمود برای استعفای تقصیرات و طلب تعویذ فرستاد آن مکار دران وقت که رقعهٔ متضمن خبر جان کندن محمد امین خان با و متواتر رسیده بود بال بلند پروازی کشاده با حاضران در سخن سازی بود و میگفت تیری بر جگر این کافر زده ام که زنده نمی ماند و من باراده شهادت که جد من هم در مسجد شهید شده نشسته ام اگرچه شهید شدنی نیستم که یکبار شهید شده ام گویا اشعار باسقاط حمل حضرت محسن می نمود درین ضمن دیوان قمرالدین خان در رسید و کیسهای زر از نظرش گذرانیده استدعای تعویذ و استعفای جرائم محمد امین خان از طرف قمرالدین خان نمود در جواب گفت که تیر از کمان جسته و آب از جو رفته باز نمی آید چون مبالغه و الحاح بسیار نمود رو بدوجی بار که خلیفهٔ اولش بود کرده فرمود بنویس (و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا) چون نوشت کاغذ را بدست دیوان قمرالدین خان داد و گفت بگیر و ببر اگرچه میدانم که تو در آنجا برسی او زنده نمی ماند دیوان اقراح بسیار در قبول زر نذر نمود قبول نکرده گفت من خود نمیگیرم فقرا که نشسته اند اگر خواسته باشند بگیرند گدایان هند که تمام روز برای یک فلوس میگردند این همه مبلغ خطیر را غنیمت شمرده باهم قسمت نموده متصرف شدند دیوان در راه شنید که محمد امین خان بجائیکه مستحقش بود رسید چون خبر مردن محمد امین خان به نمود رسید خوشحال و فارغ البال از مسجد برخاسته بخانهٔ خود شتافت و کراماتش در شاه جهان آباد اشتهار یافته زیاده تر موجب رغبت ابلهان گردید +

رفتن نمود بدار البوار و بهم رسیدن نزاع فیما بین اولاد او و دوجی بار و برخاستن پرده از روی کار

بعد از دو سه سال نمود بی بود هم بمقر سقر رحلت نمود و پسر کلانش که نما نمود نام داشت بجای پدر نشست و بعلت طمع در حصه ها که نمود مذکور برای دوجی بار وغیره محرمان در حیات خود بنابر راز داری و همکاری مقرر کرده بود منازعت با دوجی بار و نما نمود روی داد هرچند دوجی بار سماجت کرد که منازعت با من که مهمان چند روزه ام خوب نیست چون اقتدار و تسلط نمود بر اتباع و عوام باقصی الغایات رسیده بود و گمان انحراف مظنون نمی گشت نما نمود التفاتی باستغاثهٔ دوجی بار نفرمود دوجی بار که ثانی آن مکار و شریک کارش بوده است ناچار گشته روزیکه اجماع فریدان بقدر معتد به بود در میان آنها ایستاده و پرسید که یاران خط نمود و خط این فقیر شما میشناسید اکثریکه میشناختند اعتراف نمودند بعد اعتراف و اقرار آنها مسوداتیکه نمود و دوجی بار باتفاق همدیگر نموده قلم اصلاح هردو در مسودات همدیگر جاری شده بود در دامن خود خرواری از ان کاغذ آورده پیش آنها انداخت و گفت بنای این مذهب باجتهاد نمود و اعانت فقیر استحکام یافته اگر از جانب خدای بود حاجت بحک و اصلاح همدیگر نداشت مردم مسوده ها را دیده و سخن دوجی بار شنیده کسانی را که اندک شعور راهبر بود متنبه گشته منحرف

شدند و حاضران بنائبان رسانیده راه انحراف کشادند و بازار تزویر آن ملاعین اندک کسادی یافت بعد ازان بضرورت باز و وجه بار را با خود یار کردند لیکن چندان سودے نبود بعد چندے نما نمود بر دسے که هادی علی خان از جاگیر خود در دو آبه داده بود رفته نشست و هم آنجا رخت حیات از دنیا بر بست و شاه فغار سجاده نشین پدر خود گشت +

ذکر شاه فغار پسر وسطے نمود و پایان احوال و اولاد و اتباع آن بد نهاد

شاه فغار مردے زبان آور و خوش اختلاط و متواضع بود اندک مایه آشنائی بعلوم متداوله هم داشت فقیر او را و برادرش شاه دیده و دو وجه بار دمیر باقر که خلیفه اول و ثانیش بودند هر چهار کس را دیده و سخنها رسیده انچه ثبت افتاد اکثر از نیها و بعضے سخنان از دیگران شنیده و شاه فغار در عهد محمد شاه تا ابتدای احمد شاه زنده بود و راه آمد و شد بیش محمد شاه بعد نادر شاه که ذوق مصاحبت با فقرا بهم رسانیده بود مفتوح داشت و در عهد احمد شاه بمصاحبت نواب بهادر جاوید خان تقرب جسته در تالیف الهامات جاویدی که چند کس باتفاق بنا بر خوش آمد جاوید خان مے نوشتند شریک بود دید قبل از فغار مرد و فغار هم در اواسط احمد شاه درگذشت در پایان زندگانی فغار اکثر پیروان پدرش مرده و اکثری منحرف و تائب گشته معدودی از احمقان بران مسلک مانده بودند بعد رحلت فغار و خرابی شاه جهان آباد چند کس از اقربای قریبه نمود مثل بقیه قوم عاد و ثمود آوارگی از شاه جهان آباد اختیار نموده به بنگاله رسیدند و میرن پسر جعفر علیخان که ناظم بنگاله و از اوضاع و رسوم ایمان بیگانه بود و احوالش در آخر این کتاب انشاء الله تعالے قلمی خواهد شد بحماقت خود و سپارش بعضے از مصاحبان که مثل صاحب خود بودند بر احوال آن بیدینان مهربان گردیده تولیت قدم رسول و نجر و بیه یومیه مقرر نمود اکثرے از انها هم بدار البوار شتافته یکے از انها نمانده مع بعضے از نسوان آن نابکاران الآن که سنه ۱۱۹۴ هجری ست زنده و انتظار طلب مالک دارد دیگر کسے از انها نمانده فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین +

ذکر سفر نمودن محمد امین خان ازین جهان و شدت عداوتش با اهل بیت پیغمبر آخر الزمان

محمد امین خان را چون عارضه بیماری مذکور زور آورد و بهیچ وجه هر چند اطبا بتداوی و تدابیر پرداختند افتتاح سده و اجابت طبیعت میسر نگشت آخر الامر رای جمیع اطبا بر احتقان قرار یافت و کرر بعمل آمد باز هم سودی نکرده فضلات از راه دهن او بر آمده ازین جهان سفرے گردید گویند شدت عداوتش با اهل بیت رسالت و جناب حضرت ولایت مآب بمرتبه بود که شارسے که را شنیده بود که کلمه علے ولی الله میخواند طلبیده زبانش را قطع نمود و نیز شهرت دارد که علے الرغم بعضے مردم که دستر خوان حضرت شاه مردان مینمایند و بران نشانے از غیب میشود چنانچه در هند معمول و کرر مردم هوشیار بچشم خود نشانها را دیده بمرتبه اعتقاد و بصیرت در دیده دلها کشیده اند و این کرامت ازان جناب بنظر احقر هم الحمد لله که مکرر در آمده آن بدبخت این احوال را شنیده بخیاب گردید و به تعصبے که داشت پیش هم مشربان خود نام یزید و معویه و غیر هما که اعتقاد بآنها داشت باحترام و تعظیم برده گفت که ما هم دستر خوان نذر ایشان میکنیم البته که نشانے هم بنا بر حسن اخلاص که ما را در خدمت این بزرگان است خواهد شد و صورت بلند پروازے رافضیان خواهد شکست بر طبق گفته خود بعمل آورد چون اسباب ستر خوان در مکان خلوتی از حرم سرا مهیا و آماده گشت خود بخضوع و خشوع دران مقام رفته و چند کس را همراه برده فاتحه بنام مقتدایان مذکور و ائمه خود

خواند و دروازه اش را محکم بسته زنی را از معتمدان خود بران در نشانید و کلیدش را بدست او سپرد که بعد از ساعتی در را بکشاید و به بیند اگر اثری از نشان ظاهر شود آمده خبر نماید تا مشتاقان را باستشهاد همراه خود برده بنماید اتفاقاً آن زن در باطن شیعه بود و مذهب خود مخفی داشت بعد از ساعتی حسب الامر در را کشود دید که سگی سیاه گرگین دران جایگاه بر سر دستر خوان نشسته از هر گونه طعام اندک اندک چشیده و مے چشد از شدت شعف خود داری نتوانست بے اختیار دوید و بشارت رسانید که نشان چه معنے دارد خود تشریف آورده نوش جان می نمایند محمد امین خان مع همراهیان بسوے آن خانه دوید و زن مذکور بر جان خود ترسیده بدر رفت چون بآن خانه رسید و سگ الجثیم خود دید غضب ناک شده برگشت و میخواست که زن بیچاره را بکشد اما هر چند جست نشانے ازان ندید همیشه سراغ او از مردم مے پرسید و لبهای خود بدندان غضب و کین مے خائید و دستش بجائے نمیرسید تا جهان فانی را بدرود نموده رهگرای جای خود گردید و نیز نهایت مشهور و از معتمدین مسموع شده که وقت مامور شدن میر جمله بصوبه داری عظیم آباد امرا برای ملاقات و استرضای خاص او میرفتند نعمت الله خان مرحوم خلف روح الله خان بنا بر ایام عاشورا و اشتغال بمراسم تعزیه داری حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام چند روز نرسیده بعد انقضای ایام مذکوره برای رخصت میر جمله رفت اتفاقاً محمد امین خان هم دران مجلس حاضر بود در یک پهلوے میر جمله نعمت الله خان نشست و در پهلوے دیگر محمد امین خان نشسته بود نعمت الله خان عذر دیر آمدن خواسته گفت که بنا بر ماتم درنگے در آمدن شده معاف باید داشت محمد امین خان بکنایه پرسید که کسے در دولتخانه مرده بود نعمت الله خان گفت خیر ماتم سید الشهدا بود محمد امین خان گفت ای صاحب چه معنے دارد و یزید و حسین بن علی هر دو صاحبزاده بودند ما را چه میرسد که ماتم یکے بگیریم و دیگری را بد بدانیم و ماتم او و رفقای او نگیریم نعمت الله خان در جواب گفت صاحبزاده ماکشته شد ما ماتم او مے گیریم و صاحبزاده شما ظفر یافت شما شادی بکنید و گفتگو بطول کشیده منجر بخانه جنگے شد میر جمله در میان آمده اصلاح داد +

ذکر مقرر شدن نیابت وزارت بعنایت الله خان و سوانح آن زمان

بتاریخ بیست و دوم ربیع الثانی سنه ۳ جلوس مطابق ۱۱۳۳ هجری عنایت الله خان عالمگیری را بعد انتقال محمد امین خان خلعت نیابت وزارت بلا تعیین وزیر مرحمت گردید و درینولا بعرض رسید که نظام الملک بعد انتظام دادن نواح اورنگ آباد عازم حضور گردیده به نزدیک فردا پور رسیده بود که خبر افساد و عدم انقیاد بعضے افاغنه و سرکشان بیجاپور و طرف کرناتک شنیده بنا بر بندوبست اضلاع مذکوره متوجه آنطرف گشت و عرضه داشت راجه ساهو مع پانصد اشرفی متضمن مبارکباد فتح از نظر گذشت و سیف الدوله عبد الصمد خان بصوبه داری خود یعنے لاهور مرخص شد و قمر الدین خان بخطاب پدر خود اعتماد الدوله مخاطب گشت معز الدوله حیدر قلی خان بهادر خطاب فیروز جنگے عوض ناصر جنگ یافت و سعادت خان بهادر بهادر جنگ بصوبه داری اکبر آباد سرافراز گشته رخصت یافت و محمد خان بنگش بصوبه داری اله آباد رخصت یافته بعد بر آمدن از شهر بنا بر زیاده طلبی جاگیر و دیگر تکالیف ما لا یطاق کرر معاتب و باز مورد عنایت میگشت و همدرین عرصه از روی اخبار سوانح و وقائع نگاران حیدر آباد معلوم شد که در ضلع کرناتک هفتم صفر سنه دو باران غیر موسم چنان بارید که آبهای رود خانه و تالاب رو بطغیان آورده از صدمات سیلاب و شدت طغیان تا دوازده کروه اکثر خانها و آدم و چارپایے بعضے دهات و قصبه ها غرق و تلف شدند و همدرین ضمن یکی از جبال آن طرف چاک شده در پای دامن آنکوه نیز جانور بیشمار ضائع گردیده اثر آبادی در اطرافش نماند

در روزے در شکار پادشاه با اعزخان بزبان ترکی متکلم گشته او را بحسب نسب ستود و تسلی ها نمود بعد دو سه روز بے وساطت دیگری
اضافه هزار و پانصد و هزار سوار و نقاره و سرپیچ مرصع عطا فرمود و بعد چند روز هزارے هزار سوار و خطاب بهادرے عنایت
نموده با اصل و اضافه چار هزارے سه هزار سوار نمود و از سوانح صوبه اکبرآباد بعرض رسید که دلیرخان متبناے
محمد خان بنگش را در اواخر ماه رجب با دو هزار سوار متصل سوده موده تعلقه بندیل کهند که با زمیندار آنجا بر سرجاگیر
گفتگو داشت مقابله بجا دله انجامیده محاربه عظیم رو داد و دلیرخان با هفتصد هشتصد سوار و پیاده کشته شد به محمد خان
بنگش خلعت و سرپیچ مرصع ماتم پرسے عنایت گشت +

ذکر شروع منازعت با راجه اجیت سنگه راٹهور و بظهور رسیدن شستیهای موفور از امراے حضور

سکنهٔ صوبهٔ اجمیر و احمدآباد گجرات اکثرے از تعدی نواب راجه اجیت سنگه در حضور آمده بظلم داستغاثه نمودند و چون کینه
مرافقت راجه مذکور با امیر الامرا و قطب الملک نیز در سینه ها بود و راجه هم به تعصب مذهب خود با مسلمانان کاوشها
داشت هر دو صوبه مذکور از راجهٔ مسطور تغییر نموده صوبه داری گجرات مع امینی و دیوانی و فوجداری کل محالات خالصهٔ صوبهٔ
مذکوره و متصدی گرے بندر سورت در سال مرقوم بمعز الدوله حیدر قلی خان بهادر مقرر شد و کاظم خان شجاعت خانے
را که از منصبداران متعینه احمدآباد بود بنیابت صوبه دارے گجرات مقرر فرموده از اصل و اضافه سه هزارے و دو هزار
سوار نموده مخاطب به شجاعت خان ساختند و بعطاے علم و نقاره سرافرازی دادند و مرتضی قلی بیگ برادر او را باضافهٔ
هزارے پانصد سوار و خطاب رستم علیخان ممتاز ساختند و نیابت فوجدارے پرگنات برودہ وغیره بدو فرمودند و راے
رگهنات دیوان حیدر قلی خان را مورد عنایات اضافه منصب ذات و سوار فرموده براى بندوبست ماے بندر سورت
و صوبهٔ مذکور مقرر و مرخص ساختند و فوجداری سرکار مرادآباد از تغییر معز الدوله عوض متصدی گری بندر سورت باعتماد الدوله
مقرر گشت و صوبهٔ اجمیر بمظفر علی خان که از متوسلان صمصام الدوله و راجه جیسنگه سوائے بود مقرر نموده خلعت و سرپیچ
مرصع و فیل عطا فرموده مرخص نمودند عطیة الله خان پسر عنایت الله خان بخدمت داروغگی ڈاک و فضل علی خان
بداروغگی فیل خانه از تغییر تربیت خان مقرر و خلعتها عنایت شد و سعد الدین خان را که از نزد نظام الملک آمده بود
تسلیم پذیرائے منصب پنجهزارے سه هزار و عطاے نقاره به تجویز نظام الملک نموده خلعت عرض مکرر عطا فرمودند از اخبار
واقعه احمدآباد ظاهر شد که بعد رسیدن خبر عزل راجه اجیت سنگه نیابت او و انتشار این خبر دران صوبه که هنوز سند
نیابت بشجاعت خان نرسیده بود نائب از عملهاے زشت خود که با همه کس نموده بود توهم بسیار بهم رسانیده
خواست که قبل از ورود نائب حیدر قلی خان بهرچه دست رسد شهر را غارت و تجار را تاراج نموده بدر رود
مهر علی خان بخشی معزول آنجا که چندے روز بنیابت راجه و آخر از محاسبهٔ او آزردگے خاطر داشت و حیدر قلی خان
نیز از بخشی مذکور و صفدر خان بابے ملول و مکدر بود هر دو باهم اتفاق نموده نظر بآنکه رفع تعدی آن راجپوت باعث خوشنودی
حیدر قلیخان حاصل آید و حقوق حسن خدمت بر حیدر قلیخان متحقق گردد جمعے را از افاغنه و رعایاے شهر متفق ساخته
بر سر نائب راجه ریختند و جنگے در پیوسته جمع کثیر از راجپوتیه کشته و زخمی گردیدند و نائب مغلوب و محصور در حویلے
گشته با عانت خواهرزاده صفدر خان بابے بخفت و خوارے از شهر برآمد و بعد بیرون شدن از شهر بر بعض محالات

بعضی

ما بین راه دست اندازی بشقاوت ذاتے نموده به جودهپور وطن خود رفت و مهر علیخان و صفدر خان بعد دلجمعی ازین ممر ناهر خان
دیوان احمدآباد را که او هم از رفقای سادات بود پیغام دادن خزانهٔ موجوده و ممانعت از عمل و دخل نمودند و چون جمعیتی فراهم داشت
بعذر خواهش سند به پرخاش پیش آمده جدالے رو داد درین ضمن شجاعت خان مع دست آویز مهر معز الدوله حیدر قلی خان از فضل
رسید و ناهر خان صلح نموده از شهر برآمد و سید نصرت یار خان بارهے صوبه دار عظیم آباد را خطاب رکن الدوله مع اضافه هزار
سوار دو اسپه عطا شد و شیر افگن خان خطاب عزة الدوله و صوبه داری ملتان یافت و از سوانح اکبرآباد بعرض رسید که سه
چهار قلعچه را که مامن مفسدان طرف متهرا در سر راه دار الخلافه واقع بود سعادت خان بهادر بهادر جنگ بعد محاصره و مقابله عظیم
که قریب چار صد کس مردم کارے از طرف سعادت خان و جمع کثیر از ان مفسدان هلاک شدند قلعچه ها را به تسخیر و تصرف پادشاهی
درآورد خلعت و خنجر مرصع مع فرمان عنایت و دلیرے براے بهادر جنگ عنایت شد اگرچه نفاذ امرے که درین خصوص باید
محمد شاه چندان نداشت و توجهے هم بچنین امور چندان نه اما از براے تشبیه به نیکان و هوس عدالت گسترے بنابر ترحمے که
در فطرتش بود حکم نمود که زنجیرے ملحق به برج مثمن با جرسے بیاویزند و سر زنجیر را بطرف دریا در میدان نگهدارند و منادی
نمایند که هر که بر دستی رود و در قلعه رسیدن نتواند بزیر برج مثمن آمده استغاثه نماید و سر زنجیر گرفته بجنباند و نهم شوال جشن جلوس
به تزئین و آئین معمول مستمر در نهایت کر و فر بعمل آمد و هم درین سال مظفر علے خان که بصوبه داری اجمیر مامور شده بود بسبب
نهایت عسرت و بے سرانجامے هنوز از قصبه رواڑے که سه کروهے دار الخلافه است نگذشته بود که خبر حرکت راجه جودهپور
بطرف اجمیر با سی هزار سوار مع زمینداران و راجپوتان اطراف که فراهم آورده بود رسید و چندروز بدین جهت بضرورت
توقف نمود و اجیت سنگه داخل اجمیر گشته اول فرمانداد تا منادے نمایند که هریک از قصابان وغیره اهل حرفه هر کسب و
کاریکه دارند بدان اشتغال در زیده بے اندیشه کارها میکرده باشند و موذنان و خدمهٔ مسجد را طلبیده براى دفعه بدنامی
خود اظهار تبعیت قواعد اسلام و تاکید در اجرای آن و تعمیرات مساجد نمود بعد ازان عمله دارکان پادشاهے را حاضر ساخته
قول نامه و فرمان پادشاه مع نشان پنجه مشتمل بر اقسام و ایمان در بحال داشتن هر دو صوبه اجمیر و احمدآباد تا بقای عمر و دولت
محمد شاه که مادر پادشاه در بیمارے رفیع الدوله و اشتهار سلطنت پسرش روشن اختر محمد شاه نظر بر تکیه راجه شریک و رفیق
سادات است او را با خود متفق و معین کار خود باید داشت نوشته فرستاده بود برآورده نمود و نقل انرا با عرائض خود مصحوب دیوان
پادشاهے نزد صمصام الدوله و روشن الدوله مع عرضداشت حضور فرستاد مضمون مرقومات آنکه اگرچه هر دو صوبه را تغییر نمودن
خلاف عهد و پیمان است اما صوبه داری احمدآباد را بنابر مرضے حضور پیشکش نمودم اگر صوبهٔ اجمیر از راه تفضل بمن بحال ندارند
آبروے من میان همچشمان و اقوام نخواهد بود و در صورت رفتن آبرو اهل غیرت را جان عزیز نیست بنابرین امید دارم
که از انتزاع هر دو صوبه مرا معاف و معذور داشته به بحالے یکے ازین دو صوبه ترحم بحال من فرمایند که سر و جان من مرهون التفات
دو صوبه مذکوره است در ماه ذی الحجه همین سال پادشاه بیگم دختر عالمگیر که زیب النساء نام داشت پدرود این جهان نموده
بعد ورود نوشتهای راجه اجیت سنگه مرضے صمصام الدوله نظر بقلت زر و دشواری جنگ مائل بمصالحه و ترک منازعه گشت
و میگفت که چون صوبه اجمیر مزار اکثر بزرگان و اتصال بدار الخلافه دارد گجرات را باجیت سنگه بحال باید گذاشت و اجمیر را در عمل
یکے از مسلمانان مخلص پادشاه باید داشت و اراده پادشاه و بعض ارکان دولت خصوص حیدر قلی خان بران قرار یافت که تنبیه
و تادیب او باید پرداخت بعد گنگاش بسیار که هیچ یک از امرای حضور تن بمهم او نمیداد بتجویز حیدر قلی خان سعادت خان بهادر

را از اکبرآباد بتاکید طلب حضور نمودند سعادت خان بمجرد رسیدن حکم چون جرأت داشت بطریق الیغار در اواخر ذیقعده خود را بحضور رسانید و بکارکنان و لشکریان خود تاکید نمود که لشکر و سرانجام کارزار متعاقب بلاتوقف برسد بعد ملازمت که استدعای اسباب مهم بمیان آورد بعض امرای جبان راضی برفاقت او نگشتند و از حضور نیز در اعانت قصوری بظهور رسیده عائق عزیمت او شد درین ضمن خبر رسید که مظفر علیخان بسبب عسرت و تهیدستی در تقاضای تنخواه سپاه گرفتار آمده در سه موضع معتبر نواح اجمیر تاخت اما ال و مواشی غارتگران لشکر برده او همچنان گرفتار تقاضا ماند و ازین گرفتار بجان آمده هرچه داشت و نداشت حتی فیل و اسپ سواری بسپاه داده از دست آنها خلاصی یافت و از خوف سپاه ملازم و غلبه راجپوتیه خود را آنبیر نزد نائب راجه جیسنگه رسانید و خلعت و فرمان صوبه داری نزد صمصام الدوله واپس فرستاد درهمین حالت هر دو پسران راجه اجیت سنگه با جمعیت کثیر متعاقب هم چار پنج دهات پادشاهی را تاختند و همدران زودی جمعی از مفسدان و زمینداران آن نواح نظر بآشوب زمان و اشعار اجیت سنگه بر قصبهٔ نارنول تاخت آوردند بایزید خان فوجدار آنجا که برای گشت بیرون برآمده بود طاقت مقابله آنها در خود نیافته رو بفرار نهاد و خواهرزادهٔ او که در قصبه بود حرکت مذبوحی نموده بحال خود ملحق شد شرفای نارنول بر سر مال و ناموس خود جنگیده برخی ناموس را باصطلاح و قانون هند جوهر کرده بشهادت رسیدند و مفسدان متغلب تمام قصبهٔ نارنول را خاطرخواه خود تاخته رخت بربدن مرد و زن نگذاشتند و جمعی را اسیر ساخته بردند بعد استماع اینخبر تادیب و تنبیه راجه اجیت سنگه صمصام الدوله بعهدهٔ خود گرفته پیش خیمه را بیرون فرستاد اما چون از ابتدا میان مغلیه و صمصام الدوله نفاقی مضمر بود و اندیشه قلت خزانه هم داشت بلیت و لعل میگذرانید و حیدر قلی خان باوجود سوء مزاج که از سابق با خاندوران داشت درین مهم یکدل گشته در خلا و ملا بقسمهای غلاظ و شداد رفاقت بی نفاق را متعهد شد و تبعیت بدل و جان قبول نموده صلاح برآمدن براین مهم میداد و بنا بر او لی می نمود و خیمهٔ خود را بیرون فرستاده بر اولی بعهدهٔ خود گرفت خاندوران صمصام الدوله صلاح در جنگ اجیت سنگه ندیده با پادشاه در خلوت بعرض رسانید که اگر خدا نکرده او غالب آید باز اصلاح این کار درین نفاق و شقاق مشکل که تواند شد و در صورت هزیمت هم راجه اگر خود را بوادیهای صعب المسالک کشد و مهم بطول انجامد خزانه کو و کرا طاقت که از عهدهٔ تعاقب او برآید فی الحقیقه بقول مشهور آنکه از نفاق و عدم اتفاق اندیشیده جرأت باقدام این مهم که متعهد گشته بود ننمود بعد از ان قمرالدین خان کمر عزیمت بسته این مهم را متکفل شد و التماس رهائی قطب الملک و نجم الدین علیخان از قید و سپردن ایشان هر دو بخود کرد و بعضی تکالیف دیگر هم که خلاف مرضی پادشاه و مقربان بود التماس نمود چون برآمدن قطب الملک از قید مقبول اکثر طبائع نبود فسخ عزیمت اعتمادالدوله نیز شد و درین حالت چون انواع سخنان در میان می آمد خاندوران ترک آمد و رفت دربار نموده چندروز خانه نشین گردید پادشاه در اصلاح و آشتی مدار المهامان سلطنت کوشیده رفع ملال و کدورتها نمود و ارادهٔ مهم راجه اجیت سنگه ازین گرگ آشتیها بالمره از میان برخاست و ظاهراً نوشتهای صمصام الدوله مشتمل بر دلجوئی و متوقع گردانیدن راجه متواتر رفته اجیت سنگه را از ارادهٔ فاسدیکه داشت باز آورد درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک که بعد فراغ بندوبست طرف کرناتک اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده هفتهٔ ماه مذکور عازم حضور گشت و به برهانپور رسیده دیانت خان را که سابق بخدمت دیوانی دکهن از حضور مامور شده بود خلعت و فیل بخشیده بران کار مرخص ساخته به پادشاه رسیده در شهر انتشار یافت و جمیع تدابیر سرانجام و انتظام امور تا آمدن نظام الملک موقوف ماند از وقائع پیشاور و کابل بعرض رسید که مبارز الملک سربلندخان خانزاد خان پسر خود را که

به کابل فرستاده بود خانزاد خان بعد فراغ بندوبست به پیشاور نزد پدر می آمد در منزل غریب که محمد امین خان پسر خانخانان منعم خان بغارت رفته بود افاغنه باز دحام مور و ملخ فراهم آمده سر راه بر فوج خانزاد خان گرفتند جنگ عظیمی روی داد بعد تردد لب خانزاد خان و همراهیانش بظهور رسید و شیخ مجاهد که جماعه دار عمده هراول بود زخمی گشته دستگیر گردید و قریب هفتصد هشتصد نفر بکار آمد هزیمت بفوج سربلندخان افتاد و دو اسپ سواری خانزاد خان هم از ضرب گولهٔ تفنگ غلطیده بخاک هلاک افتاد و بخانزاد خان نیز پوست مال زخمی رسیده دانست که کار از اختیار گذشته مجال اقامت نیست ناچار با معدودی چند جان بسلامت از ان میان بدر برد و تمام فیلان و توپخانه و بنگاه و لشکر بتاراج افاغنه رفت و عبدالصمد خان بنابر اینکه زکریاخان پسر او صوبه داری کشمیر یافته بود خبر شورش و فساد اشرف الدین پسر محتوی خان با نائب عنایت الله خان و محصور و مغلوب شدن نائب مذکور شنیده با سه چار هزار سوار مغلیه وغیره بطور الیغار شتافته خود را رسانید و اشرف الدین مخوف گشته مقابله را مناسب ندیده بی جدال و قتال بانفعال و معذرت پیش آمده اطاعت نمود و مواد فساد تسکین یافت عبدالصمد خان جمیع منصبداران متعینه و یومیه داران و وظیفه خواران را بتقصیر التهاب نائرهٔ فساد و مخذول داشتن نائب منصوب معاتب ساخته جاگیر و مدد معاش همه آنها را بضبط و تصرف خود در آورد +

ذکر تولد صبیه در حرم سرای شاهی و کتخدائی ملکه زمانی دختر فرخ سیر با محمد شاه

شب پنجشنبه بیست و نهم محرم الحرام سنه ۱۱۳۲ هجری صبیه در خانه محمد شاه متولد گشت و شب سه شنبه نوزدهم صفر المظفر سنه ۱۱۳۲ هجری شادی کتخدائی محمد شاه پادشاه با ملکه زمانی دختر محمد فرخ سیر بکمال زیب و زینت لائق شان سلطنت بعمل آمده بطالع اسد نکاح خوانده شد و رسوم آرایش و نثار و آتشبازی و رقص و سرود بطور معهود هندوستان بعمل آمده ملکه مذکوره کدبانوی مشکوی پادشاهی گشت +

آمدن نظام الملک در حضور و مامور شدن بوزارت و بعض سوانح دیگر

نظام الملک بعد الفراغ از بندوبست ممالک دکهن و دلجمعی از صلاح مفاسد حدود کرناتک وغیره که رو داده بود نهضت نموده بدارالخلافه شاهجهان آباد رسید و روز پنجشنبه یازدهم ربیع الثانی سنه مذکوره آخر روز بملازمت پادشاه شرف یاب گردید و روز یکشنبه پنجم جمادی الاولی سنه مذکوره قبل از انقضای نصف النهار بعنایت وزارت ممتاز و بعطای خلعت چارقب و قلمدان موافق ضابطه سرافرازی یافت و روز سه شنبه سوم جمادی الاخری سنه مذکوره جشن عید نوروز موافق قاعدهٔ مستمره بعمل آمده لقب پادشاه که اول ابوالظفر مقرر شده بود بابوالفتح ناصرالدین تبدیل یافت و روز پنجشنبه ششم رجب المرجب سنه مذکوره دیوانی خالصه براجه گوجرمل مفوض شد و روز یکشنبه نهم شهر مذکور آخر روز بشیخ سعدالله دیوانی تن تقرر یافت اما بعض امرای حضور خصوص حیدر قلی خان در مقدمات مالی و ملکی خلاف رای آصف جاه دخل می نمود پادشاه پاس خاطر آصف جاه ضرور دانسته حیدر قلیخان را بصوبهٔ احمدآباد گجرات بود مرخص نمود و حیدر قلیخان در انجا رفته عملی نمود که مثل آن در هیچ عصر و زمان نشان نمیدهند و اقتدار بسیاری بهم رسانید نظام الملک که امیر دیرینه سال مزاج گرفته جاه طلب و اقتدار جو بود بعد وزارت خواست که راتق و فاتق مهام سلطنت خاطرخواه خود گشته بانتظام امور پردازد و پادشاه را نیز دلالت بکار اشیاری

و وقار و تهذیب اخلاق و اوضاع و تادیب اتباع و تقسیم اوقات بانفصال معاملات خلق که رضاجوئی خالق بشرط عدالت در آنست
و برای توجه در انتظام عظائم امور سلطنت و غیر آن از مهمات لائقه سعی نمود پادشاه را بغرور دولت و جوانی و میل طبیعت بملاعب
و ملاهی مقبول خاطر نمی افتاد امرای دیگر خصوص صمصام الدوله و خود نظام الملک در حضور بنا بر کساد بازار خود ها نمی خواستند و همیشه
بکج داری و مریز میگذشت تا آنکه بتحریک امرا و خواجه سرایان حضور حیدر قلی خان شوریده پا از حد خویش بیرون گذاشت و چون او
نیز مرد صاحب جرأت و اقتدار طلب بود و در صوبهٔ گجرات زرهای وافر از تحصیل صوبه گجرات و جاگیرات خود و هم از ضبطی خانه
عبد الغفور بهره که کثرت دولت او مشهور آفاق بود بهم رسانید و حساب خزاین او از کردها در گذشت نخوتی بیدا کرده در دل
خود باراده عروج بمعارج امیر الامرا حسین علیخان بهادر خیالهای لیست باغوای امرای حضور عازم استیصال نظام الملک که
وصول بنیل مقاصد خود با وجود او متعذر میدید گردید و پادشاه و امرا که خواهان برآوردن نظام الملک از حضور بودند مهم او را
وسیلهٔ ارادهٔ خود شمرده مستدعی انفصال امر حیدر قلی خان و عزل او از گجرات بدستیاری نظام الملک شدند نظام الملک
که حرص وافری براندوختن زر و توسع قلمرو حکومت خود داشت قبول این مهم نمود و همدرین عرصه شب دوشنبه غره محرم الحرام
سنه ۱۱۳۵ هجری قریب بوقت صبح کاذب صبیه از بطن ملکه زمانی دختر فرخ سیر متولد شد و روز دوشنبه پانزدهم محرم الحرام سنه
مذکوره خلعت صوبه داری گجرات نظام الملک را بتغیر حیدر قلی خان عطا شد و روز پنجشنبه دوم صفر المظفر سنه مذکوره بعد
انقضای نصف النهار نظام الملک بصوبه احمد آباد گجرات از حضور رخصت یافته عازم مهم مذکوره گردید ✦

ذکر کشته شدن نیل کنٹھ ناگر نائب سعادت خان بهادر در اکبر آباد و تغیر یافتن صوبهٔ اکبر آباد از سعادت خان و تفویض یافتن صوبهٔ مذکور براجه جیسنگه و مهم چورامن و مفتوح شدن تهون قلعه جات

ظاهرا برهان الملک سعادتخان بهادر را علاوه صوبهٔ اکبر آباد صوبهٔ اوده که براجه گردهر بهادر بود مقرر شد برهان الملک ببندوبست صوبه جدید
خود رفته رای نیل کنٹھ ناگر نائب خود را در صوبه اکبر آباد گذاشته بود نیل کنٹھ مذکور روزی بتجمل سوار فیل با جمعیت مناسب در راه
میگذشت یکی از جاتان بر سر درختی پنهان گشته بخاطر جمع نشسته بتحریک یکی از عمده زمینداران نیل کنٹھ مذکور را نشانه تفنگ
خود ساخته چنان زد که گلوله آن بسینهٔ او نشسته از پشتش بدر رفت برهان الملک عازم بود که مالک هر دو صوبه بوده انتقام
نائب خود بگیرد صمصام الدوله فرصت یافته صوبه داری اکبر آباد بتغیر برهان الملک بجی سنگه سوائی راد هانید و برهان الملک
را فقط صوبه داری اوده مسلم ماند و راجه جی سنگه بتنبیه چورامن جات بعد عطای صوبه داری اکبر آباد مامور شده
بجنگ چورامن و تسخیر قلعه او که تهون نام داشت پرداخت و قاصد اخراج او از زمینداریش گردید و بدن سنگه برادرزادهٔ
او را با خود متفق ساخته مدتی به تسخیر قلعه مذکور اهتمام می نمود تا آنکه محکم سنگه پسر چورامن با پدر خود روزی در عین
مجلس گستاخی که لائق شان پدری و پسری نبود نمود و پدر را خفته خاطر گشت چورامن شفقت پدری را کار فرما گشته
تدارکش مناسب ندید اما از افراط غیظ بغلبهٔ جهالت که اکثر در طباع هنود میباشد خود را مسموم نموده هلاک شد و محکم سنگه
بجای او نشست چون سبکسر بی مغز بود از عهدهٔ امور ریاست و مهم راجه جی سنگه استماله رعایای زمینداری چورامن
و تالیف قلوب سرداران قومش فرمان داد بدن سنگه بکار مامور اهتمام تمام نموده رفقای محکم سنگه را با خود متفق ساخت
محکم سنگه بر احوال آگهی یافته از قلعه بگریخت و شب پنجشنبه نهم صفر سنه ۱۱۳۵ هجری تهون مفتوح و مسخر و بدن سنگه

بجای محکم سنگه مقرر شد و راجه گردهر بهادر بصوبه مالوا سرافرازی یافته و باو جین رسیده نظم و نسق آنجا قرار واقعی نمود ✦

ذکر آشفتگی احوال حیدر قلیخان و غالب شدن نظام الملک بر حیدر قلیخان و احوال او باجمال

نظام الملک چنانچه نگاشتهٔ قلم وقائع رقم گشت صوبه داری گجرات یافته بعزم تسخیر آن ملک روانه گردید و افواج و اسباب
لائق سرانجام داده از اثنای راه تدبیر منحرف ساختن ارباب افواج او پیش نهاد خاطر ساخت و بارسال رسل و رسائل
جماعهٔ مغلیه و تورانیه و افاغنه بابی و غزنی و سنی که لشکر او بسیاری ازین قوم بوده اند اکثری را بطرف خود مائل و از حیدر قلیخان
منحرف گردانید چنانچه شجاعت خان و رستم علیخان و مهر علیخان گجراتی و صلابت خان و زبردست خان بابی و اسد خان غزنی
و دیگر سرداران بنی و مغلیه و تورانیه دل دگرگون کرده متفرق شدند و نظام الملک تا جهالوه قریب گجرات رسیده معز الدوله
حیدر قلیخان بمشاهدهٔ این حال در خود تاب مقاومت با آصفجاه ندیده علت مالیخولیا بتمارض بهم رسانید و رفقای دیرینهٔ او در محفه
بیماری اختیاریش نشانیده ره گرای حضور شدند آصفجاه بگجرات رسیده بانتظام آنجا متوجه گردید بعد الفراغ از امور ضروریه صوبه گجرات
بحامد خان عموی خود که بشاهزاده جنگلی شهرت داشت داد و خود بنا بر بندوبست بصوبهٔ مالوه که بتغیر گردهر بهادر بنظام الملک
مرحمت شده بود آمد و از انتظام آنجا دلجمعی نموده عظیم الله خان را که پسر عمهٔ اش بود نیابت آنجا داد و خود بحضور بازگشت
حیدر قلیخان باز رو اسباب که همراه داشت بحضور رسیده چند روز معطل بود روز یکشنبه سیزدهم جمادی الآخری
سنه ۱۱۳۵ هجری نوروز شد و همدرین روزها بنیکو سیر رحلت نمود و شب شنبه یازدهم رجب المرجب سنه مذکوره پاسی از شب
مانده صبیه جهان افروز بانو بیگم نام از بطن روشن آبادی در خانه محمد شاه متولد شد و ظاهرا حیدر قلیخان بعد معاودت از گجرات
در غیبت نظام الملک مورد مراحم پادشاه گشته چون تنبیه اجیت سنگه و دشمنی و تمرد او ملحوظ بود بصوبه داری اجمیر مامور گردید
و حیدر قلیخان هم که مرد صاحب جرأت و دشمن دیرینه اجیت سنگه بود قبول نموده بکمنتی که مهیا داشت اسباب مدافعه راجه مذکور
آماده ساخت و بمهم او حسب الامر حضور پرداخت و بر سر اجیت سنگه تاخت آخر شعبان المعظم سنه مذکوره راجه مرقوم را گریزانید
و همدرین سال پسر سیدی قاسم کوتوال را نزدیک بجای عدالت یکی از جماعه سرخ پوشان بزخم کارد از پا در آورد و
سرخ پوشش هم بزخم شمشیرش مجروح گشت و روز یکشنبه غره شوال المکرم سنه مرقومه نظام الملک بعد الفراغ از انتظام گجرات
و مالوه معاودت نموده ملازمت محمد شاه نمود و روز پنجشنبه بیست و چهارم ذی القعدة الحرام سال مذکور بعد مرور یک و نیم ساعت
نجومی پسری در خانه محمد شاه متولد گردید و در نصف آخر محرم الحرام سنه ۱۱۳۶ هجری ستارهٔ ذو ذنب در کواکب برج دلو نمودار
شده قریب ده دوازده روز ظاهر و بعد از آن مخفی گشت و همدرین ماه پسر کلان پادشاه انتقال نمود ✦

ذکر آزردگی نظام الملک از پادشاه بنا بر بعضی حرکات و تنافر طباع امرا از نظام الملک و رجوع وزارت باعتماد الدوله قمر الدین خان پسر محمد امین خان و رفتن او بصوبه های ممالک دکهن و تفصیل بعض امرا و ارکان حضور

ارکان سلطنت و اعیان مملکت مثل اعتماد الدوله قمر الدین خان بخشی دوم و داروغه غسل خانه و صمصام الدوله امیر الامرا
بخشی اول و صاحب رساله والاشاهی و اعلی شاهی و روشن الدوله ظفر خان بخشی سوم و سید صلابت خان بخشی

چهارم و خان سلمان عزة الدوله شیر افگن خان و بعد از و برادرش لطف الله خان صادق صاحب سال سلطانی و صدر الصدور میر جمله ترخان و ناظر و داروغه صرف خاص حافظ خدمتگار خان خواجه سرای عالمگیرے و با نتقال او روز افزون خان و دیوان خالصه راجه گوجرمل بعد از و شرف الدوله ارادتمند خان و بعد از و راجه بخت مل و دیوان تن شیخ سعد الله و میر آتش اول حیدر قلیخان و بعد از و سعد الدین خان و باز از و حیدر قلیخان و بعد از و مظفر خان برادر صمصام الدوله و داروغه خواصان برهان الملک و نائب او احمد قلی خان و میر توزک اول امین الدوله و دوسی داور داد خان و داروغه گرزداران مبارز خان و بعد انتقالش آغر خان و داروغه خاص اجلو و حسنلو قدیم میر حسن خان کوکه و عرض مکرر نعلے احمد خان کوکه و داروغه نهر فیض علی حامد خان و داروغه فراش خانه بوعلی خان قوربیگی و بخشی احدیان سنور خان برادر روشن الدوله بخشی شاگرد پیشه عنایت خان راسخ پسر خان صادق قراول بیگی اله وردیخان خدمت جیب فیض بر بهروز خان و جیب خاص به جاوید خان خواجه سرایان جواهر خان داروغه جواهر خانه بختاور خان داروغه باورچیخانه وجیه خان داروغه قهوه خانه فضل علیخان داروغه فیلخانه سید قطب الدین علیخان بنگهوری داروغه جنسی لسین خان داروغه سنج پوشان و قولداران اله یار خان قلعه دار شاهجهان آباد قائم خان پسر روشن الدوله داروغه وقائع کل و ڈاک حکیم معصوم علے خان داروغه سوانح و ازین مقوله هر یکے بکارے مامور بود لیکن روشن الدوله دخل بسیار در مزاج پادشاه بهم رسانیده بازار حق السعی گرم نموده بر آمد کار مردم سعے نمود و دختر شاه جان محمد درویش مشهور بکوکے تقریب وافر در حضور محمد شاه بهم رسانیده قلمدان پادشاه باو مفوض و از طرف پادشاه صاحب دستخط گشته در اندرون محل بر عرائض مردم حاجتمند توقیع میکرد و عقل دوربین قرین حیرت گردیده این نکته سے سرائید

رباعے نوبت زکیان بپاکیان افتاده است ✦ بازوے شگرف بمیان افتاده است ✦ شاید که سپهر سفله بر قصد زنان ✦ شمشیر زدن بدست زنان افتاده است ✦

پادشاه چون جوان سبکعزم و کم جرأت بود مشغول عیش و طرب گردیده در امریکه اشد ضرور بود توجهے نمود در غیبت مصاحبت با عمدة الملک امیر خان و دیگر امرازادگان رنگین مزاج خوش طبع در خاطر تمکن جا یافته بامور سلطنت و انتظام ملک و ملت التفاتیکه باید سے نمود و باین سبب اندک اندک خوف و هراس از دل امرا و رؤسای هر فرقه بلکه عوام الناس برخاسته هر کس در دماغ خود خیالے مے پخت و بجاے خود نشسته در باطن دم از استقلال میزد نظام الملک میخواست که پادشاه به تبعیت رای او اوضاع خود را بیاراید و رغبت مصاحبت رنگین مزاجان که محمد شاه داشت و زمام اختیار کارها که بدست کوکے و امراے دیگر بود از دل پادشاه و دست امرا بر آید بسبب تکالیف چنین امور که بر طبائع سلطان و ارکان دشوار و گران بود پادشاه و امرا از صحبت نظام الملک نفور و همیشه او را استهزاے نمودند و در غیبت کلمات رکیکه در حق او مذکور مے شد نظام الملک از جهات مسطوره ستکره از حضور گردیده عازم از اکثر خود که صوبه هاے دکهن و گجرات بود گشت و تهیج مواد فساد خاطر نشان خود ساخت و اظهار انزجار و ملال از آمد و رفت دربار کرده در خانه خود نشسته مستدعی ترک مناصب و وزارت گردید اما چون متامل و متحمل بود زود از جا در نمی آمد محمد شاه و امرا بر بانی الضمیر او اندکے پے برده در فکر تدارک و استرضای او افتاده قاصد بودند که از ناخوشنود بوده دوری گزیند او نیز اراده این اشخاص دریافته برای خود غنیمت دانست تا آنکه وسائط و وسائل در میان آمده بظاهر رفع کدورت بعمل آمد و نظام الملک روز دوشنبه دوم صفر المظفر سنه ۱۱۳۶ هجرے بملازمت پادشاه نمود و بمهربانیهاے بے اصل خوشنودش ساختند ✦

شورانیدن امرای حضور مبارزخان صوبه دار برهانپور را بر آصفجاه و کشته شدن مبارزخان

به تقدیر خالق مهر و ماه

امرای حضور بر آزردگی خاطر آصف جاه همت گماشته شقه خاص پادشاهی در کمال اخفا بمبارزخان ناظم برهانپور فرستادند که اگر تواند صوبه های مذکور از دست گماشتهای آصف جاه انتزاع نماید عنقریب فرمان نظامت دکهن هم متعاقب خواهد رسید و آصف جاه بر فتنه انگیزی امرای حضور آگهی یافته اظهار ناموافقت آب و هوای شاهجهان آباد و موافقت هوای مراد آباد بهانه نموده برای شکار آن طرفها از پادشاه روز یکشنبه بیستم ربیع الاول سنه ۱۱۳۶ هجرے رخصت گرفت و اندک مسافتی آنطرف رفته بجانب دکهن عطف عنان نمود و بر جناح استعجال خود را بملک دکهن رسانید و مشغول تهیه اسباب حرب و کارزار گردید مبارزخان باستیلای وهم فتح و ظفر و اختصاص یافتن باعلے مراتب دنیا در دام بلا افتاده باتفاق ابراهیم خان برادر داود خان پنی و ابنای شیخ نظام و اولاد شیخ منهاج سرداران دکهن که مخالفت آصف جاه در جان و دل با آب و گل ایشان سرشته بود سر بشورش برداشته اسباب حرب و کرب آماده ساخت و بعد تهیه سامان جنگ با آهنگ رزم آصف جاه بر آمده معسکر ساخت و لشکرے بخوبی آراست آصف جاه برادرزاده مبارزخان آگهی یافته بمجادله او شتافت بعد مقابله روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام سنه ۱۱۳۷ هجرے مقابله عظیم و جنگے صعب چنان رو داد که چهار هزار مرد و چار فیل در میدان کشته افتاد و فتح و ظفر نصیب آصف جاه گشته مبارزخان مع پسران و رفقا باخرت شتافت آصف جاه عرضداشت متضمن فتح خود بقید اسامی کشته های معرکه ناکاسته که از طرف مبارزخان جان سپاری نمودند نوشته مع اشرفیهاے نذر مبارکباد و بعض موال مقتول موافق معمول ضمیمه ارسال حضور نمود و خود فارغ البال بر تمام صوبجات دکهن تمکن یافته بنا بر تعجیز امرای دولت و پادشاه کم جرأت پرداخت و قمرالدین خان بعد هفت ماه از کوچ نظام الملک بخطاب جملة الملکی و وزارت سرافرازی یافت و بعد استمزاج آصف جاه قبول فرمود ✦

آمدن حیدر قلیخان از اجمیر و مامور شدن بخدمت میر آتشی حضور

چون صحبت آصف جاه و پادشاه ناچاق و نفاق همدیگر ظهور و بروز نمود و از هر دو طرف مدارا و مماسات بعمل سے آمد خصوص بعد جنگ مبارزخان که اندک پرده از روے کار برخاسته بود پادشاه حیدر قلیخان معز الدوله را مخلص یکرنگ صاحب شوکت جرأت آهنگ دانسته نزد خود طلبید و حیدر قلیخان روز جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره از اجمیر بدار الخلافه شاهجهان آباد رسیده دو ساعت نجومی از روز بر آمده بملازمت محمد شاه حاصل نمود و بتفویض میر آتشی و عنایت خلعت خاص اختصاص یافت و سعد الدین خان تورانی که متوسل آصف جاه و از دست گرفتهای او بود معزول از خدمت مذکور گشت و نیز راجه گردهر بهادر که بعد او لے بتغییر نظام الملک صوبه داری مالوا یافته بدار الملک اجین شتافت و بانتظام صوبه چنانچه باید پرداخت و عظیم الله خان که از طرف نظام الملک بکارهاے آنجا اشتغال داشت برخاسته بشاه جهان آباد آمد ✦

بر انگیختن آصف جاه عموی خود حامد خان را به تمرد و عناد و مهیا شدن او به بغی و فساد

آصف جاه بعد ظفر یافتن بر مبارزخان و مشاهده احوال امرای حضور بیلاسے کنتهاجی سرداران مرهٹه را با عموی خود حامد خان که صوبه دار گجرات بود متفق ساخته اشاره بطغیان و عصیان نمود و حامد خان حسب الاشعار گماشتهاے جاگیرداران و

فوجداران حضور را بیدخل ساخته کوس لمن الملک الیوم نواخت اخبار ابتری و نافرمانی بری او باتفاق مرہٹه بحضور رسید ارکان دولت در تدارک آن بناء مشاوره باہم گذاشته ہر یکی رائی میزد پادشاه بمشاہدهٔ ازدحام تورانیان قاصد استخلاص قطب الملک از حبس گردید و بوساطت معتمدی پیغام فرستاد که الحال ہم از شما چیزے میتواند شد قطب الملک معروضداشت که اگر دست شفقت پادشاه بر سر این فدوی درگاه سایه گستر شود ہمین که شرف ملازمت میسر آید پنج شش ہزار سوار مہیا و ہرگاه بکارے مامور شوم انچه مرکوز بندگان حضور باشد بظہور میتواند رسید مخالفان باستماع اینخبر ظاہرا بمکر و تزویر آن سید اسیر مظلوم را مسموم نموده بآبائے کرامش ملحق ساختند +

ذکر متعین شدن سربلند خان بتادیب حامد خان وخلاصے نجم الدین علے خان بہادر وہزیمت یافتن حامد خان وبہم رسیدن فتنه برکیان در ممالکت ہندوستان

مبارز الملک سربلند خان بعد تغیرے از صوبه کابل ومنصوب شدن ناصر خان بصوبه داری مذکور بوساطت روشن الدوله در خانهٔ خود مدتے بیکار نشسته آمد و رفت دربار کمترے نمود چون قطب الملک برحمت ایزدی پیوست بالتماس عمده ہای حضور خصوص بمشوره حافظ خدمتگار خان که براصابت رای وحسن عقیدت او پادشاه را اعتماد بود مقرر شد که مبارز الملک بتادیب وتنبیه حامد خان باغی متعین وصوبه داری گجرات بتغیرے نظام الملک بامساعدهٔ مناسب بخان مذکور عنایت گردد چون سربلند خان از مدتہا بیکار ومعطل و اسباب وسامان سرکارش مختل بود سال سی وہفتم از ماه دوازدہم مبلغ یک کرور روپیه نقد بطریق مساعده از خزانهٔ عامره یافته بتسخیر گجرات وتادیب حامد خان از حضور پادشاه مامور گشت بلکه مخفی به لشارت عنایت وزارت نیز مبشر گردید سربلند خان باعانت ورفاقت خود مستدعا و استخلاص نجم الدین علیخان بہادر برادر قطب الملک که او ہم مقید بود نمود چون محمد شاه از وقتیکه نجم الدین علیخان برای برآوردن او از حبس قلعه شاہجہان آباد آمده ہمراه خود برده بود نظر التفات بحال خان مذکور داشت لطیب خاطر قبول نموده روز جمعه بیست ودوم رجب ۱۱۳۴ ہجری آخر روز از حبس برآورده وخلعت عنایت باشمشیر بسید نجم الدین علیخان بہادر مرحمت نمود وسربلند خان ونجم الدین علیخان از حضور رخصت یافته ہردو امیر بریک فیل سوار شده داخل خیمه ہا شدند و فوجے از سادات ودیگر رفقای قدیم بر سر نجم الدین علے خان جمع آمده صورت اقتداری بہم رسید ومبارز الملک که سپاه دوست بود واز صوبه ہای ہند ہیچ صوبه نمانده که سالے چند صوبه دار آنجا نبوده باشد وسرداران سپاه که رفیق دیرینه ودولت خواه او بوده در بیکارے ووقت کار ہمیشه چشم انتظار براه دولت واقتدار او داشتند در اندک زمانی از جاہای متفرق نزد او جمع آمده لشکر شایسته فراہم گشت مبارز الملک سند نیابت بشجاعت خان گجراتی فرستاد حامد خان بنابر عدم مقدرت برخود پیچیده از گجرات برآمد ودر موضع دہد اقامت نموده کنتا نام غنیمی را بکمک خود طلبید وخود ہم جمعیتے فراہم آورده باتفاق غنیم مذکور بر سر گجرات رفت شجاعت خان ہم از گجرات برآمد وبا حامد خان جنگیده نقد ہستی درباخت رستم علیخان برادر شجاعت خان که حاکم بندر سورت بود خبر قتل برادر شنیده اسباب محاربه سامان نموده پیلاجی کایکوار را که دران حدود ہنگامه آرا بود باخود متفق ساخته از بندر سورت برآمد حامد خان با جمعیت خود وکنتاجی قریب بیست ہزار سوار بود از احمد آباد کوچیده کنار دریاے مہی تلاقے فریقین روی نمود پیلاجے کایکوار اگرچه رفیق رستم علے خان بود اما بدلالت کنتاجے با حامد خان اتفاق داشت رستم علیخان ہم بدغاے آن مرہٹه بقتل رسید و

حامدخان

حامد خان مظفر گردید بعد استماع اینخبر مبارز الملک که بر دو راہه اکبر آباد واجمیر متردد ومتوقف بود بامید ایفاے وعدهٔ وزارت باتفاق نجم الدین علے خان بسرعت برق بیتاب شد واز پادشاه استمزاج نمود چون کوکب اقبال تورانیان در عروج بود وفا بوعدهٔ مذکور مقرون بصلاح نگشته حکم کوچ بطرف گجرات صدور یافت وراجه گردہر بہادر بتغیرے نظام الملک صوبه داری مالوا یافته بکار خود مرخص وروانه صوبه مذکوره گردید ونجم الدین علیخان بعارضه بیماری چند روز در حضور مانده بعد صحت صوبه دارے اجمیر یافته متعین مبارز الملک گردید وپادشاه از فتنه پردازے وہنگامه سازے نظام الملک باقاطبهٔ فرقهٔ تورانیان بدظن وآزرده خاطر گشته کینه اینہا در دوش بازگرفت بعض صوبه داری ودیگر خدمات که باعتماد الدوله قمر الدین خان بود از نامبرده تغیر گشته بدیگران مقرر گردید وبرہان الملک رخصت بندوبست صوبه یافته بنابر انتظام معاملات آنجا نہضت نموده ولسرانجام مہام صوبهٔ خود پرداخت وسربلند خان سال سے وہشتم از ماه دوازدہم بطرف گجرات شتافت ونجم الدین علے خان بسبب نے اسبابے که از مدتہا مقید مانده چیزے نداشت چند روز توقف نموده منتظر اجتماع اعوان وانصار از رفقاے دیرینه واخوان بے کینه خود ماند بعد فراہم آمدن آنہا متعاقب سربلند خان شتافته بلشکرش ملحق گشت وحامد خان باتفاق کنتا وپیلاجے کایکوار سرداران مرہٹه بقصد محاربه از گجرات برآمد ہرچند مبارز الملک بحامد خان نصائح برنگاشت سودے نداد وحامد خان بخشے خود امان بیگ را بافوج غنیم بجنگ مبارز الملک فرستاد سربلند خان ونجم الدین علی خان جنگ عظیم با بخشی حامد خان وہردو سرداران مرہٹه نموده غنیم را گریزانیدند وامان بیگ در میدان کشته شد وشیخ الیار ملکه بسے بخشے وسردار معتمد سرکار مبارز الملک از راه دیگر داخل قلعه احمد آباد شده شہر را بتصرف خود درآورد وحامد خان شکست خورده پیش نظام الملک رفت سال دیگر نظام الملک جماعهٔ مرہٹه را بتحریک وتحریص بجنگ سربلند خان نموده وشریک حامد خان گردانیده بطرف گجرات فرستاد بعد رسیدن آنہا در حدود گجرات جنگہاے صعب با مرہٹه ہا روبداد ونجم الدین علے خان بشجاعتے که از آبا واجداد خود میراث داشت بکر جنگ مرہٹه ہارا چنانچه بایدزد ومرہٹه ہا علے الغفلة بده نگر وبیل نگر جاگیر امیر الامرا تاخت وتاراج نمود خانزاد خان پسر سربلند خان وسید نجم الدین علے خان بجمعیت شصت ہزار سوار وپیاده ہاے عرب وفرق دیگر وچند صد ضرب توپ خرد وکلان مقابل مرہٹه در میدان کنبایج بندر درآمده جمعے کثیر از آنہا کشته بقیة السیف را منہزم گردانیدند وتا آب زبدا عنان از تعاقب شان بازنگرفته از حدود گجرات بیرون ساختند چون مبارز الملک فوج بسیار ہمراه داشت پنج لک روپیه ماه بماه بر سبیل ہنڈوی از حضور بموفقت ناظر خدمتگار خان وبعد مردن ناظر بمعرفت بخشے سوم روشن الدوله بمبارز الملک میرسید تاخلل در تسلط او بران ملک نشود ومقرر شده بود که تابندوبست آن صوبه قرار واقعے نشود ومداخل صوبهٔ مذکور بجمعه عائد سرکار مبارز الملک نگردد زر مذکور ماه بماه از حضور باو میرسیده باشد چون خبر فتح مذکور بحضور رسید بصوابدید صمصام الدوله حکم برطرفی فوج زیاده وموقوف شدن اعطاے دراہم بسربلند خان رفت تا این حکم بسربلند خان نرسیده بود صیت سطوت پادشاہی دران صوبه بلند وسرکشان متمرد خسته حال ودستمند بودند +

ذکر انحطاط درجات روشن الدوله وکوکے وشاه عبد الغفور واخذ وجر کردن ہا در حضور از ثلثه مذکوره ومعزول شدن سربلند خان از گجرات بسعے صمصام الدوله ومنصوب شدن ابہے سنگه ومقابله باہم ودیگر معاودت سربلند خان بشاه جہان آباد وقوعے

شدن مرہٹہ از ضعف و سستی ابھے سنگه

روشن الدوله بهادر هر چند صفات حمیده بسیار داشت لیکن چون بنای کار او بر رشوت بود و نقدی دوازده لک روپیه بابت صوبهٔ کابل که سال بسال از خزانهٔ عامره حوالهٔ روشن الدوله میشد نصف فرستاده نصف را خود متصرف میشد و همین قسم در امور دیگر هم بعمل می آورد و امرا را باهم منازعات بود پرده از روی کارش برخاسته بفضیحت انجامید و پادشاه او را معاتب ساخته حکم بمحاسبه گرفتن فرمود متصدیان حضور مبلغ دو کرور روپیه بر ذمهٔ او بر آورده بعرض رسانیدند حسب الحکم پادشاهی مبلغ مذکور از روشن الدوله طلبی شد و او مبلغ مذکور لاعلاج و مجبور داخل سرکار والا نموده از نظر افتاد و زمام اختیار این اخراجات بصمصام الدوله مفوض گشت و قدر امیر الامرا در حضور اعتلا پذیرفت و شاه عبد الغفور هم که معتقد الیه تورانیه و در مزاج پادشاه دخل وافر بهم رسانیده مختار عزل و نصب اسامی خالصه شریفه و مرشد بود فی الحقیقة بهمین سبب و بحسب ظاهر بنابر اداهای ناشایسته که بفرط غرور از عبد الغفور غافل بظهور رسید از مرتبهٔ اقتدار افتاده گرفتار غضب سلطانی گشت و محبوس و مقید روانهٔ بنگاله گردید ضبطی خانه اش قریب بدو کرور روپیه نقد سوای اجناس داخل خزانهٔ حضور شد و کوکی هم که همکار این هر دو و مختار دستخط در حضور پادشاه بود بهمین علت شریک حال اینها گردیده از محل اخراج و باد بار از رواج یافت و اندوختهٔ او نیز علاوه ضبطی اموال عبد الغفور مسطور گردید صمصام الدوله را چون اختیار کارها با قتدار تمام میسر آمد سربلند خان را که توسل بروشن الدوله داشت معزول کنانیده راجه ابهے سنگه راتهور را سند صوبه داری گجرات فرستاد و تاکید نمود که خود را بعجلت هر چه تمامتر بگجرات رسانیده سربلند خان را روانهٔ حضور نماید ابهے سنگه از آرام طلبیها و فرور قدامت عمدگیهای خود نائب به گجرات فرستاد و مبارز الملک نائب ابهے سنگه را گوشمال بواجبی داده خائب و خاسر بر گردانید ابهے سنگه نوبت دوم نائب دیگر بسامان تر از اول فرستاد ثانی هم مثل اول بنیل مقصود برگشت ابهے سنگه شرمساری های متواتر کشیده ناچار گردید و خود با چهل پنجاه هزار سوار و سامان بسیار در حرکت آمده به گجرات رسید مبارز الملک هر چند از طرف حضور و آصف جاه تشویشها داشت اما بسبب قلت زر و اسباب سفر بناچار قاصد مجادله با ابهے سنگه گردیده چند فرسخ شهر گجرات معسکر ساخت و هر قدر مردم از فوج که مرا نقش کردند بمقابله ابهے سنگه پرداخت و پایداری بهادرانه و دلاوری مردانه نموده جنگ راجه ابهے سنگه بعد کوشش بسیار چنان زد که راجه را پای استقامت از مقاومت لغزیده بضرورت برگشت و اندکی پست تر نشست مبارز الملک بهادر همین قدر را غنیمت شمرده چون از حضور و طرف آصف جاه مطمئن خاطر نبود قاصد مصالحت و آشتی با ابهے سنگه گردید و آخر روز با معدودی از چوبداران و خدمتگاران دستار سفید بر سر پیچیده و لباس ساده در بر کرده بملاقات راجه ابهے سنگه رفت ابهے سنگه باستماع این خبر متحیر گردید و ملاقات او را از جملهٔ نعمای غیر مترقبه خیال کرده خوشحال باستقبال شتافت و بر سر دروازهٔ خود ملاقات نموده مبارز الملک را باحترام تمام آورده بر مسند نشانید مبارز الملک اختلاطها شروع نموده گفت که ما با شما دوستیها از قدیم و با مهاراجه اجیت سنگه دستار بدل و برادری متحقق است شما را بجای برادر زادهٔ خود میدانم اینقدر بنابر ناموس مردی بعمل آمده عداوتی در میان نیست که مانع ملاقات گردد غرض کار پادشاهی است من هم برای همین کار وارد این دیار بوده ام اکنون شما را مبارک است که بانتظام مهام این صوبه بپردازید و از شما اعانت اسباب سفر و قدری زر برای زاد راه میخواهیم ابهے سنگه امتثال امر او را سعادت شمرده تبقدیم آن عمله خود را مامور و مزید تاکید درین باب بانها نمود مبارز الملک بعد اطمینان ازین همدوستی و اتحاد سابق را متذکر و مذکور گردید در تجدید و تشیید آن تقریر های دلپذیر نمود و از سر نو با ابهے سنگه دستار بدل گردیده دستار

او را که بانواع مرصع گران بهاترین بود از سرش برداشته بر سر خود گذاشت و دستار سفید خود را بر سر او نهاد و باهمدیگر تهنیت و معانقهٔ اخوت بعمل آورده خوشنود و شادمان برخاست و بمعسکر خود رسیده چون سامان سفر و زر موعود از ابهے سنگه رسید عازم دار الخلافه شاه جهان آباد گردید صمصام الدوله باستماع خبر جنگی که مبارز الملک با ابهے سنگه خلاف مرضی او و فرمان حضور نموده بود آزرده خاطر گشته پادشاه را تحریک نمود که سربلند خان را معاتب ساخته گرزداران متعین باید فرمود تا هر جا که باو برسند هم آنجا او را متوقف سازند بعد از آن که عفو جرائمش از حضور شود مسکن و ماوای خود خواهد رسید بنابرین دو صد گرزدار از حضور متعین شده صد گرزدار بطرف راه اجمیر و صد دیگر بر سر راه اکبر آباد رسیده انتظار مبارز الملک میکشیدند چون او باکبر آباد رسید بموجب امر حضور توقیف نموده نگذاشتند که گامی پیشتر گذارد مبارز الملک بضرورت در اکبر آباد منتظر فرمان حضور و امیدوار عفو قصور خود مقامات نمود سپاه همراه که اکثری برطرف شده بودند بنابر تقاضای تنخواه شورش و گستاخیها می نمودند برهان الملک که بتقریب صوبه داری دران روزها در صوبهٔ اکبر آباد بود و پیشتر نوکری مبارز الملک نموده مدتی در سلک ملازمانش بجا داشت التماس کرد که تنخواه ملازمان سرکار بعهدهٔ این دولتخواه قدیم صمیم اگر گذاشته آید در تمشیت این خدمت سعادت خواهد شمرد این سخن بر دوش همت سربلند خان گرانی کرده ابا نمود و فرمود که با نفضال قادر بیهمال احوال تا حال باین حد نرسیده که منتی از دوستان کشیده آید و از خزانه که در حرم سرا مخفی میداشت اشرفیها بر آورده در تنخواه سپاه داد و قضیهٔ مذکوره را کوتاه ساخت ٭

بر انگیختن آصفجاه رؤسای مرہٹہ را بر تسخیر ممالک ہندوستان و درست نشستن نقش مراد آنها بحماقت امرای زمان

چون آصف جاه ملاحظهٔ اوضاع حضور و شعور امرا در قدردانی مبارز الملک مشاهده نمود رغبت او در ترغیب افواج مرہٹہ به تسخیر ممالک هند بیشتر گردید و باجی راو را که سپه سالار راجه ساهو رئیس و معظم جماعهٔ مرہٹہ از اولاد سنبها و سیوای مشهور بود بر انتزاع صوبهٔ مالوه از راجه گردهر بهادر ناگر که صوبه دار آنجا بود و استخلاص گجرات از دست نواب راجه ابهی سنگه راتهور و تاخت و تاراج آن دیار بر انگیخت باجی راو و غیره سرداران مرہٹہ لشکر گران با خود برداشته بر سر راجه گردهر بهادر و گماشتگان راجه ابهی سنگه رفته جنگها در هر دو صوبه و تاخت و تاراج محالات آن حدود می نمودند راجه گردهر بهادر خالی از نشئهٔ شجاعت نبود با باجی راو و غیره شروع بمحاربه نموده بنابر قلت سپاه و مقدور استمداد از حضور نمود هر چند عرائض بپادشاه و امیر الامرا نگاشت سودی نداشت تا آنکه درهمین سنه و آویز رخت هستی از دنیا بربست و یکی از اقربای راجه چهبیله رام بهادر که دیا بهادر نام داشت و از قوام گردهر بود بجای او نشسته بروش گردهر بهادر دست از محاربه مرہٹہ برنداشت و بحضور نگاشت که تا من زنده ام سد راه عبور جنود مرہٹہ در ملک هندوستانم بعد از من فتنهٔ اینها در تمام سلطنت سرایت خواهد نمود و با وجود اینهمه نوشتنها فائده نبود آخر الامر او در جنگ کشته گشته بدرود جهان فانی نمود و در ۱۱۴۳ هجری محمد خان بنگش صوبه دار مالوه شده با جین رسید اما از ترکتاز مرہٹہ نقش او درست نه نشست و در سنه چهل و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجری صوبهٔ مذکوره به تغییر بنگش براجه جے سنگه سوائی صاحب صد مقرر گشت او بنابر جنسیت مذهب تقویت باجی راو نمود و به سفارش جیسنگه در سال چهل و هشتم از مائهٔ دوازدهم هجری بسعی امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران صوبه داری مالوه بباجی راو مقرر و مرحمت شد چنانچه ذکرش عنقریب آید و صوبهٔ مالوه تبصرف مرہٹہ در آمده ملک گجرات هم از سستی و غفلت ابهے سنگه مسخر آنها گشت و سبب خرابیها دران دیار و ضعف

بسیار در سلطنت بہم رسید تدارک چنین امور از دست شجاعان با نام و ننگ دلاوران صاحب فرہنگ سے آید از دست کم جرأتان دبنگ چہ کشاید روباہ تزویر پیشہ در بیشۂ شیر راہ نبرد و تیغ چوبین در میدان کین چون شمشیر آہنین نبرد صمصام الدولہ بنای تدارک و تنبیہ باغیان و انتظام سلطنت ہندوستان بر عیارے و مکارے گذاشتہ میخواست کہ بحیلہ ہاے درست و شعبدہ ہاے چست غبار فتنہ و آشوب فرو نشاند و خصم قوی دستی مثل آصف جاہ و مرہٹہ را بلطائف الحیل عاجز گرداند ہیہات چون ارادۂ دور از صواب و آتش افروزے بر روے آب بود سودے نہ نمود ہر تدبیر یکہ سے اندیشید موجب وہن سلطنت میگشت و ارکان دولت سستی پذیرفتہ سرمایۂ تمرد و عصیان طاغیان قوت میگرفت عرصۂ نفاق روز بروز کشادہ و اسباب حوادث و فتن آمادہ تر میگردید در چنین مقام پادشاہ ذی شوکتے صاحب سطوتے بایست کہ نخل نخوت گردن کشان متمرد بعدمات حملات مردانہ از بیخ و بن برکند یا امیر الامرائی مثل ذو الفقار خان و حسین علے خان سے شایست کہ بدست جرأت گردن کشان را در خم کمند خود انگند +

شیوع یافتن سرکشی از رعایای منقاد و حادثۂ عاجز شدن محمد خان بنگش از دست مرہٹہ و بوندیلہ در صوبۂ الہ آباد

افواج مرہٹہ چون بر صوبۂ گجرات و مالوہ تسلط یافت و از حضور تدارکی کہ باید بعمل نیامد دیگر سرداران مرہٹہ راہم ہوس مملکت ستانی و منازعات با حکام و عمال سلطانی در خاطر جا گرفت باجی راؤ وغیرہ سرداران کہ قابض گجرات و مالوہ شدہ بودند قدم خود پیشتر گذاشتہ آہستہ آہستہ فوجداری ہاے قرب و جوار را کہ از صوبہ ہاے الہ آباد و اکبر آباد وغیرہ بود متصرف شدند و ہمیشہ توسعے در ملک و مکنت شان دست میداد تا آنکہ درہمین آوان محمد خان بہادر غضنفر جنگ بنگش صوبہ دار الہ آباد بہ تسخیر ملک بوندیلہ کہ متعلم راجہ آنجا راجہ چتر سال دکنہا بود قاصد گشتہ و فوج وافرے از اولس خود یعنی جماعۂ افاغنہ بہم رسانیدہ سامان مناسبے مہیا کرد و داخل دیار آنہا گردیدہ اکثر جاہاے بوندیل کھنڈ را مسخر نمود و اقامت خود در ہمان دیار کہ تازہ قابض گشتہ بود مناسب دیدہ در دار الملک راجہ مذکور سکونت ورزید راجہ مذکور و دیگران ازان فرقہ کہ ملک آنہا بتصرف بنگش در آمدہ بود شوکت سلطنت را بمشاہدۂ حالات مذکورہ سہل شمردہ رجوع بمرہٹہ ہای ناگپور کلان کہ ظاہرا از توابع صوبہ برار داورنگ آباد و بر پشت ملک بوندیل کھنڈ واقع است یا بسرداران باجی راؤ کہ در اُجین از طرف او می بودند نمودند و آنہارا وعدہ رسانیدن مبلغے و دادن بعضے از ملک خود کردہ بحمایت و اعانت خود در آوردند محمد خان بنگش بر غلبۂ خود و تسخیر ملکے کہ نمودہ بود مغرور گشتہ فوج بقدر ضرورت نگہداشت و زیادہ مردم را رخصت باوطان شان نمود چون از راہہای آن ملک کہ تازہ بدستش آمدہ و چندان بلدیت و مہمیت نداشت راجہ مہور مذکور افواج مرہٹہ را ہمراہ گرفتہ لغتۃً در غفلت بر سر محمد خان بنگش رسید و بنگش مضطرب گشتہ بمدافعۂ او سوار شدہ مقابل گردید چون بوندیلہ و مرہٹہ بکثرت تمام بود از عہدہ بر نیامدہ عاجز گردید و دست و پا گم کردہ برای خودرای در تفحص ماسئے افتاد تا خود را در آنجا کشد بعد از دو سہ روز بقلعہ کہ جیت گڈھ نام دارد و در تصرف او بود رسید و خود را مع فوج اندرون قلعہ مذکور کشیدہ محصور گردید راجہ آنجا مع فوج مرہٹہ بمحاصرہ قلعہ پرداختہ نے گذاشت کہ برکاہے در قلعہ تواند رسید چون مردم بسیار ہمراہ داشت آذوقہ رو بکمی نہادہ رفتہ رفتہ ناپیدا گردید و مردم برگ و خر و اسپ و سگ چشم طمع دوختہ کار بجائے رسید کہ ناخوردنیہا خوردہ میشد و راہ بیرون شدن میسر نبود و از پادشاہ و امرای حضور زن و فرزندان غضنفر جنگ کہ در فرخ آباد بودند استغاثہ و استمدادے نمودند کسے نمے شنید و احدے بفریاد شان نمے رسید آخر

قائم جنگ پسر او بلا علاجے و ناچارے رجوع باقوام خود کردہ زنش معجر خود را نزد افاغنہ فرستادہ استمداد و استخلاص بنگش ازان گرفتارے نمود افاغنہ بجمعیت ہمقوسے فراہم آمدند و بہ تقلیل زر کہ از زن غضنفر جنگ و پسرش قائم جنگ سرانجام توانست شد قناعت نمودہ لبہ کردگے قائم جنگ سر وقت غضنفر جنگ رسیدند و از قلعہ کہ دران محصور بود بر آوردہ بالہ آباد رسانیدند الحق کار عظیمے بود کہ این پسر نیک اختر براے پدر خود نمود امراے حضور قصور مغلوب گشتن از بوندیلہ و مرہٹہ بر غضنفر جنگ ثابت کردہ مورد عتاب و از صوبہ داری الہ آباد معزول ساختند و مبارز الملک را عفو تقصیرات فرمودہ صوبہ داری الہ آباد دادند مبارز الملک پسر کلان خود خانہ زاد خان بہادر غالب جنگ را بر صوبہ مذکورہ نائب گذاشتہ اکثر در حضور مے بود و آمد و رفت در بار بسبب شکستہ خاطر بہا کمتر نمودہ اکثر در خانۂ خود انزوا داشت و درہمین ایام حیدر قلیخان آتش خود در خسخانہ سوختہ جان بجان آفرین سپرد و در روز چہارشنبہ ہیجدہم جمادی الاولے سنہ ۱۱۴۵ ہجری چار پنج گھڑے روز بر آمدہ محمد یار خان کہ صوبہ دار شاہ جہان آباد از عہد عالمگیر ہمیشہ میماند و برادر زادہ امیر الامرا شالیستہ خان بود برحمت حق پیوست و در سنہ مذکورہ روز جمعہ خدمت میر آتشے بمظفر خان برادر صمصام الدولہ مفوض شد و درہمین سال چہارم شوال بار و تخانہ برہان الملک را آتش گرفتہ منارۂ فیروز شاہ را مع نصف عمارت پائینش برداشت و از جائیکہ بود کندہ دور تر انداخت و ہمدرین آوان نجم الدین علی خان برحمت اعلے واصل گردید و بانتقال او صوبہ داری اجمیر علاوہ میر آتشے بمظفر خان شد و روز سہ شنبہ دہم جمادے الاخرے سنہ ۱۱۴۷ ہجری پادشاہ را اندک بیماری رو دادہ بصحت انجامید و روز سہ شنبہ ہفتم شعبان المعظم سنہ مذکورہ راجہ ابھے سنگہ پسر مہاراجہ اجیت سنگہ کہ از گجرات آمدہ در حضور بود استماع نمود کہ فتنہ مرہٹہ شیوع یافتہ بوطن او کہ اتصال حدود گجرات دارد سرایت نمود بنا برین رخصت یافتہ روانہ جودھپور میرٹھ دار الملک خود گردید و در روز جمعہ دہم ماہ مذکور سنہ مسطورہ کفش فروشان پنجاب و دیگر اہل حرفۂ مسلم جمع شدہ بنا بر دعوی خون یکے ازان جماعۂ کہ حاجی بود و جوہرے ہندو بہ ہنگامۂ ہولی خانہ جنگی نمودہ ناحق او را کشتہ بود نعش او بنا بر طلب انتقام از پادشاہ اسلام بر جا گذاشتہ چند روز تجہیز و تکفین نہ نمودہ بودند و از سستی ارکان ضعیف الایمان کہ پروائے از روز جزا ندا شتہ اند باحقاق حق نمے پرداختند چون طرفداریہا نیز بنا بر نفسانیت نعب العین ہر یکے بود کسے بتدارک و تسلیہ آنہا ہم نپرداخت جماعۂ مذکورہ ناچار از دحام و بلوای عام نمودہ مانع نماز جمعہ و جماعت گشتند و قاضے را بے عزت نمودہ خفت دادند جمعہ دیگر ہمچنان آشوب آنہا اشتداد داشت بنا برین قمر الدین خان وزیر و روشن الدولہ مامور باقرای نماز جمعہ گردیدہ و بجمعیت خودہا مع امرای دیگر بمسجد در آمدند مستغیثان دل سوختہ شروع بتظلم و نفرین و تشنیع امراے بے حمیت و دین نمودہ جسارت را از حد بدر بردند تا آنکہ روشن الدولہ در سایۂ سپر ہاے افاغنہ کہ رفقاے او بودند گریخت و کفش دوزان از دور کفش اندازے نمودہ افواج و رفقا و امرا را بزیر کفشہا گرفتند اعتماد الدولہ پایدارے نمودہ باینہاے بے دستہ سرداد و از صدای آن بلوائیان را ترسانیدہ فتنہ را اندک فرو نشانید اندکی ترتیب و ہم اندک تالیف و تسلیہ فرمودہ اصلاحے داد چنانچہ گفتہ اند بیت کہ سخنے و سستی بہم در بہست + چو رگ زن کہ جراح و مرہم نہست + لیکن دران عرصہ اکثرے بتلاے فضیحت گشتہ غریب رستخیزے روی نمود و ہمدرین سالی از آخر شوال و در تمام ماہ ذی القعدۃ الحرام ہوای شہر عفونت گرفتہ تمام سکنۂ شاہجہان آباد صغیر و کبیر بہ بیمارے تپ مبتلا گشت کار بجائے رسید کہ بازار ہا و رستہ ہا خالی و دکانہا بند افتادہ شہر رونقے نداشت مردم میگفتند کہ چنین حال درین دیار گاہے ملفوظ و مسموع نشدہ و گویند کہ شروع بیمارے از پٹنہ و الہ آباد و اکبر آباد شدہ آخر از دہلی و شاہجہان آباد در پانی پت سہرند و لاہور

نیز سرایت نمود و آنجا هم حال همین بود اما الحمد لله که پایان آن تپ بخیر و عافیت انجامیده همه کس شفا یافت مگر قلیلے که اجل شان رسیده بود فوت شدند و در سنه ۱۱۴۳ هجری در ماه رجب شبهای پنجشنبه و جمعه و شنبه دوم و سوم و چهارم ماه مذکور سرما بنوعے اشتداد یافت که در شهر شاهجهان آباد و دهلے کهنه هر جا آب در سبو و غیره ظروف بلکه بعض آبهاے جاری یخ بست و هم از آسمان برف بر سقفها و جاهاے بارید +

برآمدن پادشاه بطرف اغرآباد و بروتهه بطریق سیر و شکار و ازانجا عبور نمودن دریاے جمنا براے تنبیه مرہٹه و معاودت فرمودن قرین عیش و مسرت بنصرت بخت بیدار

روز سه شنبه پنجم رجب المرجب سنه ۱۱۴۵ هجری وقت طلوع آفتاب محمد شاه پادشاه بطالع سعدی از قلعه دار الخلافه شاهجهان آباد برای سیر و شکار بطرف اغرآباد و بروتهه کوچ فرموده قریب یکماه در سون پت و بروتهه بتماشای شکار مع اعتماد الدوله قمر الدین خان و امیر الامرا صمصام الدوله و جمیع امرا و ارکان سلطنت مشغوف و مشغول ماند و بعد ازان معاودت نموده در باغ معروف بتال کټوره نزول اجلال فرموده چند روز بسیر و تفرج آنجا مسرت اندوز بوده عبور دریاے جمنا نمود و در باغ فرح بخش دوازده روز توقف کرده خبر شوخیهای مرہٹه در حدود و سرزمین اکبرآباد استماع نمود و باراده گوشمال آن جماعه ضال یکدو منزل نهضت نموده بکنار دریاچه هینڈن نزدیک لبرای بهنکیل معسکر ساخته هفت هشت روز مقام داشت بعد استماع خبر بدر شدن آن جماعه از حدود مذکور بطرف تلپت نزدیک لفریدآباد آمده در ماه شوال سال مذکور بدولت و اقبال داخل دولتخانه مبارک شد +

ذکر رخصت نمودن پادشاه و صمصام الدوله مظفر خان را به تنبیه مرہٹه و بعض سوانح دیگر

روز یکشنبه شانزدهم رمضان المبارک سنه ۱۱۴۶ هجری سه و نیم ساعت از روز برآمده مظفر خان بهادر میر آتش برادر صمصام الدوله براے تنبیه مرہٹه رخصت و خلعت یافته همانوقت نزدیک باره پله در باغ جیو نداس بدون آنکه بخانه آید رفته منزل گزید سبب آنکه مرہٹه بعد از تسخیر صوبه های گجرات و مالوه چون تدارکے از حضور بعمل نه آمد راه تگ و تاز بازو دست طلب را از کرده آهسته آهسته قدم سعے و اجتهاد پیش گذاشت و بعد انقضای هر سهل مدتے یکے و محال از ملک پادشاہے بتصرف خود می آورد تا آنکه بمرور دهور و انقضاے اعوام و شهور تا گوالیار که از حصار مشهوره هند و باکبرآباد بنهایت قرب جوار دارد متصرف گشته دم نخوت و اقتدار زد و آصفجاه باغوای مرہٹه کوشیده باشتعال نائرهٔ فساد و التهاب آتش مجادله و عناد و تسخیر دیگر بلاد دلالت نموده جماعهٔ مذکوره را دلیر ترے ساخت و مرہٹه که ضعف ارکان سلطنت دریافته خود بخود در باطن این اراده داشت بتحریک آصف جاه بهانه خاطر خواه دانسته قدم پیشتر گذاشت و بتاخت و تاراج جاگیرات امیر الامرا و محالات خالصه شریفه همت گماشت چون صدمات تاخت و تاراج مرہٹه از حدود گوالیار هم تعدی نموده سرایت بمحالات متعلقه اکبرآباد و اجمیر نمود امیر الامراے مدبر پیشه درست اندیشه لاعلاج و ناچار گردیده برادر خود مظفر خان را که در خانه دم از شجاعت بے نهایت میزد به تنبیه و جنگ مرہٹه مقرر ساخته از حضور رخصت دهانید و امرای دیگر را مع افواج پادشاہے و بعض رساله های همراهی خود که بهیأت مجموعے بیست و دو امیر و جم غفیر فراهم گشته بود رفیق و متعین او گردانیده مرخص نمود سپه سالار مذکور با سامان موفور و لشکر میسور بکر و فر بسیار پا در رکاب اقتدار گذاشته بعزم رزم مرہٹه در راه نهاد مرہٹه که

ضابطه جنگ او بطور چپاولے و قزاولے است در اثنای راه با او جائی برنخورده مظفر خان تا سرونج رفته سکونت ورزید و مرہٹه چند ماه او را در ان میدان محصور و طرق وصول اجناس غله مسدود نموده دائم الاوقات در ستیز و آویز بود و مظفر خان خودداری نموده انتظار حکم پادشاه و امر برادر خود میکشید چون حکم معاودت صدور یافت مظفر خان بهادر بلشکر آئے پرداخته بملازمت پادشاه و برادر عالی جاه خود شتافت و در روز سه شنبه بیستم محرم الحرام سنه ۱۱۴۷ هجری شرف کورنش پادشاه دریافته بعطاے لکنن جواهر سرفراز گشت و بعد وصول به شاه جهان آباد که منتهاے مامول و کمال مراد بود اداے صدقات و نذور حسب المقدور بعمل آمده هواخواهان شکر بے پایان بر سلامتی آن امیر عالیشان بتقدیم رسانیدند و مخلصان بر حسن تدبیرات که درین سفر ازان سردار خجسته سیر بوقوع آمد تحسین و آفرین برای رزنیش نموده ورود فیض آمودش را مع الخیر از مغتنمات شمردند و اکثر اوقات بر زبان مصاحبان مزاجدان این مصراع مذکور بود مصراع این کار از تو آید و مردان چنین کنند + و همدرین سال شاهزاده عالی تبار مغفور پسر محمد اعظم شاه مرحوم شانزدهم محرم برحمت حق پیوسته در مسجد و مقبرهٔ والدهٔ خود که بپا پورے که تعمیر مادرش بود مدفون شد و همدرین سال اول روز یکشنبه بیست و چهارم جمادی الثانیه امیر الامرا صمصام الدوله و اعتماد الدوله قمر الدین خان به تنبیه مرہٹه رخصت یافته هر دو بهادر مثل مظفر خان تلاشها نموده معاودت فرمودند و غنیم لئیم روز شنبه شانزدهم شوال سنه مذکوره قصبهٔ سانبهر را که قریب ببعد کروه از شاهجهان آباد است تاخت و فوجدار آنجا معروف بنفر و سه چار فیل و قریب به سه لک روپیه مال و اسباب خانه خود بمرہٹه داد تا دست ازو بردارد و مرہٹه قناعت بران نکرده فوجدار را چنانچه خواست غارت نمود و بانک خشت لباس که پوشیده بود سر داد و واضح قصبهٔ مذکوره بحمیت جاهلیت کار فرما شده عیال خود را کشته باصطلاح هند جوهر نمود و با مرہٹه تا جائیکه دستش میرسید جنگیده آخر الامر مجروح بر در سرای خود افتاد اما حق انیست که داد غیرت و مردانگی داد و بتاریخ هیجدهم ربیع الثانی سنه ۱۱۴۵ هجرے آخر روز چهارشنبه باران بشدت باریدن شروع نموده تا روز پنجشنبه نوزدهم همچنان بشدت بود و اکثر عمارتها افتاده و در سراے روشن آرا دریاچه اش چنان طغیان نمود که بخانهایش بقدر قد آدم آب جارے بود و از اکبرآباد خبر رسید که نوزدهم روز پنجشنبه در انجا هم چنین شد +

سر برآوردن ارارڈ زمیندار چکله کوڑه و کشته شدن جان نثار خان بر دست او و بیغیرتی عظیم الله خان و قمر الدین خان درین خصوص و تنبیه یافتن او از دست برهان الملک

در اختلال احوال سنین ماضیه ارارڈ زمیندار چکله کوڑه حاکم خود جان نثار خان برادر زن اعتماد الدوله را بمشاهده بیکسی اوضاع سلطنت بکشت و اسباب او را غارت نموده عیالش را متصرف گشت اعتماد الدوله بعد استماع عظیم الله خان را فرستاد تا تنبیه او کند و ناموس را استرداد نماید زمیندار مذکور که مرد متهور مفسد شریر بود بعد ورود عظیم الله خان بعزیمه قمر الدین خان مکان سکونت را خالے گذاشته چند روز بزوایای صحراے دیار خود که اندک صعب المسالک بود رفته آرامید عظیم الله خان بے بهره از حمیت و ایمان گوشمال آن بدسگال را سهل شمرده چندے در چکله مذکور مقام و آخر الامر خاجم بیگ خان تورانی وغیره را بحکومت آن چکله و تادیب زمیندار مذکور گذاشته خود بشاهجهان آباد معاودت نمود و ارارڈ مغرور تر گشته بعد عطف عنان عظیم الله خان بر سر خاجم بیگ خان و دیگر چکله داران رسیده همه را بجان کشت اعتماد الدوله وزیر که از حمیت محروم و در تدارک چنین امور بنا بر بے جرأتیها معذور بود ناچار گشته درین خصوص رجوع به برهان الملک بهادر که صوبه دار اوده بود نمود و بمبالغه تمام

برنگاشت که تنبیه اڑاڑو بپاس آبروے مغلیه و اسلام بطوریکه داند و تواند بنماید چون برهان الملک نهایت جرأت و نشئه مردی و مروت داشت در سنه ۱۱۴۳ که عازم حضور گشته از صوبهٔ خود بشاهجهان آباد مے آمد از اثنائے راه در عشرهٔ دوم جمادی الآخر بر سر بهگونت اڑاڑو رسید زمیندار میخواست که بسبحان الله فریب باو هم خدعی نماید چون برهان الملک فریب او را نخورد اڑاڑو که نهایت عجب و غرور بهم رسانیده بود مستعد محاربه گشته استخبار او مے نمود زمانیکه برهان الملک از راه رسیده داخل خیمهٔ خود گردیده و اتفاقاً دران روز جامهٔ سبز در بر داشت هرکاره ها به اڑاڑو خبر رسانیدند که نواب جامه سبز در بر و ریش سفید بسیار بلند دارد و همین دم داخل خیمه گردیده اڑاڑو که در کمین نشسته بود و انتظار خبرش میکشید علی الفور مع فوج خود نمایان گردید برهان الملک بعجلت بر فیل خود سوار شده تاکید بآراستن صفوف نمود بعضے از ملازمان رکاب که مستعد و تیار بودند سوار شدند و بصورتیکه دران عجلت میسر آید اندک ترتیبی در فوج صورت گرفت برهان الملک درانوقت جامه سواری کنده لباس سفید در بر داشت و ابوتراب خان تورانے که از سرداران و عمدهٔ ملازمانش بود قضارا او هم دران روز لباس سبزی در بر و ریش بلند سفید داشت اڑاڑو ابوتراب خان را برهان الملک تصور نموده همت بر فیل او گماشت و باجان بازان معتمد خود عنان ریز بر سرش تاخته باو در آویخت و نزدیک بفیل او خود را رسانیده و اسپ را جهانیده نیزهٔ خردی که در دست داشت بصدمه توانائے چنان بر سینه اش زد که سنان نیزه از پشت او بیرون جسته به تختهٔ هودج فیل پیوست و اکثر همراهیان برهان الملک را از دبدبه آمد آمد او عار فرار اختیار افتاده پاے ثبات و قرار برجا نماند برهان الملک با معدودے از جنود که پاے جرأت شان نلغزیده بود بمقتضاے غیرت و جرأت قدم جلادت پیش گذاشته اڑاڑو را مع همراهیانش بر تیرهاے خود گرفت و رفقاے حاضر نیز دست جرأت از آستین شوکت بر آورده به تیر و شمشیر با فوج مخالف در آویختند درجن سنگه که یکے از اقرباے اڑاڑو و رفیق برهان الملک بوده اڑاڑو را شناخته به برهان الملک شناسانید و خود اسپ را تاخته مقابل اڑاڑو شد هر دو را باهمدیگر طعن و ضرب اسلحه بعمل آمده اڑاڑو از دست درجن سنگه و هم به تیر برهان الملک کشته افتاد و نسیم نصرت ایزدی بر پرچم علم برهان الملک وزیده فتح و ظفر نصیب اولیاے دولتش گردید برهان الملک سجدهٔ شکر الٰهی تبقدیم رسانیده و شادیانهٔ فتح نواخته داخل خیمه ها شده سر اڑاڑو را بدیه پیش پادشاه و پوست بدنش کشیده و پر از کاه نموده براے قمر الدین خان فرستاد و خود چند روز در آنجا مقام کرده و لشکر را بسرکردگی صفدر جنگ بهادر در چکله مذکور گذاشته بصوب دار الخلافه نهضت نمود و اول روز چارشنبه هفتم رجب سنه مذکوره بحضور رسیده ملازمت پادشاه نمود و یک هزار اشرفی و یک خنجر و یک شمشیر نذر گذرانید و بعطاے خلعت و سرپیچ مرصع و خنجر مرصع و شمشیر مع اسپ و فیل سرافرازی یافت و روز یکشنبه ششم شوال سنه مذکوره حسب الالتماس ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ که داماد و خواهرزادهٔ برهان الملک بود و شیخ عبد الله وغیره سرداران معسکر رخصت شد سببش آنکه آنها خبر آمدن مرهٹه که پسر اڑاڑو بکمک خود آورده بود معروض داشته بودند و هم درین عرصه روز سه شنبه ششم ذی القعدة الحرام سنه مذکوره پادشاه یادگار خان کشمیری را که مرد چرب زبان هوشیار و از رفقاے معتمد امیر الامرا صمصام الدوله بود نزد راجه جے سنگه سوائی و باجی راؤ و سپه سالار مرهٹه که به تسخیر ممالک هندوستان از طرف راجه ساهو مامور گشته بود مع اسناد هر دو صوبه که عبارت از گجرات و صوبه مالوه است مرخص نمود و فرمود که بزودی بپیغامهاے دلفریب مشعر بتالیف قلوب مرهٹه و ترغیب باطاعت حضور و تطمیع بانواع مکارم و مراحم برساند و جے سنگه را در حصول این مامول واسطه گرداند و نیز درین سال شب پنجشنبه چهاردهم ذی الحجه پاسے از شب گذشته روشن الدوله بهادر از جهان رحلت نمود

مرد فیاضے بود و اکثر صفات حمیده داشت سررشته ارادت بشاه بهیک نام درویشے درست نموده نهایت ارادت بهم رسانید و پیر پرستی شیوهٔ خود ساخته مصروف رضاجوئے او بود

مجمل ذکر فخر الدوله برادر روشن الدوله و عزل او از صوبهٔ عظیم آباد و انضمام یافتن صوبه مذکور بصوبه داری بنگاله

بعد از نصرت یار خان فقیر را معلوم نیست که کدام کدام کس بصوبه داری عظیم آباد پٹنه مامور شدند اینقدر میدانم که اغلب در سنه ۱۱۴۴ هجری یا سالے کم و بیش فخر الدوله برادر حقیقی روشن الدوله صوبه دار عظیم آباد گردیده پنج شش سال بصوبه داری آنجا اشتغال داشت امّا چون بے سود محض و متکبر بود اکثر اعمال او بسفاهت و سفلگی اشتمال داشت و نهایت مغرور و زود رنج بود با شیخ عبد الله که از مدتها مدار المهام صوبه عظیم آباد و مرجع معاملات آنجا می بود و صوبه داران سابق گاهے نائب خود و گاهی متعهد صوبه اش میداشتند و زمینداران آنجا اکثرے بلکه همه باو موافق و متفق بوده اند و جماعه داران سپاه آن مرز و بوم نیز باو در مقام انقیاد و اتحاد بوده نهایت ادب و احترام او مے نمودند بر امور سهل در آویخته کار شها آغاز نهاد و در پے ایذا و اضرار او افتاد او بنابر ناچارے از شهر عظیم آباد و خانه مملوکه خود دران بلده داشت عبور گنگا نموده در قلعه سوانچ که ساخته او در آنجا مواضع چند زر خرید داشت رفته آزرده خاطر نشست فخر الدوله دست از و بر نداشته متعاقب خود هم عبور کرد و شیخ مذکور را دران قلعه محصور نموده به تسخیر قلعه پرداخته اراده بجرمتے او را جازم گشت او بناچار با برهان الملک که صوبه دار اوده بود توسل جسته اجراے خود و اراده فخر الدوله ظاهر ساخت و بعد از طلب برهان الملک بمدد اسنگے از ان قلعه بر آمده باستعجال خود را بحدود صوبه او رسانید و از آسیب تعدی فخر الدوله محفوظ مانده خود را بحضور برهان الملک رسانید و عزت و اعتبار لائق بهم رسانید و فخر الدوله بی نیل مقصود شرمساری کشیده برگشت و بعد چندے روز با خواجه معتصم برادر امیر الامرا که در ظاهر بلباس فقرا و مشائخ هند و در حقیقت بشان و شوکت امرا در عظیم آباد بسر مے برد حرکات سبک و سفیهانه بعمل آورده او را آزرده خاطر ساخت خواجه مذکور نهایت ملال و انزجار از دو از بزرگیهاے او بهم رسانیده روانه شاه جهان آباد گردید و بعد ورود بدار الخلافه ها با برادر خود صمصام الدوله ملاقات نموده احوال فخر الدوله ظاهر ساخت صمصام الدوله بمجرد استماع از جا در آمده فخر الدوله را تغیر کنانید و صوبه داری عظیم آباد را ضمیمهٔ صوبهٔ بنگاله نموده سند صوبه مذکور بنام موتمن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ داماد جعفر خان که دران آوان بانتقال پدر زن خود صوبه دار بنگاله بود فرستاد و فخر الدوله تغیر گردیده روانه شاه جهان آباد گردید

ذکر مجمل احوال شجاع الدوله داماد جعفر خان ناظم بنگاله و ما یتعلق به

مخفی نماند که شجاع الدوله اصلش از برهانپور صوبه دکهن و نسب او بقوم افشار که فرقه از اتراک خراسان است میرسد از متشابیر صوبه مذکور و در ایام اقامت اورنگ زیب بدکهن بمصاهرت جعفر خان دیوان صوبه بنگاله که آخرها نظامت آنجا هم داشت اختصاص یافته همراه او بود هر زمان که اعتبار جعفر خان از دیاد یافت اقتدار او هم اعتلا پذیرفت تا آنکه جعفر خان بنظامت و دیوانے صوبه بنگاله و اوڑیسه اختصاص یافت شجاع الدوله دران عهد بامانت او صوبه دار اوڑیسه و دران صوبه بانتظام آنجا اشتغال مے ورزید سببش همانا آنکه بنابر مباینت مزاج که با پدر زن خود داشت صحبت فیما بین جعفر خان و شجاع الدوله چنانچه باید در نمیگرفت و اکثر بجدائے و دورے از جعفر خان راضی بود شجاع الدوله در کمال جود و معدلت و باخلاق حمیده و

جمیع صفات پسندیده موصوف و جعفر خان در همه امور برعکس او صافش معروف بود و زن شجاع الدوله زیب النسا بیگم مادر علاء الدوله
سرافراز خان بهادر حیدر جنگ اگرچه زن نیکوکار شایسته اطوار بود اما بنابر اطاعت پدر خود و به سبب کثرت رغبت شجاع الدوله
بنسوان دیگر مع پسر خود همراه پدر در شهر مرشدآباد که بنا کردهٔ جعفر خان و بنام سابق او که مرشد قلی خان بود موسوم گردیده اقامت
می ورزید و مع پسر خود علاء الدوله در کمال احتشام بسر می برد چون مادر محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ هم از قوم افشار
و با شجاع الدوله قرابتی داشت و مهابت جنگ مع پدر خود میرزا محمد نام و برادرش حاجی احمد نام در سلک رفقای اعظم شاه
مغفور انتظام داشت بعد کشته شدن آقای خود بنابر خانه نشینی ببلای افلاس گرفتار آمده در ابتدای عهد محمد شاه اول پدر مهابت جنگ
خود را بشجاع الدوله رسانید و او آمدن میرزا محمد را مغتنم شمرده و سلوک لایقی نموده رفیق خود ساخت باستماع این خبر
مهابت جنگ را که میرزا محمد علی نام داشت برفاقت شجاع الدوله رغبت بهم رسیده قاصد بنگاله و اوریسه گردید و نهایت صعوبت
و افلاس خود را بشجاع الدوله رسانید چون میرزا محمد علی بنهایت هوشیار مزاج شناس و آداب دان و دقیقه یاب با کمال شجاعت
و دلاوری بود شجاع الدوله ورود او را از نعمای غیر مترقبه شمرده رفاقت او را سعادت طالع و عروج نیر اقبال خود دانست
و میرزا محمد علی مذکور یوماً فیوماً در مراتب اختصاص مرتقی گردیده بمرتبهٔ عالی ترقی نمود چون محبت شجاع الدوله با میرزا محمد علی
باحسن وجوه درگرفت و مبانی اخلاص و اشفاق فیمابین بهم گر استحکام پذیرفت برادر خود حاجی احمد را مع متعلقان و اولاد
و عیال خود از شاهجهان آباد طلب داشت و حاجی مذکور مع جمیع عیال و اطفال بصوبه اوریسه آمد و او نیز مثل برادر در سلک رفقای
معتمد شجاع الدوله انتظام یافت هر دو برادر چون در امور دنیا شعور وافر و در حسن آداب و اخلاق بهرهٔ متوافر داشتند بنای
دولت شجاع الدوله را بسعی و اهتمام اینها استحکامی پدید آمد و بندوبست و مداخل صوبه اوریسه نیز باعانت تدبیر و رای
اینها توفیر پذیرفت میرزا محمد علی که با اصابت رای جوهر شجاعت هم در ذات خود مجتمع داشت در جمیع امور زیاده تر از پدر
و برادر و جمیع رفقای شجاع الدوله نام و نشان و عزت و شان بهم رسانیده محسود امثال و اقران گشت و شجاع الدوله برای او
منصبی مناسب قدرش با خطاب محمد علی وردیخان از حضور پادشاه بوساطت وکلای خود طلبید چون جعفر خان با داماد خود شجاع الدوله
اندکی سرگران و غبار رنجش را پایان بود و مبین است که علاء الدوله نوهٔ او بعد از او که بنام دیوانی صوبه بنگاله اشت
نظامت هم داشته قائم مقام او باشد بنابرین درین خصوص بوکلای خود نوشت و خواند نموده ما فی الضمیر خود ظاهر
ساخت و شجاع الدوله بر مقصد او آگهی یافته از محمد علی وردیخان و حاجی احمد درین باب استشاره نمود هر دو کس تدبیری
مناسب وقت در مقام التماس نموده بتجویز خود چند کس هوشیار زبان آور برای رسالت و وکالت حضور معین کنانیدند و مسودات
عرایض برای پادشاه و امیر الامرا بانشای عبارت بلاغت اسلوب و تقریر دلپذیر مرغوب بقلم پسندیده رقم خود متضمن استدعای
حصول اسناد صوبه بنگاله و اوریسه و دیوانی وغیره کارها بنام شجاع الدوله نگاشته مردم مختار را باستعجال و ایلغار روانه دار الخلافه
شاه جهان نمودند و مردم معتمد فرقه سپاه از رفقای دیرینه شجاع الدوله را در ظاهر برطرف کنانیده رخصت نمودند
بمرشدآباد رفته متفرق نزدیک دار الاماره منتظر خبر ورود شجاع الدوله در خانهٔ جعفر خان که دار الحکومه همان بود باشند و چون
موسم برسات نزدیک رسیده بود و اندیشهٔ انسداد طرق از کتک تا مرشدآباد یقینی بود کشتیهای قابل سواری خود و
سپاه مهیا نموده ملاحان بسیار فراهم آورده نوکر نگهداشت تا هرگاه خبر انتقال جعفر خان رسد بلاتوقف روانه مرشدآباد شود و نیز
مخفی ڈاکهای خود برای وصول خبر حصول اسناد تا شاهجهان آباد نشانیده بود که هر روز اخبار مرشدآباد و دار الخلافه مع

مراسلات

مراسلات فرستادگانش میرسید تا شد چون متیقن گردید که جعفر خان مهمان پنج شش روزه دنیاست شجاع الدوله مع محمد علی وردیخان
وغیره رفقای خود بقدر یکه لائق و مناسب آنست از کتک در بعض جاها از راه خشکی و در بعض مواقع بسواری کشتیهای
مهیا بطرف مرشدآباد نهضت نمود و پسر خود محمد تقی خان را که از بطن زنی دیگر غیر دختر جعفر خان بود در کتک نائب گذاشت
در راه خبر انتقال جعفر خان شنید چون چند منزل پیشتر آمد اسناد صوبه داری وغیره نیز رسید در جائیکه فرمان سند از حضور
پادشاه رسیده بود آن مکان را مبارک منزل نام نهاد و روز و شب ایلغار نموده بجلدی هرچه تمامتر بدار الحکومه جعفر خانی
رسیده در چهل ستون که دیوان عام ساختهٔ جعفر خان بود مع رفقای خود نزول اجلال نمود و بمجرد رسیدن مردم خود را
فرستاده احضار عملهٔ پادشاهی مثل وقایع و سوانح نگار وغیره فرمود بعد حاضر شدن آنها بر مسند امارت جلوس فرموده حکم
بخواندن فرامین و اسناد و نواختن شادیانه دولت خداداد نموده نذور مبارکباد گرفتن آغاز نهاد پسرش علاء الدوله سرافراز خان که
جوان نادان و بزعم خود ولیعهد و جانشین جد مادری خود جعفر خان بود و خاطر جمع داشت که دیگری را مجال تصرف درین امر
نخواهد بود وقتی خبردار از خواب غفلت بیدار شد که صدای نقاره دولت پدر بگوشش رسید چون از دار الحکومه بمسافت
یکدو میل راه نبود بعد وصول خبر متحیر گشته از عمله و رؤسای فوج خود استشاره نمود که چه می باید کرد همراهیان اکثری یکدل
و یک زبان گشته معروض داشتند که الحال که سند پادشاهی هم به پدر شما رسیده و بر خزاین و دفائن جعفر خانی و
مسند حکومت و کامرانی قابض و متمکن گردیده چاره غیر از اطاعت نیست علاء الدوله تن برضا داده جریده سوار گردیده شرف
پای بوس پدر دریافت و نذر مبارکباد چار و ناچار گذرانیده بساط منازعت در نوردید شجاع الدوله بنای سرانجام مهام
مالی و ملکی برای رزین خود و بعد از آن باستشارهٔ مخلصان دولتخواه مثل محمد علی وردی خان و برادرش حاجی احمد و رای
رایان عالم چند که دیوان قدیم او بود و فی الحقیقه در فرقهٔ هنود لیاقت اعتماد و اقتدار داشت و بعض دولتخواهان دیگر مثل جگت سیٹھ
فتح چند که دولت و ساهوکاری او از اعتبار کردرها گذشته در زمان خود نظیر نداشت بنای کارهای خود گذاشته در باب
عدالت و معاملهٔ خلق الله با همه گیر گرفته احدی از مقربان اعتماد نکرده بمقدور خود تفتیش و استکشاف احوال طرفین می نمود
و بنفس نفیس خود استماع سوال و جواب هر یکی نموده بکنه سخن میرسید و حق بطرف هر که می بود طرفش را پاسداری نموده احقاق
حق میکرد هر چند طرف مخالف اقرب منسوبان و اولیا واجب الصدقا بوده باشد و نیز در عهد جعفر خان جمیع زمینداران و مالگزاران
صوبه بنگاله مقید و بانواع شدائد مبتلا بوده اند و ذکر تعذیب و تعذیر که در زمان او بر زمینداران و دیگر خلائق اشتهار دارد حیف
کاغذ و مداد است که بذکر آن صرف کرده آید مطابق رسوم و عادات اوست مضمون این بیت مشهور سعدی بیت نباید
برسم بد آئین نهاد ✤ که گویند لعنت بر آن کین نهاد ✤ شجاع الدوله بعد تمکن بر وسادهٔ امارت زمینداران وغیره مقیدان را طلب
داشته آنها که بی جرمی و جهتی درین بلا بوده اند سر داد و زمینداران و مالگزاران را که مقید بوده اند احضار فرموده خود از هر یکی
از آنها پرسید که اگر شما ها را بطور خود گذاشته ازین حبس رهائی دهیم در مالگزاری و فرمانبرداری حال شما چگونه خواهد
بود آنها که از مدتی مبتلای انواع عذاب و بلایا بوده اند زبان بدعای بقای عمر و دولت و سپاس و ثنای
شجاع الدوله بر کشودند و همه ها یک زبان گشته عرض نمودند که مالگزاری و فرمانبرداری هزار چند از نیوقت زیاده تر
بعمل آورده تابع فرمان و رضاجوئی بندگان این آستان خواهیم بود و این ملتمس او که بعهود و مواثیق عظیمه نموده قسمهای
غلاظ و شداد در میان آوردند و بنابر نشان زر بوساطت جگت سیٹھ گذاشته شجاع الدوله هر یکی را

بقدر لیاقتش خلاع فاخره و تشریفات لائقه بخشید باوطان مالوفه شان مرخص فرمود باین عدل نوشیروانی و رافت مهربانی بنگاله که لقب جنة البلاد دارد و در عهد او اسم بامسمی بود و خلق خدا در ایام دولت و سایهٔ رافتش بکمال امن و امان در دعاگوئی عمر و دولت ابد توامان او رطب اللسان بوده اند سرافراز خان را بدستور بنام دیوان صوبه مقرر داشته محمد تقی خان پسر دوم خود را چنانچه سبق ذکر یافت بصوبه داری اوڑیسه گذاشت و جهانگیرنگر ڈهاکه بمرشد قلی خان بهادر رستم جنگ داماد خود مقرر و فوجداری رنگپور بنام سعید احمد خان برادرزاده وسطی مهابت جنگ پسر حاجی احمد و فوجداری اکبرنگر معروف براج محل بنام زین الدین احمد خان برادرزاده خرد مهابت جنگ که داماد مهابت جنگ هم بود مقرر شد و بخشیگری فوج بنوازش محمد خان برادرزاده و داماد کلان مهابت جنگ تفویض یافت و در جمیع عظام امور و معامله مالی و ملکی محمد علی وردیخان و حاجی احمد و راے رایان عالم چند و جگت سیٹھ فتح چند مرجع حل و عقد و مستشار شجاع الدوله بوده کارها بانجام میرسانیدند تا آنکه فخر الدوله تغیر گردیده صوبه داری عظیم آباد ضمیمه صوبه بنگاله گشت و امیر الامرا صمصام الدوله سندش بنام شجاع الدوله فرستاد +

انضمام یافتن صوبهٔ عظیم آباد بصوبه بنگاله و رجوع شدن نظامتش بمهابت جنگ و شروع عروج دولت آن عمدهٔ امرای با فرهنگ

شجاع الدوله در تجویز نائب عظیم آباد با دولتخواهان استشاره نمود مذکور چند کس در میان گذشت و شجاع الدوله احدی از رفقا را لائق این کار ندانسته خواست که یکی از هر دو پسر خود را به نیابت آنجا مقرر نماید مادر سرفراز خان بنت جعفر خان زوجه شجاع الدوله جدائی پسر روا نداشت و محمد تقی خان پسر دوم را که بیگانه و دشمن مے شمرد نیز تجویز نکرد عاقبت الامر رای شجاع الدوله برین قرار یافت که آن ملک زر در طلب و حدود صوبهٔ مذکور بصوبهٔ اوده و اله آباد و برار و اورنگ آباد اتصال دارد جواب و سوال با صوبه داران هر صوبه و بندوبست آن به از محمد علی وردیخان دیگرے نمے تواند نمود دولتخواهان بی غرض تصدیق قول شجاع الدوله نموده بر اصابت رایش تحسین نمودند و شجاع الدوله نیابت صوبه عظیم آباد با اضافه منصب که مع اصل و اضافه پنجهزارے باشد و خطاب بهادرے و مهابت جنگی مع پالکی جهالر دار و علم و نقاره براے محمد علی وردیخان بهادر مهابت جنگ تجویز نموده براے مناصب و مراتب مذکوره معرفت وکیل خود بپادشاه عرضداشت نمود که بتدریج مرحمت شود و بامیر الامرا نیز نگاشت و شجاع الدوله بعد تقرر این کار بنام محمد علی وردیخان بنابر اثبات احسان خود خان مرقوم را برادر حرم سرا طلبداشته خلعت صوبه داری عظیم آباد از طرف خود داد و بعد ازان شجاع الدوله مهابت جنگ را از پیش خود خلعت و فیل و شمشیر و جواهر و سند نیابت داد و افواج ملازم سرکار خود بقدر حاجت همراه داده بانتظام مهام صوبه عظیم آباد رخصت فرمود چند روز قبل ازین عروج که مهابت جنگ را میسر آمد از بطن دختر کهترش که زوجه زین الدین احمد خان بود پسرے متولد گردیده بمیرزا محمد موسوم گشت مهابت جنگ چون پسر نداشت همین دختر زادهٔ خود بفرزندی برگرفته پرورش می نمود آمدن این دولت خدا داد به یمن مقدم او شمرده محبتش دو بالا گردید هر دو داماد خود را مع بعض اقرباے دیگر استیذان تعیناتے از شجاع الدوله نموده همراه گرفت و از مرشد آباد نهضت نموده داخل عظیم آباد گردید و بعد انقضاے یکسال باز بملازمت شجاع الدوله

شتافته و مورد الطاف بے اکناف گردیده مقضی المرام بصوبه خود رخصت یافته و درهمین روز سیاهه منصب پنجهزارے مع عطاے پالکی جهالردار و علم و نقاره از حضور پادشاه حسب الطلب شجاع الدوله بمهابت جنگ رسیده قدر شوکتش افزود چون مهابت جنگ مرد دانشور با فرهنگ و اولو العزم رفعت آهنگ بود شروع بانتظام عظیم آباد و آراستن فوج و تالیف قلوب سپاه و رعیت و تادیب و گوشمال زمینداران و مفسدان متمرد و جمع نمودن بهادران صاحب شمشیر و مدبران روشن ضمیر اشتغال ورزیده در اندک زمانی سامان ریاست و سروری و اسباب ثروت و برتری مهیا ساخت و یوماً فیوماً در ازدیاد مواد استعداد میکوشید از اتباع در هر کسیکه وضع استکبار مشاهده مے نمود در تنبیه او و ترتیب دیگران بقدر حاجت توجه مے نمود عبد الکریم خان نامے افغان روهیله که قریب بهزار و پانصد کس از قوم خود رفیق داشت و در شجاعت و تهورکیشی را برابر خود مے انگاشت و فی الحقیقه چنان بود که مے پنداشت مهابت جنگ اول از دست او کارهای عمده گرفته میخواست که بقانون نوکری مطیع و منقاد بود و از جادهٔ اطاعت پاے خود بیرون ننهد اما افغان مذکور که نهایت مغرور و از احدی در دل او اندیشه خطور نمیکرد اوضاع سرکشی و تجبر پیش گرفته متنبه نمے شد و خود سرے آغاز نهاده دم استقلال میزد مهابت جنگ دید که با او مماسات نمودن نخوت او و دیگران افزود نیست بلکه در قانون خود سیاستش فرو در مسامحه درانجا از آداب ریاست دور مے نماید صلاح آنکه او را بسزا باید رسانید تا دیگران را عبرت شود در روزی با بعضے همراهیان خود مثل والد و چند کس دیگر که اعتمادے بر آنها بود استشاره نموده فرمود که فردا هرگاه آن افغان بیاید او را بتقصیرات سرگشتهائیش معاتب ساخته سرازنش باید برداشت چون او با ده کس برای مجرا و بردمی آمد و صد دو صد کس از همراهیانش بیرون دروازه مے ماندند و خود هم نهایت تهور داشت هر کس هوس مقابله او نمیتوانست نمود بنابرین دو سه کس را که لائق جنگ او بوده اند باینکار مامور نمود و صبح حسب الحکم بعمل آمده دود نخوت جمیع گردن کشان فرو نشست و رعب مهابت جنگ در دل نوکران چنانچه باید جا گرفت و زمینداران صوبه مذکور که اکثر متمرد و مغرور بوده اند از بعضے ها که گستاخے وغیره سرے بعمل آمد سزاے لائق تقصیر در کنارشان نهاد و برخے را از بیخ و بن برانداخت و چند کس که آثار اخلاص و عقیدت از سیمای آنها هویدا بود مورد مراحم فرموده ممنون احسان و رفیق جانفشان ساخت و شجاع الدوله را راضے و خوشنود داشته بانتظام صوبه و استحکام مبانی دولت خود میپرداخت الحال باز احوال دار الخلافه بنابر انتظام اخبارے نگار و بعد ازان انشاء الله تعالی احوال مهابت جنگ و صوبه عظیم آباد و بنگاله رقم زده کلک وقائع نگار خواهد شد +

ذکر متعین شدن امیر الامرا صمصام الدوله و وزیر الممالک اعتماد الدوله باهم بتنبیه باجی راو مرهٹه و پایان احوال این مهم

قبل ازین اشعاری شده که محمد شاه یادگار خان کشمیری را برای جواب و سوال با مرهٹه بوساطت و میانجی گرے راجه جے سنگه سوائی فرستاده و صوبه داری گجرات و مالوه هم بآنها داده بود چون درانجماعهٔ ضاله مواعظ دلپذیر حضور تاثیرے نکرد و بخشیدن صوبه گجرات و مالوه تسکین التهاب آتش حرص آن نهانه نمود بلکه مقدور خود بیشتر از پیشتر دیده و مغرور تر گردیده دست از تمرد و گستاخی باز نکشیدند و مصدر شورشها میشدند روز یکشنبه هفتم ذی القعدة الحرام سنه ۱۱۴۹ هجرے بعد مرور یازده گهڑی روز امیر الامرا صمصام الدوله برای تنبیه غنیم رخصت یافت و دیگ بالابند مرحمت گردید همان وقت امیر الامرا بے آنکه بخانه خود رود به تلپت که بفاصله نه کروه از شاهجهان آباد است رفته فرود آمد و روز شنبه بیستم ماه و سال مذکور قبل از نصف النهار اعتماد الدوله

وزیر الممالک هم یک بالا بند یافته به تنبیه مرهته رخصت یافت و بچار باغ رفته نقل مکان نمود امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران خان بهادر
منصور جنگ با آهنگ گوشمال مرهته های بد سگال بجاه و جلال و عظمت و اقبال مع فوج ملازم سرکار خود و متوسلان همراهیان
و رساله های متعینه ملازم پادشاه که بهیأت مجموعی قریب به سی چهل هزار سوار میرسید مع توپ توپخانه و دیگر آلات و ادوات کارزار در
نواح اکبرآباد لشکر آراست و بعضی از راجه های عمده هندوستان نیز همراه داشت با این همه شکوه و گروه انبوه که حسن بصر از ملاحظهٔ
آن لشکر انبوه آیه بیسی و چهل کروهی شاهجهان آباد تا صد سی تیز و آویز با مرهته ها بود و اوقات اکثر همراهیان امیر الامرا بین الخوف و الرجا
لا یموت فیها و لا یحیی در گذار و هر کسی با انتظار تا چه پیش می آید و اعتماد الدوله با سرداران مغل و هندوستانی که ملازم رکاب دولت
انتساب بوده اند و علاوه آن دیگر مغلیه تورانیه که نوکران دیرینه پادشاه و همراهیش مقرر و تحصیل تمام چکله سهرند بجاگیر آنها تنخواه
بود سوای آنها دیگر متوسلان اذیال دولت او و عمده های تقرب جو که لشکر اکثر از حد و سامان فراوان بیرون از حد مهیا گردیده بود
بجاه و ثروت و شان و شوکت بعزم تنبیه مرهته داخل خیمه ها گردیده بطرف راه اجمیر انتظار ورود غنیم دران نواح می کشید
محمد خان بنگش نیز از فرخ آباد که مسکن و آباد کرده او بنام فرخ سیر است بر آمده حسب الامر پادشاه رو براه مرهته بود اما ازین همه
امرای مقتدر مشهور کسی را جرأت نبود که خود بر سر مرهته ها تاخته و کار او را ساخته نامی بر آرد و آن بد اندیشان را بسزای عمل
رسانیده گوشمالی که باید بدهد صمصام الدوله بجای خود نشسته تدبیرات می اندیشید و خلاصهٔ آن به جیسنگه می نگاشت و چیزی
چند که بخاطرش میگذشت با امیر الامرای نوشت و راجه ابهی سنگه راتهور در وطن خود عرق نشهٔ افیون همیشه روزانه در خواب شبها
در پیچ و تاب که چه باید کرد و هرگاه که امیر الامرا می طلبید بعذر خودداری و حفاظت ملک متمسک گشته لاطائلی چند می نگاشت اعتماد الدوله
علی هذا القیاس گاهی غافل از خود و گاهی در هراس بعسکر خود نشسته استشاره با رفقای خود و امرای همقوم می نمود اما عقده
نمی کشود و پیوسته چشم امید باعانت آصف جاه نظام الملک داشت و نظام الملک چون از دست صمصام الدوله و پادشاه نهایت
آزرده خاطر گشته بدکن رفته بود التفاتی باصلاح مفاسد این طرف ها نمی نمود بلکه میخواست تا کسر شان ارکان سلطنت و اعیان
مملکت بهر صورتیکه تواند شد بعمل آید و پادشاه بنا بر سوء ظن که با آصفجاه داشت و هم از ممانعت امیر الامرا رجوع با آصف جاه درین
خصوص نمی نمود بلکه از قاطبه امرای تورانیه بدگمان بوده کسی را باعانت خود نمیخواست روز و شب در تذبذب بسر میگذشت
و بنای هیچ امری درست گذاشته نمی شد امرای بیقدر و منصبداران معذور که در حضور پادشاه بوده اند مصدر امری نمیتوانستند
و اکثری را لیاقت کاری هم نبود و بعضی مثل عمدة الملک و دیگران بسبب ناخوشی امیر الامرا صمصام الدوله بها در مجال التماس
امری خلاف مرضی او نداشتند و اگر عمدة الملک بهادر یا مبارز الملک سربلند خان بهادر که جرأت و لیاقت کارها داشتند
چیزی میگفتند پادشاه بخوف صمصام الدوله که در حضور دائر و سائر و مدار المهام سلطنت بود سخن کسی را خلاف مرضی
او نمی شنید و هرچه بخاطر پادشاه می آمد بصمصام الدوله و اعتماد الدوله می نگاشت و اینها عرائض عذر آمیز بجهات دوراز
کاری نگاشتند و راه استشاره و اشاره با پادشاه و صمصام الدوله بارسال رسل و رسائل مفتوح و هر یکی از امرای
پادشاه باشد بقضا آرزومند مصالحه با مرهته بودند و امیر الامرا استیصال مرهته از تاب و توان خود بیرون انگاشته بنای
اختیار یکی از دو شق صلح و جنگ بر تامل عمیق و نظر دقیق گذاشته انفصال معامله را ملتوی و ناتمام داشته معاودت
بدار الخلافه شاه جهان آباد اصلح امور میدانست و درین ضمن از اتفاقات غیبی و تائیدات ایزدی خبر تنبیه که برهان الملک
جماعه مرهته را چنانچه باید بعمل آورد رسید و اندکی خاطر امرای مقتدر آرمید +

مصاف

مصاف دادن برهان الملک با جماعهٔ غنیم لئیم و هزیمت نمودن آنها با کمال خوف و بیم و بر همکاری صمصام الدوله امیر الامرا بمقتضای اعوجاج طبع غیر مستقیم

برهان الملک سعادت خان بهادر بهادر جنگ با آنکه فقط صوبه دار اوده و داروغهٔ خواص پادشاهی بود و نسبت بامرای ثلثه مذکوره در
فوج و مقدور نازکترین مدارج داشت اما نهایت شجاع غیور و مردانه صاحب شعور جویای نام و ننگ والا العزم با فرهنگ از
مشاهده مداهنات مذمومهٔ امرا و خیرگی مرهته ها نهایت دلتنگ گردیده با وجود آنکه حدود صوبه اش طرف شمالی گنگا و سروکاری
با جنوبیان نداشت بمحض غیرت عزم رزم مرهته را با خود جزم نموده مستعد پیکارش گردید فوج خود را که همیشه آراسته میداشت
از سر نو بیاراست و اسباب حرب و آذوقه آنچه حاجت بود و مناسب آنست مهیا نمود و مع داماد خود ابو المنصور خان بهادر
صفدر جنگ از دار الملک خویش نهضت نموده عبور گنگا فرمود و جازم بود که از آب جمنا هم گذشته کمک راجه بهدا ور که توسل
به برهان الملک داشت نماید بسبب آنکه مرهته قلعه راجه مذکور را محاصره داشته و او عرائض به برهان الملک نگاشته استمداد نمود
برهان الملک در جواب نوشت که زنهار زبون نشوی و دوامی و درسی مدهی که اینک رسیدم چون مرهته و بوندیله باتفاق
همدیگر بر معابر و گذرهای جمنا ازدحام داشت عبورش بآسانی و مجلت میسر نشد و راجه مذکور صدمهٔ عظیمی از دست مرهته کشید
در او ملهار که سردار عمده باجی راؤ بود از آب جمن پایاب جسته عبور نموده در غفلت عقب برهان الملک در آمده از جلیسر تا
موتی باغ اکبرآباد هر جا آبادی یافت سوخته و غارت کرده بخاک برابر ساخت و دست تطاول بقصبهٔ سمه آباد و جالیسر دراز
نمودن خرابیش می نمود برهان الملک روز دوشنبه بیست و دوم ذی القعده ۱۱۴۹ دفعةً چون بلای ناگهان بر سر راو ملهار تاخته
اکثری را قتیل و سه سردار عمدهٔ نامدار را اسیر نموده تا اعتماد پور که چهار کروه مسافت بود از تعاقب آنها عنان باز نگرفت و در راه
از کشته ها پشته ها بر افراشت و راو ملهار زخم منکر برداشته با فراریان بدر رفتن غنیمت شمرده بخود راه گریز پیش گرفت فراریان چون
دست و پا گم کرده تمیز هیچ چیز نداشتند راه معبر جمنا که پایاب از آن گذشته بودند بسبب بیهوشی و فراموشی گم کرده از گذر دیگر خود را
بدریا زدند آنجا چون پایاب نبود بسیاری بگرداب فنا افتاده هلاک و نابود گردیدند و ملهار راؤ مع قلیلی از همراهیان نیم جانی بدر برده
به پاگاه باجی راؤ که سپه سالار صاحب خروج دکهن بود و در قصبهٔ کوتله آبادی سادات متصل گوالیار رخت اقامت داشت بحالت
تباه رسید برهان الملک در تعاقب او ده کروه و بیشتر دو روز متصل بطرف دهول پور باری که هژده کروهی مستقر الخلافت
اکبرآباد این طرف دریای چنبل واقع است با استماع آنکه باجی راؤ دران جا معسکر دارد میتاخت باین اراده که هر جا تلاقی شود
بمقابله و مقاتله او پردازد و آب از جوی رفته آبروی هندوستانیان باز آید چون اثری از آن لاعین پیدا نبود و احدی از آن
جماعه نمود مراجعت بلشکر خود کرده دو روز بر آسود و روز سوم در معسکر خود منادی نمود که سواران لشکر هر یک چهار روزه
آذوقه از ماکول و مشروب با خود گرفته مسلح و مکمل همراه شوند و خود نیز مشکها و راویهای پر آب نانهای پخته با قدری نان خورش
مناسب بافراط همراه برداشت و چهار زد که هر که از ملازمان در خیمه گاه خواهد ماند موی پیش بریده به تشهیر گردانیده خواهد شد و جز آلات
گران بار فیلان و شتران و ضربهای توپ که سبکبار بوده اند همراه گرفت و آذوقهٔ ماکول و مشروب بر شتران و استران بار کرده
همرکاب خود داشت و مصمم نمود که اگر غنیم آن طرف چنبل هم باشد خود را مع فوج بدریا زده بسر آنها رساند و دست بردی مردانه و
مبارزت دلیرانه نماید سامانهای مذکور سرانجام نموده مستعد حرکت گردید +

بتعویق افتادن تنبیه غنیم از دست برهان الملک بهادر بممانعت صمصام الدوله و تاختن او نواح شاهجهان آباد و ظهور اضطراب امرای حضور و قرار یافتن مصالحه با نهایت مذلت و خواری

چون خبر جرأت و جلادت برهان الملک و مغلوبی غنیم بصمصام الدوله رسید انفعال بسیار ازین امر کشیده خواست که همراهی او برای خود نامی پیدا کند و اگر نتواند او را هم مثل خود بدنام و رسوا سازد بنابرین شتر سواران خود متواتر با مکتوبات مشحون از ایمان غلاظ و شداد متضمن آنکه من هم عنقریب میرسم تا آمدن من توقف نمایید و شما باتفاق به تنبیه و استیصال غنیم خواهیم پرداخت زنهار که کار بتعجیل و شتاب نخواهید فرمود فرستاد برهان الملک بهادر را بنابر ورود قائم امیر الامراء عین وقت سواری و تیاری لشکر تذبذب روی داده از اراده خود باز ماند بعد از سه چار روز امیر الامراء هم در رسید حسب الامر پادشاه که بنابر قرب مرهته اندیشه داشت و امرای صاحب فوج را بمهم و مدافعه او مامور فرموده بود قمر الدین خان هم مع فوج خود لسبی کروهی شاهجهان آباد در راه صوبه اجمیر لشکر داشت و محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش نیز با جمعیت خود بطرفی منتظر خبر غنیم بسر می برد بعد ملاقات برهان الملک با صمصام الدوله و تعجیل آمدن ضیافتها از طرفین غنیم را که فرصت شش هفت روز بنابر تعویقات مذکوره میسر آمد و اضطراب تعاقب برهان الملک از خاطرش بدر رفت شاهجهان آباد را خالی از فوج تصور نموده همان طرف تاخت و روز سه شنبه هشتم ذی الحجه سنه مذکوره باجی راو سپه سالار مرهته در تعلق آباد رسیده مردم شهر شاهجهان آباد را از هنود و مسلم که برای پرستش کالکا و تماشای آن اجتماع برآمده ازدحام و کثرت عظیم نموده بودند بخاطر جمع غارت نموده مال وافر اندوخت و شب نزدیک مزار خواجه قطب الدین مانده صبح روز چهارشنبه یوم العرفه مینا بازار و دکانهای آبادی آنجا را سوخته و غارت نموده قریب دو پهر روز مذکور قصبه پالم را تاراج نمود و گریختگان مجروح کالکا بشهر رسیده خبر ورود مرهته و قتل و غارتی که نموده بود بزبان حال و مقال ظاهر ساختند و مردم شهر را باستماع این خبر و مشاهده حال جریحان مضطر دل از دست و هوش از سر رفته هول عظیم و نهایت خوف و بیم مستولی گردید پادشاه عجائب سپاه امرا و ارکان حاضر را که قلیل جماعه بود امر به بیرون شتافتن برای تنبیه و مدافعه مرهته فرمود و امیر خان و راجه بخت مل و میر حسن خان کوکلتاش و منور خان برادر روشن الدوله و عبد المعبود خان و شیو سنگه سردار رساله عنبری و دیگر منصب داران حسب الحکم برآمده نزدیک تبرای قاضی و تال کتوره جای مناسبی متصل بشهر دیده صفوف آراسته رو بروی غنیم ایستادند از جمله میر حسن خان و شیو سنگه که جرأت با عدم تجربه و قلت شعور داشتند قدم پیشتر گذاشتند هرچند عمدة الملک که هوشیار تجربه کار بود ممانعت نمود که در جنگ مرهته خصوص چنین اوقات پیشتر دویدن مناسب نیست یکجا بوده بمدافعه باید پرداخت هر دو مغرور بی شعور نشنیده اندک مسافتی پیش رفتند اول کم کم نمایان گشته و بطرف خود کشیده چون دورتر بردند از چار سو احاطه آن جماعه نموده بضرب سیف و سنان درمیان گرفتند شخصی از همراهیان میر حسن خان مجروح از میدان برگشته با میر خان رسید و زبان طعن و تشنیع گشاده آواز داد که استاده چه تماشای نمائید سید امام گشته می شود امیر خان که خوش طبع بذله گو بود شیوه گفتگوی خود دران وقت هم از کف نداده در جواب گفت که ما را دوازده امام کافی اند امام سیزدهم اگر گشته شود ما را نقصی ندارد چون مردم در جنگ اسپ مهارت ندارند اکثری مقتول گشته میر حسن خان خود با بعضی باقی ماندگان مجروح از میدان برگشته جان بسلامت برد و همراهیان بقیة السیف عریان بی اسپ و یراق بخانهای خود رسیدند و امیر خان و غیره امرا تا شام بجای خود استاده شب بخیمه ها درآمدند و خبر رستخیز شاه جهان آباد و تاختن مرهته کالکا وغیره را امرای متعین که

در دور شاهجهان آباد باندک قرب و بعد منتشر بودند شنیده یا مرهته را مقابل خود ندیده باز فتنه تنهائی پادشاه هر یکی ایلغار کرده بطرف شاهجهان آباد شتافت اعتماد الدوله که از همه نزدیکتر بود زودتر رسیده آخر روز چهارشنبه نهم ذی الحجه با مرهته اندک جنگی نمود مرهته رفته عقب تر نشست برهان الملک از اکبر آباد روز سه شنبه هشتم ذی الحجه بایلغار کوچیده روز چهارشنبه بعد طی مسافت شصت و پنج کروه بقصبه تلپت متصل بشهر دار الخلافه رسیده دقیقه نمود و روز دوم از تاختن مرهته که عید الضحی بود در جوار دار الخلافه نازل گردید و صمصام الدوله نیز همراهی او نموده متعاقب در رسید روز سوم بنگش هم باین عساکر ملحق گردید چون غنیم ضرب دست برهان الملک دیده و آب شمشیرش چشیده بود اتفاق او با این همه افواج شنیده در خود تاب مقاومت ندید و گرانبار هم شده بود ناچار بطرف قصبه ریواری و پالوڈهی رفته هر دو قصبه را چنانچه خواست غارت نموده از بیخ و بن برافگند و از همان راه بگجرات و مالوه که ملک مسخر کرده او بود رفته در راه هیچ جا نپائید چون بغیر برهان الملک دیگری را هوس تعاقب و تنبیه انها در سر نبود هر یکی بعذری متمسک گشته از جای خود نجنبید پادشاه و وزیر و امیر الامرا بادادن چوتهه راضی گشته اطفای نائره فساد را صلح امور شمرده و پادشاه آصفجاه نظام الملک را بانی بنای مفاسد مرهته و اختلالهای دیگر دانسته و از عهده او برآمدن دشوار شمرده دلجوئی او ضرور دانست و در سنه خمسین و مائة بعد الالف بارسال شقه های اشفاق و عطای خطاب آصفجاهی و منصب وکالت مطلق و اضافه منصب هشت هزاری و دیگر دلبری و دلداریها نموده طلب حضور فرمود و او پسر خود نظام الدوله ناصر جنگ را نائب صوبه های دکهن نموده روانه حضور شد چون خبر آمد آمد نظام الملک از دکهن بود صمصام الدوله امیر الامرا قبل از در رسیدن او معامله مصالحه را با مرهته طی نمود تا پای او درین کار درمیان نیاید مشروط آنکه مرهته تابع حکم پادشاه و فرمان پذیر امرای حضور بود تبعیت او امر آصفجاه ننماید مرهته ناچیزی و بی تمیزی امرا دیده کار خود را از طرفین چنانچه باید پخته و محکم ساخت بعد چندی آصفجاه بشاهجهان آباد رسیده روز دوشنبه شانزدهم ربیع الاول ۱۱۵۰ هجری ربع روز برآمده ملازمت پادشاه نمود و در روز پنجشنبه هفدهم ربیع الثانی خلعت صوبه داری اکبر آباد و مالوه بتغییر سوای جی سنگه و باجی راو بغازی الدین خان پسر آصفجاه مرحمت شد روز جمعه یکم ربیع الثانی خبر مردن عبد الصمد خان رسیده خلعت ماتمی باعتماد الدوله عنایت شد و خلاع ماتمی و بحالی صوبه لاهور و ملتان بزکریا خان خلف عبد الصمد خان و دیگر ورثه او بلاهور ارسال یافت آصفجاه حسب الامر پادشاه اراده تنبیه باجی راو نموده باکبر آباد آمد و محی الدین قلیخان را که از نبائر سعد الله خان وزیر و منجمله اقربای آصفجاه بود نائب صوبه اکبر آباد نموده عازم مالوه شد و از سمت اکبر آباد عبور دریای جمنا نموده و از اتاوه و دکهن پور گذشته زیر کالپی دوباره عبور جمنا نموده در ملک بوندیله درآمده راجه آنجا را با جمعیتی همرکاب خود کرد و بعد طی منازل بهوپال که از توابع صوبه مالوه است رسید باجی راو هم با فوج سنگین از دکهن استقبال نموده در ماه رمضان سال مسطور بسواد بهوپال مقابل گشت و آتش جدال و قتال اشتعال گرفت درین ضمن خبر قرب وصول نادر شاه باصف جاه رسید و آصف جاه مصالحه را بر مجادله ترجیح داده زود بشاهجهان آباد برگشت +

مقتول شدن سیف الدین علیخان مرحوم بعداوت اعتماد الدوله و شقاوت عظیم الله خان شوم

امرای نفاق پیشه حضور که بهره از حمیت و ایمان نداشتند چنین فتنه های بزرگ مذکور را سهل و خرد شمرده همیشه در فکر استیصال امثال خود مشغول و بهمین اعمال مسرور و مشعوف بودند و بشومی کینه دیرینه از قتل مسلمین و سادات پروائی نداشتند چنانچه در همین ایام سیف الدین علیخان که از همراهی قطب الملک کناره کشیده بوطن خود آمده در خانه انزوا گزیده بود و بقلیل

مداخلی که از جاگیر قدیم و تعلقه موروثهٔ او میسر مے آید معاش خود مے گذرانید و با هیچ کس کاری نداشت سدر رمقے که رازق العباد باو داده بود با اکثر یا شکستگان و عجائز و ضعفاے منتسبان و ذومان تقسیم نموده اوقات میگذرانید اعتماد الدوله وغیره تورانیان که عداوت سادات را سرمایه سعادات خود دانسته بوجو واحدے از اقرباے امیر الامرا حسین علے خان بهادر مرحوم را نمے نبودند براے قتل و استیصال سیف الدین علیخان بهانه مے جستند بدین جهت اعتماد الدوله حشمت خان بهادر شخصے را فوجداری چکله سهارن پور داده بضبط ضیاع و اقطاع سیف الدین علی خان وغیره منتسبان امیر الامراے مغفور مذکور مقرر نمود آن بے حشمت بفوجدارے مذکور رسیده دست تعدی و ستم بر اولاد سید ولد آدم دراز کرده خواست که سیف الدین علے خان وغیره سادات را بقوت لایموت عاجز و محتاج گرداند از دست تعدے آن محروم از ایمان بیچاره ها بجان آمده چون هیچ گونه ازچنگال او رهائے ندیدند لاعلاج گشته بمقتضای المعذور معفو بمدافعه و مجادله پیش آمدند و آن بدبخت بجدال و قتال پرداخته رخت حیات بدار الملک ممات کشید اعتماد الدوله و عظیم الله خان که کشته شدن جان نثار خان و متصرف شدن بهگونت و اثر آن را ناموس او را ننگ و عار نشمرده تدارک و انتقام از آن کافر خون آشام حرز و ترمید انستند کشته شدن حشمت خان از دست سادات که بمحض ناچاری و لاعلاجی بعمل آمده بود اعتماد الدوله نهایت مذموم و بردوش وزارت و امارت خود گران شمرده قتل سادات عالے درجات را اهم مهمات دانست و نائب ابن ابی سفیان عظیم الله خان را سالار فوج نموده با بقیه فوج شام که عبارت از جماعهٔ تورانیه و علی محمد خان روهیله باشد مع فرید الدین علیخان و عظمة الله خان فاروقے شیخ زاده‌هاے لکهنوے که فوجدار مرادآباد از طرف قمر الدین خان بودند بقتل و غارت سیف الدین علے خان وغیره سادات بارهه مامور نمود آن بدبختان بے دین با دل پر از کین لبر وقت آل طه و یسین رسیده صفوف حرب آراستند سیف الدین علی خان با معدودی از برادران و همراهیان که در چنان وقت نازک توفیق رفاقت یافتند ناچار آبروے خود را پاسدارے نموده بمقابله شتافت و با وجود قلت اعوان و انصار و فقدان توپ و توپخانه که آلات کارزار است دمار از روزگار نابکاران غدار برآورده عظیم الله خان را با فوجش از پیش رو برداشته چند میدان گریزانید و اعادی دین و دولت منهزم گردیده قریب بود که بمقر سقر شتابند که ناگهان فوج دیگر از افاغنه ملاعنه که عبارت از روهیله باشد در پهلوے سادات چون مرض ذات الجنب پدید آمده بشلک بندوق دہان سیف الدین علیخان و همراهیانش را شربت شهادت چشانید بعد ازین شقاوت سبے شرمے را کار فرما شده بآبادے قصبه جانسٹه که مسکن قدیم سیف الدین علیخان و آبا و اجداد و الاشانش بود در آمده دست غارت از آستین کین و شقاوت برآورده بر خانهٔ سادات ریختند و آبروے ایمان خود را به نهب اموال و ضرب عیال و اطفال و تعزیت سیده‌های مستوره با خاک کلفت و کدورت آمیختند شور و نشور و غوغاے محشر در قصبه جانسٹه هویدا گردیده از دست برد کین آن ملاعین ناله و چنین از خانهاے اولاد پیغمبر بفلک هفتمین میرسید از معتمدان مسموع افتاده که در ان ایام علے التواتر سرخی شفق صبح و شام برتبه ازدیاد و اشتداد داشت که گویا دامن فلک جفاکار آلوده خون مظلومان و دیده لیل و نهار بر ماتم آن ابرار خون فشان است از ین ستمیکه بر سادات رفت و شدت حمرت شفق که بر آسمان نمایان گشت تجربه کاران روزگار و علامت شناسان دهور و اعصار مهرهٔ فن تنجیم و ناظران اوراق تقویم میگفتند که در عوض این ستم که بر ذریت سید انبیا بے باکے و زیر تیره درون و عظیم الله خان ملعون رفته یقین است که قتل عام و سفک دماء وافر بنا بر انتقام بعمل خواهد آمد +

راه یافتن سستے بسیار در بند و بست کابل و اختلال پذیرفتن در انتظام صوبه مذکور و برخاستن انضباط طرق و مسالک آن صوبه و افتتاح راه حادثهٔ نادر شاه بسفاهت امرا و پادشاه و ورود سفرای ایران

چون اقتدار صمصام الدوله در حضور افزود و اعوجاج عجیبے در طبیعت او مترسخ بود در هر کار هر آنچه مے اندیشید و صلاح کار بزعم غلط کار خود مے فهمید باعث فساد آن کار گردیده مفاسد آن عجالة بظهور میرسید از ان جمله آنچه با مرهٹه ها بعمل آورد بتقرید قلم وقائع نگار شد اندکی از بسیار و مشتی نمونه خروار بود ازین قبیل است تصرفاتیکه در مصارف صوبه کابل و عدم احتیاطیکه در تشیید و استحکام ضوابط آن ملک و بے التفاتے که در حفاظت طرق و مسالک آن صوبه نمود و باین جهت مفسدهٔ عظیم که ورود نادر شاه بهندوستان باشد رو بداد چه اگر از حالات آن صوبه و انسداد طرق عبور و مرور و استحفاظ آن غافل نمے شد و هر چه در هر کار آنجا می بایست بعمل مے آورد احتمال داشت که نادر شاه اراده این طرف نمی نمود و اگر احیاناً مے نمود عبور او از ان راهها باین آسانی که رو بداد نمے شد ناصر خان صوبه دار کابل مرد صالح غافل اکثر سر و کارش با شکار بود و هرگاه از شکار مراجعت میکرد بعبادت و تلاوت اشتغال مے نمود و تنخواه نقدی صوبه کابل که از حضور بمعرفت صمصام الدوله امیر الامرا ارسال مبلغ مذکور بے وجه دانسته موقوف فرمود و خبر راه و دره ها لیش نه صوبه دار غافل میگرفت نه امیر الامرا پروای آنجا بود ازین سبب مستحفظان در راه نماندند و بنا بر اشتهار سستی سلطنت اندیشه بازپرس از دل نوکران و عمله سرکار برخاسته کسے را از کسے خوفے و هراسے و غرضے و التماسے نمانده بود ازین جهت هر که هر جا هر چه میخواست میکرد و از راه هر کسے که میخواست می آمد و میرفت نه بپادشاه و امرا خبرے میرسید و نه پادشاه و امیر الامرا از جائے بر میرسید که چرا خبرش نمیرسد از عجائب واقعات آنکه سلاطین سلسله علیه صفویه را با سلاطین هند مطلقاً رجوعی در هیچ باب گاهے نبوده و بابر پادشاه و همایون پسر او که مورد التفات خاقان مصطفوی نسب بیهال ابو البقا شاه اسمعیل صفوی و پسر والا گوهرش شاه جنت مکان شاه طهماسپ بوده اند بر عالمیان ظاهر و آشکار است با وجود فقدان جمیع اغراض سلاطین صفویه بنا بر پاس شیوهٔ مردی و مروت راه ارسال سفرا و مراسلات متضمن تهنیت و تعزیت مسلوک داشته احیای مراسم یگانگیت و اتحادی نمودند و ازین طرف بنا بر حرمان از اوصاف آدمیت و وفا این سلوک معمول نمی گشت چنانچه با وجود شیوع یافتن حوادث و فتن در ممالک ایران و مسلط شدن شاه طهماسپ ثانی بر تخت سلطنت موروثی بعد تنبیه افاغنه و استیصال و اخراج مفسدان محمد شاه را هرگز رسم پرسش و تهنیتی بخاطر نگذشت بلکه با میرویس افغان راه آشنائی و وداد مسلوک داشته و با حسین پسر میرویس مذکور نیز دراداخر که ضابطه قندهار شده بود با آنکه بملتان لشکر کشیده در قتل و غارت و خرابی آنجا بالقصیر سے نکرده باز گشت نوشتے طریق مراسله مفتوح شد و شاه طهماسپ با وجود دوری از اغراض بعد از فتح اصفهان و استیصال افاغنه یکے از امرا را برسالت هندوستان فرستاده وقائع آن ایام را اعلام نمود و در نامه اشعاری شده بود که چون مخاذیل افاغنه خائن این آستان و دزد این دیار و الحال بسزای خود رسیده بقیة السیف در هزیمت و فرار اند از بیم لشکر ظفر اثر ایشان را گریزگاهی سوای هندوستان نیست باید که آن مدبران را راه و جای نداده نگذارند که بآن حدود در آیند بالجمله محمد شاه پس از چندے نامه متضمن سخنان بیفروغ نوشته ایلچی را منصرف ساخت و بعد از جلوس شاهزاده عباس میرزا بجای پدر والا گهر باز یکے از امرا به سفارت هند متعین شده همین سخنان در نامهٔ او نیز مندرج بود پس از مدتے وی را نیز رخصت انصراف داده همان قسم کلمات که نفس الامر سینه

نداشت نگاشته بودند بعد چندی که نادرشاه بر تخت سلطنت ایران متمکن گشته یکی از معتبرین قزلباش را نزد برهان الملک که اعظم امرا
بود فرستاده بمحمد شاه داد هر دو نامه نگاشته بود فرستادهٔ مذکور را بعد از ورود این مملکت دزدان غارت کردند و بهزار التماس
نامه از ایشان لبسند و بمشقت تمام خود را رسانیده ادای سفارت نمود اما خود قدرت مراجعت نیافت محمد شاه و امرای هند از وصول
ایلچی های ایران پی در پی و پادشاه شدن حسین افغان وضبط او قلعهٔ قندهار را و تاختن صوبهٔ ملتان و حدود آن مشوش گشته
آصف جاه را که در میان اینها گرگ باران دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بتجربه کار لیل و نهار و امیر عمده سپه سالار و از اصحاب کبار محمد
اورنگ زیب عالمگیر بود از دکهن طلب داشته رخصت انصراف بصوبه اش نداده پیش خود میداشتند تا اگر سانحه پیش آید و تشویشی
رو نماید بصواب دید او راه روند چون نادرشاه بقندهار رسیده آن قلعه را فرو گرفت محمد خان ترکمان که از امرای صفویه بود
باز بسفارت فرستاده سخنان گذشته را اعاده و گله از هنجار سابق نمود چون بشاهجهان آباد رسیده نامه برسانید وی را
توقیف فرموده از جواب ساکت شدند و چندانکه او اظهار رخصت میکرد سود نداشت گاهی در اصل نوشتن جواب تردد خاطر داشتند
و گاهی در اینکه اگر نوشته شود نادرشاه را بچه القاب باید نوشت متحیر و سرگردان بودند و حقیقة اینکه توقیف محمد خان ایلچی را
از تدابیر ملکی شمرده توقع آن داشتند که شاید حسین افغان با متحصنان قندهار بر نادرشاه ظفر یافته وی را ناچیز و منهزم و آواره
سازد و جواب نوشتن حاجت نماند چون محاصره قندهار بطول کشیده مراجعت محمد خان نیز بتعویق افتاد نادرشاه فرمانی
بوی نوشته مصحوب چند نفر سواران سریع السیر فرستاده از وی سوال حقیقت حال و سعی در حصول جواب و امر بتعجیل عود
نمود چون جواب صادر نمیشد و رخصت نمی یافت اثری بران مترتب نگشت بالجمله چون محاصرهٔ قندهار قریب بیک سال رسید
و شهر نادرآباد در جنب آن اتمام یافت نادرشاه بفرمود تا لشکر قزلباش بران حصار هجوم آورده بر بروج صعود نمودند و ناگهان
بی دست و پا شده آن حصن استوار مفتوح گردید و آن قوم مقتول گشته حسین افغان مذکور مقید بمازندران فرستاده شد
و در عرض چند سال از آن زمان باز که افاغنه در شیراز منهزم شدند همواره از هر طرف جمع از آن قوم پراگنده بهندوستان آمده
در هر جا سکنی و اکثر در سرکارات ملازم شده داخل سپاه گشتند علی محمد خان معروف بروهیله که در جنگ عظیم الله خان با سید
سیف الدین علی خان رفاقت و اعانت عظیم الله خان نمود در مورد التفات اعتماد الدوله گردیده بعضی محالات جاگیرات
و خالصه را بطور ملکیت قابض و متصرف بتوجهات وزیر گشت اگرچه پسر خواندهٔ افغانی و در نسب از قوم جاٹ بود اما چون مرد
صاحب جرأت و شخص صاحب اراده باشعور بود همین افغانان و روهیله های گریختهٔ قندهار و اطرافش را با خود رفیق ساخته
بنام روهیله شهرت داده و از اجتماع آنها اقتدار یافت و ملک بسیاری را مثل آنوله و سنبهل و مرادآباد و بداؤن و بریلی وغیره
متصرف گشت الحق تکلیفت ممانعت که بمحمد شاه می نمودند بیرون از حوصله و سعت و ضبط وی بود چه درهای کابل وضبط وی
از نارسائی صوبه دار و بیخبری امرای پادشاه و عدم التفات باحوال آن و موقوف نمودن تنخواه نقدی و مصارف مقررهٔ آن
از انتظام افتاده کسی را از عبور و مرور کسی خبری نبود صوبه دار خود در پیشاور و ادنی قلعه داری در قلعهٔ کابل می بود کرا
مجال ضبط راه و کدام کس مطلع و آگاه بر احوال مترددین و مقصدین بود که تدارکش می نمود هرگاه مثل نادرشاهی در پهلو سالها
نشسته باشد و کسی باستعلام احوال و استکشاف ضمایر و سرائر او نپردازد و بر اراده اش اطلاع نیابد ظاهر است که بچه چیز
دیگر خیبر و بابان احوال این قسم بجز آن چه خواهد بود نادرشاه بتخریب قلعهٔ قندهار فرمان داده مردم بازار و سکنهٔ آنرا بنادرآباد سکنی
فرمود و بصوب غزنین و کابل در حرکت آمده کوتوال قلعهٔ کابل را پیغام داد که ما را بممالک محمد شاه کاری نیست اما این حدود

چون معدن افغانست و معدودی گریختگان نیز با ایشان پیوسته اند غرض استیصال این قوم است هراس بخویش راه نداده درین اسم
مهمانداری کوشد و خود بکنار شهر کابل نزول نمود کوتوال و کابلیان مستعد جنگ و جدل شدند و نصیحت و پیغام ایشان را سود نکرد
فوجی از قزلباش بقتل ایشان و تخریب قلعه مامور گشتند محصوران بمجرد حمله و بنیاد تخریب برجی فریاد الامان برآوردند محصوران
امان یافته قلعه را خالی نموده بر سمتی پرداختند و دران حدود هرجا افاغنه فراهم آمده بودند لشکر بر سر ایشان رفته قتل می نمود نادرشاه
از توقیف محمد خان ایلچی بغایت آزرده شده چند کس از معتبرین کابل را زبانی پیغامها داده بشاهجهان آباد روانه ساخت که بپادشاه
و امرا برسانند و خود در کابل توقف داشت فرستادها بلاهور آمده بشاهجهان آباد رفتند و کسی سخنی از ایشان نشنید و اگر
شنید نفهمید از معتمدین مقبول القول مسموع شده که هرگاه از زبان کابلیان مذکور یا دیگر مسافر باشعور که از آن طرف میرسید
و کسی اخبار و پیغام نادرشاه شنیده تا بامیر الامرا میرسانید خان دوران التفاتی نکرده باستهزا میگفت که بام خانهای مردم
مرتفع است باین سبب مغلان و قزلباش را از دوری نمی بینید و رفقا و مصاحبین او و رود کابلیان را سازش و فریب
اعتماد الدوله و آصفجاه وغیره تورانیان فهمیده فرستادهای نادرشاه دبلی غرضان منهی را فرستاده زکریا خان تورانی که برنبهٔ
اعتماد الدوله و صوبه دار لاهور بود تصور نموده بر مردمیکه تصدیق این خبری نمودند استهزا و حمل بر خفت عقل او میکردند جائیکه امیر الامرا
چنین و عقل و فهمیدا و همراهیانش این باشد استحکام ارکان دولت و سرانجام مهام سلطنت آنجا را تماشا باید کرد که در چه مرتبه تواند
بود (فاعتبروا یا اولی الابصار) نادرشاه باز از کابل یکی از لشکریان را ده سوار همراه داده بسفارت فرستاده چون بجلال آباد
رسیده در خانه فرود آمدند جمعی از تبه کاران آنجا بر گرد آنخانه هجوم آورده اول سلاح ایشان را در ربودند و آخر ده کس از ایشان
را کشته یکی فرار بکابل نموده صورت واقعه باز نمود و مدت اقامت نادرشاه در کابل تخمیناً بهفت ماه رسید و افاغنه
آنحدود را قهر و قتل نموده از استماع خبر کشته شدن آن ده نفر بیقرار شد و بصوب جلال آباد نهضت کرد و آن شهر را قتل
عام فرموده خلقی انبوه ناچیز شدند و از غرائب اینکه برای رئیس قاتلان ده نفر مذکور ظیفی از سرکار محمد شاه معین شده بود
که ارسال گردد و قتل عام جلال آباد عائق آن شد از آن روز که خبر ورود نادرشاه بکابل در هند شیوع یافته بود خان دوران امیر الامرا
و نظام الملک بمحاربهٔ وی معین شده در شاهجهان آباد اقامت داشتند و آوازهٔ توجه خودها قریب بسوی کابل منتشر
میساختند و این نیز بزعم ایشان از تدابیر ملکیه بود تا آنکه نادرشاه از جلال آباد بصوب پیشاور در حرکت آمد

ذکر جنگیدن ناصرخان با نادرشاه و مغلوب شدن بیک ناگاه و رسیدن نادرشاه بلاهور و مغلوب شدن زکریا خان و پیش آمدن نادرشاه و معاملاتیکه او را با محمد شاه رو داد

ناصرخان حاکم صوبهٔ کابل با فوجیکه داشت بر سر راه رفته و افاغنه بسیار آن حدود را نیز فراهم آورده کریوهای صعب و وادیهای
تنگ مثل درهٔ خیبر وغیره را باعتقاد خویش محکم و مسدود ساخته مستعد محاربه با نادرشاه نشسته بود نادرشاه بوی پیغام کرد که
من در فلان روز خواهم رسید بهتر آنکه از سر راه برخیزی سخن در نگرفت و نادرشاه روز موعود برسید و خلقی انبوه از افاغنه و
فوج ناصرخان بوادی هلاک رفتند و خان مذکور زنده و مجروح بدست قزلباشی گرفتار شده خود ظاهر نمود قزلباش گرفته
پیش نادرشاه آورد و بعد از چند روز اعزاز و خلعت یافت و نادرشاه به بلدهٔ پیشاور نزول نموده از آب اٹک بکشتی عبور نمود
در مملکت پنجاب خاصه شهر لاهور فزع قیامت برخاست و آن مملکت بهم برآمده هر کس دست بغارت و یغما آورده چندین هزار

قطاع الطریق شوارع و محالات را فرو گرفته باهم ستیز و آویز رائج بود نادر شاه چون بکنار لاهور رسید زکریا خان حاکم لاهور بجمعیت خود مغرور گردیده با انبوه فوجی که داشت و استعدادیکه بود بر لب آب راوی که متصل شهر میگذرد و اطراف خود مضبوط ساخته صف آرا گردید کیفیت صلح و جنگ پهلوانان هر دو از غرائب است القصه نادر شاه با فوجی از لشکر اسپ در آب رانده بگذشت و چند سوار قزلباش بر سپاه لاهور تاخته شجاعان و بهادران ایشان که در سواری ماهر تر بوده اند گریختند و باقی بهم بر آمده مبتلا شده و متحیر شدند آخر حاکم با منسوبان بقلعه در آمد نادر شاه با سپاه متصل بشهر نزول کرد زکریا خان عریضه نیاز و اعتذار فرستاده التماس امان نمود و بحضور نادر شاه آمده عزت و خلعت یافت نادر شاه جمعی را در قلعه لاهور گذاشته بصوب شاهجهان آباد در حرکت آمد

نهضت نمودن محمد شاه از شاهجهان آباد و رسیدن بکرنال و ماجرای جنگ و جدال که دران میدان با نادر شاه روی داد

محمد شاه با جمیع امرا و لشکر چند گاه بود که از شهر بر آمده بتانی تمام می آمد و قریب یک و ماه چهار منزل را طی نموده در موضع کرنال چهار منزلی شاه جهان آباد بر لب نهر آورده علی مردان خان معسکر نمود و توپخانه گرد لشکر چیده توپهارا باهم بگر زنجیره بند نموده محصور بود و نادر شاه دو سه نوبت نیز از لاهور تا رسیدن بلشکر هندوستان پیغام روانه ساختن محمد خان ایلچی خود بمحمد شاه نمود ایلچی مذکور را همراه داشته رخصت نمی نمودند و در انوقت معلوم نمی شد غرض از نگاه داشتن او چیست صمصام الدوله راجه جی سنگه سوائی وغیره راجه هاے راجپوتیه را که نهایت اعتماد بر شجاعت و رفاقت آنها داشت هر چند درین جنگ باعانت خود طلبید عذرها پیش آورده بروعدهای امروز و فردا لیت و لعل گذرانیده احدے از جاے خود نجنبید و پادشاه و امرا را چشم امید وصول برهان الملک بلشکر فرش راه انتظار بود و نادر شاه مع فوج خود هر چند نهایت قریب رسیده بود اما در لشکر پادشاه هندوستان احدی را از خواص و عوام خبر وصول موکب او که یکبار رسیده معلوم نبود تا آنکه روزے علافان وغیره که سه چهار کروهے لشکر برای آوردن کاه و دیگر کارها هر روز بیرون میرفتند پنج شش ساعت از روز بر آمده چند کس از آنها مجروح و منتشر الحواس بمشاهده قراولان فوج قزلباش و خوف ضرب دست آنها بلشکر رسیدند و غلغله آمد آمد نادر شاه شهرت یافت و تهلکه عظیم و نهایت خوف و بیم در لشکر پیدا گشته آتش انتظار برهان الملک نیز تر گشت ۞

رسیدن برهان الملک در لشکر محمد شاه و اشتعال نائره حرب و جنگ بدون اراده و آهنگ

درهمین اثنا خبر قرب وصول برهان الملک بپادشاه و امیر الامرا رسیده روز سه شنبه پانزدهم ذی القعده سنه ۱۱۵۱ هجری خان دوران باستقبال برهان الملک به نیم کروهی لشکر شتافت و برهان الملک را همراه گرفته بملازمت پادشاه آورد و بعد ملازمت مورد الطاف و مرحمت گردیده مامور شد که متصل لشکر امیر الامرا فرود آید برهان الملک بجای مامور رسیده انتظار خیمه و خرگاه خود میکشید ناگهان خبر رسانیدند که بعضے از افواج نادر شاه بر بنگاه او تاخته قتل و غارتش مے نماید برهان الملک باستماع این خبر مضطر گشته بصمصام الدوله پیغام فرستاد که چنین روی داده من برای حمایت فوج و اسباب خود میروم و از جاے ایستاده بحرکت نموده پیشتر راند صمصام الدوله پیغام برهان الملک بپادشاه و پادشاه بآصفجاه گفته فرستاد آصفجاه در جواب [illegible] داشت که شطرے از روز باقی مانده و لشکر برهان الملک از ماندگی راه بیاسوده صلاح در ستیز و آویز امروز نیست برهان الملک را حکم شود که عجلت را کار نفرموده بجای خود باشند و فردا بهیئت مجموعے توپ و توپخانه را پیش رو گذاشته بر سر دشمن باید تاخت

تا باقبال پادشاهی کاری از پیش برده آید محمد شاه همین جواب بصمصام الدوله گفته فرستاد صمصام الدوله حمل بتغافل و سهل انگارے آصفجاه نموده به پادشاه گفته فرستاد که برهان الملک در زمره چه عجب که از دشمن آویخته باشد چنین فدوی جانفشان را گذاشتن و مدد و اعانت نه نمودن بعید از مردی و مروت و خلاف قانون دولتخواهی و مصلحت است دیگران هر چه خواسته باشند بکنند من خود بکمک برهان الملک میروم این بگفت و بر فیل سواری که موجود بود سوار شده با همراهیان خود مع توپخانه جلوی سهل سرانجامے از لشکر بر آمده متوجه پیشتر گردید درین عرصه ربعے از روز مانده بود که نزدیک برهان الملک رسیده در پهلوی هم بمفاصله نیم کروه ایستادند و نادر شاه لشکر بدو قسمت نموده بعضے را در عقب خیام خود گذاشت و با فوجے بر سر ایشان راند و قشون سوارے خود را سه حصه نموده یکے را همراه خود گذاشت و دو حصه را بجنگ امیر کبیر مذکور مامور فرمود بهادران قزلباش بر سر امیر الامرا تاخته شروع بتاختن و زد و خورد و انداختن نمودند در دو ساعت جمیع لشکر صمصام الدوله و برهان الملک بهم بر آمد و همراهیان امیر الامرا اکثر کسان که نام آور بوده اند مع مظفر خان برادرش بکار آمده سفر آخرت گزیدند از انجمله بود پسر کلان صمصام الدوله و علی حامد خان و شاهنواز خان و یادگار خان و میرزا عاقل بیگ کمل پوش مع معدودے رفقای خود و میر گلو خلف میر مشرف و رتن چند پسر رای خوشحال چند پیشکار میر بخشی وغیرهم و امیر الامرا مجروح و بیهوش بهمراهے معدودی از رفقا که بقیة السیف بوده اند از میدان برگشته سر شام بلشکر رسید و از خوبے نظم و نسقیکه امرا و سلاطین هند دارند قبل از رسیدن امیر الامرا بلشکر خیمه و اسباب خزانه او لشکریان غارت کرده اثرے از اردوی صمصام الدوله بر جا نماند تا آنکه بعد رسیدنش سرایه میسر نبود که لاش نیم جانش را فرود آرند آخر از جاے بیچوبه بدست آورده برپا نمودند و امیر الامرا را در آنجا گذاشتند اعتماد الدوله و آصفجاه و خواجه سرایان محلے پادشاه برائے پرسش و عیادت آمده تاسف و دعای بقای عمر و دولتش مے نمودند صمصام الدوله که اندک بهوش آمده بود چشمے وا کرده با نهایت ضعف جواب داد که ما خود کار خود را تمام کردیم شما دانید و کار شما اینقدر میگوئیم که پادشاه را بملاقات نادر شاه و نادر شاه را بشاهجهان آباد نخواهید برد هر چه بکار دانید و توانید از همین جا این بلا را بگردانید آصفجاه و اعتماد الدوله بعد گفت و شنید برخاسته بخانهای خود رفتند و صمصام الدوله روز سه شنبه نوزدهم ماه مذکور بدار البقا انتقال نمود و برهان الملک که در میدان ایستاده و همراهیانش بعضے کشته گشته و بقیة السیف با اضطراب باهم مجتمع و متحیر بودند لشکر قزلباش از چار سو هجوم آورده یکے از آنها که جوان نو خاسته از اتراک نیشاپور هم وطن برهان الملک بود جرأت نموده بیباکانه رو برو فیلش آمد برهان الملک که تیر می انداخت جوان مذکور بانگ بروی زده گفت محمد امین دیوانه شده با که میجنگی و بکدام با فوج اعتماد داری و نیزه را بر زمین زده اسپ خود را به نیزه بست و از خانه زین جسته ریسمان هودج فیل گرفته بر عماری سواری برهان الملک بر آمد برهان الملک که از ضابطه ایران واقف بود موافق آداب آنجا اطاعت نمود و اسیر پنجه تقدیر گردیده همراه لشکر قزلباش بحضور نادر شاه رسید نادر شاه عفو تقصیرات او فرموده مورد الطاف و عنایات ساخت و چون شام شده بود شاه از میدان برگشته بلشکرگاه خود رفت برهان الملک کشته شدن صمصام الدوله شنیده متوقع مرتبه امیر الامرائی که همیشه آرزوی آن داشت گردید و سخنان مصلحت آمیز مناسب وقت با نادر شاه گفته بگرفتن مبلغ دو کرور روپیه خوشنود و راضی بمصالحه و معاودت نمود و بنابرین گذاشت که آصفجاه آمده مبلغ دو کرور روپیه را انجام دهد و نادر شاه معاودت نماید رقعه بمضمون این بشارت بپادشاه و آصفجاه نگاشته ابلاغ داشت چون این رقعه رسید پادشاه و آصفجاه که سر بگریبان عجز و اضطرار افگنده نمیدانستند که چه کنند شادمان گشته محمد شاه بزودی آصفجاه را مرخص و مختار فرمود آصفجاه بعد حصول ملازمت بوساطت برهان الملک وعده ایصال زر معهود نموده خوشنود برگشت و بخدمت محمد شاه رسید

کاردانی و دولتخواهی خود ظاهر نمود پادشاه از ظهور امر غیر مترقب بسر در ومطمئن و آصف جاه مورد مراحم گردید چون عهد و پیمان مصالحه و معاودت
استحکام داده آمده بود بمقتضای حرص وافر خواهان منصب امیر الامرائی و امیدوار خلعت گشت پادشاه که خوف فراوان بر سلامتی
جان خود و سلطنت داشت استرضای آصفجاه لازم دانسته همان وقت که آخر روز شنبه نوزدهم ماه بود بمرتبه امیر الامرائی
و عطای خلعتش سرفرازی بخشید در روز یکشنبه بیستم اول روز محمد شاه حسب الطلب نادرشاه بصلاح و صوابدید آصف جاه بلشکر نادرشاه
برای ملاقات رفت زمانیکه قریب بلشکر ایران رسید نادرشاه پسر خود نصر الله میرزا را باستقبال فرستاد شاهزاده چون نزدیک
رسید محمد شاه تخت روان سواری بر زمین گذاشته با نصر الله میرزا ملاقات و معانقه بزرگانه نمود و شاهزاده سلوک فرزندانه مسلوک
داشت و همراه خود تا بادرشاه برد نادرشاه تا سر فرش استقبال نموده معانقه فرمود و بر مسند خود یکجا نشانید و سلوک
ملوکانه با کمال احترام مرعی داشته در نهایت خوشنودی مرخص نمود برهان الملک که خبر مخلع شدن آصفجاه و یافتن منصب
امیر الامرائی شنید سپند دار بر آتش قهر و طیش غلطیده بیقرار گردید و به نادرشاه معروض داشت که در لشکر محمد شاه غیر آصف جاه احدی مصدر
امری نمی تواند شد و مبلغ دو کرور روپیه چه پایه اعتبار داشته باشد که از دولت هندوستان باین قدر قناعت توان نمود دو کرور
روپیه تنها غلام تعهد می نماید که از خانهٔ خود بدهد و زرهای بیشمار از خانهٔ پادشاه و امرا و مهاجنان و تجار عائد سرکار میتواند شد
بشرطیکه تا بشاه جهان آباد که سه چهل کروه زیاده مسافت ندارد نهضتی بعمل آید نادرشاه باستماع این خبر مستبشر گشته رقمی متضمن طلب
آصف جاه نوشت آصفجاه باطمینان عهد و پیمان سابق و نفاذ امر نادرشاهی بلا تامل حاضر شد چون بعسکر نادرشاه رسید حکم محکم
شرف نفاذ یافت که آصف جاه در لشکر ظفر اثر بیاید و محمد شاه را باز برای ملاقات ما طلب نماید آصف جاه معروض داشت
که عهد و پیمان چنین نبود فرمود که ما عهدیکه کرده ایم نقض آن نمی نمائیم ما را با سلطنت و جان و آبروی محمد شاه کاری نیست اما ضرور است
که ملاقات دیگر با او بعمل آید آصفجاه عرضی بمحمد شاه متضمن حکم شاهی نوشته فرستاد پادشاه ناچار گشته مع عمدة الملک و مؤتمن الدوله
محمد اسحق خان و بعضی از خواص و خواجه سرایان و عمله شاگرد پیشه بر تخت روان سوار شده عازم لشکر نادرشاه گردید منصبداران
و برخی از ملازمان که اراده همراهی نمودند بزجر و عنف آنها را باز داشت و خود جریده بملاقات نادرشاه شتافت بعد رسیدن
بلشکر محمد شاه را نادرشاه در خیمه علیحده که برای او برپا گشته بود جای داده گفته فرستاد که اسباب تجمل سلطنت و مستورات حرم
خود را مع وابستگان مقرب و ملازمان خدمت و دیگر عمله و فعله حضور با خیمه و بارگاه طلبداشته بخاطر جمع در لشکر با استراحت
و آرام همراه باشند و عموم لشکر محمد شاه را فرمان داد که هر کسیکه خواهد در لشکر بماند و هر که خواهد بشهر شاهجهان آباد برود موافق فرمان بعمل آمد
آنچه محمد شاه را مطلوب بود حاضر آمد و رقم نادرشاهی بنام اعتماد الدوله متضمن طلب او مصحوب یسقچی شرف صدور
یافته اعتماد الدوله قمر الدین خان هم بحضور رسید برهان الملک مع طهماسپ جلایر که سردار فرقه جلایر و مقرب الدوله
نادرشاه بود با شقه محمد شاه و رقم نادرشاه متضمن دادن مفاتیح ابواب قلعه و خزائن و جمیع کارخانجات بنام لطف الله خان
صادق که در دار الخلافه شاهجهان آباد به نیابت بود بیشتر روانه گردید و متعاقب اینها نادرشاه مع محمد شاه در حرکت آمده عازم
شاهجهان آباد گردید و در لشکر محمد شاه بمجرد آمدن اوپش نادرشاه و بعد رفتن اعتماد الدوله و اردوی شاهی مردم مضطرب و منتشر گشته
اکثری در راه از دست سواران قزلباش که در تگ و تاز بودند گرفتار آمده غارت و هلاک شدند و اگر بدست قزلباش نیفتادند
رعایای هند زنده نگذاشتند و اگر از خوفش در گذشتند عریان ساخت سر دادند القصه نادرشاه مع محمد شاه بشهر در نهم ماه
در عشرهٔ اول ذی الحجه بتاریخ هشتم روز پنجشنبه محمد شاه و روز جمعه نهم نادرشاه سنه احدی و خمسین و مایه بعد الالف در قلعه

شاهجهان آباد نزول نمود محمد شاه در قلعه و امرا و لشکریان بوضع معمول سابق در مسکن خود قرار گرفتند روز شنبه که عید الضحی دهم نوروز بود خطبه
بنام نادرشاه در مسجد جامع و غیره مساجد خوانده شد چون هنگام عصر روز یازدهم شهر مذکور رسید هندیان آوازه در انگندند که نادرشاه
در گذشت بعضی میگفتند که وفات یافته برخی راسخن اینکه بغدر و تمهید محمد شاه زنی قلماقیه او را هلاک ساخت علی ای حال
در یک ساعت موت او شهرت گرفت و حال آنکه صحیح و سالم با جمع کثیر در قلعه نشسته بود و ابواب آن شب و روز مفتوح و بقضای
مهمات مشغول و برخی از سپاهش در حول قلعه و خانهای شهر ساکن و بعضی بر کنار رود خانه که متصل شهر است فرود آمده بودند مجملاً
بمجرد این شهرت کاذبه در هر کوچه و کنار فوج فوج احمقان کم فرصت با اسلحه و یراق ازدحام نموده و شورش انگنده بقتل و تاراج قزلباش
همت گماشتند و این هنگامه تمامی شهر را فرو گرفت قزلباشیه که فهم زبان هندیان نمیکردند و خبر از جائی نداشتند متفرق یکیک و
دو دو در هر کوچه و بازار و رهگذر بودند هندیان غافل بایشان رسیده میکشتند و با آنکه شب در رسید شورش انگیزان تمال
اصلاً آرام نگرفتند و آن هنگامه در افزایش بود چون مکرر حقیقت حال بعرض نادرشاه رسید سپاه را امر فرمود که هر کس در جا
و مقام خود آرام گرفته بانتقام نپردازند و اگر هندیان بر سر ایشان هجوم آورند مدافعه نمایند و در آن شب هیچکس از امرای
هند که واقف این کار بودند اصلاً متعرض تسکین نائرهٔ این فتنه و غوغا نگشتند بلکه چندی نفری که حسب الاستدعا از نادرشاه
گرفته برای اطمینان و محافظت خود بخانه برده بودند در منازل ایشان مقتول شدند و با آنکه در جنگ کرنال قریب بیست
کس از قزلباش اندک بزخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس کشته نشده بود درین هنگامه قریب بهفتصد کس ازان طبقه
بقتل رسید بالجمله چون روز شد و هیجان آشوب در اشتداد بود نادرشاه از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد فوجی از سوار
و پیاده بآن کار مامور گشته بایشان گفت که تا جائیکه احدی از قزلباش کشته شده باشد احدی را زنده نگذارند لشکر قزلباش بنیاد
قتل و غارت کرده بمنازل و مساکن آن شهر در آمدند و قتلی بافراط کرده اموال بیغما و عیال باسیری بردند و بسیاری ازان شهر
خراب و سوخته شد چون نصف روز گذشت و تعداد کشتگان از حساب در گذشت نادرشاه ندای امان لبقیة السیف
در داد و لشکریان دست کوتاه کردند و پس از چند روز شوارع و مساکن که پر از اجساد مقتولین بود هوا عفونت یافته عبور دشوار
داشت حکم تنظیف آن شد کوتوال شهر در هر گذر آنها را جمع آورده با خس و خاشاک که از عمارات فرو ریخته بود بی آنکه تمیز مسلم
و کافر شود همه را بسوخت برهان الملک بعد چندی بمرض سرطان که در پای او بهم رسیده بود برحمت حق رفت و شیر جنگ که
با هزار سوار قزلباش برای آوردن دو کرور روپیه موعود پیش صفدر جنگ بصوبهٔ اوده رفته بود مبلغ مذکور آورده رسانید و
داخل خزانه نادرشاهی گردید و نادرشاه ذخائر پادشاهی را بتصرف در آورده از مردم نیز زرها حاصل نموده دختری از
احفاد شاه جهان پادشاه بحبالهٔ نکاح پسر کوچک خود نصر الله میرزا که همراه داشت در آورد و چون بسبب دواعی شتاب
در معاودت داشت تمامی ملک سند و صوبهٔ کابل را با بعضی محال پنجاب که به تنخواه صوبه کابل است از مملکت هندوستان بتفویض
محمد شاه وضع نموده ملحق بممالک ایران ساخت و محمد شاه ضیافت نادرشاه در کمال تکلف قرار داده بتقدیم رسانیدن
خدمات حضور امرای عظام معین شدند عمدة الملک بخورانیدن قهوه مامور گردیده وقتیکه میخواست پیالهٔ قهوه بدهد اندیشید
که اگر اول به محمد شاه که آقا و پادشاه من است بدهم اتلاف حق نمک نوعی از خوف و بیم خواهد بود و اگر بدهم از بطش و سطوت
نادرشاه که پادشاه سفاکیست ایمن نیستم دو پیالهٔ پر از قهوه نموده اول بدست آقای خود داده گفت که مدوی را لیاقت
دادن پیاله بدست شاهنشاه نیست ولی نعمت از دست خود بشاهنشاه دهند هر دو پادشاه و حضار را حسن ادای این خدمت

پسند آمده مورد تحسین آشنا و بیگانه گردید والحق مرد باشعور و سلیقه اش در همه امور نهایت درست بود بعد ازان نادرشاه محمد شاه و امرای هند را طلبیده مجلسی بیاراست و پادشاه را جیغه داده امرا را خلعت بخشید و نصائح نموده بسلطنت گذاشت و بتاریخ هفتم صفر است و خمسین و مائة بعد الف از شاهجهان آباد طبل مراجعت کوفته بازگشت +

ذکر سوانحی که در هندوستان بعد مراجعت نادرشاه بایران رویداد

بعد نهضت نادرشاه بطرف ایران محمد شاه با آصفجاه و اعتماد الدوله و عمدة الملک و موتمن الدوله اسحق خان بهادر که تازه بعرصه آمده دیوان خالصه و بسبب نیکو خدمتیها که در سفر کرنال و جنگ نادرشاه نموده کمال تقرب یافته بود سرگرم سرانجام مهام خود گردیده مشغول کارها شد روز جمعه بستم صفر سنه مذکوره امیر خان بخطاب عمدة الملک و خدمت بخشی گری سوم سرفرازی یافت و دیوانی خالصه و خطاب موتمن الدوله بمجد اسحاق خان بهادر و خدمت صدارت بعظیم الله خان مفوض شد و در روز یکشنبه بیست و نهم شهر مذکور خلعت خدمت میر توزکی بمرتضی خان و قراول بیگی بنعمت الله خان نوه روح الله خان امیر الامرا عنایت شد و روز دوشنبه هشتم ربیع الاول سنه مذکوره داروغگی فیل خانه با خلعت شش پارچه بهادی علیخان برادر عمدة الملک و بخشیگری احدیان بسید صلابت خان پسر سادات خان مرحمت شده داروغگی گرز داران بعظیم الله خان و داروغگی توپخانه بتربیت خان و بخشی گری اعلی شاهیان بعمدة الملک و ڈاک سوانح بحکیم معصوم علیخان عنایت شد و در روز پنجشنبه هفدهم شعبان سنه مذکوره ماهی و مراتب باسحاق خان و صلابت خان و روز یکشنبه بیستم شهر مذکور عطایای مسطور بسعد الدین خان میر آتش عنایت شد و محمد شاه را از ابتدا سوء ظن بامرای تورانیه بود در سانحه نادرشاهی افزوده به تقویت نادرشاه استظهاری بهم رسانیده قاصد تذلیل و تضعیف آصف جاه و اعتماد الدوله گردید با عمدة الملک و اسحاق خان وغیره استشاره می نمود عمدة الملک که مرد صاحب جرأت و طلنت بود پادشاه را دلیر نموده برعزل اعتماد الدوله از وزارت دلیر گردانید و در خلوت معروض میداشت که اگر سایه دست مرحمت خداوندی برسر این دولتخواه خواهد بود و این اراده جزم و تصمیم خواهد یافت انشاء الله تعالی انتظام مهام سلطنت خاطرخواه ولی نعمت سرانجام میتواند شد پادشاه چون بر دانش و شعور عمدة الملک اعتماد وافر داشت اراده عزل قمر الدین خان از وزارت مصمم نموده انتظار انصراف آصف جاه بسمت دکن میکشید بعد انقضای یکسال و چند ماه آصف جاه برای تجدید و تشیید بند و بست دکن که بنابر سنوح فتنه ورود نادرشاه و مسلک خود سری پیمودن پسرش ناصر جنگ که در دکن نائب او بود اختلال و برهمی در مرکز دولتش رو نموده بود از محمد شاه رخصت گرفته و پسر کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را که داماد اعتماد الدوله بود خلعت نیابت امیر الامرائی از حضور رسانیده عازم دکن شد و کوچ نموده داخل خیمه ها گردید محمد شاه مخفی قلمدان وزارت بعمدة الملک عنایت کرده جازم بود که بعد دور افتادن آصفجاه خلعت وزارت بعمدة الملک عنایت نماید عمدة الملک چون اندک تیزی بیجا در طبیعت داشت بی پروا گیا آغاز نهاده در حق اعتماد الدوله کلمات رکیکه که لائق شان او و زبان ایشان نبود پیش مخلصانش دوسه نوبت گفت چون سخنهای مذکور باعتماد الدوله رسید آصف جاه را که بیرون شهر در مضرب خیام خود مقام داشت نوشت و استشاره نمود که احوال اینست چه می باید کرد آصف جاه در جواب گفته فرستاد که مخالفت با پادشاه و منازعت با خداوند موجب فلاح و مقرون بصلاح نیست از پادشاه رخصت خواسته اراده همراهی ما باید نمود اعتماد الدوله حسب الامر آصف جاه بپادشاه عرضداشت نگاشت

مضمون اینکه از غلام تقصیری بزعم خود بعمل نیامده و مزاج حضرت بگفته غرض گویان انحرافی بهم رسانیده چون اراده نوکری نبوده والحال هم نیست فدوی همراه آصف جاه بدکن میرود و ولی نعمت کار سلطنت از دست هر بنده دولتخواه که منظور باشد بگیرند و عرضداشت بحضور فرستاده خود داخل پیش خیمه گردیده ملحق با آصف جاه گشت پادشاه که مزاج مستقل و جرأتی نداشت مشوش و متحیر گشته استشاره با عمدة الملک و موتمن الدوله نمود عمدة الملک سخنان گذشته را اعاده کرد پادشاه خاموش ماند عمدة الملک را رخصت نمود و در تنهائی از موتمن الدوله پرسید و بسر خود قسم داد که آنچه برای پادشاه و سلطنت صلاح داند بلاحیف و میل بعرض رساند موتمن الدوله چون دست گرفته و متوسل عمدة الملک و صاحب عهد و پیمان با او بود که در مشوره های پادشاه خلاف مرضی عمدة الملک سخنی نگوید در جواب متحیر گشته متوقف شد پادشاه باز قسمهای غلاظ و شداد داده استفسار کرد موتمن الدوله بعرض رسانید که اگر مخالف قول عمدة الملک بعرض رسانم نقض عهد و میثاق میشود و اگر موافقت قول ایشان نمایم نمک حرامی و نوعی از خیانت خواهد بود بهتر آنکه درین باب غلام را معاف دارند و استشاره نفرمایند محمد شاه در مبالغه افزود و موتمن الدوله ناچار گردیده التماس کرد که هرچند عمدة الملک امیر ابن الامیر و مرد صاحب جرأت صائب تدبیر است اما پیش مردم و عمده های هند بسبکی اوضاع و اطوار مشهور و این کمترین بندگان و بعضی دیگران که بتوسل ایشان شرف عتبه بوسی و ملازمت حضرت دریافته باوج عزت رسیده اند هنوز در نظر راجه های هندوستان و دیگر اعیان و ارکان همان مرتبه دیروزه دارند و آصفجاه و اعتماد الدوله را جمیع اقویای هند بنظر امید می بینند و اطاعت آنها را سرمایه حصول مآرب و سعادت خود میدانند با اعتماد امثال ما مردم برهم زدن با اینها بزعم قاصر دولتخواه مقرون بصلاح نیست پیشتر هرچه مرضی ولی نعمت باشد احسن و اولی خواهد بود محمد شاه باستماع این کلمات متنبه و از اراده خود منصرف گشته شروع باسترضا و استمالت اعتماد الدوله و آصف جاه نمود روز دیگر عمدة الملک مزاج پادشاه را بطور معهود نیافته متحیر و مستفسر گشت پادشاه در جواب گفت که آزردن امرای تورانیه که بالفعل دائر و سائر اند مناسب نمی نماید و استرضای ایشان بصلاح دولت اقرب شما را هم بمقتضای دولتخواهی باید که از آنچه موجب نفاق و افتراق باشد احتراز نمایید عمدة الملک مزاج پادشاه دریافته پیش آصف جاه شتافت و اعتماد الدوله و آصف جاه را راضی ساخته گفت هرچه مرکوز خاطر عاطر باشد ایما شود که بنده بجان راضی است آصف جاه مدح و ثنای عمدة الملک آغاز کرده گفت چون الحال درمیان شما و اعتماد الدوله ملالی حادث گشته بهتر آنکه چندی روز باله آباد که صوبه شماست تشریف ببرید عمدة الملک از آصف جاه و اعتماد الدوله رخصت گرفته از پادشاه هم بسفر خاص استیذان نمود و عازم صوبه اله آباد گردید و بیرون شهر معسکر آراسته چندمدت ببرانجام سفر و انفصال جواب و سوال کارهای خود توقف نمود و وکلای معتمد برای دربار معین نموده روانه منزل مقصد گشت و موتمن الدوله در دل پادشاه و اعتماد الدوله و آصف جاه جای بسیار بهم رسانیده نهایت اقتدار یافت و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ بعد رحلت برهان الملک بصوبه داری اوده سرفرازی یافته در دار الملک خود که صوبه مذکور بود اقتدار بسیار بهم رسانیده مبانی دولتش استحکام پذیرفت و زکریا خان بدستور صوبه دار لاهور و ملتان بعنایت نادرشاه مستظهر ماند و پسر کهترش که اندک دلیر و بیباک بود در تنبیه و تادیب نور محمد خان لکّی که نادرشاه نمود رفاقت و راهبری کرده بخطاب شاه نواز خانی امتیاز یافته خشنود میگذرانید و بکام و آرام بانتظام مهام متعلقه خود در ممالک پنجاب اشتغال می نمود

ذکر رحلت شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و منازعت مهابت جنگ نائب صوبه عظیم آباد

با علاء الدوله سرفراز خان پسر شجاع الدوله مذکور و حاصل نمودن مهابت جنگ حکم جنگیدن با سرفراز خان مع سند صوبهٔ بنگاله بنام خود بتوسل موتمن الدوله اسحاق خان بهادر

شجاع الدوله که صوبه دار بنگاله بود هنگام ورود نادر شاه بشاهجهان آباد باجل موعود درگذشت و برحمت ایزدی پیوست زبان از بیان محامد ذات ستوده آیاتش قاصر و مجملے از اوصافش بدفاتر نمے توان نگاشت احدی از ملازمان نبوده که دیده و دانسته آبادی مراعاتی لائق بحال او نکرده باشد و هنگام مردن دو ماهه مواجب هر یکے از رفقائے ملازم مثل سوار و پیاده و عمده ها و خدمه و جمیع عمله و فعله پیشگی داده و از همه ها استعفا خواسته رحلت نمود و در ایام دولت او هر که اندکے هم آشنا بود از موائد خوان احسان او بهره بر میداشت و میرزا الهای بربان پور که مولد و موطنش بود هر یکے مواجب و سالیانه بقدر معاش خود مے یافت رعایت طرف حق بمرتبه داشت که در عدل و انصاف و ازالهٔ جور و اعتساف فرزند و ادنی عاجز مستمند نزد او یکسان بود و عصفور در چنگل باز آشیان مے نمود ایام دولت آن والا نژاد از عهد نصفت نوشیروانی یاد میداد از فرط هوشیاری انتظامی که در امور ملکداری داشت هر که وارد ملک بنگاله میشد اگر حسابا انسبا اندک هم لیاقتش بود بمجرد ورود در سرحد و قلمروش بآن سرور مغفور اطلاع آمدن او میشد و هر گاه در شهر مرشد آباد میرسید سه روز انتظار میکشید تا ببیند که وارد و سایر این مملکت از ارکان دولتش دار دیانه اگر داشت و کسی تعریف و تقریب و سیکرد احضار فرموده امیدوار مقصد یکه بود کامیابش میفرمود اگر کسے وسیلهٔ او نبود در روز چهارم در مجلس خود خبر ورود او را مذکور می نمود و میگفت شاید از حاضران کسی را با او سابقهٔ معرفتی نبود والا البته معروف او میشد بالضرورت هم اگر کسے متنبه گشته ذکر او بقدر معرفت نمود فهو المطلوب گر نه خود کسے را فرستاده استعلام حال او میفرمود و پیغام میداد که هرگاه ورود باین دیار اتفاق افتاده مارا هم میتوان دید و براوضاع معاش و مقدار مصارفش در غیبت او از منهیان راست گفتار اطلاع حاصل مے نمود و کسے را از ملازمان او مجال نبود که سخن دروغے با او تواند گفت و این رسم پوچ که درین بلاد هند دائر و سائر است که عمله امرا و سلاطین هر جا بروند یا چیزے از نزد آقاے خود ببرند انعامے از دیگر ندا اگر ندهد بجبر بستانند ملازمان او را سخت انکار و چه بدار که اغلب این قسم ایذا و اضرار شیوهٔ رذیلهٔ اینهاست و گاه بعضے از نجباے اراذل پیشه هم بدلالت طمع سیاه رو پیروے آنها نموده ارتکاب چنین امورے نمایند مقدور نبود اگر کسے از حد بدر رفته جائے طمعے نمود بمجرد اطلاع بر طرف و منعم هم مورد عتاب مے شد از جهت این راه مسدود کسے را از نوکران او مقدور نبود خود بجائے رعایت ادنی ملازمان خود میفرمود که آنها هم از مال دیگران مستغنی و بے نیاز مے بودند القصه بر لا بدیات عزیز وارد مطلع گردیده بعد ملاقات استفسار و استمزاج مے نمود اگر میدانست که قاصد رفاقت و نوکریست بکمال دلجوئے و اعزاز ملازم خود گردانیده و وجهے معتد به براے مصارف ضروریه او عجالتہ مے فرستاد و اعلام مے کرد که در این دیار این مقدار قلیل کفایت مے کند و او تعالے قادر است که توسعے هم کرامت فرماید و جمله ملازمان روشناس را از مواید احسان آنصاحب جود خوانے پر از انواع نعما میرسید برخے را همیشه و جمعے را روزے در میان و بعضے را در اسبوعے دو بار و ما دام الحیوة او این فیض هم از کسے منقطع نبود و اسمای ملازمان روشناس از عملهٔ شاگرد پیشه و مداحان وغیره همه را در بیاضے که اوراقش از عاج تراشیده بودند نوشته پیش خود میداشت و وقت رفتن در رخت خواب اوراق مرقومه را دیده چند اسم از آن اسما بر گزیده زیر هر نامے مبلغے لائق حال او که زر خطیرے میشد بقلم خود مے نگاشت

و هر یکے را بر مالگزاری از زمینداران خالصه بنام کار سزاولے وغیره تعیین فرموده او را آگاه و وکیلش را اعلام میکرد که اینقدر رعایت با این عزیز موجب خوشنودی ماست زمیندار سعادت خود شمرده مع شئے زائد بعمل مے آورد و بعد عود از شخص مذکور استعلام فرموده اگر ظاهر مے گردد قدر او در نظرش مے افزود والا رعایت بعمل آمده از نظر اعتبار بنابر ناراستی مے افتاد و بعد مراعات با اشخاص مرقومه اسمای آنها محو فرموده نام دیگران می نگاشت و مادام الحیوة چنین بود اللهم اغفر له والحقه بالصالحین علاء الدوله سرفراز خان بجای پدر بر مسند ایالت صوبجات متعلقهٔ او که اوڈیسه و بنگاله و عظیم آباد بود متمکن گشت مهابت جنگ که از طرف پدرش به نیابت صوبه عظیم آباد مامور بود انقلاب سلطنت دیده بسر حد صوبه عظیم آباد اقامت داشت رقم نادر شاه که بنام شجاع الدوله اصدار یافته بود بعد رحلتش بسر فراز خان رسید مهابت جنگ را که از سرفراز خان اطمینان نبود بفکر کار خود افتاد و سرفراز خان هر چند صلاح و سداد داشت و بصیام ماه مبارک رمضان و رجب و شعبان و ایام البیض هر ماه و اکثر اعمال نوافل معینه ایام و سال مے پرداخت اما از عقل و شعور یکه سروران را از آن گزیرے نیست بے بهره افتاده بامور مرجوعه چنانچه باید نمے پرداخت و بکنه دقائق و شرائط سرورے نمیرسید بنابر جهات مذکوره و هر چند با متوسلان پدر خصوص رای رایان عالم چند و جگت سیٹھ و حاجے احمد که عمده مقربان و مرجع حل و عقد امور نظامت بوده اند تعرضے نداشت اما مصاحبان و رفقاے دیرینه او مثل میر مرتضے و حاجی لطف علیخان و مردان علیخان و دیگران که با حاجے احمد کینه هاے سابق داشتند اهانت و تذلیل او منظور داشته بتوهینات زبانے دقیقه نامرعے نمیگذاشتند و همواره خصومت و مخالفت حاجے احمد با علاء الدوله مرحوم بانحای مختلفه ظاهر نموده از حاجے مذکور مزاج او را منحرف مے ساختند تا آنکه علاء الدوله مهر دیوانی را که از عهد شجاع الدوله سپرد حاجے بود گرفته بتحویل میر مرتضے سپرد و خواست که فوجداری راجمحل از عطاء الله خان تغیر نموده بداماد خود حسن محمد خان بدهد حاجے احمد ازین ممر و از کید اعادی خود متوهم گشته بمهابت جنگ یکے را بزارے نگاشت و سرفراز خان را در قوالب دو لتخواهی و کفایت دلالت به برطرفی سپاه نموده اندکے از راه سفاهت با عدم اعتماد پذیرا نمود درین عرصه که زین الدین احمد خان از عظیم آباد و سعید احمد خان از رنگپور فوجدارے خود بحضور علاء الدوله رسیدند منوچهر خان سرفراز خان را مشوره قید و حبس حاجے با هر دو پسرش که نام شان مذکور شد داد و علاء الدوله قبول کرده با حاجے احمد ظاهر ساخت و بدانست خود این اظهار را موجب تصفیه و اطمینان خاطر حاجی شمرد با این حالات دختر عطاء الله خان را که دختر زاده حاجے احمد و با سراج الدوله نوه مهابت جنگ که میرزا محمد نام داشت منسوب بود خواست که فسخ نسبت سابقه نموده با پسر خود منسوب نماید و نیز محاسبه صوبه عظیم آباد میخواست و سپاهی را که از سالها در عهد پدرش متعینه مهابت جنگ بوده از جمله متوسلانش بودند احضار نمود چون تعلل در آمدن نمودند اراده استرداد عطایا که شجاع الدوله بآنها مرحمت کرده بود نمود حاجی احمد امور مذکوره را مفصل مع شئے زائد بر نگاشت و سعید احمد خان نیز تائید قول پدر نموده حالات مذکوره را بعم خود مهابت جنگ بطور شهادت مرقوم ساخت و علاء الدوله با این سلوکها متوقع اطمینان و وفا از حاجی احمد و برادر و پسرانش بود مصرع زهے تصور باطل زهی خیال محال + مهابت جنگ بعد استماع این مقالات و تحقیق این حالات مآل احوال خود در صورت اغماض نهایت ابتر دیده با موتمن الدوله محمد اسحٰق خان بهادر که دیرینه آشنائے او و بکمال تقرب و اعتماد در حضور بسر رسانیده بود توسل جسته و مخفے از اغیار استدعاے سند صوبجات ثلثه مذکوره به تقبل یک کرور روپیه پیشکش و رسانیدن اموال ضبطے سرفراز خان در حضور نموده شقه پادشاه متضمن فرمان جنگیدن با سرفراز خان و انتزاع صوبجات ازو درخواست و خود در تیارے

فوج باشتهار تنبیه زمینداران بهوج پوریه که در صوبهٔ عظیم آباد بتمرد مشهور و بکثرت اقوام خود مغرور بوده اند اشتغال ورزید سرافرازخان ظاهرداری کرده دفع الوقت و انتظار فرصت مے نمود تا آنکه ده ماه از مراجعت نادرشاه بایران و یکسال و یکماه تمام از انتقال شجاع الدوله مرحوم گذشت و شقهٔ پادشاه خاطرخواه مهابت جنگ در رسید مهابت جنگ تاریخ کوچ نمودن بجنگ سرفرازخان از منجم معتمد خود معین کنانیده طرق تردد مسافرین بطرف مرشدآباد بانهایت اخفا بنوعی مسدود ساخت که هیچکس ازین طرف رفتن بمرشدآباد نمے توانست و شخصی از معتمدین خود را مع خطی بنام جگت سیٹھ فتح چند متضمن کوچ نمودن بتاریخیکه تقرر یافته بود بمرشدآباد که دارالملک صوبهٔ بنگاله است فرستاده فهمانید که فلان تاریخ این خط را بجگت سیٹھ باید رسانید و خود در اواخر ذی الحجه سنه اثنی و خمسین و مائة بعد الالف بشهره رفتن بطرف بهوج پور از شهر عظیم آباد برآمده متصل آبادی بر تالاب وارث خان که بطرف غرب از شهر واقع است معسکر ساخت و فوج را جمعه یکی نموده همه را فراهم آورد و زین الدین احمدخان داماد کهتر خود را در شهر عظیم آباد نائب گذاشته سید هدایت علیخان بهادر اسد جنگ والد فقیر را به پرگنه سرس و کٹنبه وغیره که حکومت آنجا داشتند مرخص نمود و متعاقب نوشت که شما را و زین الدین احمدخان را بخدا سپرده عازم مرشدآباد شدیم هرصورتیکه پیش آید باتفاق انچه مناسب باشد خواهید نمود روزی که میخواست فردا بطرف مرشدآباد نهضت نماید سران سپاه را از هندو و مسلمان احضار فرموده مجمع ساخت بعد فراهم آمدن همه مصحف مجید بدست مسلمانی صالح و آب گنگا مع مس و ریحان سیاه که مقسم به عمدهٔ جماعهٔ هنود است بدست برهمنی طلبداشته از مسلمانان بکلام الله و از هنود باشیای مذکوره خواهان قسم شد مقصود آنکه مرا با دشمنان خود محاربه درپیش است از شما مردم که رفقای دیرینه و معتمد و بازوی منید بنابر اطمینان خاطر خود عهد و پیمان میخواهم اگر رفاقت و اعانت من منظور باشد تجدید عهد و پیمان موکد بقسمها و ایمان نمائید که اگر من خود را بر آتش زنم یا در آب و دشمن اگر رستم باشد و اگر افراسیاب شما رفاقت مرا از دست نداده با هرکه دوست و با هرکه دشمن باشم دشمن باشید و جان خود را در رفاقت من در بازید سپاه که اکثر از آنها مخلص دولتخواه بنابر پرورش و حقوق سابقه و توقعات لاحقه بودند عهد مذکور را بطیب خاطر تقدیم کرده موکد بقسمهای غلاظ و شداد نمودند و کلام مجید را بر سر و چشم خود برداشتند و هندوان نیز عهد و پیمان نموده قسم بتقبیل پای برهمن و مس آب گنگا و مس وغیره نموده همه یکدل و یکزبان صدای تسلیم رفت و جانبازی در خدمت بلند نمودند بیگانگان و نوملازمان نیز بتبعیت آنها شریک عهد و پیمان مذکور گردیده کمر به رفاقت مهابت جنگ بستند چون ازین طرف اطمینان میسر آمد حقهٔ راز برکشود و ارادهٔ خود با عداوت و اهانتیکه سرفرازخان با او و برادرش حاجی احمد نموده و بعد از آن انچه که مکنون خاطر داشت ظاهر نمود چون عهود و اقسام درمیان آمده بود همه را غیر از تصدیق قول مهابت جنگ و تصمیم خلاف او چاره نبود وقت شام این مجلس اختتام یافت و صبح آن روز که تاریخ مختار بود مهابت جنگ با فوج جرار و سامان موفور که مهیا نموده بود نهضت بطرف مرشدآباد نمود و منزل بمنزل بلاتوقف قطع مراحل نموده هرگاه بدرهٔ شاه آباد که عبور آن در صورت مزاحمت دشواری دارد نزدیک رسید لشکر را در صحرای دامن کوه توقیف نموده مصطفی خان افغان را که یکی از دلاوران و سرداران جان فشان بود مع صد سوار و پروانه و دستک مهری سرفرازخان متضمن طلب یکی از جماعه داران که از جائی بدستش آمده بود بیشتر فرستاده فرمان داد که این پروانه و دستک را بمستحفظان درهٔ مذکور داده که صد دو صد پیاده برق انداز بیش نخواهند بود نموده داخل درهٔ مذکور شود و علامت دخول آنکه در آنجا رسیده نقاره شتری خود را بنوازد تا متعاقب او فوج بآسانی بدون مزاحمت عبور تواند نمود مصطفی خان موافق فرمان بعمل آورد چون نزدیک بدره رسید مستحفظان موافق ضابطه از در رکهم توقیف نموده مستفسر احوال گردیدند مصطفی خان دستک و پروانه مصحوب یکی از همراهیان فرستاد متعددی دره بعد ملاحظهٔ دستک و پروانه دره را کشود و اذن داخل شدن داد

مصطفی

مصطفی خان در آنجا رسیده علامتیکه معهود بود بتقدیم رسانید و نقاره را بزور و شور بنواخت افواج هراول مهابت جنگ بمجرد استماع صدای نقاره از دامن صحرا بهیئت مجموعی در نهایت کر و فر نمایان گردید مستحفظان مضطرب گشته مستعد حرکتی گردیدند مصطفی خان بانگ زد که زنهار اگر حرکتی کردید همه بالتمام کشته خواهید شد جماعهٔ پیاده بحواس مضطر گردیده بجای خود نشستند و مردم مصطفی خان در را کشوده مستعد ایستادند فوج پی هم رسیده داخل دره گردید چون همان روز در میان حامل خط جگت سیٹھ مهابت جنگ معهود بود که خط رساند او نیز حسب الامر بجا آورده خط را رسانید جگت سیٹھ بعد ملاحظهٔ تاریخ نهضت مهابت جنگ شمرده دید که امروز مهابت جنگ از درهٔ تلیاگڈهی گذشته در پنج شش روز بمرشدآباد میرسد با اضطراب تمام سوار شده پیش سرفرازخان آمد و خط مهابت جنگ نمود و احوال ورودش قریب براج محل ظاهر نمود و نیز خطیکه مهابت جنگ بسرفرازخان نگاشته بود گذرانید خلاصهٔ مضمونش اینکه چون مذلت و خفت برادرم بحد افراط رسیده کار بهتک ناموس کشید فدوی بنابر پاس ناموس لاعلاج تا باینجا رسیده غیر از بندگی و عقیدت مقصدی ندارد امیدوار است که حاجی احمد را مع توابع و علائق رخصت فرمایند بمجرد اطلاع حیرت عظیم هر که و مه را لاحق گشته سرفرازخان باحضار روسای لشکر و جمیع هواخواهان فرمان داد و حاجی احمد برادر مهابت جنگ را نیز طلبیدند چون اجتماع دست بهم داد همه را بار داده حاجی احمد را بوعید و تهدید ترسانید حاجی احمد سخنان ملائم مناسب وقت معروض داشته تعهد نمود که اگر رخصت یافته تا بمهابت جنگ برسد بمجرد رسیدن او را برگرداند بعضی اظهار حاجی احمد را تزویر شمرده راضی برخصت نمی شدند و برخی بسفاهت تصدیق قولش نموده راست دانستند در رخصت حاجی احمد در تذبذب ماند محمد غوث خان از رفقای قدیم شجاع الدوله و سرفرازخان که نشئهٔ مردی و مروت در نهایت مرتبه داشت بسرفرازخان گفت که از قید حاجی احمد کاری نمی کشاید و مهابت جنگ از ارادهٔ خود بقید حاجی احمد باز نمی ماند درین صورت رخصت حاجی احمد مضائقه ندارد اگر موافق وعده بعمل آورد بهتر و اگر بعمل نیارد از ناچاری هرگاه با مهابت جنگ جنگ را آماده ایم حاجی احمد که شخصی واحدی بیش نیست از رفاقت او یا برادرش پروائی نداریم و در جمعیت مهابت جنگ از وجود عدم حاجی نه چیزی افزاید و نه چیزی کاهد التماس غوث خان موثر افتاد حاجی احمد رخصت یافته پیش برادر خود شتافت و در آن وقت بوسائل و وسائط معروض داشت که محمد علی وردی خان بجان و دل مطیع و منقاد است زنهار که خداوند در مقابل نوکر صاحب اقتداری که از و مظنهٔ خلاف عقیدت نباشد اراده برآمدن از دولتخانه نخواهند نمود تا او بسعادت عتبه بوسی رسیده و عرض مطالب خود نموده مطیع و منقاد باشد اگر احیاناً خلاف التماس این فدوی باغوای مخالفان بقصد مدافعه برآیند خوف آنست که بنابر حفظ ناموس و جان از و امری بظهور رسد که موجب روسیاهی دنیا و عقبی باشد چون بمحض ارسال حاجی احمد اطمینان نبود اختلاف آرا در برآمدن و برنیامدن واقع شده بیرون آمدن مرجح افتاد و بسعی مردان علی خان که کمال نفاق با حاجی و مهابت جنگ داشت بیست و دوم محرم الحرام ۱۱۵۳ هجری روز چهارشنبه از خانهٔ خود علاء الدوله برآمده در سه چار کوچ بمنزل کمره رسید و در آن منزل لبنت خواجه سرا و شجاع قلی خان فوجدار هوگلی که برای استمزاج مهابت جنگ بیشتر رفته بودند مع حکیم محمد علی که از آن طرف بسفارت آمده بود معاودت نموده ملازمت علاء الدوله نمودند بعد ملازمت بعرض رسانیدند که مهابت جنگ تابع و فرمانبردار است و معروض میدارد که علی همتان هرکسی را تربیت فرموده بدرجهٔ رفیعه میرسانند پاس پرورش خود نموده حفظ مرتبهٔ او را لازم میدانند این کمترین پروردهٔ این دودمان و خاک برداشتهٔ این آستان است

و چنانچه حقوق پرورش خداوند بر رقبهٔ خود ثابت دارد بهمان قسم باعتبار بندگے خود که در عالم عبودیت هیچ گونه قصورے
اے الآن ازین ناتوان سر نزده بر سائر بندگان تفوق خود را متحقق میداند درینصورت دو التماس دارم اول آنکه جمیع
که باعث غبار و نقار از طرف خاکسار شده اند و سرکرده اینها مردان علی خان و میر مرتضے و حاجی لطف علیخان و محمد غوث خانند
امور باخراج شوند و کمترین بقبول التماس ممتاز گشته بشرف ملازمت مشرف گردد و دوم آنکه اگر این امر متعذر باشد
خود بدولت از اہناجد اسئے جویند و آنها را بدفع این بنده امور نمایند اگر آنها غالب آمدند مدعائی که دارند بحصول پیوست و
اگر مغلوب شدند بنده بعد غالب آمدن سر قدم ساخته بخدمت خواهد شتافت و این مقاله را موکد بایمان ساخته کلام مجید را مصحوب
حکیم محمد علے فرستاد لیکن چون سرداران مذکور نهایت اعتبار و اقتدار در حضور علاء الدوله داشتند و بهمان قدر با حاجے احمد
و اخوان و اولادش دشمنیها بود سخن مصالحه در نگرفت و صورت مجادله هم چنانچه شجاعان دانشور سے نمایند بظهور رسید
و حاجے احمد نزدیک براج محل رسیده سواری ملاقات هر دو برادر با همدیگر میسر آمد و بر فیل مهابت جنگ باتفاق سوار
شده بنا بر ایفای عهد فیل مهابت جنگ را چند قدم برگردانیده باز براهے که منظور بود روانه گردید از ان طرف
سرفراز خان مع فوج و استعداد خود بر آمده تا بموضع کریک که جای مشهور بر لب آب بهاگیرتی است رسید غوث خان انطرف
بهاگیرتے مقابل لشکر مهابت جنگ که بر لب آب مذکور در سوتے است معسکر ساخته فرود آمد و سرفراز خان در میان لشکر خود و
غوث خان دریا گذاشت اما پایاب و عرضش بقدر یک تیر پرتاب بود و مفاصله فیما بین لشکر مهابت جنگ سرفراز خان تخمیناً
پنج شش کروه خواهد بود تا رسیدن بمکانات مذکور جواب و سوال مصالحه و ترغیب بملاقات از طرف سرفراز خان متواتر
بوقوع مے آمد مهابت جنگ همان در جواب یک سخن مے گفت که من بپاس حقوق پدر شما داعیهٔ بدخواهے ندارم بشرطیکه
آنکه در اندازان که باعث نفاق و شقاق میان من و شما شده اند یا آنها را بمن بسپارید یا خود بر جاے بلند خیمه کرده مرا و آنها را
باکدیگر بجنگانید اگر من ظفر یافتم آمده ملازمت خواهم نمود و اگر آنها ظفر یافتند خاطر صاحب خواهد آسود چون هر دو شق
بر سرفراز خان دشوار بود ملاقات صورت نه بست و از طرف سرفراز خان باوجود پیغامهاے آشتی و استدعاے
وفاق نوشتهاے جگت سیٹھ که باصطلاح آنها ٹیپ مے گویند متضمن تطمیع بمبالغ کلے بقدر حال هر یکے از سرداران
لشکر مهابت جنگ بشرط گرفته دادن او در همین منزل وقت شام رسید مصطفے خان و بعضے مخلصان دیگر نوشتهاے مذکور
را بمهابت جنگ نموده التماس کردند که اگر جنگیدن است فردا باید جنگید و الا پس فردا صورت دگرگون خواهد گردید مهابت جنگ
سخنان مخلصان سنجیده و پسندیده همان وقت تقسیم سرب و باروت بهمراهیان نموده محاربه فردا مصمم کرد و فوج را
سه حصه نموده نندلال را که سردار عمده بود مع نشان خود بمقابل محمد غوث خان تعین نموده فرمود که همین طرف دریا
راست بطرف او شتابد و دو فوج همراهے خود را از دریا پایاب گذرانیده یکے را فرمود که رفته در عقب لشکر سرفراز خان
بایستد و خود با فوج دیگر کناره دریا گرفته روبروے لشکر سرفراز خان روانه گردید و علامت میان خود و فوج اول چنین مقرر
نمود که هرگاه آواز توپ بگوش شما رسد بلا تامل بر لشکر سرفراز خان تاخته داخل معسکر شوید عبد العلے خان بهادر و مصطفے خان و
شمشیر خان و غیره افغانان همراه نوازش محمد خان که داماد کلان مهابت جنگ و دران روز مقدمة الجیش بود ثلث شب
باقی مانده حسب الحکم روانه پیشتر گردیدند و متعاقب او باندک فاصله مهابت هم روانه گردید و نندلال نیز موافق فرموده
قدم بقدم مهابت جنگ مقابل محمد غوث خان رفته ملائے فئتین اول طلوع صبح صادق روے نمود و مهابت جنگ

چون بنزدیک لشکر سرفراز خان رسید توپے را از لشکر خود سر داد بمجرد شنیدن صدای توپ فوج هراول بر لشکر سرفراز خان
ریخت و نندلال با محمد غوث خان آمیخت سرفراز خان باضطراب از مصلای خود برخاسته بر فیل سوار شده بمقابله مهابت جنگ
روانه گردید فوج هراول مهابت جنگ بعضے از مردم عقب لشکر سرفراز خان مثل محمد ایرج خان و پسرش را هلاک و ناچیز نموده بلشکر
ریخت و در عین معسکر زد و خورد در دیداد و سرفراز خان چند قدم رفته نزدیک نقاره خانه و سراردوے خود بضرب گولی تفنگ راه
آخرت پیمود و اکثرے از همراهیانش مثل میر کامل و میر گدائے و میر احمد و میر سراج الدین و پسر محمد ایرج خان و حاجے
لطف علے خان و باقر علے خان نقد خان در میدان باخته بعالم آخرت شتافتند و رای رایان عالم چند و محمد ایرج خان از جنگ
بشهر معاودت نمودند و محمد غوث خان آنطرف دریا با نندلال مصاف داده ظفر یافت و نندلال کشته گردید فیلبان سرفراز خان
خاوند را مقتول دیده فیل را برگردانید و راه مرشد آباد گرفت محمد غوث خان که از دور فیل آقاے خود را گریزان دید احتمال
عدم دلیرے آقا نموده سوارے را فرستاد تا سرفراز خان را بگرداند و پیغام فرستاد که من جنگ را زده حریف را کشته ام
با من ملحق باید شد که بقیة السیف را نیز بسزا رسانیده آید و مهابت جنگ احتیاط را کار فرما گشته با آنکه کشته شدن سرفراز خان
به یقین دانست بنا بر اندیشه زنده بودن غوث خان و مجتمع بودن فوج او چون در جزآتش شکے نداشت مردم قول خود
را متفرق شدن نداد و مردم فوج هراول که در لشکر ریخته بودند باطمینان ظفر یافتن خود و کشته شدن سرفراز خان لشکر
را معمور از زر و جواهر و اسباب وافر یافته مشغول غارت و از سرداران خود متفرق شدند محمد غوث خان خبر
کشته شدن سرفراز خان از زبان سوار همراهے خود که براے آوردنش رفته بود شنیده غرق دریاے حیرت و لنا
آبروے خود بنا بر عداوت مهابت جنگ که از سابق در نهایت مرتبه متحقق بود نا امید گردیده کشته شدن خود را جازم و عازم
گردید و پسران خود محمد قطب و محمد بر را امر بکندن درع و خفتان از بدن شان نمود و گفت که الحال آبرو منحصر در مردن است و دست
از جان شسته خود را بر قول مهابت جنگ باید زد چون محمد غوث خان و پسرانش فی الحقیقة شیران زیان و رستمهای
زمان بوده اند با جمعیتے که در آن وقت حاضر بود رو بمهابت جنگ آورده باستقلال تمام روان گردیدند همراهیان او را
چون مردن سرفراز خان متیقن شد اکثر عنان از میدان بر تافتند و چندان جمعیتے با غوث خان نماند با معدودے که رفاقت
نمودند خود را متصل بقول مهابت جنگ رسانید از زخم گولے بندوق مجروح گردید باز هم اصرار برارادهٔ خود داشته
اسپ طلبید که سوار شده بر مهابت جنگ بتازد وقت فرود آمدن از فیل دو زخم گولے بندوق متواتر خورده مرده
در میدان افتاد پسرانش بعد پدر اسپان را سر داده پیاده با مقابل فوج مهابت جنگ با سپر و شمشیر دویدند
و متصل رسیده بزخمهاے گولے بندوق در خاک و خون غلطیدند محمد قطب که نهایت شجاعت با کمال قوت بدنے
داشت بطرزیکه سپر و شمشیر در دستش بود بهمان هیئات باطمینان و وقار در میدان نشست و روح در همان
حال از بدن او مفارقت نمود و بهمون هیئات مدفون شد و میر دلیر علی هم با شانزده کس از برادران و همراهیان
خود بعد کشته شدن سرفراز خان بمحض پاس آبرو و حق نمک با مهابت جنگ جنگیده رهگراے عالم بقا گردید الحق در
هندوستان مانند نوکران سرفراز خان کم کسے جرأت نموده میر شرف الدین هم مع دیگران جرأتے نموده مقابل
مهابت جنگ رسید و پاے جنبانیده از میدان برگشت چنانچه دو تیر از دست میر شرف الدین بمهابت جنگ رسیده
یکے بر کمانیکه در دست مهابت جنگ بود خورد و دیگے بدوش راست او رسیده اندک جراحتے کرد

علی ای حال همراهیان سرفرازخان اکثری بقدر طاقت و توان از حق نمک خوارگی در موافقت تقدیم رسانیده کسانیکه زنده ماندند بلاعلاج ناکامیاب برگشتند و مهابت جنگ ظفر یافته حاجی احمد برادر خود را برای استمالت سکنهٔ شهر مرشدآباد و نظم و نسق آنجا و ضبط و قرق کارخانجات نظامت و خانهٔ سرفرازخان پیشتر فرستاد حاجی احمد بسرعت برق و باد رسیده منادی مهابت جنگ در شهر گردانید و آشوبی که عارض شهر بود فرو نشانید +

داخل شدن مهابت جنگ بمرشدآباد بعد فتح و نصرت و تمکن یافتن بر مسند دولت و حکومت

بعد از دو روز مهابت جنگ بتانی و تامل بانهایت شان و تجمل در اواسط شهر صفر سنه ۱۱۵۳ داخل شهر مرشدآباد گردید و قبل از استقرار بر مسند امارت بر در سرای نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم رفته در کمال فروتنی و تواضع التماس عفو قصورات خود نمود و معروض داشت که آنچه در لوح تقدیر مرتسم بود بپیرایهٔ ظهور و بروز یافت و این سیاه روئی ابد الآباد بنام این خاطی بر صفحهٔ عالم ثبت افتاد لیکن ازین زمان مادام الحیات نسبت بادنی ملازم سرکار غیر از اطاعت و فرمان برداری بظهور نخواهد رسید امید آنست که زلات این پیر غلام از لوح خاطر محو و منسی گردیده جریدهٔ بندگیهای دیرینه بتوقیع قبول اختصاص یابد بعد ازان رو بدار الامارة آورده در چهل ستون شجاع الدوله مرحوم نزول اجلال نمود و بر مسند ایالت جلوس فرموده شادیانهٔ دولت نواخت عمدهای پادشاهی و نظامت و اعیان و عظمای شهر بشرف ملازمت رسیده نذر مبارکباد گذرانیدند اول خلق را از مهابت جنگ بسبب این حرکت قبیح که با خداوندزادهٔ خود نمود نهایت تنفر و عداوت بود آخر بسبب محاسن اخلاق و اوصاف و اعزاز و احترام نجبا و اشراف و مشغول داشتن عنایت و اشفاق با بیگانه و آشنا و دلجوئی اقویا و ضعفا و قدرشناسی مخلصان و ترحم بر عجزه و زیردستان و درگذشتن از جرائم عباد و پاس حقوق قرابت و اتحاد آن چنان قبول خاطرها یافت که مافوقش دران زمان و اکثر اوقات و احیان متصور نیست نفس الامر آنکه اگرچه کشتن سرفرازخان که آقازاده اش بود از اقبح افعال و اشنع اعمال است و اما سرفرازخان مرحوم لیاقت سروری و ملکداری نداشت چه عجب اگر ایام دولتش امتداد یافتی نهایت اختلال بحال ملک و مردم راه یافته تمام صوبجات خرابی بسیاری پذیرفت و فتنه های بزرگ برمی خاست و در عهد مهابت جنگ که مرهته اراده تسخیر مملکت بنگاله و اودیسه و عظیم آباد داشت و افواج از اطراف بر این ملک ریخته ستیز و آویزها درمی نمود مثل مهابت جنگی بود که بحسن تدبیر و آب شمشیر چنان حوادث بزرگ و فتن عظیمه را فرو نشانید چنانچه انشاء الله تعالی مجملی ازان رقمزدهٔ کلک وقایع نگار خواهد شد سرفرازخان و دیگران را مجال نبود که از عهدهٔ تدارکش برآیند و در حسن اخلاق و فروتنیها با کمال جاه و جلال گوی سبقت از جمیع امرا ربوده بمرتبه بود که در سالف زمان هم کمتر کسی مثل او نشان توان داد و هر سه برادرزادهایش نیز بصفات مذکوره موصوف و در جمیع خصائل ستوده مسلکش بالاد بتساوی پیموده اند و هر یکی از آنها باقتدار عظیم رسیده همه هفت هزاری و مرجع انام و ناظم مهام گردیده کامروای بندهای خدا بودند در اوراق آینده بمقتضای مقام ذکر اینها و دیگر اولاد و احفاد مهابت جنگ و وابستگان دامن دولتش انشاء الله وحده العزیز صورت ارقام خواهد یافت +

تسلط یافتن مهابت جنگ بر صوبجات بنگاله و عظیم آباد و اودیسه و ارسال زرهای پیشکش بحضور مع اموال ضبطی خانهٔ سرفرازخان و مفوض گشتن خدمات برفقا و اضافه های مناصب و خطاب و دیگر عنایات پادشاهی برای او و برادرزادها و دیگر منتسبان و دودمان او

چون مهابت جنگ بر ممالک شرقیه تسلط یافت و خزاین و اموال ضبطی خانهٔ سرفرازخان و شجاع الدوله که یکدو کرور روپیه میرسید متصرف گردیده برتق و فتق مهمات پرداخت از حضور بخطاب حسام الدوله و منصب هفت هزاری و مراتب و ماهی مفتخر و مباهی گردید زین الدین احمد خان داماد کهتر خود را که در عظیم آباد نائب گذاشته بمرشدآباد رفته بود صوبهٔ مذکوره را اصالةً باو داد و خطاب احترام الدوله بهادر هیبت جنگ و منصب هفت هزاری مع ماهی و مراتب و پالکی جهالردار و نوبت و علم برای او طلبید و داماد کلان خود نوازش محمد خان را چکلهٔ جهانگیرنگر و فوجداری سلهت و اسلام آباد چاتگاون و بنام دیوانی صوبه بنگاله داده منصب هفت هزاری و مراتب مذکوره با خطاب احتشام الدوله بهادر شهامت جنگ طلبیده داد و برای برادرزادهٔ سومی وسطی که سعید احمد خان نام و در عهد شجاع الدوله و سرفرازخان فوجداری رنگپور و دولت لائق داشت مناصب و مراتب مذکوره مع خطاب مهام الدوله بهادر صولت جنگ طلبید نوید صوبه داری اودیسه بعد انتزاع از مرشد قلی خان داماد شجاع الدوله بزنهٔ سرفرازخان مرد سخن فهم و شاعر خوش فکر بود سرشار تخلص و رستم جنگ بهادر خطاب داشت و میرزا محمد که نوهٔ مهابت جنگ و پسر کلان هیبت جنگ بود مهابت جنگ بفرزندی خود گرفته بجای پسر خود پرورش می نمود خطاب سراج الدوله شاه قلی خان بهادر مع خدمت نوارهٔ جهانگیرنگر ڈهاکه برای او طلبیده بنام او مقرر داشت و برای برادرش که شهامت جنگ که داماد کلان مهابت جنگ او را بنابر بی اولادی از هیبت جنگ برادر کهتر خود بفرزندی گرفته می پرورد خطاب اکرام الدوله پادشاه قلی خان بهادر و خدمت احشام آنجا طلبید و این هر دو برادر نیز منصب هفت هزاری مع مراتب دیگر که لازمهٔ این منصب است داشته در صغر سن امیر کبیر بوده اند و عطاء الله خان داماد کهتر حاجی احمد که از عهد شجاع الدوله و سرفرازخان بعد تقرر یافتن نیابت نظامت عظیم آباد بنام مهابت جنگ و معزول شدن از فوجداری اکبرنگر راج محل فوجدار آنجا بود باضافهٔ فوجداری بهاگلپور و رسالهٔ سه هزار سوار و پیاده و منصب هفت هزاری مع جمیع مراتبش و خطاب اعزاز الدوله بهادر ثابت جنگ امتیاز یافت و حسین قلی خان نائب شهامت جنگ بخطاب بهادری و منصب چهار هزاری و علم و نقاره ممتاز شد و اله یار خان برادر علاتی مهابت جنگ و فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و میر جعفر خان و مصطفی خان و دیگر سائر اخوان و اقربا و رفقا هر یکی بخطاب بهادری و مناصب مناسبه و رساله ها و خدمات لائقه حضور سرفرازی یافتند و چین رای که پیشکار رای رایان عالم چند دیوان شجاع الدوله بود بخطاب رای رایانی و دیوانی مهابت جنگ ممتاز شد و راجه جانکی رام که دیوان قدیم خانهٔ مهابت جنگ بود بدیوانی تن و دفاتر دیگر تقرر یافت عبد العلی خان خالوی راقم را که همراه مهابت جنگ درین محاربه بهراول شهامت جنگ بوده ترددات نمایان بظهور رسانید و قرابت برادرزادگی باو داشت باین صورت که پدر عبد العلی خان سید زین العابدین جد مادری فقیر پسر عمهٔ مهابت جنگ بود بخشیگری تمام سپاه با عطای خطاب بهادری و منصب سه هزاری مقرر شد خان مرقوم که در جاه و مرتبه امید برابری با دیگر برادرزادهایش داشت

ناخوش گشت و رخصت عظیم آباد گرفته معاودت نمود احترام الدوله بهادر هیبت جنگ مقدمش را غنیمت شمرده خدمات پرگنه ترهت سماے علاوهٔ پرگنه بهار و بسوک که از بیشتر داشت عنایت نموده برفاقت خود گرفت و مهابت جنگ بجاے عبد العلی خان بهادر نصرت علی خان را که شوهر خالهٔ فقیر بود بخشی فوج خود نمود و بخشی دوم فقیر الله بیگ خان بهادر را که دیرینه نمک پروردهٔ او بود مقرر نمود و مبلغ کرور روپیه پیشکش که با پادشاه موعود بود نقد و جنس سرانجام نموده ابلاغ داشت و بوساطت موتمن الدوله اسحق خان بهادر داخل خزانهٔ عامره گردید و مال ضبطے سرفراز خان برائے پادشاه بقدریکه مناسب دانست علحده نمود نگهداشت مؤید خان بهادر که یکے از امراے متوسطین حضور بود برائے گرفتن اموال ضبطے و خزانه هر ساله بنگاله که در حیات سرفراز خان ارسال نشده بود بعظیم آباد رسید مهابت جنگ ورود او در بنگاله مناسب ندیده برنگاشت که در سکریگلی رسیده توقف فرمائید تا این نیازمند مع اموال دران مکان رسیده تسلیم ملازمان نماید و در ماه رجب بسمت اکبرنگر راج محل رفته چندروز انتظار مؤید خان کشید و بعد ملاقات چند لک روپیه نقد و جنس هفتاد لک روپیه از قبیل جواهر و افیال و افراس و ظروف و اوانی طلا و نقره و غیره اقمشه فاخره حوالهٔ مشار الیه نموده رخصت فرمود و موافق ضابطهٔ خزانه اموال سپرده رعلیتے لائق بحال او نموده مرخص ساخت و خود تهیه لشکر و حشر نموده باراده انتزاع صوبه اوڈیسه از دست مرشد قلیخان داعیهٔ نهضت بسمت کٹک مصمم فرمود +

ظفر یافتن مهابت جنگ بر مرشد قلیخان بعد جنگ گران و بخشیدن صوبهٔ اوڈیسه به برادرزادهٔ خود مهام الدوله صولت جنگ بهادر سعید احمد خان

بعد تمکن بر مسند ایالت بنگاله و انفراغ از رتق و فتق مهمات آنجا مهابت جنگ افواج قاهره با سامان لائق آراسته خواست که با مرشد قلیخان استمزاج و استکشاف مافی الضمیر او نماید درین اثنا مرشد قلی خان محاربه با مهابت جنگ فوق طاقت خود دیده ابرای استدعای مصالحه آقا محمد تقی سورتی را نزد مهابت جنگ فرستاد مهابت جنگ بنابر سوابق حقوق و حسن اخلاق که جبلت داشت قبول کرده مشار الیه را شادکام رخصت انصراف ارزانی داشت لیکن میرزا باقر خان اصفهانی که از طرف مادر نسبتش بسلسلهٔ علیه صفویه میرسید و داماد مرشد قلیخان بود بطمع ایالت بنگاله باآنکه استعداد این امر خطیر نداشت رضا بمصالحه نداده بتحریک مادر زن خود باشتهار انتقام علاء الدوله تمرد و خلاف راے مرشد قلیخان ظاهر ساخت مهابت جنگ بعد استماع این خبر بمرشد قلی خان نوشت که اینجانب بنحوے ایذا و اضرار نسبت بآن والا دودمان در خاطر ندارد لیکن توقف درین قرب و جوار موجب اطمینان طرفین نخواهد بود مامول آنکه آن والا جناب با متعلقان و منتسبان و احمال و اثقال خواه از راه مرشد آباد بسمت هندوستان خواه از همان طرف بجانب دکهن تشریف ببرند مرشد قلی خان که مرد مآل اندیش عاقبت جو بود مدافعه و مقابله با مهابت جنگ از حیز قدرت خویش بیرون دیده خواست که ایفاے میعاد و ترک عناد و فساد نماید میرزا باقر مذکور که هوس ریاست بنگاله از سرش بیرون نمی شد در ترغیب جنگ بحدے مبالغه نمود که مافوقش متصور نباشد و نیز زن مرشد قلی خان نهایت طعن و تشنیع بشوهر خود درباب اخذ انتقام برادر نموده قاصد آن شد که اگر براین اراده اقدام ننماید شوهر را از ریاست باز داشته زمام اختیار ملک و خزاین و افواج بدست داماد سپارد و با مهابت جنگ کینه خواهی نماید مرشد قلی خان چار و ناچار جواب خط مهابت جنگ متضمن نقض عهد و مصالحه و مشعر بر منازعه و مقابله نوشته ارسال داشت مهابت جنگ براین معنے آگهی یافته ملجی احمد و شهامت جنگ را به نیابت در مرشد آباد گذاشته

بجمعیت ده دوازده هزار سوار بساعت مختار اوائل ماه شوال سال مذکور بعزم رزم مرشد قلیخان بطرف کٹک نهضت نمود مرشد قلیخان اول با رفقای خود مجلسے آراسته شمشیر خود دران مجمع گذاشت و از اراده مهابت جنگ و تغلب او آگهی داده استمزاج رفقای خود نمود که اگر اعانت و رفاقت را جازم باشند قاصد مقابله گردد و الا راه سلامت پیش گرفته خود را بمامنی رساند عابد خان وغیره بعهد و پیمان اطمینان خاطرش نموده مستعد مقاتله گردانیدند و حسب الالتماس مرشد قلیخان سر دران لشکر برخاسته شمشیر را در کمرش بستند چون ازین امر مطمئن خاطر گشت مع باقر علیخان استعداد محاربه نموده باراده مدافعه مهابت جنگ از کٹک برآمد و از بالیسر بندر گذشته کنار رودخانه اش بموضع بهلوار رسید و در محلے دشوار گذار که اطرافش را جنگل و دریاچه محیط بود و عبورش مخالفان را نهایت صعوبت داشت منزل گزیده براطراف لشکر خود قریب سه صد ضرب توپ خرد و بزرگ چیده استقامت ورزید مهابت جنگ پس از طے منازل از میدنی پور و جالیسر گذشته این طرف رودخانه مذکور بفاصله کروهے چند دایرهٔ دولت نمود و اعلام نصرت برافراشته انتظار آن میکشید که بچه تدبیر خصم را ازان مکان دشوار گذار بیرون کشد چون محل لشکر در سرزمین مخالف و زمینداران آن دیار در رسانیدن غله وغیره قاصر بوده اند بلکه غلاتے که از نواح نرائن گڈه وغیره عمال سرکار مهابت جنگ ارسال میداشتند در راه مزاحمت نموده بمعرض تلف میرسانیدند ازین جهت عسرت اجناس غله ازدیاد یافته تشویشے قرین حال اهل اردو گردید میرزا باقر خان بمجرد استماع تشویش لشکریان مهابت جنگ اراده برآمدن از مکان محروس خود بعزم رزم نمود هرچند مرشد قلی خان مانع ازین حرکت بود بسمع قبول اصغا ننموده آخر فوجے قعده بعزم مقابله برآمد مهابت جنگ باستماع این خبر از لشکر خود مهیاے دفع اعادی گشته با فوج ظفر موج در حرکت آمد چون تقارب فئتین دست داد جانب توپخانه اعدا که آنها غافل از ان طرف وار جراستش گردیده بمقابله شتافته بودند افواج مهابت جنگ در اول یورش در تصرف خود درآورد و از طرفین جنگ بان و بندوق درمیان آمده جمعے کثیر از هر دو سو مقتول و مجروح گشتند مرشد قلی خان باوجود آنکه همراهیانش اکثرے متفرق شدند کمال پایداری فرمود درین عرصه عابد خان نامے افغان که ساخته و پرداخته مرشد قلی خان و معتمد علیه او بود باقتضاے طبیعت افغانے با مصطفی خان که رفیق مهابت جنگ و رساله دار عمده بود اتفاق نموده بآقای خود غدر و نفاق ورزید در عین وقت مقابله عنان از میدان برتافته بطرفے که مصطفی خان نشانش داده بود دررفت و بگوشه آسود اما رفقاے دیگر از زمرهٔ سادات وغیره مردان با نام و ننگ و جویای پرخاش و جنگ پای جلادت پیش نهاده و دست جرأت گشاده داد مردی و مردانگی دادند و چنان جنگی رستمانه و دست بردی مردانه بعمل آوردند که اکثرے از لشکریان مهابت جنگ را پاے ثبات و قرار استوار نمانده ننگ فرار چار و ناچار اختیار آمد و وحشتی عظیم پدیدار گشته قریب بود که چشم زخمی بجاه و حشم مهابت جنگ برسد درین عرصه میرزا باقر خان خواست که فتح بنام او باشد از مکان خویش که بمین فوجش بود جنبید و طرف یسار مهابت جنگ که میر جعفر خان وغیره بودند رسیده آغاز محاربه نمود و تزلزل در ثبات قدم اکثرے افگند بمشاهدهٔ این احوال میر محمد جعفر خان در میدان با معدودے از رفقا از اسپ سوارے پیاده گشته باعانت مصاحب خان و اصالت خان پسران عمر خان که رساله دار عمده و رفیق قدیم مهابت جنگ بودند چپقلش های دلیرانه نموده آبروے خود در میدان مردانگی افزود آخر الامر از جماعت سادات که رفقاے مرشد قلی خان بوده اند میر علی اکبر و میر مجتبی علی و دیگر جمعے کثیر بعد ترددات نمایان زخمهاے گران برداشته جام سرشار مرگ از دست ساقی اجل نوشیدند و

باقر علی خان داماد مرشد قلی خان زخمهاے منکر بر سر و گردن برداشته بر گردید شکست بر بقیة السیف لشکر مرشد قلی خان افتاده راه هزیمت پیش گرفت مرشد قلی خان مع داماد خود باقر علی خان وغیره منتسبان نیز چون بخت خویش برگشته بسلامت بدر رفت و بپناه آبادی بالبیسر برد چون دو سه هزار کس هم دران وقت همراه بودند مرشد قلی خان اطمینان از انها دور از خرم دیده بهانه آنکه در شهر محصور گشته و مورچال ها بسته خواهیم جنگید مردم را بر سر شوارع آبادی نشانیده از خود دور ساخت و خود بر لب دریا رسیده از فیل سواری فرود آمده نشست یکی از دوستان مرشد قلی خان که مصاحب و ندیم و از آشنایان قدیم او و متوطن سورت بود شغل تجارت می ورزید جهازے داشت و همیشه پر از مال در بنادر براے تجارت مے فرستاد و قضارا جهاز مذکور پر از مال و آذوقه تیار و مستعد روانه شدن بود و مالک جهاز حاجی محسن نام نیز همراه مرشد قلی خان درین سانحه شریک و چنانچه مذکور شد دیرینه رفیق بود فنش که عبارت از کشتی کوچکے است که همراه جهازات مے باشد تا راکبانش تردد آمد و رفت بر کنار بان نمایند حاضر بود و عمله جهاز از دحام بر لب دریا دیده کسے را براے استخبار مرشد قلی خان و آقاے خود حاجی محسن فرستادند حاجی محسن بمرشد قلی خان اطلاع داد که رسیدن این کشتی لطیفه غیبی است مرشد قلیخان بلا تامل بهانه سیر و تفرج مع باقر علی خان خویش خود و حاجی محسن و بعضے از خدمه ضروری بر کشتی نشسته خود را بجهاز مذکور رسانید و بر جهاز نشسته لنگر برداشت و بعرصه پنج شش روز بمچهلی بندر رسید امّا از طرف متعلقان و نقد و جنس که مبلغے خطیر در کتک با ناموس خود در خانه گذاشته آمده بود نهایت تشویش داشت بنابرین باقر علی خان را براے استخبار و تدارکے که ممکن باشد بطرف سیکاکول و گنجام که اتصال بسیار بکتک دارد فرستاد بحسب تقدیر و نصرت و حمایت حافظ قدیر راجه رستے پور خورده مالک بتخانه جگناته که از معابد مشهوره هنود و مسجود اکثر فرق مختلفه بت پرستان هند است بنابر کمال وداد که با مرشد قلی خان و حقوق عواطفش بر گردن داشت باستماع خبر شکست و هزیمت خان مرقوم و بدر رفتن او بطور مذکور عجالة محمد مراد را بسروقت ناموسش مع جمعیت و استعداد فرستاده بیگم و دخترش را که زوجه باقر علی خان مرقوم بود مع جمیع توابع و لواحق که در خانه مجتمع بوده اند با خزاین و اسباب برداشته و از حدود کتک گذرانیده در انچاپور که از توابع سیکاکول و گنجام بود رسانیده بکام و آرام نگهداشت انور الدین خان حاکم آن دیار نیز بنابر معرفت سابق که با مرشد قلیخان و باقر علی خان داشت پاس مهمانداری بها مرعے داشته سلوکهاے شایسته بعمل آورد درین ضمن باقر علی خان رسیده و ناموس و اموال را محفوظ و مصون از صدمات حوادث دیده شکر الهی بتقدیم رسانید و در استخبار احوال صوبه کتک اشتغال ورزیده دران نواح اند کے آرمید و زن و مادر زن خود را مع اموال مرشد قلی خان بخدمتش فرستاد و پدر زن و داماد هر دو پناه بحدود ممالک دکهن که دار الملک آصفجاه بود غنیمت شمردند مهابت جنگ بکتک رسیده چندروز که تخمیناً اربعینی خواهد بود توقف نمود چون از عهد شجاع الدوله با زمینداران آنجا نهایت محرمیت داشت با هر یکے سلوکے که بایست بعمل آورد و استمالت هر یکے بقدر لیاقتش نموده برادر زاده و سطے خود مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ را خلعت صوبه داری آنجا پوشانیده بر وسادهٔ حکومت صوبه مذکور متمکن گردانید و مخیکے از جماعه داران ملازم خود را که گوجر خان نام داشت با سرداران رساله صولت جنگ متعین آنجا گردانید و صولت جنگ را حکم داد که هر قدر فوج حاجت داند و درکار باشد نگهدارد و مهابت بعد الفراغ از انتظام مهام صوبه اوڈیسه سالماً و غانماً بمرشد آباد که مرکز دولت صوبه دار بنگاله از عهد جعفر خان مقرر گشته بود معاودت نموده رونق افزای دولت سراے خود گشت و بکام دوستان بانتظام معاملات ملکے و آراستن سپاه و ترفیه حال رعایا و برایا پرداخت

شهامت جنگ و سراج الدوله و دیگر منتسبان دودمان مهابت جنگ و عظماے آن مملکت و اعیان و ارکان دولت در مرشد آباد پیش مهابت جنگ حاضر و باز ماندگان سرفراز خان را شهامت جنگ بهادر در کنف حمایت خود گرفته نفیسه بیگم خواهر حقیقی سرفراز خان مرحوم را بعزت و احترام در خانه خود آورد و زمام اختیار حرم سراے خود باو سپرده نسبت مادرے و فرزندے باو قرار داد اگرچه سترے درمیان مے بود اما نفیسه بیگم را شهامت جنگ بلفظ والده واد و شهامت جنگ را بلفظ پسر میخواند و جمیع امور خانه خود را شهامت جنگ و زنش که دختر مهابت جنگ بود باختیار نفیسه بیگم سپرده مختار نموده بودند که هرچه خواسته باشند و مناسب دانند بعمل آرند و از اسباب و اموال و خدمه نفیسه بیگم و محال خاص تعلق که مبلغے معتد به ازان حاصل مے شد وغیر آن انچه زر خرید جعفر خان بود مطلقاً تعرض نکرده باختیار بیگم مذکور گذاشته بود و ادب و احترام در سلام و تکلم چنانچه باید مهابت جنگ و شهامت جنگ و جمیع منتسبانش بعمل مے آوردند از مدخوله های سرفراز خان همان روز که سرفراز خان کشته شد یکے پسرے زائید و نفیسه بیگم او را بفرزندی خود برگرفت شهامت جنگ او را برابر فرزند خود دانسته نهایت احترامش می نمود و چون سرفراز خان زنی از اکفا و اقران در حباله نکاح خود نداشت اکثری جواری بوده اند و بعضے ظاهراً ممتوعه باشند از ان جمله هر که صاحب اولاد بود آنها را مع اولاد شان و دیگر متعلقان و منتسبان سرفراز خان را بجهانگیر نگر فرستاده مواجبے لائق معاش ایشان که فارغ البال زندگانی نمایند مقرر کرد و همه را باسایش و آرام نگاه میداشت و بهیچ یکے از متوسلان سرفراز خان اگر از نزد او گزیده بود و اگر ملازمت شهامت جنگ اختیار کرده بود مجوز تصدیعے نبوده همه را حامی بود و نمیخواست که بهیچ وجه غبار ملالے پیرامون خاطر شان گردد از معتمدان شنیده شد که مبلغ سه هزار روپیه در ماهه عجزه و ضعفا و بیوه زنان بود که تعلق بدفتر دیوانے نداشت و هر ماه کیسه هاے در ماهه هر یکے از حضور خود مصحوب خواجه سرایان و ز نهاے معتمد ملازم میرسانید و نائب شهامت جنگ حسین قلیخان بهادر و از طرف خان مرقوم رای گوکل چند که دیوان حسین قلیخان بود بنیابت ضلعه جهانگیر نگر و اسلام آباد و سلهت وغیره که تعلق بشهامت جنگ داشت مامور گشته بنظم و نسق ممالک مذکور معزز و ممتاز بود و فوجداری رنگپور بقاسم علی خان که برادر زادهٔ زن مهابت جنگ بود مقرر گشته نام برده را بحکومت آنجا ثروت و مکنت افزود و معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برادر عمدة الملک که از عهد جعفر خان بفوجداری پورنیه وغیره از حضور مامور بود چندروز بضابطه مستمرهٔ ایام سلاطین سابق مهابت جنگ را یاغی تصور نموده آوازه بر آمدن خود باراده مدافعهٔ او شهرت میداد و متوقع بود که از حضور پادشاه نیز امرا و افواج بتادیب مهابت جنگ خواهند رسید چون اثری از مظنونات سیف خان بپیرایهٔ ظهور نیافت ندامت کشید و اشتهار اراده خود را مخالف مصلحت و احتیاط دانسته برای استحفاظ خود تحبین اختیار نمود و مهابت جنگ را بپاس خاطر عمدة الملک و مصالح دیگر چندان التفاتی بحرکات او نبود

ذکر احوال هیبت جنگ و صوبه عظیم آباد و لواحق آن

احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ پسر حاجی احمد که داماد کهتر مهابت جنگ بود بعد فتح بنگاله صوبه دارے عظیم آباد را مهابت جنگ باو گذاشته خلعت باخطابهای مذکور و منصب هفت هزاری و ماهی و مراتب و نوبت و پالکی جهالردار که برای او از حضور طلب داشته بود فرستاد و هیبت جنگ سید هدایت علی خان بهادر والد راقم را که بر پرگنه هاے فوجدارے خود بوده اند طلبیده نهایت عواطف و اشفاق مبذول حال الیشان داشت

وتکلیف بخشی گری لشکر خود بایشان نموده فرمود که حق تعالی این ملک و دولت را برادر شما که عبارت از ذات خودش باشد عطا فرموده باتفاق همدیگر بانتظام فوج وانصرام معاملات این ملک باید پرداخت و نوعی کارها را باید ساخت که محسود اقران و مورد تحسین والطاف بزرگان باشیم و دیگر کلمات مناسبه که مظهر مودت قلبی باشد بر زبان آورده سلوکی که موجب افزایش اتحاد و وفاق و وداد باشد همیشه معمول داشت و باهم نهایت الفت و آمیزش رو میداد و رای جینامن داس را که دیوان قدیم مهابت جنگ بود از عم و پدر زن خود مهابت جنگ طلب داشته دیوان سرکار خود نمود هیبت جنگ اگرچه در حداثت سن بود لیکن باکثر محامد موصوف و بجرأت و هوشیاری مفطور و اوقاتش نهایت منضبط و معمور بآداب ریاست مودب و بتهذیب اخلاق مهذب مهابت جنگ وقتیکه بسمت مرشدآباد رفته بود بسبب حسن سلوک و احسانهای او اکثر زمینداران صوبه عظیم آباد مثل راجه سندر سنگه برهمن زمیندار پرگنه های گمه و زمینداران پرگنه ترهت سمامی که قوم بهتی نو مسلم و در دین و یاری بقرم مبین اشتهار داشته اند دران وقت هر چهار برادر نامدار خان و سردار خان و کامگار خان و نعمت خان که دران اوان راجه های بحال مرقوم بوده اند رفاقت نمودند و از فرقه سپاه نیز بعضی جماعه داران که متوطن صوبه عظیم آباد بوده اند همراه رفته بعد فتح و ظفر استدعای معاودت بوطن خود نمودند هر یکی از انها مورد عنایت گردیده افیال و خلاع فاخره و جواهر گران بهادر عطایا یافته بوطن مالوف خود مراجعت نمودند بعد ورود در سلک ملازمان هیبت جنگ منسلک گردیده بمقتضای نیکو خدمتیها که با عموی او نموده بودند مورد الطاف و معتمد بودند الحق حسن سلوک در سلسله مهابت جنگ با انهمه اقتدار که اینها را میسر گشت بمرتبه بود که در احدی از زمره امرا بلکه از متوسطین اغنیا مشاهده نگشته و پاس حقوق هر یکی را نیز بمرتبه رعایت می نمودند که ما خود در زمان خویش از هیچ کسی ندیده و از کسی نشنیده ایم هیبت جنگ را با والد فقیر که ابنای عم همدیگر بوده اند و سر رشته رضاع هم از انجهت که جده مادری فقیر در صغر سن هیبت جنگ را بمقتضای شفقت گاه گاهی شیر میخورانید متحقق بود انقدر پاس اخوت مرعی میداشت که برادران حقیقی هم بهیچ جا بآن مرتبه رعایت نکرده باشند علی ای حال هیبت جنگ بکمال جاه و جلال باتفاق والد و عم و خال این شکسته بال و دیگر ملازمان بانتظام مهام این بلاد و رفاه رعایا و کل عباد در نهایت عدل و داد بسر می برد اگر بنگارش جزویات خصائل و بزرگیها و فضائل مهابت جنگ و هر سه برادر زادهایش و دیگر حالات و معاملات ایشان پرداخته آید دفاتر می باید بنابر ضیق فرصت و اندیشه حمل مردم براغراض اغماض نموده بنگارش عظائم امور که ضرور است اکتفا نموده می آید۔

اسیر شدن صولت جنگ در دست باقرعلیخان خویش مرشد قلیخان بحسب تقدیر و رفتن مهابت جنگ بر سر باقرعلیخان و رهانیدن صولت جنگ از ان گرفتاری بقدرت حکیم قدیر

چون مهابت جنگ بهادر بمرشدآباد رسید صولت جنگ برادر زاده او که صوبه دار اودیسه شده بود اندک طمع را کار فرما شده خواست که تخفیفی در مواجب سپاه مقرر فرماید آنهائیکه غریب الدیار و رفقای دیرینه و از مرشدآباد همراه رفته بودند قبول نمی نمودند و مردم شهر کتک وغیره که متوطنان صوبه اودیسه بوده اند نوکری در اوطان خود غنیمت شمرده بتقلیل مواجبی که صولت جنگ میخواست راضی میشدند از انجهت از فرقه سپاه اکثری از مردم همان دیار ملازم سرکارش گشته رفقای دیرینه که همراه رفته بودند برطرف گردیدند و بعض دیگر از سرداران عمده مرشد قلی خانی در شهر کتک

بسببی آنکه نوکر صولت جنگ باشند سکنی داشتند و تخم محبت باقر علی خان در سینه خودی کاشتند و شاه یحیی نام درویشی که از آشنایان دیرینه صولت جنگ و از هنگام طالب علمی که در شاهجهان آباد باهم می نمودند خلطت و اتحاد داشت در توقت که از اطراف دکهن رسیده مصاحب و معتمد گردید چون سرشت خوشی نداشت صولت جنگ را که مست می جوانی و سرگران باده دولت و کامرانی بود بامور نالائقه مثل ایذا و اضرار مردم آن شهر با تمام و احتمال بودن مالهای مرشد قلیخان در خانه آنها و بهم رسانیدن نسوان از خانهای مردم باستماع خوبی صورت و صباحت و ملاحت منظر بهر صورت که میسر آید دلالت نموده نهایت مبالغه درین امور داشت بلکه در خانه او این قسم کارها و زد و کوب بیچارها بعمل می آمد ازین افعال ناشایسته مردم شهر بجان آمده آه و فغان مظلومان بکیوان میرسید و از اکثر سپاه که زر مساعده بخشیده مرشد قلی خان بذمه آنها تحقق یافته بجبر و عنف از آنها کشیده داخل خزانه صولت جنگ میگردید ازین ممر وجوه مذکور طبایع مردم را تنفر از حکومت و ریاست صولت جنگ بهم رسیده بدل و زبان تاب و توانی که داشتند همت بر دفع او گماشتند چون از قدمای رفقای صولت جنگ و مهابت جنگ چندان کسی در اینجا نماند مگر قلیلی از مصاحبان و تفنگچیان و در فرقه سواران فقط گوجر خان جماعه دار مع رفقای خود که دو سه صد کس زیاده همراه او نبوده اند و مردم آنجا که ملازم شده بودند اکثری از انها بلکه همه نوکران چند ساله مرشد قلی خان و باقر علی خان و از جمله منتسبان آنها بودند قریب بیک سال صولت جنگ مع عیال و اطفال بهر صورت شادکام و فارغ البال دران صوبه بسر برده اطمینان کلی از هر ممر بهم رسانید ناگاه فلک شعبده باز بنای فتنه آغاز نهاد تفصیل این اجمال آنکه باقر علیخان داماد مرشد قلی خان پدر زن خود را بترغیب و تحریص بانتزاع صوبه اودیسه از دست صولت جنگ و تحریک انتقام سرفراز خان از مهابت جنگ می نمود مرشد قلی خان اوضاع روزگار و عدم اقتدار خود را دیده پای قناعت بدامن عزلت پیچیده میداشت باقر علیخان چون دید که سخنش با مرشد قلیخان در نمیگیرد ناچار خود عازم این کار گردیده توسل ببعضی از دکهنیان جست تا باستظهار آنها شاید از عهده برآید و تدبیرش چنین اندیشید که در بعضی از فوجداری های که اتصال جوار با صوبه کتک داشت بتقریبی که مذکور شد در آنجا آمده نشست و راه آشنائی با حکام و زمینداران و مهاجنان آنجا انگنده برفق و مدارا روزگار میگذرانید و بر احوال صولت جنگ و رفقای او اطلاع تام بهم میرسانید چون معلوم نمود که از رفقای معتمد قدیم کمتر کسی با او مانده اکثری همان مردم اند که نوکر و نمک خوار مرشد قلیخان و او بوده اند با آنها راه مراسلات مفتوح نموده آمد و شد مردم و ارسال مکاتیب مسلوک میداشت و استمزاج هر یکی در رفاقت خود و عداوت صولت جنگ می نمود تا آنکه میل خاطر آنها بطرف خود و انحراف از صولت جنگ بتحقیق معلوم نموده مردم را به تطمیع و مواعید سراسر امید با خود متفق ساخت و نوشت که بعضی کسان مثل گوجر خان وغیره که با شما یکدل نیستند آنها را به بهانه خانه جنگی یا بطور دیگر بهر صورت که میسر آید دفع باید نمود تا کاریکه پیش نهاد خاطر است صورت تواند گرفت مردم آنجا این رای را پسندیده روزی باهمدگر جمع گردیده غلغله ازدحام بطور بلوای عام بر روی کار آوردند و آهسته آهسته هنگامه اشتداد یافته بلند گردید صولت جنگ گوجر خان را برای تسکین نائره فساد و اطفای التهاب آشوب فرستاده بیغامهای مناسب داد چون طبائع مردم شهر انحراف کلی از صولت جنگ بنابر اسباب مذکوره و ترغیب باقر علی خان و تحریک محمد مراد که چابک سوار علاء الدوله انا هوشیار و در آنجا اندک باقتدار و رفیق راجه ٹهاکر داره بود بهم رسانیده

تقدیر هم داعی انقلاب بود سودی نداد روز دیگر در عین بازار که گوجر خان برای مجرای صولت جنگ جریده سواره میرفت بدغا بر سر او ریخته او را از پا در آوردند بمجرد این حرکت غلغلهٔ وصول باقر علی خان در قرب جوار اشتهار دادند و صورت بلوای عام رو داد بعد التهاب این نائرهٔ ماجرا اصحوب میرعان به باقر علیخان پیغام فرستاده استدعای آمدنش نمودند او که آرزوی این روزها می کشید عجالةً خود را بشهر کتک که دار الملک صوبهٔ اوڑیسه است رسانید و بفقه انگریزان و دیگر مردم شهر که مخلصانش بوده اند از وصول خود خبر داده پیغام فرستاد که بهر صورت مستحفظان دار الاماره را که حراست صولت جنگ می نمایند به بیم و امید شریک و رفیق خود گردانیده صولت جنگ را اسیر باید نمود مردم شهر که نوکران صولت جنگ و مخلصان باقر علیخان بودند ملازمان قدیم صولت جنگ را که تفنگچیان معدود بوده اند و بحراستش قیام می نمودند بمجرد نزدیک رسیدن باقر علیخان بوعید و تهدید از طرف او هراسان ساخته پیغام دادند که اگر اطاعت نمائید و در را بروی ما بگشائید سلامت میتوانید ماند و الا دست از جان شسته مهیای سیاست باشید بیچاره ها چنان بر جان خود ترسیدند که هرچند صولت جنگ استمزاج آنها نمود سودی نکرد و دست از رفاقت او کشیده و مفاتیح ابواب را تسلیم مفسدان مذکور نموده خود هم بآنها پیوستند باقر علیخان که نهایت متصل بود بسر وقت صولت جنگ رسیده اسیر و دستگیرش نمود و خود بجای او متمکن گشته خزاین و اسباب صولت جنگ را متصرف گردید و عیال و اطفالش را در قلعهٔ باره بهائی محبوس ساخته صولت جنگ را نزدیک خود مقید نگهداشت صولت جنگ چند روز قبل از اسیری خود انحراف مزاج ملازمان و نزدیک رسیدن باقر علیخان و کشته شدن گوجر خان بمهابت جنگ اطلاع داده بود مهابت جنگ از شهر برآمده داخل خیمه گردید و جازم بود که بسرعت هرچه تمامتر خود را باعانت و حمایت صولت جنگ برساند ناگهان خبر اسیر شدنش اشتهار یافت و از هرکاره ها بمهابت جنگ همین خبر رسیده عائق حرکت گردید چه احتمال میرفت که چنین حرکت عظیم بدون تحریک آصف جاه نمی تواند شد و تدارکش تامل تام میخواست بنا علی هذا بنا بر استشاره گذاشته شروع بمشاوره شد مادر صولت جنگ نهایت محبت با پسر بمرتبهٔ تعشق داشت مهابت جنگ استرضای او برابر با مادر خودی نمود حاجی احمد و مادر صولت جنگ مبالغه در مصالحه نمودن و دادن صوبه اوڑیسه بباقر علی خان و استخلاص صولت جنگ از دست او در عوضش می نمودند و این مدارا اصلح امور و انسب تدابیرش می شمردند و مهابت جنگ تبعیت این رای نکرده استرضای باقر علی خان مذلت و شکستی در ارکان دولت خود می فهمید مصطفی خان که سردار عمده در زمرهٔ سپاه و دولت خواه مهابت جنگ بود در رای آقای خود اختیار نموده سماجت و ابرام تمام در مقاتله داشت آخر الامر بعد چند روز شوق جنگ بر مصالحه اختیار آمده تهیهٔ اسباب و افواج موکد و مصمم گردید +

نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف کتک بعد تیاری فوج و آراستن سامان باردهٔ استخلاص برادر زادهٔ خود صولت جنگ از دست باقر علی خان

چون مظنون بود که باقر علی خان را استظهاری بقوت و شوکت آصفجاهی متحقق است و استخلاص صولت جنگ از دست او متحتم بنابرین در نگهداشتن فوج و سرانجام نمودن اسباب حرب اهتمام تمام بعمل آمد و مهابت جنگ هر یکی از سرداران لشکر را حکم نمود که یاران و برادران شما هر قدر و مهیا باشند ملازم سرکار نمائید بعض مردم

اگرچه بیروزه راه باشند طلبیده رفیق خود سازید چنانچه مصطفی خان حکم نگهداشتن رسالهٔ پنجهزار سوار صادر شد و بشمشیر خان سه هزار سوار و سردار خان دو هزار سوار و عمر خان سه هزار سوار و عطاء الله خان دو هزار سوار و حیدر علیخان هزار سوار و نقیب الله بیگ خان هزار سوار و میر جعفر خان هزار سوار و میر شرف الدین پانصد سوار و شیخ محمد معصوم پانصد سوار و امانت خان وغیره نارنولیان یکهزار و پانصد سوار و میر کاظم خان دو صد سوار و بهادر علیخان داروغه توپخانه جلیبی پانصد سوار حکم داد و فسنح راو بخشی و چهیدن بهیلیه وغیره هزاریان را با پنجاه هزار پیاده تفنگچی بهیلیه همراه گرفته از حاجی احمد برادر خود و از مادر صولت جنگ وقت رخصت التماس نمود که انشاء الله تعالی اگر می آیم صولت جنگ را همراه می آرم و گرنه روی خود را بشما نمی نمایم شهامت جنگ را با پنجهزار سوار و قریب ده هزار پیاده به نیابت خود در مرشد آباد گذاشته بساعت سعید با بیست هزار سوار جرار روانه گردید و بتامل و تانی قطع منازل مع توپ و توپخانه نمود و با مردم همراهی وعده نمود که هر کس اول بصولت جنگ رسیده او را از دست دشمنان خواهد برآورد یک لک روپیه نقد بآن شخص و اگر صاحب رساله خواهد بود علاوهٔ آن دو ماهه بهمراهیانش انعام خواهد شد باقر علیخان را از استماع خبر آمد آمد مهابت جنگ و کثرت فوج و استعداد جنگ شور نخوت فرو نشسته حیرتی لاحق بود که چه کند چون چاره نبود باستعدادی که داشت آن طرف دریای مهاندا بر کناره دریا مورچال بسته و توپخانه چیده مع همراهیان خود مستعد محاربه نشست و بنگاه را سه چار کروه عقب لشکر فرود آورده صولت جنگ را در یک رتهه که بر غلاف آن چاندنی سفید پیچیده و از ریسمان سفید با لائش را چون دام بهم بافته بودند گذاشته دو مغل تورانی را اندرونش همراه نشانیده بود که هرگاه مردم مهابت جنگ نزدیک رسند هر یک از شما بکار دها کار او تمام نمائید و پانصد سوار و پیاده و کینه را مع نیزه ها در دور آن رتهه تعین نموده فرموده بود که هرگاه لشکر مهابت جنگ از دور نمایان شود شما هر یکی اسپهار تاخته و خود را برتهه نزدیک ساخته یک یک نیزه بر رتهه خواهید زد و بعد از آن در هرچه حرفه خود به بینید خواهید نمود مهابت جنگ چون متصل رسید احوال السنن مورچال و نگهداشتن صولت جنگ در بنگاه شنید بعضی از افواج را معین ساخت که بمجرد شروع جنگ هرگاه اضطراب و آهنگ گریز در لشکر مخالف مشاهده کنید از راه دیگر غیر مقابل دشمن سبقت نموده اراده رسیدن بر بنگاه و برآوردن صولت جنگ از قید دشمن خواهید نمود و نصف شب گذشته با فوج برسر مورچال مخالف روانه گشته اول صبح رسیدند که برلب دریای مهاندار رسید لشکر باقر علی خان بمجرد مشاهدهٔ کثرت فوج مهابت جنگ و شروع محاربه همین که چند توپ و بان ازین طرف سر داده شد رو بگریز نهاده متزلزل گردید افواج مهابت جنگ دلیر گشته خود را بدریا زد و از دریا گذشته بر لشکر باقر علی خان تاخت بمجرد رسیدن دلیران قوی جنگ همراهیان باقر علی خان آهنگ گریز نموده راه فرار پیمودند مصطفی خان و میر جعفر خان که برای استخلاص صولت جنگ تعین شده بودند ارادهٔ بنگاه نموده پیش قدمی کردند و از لشکر باقر علی خان در نیم ساعت اثری بر جا نماند محمد امین خان برادر مهابت جنگ که برادر زن حقیقی میر محمد جعفر خان بود مع اصالت خان و دلیر خان پسران عمر خان با معدودی از همراهیان که زیاده از ده نفر نبوده اند پیشتر از همه به بنگاه رسیده جویای صولت جنگ گردیدند نوجوانی از عملهٔ گاو خانه ملازم زادهٔ صولت جنگ که قدامت نوکری داشت رتهیکه در آن صولت جنگ بود بشناخت حاضر آمده بسواران مذکور از دور نشان داد که نواب را در فلان رتهه مقید برند سواران بطرف همان رتهه حرکت نمودند مرهٹه هایی

ستیمن آثار قرب لشکر مهابت جنگ دریافته بهیئت مجموعی بطعن واحد بر رته جسارت نموده راه گریز پیش گرفتند از زخم
سنان آنها یک نفر ازان دو مغل که بقتل صولت جنگ مامور گشته در رته همراه او نشسته بودند مقتول گشت مغل دوم جبر
مغل مقتول را سپر ساخته بالای خود کشید قضارا صولت جنگ پائین هر دو افتاده از الجمله جراحات محفوظ ومصئون ماند
مغل دوم را نیز اندک جراحتی رسید درین عرصه سواران مذکور نزدیک رته رسیده دام بافته بالای آن رته که
از ریسمان بود بریده پرده ها را برداشتند صولت جنگ اصالت خان ومحمد امین خان وغیره را شناخته لب بدعا وثنای
آنها کشود وتحسین وآفرین شروع نمود محمد امین خان از اسپ خود فرود آمده صولت جنگ را دلالت وتاکید بسوار شدن نمود
مغل مجروح جا بجا نموده از رته جست وبر اسپ نشسته اسپ را عنان داد وبفراریان لشکر خود ملحق گردید تماشائیان
متحیر گشته برچستی او تحسین نمودند دلیر خان از اسپ خود فرود آمده صولت جنگ را ترغیب بسواری نمود واز رته برآورده
سوارش کرد چون افواج مهابت جنگ بهم متواتر رسید آمد بعد آن میر محمد جعفر خان مع معدودی از همراهیان
بر فیل خود سوار در رسید محمد امین خان ودلیر خان پیش آمده بمقدم بهجت توام صولت جنگ بشارت رسانیدند میر محمد جعفر خان
بمجرد دیدن وشناختن فیل خود نشانیده صولت جنگ را بران سوار کرد وخود عقب او در خواصی هودج نشست از عجائب
قدرت کامله پروردگار وبوقلمونی روزگار صولت جنگ که یکساعت قبل ازان مترصد قتل ومایوس از جان بود در ساعت
آخری صاحب اقتدار وبر فیل سوار مطاف اصناف خلائق گشته گرده گرده مردم از چار سو بجهت دیدن وی رسیده
هر کسی دید از دور جبین ارادت بر خاک ادب سود وبندگیها بکمال سرافگندگی بتقدیم رسانیده پذیرائیش آرزو
می نمود فسبحانک اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء
بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر منهیان خبر بمهابت جنگ رسانیدند صولت جنگ هم متعاقب در رسید
وبملازمت عموی خود مسرور ومنبسط گردید مهابت جنگ آغوش اشتیاق کشوده در برش کشید وهم آنجا سراپرده های
مسرت وشادمانی برپا گشته حکم بنواختن شادیانه نوبت صدور یافت وصولت جنگ را بخلوت فرستاده حکم بحمام واصلاح
سر وریش نمود بعد الفراغ خلعت فاخره در بر پوشانیده وبجواهر گران بها که عبارت از سرپیچ وجیغه مرصع مع برگلی و
عقدهای مروارید وغیره باشد مزین نموده بسر افرازت عزت واحترام نشانید وسرکردهای لشکر را فرمان داد که نذور مبارکبادی
بگذرانند حسب الحکم بعمل آمده زر وافری بصیغهٔ انعام وصدقات ونذور بملازمان ومساکین وارباب استحقاق رسید
ونثار ایثاری باشکر گذاری پروردگار بطوریکه ممکن ومیسر بود بتقدیم رسانیدند وهمان وقت فوجی برای آوردن
عیال واطفال صولت جنگ از قلعه باره بجلتی مع سواریها تعین گردید جماعه که از طرف باقر علی خان حراست شان و
قلعه داری می نمودند کسانیکه نیکو خدمتی واحسان با آنها نموده بودند بامید عنایت ورعایت برجا ماندند وموذیان
ایذا رسان بخوف باداش ویاسا در رفته مفقود الخبر شدند مردم متعین اهل وعیال صولت جنگ را بمعسکر فیروزی پیکر رسانیده
در خیام علیحده که برای صولت جنگ وحرم سرای او برپا شده بود فرود آوردند دلخستگان فراق وستمندان مشتاق
بملاقات همدیگر مسرت اندوختند بعد توقف چند روز مهابت جنگ اسباب وسامانیکه صولت جنگ را می بایست وسزاوارش
بود مثل افیال وافراس وتوشک خانه وجواهر واسلحه ویراق ودیگر مایحتاج که شخصی بآن شان وفر را لاعلاج می باید از خانه
خود مرحمت نموده بکمال جاه وحشمت روانه مرشد آباد نمود تا الغرض وی بیمنت بمنزل مقصود رسیده بملاقات والدین

سعادت

سعادت ومسرت اندوزد ووالدهٔ خود را که در مفارقتش نهایت غم والم داشت وخود را از زمرهٔ مردگان می انگاشت از رنج هجران
وبیت الاحزان برآورده بلقای مسرت پیرای خود شمع شادمانی در شبستان زندگانیش افروزد چون صولت جنگ حسب الامر
روانه مرشد آباد گردید اکثر افواج واسباب همراهی مهابت جنگ برفاقت صولت جنگ روانه مرشد آباد گشت و
مهابت جنگ با جمیع سرداران وپنج شش هزار سوار جریده ماند وصوبه مذکوره را انتظامی داده ازان پس ارادهٔ معاودت
بمرکز دولت خود نمود ومخلص علی خان داماد وحاجی احمد را به نیابت صولت جنگ در انجا گذاشت بعد چند روز از اثنای
راه حسب الالتماس مصطفی خان شیخ محمد معصوم پانی پتی را که سردار دیرینه معروف وبشهامت وشجاعت موصوف بود بنیابت
صوبه مذکور مامور نموده چند منزل بنابر انفصال بعضی جواب وسوال همراه داشته بعد از تشخص وتقرر جمیع معاملات شیخ مرقوم
را خلعت نیابت صوبه اوڈیسه داده با جمعیت سوار وپیاده که همراه او ضرور بود مرخص فرمود وشیخ معصوم رخصت یافته
بطرف کتک نهضت کرد ومهابت جنگ سیر کنان وشکار افگنان با پنج شش هزار سوار مع سراج الدوله وبیگم خود راه
مرشد آباد گرفته قطع منازل می نمود ✦

ذکر ارادهٔ هیبت جنگ باخراج واستیصال جماعهٔ بهوجپوریه وابتدای ورود جماعهٔ مرهٹه در ممالک اوڈیسه وبنگاله وغیره ورسیدن بهاسکر پنڈت با چهل هزار سوار دکهنی فرستادهٔ رگهوجی بهوسلا راجهٔ ناگپور کلان ورسیدن فوج مذکور چون بلای ناگهان بر سر مهابت جنگ وسوانحیکه در حروب مرهٹه روی نمود وتدارکهائی که مهابت جنگ فرمود

درهمین ایام که صولت جنگ اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده مهابت جنگ برای استخلاص او بطرف کتک حرکت نمود احترام الدوله
بهادر هیبت جنگ صوبه دار عظیم آباد پٹنه را ارادهٔ تسخیر وتصفیهٔ ملک بهوجپور قلع وقمع راجه بهودل سنگه وبابو اودونت سنگه
قوم اوجین زمینداران سرکار شاه آباد که از مدتها متقدر ومتمرد بوده اندیشی نهاد خاطر گشته تصمیم این عزم نمود رای
چنتامن داس که دیوان صوبه ونهایت قدامت واعتماد داشت بر والد راقم سید هدایت علیخان بهادر بنابر قرب ومنزلت
که در خدمت هیبت جنگ علاوهٔ قرابت بهم رسانیده مرجع تمام معامله واکثر زمینداران صوبه ورئیس وبخشی کل فوج بود حسدها
برده در دل کینهٔ ایشان می ورزید خاطر نشان هیبت جنگ چنین نمود که هدایت علیخان بهمه وجوه در حضور عالی نهایت
اعتبار واقتدار وسخن ایشان پذیرائی دارد زمینداران این حالت را شناخته چشم امید بطرف اوشان دارند هرگاه استیصال
جماعهٔ بهوجپوریه در مزاج مبارک تصمیم یافته جماعه مذکوره بعد مقهوری ویاس البته رجوع بهدایت علی خان خواهند نمود و
ایشان بپاس نام آوری خود در عفو جرائم وتسلیم زمینداری آنها با آنها مبالغه خواهند نمود وجناب عالی بناچاری
پاس خاطر ایشان نموده حسب الالتماس بعمل خواهند آورد وزر ومحنت ضائع گشته زمینداران بدستور بر جای خود مسلم و
مستقر خواهند ماند درین صورت صلاح آنکه بلطائف الحیل هدایت علیخان را از حضور دور تر باید داشت هیبت جنگ
ملتمس اورا مناسب اراده خود دانسته والد مرحوم را حکومت وفوجداری پرگنه سنوت وغیره ضلع گیهه داده مختار معاملات
آنجا ساخت وگفت که راجه سندر سنگه چون زمیندار عمده وملک او اتصال بکوهستان دارد بدون بودن شما دران ضلع

اطمینان خاطر من از ینطرف نمی تواند شد باید که شما بانتظام ضلع مذکوره مشغول باشید تا من با دل مطمئن بسر انجام مهام سرکار شاه آباد و سرکار رهتاس خاطرخواه خود بپردازم و برادر خود مهدی نثار خان را به نیابت بخشی گری خود مقرر کرده همراه من دهید والد مرحوم امتثال امر آقا نموده بکار مامور روانه گشت و مهدی نثار خان مرحوم را همراه هیبت جنگ داد و هیبت جنگ مع ورود با فوج و سامانیکه میخواست بسرکار شاه آباد رفته استیصال جماعهٔ بھوجپوریه بجد گرفت و فی الحقیقة استحقاق استیصال داشتند چه کمتر کسی از سکنهٔ ضلع مذکوره و مترددین و مسافرین از دست تعدی و انواع ایذا و اضرار آنها محفوظ میماند در شرح ایذای ظلم و آزار شان که بغربا و عجزه میرسید طول بسیاری میخواهد خلاصه زمینداران مذکور را بعد محاصرهٔ مدید و چندین جنگ از قلعهٔ آنها بقهر و غلبه اخراج نموده ملک را مصفا و مسخر ساخت و استمالت رعایا پرداخته سعی در آبادی پرگنه هاے آنجا می نمود درین عرصه روشن خان تراهی از فرقهٔ افاغنه که از سرداران قدیم اقوام خود و در صوبه عظیم آباد و اله آباد و از مدتها صاحب نام و نشان بود و از مدت حکومت سرکار شاه آباد داشت و با زمینداران آنجا هم باقتدار و هم باتحاد و وداد میگذرانید اخراج زمینداران آنجا و استیصال آنها را چنانچه مکنون خاطر هیبت جنگ بود نظر بقدامت ریاست آنها دران دیار و اتفاق آنها با راجه ها و مقتدران قرب و جوار متعذر دانسته با هیبت جنگ مکرر در مجالس متعدده بطریق دولتخواهی با نحاے مختلفه استعفاے زمینداران آنجا و ترغیب معامله با آنها و طلبیدن و مشمول عواطف فرمودن مے نمود و راه مراسلات آنها با روشن خان مفتوح بود چون این امور نا ملائم طبع هیبت جنگ بود روز بروز انزجارے در خاطرش از طرف روشن خان مے افزود و آخرها افغان مرقوم درین خصوص در مبالغه افزوده بعضے کلمات که ملائم طبع هیبت جنگ نبود گفتن شروع نمود چنانچه روزے جسارت نموده گفت که صاحب هنوز طفلند و اوضاع روزگار و انقلاب لیل و نهار ندیده ملتمسات را باید شنید و الا ثمرهٔ شایسته نخواهند دید هیبت جنگ را این سخن بسے گران آمده قاصد کشتن او گردید و میر قدرت الله خلف شاه شکر الله قادرے را که از جملهٔ جماعه داران و مرد صاحب جرأتے بود و حسن بیگ خان را که قلعه داری مونگیر در اوقات سابقه و درین زمان هم داشت براین کار گماشت روزی روشن خان بدستور معهود در خیمهٔ دیوان عام برای مجرا و سلام هیبت جنگ وقت عصر آمده نشست هر دو کس مذکور آمده کارش را تمام ساختند روشن خان بسبب فربهے از جای خود جنبیدن نمی توانست همان قسم نشسته براه آخرت رفت و درین اسفار و حروب مهدے نثار خان عم عالے همم راقم که در صفات حمیده و شیم پسندیده یگانهٔ روزگار و جوان سنجیدهٔ هوشیار بود جرأتهای نمایان و خدمتهای لائقه بظهور رسانیده مورد اشفاق بسیار و منظور نظر هیبت جنگ گردید و هیبت جنگ بعد استرضا و استیذان از والد الفقیر خلعت خدمت بخشی گرے اصالة بمهدی نثار خان مع فیل و اسپ و شمشیر و دیگر عطایا مرحمت فرموده برفاقت خود برگزید و تا بود نهایت مهربانی و پاس خاطرش مرعی میداشت و بر جمیع رفقای خود تفوق میداد اگر در مدح آن عم گرامی قدر خوضے رود سخن بطول انجامد و بسا باشد که محمول بر تکلف و تصنع گردد در حقوق شناسی و فروتنی و تواضع و صله ارحام و احسان و انعام با اقربا و اقوام بدون منت و آداب و اخلاق و وفا و مروت و شجاعت و فتوت و حسن بیان و تالیف قلوب مردمان و پاس آشنائی و وداد با وجود کمال شجاعت و غیرت در نهایت تحمل و بردباری بود اللهم اغفر له وارحمه والد مرحوم حسب الامر بکار مامور پرداخته برای براے افزایش نام و نشان خود باتفاق راجه سندر سنگه و راجه جیکشن رای زمیندار ابلا نودن و دیگر زمینداران سرس کٹنبه و چرگانوان وغیره باراده تسخیر رام گڈه و تادیب زمیندار آنجا که عمدهٔ

زمینداران

زمینداران کوهستان بود و کمتر کسے از حکام و اقربا در انجا تسلط یافته نهضت نموده قلعه چترا که برسر درهٔ کوه و راه رام گڈه واقع ست محاصره نمود بعد از ان که قلعه مذکوره مفتوح گردید و مراحل چند پیشتر از ان مکان نهضت واقع شد و از بند و بست آنجا انفراغے میسر آمد خبرداران معتمد آگهے دادند که رگھوجے بھوسلا پنڈت پردهان خود را که بھاسکر پنڈت نام دارد با چهل هزار سوار مرهته بتسخیر مملکت بنگاله تعین نموده مرخص گردانید عنقریب فوج مذکور از همین راه کوهستان گذشته بطرف بنگاله خواهد رفت والد مرحوم خبر مذکور را بے کم و کاست بهیبت جنگ معروضداشت هیبت جنگ عرضے والد را بجنسه در خط خود پیچیده پیش مهابت جنگ فرستاد مهابت جنگ این سخن را مهمل دانسته چندان التفاتے باین خبر نه نمود و در جواب نوشت که شما بخاطر جمع کار خود نمائید هرگاه مرهته این طرفها بیاید تنبیه و تدارکش چنانچه باید بعمل خواهد آمد چون جواب مهابت جنگ از نوشتهٔ هیبت جنگ بوالد فقیر معلوم گردید و دران وقت چنان فوجے همراه نداشت که انسداد طرق عبور مرهته تواند نمود بصلاح رفقا و خیر طلبان ناچار از کوهستان بزیر آمده بجای مناسب اقامت گزید و مرهته بعد چند روز رسیده جلوریز بسمت پچیت و موربهنج شتافته در نواح میدنے پور ظهور و بروز نمود مهابت جنگ چنانچه سبق ذکر یافت با قلیل فوجے که زیاده بر پنج شش هزار سوار نبود تفرج کنان و صید افگنان بخاطر جمع بمرشد آباد مے آمد در منزلے نزدیک بمیدنے پور سے یکے از عمال معتمد وقت ظهر زمانیکه مهابت جنگ در تهیهٔ نماز بود خبر ورود مرهته در نواح مذکور بهیبت گروهے لشکر رسانیده معروضداشت که بھاسکر پنڈت با چهل هزار سوار نزدیک رسیده فردا شام یا پس فردا صبح طلیعهٔ لشکر او نمودار خواهد شد چون دولتخواه را اطلاع ضرور بود معروضداشت مهابت جنگ با آنکه فوج بسیارے همراه او نبود مطلق اندیشه را بخاطر راه نداده فوراً در جواب گفت که این کافران را در کدام جا باید زد شخصیکه این خبر بمهابت جنگ رسانیده پیش فقیر قسم یاد کرده احوال استقلال مهابت جنگ نقل مے نمود که من اصلا اثر تشویش بر بشره اش نیافته نهایت تعجب از فرط دلیرے و استقلال او دارم ٭

ذکر رسیدن مرهته برسر مهابت جنگ و سوانحیکه درین ستیز و آویز روے داد

مفصل این مجمل آنکه رگھوجے بھوسلا ابن عم راجه ساهو که از سرداران عمدهٔ مرهته مکاسد از صوبهٔ برار بود و دار الملک او ناگپور کلان است بنابر ضعف ارکان سلطنت با ترغیب آصفجاه بقصد تسخیر مملکت بنگاله در صورت غلبه تام و الا اخذ چهارم حصه حاصل که بچوتھ مشهور و در تمامے مملکت هند رائج گشته و بنگاله ازین قسم آفات محفوظ بود بھاسکر پنڈت مدار المهام سرکار خود را بسپه سالاری بیست و پنجهزار سوار که شهرت چهل هزار سوار داشت فرستاد و چنانچه سبق ذکر یافت تدبیر مزاحمت و ممانعت او از درهای کوهستان بعمل نیامد بھاسکر مذکور از جبال کھڑک راه نیافته بطرف درهٔ پچیت که هشت منزلے غربے مرشد آباد است متوجه گشت و این خبر در منزل جیکره مسموع مهابت جنگ گردید و چون بمبارک منزل رسید خبر عبور مرهته از درهٔ پچیت و ورود او قریب سرحد بردوان متحقق گردید ازین جهت که حکم برطرفے سپاه نموده بود و اکثری از ملازمان هم بگمان آنکه در راه شور و شرے نیست همراه صولت جنگ بمرشد آباد رفته بودند زیاده از سه چار هزار سوار و چار پنج هزار پیاده برق انداز همراه نداشت قصبهٔ بردوان که در کثرت غلات و وفور معمورے بر سائر پرگنات بنگاله تفوق دارد مسکن خود قرار داده مقرر نمود که قصبهٔ مذکوره متصل بساقه لشکر گذاشته بدفع مخالف پردازد باین اراده از مبارک منزل کوچ کرده روز دوم محل بردوان موضع ورود لشکر گشت و مرهته هم مقارن این حال رسیده اکثرے از آبادے مذکور را آتش داد و بعضے محفوظ ماند در مکان مذکور

از طرفین جنگهاے سبکے رو داده بمنازل خود معاودت مے شد درین ضمن از اشتهار شجاعت و اسپهدی مهابت جنگ
و مشاهده جسارت و دلاوری افواج و سردار بهاسکر خواست که اگر چیزے بدون محاربات بدست آید مغتنم شمارد
و بهمان قدر قلیل قناعت نموده معاودت نماید بنابرین پیغام فرستاد که چون از راه دور و شاق سفر کشیده
تا اینجا رسیده ایم اگر مبلغ ده لک روپیه برسم ضیافت عنایت شود برے گردم ملتمس او در حضور نواب بمقتضای
غیرت و مشورهٔ مصطفی خان که همیشه خواهان جنگ و جدل بنابر ترفیهٔ حال خود و کل فرقهٔ سپاه بود پذیرائے نیافته
جواب صاف باستعداد و تهیه مصاف یافته چون چندروز برین وتیره گذشت و انچه مرکوز خاطر مهابت جنگ بود ظهور
نیافت مهابت جنگ قاصد گشت که زوائد اسباب مثل آرابه و رتهه و جمیع باربردار و اسباب و بار و بنه در لشکرگاه گذاشته
جریده بر سر مرهته تازد و دود از نهاد شان برآرد باین خیال اول صبح سواری فرموده قدغن نمود که از مردم بنگاه
وارد و با احمال و اثقال احدے ملحق بفوج نشود اما مردم اردو از خوف مرهته ممتنع نگشته بے اختیار خود را داخل
فوج کردند چون اندکے از راه طے شد و معسکر دور افتاد افواج مرهته از چارسو هجوم آورده شروع بیورش و حملات نمودند
عرصه دار و گیر گرم گردیده از طرفین کشش و کوشش بظهور آمدن گرفت چنانچه مصاحب خان پسر کلان عمر خان که جوان
با نام و نشان و آبروے خاندان خود بود پاے مردے و مردمے در میدان مردآزما فشرده ترددات لائق بظهور رسانید
و در عین میدان کشته گردید و بهمین وتیره قطع مسافت بسمت بنگاه مرهته میشد تا آنکه وقت عصر رسید و از شمشیر خان
و مصطفی خان سردار خان و رحم خان که پشت مهابت جنگ بجرأت شان قوے بود جلادت و جانفشانے که باید بظهور
نرسید مهابت جنگ متحیر و خبردار گشت که سرداران مذکور با من سرگران دارادهٔ آنها نوع دیگر است و چون لشکرگاه مهابت جنگ
دور افتاده و فرودگاه مرهته دورتر بود دید که نه یارای رسیدن بمعسکر خود است و نه مجال تاختن برارد وے مرهته بناچار
در جائیکه رسیده بود و بحسب اتفاق آن زمین خاک ناپاکے داشت و بسبب بارش گل ولاگشته بود رحل اقامت انداخت
و غیر چار پنج پالکی و خیمه مختصر سفری برای مهابت جنگ نمانده بود خیمه مذکور را بر سربلندی لشش هفت کروهے بر دوان زدند
و اسباب و امتعهٔ تمامے لشکر دران روز بغارت رفت و عقب ماندهای فوج نیز مجروح و مقتول و بعضے سالم و صحیح آواره
باطراف شدند و فوجیکه همراه مهابت جنگ مانده بود بهیئت مجموعے محصور فوج مرهته گردید و تا شام مدافعهٔ حملات عساکر دشمن
نموده شب بجائیکه بودند منزل گزیدند و دران شب نمونهٔ شور یوم النشور در اصحاب مهابت جنگ هویدا و آشوب
قیامت دران انقلاب پیدا بود و مصطفی خان و شمشیر خان و سردار خان و اکثری از افاغنه بچندین جهات آزرده خاطر
و دل افسرده بودند بنابرین در ستیز و آویز کناره جوئے نموده آثار جانفشانے و اتفاق ازینها بظهور نرسید از جمله وجوه آزردگی
یکے آنکه دو سه بار در حروبی که روی نمود مهابت جنگ نگهداشت افواج میکرد و بعد انفصال جنگ مردم نو نگهداشته را
برطرف مے نمود و این امر مخالف مرفه سپاه بود و در همین جنگ که برائے استخلاص صولت جنگ میرفت مصطفی خان التماس
نمود که مکرر افواج بمواعید و دلاسا ملازم فرموده بعد رفع احتیاج برطرف مے نمائید درین صورت نقصان بسیاری بما مردم
عائد و برادران و رفقا آزرده مے شوند این بار امیدواریم که مخالف عهد و پیمان بعمل نیاید مهابت جنگ جابر
دلجوئے سپاه تسلے مصطفی خان و دیگران نموده وعده کرد که این بار چنین نخواهد شد و بعد خلاصے صولت جنگ
و ظفر یافتن بر باقر علی خان باز بدستور نو ملازمان را برطرف نموده و موجب دل شکنی فرقهٔ سپاه عموماً بالخصوص مصطفی خان

و دیگر افغانان گردید و الحق که این عمل از احسن اخلاق و مخل اکثر مصالح و وفاق و اتفاق است خاندیسر دران و فرزندهان را
نهایت اقبح باید اقوال اینها خصوص وعده و وعید خالی از صدق گاهے نباشد تا در دل اتباع بلکه کل خلائق وقع و وقر بیشتر و مردم
را بیم و امید زیاده تر باشد دوم آنکه در همین ایام هیبت جنگ ناظم عظیم آباد که عین برادرزاده و داماد مهابت جنگ پدر سراج الدوله
بود در جنگ و تسخیر بهوجپور روشن خان افغان را که فوجدار سرکار شاه آباد و بر بهوجپوریه حاکم بود ببهل تقصیرے ناحق بکشت چنانچه
در بیان احوال هیبت جنگ مرقوم گشت و امر مذکور نهایت باعث آزردگی خاطرهای جمیع افاغنه بل کل ملازمان گردیده
زشتی این عمل از غایت ظهور حاجت به بیان ندارد و سوم آنکه راجه موهن هنگام عبور لشکر مهابت جنگ بطرف گنگ
بنابر استخلاص صولت جنگ از جنگ باقر علیخان ذهاباً و ایاباً خیر گمهاکرده با مهابت جنگ نفاق و شقاق ورزیده بود و با
باقر علی خان راه وداد و اتحاد مسلوک داشت مهابت جنگ تنبیه و گوشمال او را جازم بود در راجه مذکور توسل بمصطفی خان
جسته راه سلامت خود منحصر درین صورت دانست مهابت جنگ ملتمسات مصطفی خان را اصغا نکرده بیچ دار و مریز میگذرانید
و چون میدانست که مصطفی خان طرف او در دل دارد مخفی از و بمیر محمد جعفر خان گفته بود که هرگاه راجه بدر دولتسرا رسد
شما باتفاق همراهیان خود حاضر گشته قبل ازان که افشای راز شود کار او را اتمام نمائید تا آنکه راجه مذکور چار و ناچار استدعاے
آمدن بحضور نمود و بعد ازان که اذن یافت با جمعیت خود باستسلام در دولتسرا شتافت میر محمد جعفر خان خبر آمد آمد او شنیده
با رفقای خود مسلح گشته حاضر آمد و بمجرد رسیدن راجه مردم میر محمد جعفر خان او را در میان گرفته کارش تمام ساختند و همراهیانش را
هر که هرجا یافت شکار خود دانسته غارت نمود و افواج مهابت جنگ در بعضے از ممالک او در آمده نهب و اسر با فراط نمودند
این کار هم موجب ملال خاطر مصطفی خان گردیده علاوهٔ آن هر دو که در نهاگشته بود که هنگامه مرهته روی نمود و مصطفی خان بلکه
سائر افواج و افغان وقت قابو یافته شقاق و نفاق خود را اندکے ظاهر و بے پردگیها شروع نمودند مهابت جنگ از مشاهده
احوال سپاه خصوص نفاق و سرگرانے مصطفی خان که اعظم رفقا و رئیس جماعهٔ افاغنه بود و اکثر افواج او ازین قوم در کار
خود متحیر ماند و چاره بنوعے نمیدید و مرهته دران میدان مهابت جنگ را مع مردم همراهے محاصره نموده اطراف معسکر
هر یکے از سرداران لشکر خود حواله نمود تا هر کسے ضابطه و ناظر طرف مقابل خود بوده از عبور و مرور لشکریان مهابت جنگ
خبردار و مانع وصول مدد و اجناس ماکولات باشد مهابت جنگ بنابر قابو طلبے و دفع الوقت راه جواب و سوال مصالحه
با مرهته کشوده میر خیر الله نام را که بخشی راجه بردوان و از متوطنین ملک دکهن بود بسفارت مقرر نموده به بهاسکر پندت
پیغام صلح فرستاد پندت مذکور که تمامے متاع اردو بغارت برده احوال مهابت جنگ را بصورت مذکور مشاهده نموده
جواب داد که الحال طاقت محاربه و رفح شما مفقود و تمامے لشکر شما محصور من است مصالحه چه معنے دارد لیکن چون شما
در عداد امرای هندوستان محسوب میشوید اگر نجات ازین مهلکه مرکوز خاطر باشد یک کرور روپیه نقد و تمامی افیال لشکر
تسلیم من نمائید تا دست از اضرار شما برداشته برای رفتن مرشد آباد مزاحمت نه نمائیم راجه جانکی رام که دیوان تن و صاحب
اختیار سر رشته سپاه و معتمد دولتخواه بود بمشاهده آنکه روز گذشته فتور عظیمے ملشکر رسیده قریب بسه هزار سوار من حیث المجموع
در رکاب اند از آنها هم اکثری بنابر اضطرار احوال و ضیق مجال قصد پیوستن به غنیم دارند جواب بهاسکر شنیده از راه
حسن عقیدت معروض داشت که غلبه خصم بافراط رسیده قلیل مردمیکه در رکاب حاضر اند بدریافت این احوال داعیهٔ
موافقت با مخالفت دارند درین صورت صلاح دولت آنکه گفته بهاسکر پذیرائے یابد افیال در بنگاله رتبه ندارد و بهتر از انها

در فیلخانها موجود و باز بهم سے توانند رسید و در خزانهٔ عامرهٔ پادشاہے چہل لک روپیه موجود است شصت لک روپیه
را بنده بهر صورت سرانجام داده میرسانم مهابت جنگ بمقتضاے غیرت و شجاعت ازین دلالت سرباز زده
نهایت استنکاف ازین امر نمود و فرمود که تا زنده ام باین نحو مذلت و اهانت راضے نخواهم شد انشاء الله تعالے
باین اشقیاے مغرور محاربه و مقاتله نموده اعدا را مغلوب خواهم نمود زر که باین خفت بدشمن داده آید چه خوبے دارد
انشاء الله تعالے بعد فتح و ظفر بدوستان معاضد و رفقاے معاون که درین میدان مرد آزما داد شجاعت و جانفشانی
دهند ده لک روپیه انعام خواهم نمود بهر صورت آن روز را بشام رسانیده چون پردهٔ سیاه شب
عالم را فرو گرفت اکثرے از اهالے اردو جمعے از بے سر و پایان لشکر تبفاریق برخاسته راه لشکر مرهٹه گرفتند و
غیر از جماعهٔ داران مشهور و اعزهٔ روشناس و ندمای اعاظم رفقاء دیگر کسے نماند چون میر خیر الله مذکور را آمد و رفت
کمر بعمل آمد دیگران هم بفکر کار خود افتاده هر کسے راهے بهر سانید میر حبیب هم با بعضے از روساے مرهٹه بعلت
نفاقیکه با مهابت جنگ داشت ساخته قاصد بود که فرصت یافته باینها بپیوندد و مرهٹه ها وقت شام نشان
در برم دوار روبروے لشکر محصور مهابت جنگ برپا کرده ندا در دادند که هر که زیر این نشان آید از قتل و غارت
محفوظ خواهد بود باستماع این ندا و مشاهده علم امان بے غیرتان غلے از حیا بحیله و تزویر از لشکر بر آمده خود را بآن
نشان میرسانیدند تا آنکه مرهٹه در اینها طمع نموده غارت کردند و به لطیفهٔ غیبی آن راه مسدود گشت مهابت جنگ در چارهٔ کار
بجهات مذکوره خود را عاجز دیده ناچار تن بمرگ خود داد و شبے تنهاے خدمتگار و مشعلچی سراج الدوله را همراه گرفته
بخیمه مصطفی خان رفت و گفت مرا با شما سخنے گفتنی است مصطفی خان مشاهدهٔ این حال نموده حیران گشت و برخاسته
و یکے از دو برج خیمهٔ خود مهابت جنگ را برده نشانید و استفسار نمود که چه حکم مے شود مهابت جنگ گفت که بشنوید
مصطفی خان چو انسان را از جان عزیز تر چیزے نے باشد و مرا حالتے پیش آمده است که درین وقت پیش من اسهل
والذ امور مردن است و از جان درگذشتن شمار اگر از من ملالے و کینه در خاطر بنا بر بعضے امور باشد اندیشهاے
بسیار و تدابیر دور از کار نباید نمود اینکه من مع سراج الدوله که عزیز تر از جان من است تنها پیش شما حاضرم کار من تمام
کرده خود را از تشویشات فارغ سازید و اگر حقوق مرا در خاطر جاے داده از بعضے قصورات که بعمل آمده باشد درگذرید
و ارادهٔ رفاقت و اعانت من نموده تجدید عهود و مواثیق یکدیگر نمائید من بخاطر جمع متوجه تدارک مرهٹه
گردیده هر چه از دست بر آید و بالقوهٔ من باشد بعمل آرم مصطفی خان در جواب گفت که این سخن را من تنها جواب نمیتوانم
گفت هرگاه سرداران دیگر از فرقهٔ من مجتمع آیند باتفاق آنها آنچه گفته اید اعتماد را شاید مهابت جنگ گفت
چه مضائقه مصطفی خان کسے را فرستاده شمشیر خان و سردار خان وغیره جماعه داران افغان را احضار نمود چون جمع
آمدند بمهابت جنگ گفت که جناب عالے را سخن که با فدوے گفته اند اعاده باید فرمود مهابت جنگ کلمه سابقه را باز
در مجمع مذکور کرد مردم شنیده خاموش ماندند مصطفی خان جمیع افاغنه را مخاطب ساخته گفت که برادران چرا جواب
نمیدهید آنچه در خاطر دارید ظاهر نمائید شمشیر خان و سردار خان و دیگران گفتند که سردار قوم و رئیس فرقه شمائید
هر چه شما گوئید جواب ما هم همانست مصطفی خان گفت یاران تا حال ما را در خاطر آنچه بود بود و الحال خود سر و جان من وابسته
قدم ولی نعمت است و تا مرا بر تن سر یست وقف نثار جان و آبروے مهابت جنگ و عیال و اطفال اوست بلکه درین عرصه

تامصطفی خان

تا مصطفی خان زنده باشد سر خود را و البته نعل اسپ ادنای غلام مهابت جنگ میداند و مشهور است که باتفاق چهل شمشیر
سلطنتے مسخر مے شود ما مردم خود از سه هزار کس متجاوزیم این همه جبن و بددلی بخود راه دادن کمال نامردیست بعون الٰهی
با اعدا جنگ کرده انشاء الله تعالے غالب مے آئیم شما صاحبان هر چه بهتر دانید بکنید دیگران باستماع کلام مصطفی خان هم داستان
او گردیده رای رفاقت مهابت جنگ همه را اختیار آمد و مصطفی خان همه را ایما بفاتحه خیر نمود چون حسب الاشعار بعمل آمد مهابت جنگ
خوشحال بخیمهٔ خود برگشته بخاطر جمع آسود و صبح غلام علیخان را که سابق دیوان خالصهٔ عظیم آباد و مقرب و ندیم مهابت جنگ و
مرد عمده هوشیار بود و پسرش یوسف علیخان بدامادے علاء الدوله سرفراز خان اختصاص داشت و با مصطفی خان راه مصادقت
مے پیمود بخانه او فرستاد تا غائبانه از گفتگوی او آنچه استنباط نماید آمده ظاهر سازد غلام علیخان بخانه مصطفی خان آمده ساعتے
چند باختلاط گذرانید درین عرصه آدم شمشیر خان آمده پیغام داد که بموجب بندوبست سابق نشانها که از مرهٹه خواسته بودیم
امروز مے آیند درین باب مرضے شما الحال چیست مصطفی خان گفتگوے شب را اعاده نموده فرمود که هر که زادهٔ افغان ست
بر همین قرار خواهد بود غلام علیخان بعد استماع این کلمات برخاست و بے کم و کاست بخدمت مهابت جنگ رسیده ظاهر ساخت
مهابت جنگ را اصغای این مقال در استقلال افزوده تهیه مقاتله تصمیم یافت الحق در چنین اوقات هرگاه از رفیق معتقد در
معتمد چنین سخنان مسموع و بتیقن شود موجب کمال انشراح خاطر و ازدیاد جسارت میگردد چون بنای جنگ تقرر یافت مصلحت
آن شد که بمرشد آباد باید رسید و پر و بال خود آراسته بمدافعه اعدا باید کوشید چون باز شام شد مرهٹه توپے را که در غارت
اول بدست او افتاده بود بر درختے نصب نموده گله ها بلشکر مهابت جنگ میریخت و با اینها هم سر میداد از این ممر عجب شورشے
تمام شب در لشکر بود حتے آنکه مانک چند دیوان راجه بردوان قریب بصبح گریخته راه خانه آقای خود گرفت درین اثنا از
جهات اربعه مرهٹه یورش آورد و مهابت جنگ بر فیل خود سوار شده متوجه دفع اعادی گشت چون مرهٹه بغتة بر لشکر
ریخت فرصت ترتیب فوج میسر نگشته سررشته اجتماع برهم خورد و مردم مرهٹه داخل فوج مهابت جنگ شدند درین گیر و دار
میر حبیب عمداً توقف در سواری نمود و فوج مرهٹه باو رسیده بعد از آن که دو سه زخم شمشیر برداشته بود دستگیر مرهٹه
گردیده بجماعهٔ مذکوره پیوست دران روز حیدر علیخان داروغه توپخانه دستی مهابت جنگ کمال دلاوری و جانفشانی
بتقدیم رسانیده جماعهٔ بسیاری را از مرهٹه بخاک هلاک انداخت و مصطفی خان و میر جعفر خان و شمشیر خان و سردار خان
و رحم خان و عمر خان وغیرهم بمحاربات مردانه از دحام و جمعیت مرهٹه را درهم شکستند و روساے مرهٹه ضرب دست
شجاعان نصرت نشان دیده و اکثر مردم خود را مجروح و مقتول ملاحظه نموده یورشے که از چار سوے آورده بودند موقوف
کرده و خود را جمع نموده بطرف ساقه لشکر متوجه شدند و فوج برهم خورده مهابت جنگ منتظم گشته بهیأت مجموعے
جنگ کنان بطرف کٹوه روان شد دران روز بقیه اسباب و متاع لشکر بتاراج مرهٹه از زواید بلکه از ضروریات مثل
ماکولات و ملبوسات و مرکوب هیچ نماند و سه هزار کس اسپ و قیچے و معدودے بسواری فیلان و پنج شش هزار
بهیله برق انداز پیاده جنگ کنان طے مسافت مے نمود و فوج مرهٹه از هر چهار طرف دلیرانه کوششها نموده بر لشکر
مهابت جنگ که قلیل جمعیتے بود حمله هاے متواتر و یورشهای پے در پے مے آورد و رفقای مهابت جنگ بشجاعت
آقا و سرداران خود مستظهر بوده بدفعیه آنها مے پرداختند و فی الواقع که داد مردے و مردانگی داده باستقلال تمام
راه مے پیمودند چون شام میشد تالابے را انتخاب کرده بر زمین مرتفع که دور تا لا بهامے باشد در راه کٹک که راستا

بکر ناقہ است ہنودان بامید ثواب بی حد و حساب ساختہ اند فرود سے آمدند سایۂ غیر از سما و بستری غیر از زمین غیر ابر
فربا و اغنیا میسر نمے شد و افواج مرہٹہ گرد لشکر مہابت جنگ بمفاصلہ قریب کہ گلہ جزائر تا آنجا نرسد محیط گشتہ منزل میگزید
چون خیمہ و بار بردار روز اول بغارت رفتہ اعداء را سر سایۂ وجنس ہا کہ سے میسر نبود و مرہٹہ دہات گرد و نواح را در ہر منزل
تا دہ دہ کروہ از چار سو سوختہ و تاختہ اثر آبادے و اجناس غلہ باقی نمیگذاشت ازین جہت حرجی عظیم بر لشکریان مہابت جنگ
و جمیع روسای عسکر و اہل بازار گذشتہ امید زندگے و فیروزے کسی را نماند و بسبب فاقہ ہاے پے در پے تاب و توان
ہم در رگ و پے ہیچکس چندان باقی نبود و از جنس ماکول برای ارباب توسع در شبانروزی وقتے از اوقات بقدر ریگہ
سد رمق تواند شد میسر نے آمد و سائر الناس با کل ساق درخت موز و مانند آن شکم خود را پر میکردند چنانچہ از تقریر بوسف علیخان
مرحوم پسر غلام علیخان مغفور ظاہر شدہ کہ در سہ روز مدت رسیدن بکٹوہ یکروز قریب سہ پاؤ کچرے میسر آمد کہ ہفت کس
دران شریک بودند و روز دیگر ہفت عدد شکر پارہ کہ نوعے از حلوا است سہ کس را قوت لایموت گشت روز سوم قریب
بہ نیم آثار کباب گوشت گاو و چند کس در خوردن آن مشارکت نمودند درہمین سفر کہ از بردوان بمرشد آباد مے آمدند افواج
مرہٹہ بسبب نماندن توپ و رہکلہ ہمراہ لشکر مہابت جنگ بمفاصلہ قریب کہ گلہ جزائر تا آنجا نرسد احاطہ نمودہ فرود مے آمد
روزے مصطفے خان لشکر مرہٹہ را متصل بفرودگاہ خود دیدہ از سر غیظ و غیرت با ہمراہیان گفت کہ جمعیت اسلام و جلادت
افغانے را چہ بلا زدہ است کہ شما مردم مقہور اجامرہ و اجلاف دکھنیان گردیدہ بجوع و مذلت ہلاک میشوید وگاہے بہیئت
اجتماعی دل بمرگ نہادہ این کافران را از پیش رو بر نمیدارید ہمراہیان او کہ اکثر افغان و شجاعان قوم بودہ اند ازین سخن متغیر
گشتہ در جواب گفتند کہ شما رئیس و سردارید ہرچہ بعمل آرید ما ہم رفیق و شریکیم مصطفے خان ہمراہیان را درین عزم جازم
یافتہ سپر و شمشیر در دست خود گرفت و ہمراہیانش نیز بہمین ہیأت اول آہستہ آہستہ بطور تماشائیان پیش رفتند و مرہٹہ کہ
بر فوج مہابت جنگ گمان این جرأت نداشت غافل بطبخ طعام مشغول و فارغ البال عاری از لباس و اسلحہ بآرام بود
چون مصطفے خان مع ہمراہیان اندک نزدیک رسید یکمرتبہ شمشیرہا کشیدہ بر سر آنہا ریخت و خون آن متکبران مغرور
را بخاک معرکہ آمیخت اکثرے از مرہٹہ مقتول و بقیۃ السیف مضطرب الاحوال ماکولات وغیرہ احمال و اثقال بجا گذاشتہ گریختند
ہمراہیان مصطفے خان این غلبۂ نمایان را مغتنم شمردہ از ماکولات آنچہ ممکن بود برداشتہ بلشکر خود معاودت نمودند دیگر
لشکریان نیز فرصت یافتہ آنچہ توانستند آوردند و بعد از دو سہ روز بعض کسان را قوتے میسر آمد و مرہٹہ ضرب دست
مصطفے خان دیدہ دیگر نزدیک تر فرود نمے آمد مہابت جنگ بجائیکہ مذکور شد ہمیشہ کوچ مے نمود تا خود را بکٹوہ رساند
در یکے منازل اول صبح کہ مہابت جنگ با لشکر خود سوار شد قبل از انکہ لشکر بہم بیوندد بغتۃً مرہٹہ بر سر فوج مہابت جنگ
ریخت و ہر کہ ہر جا بود او را درمیان گرفت ہر یکے در نہایت اضطرار لاعلاج و ناچار بمدافعہ دشمنان مقابل خود
اشتغال ورزیدہ نمے توانست کہ خبر دیگرے بگیرد یا بمدد مہابت جنگ پردازد از انجا کہ حافظ حقیقی ناصر و
معین آن لشکر بود دو فیل نشان کہ پیش روے مہابت جنگ بودند اتفاقاً در خرطوم آنہا زنجیرے بود کہ بآن بازی
مے نمودند دران وقت آن ہر دو فیل بفرمان قہرمان تقدیر بہمان زنجیرہا کہ در خرطوم شان بود شروع بزدن سواران
مرہٹہ کہ دور مہابت جنگ را احاطہ داشتند نمودہ ہر جا کہ زدند با خاک برابر کردند از پدید آمدن این رستخیز مرہٹہ ہاے دور
مہابت جنگ مضطرب الاحوال رو بگریز نہادہ وسعتے در عرصہ و فرصتے میسر گشت و ملازمان مہابت جنگ بمدد فیل

سوارے او فراہم آمدہ بر سر دیگر مرہٹہ ہا کہ بعضے سرداران لشکر مہابت جنگ را احاطہ داشتند یورشے بعمل آمد آنہا ہم گریختند
جمعیت افزود و ہمین قسم مرہٹہ ہا کہ در عین لشکر داخل گشتہ بزد و خورد مشغول بودند بیرون نمودند و باز بتائید الٰہی صورت
اجتماع در ترتیب لشکر مہابت جنگ رو دادہ بعادت معہودہ نہضت میسر آمد ملخص آنکہ مدے بنہایت مشقت راہ مے پیمودند
و در ہر قدم خطرات عظیم و خوف و بیم عارض گشتہ از نصرت الٰہی دفع بلا و ظفر بر اعدا میسر مے آمد تا آنکہ در عرصۂ غیر معہود جنگ کنان
خصم افگنان بقصبہ کٹوہ کہ دو منزل از مرشد آباد بطرف جنوب واقعست بعنایت الٰہی مع الخیر رسید روز ورود کٹوہ اہل مجاعت
بگمان آنکہ غلہ در انجا فراوانی دارد ہر نوع از ان جنس بوفور و خوبی میسر خواہد گشت خود را بتعجیل رسانید اما قبل از ورود آنہا مرہٹہ بآن
قریہ رسیدہ تاخت و تاراج واقعی نمودند و ذخائر غلہ را کہ برداشتن متعذر بود آتش کشیدند با این حال حیوان و انسان کہ بعد فاقہ ہای بسیار رسیدہ
بودند غلات سوختہ را از نعمای غیر مترقبہ شمردہ بکار بردند و مہابت جنگ رحل اقامت در کٹوہ انداختہ بحاجی احمد و شہامت جنگ در باب
حفاظت و حراست نوشتہ صولت جنگ را مع غلات و دیگر ضروریات طلب فرمود اول خود مدتے شہامت جنگ و صولت جنگ
و حاجی احمد و جمیع منتسبان دودمان از احوال مہابت جنگ بے خبر و از سلامتے او و ہمراہیانش ناامید و مایوس بودند
بعد چندے خبر سلامتش یافتہ از بارگاہ حافظ حقیقی کہ جامع المتفرقین است عافیت و ورود او را مع الخیر سائل و داعے
بودہ صولت جنگ را مع فوج و توپخانہ و دیگر اسبابیکہ ضرور بود با ذخائر اجناس غلہ مرخص نمودند کہ بکمک مہابت جنگ ہر جا کہ
بادشاہ بدصولت جنگ مع فوج شایستہ و استعداد بایستہ و آذوقہ وافر از مرشد آباد کوچ نمودہ بعد چند روز در منزل
مذکور با مہابت جنگ ملحق گردید مہابت جنگ و ہمراہیانش فرح بعد از شدت کہ مظنون و متصور نبود ملاحظہ نمودہ سجود
شکر و نیاز بدرگاہ کریم کارساز بندہ نواز بتقدیم رسانیدند و از اطراف و جوانب ذخائر غلات رسیدہ جوع مردم
بسیرے انجامید از ان باز معرکہ سرافراز با فوج و سامان شایان در کٹوہ اقامت نمودہ با من و امان بود و بجاسکر
بنابر قرب ایام برشکال و ضرب دستی کہ از لشکریان مہابت جنگ دیدہ بود اقامت خود را در مملکت بنگالہ دشوار دانستہ
از راہ بیر بھوم عازم دیار خود گردید میر حبیب بنابر شدت عداوتیکہ با مہابت جنگ داشت مانع معاودت او گشتہ متکفل شد
کہ اگر منظور بدست آوردن زر است چند ہزار سوار ہمراہ من دہید تا بمرشد آباد رفتہ چون شہر بے حصار است
و مہابت جنگ در کٹوہ کوٹھے جگت سیٹھ وغیرہ را بآسانے غارت کردہ مال وافرے برائے شما آرم بھاسکر بدلالت
میر حبیب کار فرما شدہ چند ہزار سوار خوش اسپہ ہمراہ او داد و مہابت جنگ برین معنے وقوف یافتہ چون احوال مرشد آباد
چنانچہ بود میدانست و از شہامت جنگ و دیگران امید حفاظت و حراست آنجا نداشت مصلحت در توجہ خودش
دانستہ بایلغار شتافت افواج مرہٹہ قبل او ورود و بیک روز خود را رسانیدہ غارت کوٹھے جگت سیٹھ
را نصب العین خود ساخت و قریب بسہ لک روپیہ نقد و اندکے از جنس بغارت بردہ و در بعضے محلات شہر نیز دست تاراج
نمود و میر حبیب برادر خود میر شریف را از خانہ خویش ہمراہ گرفتہ بیرون برد چون دار الامارہ و خانۂ شہامت جنگ
و عطاء اللہ خان بنابر بودن بعضے از افواج در نہایت استحکام بود دخلے در انجا نیافتہ بمجرد استماع خبر وصول مہابت جنگ
راہ فرار پیش گرفت و رایات نصرت آیات مہابت جنگ شام روزیکہ مرہٹہ بعد تاراج فرار کردہ بود وارد
مرشد آباد گشتہ وسیلۂ استظہار سپاہ و رعیت واصد قا و اقربا گردید این ماجرا در ماہ صفر سنہ ۱۱۵۵
ہجرے رو دادہ ❖

اقامت نمودن بهاسکر پت سپه سالار مرهته در کتوه و تسلط یافتن بر هوگلی که بندر عظیم بنگاله و آبادی معمور از مال و تجار بود

بعد ازان مهابت جنگ بمرشد آباد نزول نمود بهاسکر پنڈت باراده معاودت بماوای خود بطرف بیر بهوم رفته بود میر حبیب که سالماً و غانماً نزد او رسید او را بر رفتن دکهن سرزنش بسیار کرده و هم بنگاله را بکفالت خود گرفته بمبالغه و اصرار از جائیکه رسیده بود برگردانیده بکتوه آورد و بهاسکر را در اقامت کتوه دلیر ساخته متعهد رسانیدن غلات وغیره باحتیاج گشت و راه و رسم آمیزش با مردم هوگلی و زمینداران اطراف نمود واقعه طلبان هوگلی وغیره اماکن قریبه باهم اتفاق نموده اندک اندک توسل ولد سال رسل با مرهته آغاز نهاده میر حبیب را واسطه ساختند تا آنکه میر ابوالحسن و میر ابوالقاسم وغیره سکنه هوگلی که با محمد یار خان برادر علاتی مهابت جنگ که حاکم بندر مذکور بود بنهایت اتحاد و وداد داشتند با او در مقام خدع و غدر درآمده باشاره میر حبیب شبی از شبها با ده پانزده کس بر دروازه قلعه هوگلی آمده دروازه را بسته یافته بپیغام فرستادند که چیزی ضروری الالتماس داریم محمد یار خان دغا خورده همانوقت طلبید چون تنها و بیخبر بود مقید گردید و خادعان اول تمهید نموده یکی را منجمله رؤسای مرهته که سیس را و نام داشت از بهاسکر بوساطت میر حبیب طلبیده نزدیک هوگلی نشانیده بودند بعد مقید کردن محمد یار خان سیس را و مذکور را طلب داشته دبرو سادهٔ ایالت هوگلی متمکن گردانیده با او در ساختند بعض دیگر از تجار نعلیه سکنه هوگلی باغوای میر حبیب نیز با او پیوستند و صورت تسلطی روبداد و زری هم بطور اخذ باج و خراج و عشور اموال تجارت بمعرض وصول درآمد و بهاسکر پنڈت ببودن ملک بنگاله جازم گشته رحل اقامت خود در کتوه انداخت و میر حبیب مدار المهام گردیده گاهی در هوگلی و زمانی در کتوه بسر می برد و مهابت جنگ بملاحظه آنکه فوج کم مانده و با وجود قلت تعبهای سفر یکساله کشیده و انواع تصدیعات و خستگیها دیده و ایام برشکال نیز نزدیک رسیده اخراج مرهته از مملکت بنگاله دران سال متعذر دید بنابرین در حفاظت و حراست مرشد آباد کوشیده در امانی گنج و تارک پور خلیج شهر معسکر ساخت و فوج مرهته یک دو بار تا پلاسی و داؤد پور رسیده دهات اطراف را سوخته باز بکتوه برگشت و بعد یک ماه که آب دریای بهاگیرتی طغیان نموده پایاب نماند چون کتوه آن طرف دجله بهاگیرتی است پای نزد مرهته ازین طرف کوتاه و دست تطاول آنها بر پرگنات و قرار معمورهٔ اطراف دراز گردید و تمام چکله بردوان و میدنی پور تا بالیسر بدست آورد و میر قلندر فوجدار میدنی پور بسر بخو خود را ازین مهلکه نجات داده درگوشه خزیده و شیخ معصوم نائب صوبه کتک بنابر رسیدن فوج غنیم که اضعاف مضاعف جمعیتش بود خود را با منی کشید اضلاع بیربهوم و اکثر پرگنات راجشاهی و قصبه اکبرنگر نیز بتصرف مرهته درآمده غیر مرشد آباد و مملکت آن طرفی گنگا در تصرف مهابت جنگ نماند سکنه مرشد آباد که از سالهای دراز چنین سانحه ندیده بلکه گوش شان نشنیده بود و بلده مذکوره حصاری هم نداشت در موسم برشکال با کمال اضطرار و اختلال احوال بسواری سفائن آز درون گنگا منتهجا گیرنده مالده و رامپور بولیا وغیره با عیال و اطفال رفته سکنی گرفتند حتی شهامت جنگ هم آنطرف گنگا در نواحی کوده کاری که گیرنده راهست بنای خانه و طرح آبادی انداخته با عیال و اثقال دران مکان رفته توقف نمود و اسباب و اشیای مهابت جنگ نیز در انجا ارسال یافت و شهامت جنگ بعد چندی روز با خواص مردم معاودت بمرشد آباد نمود و مهابت جنگ اوقات بجلب فوج سپاه

معروف

معروف داشته ده لک روپیه موعود انعام فرمود و بآن جای الطاف و بذل و ایثار تخم فدویت خود را در دل مردم کاشت

طلبیدن مهابت جنگ برادر زاده و داماد خود هیبت جنگ احترام الدوله بهادر و عبد العلی خان بهادر را از عظیم آباد و رسیدن انها بمرشد آباد و استعانت نمودن شجاع الملک بهادر مهابت جنگ از پادشاه

مهابت جنگ بعد ورود بمرشد آباد خط باحترام الدوله بهادر هیبت جنگ که برادرزاده و داماد لترش و صوبه دار عظیم آباد بود و خط دیگر بعبد العلی خان بهادر خالوی راقم که نیز قرابت برادر زادگی با مهابت جنگ داشت متضمن استعانت و طلب انها مع فوجیکه ممکن و مقدور باشد فرستاده تاکید نوشت که احوال بدین منوال است و سلامتی همه منحصر بر دفع این اعادی و در گوشه خط این فقره بقلم خود بعبد العلی خان نگاشت اگر توفیق اعانت رفیق باشد درین وقت رفاقت عم ضعیف خود نمایند هیبت جنگ باستماع اخبار مذکوره و ورود خطوط مهابت جنگ متضمن طلب متحیر و مضطر گشته از تصمیم عزم استیصال جماعهٔ بهوجپوریه که بعد اخراجات و محنت بسیار میسر گشته وقت برداشتن انتفاع ازان مکان بود مایوس گردیده در فکر ادای تنخواه سپاه و استعداد حروب و اسفار افتاده اراده معاودت بشهر عظیم آباد که مرکز دولتش بود نمود و خود از بهوجپور کوچ نموده بعظیم آباد رسید بعد چند روز باراده مرشد آباد داخل باغ جعفر خان گردید و با والد فقیر هدایت علی خان بهادر و دیگر رفقای دولتخواه خود مشوره مخلصی از دست تنخواه سپاه و دلجمعی از انتظام صوبه عظیم آباد میکرد و صورتیکه موجب اطمینان خاطر او شود روی نمی نمود روزی با والد فقیر در خلوت فرمود که در رفتن بکمک مهابت جنگ که بزرگ دین و دولت من است ضرور و از دست سپاه که تنخواه آن بسیاری باید و هم از طرف بندوبست صوبه و در قابو ماندن این ملک اندیشها بخاطر راه یافته در تدارک آن حیرانم و چاره اش نمیدانم اگر بناخن تدبیر شما این عقده کشاید در رفتن نزد مهابت جنگ باستعداد مناسب میسر آید احسانی از شما بر ما خواهد بود و آبروی من در امثال و اقران و حضور مهابت جنگ که بزرگ و ولی نعمت من است خواهد افزود و آن فقیر در جواب معروض داشت که بنده دولتخواه منتسب این دودمان و خادم دیرینه این آستان است جناب عالی هرچه اشق و اصعب امور دانند ارشاد فرمایند تا در انصرام آن بجان کوشد و یقین تصور فرمائید که درچنین وقت از دست این ناتوان انچه تواند شد در تقدیم آن بقدر خود راضی بقصور نخواهد شد هیبت جنگ فرمود که اکنون هیچ امری بر من صعبتر ازین دو امر نیست اول آنکه سپاه از تنخواه خود مطمئن خاطر گشته رفاقت مرا جازم شود و دوم خللی در بندوبست صوبه ره نیابد و بنده بخاطر جمع باعانت مهابت جنگ پردازد تا در رفاقت بزرگ خود کوششی که باید از من بعمل آید والد فقیر التماس نمود که زر کیه تمام تنخواه سپاه وفا کند مخفی نخواهد بود که کمترین را میسر نیست سعی آنقدر باقبال اولیای نعم می تواند شد که وجهی را از مالگزاران صوبه و وجهی ما بقرض و وام از مهاجنان سرانجام نموده در تنخواه ملازمان داده و تتمه تنخواه را ذمه خود نماید تا بر ورلوکلای معتمد سپاه عائد سازد و انشاء الله تعالی تا جان در بدن شد دشمنان را مجال نیست که خللی در صوبه یا اراده فاسدی درین باب توانند نمود هیبت جنگ خوشنود گشته فرمود

اگر همین قدرے خواهم سپاه را بنوعیکه دانید راضے برفاقت من نمائید و در حفاظت و حراست صوبه مستعد و مستقل باشید دیگرے غیر از شما نیست که درین کار ها و درچنین وقت نازک چشم امیدے از و توان داشت و درینباب مبالغه را از حد گذرانیده سخنان بسیار مناسب وقت و مقام بر زبان آورد و الداطاعت فرمان نموده امور مذکوره را متعهد گردیده و بخانه خود آمده مهدی نثار خان برادر خود را که بخشی فوج و سالار لشکر بود طلبیداشته گفتگوے دربارکه باهیبت جنگ درمیان گذشته بود اعاده نمود و باتفاق برادر سرداران لشکر را طلبداشته بآئین مناسب هریکے را راضے برفاقت هیبت جنگ نمود زرها از مالگزاران و مهاجنان سرانجام داده باقی تنخواه را هم ذمه خود گرفته دست آویز ها نوشته داد و از هریک معتمد را همراه خود گرفت تا زر معهود موافق وعده با و رسانیده رسیدش بگیرد چون هیبت جنگ را ازین امر دلجمعی میسر گشت والد را خلعت نیابت صوبه عظیم آباد داده خود بتاریخ مختار از باغ جعفر خان مع مهدی نثار خان و جمیع سرداران لشکر با پنجهزار سوار و شش هفت هزار پیاده بمرشد آباد نهضت نمود متعاقبش عبد العلی خان بهادر زر ها از خانه خود بصور تیسکه دست کنتش بآن میرسید سرانجام داده بقدر طاقت خود مردم معتد از فرقه سپاه همراه برداشته عازم رفاقت و اعانت مهابت جنگ و قاصد مرشد آباد گردید قبل از حرکت عبد العلی خان از عظیم آباد خطا دیگر از مهابت جنگ متضمن مضامین سابقه رسیده و در گوشه آن مکتوب بخط خود نوشت که مصرعه از یاران چشم یارے داشتیم ❊ و همین مصرع قناعت نموده مصرع دوم ننوشته بود بعد قطع منازل هر دو بزرگ مذکور بمرشد آباد رسیده بملاقات مهابت جنگ مستعد برفاقتش مستعد گردیدند مهابت جنگ عند الملاقات عبد العلی خان بهادر در عین معانقه مصرع ثانی همان مصرع مرقوم برخواند و آن اینست مصرع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم ❊ و شجاع الملک بهادر در تجدید تشتت فوج اهتمام نموده رساله هاے سرداران لشکر را بقدر مراتبهم افزود چنانچه مصطفی خان که رساله اش پنجهزار سوار بود هشت هزار سوار مقرر و بذات خود بمنصب پنجهزارے و نوبت و پالکی جهالر دار و خطاب بر جنگ بهادر معزز گشت و همین قسم فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و حیدر علی خان برادر حسین قلی خان و میر محمد جعفر خان بخطاب بهادری و افزایش رساله سرافرازے یافتند و عمر خان و شمشیر خان و سردار خان و بهادر علی خان و دیگر جماعه داران سائر و توپخانه بافزایش جماعه همراهے و مردم رساله و مواجب ذات و امتیاز معزز و مباهے شدند و توپها و اسباب آن مع توپخانه دستے چنانچه درکار بود سرانجام یافت و فیلان جنگی هم چند زنجیر معلم و معتبر گشته تا در سوارے پیش رو باشند و علی هذا القیاس آنچه درچنین ایام مهمات باید مهیا گردیده انتظار انقضاے ایام برسات میکشید و مرید خان را که از حضور براے بردن خزانه بنگاله آمده بود و مهابت جنگ از و سرگرانی داشت رخصت رفتن بعظیم آباد و نشستن در اینجا تا انفصال هنگامه مرهته داده خود بپادشاه عرضداشت که بالفعل بسبب هنگامه مرهته فدوے را ارسال خزانه عامره متعذر است لهذا مرید خان بهادر را ازین بلده که محل فتن و حوادث است بعظیم آباد فرستاده تا بارام منتظر تادیب و تنبیه مرهته بفضل الٰهی و اقبال پادشاهی بنشیند و فدوی امیدوار است که درین وقت کسے از امراے حضور یا دیگرے از بندگان درگاه آسمان جاه بکمک و اعانت این دولتخواه معین شود اگر خدا نخواسته فدوے درین کار زار نثار کار سرکار شود دیگر سلطنت را شوکتے نخواهد ماند اگر مصارف حضور که منحصر بر وصول و ارسال خزانه صوبه بنگاله است موقوف و مرفوع القلم خواهد گردید خبرگیری فدوی

ضرور و تغافل درین باب از آئین سلطنت و خداوندی دور است چون عرضه داشت مهابت جنگ از نظر پادشاه گذشت محمد شاه فی الحقیقه متوحش گشته با امرای حضور که مخلصانش بوده اند مشاوره آغاز نمود و لعمدة الملک که بر صوبه آله آباد و از حضور دور بود اما پادشاه او را از زمرهٔ مخلصان غافل و مصاحبان دانا دل میدانست نیز شقه نگاشته استشاره نمود عمدة الملک و جمیع مخلصان تصدیق التماس مهابت جنگ نموده ترغیب و تحریص بر کمک و اعانت نمودند پادشاه شقهٔ خاص متضمن نهایت تاکید در کمک مهابت جنگ بابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ داماد برهان الملک که صوبه دار اوده بود و قرب جوار با عظیم آباد و بنگاله داشت و خزانه و سپاه و دیگر اسباب حروب نزد او بوفور مهیا بود بعجلت هرچه تمامتر نوشته ابلاغ داشت و لعمدة الملک بهادر که در اله آباد بود نگاشت که بهر صورت که تواند ابو المنصور خان را بمدد مهابت جنگ برانگیزد و فرصت ندهد که عذرے تواند نمود و نیز حکم محکم ببالاجی باجی راو که مدار المهام و سپه سالار جمیع عساکر دکهن بود شرف ورود یافت مضمون آنکه چون از حضور والا مبالغ کلی در وجه چوتهه باو میرسد الحال که رگهوجی بهوسله مصدر فساد و مبنے بغی و عناد گردیده بهاسکر پنڈت را با اشرار بسیار بصوبه بنگاله فرستاده مهیج مواد فساد گردانیده باید که خود را عجالة بدان صوبه رسانیده آن مدبران را بسزای کردار رساند و چنان گوشمال بآنها دهد که از جسارت خویش نادم و پشیمان گشته بار دیگر پیرامون چنین گستاخیها نگردند ❊

ذکر برآمدن مهابت جنگ از مرشد آباد بعزم رزم بهاسکر پنڈت و جنگیدن با او بعد عبور از دریا و گریزانیدن او را تا اقصای بلاد کتک تا چلکا و آمدن رگهوجی و بالاجی راو

مهابت جنگ اسباب حروب و افواج را بکام دل آراسته و مدد از ناصر حقیقی خواسته باتفاق هیبت جنگ و صولت جنگ و عبد العلی خان و جمیع همراهیان با فوج جرار و سامان بے شمار بعد انقضاے شدت ایام برسات که هنوز گل و لای و طغیان آبها باقی و دسهره نشده بود باراده تنبیه و تادیب بهاسکر پنڈت عزم رزم مرهته جزم نموده شهامت جنگ را با رساله اش و مع دیگران افواج متعینه در شهر نائب گذاشت و خود بآهنگ گوشمال دکهنیان با دولت و اقبال از شهر برآمد و مقابل بهاسکر پنڈت بر لب دریاے بهاگیرتی محاذے کتوه رسیده روبروی محل اقامت بهاسکر اقامت ورزید تا هشت روز جنگ گوله توپ درمیان بود و لشکر بهاسکر را از دو طرف دریا احاطه داشت طرف مقابل مهابت جنگ دریاے بهاگیرتی و در پهلوی چپ لشکر مرهته دریاچه اجے نام دباهتمام و سعے میر حبیب سلفی بهم رسیده مقابل لشکر مهابت جنگ لنگر داشت و توپها که بران بود بر فوج مهابت جنگ گلهایش متواترے بارید و مهابت جنگ راه عبور مسدود نیافت تا آنکه صلاح درین دید که در شب تار از بهاگیرتی گذشته و بر دریای اجے رسیده از کشتیها پل بسته بے خبر عبور نماید چون از دریاے اجے طرف سر بالا هر دو طرف بهاگیرتی خالی از مرهته و باختیار مهابت جنگ بود از کشتیهاے بزرگ جسرے مستحکم برروے بهاگیرتی مرتب کرده بخاطر جمع افواج و مهابت جنگ عبور نموده اجتماع رویداد بعد از آن کشتیهاے متوسط را که براے پل آراسته بودند آهسته آهسته بیک یک و دو دو ملاح متصل بکناره بهاگیرتی تا دهنه دریاے اجے کشیده فراهم نمودند از نیرنگی تقدیر حارسان مرهته را دیدهٔ بینا چون بخت شان بیدار نبود و اگر کسے بیدارے شد و می پرسید اهل کشتی جوابے مناسب داده غافلش میکردند تا آنکه

آخر شب نیم کروه دورتر از لشکر مرهٹه بر دریای اجی پل تیار شد و مرهٹه را احتمال عبور دریای بهاگرتی و پل بستن بر دریاچه
اجے و آمدن فوج مهابت جنگ ازان پل در خاطر خطور نمے کرد ازین جهات غافل گشته درپے تفتیش و لحاظ پل بستن نگردید
بعد تیاری پل مهابت جنگ بهادر افاغنه جلادت کیش و دیگر جان نثاران حقیقت اندیش را بعبور مامور فرمود حیدر علیخان
و مصطفی خان و شمشیر خان و عمر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و دیگر سرداران پیاده پا برلب دریا باحتیاط و اخفاے
همراهیان رسیده و معتمدان رفقای خود را چیده امر نمودند که چون مرهٹه آن طرف دریا ازدحام دارد باید درین غفلت و ظلمت
شب عبور نمائید مقصد آنکه پیش رفتگان مانع مزاحمت اعدا گردند و باقی فوج بآسانی از دریا گذشته و بفوج سابق لاحق شود
یکه تازان و نام جویان لشکر پا پیش گذاشته شروع در عبور نمودند اتفاقاً بسبب ازدحام مردم و کثرت بار بران خللے در بند
بعضے کشتیها رو بداده یک کشتی یا دو از میان پل غرق گردید و مردم که بے خبر از پے هم سبقت بر یکدیگر جسته مے آمدند
بسبب تاریکی و صدمه مردم عقب که هر یکے از آنها قاصد عبور بود و از رخنه پل آگهی نداشت متواتر همه بدریا افتاده
غریق گرداب اجل مے شدند از معتمدان شنیده شده که جمعے کثیر قریب به یکهزار یا پانصد کس بلکه افزود بهمین رویه هلاک گشتند
بعد ازان مردم خبردار شدند که چنین رخنه در پل افتاده شده [illegible] درآمده آن زمان اضطراب عبور تسکین یافته مردم بجای خود
آرمیده منتظر تجدید استحکام و مرمت پل گردیدند عمله چابک دست و فدویان جانفشان بهماندم کشتیهاے دیگر آورده رخنه
را مسدود و پل را استحکام نمودند غیوران دلاور عبور دریا از سر گرفته اول صبح صادق بود که تخمیناً قریب دو سه هزار
کس آن طرف دریا رسیده فراهم گردیدند و دیدند که اگر روز روشن شود مرهٹه بر قلت جمعیت آگاه گردد کاری
از پیش نخواهد رفت دلاوران هیجا طلب تکیه بر دل قوے و نصرت ایزدے نموده شمشیرها کشیدند و بهیئت
مجموعے دویده خود را بران لشکر بے حد و حصر زدند بمجرد ریختن آوازه بلند شد که مهابت جنگ رسید
و افواج مرهٹه مضطرب گردید قبل ازان که بر کیف و کم این مردم اطلاع شود راه گریز پیش گرفت و بهادران
طرف مهابت جنگ دشمنان را بزیر شمشیر برق گرفته طوفان بلا انگیختند مهابت جنگ کشتیهاے رکاب را تاکید
کشیده در دریاچه اجے افگند و لشکر علی التواتر شروع بعبور نموده در عرصه قلیل مردم مع اسپ و فیل و توپ
و دیگر سامان همه آن طرف دریا رسیده صفوف آراستند و مهابت جنگ با جمیع سرگروهای لشکر ایشان شایان به تعاقب
سابقان لشکر خود رسیده اندک تعاقبے نمود و مرهٹه هر قدر رسیده بود علف تیغ بیدریغ شجاعان گردیده و لبقیة السیف
باآنهمه سرانجام و احتشام در کمال اضطراب و اضطرار بحدیکه از اسباب و امتعه آنچه دست قدرت شان بدان رسید
برداشته و باقی همه را در جائیکه بود گذاشته در نهایت سراسیمگی راه فرار پیمودند و کسے ملاحظه پیش و پس نمی نمود چون فوج
مرهٹه دورتر رفت و اضطراب خاطرش باطمینان گرائید دید که چندان کشتے نبود و داعیه عطف عنان بلکه بعضے از افواج او عود نمود
و بلافاصله نصف یا ثلث میل رسیده لشکر خصم را آراسته و مهابت جنگ را با افواج گران و توپهاے جلو و بان و دیگر سامان
مهیاے گوشمال خود یافته یاراے نتوانست و راه گریز پیش گرفته دورتر رفت مهابت جنگ بنابر صدمه غرق که بر
لشکریانش گذشته و در پئے غریقان راندن آن گروه لاحق بود این غلبه نمایان و فتح عظیم الشان را از نصرت الٰهی شمرده
مغتنم دانست و بر فرودگاه مرهٹه خیمه های خود زده آنروز مقام نمود و لاشهاے فرورفتگان دریا را از تاه آنها
برآورده لباس و سلاح از بدن شان کنده بعد تجهیز و تکفین دفن نمود و در زنگ و دابهاد جمیع مرد هاے مذکور کبود بود ظاهرا

سببش همین که هوا در نهایت حرارت و اخیر موسم برشکال هند و بنگاله بود و مردم سلاح و لباس جنگ که تو بر تو و بسیار گران مے باشند در بر داشتند
و مردن هم بخفگی و اختناق بعلت غرق اتفاق افتاد والله اعلم بحقائق الامر این فتح مبین در ماه شعبان المعظم سنه ۵۵ هجری
روی نمود و بهاسکر زیاده بر این توقف از خبر قدرت خود بیرون دیده راه دره پچهیٹه گرفت و افواج او از حدود بردوان و
هوسکلے و هجلے و اطراف دیگر که متفرق بودند باستماع این خبر مشوش و سراسیمه گردیده همگی راه فرار پیش گرفتند و
مهابت جنگ عنان تعاقب باز نگرفته دسے سے آرمید بهاسکر خود را بجنگلهاے صعب المسالک کشید و بفاصله شش
هفت کروه هر دو لشکر سطے طریق می نمود بعد چندروز بجاے رسیدند که بنابر کثرت تشابک اشجار که مورد و معدن مور و مار بود عبور
مردم دشوار نمود و دو سوار باهم امکان نداشت که بے حجاب اشجار پهلوے هم گذرانند رفت و دریافت اخبار فشون لشکر
خود متعذر گشت تا بفوج مخالف چه رسد بهاسکر نیز راه عبور از مسالک آن جنگل بسر حد مملکت خویش نیافته لاعلاج بر عنانکے
میر حبیب عطف عنان بجنگل بشن پور نمود و از انجا بصحراے چندرکونه راه برده سر از میدنی پور برآورد و فوجے برای کمک
برائے مدافعه شیخ معصوم فرستاد فوج مذکور پس از راه نوردے شیخ مسطور را که با جمعیت قلیل در حاجی پور بود ادراک
نمود اما شیخ سر از اطاعت مرهٹه باوجود استماله باز زده بمقتضای غیرت و شجاعت باندک مایه مردمے که همراه داشت مستعد
محاربه گشت و مافوق الطاقه کوشیده در میدان مقتول افتاد چون مهابت جنگ را خبر رسید بهاسکر بمیدنی پور معلوم شد
از جنگل بطرف بردوان برآمده راه میدنی پور گرفت بمجرد رسیدن مهابت بجاسکر بطرز کٹوه مضطرب الاحوال از میدنی پور
بسمت بالیسر روانه گردید و مهابت جنگ نیز بلا اهمال و امهال با فوج ظفر موج درپے او تاخت بهاسکر در دو کروهے
میدنی پور بقصد محاربه برگشته استقبال کرد و کارزار صعب اتفاق افتاد چون بعضے ازین طرف و اکثری از طرف بهاسکر
بر خاک هلاک افتادند بهاسکر تاب مقاومت نیاورده راه فرار در پیش گرفت و مهابت جنگ مع صولت جنگ و هیبت جنگ
و عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ و عطاءالله خان بهادر ثابت جنگ و مصطفی خان بهادر ببر جنگ و میر محمد جعفر خان بهادر
و شمشیر خان و سردار خان و عمر خان و حیدر علی خان بهادر و فقیرالله بیگ خان بهادر و نورالله بیگ خان بهادر وغیرهم
با فوج ظفر موج و توپخانه قیامت آشوب که لائق تعاقب گریز پایان بود و سامان و ذخیره ماکولات درپی بهاسکر تاخته
هیچ جا نے آسود و مرهٹه ضرب دست افواج نصرت امواج دیده راضے بمقابله و مقاتله نمے گردید و ساعتے رو بر دمی
تافتند بهمین منوال علی الاتصال درپے مدبران تعاقب نموده با قصای حدود کٹک بلکه بسرحد دکهن بهاسکر را گریزانیده
خود تا به دریاے چکا رسید و چون اثرے از مرهٹه نیافت بعزت و اقبال معاودت نموده در کٹک که دار الملک صوبه
اوڈیسه است روزی چند متوقف گردید اما برگشته شدن شیخ معصوم که بپاسداری حقوق رفاقت نموده جان خود در اثنار
آبرو ساخت تاسف بسیار فرمود عبد النبی خان عمودی مصطفی خان را که حسب الطلب برادرزاده خود از قصبه سامانه مضاف
صوبه لاهور که وطن آبا و اجداد ایش بود با رفقای معتمد چیده از قوم و اولوس خود بعد جنگ بردوان رسیده ملازم سرکار
مهابت جنگ گردیده بود بصوبه داری کٹک و حراست صوبه مذکور از حوادث و صدمات مرهٹه مامور و بعطای منصب سه هزاری
و نوبت و خطاب بهادر و پالکی جهالردار حسب الالتماس مصطفی خان ممتاز فرموده در سالے هفت هزار سوار بنام او تقرر یافته دیگر یادهای
برق انداز و اسباب مایحتاج مناسب وقت و مقام متعین شد و راجه دولبه رام پسر راجه رام جانکی رام به پیشکاری او مقرر
گشت درین ضمن خبر آمدن جنگ و بعض حرکات ناملائمش بمهابت جنگ رسیده مقتضی آن شد که بمرشدآباد بسعادت

معاودت نماید و اگر صفدر جنگ خواهان عذری باشد تدارکش بعمل آرد بنابرین عبد النبی خان را بطور مذکور بصوبه داری گنگ
ناسور نمود و مواعظ پسندیده آویزه گوش هوشش فرموده خود مع برادرزاده‌ها و باقی فوج و رفقا معاودت فرمود و قطع مراحل
می نمود نزدیک بردوان رسیده بود که خبر معاودت صفدر جنگ بدار الملک او شنید و دران زمان که بعضی اخبار ناهنجار
صفدر جنگ شنیده چاره تدارکش میدید روزی با مصطفی خان پرسید که از اوضاع صفدر جنگ بیگانگی می نماید و من در
مدافعه مرهته مشغولم اگر با او هم حاجت بجنگ باشد چه باید کرد مصطفی خان التماس نمود که محل تشویش چندان نیست یکی را جناب عالی
برانند و مقابل دیگری غلام را بگردانند انشاء الله تعالی چنانچه باید تدارکش بعمل خواهد آمد و بهمدرین آوان بسمع مهابت جنگ رسید
که حسب الامر پادشاه بالاجی راو از جای خود کوچیده عما قریب بکمک میرسد نزدیک مرشد آباد رسیده بود که بالاجی راو وارد
گردید و چون اخبار فتح و نصرت مهابت جنگ بر اعادی ملک و ملت بمحمد شاه رسید از راه قدرشناسی و مهربانی فرمان
متضمن تحسین و آفرین فرستاده بعطای خطاب حسام الدوله و بعنایت شمشیر و خنجر مرصع و عقد مروارید و سرپیچ مرصع
و خلعت ملبوس خاص قامت لیاقت او را بیاراست و بهمدرین اوقات حسب الاستدعای مهابت جنگ خطاب احتشام الدوله
بشهامت جنگ و مهام الدوله بصولت جنگ و اکرام الدوله بهیبت جنگ و اعزاز الدوله بعطاء الله خان ثابت جنگ و ملصب
سه هزاری و خطاب خانی با بهادری بمصطفی خان از حضور رسید آخر شوال یا اول ذی قعده آمدن صفدر جنگ در
عظیم آباد و معاودت بمرکز دولت خویش در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنجم اتفاق افتاد و مهابت جنگ در آخر ذی الحجه
سال مذکور از تعاقب بهاسکر پنڈت بعد اخراج او از حدود کتک باستماع آمدن صفدر جنگ و حرکات غیر مناسبه آتش
برگشته قریب مرشد آباد ورود نموده و اوایل صفر یا اواخر محرم رگهوجی بهوسله آقا و منیب بهاسکر پنڈت ۱۱۵۶ هجری در قرب جوار
مرشد آباد وارد گردید و بفاصله چند روز بالاجی راو هم حسب الامر پادشاه بکمک مهابت جنگ در رسید و بنابر ملاقات با
صفدر جنگ بتوسل مرید خان و غمازی و دراندازی معاندان و نمامان هیبت جنگ و مهابت جنگ از والد فقیر آزرده
خاطر گشته اخلاص و وفاق سابق باحتراز و افتراق انجامید تفصیل امور مذکوره از صفحات آینده ظاهر میتواند شد +

ذکر ورود صفدر جنگ بعظیم آباد و معاودت او بصوبه خود بعد چند روز حسب الحکم حضور و اندیشه ورود بالاجی راو

چون ایام برسات منقضی گردیده آب و گل راه با خشکی پذیرفت صفدر جنگ در اواخر ماه شوال یا اوایل ذی القعده ۱۱۵۵
هجری با فوج بسیار از مغل و هندوستانی از انجمله جماعه مغلیه که بازماندگان لشکر نادر شاهی بوده اند در تعداد شش هفت هزار
خواهند بود و قریب بده هزار سوار قدیم هندوستانی همه با ساز و یراق لائق و توپ و توپخانه مع ساز و سرانجام وافر و بنگاه معمور
و سرانجام موفور از دار الملک صوبه خود که فیض آباد نام دارد حرکت نموده بعمدة الملک بهادر معروضداشت که این نیازمند
حسب الحکم حضور و اشعار و ایمای گرامی بکمک مهابت جنگ و محاربه مرهته میرود و این امر بآسانی سطی نخواهد شد
صوبه من دار الفتن و زمینداران آن قابو طلب فساد پیشه اند ناموس را نه همراه میتوانم برد و نه در صوبه میتوانم گذاشت
که مانی مستحکم در نظر ندارم لهذا امیدوارم که اگر از حضور پرنور قلعه رهتاس و قلعه چنهاڑه باین خاکسار عنایت شود نهایت
مهربانی و سرمایه اطمینان از طرف ناموس خواهد بود عمدة الملک قبول نموده اشعار نمود که درین باب عرضداشت
بپادشاه نماید تا او هم مطابق آن بحضور برنگارد صفدر جنگ حسب الاشعار بعمل آورد پادشاه اسناد قلعه داری رهتاس و

چنهاڑه بنام صفدر جنگ نوشته قلعه داران سابق را حکمی بتاکید نوشت که قلعه‌های مذکور حواله او نمایند صفدر جنگ
تا بنارس رسیده و بر دریای گنگا از کشتی‌ها پل بسته عبور نمود و بقلعه چنهاڑه مع عیال و اطفال خود در آمده و قلعه را تماشا
کرده پسندید و مستحفظان معتمد از طرف خود دران نشانیده متعلقان را تا عظیم آباد همراه آورد باین عزم که اگر احیاناً در نواح
عظیم آباد با مرهته ملاقی روی دهد متعلقان را بهر صورت بقلعه‌های مذکوره میتوان رسانید و خود با کمال جاه و جلال و
شوکت و اقبال عازم عظیم آباد گردید و از طرف هیبت جنگ بوالد فقیر حکم رسید که صفدر جنگ بهادر حسب الحکم حضور
بکمک جناب عالی شجاع الملک حسام الدوله بهادر مهابت جنگ می آیند هرگاه نزدیک رسند لازمه استقبال و مهمانداری
و امتثال اوامر شان بطوری که مناسب دانند بعمل آرند نشود که امری موجب ملال خاطر عاطر الشان گردد و در عظیم آباد باشتهار
خبر آمد آمد صفدر جنگ و سفاکی و بیباکی قشون مغلیه لقیه لشکر نادر شاه که همراه ایشان بود عجب تزلزلی افتاد که آن زلزله
الساعة شیئی عظیم بیاد مردم میداد بسبب آنکه اخبار قتل عام که هنگام ورود نادر شاه در شاهجهان آباد دیده و گوش زد
مردم اینجا گردیده بود و والد فقیر هر چند فوج و اسباب لائق بنیابت این نظامت همراه داشت لیکن در جنب شوکت صفدر جنگ
هیچ مسلمی نمود چون سابقه معرفتی بصفدر جنگ و همراهیانش اصلا نبود احتیاط و پاس آبرو مقتضی آن گشت که درمیان
واسطه باید مرید خان بهادر که برفیق گفته مهابت جنگ در عظیم آباد نشسته انتظار انفصال سوانح بنگاله میکشید اتفاقاً از فرقه
سادات طباطبا بود و والد مرحوم نیز از همین زمره بدین جهت با همدگر ربط اتحاد و وداد و ملاقات ناسعد و دو اتفاق افتاده خلامی
کامل بهم رسیده بود و مرید خان چون از امرای حضور و با صفدر جنگ دیرینه آشنا بود دران وقت بهتر از وواسطه در نظر نیامده و الد
مرکوز خاطر خود به تقریبی با مرید خان ظاهر ساخت خان مرقوم استمالت والد درین خصوص بنهایت مرتبه نموده خود برای ملاقات
صفدر جنگ و تقریب ملازمت والد پیشتر رفت و پروانه صفدر جنگ متضمن استمالت بسیار مع خط خود فرستاده بمبالغه نوشت که
بجمعیت خاطر باستقبال صفدر جنگ پیشتر آیند و هیچ اندیشه بخاطر خود راه ندهند والد با اسباب و ثروت تکیه داشت نا گزیر باستقبال
شتافت و در عین راه دسواری ملازمت نموده مورد الطاف و عنایات گشت و همعنان او متصل بعظیم آباد در رسیده
و امتثال اوامر او نموده خوشنودش داشت صفدر جنگ حکم تخلیه قلعه از اموال و جواری هیبت جنگ که در انجا گذاشته
رفته بود نمود و قبل ازین حکم حارسان صفدر جنگ از مردم مغلیه و غیره بر دروازه‌های قلعه نشسته بر آمدن مردم و اسباب از خانه‌های
حاکم نشین قلعه دشوار و متعذر بود حسب الامر والد شبی بنده با معدودی از معتمدان رفته خواص و جواری را با بعض اموال که
خلاصه بود با خفا و احتیاط بر آورده در مکانیکه برای آنها معین شده بود آورد و بعد از ان والد نا چار حمل و نقل دیگر اموال
و جواری مذکوره نموده در خانه علیحده متصل بخانه خود آورده گذاشت و صفدر جنگ بتجمل بسیار داخل شهر عظیم آباد
گردیده قلعه را بنظر اجمالی دید و بعض مردم خود را در انجا نشانیده خود بفاتحه و زیارت قبر جد مادری خود که در عظیم آباد مدفون
و آن مکان بمقبره پدر سعادت خان معروف است آمده بمعسکر خود که در باقی پور داشت معاودت نمود و جمیع منصبداران
و عظما و اعزه شهر و زمینداران و جاگیرداران صوبه بملازمت او تقرب جسته بار یاب مجرا شدند چون غرور و نخوت بسیار داشت
با اکثر مردم عالی منش بنازل ترین سلوک پیش آمده مردم را از خود ناراض و بیدل ساخت بعضی از افیال چیده و توپ‌های
کلان که بنابر اندیشه بسابق مرهته هیبت جنگ در عظیم آباد گذاشته رفته بود صفدر جنگ تعریف آنها شنیده از والد فقیر
استدعا نمود که افیال و توپ‌های مذکور بما داده و جه قیمتش را بگیرید والد در جواب معروض داشت که

نه آقای من سوداگر است و نه من گماشتهٔ او صاحب هم امیر و اوشان هم امیر اند و فیما بین از کمال وداد و اتحاد مجال تصور بیگانگی
نیست مال اوشان مال سرکار است هر چه خواهند بگیرند اما بنده بدون اذن اوشان چیزی را بخود دی خود نمی توانیم داد الحاصل خان
التفاتی باین سخن نکرده طمع در دو سه زنجیر فیل و سه چار ضرب توپ اگر چه لائق بشان او نبود نموده داخل سرکار خود ساخت
این قسم حرکات مهابت جنگ را خوش نیامده مراسلهٔ متضمن ممانعت آمدن به طرف مرشد آباد و مراجعت بصوبهٔ خود به آئین مناسب
بصفدر جنگ نگاشت و به پادشاه هم معروضداشت که مرا حاجتی به کمک هیچ مردم نیست باقبال بادشاهی هر چه از دست این
دولتخواه تواند شد بعمل خواهد آورد امید وار است که ایشان را حکم معاودت بجای خود برسد که میان من و اوشان صحبت در نخواهد
گرفت پادشاه حسب التماس مهابت جنگ شقهٔ خاص متضمن امر عود بصفدر جنگ نوشته بوکیل او سپرد و تاکید نمود که زود تر
برگردد و خط مهابت جنگ و خبر عرضداشت او بپادشاه و اصدار حکم حضور بر وفق مرضی مهابت جنگ قبل از ورود
شقهٔ پادشاه از نوشتهٔ وکلا به صفدر جنگ رسید و هم درین عرصه هرکارهای صفدر جنگ خبر جنبیدن بالاجی راو از مقر دولتش
به ارادهٔ کمک مهابت جنگ به طرف عظیم آباد و بنگاله رسانیدند چون بنابر نزاع دیرینه که باجی راو پدر بالاجی راو با برهان الملک
متحقق بود و چندی از سرداران مرهته درعین جنگ چنانچه در سوانح ماضیه گذشت اسیر برهان الملک گردیده تا آن زمان
پیش صفدر جنگ مقید بودند و صفدر جنگ از بالاجی راو اندیشها داشت عبور نمودن گنگا و معاودت به مرکز دولت
خود اصلح شمرده بلا توقف از عظیم آباد طبل مراجعت کوفته در معبر منیر بر گنگا پل کشته البته عبور نمود و والد فقیر را از منیر مرخص فرمود +

ذکر آزردگی هیبت جنگ و مهابت جنگ از سید هدایت علی خان والد راقم و آمدن بالاجی راو در نواح عظیم آباد و بهم رسیدن آشوب و انقلاب در صوبهٔ مذکوره و محفوظ ماندن شهر عظیم آباد بتائید ایزدی و حراست مرهتی و رسیدن بالاجی راو به مرشد آباد و ملاقات با مهابت جنگ و سوانح دیگر که بعد از ملاقات او روی داد

غمازان و ورساندازان ملاقات والد فقیر را که نائب صوبهٔ عظیم آباد بود با صفدر جنگ بوساطت مرید خان بنوعیکه مذکور شد
بطور دیگر و ارادهای فاسد که هرگز در خیال والد مرحوم نبود با هیبت جنگ و مهابت جنگ ظاهر نمودند مهابت جنگ
چون با مرید خان آزرده و بدگمانیها نسبت باو داشت و از صفدر جنگ نیز حرکات رکیکه نالایقه سر بر زد ملتمسات بدخواهان
دوباره والد فقیر مقرون بصدق دانسته آزردگی وافر بهم رسانید هیبت جنگ نیز به تبعیت بزرگ خود و استماع امور مذکوره
از والد نهایت آزرده خاطر گشت اما بنابر مصلحت وقت چندی مخفی داشتند بعد از آنکه عموی خود مهابت جنگ را در تنبیه
مرهته مستقل و از اعانت دیگران مستغنی یافت آزردگی باطن خود را اظهار کرده رای چنتامن داس دیوان را به نیابت
صوبهٔ عظیم آباد فرستاد و او در عظیم آباد رسیده بعد چند روز سهل عارضه بهم رسانیده بمرد و شهر عظیم آباد اندک مدتی حاکم
نداشت که ناگهان بالاجی راو با افواج که گروه انبوهی بود در رسید و اغلب که چهل پنجاه هزار سوار خواهد بود هنگام عبور راو
از راه‌ها هر که اطاعتش نموده پیشکش میگذرانید مساکن او از لگد کوب تواتر و دشت و قتل و غارت افواج دکهن محفوظ میماند
و هر که اندک تمردی می نمود پایمال بلایا و محن می گردید چنانچه احمد خان نبیرهٔ داود خان قریشی که در ذو برگنه

دنپهاو که در صوبهٔ عظیم آباد التمغا داشت و قصبهٔ داؤد نگر آباد کردهٔ جدش مسکن و موطن او بود به گمان آنکه بالاجی راو کمک
مهابت جنگ میرود و در اثنای راه بمحاصرهٔ قلعه و جنگش نخواهد پرداخت در غوث گده که متصل بداؤد نگر ساختهٔ او بود در عزم
خود از نرامتین و استواری شمرده مع مهاجنان قصبه و افاغنه ساکنین داؤد نگر و همراهیان خود تحصن جست و با اطاعت و
انقیاد نپرداخت بالاجی راو فوجی را تا دیب او و تخریب قلعه مامور نمود فوج مذکور داؤد نگر را سوخت و غارت نمود و از
خس و خاشاک آن قصبه خندق غوث گده را پر کرده قلعه را فرو گرفت احمد خان را که دود نخوتی در دماغش پیچیده بود برفت
هوش و حواس در باخت و لا علاج و مضطر گشته بوساطت مهاجنان که در قلعه با او متحصن بوده اند چاره جوئی نمود و پنجاه هزار
روپیه پیشکش رسانیده جان خود را از هلاکت باز خرید از استماع این خبر مردم عظیم آباد را طاقت در جگر نماند و رجوع
بوالد نموده التماس کردند که درین شهر غیر شمائی نیست در انچه شهر محفوظ ماند ناموس خلق برباد نرود باید نمود والد
عیال و اطفال خود را آن طرف دریا فرستاده کسانی را که مکنت و اسباب میسر بود دلالت نمود که ناموس را
از گنگا عبور کرده به طرفی باید فرستاد و من شریک احوال شما بهر حال خواهم بود چنانچه سکنهٔ شهر حسب الامر والد بعمل آورده
منتظر واردات غیبی نشستند بحسب اتفاق جد عالی مقدار این خاکسار سید علیم الله طاب ثراه اسکنه الله فی فرادیس الجنان
چند روز قبل ازین انقلاب از شاهجهان آباد در رسیده وارد عظیم آباد گردیده بود هر چند والد مرحوم مبالغه نمود که آنجناب هم
عبور دریا فرمایند از فرط غیرت و وثوق به حمایت ایزد تعالی قبول نفرموده چون به تعلیم الٰهی عادت باحوال آتیه بود والد راهم
دلدهی و امر باقامت شهر باکمال اطمینان نمود و خود تنها بر اسپی سوار شده خلاف عادت دور شهر را گشت و باز آمده
والد را گفت که انشاء الله تعالی هرگز درین شهر از بلائی که می آید کسی اثری نخواهد دید والحمد لله که چنین شد از علو مقامات
و سمو کرامات آن مرد خدا اگر ذکری رود سخن به طول انجامد در مثنوی که فقیر آن را منظوم و به بشارة الامامة موسوم ساخته بذکر
بعضی از خوارق عادات و مقامات آن عالی درجات پرداخته ام من شاء فلیرجع الیه بامداد الٰهی و نصرت ارواح طیبهٔ حضرت
رسالت پناهی و آل اطهار آن سرور یکی از اقربای بالاجی راو که در بنارس و دیگر قصبات عظیم آباد مهاجنی می نمود
و گوبند سبحی نایک نام داشت اتفاقاً در ایام حکومت والد بچندین جهات مکرر ممنون احسان و مشمول عواطف و اشفاق
ایشان گشته بود درانوقت بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان نایک مذکور بسرعت خود را از بنارس به بالاجی راو رسانیده
احسانهای که والد با او نموده بودند معروض داشت و التماس نمود که تدارکش را به ازین وقتی نخواهد بود و اکنون شما به ایشان توقع
نکوئی کنید که مرا از بار احسانهای ایشان سبکدوشی میسر آید بالاجی راو باستماع این ماجرا خطی متضمن نهایت احترام
و اشفاق با برخی از تحائف دکهن براه والد فقیر فرستاده استمالت بسیار نمود و نوشت که شما با جمیع مردم شهر بکام و آرام
باشید که مرا با شما و بپاس خاطر شما با شهر عظیم آباد اصلا تعرضی نخواهد بود بفضل الٰهی و یمن انفاس مبارکهٔ بزرگان پاکیزه
نفس و پاکیزه طبعان خدا رس از چنین بلای بی زینهار عموم خلق ایندیار در حفظ ایزدی محفوظ ماندند فحمد الله ثم حمد الله
الحمد لله که والد مبرور بهر جا عبور نموده چندی در ان دیار گذرانیده خلق آنجا را این بنده کمترین و جمیع عابدین از ان مرحوم را
دعا خوان و رطب اللسان افضال و احسانش یافته از اخلاق و انعام او بر زبان مردم افسانهاست و اغلب اوقات در اکثر جاها فقیر و دیگر
اولاد و منتسبانش را مردم هر دیار بسبب احسان و نکوکاریهای آن مغفور در مهالک عظیمه و مخاوف جسیمه حمایت ها نموده خدمتگاریها بتقدیم رسانیده اند
لراقمه نکویان رئیس ازمردن نکوئی جانشین باشد + چه نیکو زیست آنکو بعد مرگش این چنین باشد + القصه بالاجی راو

از دو دیگر راه راگر دانیده بالا بالا از طرف تگاری و کیاماپور و بهار گذشته باز سر راه گرفت و مونگیر و بهاگلپور رسیده در حرم قصبهٔ مذکوره بسبب ورود ش نهایت شر و شور ظاهر گشته آفت عظیم بسکنهٔ آنجا رسید اما زوجهٔ محمد غوث خان مرحوم که فی الحقیقت شیر زنی بود بنا بر تهید ستی و پریشانی طاقت عبور و مرور در دریا نیافت ناچار محوطه خانهای خود را در بسته با معدودی از اقربا و منتسبان که درین عسرت دست از رفاقتش بر نداشته بودند از فرط غیرت بنا بر حفظ عصمت مستعد مدافعه جنبان لشکر بیکران گردید و چون از ان خانه شکسته و درهای بسته آتش جنگ و صدای تفنگ برخاست غارت گران را حیرت روی داد و بعضی در محاصره اش کوشیدند و بعض دیگر خبر بسردار لشکر رسانیدند بالاجی را و تفحص نموده دریافت که زن محمد غوث خان مرحوم نکال بی ابانی نتوانست که بدر رود ناچار بپاس آبروی خود تن بمردن داده با چند کس مفلوک در را بسته مستعد جنگ نشسته است و تا حال کسی را مجال دخل و تصرف در انجا نداده بالاجی را و را این جسارت زیاده از طاقت پسند آمد و برای او چیزی از لباس و اقمشهٔ دکهن فرستاد و چند سوار معتمد خود را همراهش داده مامور گردانید که تا گذشتن لشکر همانجا حاضر بوده نگذارند که کسی بآن ضعیفه تصدیعی تواند رسانید و خود بیشتر نهضت نموده راه کوهستان گرفت چون تمام فوج او از بهاگلپور گذشت سواران مذکور از ان ضعیفه رخصت حاصل نموده بلشکر خود پیوستند و بالاجی را و بعد از طی منازل از حدود بیربهوم سر بر آورده وارد نواح مرشد آباد گردید و از طرف ناگپور کلان رگهوجی بوسلهٔ اخبار مغلوبی بهاسکر پنڈت دریافته حسب الطلب بهاسکر نیز در قرب جوار مرشد آباد رسید و عساکر بی حد و حصر در بنگاله مجتمع گردید

ذکر ملاقات بالاجی راو با مهابت جنگ و اخراج رگهوجی از حدود بنگاله و معاودت بالاجی راو بمرکز دولتش

چون بالاجی راو متصل بمهابت جنگ رسیده در اطراف منکره معسکر ساخت مهابت جنگ هم که دران اوقات برلب دریا دران ضلع مخیم سرادقات جاه و جلال داشت بقصد ملاقاتش رفت بالاجی راو مراسم استقبال بعمل آورده بخیمهٔ خویش آورد و جلوس هر دو باهم بر یک مسند گویا اقتران مریخ و زحل بود که مفاسد و خونریزی بسیار نتیجه داد و بعد تقدیم رسیدن مراسم تواضع و تکلفات معاودت بدولتسرای خود نمود روز دیگر بالاراو بقصد باز دید در رسید آن امیر کبیر تا سر فرش مراسم استقبال بجا آورده بر مسند خویش جای داد و سخنان بسیار در انتظام مملکت خصوص دفاع رگهو مذکور گشته بعد تواضع عطر و پان موافق ضابطه فیل و خوانچهای جواهر و ملبوسات داده بالاراو را مرخص نمود بعد از ان پیغام مدافعه و اخراج رگهوجی بهوسله داد و بالاجی راو درخواست چوتهه چندین سالهٔ عظیم آباد نموده گله از توقف ایصال آن وجه نمود مصطفی خان و هیبت جنگ درین جواب و سوال متقرر گشته آمد و رفت مینمودند تا آنکه حساب مبلغهای چند ساله چوتهه منقح گشته مهابت جنگ رسانیدنش را متعهد گردید با سته عای حرکت لشکر برای تنبیه رگهوجی نمود و خود نقارهٔ نواخته داعیهٔ سواری و کوچ فرمود بالاجی راو کسی را فرستاده مانع گردید و مهابت جنگ بضرورت مصلحت در حرکت نبافت و ناچار زرهای معهوده به بالاجی راو رسانیده التماس تنبیه و اخراج رگهوجی نمود رگهو که مابین کتوه و بردوان رحل اقامت پراگنده بود برین اتفاق آگهی یافته و مقاومت خویش در مقابل حریف غالب محال دیده بسمت صحاری غربی بنگاله روانه گردید روز دیگر موافق وعده افواج ظفر امواج در تعاقب رگهو تبلاطم آمده از رود خانه بهاگیرتی

بسمت غربی بنگاله گذشته و بعد یک دو کوچ بالاراو استدعای رخصت از جناب مهابت جنگ نموده پیغام فرستاد که افواج سرکار چنانچه باید در طی مسافت مسارعت نمی نمایند من مرخص می شوم بعد چندی خبر دفع رگهو بعرض گرامی خواهد رسید بعد تبلیغ این پیغام روز دیگر بالاراو بتعجیل هرچه تمامتر بتعاقب رگهو تاخته باو رسید و بعد محاربه بهزیمت بر رگهو افتاده از دره جبال راه ملک خود گرفت و بیشتر از بیربهوم بنگاله او بتاخت و تاراج رفت و بهاسکر که بمینی پور رفته بود باستماع این خبر از درهای جبال کتک در کمال سراسیمگی و اضطراب بیرون رفت و بالاراو هم مقضی المرام روانه بلاد دکهن گردید و قتیکه بالاراو مرخص گشته عازم دکهن گردید وکیل بالاراو که برای بعضی جواب و سوال پیش مصطفی خان آمده بود در گفتگو بسبب ذکر آقای خود و تسلطش بر عظمای سلطنت تهور نموده کلمهٔ نامناسبی بر زبان آورد مصطفی خان تاب نیاورده فرمان داد که او را از مسند ملازمانش حسب الامر بعمل آورده ذلیلش نمودند او آزرده گشته می خواست بر رود و فتنه برانگیزد و مهابت جنگ شنیده او را پیش خود طلبید و به عنایت اسپ و خلعت و دیگر عطایا خوشنود نموده برگردانید و بالاراو کو چیده رهگرای مقصد گردید بعد از ان مهابت جنگ به مصطفی خان گفت که این حرکت باعث مفاسد عظیمه و عداوت بالاراو می شد در جواب التماس نمود که اگر چنین می شد ولی نعمت به تنبیه رگهو می پرداختند و ندوی بالاراو را می مالید یا ولی نعمت بالاراو را گوشمال میدادند و بنده رگهوجی بهوسله مالبنزا بر سانید این سانحه در اواخر محرم یا اوائل صفر سنه ۱۱۵۶ هجری روی نمود القصه بعد رفتن بالاجی راو و تسکین فتنه اطمینان خاطر مهابت جنگ و همراهیان میسر آمد و چون احتمال معاودت رگهو و بهاسکر بود مهابت جنگ عازم مرشد آباد گردیده بمرکز دولت خود رسید و هیبت جنگ از مرشد آباد رخصت معاودت بصوبهٔ عظیم آباد که دار الملک او بود گرفته تا صد منزل مقصود گشت همدرین اوقات گوکل چند که نوکر دیرینه و نمکخوار سرکار حسین قلیخان بود و بوسیلهٔ او پیشکاری جهانگیر نگر داشت بار بی دولی نعمت خود نزد نمایافته در حضور شهامت جنگ بر آمد مبالغ خطیر بنام حسین قلی خان نوشت و حسین قلی خان معزول و مورد عتاب گشته نیابت جهانگیر نگر بیسین خان که فوجداری گرد داشت مقرر گشت و علاقه فوجداری به میر قلندر مرحمت شد حسین قلی خان وارد مرشد آباد شده در تدبیر اصلاح بهتی کار خود افتاده به گذرانیدن مبالغ کلی مزاج گهسیتی بیگم زوجهٔ شهامت جنگ دختر مهابت جنگ را بحال خود متوجه ساخت و مشار الیها اصلاح کار حسین قلی خان بر ذمهٔ خویش گرفته از پدر و شوهر عفو جرائم و صفح مآثم او درخواست و فدویت و دولت خواهی او خاطر نشان هر دو ساخته خلعت نیابت جهانگیر نگر باز بحسین قلیخان دا نیدا این مرتبه حسین قلیخان نظر بوجود چنین مربی محکم در حضور به کمال استقلال و استبداد روانه جهانگیر نگر شد یسین خان را که کبیده خاطر گشته بود عطاء الله خان از طرف خود فوجداری بهاگلپور داد و حسین قلی خان بعد وصول بجهانگیر نگر گوکل چند را از پیشکاری معزول نموده مورد انواع تحملات متعدد بانه گردانید و از بیخ و بنش بر کنده راج بلبه را به پیشکاری خود مقرر داشت و بعد انتظام آنجا اقامت خود در حضور مستحسن دیده بنیابت خود بحسین الدین خان برادرزادهٔ خود داد و به مرشد آباد آمده باوج اقتدار و در کمال تسلط و اقتدار بود تا آنکه بختش برگشت و سراج الدوله او را از اعتبار انداخته بناحق کشت و خون او چون خون سیاوش تمام بنگاله و خاندان مهابت جنگ را با خاک ادبار برابر ساخت

ذکر آمدن هیبت جنگ بعظیم آباد و انقطاع سر رشتهٔ رفاقت الداد و شان و دیگر سوانح که دران اوان روی داد

چون هیبت جنگ بهمعنان امن و اطمینان از مرشد آباد معاودت نموده در حدود صوبهٔ عظیم آباد رسید نظر بر بند و بست صوبه خود
در نواح پرگنه سنوت و نگارسے اقامت گزید همانا سببش آنکه چون با والد سرگران و پرگنه هاے مذکور تا نهایت کوهستان
پلانون و ناگپور در علاقهٔ ایشان و پرگنه هاے سرس و کٹبنه و جهگالون و شهر گهاٹے و کوٹی کنده نیز در تعهد والد و زمینداران
آنجاها با والد توسل بود و متمردان آنجا اکثرے خاصه راجه سندر سنگه نهایت اخلاص با والد داشت میخواست که آنها را
بنوید عواطف خود مستمال و با والد منحرف ساخته از خود گرداند و چون راجه کیرت چند پسر راے رایان عالم چند دیوان شجاع الدوله
مغفور را دیوان مدار المهام خود ساخته همراه آورده بود مے خواست که مالگزاران و مقدمان صوبه با و توسل جسته از دیگران
بگسلند و بند و بست صوبه بوساطت او نمایند یا غرضے دیگر داشته باشد علی اے حال والد عریضه متضمن استیذان آمدن
خود بنگاشته فرستاد در جواب نوشت که عنقریب من به شهر میرسم همانجا ملاقات خواهد شد تصدیع نه کنند والد رضاے او
در رفتن نیافته بجاے خود نشست ناگهان شهرهٔ ورود مرهٹه در نواح پرگنه هاے مذکور بر افواه و السنهٔ مردم افتاده شیوع
یافت و هیبت جنگ توقف دران مکان بسبب قلت فوج و اسباب که در اسفار کٹک و بنگاله حالتے و طاقتے باقی نمانده
بود صلاح ندانسته بعد استماع این خبر کوچیده و تمام شب راه ها بریده اول صبح بفضاے شهر عظیم آباد رسید والد با همراهیان
خود بر آمده متصل به تالاب میٹهی پور هیبت جنگ را دریافت هیبت جنگ که بر اسپ سوار بود در پس تهاے تالاب
مذکور استاده راجه کیرت چند را پیشتر براے استقبال و ملاقات والد فرستاد چون نزدیک رسید والد و راجه مذکور
از اسپ فرود آمده باهمدیگر معانقه نموده باتفاق براے ملازمت هیبت جنگ رفتند هیبت جنگ از حجاب مذکور بر آمده
اسپ را پیش راند و والد چون سلام نمود جلو اسپ گرفته استاد و والد پیشتر شتافته نذر گذرانید و هیبت جنگ سواره بر اسپ خم
گشته با والد معانقه نموده دو سه کلمه استفسار احوال نموده حکم سوار شدن داده خود پیشتر راند و والد آنے چند در انجا
استاده با برادر خورد مهدی نثار خان که بخشی هیبت جنگ بود و دیگر سرداران سپاه معانقه و ملاقات نموده سوار شده و
همراه سوارے هیبت جنگ داخل شهر گشته بخانهٔ اش رسانید چند روز راه آمد و رفت در بار و تکرار و اعادهٔ کلمات شکایتهاے
سابقه و عذر خواهی و اظهار سرکارے عملهاے علیه از طرفین مفتوح بود و هیبت جنگ بودن والد با انتزاع بعضی خدمات
وابسته وعده هاے نمود و میگفت که چون جناب عالی سیف نهابت جنگ از شما بدگمان و آزرده اند و مرا از اطاعت
و استرضاے ایشان گزیرے نیست چندے بنوعیکه من مے گویم باید بسر برد من رفع مظنه هاے ایشان نموده
باز بدستور جمیع مقدمات بشما رجوع خواهم داشت والد نظر به آبروے خود قبول نمی نمود و بنا بر غیرت و حدت مزاجے
که داشت بکاهش مرتبهٔ خود راضے نمی شد تا آنکه ناچار روزی براے ملاقات والد فقیر آمده در حرم سرا اداے دلجوئی
و عذر خواهی را به پایان رسانید و والد مرا از اطاعت باز زده بذلت خود رضا نداد و بناے کار بر ترک رفاقت
و ارادهٔ شاهجهان آباد گذاشته از هیبت جنگ مرخص شد بعد چند روز نیت سفر نموده بساعت مختار که پانزدهم
رجب سنه ۱۱۵۵ هجرے بود مع رفقائیکه داشت طبل رحیل در عین شهر خلاف ضابطهٔ نوکری و آقائی کوفته سوار شده در
باغ راے بالکشن وکیل ناظم بنگاله نقل مکان نمود مهدی نثار خان عم راقم که برادر خورد والد بود با آنکه هیبت جنگ در
نهایت مرتبه او را دوست میداشت و از زمرهٔ مخلصان دو تنخواه خود مے انگاشت و جوهر شجاعت و صداقت او را بکرات
امتحان نموده کمال اعتماد بر او داشت بنا بر افتراق برادر بزرگ شکسته خاطر گشته استعفا از نوکری و خدمت بخشی گرے نمود

هر چند هیبت جنگ در منع استعفا و ترغیب رفاقت خود مبالغه ها نمود و معتمدین خود را فرستاده نصیحتها فرمود و خواست که خود
بخانه اش آمده همراه خود گرفته ببرد مهدی نثار خان عذرهاے مناسب نموده انزوا گزید و چون اندیشها در خاطر مردم بود
که مبادا زمینداران بهوجپور به که متمرد اند در اثناے راه باغواے دشمنان با والد خدعه نمایند مهدی نثار خان مرحوم
تا حد صوبهٔ عظیم آباد که عبارت از بکسر باشد با والد همراهی نموده بخانهٔ خود برگشت و والد در عین برسات قطع منازل نموده بفیض آباد
صوبه اوده که دار الملک صفدر جنگ بود رسیده روز ورود ملازمت صفدر جنگ نمود چون باعث برهمی اوضاع معاش
والد صفدر جنگ شده بود باین شرم نهایت دلجوئی و استمالت نموده نویدها داد اما همانروز ساعت کوچ او بحضور محمد شاه مقرر
بود بعد دو سه ساعت داخل پیش خیمه هاے خود شد تتمهٔ احوال والد و صفدر جنگ در سلک احوال محمد شاه و احمد شاه و
امراے شاهجهان آباد انشاء الله تعالے رقمزده خامهٔ وقائع نگار خواهد شد اکنون مناسب چنین مے نماید که ماجراے
بنگاله و عظیم آباد و وقائع حالات خاندان مهابت جنگ وغیره که درین ممالک عروج نموده منقرض شدند الے یومنا هذا که
سال ۱۱۹۴ هجرے است مسلسل و منتظم در یک دفتر برنگارد و بقیه احوال محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانے و شاه عالم مع
امراے شاهجهان آباد و لاهور و اوده و آگره آباد و اکبر آباد در دفتر دیگر و احوال دکهن آن قدر که باجمال معلوم گردیده در هر دو
دفتر هر جا مقام اقتضا کند ثبت نماید من الله التوفیق و به الاعتصام

آراستن هیبت جنگ حصار گلی براے شهر عظیم آباد و رنجیدن مردم ازان بنا در ابتدا و آخر اعتراف نمودن بخوبی آن عمل بنا بر محفوظ ماندن از اکثر حوادث و بلایا +

چون هیبت جنگ وارد شهر عظیم آباد گردید و آمدن مرهٹه دران صوبه شهرت یافت هیبت جنگ حصارے براے
حفظ عموم سکنه و رعایا بمصلحت دیده عمله را مامور فرمود که بر بناے حصار قدیم دیوارهاے جدید بکشند و خندقے در دور
آن حفر نموده کاوش را پشته دیوارها نمایند تا متانتے بهم رساند حصار قدیم را زمانے مدید گذشته بود که افتاده و مردم
بیران خانهاے خود ساخته از حصار اثرے نگذاشته بودند درین بنا بعضے خانها ضرور شد که منهدم شود صاحبان بیوت
لائق الانهدام این بنا را در بارهٔ خود ظلم نمایان دیده آه و فغان از حد گذرانیدند چون مصلحت حفظ عام در ضمن این انهدام
متصور بود سودے بران مترتب نشد و حسب الامر بعمل آمده در اندک زمانے حصن استوار تیار گشته قلعهٔ متینی پدید آمد بعد ازان
در هنگام حروب مرهٹه و غیر آن که مکرر در دو جماعهٔ مذکوره روے داد و خلقے کثیر از سکنهٔ بیرون شهر هم درون حصار
در آمده از صدمات حوادث محفوظ و از عمارات بیرون شهر نیز خوف گوله توپهاے بروج و بارهٔ حصار دست تصرف
مرهٹه کوتاه گردانید همان خلق ثناے شکر گذار بوده بر حسن تدبیر هیبت جنگ اعتراف و اقرار مے نمودند و هیبت جنگ
بکام دل آرام در کمال عزت و احتشام مے گذرانید و اغلب اوقات براے دلجوئی والده بخانه نمی آمده عاطفتهاے مے نمود
و تمام سرکار ترهٹ را از حضور بجاگیر خود طلبیده ارادهٔ آبادی پرگنه هاے آنجا بجد داشت بنا برین عازم رفتن سرکار ترهٹ
که آن طرف گنگا بود گردید چون بزعم راقم مهدی نثار خان مرحوم شفقت مافوق القیاس داشت و راضی بآزادی او نمود
خود بخانه اش رفت و با خود آورده همراه گرفت بعد عبور دریا و وصول بمحال مذکور در آبادی بهنواره که محل سکونت راجهاے
آنجا از قدیم و عمارات آنها ست نزول نموده اقامت گزید و بعضے پرگنه هاے سرکار مذکور بمهدی نثار خان و دیگر جاها بدیگران

سپرده و اهتمام در اکثار آبادی و توفیر محاصل محالات مذکوره داشت بعد ازان که سکونت قصبهٔ مذکوره بطول انجامید زوجهٔ خود آمنه بیگم بنت مهابت جنگ را با اطفال و اکثر خدمه محل نزد خود طلبید و نیز بوالدهٔ فقیر نگاشت که آرزوی ملاقات شما زیاده ازان ست که نوشته آید اگر حرجی نباشد مع فرزندان تشریف آورده صباحی چند درهمین مقام بگذرانند و این بنا بر شفقت محض و دلجوئیها بود و الا مقتدران را با غربا هر چند از اقارب باشند این قسم سلوکها کمتر می باشد فقیر و علی نقی خان برادر خود راقم همراه والده درین ایام در شاهجهان آباد بود و مصطفی خان بنا بر نیکو خدمتیها و کمال جرأت که داشت باوان اقتدار رسیده در زمرهٔ ملازمان مهابت جنگ کسی را سهیم و شریک خود نمیدید

ذکر عروج مصطفی خان بهادر ببر جنگ بمرتبهٔ عالی و مقتول شدن بهاسکر پندت باحتیال مصطفی خان و تقدیرات الٰهی

مصطفی خان که در حروب مذکورهٔ سابقه حسن ارادت و جوهر جانفشانی و جلادت خود نسبت برفقای دیگر مکرر و متواتر به ظهور رسانید منظور نظر مهابت جنگ گردیده بانعام مبالغ کلی و اسباب و افیال در اقران ممتاز و سرفراز گشت ازان جمله دوازده لک روپیه یکبار انعام یافت و هفت هزار سوار رساله و پنج هزار سوار رسالهٔ عمویش عبد النبی خان صوبه دار کتک بود و بعد مردن عبد النبی خان پسرش عبد الرسول خان بمنصب پدر که پنجهزاری یا چار هزاری داشت برساله و صوبه داری مذکور سرفرازی یافته حاکم بالاستقلال صوبهٔ مذکوره گردید و مصطفی خان خود منصب پنجهزاری و پالکی جهالردار و علم و نوبت و رساله هفت هزار سوار و قریب بچهل و پنجاه فیل وغیره اسباب امارت انچه باید مهیا داشته در کمال استقلال و اقتدار مرجع جمیع معاملات ملکی و مالی و مقتدای فرقهٔ سپاه بنحوی بود که اقارب قریبهٔ مهابت جنگ در حصول مردم خود توسل باو می جستند و بمرتبهٔ رسید که محسود جمیع ملازمان و منتسبان گردید تا آنکه حاجی احمد برادر کلان مهابت جنگ با وجود سه پسر هفت هزاری از اقتدار و اختیار مصطفی خان عاجز و حیران گشته بنا بر انزجار خاطر جدائی برادر و غربت از مرشد آباد که مسکن دیرینه او از عهد شجاع الدوله بود اختیار نمود و پیش پسر کهتر خود احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ به عظیم آباد رفت و نیز سبب آمدن حاجی احمد خدمت هوگلی گردید که بصولت جنگ بها در عنایت گشت زیرا که حاجی آن را برای خود می خواست و صولت جنگ بعد هنگامهٔ کتک خدمتی که اندک فائده داشته باشد نداشت مهابت جنگ پاس خاطر صولت جنگ عزیز تر دانسته چون حاجی احمد را از محال سائر مرشد آباد بقدر احتیاج میسر بود دادن خدمت هوگلی فضولی دانست و حاجی احمد بجهات مذکوره آزرده خاطر گشته به عظیم آباد برخاسته رفت درین عرصه بعد انقضای موسم برشکال در سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم بهاسکر پندت علی قراول را که از سرداران مشهور بعض ممالک دکهن بود برفاقت خود برگزید و او را سردار لشکرش هفت هزار سوار گردانیده شروع سال مذکور در نهایت اقتدار حسب الامر رگهو بهوسله با بیست هزار سوار داخل بلاد اوڈیسه و بنگاله گردید مقصد آنکه اگر مصالحه میسر آید مغتنم شمارد و الا بمحاربه پردازد و مهابت جنگ که از شداید اسفار متواتره اندک کسالتی و ملالتی بهم رسانیده بود بنای مدافعه بهاسکر بمحض تدبیر گذاشته آرام و آسایش سپاه منظور داشت و با مصطفی خان در باب مدافعه او مشوره آغاز نهاده خواست که بتدبیری بهاسکر را مع جمیع سرداران فوج او یکجا بقابوی خود در آورده همه را یکبار راهی ملک عدم گرداند چون این کار بنا بر اقتدار بهاسکر و دهشت او و مهابت جنگ و همراهیانش و عدم اطمینان از فوج اسلامیان متعسر بلکه متعذر می نمود مهابت جنگ

مصطفی خان

مصطفی خان را بنا بر حصول مرام خود امیدوار انواع انعام و عنایات ساخته متوقع صوبه داری عظیم آباد گردانید و وعده کرد که اگر بهاسکر را مع سرداران همراهی بدام خود کشیده بحضور مهابت جنگ رساند صوبه مذکور را باو مفوض باشد مصطفی خان امرد صاحب عزم دلاور و هوشیار زبان آور بود به طمع افتاده مهیا و آماده گردید و با بهاسکر شروع پیغامهای آمیزش و آشتی نموده او را از جنگ غافل و امیدوار امری که در خیال او نمیگذشت گردانید چون با بهاسکر سخن او در گرفت داعیه آمدن مصطفی خان نزد مهابت جنگ مصطفی خان را مع راجه جانکی رام که معتمد علیه او و مدار المهام خانه اش بود در راز خود آگهی داده نزد بهاسکر فرستاد و گفت که بهر صورت او را مع سرداران لشکر باید آورد تا همه را یکبار بصحرای عدم سر داده آید مشار الیهما حسب الامر نزد بهاسکر که در حوالی کتوه رسیده بود شتافته ملاقات نمودند و مهابت جنگ باراده امضای ما فی الضمیر خود از مرشد آباد نهضت نموده در محال منگرا کنار دریای بهاگیرتی معسکر ساخت و مصطفی خان و راجه جانکی رام بتمهید مصالحه پرداخته به چندین فساد و فسون که موکد بایمان غلاظ و شداد گشته بود بهاسکر را راضی بادراک ملاقات مهابت جنگ ساختند و علی قراول را که از معتمدانش بود بجناب مهابت جنگ روانه نمود و معهود آنکه هرگاه او مطمئن برگردد بهاسکر باتفاق رؤسای عساکر ملازمت مهابت جنگ شتابد مصطفی خان و راجه جانکی رام چون دیدند که نقش مرادشان درست نشست علی بهائی را همراه گرفته معاودت نمودند و مصطفی خان در اثنای راه با علی بهائی بمناسبت ایمانی و افغانی راه مکالمه و گفتگوی زبانی کشوده او را بمهابت جنگ رسانیده مورد الطاف بسیار گردانید مهابت جنگ که در حسن خلق دلپذیر و دلبری بی نظیر بود بگفتگوی رنگین و سخنان شیرین دل علی قراول را فریفته و شیفتهٔ خود ساخت و بتالیف قلب او چنان پرداخت که ما فوق تصور نتوان نمود و مصطفی خان را همراه او فرستاده بدلاسائی بهاسکر و دفع مظنهائی که در دلش استقرار داشت همت گماشت و درین عرض مدت که عرصهٔ سوال و جواب در یختن رنگ بر روی آب بود مهابت جنگ علی التواتر بار سال تحف و هدایا از قبیل فواکه ولایت و بنگاله و اقمشه و یراق و دیگر چیزهای دلفریب باعث ازاله وحشت و از اجه نفرت خاطر بهاسکر گردیده دلش را بحالی ساخته بود که اگر مقصد عظمی بهاسکر در نظر نمیداشت چه عجب که بی اختیار و بدون تحریک اغیار خود بخود بملاقات مهابت جنگ میشتافت و از طرفین آمد و رفت تکرار یافته راجه جانکی رام هم که دیوان تن مهابت جنگ بود برای استماله بهاسکر پندت اکثر در حرکت بود آخر الامر بنای مصالحه و ملاقات فیمابین مهابت جنگ و بهاسکر گذاشته آمد و میدان منکرا موعد ملاقات قرار یافت مهابت جنگ در امانی گنج معسکر داشت و بهاسکر پندت در کتوه سکونت ورزیده بود و اواخر سفر یا اوائل شهر ربیع الاول روزی که برای ملاقات همدیگر معین گشته بود یک خیمه بزرگ در میدان منگرا استاده شد و سراپردهای بسیار برپا گشته صحن طولانی وسیعی برای آن خیمه بهم رسید مهابت جنگ با جمیع فوج خود چون در میدان مذکور رسید خود مع صولت جنگ و عطاء الله خان ثابت جنگ و میر محمد کاظم خان و دیگر یکهای معتمد داخل خیمه گردیده بر مسند عزت نشست و چون احدی غیر از جانکی رام و مصطفی خان و حکیم بیگ بر این راز اطلاع نداشت اعیان شهر هم اکثری برای تماشای چنین مجلس حاضر آمده مصاحبت مهابت جنگ گزیدند و مصطفی خان و راجه جانکی رام که واسطهٔ جواب و سوال و صاحب عهد و پیمان با بهاسکر بودند برای آوردن بهاسکر پیشتر رفتند باقی سرداران لشکر مع همراهیان عقب خیمه مهابت جنگ سوار و تیار در میدان استادند و یکهای معتمد جانفشان بعضی متصل بستونهای خیمه و بعضی بر سر مهابت جنگ کمر بسته منتظر فرمان استاده بودند دران وقت مهابت جنگ اطلاع این راز بصولت جنگ و عطاء الله خان برای تنبیه و بر آمدن آنها از غفلت صلاح دیده به حکیم بیگ فرمود که خیمه

دوے راکہ براے مکالمہ با بھاسکر پنڈت برپا شدہ بصولت جنگ بہادر نمایند حکیم بیگ صولت جنگ را بہانہ نمودن خیمہ تنہا بردہ مکنون
خاطر مهابت جنگ را بہ او ظاہر نمود صولت جنگ بعد معاودت تحسین خیمہ نمود و معلوم شد کہ او ہم این راے را پسندیدہ مهابت جنگ منتظر بھاسکر نشستہ
دمبدم خبرش می پرسید و ہرکارہا علی التعاقب رسیدہ خبرش میرسانیدند بھاسکر چون بسر دروازہ رسید دستہ ہاے افواج او پیش روے
خیمہ مقابل فوجہاے مهابت جنگ بفاصلہ تیر یک جزائر جابجا استادند و دستہ ہاے فوج مهابت جنگ ہم بہمین فاصلہ از خیمہ
طرف عقب استادہ بودند و فیل سوارے مهابت جنگ درمیان سراپردہا طرف پشت سرش استادہ بود سرداران
لشکر بھاسکر پیادہ باگشتہ و دیگر معتمدان یکایک باسلاح و یراق بہانہ عمدہ داران ہمراہے گزیدہ چہل پنجاہ کس از رفاقت
ادا از انجملہ بیست دو سردار و دیگر یکہا کہ آنہا را بزبان ہندیان امینگ گویند با آئینے کہ گذشت بر در سراپردہ مهابت جنگ
فراہم آمدند چون بھاسکر از مادیان فرود آمد بیکدست دست مصطفی خان و بدست دیگر دست جانکی رام گرفتہ داخل سراپردہ ہا
شد و کلی قراول پیش روے او و دیگران درعقب یمین و یسار دامن گردانیدہ و قبضہ تیغہا در دست کردہ ہر یکے بغرور و تکبر
مے خرامید مصطفی خان و راجہ جانکی رام کہ از تہ کار خبر داشتند عذرے مناسب گفتہ دست خود از دست او برآوردہ
بیرون رفتند چون رسیدند از میدان صحن سراپردہ ہا در نوردید مهابت جنگ پرسید کہ بھاسکر پنڈت کدام است شناسندگان
مثل میرزا حکیم بیگ و دیگران کہ آنہا را مهابت جنگ براے ہمین نزد خود داشتہ بود نشانش دادند مهابت جنگ سہ بار تحقیق
نمود چون آمدنش متیقن شد باستادگان حضور فرمود کہ این نمودے . بکشید از حاضران برین راز کسے آگاہ نبود مردم متحیر گشتہ
متوقف شدند مگر میر کاظم خان التماس نمود کہ چہ حکم مے شود چون مکرر تاکید گفت میر کاظم خان و برخوردار بیگ و دیگر فدویان
شمشیرہا کشیدہ دویدند و مصطفی خان پنج شش نفر مثل ادل شاہ و حکیم شاہ و غیرہما از معتمدان باجرأت بودند در حضور
گذاشتہ مامور ساختہ بود کہ ہر امرے کہ از مهابت جنگ صدور یابد بشما بلا تامل خواہید نمود رفقاے مصطفی خان مشاہدہ
این حال نمودہ ہمانجا شمشیرہا کشیدہ با بھاسکر و ہمراہیانش در آویختند و میر محمد کاظم خان سبقت بر دیگران گرفتہ
ضربتے بر سر بھاسکر نواخت و کار او را تمام ساخت ہمراہیان او نیز شمشیرہا کشیدہ بر مردم مهابت جنگ ریختند غریب
انقلابے رو دادہ تماشائیان شہر را کہ بے خبر مصاحبت داشتند برخے از جوہر شجاعت عاری عار فرار از معرکہ با تیغ
و بعضے بے اختیار روے داد فراشان بمشاہدہ این احوال سراپردہاے صحن را بر زمین انگندند مصطفی خان برق شمشیرہا
دیدہ با فوج خود کہ مستعد استادہ بود بر سر مرہٹہ ہا تاخت و مهابت جنگ را گفتہ فرستاد کہ جناب عالی سوار شدہ تعاقب فوج غنیم
نمایند مهابت جنگ درعین ازدحام کہ دران وقت کسے کسے را نمی شناخت بسر و شمشیر در دست گرفتہ استادہ بود و چند کس
کہ در محافظت او اہتمام داشتند دلالت بسوارے فیلش می نمودند او بنا بر غیبت کفش بردار انتظار بہم رسیدنش داشت کسے
عرض کرد کہ چہ وقت انتظار کفش است جواب داد کہ ہمین زمان بعد آنے شما خواہید گفت کہ مهابت جنگ کہ از فرط
اضطراب کفش باگذاشتہ بدر رفت تا آنکہ کفشش بہم رسیدہ بر فیل خود سوار گشت و کار سرداران مرہٹہ آخر گردید مهابت جنگ
خبر مصطفی خان پرسید بعرض رسانیدند کہ در تعاقب مرہٹہ تاختہ عرض کردہ رفتہ است کہ جناب عالی ہم متعاقب
[illegible] رسیدہ آن وقت مهابت جنگ باطمینان تمام سر بھاسکر براے تحقیق قتلش طلبیدہ ہر چند مے گفتند کہ کشتہ شد
قبول نکردہ مبالغہ در طلب سرش داشت و حکم نواختن شادیانہ فرمودہ دست از تیغ برنداشت تا آنکہ سرش آوردند شناسندگان
نمودہ چون تحقق شد کہ سر اوست بتعاقب بقیہ مقہوران پرداخت و تا کٹوہ کہ اردوے عظیم مرہٹہ در آنجا بود عنان بازگرفت

اما اثرے از گرفتگان پیدا نمود سببش ہمانا آنکہ ہرگاہ مصطفی خان بھاسکر وغیرہ سرداران مرہٹہ را بعہد و پیمان و قسم کلام اللہ مطمئن
ساختہ میخواست ہمہ را بدام بلا اندازد دیگران بمجرد قبول نمودہ فریب مصطفی خان خوردند و بملاقات مهابت جنگ آمدہ راہ عدم سپردند
مگر یکے از ان سرداران کہ رگھو گاے کوار نام داشت ہرچند مصطفی خان و بھاسکر وغیرہ قراول مبالغہ را از حد گذرانیدند قبول
نکردہ بملاقات مهابت جنگ دران اجتماع راضی نشد و باگروہ خود بیرون ماندہ وعدہ نمود کہ روز دیگر بعد ملاقات و معاودت
بھاسکر پنڈت وغیرہ سرداران من ہم بخدمت مهابت جنگ خواہم رسید و بمجرد این انقلاب باجمعیت خود در رفتہ بنگاہ
بھاسکر را با خود برداشتہ برد اگرچہ در راہ از صدمات رعایا و زمینداران و دیگہ تازان لشکر مهابت جنگ اکثرے بہ جنگ بلا
مبتلا شدند باز ہم بہوشیاری حزم کاکی گوار مذکور خلق کثیرے از فرقہ مذکورہ خود را ازان گرداب اضطراب بساحل نجات رسانید
و افواج منتشرہ بھاسکر بہر حال شکستہ بال و بازو افتان و خیزان از حدود بلاد بنگالہ و کٹک خود را بیرون کشید مهابت جنگ
با جمیع رفقا سالماً و غانماً بہ مرکز دولت خود معاودت نمودہ بکام و آرام نشست و در جلدوے این خدمت از افزایش
مرسومات کافہ سپاہ را راضی و خوشنود نمودہ دہ لک روپیہ بطریق انعام عنایت فرمود و عرضداشت متضمن فتح مذکور بپادشاہ
نوشتہ التماس اضافہ منصب و خطاب ببر جنگے و نوبت براے مصطفی خان و بجہت ہر یکے از رفقاے خود کہ بصدد
ترددات جانفشانی ادا شدہ بودند مانند میر محمد جعفر خان کہ جراحتے از شمشیرہا رسیدہ بود و فقیر اللہ بیگ خان و حیدر علی خان
وغیرہ نمود محمد شاہ فرمانے متضمن مکرمت و عنایت با خلعت خاص و جواہر و خطاب شجاع الملک و اسپ و شمشیر
بجہت مهابت جنگ فرستاد و خطاب ببر جنگی و نوبت و منصب پنجہزارے براے مصطفی خان و اضافہ مناسب و
خطاب بہادرے براے دیگران پذیرائی یافتہ در رسید و موجب خوشنودی براے ہمگنان گردید

ذکر برہمی صحبت فیمابین مهابت جنگ و مصطفی خان و برآمدن مصطفی خان از مرشد آباد و جنگیدن مصطفی خان بہادر ببر جنگ در عظیم آباد با احترام الدولہ زین الدین احمد خان بہادر ہیبت جنگ و ظفر یافتن احترام الدولہ بر مصطفی خان و سوانحے کہ درین ضمن روے داد

چون اقتدار مصطفی خان از مرتبہ ذکرے گذشتہ بہمسرے بلکہ برترے رسیدہ بود و جمعیت اولوس افغان در ملک بنگالہ و سرکار
مهابت جنگ از حد بدر رفتہ طرفہ ازدحامے داشت کہ احدے را مجال نفس کشیدن با افغان ہرچند یک نفر از ان جماعہ باشد
بسبب استیلاے فرقہ مذکورہ نبود و فی الحقیقہ این قوم بنا بر کثرت عدد و قلت عقل و نشو و نما در جبال و صحارے مانا
بسباع و نہایت دلیر و طماع مے باشند بنا بر علے ذلک المقدمات پاس حقوق اولیاے نعم بلکہ اب و عم ندانستہ زود [illegible]
اندک مایہ استعداد مہیج مواد فساد و مستعد لجاج و عناد مے شوند و بکمتر طمع حقوق مصاحبت دیرینہ و احسانہاے
سابقہ فراموش نمودہ تا بقتل آقا و خداوند بلکہ اقربا و خویشاوند راضی اند و ہم بنا بر مباینت تام از ادراک و تمیز محاسن
اخلاق کہ از ان جملہ عفو و احسان است آشنا نمودہ در انتقامات خصوص قتل انفاسے اگر شدہ باشد نہایت صلب
مے باشند و دعوے خون اینہا ہرچند قرنہا بگذرد روئے خواہد داد و گرہ ہاے کینہ از سینہ شان نمے کشاید مصطفی خان اگرچہ خالی
از شعورے نبود اما بنا بر جرأت و شوکتے کہ داشت بمشاہدہ دولتہاے بنگالہ کہ برأی العین ہمیشہ مے دید آتش
حرص و طمع در کانون سینہ اش بر مے افروخت تا آنکہ استعداد خود باز دحام افغانان در مقابلہ و مقاتلہ با مهابت جنگ

برابر بلکه بیشتر دید آتش دیرینهٔ او شعله کشیده با مهابت جنگ شروع باستیفای مواعدیکه بنابر اغراض در میان آمده بود نمود از جمله وعدها یکی صوبه داری عظیم آباد بود که احترام الدوله بهادر داماد کهتر مهابت جنگ داشت مهابت جنگ را وفا بوعدهائیکه هنگام غرض سهل می نمود در زمان فقدان غرض نهایت گران و دشوار آمد خواست که بحسن بیان و سحر طرازی زبان چنان امر دشواری را آسان سازی کند چند ماه بانحای گفتگو و مجوبود و بانواع مهربانی خیالات مرتسخهٔ خاطر مصطفی خان می زدود اما از انجاکه تشنه لب بسراب و جویای وصال بافسانه و خواب وتسلی نمی شود خان مرقوم باستماع امروز فردا و تدبیر در امور بسر برده آخرالامر آهسته آهسته پرده از روی کار برخاستن و اخلاصها کاستن گرفت و رفته رفته در اواخر محرم سنه ۱۱۵۸ آمد و رفت دربار موقوف گردید سبب امتناع مصطفی خان از آمدن در بار بتقریر یوسف علی خان مرحوم آنکه مهابت جنگ به ظاهر در دلجوئی و استمالهٔ او میکوشید و در باطن بنابر تسلط و تحکم او قاصد رفع مفاسدش بوده از تدبیر آن غفلت نمی ورزید روزی مصطفی خان اودل شاه و حکیم شاه را که سران رفقای او بوده اند بعادت مستمر پیش از خود بدربار فرستاده خود تهیهٔ آمدن داشت مشار الیهما بحضور مهابت جنگ رسیده مجرا کرده نشستند اتفاقاً یوسف علی خان مرحوم هم دران روز حاضر و بر ماجرای دربار ناظر بود می گوید که بجز معدودی از ملازمان دران وقت حاضر نبودند که آن هردو رسیدند به مجرد نشستن آنها خواجه سرائی از محل برآمده شدت عارضهٔ هیضه نواب بیگم زوجهٔ مهابت جنگ ظاهر نمود مقارن الناس او خبر قرب وصول مصطفی خان معروض شد مهابت جنگ بنابر دریافت احوال بیگم بمحلسرا رفته اودل شاه و حکیم شاه را تا آمدن خود بتوقف امر نمود درین حال آن هردو در یکی از حجره های دولتسرا احساس حرکتی کرده متوهم شدند که شاید جمعی از ارباب صلاح را دران حجره بدفع مصطفی خان نشانده خود ببهانهٔ عارضهٔ بیگم اندرون رفته اند باحتمال این خیال از انجا برخاسته راه خانه گرفتند و مصطفی خان را که قریب بدر دولتسرا رسیده بود اعلام نمودند خان مذکور که از مدتی بنابر خیره سری ها راه تمردی میپیمود و از مهابت جنگ مطمئن نبود دغدغهٔ قوی در خاطرش نشسته از جائیکه رسیده بود برگشت مهابت جنگ خبر مذکور شنیده علی الفور شهامت جنگ بهادر را فرستاد که بهر نحو بتسلیه و تصفیهٔ خاطرش کوشیده باز آرد شهامت جنگ در راه باو رسیده هرچند خواست که بانواع تقریرات و اقسام ایمان خاطر پریشان او را جمع گرداند و ازالهٔ وحشتش نموده بحضور مهابت جنگ آرد سودی نه کرد مصطفی خان بخانهٔ خود رسیده رسالهٔ خود را که نه هزار سوار و پیاده ها علاوه آن بود با خویش متفق ساخته لوای مخالفت برافراشت و پیغام استعفای نوکری داد و سامان تنخواه خود نمود مهابت جنگ بتوسط شهامت جنگ که قول و فعلش پیش سپاه وغیره وثوق تمام داشت هرچند خواست که وحشتش را بموانست تبدیل دهد هیچ صورت در نگرفت تا آنکه مصطفی خان پیغامهای خشونت متضمن اسند عامی الفاظ مواعید فرستاد و مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ مع جمیع وابستگان و منتسبان معتمد مضطرب و حیران گشته نمی دانستند که چه کنند چون جرأت و جلادتهای او سالها دیده بودند خوف عظیم روی داد و از طرفین باستعداد حرب انجامید در شهر مرشدآباد ملازمان دولتخواه مهابت جنگ فراهم آمده از دارالاماره تا قریب بجهاونی ببر جنگ مردم سپاه از رساله هر یکی مثل صولت جنگ و ثابت جنگ و شهامت و میر محمد جعفر خان و حیدر علی خان و فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و عمر خان و پسرانش و دیگر یکه متفرقات و هزاریان برق انداز مثل فتح راو بخشی و جهیدن و دیگر جماعه ها و خاص برداران گرد حویلی مهابت جنگ ازدحام داشته روز و شب مسلح و طیار

نمی گذرانیدند و شمشیر خان و سردار خان آمد و رفت دربار داشته ظاهر با مهابت جنگ و باطن با مصطفی خان بوده هردو کس را خوش نمی داشتند مهابت جنگ هم بنابر عدم اعتماد بر جماعهٔ افغانان مماشات با شمشیر خان و سردار خان نموده بتالیف قلوب آنها می پرداخت اما عناد مصطفی خان منجر بفسادهای عظیم و فتنهای خصومتها فوق طاقت خود دیده اصلاح ذات البین اصلح امور می دانست و هم بنابر مشاهدهٔ خدمت گزاری و جلادت و جانفشانیهای او مفارقت او را غبن عظیمی برای دولت خود می شمرد نه یارای نگهداشتن داشت و نه خواهش فرو گذاشتن و جنگ کردن با او نیز بنابر رفقای مخلص و شجاعان اولوس که همراهش بودند امر صعبی می پنداشت تا آنکه روزی خواست که مثل سابق تنها با سراج الدوله پیش او رود و او را از خود کند بلکه پالکی طلبیده مهیا گردید برادرزادهایش که شهامت جنگ و صولت جنگ حاضر بودند و دیگر اقربا و دولتخواهان مثل میر محمد جعفر خان و حسین قلی خان بهادر و فقیر الله بیگ خان و دیگران باشد مبالغه مانع و مزاحم شده معروض داشتند که الحال محل چنین کارها نمانده و کار از ان گذشته که بدلجوئیها و اظهار اخلاص تدارک چنین فسادها توان نمود حالا مصطفی خان دعویدار ملک است و بقای خود در زوال عمر و دولت جناب عالی میداند اول ما همه را بکشند بعد ازان بخانهٔ او بروند مهابت جنگ هم بنظر امعان ملتمسات الیشان را راست دیده فسخ عزیمت نمود درین عرصه یکی از همراهیان او که رحیم خان نام داشت و همیشه علم هراولی او برمی افراشت بحسب تقدیر بتالیف و ترغیب مهابت جنگ ترک رفاقت مصطفی خان نموده به مهابت جنگ پیوست و شمشیر خان و سردار خان هم عروج در خروج مصطفی خان از بنگاله میدانستند بنابرین از اعانت ببر جنگ پهلو تهی کرده با او همداستان نمی شدند مصطفی خان جنگ مرشدآباد بدین جهات مناسب ندانست با قهرمان تقدیر رای مصطفی خان را گردانیده آماده برآمدنش ساخت علی ای حال مصطفی خان رفتن بعظیم آباد و انتزاع آن صوبه از دست احترام الدوله بهادر هیبت جنگ نسبت بمجادله و مقاتله با مهابت جنگ آسان تر شمرده قاصد برآمدن از مرشدآباد گردید و مهابت جنگ این ارادهٔ او را فوز عظیم شمرده از تائیدات غیبی دانست مصطفی خان وکیل خود را با فرد حساب مشاهرهٔ خود مع همراهیان خاطر خواه بدون دادن تصحیح موجودات فرستاده درخواست مبلغ مذکور نمود مهابت جنگ بدون تعلل و تامل ادای مبلغ هفت ده لک روپیه از قبیل الصدقة ترد البلاء تصور نموده فرستاد و مصطفی خان مردم خود برسر رئیس فیلبانان وغیره فرستاده از بار برداری آنچه در کار بود بجبر و تهدید طلبیده اسباب خود و همراهیان بخاطر جمع بار کرده روزی که برای کوچ مقرر بود باکر و فرداً سوار شده جهاونی خود را آتش داد و طبل رحیل کوفته به فاصلهٔ اندک مسافتی داخل خیمه ها گردید و روز دیگر باز کوچ نمود چون از مرشدآباد بمسافت بعیدی رسید و مردم شهر را الیقین گردید که می رود جانی تازه در قالب مرشدآباد دمید و عموم سکنهٔ بلدهٔ مذکوره در آمد و هر یکی بر دفع بلا سجدات شکر ایزد تعالی بجا آورد و مهابت جنگ به دلجوئی رحیم خان پرداخته رعایت نمایان بحال او نمود و شمشیر خان و سردار خان را نیز مشمول عواطف ساخته مظنه های ایشان که باشتراک قومیت در دلها داشتند زدوده خوشنود فرمود با آنکه دل شیر خان برادر مراد شیر خان خواهرزادهٔ کهتر شمشیر خان و الف خان داماد سردار خان رفاقت مصطفی خان گزیده شیوهٔ کفران نعمت و عصیان ورزیده بودند ترک مذکورات آنها فرموده اگر تقریبی در محفل مهابت جنگ می آمد تاویل این حرکت از آنها بنابر جهل جوانی و نادانی می نمود و مصطفی خان براج محل رسیده بعضی از توپها و افیال که در آنجا بود مع ساز و سرانجام آنها از فیلخانه و توپخانه چیده برگرفت و راه بغی و تمرد آشکارا اختیار نمود مخفی نماند که چون مصطفی خان

تعلل مهابت جنگ در القاے وعده عطاے صوبهٔ عظیم آباد استشمام نمود برادر عم زادهٔ خود را که عبدالرسول خان صوبه دار کتک
بود نزد خود طلبید تا آنچه پیش آید و مناسب نماید بالتفاق او کرده آید عبدالرسول خان داؤد خان نام افغانی را نائب خود گذاشت
و بار ساله خود از کتک کوچیده به مصطفی خان ملحق گشت پدرش عبدالنبی خان شیعی مذهب و از رفقاے محمد اعظم شاه خلف
اورنگ زیب و از عمده زادها بود باکثر صفات حمیده آراسته و بخوبیهاے بسیار پیراسته بود میر عبدالعزیز از سادات سمانه مضافات
صوبهٔ لاهور که سید عزیز صاحب تمیز از رساله داران سرکار مهابت جنگ و منجمله افواج متعینه کتک همراه او بود پیش فقیر نقل میکرد
که عبدالنبی خان چون هموطن با من بود در زمانیکه مصطفی خان داعیهٔ مخالفت مهابت جنگ مضمر ساخت بابنده روزے در خلوت گفت
که سید صاحب شما را خبر نخواهد بود این طفل یعنی مصطفی خان را داعیهٔ نمکحرامے در سر پیچیده است و من در عجب مخمصه گرفتارم اگر با مصطفی خان
موافقت ورزم ننگ نمک حرامے کسے در خاندان ما نداشته من چگونه روا دارم این نام زشت براے خود توأم بود و اگر با مهابت جنگ
بسازم از طعن اقارب و اصحاب رهائی نخواهم یافت و خواهند گفت که جمعیت دولت در رفاقت مهابت جنگ دیده دست از رفاقت
کسیکه بوسیلهٔ او باین مرتبه رسیده باز داشت خوشتر آنکه ایزد تعالے قبل از بروز و ظهور این مفسده مرا از جهان بردارد تا ازین ننگ که
بهر دو صورت عارض شدنیست نجات یابم و هر روز پنجشنبه بمزار قدم شریف که در کتک است رفته دعای همین امر مینمود و هیچ پنجشنبه
را ناغه نمی فرمود تا آنکه دعاے او مستجاب شده سه چهار روز قبل از شروع مخالفت مصطفی خان عارضه بهم رسانید و در روز پنجشنبه برحمت
خدا رفته در همان قدم شریف مدفون گردید و زیارت او که روز پنجشنبه معین بود فوت نشد القصه چون مصطفی خان ترک رفاقت مهابت جنگ
اختیار نمود عبدالرسول خان که تیر روے ترکش او و زور بازو بود التفاق برادر برگزید و ترک نوکری کرده همراه مصطفی خان ره سپر
گردید و مهابت جنگ کتک را از نائب خود خالی دیده بضرورت راجه دولبهرام پسر جانکی رام را که قبل ازین پیشکار صوبه مذکور
از عهد عبدالنبی خان بود و بعد مردن عبدالنبی خان که به پسرش عبدالرسول خان نیابت صوبه دارے کتک شد باز راجهٔ مرقوم بکار خویش
بحال و برقرار بود بمنصب سه هزارے دو نوبت و پالکی جهالردار و برساله دو سه هزار سوار سرفرازے داده بصوبه دارے کتک مقرر
ساخت و سند نوشته فرستاد و مهابت جنگ زین الدین احمد خان داماد کتر خود را که بسیار دوست میداشت و الحق شمع شبستان
و چراغ دودمان او بود باراده مصطفی خان بر جان او ترسیده خطے در ممانعت مقابله با مصطفی خان نگاشت و مصحوب سرسے
هیبت جنگ از راه طرف شمالی دریا غیر راهے که مصطفی خان میرفت ابلاغ داشت و در نهایت تاکید نوشت که از راه
لب درباے طرف شمالی گنگا خود را بما رسانید اگر حاجت شود بالتفاق همدیگر بمدافعهٔ مصطفی خان خواهیم پرداخت در صورت
جنگیدن به تنهائے براے مصطفی خان لقمهٔ بیش نخواهید بود

آمدن هیبت جنگ از سر کار ترهت بعظیم آباد و اقامت نمودن در میدان باغ جعفر خان و جنگیدن با مصطفی خان و ظفر یافتن بر و به نصرت ایزد منان ؛

اخبار لقاء یکه فیما بین مصطفی خان ببر جنگ و مهابت جنگ برخاسته بود علے التواتر بهیبت جنگ میرسید چون خبر حرکت
او از مرشد آباد باراده بلغی و عناد و نوشته مهابت جنگ متضمن عدم تعرض با او در سانیدن خود را نزد مهابت جنگ رسید
هیبت جنگ چارهٔ کار خود را براستشاره گذاشته با دولتخواهان در رفقاے خود درین امر بسے تعمق نمود هر کسے سخنے
بقدر استعداد و مناسب مزاج خود گفتن آغاز نهاد در ضاے اکثرے بتبعیت امر مهابت جنگ بود چه مقابله

مصطفی خان

با مصطفی خان مناسب نمی نمود و توقع ظفر بران لشکر خلاف عادت بود چرا که دوازده بلکه چارده یا پانزده هزار سوار جرار ملازم و غیر ملازم
که در سالها دبیکار هاے متواتر چیده و امتحانات نموده جمع آورده بود همراه داشت و مصطفی خان خود در نهایت شجاعت و
کمال دلیرے و شهامت و تجربه کار دقائق و آداب کارزار بود چون بناے جنگ او بر تیر و شمشیر بود حاجت به توپخانه نداشت
مگر افغانان اقوام او تفنگهاے خاصه با خود داشته در معارک جنگ مناسب وقت و مقام سوار اسپ یا پیاده پا گشته باستعمال
آن مے پرداختند با وجود آن قریب به پنجاه توپ مع اسباب لائق در رکاب او بود و زیاده از صد و پنجاه فیل مع سرکار او و
همراهیانش در لشکر موجود و هر یکے از همراهیان او اسپ خوب داشت که اقل قیمتش کمتر از پانصد چارصد روپیه نبود و سازِ سلاح
و یراق و قماشهاے زین اکثرے از نقره و زره و خود و چار آئینه فولادے طلاکار داشتند خلاصه فوج شایسته به جمیع
مایحتاج آراسته و پیراسته که دران زمان کمتر کسے چنان داشته باشد مهیا داشت و هیبت جنگ بهمه جهت زیاده از سه هزار
سوار و پنج شش هزار پیاده تفنگچی نداشت بعضے از انها متعینه جاها و برخے همراه رکاب و بعضے از رفقاے احترام الدوله که جوهر
شجاعت و غیرت داشتند خصوص مهدے نثار خان عم راقم که در شجاعت و حمیت آیتے بود ترغیب بجنگ و مقاتله مصطفی خان
نموده التماس کرد که جمیع امور خاصه موت و حیات وابستهٔ تقدیر و ظفر یافتن بر اعدا منحصر بنصرت ایزد تعالے است بر قلت
و کثرت فوج نیست کما قال عزمن قائل کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله درین صورت رو گردانیدن از جنگ
والحاق بمهابت جنگ هر چند موافق فرمان جناب عالی است اما در چشمان واقارب و اصحاب کمال خجالت و موجب ننگ
و شرمسارے بیشتر هر چه راے بیضا ضیاے اقتضا نماید مطیع و منقادیم چون هیبت جنگ نهایت غیور و در کمال
شعور بود شق جنگ اختیار کرده از ترهت نهضت نمود و کوچهاے متواتر کرده اراده نزول در منازل شهر نه فرموده
بمیدان باغ جعفر خان معسکر ساخت عبدالعلی خان بهادر و امرؤ شهر مثل عقیدتمند خان بهادر برادر عمدة الملک امیر خان و
دیگر اعیان و منصبداران بملاقات او شتافته حاضر شدند و هیبت جنگ از در تواضع و فروتنیها در آمده اخلاقے که لائق بشان
او نبود و بیشتر معمول نداشت بعمل آورده دلجوئے را از حد گذرانید و در سرانجام اسباب جنگ و فراهم نمودن سپاه اهتمام آغاز
نهاد خانه علی خان نام شخصے بود بنابرین مهدے نثار خان و عبدالعلی را در تالیف قلوب جماعه داران و انفصال جواب
سوال سران سپاه مامور و مختار فرموده احمد خان قریشے نبیرهٔ داؤد خان مشهور و شیخ جهان یار و شیخ حمید الدین و شیخ امر الله
و کرم خان و غلام جیلانی خان و خادم حسن خان و راجه کیرت سنگه و راجه رام نرائن و دیگر رفقا و مخلصان را مامور نمود که روز
و شب در بهم رسانیدن مردم خوش اسپه و خوش یراق مشغول بوده بعد ازان هر که بهر صورت بدست آید نگهدارند و بیش
بهانا اینکه چون اطلاع بر بوطن مردم نیست احتمال دارد که در زمرهٔ عوام هم خاصے برآید و جماعه زمینداران صوبه راهم
آنهائیکه در زمرهٔ مخلصان محسوب مے شدند طلبداشت از انجمله راجه سندر سنگه مع گروهے انبوه از ملازمان و همراهیان
خود و نامدار خان میئن زمیندار پرگنه ترهت و سماے مع برادران متهورپیشهٔ خود سردار خان و کامگار خان و رستم خان
با جمعیت بسیار که آنهم برابر بهمراهان راجه سندر سنگه بود و بشن سنگه زمیندار سرس کتنه و پهلوان سنگه و بسو تهر سنگه برادر
زمینداران پرگنه سهرام و چین پور و بهرت سنگه زمیندار اروال وغیره حاضر آمده شریک حال و مستعد جانفشانیها گردیدند و
در عرصهٔ قلیل روز و شب تلم نگهداشت جارے بوده باصطلاح هند مثل سپاه نو ملازم مے دید و اسپها بداغ که علامت
نوکری ست میرسید تا آنکه سپاه باعتبار عدد قریب بچارده پانزده هزار سوار و پیاده علاوهٔ آن ملازم مهیا گردید

وباباے مخلصان دولتخواه صلاح دران دید کہ ویسدان بیرون لشکر از عہدهٔ جنگ مصطفی خان وسپاہیانش کہ سوار کار و ماہر فنون کارزار بودند و در وجان نثار اند بر نمی توان آمد لہذا بیلداران و کلنداران از اقطار واکناف ممالک محروسه خود طلب داشته ابتداے لشکر از برج باغ جعفر خان نمودو انتہایش بسد یکہ براے آب جله بنا بر محافظت آبادیے خارج شهر پناه عظیم آباد بسته اند رسانید و خندقے عمیق بیرون لشکر درست نموده از گلے کہ بحفر خندق حاصل شده بود سدے بر دور کلان بسته قبه دیها گردید بر برج آن توپها گذاشته از برجے تا برج دیگر بیکے از جماعه داران مفوض شد وسرداران فوج بہ چند کس مقرر گشته چند جماعه دار باطاعت او مامور شدند اول عبد العلی خان بہادر خالوے فقیر دوم احمد خان قریشی سوم راجه کیرت چند دیوان بسر راے رایان عالم چند چہارم راجه رام نرائن پنجم خادم حسن خان ششم ناصر علی خان و مردم مذکور زیر لشکر باجمعیت خود ها رحل اقامت انگنده روز و شب مشغول حراست نشستند و خیمه ها و بنگاه مع اردوے رکاب پس پشت افواج متعینه لشکر بہ طور معسکر برپا و مهیا بود و اعلام هر یکے با خیمه هاے او و همراهانش در بنگاه و نشانهاے سوارے بر لشکر جاے کہ هر کسے خود مع رفقا بود برپا داشت و انتظار ورود مصطفی خان می کشیدند و برادر خرد فقیر نقی علی خان سه ماه قبل ازین غره ذی القعدة الحرام ۱۱۵۷ هجرے در مائه دوازدهم از شاهجهان آباد حسب الامر والد رحمة الله براے انصرام شادی کتخدائی در جائیکه معین شده بود به عظیم آباد رسیده در ماه محرم سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم با دختر خال سه اسرانفصال خود عبد العلی خان بہادر فقیر کتخدا شده و چهاردهم ماه صفر در لشکر هیبت جنگ آمده برفاقت خالوے خود شریک این معرکه گردید و نقی علی خان برفاقت مهدے نثار خان عموے مرحوم ملازم سرکار هیبت جنگ گشت و همراهے او چند سوار که شاید زیاده از صد نفر خواهند بود مقرر شد و خاکسار بے علاقه نوکرے بپاس آبروے خود و محبتیکه با خال و عم وغیره دوستان داشت و حقوق سابقه هیبت جنگ در سن نوزده سالگے رفاقت گزید و هیبت جنگ بر دروازهاے حصار شهر و بعضے بروج آن مردم و توپها نگهداشت تا مردم مفر فوج او مسدود بوده از لشکر منصور کسے در اندرون شهر نخزد و هم اگر مصطفی خان بالبعض افواج او قاصد خرابے شهر و اختلال احوال ناموس و خانهاے رفقاے هیبت جنگ شوند نتوانند و همان حصار ساخته هیبت جنگ آن روز بکار آمد و مال و جان و ناموس سکنهٔ شهر محفوظ مانده موجب شکر گزارے مردم آنجا گردید و نیز براے استکشاف مافی الضمیر مصطفی خان هرچند فاش و عیان بود و بنا بر اتمام حجت هیبت جنگ دو سه کس معتمد را بسفارت برگزید از انجمله بود یکے حاجی عالم کشمیرے که آخر مخاطب بحاجی محمد خان شد و دوم مولوے تاج الدین که اصلش از صوبه اوده و از طرف عمدة الملک تدریس مدرسه سیف خان که برلب دریا متصل بقلعهٔ بادشاهی به طرف مغرب واقع و مکان بافیض و فضا و نزهت و نضارت تخشش دیده دل ها بود مقرر بوده وظیفه می یافت و یک کس دیگر خوب در خاطر نمانده اغلب که آقا عظیماے مرحوم چشم و چراغ سلسله ملک محمد خان دیوان صوبه کابل باشد و اصحاب ثلثه مذکوره را نزد مصطفی خان فرستاده پیغام داد که حرکت شما از مرشد آباد اگر بنا بر ارادهٔ انقطاع مطلق از رفاقت جنابعالے یعنی مهابت جنگ و بیرون رفتن ازین دیار خواه مخواه مصمم باشد چون حقوق سابقه هست بآئین مهمانان و دوستان بخانه ما ورود و نزول باید نمود و آنچه از اسباب سفر و بار بردار حاجت باشد اظهار باید کرد تا دو سه روز باهمدگر بکام و آرام گذرانیده مایحتاج را حاضر سازیم و وداع یکدیگر نمائیم و اگر ملالے از جنابعالی بنا بر جهتے رو داده آگهی دهید که بنده واسطه رفع کدورت

گشته التیام دهد و افتراق باتفاق گراید و اگر سندے از حضور شاهی براے این صوبه حاصل کرده باشید بنمائید تا ما راه خود گرفته بدون مجادله و منازعه صوبه را تسلیم شما نمائیم فرستادگان روانه گردیده در نواح شرقی قصبهٔ مونگیر به مصطفی خان رسیدند و بعد ابلاغ پیغام بعجلت معاودت نموده جواب آوردند ملخص آنکه نه اراده رفتن است و نه با مهابت جنگ پیوستن بلکه انتزاع این صوبه از دست شما منظور است و استفسار سند که نموده اید جوابش آنکه سندے که در انتزاع صوبه بنگاله از سرفراز خان در دست عم شما بود همان سند من در دست دارم باید دید مصرع تا درمیان خواسته کردگار چیست + بعد این جواب از مولوے مذکور پرسید که مولوے جیو اگر طرفے بت پرستان و طرف دیگر جماعهٔ رفضه مستعد پیکار باشند و مارا قصد استیصال هر دو باشد اول کدام یک از فریقین را زیر تیغ کشیم مولوے تاج الدین مقصدش را فهمید اما تجاهل کرده جواب داد که کافران را اگر حربے باشند رواست که زیر تیغ کشند و اهل قبله هر چند رفضه باشند نمی توان کشت آرے دلالت بخیر و ممانعت از مناهی ما امکن از مستحسنات است مصطفی خان گفت باعتقاد و ارشاد مشایخ ما خود رفضه بدتر از کفره اند اول رفضه را باید گذرانید بعد ازان از حال دیگران باید پرسید مولوی خاموشی گزیده مرخص گردید فرستادها چون در نیجا رسیدند و ماجرا ازین وعن ظاهر ساختند هیبت جنگ که مستعد مدافعه بود مستعد تر گشت و نیز شهرت داشت که مصطفی خان خانه هاے مردم شهر و رفقاے هیبت جنگ را از فرط غرور برفقاے خود بخشیده هر خانه بنام یکے از مقربان خود مقرر ساخته بود که بعد فتح آن خانه مع اهل و اسبابش باو متعلق باشد ایزد تعالے نخواست فقیر در نهایت تشویش از دیوان حضرت حافظ شیراز که بلاشبهه لسان الغیب است درین واقعه تفاول نموده بود این بیت برآمد حافظ تو با خداے خود انداز کار و دل خوش دار + که رحم اگر نه کند مدعے خدا بکند + والحمد لله که مطابق این تفاول مشاهده گشت القصه مصطفی خان چون بمونگیر رسید عبد الرسول خان برادر خود را مع فوج همراهیش براے انتزاع قلعه آنجا که اندک بمتانت و رصانت شهره داشت تعین نمود حسن بیگ خان قلعه دار و تفنگچیان که بحراستش قیام داشتند به مدافعه استادند چون این قدر کار ها در نظر او هیچ نمی نمود پیاده پا با جمعے از رفقا بران قلعه یورش نموده مردمش بالاے حصار برآمده قلعه را گرفتند اما حسب تقدیر عبد الرسول خان که زیر دیوار دروازه قلعه استاده مردم را تحریص بر آمدن بالاے قلعه می نمود یکے از مستحفظان دروازه سنگے از بالاے فصیل بران مزد جبین افگند قضارا سنگ مذکور برسر پر غرور عبد الرسول خان رسید خورد و بشکست و نامبرده همانجا رخت هستی از دنیا بر بست فتح قلعه مونگیر چنان نبود که تدارک شکست عبد الرسول خان تواند نمود مصطفی خان اگرچه باستقلال خود و بپاس دلدهی رفقا از جا در نیامد اما در باطن متاثر گشت و کمرش شکست چه عبد الرسول خان بازوے زور آزماے او بود سه روز در آنجا مقام نموده بمراسم تعزیت و منع نواختن نوبت پرداخت و بعضے از توپها و بارود و کله آنچه حاجت و مناسب بود ازان قلعه گرفته بیشتر نهضت نمود چون خبر قرب وصول او به هیبت جنگ رسید در پاسدارها و اطراف لشکر اهتمام تمام نموده روز و شب نمی آسود و مهدے نثار خان را مامور فرموده بود که شبان و روزان چند نوبت گرد لشکر گشته بدلدهی و تشجیع رؤساے لشکر پردازد مرحوم مذکور درین خصوص آنچه مناسب می دانست می نمود تا آنکه روز پنجشنبه که هفدهم یا هیجدهم صفر بود مردم همه در جاے خود مستعد و مهیا نشسته همین که دو ساعت از روز برآمد مصطفی خان متصل به لشکر رسیده در باغهاے اشجار انبه که بانبوه بود توقف نموده فوج خود را دو حصه ساخت یکے را بسرکردگے بلند خان روهیله و یکے به همراهی خود و از باغهاے مذکور برآمده بلند خان را بیشتر فرستاد تا بالا رفته از طرف پشت لشکر و سنگر درآمده بر پشت

مردم هیبت جنگ زند و خود نیز از آخر لشکر که راجه سندر سنگه و کیرت چند وغیره مستحفظین آن طرف بوده اند اراده در آمدن نمود
بلند خان حسب الامر به طرف نخاس رفته و از باغ جعفر خان جا برسے که نجارها در آنجا مقید بوده اند گذشته با ناصر علیخان
و پسرش سید علی و داماد مرتضوی خان میرزا رمضانی نام که آن طرف مقرر بوده اند در آویخت ناصر علیخان مجروح
افتاده از کار رفت و سید علی و میرزا رمضانی برحمت الٰهی پیوستند و ناهر خان میواتی زخمی گشته گریخت بلند خان در معسکر
دارو دے هیبت جنگ در آمد و رهیله هاے همراهیش مصروف لشکر دیده مشغول غارت شدند و مصطفی خان بر سر راجه
سندر سنگه که آخر لشکر بود ریخته بیک حمله جمعی کثیر از همراهیان سندر سنگه مثل غازی خان بالوزئی و داماد سندر سنگه وغیرهما
را بار فقاے بسیار بر خاک میدان انگند سندر سنگه با چند کس معدود در از دحام فوج مصطفی خان که کمتر از شش هفت هزار
سوار نبود متلاشی گشت و مصطفی خان بحال او نپرداخته بیشتر راند بجبه دد در آن او در لشکر واندک تیر باران ذوالفقار خان
میواتی بر کله و راجه کیرت چند بر پهلو جراحتے از تیر خورده راه گریز پیش گرفتند از مشاهده این احوال جمیع لشکریان آن ضلع
بے استقلال گشته فرارے شدند و پیش روے هیبت جنگ تمام عرصه خالے گردید و مصطفی خان با جمع کثیر نمایان شد
هیبت جنگ بر فیل سوارے خود بر آمده با اندک مایه مردم که کمتر از دو صد سوار و صد و پنجاه پیاده خاص بر دار بودند با دل قوی
و خاطر مطمئن مقابل مصطفی خان گردید از جمله سواران نامدار خان کامگار خان و سردار خان و رستم خان هیین با صد سوار
همراهے خود و قریب هشتاد سوار متفرقه از رساله پیر بدر الدرجے مخاطب بسیادت علی خان و یکه هاے روشناس ملازم سرکار
در رکاب نصرت انتسابش بوده اند و مهدے نثار خان با نقی علی خان و میر اکرام و پنج شش کس دیگر در مورچال
شیخ حمید الدین حاجے لکهنوے طرف پهلوے چپ هیبت جنگ مشغول گفتگو و دلجوئے او بود که این انقلاب رو نمود هر چند
مهدے نثار خان به شیخ مذکور که جماعه دار هفتصد کس و شیخ امر الله لکهنوے که او هم در جمعیت برابر به شیخ حمید الدین بود
تاکید ها براے سوارے نمود سودے نکرد و مهدے نثار خان به همان جمعیت پنج شش کس در پهلوے چپ هیبت جنگ
استاد مصطفی خان در رسیده بهرد دست مردم را تحریص بفرو گرفتن هیبت جنگ با ایما و اشاره نمود و زبانے هم به آواز بلند
گفت که هیبت جنگ همین است او را زنده بگیرید حکیم شاه مقابل مهدے نثار خان آمده از اسپ فرود آمد و سه چار کس
از همراهیان مهدے نثار خان مقابل او پیاده شده با او در آویختند و هیبت جنگ با کمال استقلال به طرف مصطفی خان
راند و تیر زنان پیش رفت و یکے را فرستاده به عبد العلی خان پیغام نمود که با کل فوج همراهے خود سوار شوید عبد العلی خان و
دیگران را که این طرف در پناه لشکر و از دحام مردم بوده اند مطلقاً از ورود مصطفی خان و بلند خان و این همه زد و خورد سے که
روے داد آگهی نبود از این جهت عبد العلی خان را حیرت دست داده جواب فرستاد که در لشکر ضابطه نیست که کسے سوار شود
هر کس بجاے خود مستعد است حریف از جاے که بیاید فوج همان طرف مدافعه با او خواهد نمود آدم دیگر آمده حکم رسانید
که هر گاه من تمام شوم بچه کار خواهید آمد عبد العلی خان متحیر شده بر فیل خود و بنده معدود دیگر نیز به مرافقت ایشان بر
اسپ سوار شده چون ملاحظه کردیم مصطفی خان شکست خورده بیرون لشکر بدر رفته بود و از طرف هیبت جنگ که بر سر
لشکر استاده بود بان در هکله ها سر میداد و فوج مصطفی خان با سرداران فیل نشین گریزان میرفت عبد العلی خان را مشاهده
این احوال باعث انفعال شد که چنین جنگے خاوند جنگید و از ما خدمتے به ظهور نرسید خواست که با معدودے که همراهش
سوار بودند بر سر فوج مصطفی خان که بفاصله ضرب بان در هکله رفته با استقلال استاده علمهاے لشکر بپا کرده شادیانه

می نواخت و مردم او که متفرق شده بودند از هر طرف بر سر او جمع آمده از دحام و اجتماعے می نمودند تا از دو دستان دانا مانعت
مے نمودند و عبد العلی خان از شدت غیظ و غضب نشنیده بیشتر مے راند تا آنکه هیبت جنگ کس فرستاده ممانعت
شدید نمود و گفت که این غلبه خدا داد در رفتن شما بر سر او به تنهائے بر باد رفته قضیه منعکس خواهد شد بجاے خود بوده
شکر الٰهی بجا آرید و به بینید که از نصرت الٰهی پایان کار بکجا مے انجامد عبد العلی خان برگشته بجاے خود ایستاد و مصطفی خان
تا نصف النهار استاده مانده چون مردمش همه فراهم آمدند اکثر مخلصان را مجروح دید و خبر کشته شدن بعضے معتمدان
دیگر شنیده همان وقت یورش نمودن صلاح ندانست و بمعسکر خود که بر سر دریاے پن پن خرد به فاصله یک کروه بلکه
کمتر بود معاودت کرده نزول نمود و توپها را مقابل لشکر در باغ انبه که بطرف جنوب لشکر واقع شده بود قائم کرده
فرمان بجله اندازے داد و صورت جنگ مذکور و شکست خوردن مصطفی خان بر این منوال است که چون مصطفی خان بر سر
هیبت جنگ رسید هیبت جنگ مایوس از ظفر گشته و دست از جان شسته با استقلال استقبال او نمود و بدست خود سرها
مے زد و تفنگچیان خاصه رو برو و یکه تازان همراه او و راجه هاے میمن به برق اندازے و استعمال تیر و شمشیر سر راه بر
مصطفی خان گرفتند و مصطفی خان قلت فوج و هیبت جنگ را تنها دیده به همراهیان خود میگفت که هیبت جنگ همین است
زنده اسش بگیرید درین عرصه حکیم شاه که از جوانان با نام و نشان و از جمله معتمدان مصطفی خان بود رو بروے مهدی نثار خان و
ایدل شاه برادر او و بعضے مشهوران دیگر رو بروے هیبت جنگ از زخم شمشیر و تفنگ کشته افتادند و مصطفی خان قریب رسیده
بود که فیلبان او از زخم تفنگ بر زمین غلطید و مقارن این حال مصطفی خان اضطراب فیل خود دیده بخوف آنکه مبادا فیل گریزد
و فتح و ظفر مفت از دستش رود باعتماد شجاعت در فاقت همراهیان خود خود را از فیل افگند تا باتفاق او دیگران هم همین کار
کرده و هجوم آورده هیبت جنگ را دستگیر نمایند بحسب تقدیر مردم همراهے این جستن او را مثل افتادن فیلبان دانسته
و مضطرب گشته گریختند مصطفی خان نیرنگے روزگار تماشا کرده چار و ناچار تا بیرون لشکر همراه گریختگان پیاده با بدر رفت
بیرون لشکر مردم او را شناخته اسپے براے سوارے حاضر آوردند و او را سوار کردند چون عین انقلاب و دو قت اضطراب
بود توقف مصلحت ندیده در رفته حکم نواختن شادیانه نمود و مقابل استاده چنانچه مذکور شد بعمل آورد و ازین طرف
هیبت جنگ مع جمیع سرداران و افواج باقے مانده تمام روز و تمام شب سوار و مستعد کارزار استاده ماند بعد اطمینان
معلوم شد که راجه سندر سنگه بعد در خود کوشیده چون همراهیانش اکثرے شربت ناگوار مرگ نوشیدند و مصطفی خان او را
معدوم مطلق شمرده پیش راند و راجه کیرت چند مع دیگر افواج گریخت و بلند خان با پنج شش هزار کس در اردو بازار
ریخته خیمه ها و اردو بازار را غارت نموده و اعلام از پا در افتاده کسے دران عرصه نماند سندر سنگه فتح مصطفی خان و کشته شدن
هیبت جنگ یقین دانسته بدر رفت و همراه او بشن سنگه و محمد جمال و نصر الله زمینداران پرگنه سرس و کٹنبه و نزاره دیگر
ریزه زمینداران هم بدر رفتند و افواجیکه ضرب دست مصطفی خان دیده بود اکثرے بخانه هاے خالی بیرون
حصار عظیم آباد و جمعے کثیر بر لب دریا و ابنوهے در باغ جعفر خان رفته پناه گرفتند و نصف لشکر از مردان کارے
که مستحفظان لشکر بوده اند خالے ماند و از اردو بازار و خیمه ها نشانے نمانده تا بجائیکه نظر کار کند میدان خالی دیده میشد
بنا چارے لشکر طرف شهر که سمت مغرب بود خالی گذاشته به طرف مشرق مقابل لشکر مصطفی خان با سدادے را
ضرور شمردند و هیبت جنگ روزانه در خیمه مختصرے که براے او با اندک فاصله از خیمه عبد العلی خان استاده کرده بودند

بسر می برد و وقت شب در خیمه عبد العلی خان آمده استراحت می نمود و عبد العلی خان و مهدی نثار خان و این اقل الانام و
معتمدان رفقای او و همراهیان عبد العلی خان و دیگر مردم مهدی نثار خان و نقی علی خان باسدارش می نمودند شب
افاغنه نزدیک لشکر رسیده و باقی چند سرداده قاصد شبخون بودند بیاوری اقبال و حسن سعی و اهتمام مهدی نثار خان
و عبد العلی خان که زود مردم معتمد هر جا فرستاده تاکید نمودند که کسی از جا نجنبند و از هر جانب که کینه کوشان در آیند بجای
ایشان رسانند انقلابی روی نداد و فتنه برخاسته فرونشست تمام روز گوله های توپ از آن سوی آمد و اسپ و
مردمیکه اندکی دور تر از لشکر بطرف پشت ما می بودند مجروح و ضایع می شدند و در دامن لشکر مردم محفوظ بوده اند
پنج روز کامل برین منوال گذشت شب ششم که شب چارشنبه آخر ماه صفر بود هرکاره ها خبر آوردند که مصطفی خان قصد کوچ می کند
هیبت جنگ ارباب مشوره را جمع نموده استشاره نمود رای دانایان برین قرار یافت که او بدون جنگ دیگر امری منظور
ندارد صبح استعداد حرب باید نمود و بهای این امر باید بود تا آنچه مقدر است بظهور آید و صلاح چنین افتاد که لشکریان
مغلوب جنگ سابق را مع سرداران شان در لشکر باید گذاشت و لشکریکه در لشکر بوده همراه گرفته باید جنگید
همین قسم بعمل آمد عبد العلی خان بهادر را مع احمد خان قریشی و شیخ جهانیار و خادم حسن خان و سید عرب خان
مقدمة الجیش نمودند و جسونت ناگر و نامدار خان راجه مین با هر چهار برادر مع کل همراهیان و رساله خاص و مهدی نثار خان
و شیخ حمید الدین و دیگران همراهی احترام الدوله هیبت جنگ بهادر مقرر شدند و راجه کیرت چند و راجه رام نراین و
ذو الفقار خان و دیگران که در جنگ اول ضرب دست مصطفی خان را دیده منهزم گردیده بودند در لشکر متعین شدند
اول صبح هیبت جنگ نماز خوانده توکل بر نصرت باری دیاری او تعالی نموده سوار شد و ناصیه عجز بر آستان خداوند
مستعان سوده فتح و ظفر بر دشمن خیره سر مسألت نمود همراه عبد العلی خان قریب یک هزار و پانصد کس جمعیت فراهم آمد
و با هیبت جنگ نزدیک به دو هزار سوار و دو هزار پیاده برق انداز و قدری بان و دو سه ضرب در عکله جلوی موجود
و همینکه دیدو سواران همراهی مصطفی خان از باغهای که طرف جنوب لشکر بود نمایان و توپهای او مغرب
رویه روان شد مهدی نثار خان آمده با عبد العلی خان گفت که پیشتر رفته سد آب جله را باید گرفت و الا اگر
در دست مصطفی خان آمد درین میدان ایستادن متعذر خواهد شد زیرا که آنها در پناه سد و ما در میدان خواهیم ماند
عبد العلی خان قبول نموده از پیش روی هیبت جنگ مائل بدست چپ پیشتر راند و هیبت جنگ بر سر شارع عام
عقب تر از عبد العلی خان مائل بطرف دست راست ماند و درمیانه فاصله بقدر گوله رس توپ افتاد
عبد العلی خان مع همراهیان که بنده هم از آن جمله بود هنوز تا بسر سد مذکور نرسیده بودیم که مصطفی خان داخل
میدان عقب سد مذکور گشته آنجا را قابض و متصرف گردید و توپهای او را بجانب چپ ما چیده شروع ببرداران
نمودند و روبروی ما در پناه آن سد مرتضی خان پسر مصطفی خان با جمعیت فراوان پیاده یا گشته استوار ایستاد
و مصطفی خان بمنتهای سد رسیده بر سر راسته باغ جعفر خان مقابل روی هیبت جنگ بر فیل خود قرار گرفت
و ما بین مصطفی خان و پسرش مرتضی خان افاغنه جانفشان با تفنگهای برق آثار بر سر آن سد متصل بهم چون سد سکندر
صف بسته استادند و شروع به برق اندازی نمودند میان ما و دشمن فاصله بقدر یک تیر انداز بود در اندک زمانی از
همراهیان ما اکثری مجروح و بعضی مقتول و اسپهای اکثر سواران بغلطید از آنجمله یکی از رفقای عبد العلی خان

بود که اسپش از گوله غلطید و او پیاده گردیده استعانت به فقیر آورد فقیر بر فیلیکه سوار بود نشانیده او را همراه خود برگرفت
وقت بر خاستن فیل گلوله تفنگ بر کمر آن عزیز رسیده احتمال بود که در سر گذشت اما در کمر بند و چلته او بند شد و نیز در بازوی چپ
فقیر جراحت گلوله تفنگ رسیده گوشت و پوست را سوخت و استخوان محفوظ ماند فیلبان عبد العلی خان را دو زخم گلوله تفنگ بر سینه
رسیده از کار رفت اما زنده ماند و عبد العلی خان و رحمن خان خواص خود را از عقب حوضه فیل برداشته بر جای فیلبان نشاند
و فیلبان را در خواصی هودج عقب خود افگند و بازار گیر و دار بنهایت گرمی پذیرفت یکی از رفقای عبد الله خان میرزا
فتح الله نام که او را رستم زمان و سام عصر توان گفت تفنگچی های معدود از ملازمان عبد العلی خان را که دران وقت بر جا
مانده بودند باوجود آنکه خود در پا ضربی یافته طاقت استادن نداشت اما بقوت قلبی همراه تفنگچیان خود گرفته و تفنگها را
تیار کنانیده و پیش رو آورده شلک می کنانید چون وقت نازک بود و عرصه بر مردم تنگ اکثری بدر رفته چندان جمعیتی با
چهار سردار که عبد العلی خان و احمد خان قریشی و شیخ جهانیار و خادم حسن خان بودند نماند و زیاده از سه صد سوار بلکه کمتر
از ان همراه نبوده اند دران وقت عبد العلی خان بهیبت جنگ پیغام فرستاد که عرصه بر ما تنگ گردیده بی کمک سبقت نمی توانیم نمود
مناسب آنکه صاحب هم از جای خود بجنبد تا به پشت گرمی شما پیشتر تازیم و الا آنچه بر ما گذرد خواهد گذشت اما انتظام جنگ نیز
برهم خواهد خورد هیبت جنگ میخواست پیشتر راند حاجی پدرش مانع گردید و ما این خبر شنیده مایوس شدیم و رجوع باستمداد
ایزدی نمودیم درین ضمن فیل نشان مصطفی خان از عقب سد صفوف افاغنه برآمد و بما متیقن شد که افاغنه حمله می آرند
همان وقت قضا را میرزا فتح الله با تفنگچیان رسیده شلک کنانید و زخم گولی بر نشان بردار فیل سوار رسیده کارش تمام
گشت و بقدر یک دو گز علمدار از فیل جسته مع نشان بر زمین افتاد هماندم از زبان فقیر برآمد که زده ایم انشاء الله تعالی
و هر چهار سردار دلیر گشته فیلها را پیش راندند و از سد گذشته با فوج مرتضی خان که روبرو بود در آویختند و مقارن
همین احوال هیبت جنگ رای عبد العلی خان و پیغام اوشان را صواب دیده مخالفت رای پدر خود نمود و باندک فاصله
از معاودت پیغامبر از جائیکه استاده بود بهیئت مجموعی فیل سواری خود را پیش راند و بان و رهکله های جلوی پیش
پیش او میرفت و عمله آن درعین رفتن تیار کرده سر میدادند و خاصبرداران و دیگر تفنگچیان نیز شلک کنان مقابل مصطفی خان
می رفتند حمله ما بر افاغنه و مرتضی خان و رسیدن هیبت جنگ بر سر مصطفی خان در وقت واحد روی داد با رفقای
مرتضی خان و همراهیان ما معرکه رزم گرم بود و برق شمشیر دلاوران سر مبارزان از تن همی ربود و قریب بچهل پنجاه کس
از افاغنه روبروی ما مجروح و مقتول گشته در میدان افتاده بودند که ناگهان بنصرت ایزدی نسیم فتح و ظفر
بر پرچم علم هیبت جنگ وزید و فی الحقیقة هوا که مغربی بود مشرقی گشته گولی بندوق بر چشم راست مصطفی خان
از دست برق اندازان پیش روی هیبت جنگ رسید و از بن گوش راست او بیرون رفت و خود بر فیل چون مرده
افتاد بمشاهده این احوال رفقای او را مرگش متیقن گشته همه را دل از دست رفت و بی اختیار عار فرار همه کس را مختار
افتاده عنانها برگشت مرتضی خان فرار فیل پدر بالشکرش مشاهده نموده صبر و طاقت درباخت و هزیمت را غنیمت شناخت
چون مصطفی خان امیر المومنین علیه السلام و محبان آنجناب را بنظر کج میدید بچشم راست او چنین آفتی رسید و دید آنچه دید
هیبت جنگ و عبد العلی خان و دیگر سرداران منصور شکر الهی بتقدیم رسانیده شادمان گردیدند و احترام الدوله حکم بنواختن
شادیانه فرموده آهسته تعاقب فراریان نمود چون ناموس نیز همراه افاغنه بود در فرار هم اضطراری نکرده بتامل و تانی

پیغام مصالحه رسانید رگهو مهابت جنگ را مشوش و مضطر تصور نموده مصالحه را بالشرط رسانیدن مبلغ سه کرور روپیه قبول مے نمود
ومهابت جنگ از راه دانائے جواب وسوال بکج دار و مریز نموده تردد سفرا وگفتگو را طول ۱۲ دوازدام تقریرات خود رگهو را
جستن نداده دو ونیم ماه بهمین آئین گذرانید تا بشارت فتح وظفر هیبت جنگ شنید آنزمان بلشکرآئے پرداخته سررشتهٔ پیغامهائے
مصالحه را انقطاع داد تفصیل این اجمال وتبئین مقابل از صفحات وسطور آینده پیرایهٔ وضوح وظهور مے یابد

رسیدن مصطفی خان در پرگنه هائے سرکار شاه آباد وجنگیدن باحترام الدوله بهادر هیبت جنگ مرتبه ثالثه در میدان قصبه کرهنے وظفر یافتن هیبت جنگ بران پلنگ توے جنگ واسیر شدن راجه دولبهه رام در کتک بدست رگهو بهوسله وجنگیدن میر عبد العزیز در قلعه باره بهاٹی

احترام الدوله بهادر هیبت جنگ اواخر جمادے الاولی که پایان تابستان وشروع برشکال بود باستماع خبر تهیهٔ مصطفی خان
از شهر عظیم آباد برآمده واسلحهٔ حرب را آراسته عازم گوشمال آن بدمآل گردید ومصطفی خان اقوام خود را که عبارت از جماعهٔ افاغنه باشد
در قصبهٔ چناڑه فراهم نموده زریکه داشت بمصرف رسانید چون دید که موسم برشکال قریب آمد ورگهو رسید خود را در حدود صوبهٔ عظیم آباد در بندی
بابو ودوخت سنگه اوجین مالک جگدیس پور که مخالف او با هیبت جنگ از قدیم بود رسانید باین اراده که اگر هیبت جنگ برآمده
جنگید وفتح وظفر نصیب او گردید مدعا بحصول انجامید واگر گشته شد قضیه کوتاه بے یافت چه زیاده بران مقدور نگهداشتن
فوج نداشت واگر هیبت جنگ درنگ نمود وآبها طغیان کرده دریاے سوهن سد عبور ومرور گردید بازمیندارآنجا که
موافق است درساخته مبلغے از تحصیل سرکار شاه آباد بمعرض وصول باید درآورد وسپاه را بطور جماعه داری یومیه برائے
لابدیات داده برسات را بپایان باید رسانید ورگهو را ترغیب نموده چنانچه در نواح مرشدآباد است اینجا باید طلبید یا
خود را آنجا رسانیده با او اتفاق باید ورزید که درین صورت بر مهابت جنگ غالب میتوان شد وسپاه را هم از پهلوے مرهٹه
بازبخوبی میتوان آراست بعد ازان هرچه مقدر باشد هیبت جنگ مراتب مذکوره را بحیرت قلب مشاهده نموده فرصت
نداد وباسیزده چارده هزار سوار مع شیخ دین محمد متبنائے شیخ مجاهد سربلند خانے که سیف خان حاکم پورنیه او را تعین
نموده بکمک هیبت جنگ فرستاده ورحسم خان روهیله که مهابت جنگ بکمک هیبت جنگ گذاشته رفته بود از عظیم آباد
کوچیده به معبر کولوراز دریاے سوهن پایاب گذشت وروز دوم در میدان کرهنے که قریب بجگدیس پور وصحراے آنست
رسیده برلب دریاچه که دران میدان بود اقامت نمود چون لشکر مصطفی خان قریب بود تمام روز باسدارے نموده
بعض افواج را مستعد جنگ استاده گذاشت وشب در دعا ومناجات باقاضے الحاجات گذرانیده اول صبح بعد
انفراغ از نماز با تمام لشکر سوار هیبت جنگ مستعد کارزار گشت وحاجے احمد پدرش مبالغه مے نمود که بدستور حروب
اول سنگر بسته باید جنگید اما مهدے نثار خان ودیگر دولتخواهان شجاع ودانا این رائے را نه پسندیده جنگ میدان بر سنگر
ترجیح داده بهیبت جنگ فهمانیدند که اول بار ما مغلوب بودیم واو غالب والحال برعکس است که ما غالبیم واو مغلوب دیگر آنکه
درین قسم جنگ الکنون او را مهرفه است وآرزوے او چه در اندک وقتے که برسات زور آورد ومیدان گل ولاگشته مجال مدافعه
ومجادله با اعدائے ماندواو بخاطر جمع اوقات می گذراند وزیاده از نصف صوبه بعمل او درآمده کمتر در عمل شما مے ماند و
بعد برسات مهیاے حروب عظیمه او باتفاق مرهٹه باید بود هیبت جنگ این مدارج را فهمیده بعبد العلی خان بهادر

راه مے بریدند واگر ارابهٔ مال وبهل سوارے بنا بر بے راهی بسهولت نمیرفت دو سه هزار کس باستقلال مے استادند چون
ارابه وبهلها دور تر میرفت خود هم راهے میشدند هیبت جنگ وحاجے احمد پدرش بلشکریان وسرداران خود تاکید کرده متواتر
اهتمام مے نمودند که مردم در تعاقب زیاده روے نکنند خلاصه در عرصهٔ دو پهر یک کروه راه در تعاقب طے شد بعد ازان بجائے
خود استاده شادیانهٔ مے نواختند تا سپاهے لشکر واثر بنگاه فرارے مفقود شد وخبر رسید که مصطفی خان بر تالاب بیٹهی پور
رسیده اقامت گزید ودر راه حیات او معلوم شده از فیل برپالکے سوارش فرود آوردند ودر منزل افاقه هوش وحواس
اورا روے داده از ماجرا استفسار داد وازروئے بخت واقبال تاسف نمود وهیبت جنگ معاودت نموده داخل
خیمهٔ خود گردیده نذور مبارکباد گرفت وبقدر پایه هرکس از نقاتحسین وآفرین بعمل آورده هریکے را خوشنود فرمود فقیر را با آنکه
حدیث السن بوده هم در آغوش مهربانے کشیده ستایش را بنهایت رسانید وشب درهمانجا گذرانید صبح خبر کوچ مصطفی خان
شنیده باستماع این خبر خود هم کوچ نمود وبرخیمه گاه او که تالاب بیٹهی پور بود معسکر ساخت ومصطفی خان از تالاب مذکور کوچیده
بنوبت پور رفت همین قسم تا محب علی پور تعاقب بعمل آمده بود که مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده برآمدن رگهوجے بهوسله
که حسب الطلب مصطفی خان از جاے خود جنبیده بود آگهے یافت وبهیبت جنگ نوشت که احوال اینست ودر صورت
اتفاق مرهٹه با مصطفی خان از عهده اش برآمدن نه مقدور شماست ونه یاراے من بهتر آنکه چون الحال او مغلوب شماست
بحال او تنها بپردازید وکار او بسازید ومن معاودت بمرشدآباد نموده تدبیرے مرهٹه را متوقف سازم تا بهمدیگر
نه پیوندند هیبت جنگ باستماع این خبر سالارے لشکر بعبد العلی خان سپرده ومهدی نثار خان ودیگران را تعین
نموده همانجا گذاشت تا آنچه مناسب دانند بعمل آرند وخود هنگام شب بر پالکے عبد العلی خان سوار وکهاران بسیار همراه
گرفته شباشب راه هاے طے نموده صبح نزد مهابت جنگ رسید وراضی بآمدن چند منزل نموده سراج الدوله را بطور ضمان
همراه گرفته بلشکر خود معاودت نمود مهابت جنگ هم بعد یکدو روز رسیده در تعاقب مصطفی خان تا بقصبهٔ زبینا محاذی
غازے پور برلب گنگا که عمل صفدر جنگ ومسکن افاغنه است رفت وقصبهٔ مذکوره را سوخته وتاخته معاودت را جازم
گشت مصطفی خان خود را بقصبهٔ چناڑه که قلعه اش از مشاهیر قلاع هند است کشیده در تهیهٔ تیارے لشکر وآراستن
سلاح ویراق وفراهم آوردن اعوان وانصار کوشیدن گرفت وهیبت جنگ ومهابت جنگ باتفاق همدیگر معاودت
نموده بعظیم آباد رسیدند از انجا مهابت جنگ باراده توقیف مرهٹه عازم مرشدآباد گردید وهیبت جنگ در شهر عظیم آباد
نزول نموده به تیارے اسباب حرب وتالیف قلوب اصدقا ورفقا وترفیه حال عامه سپاه وسرانجام دیگر آلات
وادوات کارزار پرداخت

ذکر رفتن مهابت جنگ بمرشدآباد وتوقیف نمودن مرهٹه را در بردوان وانقراض یافتن عمر ودولت مصطفی خان در جنگ ثالث واختصاص یافتن هیبت جنگ بفتح وظفر بتائید ایزد منان

مهابت جنگ در باغ جعفر خان بنا بر بعضے امور ضرورے دو سه روز مقام نموده منعم علی خان نام شخصی را که مرد لسان زبان آور
بود برسالت نزد رگهوجے بهوسله بجناح استعجال فرستاد وخود متعاقب او بمرشدآباد رسید ورحسم خان جماعه دار
عمده خود را برفاقت هیبت جنگ گذاشت ورگهوجے به بردوان رسیده بود که منعم علی خان با او در انجا ملاقی گشته

کہ براول و مقدمة الجیش بود فرمان داد کہ آہستہ آہستہ بہانہ تعین مکان لشکر پیش رفتہ شروع جنگ بکنید ہمین قسم بعمل آمد گروہے از معسکر پیش رفتہ بودند کہ سیاہے لشکر مخالف نمایان شد و مصطفی خان فوج را دو حصہ کردہ یکی بسرکردگی بلند خان و دیگرے را باختیار خود گذاشتہ از میان صحراے کڑھنے پدید ارگشت ازاین طرف یکبار توپ کلان سر دادند و گلہ اش بفیل سوارے بلند خان خوردہ دران فوج تزلزلے بہم رسید بمجرد این حال مصطفی خان بفوج ہمراہی خود بیکبارگے فیلہا بعجلت راند و سواران ہمراہش اسپہا را عنان دادند و مصطفی خان با جم غفیر چون ابر مطیر با برق شمشیر و ژالہ ہاے پیکان قطرہ زنان بر سر داؤد خان کہ ہمراہ توپخانہ جنسے بیشتر از ہمہ ہا بود رسیدہ درآویخت و داؤد خان مع ہفتدہ کس از برادران خود پایدارے نمودہ در میدان مردان جانفشانے کرد و نام نیکے بیادگار گذاشت بمشاہدہ احوال داؤد خان دل از دست مردمان رفتہ ہمہ را راہ فرار اختیار آمد مصطفی خان بطرف چپ خود خادم حسن خان را دیدہ بر سر او ریخت و زد و خورد و مقتول روی دادہ خادم حسن خان با پنجاہ شصت کس در میدان افتاد چون عبد العلی خان احوال فوج برہم و ابتر دید با معدودے کہ ماندہ بودند پیشتر راند گاوان مسلسل توپہاے کلان درمیان افتادہ راہ برآمد بنظر نمی آمد سلیمان گاوی گاوان را کہ حائل بود بریدہ گذاشتند درین وقت مہدی نثار خان با پنج شش کس و نقی علی خان تنہا از یمین و یسار رسیدہ شریک احوال ما کہ با عبد العلی خان بودیم گردیدند و شیخ جہانیار و راجہ سندر سنگہ کہ بطرف دست راست متعین و از میمنہ عقب ماندہ بودند با دہ دوازدہ سوار رسیدند و رحم خان با پانزدہ شانزدہ کس نیزہ ہا درکف از یسار پیدا شدہ بمجرد این اجتماع و مقابلہ عبد العلی خان با مصطفی خان و نزدیک رسیدن شان بہمدیگر نمے دانم از کجا گلہ تفنگ قضا در سینۂ مصطفی خان متصل بقلب او رسیدہ از پشتش بیرون رفت چون از ہمراہیان ہم اکثرے مقتول و بعضے مجروح شدہ بودند و باقیماندگان باستظہار سلامتے و جرأت او جسارتہاے نمودند مرگش را کہ دیدند نا امید گردیدہ ہرکسے راہ خود پیش گرفتہ گریخت حتے پسرہاے آن شان و فرایزدے مردی را در میدان ریختہ مضطرب الاحوال بدر رفت و ہیبت جنگ کہ از گریختن افواج ہراول از ظفر مایوس گشتہ مستفسر احوال عبد العلی خان و با قلت انصار و اعوان بہ نصرت و اعانت ایزد مستعان مستظہر بود جسارت نمودہ فیل سوارے خود را پیش راند و در پایان ہمین دار و گیر بر سر ما رسید و عبد العلی خان را مظفر در میدان دیدہ ہاشم علی خان داروغۂ دیوان خانۂ خود را فرمان داد کہ بر فیل سوارے مصطفی خان برآمدہ سرش را ببرد حسب الامر بعمل آمد سرش را بر نیزہ کردہ لاشش را بعظیم آباد فرستادند کہ در شہر بگردانند بعد از ان بخاک سپارند عملۂ شہر چنانچہ فرمان بود بتقدیم رسانیدہ بخاکش کردند حکایۃ فیہ ارادۃ با میر محمد باقر مرعشی شوشترے کہ از اجلۂ سادات شوشتر و اتقیاے عہد راقم در کمال ورع و تقوے بود در معاملۂ ہیبت جنگ و مصطفی خان حسب الالتماس مخلصان رجوع بمنہیان غیب نمودہ در عالم رؤیا دیدہ بود کہ جناب ولایت مآب امیر المومنین علیہ السلام با آن افغان پرکین بشمشیر مقاتلہ مے فرماید و بعد از دیرے آنحضرت نعرۂ اللہ اکبر کشیدہ در کمرش دو نیم زدہ است باستماع این خبر کہ سرش را بریدہ و جسدش در پاے فیل بستہ کشیدہ خاک کردند تعجب نمودہ فرمود کہ من چنین دیدہ ام باید از کمر دو نیم شود تا آنکہ بعد از خاک کردنش حکم ہیبت جنگ بدو سہ ساعت در رسید کہ جسدش را از کمر دو نیم کردہ یک حصہ بطرف مشرق شہر عظیم آباد و یک حصہ بطرف مغرب بیاویزند ہمچنین شد بعد از مدتے اعضاے گندیدہ اش را فرود آوردہ جائیکہ آویختہ بود بخاکش سپردند

ذکر بقیة السیف از رفقای مصطفی خان و مآل احوال دلشیر خان والف خان و عیسیٰ خان و مرتضی خان

و معاملہ رگھو با راجہ دولبھ رام و پایان جواب و سوال مہابت جنگ با او

مرتضی خان پسر مصطفی خان در زمانیکہ پایان عرصۂ جنگ بود با اکثر باقیماندگان بمقتضاے بیت مشہور تن زندہ و خندۂ ہمگنان * بہ از مردہ و گریۂ دوستان * عمل نمودہ در رفت و پناہ بمکرے رگھو برد و عیسیٰ خان خالوے مرتضی خان برادر زن مصطفی خان کہ در کودامے نہان گشتہ بود اسیر آمدہ چند روز مقید بود بعد ازان بعطاے جامہ و لباس و اندک زاد راہ اختصاص و خلاص یافت و دلشیر خان خواہر زادۂ شمشیر خان برادر خرد مراد شیر دو سہ زخم کارے بندوق کہ از انجملہ یکے زیر نافش بود برداشتہ در خاک میدان بیہوش افتادہ بود ہیبت جنگ بر احوال او کہ از عہد طفلے پروردۂ الطاف بود ترحم فرمودہ بر پالکی سوارے خود بر داشتہ بخیمۂ خود جاے داد و جراحان ماہر را طلبداشتہ باصلاح حال او پرداخت چون زخمہای کاری داشت و اجلش رسیدہ بود سودے نداد بعد از دو روز درگذشت والف خان داماد سردار خان ہمراہی مرتضی خان نمودہ جانے بسلامت برد و ہیبت جنگ خاک عرصۂ میدان را جبہہ ساے نیاز و سجدات شکر خالق بے نیاز زیب سیماے خود ساختہ بر مضرب خیام مصطفی خان نزول نصرت شمول نمودہ نذور تہنیت و مبارکباد گرفت و شام بخیمۂ خالوے فقیر عبد العلی خان بہادر آمدہ مبارکباد بایشان گفت و مدائح تحسین و آفرین بنا بر جسارت و جانفشانی کہ درین کار از مشار الیہ بظہور رسیدہ از حد برد و چون بعد از فتح در میدان اقبال نقار خانہ و اسباب نوبت بدست خان معظم مذکور در آمدہ بود حکم بنواختن نوبت فرمودہ مہابت جنگ در عرضے مبارکباد التماس عطاے علم و نقارہ از حضور بادشاہ براے او نمود و مہابت جنگ در جلدوے این امر عظیم کہ از ہیبت جنگ باحسن وجوہ پیرایۂ انجام یافت و عبد العلیخان بہادر ہم کہ شریک کار و درشدائد برادرزادہ ہا بود خلاع فاخرہ و افیال و جواہر و شمشیر براے ہر دو باتفاق فرستاد و در باغ جعفر خان ہر دو کس رفتہ بداب و آدابے کہ درین دیار رائج است دربر کردہ کورنش عنایات بتقدیم رسانیدہ بخانہ ہاے خود بتجمل معاودت نمودند و بعد چندے از حضور محمد شاہ علم و نقارہ براے عبد العلی خان بہادر مرحمت شدہ رسید

ذکر آمدن رگھوجے بھوسلہ در کٹک و مقید گردیدن راجہ دولبھ رام باقتضای گردش فلک و جنگیدن میر عبد العزیز در قلعۂ بارہ بہاٹی با رگھو بپاس آبرو و حق نمک

در جنگ ثانیے کہ مہابت جنگ ہم بعد ازان رسیدہ در تعاقب مصطفی خان شریک بود از نوشتہاے شہامت جنگ ورود رگھو بھوسلہ در کٹک معلوم گردیدہ بود ماجراے آن برین منوال است کہ چون عبد الرسول خان نظر بناچاقی صحبت فیمابین مہابت جنگ و مصطفی خان از کٹک معزول و نیابت صوبہ مذکور بجاے خان مرقوم براجہ دولبھ رام پسر راجہ جانکی رام کہ پیشکار آنجا بود مقرر گردید دولبھ رام موافق عقیدۂ خود بصحبت سنیاسیان و براہمہ بسیار مائل و از جماعہ داران متعینہ کہ اکثرے مسلمانان بودہ اند مستکرہ بود و اغلب اوقات صحبت با ہنود ضعیف العقول و سنیاسیان مجہول میگذرانید و از سنیاسیان اکثرے جواسیس رگھو بودہ اند مستے اوضاع و سبکی و غفلت راجہ دولبھ رام با رگھو ظاہر ساختہ او را بر راجہ مذکور دلیرے ساختند چون خط طلب مصطفی خان برگھو بھوسلہ رسید نابردہ کہ از کشتہ شدن بہاسکر روز و شب مبتلاے غصہ و غم و چون مار سر و دم زدہ در پیچ و تاب مترصد انتقام بود در رسیدن خط مصطفی خان لطیفۂ غیبی

شمرده با جمعیت چارده پانزده هزار سوار روانهٔ بنگاله گشته از جبال بلاد کتک وارد آن مملکت گردیده و راجه دولبهه رام فریب سنیاسیان خورده بمرتبه غافل بود که تا ورود رگهو بر لب دریاے کتک اطلاعے از قرب او نداشت میر عبد العزیز متوطن سمانه که به تقریبے ذکر آن سید عزیز قبل ازین گذشت بر ورود او مطلع گردیده باده بیست کس که دران وقت حاضر بودند سوار شده بدربار آمد و همراهیان را گفت که زود تیار شده متعاقبش در رسند چون بدر دولبهه رام رسیده پرسید مردمان در جواب گفتند که مهاراج در خواب و خبرے از مرهٹه درینجا نیست ساعتے براین گذشت که آشوب عظیم در شهر برخاست و بلیهٔ گریز شیوع یافت دران وقت دولبهه رام از خواب غفلت جسته و بر پالکی خود نشسته ارادهٔ رسیدن بقلعه باره بهاٹی که چندان مفاصله نداشت نمود آشفته سر و دستار گسیخته میر عبد العزیز در پے او با معدودے از رفقاے دوید بنا بر امرے یک آن توقف نموده به طرف پشت سر خود دیده با یکے از رفقا سخنے گفت چون باز رو براه نمود دید که راجه مذکور بنا بر مشاهدهٔ چند نفر مرهٹه که غارتگران بوده اند پالکی را در کوچه گذاشته و خود پیاده گشته راه خرابه هاے چند که در پهلوست گرفته و گریخته میرود اسپ خود را دوانیده و پهلویش را گرفته ممانعت نمود و گفت که هنوز بقلعه مے توانی رسید چرا خود را ذلیل و هلاک میگردانی به هوش آمده براسپے که میر عبد العزیز پیش کشیده سوار گردید و میر مذکور او را در میان رفقاے خود گرفته تا بقلعه باره بهاٹی رسانید و دیگر مردم همراهے از رساله ها و رساله داران متعینه اندک اندک جمع آمده دولبهه رام به جمعیتے بیسود در قلعه محصور گردید و رگهو رسیده قلعه را فرو گرفت دولبهه رام خبر بعد مهابت جنگ که بتعاقب مصطفے خان رفته بود شنیده مضطرب و مشوش گردید و همان سنیاسیان که آمد و رفت داشته جاسوسے مے نمودند واسطهٔ پیغامها گشته دولبهه رام را دلالت بملاقات رگهو نمودند او نیز زندگے را برآبرو گزیده راضے شد و با سرداران همراهے استشاره نمود بعضے بخوشامد و بعضے باقتضاے طبیعت راے دولبهه رام را مرجح شمردند میر عبد العزیز و برخے دیگر بپاس آبروے خود و شرم مهابت جنگ سر باززده جنگ را ترجیح دادند آخر الامر بعد پانزده روز از قلعه گیرے راجه دولبهه رام براے ملاقات رگهو راهی گشت و جمیع سرداران همراهے او اختیار کردند حتے برادر کلان میر عبد العزیز با ده کس بیرون رفت و میر عبد العزیز با رفقاے خود که همه چهار صد کس بودند مع چند کس از شهریان که استحفاظ خود نموده پناه بقلعه برده بودند در قلعه ماند و رگهو بعد ملاقات بناے خدعه دیگر گذاشته سرداران را بسرداران خود سپرد که تواضع نمایند و براے دولبهه رام خیمه برپا کرده درانجا جاے داد بهانه آنکه هوا گرم است اکنون بیاسائید و ضیافت بخورید آخر روز بجاے خود خواهید رفت چون هر یکے بجاے رسید و کمر کشاده آرمید همانجا مقید گردید و از آمدن خود ندامت کشید میر عبد العزیز مهیاے جنگ گشته درخواست قلعه کوشیدن گرفت رگهو بعد استفسار و آگهی بر آنکه میر عبد العزیز مے جنگد برادر میر مذکور را مع پیغامبران دولبهه رام با مردم خود نزدیک قلعه فرستاده مواعید و وعید و تهدید آغاز نهاد میر مذکور جواب داد که نه برادر داریم و نه آقا نوکر یک کس که مهابت جنگ است بوده ایم بعضے نامردی کرده بشما پیوستند و ما بپاس نمک تا جان داریم بمدافعه و محافظت قلعه میکوشیم خلاصه تا یک ماه و چند روز سید عزیز مذکور در محافظت آبروے خود و مراسم قلعه دارے کوشیده نگذاشت که کسے دران قلعه تصرف تواند نمود تا آنکه مهابت جنگ حسب الالتماس شهامت جنگ و بنا بر اطلاع بر ورود رگهو بکتک از تعاقب مصطفے خان در رفاقت هیبت جنگ برگشته بمرشدآباد رسید و هر چند خبر اسیرے دولبهه رام و جنگیدن میر عزیز شنید اما بنا بر غرضیکه در توقیف رگهو داشت

اعانت و کمک میر عزیز و ارادهٔ مقابله و مدافعه رگهو ابلا هر نمود و قوت داشته برعکس گمان مردم منعم علی خان نام شخصے را که از شاهجهان آباد آمده ارادهٔ توسل بانواب داشت و زبان آور رنگین مقال بود نزد رگهو فرستاده خواستگار مصالحه گردید رگهو این استدعا با منظراره و عجز مهابت جنگ دانسته قبول مصالحه بشرط ایصال سه کرور روپیه مے نمود مهابت جنگ بضرورت در لیت و لعل مے گذرانید تا آنکه خبر ظفر یافتن هیبت جنگ بر مصطفے خان شنیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و بار رگهو که جواب و سوال مصالحه داشت روے ورق بگردانید و پیغام داد که مصالحه را سبب یا عجز و قصور است یا امید موفور و الحمد لله که الحال غازیان غیرت شعار و هژبران شیرشکار در مقابله و مقاتله بالیشان حریص تر از اهل و مشتاق تر از صبا و بصید بسمل اند و تحصیل نفعے هم ازان مسافر غریب و سالوک مفلوک منظور ندارند درینصورت مصالحه منحصر بر مکافحه ایست که شیران بیشهٔ ننگ و عار با نهنگان دریاے برار کارزار را بجائے رسانند که جوئے از خون در هامون روان گردد و دران تجربه پایان دلاوران بهادر و بهادران دلاور شناور گشته بر همدیگر حملات رستمانه آرند بعد ازان هر که مغلوب و زبون دشمن گردد از غالب طالب صلح و آشتی شود رگهو جواب داد که اینجانب با چارده پانزده هزار سوار هزار کرده مسافت طے نموده تا جوار آن گردون وقار رسیده و آنجناب صد کرده هم برسم استقبال قدم رنجه نفرمودند مهابت جنگ باز جواب فرستاد که چون شما از راه دور حرجے عظیم کشیده به بیم و امید درینجا رسیده آید و ایام برشکال قریب الاتصال است مامول و مناسب آنکه چندے آسوده مهیاے رزم و پیکار شوید بعد انقضاے برسات بعون الله تعالے استقبال شما نموده تا مملکت شما مشایعت خواهیم نمود رگهو باستماع این کلمات در اطراف ملک بیربهوم رفته چهاونی نمود و تمام صوبه کتک تا میدنی پور و هجلی و بردوان در تصرف او در آمد و میر عزیز در مدت جواب و سوال مصالحه بنا بر اقتضاے صلاح وقت از کمک خود نا امید گردیده و قلعه را از ذخیرهٔ آذوقه و ما یحتاج حرب خالی دیده بحسن تدبیر راضے به مصالحه و دادن قلعه باره بهاٹی بشرط حفظ آبرو و اسباب همراهے خود و اختیار ماندن و نماندن نزد رگهو گشته عهد نامه بدستخط رگهو و مهر و گواهے و ضمان رؤساے لشکر گرفته از قلعه بر آمد و چند روز در لشکر مانده از رگهو مرخص شد و خود را نزد مهابت جنگ رسانید و بعد یکسال کامل بلکه چند ماهے زیاده بر یک سال راجه جانکی رام سه لک روپیه براے استخلاص پسر خود راجه دولبهه رام بر رگهو معرفت مهاجنان رسانیده دولبهه رام را رهانید و بعد آمدنش مبلغ مذکور مهابت جنگ بپاس فدویت و دولتخواهے راجه جانکی رام از خزانهٔ خود بخشید

رفتن رگهو بطرف عظیم آباد براے استخلاص مرتضے خان و بلند خان وغیره افاغنه از مکرے گهو و رسیدن مهابت جنگ هم براى مقابله با رگهو بسمت عظیم آباد و معاودت از انجا به مرشدآباد

دران احیان که رگهو بهوسله در نواح بیربهوم سکونت داشت مرتضے خان پسر مصطفے خان و بلند خان و دیگر افغانان که در مکری گهو بعد فرار از میدان رفته سکونت گرفته بودند و زمیندار آنجا آنها را جاے داده طمعے در بعض اموال آنها نموده و پهلوان سنگه و سوتهر سنگه زمینداران سهسرام و چین پور حسب الاشعار هیبت جنگ نمی گذاشتند که افاغنه ازان شعاب جبال به طرفے بدر روند افاغنه دران مکان هم آشیان مار و مور و زنده بگور بوده مردن را به زیستن چنان ترجیح مے دادند بنا بر علیه هذا برگهو بهوسله عرائض مشتمل بر عجز و انکسار متواتر فرستاده معروض داشتند که اگر شما باین طرف

قدمے رنجه فرمایند و ما مخلصان ازین تنگنائے نجات یابیم ما دام الحیات حلقهٔ اطاعت در گوش و غاشیهٔ عبودیت بر
دوش و سشته در مراسم جانفشانے تا حصر نخواهیم بود رگهو بامید آنکه چند هزار افغان با نام و نشان را مطیع و منقاد خود سازد
اواخر برشکال سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم از محل اقامت خود از راه جنگل بیر بهوم و کهر کپور متوجه صوبهٔ عظیم آباد گشته و بعد
تاراج شیخ پوره و دهات تکارے وغیره برائے استخلاص مرتضے خان وغیره از دریاے سوهن پایاب گذشته افاغنه
را اخلاص ساخت و با جمعیت بیست هزار سوار مع افاغنه و مرهته در عرصه اروال و حدود تکارے اجتماع داشت که متعاقب او
مهابت جنگ با دوازده هزار سوار جرار از راه متعارف بقصد قتال و استیصال مرهته بعظیم آباد در رسید و احترام الدوله
بهادر هیبت جنگ استقبال عم خود مهابت جنگ نموده ادراک شرف قدمبوس نمود و مهابت جنگ در باقتے پور طرف
غربے عظیم آباد معسکر ساخته روزے چند دران میدان بلقاے دوستان و صحبت مخلصان مسرت اندوخت

ذکر آزردگی عبد العلیخان بهادر با هیبت جنگ و رفع غبار نقار باصلاح مهابت جنگ

چند ماهے قبل ازین میان هیبت جنگ و عبد العلے خان خالوے مسود اوراق غبار ملالے برخاسته صحبت ناچاقی و مادهٔ
افتراق گردید و هیبت جنگ رقعه بعبد العلے خان نوشته دران ورقه فقره نوشت که حاصل مضمونش این بود که در جنگ
مصطفے خان اخرے براجه کیرت چند زخم تیرے برداشت و بر جانفشانیها همت گماشت صاحب چه کرده اند که اینهمه اثبات
حقوق خود مے فرمایند عبد العلے خان ترک آمد و رفت دربار نموده بخانه خود منزوے بود چون مهابت جنگ ورود نموده عازم
گشت که ترک رفاقت هیبت جنگ فرموده همعنان مهابت جنگ بمرشد آباد رود و در خدمت مهابت جنگ بقیه اوقاتش
بگذرد روزے در خیمه مهابت جنگ که بعد طعام مجلس خلوت و حاجے احمد و مهابت جنگ و هیبت جنگ و عبد العلے خان
یکجا نشسته بنده راهم حضور مجلس مذکور میسر بود عبد العلے خان راه سخن کشاده شروع بعرض احوال و اظهار مقصد خود نمود و با
مهابت جنگ گفت من داعیه آن دارم که بقیه عمر در خدمت بگذاریم چه الحال مجال اقامت با هیبت جنگ بهادر ندارم
مهابت جنگ بنابر تسلیه و تصفیه فرمود که درین جز و زمان پسر با پدر و برادر با برادر خصومت مے نماید چنانچه مشاهد هست
سبب این تقریر آنکه دو سه روز قبل ازین ماجرا صولت جنگ را با پدر خود حاجے احمد بنابر سوء ظن خصومتے غیر مناسب
روے داده وسیله تفضیح پدر و پسر گشته بود هرگاه که این قسم ماجرا میان آبا و اولاد و اخوان حقیقی روے دهد در میان
شما و هیبت جنگ که بنی عم یکدیگرید اگر ملالے ظاهر شود چه استبعاد دارد عبد العلے خان گفت که قبله گاها اخوان و اولاد باهم
اگر خصومتے ورزند مضائقه نیست که باهم دعاوے ارث و شراکت دارند منکه نوکر محضم این معامله با من راهے ندارد
اگر لائق کار خود دانسته نگهدارند والا بدون رنجش و سخنان رکیکهٔ نامناسب مرخص فرمایند این قسم رقعه ها چه معنے دارد کیرت چند
چه گیدی ست که او را با من مے سنجند هیبت جنگ ازین سخن برآشفت و رنگ رویش متغیر گشت و گفت که من جان
خود را براے آبروے کیرت چند خواهم داد کیرت چند کسے است که کفشهاے پدر ما و را بزرگان همه کس برداشته اند
کنایه آنکه پدرش دیوان شجاع الدوله مرحوم ناظم بنگاله و مرجع جمیع اهل خدمات بود که حاجے احمد و مهابت جنگ
هم ازان جمله بوده اند عبد العلے خان گفت که پدر من کفش برادرے پدر کیرت چند نه کرده تا من احترام او از جمله ضروریات
شمارم مهابت جنگ تسکین عبد العلے خان فرموده گفت که بابا شما چرا آزرده مے شوید کنایهٔ نواب هیبت جنگ

بسوے من است ازین سخن مهابت جنگ و احترام الدوله منفعل گشته سکوت ورزید و مجادله اختتام یافت بعد چندروز هیبت جنگ
را در تنهائی نمائینده باهمدیگر معانقه کنانیده ملالت رفع گردید

رجوع بماجرای حرب رگهو بهوسله با مهابت جنگ که در میدان شرقی محب علی پور اتفاق افتاد

بعد روزے چند مهابت جنگ از باقتے پور مع هیبت جنگ و صولت جنگ و ثابت جنگ و سراج الدوله و شمشیر خان و سردار خان
و میر محمد جعفر خان و حیدر علے خان و رحم خان و عمر خان و شیخ جهانیار وغیرهم کوچیده بنوبت پور رسید دران روز اثرے از مرهته
در راه پیدا نبود بعد ورود اندک غلغله نمودار سے بعضے سواران مرهته که از بازاریان کسے دیده بود برخاسته فرونشست
صبح مهابت جنگ به توزک جنگ و حرب مقدمه و جناحین و ساقه لشکر آراسته سوار شد دران روز شش کس صاحب نوبت
و پنج کس صاحب ماهے و مراتب دران فوج بوده اند مقدمة الجیش میر محمد جعفر خان و شمشیر خان و جانب راست عطاء الله خان
و سردار خان و طرف چپ احترام الدوله هیبت جنگ و ساقه لشکر که عبارت از چنداول ست صولت جنگ و شیخ جهانیار و
عمر خان و با نشان فیل مهابت جنگ رحم خان و در قول خاص فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و دیگران همین شان
و فر مع کل عساکر جویاے اعدا تا اول ظهر راه پیمابود مرهته ها روبرو نیامدند و دهات اطراف را سوخته و وزر و بال ضعفا اندوخته
دور تر از ضرب توپ و تفنگ راه مے پیمودند تا آنکه به تالاب رانی متصل محب علی پور عسکر منصور در رسید اتفاقا رگهو بهوسله
مقام فرودگاه داشت و دران روز وصول مهابت جنگ تا آنجا دور از قیاس مے پنداشت میر محمد جعفر خان و شمشیر خان که
بعجلت بر سرش رسیدند رگهو مضطرب گردیده بے آنکه لشکر خود مرتب سازد بمدافعه پرداخته در محاصره افتاد افواج مرهته از
چهار سو هجوم آورده در استخلاص او یورشها آوردند جنگ عظیمی با میر جعفر خان روے داد مے گویند که بسبل انکارے شمشیر خان رگهو
خلاص یافته بدر رفت و بعد ازان مهابت جنگ باستماع ازدحام مرهته بر سر میر محمد جعفر خان به کمک او رسید و همدرین عرصه
ما که همراه عبد العلی خان بهادر باندک فاصله از شمشیر خان و میر محمد جعفر خان بودیم نیز جنگے روے داده چند کس از طرفین
مجروح و مقتول شدند عبد العلے خان با معدودے مقابل چند هزار کس استاده بود درین ضمن معدودے نثار خان مع فیل نشان
هیبت جنگ با اندک مایه جمعیت رسیده مدد عبد العلے خان گردید درین زد و خورد شام شد و مرهته ها مضطرب الاحوال پس تر
رفته اقامت نمودند و مهابت جنگ مع همراهیان در همان میدان نزول نمود خیمه مختصرے براے او برپا گردیده برای سرداران
عمده مثل صولت جنگ و هیبت جنگ و ثابت جنگ و امثال اینها سرمایه نیز میسر آمد و بنابر ظلمت شب احدے از بار بردار
خود که کجا ماند و چه بر سرش آمد آگهی نداشت و تمام شب مردم گم گشته هاے خود را نیافته در جستجوے آنها شتابان و در طلب
آنها بفریاد و فغان بودند عبد العلے خان بهادر و بنده و محمد الهیار خان بهادر برادر علاتے مهابت جنگ و اکثر روشناسان
و مقربان آنشب را در خیمه مهابت جنگ بسر برده چون صبح شد بار بردارها در صحرا افتاده امانت و مسلم یافتند چنانچه اسباب فقیر هم از
جائیکه مردم ما در عقب عبد العلے خان بهادر وقت شب فراهم بودند بقدر نیم کروه در صحرا بے نگهبان محفوظ ماند صبح بهلبانان
گاوان را برده و چند پیاده همراهش رفته آوردند و عسکر انتظام یافته چند روز دران میدان مقام شد مهابت جنگ هر روز در
میدان برآمده با مرهته مصارفت میداد و غالب آمده مرهته را خائب و خاسر بر مے گردانید اما همانجا شمشیر خان و سردار خان را
با خود منافق یافته اندکے در باطن اندیشه مند گشت چنانچه یاد دارم که روزے اندرون محل حضور نواب بیگم فقیر نشسته بود

که مهابت جنگ آمده اندک متفکر نشست و بیگم صاحبه بغمخوارے کارفرما شده مستفسر گردید در جواب فرمود که این مرتبه من ننگ ملازمان خود دگرگون مے بینم بیگم مذکور مظفر علی خان بهارے و تقی قلی خان خلف حاجی عبد الله خطاط مشهور را که در عهد عالمگیر دیوان برهانپور بود باتفاق برسالت پیش رگهو از طرف خود فرستاد تا صورت مصالحه اگر تواند شد بعرصه ظهور آرند نامبردها بوساطت میر حبیب تا به رگهو رسیده ابلاغ رسالت نمودند و رگهو که غلبه لشکر مهابت جنگ در خاطر خود مرتسم داشت مصالحه را غنیمت شمرد اما میر حبیب که با مهابت جنگ نهایت عدو بود راضی نگشته رگهو را باز داشت و دلالت بر رفتن مرشدآباد نمود سببش همانا آنکه شهامت جنگ در انجا تنها و عرصه خالی است بلکه کارے از پیش رود رگهو بمشوره میر حبیب روانه مرشدآباد گردید مهابت جنگ نیز تعاقبش گزید چون در ستیز و آویز روز اول که ناگهان روے داده انقلابے پدید آمده بود اجناس غله بغارت رفته نهایت قلت داشت آمدن تا منیر اندک بمشقت و عسرت ماکولات میسر آمد چون دریاے سوهن آب عمیق نداشت و اجناس غله در لشکر از هیچ طرف نمیرسید وجود غله کمیاب و آخرالامر نایاب شد و مهابت جنگ کنار دریاے سوهن گرفته قطع مسافت می نمود و مهته جسونت ناگر و میر غلام اشرف که هردو جامعه دار ملازم سرکار هیبت جنگ و صاحبان جرأت بوده اند در شهر عظیم آباد بنا بر کارے دو سه روز توقف نموده چون راه از تک و تاز مرهته مسدود گردید بپاس غیرت و اراده رفاقت ولی نعمت خود باتفاق همدیگر جهالت را کارفرما شده با جمعیت قلیل همراه داشتند از شهر برآمده راه صحرا برگرفتند مرهته ها در راه محاصره کرده خواستند که غارت کنند بمذلت راضی نگشته ابتدا باستعمال سیف و سنان نمودند مرهته ها که بسیار بودند جامعه داران مذکور را مع رفقا در میان گرفته مورد طعن و ضرب سیوف و هردو را نهایت مجروح نموده برخاک افگندند مهته ناگر مذکور را زخم شمشیرے که دران گیرودار رسیده بود از بیخ مقطوع گردید و اسباب هردو کس بغارت رفته عریان بحال تباه بسپاه هیبت جنگ ملحق شدند و مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده چون رگهو در رفتن مرشدآباد عجلت داشت بلاتوقف همت بتعاقبش گماشت و در منزل بهاگلپور بر نهر محقر چنپانگر مهابت جنگ زیر سایه اشجار انبه استاد و سرداران لشکر براے تعین مقامے مناسب معسکر آهسته آهسته پیشتر رفتند و فاصله بعیدے درمیان افواج و مهابت جنگ افتاد رگهو انتهاز فرصت نموده با جمعیت پنج شش هزار کس نمایان و در فرود گرفتن مهابت جنگ شتابان گشت مهابت جنگ دران وقت بکمال استقلال کارفرما گشته حواس خود راجع نموده با معدودے که مع سوار و پیاده زیاده از پانصد شش صد کس نبودند مقابل رگهو شده و مردم قلیل مذکور را مرتب نموده تا دیر مدافعه آنها نمود دوست محمد خان یکه را که نوکر نگاه داشته بود و ظاهرش با اوضاع بانکه ها شباهت داشت و روز اول ملازمت دعواے بلندے کرده بود یاد فرمود چون حاضر آمد گفت که محل اظهار آن دعوے اینجاست اگر مے تواند شاهد عدلے بر اثبات آن دعوے درین میدان بیارید او هم آنچه گفته بود بظهور رسانید و اسپ خود را پیش رانده در جمع کثیرے که مقدمة الجیش رگهو و از یکه تازان فارسان لشکرش بودند تاخت و با دو کس جمعیت شان را در هم شکست از انجمله یکے را کشت و یکے را زنده گرفته آورد درین اثنا سرداران دیگر که اندکے دورتر بودند رسیده رگهو را مع فوج او بضرب تفنگ و تیر و سنان و شمشیر در زد و خورد مغلوب ساختند چون طاقت درباخت ناچار رو بفرار نهاد و دیگر افواج او بقدر دسترس بار و بنه را غارت کرده راه فرار پیمود و شارع تمام متعارف ازان مکان چون عرصه چندان نداد که دو لشکر مخالف باهمدیگر توانند رفت رگهو ز خوف مهابت جنگ و هم بنا بر عجلت و اراده سبقت وصول بمرشدآباد راه جنگل و کوهستان پیش گرفت مهابت جنگ

براے محافظت شهر مرشدآباد و اطلاع حال بشهامت جنگ نگاشته بر ڈاک فرستاد و خود براه منازل مقرره معروفه باستعجال شتافته بعد یکروز از ورود رگهو بمرشدآباد رسید رگهو دران عرصه که مهابت جنگ نرسیده بود دهات اطراف مرشدآباد مثل چهپائی ده و باغ میر جعفر خان را آتش داده تاراج نموده بمجرد ورود مهابت جنگ تاب نیاورده بے استعمال آلات حرب با تمامے فوج خود در رفته سمت جنوبی و غربی شهر روانه گردید مهابت جنگ بعد سه چار مقام از چهپائی ده کوچ فرموده و براه خارج شهر گذشته در امانی گنج نزول نموده یکبار دیگر بر سر تالاب رانی آن طرف کٹوه محاربه قوے با رگهو نمود مشار الیه دران جنگ کمال پایدارے را کارفرما شد و بعد هلاک جمعے از همراهیان صورت فتح و ظفر در آئینه خیال خود ندیده و طاقت مقاومت مفقود یافته روے از میدان برتافت مهابت جنگ عنان از تعاقبش باز نه گرفته در پی او می تاخت رگهو و سرداران او چون بارها ضرب دست عساکر مهابت جنگ دیده و درین محاربه هم بسیارے از رفقاے او بقتل رسیده بودند علاوه آن اخبار موحشه شیوع شورش در مملکت خود شنید مضطرب گردیده میر حبیب را با دو سه هزار سوار مرهته و شش هفت هزار افغان همراهی مرتضی خان و بلند خان وغیره گذاشته در کمال یاس و ناکامے رو بدیار خود نهاد بعد ازان که خبر فرار او و بدر رفتن از حدود بنگاله بتواتر رسید و فوج مهابت جنگ را هم از اسفار متوالیه در آمد و رفت صوبه عظیم آباد و محاربات که درین عرصه مکرر روے داد ملال و کلالے در خاطرها راه یافته بود و شادے دخترزادهاے خود نیز منظور داشت بنابر جهات مذکوره و ترفیه حال سپاه و اصلاح حال بعضے از مفسدان و تیارے اسباب کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله مشاورت فرموده بنظم امور مذکوره و ترفیه حال رعیت و سپاه توجه فرموده و دوست محمد خان یکه روز بروز منظور نظر عاطفت گردیده شروع بعروج نمود و میر محمد کاظم خان هم که پیشتر در زمره اقربا و دو صد روپیه مواجب ذات داشت بسبب تقدیم رسانیدن خدمات پسندیده ترقی نموده صاحب رساله و سرداران دے از افواج گردید چون از سابق بهادری ها بظهور رسانیده مورد عنایات و الطاف بے نهایت بود دوست محمد خان بجالست شجاعت و داد و اتحاد بسیار با میر محمد کاظم خان بهم رسانیده در حروب باتفاق همدیگر بودند در راه جسارت و جرأت با بسیارے یکدیگرے بودند و یوماً فیوماً در اقتدار شان افزوده از جمله رؤساے لشکر مهابت جنگ گردیدند حق آنست که هردو بهادر بے بهادر بودند و کارها بنوعیکه باید ازین هردو بکرات و مرات بظهور رسیده مورد تحسین و آفرین دوست و دشمن گردیدند

ذکر شادی کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله و برطرفی شمشیر خان و سردار خان و اخراج آنها از مرشدآباد

قبل ازین مذکور شد که در جنگ رگهو که بر سر تالاب رانی در صوبه عظیم آباد اتفاق افتاد آثار نفاق از شمشیر خان و سردار خان اندکے بظهور رسیده موجب انزجار طبیعت مهابت جنگ و موهم ملال از سرداران مذکور گردیده بود بعد ازان نظر بعدم اعتماد بران جماعه بسبب بعضے حرکات سابقه آنها نیز محمول بر سازش و اتفاق با مرهته گردید از انجمله اینکه هنگام ورود رگهو در نواح مرشدآباد و اقامت او در اطراف بر بهوم چون برسات پایان پذیرفت و آب دهنه بهاگیرتی روے بکمی آورده پایاب گشت ورود اجناس غله که ازان طرف گنگا بر کشتیهاے آمد موقوف گشته وصول اجناس مذکوره بمرشدآباد منحصر از بهگوان گوله که شش هفت کروه از شهر فاصله دارد متعین گردید اما ازین ممر که در راه ها مرهته منتشر بود آبادے بهگوان گوله و آمدن غلات از انجا انحصار به تعیناتے سرداران معتمد مقتدر داشت بنابرین مهابت جنگ که در امانی گنج

عسکر داشت شمشیر خان و سردار خان را بنابر حفظ طرق بهگوان گوله و دفع ایذاے مرهته که مبتردد مے رسید رخصت فرمود و
دران ذمت بکرات غارت و تاراج گاوان غله وغیره بعمل آمد و مهابت جنگ اندک توجهے نموده صولت جنگ را بحفظ طرق
بهگوان گوله تعین فرموده بود و متیقن شد که دران وقت هم این مسامحه از افاغنه مذکور بپاس خاطر رگهو بود و ازین مقوله صد در حرکات
چند که دلالت بر عدم صداقت مے نمود بظهور آمدن گرفت بحدیکه مهابت جنگ متوهم گشت که افغانان مذکور داعیهٔ خدع و غدر
نسبت باو دارند و بجزم و احتیاط کوشیده در باب تیقظ و آگاهے بملازمان معتمد اشاره نمود و احتمال میرفت که تردد و سرتابی
اینها بایما و اشاره رگهو و بنابر سازش با او ست و متفحصان میگفتند که رگهو بشرط اتفاق با عطاء الله خان را نظامت عظیم آباد
و سردار خان و شمشیر خان را لک روپیه نقد و نوکرے دوازده هزار سوار وعده نموده بود و بشرط کشتن زین الدین احمد خان
هیبت جنگ و تصرف آوردن عظیم آباد دو لک روپیه نقد و فوجدارے دربهنگا علاوهٔ آن نوکرے موعود بود و خطوط رگهو
بدین مضامین رسیده اینها را از همون راه ادبار گشت و بعضے مے گویند که خود را صاحب اقتدار و لائق صدور این کار
دانسته رگهو را هم با خود متفق ساخته ارادهٔ فاسد را جازم شدند علی ای حال با آنها استعفاے نوکرے نمودند یا مهابت جنگ
از سیماے اعمال و افعال اینها آثار شرارت مشاهده کرده در شروع برسات سال پنجاه و نهم بعد یکهزار و یکصد برطرف ساخت
و درهمین عرصه که موسم برشکال بود هیبت جنگ و عبد العلی خان و حاجے احمد و جمیع منتسبان را که در عظیم آباد بودند احضار
فرموده بناے شادے کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله گذاشت حاجے احمد بنابر بعضے جهات عذر خواسته نیامد
و هیبت جنگ و عبد العلی خان مع عیال و اطفال و تبعه و لحقه حاضر آمدند و فی الحقیقة این شادے بر نهجے که باید و تکلفے
که شاید بعمل آمد ابتدا بشادے برادر اصغر یعنے اکرام الدوله نمود سببش آنکه دخترے که با سراج الدوله از بنات عطاء الله خان
منسوب بود بحسب قضا رخت هستی از دنیا دو سه سالے قبل ازین بنابر نسبت دو دختر منسوب اکرام الدوله زنده بود و مهابت جنگ
براے دلدهے و دلدارے رابعه بیگم زن عطاء الله خان که برادرزاده اش بود شادے اکرام الدوله مقدم داشت
و نزدیک بهزار خلعت در شادے اکرام الدوله و دو هزار خلعت در شادی سراج الدوله بجمیع قبائل و عشائر و رفقا و مصاحبین
و ارباب طرب عنایت فرمود و خلاع فاخره مذکوره از صد روپیه تا هزار روپیه و بعضے ازین زیاده هم قیمت داشت و بعضی
کسان را لائق بحال او جواهر هم بخشید و تا یک ماه بلکه زیاده ازان طعام ضیافت در سرکار مهابت جنگ و
شهامت جنگ دائر و سائر بود و احدے از اقاصے و ادانے در شهر باقی نماند که بکرات بهرهٔ ازین ضیافت باو نرسید
و هر حصه که باصطلاح مشهور توره گویند تخمیناً بیست و پنج روپیه خرج داشت و هزاران ازین نوع توره بالقسمت رسید و چراغان
و آتشبازے چه شرح داده آید که زمین همسر آسمان و مرشدآباد رشک افزاے ارم ذات العماد گردید در ضمن همین شادے با
صولت جنگ هم شادے یکے از بنات خود که با فخر الدین حسین خان پسر سیف خان منسوب شده بود بانصرام رسانید و پسر
سیف خان چون پدرش نهایت دولت و رفعت باعتبار قدامت امارت و عمدگے خاندان داشت بکمال تجمل و فراوانے
اسباب زینت و آرائش وارد مرشدآباد گشت و صولت جنگ هم بپاس نام دلشان که برادرزاده مهابت جنگ و امیر
هفت هزارے بود عروسے دختر خود بشدت کرّ و فر با هر دو شادے مذکور بحسب ظاهر برابر نمود قضا را دختر
مذکور روز سوم از شب کتخدائے که در هندوستان معروف به چوتهی است بلغتهٔ مرد در محل بر چیزهاے بسیار نموده انواع سخنها
مذکور مے شد از انجمله اغلب احتمال هیضه است و بعضے گمان مسموم شدن او بعداوت یکے از نسوان صولت جنگ

بنابر رشک دادن امتعه و اموال بسیار در جهیز او مے نمودند علی ای حال فخر الدین حسین خان نادان با وجود آنکه ظن غالب بود که اگر
پیمانه ذکا بهوشیارے دیگر دو دختر دیگر هم صولت جنگ باو منسوب کرده در عقد ازدواج او میداد بد گمانی بخود راه داده بنابر شبهت
او را هم مسموم نموده خواهند کشت و این وصلت توطیه و تمهید کشتن من بود و سرکن در کن بے تجربه بے رخصت عظماے
بنگاله مثل مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ گریخت و آبروے خود و آباے خود باین حماقت و شناعت
ریخت مخفے نماند که عطاء الله خان از اقرباے کار طلب خان داماد نبی اعمام شجاع الدین محمد خان شجاع الدوله بود و بعد
رفتن مهابت جنگ به نیابت صوبه عظیم آباد حاکم اکبرنگر راج محل گردید و تا برآمدن از مرشدآباد که بعد ازین مذکور خواهد شد بحکومت
آنجا مامور ماند و به منصب شش هزارے و شش هزار سوار و عطاے نوبت و پالکے جهالردار و خطاب اعز الدوله بهادر
ثابت جنگ از حضور سرفرازے یافت و مآل احوال او تقریباً عنقریب مذکور خواهد شد و سراج الدوله بعد مردن دختر
عطاء الله خان که باو منسوب بود با دختر محمد ایرج خان منسوب شد و احوال محمد ایرج خان بر سبیل اجمال آنکه جدش مصطفی قلی خان
دیوان صاحب اعتبار محمد اعظم شاه بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بود و علاوهٔ آن در زمان بودن شاهزاده مذکور در احمدآباد
گجرات خدمات عمده آن صوبه داشت او را سه پسر بود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان و شاه قلی خان و میرزا محمد تقی و هرسه
برادر خصوص اکبر قلی خان و شاه قلی خان حرمت و عزت تمام داشتند مصطفی قلی خان در زمان اعظم شاه در گذشت شاه
قلی خان را شاهزاده قبل از محاربه با بهادر شاه بچندروز خدمت توپخانه عنایت کرده بود در جنگ کشته شد و اکبر قلی خان خدمات
بهاگلپور وغیره بعد انقلاب حالات اعظم شاه بتقریبے حاصل نموده طرف عظیم آباد و بنگاله افتاد و در زمان فرخ سیر با عزاز
بسر مے برد و بعد فوتش محمد ایرج خان در زمان فرخ سیر رابطهٔ اخلاص با غیرت خان همشیرزادهٔ امیر الامرا حسین علی خان درست
داشته فارغ البال مے گذرانید و بعد کشته شدن سادات برفاقت مبارز الملک سربلند خان به گجرات رفت و مدتی
با او بود و بعد ازان ترک رفاقتش کرده به بنگاله آمد شجاع الدوله مرحوم که تعارف تام باپدرش داشت در زمرهٔ مخصوصان
منتظم گردانید و همراه علاء الدوله سرفراز خان مرحوم در جنگ مهابت جنگ پسرش کشته شد و خود مجروح گردیده مدتے
خانه نشین بود منتسبان و دودمان مهابت جنگ بتالیف او پرداخته در سرکار مهابت جنگ بعلاقه نوکرے منسلکش گردانیدند
بواسطهٔ ربط اخلاص اکثر با عطاء الله خان مے بود چون مهابت جنگ از محاسن و محامد سلسله اش اطلاع واقعے داشت پیغام
وصلت سراج الدوله با صبیهٔ او داد بعد ایجاب و قبول و انعقاد وصلت مذکور متوجه پرورش و ترفیه احوال محمد ایرج خان شده
بعضے از خدمات ملک بنگاله با فزایش رساله باو مقرر و مفوض نمود شب شادے سراج الدوله فوجها تیار داز چهاونی شمشیر خان
و سردار خان خبردار بوده مستعد و مهیا بودند تا افاغنه را اگر خدعه منظور باشد بعمل نتوانند آورد و بعد الفراغ از
شادے سراج الدوله هیبت جنگ و عبد العلی خان مع متوسلان اقبال دولت خود از مهابت جنگ رخصت یافته
از مرشدآباد نهضت نموده به عظیم آباد که مسکن و ماواے شان بود مع الخیر بدولت خانهاے خود رسیدند و بعد رخصت و
نهضت ایشان شمشیر خان و سردار خان که قریب شش هفت هزار کس همراه شان بود مبالغ تنخواه در ماهه وغیره از روے
حساب گرفته بوطن و مسکن دیرینهٔ خود که قصبهٔ دربهنگا بود روانه شدند و برمعابر مونگیر بسوارے کشتیها عبور نموده و
بوطن و مسکن دیرینهٔ خود رسیده زمانے آرمیدند قریب یکدو ماه باین حال گذشته بود که میر علی اصغر کبرے حسب الطلب
عطاء الله خان بعظیم آباد رسیده عازم مرشدآباد گردید

ذکر ورود میر علی اصغر کبرے بمرشد آباد و شروع لقار و غبار میان مهابت جنگ و عطاء الله خان و عروج و انحطاط درجات میر محمد جعفر خان قریب بهم و بناے مفسدهٔ شمشیر خان و سردار خان

میر علی اصغر از سادات سیکرے مضاف میوات و در زمرهٔ ملازمان عمدة الملک امیر خان بهادر خلف عمدة الملک صوبه دار کابل منسلک بود و پدرش میر غلام محمد نام داشت مرد بسیار عیار و نهایت هوشیار بصفت شجاعت و دلیرے موصوف و در ابتداے جوانی بخدمت یکے از درویشان رسیده بعضے از اشغال و اعمال فقرا از درویش مذکور ورزیده آخر طالب دنیا و جویاے نام و نشان گردیده دام پیرے و مریدے گسترده اکثر جاهلان ابله را بدام خود آورد و نامے بهم رسانیده در اتباع خود ملقب بکبرے گشت و معصوم العارفین لقب ثانی خود ساخت و سخنان سخیفه پیش معتقدان و ابلهان گفته اظهار عروج بمراتب معنوی بانحاے مختلف مے نمود که هیچ یک ازان اهل نوشته اعاظم اولیا را میسر نبود مردم را بدعت تحلیل و تحریم بعضے چیزها ازان عزیز نیز نا قلند چنانچه مے گویند تخم مرغ را حرام مے دانست بعضے هوشیاران که در خصوص این امر برسیده بودند مے گفت که نه حرام کرده ام و نه درین باب چیزے گفته ام الا من نمے خورم و اتباع او خرق عادات عجیبه را براے او ناقل بوده اند از انجمله آنکه روزے در چاه افتاده چون جستجو نمودند او را درمیان چاه برهوا استاده دیدند و این خبر مشتهر گشته همان جا بالفعل کس بشرف مریدیش مشرف گشتند و در ابتدا جاهل بود و یکے از طلبه علوم را با خود متفق ساخته در خلوت کتب مبادے صرف و نحو از و سمعے خواند و چند لغت عربی یاد کرده در مجالس هنگام گفتگو مذکور مے کرد اگر کسے از تحصیل علم میپرسید مے گفت بیلے در مکتب حالی با مرشد زاده هاے خود تحصیل نموده ام کنایه از آنکه علم لدنی در عوالم معنی با حسنین علیهما السلام اخذ کرده ازین مقوله گفتگو ها داشت و نیز در مجلس اگر بیگانگان حاضر باشند سخنے چند بطور اجمال نوعے مے گفت که مستمعان گمان کنند که بر قلوب ما اشراف بهم رسانیده از ضمائر و سرائر ما آگهی دارد خلاصه مرد عیارے جاه طلب و با معدودے از مردمان همراهی در خانهٔ عمدة الملک نوکر بود چون عمدة الملک کشته شد وزیر خان نامی افغان دلازاک از معتقدان او که جماعه دارے بود در رفیق عطاء الله خان بتقریب میر علی اصغر مذکور پیش عطاء الله خان نموده خان مرحوم را مشتاق او نمود عطاء الله خان بعد استیذان از مهابت جنگ مبلغے معتد به بطریق مساعده فرستاده او را با جمعیتے لایق طلبید میر مذکور اسباب تجمل خود مثل پالکی جهالر دار و آلات نوبت و دیگر لوازم امارت ازان زر آراسته و شش صد هفتصد سوار از خویش و تبار خود و بیگانگان فراهم آورده در سال شصتم از مائه دوازدهم هجرت به عظیم آباد رسید و در خارج شهر دو سه روز مقام نموده عازم مرشد آباد گردید در زمان توقف او حاجی احمد و عبد العلیخان باشتهار درویشے و کمالاتش شائق گشته هر یکے براے دیدنش رفت او هم براے باز دید بخانه حاجی احمد و عبد العلیخان بهادر در آمد نیز همان روز در خانهٔ خال خود یکبار دیده بر بعض اوضاع او مطلع گردید هیبت جنگ که ناظم عظیم آباد و داماد مهابت جنگ بود این استکبار او که براے دیدنش نیامد خوش نکرده در باطن آزرده گشت و احوال او را بمهابت جنگ نوشت و حاجی احمد نیز در تعریف و توصیفش نگاشت سید صاحب چنین و چنان در هیچ باب کمتر از مصطفی خان نیست

ذکر عروج میر محمد جعفر خان بمرتبهٔ نیابت صوبه داری کتک و نزول ازان مرتبه باندک زمانی باقتضای گردش فلک

مهابت جنگ بعد اخراج شمشیر خان و سردار خان دفیعه افواج مرهته از حدود بنگاله چون مطمح نظر داشت و آنها بطرف کتک اکثر پناه برده مے گذرانیدند و از عهد عزل عبد الرسول خان و مقید شدن راجه دولبه رام در کتک صاحب صوبه معتمد نبود خواست که میر محمد جعفر خان را با فوجے مناسب بکتک بفرستد درین خصوص مشوره چنین قرار یافت که خلعت صوبه دارے کتک بصولت جنگ مهام الدوله سعید احمد خان بهادر عنایت شود و نیابت نظامت آنجا بمیر محمد جعفر خان داده آید بنا برین خان مرحوم را بالعنایت خلعت نیابت کتک و فوجدارے میدنی پور و هجلی با بحالی علاقه بخشی گرے که از چند سال با او بود و عطایاے سرپیچ و جیغه مرصع و اسپ و فیل و شمشیر امتیاز بخشید و صولت جنگ بهادر نیز از قبل خود خلعت با جواهر مجدداً عطا فرمود و میر محمد جعفر خان بنیابت بخشی گرے خود را بمیر اسمعیل بنے عم خود داده در حضور گذاشت و سبحان سنگه نامے را از نزد خود بفوجدارے هجلی گماشت و خود با جمعیت هفت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده حسب الامر مهابت جنگ بانتظام صوبهٔ کتک و تنبیه و اخراج مرهته راهی گردید و بعد قطع منازل در جوار میدنی پور رسیده با جمعے از مردم مرهته و افغانان که دران مکان بودند جنگے نموده شکست آنها داد و مرهته مذکور فرار بطرف بالیسر نمود و خان مذکور با جمعیت مزبور وارد میدنی پور گشته این طرف رود خانه کهنسائی چهاونی لشکر را حکم داد و باندیشه آمدن افواج دیگر جرأت برفتن کتک ننمود تا آنکه خبر آمدن جانوجے پسر رگهو در نواح کتک شهرت گرفت و میر محمد خان باستماع این خبر مضطرب الاحوال بدون اذن و اطلاع مهابت جنگ از میدنی پور کوچ نموده اراده بردوان نمود و فوج هراول جانوجے سید جرأتهاے میر محمد جعفر خان دیده چند زنجیر فیل وغیره بغارت برد و خان مرحوم با آنکه شانزده هفده هزار کس از سوار و پیاده همراه داشت بدون تحقیق افواج مرهته و بے تحریک سیف و سنان راه بردوان گرفت و مهابت جنگ چون بر احوال میر محمد جعفر خان آگهی تمام داشت عطاء الله خان ثابت جنگ را مع فوج بکمک او پیشتر از خود فرستاد و میر علی اصغر کبرے بعد بر آمدن عطاء الله خان از مرشد آباد رسیده ملازمت مهابت جنگ در غیبت او که حسب الطلبش آمده بود نکرده از بیرون شهر راه لشکر خان مرحوم گرفت و بلشکر عطاء الله خان رسیده ملحق شد عطاء الله خان باظهار وزیر خان اسیر دام تزویر او پیشتر گشته بود و بعد رسیدن میر مذکور و مشاهده ابله فریبیهاے او شیفته تر گردیده باتفاق همدیگر بردوان رسیدند و ازان طرف میر محمد جعفر خان هم برگشته وارد قصبهٔ مذکوره گردید و جانوجے مع میر حبیب و افاغنه و مرهته در انجا رسیده و عرصه را از مهابت جنگ خالی دیده محاربه صعبے نمود و دران جنگ از عطاء الله خان تردد نمایان بظهور رسید خصوص میر علی اصغر کبری که نهایت صاحب جرأت و دران روز هراول عطاء الله خان بود و فوج او لوس خود همراه داشت جسارتهاے بیلے نهایت نمود مورد تحسین آشنا و بیگانه گردید عطاء الله خان باغواے میر علی اصغر کبرے عرصه را خالی دیده و خود را هم چیزے فهمیده سوداے خامے بدماغ خود پخت و قاصد آن شد که میر جعفر خان را با خود متفق ساخته هرگاه مهابت جنگ رسید با او خدعه نموده از میان بردارد چنانکه بوساطت میر علی خان که مرد بسکر سفلگی منش و نهایت مصاحب میر محمد جعفر خان بود این پیغام داد خان مرحوم هم بنابر سفاهت میلے باین کار نموده مقرر شد که بعد حصول مقصود صوبه عظیم آباد

به میر محمد جعفر خان باغد و بنگاله بعطاء الله خان میر عبد العزیز وغیره دوستان میر محمد جعفر خان برین ماجرا آگهی یافته مبالغه
را از حد بدر بردند و خان مرقوم را از آن ارادهٔ فاسد نادم ساختند و نابرده از آن رفاقت باز زده بخانهٔ خود نشست
اما مهابت جنگ استشمام آن نموده از هردو بدگمان و بجان آزرده گردید و همدرین اثنا مهابت جنگ بردوان را
مغرب خیام خود گردانید و متصل بفرودگاه عطاء الله خان و میر محمد جعفر خان رسید میر محمد جعفر خان آمده ملازمت نمود
مهابت جنگ سخنی چند بطور موعظت در تنبیه قباحت حرکت معاودت از میدنی پور که از خان مرقوم بظهور رسیده بود
بر زبان آورده رخصت انصراف بخانهٔ اش داد میر محمد جعفر خان را بمقتضای اثر کلمات مذکوره گران آمده از آمد و رفت
دربار تقاعد ورزید مهابت جنگ بنابر دلجوئی و آبروبخشی عطاء الله خان بتقریب مبارکباد فتح بخانهٔ او رفت در آنجا
میر سید علی اصغر کبری آمده ملازمت نمود اما در سلوک مهابت جنگ را هم عطاء الله خان قصور نموده حرکاتیکه شایان نوکری
و آقائی نباشد بظهور رسانید و مهابت جنگ آزرده گشته کنون خاطر خود را ظاهر نمودن صلاح ندانسته و بخانهٔ خود معاودت
فرمود و عطاء الله خان التماس نگهداشتن میر سید علی اصغر با هزار سوار نمود مهابت جنگ پیغام داد که در رسالهٔ خود با هر قدر
مردم که خواهید نگهدارید و من بر رسالهٔ شما از آن قدر که دارید نمی توانم افزود میر سید علی اصغر ازین سخن اظهار
آزردگی نموده اراده برخاستن از لشکر نمود عطاء الله خان معروض داشت که در صورت رفتن سید صاحب من هم
نمی توانم ماند مهابت جنگ جواب صاف داد که اختیار باشماست عطاء الله خان را که میر مذکور به بشارت مفوض شدن
صوبهٔ بنگاله از عالم بالا انجام او داده بود و آن سفیه ابله وعدهٔ او را از حتمیات می شمرد بلا تامل از بردوان مع میر مذکور
برخاسته راه مرشدآباد گرفت مهابت جنگ خواست که بتالیف قلب میر محمد جعفر خان پرداخته استمالت سازد بنابرین
بتقریب فاتحهٔ کسی از اقربای او که دران ایام مرده بود بخانهٔ اش رفت خان مرقوم بمشاهدهٔ شش هفت هزار
سوار مستعار با بعضی از اسباب امارت همراه خود پندار غلطی بخویشتن راه داده در مراتب استقبال و مشایعت و
عرض مطالب حفظ مراتب را ملحوظ نداشت و حرکاتی چند که لائق بحال او نبود بظهور رسانید مهابت جنگ آثار
سفاهت و تنگ ظرفی از ناصیهٔ احوال او دریافته بخانهٔ خود معاودت فرمود و بهانهٔ محاسبه بهلی سبحان سنگه را که
نائب خان مرقوم و باو در مقام غدر بود طلب داشت میر محمد جعفر خان در فرستادن او عدول حکم نموده جواب داد که بردن
او با سر من وابسته است مهابت جنگ ازین جواب دور از صواب برآشفته سید محمد یساول را با چند نفر
فرستاد که سبحان را همراه خود در نقاد قهراً بیارد مشار الیه که غلظتی و خشونتی در مزاج داشت حضور میر محمد جعفر خان رفته و چند
کلمهٔ درشت گفته دست سبحان سنگه را گرفته همراه خود آورد و مهابت جنگ بنابر مصلحت فوجداری هجلی به سبحان سنگه
و بخشیگری بنور الله بیگ خان برادر فقیر الله بیگ خان تغیری میر محمد جعفر خان داده رسالهٔ میر محمد جعفر خان را برطرف
نمود و فرمان داد که هر که نوکری خواهد در سررشتهٔ حضور در رسالهٔ سراج الدوله آمده نوکری کند بمجرد این عزل و نصب دفعتاً
برطرفی رساله تفرقه در مردم همراهی میر محمد جعفر خان روی داده چندان کسی باو نماند و دود نخوتیکه در دماغش
پیچیده بود فرو نشست ناچار بانفعال و اضطرار او هم راه بنگاله گرفته بشهامت جنگ پیوست دران عرصه
فقیر هم از عظیم آباد به مرشدآباد آمده در دربار شهامت جنگ آمد و رفت داشت که این سوانح روی نمود و مهابت جنگ
باستماع خبر وصول جانوجی در قرب جوار لشکر با افواج بحر امواج بمقابلهٔ افواج مرهته و دافعهٔ شتافت و بعد از طی

اندک مسافت محاربه با جانوجی و میر حبیب روی داد و دلاوران همراه مهابت جنگ برمی سهام و ضرب حسام خون آشام
و شلک برق انداز آتشبار دود از نهاد و دمار فوج دکهن برآورده بسیاری از مرهته ها را بخاک هلاک انداختند جانوجی
بمشاهدهٔ این حال شکسته بال گردیده بقصد تاخت و تاراج مرشدآباد دوید مهابت جنگ باستماع این خبر در تعاقبش کمال
استعجال نموده فرصت نداد که آن گروه انبوه ضرری به سکنهٔ شهر توانند رسانید جانوجی که ضرب دست اسلامیان در نظر
داشت در حوالی مرشدآباد حرکت مذبوحی نموده خائب و خاسر راه میدنی پور گرفت و مهابت جنگ هم در تعاقبش
دویده هیچ جا توقف نورزید اما جانوجی ببکر و بی از باد و غبار مستعار گرفته جای مقابله ننمود مهابت جنگ نظر بر قرب برشکال
به مرشدآباد معاودت فرمود و در اثنای راه متواتر احکام اخراج میر سید علی اصغر کبری بشهامت جنگ فرستاد شهامت جنگ
بپاس خاطر عطاء الله خان مسامحه می کرد مهابت جنگ چون نزدیک رسید بشهامت جنگ بهادر رقعه در کمال تاکید نوشته
قلمی فرمود که رحم خان برای همین کار بسر داد اگر آن عزیز برآمده باشد بهتر والا رحم خان بجبر و عنف او را برآورده داخل جهاونی
خود خواهد شد عطاء الله خان با این خبر که شهامت جنگ رقعه را بجنسه فرستاده بود مضطرب گشته میر علی اصغر کبری را طلبداشت
در رعایت های لائق نموده مرخص فرمود و آن عزیز بی تمیز بر کاغذی وعدهٔ فریبی نوشته به عطاء الله خان داد که بعد
انقضای اینقدر مدت شما بر مسند ایالت بنگاله متمکن خواهید شد بعد از رقت بسیار و تاسف بی شمار عطاء الله خان
میر مذکور را بجمیع الباب مشایعت نموده رخصت فرمود و میر سراسر تیز دیر با دل خسته و خاطر شکسته رخت سفر بربسته راه وطن
گرفت و قطع منازل نموده چون بعظیم آباد رسید هیبت جنگ که از و آزرده خاطر بود ممانعت از دخول شهر نموده فرمود که
چنانچه از بیرون شهر مرشدآباد رفته بود الحال هم از همان راه بوطن خود برود چون در برسات از شدت سیلاب جله راه ها
مسدود و عبور و مرور منحصر از رستهٔ بازار شهر است میر بیچاره غریق گرداب حیرت گردیده ندانست چه کند آخر الامر بسعی
والتماس مهدی نثار خان و عبد العلی خان پروانگی مرور از رستهٔ بازار شهر یافته بیرون شهر رفته منزل نمود و همین قسم
بر دریای سوهن پهلوان سنگه حسب الایمای هیبت جنگ طرف مقابل آمده بارادهٔ تاراج لشکرش اقامت نمود و میر علی اصغر
کبری مضطرب گردیده باز بمهدی نثار خان و عبد العلی خان و حاجی احمد نگاشت و این هر سه کس نهایت مبالغه در خدمت
هیبت جنگ نموده پروانگی درگذشتن از اضرار او گرفته پهلوان سنگه را حکم برخاستن از مقابل او و دادن کشتیها
بنابر عبور دریای سوهن نویسانیدند و مهدی نثار خان و عبد العلی خان مرکوز خاطر هیبت جنگ دریافته مردمان خود را برای
تسلی و حمایت میر مذکور فرستادند تا از حدود صوبهٔ عظیم آباد بعافیت گذرانیدند بعد مرور دو سه ماه ازین معامله که برسات
اختتام یافت و هیبت جنگ بمشاهدهٔ دولت برادران خود و رفقای مهابت جنگ که در شادی سراج الدوله و اکرام الدوله
پسران خویش دریافته بود عازم آن گشت که اقتدار فوج بهم رسانیده مثل مصطفی خان در مملکت بنگاله و خانهٔ عم و پدر زن
خود محیط و مسلط باید شد و دیگران را محکوم و مطیع خود بلطائف الحیل باید داشت بنابرین در اوائل زمستان که مهابت جنگ
به قصد تنبیه و استیصال مرهته ها که در میدنی پور اقامت داشتند از مرشدآباد برآمده با مانی گنج معسکر ساخته بود
درین مکان میر ابو المعالی که سابق برین خانسامانی برهان الملک داشت و درینولا بعزت تمام پیش هیبت جنگ بسر می برد
برسالت و سفارت هیبت جنگ رسید و بملازمت مهابت جنگ فائز گشته تبلیغ رسالت نمود خلاصهٔ پیغام آنکه شمشیر خان و
سردار خان که بعد برطرفی باعتبار توطن قدیم در دربهنگه اقامت گرفته اند و جمع کثیری از افاغنه همراه دارند اخراج این فرقه

خالی از تعذر نیست و بودن اینهاے علاقه نوکرے درین دیار موجب مفاسد درین صورت ملتمس آنکه اگر ارشاد شود سرداران مذکور
را با جمعیت سه هزار سوار نوکر نگهدارم لیکن چون جائداد تنخواه این سپاه درین صوبه گنجایش ندارد و مقدور کمترین نیست وجه مشاهره
این جمع از سرکار مرحمت شود مهابت جنگ اگرچه ابتدا از استکاف ازین امر فرمود آخر الامر بپاس خاطر هیبت جنگ و به وجوه
معقولے چند که در صورت عدم قبول مفاسد ش را حالی مهابت جنگ ساخته بود قبول نمود و میر مشار الیه مقتضے المرام معاودت
نموده از پذیراے مدعا هیبت جنگ آگهی داد و بعد رسیدن میر مذکور احترام الدوله بهادر هیبت جنگ باستماله افغانان مذکور
کوشیده استدعاے ملازمت آنها نمود و پیغام نوکرے فرستاد آقا عظیماے مرحوم و تقی قلی خان مرحوم و محمد عسکر خان مرحوم واسطه
جواب و سوال گردیده آنها بهر صورت مطمئن نمودند چون آنها هم قاصد امرے عظیم بودند قبول نموده خواهان عهد و پیمان با ایمان
غلاظ و شداد گردیدند و حسب المدعاے شان به عمل آمده نوکرے منقح شد او اخر ذی الحجه از دربهنگه شمشیر خان و مراد شیر خان
همشیر زاده او و سردار خان و بخشی بهیلیه روانه گردیده در ایام عاشورا شروع سال شصت و یکم از مایه دوازدهم آن طرف
گنگا رسیده فرود آمدند و آمد شد مردم از طرف هیبت جنگ نزد آنها گرم بود آنها خوف خود را از ملازمت آمد و رفت در بار زبان
اندیشه خدع که از مهابت جنگ و هیبت جنگ در باره عبد الکریم افغان و روشن خان بظهور رسیده بود ظاهر مے نمودند
و هیبت جنگ ازاله وسواس و هراس آنها بانواع مختلفه و انحاے متشتته مے فرمود تا آنکه روزے بنابر اظهار
اطمینان خاطر خود از انها و رام کردن شان بدون اطلاع بر رفقا و همدمان بر کشتی خاصه که باصطلاح پرنده مے گویند مع پسر
کوچک خود میرزا مهدے و سید علے خان برادر دستے فقیر که بداماد پیش گرفته بود و محمد عسکر خان سوار شده بے خبر از همه
کس تنها عبور نموده بخیمه شمشیر خان که بر لب دریا داشت رفته نزول نمود و شمشیر خان تا لب آب استقبال نموده رسم سلام
بجا آورده نذر بتقدیم رسانیده در خیمه خود برده بر مسند نشانده و خود با ادب ایستاد چون هیبت جنگ به مبالغه حکم به نشستن
فرمود نشست و مراد شیر خان و دیگران آمده سلام داز دحام نمودند و نذر گذرانیده مراد شیر خان شمشیر خان در دست مستعد
بیک دیا نشست افاغنه در زبان پشتو که دا رند از شمشیر خان اذن کشتن او درخواستند اما او در گفتگو با آنها و ممانعت در ان
زبان و هم بزبان هندے مناسب وقت رد آن به صلاح ندانسته به بهانه خاریدن ریش سر خود را بطور ممانعت بشدت
جنبانید سید علے خان این ماجرا بچشم خود دیده پیش فقیر بعد سانحه مذکور که بنده از شاهجهان آباد برگشته بود نقل مے نمود لیکن
هیبت جنگ براین استیذان و منع مطلع نگردید و قضا چشم او را پوشید شمشیر خان فیل و اسپها موافق ضابطه در
نذر کشید و از نذر گذرانیدن هیبت جنگ عذر خواهے نموده نگرفت و دلدارے و اطمینان خاطر او نموده برگشت و بر دانگی
عبور داد عمله میر بحر کشتیها حاضر آوردند و عبور افاغنه در باغ جعفر خان شروع گشت اول سردار خان مع همراهیان خود
عبور نمود و هیبت جنگ همان قسم تنها بر پالکے سوار شده بیرون کتره نجم الدین رفته نشست سردار خان با همراهیان خود
آمده مجرا و ملازمت نمود مشهور است که او درین دغا شرکت و اطلاع نداشت چنانچه خود پیش شاه محمد امین و شاه رستم علی
که دران وقت از مشاهیر درویشان و ظاهر و باطن ایشان یکسان بود و کیفیتے از انشاء معنوے داشتند بقسم ظاهر مے نمود
که من از عملیه این هر دو سفله یعنے شمشیر خان و مراد شیر خان نمودند آگهے ندارم و الا از رفاقت شان سر باز مے زدم
اکنون ناچارم چه کسے این سخن مرا باور نه کرده اگر ترک رفاقت نمایم نسبت جبن و نامردے بمن خواهند نمود بنا برین
بپاس آبروے مے قوم افغانے شریکم اما از معتمدے مسموع گشته که مے گفت که این خبر از اسرار هر دو سردار است

چون مقدر نبود بظهور نرسید که هر یکے ازین هر دو در باطن این اراده داشتند که بعد الفراغ از قتل هیبت جنگ کار دیگرے تمام
کند و بالفراد خود مالک ملک و دولت باشد و العلم عند الله تعالے القصه در عشره اواخر ماه محرم شروع سال شصت و یکم از
مایه دوازدهم هجرت ملازمت آنها و آمدن بخانه هیبت جنگ معین گشت درین ایام عم راقم مهدے نثار خان که نهایت
معتمد الیه هیبت جنگ و سرمایه استظهار او در چنین احیان بود بخدمت پرگنه سرس کتنه و تنبیه و گوشمال بشن سنگه زمیندار آنجا
مامور گشته اکثر سرداران معتمد کار آمدنے مثل خادم حسن خان و احمد خان قریشے و امثال آنها مع راجه سندر سنگه زمیندار تکاری
تعین او بوده در حضور حاضر نبودند و اکثرے که حاضر بودند ممنوع شدند که کسے از فرقه سپاه روز ملازمت شمشیر خان و سردار خان
حاضر نشود و چوبداران خانه بخانه جماعه داران و رساله داران گردیده حکم حاضر نشدن دران روز رسانیده آمدند و این
بنابر تکمیل اطمینان آنها بود و فے الحقیقة طمع در بعضے عظائم امور و قضا که بر عکس آن جارے شده بود چشم هیبت جنگ را کور
ساخت و الا آن عزیز در هوشیارے و مآل اندیشے هر چند مقلد مهابت جنگ بود اما گویا گوے سبقت در معاملات دنیا
از وے ربوده قدمے چند پیشتر رفته بود و فقیر چار روز قبل ازین سانحه باراده ملاقات والد عازم بریلے و غیره محالات که خدمات
آنجا از طرف غازے الدین خان فیروز جنگ خلف آصفجاه داشت گشته دو سه منزل پیشتر رفته بود و بحسب اتفاق از غرائب
امور آنکه روزے که هیبت جنگ کشته شد همان روز وقت عصر فقیر بے آنکه قائل را نه بیند شنید که کسے مے گوید که شمشیر خان
هیبت جنگ را کشت و روز دوم از استماع در منزل مٹهی مضافات پرگنه غازے پور مجروحان چند از پرگنه بهوجپور که ملازمان
عامل آنجا بودند رسیده خبر کشته شدن هیبت جنگ و غارت شدن فوجدار سرکار شاه آباد از دست زمینداران آنجا بنابر
برهمے عمل ظهور و شیوع یافت

ذکر کشته شدن هیبت جنگ و انتقال او ازین جهان تاریک و تنگ

اما کیفیت کشته شدن هیبت جنگ مرحوم آنکه یک روز قبل از ملازمت شمشیر خان سردار خان مع رفقاے خود آمده ملازمت
هیبت جنگ نمود و موافق دستور بیڑه هاے پان تسلی گرفته بخیمه هاے خود رفت روز دیگر بطور روز اول هیبت جنگ در چهل ستون
نو ساخته خود اول روز بر آمده بر مسند نشست و محمد عسکر خان که ندیم و واسطه جواب و سوال با افاغنه مذکور بود و میر مرتضے و میر بدر الدین
و مرلیدهر هرکاره و رمضانے تحویلدار سلاح خانه که اصلش قصاب بود و ستیارام مشرف توپخانه دستے که پیشکارے
خادم حسین خان داشت با چند نفر خدمتگار حاضر و چوبداران و چیله ها بدستور دربار بجاے خود بنابر توزک استاده و میر
عبد الله صفوے نسب که از اعیان زادهاے عظیم آباد و صاحب اندک زمین و املاک موروثے بود و شاه بندگی از پیرزادهای
شهر قریب باغ جعفر خان ساکن و مجاور آستانه قدم شریف خانه خود بود و ازین قبیل دو سه شیخت پیشه اکابر وضع برای مجرا حاضر آمده
مصاحب بودند و محمد عسکر خان مع مهتاب راے کهترے زاده که رفیق بر زرده او بود در پشت سر هیبت جنگ متصل مسند نشسته اند هم سلاح
و یراقے نداشت واحدے از مذکورین شمشیرے در دست بلکه اکثرے مثل میر مرتضے و میر بدر الدین و محمد عسکر خان و مرلیدهر هرکاره کارد
هم در کمر نبند نداشتند مگر رمضانی مذکور سیف هیبت جنگ موافق ضابطه در دست گرفته استاده بود و راجه رام نرائن دیوان و بعضی متصدیان
عمله دیوانے و سه چار نفر منشے در منشی خانه تخمینا بقدر پنجاه گز دو ر از چهل ستون به طرف شرقیش نشسته بودند و عنایت یاب خان
که پیشتر خانسامان والد فقیر و دران زمان ملازم هیبت جنگ بود و میر سامانے خانه اش داشت نیز حاضر بود اول بهیلیه

تخمیناً مع هزار کس تارے کم و بیش با بندوقهاے تیر و فتیله هاے روشن آمده از دور سلام به آداب بجا آورده پیشتر آمد و با عدد دو
از روشناسان همراهے خود ملازمت نموده نذرها گذرانید و تفنگچیان همراهش به طرف دست راست عمارت چهل ستون که راه طرف محلسرا
بود به هیئت مجموعے توقف نمود بعد ازان مرادشیر خان نام با پانصد کس افغان مسلح و مکمل معتبر رسیده از دور آداب بندگی و خداوندی
سلام نموده بهیأت مجموعے پیش آمد و در عمارت چهل ستون ازدحام روے داد هر یکے نذر ملازمت میگذرانید و مرادشیر خان روبرو استاده
نام و نشان هر افغان معروض داشت و هیبت جنگ استفساری نمود که شمشیر خان کے می آید او و هرکاره ها التماس می نمودند که سوار شده
در راه است عنقریب ادراک عزت حضور مینماید تا آنکه شمشیر خان نزدیک به چبوتره کوتوالے که بر دروازه قلعه پخته بادشاهی و از دروازه
چهل ستون به فاصله دو تیرانداز است بر پالکے خود سوار در رسید و افغانان بجمعیه که کمتر از سه چهار هزار نبوده اند همراه پالکے او پیاده پا
دامن به کمرها درزده با سلاح و یراق شمشیر خان را در دور خود گرفته بتانے و تامل مے آمدند از دروازه چهل ستون تا دروازه
مشرقے حصار شهر رسته بازار پر از ان اشرار بود چون خبر ورود شمشیر خان تا بجاے مذکور رسید مرادشیر خان افغانان
همراهے را گفت که برخاسته رخصت شوید و پان بگیرید تا شمشیر خان مع همراهیان خود آمده ملازمت کند افغانان برخاسته بر سر
هیبت جنگ ازدحام نموده پان مے گرفتند تا نوبت بعبد الرشید خان رسید چون با همدیگر موعود بود که سبقت او خواهد نمود
لرزه بر اندامش افتاده دستش مے لرزید هیبت جنگ که پان بدست او داد بنا بر لرزه که داشت پان از دستش
افتاد هیبت جنگ متبسم شده گفت که پان قسمت شما افتاد دیگر بگیرید و متوجه طرف پاندان گشت لغزش پا این بود که رشید
نارشید کتارے از کمر کشیده بر سینه هیبت جنگ زد اما چون دستش لرزان بود کارے نه کرد و محمد عسکر خان مقارن
این حال فریاد کرد که هان و هان این چه نمک حرامی است درین گرمی هیبت جنگ نظر بالا کرد و این حالت دیده دست بقبضه
شمشیرے که روبرو داشت دراز ساخت مراد شیر خان تیغه که در دست داشت کشیده چنان به قوت زد که از شانه هیبت جنگ
گذشته تا بهیگاه حمائل ببرید و هیبت جنگ مرده بر تکیه مسند افتاد و آن شقی یا دیگرے سرش را بریده و پاے راستش
را بریده بر سینه اش گذاشت و بزعم خود این را علامتے مے پنداشتند که خون خواهانش را بدرود هوش و حواس
ازین عمل پیش آمده تدبیرے درست نخواهند نمود میر مرتضی دویده به گمان زندگے او خود را سپر وار بر پیکرش انداخت
و ریزه ریزه شد و محمد عسکر خان شمشیر هیبت جنگ را کشید و دستی بقدر طاقت جنبانیده مقتول افتاد و مهتاب راے که همراهش
بود زخم شمشیرے به طرف شقیقه راست یا چپ برداشته سر لاش عسکر خان را بر زانوے خود گرفته همانجا نشست و همراه
لاشش برخاست بادشاه نواز خان نام منصبدارے کهنه هم که از مشاهیر مردم عظیم آباد و در عهد نظامت فخر الدوله
برادر روشن الدوله آبرو و اقتدارے داشت درین ایام تقربے با هیبت جنگ بهم رسانیده امیدوار ارتقا
به معارج دنیا بود درین کشش و کوشش مقتول گشته ره نورد عرصه عقبی گردید و رمضانے داروغه سلاح خانه به سیفے
که بطور عهده در دست گرفته استاده بود و سیتارام مشرف توپخانه دستی شمشیر دیگرے را بدست آورده داد دلاوری
و پاس نمکخوارگے داده بقدر تاب و توان خود با هزاران افاغنه جنگیده سرخ رو بعالم آخرت شتافتند مرلید هر و میر بدر الدین
مقطوع الید از ان معرکه بدر رفتند راجه رام نارائن و دیگر متصدیان بعضے مجروح و بعضے غیر مجروح باراج شده بر آمدند
میر عبد الله نیز صحیح و سالم بدادن شال بالاے دوش و کمربند و کتارے راه استخلاص جست شاه بندگی نیز براه آخرت
قدم نهاد و از باقی ماندگان هر کس بطورے که دانست و توانست بدر رفت چون این غلغله بلند و مردم را سکته حیرت
حاصل

عارض گشت حجاب و دربانان دولتسراے امارت راه گریز گرفته بخانه هاے خود رفتند سید علی خان که در مکتب مهیاے
رفتن حضور هیبت جنگ حسب الطلب او بود و استادان و اتالیقان اراده همراهیش داشتند با استماع این خبر وحشت نا
سید علی خان را در درون حرم سراے هیبت جنگ افگندند و خود با متفرق شدند و آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مادر سراج الدوله
زن هیبت جنگ دروازه ها را بسته آئینه حیرت بود اما سید علے خان را از بامهاے خانه خود که اتصال به بامهاے خانه شهامت جنگ
داشت بدر کرده گفت بهر نحو یکه دانی و توانے خود را بخانه خالوے خود عبد العلی خان برسان عبد العلی خان دران وقت
بخانه شیخ عبد الرسول بلگرامے که از جماعه داران مشهور و خواهرزاده شیخ الهیار بلگرامی سربلند خانے بود از مهابت جنگ مرخص
شده به وطن خود مے رفت براے تودیع او رفته نشسته بود سید علی خان برادر فقیر دران وقت چون طفل بود مضطرب الاحوال
استاده نمی توانست که بطرفے راهے برد بنا بر افضال الهی بهم رسیده او را شناخت و ترحم کرده دستار زرتارے را
از سرش دور افگند و کهنه چادرے بر دوشش انداخته همراه خود از راه لب دریا تا بخانه عبد العلی خان رسانید و منت و احسان بر
پدر و مادر و جمیع اخوان و اقاربش گذاشت شمشیر خان سلمے چند دران مکان پائیده حیات خان را که بهانه ملاقات حاجی احمد
فرستاده بود حکم بگرفته آوردنش نمود حاجے به استماع این خبر مضطرب و متحیر گردیده خیال راه بخت اما به طمع زر و نسوان
راه بدر شدن نیافت و الا اگر بر اسپے سوار شده بیرون مے رفت ممکن بود که خود را نزد راجه سندر سنگه یا به طرفے
تواند کشید طمع و تقدیر دامنگیر او گشته نه گذاشت تا آنکه طالبان بدرش رسیده جستجو آغاز نهادند و او از دیوارے یا رخنه
بدر رفته در خانه حائکی یا اسکافے پنهان گشته آخر بدست آمد و تا هفده روز یا کم و بیش مقید و بانواع سیاست مبتلا بود
و زرهاے مدفون او را از تحت قدم شریفے که در خانه خود بنا نهاده بود بر آورده بردند و دیگر زر و جواهر مبرد و تعزیرات
موفور اقرار کنانیده بر مے آوردند و مے گرفتند تا آنکه مے گویند قریب شصت هفتاد لک روپیه و اشرفے و جواهر
علاوه آن از خانه اش بتحصیل افاغنه درآمد و از اموال زین الدین احمد خان مرحوم آنچه اشتهار دارد قریب سه لک روپیه نقد
بر آمد و از بعضے کسان بسیار کمتر که عددش زیاده از پنج هزار نبود مسموع گشته والله اعلم بالمعلومات بعد ازان که رحلت
حاجے اتفاق افتاد بر لب دریا متصل محله بیل پور چند قدم پیشتر از باغ جعفر خان بنوعے که مقدر بود مدفون گشت بعد از قتل
زین الدین احمد خان مرحوم و اسیر شدن حاجے احمد شمشیر خان بر هر دو خانها چوکے نشانیده خود به باغ
جعفر خان رفته اقامت ورزید و در شهر مراد شیر خان را گذاشت و به قصد محاربه مهابت جنگ افتاده دست
بذل و احسان بر فوج خاصه بر جماعه افغان کشاد و در تمام باطراف و اکناف فرستاده او بوس خود را از هر سو
طلبید بسبب تقدیر دران سال افغان مثل حشرات الارض از زمین مے روئید چنانچه احمد ابدالے از قندهار
و هرات به طرف شاهجهان آباد لشکر کشید و علے محمد روهیله بعد چندے درهمان هنگامه آمد آمد ابدالے سهرند را
گذاشته از راه سهارن پور بوریه خود را به بریلے رسانید و آشوبے عظیم در تمام هند بهم رسید القصه هر روزے
پنج شش بار صداے نقاره به گوش مردم عظیم آباد رسیده بعد استفسار معلوم میشد که فلان افغان به این قدر جمعیت
از فلان جا بر فاقت شمشیر خان و سردار خان آمده و عمله داران شمشیر خان و بخشے بهیلیه دست تطاول به سکنه شهر
دراز کرده کم کسے از دست برد تاراج و غارت و بے عزتے آنجماعه محفوظ ماند عبد العلی خان تمام روز در خانه شیخ
عبد الرسول مذکور گذرانیده شب بخانه خود رفت دران وقت کشتیهاے خانه ایشان جاے باربردار مع ملا حان

وکشتی خاصه سوارے که عبارت از بجره باشد موجود و مهیا بود سردار ملاحان عرض کرد که درین وقت شهر مثل عرصهٔ قیامت است و امرا فاغنه انتظام نیافته اگر بر کشتی مع مخصوصان و احمال و اثقال ممتنع الانفکاک سوار شوند بے اندیشه بر مے توانیم برد تا شب بیشتر از سی کروه مے رویم دیگر کسے بما نمی رسد الحق صلاح خوبے بود مقدرات نگذاشت که بعمل آید بعضے کسان خیالات دور از کار و اندیشه هاے غیر صواب نموده در مهلکهٔ عظیمه انگندند بعد چند روز مراد شیر خان چون مشید الارکان گشت یکے را فرستاده عبد العلی خان را پیغام آمدن برائے ملاقات فرستاد و عبد العلی خان به طوریکه سوارئیش معمول بود که بر دد به پالکی خود با چند سوار و پیاده رفت هرگاه به دروازه رسید بعضے از خواص مراد شیر خان برفق و مدارا التماس بیرون ماندن رفقا و رفتن بدون یراق نمود عبد العلی خان به گمان آنکه اگر بدے با من منظور داشت با وجود قدرت این قسم چرا مے طلبید برفق گفته او عمل نموده بدون یراق با دو سه خدمتگار اندرون رفت و آن بدعهد اسباب بیرونی را به تصرف اتباع خود داده عبد العلی خان را بر پالکی خود مع معتمدان پیش شمشیر خان فرستاد شمشیر خان به مجرد استماع این خبر برهنه پا دویده در صحن خیمه خود دریافت و عذر خواهے زیاده از حد نموده بعزت و احترام بر پالکے خود نشانیده بخانه اش باز فرستاد و دو سه کس را بر دروازه برائے محافظت نشانید بعد چندے که مردم عبد العلی خان سخنان پریشان گفتن آغاز نهادند و خبر اراده مهابت جنگ به این طرف اشتهار یافت بتوهم بیجا باز طلبیده در خیمه مقید داشت و بسعی مراد شیر خان و پسر مصطفی خان فرمان بکشتنش داد چنانچه ملازمان او خان مرقوم را حسب الامر برکشتی سوار کرده آن طرف دریا برده بامر مامور مستعد شدند و عبد العلی خان مع رفیق خود حیدر رلو از خان مهلت غسل و دو رکعت نماز خواسته بآن مشغول بودند که درین اثنا حکم ممانعت رسید و هر دو کس را برگردانیدند شاه صادق باعث این استخلاص و ضامن افعال عبد العلی خان گردیده بخانه اش آورد و معهود آنکه اگر هنگامه مهابت جنگ روے نماید عبد العلی خان از جاے خود نجنبد و مصدر فسادے و امرے درین خصوص نگردد و مهدے نثار خان که با زمیندار سرس کثنه حسب الامر هیبت جنگ کار شها نموده اخراج کرده بود وقت رسیدن خبر هیبت جنگ زمیندار و اتباعش بر او هجوم آوردند خان مرقوم با زریکه همراه داشت مع معدودے از رفقا باستقلال برآمده خود را به رهتاس رسانید علے قلی خان قلعه دار آنجا به حسن خلق و مهمان نوازے پیش آمده بر قلعه جاے داد و خانه فقیر که عبارت از خانه والد است از صدمات تاراج و غارت افاغنه حق تعالی باین تقریب محفوظ داشت که اول یکے از جماعه داران بهیلیه لازم والد که دران وقت همراه نجشی بهیلیه بود محافظت درهاے حرم سرا و دیوان خانه نمود و بعد ازان روز دوم نجتاور خان که نهایت مقرب الدوله شمشیر خان و احسان والد بر او این قسم ثابت بود که او قرضے از والد داشت و والد وقت رفتن از عظیم آباد کاغذ تمسکات ده دوازده هزار روپیه را چاک نموده زر مذکور با و بخشید و همین قسم شیخ محمد صلاح لکهنوے وکالے خان بلیمین که هر یکے زیر بار احسانش بوده اند در محافظت کوشیدند قبل ازین سانحه نجتاور خان از شمشیر خان عهد گرفته بود که حویلے سید هدایت علیخان بمن باید بخشید و وقت تسلط ازان خانه تعرضے نباید کرد و الامن بر راز شما و دولتخواهان هیبت جنگ را آگے خواهم داد چون شمشیر خان با او خسد ادادند بجهت اختصاص نسبے داشت قبول نموده با نجتاور خان عهد و میثاق موکد بقسم غوث الاعظم نموده بود ازین جهت نجتاور خان مع شیخ محمد صلاح وکالے خان روز و شب در دیوان خانه بوده آمد و رفت بدرباره مے نمودند و اگر کسے محرک فتنه گشته اراده بدے مے نمود رفقا

خود را که دو سه هزار کس بوده اند جمع کرده مستعد مقاتله مے شدند باین صورت حق تعالی آن مکان را از چنین حادثهٔ عظیمه در امان خود محفوظ و مصئون نگهداشت و جسد هیبت جنگ را سید محمد اصفهانے که پدر زن میر حیدر علے کوتوال شهر و داماد میرزا داراب مرحوم بود بالتماس میر حیدر علے برداشته آورد و جزوے از سر صاحب افسرا که بر سر دروازه از صدمات پایماله محفوظ مانده افتاده بود و نیز بهم رسانیده کفنے که از کربلاے معلے آورده بود داده در زمینے که الحال معروف به مقبره هیبت جنگ در محله بیگم پوره از محلات عظیم آباد است و زر خرید هیبت جنگ مرحوم بود دفن نمود و شمشیر خان و نامراد سراسر عناد چون خبر حرکت مهابت جنگ از مرشد آباد شنیدند بے حیائی را کار فرما شده زن و دختر احترام الدوله را با پسر کوچک او میرزا مهدے نام بر رته بے ستر و غلاف سوار کرده از رسته بازار عظیم آباد عریان و در نظر مردم نمایان به لشکرگاه خود بردند و مورد لعن و طعن موافق و مخالف گشتند و در چند روزه اقتدار مستعار وزر و وبال خلائق به دوش خود مرتب برداشتند که غیر از نویسندگان اعمال دیگرے را مجال تحریر و تسطیر آن نیست و قریب به چهل هزار سوار و اندکے کمتر ازین پیاده که آن هم اکثرے افاغنه بودند بهم رسانیده و مرهٹه را که با خود از مدتها بر اسلات و ارسال سفرا متفق نموده بودند نیز یکدل گردانیده و تمام توپ خانه عظیم آباد را با سرانجامش مهیا عازم حرب مهابت جنگ گردیدند

ذکر رسیدن خبر وحشت اثر کشته شدن احترام الدوله بهادر هیبت جنگ بمهابت جنگ و استعداد نمودنش بجنگ افاغنه و آمدن لعظیم آباد و ظفر یافتن بر شمشیر خان و میر حبیب وغیره معاندان بتائید ایزد منان

زمانیکه مهابت جنگ بداعیه حرب و تنبیه میر حبیب و جانوجے مرهٹه از مرشد آباد برآمده اواسط زمستان در امانے گنج خیمه داشت خبر این حادثهٔ عظیمے و سانحه کبرے رسید اگرچه باعتبار تسلط چنین مخالفان قوے چنگ که صاحب ادنوس و با مرهٹه متفق بودند و چنین فرزند که چشم و چراغ خاندان بنا بر رشادت در امور ریاست با خود همسر و همشان مے پنداشت به قتل رسید و برادر و دختر و دختر زاده بالقید و ذل اسیرے گرفتار شدند و صوبه عظیم آباد از تصرف بدر رفته بدست مخالفان افتاد و اکثر فوجش افغان بود نهایت اضطراب و تشویشات عارض مزاج مهابت جنگ با ملنا گردید لیکن در ظاهر احوال اصلاً و قطعاً سر رشته صبر و قرار و عزت و وقار را از دست نداده در کمال استقلال به احضار تمامی رؤسای فوج از صغار و کبار فرمان داد بعد حضور و جلوس آنها سر حقهٔ راز بر کشود و فرمود که صاحبان سنگ آمده سخت آمد فرزند رشید من کشته شد و برادر و فرزندان من بذل اسیرے گرفتار آمدند بعد سنوح چنین حوادث زندگے ناگوار و غیر از کشتن و کشته شدن چاره کار ندارم اراده هاے شما چیست و یار و یاور من درین امر از رفقا و مخلصان کیست همه ها متفق اللفظ معروض داشتند که ما مطیع و منقاد و تابع حکم و ارشاد بعد استماع جواب ملازمان فرمود که چون حقوق رفاقت شما از سالها بر من است هر که داعیه رفاقت و اعانت من داشته باشد من هم جان و مال خود را از و مضائقه نه خواهم داشت و هر کرا رغبت نه باشد متعرض احوال او نیستم چه هرگاه موت را بر چنین حیات ترجیح داده باشم برائے مردن مینے در کار نیست قاطبهٔ حاضران همه یکزبان بعرض رسانیدند که بندگان حقوق سابقه

نکوار گے جناب عالی ثابت و بانواع عواطف و عنایات مشمول بوده ایم اکنون غیر از جانفشانی اراده دیگر نیست فرمود
که اگر به قول خود صادق اید پیمان را بایمان مؤکد و مشید سازید که موجب مزید اعتماد و ازدیاد وثوق من گردد چون قبول
نمودند قرآن را حاضر ساخته از جمیع رؤسا در بارهٔ وفاق و لیساق قسم گرفت بعد از ان گفت که من مدیون شما هستم و وجوه
مشاهرهٔ شما بر ذمهٔ من باقی و لازم الادا است در رسانیدن وجوه مذکوره مقصر نخواهم بود و هرگز در چنین حال که شما
مضایقه جان خود در راه من ندارید من نیز صرفهٔ در ادای مال نخواهم کرد لیکن مسئول آنکه به مرور و مدارا زر طلب خود از من
بگیرید فرق سپاه بجمعهم قبول نموده در امر رفاقت یکسو و متحد شدند آنگاه مهابت جنگ در فکر سرانجام زر افتاده مبلغی
از شهامت جنگ و مبلغی از زوجهٔ او یعنی صبیهٔ خویش و از جگت سیٹھ و دیگر مهاجنان و ساهوکاران و اعیان نیز قرض
گرفته تنخواه سپاه را بسعی بلیغ ادا فرموده هنوز هم از مرسوم آنها وجهی باقی ماند درین ولا فوج مرهته به حوالی شهر رسیده
شروع هنگامه سازی نمود چون جنگ مرهته ساجت دارد و یکجا و یک محل نمی پاید و ستیزه و آویزه آنها مقرون بفرار
و گریزی باشد در رفتن عظیم آباد خاطرش را تردد روی داد آخر از امانی گنج بتعاقب مرهته تجشم فرموده تا سرانجام
سفر عظیم آباد و تهیهٔ اسباب در محل مذکور استقامت ورزیده صولت جنگ را به بهگوان گوله فرستاد که سد راه مرهته از انجا
تا شهر بوده مسالک وصول رسد غلات مسلوک دارد تا گرانی روی ندهد و فرمود که مرا محاربه با افاغنه و نهضت تا عظیم آباد
ضروری است اغماض از ان امکان ندارد و مرهته درین نواح انتشار دارد و تدارکش بالفعل ازین صورت نمی تواند گرفت
هر کس همراه من که دائم و تواند برود به استماع این مقال اصحاب قدرت و استطاعت به مواضع آن طرف گنگا یعنی
شمالی دریای مذکور باماکن مختلفه خود را کشیدند و جمعی را طاقت و استعداد نبود در خانه های خود به مرشد آباد
نشسته توکلا علی الله تعالی آرمیدند و مهابت جنگ تهیهٔ حرب دیده و از سرانجام اسبابی که باید فارغ گردیده بحسن بیان
و اعطا و احسان تالیف قلوب سپاه نموده در اوائل ماه ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و شصت و یکم هجری با پانزده
شانزده هزار سوار و قریب هشت هزار برق انداز رایات عز و جلال بسمت عظیم آباد برافراشت و از امانی گنج نهضت
نموده در جهاپانی ده که سه کروهی مرشد آباد براه عظیم آباد واقعست نزول نمود و شهامت جنگ بهادر و عطاء الله خان
بهادر ثابت جنگ را با پنج شش هزار سپاه گذاشته میر محمد جعفر خان را نیز متعین مرشد آباد فرمود و بنا بر اینکه
سالهای بسیار خدمت بخشی گری به میر مذکور مفوض بود به وسیلهٔ التماس و اشد های شهامت جنگ درهمین عرصه
با چندی قبل ازین سانحه برای استرضا و دلجوئی او مرتبه ثانیه از عزل نور الله بیگ خان خدمت بخشیگری بنام
میر محمد جعفر خان مقرر شد و بدین سبب که مرهته در حوالی مرشد آباد بود مظنهٔ آن می شد که در کوچ چار سوی لشکر
منصور محیط بوده مانع وصول اجناس غله و باعث حرج مردم و عسرت معاش لشکریان خواهد شد فرمان داد که تعلقان
عمده اردو و دیگر جمعی که استطاعت داشته باشند بقدر مقدور غله و غیره ما یحتاج بر سفائن بر دارند خلاصه بعد انتظام
مهام ضروری از جهاپانی ده اعلام اقبال برافراشت و بدفع اعادی همت گماشت و مرهته بعد نهضتش شارع
معروف را گذاشته و دست از مرشد آباد برداشته از راه جنگل برای نصرت و اعانت افاغنه روانه عظیم آباد شد

ذکر فرستادن معین الدوله سیف خان شیخ دین محمد جماعه دار ملازم سرکار

خود را به کمک شجاع الملک بهادر مهابت جنگ و بعض سوانح اثنای راه

سیف خان فوجدار پورنیه شیخ دین محمد ولد شیخ مجاهد را که جماعه دار عمدهٔ سرکار او بود با یک هزار و پانصد سوار برسم اعانت
فرستاده خود بعذر بیماری تمسک جست شیخ دین محمد از گندمه گوله عبور گنگا نموده در زمانیکه مهابت جنگ بمونگیر رسیده روزی
چند بنا بر بعض امور مقامات داشت وارد سلطان گنج گردید و مرهته خبرش شنیده از حوالی لشکر مهابت جنگ ایلغار نموده شیخ
مذکور را مع همراهیانش فرو گرفت او تمام روز با جمعیتی که داشت جنگیده پایداری های نمایان نمود و مستعجلی را فرستاده
مهابت جنگ را اعلام کرد مهابت جنگ اگرچه فرستادن فوج دور از خود صلاح نمی دانست اما بضرورت پسران
عمر خان و دیگران را به کمک او فرستاد هنوز آنها نرسیده بودند که مرهته قرب شب دیده وقت غروب آفتاب بعسکر خود
برگشت و شیخ دین محمد فرصت یافته وقت شب کوچیده اول صبح بکیمیان ملحق گردید و باتفاق بعسکر مهابت جنگ رسید
روز دیگر بملازمت و شرف حضور مهابت جنگ رسیده مورد تحسین گشت در ضمن ذکر احوال التماس نمود که باروت عنایتی
سیف خان درین جنگ اختتام یافت قدری از سرکار عنایت شود تا در جنگ افاغنه حاجت بالتماس نباشد مهابت جنگ
درین باب استادگی نموده در صرف باروت استعجابها نمود و شیخ مذکور اظهار امتداد مدت جنگ که از صبح تا به شام بوده کرد
مهابت جنگ در قبول آن تردد داشت بهزار سماجت قلیل باروتی عنایت نمود محل تعجب است از چنین امیر مقتدری
در چنین اوقات اینهمه سماجت در اعطای این قسم اشیا فاعتبروا یا اولی النهی و در عبور همین سفر دوست بیگ بدخشی که یکی
از جماعه داران سرکار بود شخصی را گرفته آورد و بعد استفسار و استکشاف معلوم شد که خطوط عطاء الله خان بنام شمشیر خان و
سردار خان مشتمل بر استدعای مرافقت و موافقت و ترغیب باتحاد و اخلاص و تحریص و تشجیع بر محاربه همراه دارد چون
مهابت جنگ به بهاگلپور رسید مرهته مع میر حبیب از جنگل بر آمده بر سر ناله چنپا نگر آمدند که باساقه لشکر پیچیده و بعضی مردم
بنگاه را ربایند و رو بوادی فرار نهاد چون عساکره منصوره مهابت جنگ وارد مونگیر گردید راجه سندر سنگه زمیندار ٹکاری که به درگاه
مهابت جنگ و حقوق شناس عنایت او بود مع کامگار خان مئین زمیندار ترهٹ و سمای به ملازمت مهابت جنگ رسیده
مورد عنایت گردید و مقارن در ورود اینها زبدة الفقها اسوة العلما کاشف رموز خفی و جلی مولانا میر محمد علی ادام الله ظلال
افضاله به مهابت جنگ رسیده بشرف ملاقات خود مشرف فرموده اند که از احوال سعادت اشتمال ایشان در پایان ذکر
سلسله مهابت جنگ در علتش از دنیا مذکور خواهد شد و خادم حسن خان هم که از کمک و رفاقت مهدی نثار خان برگشته
بعظیم آباد می آمد نزدیک پهلواری سانحهٔ هوش پرداز گشته شدن خاوند خود و هیبت جنگ بهادر شنیده بنا بر بعضی جهات
راه بدر رفتن نیافت و با شمشیر خان بوده انتهاز فرصت می نمود خبر مرحب وصول مهابت جنگ شنیده از لشکر افاغنه
گریخته در مونگیر ادراک شرف عتبه بوسی نمود و اسمعیل قلی خان که حاکم مونگیر بود از انجا گریخته در مرشد آباد بملازمت
مهابت جنگ رسید گردید اما از نظر افتاد

ذکر نهضت شمشیر خان با افاغنهٔ فراهم آمده از باغ جعفر خان بداعیهٔ استقبال
مهابت جنگ و ملاقات افاغنه با مرهته و میر حبیب و مخادعه هر دو فرقه با همدیگر

از آن طرف شمشیر خان و سردار خان نیز با حشم فراهم آورده خود که پنجاه هزار سوار بود به بهونے ادبار غلط کار از باغ جعفر خان بطرف
قصبه باڑه روانه شد و مهابت جنگ بعد از چند مقام که بنا بر آرام سپاه لائق بود از مونگیر مستظهر بتائیدات ربانی اعلام ظفر ارتسام
برافراشت درهمین اثنا میر حبیب با جانوجے پسر رگهو بهوسله مع فوج مرهٹه در جوار عظیم آباد رسیده از آمدن خود با افاغنه آگهی داد
و افاغنه که اول تحریک میر حبیب و مرهٹه باین امر اقدام نموده بودند بقصد ملاقات باردوے مرهٹه رفتند و میر حبیب که فتنه
پردازے و آتش افروزے در مزاج داشت و بانواع شتے در تخریب بنای دولت مهابت جنگ و ملک بنگاله ساعی بود
اما طعش باوری نے نمود شمشیر خان و سردار خان را بعطاے خلاع فاخره امتیاز بخشیده به آداب ذکرے نواخت و بزعم
خود صوبه دارے بهار بآنها تفویض نموده رخصت انصراف ارزانی داشت افاغنه بنا بر اثبات دعواے مواجب مشاهره درین
خصوص تعبیت نموده روز دیگر میر حبیب و میرزا محمد صالح و موهن سنگه و غیرهم چندکس را بتقریب ضیافت طلب نمودند و بعد اداے
مراسم مهمانی خیمه که براے آسائش و خواب آنها برپا کرده بودند نشان داده و به منازل معینه خود ها رفته جمعے از افغانان
را فرستادند که بطریق چوکے حوالی خیمه میر حبیب باشند و هرگاه مشار الیه قصد رفتن بلشکر خود نماید مانع گشته بگویند که ما
گفته شما بر این امر اقدام نموده کار لوکرے تمام کرده ایم و زین الدین احمد خان را از میان برداشته پنجاه هزار سوار و پیاده
نوکر گذاشته مستعد رزم و پیکار مهابت جنگیم درین صورت مبلغ سی چهل لک روپیه که تا حال تنخواه سپاه شده است تدبیر آن نموده
باید رفت این را برملا افتاده میرزا محمد صالح را از خارج مسموع گشت نامبرده تدبیرے با خود اندیشیده چند سوار مرهٹه را تعلیم
نمود که شما بیرون لشکر رفته از انجا مضطرب الاحوال گشته عنان داخل لشکر شمشیر خان شوید و خبر دهید که مهابت جنگ رسیده آنها
به طور معهود بعمل آورده آوازهٔ رسیدن مهابت جنگ در لشکر شهرت دادند میر حبیب وغیره بسراسیمگی قصد رفتن به لشکر خود نمودند
درین اثنا شمشیر خان و سردار خان رسیده اظهار مدعا نمودند میر حبیب جواب داد که بالفعل توقف و این گفتگو ها موجب
مفاسد و مخالف مصلحت است و سرانجام این قدر مبالغ بآهستگی و بعد رسیدن بلشکرگاه خودے توانم نمود حالا از همه اهم تدبیر
جنگ و مدافعهٔ دشمن است که حریف بر سر رسیده ملخص آنکه بعد گفتگوے بسیار میر حبیب دو لک روپیه را که در ابتدا
موعود بود قبول نموده مهاجنے را ضامن داد و او متعهد شد که بالفعل برساند باین تدبیر میرزا صالح خود را ازان ورطهٔ هولناک
مع میر حبیب نجات داده به معسکر خود در رفت و روز دیگر تقارب فریقین و تقابل فئتین روے داده فاصله بین العسکرین
بیش از سه چهار کروه نماند

ذکر جنگ نمودن مهابت جنگ با شمشیر خان و سردار خان و میر حبیب و جمیع مرهٹه ها که بهیئت مجموعے کمتر از هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده نبوده اند و ظفر یافتن بران فوج انبوه به محض تائیدات ایزد جبار

نواب شجاع الملک حسام الدوله محمد علی وردے خان بهادر مهابت جنگ که در تدابیر حروب و جنگیدن با اعدا در زمان خود نظیر
آصف جاه نظر نداشت لب دریاے گنگا را دور داشتن مناسب ندیده کناره اش نمے گذاشت چون از قصبه باره
برآمد دریاچه کوچکے که سابق گنگا بود و حالا دریا این طرف را گذاشته آن طرف جاری گردیده در میان جزیرهٔ که
درینجا ها معروف بدیره است افتاده و دریاچه مقرے کم آب این طرف مانده بود مردم شمشیر خان معبر آن را محکم گرفته توپهاے

خرد و کلان بر دم آن چیده بودند و عبور از انجا دشوار بود مهابت جنگ معبر مذکور را گذاشته بقدر سه و میل به همسائی زمیندارے
بیشتر بطرف مغرب شتافته عبور نمود مردم شمشیر خان براین عبور که بے خبر آنها وقت سحر میسر شده بود آگهی یافته سراسیمه گشتند و باضطرار
توپها و آلات و ادوات حرب را برجا گذاشته خود بدر رفتند این اول شکست و وهنے بود که به شمشیر خان و اعوانش رسید
درین منزل مهابت جنگ بنا بر پاس شبخون و حیله و ریهاے افاغنه سپاه درون افواج را مرتب ساخته از خیمه گاه خود
بیرون رفت و به نزدیک توپخانهٔ کلان که سابق تر از جمیع فوج و کمتر مفاصله به مردم مخالف داشت تمام شب بسر برد چون صبح اقبال
او دمید و پرتو انوار عواطف ایزدے بامداد او رسید اول صبح نماز مکتوبه را بنیاز ان نیاز بتقدیم رسانیده و جبههٔ عجز و
انکسار بر خاک معرکه کارزار مالیده از جناب واهب المواهب جل احسانه فتح و ظفر بر خصم سیاه اختر درخواست و خاک تربت
مقدسه سید الشهداء که همیشه درچنین اوقات با خود داشت برآورده قدرے ازان تربت طاهره را ناصیه آراے خود ساخت
و رقت از حد بدر برد و چون اشک ایستاد از ناصر حقیقے نصرتها مسالت نمود و بر فیل خود سوار و مهیاے کارزار گشته نزدیک
به موضعے معروف به سراے رانی چار کرده غربے قصبه باڑه بر آب دریاے گنگا ترتیب افواج برداخت بهادر علی خان
را با توپخانهٔ جنسی بیشتر از جمیع فوج گذاشت و حیدر علی خان بهادر را با توپخانه دستے عقب بهادر علی خان و بر پشت ایشان رحیم خان
و میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان را جاے داده هراول ساخت و به طرف یمین که دریا بود و فقیر الله بیگ خان و
نور الله بیگ خان و شیخ جهان یار را مقرر فرموده به طرف چپ که مرهٹه آن طرف و هم به طرف پشت بود نواب صولت جنگ و
محمد الهیار خان بهادر و محمد ایرج خان بهادر و راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه و کامگار خان و چند سردار دیگر را معین نمود و
عمر خان را با فیل نشان خود مع پسرانش که عبارت از اصالت خان و دلیر خان و احمد خان و محمد خان باشند پیش روی خود
نگهداشت و در ساقهٔ لشکر شیخ دین محمد را با جمعے از ملازمان و جماعه داران مقرر داشته خود در قلب لشکر قرار گرفت و شمشیر خان و
سردار خان نیز با سی چهل هزار سوار افغان و پیاده هاے بخشی بهیلیه و افاغنه تازه فراهم آمده تسویه صفها پرداخته به طرف
دست چپ خود که جوئے از گنگا جارے بود حیات خان نام افغانے جماعهٔ دار را با چند ضرب توپ کلان از جوے مذکور
گذرانیده مقرر داشت که از طرف راست نواب مهابت جنگ بخاطر جمع گوله هاے توپ براو و لشکر یانش زند و خود از کناره
دریا تا عرصهٔ بعیدے صفوف آراسته مستعد مقاتله استاد و مرهٹه از طرف دست چپ و عقب لشکر نمایان گشته بعد هر ساعتے
حملات و یورشهاے نمود و بحسب ظاهر نواب مهابت جنگ را مع لشکرش نگین وار در میان گرفته از چهار سو احاطه داشتند
حق آنست که درین جنگ آن امیر صائب تدبیر و بهادر دلیر جراتے کرده و استقلالے بکار برده که بے شایبهٔ تکلف کمتر کسے را
درچنین مقام این قسم ثبات قدم و اطمینان خاطر میسر آمده باشد چون تلاقی فریقین و تقارب فئتین روے داد و شروع به توپ
اندازے گردید از انجا که فتح و ظفر بامداد و ملیک مقتدر نصیب مهابت جنگ بود در اول جنگ گلهٔ توپے به سردار خان رسیده
سرش پرید و دود از نهاد آن سرمایهٔ لجاج و عناد برآمد از کشته شدن سردار خان که مالک نصفے از افواج و دلیر تر از شمشیر خان
بود پشت لشکرش شکست و همراهیان سردار خان را از دست رفته تفرقهٔ در ان مردم افتاد نوجوان متهور به مشاهده
تزلزلے در ان لشکر اکثرے بحضور مهابت جنگ آمده التماس یورش نمودند برفق و مدارا در جواب مے فرمود که لمحهٔ
تماشاے برق اندازے باید نمود و بعد از ان ان شاء الله تعالے البته یورش کرده خواهد شد درین ضمن حیدر علی خان بهادر
پیش قدمے نموده پیاده هاے برق انداز را دلدهے ها فرموده و شلک آتشبار بران جماعهٔ صاحب ادبار بنوعے

نمود که روز روشن چون شام ادبار از کثرت دود بارود و عبار تیره بختان سیاه بود چون معرکه کارزار و عرصه جنگ بر مخالفان دبنگ باوجود وسعت میدان تنگ گردید بشیخ جهان یار و فقیر الله بیگ خان حکم فرمود که بتازند و بر اعدا حمله آرند اما اثرے بران مترتب نگشت درین اثنا مرهٹه و میر حبیب با فوج افاغنه که همراه داشت بطرف چپ خصوص بر ساقه لشکر بهیئت مجموعے یورش نموده هجوم آورد و سراج الدوله که فیل سوارے او ملصق بفیل سوارے خاصه نواب معظم بود معروض داشت که غنیم یورش بر سر آورده و نیز متصل رسیده و تدارکش هم منظور باید داشت نواب معظم جناب بکمال غیظ غلظت فرمود که غنیم و حریف من پیش روا ست از مرهٹه پروائے ندارم انشاء الله تعالے بعد فتح و ظفر بر افاغنه مرهٹه را نیز بعون الله و تائیده از میان بر میدارم و التفاتے بطرف مرهٹه و هجوم و غوغائے او نه کرده باز تاکید بفقیر الله بیگ خان و شیخ جهان یار برائے یورش فرمود درین وقت سوارے از رحم خان و دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان و حیدر علی خان که هراول بوده اند رسیده معروضداشت که الحال صلاح در یورش نمودن است و ما بندگان بر اعادے می تازیم خداوند هم اعانت فرمایند فرمود که آفرین بهادران باستظهار نصرت الٰهی بتازید و مراهم بر سر خود رسیده دانید چون سوار مذکور برگشته رفت مهابت جنگ قبضه کمان در دست جرأت گرفته و تیر از ترکش کشیده دست نیاز بدرگاه چاره ساز بدعا بر داشت بعد مسالت نصرت و ظفر بر دشمن تیره اختر بهواهیان رکاب فرمود که بهادران حالا زمان اسپ تاختن و جان باختن است هر کرا هوس تحصیل نام و نشان در میدان مردان باشد مردوار بکوشد و خود یکبار کمان را کشیده و احوالش را در دست دیده سوفار تیر بر جله گذاشت و حکم نواختن شادیانه ظفر فرمود چون صدائے نقاره شادمانے بلند شد با خاطر مطمئن فیل سوارے بر دشمن راند فوج هراول بمشاهده جسارت خاوند از جاے خود جنبید مهابت جنگ نیز همعنان آنها رسید درین گرمے دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان که بر یک فیل سوار بوده اند داعیه سبقت بر دیگران نموده جویائے نام و نشان خود گردیدند و بازار گیر و دار گرم گردیده هر یکے از حاضران با مخالفان مقابل خود در آویخت و خون خصم را چون آبروے بیدلان بر خاک ریخت میر کاظم خان و دوست محمد خان فیل خود را پیش برده با فیل مراد شیر خان برابر کردند میر کاظم خان خواست که تخته هودجش را گرفته بر فیل او بجهد مراد شیر خان اگرچه زخم گولی داشت لیکن تیغه خود یا کارد افغانے بر دست میر کاظم خان چنان زد که بعض انگشتان دست راستش مقطوع گشته تخته از قبضه اش بدر رفت دوست محمد خان بر جست و بر هودج فیل او رسیده بر سینه اش نشست میر کاظم خان با انگشتان مقطوع نیز بر فیل مراد شیر خان رفته اعانت دوست محمد خان نمود و باتفاق سر از پیکر او جدا نمودند اما شمشیر خان دران گیر و دار معلوم نشد چگونه از فیل خود بر زمین رسید و حبیب بیگ یکه ملازم سرکار مهابت جنگ که بمصاحبت و ندیمی دلیر خان پسر عمر خان بسر مے برد سرش را بریده آورد و سر پر غرور آن هر دو بمغز دست تقدیر زیر پاے فیل نواب مهابت جنگ رسانید و آن جناب بعد چنین فتح که ابواب انواع شادمانے بر روے او کشود ناصیه شکر گذارے در بارگاه حضرت بارے بر خاک نیاز سوده سجدات شکرے که در حیز طاقت بشرے گنجد تقدیم رسانید و حکم نواختن شادیانه مجدداً فرمود فوج مرهٹه که جانب یسار امید وار کامیابی خویش بود بمشاهده امرے که در خیال کسے نے گذشت مضطرب الاحوال در کمال انفعال معترف بشجاعت و بهادرے و عروج نیر اقبال آن بے بها گوهر افسر دولت و کامگارے رو براه فرار گذاشت و مهابت جنگ قرین فتح و اقبال و بکمال جاه و جلال متوجه اردوی مخالفان گشته بر بنگاه آنها قبه بارگاه خود بر افراشت

ذکر ملاقات آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مع اولاد با پدر والاگهر

آمنه بیگم صبیه او زوجه زین الدین احمد خان با دختر و پسر کوچک خود میرزا مهدے که مقید افغانان در نهایت ذلت و هوان بود بادراک ملاقات پدر والاگهر عمر دوباره حاصل نمود و طرفین را فرط خوشدلے و خرمی از جبهه و جان و قلب و لسان باداے شکر ایزد منان دلالت فرمود باستماع این مژده روح افزا خواص و عوام شهر عظیم آباد از ورطات غمهاے جان فرسا رستگارے یافته و بآرزوے ادراک عتبه بوسے شگفته ذخیره اندوز مسرت ها گردیدند و عموم رعایا و برایا باردوے آن صاحب اقبال و زیب افزاے وساده جاه و جلال رسیده بمشاهده جمال او که آئینه صور حصول مقاصد خلائق بود کامیابے خود دیدند بعد یک دو مقام آن والا نژاد عالے دودمان اعلام نصرت نشان برافراشت و باکمال فر و شان دوست نواز و دشمن گداز طے مراحل نموده وارد شهر عظیم آباد گردید و ظلال عواطف و اشفاق بر مفارق سکنه آن دیار که در تمناے این روز از دو نیم ماه چشم آرزو و فرش راه انتظار داشتند انداخت و مجدداً باداے شکر واهب النعم پرداخت و ایفاے عهود و نذورے که درین خصوص کرده بود نموده بارباب استحقاق از سادات و مومنین و فقرا و مساکین زر ها رسانید و بشهامت جنگ بهادر نیز برنگاشت که الحمد لله فتح و ظفر بتوفیق خالق داد گر مرزوق و میسر گشته نذر و صدقاتے که در انجا براے مردم مرشد آباد معین شده بارباب استحقاق برسانند و دلجوئے ضعفا و اقویا که از جور افاغنه احوال همه شان یکسان بود پیش نهاد خاطر عنایت مآثر خود نموده بموهبائے الطاف تدارک شکسته خاطریهاے سکنه آن بلده فرمود

طلبداشتن مهابت جنگ عیال و اطفال شمشیر خان و مشمول عواطف شدن آنها بر عکس ظن و گمان

جمعے از معتمدین را براے ضبط اموال و املاک کافر نعمتان حق ناشناس بدربهنگه که موطن و مسکن شمشیر خان و سردار خان بود فرستاد زمیندار بیتیا که اهل و عیال آن مفسدان در پناه و جوار او بودند معروض داشت که آن جماعه ازین کمترین امان خواهند اگر مطلق العنان شوند سه لک روپیه نذرانه مے رسانم ملتمس او معرون باجابت نگشته بعضے از دولتخواهان به آوردن شان مامور شدند و خود هم براے مزید دبدبه تا زمیندار حیله نه کند متعاقب عبور گنگا نموده به بهانه شکار دو سه منزل حرکت فرمود و صولت جنگ بهادر صمصام الدوله را در شهر نائب گذاشت چون زوجه و دختران شمشیر خان زمیندار بیتیا تسلیم عمله مهابت جنگ نمود حکم محکم صادر شد که در سوارے ها محفوظ و مستور از نظر نامحرمان ببرند و بنحوے ایذا و اضرار بحال شان روا نه دارند و بعد رسیدن آنها بشهر از راه دروازه مغربی داخل رسته بازار شده بدر دولتسرا رسانند و در حرم سرا مکان مناسبے فرود آرند چون حسب الحکم بعمل آمد سراج الدوله را که بمنزله جان او بود در آمدن بحرم سرا بدون ستر و خبر نابودن آنها ممنوع نمود و از انواع فواکه و مطعومات آنچه خود در غیبت مے فرمود به نسوان و اطفال خود و اقربا میداد اول حصه براے آنها میفرستاد و در محاوره گفتگو و پیغام هر گاه اتفاق مے شد غیر از لفظ بے بے تلفظ نمے نمود با آنکه آن جماعه بے هراس حق ناشناس که حقوق پرورشهاے تمام عمر باکمال رافت و عنایت بر گردن شان بود بکمال ذلت و خفت و بیحرمتے و فضیحت نسبت بناموس مهابت جنگ مرحوم که فرزند فرزند زاده مهابت جنگ بود روا داشته خود را هدف سهام ملامت خواص و عوام و مورد لعن و طعن کل فرق انام ساختند مهابت جنگ که عقل دوربین و دل دانش اساس حقیقت آئین داشت بانتقام آن اصلا التفاتے نکرده براے نام اهتمامے در بدست آوردن ناموس افاغنه نمود چنانچه مے فرمود که مرا با ناموس کسے هر چند اعداے عدو باشند کارے نبوده و نخواهد بود و اینها را فقط براے همین آوردم که شمشیر خان پاس حقوق مرا نگذاشته

نسبت با فرزندان من کمال بے حرمتے روا داشت هیبت تقصیرے درباره شمشیر خان نکرده و من نیز با او بدے بعمل نیاورده ام معهذا اگر کینه با هیبت جنگ بود آنچه نکردنے بود کرد با ناموس و عورات چکار بود که باعث اینهمه خفت آنها گردید بعد چند روز شاه محمد آفاق نام شخصے را از اولاد قاسم سلیمانے تجویز دیگر افاغنه معتمد بهم سانیده شادے کتخدائے دختر شمشیر خان بخوبے کرده داد و جمیع آنها را مشمول انواع الطاف و عنایت فرموده دهاتے چند برائے معاش آنها معین کرده انعام نمود و حسب المرام آنها رخصت انصراف بوطن که قصبه دربهنگا ست ارزانے داشت مخفے نماند که قاسم سلیمانی افغانے بود بدرویشے مشهور و در عهد جهانگیر بادشاه بنابر کثرت اتباع مقید گشته در قلعه چنهارده محبوس ماند چون درگذشت بطرف غربے آبادے قصبه مذکوره مدفون گردید و مریدان و افغانان معتقدش در تعمیر قبر و عمارات اطرافش کوشیده درین آوان نهایت رونق و شان داشت اکنون بسبب تسلط جماعه انگلشیه تمام ممالک شرقیه هند و آن قصبه مع مقبره او بیرونقی پذیرفته افاغنه هم از طاقت افتادند و مداخل و مصارفش نقصان یافته رو بویرانے دارد تا بعد ازین چه شود

فرستادن مهابت جنگ عیال میر حبیب را نزد او و سوانح دیگر

همدرین ایام بشهامت جنگ برنگاشت تا عیال میر حبیب را که از ابتدائے یورش او بمرشد آباد محفوظ و محروس بوده اند سوارے ہائے خوب و خرج راه زیاده از قدر مطلوب داده مردم معتمد را همراه کرده نزد میر حبیب بفرستند و همدرین اثنا خبر ارتحال محمد شاه بادشاه و سریر آرا شدن پسرش احمد شاه رسید چون مهابت جنگ را با شکار رغبت بسیار بود چهل پنجاه روز آن طرف گنگا توقف نمود و سراج الدوله که در شهر مانده بود بنیابت صولت جنگ برادنا گوار آمده حرکاتے چند که لائق بحال او نبود بعمل آورد و این اول اظهار تسلط و اقتدار و ناهنجاریهائے او دست آلقصه بعد سیر و شکار در اواخر رجب معاودت فرموده داخل قلعه عظیم آباد شد درین آوان امرے عجیب که سرمایه عبرت و انزجار ارباب خرد و مردم هوشیار از تناکح و تناسل تواند بود روے نمود تفصیلش آنکه چون قبله الانام میر علی محمد عالی مقام مد الله تعالے ظلال افضاله را اتفاقاً عبورے در پورنیه روے داده تعارفے با سیف خان و پسرش فخر الدین حسین خان میسر آمده بود فخر الدین حسین خان پسر کلان سیف خان که معروف بنواب بهادر بود خطے بخدمت میر صاحب قبله مرقوم و عرضے ملفوف آن خط به مهابت جنگ نوشته فرستاد و سید عالی قدر را مضمون عرضے مطلقاً اطلاعے نداده التماس کرده بود که عرضے او را در خلوت از نظر مهابت جنگ بگذرانند ایشان خالی الذهن وقت عصر نزد مهابت جنگ رفته خط خود اول نموده عرضے را از نظرش گذرانیدند مهابت جنگ عرضے را خوانده بمیر صاحب گفت که خوب است نوعے که خواهند فرمود بعمل خواهد آمد چون میر صاحب را اطلاعے نبود متحیر گشته گفتند که مرا خبرے نیست که در عرضے چه نوشته مهابت جنگ عرضے را بدست میر صاحب داد میر صاحب بعد مطالعه دریافتند که بدبخت دران عرضے نوشته خود اظهار بندگے و اخلاص نموده عرض کرده است که اگر اندک اعانتی شود و حکم عالے شرف صدور یابد پدر خود را مقید کرده بحضور فرستد همدرین زمان سراج الدوله نادان با آقا عظیما که مرد سادهٔ صالحے بود کاوشے آغاز نهاد بیش آنکه سردار خان بنابر سابقه معرفتے که از زمان نوکرے سیف خان با آقاے مذکور که بخشے سرکارش بود داشت سلوک مناسبے کرد و در استخلاص بعض مردم عظیم آباد پاس خاطرش مے نمود بعض بدگمانے دعوے هشت لک روپیه امانت سردار خان نمود و قتل پدر خود زین الدین احمد خان را

بصلاح و مشورت آقاے مذکور که واسطه جواب و سوال افاغنه بود شهرت داده بازخواست عظیمے در خاطر داشت و مهابت جنگ هم درین خصوص با آقاے مذکور بدگمان گشته خواهان اضرار آن بیچاره بود بسعے و توجه میر محمد علے صاحب مخلصی یافته بفیض رفاقت صولت جنگ ازین تشویشات رهائی یافت

ذکر آزردگی صولت جنگ با عموی خود مهابت جنگ بنابر خلف وعده و انجامیدن با صلاح و خوشنودی و بهم رسیدن کدورت بی پایان درمیان مهابت جنگ و عبد العلیخان و بعض سوانح همان زمان

نواب صولت جنگ بهادر بتوقع صوبه دارے عظیم آباد که در شروع محاربه افغانان با او وعده بود و شهرت داشت اعزه بسیارے را مثل مهدے نثار خان عم راقم که بعد فتح مهابت جنگ از رهتاس آمده بود و برادر فقیر نقی علی خان و خادم حسن خان و عرب علیخان وغیرهم را که اکثر رفقاے هیبت جنگ بوده اند رفیق خود گردانیده بر اخراجات افزود و لیکن زوجه مهابت جنگ درین فکر افتاد که صوبه عظیم آباد عمدهٔ صوبجات است و گذر افواج و وصول آن به بنگاله بدون مرضے ناظم آنجا دشوار و شهامت جنگ مردیست لاابالے و از فهم و ادراک دقائق ریاست خالے و بعد مهابت جنگ دشمن تو و دختران و دخترزادهاے او سراج الدوله و هردو برادرش صولت جنگ خواهد بود درین صورت سعے باید نمود که نیابت عظیم آباد به یکے از متوسلان خود یا شد بنابراین مقدمه قبائح بودن صولت جنگ در صوبه مذکور و حسن آنچه خود تصور نموده بود با نحائے شتے خاطر نشان مهابت جنگ نمود و بسراج الدوله دخترزاده خود تعلیم کرد که علانیه و فاشے پیش همه کس بر زبان آرد که اگر صوبه بهار بصولت جنگ مفوض شد من خود را هلاک خواهم کرد چه این صوبه پدر من است بحسب وراثت باید برائے من باشد نه برائے دیگران مهابت جنگ از استماع چنین کلمات چون خاطر سراج الدوله نهایت عزیز داشت و گفته زن خود در هم بنابر مصالح مقصدے که در نظرش بود که بعد او سراج الدوله بجاے او باشد مناسب پنداشته از اراده خود باز آمد صولت جنگ بدریافت اینمعنے که گویا خفتے عائد به احوال او شد اظهار کدورت و ملال نموده عازم دار الخلافه شاهجهان آباد گردید و از آمد و شد در بار تقاعد ورزید مهابت جنگ بارسال رسل و ارقام رقائم دلجوئے و عذرخواهی ها آغاز نهاد بعد چندین گفتگو صولت جنگ در عریضه اظهار تصمیم اراده خود نموده مرقوم ساخت که من درین خصوص قسم یاد کرده ام که اگر چنین نباشد بشاهجهان آباد خواهم رفت مهابت جنگ در جواب بدست خود در رقعه نوشته این فقره دران مندرج ساخت کفارهٔ یمین سهل است و ترک رفاقت عم خود جهل و متعاقب رقعه خود بخانه اش رفته گفتگو ها نمود و در ضمن آن گفت که بابائے من فرط محبتی که مرا با شماست باعث براین سماجتها گشته و الا میدانید که من یک مرتبه بزبان عذرے مے گویم و خاطر مخاطب میجویم اگر شنید فهو المطلوب و اگر نشنید باز با او سخن نمے گویم مگر بزبان شمشیر شما را اگر غرضے باعث این اراده گردیده ظاهر نمائید تا مطابق آن بعمل آید و بروگفتن اگر منظور نباشد حکیم بیگ یا دیگران که حاضرند بوساطت آنها اظهار نمائید و مراد خود را زیاده برین نرنجانید صولت جنگ نحواے گفتگو دریافته بوساطت ندمائے حاضر مقاصد خود را ظاهر ساخت و مهابت جنگ بعضی وجوه مداخل برائے مصارفش که افزوده بود مقرر فرموده تسکین آشفته خاطریهائے او نمود و عبد العلی خان بهادر خال سراسر افضال راقم را بسعایت و حماقت زوجه اش که بحضور مهابت جنگ نمود صحبت ناچاق گشته کار بجائے رسید که احتمال هلاک او بود چه بعضے سخنان پریشان زن او

شعر به خیانت شوهر و ناموس مهابت جنگ بود اما مهابت جنگ بپاس صلهٔ ارحام و دیرینه اشفاقیکه بحال او داشت از
قتل او گذشته فرمان بدر شدن از ملک محروس خود داد و عبد العلی خان ناحق از حماقت و بجاجت زن خود لاعلاج و ناچار
بشاهجهان آباد رفت و ذکرش آید **بیت** زن بد در سراے مرد نکو * هم درین عالم است دوزخ او *

ذکر تفویض شدن صوبهٔ عظیم آباد بسراج الدوله و نیابتش به راجه جانکی رام و معاودت مهابت جنگ بمرشدآباد و اخراج نمودن عطاء الله خان از حدود ممالک محروسهٔ خود

چون ایام برشکال قریب رسیده بود مهابت جنگ بنابر انتظام آن صوبه بودن خود در آنجا قرار داده زوجه سراج الدوله
را با راجه جانکی رام بقصد دادن نیابت عظیم آباد از مرشدآباد طلب فرمود بعد رسیدن او خلعت صوبه دارے عظیم آباد
بسراج الدوله و خلعت نیابتش براجه جانکی رام مع نوبت و پالکی جهالردار عنایت فرموده بنابر پاس خاطر صولت جنگ
جانکی رام را همراه صدر الحق خان بخدمت او فرستاد تا آداب تفویض خدمت مذکوره بجا آرد صولت جنگ اگرچه کمال
ملال ازین امر در خاطر بهم رسانیده بود اما در ظاهر بنابر امتثال امر عم عالی قدر خود تلطف فرموده پان با ضابطه ممالک هند
عنایت نمود بعد انقضاے ایام برشکال جانکی رام را بکار مامور گذاشته و صولت جنگ و سراج الدوله را همراه خویش
گرفته در اواخر ماه ذی القعده لواے منصت برافراشت و قاصد مرشدآباد گردید چون از سابق بدظنگی با عطاء الله خان
متحقق بود درین سفر بنابر بگیر آمدن خطوط او مع حالمش چنانچه مذکور شد عداوت او متیقن گردید هرچند مستحق تعزیرات
بود اما بنابر تحقق خویشی و پاس خاطر زوجه او از انتقامات گذشته بنام شهامت جنگ حکم محکم برنگاشت که عطاء الله خان
را بدون اخذ و جرو آزار و ضرر جان بجلدے از بنگاله اخراج نماید که تا ورود عساکر فیروزے آثر خان مرقوم از مرشدآباد
برآمده باشد شهامت جنگ بعد وصول فرمان ابلاغ حکم باو نموده در برآمدنش تقید شدید بکار برد عطاء الله خان چاره
غیر از اطاعت ندیده دل از آرزو و امید ریاست بنگاله که باستظهار مواعید کاذبه میر حبیب اصغر کبرے نهایت مرتبه
داشت برکنده رضا بقضاے الهی داد و مع عیال و اطفال تمامے اموال که بروایت مشهور شصت لک روپیه نقد
داشت و هفتاد و هشتاد زنجیر فیل و دیگر اجناس نفیسه و جواهر وزواهر و جمیع اثاث البیت از مرشدآباد برآمد و عبور گنگا نمود
در حواله مالده و حویلی میر ضیاء الله که در موهن پور واقع بود تا تهیهٔ سرانجام سفر توقف نمود و مهابت جنگ در راجمحل
که مسمے باکبرنگر شده رسوم جشن عید الضحے بعمل آورده بسوارے کشتی عازم مرشدآباد گردید و اوسط ماه مذکور در
بهگوان گوله نزول نموده بملاقات شهامت جنگ و ملازمت حسین قلی خان و دیگر اعزهٔ شهر و متوسلان اذیال دولت
که برسم استقبال شتافته بودند مسرت اندوخت و از آنجا بسوارے فیل کوه تمثیل از راه خشکی روانه گردیده در کمال
جاه و جلال و قرین فتح و اقبال داخل دولتسراے خود گردید و در اداے شکر این فتح که عطیهٔ عظمے از بارگاه کرم
قادر توانا بود دو مرتبه ثانیه نذور و صدقات بمومنین و سادات و دیگر ارباب استحقاق رسانیده تذلل و استکانت
در جناب عزت و حضرت احدیت بنوعے که دانست و توانست بعمل آورد و درین سفر بعضے از اعزه که در عظیم آباد بوده اند
مثل اسوة العلما و قدوة الفقها ذو المناقب و المفاخر کاشف الحقائق و الاسرار ابحر الملی سید الافاضل میر محمد علی
دام الله ظله و خان جلیل القدر عالی شان انسان العین و عین الانسان زائر حسین خان خلف مرحوم مولوے محمد نصیر

رحمهما الله تعالی الکبیر و خان ذو المکارم و الاحسان تقی قلی خان مرحوم بن حاجے عبد الله خطاط مشهور که دیوان صوبهٔ برهانپور در عهد
محمد اورنگ زیب عالمگیر بود و خان والا دودمان مردمک دیدهٔ مردمے و مروت منبع ینابیع فضائل و مکرمت علی ابراهیم خان
بهادر فوجداری مونگیر ... مرحوم مذکور همشیره زادهٔ زائر حسین خان مغفور و حاجے محمد خان کشمیرے همراه مهابت جنگ به مرشدآباد
آمدند و صولت جنگ چند روز بعد از کوچ مهابت جنگ از عظیم آباد برآمده راه مرشدآباد مے برید

ذکر معاودت فقیر از شاهجهان آباد و میسر آمدن رفاقت صولت جنگ و رفتن همراه او بمرشدآباد و بعض سوانح دیگر که همدرین عرصه روی داد

فقیر نیز درین عرصه که مهابت جنگ از عظیم آباد برآمد و صولت جنگ عازم بود از شاهجهان آباد به آرزوے ادراک ملاقات
والده ماجده و اخوان و خال و عم و احباب و اصدقاے همدم که در حادثهٔ شمشیر خسان و کشته شدن هیبت جنگ امید
بقا و لقاے هیچکس از آنها نمانده بود و بشارت حیات شان شنید معاودت نموده بعظیم آباد رسید و در راه مابین لکهنؤ
و فیض آباد با عبد العلی خان بهادر خال سراپا افضال خود ملاقے گشته سبب برهمی با مهابت جنگ و اختیار نمودن سفر
پرسیدم فرمود که بنابر نساے و سعایت زوجه ناچاسته صحبت در نهایت مرتبه با مهابت جنگ روے داده و کار از حرج
گذشته اتلاف جان را باعث بود بنابر تاخیر در اجل موعود زنده ماندم و به بلاے آوارگی و غربت و جلاے وطن و دیگر
مشاق و محن مبتلا گردیده عازم شاهجهان آبادم **بیت** زنهار از قرین بد زنهار * وقنا ربنا عذاب النار * و همین سبب
اخراج عبد العلی خان والده را با مهابت جنگ جواب و سوالے روی داد که مردان را از عهدهٔ اشر برآمدن متعذر باشد تا
بزنان چه رسد و درگذشتن درچنین مواقع بعد استماع چنان جوابهاے درشت با وجود قدرت که مهابت جنگ بعمل آورد نفس ملکی
میخواهد مقدور نفوس بشریه نیست و بهمین جهت نسبتی که هیبت جنگ با سید علی خان برادر فقیر مقرر نموده میخواست دختر خود را باو
وصلت نماید برهم خورد و مهابت جنگ آن دختر را بدیگرے داده بمصاهرت خود امتیاز بخشید الحق در گذر از جرائم و اغماض
از تقصیرات و پاس حقوق ذوی الارحام و اقارب بمرتبه که مهابت جنگ و هر سه برادر زاده هاے مقدر را و داشته اند از کمتر
کسے مشاهد و مسموع گشته اللهم اغفر لهم و ارحمهم بعد رسیدن فقیر در عظیم آباد وضوح یافت که مهدے نثار خان و نقی علی خان
و دیگر اقربا و اکثر احبا و اصدقا مثل غلام رضا خان پسر مرتضوے خان و آقا عظیما مشهور برادر ملک محمد خان و
خادم حسن خان و عرب علی خان و میر اسد علی و میر فضل علی و از افاضل عظیم آباد ملا غلام یحیے و میر وحید و مفتی ضیاء الله
و مولوے لال محمد و میر عبد الهادے مرحوم برفاقت صولت جنگ قاصد مرشدآباد اند فقیر را مفارقت اینها و سکونت در عظیم آباد
که از اکثر اصدقا خالی مے ماند دشوار آمده بدون سر رشتهٔ رفاقت صولت جنگ همراه عم و برادر خود رهسپر گردید روز عید الضحے
بود که صولت جنگ در نواح مونگیر از کشتی سوارے خود لب دریا در مقامیکه خالے از اغیار بود فرود آمده قربانے نمود و هما نجا
از گوشت اضحیه کبابے تیار شده تناول مے فرمود فقیر را بخاطر گذشت که روز عید است و خلوت درهمین جا او را باید دید از
کشتی سوارے مع سید علی خان برادر خود فرود آمده رو بروے ایش رفتیم و سلام و اداے رسم مبارکباد نموده تدرگذرانیدیم
بسیار خوش گشته حکم بجلوس فرموده در طعام شریک گردانید و وقت برخاستن مبالغه نمود که همیشه در سفر و حضر ملازم باید بود
و وجه بقدر معاش براے بنده و هم براے سید علی خان مقرر نموده دستخط فرمود با فقیر محبت آن مرحوم خوب

در گرفته در احوال او بقدر اقتضای وقت و مقام انشاء الله تعالی ارقام خواهد یافت چون مدت سفر بانجام رسید صولت جنگ بنابر ملالی که از نیافتن صوبه عظیم آباد در خاطر و با برادر کلان خود شهامت جنگ نیز عدم صفائی داشت بودن مرشد آباد مستکره شمرده رحل اقامت خود در بهگوان گوله افگنده امر بجهاد سے نمود آخر بتکلیف عم و برادر بزرگ خود که از دلجوئی در آمده ترغیب سکونت مرشد آباد سے نمودند بعد دو ماه از انجا برخاسته در حوالی که آن طرف بهاگیرتی محاذی بیوت جگت سیته واقع بود نزول نمود و خانه میر حبیب را که بطور خود ساخته بود منزل نقیر و مهدی نثار خان و نقی علیخان گردانید

ذکر تمنا کردن سیف خان معین الدوله ملاقات مهابت جنگ در گنده گوله و نپذیرائی یافتن و رحلت سیف خان و معین شدن فوجداری پورنیه از انتقال او بصولت جنگ و آمدن فخر الدین حسینخان پسر سیف خان بمرشد آباد و ملاقات او با مهابت جنگ و انتقال دیوان خالصه رای رایان چین رای و مامور شدن بهیرو ندت پیشکار بران کار

دران آوان که بعد فتح شمشیر خان مهابت جنگ از عظیم آباد معاودت نمود سیف خان که راه مراسلات و ارسال سفرا و هدایا با مهابت جنگ مسلوک داشته بفرستادن افواج کمک در اوقات مناسبه یگانگت و اتحاد را متوقع بود و چنانچه با حاجی احمد وقت رفتن بعظیم آباد و با هیبت جنگ هنگام معاودت از مرشد آباد که در شادی پسران خود رفته بود و دیر گشته بعظیم آباد سے آمد در گنده گوله که از توابع ملک محروسه او بود آمده ملاقات و مهمانیها نموده سے خواست که مهابت جنگ هم بهمان روش با او برخورد مهابت جنگ نظر بعلو شان خود که از جعفر خان و شجاع الدوله مرحوم مرتبه سروری و امارت و سپه داری و شجاعت او گذشته دعوی همسری بلکه برتری با سلاطین عالیشان داشت ازین استدعا و هوس بیجا ناخوش گشته در خلوت سے گفت که سیف خان هر چند هفت هزاری و پسر عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل است اما فوجداری پورنیه دارد و همیشه سالی یکبار موافق ضابطه برای ملاقات شجاع الدوله و جعفر خان و علاء الدوله سرفراز خان سے آمد برای ملاقات من چرا نمے آید که این آرزوی زیاده از مرتبه خود سے نماید سیف خان که از مافی الضمیر شجاع الملک مهابت جنگ آگهی نداشت و بعم بزرگی دودمان خود میدانست که مثل حاجی احمد و هیبت جنگ مهابت جنگ هم خواهد آمد با اسباب ضیافت و مهمانی و هدایا و پیشکشها در گنده گوله آمده اقامت ورزیده و خیام و سراپرده های عالیشان بر پا نموده مترصد ورود مهابت جنگ نشست مهابت جنگ هنگام عبور خود از تیلیا کرهی بسفرای مستدعی جواب داد که اگر ملاقات منظور دارند چرا موافق ضابطه و زمان ناظمان پیشین بمرشد آباد نمے آیند سیف خان باستماع جواب ندامت کشیده بمرکز دولت خود که پورنیه بود برگشت و بعد اندک مدتی مریض گشته صاحب فراش گردید و سهل مدتی بعارضه اسهال مبتلا بوده در شروع سال شصت و دوم از مائه دوازدهم هجرت برحمت خدا رفت و خلف اکبرش فخر الدین حسین خان ناخلف که اصلا لیاقت سروری و اقارب و اخوان پروری نداشت بجای پدر نشست و بر جمیع متروکات پدر که مبلغ خطیر و جواهرات گران بهای بے نظیر و دیگر اجناس و اقمشه نفیسه کثیره بود قابض و متصرف گردیده دیگر برادران خود را محروم داشت بلکه شنیده شده که انچه در دست دیگران بود دران هم طمع نموده باز گرفت و قلیلی در دست آنها گذاشت و چیزی را که آنها مخفی توانستند نمود محفوظ اند چون این خبر بمهابت جنگ رسید و صولت جنگ کاری که لائق شان و احوال او باشد

در بنگاله نداشت سند فوجداری پورنیه مع جمیع ضمائم و مضافات بدستور معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برای مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مع خلعت و عطایای لائق از حضور طلبیده فامت قابلیت او را بعطای خلعت و جیغه و سر پیچ مرصع مع پرکلگی و مالای مروارید و فیل مع طرایل بیارا است و فوجداری هوگلی از عزل او بسراج الدوله بخشیده میرزا یار ان برادر علاتی خود را که مخاطب بمحمد یار خان بود به نیابتش مقرر داشت و صولت جنگ خادم حسن خان ازاطریق ابلطای قبل از رفتن خود روانه نمود و آخر ماه ربیع الاول سال مذکور خود هم عازم پورنیه گردید بنده حقیر و دیگر اعزه که رفیق او بوده اند با دو سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده برق انداز ملازم سرکارش همراهیش گزیدند فخر الدین حسین خان چون چاره غیر از توسل باذیال دولت مهابت جنگ ندید عریضه مشتمل بر اطاعت و انقیاد نوشته ابلاغ داشت مهابت جنگ بطبع کار فرما شده در جواب قلمی نمود که از من بهر صورت مطمئن خاطر بوده اینجا تشریف آرند و بملاقاتها مسرور سازند که اگر خدای خواسته باشد در انجاح مطالب شما قصوری نخواهد شد چون ابله و با برادران سلوکیکه نباید بعمل آورده مهیای انتقامات الهی بنا بر بعضی جهات دیگر گردیده بود اطاعت امر مهابت جنگ ننموده قاصد مرشد آباد گشت و الا نحوی که سپاه و اسباب سفر آماده داشت اگر عبور دریاچه کوسی نموده بدر رود مقدور زمینداران ترهت وغیره نبود که با او بمزاحمت برخیزند و اگر احیانا کسی طمعی سے نمود باندک انعام و افضال او را خیر خواه و بلد و راهبر خود سے توانست نمود اما بنا بر بلاهت و اتلاف حقوق برادران بلکه شامت بدخواهی پدر که نموده بود فریب خورده با اسباب و سامان بے پایان و سپاه و افواج بشایان عازم مرشد آباد گردید و در راه با صولت جنگ برخورد صولت جنگ پسر کلان خود شوکت جنگ را با بعضی سران سپاه مثل مهدی نثار خان عم راقم و دو سه کس دیگر که از ان جمله این بے مقدار هم بود برای ملاقات او و تعزیت پدرش فرستاد شوکت جنگ همراه اعزه حسب الامر رفته و ملاقات نموده بازگشت روز دیگر فخر الدین حسین خان بملازمت صولت جنگ آمده مورد الطاف و مراحم شد روز سوم صولت جنگ بارادهٔ کوچ سوار شده در اثنای مرور راه بازدید نموده پیشتر رفت و فخر الدین حسین خان بعد ازان کوچ نموده راه مرشد آباد گرفت اکنون احوال صولت جنگ جدا در محلش مذکور خواهد شد و تتمه احوال مهابت جنگ و ورود فخر الدین حسین خان بمرشد آباد نگاشته سے آید فخر الدین حسین خان برمهربن کوت آن طرف مهانندا افواج خود گذاشته به ملاقات مهابت جنگ شتافت بهنگام ورود او بر لب معبر مهابت جنگ جمعی را باستقبال فرستاده حین ملاقات هم سلوک مناسب با او مسلوک داشت و برای نشستن او بفرش سوزنی امر فرمود و عطر و پان و گلاب تواضعات معموله هند بعمل آورده خاطرش مطمئن و بجاییکه محل اقامتش معین بود رخصت فرمود و او در آنجا رفته آسود

ذکر در گذشتن رای رایان چین رای ازین عاریت سرای

درین احیان رای رایان چین رای در گذشت و بهیرون دت بعد انتقال منیب خود بلا تعین دیوانی حسب الامر بسر انجام کارهای امور خالصه پرداخت مخفی نماند که این چنین رای عجب متصدیی و طرفه هندوئی بود در معاملات مالی و ملکی دیانت و در دولتخواهی و کفایت سرکار آقای خود امانتی داشت که ما فوقش تصور نتوان نمود و بنا بر صداقتی که داشت کارش بجائی رسیده بود که متقدران رفقای مهابت جنگ بلکه فرزندانش مثل شهامت جنگ و صولت جنگ پاس خاطرش نموده احترامهای کردند روزی تقریبی در مجلس مهابت جنگ که خلوت و اجتماع برادر و برادرزادهایش

بود و هیبت جنگ مذکور چین راے بتشبیه دیوان خود نمود مهابت جنگ گفت که بابا کار چین راے انسان گذشته است که ذکر او درین مقام توان نمود او نوکر من نیست آقاے من است

نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف کتک بنا بر تنبیه میر حبیب و بعضے مرهته و افاغنه و انتزاع نمودن قلعهٔ باره بهاٹے از دست گماشتگان مرهته و گریختن فخر الدین حسین خان از مرشدآباد و قصد پورنیه نمودن و برگشتن از راه بخوف صولت جنگ و توقف نمودن در مالده و باز آمدن به مرشدآباد و مقید شدن و یافتن بهیرون دت خطاب راے رایانی و خدمت دیوانے خالصه باصالت و واقعات دیگر

جانوجے پسر رگھوجے بهوسله بعد ظفر یافتن مهابت جنگ بر شمشیر خان از نواح عظیم آباد خائب و خاسر مع میر حبیب و افاغنه همراهی خود برگشته قاصد نواح مرشدآباد بود در اثناے راه خبر فوت مادر خود شنید میر حبیب را با چند هزار سوار مرهته و افغان بطرف کتک و میدنے پور فرستاده خود با معدودے از رفقا راه وطن گرفت و رگھو بعد وصول جانو برادر خود او را که ماتاجے نام داشت با جمعے از مرهته نزد میر حبیب فرستاد و مهابت جنگ چنانچه مذکور شد بعد وصول بمرکز دولت شکر مواهب واهب العطایا بتقدیم رسانیده بکام و آرام نشست و بیمن مواطف و الطاف او خلق خدا در ممالک محروسه اش بامن و امان رطب اللسان احسان و غیر از فتنه میر حبیب و مرهته فورسے در دیار بنگاله نبود مهابت جنگ استیصال آن بدسگالان بر ذمت همت خود لازم دانسته اوائل ماه ربیع الثانی سنه ۱۱۶۳ هجرت اعلام نصرت احتشام بقصد اخراج ارباب لجاج بر افراشت و از مرشدآباد بیرون رفته چند روز بنا بر اجتماع عساکر در کلوه توقف نمود و حیدر علی خان بهادر داروغه توپخانه دستے را با هشت هزار سوار و پیاده برق انداز چند ماه قبل از نهضت خود بردوان فرستاده امر بچهاونی نموده بود که اگر احیاناً میر حبیب بضابطه و اقتضاے طبیعت خود اراده فتنه انگیزے و خرابی ملک بردوان و نواح مرشدآباد و غیره نماید خان مرقوم سد راه آن جماعهٔ ضاله گردیده نگذارد که مصدر امرے تواند شد بعد فراهم آمدن سپاه مهابت جنگ با افواج بحر امواج عازم بردوان گردید و چون بقرب قصبهٔ مذکوره رسید حیدر علی خان مع همراهیان باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گردید بعد توقف چند روز که عازم میدنے پور گردید و این اراده تصمیم یافت عمله توپخانه مذکور که عبارت از پیاده هاے تفنگچی و سواران رساله حیدر علی خان باشند براے بقیه تنخواه خود تقاضاے شدید نموده مانع حرکت شدند مهابت جنگ از ندماے خود غلام علی خان را مع میرزا حکیم بیگ که معتمد علیه او بود براے استماله آن جماعه فرستاد هر چند آن هر دو کس درین باب بیشتر گفتند جماعهٔ مذکوره کمتر شنیده اثرے بران مترتب نشد روز دیگر مهابت جنگ خود بخانه حیدر علیخان رفته هر چند خواست که برشحات زلال افضال خود نوائر مشعله آن ظلمت سرشتان فرو نشاند و بعضے از وجوه مرسومه آنها عجالة رساند و باقی را بر شهامت جنگ تنخواه نماید تا به مرور آن هم بوصول انجامد مفید نیفتاد و بدستور بر همان ساجت خود اصرار داشتند میر افضل علی جماعه دار از سواران رساله حیدر علی خان شریک آن جماعت بلکه منشاء این فساد و محرک آن مفسدان بود مهابت جنگ بمشاهده این حال تکیه بر حمایت

و نصرت ایزد متعال نموده تمامے آن جماعت برطرف فرمود و دست از دامن اعانت و رفاقت شان کشیده روے توجه بر دفع اعدا آورد و فخر الدین حسین خان باستماع این احوال خللے در ارکان دولت مهابت جنگ تصور نموده بفهمایدن بعض مخلصان احمق معلوم نیست که چه چیز بخاطر آورد و بے اطلاع شهامت جنگ عبور گنگا نموده بلشکر خود ملحق شده باتفاق فوج و حشم قدم در راه گذاشته بطرف پورنیه راهی گردید صولت جنگ اصغاے این خبر نموده با فوج و اسباب مقاتله باراده مقابله از دار العماره پورنیه برآمده دو سه منزل طے نمود چون درمیان چنان مسلفتے نماند فخر الدین حسین خان از بی جرأتیها مضطرب شده بحال خود درماند و ارسال عرائض نیاز نموده استدعاے عدم تعرض باخود و درخواست راه یافتن کرد تا بدر رود صولت جنگ عذر آنکه بے اذن مهابت جنگ این کار از من نمی تواند شد درمیان آورده جواب داد که بهتر همان است که براهیکه آمده است برگردد آن احمق بے جرأت لاعلاج برگشته در مالده سکونت نمود و مهابت جنگ از بردوان باعتماد نصرت ایزدی بے توپخانه و توپ بعد قطع مراحل در حوالے میدنے پور نزول فرمود میر حبیب با جمعے از مرهته که در میدنی پور چهاونی داشت باستماع خبر ورود مهابت جنگ قریب آن مکان آتش باماکن خود در زده و همه را سوخته راه فرار پیش گرفت مهابت جنگ قرین عزت و اقبال از خارج آبادے میدنے پور رودخانه کنسائی عبور نموده منزل ساخت و اعلام اعتلا برافراشت منهیان بعرض رسانیدند که در اطراف جنگلستان میدنے پور افواج مرهته رخت ادبار افگنده است حکم داد تا میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان وغیره بتعاقب آنها شتافته دمار از روزگار آن مدبران برآرند مشار الیهما بطریق شبگیر دلاور خود را بآن برگشته بختان رسانیده آتش قتال برافروختند و از طرفین دلاوریها بظهور رسید فتح و نصرت نصیب اولیاے دولت مهابت جنگی گردید افواج مرهته بحال تباه طرف کتک روانه شد و مهابت جنگ عازم بیشتر گشته بنا بلیسر بندر نزول نمود و در ان محل بوضوح پیوست که میر حبیب و ماناجے یاراے مقاومت در خود ندیده با فوج مرهته و افاغنه در جنگلهاے اطراف کتک آواره گشته دور تر رفت مهابت جنگ طے منازل نموده از سرپود بهدرک و جاجپور گذشته بمنزل بره که از انجا تا کتک تخمیناً بیست کروه خواهد بود نزول نمود در انجا عرائض سید نور و سر انداز خان و دهرم داس هزارے تفنگچیان که حارسان قلعه باره بهاٹے و متصرف ملک نواح کتک بودند از نظر مهابت جنگ گذشت مضمون آنکه ما بندها مطیع و منقاد جناب عالے و تابع امر حضوریم هرگاه رایات عالیات در ساحت این بلده پرتو نزول انداز د مفاتیح ابواب حصار بتحویل ملازمان سرکار دولتمدار نموده بشرف ملازمت استسعاد مے جوئیم و راه انقیاد و اطاعت بسر مے پوئیم مهابت جنگ بنا بر تنقیح و تفتیش میر حبیب مع افواج دران صحرا که آوارگے در زیده بود چند روز در تعاقبش راند و داخل جنگلهاے صعب المسالک گشت عدم رسیدن غلات نرخ حبوب در لشکر تعسر گرفت و از دحام و تشابک اشجار بمرتبه بود که افواج هراول که چند کروه بیشتر رفته بود تا سه روز خبر آنها بنواب و خبر نواب بآنها نبود و هر دو گروه متجسس هم بودند ازین جهت تشویشے به مهابت جنگ لاحق گشته بنقارچیان حکم نمود که بچهار طرف لشکر برآمده نقارهاے فیلے بزرگ و کرناے گران متواتر بنوازند و این تدبیر موافق افتاد افواج مقدم که بفاصله کمے بود صداهاے کوس و کرنا شنیده بهمان جانب شتافت و بلغیر ملازمت مهابت جنگ رسیده سرمایهٔ مسرت همدیگر گردید و چون معلوم شد که اثرے از مرهته و میر حبیب پیدا نیست از آن صحرا برآمده بعضے از افواج را بر درهٔ جنگل گذاشت و با دو هزار کس که همراه رکاب گرفته بود از محل بره وقت شام بقصد تسخیر قلعه باره بهاٹے شتافت و تمام شب تا نصف روز آینده متصل طے مسافت نمود و از دریاے مهاندا که بپاے حصار باره بهاٹی مے گذرد گذشته در نظر آن قلعه مسطوره اعلام هیبت اعلام مرتفع ساخت مخفے نماند که

حکایت دخول مہابت جنگ در صحراے ابوہ و انتزاع ہر دو گروہ از لشکرش و بہم رسیدن آنہا بصدای کرناد کوس اشتباہی دارد کہ درین لیساق واقع شدہ یا در لیساق دیگر اما سنوح این ماجرا بے شبہہ است القصہ چون فوج مہابت جنگ شش پہر بلا فاصلہ راہ مے برید بجملہ دو ہزار سوار حین ورود درپاے حصار قریب بسہ صد سوار در رکاب حاضر و از فرط کسل و کلال مجال جدال و طاقت قتال در احدے نبود و فی الحقیقۃ از چنین سردار دانا ے ہوشیار عجب عمل سفیہانہ سر زد اگر درین ہنگام اہالے قلعہ بقصد محاربہ بر مے آمدند کارش با تمام و نام و نشانش بانجام مے رسانیدند محض بتائید قادر متعال و بیمنت طالع و اقبال خوف و ہراس بر ضمائر و بواطن محصورین کہ جمعے کثیر بودہ اند استیلا یافتہ چارہ کار در اطاعت و انقیاد دانستند و دران روز شدت حرارت آفتاب با فقدان سر سایہ کہ بنا بر طول مسافت خیمہ احدے نرسیدہ بود یاد از صحراے قیامت مے داد آخر ہمان روز سید نور و دھرم داس بملازمت رسیدہ و رخصت انصراف یافتہ مامور شدند کہ فردا صبح خود رامع سرانداز خان بحضور رسانیدہ قلعہ را تسلیم ملازمان نمایند اما چون بر آنہا اعتماد نبود با زمرۂ از خواص خود فرمود کہ فردا صبح ہرگاہ حاضر شوند اینہا را بہ تیغ بیدریغ بگذرانند و سراج الدولہ را وقت خواب باین کار مامور فرمود تا راز را بر ملا نکند بنا بر علیہذا صبح روز دیگر کہ شام عمر آن بیچارگان بود مہابت جنگ در خیمہ مختصرے کہ دران وقت رسیدہ بود نشستہ و سراج الدولہ بیرون قنات در سایہ اش با اصحابیکہ بآن کار مامور بودند اقامت داشت کہ سید نور و دھرم داس آمدہ مجرا نمودہ پیش مہابت جنگ رفتند و سلام نمودہ در مجلس او مامور بجلوس و مشغول استماع سخنان دلاویز او شدند متعاقب این ہر دو سرانداز خان با چند نفر نزدیک چوبداران و حجاب رسیدہ از اسپ فرود آمد سراج الدولہ بمجرد ورود او لقتلش فرمان داد و کسانے کہ مستعد این کار حاضر بودند باو در آویختند او نیز دران حال با وجود مشاہدہ مرگ دل از دست ندادہ و حواس را درست داشتہ شمشیر از کمر برکشید و بقدر امکان مقاتلہ نمودہ قاصد بود کہ تا بمہابت جنگ برسد اجل امان نداد و بضرب دست بعضے از مقربان بعالم عقبے شتافت سید نور و دھرم داس باستماع این خبر بے حواس و مضطرب گشتہ بسعے کسانے کہ در حول آنہا حاضر بودند اسیر پنجۂ تقدیر گردیدند و حسب الامر سپرد کشور خان کہ شقے بیباک و زندان بان ناپاکے بود شدند مردم قلعہ کہ اتباع و رفقاے اینہا بودند بشنیدن این خبر پریشان خاطر و غیر مطمئن گشتہ درہاے قلعہ را بستند و آمادہ پیکار نشستند و مہابت جنگ بودن خود درپاے حصار از قانون خرد بیرون دیدہ میر محمد جعفر خان و فقیر اللہ بیگ خان و راجہ دولبھ رام و دیگران را کہ از تعاقب میر حبیب اطمینان حاصل نمودہ بحضور رسیدہ بودند در باب محاصرہ قلعہ و تضییق محصوران مامور نمودہ خود بدولت داخل دار الامارۃ کٹک گردید و تا پانزدہ روز ہنگامہ قلعہ ستانے گرم بود آخر الامر محصوران مدافعہ با چنین افواج نصرت امواج و خلو قلعہ از اسباب قلعہ داری خارج از حد طاقت خود دیدہ بتوسط میر محمد جعفر خان و راجہ دولبھ رام بشرط عفو جرائم و امان پیغام تفویض قلعہ بہ ملازمان فیروزی نشان دادند مشار الیہما ملتمس مستامنان بعرض رسانیدہ بعد پذیرائی مژدۂ امان بآنہا رسانیدند حارسان ابواب قلعہ چون در دولت بر روے مہابت جنگ کشادہ فوج بہیئت مجموعے پیش میر محمد جعفر خان و دولبھ رام شتافتند و مہابت جنگ براے ملاحظہ حصار داخل قلعہ مذکورہ شد*

ذکر مجملی از احوال شہر کٹک و قلعہ بارہ بہاٹے

قطعہ زمینی کہ دران عرصہ قلعہ مذکور و شہر کٹک واقع شدہ میان دو رودخانہ مسمے بمہاندا و کٹھجوری ست و اطرافش کہ

اتصال و اشراف بر رودخانہاے مذکور دارد از سنگہاے استوار کہ باصطلاح مشہور پشتہ مے نامند مستحکم ساختہ اند و ہر دو دریا در غیر ایام برسات پایاب و در برشکال پہناے مہاندا قریب بدو کروہ و عرض دریاے کٹھجورے بقدر نصف آن خواہد بود قلعہ بر کنار مہاندا واقع و دور حصار قریب بسہ کروہ تخمیناً خواہد بود کہ از سنگ و خشت و گچ و آہک در کمال استحکام و رصانت بنا یافتہ و خندقے پختہ عریض بر اطراف قلعہ است و آبادے شہر کٹک بر ساحل کٹھجوری ست و فاصلہ میان این شہر و قلعہ مسطورہ قریب بدو کروہ و عمارات و ابنیۂ حکام و بیوت اغرہ آنجا کہ بر دریاے کٹھجورے بر پشتہ پختہ مذکور اتفاق افتادہ در کمال ارتفاع و بلندیست پشتہ ہاے عمارت جائے دہ گز و جائے قریب بنصف ارتفاع مذکور و در زیر اکثر ابنیۂ آب دریاے کٹھجورے جاری است و آن طرف آب دریاے مذکور باختلاف مواضع از دو کروہ تا چار پنج کروہ مسافت صحراے وسیع خوش فضاست و متصل آن جنگل اشجار عظیمہ در کمال خضرت و صفا و انتہاے آن جنگل ابتداے دامن جبال فلک آسا و سکنۂ آن شہر را این ہر سہ کیفیت ہر زمان در نظر است و چون قطعہ مذکورہ از ہر دو طرف دریاہا محیط افتادہ اگر مخالفان در اوقات طغیان آب باتفاق زمینداران آنجا قصد محاصرہ کنند وصول جنس ماکول وغیرہ مایحتاج از جملہ ممتنعات است و در برسات اگر کسے قاصد بنگالہ گردد چون در ہر منزلی و دریا چہاے عمیق واقع و مانع عبور و مرور ند قطع طریق و رسیدن بمنزل مقصود از جملہ متعذرات مہابت جنگ کہ این قسم امور ہمیشہ ملحوظ و منظور مے داشت زیادہ توقف دران بلدہ دور از صواب دانستہ انچہ میسر گشت مغتنم شمرد و شیخ عبد السبحان نامے را کہ در رسالہ راجہ دولبھ رام از جملہ مغلوکین مجہول الاحوال بود بہ نیابت کٹک مقرر ساخت سببش آنکہ مہابت جنگ بنا بر جہاتے کہ مذکور شد در معاودت عجلت داشت و بسبب خوف مرہٹہ کہ در قرب و جوار کٹک و منتظر فرصت در کمین بود و رسیدن افواج کمک از مرشد آباد بنا بر بعد راہ و برسات امکان نداشت احدے قبول نیابت آنجا نمے نمود و شیخ مشار الیہ کہ ترقی باین مرتبہ ہرگز در خاطرش نمیگذشت عند التکلیف از نعماے غیر مترقبہ شمردہ بمقتضاے این مصرع سلطنت گرچہ بہ بازیست خوشست + متقلد این امر خطیر گشت و جہت تعجیلے کہ بر ضمیر مہابت جنگ جلوہ گر بود مردم دیگر نیز براے العین مشاہدہ دیدند چہ ہرگاہ شیخ عبد السبحان را بہ نیابت گذاشتہ عنان عزیمت بسمت مرشد آباد منعطف گردانید باآنکہ آفتاب در جوزا و شروع ماہ اساڑھ بلکہ آخر ماہ جیٹھ بود باران متواتر بنوعے مے بارید کہ ہیچ روزے از ترشح و تقاطر خالے نبود و گاہے اشتداد مے نمود و دریاچہ ہاے کوچک کہ حین رفتن نہایت کم آب بود ہنگام عود بنوعے طغیان داشت کہ عبور و مرور از انہا بصعوبت دست میداد ہر چند آب بعض ازان دریاچہا تا بسینہ و کمر بود اما بنا بر زور آب گذشتن ازان متعذر مے نمود و بر دیگر نالہا اکثر انسان و حیوان تلف شدند چنانچہ در ترجمہ یوسف علی خان بن غلام علے خان مذکور است کہ بر نالہ ترہان کہ قریب میدنے پور واقع ست با وصف آنکہ عرض آن آب بسیار کم بود اما از کمال شدت جریان و عدم تیسر سفائن عبور منحصر بہ تعبیہ گھرنے بود و گھرنے عبارت ازان ست کہ سبوہا و مشکہاے خالے پر باد را بانے و چوب و انجار موز متصل بپہلوے ہم از ریسمان بستہ بران عبورے نمایند اسباب متاع و مردم بران و اسپان و حیوانات دیگر را شناے گذرانیدند بنا برین از جنس اسپ و گاو صد با تلف شدہ باشند ازان جملہ معابر معابرے کہ خان مرقوم عبور نمود و ناظر و محاسب بودہ ہفدہ اسپ عراقی بحر فنا گشتند بر این قیاس باید کرد معابر دیگر را بر رودخانہ گھناسئے کہ متصل بمیدنے پور واقعست و آبش بسیار طغیان داشت زیادہ از سہ چار سفینہ میسر نبود و عبور تمامے لشکر بران انحصار داشت خلاصہ در کمال اشکال عبور ازان دریاچہا میسر گشت و تفصیلش

تطویل بلاطائل است اما نهایت صعوبت و مشقت بنابر گل ولاے راه و زیادتی آبها عائد حال لشکریان گردید اگرچه اندک درنگے در کتک روے میداد و رسیدن بمرشدآباد از متعذرات بود و بعد از ان که مهابت جنگ با لشکر از کتک کوچ نمود میرجبیب که درگوشهٔ صحرائے با فوج مرهٹه خزیده بود عازم استخلاص قلعه و شهر مذکور گردیده تا صدبدست آوردن شیخ عبدالسبحان گشت چون شش هفت روز از کوچ مهابت جنگ گذشت میرجبیب نزدیک به کتک رسید و شیخ عبدالسبحان با آنکه مقابله با چنان فوج گران از تاب و توان خود بیرون مے دانست بمقتضاے غیرت و جرات با قلت اعوان به مقابله میرجبیب و مرهٹه شتافت و بعد از تقارب بقدر وسع خود مساعیے جمیله در محاربه نموده بقدر طاقت راضی به تقصیر نشد چون جراحات متواتره باو رسید و دستش بزخم شمشیر از کار رفت بسر درآمده اسیر مخالفان و محبوس دشمنان گردید و حدوث این سانحه که قبل از وقوع بر آراے صائبه ظهور داشت در حوالے بالیسربندر بعرض مهابت جنگ رسید چون وقت اقتضای تدارک نداشت موقوف بر اوقات دیگر ماند و مهابت جنگ بعد از طے مراحل اواخر جمادی الاخرے بکٹوه رسیده بر جسر سفائن که قبل از ورود لشکر مرتب شده بود عبور نمود و اوائل رجب سنه مذکوره در عمارات موتی جهیل که آغاز تعمیرش بود نزول فرمود و شهامت جنگ و حسین قلی خان و دیگران به ملازمت رسیده مورد عنایات و عواطف شدند و بهیروندت پیشکار راے رایان چین راے بخطاب رای رایانی و عنایت خلعت دیوانی خالصه شریفه سرفرازی یافت

بقیهٔ ذکر فخرالدین حسین خان پسر سیف خان و بعض سوانح متعلقهٔ آن احیان

فخرالدین حسین خان پسر سیف خان که از حیز اعتبار ساقط گشته در نظرهاے آشنا و بیگانه سفاهت و بے قدرے او تحقیق یافته بود رفقاے او اکثرے برخاسته بصولت جنگ پیوسته بودند و نوبت مال و اموال با معدودے از ندماے کم جرات و پیاده هاے میواتی و غیره عملهٔ شاگرد پیشه در قصبهٔ مالده شکسته بال و بازو موسم تابستان را گذرانیده انتظار می کشید تا چه پیش آید مهابت جنگ سفاهت او را ازین حرکت کماینبغی دریافته تا صد انتزاع دولت سیف خان که مبلغ خطیر گران و جواهر و اسباب فراوان بود از دست آن سفیه جبان گردید و بعضے از معتمدان خود را فرستاده او را پیش خود طلبید بعد آمدن مکانے براے ماندنش تجویز نموده اسباب مایحتاج براے او مهیا داشت و حارسان را به نگهبانی او گماشته جمیع اموال نقد و جنس که در دست او بود ضبط نمود و حیدر علی خان مع جمیع عملهٔ توپخانه که از بردوان برخاسته بمرشدآباد آمده بود بمرض نزول الماء مبتلا گشته مکفوف البصر گشت و سراج الدوله واسطهٔ عفو تقصیرات هزاریان توپخانه گردیده داروغگی توپخانه دستے یافت و میرضیاء الله سا که مدتها رفیق عطاء الله خان بود به نیابت او خلعت داروغگی توپخانه مذکور عنایت شد و همدرین اوقات مهدی نثارخان باستدعاے او سراج الدوله با صولت جنگ برهم زده و نقی علی خان برادر فقیر و غلام رضا خان پسر مرتضی خان و دیگر سرداران بمرشدآباد رسید سراج الدوله که مخالفت باعم خود صولت جنگ داشت و مهدی نثارخان رفیق دیرینه و معتمد علیه پدر او بود ورودش را مغتنم شمرده همه را رفیق خود گردانید و مهدی نثارخان را زیاده از همه رفقاے سابق و حال مشمول عنایت و افضال خود نموده یوماً فیوماً در مراتب اقتدار او مے افزود

رفتن مهابت جنگ بمیدنی پور باراده اخراج میرجبیب و مرهٹه ازان مکان بلکه از

حدود صوبهٔ کتک و بنگاله و چهاونی نمودن در میدنی پور و سراج الدوله را بابالیسربندر فرستادن و فرار مرهٹه ازان اماکن و بدر رفتن فخرالدین حسین خان پسر سیف خان از قید بوسیله سازش با مرهٹه

چون میرجبیب بمحض عناد و رشک بر دولت خداداد مهابت جنگ لجاج دلداد را انوحه بدر برده خود را و عالمے را ریخته بیداد و جفاهاے بے انتها کشیده خلقے را از پهلوے طمع پیشگی خود اکثر اوقات بتلاے انواع محن و مشاق میساخت و جمعے از مرهٹه و افاغنه با خود داشته اکثر دیار جنوبی گنگا از ملک بنگاله مے تاخت بنابران استیصال و اخراج آنها را مهابت جنگ بر ذمه همت خود لازم شمرده با وجود پیرے و کهن سالگی در سعی و محاربات راضی بتقصیر نبود لهذا بعد انقضاے برسات اول بقصد سیر و شکار که باین شغل هم شوق مفرط داشت و خالی از مصالح دنیا دارے هم نیست بطرف مهرلو که شرقی و جنوبی مرشدآباد واقع است متوجه شد و کثرت آهو دران نواح بمرتبهٔ بود که هر روز صدها شکار مے شد و از شدت و فور خیل خیل بسبب انتشار لشکریان در صحرا سراسیمه گشته در معسکر مے آمدند و بازاریان و مردم اردو بضرب چوب و کتک آنها را شکار مے کردند بعد الفراغ از شغل شکار رو براه آورده در کٹوه نزول نمود پس از اجتماع عساکر متوجه بردوان گردیده از انجا هم پیشتر راند و بعد قطع مراحل بحوالے میدنی پور رسید جماعهٔ مخالفین بمجرد استماع قرب ورود لشکر ظفر اثر طاقت مقاومت در خود نیافته بعادت معهود آواره دشت ادبار و مفقود الخبر و الآثار شدند و مهابت جنگ وارد میدنی پور گشته ساحل دریاچه گهنسائی مضرب خیام ظفر احتشام گردانید و درین تهیه افتاد که این مرتبه بانتظام این ممالک و انضباط طرق و مسالک نحوے پردازد که معاندین را مجال عبور در محروسه صوبه بنگاله و کتک متعذر گردد بنابرین اراده اقامت خود در میدنی پور نموده فرمان بچهاونی داد و فوجدارے میدنی پور بعلی قلی خان که بخشئے رساله سراج الدوله بود مرحمت فرمود چون خبر میرجبیب شنید که به طرف بالیسر متوقف است نظر بآنکه چندان فوجے که گمان خطر و تضرر دران باشد با میرجبیب نیست و سراج الدوله را هم دلیر بر حرب نمودن ضرور است مشار الیه را با جمعے از افواج قاهره بدان سمت فرستاده بدفع آنها مامور نمود سراج الدوله دوست محمد خان و میر کاظم خان را بطور چپاول پیش فرستاده خود متعاقب آنها راهی شد دوست محمد خان اول صبح بر سرشان رسیده بقدر گوشمالے داد و فوج مخالف که از نام مهابت جنگ میترسید باندک جارتیکه دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان نمودند دل از دست داده راه فرار اختیار نمود و سراج الدوله هم متعاقب در رسیده متصل بالیسربندر معسکر ساخت و چون مامور به پیش رو نمانده بود بتعاقب نپرداخت مهابت جنگ را که مفارقت سراج الدوله نهایت دشوار بود خصوصاً هنگامیکه اندیشه فتن و حوادث باشد یکدم جدائی او قیامت می شمرد بخاطر آورد که اگر میرجبیب در میان دو لشکر برآمده هر گاه اسپک پندار دبا او بیاویزد خداے تعالی داند که پایانش چه روی نماید و فوج معتد گرانرا که همراه سراج الدوله است مباد از ناکردگاری و سفاهت او صدمه عظیمی رسد بنا بر علی هذا سراج الدوله را تاکید هرچه تمامتر طلب داشت و متعاقب رسولان خود هم حرکت نموده بے اختیار راه مے برید و ازان طرف سراج الدوله هم نهضت کرده قطع مسافت مے نمود نراین گڈھ محل تلاقی عسکرین گردیده سراج الدوله بتقریب پابوس جد خود رسید و ازان جا باتفاق معاودت به میدنی پور نموده محل چهاونی سابق منزل ساخت درین زمان خواجه عبدالهادی خان که در زمرهٔ جماعه داران ادنی ملازم سرکار بود به مرافقت سید محمد یسادل که هر دو کابلی بوده اند بتوسط نائب غلام حسن خان داروغهٔ دیوان خانه بعرض رسانید که نمین

و غائله در عدد ملازمان سرکار ازان افزون تر است که بمفصل گفته آید مبالغ خطیر متصدیان و عملهٔ بخشی گری باتفاق جاده ازان بخیانت متصرف میشوند همراه کسیکه در سررشتهٔ دفتر با صد نفر نوکر است ربع آن موجود نخواهد بود چنانچه کمترین اول غبن مردم همراهی خود بعرض میرساند و آنچه بود معروض داشته التماس نمود که درین صورت اگر یک مرتبه ملاحظهٔ موجودات سپاه باین کیفیت دولتخواه حکم شود کفایت سرکار بلکوک خواهد رسید مهابت جنگ برطبق التماس او بعملهٔ بخشی گری سائر حکم فرمود که جمع عمله بعبدالهادی خان رجوع آورده عرض موجودات سپاه بدهند درین سانحه عجب انقلاب و اضطرابی در خواطر رؤسای سپاه روی داد و خواجهٔ مذکور از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه بنابر غرض تقرب و اقتدار خود اغماض نموده مروت را در گوشه نشانید و برای تحصیل نیکنامی خود همه را بدنام و عاجز ساخت بمرتبه که در رساله یکی از عمده های لشکر که تنخواه یک هزار و هفتصد سوار میگرفت حین ملاحظهٔ موجودات هشتاد نفر باثبات رسید برین حال قیاس کافهٔ سپاه باید نمود که در هزاران صدها باقی ماندند اگرچه کفایت لکوک سرکار بعمل آمد و باین حسن خدمت خواجهٔ مذکور مشمول عواطف بی پایان شده یوماً فیوماً بر مراتب او افزود اما مطعون تمام لشکر و باعث نهایت دل شکنی سپاه گردید طرفین را چنین نبایست نه سپاه را غائله باین حد مناسب بود و نه خواجهٔ مذکور را اینهمه اهتمام و مهابت جنگ را هم اینقدر مبالغه خاصه درچنین مقام که مدار باست در پیش و حقوق جانفشانیهای رساله داران و عموم سپاه برگردن داشت مصلحت و لائق نبود **بیت** سراسر غبار است این پهن دشت ÷ ازین چشم پوشیده باید گذشت ÷ درین اثنا خبر رسید که فوج مرهٹه از راه صحرا متوجه شده بود شد مهابت جنگ را چون استیصال آنها در نهایت مرتبه منظور بود و بر افواج متعینهٔ مرشد آباد چندان اعتمادی نداشت از میدنی پور جنبیده به بردوان رسیده در آنجا معلوم گردید که باستماع توجه عساکر منصوره مرهٹه را مجال توقف در جوار مرشد آباد نمانده بطرف جنگلستان غربی مرشد آباد فرار اختیار افتاد و فخر الدین حسین خان خلف سیف خان که در مرشد آباد حسب الحکم نظربند بود مستحفظان خود را غافل کرده و با مرهٹه و میر حبیب در ساخته یا بتطمیع مستحفظان را با خود متفق گردانیده بلشکر مرهٹه ملحق گشت و همراه آنها بدر رفت پایان احوالش آنکه چون تمام عمر بناز و نعمت پرورش یافته بود مشقت اسفار بمناقشش ترسیده بود و درین یساق مرکوبی غیر از اسپ نداشت از رفاقت آنها عاجز گشته روانهٔ دار الخلافه شاه جهان آباد گردید و پس از وصول به شاهجهان آباد بزر و جواهری که در ایام اقامت مالده مصحوب معتمدان و وساطت مهاجنان پورنیه و مالده پیش از گرفتاری خود بدار الخلافه فرستاده بود از الجمله آنچه بدست او آمد قناعت نموده اوقات خود را براحت میگذرانید بعد اندک زمانی بمرض سرسام مبتلا گشته بدرود جهان ناپایدار نمود مقارن باین حال یکی از زمینداران جنگل با مهابت جنگ التماس نمود که اگر رهنمونی فوج ظفر موج باین دولتخواه مفوض شود لشکر فیروزی پیکر را بعجالة بیک ناگاه برسر بنگاه خصم تیره درون میتوانم رسانید مسئول او مقبول افتاده حکم عالی نفاذ یافت که زمیندار مذکور بر فیل متعینهٔ سرکار سوار بوده قائد فوج دریاموج باشد و حسب الامر بعمل آمده باعتماد قول او قطع طریق بطور ایلغار میشد بعد ازان که دو سه منزل طی نمود شبی که تمام شب در جنگل قطع مسافت بعمل آمده بود هنگام دمیدن صبح بعرض مهابت جنگ رسید که زمیندار مذکور بر هودج فیل بزخم کارد شکم خود را دریده است باستماع این خبر احضارش نموده استفسار کرد که ترا سبب اهلاک و انعدام خود چه بود جواب داد که چون راه را غلط کرده ام و نه توانستم که به بنگاه دشمن رسانم ترسیدم که چه برسر من خواهد آمد بنابرین مبادرت باین عمل نمودم و پس از لحظه بمقر خود شتافت مهابت جنگ که بدلالت او حرج چند منزل کشیده و هرکارها ازان راه آگاه نمودند صلاح در معاودت

شمرده مراجعت به بردوان نمود و در باغ مانک چند دیوان راجه بردوان که بهترین مواضع آنجا بود تا تحقیق خبر مرهٹه که در کجا آواره است نزول اجلال فرمود درین آوان میر محمد جعفر خان که در مرشد آباد بتقریب تعیناتی شهامت جنگ اقامت داشت حسب الطلب راهی گشته در باغ مذکور بتقبیل قدوم مهابت جنگ استسعاد یافت نواب والاجناب که از مشاهده خیانات سررشتهٔ بخشیگری و بعضی وجوه دیگر ملالی از میر جعفر خان داشت کلماتی چند متضمن نصح و ملامت فرموده ارشاد نمود که نیابت بخشیگری بعزل برادر خود میر اسمعیل از طرف خود بخواجه عبدالهادی خان دهد خان مذکور استنکاف ازین امر نموده راضی نمی شد آخر الامر طوعاً و کرهاً حسب الامر نیابت خود بخواجهٔ مرقوم مفوض نمود و بعد توقف چند روز بعرض رسید که مرهٹه باز بصحرای میدنی پور برآورد و مهابت جنگ که بالجزم عازم دفع آن گروه بود اعلام نهضت بسمت میدنی پور برافراشت و سراج الدوله رخصت مرشد آباد گرفته داخل بلدهٔ مذکور گردید

ذکر سبب افتراق سراج الدوله از مهابت جنگ و رفتن او بعظیم آباد و مجادلهٔ او با جانکی رام نائب صوبهٔ مذکور و کشته شدن مهدی نثار خان مغفور عم راقم سطور

مخفی نماند که عم فقیر مهدی نثار خان مغفور جامع محامد و صفات و در شجاعت و عزم و اعتلا و اقتدار یگانهٔ روزگار و نادرهٔ زمان بود بعد کشته شدن هیبت جنگ مرحوم مهابت جنگ را قدردان خود ندیده عازم آن گردید که اگر فلک بکام او گردد باعلای مدارج دنیا ترقی کند و الا چون پایان دنیا مردن ست براه آخرت سپرده آید و درحین رفاقت سراج الدوله همراهی مهابت جنگ در بعض جواب و سوالها که مهابت جنگ بعادت خود از روی کنایه میگفت بیباکیها نموده کلمات گران برزبان آورده بود مهابت جنگ بمشاهده جرات و بیباکی او اندیشه بخاطر راه داده خواست که از رفاقت سراج الدوله ممتنع شود مهدی نثار خان این معنی را بابلغ وجهی دریافته خاطر نشان سراج الدوله نمود که جد شما بنابر تربیت و فرط محبت جدائی شما را نخواسته داعیهٔ آن دارد که همیشه تابع فرمان او و از مرتبهٔ اعمام خود که مقتدر و مختار اند نازکتر بوده بسر برید و شما در مرتبه بهیچ وجه کمتر از انها نیستید بلکه باعتبار وراثت مهابت جنگ چراغ دودمان و زبدهٔ خاندان خودید و بفضله تعالی الحال طفل هم نیستید که این قسم اطاعت ضرور باشد اگر خود را بمرشد آباد رسانیده راه عظیم آباد گیرید جانکی رام را که هندوی مفلوک و ملازم و نائب شماست از انجا برداشتن چندان کاری نیست بعد ازان مهابت جنگ غیر از رضاجوئی شما چاره ندارد سراج الدوله مصلحت مذکور را بسمع قبول اصغا نموده در دل خود داشت و مهدی نثار خان در اواخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولی سنه ۱۱۶۳ هجرت استعفای نوکری کرده بمرشد آباد و از مرشد آباد مع رفقای معدود بعظیم آباد رفت و نقی علی خان برادر خرد راقم که همراه عم خود ترک رفاقت صولت جنگ نموده ملازم سراج الدوله با دو صد سوار شده بود قبل ازین سوانح بحسب تقدیر ناخوش گشته و ترک نوکری نموده عازم شاه جهان آباد بود بنده که همراه صولت جنگ در پورنیه اقامت داشت به ارادهٔ برادر آگهی یافته و مفارقتش را نخواسته پیش خود طلبداشت و بسعی بسیار باز بلازم صولت جنگ کنانید و مهابت جنگ چنانچه مرقوم شد بمیدنی پور رفته میر حبیب را مع فوج مرهٹه مفقود الاثر یافت و در چهاونی قدیم نزول فرمود چون قلع ریشهٔ فساد آن گروه در خاطرش تصمیم یافته بود و حیدر علی خان پسر علی قلی خان که بنام او فوجداری میدنی پور تقرر داشت بسبب عدم قدرت و قوت مقاتله و مقابله با مرهٹه از بودن میدنی پور بالحاح تمام معذرت خواست مهابت جنگ برای تعمیر چاها و مکان دولت خانهٔ خاص

فرمان داده نسوان محل را از مرشدآباد طلبداشت و خواص و عوام لشکر را که از طول مدت لیساق سخت جرگشته بنابر قرب موسم برشکال امید عود به مرشدآباد داشتند بچهاونی مامور نمود عامه سپاه وغیره خلائق مایوس از رفتن مرشدآباد گردیده اغره دار از ل لشکر حسب الامر مشغول بآراستن سرسایه شده بقدر استطاعت و مقدور خانه هاے گاہے برای خود آراسته پا بدامن فراغت کشیدند سراج الدوله قاصد داعیه مکنونه خود گردید و از مهابت جنگ رخصت چندروزه بسیر اماکن مرشدآباد و تفرج باغات بلده مذکوره درخواست چون مجاز گشت بمرشدآباد رسید و چندروز بسیر و تماشاے اطراف و تفرج اماکن و باغهاے آنجا گذرانید چون صباحے چند برین نمط گذشت سراج الدوله از اراده خود بمهدی نثار خان آگهی داد و رقعه متضمن حرکت خود از مرشدآباد بطور ایلغار باتعین تاریخ نوشته مصحوب هرکاره فرستاد و خود بتاریخ معین بهانه سیر باغ مع لطف النساکه جاریه نواخته او والده دخترش بود بسوارے رتهه که گاوانش را بنابر مزاولت اسفار متواتره طاقت رفتن سے چهل کروه در یک روز بود در راه عظیم آباد گرفت شهامت جنگ مع حسین قلی خان و حسن رضا خان و اکثر همراهان روشناس تقرب اساس بمجرد استماع این خبر هوش پرداز مضطرب الاحوال بر پالکی خود سوار با معدودے از ملازمان بے اختیار در پے او دوید و تا سرای دیوان رسیده چون نیافت بعض معتمدان را پیشتر فرستاده در التماس معاودت مبالغه را از حد گذرانید سراج الدوله التفاتے به سخنان آنها نفرموده بعنف و زجر از پیش خود راند و خود بطورے که راه مے برید ساعتے نیارمید شهامت جنگ این ماجرا را بمهابت جنگ نگاشت که من هرچند دویدم بگرد او نرسیدم و فرستاده هاے اینجانب که تا او رسیدند بعد ملاقات والتماس معاودت جواب داد که اگر مبالغه در مراجعت نمائید من خود را هلاک میسازم آنها ناچار برگشته آمدند مهابت جنگ همین که این خبر شنید عنان صبر و اختیار از دست داده بنابر محبت بمرتبه تعشق که با سراج الدوله داشت بودن خود در میدنے پور محال دید و میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام را باستمال عواطف استمال و نصیح و ارشاد مدافعه ارباب عناد اگر حاجت شود مستعد ساخته باتمامے فوج در میدنے پور گذاشت و ریاست فوج مذکور بمشار الیهما مفوض داشته با معدودی از خواص همان روز روے به مرشدآباد نهاد با آنکه شروع موسم برشکال و راه پرگل و لاله و ناله ها در طغیانی بود از صبح تا شام قطع مسافت می نمود ده هشت منزل راه را در چار روز طے نموده وارد دارالاماره مرشدآباد گشت و یک روز در آنجا توقف نموده روز دیگر روانه عظیم آباد گردید و خطی بسراج الدوله مشتمل بر انواع دلجوئے و شفقت و انحای آرزومندی و محبت مشعر بر ترک اراده که پیش نهاد خاطر داشت بوجهے که ملائم طبع او باشد نوشته ارسال داشت سراج الدوله قریب به بهاگلپور رسیده بود که خط مذکور با او رسید در جواب نوشت که جناب عالی با انهمه اظهار رافت و عنایت و شفقت و محبت در صدد پرورش دشمنان منند از ان جمله حسین قلیخان را باعلی مراتب اقتدار رسانیده مرا در نظر او و امثالش بحدے ذلیل گردانیده اند که حین معاودت من از بردوان یکے هم بقدم استقبال پیش نیامد و شهامت جنگ را ولایت عهد داده صولت جنگ را فوجدار پورنیه فرموده اند و بحال من غیر از لطف زبانے عنایتے که موجب ازدیاد قوت و شوکت و وفور ثروت و مکنت در امثال و اقران تواند بود بعمل نیامده حالا از نهار تشریف نخواهند آورد و الا سر شما در دامن من یا سر من زیر پاے فیل شما خواهد بود و همین جواب زبانی هرکاره هم گفته فرستاد مهابت جنگ از مطالعه آن مبتهج و شادمان گردید و نهایت اظهار مسرت نمود اما چون هرکاره کلمات مذکوره بر زبان راند بر هرکاره برآشفت و گفت سر من زیر پای فیل او اگر غلط آرزوی من است نام سر او بجال مذکوره رو بروی من چگونه بر زبان تو گذشت و باز خط دیگر بکمال رفق و ملایمت متضمن اشعار غلط فهمی او نوشته ابلاغ داشت ملخص مضمونش اینکه آن عزیز از جان ظن و گمان بر عکس مدعاے من نموده گاه بیجاے نمایند تمنای من

آنست که حکومت و فرمانرواے کل عالم براے آن نور چشم باشد و این رباعی بخط خود در ان رقیمه قلمے نمود رباعی غازی که پے شهادت اندر تگ و پوست ۞ غافل که شهید عشق فاضلتر از وست ۞ فرداے قیامت این بآن سے کے ماند ۞ این کشته دشمن است وآن کشته دوست ۞ حالیا قلم وقائع نگار را از نگارش احوال مهابت جنگ انصراف داده ماجراے سراج الدوله ارقام مے نماید تا سررشته سخن از نظام نیفتد

ذکر رسیدن سراج الدوله در نواح عظیم آباد و پیوستن مهدی نثار خان باو و جنگیدن با جانکی رام و کشته شدن آن سید نا جو

سراج الدوله چون در غیاث پور رسید و شقه مرقومه او مهدی نثار خان قبل ازین رسیده بود متضمن آنکه من سلطنت خود را باعتماد اقوال شما بر باد داده خود را رسانیده ام شما بطوریکه گفته بودید بر آن مهیا و آماده گشته خود را پیش من رسانید مهدی نثار خان قبل از ورود رقعه مذکوره اسباب و ناموس را بر کشتی سوار و بار کرده قاصد بود که بغازی پور فرستد اگر سراج الدوله بیاید آنچه از دستش برآید بعمل آرد و اگر او نیاید خود در رفقاے متعلقان روانه شاه جهان آباد شود چه متیقن نبود که سراج الدوله بهان سخنے که با او گفته شده این اراده عظیمه خواهد نمود چون رقعه مرقومه باو رسید والده فقیر را که بجاے مادر خود دانسته با او بکمال مراتب ادب و محبت مرعی می داشت بخانه خود طلبید و اظهار مکنون خاطر خود و ورود سراج الدوله نمود والده در ممانعت مبالغه فرموده گفت که برادر من از عهده مهابت جنگ بر نمی تواند آمد و بالفعل این ناظم هرچند هندوی نویسنده است اما نشانیده مهابت جنگ و با فوجیکه حاضر دارد صد برابر شماست سراج الدوله فرزند مهابت جنگ است و او عاشق سراج الدوله براے او این آمدن شما منفعت ندارد باز با هم چون شیر و شکر خواهند آمیخت شما خود را مفت بکشتن می دهید کشتی بار کرده مهیاست زن و دختر خود را سوار کرده روانه سازید و خود بر اسپ تیز رفتار سوار شده بدر روید مهدی نثار خان را غیرت و اجل دامنگیر گشته هرچند والده فهمانید همین جواب داد که اگر سراج الدوله نمے آمد من رفتن را جازم بودم و اکنون نمی توانم که خود را کناره کشیده پیش مردم بنامردے و جبن اشتهار یابم اگر حیات و اقبال یاوری کرد برابر این هندوی بنگالی غالب آمدیم دیگر با مهابت جنگ نمی ستیزد و دولت آزمائی گریزد و اگر زندگی بآخر رسیده شب گور در خانه نمی توان خفت القصه ناموس را روانه غازی پور نمود و بعض جواهرات و ظروف طلا و نقره حق دختر خود بوالده سپرده آخر شب مرخص و صبح عازم خدمت سراج الدوله گردید و در قصبه غیاث پور معروف به باڑه بملاقات او رسیده بجماعه داران که طرف در بنگا و آن طرف گنگا اقامت داشتند پروانه هاے سراج الدوله و خطوط خود متضمن طلب آنها بانواع مواعید فرستاده فوج بسیارے از هر طرف آماده نصرت سراج الدوله ساخت و عرائض مردم متضمن رسیدن بجلدے در خدمت ورود نمود بلکه اکثرے از جاے خود جنبیده ماجراے کشته شدن مهدی نثار خان و انهزام سراج الدوله شنیده از اثنای راه برگشتند و فی الحقیقه در فراهم آوردن سپاه و تالیف قلوب این فرقه عجب سلیقه داشت که دیگرے تا حال مثل او درین کار مشاهده نشده و خود مع سراج الدوله در باغ جعفر خان رسیده نزول نمود مردم شهر عظیم آباد و بعضے از اطراف و اکناف حاضر آمدند سراج الدوله بجانکی رام پیغام فرستاد که آمده شرف ملازمت حاصل نماید او از استماع این خبر غریب بحر تحیر و تفکر گردیده انست که چه کند اگر بملازمت سراج الدوله رود مبادا مهابت جنگ مورد عتابش سازد که مقدمه ملکداری این قسم اطاعت مادا است غنا بر نمے تابد و اگر بمقابله و ممانعه پردازد و دران معرکه چشم زخمی بسراج الدوله رسد هم دست از حیات خود باید شست چه حقیقت که مهابت جنگ را با سراج الدوله بود در صورت آسیبے که باو رسد اقتضاے همین سیاست داشت ناچار مصطفی قلی خان را که

براور محمد ایرج خان پدرزن سراج الدوله بود پیش فرستاد تا ارادهٔ باطن او دریابد که چیست مصطفی قلی خان بملازمت رسیده از هر طرف گفتگو آغاز نهاد و مهدی نثار خان بسراج الدوله فهمانیده بود که مقربان جانکی رام را که روی سخن در حضور داشته باشند اگر بیایند رفتن نباید داد تا بر ضمائر سامی آگهی یافته او را مانع آمدن بخدمت نشوند چون سراج الدوله را از تنگ حوصلگی و کم ظرفی مجال کتمان اسرار نبود ارادهٔ خود را با مصطفی قلی خان ظاهر کرده در آوردن جانکی رام استعانت جست او مرد لسان بسیار گو بود آوردن جانکی رام را بلا تامل متعهد شده رخصت خواست مهدی نثار خان بحسب تقدیر در آن زمان برای کاری بیرون رفته بود مصطفی قلی خان مرخص شده در رفت و جانکی رام را بر ما فی الضمیر سراج الدوله آگهی داده در رفتن مانع شد جانکی رام که فی الجمله تهیه آمدن پیش سراج الدوله داشت موقوف نموده ابواب حصار شهر را بر روی او بست و تهیه قلعه داری نشست سراج الدوله که اصلا طاقت تحمل مکاره نداشت بشدت خشم و لین برآشفت و باعتماد آنکه کسی او را نمی تواند کشت ارادهٔ تسخیر قلعه و گوشمال جانکی رام نمود و مهدی نثار خان امر بتوقف و انتظار آمدن افواج مطلوبه نمود آن ابلهٔ نا مآل اندیش از امتناع که در آن وقت داشت بتمیز نیک و بد مشوره نفرموده بمهدی نثار خان گفت که من بگفتهٔ شما دست از سلطنت خود بر داشته متعهد جانبازیم و شما دل از جنگ میدزدید مهدی نثار خان که تاب چنین گفتگوها گاهی نداشت برآشفته گفت سخن مرا اول نشنیدید و در انداز ان و بر همکاران را دولتخواه کارگذار شمرده بر رازهای خود آگاه ساخته خاکسار رام شده را منوجش گردانیدید اکنون با شصت هفتاد کس که ازین جمله معدودی مردکار و جان نثار خواهند بود ارادهٔ جنگ و قلعه ستانی که دارید معقول نیست در یکدو روز جمعیت شایسته فراهم می آید آن زمان ارادهٔ که پیش نهاد خاطر است میسر می تواند آمد آن سفیه ناکرده کار باز اعادهٔ کلمات اول نمود و مهدی نثار خان مرگ خود مصمم نموده تمام شب باحیا و دعا در بارگاه کبریا بسر برد و صبح با رفقای قلیلی که حاضر داشت اعلام شجاعت برافراشت و همت بر تسخیر حصار عظیم آباد گماشت این سانحه در آخر رجب یا اول ماه شعبان سال شصت و سوم از مائه دوازدهم هجرت روی نمود و ازین جهت که بر دروازه مشرقی و دیوار فصیل طرف مذکور از دحام مستحفظان و مزاحمان بود بهانه زیارت مزار پدر سراج الدوله و المقبرهٔ هیبت جنگ بر دروازه انجا سراج الدوله را بر اسپ خنگ رنگ خود سوار ساخته یورش بدروازه معروف بکهرکی بیگم پوره فرمود چون در انجا هم مستحفظان مستعد و آن طرف باهتمام مردم مهته جسونت ناگر از اقربای راجه دیا بهادر بود محاربه در پیوست و صدای برق اندازی از قلعه بلند گردید مهدی نثار خان سراج الدوله را با معدودی از جارسان او در پناه دیواری گذاشته خود مع رفقا پیاده پا بپای دیوار حصار رسید و ارادهٔ عروج بر دیوار و برج نموده بهمراهیان ترغیب و تاکید فرمود برخی بدیوار چسپیده بهر صورت خود را بالا کشیدند و اندک اندک مجروح گردیدند چنانچه مهدی نثار خان را هم در بازو تیری از دو گردید و بعضی مثل امانت خان وغیره از راه بدررو که از کثرت مرور آب کشاده گشته بود در آمده اندرون قلعه رسیدند در را کشوده سراج الدوله و بقیه مردم را اندرون کشیدند و عرصه مذکور را از اعدا خالی و را مصفا و کشاده گشت مهدی نثار خان جامه یکتهی پوشیده و شمشیری حمایل کرده با رفقای معتمد پیش پیش و پشت سر خود سراج الدوله را بر اسپ خویش مع مستحفظان او گرفته بتامل و وقار مستعد کارزار می آمد تا آنکه بدر محلسرای والد مرحوم که محاذی حاجی گنج و در میان هر دو مکان شارع عام دروازهٔ بیگم پوره واقع است رسید و جانکی رام مع اسباب حرب مثل توپ و توپخانه دستی و بان وغیره بر فیل خود سوار و حسن علی خان را همراه او سلاح خود همین نموده در چوک سر دروازه

قلعه پختهٔ عظیم آباد حیران کار نمود استاده منتظر بود تا چه پیش آید و البته سه چار هزار کس غیر جارسان قلعه در ان عرصه با او و راجه رام نارائن حاضر بودند درین بین امانت خان که رفیق مهدی نثار خان و از نجباء عان بود نیزه کوچکی که باصطلاح برچهی و سانگش میگویند در دست گرفته اسپ خود را تاخت و در ازدحام همراهیان حسن علی خان که بدروازه جنوب رویه چوک قلعه متصل مسجد حاجی تاتار علو و اجتماع داشتند در آمد و طرفه ستیز و آویزی نمود که در اثنای آن مردم مجال کسی نبود تا مقابل او گردد و در دکانها و گوشه های بازار پنهان گشته او را مجروح می ساختند و او مثل شیر دلیر که بر گله گوزن افتد بر اعدا تاخته می نواخت و می انداخت تا آنکه از سر بامی یا در خانه باو گولهٔ بندوق رسیده جان شیرین در کمال شور و جلادت درباخت مردم که مهدی نثار خان را از پیش رفتن بنا بر خبر سلطی مانعت می نمودند برآشفته جواب داد که در این مقام چنین خیرخواهی ملایم طبع من نیست هر که مرا دوست دارد و جان مرا از جان خود عزیزتر داند پیش رود می آید و از من پیشتر خرامد متعاقب امانت خان میرزا مدار بیگ دکنی با پسران و داماد خود و دو سه کس دیگر اندفقا بلکه امانت خان از همراهیان سراج الدوله اسپها را عنان داد تا برسد امانت خان ازین جهان رفته بود مدار بیگ تیر و نیزه و شمشیر بکار برده هانفسم بزخم گولهٔ بندوق رو بفوق آورد و پسران و دامادش عنان از میدان تافته باعث درهم شکستن جمعیت و انتظام همراهیان مهدی نثار خان و سراج الدوله و سبب تفرقه و انقلاب و اضطراب این جماعه شدند چون شارع تنگ بود و پنج شش سوار اسپ سراسیمه برگشتند و بدون تاسک عنان گریزان گذشتند مردم مجتمع فراریان را کوچه دادند مهدی نثار خان بر لب چبوترهٔ دکانی استاد همین قسم هر کسی طرفی خزید چون رستخیز فراریان فرو نشست مهدی نثار خان بدستور از دکان فرود آمده شمشیر در دست گرفته استاد اما جمعیت دیگران بطور سابق دست نداد چه مردم بظاهر هم پریشان و در باطن نیز بمشاهده فرار اولاد و رفقای میرزا مدار بیگ آشفته خاطر گشته راه عافیت می جستند متعاقب گریختگان مهته جسونت ناگر مسلح و مکمل در رسید و مهدی نثار خان را شناخته گفت خان صاحب شما از طرف مورچال من در شهر در آمده مرا رسوا و سبک ساختید و خود را در مهلکه انداختید الحال هم برای خدا برگردید مهدی نثار خان در جواب گفت مهته جیو چه جای این سخنان و خیرخواهیست درین وقت ما و شما حریف همدیگریم

بیت

بیا انچه داری ز مردی نشان + ز شمشیر و خنجر ز گرز و سنان +

بعد ازین گفتگو مهته جسونت که مبارز دلیر و درین کارها بارها در آمده آبروئی در امثال و اقران داشت ناچار پیاده پا گشته مقابل مهدی نثار خان شد و با همدیگر در آویختند مهدی نثار خان شمشیری بکلهٔ ناگر نواخت و نیز بمدافعه او پرداخت از همراهیان نامرد کسی توفیق مدد نیافت و لابعد کشته شدن ناگر مذکور دل همراهیان سراج الدوله را ازو ربوده و فوجی هم رسید سپاه جانکی رام را که تزلزلی در ثبات بود زیاده تر می فند چه عجب که فتح و ظفر برای سراج الدوله جلوه گر می گشت درین دار و گیر مهدی نثار خان بیکی از منتسبان آواز داده گفت فلانی مرا از تو این توقع نبود ولیکن سودی نکرد تا آنکه از دروازهٔ گنج حاجی که بطرف دست چپ مهدی نثار خان بود برادرزاده میر محمد اشرف که جماعه دار و بسیار آشنای ناگر بود پیدا گشته خان مذکور را نصیحت آغاز نهاد و به برگشتن دلالت کرد مهدی نثار خان او را بقهر و بانگ درشت منع از پیش آمدن نمود آن محیل از نظر مهدی نثار خان پنهان گشته بطرف پشت سرش در آمده شمشیری در پای آن سردار سرافراز زده از پایش در آورد و ناگریوا باتفاق بکار رسید تا موتمام نمودند و سراج الدوله که نامردی فطری داشت بمشاهدهٔ این حال عنان برگردانیده خود را از راه گنج مذکور بکوچه کشید و راه خانهٔ مصطفی قلی خان گرفت و همراهیانش متفرق گشته هر یکی بکنجی خزید

از پیرزادہاے سیف خان مرزا سنگی نام بضرب گلۂ بندوق درہمہ کوچہ برفاقت مہدی نثار خان رہ سپر آخرت گردید و دو سہ کس دیگر ہمین قسم مجروح و مقتول شدند مہنہ جسونت از خوف باز پرس مہابت جنگ با وجود جراحت منکرے کہ برخسارہٗ خود داشت خون چکان سراج الدولہ را پے گرفتہ تا بخانہٗ مصطفے قلی خان رسانید مصطفے قلی خان از دروازہٗ خود باستقبال سراج الدولہ بر آمدہ بمراسم خوش آمد ولابہ گرے تقرب جست و در خانہٗ خود آوردہ شروع بخدمت گزارے و دلجوئیہا نمود مہنہ مذکور متمسک رسیدن سراج الدولہ بسلامت در خانہٗ مصطفے قلی خان بمہر خانمز قوم گرفتہ بخانہٗ خود برگشت و جانکی رام سر آن سید والا مقام را ناحق بریدہ ساعتے بر دروازہٗ مشرقے حصار آویخت باز بگفتۂ بعضے از سرداران سپاہ فرود آوردہ مع لاش کشتگان اذن تجہیز و تکفین داد و آن سید نامور در جوار قبر پدر بزرگوار خود در محلہ لون گولہ مدفون گردید و رفقایش را نیز بیرون ہمان محوطہ در خاک سپردند مصرع ہمین است پایان دنیا ہمین ؎ اللہم اغفر لہ وارفع درجتہ فے اعلے علیین والحقہ بآبائہ الصالحین، جانکی رام باستماع محفوظ ماندن سراج الدولہ و بریدہ شدن سر مہدی
نثار خان مغفور زندگی از سر یافتہ بجاے خود مشعوف و مغرور نشست

ذکر رسیدن مہابت جنگ در نواح عظیم آباد و ملاقات با سراج الدولہ و داخل شدن بشہر عظیم آباد و بیمار شدن و برگشتن بمرشد آباد مع سراج الدولہ

مہابت جنگ کہ با کمال اضطرار در آرزوے بقاے سراج الدولہ و تمناے مشاہدۂ شمع جمال او پروانہ وار بیقرار مے دوید از تشویش آنکہ آیا چہ خواہد شنید در بیم و امید مے گذرانید در قصبہ غیاث پور کہ معروف بہ باڑہ است رسیدہ بر حقیقت حال مطلع گردید و خاطر پریشانش اندکے آرمید سید اسد اللہ خان برادر منعم علی خان را کہ درین سفر از مرشد آباد ہمراہے او گزیدہ بود پیش سراج الدولہ فرستاد و پیغامہاے آرزومندے خویش داد خان مذکور نزد سراج الدولہ رسیدہ اداے رسالت باحسن وجوہ نمود و خاطر آزردہ اش را از لطف آمدن نزد جد بزرگوار گرد استماع خبر حرکت نمودن سراج الدولہ بعزیمت استقبال مہابت جنگ را بنحوے مبتہج و مسرور ساخت کہ سررشتۂ تمکین و وقار از دستش بدر رفت و با آن کہ کوہ متانت بود سبکتر از کاہ گشتہ آثار بیقرارے ظاہر شدن گرفت ہر دم و ہر آن ذکر سراج الدولہ و تفتیش احوال او کہ تا بکجا رسیدہ خواہد بود ورد زبانش گردید تا آنکہ منہیان خبر قرب وصولش رسانیدند فرمود تا سراپردہ ہاے پیش روے خیمہ برچیدند کہ مانع ملاحظہ نشود و سواری او از دور بنماید ہمین کہ نظر او بر سواریش افتاد بے اختیار سر بسجدۂ شکر نہاد سراج الدولہ نزدیک خیمہ رسیدہ از مرکب پائین آمد و بادراک قدمبوس شتافت مہابت جنگ او را در آغوش رافت کشیدہ بے اختیار رقت نمود و مرۃ بعد اخری لشکر جناب احدیت پرداختہ سر بسجدہ گذاشت و باتفاق از ان محل نہضت نمودہ بعد طے مراحل ظلال عواطف بر مفارق سکنۂ عظیم آباد انداخت و در عمارتیکہ از مستحدثات احترام الدولہ زین الدین احمد خان بہادر ہیبت جنگ مشرف بدریاے گنگ واقع بود نزول اجلال فرمود سراج الدولہ از جانکی رام بنا بر جسارتہاے او کہ بلا علاجے نمودہ نہایت کدورت داشت مہابت جنگ واسطۂ شفاعت او شدہ استدعاے عفو جرائمش نمود و بملازمت سراج الدولہ فرستاد سراج الدولہ بپاس ارشاد جد بزرگوار مشمول

عنایت ساختہ رخصت انصراف ارزانی داشت و بنا بر آنکہ در صوبۂ بہار امرے موجب توقف نبود بلکہ خاطرش از طرف فوج مرہٹہ کہ در کٹک و بالیسر منتشر بودہ میر محمد جعفر خان و راجہ دولبہ رام را کہ در میدنے پور گذاشتہ بر آنہا اعتماد نداشت متردد بود عزم معاودت جزم افتاد و جانکی رام را خلعت استقلال مرحمت نمودہ باتفاق سراج الدولہ روے توجہ بمرشد آباد آورد اما در ہمین اوقات تپ محرقے عارض مزاجش گشتہ پا بحد اعتدال گذاشت دران آوان طبیبے غیر از تاج الدین نام روشناس حکام آنجا نبود مشار الیہ بموجب فرمان در رکاب آن جناب حاضر بودہ تدبیریکہ بزعم خود مناسب مے شمرد بعمل مے آورد و مہابت جنگ بسوارے کشتی در طے مسافت تعجیل داشت و ازین جہت کہ حکیم لائق التعظیم حکیم ہادی خان ہاشمی عقلی خواہر زادۂ خاتم الاطبا حاوی علوم طبے و حکمے جالینوس الزمان علوی خان شناساے تمام مزاج مہابت جنگ داشت از اثناے راہ یکے از ملازمان را بطلبش روانۂ مرشد آباد نمود و خان مشار الیہ در راجمحل بملازمت رسیدہ متوجہ علاج گردید و مہابت جنگ در اشتداد مرض داخل دار الامارۃ مرشد آباد گشت و دوا و غذا و جمیع تدابیر منحصر بر راے حذاقت پیراے ہادی علی خان گذاشتہ تجاوز از فرمان او نمے نمود سنے الحقیقۃ آن فلاطون فطرت مسیحا آیت در تدبیر مرض و اصلاح مزاج والا ید بیضا نمود در اندک زمانے صحت و عافیت قرین مزاج مبارکش گردید بعد حصول شفا آن قدرشناس اصحاب فضل و کمال خان مشار الیہ را بعطاے خلعت فاخرہ و سرپیچ و جیغۂ مرصع و فیل کوہ پیکر با جوش و پنج ہزار روپیہ نقد معزز و مباہے فرمودہ در تعظیم و تکریم و سلوکہاے ظاہرے دیگر نیز باقصے الغایۃ اہتمام تمام مے نمود بحدیکہ سوارہ داخل دولتخانہ مے شد و تا جائیکہ نالکی سوارے شہامت جنگ و سراج الدولہ و صولت جنگ نزدیک بزینہ ہاے صحن چبوترہ مے آمد پالکی خان مرقوم ہم تا آنجا میرفت و شہامت جنگ و سراج الدولہ نیز تواضعے لائق بعمل آوردند بعد غسل صحت نذور و صدقات بمستحقین و سادات و ارباب حاجات رسانید چون ہنوز ایام برسات باقی و اندیشۂ تک و تاز مرہٹہ نبود و ضعف بیماری قوت داشت رقائم کرائم بنا بر دولبہ رام و میر محمد جعفر خان مشتمل بر نوید حصول صحت و مشعر بانیکہ بعد برشگال رایات نصرت آیات متوجہ میدنی پور خواہد شد شرف صدور یافت و چون از عظیم آباد مہابت جنگ بصولت جنگ نوشتہ بود کہ ہنگام معاودت در گنڈہ گوہ [illegible] پورینہ کہ بر لب دریاے گنگا واقع است بنا بر ملاقات توقفے بعمل خواہد آمد صولت جنگ تیاری بعضے اماکن و تہیہ اسباب ضیافت ہا نجا نمودہ فقیر را چند روز پیشتر فرستاد و انتظار ایفاے وعدہ مے کشید مہابت جنگ بسبب عارضۂ بیماری مذکور از اثناے راہ خطے متضمن عذر بنا بر عارضۂ مرض نوشتہ بصولت جنگ فرستاد و خود از وسط دریا باستعجال گذشتہ بمرشد آباد رفت صولت جنگ بمجرد استماع خبر مرض مہابت جنگ محمد مسیح طبیب ملازم خود را بعجالہ فرستاد بعد شنیدن خبر صحت بتقریب عیادت و مبارکباد از پورینہ کہ مرکز دولتش بود نہضت نمودہ شرف اندوز پابوس عم خود گردید درین ضمن نفیسہ بیگم بنت شجاع الدولہ مرحوم خواہر علاء الدولہ سرافراز خان کہ کمال یگانگت با شہامت جنگ و زوجہ او مہر النسا بیگم معروف بہ بی بی گھسیٹی بنت مہابت جنگ داشت و زن و شوہر نہایت مرتبۂ ادب و انقیاد بعمل آوردہ زمام اختیار خانۂ خود را با و سپردہ بودند بیگم مذکور از جملۂ فرزندان علاء الدولہ یکے را کہ شب کشتہ شدن آن مرحوم بعرصۂ وجود در آمدہ مخاطب بلشکر اللہ خان و معروف بہ آقا بابا بود بفرزندی خود از وقت ولادتش برداشتہ محبت با او بمرتبۂ تعشق داشت ارادۂ وصلت او با یکے از بنات صولت جنگ نمودہ بوساطت بی بی گھسیٹی بصولت جنگ پیغام این امر داد صولت جنگ اولا از قبول این کار سر باز زدہ آخر الامر بمبالغۂ شہامت جنگ و زوجہ او بر راضے گشت و از انجا کہ شادی وصلت مذکور بدون اجتماع قبائل و عشائر مہابت جنگ و سرافراز خان مرحوم صورت نمی گرفت و رفتن اینہمہ ذکور و اناث در پورینہ متعذر بود بناے شادی در مرشد آباد قرار یافتہ معین شد بعد مہیا داشتن

سرانجام بساعتے که تقرر یابد صولت جنگ بمرشدآباد آید تتمهٔ این حکایت در وقایع آینده انشاء الله تعالی تحریر خواهد یافت بعد چندروز صولت جنگ مشمول بعواطف عم گرامی قدر خود گردیده عازم دارالملک خود گردید

ذکر استدعاے میرحبیب و مرهٹه مصالحه با مهابت جنگ بشرط تفویض صوبهٔ کٹک و قلیل وجهے از زر و پذیرفتن مهابت جنگ این مصالحه را بنا بر ضعف پیرے و رفاه خلائق و آسودن امشاق سفر

افواجیکه بسرکردگی میرمحمدجعفرخان و راجه دولبهرام در میدنی پور بتقریبے که مذکور شد اقامت داشت اگرچه بحسب لیست در تدارک محاربات مرهٹه و اخراج آنها از کٹک و بالیسر کافی بود لیکن بنا بر قصور جرأت و شعور سپه سالار و اشتهار بیماری نواب گردون اقتدار متعذر مے نمود چه هرچند مراسلات حصول صحت باطراف و اکناف ورود یافت اما دوست و دشمن در ورود خطوط راحمل بر تدبیر و تذویر نموده سپاه ملازم هم جسارت بجنگ مخالف نمے نمود و دشمنان ازین مم خیالات دیگر بخاطر خود آورده دلیرتر مے شدند بنابرین مهابت جنگ را با وجود بقیهٔ ضعف و نقاهت مرض در سال ۱۱۶۴ با فواج ستاره شمار حرکت ضرور افتاده از مرشدآباد بطرف میدنی پور بحشم روید اد و ازان طرف میرمحمدجعفرخان و راجه دولبهرام برسم استقبال برآمده مابین بردوان و میدنی پور بتقبیل قدوم ولے نعمت خود مشرف شدند و مرهٹه و میرحبیب باستماع اخبار بیماری مهابت جنگ سیما بنا بر جنبیدن افواج میدنی پور پاے جرأت پیش نهاده از محل و مقر خود بطرف میدنی پور در حرکت آمد مهابت جنگ نیز با افواج سابقه و لاحقه بقصد دفاع مرهٹه و میرحبیب روے بمیدنی پور آورد و در حوالے قصبهٔ مذکور تقابل عسکرین و تقارب فئتین دست داد بعادت معهود میرحبیب و مرهٹه مغلوب و مهابت جنگ مظفر و منصور گردید و افواج دکهن از صدمات محاربات بهادران دشمن افگن طاقت مقاومت در خویشتن نیافته بطرف صحرا و کوهستان غربی بنگاله آواره گشت و مهابت جنگ در تعاقب افواج منهزمه روے توجه بهمان سوے آورد اما مرهٹه تاب مقاومت در خود ندیده بمجرد نزدیک رسیدن عساکر منصوره گریزان و پریشان مے شد و مهابت جنگ در پے آنها تاخته فرصت قرار و استقرار نمی داد تا آنکه مخذولان مذکور عرصه را بر خود تنگ دیده از مسالک صحرا راه کٹک گرفتند و مهابت جنگ قرین فتح و ظفر رایت معاودت بسمت مرشدآباد برافراشته تدارک اخراج آنها از کٹک موقوف بر سال آینده داشت و در ساحت کٹوه نزول اجلال فرمود میرحبیب و سرداران مرهٹه بمشاهده غلبه مهابت جنگ و کشیدن ایذا و تعب سالها که جان شان بلب رسیده و تمثال بهبود در آئینهٔ احوال خویش گاهے ندیده بودند درین فکر افتادند که بهر صورتیکه ممکن باشد از در مصالحه درآیند و چون دست از کٹک بالمره برداشتن و از بنگاله بخذلان محض راجع گشتن نهایت استخفاف رگهوجی بهوسله بود پذیرائی بعض ملتمسات را مشروط داشته اطاعت و انقیاد مهابت جنگ را جویا شدند و بجهت تمشیت این مدعا برخے از معتمدان خود را میرحبیب نزد میرمحمدجعفرخان فرستاد خان مشار الیه ملتمسات آنها را بطور لائق و در وقت مناسب بعرض مهابت جنگ رسانید نواب عالی جناب را نظر بشجاعت و غیرتے که داشت اگرچه پذیرفتن مسئولات آنها دشوار مے نمود اما بچندین وجوه که عمدهٔ آنها ضعف پیری و آسائش عجزه و ضعفاے ممالک محروسه او بود مائل پذیرائی آن شد چه دران وقت سن شریف او البته بهفتاد و پنج سال رسیده بود و در محاربات و منازعات مرهٹه که ده سال متواتر مصافهاے متعدده داد و در ضمن آن دیگر اعداے قوی چنگ مثل شمشیرخان و سردارخان در جنگ سرکشی نموده با اعادی دیگر پیوستند هرچند فتح و نصرت شامل حال اولیاے دولتش گشت اما اکثر غربا و رعایاے ممالک

جنوبی گنگا مکرر مبتلاے صدمات عساکر جنوبیان که عادت شان قتل و غارت غربا و سوختن مزارع و انبارهاے غله و بیوت سکنه دهات است گردیده و بفراغ خاطر زندگی می نمودند بلکه همیشه در خوف ورود ظلمهٔ مذکور بوده بمساکن خود نمی آسودند و چون میل مصالحه بخاطرش پدید آمد کلمهٔ عرفت ربی بفسخ العزائم بر زبان آورده میرمحمدجعفرخان را اجازت داد که بعضے از معتمدان خود را پیش میرحبیب فرستد هرگاه یکے از عمدهٔ اولیاے او که بزیور عقل و شعور محلے و سخن فهم و دانا باشد بحضور آمده استدعاے مصالحه بطورے که منظور است خواهد نمود اگر لیاقت پذیرائی داشته باشد پذیرفته خواهد شد و الا صحیح و سالم بجاے خود خواهد رفت خان مشار الیه میرحسن علی و میر عوض علی را بجهت امر مذکور مصحوب رسولان میرحبیب بطور مبشر فرستاد مشار الیهما نزد میرحبیب رسیده خبر رضاے مهابت جنگ بمصالحه و ارسال شخص کذائے رسانیدند میرحبیب که هرگز توقع این امر بخاطر نداشت باستماع این بشارت که نعمتے بود غیرمترقب نهایت شادمانی نموده غاشیهٔ اطاعت و انقیاد مهابت جنگ بر دوش خود گرفت و امتثال اوامر و نواهی او را بر خود لازم شمرده میرزا صالح را باتفاق میرحسن علی و میرعوض علی نزد میرجعفرخان فرستاد تا بوساطت او ملازمت مهابت جنگ حاصل کرده اظهار قبول اطاعت و انقیاد نواب عالی جناب بنوعیکه مرکوز خاطر عاطرش باشد نماید و با نیل مقصود معاودت نماید فرستادهٔ میرحبیب بتوسط میرمحمدجعفرخان دران احیان که مهابت جنگ در کٹوه بود بملازمتش فائز گردید و در رکاب او باکتساب سعادات کوشیده وارد مرشدآباد شد

ذکر وقوع مصالحه فیما بین مهابت جنگ و مرهٹه بوساطت میرزا صالح و باصلاح گرائیدن فسادات و ظهور یافتن امن و امان در عباد و بلاد

بعد ورود مهابت جنگ در مرکز دولت میرزا صالح اظهار اطاعت و فرمانبرداری و التزام مراتب بندگے و خدمتگاری بعهود و مواثیق نموده درخواست مطالب او بر طبق عرض نهاده جواب و سوال چند روز در میان ماند و شروع سال ۱۱۶۵ هجری مصالحه باین صورت انفصال و تحقق یافت که میرحبیب نوکر مهابت جنگ بوده از طرف آن جناب بتفویض نیابت نظامت کٹک سرافراز شود و وجوه محاصل آنجا به تنخواه فوج رگهوجی و سواے آن دوازده لک روپیه دیگر بوکلاے رگهو بشرط آنکه قدم در قلمرو حکومت مهابت جنگ نگذارند متصدیان بنگاله ملازم سرکار دولتدار آنجناب باو می داده باشند و فوج مرهٹه رودخانهٔ سون اکهبارا که کنار جالیسر واقع است سرحد دانسته بقصد عبور پا در رودخانهٔ مذکور نگذارند چون میرحبیب برین صورت آگهی یافته عرضداشت متضمن قبول و امتثال اوامر در خدمت مهابت جنگ بطور متمسک فرستاد میرزا صالح بخطاب مصلح الدین محمد خان و دیگر عنایات سرافرازی یافته مع اسناد و خلعت و فیل و عطایاے دیگر براے میرحبیب رخصت انصراف یافت چون ازین مم جمعیت خاطر دست داد مخالف و معاندی دیگر در میان نبود مهابت جنگ تخفیف در فرقهٔ سپاه بقدر لائق نموده در تهیهٔ آبادی دهات و قصبات که از تک و تاز مرهٹه ویران افتاده بود اشتغال ورزیده و ترفیه احوال رعایا و برایا پیش نهاد خاطر عاطر ساخت و میدنی پور که بعد وقوع مصالحه داخل مملکت بنگاله گشت راجه رام سنگه که جمعداری هرکارها در حضورش داشت بفوجداری آن جا سرافرازی یافته نراین سنگه برادر او بخدمت برادر خود راجه رام ممتاز گردید

ذکر معاودت رابعه بیگم برادرزادی مهابت جنگ از لکهنؤ بخدمت عم شریف خود

و درهمین ازمان لیکن مدتے قبل ازین معامله رابعه بیگم زوجهٔ عطاء الله خان دختر حاجی احمد که همراه شوهر خود بلکهنؤ رفته بود

بعد کشته شدن شوهرش که در رفاقت تولی رای و جنگ احمد بنگش اتفاق افتاد بو سیله نام و قرابت و برادر زادگی مهابت جنگ بامه‌نوساے شهر مذکور روشن علی خان زمیندار عمده مشهور صوبهٔ اوده ساخته و بعطایا ے لایق اکثرے ممنون احسان خود نموده مع اموال و اسباب و اولاد صغار که همراه داشت سالماً و غانماً بر فاقت و دلالت آنها را بعظیم آباد رسانید و از انجا بکام و آرام بمرشد آباد آمده در ظل عاطفت عم بزرگوار خود اقامت گزید

ذکر انتقال رای رایان بهیرون دت و رجوع دیوانی خالصه براجه کیرت چند و در گذشتن او هم بعد ماهی چند و تفویض خدمت مذکوره به امید رام

درهمین ضمن رای رایان بهیرون دت دیوان خالصه شریفه بنگاله بمرض استسقا درگذشت و امید رام پیشکار او بلا تعین دیوانی بموجب حکم بانصرام معاملات مالی و ملکی مے پرداخت تا آنکه راجه کیرت چند پسر رای رایان عالم چند که دیوان خالصه شریفه در عهد نظامت شجاع الدوله مرحوم بود و کیرت چند مذکور اندک ربطے بنحو و صرف داشته فارسی را نسبت بهنود دیگر مربوط می نوشت و چندے روز دیوانی احترام الدوله بهادر هیبت جنگ در عظیم آباد نموده چنانچه ذکرش در اجزاے سابقه گذشت بعد ازان صباحے چند دیوانی عطاء الله خان داشت و همراه او رفته در بنارس اقامت گزیده بود در ینولا حسب الحکم بمضامین مناسب بمهابت جنگ نوشته حسب الطلب او بحضورش رسید و بعطایاے خلعت دیوانی بنگاله سرمباهات بر افراشت و پیشکاریش بدستور به امید رام مقرر ماند چون راجه کیرت چند که پسر زادهٔ دیوان مقتدر بنگاله و از معاملات سابقه علی ماهی علیه آگهی داشت بعضے زرهاے لازم الادا که بذمهٔ جگت سیٹھ و زمیندار بردوان بود و دیگران بران آگاه نبودند بپاداش اظهار حسن خدمت زرهاے مذکوره را بمعرض وصول در آورده چند لک زیاده بر کرور روپیه داخل خزانهٔ مهابت جنگ نمود بدین جهت مهابت جنگ را از خود نهایت راضی و خوشنود گردانیده قریب بدو سال بامر جلیل القدر دیوانی پرداخت و بعد ازان مذکور بعارضه مرض نواسیر از مخمصه دار دیگر این جهان رسته بعالم آخرت شتافت و در جاے خود نشیمن ساخت چون امید رام از مدتها پیشکاری نموده نیک نام بود بعطاے خلعت دیوانی بنگاله و خطاب رای رایانی سرفراز شد

ذکر کشته شدن میر حبیب بآزردگی و نادانی جانوجی پسر رگهوجی بهوسله

چون معالحه با مرهته تقرر یافت و میر حبیب نوکر مهابت جنگ گشت و هم از طرف رگهوجی معتمد و دولت خواه بود افواج افاغنه و بجالے و برطرفے آنها باختیار میر مذکور آمد و فوج مرهته ملازم سرکار رگهوجی و یکے از ابناے اقرباے او سردار آن جماعه بوده در کتک می ماند اما در تحت فرمان میر حبیب بوده سر از اوامر و نواهے او نمی پیچید میر حبیب از زرهاے حاصل کتک و دوازده لک روپیه نقد حصه براے خود در تنخواه فوج افاغنه معین نموده حصه دیگر براے سرکار رگهوجی مقرر داشته صرف اوقات می نمود بعد انقضاے یک سال و چند ماه سال ۱۱۶۶ هجرت جانوجی پسر رگهو بهوسله بسرداری فوج مرهته و نیابت پدر خود در صوبه مذکوره آمد متصدیان و برهمنان مرهته که از حکومت و فرمانبرداری میر حبیب آزرده خاطر بودند جانوجی را که جوان خودسر واندکے بیرون از فرمان پدر بود بر میر حبیب شورانیده خواهان محاسبه نمودند و چون این مصلحت تمهید یافت جانوجی میر حبیب را طلب داشته سلوک و مداراتے که مسلوک می داشت نشانید و تمام روز را به لطف

و لبق گذرانید چون لشکر میر حبیب اندکے دورتر از لشکر مرهته فرود آمده و مسافتے بسیر در میان بود هم‌راهیان میر حبیب از طول جلوس ملول گردیده اکثرے پے کار خود رفتند و قلیلے در انجا حاضر ماندند چون شام شد میر حبیب با رفقاے معدود ماند جانوجی بهانه پوجا بطرفے رفت و دران بنگله مرهته ها هجوم آورده میر حبیب را پیغام دادند که بدون حساب زرها و نوشته دادن دست آویز مبالغ متصرفه رفتن نخواهید یافت میر مذکور که باعتماد حسن رفاقت و عنایت رگهو بحال خود استقلالی وا فرداشت سرگشته جانوجی فرد نیاورده بنحوے رهائی خود ازان مکان میخواست چه میدانست که بعد بر آمدن از انجا کسے بر او دست نمی تواند یافت اما هرچند تقریرات متنوعه نمود از چنگ قضا رهائی نیافت چون دو پهر شب گذشت و دید که الحال قال و مقال سودی ندارد مردانه کمر بست و چهل و پنجاه کس که با او بودند آنها را هم ترغیب بشجاعت و استقلال نموده آمادهٔ مجادله گشت این هم در خیال داشت که بدون امر رگهو با او کسے تا باین حد نخواهد کاوید و سواران مرهته گرد بنگله را احاطه نموده مستعد مزاحمت و ممانعت شدند و کار از مکالمه به مجادله انجامید میر حبیب چون معدودے همراه داشت و پیاده بود راه بدر شدن نیافت و با اکثر رفقاے خود که بیشتر افاغنه بودند مقتول شد و چندکس مجروح گشته زنده ماندند هرچند رگهو باستماع این خبر از پسر نهایت آزرده خاطر گشت اما میر حبیب بیچاره بعد محنت بسیار چون وقت ثمر خوردن اشجار خیال کشته بود بمکافات مظالم بے گناهان که در تاخت و تاراج افواج او و مرهته در آمده بودند گرفتار آمده محروم و مایوس بنحوے درگذشت که باز بر نگشت بعد ازان صالح الدین محمد خان که واسطهٔ جواب و سوال معالحه بود به نیابت کتک از طرف مرهته و مهابت جنگ سرفرازی یافته بکام و آرام مے گذرانید اما تسلطے که بابد میر حبیب را میسر بود نداشت بلکه دار و مدار بسر برده خود را از زمرهٔ نوکران مرهته می شمرد

ذکر درگذشتن جانکی رام در عظیم آباد و یافتن راجه رام نراین صوبه داری خداداد و مردن اکرام الدوله بتقدیر خالق عباد

همدرین اثنا اواخر سال شصت و پنجم از مائه دوازدهم هجرت یا شروع سال شصت و ششم جانکی رام نایب صوبهٔ عظیم آباد باجل خود درگذشت و راجه رام نراین پسر رنگ لال که از عهد طفلی پرورده خاندان مهابت جنگ و از ابتداے صوبه داری هیبت جنگ بدستگیرے والد مرحوم اول بخدمت خاص نویسی اختصاص یافته آخر به پیشکاری دیوانی مقرر گشته در عهد جانکی رام به دیوانی صوبهٔ عظیم آباد مامور بود نظر بحقوق دیرینه خدمتها و شعورے که در سیاق و معاملات داشت به نیابت صوبه داری عظیم آباد و عطاے خلعت و سرپیچ مرصع و شمشیر و فیل سرافرازی یافت و راجه دولبهه رام پسر کلان راجه جانکی رام که به نیابت پدر دیوان تن و از معتبرین ارکان حضور مهابت جنگ بود بعطاے خلعت ماتمے مع هر سه برادر دیگر مورد الطاف و بعطاے خدمت مذکور بالا سرافراز گردید و واسطهٔ جواب و سوال راجه رام نراین و عرض مطالب و آرزوها و التماس معاملات صوبهٔ عظیم آباد در حضور مقرر گشت و مهابت جنگ بکام و آرام اوقات خود را که از همیشه منتظم داشت منتظم تر فرموده هر وقتے براے کارے قرار داده مسرور و مشغوف زندگی مے گذرانید چون باشکار شوق مفرط داشت در موسم سرما بطرف راج محل برآمده تحصیل سیر تماشاے شکار و بعد ازان بجنگ جانوران خصوص فیلان و مرغهاے دکنی مے گذرانید و صولت جنگ هم هر سال براے ملاقات عم بزرگوار خود در احیانیکه بطرف راج محل براے شکار می رفت از پورنیه حرکت نموده بملازمت مهابت جنگ رسیده از همانجا معاودت مے نمود و گاهے تا بمرشد آباد آمده برادر خود شهامت جنگ و سراج الدوله و اکرام الدوله و احترام الدوله

راکه هرسه برادر زادهای او و پسران هیبت جنگ بودند و دیگر اقربا و عورات راکه همشیره و همشیره زادهای او بوده اند دیده بمرکز دولت خود برگشت تا آنکه برای شادی شکر الله خان خلعت سرافراز خان پرورده نفیسه بیگم شهامت جنگ و بی بی گسیتی تاکیدها نموده صولت جنگ را طلب داشتند و ام دخترے که نام زد شکر الله خان بود و دیگر عیال و اطفال خود سرانجام شادی مهیا نموده بمرشدآباد آمد

ذکر رحلت اکرام الدوله خلف هیبت جنگ متبنائے شهامت جنگ

درین اثنا اکرام الدوله برادر وسطی سراج الدوله خلف هیبت جنگ که شهامت جنگ بنابر بے اولادی از بدو تولدش بفرزندے گرفته در حجر تربیت خود پرورده بود و محبت با او بمرتبهٔ تعشق داشت بیماری چیچک ام العجب غدت که کسے چنین صورت آبله گاهے ندیده و بود بهم رسانیده در اندک زمانے درگذشت و آشوب قیامت از خانهٔ شهامت جنگ برپا گشته شور نشور در تمام خاندان مهابت جنگ و اتباع و اقربائے آنها برخاست و شادی مذکور دران سال ملتوی ماند و بعد چند روز صولت جنگ مریض گشته به پورنیه رفت و شهامت جنگ راغم او درگرفته بر بستر بیقراری جائے گرفت هرچند مهابت جنگ و زوجهٔ شهامت جنگ و مادرزنش و دیگر احبا و اتباع بانواع مختلفه دلجوئے شهامت جنگ نموده دلالت بعیش و نشاط و بهجت و انبساط نمودند سودے نداد و همیشه قرین غم و الم بود چنانچه بعد چند ماه از رحلت او عید فطر آمد و مهابت جنگ بخانهٔ شهامت جنگ رفته بمبالغه و الحاح تمام لباس [illegible] در روے پوشانید شهامت جنگ فرمان عم عالی قدر را امتثال نموده تا زمان حضورش لباس مذکور در بر داشت چون مهابت جنگ برگشت دستار از سر افگنده و لباس از بر کنده بے تحاشے دستار را بر سر و روے خود میزد و بهاے های میگریست و می گفت من بے وفائی کردم و عهد را بجا نیاوردم و بهمین صورت احوالش درگذر بود تا آنکه ایزد تعالی از مدخولهٔ اکرام الدوله که در زمان مردنش حامله بود پسری بوجود آورد و مهابت جنگ برائے استرضائے شهامت جنگ بجرد ولادت او از حضور بادشاه منصب شش هزاری یا هفت هزاری و خطاب مراد الدوله مع نوبت و ماهی و مراتب [illegible] و جهالر دار بلکه نالکی برائے آن پسر طلب داشته عطایای مذکور خود بحضور شهامت جنگ آورد و شهامت جنگ [illegible] بهم رسیده یادگارش می شمرد و با او مشغول بوده اوقات خود را بصورت بسری برد و کارخانهٔ امارت برائے آن [illegible] بهم رسیده حشم و خدم و اقبال در افراس مناسب سن و سالش جمع آمده براے مردم تماشائے بود و جمعے از معتبرین براے محافظت و متوسلے او معین گشته اکثرے بوسیله خدمات آن طفل [illegible] سرمایهٔ اقرب مے دانستند با این حال شهامت جنگ ملال انتقال اکرام الدوله در کاهش تن و جانش قاصر نبود و چون بعد ظفریابی بر سرافراز خان حاجی احمد برادر مهابت جنگ با ناموس سرافراز خان بے سیرتی روا داشت و چندے از مدخولهاے او را بجبر متصرف گشته خیانتے درین خصوص ورزید و مهابت جنگ با وجود قدرت بر ممانعت سعی انکارے نموده اغماض را کار فرما گردید و دیگر ستمهاے گران و بیکران بر اولاد و نسوان سرافراز خان مرحوم در انتزاع اموال و اسباب رفت غیرت الهی مقتضی انتقام گردیده در اواسط ایام دولتش بعضے افعال زشت که ذکر آن مناسب نیست در بعض خاندان او شیوع یافت و اوضاع سراج الدوله و دیگر صغار اولادش از لیاقت سروری دور افتاده اطوار ناشایسته و کارهائیکه نمی بایست پیش گرفت و از خار و زرد وبال که سرمایهٔ استیصال نهال اقبال

اسباب انتقام قادر متعال تواند بود هر یکے شروع نمود و بنابر فرط محبت و نیز براے تشیید مبانی رعب و تسلط سراج الدوله مهابت جنگ حرکات و مقالات بیهوده او را سهل شمرده کرده اش ناکرده مے انگاشت ازین جهت سراج الدوله بیباک گشته اکثر بزرگان را رنجانید و عربده و استیزه شعار خود گردانید و نیز خدمتگاران و ارکان سفله منش بهم رسانیده درمخش گوئی و انواع ظلم و جفاهاے محابا گردید و بار تکاب تجرع و غرور دولت و جوانی و حمایت جد خود قساوتے بهم رسانید که دل او از حرکاتیکه می کرد اصلا متاثر و پشیمان نمی گشت و در میان اعمام و اخوان و بنی اعمام تخم نفاق از دحام آورده حسن و قبح با پایان کار احدی را مشاهده نمی شد و در باطن حماقت مواطن رجال و نسوان مقتد مضمون ضلالت مشحون مقالهٔ فرعون دون که انا ربکم الاعلی است مرتسخ گشته نخوت و غرور از حد خود بفراسخ دور رفته بود

ذکر کشته شدن حسین قلی خان و حیدر علی خان لظلم و سفاهت سراج الدوله نادان

سراج الدوله بمقتضاے جهل و نادانی اقتدار دولت شهامت جنگ و زوجه اش که عمو و خاله حقیقی او بودند مستکره شمرده پیچ و تاب بیهوده مے خورد و حسین قلی خان راکه رفیق و دولتخواه شهامت جنگ و هوشیاری و داناے علم بود عمده خود مے شمرده و سوے الحقیقت خالهٔ او و زوجهٔ شهامت جنگ با سراج الدوله با قتضاے حماقت نسوانے کینهٔ نهانی داشت آن ابله سفیه حسین علی خان بیچاره را انشاء منازعت و عناد پنداشته اتلاف حقوق چندین ساله خدمت او و برادرش حیدر علیخان نموده قاصد قتل شان گشت اول پسر آقا باقر زمیندار بعض محالات جهانگیر نگر که محمد صادق نام و صداقت محمد خان خطاب داشت و بنابر ناموافقتها که از عمله حسین قلی خان او را رو داده بمرشدآباد آمده توسل بمهابت جنگ بهم رسانیده بود سراج الدوله او را شورانیده بران داشت که در جهانگیر نگر رفته حسین الدین خان برادر زاده حسین قلی خان راکه به نیابت عم خود در آنجا بود و دران روزها خلل دماغے بهم رسانیده علت مالیخولیا عارض داشت بکشد آن ابله عجول حسب الامر سراج الدوله بعمل آورد و فتنهٔ بزرگے در آنجا حادث گشته چند روز بتوهم آنکه چنین کار بے مرضی کسے از خداوندان مملکت نخواهد بود مردم جهانگیر نگر سکوت و سکون ورزیدند آخر چون معلوم شد که سندے متمسکے در دست او نیست مردم شهر و رفقاے حسین قلی خان هجوم آورده آقا باقر را بکشتند و صداقت محمد خان گریخته مایهٔ رفاه و آرامش بر باد رفت بعد چند مدت سراج الدوله زوجهٔ مهابت جنگ جدهٔ مادری خود را متفق ساخته از مهابت جنگ استیذان قتل آن بے سر و پا برادر که عبارت از حسین قلی خان و حیدر علی خان باشد نمود و مهابت جنگ هم بنابر چشم بندے قضا رضا بآن داده گفت که بے مرضی شهامت جنگ انکار نمے تواند شد چون جده او از طرف مهابت جنگ اطمینان بهم رسانید این حاجت را بدختر خود که زوجه شهامت جنگ بود برد و آنکه زن شهامت جنگ با سراج الدوله کینه هاے مستحکم داشت اما براے سهل امرے که لائق ذکر و التفات نیست دران روزها با حسین قلی خان آزرده خاطر بود ازین ممر در چنین امر عظیم با مادر خود همداستان گردیده شهامت جنگ راکه از همیشه لاابالے دوران روزها از دنیا و مافیها انزجار داشت باین امر قبیح که خسران دنیا و عقبی در ضمن آن مندرج و قسم قرآن مجید با حسین قلی خان درمیان بود که هر وقت و هر آن شریک جان و آبروے شما خواهیم بود راضے ساخت و مهابت جنگ براے رفع بدنامے ظاهر از مرشدآباد برآمده بطرف راج محل بشکار رفت و ازان طرف صولت جنگ براے ملاقات او از پورنیه کوچیده بملازمت عم خود رسید فقیر نیز همرکاب صولت جنگ

درین سفر بود و نہایت مورد عنایت مہابت جنگ گردیدہ جاسے بدلش بمرسانید اما چندان عرضے بنود و اجلش نیز امان نداد والا بعد مردن صولت جنگ اگر زندہ می ماند و فقیر بخدمتش میرسید احتمال داشت کہ توجہے لائق بحال بندہ و مرتبہ خود سے نمود والحمدللہ کہ او تعالے شانہ کفایت این عبد ضعیف خود نمودہ محتاج رجوع بسدہ اش نفرمود القصہ سراج الدولہ در غیبت جد خود اول سال شصت وہشتم از مائہ دوازدہم ہجرت روزے بخدمت عم خود شہامت جنگ رفتہ و اذن گشتنش گرفتہ وقت شام باین ارادہ خون آشام از خانہ اش برآمد و بسوے خانہ خود روان گردید چون حویلے حسین قلی خان در اثناے راہ و آن بیچارہ بیگناہ از چند روز مترصد مرگ خود در خانہ منزوے بود بر سر دروازہ اش استاد و فرمان داد کہ ہر دو برادر را گرفتہ بیارند حسین قلی خان بخانہ حاجی مہدی داروغہ دیوانخانہ شہامت جنگ کہ نہایت اتصال بخانہ اش داشت پناہ بردہ التجا کرد کہ بشہامت جنگ عرض احوالش نماید حاجی مہدی رفتہ التماس نمود و جوابے بصواب نشنیدہ برگشت و جویندگان از خانہ حاجی مہدی حسین قلی خان را آوردہ در عرض سیاستش داشتند و آن مظلوم مرحوم طعمہ تیغ بیدریغ و ہدف سہام ملام و دشنام آن سفاک بیباک گردیدہ جرعہ شہادت نوشید و ہمین قسم حیدر علیخان بیچارہ را کہ مکفوف البصر بود نیز آوردہ بہ برادر شہیدش ملحق ساختند اما حیدر علی خان چون شجاعت وافرے داشت در انوقت مثل برادر خود الحاح و عجزے نکردہ کلمات درشت بر روے او گفت و فرمود کہ اے نامرد مردان را چنین نمی کشند خون این ہر دو برادر کہ بناحق ریختہ شد گویا خون سیاوش بود کہ دود از دودمان مہابت جنگ برآورد بلکہ تمام شہر آباد و ممالک محروسہ مہابت جنگ را با خاک سیاہ برابر کرد از صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ حیث قال کما تدین تدان القصہ بعد این ماجرا مہابت جنگ بمرشد آباد و صولت جنگ بہ پورنیہ برگشت اما صولت جنگ را ہم اعتماد از عم و برادرزادہ خود برخاستہ بفکر کار خود افتاد و اسباب انتقامات الٰہی از ہمان زمان روے بآمادگی نہاد چون وظیفہ وقائع نگار آنست کہ آنچہ واقع دانہ ثبت نماید لہذا بندہ بنگارش بعضے حالات درین مقام جسارت نمود و ہمین قسم درین صفحات ہر جا ہرچہ وقوعی باشد بدون آنکہ بطرفے الفت و بطرف دیگر کلفتے را ملحوظ داشتہ سخن سازی و خوش آمد پردازے نماید خواہد نگاشت امید از ناظران انصاف سرشت آنست کہ بجہت مذکورہ غبار ملالے از جانب فقیر در خاطر راہ ندادہ مورد عفو و الطاف دارند و بنکتہ گیرے و عیب جوئی نپردازند

ذکر اشتداد امراض لاحقہ شہامت جنگ و انتقال او ازین غمخانہ تاریک و تنگ

شہامت جنگ را کہ از ابتداے رحلت اکرام الدولہ پژمردگے خاطر و افسردگی مزاج لازم گشتہ کمتر بحال خود خوشنود مے بود بعد مقتول شدن حسین قلی خان چون مدتے بسیر گذشت عارضہ استسقا ظاہر گشت و حکیم علی نقی اصفہانی قبل از بروز و ظہور عارضہ مذکور مے گفت کہ مواد این مرض مہیا گشتہ اگر الحال باصلاح مزاج و تدابیر دفع مرض کوشیدہ آید مناسب است اما شہامت جنگ بنا بر جہاتیکہ مذکور شد بحال خود چندان نمی پرداخت بعد ظاہر شدن مرض زن او و دیگر خیر طلبان مبالغہ درمداوا نمودہ از خود دراستے تقصیر نبودند تا آنکہ مرض اشتداد یافت و مہابت جنگ شہامت جنگ را مع زن و چند مراوحتے نسوانیکہ با او تعلقے داشت مثل بھاگ بائی وغیرہ بخانہ خود بردہ در معالجہ کوشیدن گرفت چون سپرداری سہام قضا باراے احدی نیست احوال شہامت جنگ تباہ گردید آثار مرگ بر او ظاہر شدن گرفت و زن شہامت جنگ از خوف

سراج الدولہ کہ مبادا اہانجا مقیدش سازد با آنکہ نانہ پرورش بود شوہر خود را در انحالت بر محفہ سواری خود برداشتہ بجاے خود آورد اول روز یکہ شام آن انتقال خواہد نمود پرسید کہ امروز چہ روز است گفتند دوشنبہ اظہار بشاشت نمودہ گفت عجب روزیست کہ با معشوق خود ملاقات خواہم نمود و ظاہرا وصیت کرد کہ در پہلوے اکرام الدولہ دفن نمایند با مردم بمشاہدہ الفت کہ با او داشت خود بخود در انجا دفن نمودند القصہ سیزدہم ربیع الاول شب سہ شنبہ سنہ یک ہزار و یکصد و شصت و نہ ہجری بعد یک سال از گذشتہ شدن حسین قلی خان بعالم عقبیٰ شتافت و منشی آن مرحوم کلمہ خدا ایش بآمرزد تاریخ رحلتش یافت صبح آن شب تجہیز و تکفین نمودہ باقتداے سید الافاضل میر محمد علی ایدہ اللہ تعالے مہابت جنگ و جمیع اعیان شہر و اقربا اعلیٰ و ادنے بر جنازہ او حاضر گشتہ نماز گزاردہ در کمال احتشام جنازہ اش را بباغ موتی جھیل کہ ساختہ او بود بردہ در صحن مسجد آنجا کہ خودش تعمیر نمودہ در جوار قبر اکرام الدولہ مدفون کردند ہنگام بردن جنازہ اش از دحام و غوغاے عام و نوحہ و شیون مردان و زنان بمرتبہ بود کہ کسے کمتر دیدہ و شنیدہ باشد مبلغ سی و ہفت ہزار روپیہ در ماہہ عجائز و ضعفا و بیوہ زنان و غیرہم از ذوی الارحام و زن آشنایان و غیر شان بود کہ با سررشتہ او فاتر تعلق نداشت و بجہ در رویت ہلال کیسہاے زر بقدر در ماہہ ہر یکے از پارچہ سفید بستہ در خوانچہ ہاے آوردند و شہامت جنگ از حضور خود مصحوب خواجہ سرایان و زنان معتمد ملازم مبفرستاد و تا بدست ہر یکے رسانیدہ برگرد اللہم اغفر لہ وارحمہ

ذکر بعض خصائل حمیدہ و اوصاف پسندیدہ آن مرحوم

ترحم بر عجزہ و مساکین و ایتام و ذوی الارحام زیادہ از جمیع خاندان خود داشت و اوقات را اکثر بفراغ بال و انشراح خاطر می گذرانید باکسے بد نبود و نمے خواست کہ کسے باکسے بدی نماید از عورات و اطفال شہر مرشد آباد آنکہ وارثے نداشت و اگر داشت از تحصیل وجوہ معاش عاجز بود یا عاجز نبودہ ہرچہ بہم مے رسانیدہ بمصارف دیگر رسانیدہ ذوی الحقوق را محروم مے داشت ہمہ آنہا گویا عیال او بودہ اند کہ خبر گیرے بکمال رفاہ و فراغت نمود و از خود راضی و خوشنود میداشت تملق وضع نبود و تواضعات رسمے را دوست ہم نمی داشت با رفقا و نوکران خود آشنایانہ سلوک می کرد و صحبت دوستانہ می داشت رفیقانش ہمہ رو برو حقہ مے کشیدند و قہوہ با اینہا مے خورد و در اختلاط با ر میداشت و ہرچند با مردم احسان مے نمود عظیم نمے شمرد بلکہ کمتر شمردہ آثار انفعال و عذر خواہی ظاہر مے نمود **نقل** چنانچہ باری سید تقی علی خان مرحوم خلف حاجی مبرور حاجی عبد اللہ خطاط مشہور کہ در عہد اورنگ زیب عالمگیر دیوان برہانپور بود براے سید یکہ بنا بر محاسبہ معاملہ در جہانگیر نگر مقید بود عرض داشت کہ فلانے سید است و باین سبب مقید مبلغ پنج شش ہزار روپیہ از سرکار بر او طلبے است و اینقدر مبلغ در ہر ماہے از سرکار بلکہ چند برابر آن بخیرات و صدقات صرف می شود امیدوارم کہ مبلغ مذکور باو معاف و آن عزیز درینجا طلبیدہ شود بے اختیار شغف بسیار ظاہر نمود و فرمود ہا نوقت رقم معافے و پروانہ طلب او در مرشد آباد نوشتہ آوردند و بخان مکرم مشار الیہ سپردہ تشکر دلالتش باین امر خیر نمود و گفت حق تعالی شما را سلامت دارد کہ مرا باین سعادت آگہی فرمودید اگر علاوہ آنجا درین کار اہماے و رزند مرا از و د اطلاع خواہند فرمود کہ تدارکش باحسن وجوہ نمایم و آن سید بیچارہ از ان بلاء مکارہ نجات یافت **نقل** دیگر مدت چند سال والدہ بندہ بجہات متعددہ مع دو پسر خود سید علی خان و غالب علی خان و داماد خود میر اسد علی در مرشد آباد

اقامت داشت و آن مغفور متعهد احوال او بود و هر چهار کس را وجهے مناسب مخارج آنها میرسانید و علاوهٔ آن اثوا قمشه و ملبوسات خاصه جهانگیر نگر دند با والده مراعات می فرمود غالب علی خان را که از همه اخوان کمتر است اکرام الدوله بنابر همسالی اکثر در باغها و سیر و تماشا همراه خود مے برد اتفاقاً گرنی از کنیزی هاے ملازم سرکار اکرام الدوله رغبتے بطرف غالب علی خان بهم رسانیده نگاه محبتے بسوے او گاه گاهے مے نمود غالب علی خان هم چون جوان نو رسیده و بد و نیک دهر ندیده بود زنکه مزبوره را بنظر رغبت بمقتضاے طبع بشرے می نگریست ابناے جنس بنابر رشک و حسد یکه بحال غالب علی خان میبردند برین سر آگهی یافته اکرام الدوله را آگاه نمودند و او بید باغ گشته از سیر باغ آزرده خاطر برگشت و این احوال بر شهامت جنگ ظاهر شد والده را طلبیده بلطف و مهربانی فرمود که چندے روز غالب علی خان را از آمدن دربار باز باید داشت چراکه هر دو طفل جاهلند خداے داند باهمدیگر چه بظهور رسانند اکرام الدوله که در سفلگی و آشفتگی مزاج گوے سبقت از برادر خود سراج الدوله برده بود بنابر استمزاج پدر یعنے شهامت جنگ تمهیدے براے رنجانیدن غالب علی خان در خاطر خود ساز داده شکایت او آغاز نهاد و پیش شهامت جنگ متواتر گفتن گرفت که دیروز غالب علی خان از دست من مفت جست والا همانجا می کشتم چون شهامت جنگ این کلمات را مکرر و متواتر شنید فهمید که غرض او استمزاج من است باوجود آن همه محبت و خاطر داریها بر آشفت و گفت که بسے جز و کلام الله که اگر تو او را می کشتی من بدست خود ترا ذبح میکردم او باستماع این سخن که خلاف گمان او بود جزع و فزع بسیار نموده گفت آیا شما مرا براے او می کشتید گفت البته در میان تو و او چه تفاوت است فرزند یک همشیره توئی و فرزند همشیرهٔ دیگر او چون این سخنان شنید صفراے او تسکین یافت و براے همین این گفتگو هم بود حق آنست که در چنین مقام که مرتبهٔ محبت از عشق هم گذشته باشد این قدر پاسداری دیگرے بعمل آید دلیل کمال خوبی آن مرحوم است نقل دیگر و ازین هم زیاده تر آنست که بهاگ بائی عزیزترین زنانش و مرتبهٔ او عالی مرتبه زوجه اش بود و جمیع زنان خانواده اش بنابر خوش آمد و پاسداری او احترام و خاطرداریش می نمودند والده راقم ظلها که مزاج عجبی و نهایت غیرت دار و با او مطلقاً نمی آمیخت روزے بهاگ بائی بطوریکه شهامت جنگ که برادر بزرگ بود والده را میخواند و در گفتگو می گفت که بشنوید بی بی او هم بهمین قسم خواند والده بهم برآمده گفت که تو خود را چه فهمیدهٔ که این قسم مرا میخوانی باین طور با بزرگان خردان خود را میخوانند یا خداوندان نوکران خود را و من ترا هیچ یک ازین هر دو قسم نمیدانم کنیز والده که استاده بود بسوے او اشاره نموده گفت که من ترا و این را یکسان بشمارم فرق همین است که این زیور طلا و نقره دارد و تو انواع زیور جواهر بهاگ بائی بحال خود رنجیده دیگر سخنے نگفت اما آزرده خاطر گشته شکایتها پیش شهامت جنگ برد آن مرحوم او را جواب داد که مزاج او شان همین قسم است تو چرا با او شان در اختلاط می کشائی و والده بخانه خود آمده ارادهٔ معاودت بعظیم آباد نمود و آمد و رفت خانهٔ شهامت جنگ مدتها موقوف بود شهامت جنگ بعد یک ماه برین معامله مردم خود را براے طلب والده فرستاد و والده راضی برفتن نمی شد تا آنکه گفته فرستاد اگر نمی آئی من و بی بی گهسیتی آمده ترا خواهیم آورد و والده ناچار رفت شهامت جنگ بسبب از جا برسیده تسلیهاے فرمود و والده از فرط غیرت رقت کرده اظهار رفتن خود بعظیم آباد مے نمود تا آنکه سخن بطول کشید و شهامت جنگ عذرخواهی کرده می گفت که کسے بتو چیزے نگفته خود هر چه بخاطرت آمد گفتے و خود آزرده گشتی تقصیر ما چیست والده هیچ نمی پذیرفت و بر ارادهٔ خود مصر بود حتے بی بی گهسیتی زن شهامت جنگ و نفیسه بیگم خواهر علاء الدوله گفتند که صاحب شما را چه شده است برادر و بزرگ شما چنین مے گوید و شما اعوجاج را کار فرما شده نمی شنوید

معهذا والده بر همان سماجت بود آخر الامر شهامت جنگ باوجود بے جرمی و بزرگی عمر و دولت و اقتدار حکومت از جای خود برخاسته پیش آمده و فرمود که خوب من تقصیر وارم الحال برپاے تومے افتم تقصیر مرا معاف کن آن زمان والده منفعل گشته زبان بدعاگوئی برکشاد بماندن مرشدآباد رضا داد تا حال این اخلاق و عنایات او را یاد کرده زار زار می گرید و براے او از حضرت ارحم الراحمین عفو و غفران مسألت می نماید و همین قسم بعد آقا میرزاے مرحوم که از احفاد و اقارب آخوند مجلسے و از عهد شجاع الدوله وارد بنگاله و معزز و مکرم بود و با شهامت جنگ از همان زمان آشنائی داشت با اولاد آن مرحوم و زوجه او که دختر تقی قلی خان مرحوم است سلوکے مسلوک می داشت که کمتر کسے در کم زمانے با کسے کرده باشد بمجرد استماع خبر انتقال آن مرحوم که بهنگام آمدنش از جهانگیر نگر نزدیک بمرشدآباد در عین راه بر کشتی اتفاق افتاد عملهٔ خود را که در جهانگیر نگر از قبل او حاکم بوده اند نوشته بتعزیت و تسلیهٔ اخلاف آن مرحوم که همانجا سکونت داشت فرستاد و بعد چند روز همه را طلب داشته جمیع اطفال مخصوص هر دو نبیرهٔ تقی قلی خان مرحوم را که نام یکے میرزا باقر بود و نام دیگرے میرزا عبدالله سلمه الله در حجر تربیت خود جاے داده خواجه سرا براے اتالیقے و معلمان براے تعلیم نگهداشت و همیشه خبرگیران احوال و مصروف دلجوئیها بود و هر چه قدر با هر کس سلوک می کرد کمتری شمرد و هفت صد روپیه در ماهه بوالدهٔ هر دو برادر مذکور میداد و همین قدر در ماهه هر دو برادر را علیحده علاوه تعلیم و تربیت جدا ملازم سرکارش بودند و اقمشه ملبوسات خاصه بوفور فرستاده عذرخواهی می نمود که این همه محقر و لائق کنیزان شما است گویا در بارهٔ او گفته اند بیت آنچنان زی که گر از حادثه بربادروی ٭ حسن معنی نگذارد که تو از یاد روی ٭ چون فقیر را در خدمت هر دو برادر مذکور نهایت اخلاص و اتحاد و از حالات ایشان چنانچه باید آگهیست لهذا برین ماجراها که ثبت افتاد مطلع شده و ماجراهاے اول خبر خانهٔ خود است و شهامت جنگ این قسم متوسلان هزارها داشت که بنده از معاملات شان مطلقاً آگاه نیست اما باجمال این قدر معلوم است که شکرگذار او جمیع اهالی مرشدآباد خصوص عجزه و بے دست و پایان محتاج بوده اند باید قیاس کرد که چه نیکوئیها یا چه قدر مردم بجه خوبے نموده که وقت مردنش تمام مرشدآباد ماتم سرا بود و اکثر خلق مردن او را مصیبت خود میدانستند

ذکر مجمل احوال صولت جنگ و حسن معاشرت او با خلق خدا و انتظام اوقاتش تا پایان عمر سبک خرام کم بقا

صولت جنگ مرحوم نام او محمد سعید و خطاب هاے او نصیر الملک صمام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ در برادران خود وسطے بود بحسب صورت ممتاز و در سیرت هم به بعضے جهات به از دیگر برادران و بنابر بعضے وجوه برادر و در بعضے امور اندکے کمتر بود بحسب مقدور دولت از شهامت جنگ کمتر و با هیبت جنگ باعتبار نظامت عظیم آباد کم اما باعتبار دولت زیاد و در شجاعت زیاده از شهامت جنگ و اندکے کمتر از هیبت جنگ و در حسن خلق و علم و فضل از هر دو بهتر و باعتبار صلاح و سداد هیبت جنگ از هر دو برادر زیاده بود و صولت جنگ در ابتداے جوانی میلے بلهو و لعب که عبارت از تماشاے رقص و مخالطت با نسوان است بوفور داشت بعد از سنوح ماجراے صوبه کتک متنبه گشته اقتصاد بکم اغنیا و امراے هوشیار درین کار می نماید اختیار نموده گاه گاهے بتماشاے آن رغبت مے نمود ساعتے از شب مانده بیدار می شد و از تخلی و تطهیر فراغت نموده اول صبح نماز را خوانده و در بارے کرد و هفته دو مرتبه بار عام می داد تا هر یکے از حاجتمندان عرض حاجت خود نماید و جمعه یوم التعطیل بود و چار روز دیگر در خلوت نشسته اول مقربان را می طلبید و با آنها قهوه مے خورد بعد از ان حکم بود که مجرائیان آمده سلام نمایند و بعضے از آنها ساعتے نشسته برخیزند و بر دند و بعضے فقط بسلام

قناعت نموده برگردند و بعد دو ساعت برخاسته در ظاهر اندرون سے رفت اما غیر از جوارے خادمه و خواجه سرایان در انجا کسے نمی بود و متعهدیان هر سرشته کاغذهاے خود را مصحوب خواجه سرایان می فرستادند و در انجا که خلوت محض بود کاغذ را دیده و فهمیده بدستخط خود رسانیده مے فرستاد عمله و ارکان دربار و بعض خواص مثل این اقل الناس دو سه کس دیگر برون پرده حاضر می ماندند منشیان مسودات مکاتیب فرستاده بعد اصلاح صاف نوشته بوساطت خواجه سرا از نظر گذرانیده ملفوف و مصموع نموده از مهر دار که حاضر مے بود بمهر رسانیده هر جا مامور بودند می فرستادند داروغهاے ڈاک هرکاره خطوط را گرفته روانه مے نمودند چون یک ربع و کسرے از روز می گذشت بر طعام می نشست و از موائد احسان او خوانهاے طعام خاصه اکثری را هر روز و برخے را بعد یک روز بعضے را هفته دو بار و کمتر کسے را در اسبوعی یکبار بدون پرسش چون معین بود میرسید و چون بکاول خوانهاے طعام بوقت معینی که مذکور شد حاضر میساخت عمله دربار که تا آنزمان حاضر میبودند عرض سلام بوساطت خواجه سرایان نموده بخانهٔ خود میرفتند و نواب بعد الفراغ از اکل طعام آرام قیلوله فرموده اول وقت ظهر برمی خاست و بعد تخلے و طهارت نماز ظهر خوانده تلاوت جزوے از کلام الٰهی مے نمود بعد از ان نماز عصر خوانده بیرون می آمد دوران مجلس اول علما مثل ملا غلام یحیی و مفتی ضیاء الله و میر وحید و مولوے لال محمد و شیخ هدایة الله و سید عبد الهادی حاضر شده تا دو ساعت بنحوے مذاکرهٔ علمے می شد و کتابے بخصوص مثل درس میخواند و ملا غلام یحیے حل معضلاتش مے نمود و دیگران نیز دران باب گفتگوے میکردند مکرر فرموده بود که الحال تحصیل کمال متعذر است و بهمانقدر استعداد که مرا بهم رسیده چیزے بران نخواهد افزود اما لذت فهم مطالب علمیه مرا بمنزله القاے جانی تازه گردیده چنان بآن معتاد شده ام که اگر روزے میسر نه آید میدانم که دولت عظیمی از من فوت شده و خاطر مشوش می ماند چون بر فقیر نهایت نوازش داشت تاکید کرده بود که دران وقت هم حاضر شوم و از استماع سخنان من بسیار خوش بود در سفر و حضر بضرورت با دیگران سخن می گفت و الا هم وقت مکالمه با فقیر روے سخن و گوش سماعت بسوے من داشت بنحویکه دیرینه رفقاے کهن سال او حیرت داشتند که این جوان چه سحر بکار برده است که با غیر او التفاتے ندارد و بعد فراغ از شغل مذکور عمده هاے رفقا مثل سیف علی خان برادر سیف خان ولد عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل و روح الدین حسین خان پسر سیف خان که بمصاهرت صولت جنگ اختصاص داشت و نقی علی خان برادر بنده و میر علی یار خان همشیره زادهٔ سیف خان و آقا عظیما دیوان صاحب مدار معاملات ملکی راجه عجائب راے و بعد مردن او پسرش راجه سبه راے و راے پران چند مستوفی و پیشکاران و دفاتر بخشی و توپخانه دستی و راے چوارام منشی و جعفر قلی خان داروغهٔ خزانه و میرزا داؤد خانسامان حاضر شده ساعتے بعرض ضروریات پرداخته مرخص می شدند و صولت جنگ برخاسته داخل حرم سرا می شد و با نسوان که منظور نظر او بوده اند بسیر خانهٔ باغ که صحن خانه اش بود و تفرج مے فرمود و بسوارے گینی هاے مقطع که بکمال تکلف آراسته بودند از جائے بجائے نقل و حرکت بعمل مے آمد چون شام می شد نماز عشائین خوانده اگر خواهشے داشت مغنیه هاے محرمش خواندگے و رقص مے نمودند و الا بمصاحبت تنها و مکالمه بهجت افزا ثلثے از شب می گذرانید بعد از ان استراحت مے نمود بهمین آئین اوقات او علی الدوام انتظام داشته در گذر بود و بنده کمترین در مدت رفاقت که هفت سال کامل بوده باشد کلمهٔ ناخوشے از زبانش نشنیده که در حق کسے از ادانے هم گفته باشد و ندیده ام که بر کسے غضب کرده حرکتے نامناسب با او بعمل آورده باشد و سلیقه معاش نهایت درست باآنکه مداخلش نسبت بشهامت جنگ هم باعتبار مدت و هم بحسب عدت بسیار کم بود اما در خزائن و جواهر

و ظروف و آوانی طلا و نقره و اسباب و افیال و جمیع لوازم امارت برابر شهامت جنگ می نمود چنانچه بعد رحلتش چهل و چند لک روپیه نقد و شاید قریب لک اشرفی در خزانه موجود و نقرهٔ آلات و طلا آلات و جواهر و اقمشهٔ نفیسه هم کمتر ازین قیمت نخواهد بود و افیال و افراس هم بسیار و لوازم دیگر نیز بوفور و تازگے مهیا داشت روزے در خاطرش گذشت که به بنده فیلے عنایت کند مجلس خلوت بود بلکه پس پرده زنها پیش نشسته و اسباب جشن بسنت پنجمی که در هند معمول است مهیا گشته میر محبوب علی نام مرد پیری که کهنه آشنای وقت اخلاص و رفیق زمان طالب علمے او بود حاضر و غیر چند نفر خدمتگار دیگرے در انجا نبود خواجه سراے محلی فرستاده بنده را طلب داشت چون حاضر شدم مامور بجلوس نموده در اختلاط کشوده هر گونه سخن گفتن آغاز نهاد بعد از امتداد صحبت حاضر علی خان که غلام سرکار داروغهٔ دیوانخانه اش بود عرض نمود که میر سلطان خلیل خان براے اداے آداب عنایات فیلے که باو مرحمت شده بر در دولت سرا حاضر است اگر حکم شود در سلام گاه از دور تسلیمات بتقدیم رسانیده برگردد فرمود چه مضائقه حسب الاشعار بعمل آمد بعد از ان فقیر را بهمین عبارت گفت خان صاحب شما فیل خانهٔ ما را دیده اید بنده عرض کرد که مکرر از انجا گذشته و فیلان سرکار را دیده ام بسیار خوب و نهایت بوفور اند فرمود حالا هم می توان دید و یکے از ان جمله باید پسند بد تا ما در ابتدا بگذرانیم فقیر برخاسته آداب تسلیمات بجا آورد و عرض کرد که این کلمات مشفقانه ارشاد شد که کمترین آنرا برابر بعنایت تمام فیلی می شمرد اما سوارے فیل را وضعے و هیاتے مے باید و کمترین اگرچه بدولت عالے در کمال رفاه و آرام بسر مے برد لیکن هنوز لیاقت سوارے فیل ندارد و انشاء الله تعالے در سایهٔ مرحمت عالے هرگاه وقت سواریش خواهد آمد آنزمان عنایت خواهد شد طرز التماس بنده را پسندید و زیر لب خندیده خاموش شد بعد چندے که خبر ورود صفدر جنگ در بلاد بنگاله بسبب آمدن او به بنارس شهرت گرفت و مهابت جنگ بصولت جنگ نوشت که چنین شهرت دارد من هم ازین طرف برمی آیم شما هم از ان طرف باسباب حرب نهضت نمائید به بنده فرمود که چند سوار و پیاده خوب باید بهم رسانید گفتم مردم همین جا بدست خواهند آمد چه این ملک گوشه ایست عبور و مرور مردم ملک دیگر درینجا کمتر می شود فرمود چه مضائقه ازینها چیده باید نگهداشت حسب الحکم او بعمل آمد درین اثنا خبر معاودت صفدر جنگ رسید و گرمے تفحص مردم سرد گردید جماعه داران واقعه طلب که چنین روزها بدعا می خواهند در تلاش نوکری کسان بهم رسانیده خود لجاجت داشتند نواب آزرده گشته همه را جواب صاف داد مگر بیست و دو افغان که خوش اسپه بوده اند بخواهش خود آنها را نگهداشت بنده اظهار جمع آمدن مردم حسن طلب دانسته چنین معروض داشت که الحمد لله شورش فرو نشست اگر حکم شود چند کس را که فراهم آمده اند جواب داده آید بر عرضے دستخط نمود که آن عالیشان را باین کارها چه کار فردا آخر روز بیارند و از نظر بگذرانند مردم جمع آمده را دیده سوار و پیاده همه نگهداشت و آن بیست و دو نفر افغان را نیز فرمان داد که در رسالهٔ بنده ملازم شوند چون قریب بهفتاد و هشتاد سوار و دو صد یا صد و پنجاه پیاده در رسالهٔ بنده ملازم و سررشته آنها درست شد فرمود خان صاحب الحال خود فیل گرفتن و سواری آن شاید نامناسب نخواهد بود بنده آداب عنایت بجا آورد و چون روز جمعه آمد فیلے را از افیال خود پسندیده و بنده را از خانه طلبیده عنایت نمود **نقل دیگر** و نیز فقیر یکبار هنڈوی مبلغ دو هزار روپیه بنام والد مرحوم بشاه جهان آباد فرستاد برین امر وقوف یافته گفت خانصاحب شنیده ام که هنڈوے این قدر مبلغ بشاه جهان آباد فرستاده اید چون اخفا مناسب نبود و مخفی هم نمانده اقرار نمودم گفت چه می شد که ما را هم مطلع مے نمودید تا ما هم شریک شما مے شدیم فقیر عرض نمود که شراکت چه معنی دارد آنچه بعمل آمد از دولت عالی است و الا مقدور جوده برملا زبان ظاهر است خندید و بما جز که خزانچے سرکار رش هم بود حکم نمود

که درحساب سرکار مجرا بگیرد و رسید بفقیر طلبیده ده بنده براین معنی آگهی یافته شکر عنایات بجا آورد نقل دیگر خدمت پرگنه سری پور
که یک لک و هشتاد و چند هزار روپیه معامله آن منقح شده بود خواست که به بنده رعایة تفویض نماید بی آنکه بنده را اطلاع
فرماید دیوان مدار المهام خود را که دیوان سیف خان مرحوم هم بود و راجه عجائب رای نام داشت بخانه بنده فرستاد و مع
اسناد و شیخ امان الله نام که مرد عامل پیشه از مشاهیر عمال آن ضلع بود آمده و دو دست خلعت نیز همراه آورده گفت که جناب
عالی معاملت این پرگنه را بمبلغ مذکور منقح فرموده برای شما تجویز نموده اند و دو صورت برای آن قرار داده هر کدام
پسند شما باشد بعمل آرید یکی آنکه خلعت این کار پوشیده و مبلغ مذکور را ذمه خود نموده هر کرا دانید بفرستید تا او بندوبست پرگنه
مذکور نموده زر معامله سرکار داخل خزانه می کرده باشد و هر چه بران بیفزاید برای شما مبارک یا آنکه خلعت اصالتاً شما
بپوشید و خلعت دوم به نیابت خود شیخ امان الله را بپوشانید و نائب خود گردانید و فردی را برآورد که بصاد و دستخط نواب
مزین و دران فرد مبلغ هفت هزار روپیه منافع برای فقیر مندرج بود و شیخ امان الله ذمه خود نموده بر فرد مذکور مهر خود کرده
بود به بنده نمود که این مبلغ را سال بسال مع اخراجات نذور عیدین و سالگره و دسهره وغیره که معمول است از شیخ مذکور میگرفته
باشید و هر امری که بفرمائید در سرانجام فرمایشات شما و جمیع اوامر و نواهی چون نوکران مطیع و منقاد خواهد ماند بنده مرضی حضور و
برای خود هم تخفیف تصدیع و رستگاری از جمیع اندیشها دریافته نوعیکه فرموده بود هر چند خواهش رفقای بنده نبود بعمل آورد
این قسم مهربانی و قدردانی از پدران هم در حق پسران کمتر ملحوظ و مسموع شده تا به خاوندان و نوکران چه رسد نقل دیگر و هم
روزی آن مرحوم از سواری کشتی خاص فرود می آمد اتفاقاً پالکی و نالکی آن طرف دریا مانده هیچ سواری حاضر نبود و صولت جنگ
که گاهی معتاد راه رفتن بر تخته چوبی که ملاحان برای آمد و رفت مردم می گذرانند نبود متحیر شد فقیر بسبب توقف و تحیر دریافته
پایش گذاشته دست خود را که صولت جنگ از حد بنده و پیش آمدن باعانت خوشنود گشته دست خود را بدست من
داده باستعانت فقیر پا بر تخته گذاشته فرود آمدن گرفت چون اندکی ماند توقف نموده تبسمی کرد و فرمود که خانصاحب
درین وقت عجب دستگیری نمودید بنده عرض کرد آنچه ارشاد می شود موافق زن کمترین نیست چه بنده چنین گمان
دارد که جناب عالی دستگیری احقر نموده اند بپایه که باید خواهند رسانید خندید و گفت درین خود چه شک است
انشاء الله تعالی چنین خواهد شد اما مرا از شما توقع دستگیری همدرین عالم است و هم در عالم عقبی ازینجا باید که نیک فطرتان
پی برند که اخلاق آن بزرگ صاحب اشفاق در چه مرتبه بود اگر بحسب سن و سال ملاحظ شود بنده بیست و هفت ساله و آن
بزرگ شصت ساله بود و اگر قرابت ملحوظ گردد هم او بزرگ و بنده خردش بود و اگر مراتب ظاهری لحاظ کرده آید او هفت هزاری
و امیر کبیر و بنده ادنی ملازم او با این همه بزرگیها که در او جمع بود باین قسم فروتنی ها و تواضع سلوک می نمود بیت تواضع ز گردن
فرازان نکوست + گدا اگر تواضع کند خوی اوست + القصه آن مرد بزرگ هفت سال و چند ماه بکام و آرام در فرمانروائی
ضلع پورنیه بکمال نصفت و معدلت و احترام و عزت گذرانیده ملازمان و رعایا بلکه عموم برایا را از خود راضی داشت
و حاجت باسفار و حروب نیفتاده مگر برای ملاقات عم خود مهابت جنگ که تا براج محل برای شکار می آمد نهضت می نمود
و گاهی برای دیدن خویش و برادرزادها و نسوان اقربا تا بمرشدآباد می رفت در مدت اقامت پورنیه یکبار برای مدافعه فخرالدین حسین خان
پسر سیف خان که بسفاهت از مرشدآباد برآمده عازم این طرف بود چنانچه ذکرش گذشت برآمده بعد معاودت او بسوی مالده بمرکز
دولت خود برگشت و یکبار برای تنبیه شیخ محمد جلیل که زمیندار پرگنه کهکره بود و عبث عبث باقتضای انقلاب طالع تمرد کرده

بعضی از حمقا سر بشورش برداشته تمرد ورزید عین برسات بود که این سانحه روی نمود و هر چند نصیحت او بعمل آمد سودی
نبخشید اگرچه مومن و موفق باکثر امور مستحسنه بود اما درین تمرد لجاجت و مبالغه را از حد بدر برده خود را هدف آلام و محن و مورد
مصائب و فتن گردانید چنانچه بنده هم برای اتمام حجت و دفع بلا از سر آن ابله خود را سعیها نمود و معتمدان را فرستاده
دلجمعی و استمالت او کرد و صولت جنگ را نیز برو مهربان گردانیده عهد و میثاق درین باب گرفت که با او نوعی بدی نکند اما فایده
بران مترتب نگشت و صولت جنگ در عین برسات بناچاری اراده تنبیه او نموده برآمد و همراهیان محمد جلیل مذکور از رفاقتش
بازماندند و خود آواره دشت ناکامی و آخر بناچاری مع عیال و اطفال اسیر پنجه تقدیر گردید و بعد چند روز در حبس بمرد و مبلغ خطیر
منجمله مالگذاری سرکار که درین بعضی بمصرف رسانیده بر ذمه او از سرکار طلب بود و بعد مردنش از پسرش مواخذه آن
می نمودند آن طفل غلام حسین نام داشت بنده در عهد شوکت جنگ پسر صولت جنگ که بجای پدر خود تمکن یافته
چند ماه فرمانروای پورنیه بود باقیات مطلوبه مذکوره را بنابر پاس ایمان و نظر به یتیمی و بیکسی او معاف کنانیده غلام حسین
مذکور را بر باج پدرش قائم ساخت بی آنکه چشم امیدی با طمع مبلغی از و بوده باشد والحمد لله علی ذلک نقل دیگر نقی علی خان
برادر فقیر در جوانی مزاج بسیار تندی داشت و مطلقاً مآل اندیش نبود روزی بعد از برخاستن از حضور صولت جنگ در
کچهری دیوانی پیش راجه عجائب رای آمده نشست اچل سنگه هندوی قوم کاتهه که آثار شر و فساد از ناصیه حال او پیدا
و ادنی کسی از متوطنان آنجا بود دیوانی شوکت جنگ سرافرازی داشت و دران روز پرگنه تاجپور وغیره
ذمه شوکت جنگ از سرکار پدرش بود و نیز داروغگی توپخانه دستی بتقلید مهابت جنگ که بسراج الدوله داده بود صولت جنگ
به پسر خود شوکت جنگ عطا فرموده ریاست جماعه هزاریان برق انداز با و تعلق داشت اتفاقاً هندوی مذکور هم برای
جواب و سوال امور متعلقه آخود پیش راجه عجائب رای در کچهری آمد چون نهایت تنگ ظرف و بدیوانی صاحبزاده مستظهر و مغرور
بود خواست که از فاصله که میان برادر بنده و راجه مذکور بود بگذرد نقی علی خان ممانعت نمود نشنید و جوابی بیباکانه گفت
نقی علی خان آشفته گشته بملازم خود که استاده بود فرمود تا سیلی بر سرش زد و دستار از سر اچل سنگه بیفتاد او بهمان صورت پیش
شوکت جنگ رفته شکایتها نمود شوکت جنگ نهایت بیدماغ گشته باحضار هزاریان و جماعه داران توپخانه فرمان داد
و تصمیم اراده خانه جنگی نمود خانه نقی علی خان محاذی محل اقامت شوکت جنگ و در میان شارعی وسیع بود بعضی از دوستان
مثل میرزا رستم علی و برادرش میرزا حیدر و میرزا قنبر علی وغیرهم چند کس بکار ما فوق الطاقة کمر بسته برفاقت نقی علیخان
حاضر آمدند چون خبر این ازدحام و غوغای عام بصولت جنگ رسید للی هزاری را که سر جماعه داران توپخانه و معتمد علیه
صولت جنگ و منجمله قدمای رفقای او بوده دو صد سوار و یک هزار و چند صد کس پیاده همراه داشت بر دروازه طلبید
و برفاقت و اعانت نقی علی خان مامور نمود و التماس کرد که چون داعیه صاحبزاده به پرخاش جزمی نماید اگر فی الحقیقة
مکاوحتی شود فرمان چیست فرمود برای همین متعین نموده ام که هر چه از طرف شوکت جنگ ابتدا شود تو هم در تدارک همان
قسم بعمل آر و جمیع ملازمان توپخانه را حکم فرستاد که اگر کسی متصدی خانه جنگی با نقی علی خان و مصدر فسادی خواهد شد بسزا
رسیده برطرف خواهد گردید شوکت جنگ باستماع این خبر ملکدر گشته پیش پدر رفت و تظلم و استغاثه نمود جوابهای عنیف
شنیده نادم و پشیمان برگشت و مدتی با شوکت جنگ و نقی علی خان ترک متعارفات بود بعد ماهی چند که شادی
روی نمود و مجلس انعقاد یافته ایامی چند برای مرسومات شادمانی معهود و معین گشت روزی درهمان ایام

صولت جنگ از مجلس برخاسته میخواست که داخل حرم سرا شود از اثناے راه برگشت و دست پسر گرفته نزد نقی علے خان آورده گفت که در میان برادران این قدرها ملال نمے باید باهمدیگر معانقه کنید والفت و آمیزش را از سر گیرید حق تعالے آن بزرگ مرحوم را بیامرزد و در جوار رحمت خود جاے دهد و در مدة العمر خود چنین اخلاق و الطاف از هیچ امیرے مقتدر بلکه اغنیاے متقشف مسموع نشده تا بدیدن چه رسد رب اغفر له وارحمه چون عبد العلی خان خالوے فقیر بنا سازگارئ طالع در شاهجهان آباد با وجود اجتماع اسباب امارت و عنایت و رفاقت امیر الامرا ذوالفقار جنگ بهادر خلف سادات خان مرحوم بر فاهیکه منظور بود نه رسید چندے و زیرے بر فاقت محمد قلے خان پسر میرزا محسن برادر زاده صفدر جنگ که در زمان وزارتش بعد کشته شدن نولراے و ظفر یافتن وزیر بر افاغنه نائب صوبهٔ اوده از طرف عم خود صفدر جنگ بود گذرانید آخر باو نیز صحبت برهم خورده در بنارس آمده نشست و بنده براے او نهایت مکدر بود نواب صولت جنگ با وجود اطلاع بر آزردگے مهابت جنگ از خان مرقوم حسب التماس بنده بمبالغه تمام در استعفاے تقصیرات عبد العلی خان بعم خود نوشت و مهابت جنگ جواب دیگر مطالب نگاشت و در خصوص امر عبد العلی خان بهادر اغماض فرموده جوابش را قلم انداز ساخت صولت جنگ پاس خاطر فقیر ملحوظ داشته خطے از طرف خود متضمن تسلیهٔ بسیار بعبد العلی خان خالوے فقیر نگاشت و مبلغ پانصد روپیه در ماهه مقرر کرده دو هزار روپیه پیشگی فرستاد و همین قسم بعد دو سه ماه تا زنده بود وجه معین مذکور را پیشگی می فرستاد درین جزو زمان این قسم مردم کجا و صاحب این همت کو مصرع من خود ندیده ام تو اگر دیدهٔ بگو ٭ اکنون در تدارک احسانهاے بے پایان غیر از دعاے مغفرت و آمرزش براے آن قدرشناس بخدا و فیض رسان عموم برایا و تذکر محامد او صافش ازین بندهٔ دعاگو و دیگر پروردگان دولت او چیز دیگر نمے تواند شد اللهم انا لانعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیا فتجاوز عنه

ذکر رحلت نمودن نصیر الملک صمصام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مرحوم از دار هستی موهوم

چون تقدیرات ربانے مقتضے استهدام مبانے دولت خاندان مهابت جنگ و مستدعے تنبیه ارباب غفلت و اصحاب عطلت ممالک بنگ بلکه عموم سکنه هند گردید از ورثهٔ مهابت جنگ آنها که لائق جلوس ارائک ریاست و سروری و شایستهٔ قعود و مسائد فرمانروائے در عیت پروری بوده اند دست تحنا قبل از انتقال آن صاحب اقبال بساط حیات شان در نوردید مخفے نمانه که بعد مهابت جنگ هر سه برادر زاده هاے او که عبارت از شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ باشند موافق این از مان لیاقت تقلد امر خطیر دارائے و فرمانروائی بمراتب شتی بهتر از سراج الدوله و اخوان او دینی اغماش داشتند زمام کار بقبضهٔ اقتدار یکے از اشخاص ثلثهٔ مذکوره اگر می افتاد شاید احوال مردم محروسه بنگاله و بهار عجالةً باین ذلت و خوارے نمی کشید اما قضاهاے آسمانی و تقدیرات ربانے چون چنین رفته بود در وزنامچهٔ عمر آنها قبل از رحلت مهابت جنگ پیچیده گشت احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ که درین هر سه برادر بحسب شجاعت و حسن تدبیر فائق بود بر دیگران سبقت جسته پیش تر از همه بادر گذشت و برحمت ایزدی پیوست و مهابت جنگ بعد سنوح این سانحه گفت که اگر دولت را در خاندان ما پاینده گے بود هیبت جنگ زنده مے ماند بعد از ان ناصر الملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت جنگ راه آخرت گرفت محرر این سوانح را

بعد انتقال شهامت جنگ با مهابت جنگ ملاقات و محاکات اتفاق افتاد بر مردنش نهایت تاسف داشت و می فرمود که فوت او مثل مرگ فرزندان نیست پدر شفیق مرده است پرورش کنندهٔ تمام خاندان بود بعد ازان پیغام بصولت جنگ داده گفت که الحال طاقتے و هوسے نمانده اگر حیات وفا کرد و سر ماسئے سال آینده که پنج شش ماهے دران باقی بود براه تخل نه براے شکار فقط بآرزوے ملاقات شما خواهیم آمد و ادراک دیدار شما که حالیا از مغتنمات است خواهیم نمود و اگر عمر وفا نکرد معذور خواهند داشت و این قطعه را خوانده تمیم پیغام فرمود قطعه گر بماندیم زنده بردوزیم ٭ جامهٔ کز فراق چاک شده ٭ ور بمردیم عذر ما بپذیر ٭ اے بسا آرزو که خاک شده ٭ بعد شهامت جنگ بفاصلهٔ دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز مسافر ملک بقا گردید تقریر و تفصیلش آنکه نزدیک بمردن شهامت جنگ دانهٔ محقرے در سر صولت جنگ بهم رسیده حدتے و وجعے داشت اما احدے را گمان نبود که سبب فوتش خواهد گردید چنانچه بنده در همان احیان بتقریب ملاقات والده و غمگسارئ او شان بنابر سانحهٔ شهامت جنگ از صولت جنگ رخصت گرفته بمرشدآباد آمده با مهابت جنگ ملاقات نمود و او بصولت جنگ پیغامها فرمود چون بنده معاودت کرده بپورنیه رسید و ابلاغ پیغامهاے مهابت جنگ بحضور صولت جنگ بتقدیم رسانید شنید که هنوز خلش آن دانه باقی و در دستار بستن المی عارض مے شود بعد چندے خود روزے فرمود که زلو چسپانیدن برین دانه شاید خوب باشد بنده عرض کرد که اماله مواد اگر بفصد و حجامت بعضوے بعید فرمایند غالباً اصلح خواهد بود بعد دو سه روز دیگر دیدم که زلو چسپانیدن در خاطر او مرجح گشته دران باب سماجتے دارد و بنده بار دیگر جسارت نموده ممانعت کرد و ممتنع نشد و فرمود که زنان میگویند هرگاه ذکر زلو آمده باشد ضرور است که بچسپانند عرض نمودم که گفتن زنان چه رتبه دارد که جناب عالی بآن اعتنا نمایند گفت واقعیست اما قباحتے هم ندارد دیدم مبالغه دارد و خاموش شدم چون از مقدرات گزیرے نمے باشد زلو چسپانید و ماده بسیار منجذب گردید و ورم شدت نمود و جراحات هر زلو جوشیده ریم کرد و رجوع بجراح نمود آهسته آهسته تمام گردن آماس کرد و درد اشتداد پذیرفت گمان کردند که ماده بر گردن ریخته و نضج یافته مستعد انفجار است بنده علے جراح را طلبیده فرمود تا بتحریک نشتر منفجر نماید او راهم قضا اسیر ساخته و تامل و تحقیق نپرداخته بدون مشورهٔ اطبا از نشتر پاره پاره نمود و گمان نضج مواد که بود غلط گشته مطلقاً ریمے بر نیامد موافق قانون جراحان برگ نیم مشوے ساخته بران بست شب آثار غش ظاهر گشت برگهاے نیم که بسته بودند کشوده گلاب و مقویات قلب و دماغ استعمال نمود مزاج بحال آمد اما تشویش خاطر بافراط بهم رسانده اطبا و جمیع نوکران عمده و روشناس حاضر آمده برخے در عمارت دیوان عام و برخے در صحن آن خیمه ها برپا کرده همه وقت حاضر مے ماندند بنده متصل به پردهاے عمارت رخت خواب گسترده بسر می برد روح الدین حسین خان خلف سیف خان مرحوم که بمصاهرت صولت جنگ اختصاص داشت و نقی علے خان برادر بنده و حکیم محمد مسیح و چندکس دیگر نزدیک همانجا قریب بنده اقامت داشتند بزرگے از افاضل ایران آقا عبد الله نام که فی الحقیقة نهایت استعداد در جمیع علوم خصوص در فنون ریاضے ید طولائے داشت در شروع بیمارے مذکور مع سید محمد ترشیزی خراسانے که از صلحا و اتقیا بود وارد پورنیه گردیده بملاقات صولت جنگ رسیده مورد انواع مکارم شده بودند اگر حیات آن مرحوم وفاے کردے چون قدر دان چنین کسان بود سلوکے که لائق حال این بزرگان بود بعمل می آمد این هر دو بزرگ نیز اکثر اوقات آمده نزدیک فقیر ساعتے چند می نشستند و بدعاے خیر و قرأت دعوات ماثوره اعانتے می نمودند اما چون سهام قضا را سپرے نیست اثرے مترتب نشد تا آنکه شروع شب بیست و پنجم جمادے الاولے وقت شام اثر نقصان حواس ظاهر گشته یک دو کلمه بطور هذیان از زبانش بر آمد شیخ محمد جهان یار اگرچه از جمله داران عمده سپاه بود اما

چون دستے در طبابت و این پیشه را حسب الارث داشت چنانچه پدرش طبیب حاذق و مجموعهٔ خیر التجارب از مولفات اوست
دران وقت با اطبا و جراحان در تدبیر معالجهٔ صولت جنگ شریک بود باستماع کلمهٔ هذیان بسوے فقیر و فقیر بسوے او دید چون بیرون
آمد همه را اندیشهٔ عظیم لاحق و امید شفا زائل گشته معلوم شد که فساد آن ماده بباطن دماغ سرایت نمود ثلثے از شب چون گذشت
صولت جنگ هم احوال خود دگرگون دیده قیدیان را حکم بآزادے و صدقات شروع نمود و مستورات حرم را فزع و اضطراب
لاحق گشته تزلزل و تشویش عظیم روے داد و قریب بادل صبح بالمره سقوط حواس عارض گشته چون دو ساعت از روز گذشت
بتاریخ بیست و پنجم جمادے الاولے سنه یک هزار و یک صد و شصت و نه هجرے داعے حق را لبیک اجابت گفته رهگرای عالم بقا
گردید مصرع جهان ماند و خوئے پسندیده برد ؛ دران دم که از شدت غم و الم همه را تشویشی لاحق بود و نسوان محل علما را که ملازم
در فیق آن مرحوم بودند بامید آنکه دعاے کنند یا چیزے بخوانند تا صحتش حاصل شود طلبیده بودند صولت جنگ خود بیهوش و محتضر افتاده
دو سه نفس از حیاتش که باقی بود مے گذرانید و از ان جماعهٔ هر که مے آمد دیده و تاسفے نموده برمے گشت میر عبد الهادی
روشن تخلص که صاحب دیوان بود و در نظم و نثر مهارتے تام و علم عربیت و عروض را هم مستحضر داشت چون بدیدن آمد
بمجرد مشاهدهٔ احوالش از خود رفته بیهوش افتاد خواجه سرایان و بعض زنان ملازم دست و بازوے او گرفته بیرون
پرده آورده افگندند مردم بیرون پالاطلب داشته و دران افگنده بخانه اش رسانیدند چند پہر در همان غش گذرانیده
ثلثے یا نصفے از شب چون گذشت آن سید صاحب کمال هم در گذشت اللهم اغفرا و ارحمه سید مذکور مولدش جهانگیر نگر
بنگاله بود و نشو و نما در شاهجهان آباد یافته تحصیل علوم متداوله همانجا نمود و رغبت بنظم و نثر بهم رسانیده دران کار سر آمد
امثال و اقران گشت والد مرحوم او را براے تعلیم و تربیت دو برادر خرد بنده سید علے خان و غالب علے خان
سلمها الله تعالے از شاهجهان آباد بعظیم آباد فرستاد چون هیبت جنگ سید علے خان را بمصاهرت خود خواسته بخانهٔ خود
برد سید مذکور را هم براے تربیت او ملازم خود ساخت و بعد کشته شدن هیبت جنگ صولت جنگ مرحوم او را بر فا
خود همراه علماے عظیم آباد که نام شان در صفحات سابقه تقریباً مذکور شد برگزیده و پایانش باین صورت آنجامید
همیشه با خلوت معتاد و از آمیزش و اختلاط قاصر طبعان منزجر و محترز بود با مردم کمتر مے جوشید تنها بمطالعهٔ کتب و فکر شعر
و تکمیل خود اشتغال مے ورزید در عظیم آباد و پورنیه تا زنده بود روے سخن با فقیر داشت و مے گفت مثل من و شما مثل
آن کس است که بشخصے مے گفت که اگر تو نباشے شعر من معنے نداشته خواهد بود صولت جنگ مرحوم را سید صالح مشروع
سید محمد تربتے که مذکور ایشان گذشت و تازه از زیارت عتبهٔ علیه کربلاے معلے برگشته از راه کلکته باتفاق زبدة الافاضل
آقا عبد الله به پورنیه رسیده بود متوجه گشته غسل داد و کفنے که از ان آستانهٔ مقدسه همراه آورده بود پوشانید
و هر دو بزرگ با جماعهٔ مومنین حاضر که جمعے کثیر و جم غفیر بوده اند نماز جنازه خوانده چنانچه ضابطه است تجمل و اسباب
سوارے جنازه اش را برداشته در جعفرے باغ مدفونش ساختند چون سال فوت هر دو برادر یعنے شهامت جنگ
و صولت جنگ بلکه مهابت جنگ هم سال واحد بتفاوت ماههاے چند است همان کلمهٔ خدا ایشان بیامرزد که تاریخ رحلت
شهامت جنگ است تاریخ صولت جنگ و مهابت جنگ هم مے تواند شد بعد این سانحه شوکت جنگ که پسر کلان
صولت جنگ و صاحب نام و نشان از عهد پدر بود دران مجمع حاضر آمده بساختگے دریا دستار از سر افگند و اظهار جزع
و فزع بے اصل نمود بنده که دران دربار و حضور پدرش اعتبارے داشت دستار بر سرش گذاشته بربست و صدر نشین

مصیبت زدگانش ساخت و شیخ جهان یار و غیره سرداران را آورده موافق ضابطه گفت تا باو تعزیه گویند و اظهار توسل باو
و اشعار جانشینی پدرش نمایند بعد فراغت از امور مذکوره او زبان شوکت جنگ هر یکے را تسلی کنانیده و در همان دیوانخانه بجاے پدر برا
او استاده نموده خوابگاهش ساختند صبح دوم بنده حاضر آمد و شوکت جنگ شروع بدلجوئی و احترام و استرضای فقیر نموده درخواست مسوده عرضی
براے مهابت جنگ کرد بطور مناسبے که بایست نویسانیده ارسال یافت مهابت جنگ را هفت روز قبل از رحلت صولت جنگ
مرض الموت او که عبارت از استسقا باشد شروع شده بود و صولت جنگ خبر شروع بیماریش شنیده و از موت خود بے خبر بوده تاسف
می کرد و می گفت اکنون که وقت کار است من بیمارم و وکیل خود را خلعت داده براے تالیف قلوب سپاه و اعیان و ارکان دولت
بمرشد آباد رخصت فرموده و تاکید بلیغ به کارسازی نموده بود سبحان الله انسان چه قدر غافل و سفی الحقیقة این غفلت از
اسباب انتظام دنیاست اگر غفلت باین مرتبه نمی بود دنیا هم نمے بود بلکه دنیا عقبے می گشت القصه چون مهابت جنگ خبر
رحلت صولت جنگ شنید نهایت متاسف گشت و گفت الحال بے پر و بال گشته قاصد حضور خداوند متعال ام خطے
متضمن بتعزیه و تسلیه به اولاد صولت جنگ و نصیحت اتفاق با برادران و اشفاق بر جمیع بازماندگان بشوکت جنگ
نوشته براے هر یکے خلاع ماتمے و بنام شوکت جنگ سند بحالے پورنیه بشرط رافت و نوازش بر مخلفان صولت جنگ
و حسن سلوک با رفقا و رعایا نوشته مصحوب میرزا زین العابدین بکاول خود فرستاد شوکت جنگ بهانهٔ خوف مهابت جنگ
امور مامور را بقدم قبول تلقے نمود و آنچه میرزا زین العابدین از زبان مهابت جنگ ابلاغ کرد همه را دست بر سر و
چشم گذاشته متعهد گردید و میرزاے مذکور را راضے و خوشنود برگردانید و بتاریخ مختار بر مسند ایالت جلوس نموده اظهار
سفاهت خود شروع کرد بنده که از عقل و اوضاع او اطلاع تمام داشت بعد کامیابے او استعفاے نوکرے نمود هر چند
یعنے دایهٔ مرضعهٔ او که واسطه کوئل نام و دایه انگا از طرف صولت جنگ خطاب و با بنده نهایت دوستی و وداد داشت
بنده را طلبیده مبالغه در ترک ارادهٔ استعفا نمود و گفت شوکت جنگ مرا بجاے پسر و فرزند صولت جنگ است
اما از حلیهٔ شعور عارے و مست مے غفلت و نادانے و سرشار بادهٔ جهالت و جوانیست و بر گردن شما حقوق صولت جنگ و این
ضعیفه متحقق بخاطر من مے آید که شما نائب مدار المهام معاملات مالی و ملکی و متعهد جواب و سوال براے حضور بادشاه و بنگاله
و اطراف و اکناف عالم باشید و کارگزار خان با شما دوست از وقت صولت جنگ بخشی فوج است بکار مذکور باتفاق
شما پردازد و خانه و نام صولت جنگ بر باد نرود و بنده در جواب گفت که آنچه مے گوئید واجبے و حسابیست اما امید انید
که شوکت جنگ هرگز راضے باین صورت نبوده بصحبت اجلاف و اراذل در آنچه نام و نشان پدرش ضائع و نابود شود
خواهد کوشید و در نام نوکرے و آقائے بے رضاے او چنین کارها صورت نمے تواند گرفت چون آن نیک بخت هم عاقله
بود فهمید و حالات او را دیده ملتمسات بنده را پذیرفت و بنده براے جناب آقا عبد الله فاضل که ذکر خیر او شان گذشت
مبلغ پنج هزار روپیه و هزار روپیه براے سید جلیل القدر میر سید محمد گرفته به هر دو بزرگ رسانیده هر دو را رخصت دهانید و
بعد چندے خود رخصت گرفت انکاسے مذکوره باوجود انقطاع امید و اغراض پنج هزار روپیه نقد براے فقیر بطور زاد راه
فرستاد عجب زنکه عاقله محسنه بود با آنکه از او اسنے فرق فرمایهٔ کنگ بود اما مدار المهامے خانه امیر کبیر هفت هزاری
بخوبی مے نمود و از خزانهٔ حافظهٔ او گاهے بے گاهے فوت فرو گذاشت نمے شد و از جمله هزاران نفر ملازم که اکثر از انها
امیرزاده و سرداران سپاه و یکه هاے روشناس و عمال متصدی پیشه و هر قسم مردم بوده اند کمتر کسے خواهد بود که ممنون

احسان او نبوده باشد و در اوقات صعبهٔ حمایت امانتش باو نرسیده آقا و علما و اتباع همه را از خود راضی داشته نام
نیکی در عالم گذاشت و بنده خانه کوچ از پورنیه خاسته بگنڈهه گوله آمده تا عازم عظیم آباد شود درین ضمن خبر رحلت مهابت جنگ
و تسلط سراج الدوله بر وسادهٔ ارث ذخر مانرو اسئی هر سه صوبه بنگاله و بهار و اوڈیسه شنیده در گنڈهه گوله توقف نمود
تا بعد دریافت احوال سراج الدوله و سلوک او با خلق خدا آنچه وقت اقتضا کند بعمل آید درین عرصه خبر اخراج برادران
خرد خود سید علی خان و غالب علی و عم مهربان وهاب علی خان که در سن با فقیر همسال بود و این هر سه کس بعظیم آباد اقامت داشتند از صوبهٔ
مذکور شنید و استماع این ماجرا عائق حرکت فقیر گردید چون موسم برشگال رسیده مجال اقامت دران و متعذر بود ناچار معاودت بپورنیه
و سکونت در حویلی سابق روئداد الحال بنا بر انتظام اخبار احوال انتقال مهابت جنگ و رجوع امارت و ریاست ممالک
بنگاله و بهار و اوڈیسه بسراج الدوله که شروع خرابی تمام هندوستان و اسباب تسلط جماعهٔ انگلیشیه بر بلاد وسعت آباد هند است رقم زدهٔ
کلک وقائع نگار می شود و در ضمن آن پایان احوال شوکت جنگ نیز در مقام مناسبش پیرایهٔ وضوح و ظهور خواهد یافت

ذکر انتقال مهابت جنگ از جهان گذران و بعضی از اخلاق و انتظام اوقات آن فرزدودمان و تمکن سراج الدوله بر مسند ایالت و شروع ظهور حوادث و فتن از نادانی آن ابله سراسر سفاهت و سرایت نمودن فساد در جمیع بلاد و ویران شدن مملکت معمور از بی‌شعوری امرای مغرور

مهابت جنگ را چنانچه ایمائی رفت نهم شهر جمادی الاولی سنه یک هزار و یک صد و شصت و نه هجری عارضه استسقا در
سن هشتاد سالگی شروع شد چند روز تدبیر و پرهیز گذرانیده بعد ازان فرمود که این بیماری درین عمر هرگز امارض
شود و زائل نمی گردد و شفا حاصل نمی شود و دست از پرهیز برداشته در غذا و آب خود دارای نمود و
سبب سی گمیئی زوجهٔ شهامت جنگ دختر بزرگ مهابت جنگ مع احمال و اثقال رفته در موتی جهیل سکونت
ورزید و ملازمان شوهر خود را الکوک و افیال بخشیده بر رفاقت خود و مدافعه سراج الدوله مستعد ساخته عهود و مواثیق گرفت
بخت برگشتگیها دلالت بچنین تدابیر واهیه می کند خلاصه چون مهابت جنگ را عمر قریب الانقضا شد از زنها بعضی را
می گویند که از مهابت جنگ درخواستند تا دست شان بسراج الدوله سپارد چون احوال او را نیکو می شناخت
تبسمی کرده گفت او عهدهٔ خود را اگر سه روز از خود راضی نگهدارد آن زمان شما دیگری توقع خواهید داشت تا آنکه نهم
رجب یوم السبت سنه مذکور دو ساعت از روز مانده برحمت الٰهی رفت و خواص اصحاب بتجهیز و تکفین او پرداخته
نصف شب دهم ماه مذکور حسب الوصیة پائین پای مرقد مادر خود در خوش باغ مدفون گردید درب ان تعذبه
فانهم عبادک و ان تغفر له فانت ارحم الراحمین مهابت جنگ را از ابتدای جوانی با فواحش و مسکرات و سماع
سازها و سرودها مصاحبت و مقاربت نسوان رغبت نبود اوقات شریفش بادای نمازهای مکتوبه و اشتغال تلاوت
کلام الٰهی و اوراد ماثوره می گذشت و تمام عمر گرد زنا و شرب خمر نگشته نهایت تجنب و احتراز ازین خبائث داشت
همیشه دو ساعت از شب باقی مانده بر می خواست و بعد از تخلی و طهارت و الفراغ از نوافل اول صبح نماز واجبی را
خوانده با معدودی از مصاحبان قهوه میل می فرمود و چون صبح طالع و روز روشن می شد تا دو ساعت نجومی بار عام

بار عام می داد جمیع سرداران سپاه و اهالی و موالی عموم ملازمان و ارباب حاجت حاضر بوده هر کس بعرض احوال و انجاح
مقاصد خود کوشیده بهرهٔ از موائد احسانش بر می داشت بعد ازان برخاسته در خلوت می نشست و کسانیکه موعود بوده
اند با مثل شهامت جنگ و صولت جنگ و سراج الدوله و بعض مصاحبان دران مکان حاضر بوده صحبت اختلاط و شعر خوانی
و نقل حکایات می داشت و چون ذائقه اش نهایت درست و طعامهای خوب مرغوب طبع او بود از حضار و مقربان
یا شخصی تازه وارد هر که دستی در طبخ طعام داشت روبرو لیش چیزی می پخت از مصالح آن آنچه بایست مثل انواع لحوم و مسکه وغیره
مهیا می بود گاهی اختراع در طعامی نموده باورچیان را روبرو تعلیم می نمود و آن طعام تیاری شد و خله و ارکان دربار دیوانخانه
حاضر بوده آنچه حاجت باظهار و التماس داشت روبرو آمده بعرض می رسانیدند تا وقت طعام خوردنش می شد آن زمان
بکاول مع خوانهای طعام حاضر آمده دستارخوان پهن و طعامها چیده می شد و طعامهای فرمایش اشخاص موعود در روبروی
شان و دیگران می چیدند و از طعام خاصه اش نیز هر یکی را بهره می رسید و بر سر دستارخوان ذکر حسن و قبح مطبوخات
و دقائق ذوق مذکور گشته ذائقهٔ هر یکی بمحک امتحان می رسید و چون الفراغ از طعام خوردن می شد مهمانان حاضر
دست شسته مرخص می شدند و مهابت جنگ را این میزبانی همیشه مستمر و مقرر بود و اغلب مجلس مردانه بود و گاهی
مهمانی نسوان اقارب که اولاد او و برادرانش و ذوی الارحام دیگر بودند می نمود و با آنها طعام میل می فرمود و بعد
فراغت از طعام دست شسته سر استراحت بر بالش آسائش گذاشته تهیه خواب می نمود و مردم چوکی پلنگ حاضر
می شدند و قصه خوان حاضر آمده بکار خود در جای معین می نشست ساعتی بعد از زوال بیدار گشته بمستراح می
رفت و از انجا بر آمده وضو می نمود و نماز ظهر خوانده یک جزو تلاوت کلام الٰهی کرده نماز عصر می خواند بعد ازان
آب یخ پرورده یا آب شوره و آنچه مهیا و موجود بود می نوشید و برهمین یک آب در روز و شب قناعت می نمود
بعد ازان افاضل و ابرار مثل سید الافاضل میر محمد علی فاضل ادام الله عزه و سید تقی قلی خان و حکیم هادی خان و میرزا
محمد حسین صفوی و فاضلی دیگر ملتانی که اسم او فقیر را معلوم نیست تشریف آورده آبروبخش مجلس او می شدند
و در یک در دیوان خانهٔ مقابل و محاذی مسند مهابت جنگ مسندی برای سید عالی قدر فرش می شد و تکیهٔ بزرگی
بطرف پشت مسند می گذاشتند چون میر صاحب از طرف دروازهٔ دریا که اقرب راهها بود داخل شده بر چبوترهٔ
صحن که تا ایوان عمارت فاصله بعیدی داشت بر می آمدند مهابت جنگ از جای خود برخاسته بر مسند منتظر
استاده می ماند و چون کفش از پا کنده داخل ایوان عمارت می شدند با آنکه هنوز بعد وافری بود مهابت جنگ
چند قدم از مسند فرا تر رفته باادب سلام می کرد میر صاحب هم بدستور باادب سلوک و رد سلام می فرمودند
و آمده بر مسند معین خود می نشستند و مهابت جنگ بجای خود بر مسند می نشست آن وقت تکیه کوچک از پهلوی
مسند خود بسید صاحب تواضع می نمود و حقه های میر صاحب و تقی قلی خان و حکیم هادی خان و میرزا
حسین صفوی می آمد و قهوه می آوردند مهابت جنگ خود حقه نمی کشید اما در قهوه شریک بود بعد از قهوه تکیه پیش
روی فاضل ملتانی می گذاشتند و کتاب کافی که از مصنفات شیخ محمد بن یعقوب کلینی و در عهد غیبت صغرای
حضرت صاحب الامر تصنیف شده و موافق معتقدات جماعه امامیه از نظر آنحضرت گذشته و لقب کافی بآن کتاب
بخشیده آن سرور است آورده بران تکیه می گذاشتند و فاضل مذکور هر روز دو حدیث از کتاب مذکور می خواند

وترجمه می کرد وحل حقائق ودقائق آن میر صاحب می فرمودند بعد ازان اگر امری مهابت جنگ را منظور
می بود سوال می کرد ومیر صاحب بجواب آن پرداخته در اختلاط بازمی داشتند تا دو ساعت این مجلس منعقد
بود چون فراغت از مذاکرات روی میداد میر صاحب برمی خواستند ومهابت جنگ بدستور چند قدم مشایعت
نموده سلام می کرد واستاده بود تا میر صاحب کفش در پا کرده راهی می شدند آن زمان بجای خود می نشست
وآهسته آهسته اصحاب مذکور مرخص شده راه خانه می گرفتند بعد ازان عملهٔ دیوانی وجگت سیته آمده عرض اخبار هر دیار
واستفسار امور معاملات که اول روز ملتوی مانده بود نموده دو ساعت درین گفتگو بانجام می رسید وهمدرین
موعد گاهی شهامت جنگ وگاهی سراج الدوله وصولت جنگ اگر می بود حاضر می شدند بعد برخاستن اینها ارباب
مزاح وخوش طبعی مثل میرزا شمس الدین وزین العابدین بکاول ومیر کاظم داروغهٔ فراشخانه وشمع وچراغ خانه
ومیر جواد قوش بیگی ومحمود زنانه وامثال ذلک حاضر آمده یک دو ساعت باستماع مطائبات اینها باهم گرو بدلگی
می گذرانید تا شام می شد ومشعلچیان وشمعیان حاضر آمده مجرای اینها بضابطهٔ متعارفهٔ هندوستان می شد
بعد ازان نماز عشائین خوانده در دیوان خانه بند وبست زنانه می شد وزنش مع زن سراج الدوله ودیگر عورات
اقارب که برای ملاقاتش می رفتند حاضر آمده مجمعی می شد وچون مهابت جنگ شب چیزی نمی خورد از فواکه تازه
وخشک وحلاوی ولوزها که همیشه مهیا بود آورده قسمت می نمودند وچون ثلثی از شب می گذشت نسوان مرخص
وبازمردانه می شد ومهابت جنگ بر پلنگ یعنی چارپایه رفته می خوابید وبدستور قصه خوان وسپاهیان چوکی
پلنگ آمده بجاهای معین خود می نشستند ودر خواب بعد هر دو سه ساعت متنبه گشته می پرسید که شب چه قدر باقی
وکدام کس حاضر است همین قسم سه چار بار بیدار شده آخر شب که اغلب دو ساعت بنجومی بود برمی خواست
واز تخلیه وطهارت فراغت نموده شروع بنوافل واوراد می نمود واول صبح نماز واجب ادا کرده باز بدستوریکه مذکور
شد در هر وقتی از اوقات مشغول کاری بود ودر صلهٔ ارحام واحسان با اقارب واقوام واصدقا واحبا کار
بجای رسانیده که مافوقش تصور نتوان نمود هر که در شاهجهان آباد هنگام افلاس با او ادنی سلوکی در عایتی
نموده بود در زمان اقتدار اگر او بود والا از اولاد او هر که را طلبیده یافت رعایتها یکه در گمانش نبود بعمل آورد
وبا اطفال اقربا ونسوان آنها سلوکی داشت که درین جزو زمان بلکه در ازمنهٔ دیگر هم کسی مخصوصان منتسبان خود
نکرده باشد ودر تمام قلمرو او مادام الحیاتش عموم رعایا وخلائق بآرامی بوده اند که شاید در کنار پدر وآغوش مادر هم
این آرام ندیده باشند وهیچ نوکری حتی از خدمتگاران معتمدش احدی نبود که مالک لکوک نبوده باشد غیر از آنکه با
رقص وسرود وصحبت وقربت نسوان چنان رغبتی نداشت دیگر با جمیع کارها آشنا وباصاحب کمالان هر فن راغب و
قدردان جمیع کمالات ودر سلیقهٔ صحبت داری وانشاء طبع مثل ونظیر امیر صائب تدبیر وبهادر دلیر بوده از صفات حمیده
شاید معدودی در وجود نبود والاکثر صفتی از اضداد صفات خواهد بود که در ذات مجمع الحسناتش جمع نباشد در
زمانیکه آصف جاه مرد وناصر جنگ پسر او بجایش نشست وبر بهول چری رفته از دست افغانان همراهی خود کشته گشت
ومظفر جنگ خواهر زادهٔ ناصر جنگ اول باعانت همان افاغنه بر مسند ایالت متمکن گشت وآخر باعانت فرانسیسان با افاغنه
مذکور که قلعهٔ خالش بود جنگید وحسب تقدیر مظفر جنگ ورؤسای افاغنه هر دو کشته شدند وسید محمد خان صلابت جنگ

بر مسند امارت دکن مسلط گشت چنانچه در اوراق دفتر سوم در ضمن سوانح دکن پیرایهٔ وضوح خواهد یافت وتسلط موسیر بوسی
بالاگرفت وخط او متضمن سفارش فراسدانگه بطمطراق بسیار بمهابت جنگ رسید مهابت جنگ چون مناسبت مزاج سراج الدوله
با ناصر جنگ واراده پرخاش او با جماعهٔ انگلیشیه می دانست ومرتبهٔ دانائی وشجاعت او وحسن سلوکش با رفقا و
خلق خدا از مهابت جنگ مخفی نبود بنده که دران روزها بحسب اتفاق چند ماهی بسراج الدوله بود بگوش خود واز
مردم معتمد هم شنید که مهابت جنگ می گفت اسباب ودلالت بران می کند که بعد از ما سواحل ممالک هند در تصرف
کلاه پوشان خواهد بود وچنین شد که او بنظر دوربین خود دیده بود در روزی در زمان دولتش مصطفی خان مهابت جنگ
را ترغیب بمقاتلهٔ جماعهٔ انگلیشیه وزدن کلکته نمود ومهابت جنگ اغماضی کرده جواب نداد بار دیگر شهامت جنگ وصولت جنگ
را در عرض این مقدمه شریک خود ساخت مهابت جنگ بدستور جواب نداده در خلوت با شهامت جنگ وصولت جنگ
گفت که بابا مصطفی خان خود سپاهی ونوکری پیشه است می خواهد که همیشه رجوع من با او بوده باشد شما را چه شده
است که درچنین امور با او همداستان می شوید جماعهٔ انگلیش برای من چه بد کرده اند که من بدخواهی آنها کنم الی
الآن آتشی که در صحرا گرفته است خاموش نمی شود آتشی که در دریا بگیرد کیست که او را فرونشاند زنهار گوش باین قسم
سخنها باز نخواهید داد که نتیجهٔ غیر از فساد ندارد

ذکر افاضل کرام ومشائخ عظام که در عهد مهابت جنگ در قلمرو او بوده اند یا بحسب قسمت ورود برخی ازان گروه والاشکوه درین دیار گردیده ومردم بملاقات آن بزرگواران رسیده اند

اول مولوی نصیر مرحوم است متوطن شیخ پوره از اولاد شمس الدین فریاد رس که مزار آن بزرگ در اوده
معروف است جد بزرگوارش از انجا بصوبهٔ بهار نقل نموده در شیخ پوره سکنی فرمود ومولوی مرحوم در شروع
جوانی ودر زمان نظامت امیر الامرا شایسته خان مرحوم که آخوند ملا شاه محمد شیرازی وارد بنگاله گردیده باز بشوق
وطن مالوف قاصد معاودت بود بنابر شوقی که در تحصیل علوم داشت ترک یار ودیار نموده برفاقت آخوند مرقوم
مرحوم عازم ولایت ایران گشت ودر راه با آنکه چار واسواریش مرد قطع منازل پیاده می نمود ودرس
خود را ناغه نمی کرد بهمین قسم بولایت رسیده وعلوم متداوله را بحد کمال رسانیده فقه واحادیث را از علمای
ایران سند کرد ودر فنون ریاضی خصوص هیات وهندسه وحساب سرآمد اقران گردیده در ایران بعزت
واحتشام روزگار گذرانید میر غلام محمد بهاری که اعجوبهٔ روزگار ونادرهٔ زمان وواسطهٔ جواب وسوال عمدة الملک
امیر خان ناظم صوبهٔ کابل با نواب وحید دوامرای ایران بود چون خانهٔ امرای رفت مولوی مذکور را از طرف او
آمد وشد پیش عمده های ایران می نمود بعد از مدتی بهند آمده قلیل جاگیری از بادشاه در صوبهٔ بهار که وطنش بود حاصل
نموده در عظیم آباد اقامت نمود والی الآن بیوت بنا کردهٔ او موجود ونبیره اش محمد حسن خان خلف زائر حسین خان
دران امکنه حسب الارث متصرف ومقیم است دوم داود علی خان معروف بزائر حسین خان خلف ارشد مولوی
نصیر مرحوم است ودر اکثر فضائل نفسانی به از پدر تحصیل علوم متداوله از پدر خود نموده با آنکه پدر جمیع مخلفات را
بنام او هبه عام واو را وصی خود ساخته بود بعد رحلت پدر بانصاف کار فرما گشته مخلفات را اعلی ما فرض الله

بهر یکے از قتل خود تبرعا تقسیم کرده داد و بعد انتظام امور معاش بشوق طواف ائمه انام ادراک سعادت حجة الاسلام و عتبه بوسے آستان ملائک پاسبان مرقد مطهر سید الانبیا علیه و علے آله الصلوة و السلام عازم گردید پس از ادراک شرف و سعادت زیارت مذکوره بوطن مالوف معاودت نمود و اوقات بکسب سعادات مصروف داشته رضاجوے خالق و مرجع و کامرواے خلائق بود همیشه در معاملات که مردم بخدمتش رجوع می وافتند اصلاح ذات البین منظور و ملحوظ فرموده بمصالحه رفع منازعات مے فرمود و در معاش قلیلے که میسر بود بحسن سلیقه صرف نموده حاجت رواے اکثر محتاجین و مساکین بود و جمعے کثیر از عجزه را اعیال خود گردانیده در ماکولات با جمیع منتسبان و وظیفه خواران مساوات مے جست نه آنکه خود خوشتر خورد و دیگران کمتر ازان زبان از ذکر و بیان محامد و صافش بعجز و قصور معترف است و انسلاک او درین سلسله براے اخلاف و اسلاف سرمایهٔ افتخار و شرف چون از زیارت عتبات عالیات برگشت خطاب خود را که داؤد علیخان داشت مبدل بزائر حسین خان ساخت و باین لقب راضے بوده تفاخر می جست و مردانه وار در مراحل ما بین ستین و سبعین برحمت الٰهی پیوست تا نفسش انقطاع پذیرفت در کمال استقلال راضے برضاے ایزدے و متکلم بکلمهٔ طیبهٔ الله بود اللهم اغفر له و ارحمه سوم میر محمد علیم که از مشاهیر مشائخ عظیم آباد و از جملهٔ شاگردان میرزا معز موسوے خان فطرت تخلص بود شهرت علمش اگرچه بسیار و شاعریش هم اشتهار دارد و تحقیق تخلص او اما بنده را سلے ماهے علیه بر علم و فضل او آگهے نیست چهارم مولوے محمد عارف سے گویند از عرفاے زمان و عزلت گزیدگان دوران بود حالات خوش ازان بزرگ استماع افتاده و در اول زمان دولت مهابت جنگ درگذشت و در کوا که قلعهٔ عظیم آباد که مسکنش بود مدفون گشت از مریدانش شاه کوک نام شخصے صاحب حال طالب خدا بود مکرر دیده شده ترک و تجریدے داشت و الله اعلم بضمائر عباده پنجم میر رستم علے مرد مستغنے گوشه گزین و از علوم ظاهرے هم بهره داشت اکثر اشخاص خرق عادات از و نقل مے نمایند بنده خود کمتر دیده لیکن مرد صاحب معنی مرتاض و به دقائق حقائق آشنا بود در عظیم آباد هنگام صوبه دارے رام نارائن برحمت الٰهی پیوست و در جائیکه الحال بمقبرهٔ میر افضل سوداگر کشمیرے معروف است مدفون گردید سببش آنکه سوداگر مذکور در خدمت سید میرو ارادت داشت بعد رحلتش دران مکان که زر خریدهٔ او بود آورده مدفون کرد چون خود هم مرد حسب الوصیة همانجا مدفون گردید ششم شاه محمد امین درویشے تجرد کیش و عارفے حقیقت اندیش بود از پیکر نزارش راز عشق الٰهے آشکار و ظاهر و باطنش لبالب از انوار محبت پروردگار از اوضاع و احوالش ظاهر و رضاجوے محبوب ازل و شاهد لم یزل از افعال و اقوالش باهر اینقدر تاثیر صحبتش فقیر هم دیده که بمجرد ورود در محوطهٔ تکیه اش هواے دنیا از دل بیرون می رفت و محبت خدا و انقطاع ازین عاریت سرا در دل جاے گرفت شبها بعبادت و ریاضت بیدار و روزها باوجود هجوم مردم مراقب احوال و متذکر پروردگار بود بعد ساعتے کم و بیش نعره اش یا محبوب بنوعے از دل مے برکشید که دلهاے دیگران چون بسمل در برمے طپید شاهد صدق آن صاحب نفس حالے از هاے و هوئے و کیفیتے بود و مرشدش شاه محامد در عظیم آباد بکرامات و خوارق عادات مشهور و از ثقات علو مقامات آن بزرگ استماع افتاده سالک بود اما اندک جذب بر مزاجش غالب گاه گاهے افاده درس ظاهری هم مے فرمود هفتم شاه اودهم و هشتم حیات بیگ در ظاهر اوضاع مجانین داشته و انقطاع از اکثر ممزه و ریاست دهر مزایا اینها نسبه داشت اما مردم بزرگے و خوارق عادات از ویشان نقل مے نمودند و العلم عند الله تعالے

نهم شاه خضر درویشے بلند پایه بود در سعد پور مضاف پرگنه بسارا اوقات بسر می برد مجذوب وضع اما اکثر عقلا و هوشیاران بخدمتش رسیده علو مقامات و سمو حالاتش را ناقل بوده اند و بسے کرامت و خرق عادت ازان بزرگ روایت نموده بنوعیکه مجال تشکیک درباره او نیست دهم سید والا نژاد میر محمد سجاد که فی الحقیقت یادگار آبا و اجداد کرامش بود در حقیقت ذره نفیسے راه برده و صیه حقیقت بدام آورده در کمال عزت و احترام بسر می برد و دنیا را برابر پرکاهے نمی شمرد با والد مرحوم بزرگ رشتهٔ اخلاص نهایت مستحکم داشت و همت بر تحصیل مثوبات اخروے می گماشت در علم جفر و دیگر علوم ظاهر نیز دستے داشت فضائل و کمالاتش ازان وافر تر است که خامهٔ قاصر اللسان درین عجاله بذکر مجملے از اوصاف حمیده اش تواند پرداخت کتابے از مؤلفات او دیده شده بر علو مدارج و سمو معارجش آگاه مے سازد از نظر هر که بگذرد او را بر قدر و پایهٔ آن والا مرتبت آگاهے بهم مے تواند رسید بعد رفتن والد مرحوم بشاه جهان آباد با جد امجد این خاکسار اتحادیکه باید پیدا کرده صحبتها میداشت و باتفاق اوشان همت بر مجاهدات می گماشت سال رحلتش را فقیر یاد نداشت و الا مے نگاشت اللهم الحقه بآبائه العالمین و اسکنه فی اعلی علیین یازدهم جد بزرگوار این بیمقدار سید علیم الله طباطباست از سادات بنی حسن علو مقامات آن برگزیدهٔ الٰهی اگر نگاشته آید دفترے علیحده میباید سال یک هزار و یک صد و پنجاه و پنج هجری وارد عظیم آباد گردیده در ماه شعبان سال پنجاه و ششم از مایهٔ دوازدهم برحمت الٰهی واصل گردید ریاضات و مجاهدات آن سید عالی مقدار و خرق عادات و کرامات که ازان نقاوهٔ اخیار بظهور رسیده و بنده بران مطلع گردیده در مثنوے علیحده که منظوم نموده به بشارة الامامة موسوم ساخته ام برخے ازان مندرج است من شاء فلیرجع الیه دوازدهم جناب شاه حیدری عموے حقیقی جد پدرے بنده از اولاد علے بن الحسین علیهما السلام ذکر بلاے الحائرے در تشیع نهایت مجاهر و بے باک و در کمال استغنا بود با متکبران انکسار و با عجزه نهایت فروتنی و تواضع مے نمود اکبر قلے خان پدر محمد ایرج خان از اکبر آباد بسماجت تمام همراه آورد و قصبهٔ بهاگل پور را خوش نموده رحل اقامت افگند محمد غوث خان که بتقریب رفاقت خال خود فخر الله خان در قصبهٔ مذکوره توطن گزیده بود اتفاقاً بیمار شده بیماریش اشتداد یافته از حیاتش امیدے نماند دران وقت شاه حیدرے که از مباینت مذهبش نفور اما از شجاعتش رامے و مسرور بود بسر وقتش رسیده بشرط قبول مذهب تشیع ضامن شفاے او شد و او قبول نموده شفا یافت و ارادتی کامل با شاه حیدرے بهم رسانیده مع اولاد مطیع و منقادش بود تا در جنگ سرفراز خان کشته شد شاه حیدری از بهاگلپور بمرشد آباد آمده مهابت جنگ را برکشش نهایت ملامت نمود مهابت جنگ سر بزیر انداخته غیر از تسلیم و استکانت سخنے بر زبان نیاورد و شاه حیدری لاشهای غوث خان مرحوم و پسران و رفقاے او را از میدانی که دران مدفون بودند برآورده به بهاگل پور رسانید و بعد چند سال خود هم انتقال نموده برحمت الٰهی رسید و در بهاگلپور مدفون گردید شاه جعفری پسرش به از پدر بود و از امثال و اقران در صبر و توکل و قناعت و رضا و ترک سمعه و ریا گوی سبقت ربود با آنکه مهابت جنگ و اولادش نهایت احترام او می نمودند مفاخرت و عجبی را بخود راه نداده درویشانه بسر می برد و در مقام باید باستقلال کار فرما شده اغنیا را برابر پرکاهے نمی شمرد یسین خان فوجدار بهاگلپور روزینه مردم بهاگلپور و فقراے آنجا را بند نمود تعرضے بیومیه شاه جعفری نداشت اما هرگز یومیه خود نگرفت و نه بمهابت جنگ درین خصوص چیزے نوشت تا آنکه مهابت جنگ خود خبردار شده یسین خان را ملامتها نمود و یومیه جمیع فقرا دهانید آن زمان وجه خود هم گرفت و در زمان هنگامهٔ مصطفی خان و عبورش از بهاگل پور مردم سخنهاے گفتند و متعصبان بهاگل پور با فاغنه مصطفی خان اعلان تشیع او را اخبار نمودند و خبر رسید که مصطفی خان داعیهٔ پرخاش با او دارد در جاے خود باستقلال مستعد شهادت نشسته بطرفی نجنبید و آن بلا خود بخود

دفع گردید در شادی سراج الدوله ابجی رام فوجدار بهاگلپور که از طرف عطاء الله خان بود برای کشتن گاوی دست سیدی بریده واو هر چند استغاثه پیش اعیان نمود کسی نشنید و فریاداو بجائی نرسید آخر شاه جعفری شریک احوال او شد و بلوای عامی رو نمود اوقریب بود که فتنهٔ بزرگی حادث شود عطاء الله خان را حواس برجای نماند و مردم هجوم آورده میخواستند که بخانه اش بریزند چون دران وقت شمشیر خان و سردار خان بر طرف نشسته بودند و این سانحه رو نمود ادهیبت جنگ در همین معرکه آمده با شاه جعفری گفت که مهابت جنگ از میان برمی خیزد شاه جعفری گفت که این سید را راضی کنید دیگر مرا کاری نیست هیبت جنگ سید را به اوان ده وزر نقد و تنبیه قاطعان ید راضی ساخت آن زمان فتنه فرونشست با این حمیت ایمان و شجاعت و جمیع صفات حمیده کمتر کسی دیده و شنیده شده یکبار در همین شکار که شروع جوانی او بود شیری بر آمد محمد قطب پسر کلان غوث خان مانع بود که شاه جعفری هم شیر نزد و آن سید نوجوان اسپ تاخته و بر سر شیر رسیده و پیاده پا گردیده شیر را چندین تازیانه زد و شیر مثل روباه از پیش روی فرزند اسد الله می گریخت و سید در پی او رفته تازیانه ها میزد و بمحمد قطب می گفت که شیر را چنین می زنند صلاح و سداد و مهمان نوازیها و مساوات در معاش چنانکه با بیگانه و آشنا یکسان بسر می برد دیگ طعام با همه کس می خورد و حاجت روائی مومنین با فقدان اغراض دنیوی بمرتبه بود که مافوقش تصور نتوان نمود در عهد حکومت میر محمد قاسم خان در مونگیر برحمت الهی واصل گردید ونعشش را از مونگیر به بهاگلپور نقل نموده در زمینی که در ایام حیات خود پسند کرده بودند مدفون گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین

مشائخ سلاسل مشهوره در اطراف صوبها

بسیار کسان واکثری با نام و نشان و صاحب اسباب مشیخت و شان بوده اند اما کیفیتی از آنها بگوش فقیر حقیر نرسیده که قابل تحریر باشد از انجمله شاه غلام علی در موضع دیوهره مضاف پرگنه ارول و شاه بدیع الدین وغیره اولاد شاه شرف الدین یحیی منیری در بهار و شاه کهیلن در سهسرام و شاه محمد مسیح در للیا مضاف سرکار مونگیر و شاه نجم الدین مشهور بشاه مولی در پرگنه سورج گڈهه مضاف سرکار مونگیر او در کمال عسرت متصل بسورج گڈهه بسر می برد و قلیل زمینی که در قبضهٔ تصرفش بود حاصل آنجا را صرف ضیافت مسافران وارد و صادر می نمود تا آنکه حیدر علی خان برادر حسین قلی خان داروغهٔ توپخانه مهابت جنگ رسوخی بخدمتش بهم رسانید پرگنهٔ گمر اکه محقر پرگنه از توابع مونگیر بود بمهابت جنگ التماس نموده مدد معاشی برای او مقرر کنانید وسندش از دفتر سرکار نویسانیده داد الحال اولاد او که عبارت از اقربای زنش باشند بکام و آرام بسر می برند

و علمای ظاهر

که متصدی درس و تدریس بوده افاده واستفاده را جاری داشتند بسیار بوده اند حتی نه ده کس مدرس در شهر عظیم آباد و قریب به سه صد چار صد طلبهٔ علوم بوده اند و در پرگنه ها و قصبات مشهوره علی هذا القیاس اما از مستعدان بهار قاضی غلام مظفر مخاطب بمظفر علی خان گشته بتقرب مهابت جنگ اختصاص یافت و داروغهٔ عدالت مرشد آباد گردید مرد خوش تقریر با کثر فنون علمی ماهر و در نظم و نثر سلیقه لائق داشت

و بزرگانی که بفرمان قهرمان تقدیر بنا بر آشفتگی اوضاع ایران وارد هندوستان گشته به تقریبی چند

ورود بعضی از آنها در عظیم آباد و بنگاله روی داد

اول واعظم آن بزرگواران عمدة العلماء العظام و زبدة الحکماء الکرام کاشف الحقائق الخفی والجلی خاتم الحکماء المتالهین مولانا و شیخنا المحمد المدعو بعلی المتخلص بحزین اعلی الله مقامه از نبایر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بزاهد الجیلانی و نسب شریفش به پانزده واسطه بشیخ عارف کامل مذکور می رسد و از غایت اشتهار که صیت فضائل او اقطار عالم را فرو گرفته و مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هندهم خصوصاً دائر و سائر است مناقب و مفاخر او از القاء و اظهار مستغنی و بی نیاز است اما بنا بر تبرک و یمن تذکر مجملی از محامد او صاف و اخلاق آن برگزیدهٔ انفس و آفاق پرداخته می آید مخفی نماند که فقیر و کسانیکه بهمه وجوه بیشتر از ین حقیر بوده اند اعتراف دارند که درین جزو زمان چون او کسی دیده نشده بلکه مترددین عرب و عجم نیز بجامعیت آن جناب در جمیع علوم ظاهر و باطن احدی را در اطراف و اکناف عالم نشان نداده اند آیتی بود از آیات الهی جامع حقائق و معارف تام تناهی قوت مدرکه و حافظه باین مرتبه در اسلاف هم شاید کسی را کمتر باهم جمع شده باشد جهل را در هیچ امری از امور و هیچ فنی از فنون علمی و عملی و علوم عقلی و نقلی بذات جامع الکمالات او نسبت نتوان داد از غوامض علوم کدام مسئله بود که ندانند و از دقائق رموز کدام نکته بود که نشناسد الحق که اعجوبه بود نادرهٔ زمان و علامه بود بهمه دان محمد شاه بوساطت عمدة الملک و دیگر مقربان دولتخواه مکرر پیغام داده مسالت نمود که متصدی امضای امور وزارت گشته رونق افزای سلطنت او شود اما چون سر فرو آوردن بدنیا ننگ و عار آن نقاوهٔ اخیار بود در اضی نشد و هم می دانست که اساس دولتش پوسیده عنقریب از هم فرو می ریزد لهذا التفاتی بآن نکرد و الا انتظام عالم در فاه حال بنی آدم از دست چنین کسان اگر بر آید خود را معاف نمی دارند و بر ذمهٔ همت خود واجب و لازم می دانند زیاده برین اطناب در باب ذکر فضائل آن والا هم درین مقام در کار نیست تا فرش که خافقین اذان ما لا مال است براداء شهادت مناقبش کاسفی و بیخبران را معلم مبلغ کامل واسفی چند بار آن عالی مقدار تا عظیم آباد رسیده عازم بدر رفتن از خاک سیاه هند بود تقدیر مساعدت نه نمود و ذکر وجوه ورود و داعیهٔ عود وطن طولی میخواهد و چنان فائده دران نیست مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ عرائض متضمن آرزومندیها نوشته تمنای مقدم سعادت توامش بکرات نمودند هر بار بعذری تمسک جسته راضی بآمدن و بودن باینها نگشت و برگشته در بنارس با سبابی چند سکونت ورزید تا آنکه طاقت حرکت در خود ندیده برای خود قبری آراسته و در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری بجوار رحمت پروردگار رشتافته در همان بقعهٔ شریفه که خانهٔ آخرت خود در انجا ساخته بود مدفون گردید بر لوح مزار بخط خود کلمهٔ چند و دو سه شعری نگاشته بر سبیل یادگار تعلیق می شود بر سر لوح اسم مبارک الله است بعد از ان یا محسن قد اتیک المسیئ بعد از ان العبد الراجی رحمة ربه الغفور محمد المدعو بعلی بن ابی طالب الجیلانی و در پائین لوح مذکور این مطلع خودش نوشته **بیت** روشن شد از وصال تو شبهای تار ما ✤ صبح قیامت است چراغ مزار ما ✤ و در هر دو پهلوی لوح مزار این دو بیت مرقوم است **نظم** زبان دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم ✤ همیدانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا ✤ حزین از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم ✤ سر شوریده بر بالین آسائش رسید اینجا ✤ اللهم اغفر له وارحمه دوم جناب شیخ محمد حسن که از نبایر شهید ثانی شیخ زین الدین علی است ذکر نسب همایون او از غایت اشتهار کالشمس فی وسط النهار حاجت بارقام و اظهار ندارد و در علم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر بی نظیر بود و در عقلیات چندان توجه والتفات نداشت اما اجنبی هم نبود و رغبتش بظواهر شرع شریف بیشتر بود و از مسلک عقلاء عرفا احتراز نموده نه رغبتی بآنها داشت و نه کلفتی از انها هلکه می فرمود مقتدایان ماهر دو طرف

بوده اند وهر گروهی مسلکی پیموده من در امتیاز حقیقت وحقیت این دو فرقه عاجزم وهو اعلم بالحقائق اول ورود آن بزرگ در هنگامهٔ تسلط افغان بر ایران بر کربلاے معلی اتفاق افتاده مع بزرگان وبرادران خود دران مکان سعادت آشیان واستانهٔ مقدسه نجف اشرف زادها الله شرفا مجاورت اختیار فرمود چون عسرت زور آورد بضرورت در شاهجهان آباد رسیده برفاقت صفدر جنگ بسر می برد وجهی برای عیال خود بکربلاے معلی فرستاده خود با امیر مذکور وبالقا وتلقین پسرش شجاع الدوله تمنا وتبرکا مامور بود چون صفدر جنگ انتقال نمود وشجاع الدوله مست می غفلت ونادانی گردید از رفاقت او کناره جسته در عظیم آباد رسید شخصی از ایرانیان عسرت احوال آن بزرگ دیده مبلغے بطور مضاربه داد تا تجارتی نماید شیخ مذکور بنا بر اجنبیت ازین وجوه یکے را باینکار بر گزیده خود در مقبرهٔ پدر برهان الملک اوقات میگذرانید تا آنکه بعد مدتی چوبهاے سکهوه گورکهپوری خرید گماشته او در عظیم آباد رسید ورام نارائن نائب نظامت آنجا اگرچه در ظاهر مدارا ها می نمود اما در باطن عجب عداوتے وعصبیتی داشت ودران روزها عمارت نحسی میساخت پیغام فرستاد که چوبها را بقیمتی که دیگران میخرند همه را بکجا من مے خرم وزرش یکمشت مے رسانم آن بزرگ راضی شد عملهٔ راجه مذکور چوبها را پیموده ونشان خود نموده در دادن زر جهتها بر آوردند شیخ گفته فرستاد که این چه معامله است یا چوبها موافق وعده بگیرند یا واگذارند تا دیگرے بخرد جواب ناصواب بغرور خواب اقتدارے که در شب زندگانی خود مے دید گفته فرستاد خلاصه اش آنکه من از مغرب ومشرق نمی ترسم وپاس خاطر شما بمحض ترحم میکنم صاحب گمان دیگر نخواهند برد شیخ حیران گشته در جواب نوشت که مضمون پیغام هیچ مفهوم نشد اما انچه از بیباکے هامر قوم بود بیت عزیزے هست میدانے خدا نام * کزو شوریده در باگیرد آرام * بعد ازین ماجرا عسرت در احوال آن بزرگ بالا گرفت وچند روزے بران نگذشت که عالیجاه میر قاسم خان بر نظامت هر سه صوبهٔ بهار وبنگاله واوڈیسه تسلط یافته دمار از روزگار راجه مذکور بر آورد چنانچه انشاء الله تعالے در اوراق آینده بوضوح خواهد انجامید وشیخ مذکور را حق تعالے بواسطهٔ میر قاسم خان رفاهے لائق در معاش داده قروض آن بزرگ ادا گردید وبعد یک دو سال آن بزرگ والا دودمان را اجل موعود در رسید ودر زمینی که الحال مزار او متصل بمقبرهٔ پدر برهان الملک وزرخرید عالیجاه است مدفون گردید واخوند ابو القاسم که تلمیذ وملازم او بود بمجاورت مزار او نشسته خانهٔ برای خود آراسته از مردم کشمیر بود اما در خوبیها بے نظیر مدتے با حسن معاشرت در انجا بسر برده سال گذشته که سنه یک هزار ویک صد ونود وسه بود برحمت الهی انتقال نمود ودر جنب شیخ خود مدفون گردید مردی بود نیکو طینت ومعروف برضا جوے خلق خدا وبعلم عربیت وفقه وحدیث وتفسیر آشنا زندگے به نیکوئے نمود وهمیشه معروف پاس خاطر خلق خدا بود وصفات حمیده بسیار داشت ظاهرا هیجدهم ماه مبارک رمضان سنه مذکوره بعد افطار بموت فجاة در گذشت وداغ حرمان بر دل دوستان گذاشت اللهم اغفر له وارحمه الحال دو کس از بزرگان آنزمان باعث نزول برکات آسمان بر روے زمین باقی واز رحیق مختوم حقائق ومعارف خلق خدا را بقدر ظرف ولیاقت ساقی اند

اول سید الاجل علامة الورى الحبر الملی کاشف السرائر والرموز الازلی سید محمد علی مد الله تعالی ظلال افضاله علینا وعلی جمیع المؤمنین بلطفه الجلی

مولد ایشان اورنگ آباد دکن ووالد بزرگوارش میر عبد الله بن میر ابراهیم وجد مادری ایشان میر محمد شفیع نسب شریفش

بحسین ذو الدمعه بن زید بن علی علیه السلام میرسد وموطن اصلی آبای ایشان یزد است میر عبد الله مرحوم باورنگ آباد دکن وارد شده سکنے اختیار کرد وصبیهٔ صلبیهٔ عم بزرگوار خود میر محمد شفیع را در حبالهٔ نکاح در آورد وعفیفهٔ مذکوره والدهٔ ماجدهٔ آن عالی جناب وتاریخ ولادت با سعادتش روز پنجشنبه دوم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار ویک صد وهفده است در سنه هفده هیجده سالگی همراه بعضے از بزرگان قبیله بقصد زیارات وتحصیل علم در سال یک هزار ویک صد وسی ویک یا سے دو متوجه ایران وعراق شد ودر حادثهٔ محمود افغان واشرف با مردم آنجا شریک بود ومدت بیست سال همان طرف تشریف داشته اکثر بلاد فارس وعراق را مفصل سیر فرموده وزیارات عتبات عالیه مکرر بعمل آورده با اکثر علماے ربانی مثل حاجی کمیین خاتون آبادی وحاجی عبد الله هندے ومیر محمد تقے مشهدے رضوی وملا محمد صادق اردستانی صحبتها داشته ودر مذاکرهٔ علمی شریک بوده با علماے ظاهر مثل میر محمد حسین نبیرهٔ ملا محمد باقر مجلسے وبرادران ایشان وملا محمد علے قاینی ومیر محمد طاهر خاتون آبادی ومیر معصوم خاتون آبادے وغیر هم نیز صحبتها داشته اند اما انچه بطریق درس تحصیل فرموده باظهار آن سید بزرگوار معلوم شده زیاده بر پنجاه شصت بیت الفیه نحو نبوده لیکن در مبادے تحصیل موهبت الهی چنان شامل حال شده بود که هنگام ورود اصفهان که سن شریف ایشان دران وقت تخمیناً بیست ودو سال بود اکثر مردم براے درس کتب متداوله درسی حاضرے شدند ومواضع مشکلهٔ جمیع کتب معقوله مثل شفا واشارات کتب منقوله وعربیه را مطالعه نموده بنحوے تقریر می کرد که اکابر علماے آن دیار از حسن تقریر وجودت ذهن وسرعت مطالعه وقوت حافظهٔ آنجناب حیران شده بودند ووجود شریف ایشان را مغتنم مے شمردند وهر چه بحافظه سپرده هر چند بران سالها بگذرد با قید جزئیات در خاطر است اما با وجود اجتماع این اوصاف از آئین مدرسے وپیش نمازے واختلاط با اهل دول زیاده بر حد ضرور همیشه وهمه جا گریزان ومتنفر بوده در اصفهان در سلسلهٔ شکیبا تاهل اختیار کرد وآن مستوره بعد دو سال بجوار رحمت الهی پیوست ودیگر بار از مشاهدهٔ اوضاع زنان وجلاء شوق تجرد میل بتاهل نکرد واجازت احادیث اصول وفروع مثل اصول کافی ومن لا یحضره الفقیه از میر محمد تقے مشهدی رضوی ومیر محمد حسین ومیر زین العابدین نبیره هاے ملا محمد باقر مجلسی رحمهم الله گرفته واسرار قرآن واحادیث که مخصوص خواص عرفاست از حاجے نصیر در شیراز ومیر محمد تقے مشهدے در اصفهان استماع کرده وکتب حکمی وکلامے در خدمت ملا محمد صادق اردستانی گذرانده الحاصل از ایران قصد سفر حج کرده وجهاز تباهے شده بسنده بر چند ماه در انجا بوده باحمد آباد وچندے نیز در انجا توقف کرده بسورت آمدند واز انجا باورنگ آباد هر چند ناصر جنگ ناظم دکن تکلیف ماندن کرد لیکن بنا بر فساد اوضاع او قبول نکرده واز انجا بحیدر آباد آمده ودر انجا چندے توقف نموده از راه سیکاکول به بنگاله ومدتے در هوگلے بنا بر استدعاے خواجه محمد حامد نکی تشریف داشته متوجه بسمت شاهجهان آباد شد در اثناے این سفر از راه پورنیه عبور فرموده بتکلیف حاکم آنجا سیف خان برادر عمدة الملک امیر خان روزے چند در انجا گذرانیده آخر صحبت او را که خالی از جنون وسفاهت نبود مستکره شمرده بعظیم آباد تشریف آورده ودر انجا چند روز عبد العلی خان بهادر خال سراسر افضال راقم حروف مغتنم شمرده متعهد خدمت گذاریش گشت بسبب فقدان مناسبت از انجا نیز برخاسته عازم لکهنو گردیده مدتی بسیر دران نواح بسر برده بنا بر انکه اوطرق بسبب بر آمدن محمد شاه بادشاه بر علی محمد روهیله فسخ عزیمت آنطرف نمود وحسب الاستدعای هیبت جنگ که بانی را از عدید ربرد بعظیم آباد آمد هیبت جنگ معتمدان خود را باستقبال او فرستاده برورود فیض آمودش نهایت بشاشت نموده شرف خدمتش بوده روز وشب در رضا جوے خاطر عاطرش می کوشید تا آنکه حادثهٔ شمشیر خانی روداده هیبت جنگ مقتول گشت ودران

انقلاب خانهٔ سید هم بتاراج رفت و سید خبر وصول لشکر مهابت جنگ در قرب وجوار مونگیر شنیده بمقتضای (الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین)
از عظیم آباد بر آمده خود را بمهابت جنگ رسانید مهابت جنگ ورود همایونش را از سعادت طالع و یاری بخت خود شمرده از آن باز
تا زنده بود خدمت گذارسے او را سعادت می انگاشت و چنانچه گذشت دقیقهٔ اطاعت و انقیاد و ادب و احترام او فرو نمیگذاشت
در همان ایام سال یک هزار و یک صد و شصت و پنج باز عازم حجة الاسلام و زیارت آستانهٔ سید الانام و عتبات علیهٔ ایمهٔ اهل بیت
علیهم السلام گردیده او راه دریا بادراک سعادات مذکوره شتافت و بعد از چهار سال شرفیاب طواف مکهٔ معظمه و عتبات
مکرمه زادها الله شرفا و تعظیما گشته بمرشد آباد معاودت فرمود بعد رحلت مهابت جنگ سراج الدوله بمقتضای سفاهت
و شامت طالع خود با چنین بزرگ واجب التعظیم بلئیمی پیش آمده از جائیکه منزل داشت بجبر و عنف بلا علت بدر کرد و آن
بزرگ متحیر گردید که درچنین حالت کجا رود و چه کند که مالک مملکت چند ماهه راه آن سبک سر بتاه است درین عرصه حسن رضا خان
دخترزادهٔ حاجی احمد که چراغ دودمان و فخر خاندان مهابت جنگ است با آنکه خود هم از سراج الدوله بنابر زشتی مزاج او
و رفاقت شهامت جنگ مرحوم خوفها داشت بمجرد اصغاء این خبر بلا تامل بخدمت سید جلیل القدر برهنه پا شتافت و آن بزرگ
را بخانهٔ خود دلالت نموده همراه آورد و لب دریا مکانیکه اکنون اقامت آن جناب است برده مکان مذکور نذر و پا انداز
سید عزیز نذیر بور نمود فی الحقیقة دران وقت خود را در دهن سبعی در افگنده بود جناب اقدس الٰهی در پاداش این عمل
حفظ و صیانتش فرمود و الا محل خطرے عظیم بود آن وقت خوف و اندیشه اش گذشت اما نیک نامی این کار بر صفحهٔ روزگار
از حسن رضا خان بیادگار و در صحیفهٔ اعمالش ذخیرهٔ روز جزا ثبت و پائے دار بماند و سراج الدوله هم گذشت و بر عکس
نتیجه یافت بیت از مکافات عمل غافل مشو ٭ گندم از گندم بروید جو ز جو ٭ ظاهرا مجالے الیه در بیان حضرات خمس
بعبارت عربے مقفا بر طریقهٔ محققین و عرفا تحریر فرموده دیگر حواشی شرح مفاتیح ملا محسن کاشی رحمه الله در فقه بعبارت
عربی که کاشف معضلات آنست و کتاب اخوان الصفا و خلان الوفا که در حکمت است چندین نسخه فراهم آورده باکمال
تنقیح و تحقیق مقابله نموده جا بجا اکثر عبارات نامناسب و نامفهوم را بعبارت مناسب و قریب الفهم تغییر داده من حیث اللفظ
والمعنی تسهیل و تصحیح فرمود بلکه چند رسالهٔ کثیر النفع دیگر بر آن افزوده که میتوان گفت که تصنیفی است جدید دیگر شرح کافیه نحو
بعبارت فارسی برای مبتدیان شروع بنوشتن نموده ناتمام است و شرح نخبهٔ ملا محسن کاشی رحمه الله نیز در فقه بعبارت
فارسی نوشته اما ناتمام مانده و سرعت مطالعه می گویند بحدیست که آنچه کسی در یک سال مطالعه کند ایشان در یک روز مطالعه
می فرمایند الحمد لله الی الآن که اوائل ماه شعبان سنهٔ یک هزار و یک صد و نود و چار هجریست سید معظم مذکور دران مکان که خانهٔ
عالیشان حسن رضا خان باشد از آن مقتدای ارباب راز نموده منشرح البال بمطالعه و مقابلهٔ کتب و هدایه و افادهٔ مردم در
شهر مرشد آباد مے پردازد حسن رضا خان و اولاد ایشان و محمد حسین خان بن حکیم هادی خان و دیگر مخلصان و وارد و صادر
و مقیم و مسافر از فیوض انفاس مبارکش فائده ها بر می دارند حق تعالیٰ سایهٔ بلند پایهٔ سید جلیل القدر مذکور را بر سر
عباد خود مخلد و پاینده دارا د هنگامیکه فقیر بتقریبے عازم کلکته گردیده زمانے بسیر در بلدهٔ مرشد آباد متوقف بود اغلب
احیان در صحبت سید بهره مند مذکور رسیده مستفید بود از هر عالم سخنان مے شنید روزی بتقریبے مذکور رفتن خود بسمت
دهلی و استماع کشف عجیبے از بزرگے که نام او اکنون بیاد نمانده نقیر سه سال قبل از کشته شدن نادر شاه حینیکه محمد شاه
بشرکت عمدة الملک صفدر جنگ بعزم تادیب علی محمد روهیله به آنوله و بنگڈهه رسیده بود و سید در همان لشکر بزبان

بعضے از ثقات مغلیهٔ ایران که از روشناسان نادر شاه بود و از واستماع این قصه نموده بودند نقل میکردند و میگفتند که اگر من
این خبر بعد کشته شدن نادر شاه می شنیدم هرگز تصدیق این مقوله نمی نمودم الحال بیقین میدانم که آن بزرگ از کمل اولیا و عمدهٔ
ارباب کشف و صفا بود و چون این نقل از جملهٔ شواهد صحیح اخبار اخیار سلف است خامهٔ حقائق نگار بتحریر آن بے کم و کاست مبادرت
نمود چون نادر شاه کرهٔ ثانیه از قرب قندهار به تنبیه نور محمد خان لٹی رئیس دیرینهٔ ولایت تهته که در کمال اقتدار و بر قلعهٔ
امرکوت که هشتاد کروه از هر طرف او آب و آبادانی مفقود الاثر است مستظهر گشته رجوع بنادر شاه نکرده بود و نادر شاه ملک
او را با بعض ممالک دیگر که از مملکت محمد شاه انتزاع نموده ضمیمهٔ ملک خود گردانیده بود معاودت بهند نمود ذکریا خان و پسر او
شاه نواز خان باستقبال شتافته بعد اطلاع بر مافی الضمیر شاه عرضه داشتند که قلعهٔ مذکوره هشتاد کروه از هر طرف دور و خود
آب ندارد و لشکر در نواح آن از بے آبے اقامت نمی تواند نمود جواب داد که اگر لٹی مذکور بر آسمان رفته پا پیش کشیده
نے آرم و اگر در زمین خزیده موے سرش گرفته می کشم شاه نواز خان پسرش را با اندک فوج هندے همراه خود گرفته ملتان
را فرمان داد که طعام و شراب سه روزه همراه گیرند و شام کوچیده نصف النهار بقلعهٔ مذکوره با قلیلے از فوج رسید و باقی
افواج سر در پے هم نشاده مے آمد نادر شاه بشاه نواز خان فرمود که ای پسر میتوانی که آبے بهم رسانی او التماس نمود که آب
جز اندرون قلعه وجود ندارد و اول نیز معروض شده این قدر گفته تحسین آب بسوے قلعه با معدودی از سواران خود کمهمان
او رسیده بودند راهی شد بمجرد بر آمدنش از فوج شاهی ندای الامان از قلعهٔ امرکوت بلند گردید اهل قلعه بفضا بطه اسپند
چادر امان بر سر گردانیده عذر خواه بر آمدند شاه نواز خان رسیده بنور محمد خان گفت که رستگاری و پایداری عمر و دولت
تو منحصر بر انقیاد و اطاعت فرمان ست او قبول نموده باتفاق شاه نواز خان عازم خدمت شاهی شد و شاه نواز خان
او را بآئین ولایت بطوریکه گنهگاران را با تیغ و کفن در حضور برند آورد و نور محمد خان خود را بر خاک مسکنت افگنده زمین بوس
نموده عذر تقصیرات خواست نادر شاه عفو فرموده اما داد و یک شب در انجا بوده روز دیگر بهمان روش که رفته بود بنگاه
خود مع لٹی معاودت نمود بعد الفراغ از انتظام معاملات روزے نور محمد خان را در خلوت طلبیده در تنهائی گفت از تو سخنے
می پرسم اگر راست گفتی رستے و گرنه بسیاست خواهی رسید او گفت مجال ندارد که غیر از راستی سخنے در حضور گذارش نماید
فرمود با این قلعه و سامان بسبب استحکامت و فرمانبردارے بلا توقف چه بود او بطوریکه در حضور سلاطین قاهر بجوش آمده
گویند سخنے شروع نمود بر آشفته فرمود نگفتم که راست خواهی گفت تکلف در التماس مکن و گرنه بسزا ایکه شاید خواهی رسید
معروض داشت که نفس الامر اینست که بزرگے معتقد الیه این بنده است و من تابع ارشاد او یم او بمن گفته بود که اگر دارا
ایران یعنے حضرت شاهی داعیه تو کند اعتماد بر قلعه و اسباب خود نکرده غیر از فرمانبرداری خیال دیگر نخواهی کرد که برآمد
از عهدهٔ بر نیائے و هلاک بادیهٔ عصیان و خذلان شوی بنده گفته بود با چنین پناه جائیکه مراست و اسباب قلعه داری و ذخائر
با بحتاج کفایت امداد نمی تواند شد آخر فوج ایران و نادر شاه هم انسان است و دواب و مراکب نیز محتاج آب و علف اند در آن
مکان استحضار ما یحتاج بشری و حیوانے از ممتنعات عادیست او شان فرموده اند راست گفتی اما بالفعل نادر شاه اقبالی
دارد که اگر عساکر عالم و جبال و بحار برابر او برآیند هیچ لیسر در آیند بنده درگاه بنابرین انتباه یا رای تمرد و عصیان در خود
نیافته با طاعت و فرمانبرداری پیش آمد نادر شاه بعد استماع این حکایت فرمود که آن بزرگ را با من ملاقات و صحبت
میسر آید گفت نمی توانم گفت فرمود تو برو و از من ابلاغ سلام نموده بهر گونه اطمینان در ادب و احترام که خواهد و مناسب نماید

بعد و قسم مو که گردانیده همراه خود بیاره و اگر بهیچ وجه رغبت بآمدن نکند عرضه دارکه نادر شاه میخواهد بداند که مرگ و انتقال او ازین دار ملال بچه صورت مقرر گشته بمرگ طبیعی و بیماری در خانه بر فراش خواهد بود یا در معارک حروب و کروب کشته خواهد شد بهر صورتیکه برای او مقدر شده است انکشاف آن می نماید و هرچه او بگوید بے کم و کاست پیش من آمده باید گفت نور محمد خان سلے حسب الامر بخدمت آن بزرگ شتافته حسب الامر بجا آورد و برگشته پیغام گذارد که چنین فرموده اند نادر شاه در میدان جنگ از مخالفان کشته نمی شود و بر فراش بیماری نیز نمیرد موت او از دست نوکران او ست از دست ملازمان مستحفظ در صحن خیمه‌های خود کشته خواهد شد و استماع این خبر سید فاضل مرحوم مرقوم سه سال قبل از کشته شدن نادر شاه از ناقلش فرموده بود چنانچه اول بآن اشعاری کرده آمد

دوم سرخیل اتقیای مومنین و زبدهٔ اصحاب الیقین حاجی بدیع الدین اطال الله علی رؤس المسلمین ظلاله و سقانا من رحیق التحقیق زلاله

دی از متوطنین پرگنهٔ سرکار سارن و از جملهٔ اتقیای زمان و عزلت گزیدگان با نام و نشان است تحصیل علوم متداوله نموده و مراحل زندگانی را در خدا طلبی و مجاهدات بالنفس اماره پیموده اکثر در صحبت خواجه محمد جعفر مرحوم که درویش صاحب حال و مقال بود بسر برده سررشتهٔ مریدی در خدمت خواجهٔ مرقوم درست نموده در محبت اهل البیت سمر گردیده و باتفاق حاجی احمد علی داماد مولوی نصیر مرحوم بحج و زیارت عتبات عالیه شتافته وقت معاودت بسعادت زیارت عتبهٔ علیه رضویه علی مشرفها السلام نیز مشرف گشته الحال در ده مصطفی آباد که ملوکه زوجهٔ اوست با عیال و اطفال بسر می برد و تقوای مجسم است از علم فقه و حدیث و تفسیر نهایت آشنا و از عقلیات نیز بیگانه نیست افاضل عصر او را در زمرهٔ فضلا شمرده اند و شیخ محمد علی مرحوم نهایت احترامش مے نمود و مے فرمود که تمام عظیم آباد است و یک حاجی بدیع الدین روزے برای رخصتش که از بنارس بوطن خود می آمد و محض برای ملاقات شیخ مبرور در کو رفته بود و شیخ تا سر دروازه مشایعت نمود و وقت رخصت نهایت رقت و دعاها فرمود روز و شب اوقات شریفش بعبادت و طاعت الٰهی بسر می رود و گاہے نماز شب که عبارت از تهجد باشد فوت نشده اوقات در کمال انتظام و انضباط می گذراند و در احیان مصاحبت ندیده ام که فعلے خلاف شرع سرزده یا سنتے از سنن فوت شده باشد سن شریفش بهشتاد رسیده و بسیار تاسف مے نماید که عمر هیچ یکے از ائمه ما علیهم السلام باین حد نرسیده عمر من نمیدانم چه اینقدر درازی یافته ایزد تعالے او را و چنین بزرگان را سلامت نگهدارد که باعث نزول برکات الٰهی و یادگار اسلاف کرام اند

ذکر جلوس سراج الدوله بر مسند ایالت بنگاله و بهار و اوڑیسه و سوانحے که در ایام دولتش روی نمود

سراج الدوله بعد فراغ از مراسم تعزیت بر مسند ایالت جلوس نموده قلیلے از فوج را فرمان داد که رفته خالهٔ او بے بی گهسیٹی زوجه شهامت جنگ دختر کلان مهابت جنگ را از موتی جهیل که در انجا رفته سکونت گرفته بود برآرند و در گوشهٔ نشانند و اموال او را بتغیر و تغلیب منضبط نموده داخل خزانهٔ دولت خانهٔ او سازند رفقای بی بی گهسیٹی بمجرد مردن مهابت جنگ با آنکه زرهای خطیر بوعدهٔ رفاقت و جنگیدن با سراج الدوله ازان زن احمق گرفته بودند راه عافیت جسته هر یکے

بملجای و ماوای خزیده و مشاهیر از انجا برخاسته در مساکن دیرینه خود که در شهر داشتند آمده اقامت نمودند قلیلے که مانده بودند بمشاهدهٔ محاصره افواج سراج الدوله مضطر شدند میر نظر علے که سرمایهٔ فساد مدار المهام بے بے گهسیٹی بود و دست محمد خان و رحم خان وغیرهما سرداران فوج را تطمیع نموده پیش سراج الدوله عذر خواه تقصیرات خود گردانید و بوساطت آنها بدر رفت و اموال خانهٔ بی بی گهسیٹی آنچه بود سیاهه شده ضمیمهٔ خزائن خانهٔ سراج الدوله گردید و آن زن ناقص فطرت بشومی عداوتیکه با خواهرزادهٔ خود با وجود بے اولادے می ورزید و بمکافات رضا دادن خون ناحق حسین قلی خان و دیگر اعمال قبیحه گرفتار آمده از اسباب عزت و زیب دولت عارے گشته در گوشهٔ نشست و بی بی رابعه را سراج الدوله بوجوه چند ترسانیده با دختر بیوهٔ او که زن اکرام الدوله برادرش بود عقدے بنام خواند و رابعه بیگم از اکثر صدمات او محفوظ ماند و میر محمد جعفر خان را از بخشی گری معزول نموده میرمدن نام شخصے را که رفیق حسین الدین خان برادرزاده حسین قلی خان در جهانگیر نگر بود طلبیده خدمت بخشیگرے داد و بپیشکار دیوانخانه خود موهن لال را خطاب مهاراجگی و منصب پنج هزاری و نوبت و پالکی جهالردار بخشیده مدار المهام و مرجع انام ساخت درشت گوئی و فحاشی و استهزا و تمسخر ارکان دولت و اعیان مملکت خود از ابتدا شیوهٔ او و موجب نفرت طباع مردم از و بود بعرصه آمدن هر دو کس مذکور غرور موهن لال با رفقای مهابت جنگ و روساے دیرینه در تنفر و توحش جمیع سرداران افزوده کینه‌ها اشتداد یافت و غیر از سفله چند که بدولت سراج الدوله اقتدار یافته بودند همه رادفیه سراج الدوله پیش نهاد خاطر گشت و به عا و حیله و دغا در فکر برانداختن بنیاد دولت او شدند درین ضمن سراج الدوله ارادهٔ انتزاع ملک پورنیه از دست شوکت جنگ پسر صولت جنگ در باطن خود مضمر ساخته بطرف راج محل نهضت نمود باستماع خبر تهیه او تا براج محل اضطراب عظیم بشوکت جنگ و اولیای دولتش رو داده نهایت تشویش عارض احوال و ادنے گردید شوکت جنگ چون هنوز چندان مشید الارکان نشده بود در جوع بصلحا و اتقیا نموده استدعاے دعا برای دفع بلا و برگشتن سراج الدوله از اراده که داشت می کردنا گمان بسراج الدوله خبر رسید که مردم برای گرفتن کشن بلبه پسر راجه راج بلبه دیوان شهامت جنگ بجهانگیر نگر رفته بودند کشن بلبه گریخته خود را بکلکته رسانیده و مسٹر ڈریک صاحب کلان آنجا حمایتش نموده نمی گذارد و سراج الدوله از استماع این خبر ترک عزیمت منازعه با شوکت جنگ نموده معاودت بمرشد آباد و شروع مخاطبات و معاطبات با مسٹر ڈریک نمود تا آنکه از مکالمه و مراسله کار بجادله انجامید و سراج الدوله لشکر بکلکته کشید

ذکر لشکر کشیدن سراج الدوله بر کلکته و مغلوب شدن مسٹر ڈریک صاحب کلان آنجا و تاراج شدن معمورهٔ مذکوره و بدر رفتن مسٹر ڈریک با معدودی از انگلیشیه و گذاشتن سراج الدوله مانک چند دیوان راجه بردوان را بحفاظت و حکومت کلکته

سراج الدوله که دود نخوت در دماغش پیچیده از طریقهٔ حزم و احتیاط بفراسخ دور افتاده بود داعیهٔ پیچیدن با انگلیشیه جزم نموده بر آتش طیش غلطیدن گرفت رفقا و سرداران دیرینهٔ مهابت جنگ را در حضور او مجال نفس کشیدن نبود و اکثرے بنابر بے آبروئے خود و بعرصه آمدن اراذل و سفها خواهان زوال دولت و اقتدار او بوده اند در تدبیر این امر نوعیکه مناسب و مقرون بصلاح بود بر زبان نمی آوردند و او نیز از ینها چیزے نمی پرسید و کسانیکه مشیر و مخلص او بوده اند اکثری خفیف العقل و سبکسر از قانون مشاورت و اصابت رای بمراحل دور تر و بدولت عاجلیکه میسر آمده مغرور بوده سخنے خلاف رضای او

مخل مصالح امور خود دیده بر زبان نمی آوردند و سراج الدوله خود ابلهی بود عدیم الشعور و از بادهٔ جهل و جوانی و دولت مست و مغرور
حسن و قبح کار ها پیرامون خاطرش نگشته دلهای مردان کار بآتش غضب بی موجبش برشته و اولاالانفصال این معامله بادنی جواب
و سوال عاقلانه میسر بود و حاجت باشتعال نائرهٔ جدال و قتال نداشت لیکن چون تقدیر الٰهی بخرابی خاندان مهابت جنگ
و انقلاب عظیمی رفته بود زمام مهام مملکت بنگاله و بهار و اوڑیسه که سلطنتی است وسیع بدست دو طفل نادان احمق ظالم یکی
سراج الدوله دوم شوکت جنگ افتاده دود از دودمان ها بر آمد القصه سراج الدوله به تهیه لشکر و اسباب سفر فرمان داده اوائل
ماه مبارک رمضان بارادهٔ تسخیر کلکته از مرکز دولت خود به منصور گنج که ساختهٔ او بود نهضت نمود و قطع منازل کرده در فضای معمورهٔ
مذکوره منزل گزید چون جماعهٔ انگلیشیه را جنگ سراج الدوله متیقن و اسباب حرب او مهیا بود کوٹھی قدیم تحصن جسته و بعضی منازل مستحکم
و شوارع منضبط را محکم نموده بمدافعه برخاستند سراج الدوله که سامان وافر موجود و سپاه بلا انتها مهیا داشت بتسخیر امکنهٔ مذکوره کوشیده
بسهل مدتی و اندک جنگ و محنتی غالب آمد و مسٹر ڈریک عمده را بر خود تنگ دیده چاره کار در بدر رفتن دیده بی آنکه بآکثری
از اقوام خود خبر نماید خود را با معدودی از سرداران بر جهاز کشیده باقی ماندگان بنابر فرار سردار مضطر گشته لاعلاج و ناچار
برخی بمقتضای غیرت موت را بر حیات گزیده تا باروت و گله بندوق بود جنگیده آخر الامر شربت ناگوار مرگ بدلاوری
و گوارائی نوشیدند و بعضی مجبور گشته اسیر پنجهٔ تقدیر شدند و اموال و زرهای خطیر که احصای آن غیر مقدور است و محاسب و
هم در حساب آن اعتراف بعجز می نماید از کوٹھی کمپنی و دیگر سوداگران هندی و انگلشی و ارمنی وغیرهم بغارت لچه های
لشکر رفت و بسراج الدوله فائده غیر از وزر و وبال عائد حال نشد این ماجرا بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه یکهزار
و یک صد و شصت و نه هجری بعد انقضای دو ماه و دوازده روز از رحلت مهابت جنگ روی نمود ظاهرا مسٹر و اچه صاحب
کوٹھی قاسم بازار و چندکس دیگر از قصبهٔ کلکته دستگیر گشته نزد سراج الدوله زنده مقید بودند و شاید در همین جنگ
بی بی چند از نسوان انگلیشیه در دست میرزا امیربیگ که رفیق میر محمد جعفر خان بود افتادند و میرزای مذکور آنچه لازمهٔ ایمان و نجابت
بود بعمل آورده باحتیاط نزد خود امانت مخفی نگهداشت چون شب شد میر جعفر خان را مطلع ساخته و بهولیه سواری او یا کشتی
چالاک دیگر خواسته بی بی های مذکوره را بران کشتی با خود برداشت و کشتی را هنگام شب آهسته آهسته مخفی از مستحفظان
سراج الدوله راند چون دورتر از حدود لشکر رفت تندتر رانده بر جهاز مسٹر ڈریک که ده دوازده کروه دور از لشکر لنگر کرده
بود رسانید بی بی های مذکور حسن امانت و خوبی و دیانت امیربیگ با صحاب خود ظاهر نمودند صاحبان مذکور خواستند که
با وجود عدم مقدور با او رعایتی نمایند امیربیگ از قبول آن عطایا ابا نموده ظاهر کرد که این کار را من بطمع این مال نکرده ام
شما هم سردار قومی و نجیب فرقه اید من هم مرد آدمی و نجیب قوم خودم بمقتضای نجابت امر که بایست کردم تا شما را از ما یادگاری
باشد و شبا شب برگشته بامیر جعفر خان پیوست الحق کاری کرد که از نجابت توقع چنین و کار نجیبان همین است و این بنام مسلمانان
بی ایمان شیمهٔ خیانت در مال دنا موس مردم گذاشته معتقدان آنها ناموس غرانداده بزعم خود اقتضای سید انبیاء
خلفا و اوصیای او کرده دانند از تسویلات نفس اماره و دلالت سلطان شیطان و شهوات طبع دنیا پرست است چه از عمل ابرار
تا عمل دنیا طلبان که قبلهٔ اعمال و آمال اینها فقط دنیاست لامیر فرقی است بین و تفاوتی است مبرهن بیت کار پاکان را
قیاس از خود مگیر × گرچه یک شد در نوشتن شیر و شیر × بلی اگر پیغمبر با دمی پیغمبر حاضر باشد هرچه بفرماید مسلمانان را واجب
است که اطاعت او نمایند و در غیبت امام و پیغمبر بر ما دفاع واجب است یعنی اگر کسی قصد جان یا مال و آبروی ما کند

و نحوی ممنوع نکرده او را بطوریکه توانیم و دانیم از سر خود دور گردانیم نه آنکه عبث عبث بطمع ملک و مال مردم در منازعات و مجادلات
کشائیم و خود را و دیگر خلق خدا را در مهالک و بلایا اندازیم خانهٔ مفتیان بی ایمان خراب که بفتوی طمع و بتر راسی اینها عالمی
در بلا افتاده وای اقتدار اللهم احفظنا و سائر المؤمنین من شرور الذین یوسوسون فی صدور الناس من الجنة والناس
القصه سراج الدوله چند روز در کلکته توقف نموده امور یکه از خرابی بیوت و ایذا و آزار بی گناهان و بنای بعض
مفاسد دیگر که بزعم خود مصالحی سمی شمرده منظور داشت بظهور رسانیده سالما و غانما بمرکز دولت خود برگشت و مانک چند دیوان
راجه بردوان را که دبنگی بود و برای خود مغرور و در جمیع امور بی شعور و از جوهر شجاعت هم محروم چنانچه روز جنگ بردوان که
مهابت جنگ محصور مرهتها شده بود گریخته نزد راجه خود رفت با وجود امتحان مذکور بحفاظت و حراست کلکته تعین نموده پنج هزار
سوار و هشت نه هزار پیاده در انجا گذاشت و همیشه با میر محمد جعفر خان و رحیم خان و عمر خان و پسرانش دلیر خان و اصالت خان و غیرهما
و مهاراجه دولبه رام و دیگر سرداران آبرو طلب و جگت سیٹهه وغیره اعیان شهر باستخفاف و اهانت پیش آمده همه را بنوعی بجان
آورده بود که از زندگی خود همه کس بیزار و بمرگ سراج الدوله امیدوار بودند و باهر که بوی عداوت سراج الدوله از و استشمام می نمود
توسل جسته بمصاحبت معتمدان پیغام می دادند که اراده بغی و خروج نماید و مار انخلص و رفیق خود داند خصوص میر محمد جعفر خان که زیاده
از دیگران درین کار ساعی بود و جگت سیٹهه هم بکمال اخفا درین باب امانت و دلالت می نمود چنانچه در احوال شوکت جنگ
بنده راسعی میر محمد جعفر خان باستیصال سراج الدوله از عرائض مرسله او که بشوکت جنگ می رسید مفصل بوضوح انجامید و درین
صفحات نیز پیرایهٔ نگارش خواهد یافت اکنون تتمهٔ احوال خسران مال شوکت جنگ بنا بر انتظام اخبار و سوانحی که از پهلوی حماقت او
اوروی نمود بزبان قلم می دهد تا ناظران را انتظاری و ابهامی در حال او و انجام کارش نماند

ذکر چند روزه امارت شوکت جنگ در پورنیه و بدست خود بلا بر سر آوردن و خود را و عالمی را در بلا افگندن او بطفیل حماقت های ذاتی و اغوای شوم طبعان خوشش آمد گو

در اوراق سابقه احوال رحلت صولت جنگ و نشستن شوکت جنگ بجای پدر و پهلوتهی کردن فقیر از رفاقت او سمت تحریر پذیرفته
و اشعاری بآن شده که احقر داعیهٔ بدر رفتن از ظلم و پورنیه داشت بسبب اندیشه از سراج الدوله که برادران کوچک
فقیر و میر عبدالوهاب و عموی بنده را از عظیم آباد اخراج نموده و موسم برشکال رسیده بود بدر رفتن از حدود دکه پانزده
شانزده روزه راه طول داشت متعذر نمود لهذا از معبر گنده و گوله برگشته در پورنیه اقامت ورزید دوستان تا دو ان بعد چند
روز مبالغه در ترغیب رفاقت شوکت جنگ نمودند فقیر هرچند عذر خواهی می نمود وی گفت که صحبت من با او در نخواهد گرفت
و پایان کار او بخوبی نخواهد انجامید اکنون که در گوشهٔ خانهٔ خود نشسته ام از شر هر دو ابله یعنی سراج الدوله و شوکت جنگ
برکنارم و در صورت رفاقت هدف سهام آفات و آلام از هر دو طرف خواهم بود مرا معاف دارند و زیاده فرمایند سودی
نمی کرد سخنان بیهوده مثل آنکه مرگ انبوه جشنی دارد و امثال ذلک فقیر را رنجه خاطری داشتند چون دیدند که بنده هرگز
گفتهٔ آنها نمی پذیرد روزی آن سفیه مغرور را خدا می داند بچه تقریب در خانهٔ فقیر حقیر آوردند و او را محرک ترک انزوای
بنده نمودند بنده ناچار شد و بیقین دانست که اگر الحال زیاده استادگی نماید بلای نسیه نقد خواهد بود و از انچه در آخر کار می ترسم
اول روی خواهد نمود و با من بنا بر نافرمان برداری کاوشهای سخت خواهد کرد بنابرین ناچار گشته تن به رفاقتش

در دادم و واردات را آغوش کشادم و آمد و رفت در بار شروع نمودم چند روز چنانچه ضابطهٔ تلون مزاجان نادانست
معروف رضاجوئی من گشته بنای جمیع کارهای خود بر استشاره و اشاره من گذاشت و بنده صباحی چند مانند وزیر
عرصهٔ شطرنج در پهلوی شاه عاری از نطق و هوش قریب و قرین و در حکم و دستخط سرگرم تعلیم و تلقین بودم اگر لمحهٔ دیری رسیدم
انتظار من کشیده دست و زبان را در تمشیت احکام معطل می داشت و من بدین جهت بعجب بلای مبتلا بودم خط و سواد درست
نداشت باید وقت دستخط تعلیم نمایم که ضاد را با با و طا را با الف و هر حرفی بحرف دیگر وصل نماید یا بفصله گذارد تا آنکه خود بخود
روزی بی اختیار در عین دستخط بهم بر آمد و قلم دور انگنده از مسند برخاسته بجای دیگر نشست چون سببی در میان
نبود بنده مطلق بی خبر که سبب این آشفتگی چیست بعد ساعتی برخاست بنده مع حاضران دیگر مرخص شدم و بخانه روح الدین
حسین خان بهادر سپهدار جنگ سیف خان مرحوم که شوهر همشیره او و با بنده نهایت آشنا بود آمده از حرکت مذکورهٔ او که بهیچ
محض بود استعجاب می نمودم ناگاه خدمتگاری از مقربان او آمده رقعه اش آورد مضمون آنکه صاحب رفیق منند نه اتالیق
من اینقدر تعلیم و تلقین چرا می فرمایند جواب دادم که بنوعیکه مامور بودم حسب الامر تبقدیم می رسانیدم الکنون که چنین میفرمایند
هرگز التماسی نخواهد شد روزی چند خاموش بودم بعد چند روز باز ساجت در تعلیم و القا نمود عذر خواهی نمودم که مزاج اغنیا
آتش می باشد و مرا معلوم نیست که در کدام امر طبع شریف چیست امید وارم که مرا معاف دارند لجاجت نموده مبالغه را از
حد بدر برد ناچار در امر یکی پرسید سخنی می گفتم تا آنکه عرائض میر محمد جعفر خان متضمن تحریک او به بغی و عناد با سراج الدوله
رسید و نام اکثر سرداران که مرا یاد نمانده دران مندرج و مرقوم بود که ما همه دست توسل بدامن دولت شما میزنیم
بشرطیکه با ما عهد و پیمان چنین و چنان درمیان آید و صاحب کمر همت محکم بسته قاصد انتزاع این مملکت از سراج الدوله
شوند و رود این عرائض و بروز ما فی الضمیر سرداران منافق سر بی مغز شوکت جنگ را شورانید و هم درین عرصه میر معلی خان
سبک سر که از جملهٔ برادرزنهای برهان الملک سعادت خان بود از طرفی پیدا شده بملازمت شوکت جنگ رسید و عجب شوری
در سر و تنگ ظرفی بیحد و مرد از سابق با میر محمد جعفر خان ربط رفاقت و مناسبت مزاج بمرتبهٔ اتم و اکمل داشت و حبیب بیگ
یکه که قدیم نوکر مهابت جنگ و مزاج لوطیانه مسخرگی پیشه داشت در سفر جنگ اول کلکته مورد عتاب سراج الدوله گردیده از
مین راه گریخته به پورنیه رسید و در سلک ملازمان و مقربان شوکت جنگ منسلک گردید این هر دو کس بلطمع اخذ و جبر
سر سخنان خوش آمد را با سمان رسانیده دقیقه از دقایق ستایش شوکت جنگ فرو نمی گذاشتند او خود ابله بود فریفتهٔ سخن
طامعان مذکور گردیده هرچه درباره او بر زبان اینها می گذشت همه را در حق خود راست پنداشته تخت فلک قمر اعدی را
با خود برابر نمی شمرد چنانچه بتعریف آن هر دو چون قدر خود را نشناخته می گفت بعد فتح بنگاله چون آب و هوای آنجا با طبع من
سازگار نیست اول تصفیه راه برداشتن پسر صفدر جنگ بعد ازان باستیصال غازی الدین خان و بادشاه دست نشان
او نموده بلاهور و کابل خواهم شتافت و قندهار و خراسان را نشیمن خود خواهم ساخت و معرفت ضیاء الدوله پسر سعد الدین خان
و جلال الدوله جلال الدین محمد خان که مقربان عماد الملک بوده اند دولت جنگ پدر شوکت جنگ با آنها راه خود درست
ساخته واسطه جواب و سوال و بر آمد کارهای حضور گردانیده بود شقهٔ دستخطی و مهری عماد الملک متضمن اذن جنگ با سراج الدوله
و انتزاع ملک بنگاله و بهار و اودیسه از دست او بشرط ایصال پیشکش کرور روپیه نقد و ضبطی اموالش حاصل نمود چون رقعه
مرقومه رسید نخوتش دو بالا گردید و کاو شهای بموجب با سرداران قدیم پدر که پروردهٔ نعمتش از سالها و معتمد علیه

بوده اند بنا بر کینه های پوچ که از عهد صاحب زادگی بسبب بعضی نافرمانی ها که حسب الامر آقای خود می نمودند داشت شروع نمود
اکثری را ذلیل و آزرده خاطر ساخت و میر معلی خان و حبیب بیگ و بعضی متوسلان قدیم عهد صاحب زادگیش که همه سفله سبک نهاد
بوده اند و در ذلت اعزه عزت خود و ارتقا بمدارج آنها در عزل شان میدانستند ترغیب دران کار بلکه خود محرک امور مذکوره میشدند
همیشه در فکر گرفتن خلاع و خدمات و جواهر و افیال بوده اند بنده در بعض احیان با نها فهمانید که اول فکر پایداری عمر و دولت
آقا نمایید بعد ازان بتحصیل فیل و جواهر پردازید اما سودی نداشت روزی ارادهٔ مقید نمودن سلطی هزاری که سر سرداران
توپخانه دستی و صاحب جرات و پروردهٔ نعمت پدرش بود نموده بنده و برادر بنده نقی علی خان را بایی وقت در خلوت
طلبید و در بارهٔ گرفتن للی هزاری استشاره نمود بنده سکوت ورزیده چیزی نگفت مبالغه نمود و قسمها داد که آنچه صلاح من دران
باشد بگوئید بنده گفت اینقدر باید دانست که سبب نفرت مردم از سراج الدوله با وجود حقوق چندین ساله مهابت جنگ و رجوع
بشما غیر ازین نیست که مردم از دست سراج الدوله بر جان و آبروی خود مطمئن نیستند و شما را ازین بد بیا مر امیدانند هرگاه
بسلوکی شما با نوکران پدر بگوش آنها رسد همه از شما بیزار و سلامتی سراج الدوله را خواستگار خواهند بود آنوقت تصدیق
بنده نموده فیلی بفقیر عنایت فرمود و رخصت کرد بعد چندی مصاحبان سفیه نادانش باز برین مرافعت آورده مردمان
همراهی للی را تطمیع نموده پراگنده ساختند و شوکت جنگ پیاده و سواران برادری للی را بهمراهی سیف الدین محمد خان پسر
و روزی خود سوار شده بر خانهٔ او تاخت بعضی برادران و همراهیان که با او مانده بودند بدر رفته للی را تنها گذاشتند
محمد سعید خان و نقی علی خان برادر بنده بر در خانه اش رفته و دست او گرفته آوردند میخواست که بزیر تازیانه اش بکشد
محمد سعید خان و دیگران در شفاعت مبالغه ها نمودند نشنید آخر محمد سعید خان بر آشفته گفت خداوند با چنین کسان این
قسم نمی کنند بخوف آزردگی عامهٔ سپاه و اجتماع آنها بر حمایت للی و بهر صورت از ضرب تازیانه محفوظ مانده مقید شد
و اسباب و اموال و اسپ و فیل او ضبط نموده بعد چند روز او را مع زن و فرزندانش عاری از جمیع اسباب گردانیده
سی روپیه خرج راه داده برکشتی نشانیده از دریای کوسی گذرانیده بطرف بیرنگر سر داد و زبان بیاده گوئی کشاده
همه را از خود آزرده می ساخت بزرگان خود را بزشتی یاد می کرد و ناسزا میگفت روزی با کارگذار خان بخشی درین
دربار که ملازمان بسیار نشسته بودند می گوید چون کارگذار خان بعد فتح بنگاله سپاه دو ماهه خود را البته نذر من خواهد نمود
کارگذار خان بیچاره که جوان هوشیار و مرد بکاری بوده است حیران شده گفت بلی ولی نعمت مردم را غنیمت بنگاله
چندان بدست خواهد آمد که این قدر مبلغ گرانی نخواهد کرد گفت بخیر این کار مهابت جنگ احمق بود که مردم را مال غارت معاف
می نمود من پرکاهی بکسی نخواهم داد روزی دیگر میر معلی خان که فوجداری نواب گنج و سرنیه وغیره برای تسخیر
رنگ پور و دیگر جاها باو شده بود عرضی نمود و بر عرضی نوشت که نواب عالم پناه سلامت این لقب را پسندیده بجان علیخان
داروغه دیوانخانه حکم داد تا چوبداران بهمین خطاب مجرای مردم می کنانیده باشند و تحفه تر آنکه منشی را طلبیده گفت که بعماد الملک
عرضی کند مضمون آنکه چون جناب عالی مردم نواب عالمیان مآب در خطوط و اخبار می نویسند منکه دعوی فرزندی
آن جناب دارم خود را خطاب عالم پناه مقرر نمودم امید وارم که مرا بهمین لقب و خطاب یاد فرموده باشند و نذر مبارکباد
این خطاب که خود برای خود مقرر ساخت یازده اشرفی برای عماد الملک فرستاد و بضیاء الدوله و جلال الدوله کرمی او
بودند نوشت که هرکه بغیر این خطاب بمن خواهد نوشت خطش را پاره نموده جوابش نخواهم نوشت عقل باین خوبی و با آنکه زنانه

نمود اما اوضاع وگفتگوے زنها داشت لیکن تا اقبال بود در بار عام نخش باجمال واشتمال همه کس را امید او دو هزاران بهادر شجاع
استماع نموده سکوت می ورزیدند تا آنکه میر معلے خان احمق عرضداشت نمود که من اراده تسخیر زنگ پور دارم وکمک را امید دارم
مردم را تاکید نمود که بکمک او بروند برسات در عین طغیان وتمام زمین زیر آب بود در ان وقت کراحیال که حرکت تواند نمود
چون در رنگ در برآمدن مردم شد دیوانه وار خود برآمد وبے لحاظ پیش وپس دو سه منزل دوید آخر خود هم میران گردید
وبضرورت معاودت نموده بخانه خود رسید

ذکر ظاهر شدن بیدلے سپاه از سفاهت شوکت جنگ وبرگشتن او به پورنیه نادم ودل تنگ

درهمین سفر چون مردم از دست شعور وزبان او بجان آمده بودند هرکس در خانه خود باتفاق دوستان شکایتش مے نمود
حبیب بیگ موذی درمیان دوستان شریک بوده نامی وسخن چلینے را اختیار کرده سخنان مردم را پیش او نقل نمود
که مردم سپاه باهم اتفاق ورزیده نسبت بشما داعیه نمک بحرامی دارند واین سخن اصلی نداشت بلی کارگذار خان وشیخ
عبدالرشید نوه شیخ جهان یار ودیگر سرداران باهم یکدل گشته این بنا راگذاشته بودند که بهیئت مجموعی از ابز جر وتهدید از پوچ
گوئی باز آرند وبترسانند شوکت جنگ براین ماجرا مطلع گشته خائف شد وهمه را احضار نموده عذرخواهی نمود مردم این
نامی را حبیب بیگ گمان نموده مبالغه کردند که شخصیکه بدروغ اراده نمک حرامے بالنسبت داده روبروی شما ظاهر کرده
نامش را بیان فرمایند تا اگر راست گوست روبرو شده ثابت کند که کدام کس گفته واگر دروغگواست ما او را بسزا میرسانیم
حبیب بیگ مضطرب شده خود ظاهر نمود که من چنین نگفته ام بطور خیرخواهے فهمانیده ام که ترک این گفتگو نمائید والا مردم
مستعد آزردگیها هستند واول از همه منم ازین سخن چون دروغ بود شوکت جنگ هم از و آزرده شد ودوستان وآشنایان
هم درهمان مجلس مورد لعن وطعنش گردانیدند حبیب بیگ خود را مطعون طرفین دیده چاره رستگاری منحصر در ترک دنیاداری
یافت وهمانجا یراق ولباس از بر کنده گفت تا جنگ رفیقم وبعد از ان فقیر وفی الحقیقة اگر چنین نمی کرد مردم ازو بیزار گشته
اراده استخفاف وآزار او همان جا داشتند شوکت جنگ مردم را از خود منحرف دیده از جمیع سپاه استنکاف گزید ودرمیان
توپخانه دستے که بر بعضے از انها اعتماد داشت یلغار نموده داخل خانه خود در قلعه گردید وبر دروازهاے قلعه مستحفظان
گماشت که کسے را به یراق نگذارند چون سپاه را هم بروا اعتماد نبود همه کس ترک آمد ورفت نموده در خانه خود نشستند
آخر ناچار شده اذن آمدن به یراق داد ودرین اثنا خبر رسید که سلطے هزاری حسب الطلب سراج الدوله از طرف بیرنگر
روانه مرشد آباد شد نهایت تعجب نمود وگفت اگر از سلطے این حرکت باوجود حقوق چندین ساله پدر من بعمل آید دیگر از احدے
چشم وفا نباید داشت حماقتش را تماشا باید کرد حقوق پدر خود را انچه برللی بود یاد می کند وسلوکیکه خود بااو کرده یاد نمے
آرد که بااو کدام بدیهاست که نکرده نمیدانم بکدام سلوک امید وفا از و داشت باخراج نمودن یا ضبط اموال واسباب
فرمودن یا آبروے او برباد دادن یا اوراماری از عزت وزر بلک بیگانه فرستادن خلاصه ذکر سفاهت او را دفترها باید
اما حیف مداد وقلم است که در تحریر آن رایگان صرف شود سراج الدوله انتشار حواس وتنگ ظرفی وعداوتهای او از حرکات
میر معلی خان ودیگر تابعان رای او استنباط نموده خواست که اراده او دریابد بلکه شروع منازعه نماید

فرستادن سراج الدوله رای راس بهاری پسر صغیر راجه جانکی رام را بفوجداری گونڈواره وبیرنگر

وشعله کشیدن آتش شور وشر وخاموش شدن چراغ دولت شوکت جنگ سبک سر

سراج الدوله باستماع حرکات عجیبه او باآنکه خود داعی بر بود متنبه گشته از اراده مدافعه او بعجلت پیش نهاد خاطر ساخت ورای راس بهاری
برادر خرد راجه دولبه رام بهادر را مع خلعتی بنام شوکت جنگ وسند فوجداری بیرنگر وگونڈواره بنام راسے مذکور نوشته فرستاد
وراس بهاری محاذی راج محل کشتیهاے خود را بسته عرضی بشوکت جنگ نگاشت وخط سراج الدوله ابلاغ داشته خود
منتظر اذن شوکت جنگ نشست مضمون خط سراج الدوله آنکه هر دو پرگنه مذکور در حضور جاگیر دیگری بیشد من دخل بیگانه در انجا
مناسب ندیده پرگنه هاے مذکور بجاگیر خود طلبیدم چون جدائی درمیان متصور نیست راس بهاری را که بکار انجا مامور نموده
ام وخیل فرموده دخلنامه او خواهند فرستاد شوکت جنگ بورود خطوط مذکوره متحیر گشته قاصد استشاره با دولتخواهان خود
شده وهمه را احضار فرمود بنده را هم طلبیداشت میر معلے خان وحبیب بیگ وکارگذار خان ودیگر اعیان مجلس وملازمان معتمد
او حاضر بودند که بنده رسید خطوط را گشوده نمود ومصلحت طلبید همه کس مستفسر از بنده شدند خود هم پرسید بنده چون از مدتے
گرفته خاطر بود والتماس نمود که هرچه بخاطر عاطر رسیده باشد عین صواب وصلاح خواهد بود باز که ساجت را از حد بدر برد گفتم
که چون عرصه قلیلے در برسات باقی ورا هنگ وتاز که در محاربات چاره از ان نیست هنوز مسدود واست مناسب چنین
می نماید که این یسیر مدت را بمدارا بگذرانند وراس بهاری را بلطف ومهربانی متوقع دادن دستک عمل نموده بحضور رطلبند ود
بسراج الدوله برنگارند که انچه بعمل آید بسیار بجا وبموقع شد اما چون بنده هم خود را از زمره متوسلان دامن دولت میدانم بهتر
خود آنکه این جاها بدستور سپرد در تنخواه باشد ومالگذاریش را من بے نموده باشم باید دید جوابش چه می نگارد واگر راس بهاری
بیاید وبلطائف الحیل نزد خود باید داشت وچند روز برسات که باقیست باید گذرانید واسباب حروب را مهیا باید گردانید بعد
برسات که احتمال شورش جماعه انگلیسیه هم هست آنها را با خود متفق ساخته هر طرف که صلاح وقت باشد نهضت باید نمود بارے
این ملتمس را پسندیده وبمنشی حکم نوشتن خطوط بهمین مضمون داد وتحسین رائے بنده نمود خوش آمد گویان بمقابله خود پیروی کلاش
نموده شروع بستایشش نفیر نمودند وگفتگو را درین خصوص طول دادند تعریف بنده که بمبالغه شد ناخوش آمد یک مرتبه روی
ورق برگردانید وگفت عقل ایشان تا کجا زیاده از عقل من میتواند بود ایشان عقل هزارها دارند ومن عقل لکوک دارم مرا
هرگز گفته ایشان منظور نیست وهرکارهاے راس بهاری را طلبیده بیچاره ها را ناحق گوشمالی داد ورقعه وزیر را که سند ریاستش
بود طلبیده دربار عام حکم بخواندنش نمود وبهرکارها پیغام زبانی هم داد وخطے هم بسراج الدوله بهمین مضمون نگاشته در جواب فرستاد که
سند صوبه داریهاے هر سه صوبه بنام من رسیده چون واسطه اخوت وقرابت درمیان است از سر جان شما گذشته هر مکانے
را که در جهانگیرنگر تجویز نمایند واطلاع دهند بنام شما مقرر کرده سند داده آید وخود در انجا رفته بنشینند ودار الاماره را مع
خزاین واسباب واگذارند که این جانب منتظر جواب پا در رکاب است هرکاره ها برگشته براس بهاری ماجرا نقل نمودند او جواب
خط شوکت جنگ رانزد سراج الدوله فرستاد سراج الدوله این مزخرفات را شنیده آخر ذی حجه بود که مع افواج باراده استیصال
شوکت جنگ در حرکت آمد وراجه رام نراین مع زمینداران وافواج عظیم آباد بمدد خود طلبید از انطرف راجه رام نراین مع
راجه سندر سنگه وپهلوان سنگه وبرادرش سوتهر سنگه وجمیع افواج عظیم آباد که تنها دو برابر کثرت وجمعیت شوکت جنگ واگر هیچ نباشد
زیاده از مساوات البته خواهد بود حاضر آمد وسراج الدوله افواج همراهی خود را دو حصه کرده نصف فوج را بسرکردگی راجه موهن لال
دیوان قدیم معتمد خود آنطرف گنگا فرستاد که از راه بسنت پور گوله وحیات پور گوله صدا بر سر شوکت جنگ رود ونصف فوج همراه

خود دگرفته نزدیک برج محل معبر مقرر ساخت و متصل باد راجه رام ناراین مع فوج خود عبور نمود

ذکر رسیدن افواج سراج الدوله در میناری و افواج شوکت جنگ در نواب گنج و مورچال بستن عمله شوکت جنگ و جنگیدن فئتین و ظفر یافتن افواج سراج الدوله و کشته شدن شوکت جنگ در میدان جنگ و حرکات عجیبه که دران مصاف از شوکت جنگ بظهور رسید

شوکت جنگ که از پیشتر عزم جنگ با سراج الدوله جزم نموده پیغامیکه سابقا مذکور شد فرستاده بود بعد فرستادن خط مذکور بمردم خود فرمان داد که جای محفوظ تفحص کرده معسکر را همان جا قرار دهند عمله عمده پدرش که البته خالی از شعور نبوده اند مابین میناری و نواب گنج جاییکه از هر جانب جهیل های عظیم محیط داشت و راه در آمدن دران مکان منحصر از یکسو آنهم باریک بلکه باز آستن پلی از چوب و سنی و کاه ممکن التصور شده بود معین نموده باآنکه دو زمیدان جهیل عمیق عریض بود که بعض جا دو سه کروه و بعض جا اندکی کمتر عرض داشت باز هم اکثر جا که احتیاط مقتضی آن بود خندقی برلب جهیل کنده شدی مرتفع برآورده بودند و اگر کسی درانجا بسلیقه با جمعیت بسیار کم هم می جنگید مدتهای بایست که لشکر خصم یورش تواند آورد و در پشت ملک خود بود از رسد و اسباب انچه در کار میشد بسهولت و آسانی سرانجام یافته می رسید سپاه سایر که عبارت از سواران و نجبا و سردار دلاور باشد باندیشه زبان بی تامل او و داد خود بنا بر عدم اطمینان ز سپاه دور از همدیگر بودن بهتر دانسته چندروز قبل از انکه خود بر آید سپاه را بر مورچال معین مذکور مرخص نمود و فرمان داد که علحده از خیمه گاه او برلب دریای سونرا که البته فاصله یک و نیم کروه بلکه افزود بود جمیع سپاه فرود آید چنانچه بنده و نقی علی خان برادر بنده و کارگذار خان بخشی و شیخ جهان یار و شیخ عبد الرشید نوه شیخ مذکور و میر سلطان خلیل خان و محمد سعید خان پسر ابوتراب خان تورانی که در جنگ ژاژ و برفاقت برهان الملک کشته شد و دیگر سرداران سیف خانی وغیره مع رساله های خود که گویا کل فوج همان بود حسب الامر او همانجا رسیده فرود آمدیم و سیام سندر کایته بنگالی که پیشکار توپخانه دستی بود و توپخانه دار وغیره غیر از شوکت جنگ از عهد پدرش نداشت همراه آقای خود مانده یک روز قبل از جنگ رسیده بر سر راسته که راه بر آمدن از مورچال همان معین شده بود فرود آمد و لشکر بی سردار سایر و توپخانه بفاصله دو نیم کروه از همدگر جدا منزل گزیدند هر روز خبر قرب وصول افواج سراج الدوله می رسید روزی قبل از جنگ خبر آمد که فوج هراول سراج الدوله رسیده می آید مردم این طرف هم ناچار تیار شده باستعداد مدافعه استادند بعد از ان منقح شد که هنوز اندک بعدی درمیان است و تا فردا خواهند رسید شام بیش خیمه شوکت جنگ رسیده برپا گردید معتقد الیقین بنود که تا کی می آید شب بهر صورت گذشت و صبح تاریخ بیست و یکم محرم الحرام سنه یک هزار و یکصد و هفتاد دمید دو ساعت روز بر آمده بود که شوکت جنگ خود هویدا گردید ملازمان نزدیک بخیم او آمده سلام ها کردند از انجمله بنده هم بود آنوقت هم عقده از جبین و خاطر پرکینش که از نوکران بی هیچ داشت نگشود و مسلک اعطاف و دلجویی نه پیموده سرداران را که برای سلام حاضر آمده بودند حکم داد که بجاییکه خیمه و مورچال داشتند بروند بیچاره ها ناچار بطرف دست راست بفاصله یک و نیم کروه که بودند رفته مستعد نشستند تا چه پیش آید و خود مع سواران یکه متفرقه و معتمدان خود مثل میر مردان علی پسر میر رستم علی خواهرزاده خواجه معتصم برادر صمصام الدوله خان دوران که داروغه خاص برادران

و صاحب نشان زرتاری بود و بچهن لال که دیوان قدیم او بود و سیف الدین محمد خان نوه آقا عظیما که بجای للی هزاری مقرر گشته بهیله های برق انداز برادری هزاری مغضوب مذکور بسرکردگی او معین شده بودند و برادر حقیقی خودش میرزا رمضانی نام که هادی علی خان بهادر جسارت جنگ خطاب و سه چار صد سوار همراه داشت درمیان مورچال مثل صید وحشی گردیدن گرفت و بزعم خود گویا انتظام مورچال می داد عمر خان نام جماعه داری که افغان کهن سال آورده میر سلطان خلیل خان سردار معقول دنیا دیده آزموده کار بود و نیز مع جمعیت خود که قریب بصد دو صد سوار خواهند بود اتفاقا دران وقت همراه بود درین عرصه هم انواع زشتی و کج خلقی با همراهیان می نمود ثلثی از روز چون بگذشت در میدان آبادی منهاری لشکر سراج الدوله بسرداری راجه موهن لال دیوان او در رسید و اعلام آن لشکر برپا گردیده از دور مشاهده می شد و فاصله بین العسکرین از هر سو قریب بدو کروه بود و سیام سندر مشرف توپخانه دستی از سپاه مستی ناکرده کاری بانظهار جلادت و جانفشانی خود از مورچال بیرون رفته در میدان قریب بنیم کروه دور از مورچال مع کل برق اندازان مغرب رویه مقابل لشکر سراج الدوله ایستاده مفاصله یک و نیم کروه گذاشت نوعیکه درمیان جهیلی و مانعی نماند همه از جهیل و مورچال بر آمده ایستاده بود و بین لشکر سراج الدوله از فوج سرداران و سواران لشکر شوکت جنگ جنوبا و شمالا مقابل و مفاصله دو کروه و درمیان جهیل عظیم داشت راجه موهن لال باتفاق میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان و دلیر خان و امالت خان پسران عمر خان و شیخ دین محمد و دیگر سرداران خیمه ها را لب دریای گنگا برپا کرده خود مع سایر سپاه و توپخانه لشکر را مرتب ساخته بنابر احتیاط مستعد ایستاد و شروع بتوپ اندازی نمود گوله ها بنابر بعد مسافت اکثر در جهیل می افتاد بعد از دو سه ساعت که توپهای کلان رسیدند و آنها را سر می دادند بعضی از گوله ها متصل بمورچال و احیانا یکی دوی در اندرون مورچال هم می رسید چون گوله اندرون رسیدن گرفت شوکت جنگ ماهی و مراتب را از نزد خود دور ساخت و فرمود تا بخوابانند و نوکران که ناچار همراه می گشتند بر آنها خفگی می نمود که نمک حرامان هجوم آورده می خواهند مرا نشانه توپ گردانند مردم متفرق دور دور می گردیدند باز هم راضی نبود و یکجا نمی آسود عمر خان جماعه دار مذکور التماس نمود که نواب سلامت این صف جنگ نیست و من همراه آصف جاه جنگها دیده و جنگیده ام چنین جنگها را این قسم نمی جنگند فوج را یکجا و مرتب نموده مقدمه و جناحین آراسته توپ و توپخانه دستی را پیش رو گذاشته باید بمقابله خصم شتافت و پایداریها باید نمود تا فتح و ظفر جلوه گر آید بر آشفته بجماعه دار مذکور سرزنش نمود و آصف جاه را فحش داده گفت من خود سه صد صف جنگ جنگیده ام مرا تعلیم کسی در کار نیست بیچاره خاموش شد درین اثنا سواری را فرمود تا رفته بشیخ جهان یار و کارگذار خان و جمیع سرداران بگوید که نشانهای دشمن می نماید و شما ها جرات و یورش نمی کنید بر آنها بتازید سوار رفت و باز جواب آورد که با این فوج قلیل بر چنین فوج کثیر و مزاحمت گل و لای جهیل یورش نمی توان نمود و مقرون بصلاح نیست هرگاه آنها یورش آرند و این گل و لای واسطه نمایند و صدمات توپخانه کشیده نزدیک رسند آنوقت انچه از دست بر آید بعمل باید آورد که همین غنیمت است آزرده و آشفته گشت و سخنان نالایق بر زبان راند و گفته فرستاد که نامردی چه می کنید بلا باید نمود سیام سندر هندوی توپخانه من بر آمده بیرون مورچال رفته و شما همه ها سخن سازی می کنید اما در آمد و رفت یک بار دو پهر روز گذشت پیغام دیگر که رفت تا جوابش آید عرصه می بایست چون ثلث روز باقی ماند هوس رفع خمار و کشیدن پیاله های سرشار در سرش پیچید و میل صحبت نسوان مغنیه عنان خاطرش بطرف خلوت کشید از فیل فرود آمده در خیمه حرم سرا

رفت بنده با دیگر حاضران در خیمه دیوانخانه نشسته شکرانه بجا آوردم و گفتم که اگر این قدر روز که باقی مانده بخیریت
بگذرد شب همه یکجا گشته و این احمق را بطوری که میسر آید فهماینده فردا فوج را یکجا و مرتب باید نمود و بهیئت مجموعی باید جنگید
تا آنچه مقدور است میسر آید این را گفته اراده رفتن در لشکر سپاه که طرف دست راست قریب بیک دنیم کروه برادر من
نقی علی خان و جمیع دوستان همانجا بودند نمودم چون از انبوه معسکر بیرون رفتم دیدم که شیخ جهان یار و کارگذار خان و حبیب بیگ
و محمد سعید خان و شیخ سعد الله و میر سلطان خلیل خان و جمیع سرداران باستماع پیغام ثانی شوکت جنگ تاب خفت نیاورده
یورش نموده اند و نصف جهیل پیش روی را بخرابی تمام پیموده عنقریب بلشکر سراج الدوله می رسند و جنگ اتمام می
پذیرد من دور و تنها افتاده ام الحال بآنها نمی توانم رسید و لشکر شوکت جنگ را در عجب تفرقه دیدم و دانستم که سرداران
عمده سپاه مع سواران همراه از میان جهیل بحال تباه گذشته و ضرب توپ و بان و بندوق طرف سراج الدوله خورده
اگر راه یابند افتان و خیزان تا بخصم خود خواهند رسید یا در راه تمام خواهند گردید و سیام سندر سیاه درون با برق اندازان
از طرف مشرق خدای داند بچه صورت بر سر آنها خواهد رفت یا نخواهد رفت و اگر رفت چگونه خواهد رسید و معامله
بچه خواهد انجامید دانستم که هر دو لشکر این سبک سر تمام شد اگر بصورتی این ابله هم بلشکر خود بپیوندد و بحالتی هر دو
لشکر یکجا شده صورت ترتیبی روی نماید شاید کاری از پیش رود برگشتم که شوکت جنگ را بر آورده سوار
گردانم و زود تر برانم تا همه یکجا شوند بر در خیمه اش که رسیدم دیدم که خبر پیش رفتن هر دو لشکر یعنی سواران سائر
و توپخانه و سیام سندر باین مست لا یعقل رسیده و خودش مست شراب آشفته سر و دستار از خواب بیدار و بر فیل سوار شده
مردم رکابش که هر یکی بعد داخل شدنش در خیمه بجاهای خود آسوده بودند مضطرب الاحوال تیار شده میرسند ساعتی
درین اجماع و احضار دیر شد و تا آن زمان افواج متفرقه پیش رو با فوج سراج الدوله نزدیک تر گردید باری تاکید
نمودم تا از جای خود جنبید اما بجواس ده قدم راه میرود باز دست بر دوش فیلبان گذاشته فیل را توقیف می فرماید
و بنده علی الاتصال تاکید می نماید تا بهر صورت این بی خبر به پشت گرمی سپاه خود برسد هر چند سعی کردم سودی
نبخشید ناگاه از دور دیدم که فوج جهیل راه طی نموده چون نزدیک بفوج سراج الدوله رسید آب و گل عظیم نزدیک بکنار جهیل
که طرف لشکر سراج الدوله بود یافته محال عبور و بر آمدن از انجا نیافت و از ان طرف مردم سراج الدوله بخاطر جمع اینها
را نشانه بندوق و جزائر خود نموده بسیاری را مجروح ساختند و اکثر مردم از ان ورطه خود را بکناره کشیده بلشکر ما رسیدند و در
اینجا هم از خوف یا ادباری نکرده در گذشتند تا آنکه میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر کاظم خان و عمر خان مع پسران
خود دلیر خان و اصالت خان وغیرها و شیخ دین محمد که هراول راجه موهن لال بودند پیش تاخته و کار هر دو لشکر شوکت جنگ
که قلیل مردم متفرق مانده بودند تمام ساخته پا پیشتر گذاشتند شیخ عبد الرشید نوه شیخ جهان یار و محمد سعید خان خلف ابوتراب خان
تورانی داد دلاوری داده شربت ناگوار مرگ نوشیدند میر سلطان خلیل خان نیز همان جام را در کشید
نقی علی خان و حبیب بیگ که در ان میدان فرود آمده استاده بودند اندک جراحتی خورده بدست دوست محمد خان
و میر جعفر خان افتاده چون آشنا بودند زنده ماندند کارگذار خان دلاوریها نموده زخمهای گران برداشت چون کسی
نمانده ناچار شیخ جهان یار صحیح و سالم و کارگذار خان مجروح و بیهوش از میدان برگشتند و سیام سندر هم نسخه بر داشته
گریخت و سرداران فوج سراج الدوله بثبات مجموعی پیشتر آمده بمجرد رسیدن آنها روبروی شوکت جنگ میرمردان علی

مع خاص برادران و میتهن لال مع خاص رساله و میرزا رمضانی برادر شوکت جنگ با همراهیان سبب تحریک آلات
کارزار راه فرار گرفتند و سیف الدین محمد خان که قائم مقام للی شده بود جراحتها خورده برگشت و از برق اندازان کسی رفاقتش
نکرد شوکت جنگ مؤنث الحواس با پانزده شانزده کس استاده بود که گلوله بندوق بر سرش خورد و جان بجان آفرین سپرد و سر
پیچ تنی و دستار زعفرانی که بر سرش بود بر زمین افتاد و کسی آنرا بر داشت بنده راه خانه خود و چند کس دیگر هم که با فیلش مانده
بودند برگشته هر یکی راهی گرفت میر مرتضی برادر کرم الله خان امیر خانی که رفیق میر محمد جعفر خان بود عقب فیل لاش
شوکت جنگ تاخته خود را نزدیک رسانید و میرزا رستم علی پسر آقا صادق همشیره زاده امام قلی خان مرحوم را که در خواصی
نشسته بود دسبی تبر از طرف پشت نیزه خرد که برچهی می نامند بر شانه او چنان زد که برابر بشرگ گردنش بر آمد و گفت
یراق را بمن واگذار میرزا اسمی مذکور که واقعی رستم زمان و از نیکان جهان مومن پاک اعتقاد صاحب صلاح
و سداد مجمع محامد خداداد بود در خواصی برگشته مستعد نشست و شمشیر کشیده خصم را پیش طلبید و گفت که بدغا و غفلت نیزه
بمن زده لاف بهادری زده ای ما یراق را نه برای آن بسته ایم که در چنین اوقات مفت بامثال تو بدهیم
پیشتر بیا و یراق بگیر میر مرتضی جرأت نیافته بجای خود استاد و فیل بدستوریکه فیلبان می راند پیشتر رفت چون شام
قریب شده بود که این جنگ طی شد کسی تعاقب کسی نکرد و رعیت ملک پورنیه هم جرأت غارت نداشت مردم
هر یکی براهی رفته بخانهای خود رسیدند بنده و برادر بنده مغضوب طرفین بودیم شوکت جنگ می گفت که بعد
از فتح ازین هر دو و دیگر ملازمان خود که بایشان پیوسته اند خواهم فهمید و سراج الدوله می گفت که شوکت جنگ چیز ناچیز
است همین هر دو برادر منشای فساد و مهیج جدال و عناد شده اند بعد ظفر هر دو را بسزا خواهم رسانید یکبار در لشکر رقعه هم
از سراج الدوله متضمن عنایات و ترغیب ترک رفاقت شوکت جنگ و توسل و وصول بلشکر خودش ما هر دو برسید اما جواب
از خوف غمازان ننوشتیم و زبانی پیغام دادیم که درین وقت اگر ترک رفاقت کنیم صاحب را بر ما چه اعتماد خواهد بود
خلاصه نقی علی خان و حبیب بیگ را خود بعد دو سه روز چوپاله برای سواری و خرج راهی داده باخراج از کرم نامه
فرمان داد و راجه موهن لال را برای ضبط اموال شوکت جنگ و بند و بست پورنیه فرستاد و میر محمد کاظم خان را بتعیین
راجه مذکور نمود میر محمد کاظم خان چون داماد خاله فقیر بود التماس نمود که غلام حسین خان اگر زنده مانده باشد مع مادر و عیال
و اطفال خود و عیال برادرش نقی علی خان در انجا خواهد بود در باره آنها حکمی بمهاراجه موهن لال شرف صدور یابد تا موجب
شرمساری و انفعال من از روی آنها نشود بانفعال اسکی موهن لال را فرمان داده گفت که مادر غلام حسین خان همین نیست
که با میر محمد کاظم خان بهادر قرابت داشته باشد عمه من نیز هست و من او را بسیار دوست می دارم باید تعرضی از انها
نکرده و دستک راه داده بخوبی رخصت کنی تا هر جا خواسته باشند فارغ البال بروند بنده بعد ورود بخانه خود از میدان
جنگ احوال والده را متغیر یافته بتسکین خاطر ایشان پرداخت چون حواس اوشان از انتشار بر آمده بجمعیت گرائید التماس
نمود که بالفعل در گوشه باید نشست تا بعد ازین چه شود معدودی را که ناموس و پاس شان ضرور است همراه خود گرفته
مع والده در گوشه پنهان شدم و رقعه بمیر محمد کاظم خان نوشتم ایزد تعالی آن مرحوم را بیامرزد چند سواران همراهی
خود را مع جواب رقعه فرستاده تسلی بسیار نوشت و صبح آنکه روز سوم از جنگ بود همراه راجه موهن لال وارد پورنیه گردیده
در خانه فقیر فرود آمده و هر چه دست قدرتش می رسید در تسلی و حمایت فقیر کوشیده مساعی جمیله بتقدیم رسانید موهن لال

باقبال بعض سرچهاے جواہر بخشیدهٔ شوکت جنگ را از ما واپس گرفته دیگر اصلا تعرضی نکرد دیگر چند کس مثل میر معلے خان و آغا میر و میر عبد الحی وغیرہم که سراج الدوله بقید آنها فرمان داده بود مقید شدند و فقیر اثاث البیت و ناموس را مع خدمه بر کشتیها محمول و اسباب قابل خشکی علیحده روانه نموده راه عظیم آباد گرفت در عظیم آباد که رسیدیم بسعی بعضی از مسلمانان آشنا صورت ماذون بدخول شهر عظیم آباد شده در تکیه شاه ارزان نزول نمودیم و ہما آشناے سائے نگذاشت که بدر رویم بلکه امید وار بود که شاید مجدداً در نازل مکھے غیر مرغوب برسد و موجب شادمانی او گردد ایزد تعالے صیانت نمود و حکم خاطر خواه آن عزیز نرسید تا آنکه رام نراین که به زیارت بیجنا تھ خود رفته بود بعظیم آباد رسیده از خیر خواہے تاکید به بدر رفتن فقیر نمود و دستک و بدرقه از طرف پهلوان سنگه به برادر او فرستاد بنده درین مقامات تکیه شاه ارزان بیمارے صعبی کشید و کسے از آشنایان عیادت و احوال پرسی و دیدنے هم نکرد دیگر سه کس اول حکیم غلام علی طبیب حق تعالے او را بیامرزد و در جوار رحمت خود جای دهد مثل ایام تنعم و آرام حاضر بوده معالجات و غمخوارے ها فرمود دوم برابر او معری بیگم صاحبه که از احفاد میرزا داراب و دختر میر سید محمد صفاهانی مرحوم و زوجه میر حیدر علی مغفور است حق تعالے او را سلامت بعافیت دارد و عاقبتش را مقرون بخیر و سعادت گرداند برابر والده بر احوال فقیر شفقت فرموده روز و شب حاضر بود و تا عجب علی پور رسانیده دلسابجتے که نمودیم برگشت و الا میخواست که تا کرم ناسه که حد سراج الدوله بود رسانیده برگردد و الحال هم شفقت آن ضعیفهٔ عفیفهٔ صالحه رضاے جوے خدا با حوال این عبد اقل مع اهل و عیال برابر با مادر است سوم شیخ نصر الله مرحوم خلف عنایت یاب خان میر سامان والد مرحوم و هیبت جنگ مغفور که تازه جوان و بسفارش جناب شیخ مبرور و مغفور شیخ محمد علے حزین او هم دران ایام میر سامان نظامت عظیم آباد بود به بهانه زیارت و تماشاے مزار شاه ارزان مکرر بدیدن فقیر آمده در تدبیر بر آمدن فقیر از حدود وحشت زاے مملکت سراج الدوله بقدر خود راضی بتقصیر نشد و الحمد لله از میامن افضال نا متناهے الٰهی از انجا فقیر کوچیده صحیح و سالم مع اسباب و ناموس به بنارس رسید و بسعادت ادراک خدمت و تقبیل قدوم جناب شیخ محمد علی حزین اعلی الله مقامه و بملازمت خالوے خود سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ که دران روزها بیکار و در نهایت افلاس به بنارس مقیم بود مشرف گردید و بملاقات نقی علیخان که از دست سبعی مثل سراج الدوله نجات یافته بود و هر دو برادر دیگر که پیش از همه آنها را از عظیم آباد بحکم او اخراج نموده بودند مسرور اند و خت و الحمد لله علے ذلک و علے جمیع نعمائه کما یلیق بکرمه و کبریائه و موهن لال سهل مدتے در پورنیه توقف نموده اولاد و نسوان صولت جنگ مرحوم را که اخوان و اخوات شوکت جنگ بودند و سپهدار جنگ خلف سیف خان مرحوم را که داماد صولت جنگ شده و زن او قبل از مردن پدر خود صولت جنگ هنگامیکه بر سر محمد جلیل زمیندار کلکره لشکر کشید مرده بود با عزاز و احترام نزد سراج الدوله فرستاد و خود بعد ضبط اموال صولت جنگ مرحوم و تحقیق و استدراک انچه با سراف بیموقع شوکت جنگ بر باد رفته بود و الفراغ از بند و بست ملک پسر خود را دران مکان نائب گذاشته خود بخدمت سراج الدوله برگشت و سراج الدوله بنی اعمام خود را مورد مراحم فرموده برای هر یکی مشاهره موافق مصارفش مقرر نمود و بهر کز دولت خود که عبارت از عمارت منصور گنج و مرشد آباد باشد ظفر و منصور معاودت نمود

ذکر رسیدن جماعهٔ انگلیشیه براے تدارک و استرداد کلکته که از دست آن جماعه بدر رفته بود و گریختن مانک چند دیوان و تسلط اصحاب انگلیشیه بر کلکته و رفتن سراج الدوله بر سر آنها

و گریختن بخوف شبخونے که انگلیشیه بر لشکر او زدند و زخمی شدن دوست محمد خان و مصالحه نمودن با سرداران انگلیشیه از راه خوف و بیم در نهایت عجز و زبونے

چون سراج الدوله بمرکز دولت خود سالماً و غانماً برگشت و دولت او هر دولت او افزوده زر بسیار و اسباب بیشمار از هر خانه بخانه او منتقل گردید مهیاے آسیب عین الکمال و مستعد پذیرائے زوال گردید و این ضابطه مستمره دنیاست که هر چیز هر گاه بحد کمالیکه لائق او است برسد بعد ازان پذیرائے زوالے که لازم او ست گردیده آن چنان نابود و مفقود گردد که هر چند مردم متجسس و متفحص او نمایند اثرے ازان پیدا نباشد تفصیل این اجمال و بیان پیدا شدن اسباب زوال برای دولت سراج الدوله آنکه چون مستر ڈریک صاحب کلان کلکته که باعث جنگ و فساد با سراج الدوله شده بود مغلوب گشت خود را مع معدودے از اصحاب که باقی مانده بودند بر جهاز کشیده بمندراج که کوٹھی عمده کمپنی انگلیشش در صوبهٔ ازکات دکھن است رسانید و شاید بعضے دیگر هم از سرداران جماعهٔ مذکوره که باطراف مملکت بنگاله براے کار و بار خود متفرق بودند خبر نهب و غارت کلکته و قاسم بازار شنیده بطوریکه توانستند خود را از مهلکه مذکوره بدر برده همانجا رسانیدند دران وقت کرنیل کلیف سالار فوج انگلیشی ملازم بادشاه انگلن و متعین کوٹھی دکھن بود و دران روزها با فرانسیس جنگیده ملک دکھن را از دست آنها بر آورده قلیل فوجے آراسته قریب یک دو پلٹن تلنگه و سه چار کمپنی سولداد و لایتے همراه داشت و اعانت ناظم دکھن سید محمد خان صلابت جنگ پسر آصف جاه در مقهور ساختن جماعهٔ فرانسیسه نموده مورد الطاف او و مخاطب به ثابت جنگ بود ارباب کوٹھے دکھن و صاحبان بنگاله که ستم دیده و خرابے کشیده از دست سراج الدوله رفته بودند باتفاق همدیگر قرعه مشوره انداختند راے ها بران قرار گرفت که کرنیل کلیف بهادر ثابت جنگ مع صاحبان کلکته وغیره بطرف بنگاله رود و بهر صورتیکه درانجا صلاح داند فکر گذاشتن بناے کوٹھے بطور سابق نماید اگر باشتے و صرف مبلغے میسر آید مضائقه نکنند و اگر بغلبه ممکن باشد آن قسم پیش آید کرنیل کلیف مع اصحاب کوٹھے بنگاله از مندراج بسوار سے جهازات با افواج و اسباب حرب انچه دران وقت میسر داشت نهضت نمود و متصل به کلکته در دریائے که مشهور بآب سیاه و محل اتصال بهاگیرتے بدریاے شور است رسیده جهازات را لنگر کرد و چون سروران این فرقه نهایت دانا و شجاع و مستجزد کار آگاه مے باشند پیغام مصالحه بسراج الدوله داده عذر تقصیرات مستر ڈریک خواست و چند لک روپیه بشرط دادن حکم احداث کوٹھے در کلکته موافق وضع سابق و برخاستن غبار نقار از فیما بین تقبل نمود سراج الدوله که سفیه ترین مردم و مصاحبان از خود هم سفیه تر داشت و بر آداب حرب این جماعه و کمال دلیرے و شجاعت و دانائے اینها مردم بے خبر مغرور را اینجا راه آگهی نبود و آگاهان را مجال نبود که سخنے توانند کشید و گفته آنها را کسے نمی شنید و الحال هم کسے شنود و اعیان مملکت خود از دست او بجان آمده خواهان استیصال او بودند صلاح مصالحه کسے نمیداد و احیاناً اگر کسے ازین مقوله چیزے میگفت ابلهان بخود مغرور و مصاحبان بے شعور علتش چنان میفهمند که از گفته خود ندامت کشیده توبه میکرد که باز ازان حکایت نکند تا آنکه ثابت جنگ بر احوال عظماے مملکت بنگ کما ینبغی آگاه و از توقف و انتظار خود دلتنگ گردیده عزم رزم را جزم نمود و جهاز توپخانه را محاذی محل اقامت مانک چند در دریا آورده و لنگر نموده شروع بآتش باری گوله توپها فرمود چون تزلزل در لشکر مانک چند احساس نمود فوج را آراسته مع توپهاے لائق جنگ میدان در جاے مناسب بر کناره دریا فرود آورده با افواج مانک چند مقابله و مقاتله بنیاد نهاد آن ابله جبان

تاب رزم مردان میدان نیاورده عار قرار بگو آرائی و دانائی برخود اختیار نموده بگریخت و ثابت جنگ مع دیگر اصحاب و ارباب کوٹھی کلکته با ماکن قدیمه خود نزول نموده لوای فتح و ظفر برافراشت سراج الدوله باستماع این خبر اندک بعد غفلت از گوش هوش خود کشیده عازم حرب و تادیب جماعهٔ مذکوره گردید

ذکر برآمدن سراج الدوله از مرشدآباد باراده جنگ با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب شدن بخوف شبخون که بر لشکر او زدند از بخت برگشتگی و واژونی و مصالحه نمودن باکمال عجز و زبونی

دو ماه و بیست و دو روز بعد فتح پورنیه سراج الدوله در جای خود بکام و آرام نشست که ناگهان صور اعمال او مجسم گشته اسباب زوال دولت او مهیا شد و خبر گریختن مانک چند از کلکته شنیده روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یک هزار و یک صد و هفتاد از مرشدآباد بداعیهٔ محاربهٔ انگلیش برآمد و لشکر خود با اسباب جنگ مهیا نموده رهگرای کلکته گردید چون نزدیک به بلدهٔ مذکوره رسید مکانی بزعم خود مناسب دیده مخیم و معسکر ساخت و بهیئتی و تردد در تسخیر آن مکان نموده اهتمام تمام داشت هم جنگ می شد و هم جماعهٔ انگلیشیه ابواب جواب و سوال بنا بر تفحص احوال مفتوح داشته آمد و رفت بعضی مردم گاه گاه می شد چون انگلیشیان را زدن شبخون منظور گشت شخصی را از فرقه خود که بزیور شعور و شجاعت و حدت حدس و حافظه و جودت ذهن و ذکا متحلی بود بوسیلهٔ ابلاغ بعضی پیغامها پیش سراج الدوله فرستادند تا اطراف و جوانب خیمهٔ او و معسکرش را برأی العین مشاهده نموده و بخزائن خیال و حافظه سپرده باز آید شخص موصوف که باوصاف مذکوره متصف بود حسب الامر در حضور او آمده بظاهر رسالت پیغامها تقدیم رسانید و باطنا از کم و کیف معسکر و راه آمد و شد آن و اطراف خیام خاص او کما هی علیه آگهی بهم رسانیده برگشت معلوم نیست که همان شب یا شب دیگر اما زیاده از دو سه شب نگذشته بود که ارادهٔ شبخون جزم نمودند و ظاهرا آخر شب برکشتی معدودی که مهیا بود فوج خود را بران سوار کرده بطرف منتهای لشکر سراج الدوله رفته انتظار سحر کشیدند چون ساعتی از شب باقی ماند اکثر از کشتی فرود آمده از طرف پشت لشکر تفنگ افگنان داخل شدند و فاصله در شلک نداده قدم بقدم راه می پیمودند و گوله تفنگ چون تگرگ بلا بر سر لشکریان سراج الدوله می باریدند و بر لب دریا نیز از آن جماعه که بر کشتی سوار و متصل بکناره هنگام عود می گذشتند همین آتش باری بود و اکثر اسپان و مردم لشکر که محاذی و مقابل این شلک افتادند مجروح و مقتول شدند چنانچه از سرداران عمده دوست محمد خان یکه که هم بهادر دولت خواه و هم از روسای سپاه بود مجروح گشته از کار رفت و از مشاهیر دیگری در ذکر فقیر نیست و شنیده شد که ارادهٔ شجاعان انگلیشیه آن بود که درین شبخون سراج الدوله را اگر میسر آید گرفته برند بسبب میغ و ضباب که بهندی کهاسه گویند چون دران وقت بشدتی می بارید هوا بمرتبه تاریکی گرفته بود که دو شخص متصل هم یکدیگر را نمی دیدند ازین جهت سمت خیمه و مکانیکه جای اقامت او بود در لحاظ نماند و عبور صفوف برق اندازان از طرف دیگر شد و سراج الدوله از گرفتاری محفوظ ماند و شلک کنان بوقار و اطمینان در راه هیچ جا نپائیده از طرف سر لشکر برآمدند و باماکن و بیوت آبادی خود که محل اقامت و اجتماع عسکرشان بود سالما و غانما رسیده آرمیدند سراج الدوله و کم جرأتان لشکرش را بمشاهدهٔ این رستخیز که نمونهٔ محشر دران معسکر آشکار و نمایان گشته بود دل از دست رفته اضطراب و هراسی عظیم در خاطر جای گرفت و از خوف این جرأت اقامت در مکانی که معسکر

و متصل آبادی کلکته بود مشکل دیده محمد ایرج خان را که پدر زن او بود با جمیع اعیان لشکر و ارکان دولت احضار نمود و استشاره فرمود که الحال چه کنم و خیمه کجا بزنم آخر مردم اضطراب او را دیده ناچار خیمه گاه بمسافت بعید قرار داده و بنای مصالحه گذاشته آمد چون جماعهٔ انگلیشیه برعجز و زبونی او آگهی یافتند دعوای اموالیکه در جنگ اول فوج سراج الدوله غالب آمده از کلکته بغارت برده بود نموده مبالغ خطیر بر گردنش گذاشتند آخر الامر بعد قال و مقال و تردد سفرا و پیغامبران جواب و سوال مصالحه انفصال یافت و سراج الدوله اندک مبلغی را متعهد گردید که در تاوان تاراج سابق نقد بدهد و در عوض بعض دیگر چنین قرار یافت که شش پرگنهٔ متصل به کلکته که نام آنها را فقیر متذکر نیست در جاندار مبلغ مذکور بدست انگلیشیه سپارد و تا وصول مبلغ معین محالات مذکوره در دست آنها بوده بعد ادای مبلغ معهود محالات مزبوره را بدست عمال سراج الدوله سپارند چون این صورت منتج شد مستر واچه که ظاهرا بعد مغلوبی سراج الدوله از قید خلاصی یافته واسطهٔ جواب و سوال بود در طرفین معزز و مکرم گشته مورد تحسین و آفرین گردید بعد تحریر تمسکات از جانبین و گرفتن وثائق از هم دگر سراج الدوله طبل مراجعت کوفته بمرشدآباد رسید و در عمارات منصور گنج نزول نموده بنابر مشاهدهٔ اموریکه در عالم غرور تصور نمی نمود متحیر و بکار خود متفکر بوده نمیدانست چه کند از بعض معاصی و اوضاع تائب و نادم گشته دانست که خدای هست دوست محمد خان برای استعلاج و گذاشتن اهل و عیال خود رخصت رفتن بسهسرام گرفته دران قصبه رفت و اکثر قدمای رفقا خصوص میر محمد جعفر خان و راجه دولبهرام را با خود دگرگون دیده میدانست که چون سررشته داران و رئیس فوج اند اطفای نائرهٔ فساد ایشان بر همه مقدم و از قبیل علاج واقعه قبل از وقوع تدارک اینها ضرور اما چون چنان جراتی نداشت و شیمهٔ مثل انگلیش در پهلو نشسته بود نه غرور و نخوت مادی و نادانی فطری میگذاشت که بسلیقهٔ درست و اخلاق حمیده اشخاص مذکوره را گرویدهٔ خود گرداند و نه جبن و بددلی می گذاشت که مخالفان خود را مقهور و مغلوب گردانیده از ظلم و هستی بیرون نماید و اعوان و انصار تازه بهم رسانیده او از ناقصی شعور انتظام عظائم امور داشتند و نه طمع میگذاشت که غرض خود یکسو گذاشته و خود را لائق کارهای عمده ندانسته التماس نمایند که اعیان شهر و ارکان دولت مهابت جنگی را از خود راضی داشته خود را اهلاک نسازید معاملهٔ نامردم سهل است بهر صورت اگر شما بعزت و اقتدار باشید مارا هم بقدر لیاقت از عنایت شما خواهد رسید از جهات مذکوره گاهی که مغلوب قهر و طیش می گردید توپها مقابل حویلی میر جعفر خان می چید و راجه دولبهرام با طاعت و فرمان پذیری موهن لال مامور می گردید و جگت سیته را گاهی بتمسخر و استهزا می رنجانید و گاهی نوای وعید خفته بگوشش می رسانید درین اثنا با فرانسیسان و انگلیشیان که منازعت پانصد شش صد ساله است زمانی بمصالحه و استعداد اسباب حرب می گذرانند و زمانی بجنگ و جدال و حروب و قتال می پردازند مدت مصالحه انقضا یافته نائرهٔ منازعت التهاب یافت و در دکن باهم جنگیده جماعهٔ انگلیش بر فرقهٔ فرانسیس غالب گشت و جهاز جنگی انگلیشیه بسرکردگی ادمرال دلیر جنگ بهادر بتسخیر فرانس ڈانگه که متصل به هوگلی و چچره آبادی ولندیسیه است آمد و برهنمائی موشیر ترنوله با قوم خود دغا نمود و حقوق نمک و رفاقت و هم قومی فراموش کرده راهی را که فرانسیسان چند جهاز در دریا غرق کرده مخفی بقدر یک جهاز برای آمدن جهازات خود نگهداشته بودند به انگلیشیان نموده جهاز جنگی ایشان را آورده قلعهٔ فرانس ڈانگه مسخر گشت و فرانسیسان مغلوب شده کوٹھی که نزد قاسم بازار داشتند نیز از دست رفت موشیر لاس که عمده و رئیس جماعهٔ فرانسیس بود بسراج الدوله توسل

جسته مع باقی ماندگان جماعهٔ خویش و توپ و بندوق و پیاده هاے برق انداز تربیت کردهٔ خود ملازم سرکار او شد جماعهٔ انگلیشیه یا بایما و اشعار سرداران منافق سراج الدوله یا بخواهش خود مصحوب وکیل خود بسراج الدوله پیغام دادند که معامله فیمابین ما و نواب بعمل آمده و لازمه مصالحه بلکه مشروط است که دشمن ما دشمن نواب و دوست ما دوست نواب و همچنین قسم دشمن نواب دشمن ما و دوست نواب دوست ما باشد الحال میان ما و فرانسیسان جنگ شده ما اینها را زده ایم و نواب آنها را در کنف حمایت خود جا داده تهیه پرورش آنها دارند این امر باعث نقض عهد و برهمی معامله است و منافقانیکه خواهان زوال دولت او بوده اند مبالغه کردند که براے این گریخته هاے چند آزردگی و برهمی با انگلیشیان مناسب نیست اینها را جواب باید داد سراج الدوله درین باب با موشیر لاس گفتگو نمود لاس مذکور در جواب گفت که اگر شما حمایت ما در معاملات کمپنی فرانسیس بکنید مخالفت عهد مصالحه خواهد بود دانیکه شما هزاران نوکر دارید اگر چند کسے از فرقهٔ ما هم ملازم داشته باشید نقض عهد نمی شود سراج الدوله جواب مذکور با وکلاے انگلیش گفت آنها بایما و اشعار بدخواهان سراج الدوله اصرار بر سخن سابق نموده مبالغه داشتند و ارباب غرض نیز در قالب دولت خواهی عرض می نمودند که براے چند فرانسیس مفلوک برهمی با انگلیش خارج از قانون خرد و موجب بسے مفاسد است تا آنکه سراج الدوله ناچار گشته موشیر لاس را برفتن عظیم آباد ترغیب و در بر آمدن او از حضور خود مبالغه ها نمود و موشیر لاس وقت رخصت عرض نمود که اکثر نوکران با شما در مقام عذر و کینه خواهی و با انگلیش اتفاق نموده اراده ها دارند و مرا براے بدخواهی شما بر مے آرند بعد بر آمدن من شما را با انگلیش جنگانیده کار خود سرانجام و شما را اتمام خواهند کرد و تا من همراهم در جنگیدن با آنها قاصر نخواهم شد و نوکران شما بر شما دست نمی توانند یافت پیشتر اختیار با شماست سراج الدوله از خوفیکه متوسلے داشت نتوانست که او را نگهدارد و گفت بالفعل رفتن شما صلاح است اگر حاجت شود باز جلد شما را مے طلبم لاس گفت که نواب صاحب یاد داشته باشند که میان من و شما باز ملاقات نخواهد شد و بعد گر رسیدن از ممتنعات است و روانه عظیم آباد گردید بعد بدر رفتن او از مرشد آباد منازعتهاے سراج الدوله با میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام اشتداد یافت و این هر دو کس جگت سیته و دیگران را که از دست سراج الدوله عاجز بجان و روز و شب ترسان و لرزان بودند با خود متفق ساخته در فکر بر انداختن بنیاد دولتش شدند بی بی گهسیتے که کینه دیرینه از سراج الدوله و تازگی داغ ضبط اموال و اسباب خانه خود داشت مخفی در اعانت میر محمد جعفر خان کوشیدن گرفت و با هر کسے که گمان رغبت خاطر بسوے خود و احتمال انحراف از سراج الدوله داشت دفتر شکایت بزبانی مردم معتمد پیش آنها کشاده و حقوق پدر و شوهر خود بیاد شان داده تظلم و استغاثه مے کرد و هر یکے را دلالت برفاقت میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام مے نمود و نیز برسانیدن اشرفیها که در وقت ضبط اموال مصحوب زنهاے معتمد و خواجه سرایان خانه خود مخفی نگهداشته بود امانت و مدد میر محمد جعفر خان مے کرد و میر محمد جعفر خان رفقاے دیرینه خود را از رها رسانید و معرفت آنها از فرقه سپاه هر کس را که بیکار و بافلاس گرفتار بود گرویده خود مے گردانید

دانه و جامه در خانه او بکمال اخفا بود

ذکر بر انگیختن ارکان نفاق پیشه اصحاب انگلیشیه را بمحاربه سراج الدوله و گذاشتن بناے عهد و پیمان با جماعهٔ مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و بر آمدن او

راجه دولبهه رام باستحکام مورچال در پلاسے و در ساختن آنها و آمدن سراج الدوله تا به پلاسے باراده جنگ و هزیمت یافتن از افواج انگلیشیه فرنگ و مقرر شدن نظامت بنگاله بمیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانوادهٔ مهابت جنگ بدیگران

چون کار بجائیکه سابق ذکر یافت رسید هر یکے راے اختیار نموده چارهٔ مدافعه سراج الدوله منحصر در بر انگیختن جماعهٔ انگلیشیه دید و بنوعیکه توانست و دانست در ترغیب و تحریض آنها بجنگ سراج الدوله کوشید جگت سیته ظاهرا بوساطت گماشتهاے خود این چند شروژه را که صاحب عمدهٔ کلکته بود برین مراقبت آورد که انگلیشیان را براراده مجادله و مقاتله سراج الدوله مصمم گردانند و راجه دولبهه رام نیز کسے را برین کار متعین نمود که بنده نام او نشنیده و میر محمد جعفر خان همان میرزا امیر بیگ را که بندگی از احوال او و نیکوئے که در رسانیدن بعض سبب بے با انگلیشیان نموده بود مذکور شد فرستاده احوال بد سلوکیهاے سراج الدوله با خود و دیگران و اجتماع آراے جمیع مردم بر دفعیه او با جماعهٔ انگلیشیه ظاهر نمود بلکه محضریکه بسعی میر محمد جعفر خان بمهر سرداران اینکه از دست سراج الدوله بجان آمده بودند تیار شده بود نیز بصحابت میرزاے مذکور فرستاده خواهان حرکت سرداران جماعهٔ انگلیشیه گردیده و پیغام داد که اگر شما صاحبان اندک حرکتے از جاے خود و عمل جنگے با سراج الدوله نمائید تدارک او بهر صورتیکه دانیم ما خواهیم نمود و باندک توجه شما خلق عالمی از دست ایذا و اضرار این ظالم نجات خواهد یافت و وعده اداے مبالغ خطیر سه کرور روپیه و دیگر توقعات که بنده را بر آن اطلاعی نیست موکد بعهد و پیمان و بدرمیان آمدن صاحبان مذکور نموده ظلمهائیکه از دست سراج الدوله بر بی بی گهسیتی و دیگران گذشته بود و چند از آن آراسته یک ظاهر ساختند جماعهٔ انگلیش که در شجاعت و پر دلی نظیر ندارند و کیست که با نشه شجاعت و مردی جویاے نام و نشان و بشرط تیسر اسباب مملکت ستان نباشد باستماع این اخبار و اطلاع بر حالات با هم مشوره نموده ملتمسات میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام پذیرفته مهیاے مجادله با سراج الدوله شدند اما چون ضابطهٔ این جماعه و کل عقلا نیست که بی جهتی معقول با کسے برهم زنند البته جواب و سوال با سراج الدوله نموده جهتے معقول در برهم زدن معامله بهم رسانیده باشند که بنده بر آن اطلاعے ندارد اغلب که درنگ و تغافل در اداے مبلغ تاوان که بعوض مال بغارت رفته کلکته مقرر شده بود دست آویز جنگ و برهم زدن صلح شده باشد چه شنیده شد که سراج الدوله یک کرور روپیه بضرورت قبول نموده و اداے آن بر او دشوار گشته بود بهر صورت بعد قرار یافتن ارادهٔ مدافعه با سراج الدوله کرنل کلیف معروف به ثابت جنگ با افواج و اسبابیکه مهیا داشت مستعد جنگ گردید و سراج الدوله باستماع این خبر مضطر گشته چاره بغیر از استرضاے منافقان ندید و از در رفق و مدارا در آمد اما سودی ندید بیت بسالے زجورت جگر خون کنم * بیک ساعت از دل بدر چون کنم * راجه دولبهه رام را مع اکثر افواج پیشتر تا به پلاسی فرستاد تا تیاری سنگر و مورچال و استعداد اسباب حرب نماید او در انجا نشسته کار سرکار بظاهر مے نمود و در باطن از کار سازے خود غافل نبوده مبانی عهود و مواثیق با جماعهٔ انگلیشیه هم از طرف خود و هم از قبل میر محمد جعفر خان استحکام مے داد سرداران لشکر سراج الدوله را نیز با خود متفق مے ساخت و هر یکے را بوعده مناسب حالش مستمال و شریک حال خود مے گردانید و میر محمد جعفر خان نیز آمد و رفت در بار بار فقاے خود شروع نموده در همین کار بود تا آنکه شهرت دارد که همه کس با اینها گرویده کمتر کسے از دل با سراج الدوله ماند چون خبر

جنبیدن کرنل کلیف از کلکته پنبهٔ غفلت از گوش سراج الدوله کشید چار و ناچار بادل دو نیم پر از هراس و بیم از منصور گنج کوچ
نموده با فوج معتمد خود که عبارت از میر مدن بخشی و راجه موهن لال دیوان و همراهیانش باشند و معدودے از مخلصان دیگر
تا به پلاسے رسید و از ان طرف کرنل کلیف ثابت جنگ با جماعهٔ خود و قلیل فوجے از تلنگه که شاید همه وجوه عدد لشکرش به دو سه
هزار نفر مے کشید در باغ پلاسے رسیده صف آرا گردیده و در پنجشنبه پنجم شوال سنه یک هزار و یک صد و هفتاد آتش
گیر و دار بلند شد چون فرقهٔ کلاه پوشان در قانون و آداب جنگ توپ اندازے و تفنگ سهیم و شریک ندارند خصوص انگلیس
که در فنون مختلفه خود هم ممتاز و درین کار کسے را با خود انباز نمے دانند بمرتبهٔ بارش گله توپ متواتر و متواصل
نمودند که عقل تماشائیان خیره و پریشان و قوت سامعه و باصره در ادراک سرعت آن عاجز و حیران بود و میر محمد جعفر خان
و دیگران که باعث این فساد و خواهان شکست سراج الدوله بوده اند از دور بطرفیکه متعین بودند استاده تماشای می نمودند و
میر مدن وغیره که گرم جانفشانے و طالب فتح و نصرت بوده دست و پاے میزدند از شدت ورود گولهٔ توپ مجال یورش
نمی یافتند اما آهسته آهسته پاے جلادت پیش گذاشته راضے بتقصیر نبودند تا آنکه دو ثلث روز گذشت و میر مدن و موهن لال
قریب بباغ پلاسے رسیدند بلکه می گویند ثابت جنگ نسبت به این چند بدگمان شده مورد عتاب ساخت و فرمود که وعدهٔ چنین
بود که جنگے در نهایت قلت روئداده بقصدیکه منظور است انجام خواهد یافت و فوج همه منحرف از سراج الدوله است آنچه
دیده مے شود بر عکس گفتهٔ شست او التماس نمود که همین جماعه مخلص سراج الدوله اند که مے جنگند هر گاه اینها مغلوب شوند آنچه
گفته ام اثر آن ظاهر خواهد شد چون زشتے افعال و قبح کردار سراج الدوله مثل کشته کسوت انتقام پوشیده بود میر مدن را که از
دلاوری و شجاعت بهرهٔ داشت و تخم اخلاص سراج الدوله بدل خود می کاشت گولهٔ توپ جانستان رسیده ظاهراً از ان او
پرید و کارش بنهایت انجامید او را در همان حالت که بر جناح سفر آخرت بود بحضور سراج الدوله آوردند کلمهٔ مشعر بحسن ارادت خود گفته
جان شیرین بجان آفرین تسلیم نمود و سراج الدوله را بمشاهدهٔ این احوال پدر رود هوش و حواس پیش آمد و شروع باضطراب
و اضطرار نموده میر محمد جعفر خان را طلبداشت او در آمدن سهل انگاری نموده درنگ میکرد سراج الدوله مکرر مردم را فرستاد و با ابرام
و سماجت تمام آوردند چون میر محمد جعفر خان مع متوسلان و منتسبان خود مثل خادم حسن خان و پسرش میر محمد صادق خان معروف
بمیرن نزدیک آمد سراج الدوله عجز و الحاح را از حد بدر برد چنانچه شنیده شد که دستار را از سر خود برداشته بحضور میر محمد جعفر خان
گذاشت و گفت اکنون من از کردهاے خود پشیمان و حق قرابت و رعایتهاے جد خود مهابت جنگ را شفیع آورده
شما را بجاے آن مرحوم مے دانم امیدوارم که از قصورهاے بنده درگذشته آنچه لازمه نجابت و سیادت و مقتضاے
حقوق دیرینه و قرابت باشد بعمل آرید و جان و آبروے مرا نگهدارید میر محمد جعفر خان دران وقت قابو را دیده آنچه بنا
ملحوظ داشت و نمود نمایان او باخته التماس نمود که الحال روز قریب الاتمام و وقت یورش و جنگ نمانده پیش رفتگان را حکم
شود تا بجاے خود برگردند و این وقت جنگ را موقوف نمایند فردا انشاء الله تعالی باتفاق سائر فوج تدارک این جنگ
خواهیم نمود سراج الدوله گفت خوف شبخون است میر مذکور آنرا هم متعهد گردید که ذمهٔ من است شبخون نتوانند نمود سراج الدوله
دیوان خود راجه موهن لال را که پیشتر رفته مع میر مدن گرم ستیز و آویزه و بتوپ اندازے مشغول بود پیادهاے همراهے
او از اطراف و جوانب پیشتر رفته و قابوے خود دیده و تفنگ اندازے هم می کردند حکم فرستاد که برگشته بمعسکر حاضر
آید او جواب فرستاده که وقت برگشتن نیست هر چه شدنیست همین جا خواهد شد و اگر من بگردم تفرقه در لشکر راه یافته طریق فرار

کشاده خواهد یافت سراج الدوله روے به میر محمد جعفر خان دیده مشورهٔ طلبید خان مرقوم سخن اول را اعاده نمود و گفت که از ما خود
همان قسم که گفتیم کارے می تواند شد دیگر اختیار با صاحب است سراج الدوله باستیلاے هراس بیهوش و حواس گشته
اطاعت میر محمد جعفر خان را به ضرورت اصوب و اصلح شمرده موهن لال را بمبالغه و اهتمام از جائیکه رسیده بود واپس
طلبید بیت چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار * بمجرد برگشتن موهن لال از ان مکان لشکریان را
پریشان خاطرے پیش آمده همراهیان اهل نفاق و بیدلان دو رو از وفاق راه فرار کشاده گریختن آغاز نهادند چون این راه
کشاده گشت هر یکے بمشاهدهٔ دیگرے سر در پے هم نهاده شروع بگریختن نمود و در اندک زمانے عار فرار شیوع یافته همه کس
را اختیار افتاد سراج الدوله که بر احوال لشکر آگهی یافت و خوف عظیمی از حریف مقابل و خطیرتر از ان از دشمنان بغل لاحق
داشت و کمتر کسے را دوست خود مے انگاشت بشدت اضطراب از جمیع تدبیرات دست برداشته ساعتی از روز مذکور
که یوم الخمیس بود باقے مانده خود هم رهگراے مسالک فرار گشت و ششم ماه شوال سال مذکور دو سه ساعت از روز جمعه
برآمده بمنصور گنج رسید هر چند تاکید نمود که ملازمان در منصور گنج همراه او قیام نمایند تا براے خود راهی که مناسب داند
بعد اندک تامل اختیار نماید کسے قبول نکرده هر یکے بعذرے متمسک گردید حتی محمد ایرج خان که پدر زنش بود سراج الدوله
پیش او هم دستار خود از سر برداشته بر بالش گذاشت که درین وقت براے خدا دست از من برنداشته همین جا باشید و مردم
را جمع نمائید تا اگر گریختن هم صلاح افتد بطور مناسب میسر آید خان مذکور نشنید و عذرها خواسته بخانهٔ خود رفت سراج الدوله باک
استرضاے مردم هر که از وجوه مشاهره بلکه بطور مساعده هر چه درخواست فرمان داد که خزانه را کشاده بهمه کس بدهند و تا
شب در خزانه باز و دستگیرندگان دراز بود و دران شب مبلغ خطیرے هر که بهر حیله توانست برداشت و در خانهٔ خود برده
جمع نمود اما کسے بکارش نیامد و وقتے که بذل اموال و درگذشتن از اندوختن در روز و بال می بایست نکرد و دست و زبان
از ایذاے مردم باز نداشت آخر برار العین خود مکافات همه را دیده و جمیع مصائب و محن بر جان و بدن خود برداشت
چنانچه گفته اند بیت نهاز و رمندے مکن بر کمان * که بر یک نمطے نماند جهان * مبر گفتمت پای مردم ز جای * بدک
عاجز شوے گر در آئے ز پاے * دل دوستان جمع بهتر که گنج * خزینه تهی به که مردم برنج * میندار در پای کارے
کسی * که افتد کز و در پایش افتی بسے * عدو را بکوچک نباید شمرد * که کوه گران دیدم از سنگ خرد * نه بینی که چون با هم آیند
مور * ز شیران جنگی برآرند شور * نه موئے ز ابریشمے کمتر است * چو پر شد ز زنجیر محکم تر است * القصه سراج الدوله خود را
بی یار و یاور دیده تمام روز در منصور گنج گذرانید و شب شنبه هفتم شوال سال مذکور بقدری که توانست جواهر و اشرفی بالطف النساء
و برخے از زنهاے دیگر که آنها را دوست مے داشت بسواری رتهه و میانه برداشت و اقبال را پر از احال و اثقال همراه
گرفته در ثلث آخر شب از خانهٔ خود بدر رفت و از راه نادانسے و حکم اسنے قضا راه خشکے گذاشته به بهگوان گوله شتافت
در انجا بر کشتی ها که آماده داشت سوار شده راه عظیم آباد گرفت اگر اندک دل خود قوے داشته بعضے جماعه داران ریزه
را که گمان رفاقت با نها بود پیغام فرستاده راه خشکی مے رفت اکثر مردم بطمع بسیار و قدامت حقوق برفاقت او بر می آمدند
و با چند هزار کس بدر می رفت و کسے مزاحم او در راه ها نمی توانست شد بلکه در هر منزلے مردم با و پیوسته کثرت و جمعیت
مے افزود لیکن کراجال دیار را که چارهٔ تقدیر و تدارک قضا تواند نمود غرض سراج الدوله بر بجره و کشتیها راه عظیم آباد
مے پیمود قبل ازین ماجرا هنگام استماع حرکت جماعهٔ انگلیشیه باراده جنگ او و نهضت خود به پلاسے خطی بمو شیر لاس

رئیس فرانسیس در کمال اضطرار نگاشته در نهایت تاکید و عجلت ابلاغ داشته بود خط مرقوم باو رسید اما موافق ضابطهٔ اهل
هندوستان تا زریکه برای مصارف او بر راجه رام نرائن تنخواه کرده بود وصول شود درنگ بسیاری شد بعد از آن لاس
مذکور روانه گردید قبل از رسیدن او درانجا کار سراج الدوله تمام و او را مردم میر محمد جعفر خان از محاذات راج محل گرفته در
معرض انتقام آورده بودند موسیو لاس متصل براج محل رسیده اتمام کار سراج الدوله شنیده کشتیهای خود را بطرف عظیم آباد
برگردانید و میجر کوت که الحال جنرل شده از ولایت آمده دران وقت بمرتبهٔ میجری همراه کرنل کلیف بود بتعاقب لاس و در
صورت ملاقات او و عدم انقیادش مامور بجنگیدن با او بود هر جا برخورد گردیده تا کرم ناسه و بکسر در پی او رفت موسیو لاس
یک منزل پیشتر از وی میرفت میجر کوت تعاقب او نموده از حد هر سه صوبهٔ متعلقهٔ سراج الدوله بدر کرده برگشت

ذکر داخل شدن میر محمد جعفر خان در منصور گنج و جلوس نمودن بر مسند ایالت هر سه صوبه بی تصدیع و رنج و گرفتار شدن سراج الدوله در دست نوکران و خرامیدن او بعد تزکیه انتقام ازین جهان بعالم جاودان

چون میر محمد جعفر خان زمانه را بکام خود دید بعد گریختن سراج الدوله در پلاسی توقف نموده با کرنل کلیف و دیگر سرداران
انگلیش ملاقات کرد و استحکام عهود و مواثیق نموده جماعهٔ مذکوره را با خود رفیق گردانید و بر احوال سراج الدوله و انحراف
سرداران فوج از آن برگشته طالع اطلاع بهم رسانید از اعیان شهر و ارکان دولت و سران سپاه چون خاطر جمع داشت بعد
یک روز که عبارت از صبح روز شنبه هفتم ماه شوال سال مرقوم الصدر باشد داخل دولت خانهٔ سراج الدوله در منصور گنج
گردیده منادی بنام خود در شهر مرشد آباد گردانید منافقان دیگر که با او وفاق ورزیده بودند و سلامت طلبان آرام خواه
که از هر دو سو خود را بر کنار میشمردند بمبارکباد گذرانیدن نذر و تهنیت نزد او شتافتند و کسانیکه بدل راضی این
امر بوده طرف سراج الدوله در دل داشتند شرذمهٔ قلیل بوده اند آنها هم چار و ناچار از ایذا و اضرار او ترسیده خود را بانگشت نما
ساختن مصلحت ندیده حاضر آمدند و میر محمد جعفر خان بر مسند ایالت تکیه زده کوس ملک و دولت بلند آوازه ساخت و باتفاق راجه
دولبهرام برتق و فتق مهمات و ضبط و ربط اموال و اسباب و انقسام آن برای جماعهٔ انگلیشیه و راجه دولبهرام چنانچه موعود
بود پرداخت چون با خطاب و القاب مهابت جنگ و وضع و اعلام او نهایت خوش و در دل آرزوی آن داشت برای
خود مقرر ساخته شجاع الملک حسام الدوله میر محمد جعفر خان بهادر مهابت جنگ در مهر خود کند و خطاب مهابت جنگ مرحوم
برای پسر خود میرن مقرر ساخت و خطاب هیبت جنگ مرحوم برای برادر خود میر محمد کاظم خان معین نمود و در ممالک محروسه
هر سه صوبه اکثر جا بر قائم استمالت و استقلال بنا بر صلاح حال نوشته ارسال داشت و میر محمد قاسم خان داماد خود را مع مردم
معتمد برای گرفتن سراج الدوله فرستاد و میر داؤد برادر خود را که در راج محل می بود نیز بتاکید و جلدی نوشت که در گرفتن
سراج الدوله جهد بلیغ نماید سراج الدوله را که دام اجل پیچیده بود آنطرف دریا مقابل راج محل رسیده در تکیهٔ دانا شاه نام
فقیری ساعتی از کشتی فرود آمد و ارادهٔ پختن کهچڑی برای خود و دختر خود و دیگران که دو سه روز چیزی نخورده بودند نمود
ظاهرا با فقیر مذکور در زمان دولت و اقتدار چیزی که موجب استخفاف و آزار او باشد بعمل آورده بود فقیر مذکور کینهٔ
دیرینه در سینهٔ خود مخفی داشته دام تزویر گسترده بتسلی و دلجوئی پیش آمده اهتمام در طبخ طعام و التماس استراحت

و آرام نمود و مستعجلی را براج محل فرستاده دشمنان او را که در فحص و تلاش نمی آسودند آگهی داد میر داؤد و میر قاسم خان با انبوهی که
همراه شان بود در رسیدند و سراج الدوله را مع عیال و اموالیکه با خود داشت بدست آورده شادمان گردیدند **بیت**
پسند است اگر بشنوی ٭ که گر خار کاری سمن ندروی ٭ چون سراج الدوله مکافات را مجسم و مهیا دید بعجز و الحاح پیش
آمده کسانی را که قابل خطاب خود نمیدانست متحمل عتاب آنها می گردید و از هر کس التماس بجان بخشی و تعیین وجه قوتی و نگهداشتن
در زاویه ای نمود میر محمد قاسم خان صندوقچهٔ زیور لطف النساء را که زیاده بر لکوک ارزید دران زمان بود وعید و بیم
و امید گرفته متصرف گردید و ازین قبیل آنچه دیگر میسر گشت و بدستش آمد گرفت و دیگران نیز در خور رتبه و لیاقت خود
هر چه هر که را بهر صورت دست داد در اخذ و جر آن کوتاهی ننمود و موهن لال که بدیوانی سراج الدوله سر افتخار
و اقتدار بکیوان کشیده سرمایهٔ عناد و عداوت گردیده بود قبل از اسیری آقای خود در مرشد آباد گرفتار آمده و
محمد جعفر خان برای استرضای راجه دولبهرام او را حواله راجه مرقوم نمود و ظاهرا اموال اندوخته او بدست راجه
دولبهرام افتاده جانش نیز در رهین کشاکش تلف گردید و سراج الدوله روز یکشنبه پانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد
و هفتاد هجری در دست نوکران خود اسیر ذلت و هوان بمرشد آباد رسید چون خلق او را بدان حال مشاهده نمود دولت
و اقبال و جاه و جلال و ناز پروردگیهایش که در زمان صغر سن و عهد مهابت جنگ دیده بودند بیاد آورده خیره سری
و زشتی اعمال او را بالمره از خاطر محو و منسی گردانیده بر احوال او ترحمی نمودند میگویند بعضی از جماعه داران ملازم
که مسکن آنها سر راه بود او را بدان حال دیده و متاثر گردیده قاصد استخلاص او شدند اما مقتدران که بعضی از و دل
پر داشتند بعضی از دشمن متسلط امید وفای وعدهٔ سیم و زر داشتند درین باب مسامحه نموده اغماض کردند و آنچه مرکوز خاطر
زمرهٔ ناتوانان بود بظهور نرسید میر محمد جعفر خان اقامت خود در منصور گنج بدعوی جانشینی مقرر نموده میرن را که اکبر اولاد
و از بطن شاه خانم همشیرهٔ علاتی مهابت جنگ و پروردهٔ او بعد مردن پدر بود در حویلی قدیم خود در جعفر گنج مرشد آباد
نگهداشت و میرن مذکور در جمیع امور قدمی چند از پدر خود پیشتر و در غرابت وضع و لباس و ایذا و اضرار و دیگر ذمائم اخلاق
بیشتر بود و نیز در قتل مردم و مالش به نهایت عجول و چابکی و چالاکی در امور نامعقول از جمله حزم و دور اندیشی شمرده تامل و ترحم
سوء تدبیر میدانست و با این حالات خود را اعقل الناس دانسته بارتکاب اعمال قبیحه گذاشته بمهابت جنگ می جست بجز آن
استماع ورود سراج الدوله او را نزد خود طلب داشته در جای مقید نموده و از رفقای خود خواهان قتل او گشت نجیب زادگان
که نمک مردی داشتند ازین کار زشت استنکاف نموده احدی بر آن امر شنیع اقدام نکرد آخر الامر محمدی بیگ نامی که
از بدو شعور نمک پروردهٔ پدر سراج الدوله و مهابت جنگ بود و جدهٔ سراج الدوله یا مادر او دختری بیکس را پرورده
طلبا لمرضات الله با آن شقی کتخدا کرده بودند این شقاوت را اختیار نموده بعد دو سه ساعت از ورود سراج الدوله بقتل
او رفت چون سراج الدوله او را دید پرسید که همانا برای کشتن من آمده اقرار نمود آن بیچاره از جان خود مایوس
گردیده مجددا از افعال بد در بارگاه کرم الهی تائب گشت و گفت آیا راضی نمی شوند که در گوشه افتاده زندگانی کنم بعد از آن
گفت نه البته در انتقام قتل ناحق حسین قلی خان کشته باید شد و جلاد مذکور تیغ بیدریغ کشیده ضربتی چند بر پیکر نازنین او زد
بر روی زمین افتاده گفت بس است که کار من تمام و انتقام بانجام رسید و جان شیرین بجان آفرین سپرد و ازین دار ابتلا مظلوم
مقتول تیغ جفا درگذشت و لاشش او را بر هودج فیلی انداخته بطور تشهیر در شهر گردانیدند میگویند فیلبان همانجا که سراج الدوله خون حسین قلی خان

ریخته بود رسیده بدون امر و اراده براے کارے بضرورت فیل را استاده کرد و قطرهٔ چند از خون سراج الدوله هم بر همان
زمین چکید فاعتبروا یا اولے الابصار **نظم** چنین بود گردیدن روزگار ✤ سبکسیر و بدعهد و ناپایدار ✤ منه بر جهان دل که بیگانه ایست
چو مطرب که هر روز در خانه ایست ✤ نه لائق بود عیش با دلبرے ✤ که هر بامدادش بود شوهرے ✤ بر مرد هشیار دنیا خس
است ✤ که هر مدتے جاے دیگر کس است ✤ نکوئے کن امروز چون ده تراست ✤ که سال دیگر دیگرے ده خداست
اگر گنج قارون بدست آورے ✤ نماند مگر انچه بخشی خورے ✤ چون لاش او در بازار بدر سراے مادرش رسید از استماع
شور و غوغا بر ماجرا مطلع گردیده برهنه سر و پا برد و سینه طپانچه زنان بیرون دوید خادم حسن خان بر بام خانه خود که سر باز
و مقابل دروازهٔ مادرش بود تماشاے تشهیر لاش مخدوم زادهٔ خود مے نمود مشاهدهٔ این احوال نموده یساولان خود را
فرستاد تا بضرب کتک و چوبدستی آن زن بیچاره پسر گشته سرگشته را مع دیگر نسوان همراهش اندرون خانه کردند وقتیکه
سراج الدوله را آورده بودند میر محمد جعفر خان در خواب بود اگرچه از افراط مغیرات بیداریش هم کمتر از خواب نبود خصوص
دران وقت که نشهٔ بنگ بتائید جلوس بر مسند امارت بنگ دوبالا گشته از هیچ عالم خبرے نداشت پسر بلند اخترش قبل ازین
که به پدر اطلاع شود کار سراج الدوله تمام ساخت چون بیدار شد بمیرن پیغام فرستاد که از ناظم معزول مقید غافل نخواهے
بود خندید و جواب فرستاد که من نه آن بے خبرم که درچنین امور تساهل و تغافل خواهم نمود و هرکس نزد او حاضر می شد در
مفاخرت خود مے گفت که پدرم الحال پیغام فرستاده و من همان وقت کار او را اتمام ساختم یاران من خود همشیره زاده
صابت جنگ ام مداهنه درچنین کار با چگونه روا توانم داشت ملخص که بعد تسلط و تشید ارکان دولت خود با راجه رام نرائن نوشته و خواند
متضمن ترغیب باطاعت و تسلی و استمالت شروع شد و او نیز مماشات با میر محمد جعفر خان اصوب تدبیرات شمرده حکمے برای خلاصی میرزا
غلام علی بیگ پسر حکیم بیگ براجه رام نارائن نوشته نزد خود طلبداشت میرزائی مذکور که حسب الامر سراج الدوله مقید بود و بیچاره را
از ازول کشیده آورده بودند خلاص یافته نزد میر محمد جعفر خان رسید میرزائی مذکور از سابق بمناسبت طبیعی نهایت دوستی با میر محمد جعفر خان
داشت درینولا به تقرب و افر اختصاص یافته کسے از مقربان با او برابر نبود چون خبر این انقلاب و بیداری بخت میر محمد جعفر خان
از خواب و اتکاے او بر مسند ایالت به بنارس رسید مادرم را که اخراجے سراج الدوله بودیم دخانه و محالات مملوکه و التماد در
عظیم آباد و معرفت با میر محمد جعفر خان از صغر سن چنانچه باید بود امید عود بعظیم آباد یقین شد چه خان مرقوم با والد فقیر نهایت
ربط اخلاص و کمال اتحاد داشت هرگاه بنده وارد مرشد آباد بتقریبے از جای میشد اول میر محمد جعفر خان برای ملاقات بنده
بمجرد خبر ورود مے آمد بعده بنده براے بازدید میرفت و میرن بنا بر حداثت سن که نسبت بفقیر داشت سلوک خردے
بعمل مے آورد و از ادب حقه روبروے فقیر نمی کشید علاوه آن با نقی علیخان برادر خرد فقیر میر محمد جعفر خان را دوستی
و بے تکلفی یارانه بمرتبه بود که بالاتر ازان تصور نتوان نمود بنابرین او را گمان شد که گویا این دولت بخانه اش آمده اگر هیچ
نباشد نیابت صوبه عظیم آباد البته با و خواهد شد ازین جهت عرضے متضمن مبارکباد نوشته ابلاغ نمود و خود بنا بر اعتماد هاے
وافر که بر آشنائی و اتحاد میر محمد جعفر خان داشت اراده معاودت باماکن مالوفه مملوکه تصمیم داد و کشتی ها تیار نموده والده و
جمیع اهل و عیال و اخوان را برداشته روانه عظیم آباد گردید بنده نظر بر ینکه الحال میر محمد جعفر خان را کله گوشه بآسمان میسایید
و ما از مرتبه خود در نهایت پستی و تنزلیم و میر محمد جعفر خان چنان کسے نیست که بوے آدمیت از گلزار خصائل او استشمام توان
نمود و امید حقوق شناسی تعارف سابق از و باید داشت اندک تاملے نموده در بنارس توقفے کرد و نقی علی خان

را نیز مانع تعجیل شد ایشان نشنیده مع اخوان و منتسبان بعظیم آباد آمدند چون مجبر ورود ایشان بناظم وقت رسید جواب عرضے قلمانداز
نموده راجه رام نارائن را نهایت ملازمت بربے خبرے او نوشت و امر نمود که واردان را مع نقی علی خان باز به بنارس
برگرداند آن وقت نقی علی خان را گفتهاے بنده یاد آمده بر آمدن پشیمانیها روے داد بحسب قسمت میر محمد کاظم خان برادر میر
جعفر خان از چند سال ملازم راجه رام نارائن و بخشیگرے سرکار او داشت اگرچه مرد ساده بود اما از حق نباید گذشت خصائل حمیدهٔ
بزرگانه بسیار داشت سید علی خان برادر سوم فقیر بخدمتش رفته این ماجرا اظهار ساخت و گفت که راجه رام نارائن چو براے
خود فرستاده در معاودت ما بطرف بنارس حسب الامر برادر شما که ناظم اند مبالغه دارد از استماع این خبر بر آشفت و برام نارائن
پیغام فرستاد که من با ایشان شریکم اگر بر آوردن ایشان از شهر منظور باشد فکر بر آوردن من باید نمود رام نارائن عذرها
خواست و اظهار نمود که مرا با این صاحبان کارے نبود از امر برادر شما جسارت باین کار نموده ام گفت او شان پوچ نوشته
اند تدارکش را من مے نمایم شما کارے نداشته باشید او خاموش نشست و این مرد بزرگ راهر چه در دلش آمد بزبان قلم داده بر
برادر خود میر محمد جعفر خان نوشته فرستاد چون خط رسید به تنبیه برادر نادم و متنبه گشته از ارادهٔ فاسدهٔ خود باز آمد متعاقبش بنده
رسیده بر این ماجرا آگاه و سے نقی علی خان از آمدن من مضطر گردید که مبادا خبر ورود ایشان محرک آشفتگی خاطر میر جعفر خان و
رام نارائن مجدداً گردد بنده تشویش ایشان دیده استمالت نمود که من از ورود خود رام نارائن را آگاه مے گردانم اگر
راضی گشته اذن داد میمانم و الا برمے گردم و رقعه براجه مذکور نوشته فرستادم جواب در کمال خوبے نوشت و برای ملاقات
خود مرا طلبید و اذن اقامت داد فقیر در خانه با برادران و مادر بسر برده گاه گاهے آمدورفت در بار رام نارائن مے نمود تا آنکه
غلغلهٔ شورش حاضر علی خان غلام صولت جنگ مرحوم که داروغهٔ دیوان خانه اش هم بود باتفاق اچل سنگه کایته دیوان شوکت جنگ
که در پورنیه خروج نموده پسر موهن لال یا نائب او را گرفته مقید ساخت و خود بحکومت آنجا سر برافراشته بود و خبر آمد آمد
میر محمد جعفر خان و بر آمدنش از مرشد آباد با استماع شورش مذکور شیوع یافت و معلوم شد که میر محمد جعفر خان باراده اطفاے
نائره آنجا و انتظام و تسخیر عظیم آباد با فوج انبوه بر آمده چنانچه در اوراق آینده تفصیل این سوانح بوضوح می انجامد

ذکر بر آمدن میر محمد جعفر خان باراده گوشمال حاضر علے خان و انتظام و تسخیر عظیم آباد و تالیف راجه رام نارائن و دیگران

چون در مرشد آباد انقلابے عظیم و فرقتے جسیم روی داد هر یکے در خیالے افتاده ارادهٔ پیش گرفت راجه رام نارائن
راهم پهلوان سنگه و راجه سندر سنگه و دیگران دلالت بلشکر کشے و انتقام و لے نعمت و خداوندزادهٔ او نمودند توفیق و جرات
نیافت و هرچند اندیشه ها از طرف میر محمد جعفر خان در مآل احوال خود داشت مماشات پیش گرفته آمیزش را اصوب امور
پنداشت روزے میر محمد کاظم خان برادر میر محمد جعفر خان مع همراهیان خود که جم غفیرے بود بے خبر و خیر وقت اول صبح
در باغ ساخته رام نارائن که او هم در انجا بود رفته داخل شد و رام نارائن متوحش گشته از عمارت باغ مذکور در
عمارت باغ دوم که ضمیمه همین باغ بود رفته نشست و مخلصانش در انجا اجماع نموده گلهٔ این قسم آمدنها نمودند و رام نارائن
هم عذر آنکه این وقت ملاقات نمے تواند شد زبانے مردم گفته فرستاد و از میر محمد کاظم خان و برادرش بدگمان گشته شکایت
ایشان نقل مجلس خود نمود تا آنکه میر شرف الدین که جماعه دار قدیم از ملازمان شجاع الدوله و سرفراز خان و بعد زمان

آنها رفیق مهابت جنگ و سراج الدوله و تیازگی خلص و دولتخواه میر محمد جعفر خان بود و گینڈا مل نامی از گماشتها و رفقای جگت سیٹھ بسفارت و تالیف و استمالت رام نراین از لشکر میر محمد جعفر خان مع مراسلات او رسیده و سرگرم کار خود گردید و حاضر علی خان که درم خریدهٔ صولت جنگ مرحوم و وارد و نه دیوان خانهٔ او و مورد الطافش بود بعد کشته شدن شوکت جنگ و تسلط پسر موهن لال از طرف سراج الدوله در پورنیه بسر میبرد و نیز اچل سنگه کایته دیوان شوکت جنگ در عهد پسر موهن لال متعهد پرگنه تاج پور و سری پور و گوندواره و گنڈه گوله وغیره جاها گشته از روی تمامی بسر سانیده بود و سپاه و رعایای پورنیه از عهد صولت جنگ که هشت نه سال گذشته با هر دو کس مذکور نهایت معرفت و بسبب تقرب آنها با اولیاء نعم رجوعی هم داشتند بنابرین هر دو را چیزی می شمردند مردم پورنیه مثل رعایای بنگاله نهایت نامرد و مطیع همه کس می باشند و سپاه متوطن آنجا هم کذلک حاضر علی خان و اچل سنگه از کمال سفاهت نشناختن مرتبه خود در این انقلاب باهم ساخته سپاه آنجا را باخود متفق گردانیدند و نائب موهن لال دیوان سراج الدوله را که حاکم پورنیه بود مقید نموده حاضر علی خان بر وسادهٔ حکومت تکیه زد و اچل سنگه دیوان مدار المهام او و مرجع مردم آن دیار گردید فی الحقیقة حاضر علی خان را بنام توره ساخته صاحب اختیار جمیع معاملات و کار و بار شده وی مذکور بود میر محمد جعفر خان را چون بر رام نراین نائب نظامت عظیم آباد اطمینان و اعتماد نبود رفتن بصوبه مذکور و انفراغ و دلجمعی از معاملات آنجا ضروری می شمرد درین عرصه آشوب پورنیه هم بگوشش او رسید ناچار برای انتظام این دو کار در ماه صفر سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و یک هجرت در ماه پنجم از امارت مستعار خود نهضت نموده داخل معسکر گردید و فرزند ارجمند خود میرن را در مرشدآباد به نیابت گذاشت اول منزل که میدان بهینیا بود از برادر حقیقی سراج الدوله که میرزا مهدی نام و بعضی از خطاب های پدر خود داشت و در تحت فرمان برادر زندگی می نمود با آنکه در قید سخت مقید بود و اندیشه بهمرسانیده بقتلش فرمان داد مشهور خود چنانست که آن بیچاره را در تخته های که برای نگهداشتن شال و تهانهای سفید می سازند گذاشته ریسمانهایش را چنان تنگ کشیدند که در ان شکنجه روح آن مظلوم بعالم قدس پرواز نمود و از بعضی مسموع افتاد که زهر قوی التاثیری خورانیدند آن مظلوم مرحوم مسموم بآن عالم رفت بعضی از معتمدین سمی گویند که سبب کشتن آن بیچاره برگشتن راجه دولبهرام از میر جعفر خان بود که در اندک زمانی صحبت فیما بین هر دو کس ناچاقی و اتفاق بافتراق مبدل گردید سببش همانا آنکه راجه دولبهرام چون متعهدی عمدهٔ مهابت جنگ و لپهر متعهدی مثل راجه جانکی رام و در عهد آقای خود صاحب پالکی جهالردار و نوبت بود و میر محمد جعفر خان در ظل حمایت او از جزای خیانتهای بخشیگری محفوظ مانده منت احسان بر سپاه می گذاشت و خود هم تغلبا بر سپاهی داشت راجه مذکور بخوف جان و آبروی خود که از سراج الدوله داشت اول با میر محمد جعفر خان شریک و همداستان گردید و آخر در دل خود از ریاست میر جعفر خان و اطاعت خود نادم و منفعل گشته اراده بر آوردن میرزا مهدی مرحوم در خاطر گذرانید و بعضی کسان را درین باب خفیه باین کار گماشت که برادر سراج الدوله را نحوی تا بادر سانند و میر محمد جعفر خان رجوع سپاه و فزاوانی زر با دولبهرام دریافته و بر ارادهٔ او آگاه گشته و مضطر و قاصد قتل آن نوجوان بی گناه گشت علی ای حال آن بیچاره را ناحق کشته ذخیره اندوز وزر و وبال گشته بقتل نفوس محرمه بزعم خود مطمئن خاطر و فارغ البال گردید میرن مذکور خود را بجای شهامت جنگ شمرده عمله او را عمله خانهٔ خود کرد و چنانچه حاجی مهدی مرحوم را داروغه دیوانخانه و راجه راج بلبه بنگالی جهانگیر نگری را دیوان خود مقرر نمود خادم حسن خان که نام قرابت خود با میر محمد جعفر خان

اشتهار میداد فی الحقیقة قرابتی نداشت چه صورت قرابتش آنست که سید خادم علی خان پدر خادم حسن خان شوهر خواهر میر جعفر خان بود و خادم حسن خان از ان ضعیفه بهم نرسیده از زنی دیگر که شاید کشمیریه بود متولد گشته بدین جهت بخواهر زادگی او مفاخرت می جست و در هر مجلسی میر محمد جعفر خان را بلفظ ماموکه در هندی خالو را می گویند تعبیر می نمود اما بعض مناسبتها در مزاج داشت و در سن هم چندان تفاوت نبود بدین سبب از بدو جوانی در تماشا بینی و فواحش طلبی و لهو و لعب که مرغوب هر دو کس تا پایان زندگانی بود همیشه شریک و سهیم و در یک مرتبه و مقام مقیم بوده اوقات را بکام و طرب می گذرانیدند لیکن نسبت بمیر محمد جعفر خان نهایت عیار و در حساب و کتاب و اخذ و جر زر هوشیار تر و سبکسری و نیز هزری در مزاجش غالب و باوضاع خانه جنگی و حرکات و کلمات لولیانه معتاد و راغب بود چون بنوکری صولت جنگ مرحوم مدتها در پورنیه بسر برده از راه و رسم آن دیار و مداخل و مخارجش آگهی تمام داشت آرزوی حکومت آنجا می نمود و در جلدوی رفاقتی که هنگام خوف سراج الدوله با میر جعفر خان کرده و فی الحقیقة در پناه او بسر برده چه سراج الدوله از خادم حسن خان هم بدگمان و خواهان ایذا و اخراجش بود توقع داشت که چون حق تعالی بر شما این همه ملک و دولت بخشیده اگر گوشه پورنیه باین بنده که باذیال دولت شما متشبث و منتسب بوده بخشید از بنده پروری بیگانه نخواهد بود چون هنگامه حاضر علی خان روی داد و میر جعفر خان بارادهٔ اطفای نائرهٔ آن فساد بیرون بر آمد خادم حسن خان که زری معتد به باخود داشت اسباب امارت بقدر حاجت آراسته همراه میر جعفر خان گزید و اصلاح مفاسد پورنیه را بشرط اعطای خدمت آنجا و اعانت اندک فوجی متعهد گردید میر جعفر خان که رغبت بعیش و آرام خصوص درین ازمنه که وقت شام دولتی بدبختش آمد بنهایت داشت و معامله عظیم آباد را از پورنیه عظیم تر می پنداشت راضی گشته خلعت خدمت پورنیه باو داد و میر محمد کاظم خان رساله دار قدیم مهابت جنگ را که با فقیر هم قرابتی داشت چنانچه ذکرش در جنگ شوکت جنگ با سراج الدوله بتقریبی گذشت و بالفعل میر محمد جعفر خان بنا بر تالیف قلوب برساله اش افزوده بخشیگری بعض افواج هم با و مسلم نموده بود و بکمک خادم حسن خان معین نمود

ذکر رفتن خادم حسن خان به پورنیه وظفر یافتن بر حاضر علی خان و مجملی از سوانح آنجا

میر محمد جعفر خان خود در راج محل توقف نموده خادم حسن خان را چنانچه گفته آمد به پورنیه مرخص نمود خادم حسن خان فوج و اسباب خود آراسته عبور گنگا کرد و نوشتجات بمهر خود بنام هر یکی از روسای سپاه و رعایای پورنیه که جمله را بنام و نشان می شناخت متضمن وعد و وعید و تالیف و تهدید بر نگاشت حاضر علی خان سفاهت نشان و اچل سنگه مغرور خود و از آدمیت دور بمشاهدهٔ ازدحام شش هفت هزار پیاده برق انداز نکبتی آنجا و دو سه هزار سوار نجا و آن دیار که بمنزلهٔ رعایا و از تاثیر آب و هوای آنجا بری از ننگ و عار گشته لائق کارزار نبودند خود را معد کارزاری تصور نموده بارادهٔ مدافعهٔ خادم حسن خان بعد استماع اراده اش از پورنیه بر آمده بجائیکه مناسب دانست طرح سنگر و مورچال انداخت و زبان نامی منجم دماغ او را بتطبیق احکام نجوم بر دلالت فتح و ظفرش شورانیده اطراف و اضلاع مورچال تجویز خود مقرر ساخت و حاضر علی خان مع دیوان با فوج و سامان دران سنگر اقامت ورزیده مستعد

پیکار نشست در رفقاے خود زرا زرہاے بسیار کہ از خزانہ فراہم آمدہ عامل سراج الدولہ بدست آمدہ بود رایگان بخشیدہ نمود و خوشنود گردانید چون خادم حسن خان نزدیک رسید رعب و خوف در دل فتین جا کردہ خادم حسن خان خود استمداد فوج از میر جعفر خان نمود و عرضے نوشتہ عجالۃ ابلاغ داشت کہ موافق وعدہ فوجے باعانت من زود تر برسد و تزلزلے در قلوب سپاہ پورنیہ بہم رسیدہ در میان آنہا اندک اندک راہ فرار انفتاح یافت و شبہا ہر کسے ترسناک تر بود راہ خانہ مے گرفت تا آنکہ در جمعیت حاضر قصورے راہ یافتہ خاطرش ہم پریشانی پذیرفت میر محمد جعفر خان چنانچہ معین شدہ بود میر محمد کاظم خان را بکمک خادم حسن خان روانہ ساخت خادم حسن خان کہ مرد عیارے بود بر اضطراب سپاہ و سالار پورنیہ آگہے یافتہ مقابلہ را مناسب دانست تا بے اعانت دیگرے کارے ہم کند و نامے ہم بر آرد بنا برین قبل ازان کہ میر محمد کاظم خان برسد سپاہ ہمراہ خود را آراستہ صفوف حرب مرتب نمود و طبل جنگ کوفتہ سوار شد ازان طرف حاضر علی خان و اچل سنگہ نیز تہیہ جنگ نمودہ و صفوف را آراستہ بر سنگر خود مستعد ایستاد چون خادم حسن خان مع فوج خود نمایان شد سپاہ حاضر را کہ خوف و ہراس وافر مستولے گردیدہ احکام بیم و امید از خادم حسن خان نیز رسیدہ بود بمجرد دیدن طلیعہ لشکرش بے تحریک سیف و سنان گریزان گشتہ راہ فرار پیمودند و بخانہ خود رسیدہ آسودند حاضر علی خان عاجز و حیران گشتہ بچابکے و چالاکے بدر رفت و رفتہ رفتہ ظاہرا راہ کوہستان گرفتہ بیرون از حدود محروسہ این ہر سہ صوبہ جاے سر بر آوردہ در انجا بسر بردہ در عہد عالیجاہ میر قاسم خان باز آمدہ مدتے در قید او ماند بعد ازان از وے چیزے مسموع نشد و خادم حسن خان مظفر و منصور داخل پورنیہ گردیدہ در خانہ ہاے بنا کردہ صولت جنگ نزول نمود و فرمان داد تا تفحص کردہ اچل سنگہ را حاضر کنند آن احمق بامید آنکہ متعدے پیشہ ام و بدنامے بر سر حاضر علی خان افتادہ چنان تعرضے با من نخواہد بود غائب نگشتہ گرفتار آمد خادم حسن خان کا متجمع و خرج از وے گرفتہ ہر کرا با وے پیوستہ و چیزے از حاضر و او بدست آوردہ بود استرداد نمود و اکثر فراریان را بے آبرو کردہ مع شیئے زائد از انچہ گرفتہ بودند بمعرض وصول در آورد و مردم را بالطعن و کنایہ ہر قدر سلیقہ اش وفا نمود رنجانید و زر وافری با بدنامی اندوخت درین ضمن میر محمد کاظم خان حسب الطلب رسید و با خادم حسن خان ملاقات نمودہ بعد روزے چند مرخص شدہ نزد میر محمد جعفر خان رفت و خادم حسن خان مشید الارکان گشتہ بانتظام ممالک متعلقہ خود پرداخت بعد چند ماہ رتن پان منجم کہ دہات بخشیدہ سیف خان و صولت جنگ در پورنیہ داشت بگمان آنکہ امرا با منجمان کہ کار شان ہمین خوشنود نمودن اغنیا بسخنان دروغ بے اصل است کینہ نے باشد خادم حسن خان با من کینہ چرا داشتہ خواہد بود رفتہ با او ہایہ ساخت و دہات را متصرف باید شد چون رسید خادم حسن خان باستہزا شروع نمودہ گفت رتن پان جیو ساعت را خوب سنجیدہ از خانہ بر آمدہ باشید گفت نواب نامدار کار ما ہمین است کہ تحقیق و تفتیح ساعت براے دیگران مے کنیم براے خود چگونہ قصورے کردہ باشیم گفت حاضر را ہم خود ساعت سعدی گفتہ در میدان آوردہ بودید منفعل شد بمجرد الفعال مردم را گفت کہ این گیدے را بردہ بینی او را ببرند تا قدر ساعت شناسیش بر او و بر دیگران عیان گردد و حسب الحکم او عمل آمد و میر محمد جعفر خان با جمیع لشکر و حشر تہیہ رفتن عظیم آباد نمود

ذکر نہضت نمودن میر جعفر خان از سراج محل بطرف عظیم آباد و ساختن راجہ رام نارائن

با کرنل کلیف و محفوظ ماندن از شر و رو برگشتن میر محمد جعفر خان مشغوف و مسرور

چون تہیہ میر محمد جعفر خان بر راجہ رام نارائن جزما معلوم شد رستگاری خود و پائداری دولت منحصر در اتفاق با جماعہ انگلیشیہ دیدہ چہ اعتمادے بر قول و فعل میر محمد جعفر خان و اتباعش نداشت ناچار با گینڈاسل ساختہ او را وکیل خود گردانید و گفت بنحوے خاطر خواہ من خطے بمہر و دستخط کرنل کلیف تحصیل نمودہ باید آورد تا من مطمئن خاطر گشتہ حاضر شوم و مسودہ درست کردہ داد گینڈاسل نزد میر جعفر خان رسیدہ ظاہر نمود کہ بے توسط صاحبان انگلیشیہ رام نارائن حاضر نمے شود اگر خطے از مہر و دستخط ایشان برسد مقدمہ بزودے سطے می شود و الا خداے داند چہ صورت گیرد جواب یافت کہ چہ مضائقہ گینڈاسل باستنشے ساختہ و مسودہ خاطر خواہ خود نویسانیدہ روبرو آورد چون میر محمد جعفر خان چندان خط و سواد نداشت و در نشہ بنگ کہ مستی لازمہ اوست خصوصاً بعد طعام بہیچ کارے نمی پرداخت مزاج شناسان وقت دیدہ مسودہ را آوردند عذر بے دماغی نخواستہ متوجہ خواندن نشد گفت مضمونش بگوئید مناسب مزاجش ظاہر نمودند پروانگی داد کہ پیش کرنل کلیف بردہ مطابق ہمین نویسانیدہ بیارید گینڈاسل کار خود کردہ بزودی نزد کرنل کلیف رفت و موافق مسودہ خط نویسانیدہ گرفت و کرنل مسودہ را نزد خود نگہداشت مضمون آنکہ شما بخاطر جمع بیائید حفاظت جان و آبرو و مال و صوبہ و عدم درخواست محاسبہ از شما ذمہ ماست و گینڈاسل انہا بجا پر پروا از بطرف عظیم آباد بر کشاد و رسیدہ براجہ رام نارائن مژدہ در داد و خط را دیدہ و مطمئن گردیدہ ارادہ رفتن باستقبال و ملاقات میر محمد جعفر خان جزم نمود و ساعتے دیدہ نقل مکان کرد بندہ را کہ تالیف قلب نمودہ طلب خواہان ملاقات بود و مشمول اشفاق و عنایات می نمود ضرور افتاد کہ مماشات و مداراتے با او کردہ آید بنا برین در مکانے کہ نقل نمودہ روزے مقام داشت رفتم و محقر رقعہ نوشتہ بدست او دادم حاصل مضمونش آنکہ ہیچکارہ ہا ہم گاہے بکار می آیند اگر مناسب داند بندہ نیز ہمراہ باشد بر رقعہ ہمان ورقہ دستخط نمود کہ من بالفعل در تشویشی میروم اما حسن اخلاص شما در نظر جلوہ گر و فرصت را منتظرم انشاء اللہ تعالے بعد معاودت با کامیابے خدمتی کہ از دست بر آید سعادت خواہم شمرد مرخص گشتہ بخانہ خود آمدم و او راست بخدمت کرنل کلیف ثابت جنگ شتافت و سائر غیر گینڈاسل کہ محرم نبودند ترغیب و دلالت بر رفتن نزد میر جعفر خان و اظہار قباحت ملاقات با جماعہ انگلیشیہ بانواع مختلفہ نمودند رام نارائن کہ مرد عیارے بود التفات بگفتہ آنہا نکردہ و رفتہ با کرنل کلیف ثابت جنگ ملاقات نمود و یکے از سرداران را ہمراہ داد تا رفتہ بملازمت میر جعفر خان رساند این سخن بر میر مذکور گران آمدہ و در دل ملالے از رام نارائن بہم رسانید بعد ملازمت فرمان داد کہ در فلان طرف خرگاہش رام نارائن خیمہ خود کند چون او الحال مطمئن بود حسب الامر بجا آورد و باتفاق دو سہ منزل طے نمودہ باغ جعفر خان کہ متصل بآبادی عظیم آباد طرف شرقی بر لب آب گنگا واقعست معسکر گردید نقی علی خان و سید علی خان و غالب علی خان اخوان فقیر بوساطت میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان بملازمتش رسیدند و بندہ بمعرفت میر محمد کاظم خان بخشی کہ فی الجملہ علاقہ قرابتے و با آن عزیز آشنائی و حقوق دوستیہاے او و احسان سابق بابت جنگ سراج الدولہ با شوکت جنگ بر گردن بود یک ملاقات بنا چارے با میر محمد جعفر خان نمود چہ فقیر را با او مناع او قبل ازین نظامت و بعد ازان ہم مناسبتے و با مجالست او بنا بر عدم مجانست رغبتے نبود و در مدت دو سہ ماہ اقامت او در عظیم آباد شاید یکبار یا دو بار دیگر بدربار رفت و ہر بار باستماع تقریرات موحشہ او زجرت خاطر و انتشار حواس بہم رسانید و خواہش مشاہدہ آن محفل مضمحل گردید بلے اغلب اوقات بخانہ میر محمد کاظم خان بخشے گذرانیدہ دل خود را خوشنود میداشت و ہرچند عسرت و تنگ دستی بسیار در ان آوان

راحق بود فقیر این شعر جناب شیخ حزین را اسکنه الله تعالی فی علی علیین متذکر بوده توئے از کدورتها را بخاطر خود راه نمیداد بیت مطرب سماع برکش و ساقی شراب ده ✤ ایام را بمال و فلک را جواب ده ✤ میر جعفر خان را با میرزا شمس الدین آشنائی دیرینه و نهایت بے تکلفی ها بود بلکه اندک مبلغی بطریق قرض بمیر جعفر خان در عهد سراج الدوله که ایام اضطرابش بود نیز رسانیده در این اوقات مالک دفائن و خزائن سراج الدوله و هر سه صوبه را قابض گشت میرزا شمس الدین متوقع انواع مراعات بنابر حقوق سابقه بود اما برعکس آنچه مظنونش بود مشاهده نمود و کمتر در خلوت بار می یافت بخوف آنکه چون مرد خوش طبع بیباک و کهنه آشنا است مبادا فرصت یافته کلماتی چند که موجب کسر شانش باشد بر زبان آرد روزے میرزائی مذکور صحبت جلوت و وقت فرصت دریافت میر جعفر خان خواست که عذرے گفته از اول زبانش را بند کند گفت میرزا صاحب من احسانهاے شما فراموش نکرده از احوال شما غافل نیم لکن چه کنم که زرهاے موعود بصاحبان انگلیش رسانیدن و دیگر امور ضروریه را سرانجام دادن واجب شده هرگاه او تعالی فرصتی و وسعتی بخشد از خدمت شما قاصر نخواهم بود میرزا که دل سوخته و خستگی هاے اندوخته چندان داشت گفت نواب صاحب احوال خود را زیاده برین نفرمایند که مرا رقت می آید و چه کنم که سراج الدوله خانه مرا غارت کرده والا درینوقت هم خدمت را سعادت مے شمردم میر محمد جعفر خان را که جواهر زواهر وافر بدست افتاده و تمام عمر خود در آرزوے آن برباد داده بود بسیارے میپوشید چنانچه در هر دو دست از هر جوهر یک سمرن و این سمرن ها شش هفت در یک دست جمع مے شد و مالهاے مروارید علی هذا القیاس سه چهار عدد در گردن مے انداخت آن روز هم بهمین هیأت بود میرزا شمس الدین گفت سنگے چند که در دست و گردن خود بدولت است چیزے نیست که بکار کسی آید اما اینقدر هست که اگر این دست ملیا پنجه بر روے این مخلص مے زدند راحتے و مسرتے بدل من می رسید چون میرزائی مذکور هم همراه میر جعفر خان بعظیم آباد آمده بود کسے بخان مرقوم خبرے دروغ از راه عداوتے که با میرزا شمس الدین داشت رسانید که آدمهای میرزائی مذکور با مردم کرنل ثابت جنگ منازعه و خانه جنگی نموده اند اتفاقاً بعد لمحهٔ میرزا هم حاضر شد مجمع عام بود و چه عجب که من هم آن روز بوده باشم بمجرد ورود میرزا شمس الدین میر جعفر خان او را مخاطب بلکه معاتب ساخته گفت صاحب مردم شما با آدمهاے کرنل صاحب می جنگند نمیدانید که کرنل کیست و مرتبه اش چیست میرزا شمس الدین بر پا ایستاد و ببانگ بلند گفت قبله گاه مرا چه یارا که با کرنل صاحب طرف توانم شد من هر صبح برخاسته خر کرنل صاحب را سه کورنش میکنم با کرنل صاحب چگونه برابری خواهم جست و این کنایه بود بطرف او که با وجود عدم لیاقت نظامت بطفیل کرنل مرقوم بآن مقام و مرتبه رسیده القصه بعد چند روز میر محمد جعفر خان را که انفراغ از عیش و کامرانی و تماشاے رقص و سرود زنهاے آن دیار میسر آمد اراده دادن صوبهٔ عظیم آباد به برادر خود میر کاظم خان نمود و محاسبهٔ مداخل صوبهٔ مذکور را از رام نراین درخواست او که برای همین روزها توسل بکرنل ثابت جنگ و اصحاب انگلیشیه جسته بود با کرنل کلیفت ظاهر نمود کرنل بمیر جعفر خان پیغام ممانعت ازین امر فرستاد میر جعفر خان بوضع گفت گوئی که داشت برآشفته جواب داد که صاحب چه معنی دارد صوبه را که برام نراین بدهم و برادر خود را محروم گردانم برای چه و برای که کرنل باز گفته فرستاد که من برای همین روزها دل با شما در مرشدآباد که خواهان رفاقت من شدید و تکلیف رفتن همراه خود نمودید راضی نبوده مانع شما بودم که ما مردم را همراه نبرید و در کارهاے مالی و ملکی خود دخیل نگردانید که اکثر کارهاے شما مطابق ضوابط و آرای ما نخواهد بود و هرگاه پای من درمیان باشد چاره از مزاحمت و ممانعت اطوار و افعالیکه موافق قواعد مقرره و عهود معینه ما نباشد نداریم بنابرین مداخلت ما در معاملات موجب رنجش و

افتراق و باعث تبدیل وفاق بنفاق خواهد شد بخاطر شما نیامد اکنون که مارا آورده اید علاوه خط استمالت متضمن عهد و پیمان بمهر و دستخط من نویسانیده اید چگونه خلاف عهد و نقض پیمان عمل مے تواند آمد میر جعفر خان انکار مضمون خط داشته ادعای مسوده نمود ثابت جنگ مسوده را فرستاد چون مسوده خوانده شد میر جعفر خان انفعال کشیده با منشیان وکینڈال در آویخت آنها هم ردّ و بدل چنانچه باید نموده باتفاق ملزم ساختند که ما مسوده را در حضور گذرانیده و بمضمونش مطلع گردانیده ایم الحال بنا بر هجوم مشاغل غلبه نسیان از خاطر عاطر جسته و فراموش گشته است خلاصه میر جعفر خان را چاره غیر از استرضاے کرنل و رام نراین نماند و از اظهار ارادهٔ خود نادم گشته شروع برضاجوئے رام نراین نمود و برادر بیچارهٔ خود را به نوید و امید مراحم و اعطاف دیگر خوشنود گردانیده همراه خود در زمرهٔ امیدواران گرفت و کامگار خان میٔن که دیرینه آشنائے با خان مرقوم داشت و از ابتداے تسلط نیز عرایض نیاز نگاشته خوشنود داشت بامید غور رسے و رفع مناقشه که با راجه سندر سنگه داشت حسب الطلب میر جعفر خان در حضورش آمده بوعدهٔ امروز و فردا شادمان بود و راجه سندر سنگه از دانائے و خوبے خود توسل برام نراین که داشت دست امان برنداشته میر جعفر خان را مثل سائر الناس میدید و گاه گاهے آمد و رفت دربارش مے نمود چون مقدمه رام نراین صورت گرفت و مبلغے معامله او متانت پذیرفت کامگار خان که از مدتے بانتظار ایفاے وعده امیدوار بود بر وفق ایماے رام نراین بپاس خاطر راجه سندر سنگه مقید گردید و میر محمد جعفر خان از انتظام امور نوعے که مذکور شد فراغت یافته اجماع فقراے قلندر که باصطلاح میله مے نامند نموده طعامے لائق خورانید و بسر فقیر یک یک روپیه داد بعد ازان سرگرم نشاط هولے گردید و جاها را رنگین ساخت و ارباب لهو و لعب و اصحاب عیش و طرب را بنواخت درین عرصه رام نراین که بر احوال فقیر اندک توجهے داشت براے واگذاشتن جاگیرات قدیم پرگنه چیلاود و دیهاے مونگیر و دهات بنی نگر و مولانگر بمیر جعفر خان التماس نمود و میر جعفر خان ناچار پاس خاطرش ضرور شمرده اذن داد و رام نراین این احوال را به بنده گفت و میر جعفر خان چون دید که این کار تمشیت یافت و نقی علی خان برادر فقیر که با خان مرقوم دیرینه آشنا بود و همیشه آمد و رفت بخدمتش مے نمود پیشتر خود چنانچه ایماے بدان رفت توقعات عظیمه داشت بالفعل هم بتجدید مصاحبت امیدوار کارها بود خواست که بار احسانے بر سر نقی علی خان گذارد و او را از سر خود وا کند به نقی علی خان فرمود که صاحب درباره جاگیر خود اگر امرے منظور باشد سوالش بیارید تا من دستخط کرده دهم نقی علی خان مافی الضمیر او را یافته ناچار سوال واگذاشتن جاگیرات مذکوره نوشته برد و میر محمد جعفر خان بنام راجه رام نراین دستخط کرده داد و هر دو کس را خوشنود نموده داعیه معاودت نمود چند روز در چهل ستون که بنا کردهٔ هیبت جنگ مرحوم بود رسوم هولے را باهتمام تمام تقدیم رسانید و دسته روزانه موسمش چون باقی مانده در ریگستان دریاے گنگا که در میان اندک آبے جارے داشت عبور نموده سراپرده ها برپا کرد و شور هولے بیوم النشور مشابه ساخته آخر روز از ایام معهوده اش که باعتقاد هنود روز خاک بیزے بر سر و روے همدگر است این عمل هم خاطر خواه خود و هواخواهان بانجام رسانید و داد رنگ آمیزے و خاک بیزے داده معاودت بشهر عظیم آباد نمود و از انجا عازم مرشدآباد گشته اول بزیارت مقابر بهار خصوص مرقد شاه شرف بن یحیی منیری که شیخ و مقتدای مردم بهار و قرب و جوار آنجاست رفت آرزوے کباب گوشت گاو با روغن تلخ سرشف که گرگ تارئے نوشان آنجا بسیار دوست میگفت که در انجا خاطر خواه خورده خواهد شد شنیده ام که بعد ورود در قصبهٔ بهار بسبکئه روشناس آنجا که در تیارے کباب مذکور شعورے داشتند فرمایش نمود هر کسے درست کرده مے آورد و بعضے از آنها مورد تحسین و آفرین بسیار و برخی کمتر در زمرهٔ

مورد ملازمت شدند والعهدة علی الراوی

ذکر مجملے از سوابق احوال راؤشتاب رای و عروج او بمعارج این عاریت سرای

راؤشتاب رای اول بیوتات نویس خانهٔ آقا سلیمان غلام گرجی خانه دران امیر الامرا و خانسامان صمصام الدوله پسر امیر الامرا مذکور بود و بقلیل مواجبی ملازم سرکار گرجی مرقوم آخر بنابر رشد و تمیزیکه در جبلت آن عزیز بود بمرتبهٔ اعلی ترقی نموده مدار المهام سرکار صمصام الدوله به نیابت آقای خود گردیده رائق و فاتق مهمات گشت چون احوال شاهجهان آباد آشفته و اوضاع آنجا رابرهم یافت سکونت دران شهر لائق حال خود ندیده دیوانی پادشاهی عظیم آباد و قلعه داری رهتاس و خدمت محالات جاگیر صمصام الدوله مذکور بنام خود گرفته باوضع شایسته و اسباب درست لائق حال خود و اندک مایهٔ زریکه اندوخته بود بعد و رود محمد جعفر خان بعظیم آباد رسیده اول ملاقات با راجه رام نارایین نمود و بوساطت راجه مذکور ملازمت میر محمد جعفر خان حاصل کرد چون هوشیار بود دریافت نمود که رام نارایین دخل دیگری درین صوبه و مداخلت او بر کارهای ماموره بنابر دوستی خواجه محمدی خان که بیشتر جاگیرات صمصام الدوله سپرداد بودنمی خواهد و میر محمد جعفر خان مردیست از همه امور غافل بنابرین وقت معاودت میر محمد جعفر خان بمرشد آباد رفاقت کرنل کلیف بهادر ثابت جنگ اختیار نموده همراه او تا به شهر مذکور رفت و با کرنل مرقوم بگذرانیدن تحف و هدایا توسل و اخلاص بهم رسانیده بوساطت او کارهای خود را خاطر خواه بر آورد و اسناد و احکام در مداخلت و معاونت کار خود بنام رام نارایین بمهر کرنل مذکور و بوساطت او بمهر میر محمد جعفر خان حاصل نموده بعظیم آباد برگشت و در کارهای مذکور چنانچه باید دخیل گشته بحسن شعور خود و سلیقهٔ کاردانی رام نارایین راهم هرچند و از خود راضی ساخت و در دل او هم بنوعیکه باید جا کرده روزگار بکام و آرام و عزت و احتشام بسر می برد

رجوع به بقیهٔ قصهٔ عود میر محمد جعفر خان و لواحق آن ❊

تقی علی خان برادر فقیر بپاس اخلاص تا بهار مشایعت میر جعفر خان نموده برگشت و بنده را هرچند میر کاظم خان بخشی سماجت ها کرد و می گفت که شما را کاری با ناظم عهد و اولادش نخواهد بود مگر گاهی بعد ماهی یکبار رفتن بدربار اتفاق خواهد افتاد و پانصد روپیه مدد خرج ماه بماه من خواهم رسانید فقیر را بنابر انزجاریکه از اوضاع و اتباع میر محمد جعفر خان و از فقدان لیاقت و قدر دانیهایش بود اراده رفتن هرگز نشد و راجه رام نارایین هم امید وارے داشت بهر صورت چون مقدر نبود و بنده تا بیکنتهپور خیمهٔ میر کاظم خان بخشی و روح الدین حسین خان رفته و از دوستان استر خاص نموده روزیکه کوچ لشکر بطرف باڑه رستهٔ مرشد آباد و نهضت میر محمد جعفر خان بسمت قصبهٔ بهار شد فقیر معاودت نموده بخانهٔ خود برگشت سرداران انگلیشیه که همراه میر محمد جعفر خان آمده بودند از انجمله لودسر ڈوا چه و مسٹر امیٹ و این هر دو را با میر عبد الله بن میر غلام علی صفوی که نبش بپادشاه فلک بارگاه شاه اسمعیل صفوی الموسوی جد سلاطین صفویه ایران و درة التاج صاحب خردان جهان می رسد نهایت دوستی از عهد اقامت شان در عظیم آباد که بکار کمپنی خود مامور بودند بود و جد بزرگوارش که وارد هند گردیده برادر زادهٔ شاه طهماسپ ماضی خلف صاحب شرف شاه اسمعیل است در هنگام فترت ایران که در عهد سلطان محمد بن شاه طهماسپ بنابر عدم بعیارتش روی داد و آخر فرزند اقبال مندش شاه عباس اول نهال حیات اعدا را

از بیخ و بن برکند و بعده بنای سلطنت را مشید تر از سد اسکندر ساخت بنابر وجوهیکه در سیر سابقه مسطور است بهند وستان وارد گردیده و اکبر پادشاه با و نرد دغا باخته تند بار را بوعده های دروغ گذرانیدن ممالک سند و غیره بطور معاوضه متصرف گردیده ایفای وعده خود نه نمود شاهزاده که در انجا سکه و خطبه بنام خود کرده بود از غم و غیرت بازی خوردن خود بدقوق گشته رحلت نمود و برادر دومش داماد عبد الرحیم خان خانان شده به ننگ نوکری تیموریه بقدر دولت سر فرو آورد و شهنواز خان نور وز خان و دیگر صفوی نژادان از طرف پدر که در هند چند خانه بوده اند و اکنون هم هستند اولاد همین داماد عبد الرحیم خانخانان اند مسٹر واچه که دران وقت از جملهٔ عظمای جماعهٔ انگلیشیه و مرجع حکام بنگاله و عظیم آباد بود بسفارش میر عبد الله مذکور با رام نارایین نائب نظامت عظیم آباد نمود هندوی مذکور بسر و چشم قبول نموده درمائه لائق و سالهٔ سوار برای او مقرر ساخت و وکیل و مربی خود در اکثر امور مرجوعه با انگلیشیه می پنداشت میر مذکور هم سید عزیز باخلاق نیکو متخلق و باکثر صفات حمیده متصف بود و احوال او بتقریبات مختلفه بمقتضای مقام درین صحائف انشاء الله تعالی اندراج خواهد یافت و مسٹر امیٹ بمدار المهامی کوٹهی عظیم آباد از کونسل خود مامور گشته صاحب کلان کوٹهی عظیم آباد گشت زیر بوساطت میر عبد الله مذکور که با بنده دیرینه آشنا بود با مسٹر امیٹ آشنائی و ارابطهٔ دوستی و اعتمادی بشعور فقیر هم رسید

ذکر معاودت نمودن میر جعفر خان بمرشد آباد و از دیاد اقتدار میران پسرش و سوانحیکه درین عرصه در مرشد آباد و عظیم آباد رو داد

میر محمد جعفر خان بعد زیارت قبور مشائخ بهار و تفرج دران دیار تا صدر مرشد آباد گردیده منازل می پیمود و شنیده شد که ذلهای وابابا باراده شکار از لشکر و فوج بطرفی بیرون رفته در راه با جماعهٔ از خواص و مردم منزوری شکارکنان و صید افگنان مراحل می برید و درین عرصه که گویا بزعم او خلوت بود زنکه های خواننده و نوازندگان ساز بر هودج های فیل همراه او بخواندن و نواختن ساز با اشتغال می نمودند و خود دران وقت دوستان را مخاطب ساخته می فرمود چرا یاران در جنگل اینگل همین معنی دارد عیش آنکه در صحرا شادمانی و عیش و کامرانی خلاصه باین دل خوشی و مسرت راه مسافرت پیموده و انتظام ممالک بزعم خود نموده معاودت بمرشد آباد و در دولت خانهٔ مهابت جنگ مرحوم نزول نمود و استغراق تام در عیش و آرام بهم رسانیده از هیچکار خبری نداشت و میرن نخوت و غروری موفور بهم رسانیده با و ضاع اجلاف شاه جهان آباد خوشنود و سه چهار هزار کس از ان جماعه را ملازم خود گردانیده چون در عین جوانی بود و پدر را با وجود پیری بر زنکه بازی و لوازم آن عمل حریص می دید خود هم در انیکار منهمک گشت و بانتظام امور ملک و دولت و ترفیه احوال سپاه و رعیت کمی نمی پرداخت تا آنکه کار سپاه از فقر و فاقه بحدی کشید که بیچارگان آخر اسپها را در میدان سر داده بودند و آنها گیاه رو ئیدهٔ زمین خود سری می چریدند و غیر از چند هزار کس که ملازم میرن و بامزاج و اوضاعش مشابهت داشتند باز نان و مصاحبان میر محمد جعفر خان کسی را اوضاع معاشش منتظم نماند و اختیار این همه ملک وسیع که سلطنتی عظیم بود بمدار در بار بدست چینی لال و منی لال و اکنون سنگه هرکاره در آمده جهانگیر نگر ڈهاکه باختیار راج بلبه دیوان میرن که در عهد شهامت جنگ مرحوم پیشکار حسین قلی خان بود افتاد و بعضی از ممالک جنوبی مثل بردوان و غیره در تنخواه جماعهٔ انگلیشیه بنابر ادای زر موعود بود و هوگلی با میر بیگ خان مرحوم در صله وی رسالت و سفارتی که با انگلیش نموده تشدید بنای دولتش کرد عنایت شد و صوبهٔ عظیم آباد را مالک و مختار راجه رام نارایین بود و پورنیه را خادم حسن خان

متصرف گشته زری و سپاهی جمع می نمود آنچه باقی بود از مصارف بیهوده ناظم نمی افزود تا بکار سپاه واشباه آنها که مصارف ضروریه لازمیه بود آید حتی دلیر خان و اصالت خان پسران عمر خان که واقعی از نیکان و شجاعان زمان و برای محبت و اخلاص میر محمد جعفر خان مورد عتاب سراج الدوله گردیده در معرض هلاکت بوده اند چون سراج الدوله کشته گردید رستگاری یافتند و همیشه میر محمد جعفر خان باعانت آنها مستظهر و بنصرت شان نام و نشان برآورده و در همین بلا مبتلا بوده کسی بداد آنها هم نرسید اگرچه در ظاهر نهایت دوستی و بی تکلفی و شکر احسانهای سرداران مذکور گزک میخانه گفتگوی او بود اما بسبب عسرت معاش زیاده تر از دیگران مفلس قلاش بودند و فرقهٔ سپاه همه تباه گشته بجان آمده بود

ذکر اجتماع نمودن اکثر مردم برارادهٔ قتل میر جعفر خان و برملا شدن راز ایشان و بدر کردنش خواجه عبد الهادی خان را و کشتن در اثنای راه و کشتن میرن میر محمد کاظم خان را بعد چند ماه

چون یکسال و سه ماه از ایام حکومتش گذشت و سپاه را کار بجان و کارد باستخوان رسید خواجه عبد الهادی خان واکثر جماعه داران و بعضی از سرداران باهم متفق گردیده و عهد و پیمان درمیان آورده قاصد آن شدند که میر محمد جعفر خان را از میان بردارند و محضری درین باب نوشته مهرها زدند میگویند میر محمد کاظم خان بخشی هم درین امر با خواجه عبد الهادی خان شریک و موافق و مهر او بران محضر بود اما از منتسبان او مسموع شده که یکی از رفقای او مولوی مصطفی نام که عجب شخصی ناتمام و ننگ ایمان و اسلام مدار الهام رساله و بخشی گری میر کاظم خان بوده خان مرحوم مرقوم بنا بر اعتمادی که بر او داشت خانهٔ خود باو سپرده مهر خود را هم حوالهٔ او کرده بود و برادران مولوی خصوص میر جان محمد را نهایت اختصاص با میر محمد جعفر خان بود بایمای او و ارادهٔ پیش آمد خود مهر میر کاظم خان را بران محضر زده از تمام دیگران و مضمون محضر آگهی بهم رسانید در ایام عاشورا ارادهٔ اهل اجماع بود که هرگاه میر جعفر خان به امام باڑه عمارت سراج الدوله که عبارت از تعزیه خانهٔ سید الشهدا حسین بن علی است علیهما السلام بعادت معهود شبها بیاید وقتی فرصت یافته براو دست اندازی نمایند و کارش تمام سازند چون ماه محرم دیده شد و میر محمد جعفر خان آمد و رفت آستانهٔ مذکور در شبها شروع نمود شبی خواجه عبد الهادی خان با جماعهٔ متفق قاصد اینکار در ایوانهای پهلوی دروازهٔ آن مکان نشست و بمصداق مصرع مشهور مصرع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها به میر محمد جعفر خان براین ماجرا پی برده بر پالکی خود سوار شده از آن مکان بدر رفت و خواجه عبد الهادی خان بکار یکه در خاطر داشت جرأت نیافت میر کاظم خان متعاقب میر محمد جعفر خان برآمده نوای برخواجه عبد الهادی خان کشید این احوال هم مردم متجسس بمیر جعفر خان رسانیدند و از استماع این حکایات متوحش گشته آمدن دران مکان موقوف نمود و با خواجه عبد الهادی خان و دیگران بدگمان گردید و ارادهای مردم که در دل بود برزبانها آمده نقل هر مجلس گشت میر محمد جعفر خان در تفحص افتاد مولوی مصطفی مذکور واقعهٔ محضر و نام کسانیکه مهر شان بران بود مشروحاً با میر محمد جعفر خان ظاهر نمود و دیگران هم که آگهی داشتند برای مخلصی خود و بامید نجات از دست میر محمد جعفر خان و پسرش در اظهار با مولوی همداستان شدند و خواجه عبد الهادی خان را مجال عذر و اخفا نمانده هنگامه طول کشید چون خواجه عبد الهادی خان حیاتی داشت در خانهٔ خود مستعد مدافعه نشست و میر کاظم خان کلام آملی را مع اطفال خود در دربار آورده حضور میر جعفر خان و میرن بقرآن مجید قسم خورده برأت ذمهٔ خود نمود و رسالهٔ خود را

برای دفعیهٔ بدگمانی برطرف کنانیده از خدمت بخشیگری استعفا کرد تا تنها با عیال و اطفال فارغ البال بسر برد اما سودی نکرده میرن و پدرش کینهٔ او را در سینهٔ خود ذخیره نمودند و خواجهٔ عبد الهادی خان را برطرف و پیغام برآمدن از حدود ممالک محروسهٔ خود دادند او قبول نموده و اسباب خود را بر کشتیها بار کرده همراه گرفت و خود با معدودی روانه گردید حاکم وقت و پسر بلند اخترش بحکام راج محل و مستحفظان تلیاگڈهی مخفی حکم فرستادند که خواجهٔ عبد الهادی سمی رد دو چند کس معدود همراه وارد شود نگذارند که زنده بیرون برد و افواج محالات مذکور و مردم متعینهٔ حضور که جماعهٔ افاغنهٔ روهیله بودند ظاهراً در اوائل ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری حسب الحکم در عقب او برآمدند و بنا بر همراهی کشتی آهسته راه طی میکردند اینها بروزی در میدان شاه آباد اواسط ماه مذکور خود را رسانیده دیدند که خواجهٔ عبد الهادی خان مع کشتیها درهمین میدان کنار آب گنگا میرود اراده کاریکه مامور بآن بودند نمودند او نیز ملاحظهٔ مردم مذکور نموده دریافت که کیستند و طالب چیستند مردانه دار خود را باسه چار رفیقی که داشت بسلاح بیاراست و بر اسپهای خود سوار شده کشتیهای اموال را تختهها شکست و درعین دریا غرق گردانید و خود مقابل اعدا گردیده و دلیرانه کارزار نموده کارنامه بر صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت نقل میکنند که هر سوی تاخت گردها که ده مردم از پیش روی او میگریختند و از دور به تیر و گولهٔ بندوق مجروحش می نمودند باستقلال تمام خود مع هر چار رفیق تا دم آخر کوشیده شربت ناگوار مرگ را بگوارائی نوشید و در پهلوی مسجدیکه متصل آبادی شاه آباد زیر درخت بڑکه بالفعل آرامگاه و محل فرود آمدن مسافرانست مدفون گردید

مجمل احوال رام نراین و عظیم آباد بنا بر انتظام اخبار

راجه رام نراین بعد معاودت میر محمد جعفر خان بطرف مرشد آباد برای تنبیه بشن سنگه زمیندار سرس کٹنبه که بمشابهٔ انقلاب سراج الدوله از مالگذاری دست کشیده دو کانی برای خود چیده بود با فواج لائق و اسباب مناسب مع بابو پهلوان سنگه و برادرش بابو سوتهر سنگه که زمینداران مقتدر چین پور و سهسرام از افضال و انعام مهابت جنگ شده بودند ارادهٔ برآمدن نمود و قلیل وجهی برای فقیر مقرر نمود پیغام داد که این قدر خود من از خانهٔ خود خدمتگزاری میکنم و در جاگیرات شما که اختلال پذیرفته نیز عمل و دخل کنانیده میدهم چون فقیر ابتدا ترک رفاقت میر محمد جعفر خان مصمم نموده همراه میر کاظم خان نرفته بود چاره غیر از استرضای او ندیده بهرچه مقرر نمود در ساختم چه توقع مداخلی از محاصل جاگیر بقدر خرج خود نیز نبود بهر صورت چون راجه مذکور برآمد فقیر هم مع برادران همراهی گزید و بشن سنگه زمیندار صاحب چند قلعچه های خود استظهار نموده انقیاد نه نمود آخر مغلوب الهراس گردیده امان در و سای لشکر رام نراین را برای حفظ جان و آبروی خود ضمان طلبید بعد پذیرائی ملتمسات بملاقات رام نراین آمده معاملهٔ خود را انفصالی داد و نراین سنگه پسر برادر زادهٔ خود بهیکم سنگه را برای بقایای سرکار یرغمال گذاشت این بهیکم سنگه را عمام و پدرش پرورده و بعرصه آوردهٔ والد مرحوم بوده اند اما در زمانیکه سراج الدوله مارا اخراج از عظیم آباد نمود و محالات ملوک که جاگیرات هم همان محالات بود متصرف گشت و بعض قلعه داران را که با خود موافق ندانست بدر کرده دیگران را دران مکان گذاشت و قلعه دار قلعهٔ علی نگر را که راجپوت منڈیار و از اقربای آن بدکردار

ونبی عم زمیندار چه گانوان بود بدستور بحال و برقرار داشت راجه رام نراین موافق عهدیکه کرده بود خاطرداری فقیر و در ظاهر امتثال ا
میرجعفرخان در باره نقی علی خان برادر فقیر مرعی داشته مبالغه و اهتمام تمام در خالی نمودن قلعجات محالات جاگیرات ما با بهیکم سنگه نمود
و پسرش نراین سنگه را که در سن ده دوازده سالگی بود بطور ضمان و یرغمال همراه گرفت و نقی علیخان را حسب الاستدعای ایشان
برای انتظام محالات جاگیر رخصت و معدودی از ملازمان خود را چند روز بنا بر اعانت متعین نمود و بنده را بنا بر مصاحبت که خوش م
ی آمد همراه گرفت نقی علی خان چندی روز دران مکان محنت نموده بعضی جاها را مسخر ساخت اما قلعه دار علی نگر بایما و اشغال بهیکم سنگه
قلعه را که خالی از متانتی نبود نگذاشته مستعد مدافعه گردید بنده این ماجراها رام نراین ظاهر کرد و با راجه سندر سنگه زمیندار سنوت در باب
اعانت نقی علی خان و گوشمال قلعه دار و تنبیه بهیکم سنگه نگاشت بنده هم درین باب خطی براجه سندر سنگه مذکور نوشت چون راجه مذکور
مرد معقول و ممنون احسان والد مرحوم بود و بمقتضای حقوق شناسی فراموش نمی کرد و از جمیع زمینداران صوبه عظیم آباد
جاه و اقتدارش زیاده تر و بعنایت مهابت جنگ صاحب نوبت و پالکی جهالردار و فی الحقیقة لائق آن بود بمجرد ورود
خطوط مذکور بقلعه دار علی نگر تهدیدات بسیار و به بهیکم سنگه نیز کلمات تنبیه اشعار نگاشت و اشقیای مرقوم ملوم و مذموم
گشته دست ازان مکان و از عناد و لداد بر داشتند و قلعه دار با نقی علی خان رجوع نموده معامله آن محالات منتظم گردید و
بنده مع والده و دیگر اخوان در شهر عظیم آباد برفاقت رام نراین صرف اوقات می نمود از برادران سید علی خان
بهرصورت همیشه با من شریک و از دیگر برادران بحال من مهربان تر بود و صرف اوقات و معاش باتفاق می نمود
نقی علی خان بگمان آنکه رعایت واگذاشتن جاگیرات بپاس خاطرش میسر آمد اندک بی انصافی را دران اوقات کار فرما بود اما
الحمد لله الحال شفقتی که اخوان را باهم باید دارد و لیکن بنا بر تباین سلیقه و ترفعی که در نفس او فطری است در اکثر امور برای خود
استبدادی نماید و درین باب ناگزیر و لاعلاج است اما الحال که پایان زندگانی در رفق و وفاق احق و الیق و محامد این شیوه ثابت
و متحقق است در نفاق و شقاق افزوده معاندت را از حد بدر برده الله تعالی همگنان را توفیق وداد و وفاق بخشیده و بر صراط المستقیم
خیرات و مبرات مستحکم نگهدارد ؛

رجوع بذکر احوال مرشد آباد بنا بر انتظام اخبار و اظهار احوال و افعال حکام آن بلاد

میر محمد جعفر خان مع پسر خود میرن که چشم و چراغ خاندان و سپه سالار پدر بزرگوار در زمان خود بود بعد انفراغ از قتل عبد الهادیخان
اندک اطمینان و تسلط بر زیردستان بهم رسانیده کلاه گوشه نخوت بآسمان می سائید و میرن در اراده کشتن میر کاظم خان که از
رساله و خدمت بخشیگری کنار گرفته و بقسمهای غلاظ و شداد از خیالات فاسده برائت جسته گوشه عافیت گزیده بود و تنها
با معدودی از خدمتگاران آمد و رفت دربار برای رفع سوء ظن پیش میرن می نمود باطنا نهایت سماجت و مبالغه
داشت چون موسم سرما بود میرن بازی کاغذ بادپرانی و پتنگ جنگانی با میر کاظم خان بنا بر غافل ساختن او اختیار
نموده تکلیف آمدن او هر شام بشرط هوا برای شغل مذکور فرمود آن بیچاره را ناچار بازی مذکور اختیار افتاد و بسبب رشته
بازی مذکور در دام اجل گرفتار آمده قطع رشته حیات او گشت تبیین این احوال آنکه سید مذکور چون مامور بود همیشه برای
بازی مذکور اول پیش میرن می آمد و بعد ازان مقابل خانه میرن در ریگ مهاگیرتی استاده بآن شغل می
پرداخت روز شنبه بیست و یکم ماه ربیع الثانی سنه هفتاد و دوم از مائه دوازدهم هجرت وقت عصر بی یراق ۱۱۷۲

دوپته در کمر بسته بدستور معهود پیش میرن آمد میرن دو سه صد نفر از قوم افغان روهیله که بقیه فوج شام و خون آشام سادات بود و برای
همین قسم کارها نگهداشته مجاور در دولت سرای خود ساخته بود به بعضی از انها که معتمد علیه او بوده اند اول صبح مخفی حکم داده بود
که امروز میر کاظم خان بعادت معهود چون حضور من آمده بیرون رود اندکی از سر دروازه دورتر هرگاه بر پالکی خود اراده سواری
نماید همانوقت کار او را اتمام نمایید آن جماعه با دل پر از کین در کمین بودند میرن مبالغه در پرانیدن و جنگانیدن پتنگ نموده میرزا
عبد الله خلف مرحوم میرزا محمد معروف بآقا میرزا داروغه خزانه شجاع الدوله مرحوم ناظم بنگاله نیز درین بازی راغب
و آن روز حاضر بود و اراده مرافقت دران بازی با میر کاظم خان نموده برخاست چون اجلش مقدر نبود ایزد تعالی
سببی مهیا نموده او را صیانت نمود بیانش آنکه میرن اگرچه اراده کشتنش در سر نداشت اما باندیشه کشف راز ممانعت هم نمی
توانست و راضی برفتن او همراه میر کاظم خان نیز نبود دران وقت متحیر گشته نمی دانست چه کند تا آنکه میر کاظم خان دو سه
قدم راه رفته خود برگشت و گفت که وکیل راجه نندیا برای ملازمت حاضر است میرن گفت بطلبید و میرزا عبد الله را گفت
تا ایشان بیایند شما خود رفته پتنگ بپرانید میرزا عبد الله بیرون رفته بکار خود پرداخت و فی الحقیقت خدا حفاظتش
نمود و الا این بنده خدا هم عبث عبث در معرض هلاکت بود بیت قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ؛ ورنه هیچ
از دل بی رحم تو تقصیر نبود ؛ بهرصورت میر کاظم خان لمحه که زندگانیش باقی بود توقف نموده ملازمت وکیل کنانیده
و بعد ازان برآمد افاغنه که براین کار مستعد و تیار بودند چون از دروازه گذشته پا بر پالکی خود می گذاشت بر سرش هجوم
آورده یکی کارد افغانی که نصف شمشیر است در پهلوی او زد که از طرف دیگر بیرون جست و دیگران بشمشیر و کارد بدنش
را پاره پاره و بصحرای عدم آواره کردند اللهم الحقه بآبائه الصالحین میرزا عبد الله این ماجرا شنیده متحیر برگشت چون ملاقات
کرد میرن در آغوشش کشید و تهنیت زندگی دوباره داد و بر کامیابی و کاردانی خود شادمانیها می نمود و می گفت
که کسی براین راز غیر از لاهوری بیگ اطلاع نداشت لاهوری بیگ ابله با وجود اقرار و اظهار آقا و منقضی شدن
معامله باظهار کمال رازداری خود دران وقت انکار می نماید و می گوید که جناب عالی خود چنین می فرمایند اما این حقیقت
را هم اطلاعی نبود مخفی نماند که سید مقتول مذکور از سلسله سادات نجفی مختار و پسر سید عیسی عرب از بطن دختر خواهر عقیدت
خان بن امیر خان عمدة الملک ناظم کابل بود و امیر خان مذکور عمده و از عمده زادهای ایران و از سلسله میرمیرانیانست
و در هندوستان هم آبای او از روز ورود امرای عظیم الشان مرجع عالیان بوده اند و اصل شان نعمة اللهی الحسینی
است در باره این فرقه عمده بجا یکی از شعرای ایران گفته بیت میرمیرانیان و صاعدیان ؛ پادشاه هند و
پادشاه نشان ؛ بعد ازین سانحه زن مهابت جنگ و بی بی گهسیتی و بی بی آمنه هر دو دختران مهابت جنگ را مع
لطف النسا که معروف بزوجه سراج الدوله و مادر دخترش بود مع دختر سه چار ساله او با وجود حقوق والای دیرینه و علاوه
آن احسان جدیدی که هنگام معاتب نمودن سراج الدوله میر جعفر خان را بی بی گهسیتی دختر کلان مهابت جنگ
زوجه شهامت جنگ با میر جعفر خان نموده با اهانت رسانیدن اشد فیها باخفا به پاساخت مقید کرده در کمال ذلت و خواری
روانه جهانگیرنگر نمود و دو سه ماهی بر قتل میر کاظم خان گذشته بود که آمد آمد شاهزاده عالی گهر بن عالمگیر ثانی که بعد احمد شاه
عماد الملک او را بپادشاهی برآورد شیوع یافت اگاتا شیاع خبر اراده شاهزاده مذکور با محمد قلی خان معروف
بمیرزا کوچک پسر میرزا محسن برادرزاده صفدرجنگ وزیر به تسخیر بنگاله و عظیم آباد و بهار ملازم چیری وصول

انگشته حال آن جماعهٔ بگدائی رسیده بود چند بار تقاضاے شدید و محاصره دار الامارة هم بعمل آمد اما فائده بران مترتب نگشت یکبار به اجبار همراهیان دلیر خان و اصالت خان پسر عمر خان هم درین محاصره دار الامارة شریک بودند میر جعفر خان و فرزند و دولتمندش احسان آنها بالمره فراموش نموده قاصد اخراج انها هم بود اما از شجاعت و سطوت شان که شیران دغا و نهبران هیجا بودند ترسیده بدارا و مماشات مے گذرانید تا آنکه خبر نهضت شاهزادهٔ عالی گهر مع محمد قلیخان باراده تسخیر این بلاد از اله آباد بوضوح انجامیده متحقق گردید ازین ممر مضطر گشته بدلاساے سپاه و انخفاے اراده هاے تباه خود کوشیده تلکیے از وجوه مشاهره بسپاه رسانید و شورش جماعهٔ مذکوره را اندکے فرو نشانید

ذکر آمدن شاهزادهٔ عالی گهر مع محمد قلی خان بتسخیر عظیم آباد و بنگاله و برگشتن بی نیل مقصود بمحض سفاهت و نادانی و بجا کل و برقرار ماندن حکام این دیار بتائیدات آسمانی

رام نراین نائب نظامت عظیم آباد چون جبلتش آمیخته بحیله و تزویر بود با میر محمد جعفر خان و اولادش صفائے نداشت اما بنا بر توسلے که با انگلیش بهم رسانیده بود ظاهرا امریکه موجب التزام نقض عهد و دغا تواند بود بعمل نمے توانست آورد و در باطن خوش بنوده طلب فرصت مے نمود و راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه نیز بمقتضاے حقوق پرورش مهابت جنگ باخان مذکور راضے نبوده خواهان استیصال خاندانش بودند و فی الحقیقة آنکه اول مردم از کج خلقی و بد زبانے سراج الدوله واستخفاف او کراهانت باغره میرسانیدند بازاله او راضے شدند و گمان مے بردند که چون میر محمد جعفر خان مرد معمر دنیا دیده و عمرها در خدمت مهابت جنگ گذرانیده تا کجا شمهٔ از اخلاق و اعمال او درین کس نخواهد بود بعد تسلطش بر وسادهٔ حکومت و ملاحظهٔ احوال او خصوص مشاهده اوضاع میرن که اعجوبهٔ روزگار بود حسرت و تاسف بر روزگار عهد سراج الدوله مے کردند و رحمة الله علے نباش الاول که مثل کهنه البته تجدید یافته وظیفه زبان دانا و نادان بود میر محمد جعفر خان که همت او برایگان بخشیے اموال مهابت جنگ هنگام نخشیگرے او در فرقهٔ سپاه شهرت داشت محو و منسے گردیده ببخل و امساک قارون تبدیل و تشهیر یافت مے گویند که شخصے پرسیده بود که نواب صاحب جو دیکه از جناب سامی مشهور و مردم و معروف بود الحال او را چه شد جواب داد که در عهد مهابت جنگ مال بیگانه و آب از دریا بخشیدن بود الحال که مال خود است دل نمے خواهد که لشیزے بعزیزے داده آید خلاصه احوال این ممالک که بگوشش محمد قلی خان ناظم اله آباد برادر زادهٔ صفدر جنگ متواتر رسید هر چند سر بے مغز خالے از شور داشت اما خالے از جرأتے بنود مداخل اله آباد که وجه کمے بود بران قناعت نکرده هوس تسخیر بنگاله و عظیم آباد و اڑیسه در دماغش جا گرفت با شجاع الدوله این راز را در میان نهاد او که از مدتے بدخواه و قاصد آوارگے محمد قلی خان از اله آباد بود باین امر زیاده ترغیب نموده شراکت خود درین عزیمت ظاهر ساخت و گفت شما پیشتر از من دران بلاد داخل گشته هیچ غبار فساد شوید متعاقب من هم تهیه این کار را درست دیده بشما لاحق مے شوم و بنا برین گذاشته آمد که شاهزاده عالے گهر را که ملقب بشاه عالم و به ولیعهدے پدر خود شهرت دارد و از خوف عماد الملک آواره مے گردد بالفعل پیش نجیب الدوله نجیب خان افغان در میران پور گهوڑه است طلب داشته و اد را بریاست برداشته عازم دیار شرقیه باید شد محمد قلی خان عرائض نیاز متضمن استدعاے نهضت و شعرار اده مضمر مکرر بشاهزاده گماشته پیش خود

پیش خود طلبداشت شاهزاده که این روزها را از خدا میخواست مع رفقاے که داشت عازم اله آباد گشت و ظاهرا عرائض راجه سندر سنگه بوالد مرحوم و بخدمت شاهزاده نیز متضمن استدعاے او درین بلا در رفته راجه مذکور را هم خیال آراستن فوج و اسباب حرب عظیمه در سر جا گرفته بود و میخواست که اگر چنین کسے باراده تسخیر این مملکت برخیزد رفاقت و اعانت او نموده انتقام سراج الدوله از میر جعفر خان بگیرد زیرا که عجب خصوصیتی با مهابت جنگ و نهایت حسن ارادت با او داشت و پهلوان سنگه را هم درین کار با خود متفق کرده بود و فی الحقیقت که عجب شجاعت و غیرت و شعور و پاس حقوق و دیگر صفات حمیده داشت اگر اجل امان میداد کار را امتحانات میکرد و لیکن آنچه مقدر بود بظهور مے رسید اما عمرش وفا نکرد و بهانه گردیدن در ملک خود و دیدن راجه رام نراین از قلعه بکارے بر آمده معسکر ساخت و به تعبیه سپاه مے پرداخت ناگاه روز بسنت پنچمے که از ایام معروفه هنود است آمد و شیخ غلام غوث جماعهٔ دار ملازم قدیم سر کارش که پسر شیخ عاصم قدوائے لکهنوے مشهور از بطن کنچنے بود و سندر سنگه او را بسیار دوست میداشت و از و بارها کارهاے عمده و جرأتها در حروب بظهور رسیده بود آمده درخواست هزار روپیه کرد و اکثر همین قسم مے شد که آنچه مے خواست بناز فرزندانه همان وقت میگرفت روزے چند قبل ازین بنا بر همین سماجت ها سندر سنگه در مجلس خود بر زبان آورد که غلام غوث شجاعت و خوبیها از طرف پدر بسیار دارد اما این سماجت از طرف مادر در طبع او نهایت بد واقع شده و غلام غوث این سخن از مردم شنیده چون مار بر خود پیچیده گفته بود که مرگ این برهمن بدست من است اتفاقاً درین روز بسنت چون اجل هر دو رسیده بود مبالغه را از حد بدر برد سندر سنگه گفت غلام غوث این سماجتها خوب نیست مرا مهلت بده خواهم داد گفت نه امروز زر گرفته ترا برخاستن خواهم داد سندر سنگه خواست که برخاسته از دست او رهائے یابد غلام غوث دامن سندر سنگه را کشیده گفت بنشین و زر داده برد سندر سنگه گفت که دماغ را پریشان کردے عجب دیوانه این سخن گفتن بود که او در یک ضربت کار سندر سنگه تمام نمود و بے سنگه کهترے که مصاحبش بود و دیده خود را با و رسانید او را هم کشت و زخمے به بنیاد سنگه که برادر زاده و متبناے سندر سنگه بود زده بدر رفت و بر اسپ کسے سوار شده راه دریاچه پیش گرفت صبور سنگه نام برهمنے از رفقاے سندر سنگه بفاصله سه چار کروه با و رسیده طعنه زد که چه گریزان میروے شیر مردے نیست برگشت و از اسپ فرود آمده با صبور مذکور مقابله نمود شمشیر غلام غوث بشکست و دیده با برهمن مذکور بکشتی در آویخت و او را بر زمین زد و مردم وه که اجتماع نموده از عقب مے آمدند صبور آنها را بانگ زد که تماشا چه مے کنید قاتل مهاراج را بکشید آنها بر سرش ریخته از چوب و کلنک و کارد و شمشیر کارش تمام کردند و سندر سنگه آن هوس را در دل با خود برد القصه همراهیان شاهزاده که صاحب نام و نشان بوده اند همین چند کسند که نام آنها مفصل مے شود اول والد فقیر که مخاطب به نخشے الملک نصیر الدوله سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ بود دوم مدار الدوله خطابهای دیگر او این وقت در ذکر فقیر بنود سوم فضل الله خان ممتاز الدوله همشیرهٔ اعتقاد خان کشمیرے فرخ سیرے چهارم نوبت خان پنجم منیر الدوله رضا قلی خان بهادر نادر جنگ ششم بهادر علیخان مخلی خواجه سرا ناظران این اوراق گمان نکنند که راقم نام والد خود را در صدر جمیع اسماے بنا بر پاس پدرے و پسرے جسته داده فی الحقیقة آنست که در هنگام عجز و اضطرار و بر آمدن شاهزادم از شاه جهان آباد کسے را از نام آوران مجال آن بنود که رفاقت و اعانت شاهزاده از خوف عماد الملک وزیر تواند نمود پادشاه عالمگیر ثانے در غیبت عماد الملک که بطرف احمد بنگش و دیگر افاغنه باراده خصومت با شجاع الدوله و دیگر شوره ها که میدانست بر آمده بود و در احوال سلاطین و عظماے شاه جهان آباد و لاهور و اکبر آباد و اوده و سوانح صوبه هاے دکن انشاء الله تعالے چنانچه موعود است در دفتر سوم مفصلاً رقم زدهٔ کلک وقائع نگار

خواهد شد والد بنده را بوساطت زینت محل زوجه خود که مادر عالی گهر بود بر دروازه او طلبداشته دست شاهزاده بدست او سپرد و سفارشها نموده عهد و پیمان گرفت والد مغفور براے شاهزاده جهد موفور نموده کمر همت در اعانت او محکم بست و کمر عزیمت او را مستحکم گردانید چنانچه مجملے ازان در وقائع احوال عالی گهر انچه متعلق بحرب و اسفار او و درین دیار است درین دفتر و انچه تعلق به شاهجهان آباد و اطراف و جوانب آن دارد انشاء الله وحده العزیز در دفتر سوم ارقام خواهد یافت ملخص آنکه شاه عالم در هر وقت و هر جا والد مرحوم را مخلص و دولتخواه دانسته از صلاح و صواب دید او بقدر طاقت و لیاقت خود بیرون نمی شد و با وجود بی جوهری که شاهزاده داشت در اعزاز و اکرام آن والا مقام و پاس خاطرش حاضر و غائب و رعین حیات و بعد ممات کوشید مراعات اولاد و اخوان هم بقدر سعے و ارادت آنها و در خور همت و عادت خود راضے بتقصیر نبود و الحال هم اگر نام منتسبان والد مرحوم بشنود چه عجب که مقصر نماند منیر الدوله که پیشتر ملازم انتظام الدوله پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان و داروغه فراشخانه اش بود بوساطت والد مرحوم بحضور بادشاه رسیده مورد عواطف گردید و همیشه مادام الحیات آن مبرور منیر الدوله حقوق نیکوئیهاے والد را ملحوظ داشته در نهایت آداب و فروتنے سلوک مے نمود و بعد رحلت آن مرحوم هم با این فقیر و دیگر برادران تواضعے که زیاده از مرتبه سن و سال و جاه و احوال ما او بود مسلوک میداشت اللهم اغفر لهما وارحمهما القصه شاهزاده از قصبهٔ مذکوره که اقامت داشت بعد وقوف و اطلاع بر ارادهٔ محمد قلی خان از سادات شکسته بال بارهه کثیرے را همراه خود گرفت و والد مبرور را مع منیر الدوله مغفور در انجا گذاشت تا بعضے اسباب و لوازم ضرورے مهیا کرده از مردم کارے که عبارت از سپاهیان است هر قدر بهم رسد نموده بعروج بمعارج اقبال امید وار و ستمال ساخته متعاقب همراه خود آرند و شاه عالم مع همراهیان از میران پور کوچیده بجد و شجاع الدوله رسید شجاع الدوله مراسم استقبال تبقدیم رسانیده شاهزاده را دریافت و از زر و اسباب انچه مناسب دانست پیشکش نموده بحیله و تزویر باراده اعانتے که با محمد قلے خان موعود بود و اصلے نداشت دلبر ساخته مرخص نمود چون به اله آباد رسید محمد قلے خان باستقبال شاه عالم شتافته و سعادت تقبیل قوائم سریر سلطنت دریافته بجائیکه منزلش قرار داده بود فرود آورد و چند روز باهم بمشاوره گذرانیده ارادهٔ که پیش نهاد خاطرش گشته بود ظاهر ساخت همراهیان شاهزاده همگی خصوصاً مدار الدوله که طرز سازش با هر کس و سلیقه اخذ و جر از کس و ناکس خوب یاد گرفته بود توسل بمحمد قلیخان بهم رسانیده بسر آمد دیگر رفقاے پادشاه زاده درین خصوص گردید و میان جے گرے پیش گرفته سررشته وساطت جواب و سوال فیما بین شاه عالم و محمد قلے خان بهم رسانید چون شجاع الدوله را دغائے با محمد قلی خان مضمر و فرصت را منتظر بود درین وقت آمده با محمد قلی خان گفت که متعاقب من هم میرسم اما چنانچه شما خوب میدانید غیر از قلعه چناره جائے که ناموس را دران مکان گذاشته از دشمنان خود که عماد الملک و احمد بنگش و جمیع افاغنه اند اطمینان بهم رسانیم و بخاطر جمع در تسخیر ممالک شرقیه پردازیم درنظر نیست و چناره عمارتے لائق که محل اقامت بیگمات باشد ندارد و آب و هوایش هم بنا بر اتصال جبال چندان خوش نیست اگر بمیرزا نجف خان روبرو پروانگے و رقعه بدستخط و مهر خود بطور دست آویز نوشته بمن سپارید که بعد کارسازے متعلقان خود را با منتسبان شما چون ناموس و آبرو واحد است یکجا گذاشته خود بخاطر جمع با عانت شما پردازیم مناسب و مقرون بصلاح خواهد بود محمد قلے خان از سفاهت خود و مشیت ازلے پے بخدع او نبرده رقعه بمهر و دستخط خود بنام میرزا نجف خان قلعه دار و جمیع عمله نوشته بدست شجاع الدوله سپرد و در وهم بمیرزا نجف خان وغیره بمزید تاکید پروانگی داد که چون با نواب صاحب هیچگونه جدائے نیست برادر و بنے عم هد یگریم ایشان در حاضر و غائب مالک و وارث من اند هرچه

بفرمایند بعمل خواهید آورد و درین وقت این قسم اختلاط را از جملهٔ تدابیر تالیف و ترغیب او با عانت خود شمرده دست آویز نحویکه خواست نوشته داد شجاع الدوله بجای خود برگشت و محمد قلی خان اسباب این سفر انچه بالقوه او بود مهیا داشت مگر دو ضرب توپ کلان که برنجے و در قلعه شکنی مثل آنها کمیاب بود از قلعه اله آباد فرود آورده و تخت سواریش آراسته علاوه توپهای دیگر همراه گرفت و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری بساعت مختار از قلعه برآمده داخل خیام و معسکر گردید و باتفاق شاهزاده و رفقایش روانه گشت این خبر منتشر گشته متواتر براجه رام نراین رسید او بنا بر ضابطهٔ بمستر امیت صاحب کوٹهی عظیم آباد ظاهر نموده با ولیای نعمت خود علی التواتر نگاشت چون میر محمد جعفر خان و میرن درچنین امور بی رفاقت و اعانت افواج انگلیشیه نمی توانستند که از جای خود بجنبند بکرنل کلیف بهادر ثابت جنگ اطلاع داده مکلف نهضت و همراهی او شدند اگرچه از شدت حزم و احتیاط اسباب حروب و اسفار جماعهٔ مذکوره همیشه مهیا و موجود بوده عند الوقت حاجت تیاری ندارد اما بار بردار و دیگر مایحتاج چنین اسفار البته چند روزے باید تا سرانجام یابد و افواج هندوستانی خود همیشه می باید بر وقت در تیاری اسباب کوشد خاصه فوج بنگاله را غیر از رفقاے جدید میرن کار بجائے رسیده بود که از جاے خود جنبیدن و از دست قرض خواهان رہائے یافتن متعسر بل متعذر بود بارے بضرورت سعے موفور و اهتمام بکار رفت تا صورت تیارے گرفت و محمد قلی خان مع شاهزاده عالے گهر بر کرم ناسه که دریاچه معروف و سرحد صوبه عظیم آباد است رسید ❊

ذکر آمدن شاهزاده مع محمد قلے خان در حدود صوبه عظیم آباد و سوانحیکه درین ضمن روے داد

چون شاهزاده مع محمد قلیخان از بنارس پیشتر آمد راجه رام نراین را مذبذب دید و دید که افواج انگلیشیه و از اولیای نعمادکسی تا حال از مرشد آباد نجنبیده و انها چون بلاے ناگهان بر سرش رسیدند و بنا بر نام سلطنت و فوج صفدر جنگے که شهرت عظمت و شوکت داشت رعب و هراس بے قیاس بر مزاج او استیلا یافته ساعتے براے برآمدن خود باراده جنگ مقرر و مشهور گردانیده در فتح باغ متصل بتالاب وارث خان داخل خیمه گردید و لشکرگاهش قرار داد ما فے الضمیرش آنکه اگر افواج بنگاله زود تر رسید بیرون برآمدن خود را سرمایهٔ اظهار استعداد به نیت جانفشانے نموده بآنها ملحق شود و اگر میر جعفر خان مغلوب هراس گشته اراده مدافعه با شاهزاده نه نمود و انگلیش هم ازین کار بنا بر مصلحتے پهلو تہی کرده استنکاف نمود با شاهزاده و محمد قلی خان در ساز و و به آمدن خود بنا بر استقبال آنها داند نماید چند روزے دران مکان جویاے اخبار طرفین و بین بین اراده ذو جهتین نشست چون متحقق شد که میرن و افواج انگلیشیه از مرشد آباد هنوز بر نیامده و محمد قلی خان مع شاهزاده دریاچه کرم ناسه که پایاب است عبور نمود در ساختن با انها اصوب شمرده با مستر امیت گفت که اے آلان کسے خبر مرا نگرفت واحدے بمدد من نرسید و مرا تنها یاراے جنگ با شاهزاده و محمد قلی خان و افواج ایشان نیست بنده را چه کار ما مور بفرمایید و خود چه منظور دارید مستر امیت گفت که اگر فوج ما رسید بجاے خود یم و الا چند منزل بطرف مشرق رفته مے نشینیم تا هرچه حکم کونسل رسد و صلاح وقت اقتضا کند همان قسم بعمل آریم و شما را هم لائق آنکه بلطائف الحیل بگذرانید اگر کمکے و مددے یافتید بهتر و الا انچه دران زمان درباره خود بهتر شناسید بعمل آرید رام نراین جواب را بکام خود یافته سازش با طرفین آغاز نهاد میرن و کرنل ثابت جنگ را از تهیه خود که قاصد جنگم اما به تنهائے از عهدهٔ جنگ آنها برآمدن مقدور ندارم اگر زود رسید یدم راسم فدویت بتقدیم خواهم رسانید نوشته مے فرستاد و بطرف افواج مغربیه مراسلات مناسب ندیده

بوساطت مردم رابطهٔ اخلاص و عقیدت خود را استحکام میداد بنده دران وقت مع برادران و والده و جمیع ناموس در عظیم آباد باکمال تشویش بسر می برد مگر نقی علی خان در محالات جاگیر ازین خوفها بر کران بود سبب وسواس و هراس بنده آنکه چون شهرت رفاقت والد مرحوم بمیر جعفر خان و میرن رسید بنا بر خوش طینتیها که جبلت میرن بود قاصد ایذا و اضرار ما مردم گردیده براجه رام نراین نگاشت که محرک پادشاهزاده و مهیج این فساد سید هدایت علی خان گردیده و پسرانش که درینجا بوده اند پدر خود را باین کار ترغیب نموده اند از احوال و حراست اینها غافل نخواهید بود و مارا مطلق اطلاعی بر ارادهٔ پادشاهزاده و محمد قلی خان نبود و سالها گذشته که با والد مبرور مراسلات هم بعمل نمی آمد چه اوشان بر قرابت مهابت جنگ که والدهٔ ماجدهٔ دام ظلها را بود اعتماد تمام فرموده در شاهجهان آباد ناهل بطور امرا به نگهداشتن نسوان و خریدن دختران کلانوت و قوالان و نکاح بازنی از اقربای لال میان کشمیری اختیار نموده مطلقاً سر و کاری بما نداشتند و در مدت شانزده سال که اکثر حکومتها نموده هزاران سوار و پیاده ملازم داشتند و در هر باب لکوک بمصارف می رسید خبر ما مردم و والده بحبهٔ و دیناری نگرفته بودند و مارا هم رازق العباد از حسن سلوک و صلهٔ ارحامیکه در مهابت جنگ و هر سه برادر زاده هایش بود محتاج خبرگیری آن مبرور نساخته بکام و آرام درکمال عزت و احتشام داشته بود گاهی بعد سالها و ماهها اگر ضرورتی داعی می شد خطی از طرفین بهمدیگر می رسید رام نراین خط آقا و آقازاده خود متضمن حکمی که در بارهٔ ما رسیده بود خواند بنده در جواب گفت که خدا شاهد است که مارا درین امور اصلا دخلی و خواهشی نبود و نه اکنون هست و والد را چه مقدور است که باعتماد آن چنین ارادهٔ عظیم نماید بانی این امر محمد قلی خانست که صاحب فوج و خزانه و ناظم اله آباد و برادر زاده وزیر و بنی عم شجاع الدوله پسر صفدر جنگ است و قطع نظر از امور مذکوره بر عالم ظاهر و عالم السرائر آگاه است که مارا از مدتها با والد راه و رسم مراسلات مسدود و سر رشتهٔ اشاره و استشاره مفقود است و مادرین خصوص گناهی نداریم مع هذا اگر اولیای نعم شما صرفه در قید و بند و ایذا و اضرار ما دارند و صاحب بهبود خود در اطاعت این امر پندارند ما خود مقدور مقاومت با شما هیچ وجه نداشته حاضریم هرچه منظور باشد بعمل آرید رام نراین و مرلیدهر داروغه هرکاره که اعظم ارکان عظیم آباد و رام نراین منقاد او بود باتفاق گفتند که صاحب خاطر خود جمع داشته بآرام باشند بنده باز گفت که این وقت چنین می فرمایند اگر میرن در رسد و قاصد ایذای ما گردد دران وقت حمایت ما از شما نمیتواند شد گفت صاحب ازین ممر مطمئن خاطر باشند اگر حمایت توانیم نمود خواهیم کرد و اگر نتوانیم شما را بسلامت بر آورده خواهیم داد بنده شکر حق شناسی و مروت شان بجا آورده همراه رام نراین بود که خبر ورود شاهزاده مع محمد قلیخان که مخاطب باعتماد الدوله شده بود رسید و والد مرحوم مع منیر الدوله حسب الامر شاهزاده متصل بنارس بلشکر شاهزاده ملحق گردیده و برین خبر هم رام نراین آگهی یافت و خبری تا زمان مذکور از نهضت افواج بنگاله مسموع او نشده و مستر امیت هم با معدودی از اصحاب انگلیشیه که در کوٹھی عظیم آباد بودند بسواری بجره و دیگر کشتیهای خانه و ملاحان ملازم قریب بیست سی کروه بطرف مشرق رفته کوٹھی را بتفویض بعض ملازمان خود از زمرهٔ برق اندازان سپرد که به تلنگه شهرت یافته اند نموده سپارش حفاظتش به رام نراین فرمود چون این حالات مشاهد راجه رام نراین گشت قاصد مصالحه و ملاقات با محمد قلی خان و شاهزاده گردید و صلاح و فلاح خود بر عکس رای راجه مرلیدهر منحصر درین دید لیکن مرلیدهر راضی بمصالحه و اطاعت شاهزاده نبود و طرف افواج مشرقی را بنا بر اتفاق فوج انگلیشیه راجح می شمرد و فی الحقیقه چنین بود اما رام نراین بدبدبهٔ نام شاهی و عدم آگاهی بر کیفیت رؤسای لشکر ترسید و بعد ملاقات ندامت کشید چنانچه

ذکرش آینده مخفی نماند که مرلیدهر با وجود بی سوادی عجب بر بن فطن و در متانت رای و حسن تدبیر بی نظیر در حساب و سر انجام معاملات مالی و ملکی آشنا و نهایت دلیر بود اما خباثت بر مزاج او غالب و مرجعیت عالمی را طالب و در اندوختن زر و مال و زر دوبال حرص وافری داشت القصه چون ارادهٔ او تصمیم یافت فقیر را در خلوت طلبید و تکلیف رفتن بلشکر شاهزاده و افتتاح راه سؤال و جواب و مهربان ساختن شاهزاده بحال خود بوساطت والد مرحوم نمود و شاید دیگری را نزد محمد قلی خان فرستاده باشد اما بنده آگهی ندارد و تاکید نمود که راجه مرلیدهر واحدی برین سر اطلاع نیابد قدم بندگیهای خود را با والد و حقوق نیکوئی و اخلاص که تجدید با بنده نموده بودند کور ساخته التماس سعی موفور در انجاح مرام خود نمود درین کار بود که مصطفی قلی خان برادر محمد ایرج خان پیدا شد چون از ابتدا با او دون بود که در آمدنش کسی تعرض و توقیف ننماید و درین جز زمان بدزوال دولت سراج الدوله هم از خلق بسیار یکه بنا بر لازمهٔ مکاری داشت همان قسم سلوک می نمود بنا برین کسی مزاحمتش نکرد و خان مذکور آمده راجه را با فقیر مشغول سرگوشیها دیده فهمید که درچه کارند و راجه هم اخفا از و موجب رنجش و کشف راز خود دانسته او را هم شریک ساخت بلکه او را مخاطب ساخته گفت که زیاده برین جمیع مدارج را شما بخان صاحب بفهمانید و بنده را مرخص ساخته گفت ازین راه که خیمهٔ مرلیدهر از همه پیشتر است نخواهید رفت از راه باقی پور بدر روید و مصطفی قلی خان همراه بنده تا خیمهٔ فقیر آمده کاروانهای خود در موشنک و دانی و آشفته کردن فوج بنگاله و فریقین مردم برفاقت شاهزاده متوقع اظهار در حضور شاهزاده پیش بنده ظاهر نمود سا جهتا درین باب بکار برد و راجه رام نراین قلیل وجهی برای خرج فقیر مصحوب یکی از معتمدان خود فرستاد و بنده رقعه بسید علی خان و غالب علی خان برادران خود نوشته بوالده و اینها اطلاع داد هر دو برادر نیز قاصد تقبیل قدم پدر گشته خود را نزد بنده رسانیدند و بنده مع آنها از راستهٔ باقی پور بر آمده راهی شده در راه علی الاتصال هرکاره ها در تردد و دوان و خبر ورود شاهزاده و محمد قلی خان می گفتند چون بنده بار دل رسیده دید که مدار الدوله از طرف شاهزاده و میرزا محمد علی موسوی از طرف محمد قلی خان بر فیلها سوار با صد سوار برای سفارت و رسالت نزد رام نراین میروند متحیر شدم که با وجود محرمیت والد باین دیار و مرجعیت خلق اینجا آنجناب دیگران چرا در کار اند از اینها کسی پرسید که این مردم کیانند و از کدام طرف اند همراهیان من نام فقیر و برادران با اظهار بنوت و ابوت ظاهر نمودند مدار الدوله سلام گفته فرستاد و استفسار خبر خیریت نمود جواب گفته شد چون پیشتر رفته در شمشیر نگر رسیدیم شنیدیم که نقی علی خان هم حسب الطلب بخدمت والد رسیده ملول شدم که این عزیز چرا خود را نزد ناظم بنگاله بدنام ساخت ساعتی از روز باقی مانده قاصد لشکر شاهزاده که در میدان طرف مشرق داؤد نگر بود شدیم و ساعتی از شب گذشته بقدمبوسی والد مرحوم مشرف و مشعوف گردیدیم هرگونه سخنها مذکور و از طرفین استکشاف و استفسار اکثر امور گردیده معلوم شد که والد مغفور بنا بر ترفعی که در نفس دارد بطور مدار الدوله و منیر الدوله وغیره با محمد قلی خان بتذلل و استکانت پیش نه آمده از مدار المهام مذکور اجنبیت دارد و شاهزاده مع لشکر و عملهٔ خود در قبضهٔ اقتدار و اختیار محمد قلی خان است و چگونه نباشد که تمام این بنا ساخته و پرداختهٔ اوست و شاهزاده در جمیع امور خاصه وجوه معاش و اعانت و نصرت محتاج او و بنده را این احوال دور از صلاح و قانون بنیاد از لحوظ گشته با والد التماس نمودم که چون احوال چنین است قبله گاه را در تشریف آوردن غیر از آشفتگی اوضاع ما مردم و برهمی وجوه معاش و از دست رفتن محالات جاگیر که بچندین سعی و محنت بعد مدتی بدست آمده فائده چه بود هرگاه آنجناب مستنکف و زمام اختیار بدست سفلگان ناکرده کار باشد معلوم ست که عقدهٔ نخواهد کشود و کاری از پیش

نخواهد رفت جواب آشفته بنابر سوء ادبے که از بنده در التماس بعمل آمد فرمود اما در حقیقت متنبه و متأثر شد اما فرصت از دست
رفته وقت آن نبود که الحال تدارکش باید پرداخت و محمد قلی خان را تابع نصح و ارشاد و رائے او را منقاد و مشوارهٔ خود توان
ساخت طرفه تر آنکه چون شاهزاده نهایت سبکسر و حرکات او اکثر خالے از غرابتے نبود هر حرکتے که ازو مخالف مزاج
محمد قلی خان سرے زد حرکت مرقوم را خان مذکور باشعار کسانیکه متوسل با و نبودند مثل والد مرحوم و اتباع او گمان مے کرد
بعد یک روز والد مغفور مع منیر الدوله و فقیر بدیدن محمد قلی خان رفت او کنایهٔ سخنان شکوه در میان آورد ازین طرف هم بقدر
خواسے که نیز مصرح نبود در رفع غبارے میسر آمد اما مردے که در جواب و سوال رام نراین معین بودند دران وقت تغیر آنها
متعذر و مناسب هم نبود ازان جمله میرزا اسحق کشمیرے مخاطب بامیر قلی خان که واسطهٔ جواب و سوال و تردد ش بیشتر بود
دخل بسیار در مزاج محمد قلی خان و غرور وافر بر شعور خود داشت برسے دران کار از سفاهت او و اعتماد سے که محمد قلی خان
از قلت تجربه و نادانے خود باقوال او مے کرد افتاده محنت و جان و مال محمد قلی خان همه بر باد رفت **بیت** همنشین
تو از تو به باید * تا ترا عقل و دین بیفزاید * تفصیل این اجمال آنکه راجه رام نراین بدبدبهٔ افواج مغلیه و آوازهٔ نام شاهزاده
ترسیده از باغے که دران عسکر داشت برگشته خود را در حصار شهر عظیم آباد کشید و باستحکام بروج و بارهٔ آن پرداخت
و هر طرف از سرداران کسے را که مناسب دانست بمحافظت آن طرف تعین نمود بعد این تهیه و استعداد مدار الدوله و میرزا
محمد علی موسوے و میرزا اسحق باتفاق رسیده بدروازهٔ شهر در میدانے دور از آبادے منزل گزیدند و استیذان
آمدن خود و در حضورش نموده بعد اذن با معدودے از پیادگان و سه چهار سوار مصاحبت شعار داخل حصار گردیده
ملاقات نمودند رسوم متعارفه بعمل آمده گفتگوے مطلب شروع گردید و فرستادگان فوائد رجوع و توسل باشاهزاده
و محمد قلی خان باظهار عظم و شان آنها خاطر نشان نموده رام نراین را که از سابق مغلوب الهراس بود نوید عدم
تعرض با جان و مال و جاه داشتن او بصوبه دارئیش راضی برفتن حضور کردند او درخواست عهد و میثاق و طلب
دستخطے بمهر سران لشکر محمد قلی خان متضمن ضمان امور مذکور نمود فرستادگان برگشته عهود و مواثیق حسب الاستدعاے
او گرفته کاغذے هم بمهر سرداران لشکر و دستخط محمد قلی خان بر وفق خواهش او نویسانیده بردند چون اذراد لجمعی
حاصل شد و هنوز خبرے از حرکت افواج مشرقے باو نرسید داعیهٔ ملازمت محمد قلی خان و استلام آستان
سلطنت بوساطت شان نموده بباعثیکه مختار مهماتش بود همراه مدار الدوله و دیگر سرداران لشکر محمد قلی خان که براے
آوردن او حسب الطلب رفته بودند در نواح پهلوارے بخانهٔ محمد قلی خان آمد و شاهزاده حسب الاشعار خان مرقوم
خیمه و خرگاه بفروش و اسبابے که میسر بود آراسته و امرا و ارکان خود را نیز خود خواسته بتجمل و احتشام بر تخت جلوس
فرموده منتظر آمدنش نشست بنده قبل از ورود او بیک روز با والد معروض داشت که راجه رام نراین بنهایت عیار و کس
است و بنابر اشتباه بمجرد استماع نام شاهزاده و عظمت خاندان صفدر جنگ ارادهٔ آمدن نمود و بعد ملاحظهٔ احوال
این جا بر آمدن خود ندامت کشیده اگر به خانه خود برگشتن یافت باز نخواهد آمد و الحال آمدنش از تائیدات الٰهے شمرده
هرگاه بر سد از قابوے خود بدر رفتن نباید داد چون دست شان بجاے نمے رسید بر آشفته گفتند که از خاندان تیموریه
الے الآن با کسے دغاے بعمل نیامده گفتم بنده هم دلالت بدغاے کنم عهود یکه نموده اند ازان تجاوز نکرده رام نراین
را همراه خود گرفته داخل حصار باید شد که درین صورت او ناچار رفیق و شریک شما است و افواج مشرقے

بعد اطلاع برین ماجرا فهمیده قدم پیشتر خواهد گذاشت گفتند اختیار با محمد قلی خان است گفتم با و باید گفت گفتند چون او از من
نے پرسد مرا چه غرض است که باو چیزے بگویم بنده هم به تنگ آمده عرض نمود که درین صورت عرض و ناموس بر باد و افسوس
بیاد خواهد ماند اگر دخیل درین معاملات نبودند شریک هم نمے بایست شد خفگی با فرمودند خاموش شدم روز دیگر که براے
ملازمتش مقرر بود بنده هم همراه والد ببارگاه سلطانے حاضر و جمیع حالات را ناظر بود تا آنکه خبر ورود رام نراین بخانهٔ محمد قلیخان
و صحبت داشتن ایشان با راجهٔ مذکور در خلوت و ارادهٔ آمدن خان مرقوم در حضور و آوردن راجه در خدمت شاهزاده همراه خود
رسید بنده بیتاب گشته بمنیر الدوله و دیگران هم صلاح مذکور گفت هر یکے عذر مجبورے خود ظاهر نمود تا آنکه محمد قلی خان رام نراین
را بیرون دولت خانه بلکه در راه گذاشته خود پیشتر آمد و کورنش نموده بطرف دست چپ بضابطهٔ وزارت مع بیرم خان و
مدار الدوله و یحیے خان پسر زکریا خان و دیگر همراهیان خود ایستاد و والد مرحوم بضابطه بخشیگرے مع منیر الدوله و بنده
و دیگر برادران و امراے رفقاے شاهزاده بطرف دست راست استاده بود و محمد قلی خان بمجرد قیام شروع بذکر
راجه مذکور و ستایش او نموده گفت هندوے هوشیار مسلسل گوئے است فارسے را درستے گوید و دانائے
از فحواے کلام او هویداست من دیوانے خود و نیابت اله آباد هم باو دادم سخنان بنده نمے دانم بچه صورت شاید بگوش
شاهزاده رسیده یا خالے الذهن گفت که اینقدر اعتماد از و بیک ملاقات شما را چه قسم بهم رسیده مدار الدوله شروع
بگواهے خوبے و وفا و حسن اخلاص و رسوخ عقیدت او نمود میرزا اسحق از میان جسته جمیع خوبیهاے مذکوره را مع
انقیاد و فرمان بردارے او متعهد گشت و ذمهٔ خود نمود اینها خود بمقتضاے طمع دو سه هزار روپیه نقد و جنس و بنابر استماع
کلمات بے فروغ که از عیارے و مکارے بر زبانش گذشته و از راجه مذکور شنیده بودند مبالغه هاے نمودند اما
محمد قلی خان و شاهزاده و دیگر دولت خواهان خانهٔ شان را چه بلا زده بود که کسے بکشمیرے مذکور نمے گفت که اگر بعد رفتن
در حصار او اطاعت نکند چنانچه همین کار کرد تو که فرمان بردارے او را تعهدے نمائے چه گونه از عهدهٔ آن برمے آئے از
آقاے او با آنهمه اسباب و اتفاق شاهزاده خود عقدهٔ نگشود این کشمیرے مفلوک اطاعت او را ندانم چه گونه متعهد گشته بود
بیت جائیکه عقاب پر بریزد * از پشهٔ لاغرے چه خیزد * القصه بعد اندک زمانے رام نراین در حضور رسید و با داب
داد و ضاعے که در تمام عمر خود ندیده بود مبتلاے کورنش و سلام گردیده بالب خشک و سهمگین نزدیک تخت رسید یا و نمائده
که مدار الدوله یا شاهزاده بدست خود اشرفیهاے نذر گرفت و محمد قلی خان شروع باظهار حسن ارادت و عقیدت او نموده
التماس باعطاے خلعت نمود شاهزاده حکم داد رام نراین را برده خلعت پوشانیدند و سرپیچ و جیقهٔ مرصع مع پر کلگی
عقار که مخصوص شاهزادگان بود مرحمت گردید مرلیدهر ازین شراکت سرباز زده همراه بنام احمد خان قریشی و مصطفیٰ قلیخان
از همراهیان او بملازمت رسیده بعنایت خلعت چار پارچه و سه پارچه سرفرازے یافتند اما رام نراین که گاهے اینقدر تعب نکشیده
خود خداوندے مے نمود در سرگردانے بجا آوردن آداب بکرات و مرات که براے هر امرے مے باید افتاد نهایت خسته
و حیران گشت بعد ازان که و سے استاد و حواس او بجا آمد نظر پائین انداخته بملاحظهٔ احوال فلاکت شاهزاده و غرابت
اوضاع امرا و رؤساے لشکر و پریشانے اردوے سلطانے که هنگام ورود دیده بود از آمدن خود ندامت کشید و
بنده از سیماے او دریافت که از آمدن خود پشیمان و در آرزوے بدر رفتن از چنگال ایشان است بعد ساعتے
محمد قلی خان مع رام نراین مرخص گشته بخانهٔ خود رفت و در انجا نمیدانم که چه سوداے خام پخته چنین صید بدام افتاده را

بخاطر جمع رخصت دادند معتمدے کہ دران وقت حاضر بود میگفت کہ رام نراین در خیمہ علیحدہ سکونت داشت اما بنہایت متصل بخیمہ محمد قلی خان میرزا محمد علی موسوے را کہ باتفاق مدار الدولہ برائے آوردن راجۂ مذکور رفتہ بود طلبیدہ محمد قلی خان گفت کہ بہ رام نراین رفتہ بگوئید کہ صوبہ بیا باکہ عبارت از میرزا حسن برادرش باشد مقرر شدہ شمارا دیوانے ہر دو صوبہ مبارک شود و میرزا اسحق راہم ہمین کار باتفاق او مامور نمود ہر دو عذر آوردہ التماس نمودند کہ ہنوز این سخن گفتن مقرون بصلاح نیست برآشفتہ خواصے را فرستادہ راجہ را طلبید چون آمد خود این سخن گفت او از دانائے سر بزیر انداختہ نیز مبارکبادے گفت و بجاے خود برگشت قریب بشام کہ ساعتے از روز باقے بود محمد آفاق کوتوال عظیم آباد را کہ ہمراہش بود نزد محمد قلی خان فرستادہ پیغام داد کہ از صبح چیزے نخوردہ ام الحال مے روم گفت مبارک است بعضیہا ہمان سخن کہ من می گفتم عرضہ داشتند ابا نمود کہ بدعہدیست و وعدہ نچنین بودہ گفتند بدے نباید کرد و داخل قلعہ نشدن خود معہود نیست قبول نکرد و گفت کہ امحال است کہ بدم شمشیر من تواند آمد بیت چو بختش نگون بود در کاف کن ٭ نگردد آنچہ نیکانش گفتند کن ٭ چون راجہ از انجا بر آمد شخصے باو بر یک فیل سوار و باتفاق قاصد عظیم آباد حسب الامر محمد قلی خان گردید چند قدم پیش رفتہ عذر خواست کہ من ہندوم در یکجا با مسلمان آب نمے توانم خورد و مادہ فیل حوضہ دار دیگر طلبیدہ بران سوار گشت و آبے خوردہ بسرعت پرواز طیور وحشے بدر رفت بیت تو گفتے کہ خواہد زشادے پرید ٭ چو طاوس کو رشتہ در پا ندید ٭ بمجرد رسیدن در قلعہ فرمان داد کہ مردم از برج و بارہ قلعہ بیش از پیش خبردار بودہ در استحکام کوشند و محمد قلی خان بے نصیب از امور یکہ گویا پیش پا افتادہ واز اجلے بدیہیات بود غافل گشتہ براے و شجاعت خود مغرور و در لہو و لعب و تماشاے رقص و طرب منہمک و مستغرق بودہ یقین داشت کہ راجہ مذکور نوکریست فرمان پذیر و ہر روز احکام بے سر و بن بصحابت لیساولان و میرزا اسحق مے فرستاد و انتظار خبر نہضت افواج بنگالہ مے کشید تا آنکہ بعد از دو سہ روز تحویل آفتاب ببرج حمل مبین و مردم منتظر را تقریب امتحانے میسر شدے گفتند کہ باید دید براے نذر عید نوروز رام نراین مے آید یا نہ اگر آید یارے بخت و اقبال است و الا آنچہ یقین محمد قلی خان گردیدہ ہمہ وہم و خیال تا آنکہ نوروز رسید و رام نراین اشرفیہاے نذر شاہزادہ و محمد قلی خان مع بیضہ ہاے مرغ کہ نقاشے رنگین و سادہ بود و دیگر انواع حلاوے و لوزینہ و عقاقیر با اوراق طلا و نقرہ گرفتہ فرستاد و خود عذر اشتغال بکار ہاے سرکار خواست و بر اکثر عوام حتے بعض بازاریان باشعور ہم متحقق شد کہ دغا کردہ الحال او نخواہد آمد اما محمد قلی خان ابلہ خفیف العقل را تا ہنوز ہمان اعتماد براو و استبداد براے بے سر و پاے خود کہ بود و بود چون جشن نوروز ہم گذشت و شاہ و وزیر را از لہو و لعب و عیش و طرب خاطر خواہ فرصت میسر گشت قاصد کوچ ازان مقام گشتہ داعیہ ورود بطرف شرقے شہر عظیم آباد نمودند چون راہ منحصر از رستہ بازار شہر است رام نراین پیغام فرستاد کہ فوج سرکار اکثر مغلیہ و مردم اینجا ازان جماعۂ خائف اند مبادا از لچہ ہاے لشکر شاہے ہنگام عبور کسے تعدے نماید و نجباے شہر بنا بر حفظ آبرو جسارتے کنند و باین صورت فتنہ در عین شہر برپا گشتہ ہنگامہ بزرگے حادث شود مناسب آنست کہ عملہ حضور مع داروغہ بیلداران اینجانب کہ آنہا ہم ملازم سرکار اند از طرف جنوب شہر در زمین جلہ کہ خشک افتادہ براے توپخانہ سرکار و ارابہ بار بردار راہے را درست نمایند و خود بدولت مع لشکر از ہمان راہ رونق افزاے باغ جعفر خان شوند محمد قلی خان قبول نمودہ ہمین قسم عمل آوردہ ہنوز انقیاد و اطاعت راجہ مذکور در خاطر مغز درش از لستاخ و ارتسام داشت تا آنکہ چند روز

در باغ جعفر خان و میدان ان طرف ہم گذشت و آمد و رفت سفراء لیساولان بنا بر ابلاغ احکام و طلب کاغذ مداخل و مخارج صوبہ بلکہ گاہی غلطے و شدتے ہم از لیساولان بعمل مے آمد و راجہ در انتظار خبر نہضت لشکر بنگالہ بمدارا و مماشات میگذرانید و درین اثنا خبر کوچ نمودن میرن ولد اکبر میر جعفر خان کہ سپہ سالار و مختار سرکار پدر بود مع افواج انگلیشیہ و کرنل کلیوت ثابت جنگ برام نراین رسید و شدائد تقاضاے محصلان محمد قلی خان ہم ازدیاد پذیرفت حوصلہ مرلیدہر و رام نراین تنگی نمودہ مردم محمد قلی خان را بجبر و عنف از شہر و خانہ خود بدر نمودند ارادہ رام نراین آن بود کہ چندے دیگر ہم بمماشات بگذراند تا فوج انگلیشیہ و میرن در رسد و کار این سپہ سالاران نادان بے دردسر او انجام یابد پیادہ گوسئے رئیس و تعینان فرصت نداد و حوصلۂ مرلیدہر تاب نیاوردہ و نخ بدمظنگی آقا و بدنامے خود در جنگ چند روز دیدند و الا بے شبہہ این ابلہان را لبنخان ملاویز مفتون داشتہ غافل میگذاشتند تا افواج انگلیشیہ رسیدہ گوشمال گستاخی شان میداد ٭

ذکر آشکارا شدن خدعی کہ رام نراین با محمد قلیخان می نمود و محاصرہ نمودن افواج مغربی حصار عظیم آباد را بہ بدسلیقگی و برگشتن سلطان و وزیر خائب و خاسر از سوی تدبیر

بیت ہرچہ دانا کند کند نادان ٭ لیک بعد از خرابے بسیار ٭ مطابق احوال محمد قلی خان ادبار آثار است اول ہرچند ہوشیاران صلاح شایستہ دادند سودے نداد و گفتہ آنہا نشنید و بر عقل ناقص خود اعتماد و استبداد تمام نمودہ کار بجائے رسانید کہ غیر از پشت دست گزیدن چارہ ندید تفصیل این اجمال بر سبیل ایجاز و اختصار آنکہ چون راجہ رام نراین لیساولان و ملازمان محمد قلیخان را بدر کردہ جواب فرستاد کہ صاحب این ہمہ تحکم کرے نمائید چہ فہمیدہ اید من نوکر شما نیستم کہ محاسبہ دہم نوکر ناظم بنگالہ ام شما مہمان بالو و دید یک ملاقاتے و ضیافتے نمودیم حالا براے خود ہر چہ بہتر دانید بکنید خان مذکور دور از شعور از جا در آمدہ ہرزہ درآئے ناہنجار و بلند پروازیہاے بسیار نمود کہ صبح این مرد کہ بر خود غلط را در گوشہ گمان گرفتہ مے آرم و بپاے شاہزادہ گفتہ فرستاد کہ فردا جنگ است فوج سرکار ہم ہمراہ فدوے بنابر تنبیہ این محیل مکار متعین شود شاہزادہ والد فقیر و جمیع رفقاے خود را اطلاع احوال و حکم باعانت و رفاقت محمد قلی خان نمودہ فرمان داد کہ فردا اول صبح ہمہ کس ہمراہ او سوار شدہ تابع راے و فرمانش باشند یحیے خان خلف زکریا خان کہ خواہرزادہ و داماد قمر الدین خان وزیر بود مجبور و استماع حکم و خبر باظہار جلادت جہالت و سفاہت خود ظاہر نمودہ از اول شام مع ہمراہیان یراق بستہ و از خیام خود برآمدہ متصل بباغ حیدر نواز خان مرحوم کہ والد در انجا فرود آمدہ بود بزعم خود مورچال قائم نمود و نفہمید کہ حرج بے موقع کشیدن و جائیکہ خیمہ گاہ مردم و از قلعہ بنہایت بعید است تمام شب بسر بردن فائدہ غیر از اظہار حماقت چہ داشتہ باشد القصہ چون صبح صادق دمید حسب الحکم رؤسا و لشکر مہیا گشتہ نوکران شاہے بدربار شاہزادہ و ہمراہیان محمد قلی خان بر در دولت سراے او حاضر آمدند بندہ ہم برفاقت والد بعد بار شاہزادہ رفت و ہر کس مرخص بجنگ گشتہ از مخیم خویش در میدان شتافت میر حسین خان خواہرزادہ ذو الفقار جنگ از رفقاے محمد قلی خان کہ بزعم خود سپہ سالار سرکار آقاے خویش و از جملہ بہادران بود با جمعیت خود رفتہ در باغ راجہ رام نراین محاذے کھرکے رانے اقامت گزید و مورچال خود مقرر ساخت و ہمین قسم ہر یکے مقابل حصار عظیم آباد در جائے مناسب رحل اقامت انداخت والد مرحوم مع رفقاے قدیم و جدید خود مقابل برج طرف نخاس در میدان استاد از ہمراہیان شاہزادہ اکثرے کہ توسل و اخلاص در خدمتش داشتند برفاقت آن جناب علم جلادت برافراشتند درین عرصہ عبد الوہاب خان

مرحوم که عم کهتر فقیر و همسن و سال و نهایت شفیق بر احوال این عبد اقل بود از بهاگلپور با وجود ممانعت پسران علی قلی خان که در رفاقت
شان بسر می برد بآرزوی ملاقات برادر بزرگ خود بمجرد اصغای خبر ورودش با شاهزاده مع عیال و اطفال و اسباب
اندوخته چند ساله همانوقت که والد سوار و عازم میدان بود رسیده ادراک سعادت قدمبوس نمود و گفت که متعلقان همه را همراه
آورده در باغ لون گولا که مقبره والد مرحوم است فرود آورده ام الحال که معرکه جنگ گرم گشته اندیشه است که آشوبی بیرون حصار
روی دهد بیرقی عنایت کنند تا مردم لشکر بیرق سرکار شناخته تعرضی نمایند حسب التماس او بعمل آمد اما بنده را اطمینان نبود
گفتم بهتر آنکه همه را همین جا آورده نگهدارند عذر خیمه علیحده و وجوه دیگر نموده سخنم را نشنید و علم دار را مع بیرق والد همراه برده در انجا
که عیال و اطفال را مع اسباب گذاشته بود نشانید و بنا بر رفاقت برادر و این عبد اقل برگشته شریک ما مردم گردید
بعد اندک زمانی گله توپ از طرف حصار بطرف ما که مردم بسیاری ازدحام داشتند سر دادند و رام نراین شروع
بجنگ نمود و از هر طرف قلعه که محاذیش افواج مخالف بود گله اندازی شروع گشته علی الاتصال گله توپ می بارید و از
بالای سر ما میگذشت و بطرف باغ رام نراین که متصل بدیوار حصار قلعهٔ عظیم آباد بسمت کهرکی رلنی و میر محمد حسین خان
در انجا نشسته راه یورش می جست التهاب نیران جنگ و توپ اندازی با تفنگ زیاده تر از طرف ما بود تا آنکه محمد قلی خان
هم بر فیل خود سوار با جماعهٔ بسیار نزدیک ما رسیده بایستاد و مرلیدهر که بر برج نخاس جای داشت و اهتمام آن طرف باو
متعلق بود کثرت ازدحام و اسباب جاه و احتشام دیده گمان برد که مقابل برج محمد قلی خان یا شخص دیگر از اعظم ارکان خواهد بود
بتوپ انداز تحریض نموده تاکید کرد که باید گله در مجمع بلکه سردار فیل نشین را بزنی او هم بمقدور خود سعی درین کار داشت و گله ها
متواتر رسیده اکثری ازان گله ها اطراف و جوانب فیل محمد قلی خان و بالای سر مردمان فراهم آمده آنجا میگذشت
چنانچه یکبار گله توپ مذکور باز بالای سر فقیر باندک ارتفاع گذشته نزدیک بمن بر زمین خورد بنده ازین جرأت بی موقع
ناخوش گشته بوالد که برپا کی برابر فیل محمد قلی خان باندک فاصله استاده بود التماس نمود که قبله من از نیکه هدف گله های توپ
درینجا استاده ایم کدام فائده متصور است فرمود که میدانی چاره بدست من نیست گفتم بسالار لشکر باید گفت که اگر منظور یورش
بفائده باشد قلعه رو برو و خود بدولت سوار اند درنگ چیست بر قلعه بریزند آنچه مقدر است خواهد شد عبث بدم توپ
استاده در معرض هلاکت بودن چه ضرور اگر یک گله بعماری برسد جنگ تمام و کل لشکر بی انتظام می شود و اگر بضابطهٔ
عقل که درین لشکر اثری ازان پیدا نیست جنگیدن منظور باشد چنین قلعه ها محاصره نمی باید صوبه داری با سه چهار هزار
سوار و ده دوازده هزار پیاده برق انداز مع چندین ضرب جزائر و توپهای کلان با اسباب حرب مستعد محاربه است
و جمیع نجبای شهر بنا بر حفظ ناموس و آبروی خود علاوه در رفاقت او کمر بسته باعانت حاضر اند بعد دخول در قلعه احتمال
جنگ عظیم است و ازین طرف که افواج محاصره دارد شکست بروج و دیوار این حصار که همه پختهٔ متین مرتفع کلی دارد از جملهٔ
متعذرات است اول صلاحیکه مناسب بود مسموع نیفتاد حالا که کار بجنگ کشید تدبیر جنگ هم چنین است که سرداران
لشکر اختیار نموده از هر طرف ارادهٔ احاطهٔ حصار دارند بلکه باید این مردم را از همه جانب محمد قلی خان طلبداشته بهیئت
مجموعی از راه متعارف بیرون شهر که رسته بازار و کثرت عمارتها بمنزلهٔ سلامت کوچه است در شهر در آیند و با رام مع جمیع
فوج همراهی در حفظ الهی متصل بقلعه پادشاهی در حویلی مرید خان بر لب دریا رسیده سواران و سرداران لشکر را پیاده
سازند و یکجا مستعد یورش باشند و توپهای بزرگ را مقابل دیوار پختهٔ قلعه که کار گل و خشت و ساخته دو صد سال بلکه زیاده

خواهد بود و طلق پخته و استحکام ندارد و نهایت بوسیده و از جا ها خشتهایش ریخته دیوار مرتفع خشتی کهنه الیست برابر بچینند و حکم بزدن
گله ها فرمایند اغلب که در چند ساعت و عرصه یکروز بلکه کمتر ازان تمام دیوار مسمار و با زمین هموار گشته راه وسیعی برای یورش بهم خواهد رسید
آنزمان برق اندازان را پیش رو گذاشته با دلاوران بهادر یورش فرمایند تا انشاالله تعالی صورت فتحی رو نماید والد
تا صدای این اظهار شده بود که ناگهان خود بخود محمد قلی خان از جاییکه استاده بود بطرف مغرب پیشتر راند و ما مع والد نیز برفاقت او
پیشتر رفتیم باری محاذات برج نخاس بر طرف گردید محمد قلی خان دران مکان استاد و کسی را فرستاده والد را پیش خود
طلبداشت چون رسیدند فیل را نشانیده همراه خود بر عماری سوار ساخت بعد آمدن والد مرحوم بنده را نزد خود طلبید پیشتر رفته
بمحمد قلی خان سلام کردم والد فرمود که نواب صاحب شما را می خواهند بسفارت پیش رام نراین بفرستند گفتم حاضرم اما
درین وقت که او محصور و مشغول مدافعه و از قلعه غیر از سفیر تیر و تفنگ دیگری نمی آید بنده چگونه اندرون توانم رفت محمد قلیخان
شخصی را روبرو طلبیده فرمود که ایشان از برادران شیخ حمید الدین جماعه دار و رفیق منند شب بتقریب دعوت در خانه شیخ مذکور
اندرون حصار بوده اند این وقت از انجا می آیند رام نراین حضور شیخ حمید الدین میگفت که من ملازمت نموده مستعد رفاقت
و پیش ناظم بنگاله بدنام شدم با وجود این نواب کمر بر استیصال من بسته قلعه را فرو گرفته است بنا برین حمید الدین پیغام فرستاد
که اگر عفو جرائم او شود بنده متعهد می شود که باز او را در حضور بیارد شما را می باید رفت و باید گفت که الحال هم اگر او از در اخلاص
و عقیدت در آید ما بر عهد خود استوار و با او کاری نداشته خواستگار اطاعت و انقیاد ایم گفتم اگر این سخن صحت دارد چرا او کسی را
نفرستاد و ابلاغ این التماس ننمود شخصی که حامل پیغام در روبرو استاده بود گفت پیغام اوست که بشیخ حمید الدین داده و او را
فرستاده تا در حضور عرض نمایم محمد قلی خان گفت خوب از ما چه میرود صدق و کذب این خبر بعد ورود شما در حضور را ظاهر
خواهد شد چون دیدم که از سفاهت امتیاز معقول و غیر معقول نمی کند گفتم چه مضائقه اگر منظور همین است بنده میروم اما نواب صاحب
در جای مناسب نزول فرمایند و مردم از قرب حصار برخاسته در حضور آیند تا راه آمد و شد باز شود و بنده آنجا رفته
مرضی او را دریابد و از پند و اندرز هم آنچه مناسب داند بگوید بعد ازان در حضور آمده آنچه ادراک کرده باشد اظهار نماید
محمد قلی خان گفت تا او جنگ موقوف نکند ازین طرف چگونه می تواند شد گفتم درین امر او بادی نیست چون افواج
حضور قاصد یورش بر حصار شدند او بنا بر ضرورت بمدافعه برخاست ازان طرف اگر اندک اهمالی شود در طرفة العین
مردم بر بروج دوباره صعود نموده کارش را تمام می نمایند چگونه از طرف او توقف در برق اندازی و خصم افگنی
خواهد شد و بدون موقوف شدن تفنگ اندازی بنده چگونه راه می توانم یافت برق اندازان و گله بندوق امتیاز سفیر و دشمن
نمی کنند شخص مذکور گفت همراه من بیایید که من می برم گفتم چه مضائقه من همراه ایشان میروم تا جاییکه ایشان برند بنده
همراه است و مرخص گشته باتفاق روانه شدیم عم مرحوم وهاب علی خان که ذکرش گذشت بنا بر اخلاص و اشفاقیکه داشت
رفیق من شد شیخ مذکور که مدعی بردن من در حصار بحضور محمد قلی خان شده بود در عبور راه محافظت خود از گله بندوق
نموده میرفت و بنده در پی او راه می برید تا آنکه بباغ رام نراین که منزل و مورچال میر حسین خان و مجمع چند هزار کس بود
رسیده توقف نمود چه بیرون بر آمدن از دیوار باغ که نهایت متصل بحصار و در میانه حائلی و ساتری نداشت تا در پناه
آن توان رفت متعذر بود و بنده بعد اندک استراحت شروع بتاکید کرد و شیخ را هر چند متحیر گشته عذر خواهی آغاز نهاد که راهی
بجوئیم بعد ازان برویم گفتم چه مضائقه من خود با شما ام هر جا برید میروم و هر جا باشید هستم آخر ناچار شده الحاح و سماجت

با خدمتگار خود شروع نمود تا رقعه او را نزد حمید الدین رسانند و او رائے نماید ایشان بروند و بنده را هم ببرند خدمتگار این طرف آن طرف گردید و راه ندیده برگشت و عذر خواست شیخ ابله تطبیع او با نام پنجرو پیه نمود خدمتگار ناچار گشته جواب صاف داد که صاحب جان عزیز تر از همه اشیاست هرگاه صاحب نے توانند رفت من چگونه میروم من هم آدمم و همین گوشت و پوست و استخوان که اغنیا دارند غربا نیز دارند از استماع این جواب خاصه حضور من با آن دعوا یکه مے نمود نهایت منفعل گشت و لمحه سر بزیر انداخته گفت پس باید برگشت همان سخن گفتم که من همراه شما ام هر جا میروید میروم بخجالت برخاست چون روبروے محمد قلے خان رسیدیم او پرسید گفتم از ایشان باید پرسید محمد قلے خان دریافته خاموشے گزید و آن عزیز عذرے با ثر مسارے خواسته بگوشهٔ در رفت و بنده تا عصر سے نا تمام جماعهٔ ابلهان را دیده آخر روز بجاے خود برگشت بعد از من بساعتی والد و اکثر سرداران بے فوج بمنازل خود معاودت نمودند مگر افواج محمد قلے خان و جماعهٔ داران ملازم شاهزاده شب حراست قلعه و توپ و اسباب همراهے خود نموده همانجا بسر بردند و لچه هاے بے ایمان هر دو لشکر و گرسنه هاے ناخدا ترس در آبادے خارج حصار که سکنهٔ آنجا بوده و شاهزاده نهایت مشفوف و مطمئن بودند ریخته دود از نهاد مردم برآوردند و خان مان عالمے بباد رفت خانها سوخته اند و خیمهاے مردم بغارت بردند چنانچه اهل و عیال دهاب علے خان مرحوم هم ببلاے غارت مبتلا گردیده مالک یک جبه و یک گز کر پاس بماندند اما شخصے ملک خصلت در همان هنگامهٔ غارت بسر وقت شان رسیده و حافظ عرض و ناموس آنها گردیده برافقت خود متصل بلشکر رسانید و در گوشه نشانیده رفت عم مرحوم مرقوم تمام شب در تلاش آنها برنج و تعب گذرانیده اثرے از آنها نیافت و صبح نهایت نزدیک بخیمه گاه والد در انبوه بعضے اشجار که گو یا مختصر صحراے بود غارت زدگان گم شده را یافت در سلامتے ناموس و بدست آمدن اطفال و محفوظ ماندن آنها از ذل اسیرے شکر منعم حقیقے بجا آورد و بر سخن نشنو یهاے خود کمال ندامت کشید اما سودے ننمود علے اے حال چون معامله بر این منوال مشاهد گشت فقیر را اگرچه از پیشتر امیدے از رو ساو لشکر نبود بیشتر مایوس و در بارهٔ محافظت ناموس مشوش شد چه عصر همان روز که راجهٔ رام نارائن مردم محمد قلی خان را رانده داعیه حرب مصمم نمود جناب والده دام ظلها و بعضے از متعلقان بنده و دیگر برادران با یک خادمه و لباسیکه در بر بود و رخت خواب و دیگر اشیاے ضروریه براے ملاقات والد مرحوم آمده بودند و مستحفظان دروازهٔ مشرقے حصار عظیم آباد وقت برآمدن سواریهاے مذکور مزاحم شده برام نارائن اطلاع دادند او فرمان داد که احدے تعرض نه کند در رفتن دهد فی الحقیقة احسان نمایانے کرد و الا خداے داند که بیرون لبد و رود چه ناخدا ترسیهاے نمود و الحمد لله علے ذلک و علے جمیع نعمائه آخر خیمه شاهزاده و محمد قلے خان از طرف باغ جعفر خان کنده در میدان جنوبے قلعهٔ عظیم آباد دورتر از حد وصول گلهٔ توپ که زمین خشکیده چلو بود معسکر شد بنده دو سه روز دیگر مشاهده اغو جاج آراے رو ساو اسائت تدابیر غیر صائبهٔ جماعهٔ مذکوره نموده دل تنگ گردید و با والد مرحوم کلمات کدورت آمیز گفته التماس کرد که پا شکستهاے چند خانمان بر باد داده درینجا افتاده اند طاقت پیاده راه رفتن ندارند و این قلعه با این تدابیر در ماهها هم مفتوح نخواهد شد عنقریب لشکر مشرقے با افواج انگلیشیه میرسد و محمد قلے خان و شاهزاده راه خود مے گیرند در باره این بیچاره ها اگر همین وقت فکرے فرموده بجائے بفرستید بهتر است و الا بعد چند روز هیچ نے توانست شد آزرده خاطر گشته فرمودند که از من خود چیزے نمے آید هرچه بهتر دانید بکنید بنده چند بهل سوارے و یک دو اراپه بار بردار براے حمل سرمایهٔ والا بارے و اسباب خود همراه نمود از عالم گنج که چودهرے بهلبانان آنجاے باشد و آشنا بود طلبداشته و چند نفر کهاران بهم رسانیده

از بابو پهلوان سنگه بدرقه گرفت و مع والده و جمیع ناموس که متعلقان مهدی نثار خان و دهاب علی خان برادران بودند همراه خود از راه گودر عبور دریای سوهن نموده بملک بابوی مذکور رسانید چندروز در قصبه سهسرام و حویلی شاه قیام الدین نوهٔ شاه کبیلن بسر برده بود که یکبار شاهزاده و محمد قلی خان گرفتار ادبار گردیده برگشتند و در سهسرام بنده باز شرف حضور والد مرحوم دریافت

تتمهٔ احوال محمد قلی خان و شاهزاده عالی گهر که در غیبت بنده رویداد و برگشتن هر دو از عظیم آباد

بعد ازان که فقیر از لشکر برآمد محمد قلے خان و همراهیانش و سرداران رفقاے شاهزاده اهتمام در تسخیر قلعه زیاده از غیر معتد در نموده مورچالها را متصل بدامن حصار رسانیدند و اکثرے مجروح و بسیارے مقتول شدند اما انیمه محنت چون بے موقع و بدلالت حماقت بود سودے نداد محمد قلے خان بر برج طرف مهدے گنج ازدحام نموده به بیلداران حکم داد که بنیاد برج مذکور را کاواک کنند روز نهم سه چار بیلدار در بیخ برج کارے کردند ناگهان برج از بار خود فرو نشست یکی از انها گریخته جانے بدر برد و دو سه کس با زمین هموار گشته مسمار شدند اما راهے براے برآمدن بران برج میسر آمد و مردم محمد قلی خان هجوم آورده یورش نمودند محصوران هم پاے دارے نموده سنگ آسیا و سبوچه هاے باروت آتش داده بر سر مردم میریختند و از برج پهلو گلهٔ تفنگ چون تگرگ بر ساعیان مے بارید و اکثرے از آنها تا نصف و ثلث دیوار برآمده بر شنے سوخته باروت و بعضے مجروح گولے بندوق پائین افتاده بالا رفتن نتوانستند و در پائین برج نیز جمعے کثیر از بندوق مجروح و مقتول افتادند مے گویند قریب بدو صد کس بلکه زیاده بهمین صورت تلف شدند و کارے از پیش نرفت تا شام شد و مردم برگشته بمورچال خود آسودند صبح آن بنا بر بعضے جواب و سوال محمد قلے خان را با شاهزاده ملالے عظیم بهم رسیده فوج خود را از پائین حصار برگردانید و عازم مراجعت گشت شاهزاده بخانه اش رفته عذر خواهے و دلدارے بسیار نموده مردم بهیر و بنگاهش را که پیشتر رفته بودند برگردانید و مجدداً او را مستعد محاربه و دور تسخیر حصار عظیم آباد را عبث ساخت چون در جواب و سوال بیگاه گشته وقت یورش نمانده بود مردم را برسیدن تا بمورچال و حراست جاهاے معینه خود مامور ساخته یورش را بر فردا گذاشت و صبح باز همان ماجرا روے داد و رام نارائن را مع حارسان قلعه اضطراب و تزلزلے عظیم در ثبات و استقلال بهم رسیده قریب بود که بگریزند و قلعه را خالے گذارند درین اثنا آخر روز خبر قرب ورود لشکر مشرقے بمحمد قلے خان رسید و قبل ازین خبر ناجاے قلعه الهٰ آباد که شجاع الدوله بدغا از دست قلعه دار محمد قلیخان انتزاع نموده قابض و متصرف گشته بود نیز رسیده استماع دو خبر کذاے محمد قلے خان را هوش و حواس بر جا نگذاشت و دست و پا چه گردیده مراجعت بطرف شجاع الدوله با پسر قرابت که بنے عم هم یگر بوده اند مناسب دید خلاصه چون بخت یاور نبود و اجل مقدر شس رسیده آنچه نمی بایست همان مے کرد عزم معاودت را جزم نموده در تاکید یورش اهتمال نمود و قریب بشام وعده فردا بمردم داده بخیام خود برگشت و بر اراده خود و قرب وصول میرن و افواج انگلیشیه شاهزاده را اطلاع بخشید شاهزاده دو سه بار پیغامهاے پایدارے فرستاده جواب خاطر خواه نشنید ناچار گشته خود هم اراده برگشتن و با نے رسیدن جزم گردانید آخر شب از تبدیل وضع لشکر هر کس متحیر بود صبح اراده هاے مضمر ظاهر شد هر چند پهلوان سنگه و بعضے رفقاے صاحب جرأت محمد قلے خان را فهمانید که ابطال اراده آشتے و اتفاق با شجاع الدوله نامعقول است بهر صورت همین جا باید جنگید یا تدبیرے دیگر باید اندیشید فائده نه بخشید و صبح طبل رحیل کوفته عازم ملک خود گردید

ذکر ورود موشیر لاس فرانسیس در لشکر و برگشتن او همراه شاهزاده باکمال تاسف و تحسر

نزدیک به پهلوارے موشیر لاس فرانسیس برخورد و فهمانید که این چه خیال باطل و چه بے ننگی است صاحب مدتی مختفا نمود دور روز توقف فرموده حسن تردد مرا که از چهتر پور دوان دوان خود را رسانیده ام به بینید بعد از آن هرچه مناسب باشد خواهید نمود مطلقاً گوش نکرد لاس مذکور هم ناچار تماشائے قدرت کرد که عزم بازگشت نمود اما ملاقات با شاهزاده مناسب دانسته پیام فرستاده شاهزاده توقف نمود تا موشیر لاس آمده ملازمت کرد و از مکنون خاطرش استفسار نمود شاهزاده انچه واقعی بود ظاهر کرد که با عانت محمد قلی خان مصارف ضروریه انچه بایست مهیا مے شد و اکنون مرا آن مقدار زر و اسباب که مقاومت با افواج مشرقی توانم نمود میسر نیست بضرورت طرف چهتر پور میروم تا بعد ازین چه شود لاس هم چون همانجا اقامت داشت رفیق سفرش گردید اما پیشتر از شاهزاده میرفت چنانچه فقیر هم دینگه دوارد سهسرام گردید به بدنش رفت و احوال پرسید گله امرای هند کرد که حمقاے بے قرینه چند درین عهد ما برای خراب ساختن ملے موجود شده اند بسیار کر و اضطرار و عجلت محمد قلی خان را هم از جمله حماقتها شمرد میگفت که من از بنگاله تا شاه جهان آباد همه جا گردیدم غیر از غریب آزارے و غارت مسافر دیگر از کسے چیزے مشاهده نشد هر چند خواستم که یکے ازین مقتدران مشهور محروم از شورش شجاع الدوله و عماد الملک و امثال شان با قتضاے غیرت و انتظام سلطنت اراده بند و بست بنگاله و جواب جماعه انگلیشیه نماید کسے باین کار التفات نمود و حسن و قبح این امر مطلقاً ادراک نکرد القصه چون او گذشت محمد قلے خان و پادشاهزاده رسید والد مرحوم هم تشریف آورد اما از پهلوے رفاقت سرداران سکسر بنهایت نادم و متحیر بود و در همان خانه که ما منزل داشتیم فرود آمد و شکایت سفاهت هر دو سردار ذوی الاقتدار آغاز نهاده با بنده استشاره فرمود که الحال چه باید کرد عرض کردم که شاهجهان آباد از عداوت و عناد عماد الملک نے تواند رفت و شاهزاده را این مقدور که متعهد احوال آن جناب مع عیال و اطفال و دیگر منتسبان که ازین حرکت آواره گشته اند تواند شد معلوم و شجاع الدوله را مناسبتے با مزاج آن قبله نیست که توقع رفاقت او توان نمود و صحبت ما مردم با ارباب مشرق بنابر آمدن انجناب همراه اینها و رفیق گردیدن ما همه برادران با شاهزاده برهم گردیده بزعم بنده چاره منحصر در یک صورت است اگرچه تحمل آن بر طبیعت عالے گران خواهد بود اما بالضرورت باید نمود و آن اینست که پهلوان سنگه زمیندار عمده این صوبه و با رام نارایِن دم لے و هر ربطے عجیب و رزوارسے هم چنانچه گمان نتوان نمود دارد و بقدر فوجے هم همراه او هست درین وقت با او اتفاق باید ورزید البته کار او صورتے خواهد گرفت در صورت وفاق با او برای جنابعالی تا کارے نکند کار خود نخواهد کرد باین صورت ممکن است که محالات جاگیر وغیره بدست آید و گوشه برای بسر بردن اوقات میسر باشد تامل نموده فرمودند فی الواقع اگرچه برمن بسیار گران و ناگوار است اما چاره هم بالفعل منحصر درینکار بنا برین والد از سهسرام کوچیده بر دریاچه درگاوتی باتفاق پهلوان سنگه خیمه زد و او برای ملاقات آمده باکمال تواضع و فروتنے استکشاف مافی الضمیر نمود و بعد اطلاع سعادت شمرد و درین اثنا داعیه آن داشت که اگر شاهزاده تصمیم مقابله و مقاتله با میرن نماید و موشیر لاس را برگرداند زر وافرے با جتماع سپاه و اسباب یساق صرف نموده اعانت شاهزاده چنانچه باید بعمل آرد تا هرچه مقدر است بظهور رسد و از و نامے در عالم پایدار بماند چنانچه بنده مکرر رفته ابلاغ پیغامها نمود موشیر لاس و شاهزاده نظر به حیثیه او که زمیندار یست اعتماد نکرده ملتمساتش پذیرائے نیافت و بضرورت صلاح چنین افتاد که خوب شاهزاده اگر نمے ماند خطے بکرنل کلیف متضمن وجهی معقول برای برگشتن

خود نوشته بفرستند تا او را از خفتے که درین برگشتن رو داده اند کے صیانت کند شاهزاده نوبت خان را مع مهر منشیان خود فرستاد تا مسوده نموده بمضمونیکه مناسب دانند بر نگارند چون کسی خاطر خواه ننوشت فقیر را والد ارشاد کرد که اگر چیزے بخاطر تو آید بنویس انچه طبیعت بآن دلالت نمود بزبان قلم داده آمد مقبول طبائع افتاد و موافق ضابطه منشیان نقلش برداشته و بدستخط پادشاهزاده رسانیده بکرنل کلیف فرستادند اکنون بنابر انتظام اخبار و رفع حیرت ناظران اوراق مجملے از احوال محمد قلیخان و شاهزاده و موشیر لاس و برآوردن ناموس خود از مخمصه خوف و هراس نگاشته بعد ازان احوال ورود میرن و افواج انگلیشیه مع رام نارایِن در پرگنه سهسرام و چینپور و انفصال معامله والد و پهلوان سنگه بزبان قلم داده خواهد شد

ذکر بدر رفتن شاهزاده و موشیر لاس بطرف چهتر پور بوندیل کهند و آشفتگی اوضاع محمد قلیخان و غارت شدن لشکر او از دست راجه بینی بهادر و راجه بلوند سنگه

چون شجاع الدوله پسر صفدر جنگ خبر برگشتن محمد قلے خان و شاهزاده بے نیل مقصود شنید بکمال نامردے کار فرما گشته دست از مروت و ایمان شسته راجه بینے بهادر نائب خود و راجه بلوند زمیندار بنارس را فرمان داد که باتفاق مقابل محمد قلیخان رفته نگذارند که باله آباد تواند رفت و بهر صورت که براو دست یابند بقابو آرند راجهاے مذکور حسب الحکم باهمدگر قرین گردیده مقابل بنارس برلب دریاے گنگا دو کروه پیشتر از رام نگر که آباد کرده بلوند زمیندار بنارس و خانه او در آنجاست معسکر ساختند و توپهارا مقابل لشکر محمد قلی خان چیده مستعد مزاحمت و مدافعت نشستند شاهزاده و موشیر لاس را پیغام دادند که ما را با شما کاری نیست هر جا خواهید بروید اما محمد قلے خان را نے گذاریم که از جاے خود پیشتر تواند جنبید شاهزاده بر آمدن خود از ان مخمصه غنیمت دانسته موشیر لاس را با خود متفق ساخته از راه مرزاپور خود در راه ملک بوندیله باراده اقامت در چهتر پور گرفت و محمد قلے خان از سراے سید راجے بقدر مسافتے که گذشته لشکر داشت هر که از لشکر او بلکه از طرف عظیم آباد و پا پیشتر میگذاشت شکار زمینداران ملک بلوند سنگه بود یحیی خان پسر زکریا خان از لشکر شاهزاده جداے جست و در مرزاپور باذن بلوند چند روز توقف گزیده بشاه جهان آباد رفت و محمد قلے خان مع لشکر اسیر دام تحیر در چاپلوسے و جواب و سوال میگذرانید اکثرے از همراهیان که اصحاب جرأت بودند صلاح جنگیدن با هر دو راجه مقابل دادند و فی الواقع صلاح همین بود چه انچه مقدر بود با برو میسر مے آمد اما از حیرت حواس باخته جرأت نیافت بنده بعد اتفاق والد با پهلوان سنگه و دو جمعے ازین امور ناموس را که همراه او بود و اراده بردن به بنارس داشت مع سید علے خان همراه گرفته بسراے کرم ناسه رسید شنید که غالب علی خان برادر سومے فقیر دو سه روز قبل ازین با زن و مادر زن خود بخیریت به بنارس رسید و الحال بر معابر کشتے نیست بحکم راجه بلوند همه کشتیها را کشیده زیر رام نگر که خانه او است جمع نموده اند و هر که ازین طرف بهر سو رود مردم بلوند او را غارت مے کنند ناچار باز برگشت و خطے از پهلوان سنگه بنام بلوند درباب حفاظت و اعانت خود و ناموس فرستادن بدرقه و دستک راه و فرود آوردن در جائے مناسب نویسانیده فرستاد و والد هم بهمین مضمون خطے براجه مذکور نوشت فقیر چند کس از ملازمان پهلوان سنگه را همراه گرفته مع ناموس و سید علے خان از راه چینپور که دامن کوه و صحراست روانه گردید و نقی علے خان همراه والد ماند در راه نوشته راجه بلوند متضمن عدم تعرض و بجا آوردن خدمت و لوازمه ضیافت و حفاظت بنام عمله او مع دو نفر راهبر به بنده رسید بنده چون نزدیک مرزاپور رسید با وجود همراه بودن

نوشته و نوکران او بازهم برق اندازان حاضر آمده مزاحم شدند بنده کسے را فرستاده راجه بلوند را اطلاع داد چوبدار او آمده مزاحمان
را ممانعت نموده بنده را در مرزاپور رسانیده در مکان مناسبے فرود آورد شب دران مکان بیتوتت کردیم صبح بانفضال اسپے
عملداو کشتے آورده ما را مع ناموس از آب گنگا گذرانیده و به بنارس رسانیدند الحمد لله چند ماه در بنارس شرف یاب صحبت بابرکت
جناب قدسے مآب حضرت شیخ محمد علی حزین اسکنه الله فی اعلی علیین و از خدمت خال سراسر افضال سید عبد العلی خان بهادر
شجاع جنگ سعادت اندوز بودیم درین اثنا بیرم خان خلف بیرم خان مرحوم نوهٔ نواب روح الله خان بخشی الممالک اورنگ زیب
هم بهر حیله از لشکر محمد قلی خان خود را تا به بنارس که اهل و عیال همانجا داشت رسانید بعد چند روز شنیدیم که محمد قلی خان رفتن
خود با معدودے بحضور شجاع الدوله از راجه ملاسے مزاحم مذکور درخواست و آنها بشجاع الدوله نوشته چون ماذون شدند رخصت
دادند آن ابله مظلوم بامید صلهٔ ارحام و بودن سبب اعمام همه گر با دوازده سوار و معدودے ز خواص خدمتگار عبور گنگا نموده نزد
شجاع الدوله روانه گردید حکم رسیده بود که بعد چند روز از روانه شدن او لشکر او را غارت و اموالش را ضبط نمایند همین که سه چار روز
از کوچ او گذشت هر دو سه نه وسے مذکور سوار شده قاصد غارت لشکر و مهیاے ضبط اموالش شدند و فزع قیامت دران
لشکر برخاسته شور یوم النشور هویدا و خلقے کثیر بانواع بلایا مبتلا گردید اکثر لشکریان بے آبرو و مال و اسباب شان بتاراج
رفت مگر بے نام و نشانے چند که با ملازمان هر دو راجه آشنائے یا نسبت خویشے و همقومے داشتند شبها مخفی بآن لشکر
پیوسته محفوظ ماندند و برخے را سیدے از سادات بارهه که جماعه دار معتبر لشکر راجه بینی بهادر و صاحب ایمان و آبرو بود
متکفل جان و مال و حرمت آنها گشت و جماعهٔ معهود وقت شب بطرف خیمه گاهش رسیده باو پیوسته بودند از شر آن اشرار حفاظت نمود
و از جمله تمام آوران نقط زین العابدین خان که آخر آبه نیابت وزارت شاه عالم نامی برآورده در جنگ عظیم آباد که بر قلعه یورش آورده بود
سفر آخرت نموده ذکرش انشاء الله تعالی خواهد آمد بفیض رفقاپروری و احسان که با مردم نموده بود و از استقلال و شجاعتی که داشت از ان
معرکه مغزه دکرم صحیح و سالم بر آمد تفصیل این احوال و تتمهٔ این مقال آنکه خان مرقوم از سردارزادهای ایران و شجاع جوادی بود قبل
از رفاقت محمد قلی خان در صوبه اوده برفاقت صفدر جنگ و شجاع الدوله روزگارے بعزت و احتشام گذرانیده و در اکثر محالات صوبه مذکوره
حکومت داشته و همیشه دست عطایش نوال احسان بکام و دهان امیدواران میرسانید و سحاب کرمتش در مزارع آمال خواهندگان
متواتر مے بارید رفقا و غیر رفقا هر که بخدمت او رسید از موائد افضال او محروم و مایوس نگردید در سانحه مذکوره خانمر قوم
غیرت و شجاعت چون احوال لشکریان منوال مشاهده نمود با معدودے از ملازمان که همراه داشت در محوطه از خانهاے
خراب و ها تعین که متصل بلشکر بود خود را رسانیده به دیوار خانه مذکور مع همه اهیان برآمد و تفنگ و تیر و سپر و شمشیر آنچه در آنوقت
میسر بود درست ساخته مستعد قتال گردید و گفت که هر که درانجا بر سر من بیاید و بامن تعرضے نماید با او جنگیده تا بر دگشته
خواهم شد این خبر بلشکریان بلوند سنگه رسید و بعد تفحص معلوم گردید که صاحب این اراده کیست چون جماعه داران ملازم
بلوند اکثرے نمک پرورده او و بعضے از رفقاے بینی بهادر هم از ان جمله بوده اند همه آنها باهم متفق گردیده باولیاے
نعم خود اطلاع و التماس نمودند که زین العابدین خان بهادر پاس آبروے خود چنین قرار داده و در فلان ویرانه با ده کس
مستعد استاده است و ما همه ممنون احسان و نمک پروردهٔ آن والاده و مان ایم حکم شود که در خدمت او رفته بعزت و احترام
او را بیاوریم و اگر این التماس ما پذیرائے نیابد ما هم شریک جان و آبروے اویم هر دو راجه ناچار گردیده و غیرتش
را پسندیده ستیزه با او مناسب ندیدند و التماس ملازمان خود پذیرفته رضا دادند تا رفته بهر صورت که مرضی او باشد عمل آرند

جماعهٔ مذکوره که جم غفیرے بود بخدمتش شتافته سرداران و اکثر همراهیان شان از دور پیاده پا گشته با دب تمام سلام و کورنش نمودند
و بقدم اخلاص پیش آمده ما فی الضمیر خود را عرضه دادند زین العابدین خان بر حسن ارادت و وفای آنها تحسین نموده شکر الهی تقدیم
رسانید و مع رفقاے حاضر خود سوار گشته با کمال عزت و احتشام در لشکر بلوند داخل گردید و بعد اطفای نایرهٔ نهب و غارت در بنارس
آمده منزل گزید باید ارباب هوش لآلی کلمات این حکایت آویزهٔ گوش خود نموده قدر کرم و احسان بدانند و شیوهٔ خود گردانند که صفت
مذکور حیات پایدار دنیا و سپر سهام حوادث و بلا در دنیا و عقبی است و محمد قلی خان نزد شجاع الدوله رسیده مقید گردید احوال آنچه
استماع یافته انشاء الله العزیز در ضمن احوال شجاع الدوله سمت ارقام خواهد یافت

ذکر رسیدن میرن بعظیم آباد و بر آمدن راجه رام نارائن باتفاق او و کرنل کلیف بهادر ثابت جنگ بداعیهٔ چشم نمائی پهلوان سنگه

میر محمد جعفر خان و میرن پسر کلان او که سپه سالار پدر بود با استماع خبر ملاقات نمودن راجه رام نارائن با محمد قلی خان و ملازمت کردن
شاهزاده بوساطت خان معظم مرقوم اول بنهایت اندیشه مند گردیده رجوع بر ؤسار جماعهٔ انگلیشیه نمودند و کرنل کلیف را بسماجت
و ابرام طلبداشتند بعد ورود او مشوره بر آمدن با افواج قرار یافت تا بعد ازان هر چه صلاح باشد و جماعهٔ انگلیش را چون اطلاع
تام بر احوال رؤساے هند بود و نام شاهزادگی وقعے و وقرے در نظر ها داشت ارادهٔ ستیز و آویز با او و محمد قلی خان
مصمم ننمود اگر در اوضاع و اطوار اینها متانتے مشاهده مے گشت البته معاملات بآئین شایسته انفصال مے یافت اما حرکات
سفیهانهٔ سلطان و وزیر آنها را بے قدر ساخت و اندیشهٔ از طرف آنها باقی نگذاشت چون خبر بے مصالحه رام نارائن
با شاهزاده و محصور شدن او در قلعهٔ عظیم آباد و فرو گرفتن محمد قلی خان و شاهزاده حصار آنجا را انتشار یافته بمیرن و کرنل کلیف
تحقق گردید هر دو باتفاق هم با فوج گران از مرشد آباد نهضت نمودند و در اثناے راه بنا بر آنکه با خادم حسن خان میرن را صفائے
نبود و از همان مرقوم گمان صداقت نداشت اندیشه او در خاطرش متخلید که مبادا درین هنگامه چه فتنهٔ برانگیزد در عین راه بمحل مقتضی
که محاذے پورینه واقع است مقام نموده قاصد آن بود که او را بقابوے خود آرد این ارادهٔ میرن شهرت یافته خادم حسن خان
که مرد عیار و از طرف میرن اندیشهاے بسیار داشت مع فوج و اسباب خود با شتهار رنگ میرن از پورینه بر آمده در پس
دریاے گنگا در گنده گوله توقف داشت و با کرنل کلیف بارسال سفراهمت برافقت مے گماشت آخر چنین شد که کرنل میرن
را از در آویختن با او مانع آمده بناے تجدید عهد و پیمان گذاشت و خادم حسن خان اندیشهٔ خود را از میرن ظاهر کرده در آمدن
بمعسکر او عذرها خواست و استدعا نمود که اگر صاحب بر بجره خود در وسط گنگا تشریف آرند بنده هم بر بجرهٔ خود همانجا آمده
ملاقات کنم و عهود و مواثیق را بالمشافهه مجدد و موکد گردانیده بجاے خود برگردم و باعتماد اقوال سامی بخاطر جمع گذرانیده
در دوستیها راسخ دم و ثابت قدم باشم هر چند این امر مخالف مرضی میرن بود لیکن کرنل صلاح وقت و کار خود باین صورت
دیده حسب الالتماس او بعمل آورد و ملاقات با خادم حسن خان چنانچه مامول و مسئول بود نموده برگشت و از طرفین عهد و پیمان
استحکام یافته اندیشه ها فرو نشست و میرن را با خود گرفته عازم عظیم آباد گردید محمد قلی خان خبر قرب وصولش یافته چنانچه مرقوم
شد صلاح خود در توقف ندیده و برجع القهقرے برگردید چون بعظیم آباد متصل رسید رام نارائن مع ارکان دولت و اعیان مملکت
باستقبال شتافته معلوم نیست که بکدام حیله عذر ملاقات کردن خود با محمد قلی خان خواست و چنانچه بود زیاده تر از ان مورد مراحم
و اشفاق گشت رام نارائن فقیر را براے کار خود بمنت در لشکر شاهزاده فرستاده خود هم بدیدنش رفت و ارادهٔ توسل

با او داشت بود ازان که طرف او را سهل شمرده راے مرلیدهر را راجح دانست شکایت بنده پیش هر کرده بنا برای ذمهٔ خود اصلح
شمرده هر روز چندین نوبت با هر که مناسب میدانست مذکور مراکرده میگفت صاحب عجب دنیاست و عجب زمانه من با غلام حسین خان
صاحب چه بد کرده بودم که ایشان هم ترک رفاقت ما نموده به پدر خود ملحق شدند و این همه روباه بازیها نموده خود را نیک نام میدانست
و عجب از صاحبان انگلیشیه که با وجود مشاهده رفتن و ملاقات کردن او با خصم هرچند سخن سازے کند مخلص خود شمرده باشند اصل
نیست که درین زمانه صاحب زر در دنیا هرچه کند کسے عیب او نمی کند و زر همه عیوب را مے پوشاند بلکه عیب را هنر مینماید
اما در نظر زر پرستان و اصحاب عقل و خرد الحال هم مرتبهٔ آدم راے شناسند که پایه و مقدار او چیست بهر صورت میرن و کرنل
چند روزے در شهر توقف نموده باستدعاے رام ناراین بر سر پهلوان سنگه روانه گردید پهلوان سنگه دامن کوهستان را
مامن خود قرار داده و دو سه روزے تشویش جنگ گذرانید آخر گفتگوے مصالحه و معامله درمیان آمد و میرن را رام نارایان
بعظیم آباد برگردانید تا در شهر رفته مشغول عیش و طرب باشند و التماس نمود که کمترین باتفاق کرنل صاحب معاملهٔ پهلوان سنگه را
انتظام داده عنقریب در خدمت میرسم میرن که همین آرزو داشت بشهر برگشت و رام نارایان مع کرنل کلیف در نواح سهسرام
مانده معاملهٔ پهلوان سنگه را انفصال داد و پهلوان سنگه معاملهٔ والد مرحوم را مقدم بر معاملهٔ خود داشته اول کار ایشان درست
ساخت و چنان مقرر شد که والد مرحوم بر محالات خود بکام و آرام باشند و با ایشان کسے را تعرضے نباشد الحمد لله که آنچه
متصور بود بعرصهٔ ظهور رسید و خط شاهزاده نیز بکرنل رسیده موثر افتاد و مضمون خط مذکور و سیاقت تحریرش پسند بدهٔ دیران
روشن ضمیر گشت رام نارایان نهایت محظوظ و از متانت کلام خوشنود و شادکام شد صاحبان انگلیشیه هم بعد مترجم شدنش
تحسین بسیارے نمودند چنانچه بعد مدتے که فقیر را با صحاب انگلیشیه ملاقات شد مدح و ثناے منشی که خط بکرنل نوشته بود میکردند
آن وقت بنده ظاهر کرد که نسخے ممدوح منم ستایشها کردند و اے الآن گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ
تحریرات فقیر را مے ستاید و جواب خط شاهزاده بخوبے نوشته یاد نیست که چند هزار اشرفی براے نذرش فرستادند
والد مرحوم مع نقی علی خان بمحالات جاگیر خود رفته بآرام نشست و پهلوان سنگه نیز بر زمینداری خود آمده کارش
استحکام پذیرفت و رام نارایان مع کرنل کلیف برگشته بعظیم آباد رسید و بملازمت واستر ضاے میرن سرگرم گردید

ذکر برگشتن میرن بمرشدآباد مع کرنل کلیف بمسرت و شادمانی و دغا کردن با دلیر خان و اصالت خان از راه جبن و نادانی

چون میرن را ازین ممر خاطر جمع گشت ارادهٔ مراجعت بمرشدآباد تصمیم داد اما اصالت خان و دلیر خان و دیگر پسران عمر خان
را بسبب سطوت و شجاعت آنها با صفر افقت و وفادارے نمی خواست که درین دیار باشند هنگامهٔ ورود شاهزاده
موجب مدارا و خوش آمد آنها گشت لهذا همراه خود آورد و پدر بزرگوارش نصیحت کرده بود که بعد دفع لجمعی اینها را از سر خود
وا خواست نمود اما بتوعیکه آنها پے نبرند والا تا خواهند گشت و حاشا که آنها را ارادهٔ بدے با او یا پدرش باشد بلکه همیشه از
ابتداے عروج مهابت جنگ آنها ناصر و معین میر جعفر خان بوده اند و بهمین سبب سراج الدوله با عمر خان و دلیر خان و
برادرانش بدگمان گشته بر طرف نمود و مادام الحیات او این بیچارها در عظیم آباد قریب بیک سال حیران بوده طالب تنخواه
خود نمی یافتند وقتیکه بنده بتقریبے که گذشت در لشکر شاهزاده رفت و دیگر الحال رفاقت این لشکر بر گردن افتاد ۱۳۰

خطے بدلیر خان که نهایت آشنا و باصطلاح هند با هم گردستار بدل بودیم نوشتم و دران خط ترغیبے بر فاقت شاهزاده
و التماس حفاظت ناموس نموده بودم و در جواب نوشت که از طرف ناموس خاطر جمع دارند که با سر من وابسته است و آنچه
براے رفاقت شاهزاده نگاشته اند معلوم داشته باشند که اگر یک کسے با میر جعفر خان خواهد ماند من خواهم بود و دعا
کنند که در رفاقت کسیکه هستم ثابت باشم القصه میرن بر انلائے خود و نصیحت پدر کار فرما گشته تا آمدن رام نارایان صحبت
با دلیر خان گرم داشت و او را غافل میداشت و وعدهٔ آمدن رام نارایان در باب دهانیدن تنخواه او مے نمود چون رام نارایان آمد
خود قاصد نهضت مرشدآباد گشت برام نارایان گفت که مردم معتمد دلیر بر دروازهٔ مغربی حصار بگذارند و بگویند که دروازه
بند و کهڑکے کشاده باشد و بر دو دروازه طرف کوٹهے هم پهرهٔ انگریزے باشد تا دلیر خان اندرون آمدن نیابد و خود بر کشتے
سوار شده راه مرشدآباد گرفت و دو سه منزل بر کشتے طے نموده بعد ازان راه خشکے پیر فت و دلیر خان عاجز و حیران مانده نمیدانست
تا چه کند و رام نارایان بکار خود مشغول بوده عذرے تقصیرے خود در باب تنخواه از دلیر خان خواست و التماس نمود که با این صورت
بودن شما درین شهر مناسب نیست او هم دید که الحال فائده ندارد من بعد برادران و رفقاے خود بر خاسته بطرف ٹکاری رفت
فتح سنگه و بنیاد سنگه و دیگر اولاد و اقارب راجه سندر سنگه مقدم او را مغتنم شمرده بقدر خود وجهے براے مصارف
یومیهٔ او و رفقایش مقرر کرده مے رسانیدند بعد چندے فتح سنگه براے استحکام کارهاے خود نزد میرن بمرشدآباد
رفت میرن در مرشدآباد و رام نارایان در عظیم آباد بکام و آرام زندگے مے نمودند و میر محمد جعفر خان براے اعانت پسر
نیز تا براج محل یا فرسخے چند پیشتر از مرشدآباد بنگاله بر آمده بود بعد استماع خبر فتح و ظفر شادمان گردید و با صداقت محمد خان
خلف آقا باقر زمیندار ڈهاکه که مجملے از احوال او در ضمن ذکر شهامت جنگ و حسین قلی خان که حاکم جهانگیر نگر ڈهاکه بودند مذکور شد
ناحق بدگمان گشته بیچاره را بدم توپ پرانید و ذخیرهٔ براے آخرت خود بهم رسانید دلیر خان و کامگار خان مئین زمیندار ترهت
سماے نیز بنا بر سلوکیکه هنگام ورود عظیم آباد با پاے رام نراین میر محمد جعفر خان با او کرده مقیدش ساخته بود نهایت
ناخوش بود باتفاق همدیگر عرائض نزد شاهزاده فرستاده استدعاے آمدنش نمودند شاهزاده که جائے و ملجائے نداشت
با رفقاے خود از چهتر پور کوچیده عازم عظیم آباد گردید و بنده چند روز قبل ازین از بنارس کوچیده در خدمت والد رسید
و بلا بر بعضے جهات در انجا توقف نکرده به ٹکارے آمد چندروز نزد دلیر خان مقام نموده چون از ارادهٔ او آگهے یافت
بودن خود در انجا مناسب ندید چه رفاقت شاهزاده براے خود اصلح نمے دانستم رخصت خواستم مبالغه در همراه
نمود عذرهائیکه داشتم ظاهر نمودم ناچار مرخص کرده بقدریکه دران وقت دسترس بود زاد راه تواضع من کرد و بنده
بطرف بهار که سید علی خان برادر فقیر چند ماه قبل از من در انجا رسیده و اقامت داشت روانه شدم در بهار رسیده همانجا
بودم که خبر آمد آمد شاهزاده شیوع یافت و کامگار خان مع فوج خود کوچیده متصل به بهار رسیده عازم پیشتر گردید بنده
بنا بر آنکه هنگام ورود شاهزاده ناچار با او ملاقات باید کرد و باز همان آش در کاسه و اقامت در عظیم آباد متعذر خواهد بود داعیهٔ
آمدن بعظیم آباد نمودم لیکن رام نارایان بنده را ناحق بدنام کرده روادار آمدن نبود و بوده بنده در عظیم آباد متعذر مے نمود اتفاقاً
دران روزها حکیم غلام علی بنا بر علاج دامادش نهایت خصوصیت با رام نارایان بهم رسانیده معتقد الیه او شده بود و
حکیم مذکور نهایت شفقت بحال بنده داشت بنده بخدمت حکیم مغفور مذکور رقعهٔ متضمن استیذان آمدن خود بعظیم آباد از
راجه مذکور نوشته اذن طلبید و بعد ماذون شدن مع سید علی خان داخل شهر مذکور گردید اما مرلیدهر و بعض مقربان

مسلمانش را ناخوش آمد بنده با مسٹر امیٹ صاحب کلان عظیم آباد و ڈاکٹر فلرٹن حکیم متعین کوٹھے آنجا از طرف کونسل کلکته از سابق آشنائے و دوستے خصوص با ڈاکٹر زیاده تر داشت ملاقات نموده ماجراے خود ظاهر ساخت آنها دلجمعی بنده نموده گفتند که بخاطر جمع باشند بلکه ڈاکٹر بنگاه خود نشان داد که در انجا فرود آئید بنده اطمینان بهم رسانیده در عظیم آباد ساکن گردید درین اثنا خبر آمد که شاهزاده رام ناراین رسیده فکر اجتماع عساکر نموده پهلوان سنگه و دیگر زمینداران را طلبیده با خود متفق ساخت ورحم خان روهیله که جماعه دار قدیم از ملازمان مهابت جنگ بود حسب الامر میر جعفر خان از مرشد آباد بکمک رام ناراین رسیده حاضر و رفیق او بود رام ناراین ساعتے براے برآمدن خود بتجویز منجمان برهمن معین نموده بطرف بهار چار پنج کروهے شهر معسکر آراست و قریب دوازده هزار سوار و پیاده هاے بسیار و توپهاے کلان و بندوق و جزائر و بان اسباب حرب آنچه باید همراه داشت علاوه آن فوج انگلیشیه بسرکردگی کپتان کاکرن و چند سردار دیگر و چندے از سارجنان و سولدادان ولایتے و پیاده هاے هندے مؤدب بآداب جنگ فرنگ که به تلنگه شهرت دارند بهمه جهت قریب بیکهزار و چند صد کس مع بندوقهاے چقماقے و دو توپ فرنگے و پیٹیه هاے باروت و گوله نیز باعانت او مهیا گشته با افواج مذکوره شامل و داخل لشکر او گردید؛

ذکر آمدن شاهزاده درحدود عظیم آباد و جلوس نمودن او بر تخت سلطنت و جنگیدن با رام ناراین و ظفر یافتن شاهزاده بقدرت کامله خالق بلاد و عباد

چون شاهزاده از دریاچه کرم ناسه که سرحد صوبه عظیم آباد است عبور نموده فرسخے چند پیش آمد خبر کشته شدن پدر خود عالمگیر ثانے باین نحو شنید که مردم عماد الملک حسب الامر آقاے خود بهانه ظاهر نمودند که درویشے صاحب کرامات و مقامات وارد کوٹله فیروز شاه گردیده قابل زیارت است او خود احمق واجلش رسیده بود بدلالت مهدے علے خان کشمیرے برادر علی قلی خان سوار شده در کوٹله مذکور رفت و مهدے علی خان همراهش رفته تا بحجره که قاتلانش را نشانیده بود برده اش را بر داشت و سیفے که پادشاه در دست داشت بدست خود گرفت چون پادشاه داخل حجره مذکور گردید از بیرون در از بجیر کرده قاتلانش که چند نفر تورانے بے ایمان نشسته بودند بزخم کار وآن بیچاره را از پا درآورده لاشش را از دریکه شرف بدریا در آن وقت ریگستان خشک بود پایین افگندند مرزا بابر پسر اعز الدین داماد و برادر زاده عالمگیر ثانے که همراه رفته بود شمشیرے کشیده یکدو کس را مجروح ساخت مردم مهدے علے خان هجوم آورده او را بگرفتند و در پالکی محفوف سوار نموده در سلیم گڈه که مسکن سلاطین مقید است رسانیدند و محے السنه پسر کام بخش را لقب شاهجهانے داده و بسلطنت برآورده بر تخت نشانیدند ولاش عالمگیر را لچه ها برداشته در مقبره همایون مدفون کردند شاهزاده باستماع این خبر مضطر گشته بوالد مرحوم که در حسین آباد دار الملک محال جاگیرات خود که بنا گذاشته و آباد کرده آن مرحوم است مع اهل و عیال اقامت داشت شقه بدستخط خاص متضمن ماجراے مذکور واستشاره در باره خود که چه باید کرد نوشته مصحوب مسرعے فرستاده والد شقه را خوانده عجالة دو کلمه نگاشت مضمون آنکه بمجرد ورود این عریضه بضابطه مستمره بر تخت موروثے جلوس فرمایند و قلمدان وزارت مع خلعت براے شجاع الدوله فرستاده نیابتش به یکے از مغلیه که در حضور حاضر ولائق اینکار باشد عنایت شود و خدمت امیر الامرائے که عبارت از میر بخشے گریست به نجیب الدوله عنایت فرموده براے او خلعت باید فرستاد

و منیر الدوله بهادر (راویش) ابوالی ببشارت فرستاده رقم او متضمن اطاعت و اعانت خود بنام شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر روساے افاغنه و ارکان سلطنت و عظماے هند باید طلبید و در استماله و دلجوئی اقویا و مقتدران کوشیده براے فدوی که ارشاد شده هیچ کارے نباید گذاشت چه کمترین را غرضے غیر از تشیید مبانی دولت ابد مدت نیست هرگاه بعون الله تعالی ارکان سلطنت استحکام یافت و متانت گرفت براے پرورش من و در دولتخانه کمی نخواهد بود شاهزاده در گهوٹے بود که عرضی والد رسید همان وقت بضابطه خاندان بابریه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه بر تخت سلطنت جلوس نموده بشاه عالم بهادر پادشاه ملقب گردید و منیر الدوله را چنانچه گذشت ببشارت پیش ابدالے روانه فرمود و براے شجاع الدوله و نجیب الدوله نیز حسب المسطور خلاع و قلمدان و دیگر عطایا فرستاده منتظر نصرت ایزدی بود که کامگار خان مئین با پنج شش هزار سوار رسیده بشرف تقبیل قوائم سریر سلطنت مستسعد گردید و دلیر خان و اصالت خان نیز با جمعیت خود که قریب بهزار کس از سوار و پیاده بود بملازمت پادشاه رسیده مورد عنایت گردیدند و کامگار خان متعهد اخراجات سرکار شاهے گشته از زمینداران و باج گذاران وغیره هر چه بجاے مختلفه بدست مے آمد فراهم نموده مے رسانید چون دلیر خان دل پرے از میرن داشت آرزو میکرد که بعد ورود میرن جنگ در میان آید تا سزاے وغا بازی میرن با او کرده بود در میدان مردان بکنارش نهد اما کامگار خان از راه هوشیارے انتظار آمدن میرن و اجتماع عساکر رام نارایین با او صلاح ندیده تعجیل داشت که اول با رام نارایین باید جنگید بعد از ان اگر میرن بیاید تدارکش خواهم فهمید و همین راے را پادشاه هم اختیار کرده آهسته آهسته باجتماع مردم از هر سو که بر سند کوشیده متصل بمقابل لشکر رام نارایین رسید.

ذکر جنگیدن پادشاه با رام نارایین و ظفر یافتن بتائید قادر ذو المنن

رام نارایین برکنار دریاے دهوا معسکر داشت که شاه عالم پادشاه مع کامگار خان و اصالت خان و دلیر خان و افواج قدیمے خود در رسید و بتاریخ کار بمقابله انجامیده از طرفین صفوف آراسته بمدافعه همدیگر برخاستند رحم خان و احمد خان قریشے و مراد خان پسر بهرام خان بلوچ باتفاق مرلیدهر مقدمة الجیش رام نارایین شدند و پهلوان سنگه با جمیع بهوجپوریه و دیگر افواج با رام نارایین جمع گردیدند و کپتان کاکرن با سرداران و فوج انگلیشیه بهیئت بایسته و وضع شایسته در کمال انتظام چنانچه ضابطه آنهاست صف آراگشته متصل بفوج رام نارایین استاد و از طرف پادشاه نیز فوج دو دسته گردیده یکے بسرکردگی کامگار خان و دیگرے باستظهار دلیر خان و اصالت خان از جاے خود جنبید و پادشاه با بعضے از قدماے رفقاے خود در عقب افواج جا گرفت اول دلیر خان و اصالت خان چون هژبر بیابان و پیل دمان بر کمر افواج رام نارایین ریخته فوج مخالف را از پیش رو برداشتند دلیر خان و اصالت خان اول از همه داخل فوج دشمن گشته هدف جمیع انواع جراحات بودند گولی بندوق هم از صفوف انگلیشیه مثل تگرگ مے بارید و هم بندوق بهوجپوریه وغیره زمینداران با نهاے رسید و دیگر آلات طعن و ضرب بر اسینه هاے آن هر دو برادر بهادر مع رفقاے جانفشان نشانه بود درین ضمن از شدت صدمات گولے بندوق روی فیل نشان دلیر خان برگشت مردم بدلیر خان گفتند فرمود دلیر خان خود برنگشته فیل بلکه آسمان برگشته باشد و از اسپ فرود آمد رفقاے قدیمش که قریب بصد سوار بودند همه همراه او و برادرش اصالت خان از اسپ پیاده گشته سپر و شمشیر در دستها گرفته بر دشمنان حمله بردند و فوج رام نارایین را تزلزل بهم رسیده رو بفرار نهاد و بر دلیر خان و اصالت خان و همراهیان ایشان گولی بندوق تلنگه و سولداران انگلیشی چون قطرات باران مے بارید بهادران مذکور با سه صد کس و دیده صفوف افواج مخالف را پریشان ساختند درین ضمن

گولی بندوق بشقیقهٔ چپ دلیرخان رسیده از شقیقهٔ راست بیرون رفت ویلم بدهن اصالت خان رسیده کلااو را بر دریده و
جراحتهاے دیگر نیز برداشت و قریب سے کس از رفقا همراه بهادران مذکور همین شربت ناگوار بادل شاد و روی شگفته نوشیده
شاهد اجل در آغوش کشیدند و قریب چهل کس دیگر مجروح افتاده بعضے شفا یافتند و اکثرے همراه سرداران خود شتافتند اما بحملهٔ مردانهٔ دلیرخان
عرصه از فوج مخالف خالے و شلک بندوق انگلیشیه ساکت گشت بعضے از رفقاے پادشاه که همراه مدارالدوله بودند دیده رحم خان
و غلام شاه را بملازمت مدارالدوله رسانیدند و مرلیدهر اسیر مردم کامگار خان گردید احمد خان قریشی و مراد خان بلوچ راه فرار گرفتند
کامگار خان دید که الحال شلک انگلیشیه موقوف و میدان خالی گردیده بر سر رام ناراین که با معدودے ایستاده بود ریخت بمشاهدهٔ
این صورت رام ناراین مضطرب گشته کپتان کاکرن را پیغام فرستاد که نصف مردم خود باعانت من باید فرستاد اول کپتان
مذکور برام ناراین گفته بود که بنفس خود در فوج انگلیشیه باشد او بغرور و عدم شعور قبول ننمود یا غرضے دیگر خواهد بود کپتان چون
مامور بحراست او بود دران وقت که در فوج او هم جاے باقی نبود مردم را دو حصه ساخت درین تجزیه زیاده تر تفرقه در مردم
او افتاده انتظام برهم خورد و مقارن این حال کامگار خان رسیده غبار هیجا برانگیخت باقیماندگان راه فرار کشاده سر در پے هم نهادند
و بالمره شکست بر لشکر رام ناراین افتاد و کامگار خان بذات خود بسر وقت رام ناراین رسیده بضرب نیزه و تیر مجروح و مغلوب ساخت
میر عبدالله مرحوم که بسفارش مستر واچه ملازم سرکار شده بود در آنوقت رفاقت و اعانتش نموده به چند زخم تیر و نیزه مجروح
گردید و رام ناراین در هودج فیل خود خوابیده پناه به تخته هاے هودج برد کامگار خان از نے نیزه بدنش را کوفت بعد ازین حال
رام ناراین مجال اقامت نیافته از میدان مجروح و بیحواس گریخت و کپتان کاکرن و مستر بارول و دیگر از سرداران انگلیشیه
و سپاهیان ایشان بسبب همان تفرقهٔ بیوقت رایگان تلف شدند فوجے از ان جماعه که باقی مانده بود به کردگی داکتر ولیم فلرتن
آشناے بنده و شاید بعض سرداران دیگر هم که بنده نام شان نمیداند بهر صورت منتظم گشته یک ضرب توپ که از ایشان در میدان
مانده بود بیخ آهنے در روزنه اش زده آن را ناقص و معیوب ساخته یک ضرب توپ و پیٹی باروت را همراه گرفته باجتماع و انتظام
از ان مقام برگشته راه شهر عظیم آباد گرفت در اثناے راه وقت برگشتن خللی در گردون ارابهٔ توپ رو داد داکتر باستقلال استاده
و آن را درست ساخته باز راهی شد در جمعیت حواس و استقلال این مردم و صف آرائی و حزم و احتیاط و شجاعت با فراط شبهه
نیست چنانچه در آداب حرب یگانهٔ روزگار اند اگر در ملکداری و احوال پرسے خلق و تفقد و تفحص حال رعایا و عموم برایا بر بعشرے
از معشار امور حرب توجه و التفات نمایند و بماجراے بندهاے خدا رسیده بغم خوارے و دلدارے آنها پردازند شاید درین
جزو زمان هیچ فرقه لیاقت ریاست به از ایشان نداشته باشند اما عدم التفات ایشان باین کار باعث بے زینهار کر خلق
تمام قلمرو ایشان ازین جهت در کمال عجز و اضطرار است اللهم اجعل لعبادک المضطرین فرجاً و مخرجاً بادشاه مع کامگار خان
در میدان ظفر یافته شادیانهٔ فتح و فیروزی نواخت و بتعاقب منهزمان نپرداخت بعد اطمینان معلوم شد که دلیرخان شربت ناگوار
مرگ را بکمال گوارائی و دلیرے نوشیده جان شیرین بجان آفرین داده و اصالت خان زخم کاری خورده بر جناح سفر آخرت
در میدان افتاده و رفقاے آزموده آن هر دو شیران بیشهٔ وغا بهمراهی سرداران خود همان راه مردانه پیموده اند و یک چشم مرلیدهر
از زخم نیزه کور گشته بقید افتاده و رحم خان نیز طوعاً و کرهاً بگرفتارے رضا داده در قابو آمده است دلیرخان و اصالت خان را هم
بعد انتقال ارواح او در جوار مزارے که بر سر راه در میان فتوحه و بیکنٹهپور واقع است آورده مدفون ساختند و مقتولین دیگر را یکجا
بخاک سپردند اگر متعاقب فوجے از پادشاه میر سعید در قلعه یکے از حارسان نبود وجود رام ناراین با عدم برابرے نمود بی حرج

قلعه بدست پادشاه مے افتاد و اغلب که شهر بتاراج میرفت چون حفظ ناموس نجبا و غربا و پایمالی دنات و مفاسد دیگر مقدر بود
اندیشهٔ تسخیر شهر از خاطر کامگار خان و دیگر ارکان پادشاهی محو گردید بهر صورت بنده با آشنائی در بنگلهٔ داکتر فلرتن نشسته بود که خبر شکست
رام ناراین رسید اول متیقن نگشت چون متواتر همین خبر و متعاقب گریختهاے نامور نیز رسیدند و معتمدین خبر آمدن میر عبدالله
و رام ناراین و مجروح بودن اینها آوردند بنده براے عیادت احوال میر موصوف که نهایت آشنا و مرد صادق القول بود بخانهٔ او رفت
و شهریان را هول عظیمی گرفته اضطراب مفرطی باغنیا و ارباب دول لاحق گشت مصطفی قلی خان برادر میرزا محمد ایرج خان متعلقان خود را
مع اموال بر کشتی نشانیده بر معبر میرزا انور متصل بمعبر کوٹهی انگلیشیه آورد و خود در خانهٔ میر عبدالله که جوار کوٹهی انگلیش و رئیس
آن مکان دران زمان مستر امیٹ بود آمد بنده بسبب تجرید و افلاس بے وسواس بود از ملاحظهٔ اضطراب آن عزیز
متحیر گشته اندک نصیحتے نمود شماتت شمرده بودند در انجا گوارا نکرد متعلقان را بر کشتی همانجا گذاشته خود بجاے دیگر رفت
و مستر امیٹ براے دیدن رام ناراین رفته تسلیهٔ او نموده پهره هاے خود براے حراست او در خانه اش نشانید و رام ناراین
چون مشوره پرسید مستر امیٹ گفت که گفتگوی بے فروغ و نوشتهاے دروغ ضابطهٔ ما نیست شما هر چه مناسب دانید تا آمدن
افواج مشرقے دفع الوقت و حفاظت جان خود نمائید رام ناراین عذر جراحتهاے خود نوشته وعدهٔ ادراک ملازمت بعد صحت
نمود چون دو سه روزے گذشت و کسی ببوسے قلعه نیامد گریختهاے لشکر رام ناراین هم جمع آمده بحراست قلعه قیام نمودند خبر قرب
وصول میرن مع کرنل و افواج انگلیشیه بپادشاه و کامگار خان رسیده باستقبال فوج مذکور بطرف مشرق نهضت شد

ذکر جنگیدن میرن با کامگار خان و گریختن در حملهٔ اول و برگشتن بعد از ان و ظفر یافتن بقدرت کاملهٔ خالق زمین و آسمان

مخفی نماند که چون میرن گاهے قبل ازین نه جنگیده و زهر خشم دلاوران خون آشام نچشیده بود غرور موفورے بر شجاعت خود
داشت و خود را شجاع ترین مردم مے پنداشت لهذا با فوجے که خود بهم رسانیده و نهایت اعتماد بران مردم داشت داعیه
آتش آنکه سبب اطاعت فوج انگلیشیه فتح نماید و ضابطهٔ انگلیش نیز اینکه وقت جنگ فوجے دیگر را شامل و شریک فوج خود نمے سازند
تا انتظام صفوف افواج شان از هم نپاشد مگر از سرداران اگر کسے خواهد در پناه آنها باشد امانت با چند خواص شمرده مضایقه
نمے کنند بنا علی هذا هر دو فوج از هم جدا لیکن نهایت متصل بهم مے آمد بتاریخیکه در میدان چینده و مقابله رو بداد میرن
با فوج خود علحده صفوف آراسته سوار گشت و کرنل مع دیگر سرداران و افواج خود بضابطهٔ که دارند به تعبیهٔ افواج و توپخانه
پرداخته و سپاهیان خود را مستعد ساخته روے بمخالف آوردند در لشکر پادشاه خود کسے که جاے دلیرخان تواند داشت
نمانده بود لهذا کامگار خان فوج خود را دو حصه نموده قادر داد خان ولد خالق داد خان ترین الهٰ آبادی و غلام شاه را براول
ساخت و خود مع باقے افواج پشت سر اینها جا گرفت و پادشاه نیز با مردم خود براے نمود سوار گشته عقب تر از همه تماشائی بود
چون عسکرین را تقابل روے داد قادر داد خان مع غلام شاه فوج انگلیشیه را بطرفے گذاشته از پهلو چون بلاے ناگهان بر سر
میرن رسیده آتش قتال را اشتعال داد بمجرد یورش نمودن اینها اکثر لشکریان میرن را دل از دست رفته تزلزلے در آنها
بهم رسید و میرن بمشاهدهٔ این حال بے استقلال گشته روبوادے فرار گذاشت و عرصهٔ بعیدے بپاے گریز پیموده همراهیان را بچار و ناچار
در پے او دویدن اختیار آمد بعضے که شجاعتے در انها بود ملامت کرده دلالت بعودے نمودند و نامردان خود فرار آقا را عذرے

صبح برای خود دانسته در رفتند فوج انگلیشیه توپ اندازی شروع نموده نائرهٔ حرب را التهاب داد میرن را بتنبیه منهیان
اندکی دل بجا آمده ارادهٔ معاودت تصمیم یافت جماعتی از بهادران با او اتفاق کرده عطف عنان نمودند قادر داد خان بمقابلهٔ
میرن شتافته تیرباران آغاز نهاد اول تیری که برسینهٔ محمد امین خان خالوی حقیقی میرن که بر فیل دیگر در پهلوی خواهرزادهٔ خود
بود رسیده کارش تمام ساخت بعد ازان تیری بر کلهٔ میرن رسیده تا بن دندانش سوراخ کرد و درهمان گرمی تیر دیگر
گلویش را مجروح ساخت چون اجلش هنوز باقی بود کاری نرسید و همراهیان قادر داد خان باهمراهیان میرن درآویخته بزخم
تیر و شمشیر همدگر را مجروح و مقتول نمودند و دو خوردی لائق روی داد جماعهٔ کثیری از طرفین بخاک هلاک افتاده میرن ما حواس
تیر از ترکش کشیدن نه اندکمان در دست او صورت الامان و سر چون شعلهٔ جواله بی اختیار جنبان بود تا مبادا تیری دیگر بر
سینه و جگر بخورد و قریب بود که بار دیگر منهزم گردد درین ضمن فوج انگلیشی از پهلوی قادر داد خان سر برآورده شلک شراره بار
نموده گولهٔ بندوق بقادر داد خان رسیده جان بحق تسلیم کرد و کامگار خان که بر پشت قادر داد خان بمدد رسیده بود ملاحظهٔ
قلت فوج خود و آتش باری افواج انگلیشیه نموده پایداری در انجا صلاح ندانسته برگشت غلام شاه و عزیز الله خان
بخشی شاگرد پیشهٔ پادشاه مجروح در میان فوج میرن محصور گشته بعد بدست آمدن بتیغ جفای میرن مقتول شدند و میرن
را باین صورت فتح و ظفر میسر آمد و کامگار خان پادشاه را همراه گرفته بطرف بهار رفت میرن شادیانهٔ فتح نواخته در خیمهٔ خود
فرود آمده بتمهید والتیام جراحتهای خود و اصحاب و تجهیز و تدفین محمد امین خان و دیگر مقتولین پرداخته چندروز درهمان میدان
اقامت داشت مردم شهر غیر از فقیر همه تا بلازمتش رسیده تقرب جستند و میر عبدالله و رام نارائن بسبب جراحتی که داشتند رفتن نتوانستند

رفتن پادشاه مع کامگار خان بطرف مرشدآباد از راه کوهستان و سر برآوردن از بیربهوم و بردوان و برآمدن میر جعفر خان از مرشدآباد بمدافعهٔ اینها مضطرب و حیران دوویدن میرن در پی اینها افتان و خیزان

کامگار خان در بهار دو سه روز مقام نموده مصلحت دران دید که الحال بمرشدآباد باید شتافت و میر محمد جعفر خان را از جا باید برداشت
بنابراین اسباب سفر انچه میسر توانست شد مهیا ساخته و ارابه وغیره را که در راه کوهستان عائق تنگ و تاز است و در انداخت
بلکه بجا گذاشت و خود با فوج جریده مع پادشاه بطور ایلغار از راه جبال عازم مرشدآباد گردید میرن برین ماجرا آگهی یافته خطی
مشعر برین خبر بپدر خود نگاشته بر ڈاک فرستاد و انه رام نارائن استمداد فوج نموده اکثر مهروان همراهی اسپ و رالیسرکردگی
برادرش دهیرج نارائن همراه خود گرفت و از راهی که کامگار خان و پادشاه رفته بود بعد چند روز روانه مرشدآباد گردید
میر محمد جعفر خان چون بوده خط پسر بعزم پادشاه و کامگار خان آگهی یافت مضطرب الاحوال گشته افواجی که همراه داشت فراهم
آورده و نیز از رؤسای انگلیشیه استمداد نموده فوجی گران همراه برداشته بساعتی معین از مرشدآباد برآمد و التزام کرده بود
که همیشه فیل سواریش در میان برق اندازان انگلیشیه که بتلنگه معروفند بوده باشد و دیگر افواج هندی که ملازم او بود پیش و پس و چپ
و راست دور دور میرفت و در حلقهٔ پیادهای انگلیشیه خود مع زنها و دو سه مصاحب راه می سپرد و گرد خیمه هم در حراست شان
می ماند تا آنکه میرن در رسید و خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید بطرف پادشاه شیو بهٹ و بابو خان مرهته و راجه لشن پور لاحق
گشته ملازمت پادشاه نمودند و میر قاسم خان داماد میر جعفر خان حسب الطلب پدر زن خود از رنگپور که فوجدار انجا بود رسیده

برلب دریای دمودر خیمه داشت کامگار خان خبرش شنیده از شانزده کروه بمود و دید و پیشتر خبر یافته کوچ نموده بلشکر پدر زن خود ملحق گشت
اگر مرهته اندکی گرد و پیش تاخته سیاهی خود با نمود و میر جعفر خان باتفاق پسر و داماد و فوج انگلیشیه رو بسپاه پادشاه آورده بلشکر شاهی
که بر دریای دمودر بود متصل گردیده کامگار خان جنگ این همه فوج از حوصلهٔ طاقت خود بیرون دیده ارادهٔ معاودت بعظیم آباد نمود و شب
در مقامی که معسکر داشت مانده صبح نقارهٔ کوچ نواخت و بار دبنه تیار گشته راه عظیم آباد گرفت و میر جعفر خان مخالف را مغلوب
دیده فوج خود را از دریا گذرانیده ارادهٔ تعاقب نمود شیو بهٹ مع کامگار خان و دیگر افواج پایداری نموده فوج خصم را
مشغول جنگ و تاز گردانید تا بار بردار و بنگاه چار پنج کروه راه طی نموده در رفت بعد ازان شیو بهٹ مع کامگار خان راه منزل
گرفت چون خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید شیخ عبد الوهاب کنبوه را که پیشتر نوکر سراج الدوله و درین سفر متهم بغمازی
گشت که با پادشاه مراسلات دارد بدم توپ پرانیده

ذکر برگشتن پادشاه و کامگار خان بطرف عظیم آباد و آمدن موشیر لاس بمدد شاه عالم و تشویشی که مردم شهر عظیم آباد را لاحق شده بود

کامگار خان چون ازدحام افواج در بنگاله دید باز بطرف عظیم آباد شتافت میر جعفر خان و میرن از آسایش طلبی و افواج انگلیشیه که همه
پیاده اند ازین تک و دو که بعمل آمد خستگی بسیار بهم رسانیده طالب آسایش شدند و در جای مناسب بجاهای بردوان رسیده
و راحت جو گردیده منتظر بودند تا خبر مرهته و پادشاه و کامگار خان منقح و اراده اینها معلوم گردد موشیر لاس در زمانیکه پادشاه و کامگار خان
در ضلع بردوان بود حسب الطلب اینها از جهتر پور جنبیده نزدیک بعظیم آباد رسید باستماع قرب وصولش چون در عظیم آباد
نه فوج هندوستانی بود نه فوج انگلیشیه اضطراب عظیمی بسرداران کوٹهی که مستر امیت وغیره بوده اند و هم برام نارائن و اعیان شهر
لاحق شد انگلیشان خود باعتماد منوابط و لایت شادمان لیکن مغلوب بیخود و تسلط موشیر لاس یقین داشتند و رام نارائن و مصطفی قلی خان
و دیگران خود اصلا حواس نداشتند اعزهٔ شهر میر جعفر نامی را که فرانسیسان در جای او بکرایه ی بودند معرفتی با موشیر لاس
داشت فرستاده استعلام حالش نمودند چون برگشته آمد بوضوح انجامید که بالفعل ارادهٔ جنگیدن با حصار در خاطرش نیست
و هما نا سببش آن بود که چون از دور منزلها رسیده می آمد بر احوال عظیم آباد و کم و کیف لشکر اندرون اطلاعی نداشت و الا اگر آگاه می بود
نکار سفت و نام آوری عمده دانسته قصوری در تسخیر آن نمی نمود و چون چندان کسی در شهر نبود افواج رام نارائن صدمهٔ شکست
فاحش سابق دیده بودند تحمل یورش موشیر لاس نمی توانستند و در کوٹهی انگلیشیه خود زیاده از یک کمپنی و معدودی از سرداران
دیگر فوج انگلیشیه وجود نداشت لحاصل آنکه میر جعفر بر ضمیر او مطلع گشته مردم اینجا را مطمئن ساخت الا هنوز دلجمعی داشتی میسر نبود تا آنکه او از لمانی پور
کوچیده و نزدیک به حصار رسیده از تلیه منڈوی راه بطرف بهار گردانید و دو سه کروه رفته منزل گزید و در رفتن موشیر لاس در قالب
مردم عظیم آباد گویا تازگی جانی دمید میر جعفر خان میگفت که احوال آشنایان عظیم آباد را مثل میر عبدالله و مصطفی قلی خان و میر افضل و دیگران
بعد سلام اینها با احوالیکه بود گفته از طرف خود و صاحبان مذکور احوالش پرسیدم در جواب بهمین بیت اکتفا کرد **بیت** از ما حذر کنید که ما دل
شکسته ایم ٭ خاکستریم و بر سر آتش نشسته ایم ٭ و در بهار رفته هتیاری باروت و دیگر اسباب حرب انچه دست کنتش بآن میرسید
مشغول گردید و اخبار تیاری او در شهر عظیم آباد میرسید تا آنکه کامگار خان مع پادشاه از بردوان برگشته ببهار خود رسید و موشیر لاس هم با او متفق گردید
و عرائض خادم حسن خان مضمن اخلاص و رسوخ خود و جزم بتهیهٔ رسیدن بمدد پادشاه و اندک زرها از راجه دولبه رام

بوساطت سنیاسیان مع عرائض او مشعر بدولت خواهے و بندگے مے آمد و ہمین قسم میر افضل کشمیرے ہم پادشاه را اعانتے
بزر و مشوره مے نمود اما خادم حسن خان در رسیدن دیر کرد اگر بجلدے میرسید فتح قلعهٔ عظیم آباد دو قوت و شوکت وافرے
بپادشاه دست مے داد

ذکر محاصرهٔ نمودن پادشاه و کامگار خان قلعهٔ عظیم آباد و شکستن زین العابدین خان حصار را و میسر نگشتن فتح بسبب نامردی دیگر رفقاے پادشاه و آمدن کپتان نکس از بردوان باعانت رام ناراین و دیگر عظیم آبادیان

پادشاه و کامگار خان به بهار رسیده صباحے چند صلاح در آسایش سپاه دیده توقف نمود و در عظیم آباد چون سپاه کمتر بود تشویشے مفرط بهام
و ارکان و اجامره و اعیان روے داد و رام ناراین بترتیب سپاه و تهیهٔ اسباب قلعه دارے کوشیده شکسته بستگی ها آغاز نهاد و سے الجمله
جمعیتی و از دحامے دست داد و ہمیشه عرائض بعذر کم فوجے بجا نه بودن برادرش مع افواج ہمراه میرن برشته آبار مے فرستاد و دو
کوٹھے انگلیسیه ہم سپاهیان کم و معدودے در اطراف منتشر بودند مسٹر امیت همه را از ہر سو طلبیده تا سه کمپنی با خود جمع نمود در ین
ضمن پادشاه مع کامگار خان رسیده قلعه را فرو گرفت و مدافعه ازین طرف شروع گردید فوج قلیلے که در قلعه بود انقسام یافته جابجا
متعین شده تا حراست حصار نماید راو شتاب راے بنا بر انفعالیکه از شکست سابق که برفاقت رام ناراین در مهدان یافته بود با آنکه عالمی
مع ناظم صاحب امر شریک او بوده اند اما تمام برده از فرط غیرت نسبت بدیگران مکدر تر بود و در تدارکش کوشیده زیاده تر از همه کس
محنت مے نمود شبها بیدار بر سر دیوار حصار بسر مے برد و ہمراهیانش زیاده از فوج نظامت بدلدهے و انعامات او جسارت ها مے نمودند
و یورش پادشاه و کامگار خان بطرف شرقے قلعه دهور چال کامگار خان محاذے دیوار ریخته قلعهٔ پادشاهے بود و بعد پنج شش روز از
محاصره شبی که موسٹیر لاس با بعضے از ہمراهیان خود بطرف جنوبے قلعه در عین غفلت زینه ها گذاشته بر دیوار حصار بر آمد ڈاکٹر
و بعضے از کپتانان مع قلیلے از تلنگان که همان طرف برده اند جسارت ما فوق الطاقة نمودند یکے از کپتانان انگلیسیه که مرد ضعیف البنیه بود حقه
بان دستی در او دست گرفته آتش داد و چون آتش در گرفت بر سینهٔ فرانسیسی زد که از زینه گردیده بر زمین غلطید شنیدم زنده
ماند یا مسافر راه عدم گردید و راو شتاب راے تفنگچیان خاصه بردار خود را از پهلوے آن جماعه بیرون فرستاده به تفنگ اندازے
مدد نمود و اتو بالاے حصار تلنگان چنان شده رباره نمودند که صعود مردم فرانسیسی بر بالاے حصار میسر نگردید بعد دو روز دیگر
شبی موسٹیر لاس بطرف غربے قلعه آمده ساعتے از شب باقی بود که توپ اندازے و قنباره انگنے را از حد بدر برد و تزلزلے عظیم
در احوال سکنهٔ شهر راه داده از طرف شرقے زین العابدین خان مرحوم که ذکر آن بزرگ صاحب جود و جلادت در ضمن احوال
لشکر محمد قلی خان گذشت از طرف دیوار ریخته قلعه که قدرے از آن توپهاے کوچک فرانسیسیان شکسته بود زینه ها گذاشته و علمدار خود را
پیش روئی خود گرفته بالاے حصار بر آمد و چند کس معدود توفیق رفاقت یافته با آن بهادر دلیر تا سر دیوار رسیده بند و قهار در دست
گرفته مستحفظان را که در پاے دیوار قرار گرفته بودند بضرب گولے تفنگ گریزانید چون دیوار مرتفع بود خواست که زینه ها را کشیده
این طرف گذارد و فرود آید این کار عرصه مے خواهد در نگے شد درین ضمن پردل خان بلوچ جونپورے بمدد مستحفظان رسیده
هنگامه گیر و دار بلند ساخت و ڈاکٹر فلیرٹن مع معدودے از تلنگان نیز رسیده تفنگ اندازے متواتر نمود قضا را گولی هاے
بندوق بپاے زین العابدین خان بهادر رسیده استخوان ساقش ریزه ریزه گردید و رفیقانش او را بدان حال برداشته پائین بردند

و از پے او دیگران جرأت این جلادت نیافتند بنده از شدت شور اهل شهر و غرش توپ و قنباره موسٹیر لاس بیدار گشته بدیوان خانهٔ میر عبد الله
صفوے که مذکورش گذشت آمده بر یورشے که از هر دو طرف قلعه رو یداده بود آگهی داد تمام محله را اضطرابے عظیم لاحق بود اول صبح
از صحن دیوانخانهٔ میر مذکور آن طرف گنگا بر آب دریا که فاصله بعیدے بود علمها و علامات لشکر انگلیسیه بنظر آمد باز دیدم از معبر کوٹھی
که متصل بود بجرهٔ فرنگے دیگر کشتیها روانه آن طرف شد خبر طلبیدم معلوم شد که کپتان نکس با اندک فوجے بمدد قلعهٔ عظیم آباد از بردوان
در عرصهٔ سیزده روز رسیده و مسٹر امیت صاحب کوٹھے براے آوردنش کشتیها فرستاده بعد از ان بنده باتفاق میر عبد الله
نزد راجه رام ناراین که در باغ اسمعیل قلی خان مرحوم بر سر فصیل قلعه در وسط حصار مقیم بود رفتم دیدم که لبهایش خشک و بے حواس
محض است و ڈاکٹر فلیرٹن هم خائف از تشویشے نیست چه مردم را الیقین بود که امشب خود باین صورت گذشت و فوج پادشاهے
راهے بهم رسانیده است شب آینده بازهمین آتش در کار خواهد بود پردل خان و ہمراهیان مجروح شده اند دیگر هر که
بحراست آن مکان که رخنه هم در آن شده مقرر مے شود اگر چه رخنه را بگل گرفته بودند از استیلاے هراس مبتلاے وسواس
گشته قبول نے نماید اغلب که باین حال صبح آینده قلعه مفتوح و رام ناراین مع تبعه و لحقه مغلوب و مخذول میشود بنده چون با ڈاکٹر
نهایت اخلاص بود بشارت وصول فوج انگلیسیه دادم متعجب گشته گفت خان صاحب کجاست فوج انگلیسیه احوال را نقل کردم
شادمان گشت رام ناراین هم شنیده زندگے دوباره یافت و هرکاره براے تحقیق خبر فرستاد چون هرکاره هم همین خبر آورد زندگے
از سر گرفت بنده مع میر عبد الله و ڈاکٹر بکوٹھے آمده با مسٹر امیت و کپتان نکس که آشنا بود ملاقات نمود معلوم شد که
چار کمپنی تلنگه و یک کمپنی سولدار و لایتے انگلیشی است اما چون نوزده منزل راه را در سیزده روز طے کرده اند نهایت خستگی و
ماندگی لاحق دارند و کپتان هم با اینها اکثر پیاده راه سپرده تا سولداران و تلنگه ها را عذرے در قطع طریق باین عجلت نباشد سبب
عبور دریا نمودن و از ان راه آمدن اینکه مبادا افواج پادشاهے استقبال نموده مزاحمت نمایند و رسیدن بعظیم آباد میسر نیاید و اگر
میسر آید مدت وصول امداد یابد و تا آن وقت قلعه مفتوح و رام ناراین مع اصحاب کوٹھے مغلوب شود و خداے داند که چه رو دهد
مسٹر امیت همان وقت طعام و شراب بسرداران و سولداران و غیر هم و آنچه سواے آن در کار بود رسانیده دلالت باستراحت
نمود تمام روز آنها آرام کردند چون وقت شام شد کپتان نکس فوج را بضابطه آراسته و اعلام را کشاده با ڈهل و نقاره بهیئت درست
از طرف دروازهٔ مغربے در آمده بشوکت تمام از راه بازار عظیم آباد داخل قلعهٔ پخته پادشاهے گردید و دلهاے مضطرب شهریان
از سید دیگر فوج پادشاه را مجال یورش بر قلعه میسر نگشت و همان شب کپتان نکس مع دو کپتان دیگر و یک نفر هرکارهٔ مخفی
بیرون رفته راهها را دیده و فهمیده آمد که از دحام کدام طرف و کامگار خان کجاست روز دیگر وقت نصف النهار کامگار خان در خانه
که اقامت گزیده عریان در تتیهٔ خواب و مردم مورچال بضابطهٔ آسائش طلبان هند غافل هر کس بخیالے و کارے مشغول بودند که
مردم بر آمده شلکے بر آنها نمودند اهل مورچال مضطرب الاحوال گریخته راه فرار پیمودند کامگار خان محصور گشته راه بدر شدن نیافت
بهزار خرابے برهنه سر و پا خود را از آن مخمصه بیرون کشید و کپتان نکس چند نشان سپاهیان آن طرف که بر مورچال نصب بود کند
و بعضے اسباب که از آنجا بدست آمد گرفته آورد و بعد ازین حال کامگار خان اقامت در آنجا مناسب ندیده از شهر بیرون رفت و در میدان
معسکر ساخت اما دور تر از جوار آبادے تا شب خون خورد و بعد چند روز اقامت در نواح شهر مناسب ندانسته طرف گیا مانپور رفت
و شروع به بندوبست پرگنه ها و تحصیل زر نموده پادشاه را دست خود مجبور مے داشت چون پادشاه از هیچ طرف
اطمینان نداشت ناچار استرضاے او مے فرمود و ولد را امکر رطلب نمود آن مرحوم باندیشهٔ آزردگی حکام عظیم آباد

عذرها خواسته از جاے خود نجنبید پادشاه ازین ممر اندکے آزرده خاطر گشت و کامگار خان بران افزوده التماس نمود که شیو بهٹ
مرشد را حکم شود تا دران نواح و محال جاگیر ایشان شورش کند البته حاضر خواهند شد پادشاه بر طبق التماس او شیو بهٹ را باین کار مامور
فرمود چون کار باین حد رسید والد ناچار گردیده شیو بهٹ را از اراده اش باز داشت و خود عازم خدمت پادشاه گشته به تهیهٔ اسباب
سفر پرداخت رام نراین برین ماجرا آگهی یافته خواست که تا جاتے صحبت میان من و انگلیشیه روے نماید این احوال را بنا خوش وجهی
بحضور مسٹر امیٹ ظاهر ساخت و گفت که غلام حسین خان در صحبت شما صاحبان بوده به پدر خود از حال و مقال اینجا خبر مے دهد و الحال
پدر ایشان با وجود رعایت و گذاشتن جاگیرات اراده رفاقت پادشاه و افروختن آتش عناد و فساد دارد بغلام حسین خان تاکید
باید نمود تا به پدر چون ممانعت نموده ازین اراده باز دارد مسٹر امیٹ به بنده براے نوشتن خط متضمن ممانعت مذکور بخولی
تمام اشاره فرمود بنده جواب داد که معاذ الله العظیم از روزیکه من با صاحبان مراسلات بلکه ابلاغ پیغام زبانی هم نکرده ام و آنچه رام نراین
مے گوید اکثر غلط و اندکے ازان راست است و والد الی الآن بهر حیله که توانست ترک رفاقت پادشاه کرده در خانهٔ خود مع اهل و عیال
نشسته ماند الحال که پادشاه اظهار ناخوشی فرموده قاصد ایذاے او شان گردیده است صاحب بفرمایند که چاره اش چیست
هرگاه رام نراین با اقتدار نظامت از عهده بر نیامد و الد که در میدان مع اهل و عیال نشسته است چگونه سر تابے از حکم پادشاه تواند
نمود رام نراین بخوف آنکه مبادا البدرود پدرم را با صاحبان ملاقات هامیسر آید و صاحبان لیاقتش دریافته تجویز صوبه دارے
اینجا براے او کنند راضے بآمدن او در شهر نیست و والد با وجود بودن در میدان طاقت عدم انقیاد حکم پادشاه ندارد البته
بضرورت بحضور پادشاه خواهد رفت اگر منظور این است که والد با پادشاه نیامیزد حکم آمدن در شهر باید داد و بدون این صورت
ممانعت از مصاحبت پادشاه بیوجه و تکلیف مالایطاق است مسٹر امیٹ که مرد با عقل و تمیز بود سخن مرا دریافته تصدیق فقیر نمود
و گفت شما راست میگوئید اما مضائقه ندارد خطے نوشته بدهید بنده هانجا خطے حسب الاشاره او نوشته داد و مکرر براے اتمام حجت
و برائت ذمه خود صاف گفت که رام نراین را ازین گفتگو ها غرض بد نامے من و والد بنده است و این قسم ممانعت ها مانع پیوستن
والد با پادشاه نے تواند شد اگر منظور همین است او شان را اینجا باید طلبید و الا والد آنچه حفظ جان و آبرو و ناموس خود خواهند
دید خواهند نمود و فی الحقیقه همین بود که مرا با والد و برادر و پادشاه و احدے از مخالفان اصحاب انگلیشیه راه مراسلات یا پیغام
زبانی مفتوح نبود بلکه اگر کسے ازان طرف مے آمد پیش خود بار نمیدادم چه رغبا از رسے و بے وفائے و آنچه ازین مقوله باشد
الحمد لله که بنده را گاهے منظور نبوده و الی الآن هم نیست و ایزد تعالی تا حال با فضال خود بکام و آرام داشته و اکثر غادران
و مزوران را دیدم که با دعواے دانائی و عیارے مبتلاے انواع بلیات شدند مصرع من همان احمد پارینه که بودم هستم ❊
والد مرحوم چنان که سبق ذکر یافت از حسین آباد مع پسر نسلے خود نقے علے خان در لشکر پادشاه رسیده مورد الطاف
و عنایت گردید و دستار سربسته و چار قب ملبوس خاص خلعت یافته مدار المهام سرکار شاهی و نائب دستخط گردیده مرجع
اهالی لشکر و ارکان حاضر گشت و کامگار خان براے مجراے والد و موشیر لاس هم براے ملاقاتش آمد و پادشاه مع کامگار خان
و موشیر لاس و افواج دیگر در ملک راجه سندر سنگه و بهرت سنگه و غیره گرد و پیراموں قلعه ٹکارے همیشه بسر مے برد و در انتظار
وصول احکام ابدالی درباره خود بنام امرا و ارکان هند میگذرانید درین اثنا خادم حسن خان که از همیشه با میرن سرگران و نا مطمئن از و بود
قاصد اعانت پادشاه و بدر رفتن از ممالک محروسه میرن و میر جعفر خان گردیده ملک پورینه را چنانچه باید غارت نمود و زرها
از جمیع رعایا و عموم برایا بهر صورت گرفته با فوج چیده که از مدے جمیع مے نمود و اسباب و سامان لائق از جاے خود جنبید و

با پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیاده تفنگچی و چهل و چند ضرب توپ خرد و کلان عازم عظیم آباد از راه طرف شمالی دریا گردیده در نواح
حاجے پور که مقابل عظیم آباد و شمالے شهر مذکور آن طرف دریاے گنگا بر لب آب واقع است رسید اگر این آمدنش قبل از وصول کپتان
نکس بعظیم آباد در زمانے که پادشاه عظیم آباد را محصور داشت و اندرون شهر فوج انگلیشیه و هندوستانے در نهایت قلت بود اتفاق می افتاد
عظیم آباد مفتوح و عجب نامے براے خادم حسن خان و کمال تقویت و شوکت پادشاه را میسر مے شد لیکن چون هر امرے وابسته وقتے
و سببے است تفاوت و تجاوز ازان چگونه میتواند شد

رسیدن خادم حسن خان قریب بحاجے پور و مضطرب شدن رام نراین مع کل اعیان و ارکان و جنگیدن کپتان نکس با خان مزبور و ظفر یافتن بر چنان فوج گران ❊

چون اخبار قرب وصول خادم حسن خان متواتر رسیده متیقن گردید رام نراین بکوٹهی آمده با مسٹر امیٹ استشاره و احوال قلت فوج
ظاهر نموده چاره جو گردید مسٹر امیٹ همین صلاح داد که پادشاه بالفعل دور از حصار سرگرم سیر و شکار و اخذ وجه زرها از رعایاست اندک
مردمے از فوج حاضر با خود داشته باشے همراه کپتان نکس تعیین نمایند که کپتان نکس جنگ خادم حسن خان را تعهد مے نماید
رام نراین از قلت جمعیت کپتان نکس جنگیدن با این فوج گران حیران گردید چون تصمیم این عزم دریافت براے رخصت و تدارک
افواج ملازم خود شتافت و شیخ حمید الدین و صاحب داد خان و غیرها جماعهٔ داران خود را متعین نموده تاکید در عبور فرمود صاحب داد خان
علم خود را مع اردو در میان دوآبه گنگا که روبروے شهر بود فرستاده علے برافراشت و شیخ حمید الدین خود همان طرف گنگا سکونت
داشت و خانه اش نیز آن طرف بود بنابر اطاعت فرمان آقاے خود مع همراهیان آمده سیاههٔ لشکر خود نمود کپتان نکس
با سه چار کمپنی تلنگه و یک کمپنی سولداد ولایتے و دو ضرب توپ مع اسباب آن از گوله و باروت آنچه ضرور بود بوفور همراه
گرفته قاصد عبور گشت چون راو شتاب راے دم از دوستی صاحبان و شجاعت خود میزد و جمعیت دو صد کس
از سوار و پیاده و ڈولا و رچار لک همراهش بود و او را هم مسٹر امیٹ و کپتان نکس صلاے رفاقت داده استمزاج نمود او بر
کمال رغبت قبول نموده همراهے گزید و بے تعلل و تامل همراه کپتان عبور نموده شریک عسکر او گردید و افواج رام نراین
بمنابهٔ شوم این زمانه و خانه او که ده روز باید تا از یافتن تنخواه و آراستن اسباب فراغت یابند مبتلا مانده احدے از آنها
بکپتان نرسید بلکه شیخ حمید الدین که براے دفع بدنامے رسیده بود دو سه کرداه دور تر فرود آمده یکروز قبل از جنگ
وقت شب تنها آمده به او شتاب راے فهمانید که صاحب شما دیوانه شده اید راجه رام نراین از وجود شما نا راضی و دفع شما
خواهانست چه دخل دیگرے درین صوبه نے خواهد و مرا براے هضم نمودن لک روپیه طلب من گشته مے خواهد لهذا براین جنگ
او شما را فرستاده خادم حسن خان که دعوے همسرے با جعفر علی خان و شش هفت هزار سوار جرار و ده هزار پیاده برق انداز
آتش بار چیده و چهل ضرب توپ همراه دارد این با نصد پیاده که همراه کپتان است چگونه از عهده اش خواهد برآمد اگر این پیاده ها
از سنگ و روباشند که کارے نکرده همه هلاک خواهند شد زنهار که شما رفاقت شان ننمایید و عذرے اندیشیده کناره گیرید من خود هرگز
شریک جنگ نخواهم شد این سخنها گفته مرخص شد و صاحب داد خان خود هنوز در شهر بود که خادم حسن خان از لشکر کپتان نکس
بشش هفت کروهے رسیده منزل گزید

ذکر جنگیدن کپتان نکس و راو شتاب راے با خادم حسن خان و ظفر یافتن بر چنان فوجی سنگین و گران

کپتان چون خبر قرب لشکر خادم حسن خان بشش هفت کروهے شنید شام در خیمهٔ راو شتاب راے آمده مشورهٔ شبخون زدن بر فوج
او نمود وگفت که فوج ما بسیار کم ومردم از مشاهدهٔ ازدحام واهتمام او بددل ومخوف خواهند شد اولی آنکه شبخون براو بزنیم کارش تمام یا
انتعاشش متفرق ومتزلزل گردد وزر واسباب وخزاین او بغارت رفته طاقت ولیاقتے که دارد درو نماند شتاب راے قبول نموده گفت
من بهر صورت باشما رفیق وتابع راے وصوابدید شما هستم هرچه بگویید وبکنید من دران کار حاضر وفرمان بردارم کپتان گفت پس
این وقت چیزے خورده خود هم بخوابید ورفقاء را هم حکم استراحت بدهید که نصف شب روانه میشویم شتاب راے حسب الاشاره عمل آورد
نصف شب مستعد وتیار گشت وکپتان هم یک کمپنی در لشکر گذاشته مع باقی فوج شتاب راے را همراه گرفته برهنمائی هرکاره که
راه دیده آمده بود عازم لشکر خادم حسن خان گردید اتفاقا هرکاره بنابر تاریکی شب راه گم کرده بلشکر نرسید وکسرے کم دو ساعت
از شب باقی ماند کپتان از فتیلهٔ بندوق هندی که همراه شتاب راے با بعض خاص بردارانش بود ساعتیکه با خود داشت برآورده دران
نظر کرده دریافت که شب نهایت کم مانده است بشتاب راے گفت که حالا وقت شبخون نمانده بایستی درین وقت ما در لشکر مخالف
داخل میشدیم باید برگشت کپتان نکس مع راو شتاب راے برگشته هر دو باتفاق بمعسکر رسیده بودند که صبح دمید وهنوز فراغت از تخلے
وشست وشوے دست وروے نکرده بودند که طلیعهٔ لشکر خادم حسن خان هویدا گردید کپتان خود مستعد وتیار گشته شتاب راے
را آگهی داد شتاب راے هم کمر بسته با رفقاے خود حاضر وشریک حال کپتان در کمال دلاورے استاد خادم حسن خان فوجے را
فرستاده بهیر وبنگاه کپتان را غارت ومترددین را که از عظیم آباد قاصد لشکر کپتان بودند مجروح ومقتول ساخت وبعضے ها فرصت
یافته وراه را گردانیده بدر رفتند کهاران بعض کپتانان پالکے واسباب شان هرچه ممکن بود گرفته خود را بکنار آب گنگا رسانیده بکشتی ها
که براے چنین وقت وهمین کار گذاشته بودند عبور نموده بعظیم آباد رسیدند ودیگر افواج خادم حسن خان چند دسته شده
هر قشونے از طرفے بر کپتان هجوم آورده برق اندازے وترکتازے شروع نمودند وتوپها از طرفین در غرش بوده از طرف
کپتان علی التواتر گله بارے بر لشکر خادم حسن خان بود وکپتان وشتاب راے باستقلال تمام استاده حکم بشلک نمی نمودند مگر کسانے را که
متصل میرسیدند بدفعیهٔ آنها سواران وبرق اندازان شتاب راے را گاهی چند قدم پیشتر فرستاده بضرب تیر وگولی واجلے
بصدمات گوله توپ انگلیشی منهزم میگردانیدند همین قسم معرکه جنگ تا دو پهر گرم بود آخر میر افضل بخشے فوج خادم حسن خان حسب الحکم
آقاے خود فوج را دو حصه نموده از دو طرف یورش آورد چون نوبت از توپ اندازے گذشت ومردم بسیارے از طرف
خادم حسن خان بضرب توپ مجروح وهلاک شدند اسپها را عنان داده نزدیک صفوف کپتان رسیدند آن وقت
توپ موقوف وشروع بشلک بندوق شد وبنده برلب دریا در غرفهاے کوٹهی انگلیشیه استاده تماشاے گریخته هاے لشکر کپتان
مے نمود ومستر امیط دوربین در دست گرفته میدید ومے شناخت که پالکی انگلیشی است از سرداران ما کسی مجروح شده باشد
وبراین مے آید وبنده را هم بدوربین مے نمود گریختگان چون مضطرب الاحوال از دست مردم خادم حسن خان نجات یافته آمده بودند
هرکه میرسید خبر غلبهٔ خادم حسن خان ومحصور بودن انگلیشان وشتاب راے وگریختن شیخ حمید الدین از صدمات افواج خان مرقوم
میرسانید وتمام مردم عظیم آباد چه رام نراین وچه سردار کوٹهی وچه عموم خلق همه مضطر وگوش بر آواز بودند که خبر چه میرسد بنده مستر امیط
ومیر عبد الله ودوستان حاضر را تسلے میداد که این گریخته ها از خوف خود چنین میگویند ودود باروت توپ بنظر مے آید وصدایش
متواتر بگوش میرسد مغلوب کپتان از کجا معلوم شد اگر کپتان مغلوب گشته جنگ که میکند درین عرصه بخانهٔ میر عبد الله
آمدم وبرلب دریا من واکثر مردم استاده درهمین اندیشه اند که چه مے شود ناگاه صداے شلک بگوش مردم رسید من گفتم الحال

بعد این شلک اگر باز صداے توپ برسد کپتان غالب آمده وفوج خادم حسن خان منهزم گشته است وگرنه برعکس است باز آواز شلک
آمد بعد ازان لمحه چند آوازے نبود ومردم را تشویشے رو نموده بود که باز صداے توپ بگوش رسید گفتم کپتان غالب آمد ومردم
خادم حسن خان شکست خورده برگشتند کمتر کسے سخن مرا باور نموده حیران بودند بعد چند آواز توپ دیگر صداے توپ ها موقوف
وشعله بلندے می نمود وموقوف میشد ومکرر همین قسم مشاهده گشته ربعے از روز باقی ماند آن وقت رقعهٔ کپتان باسمے صاحب کوٹهی
مشعر ظفر یابے خود وشکست دادن بخادم حسن خان وبدر رفتن او از میدان رسیده موجب شادمانی گردید ومستر امیط خبر مذکور
را بهر کس از اعیان ودوستان گفته فرستاد بنده بکوٹهی رفته گرم اختلاط بودم که ناگهان ساعتے اند از روز مانده کپتان نکس مع
راو شتاب راے بهمان هیئات میدان غبار آلوده وعرق ناک دررسید واحوال جنگ وظفر یافتن بر دشمن با محامد شجاعت
شتاب راے مفصل وستایش او مذکور بکمال مبالغه نمود وهردم شتاب راے را ستوده مے گفت که من چنین نواب ندیده ام حقیقة که
نواب همینست ودیگران بنام رام نراین ومصطفے قلی خان ومحمد آفاق کوتوال ودیگر اعیان شهر باستماع خبر عود وورود این هردو کس
دویده رسیدند ومظنهٔ گریخته آمدن این هردو بمرتبهٔ یقین داشتند چه زدن جنگ خادم حسن خان باین جمعیت قلیل خلاف
قیاس وبرگشته آمدن سرداران از معسکر مخالف مغالطهٔ هندے مے انگاشتند مستر امیط مبالغه درینباب مے نمود ورام نراین
ودیگران را معقول نمی شد مستر امیط گفت که کپتان هرگاه میر افضل را در جنگ منهزم ساخت چون فوج خادم حسن خان
همان بود وغالب نه آمد بلکه مغلوب ومنهزم گشت واو را پاے ثبات متزلزل گشته برگشتن ودور رفتن ضرور افتاد تا شبخون نخورد وکپتان
چون دید که میدان خالی وخادم حسن خان مع افواج خود برگشت تعاقبش بتانی تا یک کروه نموده توپ واراب وبار بردار ومجروحان
بیشمار را از میدان گرفته احتیاط نمود وباروت هرچه بدست آمد همه را آتش داد این شعله ها که می نمود همان بود وبعد ازان بودن
خود درانجا بے فائده وغیر ضرور دانسته برگشته اینجا آمد وفوج را با سرداران دیگر همانجا گذاشت وپاس خاطر شتاب راے هم که
الحال بسیار ماندهٔ او را هم براے آرام همراه آورده رام نراین بعد این تفصیل اندکے تصدیق قول کپتان نمود وخاطر مردم مطمئن شد
صبح خود از هر طرف همین خبر رسیده متحقق گردید وخادم حسن خان بطرف سرحد پتیا شتافت وافواج انگلیشی مع مردم شتاب راے
بعد چند روز از دریا عبور نموده بشهر عظیم آباد آمدند وحقوق شتاب راے وشجاعت ولیاقتش در دل جماعهٔ انگلیشیه متحقق گشته
وقر ووقعے عظیم در نظر جماعهٔ مذکوره بهم رسانیده الحق جاے آن بود واستحقاق آن داشت وانچه آخر با او بعمل آمد از قدردانی
وحقوق شناسی بیگانه مے نمود ودرین ضمن خبر آمد آمد میرن مع افواج انگلیشیه بسرکردگے کرنل کلیو سیف جنگ بکر وفر
تمام اشتهار یافت

ذکر آمدن میرن باکر وفر تمام ورفتن برسر خادم حسن خان وبرق افتادن بر میرن از آسمان بنابر مکافات اعمال آن نکوهیده خصال وذکر مجملی از کردار او ورهائی یافتن خادم حسن خان از چنگال آن زشت خو وتتمهٔ احوال شاه عالم پادشاه وقرار یافتن پادشاهے براو بمشیة الله

چون خبر ورود خادم حسن خان در حدود عظیم آباد بمرشد آباد رسید میر جعفر خان ومیرن را تشویشے عظیم بنابر قلت فوج رام نراین
وبودن پادشاه این طرف دریا ورسیدن خادم حسن خان ازان طرف روی داده حرکت میرن که اسپهبد پدر بود از مرشد آباد
ضرور افتاد ودر تهیهٔ اسباب سفر سرگرم گردید وورود عرائض رام نراین متضمن اضطراب وخطوط مستر امیط بروساے قوم

شعر باحاطه نمودن دو صاحب جیش شهر عظیم آباد و موکد عزیمت مذکور گشته تصمیم یافت و میرن با فوج بسیار و سامان افزون از شمار مع کرنل کلیو صبت جنگ و افواج انگلیشیه در اواخر تابستان نزدیک بعظیم آباد رسید چون خادم حسن خان آن طرف گنگا بود داخل شهر نه گردیده در شهر ربیع عشره از ذی قعده[?] سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری عبور دریا نمود خادم حسن خان که صدمه جنگ کپتان نکس دیده خود را عهده بر آ از ان نموده قلیل نیافت جنگ میرن را با فوج وافر انگلیشیه زیاده از تاب و توان خود انگاشته بظاهر بلند پروازیها میکرد و در باطن نهایت مغلوب الهراس و در رهائی خود از دست میرن یاس داشت و راه بدر شدن مے جست چه دریاچه گندک که از کوهستان شمالی آمده و عزب حاجی پور بگنگا پیوسته سد راه او بود و بدون کشتی هاے وافر عبور چنین شخص کثیر الاسباب والعساکر از ان دریا متعذر مے نمود میرن چند کوچ متواتر نموده بلشکر خادم حسن خان متصل گشت خادم حسن خان بار و بنه خود آخر شب کوچانیده خود جریده با فوج میرن از دور مقابله نمود و میرن نیز از خوف جنگ شاهزاده که جراحت دو تیر دران دار و گیر برداشته بود هوس مقابله با دشمن نداشته در حفظ جان خود میکوشید و افواج انگلیشیه را هم از جلدی و چابکی در تعاقبش ممانعت مے نمود بعد مقابله و سر دادن چند توپ و رسیدن گولهاے معدود که از طرفین بعمل آمد خادم حسن خان روے خود از میدان گردانیده راه صحرا ایکه داعیه رفتن دران داشت برگرفت و در رفت میرن هم در تعاقب او راه مے پیمود تا آنکه بهمین حال چند کروه از قلعه تبیا که مسکن زمیندار آنجا بود پیشتر رفته منزل گزید و خادم حسن خان چند کروه ازو هم پیشتر رفته بر لب دریا متحیر بود که الحال کجا رود القصه روز عمر میرن آخر شده شام حمایتش در رسید و بار بردار اکثر لشکریان خادم حسن خان بسبب بے راه رفتن و تعاقب دشمنی قوے چون میرن متفرق گشته بفرودگاهش نرسید میگویند خود خادم حسن خان هم تمام شب بر فیل و اکثر همراهیانش بر اسپ گذرانیدند و جاے استراحت نیافته بکمال بے آرامے آن شب را بروز آوردند و باین خیال اندیشه داشتند که صبح سفرے معلوم نیست دامن کوهستان است و لب دریا فردا چه پیش مے آید چون شروع موسم برسات و اراده خالق کائنات بانتقام و مکافات با میرن متعلق گشته بود باران شدیدے بعد انقضاے دو سه ساعت از شب مذکور که شب پنجشنبه نوزدهم ماه مذکور بود شروع بباریدن نموده جهان را بر میرن و هواخواهانش تیره و تار و روز روشن عمر و اقبالش بشب دیجور ادبار مبدل ساخت و پس از مرور ثلثے از شب دو سه مصاحب مثل سید محمد خان مرحوم خلف علی رضا خان بن صفی خان بن اسلام خان و همت خان بن مصلح خان بن اعظم خان خانے که انیس و جلیس او بوده اند مرخص گشته بخیمه هاے خود رفتند و میرن بنابر احتیاط باد و طوفان از خیمه کلان برخاسته در پال دلیر خانے که خیمه ایست بطور خاص و دامنش متصل بزمین بمیخهاے وافر استحکام مے یابد براے خواب رفت و زنے از فواحش که در سفر و حضر زنها از ان فرقه با او همراه و همخوابه او مے بودند مع قصه خوان و خدمت گارے براے دلک که باصطلاح چپی مے نامند حاضر شد چون اجل آن زن باقے بود بعد لمحه او را مرخص کرد و خدمت گار شروع به چپی و قصه خوان افسانه براے خواب عدم آغاز نمود خداے داند چشمش گرم شده یا در انتظار پیک اجل بیدار بود که در عین شدت بارش رعد وعید قهار منتقم عزیز و برق غضب و تهدید بر سر میرن نازل گردید و همان قسم که بر چارپایه خوابیده بود بمعرض انتقامات اخروے رسید آتش آن برگشته بخت در خرمن هستی خدمتگار و قصه خوان هم افتاده دود از نهال عمر شان بر آورد بیت ز نهار از قرین بد زنهار + وقنا ربنا عذاب النار + چون زمانے بر این ماجرا رفت و شدت باران تسکین پذیرفت چاکران باستخبار احوال و تبدیل خدمتگار که نوبت در کار مے شد رسیده میرن را با آن دو بیچاره در خواب عدم دیده بعض مقربان مثل اشخاص مذکور و غیر آنها را که نهایت متصل بخوابگاهش فرود مے آمدند بدین شور و غوغا آگاه ساختند آنها حاضر گشته بعد تفحص معلوم شد که پنج شش سوراخ باریک در کاسه سرش

بطرف قفا و بر بدن بطور اثر تازیانه که محل ضربتش کبود و دیشو هویداست و در شمشیر که متصل لب او بر چارپایه اش بود دو جا یا سه جا سوراخ و نزدیک بنوک قدرے گداخته شده و چوب خیمه طرف سرش گویا پوسیده گشته چون این خبر بجناب فضائل مآب شیخ محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین رسید از احوال میرن خود علی ما هی علیه آگهی داشت فرمود که برق اندازے عالم بالا را مے بینید چطور جسته جسته در خیمه ها مے زنند و لله درّ ما قال

ذکر غرق شدن دختران بیچاره مهابت جنگ بفرمان میرن ستمگار و مشاهده نمودن خلق انتقام الهی را ظاهر و آشکار

میرن چون از قتل خواجه هادی خان و میر محمد کاظم خان انفراغ یافت و پدرش صداقت محمد خان پسر آقا باقر زمیندار عمده جهانگیر نگر و شیخ عبدالوهاب کنبو را بگمان و تهمت بدم توپ پرانید هر دو در دل خود از تشویشات رهائی یافته اند که آسایش یافتند این شیوه را پسر خاک بسرش پسندیده بجد گرفت و اکثر زن و مرد را کشتن آغاز نهاد حتے بعضے از خجگ[?] حرم را هم بدست خود از شمشیر گذرانید و میگفت که بعد بدگمانی تصفیه همین معنے دارد که از هر کس گمانی بدل بگذرد او را از تیغ باید گذرانید و تصفیه خاطر بهم باید رسانید و غیر ازین پوچ و لا یعنے است بنابرین قاعده ایجادے خود از آمنه بیگم و گهسیٹی بیگم دختران مهابت جنگ که پرورده نمک و نعمت شان بود بدگمان گردیده بعد از تقابر معارج جاه و جلال از ان زنهاے عاجز شکسته بال دغدغه بهم رسانیده و مکرر بحاکم جهانگیر نگر که جسارت خان نام و در صلاح و سداد عالی مقام بود براے قتل آنها نوشت آن مرد بزرگ که او هم نمک پرورده و مرهون احسان پدر و اولیاے شان بود بر این عمل زشت اقدام نه نموده در جواب نوشت که حکومت جهانگیر نگر بدیگرے بدهید و مرا از چنین تکالیف معاف دارید آخر الامر میرن هنگامیکه داعیه رفتن بر سر خادم حسن خان نمود یکے را از اشقیاے رفقا باین کار مامور ساخته فرمان داد که بجهانگیر نگر رفته بهانه آوردن مرشد آباد زنهاے مذکوره را بکشتی سوار نموده در راه جائیکه دور از آبادے باشد آن بیکسان را غرق نماید و بجسارت خان مرحوم که از عهد شهامت جنگ مغفور حاکم بود نوشت که آن هر دو ضعیفه را بصحابت فلانے روانه مرشد آباد نماید میرن خود بطرف عظیم آباد بجنگ خادم حسن خان روانه گردید و فرستاده شقی براے عنایت[?] کار مامور راه جهانگیر نگر بلکه سبیل سقر گرفته بجهانگیر نگر رسید و آن هر دو خواهر بے یاور را بهانه که تعین شده بود بر کشتی سوار کرده چون در جائیکه خاطر خواهش بود وارد گشت گفت تا غسل کنید و لباس پاک بپوشید بلکه از اراده خود خبر داد کلانے که گهسیٹی بیگم بود میگویند اضطرابے لاحقش گشت لیکن خرد ترش که آمنه بیگم بود به تسلی خواهر کلان پرداخته گفت چرا مے ترسید آخر روزے مردن بود امروز باشد که چون بسیار گنهگار بوده ایم الحمدلله وسیله نجاتے بهم رسید و مظالم خود بر دوش میرن گذاشته میرویم غسلها نموده و لباس پاکے بجاے کفن پوشیده خاک پاک سید الشهدا علیه السلام با بدان خود بطور حنوط و بر سر و رو بسیار مالیده از معاصی مجددا تائب گردیده و دم آخر نفرین بر میرن نموده گفت خداوندا گناهگار تو ایم از میرن تقصیرے نداریم و او حقوق پرورش که از خاندان ما یافته برباد داده ما را بناحق میکشد امیدواریم که برقے بر سر او بفرستے تا انتقام ما و فرزندان ما ازو بکشد و کلمه طیبه و اعتقادات حقه که داشتند بر زبان آورده غریق بحر رحمت نامتناهے الهی شدند میگویند همان شب برق بر میرن افتاد و بعضے تفاوت ماهے میگویند باین صورت که آخر شوال سال مذکور بر آنها این ستم رفت و نوزدهم ذے قعده میرن راه خود گرفت والله عزیز ذو انتقام

داز معتمدان بلکه مقربانش استماع افتاده که میرن در بند کاغذے نام دو سه صد کس نوشته درین سفر که سفر آخرتش بود همراه داشت و میگفت که بعد فتح بر خادم حسن خان و پادشاه و سعادت برگز دولت و جاه این مردم را که نام شان درین طومار است کشته فارغ البال بکام و آرام با دوستان خواهیم نشست و از بدخواهان اندیشه نخواهد بود و او تعالی شانه که رب العالمین است روا نداشت مخفی نماند که حکیم علی الاطلاق و خالق انفس و آفاق هرگاه بندگان خود را در شرور و فساد منهمک می بیند زمام مهام ایشان را بدست تسلط ظلمه بسپارد تا تنبیه مفسدان نماید اما همیشه ظالم را بر عباد خود حاکم نمیگذارد و حکومت ظلمه پایندگی ندارد چنانچه مخبر صادق علیه السلام میفرماید الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم بعد تنبیه مفسدان اگر ظلمه هم بعدل گرائید و از ظلم باز آیند ممکن است که ایزد تعالی برانها هم ابقا کند و بیخ دولت شان برنکند و الاعلاج فاسد با فسد نموده ظالم ترے را براو مے گمارد تا دمار از روزگارش برآرد

وهو علی الله العزیز یسیر وانه علی کل شیء قدیر

رجوع بذکر بقیهٔ احوال لشکر میرن و سنوح دیگر سوانح و فتن

نوزدهم ذی قعده روز پنجشنبه اول صبح خبر واقعهٔ عظیمه که شب بر میرن گذشت معتمدے رفته بکرنل سیف جنگ که رئیس کل فوج انگلیشیه و سرمایهٔ استظهار عساکر هندیه و سردارش بود ظاهر نمود او نیز بصلاح هندیان راضی گشته اخفاے این امور مناسب دانست و شکم میرن در حضور کرنل دریده و احشا و امعا و دیگر اعضای اندرونی را بیرون کشیده همانجا دفن کردند و نقارهٔ مراجعت نواخته لاشش را بر فیل سواریش افگنده و پالیش از هودج فیل بیرون گذاشته روانه شدند و شهرت دادند که او بیمار است لیکن همانوقت بر مردم منکشف گشت که مرده را بر هودج افگنده اند گویا انتقام تشهیر لاش سراج الدوله از دست ملازمان او بابلغ وجهی ظهور یافت بهرصورت کرنل متصل بقلعه بتیا رسیده حسب الالتماس عملهٔ کارگزاران و وکلاے رام نارائن توقف نموده بزمیندار آنجا پیغام انفصال معامله بتاکید و تهدید داد او از خوف فوج انگلیشیه اطاعت و انقیاد نموده قصه را کوتاه ساخت و عسکرین بریاست کرنل از صحراے بتیا برآمده جنازه بهانهٔ لاش میرن تیار ساخته و عجاله بر کهاران بسیار بارش گذاشته در گنگا رسانیدند و از آنجا بر کشتی لاش او در کمال عفونت و خرابے براج محل رسیده جائیکه اکنون مقبرهٔ اوست مدفون گشت (فاعتبروا یا اولی الابصار) و لشکر مع سرداران دیگر بعظیم آباد رسیده سکونت در آنجا ورزید راجه راج بلبهه بنگالی که پیشتر دیوان شهامت جنگ مرحوم و درین زمان بدیوانی میرن مقرر بود رئیس لشکر میرن شد و رام نارائن خود نائب عظیم آباد بود و برادرش با فوجے که همراه میرن رفته بود آمده ببرادر خود ملحق گشت

ذکر رفتن مستر امیت بکلکته و بعد او رفتن کرنل سیف جنگ و شروع نفاق در سرداران انگلیشیه که باعث خرابی گردید

تا کرنل کلیف ثابت جنگ در کلکته بود ریاست فوج و کوٹھی هر دو با و تعلق داشت چون او قاصد ولایت خود گردید کار بنگاله و ریاست این جماعه درین سه صوبه عظیم آباد و بنگاله و اوڑیسه که از سابق بمراتب افزوده شغل انها اعظم و دائرهٔ ایشان وسیع گشته بود کرنل مذکور مستر امیت را لائق ریاست کل ندانسته شمس الدوله هلبرے ونسترت را که صاحب کلان مندراج بود و سردار کوٹهی کلکته تجویز نمود و کونسلیه هاے دیگر هم این تجویز را مسلم داشته مقرر شد که بالفعل بعد رفتن ثابت جنگ مستر هالول را صاحب کلان کلکته گردانیده بعد از ان چون شمس الدوله برسد صاحبکلان و مدار المهام حل و عقد این ممالک او خواهد بود و بضابطهٔ

ایام سابقه مستر امیت باعتبار درجه نوکرے و قاعدهٔ کلیهٔ قدیمه مستحق این مقام و لائق این مرتبه گشته امیدوار بود از استماع این تقرر مکدر گشته از عظیم آباد بمراسلات درین خصوص گفتگوے نمود و بعد رفتن ثابت جنگ بولایت او نشستن هلول بر کرسی گورنرے کار عظیم آباد را به صاحب خرد و غیره اصحاب آنجا گذاشته عازم کلکته گردید بعد چندے روز کرنل سیف جنگ هم از عظیم آباد کوچیده رفت و شاید تقصیرے ازو بظهور رسیده که از ریاست فوج معزول گشته امر مذکور بمیجر کرنک قرار یافت میر محمد جعفر خان از فوت میرن حواسے که داشت درباخت و کار و بار ملک و فوج معطل تر گشته اختلال کلے در جمیع امور روے نمود میر قاسم خان بن سید مرتضی خان بن امتیاز خان خالص تخلص که ولایت زاے ایرانی و در عهد سابقه دیوان پادشاهے عظیم آباد بود بمصاهرت میر جعفر خان اختصاص داشت اما فیما بین پدر زن و داماد صحبت همیشه ناچاق و بنفاق میگذشت و میرن زیاده تر در افزایش ناچاقے میکوشید از صحبت میر جعفر خان اگرچه از داماد خود میر قاسم خان راضی نبود لیکن بضرورت اندکے در آشتی کشوده مورد الطاف ساخت و خدمت پورینه علاوهٔ خدمت رنگ پور بنام او مقرر کرده در شوکت او افزود و براے بعضے سوال و جواب او را بکلکته فرستاد چون میر قاسم خان در خاندان میر جعفر خان بلکه از امثال و اقران در هوشیارے و کردکارے امتیازے داشت در گفتگو با اصحاب کونسل نقش محبت خود در دل آنها نگاشت و خاطر نشان کونسلیه ها شد که نسبت به میرن و پدر زن خود میر قاسم خان لیاقت سرداری و کارگذاری بیشتر دارد و میر قاسم خان براے کارے که آمده بود درست نموده برگشت و میر جعفر خان هم اندکے ازو خوشنود شد و چون از اولاد و اتباع دیگرے لائق کار نداشت بحکم ضرورت میر قاسم خان مرجع اکثر امور گردیده واسطه جواب و سوال اکثر اهل معاملات و فرقهٔ سپاه هم گشت درین ضمن بسبب مردن میرن و غفلت میر جعفر خان دیر بسیار در تنخواه سپاه روی داده تقاضاے آنها شدید گردید و چند بار بمباحثت پیش آمده دار الاماره را براے وصول زر تنخواه محاصره نموده مکالمات عنیفه درمیان آوردند و میر محمد قاسم خان اصلاح ذات البین فرموده بعضے از تنخواه را خود متعهد شد و هم درین عرصه باز تقریبات چند باعث رفتن میر محمد قاسم خان بکلکته گردید میر جعفر خان پس و پیشے درین باب در خاطر داشت اما تقدیر نگذاشت که ممانعت تواند نمود چار و ناچار مرخص فرمود و میر محمد قاسم خان بکلکته رفت درین وقت مستر هلبرے ونسترت مخاطب بنصیر الملک شمس الدوله بهادر در کلکته رسیده و صاحب کلان یعنے گورنر آنجا گردیده بود و میر محمد قاسم خان چون داعیهٔ رفتن پورنیه و در ضمن آن دواعی سنمرهٔ هم بسیار داشت علی ابراهیم خان بهادر را که ذکر محامد و صفاتش از هزار یکے و از بسیار اندکے برسبیل اجمال در احوال مهابت جنگ و فتح شمشیر خان گذشت و آن عزیز سراسر عقل و تمیز دران زمان رفیق میر محمد قاسم خان بود به نگهداشتن فوج بنام اراده سفر پورنیه و تالیف قلوب مردم قدیم که ملازم نظامت بوده اند و ارکان داعیان مرشد آباد مامور فرموده خود سفر کلکته نمود الحال احوال پادشاه و کامگار خان

و بعض سوانح عظیم آباد بنا بر انتظام اخبار بزبان قلم داده می آید

ذکر احوال عظیم آباد و جنگیدن میجر کرنک باتفاق راجه رام نارائن و راجه راج بلبهه با پادشاه و موسیٔو لاس و شکست خوردن پادشاه و بگیر آمدن موسیو لاس و سوانح دیگر که دران نواح رو داد و تسلط یافتن میر محمد قاسم خان بر ایالت هر سه صوبه در مرشد آباد بتائید خالق عباد و بلاد

میرن خود در شروع موسم برشگال بزیر برق انتقام ذو الجلال در آمد اما فوج او بنا بر آنکه پادشاه و کامگار خان منتشر

فساد در عظیم آباد اند تعیین صوبهٔ مذکور شده اقامت داشت ریاستش براجه راج بلبهه دیوان میرن متعلق بود و رام ناراین خود بنیابت همان صوبه داشت فوج ملازمش همراه او بود و فوج انگلیشیه نیز همانجا اقامت داشت همه این افواج بسبب برسات در جاهای خود آرمیده تا انقضای موسمش از جای خود نه جنبید و پادشاه درین عرصه از داؤدنگر تا قرب جوار بهار همیشه در سیر و تردد بود و سببش آنکه معاش لشکریان او منحصر بر مزارع مزارعان بود و برای چارپا و حیوانات آنها نیز مرغزارے می بایست کجا اگر مدت مدیدی ماند چون در صوبه نقش تسلط او درست نه نشسته باوجود سلطنت مثل بیگانه غارتگرے بود دانه و کاه دواب و حیوانات و غله و غیره ماکولات برای همراهیان مفلسش مطلق میسر نمیشد و کجا کفاف نیکرد و راجه بنیاد سنگه برادرزادهٔ راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه بسبب تسلط کامگار خان و عار رجوع آوردن به چشم خود پیش پادشاه نمی آمدند و کامگار خان چون کینهٔ دیرینه با سندر سنگه و اولاد و اقربای او داشت ملک خود را از صدمات پایمالی افواج محفوظ داشته علی الرغم بنیاد سنگه ملک او را الکوب حوادث میخواست انهم علت سیر و سفر لشکر پادشاه درین ضلع بود روزے بنیاد سنگه از قلعهٔ تکاری بقلعهٔ کور واکه متعلقان را در انجا گذاشته بود میرفت این خبر به پادشاه و کامگار خان رسیده فوج مغلیهٔ ملازم سرکار شاهی قریب هزار سوار برای گرفته آوردنش متعین گردید فوج مذکور ایلغار نموده بر سر بنیاد سنگه رسیده او را گرفته آورد و او چند روز نظربند بوده عرائض و پیغام بوالد مرحوم میفرستاد که بوساطت صاحب اگر خلاصی من شود و پادشاه مرا بمزید مراحم فرموده نگهدارد من جمعیت خود را فراهم آورده کار پادشاهی براز کامگار خان خواهم نمود و بهم چشمی همدگر هر دو جهد بلیغ در کار سرکار بعمل خواهیم آورد و فتح سنگه برادر من که در بنگاله است افواج میر جعفر خان را بدولت خواهی پادشاه گرویده ساخته خود هم حاضر خواهد شد و اگر پادشاه خاطر کامگار خان کرده بواسطهٔ او خواهد گذاشت چون این صورت موجب عار ماست از مرافقت و دولتخواهی پادشاه هیچ نخواهد شد والد این مدارج را بپادشاه فهمانیده بنیاد سنگه را خلاص کنانید و او آمد : ملازمت والد نموده بوساطت ایشان شرف یاب کورنش پادشاه گردید و مهیای رفاقت و جان فشانی گشته فوج خود را طلبید و بعملهٔ خود تاکید سرانجام زر و اسباب حرب و غله و غیره مایحتاج نوشت کامگار خان بعد یک روز اظهار ملالت با پادشاه نموده معروض داشت که اگر بنیاد سنگه این قسم خلاصی یافت غلام ترک رفاقت خواهد نمود پادشاه فاقد الشعور ازین سخن ترسیده بنیاد سنگه را چون روز دیگر بمجرا رفت باز گرفته مقید نمود و والد فقیر ازین حرکت آزرده خاطر گشته با پادشاه سخنان درشت گفت پادشاه عذر اندیشهٔ برخاسته رفتن کامگار خان پیش آورد والد گفت که کامگار خان را در نصیبه پارهٔ غیر از رفاقت شما نیست و او غیر ازین در دولت جای ندارد اما پادشاه را رعب برهمی کامگار خان چنان مستولی بود که سودے نکرد و والد آزرده گشته چند روز در خانه نشست و کامگار خان بنیاد سنگه را اخلاص گردانیده ممنون احسان خود خواست و بوالد گفته فرستاد که الحال پادشاه از ما توقع رفاقتی نداشته باشد من دو سه روز مانده کنار میگیرم و همین قسم کرد آخر پادشاه بهادر علی خان محلی را فرستاده با والد عذرخواهی ها نمود و والد گفت که الحال بودن من در لشکر باوجود تسلط کامگار خان محال است و من امیدوار رخصتم پادشاه دلجوئی بسیار نمود و ناچار رخصت کرده فرمان داد که اگر بضرورت جدا می شوید خوب علحده بوده هر قدر توانید ملک را مسخر سازید و رفقا بهم رسانیده باز در قوت باز آئید و والد قبول نمود و پادشاه چند هزار روپیه برای خرج و اعانت والد بنا بر بهم رسانیدن مردم نقدی از کامگار خان فرستاد و والد در نواح محال جاگیرات خود رفته بکارے که مامور بود اشتغال ورزید

ذکر جلوس میر محمد قاسم خان در مرشد آباد بر مسند ایالت بنگاله و غیره صوبجات بتقدیر خالق ارضین و سموات

چون میر محمد قاسم خان چنانچه خامهٔ وقائع نگار اشعارے بآن کرده در کلکته رسیده و با شمس الدوله هنرے ونسترت ملاقات و تبلیغ رسالت نمود درین گفتگو ها غفلت میر محمد جعفر خان و برهمی معاملات مالی و ملکی و بے انتظامی سررشتهٔ افواج و مصارف لابدیه بیوتات و غیره بامبلغ وجوه ظاهر ساخت و چند کس را از اراذل ناس مثل چنے لعل و منی لال و اگنون سنگه هرکاره و غیرهم که از غفلت و عدم لیاقتش بر سرکار و مدار المهام مختار بوده اند نام برده فضائح شان بر شمرد شمس الدوله که در میان فرقهٔ انگلیشیه بعقل و دانش ممتاز و در نکته یابی و کاردانی بے انباز بود میر محمد قاسم خان را بامور ملکداری لائق و در هوش و سلیقهٔ ریاست در میان اقارب و اتباع میر جعفر خان از همه فائق دید و میر محمد جعفر خان و احوال ایشان را درست شناخته متردد بود که برای انتظام این ممالک چه کند آخر در خاطرش چنان تصمیم یافت که میر قاسم خان را به نیابت کل مقرر و مختار ساخته مدار المهام سازد و برای میر محمد جعفر خان وجهی مقرر نماید تا میر قاسم خان وجه مذکور بلا تعلل باو رسانیده بزرگ و منیب خود داند با اصحاب خود انچه مافی الضمیر او بود ظاهر کرده درین خصوص با آنها استشاره نمود رای اکثرے از روسای کونسل که با شمس الدوله اتفاق داشته نفاقش نمی ورزیدند برین کار قرار یافته اما مستر امیئٹ که بنا چارے صاحب خرد کونسل و ثانی مرتبهٔ شمس الدوله بود و دو سه کس از کونسلیه ها با او یکدل و خواهان ریاست او بودند مثل مستر السن و میجر کرنک و مستر باتسن سر باز زده این رای را نمی پسندیدند و قباحتها درین کار بهم رسانیده تذکرش در کونسل مذکور می ساختند هر چند عدم لیاقت میر محمد جعفر خان بچنان بود که امید نفعی داشت اما چون با شمس الدوله طرف شده خواهان ریاست خود بود در جمیع امور انچه رای شمس الدوله بران قرار می یافت بمقتضای قول مشهور لا لحب علی بل لبغض معاویه آن رای را مجروح و مطروح شمرده رد و تقبیح آن می نمود و در مراسلات ولایت خود هر دو تضعیف آرای همدگر نموده طعن در اعمال و افعال یکدگر میکردند و هر یکے دیگرے را بسفاهت و اعوجاج و طمع و لجاج نسبت داده شکایت و سعایت هم می نوشت و این عناد ایشان عالمی را بباد فنا داد چنانچه عنقریب نگاشتهٔ قلم صداقت رقم انشاء الله العزیز خواهد شد القصه چون طرف شمس الدوله غالب و رایش صائب بود عزیمت مذکور تصمیم یافته میر قاسم خان باین بشارت مستبشر گشت و بنا برین گذاشته شد که شمس الدوله خود در مرشد آباد رفته این امر را تشییت دهد میر قاسم خان خوشنود بمرشد آباد معاودت نمود شمس الدوله مع عماد الدوله مستر هستنگ که درینولا از ابتدای سنه یکهزار یکصد و هشتاد و چار هجرے الی یومنا هذا که روز شنبه بست و سوم ماه مبارک رمضان سنه نود و چار هجری از زمانهٔ دوازدهم است گورنر کلکته و مدار المهام اکثر ممالک هند است با برخی از سرداران و نصف افواج انگلیشیه بداعیهٔ تشییت امر مرقوم متعاقب میر قاسم خان از کلکته بمرشد آباد نهضت فرمود و میر قاسم خان بعلی ابراهیم خان بهادر نوشت که افواج نوکر نگهداشت و اسپدواران مردم شهر را بتالیف قلوب با خود رفیق نموده و اسباب تجمل سوارے انچه از قدیم و جدید بحاله میسر تواند شد و عصا و تنک های نقره بضابطهٔ ممالک هند تیار نموده باستقبال تا پلاسی خود در رساند خان والاشان که در هوشیارے و سلیقهٔ کارگزارے یگانهٔ روزگار است زیاده از انچه متصور میر قاسم خان بود مهیا کرده حسب الامر باستقبال شتافت و میر محمد قاسم خان چنانچه مرکوز خاطرش بود بجاه و حشمت و تجمل و شوکت داخل خانهٔ خود گشته با میر محمد جعفر خان ملاقات نمود

روز دیگر وقت شام شمس الدوله رسیده بمراد باغ نزول فرمود صبح آن شب میر محمد جعفر خان عازم ملاقات او گردید وتلثی از روز برآمده
عبور رهاگیرتے نموده بمراد باغ شتافت شمس الدوله بعد معمول داشتن رسوم متعارفه مرحقه براز برکشود وانچه صلاح بود اعلام نمود میر
محمد جعفر خان سر باز زده ابای مفرط در نهایت مبالغه آغاز نهاد شمس الدوله کس فرستاده میر قاسم خان را طلبید و در انجا معرکه سخن گرم
وگفتگوهای درشت ونرم در میان آمد هرچند شمس الدوله خواست که میر محمد جعفر خان وضعیکه تقرر یافته بود قبول کند در نگرفت وقبل
ازان که میر محمد قاسم خان بباغ مذکور رسید میر محمد جعفر خان از قبول تکلیف آن امر امتناع نموده مرخص شد وبرکشتیهاے خود سوار شده
راه دار الاماره گرفت در وسط دریا کشتی سوارے میر محمد قاسم خان بنظرش درآمد اشاره معاودت نمود غرض آنکه در انجا رفته مهیج
این فساد گردد وخان مرحوم معاودت بحال خود مناسب ندانسته سخنش را نشنید وخود را به تجاهل زد که گویا صداے ممانعت نشنیده
وایمای که درین خصوص مے شد ندیده است بهرصورت خود را تا بمراد باغ رسانیده با شمس الدوله ملاقات کرد وماجرا را از
اول تا آخر حکایت نمود میر قاسم خان گفت که این صورت خوب نشد ومیر جعفر خان از من بدگمان گشته درپے جان من
خواهد افتاد شمس الدوله جواب داد که ما ناچاریم میر قاسم خان گفت که هرگاه شما ناچارید منکه بیچاره محض ام چه کنم چون وقت
طعام شان بود گفت الحال خود صاحب بنشینید بعد از طعام باز گفتگو خواهد شد میر قاسم خان درجاے علیحده متحیر نشست وعلی ابراهیم خان را
که همراه برده بود مشوره آغاز کرد علی ابراهیم خان گفت که اول با ایشان انچه گفتنی است باید گفت اگر صورت نگیرد باطلاع ایشان نه همین
جا ملازمان خود را طلبیده وخزانه که مهیاست نزد خود کشیده بطرف میر بهوم باید رفت وبطور باغیان تاخت وتاراج وزد وخورد
شروع باید نمود چون اکثر فوج با شما موافق است وکامگار خان هم مع پادشاه با شما اتفاق خواهد ورزید اغلب که باین صورت
هم کارے از پیش برید چون اطمینان از میر جعفر خان نمانده بود این تدبیر را آخر الدوا دانسته در خاطر ذخیره داشت وفی الحقیقة
بسبب دیر طلبی ها فوج از میر جعفر خان بیزار ومنزجر وبا میر قاسم خان چون متعهد تنخواه آنها شده بود هم زبان بردار وچاکر بودند
وجگت سیٹھ مهتاب راے وبرادرش مهاراجه سروپ چند نیز در باطن معین ومددگار **خلاصه** میر قاسم خان بنهایت حیران وپریشان
خاطر واز نیرنگیهاے قدرت کامله ایزد قادر بیخبر بود تا چه پیش آید چون شمس الدوله از طعام فراغت یافت باز میر قاسم خان
پیش او رفته اضطرار وناچارے خود ودیگه اگر چنانچه قرار یافته بود بعمل نیاید لاعلاج بمفاسد می انجامد ظاهر نمود شمس الدوله
بعد استماع مقالات او باز علیحده نشست وبا عماد الدوله مستر هستنگ بهادر ودیگر ارباب مشاورت تا دیر مطارحات ومناظرات نمود
بعد گفتگوی بسیار رایش بران قرار گرفت که فردا باتفاق میر محمد قاسم خان بدار الاماره باید رفت ونوعیکه مقرر شده این مهم را تمشیت
باید داد میر محمد قاسم خان بسبب اندیشه که از میر محمد جعفر خان بهم رسانیده بود افواج وملازمان خود ودیگر کسان را که با او اتفاق داشتند
گفته فرستاد که در خانه او ودور از محوطه اش مستعد وحاضر باشند عله خود را فرمان داده بود که طعامها پخته همه را بخورانند حسب الامر
او بعمل آمده در دور خانه اش جمعیت وازدحام پیدا شد که بود متفرق نشد تا آنکه صلاح مذکور تنقیح وتقرر یافته شمس الدوله میر قاسم خان را
مرخص نمود معهود آنکه فردا اول صبح کمر بسته با جمیع همراهیان خود حاضر شود وسرداران افواج انگلیشیه را هم حکم داد که ساعتے از شب
باقی مانده فوج وتوپ را تیار نموده بر در دار الاماره جائیکه مامور ومعین است حاضر آیند میر قاسم خان چون اراده آمدن
بخانه خود نمود اول رفقایش از در خانه تا بسر معبرے که فرودگاه او از کشتی بود از ازدحام وجمعیت نموده براے حراستش مستعد
استادند بعد ازان بر کشتی سوار شده عبور دریا نموده ودر احاطه سپاه دولتخواه خود بدولت خانه رسیده تمام شب در دعا
ومناجات قاضی الحاجات وزمانے به تسلی ودلجوئی خیر طلبان گذرانیده ساعتے چند استراحت نمود

ذکر عروج نیر اقبال میر محمد قاسم خان بمعارج جاه وجلال ورجوع نمودن کوکب بخت میر جعفر خان بافول وزوال

چون صبح دولت میر محمد قاسم خان دمیدن آغاز نهاد خان مرقوم حسب الوعده بسان بخت خویش بیدار گشته رفقا وهمراهیان را به
تیاری واستعداد سواری فرمان داد چون مهیا گشته حاضر آمدند خود را بکسوت امارت آراسته ونصرت از بخت وقسمت خواسته بر رخش
همت واقبال سوار در رهگراے دربار گردید وازان طرف قبل از ورود میر قاسم خان شمس الدوله بهنرے ونسترت گورنر با عماد الدوله
مستر هستنگ بهادر وسرداران دیگر مع توپ وفوج در میدان جلوخانه دار الاماره رسیده بر طرق عبور ومرور متردین دربار مردم خود را متعین
ومحکم گردانید ومیر قاسم خان هم مع جمعیت خود وارد گشته مقابل نقارخانه بر اسپ سوار استاده وآمد وشد پیغامبران وسفرا شروع گردید
هرچند شمس الدوله بانحاے مختلفه میر جعفر خان را فهمانید که اگر خویش شما نائب بوده کار ملکے وسپاه برویه عقل ودانائے
سرانجام دهد وشما فارغ البال بعیش وکامرانے خاطر خواه خود زندگانے کنید براے شما بدی ندارد از غفلت شما کار ملک مختل وسپاه
ووظیفه خواران مضمحل گشته ودسه هندوی مفلوک مالک لکوک شدند وعده ها وبجاے آبرو وطلب جان بلب دارند سودے نکرد وآن
جاهل قباحت نافهم بر خواهش خود اصرار ورزیده سخن روسلاے انگلیش نشنید درین بین که مدتے ممتد جواب وسوال از طرفین بود آهسته آهسته
کمپنیهاے تلنگه انگلیشی نزدیک تر میشدند وتوپ هم تیار روبدار الاماره بود رفقاے میر جعفر خان که اندرون دار الاماره حسب الامر
او براے حراستش مقام داشتند از خوف افواج انگلیشیه که رعب وهراس اینها حق تعالی بر قلب مقلوب مردم مغضوب این ممالک
مستولی نموده بود آهسته آهسته هر یکے بهانه راه خانه خود گرفت وشمس الدوله بتنگ آمده گفت هرگاه این مجهول معقول رانمی فهمد
استرضاے او چه منظور در انچه انتظام ملک ورفاه رعایا وسپاه باشد بعمل باید آورد وچندے از سرداران جماعه او که حاضر بودند
تصدیق این قول نموده با او همداستان شدند واو میر قاسم خان را فرمان داد که بر مسند ایالت هر سه صوبه بالاصالت نشسته فرمانروائی
کند اندرون دار الاماره معدودیکه از مخلصان میر جعفر خان مانده بودند آنها را هم بدر کرده بر دروازه هاے کارخانجات
وراههاے حرم سرا تلنگه ها را براے حفاظت وحراست معین نمود وخود داخل دار الاماره گردیده درجاے علیحده نشست
ومیر محمد قاسم خان را طلبیده زیر شامیانه کارچوبے که در ایوان دیوان عام استاده بود بر مسند نشانید میر محمد قاسم خان روز دوشنبه دهم
ربیع الاول سنه یکهزار ویکصد وهفتاد وچار هجرے پاے عزیمت از حد نیابت بالاتر گذاشته اصالةً هر سه صوبه را مالک گشت
وصداے نقاره شادیانه وندائے ایالت وریاست از خانه بخانه بلند گردید هواخواهان که اکثرے در رکاب حاضر وبعضے در خانها
منتظر بودند هجوم آورده بگذرانیدن نذور مبارکباد تقرب جستند وشاید شمس الدوله تا سه چار روز مستر هستنگ عماد الدوله را مع افواج
انگلیشیه براے حراست او گذاشته خود در مراد باغ رفت ومیر محمد جعفر خان را که اندرون حرم سرا با زنها واطفال خود بود شمس الدوله پیغام
فرستاد که اگر ماندن در مرشدآباد مرکوز خاطر باشد کسے را با شما مزاحمت نخواهد بود هر حویلے ومکانیکه خواسته باشید براے اقامت
خود معین فرمائید واگر رفتن به کلکته وبودن در انجا منظور افتد هر جا که خواهش کنید مضائقه نخواهیم نمود ناظم معزول رفتن به کلکته قبول نمود
بجره وکشتیها براے سفر مذکور درخواست بقدر خواهش وحاجت او مهیا گردید ومیر جعفر خان به خاطر جمع خزانه حلی وجواهر نفیسه
که از نوادر وذخائر خاندانهاے قدیم امرا مثل شجاع الدوله وعلاء الدوله سرفراز خان وسیف خان ومهابت جنگ وشهامت جنگ
وصولت جنگ وسراج الدوله بود واندرون حرم سرا براے چنین روزها در تحویل منی بیگم که در خانه میر جعفر خان بمنزله زن
صاحب خانه اش بود میداشت ولوشاک خانه وپارچه هاے ملبوس خاص که آن هم مثل جواهر اندوخته چندین امراے مقتدر

مذکور و دیگر تحائف و نوادر که بطور مزبور از نظر مردم مستور داشت همراه خود مع زنهای مدخوله و اتباع و خدمهٔ آنها و اطفال صغیر
که سه پسر و چند دختر بودند برداشته راه کلکته گرفت چند کمپنی تلنگه بحراست او تعین شده تا به بلدهٔ مذکوره که الحال شهری در کمال معموری
و آبادی و دار الملک جماعهٔ انگلیشیه است رسانید و معزول مذکور زمینی در عین آبادی متصل بچوک بلدهٔ مسطوره خریده طرح
عمارت بسلیقهٔ خود ریخت و مکانهای متعدد ساخت از رفقای او میرزا غلام علی بیگ پسر حکیم بیگ ناه رفاهیموده شریک او درین سفر و مقر
گردید و فی الحقیقه آنکه جائی هم غیر از جوار او نداشت و میر محمد قاسم خان خود را مخاطب بنصیر الملک امتیاز الدوله میر محمد قاسم خان بهادر
نصرت جنگ ساخته خطابهای مذکور از پادشاه برای خود طلبید و پسری هم که در همین نزدیکی قبل از جلوس بر مسند ایالت برای او بهم رسیده
بود فقدوش را برای خود مبارک شمرده چون در علم نجوم اندک شعوری و باحکامش اعتقادی داشت زایچهٔ طالع او بکمال تنقیح از منجمین نویسانیده
گمان عروج او بمدارج علیا داشت لیکن عمرش وفا نکرد و در دو سه سالگی مرد صوبهٔ عظیم آباد بنام او مقرر کرده خطاب مظفر الملک شمس الدوله
میر شمس الدین علی خان بهادر نامر جنگ از حضور طلبید و او را هفت هزاری قرار داده افیال و افراس کوچک با زین و عماریهای
مناسب قدر شان آراسته و اطفال بسیار از شاگرد پیشه بهم رسانیده در هر فرقه ملازم او گردانید و تماشای برای مردم بهم رسانیده
و عموی خود میر ابو تراب را هم که مرد مغلوکی در اوائل بود بخطاب معز الدوله تراب علی خان بهادر صلابت جنگ مخاطب ساخته
بمنصب شش هزاری و عطای پالکی جهالردار و علم و نقاره و جاگیر و رساله امتیاز بخشید و پسر عموی خود را ابو علی خان بهادر خطاب
و رساله داده بر آبروی او فی الجمله افزود اما چندان اعتبار و اقتدارش نداد در اصل حقیقت لیاقتی هم نداشت و عمویش
اگر چه عامی محض و استعداد و سروری بحسب جبلت در او نبود اما پاس احسانهای سابق و دوستی های دیرینه که از مردم
برادر و او را با مردم بود رعی می داشت و بقدر مرتبه خود بگفتن کلمة الخیر در حضور قاسم علیخان که هنگام اقتدار سبقتی بهم رسانیده بود قصور نمیکرد
القصه بعد از تعیین و تشیید مبانی عهود و مواثیق که با کونسل کلکته و جماعهٔ انگلیشیه انعقاد و انفصال یافته از طرفین محرر و مرقوم گشت
و دو منبع بسر برون باهم باتفاق بنحوی خاص تفصیل و تخصیص یافت میر قاسم خان برتق و فتق مهمات ملکی و محاسبهٔ از متصدیان برادران
خیانت عامه میر جعفر خان که بعضی مردم قدیم نظامت و برخی جدید بعرصه آورده میرن و میر جعفر خان بودند پرداخت و دیدن موجودات
سپاه و خزاین نقود و جواهر و دیگر اموال و اثاثه توجه گماشت بعضی از متصدیان قدیم را بمزید الطاف و عنایت مستمال نموده شریک
و معین خود در استکشاف احوال دیگران گردانید و بعضی از متوسلان خود را که بر آنها اعتمادی داشت درینکار ناظر گردانید
علی ابراهیم خان بهادر را که در دیانت و امانت یگانه و ممتاز و در شعور و ادراک دقائق و فاتر دیوانی وغیره بی نظیر و لی ابناز
است در تنقیح کم و کیف سپاه و تنخواه آنها بخصوص مامور ساخت و سوای این کار حل اکثر عقده های دشوار برای از زین او مرجوع
میشد و بسیاری ام اگر چه ضوابط استیفا و دیوانی را درست اخذ کرده بود اما سخت گیر و طینت خوشی نداشت بمحاسبه و فاتر دیوانی و دیوتات
و تنقیح و تحقیق خیانات دیگر متصدیان و ارباب قلم مقرر گشت و منشی قدیم میر قاسم خان که معتمد علیه او بود میر منشی و بخطاب حافظ اسرار خان
مخاطب گردید و تجسس و تفحص بعض امور نیز با او تعلق داشت و خواجه گرگین برادر خواجه پدروس ارمنی بهاروغگی توپخانه و آراستن
توپها و اسباب آن و مودب نمودن پیاده های برق انداز تفنگچی بآداب و قواعد فرنگ که الحال باصطلاح آنها را تلنگه می گویند سر افرازی
یافته گرگین خان بهادر خطاب و کمال تقرب و اختصاص یافت مثل او دیگری در خانهٔ میر قاسم خان نبود در سخن او را تاثیری که در دل
میر قاسم خان بود الی الآن در هیچ نوکری و آقای مشهود و مسموع نیفتاده گویا مثل شیطان در رگ و پی میر قاسم خان دویده
او را مسخر خود گردانیده بود و شیخ مند علی لکهنوی که یکی از احاد الناس قصبات لکهنو و هیچ محض بود در زمرهٔ سپاه بدرجهٔ عالی

رسیده او هم پایه کمی از گرگین خان نداشت بعد مردنش پسر و برادرزاده هایش بخشی بعضی از افواج و هر یکی چهار و پنج هزار سوار با خود داشت
چنانچه فرحت علی برادر زادهٔ او بخشی و چند صد سوار در رساله او بود و برکت علی هم علی هذا القیاس و محمد علی پسر او بخشی و رئیس صاحب
اختیار چهار هزار سوار طرح سوار بود که بضابطهٔ انگلیشی حوالدار و جمعه دار و صوبه دار و کمیدان داشتند و با هیزده سوار یکی
در پی سر آنها شمشیر کشیده راه میرفت چه اگر در جنگ کسی روی خود را بر گرداند این صاحب شمشیر برهنه بدون اذن و تامل سرش
بشمشیر بردارد و میرزا شمس الدین که از ایام شباب با میر قاسم خان یار و مرد خوش اختلاط هوشیار بود و در عظیم آباد بتالیف قلوب
مردم عظیم آباد و روساء لشکر میرن حسب الامر میر قاسم خان اجتهاد میکرد و مصاحبت و بعضی خدمات مثل ملبوس خاص و وکالت
حضور پادشاه و معامله جاگیرات مردم حضور وغیره پرگنه ها اختصاص یافت و فقیر را از مرشد آباد خطی بکمال اشتیاق قبل از تمکن بر وساده
ایالت نوشته و مواجبی مقرر کرده آرزو داشت که بنده پیش انگلیشیان ارباب کوتهی عظیم آباد و دیگر از آن جماعه هر که آشنا باشد
سعی نموده صوبه داری عظیم آباد بام بدهاند و خبر نداشت که یاوری بخت او را بر تخت سلطنت بنگاله می نشاند

اندوختن میر محمد قاسم خان زر بسیار بطور مصادره از مردم مرشد آباد و بهم رسانیدن اسباب تجمل و استعداد و کفایت اندیشی بدنهارت نمودن جمیع کارخانجات را انتظام داده از تشویشات آسودن

میر محمد قاسم خان چون رشید الارکان گشت و خزانه را از زر خالی دید ادای زر موعود که با سپاه خود و نوکران نظامت و افواج
و اعیان انگلیشیه وعده بود متحیر گردید بنا برین اول بندوبست پرگنه های صوبه بنگاله وغیره که در ید تصرف آورده بود نموده ضلعهٔ
بردوان وغیره را در تنخواه انگلیش مقرر گردانید و بعضی از جواهر را نیز در عوض مبلغی که دین انگلیشیه بود بدست جماعهٔ مذکوره رهن نمود
موجودات سپاه را هم علی ابراهیم خان بهادر و دیگر معتمدان دیده تغلب و خیانت دفاتر بخشیگری بر آورد و عدد ملازمان بعد تصحیحه بسیجه
آنچه ثابت و منقح شد حساب آنها نموده مشاهرهٔ آن جماعه برخی نقدا از تحصیل داد و بعضی تنخواه شد و برخی موقوف بر زمان آینده ماند
و سپاه که از دست میر جعفر خان بجان آمده چاره نداشتند بهر چه میسر و مقرر گشت راضی و شاکر شدند شاید از جگت سیته
هم چنانچه وعده بود مبلغی بطور قرض گرفته از تقاضای متنوعه رهائی حاصل نمود و برای آینده مداخل خود را دیده مخارج
بقدر مناسب که از عهده اش بر آید مقرر ساخت و اکثر اخراجات بی فایده که اغنیا بطور ملاهی و ملاعب لازم می شمارند لغو
و عبث دانسته موقوف نمود چنانکه دنبه خانه و بلبل خانه و بربری خانه و امثال ذلک را بالمره دور نموده از جانور های مذکور معدودی
در هر کارخانه نگهداشت و باقی را بزمینداران صوبه داده قیمتی برای آنها مشخص کرد و از وکلای آنها علاوهٔ دیوانی زر رسش شمرده گرفتند
و چنین لعل رمنی لال بپاداش اعمال خود رسیده زر وافری از آنها در سرکار عاید گشت مخفی نماند که میر قاسم خان از بدو طفولیت
بنا بر دامادی میر جعفر خان واجب الرعایه خاندان مهابت جنگ مرحوم و همیشه با چند سوار ملازم سرکار شهامت جنگ بپاس خاطر مادر
زنش بود و بدین جهت آمد و رفت او در جمیع خانها و با عملهٔ شاگرد پیشه و ملازمان دولت خانه هر یکی از اقارب مهابت جنگ آشنا و بر
احوال هر فردی از آن جماعه کماینبغی آگهی داشت چون بیاوری طالع و اعانت جماعهٔ انگلیشیه بر مسند دولت متمکن گشت بر هر کدام
از آن جماعه که گمان زر اندوزی داشت بهر قسم که دانست حیله جسته او را بمعرض عتاب و خطاب در آورد و هر قدر بضاعت و امتعات
او بود از دستش کشیده گرفت حتی بعض از نسوان مغنیه فواحش که ملازم میرن و میر جعفر خان بوده اند و از دفاتر خانسامانی
وغیره معلوم شد که اینقدر جواهر و فلان ظرف طلا و چیزی از تحائف یافته اند همه را بجنسه بلکه مع شیئی زاید استرداد نموده از آنها

باز یافت کرد و کنیزان و خواجه سرایان خانه مهابت جنگ و شهامت جنگ که برای خود در گوشه جائے ساخته و با کسے اتفاقے نموده بسر
مے بردند با اهتمام ستیزه کرده انچه ممکن بود و غمازان گفته بودند فراهم آورد مضمون شعر مشهور سعدی رحمة الله بیت چراغ انستانی
از هر یک جوے سیم ٭ که گرد آید ترا هر روز گنجے گو یا گوش دل اصغا نموده بود راجه سکت سنگه که کهنه متصدی سرکار مهابت جنگ و پیشکار
راجه جانکی رام و راجه دولبهه رام اما در اقتدار برابر بانها بود حیص و بیص روزگار دیده بزر و اسبابیکه اندوخته بود آبروی خود خرید و نقد
و جنس خانه خود را سپاه کرده بے کم و کاست بمیر قاسم خان نمود مبلغے خطیر بود میر قاسم خان قلیلے براجه مذکور معاف نموده باقی همه را گرفت
اما از سکت سنگه راضی و شادمان گردیده عزتش بسیار میکرد در پهلوے مسند خود مے نشانید و از غلام حسین خان که داروغه
دیوان خانه مهابت جنگ و رفیق قدیم او و مالک للوک بود نیز زر و اسباب همه انتزاع نموده بداروغگی دیوان خانه بدستور
مقرر داشت الحاصل آنکه باین صورت زر وافرے اندوخت و سپاه را هم مستمال ساخته آنها را که لائق کار خود دانست ملازم کرد
و بعضے را جواب داده تنخواه آنها داد هانید و از انتظام این فرقه هم اطمینان بهم رسانیده در فکر قلع و قمع زمینداران مفسد افتاد

ذکر برآمدن میر محمد قاسم خان بطرف بیربهوم و جنگیدن کپتان بردوان با زمینداران آن مرز و بوم

چون در صوبه بنگاله از زمینداران قرب و جوار دار الملک مرشد آباد غیر از زمیندار بیربهوم دیگرے دعوی شجاعت و حمیت و داعیه
جنگ و نام و ننگ نداشت و میر قاسم خان گویا در باطن با زمینداران از قدیم دشمن بود و فی الحقیقة اکثر ازین فرقه قابو طلب
و ناقص عهد و پیمان و کم فرصت و کوته اندیش اند بمشاهده اندک انقلاب حقوق مراعات حکام و غیر حکام بر طاق نسیان گذاشته
هر بدے که توانند بظهور رسانند و بدین سبب است که سلاطین سلف هرگز بانها اعتماد نکرده عامله خود را در امور مرجوعه هر پرگنه و هر جا متعهد سیاست نشستند
و بهمین جهت در عهد پادشاهان مغفور مذکور ملک معمور و رعایا و مسافران مطمئن و شادمان مزارع و اراضے مزروع و آباد و ممالک منتظم
و خلائق دل شاد بوده اند و الحال که زمینداران مطلق العنان اند در تمام عالم فساد شائع و مملکت خراب و برهم افتاده است و اگر همین
صورت باند انتظام مهار ابتر و ملکها ویران تر خواهد شد القصه زمیندار بیربهوم که بدیع الزمان خان نام و بدیوان جیو اشتهار داشت در ایام
جوانی بلکه در سن کهولت بنا بر افراط رغبت بعیش و آرام زمام بند و بست ملک بدست علی نقے خان پسر خود که ارشد اولادش بود
سپرده فارغ البال مے گذرانید بعد انتقال او و انقراض ایام دولت خاندان مهابت جنگ دل تنگ گردیده لباس درویشے بر کرد
و پسر دیگر خود اسد زمان خان را که از بطن رانی بود بر راج نشانیده خود گوشه نشینے و صحبت گزینے با فقرا اختیار نمود میر قاسم خان در معامله
بیربهوم چیزے افزوده مے خواست اسد زمان خان اطاعت نکرده تمرد ورزید و سببش همانا آن بود که چون میر محمد قاسم خان در همین دیار
نشو و نما یافته و در سوابق ایام بیقدر ترین مردم بود در عامه خلائق بنظر حقارت در وے نگریستند در نولا که عروجے بغتة او را میسر آمد
اقتدارش بخاطرها وقعے و وقرے نداشت بهر صورت میر محمد قاسم خان برای تنبیه زمیندار مذکور از مرشد آباد برآمد در بدره گام که
از شهر فاصله ده دوازده کروه داشت عسکر ساخت و خواجه محمدی خان را که از عهد میر جعفر خان خدمت بخشی گیرے داشت مع میجر یارک
انگلیش و گرگین خان ارمنی که دارو غه توپخانه و ساخته و نو آخته او بود بگوشمال زمیندار مذکور پیشتر فرستاده بنوکران خود تاکید کرده بود که
سعی نموده جنگ این زمیندار قبل از وصول کمک انگلیشے انفصال دهند لیکن چون در لشکر هندوستانی از سرداران سابق که نظر کرده
مهابت جنگ و پرورده تربیت او بوده اند کسے نمانده سلفهاے ناکرده کار بعرصه آورده میرن و میر جعفر خان باوج اعتبار
رسیده مشار الیه و معتمد عملیه گشته بودند کار بے از پیش نرفت اسد زمان خان پدر خود دیوان بدیع الزمان خان را

بمنتهاے ملک نشانیده و خود با چار پنج هزار سوار و قریب بست هزار پیاده در کریوه هاے صعب المسالک جا گرفته طرق مداخل را
بستحفظان سپرده بجاے خود بآرام نشسته بود که درین اثنا فقیر حسب الاشعار میجر کرنک سالار فوج انگلیشے قائم مقام کرنل
کلیو سیف جنگ و مسٹر جی صاحب مدار کوٹھے عظیم آباد در غیبت مسٹر امیٹ قبل از ورود مسٹر مگویر بنا بر ابلاغ بعضے پیغامهای زبانی رفته
بودند و برای بردن سیر محمد قاسم خان بطرف عظیم آباد به مرشد آباد رسیده ببدره گام رفت و با میر قاسم خان ملاقات کرده ادای
رسالت نمود بنده در لشکر میر قاسم خان بود که خبر فتح بیربهوم رسیده صورتش آنکه بعض از کپتان ها که متعین بردوان با چند کمپنی
تلنگه بودند از راه دیگر رسیده بر سر اسد زمان خان در غفلت ریخته فوج او را پریشان ساختند و بچند ضرب توپ و شلک بندوق
جماعتے از فوج زمیندار مجروح و مقتول گشته بقیة السیف رو بفرار نهادند بعد استماع آواز توپ و شلک افواج قاسم علی خان
هم رسیده سپاهی لشکر خود نمودند و قدمے چند در پے گریختگان رفته بر مسکن لشکر او عسکر ساختند از وصول این خبر جبن و بد دلے
افواج خود ادراک کرده از جمیع آن مردم خاصه خواجه محمدی خان که رئیس آن لشکر بود آزرده تر گشت اکنون مناسب است
که احوال عظیم آباد و سبب آمدن خود بمرشد آباد نگاشته انتظام اخبار داده آید

ذکر برآمدن میجر کرنک بارادهٔ جنگ پادشاه و موشیرلاس و دلتنگ شدن سردار مذکور از استماع مشوره های مختلفه رام نارائن و راج بلبهه و فرستادن فقیر را به پیش میر محمد قاسم خان و ماجرائیکه بعد ورود فقیر به حضور میر قاسم خان در عظیم آباد روے داد و نهضت نمودن میر قاسم خان از راه کوهستان باستعجال و رسیدن به عظیم آباد

سابق مذکور شد که بعد رفتن کرنل کلیف ثابت جنگ مسٹر هول زمان یسیرے صاحب کلان کلکته بود و بعد او شمس الدوله رسید
و مدار المهام معاملات کونسل کلکته و گورنر باستقلال گردید اول مسٹر امیٹ و بعد از کرنل کلیو سیف جنگ مع میجر کرنک
و مسٹر شنٹن و بعض سرداران دیگر از عظیم آباد بکلکته شتافته مسٹر امیٹ و خود صاحب حزو کلکته گشته در منازعت با شمس الدوله
کشاد و شکایت و تحمیق او در کار ها بولایت خود نوشتن آغاز نهاد و شمس الدوله را نیز همین رو به بضرورت با مسٹر امیٹ
اختیار افتاد و سیف جنگ خداے داند که بچه سبب از ریاست فوج معزول گشته بولایت رفت و میجر کرنک بجاے
او رئیس فوج انگلیشے گردیده بعد عزل میر جعفر خان و مسلط شدن میر قاسم خان مع مسٹر شنٹن بعظیم آباد برگشته آمد چون فقیر را
با سرداران انگلیشے نهایت اخلاص و دوستی بود و بنده خبر بود که چون میر قاسم خان بنا بر غرض خود قبل از عروج بریاست کل صوبجات
براے فقیر مقرر کرده بود بانگلیشیان هانوقت ظاهر نمود و نیز معلوم شان بود که شش لکهه دام جاگیر فقیر در پرگنه مونگیر متصل
بقلعه از قدیم الایام مقرر است و میر جعفر خان بعد هنگامه ورود پادشاه بنا بر آمدن والد بنده همراه او ضبط نموده صاحبان مذکور
بنا بر فرط اخلاصیکه با بنده داشتند جاگیر مذکور را از میر قاسم خان بنام بنده گذاشت کنانیده سند و اگذاشتنش بمهر و دستخط
او و نشانے دفاتر تکمیل گردانیده آوردند و از دست رام نارائن برآورده سپرد فقیر نمودند و عامل بنده در انجا رفته در ان مکان
عمل نمود چون موسم برسات انقضا یافت میجر کرنک بتهیه اطفای نائرهٔ فساد پادشاه و موشیرلاس و کامگار خان از عظیم آباد برآمده
در میدان باغ جعفر خان عسکر ساخت و رام نارائن و راج بلبهه را برفاقت خود مامور نمود بنده بپاس حقوق مراعات ایشان
درین سفر شریک گردید چون بنا بر عسرت سالها اسباب سفر و اسلحه و سوارے هیچ نداشت میجر کرنک و مسٹر جی خیمه

از سرکار خود مقرر نموده اسپهای متعدد ویراق وغیره مایحتاج مهیا کرده دادند فقیر در لشکر ایشان بخوبی بسر می برد واکثر اوقات بلکه علی الدوام شریک مشوره وراسورم جوعه می نمودند چون مدتی در میدان مذکور بسر شد و هر دو هندوی مذکور یکی صبح و دیگری وقت شام آمده صلاحیکه آن یکی میداد دیگری برعکس او التماس میکرد و هر دو صاحب لشکر د سرکردهای معتبر بودند میجر کرنک وغیره اصحاب انگلیشیه از اختلاف آرای اینها دلتنگ گردیده باتفاق صاحبان کوٹهی خصوص مسٹر جی فقیر را طلبیده گفت که شما دوست دو تنخواه میر قاسم خان هم هستید واین هر دو هندو الحال نوکر و نائب او و با از منازعت و منافقت این دو کس عاجز آمده نمیدانیم گفتهٔ کرا بپذیریم صلاح همین است که میر قاسم خان درینجا آید و ملتمسات اینها را شنیده هرچه بهتر داند بکند و ما را جواب و سوال فقط باو باشد مگر درین باب باو نوشتیم سودی نمی کند کار بیر بهوم عظیم تر از مفسدهٔ پادشاه و موشیر لاس نیست شما رفته این مدارج علی ما هی علیه او را فهمانیده اینطرف بیارید بنده قبول نموده عازم شد میجر کرنک خطوط بمیر محمد قاسم خان و خطی متضمن سفارش و حفاظت بنده از صدمات ایذای او بمیجر پاک نوشته بحجرهٔ خاصه از بجرهای پادشاهی جهانگیر نگر که متعین میجر مذکور بود برای سواری بنده متعین نمود و فقیر بسواری کشتی مذکور روانهٔ مرشد آباد گردیده در راه مسٹر مکویر را دید که مدار المهام وصاحب کلان کوٹهی عظیم آباد گردیده آنجا میرود چون عاجل در رفتن بودم مکث نتوانستم نمود از دور ابلاغ سلامی باو از نموده پیشتر رفتم القصه خود را ببده گام رسانیده با میر قاسم خان ملاقات و ابلاغ رسالت سرداران فوج انگلیش نمودم شنیده اغماض کرد و تهیهٔ رفتن عظیم آباد را جازم نبود اما با فقیر بلطوفت و مهربانی پیش آمده خیمهٔ برای بودن بنده علحده فرمود تا برپا کردند و هر دو وقت طعام می فرستاد و برافت و عنایت همکلام می شد و چند عدد تهان از قبیل دستار و خاصهای جهانگیر نگر وغیره فرستاد تا آنکه رام نارائن بوساطت گماشتهٔ جگت سیٹھ نویسانیده که غلام حسین خان فرستادهٔ میجر کرنک بحضور رفته اند چون نهایت اخلاص بانگلیش دارند و پدر و برادر ایشان با پادشاه هست فی الحقیقة از طرف هر دو کس یعنی جماعهٔ انگلیشیه و پادشاه هر کارگی منظور دارند جگت سیٹھ این سخن بوساطت وکلای خود بمیر قاسم خان رسانید او خود توهم مجسم بود از فقیر بدگمان گردیده التفاتی که داشت موقوف ساخت و چون میجر پاک در لشکر نبود بنده بر خود ترسیده متحیر گشتم که حکیم اگر رخصت طلبم بدگمان تر گشته خدای داند چه اراده نماید و در لشکر باوجود بی اسبابی بدون التفات و عنایت او چگونه بسر توانم برد ناچار دو سه روز بودم که عارضهٔ سبکی روید او همان عارضه را وسیله ساخته رخصت خواستم بترشرو رویی گفت میخواهید عظیم آباد بروید انکار آن طرف نموده اظهار ارادهٔ مرشد آباد کردم بکراهت رخصت داده برای خرج چیزی نداد بنده خود را بصعوبت تا مرشد آباد رسانیده در خانهٔ آشنائی منزل گزید بعد از نزول من بمرشد آباد قلیل وجهی بوساطت خواجه اشرف کشمیری که از برادران و بنی اعمام فخر التجار خواجه واجد بود و دران زمان مصاحبت با میر محمد قاسم خان گرم داشت برای فقیر فرستاد بعد چندی خبر رسید که میجر کرنک در عظیم آباد بر سر پادشاه رفته پادشاه را شکست داد کامگار خان مع پادشاه پس پاگشته عقب تر نشست و موشیر لاس بضابطهٔ ولایت انگلیشیه و فرانسیسیه که فیما بین هم گرستر دارند بعزت اسیر گردید و بعد چند روز پادشاه را میجر کرنک بارسال سفرا راضی بمصالحه گردانیده ملازمت نمود و همراه خود آورده در عظیم آباد نشانید میر قاسم خان باستماع این خبر مضطر گشته از راه کوهستان باضطراب وایلغار روانهٔ عظیم آباد شد بنده ارادهٔ عظیم آباد نمودم شنیدم که تراب علی خان عموی خود را که نائب گذاشته رفته است فرمان داده که خطوط احدی از هندوستانیان مرشد آباد بعظیم آباد و کلکته نزد دو کسی

هم از شهر مذکور بیرون رفتن نیابد عاجز و حیران گردیدم آخر باعانت صاحب کوٹهی قاسمبازار از مرشد آباد برآمده بعظیم آباد رسیدم اکنون تفصیل این اجمال بر زبان قلم داده آید تا متفحصان اخبار را حیرت و انتظار نماند که معاملات مذکوره چگونه طی شد

ذکر رفتن میجر کرنک بجنگ پادشاه و آوردن موشیر لاس را همراه و مصالحه شدن با پادشاه و رسیدن میر قاسم خان بعظیم آباد بضرورت مع سپاه

میجر کرنک بنده را بطلب میر محمد قاسم خان فرستاده بعد ازان رام نارائن و راج بلبهه را مع افواج صوبه و سیرن همراه خود گرفت و بر سر پادشاه که در نواح گیا مان پور بود درفت چون تقارب فئتین روی داد پادشاه خطوط متواتره بوالد بنده متضمن طلب نگاشته پیش خود طلبداشت تا والد مع فوجیکه فراهم آورده بود ملحق شود و مقابله قبل از آمدن ایشان اتفاق افتاد موشیر لاس بجرات و جلادت پای پیش گذاشته با اندک مردمیکه همراهش بودند و اقل قلیل سامانیکه داشت با فوج انگلیش محاربه نمود فوجهای دیگر بهمراه پادشاه و کامگار خان رخنهٔ تزلزل دران فوج انداخت و کامگار خان مجال پایداری نیافته فرار اختیار نمود پادشاه هم متابعت او کرده رو از میدان گردانید همراهیان موشیر لاس را بمشاهدهٔ این احوال و بنابر قلت سامان و محنت سالها دل از دست رفته همراهی کامگار خان و پادشاه منظور افتاد موشیر لاس چون تنها ماند بریکی از توپهای خود مثل اسپ سوار گشته مترصد قتل استاد و عار فرار اختیار نکرد میجر کرنک و کپتان نکس برین حال وقوف یافته با معدودی از سرداران بر اسپ خود سوار بدون تلنگه و برق انداز پیش رفتند چون نظر بر موشیر لاس افتاد از اسپها فرود آمده کلاه های خود برسم سلام از سر برداشتند و نیز همان قسم بعمل آورده باهم گرم گفتگو نمودند میجر کرنک موشیر لاس را در ثبات عزم و فرط شجاعت و غیرت ستوده گفت انچه حق سعی بود از شما بظهور رسیده محامد شما در دفاتر سیر و اخبار ثبت گردید الحال موافق ضابطه کرچ از کمر بکشائید و نزد ما آمده ترک منازعت نمائید گفت من کرچ از کمر نخواهیم کشود بهمین صورت اگر خواهید چه مضائقه باطاعت در می سازم والا بذلت کرچ کشادن راضی نگشته جان خود درین میدان می بازم جماعهٔ انگلیشیه شجاعت های سابقه و لاحقهٔ او را دیده بصورتیکه او را منظور بود راضی شدند و باهم گرم مصافحه بیکدست چنانچه معمول آنهاست بعمل آورده بساط خصومت در نوردیدند و پالکی خود طلبیده موشیر لاس را دران نشانیده همراه آوردند او از فرط حیا و غیرت پرده های پالکی را فرو هشت تا آشنایان را نه بیند باستماع این خبر بعضی از آشنایانش مثل میر عبد الله و مصطفی قلی خان برای دیدن آمدند میجر کرنک عذر خواست که چند روز دیگر او را توان دید که از انفعال راضی بملاقات احباب نیست احمد خان قریشی که مرد یاوه گوی بود دیتماشایش آمد و بنابر خوش آمد سرداران انگلیش بر وفق ضابطهٔ زمان و اقران خود استفسار مکان او بتهجین نموده گفت بی بی لاس کجاست میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیشیه نهایت برآشفته بتلخی و تندی جواب دادند که پوچ گوئی در میان ما مردم ضابطه نیست و شجاعان و جوان مردان را بزشتی یاد نمودن عیبی است بزرگ او مرد میدان رزم و آشنای دوستان بزم است این قسم هرزه درآئی پسند طبع شما مردم و ضابطهٔ بیهودهٔ دیار شما خواهد بود که مردان را هرچند حریف و دشمن باشند بزشتی نام برند احمد خان خجل گردید و زبان بکام خود کشیده خاموشی گزید بضرورت ساعتی نشست و منفعل برخاسته رفت و از انگلیشیان کسی بحال او با آنکه سردار معزز بود و باحترام با او بر میخوردند درینوقت ازان حرکت ناشایسته اش التفاتی نکرد الحق این صفت بلکه جمیع ضوابط ایشان در حرب و قتال و معامله با دشمن هم در فتح و غلبه و هم در شکست و مغلوبی نهایت خوب و بسیار محمود است و موافق است با آداب عقلای سلف القصه بعد این جنگ راو شتاب رای را نزد

پادشاه فرستاده پیغام مصالحه و ملاقات دادند و به بهترین آئین منظور بود پادشاه کم شعور تعلیم کامگار خان را نه نگشته راه مذکور
رای نیل مقصود برگردانید او عرض کرد که حضرت خود بخود این مصالحه را باز خواهند خواست اما دران وقت باین خوبی میسر
نخواهد آمد چه اکنون آنها میخواهند و هرگاه مایوس گشته ازین اراده باز آیند و شما خواهش کنید ظاهر است که بچه صورت خواهد بود
لیکن سودے نکرد و شتاب رائے برگشته آمد چون والد مرحوم رسیده برین ماجرا آگهی یافت پادشاه را ملامت مناسب نمود اما
کار از دست رفته بود و کامگار خان همان قسم اصرار بر جنگ داشت و میگفت که باز مردم جمع کرده باید جنگید و میر حسین خان پدر
اسد الله خان که ذکر او در احوال محمد قلی خان گذشت نیز با کامگار خان هم داستان بود و والد پادشاه را فهمانید که کامگار خان میداند
است جنگیدن و گریختن شیوهٔ اوست اما این قسم گریز پایها و فرار سلطنت را نهایت ننگ است و عار مناسب همین که الحال
هم شتاب رائے را طلبیده بنای مصالحه گذاشته آید درین ضمن حروب ابدالی با افواج مرہٹه که بداعیهٔ سلطنت هندوستان آمده
شاه جهان نام پادشاه دست نشان عماد الملک را برداشته در قلعه دهلی بند و بست خود نموده میخواست که بھاؤ رائے را بر تخت
سلطنت هندوستان جلوس فرماید باتفاق شجاع الدوله و نجیب الدوله روهیله و حافظ رحمت و احمد بنگش بعد اقامت
نه ماه کامل انجام یافت و مرہٹه گویا باسره تمام گردیده مستاصل شد و ابدالی مظفر و منصور بقندهار و هرات برگشت و انشاء الله
تعالی ذکر این سوانح در ضمن احوال شاهجهان آباد و آن طرفها خواهد آمد ابدالی شجاع الدوله و نجیب الدوله و جمیع افاغنه را
سفارش شاه عالم نموده باطاعت او و پادشاه کردنش تاکیدها نمود زیرا که همشیرهٔ شاه عالم در عقد او و شاه عالم منیر الدوله
را بعد کشته شدن پدر خود بسفارت پیش ابدالی فرستاده همین استدعا نموده بود و منیر الدوله همراهش آمده در انجا با امرای
مذکور بخت و برنمود جوان بخت پسر شاه عالم را نجیب الدوله حسب الامر ابدالی بنیابت پادشاه در قلعه شاه جهان آباد نشانیده
شجاع الدوله را با آوردن پادشاه از طرف بنگاله تاکید نموده بود بنابرین عرائض شجاع الدوله بطلب پادشاه رسید و پادشاه هم از گریزهای
متواتر کامگار خان بتنگ آمده مصالحه با انگلیشیه و رفتن نزد شجاع الدوله تصمیم داد و التماس والد را قبول نمود و راو شتاب رائے
رقعه بدستخط خاص نوشته طلبداشت شتاب رای بعد استیذان از میجر کرنک وغیره رؤسای انگلیش پیش پادشاه
رفت و جواب و سوال منقح کرده بنای ملازمت میجر کرنک با پادشاه گذاشته آمد کامگار خان احوال بدین منوال دیده چون
مصالحه و ملاقات با انگلیش مخالف رای و خواهش او بود مع لشکر خود برخاسته بملک خود در رفت و پادشاه اندک مسافت
کوچ کرده بطرف لشکر انگلیشیه آمد و در آنجا معسکر ساخت روز دیگر که برای ملازمت میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیشیه مقرر
گشته پادشاه اراده رفتن پیشتر نمود میر حسین خان نیز گمان مقید شدن پادشاه یقین کرده از لشکر بدر رفت و مردم او درین
لشکر منادی میکردند که پادشاه را نصیر الدوله سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ باسیرے فرنگیان میدهد هر کرا جان و آبروے
خود عزیز است ازین لشکر برآید اکثر احمقان لصلاے او ترک رفاقت پادشاه نموده همراهے او گزیدند در اثنای راه مردم
بنیاد سنگ لب کردگے او دیگران سنگ از قلعه نگارے بر آمده همراهیان میر حسین خان را غارت نمودند و او بهر صورت بدر رفت
مردم دیگر احوال بدین منوال دیده باز بلشکر برگشتند و فوج و سوارے پادشاه تیار بود که قریب بنصف النهار میجر کرنک در مقام
بیجاپین که هفت کروہے گیا و لشکرگاه پادشاه بود آمده ملازمت پادشاه نمود بعد ازان پادشاه حسب الاستدعای
او سوار گشته بطرف گیا که لشکر میجر کرنک بود نهضت فرمود و میجر کرنک تا نیم کروه کلاه از سر برگرفته و در بغل گذاشته در رکاب
پادشاه پیاده پا راه رفت بعد ازان بموجب حکم شاهی بر اسپ خود سوار گشته تنها پیش پیش فیل بفاصله یک تیر انداز

را دمیزنت و والد مرحوم پشت سر پادشاه با جمیع افواج بر فیل خود سوار بفاصلهٔ نهایت کم مے آمد تا برلب دریاچه جمنے که فاصله
یک و نیم کروه از گیا دارد رسید و لشکرگاه پادشاه در انجا قرار یافته بهیر و بنه همه فرود آمد و پادشاه مع والد مرحوم جریده با مردم
سواری حسب الاستدعای میجر کرنک در باغ گیا رفته نزول نموده نذور مناسب پیشکش کرد و والد مرحوم مع فوج بلبه و سرداران لشکر
این هر دو هند و آورده ملازمت پادشاه کنانید و ضیافتش نموده نذور مناسب پیشکش کرد والد مرحوم مع فوج بر در باغ مذکور سوار
استاده ماند چون پادشاه از انجا برآمد والد اندرون رفته با میجر کرنک و سرداران دیگر ملاقات نمود و آنها رسم تواضع بعمل
آوردند بعد بجا آمدن مرسومات والد هم از باغ برآمده همراه پادشاه بلشکرگاه خود معاودت نمود و قریب بنصف شب مع مردم همراه
بخیام خود رسیده آسود روز دیگر پادشاه از انجا کوچ کرده گیا را مخیم سرادقات خود گردانید بعد چند روز از مکان مذکور باتفاق
کوچیده پادشاه مع افواج انگلیشیه وغیره بعظیم آباد رسید لشکر پادشاهی بر تالاب میٹھی پور مقرر گردید و فوج انگلیشیه بچهاونی خود
در باقی پور داخل و رام نراین مع فوج در منازل خود و راج بلبه بدستور طرف باغ جعفر خان منزل گزید میر قاسم خان این
اخبار شنیده از راه کوهستان بیربهوم و کهرک پور ایلغار نموده خود را بعظیم آباد رسانید و بطرف مشرقی شهر عظیم آباد در باغ
جعفر خان با فوج خود فرود آمد رام نراین و راج بلبه استقبال نموده بملازمتش تقرب جستند رام نراین بدستور در قلعه
مے بود و راج بلبه مع فوج همراهے خود که نوکران میرن بودند ضمیمهٔ لشکر میر قاسم خان گردید میجر کرنک و سرداران انگلیشیه
واسطه ملازمت میر قاسم خان با پادشاه گردیده جواب و سوال این امر پیش آوردند میر قاسم خان از خوف دغا یا از کثرت
استکبار راضی برفتن در خانهٔ پادشاه نگشت و بنای ملازمت در کوٹھے اصحاب انگلیشیه گذاشته شد معهذا میر قاسم خان
مطمئن نبود و اندیشها داشت که چه پیش خواهد آمد زیرا که میجر کرنک سالار فوج انگلیشیه طرفدار مستر اسیٹ و از شمس الدوله و ونسیٹرت
منحرف بود القصه آنها خانهٔ خود را بفروش و آئینه آراسته و بر میز طعام خوردن خود مسند تکلف گسترده تخت جلوس
شاهے ساختند و در انجا هم قاسم علی خان بآمدن والد مرحوم و هجوم خواص پادشاه راضی نشد پادشاه حسب الالتماس میجر کرنک
جریده بکوٹھی در آمد و انگلیشیه بجمعهم حاضر گشته از دروازهٔ کوٹھے خود بسیار دور رسم استقبال بعمل آورده پیاده با تخت روان
آمدند و پادشاه در کوٹھے نزول نموده بمسند معهود مذکور بر نشست و آنها همه استاده بودند تا میجر کرنک مامور بنشستن گشت و آداب
بجا آورده نشست دیگران بجای دیگر رفته مے نشستند و باز آمده کمر خدمت می بستند بعد ساعتے میر قاسم خان آمده بضابطه
مجرا و ملازمت کرد و یکهزار و یک اشرفی نذر گذرانیده تحت دیگر هم از ملبوسات خاصه و جواهر وغیره پیشکش نمود و از حضور
خلعت شش پارچه و مالهٔ مروارید و سرپیچ و جیغهٔ مرصع مع سپر کلگی عقار عطا یافت پس ازان در همان مکان بحجرهٔ دیگر که اختصاص
بمستر بکوبر صاحب کلان کوٹھے داشت نشسته اکثر جواب و سوال معاملات بنگاله و داد و ستد خزانه صوبجات وغیره انفصال
داد بیست و چار لک روپیه مالگزاری هر سه صوبه تقرر یافت بعد ازان بحضور آمده رخصت شد و بلشکر خود که در باغ
جعفر خان بود در رفت و پادشاه بتجویز سرداران انگلیش داخل قلعهٔ عظیم آباد گردیده در عمارات قلعه پخته که منسوب بپادشاهان و نوابان
عالیشان مشهور است منزل گزید چون میر قاسم خان بآمدن والد مرحوم و اندکے هم از فوج شاهی در قلعه راضی نبود انگلیشیان
استرضای او نموده از پادشاه استدعا نمودند که سید هدایت علی خان بهادر داخل قلعه نگردد بنابرین والد مرحوم را پادشاه
رخصت فرستاد که در لشکر بوده بجمعیت لشکر و اطمینان خاطر رفقا کوشد تا تفرقه در مردم بنابر اندیشها بهم نرسد والد
حسب الامر در لشکر و خیمهٔ پادشاه نشسته حسب الحکم در اجتماع عساکر و نگهداشتن فوج می پرداخت و رام نراین بر نیابت

صوبه که خود داشت از والد مے ترسید که مبادا با قاسم علی خان موافقتے میسر آمده با دشان رجوع شود بنا برین میر قاسم خان را از طرف
والد بدگمان مے ساخت و سخنهاے دور از کار تراشیده با او مے گفت میر قاسم خان که مستعد ظنون بلکه درین خصوص قریب بجنون بود
اندیشه مند گشته شکایت والد پیش سرداران انگلیشیه مے نمود آخر اصحاب مذکور حسب التماس او بوالد پیغام فرستادند که صاحب بجاگیر خود روند
والد جواب داد که من رفیق و ملازم پادشاهم و باذن او در نجا نشسته بدون امداد چگونه مے توانم رفت انگلیشیان که اکثر ذی عقل و حقیقت
پسند اند ازین جواب راضی گشتند و یکے را از اقوام خود فرستاده عذر خواهی و اظهار رضامندی خود از والد مرحوم نمودند اما با پادشاه
گفتند که میر قاسم خان با وجود بودن سید هدایت علی خان در لشکر و فراهم آوردن عسکر راضی بانفصال معامله و ایصال زر و وفاے مواعید
نخواهد شد صلاح آنکه خان مرقوم ملکم رود که بجاگیر خود روند پادشاه حسب الالتماس انگلیشیان گفته فرستاد مرحوم مذکور درین صورت
مجبور گشته شب بملاقات میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیش بکوٹهی رفته مرخص و صبح بجاگیرات خود روانه گردید تقی علی خان برادر فقیر که بوساطت
والد خود رفیق پادشاه و بنام دیوان تن بود و فخر الدوله بهادر ظفر جنگ خطاب یافته در شهر نزد پادشاه ماند درین اثنا فقیر از مرشد آباد
باعانت صاحبان انگلیش بر آمده بعظیم آباد رسید صورتش آنکه چون میر قاسم خان باضطراب از طرف بیر بهوم کوچیده بعظیم آباد
رسید و بنده چندروز قبل ازین نهضت چنانچه گذشت از میر قاسم خان استرخاص نموده بمرشد آباد آمده بود و از مرشد آباد
نه کسے بر مے توانست آمد و نه خط کسے بکسے میرسید احوال فقیر از میجر کرنک و مسٹر جے و غیره مخفی ماند که آیا بر او چه آمد چون رام نارائن
با میر قاسم خان عدم صفا داشت میخواست که موشک دوانیها نموده انگلیشیان را با او بد ظنه سازد و در اندازے نموده فتنه برانگیزد
اول خود در بارهٔ بنده از گماشته جگت سیٹھ آن قسم که گذشت نویسانیده میر قاسم خان را با من بدگمان ساخت چون بنده
بعظیم آباد همراهش نیامد و از بنده خبرے هم بکسے نمیرسید بمیر عبد الله صفوی که با انگلیشیان نهایت آشنا بود و ذکرش در صحائف
سابق گذشت برادر رام نارائن در گوشش گفت که میر قاسم خان سید غلام حسین خان را زهر داده در مرشد آباد کشت سید مرحوم
مرقوم با فقیر نهایت دوستی داشت و سید علیخان برادر کهتر فقیر مع اتباع بنده در خانه خود چنانچه گذاشته رفته بودم مے مانده با سید
مذکور ملاقات داشت ازین خبر آگاه گشته هر دو بشدت رقت نمودند و هر چند دهیرج نارائن برادر رام نارائن بحیله ورے ممانعت
از اظهار آن نموده بود غرضش آنکه نام او مذکور نشود تا عند التحقیق بلاے بسر او نیاید میر عبد الله و برادر بنده بیتاب گشته اظهار این
امر با انگلیشیان ضرور شمردند لیکن صلاح در اخفاے ذکر نام دهیرج نارائن که میر عبد الله نوکر برادرش و هندوے مذکور
از عمده ها بود دانسته با مسٹر جے و میجر کرنک این خبر ظاهر کرد چون میجر کرنک و مسٹر جے با مسٹر امیٹ یکدل و از شمس الدوله
سرگران بودند با میر قاسم خان هم که دست نشان شمس الدوله بود کدورتها داشتند و در تفحص بودند که قصورے بر میر قاسم خان
اثبات شود تا آنها را جاے الزامے بر شمس الدوله بدست آید بمجرد استماع این خبر چون آتش شراره بار شدند و گفتند که سید
غلام حسین خان با ما آشنا و فرستادهٔ ماست اگر این خبر ثابت شود با میر قاسم خان خصومت نموده انتقامش خواهیم کشید
میر عبد الله راغم فقیر از یاد رفته پدر و هوش و حواس بهیش آمد و از استعجال در اظهار این سخن ممانعت نموده دلالت بر نوشتن خطوط
به بنده و صاحب قاسم بازار و استخبار احوال فقیر نمود آنها خود از زمرهٔ هوشیاران بوده اند قبول نموده خطے بفقیر متضمن استفسار حالات
و سبب توقف در مرشد آباد و در صورتیکه مجبورے روے داده لا علاج باشم دلالت باطلاع و ملاقات با صاحب قاسم بازار
که دران ایام مسٹر استین لک باٹسن بود اگر ممکن باشد نمودند و خطے هم بصاحب مذکور بقلم و رقم انگلیشیه نوشته مصحوب یکے از
اقرباے فقیر فرستادند و رود آن عزیز با خطوط مذکور سرمایه سرور و وسیله رستگارے و خروج فقیر از مرشد آباد گردید بنده

با صاحب قاسم بازار ملاقات نموده دستک راه و هرکاره مع کشتی گرفته روانه عظیم آباد گردید و الحمد لله مع الخیر بمنزل مقصود رسیده با دوستان
ملاقات کرده در خانه خود شادمان نشست اما از دیدن میر قاسم خان و ملازمتش اندیشها داشت چه عجب نفاقے دران روزها شیوع
داشت در قلعه پادشاه و برادر بنده با او همراه و مرلیدهر و رام نارائن آزرده از من اما در ظاهر آشنا و حقوق عواطف سابقش مرا
برگردن و میر قاسم خان با رام نارائن دشمن و از بودن پادشاه در قلعه ناسلطن و بدظن و انگلیشیان باهم در منازعت مسٹر مکویر صاحب اختیار
کوٹهی عظیم آباد با شمس الدوله متفق و طرف میر قاسم خان داشت و میجر کرنک و مسٹر جے با مسٹر امیٹ یکدل و علے الرغم شمس الدوله بحمایت
رام نارائن همت مے گماشت رام نارائن باعتماد حمایت میجر کرنک و مسٹر امیٹ و غیره مغرور بود و با مسٹر مکویر مباسات و مداراے نمود
و با مسٹر جے و میجر کرنک دوست مخلص بود و این عمل زیاده تر موجب ناخوشی میر قاسم خان و مسٹر مکویر از رام نارائن مے گردید
و بهمین سبب دید آنچه دید و احوال بنده آنکه میر قاسم خان بسبب آشنائی بنده با اصحاب انگلیشیه و رفاقت برادر بنده با پادشاه و تعارف
سابقے که بنده را با رام نارائن بود بدگمان از فقیر مے ماند و رام نارائن و مرلیدهر بسبب نام نوکرے میر قاسم خان و بنا بر آنکه مبادا
براے والد خود خواهان نیابت صوبهٔ عظیم آباد از میر قاسم خان و انگلیشیان خواهم بود نیز مرا بدید یا متهم میداشتند درین عرصه
میر قاسم خان مشتاق ملاقات فقیر براے غرض خود گردیده مکرر طلبید و فقیر عذر بیارے گفته نمیرفت تا آنکه مجبور شده رفتم
ملاقات کرده مرا همراه خود در خلوت برد و شروع بدلجوئے و نوازش نموده ترغیب برفتن کلکته کرد و فرمود که مسٹر امیٹ حمایت
رام نارائن مے نماید و شما با او آشنا آید در انجا رفته سعے نمائید تا مسٹر امیٹ با ما متفق و از رام نارائن منحرف گشته حکم کونسل بفرستد
که من او را بقابوے خود در آورده تسلطے که باید بهم رسانم بنده بر آمدن زود از عظیم آباد بوجوهیکه مذکور شد و بعضے جهات دیگر غنیمت
میدانست لیکن از تلون و سوء ظن میر قاسم خان در آمدن در کارهاے او متعذر مے شمرد بنا برین گفتم که کارهاے شما هر چه
از دست من بر آید مضائقه نیست اما از مزاج شما که انحراف بے سبب اکثر بهم میرساند خائفم چنانچه در بده کام کدام تقصیر از فقیر روی
داده بود که صاحب یکبار از بنده میل کلی نموده نا آشناے محض شدند عذر اظهار مردم خصوص گماشته جگت سیٹھ ظاهر ساخت
گفتم در اندازان در خانه اعتیاد دخیل گشته همین شیوهٔ دارند الا اولیای نعم را باید که بدون تحقیق با رفقاے خود بدگمان گران
خاطر نشوند ملخص آنکه عهد و پیمان در میان آورده فقیر را مطمئن و عازم کلکته گردانید و دو هزار روپیه براے خرچ راه فرستاد بنده
از دوستان هندی و انگلیشی مرخص گشته عازم مرشد آباد گردید و روز چارم بمرشد آباد رسیده در خانه یکے از اقربا منزل گزیده
چون تراب علی خان عموی خود را بسبب فرستادن من به کلکته و مهیا کرده دادن کشتی باد غیره اسباب و ما یحتاج اعلام نموده بود بنده براے
هر امرے که با و گفته فرستاد سر انجام داده حاضر ساخت و فقیر بعد از دو سه روز روانه کلکته گردیده بمنزل مقصود رسید و با مسٹر امیٹ
و جارج گرے و کپتان نکس ملاقات نموده صحبت اختلاط گرم داشت و اخبار عظیم آباد از زبان انها مفصل مے شنید

ذکر رفتن پادشاه از عظیم آباد بارادهٔ اوده و لکهنو و آمدن شجاع الدوله باستقبال پادشاه تا سر حد صوبهٔ خود بر لب دریاچهٔ کرم ناسه

درین عرصه که پادشاه درین نواح گرم تگ و تاز بود انتظار نجیب الدوله که پیش احمد شاه ابدالی بسفارت رفته بود و احمد شاه ابدالی
هم درهمین آوان حسب الطلب نجیب الدوله و احمد بنگش و جمیع افاغنه و شجاع الدوله بارادهٔ استیصال قوم مرهٹه و رؤساے آنها که داعیه
سلطنت هندوستان و برداشتن شاهجهان نام شاهزاده که عماد الملک پدر شاه عالم عالمگیر پادشاه را کشته او را بر تخت نشانیده
بودند نموده تا سواد دار الخلافه بود بهندوستان آمده در مدت نه ماه جنگ مرهٹه را بانصرام رسانیده بقند هار کردار الملک او بود

برگشت و شجاع الدوله و نجیب الدوله وغیره را باطاعت شاه عالم و پادشاه ساختن او سفارش بتاکید تمام کرده معاودت نمود منیر الدوله تا مدت مذکور با احمد شاه ابدالی بسر برده رقعهای او بنام سرداران هند درباره اطاعت شاه عالم حاصل نمود و در دربروی او بالمشافهه هم سفارش شاه عالم بعمل آمد بعد مراجعت شاه ابدالی نجیب الدوله سلطان جوان بخت پسر شاه عالم را به نیابت پدر در قلعهٔ شاهجهان آباد نشانیده سکه بنام شاه عالم زد و خطبه بنام او خواند شجاع الدوله نیز در ملک خود سکه و خطبه بنام او اجرا نموده زر سرخ و سفید مزین لسکهٔ شاه عالم مع عرائض نیاز متضمن استدعای مقدم او فرستاد و عرائض احمد شاه و نجیب الدوله و منیر الدوله وغیرهم متضمن مبارکباد جلوس بر تخت سوروثی و ارسال مبالغ نذور بدستور شجاع الدوله نیز رسیده سرمایهٔ اطمینان پادشاه گردید و میر محمد قاسم خان و جماعهٔ انگلیشیه را جای عذر نمانده معامله خاطرخواه خود انفصال دادند و زر دامیا بیکه مناسب دانستند پیشکش پادشاه نموده مرخص کردند شاه عالم شکر قادر کارساز برین بنده نوازیها بتقدیم رسانیده طبل معاودت کوفت و شاید در اواخر شوال یا اوائل ذیقعده سنه اثنین از جلوس خود مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چار هجری از عظیم آباد بیرون رفته قاصد ملک شجاع الدوله گردید چون از دریاچهٔ کرم ناسه گذشت شجاع الدوله پیش آمده ادراک شرف کورنش و تقبیل قوائم سریر سلطنت نمود و پیشکشهای لائق گذرانیده همراه پادشاه بصوبهٔ خود رسید میر محمد قاسم خان را از طرف پادشاه دلجمعی رو داده در فکر بدست آوردن راجه رام نراین افتاد و بکونسل کلکته خصوص مستر ونسی‌تارت گورنر که طرف او را محکم گرفته بود در استدعای امر مذکور خود هم خطوط می نگاشت و از مستر فکویرهم که با رام نراین به بود بگرمی نویسانید و مستر مکویر را بانواع سلوک از خود خوشنود میداشت درین ضمن جنرل کوت که قبل ازین ایام میهره همراه کرنل کلیف ثابت جنگ در هنگام انقلاب سراج الدوله بتعاقب موسیو لاس تا به بکسر رفته بعد ازان بولایت خود شتافته بود درین عهد بمرتبهٔ جرنلی رسیده و بسالاری فوج انگلیشیه از ولایت مامور گردیده بعظیم آباد آمد راجه رام نراین با او ساخته سخنان دروغ بی فروغ بگوش او رسانیده با جواسیس او ساخته روزی باو القا نمود که میر قاسم خان فردا اراده ریزش بر لشکر شما دارد او فوج را مخفی حکم تیاری نموده جرنل مذکور باستماع این خبر صبح ناگهان اول وقت بخیمهٔ او با معدودی از همراهیان در آمد میر قاسم خان را خفته و افواج او را غافل واز تیاری عاطل دیده اثری از آنچه شنیده بود نیافت و از ین حرکتی که کرده بود دشپیانی کشیده یکی را از انگلیشیان بعذرخواهی گذاشته رفت تا بگوید که برای ملاقات آمده بودم شما را در خواب دیده برگشتم میر قاسم خان خبر یافته علی الفور بیدار و ازین حرکت جرنل نهایت آزرده گشت و شخص عذرخواه را ملامتها نمود او خائف و هراسان شده و ابهام نمود میر قاسم خان حرکت مذکور را دست آویز شکایت ساخته بکونسل نگاشت و جرنل کوت در کونسل انفعال کشیده چاره غیر از رفتن بولایت خود ندید و فتنه انگیزیهای رام نراین ظاهر تر گشته برای او نتائج غیر شایسته داد فقیر که در کلکته دو سه ماهی اقامت داشت احوال خطوط میر قاسم خان که بکونسل میرسید اغلب معلوم و درین ضمن بتقریبات مختلفه از مستر ایمیت استمزاج موافقت با میر قاسم خان می نمود آن عزیز سر باز میزد تا آنکه روزی صاف با من گفت که شما خوب آگهی دارید که مرا با رام نراین مودت و اخلاص نیست بلکه از و متنفر و بیزارم لیکن الحال که فیما بین من و شمس الدوله مخالفت افتاده از ابتدا او طرف میر قاسم خان گرفته و من علی الرغم او طرف میر جعفر خان و رام نراین وغیره گرفته ام و درینباب مراسلات ما هر دو بولایت انگلنڈ و بکونسل لندن رفته تضعیف آرای یکدیگر و در و تقبیح کارهای هم نموده و می نمائیم الحال بدون انفصال حکم از ولایت توقع داریم طرف دار میر قاسم خان نخواهم شد و اگر طرف او را بگیرم خود خود را بتکذیب و تقبیح کرده باشم بنابرین اگر سخن شمس الدوله در ولایت پذیرائی یافت میر قاسم خان را بار جوع نخواهد بود و اگر سخن من موثر افتاد و زمام

اختیار

اختیار کارهای ... آمد ... میر محمد قاسم خان را ... خواهد بود ... مستر ایمیت وبخلصانش را بمیر قاسم خان نگاشته آگهی داد اما چون طرف شمس الدوله غالب بود ملتمسات میر محمد قاسم خان در کونسل پذیرائی یافته حکم مختاری بنام او در باب انفصال معاملات با رام نراین وغیره مخالفان بنوعیکه مرکوز خاطرش باشد و اصلح داند رفت و فقیر برین ماجرا مطلع گردیده از کلکته داعیه برآمدن نموده از مستر ایمیت وغیره مرخص شده و راه مرشدآباد گرفت بعد و صول چند روز در مرشدآباد بنابر جهتی توقف کرده قاصد عظیم آباد گردید۔

مقید نمودن میر قاسم خان رام نراین وغیره مخالفان خود را باطمینان خاطر و تسلط یافتن بر صوبهٔ عظیم آباد و اندوختن زرهای وافر

میر محمد قاسم خان که در جزورسی و کاغذ فهمی مهارت لائق داشت و عمله کاروان بهم رسانیده بمصاحبت آنها توجه می گماشت بعد رسیدن حکم خاطرخواه از کونسل رام نراین را در پاسی محاسبه آورده کاغذ مداخل و مخارج صوبه را درخواست و زریکه بنام جاگیرداران حضور در اخراجات نوشته بود و رسید زرهای مذکور بمهر آنها طلب داشت و زریکه در تنخواه سپاه نوشته بود و عمله خود را بملاحظهٔ موجودات و تصحیح آنها حکم فرموده باحضار متصدیان ملازم رام نراین فرمان داد چون کارهای رام نراین همه مبنی بر غلط و خیانت بود و اضطراب عظیم او را روی داده ببساط استشاره با اصدقای خود گسترد و مستر ایمیت و میجر کرنک را ملامت کرده بر اعتماد خود که بر آنها نموده بود ندامت کشید بعضی از رفقای او که صاحب جرات بوده اند تشجیع و تحریض بمکاوحت می نمودند و کم جراتان دلالت به تذلل و اطاعت میکردند چون او جرات ذاتی نداشت و تقدیر مقتضی انتقامات اعمالیکه با عجزه مسلمانان و غیر ایشان کرده بود گشت چاره غیر از امتثال فرمان میر محمد قاسم خان ندید مگر بعضی از عمدهٔ متصدیان خود مثل سردار سنگه وغیره را گریزانید تا سررشتهٔ محاسبه گم گردد چون میر قاسم خان بر او دست یافت ملازمان معتمد خود مثل برکت علی وغیره را بر او گماشته نظر بند ساخت و خیانت مبالغ ... در تنخواه سپاه و جاگیرداران و وصول زر صوبه بر آورده نقد و جنس خانه او را ضبط نمود چون او دولت خود را متفرق ساخته بود و هفت لک روپیه نقد و جنس هم نزدیک بهمین قدر قیمت از خانه او بعد احتیاطیکه شاید او وزر مالیش نزد معتمدان خود نموده بودند بدست افتاد و سندرلال ساهو که مهاجن عمده و امانت دار معاملات او بود و کنگایش خزانچی خانه اش نیز بعلت تهمت امانت داری زر مالیش گرفتار آمده خانهای آنها بر باد رفت و زری از آنها نیز بحصول پیوست و راجه مرلیدهر که برابر با رام نراین و شریک حال او بود مع محمد آفاق کوتوال که او هم از کوچک ابدالان مرلیدهر و زر و بال پامالی عالمی بر سر داشت اسیر شکنجهٔ انواع تعزیرات گردیده زرهای اندوخته چندین سالهٔ اینها هم که مبلغی خطیر بود بخانهٔ میر قاسم خان رسید مصطفی قلیخان برادر محمد ایرج خان غفرالله لهما نیز بنابر خیانت طفیفی که داشت شریک گرفتاری جماعهٔ مذکوره گردیده اسیر دارو گیر برحمت خداوند علیم قدیر رفت سید عبد العلی خان خالوی فقیر که دران اوقات از بنارس باضطرار پریشانی خود را بعظیم آباد رسانیده باعتماد نظامت و استقرار رام نراین توسط با او پیدا کرده بود مورد عتاب میر قاسم خان گردیده مامور بخروج از عظیم آباد و عود به بنارس گردید و هر یکی از اقربا و رفقای او که بعلاقهٔ و کاری موسوم بوده اند متهم بمحاسبه گردیده مبتلا بمواخذه ها گشتند و زر فراوانی از اعالی و ادانی فرقهٔ مذکوره عائد خزانهٔ میر قاسم خان گردید و خان مذکور بعد تسلط بر رام نراین و متعلقان او مع رفقا مطمئن خاطر و مشید الارکان بکمال جاه و جلال و عظمت و شان داخل قلعهٔ عظیم آباد گشت و مرلیدهر را مقید بجهانگیر نگر فرستاد و رام نراین را با باقی اتباعش نزد خود مع رای راجان امید رای وغیره محبوسان مرشدآباد مقید نگهداشت و محصلان شدید بر او شتاب رای گماشته کاوشها با او بنابر مشارکتش با رام نراین از حد در برد

او چون مرد با استقلال بود با معدودے از رفقا مستعد ایثار جان برآبرو در خانه خود نشست و چندان علاقه دار معاملات میر قاسم خان هم نبود اما چند روز در نهایت صعوبت گذرانید و میر قاسم خان اسناد قلعه دارے رهتاس و دیوانی صوبه عظیم آباد و محالات جاگیر صمصام الدوله بنام خود از پادشاه گرفته در قبضهٔ تصرف خود آورد و بعلت محاسبه همین کارها باو کاوش مے نمود لیکن چون ادعا حقوق خدمت و رفاقتے که در جنگ خادم حسین خان نموده بر گردن سرداران انگلیشیه ثابت بود و پاس خاطرش ملحوظ نظر داشتند بهر صورت از دست میر قاسم خان استخلاص نموده بناے انفصال جواب و سوال او در حضور گورنر و کونسل کلکته گذاشتند میر قاسم خان باعتماد و داد شمس الدوله گورنر نیز راضی گشت و شتاب رائے بصحابت میجر کرنک وغیره بکلکته رفت و چون فی الحقیقة تقصیرے بر او ثابت نبود و خوبیهاے بسیار داشت شمس الدوله و اصحاب کونسل حکم به بیرون رفتن او از حدود ممالک محروسه میر قاسم خان نمودند و او همراه مستر السن و مستر لستین که صاحب کلان و خرد کوٹهی عظیم آباد شده بعد سعز دے مستر کویر مے آمدند بعظیم آباد آمد از عظیم آباد مستر لستین یک پلٹن تلنگه همراه گرفته راو شتاب رای را از راه چهپره و سرکار سارن همراه خود برد و از دریاے سرجو که دیوه دگهاگهراش هم مے گویند و مابین حدود عظیم آباد و اوده واقع است گذرانیده بحدود ملک شجاع الدوله خان صفدر جنگ رسانیده برگشت و میر محمد قاسم خان زرهاے وافر از تحصیل صوبجات و ضبطے اموال مردم فراهم آورده نقود نامعدود جمع نمود و میر مهدی خان را که بنابر قرابتی برادر او بود بفوجداری سرکار ترهت مامور ساخت و در انجا منسا رام برادر داماد راجه رام نراین عامل بود از جهالت و جرأتی که داشت بجنگ او برخاست و میر مهدی خان بر او ظفر یافته منسارام در میدان کشته افتاد و همیشه میر قاسم خان در تیارے توپخانه و بندوق چقماقے فرنگے و دیگر آلات حروب سلحے بود و گرگین خان را مدار المهام این کار و سپه سالار خانهٔ خود ساخت بلکه خود را بدست او فروخته بر غیر او اعتماد نداشت و سرداران دیگر هم از زمرهٔ سپاه هندے بهم رسانیده هر یکے را بجاهی و مرتبه رسانید از آن جمله اشرف و اعلے از همه محمد تقی خان تبریزے کوز کلانے بود که او را فوجدار بیربهوم نموده حکم بآراستن فوج و نگهداشتن مردم کار آمدنے داده بود و آن مرحوم زیاده از مقدور و روا از آنچه مامور بود دیندل جهد خود نموده مردم لائق فراهم آورد و متوجه تربیت رفقاے خود بوده در مدت یسیر همراهیان خود را هم بدل وجود و هم بمشق و مهارت نوعے بیاراست که احدے از رفقاے او این کار را بخوبے او سرانجام نتوانست داد فی الحقیقة لیاقت سپهسالارے او داشت نه گرگین خان گزے فروش اگر محمد تقی خان بجاے گرگین خان مے بود هنگام جنگ ننگ ناموس مردے را نگهداشته چنانچه باید مهم محاربه را انجام مے داد با وجود قلت مقدور و نفاق سید محمد خان نائب صوبهٔ مرشد آباد بنگاله و خودسرے و عدم فرمان بردارے شیخ هیبت الله و عالم خان و جعفر خان وغیره جماعه داران متعینه در جنگ انگلیشیان کارنامه بر صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت در اصل استحکام اساس اقتدار گرگین خان گویا بر انداختن بنیاد دولت بود اما میر قاسم خان نفهمید یا مے فهمید لیکن تقدیرات الهی او را کور و کر گردانید چنانچه از وقائع آینده انکشاف خواهد یافت القصه میر قاسم خان در آراستن اسباب تجمل و افزایش آلات و ادوات حرب و دیگر امور ملکدارے کوشیده زمینداران مقتدر صوبه عظیم آباد را در حضور خود طلب داشت کامگار خان بخوف رفاقت پادشاه و فراغ و عادی بر خودسرے بازوده خود را بکوهستان رام گڑهه وغیره کشید و بنیاد سنگه و فتح سنگه باعتماد و عدم مرافقت پادشاه و حاضر باشے خود در حضور ناظمان سلف حاضر آمده مقتدر شدند و پهلوان سنگه وغیره زمینداران سرکار شاه آباد که به بهوجپور بیا مشهور بوده اند باتهام موافقت با رام نراین و اندیشه پاداش اعمال زشت خود متردد و رزیده انقیاد ننمودند میر قاسم خان که استیصال مقتدران قدیم خصوص زمینداران متمرد در باطن مصمم داشت بداعیهٔ قلع و قمع آنها جازم گشته اول برادرزاده خود ابو علی خان و بعد از آن اسد الله خان پسر میر حسین خان را

که در سفک دماے پاک بود حاکم ملک کامگار خان گردانید و خود اراده نهضت بطرف سهسرام و پرگنه هاے سرکار شاه آباد مصمم نمود درین ضمن بنده از کلکته برگشته بعظیم آباد رسیده بوساطت ڈاکٹر ولیم فلرٹن که با فقیر نهایت آشنا و میر قاسم خان را نیز از جمله مخلصان بود ملازمتش حاصل کرد بظاهر التفاتها نمود اما در باطن بسبب اندک ورنگے که بنده آن طرف کرد ملول و منزجر بود و ازین ممر گله ها کرد و بنده عذرها خواست چون باطنش باکثر کسے صاف نبود عذرهاے بنده هر چند پذیرفت اما میدانم که غبار خاطرش چنانچه باید رفع نشد هدرین اثنا والد مرحوم بضرورت آنکه میر قاسم خان حاکم و مرحوم مرقوم قلیل جاگیرے درین دیار وارد و آشوب زمانه را دیده بمان قلیله که هم ملوک دارانه قدیم جاگیر هم بود قناعت نموده صرف اوقات بآبرو مغتنم مے شمرد قاصد ملاقات ناظم مذکور گردیده بوساطت میرزا شمس الدین که وے نیز آشنا بود پیغام فرستاد میر قاسم خان بسبب صغرسن و مرتبه سابق خود که نهایت کمتر داشت راضی بملاقات نبود نشرو ما چند که عمده استعظام خودش بود قبول نمود و والد بعظیم آباد رسیده بر نخوت و خواهشهاے او از آمدن خود پشیمانے کشید بنده در خدمت والد شتافته کلمه چند که تقاضاے صلاح وقت بود معروض داشته راضی باستعظام میر قاسم خان نمود طوعا و کرها بحکم ضرورت قبول فرمود عند الملاقات که اندک او بے براے میر قاسم خان اختیار فرمود میر قاسم خان نظر برفعت شان و بزرگے او نموده از خواهشهاے خود منفعل گردیده و از مسند برخاسته بپاے استعذار پیش آمد و معانقه نموده بر مسند برابر با خود نشانید و مراتب خردے بتقدیم رسانیده خوشنود ساخت و عزت و احترام بسیار کرده شادکام و مقضی المرام بمحال جاگیر مرخص فرمود و تا بود در رعایت خاطرش نموده راضے میداشت روزے بنده بخانه میر عبد الله نشسته بود که چوبدار میر قاسم خان بطلب فقیر آمده همراه برد در خلوت بود بعد ملاقات و محاکات فرمود که ما از شما چیزے مے طلبیم گفتم چه خواهد بود که از من طلبیده شود آنچه در بغداد باشد گرد سر خلیفه است گفت جاگیر بو گیر بابا بید داد که بر متصل بقلعه است و قلعه مونگیر مع محالات آنجا حواله گرگین خان شده بسبب نهایت اتصال محال مذکور با قلعه همیشه عامل شما را از عمله او نالش و او را شکایت عامل شما علی التعاقب خواهد بود من بهتر از آن دانسته در عوضش بشما سید هم گفتم آنچه براے سرکار بهتر باشد بعمل آید بنده وجه معاشے میخواهد این را هم شما داده آید جاے دیگر هم اگر مقدور منظور باشد می توانند داد براجه راج بلبه که در ان روزها بنیابت عظیم آباد از عزل رام نراین مامور بود بپروانگے داد و او در لیت و لعل گذاشت بعد چند روز میر قاسم خان بسوے بهوجپور و سهسرام بدر رفت و تبدیل و اجهاے مذکور بعمل نیامده عسرتے وافر عارض حال بنده گشت چون بنده نهایت مقروض و بے اسباب سفر بمرتبه اتم بود طاقت همراهیش دران سفر نیافتم و چندانکه ڈاکٹر فلرٹن و دوستان دیگر التماس حکم دادن وجه تنخواه بنده نمودند بارے و بلے گذرانیده چیزے نداد فقیر بناچارے در عظیم آباد ماند و او بطرف بهوجپور و سهسرام شتافت

رفتن میر قاسم خان بسهسرام و بهوجپور و گریختن زمینداران آنجا بطرف زمین غازی پور وظاهر نمودن خان مرقوم آثار سفاکی خود و سر کشیدن باوج نخوت و غرور

چون میر قاسم خان با لشکر قیامت اثر بر سر زمینداران سرکار شاه آباد و پهلوان سنگه رفت آنها بدر رفتن از ملک خود فوز عظیم دانسته راه دیار شجاع الدوله و راجه بلونت زمیندار بنارس گرفتند و از دریاے گنگا عبور نموده آن طرفها سکونت ورزیدند میر محمد قاسم خان عمال معتمد بهر یک از راجستان زمینداران مذکور با فوج گران متعین نموده خود در سهسرام سکونت ورزید چون توهم و استخبار جزئیات و خصوصیات مردم در مزاجش نهایت رسوخ داشت احوال اشخاص نام آور را غالب و اکثر متتبع بود و میر سید راجه سکه لال هرکارهٔ معتمد او بود و جواسیس بسیار در بارهٔ او نوکر و مامور باستخبار حالات اهالی ملازم و غیر ملازم از سکنهٔ شهر و زمینداران بودند

اما تهومل هرکاره که بدنفس مردم آزار و اول نوکر خادم حسن خان بوده در پورنیه بشیوهٔ خود عالمی را برباد داده درین ایام رفیق
گرگین خان بوده حق و ناحق با اکثر مردم باغراض و عداوت خود کاویده و معرفت گرگین خان بمیر قاسم خان اخبار مخالف مزاجش رسانیده غربای
بیچاره بسیار را با خاک برابر ساخت و کینه هاے دیرینه در خاطر میر قاسم خان جاے گیر بوده هرگز بیرون نمی شد چنانچه با کلب علے خان
و حیدر علی خان پسران علاقلی خان فوجدار بهاگلپور بتقصیر آنکه میر ابوالحسن برادر حقیقی بو علی خان پسر تراب علے خان عموی میر قاسم خان
داماد راجه گهرگپور در جنگی که با راجه مذکور نموده بود کشته شده بود کینهٔ داشت و کینهٔ دوم آنکه آنها را هنگام عبور و مرور جرنل کوت
وقتیکه در تعاقب موشیر لاس رفته بود با جرنل مذکور ملاقات اتفاق افتاده راه دوستی کشادے یافته بود این بار هم که جرنل کوت
بعظیم آباد آمد آنها ملاقات نمودند میر قاسم خان این کینه راهم در دل راه داده بعد توقف در بهوجپور دلیر شدن بقتل هرکاره‌ها و سیتارام
و شیخ سعدالله و عدم بازپرس انگلیشیه براج بلبهه حکم مقید نمودن آنها فرستاد و بیچاره‌ها مع پدر مقید گشته تا آخر ایام حکومت
میر قاسم خان در بلاے اسیرے بودند و از عجائب آنکه کسانے را که راج بلبهه بآوردن آنها فرستاده بود فرستاده‌ها در راه مرا سوار
دیده و اشتباه ورزیده بگمان آنکه من یکے از ان هر دو برادرم سوارے مرا از راه حراست نموده نزد راج بلبهه آوردند هرچند سبب سیدی
چیزے نگفته تا نزد راجه مذکور رسانیدند و بعد ملاقات چون فقیر را بنام و نسب شناخت خجالت کشیده و عذر خواسته رخصت نمود
و فقیر شکر الهی بجا آورده بخانه آمد اما چه گویم که آن یکساعت بر من از خوفهاے گوناگون چسان گذشت حق تعالے هیچ آفریدهٔ خود را
گرفتار دست ظلمه قساوت شعار نفرماید و گرفتاران را از دام ستمهای شان رهائے بخشد اللهم امین مردم گرفته اوضاع سابق بوده
هریکے با دیگرے مراسلات و راه آشتی باز میداشت راجه سیتارام متصدی که مدار المهام اکثر امور عظیمه بود خود را فراموش کرده
مزاجش را مثل حکام سابق در عنفوان اغماض تصور نمود و بضابطهٔ متصدیان هند زیاده روی از حد خود تعدی آغاز نهاد و در کارهاے
مردم باخذ رشوت وغیره حق را باطل و باطل را با حق آمیختن شروع نمود و شیخ سعدالله نام جامه دارے از فرقهٔ سپاه که اغلب
اوقات قبل از زمان میر قاسم خان در ملازمت رام نارائن بکار پرگنه هاے سرکار شاه آباد اشتغال داشت درین وقت نیز بعلت
اطلاع بر کم و کیف محالات مذکوره حاکم و علاقه دار بعضے از ان اماکن بود و بر روش سوابق ایام مراسلات از زمینداران اخراجی داشت
و شاید کلمات چند مخالف مزاج و رهنماے میر قاسم خان مے نگاشته و سه چهار نفر [illegible] کرده هاے جواسیس که هر یکے در خانه
امیرے از امراے پیشین بریاست فرقهٔ مذکوره ممتاز و رے عرض و التماس در ان آستان داشت بالفعل در سرکار
میر قاسم خان هم هر یکے با چند کس از ان جماعهٔ ملازم و بکار استخبار و اخبار هر طرف و هر خانه مامور بودند تصور تقاوی با اوقات
سابقه نموده از سهل انکارے و دروغ گوئے باز نمی آمدند ملخص آنکه هر یکے ازین پنج کس باثبات تقصیرے مورد عتاب بےحساب گردیده
بسیاست رسیدند جرم هر یکے ازینها اگر بعد ازین مفصل و معلوم گردد انشاء الله تعالی مرقوم خواهد گردید از معتمدین مقبول الروایه
معلوم شده که ازین پنج کس احدے چنان جرمیکه قابل کشتن باشد مرتکب نبود بلکه محض توهم و سوء ظن بیچاره‌ها مقتول شدند شیخ سعدالله
از مخبرین گویان بدستیاری میر جعفر خان و زمینداران بهوجپور متهم گشته کشته گردید و سیتارام هم یکے از زمینداران بهوجپور خطے نوشته در ان
خط خبر کمرچ میر قاسم خان بزمانے معین نوشته بود و مظنون شد که او را اطلاع براے استعداد معاودت نموده و چاره راه مراسلات
داشت و جرم هرکاره‌هاے مقتول نیز ازین مقوله که ظن و وهم محض بود باعث قتل آن بیچارگان گشت چون میر محمد قاسم خان
تیغ تدبیر [illegible] گشت که [illegible] را هرچند از
اقربا باشد مجال دم کشیدن پیش او نبود هر دو روز دیگے که بود از بیم او در خانه خود نمی توانست آسود و هرچند میر قاسم خان

در معاملهٔ ملازمان و هندیان مختار و انگلیشیان را بنا بر قول و قرار با او مجال بازپرس در هیچ امرے نبود و سهمنا چون قتل مردم امریست
عظیم ارباب کونسل خطے متضمن استفسار علت قتل آنها نگاشته جوابش را طلبیداشتند میر قاسم خان بعضے خطوط را که بمهر شیخ سعدالله
وغیره بدست آورده دست آویز قتل آنها ساخته بود پیش بعضے از انگلیشیان مخلص خود مثل مکویر ڈاکٹر وغیره فرستاده التماس
ترجمه کردن آن نموده بود فقیر را چون با ڈاکٹر فلرٹن ربط بسیار و او را با من محرمیتے بود خطوط مذکور بمن نموده بقرات من بمضمون
آن آگاه شد فقیر آنها را که دید معلوم نمود که خطوط را ساخته اند و حک و اصلاح در کمال احتیاط و کم نمائی بعمل آمده شاید وجه
کشتن آنها امر دیگر بود و بعد از ان براے رفع بدنامے خود خطوط بمهر آنها بهمرسانیده حیله هاے دیگر تراشید بنده ڈاکٹر را هم نمود
که درین حرف این قسم ساخته اند نمیدانم که خطوط مذکور بکونسل رفت یا نه و عذر قتل آنها بچه صورت خواست و چگونه پذیرائی یافت
و همدرین اثنا میر قاسم خان را داعیهٔ دیدن قلعه رهتاس در سر افتاده بنثار علی خان که از طرف خود قلعه دارش نموده ساهمل را
به پیشکارے او مقرر فرموده بود از ارادهٔ خود آگهی داد و والد مرحوم را هم که در ان آوان بملاقات میر قاسم خان بسهسرام رفته بود همراه
خود نمودن قلعه برد سید علی خان برادر فقیر از پیشتر ملازم میر قاسم خان بسفارش مسٹر کویر هنگام رفتن فقیر بطرف کلکته گشته بود
درین سفر برادر خردتر فقیر غالب علی خان هم بسفارش والد مرحوم ملازم شد و نقی علی خان برادر سوم فقیر را که ازین هر دو بزرگتر
و از بنده در سال کمتر است هرچند میر قاسم خان بمرافقت خود دلالت فرمود قبول ننمود و همراه والد راضے گشته قلیلی که از نوکر
پسرش میشد قناعت ورزید القصه بعد ملاحظهٔ قلعه و انتظام آنجا معاودت نموده باز بسهسرام رفت و ساهمل را مع تقی هزاری
بادشاهے که از قدیم حارس قلعه بود مقید ساخت و والد را بحال جاگیرش مرخص فرمود

ذکر معاودت نمودن میر قاسم خان از بهوجپور و سهسرام و مقید نمودن راج بلبه را و متعین نمودن راجه نوبت راے بصوبه داری عظیم آباد و اقامت نمودن در قلعهٔ مونگیر

چون میر قاسم خان را از انتظام سرکار شاه آباد فراغت دست داد و از سر کشیهٔ بهم لشن سنگه زمیندار پرگنه مذکور گریخته به بنارس
رفت میر مهدی خان پسر عم اسدالله خان را در ساسرام نهتیه بفوجدارے چین پور و سهسرام مع شیخ محمد اکبر خان جماعه دار
تلنگه براے خبرداری و هوشیارے از فتنه هاے پهلوان سنگه گذاشت و سمرو فرنگے را مع سه چار پلٹن جتمائی
و چند ضرب توپ در بکسر و میر روشن علیخان بخشی را با رساله و مردم همراهے او در بهوجپور وغیره نگهداشت و خود تماشاے
ملک مگهه که عبارت از سرس کنگنه دارول و لکارے و بهار و پلچ وغیره است نموده عازم مونگیر گردید اما قبل از ان که بمونگیر روانه
گردد راجه بلبهه را نزد خود طلبداشت بعد ورود او در حضور او را مقید ساخته مردم معتمد براے ضبط اموالش بجهانگیر نگر فرستاد
و راجه نوبت راے را متصل بعظیم آباد رسیده خلعت نیابت صوبهٔ مذکوره بخشیده بسرانجام مهام آنجا مرخص نمود و خود
بکمال عظمت و جاه بقلعهٔ مذکور شتافته شب پانزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجرے شرف نزول بخشید و قلعه
را باهتمام تمام آراستن شروع نموده و ترمیم عمارات سابقه فرموده مجدداً بر بعضے عمارات افزود و بکمال بطش و سطوت و
جاه و عظمت زندگے می نمود از انجا که در ایام دولت و اقتدار از زنهاے جمیله جوان بسیار یافته و قوت شهویهٔ بهیمیه اش نهایت
نقصان پذیرفته بسر حد زوال رسیده بود در سعے تحصیل این قوت مبالغه داشت و از اطباے حاضر چاره جوئی وافرے نمود اما
[illegible] نمی دید آخرها امر معلوم نیست که بدلالت کدام کس از مجربان بااکل خراطین پرداخته فائدهٔ عظیمی برداشت گویند بر تربه

این قوت بهم رسید که گو یا اعاده شباب شد دست داد و بعضے از مخلصان خود را هم ببهین عمل اشارت نمود و ظاهر العبد اطاعت آنها را هم قوت
مذکوره همان قسم میسر آمد چنانچه بعضے از انها بزبان خود حضور فقیر اقرار و تقریر این اثر مے نمودند القصه چون میر قاسم خان در مونگیر
طرح اقامت انداخت و آنجا را مرکز دولت خود ساخت بانتظام امور مرجوعه مے پرداخت از ان جمله بامرے چند نهایت توجه داشت
چون از شیمه کریمه محرران سوانح ایام و مذکران مراسم و عادات انام صدق مقال و مراعات راستی در ارقام احوال است بنا برین
بمقتضاے مصرع مشهور مصرع عیب مے جمله بگفتی هنرش نیز بگو + انچه از احوال او مشاهده رفت و مسموع افتاد بزبان قلم
حقیقت رقم داده مے آید مخفی نماند اگرچه میر قاسم خان را بدگمانے بنا بر ملاحظه احوال نمک حرامی و بے وفائی سپاه بنگاله و
دوروئی و نیرنگے عموم مشاهیر این دیار زیاده از حد بود و در اخذ و جر اموال و قتل و قید مردم نهایت بے باکی داشت اما در جزویات
معاملات ملکی و انفصال قضایا و منازعات عموم الناس با هدگر و دادن تنخواه سپاه وغیره ملازمان و قدردانی علما و احترام جماعه مذکور
و میانه روی در امساک و اسراف و معرفت محل و موقع بذل و ایثار نادرهٔ روزگار بود چنانچه در هفته دو روز براے عدالت
بضابطه سلاطین سلف مقرر داشته بر انفصال عمله عدالت اعتماد نفرموده خود متوجه استماع فیصله قضایا و استکشاف دقائق
ماجراے شد و باحضار مدعی و مدعا علیه فرمان داده بگوش خود گفتگوے طرفین و حکمے که عمله عدالت در بارهٔ آن گروه بودند شنید
و احدے را مجال نبود که بطمع اخذ رشوت حق را باطل مشتبه تواند ساخت و زمینداران مقتدر کوته اندیش که در ایام حکومت
جانکی رام و رام نارائن دهات غرباے بے مقدور را بقهر و غلبه متصرف شده بودند از ذوی الحقوق هر که تمسکے داشت وا گذاشت
بر حقیقت خود حضرے مهر گواهان معتمد غیر قاضے و مفتے مے آورد و همان وقت بعد ملاحظهٔ آن وثیقه و تحقیق احوال از شهود سند
مهر او حاصل نموده و سزاولان شدید از حضور برده از دست متعدی استرداد حق خود مے نمود و بر مملوکات خود قابض و
متصرف میگردید و اکثر لوازم تزئینات امام باڑه سراج الدوله که طلا آلات و نقره آلات لکوک بود مسکوک نموده بوساطت
جناب شیخ محمد علی حزین و میر محمد علی فاضل و شیخ محمد حسن و مزاحسین خان وغیرهم که از فقهاے عصر و معتمد بوده اند بارباب استحقاق
از سادات وغیره و مجاورین مشاهد متبرکه مع شئے زاید از قبل خود بطریق نذور و تبرع رسانید و دیوان جناب شیخ حسن مرحوم مرقوم
را که مبلغ یکلک بود از خانه خود ادا فرموده وجه لائق براے مصارف ضروریه اش مقرر داشت و در کمال ادب و احترام
رسانیده سعادت خود مے پنداشت هر گاه شیخ بدیدن او مے آمد مسند علحده براے نشستن او در پهلوے خود گسترده
در ذهاب و ایاب او استقبال و مشایعت بکمال تواضع و فروتنے مے نمود و امتثال فرمان او را وسیله نیل بسعادات و سرمایهٔ
ارتفاع درجات انگاشته هر چه میگفت بطیب خاطر مے پذیرفت و همین قسم استرضاے خواطر بزرگان مرقوم وجه همت خود ساخته
نامقدور را ضے بقصور نمود در ادای تنخواه سپاه علی هذا القیاس از احاد الناس گاهے شکایتے بگوشش نرسیده اما درین شک
نیست که احدے هم از خوف او باطمینان و آسایش نخوابید و دمے نے آرمید فقیر را چون مدتے در عظیم آباد و بکمال عزت
گذشته روزے ڈاکٹر فلرٹن با من گفت که خان صاحب چرا شما بمونگیر نے روید گفتم از بطش میر قاسم خان ایمن نیستم گفت
اگر در آنجا او بر شما قهر کند حمایت شما را که مے تواند نمود بهتر آنکه همانجا روید شاید شما را توسے روی نماید و ما مردم چنانچه
مسٹر ایسن ها شا گفت مجال حمایت نداریم و بنا بر نام رفاقت و اعانت شما ظاهر و فاش نمیتوانم نمود زیرا که در ابتداے
تفویض معاملات هر سه صوبه از جمله شرائط و عهود که انگلیشان با او نموده بودند یکے انهم بود که در بارهٔ
هندوستانیان خاصهٔ ملازمان کسے حمایت و باز پرس نماید فقیر هم دید که راست میگوید بهر حالیکه بود

بمونگیر رفته [illegible] الطاف بسیار گردیدم و سخنهای یارانه و اختلاط مصاحبانه مے آید روز دیگر [illegible]
محض بود دیده ما حیرت و اندیشها افزود بضرورت عمل کلمه طیبه لا اله الا الله که در کتاب الدعا شیخ مرحوم محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فی اعلی
علیین مسطور است شروع نموده تا [illegible] ذی الحجة الحرام باتمام رسانیدم نیت آنکه او تعالی مرا از شر میر قاسم خان در امان خود نگهدارد و از
دولتش متمتع گرداند اثر عجیبے مشاهده شد در مجلس عاشورا اول روز مهربانی بسیار کرده پیش خواند و مرا نزدیک خود نشاند و سخنان بسیار
با من کرده تا آخر مجلس در اختلاط باز داشت روز دوم بگمان آنکه مهربانے او نخے باید و اعتماد در انشاید اراده نشستن دور تر کردم
باز طلبید و نزد خود بدون فصل نشانیده گفت هر روز همین قسم نزد من مے نشسته باشید و چرا تا حال احوال خود بمن نگفتید
گفتم جناب عالی را معلوم است بشوخی گفت که عالم الغیب نیستم گفتم عرض خواهم کرد گفت کے گفتم عاشورا بگذرد گفت در عاشورا
کدام کار دنیا منع است که این کار نبد باشد گفتم درین مجلس خود نمیتوانم شد و غیر این وقت درین روزها کسے باریاب نمی شود
گفت البته فردا بعرضے اول وقت حاضر باید شد حسب الامر بعمل آوردم مبلغ پنجهزار روپیه نقد انعام داد و از ابتداے
نوکرے لغایت آخر محرم باقی تنخواه رسانیده از آینده حکم کرد که ماه بماه میداده باشید و فرمود که بعد دو روز بمجرا حاضر شده باشید
و غالب علی خان کهین برادر فقیر را براے سلام در هفته یکبار فرمان داد و سید علی خان را بعد پانزده روز و بداروغگی
دیوان خانه فهمانید که به بهانه مناسب سید علی خان را بار نباید داد سببش آنکه بسفارش انگلیش یعنی مسٹر مکویر نوکر شده و در خانه
آنها او را در کمال بے تکلفی و اختلاط دیده بود و از جهت جوانے بلکه شروع شباب او را نا آل اندیش فهمیده احتمال جاسوسے
از طرف جماعه مذکوره نسبت باو میداد و بنده را پخته کار و در بعضے مواقع کارگذار و راز دار خود مے دانست و الا این احتمال در حق
بنده الیق و اولے بود بهر صورت باوجود توسع که فقیر را میسر شده بود بسر بردن با او بنا بر تعارف با جماعه انگلیشیه نهایت صعوبت
داشت و در کمال بیم و هراس مے گذشت تا این زمان نظر علیخان پسر غلام حسین خان داروغه دیوان خانه مهابت جنگ
بعد رحلت پدر بنا بر مصلحت بکار مذکور مامور و داروغه دیوان خانه میر قاسم خان بدستور بود بعده شیخ عبد الله نامے که پیشتر در عهد
هیبت جنگ بنا بر اصلاح مسودات سید علیخان برادر خرد فقیر که بمصاهرت هیبت جنگ نامزد شده بود ملازم سرکار او و متعین برادر
مذکور بود باز در زمرهٔ رفقاے جگت سیٹھ بسعی و تجویز گرگین خان ملازم سرکار میر قاسم خان داروغه دیوان خانه او شد و نظر علی خان
معزول گشته بنا بر بازخواست زر اندوخته پدر خود مقید گردید و چند روز قبل ازین تراب علی خان عموی میر محمد قاسم خان از نیابت
مرشد آباد معزول و سید محمد خان که مرد ولایت زا از اقرباے میر قاسم خان و از بنے اعمام امتیاز خان جد میر قاسم خان بود بجاے
او مقرر و عسکر علی خان مغفور خلف سیف الله خان مرحوم صوبه دار ته بخدمت راج شاهی صوبه بنگاله مامور شد و تراب علی خان
بحضور رسیده در مونگیر اقامت گزید همدرین روزها بهادر علی خان خلف میرزا داور قلی بیگ داروغه توپ خانه جنبے مهابت جنگ
مغفور که بالفعل ملازم میر قاسم خان و داروغه تلیلے از کارخانهاے جنبی بود باتفاق دیگر رؤساے افواج ملازم سرکار چند
پلٹن چتماقے و توپ هاے آراسته گرگین خانے بتسخیر ملک بتیا و تادیب و تنبیه زمیندار آنجا و تخریب قلعه دار الملک او مامور شد

رودادن سانحه عبرت افزا بر عبد النبی خان و رحیم الله خان و چنتامن داس و شیخ عبد الله بیگ ناگاه و دوبالا شدن بطش و سطوت میر محمد قاسم خان عالیجاه

چون میر محمد قاسم خان را دعوی همسری بلکه برترے با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ که بوزارت سلطان هند و خطاب آصفجاهی

اختصاص داشته بود برای خود خطابے از خطاب مذکور اشرف واعلی تجویز نموده طلب داشت و پادشاه بطمع قلیل مبلغی قبول نموده منصب
هشت هزارے باخطاب عالیجاهے برائے او در شروع سال هزار و صد و هفتاد و شش هجرے فرستاد و این خطاب رواج
و شیلے یافته ازان باز غیر از نواب عالی جاه بخطاب دیگر کسے اورا نام نمے برد درین بین بکسب اقتضاے قضا شیخ عبدالله در خلوت
با عالیجاه ظاهر ساخت که محمد علی پسر سند علی و برکت علی و فرحت علی برادرزادهاے او که رؤسائے سپاه و بعرصه آورده جناب عالے
اند با گرگین خان صاحب عهد و پیمان گشته ایمان غلاظ و شداد باهم درمیان آورده اند و تسلط گرگین خان بر افواج و عمله و ارکان دولت
ظاهر است دولت خواه بپاس نمک خوارگی معروض نمود الحال اختیار بدست ولی نعمت است میر قاسم خان بعد اطلاع بر این احوال
پریشان خاطر گشته چون کتمان چنین امور بر مزاجش گران و دشوار بود شام که وقت سلام گرگین خان بود بعد ورودش آهسته آهسته
استفسار امر مذکور نمود او خود از کارے که کرده بود چگونه آگاه نباشد زود پے برده اقرار و اعتراف کرد و سبب آن دولتخواهے
خود ظاهر ساخت که برائے کار سرکار و جانفشانے در راه شما باهم گر این عهود و مواثیق بعمل آمده و هر که خلافش باشما گفته در فکر
برانداختن بنیاد دولت خداداد است چون توسل شیخ عبدالله با جگت سیٹھ از سابق معلوم عالی جاه بود متوهم گشته دانست که بتحریک
جگت سیٹھ این دشمنی را در قالب دوستی با من نموده در تدبیر برهمی افواج است و کار گرگین خان نه بجاے رسیده بود که شکایت
و سعایت شیخ عبدالله رخنه در بنیان مبانے اخلاص و اقتدار او تواند نمود و هم درین روزها رحیم الله خان نام بهٹی پنجابے که جوان
معروفے در لشکر بود و کمان سخت بسیار بزور می کشید شاید بازنے از زنهاے اغنیاے معروف بنگاله ربطے داشت و دم
از عشق ... اسپ سرفراز خان نیز میرد اسپے کمیت بقیمت سه هزار روپیه خرید و خدمتگار شکرالله خان ... براے اعیان لشکر
و ارکان دولت عالی جاهے خطوط آقاے خود متضمن استدعاے مخلصی که در جهانگیر نگر حسب الامر عالیجاه مقید بود و خداے داند
بچه سبب میر قاسم خان ازو تنها با او بد بطنگے داشت آورده بود خدمتگار مذکور را در خانهٔ خود جاے داد میر قاسم خان از استماع
این خبر بر رحیم الله خان غضب شده حکم فرمود که او را بیارند و رحیم الله خان در حمایت عبدالرسول خان برادر دوست محمد خان یکه
منزل داشت ... کلان عبدالرسول خان که عبدالنبی خان نام و در کمال غیرت ... بود پدر و برادر خود را مشوره ... نمایند
رحیم الله خان داد آنها از خوف عالیجاه ابا نمودند او تنها این اراده نمود پدر و برادر بر پاے او افتاده ممانعت نمودند که عهده مهابت جنگ
نیست تا توقع عفو و اغماض بمقتضاے حقوق بندگیها توان داشت مع زن و فرزند تمام خاندان تلف خواهد شد او ناچار شده
دست از حمایت رحیم الله خان برداشت و مردم عالیجاه او را آورده در جلوخانه دیوان عام مقید نمودند اما عبدالنبی خان
زهر خورده خود را هلاک ساخت و همدران ایام چنتامن داس را که یکے از نویسندگان ملک بهوجپور و متوطن آن جا بود
... امام خان نظر بخبرت و هوشیارے او را امور مراحم فرموده متصدے تمام آن سرکار گردانیده مدار المهام آنجا ساخته بود
خطوط او که بزمینداران فرارے آنجا نگاشته بود در دست جواسیس عالیجاهے افتاده از نظرش گذشت و هندوے
مذکور مغضوب او گردیده بحضور رسید اتفاقاً روز یکشنبه که از ایام مقررهٔ سلام فقیر بود بنده هم حاضر گشت و عالیجاه در کمال کر و فر
در ... عدالت گرم کرد ... بنده موافق ضابطهٔ بعد سلام نیم ساعت نشسته برخاست و سلام رخصت نموده ... بعد
برآمدن فقیر ... فقیر را باز طلبیده بر حکم نشستن و حاضر بودن فرمود ناچار ... مقدمات عدالت الفصال ... عمله
... رخصت نموده ... و بیادلان که متعلقه بودند نیز استاده ماندند اول رحیم الله خان را طلبید چون حاضر آمد برعب و هیبت
... که من ترا ... گفتم ... منع کردم تو باز ... کار ... رفته اگر با آن زن ... این اسپ

سه هزار روپیه در نوکرے صد و پنجاه روپیه چگونه خریدے عذرهاے غیر مسموع بکمال عجز نالی گفتن آغاز نهاد او تکذیب و رد اقوالش
نموده در غضب افزود باز گفت خدمتگار شکرالله خان که دشمن من و مقید است چرا در خانهٔ خود داشته او همان قسم عذرهاے پوچ
با عجز و اضطراب التماس نمود قبول نفرموده حکم کرد تا بینی او را بریده و بر خر سوار گردانیده تشهیر کردند و از کرم ناسه بدر نمود بعد
ازان چنتامن را حکم کرد که بپاے فیل بسته بکشید تا هلاک شود او عذر آورد که خطوط مجعوله اند جواب داد که مهر و دستخط تست و دستخط
ترا خطوط شناسان بعرض من با این خطوط نوشتهٔ تو تطبیق داده تصدیق نموده اند که خط تست بهر صورت عذر او را هم نشنید
و بپاے فیل کشید تا هلاک گردید بعد این دو امر برکت علی و محمد علی و فرحت علی را طلبید چون حاضر شدند بر آنها هم طیش
و خنگی بسیار فرموده گفت نه شما الله در پاے خود بسته آمده آید و اکنون از دولت من فیل سوار و صاحب رساله و سردار هزاران
بسوار شده آید و گرگین خان را نه من گرگین خان نموده ام گزرے فروشے بیش نبود شما بچه اراده با او عهود و مواثیق درمیان آورده اید
چون آنها اجتناب از گرگین خان فهمانیده و مطمئن خاطر گردانیده بود باستقلال جوابها دادند که ولی نعمت آنچه میفرمایند حق است
و صدق لیکن ما هم غیر از بندگے و غلامے امرے را در خاطر نگذرانیده ایم اگر قصورے از ما ظهور یابد بهرچه بدترین جزاها باشد راضی ایم
این سخن را مکرر پرسید آنها هم همان جواب را هر بار اعاده نمودند بعد ازان شیخ عبدالله را که حاضر بود روبرو طلبید و گفت شیخ برایها
اثبات آنچه اظهار نموده اید ضرور است تا من آنها را بسزا رسانم و در صورت کذب خود مهیاے عقوبت باشید چه در صورت
عدم اثبات گویا ارادهٔ استیصال فوج مرا بدست من خواسته بودید شیخ مذکور چون معلوم داشت که فیما بین گرگین خان و عالی جاه
دیروز این مقدمه طے شده تجدید عهد و پیمان بعمل آمده است اکنون مکابره نمودن سودے ندارد و الحال کسے از محرمان زبان
بشهادت نخواهد کشود تقدیر کار خود نموده چاره پذیر نیست سر فرو برده زبان بکام خاموشے کشید و هرگز سر بر نیاورد عالی جاه
سه بار سخن اول تکرار نمود اما از شیخ مطلق صداے بر نخاست و روز هم از نصف النهار در گذشت تا آن وقت اهالی
دربار همه حاضر و نسق چیان و بیادلان و جمیع عمله دیوان عدالت استاده بنده را که طلب داشته بود حواس بر جا نماند که درین
مجلس سبب باز طلبیدن من چیست آیا مرا هم بخیانتے متهم داشته و از حضور من چه خواسته است تا آنکه خود برخاست و فقیر سبقت
نموده بر در خلوت سر السلام مبادرت نمود فرمود همراه من بیائید آن زمان دانستم که امرے دیگر منظور و ارد چون اندرون رفتم
براے تحقیق بدنامی که در فروش نمک بمسٹر مکویر عائد گشته بود و قصور مکویر دران نبود عجالةً بعظیم آباد فرستاد و سوارے
جلد رو از خانهٔ خود داد فقیر بعظیم آباد رسیده و امر مذکور را تنقیح نموده در هفته برگشت و شیخ عبدالله را مقید بپورنیه فرستاد آخر
در زمان جنگ با انگلیشیان بیچاره ناحق حسب الحکم عالیجاه کشته گردید

ذکر آمدن شمس الدوله مسٹر هنرے ونسٹرٹ از کلکته بمونگیر و عظیم آباد و شروع شدن بناے هنگامه و فساد میان انگلیشیان و نواب عالے جاه میر قاسم خان

بحسب فرمان قهرمان تقدیر مسٹر هنرے ونسٹرٹ شمس الدوله را که گورنر کلکته بود ارادهٔ دیدن عالی جاه و مونگیر و کوٹھے
عظیم آباد و چهپره وغیره بهم رسیده از کلکته عازم این طرف ها گردید و قاسم بازار و مرشد آباد و بردوان وغیره جاها را دیده
روز دوشنبه پنجم ماه جمادے الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری نبوی وارد مونگیر گردید عالے جاه از قلعهٔ
مونگیر تا باغ کو در که سه کروه مسافت است استقبال نموده در کمال احترام و التیام بمونگیر آورد و عمارتیکه گرگین خان که بیچ...

سپاکوند ساخته بود منزلگاه نشیمنش ساخت وخیمه باے عالی براے اقامتش برافراشت دگرگین خان وغیره عمله خانسامانے رابراے مهمانی وسرانجام فرمایشات مامور ومستعد گردانید وخود مرخص گشته داخل خانه خود در قلعه گردید روز دیگر شمس الدوله براے دیدنش در قلعه آمد وعالی جاه تا پائین زینه هاے عمارات استقبال نموده بر مسند خود یکجا نشانید وتحائف ونذور آنچه لائق مرتبه او واتحادش بود پیشکش نمود روز سوم میر محمد قاسم خان بخانه او رفته بضیافت وعده گرفت واو نیز تحائف فرنگ که براے عالیجاه آورده بود گذرانیده شب چنانچه موعود بود بخانه میر قاسم خان آمده ضیافت خورد وتماشاے رقص دیده مرخص گردید تا سه چار روز نوادر تحائف از نظر عالیجاه میگذشت روز سے عالیجاه فوج که باهتمام گرگین خان تیار وبرق انداز ان براب وآداب فرنگ مودب شده بودند به بهترین آئین وتزئین آراسته ومزین ساخته گویا طمطراق خود شمس الدوله نمود او بعد از ملاحظه دو سه کلمه نصیحت شفقانه بمیر قاسم خان القا نمود که فوج را خوب آراسته اند چنانچه باید پیراسته اما براے جنگ مردم هندوستان خوب است زنهار که با این فوج اراده خصومت ومجادله با انگلیشیان نخواهید نمود که از عهده بر نخواهید آمد وآبروے تمام هندوستان بالفعل بآبرو واقتدار شما وابسته اگر شما مغلوب شوید تمام هندوستان سبک وبے مقدار در نظر اهل ولایت زبون وخوار خواهد گردید ما با مردم بزور زبان جنگیده بر آنها غالب باید بود وروشے وقاعده که من فیما بین انگلیش وهندیان گذاشته ام تجاوز از ان نباید نمود که خلق این دیار باتفاق ما وشما بآرام وآبرو در کمال رفاه خواهند گذرانید ودر صورت برهم این بناو درمیان آمدن منازعات عالمے در معرض هلاکت وفلاکت خواهد افتاد ویک هفته در مونگیر توقف نموده عازم پیشتر شد **بیت** نصیحتے کنمت بشنو وبهانه مگیر * هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر * درین عرصه میر قاسم خان گفت که در حمایت نام انگلیشیان مال تجار بسیار میرود وبنابر اندک فائده که بانگلیشیان میسر آید نقصان بالغ خطیرے از من مے شود میخواهم که حکم گرفتن محصول از انگلیشیان بدهید مگر محصول کپنے معاف خواهد بود شمس الدوله گفت چون محصول تجارت این جماعه از قدیم معاف است درین ایام چگونه مے توان گرفت مهذا شما درین باب عجلت نکنید من بکلکته رفته تدبیرے این امر را تشیت داده هر گاه حکم بنویسم جارے خواهید نمود وشمس الدوله مرخص گشته بعظیم آباد رفت وروزے چند در عظیم آباد وتهیره بسر برده بکلکته برگشت ومیر محمد قاسم خان باسید وعدهٔ او مطمئن گشته اخذ محصول را جازم گردید وبعمال خود بعد اندک زمانے بطور اطلاع نگاشت که انشاء الله تعالے چنین خواهد شد شما با خبر بوده تا رسیدن حکم احتیاط نمائید که مال انها بلطائف الحیل رفتن نیابد عمال همه را این حوصله وشعور معلوم که ضبط وکتمان اسرار توانند نمود وکار بخوبے توانند کرد که الزامے عاید نشود لهذا شروع بممانعت ومزاحمت کردند وپرده از روے کار برخاست بلکه بعض جاها که انگلیشیان معاند با میر محمد قاسم خان بوده اند چنانچه مسٹر السن صاحب کلان کوٹھے عظیم آباد که با میر قاسم خان عناد داشته طرفدار مسٹر امیٹ بود وهمین قسم در جهانگیر نگر مسٹر بالسن تاب احداث این عمل غیر معمول نیاورده بعض عمال میر قاسم خان را بدست آویز مزاحمتے که غیر معمول وبموجب نموده بودند گرفته مقید داشتند تا در کونسل کلکته جرم آنها ثابت نموده سزائے دهید وبعالی جاه گویا اهانتے وخفتے رسانند وقبل از سنوح این سانحه عالیجاه را سفر نیپال بترغیب گرگین خان ضرور افتاده از مونگیر بطرف نیپال نهضت نمود گرگین خان چند روز قبل از میر قاسم خان پیشتر شتافت قبل ازین شمس الدوله عظیم آباد برگشته بکلکته رفته بود وعالیجاه هنگام عود از بتیا یا در عین همان سفر براین جسارت انگلیشیان آگهی یافت اکنون ذکر رفتن میر قاسم خان بطرف نیپال که اول بے اقبالیش بود نگاشته بعد ازان منازعت او با جماعه انگلیشیه مقرر زده خامهٔ

وقائع نگار خواهد شد

ذکر رفتن عالی جاه بطرف بتیا وبرگشتن آز انجا بے نیل مدعا

چون حصول طلا از نیپال وبودن آن ملک از دولت مالا مال شهرت تمام داشت حرص وشره که در مزاج گرگین خان بافراط بود در حرکت آمده باستظهار فوجیکه آراسته بود عازم تسخیر نیپال گردید ومردم واقف کار از کشامره وسناسیان وبعضے از پادریان فرانسیس که در لاسه وآن طرفها سکونت وآمد ورفت داشتند بهم رسانیده اکثرے را از انجماعه که اندک هوشیار بودند با خود یار ساخت وتفحص وتجسس راه واستشاره در باب عبور ومرور از درهاے کوهستان آنجا آغاز نهاد وبعضے از آنها که سخن ساز وهنگامه پرداز بودند در مزاج داشتند متعهد رهنمائے گردیده ترغیب بتسخیر ممالک آنجا نمودند گرگین خان که ابا عن جد گاهے تسخیر بلاد وتدابیر حروب نکرده وباین امور مطلقاً آشنا نبود تسخیرات بلاد نیپال نهایت سهل وآسان شمرده عالی جاه را شائق این سفر گردانید سید علے ابراهیم خان بهادر وبعضے مخلصان دیگر هر چند ممانعت نمودند وبنا براے دلالت باتفاق انگلیشیان فرمودند وعرض کردند که اگر این سفر خواه نخواه منظور نظر گردیده انگلیشیان را با خود شریک ساختن اصلح امور است چه اگر باسانی فتح بلاد مذکوره میسر گشت فهو المراد واگر متعذر گشت براے جناب عالے آنها را محل شماتت وملامت نخواهد بود ودر صورت تنهائے نهایت انفعال بحضور جماعهٔ مذکوره عائد احوال ملازمان خواهد بود ودر واقع صلاح مناسبے بود بسماجت وممانعت گرگین خان پذیرائی نیافت القصه چون تا زگے بتیا مفتوح گشته بود وعالی جاه بندوبست محال مذکوره را بهانه ساخته بتاریخ بیست وپنجم جمادی الثانیه سنه یکهزار ویکصد وهفتاد وشش بعد چهار روز از ورود شمس الدوله بمونگیر قلعه قصبهٔ مذکوره نهضت نموده گنگ را عبور فرمود وگرگین خان چند روز پیشتر از عالے جاه مع فوج آراسته خود کوچ نموده ده دوازده کروه پیش پیش میرفت تا آنکه عالیجاه به بتیا رسید وگرگین خان روز پنجشنبه پنجم رجب سنه مذکور بمکانے که چار منزل از نیپال این طرف است رسیده اراده برآمدن بر گهاٹے نمود مردم راجهٔ نیپال بمزاحمت پیش آمدند وجنگ شروع شد همراهیان گرگین خان بجسارت کار فرما شده از یک عقبه بمشقت تمام که مردم بسیار مجروح وبیکار آمدند گذشته بر قلهٔ کوه سکونت ورزیدند هنگام شب نیپالیان از اطراف جنگل هجوم آورده بطریق شبخون مردم گرگین خان را از هر جانب بزیر سنگ وتیر وتفنگ گرفته اکثرے را نابود وهلاک ساختند بقیة السیف را بضرورت وناچار فرار اختیار افتاده بخرابے تمام که یراق بسیارے همانجا ماند بلشکر گرگین خان رسیدند وگرگین خان را بمشاهدهٔ این احوال توقع وصول بمامول منقطع گردیده از شرمسارئیکه در خسران وخیبت از روے میر قاسم خان وامثال واقران متصور بود زندگے ناگوار گشت نه پاے مقاومت داشت ونه روی معاودت غریق بحر حیرت گردیده چاره کار خود نمیدانست تا چه کند واین خبر بمیر محمد قاسم خان رسیده باعث تفکر وتردد او نیز گردید آخر بنابر این گذاشته آمد که گرگین خان را باز باید طلبید ومکرر پروانه هاے تاکید متضمن امر عود بگرگین خان نوشت احدا که حماقت قدیم وخجالت جدید عارض گشته بود وامتثال فرمان نکرده معاودت نمود عالے جاه خواست تا کسے را فرستاده اورا برگرداند وچنین کسیکه گرگین خان سخن اورا شنیده اطاعت کند غیر از سید علے ابراهیم خان بهادر در نظر نداشت بنابراین گذاشت تا خان مذکور رفته گرگین خان بیارد سید علے ابراهیم خان جریده عازم گردیده در راه دید که اکثر لشکریان او مجروح ومایوس مضطرب الاحوال گریزان مے آیند گریختگان را امر بتوقیف نموده تسلے کرد که من براے

آوردن گرگین خان میروم شما در ینجا باشید که محل خطر نیست رفتن باین حال موجب انفعال شما و سردار شما پیش آقا و عموم خلائق
است چون سخن خان مرقوم راو قرے در نظر مردم هست و زاریان اطاعت امرا و را مقرون بصلاح دانسته ها نجا سکونت ورزیدند
و علی ابراهیم خان پیشتر رفته بعد ملاقات گرگین خان را که آواره تیه حیرت و خسران بود راضی بمعاودت نموده برگردانید و او معسکر
عالی جاه رسید عالیجاه مضمون کلمه العود احمد در خاطر گذرانیده طبل معاودت کوفت و بطرف عظیم آباد نهضت اتفاق افتاد
درین ضمن خبر رسید که جماعه انگلیشیان بنابر اخذ محصول از اموال شان غیر معمول که بعضے جا بعمل آمده عمال بعضے محالات را که از طرف
عالی جاه مقرر بودند مقید نموده برده اند چنانچه میرزا احمد علے نام شخصے از عمال محالات جهانگیر نگر مقید گشته بکلکته رفته و میر قسیم
مسٹر السن بعضے عمال محالات عظیم آباد در العلت مذکور مقید نموده بکلکته فرستاده عالی جاه از استماع این خبر بر آشفته
آبروے ریاست خود را در مقید نموده آوردن بعضے گماشتهاے انگلیشے دید و بعمال محالات و فوجداران خود نوشت
که هر جا قابو یابند بعضے از گماشتهاے انگلیشیه را مقید نموده عجالة بحضور بفرستند بعد ازین اراده و فرمان باوجود بودن
مسٹر السن مدار المهام کوٹھے عظیم آباد که با عالی جاه نهایت عناد داشت راجه نوبت رای را از نیابت صوبه عظیم آباد ندیده میر مهدی خان
بهادر حاکم سرکار شاه آباد را به نیابت صوبه مذکور تجویز نموده طلب داشت چون عالیجاه خود در حاجی پور رسید بر گنگا بطرف کوٹھی
انگلیشیان از کشتیها پل بسته عبور فرمود و با مسٹر السن ملاقات نکرده در باغ جعفر خان نزول نموده دو روز در انجا توقف نموده چون
میر مهدی خان بهادر در رسید به نیابت صوبه عظیم آباد خلعت داده و در قلعه گذاشته راجه نوبت راے را همراه خود گرفت
و روز سوم از عظیم آباد کوچیده عازم مونگیر گردید بنده بسبب عارضه بیمارے رخصت از عالی جاه گرفته در عظیم آباد توقف نمود
و سید علی خان و غالب علی خان هر دو برادر بنده که ملازم سرکارش بودند همراه رفتند روز چهارم از کوچ عالی جاه غالب علی
خان را دیدم که ناگاه برگشته آمد گفتم سبب چه بود گفت عالی جاه مرا و سید علیخان را فرمود که شما ملازم من هستید لیکن همراه
من در سفر و حضر بوده چرا تصدیع مے کشید بهتر آنست که پیش والد خود یا در عظیم آباد بکام و آرام باشید بنابرین من خود
برگشته آمدم اما سید علی خان این سخن را چندان بخاطر نه آورده همراه رفتند بنده دانست که الحال بناے منازعت با انگلیشیان
گذاشته آمد بنابرین چون با سید علی خان و بنده بسبب آشنائے انگلیشیان اعتماد ندارد بلکه بدگمان است از پیش خود
دور نموده بودن اینها در حضور خود مصلحت نمیداند بضرورت پیش او باید رفت و باید دید تا مرکوز خاطرش چیست و در بارۀ
ما مردم چه مے خواهد لهذا باوجود بیمارے و عدم لیاقت سوارے اسپ و غیره کشتی را کرایه نموده بمونگیر رفت بعد
ملاقات از سید علی خان استکشاف احوال نمودم او شان نیز سخنے که غالب علی خان گفته بود ندکور نمودند اما فی الحقیقت ما فی
الضمیر عالے جاه را نفهمیده این امر او را که فرموده بود سهل و از راه رعایت و عنایت فهمیدند لیکن بنده اندیشه مند گشت تا آن که
بعد از پنج شش روز عالی جاه میرزا شمس الدین را پیش پادشاه و شجاع الدوله براے استدعاے اتفاق و اتحاد و درخواست
عهد و پیمان درخصوص آنکه اگر او را با انگلیشیان کار بجادله و مقاتله انجامد وزیر و پادشاه معین و رفیق عالیجاه باشند
فرستاد میرزاے مذکور که با بنده نهایت ربط اتحاد و برکتمان اسرار اعتماد داشت گفت که سید علی خان را بخوبے فهمانیده
تاکید کنید که همراه من روانه شود و از راه نزد والد خود برود و پرسیدم سبب چیست که این هر دو برادر را میر قاسم خان
از نزد خود دور مے فرستد گفت که چون بر شما اعتماد دارم آنچه واقعے است میگویم لیکن شما هرگز پیش کسے بر زبان
نخواهید آورد که کشف این امر موجب خرابے بسیار براے بنده است فی الحقیقة عالی جاه از سید علی خان مطمئن نیست

و جاسوس انگلیشیان میداند لهذا درین روزها که اسباب منازعت با جماعۀ مذکوره آماده گشته بودن سید علے خان در لشکر خود سزاوار
نمی داند اگر تنها ایشان را رخصت می نمود مکنون خاطر او مخفی نمی ماند لهذا غالب علی خان را هم شریک ایشان گردانیده گفتم پس بر بنده
چه اعتماد دارد باین گمان او باید که من راس الجواسیس باشم چرا بنده را از لشکر خود بدر نمیکند گفت شما را براے بعضے از کارهاے
خود بنا بر فرط آشنائی با انگلیشیان پیش خود نگهداشتن صلاح میداند و هم شما را بطور یرغمال بوضمان افعال پدر و برادران شما نگهداشته
بنده در کمال خوف و یاس از جان و آبروی خود یاس بهم رسانیده به تنهائے و بے کسے در ساخت و سید علی خان را آهسته این مزاج
فهمانیده و بر ضبط و کتمانش قسمها داده در حفظ ایزد تعالے مرخص گردانید و خود تنها در مونگیر بیمار افتاده بود لیکن میر قاسم خان براى
رفع بدگمانی اکثر جویدار خود را فرستاده خبر مے طلبید و هر روز طعام از سرکار خود مے فرستاد تا بنده غسل صحت نمود در روز عید الفطر
بملازمتش رسید مهربانے بسیار فرمود چون میخواست که اندرون رود بنده بر دروازۀ خلوت سلام رخصت نمود ایستاده کلمه چند
متضمن مهربانے گفت و دو دونه پان از خاصه هاے خود داده گفت چون صاحب من خوب کردم یا نه که برادران شما را پیش پدر
بزرگوار شان رخصت نمودم تا بارام بنشینند و بفراغت بگذرانند بنده را خود اصل احوال معلوم بود بدار بتصدیق و تحسین ادا نموده
عرض کردم که غیر از دولے نعمت دیگرے کیست که در ماهه و افراز سرکار خود بدهد و بار تکالیف نوکرے از دوش شان بردارد بعد
از ان گفت که از اول هم آشنائی با شما داشته ام و با اینها خود مرا ربطے نبود این کذب صریح او را نیز بناچارے تصدیق نمودم
چه بنده را در اوائل که میان ما و او مساوات بلکه اندک تفوق ما را حاصل بود تعلق با او بزرگ او سیر محمد جعفر خان و برادر زن او میرن
بنا بر تباین مزاج ربطے و اتحادے نبود سید علے خان چون اکثر در بنگاله در مزاج او شوے غالب بود با این قسم مردم اختلاطها داشت
ازان جمله با ایشان هم آشنا بود

ذکر مقید شدن بعضے گماشتهاے انگلیشے بفرمان عالیجاه و رسیدن خط شمس الدوله گورنر متضمن عدم تعرض و مواخذه محصول از اموال انگلیش و امتناع نمودن عالی جاه از قبول امر مذکور و معاف نمودن اخذ محصول از جمیع تجارت پیشگان در ممالک محروسه خود و آمدن مسٹر امیٹ با معدودے انگلیشیان بطور سفارت از طرف کونسل کلکته و بهم رسیدن منازعت با انگلیشیان و عالے جاه و روے دادن حوادث و فتن عظیمه

عمال عالی جاه حسب الامر او قابو یافته بعضے از گماشتگان انگلیشیه را بدست آورده پیش آقاے خود فرستادند و عالیجاه
آنها را بعرض گماشتهاے خود مقید نگهداشت بسبب عجلتی که از میر قاسم خان قبل از رسیدن شمس الدوله بکلکته و فرستادن
حکم اخذ محصول بعمل آمد و امضاے این امر حد فساد تا بجائے رسانید که گماشتهاے طرفین مقید گردیده در آشتی و صداقت مسدود
و چاره کار یکه شمس الدوله درین خصوص بخاطر داشت مفقود گردید و قدرت اختیار فرستادن حکمے که میر قاسم خان را منظور بود
از دست او بدر رفت و کونسلیهاے کلکته که در اطراف منتشر بودند جمع آمده شمس الدوله را سورد ملامت در حمایت میر قاسم خان
ننوده مغلوب راے خود ساختند و ناچار گشته بعالی جاه حکم معافی محصول از اموال انگلیشیان و واگذاشتن گماشته هاے
مقید ایشان فرستاد چون این سخن عزم مرضے میر قاسم خان و موافق رضاے کونسلیه ها که با او عناد داشتند
بود پذیرفتن آن بر خاطر بسیار گران آمد و گرفتن محصول هم از اموال شان متعذر دانسته حکم معافی کل محصولات از جمیع تجار

درداد و در جواب حکم کونسل شمس الدوله نوشت که چون تجار هر یکے از متوسلان انگلیش ساخته مال خود را بشراکت آنها مے برند و در صورت معافی محصول شان معافے محصول اکثر تجار است مگر قلیلے از ضعفا و بیچارگان که توسل بانگلیشیان و عمله اینها نمی توانند اندک وجہے از محصول آنها داخل سرکار مے شود بنا برین معاف نمودن جمیع محصولات مناسب نمود چه هرگاه مهاجنان و تجار عمده محصول سرکار را باین بهانه ندهند غربائے بیچاره را رنجانیدن و قلیل وجہے از انها بهم رسانیدن چه خوبے داشته باشد و برائے استخلاص گماشتگان که قیدے شده درین امر انگلیشیان باوے شده گماشتگان ما را مقید کرده برده اند هرگاه گماشتهائے ما از قید کلکته خلاصے یافته درینجا برسند گماشتهائے ایشان هم خلاص یافته خواهند رفت چون این جواب بکونسل کلکته رسید کونسلیهائے معاند عالی جاه که در انجا جمع بوده اند گفتند که غرض عالی جاه ازین معافی محصول اهانت و خفت ماست تا ما را با تجار دیگر مساوے سازد اگر ما را با مردم سر آشتے و صداقت است باید بدستور سابق محصول انگلیشیان معاف و از دیگران مے گرفته باشد و ما میدانیم که شمس الدوله را طرفدارے عالی جاه غالب افتاده خواهان خفت و اهانت ما مردم گردیده است ما یکے را از طرف کونسل بسفارت پیش عالیجاه مے فرستیم تا پیش او رفته انچه در کونسل خاطر است ابلاغ نماید اگر او پذیرفت فهو المقصود و الا میان ما و او آشتے نخواهد بود و شمس الدوله دران وقت بنا بر ازدحام کونسلیهائے مخالف عالی جاه و قلت طرفداران خود بنا بر قاعده مستمره مغلوب بود و مخالف رائے آنها حکمے نمی توانست داد لهذا ناچار گشته تبعیت حکم آنها گوید مستر امیت و مستر جے با معدودے از انگلیشیه و کمپنی تلنگه بسر کردگے کپتان جانسن بسفارت روانه مونگیر گردید و شمس الدوله مصحوب معتمدان و وکلائے عالی جاه خطے باجمال نوشته مفصل زبانے آنها پیغام فرستاد که عهد و پیمانیکه روز اول میان ما و شما از طرف کمپنی بعمل آمده و بر وثائق طرفین ثبت گشته از عهود و مواثیق مذکور هرگز تفاوتے نخواهد بود و باید شما هم بر همان قول و اقرار راسخ و مستقیم ثابت قدم باشید بالفعل بسبب جلدے شما سر رشته اختیار از دست من بیرون رفته و کونسلیهائے دیگر که با شما مخالفت دارند در کلکته جمع آمده طرف آنها بر طرف من و دوستان شما غالب گشته مستر امیت بر وفق استدعائے آنها بسفارت میرود تکلیف امرے که منظور دارد هر چند موافق رضائے شما نباشد چون چندان قباحت هم ندارد بالفعل بپاس خاطر مستر امیت و دیگر مخالفان خود قبول نموده ایشان را خوشنود و مرخص نمائید تا قضیه طول نکشد و منجر بفسادهائے عظیمه نگردد که خدا نخواسته اگر هنگامه باین حد رسد زمام چاره کار از دست من بیرون رفته هیچ امرے خاطر خواه شما تمشیت نخواهد یافت و در صورت استماع نصیحت من و پذیرفتن مرقومات کارها همه بکام شما خواهد انجامید و کونسلیهائے مخالف شما را در عرصه پنج شش ماه حکم برطرفے رسیده از کارهائے خود که درینجا دارند معزول خواهند گردید چون این خط بعالی جاه رسید گرگین خان را که اعظم رفقا و معتمد علیه او بود و جمیع کارها خصوص معاملات انگلیشیه موافق رای او اشعار او بگمان آنکه هم مذهب و بر ضوابط و قواعد آنها آگاه و از احوال شان بسبب بودن برادرش و دیگر دوستان در کلکته کما ینبغی خبیر است بعمل مے آورد طلبیده بر مضمون خط شمس الدوله مطلع گردانید و در باب قبول و امتناع امریکه خط شمس الدوله متضمن آن بود استشاره نمود گرگین خان که سفاهت مجسم و مردکه معجب مغرور و از کل عقلا و نجبا نفور بود عدم قبول حکم شمس الدوله را ترجیح داده گفت حالا جناب عالی و انگلیشیان باهم برابر اند اگر اطاعت خواهند نمود روز بروز پست و خوار و ذلیل و بمقدار خواهند شد و اگر بجرات و اقتدار کار فرمائید روز بروز غالب و انگلیشیان مقهور و مغلوب خواهند گشت عالی جاه که خود را تابع رائے او نموده بهر حال مطیع و فرمان بردارش بود همین اراده کار ا
بفرموده او در خاطر خود تصمیم داد

ذکر اندیشه مند گشتن عالی جاه از جگت سیته و مهاراجه سروپ چند و طلب داشتن آنها را از مرشد آباد تا بمونگیر در قید و بند

عالی جاه را بنا بر اطلاع بر اجتماع کونسلیهائے مخالف خود در کلکته و مشاهده اسباب منازعت با انگلیشیان تشویشے عظیم از طرف جگت سیته و برادرش بهم رسیده بود ایشان در مرشد آباد مقرون بصلاح حال خود ندانست سببش آنکه چون جگت سیته در معامله سراج الدوله با میر جعفر خان و ده لبه رام و درباره میر جعفر خان با میر قاسم خان ساخته بزور تدبیر معین و نصیر بوده اند در نولا که منازعت با انگلیشیه روے نمود عالی جاه را که شناسائے احوال آنها بود اعتمادے بران هر دو برادر نمانده آنها را در قابوے خود داشتن اصلح امور دانست و چون میدانست که فقط بنوشتن خطوط آنها عزیمت مونگیر نخواهند نمود بلکه گمانهائے بد از طرف من بخاطر خود آورده چه عجب که بهر صورت خود را بکلکته رسانند و نصرت مخالفان من بزور و تدبیر نمایند بنا بران بخان عالیشان محمد تقی خان بهادر کوزه کلاے تبریزے که حاکم بربهوم و جوانب یک روے و دولت خواه ولے نعمت خود بود نوشت که خود را عجالة بمرشد آباد رسانیده خانهائے جگت سیته را فرو گیرد تا بطرفی بر آمدن و رفتن نتوانند و چون مالکار ارمنے که یکے از خواصین گرگین خان بود در رسد جگت سیته را حواله او نموده رسید همراه او بگیر و مالکار مذکور را با سه چار پلتن روانه مرشد آباد ساخت تا در انجا رسیده جگت سیته را مع برادرش مهاراجه سروپ چند همراه خود باحتیاط در حضورش آورد اما نسبت بهر دو برادر مذکور در ظاهر سوے ادب و استخفافے بعمل نیارد محمد تقی خان بر وفق فرمان بعجلة بمرشد آباد رسیده خانه جگت سیته را محاصره نمود و پیغام فرستاد که شما هیچ نحو پریشانے را بخاطر خود راه ندهید ما را با جان و مال و آبرو و ناموس شما کارے نیست مگر عالی جاه شما را پیش خود طلب داشته تهیه سفر نموده بخاطر جمع بمونگیر بروید هر دو برادر مذکور بضرورت چاره در اطاعت دیده بتدارک سفر پرداختند بعد دو سه روز مالکار ارمنے هم در رسید جگت سیته مع برادر خورد همراه ارمنے مذکور روانه مونگیر گردید بعد ورود ملازمت عالی جاه نموده مورد استمالت و عنایت گردیده مامور بساختن حویلے و کوٹھے در مونگیر شدند و حکم شد بدستور مرشد آباد مطلق العنان بوده در دربار موافق ضابطه که داشتند آمد و رفت مے نموده باشند اما در باطن مردم مخبر است شان مامور بودند تا بے خبر دور تر هیچ طرف رفتن نتوانند آن بے چارهها ناچار بموجب امر بنائے حویلی در مونگیر جائیکه عالی جاه اشعار نموده بود انداختند و بروزگار هذاره نوعیکه مے خواست در ساختن مخفی نماند که جگت سیته مهتاب رای و مهاراجه سروپ چند هر دو نبیره جگت سیته فتح چند بودند و هر دو بے عم هم دیگر پسران فتح چند جگت سیته در حیات پدر و زمان دولت شجاع الدوله ناظم بنگاله در گذشتند دولت فتح چند باین هر دو نبیره منتقل شد و در عهد مهابت جنگ باقتدارے زندگے داشتند که شرحش بیانے نیست و دولتے داشتند که در عهد آنها احدے از مهاجنان هند و دکهن را با آنها مجال برابرے و همسرے نبود و جمیع مهاجنان گویا عیال آنها بودند در هنگامه جنگ مرهته اول در ورودش چون شهر مرشد آباد حصارے نداشت میر حبیب بر کوٹھے جگت سیته قبل از وصول مهابت جنگ بے خبر ریخته غارتے نمود گویند دو کرور روپیه نقد جنس ارکاٹ نقد بدستش آمد اما جگت سیته این قدر نقصان را برابر پر کاهے نشمرد و مدعے نوشتن هنڈوے که در روپیه بودند که درستے باشد یعنے بمجرد دیدن پارچه کاغذ مهاجنے که برات تنخواه نوشته بدون عذر برساند لمحض آنکه دولت آنها بمرتبه بود که بیانش محمول بر مبالغه و اغراق مے تواند شد و هزاران گماشته و وکلا و رفقا بدولت آنها مالک مبالغ خطیر شدند و الے آلان که سالها بر فوت آنها گذشته و کار مهاجنے بنا بر تسلط انگلیشیان بر مملکت بنگاله چنانچه آنها را میسر بود اولاد شان ندارند هر یکے از منتسبان آن خاندان بکمال رفاه و آرام مے گذرانید درین ضمن خبر آمد آمد مستر امیت اشتهار یافت

ذکر آمدن مستر امیت بمونگیر بنا بر سفارت کونسل پیش عالی جاه و کشته شدن آن بیچاره هنگام معاودت در مرشد آباد بنگاله

عالی جاه میر عبد الله صفوی را که ذکرش بتقریبات مختلفه درین اوراق گذشت بنا بر آشنائی او با مسٹر اسمیٹ از عظیم آباد طلبداشت و بعد رسیدنش در مونگیر چون خبر کوچ نمودن مسٹر اسمیٹ از مرشد آباد رسید فقیر و میر عبد الله را باستقبال مسٹر اسمیٹ مامور نمود و فرمود که شما هر دو را که با مسٹر مذکور آشنای دیرینه اید و از شما تکلفے ندارد باستقبال او باید رفت و باید دریافت که مافی الضمیر او چیست و بچه اراده درینجا مے آید و بیست نفر هرکاره مع یک متصدے فارسے نویس و دو جماعهٔ دار هرکاره که هر یکے ده ده نفر همراه او بود با ما همراه کرد و هر دو جماعهٔ دار مذکور را فرمود که در لباس خدمتگاران یکے سایه وار ملازم این هیچمقدار و دیگرے همین قسم با میر عبد الله باشد خصوص وقتیکه ما پیش انگلیشیان مذکور باشیم یا کسے از انها در خانه ما آید باید که جماعهٔ داران مذکور در آن وقت از اول مجلس تا آخر حاضر و سامع و ناظر باشند و هرچه گفتگو میان ما و انگلیشیان بزبان یا باشاره و ایما بعمل آید آنها هر روز نوشته مے فرستاده باشند و یکے از هرکارهاے متعین خط مذکور را بجوکے ڈاک رسانیده و تاکید رسانیدنش بحضور نموده خود باز آمده پیش ما حاضر باشد با این حال فقیر و میر عبد الله از مونگیر کوچیده و در گنگا پرانا در رسیده بملاقات مسٹر اسمیٹ بهره اندوز شدیم و در عین معانقه احوال تعیناتے هرکارهاے جوکه مامور بودند گذارش نمودیم مسٹر اسمیٹ و همراهیانش احوال ما را دریافته در گفتگو حزم و احتیاط را کار فرما شده سخنیکه مناسب نمی بود مذکور نمے کردند و بعد از نزول در منزل اغلب اوقات ما در صحبت انگلیشیان مذکور مے گذشت و هر گفتگوئیکه در میان ما و آنها مے آمد هرکارها مفصل و فقیر و میر عبد الله مجملش می نوشتند یک روز فقیر بنا بر رفع بدنامے خود و میر عبد الله با مسٹر اسمیٹ باواز بلند آنچه منظور عالے جاه بود گفت و پرسید که سبب آمدن صاحب چیست ما هم مخلص صاحب و خیرخواه طرفین ام باید بر مافی الضمیر مطلع گشته آنچه حق و صواب و خیر و خوبے جانبین باشد گذارش نمایم مسٹر اسمیٹ نیز بآهنگ بلند گفت که صاحب هندیان روبروے ما موافق مرضے ما سخن مے گویند و روبروے عالے جاه خاطرخواه اوشان بنابرین مرضے طرفین مستور مانده آنچه منظور ماست بپیرایهٔ ظهور رسیدن نیابد براے همین اینقدر مسافت طے نموده ما خود براے سفارت آمده ایم تا روبروے عالی جاه آنچه گفتنی است بگوییم و آنچه او بگوید ما بشنویم بنابرین ما را حاجت رجوعے درین باب باکسے نیست و در اختلاط ما رد و قدح بسیار میان ما و انگلیشیان بمقتضاے صلاح وقت بعمل مے آمد تا عالی جاه از طرف ما مردم بدگمان نگشته مجوز ایذا و اضرار ما نباشد روزیکه گفتگوے مذکور میان من و مسٹر اسمیٹ گذشت بنده هم نوشت و هرکارها نیز معروض داشتند در بهاگلپور رسیده بودیم که خط عالے جاه به بنده و میر عبد الله متضمن طلب هر دو رسید و دران خط نوشت که هرگاه مسٹر اسمیٹ بشما از مافی الضمیر خود آگاهی نمیدهد بودن شما در انجا بے فائده است باید قبل از آمدن مسٹر مذکور شما خود را بحضور برسانید بنده و میر عبد الله پیش مسٹر اسمیٹ رفته مضمون خط ظاهر نموده مرخص شدیم روز دوم بملاقات عالے جاه رسیدیم

معاودت فقیر مع میر عبد الله و گفتگوئے که با گرگین خان فقیر را روی داد در حضور عالے جاه

در راه هرکارهاے او متواتر بتاکید طلب مے رسیدند بعد رسیدن بحضور پرسیدن آغاز نهاد بنده و میر عبد الله آنچه دیده شنیده بودیم مذکور کردیم چون میر عبد الله مبرور و مرحوم تقریر دلپذیر مے داشت از گفتگوے آن بے چاره منزجر و مکدر گشت و بعضے کلماتش را نه پسندیده ملامت نموده مرخص فرمود فقیر و میر عبد الله بخانه هاے خود در رفته آسودیم وقت عصر بود که آدم علی ابراهیم خان بهادر بطلب بنده آمد و گفت که جناب عالے صاحب را همراه مخلص طلبیده اند تشریف باید آورد بنده لباس دربار

پوشیده همراه رفت دید که در خلوت جا مه کن حمام عالی جاه و گرگین خان روبروی هم نشسته اند بنده در کنجے و علی ابراهیم خان در کنج دیگر نشست عالیجاه مذکورے که از زبان بنده شنیده بود با گرگین خان مے گفت آخر بنده را فرمود پیشتر آیید و آنچه دریافته اید با گرگین خان بگوئید بنده اندکے پیش آمده روبروے گرگین خان نشست خان مذکور بنا بر آنکه عالی جاه گفته هاے مرا لائق اعتماد نداند با عالے جاه گفت که نواب صاحب اگر کسے از خنجر صدر انگلیش را بشگافد معلوم نخواهد کرد که مرکوز خاطر او و مافی الضمیرش چیست بعد از ان بسوے من متوجه شده بپرسیدن گرفت فقیر آنچه با عالی جاه گفته بود گفتنش آغاز نهاد دو سه کلمه شنیده یکمرتبه مضطرب شد و گفت که صاحب اینقدر چرا مے گوئید من چهار چیز از شما مے پرسم جوابش را باید گفت گفتم بپرسید گفت اول خود آنکه اراده مسٹر اسمیٹ چیست و درینجا که مے آید با نواب صاحب اراده دغا دارد یا نه و دیگر آنکه هرکارگے قلعه و فوج منظور دارد یا چیزے دیگر و دیگر آنکه با ما اراده دوستی دارد یا دشمنی بنده بکمال حیرت در روے او دیده گفت که بنده را از سؤالهاے صاحب تعجب مے آید همین زمان در حضور عرض کرده اید که اگر کسے سینه انگلیش را بشگافد بر ضمایرش آگاهی نخواهد یافت هرگاه چنین باشد بنده چگونه بر مکنون خاطر مسٹر اسمیٹ آگهی یافته باشد و آنچه اندیشه دغا از طرف او می نمائید محل حیرت است او تنها در خانه شما مے آید باید از شما اندیشه دغا داشته باشد نه آنکه شما از وے این اندیشه را در خاطر خود راه دهید و آنچه درباره تجسس و هرکارگے استفسار مے نمائید هرکه درین قلعه و در لشکر شما خواهد آمد بقدر شعور و لیاقت خود بر کم و کیف آن مطلع خواهد شد منحصر بمسٹر اسمیٹ چیست آنچه از اراده دوستی و دشمنی استفسار مے رود او براے بعض سؤال و جواب نزد شما آمده است اگر استرضاے او خواهید نمود دوستی با شما خواهد کرد و اگر مخالف مرضے او بعمل خواهید آورد یقین است که بخصومت و دشمنی خواهد انجامید این سخنها خود قابل پرسیدن نیست عالے جاه تصدیق اقوال فقیر نمود و گرگین خان که از همیشه با من بد بود بدتر شد و بنده را عالیجاه مرخص نمود بنده در کمال حیرت تماشاے قدرت پروردگار که در عصر ما چه قسم مردم سپه سالار و مرجع حل و عقد عظائم امور شده اند برخاسته بخانه خود آمد صبح آن روز عالے جاه برادر خود میر بوعلے خان و راجه نوبت راى را براى استقبال مسٹر اسمیٹ فرستاد روز سوم که غره ماه ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بود مسٹر مذکور بمونگیر رسیده جائیکه براى ورود او معین و خیمه ها براے او برپا گشته بود منزل نمود و عالے جاه براے ملاقات او رفت و مدارات و مماشات فیما بین همدیگر بعمل آمد روز دوم مسٹر اسمیٹ و مسٹر جے و کپتان جان سن و مسٹر گلستن که جوان نوخاسته و شگفته خاطر و فارسے را درست اخذ کرده با بنده در همین ملاقات استقبال دوستی بسیار بهم رسانیده بود و دو سه انگلیش دیگر باتفاق براے ملاقات عالی جاه آمدند عالے جاه موافق ضابطه چند قدم از مسند خود بطریق استقبال پیشتر رفته آورد و بر کرسے ها که براے نشستن شان گذاشته بودند نشانیده خود هم با آنها نشست و رسوم تواضع عطر و پان و خوانهاے لباس براے مسٹر اسمیٹ مع اضافه جواهر بعمل آورده مرخص ساخت هنگام رخصت نیز تا سر فرش مشایعت نمود بعد از ان ضیافت نمود و مسٹر اسمیٹ مع جمیع انگلیشیان مذکور هنگام شب موافق وعده آمده تا نصف شب تماشاے رقص و آتش بازے دیده و طعام خورده بجاے خود برگشت از ان باز مکرر آمد و رفت انگلیشیان مذکور بعمل آمده جواب و سوالها در میان آمد و گله هاے همدیگر بسیار مذکور شد لیکن هر بار صحبت بنا چاقے اختتام مے یافت و وقت آمدن آنها بر سر دروازه حجاب عالی جاه حرکتے که موجب رنجش و استخفاف آنها باشد بعمل مے آوردند چنانچه یکبار مسٹر اسمیٹ وغیره روبروے عالی جاه آمده شکایت حرکات بے موجب بوابان و مستحفظان در دولتش نمودند میر قاسم خان عدم اطلاع خود دران امر ظاهر نموده عذرها خواست اما آنها مے دانستند که این حرکات مجال چاکران بدون مرضے عالی جاه

نیست و آزرده خاطر می شدند لیکن چون عذر خواهی بسیار می نمود چاره غیر از تصدیق اقوال او نبود در روزی مستر کارسٹن و کپتان جانس موافق ضابطه خود اول صبح بر اسپ سوار برای سیر و شکار از خیمه های خود بیرون رفته خواستند که اندک دورتر روند پیاده های ملازم عالی جاه و جمعیت سواران نیز از چار سو پیدا گشته انگلیشیان مذکور را از دور رفتن مانع آمدند آنها ازین حرکت متحیر گشته بنا بر غلبه خود بدرشتی و غلظت پیش آمدند پیاده های برق انداز عالی جاه مستعد جنگ شده فتیله های تفنگ را روشن کرده در مزاحمت افزودند انگلیشیان مذکور پیچ و تاب بسیار خورده مجبوراً ناچار برگشتند چون بملاقات عالی جاه آمدند شکایت این امر از حد بدر برده قیل و قال بسیار در میان آوردند میر قاسم خان انکار محض نموده عذر عدم اطلاع خود بچندین وجه درخواست لیکن از دل آنها غبار این حرکات اصلا برنخاست بلکه روز بروز متراکم گشته سد باب صداقت و آشتی گردید و هر روز میر قاسم خان با رفقای خود مثل علی ابراهیم خان و میرزا شمس الدین وغیره درین باب مشوره می نمود و اینها تامل و تفکر نموده سخن مناسب در جواب مستر اسیٹ بهم رسانیده التماس می نمودند بنده اگرچه بتهمت دوستی انگلیشیان مجال سخن گفتن روبروی او درین خصوص نداشت اما بعلی ابراهیم خان بهادر و میرزا شمس الدین اکثر سخنان لائق که متضمن آشتی و رفع غبار کدورت و نقار بود گفته قباحت مکاوحه و مجادله می فهمانید و آن بیچاره ها بعینه بعالی جاه می رسانیدند عالیجاه هم فهمیده می پسندید لیکن وقت عصر که گرگین خان آمده تا یک پهر صحبت خلوت بعالیجاه می داشت جمیع مشوره های گفته علی ابراهیم خان و دیگر دولتخواهان از لوح خاطرش شسته سخنان لاطائل خود را بر صفحه ضمیر او بنوعی مرتسم و مرتسخ می ساخت که حک و اصلاح آن متعذر بود چنانچه یکبار علی ابراهیم خان تنگ آمده عریضه بعالی جاه نوشت که هرگاه ملتمسات بنده و دیگر دولت خواهان هرچند پسند خاطر عاطر هم آمده باشد بایما و اشعار گرگین خان پذیرائی نمی تواند یافت درین صورت خود را و دیگر مخلصان دولت خواه را در تعب انگندن و بتامل و تفکر لب بر دوختن سودی ندارد آخر آنچه گرگین خان بها در التماس می نماید بعمل می آید پس انسب آنکه زمام این معامله بکف اختیار گرگین خان گذاشته خود را و دیگر بندگان دولت را عبث رنجه نباید داشت و هرچه گرگین خان بعرض رساند مطابق آن چنانچه بعمل می آید بعمل باید آورد و مستر اسیٹ وغیره را بحرکات سبک که لائق شان خداوندان اقتدار نیست آزرده خاطر نباید ساخت اگر با اینها مصالحه نمودن و باتفاق و آشتی بودن منظور است این قسم سلوکها اصلا ربطی بمدعا ندارد و اگر سخن آنها پذیرفتنی نیست و اراده برانگیختن غبار هیجا و کارزار بصلاح گرگین خان در خاطر عاطر جا گرفته باز هم سفرا را رنجانیدن از قانون اسپهبدی و جهانبانی بیرون و لائق شان خداوندی نیست اشفاق و الطافی که از همیشه با اینها مسلوک و معمول بوده درین وقت که بسفارت آمده اند قدری بران باید افزود و خوشنود مرخص باید فرمود و باستعداد حرب که منظور است باید کوشید چه حرکات مذکوره نه بر سطوت و شوکت جناب عالی می افزاید و نه از قدر و منزلت اینها چیزی می کاهد غیر ازین که بنیاد کینه و عداوت مستحکم تر شود دیگر سودی ندارد چون این کلمات بگوش گرگین خان رسید رنجید و از آمدن دربار دو سه روزی تقاعد ورزید درین ضمن کشتی از کلکته پر بار بعضی اجناس و در تحت اجناس پانصد ضرب بندوق چقماقی که بکوٹھی عظیم آباد می رفت در رسید و گرگین خان مزاحمت نموده راضی بگذاشتن آن نبود مستر اسیٹ مکرر برای عدم تلاشی آن کشتی و سپردن بدون مزاحمت و تجسس موافق معمول معروض داشت سخنش پذیرائی نمی یافت علی ابراهیم خان گفت که کاوش درین خصوص فائده ندارد اگر اتفاق منظور است رفتن بندوق و تها بکوٹھی چه قباحت دارد و اگر جنگ است بر دو هزار بندوق پانصد دیگر هم اگر افزود باشد چه می شود هرگاه از دو هزار بجنگید با دو هزار و پانصد هم توان جنگید عالی جاه گفت کسی این سخن با گرگین خان نمی تواند که بگوید علی ابراهیم خان فرمود که اگر مرضی حضور باشد با گرگین خان گفتن چه قدر کار است عالی جاه گفت

البته رفته با او باید گفت و باید پرسید تا او چه صلاح میدهد علی ابراهیم خان قبول نمود و عالی جاه مضطرب گشته راجه نوبت رای و علی ابراهیم خان را پیش او فرستاده استدعای آمدن او بدربار و استشاره در خصوص این کار نمود علی ابراهیم خان و راجه مذکور پیش او رفته پیغام عالی جاه رسانیدند گرگین خان برآشفت و جواب داد که من داروغه توپخانه و مرد سپاهی ام با مشوره کاری ندارم مشوره از صاحبان دولتخواه خود بپرسند هرگاه حاجت به جنگ خواهد شد مرا خواهند فرمود در جنگ حاضر بوده راضی به تقصیر نخواهم شد مشوره را نمی دانم راجه نوبت رای از رعب آزردگی او خاموشی گزیده بسوی علی ابراهیم خان دید علی ابراهیم خان گرگین خان را مخاطب نموده فرمود که نواب عالی جاه از داروغه توپخانه خود صلاح پرسیده و ظاهر است که بی صلاح شما کاری نمیکند پس چرا آنچه در حق خود و آقای خود بهتر می دانید نمی گوئید گرگین خان روی بسوی علی ابراهیم خان نموده خواست که جواب دور از صواب به تشبیه و تمثیل ادا کند هر دو دست خود و محاذی هم دیگر گذاشته گفت که بالفعل نواب صاحب و انگلیشیان این قسم یعنی برابر هم دیگر اند باز انگشتان یک دست خود را بلند کرده انگشتان دست دیگر را فرو گرفت و گفت اگر اطاعت مستر اسیٹ نکنند این قسم بر آنها غالب می آیند و اگر اطاعت کنند بطور انگشتان دست دیگر مغلوب خواهند بود دیگر مختار اند از هر دو صورت آنچه پسند خاطر باشد بعمل آرند فرستاده ها از اخبار خاسته احوال را من و عن با عالی جاه ظاهر نمودند و داعیه مصالحه بالمره موقوف گردیده بنای منازعت گذاشته آمد مستر اسیٹ ناچار گشته رخصت خواست اول خود را منبی به رخصت احدی از انگلیشیان مذکور نمود آخر الامر بگفت و شنود بسیار راضی شد که مستر اسیٹ و انگلیشیان دیگر بروند اما مستر جے را بعوض میرزا محمد علی وغیره عمال خود که در کلکته مقید بودند در مونگیر نگهداشت موعود آنکه هرگاه آنها خلاص شده خواهند آمد مستر جے را هم مرخص خواهم نمود مستر جے برگ خود مستعد گشته راضی بماندن در مونگیر شد و مستر اسیٹ وغیره مرخص شده بسواری بجره و کشتیهای خود روانه کلکته گردیدند

ذکر برگشتن مستر اسیٹ وغیره انگلیشیان بطرف کلکته از راه دریا و جنگیدن مستر السن در عظیم آباد با میر مهدی خان و غالب آمدن اول بار و گرفتن قلعه عظیم آباد و گریختن میر مهدی خان و رسیدن فوج دیگر از مونگیر آخر همان روز و برگشته آمدن میر مهدی خان همراه فوج مذکور و غالب آمدن بر مستر السن وغیره به تقدیر ایزد قدیر و کشته شدن مستر اسیٹ در مرشد آباد و التهاب یافتن نائره عناد و فساد

چون مستر اسیٹ دید که عالی جاه مطلقا ملتمسات او را نشنید و هیچ وجه خاطرداری او بعمل نیاورد ناچار در کمال غیظ و کدورت بطرف کلکته برگشت و بمستر السن نوشت که میان ما و عالی جاه صحبت درنگرفت منجر بمجادله و مقاتله خواهد شد شما خبردار و مستعد کارزار بوده هرچه از دست برآید دران قاصر نخواهید شد مستر السن هم که دل پری از عالی جاه داشت و باجتماع کونسلیه های موافق خود در کلکته یقین می پنداشت که بمجرد رسیدن مستر اسیٹ بکلکته حکم کونسل متضمن جنگیدن با عالی جاه و انتزاع ممالک از دست آن برگشته بخت خواهد رسید چند روز انتظار گذشتن مستر اسیٹ از حدود حکومت عالی جاه و مجامع سپاه او کشید چون بحساب روز کوچ مستر اسیٹ از مونگیر معلوم نمود که الحال مستر اسیٹ از احاطه افواج عالی جاه بیرون رفته بکلکته رسیده باشد تهیه جنگیدن با میر مهدی خان و تسخیر قلعه عظیم آباد جزم نموده رقعه بمیجر کارسٹرس که سالار فوج انگلیشیه متعین عظیم آباد بود نوشت که امشب با کل فوج در کوٹھی آمده جمعیت باید نمود و صبح بر قلعه ریخته ابواب حصار را باید کشود و در کوٹھی زینه های متعدد از نی

وچوب برای بر آمدن بالای حصار مرتب و تیار نموده نگهداشت و پاسی از شب گذشته بداکٹر فلرٹن که بر معبر بخشی و در وسط شهر خانه داشت رقعه نوشته طلب داشت ڈاکٹر مذکور بی اطلاع از داعیهٔ حرب و جنگ برخاسته پیش مسٹر السن رفت بعد رسیدن در انجا معلوم نمود که اراده چیست میر مهدی خان بیخبر از داعیهٔ انگلیشیان در قلعه پخته عظیم آباد که دار الامارة صوبه مذکور بود در استراحت و افواج متعینه فصیل های حصار نیز بنا بر بیخبری و بی انتظامی ضوابط که حالیا درین دیار رواج و انتشار یافته بعضی حاضر در خواب و ناچار و اکثری در خانهای خود مستغرق عیش و آرام بوده مستعد قلعه داری کسی نبود میجر کسترس وغیره انگلیشیان با افواج همراهی خود پاهای جلادت پیش نهاده زینه های مرتب را بر دیوار حصار از طرف برجیکه بر لب دریای مابین حویلی میر عبد الله و کوٹھی انگلیشیه است گذاشته سحر روز جمعه دوازدهم ماه ذی الحجة الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بقدم جرأت بالای حصار بر آمدند از مستحفظان قلعه قلیل جماعه که در گرد و نواح آن مکان حاضر بودند بمدافعه پرداخته بعضی از انگلیشیان و تلنگه ها را مجروح ساختند باقیماندگان اندرون شهر در آمده یک فوج از راسته بازار کلان که مابین دروازهٔ مغربی و قلعهٔ پادشاهی است و فوج دیگر از کٹره نوذز در راستهٔ محله دیوان شلک کنان پا بیشتر گذاشت میر مهدی خان و دیگر افواج متعینه شهر و حصار بشنیدن آواز توپ و شلک خبردار و از خواب غفلت بیدار گشته بهر جا تکیه در ان اضطراب میسر گشت بر روی مخالفان شتافتند تا به رسته گورهٹه رسیده مقابله روی داد از ان طرف بشلک بندوق و سر دادن توپ چهره دار آتشبازی شروع افتاد محمد امین خان مع چندکس که ازین طرف مجروح گشتند دیگران پای ثبات و قرار بلغزید و شکست بر میر مهدی خان و شیخ برکت علی و محمد امین خان وغیره افتاد و میر مهدی خان از راه دروازهٔ مشرقی بدر رفته اراده رفتن بسوی مونگیر نمود و شیخ برکت علی مضطرب الاحوال از کهڑکی راه بدر رفته بی سر و پا بر لب دریاچه دهوه رسیده و مضطرب راه می برید محمد امین خان برگشته داخل عمارت چهل ستون زین الدین احمد خان گردیده دروازه ها را بروی خود بست و در انجا مستعد مدافعه نشست تا چه پیش آید و لال سنگه هزاری دروازهٔ قلعه پخته را بسته بمدافعه ایستاد و بندوق میزد و از چهل ستون هم گولی بندوق همین قسم می بارید و افواج انگلیشیه در تمام شهر منتشر گشته فصیل و بروج حصار شهر را استحکام ساخت و از دروازهٔ مشرقی تا دروازهٔ مغربی غیر از چهل ستون و قلعهٔ پادشاهی که در انجا لال سنگه و محمد امین خان قایم بودند تمام شهر در عمل انگلیش در آمده تا دو پهر جا دست تلنگان و هرکاره و لچه های لشکر ایشان رسید خانهای مردم را بخاطر جمع تاراج نموده پر کاهی در ان خانه نگذاشتند و این عمل گاهی از لشکر ایشان تا آن زمان بعمل نیامده بود درین عرصه میر مهدی خان بفتوحه رسیده بود که افواج دیگر از مونگیر فرستاده عالیجاه بکمک میر مهدی خان و حصار عظیم آباد رسیده میر مهدی خان را بد الحال مشاهده نمود و کیفیت پایداری محمد امین خان و لال سنگه در چهل ستون قلعه دریافته مع میر مهدی خان بعزم انتزاع شهر از دست انگلیشیه بپای شتاب عازم شهر عظیم آباد شده و از راه لب دریا تا به برج درگاه سید معروف رسیده سر بر آورده بطرف دروازهٔ مشرقی یورش نموده چون نزدیک بدروازهٔ مذکور رسیدند انگلیشیان دو توپ خود را از دروازهٔ مشرقی بیرون کشیده بر پل خندق قایم کردند و خود صف بسته مستعد مدافعه ایستادند میر ناصر داروغهٔ بان داران و جعفر خان و عالم خان که پیشتر از مالکار ارمنی رسیده میر مهدی خان را همراه آورده بودند بضرب بانهای متواتر و بندوق و مانک جمعیت افواج انگلیشیه را متزلزل و متفرق گردانیده حمله آوردند فوج انگلیشیه را دل از دست رفته پاهای ثبات بر جای نماند میخ آهنی در هر دو توپ خود زده راه فرار پیمودند و میر مهدی خان

مع هر سه سردار مذکور تازه رسیده در تعاقب شان دویدند باستماع این خبر افواج دیگر را که بر برج و حصار استوار بودند نیز اضطراب عظیم رو داده عار فرار اختیار افتاد و فتح و نصرت نصیب اولیای دولت عالی جاه گردیده حصار از دست رفته باز بدست آمد و انگلیشان گریخته و از شهر بیرون رفته کوٹهی خود را استوار ساختند افواج منصوره عالی جاه از بالای فصیل طرف کهڑکی بر منه ازدحام نموده کوٹهی را بزیر توپ اندازی گرفت مسٹر السن بالقیة السیف فوج انگلیشیه تاب استقامت در کوٹهی نیافته آخر شب گریخته به چهاونی خود که در باقی پور بود رفت درین عرصه مالکار ارمنی با شش پلٹن دهشت توپ و سر انجام آن رسیده با میر مهدی خان وغیره ملحق گردید و هنگام صبح از گریختن مسٹر السن آگاه گشته بهیئت مجموعی در تعاقب افواج انگلیشیه عزیمت نمود مسٹر السن بر این احوال مطلع گردیده در انجا هم طاقت پایداری نیافت و بسواری کشتیها مع فوج خود بطرف چهپرا و انجا در دریای سرجو که آن طرفش صوبه شجاع الدوله است عازم گردید رام نرهی فوجدار سرکار سارن بنگالی بیقدری بود جرات را کار فرما گشته بر سر آنها تاخت و از طرف نکبسر سمرو مع فوج همراهی خود و دیگر افواج متعینه آنجا بکمک رام نرهی با یلغار شتافت چون اجل مسٹر السن وغیره انگلیشیه همراهش رسیده بود با آنکه دو سه پلٹن فوج همراه داشت چیزی از دست آنها بر نیامد و اسیر پنجه تقدیر گشته در دست رام نرهی وغیره گرفتار آمدند و این خبر مفصل بعالی جاه رسیده سرمایهٔ ازدیاد نخوت و غرور و وسیلهٔ اطاعت رای گرگین خان از خرد و دور گردید وقت عصر اول خبر مغلوبی میر مهدی خان و مفتوح شدن حصار عظیم آباد بر دست انگلیشیان رسید و جان از قالب میر قاسم خان بدر رفت دو پهر شب گذشته خبر رسیدن میر ناصر وغیره و غالب آمدن میر مهدی خان باعانت این فوج بر انگلیشیان و انتزاع نمودن قلعه از دست ایشان و گریختن مسٹر السن مع باقی فوج رسید و جان از تن رفته میر قاسم خان باز به بدنش بر گردید همان وقت حکم بنواختن نوبت شادیانه نمود و صدای نقارهٔ شادمانی از نقارخانه او بگوش اعالی و ادانی رسید صبح ان زمان برای گذرانیدن نذور مبارک باد شتافته و بار مجرا یافته بگذرانیدن نذر مبادرت جستند چون میر عبد الله را همین اندیشه جنگ انگلیشیه رخصت برفتن عظیم آباد نداده بود که مبادا پاس آشنائی ها میر عبد الله با انگلیشیان ساخته از طرف خانه خود که متصل بکوٹهی آنها ست راه داخل شدن دهد میر مذکور و فقیر اتفاقا هر دو برابر هم بحضورش رسیده نذر مبارکباد گذرانیدند به میر عبد الله گفت که شما می گفتید که انگلیشیان مردم را زنده می خورند کسی رو بروی آنها نمی تواند شد میر مرقوم را حواس بر جا نماند و بنده را گفت که آشنای شما یعنی ڈاکٹر فلرٹن هامن عجب سلوکی کرده فوج را مخفی در خانه خود طلب داشته این هنگامه برپا نمود بنده عرض نمود که من در چه عرصه ام که با آنها آشنا توانم شد آشنائی ڈاکٹر با جناب عالیست ما مردم را باید که با آشنای آقا دوست او دوست باشیم و با دشمنانش دشمن اگر ڈاکٹر دوست سرکار است ما هم دوستدار اوییم و اگر دشمن است ما زیاده تر دشمن اوییم القصه بعد اصغای این خبر مکرر احکام نوشته بحکام ممالک محروسهٔ خود فرستاد که میان ما و انگلیشیان الحال آشتی و وداد نمانده عداوت تمام متحقق گردید هر کجا ازین جماعه هر کرا یابند از تیغ بگذرانند و شاید درباره مسٹر ایمیٹ حکم صریح برای کشتن او و همراهیانش نوشته باشد یا همین حکم عام که در مرشد آباد رسید مسٹر ایمیٹ بیچاره را مع همراهیانش شهسوار بیگ وغیره جماعه داران ملازم میر قاسم خان محصور نموده هر چند عجز و الحاح می نمودند که ما را زنده پیش میر قاسم خان بفرستید سفله های بی ننگ و عار سخنان شان گوش نکرده روز پنجشنبه تاریخ هیجدهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری همه آنها را به تیغ بیدریغ گذرانیده سر آنها را نزد

عالی جاه فرستادند وهمان روز کوٹھی جماعهٔ انگلیشیه که ابقا... با بازار اشتهار داده بود بتاراج رفت + +

ذکر تصمیم نمودن کونسل کلکته جنگ میر قاسم خان وبر آوردن میر جعفر خان بریاست بنگاله وعظیم آباد وتهییج مواد اعاظم فساد ومقید رسیدن مسٹر السن وغیره انگلیشیان بمونگیر نزد عالیجاه وجنگیدن محمد تقی خان بهادر در نواح کٹوه بافواج انگلیشیه وکشته شدن بکمال شجاعت در عین رزمگاه

میر محمد قاسم خان چون دید که الحال غیر از جنگ چارهٔ نماند محمد تقی خان بهادر فوجدار بیربهوم را حکم خبرداری وتیاری محاربه انگلیشیه نوشته جعفر خان وعالم خان وشیخ هیبت الله وغیره را بکمک او فرستاد وماموو ساخت که هرگاه انگلیشیان از کلکته بقصد منازعه بر آیند خان مذکور بمقابله شتابد وافواج متعینه مرشد آباد در سیده سامانے که حاجت بآن بود از سید محمد خان نائب نظامت مرشد آباد درخواسته بطرف پلاسے وکٹوه بیرون رفت ومحمد تقی خان بهادر نیز بافوج آراسته خود از بیربهوم نهضت نموده در کٹوه اقامت ورزید چون خبر کشته شدن مسٹر امیٹ بکلکته رسید شمس الدوله بهادر گورنر خطے متضمن تهدید ووعید بسید محمد خان نائب عالی جاه نگاشت مجمل مضمونش آنکه کشتن مسٹر امیٹ بیچاره که بسفارت رفته بود از چه راه بعمل آمد واین بیت هم دران خط مندرج بود بیت بآئین شاهان ورسم کیان + فرستادگان ایمن اند از زیان + ونیز خلاصهٔ این مضمون اندراج داشت که اگر این حرکت زشت برای خود بے حکم آقا بعمل آورده اید سزاے آن درکنار شما نهاده خواهد شد واگر بفرمان میر قاسم خان نموده اید بنیم تا کردگار جهان درمیان ما وایشان چه خواسته است وبعد ارسال این خط کونسلیه هاے کلکته را آتش بجان نهاد در گرفته اجتماع نمودند شمس الدوله را حامی عالی جاه دانسته دشمن او نیز بودند اتفاقا شمس الدوله را دران روز کسل مزاجے عارض ولایق آمدن بکونسل نبود لهذا در کونسل حاضر نشده مسٹر هسٹنگ عماد الدوله بهادر جلادت جنگ را که با شمس الدوله یکدل ویکزبان وخود نیز از جملهٔ کونسلیه ها بود در کونسل فرستاد تا عذر بیمارے شمس الدوله خواسته در جواب سؤال انچه حاجت افتد از طرف شمس الدوله گفتگو نماید بعد ازان که مسٹر هسٹنگ شامل اجتماع کونسل گردید کونسلیه هاے دیگر احوال شمس الدوله را پرسیده بنا مدنش را حمل بر استنکاف نمودند ودلالت شان افزود چون این اجتماع باراده مشورهٔ مجادله با میر قاسم خان بود گفتگوے این امر شروع نموده از شدت غیظ وطیش گفتگوے خود داره متوالی... بعضے سخنان نامناسب نسبت بشمس الدوله ومسٹر هسٹنگ برزبان آوردند مسٹر هسٹنگ با آنکه کوه تحمل بود تاب سخنان مسٹر باسن نیاورده باهم گرخشونتے درمیان آمد شمس الدوله باستماع این خبر بلباس حالت بیمارے که در بر داشت بکونسل خانه شتافت بعد از ورود وقعود دران مجلس پرسید که صاحبان چه مے فرمایند ومرضے چیست اکثر کونسلیه ها که با مسٹر امیٹ ومسٹر السن همدم وهم نفس وبا عالی جاه وشمس الدوله ناخوش بوده اند وکشته شدن مسٹر امیٹ ومغلوب گشتن مسٹر السن نمک برجراحت شان پاشیده بود از شدت غضب بے لحاظ حال وآل زبان بهمین مقال کشادند که مرضے ما غیر از انتقام مسٹر امیٹ از عالی جاه وجنگیدن با آن کینه خواه دیگر چه مے تواند بود شمس الدوله در جواب آن بر کاغذے نوشت که مسٹر السن وغیره جماعهٔ بسیارے از سرداران وسولداران انگلیش در دست میر قاسم خان گرفتار اند هرگاه ازین طرف افواج ما بجنگ عالی جاه واستیصال او ورود یقین است که براسرائے انگلیشیه عالی جاه ابقا نخواهد کرد مناسب ومصلحت آنست که اول نرمے وآشتے استخلاص مقیدان خود از دست آن سفاک بے باک نمائیم وبعد ازان بمنازعه وانتقام بپردازیم چون کونسلیه هاے دیگر را ظن غالب بلکه یقین بود که شمس الدوله حمایت ونصرت میر قاسم خان مے نماید این سخن او را هم محمول بر تزویر نموده برآشفتند ودر جواب بران کاغذ که شمس الدوله

نوشته در کونسل انداخته بود هریکے بدستخط خود نوشت که اگر صد برابر مقیدان را میر قاسم خان بکشد ما را غیر از انتقام امرے دیگر با او منظور نیست وهرگز در آشتی با او نخواهیم زد شمس الدوله کاغذ مذکور را که دست آویز عمده برای رفع بدنامی او بود برداشته درجیب خود گذاشت وگفت الحال بدون تامل برخاسته پیش میر جعفر خان باید رفت واو را بجاے میر قاسم خان منصوب ساخته بافوج خود باید فرستاد وباتفاق همه پیش میر جعفر خان آمده خان مذکور را تکلیف امارت بنگاله ورفاقت عساکر خود نمودند بعد گفتگو وتعیین بعضے شروط واستحکام قول وقرار بایمان واقسام تهیهٔ سفر لشکر خود ومیر جعفر خان درست دیده از کلکته باراده جدال وقتال با عالی جاه برگشته اقبال بر آمدند ومسٹر السن وغیره انگلیشیان بدست رام ندهے فوجدار سرکار سارن وسمرو گرفتار آمده توپ وبندوق وتمامے جهات واثاث مع اسباب وسرا انجا سیکه در کوٹھے وباقے پور همراه مسٹر السن بود به منبط سرکار عالی جاه در آمد وانگلیشیان مقید را امیر مهدے خان حسب الحکم عالی جاه بمونگیر فرستاد وعالی جاه مسٹر السن وغیره سرداران را حواله شیخ فرحت علی نموده سولداران بیچاره را نیز مقید داشت وهرجا انگلیشیان بدست عمال میر قاسم خان آمده بودند با آنها حکم فرستاد که بیچاره ها را از تیغ بگذرانند بعضے از آنها ترحم نموده بعقل کار فرموده چند روز درنگ کردند بعد ازان که غلبهٔ فوج انگلیشیه مشاهده گردید مقیدان را سر دادند وبعضے از آنها که خیره سر بے خرد وبطرف مغرب دور از افواج انگلیشیه بوده اند مقیدان بیچاره را بزیر تیغ بیدریغ کشیدند مسٹر السن وغیره انگلیشیان را بحوالات شیخ فرحت علی وگرگین خان سپرده کمال تاکید در حفاظت ونگهبانی آنها مے نمود روزے ڈاکٹر فلرٹن احوال عسرت وتصدیعات خود بفقیر گفته فرستاد وفقیر نظر بر اینکه آن عزیز آشنا وبر من احسانها کرده سخنے در بارهٔ او گفتن ضرور است وهم باعتبار اقتضاے وقت مصلحت شمرده چه گمان میرفت بلکه یقین بود که خبر آمدن آدم او نزد بنده بعالی جاه بے شبهه رسیده باشد اگر من اظهار این امر نکنم از من بدگمان تر خواهد شد لهذا مجمل احوال ڈاکٹر بعالی جاه گفتم جواب داد که آشنای شماست مضائقه ندارد که درین وقت خبرگیرے او نمائید اما این سخن بطنز وکنایه بود وبنده التماس کرد که با جناب عالی زیاده تر از من آشناست وخاطر داریش بسیار مے شد بنا برین عرض کردم اگر عنایتے بحال او منظور باشد بعمل آید واگر تقصیرے از سرکار باشد مرا کارے با او نیست هرچه بهتر دانند بعمل آرند تبسم کرده فرحت علی را پیش خوانده وگفت که ڈاکٹر وغلام حسین خان بیغامها فرستاده ایشان خود چون دوست من بودند اطلاع کردند همین قسم صدجا آدم هاے او میرفته باشند وشما خبر از بیش وپیش خود ندارید آینده احتیاط کنید که او را در ماکول وملبوس وضروریات دیگر تصدیع نشود اما احتیاط کنید که آمد ورفت وپیغام وسلام او با لشکریان نباشد که مبادا فتنه هاے بزرگ حادث شود وبنده بجان خود ترسیده دیگر ازین مقوله با او سخنے نگفت وانگلیشیان بیچاره بکمال حفاظت واحتیاط در دست مردم مذکور تا رسیدن عالی جاه در عظیم آباد مقید بوده اند

ذکر سرتابی شیخ هیبت الله وعالم خان وجعفر خان وغیره از فرمان محمد تقی خان وپیش قدمی خود سری نمودن در جنگ جماعهٔ انگلیشیان ونفاق ورزیدن سید محمد خان نائب مرشد آباد با محمد تقی خان

محمد تقی خان بهادر که فی الحقیقة سردار ولائق ریاست وسروری بود با سید محمد خان نائب مرشد آباد که مرد پوچ وهیچ محض بود سر اطاعت فرونمی آورد وچگونه مے تواند شد که جوان مرد کریم اطاعت خسیس لئیم نماید ازین ممر همیشه سید محمد خان آتش کینه او در کانون سینهٔ خود مے افروخت وبر آتش رشک وحسد نیکنامے وبلند آوازگی او مے سوخت درینولا که خان بهادر مذکور بجنگ انگلیشیان مامور گشته در نواح کٹوه رسید بعضے اسباب وآلات وادوات حرب از سید محمد خان که حاکم شهر وصاحب اختیار خزاین واسباب

آنجا بود طلب می نمود آن احمق بآرزوی شکست یافتن و برهمی کار او در ایصال اسباب و سرانجام مطلوب تعلل می ورزید و قباحت مآل این کار که موجب غیبت و خسران او و آقای او بود نمی فهمید تا آنکه افواج متعینهٔ از مونگیر بمرشد آباد رسیده عازم پیشتر گردید عجبی نیست که فوج مذکور را بنا بر نفاقیکه خود از طرف محمد تقی خان داشت دلالت و ترغیب بعدم امتثال فرمان محمد تقی خان نموده باشد بالخصوص آنکه چون شیخ هیبت الله و عالم خان وغیره نزدیک بلشکر محمد تقی خان رسیدند بهر خیدخان مرقوم با آنها گفته فرستاد که یکجا باید شد و باتفاق ما باید جنگید آن ابلهان خود سر گوش بفرمان او نکرده آن طرف بهاگیرتی علیحده فرود آمدند و روز دیگر خبر بر آمدن دو پلتن انگلیشیه از هات که ظاهرا کوهی جاء مذکوره در انجا بود شنیده فوج مذکور اراده رفتن بر سر آنها سر خود نمود و محمد تقی خان را گفته فرستاد که مدد ما به بعضی از برق اندازان باید نمود محمد تقی خان بنا بر سرانجام کار سرکار و رفع بدنامی خود شیر بچه ها که خود بهم رسانیده و جوانان چیده برای جزائر های مذکور بده روپیه سراسری نگهداشته بضابطهٔ ولایت ده باشی و یوزباشی و منک باشی برای آنها مقرر کرده به قدر لیاقت سرداری در ماهه هر یکی از انها پانزده روپیه و سی روپیه و شصت روپیه و صد روپیه مقرر کرده همیشه از آنها مشق برق اندازی روبروی خود می کنانید و برای بار برداری آنها از سرکار خود یابو و گاو و شتر وغیره مقرر داشت تا آنها سوای جزائر شیر بچه و ساز آن دیگر باری بر دوش و جای عذری نباشد پانصد نفر جزائر انداز منجملهٔ آنها مع فرامرز چیله خود که سالار آن فوج و مربی آن جماعه بود بکمک خودسران مذکور فرستاد و جماعه داران متعینه مرقومه باتفاق فرامرز مسطور پیشتر رفته با جماعهٔ مذکوره مقابله نمودند و بحسن اهتمام فرامرز بران دو پلتن غالب آمده پلتن های مذکور را تا به هاتیکه از انجا بر آمده بودند برگردانید و خود در پی آنها رسیده جای مذکور را از بعضی اطراف محصور داشتند تا آنکه وقت شب پلتن های بردوان و دیگر افواج از هر جا و هر مکان بمدد پلتن های مذکور رسید چون صبح شد بهیئت مجموعی و کر و فر بسیار در میدان بر آمد و جنگ شروع گردید آن وقت عالم خان و شیخ هیبت الله وغیره حواس باخته و قدر نصیحت محمد تقی خان بهادر شناخته بقدر و خود دست و پای جنبانیدند آخر الامر بعد مجروح و مقتول شدن اکثر جزائر اندازان محمد تقی خان جماعه داران مذکور تاب جنگ نیاورده بناچاری فراری شدند چون نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیدند خان مذکور گشتیها را بطرف خود کشیده گریختگان را راه عبور در لشکر خود نداد و گفت که مصاحبت و مشارکت اینها فوج ما را هم شکسته خاطر و در جنگ قاصر خواهد ساخت و فوج انگلیشیه بر لشکر مذکور غالب آمده دو سه کروه از انجا پیشتر آمد

ذکر جنگیدن محمد تقی خان بهادر تبریزی کوزه کلانی و کشته شدن در میدان مرد آزما بگردش آسمانی

محمد تقی خان بهادر روز دوم یا سوم پنجم ماه محرم شروع سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری بعزم استوار پای ثبات و قرار در رکاب گذاشته بر باد پای راهوار که چون عمر عزیزش سبک رفتار بود با جمعیتی که همراه داشت بدون استمداد و استظهار از اغیار سوار شده رو بمیدان کارزار آورد و همراهیان خود را تسلیه و استمالت بسیار فرموده تحریض و تشجیع بر جنگ مخالفان نموده هر یکی را بوعدهٔ فتح امیدوار ساخت و بدلجوئی یکجهان بنواخت که در راه او سر باختن آسان شمرده یکی بر دیگری سبقت می نمود و خان مرقوم سرداران همراهی خود را تاکید نموده و صفوف افواج خود را منتظم و منتسق داشته پیش میرفت چون با فوج انگلیشیه مقابل گشت و جنگ در پیوست و از طرفین توپ اندازی شروع افتاد و قدم بقدم از طرفین پیش روی هم می آمدند کسانی را که آجال شان دران روز بپایان رسیده بود هر یکی در وقت معین خود هدف گلهٔ توپ و چهره مالش گردیده شربت

ناگوار مرگ می چشید تا آنکه بدل دهی محمد تقی خان آغاز غلبه در لشکرش ظاهر گشته افواج انگلیشیه اندکی مغلوب گردید درین عرصه اول یک زخم گولی در پای محمد تقی خان رسیده اسپ سواریش در میدان غلطید بر اسپ دیگر سوار شده همان قسم جرات و سبقت بر خصم می نمود و نمایان متصل بصفوف انگلیشیه گردید و صفوف آنها آهسته آهسته پس تر میرفت اما بضابطه و دوا بیکه در آنها مقرر است جنگ کنان می رفتند تا آنکه گولی دیگر باسپ سواری محمد تقی خان رسیده این اسپ را هم غلطانید بر اسپ سوم سوار شد و تندتر پیش رفت درین عرصه یک گولی در پهلوی سینهٔ خان مرقوم رسیده از پشت او بدر رفت و آن دلاور بهادر دامن خود را فراهم آورده بر دوش انداخت و زخم را از نظر رفقای خود پنهان ساخت و باز پیشتر رفت انگلیشیان در عین پس پائی فوج را در میدان ناله بطور کمین نشانیدند و محمد تقی خان بر سر نالهٔ مذکور رسیده متوجه یورش بود تا بر آنها حمله آرد چون برلب دریاچهٔ مذکور رسید راه نیافته معبری می جست ترسدان قابو یافته بهیئت مجموعی بیکبار شلک کردند درین شلک بسیاری از همراهیان محمد تقی خان رهگرای ملک عدم گردیدند و یک گولی به پیشانی خان بیهمال که ناصیهٔ اقبال عالی جاه بود رسیده در پی رفقای خود به عالم عقبی شتافت و شکست بر بقیة السیف افتاده با دل دو نیم در کمال خوف و بیم برگشتند و انگلیشیان مظفر و منصور گردیده هم آغوش عیش و طرب گشتند شیخ هیبت الله وغیره افواج متعینه که اسپ کمک محمد تقی خان نکرده از دور تماشائی بودند مشاهدهٔ این احوال نموده راه فرار پیمودند افواج قاهرهٔ انگلیشیه مجروحان را از میدان برداشته برای مداوا به ڈاکتر سپردند و خود دو سه روزی توقف نموده و اصلاح لشکر و تهیه اسباب حرب و سفر نموده عازم پیشتر گردیدند سید محمد خان باستماع این خبر مضطر گشته از کمال جبن و بددلی بی آنکه مردم را فراهم آورده و جامع اسباب و اثاثه و سامان سرکار عالیجاه که در انجا بود بپردازد مسلک فرار بپای اضطراب و اضطرار پیموده راه لشکر عالیجاه گرفت میرزا محمد ایرج خان پدر زن سراج الدوله که در مرشد آباد محروم از صحبت و عنایت عالی جاه بود باستقبال و مبارکباد میر جعفر خان شتافته و ادراک حضورش نموده حسب الامر میر جعفر خان بزودی برگشت و در مرشد آباد منادی بنام میر جعفر خان گردانید و خود فارغ البال نشسته باستمالت اکابر و اهالی بلدهٔ مذکوره پرداخت و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت روز یکشنبه میر جعفر خان مع افواج انگلیشیه داخل مرشد آباد گردید اندک تزلزلی در شهر رو داد و لچه های لشکر سهل دست بر وی هم بعمل آوردند میر محمد جعفر خان شش روز در دولت خانهٔ مهابت جنگ که دار الامارهٔ مرشد آباد مقرر گشته نزول نمود روز هفتم که شنبه هجدهم محرم سنه مذکوره بود مع افواج انگلیشیه از مرشد آباد باراده جنگ بیرون رفت

ذکر رسیدن خبر کشته شدن محمد تقی خان بهادر بعالی جاه و فرستادن افواج دیگر بجنگ و ظهور آثار ادبار میر قاسم خان

میر قاسم خان خبر کشته شدن محمد تقی خان مرحوم در نواح کتوه و بردوان شنیده پریشان خاطر گردید و شیخ هیبت الله وغیره افواج متعینهٔ سابق را حکم توقیف بر سوتی نموده اسد الله خان پسر میر حسین خان را که فوجدار ترهت سابق بود و ذکرش در بیان تسلط عالی جاه بر صوبهٔ عظیم آباد گذشت با شش هفت هزار سوار دیگر و مالکار و سمرو را با هفت هشت پلتن و شانزده توپ مع اسباب آن و میر ناصر داروغهٔ باندارا ان را علی الفور بکمک فوج مذکور فرستاده فرمان نوشت که همه باتفاق در میدان سوتی با افواج انگلیشیه بجنگند و شیر علی خان فوجدار پورنیه را که یکی از آزادنامی متوسلان فخر الدین حسین خان پسر سیف خان مرحوم در وقت میر قاسم خان بمدارج علیا ترقی نموده بجای صولت جنگ و سیف خان فوجدار تمام پورنیه بود و نیز

تاکید نوشت که عبور گنگا نموده شریک و معین اسد الله خان وغیره افواج متعینه باشد اسد الله خان و شیر علی خان وغیره افواج قطع منازل نموده لشیخ هیبت الله وجماعه داران دیگر در میدان سوتے ملحق شدند

ذکر جنگیدن افواج عالی جاه در میدان سوتے با انگلیشیان و مغلوب گشتن باقتضاے گردش آسمان

روز سه شنبه بیست و یکم محرم تقارب فئتین روی داده مالکار ارنے و سمرو بر شارع صفوف آراستند و اسد الله خان دست راست ایشان بجمعیت هشت نه هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده بفر و شکوه تمام استاد و در جنب هر دو فوج مذکور شیر علی خان بجمعیت دو سه هزار کس جا گرفت از ان طرف افواج انگلیشی که ظاهرا از زیاده از سه هزار کس نبوده آمده صف آرا گشته مقابل شدند و جنگ در پیوست از طرفین گله باری توپ بعمل آمده افواج انگلیشیه قدم بقدم پیشتر میرفت اسد الله خان که دعوی شجاعت بسیار داشت با فوج همراهے خود بسمت یمین حرکت نموده نصف میل یا قدرے افزود در راه پیمودند درین ضمن افواج انگلیشیه علی بر سمرو و مالکار ارنے ظاهر ساخت اسد الله خان با رفقا داعیه یورش از پهلوے فوج انگلیشیه نمود چون راه ایها بر ان قرار یافت میر بدر الدین خان یکے از رساله داران ملازم عالی جاه که متعین اسد الله خان بود با خوان و اعوان از ان مجمع علحده گردیده علم خود کشود و با اسد الله خان گفت که من منتظر نعرهٔ شما و رفقاے شما ام هر گاه اسپان را عنان دهید انشاء الله تعالے سبقت بر شما میگیریم باید بعد عنان دادن تا در آمدن میان فوج مقابل سکوتے بعمل نیاید تا آنچه مقدر است بعد جرات بپایداری رو نماید بعد قبول این امر سید مذکور گوش بر آواز استاد چون نعرهٔ الله اکبر از ان جماعهٔ کثیر شنید و دید که فوج از جاے خود جنبید با نود سوار که دران وقت همراه داشت بر دشمن تاخت و از دست چپ او میر ناصر داروغهٔ باندارن وغیره یورش بر سمت دیگر از فوج انگلیشیه آوردند و عرصه بر افواج انگلیشیه تنگ گردید تلنگه هاے مقابل میر بدر الدین خان کمتر از یک پلٹن بود پس پا گشته در آبیکه بطرف پشت سر شان بود در آمدند و از اضطراب قریب بود که غرق شوند آب تا گلو و سینه آنها رسید بعضے از همراهیان میر مذکور مجروح و بعضے مقتول در میدان افتاده سیزده کس همراه او بودند گولے بندوق در دست اسپ سواریش خورده استخوانش شکست و اسپ بهادرش نیز همانجا رسیده غلطید و از پیش قدمان همراهان اسد الله خان نیز برخے در میدان کشته و بعضے نیم جان افتادند باقے مردم بمشاهده حال جرحان که چون بسمل تپان بودند جرات پیش آمدن نیافتند دور تر از میر بدر الدین استاده ماندند میر بدر الدین سدی از خندق پر آب و گل آن که پابند کرده بود ند روبرو یافته در گذشتن از انجا نمی توانست می گفت که هر چند صدا کردم و اشارتها نمودم تا اسد الله خان مع سواران برق انداز رسیده بر سر تلنگان پس پا بریزند خان مرقوم جرات نیافت و سرداران انگلیشیه فرصت یافته از سر نو بآرایش صفوف در آوردن توپ از میان ازدحام مردم بمقابل لشکر مخالف پرداختند و بطرف دیگر میر ناصر وغیره که هجوم آورده آثار غلبه بر لشکر انگلیشیه ظاهر نموده بودند بنا بر نرسیدن مدد از هیچ سو کارے از پیش نبرده زمانے بسیر با فوج انگلیشیه دست و گریبان مقابل هم استاده ماندند افواج انگلیشیه که روبروے آنها بودند تفنگهاے خود حسب الحکم میجر آدمس بر سینه خود گذاشته نوکهاے سنگین متصل دندانهاے سپاه بهم چیده تا خصم را مجال گذشتن از ان و رسیدن درمیان میسر نیاید این احوال را فقیر بگوش خود از کرنل گاڈرڈ معتمد الطرفین شنیده جرنل گاڈرڈ که دران وقت کپتان یا لفتنٹ بود مے گفت که در جنگ سوتے اگر مردم عالی جاه بارا عبث عبث چند روز دران میدان مشغول تگ و تاز دارند کار ما با تمام رسیده بود چون زمانے

در انتظار مدد گذشت و پیش قدمان حربه چنانکه از ین قدر فاصله بر دشمن توان زد نداشتند هر چند باشاره و آواز دعوت معقب ماندگان نموده استمداد از انها کردند کسے امداد و اعانت آنها ننمود بمشاهدهٔ این احوال از نصرت مایوس در کمال افسوس بودند که درین ضمن کپتان فوج مقابل مالکار ارنے و سمرو مخالفان خود را مغلوب دریافته دو سه کمپنی تلنگه را بکمک این فوج مغلوب انگلیشیه فرستاد و فوج مغلوب هم مردم مقابل خود را جماعهٔ قلیل دیده دریافت که کسے بمدد اینها نمی رسد جسارت نموده حواس خود را درست کرده اضطرار و پریشانے بجمعیت و اطمینان مبدل ساخت میر بدر الدین این احوال دیده مع رفقا بتسکین و وقار از عرصه کارزار برگشت و میر ناصر وغیره بحالت همانجا مانده از شلک فوج انگلیشیه که بمدد فوج مذکور آمده بود در میدان مردان جان عزیز در باخت مالکار ارنے و سمرو خود پیشتر روے گردان شده از شارع عام بپاے فرار سالک مذلت پیموده بودند متعاقب آن هر دو اسد الله خان هم بقدم اضطراب آوارهٔ دشت ادبار گردید باقے ماندگان میدان سر در پیش او گذاشته دست از آبرو بر داشتند و نسیم فتح و فیروزے بر پرچم علم انگلیشیه وزیده جماعهٔ مذکوره مظفر و منصور شدند و مجروحان مطروح را از میدان برداشته باستعلاج و اصلاح احوال شان پرداختند و افواج منهزمه میر قاسم خان قطع مسافت بکمال استعجال تا دریاچهٔ اودهوا که عالی جاه براے همین قسم روزها انرا آراسته و استحکام داده بود نموده در انجا ماوے گرفتند افواج متعینه مکان مذکور مع مردم فرارے میدان سوتی و تازه متعینان همه که در آنجا رسیده بودند بهمان مکان تحصن جسته مستعد مدافعه نشستند و بعالی جاه این خبر رسیده موجب مزید تشویش و اندیشهاے بیش از بیش گردید

نقل عجیب متضمن حفظ قادر رقیب

کرنل گاڈرڈ بهادر که الحال جرنل و سالار فوج متعینه نواح صوبجات دکهن و گجرات است حضور فقیر تقریرے کرد که از جمله مجروحان فوج عالی جاه یکے بود که زخم شمشیر بر سر بدین نحو داشت که در وسط کاسهٔ سر شمشیرے رسیده تا هر دو شقیقه برابر بریده بود و ڈاکٹر امید شفاے او نداشت بلکه در زمرهٔ مردگان مے پنداشت مجروح مذکور بے هوش بود اما چون آمد و شد نفس داشت ناچار او را هم از میدان برداشته و زخم را بجبیره بسته با جریحان دیگر نگهداشت روز سوم که بملاحظهٔ جریحان و مرهم کارے ایشان آمد دید که مجروح مسطور چاق شده حقه گلے کو چک بهر دو دست گرفته مے کشد و جراحت ملتئم گردیده حاجت بمرهم ندارد اما هر دو چشم او از نور بینائے عاطل و محروم گردید بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر رسیدن خبر شکست سوتے بعالی جاه و فرستادن او متعلقان و اموال خود را به قلعهٔ رهتاس و بر آمدن او بمدافعهٔ انگلیشیه در کمال بیم و یاس

عالی جاه بمجرد استماع خبر کشته شدن محمد تقی خان بهادر متنبه گشته در فکر فرستادن اموال و متعلقان بطرف قلعهٔ رهتاس گردید و زنهاے بسیار که بضابطهٔ امراے هند در خانه او جمع آمده بودند اکثرے از آنها را که بارگران بر طبع حیران و قابل اطلاق بزعم او بوده اند بدر کرده فرمان داد که هر جا خواهند بروند و زن خود دختر میر جعفر خان را با جمیع نسوان پسندیده خود و اموال اندوخته بر کشتے و افیال و ارابه و شتران بار نموده بصحوب میر سلیمان، خانسامان و راجه نوبت راى و بعضے ملازمان معتمد دیگر بقلعهٔ رهتاس فرستاد و ازین ممر اندک انقلابے در مزاج ملازمان قابو طلب و نوکران بے ادب بهم رسید

اما بنابر تسلطی که از میر قاسم خان در دل شان بود چندان تغییر و تبدیل در انتظام و اوضاع نسق او روی نداد چون خبر شکست یافتن فوج خود در نواح سوتی شنید زیاده تر مضطر گردیده داعیه بر آمدن از قلعه مونگیر باعانت افواج متعینه دریاچه اودهوا نمود مخفی نماند که دریاچه اودهوا از جبال جنوبی راج محل جریان یافته به گنگا پیوسته در نهایت عمق و اکثر کنارهای او صحرای خاردار است و غیر از پلی که بران دریاچه عالی جاه ساخته است راه دیگر ندارد و عالی جاه دریاچه مذکور را چند قدم عقب گذاشته بیشتر از ان خندقی عمیق کنده و سدی بران در نهایت متانت بسته بکوهستان متصل گردانیده ماورای خندق مذکور جهیلی عظیم عمیق از دامن کوهستان تا نزدیک دریای گنگاست و بران خندق هم پلی خام بسته و در سد راهی پرپیچ و خم بطور قلعه گذاشته عبور و مرور اختصاص بهمان یک راه دارد و غیر ازین راهی این طرف گنگا برای راج محل نیست مگر کسی از گنگا بر کشتی عبور نماید این نیز در صورت مزاحمت افواج متعذر است بنابرین جای مذکور را که اصعب طرق فی الحقیقة است عالی جاه استحکام داده در مزاحمت و مدافعهٔ انگلیشیه اسلم طرق سید انست و افواج متعینه را مزید تاکید در حراست مکان مذکور نموده به پشت گرمی آنها بشارت بر آمدن خود دعا قریب از قلعهٔ مونگیر نگاشت و تاریخ سفر مقرر نموده و تهیهٔ نهضت درست دیده پیش خیمه را بیرون فرستاد و باحضار و جمعیت عساکر فرمان داد

ذکر بر آمدن میر قاسم خان باعانت افواج متعینه اودهوا و کشتن بسیاری از مقیدان بیچاره و رسیدن تا ناله چنپانگر ناکام و آواره

چون عالی جاه از کارسازیها انفراغ یافت بتاریخ بست و چهارم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری نبوی از قلعهٔ مونگیر وقت شب که ساعت مختارش بود بر آمده داخل خیام گردید و چون سفاکی در مزاج او رسوخ یافته و دلالت گرگین خان این شیوه را می افزود در ینولا که اختلالی در ارکان دولت عالی جاه بهم رسید از طرف مقیدان اندیشه ها پیدا کرده خواهان قتل آن بیچارگان گردید هر چند تفصیل اسمای گرفتاران معلوم نیست اما باجمال اینقدر رسیده ام که جماعهٔ کثیری بوده اند از جملهٔ عظمای آنها راجه رام نراین ناظم عظیم آباد و راجه راج بلبه دیوان شهامت جنگ که بعد انتقال آن مرحوم بدیوانی میرن اختصاص یافت و پس از ان در عهد عالی جاه نیز در اوائل مورد مراحم و نائب نظامت عظیم آباد بود مع خلیر پسرش و رای رایان امید رام مع پسر و راجه فتح سنگه و راجه بنیاد سنگه زمینداران تکاری و شیخ عبد الله که در پورنیه مقید بود و اکثری از جماعهٔ زمینداران و دیگر نام آوران که در زمرهٔ امرا بوده اند همه را روانهٔ صحرای عدم گردانید رام نراین را شنیده ام که سبوی پر از ریگ در گلو بسته غرق گردانید و شاید دیگران را هم بهمین روش از دنیا گذرانید و جماعهٔ انگلیشیان بیچاره را در کمال احتیاط مقید نگهداشت هر چند گرگین خان در قتل انها هم استعجال می نمود لیکن عالیجاه بزعم خود مصلحتی در وجود آنها دانسته تغافل را درین خصوص نمی شنود و سپاه هند بضابطهٔ پوچی که دارند دران وقت اندک سرتابی و اظهار تمرد و آغاز نهادن تنک ظرفیهای خود ظاهر می نمودند و عالی جاه مدارا و مماساة سپری گذرانید تا آنکه آهسته مع فوج بدحلهٔ چنپانگر رسیده مقامات نمود و افواج سابقه و لاحقه بر مورچال اودهوا قائم گشته سد راه عبور انگلیشیان گردید درین ضمن که جنگ انگلیشیه با محمد تقی خان اتفاق افتاد عالیجاه حمه های رفقای جلادت پیشه بود آرزو نمود که کامگار خان سکین هم برفاقتش در آید علی ابراهیم خان بهادر را واسطهٔ این امر گردانید خان مرقوم بذل جهد خود نموده او را احضار فرمود چون آمد وجهی لائق برای او مقرر نموده در سفر ناله چنپانگر همراه گرفت ایامی چند که دران مکان گذشت کامگار خان را گرگین خان

تکلیف رفتن بناله اودهوا که مورچال بود نمود کامگار خان در جواب گفت که فوج حاضر آنجا زیاده از احتیاج و اکثری از انها در جاهای خود دور از مورچال معطل و بیکار نشسته اند من اگر بروم از انجمله خواهم بود بهتر آنکه رئیسی مستقل برای آن لشکر متعین شود تا حاضران اطاعت او نموده بکار سرکار مستعد و جان فشان باشند درین باب سخن بطول کشیده کامگار خان رنجید و گفت شما جنگ را چه می دانید و کجا جنگیده اید آنچه من میگویم مناسب و صلاح حال است گرگین خان آزرده گشته شکایت نزد عالی جاه برد و گفت کامگار خان باشعار علی ابراهیم خان بجنگ اودهوا نمی رود عالی جاه بتعلیم گرگین خان با علی ابراهیم خان درین خصوص کنایه سخنان چند گفت خلاصه اش آنکه کامگار خان بانتظار تصفیهٔ تام مقدمه بجنگ نمی رود اراده اش آنکه اگر نوع دیگر شود قابو یافته لشکر را غارت کند گرگین خان می گوید که شاید بانتظار امر شما دارد علی ابراهیم خان عرض نمود که چاره اش آسان است بنده را در حضور نظر بند فرموده کامگار خان را هر چه منظور باشد مامور فرمایند عالی جاه عذر خواهی نمود علی ابراهیم خان سوال و جوابیکه با گرگین خان و کامگار خان گذشته بود بحضور عالی جاه مفصل ظاهر نمود عالی جاه هم رفتن رئیس مستقل برای لشکر اودهوا پسندید و گفت چنین کسی کیست علی ابراهیم خان عرض نمود که غیر گرگین خان دیگری را این مرتبه جناب عالی نداده اند اما اغلب که او نرود عالی جاه گفت چه معنی دارد علی ابراهیم خان عرض نمود کاریست که بتوبه نزدیک امتحان شود عالی جاه که تکلیف رفتن بگرگین خان نمود جواب داد که احوال اودهوا آنچه ارشاد می شود واقعیست و مراهم خبر رسیده لیکن من پای خود را بپای عالی بسته ام و در این دار و گیر جناب عالی را تنها گذاشتن نمی توانم بهر صورت گرگین خان نرفت و کامگار خان را علی ابراهیم خان برای رفع بدنامی خود راضی برفتن بیرهوم برای تهیج فساد نمود تا رفته دران نواح آشوبی و شورشی افگند و افواج انگلیشیه را پریشان خاطر کرده در تذبذب اندازد چون قدر یاور نبود قبل از ورود او قضیهٔ اودهوا انجام یافت و از شدت برسات و طغیان آبها که در بنگاله بافراط می باشد راه تنگ و تاز مسدود گردیده فرصت چپاولی نیافت و بعد شکست اودهوا کامگار خان برگشته بجای خود رفت و بلشکر عالی جاه پیوستن نتوانست و همدرین آوان که میر قاسم خان بر دریاچه چنپانگر مقامات داشت میرزا نجف خان که از اقربای میرزا محسن برادر صفدر جنگ و از اولاد نجف خان صدر الصدور ایران و بالفعل سپه سالار سلطان هند و امیر الامراست از دست نفاق شجاع الدوله خلف صفدر جنگ بجان آمده تنها با معدودی از رفقا از ممالک محروسه اش بر آمده بخدمت عالی جاه رسید او ورودش را مغتنم شمرده رفیق خود و بحسب خواهش او بدو کمک مستحفظان مورچال اودهوا مامور ساخت

ذکر بدر رفتن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از لشکر عالی جاه بی اذن و اطلاع بطرف پورنیه و مسخر نمودن ضلعهٔ مذکوره بتائید اله

همدرین حین و بین میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان بن امیر خان صوبه دار کابل که همراه میر قاسم خان در مونگیر می گذرانید و وجه لائق مشاهره نمی یافت گاهی قلیل وجه میر قاسم خان برای او می فرستاد و بعسرت اوقات گذرانیده بفروختن اسبابی که میسر داشت معاش می نمود انتهاز فرصت نموده کشتی محقر کهنه بهم رسانیده و ملاحانش را بانعام راضی ساخته و رنه وا یای سواحل گنگا بنام رفاقت عالی جاه و عدم اسباب سفر

خشکے مخفی میگذرانید و پایان کار میر قاسم خان میدید ناگہان بے خبر از جمیع دوستان بطرف پورنیہ پنہان رفتہ در سیاہے شب بخانۂ محمدے بیگ پیرزادہ کہ پدر خود فرود آمد او بر جان خود و سپہدار جنگ از سیاست عالی جاہ ترسیدہ ماندن او را در خانۂ خود بلکہ در پورنیہ صلاح ندید و گفت زود باید برگشت سپہدار جنگ برہمان کشتی سوار گشتہ در دریاچۂ کوہے قدیم کہ چار پنج کروہ دور از آبادی پورنیہ و محل اجتماع دریاچۂ مذکور بانہر سوہرا کہ زیر آبادی مذکور مے گذرد بود در کنجے از دریاچۂ مذکور مخفی باد و سہ خدمتگار بہ تبدیل نام پنج شش روز گذرانید و بعض ہرکارہا را مقرر ساخت کہ خبر جنگ ادوہوا قبل از انتشار باو رسانند چون انگلیشیان بر مستحفظان ادوہوا غالب آمدند و شکست بر نوکران عالیجاہ افتاد اول خبر میر روح الدین حسین خان رسید و شیر علے خان فوجدار پورنیہ متعین افواج مستحفظہ ادوہوا و مکان مذکور از فوج خالے بود و دو برادر او اسعد و دے در دار الحکومۃ مثل اخ وقت افتادہ بودند و زر خطیرے قریب بدو لکھ روپیہ بر کشتیہا بار شدہ بنابر ارسال خرج لشکر متصل بکشتی سپہدار جنگ توقف داشت و پیادہ چند نگہبان آن بودہ اند سپہدار جنگ خبر شکست ادوہوا الصمت دریافتہ سر شب باز بخانۂ پیرزادۂ مذکور در آمد چون پدرش مدت سے سال حاکم آنجا و در عہد صولت جنگ مرحوم نیز داماد او و بہر صورت مخدوم زادہ مردم آن مکان و از خاندان عمدہ و ہزاران کس نوکر پدرش و ممنون احسان این عزیز بودہ اند اکثر دوستان مخلص خود را کہ اعتماد بر آنہا داشت مخفی طلبیدہ بہر یکے گفت کہ ہر کس با شما آشنا و صاحب جرأت و اہل یراق باشد امشب ہمہ را نزد من باید آورد کہ صبح انشاء اللہ تعالے بر مسند ایالت اینجا جلوس مے نمایم دوستان مخلص چار سو دیدہ و اسد تاے معتمد خود را فراہم نمودہ حاضر آوردند تا صبح جمعیت صد کس کسرے کم و بیش بر سر او جمع آمد اول وقت ناز گور دیال سنگہ را کہ نمک پروردۂ خاندان او و دران وقت متصدے کارہ گذار پورنیہ بود طلبید او در غفلت حاضر شد بجبر و حضور او را در قابوے خود آورد و سپرد معتمدان نمود و خود بر اشہب اقبال سوار گشتہ بے خبر بر دار الامارۃ ریخت و نائب شیر علی خان را کہ او و منیب او ہر دو نمک پروردہ پدرش بودند طوعاً و کرہاً ملازمان رکاب سپہدار جنگ گرفتہ در حضور آوردند و او غیر از اطاعت و گذرانیدن نذر و ادائے آداب مبارکباد چارہ ندید سپہدار جنگ در دار الامارۃ بر مسند فرمان روائی جلوس فرمودہ حکم بنواختن نقارۂ شادیانہ نمود حسب الامر بعمل آمدہ احبا و نوکران قدیم خاندانش مع سوالی و اہالی حاضر آمدہ نذر مبارکباد گذرانیدند ہمان وقت مردم معتمد فرستادہ کشتیہاے خزانہ را کہ بجاے خود گذاشتہ آمدہ بود کشیدہ طلبید و ہر کارے و معتمدے را معین ساخت عرضے و خطوط مبارکباد بمیر جعفر خان و انگلیشیان نوشتہ فرستاد چون میر جعفر خان را ہنوز جنگ بعالی جاہ باقی بود این امر را غنیمت شمردہ سند خدمت پورنیہ با رقائم الطاف و مواعید اعطاف بنام او نوشتہ فرستاد و سپہدار جنگ بنصرت بخت بیدار بر مسند فرمان روائی پورنیہ اتکا نمودہ حکم رانے و مہربانے بر اعالے و ادانے آغاز نہاد و حکومت آنجا براے او مقرر گشتہ تا اواسط عہد نیابت نظامت مظفر جنگ بحال و برقرار ماند

ذکر جنگ اودہوا و ظفر یافتن جماعۂ انگلیشیان بر افواج میر قاسم خان

افواج میر قاسم خان بر دریاچۂ اودہوا و مورچال آن نظر بمتانتش فارغ البال بمدافعۂ افواج انگلیشیہ نشست و ہجوم توپخانہ و برق اندازان از حد گذشت اسد اللہ خان با فوج خود و سمرو و مالکار ارمنے و ارتیون با توپہا و بندوقہاے چقماقے

و محمد تقے خان قلعہ اکبر علی خان مینک باشے و عالم خان و جعفر خان و شیخ ہیبت اللہ و میر ہمت علی بخشے و بعضے افواج مع رسالہ و اتباع خود در محافظت سد مذکور مے پرداختند اما عبور مخالف از انجا متعذر شمردہ اوقات را خصوصاً در شب بغفلت می گذرانیدند و اکثرے کہ نام سردارے و اندک مایہ زری بہم رسانیدہ بودند بشرب خمر و تماشاے رقص و خوابیدن با فواحش مشغول بودہ درین عرصہ میرزا نجف خان کہ وارد گردید بعضے مردم از رفقاے میر مہدے خان برادر اسد اللہ خان و بعضے از ہمراہیان خود و ملازمان عالی جاہ چیدہ ہمراہی خود گرفت و بر مورچال ادوہوا رفتہ از کوہستانیان آنجا بدے بہم رسانیدہ راہی با پایاب از جہیل کہ سد یورش انگلیشیہ بود دیدہ اگرد و ہنگام شب وقت سحر از ان راہ بیرون رفتہ در غفلت بر لشکر انگلیشیہ جائیکہ خیمہ گاہ میر جعفر خان بود تاخت و تزلزلے دران معسکر انداخت و میر جعفر خان مضطرب الاحوال بر کشتی سوار شدہ قاصد کشادن کشتیہاے خود گردید بعضے از افواج انگلیشیہ رسیدہ بتدارکش پرداخت و میرزا نجف خان دست بردی نمودہ بجاے خود برگشت ازین قسم تنگ و تاز کہ بعمل آمد انگلیشیان در تفحص راہ افتادند کہ از کجا این مردم برمے آیند ظاہر اسولداے از انگلیشیان مدتے قبل ازین ہنگامہ از جماعۂ خود گریختہ در سلک ملازمان عالی جاہ بود و موافق ضابطۂ مستمرہ ہرگاہ او بدست آن جماعہ می افتاد کشتہ می شد ازین راہ کہ میرزا نجف خان بیرون میرفت آگہی یافت و شبی بنابر احتیاط از ان راہ خود رفتہ نشانی جابجا گذاشت و خود بر کنار جہیل رسیدہ بزبان انگلیشی فریاد بر آورد کہ من فلان کسم اگر از جرم من گذشتہ از قتل امان دہید راہبری نمودہ شمارا بالاے مورچال می رسانم بعضے از سرداران آواز را شناختہ عہد و پیمان امان را مؤکد بایمان غلاظ و شداد نمودند و او آمدہ ملاقات کرد بعد وجہی شبی مقرر گشت کہ او آمدہ ہمراہ ببرد تا آن عرصہ زینہا ساختہ و اسباب یورش آنچہ باید آمادہ نمودہ انتظار آمدنش کشیدند او ثلثے از شب گذشتہ رسید و پلٹن گرانڈیل کہ کرنل گاڈرڈ دران وقت لفٹنٹ آن پلٹن بود باین کار مامور گردید و علامت عروج بران مورچال باہدیگر چنین مقرر گشت کہ ہرگاہ پلٹن مذکور را عروج میسر آید مشعل مہتابے روشن نماید پلٹن گرانڈیل توسدان و بندوق را بر سر گرفتہ چون نصف شب گذشت بدلالت انگلیش معلوم از راہ جہیل کہ اغلب کم از یک میل نخواہد بود دران شب تار در عین آب کہ جائے تا بسینہ و جائے تا کمر بود طے نمودہ در دامن مورچال مذکور رسید مستحفظان آنجا اکثر بنابر استبعاد عبور مردم از ان آب در خواب غفلت بودہ اند بر دلان انگلیشی زینہا گذاشتہ بالا بر آمدند نفیرے نوازی بیدار گشتہ خواست نفسے کشد یا دمے در نفیرے خود دمد بدبالا بر آمدگان بزخم سنگین بندوق کہ بطور سنان میباشد کارش تمام ساختند و جماعتے معتد بہ چون بالا بر آمد صفوف آراستہ مشعل موعود برافروختند افواج و رؤساے انگلیشیہ محاذی پل و دروازہ کہ مستعد و منتظر بودہ اند بمجرد مشاہدۂ شعلۂ مشعل ہجوم آوردہ بافروختن آتش حرب و قتال و قنبارہ اندازے و گولہ افگنی توپ اشتغال و ازدحام نمودند و پلٹن مذکور فراہم آمدہ مستحفظان غفلت شعار خواب آلودہ را زیر شلک آتش بار گرفت در اول شلک جماعتے کثیر مع محمد تقی خان مینگباشے مجروح و برخے از انہا مقتول شدند و میر ہمت علی غازی پورے کہ بخشے بعض افواج بود نیز مقتول گردید و ہر کہ از خواب غفلت جست غیر از فرار در بارۂ خود چارہ ندید چون احوال بقیۃ السیف تا بانجا رسید فوج انگلیشیہ کہ روبروی دروازہ بود نیز در آمدہ رستخیز عظیم در فراریان افگند و مردم مضطرب خود را در دریاچۂ مذکور انگندہ بعضے بساحل نجات رسیدند و برخے غریق گرداب ممات گردیدند سرداران انگلیشیہ بمشاہدۂ سراسیمگی مردم مورچال خوشحال گشتہ یک پہرۂ خود را کہ عبارت از شش ہفت نفر اند بر پل پختہ دریاچۂ مذکور استادہ کردند مثل سمرو و مالکار و غیرہ کہ بیشتر بدر رفتہ بودند محفوظ ماندند باقی ماندگان کہ خلق بیحساب بود ہر کہ مے آمد بحکم سترے کہ عبارت از تلنگہ مامور بجا است است اسپ و یراق و اسباب خود را گذاشتہ در نہایت ذلت

وخواری عریان ازعزت جانے بدر مے بردمیرزا نجف خان با معدودے از رفقاے خود راه کوهستان گرفت واسدالله خان پیاده پا دو میل راه پیموده اسپے برائے سوارے یافت پیش قدمان عرصهٔ فرار با اسباب واختیار قطع طریق نمودند وپس ماندگان کسے که حیاتش باقی بود بذلت تمام ازان جارها ئے یافته باخوان واحباب خود بلشکر عالی جاه پیوست شب دوشنبه بست وششم صفر سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هفت هجری نبوی صلے الله علیه وسلم یورشش مذکور بعمل آمد وچار گهڑی روز مذکور برآمده شکست فوج میرقاسم خان بانجام رسید وافواج انگلیشیه ظفر یافته قائم مقام گردید روز دوم یا سوم خبراین شکست که کمر میرقاسم خان شکست بعالے جاه رسیده وسیلهٔ پیشانے خاطر او گردید تمام روز بناچارے گذرانیده چون شب درآمد بصلاح گرگین خان مراجعت بر محاربه ترجیح یافت وعالی جاه ساعتے از شب باقیمانده بے آنکه روی کسے ببیند سوار شده بمونگیر معاودت نمود لشکریان ناچار در پے آقاے خود ره سپر گردیده بمونگیر رسیدند عالی جاه در قصبهٔ مذکوره دوسه روز توقف نموده اسبابے قلیل که در قلعه بود برداشت وموجودات سپاه بنابر اظهار اقتدار خود واستکشاف مزاج ملازمان درباب اطاعت وعدم انقیاد دیده ازان جمع دلجمعی حاصل نمود دران وقت علی ابراهیم خان بهادر التماس کرد که بیشتر درباب رها کردن سرداران انگلیشی معروض شده پذیرائی نیافت الحال هم اگر واگذارند کمال نیکنامی است واگر منظور نباشد مردان را نگهداشته بعضے از نسوان که ازان جماعه گرفتارند بسوارے بجره با احترام پیش میجر آدمس باید فرستاد برآشفته گفت بگرگین خان باید گفت چون باو گفتند رنجید وگفت این وقت کشتی کجاست والتفاتے باین امر که نهایت مناسب بود ننمود وعرب علی خان نام عربے را که از نواح بغداد و نهایت نامرد پر از حماقت ولداد واز رفقاے گرگین خان وتوسلان او بود بقلعه دارے مونگیر بادو پلٹن معین نموده بطرف عظیم آباد نهضت نمود ومسٹر السن ومسٹر جے ومسٹر لشنٹن وغیره انگلیشیان را همراه مقید داشت صعوبت عبور راه خصوص تا نالهٔ رهوا بیانے نیست که در گل ولا چسپان گذشت واکثر مردم باندیشهٔ عبور از پل رهوا که از کشتی درست نموده بودند مرور راه که از طغیان آب گرداب هلاکت اکثر حیوانات بود اراده پیش روی نمودند بنده ویوسف علی خان مرحوم خلف غلام علی خان مغفور ومیر شطارے ومیرزا باقر ومیرزا عبدالله خلاف آقا میرزاے سرور باتفاق سبقت نموده از پل رهوا گذشتیم ویک روز در انجا توقف نموده شب دوم که تاریخ آن بالفعل در خاطر نمانده سانحهٔ عظیمی وانقلاب جسیمی رو داد وسانحهٔ مذکوره کشته شدن گرگین خان بود که ناگهان روی نمود وآن اجل گرفته بمکافات بدباطنی خود گرفتار آمده جان بے بقا را زود بدرود ساخت

گرفتار آمدن گرگین خان بچنگال گرگ اجل وکشته شدن او بتقدیر خداے عزوجل وکشتن میرقاسم خان جگت سیٹھ وبرادرش را از راه عناد ومقتول شدن انگلیشیا مقید در عظیم آباد

گرگین خان که کینهٔ سالمی در دل داشت وخود را بتقلید از جماعهٔ انگلیشیان مے پنداشت در نسق ملازمان تتبع انگلیشیان نموده میخواست که در اضطراب واطمینان یکسان با رفقاے خود برعب وسطوت بسر برد ونمیدانست جماعهٔ انگلیشیه بچندین جهات براین تسلط ونسق بر ملازمان قدرت یافته اند وضوابط موضوعهٔ آنرا اکنون در طبائع آن قوم بمنزلهٔ طبیعات گردیده مصرع از تقلید تا محقق فرقهاست * بیچاره ارمنے که ایا عن جد بتجارت گذرانده وبنابر دوروزه دولت وقدرت بر غیر قوم خود که معتاد باین آداب نباشد چگونه مے تواند که نسق انگلیشی تن تنها جارے نماید بیت کلاغے تگ کبک را گوش کرد * تگ خویشتن هم فراموش کرد القصه عالے جاه دوسه کرده از رهوا رسیده منزل نمود گرگین خان بعادت معهوده پس تر از جمیع لشکر

فرود آمده در پال خیمهٔ خود بود ناگهان دوسه طرق سوار که ساخته وآراسته او بوده اند حاضر آمده در تنخواه خود چیزے درخواستند او جواب تند وتلخ داد آنها انقلاب احوال را دیده در تقاضا شدت وگفتگو بحدت نمودند گرگین خان تصور ایام سابق نموده گفت کسے هست که اینها را در پهره نگهدارد وآنها فرصت غنیمت دیده تا خود بدام افتند شمشیرها کشیده بسه چار زخم پے در پے گرگین خان را از پای درآوردند وبعجالهٔ براسپان خود سوار گشته راه صحرا گرفتند خبر کشته شدن او شهرت گرفت مالکاران سنے سواران مذکور را از حد بندوق واحد دیگر دور تر دیده دوسه توپے که بر از چهره بود بطرف آنها سر داد صداے توپها که بگوش مردم اردوی عالی جاه رسید وصول وردد انگلیشیان را تا بگرگین خان قیاس نموده آواز توپها را محمول بر جنگ کردند وعالی جاه نیز همین خیال کرده بر فیل سوار شده راه میدان گرفت وشور یوم النشور در لشکر گرگین خان بهم رسیده سرایت بمعسکر عالی جاه نمود مردم لشکر عالی جاه خصوص متصدیان وبازاریان بهم برآمده بے آنکه حقیقت حال انکشاف یابد راه فرار اختیار نموده ارادهٔ عبور از پل رهوا نمودند وسر در پے هم گذاشته ملازمان وبازاریان بے اختیار شروع بآمدن نمودند جماعهٔ کثیرے که پیشتر آمده با ما شریک مخیم ومنزل بودند احوال واردان دیده مضطرب گردیدند درین ضمن شام شد وبلوای عام فراریان زدحام آورد وعمده ها ستاعل برافروخته مے آمدند رفقای مخصوص یوسف علی خان ومیرزا باقر مرحوم راهراس ستوه گشته در تفحص احوال ساعے شدند ومردم را فرستاده از گریختگان پرسیدند هر یکے همین جواب مے داد که سخن گفتنے نیست استماع این خبر اضطراب را افزود چون احدے خبر از جائے نداشت وبنا بر خوف عالیجاه نمی توانست که قیاس خود در اظهار سازد همان یک سخن که قابل گفتن نیست می گفت وعلی الاتصال در ازدحام وکثرت مردم می افزود وپل مذکور نمونه صراط آخرت شده عبور ومرور متعذر گشته بود از تصادم کشتیهای پل که هنگام عبور را به دو افیال بهد گر میخورد صداے مثل آواز توپ که از دور آید بگوش مردم میرسید ویقین مے شد که جنگ توپ درمیان است وظن غالب همانکه انگلیشیه رسیده چون دریاچه درمیان است جنگ توپ شروع گردیده تا آنکه راے یوسف علی خان هم برین قرار یافت که اسباب بار کرده مستعد باید ماند یا بطرفے باید راند فقیر ومیر شطارے مانع گردید چون قریب به نصف شب گذشت وآشوب اندکے فرو نشست فقیر یکے از معتمدان را فرستاده باو فهمانید که بر سر پل استاده انتظار کشد وهر گاه از وجوه ومعارف لشکر کسے عبور کند اندک عرصه را باو شایعت کرده از و باید پرسید که ماجرا چیست فرستاده حسب الاشعار بعمل آورد یا لکے مخفوف مع دوسه سوار چون از پل فرود آمد چند قدم همراه او رفته از سوارے پرسید او احوال را نقل نموده گفت برین پالکے لاش گرگین خان است برای دفن حسب الامر عالیجاه مے بریم بعد استماع این خبر اطمینان میسر آمده فارغ البال نشستیم صبح عالی جاه هم رسید وهمانجا منزل گزیده روز دیگر عازم پیشتر گردید ودر منزل قصبهٔ باره جگت سیٹھ ومهاراجه سروپ چند را بتیغ بیدریغ گذرانید ومتصل بعظیم آباد رسیده باغ جعفر خان را منزل ساخت ودران عرصه در استحکام قلعهٔ عظیم آباد کوشیده محمد امین خان وافواج دیگر را الجراست گذاشت چون روزے چند بران گذشت وخبر متصرف شدن جماعهٔ انگلیشیه قلعهٔ مونگیر را شنید از شدت غیظ وکینه سمرو را بقتل انگلیشیان مقید فرمان داد وآن سنگین دل باوجود اشتراک مذهب که در سلک زمرهٔ یکے از فرق مختلفهٔ عیسویان منسلک بود بلا اکراه قبول نموده در اواخر ماه ربیع الاول یا اوائل ربیع الثانی سنه یکهزار ویکصد وهفتاد وهفت هجرے شبے در خانهٔ حاجی احمد برادر مهابت جنگ که انگلیشیان همانجا مقید بوده اند والحال خانهٔ مذکور محل قبور جماعهٔ مذکوره در عظیم آباد گردیده جاے معروفے شده است درآمد وبیچارگان بے اسلحه ویراق را بضرب بندوق بخاک هلاکت افگند شنیده شده که درچنین وقت عجز واضطرار اکثرے ازان جماعه دل از دست نداده بپاے استقلال مقابل قاتلان استاده بشیشه هاے شراب وسنگ وخشت آنچه دست داد

جنگیده ره سپر صحرای عدم گردیدند و نیز دو سه روز قبل ازین ظاهر بوساطت برخی از مخصوصان خواهان بندو قهای چقماقی و
توشدان آن برابر با عدد خود بودند میسر نشده گفتند که اگر بدست آید از میان مستحفظان جنگیده برمی آییم و اگر بر آمدن میسر
نباید با آبرو کشته میشویم و جماعهٔ کثیری را می کشیم از آن همه کس غیر از ڈاکٹر فلرٹن که بعلت معالجات مردم با اکثر عمدگان و ارکان
دولت عالی جاه آشنا و با عالی جاه هم از جملهٔ اصدقا بود دیگری زنده نماند دیده صبح آن شب که انگلیشیان مقتول گشته بودند
بدربار رفت اما از قتل آن جماعه و محفوظ ماندن ڈاکٹر اطلاعی نداشتم بعد سلام ساعتی نشسته برخاستم عالی جاه گفت باشید
آشنای شما می آید بنده چون بیخبر بود متحیر شدم که آشنا کیست و از کجا می آید بعد از آن گفت که خوب بالفعل بروید خواهیم طلبید بنده
که از خوف جان خود مجاورت علی ابراهیم خان بهادر اختیار نموده متصل بخیمهٔ ایشان خیمه میداشت کمر بسته منتظر طلب نشست بعد
اندک زمانی چوبدار آمده گفت که می طلبند رفتم باندک فاصله ڈاکٹر را آوردند لباس هندی در بر داشت بعالی جاه موافق
ضابطهٔ این ممالک چند روپیه نذر آورد عالی جاه گرفت و گفت بیان ماد شما این عمل نبود و معانقه نموده گفت نزد آشنای خود
بنشینید در پهلوی فقیر نشست عالی جاه گفت که با یاران دزدی و با دوستان دغابازی چه معنی دارد شما افواج انگلیشیه را
بیاران در خانه خود داشته وقت کار برای جنگ ما بر آوردید ڈاکٹر در کمال دلاوری جواب داد که من از مردن نمی ترسم
اینهمه انگلیشیان را کشته آید مرا هم بکشید اما اتهام دغا بر خود روا ندارم من این کار نکرده ام اگر ثابت شود الحال هم راضی ام که
بکشتن من فرمان دهید عقیدتمند خان برادر امیر خان عمدة الملک زنده و آن وقت حضور عالی جاه نشسته بود و خانه اش
دیوار بدیوار خانه ڈاکٹر بود گفت ایشان همسایهٔ من اند از ایشان بپرسید و از هر که خواهید تحقیق نمائید چون این سخن بی اصل
محض بود خان مرقوم گواهی عدم تقصیر او درین خصوص داد بعد از آن مهربانی آغاز نهاده گفت اگر خواهید بکلکته بروید و الا
پیش من باشید ڈاکٹر از هوشیاری رفتن کلکته را انکار کرد عالی جاه بخواست که شاید برفتن او نزد شمس الدوله صلحی میسر آید
فقیر را گفت که ایشان را در تنهائی باید فهمانید بنده ترسید که مبادا در تنهائی متهم بامری غیر مرضی او گردم اما ناچار حسب الاشار
در سایهٔ سراپرده ڈاکٹر را تنها برده آنچه مرضی او بود گفتم سر باز زد و گفت با قتل سرامیت امکان مصالحه نیست علاوه دی شب جماعه دیگر
نیز مقتول شدند بنده آمده با عالی جاه ظاهر ساخت عالی جاه خلوت نموده ڈاکٹر را نزد خود خواند و مراد علی ابراهیم خان بهادر را
شریک مشوره گردانید ڈاکٹر گفت که این امر امکان ندارد اول خود نوجنگیه درین راه است مرا نینگزارد که بیشتر روم و اگر پیشتر هم
رفتم قتل سرامیت در نهایت بیجرمی اقبح اعمال است که از شما سر زده با این عمل مصالحه از جملهٔ ممتنعات است عالی جاه از ین امر
یاس کلی بهم رسانیده ساکت گشت و گفت هر گاه رفتن نمی توانید هر جا بهتر دانید باشید او خود را تابع رضای عالی جاه نموده
گفت هر جا شما را خوش آید بنده همانجا خوش است خلاصه بنای بودنش در شهر گذاشته بعلی ابراهیم خان امر شد که مکانی
تجویز نموده در انجا گذارند و چند کس معتمد برگمارند تا آمد و شد مردم نزد او و آمد و شد مردم او نزد دیگران نباشد و حاضر ضامنی
از ڈاکٹر باید گرفت علی ابراهیم خان ابلاغ امر عالی جاه بڈاکٹر نموده ضامن طلبید ڈاکٹر میرزا همت علی را ضامن مقرر کرده ضمانه
او نویسانیده و داد خان مرقوم مکانی متعین فرموده فرود آورده و چند نفر معتمد متعین نمود که همه در مجاور باشند و بعد داخل شدن
ضمانه میرزا همت علی در سرکار علی ابراهیم خان از عالی جاه اذن گرفته مردم خود را از در سرای ڈاکٹر برخیزانید و ڈاکٹر
مطلق العنان ماند عالی جاه باستماع خبر مفتوح شدن قلعه مونگیر طرف باغ جعفر خان گذاشته بطرف عزبهٔ عظیم آباد متصل بقصبهٔ
پهلواری معسکر نمود و صورت فتح قلعهٔ مونگیر بدین وجه است که جماعهٔ انگلیشیه در انجا رسیده بقلعه گیری پرداختند عرب علیخان

ازشدت

از شدت نامردی در دو روز ترسیده راغب و طامع گردید که اگر چیزی بدست آید قلعه را بدست انگلیشیه سپارد و هم ایشان معین
را بدین امر با خود همداستان ساخت این خبر بانگلیشیان رسید چون باخراج عالی جاه مستعجل بودند اندک مبلغی را سهل شمرده عرب علی
خان را پیغام دادند او قبول نموده قلعه را بدست انگلیشیان سپرد و آنها قلعه دار خود گذاشته از انجا بعزم تسخیر عظیم آباد نهضت نمودند چون
متصل رسیدند عالی جاه در پهلواری اقامت را از حزم دور دانسته قصبهٔ بکرم که یازده کروهی شهر سرائی بود معروف بویران
شدن الحال بسعی مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رای باز صورت آبادی گرفته منزل نمود و همیشه از راه دروازهٔ
مغربی که شارعش باختیار ملازمان او و دجلهٔ پر از آب و عبور خصم از بیرون شهر متعذر بود خبر شهر می گرفت و افواج و اسباب
باعانت خارسان قلعهٔ عظیم آباد می فرستاد و هم در ینولا احمد خان قریشی را که از عهد عزل رام ناراین مورد عتاب بود مشمول
عواطف فرموده ملازم ساخت و جاگیرهای او را واگذاشت و چیزی هم از نقود بطور مساعده داد و میر ابو خلف میر قدرت الله
بن شاه شکر الله قادری که از اعجوبهٔ روزگار و بنابر اختصاصش با میر جعفر خان از نظر افتاده عالی جاهی بود و بقربش سرفرازی
یافته میخواست جای گرگین خان گیرد و بعضی از معشار مرتبه اش رسیده مشیر تدابیر حروب و ظهیر دولت متزلزل عالی جاه
گردید و اغلب اوقات بترتیب افواج و تشیید قلعه اشتغال نموده حسب الامر بقلعهٔ عظیم آباد میرفت و ملازمان عالی جاه
تقرب او دریافته با او در اکثر امور مماشات می نمودند شاید فرصت دیده وقتابو یافته با عالی جاه گفت که ڈاکٹر را
در حوالات مردم علی ابراهیم خان بهادر گذاشتن مقرون بصلاح نیست و عالی جاه خود هیولای قابل پذیرائی صور
وهمیه بود اندیشه بهم رسانیده علی ابراهیم خان را گفت که ڈاکٹر الحال در حوالات دیگران باشد خان موصوف معروض داشت
که جناب عالی را در خاطر نمانده روزیکه ڈاکٹر در سرکار ضمانه داخل کرد همان روز حکم برخیزانیدن مردم متعین شد بنده
حسب الامر چند نفر پیاده ملازم خود را همان وقت باز پس طلبید الحال هرچه مرکوز خاطر مبارک باشد اصلح خواهد بود و ڈاکٹر را از
صورت حال اطلاع داده مردم خود را که حسب الالتماس ڈاکٹر دو سه کس بر در او گذاشته بود نزد خود طلبید ڈاکٹر از خبر تبدیل
مستحفظان بدگمان گردیده بچاره کار خود افتاد و مردم دیگر بهم رسانیده بر دروازه خود نشانیده آنها را فهمانید که مردم میر ابو را
دخل نداده بگوئید که بدون امر حضور نمی خواهیم برخاست میر ابو این سخن را دست آویز سعایت ساخته از هرکاره متعینهٔ شهر و
بعض جماعه داران آشنای خود نویسانید که مردم علی ابراهیم خان اطاعت امر نمی نمایند و ڈاکٹر را بمردم میر ابو تفویض نمیکنند
عالی جاه چون مشوش بود مجال خشونت نیافته گله امر مذکور با علی ابراهیم خان نمود علی ابراهیم خان در جواب عرض نمود که من
همان وقت مردم خود را چنانچه عرض نموده ام طلبداشته ڈاکٹر را باختیار او گذاشته ام مردم من در انجا نیستند هرکه نام نوکری
من گرفته مزاحمت نماید او را گرفته بیارند تا مردم میر ابو بشهر رسند و کاری کنند ڈاکٹر در کوٹهی ولندیس رفته و کشتی محقر
شکسته بهم رسانیده ملاح مالک آن را با نعام خطیر راضی ساخت که او را عبور دریا کنانیده بجائی برد که بعضی از افواج انگلیشیه در انجا
بود برسانند و بر کشتی مذکور مع میرزا همت علی که ضامن او بود سوار شده راهی شد مردم متعینهٔ عالی جاه که طرف دریا بحفاظت مامور
بوده اند و در آن وقت قورق بود که هیچ کسی آن طرف دریا ملکه هیچ سوئی رفت کشتی را دیده شور برداشتند و معلوم شد
که ڈاکٹر می رود تا آنها کشتی را کشانیده و نزدیک او برسند ڈاکٹر تا نصف دریا رسید از آن طرف مردم افواج انگلیشیه کشتی را
بسوی خود قاصد دیده بر کشتیها سوار گردیده بحمایت او رسیدند کشتی سواران این طرف ترسیده برگشتند ڈاکٹر بدر رفته
با آنها پیوست این خبر بعالی جاه رسیده هرچند توهم این عمل نسبت بعلی ابراهیم خان نمود اما وقت مقتضی کاوشش نبود

ذکر جنگیدن افواج انگلیشی با قلعهٔ عظیم آباد و ظفر یافتن بر عالی جاه و بدر رفتن او از ین ممالک در حمایت وزیر و پادشاه

افواج انگلیشی به عظیم آباد رسیده از رستهٔ بازار شرقی بیرون شهر درآمده در حویلی که به پشتهٔ میرزا خلیل معروف و الحال به معروف گنج مشهور است توپها چیده دیوار قلعهٔ پادشاهی را که از گل و خشت و بسیار کهنه بود منهدم ساختند اول صبح بود که بضرب گولهٔ توپ و تنباره مستحفظان را از مقابل خود رانده از راه دیوار شکسته داخل شهر شدند میر بو علی خان برادر عموزاد عالی جاه و میر روشن علی خان بخشی برادر میر مدن که با چند هزار سوار تلنگه مستحفظان قلعه تعین شده اول شام رفته بودند نزدیک بشهر رسیده داعیهٔ عبور از مهدی گنج و بیگم پوره بیرون شهر داشتند که از آن راه رفته بطرف نخاس سر برآورده افواج انگلیشی یورش آرند نزدیک تکیهٔ شاه مجنون رسیده بر شکست قلعه و درآمدن افواج انگلیشی بجبار شنیده متحیر و مضطرب شدند و فسخ عزیمت نموده در برگشتن و جنگیدن متردد بودند که ناگهان تلنگه های انگلیشی بعد غلبه و گریزانیدن مستحفظان قلعه از دروازهٔ مغربی معدودے بیرون آمده نمایان شدند و این همه جمع کثیر بے آنکه قلت و کثرت آنها ملحوظ و معلوم نماید مسلک فرار پیموده در کمال اضطرار بنحوی گریختند که بعضے از همراهیان در آب جله غرق گردیدند و بعضے در گل ولا افتاده شربت مرگ چشیدند روشن علی خان بخشی نیز در گرداب اضطراب آبے که گل بسیار داشت رسیده از اسپ سوارے غلطید و دستار از سرش افتاده کفش از پا بدر رفت با این فضیحت برگشته بلشکر پیوست و عالی جاه زمانه را بکام اعدا دیده چاره بجز بدر رفتن ندید و از کرم گو چیده بمحب علی پور نزول نمود درین منزل میر عبد الله بالفت وطن و زر و زن بے خبر از لشکر علیحده گشته بزحمت تمام از دست گنواران راه رهائی یافته جانی بسلامت بدر برد و اکثر قابو طلبان راهمین روش پسندیده آمد احمد خان قریشی بعنایت مهرزه در ایان زمان در ابتدا که عالی جاه عفو تقصیر آتش نموده برفاقت خود گرفته بود پیش او و مقربانش بلند پروازیها در داب رفاقت نموده سخنان بسیار گفت که بجا در عالم رفاقت چنان و چنین می نماید لیکن از سه سال دل برے از عالی جاه داشت بعد ورود در منزل شمشیر نگر مامور باستجماع و ارسال ذخائر اجناس غله بنا بر مصارف لشکر گردیده بیشتر بدا او دنگر رفت و عالی جاه از شمشیر نگر کوچیده محاذی شیخ پوره که محل سکونت افغانی از زمین دار انست دریاے سوهن را پایاب عبور نموده و رتلی تهو که آبادی تاجران معروف بعراقیست مقام فرمود و زن و اسباب و اموال خود را که بر قلعهٔ رهتاس گذاشته بود نزد خود طلبید میر سلیمان خانسامان که معتمد علیه و مدار المهام نقل و تحویل بود خلاصهٔ اموال و نقود و جواهر را مع زن عالیجاه و دیگر نسوان محجوبه مطلوبه اش آورده بلشکر رسید و هم درین مکان میرزا نجف خان که از ناله او دهوا از راه کوهستان گرفته بود از ملک مئین سر برآورده بعالی جاه پیوست و در جاے مذکور مجلس مشوره انعقاد یافته اختلافے در آرا بهم رسید میرزا نجف خان که مزاج و رویهٔ شجاع الدوله را علی ما هی علیه می دانست راضے برفتن پیش او نبود و می گفت که هرگز آن طرف نباید رفت خود در قلعهٔ رهتاس با جمعے از خواص و مستحفظان معتمد نشینند و فوج را بمن واگذارند من از ین جماعه مردم سواران خوش اسپ خوش یراق که در سوارے ماهر و بآداب سپاهی گری واقف اند چیده و از پیاده ها نیز بقدر حاجت هر که لائق باشد همراه خود گرفته با انگلیشیان می آویزم و فرصت آرام و انتظام نمیدهم تا بخت هر کرا یاور باشد عالی جاه از بدی آب و هواے رهتاس و بعضے اندیشهاے دیگر نمی پسندید راے مذکور در آن حین تعلق داشت لیکن تقدیر نگذاشت میرزا نجف خان گفت اگر این راے را نمی پسندند از راه تبدیل کهنڈ عازم دکهن باید شد و باتفاق دکهنیان کارے از پیش مے توان برد عالی جاه از دورے راه و اجنبیت از آن بلاد و مردم آنجا و مباینت مزاج از جماعهٔ مرهٹه

و غارت پیشگی آنها برین اراده هم التفاتے نکرد و رجوع بپادشاه و شجاع الدوله اصوب انگاشت و خطوط میر شمس الدین نیز اعانت این راے می نمود و میر سلیمان بنا بر غرض خود نیز دلالت بهمین اراده می کرد میرزا نجف خان از رفاقت عالی جاه در صورت جزم عزم رفتن پیش شجاع الدوله سر باز زده قاصد ترک رفاقت بود و هنوز امرے منقح و مقرر نشده بود که عریضهٔ احمد خان قریشی متضمن ورود افواج انگلیشی تا بمحب علی پور رسید هر چند این خبر دروغ و حیلهٔ قریشی مذکور بود اما عالی جاه را تشویش بے نهایت روی داده اضطراب عظیمی لاحق حال او شد درین ضمن عریضهٔ دیگر از خان مرقوم رسید که فوجے را بر جناح استعجال از راه دریاے گنگا انگلیشیان فرستاده اند که در زمنیه رسیده سد راه عبور لشکر شود و زمینداران محالات خود را اشاره نمود که پس ماندگان لشکر و اسباب عالی جاه را که عقب مانده متصرف شوند آنها حسب الایما بعمل آوردند گریختگان آنجا هم بلشکر رسیده اخبار موحشه انتشار نمودند عالی جاه باضطراب تمام پاسے از روز بر آمده با آنکه ارادهٔ مقام داشت بناچارے کوچ نموده و الد مرحوم از راه شفقت بنده را طلب نمود که حالیا نزد من آمده باید نشست الحال چه محل رفاقت عالی جاه مانده و عالی جاه بنا بر آشناے بنده با انگلیشیان از فقیر بنهایت سر گران و بے التفات محض بود فقیر بپاس اخلاص علی ابراهیم خان بهادر و میرزا باقر و میرزا عبد الله ترک رفاقت تا وصول بامنے غیر لائق دانسته دست از همراهی لشکر مخذول بر نداشت و عالی جاه وقت شام بقصبهٔ سهسرام رسیده صبح از انجا هم پیشتر رفت در منزل سانوٹ مهبنا بر لب دریاچه در گاوتی در خزانه که مردم تنخواه می یافتند وقت شب طالبان تنخواه را با متصدیان جواب و سوال تلخ و تند روے داده صداها بلند شد بتبعیت آنها شورے در لشکر بهم رسید آشوب عظیمی بر خاست بمرتبه که عالی جاه مضطرب گشته از مسند خود تا سر دروازه پا برهنه آمد و می گفت که در ظاهر این غوغا را سببے هویدا نیست شاید نمک بحرامے نوکران شورشے بر پا کرده است چون ایزد تعالی را در سلامتی لشکر عالی جاه مصلحتها بود آشوب مذکور فرو نشست و صبح آن روز یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و پنج زنجیر فیل بمیرزا نجف خان که قاصد رفتن نزد شجاع الدوله نبود مرحمت فرموده مرخص نمود و خود بر دریاچهٔ کرم ناسه منزل کرد درین عرصه خطوط میرزا شمس الدین مع عهد نامهٔ شجاع الدوله بمهر و دستخط او بر قرآن مجید رسید و عالی جاه از کرم ناسه کوچیده در ملک راجه بلونت که قلمرو شجاع الدوله بود بر لب دریاے گنگا ورود نمود

ذکر عبور نمودن عالی جاه از دریاے گنگ و مقامات در آن مکان و فرستادن میر سلیمان خانسامان را نزد شجاع الدوله سمت پیمان

عالی جاه از خوف تعاقب جماعهٔ انگلیشیه آسوده متصل به بنارس بفاصلهٔ شش هفت کروه از بلدهٔ مذکوره منزل گزید و بنده از دوستان رخصت گرفته در بنارس رسید و بشرف تقبیل قدوم حضرت شیخ محمد علی حزین اسکنه الله فی اعلی علیین مشرف گشته در خانهٔ خال سراسر افضال خود سید عبد العلی خان بهادر نزول نمود مرحوم مذکور در آن ایام با کمال عسرت در آن بلده خانه و مقام داشت فقیر در انخانه بوده و از رنج اسفار آسوده بعد چند روز که لشکر عالی جاه در فضاے بنارس رسید آمد و رفت نزد دوستان می نمود گاه گاه عالی جاه را هم مے دید روزے در جلد وے این رفاقت با من گفت که صاحب پدر و برادران شما در آنجا با انگلیشیان مختلط و مخلوط اند شما چرا القصد یج همراهی من مے کشید بر وید و با آنها اتفاق ورزید فقیر بدل گشته جواب داد که بنده در رفاقت شما خیانت نکرده با انگلیشیان وفاق پوشیده و پنهان و راه

مراسلات و جاسوسے نگذاشته ام و پیشهٔ من نیست والا این همه مردم که بے اطلاع شما در راه برگشته بآن طرف پیوستند بنده را هم ا نع نبود بآرام و بے حرج در انقطاع پدر خود درفتن مے توانستم نجابت و اخلاص نگذاشت که چنین حرکات زشت را اختیار کنم دیگر آمد و رفت نزد او کم کرده اکثر در خدمت شیخ مبرور مذکور و بعض اوقات بصحبت علی ابراهیم خان و دیگر دوستان بگذرانید

ذکر شهرت خیانت نمودن میر سلیمان با عالی جاه و دزدیدن بعض کیسه های جواهر در راه و برخی از سوانح دیگر

بر اکثر نقود و جواهر گران بها که کیسه هاے کرپاس سفید پر از آنها بود و همراه سوار یهاے زنانه بر محفه ها و سیانه بهانه مستورات مے برد و میر سلیمان خانسامان هنگام بردن بر هتاس مع بیگم عالی جاه و آوردن از آنجا مختار و محرم بود اشتهار دارد که هنگام آوردن اسباب از قلعه رهتاس خیانت عظیم نموده جواهر نفیسهٔ بیش قیمت که بلکوک مے ارزید دزدید و عالے جاه را در آن زمان فرصت ملاحظه و محاسبهٔ آن نبود معهذا مجال مواخذه هم با نوکران خصوص مثل میر سلیمان نداشت و میر مذکور در ان اوقات لباس درویشے در بر کرده رو بروے عالے جاه اکثر دستمالی در دست در کمال افسوس گریان مے استاد و می گفت چگونه و بکدام چشم شما را باین حال توانم دید تا آنکه بسفارات همراه کسے که از طرف شجاع الدوله باستمالت عالے جاه آمده بود نزد شجاع الدوله رفت میگویند در انجا با راجه بینی بهادر و علی بیگ خان و مرزا هلو که در ایام طفلی وزیر مذکور را اتالیق او بود و دیگر عمله و ارکان آن دولت غیر سالار جنگ که بوساطت میرزا شمس الدین مربے عالے جاه و واسطه جواب و سؤالش بود در ساخت و هر یکے را از مال خیانت تواضعے لائق نموده بعضے از جواهر بے بها با نها داد و وسیله حمایت براے خود محکم بهم رسانیده نزد عالی جاه با نوشتهای استمالت و تسلیه های بے نهایت برگشت و قبل از عود او میرزا شمس الدین نیز با رقام وزیر و پادشاه که متضمن نهایت دلجوئی و عواطف باکمال مهربانے و الطاف بود رسیده سرمایهٔ اطمینان خاطر پریشان عالی جاه گشته او را مستعد نهضت بطرف لشکر وزیر گردانید و میرزا نجف خان از کرم ناسه راه بوندیل کهند گرفته بهاک بوندیله ها رفت راجه آنجا مقدم او را اغتنم شمرده در اعزاز و احترام او کوشیده برفاقت خود برگزید عالی جاه بعد عود میر سلیمان و دلجمعی از انتظام احوال خود و نگهداشتن مردیکه منظور و در کار بود و اداے تنخواه بر طرفیان روانه لشکر وزیر و پادشاه گردید بنده بنا بر عدم اسباب و بے التفاتے عالی جاه رفاقت خود درین سفر بے فائده و تضییع اوقات دیده توقف در بنارس اصلح دانست چه بنا بر ناخوشے مزاج میر جعفر خان از رفقاے عالے جاه و بودنش بر کرم ناسه و گمانها که مردم با مانیه داشتند عالی جاه داشتند سعادت درین رو دوے دور از حزم و مآل اندیشے مے نمود و صحبت حضرت شیخ مبرور نیز از مغتنمات و نعماے غیر مترقبهٔ الهی بود و شکر عواطف و اشفاق آن زبدهٔ انفس و آفاق که درین تنهائی و غربت مبذول احوال فقیر داشت زبان و بیان را یارا ے تعهد هزار یک آن نیست دلجوئی و استمالهٔ آن بزرگ را نمیدانم چگونه بر نگارم که قلم در تحریر آن بعد هزار عجز و تقصیر اعتراف می نماید چون درین جزو زمان دو روئی و مباینت قلب و لسان از جملهٔ شیم مستعار فه خلق عموماً گردیده و در زمرهٔ سروران و روسا خصوصاً نهایت رواج دارد و وزیر و پادشاه هم با عالی جاه مواعید کاذبه اعانت و امداد مے نمودند و هم با انگلیشیان و میر جعفر خان جواب و سوال آشتے و معامله مے فرمودند چنانچه راو شتاب راى را که ذکر او بتقریبات مختلفه در اوراق ماضیه گذشت و او بعد بر آمدن از عظیم آباد نوکر شجاع الدوله گردیده برفاقت راجه بینی بهادر نائب صوبه او تا دوران دولت عالی جاه بسر برده درین وقت نیز از جملهٔ رفقاے بینی بهادر مذکور بود و بینی بهادر بنا بر رجوع میرزا شمس الدین

وکیل عالے جاه بسالار جنگ و عدم مدخلیت او درین کار و شوریکه در فهم مآل امور داشت بر هم زن حصول مطالب مرجوعهٔ عالی جاه و مرغیب مصالحه و معامله با میر جعفر خان و فرقهٔ انگلیشیان بود و براے پیغام انفصال معاملات مع خلعت عنایات و مهربانے فرستاده بازار اخذ و جر و جواب و سؤال حصول مقاصد خود از هر دو جانب گرم داشتند میر جعفر خان بوساطت راو شتاب راى مبلغ یکهزار روپیه فرستاده عبد العلی خان خالوے بنده را بسبب آنکه عالی جاه با او بد بود و از عظیم آباد بنا بر رفاقت رام ناراین چنانچه گذشت آن مرحوم را ناراض کرده بود طلبیده مورد مهربانے گردانید و همراه ان آوان والد بنده مع برادران فقیر در لشکر میر جعفر خان بضرورت آمده ملاقات کرده اما چون عالی جاه با والد الطاف نموده بود و میر جعفر خان چندان از دل از ایشان راضے نبود

ذکر رسیدن عالی جاه متصل بلشکر شجاع الدوله و ملاقات اینها با همدیگر و آمدن وزیر و پادشاه بر سر جماعهٔ انگلیشیه بدلالت و اعانت عالے جاه در کمال کر و فر

چون پادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر بطرف الٰه آباد بنا بر بند و بست بندیل کهند بود عالی جاه هم حسب الطلب او بهمان طرف راهی گشت بعد ورود و تقرب معسکر وزیر که فاصله بین العسکرین سه کروه بود شجاع الدوله باستقبال عالی جاه در کمال شان و شوکت فوج خود را آراسته با ده دوازده هزار سوار بخیمهٔ عالی جاه آمد عالے جاه که از آمدن او آگهی داشت پلٹن هاے خود را آراسته از سر دروازهٔ سراپرده هاے خیام تا فاصلهٔ بعید که اغلب جنس یک میل خواهد بود دو رویه استاده کرد و خیمه ها در کمال رفعت و زینت بر پا نمود و سران سپاه و رفقاے عمده را نیز مامور به تنظیف لباس نموده احضار فرمود چون وزیر رسید تا طرف اندرون دروازه استقبال نمود از طرفین سلام بضابطهٔ هندوستان بعمل آورده با هم معانقه نمودند و باتفاق آمده هر دو بریک مسند نشستند وزیر کلمات اخلاص و اتحاد و تسلی زیاده از حد تقریر کرده بملازمت پادشاه همراه خود دعوت نمود عالی جاه بست و یک خوان ملبوس خاص مختلف القماش و خوانهاے جواهر زواهر و افیال کوه شکوه پیشکش نموده باتفاق وزیر بملازمت پادشاه رفت و وزیر الممالک آصفجاه عالی جاه را بر فیل خود گرفته هر دو بریک مرکوب روانهٔ سدهٔ سلطانی شدند بعد حصول ملازمت وزیر بلشکر خود رفت و عالی جاه بمعسکر خویش برگشت روز دوم عالی جاه بخانهٔ وزیر براے بازدید روانه گردید او نیز مغلیه ملازم را فرموده بود که لباس ملون سقرلاتے پوشیده و بندوقها در دست گرفته دسته دسته از سر دروازه تا فاصله که گنجایے داشت باستند حسب الحکم بعمل آورده حاضر بودند و دیگر اعیان لشکر و ارکان دولت نیز کمر خدمت بسته در جاے و مقام لائق خود ا جتماع و ازدحام نمودند عالی جاه با کوکبهٔ حشمت و ابهت رسیده چون داخل سرا پرده وزیر گردید شجاع الدوله آصفجاه تا سر فرش استقبال نموده دست عالی جاه گرفته همراه خود برده بر مسند برابر خود نشانید و نهایت دلجوئی و اشفاق را کار فرماگشته تسلی بسیار و با مداد و اعانت در استرداد صوبجات بنگاله و عظیم آباد از دست انگلیشیه امیدوار نمود بعد چند روز عالی جاه بمصاحبت علی ابراهیم خان بهادر یکدست زیور بسیار گران بها که بلکوک می ارزید مع رته فیل که نهایت به تکلیف با پوشش زر دوزی بود براى بهو بیگم زن شجاع الدوله و هم بعضے هدایا و تحف گران بها براے مادر شجاع الدوله زن صفدر جنگ فرستاده آنها را خوشنود و مادر شجاع الدوله را مادر خود نمود و چون شجاع الدوله را انفصال معامله با بندیله ها و گرفتن مالگزارے بعضے پرگنات الٰه آباد از آنها منظور بود و راجه بینی بهادر را پیشتر فرستاده بتوقع حصول مامول میگذرانید و بندیله ها انقیاد نکرده سر اطاعت فرو نمی آوردند احتمال درنگ بسیار در ان جوار مے رفت عالے جاه با وزیر پیغام نهضت بطرف ممالک شرقی نموده استعجال در ان زشت و درنگ

و فرصت دادن بانگلیشیان مصلحت نمی انگاشت وزیر الممالک عذر انفصال یافتن معامله مذکوره درمیان آورد عالی جاه گفت که
اگر انتظار همین کار است مخلص با اینهمه فوج و اسباب معطل نشسته چه میکند مرا مامور فرمایند تا کار سرکار بسهولت و عجلت انصرام داده
برگردد وزیر قبول نموده مرخص ساخت عالی جاه عبور جمنا کرده داخل ملک بندیل کهنڈ گردید چون توپهاے تیار بآئین فرنگ
و افواج مرتب و مؤدب بآداب آنها همراه داشت از بینی بهادر پیشتر رفته قلعچه محقرے از انها مفتوح ساخت و متصل قلعهٔ عمده
او رسید چون میرزا نجف خان ممنون احسان او و آن طرف بود و بندیله نسق فوج عالی جاه بر خلاف رویهٔ افواج متعارفه هند
منتظم دیده و اسباب قلعه گیری را هم بوفور دریافته اندک سر حساب و راه صلح بادای زر واجبی گردید و بوساطت میرزا نجف خان معامله
انفصال یافته از وصول زر معین اطمینان میسر آمد عالی جاه شادکام و بمقتضی المرام معاودت نموده با وزیر ملاقی و بلشکر او ملحق شد
و عزیمت تسخیر ممالک شرقیه تصمیم یافته تهیه سفر مذکور پیش نهاد خاطرها گردید اواسط ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و یکصد و
هفتاد و هفت هجرے بود که وزیر و پادشاه مع عالی جاه در بنارس ورود نموده بلدهٔ مذکور را معسکر ساختند و تخمیناً بنده را در بنارس
پنج ماه گذشته بود که ورود این عساکر و ملاقات با دوستان میسر آمد چه عالی جاه در آخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولے
شکست خورده بحدود بنارس رسید و اواسط یا اواخر ماه مبارک بود که باتفاق وزیر و پادشاه باز در بنارس بامید انتزاع بنگاله
و عظیم آباد وارد گردید و یازده لک روپیه در ماهه وزیر الممالک مقرر کرده معین ساخت که هرگاه باراده اعانت او و انتزاع
صوبجات شرقیه عبور گنگا نموده داخل حدود صوبهٔ عظیم آباد شوند از ابتداے روز ورود در آن حدود در ماهه مذکوره ماه بماه
مے رسانیده باشد

ذکر حدوث فتنه منازعت در فوج انگلیشی و برخاسته آمدن بعض افواج از آن لشکر در ایام نگمر و ملازم شدن آنها در سرکار شجاع الدوله بهادر

موشیر مدک فرانسیس مع جماعهٔ از اقوام خود در رفاقت انگلیشیه بوده و میر جعفر خان در جنگ عالی جاه وعدهٔ انعامی بافوج
نموده بود زمانے که بر کرم ناسه بعد انقطاع تعاقب عالی جاه مقامات داشت ایفاے وعده نموده زر موعود رسانید که مذکور داد
او را که توش بوده اند بر زر مذکور منازعتے با انگلیشیه روے داده منجر بافتراق گردید موشیر مدک با یکصد و چند کس همقوم خود
مع هنود و تهاے حقمانی و شاید یک ضرب توپ هم یا بدون توپ از کرم ناسه برخاسته قبل از ورود شجاع الدوله به بنارس
و بعد رفتن عالی جاه بلشکر وزیر بملک راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس آمد افواج انگلیشیه چند میل براه تعاقب آنها نموده بنا بر
احتیاط و مظنهٔ اشتعال نائرهٔ فساد با وزیر در حدود او اهتمام مواخذه و مجادله با مدک مذکور نکرده برگشتند آخر الامر جماعهٔ مذکوره
مع سردار مرقوم ملازم شجاع الدوله گشتند رؤساے لشکر هر سه سرور که عبارت از پادشاه و وزیر و عالی جاه باشد بخدمت
شیخ مرحوم حاضر مے شدند و این هر سه سرور نیز ادراک خدمتش مکرر نمودند از فحواے کلام جناب مرحوم مرقوم ممانعتے از حرب
انگلیشیان نظر بعدم انتظام افواج و فقدان مهارات داب حرب در سپاه مستفاد مے شد و فقیر را نیز مانع مرافقت با لشکر مذکور بود
و مے فرمود که ازین جماعه تمشیت امرے متصور نیست راهے بیهوده عنقریب معاودت خواهند نمود و بنده را آرزوے وصول
باماکن مالوفه و اصدقاے مهجور نگذاشت که اطاعت امر لازم الاتباع آن مرحوم نموده از فیض خدمتش مستفید باشد
بهرحال پل کشتی بر دریاے گنگا بسته عساکر بحر امواج عبور نمود و بعد اندک توقف در حرکت آمد و راجه بلونت سنگه زمیندار

بنارس که مرد عیار و زمره خود جرار و نهایت مال دار بود بمرتبه که مردم اندوخته او را از کرورها متضاعف می دانستند و هرگز تا زمان
مذکور بحضور شجاع الدوله و پدرش بهیچ وجه حاضر نشده درین سفر باعتماد اقوال بینی بهادر بوساطت سید نور الحسن خان بلگرامی
که سر اول معامله او بود و ضمان جمیع سرداران لشکر خصوص عنایت خان پسر حافظ رحمت روهیله و راجه بینی بهادر حاضر آمده بشرف
کورنش وزیر استسعاد یافت و برفاقت او همت گماشته همراه نایب مذکور شامل لشکر گشت دو سه هزار سوار و چند هزار پیاده
مستعد همراه داشت و انبوه مردم درین عساکر بمرتبه بود که احصاے آن از متعذرات است تا جائیکه نظرها کار مے کرد فوج مردم
بود که موج مے زد لیکن از بے خبرے سردار و عدم ضبط و ربط در عین لشکر بهم گرراه گشتند و مالهاے یکدیگر مے بردند و کسے
بحال کسے نمی پرداخت و هنگام کوچ در راه رفتن از جملهٔ پس ماندگان و مردم اطراف و جوانب هر که اندک از ازدحام دور می افتاد
شکار نابکاران بود مثل قطاع الطریق غارت می کردند بلکه از جان می کشتند اما لشکر نبود گو یا سواد اعظمی است که از جائے
بجائے حرکت می کند و هر چه در دار السلطنت شاه جهان آباد که چشم و چراغ هندوستان بود مردم را میسر مے گشت در آن
لشکر هم میسر بود بعضے از هوشیاران وزیر را فهمانیدند و بواسطه و بے واسطه رسانیدند که جنگیدن با انگلیشیان بضابطه متعارفه
این دیار مقرون بصلاح نیست چه هر جا اینها صفوف آراسته درست بایستند گو یا سد اسکندر اند اگر هزار کس خواهند بود
پنجاه هزار کس ایجا بر روی اینها نمی توانند آمد مناسب آنکه جوانان از عمل مشق چپاولے معمول جناب عالی است و ملازمان
رکاب هم در خدمت بوده مهارت این عمل نموده اند جوانان خوش اسپه معتمد و سرداران دلاور جان فشان را چیده
بهمراهی خود باید برگزید و مخدرات را با بار و بنه در همین جا که سرحد ملک سرکار است مع دیگر افواج گذاشته بے آنکه نام
جناب عالی شهرت یابد جریده بر انگلیشیه که الحال متزلزل گشته [illegible] و از یکسر برخاسته میروند باید تاخت و اول صبح قبل
از آنکه مستعد گردیده راهے شوند بر سر شان باید ریخت اگر جمعیت آنها پاشیده انتظام شان برهم خورد کار بانجام رسیده
و فتح و ظفر نصیب اولیاے دولت گردیده است و الا هر که بدست آید او را از تیغ باید گذرانید و اسباب پس مانده را آتش
باید کشید و توپ و اراده هر چه یافته شود و بردنش متعذر باشد ناقصش باید کرد و تمام روز در پے آنها بوده شب از صدمهٔ شبخون
در هر منزل باید گزید و بهمین صورت تا حصار عظیم آباد دست از آنها نباید برداشت و در راه و مدت قطع طریق اگر کار شان تمام شد
فهو المطلوب و الا متعرض قلعه نگشته و در سهسرام معسکر فرموده بعضے از افواج را بتبعیت سردار شجاع هوشیار از طرف سرکار
سارن یا مقابل آره عبور گنگا فرموده و عمال براے هر محال با جمعیت لائق بجال آن کار تجویز نموده خلعت و سند داده رخصت
باید نمود و حکم باید کرد که در دلجوئے و حسن سلوک کوشیده احدے از رعایا را نرنجانند و بندوبست محال مذکور در کمال تخفیف
که موجب تالیف زمیندار و رعایا باشد نموده در تحصیل آن سعی نمایند و مردم را از خود متوحش ننموده در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد که پر دور
نباشد عمل و دخل نمایند و یک فوج طرف عظیم آباد گذاشته عمال بدستور مذکور این طرف هم مامور شوند هر دو طرف دریا هر دو فوج
درنگ و تاز بوده هر کشتی که از مشرق قاصد عظیم آباد گردد هر طرف که ملاحان بکشیده باشند فوج همان طرف ملاحان
را و کشتی و اهل و اسبابش را قتل و غارت نمایند و نگذارند که جنس غله و غیره هیچ چیزے داخل حصار عظیم آباد تواند شد
درین صورت در اضطراب و اضطرار شان افزوده آنها را غیر از فرار بکلکته و خالی گذاشتن حصار عظیم آباد چاره نخواهد بود
بعد از آن آنچه مناسب باشد بعمل خواهد آمد وزیر برگشته تقدیر را چنین راے صواب که فی الواقع از احسن تدابیر بود دلپذیر نگشت
و هر که درباره جنگ سلاحے و سخنے می گفت التفاتے بآن نکرده چون جنگ ابداً ندیده خود را از جمله مقلدانش

می شمرد جواب میداد که جنگ را برای وسلیقه من باید گذاشت چون این بلاهه انگلیشیه افواج شان بسیار کم و خرج سفر بیسات و محاربات
عالی جاه کشیده نهایت خسته حال بوده اند و سطوت افواج شجاع الدوله و شجاعت و جرأت ایشان شهره داشت جنگ او در میدان مناسب
حال خود ندیده و تحصن بحصن عظیم آباد اصلح دانسته مع میر محمد جعفر خان از بکسر در نهایت اضطرار بر خاسته راه عظیم آباد گرفتند و
شجاع الدوله مع پادشاه و عالی جاه بکمال جوش و خروش داخل علاقه عظیم آباد گردیده منزل بمنزل راه می برید و غارتگران
فوج تاراج شش کرده از چار سوی لشکر شش اثر آبادی نگذاشته بودند و خلق خدا را بنهب و ایذا و اضرار رسانیدند که بیچارگان چنانچه
از ورود وزیر و پادشاه شادمان بودند بجان آمده از ته دل دعاگوی انگلیشیان شدند چه ازینها این قسم ظلم بعمل نیامده حضرت
و آزاری بهیچ کس نمیرسید چون ورود لشکر در مکراین بر لب دریای سوهن گردید بنده که از مدتی آرزوی ملاقات والده
خود داشت احوال لشکریان و بیباکی ایشان فراموش کرده بر چوپاله خود که در هند سواری معروفی است سوار شده با دو سه
خدمتگار و گاو بار بردار روانه حسین آباد که دار الملک محال اتمناست گردید چون از دریا گذشت محمود خان رفیق خود را مع دو سه
کس دیگر یا بار بردار مذکور گذاشته خود پیشتر رفت در موضع شیخ پوره که سکنای آنجا از خوف غارت لشکریان وزیر و پادشاه
گریخته ده را خالی گذاشته بودند رسیده از دحامی دیگر نی دید و شیهه اسپان شنیده متعجب گردید که اینجا اسپها از کجا آمد و مردم
چگونه مانده اند آن وقت یاد آمد که قطاع الطریقان لشکر اند نخواستم که برگردم پیشتر رفتم دو سه کروه راه طی شده بود که غبار
عظیمی در میان آن سمتها برخاسته بنظر آمد حیران شدم و بعد اندک زمانی دیدم که هزاران مواشی و قریب
بدو سه صد سواران مغل و افغان در اسپ ملازم وزیر بر ند که در پی آن می آیند فقیر در آن صحرا بجان خود و رفیقی که بر چوپاله
دیگر همراه داشتم ترسیدم و گاو بار بردار را نیز از جمله غنائم آنها شمرده خواستم که هنوز دور اند شاید ما را ندیده باشند از کناره
دریا پائین رفته و در ریگ سوهن کناره اش گرفته تا حد ملک خود باید رفت بکهاران گفتم کهاران قدیم بوده اند سردار آنها
نپسندید و گفت چنانچه ما آنها را دیدیم آنها هم ما را دیده اند و این حرکت را حمل بر خوف ما نموده بر غارت دلیرتر خواهند شد حالا
در میان انها بکمال دلاوری باید رفت فقیر فهمید که راست می گوید صلاح او را پسندیده اطاعت نمود **بیت** گاه باشد که
کودکی نادان * بغلط بر هدف زند تیری * چون متصل بهم گردیدیم یکی از انها که مغل بود اسپ را از صف بر آورده
و فتیله روشن بندوق را بجایش گذاشته بطرف من راند و گفت کیستی و کجا میروی بنده هم دلیرانه جواب داد که ترا
چه کار است وزیر الممالک مرا برای آوردن سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ که مرد عمده و صاحب جاگیر در دامن
قلعه رهتاس می باشد فرستاده آنجا می روم گفت این دیگر کیست گفتم رفیق من است و بار بردار من عقب می آید این را
گفته براه افتادم او جواب شنیده و دلیرانه او دیده گفتن مرا راست دانست و از اراده خود گذشته برگشت و تعرض با من و رفیق
و اسباب من کسی نکرد بعد از آن نصف میل دیگر چون رفتم دسته دیگر بهمین صورت برخوردند آنها فقط استفساری نموده
جواب از خدمتگاران شنیده راه خود گرفتند پس از آن دسته دیگر در دهی برخورده چیزی نپرسید و جوابی هم نشنید اما از
چار سو دود و آتش اندهات سوخته بلند و نمایان بود بعد از انکه چند میل را طی کرده بموضع مهوان رسیدم ده را خالی از مردم
و یک دو سپاه پاسبان بر کناره ده مذکور استاده دیدم از و پرسیدم که پیشتر هم غارت گران رفته اند گفت تا اینجا رسیده
و دهات را سوخته و غارت کرده مواشی و هر چه بدست شان آمد برده اند گفتم خبر دهات دیگر باید رسانید فردا ازینجا بیشتر
خواهند دوید و ساعتی در انجا آرمیده پیشتر رفتم و بحسین آباد رسیده دو روز توقف کردم و والده و دیگران را دیده مع برادر خود

کا

سید علی خان بلشکر معاودت نمودم لشکر تا آن زمان از محب علی پور گذشته بود و راه از خوف دزدان بمشقتی بریده آمد که چه گفته آید
و جماعه انگلیشیه مع میر محمد جعفر خان بشهر رسیده باز فوج خود را جریده گردانیده باراده مزاحمت چند کروه از اردل پیشتر آمدند
و در خود تاب تحمل صدمات افواج شجاع الدوله نیافته روی خود از مقابله برتافتند و از فوج درانیان که در غارتگری اطراف و جوانب
می دویدند خود داری نموده بشهر عظیم آباد رسیدند و بعض توپها را بر بروج حصار گذاشته خود بطرف پچا پہاڑی برسد آب
جلبه که اکثر اطراف شهر را در برسات محیط می باشد منزل گزیده بطور مورچال قائم کردند و توپها را هم بر بلندی معروف به پچا پہاڑی
برده بستند و میر محمد جعفر خان را مع هندیان همراهش برسد مذکور اما طرف جنوبی شهر جای دادند و چند کمپنی تلنگه خود را در
محافظتش گذاشتند گویا میر جعفر خان پشت سر انگلیشیان و متصل بایشان بود و شجاع الدوله از سید آباد بنا بر مراعات اطراف
برای لشکر کناره دریای سوهن گرفته و راه راست عظیم آباد را گذاشته بطرف قصبه منیر میل نمود در منیر بنده هم بلشکر لحوق گشته بجمعیت
احباب کامیاب گردید آخر بضرورت از انجا کوچ نموده باز بطرف پهلواری چار کروهی عظیم آباد منزل گزید اگر چه زمین
منزل چاهها بسیار بود اما باز هم قلتی در آب رسید و چاهها دیگر حفر کردند ظاهرا یک روز در انجا مانده صبح روز دوم باراده
جنگ وزیر مع عالی جاه و کل سپاه سوار گردید

ذکر جنگیدن شجاع الدوله با انگلیشیان و دریافتن احوال جنگ ایشان و اهمال نمودن در جنگ چند روز بعد از ان برگشتن بطرف بکسر و چهاونی نمودن در انجا و بودن بی خبر و بدعهدی نمودن با عالی جاه بی بال و پر *

شجاع الدوله با جمیع افواج خود که بحساب مور و ملخ بوده اند سوار گشته از شارع عام که تالاب میٹھی پور و لهانی پور و مقبره پدر
عالی جاه بر سر آن راه واقع است پیش رفت و بینی بهادر مع راجه بلوند سنگه بطرف دست راست وزیر باندک فاصله
جای گرفت و عنایت خان پسر حافظ رحمت روهیله ملک دار پیلی بهیت و بریلی وغیره با دو سه هزار روهیله و گسائین پنج شش
هزار تلنگه در قول وزیر بوده اند و عالی جاه با پنج پلٹن که بسر کردگی سمرو با توپهای و منع انگلیشی و بندوقهای چقماقی آراسته
و تیار بود و البته پنج شش هزار سوار نیز همراه داشت بطرف دست راست بینی بهادر اما بفاصله بسیار بعید که تخمینا یک
و نیم کروه و مقابل پچا پہاڑی و مورچال میر جعفر خان واقع بود از بلکه گوله رس توپ دور تر رفته استاد فقیر که سر رشته
نوکری با کسی نداشت برای سوار بنا بر دوستیهای علی ابراهیم خان بهادر و میرزا باقر و میرزا عبد الله همراه ایشان در فوج
عالی جاه بود اما هر جا می خواست رفته تماشا می نمود تا آنکه شجاع الدوله در پناه عمارات آبادی خارج شهر آهسته آهسته آمده
متصل بمیدان علی باغ زار حسین خان مرحوم نمایان و جنگ توپ و بان شروع گشت و وزیر مع فوج خود جبار تا نموده
قدم بقدم پیشتر می آمد و از طرف انگلیشیه متواتر گوله بارهٔ توپ بود دو گوله یک توپ کلان بطرف سمرو که البته بقدر خمس کروه
پیشتر از عالی جاه صفوف خود آراسته استاده بود در فوجش میر سید و تلنگه های همراهیش مجروح میشدند و گاهی گوله توپ
از سر فوج او گذشته در میدان مابین او و عالی جاه می افتاد شتر سوار شجاع الدوله پیغام برای عالی جاه آورد که من با
دشمنان شما مقابل گشته گرم ستیز و آویزم شما در انجا استاده چه میکنید از ان طرف شما هم مثل من مقابل انگلیشیان آمده
یورش نمایید و اگر نمی توانید سمرو را مع توپها و تلنگه های پلٹن متعین من نمایید تا پیش روی من او توپ اندازی با اعدا
نماید و از اطراف سواران بر آنها یورش نمایند عالی جاه در جواب سخنان بفروغ گفته فرستاد و از جای خود نجنبید و سمرو را

نزد وزیر بکمک او فرستاد دو نیم پهر از روز گذشته وقت ظهر بود که گسائین مع نانگه ها یورش نمود و از طرف انگلیشیان شلک که بیادهٔ
اشتهار دارد بعمل آمد و جمعی از نانگهاے سینا سپر بر خاک هلاک افتاده مغلوب شدند بنده از لشکر عالی جاه علیحده گردیده مابین فوج
او و بینی بهادر بتماشا ایستاده دوستان را آگاه ساخت که بعد شلک اگر باز آواز توپ انگلیشی بگوش آید غلبهٔ انگلیشیان است و
علامت انهزام گسائین و اگر آواز نیاید انگلیشیان مغلوب بلکه متلاشی گشته اند انتظار مے کشیدیم که بعد یک دو شلک باز آواز
توپ استماع افتاد و افواج شجاع الدوله باهم جمع گشت بعد دو سه گهرے عنایت خان پسر حافظ رحمت با روهیلهاے همراهے
خود و دیگر افواج وزیر یورش آورد و همان قسم آواز شلک بگوش ما رسید انتظار آواز توپ میکشیدیم بعد لمحات چند شنیدیم
و از برج طرف مهدے گنج نیز توپ اندازے علی التواتر شروع افتاد باز فوج شجاع الدوله جمعیت نموده سه ساعت از روز باقی
خواهد بود که یورش ثالثه بعمل آمد و آنچه توانائی و تاب تحمل در مردم وزیر بود صرف نموده تزلزلے در صفوف انگلیشی پدید آورد و ز
و بعضے از دهل و طنبور آنها که در جنگ می نوازند در دست مردم وزیر افتاد اما انگلیشیه کمال پایدارے را کار فرما گشته مدافعه
معقول نموده شلکهاے متواتر زدند و فوج وزیر تاب نیاورده بجاے خود برگشت لیکن بلونت سنگه و بینی بهادر از جاے خود
بجنبیدند مگر شیخ دین محمد جماعه دار مشهور پسر متبناے شیخ محمد هاسر بلند خانے از لشکر اینها بکار آمد و در میدان جنگ از دنیا
در گذشت و فقیر بچشم خود دید که هواے مشرقے پیدا گشته روبروے لشکر وزیر وزیدن گرفت اول مغربے بود و از پشت لشکر وزیر
مے وزید همان زمان دیدم که بعد شلک سوم انگلیشیان توپ خود را از جائیکه بود پیش برده خود هم از مکانیکه استاده بودند
قدمے چند پیش آمدند درین عرصه شتر سوار وزیر نزد عالی جاه رسیده ملامتے بر تساهل ایشان در نکردن یورش و نفرستادن سمرو
نمود و گفت که الحال روز باخر رسیده وقت جنگ نمانده است هنگاه بر گردند فردا تدارکے که باید بعمل خواهد آمد عالی جاه سمرو
را که اندک پیشتر بود از معاودت اعلام نمود تا مع توپهاے خود و همراهیان برگردد چون ساعتے از روز باقی ماند عالی جاه راه
خیمه گاه خود گرفت و شجاع الدوله قبل ازین بعسکر خود برگشت عالی جاه نصف میل راه رفته باشد که شام شد اول شام بود که ظاهرا
کپتانے با دو سه کمپنی برآمده چون معلوم بود که عالی جاه این طرف استاده و انگلیشیان را عداوت با او زیاده تر بود بمقام قیام
عالی جاه رسیده شلکے کرد و ست قدمان مجهول که عقب مانده بودند بلاحظه این جسارت مضطرب گشته بے اختیار بطور فراریان
از ان جا در رفتند فقیر خود از پیشتر دور از عالی جاه خبرے از و نداشت درین وقت که شب سیاه و هجوم عوام و سپاه بود معلوم نشد
که عالی جاه کے و چگونه بخیمه خود رسید و بنده ستاره که در مغرب اول شام طالع شده بود ملحوظ داشته بطرف لشکر راه مے برید تا بخیمه
خود رسید صبح خبر سوار شدن وزیر شهرتے گرفت اما نشد بعد دو روز خبر دمل شنیده شد که وزیر را بهم رسیده و بعضے مے گفتند
زخم گولے درین جنگ برداشته شهرت را مناسب ندانست و معالجه بنام دمل میکرد چون شفا یافت از انجا کوچیده
برلب دریاے پن پن طرف جنوبے حصار عظیم آباد منزل نمود و هر روز خبر تازه شهرت مے یافت گاهے آنکه از طرف
مورچال میر جعفر خان یورش خواهد شد زمانے اینکه از طرف مشرقے شهر خواهند ریخت و وزیر با معدودے سوار شده لطبکے
دیرینه خود همیشه بر اطراف شهر و مورچال میگردید

محصور شدن وزیر از لشکر انگلیشیه درمیان میدان بے خبر و ناگهان و نجات یافتن از انجا بتائید خداوند ذو الاحسان

روزے چند سردار انگلیشیه مع میر مهدے خان که از لشکر عالی جاه برخاسته با انگلیشیان ملحق شده بود برآمده اطراف

حصار خود لشکر وزیر مے گشتند و چند پهره تلنگه نیز همراه شان بود و وزیر که بنهایت جریده مع چند نفرے در دشت می گشت دو چار
شدند و از طرفین نادانسته اراده دست بردے در خاطر ها راه یافت و باهم طعن و ضرب نیزه و تیر و تفنگ و شمشیر بطور قراولے
بعمل آمد باین سبب چون اندک القصالے هنگر امیر آمد میر مهدے خان وزیر را شناخته بسردار انگلیشیه که شاید میجر کرنک بود اطلاع
داد و داد فوج دیگر از شهر بعجالت طلبیده وزیر را مع همراهیان با خود مشغول داشت چون سیاهے فوج جدید از دور نمایان گردید کسے
از همراهیان وزیر دویده بلشکر خبر رسانید که وزیر محصور انگلیشیان گردید وزیر خود را در مهلکه دیده بدر رفتن اصلح شمرد و عطف
عنان بدانائی نموده آهسته آهسته خود را از ان مضائق بیرون کشید اما در لشکر بمجرد رسیدن خبر عجب انقلابے روے نمود
عالی جاه مع رفقاے خود جمیع رفقاے وزیر با همراهیان آنقدر که بزودے حاضر آمدند باستعجال هر چه تمامتر باعانت بیرون
رفته او را در راه دیدند و باتفاق معاودت میسر گشت و آشوب فرو نشست القصه بهمین روش یک دو روز کم و بیش
ماهے گذشت و موسم برسات قریب رسید رائے شجاع الدوله بران قرار یافت که الحال اقامت در نزدیک حصار مناسب
نیست در بکسر که از مضافات صوبه عظیم آباد بر لب دریاے گنگا در محاذات غازے پور محال متعلقه وزیر که بتعهد راجه بلونت سنگه
زمیندار بنارس است سکونت باید ورزید و چهاونے باید نمود و بعد برسات تدارک شایسته باید کرد از محاصره حصار عظیم آباد
دست برداشته طبل معاودت کوفت و از راه منیر بطرف بکسر نهضت فرمود والد براے ملازمت وزیر و پادشاه ارتحال
جاگیرات خود آمده در لشکر بود و فقیر نیز از عالی جاه دل گیر گردیده رفاقت پادشاه گزیده همراه والد مرحوم بسر مے برد تا آنکه
از معبر کولور دریاے سوهن را پایاب عبور نموده لب دریا تا پانزده روز معسکر ماند و از انجا کوچ نموده قصبه آره را که دار الملک
بهوجپور است لشکرگاه ساختند والد از انجا اراده معاودت بمحال جاگیر خود مصمم گشت و فقیر او متاع لشکر وزیر مختل دیده
بود خود در ان مجمع مناسب ندید چون از سابق آشنائی با بعض انگلیشیان خصوص با ڈاکتر فلرتن که از سفاکی عالیجاه نجات
یافته بدر رفت در نهایت مرتبه بود و در جنگ شجاع الدوله پیغام و مراسلات او بفقیر میرسید و بنده هم در جواب بقدر مناسب
مے نگاشت و ڈاکتر مکرر بفقیر نوشت که پادشاه را با ما مردم موافق کرده تدبیرے باید کرد که تا بار بسد بخدمت والد معروض داشتم
که اگر این صورت میسر آید باعث ازدیاد اتحاد انگلیشیان و موجب ممنونے ایشان خواهد بود و احوال وزیر معلوم است که نا منتظم
و توقع ظفر بر انگلیشیان با اینهمه بخیرے و عدم التفات باستماع کلمات مشوره خیر اندیشان نیست درین صورت اگر رائے
با انگلیشیان درست و استرضاے ایشان کرده اید خالی از صلاح نخواهد بود و نیز معلوم است که انها را خواهش اتفاق با پادشاه
است و مکرر مرا نوشته بر این اراده خود آگهی داده اند پادشاه را هم اگر رفاقت آنها منظور باشد ازین امر آگهی داده شقه
بر وفق رضاے جماعه مذکوره نویسانیده باید داد و والد باتفاق منیر الدوله این راز را بپادشاه رسانید و پادشاه که بنابر خودسری
و عدم انقیاد شجاع الدوله راغب بودن خود در دست او نبود قبول نموده شقه بدستخط خود مفصل نگاشته اعلام نمود که هر شقه این خط
بوساطت همین حامل یعنی فقیر برسد پذیرفتنی است و هر چه غیر ازین باشد باید دانست که بضرورت بنابر پاسدارے وزیر
و غیر او نوشته شده غرض پادشاه از تحریر این فقره آن بود که پاے راز شتاب راے در میان نباشد چه او از متوسلان وزیر و رفقاے
بینی بهادر نایب او بود و تاکیدے بلیغ نمود که مضمون این رقعه افشا نیابد تا وزیر بران مطلع نتواند شد بعد حصول رقعه
فقیر همراه والد از لشکر برآمده قاصد عظیم آباد گردید و والد مرحوم بحسین آباد محال جاگیر خود در رفت بحسب تقدیر دران زمان
ڈاکتر فلرتن را که واسطه جواب و سوال انگلیشیان مانده و نهایت آشنا و فی الحقیقه مرد خوبی بود با میجر کرنک سالار فوج انگلیشیه

کمال شقاق و افتراق درمیان آمده وفاق و اتفاق که زیاده از حد داشت اثری ازان باقی نماند و بنده با اعتماد نوشته ها
و دگمان احوال سابق این شقه پادشاهی حاصل نموده آورده بود چون نزدیک بشهر عظیم آباد رسید ڈاکٹر را آگهی داد او بسردار
فوج اطلاع داده هرکاره های خود و هرکاره سوار مذکور مع رقم عدم مزاحمت بنام مستحفظان راه که کپتانان مع بعضی افواج بر سر
راه شهر متصل آبادی اقامت داشتند فرستاده فقیر را طلب داشت بنده بخانه اش رسیده بر احوال ناچاقی صحبت او با میجر
کرنک مطلع گردید و تاکید کرد که بر مضمون این شقه سادهورام وکیل شتاب رای آگهی نیابد و الا قباحت عظیم برای پادشاه
و منیر الدوله و هم محل اندیشه برای فقیر و والد خواهد بود ڈاکٹر گفت که من بقدر خود قاصر نخواهم بود اما موافق امر درای من الحال
متعذر است که بعمل آید بهرصورت روز دوم میجر کرنک فقیر را طلبداشت و میر جعفر خان را هم بخانه خود طلبید آخر روز فقیر
همراه ڈاکٹر رفته میجر و میر جعفر خان را دید و شقه گذرانید میجر شقه را بر سر گذاشته بکشود و در تنهائی او و میر جعفر خان باتفاق شنید
و بر مضمون آن مطلع گردیده بنده را جواب داد که الحال پادشاه باختیار خود نیست بلکه تابع مرضی وزیر و فرمان پذیر اوست
و ما باین حال امتثال فرمان نمی توانیم نمود و علی الرغم ڈاکٹر بنا بر اتحادیکه با راجه شتاب رای داشت سادهورام را طلبداشته
شقه پادشاه نمود و او نقلش برداشته نزد راجه شتاب رای فرستاد و میجر بنده را رخصت نموده عرضداشت در جواب شقه نوشته حواله
من نمود فقیر سعی خود درین خصوص پوچ دانسته جواب را مصحوب جواسیس پادشاهی فرستاد و خود نزد والد رفته در حسین آباد
سکونت ورزید میرزا باقر مرحوم و میرزا عبدالله هم برافقت والد فقیر از لشکر عالیجاه برخاسته بحسین آباد آمده
برسات را گذرانیدند

ذکر بد عهدی نمودن شجاع الدوله با عالیجاه و مقید نمودن او را بی گناه و ضبط نمودن مال و اموال مع دیگر سوانح و احوال

فقیر در حسین آباد بود که خبر مقید شدن عالیجاه شنید و مفصل ماجرای مذکور بعد چندی که با علی ابراهیم خان بهادر اتفاق
ملاقات شد از اوشان معلوم گردید موافق آن درین صحائف ثبت افتاد اول که شجاع الدوله و عالیجاه باتفاق
در محاصره محوطه عظیم آباد بودند یازده لک روپیه در ماهی می بایست که عالیجاه بوزیر ماه بماه برساند عالیجاه بر آمدن
خود از چنگال وزیر باندیشه قلت زر و شدت تقاضای او در هر ماه مناسب دانسته تدبیری درین خصوص اندیشید
و بوزیر پیغام داد که بنده را بطرف مرشد آباد مرخص باید فرمود تا دران نواح رفته و بندوبست تحصیل ممالک نموده آشوبی
در انتظام عمل انگلیشیه برانگیزم چون بالفعل فوج اینها کم است نهایت تشویش عارض حال آنها گشته کار سرکار بسهولت صورت
خواهد گرفت و مراچون اطلاع تام و نام حکومت دران اماکن است این کار از دیگر متوسلان سرکار بهتر توانم نمود پیغامبر
علی ابراهیم خان بهادر بود وزیر گفت که اگر عالیجاه بازنیایند چه باید کرد علی ابراهیم خان عرض نمود که عالیجاه را غیر از
در دولت امیدگاه و ملجای و پناه کجاست که آنجا خواهد رفت خلاصه بخیالات دوراز کار اندیشه مند گردیده گفت که اگر
تعهدان نمی توانم نمود بلکه هرجا که عالیجاه بندوبست نمایند و عمال او بروند سزاولان حضور هم در انجا بوده هرچه
بمعرض وصول در آید ارسال نمایند تا داخل خزانه سرکاری شده باشد وزیر گفت که این قسم نمی تواند شد علی ابراهیم
خان معروض داشت که هرچه مرضی عالیست همان بهتر اما الحال حسن و قبح پایان این کار عاید بطرف جناب عالی

و شرم قصوری که درین امور روی دهد بسرکار حضور خواهد بود نه بعالیجاه او خود آستان دولت را ملجای و ملاذ خود
دانسته خود را هر صورتیکه توانست بحضور رسانید حالیا فکری باید کرد که آبروی سلطنت بماند و آب از جو رفته باز آید وزیر
هرچند قوت منفعله چندان نداشت باز هم متاثر گشت و گفت که مردم دیگر بانیکار متعین می نمایم علی ابراهیم خان گفت خوب است
غرض با کار و افزایش اقتدار جناب عالیست وزیر علی ابراهیم خان را مرخص ساخته و مردم ایشان کاریکه گفته بود در
خاطرش جبه بلوده که بان معتاد بود مشغول گشت و علی ابراهیم خان برگشته خبر انرا بعالیجاه رسانید

ساختن میر سلیمان خانسامان عالیجاه با وزیر و بر انداختن بنیاد دولت او باقتضای تقدیر

میر سلیمان قبل ازین او ان با میرزا ابهلو و بنی بهادر و دیگر ارکان دولت وزیر ساخته در کار ها تساهل می نمود یکبار بهانه ترک
لباس و پوشیدن دلق می خواست خود را بکنار کشد عالیجاه بخانه اش رفته و او را لباس پوشانیده همراه آورد لیکن بمقتضای مصرع
مشهور مصرع هردم آزردگی غیر سبب را چه علاج و اکثر رنجش با عالیجاه و سازش با مخالفانش از میر مذکور بظهور رسید
و عالیجاه شکایت او را نقل مجلس خود و گزک بیجانه گفتگوی خویش می نمود و می گفت که فلان روز سرپیچ که بر سر بنی بهادر
دیده ام از خانه من بود که در تحویل میر سلیمان سپرده بودم یا فلان انگشتر در دست فلان کس و ازین قبیل سخنان اکثر در حضور مردم
مذکور می نمود و بمیر سلیمان رسیده باعث وحشت او می شد تا آنکه روزی از لشکر عالیجاه برخاسته در جوار میرزا ابهلو و علی بیگ
خان نسقچی بلشکر شجاع الدوله منزل نمود بعد پنج شش روز ازین حرکت پیغام وزیر بعالیجاه در باب تقاضای زر ماهیانه رسید
عالیجاه عذری بمقتضای خود ظاهر ساخت اما اکثر اوقات گله وزیر بناهنجاری می نمود علی ابراهیم خان مانع بود و مردم دور
و مثل میر ابو و غیر او که درین زمان از مقربان عالیجاه و توسل جو برؤسای لشکر وزیر بوده اند سخنان مذکور شنیده و خود
دران گفتگو شریک گردیده با غیار می رسانیدند و بوسائط کلمات مذکوره بوزیر میرسید و طبع بهانه جوی وزیر را وسیله بد عهدی
با عالیجاه می گردید آخر وزیر پیغام فرستاد که پادشاه بقایای معامله صوبه بنگاله وغیره از شما طلب دارد و محصلان می گمارد
فکرش زود باید نمود عالیجاه علی ابراهیم خان بهادر را طلبداشته برای جواب و سوال نزد وزیر فرستاد او در حضور رفته بعد عرض
بندگی از طرف عالیجاه التماس نمود که من با امید اعانت و امداد بخدمت رسیده بهبود خود را بعنایت حضور میدانم و آنچه میسر
بود در ادای آن قصوری نرفته الحال که مقدوری نمانده و تقاضای پادشاه بی موجب با بنده است جناب عالی بنی بهادر
را بفرمایند تا بتعهد اگر چیزی بر آید در ادای آن بطوریکه ممکن باشد قاصر نخواهم بود و اگر بی موجب باشد امیدوار اعانت
و حمایت از جناب عالیم وزیر آزرده گشته جواب داد که مرا چه کار است شما دانید و پادشاه بنی بهادر کیست که بتعهد فرد امن بسرکار
میسر دم اختیار با پادشاه هست هرچه داند خواهد کرد علی ابراهیم خان مایوس برگشته جواب وزیر که شنیده بود بعالیجاه اعلام نمود
عالیجاه چون همیشه در وقت اضطرار رجوع بعلی ابراهیم خان بهادر نموده صلاح می طلبید درین خصوص هم پرسید او در جواب
گفت که اگر زر در سرکار باشد استرضای وزیر باید نمود و الا خود تنها از خیمه بیرون رفته پیغام باید داد که من بتوقع حمایت و عنایت
خود را تا در دولت رسانیده امیدوار اعانت بوده ام و اکنون مع اهل و عیال و اسباب و اموال در ظل رافت و مملکت عالی
حاضرم آنچه مقتضای الطاف و شفقت و نیک نامی و مرحمت باشد بعمل آید

ترک لباس نمودن عالیجاه و باز پوشیدن باشعار وزیر بلا جبر و اکراه

عالی جاه بتحریک مصاحبان سفاهت پیشه بدون تامل و اندیشه روز دوم که تاریخ هشتم ذی الحجه سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هفت
هجری بود اول صبح پیرهنے در بر و کلاہے بر سر گذاشته ترک جلوس مسند نمود و بوریاے را در صحن خیمه گسترده بران نشست همراهیان
مقرب که محرم از شعور و مآل اندیشے دور بوده اند و بیست کس بیکبار گے لباس رنگین درویشے در بر کرده انگشت نمای تمام لشکر
شدند و این خبر بوزیر رسیده موجب تفکر او گردید چه فقر عالی جاه در رفاقت او موجب بدنامی و وسیله حرمان از مقاصد بود بنا برین
علی بیگ خان را روز دیگر که نهم ذی الحجه یوم العرفه بود بعذر خواهی و دلجوئی هم از طرف خود و هم از طرف مادرش که زن صفدر جنگ
دختر برهان الملک است و بنواب بیگم شهرت دارد فرستاد و علی ابراهیم خان بهادر را طلبداشت علی بیگ خان که مرد لسان زبان آور
و در گفتگو نهایت بیباک و دلاور بود بحضور عالی جاه رسیده با و بانواع گفتگو پیچیده و ملامتهاے رنگین نموده عذر هاے شیرین
از طرف وزیر و مادرش درخواست چون عالی جاه در گفتگو و حسن تقریر چندان سلیقه نداشت عجالة علی ابراهیم خان بهادر را طلب
نمود خان مرقوم خبر تغیر او ضاع لباس آقا و مقربانش شنیده بخوف ملامت مقربان و طعن زبان بدگویان اندیشده خود اگرچه
ترک لباس نفرمود اما بلبس پیرهن و پیچیدن دستار مختصرے بر کلاه قناعت نموده بهمین هیئت بدربار رفت و احوال مطابق خبر
مسموع دیده ساکت و صامت نشست عالی جاه گفت که شما را نواب وزیر طلبداشته اند باید رفت علی ابراهیم خان بهیائی که رفته بود
همراه علی بیگ خان قاصد خانه وزیر شد او گفت که بهمین لباس حضور وزیر الممالک میروید گفت هرگاه آقاے ما باین صورت شده
باشند ما را غیر ازین لباس دیگر چه چیز خواهد بود و بوضعے که بود همراه علی بیگ خان رفت وزیر مهربانی بسیار نموده سبب تغیر لباس
عالی جاه پرسید و از گفتگوے سابق خود عذر خواه گشته گفت پادشاه سخنے فرموده بود ما آنرا اظهار کردیم جوابش بایستی داد حاجت
بدلق پوشیدن و مرا بدنام نمودن نبود علی ابراهیم خان جواب داد که ما با امید عنایت خانه امید خود شمرده آمده بودیم چون جناب عالی
کلمات عدم التفات درخصوص تقاضاے پادشاه بعالے جاه ارشاد نمودند اوشان که ملجاے و ملاذے غیر از آستان
دولت نداشتند قطع امید نموده دست از دنیا برداشتند وزیر بینی بهادر گفت که شما با علی ابراهیم خان گفتگو نمائید هر دو در گوشه
حضور وزیر نشسته هر یکے مطلب خود تقریر میکرد بینی بهادر بهر صورت تحمیل مبلغے میخواست که بر عالی جاه نماید علی ابراهیم خان بحسن
بیان استنکاف از آن نموده تن درنمیداد و بکمال استغنا انقطاع آقاے خود از دنیا و ما فیها اظهار میکرد چون ساعتی گذشت
وزیر پرسید که هنوز چیزے منقح نشده بینی بهادر گفت که گفتگو فیما بین کار گرانست وزیر خان مرقوم را نزد خود خوانده در خیمه خس که بنا بر
حفاظت حرارت هواے تابستان براے او استاده کرده بودند برده آنچه پرسیدنی بود پرسید و جوابے که بینی بهادر شنیده
بود شنید بعد از ان گفت که درین صورت که عالی جاه اختیار نموده نهایت بدنامی من است مرا چه مے باید کرد خان مرقوم
معروض داشت که عالی جاه بنا چارے آنچه لائق حال او بود بعمل آورد الحال جناب عالی را آنچه لائق باشد بعمل آرند وزیر گفت
نصیحتم شما برید که متعاقب من مے آیم علی ابراهیم خان رسیده بعالے جاه ظاهر نمود و وزیر نیز رسیده دلجوئیهاے
بسیار فرموده تکلیف بخلع لباس درویشے و لبس لباس سابق کرد عالی جاه استادگے نکرده حسب الاشعار او بعمل آورد

محصور نمودن سمرو ی نمک حرام بتحریک وزیر عالی جاه را براے تنخواه

بعد دو سه روز سمرو مع پلٹن هاے خود خیام عالی جاه را بپایاے بنهانی وزیر محصور نموده زر تنخواه خود گرفت چون روپیه
نبود اشرفیها از اندرون مکان برآورده داد بعد این ماجرا عالی جاه بسمرو پیغام داد که الحال مقدور نگهداشتن مردم بسیار نیست

پلٹن ها و عمله توپخانه را جواب داده توپها و بندوقهاے چقماقے که از سرکار است در کارخانجات سپرد نمایند و دو پلٹن نگهدارند
و چون او با وزیر ساخته بود کمر به نمک حرامی بسته جواب فرستاد که الحال توپ و بندوق از کسے است که در دست اوست و خود
ازان مکان که خیمه داشت برخاسته در لشکر وزیر نزول نمود و ملازم او گردید

مقید شدن عالی جاه در دست وزیر باقتضای قسمت و تقدیر

چون شب موشیر جنتیل فرانسیس که پیشتر ملازم عالی جاه و بعد ازان برطرف گردیده نوکر وزیر شده بود با علی ابراهیم خان
بسیار آشنا و پاس نمکهاے سابق میداشت پنج شش کس از قوم خود همراه آورده با علی ابراهیم خان گفت فردا افواج وزیر براے
دستگیر کردن عالی جاه می آید انقلاب عظیمی درین معسکر روی خواهد داد نمیدانم دران وقت بر شما چه رود اگر این پنج شش کس
در حفاظت خواهند بود احدے متعرض شما نخواهد گشت علی ابراهیم خان شکر پاس خلاص آن مخلص سرتاسر وفا بجا آورده معذرت
خواست که براے من نامناسب دار از رفاقت بعید است که عالی جاه در چنین بلا مبتلا و من در حمایت احدے باشم صبح دیگر پاسے
از روز گذشته بود که افواج وزیر یکجا سوار شده قاصد خیمه گاه عالیجاه گشت چون نمایان شد باز موشیر جنتیل از پلٹن خود علیحده
گردیده با معدودے نزد علی ابراهیم خان آمد و سخنان دیروزه را اعاده فرمود و خان مرقوم بطور دستور انکار نموده او را بگرد
واگردیان برگشته بصف خود ملحق شد مردم مذکور خیام عالی جاه را محصور نموده بر طرف حرم سرا و کارخانجات مستحفظان محکم
نشانیدند سردارے که باین کار مامور شده بود در خیمه عالی جاه درآمد و او را بر فیلے که براے سواریش آورده بود نشانیده
خود در عقب هودج نشست و همراه خود در انبوه مردم متعین بلشکر وزیر برده در جائیکه معهود بود محبوس داشت

محروس بودن علی ابراهیم خان حسب الامر وزیر و نجات یافتن ازان حراست بحسن تقریر

آخر روز چند سوار ملازم سرکار وزیر عنان ریز مقابل خانه علی ابراهیم خان بهادر از دور پیدا شدند خان مرقوم را یقین
گردید که براے او می آیند عزیزے چند را که در خدمتش حاضر و او بر بستر بیماری خوابیده بود آگاه ساخت که اینها جویاے من می آیند
الحال هر که خواهد بار رود همنشینان همه گریخته گوشه عافیت جستند مگر میر شطار سے و غالب خان و خواجه عبد الله و واحد علیخان
که از جاے خود نجنبیده رفیق حالش ماندند تا آنکه سواران مذکور رسیده فرود آمدند و بر اسپها و اسباب ناظر بوده بحراستش قیام
نمودند قبل ازین سانحه یکے از دست گرفتهاے علی ابراهیم خان برهان خان نام جماعه دارے افغان که اندک طالب علمی و فراستے
داشت و خود را از جمله فدائیان خان موصوف شمرده در بندگیها و حسن اخلاص از جمیع متوسلان ممتاز مے نمود ظاهر کرد که
آنچه درین وقت از اعادے پنهان داشتن منظور باشد بمن باید سپرد علی ابراهیم خان گفت دیگر چیزے غیر از دو فیل و چند
شتر ندارم این را با خود نوعے که دانید نگهدارید آن صدیق صداقت شعار که خود را ثانی اثنین اذهما فی الغار می شمرد افیال
و شتران را گرفته بجاے شتافت که دیگر کسے نشانش نیافت القصه علی ابراهیم خان در عین بیمارے حیران و تماشاے
قدرت ایزد سبحان بود و دیگر رفقاے عالی جاه هر یکے بیکے از روساے لشکر وزیر ساخته با او پیوست مگر حافظ اسرار خان
ملفے و بعضے از متصدیان بگیر آمده در لشکر وزیر حوالات مردم بودند کسے از دوستان حاضر علی ابراهیم خان را دلالت بنوشتن
عریضه بخدمت وزیر نمود او دو کلمه از احوال خود نوشته فرستاد وزیر دران وقت اندرون محل بود لیکن چون ابراهیم خان

رالسبب ارسیدگی مزاج وحسن اخلاق اند و تعالی محبوب القلوب آفریده مستحفظان حرم سرای وزیر که از جملة النسوان بودند و وقت رسانیدن زیور جواهر و دیگر تحائف بزن وزیر و والدهٔ او که علی ابراهیم خان برده بود شناسائی با او داشتند احوالش را شنیده دل آنها بران عزیز وافر التمیز سوخت وعرضی را بوزیر رسانیدند خواجه سرا از طرف وزیر آمده سواران را تاکید نمود که از دور ناظر بوده سوء ادبی نسبت بعلی ابراهیم خان بعمل نیارند و دستخط نمود که با شما تعرضی نیست سختی چند از شما رسیدن است وبس بخاطر جمع باشند صبح روز دیگر سواران رساله شجاع قلی خان که معروف بیان عیسی و از جمله نیکان بود آمده ظاهر ساختند که وزیر شمارا طلبیده است علی ابراهیم خان بپیراهنی در بر و دستار مخففی بالای کلاه بر سر پیچیده بر پالکی خود سوار بدربار رفت سواران سفله مزاج دنجای پواج طبع بودند در لشکر رسیده گاهی بطرف خیمه که عالی جاه در آنجا مقید بود می بردند و گاهی بجای دیگر چون دو سه بار این حرکت بعمل آمد خان مرقوم یکی از ملازمان خود را فرستاده بشجاع قلی خان پیغام فرستاد که حسب الطلب رسیده ام نمیدانم همراهیان را از گردانیدن من سود چیست هرجا منظور حضور باشد مامور فرمایند که رفته در آنجا نشینم شجاع قلی خان کسی را بعجالة فرستاده تاکید کرد که سواران را تهدید نموده خان را با احترام نزد او آرد فرستاده از آنجا بسواران دشنام دهان و تهدید کنان در رسید و علی ابراهیم خان را بعزت در دیوان خانه وزیر جائیکه مکتب میرزا امانی پسر وزیر بود برد شجاع قلی خان و بینی بهادر و موشیر جنتیل و یاقوت خان ناظر و دیگر مقربان حاضر یکجا جمع بودند موشیر جنتیل از دور خان مذکور را دیده بتعظیم برخاست دیگران نیز بتبعیت او برخاسته علی ابراهیم خان را بعزت نشانیدند و بعد از استمالت و استفسار احوال مزاج و تاسف و حیرت بر دوا ناخوردن نموده آدم نزد حکیم محمد خان فرستادند و در فکر تیاری دوا و غذا افتادند خان مرقوم عذر خواست که آفتاب بلند شده وقت خوردن دوا نیست فردا خورده خواهد شد بعد علی ابراهیم خان را حضور وزیر بردند در آنجا سهیل علی خان خواجه سرا داروغهٔ فیل خانه و حافظ اسرار خان منشی و بعضی دیگران از عمله عالی جاه حضور وزیر استاده بودند خان مشار الیه باتفاق جماعهٔ مذکوره در حضور رسیده یک اشرفی بوزیر نذر گذرانید و بدون آنکه مامور بجلوس شود نشست از جماعهٔ مرقومه بینی بهادر و شجاع قلی خان و یاقوت خان نیز نشستند وزیر که لباس ولایتی پوشیده تبرزین در دست بکمال رعونت بر مسند نشسته بود رو بعلی ابراهیم خان نموده گفت که صاحب من با میر قاسم خان چه بد کرده بودم که روز جنگ پچاپهاڑی سمرو گفت که هرگاه سواری من بعد فتح بر انگلیشیان روبروی او بگذرد سمرو بر من شلک کند علی ابراهیم خان التماس نمود که مرا ازین خبر آگهی نیست وای بر احوال عالی جاه که برای چنین کسی که او دار الملک خود گذاشته باعانت او و نشانیدنش بر مسند ایالت روبروی دشمنی چون انگلیش آید و او درباره اش چنین بد اندیشی نماید وزیر برآشفته گفت مگر من دروغ می گویم اگر خواهید سمرو را طلبیده روبروی شما با عالی جاه مقابل سازم علی ابراهیم خان ازین جواب دور از صواب آزرده گشته گفت من بی اطلاعی خود التماس نموده ام تکذیب جناب عالی نمی کنم و آنچه از مقابل نمودن سمرو با عالی جاه ارشاد می شود درین وقت مرتبه عالی جاه بجائی رسیده است که خدمتگاری با او شان مقابله تواند نمود سمرو خود چه جای و مرتبه دارد وزیر خجالت کشیده شروع بمهربانی و دلجوئی علی ابراهیم خان و عیب جوئی میر قاسم خان نموده گفت شما مرد خوبی هستید و او با شما هم بد بود و ناراضی مرا معلوم است که در محفل خود شکایتهای من می نمود و کلمات رکیکه نسبت بمن می گفت شما او را ممانعت می کردید و او متنبه نمی شد نمی دانم بار رفیقی مثل شما چرا بد بود علی ابراهیم خان عرض نمود که من بدانسته خود تقصیری در کار شان نکرده ام مگر آنکه هنگام همراه آمدن از حدود عظیم آباد اختلاف در آزار دیده او جاهت

رفتن نزد مرهٹه و اعیان دکهن مرجح می شمردند و بنده مبالغه در رجوع ببندهٔ سلطنت و وزارت نموده ملجائی و ما منی برای میر قاسم خان بهتر ازین آستان نمی دانستم وزیر از استماع این جواب تر آمده دیگر نفس کشیدن نتوانست استماله علی ابراهیم خان بهادر نموده و بخوبی ایشان را ستوده سبک از جای خود برخاست و عازم حرم سرا گشت مقربانش تا سر دروازهٔ محل مشایعتش نموده سلام کردند وزیر بسوی علی ابراهیم خان اشاره نموده چیزی بمقربان خود گفت شجاع قلی خان و دیگران برگشته خان مرقوم را همراه خود در مکتب مذکور آوردند بعد جلوس گفتند که نواب وزیر شما را برفاقت خود می خواهد و فرموده که همین وقت هرچه هرکه از ایشان برده باشد حاضر کند چنانچه جواسیس حضور رفته اسپها و اسباب ایشان آنچه رفته بود حاضر ساختند و حکم خیمه کردن در جوار دیوانخانه خود نموده فرموده است که شما معتمد علیه خانه عالی جاه و امین در از وار او بوده اید احوال امانات بعض رفقای ایشان نزد مهاجنان بنارس معلوم شده لیکن احوال امانت شما و عالی جاه در هیچ جا ظاهر نگشته و سراغ آن مطلق انکشاف نیافته چون بر شما اعتماد بسیار داشت می گویند که چهل هزار اشرفی حواله شما کرده اگر واقعی باشد و دیگر هرکه سپرده باشد البته که شما را معلوم خواهد بود در صورت اظهار آن مهربانی و عنایت وزیر الممالک در حق شما بسیار خواهد بود علی ابراهیم خان گفت که کسی تا حال از من در چنین امور سوال و استکشاف احوال نه نموده بود الحال که استفسار شده البته آنچه معلوم است معروض خواهد شد و نهوسنگه هرکاره را که خون عالمی بگردن اوست و از جمله رفقای سمرو بود و اظهار این چهل هزار اشرفی در حوالات خان مرقوم هم او نموده بود طلبیده بمقابله استاده کردند شنیدن جوابیکه علی ابراهیم خان داد یکی از همنشینان همان مجلس برخاست و دویده بنواب وزیر بشارت رسانید که امیدی بهم رسیده سراغ زر بسیاری پیدا خواهد شد مردم متوجه علی ابراهیم خان گردیده مستفسر شدند خان مذکور بحسن بیان شروع تقریر نموده گفت که از آبدار خانه تا بجواهر خانه سپرد بهرهای سمرو بود و لک اشرفی حواله او شده در سرکار رسیده یا نرسیده مردم همه متوجه نهوسنگ گشته بسوی او نگریستند او انکار کرده گفت که بی اصل است علی ابراهیم خان گفت هرگاه سخن کسیکه او را معتمد علیه و راز دار و امین می دانند بی اصل باشد اظهار سگبسران غیر معتمد چگونه قابل استماع دانسته گمان صدقی بر آن می توان کرد بینی بهادر باستماع این خبر برخاسته بر در حرم سرا رفت و وزیر را جوابیکه علی ابراهیم خان داده بود گفته فرستاد و نیز پیغام داد که با کسیکه در جواب الزام هم دهد و نادانی مردم نیز اثبات نماید معارضه کنانیدن ثمره غیر از تفضیح ندارد وزیر خفت انصراف داده تسلی بسیار گفته فرستاد علی ابراهیم خان بشجاع قلی خان فرمود که ده دوازده کس شکسته بال و بازو همراه اند و در جوار دیوانخانه با اجنبیت آرام خاطر میسر نیست اگر عنایتی مبذول حال مخلص است در چهاونی خود جای باید داد شجاع قلی خان برخاسته بر در سرای وزیر رفته اذن همراه خود بیرون آورد و باخود برده متصل بمقام خود جا داد و بنهایت تواضع و دلجوئی را کار فرما شده تا یک و نیم ماه که زنده بود دقیقهٔ از حسن سلوک و دلجوئی فرو نگذاشت و اموال عالی جاه از نسوان و خواجه سرایان و دیگر عمله هر کار بجد و جهد بسیار تحقیق گشته بضبط وزیر در آمده مگر اندک جواهر گران بها که قبل ازین سانحه میر قاسم خان مصحوب شیخ محمد عاشق نام ملازمی معتمد در ملک نجیب الدوله فرستاده بود برای عالی جاه باقی مانده در پریشانیهای او بکار رفت و قلیلی اگر زنهالش باوجود چنان تفحص شدید بوساطت کنیزان و میرزا الهای ملازم معتمد مخفی داشته باشند احتمال امکان دارد اما منقح و مفصل معلوم نشده +

رفتن میر سلیمان برای بدست آوردن قلعهٔ رهتاس و برگشتن ازان قلعه با نهایت ندامت و یاس

چون عالی جاه بجاه ادبار اسیر گردید میر سلیمان انگشتر سلیمانی در دست کرده از کنج خمول برآمد و داعیهٔ تقرب در خدمت وزیر بهم رسانیده بوساطت مقربان ظاهر کرد که یعقوب کمیدان حارس قلعهٔ رهتاس از متوسلان من و ساهل متصدی آنجا که قلعه دار است نیز از دست گرفتهای این جانب و اموال و نسوان مغنیه همه معلوم و گذاشتهٔ فدویست اگر حکم شود تدبیری در تسخیر آن نموده قلعه مذکوره را ضمیمه ممالک محروسه گردانم وزیر خود جویای این قسم امور بود میر مذکور را مورد مهربانی ساخته رقمی چند حسب الاستدعای او بمیر رحیم خان که دران آوان حاکم سهسرام از طرف وزیر بود و بنام ساهل و یعقوب وغیرهم نوشته داد میر سلیمان باعتماد وداد سابق ایام که دنیاداران بنابر اغراض بمقتضائی وقت میباشد برهتاس آمد و میجر منرو سردار فوج انگلیشیه که ملازم پادشاه آن جماعهٔ و تازه وارد این دیار و بصلاح کونسل کلکته بریاست فوج و مقابلهٔ وزیر مامور گشته در عظیم آباد رسیده بود خطی به فقیر بوساطت داکتر فلرتن نوشته فرستاد که اگر بسعی شما قلعه رهتاس مسخر ما مردم گردد موجب مزید دوستیها خواهد بود فقیر بار اجه ساهل که حقوق سابق ما بر گردن او و اقربایش متحقق و قرب چهار از محالات مملوکه و جاگیر ما داشت این راز درمیان نهاد و فهمانید که طرف اینها غالب و وزیر از عهده اینجماعه برنیامده عنقریب مضمحل و مغلوب میگردد و اگر خوبی خود میخواهید قلعه را بدشمن آقای خود نداده تسلیم جماعهٔ انگلیشیان نمائید که برای شما و اولاد شما سرمایه سود و بهبود و همیشه مورد عنایت و الطاف خواهید بود داو خود مرد فطن بود اقوال مرا و میر سلیمان را سنجیده میر مذکور را للبیت و لعل توقیف نمود و مرا گفته فرستاد که سردارے از انگلیشیه را مع فوج زود بطلبند و مطالب خود نوشته فرستاد که برین کاغذ برائی مطالب من باعهد و قول دستخط کنانیده دهند فقیر بداکتر و میجر منرو نوشته جرنل گادرد را که دران وقت کپتان و در نواح تکاری بود طلبداشت و مطالب ساهل را دستخط کنانیده طلبید و بساهل رسانید و واسطهٔ جواب و سوال گردیده قلعه بکپتان مذکور دهانید میر سلیمان خبر ورود کپتان مذکور مع یک پلتن شنیده برخدع ساهل آگاه گردیده بلشکر وزیر برگشت و سعادت فقیر بشجاع الدوله رسید +

رفتن بنده بعظیم آباد و نزد داکتر و شنیدن خبر شکست یافتن وزیر در بکسر

بنده باندیشهٔ آنکه مبادا وزیر توجه را فرستاده با فقیر تعرضے نماید نهایت اندیشه داشت درین ضمن صحبت ساهل با کپتان برهم خورده ساهل از قلعه فرود آمد و مرا التماسها نوشته التماس کرد که باید همراه من بعظیم آباد رفته مواعید را بایفا رسانند والا ظلمے صریح درباره من کرده خواهند بود و بنده قبل ازین ماجرای اینجا بداکتر نوشته مع خطوط میرزا شمس الدین و خط وکیل والد مرحوم که متضمن آزردگی خاطر وزیر به بنده و حضرت والد رسیده بود فرستاده استدعای آمدن خود بعظیم آباد نموده و خط او متضمن طلب فقیر رسیده بود بنده با والد مرحوم قباحت بودن خود در حسین آباد و حسن رفتن بعظیم آباد التماس نموده اعلام کرد که اگر احیاناً وزیر درین خصوص بازپرسے نماید ظاهر باید کرد که فلانی یعنی بنده پسر من است لیکن از فرمان من بیرون و ازمدتها با جماعهٔ انگلیشیه آشنا اعمال او را من جواب نمیتوانم داد لا تزر وازرة وزر اخرى اگر وزیر ظفر یابد برای آن جناب عذر واضح است و بنده همراه انگلیشیان آنچه مقدر است خواهد دید و اگر انگلیشیان بر وزیر غالب آمدند برای آنجناب قباحتے نخواهد بود بلکه ممنون دوستی ما خواهند بود و مرخص گشته مع ساهل روانهٔ عظیم آباد گردید در اینجا احوال رفتن میر جعفر خان بکلکته و مرشد آباد و درگذشتن ازین جهان و ورود میجر منرو و سانحه گرفته بردن تلنگه هاے متعینه سرکار سارن کپتان کیموسٹے را بطرف لشکر باونڈ و رهائے یافتن او از دست تلنگه ها و بسزا رسیدن تلنگه هاے مذکور و خبر رفتن میجر منرو بجنگ شجاع الدوله جواب سوال و با انگلیشیان و مغلوب گشتن از جماعه مذکوره مفصل معلوم نمود تفصیل این اجمال از صفحات آینده وضوح می یابد +

رفتن میر جعفر خان قبل ازین جنگ بکلکته و مرشد آباد و درگذشتن او ازین جهان و دیگر سوانحیکه درین اثنا رو داد

چون شجاع الدوله و عالیجاه مع پادشاه از محاصرهٔ عظیم آباد برخاسته در بکسر که از محالات بهوجپور و محاذات غازیپور است طرح اقامت انداخته اراده توقف دران نواح نمود و موسم برسات در رسید میر محمد جعفر خان برای بعضے جواب و سوال هاے خود قاصد کلکته گردید و برادر خود میر محمد کاظم خان را که مرد ساده نیک ذات و بنظامت صوبهٔ عظیم آباد قبل ازین مقرر ساخته بود بنصایحے که بزعم خود اصلح میدانست متنبه گردانید و دهیرج نراین برادر راجه رام نراین نائب صوبهٔ عظیم آباد را که عالی جاه او را در گنگا غرق کرده بود دیوان و مدار المهام صوبهٔ مذکور با آنکه لیاقت اینکار بلکه هیچ کار نداشت گردانیده خود راه کلکته که برای او مقدمهٔ سفر آخرت بود گرفت همانا سبب برگزیدن راجه دهیرج نراین فقط عناد عالی جاه با برادر او بود و همین قسم هر که در زمان عالی جاه ملازم او یا مورد الطافش بود نزد میر جعفر خان مبغوض ترین مردم گشت هرچند فی حد ذات آن شخص لیاقت انواع عواطف و عنایت داشته باشد و کذا بالعکس چون اکثر بزرگان و بزرگزادهاے بنگاله و عظیم آباد بنابر تسلط و اقتدار عالی جاه در زمرهٔ رفقای او انسلاک داشتند میر جعفر خان راضے نبود که بیچارها با ماکن و اوطان خود معاودت نمایند چنانچه میرزا باقر و میرزا عبدالله خلفین آقا میرزای مرحوم و یوسف علی خان پسر غلام علی خان و ازین مقوله اکثر کسان در اطراف شهر عظیم آباد و بنگاله حیران در کمال پریشان خاطری بودند تا آنکه میر جعفر خان درگذشت و آوارگان بیچاره را عود بمنازل خود میسر گشت و اکثر کسان که نزد میر قاسم خان مردود بوده اند در عظیم آباد و مرشد آباد مشمول مراحم میر جعفر خان گشته بمدارج علیه مترقی شدند و خان مذکور بکلکته رسیده مشغول جواب و سوال خود با ارباب کونسل کلکته گردید چون شمس الدوله هنرے و نسترت گورنر از سفاهت و نادانی میر جعفر خان علی ما هے علیه آگهی داشت نمیخواست که مطلق العنان او را در مرشد آباد گذارد تا مبادا با سکنه هر شهر و دیار عبث عبث کاوید بیچارگان را ناحق برنجاند بنابرین جواب سوالات او را در چاپلوی کونسل انداخته هیچ گفتگو را یکسوئے نمود و هرچند خواست که نندکمار چنانچه بدلائے مامور و در کمال اقتدار بود بحال و برقرار بوده همراه او از کلکته برآید چون مفاسد وجود هندوی مذکور شمس الدوله را کماینبغی معلوم بود و میدانست که میر جعفر خان باغوای او مجوز ایذاء و اضرار اکثر نام آوران آبرو طلب گردیده و الحال هم خواهد بود راضے نمی شد تا آنکه بهزار سماجت میر جعفر خان مرخص گشته بمرشد آباد آمد و نندکمار همراه او رخصت نیافت بعد ورود در مرشد آباد خطوط با نواع حیل بمشارکت آرای مشیران خود بکونسل نگاشته و بعضے از کونسلیه ها را بطورے از خود خشنود نموده درین باب استمداد کرد شمس الدوله صلاح در ضمن رخصتش فهمیده بمرشد آباد مرخص نمود اما عیوب و مفاسد او را نوشته کتابے مجلد ساخت و نندکمار در مرشد آباد آمده اقتدارش بجائے رسید که مثل محمد رضا خان که نائب نظامت جهانگیرنگر و داماد رابعه بیگم و عطاء الله خان ثابت جنگ بود محتاج رجوع او گردیده اکثر مورد بے التفاتے او مے شد و میر جعفر خان فرمانبردار هندوی مذکور گشته خان مرقوم را از حکومت جهانگیرنگر تغیر فرمود و حسب الایمای او مقید ساخت تا آنکه بتهدید انگلیشیه که صاحب قاسم بازار بود نندکمار و میر جعفر خان ترسیده خلاصش نمودند درین ضمن میر محمد جعفر خان بیمار گشته روز بروز کاستن گرفت و چهاردهم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجرے روز سه شنبه بدرود جهان بے بقا که مزرع عقبے است نمود از معتمدین مسموع افتاده که دم آخر آب تبرک بتهای کریٹ کوٹه که یکے از معابد هنود در سواد مرشد آباد است بتجویز نندکمار آورده بحلق میر جعفر خان چکانیدند آب خوردن همان بود و جان سپردن همان بیت

هیئت پسند است اگر بشنوی + که گر خاره کار سے سمن قدر دے + اعاذنا الله و جمیع المومنین من غیر امثله میر محمد جعفر خان از خوف افواج شجاع الدوله و جسارت هول شهرت داشت آرزومند مصالحه بود که بهر صورت میسر آید و شاید اصحاب انگلیشیه هم بنا بر اشتهار شجاعت و اقتدار وزیر و بدنامی مقابله با بادشاه میخواستند که اگر مصالحهٔ با سنیئے که مخل امور تجارت شان نباشد بعمل آید قبول باید نمود و صوبهٔ عظیم آباد باختیار وزیر و بادشاه گذاشته در مالگزاری صوبهٔ بنگاله هم مبلغے مناسب که فقیر را منقح معلوم نشده تعهدے نمودند شجاع الدوله از فرط غرور و فقدان شعور که درین زمانه نهایت مروج و از سرداران کمتر کسے ازین مرض خالی است قبول نکرده اصرار بر انتزاع جمیع ممالک داشت و عجب آنکه با وجود کثرت لشکر و توپهاے خرد و بزرگ و تیسیر اسباب بوفور از شدت غفلت و بے خبرے و غرور لشعور خود با وجود نبودنش وضع و تدابیر که براے این کار بایست نمیتوانست که درست بعمل آرد و التماس دولت خواهان دانادل و هوشیاران کامل اصلا نمی شنید بهمین علت دید انچه دید و عزیب حالی است درین جزو روزگار که هر کرا زمانه اندکے یار شد و باوج اقتدار رسانید ماهیت او انقلاب یافته خود را از انبیا و حکما که در زمرهٔ انسانی بالاتر ازین جماعهٔ نشان نداده اند افضل و اعلے شمرده رویه و طریقهٔ آن بزرگواران را مرجوح و شیم سخیفه خود مرجح میدانند از ان جمله است استشاره در امور که سید کائنات علیه افضل الصلوٰة که اعقل ناس و صاحب وحی بود از جناب حکیم خبیر بقران وشاورهم فی الامر مامور گردید و سلاطین ذوی الاقتدار و امرای کبار همیشه بناے کار خود بر مشاورت گذاشته با وزرا و اصدقاے عاقل استشاره مے کردند الحال هر که بدستیاری بخت ناگهان بدولتے رسید خود را در جمیع فضائل و کمالات از کل کائنات افضل شمرده رجوع بکسے نمی کند بلکه اطاعت را ننگ و عار دانسته هر چند ناصح صدیق ارسطو مرتبت باشد التفاتے بالتماس او نمے نماید بلکه عقول را بار زر و مقدوری سنجد و میگوید که اعقل لکوک با آلاف داریم و دیگران عقول مات و عشرات سبحان الله کار عقل بکجا کشیده و مرتبهٔ انسانی خصوص در هندیچه حد رسیده (اللهم افرغ علینا صبراً علے ما اوذے بالتفضل والاحسان و بدل بنک وجودک بالفرج الاخران +

ذکر معزول شدن میجر کرنگ از سالارے فوج انگلیشے بورود میجر منرو که نوکر بادشاه انگلیشان بود و اتفاقاً بطرف کلکته از جهاز رسیده بسالارے فوج بنگاله مامور گشت و جنگ وزیر بانجام رسانید و سانحه که کپتان بکمبوئے بان مبتلا گردید

هنوز میر محمد جعفر خان زنده و در کلکته بود که میجر منرو بر جهاز منوارسے که عبارت از جهاز جنگے است بتقریبے که فقیر بران آگهی ندارد وارد کلکته گردید چون اصحاب انگلیشے امتداد زمان جنگ وزیر بنا بر سوے تدبیر و کم جراُتے میجر کرنگ احتمال میدادند و نیز ضابطهٔ این جماعه است که هر جا سرداری ملازم کمپنی باشد و سردار دیگر نوکر بادشاه در انجا وارد شود تا هنگام اقامت سردار ملازم شاهے حاکم و سردار ملازم کمپنی محکوم او باشد شمس الدوله و دیگر کونسلیه های کلکته میجر منرو را بسرداری افواج عظیم آباد تجویز نموده مرخص کردند میجر کرنگ باستماع این خبر بکلکته رفت و میجر منرو بعظیم آباد رسیده بریاست فوج پرداخت زمانی قلیل نگذشته بود که کپتان بکمبوئے را با معدودی از انگلیشیان تلنگه های پلٹن او بهجوم آورده گرفتند و او را مع توپ همراهش اراده بردن نزد راجهٔ بلوند نمودند و راجه مذکور حسب الامر وزیر بر لب دریای سرجو که مشهور بگهاگرا و دیو است بر سر حد و دغازے پور متصل بجد و دگور کهپور بنا بر خبر گیرے ملک وزیر و مزاحمت دخل و تصرف انگلیشیان در ممالک محروسه

او اقامت داشت و کپتان مذکور نیز بمقابلهٔ او و برای همچنین امور بر لب همان دریا در حدود صوبهٔ عظیم آباد مامور بود کپتان مذکور نهایت مدارا با فوج همراهے بنا بر تنهائی خود و انحراف و غلبهٔ آنها نموده میجر منرو را از ماجرا انکه فیما بین او و تلنگه ها رو میداد اعلام نمود میجر بمجرد آگهی کسان را متواتر باستماله و تسلے تلنگان فرستاده خود با یک پلٹن سولداد و لاتے بسبیل الیغار و بر جناح استعجال دو ویده متصل بکپتان رسید و علے التواتر مستعجلان به تسلی تلنگان مے فرستاد و کپتان خود هم انچه بنا بایست در استرضای آنها بعمل می آورد چون اقبال نادر انگلیشیان داد باد در دنبال تلنگان بود با وجود آنکه راه بسیار بریده نزدیک بلشکر بلوند سنگه رسیده بودند بمواعید مدارا استمال گردیده توقف ورزیدند و میجر رسیده بضابطهٔ معهود قواعد سلامی از آنها دید چون بند و قها را خوابانیدند تلنگان را محصور سولداد ان نموده بندوقها را لبنید و آنها را همراه آورده جمعیت آنها را در هم شکسته ده ده بیست بیست از ان جماعه در هر پلٹنے داخل کرد و از پلٹنهای دیگر همان قدر مردم بر آورده پلٹن تازه آراست و بسرکردگی کپتان بجاے مذکور فرستاد و بیست و پنج کس از جمله پلٹنے که این فساد برانگیخته او بود بطور قرعهٔ بر آورده در حضور جمیع فوج برای عبرت بدم توپ پرانید بر همنے از جملهٔ این بیست و پنج کس اندک مهلتے خواسته و پرستش خاصی برای آفتاب و غیره معبودان خود بعمل آورده خاکی از همان گل زمین بر سر و روی خود مالید و بطیب خاطر در کمال استقلال آمده جان خود بدم توپ داد صدق الله تعالے (کل حزب بمالدیهم فرحون) تا جواب و سوال از طرف شجاع الدوله بمتابعت عقل مشید اصحاب کونسل انگلیشیه که مختار حل و عقد امور بوده اند حکم جنگ با او بمیجر منرو نمیدادند چون رقائم چند متضمن عجب و غرور بیرون از قوانین عقل و شعور بجماعهٔ مذکور رسید در اواخر صفر یا اواسط ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری نبوی صلے الله علیه وسلم حکم جنگیدن با وزیر بمیجر منرو فرستاده مامور بجا دله و مقاتله نمودند و میجر منرو صباحے چند در سرانجام اسباب ضروری مثل گاوان باربردار و ادخار جنس ماکولات و غیره مایحتاج و شمار مردمے که میخواست آنها را درین جنگ همراه برد پرداخته داعیهٔ نهضت بجنگ وزیر طرف بکسر نمود +

ذکر عبور میجر منرو مع فوج از دریای سوهن بر معبر کولور و رسیدن بمقابل لشکر وزیر و جنگ این هر دو باهمدیگر و ظفر یافتن بر وزیر بحسب تقدیر

اواخر ربیع الاول یا اوائل ربیع الآخر بود که میجر منرو بجنگ وزیر مامور گشته مردم لشکر خود که بردن آنها همراه منظور داشت از سپاهیے و اهل اردو مع سوار و پیاده انسان و حیوان همه را شمرده لضبط حساب در آورد و غله و دیگر مایحتاج آن قدر که تا ده روز بلشکر و فا کند همراه برداشت و باصحاب کوٹهے عظیم آباد گفت که درهمین آیام معدوده یا ظفر بر خصم میسرے آید و حاجت بغلهٔ مذکوره نمی ماند یا مغلوب و مفقود میشویم باز رجوعے و حاجتے باین مذخورات نخواهد بود چون این داعیه مصمم میجر گشت میر وصلے الله نام شخصے از سکنهٔ صوبهٔ عظیم آباد که از طرف وزیر عامل پرگنه بهیا و غیره مضافات سرکار شاه آباد بود از حرکت میجر بوزیر خبر داد و افواج مغلیهٔ خود را بقراولی و چپاولی فرستاد و توپ بزرگی را که چندی قبل ازین بر لب دریا بمقابل افواج انگلیشے که بر دریای سوهن محاذی کولور بجاست معبر آنجا قیام داشت فرستاده بود و بازپس طلبید چون برسات بافراط و گل و لا بسیار شده بود در بعض جا از اثنای راه پایهای ارابه توپ مذکور بگل فرو رفته بر آمدنش متعذر گردید وزیر خود با هزار سوار در آنی آمده توپ را بر آورده همراه برد اما از کثرت غفلت در فکر سرانجام اسباب جنگے و ملاحظهٔ گوله های توپ و باروت و استماع عرض عملهٔ آنها و تفویض هر چیزے هر کرامے بایست و مشوره اوضاع جنگ با آل اهل عقل و ارباب حرب نپرداخت

مشغول لهو ولعب از قبیل باختن قمار چوپڑ و پرانیدن کبوتر و دیگر ملاهی و ملاعب چنان غافل و عاطل ماند که گویا در ملک خود برای سیر و شکار آمده مگر سد مورچالی از دریاچه تهور الشیده تا لب گنگا ملحق ساخت و ارادهٔ حرب در حجاب و پناه آن داشت تا آنکه میجر منرو مع فوج بنگاه رسیده بمفاصله سه کروه بر لب جهیلی معسکر ساخت و جهیل مذکور بین العسکرین واقع شد روز سوم وزیر فسخ عزم و تدبیر که اندیشیده و ترک سدیکه برای جنگ کشیده بود کرده بداعیهٔ جنگ انگلیشیان از سد مذکور بیرون رفت افواج مغلیه وغیره همراه وزیر و شجاع قلی خان معروف بمیان عیسی با همراهیان خود که شش هفت هزار سوار و پیاده بود بر پشت سمرو و موشیر مدک قرار گرفت و راجه بینی بهادر نائب صوبهٔ اوده و آله آباد با ملازمان خود از مورچال برآمده بر لب دریای گنگا متصل خرابه‌های آبادی اقامت گزید و سمرو و موشیر مدک با هشت توپ که بآئین ولایت فرنگ بر ارابهای سبک مستحکم تعبیه بود مع هشت پلٹن تلنگه بازو و تهلی جهمات و پرساز ساخته و آراسته علی جاه مقابل فوج انگلیشی گشت شجاع قلی خان بر پشت اینها بود و وزیر با فوج خود طرف دست راست عیسی و بینی بهادر بطرف دست چپ عیسی متصل بگذگاه جنگ توپ شروع شده از هر دو طرف گولهای علی التواتر بعمل آمدن گرفت و مردم طرفین برابر مجروح و مقتول از ضرب گولهٔ توپ میشدند و وزیر از طرف دست راست اینها برآمده با فوج مغلیه وغیر ایشان بر لشکر انگلیشی یورشهای نمود و متواتر در تردد بود مغلیه و درانیان در سواران همراهی میجر منرو و بنگاه او بخیهٔ قتل و غارت می کردند از توپ اندازی سمرو و موشیر مدک و حملات متواترهٔ وزیر عرصه بر افواج انگلیشی تنگ آمده زبون حال گشت میجر منرو حال بدین منوال دیده چون بنا بر حیلولت جهیل که گل ولای بسیار داشت یورش بودن نمی توانست لهذا فوجه را بطرف کنگار دانه ساخت تا رفته بر بینی بهادر یورش آرد فوج مذکور بسرگردگی کپتانان شجاع و هوشیار آهسته آهسته مائل بطرف کنگا گشته تا بادی ویرانی که بینی بهادر و فوج او در پناهش استاده بود متصل گردید و شیخ غلام قادر وغیره شیخ زادگان لکهنو که هراول بینی بهادر و معتمد او بودند پیاده با بندوق در دست در حجاب دیوار خرابهای مذکور اقامت داشتند تلنگهای انگلیشی پنهان از نظرها در راسته ده خراب در آمده چون بمنتهای آبادی رسیده بر سر دیوار برآمدند و گویند که بسنگ و کلوخ آنها را متنبه گردانیدند شیخ غلام قادر با اخوان و رفقا بجد در رو و آنها بر سر خبردار گشته بجنگ برخاستند تا اینها جمع شوند و صفوف آرایند تلنگان بضابطهٔ تعلیم کپتانان خود که همیشه منتظم راه می روند صفوف آراسته شروع برق اندازی نمودند شیخ زادگان هم بقدر طاقت و فرصت جمع آمده تفنگ اندازی آغاز نهادند لیکن مردم اینجا را که غیر وقت و در کمال تفرقه بندوقها را سر می دهند مقدور برآمدن از عهدهٔ جواب شلک برق اندازان انگلیشی معلوم در یک دو شلک منتظم صفوف انگلیشی که باصطلاح هند باره می گویند کار شیخ غلام قادر مع برادران و همراهان بانجام رسیده بر خاک هلاک افتادند و بی دلان هیبناک از چنان جای هولناک برآمده عرصه را خالی گذاشتند راجه بینی بهادر از غالب خان که مرد هندوستانی منقح و از نیکان و قدمای شاهجهان آباد و بصفات حمیده موصوف و بنهایت سنجیده و آرامیده بود پرسید که علاج چه باید کرد خان مرقوم گفت اگر آبرو باید جای جان باختن است والا محل بیرون تاختن بینی بهادر اظهار قبول آبرو و جان بازی نمود و گفت بسم الله و اشارهٔ فرود آمدن از اسب نمود غالب خان مع پسر متبنای خود که میر وجیه الدین خان نام داشت از اسب خود فرود آمد درین عرصه تلنگان اندکی پیشتر آمدند بینی بهادر را مردن دشوار آمده عنان اسب از میدان گردانید میر وجیه الدین خان پدر را از برگشتن بینی بهادر آگاه گردانید غالب خان احوال آقا دیده باز بر اسب خود سوار و در پی راجه سالک راه فرار گردید ٭

بیرون رفتن شجاع قلی خان معروف بمیان عیسی از پشت سمرو و موشیر مدک و برهمی انتظام و شکست افتادن بر فوج وزیر با وجود ظهور غلبه بحسب تقدیر

شجاع قلی خان باستماع آواز شلک تلنگان و شیخ زادگان همراهی بینی بهادر گمان غلبه و جسارت راجه بینی بهادر نموده برابری خود ترسیده که مبادا بینی بهادر کاری از پیش برد و داد در حضور وزیر و دیگر همچشمان شرمساری کشد و بنا بر فرط اضطراب استعجال بدون استخبار و ادراک احوال بینی بهادر از پشت سمرو و موشیر مدک برآمده پیش راند چون پیش رو جهیل پر گل و لای بود و گذشتن از آن دشواری داشت علاوهٔ آن روبروی دیوار آتش بار کرا مجال است که برود از آن جمله رفقای معتمد که شش هفت هزار سوار بوده اند جماعهٔ قلیلی با خان مرقوم همراهی نمود بسبب پیش رفتن او توپ اندازی سمرو و موشیر مدک که علی التواتر بر سر افواج انگلیشی گوله‌ها مثل تگرگ میریخت موقوف گشت چه شجاع قلی خان مع همراهیان بین الصفین در آمده حائل و مانع توپ اندازی این طرف گردید و از طرف انگلیشیان شدت و چابکی شروع گردیده بر سر افواج عیسی و سمرو و مدک قیامتی آشکارا شد شجاع قلی خان با معدودی از رفقا بهزار خرابی از جهیل بیرون برآمده هدف گولهای شلک انگلیشی گشته جان خود در آن میدان برایگان داد لبقیه مردم همراهش که از آفت قتل و جراحت سالم مانده بودند گریخته استادگان میدان را باضطراب خود رهنمای فرار شدند و تلنگان مقابل بینی بهادر از مورچال گذشته داخل لشکر وزیر گردیدند و شور یوم النشور دران معسکر بظهور رسید سکنهٔ آنجا را تلنگان زیر شلک آتش بار گرفته چنان مضطرب ساختند که احدی را مجال حمل و نقل اسباب و دولت نماند و بی اختیار هر کس بهر صورتی که بود راه فرار پیمود و شکست بر کل مردم افتاده کسی را پای ثبات و استوار نماند مغلیه و درانیان بی ایمان نمک بحرام احوال بدین منوال دیده بطمع غارت اموال لشکر خود از وزیر جدائی گزیده و بلشکر خود در آمده دست بغارت و تاراج بر کشادند و وزیر بتوقع ظفر و ظهور اندک غلبه حیران قدرت داور گشته ساعتی تماشائی انقلاب بود بعد از آن که کمتر کسی با او ماند خود هم از میدان برآمده در پی گریختگان رفت و جمیع اسباب خانهٔ وزیر و سرداران همراهی او و زرهای صرافان از اشرفی و روپیه و جنس بزازان و سوداگران مثل زربافت و کمخواب و انواع اقسمه و توپهای بزرگ و خرد و فروش و خیام و آنچه در آن لشکر بود بغارت افواج انگلیشی در آمد و لشکریان وزیر نیز دست تاراج باموال همدیگر کشاده هر چه بدست هر که افتاد در ربود حساب این دولت که درین لشکر بغارت رفت علام الغیوب میداند پس محاسب وهم در حساب و قیاس آن بعجز معترف است الحق عجب لشکری معمور بود که بپلو بهوره شاهجهان آبادی میزد بیچارهای بسیار در دریاچهٔ تهورا که بطرف پشت لشکر بود و اندک عمقی با گل و لای بسیار داشت فرو رفته و در مانده گشته زیر شلک تلنگان متعاقب در آمدند و بناکامی ایام حیات آنها بسر آمد عالیجاه را شجاع الدوله یکروز قبل ازین جنگ از قید رهائی داده ماده فیلی را که در پای او لنگی بود عنایت نمود قدرت کاملهٔ الهی دران دار و گیر یاری و دستگیری نمود که مرکوب بادیه گشته از آن ورطه بدر رفت ایام حیاتش باقی بود و الا درچنین حادثهٔ هوش گسل پدر از پسر و برادر از برادر میگریزد آن بیچاره را که مقید و از ملاقات مردم ممنوع بود که می پرسید قربان قدرت نمائی حکیم قدیر باید رفت که در دل دشمنی چنین انداخت و برای او سواری مهیا ساخت مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ٭ در همان شب که صبح آن شکست بر وزیر افتاد علی ابراهیم خان بهادر و علاء برخلاف میر قاسم خان یافته نصف شب پیغام داد که نزد این بنده و تنخواه

اسپ خوب که هرجا خواسته باشند برساند مع هزار روپیه نقد بدولت عالی موجود است اما بخدمت نفرستاده که مبادا باستماع این خبر وزیر بدبرگشته بازارادهٔ بدی نماید اگر امری منظور شود ایما فرمایند فرستاده آید عالی جاه گفته فرستاد که ازین بر مروت و پاس دریپای شما که درچنین وقت بیکسی غمخواری من نموده خیرخواهی را منظور داشته اید امّا فی الحقیقه این زمان صلاح نیست وعدهٔ سرکوبی نموده اند اگر فرستادند بهتر والبته عندالحاجه طلبداشته خواهد شد اتفاقاً شب مادهٔ فیل مذکور رسیده سواری برای او میسر آمد وقت شکست میر قاسم خان هم با فراریان دیگر بدر رفت و علی ابراهیم خان بهادر اسباب و احمال همراه برادر خود علی قاسم خان یک روز قبل از شکست از پل کشتیها که بر دریاچهٔ تهورا بود عبور کنانید و در لشکر بادشاهی که آن طرف تهورا بود فرستاده خود جریده ماند وقت فرار بر دریاچهٔ مذکور رسیده از هجوم فراریان مجال عبور نیافت پل نیز شکسته بود علی ابراهیم خان بهادر معبر را گذاشته بالاتر رفت و از انجا خود را بدریا زده عبور کرد چون بسر راه گریختگان که در انجا هجوم نموده بعضی در انتظار بعض دیگر و برخی برای آسودن اندک توقفی نموده بودند رسید دید که بعضی از افواج انگلیشیه رسیده توپ را بر از چهره کرده بطرف مردم همین هر دو طرف دریا سر دادند و از طرف دیگر شلک بندوق نمودند اضطراب عظیمی در فراریان بهمرسید احدی را هوش و حواس برجا نماند و خلقی کثیر دران دریاچهٔ صغیر هلاک و مستلاشی گردید و بر سر همدگر افتاده جمعی مردند و جمعی بهزار خرابی جان بسلامت بدر بردند اما در کمال رسوائی و فضیحت هر کرا هر راهی پیش آمد بناچار اختیار افتاده برخی بمعرض تاراج و غارت گنواران درآمدند و بعضی بمشقت فراوان راه ها بریده بمجمع فراریان رسیده زندگی از سر گرفتند وزیر عبور دریا نموده متعلقان را با خود گرفته راه اله آباد سپرد و میر قاسم خان لنگان لنگان شش هفت کروه از بنارس گذشته توقف داشت و بینی بهادر حسب الامر وزیر برای همراه بردن بادشاه برلب آب گنگا محاذی بنارس که معسکر بادشاه هم آنجا بود مقام داشت علی ابراهیم خان متصل بلشکر بینی بهادر خسته حال رسیده برکنار دریا مع ده دوازده رفقا برای آسودن اندک توقفی گزید و مستفسر خیمهٔ برادر خود بود که درانجا رود و خدمتگار غالب خان که درین وقت رفیق بینی بهادر بود و از مخلصان واقعی علی ابراهیم خان ایشان را دیده بغالب خان خبر رسانید خان مرقوم باستماع ورود مقدم ایشان شادان گشته باراده آمدن نزد خان مرقوم برخاسته از بینی بهادر رخصت خواست راجه فرط آرزومندی ادراک علی ابراهیم خان در دل غالب خان دیده پرسید که علی ابراهیم خان چه طور کسی است که شما را در شوق ملاقات او چنین بیقرار می بینم غالب خان مجمل محامدش بیان کرده گفت احاطه بر محاسن او موقوف بر ملاقات و صحبتهای ستونی است بینی بهادر که اکثر در حضور وزیر علی ابراهیم خان را دیده و حسن تقریرش را شنیده بود خواهان آن شد که او را برفاقت خود برگزیند غالب خان را گفت که پیش ما میتوان آورد خان موصوف بخدمت علی ابراهیم خان رسیده ماجرا معروض داشت و بهمان هیئتی که بود بملاقات بینی بهادر آورد راجه مقدم او را مغتنم شمرده استدعای همراهی نمود علی ابراهیم خان نیز رفاقت او را مناسب دیده بمهاجتش رضا داد چون وزیر راجه را برای همراه بردن بادشاه گذاشته بود و تاکید نموده در کوچ کردن استعجال می نمود و بادشاه که از وزیر دلگیر بود سر از رفاقت بینی بهادر باز زده بهانهای چند در چند قاصد ملاقات انگلیشیان و مقامات بود جماعهٔ مذکوره نیز راه مراسلات با بادشاه کشاده او را ترغیب برفاقت و اعانت خود می نمودند و ازانجا که از طرف کمپنی مامور بتسخیر بلاد هند نبوده اند داعیهٔ مصالحه و معادقت با وزیر هم مکنون خاطرشان بود بناءً علی هذا ارادهٔ ملاقات با بینی بهادر که رفیق وزیر و مخالف با میر قاسم خان بود نیز داشتند درین ضمن راجهٔ مذکور تعلل بادشاه در کوچ دیده و ناچار گردیده خود عبور گنگا مع لشکر نمود.

ذکر ملاقات بادشاه با جماعهٔ انگلیشیه و عبور دریای گنگا باتفاق آنها و ملاقات نمودن بینی بهادر هم با انگلیشیان بنابر صلاح وقت و زمان

چون بینی بهادر عبور گنگا نمود و بادشاه مع ظل الدوله فارغ البال مقام کرده انگلیشیان را پیش خود خواند انها را وسیلهٔ پیش رفتن در ظاهر بهم رسید متعاقب که می آمدند اندک تند تر رانده بملازمت بادشاه توسل جستند و بعد حصول کورنش باتفاق عبور گنگا نمودند و از انجا بینی بهادر را نیز بسوی خود دعوت فرمودند او بنابر مشوره گذاشته علی ابراهیم خان را هم درین خصوص مستشار خود ساخت و اصابت رای او را دیده بعد ازان اکثر و اغلب شریک مشورهٔ میداشت آخر الامر ملاقات با سرداران انگلیش بنابر خیر طلبی آقای خود مناسب دیده با آنها برخورد و ایشان داعیهٔ مصادقت با وزیر بشرط تفویض میر قاسم خان و سمرو با او ظاهر نمودند بینی بهادر چون با عالیجاه خوش نبود و سلامتی ملک و دولت خود و آقا درین صورت مشاهده نمود قبول کرده معروض داشت که سمرو صاحب فوج و اوضاع او درین شکست از نظام نیفتاده گرفتن او خالی از صعوبت نیست اما میر قاسم خان را می توان گرفت اگر وزیر پسندید البته تقصیری دران نخواهد شد پیغامهای سرداران انگلیشیه گرفته و رخصت گشته بلشکرگاه خود که فاصله چند کروه داشت معاودت نمود و مذکور صحبت انگلیشیان با همراهان خود کرد و علی ابراهیم خان بر مکنون خاطرش پی برده بپاس نمک و حقوق صحبتهای دیرین میر قاسم خان را که شش هفت کروه از لشکر بینی بهادر پیشتر بود آگاه ساخت میر قاسم خان بر این امر اطلاع یافته بسرعت برق و باد در رفت و به اله آباد رسیده متعلقان خود را که غارت زدهٔ مردم وزیر و حسب الامر در خانهٔ محقری اسیر بوده اند بهر صورت که میسر آمد و خدا کارسازی کرد درچنین تشویش و تشویر همراه خود گرفته ره سپر گردید و در یکی از آبادیهای قلمرو افاغنه معروف بروهیله رسیده آسود باقی احوال او تا انتقالش در ضمن اوراق وقائع شاهجهان آباد انشاء الله تعالی نگاشته آید +

تتمهٔ احوال سراسر اختلال وزیر بی تدبیر و نیرنگی های تقدیر

شجاع الدوله که در عالم غرور ادراک چنین اموری نمود احوال بدین منوال دیده چارهٔ غیر از بدر رفتن از قلمرو خود در ملک بیگانگان نه دید بنابرین بعضی از مقربان معتمد را بفیض آباد و لکهنو فرستاده تاکید نمود که متعلقان و اسباب و خزائن را برداشته در ملک حافظ رحمت که با او اندک آشنائی بسبب عنایت خان پسرش داشت برند و در آبادی بریلی که معمورترین بلاد او در آب و هوا از پیلی بهیت وغیره جاها ممتاز بود اقامت ورزند و خود هم بپای شتاب باله آباد شتافته مادر و زن خود را گرفته علی بیگ خان را در قلعه اله آباد گذاشته بملک افاغنه رفت و ناموس و اثاث البیت و بالجمله جمیع اسباب دولت در بریلی گذاشت و در قلعهٔ چناره بشیر حبشی را که معتمد علیه او بود با مردم لائق قلعه داری گذاشته در حراست قلعه مذکوره مستعد گردانید بعد ورود بینی بهادر مشوره او را که متضمن مصالحه با انگلیشیان بود باعتماد اعانت افاغنه و راو ملهار مرهته و بنابر حفظ قدر خود و کسر نام و نشان خاندان نه پسندیده او را بطرف صوبهٔ لکهنو مرخص گردانید مضمون آنکه بینی بهادر در ظاهر با انگلیشیان در سازد و باین بهانه عمل او در صوبه بماند و خود در ملک بنگش با وجود عداوت دیرینه که با احمد خان بنگش داشت و سبب این کینه از دفتر آخر که متضمن احوال شاه جهان آباد و سلاطین و امرای آنجا است بپرایهٔ ظهور میاید شتافته با حافظ رحمت و احمد بنگش وغیره سرداران افاغنه و غازی الدین خان عماد الملک که اتفاقاً از هم در انجا بود قرعهٔ مشاوره انداخت هر یکی او را امیدوار

اعانت ساخته دلالت باستعانت از راؤ ملهار مرهٹه نمود که او دیرینه سردار دکهن دکهنه سپه سالار باجی راؤ و مکاسدار ضلع شاه جهان آباد و بنام صوبه‌دار اشتهار داشت و دران هنگام در نواح کالپی دگوالیار بسر می برد اما از جنگ احمد شاه ابدالی که شکست عظیم بر جماعهٔ مرهٹه افتاده اسباب و دولت اینها بتاراج رفته بود چندان شوکت نداشت شجاع الدوله معتمدان خود را بخدمت او فرستاده استدعای آمدنش برفاقت و وعدهٔ ادای مبلغی بشرط ظفر بر انگلیشیه نمود او بنا بر طمع که دران روزها بغایت داشت قبول نموده آمد و باعساکر شجاع الدوله ملحق گشت و افاغنه را هرچند حسب الوعده رفاقت خود خواست آنها بعذری متمسک گشته آمدن خود بر وعده‌های امروز و فردا گذاشتند +

آمدن راجه بینی بهادر نوبت دوم نزد انگلیشیان و نزد دغا باختن با ایشان

راجه بینی بهادر چنانچه مذکور شد بطرف لکهنؤ رفته براجه شتاب رای حسب المصلحت نگاشت که شجاع الدوله در مصالحهٔ با انگلیشیان بشرطیکه منظور شان بودتن در نداده عازم حرب بار دیگر است و میر قاسم خان از دست او بدر رفته و سمرو را نمی‌تواند گرفت گر بدغا و درین وقت این قسم کارها برای خود خوب نمیداند اما من پایان کارش را بخیر ندانسته راغب ملاقات در رفاقت انگلیشیه ام چون شتاب رای معتمد علیه اصحاب انگلیشیه و ممنون احسان و نکوخواه بینی بهادر در زمان اخراج عالی جاه بود خدمت او را در عوض حقوق پرورش مغتنم شمرده برای خود فوز عظیم دانست و میجر منرو وزیر را در کبسر شکست داده تا به بنارس در تعاقبش رفته زود تر بنا بر امری غیر معلوم برگشته میجر فلچر را بسالاری فوج گذاشت از او هم بعد چندی تقصیری رو داده از ریاست لشکر معزول و میجر کرنک که در سابق رئیس لشکر و نوکر کمپنی بود بسرداری فوج مامور گشته و دفعی از خطابهای جرنیلی که آنرا برگ دیر جرنل میگویند یافته درین ایام رسیده بود جرنل مذکور نهایت اتحاد با شتاب رای داشت رای مذکور داعیهٔ بینی بهادر با جرنل موصوف ظاهر نموده ادراک ورود بینی بهادر از مصالح عظیم شمرده مغتنم دانست و خطی متضمن طلب او بکمال اکرام نگاشته بود بوساطت شتاب رای طلبیداشت بینی بهادر آمده ملاقات با جرنل نمود و زمام حل و عقد معاملات انرک به دست او آمد او از دانائی چند روز هر دو طرف را خوشنود و راضی از خود میداشت جرنل میگفت که هرگاه شما متعلقان خود طلبیداشته ناموس را در عظیم آباد یا بنارس بگذارید آن زمان خاطر جمع گشته نیابت و معامله هر دو صوبه باختیار شما وامیگذاریم او عذرهای مناسب خواسته رضا بطلب ناموس خود نمیداد تا آنکه شجاع الدوله راؤ ملهار را با خود متفق ساخته بداعیهٔ جنگ انگلیشیان در نواح کوڑه رسید و بینی بهادر با فقیری اعتقاد داشت از و پرسید که مرا چه پیا باید کرد او گفت که ورود انگلیشیان بمنزلهٔ باد تندی بود آمد و رفت بینی بهادر باستماع این سخن غلبهٔ شجاع الدوله گمان کرده داعیهٔ رفاقت او تصمیم داد و راؤ شتاب رای که واسطهٔ جواب و سوال او در خدمت انگلیشیان بود خبر اجتماع راؤ ملهار با شجاع الدوله شنیده به راجه بینی بهادر گفت که اگر پیوستن بشجاع الدوله منظور باشد مرا صاف باید فرمود تا من انگلیشیه را بر ارادهٔ شما آگهی داده رخصت بدهانم و شما علانیه و فاشی مرخص شده بروید و اگر ماندن منظور باشد بخاطر جمع و مطمئن باید بود امری که موجب بدنامی من و بدعهدی شما باشد بعمل نیاید که برای من خطری عظیم و برای شما ننگ بی انتها خواهد بود بینی بهادر سوء ظن را جزم و احتیاط شمرده را نغود از شتاب رای هم پنهان داشت و انتهاز فرصت نموده زمانیکه بنام بندوبست بعضی از محالات صوبه از لشکر انگلیشیه دور تر و چند کمپنی تلنگه انگلیشیه با او متعین بود بطرف لکهنؤ شتافته و متعلقان خود را برداشته بطرف عساکر شجاع الدوله

راهی شد کمپنیها قصد مزاحمت نمودند چون فوج بینی بهادر بسیار و تلنگان اقل قلیل بوده اند ممانعت نتوانسته خاموشی گزیدند و بینی بهادر با فوج خود بدر رفته بشجاع الدوله پیوست علی ابراهیم خان بهادر که بعلت عارضه بیماری در حصار پرتاب گڈه مانده و بینی بهادر او را در آنجا گذاشته رفته بود بنا بر بیخبری از اراده‌های مضمر راجه بینی بهادر با وجود رفاقتش بجای خود حیران ماند و زن راجه آنچه لازمهٔ فتوت با وجود نبودن شوهر و اتباع او که حسب الاشعار بینی بهادر بدر رفته کسی در انجا نبود با خان مرحوم بعمل آورده بمقدور خود از دادن مکان اقامت در سانیدن ما یحتاج که در انجا بدست نمی آمد کوتاهی نکرد آخر الامر بصعوبت تمام اسباب حرکت بهم رسانیده از آن مکان برآمده وارد اله آباد گشت جرنل کرنک از این خبر رفتن بینی بهادر متحیر گشته بپاس خاطر شتاب رای که صدیق مخلص بود چیزی نگفت اما شتاب رای بر آبروی خود ترسیده بمجرد اصغای این خبر حضور جرنل رفته التماس نمود که ایفای عهد بینی بهادر را من ضامن بوده ام و از چنین حرکتی بظهور رسید اگر در کونسل با صاحب درین خصوص اندیشه بازخواستی باشد مرا باید فرستاد که قصور از من است نه از شما جرنل و دیگر سرداران انگلیشیه را حسن صداقت و اخلاص راو شتاب رای پسند افتاده دلجوئی بافراط نمودند و خاطرش را مطمئن گردانیدند تا آنکه شجاع الدوله مع راو ملهار مرهٹه بارادهٔ پرخاش با افواج انگلیشیه مهیا گردید +

فرستادن اصحاب انگلیشیه فوجی را بتسخیر قلعهٔ چنارگڑه و محفوظ ماندن قلعه مذکوره از صدمات تسخیر

سرداران انگلیشیه قبل ازین سوانح راجه بلونت زمیندار بنارس را بوساطت راو شتاب رای و سید نور الحسن خان بلگرامی که اول رفیق و ملازم شجاع الدوله و بینی بهادر و بعد از اول معامله بنارس بود مستمال ساخته رفیق خود نموده بودند بدلالت او تسخیر قلعه چنارگڑه که بر سر کوه و لب دریای گنگا بده کروهی بنارس طرف جنوب واقع و از قلاع متینه معروفه است در خاطر آورده فوجی را مع یک میجر و چند کپتان و لفتنٹ و انسن و سارجن بر سر قلعهٔ مذکوره فرستادند و چند ضرب توپ قلعه شکن همراه دادند میجر مذکور مع فوج و اسباب قلعه‌ستانی در انجا رفته از طرف پادشاه احکام اطاعت رسانیده اول تهدید سلطانی ترسانید چون در نگرفت بجنگ اشتغال نموده آتش توپ اندازی را اشتعال داد و کمر همت بتسخیر قلعه بسته پاسی جلادت پیش نهاد محمد بشیر خان که مقرب الدوله وزیر و قلعه‌دار آنجا بود نهایت جبن و بددلی داشت اما همراهیانش پای ثبات افشرده بمدافعه پرداختند و محمد بشیر خان را بنوعیکه خواست از قلعه برآورده بحضور وزیر روانه گردانیدند و روزی چند با قلعه جنگ ماند آخر الامر انگلیشیان دیوار حصار بضرب گلهای توپ از طرفی خراب ساخته در شب تاریک بافوجی مناسب یورش آوردند و فوج انگلیشیه بالای کوه برآمد چون داعیه در آمدن بحصار نمودند میجر همراهیان را دلدهی نموده حکم برآمدن بر سنگهای افتاده دیوار حصار داد و مستحفظان قلعه صدای پای بالا رفتگان و گفتگوی آنها با همدگر شنیده خبردار و مستعد مدافعه و کارزار شدند و زیر شلک بندوق و سنگ گرفته اکثر بالا رفتگان را مجروح ساختند و هم از اضطراب و تاریکی شب پای بسیاری از سر سنگهای افتاده دیوار و کوه لغزیده غلطیدند و سنگها از صدمهٔ همدگر غلطیده سر در و دست و بازوی غلطیدگان را در هم شکست میجر که سالار فوج بود نیز بهمین صورت زیر سنگها افتاده و زخم تفنگ خورده مدهوش افتاد و عار جان را دل از دست رفته پای ثبات برجا نماند و ناکام برگشتند بعد دیری در کمال اخفا و احتیاط میجر را در همان هنگام شب آوردند مدهوش بود بعد اندک زمانی

عالم ثانی را بدر رود نمود وجرنل این خبر شنیده وبر پیش آمدن وزیر مطلع گردیده فوج متعین قلعه را پیش خود خواند باتفاق بداعیهٔ مقابل شجاع الدوله ومرهٹه پیشتر راند درین عرصه میرزا نجف خان هم که باشجاع الدوله بد بود از بندیل کهنڈ آمده رفاقت انگلیشیان گزیده ملازم شان گردید سرداران انگلیشیه بعض فوج را بسالاری میجر استبرت بلکهنو فرستادند تا ضابط آنجا بوده از اطراف صوبه اوده وحدود آنجا خبردار باشد ومحمد اکبر خان را کوتوالی آنجا بتجویز راو شتاب رای مقرر ساختند وجرنل کرنک با کل فوج مع شتاب رای ومیرزا نجف خان به اله آباد رفته بتسخیر قلعه آنجا عازم شدند میرزا نجف خان که از کم وکیف قلعه مذکوره آگهی داشت طرف حصار را در جائیکه پشته نداشت نشان داد وجرنل توپهای قلعه شکن که از غارت لشکر وزیر همراه داشته همان طرف بسته دیوار انجا را شکست وعلی بیگ خان وغیره که از قبل وزیر بحراست قلعهٔ آنجا مامور بوده اند عرصه بر خود تنگ دیده امان خواه شدند راو شتاب رای ضامن آبرو ومال آنها غیر مال وزیر ومنجر بودن در رفاقت وعدم رفاقت انگلیشیان گردیده آنها را از قلعه برآورد وقلعه بتسخیر اصحاب انگلیشیه درآمد علی بیگ خان وغیره ملازمان شجاع الدوله رخصت یافته نزد آقای خود شتافتند وراو شتاب رای باتفاق واعانت راجه بلونڈ سنگه بندوبست هر دو صوبه خصوص صوبه اوده مهما امکن انتظام داده عمال در اکثر محالات بلکه همه جا فرستاده اکثری از افواج میر قاسم خان مثل میر روشن علی خان وشیخ فرحت علی وبرادرانش وشهسوار بیگ تورانی قاتل مسٹر ایمیٹ را ملازم ساخته متعین صوبه وعمال هر محال نمود وچون خبر نهضت وزیر تحقیق یافت جرنل مع شتاب رای ومیرزا نجف خان عازم جنگ وزیر ومرهٹه گردید وعمال را مع افواج نو ملازم جابجا گذاشت الحق که شتاب رای در بندوبست صوبه مذکوره با وجود عمل دیرینهٔ شجاع الدوله که از عهد برهان الملک سعادتخان جد مادری او قریب به پنجاه ساله بود برهم زده اکثر جارا انتظام داد وکاری سترگ کرد لیکن نمک بحرامی بعض ملازمان وقابو طلبی وناحق شناسی اکثر زمینداران آنجا خصوص راجه بلونڈ درین امر لسی موید بود +

گفتار در جنگ ثانی شجاع الدوله باتفاق راو ملهار مرهٹه با جماعهٔ انگلیشیه ومغلوب گشتن او

چون راو ملهار اجابت دعوت شجاع الدوله نموده در رسید وزیر باتفاق پیشتر آمد وجماعهٔ افاغنه که وعدهٔ رفاقت نموده بودند امید دار رسیدن داشته وشهره برآمدن در عوام انداخته گامی پیشتر نگذاشتند عماد الملک ظاهرا با معدودی رسیده تماشائی بود نه مقدوری داشت ونه از دست او کاری برآمد وفی الحقیقه از ناخن تدبیر ودم شمشیر هیچ کسی عقده نگشود وزنگ کدورت شکستگی یافته بودند احدی از دل احدی نزدود القصه در نواح کوڑه تلاقی عسکرین روی داده جنگ سبکی دست داد مرهٹه که تاب تحمل صدمات توپخانه گاهی نداشت دست وپای جنبانیده عطف عنان نمود وتا مرکز دولت خود که نواح گوالیار بود عنان یکران باز نکشید شجاع الدوله نیز از نمک بحرامی نوکران وعدم دلدهی فدویان چهرهٔ مقصود در آئینه امید ندیده دل تنگ برگشت در زمانیکه فوج انگلیشیه از نواح صوبه اله آباد جنبیده عازم استقبال افواج وزیر بود بعض افواج مرهٹه بضابطه ستمرهٔ خود افواج انگلیشیه را در میدان محصور داشته از تنگ وتاز اندکی مشوش میداشت چنانچه یکبار راو شتاب رای با اندک مردم در میان آنها افتاده قریب بود که هلاک شود دران وقت جسارتهای دلیرانه نموده گویند بدست خود مباشر طعن وضرب نیزه گردید ودر میدان مردان آبروی خود نگهداشت تا آنکه فوج انگلیشیه بمدد او رسیده از ان دار وگیرش رهانید حق آنست که راو شتاب رای اکثر صفات حمیده داشت

ودرین جزو زمان از جمیع رؤسا ممتاز بوده بر اکثری از اعیان در مکارم اخلاق تفوق داشت برخی از ان انشاء الله تعالی عنقریب در ذکر احوال او بنا بر نیابت صوبهٔ عظیم آباد وحکومت آنجا که داشت نگاشتهٔ خامهٔ وقائع نگار خواهد شد علی ابراهیم خان بهادر از اله آباد حسب الاشعار بینی بهادر خواست که بلشکر وزیر رفته با راجه بینی بهادر بپیوندد چند کروهی از شهر مذکور برآمده بود که خبر شکست وزیر کرهٔ ثانیه شنیده باز برگشت ومدتی دران نواح مخفی بود تا مصالحه وزیر با انگلیشیان روی داد وفسادها فرو نشست وآن عزیز واز التمس سرایا صدق ووفا از کنج خمول واختفا برآمده بمرشد آباد رسید وذکرش در ضمن حکومت مظفر جنگ که نائب نظامت مرشد آباد گشت انشاء الله تعالی خواهد آمد القصه وزیر بار دیگر شکست خورده بطرف فرخ آباد رفت و از افاغنه وغیره شکوهٔ تعطل واهمال در اعانت نموده از هر یکی استشاره وچاره جوئی نمود هر یکی سخنی میگفت اما چون از ته دل نبود در خاطر وزیر جائی نیافت آخر الامر احمد خان بنگش خلف محمد خان غضنفر جنگ با وجود عداوتهای دیرینه بمقتضای جوانمردی که داشت صاف با شجاع الدوله گفت که ازین جماعهٔ افاغنه وغیره که شما توقع نصرت واعانت دارید کسی بکار شما نخواهد آمد ودر انتظار ها چند مشت زر یکه دارید بخرج سپاه ومدعیان امداد رفته بحال خود در خواهید ماند وهمین مظهران نصرت تماشائی بوده دوام مضحکه خواهند ساخت بزعم من صلاح ورود حال است یا با معدودی که توقع رفاقت از آنها دارید بر دشمن بتازید اگر حیات باقی است ظفری یابید والا آبرو جان خود در میدان می بازید واگر این کار دشوار نماید بی وساطت دیگری یکبار تن تنها برخاسته پیش انگلیشیان بروید آنچه شنیده شده کار آنها بروئیه عقل وجوانمردی هاست اغلب که با شما نرود غا نخواهند باخت وشما را در مهلکه نخواهند انداخت بلکه ظن غالب آنست که بنا بر نام ونشان خاندان شما از در اخلاص درآمده در اکرام واحترام شما راضی بتقصیر نخواهند بود درین بین بعد فتح قلعه اله آباد وشکست یافتن وزیر نوبت دوم بوعده ووعید بادشاه وسرداران انگلیشیه مستحفظان قلعه چناڑه ناامید از ظفر وغلبهٔ شجاع الدوله گردیده وسامان قلعه داری راهم کمتر دیده قلعه را حوالهٔ علیٔ انگلیشیه نموده بعضی از آنها ملازم بادشاه وبرخی نزد شجاع الدوله راهی شدند +

ذکر پذیرفتن شجاع الدوله نصیحت احمد خان بنگش وملاقات نمودن با سرداران انگلیشیه وانجامیدن بمصالحه ومعاقده

شجاع الدوله بعد امعان نظر سخن احمد خان بنگش را در بارهٔ خود اصوب آرا وحسن تشفق دانسته با معدودی از ندما بر پالکی خود سوار گشته راه لشکر انگلیشیه گرفت زیاده از ده دوازده سوار همراه نداشت بعد طی مسافت بجرنل کرنک خبر رسید که وزیر الممالک باین صورت می آید اول متحیر ومتجسس صدق وکذب گشته بعد تحقیق بپای ادب با جمعی از سرداران وراو شتاب رای پیش رفته استقبال وزیر کرد وزیر جرنل را مستقبل دیده از پالکی فرود آمده معانقه نمود وجرنل مع کل سرداران وشتاب رای نذر گذرانیده پیاده پا با پالکی وزیر در رکابش روان گشته تا بخیمهٔ خود که برای او استاده کرده بودند رسیده فرود آوردند سرداران انگلیشیه لوازم ضیافت ومهمانداری بعمل آورده از آداب وتواضع دقیقهٔ فرو نگذاشتند شجاع الدوله طعام ضیافت همانجا خورده خوابید وبعد بیداری از خواب هم عنان شادکامی بجائیکه خیمه گاه او بود ودو سه کروه فاصله داشت برگشته با همراهیان که از سه چار صد کس بیش نبوده اند منزل ساخت واز طرف مصالحه که دو سه چار روز بوساطت شتاب رای انفصال یافت دلجمعی نموده حسب الاذن رؤسای انگلیشیه جمیع ملازمان خود را طلبداشت و آمد ورفت سفرا وپیغام بران اکثر اوقات ودر بعضی احیان آمدن او وجرنل در خانهٔ همدیگر معمول بود وراو شتاب رای

درین کار استرضای طرفین منظور داشت اما بمقتضای نمکخوارگی که قبل ازین سانحه در سلک ملازمان شجاع الدوله برفاقت بینی بهادر بنابر اخراج نمودن میر قاسم خان از عظیم آباد منسلک بود عزت شجاع الدوله را بهمت خود ساخته در انصرام مرام او مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مورد تحسین دوست و دشمن گردید +

گفتار در قرار داد و شروط مصالحه میان شجاع الدوله و انگلیشیه و مرخص شدن او بر صوبهٔ خود بعد استحکام عهود و پیمان و مرقوم شدن آن

بنای مصالحه برین قرار یافت که شجاع الدوله پنجاه لکه روپیه عوض اخراجاتیکه انگلیشیه را در حروب او رویداد بانگلیشیان ساند نصف نقد و نصف دیگر بر صوبه تنخواه فرماید و انچه از صوبهٔ او در تحصیل در آمده باشد مجرا یابد و صوبهٔ اله آباد مخصوص پادشاه و پادشاه در اله آباد خاطر خواه خود و میرزا نجف خان بهادر که رفیق پادشاه و انگلیشیان شده بود ملازم پادشاه بوده یک لکه روپیه سالیانه از خزانهٔ شاهی منجمله مالگذاری بنگاله یافته باشد و فوج از انگلیش باعانت پادشاه در اله آباد بماند و یکی از اصحاب انگلیشیان در خدمت شجاع الدوله بطور میلنجگرے حاضر بوده کارے بمعاملات او نداشته باشد و بعد ازین عهد و پیمان دوست همدیگر را دوست و دشمن همدگر را دشمن دبر سر هر کسی دشمنی زور آرد دیگرے اعانت او نماید و هر که از دیگری فوج باعانت طلبید وجهی برای مصارفش بصاحب فوج برساند و راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس که بنابر رفاقت پادشاه و انگلیشیان از خدمت شجاع الدوله مقصر و بخیانت موسوم شده بود استعفای تقصیرات او صاحبان انگلیش نموده در اطاعت و زیر حمایت خود گذاشتند عهود مذکور از طرفین مرقوم گشته وثائق مرقومه به مهر و دستخط فریقین استحکام یافت و شجاع الدوله را حالت منتظره غیر آزادی زریکه عاجلاً معهود بود نماند +

ذکر بیگانگی که مادر شجاع الدوله مع کل اقربا بطمع زرها نمود و گوئی وفا و اخلاص ازین جمله مردم زنش در ربود

وزیر بعد تقرر و تحریر عهود زریکه بزودی موعود بود در فکر تحصیلش افتاده با هر یکی از رفقای خود بقدر مقدور او تکلیف ادای زری نمود و همین قسم بمادر و زن خود و برادران زن خود و جمیع اقربا خطی متضمن فرستادن مبلغی مناسب نگاشته بر آمدن خود از بند خسران مشروط بوصول زر مذکور ارقام نمود اما به ثبوت پیوسته که از هر کس هر چه توقع داشت و فی الحقیقه آنکس از عهدهٔ ایصال و ایثار آن زر بر آمدن میتوانست طمع را کار فرماگشته برخی نصف و جمعی ثلث و گروهی ربع آنرا اعتراف نموده فرستاد حتی مادر و برادران زن او و غلامان و ملازمان نمک پروردهٔ دیرینه اش همین سلوک را مسلوک داشتند مگر زن او که هر چه از نقد و جواهر و طلاآلات و نقره آلات داشت و انچه خدمه او را میسر بود حتی حلقهٔ بینی خود مع مرواریدان برای شوهر باوجود ممانعت مردم خویش آمد گو فرستاد و ناصحان را جواب میداد که انچه مرا میسر است تا سلامتی شجاع الدوله مرا می باید و اگر او نباشد هیچ یک ازین اسباب بکار من نمی آید اگرچه زنی بود اما آفرین بر همت مردانه او و حق صحبت شناسی از ینجاست که گفته اند

شعر زن خوب فرمان بر پارسا + کند مرد درویش را پادشاه + شجاع الدوله هم بعد این امتحان هر چه بدستش می آمد و از مصارف لابدیه باقی می ماند بزن خود میداد و الحق چنین می بایست مصرع چه مردی بود کز زنی کم بود +

القصه بعد سرانجام شدن مبلغی که امکان داشت برای باقی مبلغ معجل جواهر گران بهای خود را بدست صاحبان انگلیش بعد تعیین قیمت که درین باب هم راو شتاب رای درمیان بود رهن گذاشته اهل و عیال را از ملک حافظ رحمت طلبید شست

و قلعه چنار گڑه را نیز بعوض قلعه اله آباد از دست انگلیش انتزاع نموده از پادشاه و سرداران انگلیش مرخص شد و در خدمت پادشاه یکی را به نیابت وزارت و دیگری را به نیابت میر آتشی که خدمات موروثی او بود گذاشته بدار الملک صوبهٔ خود فیض آباد که بادی آبادی آن برهان الملک سعادت خان و متمم و مکملش شجاع الدوله است روانه گردید و دوران کل زمین رفته بکارهای خود پرداخت تتمه احوال او و شاه عالم پادشاه و بقیهٔ احوال میر قاسم خان عالیجاه در دفتر حالات سلاطین شاه جهان آباد و حکام و ناظمان آن طرف غیر بنگاله و عظیم آباد مرقوم قلم و قائع رقم خواهد شد و وضع انتظام و ملک دارے که باختراع اصحاب انگلیشیه و نواب و حکام دست نشان این جماعه رائج گشته و سوانحیکه درین صوبه روی داده نگارش یافته انشاء الله تعالی این دفتر اختتام می یابد +

ذکر جلوس نمودن نجم الدوله بر مسند ایالت بنگاله به تجویز ارباب کونسل کلکته و رفتن شمس الدوله بنزی و نسترت بولایت خود و ورود لارڈ کلیف ثابت جنگ از ولایت انگلنڈ و دار الملک لندن بانتظام این ممالک و رفع شورش و فساد و سوانحیکه بسبب میر قاسم خان درین ضمن رو داد

چون روزنامچه عمر و دولت میر جعفر خان دست قضا در نوردید و شمس الدوله بنزی و نسترت گورنر کلکته شنید که لارڈ کلیف ثابت جنگ صاحب اختیار صوبه بنگاله و عظیم آباد گشته از ولایت انگلنڈ می آید بودن خود در کلکته مناسب ندیده قبل از ورود لارڈ مذکور روانه ولایت انگلنڈ شد و بقیهٔ اصحاب کونسل بضابطهٔ مستمرهٔ حکم رانی و انتظام امور مرجوعهٔ نمودند بعد ازان میر جعفر خان در کونسل چنان قرار یافت که نجم الدوله معروف بمیر پهلوری پسر کلان میر جعفر خان از بطن منی بیگم بجای پدر نشیند و نواب او بصلاح اصحاب کونسل رتق و فتق مهمات نظامت و ملک داری باشند چون این صورت قرار یافت مسٹر مدلٹن صاحب کلان مرشد آباد و مسٹر جانسن صاحب کلان بردوان هم در مرشد آباد آمده بحضور خود بر مسند ایالت بنگاله او را اجلاس فرمودند و وجهی معتد به بهر دو صاحبان مذکور بطور تواضع رعایت نمود و نجم الدوله چند روز ناظم مقتدر و نند کمار دیوان مدار المهام او و مرجع طوائف انام صوبه بنگاله بود و میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان ناظم عظیم آباد به نیابت برادر زاده خود و راجه دهیرج نارائن برادر خورد راجه رام نارائن دیوان مدار المهام صوبه مذکوره و راو شتاب رای دیوان پادشاهی آن صوبه بود اما نهایت موافق با جمیع انگلیشیان خاصه با جرنل کرنک سالار فوج انگلیشیه شجاع الدوله بنابر مصلحت وقت پرگنه ماهول که چند هزار روپیه زیاده از یک لک محاصل آنجا بود در نواح اعظم گڈه و جونپور بطور جاگیر باو بخشیده بهل مدتی باین صورت گذشته بود که نند کمار بنابر آزردگی گورنر بنزی و نسترت شمس الدوله بهادر حسب الطلب کونسل بکلکته رفت اما از کار خود معزول نبود و عمله او کار باقتدار میکردند شمس الدوله معائب او را بشرح و بسط نگاشته و کتابی مجلد ساخته حواله برادر خود خارج و نسترت هوشیار جنگ بهادر کرده گفته رفته بود که هرگاه لارڈ کلیف برسد و در کونسل خانه نشیند کتاب مذکور را در اجتماع ارباب کونسل بحضور او بخوانند و او را بشنوانند ازین جهت ارباب کونسل کلکته نند کمار را از کلکته بیرون رفتن نمی دادند و او بنابر انتظار لارڈ کلیف که در زمان منصف کرنیلی او و زوال دولت سراج الدوله و شروع اقبال میر جعفر خان منشی و مقرب او بود بآمدن لارڈ کلیف امید افزایش اقتدار از مرتبهٔ که میسرش بود داشت تا آنکه لارڈ کلیف بهادر ثابت جنگ در رسید و هوشیار جنگ کتاب عیوب نند کمار نوشته برادر خود در کونسل بحضور اربابش

نفقاً بالفعل خوانده به لارد مذکور شنوانیدند که هرچند منظور نظر عطوفت لارد بود اما بنوعی معایب و نقایص شمس الدوله نوشته رفته بود که از کار خود معزول و مامور باقامت کلکته و عدم خروج از حدود معینه شهر مذکور گردید +

ذکر عروج محمد رضا خان باعلی مدارج دنیاداری محض بمساعدت بخت و تقدیر باری عز اسمه

بنابر معزولی نندکمار از تسلط و اقتدار محمد رضا خان خلف حکیم هادی خان عقیلی شیرازی که در عهد ثانوی میر جعفر خان نیابت جهانگیر نگر داشت بیاوری تقدیر مورد الطاف لارد کلیف گشت و لبپارش و کارسازیها بنیابت نجم الدوله در نظامت و اختیار حل و عقد معاملات کل صوبهٔ بنگاله یافته بمحمد رضا خان بهادر مظفر جنگ مخاطب گردید و آهسته آهسته بخطاب معین الدوله مبارز الملک خانخانان یافته نوبت و ماهی و مراتب و حکم سواری نالکی نیز حاصل نمود و لارد کلیف چون باستماع خبر انقلاب ممالک بنگ و عظیم آباد و استیصال میر قاسم خان و انتظام این ممالک متعین شده بود و این کار در نظر اهل ولایت بنهایت عظیم و دشوار می نمود لهذا بمدارج علیا ترقی یافته یکبار از کرنلی برتبه لاردی که منصب خطاب امارت ولایت انگلند و لندن است رسید و در جمیع کارهای اینجا بنوعی مختار و بکمال اقتدار آمده بود که تا حال هیچ گورنری باین اختیار و اقتدار نیامده مگر نواب گورنر جنرل عماد الدوله بهادر مستر هستنگس جلادت جنگ که در مرتبه برلارد کلیف هم فائق آمده در هندوستان و ولایت شریک و سهیم ندارد و فی الحقیقه لایق این مرتبه و مقامست لارد کلیف بجهات مذکوره تابع احتجاج آرای ارباب کونسل نبود لهذا احدی از انگلیشیان را با خود برابر ندانسته کسی را از هندی و انگلیشیه بخاطر نمی آورد و بنابر اظهار اقتدار خود اول با جانسن و ملتن کاوید که نشانیدن نجم الدوله بجای پدرش مناسب و معقول شد اما از رسانیدن ... دگرفتن بی حساب و بیجا است عاید سرکار کمپنی باید ساخت هر دو سردار مذکور استعفای نوکری نوشته فرستاده جواب صاف دادند که اما اطاعت امر شما در نوکری کمپنی ضرور و لازم بود الحال که ما دست از ین نوکری برداشتیم دیگر حکم شما بر ما نیست اگر دعوی دیگر باشد در عدالت بادشاهی رجوع نمایید که در انجا انفصال یابد و انچه استوار الیصال زرها بسرکار کمپنی سه فایده هرگاه زرهای خطیر که شما از پدر نجم الدوله گرفته بجای سراج الدوله نشانیده بود بدر داخل سرکار کمپنی خواهید نمود ما هم این مبلغ یسیر را که از پسرش گرفته ایم عاید سرکار کمپنی خواهیم نمود لارد کلیف جواب صاف شنیده و بعد استعفای نوکری که آنها اول نموده مجال گفتگو با آنها ندیده خاموشی گزید جانسن خود بولایت رفت و ملتن مدتی چند مستعفی در هند بود بتجارت گذرانید و بعد زمانی چند باز نوکر شده صاحب کلان مرشد آباد بود که اجلش در رسید و در موضع پیتی متصل نشاه آباد فیما بین راه عظیم آباد و مرشد آباد مرد و بر همان کوه پیتی مدفون گردید قبرش از دور مرئی میشود و درین فرقه بخوبی و ترحم بر خلق شهرت دارد باشد که مرد خوبی خواهد بود بفهم و خوبیهای داکتر ولیم فلرتن و در جرات و هوشیاری امور جنگ و ثبات آشنائیها و درستی مزاج کرنل کاردو در دانائی و پاس حقوق اخلاص و آشنائی و معامله فهمی و خبرداری در معاملات ملکی هوشیار جنگ جارج ونسترت و در حسن اخلاق و اکثر اوصاف مستر اوزل و مستر طامسن نابرادر خرد مستر ایون لا برابر با برادر کلان و بارلو صاحب هم مثل ایشان و طامسن صاحب در اکثر محامد برادر بی نظیر و مستر اندرسن و مستر الیت در کمال دانائی و تواضع و عطوفت و جمیع صفات حمیده در امثال و اقران ممتاز اند و برادر مستر اندرسن هم شنیده میشود که برابر با برادر بلکه در بعض علوم خصوص هندسه

به از برادر است و مثل این اشخاص درین فرقه کمتر کسی دیده شد اوصاف بعض انگلیشیان دیگر هم شنیده شد اما چون بنده را با آنها چندان سروکاری نبوده است احوال آنها بیقین معلوم نیست که نگاشته آید +

ذکر هلاک کردن مستر بلرس خود را از جهالت و نادلی و مطعون گشتن او در اعالی و ادانی

مستر بلرس که صاحب کلان عظیم آباد بنابر مرتبه نوکری خود بود بسبب قلت شعور تبع مستر ملتن و مستر جانسن کرده از باغ کمپنی که در باقی پور است در ان روزها بر صاحب کلان بهانجامی ماند بگرد و فر بسیار سوار گشته در قلعه آمد و میر کاظم خان را بنظامت عظیم آباد نشانیده قلیل وجهی بدست آورد و بمصاحبت و اشعار بعض هندیان که مثل او دور از شعور بوده اند ظاهرا مرتکب بعضی حرکات نامناسب گشته بود و ازین جهت اقتدار لارد کلیف شنیده و بر آبروی خود ترسید و بدست خود از جراحت کرچ خود را هلاک ساخته در باغ باقی پور مدفون و مطعون اقوام خود گردید و جرنل کرنک که از سابق بالارد کلیف نهایت اخلاص درست داشت درین وقت مصدر حل و عقد جمیع امور و مرجع کل معاملات گردید چون با داکتر جرنل مذکور اول در کمال اخلاص و آخر در نهایت بدخواهی بود جزی چند خاطر نشان لارد ساخته داکتر فلرتن را برطرف کنانید داکتر از دوستان خود در کمال ناکامی مرخص گشته بولایت خود رفت وعدهٔ برگشتن با دوستان بشروط چند کرده بود ارادهٔ او با تقدیرات الهی مطابق نیفتاده تا حال برنگشت خبر زندگی او شنیده میشود خدا او را هرجا که باشد موافق نیت او خوشش نگهدارد +

رفتن لارد کلیف باله آباد برای ملاقات شاه عالم بادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله آصفجاه و گرفتن فرامین اسناد دیوانی خالصهٔ شریفه هر سه صوبه بنگاله و اوڑیسه و عظیم آباد بنام کمپنی انگلیش و تجدید عهود داد و اتحاد و بدر رفتن تحصیل زرهای هر سه صوبه از دست هندیان و اختصاص یافتن انگلیشیه بحکومت صوبجات مذکور و شروع انقلاب اکثر اوضاع و دستور

لارد کلیف بعد ورود بکلکته و اطلاع بر امور ضروریه و انصرام بعض مرام که حاجت بآن داشت نهضت باله آباد بنابر تکمیل مقاصد که پیش نهاد خاطر داشت نمود و وزیر الممالک شجاع الدوله نیز از فیض آباد که مرکز دولت او بود حسب الاشعار لارد و جرنل و بنابر التماس راجه شتاب رای که گویا واسطهٔ اصلاح بین الجانبین بود قاصد اله آباد گردید و میرزا کاظم نام شخصی را که مرد ولایت زاد و بمصاهرت حسن رضا خان نوهٔ حاجی احمد پسر علی جواد خان مرحوم اختصاص و در ایام حکومت میر قاسم خان بدستگیری علی ابراهیم خان بهادر علاقه پرگنه سهرام و چین پور داشت لارد مذکور در زمان اقامت خود بدکهن با او آشنا بود درین وقت مورد الطاف سبب اکناف خود گردانیده لک روپیه نقد بخشید و مصاحب خود گردانید ظاهرا واسطهٔ جواب و سوال در تحصیل عروج محمد رضا خان هم او گردیده چون محمد رضا خان شراکت راجه شتاب رای در معاملات مطلق نمی خواست قاصد آن بود که واسطهٔ جواب و سوال در حضور بادشاه و وزیر هم شتاب رای نبوده میرزا کاظم مذکور بجای او باشد بنابرین تقریب این امر با لارد کلیف مخفی از جرنل نموده و میرزای مذکور امیدوار این کار همراه لارد کلیف رفت و لارد کلیف هنگام ورود عظیم آباد ملاقات با میر کاظم خان برادر میر جعفر خان و راجه دهیرج نراین و راجه شتاب رای نموده قدر و منزلت

هر یکے را بمیزان شعور و وجدان سنجیده راو شتاب رای را برای همراهی خود بنابر انفصال جواب و سوال برگزید و میر کاظم خان را مرد
ساده لوح دیده لائق سر انجام معاملات صوبه ندانست و مهیرج نارائن نیز بنابر شوم طمعی با وجود احسانهای خان مرقوم و برادرش
میر جعفر خان نمک بحرامے را کار شده به بیقدری او در کارهای دنیا ظاهر ساخته خواهان نیابت صوبهٔ عظیم آباد بنام خود
با نفراد گردید لیکن لارڈ درین سفر عزل و نصب مناسب ندید و راو شتاب رای را همراه گرفته روانه بیشتر گردید چون باله آباد
رسید بعد حصول کورنش پادشاه و ملاقات با وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر و ضیافتها و پیشکش تحائف که از طرفین بعمل آمد
مقصدیکه داشت ظاهر ساخت و فرمان اسناد دیوانی هر سه صوبه بنام کمپنی از وزیر و پادشاه درخواست چون پادشاه
و وزیر مغلوب این جماعهٔ هم بجرأت و جلادت و هم بفهم و فراست بوده اند چار و ناچار قبول نموده بر وفق خواهش او فرامین اسناد
نوشته دادند و بیست و چار لک روپیه مالگزاری هر سه صوبه مقرر گشته قبولیت بمهر کمپنی که دست آویز تعهد مالگزارے است
داخل دفتر پادشاہے گردید و امور عظیمهٔ چنین بے آنکه عذرے در میان آید و کسے گفتگوئے با کمپنی و پادشاه انگلند بسفارت
ایلچیان دانا دل و مراسلات محرره و بیران کامل نماید در کمال سهولت و آسانے که بیع و شراے خر بار بردار و چارپاے
رهوار هم باین زودے بدون تکرار کیسو نمی شود انفصال و انقطاع یافته لارڈ مذکور کامیاب مقاصد بدار الحکومت خود
که عبارت از کلکته است معاودت نمود و کرنل اسمٹ را که بعد رفتن لارڈ بولایت جرنل شد بسرداری فوج انگلیشیه گماشته در
الٰه آباد بخدمت پادشاه گذاشت الا فی الحقیقة حاکم او بود و پادشاه محکوم او در قلعه میماند و پادشاه بیرون قلعه در چهاونے که
خود احداث آن نموده بنای بعض منازل از خشت و آجر در انجا انداخته بود اوقات میگذرانید و جرنل از صداهاے نقاره
نوبت خانه پادشاہے که در قلعه بود گاہے ناخوش گشته نواختن نوبت پادشاہے را مانع مے شد و مردم نقار خانه ناچار
ممنوع از عمل خود مے بودند مصرع هر کرا پنج روز نوبت اوست القصه حسن سلیقه راو شتاب رائے و طلاقت بیان
و رسیدن بکنه کار و حقوق دیرینهٔ خدمتهای او در دولتخواهی کمپنی و اصحاب انگلیشیه منظور نظر لارڈ گردیده میرزا کاظم از کاریکه
مخطور داشت محروم همراه لارڈ برگشت و علی ابراهیم خان بهادر را که برفاقت وزیر و بینے بهادر بعزلت و احترام میگذرانید لیکن بنابر
غربت از یار و دیار مکدرے ماند میرزاے مذکور نظر بحقوق احسانیکه خان مرقوم در عهد عالے جاه برادر کرده جان و آبرو او را
از صدمات بطش و سطوت عالے جاه در کنف حمایت خود محفوظ داشته بود ترغیب آمدن بمرشدآباد نموده واسطهٔ ملاقات
او با لارڈ جرنل گردید و علے ابراهیم خان بنابر الفتے که ببلدهٔ مذکوره و آشنایان آنجا بسبب طول مدت اقامت داشت قبول
فرموده همراه اراده بمرشدآباد نموده راہے شد و بمرشدآباد رسیده در زمرهٔ رفقاے مظفر جنگ انسلاک یافت اگرچه
در کمال عزت بسر مے برد اما قدر دانے او بقدر لیاقتش بعمل نیامد و لارڈ کلیف بعظیم آباد رسیده میر محمد کاظم خان را از صوبه‌داری
عظیم آباد معزول و راجه مهیرج نارائن را بانفراد رتق و فتق مهمات صوبه مذکوره گردانید و برای میر کاظم خان لکه روپیه سالیانه
مقرر گشت او در راج محل اکبرنگر که مولد و موطنش بود سکونت ورزیده چون نیت خوشے داشت درین عصر پر آشوب در کمال
آرام و احتشام گذرانید و نیکنام زندگانے نمود و مهیرج نارائن بپاداش بدباطنے و دغائیکه با این بیچاره بعمل آورد
بعد چند روز خفتها کشیده معزول گردید و در حسرت حصول حکومت جان خود درباخت چنانچه در مقامش مفصل و مبین
خواهد شد و لارڈ کلیف چند روز در عظیم آباد توقف ورزیده روانه کلکته گردید چون در انجا رسید بانصرام مهام خویش پرداخته
مسٹر سکس را صاحب کلان و شریک انتظام معاملات مالی و ملکی چکله جهانگیرنگر بجای عبارت خان مرحوم گردانید و چکله

بردوان را از مشارکت هندیان پرداخته بدست دو سه کس از رؤسای معتمد انگلیشیه سپرد و میر روح الدین حسین خان بهادر
سپهدار جنگ خلف سیف خان بن عمدة الملک امیر خان صوبه‌دار کابل چون وقت نهضت لارڈ کلیف بطرف الٰه آباد که در
عین برسات اتفاق افتاده بود بسواری کشتی مورپنکهی در نواح پتنی و شاه آباد بملاقات لارڈ مذکور رسیده او را از خود خوشنود
گردانید حکومت ملک پورنیه مع ضمائمش بدستور در ید تصرف او ماند و مالگزاری آن در کچهرے نظامت بنگاله چنانچه در عهد
پیشین بود مقرر گشت اما نهایت کم ظاهراً زیاده از پنج شش لک روپیه نبود لیکن از غفلت شعارے و نا کرده کارے
سپهدار جنگ و نمک بحرامے عسکر علے خان پیرزادهٔ پدرش که نائب و مختار و مرجع کل معاملات جمیع صغار و کبار بود بعد
دو سه سال از دست اختیار سپهدار جنگ بیرون رفت و ذکرش انشاء الله تعالی خواهد آمد و جاگیرات و التمغا و املاک
مردم چون از عهد مهابت جنگ وا تباع او واگذاشت بود و کسے با اینها هیچ گونه تعرضے نداشت اصحاب انگلیشیه
هم فتوت را کار فرما گشته بهمان روش واگذاشته متعرض احدے ازین مردم نگردیدند و این از جملهٔ افضال الٰهی و احسان
انگلیشیان است و الا احدے از عظمای این دیار یکروز درین ممالک بلکه در زیر آسمان زندگے نمی توانست نمود
و نیز تغیر و تبدیلے که از تلون پادشاه و متصدیان خیانت پیشه مظنون بلکه متیقن بود موقوف مانده انگلیشیان بنا را
براین مقرر داشتند که سر قطعه مکانے در دست هر که هست برای او و بعد ازو برای اولادش مقرر باشد و الحمد لله که الی الان
بدین منوال گذشته آینده هم از کرم الٰهی مامول است که بیچارهاے چند که بآب و نانے که قناعت نموده افتاده اند مع
عیال و اطفال بآرام بسر برند و روزگار غدار به بدتر ازین احوال مبتلا نه سازد بجود و احسانه +

ذکر انتقال نجم الدوله بغتةً و جلوس سیف الدوله برادرش بر مسند نظامت

زمانیکه لارڈ کلیف باراده الٰه آباد رسیده از بلدهٔ مذکوره کوچیده در صادق باغ نزول نمود نجم الدوله و مظفر جنگ
برای مشایعت و استرخاص تا باغ مذکور آمدند و مرخص گشته چون بجاهای خود رسیدند و لارڈ روانه پیشتر گشت
نجم الدوله را بعد ورود در خانه هیضهٔ محتبسه عارض گشته بتاریخ بیست و دوم ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجرے
یک ناگاه ازین عالم انتقال نمود و برادر خرد او سیف الدوله بر مسند ایالت جلوس فرمود سیف الدوله حسن خلق و رافت
بر خلق بسیار داشت در چند روزهٔ حکومت و حیات مستعجل نیکنام زیست اگرچه مقتدر نبود اما تا هر جا دست قدرتش
میرسید در ترحم و نیکوئے راسے تقصیر نبود +

ذکر عروج نمودن راو شتاب رای بمرتبهٔ نیابت نظامت عظیم آباد

هنگام معاودت لارڈ کلیف از الٰه آباد راو شتاب رای با موریهمراہے گشت و او بنابر بعض جهات چند روز مهلت خواسته
وعدهٔ آمدن بعد اندک مدتے نمود چون والد مرحوم بمشاهدهٔ اوضاع روزگار و سبکے اطوار سلطنت گوشهٔ قناعت گزیده در
قلیل جاگیریکه از مدتها درین صوبه داشت سکونت ورزیده بود ملاقات و مماسات با حکام ضرور دانسته هر که بر مسند
ایالت این بلاد متمکن مے شد یکید و ملاقات با او مے نمود تا از شر اشرار قرب جوار محفوظ ماند بنابرین قاصد ملاقات لارڈ
هم گردیده بعظیم آباد رسید او چون در رفتن و برگشتن عجول و قبل از ورود والد مرحوم از عظیم آباد پیشتر رفته بود بنابرین

مرحوم مذکور سید علیخان برادر فقیر را که آشنائی محکم با رابعه بیگم مادر زن محمد رضا خان داشت ارادهٔ فرستادن بمرشدآباد بهمراهی راو شتاب رای نموده خطی براو مرقوم متضمن اشعار ارادهٔ خود والتماس اعانت در امور مرجوعه دربار نظامت و انگلیشیه و فرستادن پسر خود برای حصول بعضی از اسناد بمهر ناظم بنگاله بنابر استحکام کارها نگاشته استمزاج نمود او که مرد هوشیار و قدر وقت شناس نیکو کار بود آنچه لازمهٔ آدمیت وحسن اخلاق بود در جواب نوشته تقدیم خدمات را متعهد گردید بعد چندی که داعیهٔ رفتن بکلکته نمود مرلی دهر هرکاره که مرد عیار و از مدتها رکن عمدهٔ نظامت عظیم آباد بود بهال کارهای برده همراهی راو شتاب رای برگزید سید علیخان نیز همراه این هر دو روانه مرشدآباد گردید چون شتاب رای بکلکته رسید لارد کلیف باشعار جرنل کرنک و مشاهدهٔ فطنت رای مذکور او را تکلیف شراکت در انتظام مهام نظامت فرمود او بنابر رفع بدنامی و اظهار استغنا و بی غرضی خود اول عذری چند آورد مسموع نیفتاد و شتاب رای بعارضهٔ وجع مفاصل که بنابر مادهٔ آتشک بود مبتلا گشت لارد مذکور داکتر خود را بمعالجه او معین و موکد گردانید داکتر معالجه او را بنحو بی نمود عجیب آنکه چنین مرضی را که در نهایت شدت و حرکت متعذر بود بمالیدن دوائیکه سیماب داشت تا هر دو بند دست مداوا نمود و مرض مذکور بالمره زائل گردیده اثری از آن باقی نماند راو شتاب رای ده هزار روپیه بداکتر انعام فرمود و بعد شفا یافتن بخطاب مهاراجگی بهادری و اضافهٔ منصب پنجهزاری و بیست و پنجهزار روپیه در ماهه اخراجات نظامت و پنجهزار روپیه در ماهه ذات علاوهٔ جاگیراتی که در عظیم آباد داشت و شراکت با دهیراج نارایـن و مستر مدلتن صاحب کلان کوتهی عظیم آباد در انتظام معاملات نظامت و تفویض مهر سیف الدوله که ناظم هر سه صوبه بنام بود سرشته گشته مامور بمعاودت گردید کارهای والد مرحوم حسب الامر او شان نیز در مرشدآباد بسعی سید علیخان اخ امجد فقیر و حسن سلوک رابعه بیگم انصرام یافته بود که مهاراجه شتاب رای بمرشدآباد در رسید +

ذکر رحلت والد مرحوم از جهان بی بقا بجوار رحمت خداوند اعلی

درین اوقات فقیر بسپارش داکتر فلرتن در رفاقت مستر سیج که یکی از رؤسای انگلیشیان و صاحب مدار کوتهی بنارس شده بود ببلدهٔ مذکور رفته شرف یاب خدمت شیخ اجل اکمل شیخ محمد علی حزین اسکنه الله فی اعلی علیین بود و والد مرحوم در قصبهٔ حسین آباد که بنا کردهٔ آن مرحوم است مع جمیع متعلقان و منتسبان بر محال جاگیر خود سکونت داشت ناگهان سهل عارضه لاحق مزاج قدسی امتزاج او گردیده تپی عارض گشت شنیده شد که مادهٔ و مانعی بهم رسیده منجر بسرسام شد اما در حواس چندان خللی نبود روز دوازدهم از مرض یوم یکشنبه تاریخ سوم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و نه هجری نبوی علی هاجرها السلام اول روز بجوار رحمت ملک علام انتقال فرموده در قصبهٔ مذکوره مدفون گردید اللهم اغفر له وارحمه و الحقه بآبائه الصالحین خبر این واقعهٔ هائله در بنارس بفقیر رسید و والدهٔ ماجدهٔ دام ظلها و برادر مهربان فخرالدوله و نقی علیخان و دیگر منتسبان و متوسلان خطوط متضمن طلب بنده بمبالغه و ابرام نگاشتند فقیر ناچار ترک رفاقت مستر سیج مذکور نموده عازم حسین آباد گردید شیخ مبرور مانع بود و جدائی فقیر نمی خواست می فرمود که بسهل مدتی مانده است تا من جهان فانی را بدرود کنم می خواهم تا آن زمان شما از من جدا نباشید ابرام والده و دیگر بازماندگان والد مرحوم و کم سعادتی طالع من نگذاشت که امتثال فرمان واجب الاذعان بزرگ مرقوم نموده در خدمت او مستفید باشم اگر می ماندم سعادات عظیمه نصیب من می شد قصور قسمت را تدارک نمی توان نمود بیت تهیدستان قسمت را

چه سود از رهبر کامل + که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را + بهر حال بنده بحسین آباد و خبر رحلت والد مرحوم بمرشدآباد در رسید مهاراجه شتاب رای و سید علی خان زمان یسیری در مرشدآباد توقف نموده اسناد بجائی جاگیر واگذاشت آن بنام این اقل الانام که بحسب سال اکبر اولاد والد مرحوم است حاصل نموده عازم عظیم آباد شدند +

ذکر ورود مهاراجه شتاب رای بعظیم آباد و دلتنگ گشتن دهیرج نارایـن ازراه حماقت و عناد

چون مهاراجه شتاب رای وارد عظیم آباد گردید از راه دانائی و امانتی که در مزاج داشت بنای انصرام معاملات و انفصال مقالات را در جائی گذاشت که نه خانهٔ او باشد و نه خانهٔ دهیرج نارایـن بلکه قلعهٔ پادشاهی که از قدیم محل اجتماع اهل معاملات و مجمع دیوانیان و ارباب حاجات بود برای دربار قرار یافت و مقرر شد که صاحب کلان در وقت معین هما نجا آمده بر کرسی خود جلوس نماید و در برابر کرسی او مسند طولانی بگسترند یک فرش دهیرج نارایـن که مدعی نظامت است نشیند و طرف دیگر مهاراجه شتاب رای و یک تکیه برای هر دو کس بگذارند هر سند و پروانه که مرقوم گردد دهیرج نارایـن بطور معمول دستخط بیض در فاتحهٔ آن کند و مهاراجه شتاب رای بر قفای آن یا زیر مهر سیف الدوله بقلم خود کلمهٔ دیده شد رقم زند دهیرج نارایـن که غرور نظامت و برادری رام نرایـن داشت و چندی روتهی خود منفرد در کارها بوده مهر خودی زده چون ناظری غیر خود نداشت خیانت در کارها برده برادر خود مثل عهود سابقه نیزی نمود بنا بر این طریقه بر طبیعت او بسی دشوار نمود اما چارهٔ نداشت بنا برین صحبت همیشه ناچاق بوده نفاق و شقاق می افزود و عملهٔ نظامت نیز بدو حصه انقسام یافته نصف مردم با توسل بشتاب رای بهم رسید و نصف دیگر بدستور با دهیرج نارایـن ماندند راجه شتاب رای که کاغذ دیوانی ملاحظه نمود معلوم کرد که در بند و بست صوبه خیانت بسیار و در هر معامله هزارها بالا بالا رفته دهیرج ناچار این است اظهار این امر مناسب ندیده مستاجران دیگر که با گنجایش نذرانه تعهد نمایند بهم رسانید و با دهیرج نارایـن گفت که یا از عمال سابق بهمین معامله نویسانیده بگیرید یا آنها را معزول نموده اینها را بجای آنها مقرر نمائید چون در هر دو صورت نارا حالی که یا خیانت دهیرج نارایـن بظهور رسیده موجب رسوائی و در حشت خاطر او می شد و در وصول صوبه و اخراجات هم چون غائله و خیانت بسیار بود شتاب رای به دهیرج نارایـن مصحوب معتمدان او نصیحت می نمود که این زرها داخل خزانه بصورتی باید نمود که پرده از روی کار شما برنخیزد و مرلیدهر شریک شتاب رای گردیده چون از سابق بر دقائق و خفایای امور آگهی داشت کشف استار از روی اسرار دهیرج نارایـن می کرد و آن ابله بهمین قدر حقوق خود که راجه رام نارایـن بدوستی جرنل کرنک و مستر امیته مورد عتاب عالی جاه گردیده غرق دریای ممات و هلاکت گشت معذور و از سخن شنوی بفراسخ دور افتاده مواعظ و نصائح شتاب رای چه بلکه از دولت خواهان خود هم نمی شنید و نمی فهمید که انگلیشیه را این قدر پاس خاطر نخواهد بود که بنابر قتل برادرش حاصل صوبه عظیم آباد را بجاگیر او دهند تا هرچه خواسته باشد بخورد و بهر صورت این احوال آهسته آهسته آخر انکشاف یافته بلارد کلیف و جرنل کرنک و دیگر رؤسای انگلیشیه رسید اول بمراسلات پنبهٔ غفلت از گوش دهیرج نارایـن کشیده دلالت باطاعت رای و فرمان مهاراجه شتاب رای و ادای زر باقیات ذمهٔ اش می نمودند او هر بار معاذیر ناموجه می نگاشت تا آنکه لارد کلیف را داعیهٔ معاودت بولایت الله اعلم بکه جهت در باطن تصمیم یافت و بعد به عهود و مواثیق با شجاع الدوله و منقح نمودن بعض امور خصوص مقدمه راجه بلونت سنگه که از بطش مهابت شجاع الدوله

امین بنود ضرور افتاد و شجاع الدوله را نیز اکثر کارها با او بود بنابرین موعد ملاقات همدیگر در موضع چهپرا قرار یافته لارڈ کلیف از کلکته و شجاع الدوله از فیض آباد و وزیر الدوله از آله آباد بسفارت پادشاه و راجه بلوندسنگه از بنارس روانه موعد معین مذکور شدند +

ذکر ورود لارڈ کلیف و شجاع الدوله و راجه بلوندسنگه در موعد معین که موضع چهپرا قرار یافته بود و معاتب شدن راجه دهیرج ناراین و اقتدار یافتن مهاراجه شتاب رای

چون لارڈ کلیف ثابت جنگ بهادر قریب عظیم آباد رسید مهاراجه شتاب رای باستقبال او با جاه و حشمی که میسر داشت بیرون رفت و دهیرج ناراین که همیشه خیال عزت و اقتدار خود بیهوده می پخت بکمال کر و فر بدون آنکه فکر برات از زرهای لازم الادا و ذمه خود نماید و مسلک استرضای لارڈ و اتباع او بجاید نیز بداعیهٔ استقبال در نهایت استقلال با ملازمان رکاب خود برآمد همین که از دور سوارهای هر دو بنظر لارڈ و جماعهٔ انگلیشیه درآمد چون قبل ازین ابلاغ احکام به دهیرج ناراین نموده بودند که بدون ادای زرهای باقی برای ملاقات نیاید لارڈ برآشفته کسی را فرستاد که رفته دهیرج ناراین را در آمدن بحضور ممتنع گرداند و نگذارد که قدمی پیشتر گذارد فرستاده حسب الامر بجا آورده دهیرج ناراین را بعنف و اجبار برگردانید و در مجمع عام آشنا و بیگانه که برای استقبال لارڈ بیرون رفته بودند خفت عظیم لاحق حال آن بی عقل و اقبال گردید و مهاراجه شتاب رای ادراک شرف حضور نموده مورد الطاف بسیار شد و دهیرج ناراین کاسهای ناگوار و ارات از دشت ساقی غرور نوشیده برگشت و بهر صورت زری سرانجام داده بار سلام یافت و باتفاق عبور نموده همرکاب لارڈ و جرنل مع راجه شتاب رای بموعد شتافت و در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری اجتماع شجاع الدوله و وزیر الدوله و لارڈ و جرنل و راجه بلوند اتفاق افتاد و بعد از قیل و قال عفو تقصیرات راجه بلوند و بیست و چهار لک روپیه معامله مالگزاری او در سرکار شجاع الدوله و عهد و پیمان امان و محفوظ و ممنوع بودن او از هر گونه عناد و خدعه مقرر شد و نقض این عهود سه که فیمابین شجاع الدوله و انگلیشیه بود انضمام یافت و عهود و مواثیق با وزیر و پادشاه و انگلیشیه و فیمابین وزیر و پادشاه هم بگواهی انگلشیان و با بلوندسنگه و وزیر مجدد آمو که گذشته مرقوم و مختوم گردید و ضیافتها و پیشکش تحائف همدیگر بعمل آمد و وزیر بعد تماشای قواعد جنگ و تفنگ اندازی سولداران ولایتی که در کمال خوبی و چابکی نمودند چند هزار روپیه انعام فرموده مرخص و بمرکز دولت خود راهی گردید و راجه بلوندسنگه هم بعد ادای پیشکشی که لائق بحال او بود بآشیانهٔ خود رام نگر که بر لب گنگا محاذی بنارس است روانه گشت و وزیر الدوله نیز کامیاب مقصد خود معاودت نمود و راجه شتاب رای احوال اختلال معاملات و خیانت و نارسایی عملهٔ سابق با لارڈ کلیف ظاهر ساخته معروض داشت که وصول زر راجه دهیرج ناراین و عمال متوسل او بدون خشونت متعذر و بسهولت میسر نیست و بنده بنا بر سوابق حقوق تعارف با برادر او مبالغه در اخذ و جبر که بحد شدت رسد نمی تواند نمود مناسب آنکه بعد تشریف بردن بمرشد آباد مظفر جنگ که نایب صدر و مرجع کل معاملات است برای چند روز در بنجا تشریف آورده کارهای اینجا حسب الامر سامی انصرام داده معاودت فرماید لارڈ ملتمسات راجه شتاب رای پذیرفته و او را مشمول عواطف بی پایان گردانیده عازم مرشد آباد گشت و عدم لیاقت و خیانتهای دهیرج ناراین را در دل خود جای داده عزل او ازین کار و منصوب فرمودن مهاراجه شتاب رای بانفراد و اقتدار در خاطر خود مصمم نمود لیکن بالفعل مضمر و مستتر داشت +

برگشتن لارڈ کلیف بکلکته و مرشد آباد و فرستادن محمد رضا خان مظفر جنگ ابرای انصرام مهام و معاملات عظیم آباد

لارڈ کلیف بمجرد ورود مرشد آباد محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ را برای تمشیت اموری که مرکوز خاطر داشت بعظیم آباد فرستاد و مظفر جنگ بعد ورود بلدهٔ مرقوم بر وسادهٔ حشمت و سیاست اتکا فرموده عملهٔ دهیرج نارایین را چشم نمائی و نظربند فرمود و با برخی از آنها تالیف قلبی بعمل آورده استکشاف خیانتهای او قرار واقعی بتقدیم رسانید و نیز بعضی عمال مثل ساهل و محمد تقی خان پسر فائز علی خان و محمد اشرف خان کشمیری و امثال اینها را در معرض زجر و توبیخ کشیده ساهل را بزنجیر چوب و کلنک بی آبرو و برای بقایای سرکار مقید ساخت و محمد تقی خان و محمد اشرف خان را مهاراجه شتاب رای از دام گرفتار رهایی آورده ادای زر ذمهٔ آنها را بر در متعهد گردید و دهیرج نارایین باثبات خیانت و ظهور فقدان لیاقت امر خطیر نیابت نظامت از قدر و منزلت خود افتاده معزول و زر ذمهٔ او از محاصل جاگیر آتش بلند گردید باین وجه که تا حصول زر سرکار قلیلی برای مصارف او برسد و باقی همه زرها تا ادای باقیات داخل خزاین نظامت گردد و چون خال سراسر افضال فقیر سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ موسوی بنابر مهربانی میر جعفر خان و برادر او میر کاظم خان و فقدان رجوع و غرض با دهیرج نارایین خار نظر او بود هندوی مذکور در ایام اقتدار خود بعد عزل میر کاظم خان که روزی چند بود بزرگ مرقوم را با وجود آنکه راجه مذکور و پدر و برادر کلانش نمک پروردهٔ خاندان دگو یا گوشت و پوست او از ریزه خوان انعام دودمان مهابت جنگ روئیده بود بمقتضای تنگ ظرفی از کار سرکار شاه آباد معزول و تا زمان اقتدار خود متصدیان ملازم او را بهانه محاسبه گرفتار انواع حیرانی داشت بعد امتناع او از مقام مستخار محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ و مهاراجه شتاب رای معامله مذکور را که بی هیچ محض بود انفصال داده فارغخطی نوشته دادند و آنجناب بقدر دانی رابعه بیگم حسب الطلب او همراه محمد رضا خان مهیای سفر مرشد آباد گردید مظفر جنگ بعد الفراغ از معاملات این صوبه موافق مشوره مهاراجه شتاب رای طبل رحیل کوفته بمرشد آباد رفت و راجه مذکور بانفراد و کمال اعتماد بانصرام مهام و انتظام معاملات صوبهٔ عظیم آباد از کونسل کلکته مامور گشته بکارگزاری پرداخت و چنان با مسٹر مدلٹن و لارڈ کلیف ناچاقی صحبت چنانچه مذکور شد روی داد مسٹر مرقوم از نوکری کمپنی و کار کوٹهی عظیم آباد مستعفی و معزول گشته مسٹر رنبول بجای او و مشارکت شتاب رای متقرر گشت و در مرشد آباد بمشارکت محمد رضا خان مظفر جنگ مسٹر سکس معین شد و لارڈ کلیف بعد و جمعی از امور این ممالک عازم ولایت خود گشت +

ذکر رفتن لارڈ کلیف و جرنل کرنک بولایت انگلند و کاغذ تصرفات و تقصیرات شمس الدوله هنری ونسترت بولایت همراه خود بردن و معین شدن مسٹر ورلس بگورنری کلکته

لارڈ کلیف در ایام اقامت خود خواست که از تقصیرات ونسترت شمس الدوله بهادر اگر چیزی بثبوت و ظهور رسید باز آن را بکونسل ولایت برساند و تدارکی که خود در انکارها نموده نیز ظاهر گرداند چون عمل ارباب دنیا همیشه احسان فراموشی بوده و بهت خصوص درین جزو زمان ابن الوقت و بندهٔ غرض بودن را از جملهٔ دانائی شمرده بمرتبه رواج داده اند که بر وداد و اتحاد احدی اعتماد نمانده و از غرائب آنکه برای کسانیکه این شیوه را اختیار می نمایند نزد آنها

مدام از اعتبار بر اسے ساقط مے شوند و آنها تعمیق انہا نمودہ برای کار خود چندروز التفاتی فرمودہ و کار خود گرفتہ بعد از آن بنظر حقارت و بے قدرے در انہا مے نگرند بنا بر مقدمہ مذکورہ اکثر اشخاصیکہ دست نشان لارڈ مذکور بودہ اند بر اسے استرضاے او ہر چند بکرات و مرات زیر بار احسان شمس الدولہ بودہ اند باتفاق نندکمار بسبب عداوتے کہ با شمس الدولہ داشت طومار برآمد و تقصیرات او درست نمودہ نویسانیدہ دادند انقدر احوال باجمال چون کمال شہرت داشت بگوش بندہ رسید و تفصیل و تحقیق آن معلوم نیست چہ حقیقت ارادہ و سخنان این جماعہ بنا بر عدم آمیزش باغیر و نہایت کتمان و احتیاط درمیان خود شان ہم بر دیگرے ظاہر نمے شود بلکہ از جملہ متعذرات است القصہ لارڈ کلیف و جرنل کرنک مسٹر ورلس را گورنر و جرنل اسمٹ را سالار کل فوج نمودہ طبل رحیل کوفت و مظفر جنگ از حضور بادشاہ کہ در الہ آباد و با انگلیشیان مختلط و محشور بود بر اسے خود خطاب خان خانانی و مبارز الملک معین الدولہ مع نالکی و مہاراجہ شتاب راے خطاب ممتاز الملک بہادر منصور جنگ ماہے و مراتب بر اسے خود طلبید و بکام و آرام و عیش و کامرانے زندگانے مے نمودند +

ذکر عروج مظفر جنگ و راو شتاب رای باعلی مدارج اقبال و درگذشتن سیف الدولہ ازین عاریت سرای

در سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد راجہ شتاب رای برای ملاقات مسٹر ورلس کہ بتازگے گورنر شدہ بود عازم کلکتہ گردید فقیر ہم بنا بر حسن سلوک او قاصد رفاقتش گشتہ ہمراہ رفت مسٹر ورلس با او بخوبے ملاقاتہا نمودہ بعزت و احترام برگردانید و بنای کار با چنین مقرر گشت کہ شتاب رای و مظفر جنگ و جسارت خان بہادر کارہای ملکی ہر چہ موجب دولتخواہی دانند بعمل آرند اما در ہفتہ دو بار انچہ تقرر یافتہ با انگلیشے کہ شریک کار آنہا باشد ملاقات کردہ او را بفہمانند و مفصلاً ظاہر سازند و در ہمان دو روز امور متفرقہ سابقہ بحضور انگلیش مذکور امضا یابد و جمع و خرج محاصل ہر جانب آنجا بدستخط انگلیش مذکور رسانیدہ بعد سال تمام کاغذ دستخطی مذکور بدفترخانہ کمپنی در کلکتہ سپارد و معاملات عدالت کہ عبارت از انفصال قضایای خلق خدا با ہمدیگر است داروغہ این امر در جزویات امور انچہ مناسب حق داند فیصل دہد اما امور عظیمہ در ہفتہ دو روز غیر ایام دیوان بحضور نائب آنجا و انگلیشے کہ بشراکت او مقرر باشد بذکور گشتہ انفصال یابد و درین ضمن ہم کا سا انصرام مے یافت و ہم انگلیشیہ براہ و رسم معاملات مطلع گشتہ آشنائی ہم میرسانیدند و چنانچہ ضابطہ آنہاست ہر امرے و قاعدہ کہ از زبان ارباب معاملات و غیر ہم مے شنیدند در اجزای سادہ کہ بطور کتابے اکثر ہمراہ میدارند نگاشتہ جمع می نمودند تا آنکہ مسٹر رنبول ہم در سنہ یکہزار و یک صد و ہشتاد و سہ قاصد ولایت خود گشت و مسٹر الکسندر بجاے او مقرر شد و بجاے مسٹر بکس در مرشدآباد مسٹر بیچر معین گردید و از اواخر ہمین سال آثار قحط و غلا و علت و باے آبلہ ظہور یافتہ دہم ماہ ذی قعدہ سیف الدولہ و نزدیک بہم برادر او اشرف علے خان و فتح اللہ خان برادران مظفر جنگ و زوجہ او و زن حاجی اسمعیل خواہر زن مظفر جنگ کہ ہر سہ کس آخرین اولاد رابعہ بیگم بودہ اند بہ بیماری آبلہ درگذشتند و این ہر دو علت از ان وقت شروع گشتہ دہ محرم شروع سال ہشتاد و چہارم ہجرے اشتداد نمودہ تا سہ ماہ امتداد یافت و خلق کثیرے کہ حساب آن علام الغیوب داند بنا بر ہر دو علت مذکور ہلاک و نابود گردیدند و در ماہ ذی حجہ سنہ یکہزار و یک صد و ہشتاد و سہ مبارک الدولہ خلف سوے میر جعفر خان بعد فوت برادر خود سیف الدولہ مرحوم بنظامت

بنگالہ نامزد گردید و بہ تجویز مظفر جنگ علی ابراہیم خان بہادر بدایونی خانہ او کہ بالفعل عبارت از نظامت بنگالہ است و بیست و چار لک روپیہ در ان وقت براے ناظم بنگالہ از قبل کمپنی مقرر بود مامور گردیدہ کاردانی و فیض رسانیہا بظہور رسانید و مظفر جنگ کہ بعضے حالات عجیبہ و خصلت ہاے غریبہ دارد بعد جلوس مبارک الدولہ بر مسند نظامت خواست کہ کسر شوکت منی بیگم بعمل آرد با آنکہ با او ہم قبل ازین دوستی ہاے بے انتہا و عہد و پیمانہا درمیان داشت با بو بیگم مادر مبارک الدولہ وسائط برانگیختہ ہمان قسم عہود و وداد مخفی پیدا نمود و بو بیگم را ترغیب منازعات با منی بیگم نمود و ہر دو را در کشش ہمدیگر گردانید منی بیگم کہ زرہاے وافر و جواہر بسیار و شعورے بقدر لیاقت بو فور دارد ازین حرکت بسے آزردہ خاطر گشتہ گفتگو را مناسب ندید و اغماض نمودہ زبان بکام خاموشی کشید چند روز اقتدار بو بیگم اندکے رو بیاد و نیز درین ایام با اعزہ این ملک سرداران انگلیشی نہایت مختلط در کمال انبساط بودہ مصاحبت بہا بہجت تمام مے نمودند و ہر انگلیش با ہر کہ آشنا بود از ان کس استکشاف ہر امرے نمودہ بر ضوابط و قواعدے کہ آگہی مے یافت براے انگلیشیان دیگر ذخیرہ می نمود و ہر یکے را غرض از آشنائی مغل و ہندے ہمین بود و کسانے کہ در عہد اینہا بر سر عرصہ آمدہ مدار المہام ملک دارے گشتہ بودند بخوف آنکہ مبادا دیگران ضابطہ و قاعدہ زیادہ تر از ما با ایشان ظاہر کنند و ما متہم بقصور و خیانت گشتہ از مرتبہ خود متنزل گردیم ہر رطب و یابسے کہ ظلمہ و طامعان با فرومایگان بے ایمان بعمل آوردہ قائم مقام ضابطہ گردانیدہ بودند حضور جماعہ انگلیشیہ ظاہر نمودہ دقیقہ فوت و فروگذاشت نمے نمودند حتے روبروے فقیر در امرے فیصلہ رو یداد مرلید ہر در ان مجلس حاضر بود آنکہ خائن و مقصر بود بر ان کس وجہے بطور جریمانہ و بر دیگرے کہ حق بجانبش بود وجہے بطور شکرانہ اثبات نمود مسٹر رنبول کہ خالی از ہوشیارے نبود و ابتداے زمان حکومت این جماعہ و در ان وقت تالیف قلوب مردم بیشتر ملحوظ بود تعجب نمودہ گفت کسی کہ حق بجانب او نبود و خیانت ورزیدہ بیباکے و بیحیائے مے نمود از و جریمانہ گرفتن نوعے از سزا دادن است گو یا تنبیہ بالمال بعمل آمد اما از دیگرے کہ محق و صادق بود براو چیزے الزام نمودن چہ معنے دارد مرلید ہر و دیگر خوشامدگویان فضول اصطلاح شکرانہ ظاہر نمودہ معروض داشتند کہ این کار موافق ضابطہ و معمول این ملک است بتازگے احداث آن نمی کنیم مسٹر مذکور تعجب موفور نمودہ متحیر و خاموش ماند و اظہار کراہت از ان نمود اما آمدن زر جمیع دنیا طلبان را خوش مے آید این جماعہ کہ سر آمد ارباب دنیا و ہمگی ہمت شان مصروف تحصیل آنست تا کجا از چنین امور با این ہمہ دلالتہا مستکرہ توانند بود تا حال ہم کہ پردہ از روے کار برخاستہ امرے کہ موجب بدنامے ایشان باشد از سرداران این جماعہ بظہور رسیدہ مگر از اوضاع معاملہ سکے و عدالت اینہا و نارسائے مردم ہند تا بسرداران انگلیشیہ رنجے بہ بعض خلق اینجا میرسد اگر اندک توجہے با حوال اشخاص اینجا نمایند و ملتمسات ہر یکے بشنوند شاید ستم رسیدگان بداد خود رسیدہ از رنج و عنائے کہ می کشند نجات یابند خلاصہ ہیچ کسے از اینہا کہ سرگرم خیرطلبے خود و بنام دو تنخواہ کمپنی بودہ اند در اظہار قباحت امور رکیکہ و حسن احسان با عامہ خلائق و ترویج ضوابط دیرینہ کہ ہر ضابطہ براے کدام فائدہ و غرض از ان چہ بود نکوشید تا کار بجائے کشید کہ فی الجملہ کتاب ہاے مرقومہ اصحاب انگلیشیہ صورت جمعیتی یافت و اندک اندک بر بعض قوالب ضوابطانہ حقیقت آن انگلیشیان را اطلاعے دست داد چون حدید الذہن و نہایت ہوشیار اند و در ہندوستان حق تعالے ایشان را براے تنبیہ جماعہ طاغیان عصاۃ فرستادہ بر اکثر روساے بے حقیقت ظفر داد و فراعنہ مغرور و قوم از خر دور

انهار از دست ایشان استیصال گردانید که همه هندوستانیان را در نظر ایشان وقرد وقعی نمانده خود را در هر باب و هر کار بهتر از همه انداخته انسته شروع بمناقشه ومشاجره باحکام دست نشان خود وعمله واتباع ایشان نمودند و در مقام تنقیح معاملات و خیانت و تصرفات آنها برفق ومدارا درآمدند انهم از قدرت نمائی خداوند مقتدر است زیراکه این جماعه برسرکار آورده و اعتبار داده صاحبان انگلیشیه در چند روزه اقتدار مستعار آن قدر بر خود مغرور و از انصاف و اشفاق دور افتاده بودند که مغربیه بران متصور نیست مهابت جنگ وشجاع الدوله مغفور با وجود نهایت اقتدار و اختیار که در ممالک اسلامی داشتند هرگز در نفوس شان بعشرے از معشار این تنگ ظرفان اثر نخوت ونفرت از اتباع پدید از نمی شد هر کرا اندک قرب و اختصاص در خانه جماعه انگلیشیه بهم رسید خوارے وبیمقدارے دیگران را پیش نهاد خاطر خود نموده در شکست قدر ومنزلت نجبا واشراف کوشیدن گرفت هر یکے در پے دیگرے افتاده تا زوال عزت امثال خود فراروآرام نداشت تا آنکه همه ذلیل وبیمقدار وخفیف وخوار شدند اما مقربان و روسا بمکافات نیات خبیثه خود از اتباع دو بار بیشتر وبیشتر بدلتها کشیدند وآنچه دیدند از دل ودست خود دیدند ذلک تقدیر العزیز القدیر تبیین این مقال وتفصیل این اجمال در سطور آینده پیرایهٔ ظهورے یابد ۔

ذکر متعین شدن ضلعه داران از فرقه انگلیشیه در مفصل بنگاله وعظیم آباد ومنقسم شدن هر سه صوبه بشش ضلعه و قرار یافتن کونسلیه‌ها در هر ضلعه از اضلاع سته مذکوره ومعزول شدن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از پورنیه بنا دادنے خود وکاوش نهانے محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ

میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان که بشعبدهٔ فلک ناگهان حکومت پورنیه یافت چون مرد لاابالی ومنهمک در عیاشی ونهایت خود راے متلون باکمال تبدل و اسراف است غرق دریاے عیش وعشرت گشت واز فرط ارتکاب انواع منهیات روز وشب در مستی وغفلت بسر بردن گرفت ویکے از پیرزادهاے پدر خود آقا عسکر علی نام را که نوهٔ شاه مصطفی قلی مرشد سیف خان وشاه شکر الله قادرے بود عسکر علی خان خطاب داده نائب ومدار المهام ملک وخانه خود ساخت وآن عزیز جوانی در کمال تزویر وبدباطن فاسد العقیدة ونهایت تنگ حوصله بر خود غلط بود وولی نعمت خود را معروف رضاجوئی خود دیده هر چه میخواست میکرد وکسانے که رجوع باو نداشتند باتهام انواع کار وشهامی نمود ومتوسلان خود را در جاه ورفاه می افزود ودر مصارف رقص وانعام رقاصان وقوالان ونقالان وبعضی از مقربان که ندیم روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ هر دم وهر آن بودند تعلل نکرده خان مرقوم را از خود خوشنود میداشت ورعایا وسپاه وعملهٔ نظامت مرشد آباد بنابر تاخیر در وصول زر معامله ناخوش بوده از سپهدار جنگ شکایتها داشتند گاه گاهی مخلصانش براے آگاهی دو کلمه باو می نگاشتند واز حاضران هم بعضے از نائب نترسیده بنه ولی نعمت غفلت پیشه خود مے شدند اما سودے نه کرده خود در بلاے کینه جوئی نائب می افتادند تا آنکه یکبار حسین قلی خواجه سراے سیف علی خان عموے سپهدار جنگ بگفتگوے بسیار عسکر علی خان مذکور را تغییر کنانیده خود نائب شده ودر روز چندے فی الجمله انتظامے در معاملات داده خانه اش را اندکی آراست اما سپهدار جنگ که از هیچ عالم خبر نداشت ونمیدانم چرا باو تعشقی می ورزید باز در مقام دلجوئی

او درآمد حسین قلی بیچاره را معزول وآن نامعقول را منصوب ساخت خانخانان مظفر جنگ که مثل دیگر مقتدران وجود نام آوران در خانه انگلیشیه نمی خواست تقصیر تاخیر در ارسال زر موعوده مالگزاری پورنیه بحضور ارباب کونسل ظاهر کرده سپهدار جنگ را تغییر کنانید ورای سوجیت راے را متعهد محالات مذکوره گردانید و پنجزار روپیه در ماهه که شصت هزار روپیه سالیانه مے شود براے سپهدار جنگ از کونسل مقرر گشت چون سالے برین گذشت سوجیت راے هم تغییر ومقید گشت ورضی الدین محمد خان عامل آنجا مقرر گردید وبنابر ظلم عمال وقلت مصارف زر درین بلاد وانتقال زرهاے خطیر بولایت انگلند از ین ممالک که هر سالے باهر یکے از اصحاب انگلیشیه که هیچ شخص کس بلکه افزود از عمده ها بملک خود بعد تحصیل وجهے لائق را سے مے شوند لکوک بدر میرود وفراوانے جنس غلات وارزانی نرخ آن که از قلت انسان وحیوانات بسبب فقدان فرقهٔ سپاه خصوص سواران هندے که فقط در بنگاله وعظیم آباد بوده اند مع فوج ملازم نظامت وزمینداران وامیدواران البته کمتر از هفتاد وهشتاد هزار سوار نبود والحال ملکم عنقا دارد جمع هر محال کاستن گرفت ودر قحط که خلق بحیاب هلاک گردید بیشتر موجب ویرانے ملک گردیده اراضی مزارع زیاده از حد حساب خراب ونامزروع افتاد وآن قدر که مزروع مے شود براے آنهم خریدارے پیدا نیست اگر خرید شوره وافیون وابریشم وپارچه سفید که انگلیشیان مے نمایند درین بلاد بنگاله وعظیم آباد نمے بود شاید روپیه و اشرفے بطور کیمیا وعنقا بدست کسے نمے آمد واکثر خلق تازه بوجود آمده نمے دانست که روپیه کرا مے گویند واشرفے چیست

متعهد شدن جارج ونسترت هوشیار جنگ برآوردن خیانت عمال هند را واحداث یافتن اضلاع سته در تمام قلمرو بنگاله وعظیم آباد واوریسه

اول شروع سال هشتاد وپنجم از مایه دوازدهم یا در اواخر هشتاد وچهارم مستر ولسن گورنر قاصد ولایت خود گشت ومستر کرتیر که تا سالے مرتبه او بود گورنر کلکته گشت بعد از ان بمشاهده کمے محاصل وشوق ادراک واحاطه جزویات ضوابط ملکداری ومعاملات راے ارباب کونسل بران قرار یافت که یکے از ان جماعه در مفصل رود واحوال را دریابد که حاکم را با رعایا ورعایا را با حاکم چه معامله است عمال بار اجها وزمینداران چه مے کنند وآنها بحاکم چه مے دهند وکدام کدام رسوم وابواب میگیرند وبکدام کدام نام زرها می ستانند قرعهٔ این کار بنام هوشیار جنگ بهادر ونسترت که یابنده هم آشنا وفی الحقیقة مرد تیز راے ودانا و باکثر صفات حمیده موصوف وبادقائق معاملات فی الجمله آشنا بود افتاد وآن عزیز دافر التمیز براے امر مذکور بضلع دیناج پور تعیین گردید ودر انجا رفته بقدر طاقت ولیاقت بر اکثر امور آگهی یافت ومورد تحسین وآفرین امثال واقران خود وارباب کونسل گردید چون در معاملات بنگاله که اکثر خیانت وبے انتظامی بود ظاهر گشت ارباب کونسل درباره همگنان بدگمان گشته ومعاملات را وشتاب راے را هم ازین قبیل دانسته بناے تقسیم اضلاع وتعیین ضلعه داران وبجاے یک کونسلیه که با مظفر جنگ وشتاب راے وجسارت خان مرحوم شریک میماند سه چار کس را از انگلیشیه که ارباب کونسل نبوده مرتبه امیدوارے کونسل داشته باشند کونسل هر ضلعه مقرر نمودند از ان جمله هوشیار جنگ با مستر پالک و صاحب کلان عظیم آباد ومهاراجه شتاب راے کونسلیه هاے ضلعه عظیم آباد مقرر شدند واضلاع سته بدین تفصیل انقسام یافت ضلعه کلکته ٭ وضلعه بردوان ٭ وضلعه راج شاهے مرشد آباد ٭ وضلعه جهانگیرنگر ٭ وضلعه دیناج پور ٭ وضلعه عظیم آباد

ذکر ورود هوشیار جنگ و مستر پالک در عظیم آباد و احوالیکه این هر دو را با مهاراجه شتاب رای رویداد

چون خبر آمد آمد هوشیار جنگ وبنای کونسل در هر ضلعه و عظیم آباد اشتهار یافت کسانی را که با مهاراجه شتاب رای دل دگرگون بود امیدوار بهیا بهم رسید اگرچه از حسن سلوک وهوشیاری او چنین کسان دران ضلعه اقل قلیل بوده اند اما باز هم چون چنین طبائع یکسان وسلوک شخص واحد با عالمیان هرچند اعدل ناس باشد بیک وضع نتواند بود لهذا جمعی قاصد التهاب نوائر فساد گردیده مستعد شدند ور انجه مذکور اگرچه دامن عملداری او بلوث خیانت چندان آلودگی و در مقابل حسن خدمتهای او اندک تقصیراتی که بعمل آمده باشد وجود ونمودی نداشت باز هم بنابر تخالف قومیت ومباینت لسان ومسلک وبیگانگت اوضاع ورسوم تشویش گونه داشت که پایان کارش بکجا می‌کشد تا آنکه هوشیار جنگ در رسید و مهاراجه شتاب رای تا فتوحه باستقبال رفته بعد ملاقات بر فیل خود سوار کرده بیک جا معاودت فرمود مردم فتنه جو بملاقات هوشیار جنگ شتافته دکان تهیج فساد وعناد کشادند اما چون شتاب رای مرد هوشیار غیور واز آلودگیها بقدر نفور وملازمان خود را هم از شیم خبیثه نهایت مانع بود ودر شیوه متصدی گری نیز مهارت کامل وکاغذ هر قسم که خواهند مهیا داشت بجای خود مستقل بوده در هر باب هر قسم استکشاف واستفساری که هوشیار جنگ نمود و هر گونه کاغذی که درخواست مضائقه وتامل ننمود و بجوابهای شافی مسکت هوشیار جنگ را مجال الزام نداد تا آنکه هوشیار جنگ شیفته محامد نیکرای ودیانت ودانائی او گردیده ابواب وداد واتحاد کشاد چون راه معادقت کشود یافت مهاراجه نیز از در اخلاص درآمده تقدیم مراسم تواضع وگذرانیدن هدایا پرداخت واز خود بلا نهایت خوشنود ساخت ومستر الکسندر معزول گشته مستر جگل بصاحب کلانی عظیم آباد مامور شد وبعد چندی او هم معزول گشته بجای او مستر بارول آمد چون مستر بارول بلاوسیلهٔ قوی در ولایت وبهرهٔ وافری از شعور ودانائی نیز داشت با هوشیار جنگ در نمی‌ساخت ومهاراجه شتاب رای را عظمت وشان خود نموده ترغیب بموافقت ومرافقت خود واجتناب واستنکاف از اتفاق هوشیار جنگ می‌کرد مهاراجه عذر عدم تقصیرات هوشیار جنگ در بارهٔ خود خواسته می‌گفت که بی جهتی معقول بنده چگونه ازان عزیز تجنب جویم و درین صورت صاحب را برو داد من چه اعتماد خواهد بود اما مستر بارول چون مزاج تندی داشت بنابر عدم قبول فرمان معقول را نفهمیده آزردگی می‌نمود بعد چندی روز عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ که در عقل ودانش وفرهنگ وحسن تحریر وتقریر بالفعل نظیر ندارد وخلق دلفریب او عالمی را ممنون دم هون عطوفت داشته شکرگزار عنایت ور افتش میدارد بکلکته حسب الامر ولایت در رسید وبارول را نوید انسلاک در زمرهٔ کمیت کلکته که عبارت از پنج کس مدار المهام حل وعقد جمیع معاملات کل هندوستان اند رسیده حکم معاودت بکلکته اصدار یافت ومستر بارول بکلکته برگشت وهوشیار جنگ صاحب کلان عظیم آباد باتفاق چهار کونسلیه دیگر گردید ازان جمله بود مستر استونسن ومستر دوروزد

مستر ایون لاو ومهاراجه شتاب رای

ذکر ورود عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ گورنر کلکته در بلدهٔ مذکوره بالکمال اقتدار واعتماد وجهت ورود او دران جا وانقلاب عظیمی که بعد ازان اتفاق افتاد

چون لارد کلیف بولایت رفت وزلات وتقصیرات شمس الدوله در کونسل ولایت مذکور گشت او خود مردی در کمال هوشیار رسی ودرباری بود چنانکه اقوام او اعتراف دارند که مثل او حالیا در ولایت هم کسی را نتوان یافت جوابهای مسکت بسائلان وساعیان داده برات ذمه خود از جمیع آثام ومعاصی نمود وحسن نکوکاریهای خویش ظاهر ساخت ازان جمله مکالمات ومحاکات که از بعضی مستخبران مسموع گشته اینست که ساعیان گناه کشته شدن انگلیشیان مقید میر قاسم خان باو اسناد می‌نمودند او در جواب کاغذیکه در کونسل کلکته هنگام آشفتگی مزاج کونسلیه‌ها بنابر کشته شدن مستر امیت وابرام انهاد جنگ میر قاسم خان نوشته در کونسل انگنده بود که بالفعل انگلیشیان بسیار در دست میر قاسم خان گرفتار اند صلاح در مصالحه است بعد استخلاص انگلیشیان مقید با او جنگید وکونسلیه‌های دیگر از فرط غیظ وغضب بران دستخط کردند که صلاح در بارهٔ میر قاسم خان ومرضی ما جنگ با اوست گو جمیع مقیدان کشته شوند وشمس الدوله کاغذ مذکور با خود داشته اذن جنگ با میر قاسم خان داد وکاغذ مذکور باحتیاط با خود میداشت در حضور کونسل ولایت افگنده گفت که قصور من است یا قصور ارباب کونسل که حالیا سعایت من می‌نمایند کونسلیه‌های ولایت کاغذ مذکور دیده بر رای او آفرین واز ساعیان انزجار خاطر ظاهر نمودند وهم از جمله قصور وزلات او که ساعیان در ولایت ظاهر کرده بودند این بود که تجارت نمک بدون حرج وبردن در اماکن بعیده فائده عظیم داشت واو برای کمپنی نکرده بهندیان واگذاشت شمس الدوله اعتراف بفوائد تجارت نمک نموده در جواب گفت که جمیع انواع فوائد تجارت وملک برای کمپنی است ودر انجا مردم هر پنج فرقه که عبارت از نوکری پیشگان واهل حرفه وتجار ورعایای مزارع ومحتاجین عاجز که فقرا ومشائخ ودیگر ارباب استحقاق اند نهایت بکثرت از انجمله زیاده از لک بنوکری اوقات می‌گذرانیدند در عهد کمپنی نوکری موقوف گشته وهزاران مردم آنجا اوقات بتجارت می‌گذرانیدند وکمپنی دران وقت یکی از جملهٔ دیگر تاجران آنجا بود وحالا هر نوع تجارت بهمه وجه خاص کمپنی ونوکری اشراف آنجا که در زمرهٔ سواران بوده اند بالمره موقوف گردیده اینقدر تجارت را برای خلق آنجا که اضعاف مضاعف مردم ولایتی وملازمان کمپنی اند گذاشته ام تا خلق آنجا را سد رمقی باشد وبالمره تمام سکنهٔ آنجا از شما بیزار نبوده از دست عمل شما تنها رکاربجان وکارد باستخوان نرسد چه زمانه همواره یکسان نیست در وقت حوادث وفتن همه مردم دشمن قوم شما باشند عقلای آنجا این کار را هم پسندیدند وساعیان را بنظر استخفاف دیدند الحق این سخن کمال متانت واین رای نهایت اصابت دارد چه سروری وملکداری اسیر هوای عموم سکنهٔ آنجا را میخواهد نه ایذای کل ساکنان آن مکان بیت

اگر دریافتی بر دانشت بوس ✣ دگر غافل شدی افسوس افسوس ✣ بعد ازان که بد گویان غالب آمد صلاح ارباب حل وعقد ولایت اقتضای آن کرد که الحال هم برای آنجا به از و دیگری نیست لهذا بسماجت وابرام شمس الدوله را ابشار بر انتظام معاملات این ملک روانه نمودند واحکامی چند متعاقب او نوشته فرستادند بحسب اقتضای قضا جهاز سواری او در اثنای راه چنان مفقود الخبر گشت که هیچ کس در هیچ جا اثری از و نیافت چون این خبر بولایت رسید عقلای آنجا باهم مشوره نموده صلاح چنین دانستند که بالفعل در بلهٔ شمس الدوله غیر از عماد الدوله مستر هستنگ بهادر احدی برابر نیست همین را بجای او مقرر باید ساخت ومستر مذکور دران اوان صاحب کلان ارکات دکهن بود بنابران بجلدی هرچه تمامتر حکمی بعماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ نوشته فرستادند که خود را بکلکته رسانیده صاحب حل وعقد امور آنجا داند وحسب ارقام باکتی که بنام شمس الدوله رفته نوعی که بهتر داند بعمل آرد وحکم دیگر بکلکته فرستادند که باکتی که بنام شمس الدوله رفته مختوم ومحفوظ بماند تا مستر هستنگ در انجا رسیده بکشاید وبخواند این هر دو حکم هر دو جا رسیده مستر هستنگ از مندراج

روانه کلکته گردید و پاکت یعنی خط کونسل ولایت متضمن احکام در کلکته بانتظار مستر هستنگ محفوظ نگهداشته شد چون عماد الدوله مستر هستنگ بکلکته رسید تا سه ماه تالی مرتبه مستر کرتیر که گورنر کلکته بود مانده روز و شب در مطالعه و ملاحظه کاغذهای کل معاملات و پاکت مرسلهٔ ولایت بسر برد چون سه ماه که شاید موعد تغیر مستر کرتیر بود گذشت داد و ازان کار ممنون گشت عماد الدوله بر کرسی گورنری نشست بعد چند روز حکم آوردن محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ مبارز الملک معین الدوله خانخانان و ممتاز الملک مهاراجه شتاب رای بهادر منصور جنگ دربهره بلدهٔ کلکته نوشته بمستر گرام صاحب کلان مرشدآباد و برای هوشیار جنگ که صاحب کلان عظیم آباد بود فرستاد که دیگری را بر آن اطلاعی نشد اما از ثقات مسموع شده که جان گرام که با مظفر جنگ بسیار دوست بود گفت که در حفاظت و مراعات مظفر جنگ هر گاه سعی من پیش نرفت شتاب رای را که در مرتبه او باطنا باهم دیگر متنازع بودند و حکم ولایت بعزل و قید او نیامده بود بحسن تقریر و تدبیر خود شریک این مذلت گردانیده حکم گورنر بهادر برای عزل و قید او فرستاده او را هم با مظفر جنگ برابر گردانیدم ایزد تعالی از بلیه بموجب چنین طرفداریهای گناهان را در امان خود نگهدارد

ذکر رفتن مظفر جنگ دربهره از مرشدآباد بطرف کلکته لاعلاج و مجبور و رفتن راجه شتاب رای بعد ازان بچند روز بهمان جا بهمان دستور

مستر گرام صاحب کلان مرشدآباد در خانه یکی از اقوام خود شبی طعام میخورد که ناگهان نوشته گورنر بنام او در همان مجلس رسید و او قبل از وقت از انجا برخاسته بخانهٔ خود رفت و از انجا رقعه بکپتانی نوشت این خبر از هرکاره بعینه بمظفر جنگ همان وقت رسید بنا بر اقتداری که داشت گمان انقلاب روزگار در کار خود نکرده در نشاط باغ فارغ البال خواب غفلت نمود ساعتی از شب باقی بود که کپتان مع یک پلتن تلنگه همراه مستر اندرسن آمده متصل به نشاط باغ استاد و اول صبح مستر اندرسن با معدودی از خدمتگاران بر در نواب آمده بملاقات او رفت و ابلاغ امر گورنر بادشان باتسلیه نموده گفت که کسی را با شما تعرضی و خشونتی در هیچ امری از امور منظور نیست اما حکم چنین رسیده چون مظفر جنگ دل و دست سرتابی و مجال تمرد نداشت گردن انقیاد فرود آورده بهرچه مامور بود رضا داد و کپتان بهرهٔ تلنگان بلازم مظفر جنگ برداشته در هر جا و هر مکان بهره های خود که عبارت از تلنگه های مستحفظ است قائم ساخت و بانها فرمود که با هیچ کسی از ملازمان مظفر جنگ و واردان خانه اش هیچگونه خشونت و پرخاش بعمل نیارند اگر مردم او باکسی از اهل ورود خشونتی نمایند بکپتان اطلاع نمایند ملخص آنکه هیچ نوع سوء ادبی نسبت بمظفر جنگ بعمل نیاید مگر کسی چیزی را بجای نبرد و مظفر جنگ ازان احاطهٔ باغ تنها بطرفی نرود و بعد انتظام درین مکان یک لفتنت همان پلتن که تالی کپتان می باشد با یک کمپنی بر خانهٔ مظفر جنگ که در شهر مرشدآباد خوب ساخت اشتهار دارد و حرمسرای او همانجا بود آمده بر درهای در آمد و بر آمد خانهٔ مذکور بهره دارد که بود دیره ها نشانید اما با کسی در چیزی تعرض نبود لیکن انقلاب عجیبی رو داد و منی بیگم که با مظفر جنگ غبار کدورت در خاطر داشت شادمان گشته ساعی شکست او بود با پاس خوبیها که در فطرت و ثبات فراجیکه در خلقت دارد فتوت کار فرما گشته برای نجات مظفر جنگ ازان مهالک مساعی جمیله بتقدیم رسانید و کارهای چند نمود که مجال مردان کاردان نبود و همین قسم با نواب گورنر جنرل بهادر نیز یک رو بوده با جنرل کلاورن ساخت اگرچه محل اندیشه بود و هرگز عجز و زبونی را بخود راه نداد بعد معزولی

مظفر جنگ خود متصدی امور متعلقه نظامت گردیده مختار و مدار المهام امور متعلقه نظامت و مربی و اتالیق مبارک الدوله گشت اعتبار علی خان خواجه سرای ملازم خود را که از غلامان موتمن الدوله محمد اسحق خان مرحوم است نائب نظامت مبارک الدوله گردانید عالمی از دست آن خواجه سرای سست رای کج خلق تنگ ظرف بجان و در امور خود حیران بودند منی بیگم اگرچه از قبائل نجیب و فرقهٔ شرفا نیست اما هوشیار و مستقل مزاج آنچه مقرر سازد برساند و بکنه اکثر کارها رسد بمقدار دارد اگر نایبی معقول و هوشیار از نجبا مقرر میکرد و خود پرده تنگی درمیان گذاشته جواب و سوال مردم شنیده و بمشورهٔ نائب نجیب هوشیار کارگزاری کرد ریاست مرشدآباد و اختیار معاملات نظامتی که بالفعل ست کسی از دست او بیرون کردن نمی توانست اما بمشورهٔ اعتبار علی خان که نهایت زشت خو و بی شعور و از اوصاف ریاست دور افتاده محض ست کارها گشته ناظم مذکور را مع مادر خود بیگم بقا بود اختیار خود گذاشت و بهو بیگم را با آنکه منی بیگم پرورده پدرش بود بصلاح خواجه سرای مذکور مع مبارک الدوله نهایت دست نگر خود و بی اختیار محض میداشت اما حق آنست که مبارک الدوله هم لیاقت همین حالی داشت تا آنکه اینها را فرج بعد از شدتی رو داد و ذکرش عنقریب انشاء الله تعالی آید

ذکر رفتن مظفر جنگ بکلکته دربهره بکمال ناکامی و ناچاری و رفتن مهاراجه شتاب رای برا اثر او و معزول شدن هر دو از تمشیت امور خالصهٔ شریفه و آوردن انگلیشان بدست خود سررشتهٔ ملکداری

مظفر جنگ بنوعیکه گذشت دربهرهٔ انگلیشی بهین التخوف والرجا بود که حکم دوم از نزد گورنر هستنگ بهادر در باب ارسال او بکلکته رسید و جان گرام صاحب کلان مرشدآباد حسب الامر او را بتاریخ بست و سوم محرم سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و شش از هجرت دربهره بطوریکه بود روانه کلکته نمود خلق کثیری بنا بر زمانه سازی با امید آنکه شب حامله است فردا چه زاید تا پلاسی مشایعت نموده برگشت و برخی درین باب بر دیگران تقدم جسته تا بکلکته رفتند و بعد روزی چند احوالش در کمالی اختلال دیده برگشتند مگر زمرهٔ از متوسلانش همراه ماندند کلکته که دریای قلزمی ست بی پایان و شهریست نارسان چون مظفر جنگ مورد عتاب کمپنی بود زیاده بی التفاتی درباره او مبذول گشته جواب و سوال را ملتوی گذاشتند و مستر جان گرام که با مظفر جنگ آشنا و از راجه شتاب رای بیگانه بود حمایت مظفر جنگ متعذر دیده بپاس دوستی های او راجه مرقوم را با آنکه شاید در بارهٔ او از ولایت حکمی نرسیده بود در بلای مذکور مبتلا گردانید و سعی بسیار نموده همین حکم در بارهٔ شتاب رای بعظیم آباد نیز فرستاد چون راجه مذکور بحسن خلق و سلیقهٔ کاردانی و کارگزاری همگنان را خوشنود و راضی از خود داشت هوشیار جنگ جارج و نکسترت در بارهٔ او بمقدور رعایت کرد که اظهار این حکم نکرده تاکید روانه شدن بروز معین نمود و این معامله ظاهرا برای او در اواخر ماه صفر سال مذکور رو داد و فاصله یک ماه در معامله او و مظفر جنگ اتفاق افتاد راجه شتاب رای بتاریخ معین حسب الامر بر بجره سوار و رهگرای کلکته گردید هوشیار جنگ گفت که یک کمپنی برای حفاظت همراه مهاراجه باشد و صوبه دار که عبارت از سردار کمپنی ست مخفی مامور شد که از حد ضلع عظیم آباد بیرون رفته بر بجرهٔ سواری او سایه دار بلازم بوده هیچگونه استخفاف در ادب و سلام و امتثال فرمان جائز نداشته تا بکلکته رساند راجه مذکور نیز بطور مسطور بکلکته رسیده در منزلی که مامور گشت منزل نمود تفصیل جواب و سوال و انفصال معاملات هر دو فقیر را معلوم نشده اگر از جای منقح معلوم شود ضمیمهٔ این سطور و اوراق انشاء الله تعالی خواهد نمود بعد یک دو ماه روزی چند کم و بیش که الحال فقیر متذکر آن نیست ارباب کونسل مرشدآباد و عظیم آباد حکم کونسل متضمن عزل راجه

شتاب راے و مظفر جنگ از کاری خالصه که عبارت از بند و بست ملک و تحصیل خراج بادشاهی ست و مامور شدن ارباب کونسل هر دو جا بکار مذکور رسید و هوشیار جنگ روز دیگر اول وقت حکم باحضار اعیان شهر و ارکان دربار در قلعه شاهی داده خود مع جماعهٔ کونسلیه اجتماع نموده در حجره باکونسلیه ها نشسته حکمنامه کونسل کلکته را ترجمه بفارسی نموده برآمد و در دربار عام منشی سراج الدین محمد خان ترجمه مذکوره را حسب الاشعار بآواز بلند خواند و بگوش حاضران رسانید مضمون آنکه مهاراجه شتاب راے را از کارهای دیوانی خالصهٔ شریفه معزول و ارباب کونسل عظیم آباد را بآن کار مامور و منصوب گردانیده شد باید که عمال محالات خالصه بصاحبان مذکور رجوع نموده حسب الامر آنها بعمل آرند و مهاراجه مذکور را در امور نظامت بحال و برقرار دانند از ان باز صاحبان کونسل در کارهای خالصه حسب الاستقلال و الانفراد بلا مشارکت نائب هندوستانی می پردازند اگرچه پیشتر ازین هم بعد فوت میر جعفر خان مختار اصحاب انگلیشیه بوده اند اما فی الجمله اختیار معاملات مظفر جنگ و شتاب راے هم داشته اند و بعد چند سال که عبارت از ابتداے ورود گورنر هسٹنگ بهادر سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و شش هجری ست الی الآن که ماه محرم شروع سنه هزار و یک صد و نود و پنج هجرت ست اصحاب کونسل را در معاملات مالی و ملکی از هندیان نه کسی نائب مختار کارگزار ست و نه شریک صاحب اعتبار مگر متصدے چند که عمله و اتباع مظفر جنگ و شتاب راے بودند نوکر سررشته دار و تابع فرمان ارباب کونسل مرشد آباد و عظیم آباد اند و در کلکته پسر دولبهه رام نبیرهٔ راجه جانکی رام مهابت جنگی بنام دیوان خالصه و فی الحقیقه تابع مستر درکریل دهر انگلشے که دیوان خالصه باشد مقرر است تا بعد چه شود و بعد از ین شروع سال نود و ششم هجرت خیالی رام بکلکته رفته محالات ضلع عظیم آباد بعضے بنام خود و برخی بنام کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب راے تعهد نموده آورد و نیز در رسیدن بعظیم آباد نفاق در میان هر دو بهم رسیده سادهو رام و خیالی رام بتفاوت قلیل زمانی اسیر و ذلیل گردیده از درجه اعتبار افتادند و کلیان سنگه که در گرداب اضطرار و اضطراب امیدوار وصول باحوال هر دو هندوے مذکور و معاملات محالات ضلع مذکوره در نهایت اختلال ست بیت جهان را جهاندار دارد خراب

بهانه سیاوخش و افراسیاب +

ذکر آمدن عماد الدوله مسٹر هسٹنگ بمرشد آباد و بنگاله و برگشتن از انجا بکلکته و خلاصے یافتن مظفر جنگ و مهاراجه شتاب راے از ان گرفتارے و فی الجمله اقتدار یافتن مهاراجه مذکور در امور ملک دارے و وفات یافتن او بدون برخوردن از سرورے و سرداری و قناعت نمودن مظفر جنگ بدون مرتبهٔ خود بعجز و ناچارے

چون مظفر جنگ و شتاب راے در گرفتاری بهره انگلیشی بکلکته رسیدند عماد الدوله مسٹر هسٹنگ برای اطلاع و انتظام معاملات بنگاله اراده نهضت بمرشد آباد نمود و بموجب حکم ولایت ده دوازده کونسلیه که براے انتظام ملکداری هند و بنگاله سابق مقرر بوده اند موقوف گشته برای کار مذکور پنج کس از کونسلیه ها مع عماد الدوله گورنر کمیت مقرر شدند از جمله چهار کس یکے مسٹر بارول بود که آخر سال نود و چهارم از مایهٔ دوازدهم بولایت رفت و ذکرش آید و نام سه کس دیگر فقیر را معلوم نیست و کونسلیه ها بدستور سابق ده دوازده کس در کار تجارت کمپنی مقرر ماندند اما تابع ارباب کمیت و کمیت عبارت از ان جماعه اند که ارباب حل و عقد جمیع امور عظیمه و غیر عظیمه این ملک باشند مثل تسخیر بلاد و حروب با اصحاب افواج و فساد یا مصالحه با بعضے از گردنکشان و هر چه ازین قبیل پیش آید و نیز هر چه مادون آن باشد القصه گورنر در اواخر ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و شش تنها یا با بعضی از ارباب

کمیت وارد مرشد آباد گردیده دو ماه و چند روز در مرشد آباد بوده از بند و بست معاملات و عزل و نصب بعض عمله که متوسل ادیال دولت مظفر جنگی بوده اند قاصد معاودت بکلکته گردیده و در ماهه ارباب نظامت مع ناظم بنام که سابق بیست و چار لک روپیه بود شانزده لک مقرر نموده منی بیگم را بجهت آنکه مبارک الدوله نسبی حدیث السن است مختار مصارف مبلغ مذکور ساخت و این مبلغ براے کارخانجات امارت و در ماهه مردم واجب الرعایت که همیشه ملازم و مورد مراحم ناظمان سلف بوده اند و برخی از عشائر و اقارب میر جعفر خان و نسوان مدخوله او و بعضے از اخلاف مهابت جنگ مرحوم و منتسبان آن دودمان و اسباب تجمل و عمله ضروری که برای عمده هاے اینجا باید از سرکار کمپنی میدهند و همین قسم وجهی قلیل برای بعضے مردم عظیم آباد فیر موجب نائب آنجا که اکنون پسر شتاب رای است معین گشته لیکن چون شراکت او در ماهه کلیان سنگه پسر شتاب راے ندارد و در دست او نیست مردم آنجا بلا حرج ماه بماه می یابند و چون وجه معین مرشد آباد بشراکت ناظم و در چکا پوے اختیار مبارک الدوله و نواب و عملهٔ اوست که بعد هر دو سه سال تغییر و تبدیل هے یابند و کسانیکه چند روز زبان کار معین می باشند باهم نفاق داشته در پی خرابی متوسلان همدیگر و طمع وافر افتاده بهر حیله که دانند و توانند خانه خود معمور و وظیفه خواران را که معدودے از بقیه مانده اند همیشه عاجز و محروم از وجوه معینه مے دارند بحدے که وجه مشاهره بعضے شانزده ماهه و از برخی بیست و پنج ماهه و ازین قبیل در سرکار بسیار باقی ست و چند بار همین قسم باقیات را بحیله چند هضم نموده اند از جمله حیل یکے آنکه بحال اگر فارغخطی این باقے بدهید آینده ماه بماه خواهید یافت دگاهے در وجوه تنقیص نمودند که این قدر را ماه بماه تواهیم داد و انچه باقی مانده مقدور ما نیست معاف نمائید با این حال باز اعطاء و ایصال آن وجوه بدستور و غرباے بیچاره که درین زمان در آسمان هندوستان وسیله معاشے ندارند خصوص نوکران مرشد آباد از مشاهره خود محروم و مجبور اند و بجائی می گذرانند که نصیب کسے مباد و سرداران معدلت شعار مثل ناظم و نائب او و بیگمات و عملهٔ مقتدر ایشان اهرگز نظر ترحمے بحال درماندگان بیچاره نیست اگر این قدر مبلغ هم که مقرر است بطور انصاف و تبعیت عقل حقیقت بین انقسام یابد و بمصارف مناسب در آید مردم بسیاری بآرام زندگی توانند نمود و از دست و دولت ایشان توانند آسود اما بمقتضاے دوائر فلک کج رفتار و حرمان حکام از عقل معدلت شعار هرگز بخاطر ناخدا ترسان بی ننگ و عار و نفد غرهٔ این قسم امور خطور نمی کند و وامرے که نباید و هیچ کار دنیا و عقباے ایشان نیاید بهزارها بلکه لکوک بمصرف می رسانند و از فضولی هاے خود باز نمی آیند چنانچه انشاء الله تعالی شمه بیان بعضے از اعمال ایشان که از هزار یکی و از بسیار اندکی ست اشعار کرده آید القصه گورنر بعد انفراغ از امورے که مرکوز خاطر داشت بکلکته معاودت نمود در روز سه شنبه هشتم ماه جمادی الثانیه یا شانزدهم ماه مذکور سنه هشتاد و ششم از مایهٔ دوازدهم راهی گشته بکلکته رسید آن زمان حکم باحضار مظفر جنگ و شتاب راے در کمیت نمود در یک کونسل شتاب رای براے جواب و سوال مے رفت و در کونسل دیگر مظفر جنگ

ذکر رهائی یافتن مهاراجه شتاب رای از ابتلای گرفتاریهای جان فرساے

چون شتاب رای کاغذ منقح و دامن از آلودگیها پاک داشت و برای او معاندی هم چنانکه مخل امور او تواند شد نبود نسبت بمظفر جنگ جواب و سوال او زود انفصال یافته مخلصی او بابرات ساخت انفعالش از جمیع تاثم و زلات که متهم و مظنون بود در مدت مکالمه و مناظرهٔ یک سال و چند ماه میسر آمد و گورنر و جمیع ارباب کمیت عذر خواهی بسیار و مهربانی و دلجوئی بیشمار نموده وثیقه متضمن اعتراف آنکه گمان عدم دیانتی که نسبت بمهاراجه شتاب راے بنا بر بعض جهات در دلهاے اصحاب کمیت و ارباب حل و عقد

جماعهٔ انگلیشیه راه یافته بود بعد تنقیح و تحقیق که در کمال تدقیق و مدت مدید بعمل آمد اثرے از خیانت و عدم دیانت غیر از دولت خواهی و حسن اخلاص ازان زبدهٔ ارباب وفا ظاهر نگردید و سلوک نالائق که نسبت با و بعمل آمد نهایت بیجا و بیگانه از جزاے نیکو خدمتیهاے او بود نوشته با و تفویض یافت و خلاع فاخره برقامت لیاقتش پوشانیده فیل و جواهر علاوهٔ آن عطا فرمودند و بدستور سابق شریک کونسل صلعهٔ عظیم آباد گردانیده مرخص نمودند تا زمان مذکور هوشیار جنگ از کار عظیم آباد بضابطهٔ نوکری که بترتیب دارند موقوف گشته بکلکته آمده بود و مستر هرست بجاے او مقرر ابا بهار راجه شتاب راے بنابر فرط غیرت و روائت و بیگانگت آب و هواے کلکته بامزاج او بیمار گشته آخرها ضعف معده که لازمهٔ هواے آنجاست بهم رسانید و رفته رفته منجر باسهال گردیده بود که رخصت یافت چون از کلکته نهضت نمود مردم عظیم آباد اکثر بمقتضاے وداد و اتحاد و بعضے که در غیبت او باتلاف حقوق او تفتیش نموده در مقام ابراز و اظهار خیانتش بودند از خوف تسلط او و اظهار ارادت و انقیاد تا باڑه و بعضے خوشامد پیشگان عیار تا بهاگل پور باستقبال شتافته آوردند نهایت ناتوان و ضعیف البنیه گردیده بود و بعد ورود بخانهٔ خود نهایت گله مند از انگلیشیان و همان قدر که مداح شان بود شکایتها داشت بلکه زیاده تر ازان و حق بجانب او بود چه نوکرے در فیلقی با جمیع خوبیها مثل او دیگرے براے این جماعه نبود بلکه براے هر آقاے مانند او نوکرے نایاب و قدر دانی او از جمله واجبات عقلی بود و رهائی مظفر جنگ هم ازان عادهٔ ننگ مقارن رستگاری شتاب راے اتفاق افتاد اکنون روح شتاب راے متصل بهمین رهائی از زندان بدن خلاصی جسته اتمام احوال او درین مقام مناسب نمود و احوال مظفر جنگ که هنوز در قید حیات است انشاء الله تعالی متعاقب

بزبان قلم داده خواهد شد

ذکر انتقال راجه شتاب راے از دنیا بمرض اطلاق و شتافتن بمعرض مخاطبات خالق انفس و آفاق

چون راجه شتاب راے بعظیم آباد رسید از شدت [illegible] دل در جلدوی نیکو خدمتیها دید از حیات خود فی الحقیقت استکراهے بهم رسانید و قضاے معهود او هم رسیده بود در مرض اسهال که لاحق داشت افراطی پدید آمد و فراجش را با آنکه معتاد نبود بماکولات غیر مناسب رغبت بهم رسید و در تدبیر مرض با وجود شعور و تجارب مزاج تلونی پیدا کرده امتیاز نفع و نقصان در دانی کرد چنانچه مولوی فیض علی الطبیب سلمه الله تعالی که بالفعل در عظیم آباد نظیر ندارد متوجه معالجه او شد و نفع ظاهر از حسن تدبیر او احساس نمود اول خود بعضے از خوشامد گویان حق ناشناس که در حضور او فقیر را از مخلصان هوشیار جنگ و معاند او ظاهر کردند و مولوی فیض علی مذکور دران زمان برفاقت فقیر صرف اوقات مینمود بنابر اظهار دلسوزے و خیرخواهی خود و اثبات نسبت فقیر بدشمنی و عداوت از رجوع بطبیب مذکور مانع بودند بعد از آنکه باضطرار رجوع نمود از خوردن دواے مجهول الاجزا که در غیبت او تیار شده باشد بمبالغه ممانعت مینمودند و آن اجل گرفته با وجود اعتراف بفوائد دواے او و استنکاف از مداوا ایشان نمود چندے بالمره ترک دوا کرده بر طبیعت گذاشت بعد ازان رجوع بداکتر که عبارت از طبیب انگلیشی است بسماجت ارباب کونسل آنجا نمود اما این مبالغه و الحاح صاحبان انگلیشیه بنابر شدت خیرخواهی بود نه از راه عذر و بد اندیشی داکتر صلاح در تنقیهٔ مواد و تصفیهٔ معده از اخلاط واجب الدفع دیده علاج بمسهلات نمود معده اش را که ضعفی بکمال عارض بود

ضعیف تر گشته قوت ماسکه و هاضمه بالمره ساقط گردید

رفتن گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بملاقات شجاع الدوله در بنارس و انتظام معاملات

عظیم آباد و معاودت نمودن به کلکته بی مکث و درنگ

متعاقب ورود راجه شتاب راے عماد الدوله مستر هستنگ بهادر گورنر هم بنابر ملاقات شجاع الدوله قاصد بنارس گردید و پانزدهم ربیع الثانی بمرشد آباد آمده در آخر ماه مذکور یا شروع جمادی الاولی سنه هزار و صد و هشتاد و هفت هجری بعد چند روز از ورود شتاب راے بعظیم آباد رسید و قاصد بود که بهار راجهٔ مذکور را همراه خود گیرد او بر خباج سفر آخرت بود و عذر بیماری خود که واقعی داشت گفته تن برفاقت درنداد و گورنر دو روز در عظیم آباد مانده به بنارس رفت و با شجاع الدوله که او هم همانجا براے دیدنش آمده بود ملاقات نموده جواب و سوالیکه داشت انفصال داد و بواسطهٔ ملاقات راجه چیت سنگه پسر راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس که پدرش بسهل مدتی قبل از ورود گورنر مرده بود با شجاع الدوله گردید و بناے راج او را استحکام داده مرخص شد و تهیهٔ معاودت بعظیم آباد نمود درین عرصه که اواسط یا اواخر شهر جمادی الثانیه سنهٔ مذکوره بود راجه شتاب راے ازین عالم درگذشت عقائد او و پسرش اگر چه مطابق هنود نبود بلکه طرف اسلام غالب داشت اما بنابر استرضاے اقارب و اقوام و مصلحتهاے دیگر موافق مشرب هنود جسدش را در آتش سوختند و گورنر بعظیم آباد رسیده و معدود ایام توقف ورزیده بنابر دفع بدنامی خود که تا با شتاب راے کینه منظور مردم نگردد راجه کلیان سنگه پسر راجه شتاب راے را گرچه لیاقت این منصب باعتبار حداثت سن و سالی که عنفوان شبابش بود نداشت بکارهاے پدرش مامور گردانید و جاگیرات و درماهه بدستور بحال داشته علاوه آن وجهی براے زن شتاب راے یا مادر راجه کلیان سنگه افزود اما بابت ده هزار روپیه درماهه نظامت که باختیار او بود موقوف کرده وجهی که مناسب دانست باختیار کونسلیه واگذاشت و درماهه مردم را اندک کم و بیشی نموده تنخواهش بر کونسل و خزانهٔ خالصه نمود و خود بعجلت هرچه

تمامتر بطرف کلکته نهضت فرمود

ذکر بعضے از حالات راجه شتاب راے و گذاشتن نیکنامیها درین عاریت سراے

راجه شتاب راے از قوم کاتهه سکسینه متوطن شاهجهان آباد دست نمک پروردهٔ خاندان صمصام الدوله پسر صمصام الدوله خاندوران امیر الامرا دار بلا زمان آقا سلیمان گرجی که غلام صمصام الدوله و میر سامان و معتمد علیه خانه او بود داول بقلیل وجهے ملازم شد آخر بحسن کار دانی و نیکو خدمتی مدار المهام خانه آقا سلیمان و صاحب اختیار سرکار صمصام الدوله گردید چون صمصام الدوله برحمت حق رفت و در شاه جهان آباد انقلاب بسیار پدید آمد گشت بودن خود دران ملک صلاح ندیده دیوانی بادشاهے صوبه عظیم آباد و خدمات محالات جاگیر صاحبزاده خود که برگنهٔ پلیج و ماالده بود گرفته درین نواح آمد و چنانچه مذکور شد باوج اقتدار رسید نهایت هوشیار و متصدی معامله دان کارگزار و جزرس و دقیقه یاب در هر باب بود اکثر خوبیها داشت بد انست فقیر از جمیع رؤساے هندوستان که درین جزو زمانه ممتاز و با وجود متصدی گری خالی از شجاعت و دلیرے نبود هر چند در کمال عروج و مرجع وزیر و بادشاه و اکثر اقویاے عصر گشت اما نخوت نداشت و با نجبا و بزرگ زادگان با نهایت تواضع و فروتنیهاے گذرانید و مطالب هر کسے در شروع التماس دریافته اگر لیاقت برآوردن داشت بسهولت و آسانی سرانجام میداد و الا عذر موجهے بشیرین زبانی خواسته سائل را خوشنود می گردانید و با آنکه هجوم کارها و با انواع مردم گفتگوها داشت و از اول روز تا دو پهر و از اول شب قریب به ثلثی ازان در جواب و سوال میگذرانید دل تنگ نگشته با آ دسنے کسے را هر چند در عرض حاجت مبالغه ها کند [illegible] نکرد و سخن درشتی با کلمهٔ فحش درشتی از زبان او مسموع نشده با وجود خرد رسے

و قدر و قیمت شناسی هر جنسے وفارت نداشت بهاے جنس بهاجنان بانکمان بقدر ارزش میداد و در بخشش لقلت و تقصیر راضی
نبود و سلیقه معاش درست داشت اجناس ما یحتاج از جاهاے دور دست که قسم اعلایش بکفایت می آمد طلبیده بمعارف میرسانید با آنکه
مقدور نشان امراے متوسط بسر میبرد در و دام آوران خوانهاے ضیافت موافق لیاقتش در کمال نفاست که انواع اطعمه و
حلواے داشت میسر شدا دو در شادیها و غیر آن که ضیافت مردم می کرد دستر خوانش وسعت و رونق مغلیه داشت و خود در انجا
حاضر بوده لذتهاے چاشنی شیرین زبانی علاوهٔ اطعام ضیافت و مهمانی بکام جان حاضران می چشانید شرم و حیا بمرتبهٔ داشت
که از ملازمان مقربش هم آمد و رفت او پیش زنے راجحی که بتعشق نگهداشته نهایت انس و الفت با او داشت کسے
ندیده و مطلع هم نگردید که چه وقت اندرون برفت و کے بیرون آمد با زن همقوم و کفو خود که مادر راجه کلیان سنگه و بهوانی سنگه
است کارے نداشت خانهٔ علیحده براے او باندک فاصله از مکان اقامت خود ساخته بود و در سالے دو بار که بعضے از ایام
معینه هنود بوده اند بضرورت میرفت لیکن همان قسم که کمتر کسی را خبر می شد اکثر مردم که با او تنگ ظرفیها طرف شده و با کسے
از انگلیسیان عمده مثل صاحب کلان عظیم آباد و امثال ذلک ساخته و بکار تجارت کمپنی و امور دیگر مامور گشته سالها عداوت
مے ورزیدند هر گاه اتفاق انقلابے براے آنها رو میداده معاتب می گردیدند و ظن بے آبروئی آنها بحد یقین می رسید در چنان
وقت بعجز و رجوعی که با وے نمودند سینه سپر ساخته بحمایت آنها می کوشید و از رام گرفتاریها نجات می بخشید و هر کس از
شاهجهان آباد مے آمد اگر بشخصه با او آشنا بود و اگر بنام او را می شناخت در رعایت او بهر صورت که دست بکنش با آن
میرسید مقصر نمی گردید چون وجه معینی قلیل براے مصارف نظامت مقرر و باختیار او بود و باقی زرها از کمپنی و مجال تصرف
در ان نداشت بنابرین اگر می توانست براے او وجه معینے نمود و ماه بماه میرسانید اگر باین صورت متعذر بود در کارهاے
مفصل مردم را فرستاده از انجا انتفاعی میرسانید این قسم هم اگر تعذر داشت تواضعی لائق با آن شخص نموده عذر بخوبے
میخواست و زاد راهے علاوه تواضع سابق گذرانیده خوشنود و مرخص مے فرمود شیخ شرف الدین محمد از احفاد شهید اول شیخ
سعید شهید محمد مکی اعلی الله درجته مرد فاضل صالح معمرے بود از متوطنین نجف اشرف زاد الله شرفا با ضطرار احتیاج و افتقار
که بنابر سببے عارض آن بزرگوار گردید باشتهار دولت هند و قیاس عطا و انعامیکه امراے این دیار در زمان اقتدار سلطنت و
شوکت خود با عمله و خدمه عتبات عالیات و زوار و مترددین اماکن مقدسه می نمودند در سن هشتاد سالگی وارد بنگاله گردیده
قریب بیک سال کم و بیش در مرشدآباد و هوگلی بسر برد با آنکه ناظم و نائب هر دو مسلمان صاحب اقتدار و اتباع این هر دو هم
زردار بوده اند کسے بحال او چنانچه باید نپرداخت ناچار آن بزرگوار عازم اوده و لکهنو مرکز دولت شجاع الدوله و اله آباد که در آن
دار السلطنت شاه عالم پادشاه همانجا بود گردیده وارد عظیم آباد شد و بتقریبے فقیر بخدمت آن بزرگ رسیده توفیق تقریب
ملاقات او با مهاراجه شتاب راے یافت با آنکه بنام هندو بود بمجرد استماع احوال آن بزرگوار شده بخدمت او رفت و
جمیع خدم و حشم را بیرون گذاشته تنها با یک دو خدمتگار و میر قوام الدین خان در حضورش رفته بکمال تواضع و فروتنی
سلام کرد و هر چند بزرگ مرقوم تکلیف نشستن بر مسندے که براے او گسترده بود نمود بپاس ادب بر وساده مذکور ننشسته
بمبالغه تمام هر گوشهٔ آن مقام گرفت و ساعتے ادراک فیض صحبتش نموده وعدهٔ ضیافت گرفته برخاست شامیکه وعدهٔ
آمدن شان بود مسند مکلفی که در اعیاد براے مهاراج می گستردند براے بزرگ موصوف گسترده خود بر چار گوشه سفید
ساده نشست و مردم را از ورود حضور خود تا ورود آن بزرگوار ممنوع داشت بعد نماز مغرب که همراه بنده تشریف

آوردند مهاراج تا سر زینهاے چبوترهٔ صحن استقبال نموده در نهایت ادب و تذلل سلام کرده آورده بر مسند مفروش نشانید
و سخنهاے انقیاد و اطاعت بنوعی با کمال خوبی نمود که شیخ مذکور خوشنود گشته گفت که من میخواهم اخلاقیکه حق تعالی شما عطا نموده
مسلمانان اینجا را هم ازین اخلاق بهره باشد چون زبان ایشان عربی بود و مهاراج نمی فهمید بنده ترجمانے میکرد و مهاراج شکر اشفاق آن
بزرگ و اعتراف بعدم لیاقت خود نمود و وقت رخصت دو خوان پارچه مثل دوشالها و کمخواب و تهانهاے چهینت و غیره گذرانید
بنابر پاس ادب نقد روبرو دادن مناسب ندیده بعد از ان که رخصت نمود شیخ بخانهٔ زاهر حسین خان مرحوم باتفاق فقیر آمده نشست
مصحوب یکی از معتمدان خود کیسهٔ مبلغ یکهزار روپیه پنهان از نظر مردم فرستاد عامل حسب الامر مخفی آورده بدست فقیر داد و فقیر بخدمت
شیخ مبرور مذکور بدستور گذرانید یکبار شخصے از آشنایان مهاراجه شتاب راے که منجمله مقربان راے رایان ناگرمل دیوان خالصه
پادشاه هندوستان که با وزرا و امراے عظام همسر بود بتقدیم مراسم گیا که در کیش هنود وان بعد وفات والدین از جمله فرائض است و بدون این
عمل نجات آنها را غیر ممکن میدانند بعظیم آباد آمد وقت استرخاص استدعاے خط سفارشی از راے براے راجه شتاب راے نمود ناگرمل گفت که او را
با شما هم آشنائی ست و خالی از مروتی نیست این عمل را فرقهٔ ما مردم موجب اجر و ثواب میدانند در بارهٔ شما قصوری نخواهد کرد و نوشتن من
احتمال اخلالی درین کار دارد چه اگر در القاب مراعات مرتبه او که اکنون دارد بکنم نفس من قبول نمی کند و اگر بمرتبه که در ینجا داشت برنگارم
او که بحال سرش بآسمان مے ساید نفس او قبول نکرده خواهد رنجید و وصول خط مخل کار شما خواهد گردید چون مهاراجه شتاب راے
در استخبار احوال هر بلد و اعیان و حکام هر شهر بقضا بعضے سرداران هوشیار نهایت مبالغه داشت و هر یک از زرداران هر عمده مراعاتی لائق
در هر ماه و سالی نموده برین کار گماشته بود که هر سخنی و خبرے که قابل ارقام و اطلاع باشد بدون جرح و نقصان نگاشته حواله وکلایش نمایند
خبر هر جا در کمال درستی باو میرسید این خبر هم بعینه بر او ظاهر شده بود بعد ملاقات پرسید که مثل شما کسے تشریف آرد و راے رایان
صاحب مارا بهر و کلمهٔ یاد نفرمایند محل حیرت است او گفت چون مراهم در خدمت بندگی ست حاجتی نبود شتاب راے گفت چنین نیست
چون او هم مرد هوشیارے بود فهمید که از اصل مطلب مهاراج هم آگاه است گفت پس بر مهاراج خود ظاهر ست حاجت باستفسار ندارد
بعض مقربین مثل راجه خیالی رام و میر قوام الدین خان حاضر بودند این معما را نفهمیده روبروی دار در پرسیدن نامناسب دیدند چون
بیرون رفت استفسار نمودند مهاراج در جواب انچه از روے اخبار معلوم داشت مذکور کرد و گفت تدارکش انشاء الله بخوبی مے کنم
این سخن هم کسے نفهمید که چه می خواهد و با او که رجوعے باین ندارد چه مے تواند وقتی که آن شخصے رخصت شد تواضعی لائق بحال او
نموده براے ناگرمل با وجود فقد آن جمیع انواع اغراض مرضے در کمال ادب و فروتنی نوشت مضمون آنکه ورود عنایت نامه براے
کمترین موجب ازدیاد آبرو و اطمینان خاطر خیریت جو است امید از شیم کریمه بزرگان آنست که باندک عطوفتے دل مستمندان شاد و
دور افتادگان را بایراد رقعه یاد می فرموده باشند و تحف و هدایا تخمیناً بقیمت ده دوازده هزار روپیه بلکه بیشتر مثل عطر اگر و اقمشه
لباس سفید که اختصاص به بنگاله دارد و در جاے دیگر کمتر توان یافت و پایه هاے پلنگ از عاج و ساعت هاے ساخته فرنگ
و شمعدانهاے شیشهٔ بلورین و آئینه هاے کلان شفاف و دیگر نوادر فرنگ و چین مصحوب همان مصاحب او که براے گیا آمده بود
ابلاغ داشت ناگرمل از استماع گفتگو و سلوکے که با او نموده عرق انفعال گردیده عذر خواهیها نگاشت و در مجالس خود محامد
شتاب راے مذکور کرده می گفت که این عزیز از فرط هوشیاری و تمیز با وجود بعد مسافت مارا خجالت هاے بی نهایت داد و در
اواخر سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و سه بلاے قحط و غلا شروع گشته تا اواسط هشتاد و چار که اشتداد داشت شتاب راے مساعی جمیله
براے غربا و ضعفا و غمخوارے عجزه و مساکین فرمود تفصیلش آن که در ان سال که این بلا و ابتلا رو بداده در بنارس اندک اثر از دیگر

نرخ غلات بود سی هزار روپیه برای همین کار مقرر کرده فرمود که کشتیهای ملوک و ملاحان ملازم اند در ماهی سه بار بعد ده روز غله از بنارس خریده می آورده باشند و چون در عظیم آباد رسد به نرخ خرید آنجا بفروشند و کشتیهای آمده باز بنارس برگردند بعد ده روز کشتیها که در انجا باشند روانه شوند همین قسم آمد و شد کشتیها در تردد بوده بطور دوره غلات متعاقب هم میرسانید و ملازمانش به نرخ خرید بنارس بی کم و کاست بدون حساب اخراجات می فروختند و مردم محتاج می خریدند و کسانی که طاقت خریدن نداشتند آنها را در سه چار جا از باغهای مردم که دیوار احاطه داشت مثل مقیدان نگهداشته برای هر جا پیاده ها و داروغه و عمله علیحده مقرر ساخته بود و طعامهای پخته و غلات نشوی و جنس غله با ظروف گلی و هیمه سوختنی و چند خرمهره فی نفر برای خرید آنچه دل آنها خواهد مع تنباکو و افیون و نمک هر که بهرچه معتاد باشد معین ساخته بود که بلا ناغه هر روز میرسید بمشاهده این حال انگلیشیان و ولندیسان هم در یک یک محوطه مساکین را جای داده اطعام آنها می نمودند و خلق کثیری باین طور از هلاکت محفوظ ماند و در مرشدآباد ازین مقوله عملی از هیچ کس بظهور نرسید بلکه می گویند که با وجود اهتمام مظفر جنگ غله در بعضی اوقات نایاب محض می گشت و مردم عمده مثل میر سلیمان خانسامان و امثال او که براین کارها مامور می شدند اول خود سرانجام غله نمی توانستند و از جاهای احیاناً اگر غله بدست می آمد و مصحوب پیادهای سرکار می فرستادند دیگری از مقتدران و مقربان مظفر جنگ خصوص راجا مرت سنگه که ناز معشوقانه با آقا داشت کشتیهای مذکور را از دست پیادهای سرکار بجبر و تحکم کشیده بخانهای خود می برد یا اقویا هجوم آورده از دست غربا می ربودند و از کسی تدارک این حرکات و محافظت غلات و فروشانیدن باحتیاط و انصاف بعمل نمی آمد تا آنکه درین خصوص مظفر جنگ متهم گشته از جمله باز خواستها که با او در کمیت بعمل آمد یکی همین بود و الله اعلم بضمائر عباده و هر سال میوه های ولایتی بوساطت سوداگران میوه فروش طلبیده برای رؤسای انگلیشیه و عظمای بنگاله می فرستاد و بمشاهیر و عمده زادهای عظیم آباد هم دو بار سه بار می داد چون دید که اکثری باین صورت محروم می مانند مبلغی غیر زر مقرری مذکور برای میوه فروشان مقرر داشت که میوه این وجه آورده در بازارها بقیمتی که باشد بفروشند و هر که دلش خواهد بخرد و بعد از آنکه باقی ماند و کسی از آن خرید نکند خود بخرد تا انقضای برای میوه فروشان و سد بیع و شری در بازارها نشود و بعضی از قوم مرائیان را که کارندهای نهال مثمره و فروشندهای میوه در شاهجهان آباد و لاهور از جمله مشاهیر فرق اند زرها فرستاده طلبید و با آنها رعایتی نموده در شهر عظیم آباد مسکنی فرمود که آنچه لائق زمین اینجا دانند و توانند بکارند و ثمارش را بفروشند تخم سرده و خربزه و دیگر ثمار و بقول از لکهنو و اکبرآباد و کابل طلبیده بکاشتن میداد و ثمارش را برای مردم می فرستاد انگور خوب و نیشکر در نهایت بالیدگی و طول و فربهی و کوله های شاهجهان آبادی از عهد او در عظیم آباد در رواج یافته اکنون بافراط در بازارها فروخته میشود و انگور خوش مزه هم گاهی روپیه را سه آثار و گاهی دو آثار و گاهی یک و نیم آثار از باغبانها بدست می آید و گاهی در بازارها هم می نماید عقیده مسلمانان هوشیار داشت چنانچه تعزیه حضرت سید الشهدا علیه السلام بکمال ادب و احترام می گرفت و در بیست و یکم ماه مبارک که روز شهادت سید اوصیا علی مرتضی علیه افضل التحیة و الثنا ست شیر و برنج و دیگر حلاوی و اطعمه ترتیب داده نیاز آن حضرت تقسیم میکرد و در گردیدن از پهلوی به پهلوی دیگر اکثر بر زبانش یا علی میگذشت گاهی نام مقتدایان هنود از زبان او مسموع نشده قسم هم اکثر کلمه و الله بالله بود سالی یکبار دسترخوان حضرت شاه مردان علیه السلام می نمود در کمال تکلف و نفاست و بعد ادای رسوم فاتحه تقسیم نشد کسی روزی گفت که انتظار نشان شدن بر یکی از سوتها یا نمک یا چیز دیگر در بعضی خوانها نخست مهاراج چرا میکنند در جواب گفت که ظهور این قسم خوارق عادات از جناب حضرت شاه ولایت علیه السلام استعجاب و استبعاد ندارد و من

کافر معجزه طلب نیستم که در پی چنین امور بگردم مرا دران جناب اعتقادی که باید هست انتظار چنین امور برای چه باید کشید دوم آنکه درین کارها حکومت کسی بران حضرت نیست اگر بنابر عدم احتیاط یا سوء ادبی نشان ظاهر نشود برای من بی چاره که بنام هندو ام راه طعن و تشنیع کشاده یافته برزبان بی خبران از حال باطن من ملامتی و شماتتی جاری خواهد بود که صاحبان آخر این هندو چه فهمیده که مستدعی نشان از جناب حضرت شاه مردان گردیده روزی برای استقبال جرنل اسمت بباره میرفت در بیکنتهپور بطرف پشت بتخانه آنجا که مکانی معروف و خیمه گاه وارد انست محل خیام او گردید صبح ازان جا که عازم پیشتر و اسپ سواری خاص او بر در خیمه بود و ملازمان و همراهیان هر دو طرف شارع دورتر از مکان اقامت صف بسته برای سلام موافق ضابطه استاده بودند بنده اندرون خیمه رفته همراه او برآمد برهمنان مجاور بتخانه مذکور عرصه خالی دیده و فرصت را غنیمت شمرده چند کس نزد او جمع آمدند و میکه می خواست سوار شود سوالی کردند و گفتند که اینجای مهادیو دام و زیور شاهی روز بروز شکست بخشش کا هم باید برسد جواب داد کسی که برای زیارت این مکان و خدمت این آستان آمده باشد ازو باید خواست مرا رجوعی و عرضی بشما و اینجا نیست با وجود همت دامی نداد و سوار شده راه خود گرفت و مکرر دیده شد که فقرای هنود در راه از وی سوالها نموده اند و فلوسی نداده و همان دم فقیر مسلمانی بنام حضرت امیر المومنین یا اولاد طاهرینش چیزی خواست یک روپیه همان وقت داد و آنرا رفقای از دارش نیز مسموع شده که در اسفار بنگاله و کلکته که هجوم بتخانه ها در راه است بعضی رفقای معتمد علیه او که در مذهب خود تعصب بوده اند دلالت بزیارت بعضی از اماکن مذکوره می نمودند عذری خواسته و صدی و صدی داده آنها را مرخص می کرد که از طرف من هم شما مراسم زیارات بعمل آرید و مرا معاف دارید حویلی که بکمال تکلف برای خود نو آراسته بود هندوان ترغیب اطعام برهمنان در ان مکان نمودند گفت خانه مرا ضائع و کثیف و آلوده خواهند کرد اگر ضرور باشد زری گرفته در ریگ گنگا طعامی بآنها بخورانند و هم در ایام قحط که امساک باران بود بپاس خاطر و دلالت مریدهر و رای کهیتلداس و سردار سنگه پیش یکی از برهمنان که مرجع هنود و وقت امثال خود بود رفت او در دادخلاط راجه شتاب رای فوز عظیم شمرده آمد و شد برای ازدیاد اعتقاد راجه بسوی خود شروع نمود روزی گفت که مهاراج موافق طالع شما نامی تجویز نموده ایم از جمله اورا دخود مقرر نمائید در جواب گفت که من بورد اسمی از اسما مشغولم و برای من کافی است او پرسید که آن اسم چیست اول اخفا نمود چون برهمن مبالغه را از حد بدر برد گفت نام پاک الله برهمن بر ضمیر او مستشعر گشته آمیزشی خواست و گفت که مهاراج رام و رحیم اسم یک مسمی است جواب داد که فرقی بین درمیان است برهمن فرق را پرسید گفت در لفظ رام توهم ولد دهرست و در لفظ الله توهم ثبوت و الوهیت کسی نیست ازین احوال که باجمال ارقام یافت ظاهر می شود که اعتقاد او با معتقدات هنود تطابق نداشت بلکه باطن الاسلام بود و الله اعلم بسرائر العباد و ضمائرهم اما چون مراعات بسیار با آشنایان و دوستان منظور داشت و خیانت در مال کمپنی بنابر حفظ آبروی خود نمی نمود و بداخل وزر که خاص او بود و بمصارف او وفا نمیکرد و بعضی اوقات برای بعضی انگلیشیان که متوسلان عظمای آن جماعه بوده اند رعایتی در ایصال زری منظور داشته و هم برای برخی از مخارج زیاده بر مداخل خود دو کار نامناسب دور از صواب از او سر می زد یکی خود در اطلاق که عبارت از یومیه محصلان متعین بر مالگزاران و مجرمان ست انصاف را کار فرما گشته جائیکه استحقاق یک یساول با ده سوار اول داشت ده ده می فرستاد و زری که ازان حاصل می شد بسیار کم در سر رشته دفتر داخل کرده مبلغی خطیر علیحده برای عطایای خود میداشت دوم آنکه با ارباب جاگیر و املاک و التمغا بهانه نموده می گفت که فلان انگلیش دیدن اسناد شما می خواهد و بنام آن کسی که با او رعایتی منظور داشت اسناد و وثائق از وکلای هر یکی طلب داشته و حواله یکی از

متصدیان خود نموده بجبر و تعدی ناحق و بے سبب زرے معتدبه از هر یکی بقدر محاصل آنها گرفته و جمع نموده چون مبلغی خطیر باین ادر گیر فراهم می آمد بآن شخص و اجب الرعایة می داد و بهر صورت خوشنودی اشخاص مذکور منظور داشته سخط ایزدی را درین خصوص سهل می شمرد برای همین چنانچه از صادقین در اخبار وارد شده و سعدی شیرازی هم در گلستان ایراد نموده که هر که رضاے مخلوق بسخط خالق اختیار نماید حق تعالی همان مخلوق را برا و گمارد تا دمار از روزگارش برآرد در حق راجه شتاب راے برای العین مشاهده شد که او برای پاس خاطر کسانیکه از سخط الهی چشم پوشیده بنده هاے خدا را ناحق می رنجانید و جهی برای خوشنودی آنها میرسانید حق تعالی از دست همین جماعه جزائی که باید باو دهانید و چون ببهانه اطلاق زرها اندوخته دلهاے مردم را سوخته بود خود هم ببلاے اطلاق مبتلا گشته رخت هستی بعالم آخرت کشید و در انجا عالم السرائر می داند که جها دید اگرچه بزرگے فرموده و ترجمه حدیث سبقت رحمتی علی غضبی نموده مصرع عفو و کرم بیشتر از جرم ماست ❊

ذکر رهائی یافتن محمد رضا خان مظفر جنگ از گرفتاری و بسر بردن زمانے مدید در کلکته بامید وارے و آخر رضا دادن بدون مرتبه خود بعاجزے و ناچارے

مظفر جنگ دران دار و گیر نهایت مضطرب و بے کس و بے یاور گشته بود چه اکثر عمله خائن و خود هم از بے مبالاتی و بی خبرے در چنین امور اندکے متهم بود دیوان خانه او که امرت سنگه بود نهایت تنک ظرف و بر دولت خود مغرور و از مردم آدمی و ارباب هوش و فطنت و امانت و دیانت نفور و در کار خود که محاسبه دانی و کاغذ فهمانی ست بے شعور و دیگران از دست او بجان و از تند خوئی و تلخ گوئی مظفر جنگ در فغان بوده اند درین وقت هر یکے راه خود گرفت و برای خود مخلصی جست امرت سنگه بحیله و تخویف اظهار بعض اسرار که بران آگهی داشت فارغخطی گرفته در خانه از اماکن کلکته بفراغت آسود مگر علی ابراهیم خان بهادر با وجود عدم اطلاع بر کاغذ معاملات سنوات ماضیه و بیدخلی تمام در امور ملکی و مالی و قلت انتفاع از دولت مظفر جنگ بپاس ننگ و رفاقت و ابرد تام نوکرے کمر همت بر میان جان بسته و در سهل مدت آگهی بر کاغذ و دقائق معاملات و هر قسم کارها بهم رسانیده متصدی جواب دهی و وکالت در جمیع امور گردید و سینه خود را سپر سهام هر گونه بازپرس ارباب کمیت خاصه گورنر که در حسن تقریر نظیر ندارد ساخته متعهد شد که هرچه تواند دران قاصر نباشد و جواب هاے ننکمار را که مردے مقتدر عیار و نهایت عداوت با مظفر جنگ و از دقائق و خفایاے امور او آگهی داشت نیز طرف گردید و از کینه و رمها و اقتدار و تزویرات او ترسید از معتمدین مسموع افتاد که درین کار سحر طرازی و معجزه پردازے بکار برده جوابهای مسکت دلپذیر داد و گفتگوی او بقبول طبائع و اسماع افتاد سامعین را حیرتها روے نموده غیر از تحسین چاره نبود و مظفر جنگ بیامن دست و زبان و قلم و بیان او از ان بلاهاے بے زنهار بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هفت هجری رستگاری یافته دوم ربیع الثانی سال مذکور پهرهاے متحفظ از در منازل او که در مرشدآباد بوده اند برخاستند اما مظفر جنگ بامید آنکه شاید بدستور شتاب راے باز شریک کونسل ضلعه مرشدآباد بلکه تمام صوبه و فی الجمله مدار المهام انتظام معاملات گردیده معاودت نماید در کلکته اقامت ورزید و مفت خواران کلکته که عمده بعض اصحاب انگلیسیه اند بسخنان ابله فریب او را در طمع خام افگنده هر روز باخبار کلمه که بوے حصول مقصود از ان استشمام توان نمود خوشنود و امیدوار داشتند مثل آنکه امروز فلان صاحب چنین می گفتند و دیروز فلان صاحب چنین گفته و فلانے را از ولایت چنین خبر رسیده و فلانی از فلان کس این قسم شنیده و مظفر جنگ باستماع اخبار مذکوره امیدوار گشته و منهیان را

مخلص خود شمرده حسب الاشعار آنها زرهاے نقد باکثر کسان داد تا محرک سلسله حصول اموال او باشند و علاوه آن وعده های ایصال مبالغ خطیر بعد وصول بمقام و مرتبه مطلوبه در میان بود بدین جهت زیر بار اخراجات بسیار و قرضه از زرهای بیشمار گردید فقیر دران ایام بآرزوی تیسر اسباب سفر سعادت اثر بیت الله الحرام و زیارت سید انام و عترت کرام آن سرور علیهم السلام بکلکته آمده از مظفر جنگ متوقع اعانتی بود که یک جبه از خانه او نیز فت و نقصانی برای او دران نبود توفیق نیافت توقع این بود که جاگیرات بنده بعامل جاگیرات خود سپارد و قرض مرا عامل او از مهاجن ذمه خود نموده از حاصل جاگیر من برساند و در غیبت من زرهای فاضل از دیوان امانت نگهدارد و مهاجن را با من تعرضے نماند تا من اسباب خانه اخراج کرده و زادی و مونتی از ان حاصل نموده راهی شوم بعد معاودت یا عند الطلب زر امانت بمن برساند دران ایام که پانزده بیست روزی فقیر در کلکته ادراک صحبت مظفر جنگ می نمود از زبان او بگوش خود شنیده که در هر حکایتی دفتر دفتر مدح و ثنای علی ابراهیم خان بهادر مذکور می کرد و می گفت اگر من تمام عمر در خدمتگزاری این شخص که محسن من ست بگذرانم هنوز از عهده اداے غمخوارے و احسانهاے بے پایان او بر نیامده باشم و انشاء الله تعالی چنین خواهم کرد و در مخاطبات و محاکات بلفظ قبله من می خواند و بارها حضور بنده و دیگران می گفت که رفقاے نمک بحرام من که لکوک مرا خورده در وقت انقلاب چشم از حقوق و مروت پوشیدند و دست از رفاقت برداشته مرا تنها گذاشتند و کسی بکار من نیامده منت احدی بر من نیست مگر علی ابراهیم خان بهادر که من درم خریده او یم و آبروی من بخشیده او ست پدر و برادر با من چنین نمی کرد انچه این مرد با من کرد و در تمام صحبت هر دم و هر آن رضا جو و ثنا خوان علی ابراهیم خان بود

ذکر ورود جنرل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس رؤساے کمیٹ و برهمین و شقاق فیما بین گورنر و اصحاب ثلثه مذکوره و اتفاق بارول با گورنر

مظفر جنگ در انتظار گشائش عقده کار خود بود که جنرل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس باتفاق هم مدار المهام کارهای کمیٹ و هم برای تحقیقات معاملات گورنر بهادر و مستر بارول که چها و چه سان کرده اند از طرف پادشاه و کمپنی در اواسط شعبان سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هشت در رسیدند و دو کس از سرداران انجائی گورنر بمرتبه که داشت و دوم مستر بارول منجمله اصحاب خمسه کمیٹ مقرر ماندند چون هر سه فرستاده پادشاه و کمپنی و براے تحقیق تقصیرات گورنر معین شده بودند و جنرل کلاورن از اهل دول ولایت و ملازم پادشاه انگلنڈ بود و کرنل منسن امید ریاست کل فوج بعد وصول جنرل کلاورن بمرتبه گورنری داشت و مستر فرانسیس تالی مرتبه جنرل کلاورن و باتفاق هم بوده اند طنطنه عجیب و دبدبه غریب داشتند و در ملاقات مردم از کسے نذر و هم که ضابطه مخصوص هندست نمی گرفتند حتی بعضے تمارهم بطور هدیه اگر کسی می فرستاد رد می نمودند و معاندان گورنر را تالیف کرده با خود موافق می ساختند چنانچه ننکمار که از عهد شمس الدوله لارڈ کلیف و درین زمان عماد الدوله مستر هستنگ هم مطرود بود نزد جنرل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس معزز و مقرب گشت و بوساطت او اکثر کسان طمع پیشه فساد اندیشه بامید اقتدار یافتن با اصحاب ثلثه مذکوره متوسل گشتند و تحقیقات رموز و امور مخفیه گورنر هستنگ عماد الدوله شروع افتاد و درین پنج کس ناچاقی صحبت دتا بدین آراجه بکمال رسیده تشویش شدیدی بمتوسلان طرفین بلکه در کل مملکت و معاملات روی داد حتی فیما بین جرنل و مستر بارول خانه جنگی بالتفنگچه موافق ضابطه آن جماعه بعمل آمد دو کس که عبارت از گورنر و بارول باشد یکدل و یک رای ماندند و سه کس مذکور با هم دگر موافق بوده هم داستان شدند طرف جرنل را بنابر کثرت اصحاب که سه کس بوده اند بر گورنر

که دو کس بوده اند غلبهٔ اتفاق افتاده اکثر کارها موافق آراے طرف جرنل بعمل می آمد چنانچه کوران نام انگلیشی صاحب کلان مرشدآباد و مستر بسیج صاحب کلان عظیم آباد و فوک نام صاحب کلان بنارس و مستر رشتو صاحب کلان اوده و لکهنو به تجویز جرنل کلاورن مقرر گشت و مبارک الدوله مع مادرش ببو بیگم که از دست منی بیگم بجان آمده بود باکوران و معرفت او با جرنل ساخته هفتدهم ربیع الاول سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و نه (۱۱۸۹) مختار کارهاے نظامت شد و از قبضهٔ اقتدار و اختیار منی بیگم و اعتبار علی خان برآمد و خواجه سراے مذکور تغیر گردید اما چون منی بیگم زردار و مقتدر و هوشیار است و همیشه مبارک الدوله با ختیار او مانده امیدوار و رات زرهاے اندوخته او ست دادی ترساند که اگر از من رنج یافتید من زرها را بفقرا و دیگر بیگانگان داده شما را محروم محض خواهم داشت و فی الحقیقة مبارک الدوله را احوال چنین است که نه کسی از سطوت او می ترسد و نه از دولت او توقعے دارد و چندان توجهی هم در امور دنیا ندارد که مردم را از ان اندیشه باشد لهذا هر که هر چه خواهد میکند و او بکار کسے کاری نیست و جهی که برای او باید می خواهد دیگر غرضی بکارے ندارد و از ین جهتها هنوز تسلط منی بیگم بدستور و نیابت نظامت اغلب اوقات در انقلاب ست و هم درین سال بیست و نهم جمادی الاولی میر محمد حسین فاضل که بکمال حدت ذهن و دقت طبع دارد بنا بر شوق سیاحت و تحصیل علوم همراه مستر الیت که انگلیشی در کمال خوبی و صداقت و جوانمردی بود بولایت انگلند رفت و اکثر تحقیقات علمای آنجا خاصهٔ در علم هیأت و مفردات و مرکبات ادویه و خواص اکثر اشیا و معرفت اجرام علوی و بعضی صناعات دیگر مثل تشریح ابدان و امثال ذالک بقدر مکث مدت دریافته راهی بسیر برای ادراک اکثر آن علوم و استکناف و ترجمهٔ کتب آن بهم رسانیده در سال نود و دوم ششم صفر از مائة دوازدهم هجرت برگشته بمرشدآباد رسید و با مقتدران اینجا ظاهر ساخت اما ازین امراے قدر وقت ناشناس کسی توفیق نیافت تا سهل مبلغی درین کار که سرمایهٔ اشتهار نام نیک و حیات پائدار دنیا بود صرف نماید و این علوم و کتبش بنام امیر مذکور ابد الدهر بر صفحهٔ روزگار بیادگار بماند و ماتوفیقی الا بالله گورنر بهادر که در شعور و هوشیاری و دانائی و کارگزاری نادرهٔ روزگار است به تسلیم و اغماض کار فرماگشته گاه ویدن در خرویات مناسب ندانست و قاصد آن گشت که اول بمبارت ذمهٔ خود از قصورات مظنونهٔ اصحاب و خیانتهاے متهمهٔ اعدا حاصل کرده نادانی جرنل و غلبهٔ غلظت و فظاظت بر طبیعت او باظهار رسانیده احمق بلکش را مضمحل گرداند و در اندازان کوته اندیش خصوص نندکمار را که مرد بدباطن خبیس الافعال است بسزا رساند بعد از ان تدارک برهمی کارهاے ساخته و بر انداختن امور پرداخته جرنل سهل و آسان میسر می تواند شد بنا برین مدتها بجواب بازخواستهاے جرنل که بدلالت نندکمار و اتباع او بود پرداخته صدق خود و کذب اقوال مخالفان ظاهر ساخت

ذکر معارضهٔ نندکمار با گورنر هستنگ بهادر و سزا یافتن او باقتضای قضا و قدر

بعد از ان عیوب نندکمار فاش و آشکار گردانیده اکثر بلکه همه باثبات رسانید از ان جملهٔ عیوب یکی این بود که هندوے مذکور دستخط مردم می سازد و مهرهای نام مردم موافق مهرهاے آنها ساخته پیش خود دارد و تمسکها و خطوط عند الحاجة بنام هر که هر قسم خواسته باشد درست کرده می نماید و خلقی را باین صورت مستاصل ساخته از جملهٔ تمسکی بود که بمهر بلاقیداس سیتهه که در عهد میر قاسم خان اعتبار بسیار بهم رسانیده و از سابق هم مهاجنی معتمد بود درست ساخته و زرش را از سرکار کمپنی گرفته تصرف نموده بود در تحقیق این امور و جزاهاش گران جوری مقرر گشت و گران جوری این معنی دارد که انگلیشیان معتمد دوازده کس بقرعه مقرر میشوند اگر مدعی علیه اینها را قبول نداشته باشد تا دو مرتبه بانکار او تبدیل یافته مرتبهٔ سوم که دوازده نفر تقرر یابند دیگر بانکار و عدم قبول مجرم مبدل نمیشوند

و این دوازده کس باید برای او تجویز سزا نمایند و تا تعین سزا کسی با آنها مختلط نمی تواند شد که مبادا تطمیعی نموده از انچه تقتضاے معدلت و انصاف است مزاج آنها را بگرداند این گران جوری مکرر مقرر گشت و تبدیل یافت و محکمهٔ آن مدتها گرم بود تا آنکه اثبات یافت که نندکمار گنهگار و واجب القتل و سزای او آنست که او را بحلق کشند مرد که بدباطن موذی و مغرور و بدخواه اکثر خلق خدا بود اگرچه با دو سه کس اهانی هم کرده طرف آنها را محکم داشته باشد و همین که چندروز کسی از خدمتش بنا بر عارضهٔ مرض یا فقدان غرض مقصر ماند در پے ایذاے او افتاده تا کار او در خرابی باتمام نرساند راضی به تقصیر نبود و بهر صورت سزاے او منقح و مقرر گشت چون او را جرنل مستمال ساخته خاطر نشانش کرده بود که کسے با تو چیزے نمی تواند کرد اگر ترا تا به پاے دار هم برند که هرگز نخواهی ترسید و بهر صورت که تقصیرات گورنر باثبات تواند رسید در ان قصور نباید ورزید آن اجل گرفته اول خود بمقتضاے صلابتی که در مزاج و عداوتی که با گورنر داشت در اثبات جرائم گورنر مقصر نبود و هرگز اندیشهٔ مآل احوال خود نداشت علاوه به نصیحت و ارشاد جرنل راسخ ترگشته چیزهای بسیار بر اے گورنر اظهار ساخت و در شدت و غلظت همان قسم که بود رسوخ داشت و گورنر همه را رد نموده تقصیرات عظیمه او را باثبات رسانید و جواب و سوال این دو کس بلغت و خط انگلیشی ترقیم یافته کتابی ضخیم گردید و مجلد گشت نقولش بسیار شده در آن جماعهٔ اشتهار و انتشار دارد القصه چون تقصیر و سزاے او تحقیق یافت بتاریخ هفتم جمادی الثانیه سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و نه هجرے نندکمار را بموعدی که مقرر بود برده بحلقش کشیدند و زر نقد و اموال او تعلیقه شده حوالهٔ پسرش راجه گورداس شد می گویند پنجاه و دو لکهه روپیه نقد و قریب بهمین قیمت اجناس نفیسه و دیگر اندوختهاے او در حساب آمد و مهرهاے ساخته نندکمار که بنام اعزهٔ مردم بود از صندوقچهاے خانه او بر آمده صنعتهای فاسده اش شیوع و ظهور یافت

ذکر ساختن مظفر جنگ با جرنل کلاورن و مامور شدن او بفوجداری و عدالت فوجداری مرشدآباد و نیابت نظامت که تعلق بمبارک الدوله دارد

چون آثار غلبهٔ جرنل کلاورن در ظاهر شیوع یافت مزاج مظفر جنگ را که خالی از عجلت و تلون نیست رغبت بآمیزش با جرنل بهم رسید علی ابراهیم خان بهادر که مآل اندیشی در مزاج او غالب است ممانعت می نمود و می گفت که هنوز بطوریکه می گذرد باید گذرانید و گورنر با شما احسان جان و آبرو بخشی بعمل آورده احسان فراموشی نکرده باید دید که پایان این دو طرف عظیم بکجا منتهی می شود اگر گورنر بحال می ماند استقلال مزاج و اختصاص و پاسداریهاے شما در اخلاص خود دیده رعایت لائق بحال شما خواهد نمود اگر جرنل مختار میشود شما با او بدی نکرده اید که دشمنی خواهد نمود بلکه او هم ثبات مزاج شما را پسندیده بقدر نام و نشان رعایتی که مناسب حال شما خواهد بود بعمل خواهد آورد اما مظفر جنگ که اندک خود راے و بنا بر اقتدارے که باقتضاے قضا چندروزی میسر شس آمده بود و تبعیت ارباب خردعار خود میداند چندان التفاتی باین سخن نکرده و راه اختلاط با جرنل مذکور و اعوان او بهم رسانید و توسل بجرنل جست گورنر ازین ممر افسرده خاطر گشته او را بجرنل واگذاشت جرنل براے او نیابت مبارک الدوله و فوجداری که الحال عبارت از خبرگیری و تدارک قطاع الطریق و دزدان از ممالک محروسه و انفصال قضایاے دزدے و خونریزی و زنا است تجویز نمود و بجهے خطیر در ماههٔ عملهٔ این کار مقرر ساخته نواب و اولاد و اتباع او خلعت از کونسل دهانیده پانزدهم ماه رمضان سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و نه مرخص گردانید و دوم شوال مظفر جنگ بمرشدآباد نزول نموده بکارهاے مرجوعه پرداخت و بهر صورت مردم شهر مرشدآباد و فی الجمله مطیع و منقاد او بنا بر ضرورت گشته تن باطاعت در دادند و او را هم جمعیتی میسر آمده بر وساده حکومت جا یافت و علم هوس حکمرانی برافراشت و دهم ذی الحجه سنه مذکوره صبیهٔ کلان خود را با محمد زکی خان پسر

محمد حسین خان برادرزادهٔ خود که فدا ساخت و پسر کلان خود بهرام جنگ را با عبیده حاجی اسمعیل که هر دو دختر زادهٔ رابعه بیگم اند بیست و دوم
ماه مذکور تزویج نمود و بیست و سوم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یک صد و نود رابعه بیگم زن عطاء الله خان دختر حاجی احمد رحلت
نمود رونق خانهٔ او که نشان دودمان مهابت جنگ بود برطرف گردید اگرچه متهم بعیوب و بفجور مشهور بود اما خوبیها هم بسیار داشت مدتی
قبل از بیماری توبه از معاصی نموده در بیماری باز تجدید توبه کرد و مردم را بران گواه گرفت و تا دم آخر باستقلال و با حواس و
متذکر کلمهٔ طیبه و معترف بوحدانیت الهی و نبوت خاتم الانبیا و مقر او صیای آن سرور و نادم بر معاصی خود و مستغفر از کرم الهی بوده
از دنیا درگذشت ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و هم دران حال بیست و هفتم شوال زلزلهٔ شدیدتی
وقوع یافت که در مدت چهل پنجاه سال کسی را چنان زلزله بیاد نبود و مظفر جنگ علی ابراهیم خان بهادر را که زیر بار منت و حقوق احسانهای
او بود دیوانی نظامت مقرر نمود و نائب هاسی فوجداری خود در هر جا فرستاد از ان جمله در عظیم آباد نذر باقی بیگ
بلخی مقرر شد اما کار برفق و مدارا نموده نیکنام ماند و اصحاب انگلیشیه مع عامه رعایا و برایا ازان عزیز راضی و خوشنود بوده
شکایت او کسی نمی کرد در خلق خدا روادار ایذا و اضرار نبود و مظفر جنگ را مقربان مبارک الدوله خشنود نتها نموده بعضی را
خفت رسانید و از مبارک الدوله ممانعتی هم بعمل نیامد تا بحمایت و اعانت چه رسد چنانچه بعد عزل اعتبار علی خان خواجه سرا
خادم علی خان پسر خادم حسین خان که در اکثر اخلاق شبیه به پدر خود است چند روز مدار المهام خانهٔ مبارک الدوله گشته بود
مورد بی التفاتی مظفر جنگ گشته از نوکری برطرف گردید و مبارک الدوله با آنکه عهد و پیمانها با او داشت نفسی نکشید و
مظفر جنگ درین چند روزه اندک اقتدار اظهار تسلط خود بسیار نموده زبان زد مردم شد درین اثنا خیانت پیشگان که زرهای
نظامت را خوان یغمای شمرده علی ابراهیم خان بنابر تجنب از خیانت نه خود چیزی می گرفت و نه روادار بود که دیگری
بآن کار جسارت نماید مزاج مظفر جنگ را با همه اعتراف ها که باحسان خان مرقوم داشت از علی ابراهیم خان بهادر منحرف گردانیده
خواهان ناچاقی صحبت میان او و مظفر جنگ گردیدند و چون باقتضای اصل طبیعت مباینت کلی با مظفر جنگ و علی ابراهیم خان
است سخن در اندازان در مزاج مظفر جنگ زود در گرفته رسوخ یافت مصرع چراغی را که دودی هست در سر زود در گیرد و او
بکنایه شکایت این خان مکرم مرقوم شروع نموده در مجالس خود بطور طعن سخنان ناهموار گفتن آغاز نهاد ازین قبیل که ما جان من
شعر گفتن نمیدانم و لباس و دستار هندوستان نمایان در بر نمی کنم که دعوی عقل و شعور توانم نمود و این سخنان گویا مطاعن
علی ابراهیم خان بزعم او بود که کنایه بر زبانش می گذشت چون حق تعالی علی ابراهیم خان را جامه زیب آفریده و وضع او در
لباس و دستار و رفتار و گفتار و بالجمله در جمیع اطوار پسندیدهٔ خاص و عام گردانیده طبیعت موزون هم دارد و گاه گاه بگفتن شعر هم
رغبت می نماید و مظفر جنگ از امثال این امور چنانچه اعتراف بآن می نمود محروم است زیبائی اوضاع او و موزونی طبیعتش باعث
انزجار خاطر مظفر جنگ گردیده از جملهٔ مطاعنش می شمرد و بهانه برای عزل او از کار دیوانی می جست اتفاقاً دران ایام منی بیگم دختر
رابعه بیگم که زن زشت کردار خفیف اطواری بود بضابطهٔ عمده های هند نهای چند از کنیزان و فواحش وغیره جمع نموده آنها را تعلیم
رقص و خوانندگی می دهانید و صحبت هزل اکثر اوقات میداشت با علی ابراهیم خان راه مکر و تزویر کشاده دامی برای بدنامی او
نهاده به بهانهٔ شکر احسانی که با مظفر جنگ نموده بود خان مذکور را برادر خود خواند و چون چنان اندیشه ستر پرده نداشت و از کمتر کسی
رو می گرفت با علی ابراهیم خان نیز بی پرده ملاقاتها کردن و ضیافتها نمودن آغاز نهاد و دران مجلس بعضی از مخصوصان مظفر جنگ
هم که مدعی اخلاص با خان مرقوم بوده اند شریک بوده بر خصوصیات آن مجلس مطلع می شدند تا آنکه بیگم مذکور بطرف

یکی از ان کنیزان رقاصهٔ خود رغبت خاطری از علی ابراهیم خان ادراک نموده ترغیب بسیار باختلاط با او بانها را آنکه این کنیز من است
و من آنرا بشما تحلیل نموده ام می کرد و هم صحبتان که با آن زن سراسر مکر و فن هم مشوره بوده جویای بهانه برای خان مرقوم بوده اند نیز
مبالغه ها دران نموده می گفتند که مطلق مضائقه ندارد و کنیزی بیش نیست مالکش بشما تحلیل می نماید اینقدر احتیاط و اجتناب
را باعث چه می تواند بود و مرشدآباد از مدتها حکم بلاد قوم لوط داشت و الی الآن هم کذلک چه کمتر کسی را دران بلده پاس ناموس
خود و دیگران منظور و ملحوظ بوده اند بلکه اغنیا و اقویا زرها درین خصوص بصرف رسانیده عجزه و غربا را بانواع ترغیبات و دلالت بفجور
می نمودند و بمقتضای کلام الناس علی دین ملوکهم این عمل رواج یافته معدودی از نجبا و غربا را عصمتی مانده باشد و الا از
مشاهیر مقتدران اکثری را که بشنید مبتلا همین عمل و علت بود بیت دست در دامن هر کس که زدم رسوا بود * کوه با آن عظمت
یک طرفش صحرا بود * خلاصه علی ابراهیم خان با وجود وفور شعور و اجتناب تام ازین قسم امور بدلالت شیاطین الانس راضی گشته
شاید دو سه بار کنیز مذکور را حسب الالتماس مالکه او بخدمت خویش خوانده یا او تهمت کردند علی ای حال مظفر جنگ همین امر را دستاویز
گردانیده با علی ابراهیم خان را برهم زده ظاهر المحضرها آراسته که خلان هاتک ستر ناموس من گردید تیاری این محضر که خبر از دیانت
رسوائی نمود دست از برداشت شاید بخوف انگلیشیان و رفع بدنامی آنکه با چنین رفیق محسن اینقدر انقطاع و انفکاک چه معنی
داشته باشد بزعم نادانان خواهد بود و الا وجهی معقول مفهوم نمی شود بهر صورت مظفر جنگ شکایت این عمل در مجالس عام مکرر بزبان
آورده شانزدهم صفر سنه یکهزار و یک صد و نود و یک هجری علی ابراهیم خان را از شغل دیوانی نظامت مبارک الدوله معزول نموده
پسر کلان خود بهرام جنگ را بحضور مبارک الدوله برده خلعت خدمت مذکور پوشانید و علی ابراهیم خان در زاویهٔ خانهٔ خود باستغنا و
استقلال انزوا گزیده آمد و رفت در بار و خانهای اصدقا و احباب بالمره ترک نموده احوالش بنابر حسن نیتش با وجود قلت مداخل
و انحراف مزاج چنین حاکم مقتدر بکمال عزت و احتشام نگذشته خانهٔ او مطاف اصناف انام و مرجع خواص و عوام است
و هم درین عرصه اقتدار مظفر جنگ سید محمد خان که از رفقای مقتدر مظفر جنگ و نهایت موافقت و دخل تمام در مزاج او دارد
مزید ولایت را بکمال پخته کاری و عیاری بست یکی از زوجات رضی الدین محمد خان را بعقد ازدواج خود در آورد باین تقریب
که در وقتی رضی الدین محمد خان عازم مکه معظمه بنابر غرضی گشته متمسکی با وتضمن وصایت خود نوشته داده وصی خود گردانیده بود
آخر فسخ آن عزیمت نموده مدتی گذرانید و بعد چند سال رحلت نمود زر بسیار و مال وافر و خانه و حمام عالی داشت سید محمد خان بدست آویز
همان تمسک که در دستش مانده بود قابض مخلفات رضی الدین محمد خان گشته پسر و نسوانش را باختیار خود گذاشت و بعد چندی
ساقط بر انگیخته یکی از زنهایش را که غیر مادر پسرش و محبوب ترین نسوان او و مالک زرهای اکثر اسباب بود بحبالهٔ نکاح خود در آورد
زرهایش را هم متصرف گشته و مردم را انفرت از تعین وصی بمرتبه بهم رسید که هنگام رحلت صدر الحق خان اسد الله خان طبیب
می خواست که بصدر الحق خان گفته سید محمد متعرب را که او هم عجب بابائیست وصی او گرداند و صدر الحق خان هم بترغیب اسد الله خان
که امتثال فرمانش نهایت منظور داشت راضی گشته بود زنش فریاد برآورد و استغاثه و انکار شدید نمود که من زن پیره ام محتاج
بیچاره نیستم برای من وصی نباید و هرگز رضا نداد تا آنکه صدر الحق خان از اطاعت امر اسد الله خان سرباز زده
ترک تعین وصی نمود عجیب تر آنکه ازین امتناعی که صدر الحق خان در باب قبول و تعیین وصی نمود اسد الله خان نهایت
آزرده گشت و هفتم رجب سنه یکهزار و یک صد و نود و یک مظفر جنگ زن برادر خود محمد علی خان را که در بعض ایام دولتش
حاکم اسلام آباد و بعض احیان حاکم هوگلی و بعض زمان حاکم پورنیه بوده همانجا درگذشت بعقد ازدواج خود در آورد و زن مذکوره از

خان مرحوم مرقوم دو پسر و زر وافر داشته تن بمناکحت در نمیداد وسائل و وسائط ترغیب ها نموده بسعی بسیار رضامندش نمودند می گویند که در ایام نیابت نظامت کل و مدار المهامی جمیع معاملات که اوج اقتدار مظفر جنگ بود زنهای اقربا وغیر اینها بنابر مرجعیت آمد و رفت در خانه اش داشتند بدین جهت نظرش بر بعضی از آنها می افتاد و برای حصول وصال بعضی که این کاره بوده اند سعی مے نمود والا فلا اگرچه شهرت این عمل بسیار و اکثر حکایات و جواب بعض زنها بتفصیل مسموع گشته نگارشش مناسب نبود و حیف اوقات است که تحریر کلمات مذکوره بگذرد می گویند در همان ایام وغیر آن چون زن محمد علی خان بنابر قرابت قریبه اکثر در خانه اش می آمد مظفر جنگ او را دیده میل خاطرے بطرف او داشت بعد از آنکه بیوه شد بحسب شرع با او نکاح نمود

والعهدة علی القائلین والرادین

ذکر منازعتی که فیمابین گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ و جنرل کلاورن اشتداد یافته در همان اوان جنرل مذکور بعالم آخرت شتافت بر سبیل اجمال بقدر اطلاع احوال

چون گورنر و جنرل را با هم منازعتهاے شدیده روے داد مراسلات هر دو متضمن شکایتهای همدیگر بولایت شان و حضور بادشاه و کمپنی رفته جوابهاے آن در سال سوم از ورود جنرل که در آن اوان کرنل منسن مرده بود خطی از ولایت رسید مضمونش مشعر بر رفتن گورنر جنرل بولایت بود و در آن نوشته بودند که گورنر هرگاه بولایت آید بعد خود جنرل را گورنر کرده بیاید و دوستان جنرل با و نوشتند که امسال گورنر جنرل بولایت می آید و گورنری کلکته برای شما مقرر شد جنرل انتظار کشف احوال خط گورنر نکشیده گمان برد که برای من حکم گورنری آمده و در کونسل خانه بر کرسی گورنر نشست گورنر درین خصوص اور تحقیق نموده مجرم گردانید جنرل که فراج تندی داشت از شنیدن غصه تندتر گشته سخنان سبک و جواب سوالهای غیر لائق نمودن شروع نمود گورنر جنرل بضابطه قوم خود کار فرماگشته بهر جواب و سوال طرفین عمله عدالت بادشاهی را مقرر ساخت آنها حق بطرف گورنر دریافته جنرل را معاتب ساختند و سخنش را از پایه اعتبار انداختند گورنر جنرل بهادر باین صورت بر مرتبه و مقام خود قائم ماند و جنرل خجالت عظیم کشیده از شدت کدورت چندروز بخانه خود نزد وازفرط غصه بیمار گردید چون بسیار پیر بود از استیلاے غم و غصه بر مضمحل گشت و با همان خطوط چون گورنر احکم انعقاد بابی بے که بآرزو میخواست از ولایت رسیده بود گورنر مجلس شادے که خدائی خود ترتیب داده جنرل را اول از همه در آن مجلس دعوت نمود او از کثرت ملال و ضعف فراج امتناع نموده اجابت نکرد گورنر خود بخانه اش رفته بسماجت آورد از کثرت بسیاری که در محفل شادی نمود مرض جنرل بعد معاودت بخانه ازدیاد پذیرفت و ڈاکٹری که خاص جنرل داور از ولایت بنابر احتیاط همراه خود آورده بود در مداوا و تدبیر خطا نمود هرچند جنرل مانع بود که احتقان بعمل نباید او مبالغه نموده دوا باحتقان فرمود و جنرل بمجرد احتقان جان بجان آفرین تسلیم نمود و طرف مستر فرانسیس از مردن جنرل ضعف قوی بهم سانید و طرف گورنر قوت گرفت هرچند مستر هولیر که بعوض کرنل منسن آمده با فرانسیس اتفاق و آشتی درزید اما طرف فرانسیس بنابر علو مرتبه گورنر و شدت هوشیاریش قوت نگرفت بمجرد مردن کرنل منسن طرف جنرل ضعیف گشته سرداران دست نشان جنرل که خلاف رائے گورنر بودند تغیر شده بودند بعد مردن جنرل خود معلوم که چه حالت بهم سانیده باشند ملخص که مستر بوشتو از لکهنو و فوک از بنارس و شیخ از عظیم آباد و کوران از مرشد آباد تغیر گشته مستر مدلتن برای لکهنو مقرر شده رفت و در بنارس مستر گرام منصوب گشت و مستر لا صاحب کلان عظیم آباد گردید و در مرشد آباد مستر بیبر مدار المهامی یافت و راجه گودداس که بعد گشته شدن

پدرش برای تسلیه و استمالت دهم بنابر استرضاے خاطر جنرل بدیوانی مبارک الدوله مامور گشته بعد از آن بپاس رضاجوئی جنرل بدیوانی خالصهٔ بنگاله با وجود عدم لیاقت مباهی گشته بود و پس از انتقال جنرل بلکه بعد مردن کرنل منسن معزول و خانه نشین بود حسب الاستدعاے منی بیگم بدیوانی نظامت مبارک الدوله مقرر گشته اواسط جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و نود و دو در رسید و مظفر جنگ را از مردن جنرل افسردگی بسیار و سستی و سبکی در کار او پدید آمد و گویند که گورنر بنابر بعضی اوصاف مظفر جنگ اعتماد هم بر او نداشت لهذا از فوجداری و عدالتی که بسعی جنرل مع نیابت دیوانی مبارک الدوله برای او مقرر گشته بود معزول و صدر الحق خان به اکارهای مذکور مامور فرمود اگر صدر الحق خان را هم می شناخت که از عهدهٔ اینقدر کارها بر نمی آید لیکن چون از ابتدای ورود گورنر این بار و اقتدار او که گورنر کلکته گردید مجاورت آستان دولت او گزیده در انقلابها بهیچ سو مائل نگردیده بود و دولتمندان قدرشناس را پاس حقوق خدمت و اخلاص از جمله ضروریات می باشد تدارک خدماتش باین عنایت زیاده از لیاقت فرموده او را معزز و مفتخر ساخت و برای دیوانی مبارک الدوله گرداس را چندروز پیشتر فرستاده رقم عزل بر نامیهٔ حال مظفر جنگ کشید و بمبارک الدوله بر نگاشت که تا ورود صدر الحق خان عمله فوجداری عهد مظفر جنگ را بحال داشته تحت فرمان خود نگهدارد منی بیگم که این روزها را از خدای خواست سرگرم امور جوئی گردیده خواهان آن شد که صدر الحق خان را نیز از نیابت مبارک الدوله متمتع دارد بلکه اگر میسر آید فوجداری و عدالتش را هم بدست آرد برای همین کار دیوان خانه خود را بکلکته فرستاده با گورنر در خواستها آغاز نهاد و در امتناع صدر الحق خان از نیابت نظامت مبالغه ها نمود و چندروز جواب و سوال و رد و قبول از طرفین در میان بود آخر آنچه مرکوز خاطر گورنر بود با اندک پاس خاطر منی بیگم و مبارک الدوله تقرر یافت و بتاریخ بیست و ششم جمادی الثانیه صدر الحق خان وارد مرشد آباد گردید چون مرد ساده بود و خرافت پیری هم بر او دست یافته در تمشیت امور بلکه قیام و قعود و عود و ورود در بار و حضور مبارک الدوله حرکات سبک که دلالت فاشی بر خرافتش نماید بعمل می آورد بدین جهت در نظرها خفیف و بے مقدار گردید آقا محمد علی نام مغلی ولایت زاد را گویند بعد اخذ مبلغی بفوجداری عظیم آباد و آقا عبد الرحیم را بعدالت آنجا مقرر ساخته بود فوجداران مذکور بنهایت سبک مغز و تنگ ظرف در چندروزه حکومت عجزه آنجا را بنهایت عاجز و حیران ساخت و خود را بدنام گردانید

ذکر شروع منازعات و مشاجرات جماعهٔ انگلیشیه با سرداران دکهن و مهیا شدن اسباب انواع حوادث و فتن

بالاجی راو که بعد انتقال راجه ساهو بجاے او مستولی گشت مالک ممالک مرهٹه بود و ذکر او در ضمن احوال دکهن آن قدر که باحوال معلوم فقیر گردیده انشاء الله تعالی خواهد آمد چون بمرگ خود درگذشت پسرش قائم مقام او گشت رگهناتهه راو برادر بالاجی راو را با برادرزاده اش که پسر بالاجی راو و بعد پدر فرمان رواے ممالک مذکوره بود منازعتی روی داده مقید گردید و در عین قید باستظهار خود ساخته بخدع و دغا برادرزاده خود را گشت و بجاے او نشست در سرداران ملازم آن دودمان اختلاف پدید آمده بعضی طرف رگهناتهه راو گرفتند و اکثرے زن پسر بالاجی راو را که حامله بود به سرداری بر داشته علم منازعت بر افراشتند و بر رگهناتهه غالب آمده باز مقیدش نمودند و بعد از آن بطورے که مرضی رگهناتهه بود و خود را بسر ورے می خواست اتفاق و آشتی دادند او فرصت یافته بدر رفت و با انگلیش صاحب کوٹهی بمبائی ساخته در حمایت او نشست و استعانت نمود چون اکثر جاهاے صعب المسالک بلکه کل ممالک هندوستان در تصرف انگلیشیه بهمین قسم در آمده که در سرداری یک مالک

باهم نزاعی بهم رسانیده یکی با آنها پیوست و این جماعه را براه در دش انجا دلالت نمود و بعض سرکرده هاے انجا را که با او توسل داشته از مخلصانش بوده اند باعانت خود و انها کشید و انگلیشیه قول و قرار چند خاطر خواه خود اول با او نموده زمانی چند موافق قرار مذکور بسر برده اطلاع تام بر اوضاع آن ملک و ضوابط و قواعد انجا بهم رسانیدند و تا این مدت در تربیت فوج و تقویت ارکان خود کوشیده بعد ازان آهسته آهسته دخیل و متصرف دران دیار شدند اگر او بهوشیاری با اینها بسر برد چون دانا و متامل نبرا او نگاه دیده بعد مردنش بطفیل اولاد نا خلفش ملک مذکور را بدون بدنامی و کاوش متصرف میشوند و بنوعی کاری کنند که الزامی بر ایشان عائد نگردد و خرابی خلق انجا خصوصاً اقویا از دست مردم همان دیار بعمل می آید و ابلهان دست نشان ایشان را قباحت این امور نفهمیده در استیصال امثال خود بخوشنودی و آرزوی تمام می کوشند انگلیشیه خود تحمیق آنها نموده آن ابلهان را هدف سهام ملام عقلاے هند و ولایت می گردانند و آنها خود را کاردان تصور نموده می جوشند و می خروشند بعد زمانے چند تخم ستمها که کاشته اند ببار آمده مواد مکافات و انتقام آنها می گردد و بغرور و حشمت زری که اندوخته اند هوس عزت و جاه بهم رسانیده تعهد معاملات عظیمه می نمایند و ملک ها ویران شده راه ویران ترکرده بدام خسارتها می افتند و اندوخته سابق را در عوض این نقصان لاحق بخزانه صاحبان انگلیشیه رسانیده فقط حمال مظلمه می مانند و این مقتدران مفتخر بعد عالم سوزے و وبال اندوزے بر خسارت خود آن زمان آگهی یافته ندامت می کشند و دران وقت آن پشیمانی سودی بحال آنها نمی کند و این بیت مشهور بیت دیدی که چه کردم دگی خر ✤ او مظلمه بود و دیگرے زر ✤ مطابق حال آنها می گردد القصه صاحب بینائی این احوال را گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر نوشته اطلاع داد و منازعت هاے قوم فرانسیس با جماعهٔ انگلیشیه از قدیم الایام و در حال تبازگی بنابر اعانت مردم امریکا روے داده و مردم امریکا هم قوم انگلیشیه و از سه چهار صد سال در امریکا که ارض جدید و دنیای نو عبارت ازوست اقامت ورزیده بوضع انگلنڈ بود و باش و تربیت اولاد و صرف اوقات و موت و حیات در انجا مقرر ساختند اما تابع حکم پادشاه انگلنڈ و مطیع او بودند از چند مدت که زیاده از چار پنج سال نخواهد بود بنابر زیاده طلبی از معمول سر از اطاعت پادشاه خود باز زده جنگیدند و ارباب حل و عقد یعنی اصحاب کونسل انجا را که از طرف پادشاه بوده اند گشته برای خود رئیسی بطور کونسل مقرر ساختند و با فواج پادشاه خود مکرر مصافها داده غالب آمدند و پادشاه دلمینی خسارت کرده ها کشید فرانسیسان بنابر کینه دیرینه با انگلیش مدد مردم امریکا بنابر تالیف قلوب آنها اصلح امور دیدند و گوله و باروت و توپ و بندوق وغیره ما یحتاج حروب آنها رسانیدند پادشاه انگلیش رنجیده با آنکه مدت صلح باقی بود با پادشاه فرانسیس هم جنگ شروع نمود و جماعهٔ انگلیشیه را در هندوستان از اکثر فرق خاطر جمع گشته اندک اندیشه از طرف مرهٹه و حیدر نائک در خاطر می خلید چه حیدر نایک ده دوازده سال قبل ازین با انگلیشیان بتقریبے جنگیده غلبه خود در دکهن بر اینها ظاهر ساخته بود و مرهٹه چون جنگ گریز دار در روزے ده بار می جنگند و می گریزد و فوجی را که در تگ و تاز برابر با آنها نباشد از طرف قوت و جمیع ما یحتاج عاجز و لاعلاج می سازد ازین ممر جنگ او را هم انگلیشیه دشوار می دانستند و نیز معلوم داشتند که حیدر نایک را راهی با فرانسیسان هست لهذا مقدمات گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر که اعقل این قوم و نهایت دانا و هوشیار است ساختن با رگهناته راو و پرداختن بجنگ مرهٹه بمقتضاے نظر دوربین نهایت صلاح دانست و خواست که افواج انگلیشی بطرف دکهن بنام اعانت رگهناته راو برود و او را با خود گرفته سرداران مرهٹه را دلالت بمصالحه و موافقت خود نماید و برا اسے رگهناته راو انچه تمناے اوست در خواهد اگر آنها اطاعت نمایند هم از رگهناته راو و هم از مخالفانش عهد و پیمانے

برای قوم خود و عدم موافقت با فرانسیس گرفته وثائق عهود و پیمان را که با ایمان غلاظ تقریر یابد بمهر و دستخط سرداران نویسانیده بگیرد و اگر اطاعت نکنند رگهناته راو را با خود گرفته سرداران مخالفش را مقهور سازد چه میدانست که رگهناته راو و چون سردار و سردار زاده آن جماعه است البته بعضے با او خواهند بود و بعضے دیگر را باتفاق او بآسانی تدارک و تنبیهے توان نمود چون جنگهای عظیم هندوستان تا بدامن دار السلطنت شاهجهان آباد و بنابر فرمان قهرمان تقدیر و تنبیه جماعهٔ بدنهادان از خدا غافل بے تدبیر بآسانی زده بودند جنگهاے دکهن را هم همین قسم آسان می شمرد و میدانست که بعد تبعیت افواج مرهٹه حیدر نایک را نیز بسهولت مقهور می توان نمود و بعد ازین هر دو کار بدون اندیشه از فرانسیس و دیگر اهل ولایت کل ممالک فرنگ و اقویاے هند تمام هندوستان را بمرور بعض سنین و شهور مسخر کرده فارغ البال بکام و آرام توان گذرانید و این راے خالی از اصابتے نبود چه عداوت با فرانسیس خود قدیم است و در حال از عظیمی مثل موافقت مردم امریکا آنهارا ایسر و عداوت با آنها مجدد و متحقق گشته اگر آنها رشک بر شوکت انگلیشیه درین دیار برده چند هزار کس با حیدر نایک و مرهٹه ساخته در سواحل هند فرود آیند و هنگامه برپا کنند تدارکش دشوار و هیچ یک از مرهٹه وغیره عظماے هند دران وقت یار انگلیشیان یار نخواهد بود درین وقت خود رگهناته راو یار و رفاقت اینها را مے خواهد و ممکن بود که نقش این مدعا برای اینها درست می نشست و فتوحات دیگر هم میسر و تمام هندوستان بے حرج مسخر مے گشت ملخص آنکه گورنر این همه مدارج بنظر دوربین درست دیده عازم بر انگیختن حشر و لشکر و ارسال افواج بطرف دکن گردید و شهرت چنین دارد که مستر فرانسیس و مستر هولیر که منجمله اصحاب کمیٹ بوده اند این رای را نه پسندیده صلاح درین مے دیدند که بهمین قدر ملک که در دست داریم قناعت نموده پا از حد خویش بیرون نباید گذاشت و شاید حکم کونسل ولایت هم همین و بسلامت روی اقرب بود گورنر بهادر درین خصوص سخنان اینها را قبول نداشته خود تنها متعهد این امر و درین کار منفرد گشت دران اوان شروع سال یکهزار و یکصد و نود و دوم هجرے بنده هم برای امری از امور خود از عظیم آباد همراه کرنل گاڈرڈ که از لکهنو آزرده خاطر گشته برای انفصال بعضے جواب و سوال خود بکلکته می رفت و با فقیر بسیار آشنا و بر حال بنده غمخوار بهاے داشت تا صدد بلدهٔ مذکوره گشت و کرنل بیچاره از کار هائیکه براے خود در ملک لکهنو می خواست و توقع داشت بیک ناگاه محروم مانده متعین لشکرے که از اله آباد و لکهنو بجنگ دکهن مقرر گشته راهی شده بود گردید اول خود هم ناخوش و خاطر بنده هم مشوش گشت چه توقع اعانتها از و بسیار بود چنانچه بعد رفتن او بدکهن عقده کار بنده بسبب بے التفاتی حکام و مقتدران انگلیشی که در نیولا بنابر استغراق در امور حروب وغیره چنان توجهی در کارهاے هندوستانیان ندارند تا حال نکشوده و ذکر آن در دفاتر وقائع نامناسب است چه کسے مرتبهٔ دنیا تا کجا بخواند خاصه درچنین مقام و مواقع انچه مقدر است میسر می آید مصرع میرسد خواهی نخواهی انچه در تقدیر ماست ✤ و سبب ناخوشی کرنل گاڈرڈ آنکه سالاری لشکر مذکور براے کرنل [illegible] مرتبهٔ نوکری او فوق مرتبه این کرنل بود مقرر گشته این را تابع اوی باید بود و کرنل گاڈرڈ با او بسیار بد و نسلی مطلقاً لیاقت سرداری نداشت لیکن چون موافق ضابطهٔ اینها از حکم کونسل چاره غیر از اطاعت یا ترک نوکری نمی باشد قبول نمود بنده بپاس دوستیها با او گفت که این اراده که تصمیم یافته امر عظیمی ست اما از فرط غرورے که بنابر غلبه هاے پی در پے و فتوحات متواتره این جماعه را میسر شده بود نهایت سهل شمرده مے گفت که دو پلٹن ما برای تمام هندوستانیان کافی ست بنده زیاده مبالغه را درین خصوص بے فائده دیده خاموشی گزید و کرنل مذکور حسب الامر کونسل روانه اله آباد گردید تا از انجا از راه کالپی و بوندیلکهنڈ و توابع برار و اورنگ آباد بدکهن رود و از بمبئی نیز لشکرے مهیا و آماده گشته مع رگهناته راو در موقعه

معین برسیده یکجا شود و باتفاق در اعانت رگھناتھ راو و اطاعت سرداران دکھن کوشیده حسب الحکم کونسل بعمل آرد و مستر الیت که در جماعهٔ انگلیشیه وهندوستانیان مثل او در صدق مقال وحسن افعال کم کسی مشاهد گشت بسفارت ناگپور کلان معین گشت تا تجدید عهود و بوعده رسانیدن باقیات زر برور مودهوجی وغیره اولاد رگھو بھوسله را خوشنود نموده برگردد ناگپور کلان دار الملک رگھو بھوسله مکاسدار مو برادر بنی عم راجه ساهو است که با مهابت جنگ می جنگید و آخر بمصالحه انجامید و همان مصالحه را انگلیشیان مسلم داشته با اولاد او نه کاویدند و ما بنابر مشاهده غلبه خود در دادن زر نقدی که مهابت جنگ معین و مقرر نموده بود هیچ دار و مریزی گذرانیدند چیزی داده قلیلی را باقی میداشتند و آمد و رفت اما بر سبیل دوستی از طرف آنها و تقاضای بقایا بسهولت می شد غرض از فرستادن مستر الیت و تجدید عهد آنکه اولاد و اتباع رگھو فراحمت بالشکرے که بجنگ دکهن میرود نکرده فتنه در بنگاله وعظیم آباد برپا نکنند چون رگھو و اولادش که بنی اعمام راجه ساهو و مدعی مرتبه و مقام او بوده اند و بالاجی راو بعد فوت راجه مذکور بنابر اقتدار سپه سالاری که داشت خود قابض ملک و دولت راجه ساهو گشته اظهار ایجای او نه نشانید از اولاد بالاجی راو و سرداران آنجا بیدل بوده اند بنابرین مودهوجی و اخوان و اتباع او راضی گشته تجدید عهود نمودند و مانع عبور لشکر مذکور نگشته آتش فتنه در نواح بنگاله وعظیم آباد نه افروختند اما مستر الیت چون در عین برسات قطع مسالک کوهستان نموده راهها پیموده و اجلش هم رسیده بود در اثنای راه قدم بوادی آخرت گذاشت و برادر مستر اندرسن که همراه مستر الیت رفته بود اتمام سفارت و رسالت نموده از راه عظیم آباد به بنگاله و کلکته برگشت فقیر که از مدتها با گورنر جنرل هستنگ بهادر آشنا و برای حصول مدعای خود همراه کرنل گاڈرڈ بکلکته رفته بود سه چار نوبت ملاقاتها نمود گورنر جنرل بهادر یک مرتبه پرسید که صاحب گاهی بدکهن هم رفته اند بنده گفت که نرفته ام اما بر احوال آنجا اندکی باجمال آگاهم و از کرنل گاڈرڈ معلوم شد که می خواهد فقیر را ملازم خود گرداند اما مشروط بدو کار یکی آنکه بطور میرمنشی امور دار الانشاء بفقیر رجوع بوده بی ملاحظه و صلاح این اقل الانام صورت ارقام نیابد دوم آنکه سفر سفارت دکهن هم بفقیر متعلق باشد بنده کار دوم را بخوف پیری و دوری از عیال و اطفال و محرومی از تقبیل قدوم والده که ایشان را الفتی سخت با من است انکار نمود و بهر صورت چون رفاهی و آب و دانهٔ دکهن در نصیب من نبود میسر نشد بنده را برای کاری که سفر کلکته کرده بودم حیرتی روی داد و کرنل گاڈرڈ فقیر را بمستر الیت سپرد و خود روانه گردید آن عزیز سراسر مردی و مروت در یازده روز خط گورنر جنرل نویسانیده و خط خود به کونسل عظیم آباد و سپارش بسیار قوی بمستر اندرسن که در آن زمان از کونسلیه های آنجا و با او نهایت آشنا بود نوشته داده مرخص بعظیم آباد نمود و کار من صورتی گرفت درین بین مستر اندرسن را بسرداری کونسل ضلعه کلکته خواندند و مستر گولدنگ بولایت رفت و کار صورت گرفته فقیر برهم شد تا بعد ازین چه مقدر باشد تتمه احوال دکهن که افواج انگلیشیه را جه رویداد انشاء الله تعالی بعد ازین خواهد آمد اکنون برخی از حالات کلکته و بنگاله بنابر تقدیم آنها نگاشته می آید

ذکر رحلت نبی بیگم دختر رابعه بیگم و صدر الحق خان و بعضی از ماجرای مرشد آباد و لواحق آن

نبی بیگم دختر رابعه بیگم که ذکر آن بتقریبی گذشت بیست و یکم شعبان سنه یکهزار و یک صد و نود و سه هجری در ایام معزولی مظفر جنگ درگذشت مرض افراط اجزای ملمث داشت کسی باد دوائی داد که حبس مفرط نمود و جمیع مجاری بسبب طبیعی بند گردید آخر وقت که بخارات ردیه دل و دماغش را فرو گرفته بود مظفر جنگ دوائی مقوی قلب و دماغ داد سودی

نکرد و از دنیا مسافر گشت اموالش که فراوان بود در ظاهر بنابر احتیاط زیر مهر مظفر جنگ آمد عند التقسیم مسموع شد که بورثه رسید اما کسی اموال و جواهر معروفه او را در قسمت ندید و العلم عند الله الخبیر المجید و صدر الحق خان که مرد معمر دائم المرضی بود در اغلب اوقات احوالش متغیر می گشت یکسال و چهار ماه و بیست و پنج یا شش روز بنام حکومت فوجداری نمود و نوزدهم ذی قعده سنه یکهزار و یک صد و نود و سه داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم آخرت شتافت مخفی نماند که صدر الحق خان از مردم گجرات و تولدش در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاده با پدر خود بشاهجهان آباد آمد چون ایام حیات پدرش سپری گشت و در شاهجهان آباد در روی بهبود ندید عازم مرشد آباد و بنگاله گردید و در سلک ملازمان مهابت جنگ منسلک گردیده بعد قاضی مظفر علی خان داروغه عدالت گشت در هنگام آشوب مرهته بسفارت دکهن نزد سرداران آنجا رفت و مورد عنایت طرفین درین اسفار گردیده جمعیتی بهم رسانید و بقدر رساله یافته نام و نشانی پیدا کرد و بعد مهابت جنگ در عصر هر یکی از متنابعان بهمان حالت بود در عصر نیابت مظفر جنگ حکومت بهاگلپور یافته بعد چندی تغیر گردید و هنگام ورود گورنر جنرل هستنگ بهادر در دولت او را محکم گرفته مجاورت نمود و بعد حصول این فوجداری و خطاب بهای امارت جهان فانی را وداعی گفته مسافرت آخرت نمود

ذکر تعویقی که در تجویز خدمات نیابت مبارک الدوله و دیوانی او و فوجداری و عدالتش روی داده آخر بمظفر جنگ مرجوع گشت *

چون گورنر جنرل بهادر از اوضاع مظفر جنگ ظاهر نمی پسندید و منی بیگم نیز خواهان اختیار او در امور نظامت و مصارفش نیست و مبارک الدوله گاهی این طرف و گاهی آن طرف بنابرین بعد فوت صدر الحق خان در تعیین و تجویز خدمات مذکوره تعویقی روی داد گورنر جنرل هستنگ بهادر که قدرشناس لیاقت هر شخصی از اشخاص است علی ابراهیم خان بهادر را که فی الحقیقت قابلیت انتظام امور عظیمه دارد و در هر کاری چنانچه باید ذهن دقیق او راه می برد لایق این کار دانسته استمزاج او نمود و بمستر بیبر که صاحب کلان مرشد آباد و از مخلصان خالص الوداد گورنر جنرل بود بر نگاشت و خطی بعلی ابراهیم خان بهادر هم بوساطت او در استفسار قبول و عدم قبولش ابلاغ داشت علی ابراهیم خان بهادر در اختلاف آرای ارباب کمیت و اجنبیت مزاج خود با اشخاص این زمان و مباینت طبیعت با خدمت فوجداری این اوان که در حقیقت کوتوالی و متضمن زجر و توبیخ و قتل و کشتن و حبس و قید مردم اغلب بظنون و گمان و انتفاع از ان منحصر باتهام و ایذای خلق خدا که مستوجب خسران دنیا و عقبی است دریافته علاوه آن استرضای اصحاب انگلیشیه که ارباب حل و عقد هر ضلعه از اضلاع و هر مکانی اند و لکنه چند کسی باشند خارج از حد مقدور خود دیده و تعهد امور مذکوره بر ذمهٔ خود دشوار دانسته عذرهای معقول خواست و مستر بیبر و گورنر جنرل را از خود خوشنود داشته از قبول کار مذکور سر باز زد چه پیداست که بنای کارهای صاحبان بنابر استرضای چندین کسان و اختلاف آرای ایشان پایدار نیست چرا که در هر کار و برای هر کارگزار استرضای چار پنج کس که ارباب حل و عقد کمیت اند و اتباع هر یکی از آنها که ده بیست کس دیگر می شوند ضرور است تا چند روز این کس آبروی خود نگهداشته جار اگرم کند و بکار سلکی مامور است اندکی باطمینان بگذراند و این امر بالحال که اختلاف آرا و افتراق طبائع در ارباب انگلیشیه اوج گشته و شیوع یافته از متعذرات است و طبع غیور سلیم متحمل مکارهی که از لوازم اختلاف و افتراق مذکور است نمی تواند بود و قطع نظر از حفظ آبرو و خطر عظیمی باین کس مظنون است چه هر گاه یکی از عظما علی الرغم بزرگی

دیگر با او ناخوش باشد در زمان تسلط خود خدا میداند که این بیچاره را بعوض کینه های دیرینه در کدام بلیه اندازد و جهت عمده خرابی این دیار و معاملاتش و هلاکت و فلاکت مردم اینجا یکی همین اختلاف است که الحال در سرداران انگلیشیه که مالک و حاکم این ممالک اند جاری و ساری گردیده و جهات دیگر هم هست که انشاء الله در خاتمهٔ این کتاب و ذکر احوال و اوضاع اصحاب انگلیشیه عنقریب سمت ارتسام می یابد شاید که گورنر بهادر بمنی بیگم هم که خواهان حکومت مظفر جنگ نیست و مداخلت او در معاملات نظامت نمی خواهد نوشت که اگر کار با اختیار خود می خواهید علی ابراهیم خان را راضی باید ساخت تا باعتماد او کارها باختیار شما گذاشته آید بنا برآن منی بیگم و مبارک الدوله منت و سماجت را از حد بدر بردند و اینها می گفتند که اگر اندیشه از ما دارید مچلکا نوشته میدهیم که هیچ امری بی اذن و رضای شما بلکه دخلی در کارها نکنیم و اگر اندیشه صرف زری برای برآمد بعضی کارها باشد که مظفر جنگ خلل اندازی بقوت دولتی که دارد نماید و شما از عهدهٔ ادای آن عاجز باشید ذمه ماست و نوشته می دهیم که هرگاه حاجت شود با مصرف برسانیم و شمار او انگذاریم سید علی ابراهیم خان قبول نفرموده بود

ذکر رسیدن حکم ولایت انگلنڈ متضمن عطای کار فوجداری بمظفر جنگ و سعی نمودن مسٹر دوکریل و مسٹر فرانسیس برای او درین کار و پذیرائی یافتن در کونسل و قبول نمودن مظفر جنگ بدون اهمال و درنگ

مسٹر جان برشٹو که جوان هوشیار و دو سه سالی بعد فوت شجاع الدوله در زمان اقتدار جرنل کلاورن بحمایت او صاحب اختیار کارهای صوبهٔ اوده و اله آباد دار الملک برهان الملک و اولادش بود و حسن سلیقه خود و بیخبری آصف الدوله پسر شجاع الدوله و مختار الدوله نائب او ملک بنارس وغیره که در تعهد پسر راجه بلونت سنگه است برای کمپنی گرفته اختصاص داد گورنر او را بعد فوت جرنل مذکور از کار مسطور معزول ساخت برشٹوی مذکور بعد معزولی چون زری هم تحصیل نموده و کار کمپنی هم بخوبی سرانجام داده بود قاصد ولایت خود گشته روانه گردید تا کارهای خود را از انجا درست کرده بیارد اگرچه قبل از راهی شدن او جرنل وغیره احوال کارگزاری و هوشیاری او را مع سفارشش بولایت خود نوشته بودند و در غیبت او بعد روانه شدنش حکم ولایت متضمن بحال داشتن او بکار مامور سابق و تحسین و آفرین او رسیده بود خود هم که در انجا رسید و حسن خدمت گزاریهای خود ظاهر گردانید حکم مجددی برای خود و حکمی برای بحالی فوجدار بنام مظفر جنگ هم بسعی جرنل مذکور و بعضی از مخلصان و وکلای او که در انجا بوده اند حاصل نموده همراه خود آورد و چون محاربات دکهن و مغلوبی بعض افواج انگلیشی در انجا بوقوع پیوسته بود مسٹر ڈوکریل که بیشتر مدار المهام ضلع پورنیه و درینولا بعد فوت مسٹر الیٹ دیوان خالصه است و مظفر جنگ با او هم توسل دارد و اسطهٔ اصلاح ذات البین با گورنر و مسٹر فرانسیس گردیده بهر دو را فهمانید که این وقت مقتضی منازعت باهمدیگر نیست بعد انتظام و غلبه بر اعدا آنچه در خاطر ها بگذرد بعمل باید آورد و مسٹر بارول که با گورنر موافق و متعهد بود با آزردگی از گورنر یا بنا بر بعضی غرضهای دیگر عازم ولایت بود بضرورت در میان گورنر و مسٹر فرانسیس آمیزش و آشتی بشرط بعضی رضا جوئیهای مسٹر فرانسیس بعمل آمد از انجمله بود اعطای فوجداری و نیابت نظامت برای مظفر جنگ که گورنر بپاس خاطر او قبول نمود و مظفر جنگ بخدمات مذکوره بیست و دوم ماه صفر سنه یک هزار و یک صد و نود و چهار هجری مامور گردید و آب از جو رفته اش باز آمد معتمدی

از زبان سید محمد خان که درین زمان مقرب تری از و مظفر جنگ ندارد و محرمیت او هم مرتبه ایست که هیچ امری از امور مظفر جنگ بر او پوشیده و پنهان نیست نقل می کرد که برای حصول این کار نذر و عهود با حضرت واهب العطایا نموده برفقای یکی از کلام الهی بر مستحفظ خود نگاشت که اگر باز باین کار سرافراز شود دوازده هزار روپیه نذر خدا با رباب استحقاق رساند و عجب تر آنکه الی الان که شروع سال نود و پنجم از مایهٔ دوازدهم است و یک سال منقضی گشته که بمطلب خود کامیاب گردیده هنوز نذر و عهد مذکور بایفا نرسیده سید محمد خان مامور بود که اگر بعد حصول مقصود بنا بر اغراض ارتعاشی از ایفای عهد رو نماید شما بجبر و عنف گلوی مرا فشرده خواهید گرفت و با بالش خواهید رسانید خان مرقوم حسب الامر یاد دهی ها نمود اما سودی نکرد و عذر ضیا فتهای مبارک الدوله و تعمیر عمارات نشاط باغ و نو ساخت و مصارف ضروریه دیگر بزعم خود در میان آورده تسلی سید محمد خان نمود که شما از ضمان خود بر آمدید من مانده ام باید دید تا کی ایزد تعالی وسعتی و توفیق ایفا و ایثار این زر کرامت می فرماید سبحان الله نازم باین بسط بساط عوالم وجودیه الهیه که در یک نوع البشریه قدر تفاوت و تخالف در امزجه و طبائع آفریده یکی از همین نوع این عزیز مقتدر است که برین کار چه قدر طمع و آرزو دارد و دیگری علی ابراهیم خان است با وجود آنکه در توسع هزار یک مظفر جنگ نمی تواند شد اما همتی دارد که او در اسر دران زمان و حکام عصر منت و آرزو دهمین کار می سپردند و او دست زد و پای استغنا بر سر و سینهٔ این کار زده قبول نفرموده و ذلک من فضل الله الخالق الودود و چهل و دو روز قبل ازین محمد ایرج خان خلف اکبر قلیخان پدر زن سراج الدوله که مجمل احوالش در ذکر وقائع ایام مهابت جنگ گذشت بتاریخ نهم محرم شروع سال نود و چهارم از مایهٔ دوازدهم هجرت برحمت حق پیوست و چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره احترام الدوله میر کاظم خان مرحوم برادر میر محمد جعفر خان عموی مبارک الدوله که در راج محل سکنی داشت بجوار رحمت ایزدی رفت بیماری در راج محل بهم رسانیده چون احوال خود زبون دید بمرشد آباد برای مداوا آمد قائد اجل براه آخرتش دلالت نمود و در مقابر پدر و برادران خود مدفون گردید مرد خوبی بود و اخلاق حمیده داشت اگرچه خالی از سفاهتی نبود اما گویا مصداق حدیث شریف اکثر اهل الجنة بله بوده است

اللهم اغفر له وارحمه

ذکر موقوف شدن کونسل از ضلع عظیم آباد و در آمدن ضلع مذکوره بتعهد مهاراجه کلیان سنگه و راجه خیالی رام بحسن تقریر و سعی تدبیر راجه خیالی رام و تائید خالق بلاد و عباد

در اواسط سال نود و سوم از مایهٔ دوازدهم هجری مسٹر ایون لا صاحب کلان عظیم آباد بنا بر بعضی جهات از کار و مرتبهٔ خود معزول گشته بمندراج و از انجا بولایت رفت و مسٹر نکسول که تالی مرتبهٔ مسٹر لا بود بکارهای ضلع عظیم آباد باتفاق کونسلیه های دیگری نمود مسٹر نیک از جملهٔ کونسلیه ها تند مزاج ا نهایت هوشیار و در حمایت و طرفداریها صلب و سخت بود و دیوان او رام لوچن بنگالی عجب اعوجاج و تنک ظرفی در طبع خود مرتسخ داشت و مسٹر نیک در جمیع امور رای او را می پسندید و از عهد مسٹر لا با راجه خیالی رام و بعض دیگر که بسبب اشفاق و اقتدار مسٹر لا رجوع بمسٹر نیک و دیوان او کمتر داشتند کشیده خاطر می بود و مسٹر نیک چون توسل بمسٹر بارول بسر دارکمیت داشت و گورنر جرنل بهادر بپاس خاطر مسٹر بارول بسیاری نمود بر کونسلیه های دیگر غالب و در معاملات ضلع عظیم آباد نهایت اقتدار و اختیار بهم رسانیده هرچه می خواست می توانست راجه خیالی رام بضرورت بعد رفتن مسٹر ایون لا با او آمیزش نمود و بوعدهٔ ایصال زر کثیر در تعهد پرگنه ها از خود خوشنود نموده صاحب مدار معاملات پرگنهٔ چین پور و سهسرام و سرس کٹنبه گردید و بر پرگنه های مذکور رفته بکار خود اشتغال ورزید چون زرها موافق وعدهٔ نرسید مسٹر نیک

را شفقت و رام لوچن که کینهٔ دیرینه با راجه مذکور داشت در اواسط سال مذکور با او کاوشها آغاز نهاد و از عناد رام لوچن کار بجائی رسید
که راجه مذکور بر جان و آبروی خود ترسیده داعیه رفتن بکلکته و رجوع بگورنر بهادر نمود اما بر آمدن از عظیم آباد بنا بر کینه خواهی شخص مذکور
متعذر دیده بارسال عرائض احوال خود در حضور گورنر بهادر ظاهر ساخت و معروض داشت که اگر طلب حضور شوم ازین بلای بی نهایت
رستگاری یافته دولتخواهیها بظهور خواهم رسانید چون مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رای که بسبب غفلت و
نارسائی ها محروم از اقتدار گشته در کونسل وجود معطل بود و از کونسلیه ها ناخوش درین خصوص اعانت راجه خیالی رام نموده عرائض
متضمن تائید و تصدیق اقوال او بگورنر جرنل بهادر نیز نوشت گورنر جرنل بهادر برین ماجرا وقوف یافته راجه خیالی رام را بحضور
خود طلب داشت راجه مذکور رستگاری خود از ان گرفتاری غنیمت شمرده عازم کلکته گشت اگرچه بیت خوشی ندارد اما چون هوشیار
است و فلک درین زمان همچو کارکنان را می خواهد در انجا رسیده مورد عنایت گورنر گردید و احوال اختلال معاملات ضلعه عظیم آباد
و جنایتهای رام لوچن و انتخاب ظلمی که از دو متوسلان او عملهٔ فوجداری بر خلق این دیار رفته و میرفت ظاهر نمود گورنر بعد اطلاع بر حالات
معاملات و اختلالات این ضلعه با آنکه قیاس کارنمی کرد که از اقوام خود باین حد انحراف ورزیده بگفته راجه خیالی رام کونسلیه ها را معزول
خواهد نمود و خلق خدا را از ابتلای حکومت فرمان دهی و رضاجوئی عمله و اتباع چندین حکام خواهند آسود بمشاهدهٔ هوشیاری
راجه خیالی رام و طلاقت بیان او با آنکه زری نداشت و در تحصیل این مرام بمصرف نرسانید ملتمسات او را گورنر بهادر پذیرفته نهایت
معاملات این ضلعه برای و صلاح او گذاشت و به نیکو بیانی راجه خیالی رام ازدحام عملداران موقوف گردیده جمیع معاملات ضلعهٔ
عظیم آباد باختیار راجه موصوف مفوض شد راجه مذکور نظر بحقوق سابقه مهاراجه شتاب رای و اشفاق لاحقه راجه کلیان سنگه
مسند مدار المهامی ضلعه مذکور بنام مهاراجه کلیان سنگه در تعهد بعض پرگنه های ضلعه مسطوره هم بنام او و برخی از پرگنه ها برای خود حاصل نموده معزز و مکرم
معاودت نمود و از ابتدای سال نود و پنجم از مائه دوازدهم هجری کونسلیه های عظیم آباد معزول و هر دو راجه مذکور بانتظام این ضلعه مامور و منصوب شدند
و خلق این دیار را بمناسبت هم قومی و یک حکم امید رفاهی متصور شد اما باقتضای دوار فلکی بمجرد ورود راجه خیالی رام مزاج مهاراجه کلیان سنگه
با وجود همه محنت و جانفشانی که از راجه خیالی رام بظهور رسید باغوای بعض سفله منشان و غرور جوانی از راجه مذکور منحرف گردید و شکایت او
بگورنر بهادر نوشتن و در ینجا با صاحب کلان عظیم آباد مستر مکسول نیز سعایت نمودن آغاز نهاد گورنر بهادر که دانای روزگار و مرتبه دان صغار و کبار
هر فردی از خلق این دیار بشرط دیدن و شناختن او ست مرتبه هوشیاری و کارگزاری راجه خیالی رام در چند صحبت علی ماهی علیه دریافته
بود و مهاراجه کلیان سنگه را هم خوب می شناسد لهذا سعایت مهاراجه در بارهٔ او نشنیده برای او خلعت نیابت مهاراجه کلیان سنگه و
مدار المهامی جمیع کارها فرستاد ایزد تعالی نفاقهای اهالی این دیار باتفاقها مبدل سازد تا عامهٔ خلائق را رفاه و آرام میسر آید و
فسادها باصلاح گراید مخفی نماند که درین زمان راجه خیالی رام با وجود آنکه نهایت دروغ گو و قول او لائق اعتماد نیست باز هم از جمله مغتنمات
و بعض اخلاق شایسته که باید دارد و مثل او هم درین جزو زمان ظاهر و نمایان نیست چه عجب که اگر روزگار مساعدت نماید و بسعت قدری
او در میسر آید شاید از ان قدر که بالفعل می نماید بهتر بر آید و خلق این نواح در سایهٔ رافتش بیاساید چند روز قبل از ترقیم این سطور بزرگی
ولایت زا از مرشد آباد وارد عظیم آباد گشت دو روز و نصف شب گذشته بود که اندک وجعی هم رسانیده بغتةً رحلت نمود صبح عملهٔ فوجداری
هجوم آورده قاصد ضبط اموالش شدند چهار پسر صغیر بی مادر اطلاقش بودند پدر را مرده و حکام را قاصد و معاند خود دیده ترسیدند
و بلاش پدر چسپیده در فزع و اضطراب بودند خانسامان آن عزیز متوفی از خوف باز خواست ناحق شناسان غیبت ورزیده
قیامتی بران اطفال هویدا و در کار خود درمانده و مبتلا بودند راجه خیالی رام وقوف یافته پیاده یاد دیده و در منزل

ایتام مرقوم رسیده سرمایهٔ تسلی آن بیچارگان گردید و لاش آن مسافر حقیقت و مجاز را حسب الامر راجه مرقوم بضابطهٔ اسلام و منهج ایمان
تجهیز و تکفین نمودند و در زمینی از مملوکات خود مدفون گردانید و زمین مذکور را وقف قبور ساکین و محتاجین مومنین نمود و اطفال مذکور را
که وارثی نداشتند بخانهٔ خود آورده عیال خود فرمود و مثل اطفال خود متعهد وجوه معاش آنها گردیده برای آنها معلم عربی مقرر ساخت
الی الان آن اطفال در حجر تربیتش جای دارند و بآسایش می گذرانند تا وارثی بهم رسد الا ارادهٔ پرورش آنها مادام الحیوة دارد ایزد تعالی
بر توفیقات حسناتش بیفزاید و دیگران هم بخیرات و مبرات موفق گرداند بجوده و احسانه

ذکر ماجرای محارباتی که افواج انگلیشی را با افواج سرداران دکهن روی داد بقدر استماع ثبت افتاد

تفصیل این حروب و وقائع دکهن فریقین که با هم گرم حروب نموده دست و پا زدی یکدیگر را آزموده اند خوب میدانند فقیر آن قدر که
بشهرت عوام و تقریر بعضی از خواص که عبارت از هندیان صاحب اقتدار ند شنیده و مطلع گردیده درین صحائف مرتسم می سازد در
عظیم آباد بودم که اخبار جبارتهای کرنل گاذرد شنیدم شرح آن باین صورت است که چون کرنل گاذرد در الهآباد رسید خبر نهضت
لشکری که متعین آن شده بود بطرف کالپی شنیده بعجلت شتافت و بآن لشکر ملحق گشت سرداران انگلیشیه با بعضی زمینداران آن نواح
و مخالفان راجهای بوندیلکهند ساخته و عهد و پیمان نموده راه آن طرف را کشاده و آنها را به نصرت خود آماده ساخته بودند لشکر چون
چند منزل از کالپی پیش راند از بی خبری کرنل نسلی که سردار بالاقتدار لشکر و کرنل گاذرد تابع او اما از و منزجر بود براه گم گشته عبور لشکر بطرفی
و دشتی افتاد که چند فرسخ از هر طرف آب مطلقا نداشت و آبادی هم نبود و موسم عین تابستان بلکه آخرش که شروع برسات نهند و
شدت حرارت هوای باشد بود در ان دشت از شدت عطش و اضطراب فقدان آب سه چار سرداران انگلیشی و قریب بصد و چند
نفر پیاده مشهور به تلنگه و ده دوازده بلکه افزون سولداران انگلیشی ولایتی هلاک شدند و بقیه سرداران از اظهار ترفع و شدت
طمع و اعوجاج خلق و ازین غفلتی که از کرنل نسلی روی داد نهایت کبیده خاطر از سردار مذکور گشته شکایت بسیار بار بار بکمیتی کلکته
نوشتند و کرنل گاذرد نیز شکایتها در انزجار خاطر از و نگاشت و نیز در ان خط مندرج ساخت که میان من و او صحبت در نمی گیرد یا مرا ازین
سفر معاف فرمایند یا بجای او دیگری را مقرر نمایند و سرداران دیگر با شکایت نسلی مدائح کرنل گاذرد هم نگاشته اکثری
باتفاق نوشتند که اگر سلامتی لشکر و ظفر بر دشمن منظور دارند کرنل گاذرد را بسروری این لشکر مقرر فرمایند گورنر و ارباب کمیتی
نسلی را مقصر و معاتب گردانیده از سالاری لشکر معزول و کرنل گاذرد را بکار منصوب نموده رقم ریاست کل لشکر بنام او نوشته
فرستادند بحسن اتفاق قبل از ورود این رقم کارکنان قضا و قدر روح نسلی را از حکومت و ریاست بدن قفس معزول فرموده از
کار فرمائی پیکرش عاطل گردانیدند و ریاست لشکر مذکور من حیث الاستحقاق و الاستقلال بکرنل گاذرد مسلم گردید و کرنل
مرقوم که در حسن خلق و جود و کرم و سلیقهٔ سپهداری و لشکرکشی نظیر ندارد بتالیف قلوب رفقا و زمینداران راه و نظم و نسق لشکر و
وعد و وعید جواسیس کوشیده قدم جلادت بیشتر گذاشت و افواج بوندیل کهند را که دو بار بممانعت پیش آمد شکست فاحش
داده و در ملک بیگانه و راه نادیده و هجوم اعدا با پنج شش هزار برق انداز و هشت یا ده ضرب توپ و قنباره و اسباب حرب و
کرب در کمال مردی و استقلال دو سه ماه راه بریده خود را قریب بلده ایلچپور برای اجتماع این لشکر با لشکر بمبئی معین بود رسانید اما
جرنل گرنگ بغرور سرداری و امید نام آوری با اتباع خود که در کمیتی و کیفیت از جمعیت کرنل گاذرد زیاده تر بود بسبقت در
حرب مرهته نموده با تمام فوج مغلوب بلکه مفقود الاثر گردید و شکست عظیم بر اصحاب انگلیشیه افتاد باقی ماندگان آن لشکر

ماننده جنرل کرنک وغیره بعهد وپیمان صلح باکمال دهن وسُستی نوشته داده قبلعه ومساکن خود برگشتند وکرنل گاڈرڈ احوال بدین منوال
شنیده چون لشکر او رنج اسفار وحروب بسیار کشیده بود وجنگ مرهته که انبوه بسیار داشت از حیز تاب وتوان خود بیرون دیده از راه
هوشیاری وحزم سرداری به بندر سورت شتافت وخود در انحصار آنجا که باختیار اصحاب انگلیشیه است کشیده اندکی آرمید وحوال را
عالیجاهی علیه بارباب حل وعقد کلکته که در نیولا فرمان فرمای جمیع کوتهیهای سواحل هند اند وهم سروران وسرداران مقیم ممالک هند
فرمان پذیر ایشان اطلاع داد گورنر جنرل هشٹنگ بهادر واصحاب کونسل بمبئی انکار صلح جنرل کرنک فرموده کرنل گاڈرڈ را مامور بحرب
مرهته نمودند دران زمان که کرنل گاڈرڈ در بندر سورت بود عماد الملک فتنه پرداز که سلطنت هندوستان بلکه تمام این مملکت برباد
داده آن بی ایمان ست وبقصد خرابی خانواده جد خود نظام الملک واستیصال بقیه اولاد او که در دکهن الی الآن نام ونشان
حکومتی دارند آن طرف رفته بود مقتدران آن ضلع که اندک تاد اب ایمان وسپاه گری وغیرت موجب اند التفاتی بحال ومقال
آن بدمآل نکرده از پیش خود راندند ناچار چون در تمام سواد وبلاد هندوستان جائی نیافت داعیه مکه معظمه نموده وارد بندر سورت
ودر انجا مخفی بود بعض جواهر برای فروختن برآورده ظاهر گشت وکرنل گاڈرڈ در باره او هم از گورنر جنرل هشٹنگ وغیره استفساری
نموده بود اول حکم امتناع رفاقتش صدور یافت بعد از ان نظر بانکه فتنه انگیز حیله پرداز ست وتعارفی با سرداران دکهن ونام و
نسبت بخاندان نظام الملک دارد بنا بر بعضی مصالح که شاید عند الحاجت بکاری آید وعقده از دست او گشاید حکم رفیق
گردانیدنش رفت وکرنل گاڈرڈ او را همراه خود گرفته وجهی برای مصارفش معین کرد ودر گهناتهه راو وفتح گاکوار را که یکی از سرداران
عمده مرهته است برفاقت فوج انگلیشی دعوت نمود چون آمد بوعده دادن گجرات او را راضی باعانت وهمراهی امیر الدوله
کرنل گاڈرڈ بهادر فتح جنگ نمود وکرنل مذکور باتفاق گاکوار مسطور عازم تسخیر احمدآباد گجرات گشته بتاریخ مختار که فقیر را معلوم
نیست در اواخر سنه یکهزار ویک صد ونود وسه هجری برآمد واز بندر سورت بگجرات رسیده اول مرهته مستحفظان آنجا را دلالت
باطاعت وتفویض حصار گجرات بملازمان انگلیشی فرمود او قبول نکرده بمدافعه برخواست وکرنل مرقوم جلادت نموده در معدود
ایام حصار احمدآباد گجرات شکسته بفتح وغلبه مسخر ساخت اگرچه ضابطه فوج انگلیشی قتل وغارت در هیچ مکانی بعد ظفر یابی نیست
اما در گجرات چون مرهته هاے گاکوار مذکور شریک ورفیق بوده اند از دست آنها یا بنا بر سببی دیگر که فقیر را بران اطلاعی نیست بقدر
تاراجی واندک قتلی هم شاید بعمل آمد وکرنل گاڈرڈ ظاهرا بر وفق وعده گجرات را بفتح گاکوار بخشید وتهانه او نشانیده خود بجنگ
مرهته هاے دیگر که باعانت مستحفظان گجرات آمده بودند از گجرات بدر آمد

ذکر درخواستن رانای گوهد اعانت انگلیشیان وپذیرفتن این جماعه وغنیمت شمردن از تائیدات آسمان

بعد چندی روز وکلاے رانای گوهد رجوع بگورنر جنرل هشٹنگ بهادر نموده مستدعی اعانت وخواهان اندک فوجی شدند بسبب
آنکه رانای مذکور را از مدتی منازعت با مرهته وهمیشه ستیز وآویز با او می باشد درینوقت که انگلیشیان را قاصد محاربات مرهته
دیده توسل خود با ذیال دولت ایشان غنیمت شمرده خواهست که بامداد این جماعه استرداد بعضی قلاع وممالک خود از دست
مرهته نماید وحق رفاقت وخدمت خود بر انگلیشیان ثابت فرماید گورنر از راه دانائی رفاقت راجه عمده را که صاحب زر وزور
وملک وفوج است وبلدیت تمام با احوال مرهته وطرق حدود وممالک آن جماعه دارد در رفاقت انگلیشیان می نماید وفی الحقیقه گویا
ملک او هم مفت مسخر میگردد از طائفه فیبی شمرده کپتان پاپهم را با سه پلٹن فوج وتفضل حسین خان اتالیق نظام الملک میرزا

سعادت علی خان پسر شجاع الدوله را بسفارت واداے رسالت واستمالت رانا فرستادند مذکور فرستاده ها در انجا رسیده قلعه گوهد را
که خانه رانای مذکور هست بنا بر اطمینان خود از زمیندار مذکور بقابوی خود نگهداشته بصورت دوستیها مسخرش ساختند

ذکر آمدن فقیر بکلکته وبنگاله وآگاهی یافتن بربعضی از اخبار دکهن

دوازدهم ربیع الثانی سنه یکهزار ویک صد ونود وچار هجری فقیر را باضطرار انفصال معامله خود رجوع بکلکته ضرور افتاد وبفرمان
قهرمان تقدیر بسفر طرف بنگاله رسید ادبر شد آباد وکلکته که رسید اخبار دکهن وغیره اندکی از مقتدران آنجا مفصل ترشنید چون مسوده
این کتاب درین سفر می نمود آنچه مسموع گردید ولائق اعتماد بود مرقوم ساخت ملخص آن حکایات آنکه سرداران مرهته پونا وستاره
که الحال صاحب اختیار ممالک راجه ساهو رام راجه واسلاف آنها یند داعیه انگلیشیان باستیصال خود دیده باهم اتفاق
ورزیدند وفتح گاکوار که رفیق کرنل گاڈرڈ گشته بود واولاد رگهوجی بهوسله را که از عهد مهابت جنگ بمصالحه با حکام بنگاله دارد
والحال مجدد بسفارت مسٹر الیٹ وبرادر مسٹر اندرسن با گورنر تجدید عهود ومواثیق در مصالحه ومصادقه نموده بودند مورد ملامت و
وتهدیدات نموده برفاقت خود خواستند ومفاسد نفاق را بابلغ وجهی فهمانیده رفیق وصدیق خود گردانیدند کرنل گاڈرڈ فتح
گاکوار را در اواسط نود وچهارم از مائه دوازدهم هجرت با خود منافق دیده چون موسم برسات هم رسیده بود واز حروب چندین
مائیه بامرهته که انفصال ندارد ومحتاج لشکر بعلت محاصره آنها کمتر میسر گردد تنگ آمده رجوع به بندر سورت مناسب دیده و
برگشته بصعوبت تمام چند روزه راه را جنگ کنان در مدت چهل وپنجاه روز بریده به بندر مذکور رسید ودر تهیه آسودگی اهالی لشکر و
آراستن اسباب جنگ وسفر اشتغال ورزید وفتح گاکوار گجرات را مفت مالک گردیده حریف وبدخواه کرنل گاڈرڈ گشت
وبا فوج خود در جائیکه اصلح دانست اقامت گزید ونبیره رگهو بهوسله پسر موده جی که جمناجی نام دارد بتهدید وترغیب سرداران
پونا از دار الملک خود که ناگپور کلان ست با فوجی لائق بجگرناتهه وکٹک ناتهه رسیده در برسات چهاونی نمود ووکلاے او
پیش گورنر جنرل حاضر بوده اظهار اخلاص مندیش می نمودند اما گورنر با وجود اظهار وکلا احتیاط را کار فرما گشته افواج انگلیشی را
مقابل افواج مرهته کٹک ورخنه های کوهستان که راه در آمد آنها در مملکت بنگاله وعظیم آباد دست برسر حدود ملک خود نشانید
ومامور بمزاحمت آنها در صورت داعیه پیش گذاشتن پا گردانید

ذکر مجملی از احوال حیدر نایک وورود او بمندراج وغلبه نمودن بر محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ که او هم مثل آصف الدوله ومبارک الدوله دست نشان انگلیشیان هست ومسخر نمودن او تمام ملک ارکاٹ را غیر از قلعه مندراج

حیدر نایک اول ادنی جماعه دار ملازم سرکار جماعه فرانسیسیه دکهن بود ودر نوکری آن جماعه از مرتبه نایکی که صاحب ده یا نزده پیاله
می باشد بتدریج جماعه دار وصوبه دار وکمیدان که مدارج نوکری سرکار عموم کلاه پوشان هست ترقی نمود اما لقب نایکی با نام او
مشهور ماند بعد از ان ملازم راجهای دکهن بوده نامی واقتداری بهم رسانید وآهسته آهسته بلند آوازه گشت تا آنکه ملازم راجه
ملیبار شد وبعد چندی دیوان راجه مذکور را که موافق ضابطه آن ملک مدار المهام ومختار مخارج ومداخلش می باشد رونسے
علانیه وخافتی بکشت وخود دیوان راجه گردیده رتق وفتق مهمات ملیبار مذکور گشت وراجه را بدستور زنده وبرجای او

گذاشت و الی الآن آن ساحه موجود و احتیاجش برای او مهیاست و حیدر نایک در بعض احیان و اوقات شل ترکات بر آورده تعظیم و توقیر او می نماید بعد تسلط حیدر نایک بر ملیبار ظاهر ایکبار نظام علی خان خلف آصف جاه نظام الملک حاکم دکهن را با انگلیشیه و محمد علی خان منازعتی روی داده بمحاربه انجامید حیدر نایک دران جنگ بکمک و اعانت او آمد و دران جنگ انگلیشیه غالب آمده نظام علی خان را شکست دادند نظام علی خان بمقتضای جهالت می خواست خود را بکشتن دهد و از میدان برنگردد حیدر نایک از دور رسیده بجبر و عنف فیل نظام علی خان را برگردانید دران وقت نظام علی خان وعده گرفت که من بشرطی برمیگردم که تو بهر صورت تدارک امروز نمائی او قبول نموده بعد چند مدت اسباب را مهیا کرده با انگلیشیان آویخت یا بعد بدر رفتن نظام علی خان بفاصله چند روز عنان گردانیده مقابل انگلیشیه گردید و عمداً از روی صلاح وقت یا خطاً بحسب قسمت شکست خورده بطرف ملک خود گریخت و انگلیشیه در تعاقبش رفته داخل ملک او شدند و هر جا که رسیدند از قلاع او خجیده و منتزع گردانیده تهانه های خود نشانیده پیشتر میرفتند ازین سبب تلکی در قطع طریق میشد او بجای خود را بقلعه مستحکمی رسانیده زوائد اسباب را دران جا گذاشت و زاد راه چند روز با خود گرفته بایلغار خود را بر لشکر انگلیشی بی خبر رسانیده شکستی عظیم بفوج انگلیشی داد چون بقیه آن جماعه خود را جمع و منتظم نموده باز بداعیه محاربه پیش آمدند از نظر آنها غائب و مفقود الخبر گشته بیک ناگاه که احتمال را دران راه نبود خود را بقلعه مندراج که از فوج خالی و اصحاب و ارباب آنجا بیخبر محض بودند رسانیده و مکان مذکور را فرو گرفت صاحب کلان و ارباب حل و عقد آنجا ناچار باب مصادقت کشاده بملاقات او رفتند و عهد و پیمانی درمیان آمده بمصالحه انجامید بعد از ان بملک خود رفته در افزایش اسباب ملک گیری و آراستن افواج اشتغال نمود چون مدتی گذشت با مرهته ها منازعتی روی داد و از دست مرهته در میدان شکست فاحشی خورده بملک خود برگشت و خود را باز درست کرد مرهته از اقتدار او ترسیده و با نظام علی خان متفق گردیده داعیه استیصال او و انتزاع ملکش نمود و چند هزار سوار نظام علی خان بسر کردگی گکالی خان دهونسا و بیست و پنج هزار سوار مرهته باین کار مامور گشته بملک او در آمد و حیدر نایک جنگ مذکور را از وسع مقدور خود بیرون دیده تا یک سال با افواج مرهته و نظام علی خان مقابله نکرد گاهی بتفاوت چند میل راه می گذرانید و گاهی که مقامات میخواست چون بیلداران و توپخانه فراوان دارد در جای مناسبی مورچال و سنگر مستحکم ساخته و توپها بر دورش چیده می گذرانید و افواج مخالف را مجال تاختن بران حصار نبود آخر صلاح در آشتی دیده زر وافری بمرهته و نظام علی خان و گکالی خان رئیس لشکر داده این بلا را از سر خود دور گردانید و ده دوازده سال با امن و آرام بوده سفرا و ایلچیان کاردان نزد کریم خان زند فرمانروای ایران مع تحف و هدایای بسیار فرستاده رخصت طلبیدن چند هزار سوار مغلیه گرفت و مبالغ خطیر فرستاده سواران جوان چابک مع سرداران از انجا طلبیده و با فرانسیسان جزیرهٔ مورث که مقابل ملکش افتاده راهی و اخلاصی پیدا کرده بوساطت آنها با عظمای ولایت فرانسیسیه هم مراسلات و راه ارسال تحف و هدایا دارد و درینجا نیز اسپان خوب بهم رسانیده سواران بارگیر باصطلاح هند نگهداشت و چند هزار سوار را تربیت کرد که بر اسپان خود سوار گشته و صف آراسته یک دست چند هزار یان سر دهند و دیگر سواران ولایتی و هندی را که ملازم اویند همیشه تا ربع روز در مشق و ممارست آداب و فنون حرب مشغول داشته ماهر آداب کارزار گردانید و شصت هفتاد هزار بندوق چقماقی درست نموده برقندازان مودب بآداب حرب فرنگ و هفت صد ضرب توپ بر دیه و آئین انگلیش و فرانسیس درست کرده در رکاب گرفت و ملک سه چار کرور روپیه از ملیبار و ممالک مرهته مسخر کرده و فوج را بآئین ولایت از جمیع مایحتاج فارغ البال اما در کمال نظم و نسق میدارد می گویند پسر کلانش که حالیا سپه سالار اوست مجال ندارد که سر موئی از فرمان او تجاوز تواند نمود تا بدیگران چه رسد

روزی فرموده بود که شب هرگاه هفت ساعت بگذرد سوار شده طلانجار رود اتفاقاً درنگی شد و او در ساعت نهم سوار شد همان وقت از عین سواری کشیده طلبید و زیر تازیانه اش کشید سرداران مغلیه تازه وارد را اول بیدار الگفت که شما غریب الدیارید دشمار ابرای کاری طلبیده ام باهم آمیزش و با مردم اینجا باخلاص و اتحاد بسر برید آنها مغرور بادلوس و جماعت خود گشته و هندیان را انجام نیاورده گاهی باهم و گاهی با دیگران خانه جنگیها نمودند دو سه بار برفق و عطوفت نصیحت نمود چون نشنیده باز خلاف فرمایش کردند مقصران را طلبیده دو سه سردار آنها را بزیر پای فیل کشید ازان باز سر حساب گشته الحال کمر بر میان جان بسته تابع فرمانند و خزائن راجهای دکهن نیز بدستش آمده زری هم خلاف قیاس دارد و بالفعل این زر و شوکت و فوج و کثرت و بطش و سطوت هیچ مقتدری را از سروران هندوستان میسر نیست والعلم عند الله تعالی القصه چون حیدر نایک را از طرف مرهته که بعض ممالک او را مسخر کرده اطمینان میسر نبود درین وقت که مرهته را با انگلیشیه مکارحه و محاربه روی داد در راه آشتی یافته پیغام فرستاد که اگر با ما مصالحه نمائید و تعرض ممالک مسخره نفرمائید ما هم بامداد و اعانت حاضریم آنها درین وقت چنین رفیقی از مغتنمات شمرده قبول آشتی و مصالحه دائمی بیکی از دو شروط نمودند اول آنکه نزد ما آمده شریک حروب و کروب باشد و اگر این صورت متعذر باشد بصوبه ارکات رفته آنجا را مسخر سازد و باستیصال جماعهٔ انگلیشیه آنجا و افواج آنها پردازد حیدر نایک همراهی مرهته را متعذر دیده شق ثانی قبول نمود

ذکر لشکر کشیدن حیدر نایک بر صوبه ارکات و محاربات او با افواج انگلیشیه

حیدر نایک در اواسط سال یک هزار و یک صد و نود و چار هجری دم اخلاص و اتحاد با مرهته زده با سامان بی پایان و افواج بحر امواج قاصد صوبه ارکات گشته چون از آبادی مندراج بفاصله چهل پنجاه کروه ماند یکبار فوجی را مع پسر خود بایلغار فرستاده آبادی مندراج و ساکن محمد علی خان صوبه دار آنجا را با اسبابی که در آنجا یافت متصرف گردید و گویند که با مردم شهر چندان تعرضی و تعدی نکرد اما باغات و عمارات انگلیشیه را خراب و کسانی را که در آنجا یافت مقید ساخت تا آنکه جرنل منرو که بیشتر جنگ وزیر الممالک شجاع الدوله در بکسر زده دران زمان میجر و اکنون جرنل و متعین کوتهی و قلعه مندراج بود از قلعه با شانزده ضرب توپ و ساز و سرانجام آن مثل گوله و باروت و ده پلتن تلنگه با راده جنگ بر آمد حیدر نایک دران وقت به پسر خود نگاشت که از انجا برخاسته افواج انگلیشی را در میدان کشد و خود را با او نزدیک سازد پسر حسب الامر پدر بجا آورد و جرنل منرو فوج را آراسته یک پلتن را مع کپتان و چند لفتنت و انسن و چند نفر سارجن و دو ضرب توپ و سرانجام آن فرمان داد که دو سه کروه پیشتر از جمیع فوج موافق ضابطه می رفته باشد و خود مع کل فوج عقب می آمد چون ده دوازده کروه از قلعه دور رفت حیدر نایک پسر خود را مع فوج لائق برسم منقلا فرستاده حکم کرد که اول بر سر پلتنی که پیش می آید بریزد و بعد از ان منتظر حکم بوده متواتر عرض احوال می نموده باشد پسر حسب الحکم بجا آورده با پلتن مذکور در آویخت کپتان پلتن جمعیت مقابل بی افزون دیده اگرچه شروع جنگ و توپ اندازی نمود اما بجرنل منرو اطلاع داد که جنگ شروع شد و جمعیت ما بسیار کم و فوج دشمن نهایت ندارد و بمدد ما باید رسید چون فاصله بعید و ریسی از روز بر آمده جنگ شروع شده بود تا رسیدن سوار مخبر نصف روز گذشت و تا آراء برای قرار یابد نیز زمانی سپری شد ثلثی از روز باقی بود که جرنل چار پلتن را بکمک پلتن سابق روانه فرمود از انجمله دو پلتن سولداران سفید ولایتی تازه وارد و دو پلتن تلنگه های هندی بود تا آن پلتن ها برسند شام شد هر پنج

پلٹن یکجا جمع گردیده شب را گذرانیدند حیدر نایک بعد اطلاع بر وصول پلٹن ها بمدد پلٹن اول داماد خود را مع فوج دیگر بمدد پسر فرستاد اول صبح جنگ در پیوست فوج انگلیشی غلبهٔ دشمن و تغافل جرنل با تمام فوج در اعانت خود دیده بلحاق خود بجرنل صلاح شمرده جنگ کنان عطف عنان نمود افواج حیدر نایک از هر طرف که قابوی یافت حملات می نمود و بضرب آنها و قنباره و گولهای توپ آتش در نهال اعمار افواج انگلیشی زده عرصه بر اینها تنگ ساخته بود که ناگهان گولهای توپ و قنباره و آنها در صندوق باروت افواج انگلیشی خورده آتش در آنها در گرفت و جمیع باروت خانه سوخته خلقی کثیر را که متصل بآنها بود با خود برد و سرمایهٔ جنگ دران فوج مطلقاً باقی نماند افواج حیدر نایک آنها را در میان گرفته اول عرض امان نمودند انگلیشیان که بکمال دلاوری و غیرت و صلابت قلب دارند قبول نکردند بعد ازان حکم بقتل آنها رسید و بیچاره ها بجمعهٔ علف تیغ بیدریغ گشتند سه چار کمپنی گریخته خبر بجرنل منرو رسانیدند اگرچه از شجاعت جرنل نهایت استبعاد دارد اما میگویند که در کمال خوف و بیم شب را با دل دو نیم دران بیابان بپایان برده اول صبح بر اسپ جلد گام سوار شده تا دخول قلعهٔ مندراج در راه جای مقام و آرام نکرد و افواج منهزمه عقب او بخرابی و ناکامی داخل قلعه گردید عساکر ظاهرهٔ حیدر نایک در پی فوج گریخته رسیده شهر را باختیار خود آورد و قلعهٔ مندراج در دست انگلیشیه محفوظ ماند گویند در چند روز دیگر قلعهٔ محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و قلعهٔ پهلچری که انگلیشیان از جماعهٔ فرانسیسیه درین تازگی انتزاع نموده در دست خود داشتند مفتوح و مسخر افواج حیدر نایک گشت و اسحاق تپن را هم که مسکن انگلیشیه بود باین صورت متصرف گشت که در میان انگلیشیان و تلنگان آنجا که ملازم انگلیشیان بودند منازعه روی داده انگلیشیان که کمتر کسان بوده اند بعضی قتیل و بعضی اسیر ملازمان خود گردیده بدست حیدر نایک افتادند و مکان مذکور هم برای او مفت مسخر و مفتوح گشت

ذکر جنگیدن جرنل منرو با فوج حیدر نایک کرهٔ ثانی و ثالث و شکست خوردن درین جنگها هم مثل جنگ اول بتقدیرات آسمانی

جرنل منرو که این قسم از میدان برگشت مطعون دوست و دشمن گردیده نهایت شرمساری کشید و این خبر تا کلکته رسیده بود آتش نفاق فیما بین گورنرجرنل بهادر و مستر فرانسیس هم چنان التهاب داشت بلکه کار از منازعه در مکالمه گذشته بجنگ تفنگ کشیده در اواخر رجب یا اوائل شعبان بطابطه که دارند تنها در باغی با تفنگچه با هم دگر جنگیدند گورنرجرنل هستنگ بهادر بیاوری بخت محفوظ ماند و مستر مجروح گشت چون حیاتش باقی بود اگرچه گولی تفنگچه بر استخوان پهلوی راست خورد ولیکن پرده را اندرید و استخوان هم نشکست بلکه در میان پوست و استخوان گذشت و در چند روز چاق شد درین عرصه جرنل کوٹ که ملازم بادشاه بمنزلهٔ جرنل کلادرین رکمس فوج است از طرف لکهنو و مستر ڈکریل از طرف بردوان برگشته آمدند و بسطه اصلاح و تصفیهٔ ما بین گورنر هستنگ بهادر و مستر فرانسیس گردیده در کونسل خانه اش آوردند و خبر شکست فوج انگلیشی و غلبهٔ حیدر نایک و گریختن جرنل منرو و خبر برآمدن جرنل گاڈرڈ و محاصره نمودنش قلعهٔ بسی را که از قلاع مشهوره تبنهٔ مرهته است بکلکته رسید و انگلیشی هم ازان طرف ها بکلکته بر جهاز پاکٹے که عبارت از قاصدی ست رسیده خدای داند که خبرها چه گفت اما گورنر و جمیع اصحاب انگلیشیه کلکته را تشویش مفرط عارض گشت و در فکر تحصیل زر و فراهم آوردن لشکر و جرنل کوٹ را بتکلف رفتن بمندراج شدند و از بنگالیان مالدار قریب یک کرور روپیه قرض سودی گرفتند فقیر نیز دران روزها وارد کلکته و با گورنر ملاقات کرده بود و چون خلق بسیار در تسلیهٔ فقیر بنهایت فرموده و عدهٔ حصول مقاصد با بنده نمود اما بنابر افراط کارها که داشت فرصت ملاقاتهای متواتر و ایفای مواعید میسر نشد جرنل کوٹ بنابر قلت زر و فوج عذر داشت آخر سرانجام زر بقرض از بنگالیان چنانچه گذشت بعمل آمد و جرنل

کوٹ با سه چهار پلٹن که از اطراف جمع آمده بود مهیای سفر مندراج گردید با آنکه شش هفت پلٹن و قلعهٔ مندراج هست هرگاه جرنل برسد همه فوجهای مندراج و پلٹن های همراهی جرنل که بنات مجموعی ده دوازده پلٹن خواهد بود بسیار در برای جنگ حیدر نایک کافی است چه بر فوج و حسن تدابیر خود جماعهٔ انگلیشیه را بسی اعتماد و تقدیرات ربانی را در امور عالم بیدخل محض میدانند و فتوحات متواتره که در هند میسر گشت بمحض حسن تدبیر و شجاعت سرداران فوج پنداشته درین شکستها بجرنل کرنک و جرنل منرو ملامت دسا سے کنند و الزام تقصیرات بسیار در هر کار بر آنها می نمایند شکی نیست که دنیا عالم اسباب است و عقل و تدبیرات مدخلیت تمام در انتظام عالم دارد اما نه آن قدر که مسبب حقیقی جل آلاؤه که عقول و حواس آفریده و بخشیدهٔ اوست معطل و معزول و کارهای دنیای ناپایدار من جمیع الوجوه در قبضهٔ اختیار و اقتدار خردمندان مخلوق و مجهول بوده باشد بهر صورت جرنل کوٹ چون سالار کل افواج ملازم کمپنی در هند و امور حروب ذمهٔ اوست و در مندراج و دکهن سوانح عظیمه و حوادث قویه رویداده در اواسط ماه مبارک رمضان سال نود و چهارم از مائهٔ دوازدهم بسواری جهاز روانهٔ مندراج گردید و فقیر عدم التفات گورنر بکارهای خود درین ایام دیده و از قلت مونث اندیشیده بمرشدآباد برگشت چه اندیشهٔ فتنه انگیزی مرهته کتاک هم مظنون و عیال و اطفال فقیر در مرشدآباد دغریب الدیار بوده اند و شهر مذکور که حالی که از حفظ ناموس مردم و غمخواری عامهٔ خلائق متصور باشد ندارد و ناظم و نائب هر دو ازین صفات محروم و انگلیشیان خود امور خوش باشان هر بلدهٔ اکثر برو ساے هندی که ناظم و حاکم آن بلده گردانیده اند سپرده خود چندان التفاتی بحال این مردم دیار ندارند هفتدهم شوال بمرشدآباد رسیده تا بیست و پنجم ذی الحجه سنهٔ مذکوره در مرشدآباد بود درین ضمن اخبار مختلفه می شنید آنچه منقح تر معلوم گردید درین اوراق ارتسام یافت و آن اینست که جرنل منرو چون بصورت مذکور انهزام یافته بقلعهٔ مندراج رسید و هدف سهام ملام اقوام و غیر اقوام گردید و فوج حیدر نایک نیز نزدیک بقلعه نزول نموده آبادی خارج قلعه را بقابوی خود آورد و صلاح چنان دید که دفعتهً بی خبر بر فوج متصل قلعه بریزد تا شاید که کاری باین صورت از پیش برد سرداری چند را با دو پلٹن گران ڈیل که عبارت از جوانان چیدهٔ قوی دست بلند بالا و شجاعان نبرد آزما است روزی اول صبح بلکه آخر شب بیرون فرستاد چون حیدر نایک از اوضاع جنگ این فرقه آگاه و خود هم جفاکش است و از احوال افواج خود خبردار بوده ملازمان رکاب را عاطل و غافل نمی گذارد و فوج او هم مستعد و تیار بود جنگ درگرفت و از هر سو افواج متعینه حسب امر بامداد و اعانت در رسید و هر دو پلٹن محصور گشته بدر رفتن نتوانست و در ساحت میدان پاس ناموس مردی و مردانگی داشته بعالم آخرت شتافت و فوج حیدر نایک بفتح و ظفر اختصاص یافت جرنل منرو بعد چند روز خبر متعین شدن جرنل کوٹ بمدد مندراج شنیده بر جان و آبروی خود ترسید که مبادا او درینجا رسیده با او چه کند بنابرین فوج خود را آنچه در انجا بود فراهم آورده قلیلی باستحفاظ ابواب قلعه و در خزائن و ذخائر کمپنی گذاشته باقی همه را همراه خود گرفت و با توپ و قنباره و آنچه در حروب عظیمه می باید بجنگ برآمد ازین طرف پسر حیدر نایک با فوج شایسته و اسبابی که بایست بمقابلش رفت و جنگ عظیمی رویداد بازبام کارکنان تقدیر پسر حیدر نایک مظفر و منصور و جرنل منرو مخذول و مقهور ماند و بقیه السیف از میدان کارزار برگشته داخل قلعهٔ مندراج گشت آنچه شنیده شد حیدر نایک جنگیدن با قلعه مناسب نمیداند و می گوید که فوج را برای سه چار هزار گز زمین رایگان بکشتن نمی توان داد اگر حق تعالی ملک را بما داد و انگلیشیان مغلوب شدند تا چند درین قلعه خواهند بود و آبا از غرائب امور اینست که می گویند قلعهٔ مندراج چون برکنار دریای شور واقع است آب شیرین مطلقاً ندارد و ذخائر آب هر چند بافراط باشد لمعاونت بیست سی هزار کس که از فوج و رعایا در انجا البته خواهند بود سه چار ماه وفا نمی تواند نمود چه آن قلعه جای مستقر [illegible]

حصار شهری است که تجار بسیار و خلق بیشمار در انجا مسکنی دارد و آبهای شیرین از خارج شهر که آبادی جدا نیست در انجا می برند هر چند در ایام فارغ بالی بطور نهر و کاریز هم ساخته باشند در صورت مزاحمت که اکنون آن آبها در قابوی دشمن است و در انجا نمی توان برد معلوم نمی شود که این همه خلق کثیر با این حال چاره بی آبی بچه صورت نموده اند افسوس که صاحبان انگلیش الحال این اخبار را با امثال ما مردم اظهار نمی کنند و ما را از جای دیگر منبع معلوم نمی تواند شد و الا این سوانح در کمال تنقیح و تحقیق سے قلمی مے شد

ذکر ورود جرنل کوٹ بمندراج و جنگیدن با افواج حیدر نایک جنگجو و مغلوب گشتن او و هم مثل جرنل منرو رفتن مسٹر فرانسیس بولایت خود در عین این محاربات و جنگ بنابر عدم موافقت با گورنر جرنل عماد الدوله بهادر مسٹر هشتنگ

چنانچه سبق ذکر یافت از ابتدای ورود جرنل کلاورن و کرنل منسن و مسٹر فرانسیس گورنر را با اصحاب ثلثه مذکوره صحبت ناچاق گشته هر چند از طرفین گاه گاهی خواهش اتفاق بدلالت مصلحان و بداهت حسن وفاق و قبح نفاق مرکوز خاطرها گشت اما بنابر تباین مزاج و تخالف آرا و حب جاه و لذت جمعیت میسر نیامد درین ایام هم بعد خانه جنگی بارسی جرنل کوٹ و مسٹر و دکرل صورت آمیزش و آشتی با گورنر جرنل بهادر و مسٹر فرانسیس روی نمود اما بعد رفتن جرنل بمندراج مسٹر فرانسیس که از مدتی خواهان چند کار بود و یکی هم از ان گورنر جرنل قبول نمی نمود باز بشقاق و افتراق انجامید از انجمله برای مسٹر برسٹو حکومت لکهنو با نفراد و اختیار تام نوعی که پیشتر بود می خواست و درین خصوص حکم ولایت هم مکرر رسیده بود و برای رام چندر رای دیوانی ضلع کلکته که بنام گنگا گوبند مقرر است و برای بسر نند کمار دیوانی خالصه و ازین قبیل شاید بعضی کارهای دیگر هم خواهند بود گورنر جرنل بهادر هیچ یک ازینها قبول نکرد چون از پیشتر هم کدورتها داشت و مانع اراده مخالفت با مرهٹه هم بود ناگهان این فساد ما درین اوقات نیز روی داد و دهنی عظیم با افواج انگلیشی هم رسیده دو سه فوج معتمد مع سرداران نام آور بسیار تلف شد و زر بسیاری درین حرب بمصرف رسیده خزاین کمپنی را می گویند که خالی گردید چنانچه قرض گرفتن از بنگالیان هم بران دلالت می کند و اراده تسخیر ممالک دیگر از ولایت هم ممنوع بود و مسٹر فرانسیس بزعم خود تقصیرات بسیار از قبیل مذکورات برای گورنر اثبات نموده و در صحائف و دفاتر ثبت نموده با اصحاب که از گورنر رنجیده خاطر بوده اند در اواخر ذی قعده سنه یک هزار و یک صد و نود و چهار روانه لندن که دار الملک سلاطین انگلیشیه است گردید و گورنر اگرچه پیشتر هم باعتبار عقل اقتدار و انفراد داشت اکنون که از اصحاب کیسٹ غیر از مسٹر هویلر کسی شریک کارهای ملک داری با او نمانده صاحب اختیار حل و عقد و عزل و نصب در جمیع امور عماد الدوله جلادت جنگ گورنر بهادر مسٹر هشتنگ است باید دید پایان این معاملات و مفاسد و آشوب که شروع است بچه صورت می انجامد و جنگ و جدل اختتام می یابد و احوال این خلق بیچاره که غیر از خدا یار و یاوری ندارد بکجا می انجامد فقیر از مرشد آباد بیست و ششم ذی الحجه سال مذکور کوچیده متصل برآج محل رسید و در انجا بنابر بعض جهات خصوص تقدیم مراسم ایام عاشورا اقامت نمود نهم ماه محرم شروع سال نود و پنجم از مائة دوازدهم از معتمدی شنید که پنجم ذی الحجه جرنل کوٹ با فوج همراهی بمندراجی رسید و سرانجام موفور که همراه برده بود از قلعه مندراج بر آمده با افواج حیدر نایک مصاف داد و بدستور جرنل منرو کاری از پیش نبرده مخذول و منکوب بقلعه مذکور معاودت نمود و افواج حیدر نایک در کمال غلبه خارج حصار مندراج تمام صوبه ارکات را متصرف است ما بعد ازین چه شود

ذکر اسباب تعویق روانه شدن کرنل پارس که قلعه دار کلکته و سردار عمده افواج انگلیشی است بطرف مندراج با مجمل احوال مرهٹه های کٹک و اندکے از احوال افواج انگلیشی که بطرف قلعه گوهد باعانت رانای قلعه مذکور رفته بی شائبه ریب و شک

افواج انگلیشی که بسرکردگی کپتین پاپهم باعانت رانای گوهد رفته بود چند روزی در انجا اشوده و در قلعه او برای اطمینان مردم خود نشانیده در فکر انتزاع بعضی قلاع و امکنه که فی الحقیقه در سوابق ایام از آبای رانای مذکور بود افتاد و بار انا استفسار احوال هر جا و مکان نمود رانا ظاهر ساخت که از جمله جاهای آبای من یکی قلعه گوالیار است که از قلاع مستحکمه مشهوره هند و چند مدتی قبل ازین سلاطین بابریه بقهر و غلبه در ید تصرف خود داشتند از ان ایام منسوب بپادشاهان و بقلعه پادشاهی شهرت داشت چون سلطنت ضعیف و مرهٹه قوی گردید قلعه داران از بی خبری امرا و ارکان سلطنت و شدت احتیاج و افتقار بنابر نیافتن وجوه مشاهره بتطمیع مرهٹه راضی بدادن قلعه مذکور گشته و زری معتدبه در عوض تفویض قلعه مذکوره گرفته حصار را باختیار ملازمان مرهٹه گذاشتند از ان وقت در تصرف مرهٹه است و این معامله در عهد احمد شاه پسر محمد شاه بابری روی داد چون و اجه گوهد بنابر قرب جوار که از گوالیار و قلعه گوهد فاصله سیزده کروه است و او همیشه خواهان آنجا بوده از جمیع نشیب و فراز اطراف و جوانبش کما ینبغی اطلاع داشت شاید آن قلعه راهی برکوه بطرفی مخفی از اغیار و دیوار حصار همان طرف پستی بسیار نسبت باطراف دیگر داشت مدارج مذکوره را هم با سرداران فوج انگلیشی ظاهر و چند کس را که از ان راه واقف و بصیرت داشتند حاضر کرد سالار فوج انگلیشی زینه ها مناسب آن دیوار در کمال اخفا آراسته و باشتهار طرف دیگر از جای اقامت خود که در گوهد داشت نهضت نمود چون بفاصله پنج شش کروهی قلعه لشکرش رسید اول شب لشکر را بجا گذاشته فوج را جریده با زینه های آراسته همراه برد و آخر شب قریب صبح بطرف مذکور حصار رسیده در غفلت مستحفظان بالای حصار بر آمد و جا رسان را بزیر شلک آتش بار گرفت آن وقت که هزار و هزار کس ایشان داخل قلعه گردیده باشند ده هزار کس غفلت پیشه اینجا نمی توانند که از عهده بر آیند می گویند قلعه دار مرهٹه از فرط غیظ و غیرت یا خوف باز خواست اولیای نعمت خود را هلاک ساخت و روایتی چنین هم مسموع شده که رئیسی از خارسان قدیم پادشاهی از مرهٹه ها بنابر عدم ایفای وعده با او باطنا راه عداوت می پیمود و در ظاهر مدارا کرده اندرون قلعه بود بدلالت و اعانت او این کار صورت گرفت علی ای حال قلعه در قبضه تصرف و اختیار انگلیشیه در آمد بنده خاکسار در کلکته بود که خبر فتح گوالیار رسید و صدای شلک توپها در شادمانی این فتح بگوش خود شنید و مسموع گردید که مهاجی سندهیا که از سپه سالاران عمده دکهن و صاحب اختیار صوبه مالوا و اوجین و قلعه گوالیار بود درین برسات که اواخر سال نود و چهارم مائة دوازدهم هجری است بعد رفتن جرنل گاڈرڈ به بندر سورت در صوبه مذکور آمده موسم برشکال در انجا گذرانید و بعد انقضای برسات الی الان اطلاعی نیست که سردار مذکور بمقابله جرنل گاڈرڈ که بر سر قلعه بسی رفته و آن را محاصره داشت رفته یا بتدارک گوالیار و افروختن آتش پیکار در قرب و جوار اله آباد و کالپی و کوڑه و اٹاوه ام کوز خاطر داشته درین طرفها با افواج انگلیشیه که متعین گوهد است و با کرنل کمک که از راه کوهستان قاصد ملک مالوه و اوجین در همین برسات گشته بود مستعد ستیز و آویز است بعد ازین بوضوح پیوست که بنابر کثرت اخراجات که لازمه افواج کشی و حروب و کروب است و نیز بنابر صدمات قحط و غلا که اهم از لوازم جنگ با مرهٹه است چه مرهٹه کمتر می جنگد و کوشش بسیار در ممانعت وصول اجناس

باحتیاج لشکر مخالف گشته نمی گذارد که دانه ای بر کاسه توانند رسید و از چار سوی لشکر خواه ملک خودش باشد خواه ملک دشمن
دهات و انبارهای اجناس را سوخته اثری از ماکولات و آبادی و جمیع مایحتاج نمی گذارد و عاجز آمده و آثار نفاق هم از
راناے گوهد مشاهده نموده دست از اعانت او بر داشته قلعه گوهد و گوالیار را باختیار او گذاشته داعیه مصالحه با مرهته
نمودند مهاجی سیندهیا این امر را لطیفه غیبی و نعمت غیر مترقب شمرده نیز عنان از حرب ایشان باز کشید و سردار افواج انگلیشیه
برگشته در کانپور وطن کرده آمده بسر حد صوبه اله آباد دیره اقامت نمود بنابر امید مصالحه با عهود و مواثیق که طرفین را منظور است
ترک جنگ نموده انتظار انفصال دارند اما هنوز مصالحه منعقد نیست باید دید که بچه می انجامد اما سیندهیا از راناے گوهد که او
باعانت انگلیشیه قلعه گوالیار را از دست مرهته مستخلص ساخته و قابض و متصرف گشته قاصد انتزاع اکثر ممالک مسخره
آنها بود دیجان رنجیده در فکر استیصال رانا افتاده خرابی ملک و قلاع رانا را بجد گرفت و الی پونا هادر تاخت و تاراج ملک رانا
و انتزاع قلاع متنبه او مستعد و سرگرم است و تا حالت تحریر این سطور جمیع ملک رانا و قلاع عمده او را از دست رانا انتزاع نموده غیر از
قلعه گوهد و گوالیار در دست رانا نمانده و افواج سیندهیا هر دو قلعه مذکوره را محاصره دارد و عرصه بر رانا تنگ گشته تا بعد ازین
چه شود و بعد از محاربات بسیار سال گذشته که سنه یک هزار و یکصد و نود و هشت هجری بود رانا عاجز آمد جا مهاجی سیندهیا رجوع
نمود و قلعه گوهد و تمام ملک رانا بتصرف سیندهیا در آمد و سیندهیا چند ماه قبل ازین معامله گوالیار را هم بجبر و عنا مسخر نموده بود و رجه
چیت سنگه که با گورنر جنرل بهادر خدع و دغا نموده آخر الامر مغلوب افواج انگلیشی گردید نیز در حمایت مهاجی سیندهیا در لشکر او دست
در توقع اعانتهای او می گذراند باید دید پایان احوال او هم چه صورت می گیرد و نیز احوال جرنل گادرد بهادر غیر معلوم و اخبار
مختلفه درباره او مسموع شده لهذا به نگارش آن مبادرت رفت بعد ازین اگر حیات مستعار وفا کند و خبر منقحی بگوش فقیر رسد
انشاء الله تعالی با این مسودات انضمام خواهد یافت اما وقت رفتن جرنل کوت گورنر را با او معهود چنین بود که فوج سنگین دیگر
از طرف کتک و مگر ناته دکنجام و سیکاکول بسر کردگی کرنل پیارس که سردار عمده و از افاضل مهندسین و قلعه دار کلکته است
بنابر اعانت و رفاقت جرنل مذکور براه خشکی خواهد رفت چه خاطرها از مرهته کتک بنابر عهود و مواثیق مجدده و مصالحه قدیمه و حضور
داظهار وکلاے او جمع بود که اینها با ما متفق و خیر خواهند مانع و مزاحم عبور و مرور فوجهای ما از راه مذکور نخواهند بود چون برسات انقضا
یافت و افواج و روساے عساکر انگلیشی را گورنر بهادر از هر سو چیده و طلبیده اراده ارسال آنها تصمیم داد یکی از اصحاب انگلیشیه
با مبلغ سه لک روپیه نقد و تحف و هدایای دیگر مثل بعضے زیورهاے جواهر زواهر و ملبوسات فاخره وغیره مع وکیل جمناجی که
نبیره رگهوجی بهوسله و سالار لشکر و دار دکتک است حسب الامر گورنر جنرل بهادر با وثیقه متضمن عهود همراه گرفت برای استیذان
ارسال فوج ازین راه و استمزاج جمناجی مذکور در قبول و امتناع پیشتر رفت او لطف و ملق ظاهرے نموده هدایاے مرسله
گرفت و انفصال جواب و سوال مطالب برام پدر که در ناگپور کلان دار الملک خود است گذاشت می گویند دلیل بناگپور رسیده
عرض احوال نمود او جواب چنین داد که قول و قرار این جماعه بنابر سلوکی که با حکام بنگاله و اولاد شجاع الدوله نموده اند از غایت
اشتهار لائق اعتماد نمانده و قطع نظر ازان ما تابع مرضی سرداران عمده دکنیم در خصوص صلح و جنگ هرچه راے آنها بر آن اقرار
یابد بار اهم قبول خواهد بود و در باره راه دادن با فواج ایشان که از حدود ما بگذرد اختیار نداریم ما همه تابع امر سرداران دکن و حسب الامر
آنها سد راه ایشان بلکه مامور بافروختن نیران جدال و قتال در قلم و بنگاله و عظیم آباد دیم بهانه عهود سابقه ازین اراده تقاعد ورزیده ایم همین قدر
که ما دے منازعات و مشاجرات نکرده ایم بس است شنیده شد که گورنر جنرل بهادر بعد استماع این خبر پیغام فرستاد

که شما با ما مصالحه خود از سابق دارید چه مانع است که رفاقت ما را هم الحال اختیار نمائید و سه لک روپیه مدد خرج ماه بماه سوای وجه چوتهه
که از سابق مقرر است گرفته رفیق فوج ما که بدکهن میرود باشید جمناجی و پدرش قبول نموده جواب داد که چه مضائقه بشرط آنکه زر بقایای
چوتهه ما که قریب به شصت لک روپیه بر شما از روی حساب لازم الادا است بما بدهید و آینده نشان مهاجی نمائید تا ما وجه مذکور را ماه
بماه از دو گرفته در رفاقت شما باشیم گورنر جنرل بهادر این استدعا را تکلیف مالایطاق دانسته و ازین گفتگوها بوی نفاق استشمام
فرموده قبول نفرمود و رفتن کرنل پیارس بدین جهت در تعویق افتاده افواج انگلیشیه چنانچه از سابق بر حدود خود درخته های
راه در آمدن افواج مرهته در قلمرو صوبه بنگاله و عظیم آباد بود هست و افواج جمناجی بر سر حدود خود و در کتک نشسته طرفین در
کمین همدیگر و منتظر وقت اند باید دید که کار جهان درین فتنه های آشکار اچه مصالح نهان داشته و ظهور آن در چه وقت
اصلح بندد اشته بعد ازین بوضوح انجامید که مرهته ناگپور این گفتگوها سرمایه حصول مقاصد گردانیده چون زرهاے بقایاے چوتهه
خود تمام و کمال مع دیگر هدایا و تحائف گرفت و وکلاے او را نیز زرها و جاگیرها بسر آمد عدادت دیرینه با سرداران براهمه پونا وغیره
ممالک دکهن خود از سابق بود جمناجی برخاسته نزد پدر خود رفت و کرنل پیارس با فوج شایسته از راه گنجام و سیکاکول
بطرف مندراج نهضت نموده بقلعه آنجا رسید و باتفاق جرنل کوت مکرر معا فها با حیدر نایک داد اما کارے
از پیش نرفته غیر از جر است قلعه دیگر کارے نتوانستند و حیدر نایک الی الان باستقلال و اقتدار در صوبه ارکاٹ
مسلط است اما قلعه مندراج بدست او نیامده یکبار کرنل پیارس بسوارے جهاز قاصدے بکلکته آمده زرهاے بسیاے
که این بار گورنر جنرل بهادر از روساے قوم خود بطور مصادره بخوشی آنها گرفته حاصل نموده بمندراج برد و نیز جرنل کوٹ
بیمار گشته بکلکته معاودت نمود اما کرنل پیارس و دیگر سرداران مع فوج در قلعه مندراج اند و مشهور است که گرانی غله و
جمیع مایحتاج از ماکولات وغیرها در ان قلعه بے نهایت بلکه ما فوق الطاقه است بشدت استقلالی که اصحاب انگلیشی دارند و از
حسن سلیقه و تدبیر اذوقه رسانی گورنر جنرل بهادر پایدار بها نموده تا حال که سه سال گذشته قلعه مندراج مفتوح نگشته
تا بعد ازین چه شود

ذکر بعضے از احوال و خصایص مبارک الدوله و مظفر جنگ و منی بیگم و بهو بیگم

مبارک الدوله خلف چهارم میر محمد جعفر خان و درین وقت سال عمرش بیست و دوم است جوان صاحب خلق و بامردم باخلاط یاران
و مصاحبت مخلصانه می گذراند و عزت و پاس زنان و مردان که از خانمانهاے عمده اند بسیاری نماید ترحم زیاده از حد بر زیر دستان
سے زماید اما اوقاتش با انتظم و همیشه مشغول بلهو و لعب و مستغرق در عیش و طرب نه با دنیا کار دارد و نه با دین نه کسی بر دوستیش
دل شاد است و نه از دشمنی او کسے غمگین او ناسے غلامان و ملازمان او بپدرش رو برو هرچه بر زبان آید می گویند و راه
ادب نوکرے و بندگے نمی پویند جائے که نمی باید مراعات هزارها بعمل مے آید و جائے که باید امکان ندارد که جسم از
لبسه الشمس بر آید عوام هند در برسات کشتی از کاغذ یا کاه ساخته و درخت هاے موز زیر آن بسته در او چراغی یا شمع روشن
کرده در دریا ها سر میدهند و ملیده گندم پخته و شیر لشکرے در ان داخل کرده بسقا میدهند تا فاتحه بخوانند و آن را نیاز خواجه خضر
علیه السلام میدانند سراج الدوله ابراهیم بزور دولت و جهل دین و ملت یکبار این نیاز مخترع عوام را بکمال کرد و کشتی بسیار
بزرگے که صدها برادو سوار و عمله خدمتگار و روشنی بران بودند آراسته و چمن هاے روشنی هزارها ساخته در دریا سر داد و شموع

ومشاعل بسیار بر کشتیها بر افروخت و آتشبازی مختلف الاطوار در دریاے بهاگیرتے سوخته شبی تماشاے آن عشرت نمود متابعانش
این عمل را سنت سنیه دانسته بجد گرفتند تا آنکه مبارک الدوله هم با وجود آنکه در دولت و شوکت بهزار یک او برابر نیست
وعمله وفعله ملازم و اشخاص عمده مشاهره خوار با بتلاے احتیاج و افتقار از همین قسم مصارف پوچ مبتلا و گرفتار اند مباشر
عمل مذکور گشته هر سال ده یازده هزار روپیه صرف این کار سے نماید و درین کار هم مثل کارهاے دیگر از بے خبرے نصف
ندها عملهٔ خائن سے خورند و نصف دیگر بمصرف بے موقع مذکور سے رسد با وجود دعوے اسلام و گرفتارے خواص و عوام
از ملازمان و رفقا با نواع رنج و عنا بسبب عدم وصول مشاهره پنج شش هزار روپیه بمصرف بجا آوردن مراسم دیوالی که از لیالی
معینهٔ هنود است هر سالے خرج و بترکش بمردم تقسیم سے شود و آن انیست که تماثیل مختلفة الاوضاع و الالوان بهائم
و انسان مثل تهاد وغیره از گل و شکر و انواع حلویات و برنجهاے مشوے از دکانهاے بازار خریده براے اطفال هندو گرسے
فرستند و هوے خود براے گل اغنیاے ملاهی پسند از جمله وجبات است که بعمل آید و بقدر استطاعت زر وافرے
بمصرف رنگ و رقص و انعام در عوض هزاے و فحاشے و دشنام نام بنام که هر یکے از عمده ها را مردم هزل در ذل میدهند
داده آید در هولا که فقیر وارد مرشد آباد بود ختنان اولاد مبارک الدوله بعمل آمد در عطاے خلاع بکنیزان و زنهاے
اقارب و خواجه سرایان ملازم او و مادرش بهو بیگم وغیره سے و پنج هزار روپیه بمصرف رسید و فریاد الجوع الجوع طلب داران
سر بفلک می کشید از ان جمله فیل و خلعت و پالکی و جیغه و سرپیچ مرصع مع برکلگی و مالهٔ مروارید بسعادتمند خان ناظر محل بهو بیگم
والدهٔ مبارک الدوله عنایت شد و کسی نفهمید که ناظر مذکور را درین خصوص چه مدخل بود و کدام حسن خدمت بظهور رسانید که
مستحق این همه عنایت گردید و ازین قبیل مصارف لایعنی بسیار هست که نمی توان لشمار آورد و گروهے چند از خوانندگان
و رقاصان بموجب عظیمه ملازم اند و عزت و احترام شان بمرتبه که در سوالف ایام امرا و سلاطین براے علما و افاضل انام
سے نمودند و مبارک الدوله شاگرد اکثرے از ان جماعهٔ درین روزها روشن خان پسر شریف خان قوال که در عهد عالے جاه
میر قاسم خان داروغهٔ ارباب طرب بود بمرشد آباد رسیده بتازگی اسناد امارت و رتبت مذکور گردید و بدر باهه گران و عنایت
شمشیر خاصه ولایتے که بظاهر اخرید مبلغ خطیرے بود و در شالهاے پوشاکی امرا و دیگر ملبوسات خاصهٔ اختصاص یافته نهایت
معزز و مکرم و با نجیبا و اقرباے ناظم برابر بلکه مقدم است و بهو بیگم اگرچه از سلسلهٔ خوانندگان است اما باز نان نجیبه
با وجود مکنت و نشه دولت بفروتنے و تواضع سلوک سے نماید و قدر نجابت شناخته عزت و احترام بسیار سے کند
و صفت جود و قبیله پرورے دارد و با اقارب بلکه کسانیے را که می شناسد خوش سلوکیها بتقدیم سے رساند و
منی بیگم اگرچه از اتباع بهو بیگم و پرورده پدر و مادر او و پدر بهو بیگم منی بیگم را بخدمت میر محمد جعفر خان رسانیده لیکن تقدم
همخوابگی میر محمد جعفر خان بر بهو بیگم دارد زنے است بسیار با شعور اما مغرور و از نخوت معمور و در حمایت رفقاے خود
متوسلان صلب و مستقل مزاج کسے را که ملازم خود کند روا دار برطرفی او نیست مگر جرم عظیمے از و سر زند و اوضاع او منتظم و
بخشش هم بموقع چنانچه درهمین اوقات که فقیر وارد مرشد آباد بود شنید که کسے از نسوان تعلیم یکے از دختران ملازمش بود
شادے دخترش شروع گردید بهر قسیم اسباب اعانتش نموده شمعت یا هشتاد اشرفی نقد رعایت نموده و همین قسم
اعتبار علے خان خواجه سرا را از حضیض خاکسارے باوج رفعت شعارے رسانید و حکیم عسکرے را که طبیب خاصهٔ اوست
نهایت رعایتها نموده از رجوع با غیار مستغنی و بے نیاز گردانید و ازین قبیل هر که ملازم اوست گویا نسخهٔ کیمیا یافته

و روے نیاز و احتیاج ابواب لقمان زمان تافته است اگر اندک حسن خلق و تواضع میداشت و مدار المهام دانائے
می یافت و مشورهٔ او را ه میرفت در نسوان این زمان نظیر نداشت مظفر جنگ که ذکر احوال و القاب او درین اجزا
بحسب مقام اکثر گذشت اگرچه کهن سال و تجربه کار روزگار ست اما هر وسیت بیباک و لاابالی در تقریر سخن بلحاظ اطراف و
جوانبش ندارد و اندیشهٔ صدق و کذب هم چندان نیست چند سال قبل ازین که نیابت خالصه و نظامت بنگاله باقتدار داشت می گویند
که نهایت از عفاف محروم بود و ناقدر شناس ارباب عقل و علوم براے خود بسیار مستبد و اوقات او هم نامنتظم اغلب اینان
به بازے گنجفه و چوپڑ مشغوف و در مجالس به بسیار گوئی و قصه خوانی سلاطین کهن مشغول و با وضاع و معتقدات خود نازان
و بروبه خود معجب اولاد و پیر دان با وجود جاگیر سیر حاصل وغیره مداخل همیشه مقروض و بمعرف ساختن عمارات هر چند اماکن بسیار
زیاده از قدر حاجت و کار موجود دارد و خود مقروض است باز هم دست از عمارات بر نمیدارد و از هر که هر چه بقرض دوم یا بهر صورت
که میسر آید در گرفتنش اندیشه ندارد و بهمین جهت بدنام و مورد ملام خواص و عوام است و اولادش حسب الارشاد پدر خود را
از همه بهتر میدانند و در ملاقات با بزرگان و ارباب خاندان عمده تواضع و فروتنی معیوب می شمارند هر دو پسر بلند اختر شش
با وجود قلت مقدور و زیر بغر و رے مبتلا اند که حدے ندارد با آنکه زیاده از صد نفر خدمتگار و چوبدار و مشعلچی وغیره عمله تجمل ندارند
و در سوارے زیاده از سی چهل کس همراه نمی دوند تنها هم از عدم وصول تنخواه با ناله و آه می گذرانند معهذا خود را همسر آصف جاه دانسته
سر تواضع و اخلاق براے احدی فرو نمی آرند رفتن در خانه کسی هر چند از اشخاص معزز باشد ننگ و عار خود میدانند و بنا بر قلت
مقدور ملازمان مصاحب ندارند در رونق خانه و مجلس خود که می خواهند هر که ناگهان وارد شود دست از و بر نمیدارند تا دیر در
اختلاطهاے بارده کشاده جان او را بلب می آرند با این حال نمی خواهند که کسی حقهٔ خود کشد یا زانوے ادب ته کرده نشیند بنا برین
اخلاق مصاحبان مفت هم منزجر و آمد و رفت اعزه در دولت خانهٔ شان کمتر است برادرش محمد حسین خان از جمله نیکان و افاضل
و طبیب ماهر کامل است و پسرش که داماد مظفر جنگ و محمد زکی خان نام دارد جوان مهذب خوش خلق نیکو خلق است و قابل ملاقات
و اختلاط ارباب عقل و هوش بنده علی خان پسر حکیم الممالک علی نقی خان که بنی عم مظفر جنگ و از کمال مصاهرت او نیز اختصاص
یافته اگرچه مزاج خوانان هندوستان زیاده دارد و در شاهجهان آباد بهم رسیده در عین شباب وارد مرشد آباد گردید اما
خالی از بعض محامد و مثل دیگر منتسبان بر خود مغرور نیست با مردم آدمیان الفت و آمیزشی دارد و دیگر جمله وارکان موافق مزاج آقا
دارند از بسی و نام نیک طلبی بیگانه و نا آشنا

ذکر بعضے از مصطلحات و رسوم و عادات اصحاب انگلیشیه و ضوابط و قواعدے که در معاملات ملکے اختیار نموده از اوضاع حکام سابق اینجا تجاوز فرموده اند و وجوه و اسباب اختلالے که در احوال خلق این دیار راه یافته اکثرے بفلاکت و هلاکت گرفتار گشته اند

کمپنی عبارت از جمعیت چند کس ست لهذا در فرقهٔ سپاه هم عدد معین اشخاص را کمپنی میگویند بیشتر صد نفر برق انداز
را یک کمپنی و سردار همه آنها را صوبه دار می گفتند الحال هفتاد و پنج نفر برقنداز کمپنی ست و سردار همه آنها صوبه دار و سردار
یک ثلث از ان جماعه دار و سردار دوازده کس را حواله دار و نایک و سردار شش کس را املدار می گویند و ده صوبه دار مع اتباع
خود که جمع شوند که یک پلٹن ست و سردار هر ده صوبه دار و یک پلٹن را کمیدان می گویند و یک پلٹن که دا اسے باجمع

سرداران و اتباع تابع یک کپتان می باشد که اختیار بحالی و برطرفی و عزل سرداران و نصب دیگرے بجاے او و تربیت آنها و دادن تنخواه و کرتی و دستار و کمر بند وغیره و اصلاح و خبرگیری بندوق انجماعه ذمه کپتان مذکور ست و کپتان را دررسالت این یک پلتن فوائد بسیار عائد می شود گویا بمنزله جاگیری ست رعایت هر کپتانی که حرکو زخاطر سردار مے گردد او را صاحب پلتن می گردانند والا در ماهه خودی یابد و امیدوار بدست آمدن پلتن مے باشد و در فرقه سپاهیان ولایتی اگر از ادنی و ارذل اند اول سولداد بعد ازان که ترقی کند سارجن مے شود که بر سولداران در تربیت و نگهبانی آنها حاکم است و درینجا و اشراف اول درجه نوکرے انسن است بکسر الف و فتح سین مهمله و سکون هر دو نون بعد ازان لفتنن بفتح لام و سکون فا و فتح تاے مثناتی فوقانی و نون اول و سکون نون ثانی بعد ازان کپتن بفتح کاف عربی و سکون بای فارسی و فتح تای مثناتی فوقانی و سکون نون بعد ازان میجر است بکسر میم و سکون یای مثناتی تحتانی و فتح جیم و سکون رای مهمله بعد ازان کرنل بفتح کاف عربی و سکون رای مهمله و فتح نون و سکون لام بعد ازان جرنل بفتح جیم عربی و سکون رای مهمله و فتح نون و سکون لام و بالاتر ازین مرتبه ریاست و نوکری سپاهیان نیست و بجاے غیر سپاهی که صاحب اختیار معاملات در تیس و مطاع می باشند نام مدارج نوکری آنها فقیر مفصل نمے داند اما عموما همه را کرانی مے گویند و کرانی بکاف عربی مکسور و رای مهمله با الف و نون مکسور و یای مثناة تحتانی عبارت از نویسنده متصدی است و نوکرهاے هر دو فرقه را رتبه تقدم و تاخر باعتبار زمان نوکری است هر که اول نوکر شده او در مرتبه بر همه تقدم دارد و هر که آخر از همه نوکر گشته او از همه کس در مرتبه موخر ترست و باقی همه بالنسبه از یکی مقدم و از دیگرے موخر اند و موخر بمرتبه مقدم نمی تواند رسید مگر بعد رفتن یکے ازین سلک خواه بمردن خواه باستعفای نوکرے خواه به برطرف شدن بنابر جرمے و تقصیرے و بجز دیر دن رفتن یکے ازین سلک متاخرین مرتبه او را ترقی یک درجه بدون سعی و تلاش از رتبه که داشت میسر مے آید و اگر سه چار کس بیرون روند همان قدر مراتب متاخرین مے افزاید چنانچه ممکن است که یک لفتننت بدون آنکه کپتن و میجر شود یک مرتبه بعد رشدن چند کس بمرتبه کرنلے برسد و همین قسم در زمره کرانیان و کمپنی که الحال بنام دیوان خالصه هر سه صوبه اوڈیسه و بنگاله و عظیم آباد و فی الحقیقه مالک و مسخر اکثر سواحل و بلاد هند است عبارت از چند انگلیشن مالدار مقتدر ولایت انگلنڈ و سکنه لندن اند و شهر لندن دار السلطنت بادشاه انگلیشیه است اول آنها باستیذان ارباب کونسل ولایت خود و بادشاه آنجا باهم اجتماع نموده بناے تجارت در مملکت هندوستان گذاشتند و سر رشته تجارت مذکور سالهاے سال جاری داوولاد و ورثه آنها با دیگرے از مالداران هر که خواهد شریک جماعه مذکوره گشته کمپنی بود و هست تا این زمان که از عهد سراج الدوله بحسن سرداری و کارگزاری او و میر محمد جعفر خان و دولبهرام مالک این بلاد گردیده بقبض دیگر حکام مغرور از خرد و در هندوستان مملکت ستان گشته بمرتبه سروری کل ممالک هند رسیده اند و بادشاه این جماعه را باصطلاح شان کنگ بکاف عربی مکسور و سکون نون و کاف عجمی میگویند بادشاه این فرقه اگرچه نافذ الامر است اما بطور خود بے مشوره ارباب کونسل خود و اصحاب کونسل ولایت خود حکمی نمے کند و اگر کند مضائقی یابد ارباب کونسل ادامرا اے آن دیار اند و اصحاب کونسل ولایت عبارت از چند کس اند که اهالی هر شهر و بلاد آن ولایت یک دو کس را از میان خود چیده آنها را عقل ناس و خیرخواه دیده زمام اختیار جمیع کارهاے خود بدست آنها سپرده بوکالت خود برگزیده اند و بدار السلطنت فرستاده متعهد معارف آنها می باشند تا هر کارے که درانجا روی نماید و بادشاه و امرا ارادهٔ امرے از خاطر سر برزند اگر موجب رفاه و بهبود آنها و کل رعایا و عموم برایا باشد سنجیده و فهمیده قبول کنند و هر چه را آنها تعهد نمایند همه آباسے

بلاد آن ولایت را بالطوع و رغبت قبول و منظور باشد و هر چه درسان کار ده کار باشد وکلای مذکور منظور داشته تا آنها اطلاع دهند آنها در سرانجامش بجان و دل کوشند و عذرے دران باب بر زبان نیارند قواعد مجملی بسیار منقح و ضوابط بسیار خوب اقرب بانتظام دارند اما در ولایت و درینجا هم بایک دیگر همان ضابطه است لیکن تا حال براے مردم اینجا و در ملکداری این بلاد اقتناع بضوابط و قواعد شنیده اینجا نموده آنچه از متصدیان و عمله دست نشان خود اخذ کرده در کتابها درج فرموده اند همان قدر را حق و صواب میدانند و کنه بناے قواعد مذکوره که براے چه کار مقرر گشته است استکشاف و استفسار نمی نمایند یا فهمیده عمداً تجاهل می کنند و فائده این تجاهل بر ما منکشف نیست خلاصه چون ابواب مصاحبت با مردم این ملک مسدود و از اختلاط اهالی این دیار نفور اند طرفین را از احوال یکدیگر آگاهے نیست انتظام معدودے ازین ملک در خدمت رؤسا سکیت و کونسلیه هاے اضلاع سته حاضر و مشیر اند و آنها نه از ان جمله مردم اند که اغراض خود یکسو نهاده در آنچه رفاه مردم و انتظام و آبادی ملک و عالم است ظاهر نمایند و با عموم مردم آدمی رغبت صحبت و استماع مقالات و حکایات آنها اصحاب انگلیشیه نیست تا ازین همه مردم بعض نیک طینتان دانا دل در آنچه رفاه خلق خدا و آبادے و آرام ملک و رعایا باشد بگوش هوش ارباب حل و عقد انگلیشیه رسانند فقیر درین مقام احوال حکام معدلت شعار سابق و وجوه و جهات بناے ضوابط و قواعد که سروران عالی شان هر ضابطه و قاعده را براے کدام فائده بر آورده و غرض ازان چه بود و متاخرین بانقلاب نیت ازان قواعد و ضوابط چه خواسته و اغراض باطله خود را بهانه اجراے قواعد مذکوره در نظرهاے مردم چگونه آراسته اند بقدر مقدور و شعور خود ظاهر مے نماید تا اذکیا را اطلاع تام برین مرام حاصل آید شاید باعانت و سعے صاحب توفیقے اکثر بلاها از سر خلق خدا برخاسته فسادها باصلاح گراید و بندگان حضرت رب الارباب را رستگاری از گرفتارے مایسر آید و فقیر بمقتضاے حدیث شریف الدال علے الخیر کفاعله ماجور و مثاب باشد والله ولے التوفیق

ذکر اسباب اختلالیکه موجب بے نظامی این ممالک و ویرانی بلاد و خرابی عباد گردیده و انقلاب کارها و ضوابط و قواعد که بیشتر چسان و براے چه بوده و الحال بچه حد رسید بر سبیل اجمال

بر ضمائر ارباب فطنت و ذکا ظاهر و هویدا است که بحسب تقسیم اقالیم هر قطعه زمین را اثری ست خاص که غیر آن ندارد بلکه بنابر وضع و ارض بلاد و جهات خفیفه دیگر در قطعات زمین یک اقلیم اختلاف بسیار پیدا و آشکار است که عاقل فطین را درین باب احتیاج به بیان و برهان نیست و اگر حال جمیع ارضی و بلاد یکسان بودی اختلاف الوان اشخاص و آثار و اشجار و معادن و ینابیع و نباتات و حیوانات پدیدار نشدے از جمله بلاد هند اقلیمی است وسیع و اوضاع و رسوم مردم این دیار و معاملات و ضوابط و قواعد نظم و نسق این ممالک از ابتدا الی الآن مباینت تمام با اقالیم دیگر دارد و تا حکام بطوریکه مناسب اینجاست سلوک معمول ندارند انتظام و آبادی ملک و رفاه و آسائش خلق و امن و امان درین اماکن امکان ندارد و ازین جهت که این اقلیم منسوب بزحل و مریخ ستاره مذکور است اکثر مردم اینجا پست فطرت و ضعیف العقول و کم طاقت و همیشه مغلوب لشکر کشان دیار دیگر بوده اند اما هرگاه سلاطین عالی شان را تسلط برین ممالک میسر می شد بعد زجر و قهر که لازم حرب و قتال و جنگ و جدال ست اهالی اینجا را استمال نموده بجان و مال و عرض و ناموس امان داده هر کسے را بایش خود بار می دادند و وزرا و امراے مقتدر مختار در کارها کذلک تا اعلی و ادنی حضور پادشاه و امرا و اتباع بار یافته هر کسے لیاقت هر کارے که داشت ظاهر مے کرد و سروران صاحب کیاست و فراست قدر و پایه هر یکی را شناخته امریکه مناسب قدر

وطاقتش می بود با و تفویض فرموده و خود بران ناظر بوده در انتظام امور امن و آرام عباد و بلاد و پرورش ارباب خرد و شعور می کوشیدند و بعد امتحان پایهٔ مردم نیک ذات کاردان بمرتبهٔ قدر و منزلتش می افزودند و با عامهٔ رعایا و برایا چون پدر مهربان شفیق و غمخوار بوده نمی گذاشتند که غبار ملالی بر دل یکی از بندگان خدا نشیند و بی آنکه با یکی الفت و با دیگری کلفت باشد همه را بیک نظر می دیدند تا عهد شاهجهان بادشاه کمال انتظام و امن و امان بود از عهد عالمگیر بنابر شدت حرص و طمعی که داشت فسادها بهم رسید اما از هوشیاری و شجاعت و نفاذ امرش خللی در ضوابط و قواعد و حفظ و اطمینان خلق از شر اقویای مفسد راه نیافت باز هم بنابر رشک بدنامی بیدینی خود که در مقید داشتن پدر و کشتن برادران ظهور یافته بود ارباب عمائم را پیش آورده نوعی تسلط داده بود که بالاتر از آن متصور نباشد تا مردم او را پادشاه دین دار اسلام پرور شمارند و بدین جهت از آن مفسدان مرائی چنان فتنه ها بهم رسید که حدی نداشت و عالمی از شومی آن تیره کیشان عاجز و پریشان گردید و فسادهای ستی تا حال در طباع عوام اهل اسلام الی الآن جاری و ساری است و مجملی از آن در پایان دفتر اول که حاوی احوال سلاطین ماضی است تحریر در آمده و در زمان فرخ سیر که هیچ و پوچ محض بود رتن چند دیوان قطب الملک اقتدار یافته در امور سلطنت مختار گشت و عمله و ارکان سلطنت و امرا و متصدیان قدیم عالمگیری از مرتبهٔ خود معزول و از کار کنار بها عاطل و ممنوع شدند اجارهٔ سرکارات و پرگنات و چکله های خالصه و رشوت در انجام مقاصد و مرام شروع گشته شیوع یافت و دولتمندان آرام طلب بدست آوردن مشت زری مشخص معین مغتنم شمرده خلق خدا و رعایای بیچاره را بدست متعهدان و اجاره خواهان ظالم ویران کار فروختن آغاز نهادند و روز بروز رجوع ها کاستن و ویرانی ملک و بی آرامی خلق و نفرت رعایا از حکام ازدیاد پذیرفت تا آنکه قضا و صدارت و عدالت هم تعهد شد و احکام شرع و عدالت بالمره برخاسته بهر وجهی که زری بدست آید وجه همت اکثر طبقات امم و مرائیان ارباب عمائم گردید و بدتر از اینها فرقه در جهان نتوان یافت چه بر صورت زهد و صلاح و مقتدائی و رهنمائی مردم را فریب داده جان و مال خلق خدا بر باد میدهند و سائر الناس بمشاهدهٔ احوال اینها قبح اعمال را بی اندیشه و هراس ارتکاب نموده اکتساب آنرا قبیح و مذموم نمی شمارند و از پهلوی اینها مفاسد بسیار ناشی گشته در جهان و جهانیان جاری و ساری است و بمقتضای دورهٔ فلکی مردم شوم طبع نادان بهم رسیده زمان دولت سلاطین غافل بی شعور و امرای هیچمدان مغرور پدیدار گشت و آفتاب عدل و داد مائل بزوال گردیده رفته رفته بمغرب جهل و عدوان و ظلم و طغیان غروب نموده و کار بجائی رسید که حالیا اصلاح آن متعسر بل متعذر گشت و اکنون کل مملکت ویران و خلق عالم بجان آمده اکثری را زندگی ناگوار و احوال این زمان مقابل زمان سابق گردیده دنیا تیره و تار است درین خلال که دانایان فرنگ را آهنگ تسخیر ممالک هند مصمم است و بر اکثری از بلاد تسلط دارند بسبب اجنبیت تمام از اوضاع ولایت خودشان با رسوم و عادات هندوستان هر چند سر در آن آنها نمی خواهند و جهد و جهدی می کوشند صورت انتظام ملک و امن و آرام خلق روی نمی نماید و بنابر تنافر و تناکر انگلیشیه با مردم هند الفت و آمیزش باهم که منشای اتفاق و وفاق و مصدر انتظام و التیام است میسر نمی آید بلکه بر عکس آن بمنصهٔ ظهور جلوه گر آمده روز بروز احوال مردم این بلاد نهایت مختل و ویرانی ملک بمرتبهٔ اتم و اکمل شده و این احوال بجهات چند است که انشاء الله تعالی باجمال مذکور کرده آید اول آنکه این جماعه را نهایت بیگانگت از رسوم و اوضاع این دیار و مباینت تام از ضوابط تحصیل خراج و قواعد بندوبست این قسم ملک داری و باج ستانی است چه در ولایت ایشان زمیندار مالگزار که خراج سلطانی سال بسال عائد سرکار بادشاهی نماید مطلقاً وجود ندارد و باج و خراج زراعات و زمین و صوبه داری و فوجداری و خالصه و جاگیرات در ممالک اینها مروج نیست انچه فقیر از

باج

از دانایان این جماعه شنیده به ثبوت رسیده از غرف و دریچه های بیوت و ... و اوانی نقره و طلا وغیره اجناس بطور محصول چیزی می گیرند و بالجمله در سلوک ملازمان و امرا و رتق و فتق مهمات روشی غیر روش این دیار و در جزا و سزای تقصیرات نیز تفاوت بسیار است بعضی جرائم هم غیر آنست که درینجا جرم دانند و برخی از تقصیرات است که درینجا سهل دانند و آنجا عظیم شمارند و کذا بالعکس و بسا امور اند که در انجا فرو و پیچ گشته و درینجا کسی گاهی ندیده و نشنیده مثل شمار مردم هر بلدی از بلاد جمع و خرج آنها که چه قدر بهم رسیده و چه قدر مرده و اطفال چند زائیده اند و پیران چند علی هذا القیاس در اکثر امور بلکه جمیع ضوابط و رسوم فرق بسیار که حصر آن متعذر و خلق این دیار با آن صورت بر آمدن و مالک شدن آن اوضاع و عادات ناممکن و دشوار است و انگلیشیه چون معتاد بآن امور اند اکثر آن اوضاع را درینجا می خواهند و رواج یافتنش را آسان می شمارند دوم آنکه اکثر ضوابطی را که اخذ نموده و در دفاتر خود ثبت فرموده اند از دو جهت آن از مردم خود غرض غیر سندین شنیده اند و اینها باظهار کفایت اندیشی خود و خوشنود نمودن صاحبان انگلیشیه در هر ضابطه و قاعده حصول مبلغی ظاهر نموده چنان خاطرنشان نموده اند که گمان نشود که ایجاد این قاعده برای همین تحصیل چند فلوس و غرضی غیر ازین منظور نبود و فی الحقیقة از چند مدت که ابتدای آن عهد فرخ سیر است از ضوابط مقرره مردم شوم طبع را همین غرض مانده بود و بس این جماعه که تازه وارد و از هیچ سو خبری نداشته اند اظهار مردم پیش آمده را صدق محض پنداشته همان قسم بعمل می آرند بلکه بمقتضای هوش و فطانتی که دارند بعض ضوابط را بسیار کریه شمرده موقوف نموده اند چنانچه در ابتدای احکام اسلام رواج زنهای فواحش و اشتغال مردان باین عمل نمی خواستند خصوص در شب جمعه که از لیالی متبرکه است روا دار نبوده اند که احدی مباشر فحش و زنا گردد و قتل و سیاست قومی درباره مجازات بدون طریقهٔ شرع شریف روا نمی داشتند لهذا تنبیه بالمال که طامعان بی مقید ساز اهم با مرگ و آفت عظیم یکسان می دانند مقرر نموده برای این امر مدار و نهٔ قرار داده بودند که هرگاه چنین زنی ظاهر و آشکارا شود و مباشر فسق و فجور گردد ازو وجهی گران و اگر شب جمعه مرتکب افعال قبیحه گردد گرانتر از وجه سائر لیالی بگیرند و نقاره و سرنای نوازان را هم تابع فرمان همین شخص معین فرموده بودند که بی اذن و اطلاع او در جائی ننوازند و جزا و سزای تقصیرات فرقهٔ مذکوره و محاکمه و انفصال دعاوی و منازعات که اینها را باهم گردد باشد عهدهٔ همان شخص بود و درین هم مصلحتی بود که هر کسی در شادیها بقدر لیاقت و طاقت خود اسباب نقارخانه بطلبد و از بوالهوسی و تنک ظرفی ببلای اسراف مبتلا گشته با اعیان و اشراف همسری بلکه برتری نجوید از مدتی چند چنانچه مذکور شد شوم طمعان بی ایمان بهم رسیده و از غرض اصلی چشم پوشیده فقط تحصیل مبلغی باین بهانه و رکاکت منظور داشته این کار را هم وجهی از وجوه تحصیل گردانیده اند و اصحاب انگلیشیه بدنامی و رکاکت این عمل پی برده بالمره موقوف و ممنوع فرموده اند و ازین قبیل است احوال جمیع ضوابط اگر انگلیشیان که جماعهٔ خردمند و از تعصب بیگانه اند بر قبائح مروجه در قالب ضوابط و قواعد مطلع شوند چه عجب که باصلاح آن البته بکوشند فقیر بالفعل انچه متذکر وجوه بعضی از ان قواعد و ضوابط است می نگارد تا ارباب هوش را موجب تیقظ و آگاهی گردد قاضی برای اجرای احکام شرعی مقرر بود که بی حیف و میل برای هر که هر امری از امور شرعیه استحقاق یافته باشد بعمل آرد و از سرکار بادشاه مشاهره و جاگیر بقدر معاش خود بفراغت یافته مجال آن نداشت که دامی و درمی بطور رشوت از کسی تواند گرفت و اگر احیاناً ظاهر می شد که یکی ازین جماعه مرتکب این شناعت گشته مورد غضب سلطانی و ننگ اسلام و مسلمانی گردیده مطعون طوائف امم و مبتلای غصه و غم همیشه از ان کار محروم و در دنیا و عقبی ملوم و مذموم می ماند و اکنون از مدتی الی الآن اصطلاح میران در قضا مقرر گشته اجاره و استجارهٔ آن بعمل می آید و رسمی که در هیچ مذهب و ملت

بگوش امدی زرسیده شیوع یافته عوام مسلمانان سادہ منفعل با خذ بعضے از وجوه مخترعه قضاة بی ایمان که معتقد مسلمانان خود عیاذا بالله چرا
تخواهد بود و هیچ ملحدی هم چنین عقائد نداشته باشد بجا سے می آرند و ظلم نمایان و آشکارا می نمایند و بسعی و اهتمام آن بے دینان
اکحال آن مخترعات عمدات قضات از جمله معتقدات عوام اهل اسلام چنان گردیده که آنها را بر گردانیدن از ان اعتقادات از جمله
محالات و متعذرات گشته گویا درباره این بدبختان ست آیه کریمه رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ از جمله
وجوهات مخترعه مبتدعه بدبختان مذکور یکے اینست که اگر کسے از غربا سے مسلمانان بمیرد تا نائب قاضی بر وزمعین نیاید و جهی که قاضے
مقرر کرده نرساند باعتقاد آن بیچارگان معلم معتقد ایان بے ایمان روح آن میت از خانه اش بیرون نمی رود و آن شخص صاحب تعزیه
اگر مقدور ندارد وجه مذکور نرساند مع عیال و اتباع چنان نجس و ناپاک ست که اقوام او را او آب و طعام نمی خورند و او را آب و آتش نمیدهند
تا ناچار گشته بدزدی و قطاع الطریقی یا قرض و دام یا بیع مملوکات وجه مذکور بقاضی رساند و خود را ازان بلیه رهاند و همین صورت
است در ختنه پسران و نکاح دختران که بعد بلوغ رسیده سالها محروم و ممتنع از اختتان و مناکحت می نمایند تا وجهے برای رسوم
شادی و ادل ازان وجه نذرانه قاضی اگرچه عمرها بگذرد بهم نرسانند بعمل آوردن کارهاے مذکور از متعذرات و ممتنعات است
و بسبب همین بدعت اکثرے را مدت اعمار بسر آمد و ختنه و نکاح میسر نگشت و کسانے را که تلقین و القاسے آنها نه پذیرفته بر دیه
اسلام اند در هر معامله که بقاضی رجوع آرند باخذ زرهاے رشوت حق را باطل و باطل را حق می گردانند و ازین قبیل مظالم بسیار
دارند که ذکر آن تطویل بلاطائل است

صدر الصدور و دیگر صدرهای هر صوبه و سرکارات

برای امتحان قضات و تحقیق احوال ارباب استحقاق و املاک و ائمه مقرر بوده اند تا قاضیے جاهل از غیر اهل و رد هیچ اسلام خود را
بصورت افاضل و علما ساخته بتدع و تزویر قضاے جائی نگیرد و از دیانت در دین و ایمان و یقین بدار جزا و آخرت بی بهره نباشد و نیز
برای گرفتن اراضی و املاک که بعجز و اهل استحقاق مرحمت می شد غیر مستحق خود را در زمره مستحقین عند الله نگرداند و بکسانیکه مرحمت
شده متعدیان متغلب بمکر و حیله از و دار و ورثه او نستانند و بجبر و غدر مالک و متصرف اراضی مذکوره نشوند و یا بعضی اراضی دیگر
و زمین خالصه را در تحت قطعات املاک خود اشتمال ندهند و مثل این خداع و تلبیسات بعمل نیارند الحال کار صدارت را بجائی که
ظلمه سابق رسانیده و اتمام آن چنانچه ظهور الله بیگ ملحد بے ریب و گمان نموده خون هزاران مسکین از راه بغض و کین بے اندیشه
وسواس و بدون خوف و هراس خورده و مظالم عالی بر دوش خود برد الحمد لله کالشمس فی وسط النهار از ارقام و اظهار
بے نیاز و مستغنی ست و گورنر بهادر بعد شکایت ائمه داران و اطلاع بر ظلمهائی که در پرده نام صدارت بعمل می آمد اعمال قبیحه
صدور سابق و ملاعین لاحق که نام آنها بر زبان خامه وقائع نگار گذشت نه پسندیده قلیل وجه رسومے که از ایام سلاطین
معدلت آئین و ناظمان صاحب عدل و دین معین بود مقرر داشته آنچه این بدبخت سنگدل افزوده و جه رسومات صدارت
را که یکهزار و هشت صد و چند روپیه بود بسے و پنجهزار روپیه رسانیده هنوز از شکسته حالان بیدل راضی نبود درین هم می افزود معاف و
موقوف گردانید ایزد تعالی فضل خود نماید که گورنر جنرل بهادر و دیگر سرورسان مقتدر بکنه جمیع معاملات و ضوابط پے برده و در هفته دوبار
یا یکبار برای استماع احوال غربا و ستم دیدگان ساعتی یا دو ساعت مقرر کرده بداد رسے هرگونه مظلومان پردازند تا خلق
خدا و هر فرقه از فرقه ها که بانواع محن و بلا یا مبتلا گشته فریاد رسے غیر از خدا ندارند از مصائب بے منتها رهائے

و رستگاری یابند قد دعونک یا ارحم الراحمین و نقول اللهم آمین دارو غه هاے عدالت و عمله آن برای این کار قرار یافته بودند
که هر یکے از عجزه و زیردستان را مجال و محل بحضور امرا و سلاطین هر وقت متعذر بود در داروغه هاے عدالت بعد تعیین مشاهره
و جاگیرات لائق بحال و معاش آنها مقرر می شدند تا در جائے معین از اول روز قریب یک ثلث آن نشسته گوش بر آواز مظلومان
باشند هر که حاضر آید و از کسے شکایتے نماید اگر مدعے علیه مرد مشخص و طلب داشتن او دران مکان مناسب و لائق قدر او نیست
وکیل او را و الا خود ش را طلبیده اظهار طرفین بتامل و امعان نظر بشنوند اگر امر سهل است بمصالحه و رضاے طرفین انفصال دهند
و اگر امر عظیم است از گواه و قسم و وجوه دیگر که در تحقیقات باید خوب تنقیح نمایند و در هر هفته دو بار که امرا و سلاطین مخصوص همین عدالت
داشتند عمله عدالت مدعی و مدعے علیه را مع گواهان و صورت حال تحقیقی که آنها نموده اند در حضور پادشاه یا ناظم صوبه یا فوجدار
هر سرکارے که قضیه آنجاست حاضر آرند احوال را التماس نمایند تا سلاطین و امرا خود آن را ملاحظه نمایند علیه دریافته آنچه حق و
ثواب دانند انفصال نمایند اگر دران مجلس منقح نشود اجلاس دیگرے کنند و بطورے که در خواه پادشاه و امراے گذشت
تنقیحات نموده بعد تیقن حقیت انفصال مے دادند الحال عدالت و جه عمده براے جلب منافع گردیده مردم آرزوے
خدمت مذکور مے نمایند بلکه پیشکشها داده و وسیله ها بر انگیخته می ستانند و حاکم را با کسے که رعایتے منظور باشد این کار با دغنایت
مے کند چند روز قبل ازین در راهه دار و غه و اتباع او و عمله عدالت از جائداد و تحصیل آن بود و صاحب خدمت و عمله مفلوک
او در صعود و ایام بکام خود رسیده زرهاے خطیر می اندوختند و کسی نمی پرسید که در عدالت وجه تحصیلات زرها چیست پیشتر مردم
با دین و دیانت جرات لقبول این کار کمتر مے نمودند که چون حق الناس ست مبادا پیش خدا مشغول الذمه گردند و امرا و سلاطین
به تجسس تمام متدینین را بهم رسانیده کسانی را که خدا ترس و صالح حق شناس می دانستند برین کار بسماجت و ابرام می گماشتند
و زیاده تر از جمیع امور درین باب موکد بوده نمی گذاشتند که اتلاف حقے بعمل آید و بر کسے از کسے ظلمی رود و در هر کارے متدینین
هوشیار را کارگزارے سپرده انسداد طرق رشوت و ارتشا منظور داشتند و کسے را مرتشی گفتن بدتر از فحش بود و بفیض این
تقیدات و تربیت مردم نیک خصلت بهم رسیده مرتشی بودن از معائب عظیمه بلکه قریب بکفر مے دانستند الحال از جمله صفات
حمیده و عمده ترین کارروائیها گردیده بعض حکام و اتباع جویاے این قسم مردم اند و همین ها را کارگزار هوشیار مے دانند
فاعتبروا یا اولی الابصار و رسائے غربا تا بپادشاه چنان آسان بود که با آن همه اهتمام و تاکیدات اگر احیانا بر کسے ستمے
مے رفت مظلوم از دو ماهه سه ماهه راه خود را بپادشاه رسانیده دادرسی از حضور و اظهار احوال خود نموده هرچند اضعف الناس
مے بود استرداد حق خود از اقویا مے نمود الحال که اعاظم مردم را رسائی بگورنر و انگلیشیان مقتدر نیست و ارباب انگلیشیه
ملاقات با مردم این دیار کمتر مے کنند و اگر یک دو بار دیدن مقتدران کسے را احیانا بنابر وسیله و سببے میسر آید چون التفاتے
باستماع احوال خلق این دیار بنابر اشتغال با مور عظیمه ندارند و عمله آن قسم که در دو صول احدے از ستم رسیدگان تا
بصاحبان اقتدار بنابر کشف استار خود نمے خواهند باید دید که کار خلق بیچاره این دیار تا بکجا کشیده و بچه حد خواهد انجامید
شاید با حوال مردم این ممالک که همه رعایاے ایشان و حق تعالے این جماعه را حاکم و مالک گردانیده پرداختن و کار
انها ساختن امر عظیم نمے شمارند و بر عمله که مقرر نموده اند اعتماد دارند حال آنکه حکام را ازین عظیم تر امرے نیست و گفته اند
بیت بدیوان بیند از فریاد او ÷ که شاید ز دیوان بود داد او ÷ الحمد لله که در اواخر سال نود و پنجم از مائه دوازدهم هجرے
داروغگی عدالت و فوجدارے از دست هندیان بر آمده اصحاب انگلیشیه باین کار مامور شده فی الجمله تخفیفے در اضرار

و ازار خلق این دیار میسر آمده اما چون عمله و اتباع اصحاب مذکور همان قسم اشخاص از مردم آزار در تمام مهام انام بوسیلهٔ نیابت و تبعیت ارباب
حکام در دست دارند و صاحبان مامور رسیدن بجمیع امور بنا بر وجوه چندی نتوانستند هنوز هم اند که همان آتش در کاسه است اللهم اجعل
لعبادک المضطرین فرجا و مخرجا محتسب برای تحقیق سنگ وزن و بر آوردن غبن و خیانات کیال و ترازو و تعیین نرخ غلات
و اجناس دیگر مقرر بود تا نرخها معین و حاجت مباحثه و تکرار در بیع و شرا نباشد و فروشندگان در خرید و فروش اشیا غبن ننمایند
و تادیب و گوشمال بیباکان نیز تعلق بمحتسب داشت تا مردم در بازارها مست و لا یعقل نگردند و هرزه درایان یاوه گو مسته درین
بازارها انجمن ان درشت و حرکات زشت نرنجانند و زنهای عفیفه در عبور و مرور کوچه و بازار که ضرور می شود از دست و زبان
و صدا و نوای سفلگان دامن دامان برده بجان نیایند اکنون مرسوم که درین خصوص معمول و معلوم است مع شئے زائد
می گیرند و در یک شهر بلکه در یک بازار نرخ یک جنس بتفاوت بسه چار دکان و چند قدم راه اختلاف بسیار وارد و
سنگ وزن علی هذا القیاس از حد گذشته مرتبه تفاوت و اختلاف بهم رسانیده که حصر نتوان نمود و تمام بازارها میکده و
هر گوشه بلکه در عین راهها اجلاف ست خصوص خدمتگاران و خانسامان و خلاصیان و تلنگان و هرکارها یعنی جواسیس
و بالجمله ملازمان اصحاب اقتدار باعتماد اتفاق همدیگر و حمایت اولیای نعم خود که حاکم و مقتدر اند لایعقل در کوچه و
بازار سرشار افتاده و سر و دستار و بر و دوش بقی آلوده نیم مستان تنک ظرف که بدون مغیری هم متغیر اند هر پوچ و
یاوه که میخواهند میگویند و مردم آبرو طلب را از دست سفلگان بی ادب در بازارها بر آمدن دشوار و تا معاودت
نمودن بخانهٔ خود اشتغال باوراد و اذکار است که او تعالی از شر اشرار در حفظ و حمایت خود نگهداشته مع الخیر
بزاویهٔ خود برساند

وقائع و سوانح نگار و هرکاره

برای نگارش احوال در هر صوبه و سرکارها و چکله های آنجا که محل حکومت و حاکم نشین بود مقرر بوده اند تا هر چه دران
مکان و مضافات آن سوانح شود ماجرای تمام روز وقت شام و سوانح تمام شب اول صبح نگاشته بحضور بادشاه
ارسال دارند و ڈاک مقرر بود که در نهایت جلدی باقل اوقات اخبار هر جا بحضور رسد و داروغهٔ خلاصه آنرا که قابل اطلاع
بادشاه بود بعرض میرسانید و مفصل آنرا که مرساله عمله هر صوبه بود از نظر می گذرانید و انچه عرضی آنها برای بادشاه بود کسی نمی کشود
خود بادشاه آنرا گشاده می خواند و چاره هر امری که هر قسم مناسب دید انست می نمود و بادشاه را احوال هر کسی معلوم بود که او با دیگران
و دیگران با او چه کرده اند و فلانی با فلانی چه می خواهد که بعمل آرد اغلب چنان بود که قبل از ورود عرائض ارباب حاجت چون بر
احوال آنها از روی وقائع و سوانح بادشاه خود مطلع می شد احکام تدارک آن بنام حکام میرسید و حاجتمند مستمند بکام خود میرسید
و اگر معلوم میگشت که اهل اخبار مثل وقائع نگار وغیره با شاهزادگان و امرای عالی شان و بالجمله با یکی از کارکنان و مقتدران راه و رسم
و داد و اتحاد یا امید سود و بهبود دارد همان وقت ازان کار معزول و بجای او دیگری منصوب می شد چنانچه عبارت یکی از
رقعات عالمگیر اورنگ زیب که باسد خان آصف الدوله وزیر خود نوشته برین معنی گواهی میدهد و آن اینست

صورت رقعهٔ عالمگیر

فرزندزادهٔ محمد معز الدین سفارش فلان وقائع نگار نوشته چیزی برای او تجویز داده را ازان کار تغییر باید نمود که این

وقائع نگار و وقائع نگار نماند بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد * صد حجاب از دل بسوی دیده شد * و معز الدین نوشته بود

ایضاً صورت رقعه

فرزندان که مزاج شناس می باشند سفارش وقائع نگاران و امثال آنها نمی کنند حسب التماس رعایتی با او بعمل آمد اما ازان
کار تغیر شد آینده ارتکاب چنین امور نباید نمود القصه چون در ملک داری اهم امور اطلاع بر احوال بلاد و عباد است
و غرض ازان آرام و آسائش خلق خدا که او تعالی سلاطین و حکام را راعی اینها مقرر فرموده و زمام مرام اینها را بدست
آنها سپرده و سرمایهٔ آبادی و انتظام ملک همین ست لهذا چار کس برهمین یک کار معین می شدند وقائع نگار و سوانح نگار
و خفیه نویس و هرکاره تا اگر یکی دوئی بنا بر غرضی در ارقام احوال خیانتی نمایند دو سه کس دیگر براستی و درستی ارقام
و اخبار خواهند نمود و در صورت اختلاف اخبار بعد تحقیق اقوال مختلفه خائن و کاذب بسزا و جزا رسیده از منصب خود معزول
و از آبرو و عزت محروم و ممنوع می گشت الحال در بلاد و سوادهای اعظم در هر قصبه و دهات نوکران زمینداران و عمال
و جمیع کارکنان درگاه بعضی مقربان و قلابان خود را بصورت ملازمان حکام ساخته انواع ظلم و فساد در بلاد و بر عباد می نمایند
و احدی بازپرس هم نمی نماید تا بجزا و سزا چه رسد باید دید که با این حال احوال ملک داری و رعیت پروری از کجا بکجا
رسیده فوجداران ثانی مرتبهٔ ناظم و از جملهٔ اعاظم و بعضی از اینها احیاناً در کارهای سلطانی و جوانمردی و جان فشانی
بر صوبه داران ناظم تفوق جسته کارهای عمده را بتنهائی چنان سرانجام میدادند که موجب حیرت همگنان و مورد عنایات
بی نهایت حضرت سلطان می شدند و اینها در هر صوبه بقدر وسعتش و کثرت زمینداران مفسد آنجا معین و مقرر
می شدند بعضی از اینها هزاری منصب ذات و چند صد سوار و بعضی هزار و پانصدی و بعضی دو هزاری و برخی دو هزار
و پانصدی و چندی سه هزاری تا چار هزاری منصب ذات و سواران بقدر لیاقت او و حاجت کار سرکار با جاه
و حشم و نقاره و علم در جاهای معین که فوجدار نشین آن صوبه بود هر یکی می نشست و عملهٔ دارکان بادشاهی مثل
منصبداران و بخشی آنجا و سوانح نگار و خفیه نویس و هرکاره و قاضی و مفتی و صدر و محتسب و دیوان بادشاهی
و داروغهٔ کچهری حتی مرد هه و پیادهای بازاری او و دفتربند آنجا هم ملازم بادشاه و هر یکی بر کار خود در آنجا معین و بکار بادشاه
سرگرم و کسی را از مقتدران مقدور نبود که ادنی نوکر بادشاه را بر طرف و از کار او معزول تواند نمود و در مقدمات
عالمی و خالصه عملهٔ دیوانی تابع دیوان بادشاهی و منصبداران و بخشی آنجا در کار لشکرکشی و تادیب و تنبیه مفسدان تابع
فرمان فوجدار و کار فوجداران بود که هر جا زمینداری صاحب دادس جمعیت باشد از احوال او هر قسم سرکشیها بعمل آمده باشد ازان مکان
خبردار بوده نگذارد که فوج نگهدارد یا آلات حرب مثل بندوق و جزائر و توپ و تیر و کمان فراهم آرد یا قلعه برای خود
احداث یا قلاع شکسته را مرمت نماید و اگر احیاناً در غفلت یا انقلابات امور مذکوره برای زمینداری میسر
آمده باشد اسباب مذکوره را ازوی باز ستاند و فرمان بر طرفی فوج دهد اگر اطاعت نموده فرمان پذیرفت
زمیندار را بجای او و حالش نگهدارد و الا علی الفور بر سرش تاخته گوشمال بواجبی دهد قلاع او را مسمار نماید
و چنان سعی بلیغی بکار برد که متمرد را طاقت مقاومت نماند مضمحل و متلاشی گردد و حلقهٔ اطاعت در گوش و
غاشیهٔ انقیاد بر دوش کشد و نوعی نگهدارد که باز مجال سرتابی و گردن کشی او را نماند و اگر مکرر از متمردی

اخراج نموده به حکم حضور باز او را در ملک جاے ندهد و نگهدارد که دخل و تصرف نماید و اگر بدست آید مقید و مسلسل در حضور فرستد یا همان جا نگهدارد تا هر حکمے درباره او رسد مطابق آن بعمل آرد و نیز خبردار باشند تا زمینداران مقتدر مفسد خللے در جاگیرات زیره جاگیرداران و ارباب املاک و التمغا نتوانند افگنند و نیز قطاع الطریقان و غارتگران در هیچ جاے و مکانے سکنی نتوانند نمود و هر جا نشان آنها یابد بتقلیع و قمع آنها پردازد خلاصه هر جا مفسدے باشند ریشهٔ حیات اقتدار او را از بیخ و بن برکند و اگر احیاناً از ان میان چنان کسے برمے خواست که مفسدان اطراف با او ساخته جمعیت و ازدحام بسیارے نمودند و یک فوجدار را از عهدهٔ تدارکش برآمدن دشوار بود فوجداران دیگر حسب الاطلاع او بے مکث و درنگ کار پادشاهے دانسته با او می پیوستند و باتفاق هم گوشمال آن مفسد تیز چنگ بجنگ و جدال و حرب و قتال نوعے که روے مے داد بعمل مے آوردند و هیچ یک از مفسدان را مجال نبود که در خالصهٔ پادشاهے یا جاگیرات و املاک و التمغاے مردم باحدے نفس توانند کشید یا ادنے عاجزے را توانند رنجانید از محل دارالحکومت فوجداران صوبه هاے دیگر خود فقیر را چندان اطلاعے نیست نام بعضے محالات متفرق بیاد هست و در ذکر آن چندان فائده نیست اما اسامے محالات فوجدار نشین صوبهٔ بنگاله و عظیم آباد که مدتها درین ممالک بسر برده و نشو و نما درین جاها یافته با ناظمان و حکام این دیار قرابتے و خود هم حکومت ها داشته ایم بنا برین خوب معلوم است و ذکرش هم در ضمن احوال اینجا مناسب بود بنا بر ملے هذا بزبان قلم وقائع نگار داده مے آید هر هشت[1] سرکار صوبهٔ عظیم آباد که تفصیل بسرکار شاه آباد و رهتاس و بهار و مونگیر و چمپارن و سارن و ترهت و حاجی پور می شود فوجدار نشین بوده که با پانصد و هفت صد سوار یا هزار و دو هزار و کمتر و زیاده تر از ان فوجداران اینجا مع عمله و فعله پادشاهی چنانچه مذکور شده مے بودند و این همه مردم افواج پادشاهی و ملازم سلطانی بوده اند که اگر امور عظیمه روے میداد نواب خود گذاشته پیش ناظم صوبه دیگر جمع مے آمدند بلکه در حوادث بسیار عظیم ناظمان دو سه صوبه که باهم اتصال و قرب و جوار داشته اند مع فوجداران آنجا جمع شده تدارک آن می نمودند بدون آن که حکمی رسد و اگر ازین هم عظیم تر امرے روے میداد پادشاه که بر جمیع اخبار هر جا هر روز مطلع می شد بعضی از امراے عظام یا پادشاه زاده هاے عالی مقام را با فوجهاے گران و اسباب فراوان بتدارکش میفرستاد و با آنها احکام باید ارسے و حفاظت ملک و حدودش مے نگاشت و آنها بنحوے که صلاح و مشورهٔ همدیگر بود پایدارے بها نموده در جانفشانے بر کارهاے سرکار تا نفس در بدن داشتند قاصر نبوده داد نمک حلالی و مردی می دادند و اگر از کسی قصورے میرفت مورد غضب سلطانی گشته انواع مذلتها و خواری می کشید و آنچه میدید از دست خود میدید و صوبهٔ بنگاله هم آنچه معلوم ست شاید ده محال فوجدار نشین داشت باین تفصیل اسلام آباد چتگانو و سلهٹ و رنگ پور و رانگاماتی و قلعه جلال گڈه پورنیه و راج محل اکبرنگر و راج شاهی و بردوان و میدنی پور و بخش بندر هوگلی در محالات مذکوره فوجداران پادشاهی و در جهانگیرنگر ڈهاکه ناظم مع عمله و فعله سلطانی که مذکور شد بکارهاے مرقومه مشغول و بحسن سعی و اهتمام اینها رعایا و برایا بکمال آرام و کل ممالک در کمال انتظام بود و خلق خدا از عواطف و اشفاق پادشاه راضی و خوشنود و دعاگوی بقاے

[1] تفصیل سرکارات مطابق آئین اکبرے باین نوع ست که دوازده سرکار اول سرکار جنت آباد گوڑ دوم سرکار محمود آباد سوم سرکار بکلا چهارم سرکار گهوڑه گهاٹ پنجم سرکار باربک آباد ششم سرکار بازوها هفتم سرکار ستارگانو هشتم سرکار سلهٹ نهم سرکار چتگانو دهم سرکار شریف آباد یازدهم سرکار سات گانو دوازدهم سرکار مدارن شاید بعد علحده شدن صوبهٔ اوڈیسه تبدیلی در تقسیم سرکارها شده و الله تعالی اعلم منه رح ۱۲

عمر و دولت و ثنا خوان لطف و مرحمت او بوده دوستان او را دوست و دشمنان او را دشمن خود مے شمرد و رفاه و بقاے خود را در بقاے سلطنت او دانسته بدست و زبان و قلب و جنان انصار و اعوان پادشاه و ارکان دولتش بود و باین سبب ملک آبادان و عموم خلائق شگفته خاطر و خندان و در دولت کشاده و اسباب اقبال مهیا و آماده صغیر و کبیر را هر روز بکام و هر شب مے عشرت بجام معنی سرورے و جهاندارے ظاهر و عیان و حقیقت ریاست و بزرگوارے آشکار و نمایان بود از مدت شصت سال و کسرے که سلطنت سستے پذیرفت و پادشاهان کم جرأت و امراے نمک بحرام بعرصه آمدند ناظم هر جا بمنزلهٔ پادشاه آنجا گشت اما بتتبع ضوابط پادشاهے آنها هم بدستور سلطنت مباشر انتظام ممالک محروسهٔ خود بوده بنحوے می گذرانیدند که باز هم اکثر خلق خدا را راحتے و کمتر کسان را آفتے عارض بود تا آنکه برین سه صوبه مهابت جنگ تسلط یافته متمکن گشت چون او و اقربا و رفقاے بسیار داشت و اکثرے از آنها هوشیار و صاحب اقتدار در قطرے از اقطار این ملک مدار المهام و مختار بوده اند و خود هم در کمال دانائی و شجاعت و صاحب فوج و فهم و فراست بود و با مردم در کمال اخلاق سلوک مے کرد و با زمینداران که اخلاص و اطاعت آنها مکرر مشاهد گشته بود سلوک فرزندانه مے نمود و هر یکے از اتباع او بمنزلهٔ فوجداران و امرش را مطیع و منقاد بوده غفلت و عطلت روا نمی داشت و بر احوال سکنهٔ این ممالک نهایت اشفاق و عطوفت مے فرمود و مهابت جنگ و قبل از و شجاع الدوله و سلاطین سابق بمقتضاے ریاست تعصب مذهب نکشیده و همه را خلق خدا دیده هنود و غیره مخالفین مذهب را بقدر لیاقت کار اقتدار و اختیار میدادند چنانچه متصدیان و غیر اینها هفت هزاری و ناظمان صوبه و سالار فوج و مصادر امور عظیمه مے بودند و همه کس از دولت اینها بهره بر داشته در کنف عواطف و تربیت شان می آسودند و فی الحقیقه پادشاه و هر که در مرتبهٔ او باشد در دنیا ظل الله است باید متخلق باخلاق او باشد چنانچه او تعالی سایر بندگان خود را با اختلاف ادیان و مذاهب و دعوی خدائی و نافرمان برداری مے پرورد سلاطین و حکام هم همچنین بوده پیروے متعصبان نگردند و زرهاے تحصیل اینجا در همین جا بمصرف می رسید ازین سبب ها ملک آبادان و مردم برفاه همه دولت خواه او بودند و تا زمان دولتش آسودند و فارغ البال زندگی مے نمودند مگر قلیلے از جور بعض زمینداران مفسد عظیم آباد مثل بهوجپوریه ها و امثال آنها متاذے و متضرر مے شدند باز هم غنیمت بود تا آنکه مهابت جنگ درگذشت و هر سه برادرزاده هاے او قبل از و درگذشتند و سراج الدوله مغرور و میر محمد جعفر خان از دین خود در اتباع او هم رسیدند و جمیع ضوابط عدل و داد برباد رفت و الحال که صاحبان انگلیشیه باستماع نام فوجدارے و دریافت آنکه در زمان سلاطین معدلت آئین بودن زرهاے خطیر براے عمله این کار از سرکار خود بخشیده در قلمرو ممالک محروسهٔ خود مقرر گردانیده اند بے فائده محض بلکه موجب ازدیاد ظلم و تعدیات بر سائر عباد عموماً و خصوصاً بر ساکنان بلاد عمده و قصبات مشهوره که دار الحکومت فوجداران ست گردیده آه و فغان مظلومان در همین اندک زمان بآسمان رسیده کارے که می باید مطلقاً از دست اینها بر نمے آید زمینداران عمده در جاهاے خود چون الحال مختار و مدار المهام جمیع امور و اند کے مورد الطاف اصحاب انگلیشیه بر خلاف ضوابط و دستور ایام سابق اند باهر که هر چه مے خواهند مے کنند و از قتل و غارت زیر دستان خود را معاف مے دارند فوجدار را مجال نیست که با آنها ستیزد و بر آنها حکمے زاید یا داد ستم رسیدگان از ان مفسدان ستاند یا استرداد مال کسے را که برده اند از دست آنها نماید و اگر گاہے جائے دست شان رسید و چیزے که از کسی برده اند مسترد گردید خود متصرف گشته مصداق مثنوے مشهور شیخ سعدے رحمه الله مے گردند مثنوی شنیدم گوسفندے را بزرگے * رهانید از دهان و دست گرگے * شبانگه کارد بر حلقش بمالید * روان گوسفند از وے بنالید *

که از چنگال گرگم در ربودے * چو دیدم عاقبت خود گرگ بودے * فوجداری اینها منحصر است بر اشخاص بلاد و امکنهٔ مشهوره که الحال فوجدار نشین گردیده با مردم آنجا بهر حیله و اتهامیکه توانند کاوشها نموده چند فلوس حرام جمع می نمایند و اندیشهٔ بازپرس مطلقاً ندارند چه وسیله و وسائط مستحکم پیش راس الرئیس خود دارند و اصحاب انگلیشیه را خود می شناسند که التفاتے بحال هندوستانیان درین کار ندارند و نه هندیان را با گورنر جنرل بهادر و انگلیشیان مقدور راه ملاقات و مجال مکالمه و عرض حاجات است ازین ممر بجمعیت خاطر هر قدر که توانند و بهر حیله که دانند خلق خدا را میرنجانند بهمین قدر کار که از قبل ازین زمان در هر شهرے ادنی کوتوالے بآن مامور بوده بخوبی و بصفت تمشیت داده نیکنام می زیست فوجداران بانام و نشان که کلاه نخوت شان بآسمان می ساید خلقی را پامال انواع ایذا و اضرار و خود را بدنام و رسواے کوچه و بازار ساخته اند ظاهرا بکاری که از طرف کمیت کلکته و از پیشگاه گورنر جنرل بهادر مامورند همین دو سه کار است که در بلاد مشهوره و قلمرو کمپنی قطاع الطریق و رهزنان و غارت گران راه نیابند و مباشر این عمل هر که گردد او را بسزا رسانند و در مفصل هم احدی قتل و غارت [illegible] و تدارک دزدے و زنا و خون ناحق در مفصل و شهرها ذمه الیشان ست این قدر کار در عهد [illegible] و قبل [illegible] در شهرها عمده کوتوال و در مفصل عمال هزار چند بهتر ازین فوجداران عالی شان بتقدیم میرسانیدند فرق درمیان این جماعه و کوتوالان و عمال سابق همین قدر است که سابقین از خوف بازپرس [illegible] مجال ظلم و ستم نداشتند و اینها از غرور نام و نشان و بنا بر عدم التفات صاحبان درین کار از هیچ کس [illegible] که می خواهند می نمایند [illegible] مردم که رجوعی باینها ندارند بهر حیله کاوشها نموده جهت [illegible] زیاده [illegible] و احیانا اگر نالشی بگوش گورنر جنرل بهادر [illegible] اینها بخوف عزل و بازپرس خود حیله ها بوساطت وسائل [illegible] برای [illegible] مبتلاے مظالم بداد خود رسد چون احوال [illegible] این دیار که برای [illegible] کارها [illegible] دعا نیتش چه چیز گشته بر سبیل اجمال نوشته شد مجملی از حالات اصحاب انگلیشیه که [illegible] ازان جهت اختلال عظیم در انتظام این ممالک راه یافته و موجب [illegible] و پریشانی مردم این بلاد گردیده [illegible] حقائق نگار مے گردد تا باشد که پسند گوش ارباب هوش آید و باشد که بطورے اختلال اینها اضمحلال یافته بانتظام گراید و خلق خدا را آسایشے و آشفته حالان را

آرامشی میسر آید و نسئل من الله الاعانة والتوفیق

اول آنکه از زمان تسخیر اصحاب انگلیشیه هر سه صوبه [illegible] مالکے ندارد [illegible] یک شخص معین و اولادش مالک و وارث این ملک نیست بلکه گویا فرقهٔ انگلیشیه مالک اند زیرا که کمپنی یک کس نیست اشخاص کثیره اند و اینها هم معین نمی باشند هر کس زری دارد و خواست زر خود را بازرهای اشخاص سابق آمیخته خود هم شریک اینها گشته داخل کمپنی شد لهذا همیشه غیر معین ست و از طرف آن جماعه هم یک شخص معین حاکم اینجا و متعهد زری معین که سال بسال ادا باید [illegible] فقط بازپرس از و خواهد بود نیست چنانچه درین مدت بیست سال زیاده از شش هفت کس گورنر گذشته باشند و شخصی که گورنر هم باشد هر کار خود اعتماد دارد و نه اختیار [illegible] کس که کمیت عبارت ازانست مختار و مرجع کار باشند و اینها همیشه با هم متنازع و همیشه در اندیشهٔ عزل خود و نصب دیگرے هرگاه خانهٔ بے مالک آباد نمی تواند ماند و بنا بر عدم مرمت در چند روز ویران گشته از هم می پاشد ملک با اینهمه وسعت که مالک نداشته باشد چگونه آبادان مے تواند ماند چه غیر مالک آرام و انتفاع خود ازان مکان مے خواهد خواه خانه باشد و خواه ملک و پرواے خرابی آن ندارد و نمے خواهد که برائے انتفاع دیگران خود محروم ماند و آنجا را از اضاعت نگه دارند مگر اندیشه بازپرسے

اگر داشته باشند انقدر احتیاط خواهد کرد که الزامی و بدنامی و خرابی آنجا برو عاید نگردد اینقدر هم که گورنر عماد الدوله مستر هشتنگ بهادر جلادت جنگ کوشید و با دیگر ارباب کمیت باعتماد هوشیاری خود مجادلات نموده التفاتے بمنازعات آنها با خود نکرد دیگر کسے را مجال نبود و از کسے تا حال بعمل نیامده باز هم بنا بر پاس خاطرها که با ارباب کمیت بجا آورد و منازعتها که با همدگر گردید بزعم طرفین موجب خرابی اکثر کارها گردیده باشد و باید دید که پایانش بکجا مے انجامد احوال اتباع نیز بدین منوال است چه در اضلاع سته که بتجویز و تقسیم این جماعه درین صوبه مقرر گشته همین قسم پنج شش کونسلیه مدار المهام معاملات آنجامی باشند و همین قسم باهم متنازع و بی مالک آنجاها و حاکم بالاستقلال و الانفراد نیست بلکه امید اقامت مدت مدید هم ندارند همیشه در فکر کار خود و گوش بر آواز عزل و نصب می باشند و علاوه آن درینها علت دیگر هست که اگر در معامله باهم تنازع شود باید بگورنر یا در کمیت بنگارند و از آنجا حکمی خواهند ارباب کمیت و گورنر که جمیع کارها باختیار خود داشته تدابیر جمیع امور عظیمه تسخیرات ممالک و حروب با اعادی علاوه کارهای ممالک محروسه هر سه صوبه و مکاتبات ولایت و تدابیر غلبه بر بدخواهان اقوام که در ولایت شان و درین ممالک اند و تحریر حسابهای اخراجات کر رها و سرانجام باحتیاج کارخانجات کمیتی و فهمیدن حاصلات و مداخل ممالک مقبوضه منحصر بر دوش همت خود گذاشته فرصت نوشتن جوابهای ضلعه داران و دادن احکام در کارها ندارند از جمله آنچه ضرور شمرند و فرصت یافتند برای آن جوابی و حکمی نگاشتند و الا بعضی کارها سالها معطل اند یا هر قسم که متفق علیه آراے کونسلیه هاے اضلاع سته است یا بعض کونسلیه ها به تدبیری بر مقابل خود غالب آمد در رای [illegible] صواب باشد یا نه بعمل می آید هر صاحبی ازین اصحاب مدار المهام هر جا و هر کار که مقرر شود اگر زمام انتظام امور آنجا با او مفوض دارد زمانی ممتد باختیار و اقتدار خود متیقن و معتمد باشد و بداند که نیک و بد این بلاد و کارهاے اینجا از من خواهند پرسید بلد مذکور و کارهاے آنجا را از خود دانسته البته بهمگی همت در انتظام و سرانجام آن کار خواهد کوشید و باندیشهٔ بازپرس آنکه چرا [illegible] در ترفیه حال رعایا و آبادی [illegible] هم را به تقصیر نخواهد گردید و بدین سبب بلاد آباد و خود هم فوائد عظیمه تواند اندوخت و در صورت اجتماع اصحاب که بکونسل و کمیت تغییر مے شود هر یکے نسبت خطا و تقصیر بدیگرے نموده از همدگر شاکی خواهند بود و هر یکی خود را معاف و مبرا شمرده الزام تقصیر بطرف دیگرے خواهد نمود در ازمنهٔ سابقه از ابتدای عالم و خلقت بنی آدم هر گاه افواج ولایات دیگر باین سرزمین آمده مسخر نمود کسانی که ارادهٔ اقامت نداشتند قتل و غارت نموده علم معاودت برافراشتند آنها را خود کاری باین دیار غیر از تحصیل زر بهر صورت که میسر آید نبود زدند و گرفتند و رفتند و کسانی که تهیهٔ اقامت و ریاست اینجا نموده رحل اقامت انداختند این ملک را مملکت خود و مرکز دولت دانسته بقیة السیف را چنانچه نگارش یافت استمالت نموده در کنف عواطف خود جای داده بهمگی همت بر رفاه حال آنها مصروف داشتند و در آنچه آسائش و بهبود مردم بود دقیقه فرو نگذاشتند تا آنکه زمان توطن بامتداد کشید و توالد و تناسل روید او و زبان همدیگر فهمیده اولاد آنها با مردم اینجا چون اخوان یک دل و یک زبان گشتند با وجود آنکه هنود از امثال و اکفاے خود احتراز و اجتناب دارند و از مسلمانان بنا بر مباینت مذهب بیشتر باز هم نسبت کثرت اختلاط کار باخذ رسوم و اوضاع یکدگر گرائید و وحشت و نفرت از میان برخاسته بانس و الفت انجامید و بتدریج چون شیر و شکر با هم جوشیدند و در انصرام مهام همدگر تا بجان می کوشیدند و اولاد رئیس بشاهزادگی شهرت یافته مطاع لازم الاتباع هند و مسلم گردید که همه کس بطیب خاطر در اطاعت او حاضر و احدی را در سروری با آنها برابر نمیدانستند و شاه و شهزادگان این مملکت را ملک خود دانسته رعایا را انجا ی اولاد می [illegible] تا در مدافعات خصم از جمله اعوان و انصار باشند

وعادے را معاودت ویارے باظهار و اخفا نمایند سعدے رعیت درخت ست اگر پروری + بکام دل دوستان برخوری + وبرای ازدیاد جاه و دولت خود کثرت و رفاه رعایا را آبادی ملک دانسته اهتمام تمام در ترفیه حال و انصرام مرام آنها داشتند باین سبب ملک آباد ان عموم خلائق شادمان بود سعدے با رعیت صلح کن و از جنگ خصم ایمن نشین + زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر ست + فقیر نتائج سلوک نیک وثمرات بدسلوکی در حروب شاهزاده عالی گوهر که بادشاه عالم پناه عصر ماست با جماعهٔ انگلیشیه بچشم خود دیده وبگوش خود شنیده اول که خبر آمد آمد بادشاه مذکور در صوبه و شهر عظیم آباد اشتهار یافت عامهٔ رعیت وسکنهٔ شهر بی آنکه احسانی از دیده و ذائقه عنایتی از خوان کرمش چشیده باشند بمقتضای احسانهای سابق آبا و اجداد او که بر خلق بود بی اختیار دعاگو و ظفرجوی او بودند چون رسید و ظلمهای ظاهر از عساکر او و امرائش بر مردم گذشت و رؤسای انگلیشی دران زمان نهایت اهتمام می نمودند تا لشکریان و اتباع ایشان احدی را از خلق خدا نرنجانند و هر جا لشکر ایشان با سردارے تنها یا معدودی از خدمتگاران می رفت ممکن نبود که بر کسی ستمی رود و در آمدن های شاهزاده مذکور کرهٔ ثانیه و ثالثه بطرف عظیم آباد تمام خلق را دیدم که نفرین بر بادشاه و دعاها برای فتح و فیروزی انگلیشیان می نمود اما الحال که از بی التفاتی صاحبان و تعدی عمله و حکام دست نشان ایشان بجان آمده اند دل و زبان مردم برگشته و برعکس احوال سابق گردیده است در سرکار بعضی از اصحاب انگلیشیه جماعهٔ دارهر کاره از هر قوم که باشد دارو غهٔ دیوان خانه و مدار علیه اکثر امور گردیده اول خود اغرهٔ مردم را بنا بر اظهار اقتدار خود بسلوکهای غیر مناسب میرنجانند اگر غرضی با و چیزی رسانید و خود را در سلوک باو ذلیل گردانید اندکی از او راضی و رواداز رفتن او تا حضور آقا و صاحب خود است والا انواع ایذا و استخفاف باو نموده نمی گذارند که تا بصاحبش برسد و با منشی و دیوان سرکار صاحب خود و بالجمله جمیع عمله باهم گر اتفاق ورزیده معامله هرکرا بهر صورتیکه خواهند ظاهر نموده انجام میدهند و اولوالابصار تماشائی قدرت کردگار اند و هر صاحبی سرکار علیحده و همین قسم عمله جداگانه دارد هر چند حاکم جائی بخصوص نباشد باز هم هر جا برسد حاکم است و احوال عمله چنانکه مذکور شد مردم این دیار را که همه حکم رعایا دارند باید دید که حال چگونه خواهد بود و چسان از عهدهٔ فرمان پذیری چندین صاحبان و عمله و اتباع ایشان بیرون توانند آمد

دوم اختلاف تمام در السنه و اکثر اوضاع و رسوم

زبان که مفتاح ذخائر قلوب و ضمائر و واسطهٔ اظهار سرائر همدیگر ست فیما بین اهل هند و انگلیشیان از کار خود معزول ست واکثر اصحاب انگلیشیه زبان هندیان نمی فهمند و اینها زبان آنها و باین سبب اغلب اوقات صحبت هندیان که ارباب غرض اند با صاحبان مذکور بنا بر عدم توجه و ضیق فرصت که لازم هر یکی از ان جماعهٔ بنا بر کثرت کارهای متعلق بنفس او ست و مغایرت لغت و تفهیم ن زبان علاوهٔ آن شده مثل مجلس تصویر است و هر دو از صحبت همچنان فائده بر نمی دارند لیکن چون هندیان محتاج اند بیشتر متضرر و در کار خود متحیر اند که چه کنند و اگر دیوان یا منشی واسطهٔ افهام و تفهیم باشد برای محتاجان دوسه مرجع بهم رسیده استرضای همه حاضر و رو بیرون از عهده مقدور می شود و بهر صورت موجب انزجار خاطرها از طرفین میباشد اگر مدت حکومت هر یکی ازین جماعهٔ که حاکم هر جاست بامتداد کشد البته بزبان و رسوم و عادات آنجا آشنا گشته مردم آنجا را چه انچه باید خوب بشناسد و یقین ست که کارهای آنجا نسبت به بیگانه اجنبی غیر عارف بلغت و رسوم

آنجا بسی بهتر و بخوبی سرانجام می تواند داد و چون جمیع با احتیاج بطور ولایت خود دارند ازین جهت اکثر اهل حرفه هم مفلوک و محتاج و در تحصیل قوت لایموت عاجز و لاعلاج اند زیرا که حاکم و مالک و اغنیا الحال این صاحبان اند آن بیچاره بکدام کس رجوع آورده از پیشه و رزیدهٔ خود انتفاع بر دارند مگر معدودی از اهل حرفه مثل بنا و نجار و حداد و زرگر در زمان ایشان هم بطور سابق بلکه بعضی بیشتر از پیشه های خود اندک حاصلی دارند و شاید دوسه تای دیگر هم از اهل حرفه باشند که فقیر درین وقت تحریر مستحضر آنها نیست و پیشه وران دیگر را نوبت به گدائی و آوارگی از اوطان بهم رسیده بسیاری جلای وطن گزیدند و برخی بنا بر حب وطن بحسرت و ناکامی ساخته در زوایای بیوت خود آرمیدند اما الحال در پریشانی و بیکاری که قوت شب میسر نبود بلای عمله فوجداری که وجه طلبانه یا دگان محصل آنها بعلت هر تهمتی می باید دو بالا گشته بیچارگان را کار بجان و کارد باستخوان رسیده و این بلای حکومت فوجداری وطلبانه آن شامل حال جمیع بیکاران بی نوا ست و اختصاص باعلی و ادنی دارا ندارد و نجبا نداز د و فریادرسی غیر از خدا ندارند چه صاحبان انگلش خود از استماع احوال غربا فراغت جسته آنها را بفوجداران سپردند و فوجداران و عمله ایشان رفاه خود در تباهی اینها می بینند و هر روز یکی را برای رونق دسترخوان خود می چینند بیت از گدا ز شمع باشد شعله را پایندگی + می کند از پهلوی مظلوم ظالم زندگی + الحمد لله که الحال فوجداری از دست هندیان برآمده بصاحبان انگلش تعلق دارد و این تعدی موقوف گشت و روزگار را ندکی بکام غربا گشت ایزد تعالی در امور دیگر نیز همین قسم عسر را به یسر تبدیل دهد

سوم اختلاف در تعیین ارباب حل و عقد معاملات

درین دیار و ازمنهٔ سابقه ضابطه آن بود که احوال اشخاص و مایه و مقدار آنها در رسائی معاملات و کاردانی و حسن نیات دریافته هر کسی را بکاری که لائق آن بود و از عهده سرانجام آن کار چنانچه باید بر می توانست آمد و مهارت تام در تمشیت آن کار داشت بهمان کار مقرر می گشت بنابرین کارها رونق یافته دنیا گلزار آراسته می بود و در صاحبان انگلیشیه شرائط مذکوره منظور نیست بلکه بمدارج نوکری و پاس رعایت اشخاص و خواهش و سائط ملحوظ گشته بان کار مقرر می شود و هر چند اجنبی محض از تمشیت آن امر باشد و گمان نمی رود که تربیت او منظور باشد چه بکرر دیده شد که شخصی در جائی بکاری مامور گردیده و از لوازم و جوانب آن کار معرفتی بهم رسانیده الحال عنقریب بمرتبهٔ مهارت و لیاقتش خواهد رسید و وقت تفویض کارها باو آن وقت است دران وقت معزول و دیگری که نهایت اجنبیت از ان کار دارد بجای او منصوب گشته می رسد و بنابر ضابطهٔ مستمرهٔ این صاحبان که همیشه آمد و رفت بولایت خود دارند و اراده توطن کسی را درینجا نیست فقدان معرفت از معاملات و عدم مهارت آن همه سالازم افتاده و انتقال زرهای خطیر ازین ممالک بولایت انگلند فرض و متحتم گردیده و هر دو امر مذکور خللی است عظیم در انتظام و آبادی این ممالک بیشتر هر سالی نقره و زرهای خطیر همین صاحبان درینجا می آوردند و زر مذکور با زرهای سابق همیشه درهمین جا دائر و سائر بود و گاهی می باشد که یک شخص سالها محنت کشیده و مهارتی درکارها بهم رسانیده امیدوار مرتبهٔ حکمرانی با هوشیاری و کاردانی ست ناگهان دوسه کس تازه وارد از ولایت که از کارها بی خبر محض اند اما مرتبه نوکری آنها فوق مرتبهٔ این شخص ماهر ست رسیده بجای او می نشینند و آن کاردان هوشیار ملول و بیزار گشته محروم از مرتبه و کار لائق خود گردیده آزرده خاطر بولایت می رود و بی خبران

بجاے او نشسته بنابر عدم اطلاع بر احوال اشخاص بدنهاد و ان عیاران که بآنها رجوع آورده باغهاے سبز بدروغ نموده اند مرجع امور عظیمه مے گردانند و عیاران مذکور کارها را ضائع و انتظام مهام را برهم مے نمایند و تا این صاحبان تازه وارد بر احوال پیش آوردگان خود آگهی یابند هیهات ست و اگر احیاناً آن شخص کاردان هم درمیان اینها ماند لیکن چون بناے کارها بر کونسل ست گفته و کرده او تا آن سه چهار کس بے خبر هم تصدیق قول و فعلش نمایند بکار رسنے آیند و نورسیدگان مذکور بالتماس بر همکاران متوسل و آرزوے مرجعیت خود بر اظهار کاردان هوشیار اعتماد و التفاتے نکرده بجز درائی و غلبه ظرف خود که سه چار کس اند نمے گذارند که مرضی او پیش رود چنانچه گورنر بهادر در هنگام ورود جرنل کلاورن وغیره همین احوال پیش آمده و در اضلاع ستة هم اغلب اوقات همین حالات روی میدهد

چهارم کونسل است

کونسل که ماخذش سنت شوراے ست که خلیفه ثانی درباب تعین خلیفه اختراع نمود و غرض او حرمان امیرالمومنین از مرتبه خداداد لائق آن سرور بود و عبارت از اجتماع آراے اصحاب ست بر یک امر و اگر اختلاف در آرا بهم رسد هر طرف کثرت اصحاب باشد آن سخن مقبول گردد و در صورت تساوے طرفین چون صاحب کلان بنابر رفعت رتبه حکم دو کس دارد هر طرف او باشد همان سخن مقبول و رایش صواب ست چنانچه در شورے عبدالرحمن بود و این ضابطه اگرچه نهایت استحسان دارد چه عقول و شرائع متفق ست بر حسن مشاورات اما بشرطے که مستشار موتمن باشد و پاے اغراض و تعصبات درمیان نباشد و این امر الحال درین مردم و درینجا خود نیست و در شورے هم نبود معهذا در امور کلیه عظیمه که محل تردد آرا و مدخص اقدام عقلا باشد مے باید نه در هر جزویات و بدیهیات بنابرین اختلال کلے در انتظام معاملات و انفصال قضایا و تعین احکام روے داده و بناے کونسل چنین افتاده که هر قدر امور در دو سه روز حضور صاحب کلان هر جا یا صاحبان دیگر رجوع شود و اهل حاجت التماس کنند همه آنها ذخیره باشد تا روز کونسل برسد و امور مذکوره در کونسل بیان شود و وکلاے ارباب احتیاج حاضر باشند اگر از ان همه امور امرے انفصال یافت جواب آن اصدار یابد و الا امیدوار کونسل آینده باشد چون اجتماع آراے مختلفه بچندین جهات و اغراض گاه مثل دوستی با کسے و گاه ناخوشے با صاحب حاجت گاه بنابر اختلاف طرفداریها که یک دو کس از کونسلیه طرفے اختیار کرده و دو سه کس دیگر طرف دیگر گاه ناخوشے متوسلان بعضے از صاحبان با اهل مطلب از جمله متعسرات بل متعذرات ست مدتها در امیدوارے گذشته احیاناً کسے کامیاب و اغلب خائب و خاسر میگردد چون در ازمنه سابقه یک شخص کاردان عارف باحوال اشخاص و معاملات کارگزار و فرمان روا می بود و دو سه کس عمله و ارکان میداشت و مجرد التماس احوال شخص حاجتمند و مقصد او فهمیده آنچه مناسب مے بود همان وقت انفصال یافته حکمی صادر می شد و ارباب غرض بکام خود رسیده معاملات فیصل می گردید سالها در انتظار و عمرها بناکامی و اضطرار نمی گذشت در ابتداے ایام حکومت این جماعه هم که یک صاحب کلان و یک نائب کارگزار مثل مهاراجه شتاب رای وغیره مقرر بود بهر صورت کام روائی خلائق می شد و اینهمه حیرت و تردد خلق خدا را لاحق نبود اگرچه مثل ازمنه سابقه برات از اغراض و اعراض نداشت اما کار بهر صورت که آنها را منظور و مناسب آن اوقات بود بزودی انصرام می یافت و ابتلاے حیرت و انتظار مردم را نمی گداخت چنانچه هنگام معزولے مهاراج مذکور

که جارج ونسترت هوشیار جنگ صاحب کلان بود و مرجع معاملات گشت بنده در خدمتش گزارش نمود که مهاراجه شتاب راے هر دو وقت قریب بنصف روز و ثلث شب متوجه فیصله معاملات و مستمع ملتمسات ارباب حاجات بود و بلا تامل کارهاے مردم اجرا می یافت الحال تدارکش بچه صورت منظور ست گفت مثل مهاراج چون معتاد نیستم در بار عام نشستن و احوال مردم شنیدن و فهمیدن خود از من نمی تواند شد اما هر کرا غرضی و عرضی باشد مرا اطلاع کند طلبیده و احوالش را شنیده و فهمیده تدارکش خواهم نمود گفتم به حجاب و دربانان حکم شود که عرض همه کس مے کرده باشند همان وقت تاکید نمود چون نافذ الامر هوشیار کارگزار بود و بتبعیت تعلیم و تلقین دیوان و منشی و هیچ کس سنے نمود همین قسم که گفته بود بعمل مے آورد از ان باز این احوال موقوف گشت و مرجع کار اشخاص بسیار شده آزارها بمردم رسید مگر چندروز مستر ایوان لاهم اشک چشم مردم بآستین عنایت و اشفاق پاک کرد تا بعد ازین چه شود و ظاهر ست که استرضاے یک کس آسان ست چاره آزردگی شخص واحد هم مے توان نمود اما چاره رضا و غضب یازده بیست کس بلکه زیاده که مع ارباب کونسل و عمله و اتباع آنها مے شوند از حیز تاب و توان یکے از عاجزان بیرون و از قدر طاقتش افزون ست چنانچه بعد اندک روزے از معزولے مهاراجه شتاب راے که عید رمضان آمد و اعیان شهر و ارکان دولت بضرورت نذور مبارک باد بر دیه هندوستان که بمهاراج می گذرانیدند بهر پنج کونسلیه دادند هوشیار جنگ با این حال که بداهت دارد پے برده دید که کیسے را که یک اشرفی یا یک روپیه برای گذرانیدن نذرے بایست الحال پنج عدد باید تا از عهده برآید و این کارها فوق طاقت بیچارها ست باهمه گر فهمیده در عید الضحی حکم داد که یک نذر بصاحب کلان کافی ست دیگرے نیابد و همین قسم بعمل آمد اما بعض خوشامد کیشان صاحب زر هندوستانی با وجود ممانعت برای اظهار حسن عقیدت خود در خانه صاحبان دیگر رفته نذرها دادند باز دیگران را که مقدور داشتند بخوف آزردگی صاحبان که مبادا گمان برند که هندیان قدر ما را کم شمردند ناچار همچنان گردند تهیدستان رضا بقضا داده در زوایاے خود خاموش نشستند

پنجم اختلاف و مغایرت اصحاب انگلیشیه در وضع دربار و اوضاع این دیار

سلاطین معدلت آئین و حکام والامقام هندوستان اوقات را برای هر کارے تقسیم فرموده قصور و فتورے دران نمے نمودند از ان جمله عمده دو کار بود یکے کار معاملات مالی و ملکی دوم مقدمه عدالت و دادخواهی خلق خدا و براے هر دو امر در هفته دو دو روز معین نموده با آنهمه شان و شوکت و فر و عظمت در در دیوان کرده ملازمان و عیان رعیش خود بار عام مے دادند تا همه کس حاضر شوند و عرض حاجت خود نمایند و سلاطین از احوال ملک و مملکه خود اطلاع یافته بتدارک آنچه حاجت بآن باشد مے پردازند و ملازمان و رعایا نیز از فیوض آنها بهره یابند و اکثر یکجا بوده در ممالک محروسه خود می گردیدند و احوال ملک و رعایا را بچشم و گوش خود مے دیدند و مے شنیدند و همین قسم دو روز دیوان عدالت فرموده بداد مظلومان میرسیدند و فریاد آنها می شنیدند و از ازدحام و غوغاے عام خلق الله دل تنگ نمے گردیدند و اصحاب انگلیشیه چنانچه در عنوان سابق اشاره بآن رفت از بار عام و اجتماع انام و استماع مقالات و کلام آنها نهایت متنفر و نفور و محترز و دور می باشند و بدین سبب احوال ملک و عموم خلق برین جماعه کمتر معلوم و بعضے خلق از فیوضات اشفاق و انعام اینها که الحال بمنزله پادشاه اند مایوس و محروم می باشند سعدی چه خوش گفته است در معنی سے شرط نیست ٭ که هر کهترے :

را بدانی که بیست ⁂ اگر وقتی از او قات برای همین کار مقرر فرمایند و مردم را عموماً پیش خود باز دهند و ملتمسات ایشان را بشنوند و بحسن خلق پرسش احوال اینها را باخود مالوف و در عرض وقائع و سوانح بیباک گردانند اگرچه خالی از حرجی بنابر عدم اعتیاد برای این جماعه نیست اما فواید بسیار برای طرفین خواهد داشت و الله ولی التوفیق و در ضمن همین ملاقات و مصاحبت فائده معرفت اشخاص این دیار هم هست هرگاه هر کسی را دانند و پایه و مقدار آنها در کارها شناسند با هر کسی سلوکیکه مناسب حال و قدر اوست می توانند نمود و هر کرا لائق هر کاری دانند از دست او کارهای خود چنانکه مرضی و مطلوب ایشان باشد می توانند گرفت و این کار بدون مصاحبت و تفحص در عادات و اخلاق مردم و مشاهده حالات هر یکی در اوقات مختلفه بنقل و حکایت اغیار خصوص درین جزو زمان که ارباب حقد و حسد و بغض و کینه بسیار اند میسر نمی تواند شد

ششم ممتنع گشتن مردم از اکثر منافع و محاصل

سلاطین سابق که بعد تسخیر اراده توطن درین دیار نمودند ممالک مسخره و ما حصل خراج آنرا خاص خود گردانیده دران هم با عطاء مشاهره و جاگیرات و التمغا و املاک رفقاء الوس و اقوام خود مردم این دیار را شریک گردانیدند دیگر وجوه محاصل و مداخل را بنابر پرورش خلق این ممالک که از کرورها مضاعف اند واگذاشتند امرای مسلم و هنود و غیر اینها جاگیرات عمده و ملوک و منصبداران دیگر از هر فرقه جاگیرات بقدر کفاف خود یافته امید وار ترقیات در جلدوی نیکو خدمتها بودند و بعد اظهار فدویت و دولت خواهی ارتقا بمدارج علیا می نمودند و این معنی اختصاص با قوم آنها نداشت رفقای قدیم همقوم و ملازمان جدید اینجا از هر صنف و جنس درین باب اشتراک داشتند عجزه و ارباب استحقاق و اولاد و متعلقان جان فشانان و دعاگویان و خیر طلبان التمغاد املاک داشتند و می یافتند و وجوه دیگر از تجارت و حاصلات صناعت برای عموم خلائق واگذاشته هر چند انواع انتفاع دران بود مطلقاً التفات نمی نمودند و لکوک مردم سواران و پیادگان ملازم سرکارات و سلاطین و امرا بوده پرورش می یافتند الحال قلیل مردمی بجاگیر و ملک و التمغا وجه قوتی می یابند آن هم بسبب عدم توجه باستماع احوال مردم اینجا و اقتدار عمال و زمینداران مفسد و مستاجران ظالم و عمله خود غرض بی دیانت انواع نقائص و خسارت دران راه یافته چنانچه در احوال اهل املاک بنابر تعدیهای ظهور الدین بیگ وغیره مذکور شد والحمد لله الحال در محنت یکساله که اهل املاک کشیده نفیا ضی گورنر جنرل بهادر آن بلا از سر ارباب املاک زائل گردید و قلیل مردم در زمره برق انداز ان که معروف به تلنگه اند نوکر گشته وجه قوتی می یابند همین دو صوبه جلیل پنجاه هزار سوار داشت که در سرکارات ناظم و اولاد و اتباع او و زمینداران مقتدر ملازم بوده مشاهره می یافتند و تجار هم چندین هزار کس بتفاوت مقدور از همدگر بوده اند و از پیشه مذکوره برفاه حال فارغ البال می گذرانیدند اکنون نوکری سواران بالمره موقوف و جمیع انواع تجارت مخصوص سرکار کمپنی و ارباب انگلیشیه است خواه ملازمان کمپنی و ارباب حکومت باشند خواه غیر اینها کمتر کسی بشغل تجارت ست مگر اکثر سرداران سپاه که آنها ازین کار اجتناب می نمایند هرگاه حکام ذوی الاقتدار تجار باشند رعایای بیچاره را چگونه مجال انتفاع ازین کار تواند بود و هزاران اهل حرفه بنابر عدم رجوع صاحبان بصناعات آنها چنانچه در ذکر اختلاف اوضاع و رسوم مرقوم گشت نیز از سبب وجه معاش محروم اند و مقتدران تجار ابو جوهی که مذکور شد مقدوری نمانده تا از پهلوی آنها چنانچه پیشتر منتفع بوده اند الحال هم توانند بود و محل حیرت و محض قیومیت الهی است که اکثری از مردم حرفه اینجا تاحال زنده و مع عیال و اطفال اوقات بسر برده اند اگر

چند هزار سوار در رساله سردارانی که مشهور بشجاعت و صداقت اند مثل شیخ معزالدین خان لکهنوی و احمد خان برادر دلبر خان و اشباه اینها در دیه هندوستان نوکر سرکار کمپنی بوده در ممالکی که به تسخیر در آمده ملازم باشند در اکثر محاربات خاصه حروبی که با فارسان مثل مرهته و سکهان و امثال اینها اتفاق افتد بمراتب بهتر از طرق سواران بنابر پاس آبروی خود بکار سرکار می توانند آمد و از پهلوی اینها نفع بسیار بخلق این دیار هم می تواند رسید و فوائد دیگر مثل افزایش آبادی و توفیر حاصلات ملک نیز دارد

هفتم اقتدار یافتن زمینداران و اعتماد نمودن بران جماعه

از مسلمات عقلای این دیار و سلاطین خردمند ذوی الاقتدار است که اصلا اعتماد بر اقوال بلکه عهود و مواثیق زمینداران کرده اورا ابن الغرض قابو طلب و کوته اندیش بی ادب میدانستند و نهایت اهتمام داشتند که جماعه مذکوره فرصت تمرد و گردن کشی نیابند و استعداد و اقتدار بغی و عناد بهم نرسانند که مفاسد بسیار و اکثر ایذا و ضرر بخلق خدا مثل قطاع الطریقی و قتل و غارت مسافرین و متردد ین و رنجانیدن رعایا و عموم برایا و ویرانی ملک و خسارت در مالگزاری و خلل در ملکداری از پهلوی همین جماعه فساد پیشه بد اندیشه هست و برای تادیب و گوشمال اینها فوجداران عالی شان و عمله و ارکان مقتدر مقرر بوده بر قول و فعل اینها اعتماد نمی نمودند و فی الحقیقه درست فهمیده بودند الحال بر خلاف ازمنه سابقه و ضابطه ارباب تجارب فائقه زمینداران این ممالک را سرداران انگلیشی بگمان رویه ملک خود که هر یکی از نجبای ولایت شان چند هزار گز یا دو سه کروه زمین را مالک و دران جا با عمارات آراسته فارغ البال بتنعم و میزبانی مردم میگذرانند و همه باهم برابر مانند برادر اند زمینداران اینجا را مرد معزز و صاحب شخصیت و آبر و طلب دانسته زمام اختیار کار و بار زمینداری ایشان بدست او سپرده اند و آنها جمیع ملک را ویران نموده بجای سکنه اشجار ابجان آورده منتظر وقت و فرصت نشسته اند که اگر آشوبی روی نماید یکبارگی اعلام بغی و منازعت بر افراشته فتنه های بزرگ احداث نمایند بالفعل از ضرب دست انگلیشیان ترسیده و تسلط ایشان دیده مماشات در کارهای نمایند و بوسیله توسل باذیال مقربان عالی را میرنجانند و صحاب انگلیشیه بر ضمائر و اراده های فاسد اینها پی نمی برند یا مصلحتی داشته باشند که بر ما مجهول مانده است

هشتم چنانچه اشعاری بآن رفت

گورنر و ارباب کمیت در صدار جواب ملتمسات مردم و احکامی که درباره آنها با صحاب کونسل اضلاع و اتباع دیگر می باید بنابر اشتغال بکارهای خود و عدم فرصتی که از هجوم مشاغل دارند نهایت درنگ می فرمایند و ازین ممر عالمی شکسته خاطر و در کمال حیرانی و پریشانی ست اگر وقتی برای این کار و شخصی باستماع ملتمسات ارباب حاجات و رسانیدن بگورنر بهادر و ارباب کمیت وغیره مقتدران مقرر گردد و در صدار احکام و ارقام آن درنگ نشود رفاه عالمی در کمال سهولت و آسانی و اشتهار نیکنامی صاحبان در عدل گستری و رعیت پروری می شود و برای اصحاب انگلیشیه مباحثی ندارد و الله الموفق المنة الله تعالی که بعد تحریر این سطور کمیت خود برای این کار اقرار یافت و الم انتظار را از ارباب حاجات اندکی برداشت

نهم چنانچه گزارش یافت

که در سر انجام کارها کاردانی شرط است نه مراتب نوکری است در فیض پروری اگر پاس مراتب نوکری مرجوع داشته انگلیشیان

کاردان سلیم النفس هوشیار در اضلاع مقرر شوند و اول احوال آنها دریافته هرگاه شائسته آن کار باشند بعد تفویض کار بر آنها
اعتماد نموده ساخته و پرداخته آنها را مسلم دارند و برای هر ضلعه دیوانی کاردان که هوشیار معتمد و کارگزار متدین باشد بطور قانونگوئی
که اسلام شاه در هر پرگنه مقرر کرده بود از حضور مقرر شود و در انقلاب کونسلیه ها بدون تقصیر معزول نشود چون ارباب کونسل نمارند
و کارگزار ندکور نوکر باید آداب نوکری را کارگزار بعمل آرد اما صاحبان او را لازم کمیٹ و دو تنخواه کمپنی دانسته صلاح او را در معاملات
اصلاحی فرموده باشند و دیوان و منشی ملازم خود را مرجع معاملات نگردانند چنانچه در عهد جارج ونسترت هوشیار جنگ و مستر ایون لا
بهادر دلاور جنگ بود و هرگاه خیانتی ازین نوکر کارگزار ثابت و ظاهر گردد سزایش بقدر جرم یابد تا دیگر هم کاران او عبرت یافته از
راستی بیرون نروند و هرگاه بنای مشوره و کونسل ضرور باشد در عدد ارباب کونسل تقلیل فرموده زیاده از دو سه کس مقرر ننمایند چه
کثرت ارباب حکومت موجب اضطراب و تفرقه خاطر رعیت و عهده برآئی بیچارگان از استرضای جمع کثیرے متعذر ست چنانچه
ذکرش گذشت و در تعیین متصدی آنجا و کل عمله و فعله فوجداری و غیره فحص بلیغ بعمل آورده کسی که معامله دان کارشناس
و خیرخواه عموم الناس باشد مقرر شود بلکه حاجت بطور فوجدار اینکه الحال مقرر اند مطلقاً نیست کو توال لائق کارکه هوشیار
کم آزار باشد برای شهرها و در مفصل عمال نیکو خصال کافی اند و هرگاه اینها هم که تقرر یابند اندیشه رسائی مردم تا کمیٹ
و بازپرس معاملات خود با مردم آن ضلعه که در اینجا متعین اند داشته باشند یقین ست که کارها برونق گراید و خلق بسیارے
از انواع ابتلا و آفات برآید و معنی سرورست و جهانداری ظاهر و نمایان و خلق او تعالی شانه رطب اللسان احسان و
ثناخوان حکام محسن باشند و نسئله التوفیق انه خیر صاحب و رفیق سعدی فدا ترس را بر رعیت گمار ✤ که معمار ملک
است دوراندیش کار ✤ بداندیش تست آنکه خونخوار خلق ✤ که نفع تو جوید در آزار خلق ✤ ریاست سپردن بآنها خطاست ✤
که از دستشان دستها بر خداست ✤ نکوکار پرورنه بیند بدی ✤ چو بد پروری خصم کار خودی ✤ بحمد الحمد که فوجداری بصاحبان
انگلیشیه مقرر گشته این بلا هم از سر خلق خدا برخاست

دهم در امور معدلت گستری و رعیت پروری

الحال که خلق این دیار غمخوار ما آیاے صاحبان انگلیشیه اند و حامی غیر از خدا و مراحم و اشفاق اینها ندارند باید جانب ملازمان
خود و اقوام و مقربان ذوی الاحتشام چنانچه آئین سلاطین عدالت قرین بود ملحوظ نداشته احقاق حق همیشه مقصود باشد
که نیکنامی دنیا و خوشنودی خداوند اعلی و ادنی و تسخیر قلوب و موجب استرضای حضرت علام الغیوب ست و وسیله
بقای عمر و دولت و ازدیاد سلطنت ملک و سلطنت چنانچه سعدی گوید بیت که حق مهربان ست بر دادگر ✤ بخشا و بخشاکش
حق نگر ✤ و عمله این کار باید از جمیع عمله و فعله بے آزار تر و رضا جوی پروردگار قادر از دین و دیانت معمور و از طمع و رشوت و
پاس خاطرهای مردم نفور باشند و با این حال از اولیاے نعم بنا بر حفظ آبروهاے خود خائف بوده غیر رضاے الله تعالی
و اطاعت امرا و مرضی آقا امر دیگر منظور ندارند و هرگاه چنین کسان یافت شوند وجه مشاهره آنها بقدر کفاف از سرکار آن
مقدار معین و مرحمت شود که از طرف اوقات گزارے خود مع عیال و اطفال فارغ بال بوده دامن عصمت و همت خود
بلوث حق السعی و رشوت نه آلایند الحمد لله که این کار هم بصاحبان تفویض یافته دست داروغه هاے هندی ازین کار کوتاه
شد و بندگان خدا را اطمینان و آرامشی میسر آمد

یازدهم عفو و اغماض در جرائم و تقصیرات محقر

چه کمتر کسے معصوم تواند بود انسان بمقتضاے دواعی چند مرتکب ست بسهو و نسیان اگر همه جا و بر دقت جزا و سزا ملحوظ و منظور باشد
کمتر کسے از آفت سیاست محفوظ و مصئون تواند ماند بیت سراسر غبارست این پهن دشت ✤ ازین چشم پوشیده باید گذشت ✤
و در جزا و سزاها اکتفا بضوابط رائجه آن دیار نمودن و لحاظ مرتبه آبروے هر فردے از افراد فرمودن چه مردم هر کجا بر چه معتاد باشند
بآن روئیے سازند و وحشت نمی نمایند اما بر غیر آنها قیامت ست خصوص اوضاع و قواعد عدالت پادشاهی اصحاب انگلیشیه که
وکلاے انگلیشیه اند و صاحب معامله بمرتبه او بے ملازم ایشان و عدالت فصول و موسمها دارد عمرها انتظار آن باید کشید و
تا انفصال قضایا هیچ نے باید فهمید که چه مے شود و چه خواهد گردید و پایان کار بچه خواهد انجامید و بمجرد دعواے کسے مدعا علیه
خواه محق باشد و خواه غیر محق اگر وثیقه ضامنی معتبرے که دو برابر دعوے زر داشته باشد داخل نکند بیچاره حق ناحق مقید میشود
و اگر ضامن بهم نرسید و معامله صورت انفصال باتسکین نیافت باید تا دوازده سال اگر تقصیر دارد و اگر ندارد مقید باشد
و براے ترجمه عرائض هر چه قدر حروف که بزبان انگلیشی ترجمه کرده شود چه قدر رائج شده بمترجم باید داد و با وجود این همه عسرت و پریشانی
که مردم هندوستانی را لائق ست باید یک ماه راه بجد و احضار حاکم عدالت کلکته بنا بر جواب دعوے خواه حق باشد و خواه باطل
یا فقط براے گواهے یا همین قدر علت که معامله مرجوعه کسے را یکبار شنیده یا بهر صورت بران اطلاعے دارد اگر چه گواه هم نباشد
باید اهل و عیال خود را در ابتلاے فقر و ناداری گذاشته دران مکان بد آب و هوا رود و تا رسیدنش در اینجا اگر موسم عدالت
نماند یا حاکم عدالت خود براے تبدیل هوا بجاے دیگر رود باید بے موجب و ناحق ماهها در اینجا بگذراند و دیگر انواع بلایا و محن
دارد که کسے در اینجا ها گاهے ندیده و نشنیده شاید عمرها هم اگر بگذرد اطلاع بران ضوابط متعذر ست با این احوال باید دانست
که چه مصیبتها داشته خواهد بود دران بلاها مبتلا گشتن و از اهل و عیال و اوطان مألوفه کناره گرفتن و پایان کار خود که بکجا خواهد انجامید
در نیافتن اعاذنا الله تعالی و جمیع عباده من ذلک الشرور والآفات انه مجیب الدعوات

دوازدهم اعتماد بر اظهار عمله و فعله معین فرمودن

خصوص هنگامی که کسے از دست آنها یا شرکاے آنها نالشی و شکایتی داشته باشد خاصه در امور عظیمه مثل قتل و خون یا عرض
و ناموس یا مقدمه مال بسیار چه درین صورت امکان ندارد که مظلوم بداد خود رسد و حق بحقدار عائد گردد باید گورنر بهادر و
ارباب کمیٹ و حکام اضلاع پیش هر که ستم رسیده حاضر گردد کارهاے عمده را پس سر انگنده بهمگی همت متوجه استماع مقالات
او گردد و بغور و تحقیقات حکایت مدعی و مدعا علیه پرداخته رضاے الله تعالی و فریادرسی و دادرسی مظلوم بیچاره منظور
دارد و سعی بلیغ در کشف اسرار و استتار نماید و بعد تحقیق و تنقیح علی ما هی علیه بدون آنکه پاکی التفات و یا دیگر مے تکلفت
باشد انفصال داده احقاق حق فرماید والله ولی التوفیق سعدے شیرازے بیت مرادها نصیحت بود و گفتیم ✤ حوالت
با خدا کردیم و رفتیم ✤ ایضاً له گر نیاید بگوش رغبت کس ✤ بر رسولان بلاغ باشد و بس ✤ و ما علینا الا البلاغ الحمد لله علی آلائه و الشکر
علی نعمائه کما یلیق بکرمه و کبریائه که این نامه و صحیفه گرامی بدستیارے خامه مکسور اللسان این عاجز مستمد فیوضات سبحانی
غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن سید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله عنهم بالنبی و الوصی

والہا المعصومین صلوۃ اللہ وسلامہ علیہم اجمعین صورت انجام ونمط ارتسام یافت اگرچہ حیات گسست بنیان بعون اللہ الملک المنان وفا نماید تتمۂ حالات ووقائع عہد محمد شاہ و احمد شاہ و عالمگیر ثانی وسوانح عہد بسر ثش شاہ عالم بادشاہ از ابتدائے سنہ بیست وسوم محمد شاہ مطابق سنہ یک ہزار ویک صد وپنجاہ وسوم ہجرے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ بزبان قلم دادہ آید منہ الاعانۃ والتوفیق انہ خیر راحم وشفیق تم الکلام فی ہذا المقام یوم الاحد ست وعشرین من المحرم فی سنۃ خمس وتسعین من المائۃ الثانیۃ بعد الالف من الہجرۃ المقدسۃ علی صاحبہا السلام والتحیۃ

تمام شد جلد دوم



[illegible]

درین زمان فیض اقتران از کتب معتمدہ تواریخ ہندوستان جنت نشان خصوص سلاطین دہلی تاریخ صداقت آئین

سیر المتاخرین

جلد سوم

تصنیف شریف وتصنیف لطیف آمدہ خان فصیح زبان صحیح بیان نثار بے نظیر دبیر عطارد تحریر مستند جناب منشی غلام حسین خان

جناب منشی نولکشور [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنائے پادشاه علی الاطلاق و شکر و سپاس خالق انفس و آفاق جل جلاله که صومعه داران عرصهٔ افلاک و گوشه نشینان زاویهٔ خاک بلغات مختلفه و السنهٔ شتی بهزاران زبان حمد استایند و گدایان بارگاه کرمش از طبقات امم بفیوضات آسمانی و تائیدات نهانی خسروان جهان و سلاطین دوران را تاج بخش و مملکت ستان و درود نامعدود و صلوات غیر محدود و ثنا بر آستان ملائک آشیان صاحب مسخر افلاک سیر جهانگیر عرش سریر قلعه کشائے افلاک فرمان فرمائے کشور املاک سرافراز کونین عارج معارج قرب قاب قوسین ناسخ ادیان و ملل خلیفهٔ خدائے عز و جل سید الانبیاء و الرسل مبعوث علی الکل بطبیعت محمد که لولاک در شان اوست و جهان جمله مرهون احسان اوست صلی الله علیه و علی آله الذین در تواضع لقد بالاستحقاق و وجب علی الامم منفی الافاق اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و یسر لهم هدایة الخلق و امارة تیسیرا اما بعد برراے بیضا ضیاے مستخبران آثار و متفحصان اخبار مخفی نماند که در کتاب سیر المتاخرین من الثامن عشرة الی خمس و تسعین من المائة الثانیة بعد الالف که این اقل الخلیفة بل لا شیٔ فی الحقیقة غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الحسنی الطباطبا عفا الله عنهم بعفوه و رحمته متعدسے تحریر آن گشته و احوال عهد پادشاه مغفرت پناه محمد شاه را تا [illegible] و عهد او مطابق سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری نوشته در این کتاب [illegible] انجاها مسلسل بزبان قلم داده بانجام رسانید تتمه احوال زمان زندگانی پادشاه مذکور و سلاطین از آن تا بعد شن موعود دفتر دیگر آراسته آید بنابر ایفاے وعده و اداے عهد شروع بتحریر آن نموده از احباب و مخلصان ابحتشمند امنیت ماسول و مسئول است که این اجزا و اوراق را صورت انتظام و التیام و آغاز غش را پیرایهٔ انجام و اختتام کرامت فرماید و زبان خامهٔ شکسته اللسان این فقیر قاصر البیان سراسر تقصیر را از زلل و خطیات تحریر صیانت نموده بزیور اے انوار [illegible]

کل شیٔ قدیر و بالاجابة جدیر

ذکر معاودت آصف جاه نظام الملک که بآزردگی و بهانهٔ شکار برآمده بود بشاهجهان آباد و ملازمت پادشاه نمودن و بخوشنودے رخصت شدن و رفتن بسمت دکن و بعض سوانح بار دیگر

روز پنجشنبه هفتدهم محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و سه هجری نظام الملک که بهانهٔ شکار و آزردگی خاطر داخل خیام گردیده در نواح شاهجهان آباد چند فرسخ ارضی عبث عبث می پیمود بعد رفتن عمدة الملک امیر خان بصوبهٔ الهآباد داخل شاه جهان آباد گردیده ملازمت پادشاه نمود بعد ماهے چند شنود که پسرش نظام الدوله ناصر جنگ باغواے سفلگان سبکسر مسالک بغی و خودسرے پیموده سر از اطاعت باز زد آصف جاه ناچار گشته بنابر اصلاح حال او روز دوشنبه چاردهم جمادی الاولی در سنه مذکوره از محمد شاه رخصت گرفت و غازی الدین خان فیروز جنگ پسر خود را خلعت نیابت امیر الامرائی دهانیده و پوشانیده عازم دکهن گردید و تا نه ده ماه فیمابین بجواب و سوال و نصائح و معاذیر گذشته آخر الامر بضرورت و ناچاری بستم جمادی الاولے سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و چار هجرے در سواد اورنگ آباد بجانب غربی بلدهٔ مذکوره با پدر و پسر جنگ واقع شد و ناصر جنگ مجروح گشته بدست پدر اسیر آمد

ذکر رحلت موتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر و رجوع شدن خدمت خالصهٔ شریفه بعبد المجید خان کشمیرے و مجمل سوانح دیگر

بعد رفتن عمدة الملک بصوبهٔ الهآباد تقرب موتمن الدوله محمد اسحق خان باوج آسمان رسیده محبوب ترین امرائش پادشاه و کلمهٔ خیرے که در بارهٔ اعتماد الدوله و آصف جاه گفته بود در نزد شهنشاه اعز اصد قابود و خدمت دیوانی خالصهٔ شریفه باو رجوع گشته چندین هزار سوار در رسالهٔ او ملازم سرکار پادشاه بودند بداغ قاف که آخر حروف نامش بود داغ عبارسے که پادشاه را با او بود بر هیچ امیرے نداشت چون اوج اقتدار او بنهایت رسید دست قضا روزنامچهٔ عمرش در نوردید شبورے چند در بینی او بهم رسیده ورم و آماسے نمود و پنج و شش روز تپی عارض گشت ناگهان روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه مذکوره جهان فانی را وداع گفته برحمت الهی پیوست و روز سه شنبه هشتم ماه مذکور خدمت دیوانی خالصهٔ شریفه بعبد المجید خان کشمیرے اختصاص یافته بعطاے خلعت شش پارچه سرفرازے یافت و روز جمعه نهم ماه مذکور هر سه پسر محمد اسحق خان مرحوم ملازمت محمد شاه نموده بعطاے خلعت ماتمی و مهربانی بسیار مشمول شدند میرزا محمد پسر کلان او بخطاب پدر محمد اسحق خان بهادر ملقب و آخر مورد عنایات پادشاهی زیاده از پدر گردید و محبت پادشاه با او بجائی رسید که می گفت اگر محمد اسحق خان میرزا محمد را نمید اشت نمیدانم چه طور زندگی مے کردم و پسر میرزا محمد اسحق خان را بطور سلاطین در عهد طفولیتش بر تخت پیش روے خود خلاف ضابطهٔ سلطنت می نشانید و هر دو پسر دیگر موتمن الدوله اسحق خان نیز معزز و مکرم بوده اند وسطے میرزا علی خان و سومے میرزا محمد علی سالار جنگ و همدرین ماه یازدهم صفر باجے راو مرهته بآزار بدنی درگذشت و روز شنبه تمام ربیع الاول سنه مذکوره خلعت صوبه داری مالوه به عظیم الله خان ظهیر الدوله شوهر خواهر اعتماد الدوله بانتقال باجے راو مرهته عنایت شد داد از تیز روی ها که داشت قبول نمود و نقل مکان هم کرد اما کارے از پیش نبرد چه حسن ترددے از او مسموع نگشته و روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال مذکور خلعت بیمار پارچه خدمت فوجداری پتاله بسمت دلیر خان مع شمشیر عنایت شد و روز سه شنبه سوم ربیع الثانی خان مرقوم خانهٔ کوچ

از شهر شاه جهان آباد دبیرون رفت و بتاریخ بیست و چهارم مذکور خلعت مهربانی و استقلال خدمت فوجداری دوآبه بجانی نعمت الله توانی پدرزن معین الملک پسر اعتماد الدوله قمرالدین خان عنایت شد و همدرین سال روز سه شنبه هشتم جمادی الاولی انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله برفتن صوبهٔ خود دار الخیر اجمیر که با نتقال مظفر خان برادر خان دوران امیر الامرا بعد سانحهٔ نادرشاهی یافته بود رخصت شد و روز دوشنبه چهاردهم ماه مذکور صمصام الدوله پسر امیر الامرا خان دوران صمصام الدوله هزاری منصب اضافه یافته هفت هزاری شد و همدرین سال شادی کتخدائی میر فخر الدین خان پسر اعتماد الدوله با دختر مظفر خان برادر خان دوران شب شنبه بیست و سوم رجب و شادی کتخدائی انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله با دختر امیر الامرا خان دوران شب دوشنبه غرهٔ ماه مبارک رمضان بعمل آمد و روز سه شنبه سوم محرم الحرام شروع سال پنجاه و چهارم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله نوروز شد

ذکر سوانح سال پنجاه و چهارم از مائهٔ دوازدهم هجری

شب شنبه بیست و چهارم شعبان سنه مذکوره دختری از بطن صاحبه محل در خانهٔ محمد شاه متولد گشت و این صاحبه محل دختر صفیه سلطان بیگم خالهٔ ملکه زمانی خواهرزادهٔ سادات خان ذو الفقار جنگ ست که محمد شاه بتعشق او را بعقد ازدواج خود آورده بود و چون عظیم الله خان انتظام صوبهٔ مالوه و انتزاع آن از دست مرهته نتوانست مورد بی التفاتی پادشاه گشته از نظر ش افتاد و خیره سریهای بسیار داشت ازین جهت اعتماد الدوله وزیر هم که برادرزن او و دیگر قرابتها داشت آزرده می بود ناگهان باقتضای تنگ ظرفیها از پادشاه اظهار آزردگی نموده از حویلی علی مردان خان مرحوم که در انجا می ماند بی اذن و رخصت کوچ نموده در چارباغ وزیر نقل مکان کرد پادشاه بر او غضب ناک گشته از منصب صدارت معزول فرموده بشریعة الله خان صدر سابق منصب مذکور عنایت نمود و خدمت داروغگی گرزداران باغر خان و فوجداری سهارنپور بحفیظ الدین خان عنایت شد و اغر خان وغیره رسالداران پادشاهی بنابر حراست عظیم الله خان مقرر گشته گرد دیرا خونش اقامت گزیده پاسداری مے کردند آخر بعد شش و هفت روز ندامت کشیده بخانهٔ خود معاودت نمود و ملازمان خود را بهر طرف نموده منزوی شد و در همین سال بعد عید الضحی ستاره ذو ذنب بمقدار یک گز از سمت راس مائل بجنوب در برج جدی نمودار گشته هر روز مرئی می شد که بطرف شمال میرود و قریب یک ماه مانده بعد ایام عاشوره معدوم شد و روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام شروع سال پنجاه و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و سلم نوروز شد

ذکر سوانح سال پنجاه و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی که سال بیست و پنجم جلوس محمد شاهی است

روز پنجشنبه پانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاضی القضاة تاج محمود خان انتقال نمود و روز جمعه بیست و سوم ماه و سال مذکور خدمت قضا بمراد الدین خان مفتی مرجوع و خان مذکور بعطای خلعت خدمت مسطور معزز گشت و روز یکشنبه دوم رجب سال مذکور شریعة الله خان صدر الصدور پسر میر جمله فرخ سیری انتقال نمود و درهمین ماه و سال قران علوئین در آخر برج اسد موافق زیچ جدید که بسعی راجه جے سنگه کچواهه و اهتمام میرزا خیر الله و شیخ محمد عابد مهندس در عهد محمد شاه پیرایهٔ آغاز و انجام یافته و در اول سنبله موافق زیچ الغ بیگی شد و روز شنبه هفتدهم شوال المکرم سال مذکور باز عظیم الله خان بے اذن و اطلاع

وزیر و پادشاه از خانهٔ خود گریخته قاصد لاهور گشت و همان روز برای تعاقب وگرفته آوردنش پسران اعتماد الدوله وزیر و جبار قلی خان اینگباشی سردار سواران ملازم توپخانهٔ پادشاهی با دو هزار سوار و رسالهٔ کابلی و افواج دیگر متعین شدند و عظیم الله خان باستعجال تمام قطع منازل نموده در هشت روز بلاهور رسید و ذکریا خان ناظم لاهور که با عظیم الله خان هم زلف بود او را بخانهٔ خود بدلاسا برده فیل و اسپ و دیگر لوازم عمارت از سر نو آراسته داد و پسران وزیر و ملازمان پادشاهی را ضیافتها نموده و تفقدات فرموده عظیم الله خان را حوالهٔ آنها کرد و خوشنود روانهٔ حضور ساخت و آنها مع عظیم الله خان روز پنجشنبه چهارم ذی الحجه سنه مذکوره بشاهجهان آباد رسیدند و عظیم الله خان در قلعهٔ پادشاهی بعد چند روز مقید گشت و در آخر شوال سال مذکور قران نحسین در برج سنبله گردید و روز دوشنبه هفتدهم ذی القعدة الحرام سنه مذکوره پادشاه بتقریب سیر و شکار در باغ متصل قصبهٔ لونی رفت و از بیستم ماه مذکور پادشاه را اثر مرض خناق و ذات الجنب که از پیشتر بود اشتداد پذیرفته آماس در خارج بدن و تضیق در مجاری اکل و شرب و تنفس بهم رسیده تصدیع بسیار کشید و شب پنجشنبه بیستم فصد نمود و از لونی چیا نید و صحت نایافته آخر شب یکشنبه سلخ ماه مذکور داخل قلعه گشته شفا یافت و روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام شروع سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و سلم نوروز شد

ذکر سوانح سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجرت مطابق سال بیست و ششم جلوس محمد شاهی

روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی سنه مذکوره سعد الدین خان میر آتش که خانسامان پادشاهی هم بود در حضور برای کورنش حاضر گشته آخر شب سه شنبه بلای هیضهٔ محتبسه مبتلا گردید و بدرد معده که بهمان جهت عارض داشت بعالم آخرت شتافت و روز جمعه دوازدهم ماه و سال مذکور حفیظ الدین خان پسرش بعطای خلعت ماتمی و بحالی خدمات پدر مع اضافه هزاری منصب و پالکی جهالردار سرافرازی یافته پنجهزاری و میر آتش و خانسامان پادشاهی شد و در ابتدای ماه رجب سال مذکور فرامین و شقه های خاص شاهی بعمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و زکریا خان بهادر ناظم لاهور و ملتان و راجه بخت سنگه راتهور و راجه دهیراج جے سنگه سوائی و دیگر امرا متضمن طلب حضور شرف صدور یافت آصف جاه هم حکم آمدن بحضور رفت اما بنابر ضعف پیری و آسایش و جاه حکمرانی ششن صوبهٔ دکهن چون فرورتی داعی نبود عذر خواسته نیامد و کمر همت بر تسخیر ملک کرناتک بسته اول قلعهٔ ترچناپلی را محاصره نموده مفتوح کرد و بعد از ان ملک ارکات را از قوم نوایت انتزاع نمود و راجه دهیراج جے سنگه نهم شعبان که دسهره بود یا سیزدهم ماه مذکور علی اختلاف الروایات فوت شد و سه رانی از زوجهای او مع دو و دو سه خادمه با تر با جسد راجهٔ مذکور بدستور معین و ستم که عادت هنود ست سوخته باصطلاح هندستی ستی شدند بفتح سین مهمله و کسر تای ثنات فوقانی بیای زده

ذکر ورود عمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ در حضور و آمدن میرزا پهلوی پسر زکریا خان خواهرزاده وزیر از لاهور

بعد ورود شقه های پادشاهی صفدر جنگ که از سابق دم اخلاص و اتحاد با عمدة الملک زده خود را از جملهٔ متوسلان آن والا دودمان مے شمرد بنای قبول و امتناع امر مذکور بر ایما و اشارهٔ عمدة الملک گذاشت عمدة الملک

دخاق و اتفاق چنین متقدرے با خود در حضور ضرور دانسته بموشمر در ترغیبات فراوان نمود صفدر جنگ حسب الاستعداد و تهیه
اقامت حضور درست دیده در فکر سرانجام ضروریات افتاد و راجه نول راے بخشی خود را که از اول ادنی ملازم سرکار او و از خدمتگزارے
و حسن اخلاق باعلی درجهٔ اقتدار رسیده بود به نیابت صوبه تجویز نموده در چند روزے بنابر احضار عمال و ملازمان سرکار و اسباب
اسفار توقف نمود و بعده رسیدن بدار الخلافه شاه جهان آباد و بعد اندک زمانے از ورود عمدة الملک با وداد و عمدة الملک
مدتی بسیر قبل از صفدر جنگ از صوبهٔ اله آباد کوچیده روانهٔ دار الخلافه گشت و سید محمد خان ایرانی را که از قبل او حاکم کوره و در شجاعت
آیتے بود در صوبه نائب گذاشت و در روز یکشنبه بیست و نهم ماه مبارک رمضان از سال مذکور طرف مبارک قلعه مبارکه شاهی بر ساحل
دریاے جمنا رسید و آخر روز شنبه غرهٔ شوال روز عید وزیر الممالک اعتماد الدوله بهادر باستقبال عمدة الملک آمد و هر دو امیر کبیر
بسوارے یک فیل داخل شهر شاهجهان آباد گردیده و [illegible] الملک بشرف کورنش بادشاه و تقبیل قوائم سریر سلطنت
مشرف و مفتخر گشت و در اواسط شعبان سال مذکور فقیر هم [illegible] در شهر [illegible] بار روزے که ساعت نهضت
صفدر جنگ از فیض آباد آورده باراده حضور مقرر بود [illegible] دولت صفدر جنگ بود در سعید سمیع بیگ خان داروغه
دیوان خانهٔ صفدر جنگ حسب الامر آقاے خود باستقبال [illegible] مرحوم مذکور را [illegible] ملازمت صفدر جنگ برد و الله ملازمتش
نموده چون فوج و سواری او تیار و انتظار ساعت مختار بود [illegible] در خانه [illegible] خان توقف فرمود بعد ساعتی عبد الرحیم خان
منجم باشی آفتاب را در اصطرلاب دیده بصفدر جنگ اخبار نمود و صفدر جنگ [illegible] داخل پیش خانهٔ خود که قریب مسافتی
از آبادی داشت گردید و بعد روزے چند اوائل شهر رمضان المبارک کوچ فرموده مع اهل و عیال روانهٔ دار الخلافه گشت و بر
لب دریاے گنگا رسیده مابین قنوج و مکن پور که مزار شاه مدار است [illegible] مقام نموده به بستن پل از کشتی هاے
رکاب فرمان داد بعد تیار شدن پل راجه نول راے نائب صوبه را [illegible] گردانیده خود عبور نموده و الله را فوجداری سرکار خیرآباد
داده همراه راجه نول راے رخصت می کرد و می گفت که تمام [illegible] سفر کشیده رسیده آئید چند روز آسوده اگر صحبت میان [illegible]
برابر باشند خواهید ماند و الا بحضور با خواهید آمد و الله مهر و تعبیت راجه نول راے [illegible] همراه او رفت عید در نواح کول جلیسیر
آمد صفدر جنگ در ان روز مقام نموده مراسم عید که عبارت از نقش مصلی و [illegible] خیمه از لشکر بفاصله برپا کرده بتقدیم
رسانید و بعد از ان طے منازل فرموده متصل بدار الخلافه رسید نثار محمد خان بهادر شیر جنگ پسر سیادت خان برادر سعادت خان
برهان الملک که خالو زادهٔ صفدر جنگ و برادر خود [illegible] بود مع راجه لچهمی نراین وکیل صفدر جنگ دو سه منزل پیشتر باستقبال
آمد و صفدر جنگ بتاریخے که این وقت فقیر [illegible] نیست بر لب دریاے جمنا رسیده از جائیکه منزل بود جریده با کمال تجمل
مع فوج مغلیه و هندوستانی که هر یک سوار خوش اسپ و خوش یراق بود خصوص فوج مغلیه که لباس بدن از سقرلات ملون
و سازهاے نقره داسپان ولایت داشتند و عماریهاے افیال زرتاری و حوضه هاے طلائی و نقرهٔ و سه نشان فیلی در نهایت
شکوه با فوجے انبوه بود که البته کم از ده هزار سوار نخواهد بود محاذی قلعه بادشاهی اول روز رسید اتفاقاً شب بارانی باریده
هوا صاف بود و صفدر جنگ موافق ضابطه رو بسوے برج مثمن دیوان خاص که طلائی است و مثل خورشید می درخشید از فیل
فرود آمده سلام و آداب تسلیمات اربعه بعمل آورد و لمحه ایستاده بعد گردش عطاے گل از قبیل طره و حمائل که بادشاه مصحوب
خواجه سراے محلی فرستاده بود باز سوار شده به فرودگاه برگشت بادشاه هم از تماشاے فوج و سوارے او که از برج مثمن
مے نمود محظوظ شد و آخر روز پنجشنبه یازدهم ماه شوال سال مذکور که ساعت مختار ملازمت بادشاه بود نزدیک بقلعه

در ریگستان آن طرف جمنا خیمه هاے عظیمه و دو درجه برپا گشت و صفدر جنگ مع فوج و اسباب حشم و تجمل خود بر پل کشتیها که حسب الامر
بادشاه تیار بود عبور نموده در خیمه هاے ایستاده خود نزول نمود و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان چین بهادر نصرت جنگ
باستقبال او آمد خیمهٔ اول پر از ملازمان صفدر جنگ بود فرمان داد که ملازمانش در میدان خیمه بر زمین پوشها نشینند و خیمه را براے
رفقاے وزیر خالی گذارند مردم وزیر اول آمده در ان خیمه اجتماع نمودند بعد از ان وزیر آمده در میان مردم خود تا سر دروازهٔ خیمهٔ دوم رفت
و در انجا لمحه توقف نموده معدودے از مقربان عمده معتمد از همراه گرفته اندرون رفت صفدر جنگ نیز با معدودے از عمده
رفقاے خود که از ان جمله بود والد مرحوم نشسته انتظار وزیر می کشید چون وزیر را دید از مسند برخاست و تا نصف صحن خیمه
استقبال نموده با همدگر رسم سلام و معانقه بعمل آوردند و در خیمه بر یک مسند نشسته ساعتی صحبت اختلاط داشتند بعد از ان
بتعارفات عطر و پان و گذرانیدن خوانهاے اقمشه و جواهر و اسپان و فیلان بعمل آمده وزیر رخصت شد که پیشتر رود و صفدر جنگ
متعاقب او آید چون وزیر رفت صفدر جنگ در پے او بکروفر تمام سوار شده وقت شام ادراک سعادت کورنش بادشاه
نموده داخل حویلی دارا شکوه که از عهد برهان الملک بعنایت بادشاه در قبضه داشت گردید آخر آهسته آهسته تمام لشکر و فوج
او داخل شهر گردید عجب شهرے بود اگر چندین امرا مثل صفدر جنگ و عمدة الملک و آصف جاه آمده داخل شهر می شدند هیچ
امتیاز قلت و کثرت مردم نمی شد و اکثر مقیمان شهر را معلوم نمی شد که کی آمدند و کجا پنهان شدند و [illegible] باغ راجه بخت مل
که دیوان خالصهٔ شریفه و چند سال قبل ازین مرده بود بکرایه گرفته داخل شهر شد [illegible] ماه و سال مذکور شاهنواز خان
معروف بمیرزا پهلوے پسر زکریا خان ناظم لاهور که [illegible] شاهجهان آباد رسیده شرف حضور و کورنش بادشاه
دریافت و روز پنجشنبه دوم ذی قعده سال مذکور عبید الله خان پسر دوم میر جمله بخدمت صدارت و عطاے خلعت
سرفرازے یافت و آخر روز شنبه چهارم ماه مذکور بند علی خان خلف غیرت خان نعمت الهی الحسینی که خطاب جد مادرے خود
شیرافگن خان داشت همراه عمدة الملک بهادر آمده شرفیاب ملازمت بادشاه و بعنایت خلعت پنج پارچه سرفراز گردیده مورد
الطاف بسیار گشت و در همین سال و ماه شب دوشنبه تاریخ سیزدهم نکاح شاهزاده احمد میرزا با دخترے از احفاد مهابت خان
بعمل آمد و هم درین ماه از شب جمعه بیست و چهارم ستارهٔ ذوذنبی اول بقدر نیم گز در میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب
سرة الفرس و جناح الفرس اول شب ظاهر شده تا ثلث شب می ماند و [illegible] همین قسم یکجا ماند و از میان
هر دو کوکب در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب میرفت و از شب جمعه یازدهم ذی الحجه ذنبش بقدر یک نیزه مرئی می شد
عین ستاره بسوی مغرب و ذنب او بطرف مشرق و روشنی همیشه زیاده می شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد و شب دوشنبه
چهارم ذی الحجه شیخ سعد الله دیوان تن و سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور مهرپرور زوجهٔ بهادر شاه جدهٔ محمد شاه فوت شده در
مزار خواجه قطب الدین هر دو مدفون شدند و هم درین اثنا روز سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور خدمت صوبه داری گجرات بفخر الدوله
برادر روشن الدوله تفویض یافت سببش آنکه صوبهٔ مذکوره [illegible] در دفتر دوم بزبان قلم داده آمد از عمل بادشاه بدر رفته از مدت
چند سال در قبضهٔ تصرف مرهته بود و کسے صوبه داری آنجا قبول نمی نمود محمد یار خان که از سردار زادهاے ایران و صاحب
نسق و شجاعت بود از خوف نادر شاه و محنت رفاقتش گسسته آمده هنگام ورود شاه مذکور در هند مخفی گشت و بعد معاودتش
رفاقت صفدر جنگ گزید و در ایام رفاقتش از بنارس تاخته زرے که مهابت جنگ براے بالاجی راو مرهته فرستاده بود و
وکیل بالاجی مع فوج بدرقهٔ هیبت جنگ ناظم عظیم آباد در سهسرام منزل داشت بغتةً بر سر لشکر مذکور با معدودی از سواران [illegible]

منعلیه رسیده زر مذکور را از انها باز گرفت و برخی را مجروح و بعضی را مقتول ساخته به بنارس برگشت چون صفدر جنگ از جرات او مطمئن نبود صحبتش با او در نگرفت و در شاه جهان آباد ترک رفاقتش نموده فخر الدوله را که نامی داشت بگرفتن صوبهٔ گجرات برانگیخت داعیهٔ آن داشت که دلاوران فوج مغلیه را از ملازمان صفدر جنگ با خود گردیده و سامانی بهر صورت بهم رسانیده مرهته را بضرب دست خود مغلوب و صوبهٔ مذکوره را مسخر سازد بعد از ان هرچه از دستش بر آید بعمل آرد چون فخر الدوله سعی نموده سند و خلعت آن صوبه را بدست آورد فوج مغلی که در ملازمت صفدر جنگ آسایش یافته از ابتلای اطاعت و محنت و رفاقت نادرشاه بر آمده بود و محمد یار خان رای شناخت که شراره ایست از آتش قهر و غضب نادرشاه و بسر بردن با او همان جانکاهیها لازم دارد از رفاقتش سرباز زده راضی به ترک ملازمت صفدر جنگ نشد مگر قلیلی که با او دیرینه توسل و حقوق احسانش بر گردن داشتند همراهیش گزیدند و محمد یار خان با همان قدر مردم فخر الدوله را همراه گرفته بگجرات شتافت و دست و پائی زد اما بنا بر قلت مقدور و اتباع هیولای ارادهٔ او صورت نگرفت و با فخر الدوله که هیچ محض بود صحبت او موافق نیفتاد بنا برین از رفاقتش منزجر و با وجود خوف خطر عازم خدمت نادرشاه گردید چون رسید نادرشاه گفت از بطش من رسیده چرا باز آمدی عرض داشت که کشته شدن از دست چون تو جوانمردی بر زندگی در میان نامردان مرجح شمرده رو بدرگاه آورده ام نادرشاه را عذر خواهی او خوش آمده قلم عفو بر جریدهٔ زلاتش کشید و بیگلربیگی فارس یا هرات گردانید و فخر الدوله در غیبت او اسیر و دستگیر مرهته گردیده بعد خرابی بسیار بشاهجهان آباد برگشت و منزوی بود تا مرد و در روز پنجشنبه هفتم ذی الحجه همین سال باران بسیار و تگرگ هم کم و بیش اکثر جاها بارید و برق و رعد بشدت بود چنانچه اندرون قلعه در دیوان عام برق افتاده دو اسپ و دو کس هلاک و دو سه کس دیگر بیهوش و کر شدند در روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور بهر سه پسر شیخ سعد الله خلعت ماتمی مرحمت شد +

ذکر وقائع سال پنجاه وهفتم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مطابق سنه بیست و هفتم جلوس

روز شنبه غرهٔ محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و هفت هجری خلعت دیوانی تن بعبد المجید خان کشمیری از انتقال شیخ سعد الله عنایت شد و همان روز در کچهری نشسته بر بعضی کاغذهای فردی دستخط نمود و در روز شنبه ششم ماه صفر نوروز شد و هم درین سال آصفجاه قلعهٔ مالکنده را که از توابع حیدر آباد محاصره نموده از دست مقرب خان دکهنی بجوزهٔ تسخیر خود در آورد و هم درین سال چون بادشاه را خیال اعتمادی برامرای تورانیه نبود و سعد الدین خان و پسرش حفیظ الدین خان از متوسلان آصفجاه و اعتماد الدوله و همقوم آنها بود حفیظ الدین خان را از خدمت داروغگی توپخانه که کار عمده و حراست جان و مال و ناموس بادشاه در ضمن کار مذکور است معزول نموده بصلاح عمدة الملک روز یکشنبه هفتم صفر اول روز صفدر جنگ را بعنایت خلعت خدمت میر آتشی سرفراز فرمود و نهایت لطف و مرحمت نموده اظهار توقعات وفا و ادای حقوق نمک خوارگی از امیر مذکور بر زبان آورد و صفدر جنگ توپخانهٔ میر آتشی بقدر شان و شوکت خود در قلعه آراسته از ان باز اقامت خود در قلعه مقرر فرمود و برای خاطر والدم مرحوم چپله سکندره از بادشاه گرفته والدم را بحضور بادشاه بنابر ادراک شرف کورنش برد و خلعت خدمت مذکور دانیده پوشانید و فقیر و برادر فقیر نقی علی خان در همین آوان مناصب مناسب و خطابهای خانی یافت و چند ماه در خدمت والد گذرانیده در اواخر ماه مبارک رمضان بخدمت صفدر جنگ آمده رخصت معاودت بطرف عظیم آباد گرفتیم چرا که از مدتی محل سکنی و جناب والده ماجده و برادران و عم و خال همانجا بوده با احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ ناظم بلده

مذکوره و مهابت جنگ نیز قرابتی متحقق بود و او خلاع مهربانی مع سر پیچ مرصع بما هر دو برادر عنایت نموده بارسال بعض تحف بنگاله حکم کرد و پیغام و دعا بناظم عظیم آباد فرموده مرخص گردانید و غرهٔ ذی قعده سال مذکور فقیر با برادر و همراهیان مع الخیر بعظیم آباد رسید و در روز سه شنبه دهم جمادی الاخری سال مسطور آیا مل مدار المهام مهاراجه ایشری سنگه سوائی خلف راجه دهیراج جی سنگه متوفی ملازمت بادشاه نموده بعطای خلعت پنج پارچه سرافرازی یافت و در روز یکشنبه پانزدهم ماه مذکور بنابر تقریب تعزیت پدر مهاراج مذکور که حسب الطلب بحضور آمده بود و هم برای آوردن او پیش بادشاه بوساطت خود وزیر الممالک اعتماد الدوله نزدیک سرای قاضی بخیمهٔ او رفته و ساعتی نشسته بمغرب بخیام خود برگشت و آخر روز مهاراجه مذکور بخیمهٔ وزیر برای حصول ملازمتش آمد و شب شنبه بیست و هفتم رجب همدرین سال همایون بخت برادر محمد فرخ سیر بن عظیم الشان انتقال نموده در جوار مزار خواجه قطب الدین چشتی مدفون گردید و در روز یکشنبه بیست و هفتم شعبان همین سال فوجداری گوالیار بعمدة الملک بهادر از تغییر خضر خان و صوبه داری کشمیر بصفدر جنگ بهادر از تغییر اسد الدوله اسد یار خان بهادر انسان تخلص عنایت گردید و این اسد یار خان دست گرفته و برجمله آوردهٔ عمدة الملک بود و هم بسبب او بیچاره منزوی و محروم از تقرب بادشاه شد و یک بالابند بهر دو امیر بجای خلعت مرحمت گشت صفدر جنگ برادر خالوزاد خود شیر جنگ را مع فوجی از مغلیه و هندوستانی بقدر حاجت برای بند و بست آنجا فرستاد و شیر جنگ در انجا رفته ببر الله که مرد شجاع و گردن کش آنجا بود بعهد و پیمان دروغ مستمال کرده طلب داشت و بعد آمدنش با او دغا کرده مقیدش گردانید و سهل مدتی در آنجا مانده و تفرج منزهات آن بلدهٔ جنت نظیر نموده افراسیاب خان را که یکی از رفقای صفدر جنگ بود بنیابت صوبهٔ مذکور گذاشته خود معاودت بشاهجهان آباد نمود و آخر شب شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال مذکور عظیم الله خان که از مدتی در قلعهٔ بادشاهی محبوس بود رخت زندگانی بعالم آخرت کشید و با امثال و اقران خود ملحق گردید و دو سه ساعت از روز مذکور بر آمده نعش او را در خانه اش آوردند اعتماد الدوله بنابر قرابت قریبه آنجا رفت هجوم مردم بسیار دران مکان که جسدش افتاده بود بنابر آمدن وزیر روی داد اتفاقاً آن مکان ته خانه داشت بسبب کثرت بار مردم یا بنا بر سببی از اسباب خفیه سقف آن ته خانه فرو نشست و وزیر و اکثر مردم بنابر تاخیر در آجال شان محفوظ ماندند و لاش او را برده در جوار مزار شاه نظام الدین نجاک سپردند و آخر ماه ذیقعده سال مذکور قران النحسین در اول برج میزان و بنابر رجعت بار دوم آخر ماه صفر در سال پنجاه و هشتم از مائهٔ دوازدهم هجری و بار سوم بنابر استقامت آخر ماه ربیع الثانی پنجاه و هشتم از مائهٔ دوازدهم در آخر برج سنبله شد و ششم یا هفتم ذی الحجه سال مذکور سلطان اعز الدین پسر کلان معز الدین فوت شد

ذکر سوانح سال پنجاه و هشتم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی که سال بیست و هشتم جلوس است

علی محمد خان روهیله که نام او بنابر بعضی تقریبات در ضمن احوال کشته شدن سیف الدین علی خان و غیر آن سابقه در دفتر دوم مذکور شد اگرچه پسر و پروردهٔ افغانی بود دم بی ادهم کذلک اما بهرهٔ از شجاعت و لیاقت سروری داشت و از غفلت و آرام طلبی وزیر الممالک اعتماد الدوله کارهای او رونق گرفته باوج اقتدار رسید مجملی از احوال و اسباب عروج او بمدارج اقتدار و اقبال آنکه اول بطور جامه داران ملازم عمال صوبهٔ مراد آباد و بلاد نواح آن بوده از جان فشانی و نیکو خدمتیها مورد الطاف حکام و دران دیار صاحب نام گردید مدتی در ملازمت عظمة الله خان و فرید الدین خان که از طرف اعتماد الدوله صاحب اختیار

و حاکم با اقتدار مرادآباد بوده اند زندگانی نموده بر جاه و حشم او حسد گشته شدن سیف الدین علی خان مظلوم برادر امیر الامرا حسین علیخان
شهید مرحوم بنا بر آنکه روهیله مذکور با عظیم الله خان در قتل سید مرحوم برفاقت حاکم مرادآباد شریک بوده جلادتها نموده افزود و
روشناس وزیر و صاحب منصب و جاگیر و حاکم بعض پرگنات آن دیار گردید چون صاحب عزم و اراده بود بهر تقریب و تدبیر در
تسخیر محالات قرب جوار کوشیده بطریق اجاره از جاگیرداران آن مرز طلب و وزیر بدست آورده اقتدار یافت و فرید الدین خان
و عظمة الله خان که از شجاعان زمان و حاکم با قدرت مرادآباد و جاگیر وزیر بوده اند درگذشته بعالم آخرت رفتند و تمام افغانی در
زمرهٔ آنها و ملت نموده اکثری از روسای فرقهٔ مذکوره را با خود رفیق گردانید و افاغنه نواح قندهار که از صدمات افواج
ایران آوارهٔ دشت ادبار بودند باشتهار افغان دوستی او جوق جوق پیش او رسیده ملازم گردیدند و علی محمد خان بلقب
روهیله در عوام مشتهر گشت چون افتنه افزادان یافت و سستی سلطنت و نفاق امرای دون همت و انهماک و استغراق وزیر
در شرب مدام و صحبت قمر طلعتان گل اندام بر صفحهٔ ضمیر او مرتسخ گشت تمرد ورزیده سر از اطاعت و مالگذاری سرکار وزیر پیچید و وزیر
راجه هرنند را که از قوم روڑا بود نائب صوبهٔ مذکور گردانید و اسباب حرب از قبیل توپ و بانهای بسیار و دیگر مایحتاج از
سرکار خود داده حکم بنگهداشتن فوج هر قدر که خواهد در کار داند داده بانتظام صوبهٔ مذکوره و محالات قرب جوار و تنبیه و گوشمال
روهیلهٔ مدبر متمرد و دیگر سرکشان مامور نمود راجه هرنند به محالات متعلقهٔ خود رسیده و فوج انبوهی ملازم گرفته با سامان موفور
در کمال غرور حکمرانی پیش گرفت روهیلهٔ المسطور بمقتضای شعور پیغامهای اطاعت و انقیاد داده عذر تقصیرات و اندک تخفیفی
در معاملات ذمهٔ خود می خواست هرنند نظر بکثرت فوج و حکم وزیر و امید اعانت از ملتمسات او مطلق نمی پذیرفت و
با او در مقام کاوش و فکر بر انداختن او از بیخ و بن بود روهیله حال بدین منوال دیده با رفقا و روسای قوم استشاره نمود
چون افاغنه اکثر صاحب جرات و بیباکی و در تحصیل زمینداری و تسخیر ممالک چالاک می باشند هرنند را با خود در کمال عناد
و عداوت دیده علی محمد خان را اشاره بجنگ او نموده درین باب همه همداستان شدند خان مرقوم مستعد محاربه گردیده لشکر
آراست و بجنگ راجه هرنند برخاست او نیز تهیاست [illegible] گشته از جای خود جنبیده مقابل گردید چون تلاقی عسکرین
قریب گشت و چندان فاصله درمیان نماند هندوان که هرنند حسن و قبح تاریخ بود و تاثیرات اجرام علوی در عالم کون و فساد
بلکه در اعطای رستگاری و نجات آخرت برابر با خالق کائنات میدانند هرنند بموجب حکم برهمنان منجم منتظر تاریخ موعود مختار
گردیده جنگ در تعویق انداخت و گرد معسکر خود سنگر بسته و توپها چیده خواست که ایام معدود و تا رسیدن روز موعود بلطائف الحیل
و آمد و رفت سفرا و رسل گذراند روهیله برین حیله مستشعر گردیده چون هر دو لشکر نزدیک بوده اند شبی بشهرت ملازمت و
ملاقات با راجه در صبح آن شب داده هنگام سحر لشکر و سواری خود آراست و ساعتی از روز بر آمده بر لشکر هرنند که غافل بود و
رعیت و آن مرد که در پرستش اصنام اشتغال داشت هر چند خبر ورود لشکر افغان قریب سنگر باو رسانیدند تا این جواب بر
زبانش بود که امروز تاریخ جنگ و سواری نیست تا فوج روهیله در سنگر در آمده دود از نهاد هنود و جنود دشمن بر آوردند
در پایان کار پرستش موتی رام که بحسن و جمال شهرت داشت با معدودی از مخلصان سوار شده راه آخرت گرفت و هرنند
در پرستش گاه خود که نشسته بود دیده دن برخاستن و گامی برداشتن بر اثر بسر رفت و علی محمد خان را اسباب فراوان و غنائم
بی پایان بدست آمده فتحی در کمال عظمت بنهایت سهولت میسر گشت و اعتماد الدوله بی شرم و ننگ بهتد ارکش
خبر داخته زن خود خطه پورسی را مع پسر کوچکش معین الملک که بمیر منو مشهور بود بمصالحه فرستاد و علی محمد خان

در عین دریا که شوهر پورسی بزیجر بود با معدودی از ملازمان خود بسواری کشتی آمد و ملازمت بیگم دریافت نموده مالگزاری
و معامله را انفصال داد می گویند که با دختر افغان مذکور نسبت معین الملک هم مقرر شده بود اما از نکاح و ازدواج او خبری
مسموع نشد خلاصه از ان زمان سر اقتدار علی محمد خان بکیوان رسیده مرادآباد و بریلی و آنوله و بداون و بن گده و سنبهل و رامپور وغیره
محالات آن ضلع آهسته آهسته در ید تصرفش در آمد و قریب سی چهل هزار افغان و روهیله ملازم رکابش گشته دم از تمرد و اقتدار
زد و وقتیکه عمدة الملک و صفدر جنگ بحضور رسیده مدار علیه سلطنت گردیدند پادشاه را بر مفاسد وجود افغان مذکور متنبه
ساخته دلالت بر تنبیه و استیصال او نمودند پادشاه نصیحت مخلصان پذیرفته آخر شب شنبه ساعتی قبل از طلوع آفتاب
بیست و چهارم محرم الحرام سال مذکور بطالع [illegible] گوشمال افغان مسطور اعلام نهضت بر افراشته در باغ لونی نقل مکان
نمود و بعد انقضای سیزدهم صفر از انجا کوچیده [illegible] نزول اجلال فرمود و در جمعه بیست و دوم
صفر سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ خالوی ملکه زمانی را بصوبه داری و قلعداری دار الخلافه شاهجهان آباد سرافراز
نموده بعطای کاتبه ملبوس خاص که دران وقت پادشاه پوشیده بود و عنایت شمشیر اختصاص بخشید و خان مرقوم آخر روز از
لشکر کوچیده شبا شب متصل شاهجهان آباد رسیده روز شنبه بیست و سوم ماه مذکور داخل شهر و روز سه شنبه بیست و ششم داخل قلعه
مبارکه گردید و بکار خود اشتغال ورزید و پادشاه اول ماه ربیع الثانی در سنبهل و در اواخرش بقصبه بداون رسید علی محمد خان
تاب جنگ پادشاهی در خود ندیده بقلعه بن گده تحصن جست و افواج پادشاهی قلعه را محاصره نموده منتظر فرمان بود و قائم الدوله
قائم خان بهادر قائم جنگ خلف محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش از دار الملک خود فرخ آباد مع فوج بسیار در لشکر پادشاهی
رسیده بوساطت وزیر بحصول کورنش پادشاه مفتخر گردید و راجه نول رای نائب صوبه [illegible] که ملازم صفدر جنگ بود با افواج و
اسباب شائسته حسب الطلب آقای خود نیز در رسید چون در میان لشکر شاهی و راجه نول رای قلعه بنگره بود و احتمال
می رفت که علی محمد خان چون دشمن حقیقی خود صفدر جنگ را می داند و وزیر هم با او نفاق داشته شکست رونق کارهای
صفدر جنگ می خواهد مبادا هنگام عبور راجه نول رای که بضرورت نزدیک بقلعه خواهد آمد افغان مرقوم راجه مذکور را تنها
یافته در آن طرف قلعه با او محاربه کند و چشم زخمی براجه نول رای رسیده موجب وهن صفدر جنگ گردد لهذا صفدر جنگ
از پادشاه استیذان نموده با فوج خود باستقبال راجه نول رای رفت و او را همراه خود گرفته در کمال کر و فر از میان لشکر وزیر
بلشکرگاه خود در رفت و راجه نول رای را بملازمت پادشاه رسانیده انواع خطایا برای خاطرداریش و آبروی خود باو دهانید
القصه چون وزیر بلاهت تخمیر نفاق ورزیده با آنهمه تمردها که علی محمد خان با وزیر نموده بود حرف او را اعلی الرغم عمدة الملک و صفدر جنگ
گرفته در باطن تقویت او می نمود و هر دو امیر مذکور هم روهیله را باختیار او گذاشته اجتناب از انکار اصلح شمردند و وزیر واسطه
عفو تقصیرات افغان مذکور گشته آخر روز جمعه سوم جمادی الاولی سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری دستهای او را
بدستمالی پیچیده بملازمت پادشاه همراه خود آورد و پادشاه باسترضای وزیر حکم کشادن دستهای او بوزیر داده فرمود که این را
حواله شما فرمودیم و مردم برای ضبطی اموال و اسباب قلعه مامور گشته ذخیره غلات که برای خرج سپاه فراهم کرده بود و بسیار
بدست آمد و بعضی توپهای کوچک و نقد و جنس غیر [illegible] و چند ضرب توپ دیگر هیچ نمود مگر قلیلی که نزد قائم خان امانت داشته بود
ظاهر گشته داخل سرکار پادشاهی گردید و در شنبه چهارم ماه مذکور پیش خیمه بطرف شاهجهان آباد روانه شد و پادشاه مراجعت نمود
راجه نول رای و قائم خان بنگش مرخص گشته بجاهای خود رفتند پادشاه هم عنان فتح و ظفر اول روز پنجشنبه غرهٔ جمادی الاخری

سال مذکور بطالع آخر برج اسد داخل قلعهٔ شاهجهان آباد گردید

ذکر فوت بعض امرا در سال مذکور و بعض سوانح دیگر

در آخر ماه محرم نوازش علی خان مرحوم برحمت حق رفته در آستان قدم شریف مدفون گردید و روز پنجشنبه چهاردهم صفر اشرف خان پسر کلان امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران انتقال نموده در مقبرهٔ پدر مدفون شد و روز یکشنبه هفدهم ماه صفر نوروز شد و در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال مذکور اسد الدوله اسد یار خان مرحوم انسان تخلص برحمت الهی رفت و نعش او را باکبرآباد که مولد و موطن او و آبایش بود برده بخاک سپردند مرد نیکوکار هوشیار بود و بمبادی علوم آشنا طبع موزونی داشت و شعر بقدر مرتبهٔ خود خوب می گفت بدستگیری عمدة الملک از جعفر علی خان که این عزیز هم ازین قبیل و با والد مرحوم بسیار آشنا بود و مؤتمن الدوله محمد اسحق خان و یک شخص دیگر که این وقت نام او در خاطر نمانده ملازمت پادشاه نموده او و اسحق خان در اول روز ملازمت پنجهزاری و دو شخص دیگر چارهزاری شدند جعفر علی خان رفاقت عمدة الملک گزیده ترقی دیگر نکرد و اسحق خان بآسمان تقرب پادشاه و اقتدار رسید و ذکرش گذشت و اسد یار خان هم ثانی مرتبهٔ او و شش هزاری منصب و باسد الدوله مخاطب و صاحب ماهی مراتب گردید و رسالهٔ او پنجهزار سوار بداغ شمشیر ملازم پادشاه شد آخر عمدة الملک بکینهٔ آنکه چرا مثل جعفر علی خان و دیگر ملازمانش در رکاب نماند بعد عود از الهٰ آباد و گرم نمودن هنگامهٔ بابا پادشاه مزاج محمد شاه را از و منحرف ساخته رسالهٔ شمشیر داغ برطرف کنانید و باوجود خوبیهای بسیار ازین حرکت ملعون خلائق گردیده حالات خوش از اسد الدوله بگوش رسیده و بثبوت پیوسته از انجمله یکی آنکه حاجب که عبارت از چوبدار است یکصد و چهل نفر ملازم بوده اند و هر روز هفتاد کس همه وقت نوبت بر در دولت سرای او حاضر می بودند باین طور که یک روز یک جماعهٔ دار با جماعهٔ مذکوره و روز دیگر جماعهٔ دار دیگر باوجود این حال جماعهٔ مذکوره از فرط حمت مردم و شور و غوغا که در حضور امرای مقتدر و امرای غیر مقتدر این زمانه می نمایند ممنوع بوده اند و فقط برای نام و دفع ملام که مردم حمل بر دنائت و بخل او ننمایند لازم داشت و باینجا هرچند در مرتبه ادنی از و بودند سلوک مصاحبانه و برادرانه می نمود و بهر صورت مردم از و خوشنود بوده اند رب اغفر له وارحمه این دو رباعی از نتائج طبع او بیاد بود ثبت افتاد رباعی گه با صنم شفیق می باید زیست + گه تنها بی رفیق می باید زیست :: انسان این بزم جای تنگ دگه نیست + یک چند بهر طریق می باید زیست + وله ایضاً گه قصهٔ شیخ و شاب باید گفتن + گه شکوهٔ نان و آب باید گفتن :: انسان تا مرگ گفتگو لابد است :: افسانه برای خواب باید گفتن + و روز دوشنبه نوزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره خبر رسید که دوازدهم ماه مرقوم روز دوشنبه زکریا خان ناظم لاهور ازین سرای غرور رخت هستی بربست و وزیر که برادر زن زکریا خان بود این خبر را شهرت نداده میر یحیی خان پسر کلان زکریا خان را که خواهرزادهٔ وزیر و دامادش هم بود در ظاهر به بهانهٔ دیدن پدرش آخر همان روز از پادشاه رخصت دهانید و او روز سه شنبه بیستم ماه مذکور اول صبح کوچیده برجناح استعجال بلاهور شتافته بجای پدر متمکن گشته و بیست و دوم خبر مذکور مشهور شده وزیر در ماتم نشست و بعد انقضای رسوم تعزیت روز دوشنبه بیست و ششم بحضور پادشاه رفت و آخر همان روز غلام محی الدین خان صاحب خدمت بیوتات خلعت رخصت بنابر ضبط اموال زکریا خان یافته بلاهور رفت و روز دوشنبه نهم شعبان سال مرقوم بصدر خلعت صوبه داری لاهور و ملتان از انتقال زکریا خان بوزیر الممالک اعتماد الدوله مرحمت شد و او نیابت صوبه های مذکور به پسران زکریا خان خواهرزادهای خود تفویض نمود آخر میان هر دو برادر بخصومت انجامیده

شاه نوازخان میرزا بهلوری برادر کلان خود یحیی خان را مقید ساخت یحیی خان بعد چندی بحیلهٔ عمهٔ خود در خوان طعامی پنهان گشته از مستحفظان که بر در حویلی او بوده اند رهائی یافت و باعانت بعضی مخلصان اسپ خاصی بدست آورده بجلد گامی اسپ مذکور از لاهور گریخته در معدود ایام بشاه جهان آباد رسید و از خجالت هیچ کاره گی خود جا بهار نگین کرده لباس فقر در بر و خاک مذلت بر سر نموده جائی بر نهر شهر ساخت و تازه ایم بارے نام نهاده برای خود تکیه و نشیمنی مقرر کرد چون داماد وزیر و صاحب سیم و زر بود چندکس از رفقای او نیز پیروی او نموده همان لباس پوشیدند و بر فقر لباس قناعت ورزیدند و شاه نوازخان بر وسادهٔ حکومت هر دو صوبه متمکن گشت و روز دوشنبه شانزدهم شعبان اسد الله خان برادر کلان عمدة الملک در اکبرآباد برحمت ایزدی پیوست و وقت نصف شب پنجشنبه نهم شوال سال مذکور در خانهٔ شاهزاده میرزا احمد بن محمد شاه پادشاه پسری متولد شد

ذکر سوانح سال پنجاه و نهم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که مطابق است با سال بیست و نهم جلوس محمد شاه

روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال مذکور نوروز شد و در ماه ربیع الثانی سال مرقوم غلام محی الدین خان که برای ضبط اموال زکریا خان رفته بود و پسرانش بعض اسباب و اجناس و قلیل زر نقد بنام ضبطی که سنت زشت خاندان بابریهٔ تیموریه است حوالهٔ اش نموده بودند آورده در حضور گذرانید و بعطای پالکی جهالردار و اضافه منصب هزاری سرفراز شد روز جمعه سیزدهم جمادی الاولی بهروز خان خواجه سرای محلی پادشاه نماز جمعه خوانده بخانهٔ چیلهٔ خود که عبارت از پسر متبنی است و او مرده بود برای آوردن زن او و دادن به پسر خود که مرد که مذکور بر او عاشق گشته و آن زن بشوهر دیگر راضی نبود رفت زن بیچاره مبالغه در امتناع می نمود و خواجه سرای قرمساق مذکور برای آن بی پیر که مرشدش بود ضعیفهٔ عفیفه را اجبار بران کار می نمود و چون طرفین مبالغه را از حد بدر بردند پدر آن نیک زن از غیرت مانع و مزاحم شد خواجه سرای نابکار بغرور اقتدار امارت و تقرب خود غلظت و شدت نمود مرد صاحب غیرت تاب سفاهت خواجه مذکور نیاورده بر حفظ ناموس خود آن دینگ بی نام و ننگ را بزخم جمدهر از پای در آورد و بیگانه او را که همراه بود نیز مجروح ساخت و آن مرد غیور از دست ملازمان خواجه مغرور بدار آخرت مظلوم شتافت و بهروز خان را مجروح بر پالکی سوار نیس انگنده آوردند بعد ساعتی بمقر خود رفت و در مقابر جوار خواجه قطب الدین مدفون شد لراقمه پیر دان را نشناسم که کجا راه برند + رهبر و گم شده را راهنمای مے بینم + و در ماه جمادی الاخری شب جمعه حافظ وجیه خان خواجه سرای داروغهٔ باورچی خانهٔ پادشاهی آخر شب وضو نموده نماز می خواند ناگاه غشی عارض گشته در یک ساعت رخت هستی بربست و خدمت مذکور بیگانهای او مفوض گشت اول روز جمعه بیست و پنجم ماه مذکور پادشاه برای سیر باغ تالکتوره تشریف فرما گشته برای میرزا محمد اسحق خان نجم الدوله خدمت چوکی خاص از انتقال خواجه بهروز خان مقتول تجویز نموده و تسلیمات این عنایات بجا آورده روز یکشنبه بیست و هفتم که پادشاه بمزار خواجه قطب الدین بسیر و تماشا رفت بعنایت بالابند بابت خدمت مذکور سرافرازی یافت و اول روز یکشنبه پنجم پادشاه داخل قلعهٔ مبارک شد

ذکر شتافتن عمدة الملک مرحوم بجوار رحمت خداوند دنیا و عقبی بزخم جمدهر باشارهٔ پادشاه و خدع روز افزون خان ناظر

عمدة الملک که در لیاقت امور سروری از جمیع امثال و اقران خود برتری داشت احدی را در بلهٔ عمدگی با خود برابر نمی پنداشت

وعجیب اتفاق وزیر در سکر شراب شبی از بام خانهٔ خود افتاده بند رانش پیچیده و صدمهٔ عظیمه باو رسیده مدت هفت هشت ماه صاحب فراش گردید و بعد یافتن صحت هم طاقت آمد و رفت دربار و استادن بحضور بادشاه در خود کمتر یافته خویشتن را معذور دید و پسران را دور از رشادت دانسته جواب و سوال کارهاے خود را بملاحظهٔ تقرب بادشاه بعمدة الملک سپرده فارغ البال در خانه نشست گاهی بعد ماهی که بدربار می آمد بنا بر قلت طاقت استادن بسهل زمانی حاضر بوده رخصت می شد و صفدر جنگ خود مخلص عمدة الملک و گویا از متوسلانش بود بنا بر مقدمات مذکوره اقتدار عمدة الملک باوج فلک دوار رسید چون اندک نیز مغز بهادر داشت و با بادشاه از ابتدا صحبت بذله سنجی او در میسر بود در تقریر سخن پاس ادبی که امرا با ملوک باید بعمل نمی آورد درینولا که افراط اقتدار بهم رسانید بیشتر از پیشتر بیباکیها نمود و در انجاح مطالب و پذیرائی ملتمسات خود ابرامها نموده مبالغه را از حد بدر می برد و نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر و برادرانش را با آنکه شمول عنایت بادشاه درباره آنها برابر بسلاطین میدانست اما بمقتضاے اینکه پدرشان دست گرفته او بود دو بنظر کم می دید محمد شاه براے افزایش قدر اسحق خان و اقتدار و حمایت دختر است او و اخواتش وصلت خواهر اسحق خان با شجاع الدوله جلال الدین حیدر خان بهادر بهادر جنگ پسر صفدر جنگ مقرر نموده عمدة الملک را از طرف خود براے سرانجام اسباب شادی کتخدائی دختر مذکور مقرر ساخت و صفدر جنگ این شادی را در کمال زینت و نهایت کر و فر هم از فرط خوشنودی خود و هم براے استرضاے خاطر بادشاه نمود از جمله اسباب شادی مذکور تیار سے یک هزار و چند صد سبوی نقره بود که در ساچق بخانهٔ عروس فرستاد تخمیناً هر سبوئی کمتر از صد روپیه نخواهد بود و عمدة الملک یکبار از بادشاه رخصت گرفته بملاقات سلاطین مقید در سلیم گده رفته اکثرے را دید این کار احتمالات بهم رسانیده موجب بدمنشگی مردم خصوص بدخواهان عمدة الملک گردید و بهر صورت مزاج بادشاه را آخرها انحراف تمام از طرف عمدة الملک بهم رسیده بدخواهی او در دلش رسوخ یافت اما در اظهار آن فائده ندیده بمدارا سے گذرانید تا آنکه عمدة الملک روزے اظهار بعض مقدمات با بادشاه شروع نموده سخن را طول داد و بادشاه را استماع آن گران گشته گفت عمدة الملک بهادر باز روز دیگر عرض خواهید نمود عمدة الملک گفت دو سه کلمه است باید شنید بادشاه صبر کرده باز اعادهٔ همان سخن نمود باز عمدة الملک همان جواب داد تا سه بار همین اجتناب و الزام بعمل آمد خواجه سرایان که اکثر تنگ حوصله و کج خلق می باشند و زرافزون خان ناظر که درین صفت از دیگران بیشتر و خدمت نظارت بادشاهی و بند و بست اکثر ابواب دولتخانه و حرم سراے سلطانی باو مفوض و غلام پیر آبا و اجداد محمد شاه بود دلتنگ گشته زیر زبان گفت اما این قسم که عمدة الملک هم شنید که همین امروز قصه بیوه زنان هم سایه راهم باتمام باید رسانید عمدة الملک برآشفته گفت غلامان را چه یارا که در گفتگوی عمده های دولت و سلاطین سلطنت چنین جسارت نمایند او در جواب گفت که اگر غلامیم غلام بادشاهیم نه غلام دیگران عمدة الملک با بادشاه گفت که اگر این ناظر است غلام بدربار نخواهد آمد بادشاه استماله او نموده گفت خاطر شما عزیز است آنچه مرضی شما باشد همان قسم خواهد شد عمدة الملک عرض نمود که اگر خاطر غلام بندگان حضور منظور دارند خدمت نظارت بغلام عنایت شود و غلام شخص لائقی را از طرف خود برین کار گمارد بادشاه قبول نمود عمدة الملک آداب عنایت بجا آورده مرخص گشت و آنگاه خان خواجه سراے را که داروغهٔ دیوانخانه اش بود تجویز نموده امیدوار این کار ساخت اما بادشاه در تفکر افتاده با ناظر زرافزون خان گفت که مرا از دست عمدة الملک درین احوال زندگی دشوار بود و هرگاه بند و بست نظارت هم باختیار ایشان رود زندگی متعذر و من بطور سفیدان خواهم بود و گفت اگر مرضی بادشاه باشد تدارکش اشکالی ندارد بادشاه گفت اگر می توانند شد در رنگ نباید کرد که بعد رفتن بند و بست نظارت بدست ایشان باز هیچ نمی توانند شد زرافزون خان در تلاش شخصی که قاتلش تواند شد

افتاده چنین کسی را جستن آغاز نهاد و با منبای خود گفت او برادر خود جواهر نامی را که پیشتر ملازم عمدة الملک و در شناس او و رده و آزردگی جدا شده گاه گاهی کشتن او را با برادر خود بطور هزل می گفت تجویز نموده از و پرسید او بمبالغه تمام قبول نمود و همراه برادر نزد ناظر آمده با برام تعهد کرد ناظر او را در بند و بست نظارت گذاشته مامور ساخت که هرگاه عمدة الملک داخل دروازه دیوان خاص شود کار او را باتمام رساند آن بدبخت کمر خود برین کار محکم بسته منتظر فرصت در کمین نشست روز جمعه بیست و سوم ذی الحجه سال مذکور اول صبح عمدة الملک خامه بر دست همین کار با وجود آنکه روز دربار نبود آنگاه خان را همراه خود گرفته بنا بر دهانیدن خلعت نظارت در حضور آمد زرافزون خان کینه در زشت سیر را بر در دیوان خاص مختفی از اغیار جای داد و همین که عمدة الملک بخاطر جمع از حلقهٔ ملازمان خود بر آمده داخل در دیوان خاص شد آن بیدین بر کمین از پس پشت عمدة الملک بر آمده چنان جمدهر بر تهیگاه آن سید بیگناه زد که بمجرد آن ضرب برحمت حق پیوست و مرده بر زمین افتاد نعش آن مظلوم بر پالکی او افگنده در حویلیش آوردند و مردم چوکی براے ضبط اموال همراه لاشش آمدند سپاهیان ملازم سرکارش مانع دفن لاش و بردن اشیاے خانه اش بسرکار بادشاه تا اداے تنخواه خود شدند و بادی علی خان برادر کلان عمدة الملک داروغهٔ فیلخانهٔ شاهی و عبد المجید خان دیوان خالصه و تن و بیرم خان و نعمت الله خان و اکثر امرا و امرازادگان و اقرباے آن مرحوم که براے تجهیز و تکفین و تعزیه و تسلیه بازماندگان خانه اش رفته بودند بگیر ملازمانش آمده کسی مجال بر آمدن از انجا نداشت بادشاه می خواست که همه اموال و اسباب او را برده تنخواه ملازمانش هم ندهد و حکم بقتل و راندن آنها می نمود لیکن نوکرے پیشگان قبول نمی کردند آخر صفدر جنگ درمیان آمده و مرید خان بهادر و سیدی بلال را فرستاده طلب و تنخواه ملازمان او بذمهٔ خود گرفته درخواست دفن لاش او نمود درین ماجرا چهار روز گذشته لاش آن مرحوم اندک تغیرے و بوئے بهم رسانیده بود ملازمان ناسپاس او و بادشاه حق ناشناس کار باینجا رسانیده آخر اداے تنخواه به بیع اجناس او قرار یافت و ملازمان عمدة الملک مرید خان و سیدے بلال را تا اداے تنخواه پیش خود رهن داشته رضا بدفن لاش دادند روز چهارم در مقبرهٔ خلیل الله خان مرحوم جد آن مظلوم متصل بسراے روح الله خان جدش مدفون گشت اللهم الحقه بآبائه الصالحین سخنورے تاریخ شهادت عمدة الملک غم عمده تاریخ یافته آخر اجناس خانه اش بفروش آمده زر تنخواه بسپاه و ملازمانش رسید و بادشاه جواهر و اسلحه او را که بر آن عاشق بود ده لک یا قدرے افزود قیمت آن از خانهٔ خود داده گرفت و هر دو کارخانهٔ مذکور مال پنجاه شصت لک روپیه بلکه افزود بود و محصورین سپاه که ناگاه گرفتار بلاے مفت گشته بودند بعض ازان مثل عبد المجید خان وغیره بعد هشت روز و کم و بیش ازان ایام بحیله رهائی یافته بدر رفتند و بادی علی خان و دیگر بعضے کسان بعد بیست و دو روز و ادا شدن تنخواه دو ساله ملازمان نجات یافته بخانهاے خود آمدند و حویلی و جاگیر و املاک آن مرحوم خلیفه دوران بزعم بعض مردمان یعنی پادشاه زمان بدختر خودزاده پسر محمد اسحق خان نجم الدوله نمود

ذکر سوانح سال شصتم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که مطابق است با سال سی ام جلوس

روز سه شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکوره نوروز شد و آخر ماه رجب یا اول ماه شعبان سال مذکور یحیی خان مدار المهام دار الانشا و دیوان خالصه که بمعزولی عبد المجید خان شده بود برحمت الهی پیوست بعد سوم بهر شش پسر و یک نبیره اش خلعت سه پارچه ماتمی عنایت شده بریک پسر که ارشد اولادش بود بالا بند خدمت دار الانشا عنایت گردید و روز پنجشنبه

هفتدهم شعبان دیوانی خالصه به محمد اسحق خان و خلعت شش پارچه عطا شد و روز پنجشنبه بیست و چهارم در کچهری خالصه نشسته دستخط نمود و روز چهارشنبه سلخ شعبان آغر خان داروغهٔ گرزداران فوت نمود و غرهٔ رمضان مدفون گردید و خلعت ماتمی و خدمت داروغگی گرزداران بدستور پدر بپسر او چاغ خان مرحمت شد روز شنبه بیست و هفتم ذی الحجه ناصر خان صوبه دار کابل را که از دست احمد شاه ابدالی گریخته آمده بود بعد ملازمت خلعت شش پارچه و شمشیر و فیل بامید آنکه چون نادرشاه مرده است شاید کابل را باشتی و اعانت و آشنائی افاغنهٔ آنجا مسخر سازد مرحمت شد

ذکر سوانح سال شصت و یکم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

عمدهٔ سوانح این سال ورود احمد شاه ابدالی درانی و واقعهٔ رحلت محمد شاه بادشاه است احمد شاه ابدالی در ابتدای سال مذکور وارد گشته هنگامهٔ ورود و جنگ و عود او و جلوس احمد شاه بر تخت موروث تا بغرهٔ جمادی الاولی امتداد یافت بنابرین سانحهٔ مذکوره نگاشتهٔ خامهٔ وقائع نگار مے گردد مخفی نماند که این احمد ابدالی در اصل از زمین زادهاے اولوس افغان ابدالی دار جمله رعایاے دار السلطنت هرات است بعد قهر و غلبهٔ شاهنشاه زمان خود نادرشاه افشار مقید و همراه پادشاه گیهان سپر گردیده از جملهٔ غلامان شاه و بعدازان مورد الطاف او گشته در سلک صحبت یساولان شاهی منسلک گردید و آخر بدرجهٔ مینگباشی رسید چون نادرشاه از مردم معتمد ایران و فرقه اتراک آنجا بنابر استشهار عداوت جماعهٔ مذکوره با خود مطمئن نبود جماعهٔ افاغنه و افواج توران را بعد مقهور و مغلوب فرمودن مورد الطاف خویش گردانید و اکثرے ازین جماعه را سالار لشکر خود مقرر کرده اقتدار عظیمی بانها بخشیده بود بلکه افاغنه را زیاده از جماعهٔ اتراک توران تاب و توان داده منظور نظر اشفاق و عواطف داشت بحدی که بعد مقتول شدنش اکثری ازروساے فرقه افاغنه دعوے سلطنت نموده مدتها بر بعض ممالک ایران تسلط داشتند ازان جمله بود آزاد خان مالک سی هزار سوار که دم اقتدار زد و آخر کریم خان زند بآب تیغ آبدار شعلهٔ اقبال او را فرو نشانیده ملازم سرکار خود ساخت احمد ابدالی هم ازان جمله است اما او باعانت تقی خان آخته که نادرشاه هم ازاو در دل حسابے می گرفت در انقلاب قتل نادرشاه مذکور از لشکر گریخته بعضے زرهای خزانهٔ طهماسپ جلائر را که بمعسکرش میرفت در راه متصرف شد و برخی از اولوس خود بهم رسانیده صاحب سکه و خطبه گردید و ورود او بهند هفت بار اتفاق افتاد و بتدریج انشاء الله وعده آنها درین اوراق بزبان قلم سوانح رقم خواهد گذشت بار اول در سلک ملازمان رکاب نادرشاهی او اخر سنه خمسین و مائه بعد الالف آمد و آغاز سال احدے و خمسین در رکاب ظفر انتسابش معاودت نمود

ذکر داعیهٔ احمد شاه ابدالی معروف بدرانی به تسخیر هندوستان و ورود او تا سرهند و معاودت بکابل و قندهار بتقدیرات ایزد منان و مهیا شدن اسباب سلطنت او بعنایت خالق زمین و آسمان

احمد ابدالی منظور نظر تربیت نادرشاهی گردیده اوقات بآبرو می گذرانید در سال شصتم زمانهٔ دوازدهم هجری نبوے صلی الله علیه و سلم از شاهنشاه رخصت گرفته بخانهٔ خود آمد عند المعاودت بزیارت آستانه ملایک آشیانه امام الانس و الجن سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا آمده بعد استمداد ازان جناب قدسی مآب و وداع ازان آستان در دشتے شاه صابر نام را دید که خیمه مختصر مثل اطفال در جوار مزار فائض الانوار برپا کرده برسر او رفته استاد و پرسید

که درویش این چه خیمه و چه بازی طفلانه است او در جواب گفت که تو ئی احمد ابدالی گفت بلی گفت این خیمه ایست که وقت مردن نادرشاه می غلطید و تو دران زمان پادشاه مے شوی احمد یکی را از رفقاے خود در انجا گذاشت که ملازم درویش بوده براحوال خیمهٔ مذکوره ناظر باشد و هرگاه بغلطد وقت و تاریخش را ضبط نماید و خود بخدمت نادرشاه شتافت چون نادرشاه کشته شد احمد مع قوم خود از لشکر گریخته بمشهد مقدس رضوی رسید و در انجا از رفیق خود ماجراے خیمه پرسید او ظاهر کرد که فلان وقت و تاریخ آن خیمه غلطید احمد را صدق قول درویش به تطبیق وقت غلطیدن خیمه و کشته شدن نادرشاه ظاهر گشته بسلطنت خود امیدوار گشت و قوم خود را فراهم آورده محمد تقی خان شیرازے را که معروف بآخته و نادرشاه هم ازاو در دل حسابے برمیداشت و در ایام مذکور دران نواح بود با خود متفق ساخت بسبب لقب آخته آنکه نادرشاه وقتی براو غضب شده خایه او کشیده بود و بساعت مختار بعد انقیاد قوم خیمهٔ سلطنت برسر زد و در تحصیل صوبهٔ کابل را که ناصر خان صوبه دار صوبه مذکوره با خود نزد نادرشاه و میر محمد سعید نیز زر محالات متعلقهٔ نور محمد خان لشی مرسله زکریا خان را همانجاے بردجبر متصرف گشته و هر دو کس را همراه گرفته بر سر افغان قلزه که از طرف نادرشاه حاکم قندهار بود تاخته او را بکشت و قندهار را متصرف گشت و شاه صابر درویش مذکور را نیز بسماجت تمام همراه خود گرفت این شاه صابر نوهٔ استاملال خور نعلبند مشهور کابل است او هم درویشے بود و معتقد الیه جماعهٔ تورانیه القصه احمد ابدالی ناصر خان را بعد گرفتن خزائن تکلیف صوبه داری کابل بدستور عهد نادرشاه نمود و خلعت داده رخصت فرمود مشروط آنکه بعد رسیدن بکابل مبلغ پنج لکه روپیه عجالةً بفرستد و پنج سوار درانے ابدالی همراه داد ناصر خان قبول نموده چون بکابل رسید از افاغنه آنجا ظاهر کرد چون بناے کار آن جماعه بر خدع و دغاست اداے مبلغ مذکور خارج از مقدور خود ظاهر نمودند ناصر خان گفت که اگر زرے دهید چاره باز خواست او چه می کنید گفتند می جنگیم ناصر خان گفت که خاطر من مطمئن نیست قسمهاے غلاظ و شداد درمیان آوردند ناصر خان سواران ابدالی را براند احمد شاه ابدالی باستماع این خبر تدارک دو ید افاغنه کابل با ناصر خان بدعهدے نموده کناره گرفتند ناصر خان ناچار از کابل به پیشاور آمد و بعض در هار استحکام ساخت افاغنه کابل بعد ورود ابدالی با او پیوسته دلالت به تسخیر پیشاور نمودند احمد شاه به پیشاور دوید ناصر خان مع ناموس متحصن گشته به مدافعه پرداخت دران زمان شاه نواز خان پسر زکریا خان برادر خود یحیی خان را از لاهور بدر کرده خود در صوبه لاهور و ملتان دم از استقلال زده بود آدینه بیگ خان که شیطانی در صورت انسان بود در فکر برانداختن بنیاد دولت شاه نواز خان افتاده باو گفت که شما فقط همشیره زادهٔ وزیر الممالک قمر الدین خان بهادر اید و یحیی خان هم داماد و همشیره زادهٔ اوست و از دست شما گریخته بحضور وزیر و پادشاه رفته البته وزیر در برهم کارے شما قصورے نخواهد کرد نخواهد گذاشت که شما فارغ البال بوده حکم رانی کنید صلاح آنکه احمد ابدالی که در نیولا دم از سلطنت مے زند با او درسازید که او رفاقت شما را از مغتنمات و تائیدات آسمانی خواهد شمرد شاه نواز خان راه مراسلات با ابدالی کشاده نوشت که سلطنت از شما و وزارت از ما باشد ابدالی که هرگز گمان این قسم امور نداشت سجدات شکر الهی نموده عهد نامهٔ محکم مشحون بگواهی روساے لشکر خود نوشته مصحوب معتمدی فرستاد بعد ازان آدینه بیگ خان زنگی دیگر ریخته بقمر الدین خان وزیر نوشت که مرشد زاده مسلک خودسری بیهوده سخن قدویان اصغا نمی کند و با احمد ابدالی راه مراسلات کشاده اگر از حضور تسلی او شان شود مارا هم مجال التماس میسر مے تواند شد قمر الدین خان چار و ناچار خطے بقلم خود در کمال تسلی نگاشت متضمن آنکه از خاندان ما نمک حرامے گاهے نشده زنهار که چنین اراده ها ننمائید و حیف که در لحیهٔ اطاعت افغانے یساول نموده اید باید که مرد که مذکور را زده تمام حدود هندوستان را

سخر نمائید که هر پنج صوبهٔ کابل و کشمیر و تهته و لاهور و ملتان در عمل آن نور چشم خواهد بود و این جانب را بهمه وجوه مصروف امداد و اعانت خود دانید شاه نواز خان بورود خط خالوی خود وزیر الممالک قمر الدین خان مغرور گشته عهدی که با احمد شاه نموده بود نسیاً منسیاً گردانید و آدینه بیگ خان از راه بدخواهی بر این نقض عهد بطور مشوره تائیدها نمود ناصر خان که متحصن گشته بمدافعه ابدالی می کوشید از فقدان ذخائر غلات و قلت فوج عاجز گشته چاره در فرار دید بخشی ناصر خان کمر بجان نثاری بسته التماس نمود که یک روز پایداری می توانم کرد شما امشب بدر روید بعد فاصله یک روز و دو شب کسی به شما نمی تواند رسید ناصر خان با معدودی از قلعه برآمده بحال تباه قدم در بادیهٔ فرار گذاشت و بخشی یک روز و دو شب جنگیده مقتول گشت و ناموس ناصر خان در دست ابدالی افتاد ابدالی پاس خاندان آن ضعیفه که دختر زبردست خان نوه علی مردان خان بود نموده معزز و مکرم نگهداشت و آخر سر داد ناصر خان بلاهور رسیده در مسجدی فرود آمد شاه نواز خان خبرش شنیده برای دیدنش آمد و مبالغه نمود که همین جا باشند باتفاق با ابدالی خواهیم جنگید ناصر خان قبول نکرده اظهار رفتن بحضور پادشاه نمود شاه نواز خان مرخص گشته خانسامان ناصر خان را همراه برد و جمیع کارخانجات امارت از خیام و افراس و افیال و ملبوسات و باورچی خانه و آبدارخانه وغیره همه بآئین شائسته سرانجام داده مع چار لک روپیه نقد برای ناصر خان فرستاد احمد ابدالی خطی متضمن طلب ایفای عهد نگاشته از پیشاور برای شاه نواز خان فرستاد شاه نواز خان جواب صاف داد هر چند ابدالی در اخلاص و وفاق زد از طرف شاه نواز خان صدائی غیر از نوای شقاق و نفاق برنخاست شاه صابر که معتقد الیه ابدالی و پیر او و سابق از متوطنین لاهور بود تنها بلاهور آمده در خانهٔ مفتی عبد الله فرود آمد شاه نواز خان خبر او شنیده آدینه بیگ خان و راجه کوڑا مل را فرستاده استعلام نمود او گفت که مرا توقعی با شما ها نیست اما حقوق این شهر که منشا و مولد من است و حقوق مردم این شهر و حکامش که با ایشان بسر برده ام بر گردن است بنابرین می گویم که بدعهدی پیش خلق و خالق ممدوح و محمود نیست و تیغ شما با تیغ احمد ابدالی برابر نه کسی گفت چه صاحب تیغ ها از چوب است و تیغ او از آهن گفت نه تیغ هر دو از آهن است اما اقبال او در عروج است اقبال شما با اقبال او بر نمی آید آدینه بیگ خان نزد شاه نواز خان آمده نقل اقوال پریشان او کرد و او را بسحر نسبت نمود بهر صورت مصالحه و آشتی در نگرفت و فقیر مذکور حواله بخشی شد تا نظربندش نگهدارد احمد ابدالی ناچار از پیشاور نهضت نموده قاصد لاهور گردید شاه نواز خان با فوج بسیار و سامان بی شمار در کمال اقتدار بیرون شهر متصل آبادی معسکر ساخته مورچالها قائم کرد و بکمال جرأت و جلادت مستعد محاربه نشست ابدالی هم متصل رسیده لشکر آراست شاه نواز خان از درویشی شاه کلب علی نام که در جفر دخلی داشت کسی را فرستاده استعلام نمود که پایان این جنگ چه خواهد بود او گفته فرستاد که امروز بر شما دشوار است اگر جنگ نشود بهتر و از فردا ظفر شما راست هر قسم و هر گاه که بخواهید بجنگید شاه نواز خان آدینه بیگ خان و کوڑا مل دیوان خود را فرستاده بسرداران لشکر ممانعت کرد که امروز کسی بحرب ابدالی بیرون نرود و اگر آنها زور آرند از اندرون لشکر مدافعه باید نمود و بخاطر جمع بخیمه و خرگاه خود آسود تا وقت طعام رسید بر دسترخوان نشسته طعام می خورد و آدینه بیگ خان و بعض سرداران حاضر شریک طعام بودند که ناگاه آواز توپی مسموع شد بعد آنی آواز توپ دیگر بعد استفسار معلوم شد که سواران ابدالی نمودار شده بودند و دو صد سوار قزلباش ملازم سرکار بیرون لشکر رفته بر آنها تاختند آنها برگشته بعد ساعتی سواران دیگر زیاده تر از اول هویدا شدند آنها را نیز بشلک توپها راندند بعد یک ساعت سواری از همراهیان بخشی آمده عرض نمود که کمک باید نمود شاه نواز خان متحیر شده پرسید خبر آوردند که همان سواران قزلباش باز دیگرباره هم خود را بر آنها زدند آنها که دو هزار کس بودند بر اینها تاختند قزلباشان سرکار که دو صد کس بوده اند تاب نیاورده گریختند مستحفظان

لشکر پاس نوکران سرکار توپخانه سرنداده ابدالیان که ده هزار کس بوده اند در پی آنها جلوریز خود را بلشکر رسانیده شور رستخیز برانگیختند شاه نواز خان فرمود که ما هم سوار می شویم و آدینه بیگ خان را گفت که بمدد بخشی رسیده ابدالیان را از لشکر بیرون باید کرد آدینه بیگ خان انگشت قبول بر دیده ها گذاشته رفت و بطرفی دیگر تماشای دریا استاد شاه نواز خان مکرر تاکید فرستاد که از جای خود جنبیده باز استاد و شاه نواز خان بر فیل خود سوار استاده بمردم تاکید می نمود تا آنکه شام شد بلکه ساعتی از شب گذشت و ابدالیان برگشته بجای خود رفتند اما آشوب که در لشکر برخاست و آدینه بیگ خان روز روشن برگشته داخل شهر شد راه فرار گشاد یافته اکثری راه خانهای خود گرفتند و سر در پی هم گذاشته میرفتند شاه نواز خان برگشته بسراپرده های خود رسیده خواست که از فیل فرود آید شد هر عمه اش که در خواصی حوضهٔ فیل سوار بود مبالغه نمود که در حصار شهر نشسته باید جنگید شاه نواز خان قبول نکرده می گفت این وقت در خیمه فرود می آئیم و فردا تدارک امروزی می نمائیم ناصح بدبخت مبالغه را از حد بدر برده نگذاشت که در خیمه ها فرود آید همین که فیل سواری شاه نواز خان از در خیمه پا بیشتر گذاشت مردم لشکر حمل بر فرار او نموده تورانیان نمک بحرام دست بغارت کشادند و در خیمه شاه نواز خان درآمده اسباب رکاب همه را غارت نمودند شاه نواز خان حیران قدرت کردگار گشته نازل دولتخانهٔ خود گردید سرداران لشکر بعض حاضر گشته بنای ملاقات و مصالحه می گذاشتند که بخشی آمد شاه نواز خان احوال شاه صابر پرسید او عرض کرد که در غلو هنگامه و ازدحام فقیر را کشتیم شاه نواز خان برآشفته سنگ فرش برداشته بر سینه او زد و گفت که بحال روی ملاقات هم نماند ناچار کیسه های اشرفی بر رفقای معتمد و صندوقچهٔ جواهر گران بها به بعضی خواجه سرایان داده لاعلاج راه فرار گرفت و بدون غلبهٔ خصم شکست بر لشکر افتاد و فتح و ظفر نصیب ابدالی گردید صبح ابدالیان در شهر درآمده دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند آدینه بیگ خان هم وقت شب مع اسباب بجامنی در رفت و شاه نواز خان از دست تورانیان ملازم خود اذیتها کشیده در راه بوزیر رسید وزیر او را بشاه جهان آباد مرخص فرمود احمد ابدالی بعد این تسخیرهای متوالی چون بی خبری مردم هند و نفاق امرای اینجا و سستی پادشاه در رکاب نادر شاه برای العین مشاهده نموده بود قاصد تسخیر شاه جهان آباد گشته ابتدای سنه احدی و ستین و مائة بعد الالف از بلدهٔ لاهور مع تقی خان آخته که سالار فوج قزلباش بود در روی توجه بسوی شاه جهان آباد آورد محمد شاه ادراک این خبر نموده پسر خود احمد شاه را با سائر فوج ملازم سرکار شاهی و توپخانه با وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و راجه ایشری سنگه سوائی پسر راجه جی سنگه و دیگر راجه های صوبهٔ اجمیر از راتهور وغیره با فوج عظیم بمدافعهٔ او مامور نمود و بتاریخ هفدهم محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک هجری صفدر جنگ ذو الفقار جنگ و شیر جنگ و معین الملک وغیره پسران قمر الدین خان وزیر و دیگر امرای نامدار را بعد از وزیر آمده بعطای فتح پیچ مشمول عواطف فرموده رخصت نمودند و نه گهڑی روز برآمده وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان را پادشاه بدست خود فتح پیچ بر سر بسته و طرهٔ بادله از سر دستار خود برآورده بر سر دستار وزیر گذاشته بجنگ ابدالی مرخص ساخت و ذو الفقار جنگ سادات خان را بعطای خدمت بخشی گری سوم از انتقال عمدة الملک سرافرازی داده با تالیقی شاهزاده مقرر فرمود و بخشی گری چارم از تغیر سادات خان بمحمد اسحق خان و خطاب نجم الدوله مرحمت شد شاهزاده با افواج مذکور از سرهند گذشته کنار دریای ستلج بر معبر ماچهی واڑه رسید و پادشاه ابدالی با فوج همراهی خود که به خبر معتبر زیاده از شش و هفت هزار سوار نبوده اند از راه لودهیانه بالا بالا داخل سرهند گردیده سیزدهم ربیع الاول سنه مذکوره شهر سرهند را تاراج و هر که دست به یراق برد او را مقتول ساخت شاهزاده خبر وصول ابدالی بشهر مرقوم شنیده عنان توجه بسوی او منعطف گردانید و مقابل ابدالی

رسیده بضابطهٔ مستمرهٔ هند که برآمدن از عهدهٔ فوج ولایت خارج از مقدور خود دیده سنگر و مورچال که قلعه سفریست گرد لشکر خود
می آرایند حفر خندق نموده عساکر موفورهٔ خود را در پناه حصار گرفت و از پانزدهم ربیع الاول تا بیست و هشتم ماه مذکور آتش قتال در
اشتعال بود و قدری ارابهای بعض اجناس و بعضی از ارابهٔ آبها و توپها که از لشکر وزیر و شاهزاده عقب مانده بود بدست
ابدالی افتاده او را اسرمایهٔ جنگ با حصار و سنگر میسر آمد گولها و بانها میزد و با وجود کثرت عظیم لشکر هندوستان محصور قزلباش و
افغان بود در بیست و دوم شهر مرقوم اعتماد الدوله وقت چاشت نماز در خیمهٔ خود خوانده بر مصلی بود که گولهٔ توپ از لشکر ابدالی چون اجلش
رسیده کار او تمام ساخت و راجه ایسری سنگه و غیره در جاهای دیگر که بیست سی هزار کس بوده اند از کشته شدن وزیر دست از استقلال برداشته
پای فرار در بادیهٔ اضطرار گذاشته راه وطن خود گرفتند صفدر جنگ و معین الملک پسر وزیر مع شاهزاده با وجود رخنهٔ بزرگ مذکور
پایداری نموده جنگهای مردانه می نمودند روز بیست و هشتم ماه بود احمد شاه ابدالی با جمعیت خود ازدحام نموده بر مورچال وزیر یورش
آورد معین الملک پای ثبات افشرده داد دلاوری و بهادری داد و جانش خان و اکثر سرداران تورانیه بپاس حقوق دیرینه
جان نثاری نمودند و مردم بسیاری از لشکریان وزیر طعمهٔ شمشیر تشنگان خونخوار دریای فنا گردیدند و صدمات جنگ بنابر اتصال
شاهزاده با معین الملک بر رفقای احمد شاه هم سرایت کرده قریب بود که چشم زخم عظیمی بافواج هند برسد صفدر جنگ بمشاهدهٔ این
حال فوجی کمک شاهزاده فرستاده خود جمیع مغلیه را پیاده ساخت و حلقه های جلوی و جزائرچیان و بانهای جنگی پیش انداخته
درمیان معین الملک و ابدالی حائل آمد و جنگ عظیم در پیوست چون فوج ابدالی صدمهٔ جنگ معین الملک از دست
بهادران تورانیان و همرهیان شاهزاده کشیده بود که ناگهان صفدر جنگ مع فوج گران با انواع توپخانه و بان آتش باران
بر سر آنها رسید و همدرین ضمن آتش بارابه های بان که بدست ابدالی در سرهند آمده همراه فوج بود نیز در گرفت و هزاران
بان خود نیز در لشکرش منتشر گشته رستخیز قیامت برانگیخت و اکثر همراهیان ابدالی را بر خاک میدان خسته سر و پیکر ریخت انتظام
فوجش از هم پاشیده شکست بر لشکرش افتاد ناچار پشت بمعرکهٔ کارزار داده راه ادبار پیش گرفت و فتح و ظفر نصیب اولیای
دولت پادشاه هندوستان گردید اما شاه درانی و تقی خان آخته پایداریها نموده مقابل فوج هند تا شام قائم ماندند و هنگام
شب بعض بنگاهها که بالفعل فقیر متذکر آن نیست بصفدر جنگ داده صبح طبل رحیل نواخت و اعلام مراجعت بسوی کابل و
قندهار برافراخت محمد شاه باستماع خبر ظفر و جان فشانی اعتماد الدوله و ترددات نمایان صفدر جنگ و معین الملک و تسلیان
اعتماد الدوله شادمان گردیده در عین حیات خود که شروع بیماریش بود صوبه داری لاهور و ملتان بمعین الملک بخشید و صفدر جنگ را
مع شاهزاده و جمیع امرای متعین طلب حضور نمود شاهزاده معین الملک را از طرف پدر خود خلعت و اسناد مرسله داده بطرف
لاهور مرخص ساخت و خود مع صفدر جنگ بسوی شاهجهان آباد اعلام معاودت برافراخت چون مرض محمد شاه دمبدم اشتداد
می یافت و آثار رویه ظاهر گشته مرگ خود مشاهده می نمود شقه های طلب برای صفدر جنگ و پسر خود متواتر می فرستاد ایشان با استعجال
عازم آستانهٔ جاه و جلال بودند که ناگاه متصل در نواح پانی پت خبر رحلت محمد شاه قرع باب اسماع ایشان گردید و محمد شاه
بست و هفتم ربیع الآخر شروع سال سی و یکم جلوس خود که مطابق ست با سال احدی و ستین و مائة بعد الالف رحلت نموده
ابالمنصور جاوید خان و اسحق خان و غیره همه ارکان حاضر سلطنت و ملکه زمانی مردن او مستور و چند روز نعش او هم مثل جسد
عمدة الملک بمقتضای حدیث شریف کما تدین تدان از دفن محروم ماند بعد تحقیق خبر و تقدیم مراسم تعزیت که شاهزاده در مرگ پدر
مخفی بعمل آورده انفراغ یافت صفدر جنگ برای شاهزاده چتری آراسته و در ساعت مختار بر سرش گردانیده و تهنیت

سلطنت داده همعنان نصرت و اقبال در سواد دار الخلافه شاهجهان آباد رسید و احمد شاه غرهٔ جمادی الاولی روز سه شنبه سال
مذکور در باغ شالامار دهلی بحضور جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت سریر آرای سلطنت هندوستان گردید نعش محمد شاه را بعد
قرب وصول شاهزاده بتجمل برآورده و جمیع امرای حاضر مشایعت نموده در مزار شاه نظام الدین متصل بقبر مادرش که در عین حیات
برای خود تجویز نموده قبری آراسته بود دفنش کردند احمد شاه هفتم جمادی الاولی از باغ شالامار بسواری تخت روان بعد مرور
دو ساعت از روز یکشنبه داخل قلعهٔ شاهجهان آباد شد و روز جمعه دوازدهم بمسجد جامع رفته خطبه بنام خود شنید و روز جمعه سوم
جمادی الاخری مرتضی خان مرحوم و روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور میر خان مرحوم برحمت الهی واصل شدند درین ایام فقیر گرفتار افکار
و تشویشات بنابر سانحهٔ شمشیر خانی و کشته شدن هیبت جنگ که در نواح غازی پور شنید و برای استخبار به بنارس رسیده
از انجا عازم خدمت والد گشت و بقصبهٔ بریلی که دار الحکومت آن مرحوم و آن جناب از طرف خان فیروز جنگ خلف آصف جاه
حاکم جمیع پرگنه های چکلهٔ مذکوره و بداون و شاهجهان پور و غیره بود رسیده اوقات می گذرانید ناگهان حادثهٔ عظیمی در انجا هم
روی داده رستگاری از ان بلیه میسر آمد و ذکرش از سطور آینده ظهور می یابد

ذکر گریختن علی محمد خان روهیله از سرهند و رسیدن به بریلی و نمک بحرامی سپاه والد مرحوم و رستگاری از ان بلای ناگهان بوفاداری و جوانمردی قطب الدین محمد خان

والد مغفور چنانچه مذکور شد حاکم سکندره بپاس عنایات صفدر جنگ بود که بنده مرخص گشته از عظیم آباد رسید و بملازمت جناب
والدهٔ معظمه و اعمام و خال و دیگر قرابتیان خانوادهٔ مهابت جنگ خاصه هیبت جنگ خوشنود و با دختر خال خود که منسوب
بود کتخدا گشت و در جنگ مصطفی خان رفیق بزرگان بوده حسب المقدور حد خدمتگذاریها بتقدیم رسانید و والد مرحوم را با صفدر جنگ
بعد سالی صحبت ناچاق گشته از کار چکلهٔ سکندره استعفا نمود چون پادشاه مغفرت پناه محمد شاه بترغیب صفدر جنگ و عمدة الملک
نواح مرادآباد و سنبهل و بریلی و غیره را از دست محمد روهیله انتزاع نموده او را مغلوب و حوالهٔ اعتماد الدوله چنانچه گذشت
فرمود و آن ممالک در جاگیر و التمغای هر کسی که بود بدست شان آمده در رتق و فتق انجاها مختار شدند محالات بریلی و غیره
که جاگیر آصف جاه بود و از مدتی بنابر تغلب روهیله بند و بست انجا خاطر خواه خان فیروز جنگ حسین پور آصف جاه صاحب سیر د
محالات مذکور میسر نمی شد بنابر انتظام انجا که با وجود رفتن علی محمد خان بسرهند هزاران افاغنه در انجا موجود و ریشه های خود
دوانیده زمیندار انجا شده بودند و از عهدهٔ بند و بست انجا هر کسی را برآمدن متعذر بود والد مرحوم را فیروز جنگ برای حکومت
انجا تجویز نموده برفاقت خود خواست و خاصان خود فرستاده ایشان را طلب داشت و بکار بریلی و هفتده محال توابع آن برگزیده
اسباب مناسب همراه داد و والد مرحوم بعد ورود در انجا رفقای و ملازم بسیار فراهم آورده در انتظام انجا کوشیده مسخر ساخت
بعد انقیاد اکثر افاغنهٔ انجا از قبل سردار خان ساکن بریلی و منگل خان مالک تلهر و پیر احمد که روهیله از اولاد شیخ عبد القادر گیلانی
پیرزادهٔ افاغنه بود ملازم خود ساخته و این پیر احمد با یک هزار و هفت صد کس ملازم بود و دیگر هر دو سردار مذکور نیز قریب بده هزار
کس همراه داشتند دران وقت قطب الدین محمد خان بهادر برادرزادهٔ فرید الدین خان از احفاد عظیمة الله خان که حاکم مرادآباد و
علی محمد خان اول ملازم سرکارش بود در قلعهٔ چاچیت سکونت ورزیده با والد مرحوم منازعت آغاز نهاد اما خزانه و رفقا کم داشت والد
مواعظ دلپذیر گفته نصیحت نمود سودی نبخشید بغضب ورشتی قاصد خفیه ارشد رفقای جدید قطب الدین محمد خان بهادر

با دراک خفگی داکم از کناره گرفته سعد و دے از قدما که ظاهر از زیاده از بیست و سی کس نبوده اند باد را ماندند نا چار بقلعه جا تهت چهمن آمیخت و والد رسیده قلعه را فرو گرفت و برای دریافت مکان یورش گرد قلعه گردید قطب الدین محمد خان که بر بندوق و تفنگ افگنی خود کمال اعتماد داشت و فی الحقیقة چنان بود که می بند اشت گاهی گلهٔ تفنگ او نشانه را خطا نکرده و پله و گله بندوق او و دیرا بر بند و قهای دیگران بود و بعض همراهیانش هم کذالک وقت گرد گردیدن حصار والد را نشانه ساخته بخاطر جمع خود در قفایش چند گره تفنگ انداختند نمود هر بار خطا کرده گاهی بستون عمارت و گاهی بقبه آن و گاهی بجای دیگر خورد در غضب شده بندوق را از دست خود بزمین زد و والد باز پیغام ملاقات و آشتی فرستاده دلالت بمرافقت نمود چون قطب الدین محمد خان نهایت شجاعت و جرأت داشت داعیهٔ ملاقات بنابر خدعه نموده قبول فرمود و قاصد آن شد که عند الملاقات کار والد با تمام رساند رفقای شیر دل نیز درین کار شریک و یار شدند پیر احمد روهیله و دیگر رؤسا مع عمو سعید علی خان برادر جارمی والد مرحوم بضابطهٔ این دیار در حفظ جان و آبرو و آنکه مع یراق آیند و ملاقات نمایند ضامن گشته آوردند چون از قلعه برآمده در خیمه عموی مرقوم فرود آمدند تا بعد اطلاع بملاقات والد آیند والد آن روز باین عجلت ملاقات با چنان صاحب جرأت و غیرت که وقت خشمناکیش بود مناسب ندانسته عذر خواست که امروز مهمان ما بوده در خانهٔ برادر آسوده فردا ملاقات فرمایند چون این خبر بقطب الدین محمد خان رسید گمان خدعی نموده با آنکه زیاده از ده دوازده کس از رفقا با خود نداشت و در جمع کثیری از بیگانگان که عبارت از پیر احمد و افاغنه دیگر اند نشسته بود مطلقا بر آشفت و گفت که شما مردم ریش مردان دارید یا موی سر زنان چه طور وعده بود و بکدام دهن با من عهد و پیمان نموده آورده اید عموی مذکور و حضرات زبان بعذر خواهی و اظهار صداقت وعده و [illegible] معاذیر دلپذیر در کمال تواضع و فروتنی نمودند درین ضمن پیاله های افشره و بعد از آن خوانهای طعام رسید و والد با نهایت تکلف و پیغامهای دوستی انگیز رسیده تسکین صفرای خان مرقوم نمود چون طعام خورد و صحبت اختلاط درگرفت و از طرف والد متواتر هدایا و تحائف میرسید قطب الدین محمد خان در دل از داعیهٔ خود منصرف گشت و روز دیگر که موعد ملاقات بود والد مجلس آراسته مهمان را طلب داشت خان مرقوم مع رفقای خود باتفاق عموی فقیر و پیر احمد و دیگر رؤسای افاغنه تشریف ارزانی داشت و والد بکمال تواضع ملاقات نموده بر مسند با خود برابر نشانید و یاران و رفقای او شان نیز حسب الاشعار خان عالی مقدار اسمعیل آورد خان مرقوم داعیهٔ مضمر خود را اظهار کرده التماس نمود که امتناع شما در ملاقات وقت ورود و محفوظ ماندن از گولی بندوق من که گاهی خطا نکرده محمول بر بزرگی و تحقق سیادت شما در دل بنده گردید مانع قصد مضمر مستتر گشت والد خندید و بیش از بیش اشفاق مبذول داشته تکلیف رفاقت خود نمود خان مرقوم بشرط یکه خاطر خواهش بود قبول فرمود و عداوت و افتراق بصداقت و اتفاق گرائید

ذکر برهمی با پیر احمد روهیله و جنگیدن او با والد و ظهور یافتن شجاعت و جوانمردیهای قطب الدین محمد خان و شکست خوردن پیر احمد

پیر احمد را که سردار عمدهٔ لشکر و مطاع افاغنه باعتبار پیرزادگی بود از اعتلای قدر قطب الدین محمد خان بهادر خار خار حسرت و حسد در دل پر کینه بود که از سابق بنابر مباینت مذهب با خان مرقوم داشت خلیدن گرفت چه قطب الدین محمد خان و شیخ معز الدین خان که بالفعل در لکهنو موجود و از رؤسای قصبهٔ مذکور است و ذکر جوانمردیهای او نیز عنقریب آید در خاندان

خود بمذهب تشیع ممتاز و در نام آوریها سرفراز بودند و خانوادهٔ اینها از جملهٔ متعصبان بلکه مبغضان ائمه اهل البیت علیهم السلام بوده و قطب الدین محمد خان صاحبزادهٔ آن دیار بود و بسبب تقرب والد مرجع معاملات گشت ازین سبب زیاده تر پیرزادهٔ مذکور متغیر گردیده تارک رفاقت والد و قاصد فتنه انگیزی شد و افاغنهٔ اطراف که اکثر رعایا و بعضی نوکری پیشه بوده اند امتثال فرمان او را سعادت شمرده بر سر او گرد آمدند والد ناچار بمدافعه و گوشمال او بر آمد قطب الدین محمد خان مقدمة الجیش گردیده پیش خرام عساکر بود هنگام مقابله و مقاتله پیر احمد فوج را دو حصه کرده یک حصه را با بهادران آزموده مقابل قطب الدین محمد خان گذاشت و خود مع معتمدان در پناه خرابهای دهکه در ان میدان و در بعض زمین آنجا مزارع نیشکر بود در کمین والد استاد قطب الدین محمد خان مع همراهیان پیاده پا گشته و بندوقها در دست گرفته در میان فوج مقابل در آمد و داد مردی و مردانگی داده در مقام شمشیر و بندوق مثیر دمی گویند که در عین کارزار یکی را نشانهٔ خود ساخته بندوق بر سینه گذاشته است که دیگری شمشیر کشیده از پهلو رسید و بانگ زد که قطب الدین محمد خان از من بگیر و خان بهادر نشانهٔ سابق الگذاشته همین را نشانه ساخت و گفت بگیر و زد و افگند باین هوشیاری جنگیده و دشمنان را بر خاک و خون غلطانیده صفوف مقابل را شگافت و مخالفان را از پیش رو بر داشته شکست فاحش داد چون در تگ و تاز اندکی دور تر شده بود پیرزاده مع معتمدان خود که در کمین والد استاده بود والد را با معدودی تنها دیده ناگهان نمایان گشت و اسپهای خود را عنان داد اکثر همراهیان والد مرحوم را پای ثبات لغزیده عار فرار اختیار آمد و والد از فرط حمیت و جلادت پا از حوضهٔ فیل سواری بیرون کرده داعیهٔ جستن بر زمین میدان فرمود پسر قطب الدین محمد خان که در سن دون تکلیف و همراه والد بر یک عماری بنابر پاس خاطر پدرش سوار بود والد را از جلدی ممانعت نموده معروض داشت که تا ما زنده باشیم خاوندان را چنین جسارت نمی باید بعضی از رفقای او و اقربای والد و مخلصان آن جناب و منتسبان رکاب از اسپها فرود آمده با دشمنان در آویختند و بر سر همدیگر ریخته خون اعدا را با خاک معرکه آمیختند خیره سری دشمنان اندکی فرو نشد اما پیر احمد روهیله همان قسم در سماجت و ابرام بود درین ضمن قطب الدین محمد خان خبر یافته متوجه این طرف شد پیرزاده بر کمک او چون مستشعر گشت و ضرب دست بهادران خصم افگن رکاب والد هم خورده بود تاب مقاومت نیاورده خائب و خاسر برگشت و نسیم نصرت ایزدی بر پرچم علم والد وزیده بفتح و فیروزی اختصاص یافت بعد چندی بانی آن مدبر شورشی نموده گوشمال یافت و جمیع افاغنه سر حساب گشته هر یکی بسوراخ زاویهٔ خود خزید و والد مع قطب الدین محمد خان و رفقا و برادران و اقربا بکام و آرام می گذرانید تا آنکه درهمین سال احدی و ستین و مائة بعد الالف فقیر بشوق تقبیل قدوم والد قبیل از سنوح واقعهٔ شمشیر خانی در عشرهٔ اخیر محرم از عظیم آباد کوچیده اواخر صفر یا اوائل ربیع الاول به بریلی رسید و شرف اندوز سعادت قدمبوس گشت درین ایام شاهزاده حسب الامر پدر باتفاق وزیر و صفدر جنگ چنانچه گذشت بجنگ احمد ابدالی رفته ظفر یافت و علی محمد خان روهیله از سرهند که بامر وزیر حاکم آنجا بود فرصت یافته مع سی چهل هزار نفر افغان روهیله از راه سهارنپور و بوریه و کنجپوره عبور جمنا نموده عازم ضلع مرادآباد و بریلی و غیره ملک قدیم خود گردید مرادآباد و غیره را مسخر کرده و فوجداران خود نشانیده عبور گنگا نمود فوج ملازم والد که اکثر افاغنه سکنهٔ آنجا و اقارب علی محمد خان بنابر و صلتی که با هر یک داشت بودند خبر قرب موکب او شنیده یکبارگی برگردیده و بیوت اقامت والد را که در قلعه بریلی بود بهانه گرفتن تنخواه محصور نموده داعیهٔ نهاب بحراسی مصمم کردند مگر قطب الدین محمد خان با دو سه صد کس معدودی از رفقای دیرینه والد که هندوستان زبان شاه جهان آباد و بعضی از اقارب بوده اند رفیق ماندند چون علی محمد خان بده کروهی بریلی رسید

قطب الدین محمد خان با والد گفت که کار با ینجا کشید و مقدور جنگ با علی محمد خان که انبوهی از افاغنه مانند مور و ملخ دارد و فوج خود ہم ہمراہ نخواہد بود اگر دیده نیست و نوکران در مقام عذر و کینه خواهی اند درین صورت صلاح آنست که من بملاقات علی محمد خان روم اگر او را با شما اراده بدی نیست بپاره این مجمعه و رہائی ازین گرفتاری بامداد او نمایم و اگر اراده فاسدی از و ملحوظ گشت همانجا او را بکشیم و خود ہم کشته می شوم بعد ازان ہر چه برای شما مقدر است بظهور خواهد رسید و آلد قبول فرموده آن رفیق صدیق را مرخص ساخت و آن والا قدر اکثر رفقا را ہمراه است و الد گذاشته خود با معدودی از معتمد نزد علی محمد خان شتافت چون بدر خیمه او رسید همراهیان را بر دروازه توقیف فرموده خود با دو سه کس اندرون داخل شد یاران او که پروانه بر تو شمع التفات و عنایتش بودند حسب الامر توقفی نموده بعد آمدنش در اندرون دو سه کس از انها داعیه آمدن نزد خان مرقوم نمودند چوبداران و افاغنه دربان مزاحم گشته شوری بلند شد قطب الدین محمد خان برگشته باز آنها را باستماله ممانعت کرد چوبدار بنا بضابطه یورش درخواست آنها ابرام آغاز نهاد خان بهادر آشفته گشته بلی بر سر چوبدار زد و گفت که تو چرا مانع می شوی ازین جهت زیاده تر غوغا شد و قریب بود که فتنه حادث شود علی محمد خان باستماع غوغا برهنه پا دویده تسکین داد و خان عالی قدر را در آغوش گرفته بمعذرت و دلجوئی مع رفقا ہمراه آورده بر مسند عزت نشانیده خود بر گوشه آن بتواضع نشست و نهایت دلداریها بتقدیم رسانید بعد ازان خان بهادر التماس کرد که معلوم خواهد بود که من رفیق سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ گشته ام و ایشان لوازم اشفاق اخوت با من مرعی داشته ام و سپاه اینجا باشتهار آمده اند شما مسلک بیوفائی و نمک بحرامی پیموده در مقام نفاق و شقاق اند اگر شما را نیز همین قسم منظور باشد مرا مرخص نموده خود ہم مع فوج بمداعیه استیصال سید نهضت فرمائید تا کارزار مردان بر صفحه روزگار بیادگار ماند و اگر شما را بدی با سید منظور نباشد اسباب سفر سرانجام داده نمک حرامان را تهدید بممانعت نمائید تا آنها دست از شقاوت برداشته زر تنخواه بضابطه عمال آنچه نقد و جنس غیر ضروری در سر کار اوشان باشد بگیرند و حیله مذکور بقسمهای غلاظ و شداد خاطر شان را مطمئن گردانیده مرخص ساخت و بجمله خود تاکید نموده اسباب سفر حاضر کرد و قطب الدین محمد خان بهادر را خوشنود برگردانید مشروط آنکه خان مذکور باتفاق والد بشاهجهان آباد در زود چه می ترسید که بهادر باتفاق از امرای حضور و پادشاه استمداد نموده در فکر استیصال او شوند والد باتفاق اوشان و جمیع رفقا از قلعه بر آمده در هیچ محله که جای معینی خارج قصبه بریلی واقع است منزل کرد و چند روز حبس و بیم ادای تنخواه بشدت ماند که هر روز احتمال بدرود جان و آبرو بود آخر ازین دستمال نجات داده بشاهجهان آباد رسانید در عین راه که از فرخ آباد بگلش میگذشتیم خبر رحلت محمد شاه برگشتن شاهزاده احمد شاه قرین فتح و فیروزی و کشته شدن قمر الدین خان وزیر و متعین شدن معین الملک بصوبه داری لاهور و آمدن صفدر جنگ همعنان احمد شاه و جلوس او بر تخت سلطنت در باغ شالهمار دهلی مسموع افتاد اما از خبر مردن پادشاه زیاده تر از ایام سابق شورش قطاع الطریق روی داده راهها نا امن بود قطع منازل بیاسد ارتها گذشت چون وارد شاه جهان آباد شدیم والد توجه غازی الدین خان فیروز جنگ با نتظام بریلی وغیره محالات متعلقه آصف جاه کم دیده افسرده خاطر و طالب توسل با ذیال دولت صفدر جنگ شده بخانه خود نشست

ذکر معین شدن وزارت برای صفدر جنگ بتائید اله بعد از رحلت نظام الملک آصف جاه

احمد شاه خلف محمد شاه بعد ورود و جلوس در باغ شالهمار و ملازمت نمودن جاوید خان و نجم الدوله اسحق خان و دیگر ارکان سلطنت و اعیان مملکت بساعت مختار داخل دولت خانه شاهی در قلعه شاهجهان آباد گردید و تجویز تعین وزارت بنام

صفدر جنگ

صفدر جنگ با وجود اقتدار و لیاقت او بپاس رضا و اندیشه آصف جاه در حیز تعویق و تاخیر افتاده مراسلات پادشاه و امرا بدکهن رفت چون آصف جاه بر جناح سفر آخرت بود عذر ضعف پیری و اظهار عدم رجوع خود بدار الخلافه نگاشت و به صفدر جنگ نوشت که بالفعل از میان اطفال شما استقلال دارید در انچه بهتر دانید و انتظام سلطنت توانید بعمل آرید با زهم ما دام الحیات آصف جاه که روزی چند بعد ورود این خط زنده بود صفدر جنگ جرات بپوشیدن خلعت وزارت نه نمود تا آنکه خبر رسید که چهارم جمادی الاخری سال مرقوم الصدر آصف جاه در سواد برهانپور وداع عالم عنصری نموده راه سفر آخرت پیموده نعش او را نقل کرده در روضه که قریب دولت آباد است بآئین مرقد شاه برهان الدین غریب مدفون ساختند آن زمان صفدر جنگ به خاطر جمع قامت قابلیت خود را بخلعت وزارت بیاراست و روز دوشنبه چهارم رجب بعنایت خلعت هفت پارچه مع چارقب وزارت و جواهر سرفراز و بخطاب جملة الملک مدار المهام وزیر الممالک برهان الملک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ سپه سالار مخاطب گشت اکنون مناسب می نماید که کلمه چند از احوال عمدة الملک و اعتماد الدوله و محمد شاه و آصف جاه که قریب بهم بعالم بقا شتافتند در اوضاع و صفات انها باجمال نگاشته بعد ازان سوانح ایام سلطنت احمد شاه و وزارت صفدر جنگ نوشته آید منه التوفیق و به الانعام

عمدة الملک امیر خان بهادر بن عمدة الملک امیر خان بهادر صوبه دار کابل

اصل آبای او از سادات حسنی نعمة اللهی ست بعد ازان یکی از اجداد سلسله او خود که میر میران لقب داشت منتسب گشته بمیر میرانیان شهرت یافتند عمدگی این سلسله که در ایران هم شهرت دارد و مقتدران درین خانواده بهم رسیده از غایت اشتهار احتیاج بارقام و اظهار ندارد و در عهد جهان گیر بن اکبر پادشاه جد عمدة الملک که او هم میر میران لقب داشت بنا بر صدور جرمی یا بهر صورت بی رضای شاه عباس قهرمان ایران بهند آمد و در حضور جهانگیر کمال تقرب یافت اما از فراق پسران خود که دو نفر بوده اند تمنای آسوده همیشه در آرزو بود که بلقای ابنای خود زندگی از سر گیرد تا آنکه جهان گیر بادشاه خان عالم را نزد شاه عباس بسفارت فرستاد و از جمله رسالات عمده درخواست پسرانش بود خان عالم به نیکوتر وجهی بادشاه ایران را خوشنود ساخته این خدمت بتقدیم رسانید پسرانش نیز بهند رسیده سرافراز گردیدند جد او خلیل الله خان خطاب یافته بدرجه عالی ترقی نمود و از وقت جهان گیر امرای الآن درین خاندان امارت و عمدگی با علو نسب تو امان ماند عموی او روح الله خان بخشی الممالک و مقتدر و مقرب محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و پدرش عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل و عالمگیر باعتماد او از صدمات سلاطین ایران مطمئن در دکهن بود و ازین جهت فتوحات آنجا مشهور است که بنام او می نوشت و این عمدة الملک نیز بکمال اوج و اقتدار رسیده در عهد خود شبیه و نظیر نداشت و نسخه رنگینی بود حاوی کمالات نفسانی باین جامعیت کم کسی توان یافت شجاعت و سخاوت و فهم و فراست و ادراک حقائق و دقائق هر کار چنان داشت که مهره هر فن او را مسلم داشته هر یکی ستائش او را در کارهای خود سرمایه افتخار می پنداشت از علمای عظام و مشائخ کرام و سپاهیان و خوانندگان و رقاصان و شعرا و ارباب انشا هر که ادراک صحبتش نموده مداح و فریفته او شاهد گشت و یا د خوبیهایش نموده زار زار می گریست و چندین کس بدستگیری او از حضیض خاکساری باوج رفعت شعاری رسیده در زمره امرای مقتدر منسلک گردیدند شعر هندی و فارسی خوب می گفت و در بذله گوئی و نکته سنجی نظیر نداشت و حسن بیان نحوی داشت که مستمع از تقریر دل پذیرش چون گل همگی گوش و از حیرت مدهوش می گردید و هر چه هر گاه برای ادای

از ملازمان اعلی باشد خواه ادنی مقرری فرمود و هرچند حاجت نمانده باشد باز نمی گرفت و سلیقه هاے او در آراستن
هر چیز مسلم ارباب هوش و تمیز بوده معتمدان قدرشناس بآرزو نمونه اختراعاتش خواسته اثاثه و اشیاے خود را
تقلید و تتبع آن مے ساختند

وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ

پدر او محمد امین خان اعتماد الدوله است از اولاد خواجه احرار در عهد اورنگ زیب عالمگیر از ولایت توران وارد هندوستان
گردیده بمنصب پنجهزارے بتدریج رسید و در عهد فرخ سیر باعانت و رعایت قطب الملک هفت هزاری و بعد خدع و دغا با
امیر الامرا حسین علے خان بهادر ابتداے عهد محمد شاه وزیر و پس از چند روز بسبر عالم دار و گیر گردید و قمر الدین خان در حین حیات
پدر بخشی سوم و داروغه غسل خانه بود چنانچه مذکور شد بعد استعفای آصف جاه وزارت یافت اگرچه غفلت شعار و همیشه مست
باده و خوشگوار می بود اما نهایت کم آزار و خلق شاه جهان آباد بسیار شکرگزار او و زندگی او را غنیمت می شمرد رفیق پرور و عطوفت گستر بود
لیکن لیاقت وزارت چنانچه باید نداشت بکمال جاه و حشمت و نهایت عیش و عشرت زندگی نمود یک ماه و چند روز قبل از محمد شاه
چنانچه مذکور شد بجنگ ابدالی درگذشت

محمد شاه پادشاه بن جهان شاه خجسته اختر بن بهادر شاه بن اورنگ زیب عالمگیر

خالی از فطانت و هوشیاری نبود و ترحم بسیار در مزاج آن قدر که پادشاهان را نباید داشت و در دست امراے مقتدر افتاده
چون جرات بسیار نداشت مغلوب نوکران بود و سلطنت ضائع کرده فرخ سیر را اصلاح نتوانست و چون جوان و عیش طلب بود
اوقات را بلهو و لعب گذرانید و سلطنت زیاده بر سستی گرفت بعد تسلط نادر شاه و معاودت او از هند بر الطاف و اعانت
او مستظهر گشته بیشتر از پیشتر آسائش طلب گشت و چون آتش حدت جوانی فرونشسته شکسته خاطر بهایش گرفته بود در اواخر عمر
بصحبت فقرا خوش بود و با ایشان می نشست سخنان معقول را خوب می فهمید با سفک دما و ایذاے خلق خدا راضی نبود در عهد او
خلق بآسایش زندگی نمود و تا زمان دولتش بهر صورت سلطنت را آبروئے دو قری در نظرها بود و بسبب هوشیاری پاس بوسیده
سلطنت را برپا داشت گویا خاتم السلاطین بابریه است چه بعد او سلطنت غیر از نام چیز دیگر ندارد

آصف جاه نظام الملک بن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بن عابد خان

نام او قمر الدین و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردیست جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان پادشاه و جد پدرے
او عابد خان از مشائخ سمرقندست عابد خان در عهد شاه جهان وارد هندوستان گردیده در سلک ملازمان شاهزاده اورنگ زیب
انتظام یافت بعد تسلط اورنگ زیب بر سلطنت بتدریج منصب پنج هزاری یافت و دو بار بمنصب صدارت سرافراز گشته
بیست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین بعد الالف در محاصره گلکنده بزخم گوله توپ از مرکب عمر سبک خرام غلطیده
بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت از کبراے امراے عالمگیری است بتدریج منصب هفت هزارے
یافته بغازے الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب شد و اغلب اوقات سپه سالاری پادشاه مذکور نیز می یافت و در

فتح بیجاپور بر القاب و خطابهاے دیگر فقره فرزند ارجمند افزود و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته سنه اثنین و عشرین و مائه
بعد الالف انتقال نمود و آصف جاه در زمان اورنگ زیب بخطاب چین قلیچ خان بهادر و منصب پنج هزاری بلند پایه گشت و در اواخر
عهد پادشاه مذکور صوبه دار بیجاپور گردید و در عصر بهادر شاه بعطاے خطاب خاندوران و صوبه دارے اوده امتیاز یافت و بعد اندک
زمانے بنابر اقتدار آصف الدوله اسد خان بهادر و ذوالفقار خان امیر الامرای سپه سالار ترک منصب نموده لباس فقیر پوشیده
انزوا گزیده و در عهد جهاندار شاه معز الدین از انزوا برآمده باصل منصب و خطاب سابق سرافرازی یافته سال اول جلوس فرخ سیر
بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ مخاطب و بمنصب هفت هزارے و صوبه دارے دکهن بپایه گشت چون امیر الامرا
حسین علی خان بهادر بایالت کل ممالک دکهن یافت و نظام الملک بشاه جهان آباد آمد بفوجدارے مرادآباد در ساخت و
چنین سلطنت رفیع الدرجات بمهربانے قطب الملک بصوبه دارے مالوه سرپا فرخت و ابتداے عهد محمد شاه با سادات
نرد دغا باخته بر بعض صوبه هاے دکهن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبه جات آنجا گشت و بعد مردن محمد امین خان بوزارت سرفرازی
یافت آخر بنا بر سازش امراے حضور و انحراف مزاج پادشاه استعفاے وزارت نموده بصوبه دارے دکهن قانع شد و
بعد صمصام الدوله منصب امیر الامرائے یافته بنابر بیقے پسر خود نامزد جنگ نیابت امیر الامرائے بخان فیروز جنگ پسر کلان
خود داده بدکهن رفت چنانچه در دفتر دوم و بعضے صفحات این دفتر گذشت و قریب بسی سال بحکومت شش صوبه دکهن که
قلمرو چندین پادشاه بود پرداخت اکثر امراے عهد محمد شاه دون مرتبه او بوده مراسم و آداب خردی با او مسلوک میداشتند
اگر حرص وافر در طلب دنیا داشت اما صفات حمیده و اخلاق پسندیده هم در او بسیار و اکثر اوصاف که امرا را باید در او
فراهم بود همیشه صدر سرکار او فقرا و علما و مشائخ و ارباب استحقاق را بحضورش مے رسانید و بقدر قسمت شان تا نها
می رسید و صیت قدردانے او شنیده مردم عرب و ماوراء النهر و عراق و خراسان و اطراف هندوستان رو بدکهن
مے آوردند و بقدر نصیب بهره مے بردند از آثار خیر او ست شهرپناه برهانپور که در سنه یک هزار و یک صد و چهل و یک
بنا گذاشته بمرور اتمام داد و آبادے نظام آباد بالاے گتل فردا پور که در ویرانه محض طرح آبادی انداخت و مسجد
کاروان سرا و دولت خانه و پل تعمیر نمود رب اجعل هذا بلداً آمنا تاریخ احداث این آبادی و مطابق ست با سنه احدے
و اربعین و مائه بعد الالف و حصار شهرپناه حیدرآباد و نهر سول که در وسط شهر اورنگ آباد می آید طبع موزون داشت و
شعر را بخوبی می گفت صاحب دیوان ست بعد سی و هفت روز از رحلت محمد شاه چهارم جمادی الاخرے سنه احدے و
ستین و مائة و بعد الالف بدرود این عالم نموده و میر غلام علی آزاد متخلص بلگرامی در تاریخ رحلت محمد شاه و اعتماد الدوله و
آصف جاه یک جا تعمیه اسقاطش عددی گوید بیت گشت تاریخ چون کشیدم آه ÷ موت شاه و وزیر و آصف جاه ÷ و
قطعه دیگر بے تعمیه گفته قطعه سه رکن مملکت هند از جهان رفتند ÷ فتاد حیف سه دُر یگانه از کف دهر ÷ برای رحلت این هر سه
یافتم تاریخ ÷ نماند شاه زمان و وزیر و آصف دهر ÷

ذکر سرافرازی یافتن سعادت خان بهادر ذو الفقار جنگ بمنصب امیر الامرائی و استحکام خدمت دیوانی خالصه به نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر

چون خاطر پادشاه و صفدر جنگ از طرف آصف جاه اطمینان یافت خدمت بخشی گری اول با خطاب امیر الامرا اسمئے

رای سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ خلف سادات خان فرخ سیری مقرر شد و بعد چند روز از مخلع شدن صفدر جنگ روز
پنجشنبه چاردهم رجب سال مذکور شمشیر و خنجر مرصع و دیگر جواهر هفت پارچه خلعت خدمت مذکور با دو با لاخند صوبه داری اکبرآباد و بخشیگری
مدیان با احمد علی خان همشیره زاده شبناسے او عنایت شد و دیوانی خالصهٔ شریفه چون پیشتر بموتمن الدوله بدر نجم الدوله مفوض
بود و نجم الدوله را بتازگی بنابر وصلت شجاع الدوله پسر صفدر جنگ با خواهر او اختصاص و اتحاد بسیار با وزیر الممالک
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ میسر آمد و در آخر عهد محمد شاه دیوانی خالصه بنام نجم الدوله مقرر گشته بود بحال مانده اقتدار
یافت و جاوید خان خواجه سرائے که از سابق با مادر احمد شاه او و هم بالی سری داشت نهایت تقرب در خدمت احمد شاه
بهم رسانیده مدار علیه سلطنت بزعم خود و معتمد پادشاه بدلالت مادرش و حماقت احمد شاه گشت چون اختصاص غلامے در
التفات مغفرت پناه محمد شاه و محرمیت تام در حرم سلطانی خصوص با او و هم پائی داشت خدمت نظارت با نتقال روز افزون
بخان ناظر نیز باو مفوض گردید و بند و بست خلوات پادشاه باختیار او درآمد پادشاه که بحسب جوهر ذات خفیف العقل سبک مغز بود
بتحریک خواجه سرائے مذکور از تکاب شرب لهو ده غافل ولا یعقل محض گشت و جاوید خان بنواب بهادر مخاطب گردیده دخل تمام در
مزاج پادشاه بهم رسانید او امر و نواهی سلطانی اکثر خاطر خواه او می شد و همه امور موجب ملال مزاج صفدر جنگ و تراکم غبار
کدورتهای پی در پی سد باب وفاق گشته سرمایه استعداد و مواد شقاق و نفاق مهیا می گردید روز یکشنبه دهم رجب خلعت
بخشی گری دوم و صوبه داری مرادآباد با نتظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیر و روز دوشنبه یازدهم ماه مذکور خلعت ماتمی نوازی الدین
خان فیروز جنگ بابت مرگ پدرش مرحمت شد و نواب بهادر جاوید خان او را از ماتم برآورده بحضور آورد و روز یکشنبه هفتدهم رجب
بعسکر علی خان خدمت مشرفی دیوان خاص و اضافه هزاری منصب مرحمت شد و روز چهارشنبه بیستم رجب خلعت صوبه داری
اجمیر بوزیر عنایت گشت و آخر شب دوشنبه شانزدهم شعبان هادی علی خان مرحوم رحلت نموده نزد قبر شاه نمود بمتدع مدفون
شد و همدران ماه تربیت خان مرحوم برحمت حق پیوست و علی محمد خان روهیله که برخی از احوال او در اوراق سابقه سمت
ارقام یافت بعد ورود در ملک قدیم خود که عبارت از محالات بن گده و بریلی و بداؤن و مرادآباد وغیرها ست و تشریف آوردن
والد مرحوم بشاهجهان آباد چند ماه زندگی نموده بمرض سرطان که برپشت او در همان ایام بهم رسیده بود درگذشت و صفدر جنگ
بعد ادراک رغبت والد مرحوم برفاقتش راجه مهاناراین پسر دیوان خود را فرستاده از راه قدردانی طلبید فقیر هم باتفاق آن
مرحوم رفته شرف حضور وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر دریافت بود روزی چند حکومت پانی پت و سون پت وغیره سپرده
محال خالصهٔ شریفه بتعهد والد مرحوم داد و منصب پنجهزاری و نوبت مع خطاب اسد جنگی و پالکی جهالردار از پادشاه دهانیده
بکارهاے مذکور مرخص ساخت چون نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر دیوان خالصهٔ شریفه از عهد فردوس آرامگاه محمد شاه بود
والد را توسل با آن امیر کبیر نیز میسر گردید و الد نظر بوداد و حقوق قطب الدین محمد خان بهادر فوجداری حصار و جهجهر وغیره براے
خان مرقوم مهیا نموده آن بسبها گوهر دریاے شجاعت و کان مردی و مروت را طلب داشت خان بهادر مرقوم چون از قوم روهیله
و افغان دلیری داشت و آباے او همیشه فوجداری مرادآباد که بمنزلهٔ صوبه دار عهد فرخ سیر قرار یافته بود داشتند و مرادآباد
بمنزلهٔ وطن خان مغفور مذکور گشته بود همیشه همت بر استیصال روهیله و افغان و انتزاع فوجدارے آن مکان از دست
ایشان می گماشت در عهد علی محمد خان بنابر حمایت او که وزیر الممالک قمر الدین خان مے نمود میسر نیامد درینولا که علی محمد خان
بعد مردن قمر الدین خان در هنگامهٔ لشکر کشئے احمد ابدالے در ممالک مسخرهٔ قدیمه خود که عبارت از مرادآباد وغیره است

آمده مسلط گشت و بعد سهل مدتی بمرض سرطان درگذشت و اتباع او مثل حافظ رحمت و دوندے خان وغیره که هر یکے پدر زن یکے از
پسران علی محمد خان بود بهانه نام و اماد خودها ممالک مذکوره مسخره را منقسم ساخته بقابوے خود آوردند و براے داماد هاے خود
بقدر معاش آنها جاها علحده کرده و بآنها داده ما بقی را خود قابض و با نهایت جاه و حشم و فوج و خدم بودند خان بهادر مذکور خواست
که درین ایام از انتظام الدوله خانخانان پسر قمر الدین خان سند فوجداری مرادآباد گرفته با افاغنه بجنگد و بضرب دست خود
مکان مذکور را از دست آنها منتزع گرداند بنابرین از والد مرحوم درآمدن خود عذر خواسته بشاه جهان آباد اقامت ورزیده

ذکر جنگیدن قطب الدین محمد خان بهادر با افاغنهٔ مرادآباد و گذاشتن نام مردی و مردانگی بر صفحهٔ روزگار از شجاعتے که از ان بهادر شیر دل در ان عرصهٔ کارزار رو داد

قطب الدین محمد خان بهادر که مجمل محامدش قبل ازین مرقوم شد از خانخانان انتظام الدوله پسر قمر الدین خان سند مرادآباد
درخواست چون عمل او از تسلط افاغنه در انجا نبود خواهش قطب الدین خان بهادر از نعماے غیر مترقبه دانسته بلا تامل اسناد
نوشته داد اما بنابر دنائت باندک زرے و اسباب ضروری اعانتی که باید ننمود خان بهادر دریا دل بنام سرداری و علو همت
و شجاعت خود اسباب ضروری بقرض و وام سرانجام داده قاصد تسخیر فوجداری مرادآباد دگر دید چون همت و شجاعت آن
صفدر عرصهٔ کارزار در جمیع بلاد هندوستان خصوص قرب جوار آن دیار کالشمس فی وسط النهار بر همه کس ظاهر و آشکار بود
باندک استدعا و تحریک خان معظم مذکور جوق جوق مردم سپاهی پیشه هجوم آورده کثرتے در فوج و اتباع بهم رسید و آن
شیر دل باستظهار دو سه صد کس قدیم که بارها جسارت و جرأت آنها دیده بود عازم حرب دون زادان قرار داد که اغلب عدد
آنها کم از پنجاه هزار نفر نخواهد بود و سامان حروب از جنس بان و بندوق و توپ و رهکله وغیره آنچه باید بوفور مهیا و موجود داشتند
اگر دیده بیرون شهر شاه جهان آباد منزل گزید و فی الجمله تهیهٔ اسباب درست دیده رهگراے عرصهٔ جان بازی گشت چون این
خبر قبل از خروج خان معظم از شاه جهان آباد بگوش افاغنه عفریت نژاد رسیده بود و از اطراف و جوانب جمع آمده در مقامے
متصل بمرادآباد ازدحام داشتند بعد رسیدن خان رستم فر بنزدیک معسکر آنها بلکه از ابتداے نهضت سفرا و مراسلات
فرستاده استدعای مصالحه و ترک منازعه بر تسخیر مرادآباد نموده راضی بودند که چنانچه ما مردم با همدگر ملک را تقسیم نموده او قات
میگذرانیم شما هم خطے لائق بحال خود اگر قناعت فرمائید ما همه بطوع و رغبت بان راضی و در تفویض آن بملازمان حاضریم اما آن
عالی همت بلند مرتبت راضی باین معامله نگشته بر ارادهٔ خود راسخ ورزید افاغنه ناچار گشته با وجود کثرت قوم و اسباب بنابر خوف
شجاعت آن شیر بیشهٔ هیجا دست از جان شسته لرزان و ترسان آمادهٔ کارزار آن هژبر شیر شکار شدند و صفوف حروب از طرفین
آراسته بمقابله برخاستند قطب الدین محمد خان بهادر با وجود قلت اعوان و کمی سامان بجرأت و مقابله مع بهادران جان باز که
زیاده از دو سه صد کس نبوده اند پیاده پاگشته بضرب بندوق قهاے دستی دمار از نهاد هستی اکثرے از انها برآورده تا دو سه
کرده انبوه افاغنه را گریزانید و درین عرصهٔ بعید از کشته ها پشته ها بلند گردانید اما آن جماعهٔ پرکین بمشاهدهٔ کثرت خود قلت
اعوان خان جنت مکان بهر صورت خود دارے نموده هر جا قابوے یافتند کمین کرده بآتشباری بندوق و بان نهال وجود
رفقاے معدود قطب الدین محمد خان را می سوختند تا آنکه آهسته آهسته چند نفر مجروح که زیاده از بیست سی کس نبوده اند باقی
ماندند و خان رستم نشان جراحات متعدده برداشته آخر الامر بضرب گولی بندوق که بر سینهٔ بے کینهٔ اش رسید در پے

نشست رخت هستی دران میدان مرد آزما از دنیا بربست از جمله رفقاهم قریب صد کس گرد پیرامون لاش غرقه بخونش افتاده جان شیرین بجان آفرین سپردند و مورد هزاران آفرین از لب و دهان دوست و دشمن گشتند ده دوازده نفر از ان جمله زعمای قدیم که دو سه صد کس بوده اند در میان مجروح افتاده بعد معالجه چون صحت یافتند مادام الحیات محسود همکاران بودند اللهم اغفر له ولهم و احشرهم مع الشهداء والصدیقین

ذکر جنگانیدن صفدر جنگ وزیر قائم خان قائم جنگ بنگش را با اولاد علی محمد خان روهیله بحیله و تزویر

وزیر الممالک صفدر جنگ که از مدتها اجتماع و اقتدار افاغنه دران دیار که جوار صوبهٔ او بود نمی پسندید و اواخر عهد محمد شاه چنانچه گذشت داعیهٔ استیصال انها نموده پادشاه را بر سر روهیله مذکور برد اما از نفاق قمر الدین خان وزیر کار او خاطر خواه صفدر جنگ بانجام نرسید درینولا که خود وزیر و ظهیر سلطنت و علی محمد خان ره سپر وادی عدم گردید قائم خان پسر محمد خان بنگش را دلالت بانتزاع ملک روهیله مذکور از دست اولاد و اتباع او نمود بملاحظهٔ آنکه هر طرف شکست افتد فائده درستی خواهد داد قائم خان چشم طمع بملک و مال اخلاف علی محمد خان دوخته انهارا در قلعه بداؤن محصور ساخت و عرصه حبس و حرکت بر انها تنگ گردانید سعد الله خان پسر کلان روهیله مذکور که داماد حافظ رحمت روهیله و بجای پدر مسند آرای ملک بود و دو دیگر داماد و دوندی خان و هر یک ازین سرداران ملک را به بهانهٔ حصهٔ دامادان خود منقسم ساخته قابض و متصرف بودند اما ریاست کل تعلق بسعد الله خان داشت او مع کل اخوان و اتباع عجز نانی از حد گذرانیده دقیقه از الحاح فرو نگذاشت چون سودمند نیفتاد ناچار دل بمرگ و مدافعه نهاده دهم ذی الحجه سنه یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری بمیدان بر آمد و صف آراسته فوجی در کوهای دریاچه خشک پنهان در کمین نشانید و با باقی افواج روبروی قائم خان رفت چون جنگ در گرفت غلبه از طرف قائم خان که فوج بی پایان و ریاست جمیع فرق افغان داشت بظهور رسید و سعد الله خان مع همراهیان بناچاری و عیاری پشت بر جنگ داده عطف عنان از میدان نمود و جنگ کنان آهسته آهسته خصم را بطرف کمین گاه کشید و قائم خان مع سرداران هم عنان ظفر و با فراط خوشنودی از خود بیخبر در پی گریختگان مطلق العنان بجائی رسید که چند هزار روهیله مع بان و تفنگ قاصد جان قائم جنگ پنهان نشسته بودند بمجرد رسیدنش یکبار جنگجویان بر کین از کمین بر جسته قائم خان را زیر شلک آتشبار بندوق و بان گرفتند در همان شلک قائم خان با کل سرداران شتاک بهلاک افتاد و همراهیان او هم بیا ربباد فنا رفته فتح و ظفر نصیب سعد الله خان و دیگر اخلاف علی محمد خان گردید ++

ذکر وقائع سال شصت و دوم از مائهٔ دوازدهم هجری

روز جمعه دوم ربیع الثانی نوروز شد و شب چارشنبه بیست و نهم ذی الحجه سنه مذکوره میرزا محسن برادر کلان صفدر جنگ وزیر بعارضهٔ سینه انتقال نمود و در آخر ماه رمضان همین سال علی امجد خان مرحوم راجه لکی جهان را در رحمت شد و روز دوشنبه چاردهم ذی قعده بعد نماز صبح که تسبیح خاک شفا در دست و با اوراد مشغول بود بیک ناگاه برحمت الله رفت و هم درین سال احمد ابدالی بار سوم بلاهور لشکر کشید و معامله بصلح انجامید

ذکر ورود احمد ابدالی مرتبهٔ ثالث بلاهور و جنگیدن با معین الملک و انجامیدن بمصالحه بتقدیر خداوند علیم و قدیر

مخفی نماند که چون معین الملک پسر وزیر الممالک قمر الدین خان از حین حیات محمد شاه بصوبه داری لاهور و ملتان سرافرازی یافت بهکاری خان مخاطب برستم جنگ بهادر پسر روشن الدوله را مدار المهام خود ساخت در رتق و فتق مهمات آنجا می پرداخت چون هنوز تمکن در لاهور و استعداد اسباب حرب چنانچه باید نداشت ناگهان درهمین سال احمد ابدالی باز لشکر بلاهور کشید و معین الملک را با او جنگ پیش آمد چون هر دو چنان استعداد نداشتند معین الملک خود با اقتضای صلاح وقت سلسلهٔ صلح جنبانیده اطفای نائرهٔ فساد اصلح دانست ابدالی هم مغتنم شمرده بدستور نادر شاه زر چار محال تنخواه کابل که عبارت از سیالکوٹ و اورنگ آباد و گجرات و پسرور است پیشکش خود نمود معین الملک مقرر کرده عطف عنان بجانب کابل نمود

نهضت نمودن ابو المنصور خان صفدر جنگ بارادهٔ انتزاع ملک و دولت قائم خان ازنادروا اتباع او و افاغنهٔ آشوب آهنگ

وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ که در هر دو صورت فائده خود دیده بود بمجرد استماع این خبر خواست که ملک و مال بنگش از دست بازماندگان آن دودمان انتزاع نماید بنابرین احمد شاه پادشاه را با خود گرفته از شاه جهان آباد در حرکت آمد وزیر و پادشاه روز پنجشنبه سلخ ذی الحجه سال مذکور داخل خیمه گردیده در چند روز تا بکول رسیدند صفدر جنگ پادشاه را در قصبهٔ کول توقیف فرموده خود بدریا گنج که فرخ آباد دار الملک بنگش بیست کروه از انجاست رسید مادر قائم خان زن محمد خان غضنفر جنگ چاره غیر از اطاعت ندیده بملازمت وزیر آمد و معامله بر شصت لک روپیه نقد و جنس را انفصال یافت و با سعد الله خان نیز تقاضای توپ خانهٔ قائم خان و فیلان و اسباب او که بغارت برده بود مع نذرانه در میان آورده وجهی غیر معلوم بادهم الزام نمود

ذکر وقائع سال شصت و سوم از مائهٔ دوازدهم هجری

بعد انفصال معاملهٔ احمد شاه از کول بدهلی خرامید در روز سه شنبه هیجدهم ماه صفر داخل دولت خانه گردید در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی سال مذکور نوروز شد و وزیر برای تحصیل نقد و جنس موعود همانجا اقامت ورزیده ملک مقبوضهٔ افاغنهٔ بنگش بضبط خود در آورد مگر شهر فرخ آباد مع دوازده موضع که التمغای افاغنه مذکور از عهد فرخ سیر بود بر مادر قائم خان بحال و برقرار ماند وزیر الممالک از ضبط و ربط محالات و اخذ اموال ضبطی قائم خان و نذرانه که از اولاد و اتباع علی محمد خان قرار یافته بود انفراغ نموده راجه نول رای نائب صوبهٔ خود را رتق و فتق آنجا نیز ساخت و خود معاودت نموده بحضور آمد

ذکر مجمل راجه نول رای

او از قوم کایته سکسینه کهره سری باستب و اول ادنی ملازم وزیر بود از حسن اخلاص و نیکو خدمتیها پایه بمدارج ترقی گذاشته بتدریج نائب مقتدر صوبه گردید و کسی از رفقا و ملازمانش برتبه او نرسید نول رای مذکور جابجا عمال از طرف خود نصب نموده بلدهٔ قنوج را که جاگیر وزیر بود محل اقامت خود ساخت و فرخ آباد از انجا بفاصله بست کروه است اکثر برادران قائم خان که از بطن دیگر بوده اند مع بعض حیله های معتمدش در قلعه اله آباد مقید شدند و تعدی نول رای بر افاغنه آن دیار از حد تجاوز نموده سرمایهٔ احداث فتنه های بزرگ گردید مادر قائم خان احمد خان را که برادر علاتی او و از رفقای وزیر بود پیغام فرستاد که آبروی

افغانی و نام پدرت برباد رفته اگر غیرتی داری هرچه از دست تو بر آید دران قاصر نباید بود و افاغنه اطراف در جواب این سخنان هیچ غیرت گفته فرستاد آنها با هم دگر ساخته در فکر آن شدند که بنیاد عمر و دولت نول رای را بر انداخته ملک خود را از ضبط او بر آرند نول رای وزیر را ازین ماجرا آگاهی داده با جمعیتی که داشت از قنوج بر آمده معسکر ساخت و گرد لشکر خود سنگر بسته منتظر صدور و وصول افواج وزیر که بکمک او تعیین شده بودند نشست روز جمعه دوازدهم شعبان وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر از پادشاه مرخص شده بر معبر اینطرف شهر بر دریای جمنا داخل باغ گردیده معسکر ساخت و روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور نصیر الدین خان همراه خود را مع محمد علی خان رساله دار و غیره سرداران بکمک راجه نول رای تعیین فرمود و روز دیگر که یکشنبه بیست و هشتم بود اسمعیل بیگ خان معروف بچیله که معتمد علیه وزیر بود مع راجه دیبی دت فوجدار کول مرخص شد و باعانت نول رای روانه گشته شش کروه پیشتر رفت و احمد خان با جمعی کثیر از افاغنه مقابل نول رای رسیده پیغامهای مصالحه و استخلاص برادران خود بنا بر غافل ساختن او میداد تا آنکه دهم ماه مبارک رمضان روز جمعه قبل از ورود افواج کمکی سواران افاغنه از یک طرف سنگر ظاهر شده ازدحام آوردند و افغانان پیاده از طرف پشت لشکر که توپخانه نداشت بدغا داخل سنگر شدند راجه نول رای فوج خود را منع کرده بود که سوار نشده پیاده با حراست در جای خود ها نمایند افاغنه از عقب در آمده علی الغفلة بر خیمه راجه مذکور ریخته کارش تمام ساختند عطاء الله خان شوهر رابعه بیگم دختر حاجی احمد برادر مهابت جنگ که ذکرش در سوانح مهابت جنگی گذشت بجرات کار فرما گشته بمدد نول رای شتافت و سر در پی او گذاشت و بسیاری از نجبا و اشراف دیگر که رفقای نول رای و ملازمان وزیر و اکثری از متوطنین قصبات صوبه اوده مثل بلگرام و غیره بودند جانسپاری نموده رهگرای ملک بقا گردیدند و توپخانه و اردو تمام بتاراج افاغنه رفت این خبر بوزیر رسیده موجب تشویش و تشویر او گشت و همدرین سال ناصر جنگ خلف نظام الملک آصف جاه حسب الطلب احمد شاه تا دریای نربدا با هفتاد هزار سوار جرار جلو ریز خود را رسانید درین ضمن باز پادشاه رقعه بدستخط خاص متضمن ممانعت نوشته فرستاد و نیز مظفر جنگ خواهر زاده او در دکهن تمرد ورزید بنا برین برگشته بمرکز دولت خود شتافت و ذکر او بعد نگارش احوال امرای حضور مرقوم مے شود

ذکر نهضت نمودن وزیر الممالک صفدر جنگ مع دیگر امرا و افواج پادشاهی و شکست یافتن از دست افاغنه بقدرت الهی و بعض سوانح که درین سفر از قضا و قدر روی داد

وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ چون از ازدحام افاغنه و اهتمام آنها در هیجان مفاسد میدانست قبل از وصول خبر کشته شدن نول رای باعانت او قاصد شده سلخ شعبان روز شنبه سنه یک هزار و یکصد و شصت و سه هجری از لشکر خود بحضور پادشاه آمده مکرر رخصت شد و نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر و میر بقا پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان و غیره امرا و افواج پادشاهی بنصرت وزیر تعیین شدند حین رخصت بوزیر الممالک سپر و شمشیر و هار گل و بسیار چیزهای دیگر از فرط مهربانی در شان او مرحمت شد و نجم الدوله اسحق خان بهادر را فتح پیچ و شمشیر و میر بقا را فتح پیچ عنایت گشته متعین وزیر شدند و با افواج ملازم خود و امرای متعین قریب دو منزل در سه چهار روز از دار الخلافه بیشتر رفته بود که خبر مذکور شنید در قصبهٔ مارهره توقف فرموده باحضار افواج دیگر فرمان داد و والد مرحوم را که بعد معاودت از بریلی و ترک رفاقت غازی الدین خان فیروز جنگ رفیق خود گردانیده حکومت پانی پت و غیره بیجده محال خالصه شریفه عنایت نموده بود و نیز طلب داشت و تا یک ماه

در باغات مارهره مقامات نموده زیاده از هفتاد هزار سوار فراهم نمود درین عرصه سانحه غریبی روی داد

ذکر تاراج رفتن قصبهٔ مارهره و مبتلا گشتن نجبا و اشراف آنجا بذل اسر ناموس و اطفال بمحض قضا و قدر ذو الجلال

بیجدهم ماه مبارک رمضان سال مذکور ساربانی از نوکران مغلی درخت دروازهٔ عنایت خان که ملازم وزیر و از متوطنان آنجا بود بربیه عنایت خان باعتماد آنکه ملازم سرکار وزیر است ساربان را تادیب فرموده گوشمال بواقعی داد ساربانان دیگر نزد آقای خود جمع آمده فریاد نمودند چون او از جملهٔ جماعهٔ داران مغلیه بود همراهیان خود را فرستاد که عنایت خان را گرفته بیارند جماعهٔ سوار و پیادهٔ همراهی او بر خانهٔ عنایت خان دویدند و دیگر جماعهٔ مغلیه را گمان شد که برای غارت قصبهٔ مارهره حکم وزیر صدور یافته تمامی افواج مغلیه تیار شده وقت عصر بود که بر قصبهٔ مذکوره تاخته در طرفة العین با خاک برابر ساختند و عنایت خان و پسرش را که جوان نوزده ساله بود بجان کشتند وزیر بمجرد استماع نصیر الدین حیدر خان را فرمود تا رفته زود خبر بگیرد و نسقچیان را متعین نمود که غارتگران را باز دارند اما تا آنها برسند و تهدید نموده مردم را ممتنع سازند کار از کار گذشته عالمی برباد فنا رفته ناموس اکثری از سادات و شیوخ و کنبو و غیره شرفای آنجا بلای اسیری مبتلا گردید و اسباب خانهٔ آنها بتاراج رفت نصیر الدین حیدر خان تمام شب محنت کشیده جمیع نوامیس شرفا و غربا را از خیام ملاعین مغلیه بر آورده در خیمهٔ علحده که وزیر برای آنها برپا کرده بود فراهم نمود و تمام شب وزیر ازین ماجرا ملول و اکثر زار زار گریان بود و طعام نخورد از اول طلوع صبح تا وقت اشراق مستورات مذکوره بخانهای خود رسیدند و اطفال که مغلیهٔ آنها را در بارونهٔ خود و گودالها کنده دران افگنده از بالا انبار و خس پوشیده پنهان کرده بودند بهم رسانیده به پدر و مادر آنها باز گردانید آن روز دران قصبه و میدان هنگامهٔ عاشورا و آشوب طامة الکبری برپا بود و وزیر مبلغی بسیار بمردم شهر فرستاد اما اموال لاکهها بغارت رفت و گذشت آنچه گذشت مردم از همان زمان بمقتضای بیت مشهور سعدی بیت آتش سوزان نکند با سپند + آنچه کند دود دل دردمند + می گفتند که فتح وزیر نخواهد شد وزیر بعد اطمینان از جمعیت فوج و اسباب از مارهره کوچیده پیشتر رفت

ذکر جنگ وزیر با احمد بنگش و دیگر افغانان و شکست فاحش خوردن با وجود وفور فوج و سامان و مقتول شدن نجم الدوله و نصیر الدین حیدر خان در میدان

چون عسکرین نزدیک بهم گردیدند شب بیست و دوم شوال سال مذکور وزیر با والد مرحوم که مقدمهٔ افواج نجم الدوله محمد اسحق خان مقرر شده بود و در حکومت بریلی با افاغنه و روهیله جنگیده از وضع حرب آنها مطلع بود استشاره نمود والد معروض داشت که اینها اغلب کمین کرده در غفلت از طرفی سر بر می آرند و باتفاق شور و هنگامه نموده میریزند دران وقت اگر ثبات قدمی بعمل آید باز پایداری نمی توانند و مغلوب می شوند بنا برین فوجی را از مغلیه که اولوس جناب عالی اند بقدر سه چهار هزار کس پیش روی فیل سواری خاص مع بندوق و جزائر پیاده پا باید داشت که وقت آشوب در حضور پایداری کرده بزیر شلک جزائر افاغنه را بگیرند اسمعیل بیگ خان عجب را کار فرما گشته گفت ای صاحب فردا ببینید که انشاء الله تعالی چه سان احمد خان را مع اتباع او بگوشه کمان گرفته می آریم والد خاموش ماند چون صبح دمید بعد انفراغ از نماز روز پنجشنبه تاریخ مذکور وزیر افواج را آراسته و اطراف

ہر جوانب ملحوظ داشتہ وتوپخانہ را بجا بجایش رو گذاشتہ قدم بقدم روانہ گردید پاسی از روز بر آمدہ مقابلہ فریقین روے داد و توپ اندازی و تیر و تفنگ افگنی شروع گشت راجہ سورجمل جاٹ کہ در میمنہ وزیر متصل بمقدمہ بود و اسمعیل بیگ خان کہ در بہرہ گذ لک بر افاغنہ مقابل کہ رستم خان وغیرہ سرداران معتمد بودند تاختہ دود از نہاد آن جماعہ بر آوردند و جنگ صعبی روی دادہ شش ہفت ہزار سوار جرار افاغنہ در میدان کشتہ افتاد و بقیۃ السیف راچار و ناچار عار فرار اختیار افتادہ بہزیمت رفتند راجہ برنج اندر مہندر ٹھاکر سورجمل جاٹ و اسمعیل بیگ خان مسافتی در تعاقب فراریان پیمودہ از وزیر اندکی دور تر گشتند و وزیر علی التواتر توپ و جزائر و بان بمدد و کمک آن ہر دوی فرستاد تا ایش روی او از آلات مذکورہ خالی گشت و آفتاب شروع بزوال نمود فرمودہ والد فقیر ظہور یافتہ افاغنہ کمین کہ احمد خان ہم در میان آنہا بود نماز ظہر گزاردہ از طرفیکہ مزرعۂ زرت حاجب بود نمایان گشت و جنگ شروع گردید بحکم قضا و قدر کامگار خان بلوچ کہ فوجدار گرد شاہجہان آباد و متصل بمقدمۂ فوج وزیر بود و جنگ سکیرد تاب صدمات بان اندازی پیادگان روہیلہ نیاوردہ رو بفرار نہادے گویند سازشی با احمد خان بنگش داشت علی ای حال افواج مغلیہ صورت شکست در آئینہ میدان دیدہ اکثری را پاسے ثبات لغزید وزیر الممالک علی الفور محمد علی خان رسالہ دار و سید نور الحسن خان جماعہ دار بلگرامی را بکمک ہراول فرمان داد ہجوم افیال و سپاہ مانع گذشتن این ہر دو گشت اما بہر صورت سید نور الحسن خان مع جمیع برادران و عبد النبی چیلہ محمد علی خان مع ہمراہیان خود کہ دران وقت بہیئت مجموعے سہ صد سوار خواہند بود صفوف را شگافتہ خود را بفوج مقدمۃ الجیش رسانیدند چون مغلیہ بے غیرتے را کار فرما گشتہ رو بفرار نہادہ بودند وصول خان مذکور بکمک آنہا سودی نداد سید نور الحسن خان و عبد النبی خان رجوع بجانب چپ نمودہ دیدند کہ قریب سہ ہزار پیادہ در پشت آنہا سواران از طرف میسرہ بشکل مخروطے مے آیند و توپخانہ چون بکمک ہراول رفتہ آن طرف بسیار کمتر بود فوج مذکور بے آنکہ صدمہ کشند نزدیک رسید میر نور الحسن خان و برادران ایشان دست بقبضۂ کمانہا بردہ تیر اندازے و برق اندازان ہمراہی عبد النبی خان شلکی نمودند جمعی از طرف افاغنہ برخاک میدان غلطیدہ و اندک پیچ خوردہ باز خود را استقامت دادہ سبقت نمودند و راہ فرار در فوج وزیر کشادہ یافتہ کمتر کسے را پای ثبات و قرار بر جا ماندہ بود نصیر الدین حیدر خان ہمراہ و خالہ زاد وزیر چون شمشیر خشمناک اما با معدودی از رفقا بر انبوہ افاغنہ بی باک حملہ آوردہ خود را بر قلب آنہا زد و ہفت کس را بدست و شمشیر خود نیز ہم گذ... بندہ بسیر لالہ زار بہارستان آخرت شتافت افاغنہ بنور الحسن خان و محمد علی خان رسیدند محمد علی خان را زخم تفنگ بر دست راست سید و میر نور الحسن خان ظاہر از زخمہای شمشیر بر داشت و میر غلام نبی متخلص بر سا و میر عظیم الدین از سادات بلگرام درین وقت بر اثر نصیر الدین حیدر خان رہگرائے عالم بقا گردیدند و افاغنہ فیل وزیر را احاطہ نمودہ ندانستند کہ کیست فیلبان بزخم تفنگ مقتول گشت و میرزا علی نقی اتالیق شجاع الدولہ پسرش کہ در خواصی بود در زخم تفنگے بر داشتہ کنارہ گزیدہ و وزیر را نیز زخم تفنگ بر گلو آمدہ غشی عارض گشت و بیہوش افتاد اما چون ہودج بر پشت جنگی بود از دیگر جراحات محفوظ ماند و از ہودج غیر از سر چیزے بنظر نمی آمد در مغشی افتادن آن ہم غیر مرعی بود افاغنہ ہودج مذکور را خالی دانستہ گذشتند و بر سر اسحق خان رفتند نجم الدولہ ببانگ بلند گفت کہ منم ابو المنصور خان با جمعے کثیر چون شیر جوہر شجاعت در میدان مردان ظاہر نمودہ بپاے ثبات و قرار بر سلم جان فشانی عروج نمود چون تمام فوج ناموس و ہمت مردانگی در باخت سید نور الحسن خان و محمد علی خان سر رشتۂ نمک حلالی و نجابت از کف ندادہ خود را تا بوزیر رسانیدند وزیر حکم دانقن شادیانہ فرمود تا پریشان شدہ مردم بجمعیت گرایند لیکن سودے نکرد وزیر ناچار مع محمد علی خان و نور الحسن خان و چند نفر مغل و ہندوستانی کہ زیادہ از دو صد سوار نخواہند بود با دل شکستہ و خاطر خستہ از میدان برگشت والد مرحوم بعد برگشتن وزیر و جمع صغیر و کبیر از میدان رجوع نمودہ بعض توپخانۂ وزیر کہ لیاقت ہمراہ گرفتن داشت و مردم متفرق لموف الحواس را فراہم

آوردہ با خود آورد وقت شام وزیر بمارہرہ رسیدہ و بنور الحسن خان فرمود کہ اسباب تکمید زخم بہم ساند خان مذکور حاضر ساخت آتش کارے بعمل آمد والد مرحوم نصف شب در انجا رسید وزیر صبح از مارہرہ کوچ نمودہ پیشتر خرامید و اکثر ازدو و لشکر وزیر را مغلیہ بے غیرت از وفا و آدمیت دور تاراج نمودند آنچہ باقی ماند از دست گنواران و دہاقین راہ بغارت رفت اما از مارہرہ صورت جمعیتے روے دادہ کوچ بکوچ قطع مسافت بعمل آمد و بیست و نہم شوال سنہ مذکورہ وزیر بر لب دریاے جمنا مقابل بدہلی کہ معروف بشاہجہان آباد است رسید

ذکر احوالے کہ در صوبۂ اوده واله آباد بمشیت خالق عباد و بلاد گذشت ١

احمد خان را بعد شکست دادن وزیر ہواے تسخیر ہر دو صوبۂ اوده واله آباد در سر پیچیدہ محمود خان پسر خود را بضبط صوبۂ اوده مقرر نمود و خود قاصد استخلاص قلعہ الہ آباد از دست بقاء اللہ خان و علی قلی خان غیر والہ داغستانی گردید بقاء اللہ خان پسر رحمت خان است کہ برادر حقیقی عمدۃ الملک امیر خان بود و از عہد عموی خود امیر خان عمدۃ الملک بفوجداری کوڑہ و درہمین صوبۂ الہ آباد گذرانیدہ درین آوان صفدر جنگ رفیق و صدیق خود گردانیدہ بود کہ این سانحہ روی نمود خان مذکور و علی قلی خان کہ از اتباع سید محمد خان نائب صوبۂ الہ آباد و ملازم عمدۃ الملک بود بپاس غیرت و نجابت خود اطاعت بنگش ننگ و عار خود شمردہ چون از عہدہ جنگ میدان بر آمدن نمی توانستند در قلعہ الہ آباد بر روی احمد خان بنگش بستہ بحصار مذکور تحصین جستند و بر گنگا نیز پائین قلعہ بستہ راہ رسیدن مدد و رسد متعذر کردند ہمدرین عرصہ راج اندر گر کہ از فقراے سنیاسی بہادر و پرست و عجب صاحب جرات اندک ذے مکنتی بود و برای پرستش معبد پراگ الہ آباد در پاے قلعہ الہ آباد مجاورت داشت کمر ہمت بر رفاقت وزیر بستہ بی اذن و اطلاع او باعانت بقاء اللہ خان وغیرہ متوسلان وزیر پرداخت و ہر چند مردم وزیر دلالت باقامت در قلعہ نمودند قبول نکردہ بیرون حصار مستعد و تیاری بود در روزے دو سہ بار تا بود دیدہ بر ماد یانہاے بادپا سوار گشتہ بر افواج افاغنہ خود را مع معدودے از چیلہ ہامے زد و کار اکثر مخالفان ساختہ و مبارزان را بر خاک ہلاک انداختہ سالماً و غانماً بجای خود آمدہ می نشست این محاصرہ بطول انجامید و پایداری شایستہ از بقاء اللہ خان و دیگر متحصنان و راج اندر گر سائین بظہور رسیدہ احمد خان کارے از پیش نبرد مگر لشکریان او کہ ہمہ افاغنہ بیباک و روہیلہ ہاے سفاک بودہ اند تمام الہ آباد را کہ بلدۂ عظیم الشانی ست از دروازۂ خلد آباد تا زیر قلعہ سوختہ غارت کردند و چہار ہزار مستورۂ نجبا و ناموس شرفا را اسیر بردند مگر دائرہ شیخ افضل الہ آبادی و محلہ دریاباد کہ سکنہ آنجا ہمہ افاغنہ اند محفوظ ماند و ہنوز عمل احمد خان درین دو صوبہ درست نہ نشستہ بود کہ آمد آمد وزیر شہرت گرفتہ احمد خان دست پاچہ گشت و از محاصرہ قلعہ برگشتہ بملک خود کہ فرخ آباد است شتافت

ذکر سوانحے کہ در نواح مضافات اوده ولکھنؤ روی داد و عقدہ ہائیکہ از دست جرأت و ناخن شمشیر شیخ معز الدین خان بہادر کشاد

احمد خان بنگش چنانچہ مذکور شد بعد غالب شدن بر وزیر خود بارادۂ تسخیر الہ آباد شتافت و پسر محمود خان را بتسخیر اوده و لکھنؤ و مضافات آن برگماشت محمود خان حسب الامر پدر بالشکر و حشم از جاے خود جنبیدہ شانزدہم جمادی الاولی سنہ اربع و ستین و مایہ بعد الالف در سواد غربے بلگرام فرود آمد افاغنہ ہمراہے او بمقتضاے طینت خود دست تطاول

رسکنهٔ قصبهٔ مذکوره در از کرده چندکس را زخمی نمودند مردم آنجا هم که همه اشراف و سپاهی پیشه اند چندے از افاغنه را مجروح ساختند قریب دو صد راس باربردار از هر نوع و مواشی لشکر را غنیمت بردند محمود خان با قتضاے طبیعت افغانی و غرور تسلط و جوانی باتمامی فوج تیار شده شهر را فرو گرفت و اراده تاراج آنجا نمود مردم قصبه محله بمحله و کوچه بکوچه استحکام کرده مستعد مدافعه شدند مشایخ و معمران قصبه که با احمد خان ربطی داشتند و اسطهٔ اصلاح گشته فتنهٔ بد خاسته را خوابانیدند محمود خان خود بطرف پهاپهامو آمده یکے از اعمام یا اقوام خود را با بیست هزار سوار و پیاده بطرف لکهنو روانه کرد و سرداری را مع پنجهزار کس بلکهنو فرستاد سردار مذکور خود بیرون شهر اقامت کرده کوتوالے برای شهر معین کرده فرستاد شهر از عملهٔ صفدر جنگ خالے بود و متوسلان صفدر جنگ بمجرد استماع خبر شکست خوردن او همراه بقاء الله خان که دران اوان در لکهنو بود از انجا بر آمده به پناه حصار اله آباد رفته بودند و اکثر متعلقه اموال خود را امانت در خانهٔ شیخ معز الدین خان بهادر که از جملهٔ سرداران شهر و دیرینه متوطن آنجاست گذاشته هر یکے بمامنے در رفته بود و هر چند خبر طلبان بمعز الدین خان ممانعت می نمودند که مال متعلقه در خانه داشتن موجب دعوی افاغنه با شماست خان مرقوم از فرط جوانمردی نشنیده مردم و مال آنها را در پناه خود جاے می داد کوتوال آمده در شهر تعدی آغاز نهاد معز الدین خان بهادر با قتضاے صلاح وقت بدیدن سردار افاغنه رفت تا اگر تواند رفع بدعت کوتوال آنها نماید سردار افاغنه احترام خان مرقوم نموده حکم امان بشهریان داد درین ضمن یکی از مفتریان فتنه پرداز بحضور سردار رفته ظاهر نمود که کوتوال شما را مردم شهر زده و بے آبرو نموده بیرون کردند معز الدین خان گفت که از شهریان کسی را مجال چنین جرأت نیست من مے روم اگر کسے مصدر شوخی گشته باشد او را بسزا خواهم رسانید و علی الفور رخصت گرفته بشهر آمد و دانست که امان افاغنه اعتماد را نشاید و کوتوال از رذالت خود باز نمی آید شرفا و نجباے شهر را طلبیده گفت که این جماعه بد عهد و سست پیمان اند و اطاعت اینها ثمرهٔ غیر از خفت و خواری نیست باید باهم اتفاق نموده اینها را از بیم و برانیم اکثرے ترسیده امتناع نمودند و بعضی از ارباب غیرت رای معز الدین خان بهادر را پسندیده اتفاق ورزیدند از ان جمله قربان علی خان چودهری بعض محالات آنجا با خان مرقوم متفق و همداستان گردید معز الدین خان بهادر زیور خانه خود فروخته قلیل وجهی بهم رسانیده و شیخ زادهاے شهر را جمع نموده فرمان داد که کوتوال را گوشمال داده بدر کنند حسب الامر او بعمل آمد و مغلی را لباس مغلی پوشانیده در خانه خود نشانیده و منادی صفدر جنگ در شهر گردانیده ظاهر ساخت که این مغل کوتوال صفدر جنگ فرستاده اوست و یک علم سبز بنام حضرت صاحب الامر علیه السلام برپا کرده از مردم زیر ان علم عهد رفاقت می گرفت سردار باشتهار این خبر و رسیدن کوتوال از حضور با پنج هزار کس مستعد گشته بداعیهٔ تاراج شهر بطرف اسمعیل گنج مشرقی شهر هنگامه آرا گشته شیخ زادها قریب دو صد کس بمدافعه او شتافته بطرف دریاے گومتی جنگ عظیمی نموده افاغنه را گریزانیدند سردار دیگر که پانزده هزار کس با او سوای این پنجهزار کس بود بمجرد شنیدن این خبر گریخت توپخانه و اسباب درخوت افاغنه بدست شیخ زادها افتاد محمود خان که بر معبر پهاپهامو بود اراده نهضت این طرف نمود معز الدین خان بهادر پیغام فرستاد که از مردم شما حماقتی بعمل آمده با این حالت رسیدن من بملاقات شما و اظهار بعضے مشورهاے اهم چندے توقف نمایند او همانجا سکونت داشت که فراریان بلشکرش رسیده شجاعت معز الدین خان و شیخ زادگان و ضرب دست آنها که خورده بودند ظاهر نمودند درین عرصه معز الدین خان بهادر هم فوجی آراسته عازم لشکر محمود خان گشت چون معز الدین خان نزدیک رسید محمود خان نیز ترسیده راه فرار پیمود و معز الدین خان بهادر قوت یافته جمیع عمال افاغنه را از حدود صوبه اوده بیرون و آن نواح را از لوث وجود فرقهٔ مذکوره

مصفا ساخت و فرمان داد که هر چه این جماعه را یابند بکشند و بزنند

ذکر آراستن وزیر الممالک از سر نو افواج و اسباب و ظفر یافتن بر احمد خان بنگش بتائید رب الارباب

وزیر الممالک صفدر جنگ هنوز بشاه جهان آباد نرسیده بود که خبر شکست او در دار الخلافه شهرت یافت امرای منافق و پادشاه احمق و مادر او و جاوید خان مخاطب بنواب بهادر که مختار حرم سراے سلطانی و بانی مبانی سلطنت و رکن عظیم دولت گشته بود در فکر ضبط خانه و اموال صفدر جنگ افتاد و نفاق باطن اینها اندکے گل کرد اما از سطوت او اندیشیده انتظار خبر تحقیق می کشیدند چون شنیدند که زنده است و نزدیک رسیده منتظر وصول و مشاهده احوال او شدند تا آنکه در رسید و مشاهد منافقان گردید که هنوز از عهده او بر نمی توان آمد زنش که دختر برهان الملک بود و شعور و جرأت عجیبی داشت قبل از ورود شوهر پسر و اتباع و نواب را امر بحزم و هوشیاری و استقلال و آراستن افواج و اسباب نموده مستقل و مستعد ماند چون صفدر جنگ رسید استشمام بوی نفاق از امرا و ارکان سلطنت فرموده و حرکاتیکه در غیبت او نموده بودند شنیده بنواب بهادر جاوید خان و مادر پادشاه پیغام فرستاد که هنوز زنده ام من بر زندهٔ دیگیان بار است و کج باختن با من دشوار هر دو عذر خواهیها نموده خوشنودش ساختند و وزیر بتدبیر مقاومت با خصم و گوشمال اینها پیش نهاد خاطر ساخته در فکرش افتاد و با کاردیدگان استشاره آغاز نهاد خادمے بنده سید عبد العلی خان بهادر را که درین ایام ترک رفاقت امیر الامرا ذو الفقار جنگ نموده بشاه جهان آباد از اجمیر رسیده وزیر را دیده بود و آمد و رفت پیش او می نمود و ذکرش در بیان احوال ذو الفقار جنگ آمده نیز مخاطب ساخته مشوره پرسید او در جواب معروض داشت که فوج خود سابق هم کم نبود و اکحال هم باقبال وزیر هر قدر در کار باشد میسر مے توانند شد اما سرداران جنگ دیده کار آزموده برفاقت خود باید گزید پرسید که کیانند نشان باید داد گفت آنچه بالفعل فقیر را معلوم است راجه بخت سنگه و سرداران مرهته لیاقت این کار دارند پسندیده راجه جگل کشور وکیل مهابت جنگ و راجه جهمین نراین وکیل خود را فرستاده هولکر ملهار و جی آپا پسر جنکوراکه هر دو سردار عمده مرهته بودند طلبداشت چون حاضر آمدند وجهی لائق برای آنها مقرر و با خود متفق گردانید و راجه سورجمل جات خود از سابق رفیق او بود ظاهرا پانزده هزار روپیه یومیه جات و بیست و پنج یا سی و پنج هزار روپیه یومیه سرداران مرهته قرار یافت و از سر نو توپ و بان و جمیع اسباب و ما یحتاج حرب و امارت بیشتر از بیشتر مهیا و آماده ساخت الحق عجب استعداد و اقتداری داشت که کم کسے بجاه و حشم اوالی یونا شاید اشاره شد اگر دیگرے بجای او می بود بعد چنین صدمهٔ عظیمه البته خود را مے باخت و نمی توانست که از سر نو خود را بپا دارد و از عهدهٔ اعدای قوی جنگ بر آید القصه تهیه خود را درست دیده در اوائل جمادی الاولے سنه اربع و ستین و مائة بعد الالف از شاه جهان آباد بر آمده باکبر آباد رسید و اول افواج مرهته را که بیست هزار سوار بود بر شادل خان افغان که از طرف احمد خان حاکم کول و جالیسر وغیره بود فرستاد فوج مذکور جنبار عبور نموده بر سر افغان مرقوم چون بلای ناگهان رسیده بتیر براو تاخت شادل خان گریخت و جمعی کثیر از افاغنه قتیل و اسیر و غنائم بسیار از قبیل اسپ و فیل و خیام و اسباب دیگر بدست مرهته آمد احمد خان باستماع مقهوری افاغنه و فرار شادل خان از محاصره قلعه اله آباد که تا چهار ماه محصور داشته سعی در تسخیر آن می نمود ناچار دست بردار شده بر جناح استعجال با جمعیت قلیل بفرخ آباد رسید افواج مرهته که مقدمة الجیش وزیر بود چپاول نموده خارج فرخ آباد در اقتل و غارت نمود احمد خان فرصت یافته بجبین پور که از فرخ آباد سه کروه برلب دریاے گنگ واقع است آمد و مورچال قائم کرده آماده جنگ شد سببش همانا آنکه چون یک طرفش

گنگا و آن طرف ملک روہیلہ ہم بود رسد اجناس غلہ و ہر گونہ اعانت ازان طرف می توانست رسید مرہٹہ فرخ آباد را معمور اخالی یافتہ
ساطر خواہ اسیر و غارت نمود و غیرت الہی قصاص الہ آباد بظہور رسانید درین غارت نقود و اجناسی کہ در دست مرہٹہ افتاد محاسب
اندیشہ در احصاے آن ابا می نماید ازان جملہ بود یک جنس تماش بشانزدہ لک روپیہ متعاقب وزیر سع راجہ سورج مل جاٹ ہم
عنان رزرسید و احمد خان نیز بسر طرف حسین پور محصور گشتہ تنگ آمد و توپ دہند دق از طرفین سرگرم کار خود بود چون افاغنہ را
غلہ و کاہ و مدد از طرف گنگا بکشتی می رسید وزیر الممالک بسید نورالحسن خان بلگرامی حکم با حضار کشتی ہا و تاکید پل بستن از سفائن
بر دریا فرمود محمود خان پسر احمد خان آن طرف دریا بنابر مزاحمت پل بستن قیام نمود چون کشتی ہا باہتمام جماعہ دار مذکور باین
رام پور کہ از قنوج دوازدہ کروہ است فراہم آمد سرداران دیگر مع توپہاے بلہ رس بسیار باعانت سید نورالحسن خان
متعین شدہ دوم جمادی الثانی سال مذکور پلے مستحکم بر روے دریا قائم شد محمود خان ہر چند خواست و دست و پا زد کہ پل
را برہم زند از شلک توپ ہا کہ متواتر بر لشکر او گولہ ہا می بارید نتوانست کہ بسر پل نزدیک شود صبح آن کہ روز دوم از ترتیب
پل بود سعد اللہ خان خلف علی محمد روہیلہ با جمعیت فراوان بکمک احمد خان رسید افواج وزیر عبور گنگا نمود احمد خان
پایداری در بود حال مناسب حال ندیدہ با سعد اللہ خان پیوست و جنگ عظیم با افاغنہ و افواج وزیر رو داد
یک طرف مرہٹہ از تنگ و تاز پال بر دار افاغنہ بر بست و از طرف دیگر جاٹ ان تاراک بند و قہاے سواران آراستہ خود
دود از دودمان افغان برآوردہ پشت دکمر آنہا شکست آخر الامر احمد خان و سعد اللہ خان تاب نبرد نیاوردہ از معرکہ کارزار
بناکام بدر رفتند و نیم جانے بسلامت بردند اما قریب دہ دوازدہ ہزار افغان مقتول و مجروح و اسیر و ذلیل شدند
و فیال و اسباب و خیام و افراس در فرش و رخوت فراوان ازان جماعہ بغنیمت لشکریان وزیر در آمد افواج
وزیر الممالک در تعاقب افاغنہ تا دامن کوہ مداریہ کہ شعبہ ایست از کوہ کمایون و جنگلستان صعب المسالک و اردو عنان
باز نگر فتند و افاغنہ دران صحرا محصور افتادہ ہزاران کس ازان جماعہ بعدے آب و ہوا و قلت اسباب غذا بصحراے
عدم شتافتند دیگر افواج وزیر تمام ظلم و کل افاغنہ را لگد کوب حوادث و پاے مال سمند اقبال گردانیدہ دقیقہ از نہب و
غارت فرو نگذاشتند و میر غلام نبی متخلص بمجیب بلگرامی در جنگ مذکور بشاعرہ موزونان آخرت رفت چون این جنگ
امتداد یافتہ بود مرہٹہ چہار و سنے برسات در ملک افاغنہ کردہ وزیر در جلدوے این جان فشانے مرہٹہ را از شہر کول
و جالیسر و مئو و فرخ آباد و قنوج تا کورہ جہان آباد عنایت نمود آخر الامر افاغنہ مضطر گشتہ در نہایت مراتب عجز و انکسار مرہٹہ
وغیرہ را وسائط و وسائل گردانیدہ ہر قسم کہ رضاے وزیر بود پذیرفتہ نفوس خود را از ہلاکت باز خریدند فرخ آباد و غیرہ
محالات شانزدہ لکھ روپیہ با احمد خان و غیرہ اخوان و اولاد بنگش مرحمت شد و دیگر محالات اخلاف علی محمد خان بطور
مالگزارے سپرد آنہا شد و بعض محالات بنگش ضبط سرکار وزیر و برخے تفویض مرہٹہ گردید چون نواب وزیر را ازین
مہم فراغتے میسر آمد در سواد صوبہ اودہ پرتو ورود افگندہ تا بہ بنارس بنابر بعضے وجوہ نزول اجلال نمود و در قطع این مراحل
پرتھی پت زمیندار پرتاب گڈہ را کہ دم اخلاص با افاغنہ زدہ بود و بعد ظفر یافتن وزیر بملازمتش آمد علی بیگ خان
تیغچی حسب الامر وزیر از ہم گذرانیدہ

ذکر نہضت نمودن امیرالامرا بہادر ذوالفقار جنگ طرف صوبہ اجمیر و سوانحیکہ درین سفر بآن سفینہ خود سر رو داد

برادر نورالحسن خان

میر غلام نبی بلگرامی

صوبہ اجمیر کہ اول بوزیر الممالک صفدر جنگ عنایت شدہ بود بالہ آباد بنابر قرب جوار صوبہ اودہ تبدیل یافتہ الہ آباد بوزیر و اکبر آباد
و اجمیر با میرالامرا ذوالفقار جنگ مرحمت گردیدہ و در سنہ احدے و ستین و مائۃ بعد الالف اول سال جلوس احمد شاہ راجہ
بخت سنگہ راٹہور کہ فی الواقع در عہد خویش از جمیع راجہاے راجپوتیہ ممتاز و بجرأت و دانش در امثال و اقران خود بے نظیر
و انباز بود ارادہ انتزاع ملک موروثی آبائی خود کہ عبارت از جودہ پور و میرٹہ است از دست راجہ رام سنگہ پسر ابہی سنگہ
برادر زادہ خود بحضور پادشاہ آمدہ ذوالفقار جنگ را ترغیب رفتن بصوبہ اجمیر براے غرض خود و در ضمن آن اظہار بند و بست
آنجا نمودہ خود بناگور کہ دار الملک او بود راہے شدہ بود و ذوالفقار جنگ بامید رفاقت و اعانت او در اواخر سنہ یک ہزار
و یک صد و شصت و دو ہجرے با چہاردہ پانزدہ ہزار سوار و سرداران نامدار مثل علی رستم خان برادر زادہ میر مشرف
مشہور و حکیم خان خویشگی معروف و فتح علی خان پسر ثابت خان حاکم مشہور کول کہ آخر خطاب ثابت جنگی یافتہ بود و محمد شجاع خان
و سید عبد العلی خان بہادر خالوے فقیر کہ بعد برآمدن از قلم و مہابت جنگ چنانچہ خامۂ وقائع نگار در دفتر دوم اشعار رسے
بآن نمود چون بشاہجہان آباد رسید ذوالفقار جنگ بآرزوے تمام رفیق خود گردانیدہ رسالہ سہ چہار صد سوار داشتہ بود و دیگر
اسباب ریاست مثل افراس و فیال و غیرہ ہمہ از دولت رفاقت مہابت جنگ مہیا داشت و میر علی اصغر کہ برے کہ ذکر
او در ضمن احوال مہابت جنگ گذشت و مبارز خان و غیرہم برآمدہ ایام عاشوراے محرم را در قصبہ پاٹودی گذرانید و شروع
سال شصت و سوم از مائۃ دوازدہم ہجرت ازانجا کوچیدہ در موضع نیم رانے کہ در علاقہ جاٹ و راجہ سورج مل قطعیہ مخفوسے
از گل درانجا ساختہ معدودی از ملازمان خود را متعین آنجا ساختہ داشت منزل نمود فوج مقدمہ افواج امیر الامرا بہ قلعہ مذکورہ
رسیدہ مردم راجہ سورج مل را بدر کردند و امیرالامرا بایں قدر خوشنود گردیدہ شادیانہ نواخت و داخل خیام
گردیدہ دران منزل مقام نمود چون صبح ارادۂ نارنول بنابر تہیۂ رفتن اجمیر بود بار دیگر رواۂ قصبۂ مذکورہ گشت بعد سوارے
امیرالامرا را کہ فکر صحیح و راے درست نداشت فسخ ارادۂ اجمیر و تہیۂ بند و بست صوبہ اکبر آباد و کاوش با راجہ سورجمل جاٹ
در خاطر سر برزدہ رسوخ یافت و ہمانجا سر سوارے علی رستم خان را کہ سردار دو ہزار سوار و ہراول بود و فتح علی خان خلف
ثابت خان را کہ با ہفت صد سوار رفیق و ہمعنان علی رستم خان در ہراول بود و حکیم خان را کہ با دو ہزار سوار رفیق و صاحب
میمنہ و مبارز خان را کہ با ہمین قدر مردم صاحب میسرہ و سید عبد العلی خان بہادر شجاع جنگ و میر علی اصغر کہ برے را کہ
مخاطب بممتاز جنگ و چند اول مقرر بود طلبیدہ بزم استشارہ آراست ہر چند ہمہ سرداران باتفاق عرض داشتند کہ
کاویدن با جاٹ مناسب نیست با بخت سنگہ چنانچہ وعدہ بود داوہم روانہ شدہ عنقریب میرسد باتفاق اول از بندوبست
اجمیر انفراغ باید نمود فوج ہم تا آن وقت تجربہ ہاے جنگ حاصل کردہ دلیر خواہد شد بعد ازان باتفاق بخت سنگہ و دیگر راجہ ہاے
آنجا بند و بست اکبر آباد و تنبیہ سورج مل جاٹ باحسن وجوہ توان نمود آن جاہل خودراے ہرگز نہ پذیرفت و ابرام تمام در
کاوش با جاٹ نمود و شتر سواران را فرستادہ بار و بنہ خود را باز پس طلبید سرداران ہم ناچار حسب الامر بار و بنہ خود را
طلب داشتہ نصف روز برآمدہ چون بار و بنہ مردم رسید از ارادہ نارنول انصراف نمودہ بسراے سوبہا چند منزل کرد
شب درانجا آسودہ صبح فتح علی خان را با مردم اردو و حملہ کار خانہا بنابر آوردن گہی فرستاد جاٹ افواج آراستہ
خود را فرستادہ خود ہم در عقبش بحرکت آمد بعض افواج جاٹ بعد نصف النہار از دور گرد و فر خود نمود فتح علی خان چون بمقابلہ
دوسہ کردہ بود بہ ذوالفقار جنگ اطلاع داد کہ گہی تیار و مردم دانہ و کاہ بار نمودہ داعیۂ معاودت دارند لیکن

بعض افواج راجه سورج مل نمود اگرچه سردار دیگر بکمک من متعین شود تا مردم محفوظ بلشکر برسند علی رستم خان که مقدمة الجیش و سردار عمده بود باین کار متعین شد تا آنجا برسد چند ساعت از روز باقی ماند حکیم خان خویشگی که بحسن سلیقه مشهور و از معروفان و سردار عمده و اندک مرغب بکاویدن با جاٹ بود بنا بر پاس آبروی خود بی آنکه مامور شود نیز رفت هفت صد سوار او لوس او همان زمان از قصور رسیده با او ملحق گردیده بودند القصه تا رسیدن این مردم دو ساعت روز باقی ماند حکیم خان پیغام بعلی رستم خان فرستاد که شام شد باید برگشت او گفت فتح علی خان از من پیشتر استاده اول او را باید گردانید هر دو باتفاق نزد او رفته فهمانیدند او از غرور و حماقت گفت صاحب بروند من هم می آیم هر چند گفتند سودی نکرد چون روز کمتر ماند باز به ذو الفقار جنگ پیغام فرستادند که فوج جاٹ روبرو استاده اگر برگردیم احتمال خطر است انسب آنکه همین جا خیمه زنیم و آنجناب هم همین وقت مع کل لشکر بما ملحق شوند امیر الامرا خود مرد خفیف العقل خودسر بود قبول نکرد تا کید معاودت نمود در روز کمتر از ساعت بود که برگشتند مردم که از دیر رنج تشنگی و گرسنگی کشیده منتظر بودند و جنگ نادیدگان این فوج زیاده از تجربه کاران بمجرد انصراف از میدان اکثری برهمدگر سبقت جسته پیش قدمی آغاز نهادند و توپخانه را پیش انداختند که مبادا در تاریکی شب عقب مانده بغارت رود افواج جاٹ بی انتظامی اینها دیده برکمر اینها زد دسته بعد دسته چنانچه جاٹ تربیت کرده بود اسپها را عنان داده و متصل رسیده زیر شلک آتش بار بندوق می گرفت فیل علی رستم خان اضطراب آغاز کرد حکیم خان باهتمام بسیار خان مرقوم را بر فیل خود کشید بمجرد برخاستن فیل گولی بحکیم خان رسیده بصحرای عدم رسانید در شلک دیگر علی رستم خان نیز مجروح گردید و شکست بر فوج امیر الامرا افتاده اکثری مقتول و برخی مجروح و مضطرب بلشکرگاه رسیدند و اضطراب عجیبی لاحق امیر الامرا و لشکریان گردید و قراولان جاٹ گرد لشکر شورش بسیار نموده امیر الامرا را نوعی در بوتهٔ اضطرار افگندند که داعیهٔ بدر رفتن از لشکر نمود میر علی اصغر کبی و دیگر رفقا پا بدارای نموده بوعید و تهدید نگذاشتند که ذو الفقار جنگ از جای خود تواند جنبید چون جاٹ را برای حفظ خود از بدنامی کشتن و بستن امیر الامرا منظور نبود دو سه روز شورشی داشته بوساطت فتح علی خان که با او معرفت داشت پیغام مصالحه نمود امیر الامرا مغتنم شمرده قبول نمود راجه سورج مل پسر خود جواهر مل را بملازمت امیر الامرا فرستاد و شروط چند در میان آورده مصالحه کرد از آن جمله بود که درخت پیپل نبرند و اهانت معابد او نکنند و امیر الامرا صلح بکمال اهانت قبول فرمود سورج مل وعده کرد که اگر از نارنول پیشتر زوند و بمشوره او کار کنند پانزده لکه روپیه معامله اجمیر از راجپوتیه فیصل کنانیده رسانیدن مبلغ مذکور ذمه او باشد با این مواعید از حرکات سفیهانه خود پشیمانی کشیده از حدود اکبرآباد و ملک جاٹ انصراف و بطرف نارنول نهضت واقع شد راجه سورج مل دو سه کروه از لشکر ذو الفقار جنگ دور فرود می آمد و وکلا آمد و رفت داشتند تا آنکه متصل بنارنول رسیدند در انجا راجه بخت سنگه آمد ذو الفقار جنگ استقبالش نموده آورد راجه مذکور امیر الامرا را بر اطاعت جاٹ ملامتها کرده بنا بر غرض خود دلالت بر رفتن اجمیر نموده ذو الفقار جنگ نصیحت او پذیرفته اطاعت رای راجه بخت سنگه فرمود جاٹ باد راک ارادهٔ اجمیر ترک رفاقت امیر الامرا گفته بجای خود برگشت و امیر الامرا باتفاق راجه بخت سنگه روانه اجمیر گردید چون متصل باجمیر رسید حسب الاشعار راجه بیعت کرده ایلغار کرده داخل گوکل گهاٹ که نهایت نزدیک بشهر اجمیر است گردید و از آن طرف راجه رام سنگه پسر راجه ابهی سنگه معروف بدهو کل سنگه باتفاق راجه ابیری سنگه پسر راجه دهیراج جی سنگه سوائی بالشکر گران و توپخانه فراوان که اغلب کمتر از سی هزار سوار نبود از جودهپور جنبیده بمقابل امیر الامرا ظاهر شد ذو الفقار جنگ نیز چند روز در اجمیر آسوده باتفاق راجه بخت سنگه در حرکت آمد

منزل اول بر بهکر شد و ثانی قلعه شیره سنگه و از آن جا بمیرٹهه و از میرٹهه تا بموضع پیپار دو سه بار تلاقی عسکرین اتفاق افتاد چون باراده جنگ اول از طرفین پا در رکاب گذاشته سوار و رهسپر گشتند بخت سنگه امیر الامرا را آگاه ساخت که از بی سر و بطرفی دیگر میل نباید فرمود چه طرفی که روی فوج سرکار ست راجه رام سنگه توپخانه بافراط چیده ذو الفقار جنگ که خیره سر و ناسخن شنو بوده است جواب پوچ که مردان بطرفی که رو کنند نمی گردانند گفته همان طرف راند و راجه بخت سنگه علحده از فوج ذو الفقار جنگ صدمهٔ توپخانه چیده را بر کنار گذاشته براهی شد افواج راجپوتیه که پشت سر توپخانه استاده بود خموشی گزیده تامل و وقار استاده بود چون فاصله در میان کمتر ماند یکبار شلک توپخانه بر فوج ذو الفقار جنگ سر داده آتش باری بی پایان نمودند و جمع کثیری از لشکریان نادان امیر الامرای سبکسر ببستر خاک و خون غلطیدند بعد تسکین رستخیز میدان از این طرف نیز شلکی حسب المقدور بعمل آمد شنیده شد که وقت نصف النهار چون توپها نهایت گرم شدند و نائره حرب افسردگی پذیرفت در افواج راجپوتانه خصوص در آن میدان که قلت آب بمرتبهٔ اتم و اکمل ست رفقای امیر الامرا بنا بر بی آبی مضطرب گشته در تفحص آب اکثری تا نزدیک لشکر رام سنگه رسیدند راجپوتیه اثر عطش از سیمای آنها دریافته از چاه ها بدست ملازمان خود آب کشانیده اسپ و سوار را سیراب گردانیدند و گفتند ایحال برگردید که میان ما و شما جنگ ست حکایت احوال ذو الفقار جنگ و آب دادن راجپوتیه بدشمنان نهایت صحت دارد چه سید اسمعیل علی خان بهادر خلف عبد العلی خان برادر خالوزاد فقیر در آن سفر رفیق و شریک آن لشکر بود فقیر از زبان او استماع نموده بسلک تحریر کشید این صفت راجپوتان از عجائب اوصاف و محامد اخلاق ست او تعالی جمیع اصناف امم عالم را صفات حمیده و اخلاق پسندیده کرامت فرماید بجوده و احسانه از پیپار جودهپور فاصله کمی دارد شاید زیاده از بیست و سی کروه دیش از دو سه منزل نخواهد بود و از همانجا ذو الفقار جنگ بنا بر تعب سفر و حرج جنگ و لشکر بستوه آمده چون برسات هم نزدیک رسیده بود قاصد مصالحه و معاودت بطرف اجمیر و دار الخلافه گردید هر چند بخت سنگه گفت که بند و بست این صوبه از اعاظم امور و مغلوب ساختن راجه های اینجا که رؤسای دیرینه هند و عمدهٔ این ولایت اند نشان اقبال و بلند آوازگی در عالم ست و ثمرات شایسته دارد چه اینها هرگاه مطیع و منقاد شوند قوت بسیار و نهایت اقتدار برای امیر الامرا خواهد بود و بند و بست صوبه اکبرآباد و گوشمال سورج مل جاٹ بسهولت و آسانی میسر می تواند شد مفید نیفتاد و راجه بخت سنگه در عرصه این جنگها با آنکه پسر هولکر ملهار نیز باعانت رام سنگه و ابیری سنگه آمده بود ترددات نمایان در آوردن رسد و کمکی نموده جوهر دانائی و دلیری خود ظاهر ساخت چون امیر الامرا بنای مصالحه گذاشت بخت سنگه کنار گرفت و مرهٹه نیز از رام سنگه و ابیری سنگه رخصت شده رفت امیر الامرا را سه لک روپیه بدست آمده باقی معامله باشتمال نقد و جنس انچه انفصال یافته بود موعود شد که انیقدر فلان جا و انیقدر در آن مکان خواهد رسید و امیر الامرا ذو الفقار جنگ از پیپار معاودت نموده باجمیر آمد اصل سبب عجلت در معاودت آن بود که خبر شکست وزیر الممالک صفدر جنگ شنیده از سفاهت قاصد آن شد که بشاه جهان آباد رسیده بمرتبه وزارت ترقی نماید و مرتبه عقل و اقتدار خود نفهمید تا از انجا بدهلی برسد وزیر بشهر مذکور رسیده سامان و اسباب ریاست و حروب زیاده از اول مهیا گردانیده بکار خود پرداخته و براعداء ظفر یافته بود خالوی فقیر تلون و ناقباحت فهمیهای امیر الامرا دیده از نوکری و رفاقتش قبل از ارادهٔ معاودت او مستعفی گشت اما چون درین سفر زیر بار اخراجات غیر ضروری بامید ترقی شده بود بضرورت افیال و بعضی اسباب تجمل خود را فروخته بغرض خواهان سپاه وغیره داد و خود پیشتر روانه شاه جهان آباد گردید و در انجا رسیده رفتن وزیر بجنگ احمد خان بنگش بعد قتل راجه نول رای شنید دو سه روز در شهر شاهجهان آباد آسوده متعاقب وزیر راهی

گردید و در قصبهٔ کول لشکر گریخته وزیر را دیده خبر شکست او شنید چون وزیر هم رسید همانجا ملازمت او حاصل نموده همراه او بشاه جهان آباد آمد و مشوره بطلب داشتن مرهته و راجه بخت سنگه باعانت او داد چنانچه گذشت و یکسال و چند ماه امیر الامرا درین سفر گذرانیده اوائل سنه یکهزار و یکصد و شصت و چار هجری داخل دار الخلافه شاه جهان آباد گردید و بسبب قلت زر و کثرت فوج که فراهم آورده کاری از پیش نبرد بدیهی چون سپاه گشته اکثر اوقات در تقاضاهای آنها گرفتار و اغلب ازمنه در شور و غوغاے ملازمان گذرانیده از راه سفاهت امید اعانت زرے از بادشاه داشت چون بعمل نیامد از کم حوصلگی سخنان سبک در حق بادشاه و جاوید خان بخانهٔ خود نشسته گفتن آغاز نهاد و باین قدر هم راضی نگشته روزی در کمال آشفتگی ارادهٔ دربار نمود و بر اسپ سوار گشته و نیزه در دست گرفته داخل در دولت سراے شاهی گردید داعیه آن داشت که بحضور بادشاه شکوه هاے پوچ به تندگوئی نماید نواب بهادر جاوید خان که دران عصر ناظر دولت سراے شاهی و مدار المهام سلطنت بود وقوف یافته منع نمود که در حضور نیاید امیر الامرا از کورنش ممنوع گشته آشفته تر شده هر چه در دلش گذشت بر زبان آورده منفعل بخانه خود برگشت متعاقب چوکی بادشاه براے ضبط اموالش رسید و از اوج جاه و اقبال بچاه ادبار و وبال گرفتار گردید و خدمت امیر الامرائے براے غازی الدین خان فیروز جنگ خلف کلان آصف جاه که در حضور و به نیابت پدر برین کار مامور بود مقرر گشته خلعت یافت و ذو الفقار جنگ معزول و منزوی گشت

ذکر بعضے از سوانح دکهن که درین سال تا اواخر سال شصت و چهارم از مائهٔ دوازدهم هجرت روے داد و مجمل احوال ناصر جنگ خلف دوم آصف جاه و حروبے که او را دران نواح اتفاق افتاد

ناصر جنگ نظام الدوله بهادر خلف دوم آصف جاه جوان صاحب جرات و هوشیار صاحب فطنت بود و استعداد شعر و شاعرے هم بقدر داشت باوجود جوانی و دولت خالی از محامد و اوصاف نبود در نیابت پدر و بعد انتقالش که باصالت در دکهن تمکن یافت مرهته ها اکثر بضرب دست خود مغلوب داشت چنانچه انشاء الله تعالی در ذکر غنیم باجمال اشعارے بآن خواهد شد و رعب او در دلهاے رؤساے مرهته بنوعی مادام الحیات او مستولی بود که بالاتر ازان متصور نیست و تا او زنده بود مرهته پا از حد خود بیرون نگذاشت در سنه شصت و دو از مائهٔ دوازدهم حسب الطلب احمد شاه تا نربدا رسیده باز بنابر منع بادشاه و فتنهٔ مظفر جنگ عود نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ نواسے عزیمت بر افراشت

مجمل احوال مظفر جنگ و جنگ او با ناصر جنگ و اول ظفر بر مظفر جنگ یافتن و آخر بخدیعهٔ رفقای نمک بحرام خود بعالم آخرت شتافتن

مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین خان ست و نسب او بدو واسطه بسعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان میرسد و دختر زادهٔ آصف جاه نظام الملک ست در عهد آصف جاه بصوبه دارے بیجاپورے پرداخت در عهد نظام الدوله ناصر جنگ خالوی خود در زمانیکه حسب الطلب احمد شاه قاصد دهلی گشته تا به نربدا رسیده بود مسلک بغے و خودسرے پیمود حسین دوست خان عرف چندا از رؤساے نواحت ارکات باو پیوست و بگرفتن ارکات تحریص نمود مظفر جنگ رو بارکات آورد و دران جا فوج عظیمے از فرانسیس پهلچرے بوساطت چندا همراه گرفته بر سر انور الدین خان شهامت جنگ گوپاموے که از وقت آصف جاه ناظم ارکات بود رفته شانزدهم شعبان سنه اثنی و ستین و مائه بعد الالف معرکه کارزار گرم نمود انور الدین خان پاسے ثبات در میدان افشرده ساغر مردآزمائی مرگ چشید ناصر جنگ باستماع این خبر به تنبیه مظفر جنگ با فوج دریا موج و اسباب موفور از اورنگ آباد

تا بندر پهلچرے که پانصد کروه جریب است بر جناح استعجال رسیده بیست و ششم ربیع الآخر سنه ثلث و ستین و مائه بعد الالف معرکه قتال آراست نسائم الطاف الهی بر پرچم اعلام ناصر جنگی وزید و مظفر جنگ زنده دستگیر گردید ناصر جنگ موسم برشکال در ارکات گذرانید افاغنه کرناتک همت خان وغیره که درین سیاق ملازم سرکار ناصر جنگ بودند حقوق نمک خوارگی و تربیت فراموش کرده بطمع ملک و مال خیال دغا با ولی نعمت خود در دل مرتسخ ساخته با ناصر جنگ نرد خدع و مکر باختند و با فرانسیسیان پهلچرے ساخته هفدهم محرم بحساب نجوم و شانزدهم بحساب رویت سال هزار و صد و شصت و چهارم هجرے شب خون آوردند همت خان که در قالب اخلاص قاصد استیصال او بود نزدیک آمده بندوق بدست خود بطرف ناصر جنگ سر داده آن میر دلیر را بصحراے عدم راهی ساخت و انقلاب غریبے رو داد و بعضے از مخلصان ملازم توفیق یافته جسد او را تا بروضهٔ شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب قبر پدرش آصف جاه مدفون ساختند میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی که نهایت اخلاص و اتحاد با او داشت تاریخ رحلت او چنین یافته

ابیات نواب عدل گستر عالی جناب رفت + فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت + در هفدهم ز ماه محرم شهید شد +
تاریخ گفت نوحه گرے آفتاب رفت +

جلوس نمودن مظفر جنگ بر مسند ایالت دکهن و بعد دو ماه بانتقام الهی در گذشتن قاتلان ناصر جنگ ازین جهان پر آشوب و فتن

چون روزنامچه زندگانے ناصر جنگ دست فلک در نوشت مظفر جنگ که مقید همراه بود بریاست دکهن اعلام رفعت بر افراشت و باتفاق افاغنه نمک بحرام و فرانسیسیان از پهلچرے عازم حیدرآباد گشت منتقم بے مانند اسباب انتقام نظام الدوله ناصر جنگ مهیا و آماده گردانید و در دل مظفر جنگ و افاغنه سواد نفاق باشتداد بهم رسیده روزی که گل زمین لکریپلی مضرب خیام شده ناخوشی هاے باطن بظاهر بروز کرد مظفر جنگ باعتضاد فرانسیسیان قاصد پیکار همت خان کرناتکی وغیره اشرار گشته بعد دو ماه کامل از قتل ناصر جنگ هفدهم ربیع الاول سال مذکور باراده جنگ سوار گردید همت خان نیز با انبوه بسیار مستعد و تیار گشته بمقابله شتافت کارکنان قضا و قدر قتلهٔ ناصر جنگ را بیک قلم بخاک هلاک غلطانیده همت خان و اعوان او مع مظفر جنگ در میدان کشته افتادند مظفر جنگ اول کسی ست که توسل بفرانسیسیان جسته بر امثال و اقران خود تغلب خواست و در ایام چند روزه تسلط خود راماداس را که برهمن سیاه فام سیکاکول و در ذیل اداے متصدیان نظام الدوله ناصر جنگ داخل بود چون در قتل ناصر جنگ جد و جهد بسیار بعمل آورده کمر خود را برفاقت مظفر جنگ محکم بسته براجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت مظفر جنگ طالب علمی داشت اما خودستائی بسیار میکرد و ملازمان هرچند در تصدیق او مبالغه ها می نمودند او هنوز تسلی نمی شد در ایام ریاست دوروزه اش بالاجی راو با فوجے از پونه بر سر اورنگ آباد در رفت و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت

ذکر جلوس نمودن سید محمد خان بهادر صلابت جنگ بر وسادهٔ ایالت ممالک دکهن بتقدیر خداوند ذو المنن

چون مظفر جنگ بانتقام خون ناصر جنگ در پی او شتافت و همت خان وغیره افاغنه که دشمنان دودهٔ آصفجاه شده بودند نیز آوارهٔ صحراے عدم شدند بعد این سانحه راجه رگهناتهه داس خود بخود وکیل مطلق گشته فرانسیسیان را که مظفر جنگ معین خود ساخته بود استمالت نموده سید محمد خان صلابت جنگ خلف سوم آصف جاه را بریاست قبول نمود و خود مع جماعهٔ فرانسیسیان ملازم

بازگشته قاصد اورنگ آباد شد و سید محمد خان ایام برشکال در انجا گذرانیده یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یک صد و شصت و چار هجری بقصد تنبیه بالاجی راو از اورنگ آباد برآمده و احمد نگر را جولانگاه عساکر ساخته از انجا متوجه پونه گردید بالاجی راو با پنجاه هزار سوار بمقابله پیش آمد سید محمد خان جنگ کنان بالاجی را قریب پونه رسانید و آبادیهای مرهته را که بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر کرد درین محاربه فرانسیسیان بآتشباری توپخانه خود دود از نهاد مرهته برآورد و خصوص شب چهاردهم محرم شروع سال شصت و پنجم از مائة دوازدهم که تمام ماه منخسف شده بود و افواج مرهته اکثر مع سرداران مشغول پرستش خاص آنوقت بودند شبخون زده جمع کثیری از جماعه مرهته با تشکده توپخانه سوخته رهگرای سرای آخرت گردانید بالاجی که در پرستش خسوف بود برهنه سر و پا بر بادیان برهنه پشت سوار شده فرار از ان عرصه وسیله نجات و حیات خود ساخت و ادوات و آلات پرستش که از طلا داشت بغنیمت تلنگیان و اهل اسلام و غیره درآمد اما بسبب نفاق خانه برانداز انجام این همه تردد و تلاش مصالحه برابر بود که با صلابت جنگ بهادر بعمل آمد صلابت جنگ بعد انفصال متوجه حیدرآباد شد مردم سپاه در میدان بهالکی سیزدهم جمادی الاخری سال مذکور راجه رگهناتهه داس را کشتند صلابت جنگ بحیدرآباد شتافت و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله باتفاق از اورنگ آباد بحیدرآباد رسیدند و کالت مطلق برکن الدوله تفویض یافت ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ خلعت صوبه داری دکهن یافته می آید رکن الدوله از وکالت پهلوتهی کرده بمکر و حیله نزد جانوجی بهالکر آمد مقصد آنکه امیر الامرا باتفاق هولکر می آید بوساطت جانوجی و هم بوساطت بالاجی که با او از عهد آصف جاه ربطی داشت با امیر الامرا سررشته موافقت بدست آرد زمانیکه رکن الدوله از حیدرآباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند و بصوبه داری حیدرآباد از طرف صلابت جنگ امتیاز و اختصاص یافت چون امیر الامرا در اورنگ آباد انتقال نمود هولکر ملهار که سند ملک خاندیس و سنگمنیر و جالنه از امیر الامرا فیروز جنگ گرفته عمل خود نموده بود با صلابت جنگ که باراده مقابله برادر خود فیروز جنگ برآمده بود پیچیده سند ممالک مذکور از صلابت جنگ هم حاصل نمود بعد از ان رکن الدوله از کربله آمده بصلابت جنگ پیوست و بر وکالت مطلق قائم شد و صمصام الدوله را معطل ساخته باورنگ آباد فرستاد چون ایام برشکال نزدیک رسید رکن الدوله و صلابت جنگ باورنگ آباد آمدند

ذکر بعض سوانح در حضور لیسا لهاے مذکور

در ماه محرم یا صفر سنه یکهزار و یک صد و شصت و چار هجری راجه ایسری سنگه پسر راجه جی سنگه سوائی فوت شد و شهرتی دارد که کسی زهرش داد و در نار راجه او دیو رهم درین ایام درگذشت و هم درین سال هفتدهم محرم که ناصر جنگ در شبخون فرانسیسیان بدست افاغنه ملازم نمک بحرام خود چنانچه مذکور شد کشته گشت اواخر صفر سال مذکور این خبر بحضور رسید و غازی الدین خان فیروز جنگ برادر کلان ناصر جنگ ماتمش گرفت روز جمعه غره ربیع الاول سال مذکور از حضور بعنایت خلعت ماتمی تسلی یافت چون از مصاحبت حضور نفور بود مستدعی نظامت دکهن بجاے ناصر جنگ شد امراے حضور بدرخواست پیشکش در تعویق می افگندند آخر روز چهارشنبه ششم ربیع الاول سال مذکور بعطای خلعت صوبه داری دکهن بتقریبی که مذکور میشود سرافرازی یافت

ذکر ورود صفدر جنگ در سنه خمس و ستین و مائة بعد الالف بحضور حسب الطلب پادشاه و ارکان سلطنت و سرفرازی یافتن خان فیروز جنگ بصوبه داری دکهن بدون پیشکش باقتضای قسمت

احمد شاه ابدالی در سنه خمس و ستین و مائة بعد الالف مرتبه چارم قصد هندوستان نموده بلاهور آمد معین الملک سد راه او گردیده تا چار ماه جنگید و چند بار مصاف داده محاربات سخت نمود و ابدالی را مجال غلبه بر او نبود فی الحقیقه داد دلاوری ها داده آخر بسبب نفاق خانه برانداز آدینه بیگ خان و راجه کوڑا مل دیوان که محض و اقعی جانفشان بود نقد جان درباخت و معین الملک بناچاری مغلوب گشت تفصیلش آنکه چون جنگ امتداد یافت آدینه بیگ خان حیله برانگیخته در قالب دوستی دشمنی آغاز نهاد و بمعین الملک صلاح داد که الحال از لشکر بیرون باید شد کوڑا مل عرض نمود که یکدو روز همین جا پای داری شود ابدالی تنگ آمده خود بخود میگریزد از سماجت آدینه بیگ خان و جرأت جوانی که معین الملک داشت عزم برآمدن از لشکر تصمیم داده اند که بیشتر رانده کوچهای خشت پزی که جای مرتفع و توپهای معین الملک بر او قائم بود خالی گشته مردم ابدالی مع شتران زنبورک بر آنجاها قائم شدند و باشعار آدینه بیگ خان ابدالیان بطرف معین الملک ازدحام نموده زد ها آوردند در انوقت آدینه بیگ خان بمعین الملک صلاح داد که کوڑا مل را کمک باید طلبید چون کس بطلبش رفت او گفته فرستاد که دیروز عرض بنده پذیرا نشد الحال اگر من از اینجا بجنبم روانه شوم لشکر میگریزد و فوراً شکست رو میدهد چون عرصه بر معین الملک تنگ بود و آدینه بیگ خان عمداً تساهل در جنگ و ترغیب در طلبداشتن کوڑا مل می نمود او ناچار از بتاکید طلبید کوڑا مل بضرورت سرداران لشکر خود را نصیحت بپایداری و ثبات قدم نموده فیل خود را بطرف معین الملک راند فاصله درمیان بقدر یک کروه بود همین که چند قدم راه رفت دید که روی سرداران برگشت و شکست بر لشکر افتاد ناچار بازگشت و حمله های دلاورانه نموده ابدالیان را گریزانیده در تعاقب آنها میرفت که گوله بندوق بسرش رسیده جان بجان آفرین تسلیم نمود چون کوڑا مل دیوان مدار الدوله و معتمد علیه بود از کشته شدنش تمام لشکر مغلوب گردید و معین الملک ناچار بشهر برگشته مفتی عبد الله را به پیغام مصالحه فرستاد احمد ابدالی جهان خان را باستقبال فرستاده معین الملک را بکمال عزت طلبداشت معین الملک ناچار بملازمت احمد شاه درانی ابدالی رفت احمد شاه او را مورد بسی مراحم گردانید و از طرف خود نیابت لاهور داده عطف عنان بسمت کابل و قندهار که مرکز دولتش قرار یافته بود نمود و صوبه های ملتان و لاهور از قلمرو سلاطین بابریه منتزع گردیده در ممالک محروسه ابدالی محسوب و منسلک گشت در همان آوان که ابدالی در لاهور با معین الملک می جنگید قلندر خان را بطریق سفارت نزد احمد شاه بشاهجهان آباد فرستاد احمد شاه و امرای حضور را آمد آمد شاه درانی متزلزل ساخت احمد شاه و امرای حضور وزیر الممالک صفدر جنگ را بابرام و الحاح تمام علی التواتر نوشتند که هولکر ملهار و غیره افواج را با خود متفق ساخته بمعانی برق و باد خود را بحضور رسانیده بدفع شاه درانی باید پرداخت وزیر الممالک هولکر ملهار را بوعده زر خطیر همراه گرفته در ماه رجب سال مذکور خود را بشاهجهان آباد رسانید جاوید خان ناظر که مخاطب بنواب بهادر و مدار المهام سلطنت گشته بود و دیگر امرای نفاق پیشه کوته اندیشه قبل از رسیدن صفدر جنگ با شاه درانی صلح کرده و هر چه او خواست پذیرفته و عهد و پیمان در میان آورده قلندر خان ایلچی را رخص نمودند وزیر الممالک صفدر جنگ در هم پیچیده بنهایت آزرده گشت و گفته فرستاد که من هولکر را بامیدا استدعای شما بوعده ایصال زر بسیار همراه آوردم حالا تقاضای هولکر را چه چاره کنم و از فرط بی دماغی داخل شهر نشده بیرون شهر لب دریای جمن مخیم ساخت درین ضمن چنانچه نگارش یافت خان فیروز جنگ را بعد کشته شدن ناصر جنگ در بهلچری اعمه صوبه داری دکهن و برآمدن از حضور مرتسم خاطر گشته مستدعی اسناد و خلعت خدمات آنجا شد امرای حضور بدون پیشکش راضی نمیشدند و او بی دادن چیزی میخواست درینوقت قابو یافته بپادشاه و ارکان حضور التماس نمود که اگر صوبه داری دکهن بدون پیشکش بمن عنایت شود هولکر را بنوعی که دانم از تقاضا بازمی دارم که زر موعود از شما نخواهد پادشاه و امراے حضور بصد جان راضی شده صوبه داری دکهن بخان فیروز جنگ تفویض نمودند او پسر خود را نائب امیر الامراے در حضور گذاشته و هولکر را همراه خود گرفته سوم رجب سال مذکور عازم مقصد شد *

ذکر داخل شدن وزیر الممالک در شاه جهان آباد و جاوید خان را کشتن از راه عناد و شروع هنگامه ها و فساد

وزیر الممالک بعد رفتن فیروز جنگ و هولکر بدکهن غرهٔ ماه مبارک رمضان سال مذکور داخل شاهجهان آباد از خود رائی جاوید خان و اقتدار او در مهام سلطنت و صلحی که با ابدالی نموده لاهور و ملتان را باو واگذاشتند و وهن عظیمی در شان سلطنت رو داده نهایت آزرده خاطر و از اتفاق جاوید خان با او و هم پائی ها با پادشاه و اخال اینها در امور جهانداری که رسمی گذرانید و پادشاه بامر مادر خود و ترغیب جاوید خان امان خان قوال خالوی خود را که از اجلاف بود هفت هزاری کرده خطاب معتقد الدوله بهادر و اسباب امارت و حویلی عمدة الملک مرحوم بخشیده ابرهه آورد او در زمرهٔ امرا انسلاک گشته ها همچشمی با عظمای امرا بهم رسانید اگرچه بعد عروج بالاکثر مردم نیکی و احسانها نمود و خالی از بعض خوبیها نبود لیکن وزیر الممالک ازین کار که موجب فضیحت پادشاه و خفت امرا بود دلتنگ تر گردیده قاصد دفع جاوید خان گشت و در ماه شوال خواجه سرای مذکور را که از غرور سر از فلک کشیده بود به بهانهٔ ضیافت در خانهٔ خود طلب داشته بکشت علی بیگ خان نسقچی که شتاب جنگ خطاب داشت بزخم کارد او را از هم گذرانید و این امر موجب دغدغهٔ خاطر احمد شاه گشته با انتظام الدوله وغیره در باطن متفق گردید فکر برهم زدن اوضاع وزیر الممالک پیش نهاد خاطر ساخت +

ذکر وصول خان فیروز جنگ باورنگ آباد و درگذشتن از جهان بموت فجاة بتقدیر خالق عباد

خان فیروز جنگ بعد طی مسافت مع هولکر ملهار بیستم ذی قعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد و سید محمد خان بهادر صلابت جنگ که در حیدر آباد بود بقصد مقابله و مدافعهٔ برادر قطع مسافت پیش گرفت هولکر مرهته قابو یافته از خان فیروز جنگ نامه نویس تمام و کمال و جالنه از توابع اورنگ آباد وغیره اسند عا نمود فیروز جنگ چون تازه وارد و ناواقف بود و امر عظیم مقابلهٔ با صلابت جنگ و تسلط بر صوبه های دکهن در پیش داشت سند ملکهای مذکور بمهر خود حوالهٔ هولکر ملهار نمود و ملک عظیم مذکور مفت در دست مرهته افتاد چون مقدر چنین بود که ریاست دکهن بصلابت جنگ بحال باشد فیروز جنگ بعد هفت ده روز از داخل شدن اورنگ آباد بمرگ مفاجات هفتم ذی الحجه سال مذکور سرای غرور را بدرود نمود و رفقای او که بتوقعات بسیار سبیل رفاقت پیموده بودند ملول و مایوس تابوت او را همراه گرفته بشاهجهان آباد رسیدند و لاشش را بخاک سپردند +

ذکر تفویض شدن منصب عظیم امیر الامرائی بخلف فیروز جنگ که او هم بخطاب موروثی مخاطب گشته عالمی را تلف ساخت

پسر خان فیروز جنگ که نام اصلی او شهاب الدین است و بخطاب موروثی مخاطب گشته عماد الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ لقب یافته بخانهٔ وزیر الممالک صفدر جنگ رفته نشست و یتیم نالی را بحضور او زنش بجائی رسانید که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی از پادشاه باو دهانید لیکن آن حق ناشناس بی سپاس با وجود طالب علمی و خوشنویسی و زبان دانی لغات مختلفه و شاعری و شجاعت نوعی از نسناس بود کفران نعمت صفدر جنگ و حقوق عنایت و تربیتش را فراموش نموده در مقام غدر و حیله در آمده باطناً با اخال خود انتظام الدوله پسر اعتماد الدوله وزیر پادشاه و مادرش ساخته باتفاق قاصد برانداختن بنیاد

دولت

دولت صفدر جنگ گردید +

ذکر شروع منازعات احمد شاه با وزیر الممالک صفدر جنگ و انجامیدن بمحاربات و انجام یافتن آبروی سلطنت سلسلهٔ بابریه

احمد شاه باغوای مادر خود و انتظام الدوله و عماد الملک بوزیر الممالک صفدر جنگ پیغام داد که توپخانه و غسل خانه وا بجا وا گذارند و وزارت چنانچه باید بتقدیم رسانند صفدر جنگ نفاق پادشاه با خود دریافته ترک آنها و رفتن دربار نمود احمد شاه چاپلوسیها نموده دلجوئی آغاز نهاد یکبار خود هم آمد و عذرها خواست چون از سر صدق و اخلاص نبود فایده بران مترتب نشد و ماهها در جواب و سوال گذشته سال شصت و ششم از مائه دوازدهم کدورت های ظاهر شروع گردید چون شش ماه ازین سال هم منقضی گشت انواع حوادث و فتن ظهور و بروز یافت +

ذکر دغا نمودن احمد شاه با صفدر جنگ و برآوردن نائب او را که بداروغگی توپخانه مامور بود به بهانه و هیجان یافتن فساد ها میان شاه و وزیر باقتضای تقدیر

صفدر جنگ همیشه در اندیشه بود که چه کند جنگیدن با پادشاه مناسب نمیدید و لبقای خود با وجود اعدا اندیشه بر جان خود هم می ترسید اما حق آنست که جرأت و دانشی که برای چنین ریاست باید نداشت و چنان سرداران که بار کارهای بزرگ بردارند و از عهدهٔ تمشیت آن برآیند نیز بنابر نقصان فراست و کیاستی که داشت بهم نرسانید و الا فقط عماد الملک که طفلی بیش نبود و انتظام الدوله که جبن و بد دلی فراوان داشت اگر وزیر یکی از جماعه داران عمده خود را در ابتدای منازعت سر میفرمود که هر دو را بسته بیارند آسان بود و اینها مجال نداشتند که تمرد توانند نمود اما تقدیر چشم و گوش وزیر را کور و کر ساخت تا آنکه پادشاه بمشورهٔ خواجه سرایان و دو امیر مذکور شبی بعد انقضای ثلثی از ان شقه برای وزیر بخط خود نگاشته نائب توپخانه را که از طرف وزیر بند و بست قلعه باختیار او بود طلب داشت و از حضور خود رقعهٔ مذکوره بدست او سپرده تاکید نمود که پیش وزیر ببرد و زبانی همچنین و چنان بگوید آن ابله یکبار عذری خواست پادشاه مبالغه و ابرام نمود که امر ضروریست لازم که شتاب رفته ابلاغ پیغام نماید آن قباحت نافهم رقعه گرفته از قلعه برآمد پادشاه بمردم خود فرمود که درهای قلعه را بسته نگذارند او باز دیگری از سرداران و ملازمان وزیر در قلعه بیاید و مردم وزیر را که در قلعه اند طوعاً و کرهاً اخراج نماید حسب الامر بعمل آمد صبح توپهای بروج قلعه را پر کرده روبروی حویلی دارا شکوه که وزیر در آنجا بود و قلعه بران مکان اشراف داشت گذاشته استعداد محاربه نمودند وزیر ناگزیر بعد جواب و سوال زنها نقل نموده به حویلی که خود ساخته و از قلعه بعدی داشت منزل نمود و چندروز متامل بوده آخر جنگ با پادشاه موجب بدنامی و شهرهٔ نمک حرامی دانسته رخصت صوبه های خود خواست احمد شاه نپذیرفت صفدر جنگ بی رخصت او از شاهجهان آباد برآمده بفاصلهٔ دو کروهی از شهر معسکر ساخت و داعیهٔ آن داشت که بی جنگ و جدال و اشتعال نائرهٔ قتال بر صوبه های خود برود و الحق این رای کمال اصابت داشت فتنه جویان شهر و لشکر خیالهای دور از کار بر خاطر نشان او ساخته قاصد جدال و قتالش کردند +

ذکر آراستن صفدر جنگ مجهولی را شاهزاده مجهول و شروع محاربات و حدوث حوادث و آفات

صفدر جنگ مرد مجهولی را که کسش نمی شناخت شاهزاده قرار داده بسلطنت برداشت و عیال خود را در جوار قلاع مستحکمه سورجمل جاٹ
فرستاده سورجمل را برفاقت خود خواست او بعد تیاری رسیده شریک و معین صفدر جنگ گردید و احمد شاه وزارت را بعزل صفدر جنگ
بانتظام الدوله پسر قمرالدین خان وزیر بخشید و عماد الملک خود چنانچه امیرالامرا بود اما بنابر جرأت و فطنتی که داشت متعهد جنگ وزیر گردید
افواج را از اطراف و جوانب طلبداشته فراهم آورد و ازان جمله بود نجیب خان روهیله که جماعه دارے دلیر صاحب جرأت و
شعور بود و آخر بمدارج علیا ترقی نموده بمرتبهٔ امیرالامرائی رسید و چنتا گوجر و بلوچان وغیره زمینداران اطراف و سادات بارهه
وغیره اماکن و میواتیان صاحب الوس وغیرهم و خواجه سرایان وزیر و امرا و منصب داران و عمده زادهای قدیم مثل محمد صادق خان
خلف سیف الله خان مرحوم صوبه دار ٹھٹھه و والد مرحوم که بنابر ناخوشی صفدر جنگ و کینهٔ عبدالمجید خان کشمیری باسباب چند
ببهانهٔ باقیات محالات خالصه که ذمهٔ والد بسرے آوردند مقید بود و درین وقت باقیات معاف و مورد مهربانی سلطانی بوساطت
حافظ بختاور خان محلی گردید و هریکے ازنام آوران بامید سود و بهبود خود بار فقائیکه داشت و دیگران را هم متوقع ساخته و از
خانه خود خبرگیری آنها نموده سرگرم رفاقت پادشاه و امیرالامرا شد و آشوب قیامت در حوالی دارالخلافه برپا گردید و از
شروع ماه رجب سنه یک هزار و یک صد و شصت و شش هجری آغاز محاربات گشته تا شش ماه امتداد یافت رفقاے
صفدر جنگ که اکثرے صاحب شوکت و جوهای نام و ننگ بودند جسارتهاے نمودند خصوص راج اندر گر گسائین که در اله آباد
رفیق بقاء الله خان و علے قلی خان گردیده اعانت وزیر درجه همت خود ساخته بود پروانه وار خود را بر توپخانه پادشاهی میزد
و با معدودی متصل بعملهٔ توپ و کارکنان توپخانه رسیده مردم را مے کشت و می انداخت بحدیکه مردم را گمان شده بود که او
سحری یا علے دارد و توپ و بندوق براو کارگر نمی شود تا آنکه آخر کار بضرب گولی بندوق مرد و گمان باطل مردم مضمحل گشت
ذوالفقار جنگ امیرالامرای معزول نیز بنابر ناخوشی که از پادشاه داشت و غلبهٔ وزیر مردم را بحد یقین بود بوزیر پیغام آمدن خود
فرستاده فوجی را برای بودن خود بطرف پنجه حضرت شاه مردان خواست و خود ببهانهٔ زیارت آنجا رفته همراه فوج وزیر داخل
معسکر و شامل او گشت و غازی الدین خان منادی کرد که هر سوارے که ملازم صفدر جنگ و اسپ او داغ سین داشته
باشد برای نوکرے آید صد روپیه مساعده و شصت روپیه مشاهره یابد باین سبب بیوفایان دنی توراني اکثرے از
لشکر وزیر برخاسته بعماد الملک ملحق و برسالهٔ سین داغ هزاران سوار ملازم سرکار پادشاهی شدند و نیز صورت بلواے
عام باتفاق کشامره و پنجابیان خواسته علم محمدی برپا کردند و ندا در داد که صفدر جنگ رافضی است جنگ با او که بر خلیفهٔ زمان
خروج نموده جهاد است و هزاران نفر از عوام زیر علم جمع گردیده شور و هنگامه دم چار یار گرم داشتند و هر کرا ایرانی و ملازم خیرخواه
صفدر جنگ می پنداشتند در کوچه و بازار شاه جهان آباد کشته و غارت میکردند بلکه بعضے را مے کشتند خانهٔ محمد اسحق خان مرحوم
و برادرانش میرزا علے خان و سالار جنگ و خانهٔ اسمعیل بیگ خان که از سرداران عمده صفدر جنگ و خانهٔ او مملو از نقود
و اموال و اسباب و یراق بود و شاید اثاث البیت او بکرورها رسید و دیگر هر که علاقه وا دسے نوسلے بصفدر جنگ داشت
خانه او خوان یغما گردید بنابرین حرکات ازان طرف سورج مل جاٹ شهر کهنهٔ شاهجهان آباد را که دهلی عبارت ازو بر آباد
شاهجهان آباد بلکه اندک زیاد بود غارت کرده جان و مال و ناموس عالمے بباد فنا داد مردم بسیاری در خانهٔ شاه باسط خلف
شاه محمد جعفر مرحوم بگمان آنکه وزیر در خدمت ایشان اخلاص و حسن ارادتے دارد دران هنگامه جمع شدند آن خانه هم از
دست برد جاٹان حکم قاعاً صفصفاً بهم رسانید و گذشت آنچه گذشت حوادث مذکوره را بیانی نیست اعاذنا الله تعالی و جمیع المؤمنین

عن ذلک الآفات آخر بعد انقضای شش ماه هر دو گروه بستوه آمده خواهان مصالحه شدند ارای حضور و احمد شاه عاجز گشته پیغام
مصالحه دادند صفدر جنگ هم که از کثرت اخراجات تنگ آمده بود و طرف شدن با پادشاه در نظرش مناسب نمی نمود بصلح
راضی شد و بوساطت انتظام الدوله پسر قمرالدین خان بقرار بحالی هر دو صوبه اوده و اله آباد صلح انعقاد یافت و صفدر جنگ
در ماه محرم سنه یکهزار و یک صد و شصت و هفت هجرے طبل رحیل کوفته بصوبه هاے خود رفت +

ذکر برآمدن عماد الملک بمهم جاٹ و رفیق ساختن مرهٹه را با خود و اختلافیکه درمیان او و پادشاه رو داد و انتقال معین الملک ازین جهان بی بنیاد و سبکی سلطنت و خفت کشیدن ناموس پادشاهی بتقدیر خالق العباد

عماد الملک در زمان حربے که با صفدر جنگ مے نمود هولکر ملهار مرهٹه را از صوبهٔ مالوه و جی آپا را از ناگور باعانت خود طلب میدا پیش
از ورود اینها با صفدر جنگ مصالحه درمیان آمده او بصوبه های خود رفته بود عماد الملک که از جاٹ بنابر رفاقت او با صفدر جنگ
دل پری داشت و اقتدار خود میخواست باتفاق هر دو سردار مذکور بعد ورود آنها بر سر سورج مل جاٹ رفت سورج مل حرف
در جنگ میدان ندیده بقلاع مستحکمه خود که ڈیک و کمهیر و بهرت پور است تحصن جست عماد الملک مع افواج مرهٹه بمحاصره پرداخت
چون تسخیر قلاع از بهم رسانیدن توپهای بزرگ حصار افگن گزیری نیست عماد الملک عرضداشت مشتمل بر استدعای ارسال
توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشمیری که مدار المهام سرکار او و عجب بلای فتنه پردازے بود بدرگاه احمد شاه فرستاد
انتظام الدوله وزیر که خالش بود و حالش نیکو میدانست که بعد تسلط دو دازدو ماهای آشنا و بیگانه خواهد برآورد و پادشاه را
از فرستادن توپها مانع آمد عاقبت محمود خان اکثری از منصبداران پادشاهی و مردم توپخانه را بامید و بیم و تخویف و ترغیب
با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را از میان بردارد روزے برای انکار قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله رفت
و هنگامه گیر و دار گرم ساخت چون کارے از پیش نبرد همان روز روی گریز بجانب قصبهٔ داسنه نهاد و از در قطاع الطریق
درآمده بتاخت و تاراج محالات خالصهٔ شاهی و جاگیرات منصبداران که در قرب و جوار دارالخلافه بود غبار فتنه برانگیخت
درین ضمن سورجمل جاٹ بوسیلهٔ مخلصان عرائض باحمد شاه و انتظام الدوله نگاشته هر دو را فهمانید که عماد الملک هرگاه باتفاق
مرهٹه اقتدار یافت بنیاد سلطنت و وزارت را از بیخ و بن خواهد برانداخت اصلح آنکه پادشاه و انتظام الدوله بسیر و شکار
و بندوبست محالات خالصه مع افواج و اسباب بیرون خرامیده در نواح سکندره مضرب خیام فرمایند و صفدر جنگ را اگر خواهند
استمال نموده نیز طلبدارند تا فتنه عماد الملک و مرهٹه فرو نشیند این صلاح که فی الحقیقت موجب فلاح انتظام الدوله
و پادشاه بود مقبول افتاد و پادشاه مع کل بیگمات و انتظام الدوله وزیر و صمصام الدوله و دیگر منصبداران ملازم و عمله توپ خانه
و میگباشیان برآمده سه چار کروه پیشتر از سکندره مضرب خیام ساخت اما طلبداشتن صفدر جنگ ملائم طبع او و هم بارسے
از پادشاه و انتظام الدوله که بعد جاوید خان با او میرسے پیدا کرده بود نیفتاده درین خصوص اهمال ورزیدند عماد الملک باین
مشوره پے برده عاقبت محمود خان را از خورجه جریدهٔ بملازمت پادشاه فرستاد تا رفته او را و لشکر پادشاه را ترسانید آن عاقبت
نامحمود حسب الاشعار آقای وقت شام رسیده ملازمت پادشاه نمود و تقریباً ظاهر کرد که چند هزار سوار مرهٹه پنهان بطرفی
شتافته معلوم نیست که از کجا سر برآرد و همان وقت رخصت شده بخورجه برگشت پادشاه غفلت شعار و وزیر جبان ناکرده کار
بدر اشعار او تدبیر حراست لشکر و ناموس و پاداری خود هیچ نکرده سرشار بادهٔ غفلت بفراغت بوده بخیمه هاے خود آسودند

هولکر ملهار چون غباری از طرف انتظام الدوله و پادشاه بنابر ندادن توپها باوجود کشته شدن پسرش کهنڈے راؤ در جنگ
جاٹ داشت خواست که الحال که اینها بر آمده اند در رفته رفته رسد غله و کاه لشکر بند و عرصه بر اینها تنگ نموده توپها و دیگر هم آنچه بدست
آید باید گرفت و چنان منظور داشت که بے شراکت دیگران این کار را بکرسے نشاند عماد الملک و جی آپا را هم خبر نکرده شبگیر نمود
و از گذر متهرا عبور دریای جمنا نموده شبیکه عاقبت محمود خان ملازمت کرده بخورجه برگشت هولکر قریب بلشکر رسیده اول شب
چندبان سرداد گمان شد که عاقبت محمود در قرب جوار مانده آتش افروز هنگامه است و این امر را سهل شمرده استعداد
تدارک نکردند آخر شب متحقق شد که هولکر آمده دست و پا گم کردند که نه مجال استعداد جنگ است و نه فرصت فرار از نامردی
و ناکرده کاری احمد شاه مع مادر خود و صمصام الدوله میر آتش خلف امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران و انتظام الدوله بے آنکه
نامردان برفقای دیگر و روسای لشکر خبرے هم کنند بعماریهای محفوف نشسته مسلک فرار پیمودند و ناموس و احمال و اثقال را
چنانچه بود گذاشته راه دار الخلافه گرفتند بعد دیرے که خبر گریختن اینها منتشر گشت اعلے و ادنے حیران و مضطر گردیده هر کسی
بحال خود درماند کسیکه اندک اسبابے داشت متعاقب آنها رو براه نهاد و اندک راهے بریده تا بقصبه سکندره
رسیده بودند که صبح دمید افواج هولکر بے منازعے و مانعے رسیده تمام لشکر و اثاث البیت سلطنت را غارت کرد هر کرا
هر کجا یافتند تاراج واقعی نموده و عارے از یراق و لباس و پیاده از مرکوبات گردانیده در صحرا سر دادند ملکه زمانیه دختر
فرخ سیر زوجه محمد شاه و دیگر پردگیان حرم سرای پادشاهی محروس هولکر گردیدند اگرچه هولکر احترام بسیار نمود و از اسباب
و زیور و جواهر که بیش از نهایت مذکور مستور بود تعرض نکرد لیکن دریکه مطاف اصناف عالم و محل جبهه سائی سروران اعظم
بود لکد کوب ارازل و ادانی دکهن گردید و چشم زخم عظیمی بناموس تیموریه رسید بفضل الله بالیسار دیگر نیز رسید +

ترک محاصره نمودن عماد الملک قلعجات جاٹ را و شتافتن بشاهجهان آباد برای حصول مطالب و حاجات خود و مقید نمودن احمد شاه را مع مادر و جلوس فرمودن عزیز الدین پسر معز الدین بر سریر سلطنت

عماد الملک که این خبر شنید ترک محاصره نموده بدار الخلافه شتافت جی آپا بعد برخاسته رفتن هر دو سردار خود را تنها عهده بر اندیده بمارواڑ
رفت و سورجمل خود بخود از مضائق محاصره بر آمد عماد الملک باعانت هولکر ملهار صمصام الدوله میر آتش و لنگباشیان توپخانه
و نمک حرامان دیگر را با خود متفق ساخته بتغیر انتظام الدوله وزارت را خود گرفت و صمصام الدوله را امیر الامرائی داده بدر و زنکه وزارت
گرفت صبح خلعت پوشیده و وقت استوا احمد شاه را با مادرش دهم شعبان روز یکشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت
مقید نمود عزیز الدین خلف معز الدین جهاندار شاه را بر تخت فرماندهی جلسے داد و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت بعد یک هفته
چشم احمد شاه و چشم مادرش را که جمیع فتنه ها از و زائیده بود میل کشید +

ذکر انتقال نمودن صفدر جنگ ازین جهان تاریک و تنگ و جلوس فرمودن شجاع الدوله پسر او بر مسند پدر بیدرنگ

صفدر جنگ بصوبه خود رسیده بر مهدی گهاٹ اقامت نمود و مکانی برای خود آراسته باصلاح حال سپاه و اسباب
پرداخت و در تهیه افزایش استعداد و مواد اقتدار خود مشغول بود که ناگهان دانه بر پاے او بروز نموده آهسته آهسته اشتداد

یافت و منجر بماده سرطانی گردید هرچند اطبا و جراحان باصلاح آن کوشیدند سودے نه بخشیده در سال مذکور هفتدهم ذی الحجه رهگرای
عالم بقا گردید و نعش او را بمزار نجف حضرت شاه مردان که در دهلی است نقل نموده مدفون ساختند شجاع الدوله پسرش
بجای پدر متمکن گشت روزے چند اسمعیل بیگ خان که سردار عمده سرکار صفدر جنگ و مدار علیه خانه اش بود راتق و فاتق
مهمات ماند و جمیع رفقاے پدر از امرا و امرازادگان و رساله داران بدستور بحال و برقرار ماندند بعد چندے اسمعیل خان هم در گذشت
و تمکین خان خواجه سرای خانه او نائب مناب گشت ذو الفقار جنگ هم در صوبه او ده برحمت الٰهی پیوست و شجاع الدوله
هرچند جوان لاابالے بود اما بنابر شجاعتے که داشت بنظم و نسق صوبه خود و تادیب و گوشمال متمردان چنانچه باید می پرداخت
و در عیاشی غیر از شرب خمر منهمک بود و بصحبت نسوان و مباشرت با آنها رغبت بسیار داشت اغلب اوقات بلهو و لعب
میگذرانید لیکن حیاے چشم و عفو و اغماض از جرائم ملازمان و ترحم بحال ایشان در مزاجش غالب بود سه چار سال
بجاه و اقبال گذرانیده بود که در سنه سبعین و مائة بعد الالف شاه ابدالے بفتنه انگیزے عماد الملک وارد شاهجهان آباد
گردید و عماد الملک با او در ساخته باراده بر انداختن بنیاد دولت شجاع الدوله باتفاق افواج ڈرانی و دیگر افاغنه
بنگش وغیره که دشمن دیرینه شجاع الدوله و پدرش بوده اند باراده مقابله و مقاتله با او در رسیده و شجاع الدوله پایداری
نموده از پیش برد چنانچه ذکرش عنقریب آید +

ذکر مجملے از احوال لاهور و انتقال معین الملک از دار غرور

معین الملک خلف قمر الدین خان وزیر در ماه محرم شروع سنه شصت و هفتم از مائة دوازدهم بطریق سیر و تفرج سوار اسپ
از شهر بیرون شتافت در عین اسپ دوانی علے اختلاف الاقوال قولنج یا عارضه دیگر هم رسید و باضطراب فرود آمده
رهگرای آن سرا گردید از معتمدیکه منجمله رفقاے روشناس و بکار و خدمات حضور مامور بود مسموع شد که از لشکر خود
بلشکر یکے از ملازمان عمده که باندک فاصله بود رفته بهمانجا روزانه طعام خورد چون اکول بود و جوان قوی الاشتها و
انواع اطعمه بوفور مهیا داشت در غذا اکثاری نموده عصر قاصد لشکر خود گشت و در راه اسپ دوانید حالت خود را
متغیر دریافته عنان گرفت و باضطرار فرود آمد بر زمین بے فرش خوابید بعد لمحه قے کرد همه خون بود و فوراً هلاک شد احمد شاه
ابدالے ذرّ لسنے صوبه داری لاهور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و بنابر صغر سن اختیار مهمات ملکے بمادرش تعلق
گرفت از عهد معین الملک که فوج بسیار و مصارف دیگر هم بافراط داشت حاصل صوبجات باخراجات او وفا نمی کرد بنابر آن
تعدی بر رعایا رائج شده بود و آنها عاجز شده پناهے و گریزگاهے نداشتند و در فرقه سکهان اعانت همدیگر لازم
بلکه جزو مسلک و مشرب آنهاست بنابرین هر جا تعدی میرفت اهل آن خانه موها در سر گذاشته نعره اکال اکال بلند
بلند و اظهار اختیار مسلک گورو گوبند میکردند سکهان دیگر در حمایتش می کوشیدند بنا بر علی هذا این مسلک که فی الجمله
از سابق هم رواجے داشت رائج تر گشته کثرتے در فرقه مذکوره بهم رسید درین جزو زمان که زن معین الملک مرجع معاملات
گردید چون عورات از حلیه عقل عاری میباشند بے انتظامے افزود و اهالی کارگزار هر یکے کارها را بطرف خود کشیده هر امر
را بآن زن بطورے علیحده فهمانید ازین ممر خرابے رعایا افزوده فرقه مذکوره روز بروز کثرت پیدا کرد و متمردان
نفرت و زجرت بهم رسانیدند و اراذل و بواج و خواجه سرایان و غلامان مدار علیه گردیدند درین عرصه میر مومن پسر معین الملک هم

درگذشت و بجای او خواجه موسے احرارسے داماد معین الملک، قائم شد جبکاری خان رستم جنگ که مدار المهام کل از عهد معین الملک بود خواست که الحال بطریق اوسے هیجان باشد زن معین الملک مرکوز خاطرش دریافته رستم جنگ را در محل طلبید و کنیزان را فرمود تا او را زیر چوب کشیده بجانش کشتند بعد چندسے خواجه عبد الله خان پسر سیف الدوله عبد الصمد خان باعانت و تدابیر خفیه آدینه بیگ خان تسلط یافت و بیگم معین الملک را قید کرده نیابت صوبه بنام خود از شاه ابدالی طلبید و امان خان برادر جهان خان از طرف ابدالی بلاهور رسیده دست تعدی دراز و مردم بسیاری را تاراج نمود چندر وز چون برین نمط گذشت خواجه عبد الله خان از هنگامهٔ تنخواه سپاه نتوانست پای اقامت افشرد بناچاری گریخت و آبروے ریاست برخاک ریخت باز حکومت صوبه بربیگم قرار یافت بعد ازان خواجه میرزا خان که از عمدهٔ جماعه داران معین الملک بود بیگم را مقید کرد و آخر بجالیه انجامید +

ذکر فتنه انگیزی عماد الملک در لاهور و برافراشتن رایات غرور و خفت کشیدن از دست سپاه رساله سین داغ بحکم خداوند غیور و برگشته آمدن بدار الخلافه و باز برآمدن بداعیهٔ مذکور و کشیده طلبیدن زن معین الملک را بزور و شور

عماد الملک را بعد چندسے انتظام محالات خالصه شریفه و انتزاع صوبهٔ لاهور و ملتان از دست گماشتگان شاه درّانی و تادیب سرداران رساله سین داغ که در زمان جنگ وزیر الممالک صفدر جنگ و جاٹ بنابر اغراض خود پاس خاطر آنها نموده اقتدار شان از حد گذرانیده و جمیع محالات خالصه وغیره قرب و جوار شاهجهان آباد را در جاگیر و تنخواه آنها داده بود منظور گشته مع عالمگیر ثانی پادشاه دست نشان خود برآمد و در باولی معسکر آراست و والد مرحوم را فوجداری محالات سرهند و تهانیسر و پانی پت وغیره داد تا پانی پت نهضت نمود چون معامله این معاملات بمعرفت کشن چند انفصال یافته واسطهٔ جواب و سوال او بود راجه ناگرمل برادر حسد برده خواست که خللے درین معامله افگند سرداران سین داغ را که از رفتن محالات جاگیر بدست عمله عماد الملک داغ داغ بودند طلبیده گفته فهمانید که سید هدایت علی خان که حاکم محالات جاگیر شما شده صاحب مقدور است از نواب وزیر عماد الملک عوض کرده دو لک روپیه بطلبید که به خرچ شما بدهاند اگر او داد بهتر والا من متعهد بهم رسانیده میدهم که دو لک روپیه بشما برساند و معامله را تعهد نماید سرداران مذکور که نهایت مغرور بوده اند و بدر رفتن جاگیر نمی پسندیدند غنیمت شمرده و باهم اتفاق کرده صبح وکلای خود را بحضور وزیر فرستاده استدعای مبلغ مذکور نمودند والد مرحوم که احوال بدین منوال دید در گذشتن ازان خدمات بحال خود اصلح شمرده استعفای کار مذکور بوساطت کشن چند نوشته داد و خود هم بدربار وزیر حاضر گشت وزیر دو ساعت نشسته باو الله و نجیب خان و ناگرمل و سیف الدین محمد خان و دیگر مقربان صحبت داشته خواست که بخلوت رود درین ضمن وکلای سرداران سین داغ باشاره و تعلیم ناگرمل که پنهان اغوا نموده بود از وزیر درخواست زر خطیر در مشاهره خود نمودند وزیر جواب داد که چه مضایقه موجودات بدهید و زر تنخواه خود بگیرید آنها گمان آنکه از عمله کرایا راست که در موجودات با ما معارضه تواند نمود قبول کرده معروض داشتند که کسے را حکم شود تا موجودات ما بیند عماد الملک فرمود که نجیب خان شما موجودات اینها به بینید او قبول نموده از همانجا پسر خود ضابطه خان را گفته فرستاد که خیمه در میدان استاده نموده موجودات اینها به بینید وکلا فهمیدند که راه چاره و خیانت مسدود گشت چه نجیب خان صاحب جلوس و سردار چندین هزار کس است از ما نخواهد ترسید و خیانتها ظاهر خواهد گشت بوکلان خود خبر دادند آنها چارهٔ کار در بلوا دیده بے باکانه خود را باین کار اشاره کردند و عماد الملک برخواسته بخلوت رفته سه چهار کس مقربان را با خود برادران جمله نجیب خان و راجه ناگرمل و کشن چند بودند ناگرمل چون فتنه برانگیخته خود را امیدانست رخصت شده برآمد

متعاقب او نجیب خان هم رفت والد مرحوم انتظار برآمدن کشن چند برای انفصال جواب و سوال استعفای خود مے کشید ناگاه هیبت سی کس سواران از فرقه سین داغ بر در سراپردهٔ آمده فریاد و شکایت سرداران خود بشور و غوغای بسیار و اظهار فلاکت و احتیاج بنابر عدم وصول تنخواه آغاز نهادند بعد آنے چند کس دیگر رسیده شریک آنها گردید هرکاره احوال اینها نوشته مصحوب خواجه سرایان بحضور وزیر فرستاد و بجالیکه نشسته بود برآمده ارادهٔ رفتن بیرون سراپرده نمود والد مرحوم معروض داشت که بیرون رفتن خود بدولت صلاح نیست گفت صلاح است که من رفته آنها را ساکت گردانم و شور و غوغا فرونشانم والد مرحوم خاموش ماند و او روانه شد والد بضرورت همراه رفت وزیر بیرون سراپرده استاده آنها را فهمانیدن شروع کرد درین عرصه دمبدم مردم سین داغ افزوده گشته قریب دو صد کس جمع شدند و عماد الملک را در میدان گرفته گفتگوی بیباکانه آغاز نمودند والد آنها را گفت که این عزیز شاهزادهٔ شما است پاس او داشته عرض حاجت نمائید تا کام شما برآید چون این اجتماع ممهد بود نصیحت والد نشنیدند و هجوم آورده وزیر را کشیدند تا که جواهر کسے ربود بر دو لباس بدن هم پاره گردید دستار نیز از سرش افتاد و او را از راه کوچه های پانی پت پیاده پاکشان کشان بمعسکر خود بردند افواج وزیر متحیر گشته نمیدانست که چه کند چون حیات و چند روز دیگر اقبال او باقے بود سرداران سین داغ عذر خواهی و استعفای تقصیرات پیش آورده عرض و التماس لبس پوشاک نمودند دستار بسته دیگر که ملازمان از عقب رسانیده بودند بحضور آوردند وزیر شروع بفحش نموده گفت که قرم ساقان در رنگ چرا می کنید اگر مرا کشتن است زود بکشید والا نه کشته مے شوید و اگر کشتن نیست این بدنهادی چیست درین ضمن پیغام پادشاه رسید که اگر عماد الملک را مقید چنانچه هست حوالهٔ ما نمائید تنخواه شما با مراعات دیگر ذمه ماست و کسے تبرکے این پیغام گفت عماد الملک که اکثر زبان خصوص ترکی خوب می فهمید در غضب شده گفت که انچه کردنست زود بکنید آنها عجز و التماس عقیدت نموده دفیل سواری طلبیده سوارش کردند و یکے از انها که حسن خان دکھنے نام داشت در خواصی هودج نشسته مگس پران در یکدست و در دست دیگر آفتابے کوچکے گرفته و خدمت گزارے کرده بخانه اش آورده بمجرد ورود آمدن وزیر حسن خان از طرف دم فیل پائین آمده در رفت و وزیر آمده بر مسند نشست مردم برای کورنش هجوم آوردند او انتظار حسن خان لمحه کشیده پرسید که کجاست گفتند سوار شده رفت گفت فیل سوارے باز آرند آوردند همانوقت سوار شده فرمان داد که هرجا سواران سین داغ را بیابند بکشند و خیام آنها را غارت کنند روهیله هاے نجیب الدوله و دیگر ملازمان هجوم آورده در یک ساعت اثرے از معسکر آنها نه گذاشتند و تمام شب مردم مشغول تاخت و تاراج آنها بودند کسیکه در رفت جان بسلامت برد باقے همه بمعرض تلف در آمده مفقود الاثر شدند و وزیر از پادشاه دلگیر گشته معاودت بشهر نمود و مدتے یسیر مانده اصلاح افواج و اسباب نمود و پادشاه را بمعتمدان خود سپرده شاهزادهٔ عالی گهر را که اکنون پادشاه است همراه خود گرفته بارادهٔ بندوبست لاهور برآمد +

ذکر برآمدن عماد الملک مرتبهٔ دیگر بعزم لاهور و آوردن دختر معین الملک و زنش را بتدبیر و زور

عماد الملک که تیزروی و فتنه انگیزی در طینت او مخمر بود بارادهٔ تحریک مواد فساد با جمیع عمله و ارکان و سپاه فراوان و شاهزادهٔ عالی گهر برآمده سیر کنان و شکار افگنان بمرور ایام راهها بریده آدینه بیگ خان را با خود موافق ساخت چون وفاق او تحقق یافت و عماد الملک بلودهیانه رسید بمشورهٔ آدینه بیگ خان فوجے را بسر کردگی سید جمیل الدین خان فرستاده

وخطی بزن خالوی خود معین الملک نگاشته دخترش را که منسوب باو بود طلب داشت زن معین الملک دختر خود را با اسباب جهیز یکه لائق بود طوعاً و کرهاً فرستاده مطمئن خاطر گشت عماد الملک سرداران ملازم خود را مع فوج همراه خالهٔ خود باستقبال فرستاده باحترام تمام در خیمه هائیکه همراه او مع ملازمان و خواجه سرایان سرکارش آمده استاده شده بود فرود آورده جای داد و او در انجا منزل نموده با خالهٔ شوهر که عمه اش بود ملاقات کرد بعد ازان بدون اشتهار عباد الله خان کشمیری وغیره سرداران معتمد و برواتی سید جمیل الدین خان را هم باتفاق بعضی از سرداران و افواج آدینه بیگ خان برای آوردن مادر زن خود بالیغار فرستاده چون فاصلهٔ چهل پنجاه کروه بود افواج مذکور صبح روانه گردیده و ایک روز و شب راه بریده اول صبح روز دیگر بلاهور رسید و زن معین الملک را که بیخبر در خانهٔ خود خوابیده بود خواجه سرایان را در حرم سرا فرستاده از خواب غفلت بیدار و مقید ساختند و از عمارات او برآورده در خیمه جای دادند بعد یک روز اسپان را آرام داده روانه بودهیانه گشتند عماد الملک بعد ورود مادر زن عذر خواهی او بسیار نموده استعفای تقصیرات خود کرد و صوبه داری لاهور در بدل پیشکش سی لکهه روپیه بآدینه بیگ خان مقرر فرموده بدار الخلافه معاودت نمود لیکن زن معین الملک نهایت آزرده خاطر گشته در راه و بعد ورود بلشکر و نیز بشاهجهان آباد عماد الملک و ملازمانش را مورد فحش و دشنام داشت و ببانگ بلند میگفت که این حرکت با من موجب خرابی عالم و ویرانی شاهجهان آباد و تاراج و هتک ناموس عظمای سلطنت و تمام مملکت است بعد شش هفت ماه احمد شاه درانی را رسیده دانید و خواهید دید که ده دوازده دودمانهای قدیم و جدید و شقی و سعید بر خواهد آمد و فی الحقیقه چنان شد که می گفت +

ذکر ورود احمد شاه ابدالی از قندهار بشاهجهان آباد و نواح اکبرآباد و تاراج بی نهایت در دار الخلافه و قتل عام متهرا و دیگر حوادث عظیمه که رو بداد

احمد شاه ابدالی را استماع خبر جسارت و گستاخی عماد الملک با زن معین الملک شاق و دشوار آمده بیقرار ساخت و باشندگان خود را بلاهور رسانید آدینه بیگ خان تاب مقاومت نیاورده بصحرای هانسی و حصار که بی آب محض و جای دشوار گذار است گریخته پناه برد و عماد الملک بر جان خود ترسیده خود را پیش او رسانده شفیع آورده بیگم معین الملک را بر خود مهربان ساخت و شاه درانی بر جناح استعجال بیست کروهی دهلی رسیده چادر زد عماد الملک چاره بجز انقیاد ندیده بقدم استقبال شتافته ملازمان شاه نمود اول معاتب بعد ازان بسفارش زن معین الملک و سازش با شاه ولی خان وزیر ابدالی از سیاست معفون و وزارت هم بقرار پیشکش برو مسلم ماند شاه ابدالی هفتم جمادی الاولی روز جمعه در سنه سبعین و مائه بعد الالف از قندهار بهندوستان رسیده داخل قلعه شاهجهان آباد گردید و با عالمگیر ثانی ملاقات نموده دست بتاراج اموال و ناموس سکنهٔ شهر دراز کرد و دقیقه از نهب و غارت مهمل نگذاشت اهل غیرت خود را بسم و سلاح هلاک کردند دگذشت آنچه گذشت قریب یک ماه در شهر ماند و خانهٔ قمر الدین خان وزیر را پاک رفت و کم کسی از اعیان و غیر آن محفوظ و معفون ماند و شادی وصلت تیمور شاه پسر خود با دختر اعز الدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی نموده بانجام رسانید بعد انصرام شادی مذکور و تاراج شهر معمور به تنبیه سورجمل جات علم عزیمت برافراشت و جهان خان سردار لشکر خود را بتسخیر قلاع سورجمل جات متعین کرده خود هم از عقب او برآمد این مرتبه پنجم است که شاه ابدالی وارد هندوستان گردید عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان نموده مورد التفات و آفرین شاه گشت چون درخواست زر پیشکش لعل آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که یکی از شاهزادهای تیموری و فوجی از درانیان همراه من

شود تا از انتزاع که عمارت از ملک مابین دوآبهٔ گنگا و جمنا است زر خطیری بمعرض وصول در آورده عائد سرکار سازم ابدالی درین شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی دوم میرزا بابر داماد عالمگیر پسر اعز الدین را از شاهجهان آباد طلبیده برفاقت او معین نمود و از سرداران خود جان بازخان را همراه عماد الملک داد +

آمدن عماد الملک بر سر شجاع الدوله پسر صفدر جنگ و سانحه که فیما بین این هر دو روی داد

قبل ازین اشعاری باجمال شد که عماد الملک عناد قوی با صفدر جنگ داشت و خرابی خاندانش میخواست درین سال توسل بأذیال دولت قاهرهٔ شاه ابدالی جسته بهانهٔ تحصیل زر پیشکش او از ابدالی اعانت خواست و او جان بازخان را با فوجی از درانیان ابدالی بمدد او داده مرخص فرمود و هر دو شاهزاده را نیز همراه داد عماد الملک باتفاق شاهزادگان و فوج ابدالی مع جان بازخان اول در کمال بی سرانجامی عبور جمنا نموده بفرخ آباد احمد خان بنگش استقبال کرده خیمه و خرگاه و فراش و اقبال وغیره اسباب پیشکش شاهزاده ها و عماد الملک نموده افاغنهٔ اطراف و بعضی از افواج خود را باعانت همراه داد و عماد الملک بهیات مجموعی عبور گنگا نموده رو بصوبهٔ اوده آورد شجاع الدوله باستعداد حرب و کرب در کمال استقلال از لکهنو برآمد و در میدان شاندی پالی که سرحد صوبهٔ اوست رسیده مستعد پیکار گردید دو بار جنگ سهلی با قراولان طرفین واقع شد آخر بوساطت سعد الله خان خلف علی محمد خان روهیله که با شجاع الدوله دوستی داشت بر پنج لک روپیه قدری نقد و باقی وعده صلح انفصال یافت و سعد الله خان درین امر غمخواری بسیار و حقوق دوستی برای شجاع الدوله بظهور رسانید و عماد الملک نتوانست که کاری از پیش برد و هفتم شوال سال سبعین و مائه بعد الالف مع شاهزاده ها و جان بازخان کوچیده و عبور گنگا نموده به فرخ آباد رفت و منتظر پایان احوال ابدالی نشست و شاه ابدالی بلم گده را که از قلاع متعلقهٔ جات و از شاهجهان آباد به فاصلهٔ پانزده کروه واقع بود بقرب قنباره ها در عرصهٔ سه روز مفتوح ساخت و حارسان قلعه همگی را بقتل رسانید و از انجا باراده قتل متهرا که از معابد مشهورهٔ هنود است شتافته جهان خان را مقدمة الجیش گردانید و جهان خان در متهرا در آمده دقیقه از قتل عام و سوختن و تاراج نمودن و اسیر فرمودن عیال و اطفال سکنهٔ آنجا را باقی نگذاشت مردم ملک جات از بیم انها بقلاع حصینه گریختند احمد شاه ابدالی باکبرآباد آمد میرزا سیف الله بیگ قلعهٔ قدیم بادشاهی سر از اطاعت پیچیده بقرب توپها نگذاشت که کسی پیرامون قلعه تواند گردید شاه درانی جهان خان را بتسخیر قلاع جات مامور فرمود و سردار مذکور در قلعه کشائی سرگرم بود که ناگهان وبائی در لشکر ابدالیان افتاد خلق بی حساب هلاک گشت و مجال اقامتش نماند بفرمان قهرمان تقدیر شاه ابدالی ناگزیر دست از تسخیر قلاع ملک جات برداشته قاصد ولایت خود گشت چون برابر شاهجهان آباد رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب بقصود آباد آمده ادراک حضور شاه و از عماد الملک نهایت شکوه ها نمود احمد شاه نجیب الدوله را امیر الامرای هندوستان گردانیده سفارش حمایت عالمگیر ثانی ببادشاه

ذکر کتخدائی احمد شاه ابدالی با دختر محمد شاه بادشاه هندوستان و بردن صاحبهٔ محل مادر آن دختر و ملکهٔ زمانیه را همراه باقتضای گردش آسمان

مخفی نماند که بعد حبس احمد شاه خلف محمد شاه و جلوس عالمگیر ثانی بر سریر سلطنت و اقتدار یافتن عماد الملک خبیث طینت روزگار غدار با ملکهٔ زمانی دختر فرخ سیر زوجهٔ محمد شاه و صاحبهٔ محل زوجهٔ ثانیهٔ او که خاله زاد ملکهٔ زمانی و محمد شاه را از بطن همین

صاحبهٔ محل دختری بهم رسیده محبوب ترین خلق پیش او بود نهایت ناسازگار افتاده اوقات بکدورت می گذرانیدند چند سنه غارت مرهته و نمک بحرامی عماد الملک دیده بودن خود در هندوستان و تحت فرمان عماد الملک و عالمگیری خواستند چون معاودت شاه ابدالی برینها متحقق گردید پیغام رفاقت خود و داعیهٔ ازدواج دختر محمد شاه با ابدالی فرستادند احمد شاه درانی این کار را سرمایهٔ افتخار و بقای بلندنامی خود در روزگار دانسته قبول نمود و همانجا اقامت نموده دختر مذکور را بعقد ازدواج خود کشید و کارسازی سفر ملکه زمانی و صاحبه محل مع احمال و اثقال آنها نموده همراه خود گرفت و عازم لاهور گشت بعد ورود لاهور خود تیمور شاه را بسپه سالاری جهان خان ولی لاهور و ملتان و ٹهٹهه گذاشت و در دار السلطنة لاهور نشانیده از راه کابل بقندهار شتافت

مجلی از احوال و سوانح دکن که درهمین ایام روی داد بتقدیرات خداوند امر کن

موشیر بوسی از وقت مظفر جنگ ملازم دودمان آصف جاه گردیده نهایت اقتدار بهم رسانید و سیکاکول و راج بندر رسی و دیگر محالات را بجاگیر خود گرفته مدار علیه کل معاملات و بخطاب عمدة الملک سیف الدوله مخاطب گشته حکم محکم او بود شخصی از علمای دکن مخاطب بحیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک مذکور گردیده راتق و فاتق مهمات سرشش صوبه دکن گشت جماعهٔ انگلیشیه را هم هوس تسخیر بلاد هند در دل بهم رسیده با محمد علیخان خلف نور الدین خان گوپاموی ساخته بعض صوبه ارکات را متصرف شدند موشیر بوسی با رکن الدوله بد شد و چاردهم صفر سنه سبع و ستین و مائة بعد الالف از وکالت مطلق معزول کنانید منصب مذکور بصمصام الدوله شاه نواز خان اورنگ آبادی دهانید صمصام الدوله چهار سال بسرانجام این منصب پرداخته بحسن تدابیر مرهته را بجا چنان نگهداشت که اصلا شورشی نتوانست نمود میر نظام علی و میر محمد شریف برادران صلابت جنگ که تا این مدت معطل همراه برادر بسر می بردند صمصام الدوله مذکور در سنه یکهزار و یک صد و شصت و نه هجری نظام علی را که اکنون فرمانروای ملک دکن است صوبه داری برار و محمد شریف را صوبه داری بیجاپور از صلابت جنگ امیر الممالک دهانید میر نظام علی آخر بآصف جاه ثانی مخاطب شد و محمد شریف اول بشجاع الملک و آخر ببرهان الملک مخاطب گردیده هر دو بصوبه های خود رفتند و ششم ذی قعده سنه سبعین و مائة بعد الالف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله ببرهان الملک که از صوبهٔ بیجاپور بحضور صلابت جنگ آمده بود مقرر گشت و درهمین ایام آصف جاه ثانی با فواج شایسته از برار باورنگ آباد آمده برادر خود برهان الملک را معطل گردانیده زمام مهام ریاست و ملکداری بدست خود آورد و چون برهان الملک ملقب بوکیل مطلق شده بود لقبش را گردانیده نام ولی عهد براو مقرر گردید و درهمین سال بالاجی راو باراده پرخاش در سواد اورنگ آباد وارد گردید آصفجاه ثانی امیر الممالک صلابت جنگ را که بمنزله آقا بود بحراست اورنگ آباد گذاشته خود مع برادر دیگر برهان الملک با بالاجی راو جنگ کنان تا سندکهیر که قریب سی کروه از اورنگ آباد است قطع مراحل نمود آخر کار بمصالحه انجامید و جاگیر سی و هفت لکه روپیه از صوبجات دکن تسلیم بالاجی راو شد و آصف جاه ثانی از انجا برگشته باورنگ آباد آمد موشیر بوسی مع اتباع او از اختیار و اقتدار آصف جاه ثانی مکدر بوده در صدد شکست آصف جاه ثانی و فی الحقیقة در انهدام مبانی دولت دودمان نظام الملک آصف جاه در آمده دید که با وجود اقتدار آصف جاه ثانی نقش تسلط من درست نمیتواند نشست ابراهیم خان کاردی را که از رفقای معتمد آصف جاه بود و سائر افواج او را بوساطت حیدر جنگ مدار المهام خانه خود بانواع حیله سازی جدا ساخته در ذیل ملازمان خود داخل کرد و هشت لکه روپیه زر تنخواه سپاه از نزد خود داده آصف جاه را بی بال و پر ساخت بعد از ان صمصام الدوله را نیز مقید کرد و خاطر از هر دو جانب جمع نموده خواست که آصف جاه را به بهانهٔ صوبه داری حیدر آباد آن طرف فرستاده در قلعه گلکنده مقید نگهدارد و میدان برای جولان خود خالی سازد آصفجاه برین معنی متفطن گشته

بمشورهٔ معتمدان خود قتل حیدر جنگ مدار المهام موشیر بوسی را با خود جزم نمود سوم ماه مبارک رمضان قریب باستوا سنه احدی و سبعین و مائة بعد الالف حیدر جنگ در خیمهٔ آصف جاه برای جواب و سوال مذکور آمد چون داعیهٔ قتل او تصمیم یافته بود حضار که باین کار مامور بودند حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند و آصفجاه بعد کشتن او تنها بر اسپی سوار گشته بر آمد و بنحوی بدر رفت که تمام توپخانه فرنگ چون فوج تصویر معطل و متحیر ماند فی الحقیقة جراتی نمود که ناسخ کارنامهٔ رستم و اسفندیار گشت از مذبوح شدن حیدر جنگ عمدة الملک موشیر بوسی و دیگر وجوه لشکر هوش از سر باختند درین آشوب قابو طلبان صمصام الدوله و پسر خرد او میر عبد الحی خان د یمین الدوله را رهگرای ملک بقا ساختند بعد این رستخیز امیر الممالک صلابت جنگ و برادرش برهان الملک و موشیر بوسی بحیدر آباد شتافتند و آصف جاه ثانی حیدر جنگ را کشته راه برهان پور گرفت ابراهیم خان کاردی که طوعاً و کرهاً از آصفجاه جدا گردیده بود بآصف جاه پیوست و باتفاق سیزدهم ماه و سال مذکور برهان پور را از نزول خود افتخار بخشید و مالداران شهر مثل محمد انور خان برهان پوری وغیره را مصادره نمود و این محمد انور خان همان است که باتفاق سنکر لیجه ملهار واسطهٔ صلح امیر الامرا حسین علی خان مرحوم با مرهته بقرار اعطای چوتهه شده بود درین وقت از غم مصادره و شدت محصلان هفتدهم ذی قعده سال مذکور زندگانی را وداع کرده در جوار شاه عیسی جند الله مدفون گردید آصف جاه بعد فراهم آوردن زر و لشکر از برهانپور بصوبهٔ برار رفته در قصبهٔ باسم که از قصبات عظیم برار است چهاونی نمود و بعد چهاونی با جانوجی پسر رگهوجی بهوسله که ناسه از صوبه برار میداشت درمیان آورده آخر مصالحه نمود و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک صلابت جنگ که در حیدر آباد بود گردید و فیمابین هر سه برادر انواع اشکال منازعات رو داد آخر الامر امیر الممالک و آصفجاه ثانی با هم یکی شدند و برهان الملک بصوبهٔ خود که بیجاپور بود شتافت هیجدهم ربیع الاول سنه ثلاث و سبعین و مائة بعد الالف قلعهٔ احمد نگر که پایه تخت سلاطین نظام شاهیه است و در عهد اکبر پادشاه شاهزاده دانیال بسپه سالاری عبد الرحیم خان خانان مسخر نموده از ان باز در حراست قلعه داران سلاطین تیموریه بابریه بود سداشیو بهاو برادر عم زادهٔ بالاجی راو با قلعه دار سازش کرده بدست آورد و این شهر و قلعه آباد کردهٔ احمد نظام شاه است که در سنه تسع مائة طرح انداخته بنام خود موسوم ساخت و در دو سال شهری بکمال خوبی آباد شد و بعد اندک فرصت حصاری از سنگ و گل تعمیر نمود و درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساخت و بعد اخلاف او قلعه را بتوارث مالک بودند و در اوائل سنه تسع و الف در تصرف سلاطین بابریه در آمد و در سنه ثلث و سبعین و مائة بعد الالف بدست مرهته افتاد چون فرانسیسیان را منازعتی با انگلیشیان درین سال شروع گشته بفکر کار خود افتادند دست از رفاقت و اعانت صلابت جنگ برداشته بمرکز دولت خود که پهولچری است شتافتند شوکت صلابت جنگ را بالکل از دست گذاشت و اعادی را بمیدان جولان بهم رسید بهاو مذکور هوس بیهوده در دماغ خود جای داده اراده بر انداختن بنیاد اولاد نظام الملک آصف جاه از ممالک دکن نمود و ابراهیم خان کاردی را نوکر خود کرد و این ابراهیم خان یکی از اراذل بود چون نوکری فرانسیسیان نموده در انجا تربیت یافت جنگ توپ و تفنگ بقواعد آنها می نمود سامان حرب و توپخانه شایسته بهم رسانیده اول در سلک ملازمان آصف جاه ثانی در آمد و آخر از او جدا شده بمرهته پیوسته همراه بهاو سداشیو از پونا بر آمده بیست و دوم جمادی الاولی سال مذکور در سواد اودگیر مقابل امیر الممالک صلابت جنگ و آصفجاه ثانی رسید درین مقابله فوج مرهته شصت هزار سوار و فوج هر دو برادر مرقوم پسران نظام الملک هفت هزار سوار بود اینها تا بر قلت فوج خواستند که از سواد اودگیر بدهارور که بعض افواج شان در انجا بود آمده آن فوج را هم با خود گرفته بر سر پونا روند چون

از همیشه جنگ مرهٹه بطور چپاولے و هنرا ینهاتنگ و تا زوبستن ابواب وصول غلات مایحتاج دیگر بود قابو یافته مے ریختند و براق کوته مثل نیزه و سیف مے جنگیدند و افواج هندوستانیان و در خود حصار توپخانه نموده بدافعه مے پرداختند این بار بعلت رفاقت ابراهیم خان کاردے آتشباری توپ خانه هم علاوهٔ کار دانے آنها گردید توپهاے سبک تیز رفتار همراه عساکر آنهامے رفت و همه وقت در حرکت و سکون و قرب و بُعد علے التواتر سرگرم کار خود بود و چون فوج صلابت جنگ و برادرش بضابطهٔ اهت باجتماع راه مے برید و گلهٔ توپهاے مذکور متواتر در ازدحام مردم مے افتاد ازین جهت گلهاے طرف مرهٹه کمتر رایگان میرفت و فوج مرهٹه چون همیشه متفرق میرو د گلهٔ توپ این طرف اتفاقے بآنها میرسید و در اوقات یورش که سرداران و لشکریان اولاد نظام الملک آصفجاه مے نمودند شلک بندوق هم بضابطهٔ فرنگ بر روے آنها عمل مے آمد از جهات مذکوره خستگے بسیار بلشکر صلابت جنگ و آصفجاه ثانے راه یافته عالمے بباد فنا رفت بیست و ششم جمادے الاولے سال مذکور بهادران لشکر صلابت جنگ و آصف جاه بے از فوج خود برآمده برابراهیم خان و دیگر افواج مرهٹه ریختند و بشمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک غلطانیده یازده علم از جماعهٔ ابراهیم خان کشیده آوردند و بهمین روش ثبات ورزیده جنگ کنان تا بقلعهٔ اوسه که کروهے دهاور رسیدند بهاؤ دید که اگر صلابت جنگ و آصف جاه به دهاور رسد و فوج آنجا بآنها ملحق شود عهده برآمدے متعذر است پانزدهم جمادے الاخرے سال مرقوم قریب چهل هزار سوار مرهٹه بهیئت مجموعے بر چنداول فوج صلابت جنگ ریخت چون فوج چنداول دو سه هزار کس بیش نبوده بعد کشش و کوشش بسیار چنداول بتاراج رفته چشم زخم عظیمے باعوان و افواج صلابت جنگ رسید و هر دو برادر ناگزیر گردیده بساط مقاومت بر چیدند و بنا چارے صلح که مادهٔ انواع مفاسد بود انعقاد یافت و مرهٹه بنام جاگیر ملک شصت لک روپیه براے خود گرفت از ان جمله جمیع محالات خجسته بنیاد اورنگ آباد سواے شهر و پرگنه جو سیلے و هر سول دستاره و تتمه از صوبهٔ بدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور که هر یک پاے تخت سلاطین عالیمقدار بود و جاگیرات خاصهٔ سرکار آنها و دیگر امرا و منصبداران بسیار در تنخواه مرهٹه رفته بحکم تقدیر اکثرے محروم از قوت و جاگیر شدند و بغیر از صوبهٔ حیدرآباد و بعضے از صوبهٔ برار و بیجاپور و قلیلے از بدر در دست اولاد نظام الملک آصف جاه نماند آنهم بشراکت غالبانه چهارم حصه که ضابطهٔ مستمرهٔ مرهٹه است و هر جا اول همین ریشه را دوانیده و بهمین بهانه تسلط بر ممالک بهم رسانیده هر چند دهن عظیم بخاندان آصف جاه راه یافت اما خواهش بهاؤ هم صورت نگرفت که اولاد آصف جاه بالمره از ملکداری دارایے دکهن محروم و ممنوع نشدند ❊

ذکر مجملے از احوال قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ بیجاپور و آسیر و بناے آنها

رام دیو راجه دولت آباد در سنه اربع و تسعین و ستمائه مقهور سلطان علاء الدین خلجے گردیده به پیشکش زرهای بے شمار و اقمشهٔ نفیسه بسیار خود را از سیاستش باز خریده و در سنه ست و سبع مائه در عهد سلطنت خلجے مذکور از دست ملک نائب کافور که بمهم دکهن و دولت آباد مامور شده بود نیز مغلوب گشته اطاعت نمود و همراه نائب مذکور در سنه سبع و سبع مائه بخدمت سلطان علاء الدین در دهلے رسیده بعطای چتر سفید و خطاب رای رایانے سرافراز گشته به دولت آباد که در ان زمان دیوگڑ نام داشت رسیده قدم از جادهٔ فرمان برے بیرون نگذاشت در سنه عشر و سبع مائه باز ملک نائب به تسخیر بعض ممالک دکهن که وارد آنطرف شد رام دیو مرده و پسرش قائم مقام او شده بود پسر را باخلاص پدر ندید و فوجے را بنابر احتیاط در جالنه گذاشته

بعد ظفر بر دیار کرناٹک بهند رسیده و شکایت پسر رام دیو با سلطان علاء الدین نموده استیذان استیصال او و انضمام مملکتش با ممالک محروسهٔ سلطانے نمود چون ماذون شد در سنه احدی عشر و سبع مائه بدیوگڑ رسیده پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید و قلعه را بتصرف خود در آورد از ان باز قلعه مذکوره در دست سلاطین هند بعد از ان در دست پادشاهان دکهن بود در عهد شاهجهان پادشاه یکے از امراے او مهابت خان نام نوزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و چهل و دو هجرے قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه انتزاع نمود از زمان مذکور حارسان سلاطین بابریه یکے بعد دیگرے بحراست این قلعه مے پرداختند در عهد راجه ها قلعهٔ دیوگڑ حصار در بند و خندق و چنان استحکام نداشت سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند و سلطان محمد بن تغلق شاه دولت آباد نام کرد و قلعهٔ سنگ ساز تراشیده خندق عمیقے ساخت و عمارات عالیه طرح کرده خواست که دار الملک خود گرداند دهلی را ویران کرده سکنهٔ آنجا را بدولت آباد آورده آباد ساخت آخر هیولاے ارادهٔ او صورت نگرفت مصرع آنهم نشد میسر و سوداهای خام شد ❊ تخمیناً بعد چهار صد و شصت سال قلعه مذکور بدست مرهٹه افتاد و قلعه بیجاپور از ابنیهٔ یوسف عادل شاه است که مبداء سلسلهٔ عادل شاهیه بود اول از گل ساخت بعد از ان در اواخر مائة والف از گچ و سنگ درست کرد بعد او ورثه اش قابض بودند اورنگ زیب عالمگیر پادشاه اوائل ذیقعده سنه سبع و تسعین والف این قلعه را از سکندر عادل شاه خاتم طبقهٔ مذکوره انتزاع نمود و بعد دو صد و هفتاد سال و کسرے بدست مرهٹه رفت اما سید نجف علے خان قلعه دار آسیر باوجود احکام و تاکیدات صلابت جنگ از دادن قلعه سرباز زده تا یک سال کامل با مرهٹه جنگید چون فقدان ذخیره مضطر ساخت دوازدهم ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار قلعه را بصلاح تسلیم مرهٹه نمود و قلعه آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است از کثرت استعمال سه حرف میانه ساقط گردیده و تخفیف یافته آسیر ماند آسا نام اوست و اهیر بزبان هندی گاو چران را میگویند او از زمینداران عمده خاندیس و آبا و اجداد او قریب هفتصد سال دران کوه رفعت شکوه توطن داشتند و براے حفظ مواشی و غیر اموال حصاری از سنگ و گل ساخته روزگار می گذرانیدند چون نوبت بآسا رسید دلسبت بآباے خود در اموال و اقبال متصاعد گردید چار دیوار خام قدیم را شکسته حصاری از سنگ و گچ در کمال متانت بنا نمود و قلعه بنام او شهرت گرفت نصیر خان فاروقی والی برهانپور که در سنه احدے دشمان ماۃ بسلطنت رسید قلعه را از آسا اهیر بمکر و تزویر انتزاع نمود باین صورت که پیغام کرد که راجه بگلانه و انبوه جمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت است میخواهم اهل و عیال مرا در قلعهٔ خود جاے دهی تا فارغ البال بدفع دشمن پردازم او قبول نموده اذن داد روز اول چند محفه عورات در قلعه فرستاده تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات آیند مراتب تواضع و تملق چنانچه باید بعمل آرند حسب الامر معمول شد روز دیگر دو صد کس از مردان شجاع بروش روز اول در محفها فرستاد چون بقلعه در آمدند آسا براے مبارکباد منزل مع فرزندان و خواص خود بے خبر ازین دغا مے آمد ازین سو دلیران فاروقے متوجه خانهٔ اش بودند در راه دو چار شده آسا مع کل اولاد و اتباع بقتل رسید باقی اهل قلعه امان خواسته برآمدند نصیر خان این خبر شنیده از جایکه بود براه برجناح استعجال خود را باسیر رسانیده ترمیم قلعهٔ مذکوره نمود و در دست اولاد او بود تا آنکه اکبر پادشاه در سنه تسع و الف از دست بهادر پسر راجے علے خان انتزاع نمود و قلعه داران سلاطین بابریه حراستش مے نمودند از عهد نصیر خان مذکور بعد چهار صد و شصت سال و کسرے قلعهٔ مذکور بدست مرهٹه در آمد و همدرین سال اربع و سبعین و مائة بعد الالف جماعهٔ انگلشیه قلعه بندر پهلچری را محاصره نموده از دست فرانسیسه انتزاع نمودند و عمارات آنجا را یک قلم از بیخ بر کنده قاعاً صفصفاً گردانیدند و سیکاکول و راج بندرے و دیگر محالات که در جاگیر فرانسیس رفته بود و بقیاس کسی نمی آمد که از دست

آنها خواهد برآمد خود بخود مستخلص گردید

ذکر بقیهٔ احوال عماد الملک و عالمگیر ثانی و انهدام مبانی عمر و دولت پادشاه مذکور بنا دلسانی و معاملاتیکه با عماد الملک و نجیب الدوله روی داد بتقدیرات آسمانی

شمهٔ از احوال نجیب خان که افغان روهیله و مردی فطن بود قبل ازین مذکور شد که در هنگامهٔ حروب صفدر جنگ حسب الطلب عماد الملک بشاهجهان آباد رسیده باعتبار لیاقت و استعداد ذاتی که داشت مورد الطاف عماد الملک گردیده باوج اقتدار رسید و آخر بنا بر مناسبت افغانی و هوشیاری و کاردانی باعانت شاه درانی امیر الامرای هندوستان و با عماد الملک طرف گردید عماد الملک که منتظر انصراف احمد شاه بطرف ولایت در فرخ آباد بود بعد استماع خبر نهضت او بقصد ملک احمد بنگش رالعلی الرغم نجیب الدوله امیر الامرا گردانیده عازم شاهجهان آباد گشت و رگهناته راو برادر راگهونا بالاجی راو و هولکر ملهار را مبالغه از دکهن طلبیده باتفاق آنها شاهجهان آباد را محاصره نمود و عالمگیر ثانی مع نجیب الدوله محصور گشته چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله در میان ماند آخر هولکر ملهار رشوت سنگینی از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت و نجیب الدوله را با آبرو و اموال و اثقال از قلعه برآورده متصل خیمهٔ خود جای داد و بملک متعلقهٔ او آن طرف جمنا که عبارت از سهارن پور بوریا و چاندپور ندینا و تمام قصبات بارهه باشد رخصت نمود و عماد الملک و احمد بنگش که امیر الامرا مقرر شده بود باتفاق غنیم راتق و فاتق مهمات سلطنت گشتند +

ذکر اسباب برآمدن شاهزادهٔ عالی گهر از حضور پدر و گردیدن دیار بحسب قضا و قدر

چون عالمگیر ثانی و نجیب الدوله از عماد الملک مطمئن نبودند شاهزادهٔ علی گهر را که خلف اکبر پادشاه مذکور و خطاب ولیعهد داشت بعد برگشتن شاه ابدالی بقندهار قبل از ورود عماد الملک بشاهجهان آباد محالات جهجر و پانسی و چرخی دادری وغیرها در جاگیر داده مرخص کردند و گفتند که در ظاهر برای بندوبست محالات مذکوره مرخص میکنیم و مقصد آنکه چون شما شاهزاده و وارث ملکید تا جائیکه توانید عمل خود نمائید و فوج سنگین و رفقای شایسته بهم رسانید هرگاه عماد الملک مع هر دو شاهزاده که شاه ابدالی باو سپرده بداعیهٔ فاسد عازم دهلی گردد خود را برای تنبیه او بروقت نزد ما برسانید شاهزاده علی گهر در ماه رجب سنه سبعین و مائة بعد الالف عازم محالات مذکوره گردید زینت محل زن پادشاه عالمگیر ثانی که شاهزاده را در حجر پرورش خود بعد فوت مادرش گرفته نهایت شفقت بحال او داشت با پادشاه گفته و والد مرحوم را حسب الاشعار پادشاه بر در حرم سرا طلبیده دست شاهزادهٔ عالی گهر را بدست والد مرحوم سپرد و سفارش حراست و تربیتش بسیار نموده عالی گهر در باغ تال کٹوره منزل فرموده باجتماع سپاه پرداخت و اکثر شجاعان شهر را ملازم نموده رو بمقصد نهاد از انجمله میر جعفر هندوستان را با چند کس از اقربا و آشنا در نهایت شجاعت و وقار اعظم علیخان خلف سیف الدین علی خان مقتول مظلوم برادرزادهٔ امیر الامرا حسین علیخان مرحوم بود و موافق بزرگان خود در رفاقت شاهزاده جانفشانی نمود چنانچه انشاء الله تعالی ذکرش آید چون عماد الملک باعانت مرهٹه غالب آمده پادشاه را بقابوی خود آورد و نجیب الدوله را از حضور بیرون کرد پادشاه را طوعاً و کرهاً باحضار شاهزاده دلالت نمود او ناچار شده شقه‌های طلب نوشته متواتر

فرستاد و سیف الدین محمد خان کشمیری برادر عاقبت محمود خان را عماد الملک با ده هزار سوار فرستاد که شاهزاده را بوعده وعید و تخویف و تهدید بنوعیکه داند و تواند بیارد شاهزاده ناچار گشته عازم حضور پدر شد اتفاقاً از جملهٔ سردارانیکه همراه هولکر ملهار باعانت عماد الملک آمده بودند بعد برآوردن نجیب الدوله از حضور چنانچه مذکور شد دیگران همراه هولکر بدکهن رفتند و عماد الملک مسلط گشت یکی از آن جمله انتهل راو نام در نواح محالات صوبهٔ شاهجهان آباد بجائی اقامت داشت در راه بشاهزاده رسیده مانع رفتن بحضور و متعهد رفاقت گشته دلالت بتسخیر محالات اطراف نمود شاهزاده مغتنم شمرده همراهی او گزیده عبور جمنا کرد و چند محال را مسخر ساخت عماد الملک انتهل راو را تطمیع نموده از شاهزاده منحرف گردانید او شاهزاده را دلالت بمراجعت نموده پهلو از رفاقتش تهی کرد شاهزاده ناچار بدار الخلافه برگشت هرچند عماد الملک خواست که داخل قلعه شود قبول نکرده در حویلی علی مردان خان نزول فرمود چون هر یکی از رفقای شاهزاده بخانه‌های خود اقامت گزید و معدودی از همراهان با او ماندند عماد الملک پیغام فرستاد که جایداد تنخواه برای ملازمان سرکار در حضور نیست یا آنها را بر طرف باید فرمود یا بر محالات جاگیر باید فرستاد تا هم بندوبست سرکار برهم نخورد و هم اینها تنخواه خود ماه بماه می یافته باشند شاهزاده بناچاری بعضی از معتمدان را در شهر گذاشته باقی افواج را بمحالات مذکوره فرستاد بعد پانزده شانزده روز شاهزاده را غافل ساخته و شهرت سواری برای زیارت مزار شاه نظام الدین داده افواج را بر در خانهٔ خود جمع نمود و ناگهان ده دوازده هزار سوار را فرمود که حویلی علی مردان خان را محصور نموده شاهزاده را مقید سازند چون فوج از چار سو هجوم آورده دیوارها شکست و بر بامها برآمده برق اندازی آغاز نهاد جمعی از رفقای شاهزاده برخاک هلاک غلطیدند میر جعفر و علی اعظم خان مستعد گشته شاهزاده را که او هم کمر بسته تیار نشسته بود التماس نمودند که یکبار خود را بر اعدا باید زد اگر مقدر است ازین مهلکه بیرون میشویم با آبرو سر دگر دن چندی از مخالفان شکسته بسیر لاله‌زار شهادت می رویم شاهزاده قبول نموده سوار شد و دیوار طرف دریا شکسته از آن طرف برآمد و با جمعیت بسیار کم بر سر مخالفان ریخته اکثری را بر خاک هلاک افگنده راه دریا گرفت فی الحقیقه جراتی بظهور رسانیدند که سام نریمان اگر میدید انگشت حیرت بدندان میگزید شاهزاده هم بدست خود دو کس را کشت هرگاه مخالفان هجوم می آوردند بیست کس چون شیر غرین بر مخالفان بدآئین دویده می گریزانیدند چون دشمنان دور میرفتند باز راه می سپردند بهمین صورت قطع مسافت نموده خود را تا بلشکر انتهل راو مرهٹه که برشلیه مجنون معسکر داشت رسانیدند و انتهل راو احوال بدین منوال دیده باستقبال شتافت و چون شاهزاده را دلالت باسترضای وزیر نموده بود بنهایت ندامت و انفعال کشیده عذر خواهی بسیار کرد و خیمه‌های علیحده برای شاهزاده و رفقای مجروح و غیر مجروح استاده کرده باکرام و احترام جا داد و هر یکی را بمشاهدهٔ جوان مردیهای شان ستود هنگام برآمدن در عین راه جائی هجوم مخالفان بسیار شد و نوبت بجائی رسید که شاهزاده بگیر آید یا کشته گردد در آن عرصه که بدحفص اقدام رستم و سام بود سید عالیشان علی اعظم خان باقتضای شجاعت موروثی از خاندان نبوت و ولایت و پاس نام و نشان اجداد صاحب شهامت پادشاه زاده را گفت که تو وسیلهٔ روزی عالمی خواهی بود بیرون رو من دشمنان را اینقدر توقیف میتوانم نمود که ترا راه بدر شدن میسر آید در حداثت سن بآئین دلاوران کهن مثل سد سکندر استاد و پای ثبات و قرار افشرده داد مقاتله بنوعی داد که چشم فلک بحیرت در او می نگریست و بعد افتادن آن نوجوان برخاک میدان چرخ پیر زار زار بر او گریست القصه انتهل راو برای رفع بدنامی خود وقوف باز خواست سرداران عمدهٔ دکهن که چرا مخالف رای وزیر عمل آورد شاهزاده را

زیاده حمایت و اعانت مناسب ندیده بفرخ آباد غیر فرخ آباد بنگش رسانید زمیندار آنجا موسی خان بلوچ خلف کامگار خان قریب سه لک روپیه پیشکش گذرانید ایجمل راو مرخص شده بجای خود برگشت و شاهزاده از راه گنجپوره نزد نجیب الدوله بسهارن پور رفت نجیب الدوله هشت ماه شاهزاده را نزد خود نگهداشت و لازمهٔ مهمان داری بمقدور خود مهمل نگذاشت چون دران ایام انقلاب عظیم در بنگاله روی داده میر محمد جعفر خان باعانت جماعهٔ انگلیشیه تسلط یافته بود شاهزاده را دلالت به تسخیر بنگاله و بهر صورت خوف کینه کوشی عماد الملک از سر خود وا کرد و حسب المیسور زاد راهی گذرانیده مرخص نمود شاهزاده والد مرحوم و نیز الدوله را برای فراهم آوردن بعض افواج و سرانجام برخی از ضروریات دیگر در میران پور گذاشته خود از راه مراد آباد و بریلی عازم صوبهٔ اوده شد در عرض راه سعد الله خان خلف علی محمد روهیله ضیافت ها در خور استعداد بعمل آورد چون بقصبهٔ موهان هفت کروهی لکنو رسید نهم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری شجاع الدوله خلف وزیر الممالک صفدر جنگ ناظم صوبهٔ مذکور استقبال نموده شرف کورنش دریافت یک صد و یک اشرفی نذر گذرانیده بعد ازان یک لکه روپیه نقد و دو زنجیر فیل مع عماری سایه بان دار و نالکی و هفت راس اسپ و یک خوانچه جواهر و اقمشه و اسلحه و خیام و ظروف و ده ارابه بار کشی پیشکش ساخت شاهزاده دو ساعت با شجاع الدوله خلوت داشته دستار خاص مع سرپیچ و پالکی سواری خاص که از خس بود مرحمت کرده رخصت نمود و خود عازم اله آباد گشته بعد طی مسافت با محمد قلیخان یکجا گشته چنانچه در سوانح بنگاله نگاشته قلم وقایع رقم شد عازم عظیم آباد گردید و ماجرای آنجا دران اوراق مفصل کرده آمد +

ذکر منازعاتیکه فیما بین نجیب الدوله و مرهته و بوساطت نجیب الدوله با شجاع الدوله و مرهته بنابر فتنه انگیزی عماد الملک رو داد

چون صفدر جنگ مرهته را بنابر شکست افاغنه با خود متفق گردانیده بیخ دولت احمد بنگش برکند ازان زمان مرهته در ملک انتربید ریشه دوانیده بر کل آن ممالک قابض گشته بود و همیشه از عدم تصرف در صوبهٔ اوده و ملک افاغنه دست تاسف بدندان میگزید درینولا که عماد الملک را با نجیب الدوله کینه های محکم بهم رسیده قاصد شکست او و ترتیب احمد بنگش گردید و علی الرغم شاه ابدالی امیر الامرائی بعزل نجیب الدوله با احمد بنگش داده داعیهٔ آن داشت که عود چندان بدنام نشود و بدست سطوت مرهته پایمال حوادثش گرداند و اگر تواند از بیخ و بن بر اندازد و با شجاع الدوله هم کذلک بنازم قدرت کاملهٔ الهی را که افاغنه هم اگرچه با شجاع الدوله باعتبار ستیزه های پدرش کینه های دیرینه داشتند اما بنابر عداوت عماد الملک با نجیب خان و اتفاق او با احمد بنگش نجیب الدوله و کل اولاد و اتباع علی محمد خان روهیله رجوع بشجاع الدوله نمود و از زمرهٔ مخلصانش شدند بمضمون مشهور مصرع

عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد +

ظاهر گردیده در اجیان سوانح و فتن معین و باور هم می بودند چنانچه دتا سیندهیه عم جنکوجی در محرم سنه احدی و سبعین و مائة بعد الالف از دکهن بهند در آمد و باتفاق برادر زادهٔ خود خواست که تمام هندوستان را مسخر کند سال مذکور در بندوبست ممالک مسخرهٔ قدیمه گذرانیده شروع سال هفتاد و دوم از مائهٔ دوازدهم داعیهٔ انتزاع ملک روهیله و شجاع الدوله را تصمیم داده خواست که مبدا از دریای گنگ پایاب گذشته اول در ملک روهیله در آید بعد ازان صوبهٔ اوده را هم مسخر سازد و عماد الملک نیز محرک مرهته و مهیج این فساد گردید بنابرین اول عبور جمنا نموده بر سر نجیب الدوله رفت نجیب الدوله تاب جنگ میدان نیاورده در سکرتال بر لب دریای گنگ که دران زمان بعد از آبگینهٔ دشوار گذار مشهور است سنگر بسته مستعد محاربه نشست و چهار ماه برشکال علی الاتصال صدای توپ و تفنگ و بان و لمعان شمشیر و سنان جواب رعد و برق میداد نجیب الدوله و سعد الله خان و حافظ رحمت

ودوندی خان

و دوندی خان بالاتفاق شجاع الدوله را از احوال خود و محصور بودن نجیب الدوله در سکرتال اطلاع داده معروض داشتند که مرهته بر سر انتربید رسیده داعیهٔ تسخیر این دیار مصمم دارد و انتظار انقضای برشکال است همین که طغیان گنگا انحطاط پذیرفته و آب رو بکمی نهاد عبور گنگ نموده مملکت ما متصرف می شود هرگاه برین دیار دست یافت دست طمع بملک شما هم دراز می کند علاج واقعه پیش از وقوع باید نمود و بر جناح استعجال باید رسید شجاع الدوله قباحت ورود مرهته در دیار افاغنه و اغماض از جنگ آنها و مضرت اهمال در امداد نجیب الدوله فهمیده در عین موسم برسات با وصف کثرت باران و شدت گل و لای در ماه شوال سنه هفتاد و دوم از مائهٔ دوازدهم هجرت از لکهنو بر آمد و بشاه آباد رسیده چند ماه توقف فرمود چه از طغیان گنگا وصول بسکرتال نجیب الدوله و در انجا جنگیدن متعذر بود بمجرد انحطاط آبها دتا پتیلی از سرداران خود گوبند پندت نام را با جمعیت بیست هزار سوار و پیاده متعین نمود که از دریای گنگا گذشته در ملک روهیله غبار هنگامه و فساد برانگیزد گوبند پندت از تهاکر دواره که مابین کوه است دریای گنگ را پایاب گذشته چاندپور نگینه و دیگر پرگنه های آن طرف تا سواد امروهه هزار و سه صد قریه را آتش داد و تهیهٔ تاخت آوردن بر سر سعد الله خان و حافظ رحمت و دوندی خان که ارادهٔ کمک نجیب الدوله داشتند نمود افاغنهٔ مذکور تاب مقاومت در خود ندیده از میدان بجنگل دامن کوه کماؤن پناه بردند شجاع الدوله بمجرد اصغای خبر مذکور اوائل ربیع الاول سال هفتاد و سوم از مائهٔ دوازدهم هجری بسرعت برق و باد خود را بچاندپور متصل سکرتال که نجیب الدوله در انجا محصور بود رسانید گوبند پندت عبور گنگا نموده از تنگ و تاز و غارت تاراج دهات و مسدود نمودن طرق وصول غلات نجیب الدوله را با سائر محصوران بحالت نزع رسانده بود و از گریختن افاغنه در جنگلستان کماؤن نجیب الدوله را امید رستگاری از گرفتاری محاصره نمانده دست از زندگی شسته بود شجاع الدوله برنگ تایید آسمانی نزدیک به نجیب الدوله رسیده روزیکه از چاندپور کوچید در اثنای راه فوج مرهته از دور سیاهی نمود شجاع الدوله پنج کروه راه رفته در سواد موضع هلاوه که از توابع چاندپور است فرود آمد در انجا شنید که فوج مرهته بر بعض اهالی اردو که در راه می آمدند و بر مردم بیگه دست اندازی نمود همان وقت انوپ گرگسائین و امراؤ گرگسائین که از سرداران رکاب بوده اند به تنبیه مرهته بطرفی متعین نمود و میرزا نجف خان را با پنجهزار سوار و میر باقر تمیمی را با چهار هزار سوار متعلی بر پاگاه که عبارت از معسکر و فرودگاه مرهته است فرستاده فرمان داد که این سه پاکان را لبنزار رسانند سرداران مذکور حسب الامر شتافته با مرهته هر جا که دو چار شدند آویخته و بر سر شان ریخته چیره دستیها نمودند ازان جمله انوپ گرگسائین جماعهٔ کثیری را کشته قریب صد کس زنده اسیر آورد و غنائم فراوان و اسپان سواری نیز بدستش آمد گوبند پندت شکست فاحش یافته از گذر رکیه عبور گنگا نموده بود افتان و خیزان گریخت و مردم و اسپهای بسیار از مرهته در آب گنگ طعمهٔ نهنگ فنا شدند صبح شجاع الدوله طبل فیروزی نواخته سوار شد و افاغنه هم که در جنگل دامن کوه کماؤن خزیده بودند باستماع غلبهٔ شجاع الدوله و فرار نمودن مرهته بآن طرف گنگا دلیر گردیده خود در التجای شجاع الدوله ملحق ساختند و باتفاق شجاع الدوله تا بسکرتال رفته نجیب الدوله را ازان مضغطه بر آوردند اما با وجود غلبه و شکست دادن بر مرهته بنابر اندیشهٔ اقتدار سرداران دکهن با دتا و جنکو طرح صلح انداختند چون خبر ارادهٔ شاه درانی بطرف هندوستان شهرت داشت دتا سیندهیه و جنکو صلح را مناسب شمرده تدبیر انسداد طرق ابدالی و بندوبست سمت لاهور اصلح امور شمردند دتا قول و قراری بعمل آورده بطرف لاهور قاصد گردید و شجاع الدوله برگشته هفتم جمادی الاولی سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و سه وارد بلگرام و نهم داخل لکهنو گردید +

ذکر ماجرای شاهجهان آباد و مقتول شدن عالمگیر ثانی که بسبب نمکحرامی عماد الملک روی داد

همدرین ضمن که دتا سیندهیه وجنکو نجیب الدوله را در سکرتال حسب الاشعار عماد الملک محصور داشت عماد الملک راهم باعانت خود طلبیدن آن بدنهاد که با عالمگیر ثانی صفا نداشت وسے دانست که پادشاه مذکور با احمد شاه ابدالی مراسلات دارد و در باطن خیر طلب نجیب الدوله و بدخواه آن نمک حرام است و نیز خال خود انتظام الدوله را مثل عالمگیر ثانی بدخواه خود مے پنداشت و گمان میکرد که غلبه نجیب الدوله برد تا میخواهد اول خالوے خود خان خانان انتظام الدوله را که مقید داشت به تیغ جفا در گذرانند و بعد از سه روز مهدے علے خان کشمیرے را تلقین نموده پیش پادشاه فرستاد او آمده بخدع و دغا و کذب و افترا ظاهر ساخت که درویشے صاحب حال وارد شهر گشته در کوٹله فیروز شاه منزل گزیده قابل زیارت است آن ابله مجبور به تلبیس ابلیس مذکور مغرور گشته جریده بملاقات درویش مجهول قاصد گردید چون بجای معهود رسید بر در حجره که قاتلانش را نشانیده بودند توقف کرد سیف در دست داشت کشمیرے مذکور سیف را از دست او گرفته پرده را برداشت چون اندرون رفت پرده را انگنده در را از بیرون بزنجیر بند نمود میرزا بابر خلف اعز الدین داماد پادشاه برین حال آگاه گشته شمشیر کشید یکے را مجروح ساخت مردم عماد الملک هجوم آورده اسیرش نمودند و شمشیر از دست او گرفته بر پالکی محفوف نشانیده بحبس خانهٔ سلاطین رسانیدند سه چار او زبک خونخوار که در حجرهٔ بانتظار ورود پادشاه نشسته بودند بیچاره را بے یراق در حجره تنها یافته بر جستند و زخمهاے کار دسپے در پے زده از پایش در آورده لاشش را بطرف دریا بر ریگ جمنا افگندند لچه ها لباسش را از بر کنده عریان ساختند شاید ستر عورتین مانده بود بعد شش پهر بعض کسان حسب الامر کشمیری مذکور لاشش را برداشته در مقبرهٔ همایون پادشاه اجداد سلاطین بابریه مدفون ساختند و همان روز محی السنه بن کام بخش بن اورنگ زیب را بر تخت سلطنت نشانیده بشاهجهان ملقب ساخت و کشمیرے مذکور را بجراست او گذاشته خود باعانت و رفاقت دتا که با نجیب الدوله در ستیز و آویز بود شتافت چون معاملهٔ نجیب الدوله بصلح انجامید و آمد آمد احمد شاه ابدالے قرع ابواب مسامع جهانیان گردید دتا بطرف لاهور باعانت حکام دست نشان خود راهے گشت و عماد الملک برجان خود ترسیده نزدیک راجه سورجمل جاٹ بنابر ادراک انفصال قضیهٔ متنازعه مرهٹه و ابدالی و انتظار مشاهدهٔ پایان این مشاجره که تا بکجا انجامد رفته نشست و پناه بقلاع مستحکمه او برد +

ذکر احوال تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی که پدرش او را مع جهان خان در لاهور نشانیده رفت ولشکر کشیدن مرهٹه بر سر او بتحریک عماد الملک و غرور اقتدار خود و گریختن تیمور شاه و جهان خان بکابل و تسلط مرهٹه در لاهور و ملتان و مهیا شدن اسباب ورود ابدالے باز در هندوستان و استیصال افواج عظیمهٔ دکهن بتقدیر خالق زمین و آسمان

چون احمد شاه ابدالی بعد غارت دهلے و قتل متهرا در سنه یک هزار و یک صد و هفتاد هجری چنانچه سابقاً مذکور شد پسر خود تیمور شاه را مع جهان خان در لاهور گذاشته بقندهار و کابل شتافت جهان خان آدینه بیگ خان را که در اکهی جنگل خزیده بود بنابر آنکه شناسای احوال آن ملک و ضوابط عملداری آنجا است استمالت بسیار نموده بارسال سند و خلعت حکومت دوآبه مطمئن خاطر گردانیده خان مرقوم این عنایت را فوز عظیم دانسته بضبط و ربط آنجا پرداخت جهان خان و تیمور شاه بعد چند مدت آدینه بیگ خان را نزد خود طلبید او بنابر عدم اطمینان که داشت پهلو تهی کرده خود را بکوهستان کشید جهان خان مراد خان نامے را بحکومت دوآبه نصب کرد و دلبند خان و سرفراز خان را بکمک او تعین نمود آدینه بیگ خان سکهان را که از عهد معین الملک کثرتے پیدا

کرده بودند و آدینه بیگ خان آنها را تربیت میکرد اغوا نموده بر سر مراد خان فرستاد و فوجے از ملازمان خود هم همراه شان داد بعد صف آرائی دلبند خان کشته شد و مراد خان و سرفراز خان تاب نیاورده خود را بجهان خان رسانیدند قوم سکهه تمام پرگنات دوآبه خصوص جالندهر را باشارهٔ آدینه بیگ خان بشدت تاراج نمودند درین اثنا رگهناتهه راؤ و شمشیر بهادر هر دو برادر بالاجے راؤ مع هولکر ملهار و دیگر سرداران دکهن در جوار شاهجهان آباد رسیده انتظار سانحه مے کشیدند آدینه بیگ خان نوشته هاے متواتر فرستاده بطرف لاهور بمدد خود طلبید سرداران دکهن که چشم براه چنین تقریبات مے باشند رو بلاهور آورده اول با عبد الصمد خان که از طرف درانیان بحکومت سهرند مامور بود جنگیده دستگیرش ساختند و از انجا جلو ریز بلاهور شتافته قراولان مرهٹه با افواج جهان خان آویختند جهان خان بنابر قلت فوج خود و کثرت مرهٹه ستیز و آویز با اینها صلاح ندیده مع تیمور شاه باضطرار تمام در شعبان سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و یک هجری راه کابل گرفت و اسباب و سرانجام فراهم آورده چند ساله را بجا گذاشته در رفت و غنیمت موفور بدست مرهٹه افتاد و تیمور شاه مع جهان خان تا دریای اٹک عنان باز نکشید و از دریای مذکور گذشته خود را بسلامتی رسانید افواج مرهٹه تا آب جهلم تعاقب نموده برگشت و عمل غنیم تا ملتان و دیرهٔ غازی خان و اطراف آن تا آب چنهاوین شد مرهٹه قرب موسم برشکال دیدهٔ صوبهٔ لاهور با آدینه بیگ خان بقرار پیشکش هفتاد و پنج لک روپیه سالیانه سپرده بشاهجهان آباد برگشت رگهناتهه راؤ شمشیر بهادر چند روز مانده عازم دکهن شد و جنکو را برای تسخیر ملک راجهای اجمیر معین نموده در اطراف دهلی گذاشت بحسب تقدیر در ماه محرم شروع سال هفتاد و دوم از مائه دوازدهم آدینه بیگ خان فوت شد جنکو فوجداری سهرند بصدیق بیگ خان که از رفقای آدینه بیگ خان بود و دوآبه را بزن آدینه بیگ خان تفویض نموده سابا نامی مرهٹه را صوبه داری لاهور داده رخصت کرد سابا بلاهور رسیده تا دریای اٹک مسخر ساخت نجیب الدوله و جمیع افاغنه و راجهای هندوستان از دست مرهٹه و عماد الملک بجان آمده و زوال عمر و دولت خود از دست برد مرهٹه رای العین مشاهده نموده عرایض استدعا بخدمت احمد شاه ابدالی نگاشته خواهان ورود او در حدود هندوستان شدند احمد شاه جسارت و گستاخیهاے مرهٹه با تیمور شاه و جهان خان دیده الحاح افاغنه و راجهای هند بآرزوی ورود خود دریافته و بدذاتی و نمک بحرامے عماد الملک با عالمگیر و خان خانان شنیده اعلام ظفر انجام از قندهار به تنبیه و تادیب مرهٹه بطرف هندوستان بر افراشت +

ذکر ورود ابدالی بلاهور و شاهجهان آباد بار ششم و حرو بے که با مرهٹه ها روی داد

احمد شاه ابدالی شروع سال هفتاد و سوم از مائه دوازدهم از آب اٹک گذشت و جنگ سهلی از قراولان ابدالے و افواج سابا روی داد فوج مرهٹه تاب جنگ ابدالیان نیاورده بلاهور گریخت سابا بر قرب موکب شاه ابدالی آگهی یافته مع افواج خود رخت ادبار بجانب دهلی کشید صدیق بیگ خان و زن آدینه بیگ خان هم مسلک فرار پیموده بگوشه ها خزیدند احمد شاه ابدالے در ماه صفر سال مذکور بکوهستان جمو در آمده از راجه آن جا پیشکشے لائق گرفت بعد از ان روے توجه بشاه جهان آباد آورد این آمدن ابدالے مرتبه ششم است که وارد هندوستان شد دران ایام فیما بین دتا و شجاع الدوله و نجیب الدوله مصالحه درمیان آمده هنوز صورت آشتی انصرام نیافته بود که خبر توجه اعلام شاه ابدالے از لاهور بدهلے انتشار یافته بگوش دتا رسید دتا صلح را ناتمام گذاشته با فوج خود که دران وقت هشتاد هزار سوار جرار با او بود بمقابله احمد شاه ابدالے روان گردید و عماد الملک که عالمگیر و خان خانان انتظام الدوله خالوے خود را کشته بکمک دتا رفته بود از خوف غضب درانی پهلو تهی کرده پناه بسورجمل جاٹ برد او سلوک شایسته با عماد الملک به عمل آورده در قلاع خود جاے داد چون احمد شاه از لاهور

این طرف خرامید دید که بسبب آمد و رفت افواج مرهٹه دانه و علف دواب درین راه کم است عبور دریای جمن نموده در انتربید درآمد
انتربید عبارت از ملک مابین دریای گنگا و جمنا است چون هر دو دریا از کوه کمانون که شمالی هند است برآمده مبدا انتربید دامن کوه کمانون است و منتهای آن اله آباد که مجمع هر دو دریاست چون شاه بانتربید رسید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک اینها در مبدا انتربید واقع شده خود را بشاه رسانیده شرف ملازمت اندوختند شاه خود از راه انتربید خرامیده فوج قراولی را فرمود که براه متعارف مقابل دناره سیر شوند دتا چون بحوالی سهرند رسید بافشون قراولی شاه مقابله واقع شد در انیان بزدر ترک دتازی مرهٹه را از جا بر داشته عقب تر راندند دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجع القهقری نموده بمیدان بادلی که در سواد شاه جهان آباد است رسید احمد شاه ابدالی در آن نی باز عبور جمنا نموده بفوج قراولی خود پیوست و بجنگ دتا فرمان داد ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم در پیوست دتا از فتح و ظفر مایوس گشته برادر زاده خود جنکو را با جمعی قلیل گریزانید تا بدکهن رسیده ماجرا بمیرفتای قوم ظاهر کند و خود آخر کار با ساکر فوج از اسپان فرود آمده پادر ستیزه قائم کرد ابدالیان بجلادت پی در پی و برق اندازی جزائر و مار از روزگار افواج مرهٹه مع سردار برآوردند و دتا با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ گردید این واقعه در ماه جمادی الآخری سال هفتاد و سوم از مائه دوازدهم بوقوع رسید میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی تاریخ این جنگ چنین یافته قطعه کرد سلطان عصر درانی قتل دتا بتیغ دشمن کاه + گفت تاریخ این ظفر آزاد + نصرت پادشاه عالی جاه + احمد شاه ابدالی بعد مقتول شدن دتا بتعاقب جنکو برداخت و همان روز بعد فتح پانزده کروه راه پاشنه کوب رفته متصل بسرای الله وردی فرود آمد و تا نارنول عنان باز نکشید درین اثنا خبر بهولکر ملهار که در سکندره قریب جیگیر اقامت داشت رسید او بعد استماع قتل دتا خود را بسرعت تمام نزد سورجمل جاٹ رسانیده استدعا کرد که باتفاق همدیگر با ابدالی باید جنگید سورجمل جواب داد که با فوج ولایت تاب جنگ میدان ندارم هرگاه ابدالی بملک من در آید در قلعه نشسته هرچه از دست برآید خواهم کرد درآن آوان افاغنه خزانه و رسد غله برای لشکر ابدالی از محالات خود می بردند هولکر ملهار بران قافله دوید افاغنه خبرش را شنیده بمقتضای دوراندیشی خزانه و اجناس غله هر قدر توانستند آن طرف گنگا بردند تتمه را هولکر رسیده تاراج نمود شاه ابدالی این خبر شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان ابدالی را با جمعیت پانزده هزار سوار بتنبیه هولکر تعین نمود تا بر ده یا از نارنول بشاه جهان آباد که هفتاد کروه راه است چپاولی کرده در یک شب و روز خود را رسانیدند و روزانه در دهلی آرام کرده نصف شب جمنا را عبور کردند و وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر سر هولکر ملهار ریختند هولکر مضطرب الاحوال با سه صد کس بر اسپان برهنه پشت سوار شده گریخت باقی سرداران و لشکریان همه قتیل و اسیر گردیده احمال و اثقال همه بتاراج ابدالیان درآمد شاه ابدالی هم متعاقب فوج خود از نارنول بشاهجهان آباد آمده چون موسم برشکال قریب رسیده بود و اطراف شاهجهان آباد از تنگ و تاز افواج مرهٹه ویرانی داشت بطرف شرقی دهلی در نواح سکندره بفاصله بیست کروه از شاهجهان آباد در انتربید که اکثر بلاد افاغنه آنجا بود چهاونی مقرر فرموده نجیب الدوله را فرستاد که رفته شجاع الدوله را برفاقت او راضی ساخته از صوبه اوده بحضورش بیارد نجیب الدوله از راه اٹاوه و قنوج آمد و شجاع الدوله برای ملاقات او بر گذر مهدی پور مضافات ملانوه رسیده بعد استحکام عهود و مواثیق با نجیب الدوله ملاقات نموده میرزا امانی خلف خود را نائب صوبه و راجه بینی بهادر را مدار المهام حل و عقد امور ملک داری مقرر گردانیده در اواخر ذی قعده سال هفتاد و سوم از مائه دوازدهم با جمعیت ده هزار سوار مع نجیب الدوله روانه شده و چهارم ذی الحجه سال مذکور اشرف الوزرا شاه ولی خان وزیر احمد شاه ابدالی باستقبال

شجاع الدوله شتافته بحضور شاه رسانید احمد شاه نهایت عنایت و مهربانی نموده شجاع الدوله را با پسر خود تیمور شاه معانقه کنانید شجاع الدوله استدعای نواختن نوبت خود در لشکر شاهی نمود اول احمد شاه گفته بود که خلاف ضابطه است او جواب داد که نوبت من بخشیدهٔ پادشاه هندوستان است بخشیدهٔ شما نیست و من نوکر شما هم نیستم شاه قبول نموده ماذون ساخت و بعد اتمام نوبت شاهی در نقارخانه شجاع الدوله نوبتش را می زدند و خبر قتل دتا و مستاصل شدن فوج او و فوج هولکر بدکهن رسید سداشیو راو عرف بهاؤ و برادر عم زادهٔ بالاجی راو با سرداران نامی و سپاه کار آزموده جنگ جو و فوج سنگین و توپخانه مؤدب بآداب فرنگ بسرکردگی ابراهیم خان کاردی و سرداری بسواس راو پسر بالاجی راو بتهیهٔ تدارک و انتقام کشتی از ابدالی و برانداختن بنیاد سلاطین بابریه و نشانیدن بسواس راو بر تخت سلطنت رهگرای هندوستان گردید +

ذکر ورود سداشیو راو معروف به بهاؤ مع بسواس راو بداعیه عظیم و مستاصل گردیدن کل افواج دکهن و ظفر یافتن ابدالی بتقدیر قادر حکیم قدیم

چون سداشیو راو بهاؤ با کرّ و فر بسیار وارد جوار اکبرآباد گردید راجه سورجمل جاٹ بوساطت هولکر ملهار بملاقات بهاؤ آمد بهاؤ بنفس خود یک کروه استقبال نموده سورجمل را دید و عماد الملک هم در حوالی متهرا آمده به بهاؤ پیوست بهاؤ بصلاح چنین دید که بالفعل طغیان آبها مانع عبور جمنا و مقابله با شاه ابدالی است شاهجهان آباد را بدست باید آورد باین اراده بشتر نهضت نموده روز ... سال هفتاد و سوم از مائه دوازدهم هجری یک ساعت نجومی از روز مذکور برآمده داخل شاهجهان آباد شد و متصل حویلی سعد الله خان رفته استاد یعقوب علیخان بمن زئی برادر شاه ولی خان وزیر احمد شاه ابدالی که از طرف شاه درانی قلعه دار شاه جهان آباد با جمعیت بسیار قلیل بود بمدافعه استاد فوج مرهٹه یورش آورده بر اسد برج و دروازهٔ خضری هجوم نمود و فوجی بطرف دهلی دروازه نیز شورش انگیخت از قلعه چند نفر معدود مغلیه ابدالی برق اندازی میکردند فوج جنکو زیر جهروکه دیوان خاص متصل فصیل قلعه ایستاده از طرف مقابلش گاهی آواز بندوق بگوش مردم میرسید و از سلیم گڈه یک توپ سر می دادند که گوله اش هوائی میرفت دران فرصت هولکر ملهار و جنکو برادر زاده دتا که گریخته بدکهن رفته بود بر دروازهٔ خضری استاده سعی وافر در شکستن دروازه کردند چون دروازهٔ تخته های برنجی و میخهای آهنین و نهایت استحکام داشت در عرصهٔ چهار گهڑی هم کاری از پیش نرفت درین اثنا قریب پانصد کس از مردم بٹیل راؤ و عقب شان ملازمان هولکر و جنکو از جانب اسد برج بالای فصیل قلعه برآمدند و تا محلهای سلطانی دست برد کرده انچه بدست شان می آمد از بالای قلعه بپائین می انداختند و بکشادن ابواب قلعه نمی پرداختند چون در قلعه هم چندان فوجی نبود کسی متوجه حراست آن طرف نمیشد بعد خبردار شدن ده بیست مغل و ابدالی هندو قهادر دست گرفته از طرف سلیم گڈه آمده ده دوازده نفر مرهٹه را بضرب بندوق و شمشیر بخاک هلاک غلطانیدند مرهٹه ها در زمان حواس باخته از بالای فصیل قلعه خود را بر زمین انگندند و دست و پای خود شکسته قلعه بدست آمده را از دست دادند و سرداران مرهٹه در حویلی سعد الله خان که قریب قلعه است جمع شده گرد قلعه مورچال قائم کردند و عماد الملک و سورجمل که بنا بر ادقات پرستی راه رفاقت بهاؤ پیموده بودند درین قلعه ستانی بی التفاتی نموده تماشائی بودند مرهٹه در محاصره قلعه اهتمام تمام نمود و ابراهیم خان کاردی که بهاؤ او را از دکهن همراه آورده بود آتش خانه فرنگ همراه داشت سه توپ در ریگستان زیر قلعه آورده بر بنگله اسد برج و برج مثمن و محلهای پادشاهی گوله هایش چون تگرگ فرو ریخت و عمارات

دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل و شاه برج شکست عظیم راه یافت اما به حصانت و رصانت قلعه ضررے نرسید معرکهٔ جنگ بدستور گرم و هر روز زد و خوردی از بندوق می شد یعقوب علیخان مذکور که قلعه دار بود چون ذخیرهٔ قلعه مفقود و وصول کمک از شاه درانی متعذر دید بمرہٹه پیغام داد که بشرط ناموس و مال قلعه را تسلیم شما میکنم بهاؤ صلح و تسخیر قلعه غنیمت شمرده قبول نمود و بعد استحکام عهود و مواثیق از قلعه برآمده در حویلی علی مردان خان فرود آمد و بر کشتیها نشسته عبور جمنا نمود و با احمد شاه ابدالی پیوست و نوزدهم ذی الحجه سال مذکور مذکور قلعه بدست بهاؤ افتاد و حرم سرای شاهی و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار مرہٹه رفت ذلک تقدیر العزیز العلیم بهاؤ قلعه داری شاهجهان آباد بنارو شنکر برهمن تفویض نموده جمعے را بحراست قلعه همراه او کرد برهمنی از تلامذه میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی نقل میکرد که مرا از طرف بهاؤ بسفارت نزد شجاع الدوله رفتم سودی نکرد و مصالحه میسر نیامد شجاع الدوله آنچه نفس الامر بود با من گفت که زمتے برامیهٔ دکهن بر هندوستان مسلط شده اند الحال این بلا بر سر ایشان از وفور حرص و طمع و بدعهدی و بدقولی آمده که روادار آبرو و رفاه و آسایش احدی از خلق خدا نیستند و همه را برای خود و اقوام خود می خواهند مردم از دست شان بجان آمده برای پاس ناموس و آبروی خود و رفاه عالمی شاه ابدالی را بمنت از ولایت طلبداشته و صدمات او را نسبت بایذای مرہٹه برای خود سهل انگاشته اند الحال صلح امکان ندارد سورجمل جاٹ هم اوضاع و نیات این جماعه را دیده دریافت که انجام کار اینها مقرون بخیر نخواهد بود بے رخصت از شاهجهان آباد برخاسته بلم گڈه که یکے از قلاع اوست رفت و دیانت و ننگ چشمی بهاؤ بمرتبه بود که سقف دیوان خاص پادشاهی را که از نقرهٔ مینا کار بود کنده سکوک ساخت و طلا آلات و نقره آلات مزار اقدام نبوی و مقبرهٔ نظام الدین معروف باولیا و مرقد محمد شاه مثل عود سوز و شمع دان و قنادیل وغیره طلبیده سکوک نمود القصه چون بهاؤ از قلت علف و دانه دواب تنگ آمد و اواخر ایام برشکال باراده اندوختن زر و مال تاراج اموال رعایا و برایا که بدائع و ودائع الٰهی اند بر گردن خود داعیهٔ حرکت از شاه جهان آباد تصمیم داده بیست و نهم صفر سال هفتاد و چهارم از مائه و دوازدهم شاهجهان ثانی السنه را از نام سلطنت معزول نموده مقید کرد و میرزا جوان بخت خلف شاه عالم عالی گوهر را که پدرش در نواح بنگاله و عظیم آباد در ستیز و آویز بود برآورده در شاهجهان آباد بر تخت نشانید و وزارت غائبانه بشجاع الدوله مقرر کرد غرض آنکه شاه ابدالی با شجاع الدوله به گمان گردد و سنگ تفرقه در اجتماع ایشان افتد و نارو شنکر را در قلعه شاهجهان آباد بدستور گذاشته خود با تمامی فوج بطرف کنجپوره که عبد الصمد خان ابدالی و قطب خان روهیله و نجابت خان زمینداران آن سرزمین اقامت داشتند و رسد غله وغیره از آن طرف دریای جمنا بلشکر شاه میرسانیدند نهضت نمود و این عبد الصمد خان همان است که در فوجداری سهرند بدست مرہٹه افتاده آخر خلاصی یافته بود هفتم ربیع الاول سال مذکور بهاؤ در آن جا رسیده قلعهٔ کنجپوره را محاصره نمود چون گرفتن قلعجات با توپخانه فرنگی کار سهلی است باندک اهتمام ابراهیم خان گاردی قلعهٔ مفتوح و عبد الصمد خان و قطب خان مقتول گشتند و دست بتاراج کنجپوره دراز کرده دقیقهٔ از نهب و غارت فرو نگذاشت شاه درانی باستماع این خبر چهرهٔ غضب برافروخت دیگران انتقام بجولان آورده با آنکه هنوز دریای جمنا پایاب نشده بود باتفاق افواج ظفر امواج هیجدهم ربیع الاول سال مذکور از گذر باک پت قریب شاهجهان آباد بدلالت شجاع الدوله سپاه را بدریا زده بعضی پایاب و بعضی بشنا گذشته و بار و بنه هم همین صورت عبور نمود بهاؤ باستماع این خبر از دلیری و بی باکی افواج ابدالی متحیر گشته از کنج پوره که قاصد سهرند بود بناچارے مسافتے که طی نموده بود در دو کوچ معاودت نموده بپانی پت آمد و درین وقت چهل هزار سوار جرار جنگ دیده آزموده کار همراه خود داشت و هولکر ملهار و شمشیر بهادر بالاجی راؤ و بسواس راو پسر بالاجی راؤ که رئیس کل بود هر یکے با جمعیت همراه بهیے

خود علاوه فوج بهاؤ هر یکے را دود نخوت در دماغ پیچیده و شعلهٔ غرور شان سر بفلک کشیده و ابراهیم خان گاردے با دوازده هزار بندوق چقماق و توپهای ضابطهٔ فرنگ نیز همراه بهاؤ ملازم سرکارش بود با وجود این همه ازدحام مرہٹه خود را مرد میدان ابدالیان ندیده ناچار خلاف ضابطهٔ خود در سواد شمالی پانی پت حصاری از توپ خانه که آنرا سد آتشین توان گفت دور لشکر خود کشید و خندقے در توپ خانه حفر نموده از خاک خندق مذکور حصار دیگر آراستند بعد سه روز از ورود اینها موکب منصور ابدالی با همراهیانش بیست و یکم ماه مذکور مقابل لشکر مرہٹه رسیده فرود آمد و جنگ قراولی بتوپ و رهکله و بان و بندوق و تیر و نیزه و شمشیر شروع گردیده هر روز جمعی ره نورد بادیهٔ فنا میگردیدند ابدالیان در اطراف لشکر دائره سائر گشته طرق وصول اجناس غله از هر طرف مسدود ساخته نمی گذاشتند که دانه در لشکر توانند رسید مگر طرف لاهور که پشت لشکر مرہٹه بود از آن سمت الآجاٹ که از جمله مرزبانان معروف نواح سهرند است غله می فرستاد درانیان بران هم قابو یافته می ریختند چون احمد شاه ابدالی دید که باوصف تنگی قافیه مرہٹه از زنجیره بندی توپ خانه بر نمی آید لاجرم بیست و هشتم ربیع الآخر سال مذکور یورش بر زنجیره توپخانه مقرر کرده سواری فرمود جهان خان و شاه پسند خان و نجیب الدوله مقدمة الجیش و عقب اینها شجاع الدوله و احمد خان بنگش و حافظ رحمت و دوندی خان و فیض الله خان پسر علی محمد روهیله و بر پشت اینها احمد شاه ابدالی مع شاه ولی خان وزیر که اشرف الوزرا لقب داشت و از آن طرف مرہٹه نیز مستعد شده بفاصله یک بان پرتاب از لشکر برآمده ایستاد بعد کوشش و کشش بسیار که از اول ظهر شروع جنگ شده بود چون ساعتے از روز باقی ماند روهیله های پیاده همراهیان نجیب الدوله قریب ده هزار کس بعد برق اندازی و بان افگنی بلشکر در آمده یکوته یراق با خصم در آویختند بلونت راؤ خسر پورهٔ بهاؤ که قوت بازوے او بود بزخم گولے از اسپ بر زمین غلطیده رهگرای ملک فنا گردید همین روز جنگ اختتام مے یافت پردهٔ ظلمت شب مانع التیام بیگانه و آشنا گردیده و فارق فریقین گشت و روهیله با چیره دستی خود ظاهر کرده از لشکر برآمدند و بلشکر خود رسیده آرمیدند درین اثنا خبر رسید که گوبند پنڈت مکاسد از ضلع اٹاوه با جمعیت ده هزار سوار و خزانه بسیار و رسد غله آن طرف دریای جمنا بشاهدره نواحی شاهجهان آباد رسیده اراده دارد که مرہٹه وغیره را که متعلقه نجیب الدوله است تاراج نماید و براه انترببید بالا رفته از گذر کنج پوره عبور کرده شامل افواج بهاؤ وغیره گردد شاه ابدالی عطائی خان درانی و پسر عبد الصمد خان را که در کنج پوره کشته شد با جمعیت پنجهزار سوار به تنبیه گوبند پنڈت تعین فرمود مشار الیهما از گذر آگره و باک پت عبور کرده بایلغار در شاهدره رسیده نائب نارو شنکر قلعه دار را که در انجا بود مع همراهیانش بقتل رسانیدند و بر اثرش بغازی الدین نگر که شش کروه از شاهجهان آباد است شتافته مردم مرہٹه را که در انجا بودند قتل نموده بجلال آباد که فرودگاه گوبند پنڈت و همان روز در انجا وارد شده بود رسیده بر سرش ریختند و او را با همراهیانش علف شمشیر بے زنهار ساختند و غنائم بسیار از نقد و جنس و دواب بدست آورده سر گوبند پنڈت بریدند این گوبند پنڈت همانست که در محاربهٔ شکرتال عبور گنگا کرده آتش فتنه برافروخته و از رعب ضرب دست شجاع الدوله گریخته بدتالمی شد و این واقعه بیست و نهم جمادی الاولی سال مذکور بوقوع پیوست +

ذکر جنگ اخیر که افواج دکهن مع بهاؤ و بسواس راؤ وغیره سرداران مستاصل گشته بیخ و بنیاد عمر و دولت مرہٹه برکنده گشت و تا مدتی اثر جماعهٔ مذکوره در هندوستان نمایان نبود و در تمام قلمرو هندوستان یک نفر مرہٹه نمی نمود

چون ایام محاصره و محاربه امتداد یافت از کثرت نجاسات و قاذورات معسکر مرہٹه را مالامال تعفن ساخت و بلای قحط و غلا نیز

بنوعی بالا گرفت که ضعفای لشکر بگرسنگی مردن آغاز نهادند و مضمون لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا ظاهر گشت محصوران
بتنگ آمده باتفاق قرار دادند که آخر از گرسنگی سپاه و دواب هلاک میشود بهتر آنکه یکبار بهیأت مجموعی خود را بر مخالف زنیم تا آنچه
در نصیب است حاصل آید و بتاریخ ششم جمادی الاخری روز چهارشنبه سنه هفتاد و چهارم از مائة دوازدهم فوجها ترتیب داده
و ابراهیم خان را مع توپ خانه فرنگی پیش رو گذاشته از سنگر برآمده رو بلشکر ابدالی آوردند سرداران هندو رؤسای ابدالی
آنقدر فرصت دادند که افواج مرهٹه هر سر گویان از سنگر و بمیدان بیرون آمدند چون مفاصله در مقابله کمتر ماند ابراهیم خان
گرگنهای گوله توپ از حد گذرانید و بهاؤ مغلیه ملازم خود را حکم پیش رفتن داد آنها اسپان را عنان داده مقابل عساکر ابدالی آمدند
بعد ازان شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر رؤسای لشکر تکیه بر عون و صون خداوند قهار مقتدر جلت عظمته نموده دست
بشمشیرهای خون آشام برده بر مخالفان حمله آوردند و پیش قدمان لشکر ابدالی و شجاع الدوله و نجیب الدوله اول قراولان مرهٹه را ز تیر تلک
جزائر آتش بار گرفتند چون روی آنها مثل اقبال مرهٹه برگشت جلو ریز بر آنها تاختند اکثری درین حمله مقتول گشته بقیة السیف
گریزان خود را در هجوم مردم بنه که باصطلاح هند بهیر ش خوانند انداختند اهل بهیر بمشاهده صورت جریحان قراری بی قرار گشته
رو بفرار نهادند بهاؤ و بسواس راو و جمیع سرداران شکست فوج قراولی و اضطراب اهالی بهیر دیده با جمعیت سی هزار کس بر
ابدالیان و شجاع الدوله و نجیب الدوله و غیرهم حمله آوردند و سیفها کشیده و نیزه ها برگوش اسپ خوابانیده بهیأت مجموعی خود را
بر فوج ابدالی انداختند و غلغله بر هر گوش عساکر را کر ساختند ازین طرف جمیع افواج بحر امواج خصوص شجاع الدوله و
نجیب الدوله و قشون شاه ابدالی داد مردی و مردانگی داده با اعدا در آویختند و خون همدگر را بر خاک میدان ریختند و تا یک
ساعت زمین و آسمان در چشم نظارگیان تیره و تار و غبار عرصه کارزار ابر خون بار بود بعد ازان که زمان مذکور سپری گشت خلق بیشمار
از لشکر مرهٹه ره نورد خراب آباد عدم گشته از سرداران اول بسواس راو و پسر بالاجی راؤ که شهزاده آنها بود در عین شباب بزخم تفنگ
آهنگ صحرای عدم نمود و برابر او سپه سالار سداشیو راو عرف بهاؤ برادر عم زاد بالاجی راؤ بمصداق آیه صدق پیرایه فباؤا بغضب
من الله کشور هستی را وداع فرمود و جنکو و غیره سرداران بیش از حد حصر علف تیغ بیدریغ گردیده راه بیدای ناپیدای فنا در نوردیدند
و ابراهیم خان کاردی اسیر گشته ساعتی سرمایه انبساط لاهیان میدان بود و پس از زبانی آب شمشیر از سرش گذشت و در بحر ممات
غوطه در گشت زمین معرکه لاله زاری بود از خون کشتگان و عرصه کارزار خوابگاه از خود گذشتگان تا هر کجا نظر کار میکرد لاشها
افتاده و سر در قدم همدگر نهاده بیست و دو هزار غلام و کنیز دکهنی نژاد که اکثرے از اولاد و احفاد سرداران متوسطان
بود در لشکریان ابدالی تقسیم یافت و غنائمی که در احاطه انحصار نگنجد از جواهر و نقود و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسپ و دو
لکه گاو و چندین هزار شتر و پانصد فیل کوه پیکر بدست عساکر منصوره افتاد چون شاه ابدالی این فتح بعد قتل دتّا نموده میر غلام علی
آزاد تخلص بلگرامی تاریخ آنرا چنین فرموده قطعه شاه بهاؤ را پس از دتا بکشت + کرد در انجام و در آغاز فتح + صور نائے خامه
تاریخش نواخت + شاه درانی نموده باز فتح + بقیة السیف که آواره دشت ناکامی شدند رعایای هند از ناجوان مردی بها
که طبیعی مردم اینجاست و هم بنا بر دلبری که از مرهٹه داشتند بر کسی ابقا نکردند و در قتل و اسر و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند
شمشیر بهادر برادر علاتی بالاجی راو پسر باجی راو که از بطن کنچنی بود بدست یاری غارتگران راه در عین گریز رقص بسمل نموده
سرداران نام آور جنیم احدے جان بسلامت نبرد مگر دو سه کس ازان جمله بودند هولکر ملهار و پتیل مهاجی سیندهیا که
بهزار خرابی خود را بمالوه رسانید و ازانجا به پونه آمد بعد وقوع این شکست فاحش بالاجی هم غصه مرگ گشته پس از پنج ماه

و سیزده روز نوزدهم ذی قعده سال مذکور به پسر و برادر خود ملحق گشت و چند روز پیش از تلف شدن بهاؤ با فوج پیر و مرشد انها باسیدلو
نامی ملقب به وجهیت که در اورنگ آباد سکونت داشت بمقراض صلح خود شتافت و مریدان و معتقدان خود را راهنمای ملک
فنا گردید بالاجی چند ماه قبل از فوت خود رسوم حقداران دهات مثل مقدم و پٹواری و بجار و گاذر و حجام و حداد و غیرهم ضبط نموده
بمستاجران داد و مبالغ خطیرے ازین وجه داخل خزانه حرص او شد آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام پرگنه هاے
عمل او جاری نشده بود که ایزد تعالے شانه دست او را بر حقوق غربا کوتاه ساخت بیت ای زبردست زیر دست آزار
گرم تا کے بماند این بازار + قال الله تعالی و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و شاه ابدالی بعد حصول این فتح از نادر گاه
که میدان پانی پت بود خرامیده در سواد دهلے منزل گزیده و چند روز توقف نموده سلطنت هند برای شاه عالم و وزارت بنام
شجاع الدوله و امیر الامرائی بنام نجیب الدوله مقرر فرموده و بهر دو سفارش همدیگر نموده نجیب الدوله را مامور بودن شاه جهان آباد
و نگهداشتن میرزا جوان بخت به نیابت شاه عالم و طلب داشتن او از بنگاله نمود و شجاع الدوله را نیز سفارش شاه عالم نموده امر باعانت
و طلب داشتنش فرمود و خلاع فاخره مع اسپ و یراق خاصه بخشیده بصوبه او که اوده و اله آباد بود مرخص کرد و خود هم شانزدهم شعبان
سال مذکور از باغ شالامار دهلے بقصد قندهار بکران همت زیر ران کشید و کلمه مراجعت قندهار نمود تاریخ این معاودت یافته اند و بلاهور
رسیده نواب خود در انجا گذاشته بیشتر گردید +

ذکر معاودت شجاع الدوله بر صوبه هاے خود و آمدن باستقبال و استدعای پادشاه بصوبه هاے مذکور و بعض سوانح که باتفاق پادشاه از شجاع الدوله بظهور رسید

شجاع الدوله در ماه مبارک رمضان سال مذکور بصوبه اوده مراجعت نموده قطع منازل میفرمود یکے از رفقاے او که سید
صالح صادق القول از مردم دهات داور زمین سید نجف علی نام دارد با فقیر نقل نمود که هنگام رفتن برفاقت و اعانت
ابدالی در جوار و نواح سکندره دو سه ماه قبل از ورود ما افواج مرهٹه که دران نواح گرم تگ و تاز بود با جماعتی غیر معلوم
جنگید لاشهای بسیار دران میدان افتاده بود اکثرے را سباع صحرا خورده و جسدهای پوسیده افتاده بودند دران جمله لاشها
لاش جوانی تخمیناً سے ساله ساله کم و بیش با لباس پاکیزه که دگله سفید در برش بود افتاده بر و تهاے بزرگ و ریش
تراشیده داشت و مطلق آسیبے بلاش و لباسش نرسیده بود ملا عباس مازندرانی و سه چار کس دیگر باتفاق لاش مذکور
دیده متعجب شدیم بعد از نه ماه که برفاقت شاه ابدالے گذرانیده قرین فتح و ظفر بر بهاؤ و غیره مراجعت نمودیم اتفاقاً
گذر ما باز برهمان میدان افتاد و از جمیع لاشها غیر از استخوان پوسیده نشانے باقی نبود مگر همان لاش تا آنوقت همچنان
قسم مع لباس برش مسلم حتی موی بروت هایش هم نریخته بود ملا عباس و ما چند کس این احوال دیده حیرت کردیم و ملا عباس
گفت که این عزیز بی شبهه از شهداست و همانجا توقف نموده چون معسکر هم نزدیک شده بود کسے را فرستاده بیلداران را طلبیده
قبرے براے او حفر نمودیم بعضے کفنها همراه داشتند خواستند برآورده دهند ملا عباس منع نموده گفت که این شهید است
او را کفنے نمی باید لباسش کفن او ست و نماز خوانده با همان لباس در خاکش سپردیم بیت کس نداند کاندران بحر
عمیق سنگ ریزه قرب دارد یا عقیق + القصه شجاع الدوله در ماه مبارک مذکور بصوبه خود رسید بلا توقف از لکهنؤ برآمد
و در عرض بیست روز بسید پور متصل بنارس رسیده چنانچه در دفتر دوم در ضمن سوانح بنگاله و عظیم آباد گذشت شاه عالم

از عظیم آباد برآمده ببرای سید رابجے رسید وشانزدهم ذی القعده شجاع الدوله بملازمت پادشاه ناصیهٔ ارادت نورانے نموده
پادشاه را همراه خود برده کوچ بکوچ تا بجهوسے رسیده بردریاے گنگا از کشتیها پل بسته پنجم ذی الحجه سال مذکور عبور نموده
الٰه آباد را مرکز اعلام گردانیده بیستم ذی الحجه در جاجو رسیده چهاؤنی نمود و گماشته های مرهٹه را که دران جوار بودند بدر نموده
از انتر بید یک قلم عمل آنها برداشت وعمال پادشاہے منصوب گردیدند وبعد انقضای موسم برشکال ربیع الآخر سنه هزار
وصد وهفتاد وپنجم اعلام اقبال بطرف کالپی برافراشت وبرصوبه های خود راجه بینی بهادر را نائب گذاشت وشاه عالم پادشاه
را همراه گرفته عبور دریای جمن نمود وکالپی را از گماشتگان مرهٹه انتزاع فرمود واز انجا بجهانسے خرامید قلعه دار مرهٹه چندروز
جنگیده آخر تاب نیاورد وپنجم رجب سنه یکهزار ویک صد وهفتاد وپنجم قلعهٔ مذکوره مفتوح گردید تا آنوقت شجاع الدوله کار وزارت
مے کرد اما خلعت نیافته بود وبیست ویکم ماه مذکور بعنایت خلعت هفت پارچه مع چارقب ومالا مروارید وقلمدان مرصع سرفراز گشت
وبیست وچهارم ماه مذکور میرزا امانی پسر شجاع الدوله بعطای خدمت داروغگے دیوان خاص اختصاص یافت ٭

ذکر برخے از سوانح دکهن که همدرین ایام روے داد بخواهش خداوند ذوالمنن

چون بتاریخ نوزدهم ذی قعده سال هفتاد وچهارم از مائهٔ دوازدهم بالاجے راؤ از دنیا گذشته برادر وپسر اکبر خود ملحق گشت
وریاست بپسر کهتر او مادهو راؤ که صغیر السن بود وبرادر اعیانے او رگهناتهه راؤ عاید شد در سنه هفتاد وپنجم از مائهٔ دوازدهم هجرت
آصف جاه ثانے نظام علے خان با فوج ظفر موج مع امیر الممالک صلابت جنگ سید محمد خان از قلعهٔ بندر که دران جا چهاؤنی شده بود
بنابر بعضے جهات غیر معلومه اول متوجه اورنگ آباد شد رگهناتهه راؤ ومادهو راؤ نیز با فوج سنگین از پونه حرکت کرده در میدان
شاه گڈه فریقین نزدیک بهم رسید تا اورنگ آبادسے فی الجمله زد وخوردی واقع شد آصف جاه ثانی بنه واثقال زائد را در اورنگ آباد
گذاشته بیست سوم ربیع الآخر سال مذکور بقصد پونه از انجا نهضت نمود ومرهٹه را زده زده تا هفت کروہے پونه رسانید
در اثنای راه تونکه را که شهریست برلب دریای گنگ دکهن مشتمل بر بت وخانه معتبری ومرهٹه در دولت خود عمارات عالیه در انجا
طرح انداخته بسوخت وبت آنجا را شکسته عمارات را با زمین برابر کرد وقریب بود که پونه هم باین حالت رسد ناگاه ناصر الملک
میر مغل خان پسر ششمین نظام الملک آصف جاه بنابر غباریکه با برادر داشت وراجه رام چندر که عمده سردار لشکر آصف جاہے
بود بنابر مجانست ملت ودلالت هتک حرمت بت وبتخانه با مرهٹه ساخته شب بیست وهفتم جمادی الاولے سال مذکور
برخاسته بمرهٹه پیوستند وکاری که نبایست بعمل آوردند بعد وقوع این سانحه مرهٹه پلهٔ آصف جاه وامیر الممالک را
سبک پنداشته روز دیگر از چارسو یورش آوردند وتوپها مقابل آورده بازار گوله اندازی ومردآزمائے گرم ساختند نکوخواران
وجان نثاران آصف جاہے از توپخانهٔ خود برآمده بجنگ گونه یراق پرداختند وبه نیروے شمشیر آبدار صاعقه کردار
خس وخاشاک وجود اعادے را بآب وآتش داده اکثرے از ان جماعه را برخاک هلاک افگندند چون از معتمدان مادهو راؤ
ورگهناتهه راؤ جماعت کثیرے بباد فنا رفتند مرهٹه تاب نیاورده خود را از میدان بکنار کشید ودید که افواج
آصف جاہے اینقدر مسافت طے کرده تا هفت کروہے پونه رسید وهرچند مدافعه ومزاحمت نمودیم سودے
نبخشید که پونه هم معرض آتش بے زنهارے شود وسکنهٔ پونه هم پیش رگهناتهه راؤ آمده فریاد برآوردند کہ خواہے
خانمان ما را بر دست مسلمانان بباد دهے ناچار رگهناتهه راؤ مادهو راؤ معتبران را فرستاده پیغام صلح

کردند وملک بیست وهفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد وصوبه بیدر بدل صلح بآصف جاه ثانی تسلیم نمودند این مصالحه ششم
جمادی الثانیه سال مذکور الصدر واقع شد وسال گذشته درهمین تاریخ شاه ابدالی بر بهاؤ ظفر یافت وآصف جاه از انجا
کوچیده جانب پیچ منجملهٔ محالات راجه رام چندر خرامید ودر پاداش حرکت لغوی که از او بوقوع آمد ملک او را پامال سم
عساکر منصوره گردانید وشروع موسم برشکال چهاردهم ذی الحجه سنه هفتاد وپنجم از مائهٔ دوازدهم باراده چهاؤنی با امیر الممالک
داخل قلعهٔ بندر شد وهمان روز امیر الممالک را در قلعهٔ مذکوره مقید کرد وامیر الممالک صلابت جنگ یکسال وسه ماه وشش روز
در قید گذرانیده بیستم ربیع الاول روز پنجشنبه سال هفتاد وهفتم از مائهٔ دوازدهم از زندان بدن خلاصی یافت وبوسعت آباد
آخرت شتافته در جوار مزار شیخ محمد ملتانی جا یافت وآصف جاه ثانی که در قلعهٔ بندر منزل داشت فرمان شاه عالم عالی گهر را
که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داری دکهن از تغیر امیر الممالک صلابت جنگ صادر شده بود استقبال نموده بضابطهٔ
معروفه گرفت وراجه پرتانوت را که برهمنے حجر بیدی ساکن سنگمیر است مختار ومدار علیه معاملات گردانیده کارهاے ملکے
باختیار او واگذاشت ورگهناتهه راؤ ومادهو راؤ بعد مصالحهٔ مذکوره در پونه چهاؤنے نموده برشکال را مے گذرانیدند در ان
ضمن بسال هفتاد وششم از مائهٔ دوازدهم فیما بین عم وبرادرزاده مخالفتے روے داد کارگزاران مادهو راؤ خواستند
که قابو یافته رگهناتهه را مقید سازند رگهناتهه راؤ شنیده سوم ماه صفر سال مذکور با اندک مردم جریده از پونه برآمده
راه ناسک گرفت محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادے که از نوکران عمده آصف جاه ثانے وباستمالت مرهٹه مامور بود
در اورنگ آباد اقامت داشت خبر سرزده برآمدن رگهناتهه راؤ شنیده چهاردهم صفر مذکور با جمعیتے از اورنگ آباد
دویده در نواح ناسک بار گهناتهه برخورد رگهناتهه که کمال سراسیمگی داشت آمدن محمد مراد خان مغتنم شمرده با عزاز تمام پیش
آمده ملاقات نمود ورؤساے مرهٹه از رفاقت محمد مراد خان گمان کردند که آصف جاه جانب رگهناتهه دارد ازین جهت
اکثرے با او گرویده در رفاقت مادهو راؤ خلف بالاجے راؤ تهاون ورزیدند وجمعیت شایسته بار گهناتهه فراهم
آمد واز راه اورنگ آباد باحمد نگر شتافت مادهو راؤ هم با افواج خود از پونه برآمده بر دوازده کروہے احمد نگر
بیست وپنجم ربیع الآخر سال مذکور برادرزاده وعم باهم جنگیده ومادهو راؤ شکست یافت واز میدان برگشته روز دیگر
عذرخواه پیش عم خود رگهناتهه آمد آصف جاه هم بهدر رگهناتهه برآمده نزدیک بیاور دگاه رسیده بود که درینجا تنازعه اختتام پذیرفت
چون موکب آصفجاہے بموضع بندر کانور رسید رگهناتهه همانجا باستقبال آصف جاه شتافته ملاقات نمود وباهمدگر رسوم
متعارفه وضیافتها بعمل آمد رگهناتهه راؤ ملک پنجاه لک روپیه وقلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایت بآصف جاه گذرانید
واسناد درست نموده بوکلای آصف جاہے حواله نمود چون این عمر شگرف بجسن تردد محمد مراد خان بهادر بکرسے نشست
راجه پرتانوت دیوان مدار علیه آصف جاه از راه عناد وحماقت نتوانست دید پیش از ان که عمل ودخل گماشتگان آصف جاہی
در ملک وقلعهٔ دولت آباد شود صلح را برهم زده آصف جاه را بران داشت که رگهناتهه را معطل باید کرد بنابرین جانوجے
پسر رگهوجے بهوسله مکاسدار صوبه برار را بتطمیع آنکه ترا بجای رگهناتهه قائم مے کنیم طلبیده ملازم رکاب آصف جاه ساخت
وناصر الملک پسر ششم نظام الملک آصف جاه که رفته رفیق مرهٹه گشته بود عدم التفات آنها بحال خود دیده کبیده
خاطر گشته برخاسته آمد وبار دوے آصف جاه پیوست ورایات آصف جاہے با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه
شد رگهناتهه طاقت مقابله در خود ندیده آوارگے وتاراج ملک که اصل شیوهٔ مرهٹه است اختیار کرد باسی هزار سوار

بر سر اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر معسکر ساخت و زرے وافر از شهریان درخواست مؤتمن الملک ناظم اورنگ آباد باوجود قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاری باستحکام بروج و بارهٔ حصار شهر پرداخته هر طرف و هر قلعه حصار بهمت خان بهادر کوتوال شهر برادر اعیانی محمد مراد خان مذکور و دیگر متصدیان و اعیان شهر تقسیم نموده بانتظار کمک آصف جاه ثانی بامرهٹه بلطائف الحیل گذرانیدن آغاز نهاد رگهناته راو این معنی را دریافته تسخیر حصار در خاطر تصمیم داد و بیستم شعبان اول صبح سال هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم همراهیانش بر آبادی خارج شهر پناه ریخته دست تاراج دراز کردند و رگهناته راو با فوج خاصه خود شمالی شهر استاد و بیش قدمان رفقای او نردبانها بپای دیوار قلعه استوار ساخته و فیلان کوه پیکر متصل دیوار آورده چندکس بر دیوار برآمدند و تخته هاے درها را بر دیوار گذاشته آلت عروج بر بروج نمودند و خواستند که تخته دروازه دیوار کلان باغ ارک شکسته اندرون درآیند همت خان و میرزا محمد باقر خان و عموم تماشائیان جنگجو و سکنه با آبرو بضرب تیر و تفنگ و کفش و سنگ بمرتبه تلاش ها نمودند که خام طمعان بسیار در پای دیوار راه آخرت سر گرفتند و در اطراف هم مردم بسیار از لشکریان رگهناته راو جریح و قتیل گشتند در همین گرمی معرکه تیرے و گولے تفنگے بفیلبان رگهناته راو رسید و همین تیر فاروق دار و گیر گردید رگهناته راو دست حیرت بدندان ندامت خائیده از یورش برگشت و خبر قرب وصول موکب آصف جاهی شنیده رخت ادبار بطرف بگلاد کشید و بیست و ششم ماه مذکور آصف جاه وارد اورنگ آباد شد مرهٹه چون اراده داشت که در ملک برار آمده غبار تاراج و فتنه برانگیزد آصف جاه غرهٔ ماه رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت و مرهٹه از انجا برگشته از نزدیکی اورنگ آباد گذشته جانب حیدر آباد شتافت آصف جاه هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ دکهن سبیل تعاقب پیمود و در انجا صلاح چنین در ایها برین قرار یافت که تخریب دیار مرهٹه بر تعاقب او اهتر است آصف جاه تعاقب را گذاشته متوجه پونه گردید و بعد برآمدن از کتل احمد نگر سرداران رایح سپاه بهر نواح مقرر و معین نمود که بتاراج مواطن و مساکن مرهٹه پردازند و خود بده کروهی پونه رسیده معسکر ساخت سکان پونه قبل ازین گریخته بقلاع و امکنه صعب المسالک رفته بودند لشکریان آصفجاه یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک برابر کردند و در نهب و تخریب اطراف پونه و ممالک محروسهٔ مرهٹه دقیقهٔ فرو نگذاشتند ناظم قدرت ایزدی را در عهد بالاجی و بهاو از دکهن تا لاهور کسے را مجال نبود که پرکاه اینها را درست مزاحمت تواند رسانید و در همین چند اموال و امتعهٔ سکان پونه که دار الملک آنها بود بیغمای غارت گران درآمده عماراتیکه بصرف لکوک تیار شده بود محل وقود آتش نهب و غارت گشت میر اولاد محمد زکا برادر زادهٔ میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی را تاریخی درین خصوص بخاطر گذشته ثبت افتاد

رباعی آصف جاه دوم سلیمان اعلام + آبادی قوم برهمن سوخت تمام + تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع زکا + آتش زد پونه را سپاه اسلام +

رگهناته راو بجید رآباد رفت غرهٔ ذی قعده سال مذکور کوشش زیاده از حد در تسخیر حصار آنجا نمود اما از حسن اهتمام شجاع الدوله بهادر دل خان اورنگ آبادی ناظم حیدر آباد که جمعیتے مناسب نگهداشته بند و بست قلعه داری بآئین شایسته نموده بود و همراهیانش قدم جرأت نفشرده بضرب توپ و تفنگ صدمات حملات مرهٹه را رد نموده نگذاشتند که پای عزیمت پیشتر توانند گذاشت و بسیاری از جماعهٔ مذکوره را طعمهٔ کام خون آشام توپهای اژدر دم ساخت و بضرب تفنگهای افعی عمل نیز اکثر اجل گرفتگان را مقطوع الامل گردانید رگهناته راو از انجا هم خائب و خاسر برگشت بعد ازین سانحهٔ احوال سوانح دکهن و آصف جاه ثانی بتفصیل معلوم این خاکسار نشده تا نگاشته آید اگر بنحوے مسموع و محقق بشود انشاء الله تعالی مرقوم خواهد شد اینقدر باجمال متحقق است که الی الآن که شروع سال نود و پنجم از مائه دوازدهم است آصف جاه ثانی نظام علیخان بفرمان روائی اکثر ممالک محروسهٔ موروثهٔ دکهن

مشغول و موافق معمول فرماندهی میکند و شاید در حربی که اکنون جماعهٔ انگلشیه را با حیدر نایک و مرهٹه در صوبه ارکات و نواح پونه و احمد آباد گجرات و اتباعش در کارست او هم معین و نصیر حیدر نایک و مرهٹه هاست والله تعالی اعلم +

ذکر ورود احمد شاه ابدالی نوبت هفتم بممالک هندوستان و قتل جماعهٔ بسیاری از سکهان و بدست آوردن سورجمل جاٹ قلعهٔ اکبرآباد و تصرف نمودن خزائن و دفائن که از سلاطین بابریه در ان قلعه از مدتها ذخیره بود

سورجمل جاٹ بعد معاودت شاه ابدالی بکابل و قندهار اعتنائی بوجود نجیب الدوله نکرده و سلطنت شاه عالم بن عالمگیر ثانی را که بسفارش شاه ابدالی پادشاه شده در نواح عظیم آباد بود و پسرش میرزا جوان بخت را نجیب الدوله بولی عهدی برگزیده باخود در شاهجهان آباد داشت سست انگاشته با قلعه دار اکبرآباد راه سازش باز کرد و به تطمیع زر نقد در ماه ذیقعده سال هفتاد و چهارم از مائه دوازدهم هجری باوجود مشاهدهٔ چنان فتح عظیم که شاه ابدالی در همان سال نموده مرهٹه ها را باوجود چنان شوکت نیست و نابود گردانید اندیشه نموده قلعه مذکوره را گرفت و جمیع اسباب پادشاهی که در ان قلعه بود متصرف گردید و قوم سکهه که احوال آن جماعه در بیان سوانح عهد فرخ سیر مفصل شد و از زمان معین الملک بنا بر بے خبرے او و تعدے عمله اش کل رعایای لاهور همان مسلک اختیار نموده اژدحام عظیمے دران فرقه بهم رسیده و مسالک خودسری عرصه را خالی و شاه ابدالی را دور دیده علم بغی و تمرد برافراشته نائب احمد شاه ابدالی را که در لاهور بود کشتند و حسبانامی را از قوم خود بپادشاهی برداشته سکه بنام او زدند و اطراف صوبه لاهور را متصرف گشته جمیع خلق خدا لاسیما مسلمانان را دمار رسانیدند احمد شاه ابدالی باستماع این خبر باز عازم لاهور گردید و این نهضت او بطرف هند مرتبه هفتم است که در سال هفتاد و پنجم از مائه دوازدهم اتفاق افتاد چون بلدهٔ لاهور محل نزول افواج و عساکرش گردید فرقهٔ سکهان باستماع خبر آمد آمد او گریخته در ضلع روسہے که طرف دشوار گذار دارد اجتماع و اژدحام نمودند محال مذکور در نواح سهرند و محل آلا جاٹ مرزبان آنجاست قریب دو لک سوار و پیاده چون در انجا فراهم آمد احمد شاه ابدالی اصغای این خبر نموده ایلغار فرموده و کروه راه در عرض دو روز طی کرده یازدهم رجب سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و پنج هجری بسر وقت جماعهٔ مذکور رسیده بالغتة بر آنها ریخت و دود از نهاد شان برآورده قریب بیست هزار کس را طعمه شمشیر خون آشام ساخت و متاعیکه کمیت آنرا غیر علام الغیوب احدی نمیداند بغنیمت برد بعد از ان اطراف و جوانبش تاخته بقتل و تاراج آن نواح پرداخت چون از ان ممر مطمئن خاطر گشت هفتم شعبان سال مذکور قرین فتح و فیروزی داخل لاهور گردیده رحل اقامت افگند و بانتظام اضلاع آنجا کوشیده نور الدین خان ابدالی را که از نبے اعمام شاه ولے خان وزیر او بود بر سر سکهه جیون صوبه دار کشمیر متعین نمود +

مجمل احوال سکهه جیون کشمیری و تمرد او با شاه ابدالی و ظفر یافتن نور الدینخان بر ان هندوی نیم مسلمان

سکهه جیون از قوم کهتری متوطن کابل را ابتدا متصدی اشرف الوزرا شاه ولیخان وزیر احمد شاه ابدالی بود یکبار او را احمد شاه برای طلب زر محالات تنخواه کابل نزد معین الملک بسفارت فرستاده در سال شصت و هفتم از مائه دوازدهم عبدالله خان ایشک آغاسی را که از کابل بتسخیر کشمیر روانه نمود سکهه جیون مذکور را نیز همراه او کرد او صوبه مذکور را از دست صوبه داری که از طرف عالمگیر ثانی بود انتزاع نموده خواجه کچک را با فوجی از افاغنه نائب گذاشته سکهه جیون را بدیوانی آنجا مقرر نموده خود برگشت بعد چندی سکهه جیون سرداران افاغنه را کشته و خواجه کچک را اول مقید کرده بعد از ان از کشمیر اخراج نموده و از عمال الملک

صوبه داری آنجا بمهر عالمگیر ثانی بنام خود طلبید و خطبه و سکه بنام عالمگیر کرد و تمام صوبه را مع خالصه و جاگیر ضبط نموده مالک و متصرف گشت زیبا روی و نیکو خوی بود و در عقائد قریب الاسلام مزار بزرگان کشمیر و باغهای آنجا را مرمت نمود و هر روز بعد فراغ از دیوان دو صد کس از مسلمانان را در برابر خود الوان اطعمه میخورانید و هر ماهی دوازدهم و یازدهم طعام پخته بمردم تقسیم میفرمود و با واردین اگر درویش و اگر غیر آن می بود در خور حال هر کس رعایتی میکرد و در هر هفته یکروز مشاعره قرار داده شعرای کشمیر را احضار مینمود و در آخر مجلس طعام میفرمود و پنج کس از شعرای مستعد را ده کس موزون طبعان ملکی مقرر نموده مامور فرموده بود که تاریخ کشمیر از ابتدای آبادی تا زمان او تحریر نمایند نام هر پنج کس مفصل میشود محمد توفیق تخلص و نام اصلی او بزبان کشمیری لاله جو است در عهد خود در کشمیر نظیر نداشت این مطلع از وست مطلع تیرت از سینه من دل زده آید بیرون + همچو آنکس که ز ماتم کده آید بیرون + دوم محمد علی خان متین تخلص مؤلف تذکره حیاة الشعرا مشار الیه پسر حسام الدینخان ایرانی است ساکن کشمیر و در زمره منصبداران پادشاهی انتظام داشت سوم میرزا قلندر برادر خرد متین تخلص او گاهی قلندر و گاهی قنبر بود گویند صاحب لکه بیت بود چهارم محمد علی ملقب به پنبه نام یک کس دیگر را درین وقت متذکر نبوده ام القصه احمد شاه ابدالی انور الدین خان مذکور را با فوجی از خیل ابدالیان و قزلباش و ایلات خراسان و جمعی را از راجه جمو بدلالت راه و اعانت خواسته بتسخیر کشمیر تعین نمود مخفی نماند که راجه جمو هنگام ورود لشکر کشان در جاهای دور دست صعب المسالک رفته می نشست و بفرستادن مبلغی پیشکش خود را از مضرات و آفات آنها محفوظ میداشت چون ورود بکشمیر بدون رهبری و دلالت کشمیریان از ممتنعات است و سکهه جیون راه عبور و مرور افواج باتفاق کشامره مسدود نمود احمد شاه را تدارک او ضرور شده بود بنابرین استعانت درین خصوص براجه جمو برده بوساطت شاه ولی خان وزیر او را طلب داشت راجه که اندیشهای بسیار از چنین کسان مینمود راضی بآمدن نبود شاه ولی خان در اطمینان او مبالغه را از حد بدر برده پسر خود را پیش او فرستاد که تا معاودت راجه مذکور بطور ضمان نزد مردمان او باشد چون باین صورت اطمینان خاطرش میسر آمد حاضر گشته جمعی را بره نمائی افواج ابدالی بطور بدرقه تعین نمود تا بر دریای جهنار که ابین کوهستان راه کشمیر میگذرد و نهایت عمق دارد و عبور اسپ و اشتر از آن راه متعذر است از درختهای طولانی پل بسته انور الدینخان را مع فوج بگذرانند بعد این خدمت از ابدالی رخصت یافته بجای خود شتافت و انور الدینخان از راه مذکور دریا را عبور نموده بحدود کشمیر در آمد سکهه جیون بر مضائق گذرهای صعب المسالک مردم را بمدافعه و مزاحمه نشانیده بود انور الدینخان بجد و جهد و حرب و کرب بسیار غالب آمده کشامره را از شعاب جبال برداشت و اکثری را آواره صحرای عدم ساخت و خود متعاقب گریختگان تاخته بشهر کشمیر رسید سکهه جیون با جمعی که همراه بود صف آرا گردید بقدر طاقت دست و پا زده مغلوب گشت همراهیان گریختند و او با بعضی از خواص و جمیع اهل و عیال اسیر آمد احمد شاه ابدالی بعد استماع خبر فتح انور الدین خان را بنیابت کشمیر مامور نمود و در سنه هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم عزم معاودت بقندهار تصمیم داد و از لاهور طبل رحیل کوفته عطف عنان بکابل نمود این آخر آمدن احمد شاه ابدالی بهندوستان است بسبب عدم بندوبست خراسان که خاطر خواهش میسر نگشت فرصت بندوبست لاهور و استیصال جماعه سکهان نیافت و صوبه لاهور و ملتان و ٹهٹه از دست گماشتگان او بدر رفته سکهان را تسلط و اقتدار در ان دیار علی ما هی علیه میسر آمد گاه گاهی او و پسرش افواج بطرف ملتان فرستاده تاخت و تاراجی بعمل می آوردند اما در لاهور و ملتان عمل ابدالی و انتظام آن هر دو صوبه کما ینبغی الی الآن که سال نود و پنجم از مائه دوازدهم است نشده و سکهان نهایت اقتدار و کثرت بهم رسانیده هر ضلعه از اضلاع صوبه های مذکور یکی از روسای جماعه مسطوره در کمال جاه و غرور در دست خود دارد و با رعایا نهایت حسن سلوک نموده ملک را آبادان کرده اند لیکن بلده لاهور از درجه شهرت افتاده رونقی که داشت ندارد و اعیان و اشراف آن دیار

بکمال عسرت و خرابی گرفتار گشته اکثری جلای وطن و غربت و در زیه آواره گردیدند و برخی بمصائب و محن در ساخته در خرابه های خود افتاده اند درینولا که اوائل سال نود و پنجم هجری از مائه دوازدهم است افواج میرزا نجف خان ذو الفقار الدوله امیر الامرا دران نواح تا قرب جوار بلده لاهور رسیده و جنگهای متعدد جنگیده غلبه خود بر جماعه مذکوره بظهور رسانیده بعد ازین تا چه شود +

ذکر احوال جماعه مرهته و اصل آنها و اسباب اقتدار یافتن جماعه مذکوره بسبیل اجمال

از داستان نامها هویداست که در سوالف زمان فرماندهان هند بر مردم دکهن غالب بوده و افواج را فرستاده تا لنکا و سراندیپ مسخر نموده زیر و زبر میساختند گر از اوائل عهد محمد شاه بادشاه بسبب نفاق امرای بی عقل و غیرت قوم مرهته در ممالک هند راه یافته اکثر بلاد و صوبجات هندوستان را مسخر نمود و خلق خدا از دست آنها انواع ایذا و اضرار یافت الا بعضی از صوبجات مثل اوده بسبب حیلولت گنگا و مدافعه برهان الملک و اخلاف او و بنگاله و عظیم آباد بجرأت و پایداریهای مهابت جنگ و صوبجات لاهور و ملتان و ٹهٹه وغیره بنابر بعد بعید از مراکز دولت دکهنیان در قبضه و تصرف آنها نرفت اگرچه صدمات افواج آن جماعه باینجاها هم رسید اما چنانچه باید جاهای مذکور مسخر آنها نگردید چون مذکور این جماعه بتقریبات چند درین صفحات گذشت ذکر اصل و اتباع این جماعه بنابر رفع نگرانی مستخبران آثار ضرور افتاد مخفی نماند که مهارشت عبارت از دیوگیر و اطراف آن است و ساکنان آن جاها را مرهته گویند و زبان مهارشتی مخصوص این ملک است و ریاست این قوم در جماعه بهوسله بوده از چند سال بر اولاد باجی راو قرار یافت چنانچه ذکرش آید نسب بهوسله براجهای اودیپور می پیوندد و راجه اودیپور معظم راجهای راجپوتانه است الحال هم که اقتداری مثل راتهور و کچهواهه وغیره ندارد احترام او همه امثال و اقرانش می نمایند و از راجه ها هر که نو بر مسند راج می نشیند راجه اودیپور برای او قشقه می فرستد و او آن قشقه را افتخار خود دانسته بر پیشانی می کشد و لقب راجه اودیپور رانا است و لسب رانا شهرت دارد که بنوشیروان عادل میرسد و بعضی از مورخان آورده اند که چون سعد وقاص ایران را فتح نمود اولاد نوشیروان آواره گشته یکی از آنها بهند افتاده بمرتبه راجگی رسید و اولاد او خود را رانا خواندند اما آنچه محققین ارباب سیر گفته اند از ان معلوم میشود که این سخن اصلی ندارد و باعث شهرت انتساب رانا به نوشیروان آنست که پرتاب چند دعوی راجگی و امارت کرده قوت یافته و اولاد راجه دیو را بر انداخته خود بر هند مستولی شده خراجی را که از قدیم راجهای هند بملوک عجم میفرستادند باز گرفت و ترک توسل نمود انوشیروان عادل لشکر بهند فرستاد که او را بسته بدرگاه برند پرتاب چند عاجز شده از خواب غرور بیدار شد و بسالار لشکر التجا برده زمین بوسید و از کرده استغفار کرد و هر چه بضاعت و اموال داشت با دختر خود نزد کسری فرستاده بزاری و مسکنت امان طلبید انوشیروان او را بخشیده امارت داد و بعد از و اولادش خود را رانا خواندند و بمرور ایام راجگان اطراف و اکناف آنها را فرد گرفته جز اندک زمینی از مملکت در تصرف اولاد پرتاب چند نماند لیکن دیگران ایشان را همیشه تعظیم و تکریم میکردند و از متوسلان کسری می شمردند چون پرتاب چند دختر خود را بخدمت انوشیروان فرستاده بود اولادش خود را از خویشان و اقربای نوشیروان خواندند اما بغیر از فرستادن پرتاب چند دختر خود را اصلا مناسبت ایشان را با انوشیروان نیست و دخترش اگرچه داخل پرستاران حرم سرای کسروی شده اما مواصلتی چنانکه سیر معتبره بران گواه است بعمل نیامده و بغیر از یک فرزند که هرمز است و والده او یکی از بنات اکابر عجم دیگر فرزندی از صلب انوشیروان نبوده القصه یکی از اولاد رانا که از بطن دختر بخاری بود چون هنود چنین فرزند را که از غیر کفو و بدون عقد بضابطه آنها باشد از جمله اولاد

نمی شمارند بسبب بی اعتباری خود را در اخوان و اقوام از اودے پور برآمده بکشور دکن افتاد و در طرف کرناٹک سکونت ورزید و از جهت عمدگی نسب با عمده های دکن خویشی بهم رسانید اولاد او دو فرع شدند یکی آنتولیه دوم بهوسله از قوم بهوسله ساهوجی اول در سلک ملازمان برهان نظام شاه انتظام داشت ثانیاً با ابراهیم عادل شاه پیوسته نوکری او برگزید ابراهیم عادل شاه در اواخر عهد خود پرگنه پونه وغیره در جاگیر ساهوجی مقرر کرده بخشید ساهوجی در انجا بر سم زمینداران طرح توطن انداخت و چندے غاشیه نوکری صاحبقران ثانی شاه جهان نیز بر دوش خدمت گرفته بود در ... رانید و پسرش سیوا در جاگیر قیام داشت چون ابراهیم عادل شاه را عارضهٔ مرض الموت تا دو سال امتداد کشید اختلالات بسیار در مملکت او پدیدار آمد و اکثر سپاه کوکن برخاسته به بیجاپور آمد و آن ولایت و قلاعش از لشکری که حراست آنجا کما ینبغی تواند نمود خالی ماند درین اوقات سیوا که رب النوع قوم بهوسله است و مجموعه بود از هوشیارے و حیله سازی و شجاعت جمعیتی فراهم آورده شیوهٔ تمرد آغاز کرد و فراوان قلاع را که از حراست پیشگان و اسباب قلعه دارے تهی بود متصرف گشت درین اثنا روزگار ابراهیم عادل شاه بسر آمد و پسرش علی عادل شاه بجای پدر جلوس نمود چون او بنابر ابتدای سلطنت و صغر سن استقلال بهم نرسانیده بود فتور بسیار در مملکت او روی نمود و سیوا روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع کوکن استیلا یافت و حصون تازه بنفس خود احداث نموده قریب چهل قلعه سابق و لاحق سر از سامان قلعه داری بهم رسانید و باستظهار قلاع و جنگلهای صعب المسالک بجمعیت خاطر و فراغ بال سر از اطاعت علی عادل شاه پیچیده علانیه جادهٔ مخالفتش در نوردید و افضل خان را که رکن عظیم سلطنت علی عادل شاه بود بدغا کشت و فوج او را یغما نمود و رستم خان را که او هم از عمده های آن دولت بود شکست فاحش داد بعد ازان خاطر بالکلیه از دغدغهٔ عادل شاهیان پرداخته شروع بهنگامه سازی و تاخت و تاراج اطراف و نواح کوکن نمود چون مملکت کوکن متصل بدریای شور است بعضے بنادر را نیز متصرف گشت و قطاع الطریقے دریا را ضمیمه راهزنے صحرا گردانید و بعضے اوقات که قابو مے یافت بر برخی از مواضع متعلقهٔ هند یعنے ممالک محروسه اورنگ زیب عالمگیر هم دست جرأت دراز و پامال تگ و تاز مے نمود چون این خبر بمسامع اورنگ زیب رسید با امیر الامرا شایسته خان صوبه دار دکن فرمان داد که بدفع سیوا پردازد و مهاراجه جسونت راٹهور نیز باتفاق امیر الامرا برین مهم مامور شد امیر الامرا و مهاراجه جسونت جد و جهد وافر در تادیب سیوا و تخریب ملک او نمود سیوا با بعضے از اصدقای بے نام و نشان که از اقربای او در زمرهٔ ملازمان امیر الامرا منسلک بودند رجوع نموده آنها را تحریک بخدعه و دغا فرمود تنک بحرامان مذکور به بهانه شادی یکے از اولاد خود شبی ازدحام نموده در سال هفتاد و سوم از مائه یازدهم برادر دوی امیر الامرا شبخون زدند ابو الفتح خان پسرش درین معرکه شهید و امیر الامرا ازین غفلت مورد عتاب پادشاهی و معزول از خدمت مذکور گردید و صوبه داری دکن بشاهزاده محمد معظم تفویض یافت چون مهم دکن از مهاراجه جسونت دلخواه پادشاه بکفایت نرسید اورنگ زیب عالمگیر او را بحضور طلبیده بجای او راجه جے سنگه را تعین فرمود جے سنگه سیوا را گوشمال لائق داده قافیه او را تنگ ساخت سیوا چارهٔ غیر از اطاعت ندیده نزد راجه جے سنگه بدون سلاح آمده با او ملاقات کرد و بیست و سه قلعه و ملکے ده لک هون پیشکش سرکار پادشاهی نموده بموجب التماس راجه جے سنگه فرمان پادشاهی مشتمل بر عفو جرائم بنام او صادر شد و سنبها پسرش بمنصب پنجهزاری سرفرازے یافت و سیوا مع پسر خود سنبها داعیهٔ تقبیل عتبهٔ خلافت نموده بیستم ذیقعده سنه یکهزار و هفتاد و شش در اکبرآباد دولت زمین بوس اندوخت و مورد عنایت خسروانه گردید اما بمقتضای دهقانیت و عدم ادراک صحبت سلاطین عنایت پادشاهی در بارهٔ خود زیاده بر توقع داشت بگوشه رفته بارام سنگه پسر راجه جے سنگه اظهار رنجش نمود و حکم شد که من بعد از دولت حضور مهجور باشد و محافظان

بپاسداری او مقرر شدند اما سنبها پسرش که بے تقصیر بود از مجرا ممنوع نشد و مرکوز خاطر پادشاه آن بود که بعد چندی سیوا را از تعلیم خانه ادب برآورده و مشمول عواطف گردانیده رخصت انصراف ارزانی دارد سیوا این معنی را در نیافته بعد سه ماه و نه روز بیست و هفتم صفر وضع خود تغییر داده با سنبها راه فرار گرفت و بدکن رسیده هنگامه آرای فساد گردید و صوبه داران دکن به تنبیه و تادیب او مے پرداختند تا آنکه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه یکهزار و نود و یک غبار هستی او فرو نشست سنبها پسرش همان اعلام خیره سریهای پدر بر پا داشت آخر عالمگیر خود بنفس نفیس متوجه دکن شد و بیست و سوم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و سه اورنگ آباد خجسته بنیاد را مرکز نزول خود ساخت و تا آخر عمر بیست و پنج سال کامل در گوشمال مرهٹه صرف نمود اما از تهاون بعضی امرای رکاب که برای اغراض خود انفصال هنگامه مرهٹه نمی خواستند استیصال جماعهٔ مرهٹه صورت نگرفت سنبها را دو پسر بوجود آمدند رام راجه و ساهو جی بعد رحلت عالمگیر مرهٹه ریشه شرکت در ملک پادشاهے دوانید و رفته رفته دست تصرف بممالک خارج دکن رسانید تفصیل این اجمال آنکه اواخر عهد عالمگیر قرار یافته بود که با مرهٹه صلح در میان آید باین طور که از محصول ملکے فی صد نه روپیه بصیغهٔ دیس مکهی حصهٔ مرهٹه مقرر باشد و آنها مطیع فرمان پادشاهے بوده تجاوز از حکم نه نمایند و احسن خان میر ملنگ را با اسناد دیس مکهی نزد مرهٹه فرستاد که عهد و پیمان محکم ساخته سرداران مرهٹه را بملازمت پادشاه بحضور آرد آخر رائے پادشاه برگشت و میر ملنگ را که هنوز اسناد حوالهٔ غنیم نکرده بود باز طلبید و در عهد شاه عالم بهادر شاه سر صد ده روپیه دیس مکهی از حصهٔ رعایا بغنیم مقرر شد و سند پادشاهے حوالهٔ مرهٹه گردید بهادر شاه بعد فتح کام بخش در سنه یکهزار و یکصد و بیست و یک هجری از دکن لوای معاودت بهندوستان بر افراشت و صوبه داری دکن با امیر الامرا ذو الفقار خان مرحمت شد امیر الامرا داؤد خان پنی را به نیابت در دکن گذاشت داؤد خان با مرهٹه اتفاق نموده مقرر داشت که انچه از ملک وصول شود سه حصه از سرکار پادشاهے و حصهٔ چهارم از مرهٹه باشد سوائے دهم حصهٔ دیس مکهی که سابق از رعایا مقرر شده سندش را مرهٹه از شاه عالم بهادر شاه در دست داشت این تقسیم نیز جاری و سارے گشت اما سند چوتهه مرهٹه نیافته بود چون امیر الامرا حسین علیخان بهادر را با پادشاه ناچاقی رو داد و فرخ سیر باغوای خانه بر اندازان بسرداران دکن خصوص ساهو راجه بن سنبها در باب مخالفت امیر الامرا متواتر مے نوشت و در حضور با قطب الملک عبد الله خان هر روز پرخاش تازه بر می انگیخت و قطب الملک متواتر امیر الامرا را بآمدن دهلی تاکید می نوشت امیر الامرا علاج از دشمن خانه به بیگانه ساخته در سال یک هزار و یکصد و بیست و نه با راجه ساهو بوساطت محمد انور خان برهانپوری و سنگراجی ملهار صلح کرد بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق و نگاه داشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم دکن اسناد چوتهه و سر صد ده روپیه دیس مکهی شش صوبه دکن بمهر خود با تنخواه کوکن وغیره که راج قدیمش نامند حواله نمود و بالاجے بن بشن ناتهه از براهمه کوکنی وکیل ساهو راجه مقرر شد و در هر پرگنه دو عامل از جانب مرهٹه منصوب شدند یکی مکاسدار که چهارم حصه وصول کند دیگری نائب دیس مکهی بعد انعقاد این صلح ملک دکن که بعلت نزاع غنیم خراب بود اگرچه رو بآبادی گذاشت اما ضبط پادشاهی برخاست و این تربیع بخوست تثلیث بهم رسانیده خرابیها از و زائیده و امیر الامرا بعد مصالحه در سال هزار و صد و سی هجری عالم علیخان برادر زادهٔ خود را در دکن نائب گذاشته با فوج سنگین قریب سی چهل هزار سوار ملازم سرکار و فوج مرهٹه بسرداری بالاجی بشن ناتهه عازم دار الخلافه شد و بعد عزل فرخ سیر و اجلاس رفیع الدرجات در سال سی و یکم از مائهٔ دوازدهم پایهٔ سنگراجے ملهار بلند ساخته و صاحب اختیار دکن گردانید و او را باتفاق بالاجے بشن ناتهه نزد عالم علیخان فرستاد این هر دو بدکن آمده تسلط تمام بنوعے بهم رسانیدند که از عالم علی خان نامے بیش نبود بعد عالم علیخان و انقضاے عمر و دولت سادات بارهه بالاجی بشن ناتهه

نیز درگذشت و پسر او باجی راؤ قائم مقام پدر و مدار المہام سرکار ساہو راجہ گردید در سال سی و ہفتم از مائهٔ دوازدہم کہ محمد شاہ بادشاہ
صوبہ داری مالوہ بگردہر بہادر ناگر داد و او آمدہ دخیل گردید در سال سی و نہم از مائهٔ دوازدہم ملہار از قوم شبان کہ من جملۂ سرداران
رفقای باجی راؤ بود از دکن بمالوہ رفتہ با گردہر بہادر جنگید چون گردہر بہادر و یکی از اولادش کہ بجاے او نشستہ حراست شہر
اوجین مے نمود در جنگ ملہار کشتہ شد صوبۂ مالوہ لگدکوب تاخت و تاراج مرہٹہ بود سال چہل و سوم از مائهٔ دوازدہم محمد خان بنگش
صوبہ دار مالوہ گردیدہ باوجین رسید اما بسبب غنیم کہ ہمیشہ بتاخت و تاراج اوجین و اطراف می پرداخت نقش بنگش درست نشست
و سال چہل و پنجم صوبہ داری مذکور براجہ جے سنگہ صاحب رصد مقرر گشت او بنا بر جنسیت کیش بیش از پیش در تقویت و تربیت
باجی راؤ کوشیدن گرفت و گجرات کہ بعد تغیرے سربلند خان براجہ ابھے سنگہ راٹھور مقرر شدہ بود مرہٹہ بتحریک حامد خان درصوبۂ
مذکور ہمراہ یافتہ شورشے مے انگیخت باجی راؤ ضعف سلطنت و خفت عقل ارکان حضور دریافتہ و اسباب اقتدار خود بعد تسلط
بر ہر دو صوبہ مہیا دیدہ قدم جرأت پیش گذاشت مظفر خان برادر صمصام الدولہ بمہم او مامور شدہ بملک مالوہ در آمد تا سرونج
رسیدہ طالب نبرد مرہٹہ گردید باجے راؤ ترک مقابلہ اصلح دیدہ بدکن برگشت و مظفر خان جنگ ناکردہ مظفر و منصور بدار الخلافہ
عطف عنان نمود در سال چہل و ہفتم از مائهٔ دوازدہم باز باجی راؤ ارادۂ ہندوستان نمود و اعتماد الدولہ قمر الدین خان وزیر و امیر الامرا
صمصام الدولہ خان دوران بہ تنبیہ او مامور شدند و ہر دو گروہ بتفاوت سے چہل کروہ بطرف مالوہ خرامید باجے راؤ
ہم دو فوج کردہ فوجے را بسرداری پیلاجے جادو بمقابلہ وزیر فرستاد و فوجے را بسر کردگے ہولکر ملہار بمقابلۂ امیر الامرا تعین
نمود پیلاجی با وزیر سہ چار بار جنگیدہ ہر بار مغلوب شد امیر الامرا علی الزعم وزیر طرح صلح انداخت و مصالحہ نمودہ باتفاق وزیر
بدار الخلافہ برگشت و در سال چہل و ہشتم از مائهٔ دوازدہم امیر الامرا باستدعای جے سنگہ سوائی بادشاہ را راضی ساخت
صوبہ داری گجرات و مالوہ بباجی راؤ دہانید و سال چہل و نہم باجے راؤ با فوج عظیم از دکن بمالوہ رسیدہ راتق و فاتق صوبۂ
مذکورہ گردید و بعد دلجمعی ازان مکان بہبہ راجہ بہدادر رفت و موضع اٹیر دار الاقامہ راجہ مذکور را محصور نمودہ مفتوح ساخت راجۂ
خود را بالکلیہ صعب المسالک کشید و باجی راؤ بعد تاراج ملک بہدادر خواست کہ بانتر بید کہ عبارت از ملک مابین گنگا و جمنا است
در آید پیلاجے جادو را مقرر کرد کہ از دریای جمن گذشتہ با برہان الملک کہ دران وقت از صوبہ خود حرکت کردہ نزدیک اکبرآباد
رسیدہ بود در آویزد پیلاجے جمنا عبور نمودہ با برہان الملک مقابل شد برہان الملک غالب آمدہ جمع کثیرے را مقتول
و مجروح ساخت پیلاجے باضطراب گریختہ از آب جمن گذشت و ہزار خرابے خود را پیش باجے راؤ رسانید اما فوج
او اکثر دران آب بکام نہنگ اجل رفتند و قریب یک ہزار و پانصد کس باسیرے در آمدند برہان الملک ہر کدام را یک یک
چادر و دو دو روپیہ دادہ مرخص کرد باجی راؤ خفت عظیم کشیدہ رو بشاہ جہان آباد آورد و افواج بادشاہے انچہ در حضور بود
بیرون شہر برآمدہ بمحافظت شاہ جہان آباد و دہلی پرداخت و باجے راو اطراف شہر را تاختہ شورشے در جوارش داشت تا آنکہ
اعتماد الدولہ و صمصام الدولہ و برہان الملک و غضنفر جنگ بنگش کہ بمدافعۂ او مامور گشتہ سے چہل کروہ دورتر از شہر بودند در رسیدند
باجی راؤ صرفہ در جنگ ندیدہ از راہ اکبرآباد بمالوہ برگشت و این سوانح در دفتر دوم مفصل شدہ چون آصف جاہ در سال
پنجاہم از مائهٔ دوازدہم بحضور آمد و صوبہ داری مالوہ بتغیرے باجی راؤ مفوض شد آصف جاہ عازم مالوہ گردید باجے راؤ
ہم از دکن باستقبال او شتافتہ در سواد بوپال آویزشہا روی داد و درین ضمن خبر آمد نادر شاہ حائق تنبیہ باجی راؤ
گشت و آصف جاہ بحضور آمد دران زمان کہ آصف جاہ در سواد بوپال با باجی راؤ در ستیز و آویز بود رگھوجے بہوسلہ کہ اسد از صوبہ برار

کہ از نوکران اعمام ساہو راجہ بود شجاعت خان الہ آبادے را کہ از جانب آصف جاہ نائب نظامت صوبۂ برار بود در ماہ رمضان سال مذکور
جنگیدہ بکشت و چون وہن عظیم از ورود نادر شاہ بسلطنت ہندوستان رسید چنانچہ ذکرش در دفتر دوم گذشت بالاجے راؤ جاگیرات
منصب داران دکن را کہ از طرف بادشاہ و آصف جاہ داشتند ضبط نمود بعد ازان کہ نادر شاہ عطف عنان بایران نمود نظام الدولہ
ناصر جنگ خلف آصف جاہ کہ ذکرش ارقام یافت سفیرے نزد باجے راؤ فرستادہ پیغامہاے وعید فرستاد باجے راؤ
دست از قرق و ضبط جاگیرات برداشتہ در سال پنجاہ و دوم از مائهٔ دوازدہم پنجاہ ہزار سوار جرار فراہم نمودہ قاصد آن شد کہ
ناصر جنگ را از میان بردارد و باین ارادۂ فاسدہ باورنگ آباد رسیدہ در سواد جنوبی بلدۂ مذکورہ نزول نمود ناصر جنگ با دہ ہزار
سوار کہ در شہر ہمراہ داشت برآمدہ قاصد تاراج پونہ گردید و باجے راؤ از دہ زدہ دریاے گنگ دکن را عبور نمود از بیست و ہشتم
شوال تا قریب عید الضحی غبار ہیجا تا کرۂ اثیر ہیجان داشت چون ناصر جنگ باوجود قلت فوج لبسیار غلبہ نمود باجے راؤ صرفہ خود
در صلح دید و طالب ملاقات ناصر جنگ گردیدہ بحضورش آمد ناصر جنگ سرکار کرکون و سرکار ہندیہ بجاگیرش دادہ نوازش فرمود
باجے راؤ بعد مصالحہ بمالوہ رفت و کنار نربدا رسیدہ دوازدہم صفر سال پنجاہ و سوم از مائهٔ دوازدہم درگذشت و پسرش
بالاجے راؤ بجاے او قیام نمود و درہمین سال آصف جاہ از حضور مرخص گشتہ سلخ شعبان داخل برہان پور گردید و بالاجے کہ از دکن
بمالوہ مے رفت در برہان پور شرف کورنش آصف جاہ ادراک نمودہ بمالوہ مرخص شد و بعد معاودت آصفجاہ بدکن تا رحلت
او کہ ہشت سال بود غنیم چند مرتبہ شوخے کرد و تنبیہ یافتہ بہ صلح انجامید و در عہد ناصر جنگ با ساہو راجہ قواعد صلح تاسیس یافت
تا کشتہ شدن ناصر جنگ کہ دو نیم سال و کسرے بود صلح مذکور بحال و برقرار ماند بعد کشتہ شدن ناصر جنگ و فوت ساہو راجہ
کہ در سال شصت و سوم از مائهٔ دوازدہم اتفاق افتاد کار بالاجے اعتلا پذیرفت و سداشیو راؤ عرف بہاؤ برادر عم زادۂ بالاجے کہ
سخت مدبر محنت کش بود مدار المہام شد تا حین حیات ساہو راجہ برہمنان کوکن از دودمان بہوسلہ حسابے برمے داشتند بعد
مردن ساہو بالاجے راؤ خلیع العذار گشتہ کسے را از قوم بہوسلہ بجاے ساہو راجہ بر مسند راج نہ نشانید و زمام مہام ملکی و مالی را
بانفراد در قبضۂ اقتدار خود آورد و سرداران قدیم مرہٹہ را منقاد بلکہ معطل گردانید و تسلط و سطوت برہمہ کوکنے را بعد فوت ساہو راجہ
و ناصر جنگ در ہندوستان و دکن میسر آمد در صفحات سابقہ نگارش یافت مجملے از مناقب فرقۂ مرہٹہ عموماً و برہمہ کوکن خصوصاً
انچہ میر غلام علے آزاد بلگرامے کہ عمر خود در دکن گذرانیدہ مرجع انواع خلائق بود و از حقائق دکن من و عن آگاہے وارد در تذکرہ
خود آن قدر کہ ایراد نمودہ بنا بر اطلاع و انشراح طالبان اخبار نگاشتۂ خامۂ وقائع نگار مے شود مخفے نماند کہ فرقتین مذکورتین
نیتے دارند کہ ہر جا دستے مے یابند وجوہ معاش جمیع خلق خدا اند کہ وہ لطرف خود مے کشند و زمینداران و مقدمے و عمل پٹواری
کسے ہم باقدیمین نگذاشتہ اساس وارثان کارہاے مذکورہ را از بیخ برکندہ بنیاد دخل و تصرف خود قایم مے کنند و میخواہند
مالک تمام روے زمین شوند رزاق مطلق تعالے شانہ کہ روزی رسان ہندو و مسلمان است برات رزق اصناف خلائق
برہمین زمین نوشتہ تمام این مملکت بریک قوم چہ طور مسلم تواند ماند نظافت طبع و لطافت ذائقۂ فرقۂ مذکورہ بحدے
کہ بالاجے راؤ با آن اقتدار کہ سلطنت ہند و دکن بدست آوردہ بود نان باجرہ مے خورد و نان گندم خوش نداشت
بادنجان خام و انبۂ خام و کرسنۂ سبز خام برغبت تمام خوردہ بعضے از آنہا را نان خورش مے ساخت حال عوام آن طائفہ
برین قیاس باید نمود چون اصل پیشۂ براہمہ گدائے است و در کیش ہنود وان مقرر شدہ کہ صدقات را براہمہ باید داد طبائع
آن قوم نسلاً بعد نسل بدریوزہ گرے معتاد شدہ و طماعے و این الغرض لازم ماہیت برہمنے گردیدہ بنا برین باوجود

حصول مرتبهٔ سلطنت و امارت شیوهٔ گدائے از طینت آنها بدر نمی رود هر محتاجے که بحکام و متصدیان براهمهٔ مذکور رجوع کند نظر آنها همین که برای ماچه آورده و هرچه بسر در براو یابند کشیده گرفته برآمد کار او را حواله بعالم بالا میکنند نعم ما قیل بیت بدست خلق عالم کاسهٔ دریوزه مے بینیم؛ گدا چون بادشه گردد گدا سازد جهانے را؛ و سبب عدم ملائمت طبع و حسن خلق که اصلا در طبیعت آنها نگردیده همانا آنست که مدار غذاے آنها خواه غنی باشد و خواه فقیر بر دال تو راست و با این دال علی از روغن که آنرا در هند ے گهی گویند میکنند و از خارج نیز روغن بکار نمی برند که بیوستش راه اصلاح نماید و احیاناً اگر کسے بخورد اقل قلیل بمرتبه ایست که گویا نخورده و مرچ سرخ و حلتیت و زرد چوبه هم در ماکولات شان بسیار استعمال میشود و مرچ سرخ سوای آنچه در پختن داخل نموده اند هنگام خوردن با طعام نیز بافراط میخورند لهذا نطفهٔ اینها پشت بر پشت از ماکولات مذکوره متکون میشود و همین جهت امراض آنها اغلب اوقات صفراوی یا بنا بر احتراق مواد سوداوے است و اطبائے هند موافق قاعدهٔ خود که معالجهٔ بمثل میکنند ادویهٔ حاره بخورد شان میدهند لهذا مزاج آنها حار یابس واقع حق علیم است و کفی به شهیداً که اینهمه امور مطابق واقع بقلم آمده تعصب و تصنع اصلا دخل ندارد و از مختصات غنیم است که در دفاتر و اسناد خود سنین هجری بزبان عربی و خط مرهٹی مینویسند انتهی کلامه

ذکر تتمهٔ احوال شاه عالم پادشاه و شجاع الدوله وزیر و نجیب الدوله امیر الامرا و مجملاً سوانحیکه در اله آباد و اوده و شاهجهان آباد در و یداد

شجاع الدوله مع پادشاه در صوبهٔ اله آباد بعد فتح قلعهٔ جهانسے و انتزاع آنجا ها از دست گماشتگان مرهٹه در فکر بند و بست بندیل کهند اشتغال داشت تا آنکه در سال هفتاد و هفتم از مائة دوازدهم هجری میر محمد قاسم خان عالی جاه از فرقهٔ انگلیشیه شکست یافته توسل باذیال دولت وزیر و پادشاه جسته در صوبهٔ اله آباد رسیده با شجاع الدوله ملاقات نمود چون شجاع الدوله داعیهٔ بند و بست بندیل کهند داشت عالی جاه خود بطرف بندیل کهند رفته بوساطت میرزا نجف خان که از عالی جاه در سفر شکست از کرم ناسه رخصت شده رفاقت راجه بوندیله برگزیده بود معامله را انفصال داد و شجاع الدوله مع پادشاه بعد عالیجاه ارادهٔ ممالک شرقیه نموده بجنگ انگلیشیان آمد و آخر مغلوب گشته مصالحه نمود و صوبهٔ اوده بشجاع الدوله و اله آباد بپادشاه اختصاص یافت چنانچه ذکرش در دفتر دوم مفصل گشت بعد ازین مصالحه شجاع الدوله بانتظام صوبهٔ خود و پادشاه برتق و فتق صوبهٔ اله آباد اشتغال در زید یکے از سرداران انگلش واسطهٔ جواب و سوال فیما بین جماعهٔ خود و شجاع الدوله در حضورش مے ماند و مورد انواع عواطف مے شد و فوج انگلیشیه مع سردار عمده مثل جرنل و کرنل پیش پادشاه حاضر و در امور مرجوعه معین پادشاه مے بود میرزا نجف خان چنانچه در صفحات دفتر دوم ارتسام یافت رفاقت انگلیشیان در هنگام جنگهائیکه با شجاع الدوله در ملک او مے نمودند اختیار کرده بود بنا بر علے هذا امور و عنایت انگلیشیه گردیده لک روپیه سالیانه براے او مقرر شده و در معاملهٔ بنگاله که انگلیشیان مالگزارے بیست و چار لک روپیه براے پادشاه قبول نموده بودند مجرا گرفته بخان مرحوم مے رسانیدند و او در رفاقت پادشاه بوده بعد زمانے بسیر حکومت کوڑه یافت و بفوجدارے و انتظام آنجا اشتغال داشت و منیر الدوله بنام خدمت خانسامانے سرکار پادشاه مدار المهام خانهٔ او و سرکرده رفقایش بنوعے شد که مرجع جمیع ملازمان شاهے و مختار حل و عقد امور و بجائے و بر طرفی کل نوکران سرکار سلطانی و واسطه جواب و سوال پادشاه با انگلیشیان بود و در اسفار سفارت کلکته گاهے که امدادے یافت بعضے

از مغلگان ملازم پادشاه مثل حسام الدین خان و راجه رام ناتهه و بهادر علی خان علی بنا بر مناسبت طبیعت که با پادشاه داشتند بعرض مے آمدند خصوص حسام الدین خان که زنکه هاے نوخاسته را برقص و خوانندگی تربیت کرده بخدمت پادشاه مے فرستاد و وسیلهٔ تقرب و اخذ وجر خود و آنها را مقرر کرده بود اختصاص بسیار و انتفاع وافر حاصل مے نمود معتمد السلطنة مے گردید داے برز مانیکه عمدهٔ ارکان سلطنت و مرجع اعیان مملکت چنین چیزهای ناچیز باشند شجاع الدوله میرزا سعادت علی پسر خود را به نیابت وزارت و بعض ملازمان را به نیابت میر آتشے و خدمات دیگر در حضور پادشاه گذاشته گاهے بضرورت خود هم حاضر مے شد

ذکر احوال نجیب الدوله بر سبیل اجمال

نجیب الدوله بنام منصب امیر الامرائے در شاه جهان آباد مسلط بوده میرزا جوان بخت پسر کلان شاه عالم را که نام وے عهدے برا و بود جانشین پدرش در دار الخلافه گردانیده رتق و فتق مهمات انجا مے نمود در میان افاغنه روهیله خاصے از آدمیت و شعور نبود و فی الجمله لیاقت سردارے و سپهدارے باهم جمع داشت و علم شجاعت نیز برے افراشت سورجمل جاٹ که چشم و چراغ دودمان و درزمرهٔ راجه هاے قوم جاٹ از ابتدا تا این زمان هوشیارے و اقتدار و سلیقهٔ اسپهبدے و صف آرائے و مملکت ستانے و کار دانے بمحل و مرتبهٔ او کسے نرسیده و دران فرقهٔ مثل او پیدا نگردیده چهار قلعه مستحکم بمبانتے و رصانتے تیار کرد که تسخیر آن مقتدران هند را متعذرے نمود و فی الحقیقت همچنان بود و ذخائر و اسباب چنان آماده داشت که سالها حاجت بخارج نبود اگر تفصیل متانت و استحکام و اسباب آن کرده آید سخن بطول انجامد ملخص آنکه دران زمان غیر از قلاع معروفهٔ هند هیچ قلعه به تشیید قلعه هاے او و معمورے اسبابش نشان نداده اند دوازده هزار اسپ خاصه در اصطبل و سوارانش ملازم داشت و آنها را برق اندازے براسپ و کبهاے سپاهگرے چنان که مافوقش در هند متصور نبود و بممارست و مشق هر روزه چنان مؤدب و ماهر گردانید که در حروب افواج هند را مقابله با فوج او و غالب آمدن بر آنها از جملهٔ ممتنعات بود و گمان نمے رفت که کسے از عقلاے این مملکت بر سورجمل غالب آمده او در اوج جنگ خواهد گشت مکرر مرهٹه با او آویخت و افواج امراے هم در مملکتش درآمد باستقلال و فطانت در درون قلعه هاے خود نشسته پایدار میانمود و محفوظ ماند و در جنگهاے افاغنه که با صفدر جنگ اتفاق افتاد جبار تها نموده بر افواج افغان غالب آمد و مثل صفدر جنگ وزیر مقتدر استمداد از و نمود و او اعانت فرمود چون زمینداریے و ملک محروسهٔ او نهایت اتصال بشاه جهان آباد داشت و همیشه همت به تسخیر زمینداریے و ملک دیگران مے گماشت نجیب الدوله را با او کنج و کاو بود و از هم دگر خبردار و در فکر غلبه بر یکدیگرے گذرانیدند بلکه نجیب الدوله از و اندیشها داشته در دل حسابی برمے داشت و فی الحقیقه در اعاظم هند که معاصرین او بوده اند کسے را لیاقت و استعداد آن نبود که جنگ او را متعهد تواند گشت چنانچه از حروبے که او را با ذو الفقار جنگ و با عماد الملک بعد مصالحه با صفدر جنگ روی داد و مشاجراتے که با مرهٹه و افواج ابدالی اتفاق افتاد و حسن جلادت و ترددات که بتقریب اعانت و نصرتهاے صفدر جنگ در حروب افاغنه بنگش وغیره بعمل آورده ظاهر و آشکار است لیکن چون پیمانهٔ عمرش لبریز گردید و اجل موعود به پایان رسید در جنگ سهلے با آنهمه استعداد و حزم و احتیاط گم آبے بیداے ناپیداے عدم گشت

ذکر مقتول شدن راجه سورجمل جاٹ بر دست سید محمد خان برادرزادهٔ بهادر خان بلوچ در میدان مابین شاهجهان آباد و فرخ نگر

جمعی کثیر از فرقهٔ بلوچان در فرخ نگر از سالف زمان سکونت داشتند در عهد محمد شاه مغفرت پناه یکی از آن جماعه کامگار خان نام بزبونی بخت بیدار اقتدار بهم رسانیده اغلب اوقات فوجدارے گردد گاه و گاه حکومت پانی پت و حصار وغیره باختیار او بود محال حصار را که مملو از سرکشان و متمردان بود و عمل کتر کسے در انجا درست مے نشست مسخر و مصفا نموده مورد مهرباسنے ارکان حضور و گویا پیشه بکار آن جا مامور مے بود بهادر خان که یکے از ملازمان او بود در زمان حیاتش عروجے نموده فوجدارے سهارنپور بوریه یافت و در جنگ صفدر جنگ با احمد شاه عماد الملک او را بدو خود طلبیده صحبتش با عماد الملک درگرفت و بمرتبهٔ امارت مترقی گشته هفت هزارے و صاحب ماہے و مراتب گردید بعد عماد الملک با نجیب الدوله هم ساخته اوقات مے گذرانید و بدوازده کروہے شاه جهان آباد قلعه و آبادے بنام خود طرح انداخته محل اقامت خود و اتباع گردانید آن مکان به بهادرگڈه مشهور و معروف گشت چون کامگار خان مرد و میان اولاد و اتباع او منازعات روے داد سورجمل جاٹ قابو یافته بلوچان را مقهور و مخذول ساخت درواڑے و فرخ نگر را مسخر نموده قابض و متصرف گشت در عهد نجیب الدوله خواست که بهادرگڈه را هم بقبض و تصرف خود آورد و بهادر خان از نجیب الدوله استعانت نموده سخنان غیرت افزا درین خصوص به نجیب الدوله بسیار گفت چون از نجیب الدوله اعانتے معلوم نبود سورجمل جاٹ از اغماض نجیب الدوله در اعانت بلوچان استیلاے خوف خود بر نجیب الدوله دریافته درخواست فوجدارے گردوکر و غیره از نجیب الدوله نمود نجیب الدوله یعقوب علے خان را که برادر وزیر ابدالے و بعض اوقات ناظم شاهجهان آباد مے بود نزد سورجمل جاٹ فرستاده خواست بلطف و مدارا مصالحه نماید و فتنه را بیدار نسازد یعقوب علی خان باتفاق راجه دلیر سنگ کهترے نزد سورجمل رفته سخنان آشتے مذکور ساختند و یعقوب علے خان جوڑهٔ چهینٹ ملتان برنگ زرد و گل زرنیخ برنگ بسنتی براں بطور هدیه بسورج مل گذرانید او پسند نموده همان وقت فرمود که براے او جامهٔ دوخته آرند و پنجا مهانا تمام ماند یعقوب علی خان برخاست اما گفت که ٹهاکر صاحب جلدے و عجالت نباید فرمود بنده فردا باز خواهد آمد سورجمل از فرط غرور جواب داد که اگر پیغام مصالحه منظور باشد هرگز نباید آمد یعقوب علے خان مع کرم الله خدمتگار که نجیب الدوله او را معتمد دانسته همراه فرستاده بود برگشته آمد یعقوب علے خان احوال با آهستگی نوعے که هیچ فساد نباشد گفتن آغاز نهاد کرم الله عرض کرد که اصل آنست اگر غیرت باشد چاره غیر از جنگ نیست نجیب الدوله متنبه گشته گفت انشاء الله تعالے با این کافر جهاد مے کنم و پسران خود افضل خان و سلطان خان و ضابطه خان را گفت که فردا تیار شده از راج گهاٹ عبور دریاے جمنا نمایند و دیگر روساے افواج خود مثل سعادت خان آفریدے و صادق محمد خان و زمان خان و محمد خان بنگش وغیرهم را تاکید نمود که فردا عبور جمنا نموده با این کافر مغرور باید جنگید و صبح تا فوج عبور نمود سورجمل جاٹ هم افواج خود را بعبور دریاے مذکور مامور نموده بر دریاچهٔ هنیڈن مورچال جنگ بست نجیب الدوله کنج شاهدره را بر پشت گذاشته مهیاے جنگ شد و افضل خان را مقدمة الجیش گردانید چون جنگ شروع شد سورجمل بضابطه دیرینه خود ده هزار سوار تربیت کرده خود را که اسپان شان از سرکار او بود همراه برده در جای مناسب استاده ساخت و خود برای اندیشه آنکه از که ام طرف آنها را بر سر نجیب الدوله گمارد با معدودے از مقربان که از آن جمله کلیم الله خان پسر یحیے خان میر منشی هم بود آمده مابین فوج هراول و نجیب الدوله استاد همان وقت افضل خان هراول نجیب الدوله از دست شنارام وغیره سرداران سورجمل جاٹ که هراول بودند شکست خورده رو بفرار نهاد چون فراریان از پیش روے سورجمل مے گذشتند کلیم الله خان و

میرزا سیف الله عرض نمودند که ٹهاکر صاحب درینجا با معدودے از رفقا استادن مناسب نیست التفاتے نکرد بعد ساعتے مکرر عرض نمودند باز جوابے نداده فرمود که اسپ خاصهٔ سوارے دیگر بیارند چون آوردند سوار شده استاد سید محمد خان بلوچ معروف بسید دو با چهل پنجاه سوار از فوج هراول نجیب الدوله گریزان شده بطرف نجیب الدوله میرفت شخصے از همراهیان او سورجمل را شناخته گفت خان صاحب کجا مے روید ٹهاکر سورجمل تنها در میدان استاده است چنین وقت باز بدست نخواهد آمد سید و مع رفقا بر سورجمل تاخت یکے از همراهیان او شمشیرے بر سورجمل زد و دست راست او که در آن زخم ناسور هم بود مقطوع گشته در میدان افتاد و دیگران هجوم آورده او را مع میرزا سیف الله در راجه امر سنگه از تیغ گذرانیده دست مقطوع او را بر انبشان برداشته نزد نجیب الدوله آوردند و دیگر همراهیان سورجمل گریخته بلشکرش پیوستند اگرچه بر نجیب الدوله تا دو روز کشته شدن سورجمل متحقق نشد اما همراهیان او معلوم نموده بجاهاے خود با استقلال برگشتند و جنگ موقوف شد چون یعقوب علے خان روز دوم بملاقات نجیب الدوله آمد دست ناسور دار او را مع آستین جامهٔ چهینٹ دادهٔ خود شناخت و کشته شدن او تحقق یافت همیشه روبه او در جنگها چنین بود که نهایت احتیاط در حراست خود و افواج نموده خود را از مهالک دور میداشت و مبالغه در غلبهٔ خود بتدابیرے نمود این بار که ارادهٔ ازلی بازوال او متعلق شده بود سررشتهٔ حزم و خودداری از کف داده مبارک در آن مقام هولناک استاد و حزم و پاس دار بیا سودے نداد و فتح خلاف قیاس نجیب الدوله را میسر آمد؛

ذکر متمکن شدن جواهرمل پسر سورجمل جاٹ بجاے پدر و بزودی درگذشتن ازین سرای دودر

جواهرمل که اکبر و ارشد اولاد سورجمل بود قائم مقام پدر گشته مست می غرور گردیده و درین مستے عنان داری و حفظ مراتب و مقدار مقدورش نماند پا از جادهٔ هوشیارے و مرتبه دانی و قدر وقت شناسے که مسلک پدرش بود بیرون گذاشته بوساطت وکلای کاردان مرهٹه را طلبیده با خود رفیق گردانیده و محاصرهٔ قلعهٔ شاهجهان آباد نمود و نجیب الدوله چهل و پنجاه روز جنگیده آخر بوساطت راجه دلیر سنگه با ملهار راو مرهٹه ساخته بمصالحه انفصال داد و با نجیب الدوله و جواهرمل در میدان خضر آباد ملاقات شده آتش فتنه فرو نشست بعد از ان سمرو فرنگی را که رفیق نمک بحرام عالی جاه سلطنت بود پرداخته او بود و با شجاع الدوله ساخته آقای خود را بدست شجاع الدوله سپرده خانمان او را برباد داد و آخر با شجاع الدوله هم نزد و غا باخت مع هزاران بندوق چقماقے و توپ و اسباب حروب که مملوک عالے جاه بود بدر رفته خود سرے گردید رفیق خود گردانید و خود را صاحب فوج و خزاین دیده از تنگ ظرفے قاصد جنگ با اعتقاد مهاراجهٔ دهیراج راجه جے سنگ سوائے شد و افواج بے شمار با خود فراهم آورده بر سر جے نگر رفت و در سزاے جسارت بیجا ذ یاده رسیدبا با وجود توپخانه فرنگی که با سمرو بود و فوج ماهر تیار آراسته پدرش همراه داشت شکست فاحش از راجپوتان خورده خائب و خاسر برگشت و در زمان اقتدار و حیات مستعجلهٔ خود مردم بسیارے را از رفقا و اتباع پدر بکشت و صدا انام چو بدار را بر جمیع سه داران خود مسلط ساخته همه را از خود ناخوش داشت چون مردم از دست او بجان آمده بودند یکے را براے کشتن او برانگیختند و بعد اندک زمانے از جانشینی پدر بدر غا کشته شد بعد از و رتن سنگ یکے از برادران او نیز از اولاد سورجمل بجاے او متمکن گردید چون عنین بود آرزوے در رفع عنینیت داشت براگے یا اتیتے بهانه دوا حاضر آمده بدروغ گوئے زرے از او خورد و هنگام کشف راز رستگارے خود در قتلش دید بهانهٔ تیارے دوا خلوت نموده رتن سنگ را در تنهائے بدغا کشته خواست که بدر رود و در بدر رفتن کشته گردید بعد از و برادر او نول سنگ بر مسند راج نشست و در قلعهٔ دیگر رنجیت برادر چهارم باعانت بعض زوجات سورج مل هنسیا نام که خزاین وافرے را متصرف بود

مسلک خودسری پیمود و عدم انتظام در راج و اختلاف در آراء پدید آمده دو وقتی که سورجمل داشت و نام نشان او و صیت اقتدارش رو بانحطاط نهاد و نجیب الدوله باسمان اقتدار عروج نموده چند روز فرمان روای شاهجهان آباد گشت هر چند در قوم روهیله است که اخص قوم اغاغنه اند بازهم مروت کیش و خیراندیش خلق بود اما همراهیانش که اکثری بلکه همه از روهیله و افغان بوده اند از خباثت طینت که لازمهٔ ماهیت افغانیست مگر بندرت در فردی از افراد آنها حسن نیت و پاکی طینت اگر باشد باشد خلق خدا را که سکنهٔ شاه جهان آباد و اکثر امرازادگان و نجبا بوده اند اذیتی رسانیدند که نوشتن تصور نتوان نمود و هر نوع ستم و تعدی بلکه اختراعات دران کرده بر مردم آنجا عمل آوردند و گذشت آنچه گذشت تا آنکه نجیب الدوله هم بعد اندک فاصله از کشته شدن سورجمل بیمار شده هوای شاهجهان آباد را با مزاج خود ناساز یافته بطرف نجیب گڈه وغیره رفته سکونت ورزید و مدتی ممتد بیمار بود آخرالامر باجل طبیعی سالک ناگزیر مرگ پیمود و پسر کلانش ضابطه خان بجای پدر بر وساده امارت جلوس نموده مانند پدر از اکثر صفات حمیده بهره ور است مدتی بسیر که در شاه جهان آباد و نواح آن حکم رانی کرد خلق آنجا را از خود خوشنود داشت و همت بر تنبیه و تادیب روهیله بازیاده از پدر می گماشت در اندک زمان برادران را باهم که جنگانیدند آخر بر برادران غالب آمده دل جوئی آنها نمود و هر یکی را جائی داده خوشنود میداشت تا بفتنهٔ مرهٹه مبتلا گردید و ذکرش آید ؛

ذکر رفتن شاه عالم پادشاه از اله آباد بشاه جهان آباد و بعض سوانحیکه درانجا روی داد

شاه عالم پادشاه که از سستی عقل و پستی فطرت همیشه محکوم یکی از ملازمان و تحت فرمان او می باشد در اله آباد تابع رای منیرالدوله و فرمان بردار سرداران انگلیشیه گردید اگرچه این تبعیت و فرمان بری از سفاهت و سستی رای خودش بود اما آخرها دلتنگ گردید و چون آرزومند نزول در قلعهٔ شاه جهان آباد و خود را در پیرایهٔ شاهی بمردم آنجا نمودن می بود بعد رفتن نجیب الدوله ارادهٔ رفتن آن طرف تصمیم داده در فکر بهم رسانیدن اعوان و انصار که دران دیار بقوت و نصرت آنها تواند نشست افتاد طالب رفاه و اقتدار از باقی ماندگان مردم ولایت پیشه که در شاه جهان آباد از تسلط افاغنه و عدم مداخلت خود در سرکار آنها دلتنگ و آرزومند بودند همچنین پادشاه ابله بوده اند در ترغیب و تحسین این اراده کوشیده مرهٹه را لائق اینکار شمردند و سیف الدین محمد خان برادر عاقبت محمود خان کشمیری بسفارت رؤسای دکن و دلالت و رهنمائی مرهٹه برفاقت و اعانت پادشاه و استحکام عهود و مواثیق درین خصوص مستعد گردیده بمقصد شتافت و بعد چندی عرائض آنها متضمن قبول مسئولات که اعظم متمنیات شان بود خاطر خواه پادشاه آورد شاه عالم در نهضت بی تاب گشته اظهار ارادهٔ خود نمود منیرالدوله و انگلیشیان و شجاع الدوله اشد ممانعت درین خصوص بعمل آوردند و قباحت این حرکت را بوجوه گشته ظاهر کردند بادشاه مطلقاً قبول ننموده جزم و رسوخ خود درین عزم باکمال مبالغه ظاهر ساخت و هرگز راضی باقامت اله آباد نشد انگلیشیان ناچار گشته رخصت دادند منیرالدوله رفتن با پادشاه مناسب ندانسته توسل باذیال دولت انگلیشیه جست و از طرف انگلیشیه متعهد معاملهٔ صوبهٔ اله آباد و کوره گردید چه جاگیرات لکهه روپیه از سرکار انگلیشیان بنام او مقرر گشته پرگنه بهیم پور شاه جهان پور و چند لکهه دام در پرگنه ارول مضافات صوبهٔ بهار در تنخواه یافته بحمایت آنها زندگی می نمود بعد یک سال ازین معامله یا دو سال که نواب گورنر جنرل عمادالدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ برای ملاقات شجاع الدوله ببنارس رفت و در آنجا همه کس جمع آمدند منیرالدوله هم آمده بملاقات گورنر بهادر بهره اندوز گشت و شجاع الدوله معاملهٔ اله آباد و کوره را از گورنر بذمهٔ خود گرفت منیرالدوله منعزل گشته زرهای تعهد دام بیباق رسانید و در همان آوان بیمار شده رهگرای عقبی گردید نعش او را در عظیم آباد

آورده متصل بحویلی ساخته اسدالله خان که زرخرید منیرالدوله و بحصهٔ کریم قلی خان پسرش آمده در مقبره که برای خود ساخته بود مدفون گردید اللهم اغفر له وارحمه و میرزا نجف خان همراهی پادشاه برگزید شجاع الدوله چند منزل مشایعت نموده در فسخ عزیمت پادشاه ساعی بود لیکن فائده نکرد و درین ضمن احمد خان بنگش برادر قائم خان حاکم فرخ آباد که بنهایت فیاضی اختیار نموده مصارف لابدیات اکثر امرا و امیرزادگان شاه جهان آباد را متعهد گشته مشاهره و سالیانه های مناسب می رسانید و نیز ضعفا پروری بآئین شایسته می نمود داعی حق را لبیک اجابت گفته از جهان بی بقا درگذشت پادشاه در عین سفر باستماع این خبر نزدیک فرخ آباد رسیده بدندان طمع باموال او برسم دیرینه ضبط اموال ملازمان معروف معتمد که از شیم ذمیمهٔ سلاطین بابریه است تیز نموده بر در حصار فرخ آباد مقامات نمود آخر وجهی معتد به از مظفر جنگ پسر احمد خان بوساطت شجاع الدوله گرفته بشاه جهان آباد رفت و شجاع الدوله مظفر جنگ را مشمول عواطف فرموده پسر خود را برسم تعزیه در خانه اش فرستاد و نزد خود طلب داشته مهربانی بی حد مبذول احوالش فرموده و بصوبهٔ خود مراجعت نموده بکارهای مرجوعه پرداخت و احفاد بنگش را مشمول عواطف فرموده از جمله متوسلان ساخت ؛

ذکر ورود شاه عالم پادشاه بدار الخلافه شاهجهان آباد و آمدن جان تازه بکالبد مرهٹه و سر بر داشتن او بفساد

چون شاه عالم مرهٹه را باعانت خود خواست بعضی از سرداران که بقیة السیف فوج ابدالی در ملک دکن و مالوه بانجا سنی مشغول کارسازی بودند بامید تحصیل اقتدار و عزت و جاه به بهانهٔ توسل پادشاه در تهیهٔ اسباب حروب و ملک گیری کوشیده قاصد نهضت بطرف شاه جهان آباد گردیدند ضابطه خان خلف نجیب الدوله بنابر خوف کینه دیرینه که فیما بین مرهٹه و پدرش بود مداخلت خود در شاه جهان آباد دور از حزم و احتیاط دیده بطرف سهارنپور بوڑیه و نجیب گڈه وغیره که تعلقه حاصل کردهٔ پدرش از مدتها بود اقامت نمود و در استحکام مبانی حراست خود کوشیدن گرفت و مرهٹه در نواح شاه جهان آباد رسیده شاهزاده جوان بخت پسر شاه عالم را بطوریکه در قلعه بنام حاکم بود مسلم داشته حکومت اطراف اختیار نمود و با ضابطه خان کاوید و در ملک علاقهٔ او دست اندازی شروع نمود پادشاه بدار الخلافه رسیده در قلعه که دولت خانهٔ پادشاهی است نزول نمود و عبدالاحد خان پسر عبدالمجید خان کشمیری که مرد مزور و مفتن و باهر یکی در زمانش ساخته بعزت و جاه می گذرانید در عهد نجیب الدوله ضابطه خان پسرش نیز نهایت عزیز بود باستقبال پادشاه آمده مورد الطاف گشت و صحبت او با پادشاه درگرفت سیف الدین محمد خان که واسطهٔ جواب و سوال مرهٹه بود بنابر تقرب عبدالاحد خان بکام خود نرسیده محروم ماند و هم درین نزدیکی ایام عبدالاحد خان بخطاب مجدالدوله خان زمان فرزند خان بهادر بهرام جنگ یافته مدارالمهام خانهٔ پادشاه گردید و پادشاه داخل حرم سرای سلطانی گشته در لهو و لعب و حرکات ناو نامناسب انهماک ورزید و میرزا نجف خان بمقتضای شجاعت رفقای صاحب جرأت بهم رسانیده عازم عروج بمعارج علیا گشت و در اندوختن اسباب اقتدار و فراهم آوردن یاران جان نثار اشتغال نمود مرهٹه که حسب الطلب پادشاه از خرابی و ویرانی ملک ضابطه خان برگشته بشاه جهان آباد می آمد قریب رسیده در خواست مطالب زیاده از حد و تکلیف مالایطاق آغاز نهاد پادشاه در بحر تفکر افتاده استعانت بمیرزا نجف خان برد و او از فرط شجاعت و لالت بتادیب و گوشمال جماعهٔ بدسگال نموده بسرانجام این مهم مامور گشت و از شهر بیرون شتافته معسکر آراست بعد تقارب فئتین با وجود قلت فوج بستیز و آویز پرداخته هر بار در کارزار غالب می آمد ؛

ذکر در اندازی امرای نفاق پیشه فیما بین نجف خان بهادر و مرهٹه باعوجاج مزاج و خیانت اندیشه

ستاقتان حضور مثل عبدالاحد خان و حسام الدین خان و بهادر علی خان محلی ناظر چون از سطوت میرزا نجف خان بهادر بنابر تجانس وجبن و بدوسے خود ایمن نبودند و ظاهر است که نامرد با مروئے سازد در فکر استیصال نجف خان بهادر افتاده قاصد مصالحه با مرهٹه گردیدند خصوص حسام الدین خان هیزکه زیاده تر از همه مقرب پادشاه و مستکره و متنفر از وجود میرزا نجف خان بهادر بود پادشاه را برین خرافت آورده بے اطلاع خان بهادر مرقوم در کمال اخفا مصالحه را استحکام داد و مرهٹه هم چون میدانست که هر چه هست میرزا نجف خان است هر گاه او در میان نباشد تسلط بر پادشاه وارکان جهان او با سانی میسرے تواند شد بهر چه مرضے پادشاه ورا ے ارکان نامرد ونادان بود بنابر مصلحت وقت تن درداده قبول نمود عمله حضور که بطرف برج و باره حصار شهر مستعد مدافعه بودند حسب الامر بیک ناگاه دروا کشاده مرهٹه را اندرون شهر راه دادند و مرهٹه داخل شاه جهان آباد و دولت ادراک شرف حضور پادشاه نموده در شهر دائر و سائر شدند نجف خان بهادر باصغاے این خبر متحیر گشته خود هم داخل شهر و در خانه خود نازل شد پادشاه که محکوم و مطیع حسام الدین خان بود زیرکه در مصالحه با مرهٹه قرار یافته بود حسب المشوره حسام الدین بمیرزا نجف خان تنخواه که دو مرهٹه را فرمود که از خان مرقوم بگیرد حسام الدین خان که نهایت کینه با نجف خان بمقتضاے خباثت طینت خود داشت و هم بشامت دلالت خبیث دیگر که عبارت از عبدالاحد خان باشد خواست که بدست مرهٹه قطع بنیاد نهال عمر و اقبال نجف خان بعمل آید و سخنان عداوت افزا با مرهٹه در باره آن والا تبار شجاعت شعار گفته اظهار کرد که مایه فساد و منشاے عناد میان شما و پادشاه نجف خان بوده و تا زنده است خواهد بود و مرهٹه بترغیب و تطمیع پادشاه و در اندازان منافق پیغامهاے وعید و تهدید بخان مرقوم فرستاده زرهاے تنخواه درخواست نمود آن بهادر دلیر ایثار جان بر حفظ آبرو اختیار نموده جوابهاے مردانه فرستاد و تن بذلت و خوارے نداد چند روز آمد و رفت سفرا در میان ماند و میرزا نجف خان با معدودے از همراهیان موافق که زیاده از سه چهار صد کس با او نمانده بودند مستعد جان بازے نشست و عجز و زبونے را در دل خود راه نداد چون سردار مرهٹه دید که میرزا نجف خان شجاع بے نظیر و براے حفظ آبروے خود در جان باختن دلیر است تحصیل زر که گفته غرض گویان از وگمان بود امکان ندارد اگر کاوشے زیاده بعمل آید کار بمقاتله می انجامد و تا هزاران کشته نشوند بر او دست نمی توان یافت و دانست که آزردن چنین کسے از اهلیت دور و اگر چشم زخمے باو رسد حیف است بنابرین پیغام ملاقات با کمال احترام داده بعهد و مواثیق خاطرش را مطمئن ساخت میرزا نجف خان بهادر خود را مع رفقای دلاور بسلاح و یراق آراسته بهیئت مجموعے بلشکر مرهٹه رفت نکوجے سردار مجبر و اطلاع تا بیرون سراپرده هاے خود و عرصه بعیدے استقبال نموده نجف خان بهادر را دید و بعد معانقه با احترام تمام آورده بر مسند خود نشانیده و مراسم عذرخواهے بتقدیم رسانیده افیال و افراس و خوانهای ملبوسات نفیسه و جواهر گران بها پیشکش نموده خوشنود برگردانید

تتمه احوال سراسر اختلال میر قاسم خان معروف بعالی جاه و انتقال او از دنیا با حال بتباه

میر محمد قاسم خان در ملک افاغنه معروف بروهیله رسیده در سایه عواطف آنها آرمید و زمانے چند در انجا گذرانید اما از اوضاع زشت خود که بدگمانے با خلق خدا و اراده ایذاے هر یکے از رفقا داشت در ان فلاکت هم باز نیامده بر همان اعمال خود

مصر بود چنانچه میرزا شمس الدین هم در گرفتارے او برحمت خدا رفت و صندل علی خان ناظر حرم سرای خود را که شرط نمکخوارگی و حلال نمکی بتقدیم رسانیده با آنکه بعد سانحه اسیرے او به بیت الله رفته بود و برگشته در هنگام اقامت او به کوه باز بخدمتش رسید بگمان آنکه اگر مائے نداشت چرا از مکه برگشته آمد رنجانید و تا بود همین حال داشت چنانچه غلامان و ملازمان قدیم او همه بناچارے ترک یاری او نموده برخاسته رفتند و خود از انجا چیندے ملک افاغنه برخاسته پیش رانائے گوید رفت و از انجا بملک راجپوته انتقال نمود و از انجا در جوار ما بین اکبرآباد و شاهجهان آباد آمده اقامت گزید و بعد چندے در کمال فلاکت و پریشانی ره نورد ملک عقبے گردید

ذکر لشکر کشیدن مرهٹه بر ضابطه خان خلف نجیب الدوله افغان و اختلال پذیرفتن اوضاع او محض قدرت نمائی خداوند زمین و آسمان

چون صحبت میان نجف خان و مرهٹه در گرفت و نفاق و شقاق بوفاق و اتفاق گرائید راے پادشاه و نجف خان بهادر و مرهٹه بر مهم ضابطه خان و انتزاع ممالک از دست افغانان قرار گرفته باتفاق همدیگر عزم مذکور جزم نموده نهضت کردند ضابطه خان با پادشاه و مرهٹه در جنگ میدان صرفه ندیده سکرتال و قلعه غوث گڈه براے اقامت خود مع افواج بیاراست و برادران خود را آن طرف گنگا در محالات چاندپور و نگینه وغیره پرگنات مع بعضے افواج بنابر ارسال رسد گذاشته ناموس و فیال خود و پدر را نیز در قلاع آن طرف گنگا نگه داشت و در سکرتال مستعد مدافعه نشست مرهٹه و میرزا نجف خان پادشاه را بدون بے شاهجهان آباد گذاشته خود پیشتر خرامیدند و بمحاصره سکرتال پرداخته زمانے ممتد در جنگ گذرانیدند چون عرصه بر ضابطه خان در قلعه تنگ گردید و خبر یافت که گنگا بر اکثر معابر پایاب گشته قابل عبور افواج است بسرداران اقوام خود مثل حافظ رحمت خان و اولادش و اولاد دوندے خان و فیض الله خان پسر علی محمد خان و دیگران نوشته تاکید نمود که تا حال مرهٹه بر پایاب آمدن گنگا اطلاع ندارد اگر قبل از آگهے او رسیده باستحفاظ معابر کوشند ممکن است که ما هم محفوظ مانیم و شما را هم صدمه از دست اینها نرسد و اگر درنگے نموده آید و مرهٹه را پایاب گنگا معلوم شد ملک آن طرف گنگا محفوظ نمے تواند ماند و هر گاه کار من تمام شود بر شما هم ایلغار خواهند نمود پایان کار دیده زود باید رسید سرداران مرقوم سخن ضابطه خان را درست دیده هر یکے مع فوج از جاے خود جنبیده باعانت و حراست ضابطه خان در رسید ضابطه خان زیر قلعه سکرتال پل کشتیها بسته راه آمد و شد آن طرف گنگا و وصول کاه و اجناس ماکولات گذاشته بود و از راه پل مذکور عبور نموده با سرداران که رسیده بودند ملاقات نمود با همدیگر مشوره نموده سرداران افواج خود را باندک فاصله بر معابر گنگا از محاذے سکرتال سر بالا تا لبنت و سے کروه که ملک خودش بود براے حراست و مزاحمت عبور مرهٹه نشانیدند و افواج سرداران باعانت آمده و از طرف ما بین سکرتال همان قسم جا بجا بر معابر نشانیدند مرهٹه از مشاهده این حال قیاس پایاب آب گنگا کرده در تفحص افتاد بعد جست و جو معلوم نمود که اکثر جاها پایاب است و با سانے از ین معابر توان گذشت دو سه روزے بدر تغافل زده روزے مع میرزا نجف خان سوار شد و راه سر بالا گرفته از مقابل چند معابر گذشت چون مستحفظان معابر عقب مانده را خاطر جمع شد که بالا ترے رود بغفلت کار فرا گشته هر یکے بکارے اشتغال نمود و اکثرے بعبا کردیگر براے ملاقات احباب و اختلاط اصحاب رفته جاهاے خود را خالے گذاشت و معدودے در محافظت بودند مرهٹه مع میرزا نجف خان بیگ ناگهان عطف عنان نموده از محاذات معابرے که گذشته بود بر یکے از انها عنان ریز رسیده بر یار اندمیرزا نجف خان بهادر هراول آنها بود چون عجالته مقابل معبرے

رسیده اراده برآمدن از آب نمود افاغنه آنجا را فرصت حاضر آمدن و تیاری نشد ناچار سردار همان فوج که مرهته مقابل او عبور دریا میکرد از لشکر برآمده با معدودی از مستعدان جان نثار بر بلندی استاده و دو سه تای دیگر از سرداران که قریب ازان معبر بودند با عده یی از همراهان باعانت او رسیدند میرزا نجف خان متصل بکنار رسیده هنوز در آب بود که سرداران مذکور مع افاغنه همراه بمدافعه پیش آمدند و تفنگ و بانها سر دادند میرزا نجف خان که زنبورکهای چند پیش روی خود داشت عملهٔ آنها را فرمود که همانجا در دریا استاده شلک نمایند در اول شلک هر سه سردار افاغنه که بمدافعه آمده بودند بکار آمدند چون روهیله عجب قومی شدید الحرص قوی الطمع می باشد بمجرد کشته شدن سرداران مذکور در غارت لشکر و تاراج اسباب همدگر افتاده مال یکدیگر را در بودند و برخی را مجروح و مقتول ساختند و اسباب بدست آورده را غنیمت شمرده راه فرار پیش گرفتند میرزا نجف خان و مرهته بر همین قدر اکتفا نموده بمعسکر خود برگشتند اما خبر کشته شدن دو سه سردار و عبور لشکر مرهته از دریای گنگا شهرت یافته بسیاری از افاغنهٔ ضابطه خان که متفرق بر معابر بودند رسید چون چند بار ضرب دست مرهته که باعانت صفدر جنگ همراهش بود خورده بودند ترسیده همه را خود بخود راه فرار اختیار آمده و بدون پیش آمدن جنگ و استعمال سیف و سنان گریزان گشته دست بتاراج همدگر کشادند این خبر بشکرتال رسیده فوجی که ضابطه خان همراه خود بحراست قلعه داشته بود احوال او هم بهمین صورت شد و خانهٔ ضابطه خان را از شرم حضور و خوف قلیلی از مخلصان که مانده بودند مسلم گذاشته مال یکدیگر را بغارت بردند و قلعه را خالی گذاشته گریختند ضابطه خان حیران و مضطرب گشته فتح خان را که بعد او آمده آن طرف دریا محاذی شکرتال معسکر داشت باضطراب طلبید او چون بقلعه در آمد احوال بدین منوال دیده صلاح داد که الحال خود دو سه ساعت از روز مانده فردا همانجا در لشکر من شما هم بیایید و باتفاق یکبار در میدان با مرهته جنگیده بعد ازان انچه صلاح و مقدر خود بود عمل خواهد آمد ضابطه خان پسندید و فتح خان بجای خود برگشت و در خیمهٔ خود آمد برای مشوره با مقربان و سرداران خود نشست لشکریانش بر شکست و فرار لشکر ضابطه خان آگهی یافته همین عمل اختیار نمودند مخلصانش اطلاع یافته فتح خان را آگهی دادند و در ساعتی واحد از فوج او هم نشانی نماند پسر خود را گفت که برادر تو با چند سوار بملاقات ضابطه خان رفته است او را باید آورد و او با معدودی از خیمه برآمده و سوار اسپ گشته تا سر پل رسیده بود که او را هم غارت نمودند و او با جامهٔ چاک و بی دستار برگشته آمد فتح خان هم با معدودی از ملازمان ناچار باضطرار راه فرار گرفت درین گریز بموضعی رسیده دمی آسوده بود یکی از روهیله‌ها با بقای درنج و شتر امتیاز علی روی داد و روهیله بر آشفته بطرف پشت خانهٔ بتال رفته خانه اش را آتش داد بمجرد شعله کشیدن آتش در تمام شارع هیچ وجهی نماند که از آتش گرفتن و سوختن عمارات و غارت و غیره آفات محفوظ مانده باشد شخصی معتمد که همراه فتح خان بود نقل میکرد که وقت آخر شب ده هزار سوار و پیاده افغان مزرع بیدانجیری دیده گمان نیزه‌های مرهته نموده لرزان و خاموش استاده بود تا آنکه جاسوسی رفته خبر آورد که درختان بیدانجیر است آن زمان حواس ده هزار سوار بحال آمده هر یکی براه افتاد خلاصه میرزا نجف خان و مرهته در ملک ضابطه خان در آمده دود از نهاد رعایا و سکنهٔ آنجا و از برادران و عیال و ناموس نجیب الدوله و ضابطه خان بر آورد و ضابطه خان گریخته بپناه بشجاع الدوله برد و شجاع الدوله واسطهٔ مصالحه میان مرهته و حافظ رحمت و غیره افاغنه گردید و هم درین ضمن سرداران مرهته را با هم کرمنازعه روی داده حکم طلب برخی ازان رؤسا از دکهن بتاکید رسید مرهته مصالحه بواسطهٔ شجاع الدوله مغتنم شمرده داعیهٔ انصراف بطرف دکهن مصمم نمود و عطف عنان فرموده بطرف شاهجهان آباد معاودت کرد ؛

ذکر برگشتن مرهته بملک دکهن و شروع عروج نمودن میرزا نجف خان بحکم خداوند امرکن-

بعد ازان که میرزا نجف خان سالماً و غانماً همراه مرهته بکمال کرّ و فر بطرف دار الخلافه شاه جهان آباد برگشت در مرهته معاودت بدکهن مصمم نمود خان مرقوم را بپادشاه سپرده سفارش بسیار در بارهٔ او نمود و از طرف خود هم بکارهای مرجوع این نواح مامور فرمود خود رخت سفر بجانب دکهن کشید میرزا نجف خان باستظهار مرهته تقویت یافته قاصد حصول اسباب اقتدار شد و صلاح دران دید که با پادشاه شناخته در دیاری که مسخر پادشاه چندان نباشد علم تسخیر برافرازد بنابر علی هذا از پادشاه اسناد اکثر چکله‌های قرب جوار دار الخلافه و توابع صوبه اکبرآباد که عمال پادشاهی را مجال مداخلت در آنها از تسلط اتباع جاث نبود درخواست نموده حاصل کرد و فوجی لائق بدادن یومیه بقدر معاش از مفلسان قلاش و دیگر ارباب تلاش بامید ارتقا بمدارج علیا بهم رسانیده بمحالات مذکوره قاصد گردید چون بعد د جاث رسید پسر سورجمل که دران اوان راجه آن دیار و قائم مقام سورجمل بوده دم اقتدار میزد فوجی گران مع سمرو که شش هفت هزار برق انداز معروف به تلنگه با تفنگهای چقماقی و پانزده شانزده ضرب توپ لائق جنگ میدان همراهش بود بمدافعه نجف خان بهادر فرستاد در جوار کول و جالیسر بطرف شارع شاهی اکبرآباد مقابله روی داد چون فوج میرزا نجف خان بهادر تازه رفیق ناآزموده بود اکثری کوتاهی کردند و بعضی جان بازی نموده مجروح و مقتول افتادند و بر سواران جاث نیز شکستی افتاد و پس پا شدند اما سمرو از آتشباری شلک توپ و بندوق در جمعیت اجتماع باصحاب نجف خان بهادر رخنه داد میرزا نجف خان را هم در بازوی چپ زخم گولهٔ تفنگ رسیده خون جاری گشت خان بهادر مرقوم در پناه چاه پخته که دران میدان بود نشسته زخم خود را بست و با معدودی از سواران و فیل نشان که متصل بآن مکان استاده بود مجتمع گشته تن بمردن داد و یکبار نظر باعانت و صیانت ایزدی نموده اسپها را عنان داده بر صفوف سمرو حمله آور و بمشیت دادار بهمال اقبال یاوری نمود و سمرو را مع اتباع دل از دست رفته پای ثبات بر جا نماند بی اختیار راه فرار اختیار نموده باکمال اضطرار در رفت و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت نجف خانی گشت همین که روی سمرو از میدان گردید همراهیان نجف خان بهادر که از دور تماشائی بودند علی الفور رسیده فوج منصور را کثرتی پدیدار شد و دلها قوی گشته در تعاقب گریختگان تکاسنتی عمل آمد مره از منهزمان فوج جاث درین تک و تاز طعمهٔ شمشیر بهادران دلیر گردید و از پی رفتگان عرصهٔ بعیدی باقدام جلادت پیموده سالماً و غانماً معاودت نمودند میرزا نجف خان بعد این فتح نمایان صوبه داری اکبرآباد از حضور درخواست پادشاه را فائده از اکبرآباد متصور نبود و قلعهٔ آنجا هم در دست جاتان بود و نفاق پیشگان حضور مثل حسام الدین خان و عبد الاحد خان و غیرهما که دوری نجف خان را بدل خواهان بوده اند سندش را بلا عذر و تامل نوشته فرستادند چون چشم بخت خان مرقوم از خواب باز شده بود و میدن صبح دولتش را آغاز بود انتظام آنجا بخوبی میسر آمد و قلعه اکبرآباد نیز طوعاً و کرهاً مسخر گشت میرزا نجف خان صلاح حال و مآل خود در اکثار سپاه و احضار سرداران رزم خواه دیده دست از اندوختن زر و مال بالمره برداشت و هر چه حاصل می شد بطور مردم جماعه داری پیشه برفقا داده خود هم بقدر حاجت انچه ضرور بود ازان جمله زرها بر میداشت و با رفقای خود راه مساوات می پیمود و بهمین صورت مردم کار و فوج بسیار جمع نموده بعد ازان بمحاصره قلعه ڈیگ که از قلاع مشهور جاث و در رصانت و متانت شهرهٔ آفاق بود پرداخت و مدت این محاصره امتداد یافته بعد یک سال و دو ماه قلعه مذکوره مفتوح و مسخر و میرزا نجف خان را سرمایهٔ عروج و اقتدار میسر گشت و از حضور

پادشاه منصب امیر الامرائی بانتقال نجیب الدوله و عزل ضابطه خان مع خطاب ذوالفقار الدوله امیر الامرا بهادر غالب جنگ
یافته بمرتبه عالی رسید و پسر سورجمل که دران قلعه بجای پدر بر مسند راج فرمان روا بود در قلعهٔ دیگر رفته با نجف خان بهادر ابواب مصالحه و معامله
کشاده امان خواه گردید نجف خان بطور مناسب که تسلط خود هم باشد و اولاد سورجمل و اتباع آنها نیز ناچار گشته بعجز و اضطرار جویاے
مغاسه و پیکار نباشد انفصال داده بناے آشتے گذاشت و آهسته آهسته اسباب حروب و ریاست لائق شان امارت فراهم آورده
در سلک امرای ذو الاقتدار و مقتدران نام دار انتظام یافت

ذکر در آویختن شجاع الدوله با حافظ رحمت و اولاد علی محمد و دوندی خان و استیصال خاندان روهیلهٔ افغان

شجاع الدوله با سرداران انگلیشیه رابطهٔ اتحاد و عهد و پیمان اعانت و امداد در هنگام محاربات که همدگر را با اعادے روے دهد
مستحکم داشت غلبهٔ میرزا نجف خان بر ضابطه خان و افاغنه اتباع نجیب الدوله و جاٹ وغیره تماشا کرده چون با افاغنه کینه هاے
دیرینه داشت حقوق اخلاص هائیکه از سعد الله خان پسر علی محمد و عنایت خان پسر حافظ رحمت که مخاطب بحافظ الملک بهادر بود
بالمره فراموش نموده داعیهٔ استیصال خاندان و نام و نشان جمیع افاغنه جزم نمود و از اعماد الدوله گورنر هسٹنگ بهادر جلادت جنگ
استمزاج و تعین و جهے معتد به در جلدوے اعانت براے کمپنی فرموده اذن مکاوحه با افاغنه درخواست گورنر بهادر هر چند
از طرف کمپنی مامور بود که افواج انگلیشیه را از حدود ممالک مسخرهٔ خود و ملک شجاع الدوله که عبارت از کرم ناسه و حدود صوبه اوده
و آله آباد است بے ضرورت براے جنگ و انتزاع ممالک دیگران بیرون فرستد و ملک تازه براے خود یا شجاع الدوله
که با کمپنی حلیف بود از دست دیگران انتزاع نماید همین قدر حکم از کونسل ولایت داشت که اگر کسے بر ملک شجاع الدوله بعزم
استخلاص آید افواج انگلیشیه فرستاده مدداد نماید و اگر کسے در ملک بنگاله و عظیم آباد باراده مذکوره در آید شجاع الدوله اعانت
و امداد انگلیشیان فرماید و مصلحت در این عنان دارد وے قناعت آنکه افاغنه با الوس خود گویا سد راه و بلاگردان و فدیه و قربان
این ممالک اند هر کسے قاصد این دیار شود ناچار است که اول با آنها در آویزد و آنها نیز ناچار بنا بر خود داری و حراست محروسه
خویش مدافعهٔ او نمایند اما نظر به بعضے فوائد گورنر راضے گشته شجاع الدوله را بجنگ افاغنه اذن و افواج انگلیشیه را باعانت مامور
نمود شجاع الدوله بحافظ رحمت وغیره بنا بر اتمام حجت اول پیغام نمود که من در هنگام اضطرار واسطهٔ مصالحه با مرہٹه و شما گردیده مبلغی خطیر از
طرف خود با درسانیدم و شما را از دست برد و تاراج و حوادث ترکتاز آنها رهانیدم و مدت معهود که ایصال زر دران قدر مدت موعود بود
منقضے گردید هنوز زر معین بمن نرسیده الحال باید آن زر بلا اهمال ادا سازید و الا مهیاے حرب باشید حافظ رحمت که مرد هوشیار
دور اندیش بود فتح الله خان وغیره اولاد دوندے خان و فیض الله خان ولد علی محمد روهیله و دیگر رؤسا و رئیس زادگان افاغنه
را یکجا نموده پیغام داد که شجاع الدوله باعتماد اسباب حرب و افواجیکه خود بضابطهٔ فرنگ آراسته و امداد و اعانتے که از انگلیشیان
خواسته مهیا دارد و داعیهٔ جنگ و انتزاع ممالک ما نموده از عهدهٔ آتش بارے افواج و اعوان او بر آمدن از جملهٔ
متعذرات است بهتر آنکه این بلا را بدادن زرے که موعود و درین دعوے حق بجانب اوست از سر خود بگردانید و الا
هرگز از عهده بر نخواهید آمد شجاع الدوله در باطن استمالهٔ اولاد دوندے خان نموده آنها را فریب داد و گفته فرستاد که من
با شما و ملک شما که آن طرف گنگاست کارے ندارم شما بجا مطمئن باشید اما اگر اعانت حافظ رحمت خواهید نمود در آتش
او شما هم خواهید سوخت ابلهان مذکور به طمع زر و غرور از شعور دور افتاده در دادن زریکه حافظ رحمت از طرف آنها و دیگران

متعهد گشته بود اهمال نموده دلالت بجنگ نمودند و دیگر جوانان نوخاستهٔ آن جماعه نیز بحماقت و غرور شجاعت در دادن زرهای
موعوده عذر عدم قدرت پیش آورده ترغیب بجنگ و امیدوار اعانت و رفاقت ساختند حافظ رحمت هر چند فهمایند
که هرگز از عهدهٔ جنگ فرنگ بر نیامده آبروے مردے در میدان ریخته خواهید گریخت و آتشبارے افواج فرنگ دود از
دودمان خواهد بر آورد چون ظلمهاے بے پایان از فرقهٔ افغان بر مقیم و مسافر و اصناف بندگان خداوند منتقم قاهر گذشته
هنگام انتقام آن رسیده بود عقلها برگشته موعظت حافظ رحمت در یکے از ان مستحقان غضب الٰهی در نگرفت و کار بمقابله و
مقاتله انجامید شجاع الدوله با افواج قاهره خود و جرنل پارکر که سالار لشکر انگلیشیه بود مع توپهاے بسیار و اسباب بے شمار در ملک
آنها رفته تاخت و تاراج شروع نمود حافظ رحمت هر چند تاکید و مبالغات در طلب اولاد دوندے خان و دیگر سرداران نمود
بمواعید کاذبه بستمال نموده از بعضے جاها اندک فوج و از بعض دیگر فقط وعدهٔ آمدن عنقریب میرسید تا آنکه شجاع الدوله نهایت
متصل رسید و حافظ رحمت لاعلاج گشته چارهٔ غیر از مقابله ندید با جمعیت خود و اتباع و بعض معاونان که لسترا زینجاه و شصت هزار
کس نبود آمده نهرے خشک که عمق بسیار و خم و پیچ بے شمار و بر کنارهاے صحرا اشجار خاردار داشت پیش رو گذاشته عقب
آن توپخانه که بسیار داشت باسلوک چیده مستعد محاربه نشست از یک طرف پلٹنهاے شجاع الدوله بسرکردگے سرداران
خود که اکثرے خواجه سرایان دلاور و معتمد سرکارش بوده اند و از طرف دیگر پلٹنهاے انگلیشیه بسرکردگی کپتانان و میجران هوشیار بهادر
کارزار دیده از اطراف صفوف افاغنه غیر راه مقابل راهها بهم رسانیده از دریاچهٔ حائل گذشته شروع لشلک توپها بآئین و ضوابط فرنگ
نمودند چون چابک دستے اینها درین کار بمرتبه بے زنهار است که غیر از حفاظت الٰهی چاره ندارد و دوری رفتن مقدور فوج نامنتظم بی نسق
هندنیست بل فوج ولایت که تابع فرمان سالار جنگ و گریز او بر حکم سرداران می باشد و هرگز اندک انحراف و اضطراب بطور خود نماید از سیاست
و نسق اسپهدان محفوظ نمی ماند از عهدهٔ مقابلهٔ این فوج و تاختن بر آنها بر میتواند آمد افاغنه بی دست و پا گردیده کسان بی شمار از همراهیان حافظ
رحمت رو بفرار نهاده رهگرای بیدای بے عارے شدند لیکن حافظ رحمت با معدودی از رفقای جان نثار سررشتهٔ صبر و قرار از دست نداده
دران میدان مردآزما به کمال دلاوری پایداری نمود تا آن که گلهٔ توپ بر سینهٔ او رسید هر چند بامر آمرکن فیکون از سینه اش بیرون نرفت
اما از صدمهٔ آن جان او از صحبت بدن مفارقت جست باقی ماندگان را بعد قتل حافظ رحمت دل از دست رفته پاے ثبات برقرار
نماند و ناچار راه فرار اختیار آمده بگریختگان سابق لاحق شدند شجاع الدوله خبر ظفر یافتن افواج خود شنیده از فیل سوارے فرود
آمده جبههٔ شکرگزارے در حضرت بارے بخاک عجز و استکانت سود و هنوز سر بسجده بود که سر حافظ رحمت بریده آوردند
از کسانیکه او را دیده بودند شناسانید چون متحقق شد که اوست ثانیه باز سر بسجده گذاشت و چون سر برداشت سالار جنگ برادر زن
او خواست که بدستمال خاک از چهرهٔ او بافشاند منع نموده فرمود که این خاک زیب سیماے من است الحمد لله که امروز انتقام
گستاخیهاے بے پایان ازین جماعهٔ سفاک بے باک که با پدر من و دیگر مومنین و مترددین نموده بودند بکام دل کشیده آمد
دران وقت ضابطه خان هم با هزار نفر از جملهٔ ملازمان دران عرصه همراه شجاع الدوله بود بعد کشته شدن حافظ رحمت که مشیت ازلی
بانتقام اعمال آنجماعه رفته بود و ادبارے پایان عائد احوال جماعهٔ افغان گردیده هراس بے قیاس بر دل صغیر و کبیر آن جماعه
مستولے شد و تفرقهٔ تمام در جمعیت و ازدحام آنها راه یافت شجاع الدوله افواج خود را در اطراف و اضلاع محروسهٔ افاغنه تعین
نموده بانتظام بر سے آن ملک و احضار سرداران آن جماعت بشرط اطاعت و قهر و قتل متمردان فرمان داد چار و ناچار فتح الله خان
وغیره اخلاف دوندے خان و محبت خان وغیره اولاد حافظ رحمت و فیض الله خان پسر علی محمد خان معروف بروهیله که

ذکر او بتقریبات مختلفه در دفتر دوم ثبت افتاده طوعاً و کرهاً از دامن کوهستان کمانون بعد ازان که از بدی آب و هوای آنجا بجان آمده بودند داعیهٔ حضور شجاع الدوله نموده باریاب خدمتش شدند فیض الله خان باعتبار سردارزادگی که پسر علی محمد خان است و پدرش در زمان خود آقای حافظ رحمت و دوندی خان وغیرهم بود دسته را با خود متفق ساخته در دامن کوهستان مذکور بفساد انگیزی مکث نمود آخر بوساطت رؤسای انگلیشیه عهد و پیمانی برای خود درست گرفته حاضر شد و بعضی از منتهای ممالک افاغنه که قریب به پانزده لکه روپیه حاصل داشت از شجاع الدوله بوساطت رؤسای مذبور گرفته در انجا فارغ البال بکام و آرام با جماعتی از افاغنه نشسته اے الآن بجمعیت و احتشام سے گذراند دیگر بیچارگان محروم از معاش بلکه بنابر تحقیق زر و اموال زمانی مدتی مقید و در کمال رنج و عنا گذرانیدند فقیر اکثری از اولاد حافظ رحمت و دوندیخان را در لکهنؤ بعد مردن شجاع الدوله در زمان شروع امارت پسرش آصف الدوله که ذکرش عنقریب انشاء الله تعالی آید دیده و احوال آنها بمشاهده و استماع از معتمدین ادراک نموده افضل و اشرف جماعهٔ مذکوره محبت خان پسر حافظ رحمت برادر صغیر عنایت خان که با شجاع الدوله مخلص و در جنگ عظیم آباد که با انگلیشیه روی داد رفیق و معین شجاع الدوله بود مشاهده گشت بحسب صورت و سیرت لیاقت سروری و دولتمندی داشت لیکن درین ازمان که دائره نی فلک سفله نواز بمرتبهٔ کمال رسیده برای او وجهی که نهایت دون مرتبهٔ او بود مقرر داشتند و فیض الله خان پسر علی محمد خان را ملکی که حاصل او کم از بیست لکه روپیه نخواهد بود عنایت نمودند حال آنکه او در زمان اقوام خود زیاده بر ملک پنج لک روپیه در ید تصرف نداشت نا قدردانی و سفله پروری این روزگار زیاده بران است که برین عمل تحیر و تاسف کرده از جمله دون نوازیها شمرده آید قطعهٔ فلک دون نواز یکه خجسته بدان سکی هم بفرق سه دارد ٭ هر خری را که دم گرفت بمشت ٭ می نداند که دم خر دارد ٭ می برد تا فراز گاه خویش ٭ چون خرش دید دست بردارد ٭ بر زمینش زند که خورد شود ٭ خر دیگر بجاش بردارد ٭ والی الله المشتکی القصه بعد این فتح گورنر هشتنگ بهادر از ارباب کونسل شهر لندن که دار السلطنهٔ انگلیشیه است مدتی معاتب ماند که چسما بشجاع الدوله درین جنگ مماشات نموده اذن داد و افواج باعانت فرستاد و گورنر توجیهات موجه از حسن بیان خود نگاشته

برأت ذمه حاصل نمود و مورد عنایات بیش از بیش گردید

ذکر انقسام یافتن ممالک جماعهٔ افغان مابین شجاع الدوله و میرزا نجف خان ٭

میرزا نجف خان بهادر در همان آوان از مرتبهٔ تبعیت و کمتری برآمده با شجاع الدوله رتبهٔ همسری بهم رسانیده بود و شجاع الدوله که سابق ازو کینه ها داشت لضرورت با او بنای دوستی و رفع عناد گذاشته دم از اتحادی زد و بلکه می گویند یکی از بنات خود را نامزد او نموده در تالیف قلب نجف خان بهادر بنهایت اهتمام سے فرمود لیکن نجف خان بهادر بمقتضای جوانمردی و فتوت در مراسم ظاهری خود را کمتر شمرده پاسداری آداب شجاع الدوله بروبهٔ قدیمه سے نمود درین اوقات که بخت افاغنه برگشت و مملکت مقبوضهٔ آنها از دست شان منتزع گشت برخی ازان ملک بابت نجیب الدوله از دست ضابطه خان وغیره اولاد او در ید تعرف نجف خان باعانت و شراکت مرهٔته بیشتر در آمده بعضی ازان این طرف گنگا ملصق بملک علی محمد خان و ضابطه رحمت وغیره بسمت شمالی گنگا بود مثل چاندپور و نگینه و تپرگڈه وغیره داکثر ملک او

بطرف جنوبی و مغربی گنگا بود مثل بارهه و سهارنپور و بوریه و اشال ذلک و آنچه در دست حافظ رحمت و اولاد علی محمد روهیله و اخلاف دوندی خان بود و درین وقت بتصرف شجاع الدوله در آمد آن هم همین قسم که نصفش طرف شرقی و شمالی گنگا متصل بکهد و صوبهٔ اوده مثل شاهجهانپور و بریلی و آنوله و تلهر و بن گڈه و بداؤن وغیره و نصفش میان دوآبهٔ گنگا و جمنا مثل سنبهل و مرادآباد و امروهه و بعض مثل کانس گنج و دریاگنج و دهلیا گنج که از مملکت سابق بنگش بود و در عهد صفدر جنگ از دست احمد خان بنگش منتزع گشته بعنایت صفدر جنگ در قبضهٔ تصرف مرهٔته رفته بود و دیگر ملک مقبوضهٔ مرهٔته که بعد قتل و استیصال جماعهٔ مذکوره که از دست احمد شاه ابدالی در نواح پانی پت روی داد و مرهٔته مفقود الاثر و الطاقه شد این ملک را حافظ رحمت و احمد بنگش و اولاد دوندی خان و نجیب الدوله حسب الامر ابدالی باهم قسمت نموده هر یکی جائی را در دست خود داشت ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر غالب جنگ برای انفصال تقسیم مملکت مرقومه عازم خدمت شجاع الدوله گردید چون بحضور رسیده داخل ممالک مذکوره را فهمیده از جملهٔ ملک نجیب الدوله آنچه این طرف گنگا مثل چاندپور نگینه و تپرگڈه وغیره بود بشجاع الدوله داده قدری از ملک بنگش و حافظ رحمت و دوندی خان که اتصال بصوبهٔ اکبرآباد و شاهجهان آباد داشت خود گرفت و حدود قلمرو هر دو منقح و محقق گشته ضابطهٔ خان را نجف خان بهادر از شجاع الدوله رخصت دهانیده و مشمول عواطف گردانیده همراه خود گرفت بدو بنای وداد و اتحاد بعهود و مواثیق از طرفین استحکام یافت بعد ازان نجف خان مرخص گشته بملک اکبرآباد در حدود بلاد خود آمد و شجاع الدوله بنظم و نسق ممالک روهیله اشتغال ورزید درین ضمن اسباب انتقال شجاع الدوله از دار غرور بفرمان خداوندی مانند مهیا گشته دملی در بیدران که خیارکش گویند بهم رسید و بعد چند روز منفجر گشت چون مرضی است مشهور و بیم هلاکت دران احدی را ظنون نمی شود پروائی ازان نکرده بطوریکه معروف است جراحان ملازم از هندیان و ارامنه و بعضی فرنگیان که از مدتها ملازم سرکار پادشاهی و معتمد علیه بوده اند مداوای نمودند تا آنکه آهسته آهسته افزود و شجاع الدوله و همنشینان او را تشویشی عارض گشت عجب آنکه این جراحت چنین اشتهار یافت که شجاع الدوله با دختر حافظ رحمت داعیهٔ خلوت نموده او را پیش خود خوانده او از فرط غیرت و شدت جهالت که در طبایع نسوان خاصهٔ زنهای افغان سے باشد چاقوی مخفی با خود برده هنگام کشف عورت در انجا زده مجروح ساخت و آن چاقو را بزهر آب داده بود لهذا روبه بهی نیاورد با آنکه این سخن مطلقاً اصلی نداشت و محض غلط بود اما بمرتبهٔ شهرت یافت که الی الآن بعض کسان همین سے دانند و علت مردنش سے شناسند القصه شجاع الدوله مضطرب احوال ارادهٔ معاودت بخانهٔ خود در فیض آباد که مرکز دولت او بنا نهادهٔ جد مادری او برهان الملک است و اتمام و اکمالش او نموده فرمود و بسواری پالکی آئینه راهی گردید و میرزا سعادت علی خلف دومی خود را به نیابت در انجا گذاشته سیدی بشیر حبشی را که عمدهٔ ارکان دولتش بود باعانت و اتالیقی او معین نمود و خود

باحوال مذکور بفیض آباد رسید

ذکر انتقال نمودن شجاع الدوله با دل پر از حسرت و تمکن یافتن آصف الدوله معروف بمیرزا امانی پسرش بر مسند دولت

بیماری شجاع الدوله یوماً فیوماً اشتداد پذیرفته منجر بامراض گشت و چند اکثر اطبای حاذق انگلیشیه و ملازمان قدیم و جدیدش در تدابیر و اصلاح مزاج و معالجهٔ مرض کوشیدند سودی نداد هرچند موت بمقتضای آیهٔ کریمهٔ لا یستاخرون ساعة

لا یستقدمون از اجل موعود تقدیم و تاخیرے نتواند نمود اما چون ایزد تعالے حدوث هر امرے را در دنیا بسببے از اسباب گذاشته بعضے ازان جلے و برخے خفے مے باشند از جملۂ اسباب خفیه هم گاہے بعضے در نظر هوشیاران متبصر جلوه گر مے گردد در خصوص مرگ شجاع الدوله انچه بر فقیر متحقق گشته بسبب جوان میرے او و در گذشتن از دنیا با دل پُر از حسرت بعد ازان که اسباب اقتدار بسیار بهم رسانیده آرزومند اکثر مقاصد ارجمند بود سببے بعضے از اعمال قبیحه اوست سرکار عمده داشت و صفات حمیده هم در ذات او مجتمع و خلق کثیرے از دولت او منتفع بود لیکن دو سه کار در کمال زشتے ازو سر زد و ایزد تعالے در انتقام همان عملها او را با دل پر از حسرت در عین جوانے و زمان برخوردن از دولت و کامرانے محروم و مایوس ساخت بدار آخرت با هزاران افسوس رهگرا گردانید یکے خود بدعهدے با میر قاسم خان هر چند هر چه بر سر او گذشت او هم مستحق آن بود لیکن شجاع الدوله را نمے بایست با کسیکه پناه باو برد و بر رفقاے او زاق کلام اسٓے عهود را با ضمان ایزد قادر توانا و حضرت سید انبیاء و عترت طاهرۂ آن سرور و حضرت عباس بن علی بن ابی طالب علیهم السلام مرقوم و بمهر خود مختوم نموده خاطرش را در حفظ جان و مال و آبرو مطمئن گرداند و پیش خود طلبیده دغاے ظاهر فاشے نماید و بعد گرفتن زرهاے او رفقاے نمک بحرامش را با خود متفق ساخته او را با عیال مقید گرداند و جمیع اموال او را از جواهر و اشرفے و انواع اجناس ضبط نموده پر کاہے براے او نگذارد و امیر مقتدرے را با گداے محتاج برابر گرداند دوم گمان بد در حق وظیفه خواران ممالک محروسۂ خود که شاید در حساب و شمار از لوک مضاعف خواهند بود برده یک قلم همه را از وجوه معاش آنها محروم و یومیه و اراضے و دیهات آنها را ضبط نمود و خلق کثیرے ازان جمله در خانهارا بغیرت و ناچار بسته بفاقه هاے متوالے مردند و برخے بگداے مبتلا گشته اوقات حیات را بالفقر و ناکامے بسر بردند ممکن است که ده بیست کس از مشائخ مرائے مرتکب بعضے امور ناشایسته که موجب سوء ظن با فرقۂ مذکوره تواند شد بوده باشند اگر تنبیه آن جماعه منظور داشت بایستے که تخصیص و تحقیق درین خصوص بعمل مے آورد و داد خود آن بود که درچنین مواقع کمال اغماض مے فرمود چه سلاطین و حکام ظل الله اند چنانچه او تعالے شانه روزے را به نیک و بد میرساند اینها هم بخلق الٰهی کار فرما گشته روزے کسے را مقطوع نکنند سعدے ولیکن خداوند بالا و پست بعصیان در رزق برکس نه بست سوم پاس عرض و ناموس مردم خصوص اتباع خود کمتر میداشت و در ساختن جاهاے خاطر خواه خود در شکستن بیوت رعایا و ملازمان از ایذا و اضرار غربا پرواے نمے نمود و چندین بار مردم باین سبب نهایت ایذا یافته خانهاے بسیار کسان مع اموال شان برباد و تاراج بیلداران و ارباب عمارت سرکار شجاع الدوله رفت و تظلم و استغاثۂ فرق مذکوره را غیر از خدا دیگرے شنوا نبود بهر صورت چون کار از مدا اگذشت و امید حیات منقطع گشت تو دیع از زن و مادر و احباب نمود روز پنجشنبه بتاریخ بیست و دوم ذے قعده سال هشتاد و هشتم از مائۂ دوازدهم هجرت ازین عاریت سرا انتقال فرموده علم در کشور بقا زد بطور تواتر از صداقت شعاران معتبر مسموع شد که روز عزاے او در فیض آباد نمونه محشر رو داده احدے نبود که جزع و فزع نکرده باشد محبت خان خلف حافظ رحمت که خونبهاے او شرح نمیتوان داد پیش فقیر نقل میکرد که با آنکه من بر باد دادۂ او بودم و هر چه از دست او بر بار رفته ظاهر است با این حال غم انتقال او مرا نحوے متاثر ساخت که خودداری نتوانستم و سیلاب اشک از چشم هاے من جارے بودے گویند چنانچه یوم العاشورا در بعضے مجالس گاہے اتفاق مے شود که کسے بے رقت تلاوت نمے آید همین صورت در تمام محوطۂ حصار فیض آباد بود و گمان نمے رود

که هیچ کسے بے گریه و زارے بوده باشد سالی قبل ازین بر پشت یا شانۂ او دانۂ مهر سید چون پدر و جدا و برهان الملک بمرض سرطان مرده بودند اندیشه مرض مذکور کرده مبلغ پنج لک روپیه نذر کرد و بعد شفا یافتن ایفاے عهد نموده مبلغ مذکور با ماکن مقدسه فرستاد اما چون اجلش بهمین مرض موروثے مقدر بود آخر بهمین علت مبتلا گشته در گذشت بعد تغسیل و تکفین جنازۂ اش بطوریکه در مملکت هندوستان رواج دارد جمیع تجملات سوارے او را حاضر ساخته بر آوردند میرزا علے خان و سالار جنگ خلفین محمد اسحق خان مرحوم که برادران زنش بوده اند با جمیع ارکان دولت و نمک پروردهاے او مع عموم ملازمان و رعایا مشایعت جنازه نموده راه مے پیمودند هنوز تا باغ گلاب که براے مدفنش مقرر شد جنازه اش نرسیده بود که پسر سعادتمند او میرزا امانے را که بآصف الدوله مشهور است تمناے جانشینے پدر اضطراب وا فزبهم رسیده اندیشها فرو گرفت که مبادا بسعے ارکان دولت دیگرے را از اولاد پدرش بر مسند فرمان رواے جلوس میسر آید بنا برین مروت و حیا را بر طاق نسیان گذاشته متوسلان خود را تاکید نمود که رفته هر دو خالوهاے او میرزا علے خان و سالار جنگ را بتقید تمام از مشایعت جنازه برگردانیده بحضورش آرند

ذکر جلوس نمودن میرزا امانے آصف الدوله بر مسند جانشینے پدر و برباد دادن مواد استعداد ریاست و کامرانے و درهم شکستن دسته هاے فوج و برهم نمودن جمیع انتظامات عهد شجاع الدوله و عروج یافتن میر مرتضے طباطبا برادرزادۂ مصطفے خان بمرتبۂ نیابت کل و بعضی از سفاهت های آن بزرگ دودمان

چون محرمان آصف الدوله میرزا امانے بطلب میرزا علی خان و سالار جنگ رسیدند اول این هر دو برادر عذر شمساری در حضور عالیان خواسته انصراف از اثناے راه مناسب ندیدند بار دیگر بمبالغۂ تمام طلبداشت و فرمود که خواهے نخواهے باید آمد هر دو برادر مذکور مجبور گشتند دیگران احوال بر اینمنوال دیده مرضے خلف جانشین را فهمیده بامید پیش آمد خود بے طلب بر گشتند و آصف الدوله بنا بر مشورۂ گذاشته بعد تنقیح و تصمیم کرنل کلیس و یکی دیگر از رؤساے انگلیشیه را که در خدمت شجاع الدوله حاضر بودند طلبید و گفت که درنگ مناسب نیست و مشیت ایزدی جارے شد الحال مرا بر مسند جانشینے پدر باید نشانید سرداران مرقوم عجلت را نامناسب ندانسته تسلیه او نموده ارتبانے فرمودند و مبالغه را از حد بدر برده وعدۂ اداے مبلغ خطیر در صورت پذیرفتن امرش نمود آنها دیدند که پسر کلان شجاع الدوله ازین همسر همین است و حسب الارث استحقاق جانشینے پدر دارد از ما چه مے رود بلکه فائده عائد حال مے شود دستار بر سر او بسته اعیان و ارکان خانه اش را احضار فرمودند نقارچیان و اسباب نوبت خانه نیز حسب الطلب او از اثناے مشایعت جنازۂ شجاع الدوله بنقاره خانه رسید و اعیان و اشراف ملازمان نیز حاضر آمدند و خلعت سعادتمند که گویا آرزومند این روز بود بشادمانے تمام بر مسند ایالت جلوس نمود و هنوز مردم بے نام و نشان که با جنازۂ پدرش مانده بودند انفراغ از دفن جد او نیافته بودند که صداے نقارۂ شادمانے از در میرزا امانے بلند گردید او بر مسند فرمان روائے متمکن گشته میر مرتضے خان برادرزاده مصطفے خان را که میر سامان خانۂ او در عهد صاحبزادگیش بود خلعت نیابت کل داده هفت هزارے صاحب نوبت ساخت و ماهے و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز گردانید رفقاے پدرش مثل ایرج خان و سیدے بشیر و غیر هما از متوقعات خویش مایوس گردیده هر یکے بفکر خود افتاد ایرج خان ببهانه حصول اسناد از حضور رشید

مبانے وفاق واتحاد با نجف خان بہادر رخصت گرفتہ روانہ شاہ جہان آباد شد و بدر رفتن خود غنیمت شمرد و بعد سہل مدتے آصف الدوله
مع کل افواج از فیض آباد بعلت عدم موافقت با مادر و جدهٔ خود بطرف لکھنؤ شتافت بعد بیرون رفتن از شہر مادر خود را پیغام داد
زرہاے خزانهٔ پدر فرستاد چرا کہ شجاع الدوله خزانه را بنابر مشاہدهٔ وفا و اشیا از زن خود کہ در ہنگام انعقاد مصالحہ با انگلیشیان دیده بود
ہمه بدست او سپرد و انواع کلمات ناخوش بالپسر و مادر درمیان آمده آخر بدادن زر معتد بہ بشرط فارغخطے قبول نمود و آصف الدوله
ظاہرا مبلغ پنجاہ لکھه روپیہ از مادر خود گرفتہ فارغخطے اخذ اموال پدر نوشتہ داد چون میرزا امانے چند نفر از تلنگہ را بتقرب اختصاص
داده در خدمت خود میداشت و آنہا ہمه وقت حاضر و چون سایہ در سپے او مے بودند الحال کہ باختیار خود و مطلق العنان گردید
ہر یکے از ان پیاده ہاے ہند و را خطابہا و مناصب و خدمات متعدده در ساله چندین صد سوار و پالکی ہاے جھالردار داده
اقتدار بسیار و کمال تقرب بخشید و یکے از انہا را حکومت بیسواڑه داد اما خود را گو یا بدنام گردانید و یکے از کہاران پالکی خود را
نیز در زمرهٔ ہمان مردم منسلک گردانید و راجه مہرا خطاب داد و جمیع مقربانش غیر از لواج داد ... نشستند بعد چندے به لکھنؤ رسیده
در انجا متوقف گردید و پس از زمانے بطرف اٹاوه کہ منتہاے حدود ملک اوده و انتر بید است رفتہ در خیام و معسکر مکث بسیار
نمود و در انجا برادر خود میرزا سعادت علے را مع سیدے بشیر حبشے طلبداشت چون حاضر آمدند اول سیدے بشیر را مورد عواطف
گردانیده غافل ساخت بعد صباحے چند کہ مردم تنبیه او را ہم مائل بطرف خود ساختہ بود چندے از جماعهٔ داران را مخفے اشاره
نمود کہ سیدے بشیر را گرفتہ بیارند سیدے بشیر ساعتے قبل از ازدحام مردم بر این ماجراے آگہی یافتہ با بعض مخلصانش متحیر بود
کہ چہ کند فوجهٔ مردم ماہور رسیدند میر بہادر علے سیدے از نجباے بارہہ و دیرینه رفیق حبشے مرقوم و مستغرق دریاے احسان
بیکران او بود بسیدے بشیر گفت کہ من تا زنده ام این مردم را نجو مشغول مے دارم و تو ہر قسم توانے خود را ازین مہلکہ بیرون کن
و بعض دیگر را کہ اعتمادے بر آنہا بود سفارش سیدے نمود کہ دریا از ینجا تخمیل فاصله دارو بزودے تا بعبرش رسیده بشیر را کہ با او
شمانمک پرورده اوایم بجد و نجف خان کہ آن طرف دریاست باید رسانید و اسپ سوارے خود کہ تیار داشت بشیر را براو سوار کرده
چند کس را ہمراہش داد و گفت تا پاے وارے بگریز درین عرصهٔ قاصدان رسیدند و بر خیمهٔ بشیر شورشے برپا گشت داد و در عین
آشوب بدر رفتہ را و مقصد گرفت میر بہادر علے استقبال مخالفان نموده در صحن خیمهٔ بشیر باکمال دلاورے سد راه آنہا گردید
و داد مردے و مردانگے داده تا دم آخر کوشید و تا نصف ساعت نگذاشت کہ کسے داخل خیمهٔ خاص بشیر گشتہ بر احوال او اطلاع یابد
درین عرصهٔ او بلفت راه رفتہ قریب بساحل مراد رسید و بجرد ورود عبور دریا نموده از حدود آصف الدوله سالماً بیرون رفت و در انجا
میر بہادر علے شربت شہادت نوشیده بشیر گلزار جنان خرامید بعد از ان جویندگان بشیر چندانکہ جستند اثرے از ان آہوے سیاه رم
خورده نیافتند پس آصف الدوله میرزا سعادت علے را از علاقهٔ اختیار کار ملک روہیلہ کہ پدر ہمراہ او مقرر کرده بود باز داشتہ
صورت سنگہ را کہ او ہم از عہد پدر بدیوانے سرکار ممتاز بود بران کار مقرر ساخت و اقتدار مختار الدوله در نیابت بجائے رسید کہ
از آصف الدوله نامے بیش نماند برادر کلان خود را کہ سید محمد خان نام داشت خطاب اقتدار الدوله بہادر دہانیده نائب صوبهٔ اوده
گردانید و برادر دوم را کہ معزز خان بود خطاب معز الدوله بہادر دہانیده بنیابت صوبه الہ آباد بخشید و ہر یکے از اقربا و اصدقاے
خود را بمراتب زیاده از لیاقت رسانیده جمیع ملازمان قدیم و جدید سرکار شجاع الدوله و آصف الدوله را ہم بغایت در رعب تسلط
متوسل خود گردانید و برادران و بنے اعمام خصوصاً ہر دو برادر حقیقے او اسباب امارت مہیا داشتند و کسے را مجال نماند کہ با او
دم مخالفت تواند زد؛

ذکر متعین شدن مسٹر ڈلٹن از کونسل کلکته براے حاضر بودن در حضور آصف الدوله بطور زمان پدرش شجاع الدوله و معزول شدن در اندک زمان و متعین شدن مسٹر جان برسٹو بجاے او بسعی و خواہش جرنل کلاورن و ظہور اکثر حوادث و فتن دران دیار بمشیت خالق لیل و نہار

بعد رحلت شجاع الدوله و مدفون شدن او در گلاب باغ فیض آباد گورنر ہسٹنگ بہادر مسٹر ڈلٹن را براى حاضر و ناظر بودن براے صلاح
و اعمال آصف الدوله بضابطهٔ عہد پدرش مقرر کرده فرستاد زمانے بسیر برود و مسٹر ڈلٹن گذشتہ بود کہ جرنل کلاورن و کرنل
منسن و مسٹر فرانسیس از طرف کمپنی و پادشاه انگلیشیه براے استکشاف احوال گورنر ہسٹنگ بہادر جلادت جنگ حسب الاسرار با
کونسل لندن دار السلطنة انگلنڈ ولایت فرقهٔ انگلیشیان در رسیدند و تبقریبات چندکہ ذکرش در دفتر دوم مفصل شد در ابتدا بر گورنر
غالب آمده عملہ انگلیشیه ہر جا کہ بود بر وفق تجویز و خواہش اصحاب ثلثه مذکوره علے الزعم گورنر عماد الدوله مسٹر ہسٹنگ بہادر معزز گشتہ
عملہ دست نشان گورنر مرقوم معزول شدند در ہمان ایام مسٹر ڈلٹن ہم بعلت دست نشانی گورنر معزول شده بجاى او بخواہش اصحاب
ثلثه مرقومه و حمایت جرنل کلاورن مسٹر جان برسٹو متعین شد چون جوان ہوشیاری بود آصف الدوله را مع عملہ بر روى کار آورده او را ساده
دانستہ دست تصرف بدانائی و ابلہ فریبے ہا دراز کرده در جمیع کارہای ممالک محروسه شجاع الدوله مرجع حل و عقد امور و مختار کارہای سرکار
آصف الدوله گشت مختار الدوله نائب مختار مقتدر آصف الدوله و جمیع عملہ و اتباع او سفہاے بے خرد بوده اند چنانچہ بعد چندی کہ فقیر ہم وارد
آن دیار بتقریبے شده و ذکرش انشاء اللہ تعالے آید ہمه را براى العین مشاہده نموده می بنظر آمده کہ اوصاف آنہا بیانی نیست در نوع انسانے
بدتر از آنہا ہم آنہا خواہند بود بے شائبهٔ تکلف بہائمی چند بوده اند بصورت انسان گویا در شان آنہا است انہم کالانعام بل ہم اضل سبیلا
القصهٔ مسٹر جان برسٹو مختار الدوله را ببعضے کلمات خوش آیند کہ امید حمایت در مخاوت عظیمه از ان استشمام توان نمود گفتہ برین
صرافت آورد کہ ملک بنارس وغیره علاقهٔ راجه بلونڈ سنگہ کہ بیست و پنج لکھه روپیہ مالگزارے و قریب ہفتاد لکھه روپیہ داخل داشت
بہ کمپنی بہ بہاند آن احمق ابله بہمان قدر سخنان بے فروغ خوشنود و مغرور گشتہ آصف الدوله را کہ کارے با ملک داری اش
نیست زبانے مسٹر جان برسٹو سخنان ہم وا امید گفتہ با شدر ضا راضے ساخت و بلا تامل اسناد عطاے آن ملک بہ کمپنی نوشتہ
داد گورنر ہسٹنگ بہادر اگرچہ ازین مرکہ ملکے مثل بنارس ضمیمهٔ ممالک مسخرهٔ کمپنی گردید بنہایت خوشنود گشت اما ازین حبت کہ خود
تا بنارس براى ملاقات شجاع الدوله آمد و ملک بلونڈ ظاہرا بانواع تدبیرات از شجاع الدوله درخواست و شجاع الدوله حاذیر دلپذیر آورد و
بنارس وغیره ملک بلونڈ را نداد و جان برسٹو کہ بار بتهٔ گورنر حکم قطره از دریا دارد باین سہولت و آسانی ملک مذکور را گرفتہ ضمیمهٔ ملک کمپنی گردانید
و بحضور سرداران انگلیشیه اینجا و ارباب کونسل ولایت نام عظیمے بہم رسانید اندک مکدر شد و چندان خوشش نیامد و مختار الدوله نادان با وجود چنین
تواضع نمایان براے استقلال و حمایت خود ہیچ گونه عہد و پیمان از ارباب کونسل کلکته نگرفت اگر میخواست در چنین رعایت عظیمه بناے
کارہای خود را از حضور کمپنی و ارباب کونسل ولایت انگلیشیه استحکام میداد و کسی را مجال آن نمی شد کہ بطرف او نگاه تندے نماید تا بہ کشتن
چه رسد و اگر احیاناً کشتہ مے شد در انتقام و مکافات قتل او قیامتے بر پا مے شد بلکہ ریاست آن ملک از اولاد شجاع الدوله منتقل
گشتہ باولاد مختار الدوله مے رسید لیکن چون دوائر فلکی مقتضے استیصال اہالے این دیار است ہر کہ ابلہ تر موم است رب النوع اینہا
مے شود و ہا کسانیکہ تجربه کاران روزگار و بہایت دانا و ہوشیار ند معاملات روے داده ہر کارے کہ نباید مے کنند
و آنچه باید بفراغ ازان دور تر میروند القصهٔ بنارس با توابع و لواحقش از ممالک محروسهٔ شجاع الدوله منتزع گردیده ضمیمه بنگاله

عظیم آباد گردید و در معاملات مالی و ملکی صوبهٔ اوده و اله آباد و پهرگڑهه و کوڑه و اٹاوه وغیره ملک روهیله نیز بی رضا و اطلاع مسٹر جان برشٹو هیچ امرے امضا نمییافت و آصف الدوله مکرر برای فارغ بالی و آسایش خود بهانگ بلند علی رؤس الاشهاد گفتن آغاز نهاد که مسٹر جان برشٹو برادر من و مالک و مختار کارهاست هرچه بفرماید همه ها اطاعت نمایند و از افواج آراسته پدر و سرداران جرمهٔ آورده او آزرده و نامطمئن بوده ادای تنخواه آنها در جنب اخراجات بیهوده خود عبث و بی فائده میشمرد لهذا در باطن قاصد استیصال آنها که فی الحقیقة خود را بے پر و بال ساختن بود گشته درین داعیه کوشیدن گرفت

ذکر جنگانیدن آصف الدوله مختار الدوله را با نجیب پلٹن و مستاصل شدن فوج مذکور بتقدیر امر کن

شجاع الدوله مغفور چار پنج هزار کس نجبای مفلس شاه جهان آباد و اطراف دو جوانب را جمع نموده سے نفر پانزده روپیه مواجب مقرر کرده سید احمد نامی را بر ریاست آنها معین نموده در تربیت آنها بضابطهٔ پلٹنهای انگلیشیه اهتمام فرمود هرچند بندوقهای ایشان فتیله دار بود اما در شلک چابکی و چالاکی برابر چقماقی داشت بلکه چیست تر از آن چه درین جماعهٔ نجبا بوده اند و پاس خاطر و مراعات اینها زیاده از دیگران میشد آصف الدوله که از رفقای پدر بیزار و در فکر برانداختن آنها و بے پر و بال ساختن خود بود آنها را که بطرف کالپی متعین بوده اند طلبید چون رسیدند دور تر از لشکر خود امر بإقامت نمود و فرمود که توپها را داخل توپخانه نمایند آنها چنین از آن اضطراب داخل توپخانه نموده یک ضرب یا دو تا نزد خود داشتند برای فرستادن آن هر دو ضرب و مهم نیز تعلل نموده آنها دانستند که اراده نداون طلب و استخفاف و بے آبروئی و تفرقهٔ اجتماعهٔ منظور دارد جواب دادند که هرگاه چنین حکم میشود وجه مشاهرهٔ ما که در سرکار است عنایت شود تا بندوق و توپها داخل کارخانه و خالصات کرده آید برآشفته بمختار الدوله فرمان داد که اینها سر تابی می نمایند تا دیب و گوشمال شان باید پرداخت او عذر خواست که ملازمان سرکار اند و حق بجانب دارند وجه درماهه خود میخواهند دیگر غرضی نیست گفت اگر شما بر سر شان نمیروید ناچار من میروم او دید که .. خود قاصد میشود و من ... در عالم نوکری نامناسب و موجب کمال آزردگی و برهمی فیما بین خواهد بود بضرورت اطاعت فرمان نموده با فوج ملازم خود و متعینهٔ سرکار سوار شده بمقابله شتافت آنها ناچار با آنکه میر احمد مرده و سردارے نداشتند باز هم صفوف آراسته جنگیدند و کار بجائی رسیده بود که اگر اندک اعانتی از جائی بآنها رسد مختار الدوله را از پیش ردّ بردارند لیکن چون از دحام بطرف مختار الدوله بسیار بود و سامان بی پایان همراه داشت بے زد و خورد لائق و مقتول و مجروح شدن یاران موافق که جماعهٔ کثیری از طرفین رهگرای بیدای عدم گشتند شرذمهٔ قلیلی چون مجروح و مایوس از ظفر باقی ماندند آن زمان هر یکی راه فرار پیش گرفته بطرفی خزیدند و خلقی بسیار از طرفین که همه ملازم آصف الدوله و زور بازوش بودند نابود و تباه گردید و آن ابله شادمان و خوشنود گشت اکثری از ملازمان خصوص بعض خواجه سرایان که شجاع الدوله به تتبع افواج انگلیشیه آنها را جرنل قرار داده همراه هر یکی شش هفت پلٹن و چندین ضرب توپ و اسباب و سامان آن مقرر و معین نموده بود با خواجه صاحبزاده بلند اقبال پی برده خیالاتی چند در دل خود می تراشیدند از آن جمله بسنت خان خواجه سرای که بسیار معتمد علیه شجاع الدوله و فی الحقیقة خاصی از جراتی بنود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته سر باطاعت او فرو نمی آورد لهذا اکثر تا پا فیها با هم گرو دے داده بوسائل و وسائط تصفیه سے یافت درین ضمن یکنوبت که در تنها افزوده از حد آمیزش تجاوز نمود و آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار خود رائی او و اتفاق با مسٹر جان برشٹو آزرده گشته در فکر برانداختن

او می بود بسنت خواجه سرای مذکور که بجرئت مشهور بود بر داعیهٔ آصف الدوله پی برده خواست که بطوری قابو یافته کار مختار الدوله را با تمام رساند فی الجمله رضای آصف الدوله درین خصوص حاصل نموده باطناً با میرزا سعادت علی هم سازشی کرد که هرگاه من مختار الدوله را اتمام کنم شما علی الفور با چند کسی که دارید سوار شده حاضر آئید من او را کشته حضور آصف الدوله خواهم رفت و در همان گرمی کار او هم با تمام رسانیده شما را بر وسادهٔ ایالت خواهم نشانید

ذکر انجام یافتن ایام عمر و دولت مختار الدوله و بسنت خواجه سرا از پی هم و بدر رفتن میرزا سعادت علی در حدود نجف خان صحیح و سالم

چون مشوره های مرقوم الصدر تصمیم یافت بسنت خواجه سرای از سر نو حیله و تزویر بنای آشتی باز گذاشته و عهود و مواثیق کاذبه که در آن در بار رواج دارد در میان آورده دعوت مختار الدوله نمود معهود آنکه از اول روز تشریف آورده هر دو وقت طعام بخانه اش خورده و اوقات تمام روز و شب بلهو و لعب همانجا بگذرانند و آخر شب بدولت خانه خود معاودت نماید چون مرگ او رسیده و اوقات حیاتش منقضی گشته بود قبول نمود در روز موعود که پایان زندگانیش بود بدربار آمد و از آصف الدوله رخصت گرفته قاصد خانه بسنت گردید بسنت تا آن زمان بعض مخلصان خود را که از آن جمله هر دو خواهرزاده میر قدرة الله برادران عم زاد میر ابو لپسران میر باقر بودند یکی میر مراد علی و دیگری لطف علی نام داشت بر اراده خود آگهی داده بقتل مختار الدوله برانگیخت چون مختار الدوله بکر و فر امارت بدر خانهٔ بسنت رسید بسنت تا سر دروازه استقبال نموده بکمال تواضع و فروتنی از سواری فرود آورده بجائیکه برای او مسندی گسترده بودند آورده نشانید چون موسم تابستان بود در لشکر اکثر ارباب استطاعت در مساکن خود زمین را کنده ته خانها ساخته بودند بسنت هم ته خانه بتکلف در جای خود آراسته گویا برای همین کار مهیا داشت چون آفتاب بلند شد مختار الدوله را تکلیف نمود که در ته خانه باید نشست او باقتضای قضا پذیرفته در آنجا رفت بسنت بعرض رسانید که رخت دربار از بر کنده بآرام و بے تکلف به نشینید و آنچه مرغوب اش را هم حاضر ساخته اقداح افراح بگردش در آورد و بعضی از اقربای مختار الدوله بحضور نقیهی گفت که در شراب سمی قتال آمیخته داده بودند اگر نمی کشتند باز هم مختار الدوله می مرد خلاصه چون قریب نصف روز گذشت ممتاز الدوله بعضی از مصاحبان را هم رخصت کرده بتهیه خواب آخرت مستعد گردید چون از همراهانش کسی نماند و خدمتگاران هم جابجا آرام گرفتند میر مراد علی و برادرش با دو سه کس دیگر بغتةً بے خبر در ته خانه درآمده بزیر تیغ بے دریغ پیکرش را ریزه ریزه کردند و بعضی از خدم او که حاضر بودند از خوف جان گریختند خبر نجیمه اش بر دو بسنت خواجه سرای فوج خود را مع توپها تیار کرده با دو سه کمپنی تیار و مستعد حضور آصف الدوله آمد مستحفظان ابواب کمپنی ها را باندک فاصله از خیمه آصف الدوله توقیف فرموده او را تنها گذاشتند که بحضور رود او هم درمین سکر مسلح و با یاران شمشیر کشیده آمده آداب مبارکباد بتقدیم رسانید که دشمن ولی نعمت را حسب الامر کشتیم آصف الدوله بر جان خود ترسیده گفت شمشیر کشیده چرا آمدی مگر اراده من داری گفت چه مجال که داعیهٔ نمک حرامی داشته باشم گفت شمشیر دور کن آن اجل گرفته شمشیر را دور انداخت چون بے شمشیر ماند آصف الدوله بمردم حاضر اشاره نمود تا بکشند حسب الامر او هم همان نفس سر در پی مختار الدوله گذاشت عمو یا خالوی او که بمیرزای کلان شهرت داشت و اکثر در حضور آصف الدوله می بود بعد کشته شدن بسنت در رسید او را مقتول دیده متحیر گشته برای حفظ آبروی خود تیغ کشیده گفت اگر کسی متعرض من نباشد مرا هم با کسی تعرضی نیست آصف الدوله

به خود تر سید و گفت بیرون رود کسی را با تو کاری نیست او به بانگ بلند گفت که اگر او بر دو کسی با او متعرض نشود او هم مغتنم شمرده در رفت چون جرأتی داشت کسی هم با او بیناو بخیت میرزا سعادت علی بجبر داشتهار کشته شدن مختار الدوله خود را بسلاح و یراق آراسته بر اسپ خود سوار گشته تا بخیمه گسائیان که سالاران عمده لشکر بوده اند رسیده تمام شدن بلسنت خواجه سرا شنید چون باین هیأت بر آمده بدنام و انگشت نما شده بود وست پاچه گردید که چه کند نه مقدور تاختن بر میرزا امانی آصف الدوله داشت نه یارای ماندن ناچار از گسائین استمداد نمود که اگر رفاقت کنی برادر را بر داشته کار از پیش میبریم و تراد ر ملازمان درجه اعلی خواهد بود گسائین جرأت نیافت چون میرزا سعادت علی از نصرت گسائیان مایوس گردید اسپ جلد گامی درخواست او مادیان سواری خود را که بسی جهل کرده رفتن معتاد و نهایت سبک رفتار جلد گام بود تیار کرده فرستاد و میرزا سعادت علی بر او سوار شده با تفضل حسین خان که اتالیق و مربی و معلمش بود و معدودی از رفقا در رفت و بدون مزاحمت سالماً از حدود ممالک آصف الدوله گذشته در حدود میرزا نجف خان رسید ذوالفقار الدوله نجف خان بهادر شنیده بقدم نیازمندی استقبال نموده ملاقات فرمود و باحترام و عزت آورده در خانه خود جای داد و محالات چند برای معاش او مقرر کرده چند هزار سوار و پیاده برفاقت او ملازم گردانید اما در آمد و رفت و ملاقاتها نهایت پاس ادب مرعی داشته آمدن میرزا سعادت علی را بخانه خود کمتر می خواست اکثر خود در رفته در نهایت فروتنی و تواضع سلوک می نمود و اگر احیاناً میرزای مرقوم بخانه اش می رفت تا سر دروازه استقبال نموده آورده بر مسند خود می نشانید و خود با دب فروتر می نشست:

ذکر مقهور گشتن محبوب علی خان خواجه سرا که از طرف شجاع الدوله حاکم کوره و اتاوه بود بدست کپتانان انگلیشی حسب الامر آصف الدوله مهجور از عقل و شعور

سرداران عهد شجاع الدوله بملاحظهٔ این حرکات و اوضاع خاطر پریشان و هر یک بدگمان گشته چارهٔ خود جستن آغاز نهادند اما چون در هندوستان الحال نوکری نمانده و سردار مقتدری هم چنانکه صاحب عزم و جرأت و سپاهی دوست عالی همت باشد در قطری از اقطار پیدا نیست ناچار بمماشات می گذرانیدند از آن جمله محبوب علی خان خواجه سرای که اندک مایهٔ جرأت و غیرت دار و بمشاهده اطوار صاحب زادهٔ خود حیران بود که چه کند اما فوج و اسباب شایسته همراه داشت مع سوار و پیاده های برق انداز چنانچه جمعیت ده دوازده هزار کس با او بود و در طرف کوره و اتاوه که بحدود ممالک مرهته اتصال دارد حسب الامر شجاع الدوله بکرّ و فر امارت در کمال سطوت و اقتدار می گذرانید آصف الدوله را استیصال افواج همراهی او هم در خاطر گذشته داعیهٔ آن نمود که او بطرفی بدر رفتن نیافته مضمحل گردد و با معدودی در حضور آمده حاضر باشد او نیز باین ارادهٔ سپهی برده می خواست که اگر آصف الدوله اراده خود اظهار کند آن زمان بناچاری ننگ نمک حرامی بر خود گوارا نموده بذوالفقار الدوله نجف خان بهادر ملحق گردد آصف الدوله با مستر جان برستو مشورهٔ امر مذکور نموده فوجی از ارباب انگلیشیه بسرداری کپتانی چند باین کار معین نموده مخفی از اغیار روانه نمود و سبب بر کندن افواج ملازم خود از هیچ دین آنکه چون آسایش دوست و روز و شب محشور با مصاحبان خود بود و از همراهی که غیر بازی طفلانه مثل پتنگ پرانی و مرغ جنگانی و چوپر و امثال ذلک باشد بنهایت نفور و بیزار است نمی خواهد که ساعتی بلکه آنی رجوع بکارهای ریاست و سروری نماید و ملکدار و سپهی چاره ندارد و بغیر از اشتغال با مور عظیمه و فکر بلیغ و مصاحبت بعمله دارکان کارگزار هوشیار و استماع جواب و سوال آنها

و ملاقات و صحبت با هر یکی از ملازمان و تسلیه و دلجوئی آنها و آصف الدوله با آنکه احمال انواع مکاره و آلام بنا بر ریاست است اما تحمل امور مذکوره بر او اگر چه آنی هم باشد بنهایت دشوار و از جمله متعذرات بلکه محالات است و انگلیشیان را می دانند که وجود مثل من سردار بی آزار مغتنم دانسته راضی باید او اضرار من هرگز نخواهند بود و بهتر آنکه زمام ملکداری بدست آنها سپرده فارغ البال بسر برم و اصحاب انگلیشیه که بنهایت فطن و هوشیار از فی الحقیقت وجود چنین کسی را لطیفهٔ غیبی و نعمت غیر مترقبه شمرده و نحوی ناخوش نخواسته او را مع اصحاب او مطلق العنان داشته اند و کاری با او و اتباع عزیز او ندارند بلکه آنقدر که او و مصاحبان مرغوب او را باید مهیا داشته راضی و خوشنود می دارند و دیگر کل معاملات مالی و ملکی و انتظامش مع افواج و آراستن اسباب حروب در قبضهٔ اختیار خود داشته در پرده نام از مالک ملک و فوج و خزاین و جمیع کارخانجات و اسباب و آلات حروب خود اند حسن اتفاق آنکه طرفین همدگر را مغتنم می شمارند اما خانهٔ شجاع الدوله که یادگار امرای عظام و درین ایام قائم مقام سلاطین هند و خانه امیدگاه مردم و عمدهٔ و عمده زادهای این مملکت وسیعه بود مسکن و ماوای بعض اراذل و لواج که مصاحبت آصف الدوله دارند مانده اثری از آن بزرگواران بلکه اقربا و خویشان شجاع الدوله و صفدر جنگ و برهان الملک پیدا نیست جائیکه جمعیت سی هزار سوار جرار و پنجاه شصت هزار پیاده برق انداز چابک دست و هزاران عمده های با نام و نشان بوده اند و تجار و صناعان هر پیشه در کمال رفاه بی وسواس و اندیشه بسر می بردند لشکر او همسری با سواد اعظم شاه جهان آباد و معمورهٔ آن داشت الحال مثل ده ویران دمغلوکی چند خسته و حیران و پریشان افتاده اند و معدودی که رفاه و جاه دارند پیاده های یکسر یه چند اند که در غیر این زمان نوکری دو سه روپیه سرمایهٔ فخر و اعتبار شان بود یا فیلبانان و اقربای آنها و کماران و انفار فاعتبروا یا اولی الابصار القصهٔ کپتانان مذکور با سه چار پلتن ببهانهٔ رفتن طرف دیگر مثل مسافران که از آن راه گذرند متصل بعسکر محبوب علی خان رسیده قاصد ملاقات با او شدند او نیز مضائقه نکرده ملاقات نمود با همدگر دید و باز دید بعمل آورده معلوم نیست بچه تقریب بنای ورود بار گذاشته آمد چون محبوب علی خان داخل دار الحکومة خود گشت و فوج و توپ خانه را بیرون شهر در عسکر گذاشت بعد سه چار روز کپتانان فوج خود را آخر شب در کمال اخفا آراسته توپها را بالضابطهٔ جنگ درست داشته از جائیکه لشکر داشتند کوچیده اول صبح صادق بر سر عسکر محبوب علی خان رسیدند مردم آنجا که خبر از جائی و کاری نداشتند کسی برای قضای حاجت رفته و کسی در خواب غفلت خفته مگر معدودی از تلنگه های سنتری که عبارت از پاسبانان بیدار و تیار اند بجای خود ایستاده بودند بالضابطه که دارند استفسار و مزاحمت نمودند افواج انگلیشی اطاعت نکرده متصل به بلهٔ شلک رسیده استادند بعض از سرداران درمیان عسکر آمده گفت که ما بطرفی میرویم از میان لشکر که راه آنجا غیر ازین نیست خواهیم گذشت مردم لشکر ممانعت نمودند اینها نشنیده بیرخاش پیش آمدند مردم لشکر محبوب علی خان که تیار نبودند بمجرد یک شلک جماعهٔ بسیار مجروح و باقی ماندگان مشوش گشته راه گریز پیش گرفتند و توپ و بندوق و اسباب آن بضبط سرکار در آمده و اسباب سپاهیان بغارت تلنگه های لشکر رفت محبوب علی خان این ماجرا شنیده بکار خود درماند چون عند الملاقاة عهد و پیمانی شده بود بعذر درست از کپتانان مذکور رخصت گرفته مع اسباب خود بخدمت آصف الدوله رسید او که همین صورت می خواست بعد رسیدن مشمول عواطف نموده وجهی برای او معین داشت و لطافت علی خان خواجه سرای که او هم باصطلاح کیدان بلکه مالک یک برگیڈ بود که عبارت از چار پنج پلتن است دو سه پلتن همراه داشت بمشاهدهٔ این حالات قاصد رستگاری خود گشته راهی برای بدر شدن می جست چون همیشه معهود بود که فوجی از سرکار شجاع الدوله در حضور پادشاه باشد و شخصی بجای این کار تجویز میشد

او همین را غنیمت شمرده کارساز بها بر دم داده تعیناتے آنجا گرفت و بحضور پادشاه رفته با میرزا نجف خان ذو الفقار الدوله و دیگر اعیان آنجا ساخته الی الآن که اواسط نود و پنج هجرے از مائهٔ دوازدهم است بسر بردن در انجا مغتنم مے داند و همدران ایام برادران مختار الدوله که در کمال اقتدار بودند بسبب هیچ کارگیها مصدر کارے نگردیده مقید شدند و اموال و اسباب آنها مع اموال مختار الدوله بضبط سرکار در آمد و برادران او مع بعض ملازمان و اقاربش بانواع شدائد مبتلا بوده آخر الامر رستگارے یافتند و برائے پسر مختار الدوله و دختر او و زنش که از نبے اعمام او بود جاگیر یک لک روپیه سالیانه تقرر یافت هنوز سید محمد خان و سید معز خان اسیر دام بلا بودند که فقیر هم بحسب تقدیر وارد لکهنو گردید و دران ایام آصف الدوله مع کل اتباع و مسٹر جان برشٹو وغیره اصحاب انگلیشیه همه در انجا اقامت داشتند غیر از نواب بیگم زن وزیر الممالک صفدر جنگ بنت برهان الملک مادر شجاع الدوله و بهو بیگم زن شجاع الدوله دختر موتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر کلان که بنا بر عدم موافقت با پسر و نبیره و الفت دانش فیض آباد و بیوت آنجا که ساخته و آراسته شجاع الدوله اند از ان مکان نجنبیده در مساکن خود اقامت داشتند ؛

ذکر ورود مسود این اوراق در بلدهٔ لکهنو و فیض آباد بحسب اتفاق ؛

مخفے نماند که تولد فقیر و مسکن آبا و اجداد پدرے و مادرے دار الخلافه شاه جهان آباد است اجداد پدرے این بے مقدار سادات بنے حسن از اولاد ابراهیم ملقب بطباطبا ابن اسمٰعیل الدیباج بن ابراهیم ابن الحسن المثنیٰ و این ابراهیم از اجلهٔ سادات کرام و عظام عترت طاهره است یکے از اجداد فقیر بعد انتقال از مدینه طیبه در مشهد مقدس رضوے علے مشرفه السلام سکنے اختیار نمود و از ان باز متوطن آنجا بوده اند یکی هم از ان مکان ملایک آشیان وارد هندوستان گردیده در دهلے و بعد در شاه جهان آباد توطن ورزیده و اجداد مادرے فقیر سادات موسوے از اولاد امام زادهٔ عالے مقدار سید احمد بن موسے بن جعفر علیهما السلام مشهور بحضرات شاه چراغ و متوطن دار الملک شیراز اند مزار فائض الانوارش در شیراز نهایت معروف و مطاف و حاجت رواے اصناف خلائق است و کرامت بسیار و خرق عادت بے شمار از ان آستان ملایک پاسبان بکرات و مرات پیرایهٔ ظهور یافته و مے یابد چنانچه نور باران آن رواق بین الافاق از نهایت اشتهار از اتقا و اظهار بے نیاز است جد مادرے فقیر سید زین العابدین عم زادهٔ مهابت جنگ بود و بعد انتقال آن مرحوم والدهٔ او یعنے جدهٔ مادر فقیر عمه مهابت جنگ حسب الوصیة مرحوم مرقوم عجلت در کتخدائے والدهٔ فقیر نموده از ین کار انفراغ خاطر حاصل نمود چون سید مرحوم مذکور پس از کشته شدن اعظم شاه ترک نوکرے نموده مادام الحیوة منزوے بود و بعد کتخدائے والده تا هفت سال دیگر بهر صورت گذشت درین ضمن تولد فقیر در سال چهلم از مائهٔ دوازدهم هجرے در بلدهٔ شاه جهان آباد رو داد و پس از دو سال دیگر برادر دومے فقیر سید علے نقی نیز پا بعرصهٔ هستے نهاد و فقیر در سال پنجم از عمر سبک خرام و برادر مرقوم سه ساله بود که عبرت زور آور و جدهٔ والده جمیع اولاد و پسر خود را مع هر دو داماد همراه گرفته و خانه سلکے را فروخته از شاه آباد بر آمده خود را در مرشد آباد بنگاله که مهابت جنگ برفاقت شجاع الدوله ناظم صوبهٔ مذکوره بود همانجا اقامت داشت رسانیده و اولاد و پسر خود را بدست برادر زادهٔ خود مهابت جنگ سپرد و بعد چند روز مهابت جنگ بیاورے اقبال نظامت صوبهٔ عظیم آباد یافت والد مرحوم برفاقت او در بلدهٔ مذکوره رسیده توطن گزید از ان زمان الے الآن که سال نود و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجرت است درین مکان ایزد تعالے بکام و آرام و بعزت و احتشام نگهداشته بیوت مملوکه و محلات مملوک و التمغا بقدر قسمت که در ظاهر بسبب غفران پناه مهابت جنگ میسر آمده در قبضهٔ تصرف و اوقات در گذرانست

در سنه هشتاد و هشتم از مائهٔ دوازدهم هجرے بنوی فقیر بسبب ضمان معاملهٔ زمین دارے که رهین احسان بنده از سالها بود و از وا امید خدع و تلبیسات نداشتم خسارهٔ مبلغ پنجاه شصت هزار روپیه کشیده و اسباب خانه و زیور و ظروف همه را فروخته و سے و یکهزار روپیه سودے از مهاجنین قرض گرفته از عهده ضمان بر آمد و از دست تقاضائیان خصوص عملهٔ نظامت که بے موجب بحض ظلمه آزرده خاطر گشته در مقام معاودات بودند رهائے یافت و حاصل التمغا که وجه معاش منحصر بر همان بود در جاے ادائے قرض تقرر یافته حوالهٔ مهاجن شد و راهے برائے معاش و تحصیل وجوه آن هر چند اقل قلیل باشد از هیچ سو در نظر نبود تا آنکه بعد ماهے عالی قدر سراسر احسان امیر الدوله جرنل گاڈرڈ بهادر فتح جنگ که در زمرهٔ انگلیشیان بلکه در نوادر انسان درین جزو زمان مثل او برائے فقیر و فے الحقیقه برائے جمیع آشنایان بلکه کل هندیان دیگرے معلوم و مشهور نیست بقلعه وارے چناڈه که از قلاع متینه مشهورهٔ متصل بنارس بر لب دریائے گنگا واقع است از کلکته مامور گشته بعظیم آباد رسید چون با فقیر از سابق رابطهٔ معرفت و آشنائے داشت بملاقاتش رفتم احوال فقیر دیده و شنیده نهایت تاسف نمود و فرمود که چون درینجا الحال کارے ندارید همراه من بیائید آنچه میسر شود باتفاق خواهیم خورد بنده تکلیف آن شفیق از الطاف خفیهٔ ایزدے شمرده همراهیش گزید و روزے چند بعد رفتن او راهی گشته بقصبهٔ چناڈه رسید بداخل آنجا بقدر مصارف ضروریه اش هم نبود اما فقیر را در کارهاے مالے آنجا مختار ساخته نهایت رافت و عنایت مبذول حال بنده داشت تبازگے خانهٔ که لیاقت اقامت فقیر مع اهل و عیال داشته باشد از سرکار خود آراسته داد و بجرهٔ سوارے خاص خود که بمثابهٔ خانهٔ وسیع منقشی بود بعظیم آباد فرستاده و زار لائقه داده عیال مرا طلبید و سه صد روپیه بقدر هر ماهے بنام اطفال مقرر فرمود و شموع کافورے وغیره ما یحتاج را بنا بر ساما ن خود فرمان داد که آنچه مراد در کار باشد بلا پرسش رسانیده باشند با این حال کمال احترام در ملاقات و دلجوئے همه اوقات نموده فقیر را خوشنود مے داشت چون میدالسنت که داخل قلعه دارے بمصارف دفائے کند و شنیده که افواج آصف الدوله که بآداب انگلیشیه مودب است سردارے از عهدهٔ تربیت و خبر گیرے آن و آراستن اسباب حرب که مناسب فوج مذکور باشد بر آید ندارد و چنین قرار یافته که کسے از فرقهٔ انگلیشیان برضاے آصف الدوله برین کار معین شود جرنل مذکور را که دران وقت کرنل بود بخاطر گذشت که اگر این کار بنام او مقرر شود مناسب است و خالے از فائدهٔ طرفین نخواهد بود لیکن چون با مسٹر جان برشٹو آشنا نبود و خود اظهار خواهش این کار لائق نمے دانست با فقیر درین خصوص استشاره نمود فقیر گفت که خط سپارش فقیر بنام انگلیشے که او با شما آشنا باشد نوشته باید داد تا بنده بتقریب تحصیل کارهاے خود در انجا رود و بوساطت انگلیش مکتوب الیه با مسٹر برشٹو ملاقات نموده بتقریب این امر با حسن وجوه بدون اظهار درخواست شما نماید باشد که حسب خواهش سامے میسر آید پسندیده فقیر را مرخص نمود فقیر اهل و عیال و اکثر رفقا را همانجا گذاشته با معدودے از همراهان از قصبهٔ چناڈه کوچیده عازم فیض آباد و لکهنو گردید چون بلدهٔ جونپور در راه واقع است عبور فقیر به بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد و صیت فضائل و بزرگوارے برگزیده حضرت بارے البیدار البرے عمایلیس بالحرے مولانا محمد العسکرے روح الله روحه از مدتها سامعه افروز این بے بضاعت سعادت اندوز بود و در قصبه چناڈه تلمیذ سعید آن سید سعید مولوے ظفر علے آیدهٔ الله تعالے بلطفه الخفے و الجلے بتقریبے وارد و فقیر در خدمت او مستفید بود محامد آن بزرگ والا دودمان از زبان او به بسط بیان شنیده آرزومند ملاقات آن صاحب مقامات و سعادات گردیده بخدمتش رسیده و دو ساعت کامل بشرف حضور او مشرف گردید و حسن بیانش را که مجملے از تفصیل فضائل او بود بگوش خود شنیده بمراتب زیاده تر از آنچه مے شنید بچشم خود دید چون ذکرش درین کتاب بطریق تبرک واجب بود فقرهٔ چند از احوال

آن خجسته خصال بزبان قلم داده بعد ازین شرح احوال این سفر سعادت اثر خواهد نمود ؛

ذکر مجملے از اوصاف عنوان صحیفه حق گزینے دیباچه کتاب راستے وراست بینے مجموعهٔ فضل و دانشورے مولانا محمد عسکرے روح الله روحه واوصل الینا فتوحه ؛ ؛

از سادات کرام واعیان ذوے الاحترام شهر جونپور است نظم بود آن سید ستوده خصال ؛ راسخ العلم متقن الافعال
کرده از علم خویش اخذ کتاب ؛ نه علے العکس ان ذاک لعجاب ؛ منطقش راز دار علم و حکم ؛ در اشارات او شفا مدغم ؛ طلعت
او مطالعهٔ انوار ؛ مخلے ز غوامض اسرار ؛ در جامعیت انواع علوم واصناف فنون وحید اعصار و در حسن بیان و
طلاقت لسان فرید ادوار مدة العمر بافاده وافاضهٔ علوم اشتغال داشت و به قلیلے از وجه معاش قناعت ورزیده همت
به زیاده طلبی نگماشت وهرچند که تحصیل اکثرے از کتب متداوله بطوریکه معمول ومتعارف بین الناس است نکرده اما بذکار
طبیعت وصفاے قریحت وشدت غیرت عدم فهم مطالب باستعداد اوراک معنے لفظیه وموادے بیات ترکیبیه مطالعه
کتب نموده در جمیع فنون معقول ومنقول وفروع واصول به تجربے تمام وقوتے مالاکلام بهم رسانید مفصلات ومشکلات هر فن
را بنحوے بر صفحهٔ تقریرے نگاشت که تشکیک هیچ مشکک را دران مدخلیتے نگذاشت طلبه علوم وارباب استعداد از هر دیار
دور و نزدیک بخدمتش رسیده استفاده میکردند حافظ نگارمن که بمکتب نرفت وخط نه نوشت ؛ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شده ؛
از علوم رسمے درگذشته مقلد وار پابند عادات ورسوم نبود شیوه اش تجرد منشے وپیشه اش خود شکنے بود و نه خود فروشے
حافظ غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ؛ ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است ؛ اشتغالش بتدریس که بهترین اشتغال ظاهریه
وخوشترین وسیله ستر احوال باطنیه است حبت اطاعت امر مرشدش بود وبس شیخ بهانه ای حدیث علم رسمے در خرابات ؛
براے دفع چشم بد سپند است ؛ طور آن یگانه بااطوار فضلاے این زمانه نامانبود لا صد دل من از همه خوبان ترا گرفتار
است ؛ خراب طور توام ورنه حسن بسیار است ؛ اظهار فضیلت را از جمله رذیلت مے انگاشت وهر حسنه را که باعث عجب
ونخوت گردد بدتر از سیئه مے پنداشت عرفی حسن عبادات را برقع نسیان زدن ؛ زشتے اعمال را لوح وقلم داشتن ؛
با فضول نا آشنا واز سمت وریا برے مبرا گاهے بزبانش عیب کسے بامنقصتے چه صراحة وچه تعریضاً وکنایةً نرفته اگر
کسے در حضرتش باین قسم سخن آغاز کردے از سعت خلقے که داشت صریحاً منع نکردے بل بنوعیکه براو گران بنامدے
بحدیثے دیگر پیوستے خاقانی خوش خلق چو مشک چینے از حلم ؛ پر مغز چو جوز هندے از علم ؛ روزے حکایتے
که نمونه از حسن تقریر اوست مے فرمود که مرا با شیخ صدر جهان عرف میان انگنون که از اعاظم مدرسین وفضلاے وقت خود
بود و در فن معقولات ومناظره دستے تمام داشت اما بنابر ابتلا به بلیهٔ تقلید در قید تعصب بوده راه بطالت مے پیمود اخلاصے
بود و ایشان را نیز نظر شفقت برمن زیاده از اندازه روزے درخانهٔ ایشان نشسته بودم وکتاب فواتح میر حسین میبذے
علیه الرحمه در دست داشتم چون تشیع من خاطر نشان شان بود مرا مخاطب ساخته گفتند که بیائید ما و شما مناظره کنیم تا معلوم شود
که مذهب سنے حق است یا مذهب شیعه از انجا که ایشان در علم وفضل وهم در سن وسال از من فزون تر بودند بکمال
ادب عرض داشتم که مرا چه یارا که با شما مقابله نمایم واز راه مناظره پیش آیم باز همان سخن آغاز کردند بدستور عذر خواستم
باز همان نوع گفتند ومبالغه وابرام از حد بردند لا علاج شده گفتم هر چند امثال مارا با امثال شما مناظره کردن سوء ادب است

لیکن بنابر اطاعت امر ناچارم پس مے گویم که اثبات حقیقت احد الفریقین از آیات کلام الٰهی واحادیث حضرت رسالت پناهی
که اول اجمال ذو وجوه است وثانے احتمال وضع واختراع وتاویل دار وخالے از صعوبتے نیست ومدار تسنن وتشیع برین است
که افضل الناس بعد نبی ابوبکر بن ابی قحافه یا علی بن ابی طالب علئ وافضل را لابدست از ما به الفضل اولا سخن در ما به
الفضل کنیم یا قطع النظر از آیات الٰهیه واحادیث نبویه تا افضلیت هر که افضل باشد آشکار وپیدا گردد پس سوال مے کنم که در عالم
بسیار چیزها است از صفات وعادات وصناعات مختلفة النسبه در خست وشرافت کدام یکے از ینها ما به الفضل والشرف تواند
بود از تامل اندک در جواب گفتند که صفت علم اشرف واعلے وافضل واهم است گفتم در واقع چنان است که صفت علم افضل و
بهترین صفات است وکسے انکار آن نتواند کرد اما علوم هم مختلف است وبحسب معلومات وموضوعات متفاوت در خست
وشرافت کدام علم بهترین علوم تواند شد تامل وافے کرده گفتند که معرفة الله وعلم بصفات الله گفتم که از علی بن ابی طالب چندین
خطب در مسائل واقوال در معرفت وتوحید وصفات باری جل شانه که اکثرے از انها بنظر شریف رسیده باشد منقول است
واز ابوبکر بن ابی قحافه هم اگر چیزے درین باب منقول باشد ارشاد شود تا بینهما موازنه کرده آید همین که این سخن شنیدند
سر بجیب تفکر فرو بردند وبعد از دیرے قهقهه کنان سر برداشته ودست بر زانو زده خواندند العجز عن درک الادراک این قول ابوبکر
بن ابی قحافه است ومتاسف شده گفتند حیف که تا این مدت درین جهالت وضلالت ماندیم واز حقیقت کار آگاه نگشتیم
الحمد لله که بدولت صحبت شما هدایت یافتیم والله هو الهادے یکے معما که از نتایج طبع آن سید والا مقام است بطریق تبرک ثبت افتاد
باسم علے تا در قل کنی شتافته ام ؛ از علے جز علے نیافته ام ؛ باسم کامل جگر سوز دو گوید جفا نیست ؛ سر مو در دل یارم
وفا نیست ؛ باسم شهاب خان گل شبنم زده شرمنده از ان گل چهر است ؛ شه خوبان عرقش آب بروے مهر است ؛ عمر
شریفش از هفتاد متجاوز بود ودر سنه یکهزار ویکصد ونود هجرے بعالم جاودانے رحلت فرمود برد الله مضجعه تاریخ وفات اوست
حشره الله مع آبائه الکرام علیهم الصلوة والسلام

رجوع بذکر سفر سعادت اثر که بوسیلهٔ آن ازین سید عالیشان سعادت اندوز ملاقات ظاهر گردید

بنده در لکهنو رسیده وبا مستر برستو ملاقات کرده بنوعے که مناسب دید مذکور خوبے کرنل دریادل نموده لیاقت این کار
در ذات ستوده آیاتش براو جاے گرو نے دانم او با آصف الدوله ظاهر کرده بکونسل کلکته نویسانید یا بسبب وتجویز دیگرے
از صاحبان کار مذکور بکرنل مرقوم معین شد چون تجویز این کار بنام او در کونسل پذیرائے وحکم بکرنل گاڈرڈ اصدار یافت مسٹر
جان برستو فقیر را برین خبر آگهے داد فقیر خوشنود شد وبزودے از لکهنو معاودت نموده پیش از ورود خود خطے متضمن این خبر
بکرنل نوشته فرستاد اما او را قبل از ورود خط احقر حکم کونسل رسیده آگهے دست داد بمقتضاے شفقتے که بر احوال فقیر داشت
منشے ملازم خود را با هر کاره بجره سوارے وکشتیها بنابر کل اسباب براے آوردن عیال بنده در چناده گذاشته وتاکید بسیار بانها نمود
خود از راه خشکے بر ڈاک روانه لکهنو گردید خطے متضمن این احوال واخبار کوچ خود نوشته مصحوب ملازمے چالاک براے
خاکسار فرستاد تا در راه هر جا برخورد بدهد فقیر قریب بجونپور خط وخبر یافته عیال را همراه گرفته باز بلکهنو برگشت وقریب بده ماه در آنجا
بود درین عرصهٔ چارده ماه که عبارت از یک سال ودو ماه هست وبنده دران مدت با آن عزیز قدر شناس جواد دران بلاد بود

رعایت مبلغ ده هزار روپیه نقد بافقیر نموده کمال تواضع و فروتنی در ملاقات و تسلیه و دلجوئی فقیری نمود و در واداد مفارقت بنده نبود لیکن نقش او در آنجا درست ننشست مستر مدلتن که بعد مستر برشتو بکار آنجا مقرر گشت و کرنل مذکور را امید اتفاق و اتحاد ازو بسیار داشت بحسب اتفاق کرنل را توقعی که از مستر مدلتن بود بعمل نیامد و صحبت فیما بین همدیگر بنهایت ناچاق شد بنده در ابتدا یا پایان احوال صحبت این هر دو دریافته باجبار مرخص گشته بعظیم آباد آمد ؛

ذکر معاودت ایرج خان از نواح شاه جهان آباد و تفویض نیابت آصف الدوله باو و فی الجمله انتظام یافتن خانهٔ آصف الدوله و پدرود نمودن ایرج خان جهان فانی را در اندک زمان و بعرصه آمدن حیدر بیگ خان کابلی و حسن رضا خان و معزول شدن مستر جان برشتو و آمدن مستر مدلتن بجای او

فقیر اول که بلکهنو رسید معلوم شد که قبل از ورود این اقل الانام بعد مقتول شدن مختار الدوله چون کسی لائق نیابت دران قدر مردم بی حد و حصر در نظر نبود بضرورت رجوع بایرج خان که ذکر بدر رفتن او بعد انتقال شجاع الدوله بهانه جواب و سوال حضور مرقوم شد لازم افتاد و آصف الدوله در قائم استمالت و دلاسا متضمن طلب بنام او بتاکید بسیار نگاشت چون او را بر عهد و قول صاحب زادهٔ اعتمادی نبود از مستر جان برشتو که دران اوان مدار علیه ملک وزیر بود استدعای خط طلب متضمن عهود و پیمان حفظ آبرو و جان و دیگر اموری که خاطر نشان داشت نموده نوشت که تا عنایت نامهٔ سامی نرسد بنده آمدن نمی تواند چون نوشتهٔ مستر جان برشتو حسب الطلب او رسید قاصد لکهنو گردیده بعد ورود بمنصب نیابت و اختیار در جمیع معاملات سرافراز و بعنایت خلعت فاخره و فیل و پالکی جهالردار و نوبت و دیگر مراتب امارت ممتاز گشت بنابر اینکه با اتباع و اقارب مختار الدوله سرگرانی و فکر تدارک بر سبیل وا برسی اوقات ریاست و حکم رانی او داشت سید محمد خان و سید معزز خان هر دو برادر مختار الدوله و بعضی معتمدان اینها را مورد عتاب ساخته مدتی ممتد مقید نگهداشت و انواع تعذیب و تعزیرات بر آنها نموده هر چه توانست از دست شان کشیده گرفت فقیر هم بپاس سیادت و از آنکه خاندان مختار الدوله شعبهٔ از سادات طباطبا و نبی اعمام این کمترین خلق خدا بود کوششی برای آنها نمود اما چندان سودی نبود و بعد تحمل آلام و مشاهدهٔ انتقام ایام دولت هر کس رهائی یافت و لکه روپیه سالیانه برای پسر مختار الدوله مقرر گشته و امهای جاگیر بقدر محاصلش یافت و هر دو برادر آن مقتول گاه گاه باریاب کورنش آصف الدوله می شدند و اکثر در خلوت و انزوا بسر می بردند محمد علی خان همشیره زاده مصطفوی خان که عمه زاده مختار الدوله و در زمان اقتدارش عروجی داشت با فقیر از عظیم آباد که هنگام دولت عالی جاه وارد بلدهٔ مذکوره گشته تا عهد مهاراجه شتاب رای عامل و متعهد پرگنه سانده و پلیا بود و نهایت آشنائی داشت درین وقت که فقیر برفاقت جرنل گادرد وارد آنجا شد در دوستی و اختلاط کشاده آمد و رفت بسیار می نمود و دست و پائی میزد که بجائی و مرتبه برسد از ونائت و بی شعوری برادران مختار الدوله و خواجه سرای مختار خانه پرسش و اصل باقتضای تقدیر فائدهٔ بر آن مترتب نشد فقیر را ملاقات آصف الدوله و آمد و رفت مکرر بدولت خانهٔ او و ادراک صحبت در خلوت و غیر خلوت میسر آمده در ظاهر از شعور بی بهره نبود و مطابق مضمون شعر مثنوی حضرت مولوی رحمه الله تعالی می نمود مثنوی چشم باز و گوش باز و این ذکا ؛ خیره ام از چشم بندی خدا ؛ بنهایت بصحبت اراذل و لواج مائل و اگر احیانا دران زمرهٔ نجیبی هم بود در پاچه منشی از اخس اراذل هم نازل و غیر از لهو لعب و عیش و طرب بکار دیگر رغبتی ندارد و از ارتکاب عملی که مردم او را بآن متهم می نمایند در اوضاعش اثری ازان عمل ظاهر نیست بلکه پر بیگانه مینماید

گاهی به برق اندازی و تیر اندازی بترغیب همان اراذل و لیهای مقرب برای استرضای خاطر آنها رغبتی می نماید و هر روز از صبح تا نصف روز از باغی بباغ دیگر یا از صحرائی بصحرائی با تماشای فیلخانه و بعد هر دو سه روز فیل جنگانیدن و غیر ازین اعمال یا امثال ذلک الافعال هیچ کار اشتغال ندارد و در زمان حیات و اقتدار مختار الدوله سالار جنگ دختری را از بنات خود با پسرش بامید پیش آمد منسوب نموده بود و بعد کشته شدنش انکار آن نسبت داشت آصف الدوله مبالغهٔ بسیار درین کار نموده سالار جنگ را باین امر راضی ساخت و خود متصدی این شادی گشته بخوبی انجام داد و باین عمل هم بنهایت رغبت دارد در خانهٔ متوسلان او هر جا شادی شود طرفی را گرفته و بطرف ثانی از عمله و اتباع کسی را که اهلش دانست مقرر نموده بشعف بسیار امر مذکور را بانصرام می رساند یکبار در زمان ورود فقیر هم بخانهٔ قائم خان فوجدار فیل خانه حاضر شده مهتمم شادی خانه او بود ؛

ذکر امام بخش غلام بچه بد انجام و اقتدار آن سفلهٔ ابتر باقتضای دور فلک دون پرور

یکی از غلام بچه های کسی امام بخش نام که بنهایت شلتاق و بد آغاز و انجام بود در زمان صاحبزادگی آصف الدوله در حیات پدرش از آقای خود گریخته تا با آصف الدوله رسید و بنهایت مقرب گردید شجاع الدوله بر شرور او آگهی یافته مدتها مقید و مسلسل داشت و بعد مدت بشفاعت اغر فقا از زندان بر آورده اخراج نمود او مخفی در نواح پرگنه ټانده می بود و خبر اقامت خود با آصف الدوله می نمود بمجرد انتقال شجاع الدوله آصف الدوله پروانهٔ طلب او بتاکید فرستاده او را طلبید و درین اوقات که فقیر وارد گشته از زمان مردن مختار الدوله و بنسبت علیخان خواجه سرای جرنل جمیع تلنگه های ملازم سرکارش که چهل هزار نفر پیاده و چهار و پنج هزار طرق سوار بوده اند گردانیده باقتداری میداشت که محسود جمیع سرداران و عمده ها بود فقیر او را که ندیده و گفت و گوی او بگوش خود شنیده خدای می داند که بنهایت پاجی و در صورت و سیرت زشت ترین مردم بود و لیاقت خدمتگاری که دو روپیه درماهه باید داشت بشرطی که از مفاسدی که مداد مجتمع بود مرا باشد مصرع گران بود اگر راست پرسی بهیچ ؛ و فی الحقیقة لائق دکان داری اخس ننگ فروشان لشکر اراذل حسن رضا خان نائب بآن درجه و مراتب از او می ترسید عجب آنکه بعد چند روز از بر آمدن فقیر دل آصف الدوله از مصاحبت او سیر آمده در نهایت مذلت و خواری از ملک خود بدر نمود و را منع نمود که کسی او را جائی با برای سواری چاردای و هر جمیع اسباب او را ضبط نموده برهنه پا و سر از خانه و ملک خود بدر ساخت باز خبری ازو مسموع نگشت و در دادن زر تنخواه احوال آصف الدوله آنکه از ملازمان غیر اراذل لیها هر که وجه مشاهرهٔ خود خواهد با او دشمن و در سلک و ما هم بر کسانیکه دست یابد بیایک است بعض کسان قبل از ورود فقیر اجماع و بلوای برای وجه تنخواه خود نموده و زرها گرفته رفته بودند ازان جمله چند کس هنگامیکه فقیر در لکهنو بود بدستش افتادند چند روز مقید داشته همه را بدم توپ پرانید فقیر سبب سیاست آنها آنچه مرقوم شد از مردم همانجا شنید والعلم عند الله الحمید المجید بعد چند روز از ورود فقیر گسائین هم که سردار عمدهٔ آن سرکار بود قابو یافته مع اسباب و سامان بدر رفت و بلشکر نجف خان بهادر پیوست و همین قسم اکثری از اقربای برهان الملک و صفدر جنگ نیز در رفته پناه بدولتخانهٔ نجف خان بهادر بردند ؛

ذکر انتقال ایرج خان ازین جهان و بعرصه آمدن حسن رضا خان و حیدر بیگ خان ؛

روزی چند که عبارت از دو سه ماه باشد ایرج خان کارگزار و مرجع صغار و کبار دربار آصف الدوله و مملکت محروسهٔ او بوده اندک انتظامی داده بود و از جان برشتو جواب و سؤال داشت که صاحب تعلقهٔ ملکی و مالی کار نداشت زر گیر

بابت قرض خود بذمهٔ آصف الدوله دعوے دارند اقساط آن مقرر کرده از مالقدر بگیرند و دست تصرف از ملک کوتاه کرده بر وئیه عهد شجاع الدوله مغفور موافق عهد و پیمانیکه میان کمپنی و آن مرحوم بود بعمل آرند و اگر قبول نموده جواب و سوالے منظور باشد بنده با صاحب در کونسل گفتگو خواهد نمود و مسٹر جان برسٹو از طلبداشتن او ندامت کشیده چاره مے جست تا چه کند درین عرصه ماده بسور التغنیه و ضعف و برودت کبد که از پیشتر داشت اشتداد کرده منجر باستسقا شد و اندک زمانے که یکماه و چند روز باشد بآن مبتلا بوده جهان بے بقا را پدرود نمود و نگذاشت یک سایندن شخصے لائق نیابت در دل آصف الدوله و مسٹر جان برسٹو مرتسخ گشته و در تفحص آن افتادند چون حسن رضا خان از عهد شجاع الدوله دار و غگی باورچے خانه و اندک تقربے داشت و درین عهد هم تقرب بیش از بیش بهم رسانیده از حاضر باشان خلوت و جلوت و واسطهٔ جواب و سوال مسٹر جان برسٹو بود تجویز نیابت برائے او در خاطرها گذشت اما ازین جهت که عامے محض و آرام طلب و عشرت خواه و از توار و جواب و سوال مردم که لازمه سرورے و ملکدارے است نهایت منزجر و دل گیر امور تامے مرتبهٔ آقائے خود آصف الدوله است او خود هم استعفا ازین امرے نمود و دیگران هم حیران بودند که از نیابت چیزیکه منظور است او متصدے آن امرے تواند شد این بیچاره را برائے چه تصدیعه مے دهند خدا مے داند که بچه سبب رائے مسٹر برسٹو بران قرار یافت که نائب دیگر کاردان و معامله شناس برائے این نائب بهم رسانیده نیابت کل خواه نخواه باین عزیز باید تفویض کرد اسمعیل بیگ نامی مغل ولایت زاکه از عیاران روزگار و نهایت دنیادار و از آله آباد که دران وقت پادشاه و افواج انگلیشیه در انجا اقامت داشت بکار ڈاک و دار و غگی هرکاره ها و جواسیس و طلبیدن اخبار شاه جهان آباد و غیره جاها از سرکار انگلیشیه مامور بود چون با حیدر بیگ خان کابلے سازش و طمع نفعے از و داشت و او هم با خلاصے سبز برائے او مے کاشت با مسٹر جان برسٹو از وقت بیمارے ایرج خان تقریب نیابت برائے خان کابلے مرقوم مے نمود مخفی نماند که این حیدر بیگ و میرزا انور بیگ هر دو برادر کابلے زادهٔ عامل پیشه و در عهد شجاع الدوله متاجر اکثر پرگنه هائے عمده او بوده اند اما در عمل نهایت سخت گیر و با دوستان هم آشنا بالغرض محض در عهد شجاع الدوله بنابر باقیے معامله تعهد مدتها مقید و در کمال مشقت از محصلان شدید بوده اند برادر کلانش خود در همان دار و گیر مرد و جان بسبجتے مالگزارے بسپرد حیدر بیگ خان بسبعے و حمایت برخے از مقربان رستگارے یافته و زنده بود تا آنکه بمد و بخت و اقبال بنیابت ملک دو کرور روپیه که فی الحقیقة اصالت است عروج نمود القصه هر چند حسن رضا خان استنکاف داشت اما بر بهرے قسمت و فیض عنایت مسٹر جان برسٹو نیابت آصف الدوله بنام او مقرر و حیدر بیگ مذکور به نیابت حسن رضا خان معین گشته هر دو بعنایت خلاع فاخره و جواهر و اسپ و فیل بتفاوت قدر مراتب امتیاز یافته حیدر بیگ خان بکارهائے مرجوعه پرداخت و حسن رضا خان که جاگیر لک روپیه در ماهه یافت عیش و عشرت و کمال خلوت مغتنم شناخت و این بیت حضرت خواجه رحمه الله حافظ

برخیز ساقیا قدحے پر شراب کن ؛ دور فلک درنگ ندارد شتاب کن ؛ مطابق حال خود شمرده بر ظاهر معنے اش عامل و از آمد و رفت در بار که پیشتر بیشتر داشت عاطل گشت راست گفته اند بیت هر چه نصیب است بهم مے رسد ؛ گر نستانے بستم مے رسد ؛

هر که آمد تخفیف در فوج و ملازمان نموده کفائتے ظاهر کرد و انقلابے در عمال ردیداده خانهائے بعضے خراب و بعضے دیگر را آب و تابے میسر گردید چون نقش تدبیر مسٹر برسٹو درست نشست در کلکته نقش وجود جرنل کلاورن را دست روزگار از صفحهٔ هستے پاک نشست و طرف گورنر هشتنگ بهادر قوے گشته مسٹر جان برسٹو معزول و بجائے او مسٹر مڈلٹن معین شد باستماع این خبر جان برسٹو عازم کلکته شد جرنل گاڈرڈ باعتماد دوستے مسٹر مڈلٹن بسے شادمان و بنده را نیز امیدوار میداشت دران وقت در فرح آباد اقامت داشت که مسٹر مڈلٹن بلکهنؤ رسیده حسب دعوے بنده نمود و با انگلیشیه که نشسته مسٹر برسٹو و کرانے آنجا بود گفت که فلانے کجا است گورنر بهادر خطے باو نوشته مصحوب من فرستاده و سپارش او کرده و داده چون بنده را زبانی انگلیش مذکور معلوم شد قبل از ورود جرنل مرقوم باو ملاقات نمودم خط گورنر را بفقیر داده در خلوت امر بخواندن نمود خوانده مضمونش را ظاهر کردم التفات بسیار نمود و گفت همیشه آمده در خلوت آنچه گفتنی باشد میگفته باشید چند روزے بدین منوال گذشت همان انگلیش کرانے دید که مرجع کارها هرگاه ایشان شد نه من معطل خواهم شد با حیدر بیگ خان ساخته مسٹر مڈلٹن را فهمایند که ایشان را در کارها دخیل ساختن صلاح نیست مسٹر مڈلٹن هم ملالے از طرف من در دل راه داده روے ورق یکباره بگردانید و کمال بی التفاتی با بنده آغاز نهاد و بنده فهمید که الحال سودی در بودن اینجا نیست و تا چند بار روش همت جرنل گاڈرڈ سر تا سر مروت باید بود بمباحثت بسیار از جرنل رخص گشته بعظیم آباد آمدم بود چند ماه صحبت جرنل گاڈرڈ هم با مسٹر مڈلٹن نهایت ناچاق گشته از کاریکه داشت مستعفے شد و بعظیم آباد آمده بکلکته رفت فقیر را هم از راه شفقت بجرهٔ سوارے از خانهٔ خود داده همراه برد و در انجا چند روز امیدوار برآمد کار بودیم که جرنل گاڈرڈ بمهم دکن چنانچه در دفتر دوم نگارش یافت مامور گشت و بنده هم برگشته بعظیم آباد رسید و احوال ملک شجاع الدوله الی الآن کما کان حسن رضا خان بدستور و در نهایت آرام و حیدر بیگ خان بانفصال معامله و مرام اشتغال دارد و مسٹر مڈلٹن لیسے مسٹر بارول که از اصحاب خمسهٔ کمینٹ بود و اکنون یک سال است که بولایت رفته چند ماه تغییر بود مجرو رفتن بارول صاحب بولایت باز مسٹر مڈلٹن و مسٹر جانسن باتفاق مدار المهام لکهنؤ شده سررشتهٔ کل معاملات بدست اصحاب انگلیشیه است

ذکر مجملی از بقیهٔ احوال نجف خان بهادر و پادشاه الی الآن که آخر ماه شعبان سال هزار و یک صد و نود و پنج هجرے است

نجف خان بعد تسلط در اکبرآباد و بدست آوردن قلعهٔ ڈیگه روز بروز در افزایش سپاه و اسباب عزت و جاه کوشیده فوج بسیار که تعداد آن محمول بر مبالغه شود بهم رسانید و نجف قلے خان و افراسیاب خان چیله هائے خود را صاحب رسالهٔ عمده که قریب ده دوازده هزار سوار و همین قدر پیاده باشد گردانید و سنے الحقیقة لیاقت این مرتبه در سپهدارے و خصم افگنے بنابر جرأت خطرے دارند خصوص نجف قلیخان که بین الاقران بصفت شجاعت موصوف و از اکثر رفقاے عمدهٔ ذو الفقار الدوله ممتاز است و بارها در معارک سپاهے گرے گوے سبقت از همه کس ربوده با نجف خان بهادر راه لشادے پیموده و محمد بیگ خان همدانے ثانے نجف خان بهادر در جمیع امور و در نجابت و شرافت نسب بر اکثر رفقاے او خصوص بر هر دو چیله مذکور تفوق دارد و دیگر سرداران دیرینه آزموده کار و اکثرے از سرداران سرکار شجاع الدوله مثل هر دو گسائین با جمعیت هفت هشت هزار سوار و مرتضے خان پسر مصطفے خان بهادر ببر جنگ که ملازم سرکار شجاع الملک مهابت جنگ بهادر بود با پنج هزار سوار و اکثرے از اقربائے صفدر جنگ مثل اولاد میرزا یوسف و غیره که از ناقدر دانیهائے آصف الدوله تهاون در پرورش و قدر خود دیده رنجیده برخاسته رفته اند همه را بقدر لیاقت هر یکے ریاست افواج داده ملکے را در جاگداد انها مفوض ساخته بقدر حاجت از ممالک محروسهٔ خاص خود هم نگهداشته و ملک بسیارے از توابع راج مهاراجه جے سنگه و هیراج سوائے تسخیر خود در آورده بارها از راجپوتیه کچهواهه و غیره محاربات نموده بر آنها غالب آمد و الحال اعادے دولت خود را که در اطراف و اکناف صوبه اکبرآباد و شاه جهان آباد اقامت داشته اند مغلوب ساخت عبد الاحد خان کشمیرے و دیگر ارکان حضور که اکثرے بلکه همه نامردجان و پادشاه با چنین کسان راضے و تابع رائے ایشان است بر اقتدار نجف خان بهادر حسد برده ضابطه خان را که صاحب الوس جماعهٔ روهیله و افغان است و بعد قتل حافظ

رحمت که افاغنه مستاصل گشته ملجائے وپناهے غیر از ضابطه خان نداشتند جم غفیرے پیش او جمع بوده اند دلالت بسرتابے وتمرد با امیر الامراء ذوالفقار الدوله ونجف خان بهادر نمودند آن البته تنک ظرف باقتضاے طبع افغانے باشارات نهانے عبدالاحد خان وامثال آن باوجود احسانهاے بے پایان امیر الامرا نجف خان بهادر حقوق پرورش ومراعات او بر طاق نسیان گذاشته باغے گردید ونجف خان بهادر کمر همت بتادیب او بسته گوشمال او را اهم اعمال شمرد چون تقارب فئتین روے داد از طرفین داد دلاوری داده حق کشش وکوشش بتقدیم رسانیدند عاقبة الامر نسیم عنایت واعانت الٰهی بعد استیصال نهال عمر جماعه کثیرے از افاغنه وقلیلے ازین طرف بر پرچم علم نجف خانی وزیده فتح وظفر نصیب اولیاے دولت امیر الامراء ذوالفقار الدوله گردید ضابطه خان با بقیة السیف که هنوز هم زیاده از سه هزار کس بوده اند بطرف غوث گده گریخته بقلعه مذکوره پناه برد واز آنجا باسکهان اطراف وجوانب ورؤساے ایشان رجوع نموده عهود وپیمان بنوعے مستحکم ساخت که برگشتن او از اسلام ودر آمدن بزمره سکهان اشتهار یافت ونجف خان امیر الامرا بهادر بعد اندک زمانے درپے او شتافته قلعه را محصور ساخت وافاغنه پائین قلعه مورچالها درست کرده بکمتر فاصله از قلعه معسکر ساختند وزمانے ممتد قریب بیک ماه روزے چند کما بیش در میدان بر آمده جنگهاے نمایان مے کردند وهر بار بعد مغلوب برگشته داخل مورچال خود مے شدند ضابطه خان لا علاج امان خواسته ورؤساے لشکر ذوالفقار الدوله بهادر را ضمان خود گرفته بملاقات آمد وجواب وسوال مصالحه چون خواطر خواه ندید رخصت انصراف خواست نجف خان ذوالفقار الدوله بلا عذر وتامل مرخص نمود واو بجاے خود آمده با جماعتے از قوم خود که داشت وفوج سکهان که باعانت طلبیده بود استشاره نمود ورائے ضابطه خان باتفاق رائے آنها بر مردن وجان فشانے ودست برداشتن از زندگانی که باعار بسیار باشد قرار گرفت وروزے بهیأت مجموعے دل از جان کنده بکثرت بسیار مع توپخانه وبان وغیره اسباب که میسور بود سوار شده خواهان کارزار شدند ذوالفقار الدوله امیر الامرا بهادر نیز صفوف افواج آراسته کمر جلادت محکم بست وبمقابله او شتافته بر رفقا سبقت میگرفت از طرفین جرأتها بکار رفت وپیکارے روے داد که دران نواح بعد جنگ ابدالے که بامرهٹه در میدان پانی پت اتفاق افتاده چنین جنگے نشان نمے دهند الوف مردان در خاک میدان بے سر وجان افتادند وداد مردے ومردانگے دادند نجف خان بهادر نیز چون عامه سپاه کینه خواه بدست وبازوے خود گوی سرهای مبارزان از میدان ربود واز اول صبح تا عصر مع رفقا درهمین کار بود چون روز قریب الاختتام وصبح عمر واقبال افاغنه وسکهان بشام رسید سکهان بملجاء وماواى خود وضابطه خان با اتباع بهمان قلعه که ملجائے غیر ازان نداشت گریخته شب گذرانید وصبح باکمال عجز وبیچارگے استعفاى جرائم نموده التجا آورد ونجف خان بهادر از راه جوانمردی عذر او را پذیرفته وعفو تقصیرات فرموده حکم آمدن نمود ضابطه خان بضابطه معتذران عذرخواه آمده مورد عفو وعواطف گشت وزمانے ممتد با معدودے از خدمه ضرورے درخدمت گذرانید بعد ازان وصلت خواهر خود با امیر الامرا ویکے از بنات خود را نامزد نجف قلیخان که بمنزله پسر نیک اختر ومتبناے اوست مقرر نمود وباین وسیله بفوجدارى سهارن پور بوریه باز سرافرازے یافت ؛

ذکر بیرون رفتن عبدالاحد خان بطرف لاهور از فرط غرور بشعور وتقویت تقرب حضور علے الرغم امیر الامراء ذوالفقار الدوله بهادر منصور وگریختن ازان طرفها بمحض جبن وبد دلے مغلوب ومقهور

عبدالاحد خان که درحضور دائر وسائر در جمیع کارهای پادشاه ناظر خاطر اوشاه عالم را بسیار عزیز وهمیشه در برهمی مواد امیر الامرا

ذوالفقار الدوله بهادر در جد وکد بوده چون مار بخود می پیچید بعد ظفر یافتن امیر الامرا بر ضابطه خان دید که شخصے که از عهده نجف خان بهادر بر آید غیر از ضابطه خان در نظر نبود واو خود با این همه الوس افغانے واعانت بعضے از سکهان مغلوب ومقهور شد چاره منحصر دران دانست که شاهزاده را با خود گرفته بطرف سرهند رود وافواج را ملازم نموده سکهان آن طرفها را مقهور خود گرداند بعد مقهور کردن آنها را متوسل دامن دولت خود ومستمال ساخته دم مساوات با ذوالفقار الدوله بهادر زند وچون این اراده در دل او رسوخ یافت با پادشاه ظاهر ساخته شاهزاده جوان بخت یا اکبر شاه را همراه گرفته خیمه بیرون زد وصلاے عام براے ازدحام مردم در داد وصاحب تلاشان نوکری که درین جزو زمان فراوانند باندک عرصه لشکر عظیمے فراهم آمد وچون تقرب او با پادشاه در اطراف دهلے اشتهار داشت سرداران بعضے اضلاع وفرق وبعض نام آوران فرقه سپاه نیز حاضر آمده ملازم شدند وهر روز در کثرت مے افزود وحسب الطلب پادشاه زمره از فوج ذوالفقار الدوله هم برفاقت شاهزاده رسیده باعث ازدیاد عساکر گردید چون عبدالاحد خان پر وبال خود فی الجمله آراسته پیشتر نهضت نمود وهوس تقلید ذوالفقار الدوله چند فراسخ از سرهند هم گذشته جواب وسوال معامله با یکے از سرداران سکهه واظهار رعب وسطوت نمودن آغاز نهاد وندانست لراقمه تیغ چوبین به تیغ فولادے ؛ نتواند نمود همزادے ؛ تا آنکه او قدر جلادت خان کشتیرے مذکور شناخت واز معامله گذشته استعداد مقاتله نمود چون مقابله روے داد با آنکه هیچ آسیبے بفوج نرسیده ومردم مستعد جان بازے بوده اند عبدالاحد خان که نامرد فطرے وجبان خلقی است آتش شمشیر از دور دیده اطفاے نائره آن بریختن آبروے خود در میدان دید وعبث عبث بے هیچ مع شاهزاده روگردان گردید وچنان گریخت که پے سر خود برگشته هم ندید فوج بخت خان بتقویت سردار محفوظ وسالم برگشت واز دیگران هر کسے که جرأت وجمعیت داشت زان مهلکه سلامت بر آمد ومردم دیگر ناحق آوارهٔ دشت غربت ومبتلاے انواع محنت وکربت گشته از لباس وسلاح واسپ ویراق عارے وباهزاران خستگی وخوارے بجائیکه میسر ومقدر بود رسیدند وبرخے بناکامے وناچارے کشته وزخمی گردیدند میرزا نجف خان که از مدتها تحمل ایذا واضرار او مے نمود وطاقت تحمل او بنهایت رسیده بود فلاح خود وصلاح عالمے در ازاله او وعدم اختیار او دید قابو یافته از پادشاه استیذان عزل او از مراتبے که داشت ومقید نمودنش فرمود پادشاه که عجب جانانه بلکه محض دیوانه است طوعاً وکرهاً اطاعت راے امیر الامرا نمود ذوالفقار الدوله بهادر معتمدان فرمان بردار را پیشتر فرستاده عبدالاحد خان را مقید ساخته اورا ضبط نمود واز اسباب کتب خانه ودواخانه اش که فی الواقع از نفائس اشیا بود خود گرفته دیگر اموال واسباب که بلکوک مے ارزید بخزانه پادشاه رسانید وسرداران بهادر خود دران نواح فرستاده فی الجمله اصلاح مفاسد سکهان وآنها را منقاد گردانید بهر صورت غلبه خود بران جماعه که از لکوک در حساب وشمار افزونند ظاهر کرد والے یومنا هذا بکام واقبال وجاه وجلال در اکبر آباد وشاه جهان آباد حکمرانے مے کند اصحاب انگلیشیه را هم وجود واقتدار او در هندوستان اندکے در دل ودر بین مے خلد وبعد مقید نمودن عبدالاحد خان جرنیل کوٹ انگلیشے مسٹر مسک نام را بسفارت نزد امیر الامرا ذوالفقار الدوله نجف خان بهادر فرستاده پیغامهاے وعید وتهدید از انواع تجملات وتقاضاها او نموده بود او هم بطور مناسب جوابهاے مسکت فرستاد وحرب دکهن که ارباب انگلیشیه را رو داده مانع مکاوحات با نجف خان بهادر گشت والا چه عجب که تا حال باد قیل وقال بلند گشته کار بحرکت عساکر وجنود مے کشید باید دید بعد ازین مشیت ایزدے در حمایت کیست ادام فرقه مدام اقبال یاور واو تعالے که امین وناصر است رفیع خان ما ذل ببینیم تا مهر وکین قضا نوازد کرا وخوار سازد کرا ؛

ذکر نهضت نمودن گورنر بهادر از کلکته بطرف مغرب بنا بر اغراض غیر معلوم

مجملے از احوال دکهن که باخبار معتمدان گوش زد فقیر گردید در آخر دفتر دوم بسلک تحریر کشید درینولا که آخر ماه شعبان بلکه شب غرهٔ ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و یکصد و نود و پنج هجریست چنین شنیده شد که جرنل گادرڈ بهادر بعد فتح قلعهٔ بسیے که از عمدهٔ قلاع متینه معروفهٔ مرهته است افواج را آراسته بقصد تسخیر پونا که دار الملک رؤساے جماعهٔ مرهته و مرکز دولت آنها است جنبید سرداران مرهته چار و ناچار باقتداریکه میسر بود بچند منزلے پونا که اتصال بدریاے شور داشت استقبال جرنل نموده هنگامهٔ ستیز و آویز گرم نمودند و بعد جنگهاے متواتر که چند روز متواتر بعمل آمده بود روزے از طرفین کوشش بسیار دانچه بالقوه فریقین بود بعرصهٔ اظهار رسید بعد کشته شدن مردم بے شمار شکست بر لشکر جرنل گادرڈ افتاد و جرنل مذکور از هوشیارے و سلیقهٔ سپهدارے مع بقیة السیف که زیاده بر دو هزار کس نبوده اند بر لب دریاے شور بدون اسباب و توپخانه رسیده خود را بر جهازات کشید و به مبائے که جزیره ایست معروف در انجا انگلیشیه قلعهٔ متینے بنا کرده مسکن و ماواے خود ساخته اند رفته منتظر صلاح وقت فرصت است و بعضے میگویند در بندر سورت که آن هم در عمل انگلیشیان است رفته والعلم عند الله تعالے و نیز مسموع شده که افواج انگلیشیه که بسرکردگی کرنل کمک بود و او هم نهایت شجاع و صاحب تدبیر هوشیار است بصوب گوالیار رفته بود و قلعهٔ گوالیار قبل از ورود او مفتوح گشته مستحفظان انگلیشیه دران نشسته بودند و قلاع دیگر را که کرنل کمک نیز مسخر نموده بود فوج عظیمے از مرهته هاے دکهن دران صوبه در آمده طرق وصول اجناس ماکولات وغیره ما یحتاج عسکر انگلیشیه مسدود گردانیده بصدمات جنگهاے متواتر و مقتول و مجروح ساختن مردم فوج و گیره مستحفظان قلعهٔ گوالیار وغیره و قلاع مسخره و افواج تابع کرنل کمک را بنوعے عاجز و مضطر گردانیدند که کرنل کمک هم پایداری دران دیار متعذر و دشوار دانسته ناچار قلعهٔ گوالیار را به رانا زمیندار گوهد که بعلت موافقت و رهبرے او دران صوبه قدم گذاشته بودند تفویض نموده و از قلاع دیگر هم بعذر درت دست بر داشته و خالے گذاشته بطرف اٹاوه برگشت و چهاونی تمام فوج در همان اٹاوه مقرر گردید و حیدر نایک نیز مے گویند الآن در صوبه ارکاٹ بکمال اقتدار و استقلال کامروا و کارگزار و جرنل کوٹ که رئیس کل افواج انگلیشیه و منجملهٔ اصحاب خمسه کیٹ است و بمدافعهٔ نایک مذکور در صوبهٔ مسطور حسب الامر گورنر جرنل رفته بود بدستور در قلعه مندراج اقامت گزیده بطوریکه صلاح وقت مے داند در میدانها بر آمده ستیز و آویز مے نماید و گورنر جرنل بهادر میگویند که احوال افواج مرسلهٔ خود بدین منوال دیده انتظام ممالک بنگاله و عظیم آباد و اوده و اله آباد وغیر آن که در ید تصرف اوست اهم و واجب شمرده صلاح دران دید که با میرزا نجف خان بهادر و پادشاه و دیگر کسیکه لیاقت داشته باشد بارسال سفرا و مکاتیب آمیزش و وداد و اتحادے بهم رسانیده با خود گردیده سازد و از مالداران نالائق که در مصارف بے فائده زرهاے خطیر رایگان خرج مے نمایند مبلغے گران براے مصارف لابدیه حروب و کروب که درین ایام در پیش دارد به تدابیر مناسبه بدست آرد تا مبادا افواج دکهن غلبهٔ خود در وطن خویشتن دیده باعث فتنهٔ و فساد درین بلاد شود و میرزا نجف خان که از سوال و جوابهای سابق اندیشه مند از طرف این جماعه است بادکینهای نگردد و شاید مطالب دیگر داشته باشد چه بر ضمائر این جماعه خصوص گورنر جرنل بهادر که نهایت مدبر و سینهٔ او صندوق رازها و سرائر است و امکان ندارد که او سنتا سخنے ازان جمله اسرار بر لب اظهار بر آید اطلاع یافتن از متعذرات است بنا بر مقدمات مذکوره در ماه رجب سال یکهزار و یکصد و نود و پنج هجرے از دار الملک خود کلکته کوچ نموده و اکثر اصحاب راے و تمیز مثل مسٹر اندرسن و دیگران از جماعهٔ فرقهٔ خود بر فاقت چیده و سلطے ابراهیم خان بهادر را نیز از زمرهٔ هندیان که اوصاف حمیده و شیم

پسندیدهٔ او باقتضاے موقع و مقام در ذیل صفحات اواخر دفتر دوم ثبت افتاده و از مدتے بمقتضاے ناقدردانی مقتدران عصر در مرشدآباد بخانهٔ خود منزوے بود بکمال عنایت و جوهر شناسے همراه خود برگزید و با کمال شان و تجمل و سامان شایسته که قریب به چار صد کشتے همراه داشت اوائل ماه مبارک شعبان در عظیم آباد رسیده عازم پیشتر گردید و بست و سوم ماه مذکور بنارس رسیده خبر است که زیاده توقف در انجا نکرده پیشتر تا لکهنو خواهد خرامید و آنچه مرکوز و منظور دارد در انجا بظهور خواهد انجامید قبل ازان که گورنر بهادر از کلکته نهضت نماید حکمی از ولایتش در باب برهم زدن با جماعهٔ ولندیسیه و ضبط نمودن قلاع و امکنهٔ اینها رسید و حسب الامر در اواسط یا اواخر ماه رجب سال مذکور در بخش بندر هگلے آبادے ولندیسیه که نام آن مکان چچڑه است و سردار بزرگ جماعهٔ مذکوره در ملک بنگاله با چند ضرب توپ که البته کمتر از سے چهل عدد نخواهند بود با قلیل جمعیتی از قوم خود مے باشد بی جنگ و جدل مسخر گشته بضبط فرقهٔ انگلیشیه مع مال و اسباب در آمد و در دیگر جاها از هر دو صوبهٔ بنگاله و عظیم آباد یکی یا دو سه کس هر جا هر قدر لائق دانند ازان قوم بکار کمپنی خود مے نشینند و در وسط شهر عظیم آباد نیز خانه در کمال وسعت و صفا با اندک متانت و چند ضرب توپ دارند چون حکم گورنر بمسٹر نکسول صاحب کلان عظیم آباد و میجر هاڈسے صاحب فوج متعینه شهر مذکور براے تسخیر امکنهٔ ولندیسیه رسید چند روز قبل از ورود گورنر بهادر بمکان عظیم آباد هم با جمیع امکنهٔ دیگر بطور چچڑه بے آنکه کار بجدال و قتال رسد مسخر گردید سبب آسانی در تسخیر این اماکن آنکه انگلیشیان از اوائل این قسم روزها را در نظر داشته چون غلبه و اقتدار و تسلط درین دیار دارند فرق دیگر را مثل انها اشال خود باین حال نگذاشته اند که اگر درباره آنها امری منظور شود حاجت بمکاوحه و مقاتله داشته باشد ؛

ذکر سبب کشادیافتن باب منازعه فیما بین انگلیشیان و ولندیسیان و مجملی از احوال ارض جدید که به امریکا و نیگی دنیا مشهور است و احوال مردم آن مکان

سبب منازعه فیما بین این هر دو گروه آنکه از مدت پنج و شش سال قبل ازین پادشاه انگلیشیه را بصلاح کمپنی که هیچ کاره بی مشوره سکناے آن دیار نیست منازعتے با مردم امریکا که عبارت از ارض جدید است روے داده و احوالش مفصل کرده آید و کمپنی عبارت از اشخاص مالدار و مقتدر سکناے آنجاست از مردم صاحب استعداد مالدار مقتدر مذکور هر سے چهل کس یا کم و زیاده که باهم متفق گشته اراده بتجارت قطرے از اقطار اقالیم سبعه نمایند کمپنی اند و این قسم مردم دو سه صد کس خواهند بود که علاقهٔ تجارت هر طرفے از اطراف دارند و بمنزلهٔ رئیس قوم اند پادشاه آنجا اراده هر امرے که کند اول استشاره با امراے خود می نماید اگر آن امر پسند راے امرا آمد امرا با کونسل ملک استشاره میکنند و کونسل ملک عبارت از مردم مذکور آن جماعه اند که از هر بلدهٔ و قصبهٔ ولایت انگلند از سکناے بلاد و قصبات یک دو کس هوشیار متدین منصف را بوکالت خود برگزیده معتمدا خراجات آنها گردیده بشهر لندن که دار السلطنة ولایت مذکور است فرستاده اند تا هر امرے که پادشاه را روے نماید دران باب هر چه اینها براے اشخاص بلاد مناسب و صلاح دیده اختیار نمایند مختار همه آن مردم است و اگر آنها نه پذیرند کسے از الجماعه نخواهد پذیرفت استشاره مے کنند اگر آنها هم سود و بهبود تمام مملکت و اهالے آنجا دران کار دیده پسندیدند اذن امضاے آن امر داده شریک و معین پادشاه و امراء ان کار مے شوند و آن کار بر ذمهٔ تمام رعایاے قلم رو آن سلطنت و ممالک محروسه پادشاه آن فرقه افتاده امضا مے یابد و اگر پسند آنها نیامده و دران فساد براے عامهٔ خلائق و آن مملکت دیده از قبول آن امر سر باز می زنند پادشاه برا درین صورت مجال آن نیست که خلاف مرضی و راے آنها حکمے تواند نمود مردم امریکا که ارض جدیدش هم مے نامند

نگے دینا بایاے مثناة تحتانی مفتوح ونون ساکن خفی وکاف مکسور فارسی بایاے تحتانی مثناة زده یعنے دنیاے نو
نیز مے گویند از قوم انگلش واولاد فرقهٔ مذکوره اند علماے هیأت این جماعهٔ تحقیق وتدقیق درین علم بسیار نموده تفاوت هاے
بسیار از ادراک حکماے سلف بر آورده اند ازان جمله این که مے گویند احاطهٔ کرهٔ مائی ارض را بطور تعریف حکماے سابق نیست
بلکه مثل کمربند کرهٔ ارضی را محیط است وارض چنانچه این طرف بر آمده محفل سکونت عالمی گشته باقالیم سبعه انقسام یافته است همین قسم
طرف مقابلش نیز بر آمده موقع سکنای عالمی است وباین طور است که کف پاهاے اشخاص هر دو طرف اگر زمین در میان نباشد بهمدگر
ملصق گردد وسرها بطرف آسمان ملخص آنکه بے اندک میلے هر دو طرف زمین مقابل همدگر واقع است ووسعتش اگرچه الی الآن بتحقیق
نپیوده نشد اما تخمیناً این قدر است که هر دو طرف را بجمع پنج حصهٔ تصور باید کرد ازانجمله سه حصه این طرف که اقالیم سبعهٔ مشهوره دارد
ودو حصهٔ آن طرف اندک بیشتر خواهد بود وسردسیر وگرمسیر دارد اما تمام احوال آن قطعه خوب دیده ونبظر تحقیق سنجیده نشده است
چوبهاے متنوعه وادویهٔ مختلفه ازانجا تحصیل کرده آورده اند وصنادیق وغیره ساخته مے گویند که معادن طلا ونقره باکثار دارد وقریب
بچهار صد سال است که جهازے تباه شده درانجا رسیده سالے که جهاز پرتکیس که به پرتکال شهرت دارد بے خبر در تباهے دارد
هند گردیده وانجا را دیده سکنے اختیار نموده مدتها بوده اقتدار بسیارے بهم رسانیده تا آنکه در زمان شاه جهان پادشاه از بلاد هند اخراج
یافت واولاد آنها در هوگلی ومندراج مانده سیاه رنگ وسبزه وبعضے بندرت سفید پوست مے شوند وپیشه وری مے نمایند
درین ایام اکثرے به نویسندگی در سرکارات انگلشیان نوکر مے شوند اما انگلیشیه آنها را عزتے نداده مثل سائر الناس هندی دانند
لیکن در ولایت خود اے پومنا هذا پادشاه وفوج واقتدار دارند چون جهاز تباهے آنجا را دیده بسلامت برگشت بعض هوشیاران
آن جهاز را اندک بلدیت براه آن زمین بهم رسید شخصے ازان مردم باعانت زنے از سلاطین آن فرقه دو سه جهازات تیار کرده
هوشیاران دیگر را همراه گرفته درانجا رسید ومکنت بسیار درانجا نموده وفحص بلیغی بعمل آورده چند کسے از سکنهٔ آنجا بهم رسانید
وبا آنها آمیزش واختلاط نموده فی الجمله بایما واشارات بعضے امور فهمید واندک بزبان آنها آشنا گشته وآنها را بحسن سلوک از خود
خوشنود گردانیده چند میل در اطراف ساحل مذکور باتفاق آنها گردیده واحوال قطبین وارتفاع وانحطاط وبعد وقرب درجات ازاطراف
آن دریافته اندک نقشهٔ آنجا وراه عبور ومرور دهادا یادداشت وضبط نموده معاودت کرد وسال دیگر با چند جهاز پر از اسباب جنگ
واقامت رفته با معدودے از رؤسا اقامت گزیدند وآهسته آهسته فرق دیگر هم خبر یافته در اطراف آن رسیده رحل اقامت
افگندند بعد امتداد زمان مردم آنجا را چون حیوان چارپا دیده انگلیشیان را ارادهٔ توطن درانجا بهم رسید وطرح امارت دران زمین
انداخته معمورهٔ عظیم ساختند وبود وباش خود وتوالد وتناسل وتربیت اطفال درهمان مکان مقرر نموده مکتب ومعابد وبالجمله برای
هر امر بطور ولایت عمارات عظیمه بکمال متانت ساخته انصراف بولایت انگلند که موطن دیرینهٔ آنها بود موقوف نمودند اما در اطاعت
پادشاه خود بوده مطیع ومنقاد امرا وارکان دولتش که سکنهٔ دار السلطنه لندن اند مے بودند وبضابطهٔ ولایت انگلند خراجے
که معین بود مے رسانیدند تا آنکه کثرت در اولاد بهم رسیده عدد مردم آنجا در حساب از لکوک تجاوز نمود قریب شش هفت
سال است که پادشاه انگلند باصلاح ارباب حل وعقد ممالک خود بر آنها تحمیل وجهے معتد به زیاده از وجوه مقرره نمود وبر آنها گران
آمده سر از اطاعت باز زدند پادشاه بسرداران که از طرف او حکومت آنجا داشته تحصیل وجوه معینه مذکوره مے نمودند نوشت که آنها
را وعید وتهدید نمایند سرداران مذکور حسب الامر بر آنها سخت تنگ گرفتند آنها ناچار شده باهمدگر مشوره نموده حکام منصوب پادشاهی
را گرفته سر از بدن شان بر داشتند وعلم بغی وتمرد بر افراشتند پادشاه فوجے لائق مع اسباب موافق بتادیب آنها فرستاد

چون در ضوابط وقواعد یکسان ودر همه امور با انگلیشیه همسان واولاد شان بودند واسباب حرب وکرب از توپ وبندوق آنچه
مے باید مهیا داشتند بمنازعت برخاستند جنگ عظیمی روے داده فوج پادشاهے مغلوب ومستاصل گشت پادشاه بار دیگر
افواج وافر با نهایت کر وفر واسباب افزون از حد وعد فرستاد آنها هم با پنجه بالقوه آنها بود خود را آراسته مددے هم از فرانسیس
در آلات وادوات حرب درخواستند فرانسیسیه که عداوت دیرینهٔ چندین صد ساله با انگلیشیه دارند موافقت آنها را با خود فوز عظیم
ونصرت جسیم دانسته چون ایام صلح باقی بود وبظاهر اعانت نمی توانستند مخفے هر گونه امداد واعانت که ممکن بود بعمل مے آوردند
انگلیشیه برین دغا وقوت یافته با فرانسیسیه هم دو سه سال است که در آویختند اما مردم مذکور سکنهٔ ارض جدیده باز کشش وکوشش
بسیار نموده بر افواج پادشاهے غالب آمدند ووهن عظیم بنا بر استیصال سے چهل هزار کس وصرف زری خطیر که میگویند قریب به بیست
کرور روپیه درین کار بمصرف در آمده باولیاے دولت پادشاه انگلند رسیده ومعرکهٔ کارزار با قوم خویش که مردم ارض جدیده
یعنے امریکا وبا فرانسیسیه گرم گردید اسپانیول که او نیز فرقهٔ ازین جماعهٔ وبراے خود پادشاهے علیحده دارند واکثر با سلطان روم
ودیگر اقویا وسلاطین قرب وجوار در محاربات گذرانیده هرگز نے آرامند اعانت فرانسیسیه نموده بجنگ انگلیشیه برخاستند
ولندیسیه هم که تسلط انگلیشیان بر خود ودر ممالک هندی نمی خواهند اما از فرط سلامت روے که شیوهٔ آنها است تا مقدور در منازعت
با احدے نے کشایند واعلان واظهار عناد را نے پسندند در باطن باهر سه کس بنا بر سبب مذکور وهم بنا بر نفع خود در تجارت
که در وقت غرض اسباب حروب را بقیمت اعلے میخرند اعانت بفروختن اسباب ورسانیدن گولد وباروت وتوپ وبندوق وغیره
شروع کرده اهتمام بسیار درین کار مے نمودند انگلیشیه برین تدبیر وتزویر ولندیسیه پے برده با آنها هم کاویدند باید دید که مشیت
خادر قدیر در اختلاف ومشاجرات اینهمه فرق مختلفه مقدره چیست یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید الحمد لله علی آلائه والشکر علی افضاله
ونعمائه که دفتر سوم نیز بدستیارے اقلام این اقل الانام کسوت انجام وپیرایهٔ اختتام بخشید وآغاز این اجزا واوراق
را که جاودان ماناد بنوعیکه مامول بود بانجام رسانید در ارتسام وقائع واخبار مراعات صدق وراستے بقدر یکه میسر بود
بعمل آمده تقصیرے دران نرفت والحمد لله که بیامن توفیق ایزدے پریشانی این صفحات هم صورت انتظام وجمعیت گرفت
امید که ایزد تعالے شانه پذیراے پرتو انظار برگزیدگان دهور واعصار داشته سواد مداد این نقوش را سرمهٔ چشم بصیرت
اولے الابصار فرماید ودر واسنے معانے ومضامین فقرات مجموعهٔ جنت آئین را چون مارمین بمذاق دل ارباب دول گوارا
فرموده چشم بینش برگزیدهاے آفرینش را آبیاریش از خواب غفلت مستے دولت شست وشو نماید چون قبلهٔ همت ووجههٔ
نیت ایقاظ وتنبیه سیه مستان از خود رفته دولت وغنودگان بے خبر وخفتهٔ غفلت است این سیه نامهٔ خطاکار در ترتیب
این کتاب را وسیلهٔ آمرزش ورحمت رب الارباب مے داند ورجاے واثق دارد که حضرت ارحم الراحمین بمودای سبقت
رحمتے علے غضبے وهوا صدق القائلین ظن بندهٔ کمترین را مبدل بیقین گرداند انه جواد کریم رؤف رحیم تمت بمینه الداثرة الغافرة
افقر فقرا باب الله الغنی غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله
عنهم بفضله السنی وبحق سید الانبیاء والمرسلین محمد خاتم النبیین وعترته المعصومین الطیبین الطاهرین علیه وعلیهم السلام والصلوة الی
یوم الدین یوم الثلثاء لسبع خلون من شهر رمضان المبارک المنتظم فی سلک شهور سنه خمس وتسعین من المائة الثانیة عشرة
من الهجرة المقدسة النبویة علے صاحبها السلام والتحیة ⁂

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

اورنگ نشینی قلم بر تخت قرطاس بحمد مالک الملکی است کہ سلسلۂ نظام جہان در کف اختیار اوست ناظمی کہ در رتق و فتق انتظامش خلل و نقصان مفقود است و آیۂ وافی ہدایۂ ولو کان فیہما آلہۃ الا اللہ لفسدتا دلیل روشن موجود و آیۂ الملک للہ الواحد القہار براین دال است کہ شاہی کونین سزاوار اوست جباہ خداوندان تخت و دیہیم از وفور سجدات بر جناب عظمت والایش چون ماہ تابان می نماید و اعناق کشورکشایان اقالیم سبعہ بر آستان جلالش خم می ماند **بیت** سر بادشاہان گردن فراز ؛ بدرگاہ او بر زمین نیاز ؛ فرمان فرمای خامۂ مشکین شمامہ بدار الملک نعت عالم پناہے است کہ افسر لولاک لما خلقت الافلاک بر تارک بنو قیش مزین است کشور کشاے کہ رایت ہدایت برافراشتہ ملک کفر را بہ تیغ اسلام خویش مفتوح فرمودہ سکہ ان الدین عند اللہ الاسلام در چار دانگ عالم رواج داد **بیت** محمد بادشاہِ دو جہان است ؛ محمد پیشواے مرسلان است ؛ حکمرانی کلک گوہرین سلک بشہرستان منقبت وزیر اعظم و دستور معظم شاہ مرسلین است کہ پنج نوبت امامت بر درش نواختہ شد و خطبۂ انا و علی من نور واحد در شان رفیعش خواندہ گردید **بیت** علے آنکہ یزدان علیم وی است ؛ دو عالم دو کفِ کریم وی ست ؛ **بیت** ز من باد ہر دم درود و سلام ؛ بآل و باصحاب خیر الانام ؛ امابعد پوشیدہ مباد کہ درین ہنگام میمنت انجام از جملہ کتب تواریخ ملوک دہلی کتاب منفعت انتساب تاریخ بے مثل و لاجواب صداقت تزئین نزہت آگین اعنی ہر سہ جلد سیر المتاخرین مشعر حالات خسروان ہند من تالیف لطیف و تصنیف شریف سرآمد مورخان جادو بیان مستند آفاق و جہان شاعر جلیل نثار بے عدیل دبیر عطارد تحریر منشی سید غلام حسین خان خلف الرشید سید ہدایت علیخان طباطبائی اسکنہ اللہ فی الجنان کہ در حقیقت کتابے باین تہذیب و سلاست عبارت و نزاکت مضامین و فصاحت بیان و بلاغت تحریر و نگارش حالات صحیح راست براست بے کم و کاست کہ ہمین شیوۂ رضیۂ و شیمۂ بہیۂ مورخان عالم است الی یومنا ہذا درین فن تاریخ بنظر نگذشت اگر آئینۂ بے زنگ خسروان خوانم بجاست و اگر کارنامۂ پادشاہان اولوالعزم گویم رواست در مطبع نامی و گرامی مشہور نزدیک و دور منشی نولکشور واقع لکھنؤ بعلو ہمت جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقبالہ مالک مطبع موصوف بماہ مارچ سنہ ۱۸۹۷ء مطابق ماہ شوال المکرم سنہ ۱۳۱۴ھ بار دوم حلیۂ طبع پوشیدہ و مطبوع طبائع مورخان بلندنام و محبوب خواطر کافۂ انام گردید بمنہ و کمال کرمہ

اخلاق وتصوف اُردو



